كتابخانهٔ مجلس شوراى اسلامى
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم كتاب كفاية الخصام
مؤلف شيخ محمد تقى دزفولى
موضوع تأليف اخبار و روايات
تقديمى
شمارهٔ دفتر ۱۲۹۶
۲۸۹

۶
۱۲۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲
اسم کتاب کفایة الخصام
مؤلف شیخ محمد تقی دزفولی
موضوع تألیف اخبار و روایة
تقدیم ۵ قران
شماره دفتر ۱۲۹۶
۶
۱۲۶

۱۳۴
۶
۶
۱۲۶



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس ایزد را که آراسته است ملک بدین / بعهد دولت شاه زمانه ناصر دین
ابو المظفر شاهی که دین و دولت از او / چنان بود که گلستان بماه فروردین
موفق است و مؤید بکارهای بزرگ / بکار خورد نکرده است همتش تمکین
معتبر دو جهانش عقیده هست قوی / بسرور دو سرایش اراده هست متین
ملوک میل بافسانه و دروغ کنند / ملک بمدحت آل رسول بار پسین
همیشه همت عالی بدین کند مقصور / که از مناقبشان آگهند زمان و زمین
مناقبی که پراکنده بود چندین گاه / بگاه دولت او گرد گشت چون پروین
یکی از آنها این نامه نو آیین است / که برده تخت او را ملک بعلیین
نه نامه بلکه یکی برج پر ستاره سعد / نه نامه بلکه یکی درج پر ز در ثمین
بود عبارت او نغزتر ز در خوشاب / بود روایت او عذب‌تر ز ماء معین
چو باز کردی در مجلسش در آن ماند / که باز گشت بمجلس در بهشت برین
هرآنکه نیست باخبار این کتاب مقر / چنان بود که بود منکر کتاب مبین
سخن نیست که آرد پی نبشتن او / ز شاخ طوبی اوراق جبرئیل امین
ز نارشش پی خسرو جهان آورد / که بهره‌مند شوند از عبارتش همگین
هرآن حدیث که در وی نبشته حرف بحرف / نبشته رضوان بر چشم و روی حور العین
پی نویسد رضوان بچشم و چهره حور / مناقب شه بدر و مبارز صفین
خلیفه ملک العرش حیدر کرار / که هست چون ملک العرش بیهمال و قرین
نه بی ارادت او جنبش سپهر و نجوم / نه بی اطاعت او گردش شهور و سنین
نه راه در بن دانش قیاس برده نه وهم / نه پی بکنه صفاتش گمان برد نه یقین
بگاه گفتن مدح و نبشتن صفتش / نفس معطر گردد ورق عبیر آگین



و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم

اگر بدو صفتش متفق شدندی خلق / خدای خلق بکردی در این جهان تحسین
چو مخزنست دل شاه و مهر او چو گهر / و یا چو خاتم و حبش در و بجای نگین
چنین ستوده ملک سایه خدای بود / که فر بار خدائی درفشدش ز جبین
نباشدش بقر بیدون آستین نسبت / که این خلاصه نور است و آن سلاله طین
همه سخاوت باشد نشسته بر سر تخت / همه شجاعت باشد نشسته اندر زین
شعار اوست خجسته رسوم اوست درست / فعال اوست ستوده خصال اوست گزین
بجنبش تیغش فتح و ظفر نماز برند / چنانکه موبد در پیش آذر برزین
قوی قواعد شرع رسول و دین خدای / ز اعتقاد درست وی است و رای رزین
زمین نیابی در روزگار دولت او / بجز خزینه که از دست جود اوست حزین
خلاف خصلت شاهان بود خصایل شاه / که او مخالف شاهان درم کنند دفین
سوی حدیث و خبر میل او بود همواره / نه بر فسانه گودرز و بیژن و گرگین
کشند کینه چو باشد عداوتی بمیان / سخاوتش کشد از گنج بعداوت کین
برآورنده دین است و گسترنده داد / که ذو الجلالش از دین و داد کرد عجین
ز بهر اینکه نگارند وصف حیدر و آل / بروزی فضلا جود اوست گشته ضمین
شده است شهره بعهدش فضایل حیدر / بهار باید تا بشکفد گل و نسرین
همیشه تا بود از بهر دین دلیل قوی / کتاب ایزد و اخبار عترت یس
قوی کننده دین باد ناصرالدین شاه / خدای ناصر او باد تا بیوم الدین
همیشه دشمن بند و همیشه حصن گشای / ز حب آل پیمبر بسان حصن حصین
سروش هر که گوید دعای دولت او / ز جبرئیل امین آیدش بگوش آمین
بسر رساند چو شهزاده محسن این خدمت / ز شهریار جهان یافت گونه گون تحسین

۶
۳۶

هو الله تعالی شأنه العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش بی پایان مر پاک یزدان را که بی انجام و آغاز است و بی همال و انباز بی جفت و فرزند و بی نیاز
مانند است چنانکه بود و هست و خواهد بود بدیدهٔ بینائی و بینش نتوان دید و شناخت لا یقاس بالناس
و لا یدرک بالحواس و زبان ستایش و نمایش نتوانش سپاس گفت و ستودن بیرون از خرد و خرسند [illegible]
از دانش دانشوران ما عرف الا ذاته بذاته و منزه عن مجانسة مخلوقاته و جل عن ملائمة کیفیاته در همه چیز
درون و بیرون ایمنی و از همه چیز بیرون و بی گنجی که تا من قرب من خواطر الظنون بعد عن لواحظ العیون و علم بما کان قبل ان یکون
آرامش خاک و جنبش سپهر و فروغ ماه و تابش مهر از اوست پیدائی هر چیز از او و باز گشت بدو و
درود بیکران بر پیمبران راستگوی و فرستادگان پاکیزه خوی و [illegible] مهر پیمبر پاک نژاد و
فرستادهٔ والا نژاد خداوند آئین و داد سر آغاز آفرینش و سرمایهٔ دانش و بینش نمایندهٔ راه یزدانی
و رسانندهٔ پیوند کامرانی جاودانی که گوهر آفرینش هستی از اوست و پیشی شمار اکرام و نبوت [illegible] سپهر
تابنده ماه و مهر رخشنده کاه [illegible] نخستین گوهر و واپسین پیغمبر خیر البشر و شافع المحشر سید المرسلین
و خاتم النبیین محمد رسول الله و عبده المنتجب و رسوله المصطفی ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کله و لو کره المشرکون صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین که به نیروی یزدانی و فرهمند نامهٔ
آسمانی آئین خجسته آئین بیاورد و در همه جهان یکسر کرد و پیروان فرخنده کیش خویش را از دانش [illegible]
و یگانه شناسی و راستی گفتار و درستی کردار رهنما و [illegible] و بدسگالی [illegible]
جان بخشندهٔ پیمبر [illegible] و دست بخشندهٔ داد [illegible] آئین یزدان را از داد جاودان
استوار کرد و پاید از سروری شعر که [illegible] فروغش بگسترد [illegible]
امام المتقین و قائد الغر المحجلین و امیر المؤمنین ید الله القاهرة و عین الله الناظرة و وجه الله الزاهرة علی بن
ابیطالب علیه السلام اخو الرسول و زوج البتول ابو الائمة و امام الامة به پیشوائی و راهنمائی
آن برگزیدهٔ داور و یاور [illegible] فرزند فرخنده [illegible] را از [illegible]
فراز آسمان رسانید و از [illegible] گردانید [illegible]
شاد و برادر والا گهر و فرزندان نامور و پیروان خجسته فر پاک نهاد [illegible]
الصواب و نوابیانهم نزل الکتاب الذین جعلهم الله امناء علی عباده و خلفاء علی ارضه و احکم
عقد طاعتهم علی عباده هم المصطفون المهدیون المعصومون المتقون الصالحون الصادقون شعر
مطهرون نقیات جیوبهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا اما بعد چون اعلیحضرت شاهنشاه
مظفر عادل و خسرو منصور باذل خدایگان جهان دارای زمین و زمان شید ایوان بزم و
شیر میدان رزم سایهٔ کردگار خورشید تاجدار رحمت یزدان مایهٔ امن و امان شناسندهٔ کار
و خلق و دانندهٔ هر دانش و زبان هو الملک الاعظم لا بل کل ملک کریم اعدل الملوک و اعلاهم
و افضل السلاطین و اسخاهم اتقیهم دینا و اتقنهم یقینا و انداهم عینا اجلهم قدرا و ارجحهم

کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۳۳۲

ناصر الدین شاه

صدرا اسبغهم نعما و اسبغهم کرما اشرفهم حسبا و اعرقهم نسبا الخیر معقود بنواصی خیله و العز مشدود
بنواحی ذیله و الفتح تحت ظلال اعلامه و الظفر عند خلال اقلامه لیث القتال فاللیث دونه فی الوغا و غیث
النوال فالغیث دونه فی الکرم شعر هو البحر الا انه البحر زاخرا سوی انه الضرغام لکنه الوبل لم یخل سیفه
الا الحتف للاعداء و جیشه الا الفتح للارجاء سیفه یبید الابطال کما ان نجیبه یثبت الاموال [illegible]
[illegible] و لیثا الجلاله حامی الاسلام مالک الانام غرة الشهور و الاعوام عالی الهمم ولی النعم السلطان
القادر القاهر الغازی ذو المفاخر و المناقب و المعالی المجاهد فی سبیل الله السلطان ناصر الدین شاه حافظ شریعت خاتم پیغمبر
و مروج طریقه سید الوصیین السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان
الملک الغالب العادل خلد الله ملکه و سلطانه که پیوسته روزگار همایون فرخنده اش را در کار [illegible] فرخنده نهاد
ترویج شریعت طاهرهٔ غرا و ترغیب علمای ملت ظاهرهٔ بیضا و نشر محامد فضایل و مناقب ائمهٔ اطهار مصروف دارد و در این چند
سال که سالهای بی شمار در دهر بپاید چندان آثار پایدار و خیرات جاریات از بنا و تعمیر مساجد و مدارس عالیة البنیان
و تذهیب و ترصیع و تزیین و توسیع روضات و بقاع متبرکه و عمارات سلطانی عالیه و قناطیر و خانات و اجرای انهار
و قنوات و احداث قلاع منیعه و قصور رفیعه و [illegible] مدارس ملتی و [illegible] بفرمان همایون در همه بلاد و بقاع ساخته
شد که اینهمه ملوک ماضیه در قرون سالفه [illegible] فرساختن [illegible] آن را بر نتوان داشت
از [illegible] که نتوان انگاشت و [illegible] حشمت دولت هر لحظه [illegible] دیگر دارد و فیوضات نامتناهی
الهی چون امطار بهار بر عباد و بلاد و اکناف و اقطار همواره جاری و ساری است همیشه کام خلایق [illegible] خالق
هستند بطریق هدایت و [illegible] ترغیب و تحریص میفرمایند تا در هر دو جهان رستگار
شوند از جمله خیرات و مبرات یکی این کتاب مستطاب است که فرمان رفت تا از عربی بفارسی فصیح که عوام و خواص بهره‌مند شوند
ترجمه نمودند چنانکه در فاتحه و خاتمهٔ کتاب مسطور است پس از ترجمه در دار الطباعهٔ مخصوص بفرمان [illegible]
و بیست مجلد منطبع [illegible] مجلد المسطور [illegible] قربة الی الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فالحمد لله الذی انزل
علی عبده الکتاب و الصلوة علی عبده الذی نطق بالصواب والله العالم [illegible] و حرر فی شهر شعبان المعظم فی سنه ۱۲۷۲

غایة المرام

السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه

ترجمه کتاب کفایة الخصام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سبحان العلی الاعلی الذی اوقد مصابیح انوار الولایة فی مشکوة قلوب احبائه واودع مفاتیح ابواب الهدایة فی صدور اولیائه خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون والصلوة والسلام علی من انکدرت بشموس نبوته نجوم الملل والادیان وتشتتت بسدود دیانته رجوم مردة الشیطان ارسله الله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون **شعر** محمد المصطفی الهادی الامین ومن قد اعرب الحق بین العرب والعجم وعلی الغر الاماجد من صحبه واطائب آله سیما وصیه وخلیفته المشرف بکریمة انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون **شعر** نفس الرسول امیر المؤمنین اخوه الهادی علی الهدی العرب والعجم وعلی ولادهما الطیبین الذین هم حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون **شعر** ابناء فاطمة الطهر البتول ولی الامر الذین بهم ننجو من الظلم حتی تنالی رجائی فکری املی لهم الیهم علیهم فیهم بهم ولعنة الله علی مخالفیهم وجاحدیهم الذین هم حزب الشیطان هم الخاسرون **وبعد** چنین گوید ذره بیمقدار وذره خاکسار تراب اقدام اهل التراب العبد الجانی اقل المشایخ محمد تقی بن علی الدزفولی لقاه الله ما یتمناه ووقاه شر اولاه واخراه که چون همت بلند شاهنشاه جهان ومبارک سایه حضرت یزدان خدیوی که در تشیید مبانی ملک ذاتی بیهمال ودر تشیید قواعد عقیدت یزدانی بی مثال پیوسته بر تقویت علمای دین معصوم وباحیای سنن سید المرسلین محصور همه اوقات بنشر قضایل مصروف وخاطر فرخنده اثر بتتبع سیر نبیان معطوف سودنامه بدعت وفرقنده سلطنت جامع محاسن شیم وممدوح اکابر امم شخص اذا ما سطا او جاد خلت اذا ازواج کل ملوک الارض فی بدن کیهان خدایی که افتخارش بچاکری آل پیغمبر است نه بتخت وافسرش وکشور گشائی که اعتمادش بلطف خدا است نه بگنج ولشکر خلیفة الله خلیفه المختلفه فی خلیقته وجعله سناد الیمن به بلاده ویمن به علی عباده لیث

الجامدین وغوث الملة والدین حامی بلاد اهل الایمان وماحی آثار الکفر والطغیان مالک رقاب الامم ملک ملوک العرب والعجم **شعر** المستطیل علی الدهور بعضبه الماضی المذیب شعاعه للجلمد المستقیم علی صراط المستقیم فی نسبل القضاء للمهتکی والمعتدی المستقل علی کراسی المجد مستویا علی العرش العلی المتشید فی الارض مد ظلالت فیا مکل الوری من اسود مواثر الامراء والملک الذی علا بلبس الرتب الجلیلة ترکیا قد بعثت در حکمته من بحار رافته فاختطفتها اذهان ذوی الاظفار بایدی الافکار وبزغت شموس سلطنته من مطالع فراسته فاجتلتها العیان اولی الابصار باعین الاستبصار فملک بساط الارض شرقا وغربا واخذ علیها الطاعة بعدا وقربا والوی عنان عنایته بحمایة الاسلام واولی لوامع عنایته نحو اشاعة الاحکام فکل عزیز فی الوجود عارف بانه عزیز سلطانه وولی النعم وکل عظیم فی الوجود عارف من بحر جوده جل شانه الخضم وبجد الله استدام فخره علی سائر الملوک ذوی التیجان واصحاب القوة والقهر والامکان بالالتفات الی احیاء الشریعة الغراء واعلاء کلمة الملة الحنفیة الزهراء وبذا انطالعت انوار العلم والهدایة ولاحت اعلام الفضیلة واستمر ضوء اهاب الجهل والغوایة حتی اصبح الفلک دایرا بکتوتی الخضراء وکاد الملک لهذا السلطان واو سالف ان یمقوا ولحی شرقم وعرفهم ورکنه بدا یا مخلیفة الرحمن الذی **شعر** شاع عزایا بین الناس فانقلب فلن تری فیه الا کل مقتنر یسدد الامر فی رای لشدته عنایة الله فی شرق وفی علن ادنی وعیناه للمخلوق ماهرة فالخلق بزانه من لذة الوسن رب العدل وروی البذل کالی الهمة ووافی النعمة باسط مهاد العدل والانصاف وهادم اساس الجور والاعتساف السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان والخاقان ابن الخاقان **السلطان ناصر الدین شاه قاجار** لا زال اعلام دولته محفوفة بالنصر والتأیید وخیام عظمته مکنوفة بالعز والتأیید نظر بپاکی طینت ونیکی طویت وعلو جبلت وسمو جلالت سعادت ازلی وعنایت لم یزلی ترویج شریعت مصطفوی را مطمح نظر اندیشه جهان بانی داشته وتقویت ملت بیضا را مقصود اکبر سرمایه مزید جاه وجلال خسروانی انگاشته وکتاب مستطاب غایة المرام را که از مصنفات سید جلیل ومحدث نبیل العالم الربانی سیدنا الهاشم البحرانی قدس الله روحه نور دیده نظر بعربی بودن آن اغلب طباع چون غزال ختنی از فهم الفاظش رمیده ومانند شاهد آن چینی از انظار مستور مانده بود لهذا حکم قضا جریان وفرمان لازم الاذعان از افق خلافت باهره بایس اقل خدام شریعت طاهره وداعی دوام دولت قاهره شرف صدور یافت که بدستیاری امیرزاده اعظم وشاهزاده معظم محمد محسن میرزا که در پایه سریر خلافت مصیر از بار یافتگان خاص وبندگان با اخلاص وپیوسته بشرف صحبت همایون نشاهزادگان ممتاز است واز سایر امراء بمنصب جلیل امیر آخوری سرافراز **شعر** لقد جمعت المحاسن کلها فمتی تلو بجاالذلک محسنا احادیث آنرا بپارسی ترجمه نماید **شعر** پارسی گو گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است این بنده بی بضاعت با فقدان استطاعت بانجام این خدمت بهجت فرجت واتمام این موهبت مسرت آیین کمر همت بر میان جان بسته در اواسط شهر ربیع دویست وهفتاد وسه هجری شروع بترجمه نمود وآنرا بکفایة الخصام فی فضایل الامام لتحفة ملک الانام موسوم گردانید امید که مقبول درگاه حضرت باری ومطبوع طبع مشکل پسند شهریاری گردد بعد تسوید وچون لفظ کفایة الخصام متضمن تاریخ کتاب ماه ان بود لهذا در این دو بیت در **شعر** لقد تمسک بحبل الله معتصما وعروة الوثقی بلا انفصام لها فالتاریخ الکتاب باسمه فقیل قل کفایة الخصام واین مشتمل است بر مقدمه وپانصد وشصت وسه باب وخاتمه اما **مقدمه** پس در بیان امور چند است که قبل از شروع بمطالب کتاب در جمیع ابواب مشترک است ودر طی ابواب اطلاع بر آنها لازم است وآن امور در ضمن چند مطلب مذکور میشود **مطلب اول** در تفصیل احوال مؤلف کتاب غایة المرام چنانچه شیخ یوسف بحرینی صاحب کتاب حدائق قدس الله روحه در کتاب لؤلؤة البحرین نگاشته سید هاشم معروف بعلامه پسر مرحوم سید سلیمان بن سید اسماعیل بن سید عبد الجواد کتکانی است که قریه از قرای توبلی است من اعمال البحرین واو مردی فاضل محدث وجامع ومتتبع اخبار بود وهیچکس از علما بغیر از محقق مجلسی علیه الرحمه مانند او در جمع اخبار نکوشیده ودر تتبع کتب مؤلفی او بکثرت تتبع ومشقت باطلاع کتب کاهی کوامی مسند منفرد کتابی از او دیده ام ومطلع نشده ام که در احکام شرعیه بالکلیه هر چند در یک مسئله جزئی چیزی نوشته باشد وجمیع کتب ومجرد جمع وتألیف خالی از ترجیح قول وبحث واختیار مذهب ورد وقبول دلیل بلند عقیده او بهمه ضعیف درجات از مرتبه استدلال ونظر بود یا از شدت ورع واحتیاط از الوقوع فی الخطر وکیف کان بعد از وفات شیخ محمد بن ماجد ریاست بلاد بحرین با او مفوض شد ببریوی فوق حکام صاحب نشاط بود ومتولی امور گردید ودست ظلم حکام را از تعدی بازیرسی ومزرعه بوم کوتاه ساخت ومبالغه بسیار در امر بمعروف ونهی از منکر

داشت و در مراتب بندار بود تا آنکه با ملوک و سلاطین بالغایت تسلط و رفتار داشت و در زمان شاه عباس ماضی مجرم بود و در سنه مراز و صد و هجری بقول بعضی از معاصرین فرار و رحلت نمود قرهٔ نعیم در خانهٔ شیخ عبد الله بن شیخ حسین بن کنبار بواسطهٔ آشنایی که با او داشت وفات یافت و نعش او را با غربت تو بلی نقل کرده و در مقبرهٔ آشنای که از مساجد معروف آنجاست دفن نمودند و قبر او نزد تربت معروف نور الله متصل است و از جمله مصنفات او است کتاب بیان فی تفسیر القرآن شش مجلد کتاب الهادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن دو مجلد کتاب تنبیه الحیرة فی فضایل الحسین الشهید کتاب در تفضیل ائمه بر جمیع انبیا علیهم السلام غیر از نبی ما صلی الله علیه و آله کتاب معالم الزلفی فی النشأة الاخری کتاب مدینة المعاجز فی النص علی الائمة الهداة دو مجلد کتاب در وفات حضرت رسول کتاب در وفات حضرت زهرا علیها السلام کتاب احتجاج کتاب هدایة الامال القائمین بالاعمال کتاب ترتیب التهذیب و مجلد در این کتاب احادیث را مرتب کرده و هر حدیثی را در بابی مناسب نوشته است و بعضی از علمای معاصرین از اهل بحرین از راه حسد این کتاب را تخریب التهذیب نامیده کتاب تنبیهات الاریب فی رجال التهذیب در آن کتاب غلطهایی را که در اسانید اخبار از شیخ کرده است هر چند در کتاب جلالت بیانی از سهو و تحریف که در سند بعضی اخبار از سر زده است نقل کرده ام که خبری از اخبار آن کتاب یا شد که در سند آن مثل این سهو نکرده باشد یا تغییر داده باشد کتاب رجال و علمائی که در آن نحو مثل کرده اند کتاب حلیة الابرار کتاب حلیة النظر فی فضل الائمة الاثنی عشر کتاب المحجة المرضیة فی اثبات الخلافة و الوصیة کتاب مناقب الشیعة کتاب تعریف رجال من لا یحضره الفقیه کتاب مولد القائم علیه السلام کتاب زهرة الابرار و مدار الافکار فی خلق الجنة و النار کتاب المحجة فیما نزل بالحجة کتاب تبصرة الولی فیمن رأی المهدی کتاب عدة النظر فی الائمة الاثنی عشر کتاب معجزات النبی کتاب غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام و از همین کتاب است و الحمد لله رب العالمین **مطلب دوم** در ذکر بعضی از مصنفات علمای عامه است که بعضی از فقرات و احادیث منقوله در این کتاب از آنها نقل شده و ذکر مصنفین آنها اگرچه بعضی از ایشان محل وثوق و اعتماد خواص و عوام و محل فخر علمای اعلام است لیکن آنچه از احادیث در کتب خود نقل کرده اند همه را از اسناد متصل به تابعین و صحابه پیغمبر رسانیده اند پس احدی را مجال مکابره و انکار آن نیست بلکه هیچکس را در مقابل حجتی نه کتاب مناقب تالیف عبد الرحمن بن عبد الله بن احمد بن حنبل که از کتاب پدر خویش مسند احمد بن حنبل نقل کرده است کتاب صحیح بخاری تالیف ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری کتاب صحیح مسلم تالیف مسلم بن حجاج نیشابوری قشیری کتاب کشف البیان فی تفسیر القرآن تالیف ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی کتاب الجمع بین الصحیحین تالیف ابو عبد الله محمد بن ابی نصر الحمیدی کتاب مناقب امیر المؤمنین تالیف شیخ فقیه ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن المغازلی الشافعی کتاب جمع بین صحاح الستة موطا مالک بن انس الاصبحی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی و صحیح ابو داود و سنن نسائی که کتاب سنن است و صحیح نسائی که تصنیف شیخ ابو الحسن بن معویة بن عمار العبدری السرقسطی الاندلسی کتاب نزول القرآن فی امیر المؤمنین تالیف ابو احمد بن فضل بن عبد الله بن اسحق بن موسی بن مهران الاصفهانی کتاب حلیة الاولیا تالیف ابو احمد بن فضل مذکور کتاب استیعاب تالیف عبد البر الاندلسی کتاب الشریعة تالیف ابو بکر محمد بن الحسین الآجری کتاب مسند احمد بن حنبل کتاب مسند فاطمه زهرا صلوات الله علیها تالیف حافظ ابو الحسن علی بن عمر بن مهدی الدار قطنی کتاب الانساب تالیف احمد بن یحیی بن جابر البلادری کتاب المستدرک فی مناقب وصی المختار کتاب رسالة القوامیة فی مناقب الصحابة تالیف ابی المظفر السمعانی کتاب الفردوس تالیف ابی شیرویه الدیلمی کتاب المغازی تالیف محمد بن اسحق بن یسار المدنی کتاب فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین تالیف شیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن ابی الحسین بن محمد بن حمویه الحموینی الحموئی کتاب فضایل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب تالیف صدر الائمه و اخطب الخطبا فخر خوارزم ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی کتاب ربیع الابرار تالیف ابو القاسم محمود بن عمر الخوارزمی الزمخشری کتاب فصول المهمه تالیف علی بن احمد المالکی کتاب شرح نهج البلاغه تالیف عز الدین عبد الحمید بن ابی الحسین هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسین بن ابی الحدید المداینی که از اعیان علمای عامه معتزلی است و در اول همین کتاب شرح نهج البلاغه گفته است این کلامی است در تحقیق مذهب علمای معتزله در مسئلهٔ امامت جمیع مشایخ ما از متقدمین و متاخرین ایشان از علمای بغداد و بصره همگی اتفاق کرده

مطلب دوم در بیان کتب علمای اهل سنت که احادیث این کتاب از آنها نقل شده

اند بر اینکه بیعت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بیعتی است صحیح شرعی اگرچه از جانب خدا و رسول نصی در آن نرسیده لکن باختیار مردم شده و چنانچه بیعت ابی بکر با اختیار مردم بود... در این کتاب گفته است اگر عمر با ابی بکر بیعت نمیکرد احدی با ابی بکر بیعت نمیکرد و عبد الرزاق احمد در کتاب مجمع الآداب بعد از آنکه محمد بن عبد الحمید بن ابی الحدید را با همین نسب ذکر کرده گفته است این شخص دانا و عارف و آگاه بود بعلم اصول دین و او معتزلی بود و بعد از آن مصنفات او را ذکر کرده است و گفته است از جملهٔ مصنفات او قصاید سبع علویات است که در مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انشا کرده و خوبی این قصاید از راه بزرگی مقام و مرتبه ممدوح است و این قصاید را در زمان طفولیت گفته و در آن وقت در مداین بود در سال ششصد و یازده هجری این آخر کلام او است و ابن ابی الحدید از جملهٔ علمای معتزلهٔ بغداد است و از جملهٔ کسانی است که علی را بر ابی بکر و عمر و عثمان تفضیل داده کتاب فضایل امیر المؤمنین و ولده الائمه و آن صد حدیث است از احادیث عامه تالیف شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن علی بن احمد بن الحسین بن شاذان و غیره از آنچه از کتب مذکوره شد نیز بدست افتاده و احادیث از آنها نقل شده که هر یک در جای خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **مطلب سیم** آنچه احادیث در این کتاب نقل میشود چه از عامه و چه از خاصه در همه آنها اکتفا نموده ایم بذکر کتابی که از آن نقل کرده ایم و ذکر آن عالمی که مصنف آن کتاب است و متعرض رواة حدیث نشده ایم مگر در جایی قلیل که از صحابه پیغمبر است یا تابعین چه عوام را غالبا چندان بهره از ذکر رواة نخواهد بود بلکه گاه باشد که موجب ملال و کدورت گردد و شاید که از طول روات طبع را نفرتی از مطالعه حدیث حاصل شود و آنچه طالب را محل اعتنا و اعتبار است همانا کتابی است که در میان مردم مشهور و محل رجوع جمهور است و در اعتبار سند همین کافی است که این کتاب مشهور و از فلان عالم معروف از علمای عامه یا خاصه است و علی سبیل الفرض هرگاه کسی طالب رواة احادیث این کتاب باشد بکتاب غایة المرام که مبنای تالیف این کتاب است رجوع نماید و مقصود حاصل کند **مطلب چهارم** چون اذهان عوام غالبا از احاطهٔ ترجمهٔ صرف قاصر است بلکه گاه میشود که خواص را نیز باعث تفرقه دماغ و نفرت طباع گردد سیما ارباب سلیقه که صاحب طباع لطیفه اند و پوشیده نیست که ایشان با استقامت عبارات منوط و باعتدال کلمات مربوط است لهذا در این کتاب بر وجهی که مقصود از دست نرود و از مطلب خارج نشود مضامین آیات و احادیث را نقل کرده و بعبارات واضح الدلالة لا بحسب المقدور و انا نموده و در هر جا که عبارت حدیث محتاج بیبان بوده بقدر قوه و امکان در صدد بیان آن کوشیده ایم و بعضی از نکات لازم الذکر را که در کرد نگاه مطلب اتفاق افتاده بود بان نیز اشاره نموده ایم و گاهی بشعر و ابیات فرس بعضی از اشعار جیده از خود و از بعضی از علمای اعلام و شعرای ذوی الاحترام عربیا و فارسیا که مصداق کلام و شاهد مقصود و مرام بوده ایراد نموده ایم که باعث زیادتی میل خاطر گردد و از ارباب ادب التماس داریم که از ان هم خاطر جمع داشته باشند و اگر خداوند توفیق دهد ترجمه اشعار عربیه را در کتاب مرقوم خواهیم داشت تا نفع آن تام و خاص و عام را عام باشد **مطلب پنجم** بر ارباب دانش و بینش پوشیده و مخفی نماند که در هیچیک از ابواب این کتاب چه در محل وفاق فریقین و چه در منشأ اختلاف طریقین راه اعتساف نپیموده و طریقهٔ انصاف پیش گرفته ایم و از نصوص وارده آنچه در تعیین امام و خلیفه و صفات و فضایل و مناقب وارده در خصوص علی علیه السلام و اولاد او که ذکر کرده ایم چون بنای نهاد و تصنیف این کتاب بر جمع و تالیف میان فریقین خاصه و عامه و وفق میان احادیث ایشان است لهذا این کتاب را باب باب کرده ایم و هر بابی را از احادیث عامه بنا و از احادیث خاصه هر دو هم آن مطلب مرتب ساخته ایم تا هر حدیثی را بسهولت و آسانی از ماخذ آن اخذ نمایند و توافق فریقین و تنوع همین را معلوم کنند **مطلب ششم** مخفی نماند که چون نسخه کتاب غایة المرام که مبنای تالیف این کتاب است منحصر بفرد و مشتمل بر اغلاط کثیره بوده و در دار الطباعه دار الخلافه طهران صانها الله عن طوارق الزمان و حوادث الدوران نسخه زیاد از آن برداشته و چندان کوشش در تصحیح آن ننموده بودند لهذا بقدر وسع بذل الجهد نموده غالب احادیث کتاب را از کتبی که از آن نقل شده بود تصحیح کرده و بعضی را که در دو موضع یا زیاده از همین کتاب نقل کرده بود از خود کتاب تصحیح نمودیم و آنچه از آن کتب بهم نرسید بفکر قاصر تا مهما امکن و مراجعه مظان آن درست کردیم امید که نکته گیران قلم اغماض بر خطا و نسیان ما کشند و در تصحیح آنها کوشند

مطلب هفتم در بیان ابواب کتاب و فهرست مطالب مبتنیه در طی ابواب و عدد احادیث مرقومه در هر باب است

فهرست کتاب کفایة الخصام

ب ۲۸	در نص رسول خدا بر وجوب تمسک بثقلین از روایات عامه و در آن سی و نه حدیث است	ص ۳۰۶
ب ۲۹	در نص رسول خدا ص بر وجوب تمسک بثقلین از روایات شیعه و در آن هشتاد و دو حدیث است	ص ۳۱۳
ب ۳۰	در اینکه رسول خدا ص منذر است یعنی رساننده و علی ع هادی است یعنی هدایت کننده در آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد از طریق عامه و در آن هفت حدیث است	ص ۳۳۳
ب ۳۱	در اینکه منذر رسول خدا است و هادی علی بن ابی طالب است در آیه شریفه انما انت منذر و لکل قوم هاد از طریق خاصه و در آن بیست و سه حدیث است	ص ۳۳۳
ب ۳۲	در فرموده رسول خدا ص مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت تا آخر حدیث از روایات عامه و در آن یازده حدیث است	ص ۳۳۵
ب ۳۳	در فرموده رسول خدا ص مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است تا آخر از روایات خاصه و در آن هفت حدیث است	ص ۳۳۷
ب ۳۴	در اینکه مراد از اهل ذکر اهل بیت اند علیهم السلام و ایشانند سؤال کرده شدگان در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از روایات عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۳۸
ب ۳۵	در اینکه اهل بیت سؤال کرده شدگانند در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از روایات خاصه و در آن بیست و یک حدیث است	ص ۳۳۹
ب ۳۶	در اینکه مراد از ریسمان محکم که خدای تعالی امر کرده است بچنگ زدن بآن در آیه و اعتصموا بحبل الله اهل بیت پیغمبر است از روایات عامه و در آن چهار حدیث است	ص ۳۴۰
ب ۳۷	در اینکه مراد از حبلی که خدای تعالی امر کرده است باعتصام بآن اهل بیت پیغمبرند از روایات خاصه و در آن شش حدیث است	ط ۳۴۰
ب ۳۸	در اینکه امیر المؤمنین علیه السلام عروة الوثقی است یعنی حلقه محکم از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۴۳
ب ۳۹	در اینکه امیر المؤمنین ع و سایر ائمه علیهم السلام عروة الوثقی اند از روایات خاصه و در آن هفت حدیث است	ص ۳۴۴
ب ۴۰	در اینکه صراط المستقیم محمد است ص و اهل بیت آنحضرت از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۴۵
ب ۴۱	در اینکه صراط مستقیم عبارت است از محمد و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از روایات خاصه و در آن بیست و چهار حدیث است	ص ۳۴۶

ب ۴۲	در اینکه مراد در آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین محمد و علی و سایر ائمه علیهم السلام اند از روایات عامه و در آن هفت حدیث است	ص ۳۴۷
ب ۴۳	در اینکه مراد از یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین محمد و علی و سایر ائمه علیهم السلام میباشند از روایات خاصه و در آن ده حدیث است	ص ۳۴۸
ب ۴۴	در اینکه ولایت امیر المؤمنین ولایت رسول خدا است و خدای تعالی انبیا را بر ولایت ایشان مبعوث کرده باشد در آیه و اسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا تا آخر از روایات عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۴۸
ب ۴۵	در اینکه ولایت رسول خدا و ولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین است و خدای تعالی انبیا را بر ولایت ایشان مبعوث کرده اند در آیه و اسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا از طریقه خاصه و در آن شش حدیث است	ص ۳۴۹
ب ۴۶	در اینکه دوازده امام ارکان ایمانند حق تعالی هیچ عملی را از بندگان خود قبول نمیکند مگر بولایت ایشان از طریق عامه و در آن شش حدیث است	ص ۳۴۹
ب ۴۷	در اینکه دوازده امام ارکان ایمانند و خدای تعالی از بندگان خود قبول نمیکند مگر بمعرفت ایشان و قبول ولایت ایشان و بیزاری از دشمنان ایشان از روایات خاصه و در آن بیست و نه حدیث است	ص ۳۵۲
ب ۴۸	در اینکه مراد از نعیم در آیه لتسئلن یومئذ عن النعیم ولایت رسول خدا و ولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین است علیهم السلام از روایات عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۵۸
ب ۴۹	در اینکه مراد از نعیمی که در قیامت از آن سؤال کرده میشود در آیه لتسئلن یومئذ عن النعیم ولایت رسول خدا و ولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین است از روایات خاصه و در آن سیزده حدیث است	ص ۳۵۸
ب ۵۰	در اینکه مراد از آیه وقفوهم انهم مسئولون سؤال از ولایت علی و اهل بیت است علیهم السلام از بندگان در روز قیامت از روایات عامه و در آن هشت حدیث است	ص ۳۵۹
ب ۵۱	در اینکه مراد از آیه وقفوهم انهم مسئولون سؤال از ولایت و محبت علی و اهل بیت است علیهم السلام از روایات خاصه و در آن شش حدیث است	ص ۳۶۰
ب ۵۲	در اینکه در روز قیامت چهار چیز را از بندگان سؤال کنند یکی از آنها حب اهل بیت است از روایات عامه و در آن چهار حدیث است	ط ۳۶۱
ب ۵۳	در اینکه در روز قیامت چهار چیز را از بندگان سؤال کنند یکی از آنها محبت و ولایت اهل بیت میباشد از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ۳۶۲
ب ۵۴	در اینکه در روز قیامت احدی از صراط عبور نکند مگر باذن و رخصت و رضای حضرت امیر المؤمنین و ولایت او و ولایت اهل بیت او از طریق عامه و در آن هشت حدیث است	ط ۳۶۰
ب ۵۵	در اینکه در روز قیامت احدی از پل صراط نگذرد مگر به جواز حضرت امیر المؤمنین ع از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	ص ۳۶۳

ب ۵۶	در اینکه آیهٔ اِنَّ الَّذِینَ لَا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ در خصوص ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از روایات عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۶۳
ب ۵۷	در اینکه آیهٔ اِنَّ الَّذِینَ لَا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ در ولایت پیغمبر است و اهل بیت اطهر از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است	ص ۳۶۴
ب ۵۸	در اینکه آیهٔ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمرِ مِنکُم در خصوص حضرت امیر المؤمنین ع و ائمه علیهم السلام نازل شده از روایات عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۶۴
ب ۵۹	در اینکه آیهٔ اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمرِ مِنکُم در خصوص ائمه نازل شده از روایات خاصه و در آن چهارده حدیث است	ص ۳۶۴
ب ۶۰	در اینکه آیهٔ اَم یَحسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضلِهِ در خصوص رسول خدا ص و ائمه علیهم السلام نازل شده است از روایات عامه و در آن دو حدیث است	ص ۳۶۷
ب ۶۱	در اینکه آیهٔ اَم یَحسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضلِهِ در شأن نبی و ائمه نازل شده است از طریق خاصه و در آن بیست و هشت حدیث است	ص ۳۶۷
ب ۶۲	در اینکه رسول خدا و امیر المؤمنین دعوت حضرت ابراهیم اند که در آیهٔ اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ است زیرا که ایشان هرگز به بت سجده نکردند از روایات عامه و در آن دو حدیث است	ص ۳۷۰
ب ۶۳	در اینکه رسول خدا ص و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام همه دعوت ابراهیم اند در آیهٔ اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۳۷۰
ب ۶۴	در معنی آیهٔ یَومَ نَدعُو کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِم از روایات عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۷۳
ب ۶۵	در معنی آیهٔ یَومَ نَدعُو کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِم از روایات خاصه و در آن بیست و چهار حدیث است	ص ۳۷۳
ب ۶۶	در قول رسول خدا ص اهل بیتی امان لاهل الارض از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ۳۷۵
ب ۶۷	در قول رسول خدا اهل بیتی امان لاهل الارض از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است	ص ۳۷۵
ب ۶۸	در اینکه قول خدا تعالی اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیرًا در شأن پیغمبر ص و علی ع و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اولاد او نازل شده از طریق عامه و در آن چهل و یک حدیث است	ص ۳۷۶
ب ۶۹	در اینکه قول خدا تعالی اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیرًا در شأن محمد ص و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده از طریق خاصه و در آن سی و چهار حدیث است	ص ۳۸۲

ب ۷۰	در قول خدا تعالی فَمَن حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءَکَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعَالَوا نَدعُ اَبنَاءَنَا وَ اَبنَاءَکُم تا آخر از طریق عامه و در آن نوزده حدیث است	ص ۳۸۷
ب ۷۱	در بیان کسانی که آیهٔ مباهله در شأن ایشان نازل شده از طریق خاصه و در آن پانزده حدیث است	ص ۳۹۲
ب ۷۲	در قول خدا تعالی قُل لَا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربَی از طریق عامه و در آن هفده حدیث است	ص ۳۹۵
ب ۷۳	در قول خدا تعالی قُل لَا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربَی از طریق خاصه و در آن بیست و دو حدیث است	ص ۳۹۶
ب ۷۴	در قول خدا تعالی اِنَّ اللهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَ سَلِّمُوا تَسلِیمًا و کیفیت صلوات فرستادن بر او و ثواب آن از طریق عامه و در آن بیست و سه حدیث است	ص ۴۰۱
ب ۷۵	در قول خدا تعالی اِنَّ اللهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَ سَلِّمُوا تَسلِیمًا و کیفیت صلوات فرستادن بر پیغمبر و ثواب آن از طریق خاصه و در آن هفده حدیث است	ص ۴۰۳
ب ۷۶	در قول خدا تعالی اَللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الاَرضِ مَثَلُ نُورِهِ تا آخر از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۴۰۴
ب ۷۷	در قول خدا تعالی اَللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الاَرضِ مَثَلُ نُورِهِ تا آخر از طریق خاصه و در آن پانزده حدیث است	ص ۴۰۵
ب ۷۸	در قول خدا تعالی فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَن تُرفَعَ وَ یُذکَرَ فِیهَا اسمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالغُدُوِّ وَ الآصَالِ رِجَالٌ از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	ص ۴۰۷
ب ۷۹	در قول خدا تعالی فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَن تُرفَعَ وَ یُذکَرَ فِیهَا اسمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالغُدُوِّ وَ الآصَالِ رِجَالٌ از طریق خاصه و در آن نه حدیث است	ص ۴۰۷
ب ۸۰	در قول خدا تعالی اِنَّ اللهَ اصطَفَی آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبرَاهِیمَ وَ آلَ عِمرَانَ عَلَی العَالَمِینَ از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۴۰۹
ب ۸۱	در قول خدا تعالی اِنَّ اللهَ اصطَفَی آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبرَاهِیمَ وَ آلَ عِمرَانَ عَلَی العَالَمِینَ از طریق خاصه و در آن سیزده حدیث است	ص ۴۰۹
ب ۸۲	در قول خدا تعالی وَ اَنذِر عَشِیرَتَکَ الاَقرَبِینَ از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ۴۱۲
ب ۸۳	در قول خدا تعالی وَ اَنذِر عَشِیرَتَکَ الاَقرَبِینَ از طریق خاصه و در آن هشت حدیث است	ص ۴۱۳

ب ۸۴	در قول خدای تعالی وَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ تا آخر از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۱۰۵
ب ۸۵	در قول خدای تعالی وَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ تا آخر از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ۱۰۵
ب ۸۶	در قول خدای تعالی مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ تا آخر از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۱۰۷
ب ۸۷	در قول خدای تعالی مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ۱۰۸
ب ۸۸	در قول خدای تعالی أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۱۰۸
ب ۸۹	در قول خدای تعالی أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ۱۰۸
ب ۹۰	در قول خدای تعالی وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۱۰۸
ب ۹۱	در قول خدای تعالی وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ۱۰۹
ب ۹۲	در قول خدای تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ تا آخر از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۱۰۹
ب ۹۳	در قول خدای تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ تا آخر از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ۱۰۹
ب ۹۴	در قول خدای تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ از طریق عامه و در آن یازده حدیث است	ص ۲۰
ب ۹۵	در قول خدای تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ از طریق عامه و در آن یازده حدیث است	ص ۲۱
ب ۹۶	در قول خدای تعالی لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۲۰۳
ب ۹۷	در قول خدای تعالی لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ۲۰۲
ب ۹۸	در قول خدای تعالی مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ۲۰۴
ب ۹۹	در قول خدای تعالی مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از طریق خاصه و در آن چهارده حدیث است	ص ۲۰۵
ب ۱۰۰	در قول خدای تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۲۰۶
ب ۱۰۱	در قول خدای تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ۲۰۸
ب ۱۰۲	در قول خدای تعالی وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدىٰ از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۲۰۸
ب ۱۰۳	در قول خدای تعالی وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدىٰ از طریق خاصه و در آن دوازده حدیث است	ص ۲۰۹
ب ۱۰۴	در قول خدای تعالی يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ تا آخر از طریق عامه و در آن نه حدیث است	ص ۲۳
ب ۱۰۵	در قول خدای تعالی يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ تا آخر از طریق خاصه و در آن هشت حدیث است	ص ۳۰۳
ب ۱۰۶	در قول خدای تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا از طریق عامه و در آن شش حدیث است	ص ۳۰۴
ب ۱۰۷	در قول خدای تعالی الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا از طریق خاصه و در آن پانزده حدیث است	ص ۳۰۷
ب ۱۰۸	در قول خدای تعالی أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ۳۰۸
ب ۱۰۹	در قول خدای تعالی أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ از طریق خاصه و در آن هفده حدیث است	ص ۳۰۴
ب ۱۱۰	در قول خدای تعالی عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۳۰۴
ب ۱۱۱	در قول خدای تعالی عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	ص ۳۰۴

باب	مضمون	ص
۱۱۲	در قول خدای تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله از طریق عامه و در آن سه حدیث است	۴۲۰۲
۱۱۳	در قول خدای تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	۴۲۰۳
۱۱۴	در قول خدای تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون از طریق عامه و در آن دوازده حدیث است	۴۲۰۴
۱۱۵	در قول خدای تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون از طریق خاصه و در آن چهار حدیث است	۴۲۰۵
۱۱۶	در قول خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة از طریق عامه و در آن چهارده حدیث است	۴۲۰۷
۱۱۷	در قول خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	۴۲۰۸
۱۱۸	در قول خدای تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر از طریق عامه و در آن دو حدیث است	۴۲۰۸
۱۱۹	در قول خدای تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر از طریق خاصه و در آن هجده حدیث است	۴۳۰۱
۱۲۰	در قول خدای تعالی فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین از طریق عامه و در آن دو حدیث است	۴۳۰۱
۱۲۱	در قول خدای تعالی فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	۴۳۰۱
۱۲۲	در قول خدای تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم تا آخر آیه از طریق عامه و در آن سه حدیث است	۴۳۰۱
۱۲۳	در قول خدای تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم تا آخر از طریق خاصه و در آن بیست و پنج حدیث است	۴۳۰۲
۱۲۴	در قول خدای تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار از طریق عامه و در آن یک حدیث است	۴۳۰۵
۱۲۵	در قول خدای تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار از طریق خاصه و در آن دوازده حدیث است	۴۳۰۵

در قول

باب	مضمون	ص
۱۲۶	در قول خدای تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	۴۳۰۶
۱۲۷	در قول خدای تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب از طریق خاصه و در آن هجده حدیث است	۴۳۰۷
۱۲۸	در قول خدای تعالی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه از طریق عامه و در آن بیست و سه حدیث است	۴۳۰۸
۱۲۹	در قول خدای تعالی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	۴۴۰
۱۳۰	در قول خدای تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله از طریق عامه و در آن نه حدیث است	۴۴۰۱
۱۳۱	در قول خدای تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	۴۴۰۲
۱۳۲	در قول خدای تعالی واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین ورسوله از طریق عامه و در آن سه حدیث است	۴۴۰۴
۱۳۳	در قول خدای تعالی واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین ورسوله از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	۴۴۰۴
۱۳۴	در قول خدای تعالی فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک ظهیر از طریق عامه و در آن شش حدیث است	۴۴۰۵
۱۳۵	در قول خدای تعالی فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	۴۴۰۶
۱۳۶	در قول خدای تعالی وتعیها اذن واعیة از طریق عامه و در آن هشت حدیث است	۴۴۰۷
۱۳۷	در قول خدای تعالی وتعیها اذن واعیة از طریق خاصه و در آن هشت حدیث است	۴۴۰۷
۱۳۸	در قول خدای تعالی یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا تا آخر از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	۴۴۰۸
۱۳۹	در قول خدای تعالی یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا از طریق خاصه و در آن چهار حدیث است	۴۵۰۱

ب ۱۴۰	در قول خدا تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا از طریق عامه و در آن چهارده حدیث است	ص ۵۴
ب ۱۴۱	در قول خدا تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ۵۵
ب ۱۴۲	در قول خدا تعالی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۵۶
ب ۱۴۳	در قول خدا تعالی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۵۶
ب ۱۴۴	در قول خدا تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	ص ۵۷
ب ۱۴۵	در قول خدا تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا از طریق خاصه و در آن چهار حدیث است	ص ۵۷
ب ۱۴۶	در قول خدا تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم تا قول او لا یشرکون بی شیئا از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۵۸
ب ۱۴۷	در قول خدا تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم تا قول او تعالی لا یشرکون بی شیئا از طریق خاصه و در آن دو حدیث است	ص ۵۹
ب ۱۴۸	در قول خدا تعالی ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۶۰
ب ۱۴۹	در قول خدا تعالی ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار از طریق خاصه و در آن دو حدیث است	ص ۶۰
ب ۱۵۰	در قول خدا تعالی ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۶۱
ب ۱۵۱	در قول خدا تعالی ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون از طریق خاصه و در آن دو حدیث است	ص ۶۱
ب ۱۵۲	در قول خدا تعالی افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون از طریق عامه و در آن هشت حدیث است	ص ۶۱
ب ۱۵۳	در قول خدا تعالی افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	ص ۶۱

ب ۱۵۴	قول خدا تعالی سلام علی آل یس از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۶۹
ب ۱۵۵	قول خدا تعالی سلام علی آل یس از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ۶۹
ب ۱۵۶	قول خدا تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون تا قول او فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم تا آخر از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ۷۰
ب ۱۵۷	قول خدا تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون تا قول او فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ۷۱
ب ۱۵۸	قول خدا تعالی و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۷۲
ب ۱۵۹	قول خدا تعالی و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون از طریق خاصه و در آن چهارده حدیث است	ص ۷۲
ب ۱۶۰	قول خدا تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۷۲
ب ۱۶۱	قول خدا تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۷۲
ب ۱۶۲	قول خدا تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ۷۳
ب ۱۶۳	قول خدا تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۷۳
ب ۱۶۴	قول خدا تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون از طریق عامه و در آن هشت حدیث است	ص ۷۴
ب ۱۶۵	قول خدا تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ۷۴
ب ۱۶۶	قول خدا تعالی انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۷۷
ب ۱۶۷	قول خدا تعالی انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم از طریق خاصه و در آن چهار حدیث است	ص ۷۲

١٠٦٨ ب	قول خدا تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ٧٨ ج ٤
١٠٦٩ ب	قول خدا تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	ص ٧٨ ج ٤
١٠٧٠ ب	قول خدا تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ٧٩ ج ٤
١٠٧١ ب	قول خدا تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ٧٩ ج ٤
١٠٧٢ ب	قول خدا تعالی طوبی لهم وحسن مآب از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ٨٠ ج ٤
١٠٧٣ ب	قول خدا تعالی طوبی لهم وحسن مآب از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ٨٠ ج ٤
١٠٧٤ ب	قول خدا تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه تا آخر از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ٨١ ج ٤
١٠٧٥ ب	قول خدا تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه تا آخر از طریق خاصه و در آن نه حدیث است	ص ٨٢ ج ٤
١٠٧٦ ب	قول خدا تعالی وارکعوا مع الراکعین از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ٨٤ ج ٤
١٠٧٧ ب	قول خدا تعالی وارکعوا مع الراکعین از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ٨٤ ج ٤
١٠٧٨ ب	قول خدا تعالی واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ٨٤ ج ٤
١٠٧٩ ب	قول خدا تعالی واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ٨٤ ج ٤
١٠٨٠ ب	قول خدا تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ٨٥ ج ٤
١٠٨١ ب	قول خدا تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة تا آخر از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ٨٥ ج ٤

١٠٨٢ ب	قول خدا تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ٨٦ ج ٤
١٠٨٣ ب	قول خدا تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا از طریق خاصه و در آن هشت حدیث است	ص ٨٦ ج ٤
١٠٨٤ ب	قول خدا تعالی سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ٨٨ ج ٤
١٠٨٥ ب	قول خدا تعالی سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ٨٨ ج ٤
١٠٨٦ ب	قول خدا تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ٨٩ ج ٤
١٠٨٧ ب	قول خدا تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ٩٠ ج ٤
١٠٨٨ ب	قول خدا تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ٩١ ج ٤
١٠٨٩ ب	قول خدا تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة از طریق خاصه و در آن نه حدیث است	ص ٩١ ج ٤
١٠٩٠ ب	قول خدا تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ٩٤ ج ٤
١٠٩١ ب	قول خدا تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ٩٤ ج ٤
١٠٩٢ ب	قول خدا تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون تا آخر از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ٩٥ ج ٤
١٠٩٣ ب	قول خدا تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون تا آخر از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ٩٥ ج ٤
١٠٩٤ ب	قول خدا تعالی ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ٩٦ ج ٤
١٠٩٥ ب	قول خدا تعالی ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ٩٦ ج ٤

ب ۱۹۶	قول خدای تعالی فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۴۹۷
ب ۱۹۷	قول خدای تعالی فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ۴۹۷
ب ۱۹۸	قول خدای تعالی افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم تا آخر از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۴۹۸
ب ۱۹۹	قول خدای تعالی افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم تا آخر از طریق خاصه و در آن ده حدیث است	ص ۴۹۸
ب ۲۰۰	قول خدای تعالی و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۴۹۹
ب ۲۰۱	قول خدای تعالی و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۴۹۹
ب ۲۰۲	قول خدای تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۴۹۹
ب ۲۰۳	قول خدای تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از طریق خاصه و در آن چهار حدیث است	ص ۵۰۰
ب ۲۰۴	قول خدای تعالی الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح تا قول اجر عظیم از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص ۵۰۰
ب ۲۰۵	قول خدای تعالی الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح تا قول اجر عظیم از طریق خاصه و در آن دو حدیث است	ص ۵۰۱
ب ۲۰۶	قول خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۵۰۱
ب ۲۰۷	قول خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا تا آخر از طریق خاصه و در آن دوازده حدیث است	ص ۵۰۱
ب ۲۰۸	قول خدای تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از طریق عامه و در آن دو حدیث است	ص ۵۰۲
ب ۲۰۹	قول خدای تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از طریق خاصه و در آن یازده حدیث است	ص ۵۰۲

ب ۲۱۰	قول خدای تعالی فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه تا آخر از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۵۰۴
ب ۲۱۱	قول خدای تعالی فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه تا آخر از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ۵۰۴
ب ۲۱۲	قول خدای تعالی ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۵۰۴
ب ۲۱۳	قول خدای تعالی ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۵۰۴
ب ۲۱۴	قول خدای تعالی و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۵۰۵
ب ۲۱۵	قول خدای تعالی و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۵۰۵
ب ۲۱۶	قول خدای تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	ص ۵۰۶
ب ۲۱۷	قول خدای تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ۵۰۶
ب ۲۱۸	قول خدای تعالی ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۵۰۶
ب ۲۱۹	قول خدای تعالی ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص ۵۰۶
ب ۲۲۰	قول خدای تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان از طریق عامه و در آن هفت حدیث است	ص ۵۰۷
ب ۲۲۱	قول خدای تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ۵۰۷
ب ۲۲۲	قول خدای تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	ص ۵۰۸
ب ۲۲۳	قول خدای تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به از طریق خاصه و در آن چهار حدیث است	ص ۵۰۸

ب ۲۰۴	قول خدا تعالی ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون و رجلاً سلماً لرجل هل یستویان مثلاً از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۸
ب ۲۰۵	قول خدا تعالی ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون و رجلاً سلماً لرجل هل یستویان مثلاً از طریق خاصه و در آن هشت حدیث است	ص۸
ب ۲۰۶	قول خدا تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه تا آخر از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۹
ب ۲۰۷	قول خدا تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص۹
ب ۲۰۸	قول خدا تعالی امن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۹
ب ۲۰۹	قول خدا تعالی و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیباً الیه تا قول او امن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب از طریق خاصه و در آن دوازده حدیث است	ص۹
ب ۲۱۰	قول خدا تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجراً عظیماً از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۱۰
ب ۲۱۱	قول خدا تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجراً عظیماً از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص۱۰
ب ۲۱۲	قول خدا تعالی و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم تا آخر آیه از طریق عامه و در آن سه حدیث است	ص۱۰
ب ۲۱۳	قول خدا تعالی و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء تا آخر از طریق خاصه و در آن دوازده حدیث است	ط۱۰
ب ۲۱۴	قول خدا تعالی و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۱۰۲
ب ۲۱۵	قول خدا تعالی و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص۱۲
ب ۲۱۶	قول خدا تعالی و کفی الله المؤمنین القتال از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	ص۱۰۳
ب ۲۱۷	قول خدا تعالی و کفی الله المؤمنین القتال از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص۱۰۴

ب ۲۳۸	قول خدا تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم تا آخر و قول او تعالی ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص۱۰۴
ب ۲۳۹	قول خدا تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم تا آخر از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص۱۰۵
ب ۲۴۰	قول خدا تعالی ان المتقین فی جنات و عیون تا آخر از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۱۰۵
ب ۲۴۱	قول خدا تعالی ان المتقین فی جنات و عیون تا آخر از طریق خاصه و در آن یک حدیث است	ص۱۰۵
ب ۲۴۲	قول خدا تعالی ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	ص۱۰۶
ب ۲۴۳	قول خدا تعالی ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص۱۰۶
ب ۲۴۴	قول خدا تعالی الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۱۰۷
ب ۲۴۵	قول خدا تعالی الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون از طریق خاصه و در آن دو حدیث است	ص۱۰۷
ب ۲۴۶	قول خدا تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله تا عظیماً از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۱۰۸
ب ۲۴۷	قول خدا تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله تا آخر آیه از طریق خاصه و در آن دو حدیث است	ص۱۰۸
ب ۲۴۸	قول خدا تعالی و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه یصدون تا آخر و آنکه علی ع شبیه عیسی علیه السلام است از طریق عامه و در آن سیزده حدیث است	ص۱۰۹
ب ۲۴۹	قول خدا تعالی و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه یصدون از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	ص۱۲۰
ب ۲۵۰	قول خدا تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص۱۲۰
ب ۲۵۱	قول خدا تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	ص۱۲۲

۲۸۰ ب	در قول خدا تعم فلما راوه زلفة سيئت وجوه الذين كفروا وقيل هذا الذي كنتم به تدعون از طريق عامه و دران يك حديث است	ص۳۰۲ ج۵
۲۸۱ ب	در قول خدا تعم فلما راوه زلفة سيئت وجوه الذين كفروا وقيل هذا الذي كنتم به تدعون از طريق خاصه و دران نه حديث است	ص۳۰۲ ج۵
۲۸۲ ب	در قول خدا تعالى ولتعرفنهم في لحن القول از طريق عامه و دران دو حديث است	ص۳۰۳ ج۵
۲۸۳ ب	در قول خدا تعم ولتعرفنهم في لحن القول از طريق خاصه و دران چهار حديث است	ص۳۰۴ ج۵
۲۸۴ ب	در قول خدا تعم يوم لا يخزي الله النبي والذين امنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم تا اخر از طريق عامه و دران دو حديث است	ص۳۰۴ ج۵
۲۸۵ ب	در قول خداى تعم يوم لا يخزي الله النبي والذين امنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم تا اخر از طريق خاصه و دران چهار حديث است	ص۳۰۴ ج۵
۲۸۶ ب	در قول خدا تعم ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى از طريق عامه و دران يك حديث است	ص۳۰۵ ج۵
۲۸۷ ب	در قول خدا تعم ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى از طريق خاصه و دران دو حديث است	ص۳۰۵ ج۵
۲۸۸ ب	در قول خدا تعم فامنوا بالله ورسوله والنور الذي انزلنا والله بما تعملون خبير از طريق عامه و دران يك حديث است	ص۳۰۵ ج۵
۲۸۹ ب	در قول خدا تعم فامنوا بالله ورسوله والنور الذي انزلنا والله بما تعملون خبير از طريق خاصه و دران شش حديث است	ص۳۰۶ ج۵
۲۹۰ ب	در قول خدا تعم يا ايها الذين امنوا ادخلوا في السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان تا اخر از طريق عامه و دران يك حديث است	ص۳۰۶ ج۵
۲۹۱ ب	در قول خدا تعم يا ايها الذين امنوا ادخلوا في السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان تا اخر و دران دوازده حديث است	ص۳۰۶ ج۵
۲۹۲ ب	در قول خدا تعم ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم تا اخر از طريق عامه و دران يك حديث است	ص۳۰۷ ج۵
۲۹۳ ب	در قول خدا تعم ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم تا اخر از طريق خاصه و دران سه حديث است	ص۳۰۷ ج۵

۲۹۴ ب	در قول خدا تعم يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا تا اخر ايه از طريق عامه و دران دو حديث است	ص۳۰۷ ج۵
۲۹۵ ب	در قول خدا تعم يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا تا اخر از طريق خاصه و دران هفت حديث است	ص۳۰۷ ج۵
۲۹۶ ب	در قول خدا تعالى يا ايها الذين امنوا استعينوا بالصبر والصلوة از طريق عامه و دران سه حديث است	ص۳۰۸ ج۵
۲۹۷ ب	در قول خدا تعالى يا ايها الذين امنوا استعينوا بالصبر والصلوة از طريق خاصه و دران يك حديث است	ص۳۰۸ ج۵
۲۹۸ ب	در انچه قران بران نازل شده از اقسام از طريق عامه و دران يك حديث است	ص۳۰۸ ج۵
۲۹۹ ب	در انچه قران بران نازل شده از اقسام از طريق خاصه و دران شش حديث است	ص۳۰۸ ج۵
۳۰۰ ب	در قول خدا تعم ن والقلم وما يسطرون ما انت بنعمة ربك بمجنون تا اخر از طريق عامه و دران دو حديث است	ص۳۰۸ ج۵
۳۰۱ ب	در قول خدا تعم ن والقلم وما يسطرون ما انت بنعمة ربك بمجنون تا اخر از طريق خاصه و دران هشت حديث است	ص۳۰۸ ج۵
۳۰۲ ب	در قول خدا تعالى كزرع اخرج شطأه فازره فاستغلظ فاستوى على سوقه از طريق عامه و دران دو حديث است	ص۳۰۸ ج۵
۳۰۳ ب	در قول خدا تعم كزرع اخرج شطأه فازره فاستغلظ فاستوى على سوقه از طريق خاصه و دران يك حديث است	ص۳۰۲ ج۵
۳۰۴ ب	در قول خدا تعم وبشر الذين امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار از طريق عامه و دران يك حديث است	ص۳۰۲ ج۵
۳۰۵ ب	در قول خدا تعالى فان لم تفعلوا ولن تفعلوا تا قول وتعم وبشر الذين امنوا وعملوا الصالحات تا اخر ايه از طريق خاصه و دران يك حديث است	ص۳۱۲ ج۵
۳۰۶ ب	در قول خدا تعم ويوم يعض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلا تا قول وتعم وكان الشيطان للانسان خذولا از طريق عامه و دران دو حديث است	ص۳۱۳ ج۵
۳۰۷ ب	در قول خدا تعم ويوم يعض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلا تا قول وتعم وكان الشيطان للانسان خذولا از طريق خاصه و دران هشت حديث است	ص۳۱۴ ج۵

ب ۹	در قول خدا تعالی اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها از طریق عامه ودران دو حدیث است	ص ۵۴۰
ب ۹	در قول خدا تعالی اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها از طریق خاصه ودران چهار حدیث است	ص ۵۴۰
ب ۱۰	در قول خدا تعالی وقال الذین کفروا ربنا ارنا اللذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین از طریق عامه ودران دو حدیث است	ص ۵۴۰
ب ۱۰۱	در قول خدا تعالی ربنا ارنا اللذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین از طریق خاصه ودران چهار حدیث است	ص ۵۴۶
ب ۱۰۲	در قول خدا تعالی فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم تا قول او تعالی ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی از طریق عامه ودران سه حدیث است	ص ۵۴۶
ب ۱۰۳	در قول خدا تعالی فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم تا قول او تعالی ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی از طریق خاصه ودران سیزده حدیث است	ص ۵۴۶
ب ۱۰۴	در قول خدا تعالی فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین از طریق عامه ودران سه حدیث است	ص ۵۴۹
ب ۱۰۵	در قول خدا تعالی فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین از طریق خاصه ودران ده حدیث است	ص ۵۴۹
ب ۱۰۶	در اینکه علی ع بهترین خلق است بعد از رسول خدا ص وبهترین مردمان وبهترین امت است از طریق عامه ودران بیست وسه حدیث است	ص ۵۵۰
ب ۱۰۷	در اینکه علی ع بهترین خلق است بعد از رسول خدا ص وبهترین مردمان وبهترین عرب وبهترین امت است وبهترین وصیین واینکه ائمه بعد علی ع بهترین خلق اند از طریق خاصه ودران هفده حدیث است	ص ۵۵۰
ب ۱۰۸	در اینکه علی مثل نفس رسول خدا است ومثل سر است به نسبت به بدن او از طریق عامه ودران سه حدیث است	ص ۵۵۰
ب ۱۰۹	در اینکه علی ع مثل نفس رسول خدا است ص از طریق خاصه ودران سه حدیث است	ص ۵۵۷
ب ۲۰	در قول پیغمبر صلی الله علیه وآله که علی از من است ومن از علی ع از طریق عامه ودران سی وپنج حدیث است	ص ۵۵۸
ب ۲۱	در قول رسول خدا ص که علی از من است ومن از علی ع از طریق خاصه ودران شش حدیث است	ص ۵۶۰

ب ۲۰۲	در رساندن امیر المؤمنین ع سوره برائت را وعزل شدن ابو بکر ودر این مقام بعضی از باب پنجم از طریق عامه ودران بیست وسه حدیث است	ص ۵۶۲
ب ۲۰۳	در رساندن امیر مؤمنان سوره برائت را وعزل شدن ابو بکر از طریق خاصه ودران شانزده حدیث است	ص ۵۶۶
ب ۲۰۴	در قول رسول خدا است لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله از طریق عامه ودران سی وپنج حدیث است	ص ۵۶۹
ب ۲۰۵	در قول رسول خدا است لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله از طریق خاصه ودران سه حدیث است	ص ۵۷۶
ب ۲۰۶	در خبر طایر مشوی از طریق عامه ودران سی وپنج حدیث است	ص ۵۷۵
ب ۲۰۷	در خبر طایر مشوی از طریق خاصه ودران هشت حدیث است	ص ۵۸۱
ب ۲۰۸	در برادری کردن رسول خدا ص با امیر مؤمنان از طریق عامه ودران بیست ویک حدیث است	ص ۵۸۲
ب ۲۰۹	در برادری کردن رسول خدا ص با امیر المؤمنین ع از طریق خاصه ودران چهار حدیث است	ص ۵۸۵
ب ۳۰	در اینکه امیر المؤمنین ع برادر رسول خدا است از طریق عامه ودران سی وهفت حدیث است	ص ۵۸۶
ب ۲۰۱	در اینکه امیر المؤمنین ع برادر رسول خدا است از طریق خاصه ودران سی وچهار حدیث است	ص ۵۹۰
ب ۳۰۲	در اینکه رسول خدا ص وعلی ع مفوض شد بسوی ایشان امر دین از طریق عامه ودران یک حدیث است	ص ۵۹۶
ب ۳۰۳	در اینکه مفوض است امر دین بسوی رسول خدا ص وعلی ع واولاد او ائمه علیهم السلام از طریق خاصه ودران سیزده حدیث است	ص ۵۹۶
ب ۳۰۴	در سعه فضائل امیر المؤمنین علیه السلام از طریق عامه ودران شش حدیث است	ص ۵۹۷
ب ۳۰۵	در سعه فضائل امیر المؤمنین علیه السلام از طریق خاصه ودران شش حدیث است	ص ۵[illegible]

در قول امیر المؤمنین

ب ۳۶۴	در قول رسول خدا صلعم حق علی علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده از طریق عامه و در ان شش حدیث است	ص ۴۹۲ ج ۴
ب ۳۶۵	در قول رسول خدا حق علی علی هذه الامة کحق الوالد علی الولد از طریق خاصه و در ان سه حدیث است	ص ۴۹۵ ج ۴
ب ۳۶۶	در اینکه رسول خدا صلعم و علی ع پدر این امت هستند از طریق عامه و در ان یکحدیث است	ص ۴۹۵ ج ۴
ب ۳۶۷	در اینکه رسول خدا صلعم و علی ع پدران این امت هستند از طریق خاصه و در ان سیزده حدیث است	ص ۴۹۶ ج ۴
ب ۳۶۸	در اینکه مهاجرین و انصار شک نداشتند در اینکه صاحب امر خلافت بعد از رسول خدا امیر المؤمنین است و اینکه ابوبکر و عمر و عثمان و معویه میدانستند این را و مدت ابوبکر و عمر بجهت بیعت کردن با علی بعد از مردن رسول خدا و کفتن ابوبکر اقیلونی الخ از طریق عامه و در ان چهارده حدیث است	ص ۴۹۸ ج ۴
ب ۳۶۹	در قول علی ع در باب ابی بکر انه لیعلم والذی حجی له الله و رسوله لم یستخلف غیری از طریق خاصه و در ان یکحدیث است	ص ۳ ج ۵
ب ۳۷۰	در بیرون اوردن امیر المؤمنین ع بجهت بیعت ابی بکر با کراه و اراده سوزانیدن خانه او و خانه فاطمه وقت امتناع او از بیعت و اراده کشتن او اکر امتناع کند از بیعت با جماعتیکه با او بودند از طریق عامه و در ان سی حدیث است	ص ۷ ج ۵
ب ۳۷۱	در بیرون اوردن امیر المؤمنین بجهت بیعت ابی بکر با کراه و اجبار و اراده کردن ایشان سوزانیدن خانه فاطمه را وقت امتناع انحضرت از بیعت بلکه اراده کشتن او ع از طریق خاصه و در ان پنج حدیث است	ص ۱۰ ج ۵
ب ۳۷۲	در قول عمر بن خطاب کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها و من عاد الی مثلها فاقتلوه و قول علی علیه السلم بیعتی لم تکن فلتة از طریق عامه و در ان هشت حدیث است	ص ۱۷ ج ۵
ب ۳۷۳	در قول عمر کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها و من عاد الی مثلها فاقتلوه از طریق خاصه و در ان دو حدیث است	ص ۱۸ ج ۵
ب ۳۷۴	در امر کردن ابو بکر بن ابی قحافه خالد را بکشتن امیر المؤمنین ع از طریق عامه و در ان دو حدیث است	ص ۱۸ ج ۵
ب ۳۷۵	در امر کردن ابو بکر بن ابی قحافه خالد را بکشتن امیر المؤمنین از طریق خاصه و در ان دو حدیث است	ص ۲۰ ج ۵
ب ۳۷۶	در قول امیر المؤمنین انا اولی بالامر من ابی بکر و عمر و عثمان و حجت اوردن او بر ایشان و اینکه امامت و خلافت او راست نه ایشان را و قول او ع ان لنا حقا ان نعطه ناخذه و اینکه بیعت نکرد تا اراده کشتن او کردند از طریق عامه و در ان هشت حدیث است	ص ۲۲ ج ۵
ب ۳۷۷	در قول امیر المؤمنین ع انا اولی بالامر ممن تقدم و حجت اوردن او ع بر ایشان و اینکه امامت و خلافت او راست نه ایشان را از طریق خاصه و در ان چهار حدیث است	ص ۲۴ ج ۵

ب ۳۷۸	در سبب ترک کردن او ع جهاد را با کسانیکه پیش از او متصدی امر خلافت شدند که از جمله ترس بر کشتن طرفداران و امت بود از دین و نیافتن معین و یاور و امر کردن رسول صلعم او را بنشستن در خانه و قول او و علی قتل الکعبة الخ از طریق عامه و در ان دوازده حدیث است	ص ۲۹ ج ۵
ب ۳۷۹	در سبب ترک کردن حضرت جهاد را با کسانیکه پیش از او خلافت را ضبط کردند از طریق خاصه و در ان ده حدیث است	ص ۳۱ ج ۵
ب ۳۸۰	در کفتن رسول خدا علی را انه ستغدر بک الامة من بعدی و الضغائن فی صدور قوم و قول او و اقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم از طریق عامه و در ان چهارده حدیث است	ص ۳۵ ج ۵
ب ۳۸۱	در قول رسول خدا یا علی انه ستغدر بک الامة من بعدی و خبر دادن حضرت از رشد بعد از او و امر کردن انحضرت او را باینکه صبر کند و لکن قتال کند با ناکثین و قاسطین و مارقین از طریق خاصه و در ان پنج حدیث است	ص ۳۶ ج ۵
ب ۳۸۲	در رده و واقعه بعد از وفات رسول خدا صلعم و اینکه حق با علی است از طریق عامه و در ان پونزده حدیث است	ص ۳۷ ج ۵
ب ۳۸۳	در رده و واقعه بعد از وفات رسول خدا صلعم و اینکه حق با علی ع است از طریق خاصه و در ان یازده حدیث است	ص ۳۹ ج ۵
ب ۳۸۴	در افتراق امت بعد انحضرت بر هفتاد و سه فرقه که از انها ناجی اوان فرقه شیعه علی علیه السلم میباشند که در بهشت هستند از طریق عامه و در ان دو حدیث است	ص ۴۰ ج ۵
ب ۳۸۵	در افتراق امت بعد انحضرت بهفتاد و سه فرقه که از میان انها یک فرقه ناجی است و ان شیعه علی علیه السلم است و تابعین او از طریق خاصه و در ان یک حدیث است	ص ۴۴ ج ۵
ب ۳۸۶	در فضیلت دوستان و شیعیان و موالیان علی ع و موالیان ائمه علیهم السلم از طریق عامه و در ان نوزده حدیث است	ص ۴۶ ج ۵
ب ۳۸۷	در فضیلت محبین علی ع و شیعیان و موالیان او و سایر ائمه علیهم السلم از طریق خاصه و در ان چهل و هشت حدیث است	ص ۵۱ ج ۵
ب ۳۸۸	در جرات کردن عمر خطاب بر رسول خدا که در مرض موت هنگامی که اراده نمود تصریح کند باینکه صاحب امر خلافت بعد از او علی است و کفتن او که رسول الله هذیان میکوید از طریق عامه و در ان هفت حدیث است	ص ۵۴ ج ۵
ب ۳۸۹	در قول عمر که رسول خدا صلعم منع کنید که هذیان میکوید و اینکه پیغمبر ص خبر داد علی ع را و شاهد و کواه کرفت بر این معنی شهود چند از طریق خاصه و در ان دو حدیث است	ص ۵۶ ج ۵
ب ۳۹۰	در جیش اسامه که در ان بودند ابو بکر و عمر و عثمان و ابو عبیدة بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و غیرهم و لعن کردن رسول خدا کسیرا که تخلف کند و تاخیر نمود از جیش اسامه و فرمودن رسول خدا که هر کاه بیعت شد از برای دو خلیفه بکشید اخر از انها را و روایت شده در ابوبکر از طریق عامه و در ان دوازده حدیث است	ص ۵۷ ج ۵
ب ۳۹۱	در تخلف کردن و تاخیر نمودن ابو بکر و عمر از جیش اسامه از طریق خاصه و در ان یکحدیث است	ص ۷۴ ج ۵

عدد ابواب		وقعت در صفحه
ب ۳۹۲	در عقاب کسیکه شک نماید در امیرالمؤمنین ع از طریق عامه و در آن یک حدیث است	ص ۷۵ ج ۵
ب ۳۹۳	در عقاب کسیکه شک نماید و شر او زیاده در باب امیرالمؤمنین ع و سایر ائمه ع از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است	ص ۷۵ ج ۵
ب ۳۹۴	در قول رسول خدا ص مثل علی بن ابی طالب ع در این امت مثل قل هو الله احد است از طریق عامه و در این دو حدیث است	ص ۷۷ ج ۵
ب ۳۹۵	در قول رسول خدا ص مثل علی ع در این امت مثل قل هو الله احد است و در [illegible] از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ۷۷ ج ۵
ب ۳۹۶	در قول او ص بعلی بن ابی طالب لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق از طریق عامه و در آن شانزده حدیث است	ص ۷۹ ج ۵
ب ۳۹۷	در قول پیغمبر ص بعلی ع که دوست دار او مؤمن است و بغض دارنده او منافق است از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ۷۹ ج ۵
ب ۳۹۸	در اینکه علی ع وزیر رسول خدا ست و وارث اوست از طریق عامه و در آن یازده حدیث است	ص ۹۰ ج ۵
ب ۳۹۹	در اینکه علی ع وزیر رسول خدا است و وارث او است از طریق خاصه و در آن بیست و یک حدیث است	ص ۹۲ ج ۵
ب ۴۰۰	در قول رسول خدا در حق علی ع اینکه او سید مسلمین و سید عرب است و سید است در دنیا و آخرت و سید اوصیا و سید خلایق است بعد از خود آنحضرت از طریق عامه و در آن بیست و سه حدیث است	ص ۹۷ ج ۵
ب ۴۰۱	در اینکه علی ع سید کهتین و سید عرب است از طریق خاصه و در آن شش حدیث است	ص ۹۰ ج ۵
ب ۴۰۲	در اینکه ولایت علی ع و ائمه اثنا عشر از اصول اسلام و از ارکان ایمانست و کسیکه دوست دار ولی ایشان کامل کرده ایمان خود را از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ۹۱ ج ۵
ب ۴۰۳	در اینکه ولایت ائمه ع از چیزهائیست که بنای اسلام و عماد او بر آنست از طریق خاصه و در آن بیست و چهار حدیث است	ص ۹۱ ج ۵
ب ۴۰۴	در اینکه نظر کردن بعلی بن ابی طالب عبادت است و ذکر او عبادت است از طریق عامه و در آن بیست و سه حدیث است	ص ۹۴ ج ۵
ب ۴۰۵	در اینکه نظر کردن بسوی علی بن ابی طالب عبادت است از طریق خاصه و در آن ده حدیث است	ص ۹۶ ج ۵

عدد ابواب		وقعت در صفحه
ب ۴۰۶	در رد شدن و برگشتن آفتاب بسوی علی بن ابی طالب ع از طریق عامه و در آن هشت حدیث است	ص ۹۷ ج ۵
ب ۴۰۷	در برگشتن آفتاب از برای علی بن ابی طالب ع از طریق خاصه و در آن هفده حدیث است	ص ۹۷ ج ۵
ب ۴۰۸	در تکلم کردن آفتاب با علی ع و سلام کردن آن بر او ع از طریق عامه و در آن هفده حدیث است	ص ۱ ج ۶
ب ۴۰۹	در تکلم کردن آفتاب با علی ع و سلام کردن آن بر او از طریق خاصه و در آن سه حدیث است	ص ۲ ج ۶
ب ۴۱۰	در تکلم کردن اصحاب کهف با علی ع از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ۴ ج ۶
ب ۴۱۱	در تکلم کردن اصحاب کهف با علی ع از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ۵ ج ۶
ب ۴۱۲	در سطل و مندیل و قدس از طریق عامه و در آن چهار حدیث است	ص ۹ ج ۶
ب ۴۱۳	در سطل و ابریق از طریق خاصه و در آن چهار حدیث است	ص ۱۰ ج ۶
ب ۴۱۴	در سد کردن درها از مسجد مگر در خانه علی ع از طریق عامه و در آن بیست و نه حدیث است	ص ۱۰۱ ج ۶
ب ۴۱۵	در سد کردن درخوانها از مسجد مگر درخوانه علی ع از طریق خاصه و در آن پانزده حدیث است	ص ۱۰۴ ج ۶
ب ۴۱۶	در صدیقین و اینکه افضل ایشان علی است و او است صدیق اکبر از طریق عامه و در آن شانزده حدیث است	ص ۱۰۶ ج ۶
ب ۴۱۷	در صدیقین و اینکه افضل ایشان علی ع او است صدیق اکبر از طریق خاصه و در آن هشت حدیث است	ص ۱۰۹ ج ۶
ب ۴۱۸	در قلع و قمع کردن او بتها را از خانه کعبه از طریق عامه و در آن پنج حدیث است	ص ۲۰۰ ج ۶
ب ۴۱۹	در قلع و قمع نمودن او بتها را از خانه کعبه از طریق خاصه و در آن پنج حدیث است	ص ۲۰۲ ج ۶

این آخر فهرست ابواب فصول کتاب است و اکنون بتوفیق خدای تعالی شروع میکنیم در ذکر ابواب جا بجا

من الله حسن الثواب انه هو الکریم الوهاب

باب اول در اثبات اینکه جمیع اشیاء بطفیل وجود خمسه النجباء علیهم السلام موجود شد و اگر مقصود حق تعالی وجود ایشان نبود هیچ مخلوقی بوجود نمی‌آمد و ایشان اشباح خمسه‌اند یعنی انوار یا اشخاص یا صور که در جانب راست عرش‌اند و اینکه محمد ص و علی ع از یک نور خلق شده‌اند و جمیع ملائکه از نور روی مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع خلق شده و در این باب نوزده حدیث از احادیث عامه ذکر میشود **حدیث اول** شیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر ابی حسن بن محمد بن حمویه الحموینی که از اعیان و اکابر علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین که از مؤلفات او است باسناد خود از ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر ص فرمود چون حقتعالی جل شانه آدم را آفرید و روح در او دمید بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع و سجود بودند **شعر** وانوارهم من قبل کانت بعرشه ** ها از نبت ارکانه ای زینته ** عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من خاک آفریده‌ای فرمود بلی عرض کرد چه کسانند این اشباح که در هیئت و صورت خود مشابه منند حقتعالی فرمود ای آدم اینان از اولاد تو اند و اگر اینها نبودند ترا نمی‌آفریدم و بجهت ایشان پنج نام کرام از نامهای خود مشتق کرده‌ام و اگر ایشان نبودند نمی‌آفریدم بهشت و نه دوزخ و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جن را من محمودم و این محمد است و منم عالی و این علی و منم فاطر و این فاطمه و منم احسان و این حسن و منم محسن و این حسین ع بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده‌ام که در دل هر کس بقدر ذره ز عداوت ایشان باشد او را داخل آتش نمایم و باک ندارم ای آدم ایشان برگزیدگان منند بدوستی ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعداوت ایشان مردم را در آتش نمایم و چون ترا حاجتی باشد بانوار ایشان توسل جوی که برآورم **شعر** فادم لما ان توسل بهم ** عفی الله عنه فقد نجی من خطیئه ** پس پیغمبر ص فرمود ما کشتی نجاتیم هر که بآن تعلق جوید نجات یابد و هر که از آن تخلف کند هلاک گردد و هر کرا حاجتی بسوی خدا باشد باید که ما اهل بیت را در حاجت خود بخواند **فقیر گوید** احادیثی که در این کتاب از حموینی نقل میشود همه از همین کتاب سمطین است تا بر طالبان سند مخفی نماند و اینکه مراد از اشباح خاص است چنانچه از سؤال آدم که آنها را بصورت و هیئت خود میدید معلوم میشود **حدیث دوم** هم از حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که از پیغمبر ص شنیدم که آنحضرت بعلی گفت یا علی خلقت انا وانت من نور الله تعالی یعنی من و تو هر دو از نور حقتعالی آفریده شده‌ایم **حدیث سیم** ایضاً حموینی باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که از پیغمبر شنیدم که فرمود من و علی ع آفریده شدیم چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم از نوری در جانب راست عرش و خدا را تسبیح میکردیم و او را بپاکی و عظمت یاد مینمودیم چون آدم را آفرید ما باصلاب طاهره و ارحام مطهره منتقل شدیم تا آنکه بصلب عبدالمطلب رسیدیم و در آنجا نور دو نیمه شد نیمه در پشت پدرم عبدالله قرار گرفت و نیمه در پشت عمم ابوطالب من از این نیمه خلق شدم و علی از آن نیمه دیگر و حقتعالی چند نام از نامهای خود برای ما جدا ساخته و محمود است و من محمد و او علی است و علی و او فاطر است و دختر من فاطمه و او محسن است و دو پسرم حسن و حسین ع نام من در دیوان رسالت و نبوت بود و نام علی ع در خلافت و شجاعت پس من رسول خدایم و علی شمشیر خدا است **شعر** بابی صارم الالهی یحیی ** عقوا لا دمنا لشدید براها ** ابر الله حکمة الله سیف الله ** والرحمة النبی هذا فما ** **حدیث چهارم** ایضاً حموینی باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت شنیدم از حبیب خود محمد مصطفی ص که میفرمود من و علی نوری بودیم در برابر حقتعالی که آن نور طواف میکرد و تسبیح و تقدیس مینمود پیش از آفرینش آدم بچهارده هزار سال و چون آدم را بیافرید آن نور را در پشت او جای داد و پیوسته من و علی ع در یکجا بودیم تا آنکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم من یک جزو از آن نورم و علی جزو دیگر از آن **حدیث پنجم** حموینی باز باسناد خود از حسن بن اسماعیل بن عباد از پدرش از جدش روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود من و علی ع نوری بودیم در برابر حقتعالی پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال و چون آدم را آفرید آن نور در پشت او جای گرفت و پیوسته حقتعالی آن نور را از صلبی بصلبی می‌آورد تا آنکه در صلب عبدالمطلب قرار گرفت پس از آنجا بیرون آورد و نیمه کرد نیمه در صلب عبدالله و نیمه در صلب ابوطالب پس علی از من است و من از علی گوشت بدن او گوشت بدن من است و خون او خون منست کسیکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته و من او را نیز دوست دارم و کسیکه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من نیز او را دشمن دارم **حدیث ششم** گفته همین نوع حدیث را ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم که از اکابر علمای عامه است در کتاب فضائل امیرالمؤمنین که از جمله مؤلفات وی است بهمین سند و متن نقل کرده است **فقیر گوید** همین کتاب بالفعل در نزد من موجود است و مسمی بود است بمناقب اخطب

خوار و بی‌ملازم طالبان مخفی نماند حدیث ششم ایضاً حموینی باسناد خود از زیاد بن منذر از امام محمد باقر علیه السلام از پدرش از جدش
صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود من و علی ع نوری بودیم در نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را
آفریند بچهارده هزار سال پس چون آدم را آفرید آن نور در صلب آدم جای گرفت و پیوسته حق تعالی آن نور را از صلبی بصلبی
می آورد تا آنکه در صلب عبد المطلب قرار گرفت آنرا از آنجا بیرون آورده بدو نیم کرد نیمی در صلب عبد الله و نیمی در صلب ابو طالب
پس علی ع از من است و من از علی ع گوشت او گوشت من است و خون او خون من هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و من او را
دوست میدارم و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من او را دشمن میدارم سید رحمه الله گوید همین حدیث را
موفق بن احمد مکی و بهمین سند و متن در کتاب فضائل امیر المؤمنین ع نقل کرده است حدیث هفتم عبد الله بن احمد بن
حنبل در مسند احمد بن حنبل از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که از رسول خدا صلعم شنیدم میفرمود من و علی ع نوری
بودیم در نزد حق تعالی قبل از آنکه آدم خلق شود بچهارده هزار سال چون آدم را آفرید آن نور را بدو نیم کرد من یک نیمه از آنم و علی ع نیمی دیگر
از آن و لیکن فقیر گوید ابن جوزی تا آنجا این خبر را نقل نکرده است که حضرت صلعم فرمود در من نبوت و در علی است خلافت و این فقره را ابن
ابن المغازلی شافعی و کتاب فردوس دیلمی احادیث عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی حدیث هشتم علی بن محمد خطیب
شافعی فقیه معروف بابن المغازلی واسطی در کتاب مناقب باسناد خود از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که از حبیب خود محمد صلعم
شنیدم که فرمود من و علی ع نوری بودیم در نزد حق تعالی تسبیح و تقدیس میکردیم پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال چون آدم را
آفرید آن نور را در پشت او جای داد و پیوسته با هم بودیم تا آنکه در صلب عبد المطلب جدا شدیم پس در من نبوت شد و در علی خلافت
شعر خلافت و نبوت من الله خاطبه بخاء جبرئیل بنحو الهدیه حدیث نهم ابن مغازلی ایضاً باسناد خود از ابی ذر رضی الله عنه روایت کرده که
از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود من و علی ع نوری بودیم در نزد خدای تعالی تسبیح و تقدیس میکردیم پیش از خلق آدم بچهارده هزار
سال و پیوسته من و علی ع در یکجا بودیم تا آنکه در صلب عبد المطلب جدا شدیم حدیث دهم ایضا ابن مغازلی باسناد خود از جابر بن
عبد الله رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم فرمود حق تعالی ... نوری فرو فرستاد و آن نور را در صلب آدم جا داد و از آنجا آورد تا آنکه آنرا بدو نیم کرد نیمی
در صلب عبد الله و نیمی در صلب ابو طالب پس مرا بمنصب نبوت مشرف کرد و علی ع را بمنصب صاحب برادری فرمود حدیث یازدهم
ابن شیرویه دیلمی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فردوس در باب خاء باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود
من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل از خلقت آدم بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد آن نور را در پشت او متمکن گردانید و پیوسته با هم
بودیم تا آنکه در پشت عبد المطلب جدا شدیم و در من نبوت قرار گرفت و در علی ع خلافت حدیث دوازدهم شیخ فقیه ابو الحسن
محمد بن احمد بن علی بن شاذان از طریق مخالفین باسناد ایشان از حسین بن علی ع از زید بن علی ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود بخدمت رسول
خدا صلعم رفتم در بعضی از حجره های خانه تشریف داشتند رخصت خواستم آنحضرت رخصت داد چون داخل شدم فرمود یا علی مگر نمیدانی که خانه
من و تو است از یکدیگر چرا رخصت خواستی عرض کردم دوست میدارم که با رخصت شما داخل شوم فرمود دوست داشتی آنچه را که
خدا دوست دارد و به پیروی آداب خدا کرده یا علی خدائی که آفریننده و روزی دهنده منست ... یا علی
پس از من تو وصی منی و لکن مظلوم خواهی شد و حق تو را از دست تو بگیرند و بتو جور کنند یا علی هر که بنبوت من ...
از نور وی کرده است یا علی دروغ گفته است کسی که گمان برد که مرا دوست داشته و حال آنکه تو را دشمن دارد زیرا که حق تعالی من و تو را از یک نور
آفریده حدیث سیزدهم ایضا ابو الحسن فقیه از طریق مخالفین باسناد خود شان از سلمان فارسی و ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا صلعم فرمود چون بمقام قرب قاب قوسین او ادنی که شبانگاه از دو کوه عقیق ... رسیدم و حق تعالی با من ... خطاب رسید
که یا احمد من ترا و علی را از نور خود آفریدم و این دو کوه را از نور روی علی ع آفریدم و بعزت و جلال خود سوگند که آفریدم این دو کوه را تا آنکه
باشد میان بندگان با ایشان معلوم کنم کسی را که ایمان آورده است و سوگند یاد کردم بعزت که دوزخ را حرام کنم بر بدن کسی که با او عقیق باشد
بشرط آنکه از دوستان علی ع باشد و از اولاد من باشد حدیث چهاردهم ابو المؤید موفق بن احمد باسناد خود از عبد الله عمر روایت کرده
که از پیغمبر صلعم سوال کردند که حق تعالی در شب معراج بچه زبان با تو سخن گفت فرمود بزبان برادرم علی ع و در دلم گذشت که عرض کنم پروردگارا تو
با من سخن گفتی یا برادرم علی پس خطاب رسید یا محمد انا شیء لا کالاشیاء من موجودیم نه چون سایر اشیاء موجود و ...

حقا

حقا تو مرا با خدای قیاس نتوان کرد و بعقل و فهم تو ادراک نتوان نمود ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو و چون دیدم که از دوستان تو احدی
بیشتر از علی نیست بزبان او با تو سخن گفتم تا دلت آرام باشد حدیث پانزدهم صاحب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة
باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود چون حق تعالی آدم را آفرید نظرش بسر ساق عرش افتاد دید که نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله و چهار نام دیگر در آنجا دید عرض کرد الهی قبل از من آفریده انسانی فرموده عرض کرد پس این نامها کیانند که
در سر ساق عرش می بینم فرمود این نامهای بهترین بندگان و برگزیدگان منند ای آدم اگر ایشان نبودند ترا نمی آفریدم و نه بهشت را و نه دوزخ را و حذر کن
ای آدم از آنکه بایشان حسد بری و بچشم حسد بمقام و مرتبه ایشان نگری پس آنحضرت فرمود چون آدم از آن درخت خورد و از بهشت
بیرون برد از معصیت خود پشیمان شده و بمقام توبه بر آمد عرض کرد الهی از تو سوال میکنم بحق آن پنج تن که بر ساق عرش مقام دارند
مرا بیامرزد و از تقصیر من در گذرد وحی آمد که ترا آمرزیدم و این سوال که امروز کردی در علم سابق من گذشته بود عرض کرد الهی پس سوال میکنم از تو
بحق این پنج تن و بحق آنانکه مرا بسبب ایشان آمرزیدی ایشان را بمن بشناسان فرمود ای آدم ایشان از اولاد تو اند بجهت ایشان پنج نام از نامهای
خود برگزیدم منم محمود و این احمد است و منم عالی و این علی است و منم فاطر و این فاطمه و منم محسن و این حسن و منم احسان و این حسین است حدیث
شانزدهم موفق بن احمد باسناد خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود چون حق تعالی آدم را آفرید و جان
در قالب او دمید عطسه زده و خدا را حمد کرد وحی آمد ای بنده من مرا حمد کردی بعزت و جلال خود سوگند اگر این نبود که میخواستم دو بنده
خاص از نسل تو بوجود آورم هر اینه ترا نمی آفریدم عرض کرد الهی آن دو بنده را خواهی آفرید فرمود بلی ای آدم بسوی بالا نظر کن آدم بالا نگریست
دید بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمة علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر حقه لعن و خاب اقسمت
بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و اقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی یعنی محمد نبی رحمت و علی برپا دارنده تمام کننده حجت
با الزام کننده دلیل و حجت هر که حق علی را شناخت دلش از زنگ کفر و لوث جحود پاک شد و هر که انکار حق آنحضرت کرد ملعون و مردود درگاه
الهی گردید بعزت و جلال خود سوگند یاد کردم که هر که پیروی علی کند او را داخل بهشت کنم هر چند بمن عصیان ورزد و هر که بعلی ع عصیان
ورزد او را داخل جهنم کنم هر چند اطاعت من کند شعر مؤمن صدیق با مهرش بنالد از عذاب کافر زندیق با مهرش بنالد از عقاب حدیث هفدهم
ایضا موفق بن احمد باسناد خود از عثمان بن عفان روایت کرده است که عمر بن خطاب گفت حق تعالی جل شانه ملائکه چند از نور روی علی بن
ابی طالب آفریده است حدیث هیجدهم موفق بن احمد در کتاب مناقب از حماد بن سلمه از ثابت از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود
حق تعالی از نور روی علی بن ابی طالب ع هفتاد هزار ملک آفرید که طلب رحمت و آمرزش کنند برای علی ع و دوستان او تا روز قیامت
حدیث نوزدهم ابو الحسن فقیه محمد بن احمد بن علی بن شاذان در کتاب مناقب مائة از طریق عامه بحذف اسناد از عمر بن خطاب روایت کرده است
که از ابو بکر بن ابی قحافه شنیدم که گفت رسول خدا صلعم فرمود حق تعالی از نور روی علی ع ملائکه چند آفریده است که تسبیح و تقدیس
خدا میکنند و ثواب آن را برای دوستان علی ع و دوستان اولاد او می نویسند تا روز قیامت باب دوم در آنکه محمد صلعم و علی
که وصی آنحضرت و پیشوای مردم است و همچنین اولاد آنحضرت سبب ایجاد مخلوقات شدند و اگر نبودند هیچ مخلوقی موجود نمیشد و ایشان
همه از یک نور بودند از طریق شیعه و در آن چهارده حدیث ذکر میشود اول محمد بن علی بن بابویه باسناد خود از محمد بن حرب هلالی
روایت کرده است که با امام محمد باقر عرض کردم یا ابن رسول الله مرا مسئله ایست میخواهم از تو سوال کنم فرمود اگر میخواهی خبر دهم ترا بآنچه
در دل داری پیش از آنکه سوال کنی و اگر خواهی خود سوال کن عرض کردم بچه خبر میدهی مرا از ضمیر من آگاه میشوی پیش از آنکه از تو بپرسم فرمود
بفراست مگر نشنیده که حق تعالی میفرماید ان فی ذلک لآیات للمتوسمین یعنی در این علامتهائی است برای اهل فراست و رسول خدا صلعم
میفرماید اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از فراست و زیرکی اهل ایمان زیرا که ایشان بنور خدا
نگرند و خبر ها را بیان دهد یا بنده عرض کردم پس مرا از مسئله من خبر ده فرمود یا ابن حرب خواستی سوال کنی که رسول خدا صلعم در فتح مکه
در وقت فرو آوردن بتها از بام کعبه چرا بر دوش علی ع بالا رفت مگر علی را قوت و طاقت آن نبود که آنحضرت را بر دوش خود قرار دهد
با آن همه توانائی که در فتح خیبر از او بظهور آمد که خود بتنهائی باب قموص را از جای کند و چهل ذراع بعقب سر انداخت و چندان سنگین بود
که چهل مرد با قوه و توانائی برداشتن آن نبودند و دیگر آنکه حضرت رسول صلعم گاهی بر اسب و گاهی بر شتر و گاهی بر دراز گوش سوار شدی و
در شب معراج بر براق نشستی و قوت امیر المؤمنین ع و توانائی او از اینها همه زیاده بود عرض کردم بخدا سوگند که سوال من این بود

حضرت فرمود زیرا که شرافت علی بواسطهٔ پیغمبر است و از این جهت پا بر دوش پیغمبر نهاده آتش شرک را خاموش و هم معبود با اجر حق تعالی باطل و سرنگون
کرد و بواسطهٔ پیغمبر باین منصب جلیل رسید و اگر پیغمبر بدوش علی پا می گذاشت و بتها را سرنگون میکرد در اینصورت علی باعث شرافت پیغمبر
میشد و چون در این مقام شرافت محمول از حامل است پس باید که علی افضل خواهد بود شعر یا واضعاً قدمیه حیثما وضعت یدا الا اله علیه
عز من شان ❊ فرمود مکر نمیدانی که علی گفت چون بالای دوش پیغمبر شدم و بلند کرد بدن مرا بجائی که اگر خواستمی باسمان برسم میتوانستم مگر نمیدانی
که در تاریکی شب چراغ را روشنائی چون چراغ در پیش باشد و در روشنی چراغ از خود چراغ است و آن حضرت فرموده انا من احمد کالضوء من الضوء یعنی من از پیغمبر
مانند نوری ام از نور یا روشنائی از روشنائی پس گویند چه بود یکی این سخن بگفته آنحضرت در دعای صباح یا من دل علی ذاته بذاته فرمود مگر ندانسته
یا ابن حرب که محمد صلی الله علیه و آله و علی نوری بودند در برابر حق تعالی پیش از آفریدن همه مخلوقات بدو هزار سال و چون ملائکه مشاهده آن نور کردند دیدند
که اصل و منشا این نور نور دیگر است و این از آن اصل منشعب شده و منبر خرشید عرض کردند الهی این چه نور است که مشاهده میکنیم وحی آمد که
این نور از نور من است اصل آن نبوت است و فرع آن امامت و نبوت مخصوص محمد است که بنده و فرستادهٔ من است و امامت مخصوص علی است که حجت و
من است و اگر ایشان نبودند هیچ مخلوقی را نمی آفریدم آیا نمیدانستی یا ابن حرب که رسول خدا در روز غدیر خم دست علی را گرفت و چندان بلند کرد
که سفیدی زیر بغلهای هر دو نمایان شد و او را بر همه خلایق صاحب اختیار و پیشوا فرمود و در روز حظیرهٔ بنی النجار حسن و حسین را بر دوش مبارک
گرفته بود بعضی از صحابه عرض کردند یا رسول الله از این دو بار و بگذار یکی را ما بر دوش گیریم در جواب فرمود نعم الحاملان و نعم الراکبان و ابوهما خیر منهما
تفسیر کردند مراد آنحضرت از حاملان می تواند بود که دو دوش مبارک آنحضرت باشد یا آنکه ایشان حاملان رسول باشند بعد از پدر بزرگوار شان و
یا آنکه حامل بمعنی محمول باشد چنانچه در تفسیر لا عاصم الیوم ای لا معصوم و قوله تعالی من ماء دافق ای مدفوق پس معنی اینست که نیکو بارها اند
ایشان بر دوش من و نیکو سوار اند بر دوش من و پدر ایشان از ایشان بهتر است و یا آنکه مراد از حاملان خود آنحضرت و جبرئیل باشد چنانچه در روایت
دیگر آمده است که رسول خدا حسن را بر دوش مبارک برداشته بود و جبرئیل امین حسین را بر دوش دیگر آنحضرت نگاه داشته بود و از این جهت
فرمود نعم الحاملان یعنی من و جبرئیل و نعم الراکبان یعنی حسن و حسین و فرمود تو نبی پیغمبر با اصحاب خود نماز میکرد و یکی از سجدها را بسیار طول
داد چون از نماز فارغ شد عرض کردند یا رسول الله سجده را بسیار طول دادی فرمود پسرم بر پشتم سوار شده بود نخواستم با تعجیل بکنم صبر کردم
تا خود فرود آمد و نخواست پیغمبر از این مکر اظهار تعظیم و رفع درجه و منزلت ایشان را در میان امت همین فرستادهٔ خدا است بسوی خلق و هم پیشوای ایشان
است و علی امام و پیشوا است بر خلق و لکن پیغمبر نیست و نزد رسول خدا علی را طاقت برداشتن بارهای سنگین نبوت نبود محمد بن حرب گوید عرض کردم مرا
از سر این زیاده از این آگاه کن فرمود چون تو اهلیت برای دری زیاده گویم پیغمبر علی را بر دوش مبارک بلند کرد تا اصحاب را آگاه سازد که علی بعد
از او ولادت دارد و پیشوای امامان بعد است که از صلب آنحضرت اند چنانکه در نماز استسقا ردای مبارک خود را بر گردانید تا اصحاب را اعلام کند
که حال خشک سالی گرانی مبدل بفراخی و ارزانی شد عرض کردم زیاده از این مرا بیشتر آگاه کن فرمود علی را بدوش مبارک خود برداشت تا مردم بفهمانند که علی فرزند عم
پیغمبر است و ادا کند قرضهای او است بعد از آن عرض کردم زیاده از این بیان فرما فرمود چون پیغمبر هر گز بار گناهی بر دوش نمیکرد و ذات مقدس
او منزه و مبرا بود از هر وزر و وخطائی پس علی را بدوش مبارک خود برداشت تا مردم بدانند که علی معصوم است از هر وزر و خطائی منزه است تا آنکه
افعال او از همه صواب و حکمت باشد و گمان خطا در او نبرند این بود که فرمود یا علی حق تعالی گناهان شیعه ترا بر دوش من بار کرد بعد از آن همه را
بخشید و اینست که میفرماید لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر یعنی بیامرزد خدای تعالی برای تو گناهان گذشته و آینده مرا و چون حق تعالی
آیهٔ یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم را بر رسول خدا نازل کرد آنحضرت فرمود یا ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و علی نفسی
و اخی فانه مطهر معصوم لا یضل و لا یشقی یعنی ایکروه مردمان بر شما باد که محافظت کنید نفس خود را از ارتکاب معاصی چون شما هدایت
یابید زیان نمیرساند بشما کسی که گمراه شده است و علی بن ابی طالب نفس من و برادر من است و او پاک و مبرا است از هر گناهی پس هرگز
گمراه نشود و شقی نگردد پس تلاوت کرد قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه
تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین یعنی ای محمد بمردم بگو اطاعت خدا و رسول کنید پس اگر رو گردانیدند از فرمان و نیست بر پیغمبر
مگر آنچه بار شده است بر او از تبلیغ و نیست بر شما مگر آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال و نیست بر پیغمبر مکرم رسانیدن
آشکار محمد بن حرب گوید پس آنحضرت فرمود ایها الامیر اگر بر تو خبر دهم بحکمتهای امر اولی که در اینست و آن خبرها که پیغمبر اراده کرده
در برداشتن علی بدوش خود در وقت انداختن بتها از بام کعبه هر اینه خواهی گفت که جعفر بن محمد دیوانه است و کافی است ترا آنچه من گفتم

و بوشیدی پس برخاستم و سر آنحضرت را بوسیدم و گفتم الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا داناتر است که منصب رسالت را در چه جا
وا نهاده ❊ دوم علی بن بابویه باسناد خود از امیر المؤمنین آورده است که پیغمبر فرمود انا و علی من نور واحد یعنی من و علی از نور
یکی بود آفریده شدیم ❊ سیم ایضاً ابن بابویه علیه الرحمه باسناد خود از ابوذر غفاری رضی الله عنه آورده است که از رسول خدا شنیدم که
فرمود من و علی از نور خلق شدیم از یکنور و تسبیح میکردیم خدا را در نزد عرش پیش از هزار سال پیش از خلقت آدم و چون حق تعالی آدم را آفرید آن نور را در پشت
او جای داد و چون در بهشت بود ما در پشت او بودیم و چون خیال معصیت کرد ما در پشت او بودیم و هنگامی که نوح بر کشتی سوار بود ما در پشت او بودیم و
پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب طاهره بارحام مطهره نقل مینمود تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم پس ما را دو نیم کرد مرا در پشت عبد الله جا داد
و علی را در پشت ابوطالب و در من نبوت و برکت قرار گرفت و در علی فصاحت و شجاعت و اشتقاق از نامهای کرام خود نام برای ما و خدای
عرش محمود است و من محمدم و او اعلی است و این علی است ❊ چهارم شیخ طوسی در امالی بسند صحیح از امیر المؤمنین روایت کرده است که حضرت پیغمبر فرمود
یا علی حق تعالی خلق کرد مرا و ترا از نور خود هنگامی که آدم را خلق کرد پس آن نور را در صلب او جای داد تا آنکه بصلب عبد المطلب قرار گرفتیم و از آنجا
جدا شدیم من در صلب عبد الله جای گرفتم و تو در صلب ابوطالب و نبوت سزاوار نیست مگر برای من و وصایت سزاوار نیست مگر برای تو کسی
که انکار کند وصایت ترا انکار نبوت من کرده است و کسی که انکار نبوت من کند حق تعالی او را سرنگون در آتش جهنم اندازد ❊ پنجم شرف الدین نجفی در
باب ما نزل فی اهل البیت من القرآن از امام موسی کاظم روایت کرده است که حق تعالی نور محمد را از نور خود آفرید که آن از نور عظمت و جلال
خود شکافته بود و آن نور الوهیت او است که از ذات او بهم رسیده و آن نوری که در کوه طور تجلی کرد و موسی از مشاهدهٔ آن افتاده و بیخود شد
و آن نور نور محمد بود که چون اراده ازلی قرار گرفت که محمد را از آن نور خلق کند از یکدیگر آن محمد را آفرید و از نیمه دیگر علی را و غیر از ایشان هیچ
مخلوقی از نور نیافرید و آفرید ایشان را بید قدرت خود و دمید بر ایشان در تن از روح خود و ایشان را مصور گردانید بصورت خود و ایشان را
امین خود کرد و بر بندگان گواه گرفت و ایشان را خلیفه و جانشین خود گردانید و ایشان را دیده بان یا چشم بینای خود کرد که بمردم نظر
کنند ❊ شعر فهم امین الباری علی کل من برای بر من عینا ناظر کل البریه و ایشان را زبان گویای خود کرد و علوم خود را با ایشان عطا نمود و فرا
با ایشان تعلیم کرد با کیفیت بیان آن را با ایشان نمود و ایشان را بعلم غیب خود آگاه گردانید یکی از ایشان را نفس خود قرار داد و دیگری را روح خود
که هیچیک از ایشان ثابت و برقرار نگردد مگر با دیگری ظاهر ایشان بشریت است و باطن ایشان لاهوتیت در میان مردم در میان مردم ظاهر
شدند بهیکلهای ناسوتی تا مردم را قوت دیدن ایشان باشد و همین است که حق تعالی میفرماید و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی پوشانیدیم
لباس را که مردم پوشیده اند پس ایشان قائم مقام پروردگار عالمیان اند و حجابها اند در میان خدا و خلق و ابتدای آفرینش با ایشان شد و با ایشان
تمام کند حق تعالی پادشاهی و حکمرانی از آن از نور محمد نور فاطمه را اقتباس کرد مانند اقتباس آتش از نور خود و از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین
را اقتباس نمود مانند اقتباس چراغها از یکدیگر و همه از نور خلق شدند و نقل میشدند از پشتی بپشتی و از صلبی بصلبی در طبقات عالیه اصلاب
و ارحام نه در طبقات سافله آنها که محل ادناس و اوساخ است بلکه در نسب بدن نه از آب ضعیف پاشیده و نه منی جهنده مانند نطفه سایر مردم
بلکه انواری که نقل میشدند از اصلاب طاهره بارحام مطهره زیرا که ایشان صفوه از صفوه بودند یعنی خالص خالص که ایشان را برای خود برگزید
و خزانه علوم خود کرد و ایشان را امر بظهور و تبلیغ علوم و احکام بمردم کردند و حق تعالی ایشان را قائم مقام خود قرار داد زیرا که خود دیده نمیشود
و حقیقت ذات او را خدیه علوم نمیکردند و ایشان در جناب حق تعالی گوینده گان و رسانندگان اند و ایشانراست که تصرف کنند در امر و نهی خدا
و با ایشان ظاهر میگردد قوت و قدرت او و از ایشان آشکار میشود دلایل خداوندی او و با ایشان خود را بخلق شناسانید و بواسطه ایشان
مردم خدا را شناختند و بسبب ایشان مردم اطاعت خدا کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را نشناختی و هیچ بنده کیفیت بندگی او را
ندانستی و خدا جاری میکند امر و حکم خود را هر چه که بخواهد و هر چه بخواهد لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون ❊ ششم ابن بابویه بسند
صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق تعالی نیافریده هیچ مخلوقی را بهتر و بزرگوارتر و گرامی تر از من عرض
کردم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی حق تعالی تفضیل داد انبیا را بر ملائکه مقربین و مرا تفضیل داد بر همه انبیاء و مرسلین و پس از من
افضلیت از آن تو است و امامان بعد از تو و ملائکه از جمله خدام ما و خدام دوستان ما اند یا علی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون
بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بولایتنا یعنی حاملین عرش و آنانکه بر گرد عرش اند تسبیح میکنند بحمد پروردگار خود و طلب آمرزش میکنند
برای کسانی که اقرار آورده اند بولایت ما یا علی اگر ما نبودیم ملائکه افضل نباشیم و اگر ما نبودیم حق تعالی نمی آفرید آدم و نه حوا و نه بهشت و نه

در دوزخ را و نه آسمان و نه زمین بود ما سبقت جستیم بر ملائکه بشناختن پروردگار و او را تسبیح و تقدیس و تهلیل نمودیم پیش از ملائکه زیرا که اول مخلوقی که آفرید ارواح ما بود پس زبان ما را بتوحید و تمجید خود گویا کرد بعد از آن ملائکه مشاهده ارواح ما کردند و همه را یک نور یافتند ما مرتبه ما را بزرگ شمردند یعنی گمان خدائی در حق ما کردند ما تسبیح خدا کردیم تا بدانند که ما بنده و مخلوقیم و حق تعالی از صفات ما منزه است پس ملائکه بتسبیح ما تسبیح خدا را کردند و او را از صفات ما منزه کردند و چون عظمت شان ما را مشاهده کردند خدا را تهلیل کردیم تا بدانند که معبودی نیست بجز معبود بحق و ما همه بندگانیم نه شریک خدائیم در خدائی تا آنکه ما را با خدا یکی کنند و نه معبود بالاصالة تا آنکه بی خدا بندگی ما کنند و ما را معبود حقیقی دانند شعر دو بینه کادت تکون وما لم تکن فهم دون باریهم وفوق البریة پس تهلیل خدا کردند و چون ملاحظه بزرگی محل ما کردند تکبیر گفتیم تا بدانند که حق تعالی از آن اکبر و اعظم است که کسی جز بعنایت او بمحل عظیمی رسد و چون مشاهده کردند مقامی را که حق تعالی از برای ما از قدرت و عزت خود برقرار کرده گفتیم لا حول ولا قوة الا بالله تا بدانند که هیچ حول و قوتی نیست مگر باو و چون مشاهده کردند آنچه را که حق تعالی بما انعام فرموده و منت نهاده طاعت ما را فرض کردانیده خدا را حمد کردیم تا ملائکه بدانند آنچه را که سزاوار گفتن است از حمد کردن نعمتهای او پس گفتند الحمد لله و بسبب ما هدایت یافتند بمعرفت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او بعد از آن آدم را آفرید و ما را در صلب او گذاشت و ملائکه را امر کرد که آدم را سجده تعظیم و اکرام کنند و سجده ایشان برای حق تعالی از روی بندگی بود و سجده آدم از روی تعظیم و اکرام ما بود برای آنکه در صلب او بودیم پس چگونه افضل از ایشان نباشیم و حال آنکه همه آدم را سجده کردند برای تعظیم ما و چون مرا بآسمان بردند جبرئیل اذان و اقامه گفت دو دو و در هر فصل شهادتین را دو نوبت دو نوبت میگفت پس گفت یا محمد پیش رو گفتم ای جبرئیل پیش روم گفت بلی زیرا که حق تعالی انبیاء را عموما بر ملائکه تفضیل داده و خصوصا ترا پس پیش رفتم و بر ایشان نماز کردم و فخر نمیکنم پس از آنجا رفتم تا بحجابهای نور رسیدم باز مرا گفت پیش رو و خود ایستاد گفتم در چنین جائی مرا تنها میگذاری گفت یا محمد اینجا نهایت حد من است که از آن تجاوز نتوانم کرد و مرا رخصت پیش رفتن نیست و اگر قدمی پیش روم بال و پرم بسوزد پس در نور غوطه خوردم تا رسیدم بجائی که خدا خواست پس ندا رسید یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام مرا بندگی کن و بر من اعتماد نما که تو نور منی در بندگان من و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی بر مخلوق من برای تو و پیروان تو آفریدم بهشت خود را و برای کسی که با تو مخالفت کند ایجاد کردم آتش خود را و برای اوصیای تو واجب کردم کرامت خود را و برای شیعه اوصیای تو فرض کردانیدم اجر و ثواب خود را عرض کردم پروردگارا اوصیای من کیانند ندا رسید که نام ایشان بر ساق عرش نوشته شده پس بساق عرش نظر کردم در حالتی که در برابر حق تعالی ایستاده بودم دوازده نور دیدم در هر نوری سطری از خط سبز در هر سطری نام یکی از اوصیای خود را دیدم که اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان مهدی است عرض کردم پروردگارا اینها اوصیای منند پس ندا رسید یا محمد اینها اولیای منند و دوستان منند و اصفیای من و حجتهای منند و ایشان اوصیای تو و خلفای تو اند و بهترین مردمند بعد از تو سوگند یاد میکنم بعزت و جلال خود که آشکار کنم بایشان دین خود را و بلند کنم بایشان کلمه خود را و زمین را پاک کردانم بآخر ایشان از لوث دشمنان خود و او را پادشاهی دهم ما بین مشرق و مغرب و بادها را مسخر او کردانم و ابرهای صعب را ذلیل و منقاد او کنم و بلند کنم مقام او را و او را باسباب یعنی در مراتب غالبه بهشت و او را بلشکر خود یاری کنم تا آنکه بلند کند دعوت مرا و مردم را بتوحید من گرد آورد و دین مرا دایم دارم پادشاهی او را و بگردانم روزگار را بکام اولیای خود تا روز قیامت هفتم محمد بن خالد طیالسی و محمد بن عیسی بن عبید باسناد خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر فرمودند کان الله ولا شیء غیره ولا معلوم ولا مجهول یعنی حق تعالی بود و هیچ چیز با او موجود نبود نه از معلومات و نه از مجهولات و اول چیزی که ابتدا بآفرینش او کرد محمد صلعم بود و ما اهل بیت و آفرید ما را از نور عظمت خود پس نگاه داشت ما را در سایه سبزی در برابر خود در روزی که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی پس جدا میشد نور ما از نور پروردگار ما چنانچه جدا میشود شعاع آفتاب از آفتاب و ما خدا را تسبیح و تقدیس میکردیم و او را حمد و بندگی مینمودیم بندگی که شایسته و سزاوار او بود بعد از آن اراده آفرینش مکان کرد پس آفرید و بر آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین به ایدته و نصرته یعنی بعلی ع تایید کردم محمد را و بعلی ع یاری او دادم پس عرش را آفرید و بر سرادقات عرش نوشت آنچه بر مکان نوشته بود پس آسمانها را آفرید و بر اطراف آنها نوشت آنچه بر عرش و مکان نوشته بود پس بهشت و دوزخ را آفرید و نوشت بر آنها آنچه بر اینها نوشته بود پس ملائکه را آفرید و ایشان را در آسمانها جای داد پس خود را بایشان نمود یعنی امارات خدائی بر ایشان ظاهر کرد و ایشان را از وحدانیت خود آگاه کرد و از ایشان طلب عهد و میثاق کرد بر ربوبیت خود و نبوت محمد صلعم و ولایت علی ع ملائکه مضطرب شدند و غضب الهی رسید حق تعالی از ایشان محتجب شد و ایشان تا هفت سال بعرش الهی پناه بردند از عذاب و سخط خدا و اعتراف میکردند بآنچه از ایشان

پیمان گرفته بود و از حق تعالی رضای او را سئوال میکردند تا آنکه بعد از اعتراف ایشان از ایشان راضی شد و بعد از اذعان ایشان را در آسمان جای داد و مخصوص خود کردانید و بهتر بندگی خود برگزید پس انوار ما را امر کرد که او را تسبیح کنیم ما تسبیح کردیم و ملائکه بتسبیح ما تسبیح کردند و اگر ما تسبیح نمیکردیم ملائکه نمیدانستند چگونه تسبیح خدا کنند و نه تقدیس الهی بجای آورند پس هوا را آفرید و بر او نوشت آنچه بر مکان و عرش و بهشت و دوزخ نوشته بود پس جن را آفرید و ایشان را در هوا جای داد و از ایشان طلب میثاق فرمود از برای خود بربوبیت و از برای محمد ص بنبوت و از برای علی بولایت بعضی اقرار کردند و برخی انکار نمودند از جمله منکرین ابلیس لعین بود که عاقبت بشقاوت انجامید و شد باو آنچه شد پس حق تعالی انوار ما را امر کرد که تسبیح کنند انوار ما تسبیح کردند جن هم بتسبیح ما تسبیح کردند و اگر انوار ما تسبیح نمیکردند جن نمیدانستند چگونه تسبیح خدا کنند پس زمین را آفرید و بر اطراف او نوشت آنچه بر مکان و عرش و بهشت و دوزخ و هوا نوشته بود و از جابر است همین کلمات اسماء ستونها را ایستاده اند و این کلمات زمین ساکن و مستقر کردیده شعر امسک الله السماء وما جرت بها علیه اسماء تکانوا الا بالاء السماوات عمدا ولا الارض اوتادا ومنها انتشرت پس آدم را از خاک آفرید و روح در او دمید و ذریه او را از صلب او در آورد و از ایشان میثاق گرفت بر ربوبیت خود و نبوت محمد ص و ولایت علی ع بعضی اقرار کردند و برخی کتمان ورزیدند و ما اول کسی بودیم که اقرار کردیم پس حق تعالی بمحمد ص فرمود قسم بعزت و جلال و جبروت خود که اگر مقصود از آفرینش تو و علی و عترت و اولاد شما نبود نمی آفریدم بهشت و نه دوزخ را و نه مکان و نه زمین و نه آسمان و نه ملائکه و نه مخلوقی را که مرا بندگی کند ای محمد توئی حبیب من و توئی خلیل من و توئی بنده خالص و توئی بهترین مخلوق نزد من و توئی اول آفریده من که ابتدا بآفرینش تو کردم و پس از تو صدیق اکبر علی بن ابی طالب امیر المؤمنین را که وصی تو است ترا باو تایید کردم و ترا یاری کردم باو بر دشمنان تو و او را عروة الوثقی کردم یعنی حلقه محکم که هر که دست باو زند نجات یابد و او را نور اولیای خود کردم که باو درخشان شوند و او را امام و هدایت قرار دادم که باو راه راست را یابند و از راه بدر نروند و پس از علی ع این هادیان یعنی ائمه را آفریدم و بجهت شما آفریدم این همه مخلوقات را شما بهترین بندگان و دوستان منید و شمائید اسماء حسنی من و شمائید اسباب بزرگ من و شما حجت منید میان من و بندگان من شما را آفریدم از نور عظمت خود و خود را از شما محجوب داشتم از هر که غیر از شما است اقبال نمیکنم باحدی مگر بتوسط شما و سئوال کرده نمیشوم بچیزی مگر بشما و هر چیزی هلاک میشود بجز وجه من و شمائید وجه من که هرگز هلاک نگردید و هلاک نشود کسی که شما را دوست دارد و گمراه شده است کسی که براه دیگر غیر شما بسوی خود خوانده شمائید بهترین مخلوق من و شمائید حاملان سر من و شمائید خزانه های علم من و شمائید سادات و بزرگان اهل آسمانها و زمینها پس حق تعالی توجه نمود بسوی زمین در میان ابرهای سایه کستر با ملائکه و فرود آورد انوار ما اهل بیت را و نگاه داشت ما را در برابر خود در حالتی که صف کشیده بودیم و او را تسبیح کردیم در زمین چنانچه او را در آسمان تسبیح کرده بودیم و تقدیس کردیم در زمین چنانچه در آسمان تقدیس کرده بودیم و تمجید او کردیم در زمین چنانچه او را در آسمان تمجید کرده بودیم پس خود را ... قرار کرفت که در تمام دهر بوجود او در ... برای خدا میثاق و برای ... او در حالتی که هر یک بجای خود ایستاده بودند پس ما خدا را تسبیح کردیم و در تمام دهر بتسبیح ما خدا را تسبیح کردند و اگر تسبیح نمیکردیم نمیدانستند خدا را چگونه تسبیح کنند بعد از آن خود را بایشان نمود یعنی ایشان را از وجود وحدانیت خود آگاه کرد تا از ایشان پیمان بر ربوبیت خود گرفت و ما اول کسی بودیم که بلی گفتیم در وقتی که خطاب الست بربکم رسید بعد از آن پیمان گرفت از ایشان بنبوت محمد ص و بولایت علی ع بعضی اقرار کردند و برخی را انکار در پیش گرفتند حضرت امام محمد باقر فرمود ما اول مخلوقی هستیم که بندگی خدا کردیم و ما اول کسی هستیم که تسبیح خدا کردیم و مائیم سبب بندگی کردن ملائکه و بنی آدم و مردم بسبب ما خدا را شناختند و بما مردم خدا را بیکانگی خواندند و بما بندگی او کردند و حق تعالی بسبب ما اکرام کرد هر که را که اکرام کرد از بندگان خود و بما اجر و ثواب عطا فرمود هر که را که عطا فرمود و بما عقاب کرد هر که را که عقاب کرد پس این آیه را خواندند وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون یعنی مائیم صف زدگان در برابر خدای تعالی و مائیم تسبیح کنندگان او و این آیه را خواندند قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین یعنی بگو ای محمد ص اگر خدا را زاده باشد من اول کسی ام که انکار او کنم یعنی خدا منزه است از زاییدن پس رسول خدا اول کسی بود که بندگی خدا کرد و اول کسی بود که نفی ولد و شریک کرد و بعد از پیغمبر ص ما اهل بیت که خدا را بیکانگی پرستیدیم پس انوار ما را در صلب آدم جای داد و پیوسته آن نور منتقل میشد از اصلاب بارحام و از صلبی بصلبی و در هیچ صلبی قرار نگرفت مگر آنکه بجهه مردم آشکار میشد که آن صلب از نور ما خالی شده و منتقل گردید بصلب دیگر تا آنکه در صلب عبد المطلب ... پس ... فاطمه مادر عبد الله آمد و در انجا دو جزو شد جزوی در صلب عبد الله منتقل شد و جزو دیگر در صلب ابو طالب ... که حق تعالی ... و تقلبک فی الساجدین یعنی در اصلاب انبیاء و معصومین و ارحام زنان طاهره ایشان که همه خداپرستان و مجد

آفرینش
و مائیم سبب
تسبیح کردن ایشان
و مائیم سبب
۴

کنند کان بودند بعد از آن باز در اصلاب طاهره و ارحام مطهره بودیم تا این زمان که می بینید کسی که گمان کرده است که ما چنین بوده ایم بلکه پدران و مادران ما چون دیگران ما را زائیده اند دروغ گفته است شعر حقیقتهم لو بدلت للعقل کلها، کما الله لو بدلت بکنه الحقیقه

هشتم شیخ طوسی در کتاب مصابیح الانوار از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا نماز صبح را ادا فرموده در محراب کرده و روی مبارک بطرف ما نموده عرض کردیم یا رسول الله اگر رای مبارک قرار گیرد این آیه را تفسیر فرما قوله و اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا حضرت فرمود مراد از نبیین منم و از صدیقین علی بن ابی طالب است و از شهدا عمم حمزه است و از صالحین دخترم فاطمه زهرا و دو پسرش حسن و حسین است انس گوید عباس در آنجا حاضر بود از زمره ما بعجل برخواست و در نزد پیغمبر آمد و عرض کرد که من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین همه از یک سرچشمه نامده ایم فرمود مگر از آنجا شد که چنین گفتی عرض کرد می بینم ترا که چون نام ایشان بری و یاد ایشان کنی خوشوقت و مسرور باشی حضرت متبسم شد فرمود اما اینکه گفتی که ما همه از یک سرچشمه ایم راست گفتی ولکن ای عم حق تعالی من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پیش از آنکه آدم را بیافریند در وقتی که نه آسمانی بنا شده بود و نه زمینی گسترده گردیده بود و نه تاریکی بود و نه روشنائی و نه بهشت بود و نه دوزخ و نه آفتاب بود و نه ماه عباس عرض کرد یا رسول الله ابتدای خلقت شما چگونه بود فرمود ای عم چون اراده ازلی قرار گرفت که ما را بیافریند تکلم بکلمه فرمود و از آن کلمه نوری ایجاد کرد پس کلمه دیگر تکلم فرمود و از آن روحی آفرید و آن نور را با آن روح ممزوج کرد پس من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از آن خلق نمود و او را تسبیح کردیم در وقتی که تسبیحی نبود و تقدیس کردیم در هنگامی که تقدیسی نبود چون بنای خلقت آفرینش را نهاد اول نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید و عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من از عرش افضل است پس نور برادرم علی را شکافت و از آن ملائکه را آفرید و ملائکه همه از نور علی خلق شده و نور علی از نور خدا است و علی افضل است از ملائکه پس نور دخترم فاطمه را شکافت و از آن همه آسمانها و زمینها را آفرید و آسمانها و زمینها از نور دخترم است و نور دخترم از نور خدا است و دخترم فاطمه افضل است از همه آسمانها و زمینها پس نور فرزندم حسن را شکافت و از آن آفتاب و ماه را آفرید و آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن است و نور حسن از نور خدا است و نور حسن افضل است از آفتاب و ماه پس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حور العین را آفرید و بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خدا است و نور حسین از بهشت و حور العین افضل است پس حق تعالی ظلمات را امر کرد که تا … بکشند و همه آسمانها بر ملائکه تاریک شد و ملائکه بتسبیح و تقدیس … بلند کردند و عرض کردند خداوندا از آن روزی که ما را آفریده و این انوار مقدسه را بما شناسانیده هیچ رنجی ندیده ایم و الحال بحق این انوار سوگند میدهیم که این ظلمت را از ما دور کن پس حق تعالی سئوال ایشان را … قندیلی از نور فاطمه در میان عرش آویخت فازهرت السموات و الارض ثم اشرقت بنورها فلاجل ذلک سمیت الزهراء یعنی روشن شدند همه آسمانها و زمینها و درخشیدند بنور فاطمه و از این جهت حضرت فاطمه بزهرا موسوم شد ملائکه عرض کردند خداوندا این نور که میدرخشد نور کیست که همه آسمانها و زمینها از آن روشن شده وحی آمد که این نوری است که از نور خود ایجاد کرده ام برای کنیز خود فاطمه که دختر حبیب من و زوجه ولی من است که برادر حبیب من و پدر حجتهای من است بر بندگان من شعر و هم حجج الباری علی کل من برا انشاؤهم حجة بعد حجة ای ملائکه شما را گواه میگیرم که تمامی ثواب و اجر تسبیح و تقدیس شما را از برای این زن و شیعیان و دوستان او قرار دادم تا روز … پس چون عباس این سخنان از رسول خدا شنید بپا خواست و میان دو چشم علی را بوسید و گفت یا علی بخدا سوگند که تو حجتی بالغه بر کسی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده است

نهم شرف الدین نجفی ره در کتاب تاویل الایات الباهره فی فضائل العترة الطاهره باسناد خود از ابو بصیر یحیی بن ابو القاسم رحمه الله روایت کرده است که جابر بن یزید جعفی از حضرت صادق ع سئوال کرد از تفسیر این آیه و ان من شیعته لابراهیم حضرت فرمود چون حق تعالی ابراهیم را آفرید پرده از چشم او برداشت نظر کرد نوری در جانب عرش دید عرض کرد الهی این چه نور است که چنین درخشان است آواز آمد که این نور محمد است که بنده خالص منست ابراهیم نور دیگر در جانب آن نور دید عرض کرد الهی این نور کیست آواز شنید که این نور علی بن ابی طالب است که ناصر دین منست ابراهیم سه نور دیگر دید در اطراف این دو نور عرض کرد الهی این انوار از آن کیست ندائی شنید که این نور فاطمه و نور دو پسرش حسن و حسین است ابراهیم نه نور دیگر دید که آن انوار را احاطه کرده اند عرض کرد الهی این انوار دیگر کیست آواز آمد که انوار ائمه اند از اولاد علی و فاطمه ابراهیم عرض کرد خداوندا از تو مسئلت میکنم بحق این پنج نور که آن نه نور دیگر را بمن بشناسان آوازی آمد که ای ابراهیم اول ایشان علی بن الحسین است پس از آن محمد پسر او و بعد از آن پسرش جعفر و پسر جعفر موسی و پسرش علی و پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش الحجة القائم عرض کرد الهی و سیدی میبینم نورهای بسیار که احاطه کرده اند ایشان را که بشمار … در آمده اند …

ندا آمد از آنها شنید که ای ابراهیم این انوار پیروان ایشانند که شیعه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اند عرض کرد خداوندا شیعه ایشان بچه عمل شناخته میشوند فرمود به پنجاه و یک رکعت نماز شناخته شوند و به بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز و بخواندن قنوت قبل از رکوع و بانگشتر در دست راست کردن ابراهیم گفت اللهم اجعلنی من شیعة امیر المؤمنین ع پس حق تعالی در قرآن خود بپیغمبر خود خبر داد که و ان من شیعته لابراهیم

دهم ابن بابویه در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر باسناد خود از انس بن مالک و محمد بن هرون بن موسی رضی الله عنه باسناد خود از انس روایت کرده اند که گفت من و ابوذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم در خدمت پیغمبر نشسته بودیم که حسن و حسین داخل شدند ابوذر از جای خود … و با کمال خضوع و انکسار خم شده دست ایشان را بوسه داد و باز گشته نشست ما از روی ملامت در پنهانی باو گفتیم ای ابوذر تو مرد پیری که … از اصحاب پیغمبر … با این حالت از جای خود برخواستی از برای اطفال هاشمی میکنی گفت بلی اگر شما نیز بشنید در حق ایشان آنچه من شنیده ام هر آینه شما زیاده از من برای ایشان ملاحظه خضوع و ادب را بجا می آوردید زود رسیدیم که در حق ایشان چه شنیده گفت شنیدم از پیغمبر که بعلی ع و حسن و حسین میفرمود بخدا سوگند اگر کسی نماز کند و روزه دارد و بجهد تا آنکه لاغر شود مانند دیوار … با حبل کهنه نفع نبخشد او را نماز و روزه او مگر بدوستی شما یا علی کسی که توسل جوید بدوستی شما بر خدا واجب است که اجابت و سئوال او را رد نکند یا علی هر که شما را دوست دارد و دست خود را بدامن شما محکم کند بتحقیق که بعروة الوثقی یعنی بحلقه محکمی تمسک جسته است شعر هو العروة الوثقی التی کل من بها، تمسک لم یسئل غدا عن خطیئة ابوذر برخواست و بیرون رفت و ما بخدمت آن حضرت رفتیم عرض کردیم یا رسول الله ابوذر در باره حسن و حسین از شما چنین و چنان روایت کرد حضرت فرمود بخدا سوگند که ابوذر راست گفته و بخدا سوگند که سایه نیفکنده است آسمان سبز رنگ و نه زمین بر پشت خود نگرفته است راست گوینده تر از ابوذر پس فرمود حق تعالی آفرید مرا و اهل بیت مرا از یک نور پیش از آفرینش آدم بچهارده هزار سال پس نقل کرد ما را بصلب آدم و از آنجا باصلاب طاهره و ارحام طاهره عرض کردیم یا رسول الله در آن زمان در کجا بودید بچه هیئت بودید فرمود در آن زمان اشباح و نقشها بودیم از نور در زیر عرش و خدا را حمد و تسبیح میکردیم چون مرا باسمان بردند و بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل مرا وداع کرد و از من جدا شد گفتم در چنین جائی مرا تنها میگذاری گفت یا محمد سزاوار نیست که از اینجا تجاوز کنم و قدمی پیش نهم و اگر از این حد پا پیش نهم همه بال و پرم بسوزد پس نور الهی مرا … بجائی که خدا خواست انداخت در آنجا حق تعالی … ای محمد من عرض کردم … بسوی اهل زمین توجه کردم و نظر کاشتم ترا از میان اهل زمین اختیار کرده و برگزیدیم و پیغمبر خود کردیم باز نظر کردیم و علی را اختیار کردیم و او را وصی و وارث علم تو و امام بعد از تو و پیشوای مردم گردانیدیم پس از صلب تو و علی بیرون آوردیم ذریه طاهرین و ائمه معصومین را که خزانهای علوم منند و اگر شما نبودید خلق نمیکردم دنیا و آخرت و نه بهشت و نه دوزخ ای محمد دوست داری که ذریه خود را ببینی عرض کردم بلی فرمود بطرف یالانظر کن نظر کردم دیدم نور علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة را و نور حجة را دیدم در میان این انوار میدرخشید مانند ستاره درخشنده عرض کردم پروردگارا اینها کیانند فرمود اینها ائمه بعد از تو اند اینها پاکانند از صلب تو و این حجه است که روی زمین را از عدل و قسط پر میکند و شفا میدهد سینه مؤمنان را … گفتیم پدر و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله امر در سخن عجیب فرمودی فرمود از این عجیب تر آنست که قومی میشنوند این سخنان را در حق ایشان از من میشنوند و دوری میکنند بعد از آنکه حق تعالی اسباب هدایت برای ایشان مهیا ساخته … چه میشود این قوم را … که حق تعالی با ایشان عطا فرموده و ایشان واجب داشته که انکار و کتمان مقام و منزلت ایشان کنند … و فرمود خدا تعالی شفاعت مرا با ایشان نصیب نگرداند

یازدهم ایضا ابن بابویه در همان کتاب باسناد خود از محمد حنفیه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود از رسول خدا شنیدم که میفرمود حق تعالی فرموده است عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که فرمانبری و پیروی کند امام و پیشوائی را که از جانب من نباشد هر چند که در خود نیکوکار باشد و بخشم هر رعیتی که اطاعت کند امام عادلی را که از جانب من منصوب بامامت باشد هر چند آن رعیت نیکوکار نباشد و همه اهل معاصی نکند شعر … اللیل … و لولا … شمس … جعل الله محوه بضیائها … ذرة من ودادنا العلی … شبه الاکسیر … انقلاب الخطایا عملا صالحا … پس فرمود یا علی بعد از من تو امام و خلیفه منی کسیکه با تو … کند با من … کرده و کسیکه ترا اطاعت کند مرا اطاعت کرده و تویی پدر اولاد دو شوهر دختر من … ائمه دین و سلاله طاهرین همه از ذریه تو خواهند بود منم سید انبیا و تویی سید اوصیا و تو منی و منم از تو … اگر ما نبودیم حق تعالی نمی آفرید بهشت و نه دوزخ و نه پیغمبری و نه ملکی را عرض کردیم یا رسول الله ما افضلیم یا ملائکه فرمود ما …

مخلوق خدائیم بر روی زمین و ما بهتر از ملائکه مقربینیم و چگونه از ایشان بهتر نباشیم و حال آنکه سبقت جستیم ما بر ایشان در معرفت خدا و یگانگی او و ملائکه بتعلیم ما بندگی خدا کردند و ما طریقه خداشناسی را تعلیم میکردند یا علی تو از منی و من از تو و تو برادر و وزیر منی و چون من دنیا را وداع گویم منافقین کینههای پنهان را آشکار کنند و بعد از من عجب فتنهها شدید و ظاهر امری عظیم برپا شود و در آن فتنهها رنج و ناروائی یابند و خود در آن داخل کند و این در وقتی خواهد شد که ادراک نکنند و نباشد شیعه تو بیچون برهقین پس ظهور او فرج گویدم اد حضرت پیغمبر ص جناب قائم غائب است عجل الله فرجه لا غیر و عبارت در اینجا خالی از نغلطه نیست و بعضی از توجیهات و تاویلات بنظر قاصر میرسد لکن هیچیک از آنها خالی از تکلف نیست و تصحیح عبارت و ادای مراد بطوریکه باید نمیکند همانا از طغیان قلم راوی حدیث و یا ناسخان شده است که سادس را و توابع والخامس نگاشته والله اعلم و محزون میشوند بجهة عدم ادراک آنحضرت اهل زمان و زمین و چه بسیار از مؤمن و مؤمنه که در فقد آنحضرت متاسف و حیران خواهند بود پس حضرت سر مبارک بزیر انداخت و پس از اندکی سر بالا کرده فرمود پدر و مادرم فدای آنکسی که شبیه من و شبیه موسی بن عمران است و لباسهای از نور پوشیده است که میدرخشد از شعاع قدس پس ندا میکند بصوتی که همه نزدیک و دور میشنوند و میگویند یکون رحمة علی المؤمنین و عذابا علی المنافقین عرض کردم چه ندائیست فرمود سه نوبت او را بگوش مردم رسانده در ماه رجب اول الا لعنة الله علی الظالمین دوم ازفت الازفة یعنی قیامت نزدیک شد سیم وقتی است که مردم بدنی با قرص آفتاب مشاهده کنند و از آن ندا کند الا ان الله قد بعث فلان بن فلان حتی ینسبه الی علی ع فیه هلاک الظالمین یعنی بدانید که حقتعالی فرستاده است فلان پسر فلان را و مراد حضرت قائم است عجل الله فرجه و نسب آنحضرت را ذکر کند تا بحضرت امیرالمؤمنین علی ع که هلاک ظالمان در دست او خواهد بود در هنگام فرج رسد و حقتعالی شفا دهد دلهای مؤمنین را که ایمان آورده باشند و غیظ قلوب ایشان را زایل گرداند عرض کردم که عدد ائمه که بعد از تو میآیند چند است فرمود عدد ایشان بعد از فرزندم حسین نه خواهند بود و نهمی ایشان قائم است ابن ابی الحدید معتزلی گفته شعر

ولقد علمت بانه لا بد من ؛ مهدیکم و لیومه اتوقع ؛ یحمیه من جند الاله کتائب ؛ کالیم اقبل زاخرا یتدفع

دوازدهم شیخ ثقه محمد بن عباس ابن ماهیار صاحب تفسیر در کتاب ما نزل فی القرآن فی اهل البیت باسناد خود از ربیع بن عبدالله هاشمی و او از جمعی از مشایخ آل علی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع در بعضی از خطبههای خود فرمود ما آل محمد ص انواری بودیم در دور عرش حقتعالی ما را امر کرد که تسبیح کنیم پس تسبیح خدا کردیم و ملائکه نیز با ما تسبیح کردند بعد از آن ما را بزمین فرود آورد و باز ما را امر کرد به تسبیح پس تسبیح کردیم و اهل زمین نیز با ما حمد و تسبیح کردند فانا لنحن الصافون ؛ و انا لنحن المسبحون ؛ پس ما جماعت صف زدگانیم در حضور حقتعالی و ما تسبیح کنندگانیم مراد و مؤلف گوید و از ابن قنبل است که محمد بسند از محمد بن زیاد روایت شده است که ابن مهران از عبدالله بن عباس از تفسیر آیه انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون سؤال کرد ابن عباس گفت روزی در خدمت رسول خدا ص بودیم که علی ع داخل شد حضرت چون او را دید تبسم فرمود و فرمود خوش آمدی ای آنکه چهل هزار سال پیش از آدم آفریده شده من از روی تعجب عرض کردم یا رسول الله آیا میشود که پسر پیش از پدر بوجود آید فرمود بلی حقتعالی من و علی را از یک نور آفرید پیش از خلقت آدم بچهل هزار سال پس آن نور را دو نیم کرد از یکنیم آن مرا آفرید و از نیم دیگر علی را پیش از ایجاد همه موجودات و بعد از آن اشیا را خلق کرد و همه در ظلمت بودند حقتعالی آنها را بنور من و علی ع روشن گردانید و ما بطرف راست عرش جای داشتیم پس ملائکه را آفرید و ما تسبیح خدا کردیم ملائکه نیز تسبیح کردند و ما تهلیل کردیم ملائکه نیز تهلیل کردند و ما تکبیر گفتیم ملائکه نیز تکبیر گفتند و این همه از تعلیم من و علی ع بود و در علم ازلی مقدر بود که داخل نشوند در آتش جهنم دوستان من و علی ع و داخل نشوند در بهشت دشمنان من و علی ع یا ابن عباس بدانکه حقتعالی ملائکه آفریده است که ابریقهای طلا و نقره در دست دارند پر از آب حیات از بهشت فردوس و نیست احدی از شیعیان علی مگر آنکه پدر و مادر او از لوث معصیت پاک بوده و بحد ایمان آورده و از این جهت است که چون پدران ایشان اراده مواقعه با جفت خود کنند یکی از آن ملائکه ابریقی از آب بهشت در دست گرفته بیاید و از آن در ایشان خالی کند و آن بیاشامند پس در دل ایشان ایمان روید مانند روئیدن سبزه در فصل بهاران پس شیعیان آنحضرت بعلم و با ایمان بهبینه و برهان از جانب پروردگار عالمیان و پیغمبر آخر الزمان و از جانب علی ع وصی پیغمبر ص و از جانب دختر پیغمبر فاطمه زهرا و پس حسن و پس حسین پس ائمه از اولاد حسین ع عرض کردم یا رسول الله ائمه چه کسانند فرمود ایشان یازده نفرند از اولاد علی ع بعد از آن فرمود الحمد لله الذی جعل محبة علی و الایمان سببین یعنی حمد خدا را که محبت علی ع و ایمان را دو سبب قرار داد یعنی سببی بدخول بهشت و سببی بنجات یافتن از آتش جهنم سیزدهم محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده است که حقتعالی فرمود یا محمد خلق کردم تو و علی را نوری یعنی روحی

بی بدن

بی بدن پیش از آنکه بیافرینم آسمانها و زمینها و عرش و دریاها را و آن نور پیوسته تهلیل و تمجید میکرد تا آنکه روح شما را جمع کردم و آنها را یکی کردم پس دو قسمت کردم و هر قسمتی را نیز دو قسمت کردم یکی از آن محمد است و یکی علی پس حسن است و چهارم حسین پس آفریدم فاطمه را از نوری که آن روحی بود بی قالب و ما خود را باین نور سود دیدیم و در ما جای گرفت چهاردهم شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری ع روایت کرده است که از جدم رسول خدا ص شنیدم که میفرمود من از نور الهی خلق شدم و اهل بیت من از نور من و دوستان ایشان از انوار ایشان و سایر مردم در آتش جهنم خواهند بود

باب سیم

باب سیم در بیان اینکه آنحضرت در خانه کعبه متولد شد از روایات عامه حدیث ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب فقیه از حضرت علی بن الحسین ع آورده است که فرمود با پدرم در نزد قبر جدم ص مشغول زیارت بودیم و در آنجا زنان بسیاری بودند ناگاه یکی از ایشان نزد ما آمد باو گفتم تو کیستی خدا تو را رحمت کند گفت من زیده دختر قریشه بن العجلان ساعدیم گفتم هیچ تازه ذکری که ما را از آن آگاه کنی گفت بلی بخدا قسم مادرم ام عماره دختر عباده بن فضله بن العجلان ساعدی مرا خبر داد که روزی با جمعی از زنان عرب بودیم که ابوطالب ملول حزین وارد شد گفتم ترا چه رسیده است که اندوهگینی گفت فاطمه بنت اسد را اثر وضع حمل ظاهر شده اینرا گفت و ما نشسته بودیم دست خود را در پشت خود گرفت که ناگاه محمد ص رسید و فرمود یا عم ترا چه واقع شده گفت فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفته و میانه آن حضرت دست ابوطالب را گرفته و هر دو بشتاب آمدند و فاطمه را بخانه کعبه آوردند پیغمبر ص فرمود بنشین برکت خدا پس او را درد گرفت پس آنگاه پسری زائید پاکیزه و خوشرو و شوخ که به نیکوئی او هرگز ندیده بودم و ابوطالب او را علی نام کرد و پیغمبر ص آن طفل را برداشت ریق دهن مبارک و بخانه فاطمه او برد حضرت فرمود بخدا سوگند هرگز حدیثی نشنیده بودم مگر اینکه این حدیث از آن نیکوتر بود و این حدیث را مالکی در کتاب فصول المهمه از کتاب مناقب ابو البقا ابو المعالی فقیه مالکی از حضرت علی بن الحسین ع نیز روایت کرده و در کتاب خود گفته است زائیده نشده بود در خانه کعبه شریف احدی غیر از علی ع و این فضیلتی است که حق تعالی مخصوص گردانیده او را باین علی ع از جهت بزرگ داشتن مقام آنحضرت و بلند گردانیدن رتبه او و آشکار گردانیدن بزرگواری او و بود علی ع هاشمی که نژاد او هاشمی بود هم از پدر و هم از مادر و او اول کسی بود که دو نوبت از هاشم متولد شد

باب چهارم

باب چهارم در بیان اینکه تولد آنحضرت در حرم محترم حضرت حق سبحانه و تعالی واقع شده است از روایات خاصه شیخ ابوجعفر طوسی ره در کتاب امالی آورده است که عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعنب با جمعی از بنی هاشم در برابر خانه کعبه نشسته بودند ناگاه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین ع که مدت حمل او تمام شده بود و اثر حمل بر او ظاهر گردیده بود و مجال برخاستن نداشت چون نزدیک بنا رسید بدرگاه بی نیاز آورد و گفت ای صاحب خانه و معبود یگانه من اقرار آورده ام بتو و بانچه رسول تو آورده از پیش تو و بهر پیغمبری از پیغمبران تو و بهر کتابی که فرستاده و من تابع دین جد خود ابراهیم خلیلم که این خانه را بنا کرده پس سؤال میکنم از تو بحق این خانه و بحق آنکسی که این را بنا نهاده و بحق فرزندی که در شکم من است و با من سخن میگوید و انس میگیرد بسخنان خود و اقرار آورده ام که این مولود یکی از دلایل و آیات الوهیت و خداوندیت تو است این ولادت را بر من آسان گردان گویند چون دعای تمام شد دیدیم دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه بدرون خانه رفت و از نظر ما غایب شد و دیوار خانه بحال اول باز آمد بنوعیکه شکاف آن پیدا نبود باذن الله تعالی بعد از ملاحظه این امر غریب اراده آن کردیم که در خانه را بگشائیم تا بعضی از زنان ما بسوی فاطمه روند و او را پرستاری نمایند هرچند سعی کردیم در باز نشد دانستیم که خالی از سری نخواهد بود و فاطمه مدت سه روز در آنجا بود و اهل مکه را از او خبری نبود در این مدت پیوسته مردم بر سر کوچه و بازارها از این قضیه داستانها میراندند و زنان در خانهها از این امر عجیب حدیثها میگفتند و چون روز چهارم شد دیدیم همان موضع شکافته شد و فاطمه بیرون آمد و علی را بر سر دست گرفته و گفت ای گروه مردم بدانید که حقتعالی مرا از میان همه برگزیده زنان پیشین تفضیل داد حقتعالی دختر مزاحم را از میان زنان برگزیده بود و در پنهانی بندگی خدا میکرد در موضعی که نمیخواست کسی او را در آنجا ببیند مگر از روی اضطرار و همچنین مریم دختر عمران را شاخه خشک درخت خرما داد در بیابان بجنبانید برای او رطب تازه ریخت و حقتعالی مرا برگزید و بر ایشان دو زن بلکه بر همه عالم که پیش از من آمده اند برتری داد و در خانه خود برد و از طعامها و میوههای بهشت مرا روزی کرد و چون فرزندم متولد شد از هاتف غیب ندای لا ریب شنیدم که ای فاطمه این مولود را علی نام کن زیرا که نام من علی الاعلی است و منم او را از قدرت و عزت و جلال و عدل خود آفریدم و نام او را از نام خود جدا کردم و او را بخود تربیت نمودم و باداب خود متادب گردانیدم و او اول کسی است که بر بام خانه من اذان گوید و بتها را سرنگون در اندازد شعر

هو الذی کان بیت الله مولده ؛ فطهر البیت من ارجاس اوثان

و مرا تعظیم و تمجید و تهلیل کند و او بعد از حبیب من و نبی من و بهترین مخلوق من محمد که رسول من است امام و پیشوای مردم و وصی رسول من است خوشا بحال کسی که او را دوست دارد و او را یاری کند و بدا بحال کسی که او را دشمن دارد و ذلیل گرداند و حق او را انکار کند چون ابوطالب او را دید خوشحال شد علی گفت السلام علیک

بالبیت ورحمة الله وبرکاته راوی گوید در این هنگام حضرت رسول صلعم داخل شد چون چشم علی ع بر آنحضرت افتاد تبسمی فرمود و بروی آنحضرت
خنده کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته مؤلف گوید پس علی ع سر فرو کرد باذن خدا و گفت بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح
المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون تا آخر آیه یعنی فیروزی یافتند و کامکار شدند گروه مؤمنانی که نماز خود را با خضوع و خشوع
ادا کنند رسول خدا صلعم در جواب خواند قد افلحوا بک یعنی ای علی مؤمنان بتو فیروزی یافتند و تمام آیه را تا هم فیها خالدون تلاوت فرمود که
معنی این آیت که آنکسانی که متصفند باین صفات یعنی در نماز خاشعند و از لغو کناره میجویند و فرج خود را از زنا و لواطه نگاه میدارند ایشان
وارثان بهشت فردوسند که آنرا بارث تصرف کنند و در آن مخلد خواهند بود حضرت گوید در تفسیر این دو کتاب مجمع از حضرت پیغمبر ص روایت کرده است
که نیست احدی از شما مگر آنکه برای او دو منزل مهیا است منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ پس چون کسی بمیرد و او را بجهنم برند اهل بهشت منزل او را
بارث متصرف شوند و آنست مراد از ارث در این شریفه و قمی نیز از حضرت امام جعفر صادق حدیثی بهمین مضمون نقل کرده است پس پیغمبر ص فرمود
بخدا سوگند که تو امیر ایشانی و بر ایشان مادر بزرگی که خواهی کرد بعلوم خود و ایشان بتو شاگردی تو خواهند کرد و از تو تعلیم خواهند گرفت
و بخدا سوگند که تو دلیل و راهنمای ایشان خواهی بود و همه بتو هدایت یابند پس فاطمه بحضرت عمش حمزه و او را بولادت علی ع بشارت
داد فاطمه گفت فاذا خرجت آتانی آت ... انت ... فاطمه گفت چون من بیرون آمدم علی را که از شیر نهیک کند فرمود که او را
سیر کنم فاطمه عرض کرد تو او را سیر خواهی کرد فرمود بلی و آنست که حقتعالی میفرماید فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا یعنی شکافته شد و روان شد
از آن دوازده چشمه فقیر گوید بعید نیست که دوازده چشمه کنایه از دوازده امام باشد والله اعلم راوی گوید و باین سبب روز بروز ...
شد پس چون فاطمه باز گشت دید نوری از علی ع تابیده و باسمان کشیده شده گوید پس او را در قماطی پیچیدم و او قماط را باز کرده دستها
خود را بیرون آورد و چون چنین دیدم در دو قماط او را پیچیدم باز آنرا باز کرده و دستهای خود را بیرون آورد و او را در سه قماط پیچیدم باز آنرا باز کرده
و بیرون آمد او را در چهار قماط از قدک مصری پیچیدم بجهت صلابت و محکمی آن پیچیدم از ابریشم بود و بیرون آمد او را در پنج قماط دیباج از جهت صلابت
آن پیچیدم همه را گسیخته باز بیرون آمد تا آنکه در شش قماط پیچیدم پنج قماط از دیباج و یکی از پوست باز دست و پای خود را دراز کرده همه را
گسیخته و خود را بیرون کشید و بزبان آمده گفت ای مادر دستهای مرا در قماط مپیچ که میخواهم با دست و انگشتان خود از خدای خود تعالی شانه مسئلت
کنم و بیرون ... کار خود را انجام نام از تکال برهانند و محل کرامت خود را عمل نمایی داود فقیر گوید این اول مجملی آنحضرت بود اما چون بمقام ولایت
ظاهری قدم نهاد عرض کرد الهی ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک راوی گوید چون ابو طالب حسین
دید گفت ای فاطمه این پسر صاحب مقام ارجمند و دارای شان و مرتبه بلندی خواهد شد چون فردای آن روز شد حضرت رسول صلعم در اول روز
بار بخانه فاطمه آمد چون چشم علی ع بر آنحضرت افتاد سلام کرد و در روی آنحضرت خندید و اشاره کرد که مرا از مادرم بگیر و بمن بنما آنحضرت
دو و کشتند بمن آشنا ماندی حضرت او را گرفت فاطمه گفت عرفه ورب الکعبة یعنی قسم بخدای کعبه که علی ع محمد صلعم را شناخت راوی گوید این
کلام فاطمه روز و بعرفه موسوم شد و چون روز سیم ولادت شد که عبارت از دهم شهر ذیحجة الحرام باشد ابو طالب در میان مردم بانگ در داد
و گفت امروز بولیمه فرزندم علی ع حاضر شوید راوی گوید در آن روز سیصد شتر نحر کرد و هزار گاو و گوسفند ذبح فرمود و ولیمه بزرگی کرد
و گفت ای گروه مردم اگر میل تناول از طعام فرزندم علی ع دارید بیائید و هفت مرتبه خانه کعبه طواف کنید و داخل شوید و بر فرزندم علی سلام
کنید و تحیت بجای آورید زیرا که حقتعالی او را برتری داده و بجوانمردی خود او را مشرف کرده باشد و سرافراز فرموده است و روز ولیمه نحر و ذبح ابو طالب
محترم داشته و عید کردند **باب پنجم** در نسب آنحضرت است از روایات عامه و خاصه اما از طریق عامه حدیثی است که عبد الرحمن بن
احمد بن حنبل از مسند والد خود احمد بن حنبل آورده است و از روایت دیگر نیز او را که گفت علی پسر ابو طالب و نام ابو طالب عبد مناف
عبد المطلب است و نام عبد المطلب شیبة بن هاشم و نام هاشم عمرو بن عبد مناف و نام عبد مناف مغیرة بن قصی و نام قصی زید بن کلاب
مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن اد بن
همیسع بن نبت و گفته اند اخنب بن نبت بن قیدار بن اسماعیل و اسماعیل اول کسی بود که بزبان عربی فصیح تکلم کرد و قرآن بان زبان نازل شده و اول
کسی است که بر اسب سوار شد و تا آن زمان اسبان وحشی بودند و او پسر ... الذبیح است یعنی آن ذبیحی که او خلیل الله ابراهیم است و او پسر تارخ بن ناحور
و گفته اند ناحور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ و او آن کسی است که زمین را بخلق قسمت کرد پسر عابر و او هود پیغمبر است پسر شالخ بن ارفخشد و او پسر
سام بن نوح ابن ملک ... بن متوشلخ و او متوشلخ ... و او ادریس پیغمبر است ابن یرد و او یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش و او

ظاهر بن

ظاهر بن شیث و او هبة الله و بعضی گفته اند شاث بن آدم ابو البشر است و از پیغمبر ص روایت که فرمود هرگاه نسب با براهیم متصل شد بگذرید ایشان دروغ
میگویند مراد پیغمبر ما بعد ابراهیم است و گفته اند فرموده پیغمبر اینست که بمعد بن عدنان رسید بگذرید چون پس از آن دروغ گفته اند و نسب
متعارف غیر از این نیست **و از طریق** خاصه محمد بن علی بن بابویه باسناد خود از حسن بصری آورده است که روزی حضرت امیر المؤمنین
در بصره بالای منبر رفت و فرمود ای گروه مردم نسب مرا بیان کنید اگر مرا میشناسید و اگر نمیشناسید من خود نسب خود را بیان کنم
من زید بن عبد مناف بن عامر بن عمرو بن مغیرة بن زید بن کلاب ابن الکوا از میانه برخواست و گفت ما ترا نمیدانستیم مگر علی ابن ابی طالب ع
بن عبد المطلب بن هاشم ابن عبد مناف بن قصی بن کلاب پس فرمود یا لکع پدر من مرا زید نامید باسم جد خود قصی و نام پدر من عبد
مناف است و کنیه او بر نامش غالب شده و نام عبد المطلب عامر است و لقبش بر نامش غالب آمده و نام عبد مناف مغیره است و لقب او
بر نامش غلبه کرده است و نام قصی زید است و عرب او را مجمع نامیدند چون از بلاد دور عرب را جمع کرده بمکه آورد و لقبش بر نامش غالب شد
باب ششم در بیان آنکه کنیه آنحضرت ابو تراب است از احادیث عامه ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش باسناد خود
از عمار بن یاسر آورده است که من و علی ع در حرب ذی العشیرة با هم رفیق بودیم چون حضرت پیغمبر ص در آنجا تشریف آورد و فرود آمد
فرمودند دیدیم جماعتی از بنی مدلج را که شغلشان برای نخلستان میکردند حضرت بمن فرمود یا ابا الیقظان بیا تا برویم
و ببینیم چه میکنند آمدیم و بعد ساعتی در آنجا بودیم ما را خواب در ربود در نخلستانی رفتیم که زمین آن نرم خاک آلود بود در آنجا
خوابیدیم و بخواب بودیم تا وقتیکه حضرت پیغمبر ص آمده بود و ما را در خواب دید با پای مبارک ما را حرکت داده و از خواب بیدار
کرد و عتاب فرمود که چرا در میان خاک خوابیده اید در آن روز حضرت علی را ابو تراب خواند بجهت خاکی که بر اندام او نشسته بود پس فرمود
میخواهید شما را خبر دهم بدو نفر که شقی ترین مردمند عرض کردیم بلی یا رسول الله فرمود یکی احمر ثمود که ناقه را پی کرد و دیگری آنکه
باینجا ضربت زند و اشاره بفرق مبارک آنحضرت فرمود تا آنکه از آن تر شود و اشاره بریش آنحضرت فرمود **مسند گوید** ابراهیم بن محمد
حموینی در فرائد السمطین در کتاب فرائد السمطین باسناد متصل از عمار یاسر همین حدیث را تا آخر نقل کرده و در جزو اول از صحیح بخاری
در باب نوم الرجل فی المسجد و در نصف مجلد یازده از اجزاء ثمانیه بسند متصل از سهل بن سعد آورده است که رسول خدا صلعم در خانه فاطمه
تشریف فرود علی را ندید از فاطمه پرسید پسر عمت کجاست عرض کرد سخنی در میان ما گذشت که از آن آمد و خشمناک شد و از خانه بیرون رفت
بکجا میرود تا آنکه گفت خبر او را ... حضرت رسول صلعم بکسی که در آنجا بود فرمود برو ببین که علی در کجاست آنکس برگشت باز
گشت و عرض کرد او را دیدم که در مسجد خوابیده و ردای او از پشتش افتاده و خاک آلوده بود پس حضرت خود بنفس نفیس بمسجد آمد و او
و خاک آلوده بود ... پاک میکرد و میفرمود قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب یعنی ای ابا تراب برخیز **و ایضا** از صحیح بخاری در جزو چهارم
از اجزای ثمانیه در ثلث اخیر از عبد الله بخاری نقل کرده است که عبد العزیز بن ابی حازم از پدرش روایت کرده است که مردی نزد سهل بن سعد آمد
گفت فلان کس که امیر مدینه است علی را بر در منبر نام میبرد گفت چه نام گفت یا ابو تراب سهل بخندید و گفت بخدا قسم پیغمبر ص او را باین نام نامید
و این نام از همه نامهای خود دوستتر داشتی این سخن را از سهل شنیدم و گفتم یا ابا عباس چرا او را باین نام نامید گفت روزی علی ع بخانه رفت
و باز بیرون آمد و بمسجد رفت و در آنجا خوابید پیغمبر ص بفاطمه فرمود پسر عمت کجاست عرض کرد در مسجد است حضرت پیغمبر ص بمسجد آمد دید
علی ع خوابیده و ردا از پشتش بر زمین افتاده و خاک بر پشتش نشسته حضرت بر بالین او آمد و خاک را از او پاک مینمود و فرمود اجلس ابا
تراب یعنی بنشین ای ابو تراب **و ایضا** از صحیح مسلم در کراس ششم از جزو چهارم از اجزاء ستة در باب فضائل علی بن ابی طالب ع از سهل بن سعد
آورده است که یکی از مروانیان در مدینه عامل شده بود سهل بن سعد را خواست و او را امر کرد که بعلی ع ناسزا گوید سهل اباکرد مروانی
گفت حال که از دشنام ابا میکنی بگو لعن الله ابا تراب سهل گفت علی ع این نام را از همه نامهای خود دوستتر داشتی و چون او را
باین نام خواندندی گفت پس بگو چرا این نام نامیده شد سهل گفت وقتی پیغمبر ص داخل خانه فاطمه شد علی را ندید فرمود پسر عمت کجاست عرض
کرد سخنی در میان من و او شد از من رنجیده و از خانه بیرون رفت و نزد من نماند حضرت بکسی که در آنجا بود فرمود برو ببین علی
در کجاست آنکس عرض کرد در مسجد خوابیده حضرت رسول صلعم بر بالین او آمد دید در خوابست و ردا از پهلویش افتاده و خاک بر اعضا
نشسته حضرت خاک را از اعضایش پاک میکرد و میفرمود قم ابا تراب قم ابا تراب **و ایضا** از طریق مخالفین حدیثی است که ابو المؤید
موفق بن احمد که از اعیان علمای ایشان است در کتاب فضائل امیر المؤمنین ع بسند متصل از ابن عباس روایت کرده است که چون پیغمبر ص

در میان اصحاب خود از مهاجرین و انصار طرح اخوت انداخت علی ع را با کسی برادر نکرد چون چنین دید خشمناک شد از انجا بیرون امده
بنهر کوچکی رفت و بدیوار تکیه داد و سر خود را بالای دست گذاشته بر روی خاک خوابید و خاک بر روی مبارکش نشست رسول خدا بجستجوی
او بیرون امد تا انکه او را با چنین حالتی یافت پای مبارک را بیدن او زد و فرمود یا علی برخیز که شب نکردی مگر انکه مستحق با بوتراب شدی و
اندوهناک شدی که برادری با کسی ترا در نکردم آیا نمیخواهی که باشی نزد من بمنزله هرون نسبت بموسی الا انکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود یا علی کسی
که ترا دوست دارد در میان امن و ایمان است و کسی که ترا دشمن دارد حقتعالی او را دشمن دارد و خدا او را بمیراند بمردن جاهلیت و در قیامت
او را حساب کشند هر عملی را که در اسلام کرده است **باب هفتم** در کنیت آنحضرت با بوتراب از روایات خاصه در آن چهار حدیث
ذکر میشود **اول** ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده است که از ابن عباس پرسیدند که چرا رسول خدا ص علی را مکنی با بوتراب فرمود گفت
بجهة انکه صاحب زمین است و حجت خدا است بر خلق و بقای زمین و ارام ان بواسطه وجود آنحضرت است و از رسول خدا ص شنیدم
که میفرمود چون قیامت شود و کفار مشاهده نمایند انچه را که حقتعالی اماده کرده است برای دوستان و شیعیان علی ع از ثواب و قرب
واجر و کرامت میگویند ای کاش ما هم خاک میشدیم یعنی کاش شیعه علی ع بودیم و اینست که حقتعالی میفرماید ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا
دوم ابن بابویه بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که گفت در خدمت رسول خدا ص بودیم در یکی از نخلستانهای مدینه و انحضرت
علی را میطلبید ناگاه داخل باغی شد و علی را دید که بر خاک خوابیده و غبار بر چهره مبارکش نشسته فرمود ملامت نمیکنم مردم را که ترا ابوتراب
گویند پس رنگ علی ع سفید شد و این کلمه بر او گران امد حضرت رسول فرمود نمیخواهی ترا خشنود کنم عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود تو برادر و خلیفه
و وزیر منی و تو قرض مرا ادا میکنی و وعده مرا وفا میکنی هر که ترا دوست دارد در حیات من از اهل بهشت است و هر که ترا دوست دارد در ایام حیات تو بعد از من
دارد پایان کارش با امن و ایمان خواهد بود و هر که بعد از تو ترا دوست دارد و بر آن ثابت بماند حقتعالی او را از عذاب ایمن گرداند
و هر که بمیرد و با تو دشمن باشد مرده است بمردن جاهلیت و حقتعالی او را حساب کند در روز قیامت انچه در اسلام کرده است **سیم**
ایضا ابن بابویه باسناد خود از ابوهریره روایت کرده است که گفت روزی نماز صبح را با رسول خدا ص بجماعت کردیم حضرت برخواست
ما نیز برخواستیم و اثر حزن و ملال در گونه احوال آنحضرت نمایان بود پس بخانه فاطمه ع تشریف بردند چون بانجا رسیدند دیدیم علی ع در بیرون
خانه بر روی خاک خوابیده حضرت پیغمبر بر بالین او نشست و بدست مبارک خاک از روی علی ع پاک میکرد و میفرمود جان پدر
و مادرم فدای تو باد یا اباتراب پس دست علی ع را گرفته و داخل خانه شدند چندان درنگ نکشید که آواز خنده بلندی بگوش ما رسید تا انکه
حضرت رسول ص از خانه بیرون امدند خرم و شادان با روی درخشنده عرض کردیم یا رسول الله بحزن داخل خانه شدی و با سرور بیرون امدی
فرمود چگونه مسرور نباشم و حال انکه اصلاح کردم میان دو نفر که محبوب ترین اهل زمینند نزد اهل اسمان **چهارم** ایضا ابن بابویه
علیه الرحمه از حبیب بن ثابت روایت کرده است که گفت میان علی ع و فاطمه ع سخنی گذشت پس رسول خدا ص داخل خانه فاطمه شد و بر روی
فرش خوابید پس علی ع و فاطمه هر دو داخل شدند علی ع در یکطرف پیغمبر ص خوابید و فاطمه ع در طرف دیگر حضرت دست علی ع را گرفته
در بالای ناف خود گذاشت و دست خود را در بالای ناف فاطمه ع گذاشت و با ایشان گفتگو میکرد و سخن میراند تا انکه میان ایشان تالیف
کرد و اصلاح فرمود و خشنود از منزل فاطمه ع بیرون امد اصحاب از سبب خوشحالی او سؤال کردند فرمود چرا خوشنود نباشم و حال انکه
اصلاح کردم میان دو نفر که محبوب ترند نزد من از هر که بر روی زمین است **سید گوید** ابن بابویه علیه الرحمه بعد از ذکر این حدیث گفته
است که محمد بن علی بن الحسین گفته اعتماد و اعتقاد باین خبر ندارم زیرا که علی ع و فاطمه ع کسانی نبودند که میان ایشان سخنی گذرد که باعث رنجش
و ملال ایشان شود تا محتاج بکار رسول خدا ص با ایشان اصلاح شود زیرا که علی ع سید اوصیا است و فاطمه ع سیده نساء است و این هر دو بزرگوار
در مراتب اخلاق تابع سید ابرار و احمد مختار بودند و لکن اعتماد من بر حدیث احمد بن الحسن القطان است **مؤلف گوید** که مراد
محمد بن علی بن الحسین ره از این سخن اینست که حضرت امیرالمؤمنین ع بادله عقلیه و نقلیه حجت خدا است و حدیث احمد بن الحسن القطان
که در اول این باب ذکر شد صریح است در این مطلب و همچنین عصمت فاطمه ع از ضروریات مذهب و کلیات ملت میباشد بنابراین بخبر
ان معصومه از حجت خدا که از عصیان و خطا منزه و مبراست منافی با عصمت خواهد بود لهذا این خبر از درجه اعتبار ساقط است و اما اخبار
سابقه که در باب سابق از طرق عامه نقل شد دلالت انها بر این مطلب بطریق اولی اعتباری نخواهد داشت چه انجا عدم عصمت
منافی نبوت و امامت نمیشد و در فاطمه بطریق اولی چنین خواهند گفت **تذییل** در مؤلفات بعضی از علماء و عرفاء معاصرین

باب هفتم

باب هشتم

کنیت امیرالمؤمنین ع بابی تراب بدم که تذکر ان بمذاق اهل دین خالی از وجهی نیست و ان اینست که بموجب ایه انا خلقنا الانسان من طین
نوع انسانی همه از خاک افریده شده و بمقتضای شریفه وجعلنا من الماء کل شیء حی حیوة جمیع موجودات از اب است پس حیوة خاک نیز از اب خواهد
بود و باتفاق اکثر مفسرین ایه انا خلقنا من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا در شان حضرت امیرالمؤمنین ع نازل شده پس خلقت آنحضرت از آب
و اب باعث حیوة همه موجودات است حتی خاک پس حضرت امیرالمؤمنین ابو التراب خواهد بود والله اعلم **باب هشتم** در اثبات اینکه آنحضرت
امیرالمؤمنین ع و سید الوصیین و امیر البررة است از روایات عامه و در این باب چهل و دو حدیث ذکر میشود **اول** ابو المؤید موفق بن
احمد اخطب خوارزمی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فضایل امیرالمؤمنین باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود یا انس آب حاضر کن تا وضو بسازم پس برخواست و دو رکعت نماز بجا آورد و فرمود یا انس اول کسی که از این در بر تو داخل شود امیرالمؤمنین
و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است انس گوید در دل خود گفتم خداوندا این کس مردی از انصار باشد که در این هنگام
علی ع داخل شد حضرت فرمود کیست عرض کردم علی است حضرت برخواست خرم و شادان و دست بگردن علی ع انداخت و عرق از پیشانی او
پاک میکرد امیرالمؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله امروز با من بنوعی مهربانی میفرمائید که تا بحال نفرموده بودید فرمود چگونه با تو مهربانی نکنم
و حال انکه تو ادا کننده دین منی و از من تو احکام مرا بگوش مردم میرسانی و تو اشکار خواهی کرد بعد از من برای مردم انچه را که در ان اختلاف
کنند **بیان** قائد در لغت بمعنی مطاع و سرکرده و کشنده را گویند و غر اسبان پیشانی سفید را گویند و محجلین اسبان دست و پا سفید
و غرض این نوع استعاره از باد … و در انجام امر بجا آورده معروف است و معنی اینست که امیرالمؤمنین پیشرو اهل دین و سرکرده ایشان
تا انکه کشاننده رو سفیدان و دست و پا سفیدان است در روز قیامت بسوی بهشت **دوم** ایضا ابو المؤید باسناد خود از ابن
عباس روایت کرده است که هنگام صبح حضرت رسول ص در خانه تشریف داشتند و علی ع پیش از همه کس بر آنحضرت داخل شد و سر آنحضرت در دامن
دحیة بن خلیفه کلبی است علی ع گفت السلام علیک یا دحیه چگونه صبح کردی رسول خدا ص دحیه گفت به نیکی و خوشحالی ای برادر رسول
خدا اجر اهل بیت جزای خیر دهاد دحیه گفت یا علی من ترا دوست میدارم و ترا نزد من فضیلت و منقبتی است ترا بشنو که بیابان خوش وقت
شوی انت امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین و گفت یا علی تو سرور اولاد ادم سید و سروری مگر سلسله انبیاء و مرسلین و لوای حمد
روز قیامت بدست تو خواهد بود و تو و شیعه تو در روز قیامت بشتابید بسوی بهشت با محمد و حزب او مانند عروسانی که بحجله در ایند
و بتحقیق فیروزی یافت و رستگار شد هر که ترا دوست داشت و زیان دید هر که از تو دوری جست و هر که ترا دوست دارد بمحبت محمد ص ترا دوست داشته
و هر که با تو دشمنی کند شفاعت محمد ص در روز قیامت او را نصیب نخواهد شد بیا نزد من ای بنده خالص خدا نزدیک بیا چون نزدیک شد سر
مبارک آنحضرت را در دامن علی ع گذاشت حضرت رسول ص فرمود این همهمه چه بود امیرالمؤمنین ع انچه گذشته بود عرض کرد حضرت فرمود یا علی
این دحیه کلبی نبود بلکه جبرئیل بود و ترا بنامی نامید که حقتعالی ترا بان نامیده و اوست که محبت ترا در دل مومنین ثابت کرده است و سطوت
ترا در دل کافران انداخته است **سید رحمه الله** گفته است همین حدیث را ابو بکر اخطب خوارزمی نقل کرده است محمد حموینی
نیز از طریق عامه در کتاب سمطین باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است تا انجا که حضرت فرمود یا علی تو اشکار میکنی پس از من
برای مردم انچه را که در او اختلاف کرده اند پس گفته است و احمد بن عبدالله بروایت جابر جعفی از ابو الطفیل از انس بن مالک نیز این حدیث
را روایت کرده است **سیم** ایضا موفق بن احمد باسناد خود روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع فرمود یا ابا الحسن تکلم
سخن گوی که با تو سخن گویند حضرت امیرالمؤمنین ع گفت السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله تعالی یعنی درود بر تو باد ای بنده
نیکوکار فرمان بردار خدا افتاب در جواب گفت وعلیک السلام یا امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین یا علی جای تو
و شیعیان تو در بهشت است یا علی اول کسیکه زمین برای او شکافته شود و در صحرای محشر قدم گذارد محمد است و بعد از محمد تو خواهی
بود و اول کسیکه زنده شود در روز قیامت محمد است و بعد از محمد تو خواهی بود و اول کسیکه در اثر او خلعت بهشت و افتخار پوشد
محمد است و بعد از محمد تو خواهی بود راوی گوید پس امیرالمؤمنین ع بسجده افتاد و اشک از چشمان مبارکش جاری شد حضرت رسول خدا
خود را بر روی او در انداخت و فرمود یا اخی و حبیبی سر از سجده بردار که حقتعالی فخر و مباهات میکند بتو ملائکه هفت اسمان را **چهارم**
موفق بن احمد ایضا باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هذا علی بن ابی طالب لحمه لحمی و دمه دمی
وهو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و فرمود ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین ع

و سید المسلمین و عیبة علمی یعنی علی ع صندوق علم من است و بابی الذی اوتی منه و باب من است که اخذ نمیشود مکر از ان باب و اخی
فی الدنیا و برادر دنیی من است و خدینی فی الآخرة و رفیق و مونس من است در آخرت و معی فی السنام الاعلی و بسونسم با من خواهد بود
در درجات عالیه بهشت **پنجم** موفق بن احمد اورده است که در معجم طبرانی باسناد خود از عبد الله بن علیم جهنی روایت کرده است
که رسول خدا ص فرمود شبی که بمعراج رفتم در شان علی ع سه وحی بمن شد که انه سید الوصیین و امام المتقین و قائد
الغر المحجلین **ششم** ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص با ام
سلمه فرمود هذا علی بن ابی طالب لحمه لحمی و دمه دمی و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمه هذا علی امیر
المؤمنین و سید المسلمین و وصیی و عیبة علمی و بابی الذی اوتی منه و معی فی السنام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و
المارقین **فقیر گوید** قاسطون معویه و اتباع او بودند که جور در حکم کردند و با آن حضرت محاربه نمودند و این حرب را حرب صفین گویند
و ناکثون اهل جمل‌اند که بیعت را شکستند و عایشه را بر اشتر سوار کردند و او را ببصره آوردند و با امیر المؤمنین ع محاربه کردند و این حرب را حرب
جمل گویند یعنی اشتر و مارقون خوارج‌اند که از دین بیرون شدند مانند تیری که از کمان بیرون رود و با آن حضرت جنگ کردند در نهروان که
در چهار فرسخی بغداد است و سرکرده‌گان ایشان عبد الله بن وهب و حرقوص بن زهیر بجلی که معروف بذو الثدیه بود و این بیان از حضرت پیغمبر
قبل از وقوع روایت شده است و این حرب را حرب نهروان گویند **هفتم** ایضا حموینی باسناد خود از عبد الرحمن بن سمره روایت کرده
است که از رسول خدا ص شنیدم در روز جمعه که بر بالای منبر فرمود علی امام البررة و قاتل الکفرة
منصور من نصره مخذول من خذله یعنی علی ع پیشوای اخیار است و کشنده کفار منصور است کسی که نصرت او کند و مخذول است کسی که
اهانت او کند **هشتم** ابن مغازلی در کتاب مناقب اورده است که رسول خدا ص فرمود یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین
و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین **فقیر گوید** یعسوب بزرگ و رئیس مگس عسل است که آنرا نحل نیز گویند قال تعالی و اوحی ربک الی
النحل و لهذا آن حضرت را امیر النحل نیز گویند چنانکه شافعی گفته است **شعر** قالوا امدح لامیر النحل قلت لهم مدحی و مدح الوری فی بعض
معناه ان ادعیه بشرا فالعقل یمنعنی و اختشی الله من قولی هو الله پس یعسوب الدین یعنی پیشوای اهل دین است و چنانچه یعسوب پیشوای
اهل دین مگس عسل و حضرت امیر المؤمنین ع را یعسوب نامیدند ابن جبر از ابن مغازلی شافعی نیز باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت
کرده است که پیغمبر ص فرمود یا علی انت سید المسلمین الی آخر الحدیث **نهم** شیخ ابو الحسن فقیه محمد بن علی بن احمد بن شاذان در کتاب مناقب
مائة لعلی امیر المؤمنین ع و الائمة من ولده و فضائلهم ع از طریق عامه باسناد خود از امیر المؤمنین ع اورده است که رسول خدا ص فرمود
یا علی تو امیر مؤمنانی و پیشوای پرهیزکاران یا علی تو سید اوصیائی و وارث علم انبیا ع تو بهترین صدیقانی و فاضل ترین سابقانی تو
جفت سیدة زنانی و خلیفه بهترین فرستادگان و مولای مؤمنانی یا علی تو بعد از من حجت خدائی بر همه مردم مستوجب نعیم بهشت است
کسی که تو را دوست دارد و مستحق آتش جهنم است کسی که با تو دشمنی کند و اگر بنده هزار سال بندگی خدا کند قبول نشود بندگی او مگر بولایت تو
و ولایت ائمه از اولاد تو و ولایت تو قبول در درگاه الهی نشود از احدی مگر بیزاری از دشمنان تو و دشمنان ائمه از اولاد تو و این فضیلت را
درباره تو جبرئیل امین بمن خبر داد فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر هر که خواهد قبول کند و اقرار آورد و هر که خواهد قبول نکند و کافر
گردد **شعر** و بغض الذی غاداه شرط لحبه کما الطهر شرط فی صلوة الفریضة **دهم** ایضا ابن شاذان از طریق مخالفین از ابو سعید
خدری روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که میفرمود چون روز قیامت شود حق تعالی امر کند و ملکی که بر پل صراط ایستاده‌اند
و نگذارند احدی از آن پل بگذرد مگر برات امیر المؤمنین ع و کسی که برات نداشته باشد حق تعالی او را در آتش اندازد و اینست که میفرماید وقفوهم
انهم مسئولون ایشان را نگاه دارید تا از ایشان سؤال کنند که از امیر المؤمنین برات دارند یا نه عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول
الله چه چیز است برات امیر المؤمنین ع فرمود نوشته است نور لا اله الا الله محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین وصی رسول الله
یازدهم ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود قسم بآن کسی که مرا بحق بشارت دهنده
مردم فرستاده که عرش و کرسی آرام نگرفتند و افلاک بگردش نیامدند و آسمان و زمین قرار نگرفتند مگر آنکه بر هر یک از آنها نوشته شد
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و حق تعالی مرا باسمان برد و مرا مخصوص گردانید بندای خود و فرمود یا محمد عرض کردم
لبیک و سعدیک فرمود من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود شکافتم و ترا برجمیع نیکان و پاکان از بندگان خود تفضیل دادم پس علی را

نصب کن مانند علم که خلق را هدایت و راهنمائی کند بدین من یا محمد من علی را بر زمره مؤمنین امیر کردانیدم و هر که بر او امارت کند و حکم را اند
او را لعن کنم و هر که مخالفت او کند او را عذاب کنم و هر که اطاعت او کند او را در درگاه خود مقرب کردانم یا محمد من علی را بر مردم امام کردم هر که
در امامت بر او پیشی کیرد او را رسوا کنم و کسی که معصیت او کند او را در زمره جفاکاران داخل کردانم و فرمود ان علیا امیر المؤمنین و قائد
الغر المحجلین و حجتی علی الخلق اجمعین **دوازدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که در خدمت پیغمبر ص
بودیم ناگاه علی ع داخل شد و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود و علیک السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته عرض
کرد یا رسول الله در زمان حیوة تو امیر المؤمنینم فرمود بلی دیروز که گذشتی با جبرئیل سخن مشغول بودیم ناگاه تو بر ما گذشتی و سلام نکردی جبرئیل
گفت چرا علی امیر المؤمنین بر ما سلام نکرد بخدا سوگند که ما را خشنود میکرد اگر بر ما سلام میکرد و ما هم سلام او را جواب میگفتیم عرض
کرد چون دیدم که شما با دیگری خلوت کرده بودید خوش نداشتم که سخن شما را بسلام قطع کنم فرمود آن شخص دحیه نبود بلکه جبرئیل بود با او گفتم
ای جبرئیل چگونه او را امیر المؤمنین خواندی گفت حق تعالی در روز غزوه بدر مرا امر کرد که بر زمین فرود آی و محمد را بگو که امیر المؤمنین را امر کند
تا در میان دو صف جولان کند و حق تعالی علی را در آسمان امیر المؤمنین نامید پس تو ای علی امیر همه اهل آسمانها و زمینی و امیر هر که از دنیا گذشته
و هر که هست و خواهد بود و هیچ امیری بر تو مقدم نیست و نخواهد بود امیری بعد از تو زیرا که سزاوار نیست کسی را که حق تعالی او را بآن
نامیده باشد **سیزدهم** هم ابن شاذان از طریق عامه از انس بن مالک روایت کرده است که گفت وقتی با انجام خدمات حضرت رسول ص
مشغول بودم فرمود یا انس الحال داخل میشود بر ما شخصی که او امیر مؤمنان است و سید اوصیا است و اولی ترین مردم است بانبیاء و قائد
الغر المحجلین است من در پیش خود گفتم الهی این شخص از انصار باشد ناگاه آواز در آمد و علی ع داخل شد و در جبین مبارک پیغمبر ص عرق
بهم رسید حضرت آن عرق را گرفته بر روی علی ع می مالید و فرمود الحال وحی بر من نازل شد یا علی که تو ادا کننده دین من و رساننده رسالت
منی امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله مگر تو تبلیغ رسالت خود نکردی فرمود بلی و لکن تو مردم را تعلیم خواهی کرد پس از من تاویل قرآن
آنچه را که نمیدانند **سید گوید** صاحب کتاب مناقب نیز این حدیث را از طریق عامه از انس بن مالک روایت کرده است **چهاردهم**
ایضا ابن شاذان از طریق عامه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که پیغمبر ص مرا خلیفه و جانشین خود
کرد در امت خود و من حجت خدایم بر ایشان بعد از پیغمبر ص و قبول ولایت من بر اهل آسمانها واجب است چنانچه بر اهل زمین و ملائکه سخن
بذکر فضایل من مشغولند و تسبیح ایشان در نزد حق تعالی اینست ایها الناس اتبعونی اهدکم سواء السبیل یعنی پیروی من کنید تا شما
را راه راست هدایت کنم و لا تاخذوا یمینا و شمالا فتضلوا و از راه راست قدم بیرون مگذارید که گمراه خواهید شد منم وصی پیغمبر
و خلیفه پیغمبر شما و امام مؤمنان و امیر ایشان و انا قائد شیعتی الی الجنة و سائق اعدائی الی النار منم که شیعه خود را بسوی بهشت
و دشمنان خود را بسوی آتش جهنم میکشم انا سیف الله علی اعدائه و رحمته علی اولیائه منم شمشیر خدا بر دشمنان او و رحمت او بر
دوستان او و فرمود من صاحب و ساقی حوض رسول خدایم و بر دارنده لوای او یعنی حوض کوثر و لوای حمد و من صاحب مقام شفاعتم
و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین خلیفه خدایند در روی زمین و امنای وحی و پیشوایان و امامان اهل اسلامند بعد از پیغمبر ص
و حجتهای خدایند بر همه مردم **پانزدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم
که میفرمود ای گروه مردم بدانید که حق تعالی را دری است که هر که از آن در داخل شود از آتش جهنم و هول محشر ایمن خواهد بود ابو سعید خدری
برخاست و عرض کرد یا رسول الله ما را بدان در هدایت کن فرمود آن در علی بن ابی طالب است که سید اوصیا و امیر مؤمنان و برادر
رسول پروردگار عالمیان است و خلیفه خدا است بر همه مردم **شعر** هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب
ای گروه مردم کسی که بخواهد تمسک جوید بحلقه محکمی که هرگز گسیخته نشود باید بولایت علی تمسک جوید و خود را بآن استوار کند که ولایت
علی ع ولایت من است و پیروی او پیروی من است ای گروه مردم هر که خواهد حجت خدا را بشناسد پس از من باید علی را بشناسد ای گروه مردم
کسی را که حق تعالی به پیروی من خوشنود فرموده است پس واجب است بر او که پیروی کند علی ع و ائمه از اولاد او را و ایشان را بعد از من
ولی و صاحب اختیار داند که ایشان خزانه علم منند پس جابر بن عبد الله رضی الله عنه از جای برخاست و عرض کرد یا رسول الله ص
چند است عدد ائمه دین بعد از تو فرمود بعدد چشمه‌هائیست که برای موسی بن عمران منفجر شد زمانی که عصای خود را بسنگ خارا زد
فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا پس دوازده چشمه از آن منفجر شد و بعدد نقبای بنی اسرائیل که حق تعالی میفرماید و لقد اخذنا میثاق

بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا یعنی ما از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم و دوازده نفر نقیبای ایشان را فرستادیم ای جابر ایشان دوازده امامند اول ایشان علی است و آخر ایشان قائم است عجل الله فرجه **شانزدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از رافع غلام عایشه آورده است که رافع میگفت غلام بودم که حضرت رسول صلعم در خانه عایشه تشریف داشتند من در آن نزدیکی می ایستادم و متوجه خدمات آنحضرت بودم نوبتی در آنجا تشریف داشتند که یکی در کوبید رفتم در را باز کنم دیدم دختری است طبقی سرپوشیده در دست دارد باز گشتم بعایشه گفتم رخصت داد آن دختر آمده و آن طبق را نزد عایشه گذاشت عایشه آنرا برداشت نزد حضرت پیغمبر برد حضرت از آن تناول کرد و آن دختر بیرون آمد حضرت فرمود ای کاش امیر مؤمنان و سید مسلمانان و امام متقیان در اینجا حاضر بود و از این طعام تناول میکرد باز عایشه عرض کرد امیر مؤمنان و سید مسلمانان کیست حضرت جواب نداد و باز آن کلام را تکرار فرمود باز عایشه سؤال کرد که کیست باز هم حضرت ساکت شده جواب نداد ناگاه یکی در کوبید رفتم و در باز کردم دیدم حضرت امیر المؤمنین است باز گشتم و عرض کردم حضرت فرمود مرحبا و اهلا دو نوبت ترا تمنا کردم چون دیر آمدی از حقتعالی سؤال کردم که ترا بمن برساند بنشین و با من طعام بخور حضرت امیر المؤمنین ع نشست و از آن طعام تناول کرد حضرت رسول صلعم فرمود یا علی خدا بکشد کسیکه ترا دشمن دارد و ترا اگر با تو دشمنی کند عایشه عرض کرد یا رسول الله او را که خواهد کشت و با او دشمنی که خواهد کرد حضرت فرمود تو و اتباع تو و کسی که با تو است **هفدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که پیغمبر صلعم فرمود ای سلمان هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد جای او در بهشت است و هر که او را دشمن دارد جای او در جهنم است ای سلمان محبت فاطمه نفع میدهد در صد جای مخوف که آسانتر آنها عذاب قبر و عذاب محشر و گذشتن از صراط و محاسبه اعمال است هر که فاطمه از او راضی است من از او راضیم و هر که من از او راضیم خدا از او راضی است و هر که فاطمه از او خشمگین است من از او خشمگینم و هر که من از او خشمگینم خدا از او خشمگین است ای سلمان بد احوال کسی که بر او و بر شوهرش امیر المؤمنین ع ظلم کند و بد احوال کسی که بر ذریه فاطمه و شیعه او ستم کند **هجدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس رضی الله عنه آورده است که از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود شبی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم نوری دیدم که بر روی من تابید و چشمم از نور آن خیره شد بجبرئیل گفتم این نور کیست که چنین می تابد گفت یا محمد صلعم این نور آفتاب و ماهتاب نیست بلکه این نور کنیزی از خادمات [illegible] علی بن ابیطالب ع که سر از قصر بیرون آورده بتماشای جمال تو و چون تبسم کرد لب بخنده باز کرد این نور از دندانهای وی است و [illegible] در بهشت سیر میکند تا وقتی که مولای او علی بن ابی طالب ع قدم به بهشت گذارد **نوزدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه باسناد خود از حضرت امام حسین ع روایت کرده است که از حضرت پیغمبر صلعم سؤال کردند از معنی آیه طوبی لهم و حسن مآب فرمود در شان امیر المؤمنین ع علی بن ابی طالب نازل شده و طوبی درختی است در خانه امیر المؤمنین در بهشت و هیچ قصری از قصور بهشت نیست مگر اینکه شاخی از آن درخت در آن قصر خواهد بود **بیستم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابوهریره آورده است که رسول خدا صلعم فرمود بزودی بعد از من فتنه عظیمی برپا شود و نجات یابد از آن فتنه کسیکه بعروة الوثقی تمسک جسته عرض کردند یا رسول الله عروة الوثقی کدام است فرمود ولایت سید الوصیین عرض کردند سید الوصیین کیست فرمود امیر المؤمنین عرض کردند امیر المؤمنین کیست فرمود مولی المسلمین و امام ایشان بعد از من عرض کردند مولای مسلمین و امام ایشان بعد از شما که خواهد بود فرمود برادرم علی بن ابیطالب ع **بیست و یکم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود حقتعالی در آسمان چهارم صد هزار ملک آفریده و در آسمان پنجم سیصد هزار ملک آفریده و در آسمان هفتم یک ملک آفریده است که سر او در زیر عرش است و دو پای او در زیر زمین و همچنین ملائکه بیشماری آفریده است که زیاده از ربیعه و مضر و همه این ملائکه را خوردن و آشامیدنی نیست مگر آنکه صلوات میفرستند بر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و دوستان او و طلب مغفرت میکنند برای گناهکاران شیعه او **بیست و دوم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه باسناد خود از فاطمه دختر حسین بن علی ع از زید و شهید عمش حسن بن علی ع و هر دو از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم فرمود چون داخل بهشت شدم درختی دیدم که بار آن درخت همه زیور طلا و نقره و لباسهای فاخر بود و طرف اسفل آن درخت همه اسبهای ابلق و وسط آن درخت همه حور العین و طرف اعلای آن درخت همه رضوان بود از جبرئیل سؤال کردم این درخت از آن کیست گفت از آن امیر المؤمنین ع پسر عمت علی بن ابی طالب است چون حقتعالی امر کند که مردم داخل بهشت شوند شیعه علی ع را بپای این درخت حاضر کنند و از این لباسها بایشان در پوشند و این زیورها ایشانرا زینت دهند و بر این اسبان ابلق سوار کنند و منادی ندا

کند در میان مردم که اینها شیعیان امیر المؤمنین ع علی بن ابی طالب اند که در دنیا صبر کردند با آنچه اذیت و اهانت از دشمنان بایشان رسید و بجهت آن صبری که کردند امروز باین کرامت ممتاز شدند **بیست و سیم** علی بن عیسی در کشف الغمه بحذف اسناد از کتاب الیقین فی اختصاص مولانا علی بامرة المؤمنین ع تالیف سید رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه و او از حافظ ابوبکر احمد بن مردویه که از اعاظم علمای عامه است نقل کرده و او از کتاب مناقب مولانا علی بن ابی طالب ع و او باسناد خود از ابن عباس آورده است که روزی حضرت رسول صلعم در صحن خانه تشریف داشتند و سر مبارک آنحضرت در دامن دحیه کلبی بود در این هنگام علی ع داخل شد و گفت السلام علیک کیف اصبح رسول الله دحیه گفت بخیر پس گفت یا علی نزد من مدحی است ترا بشنو که من ترا خشنود کنم یا علی تو امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین هستی و تو سید فرزندان و پیشوای اولاد آدمی مگر انبیا و رسل و در روز قیامت لوای حمد بدست تو خواهد بود و تو و شیعیان تو مبادرت و سرعت خواهید کرد با محمد و حزب او بسوی بهشت در حالتیکه همه خوشوقت و شادان باشید بحقیقه که فیروزی یافت کسیکه ترا دوست داشت و زیان کرد کسیکه ترا دشمن داشت و زیان کرد کسیکه از تو دوری جست یا علی دوست تو دوست محمد است و دشمن تو دشمن محمد است و از شفاعت محمد صلعم محروم و بی نصیب خواهد بود نزدیک بیا ای بنده خالص خدا پس سر مبارک آنحضرت را در دامن علی ع گذاشت و در این هنگام پیغمبر خدا صلعم از حال وحی بحال آمد و فرمود ما هذه الهمهمه یعنی چه میگفتید حضرت امیر المؤمنین ع ماجرا را عرض کرد فرمود یا علی این مرد دحیه کلبی نبود بلکه او جبرئیل بود بصورت دحیه کلبی و ترا نامید بنامی که حقتعالی ترا بآن نام نامیده است و او است که محبت ترا در دل اهل ایمان انداخته است و خوف ترا در دل کفار و **سید رضی الدین** ابن طاوس علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث گفته کسیکه مشغول شود بچنین حدیثی از جانب حقتعالی بتوسط جبرئیل بروایت محمد صلعم هر آینه حجت بر او خواهند گرفت در روزیکه در خدمت پیغمبر ص او را حاضر سازند و جهت مخالفت ترا با علی ع از او سؤال کنند زیرا که خود این حدیث را نقل کرده و بآن اعتماد نموده است **فقیر گوید** ستایش انبیا و رسل در حدیث جبرئیل ظاهرا مطابق مذهب عامه است و اکثری از شیعه را اعتقاد اینست که بمقتضای حدیث نبوی ص علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل بلکه بمضمون روایات افضل من انبیاء بنی اسرائیل با افضلیت انبیاء بنی اسرائیل از سایر انبیاء ائمه علیهم السلام از انبیاء و رسل افضلند زیرا که مراد از علماء یا ائمه دین صلوات الله علیهم هو المطلوب یا علمای اعلام رضوان الله علیهم در اینصورت بدلیل اولویت ثابت خواهد بود **بیست و چهارم** بهمین اسناد سابق از ابن مردویه از ابن عباس از انس بن مالک آورده است که پیغمبر خدا صلعم فرمود ای انس آب وضو حاضر کن پس حضرت صلعم بوضو رفته و باز گشت و فرمود یا انس اول کسیکه از این در داخل شود امیر المؤمنین و سید المسلمین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین است پس علی ع آمد و در کوبید حضرت فرمود کیست عرض کردم علی ع فرمود در را باز کن تا داخل شود **بیست و پنجم** و بهمین اسناد از ابن مردویه باسناد خود از بریده آورده است که پیغمبر صلعم ما را امر کرد که چون بعلی سلام کنیم بگوئیم السلام علیک یا امیر المؤمنین و او را بلفظ امیر المؤمنین تحیت گوئیم **بیست و ششم** و بهمین اسناد از [illegible] غلام امیر المؤمنین ع آورده است که آنحضرت را مزرعه بود و خود در آنجا مشغول زرع بود و من نیز در خدمت وی بودم که ابوبکر و عمر هر دو آمدند و تحیت گفتند و سلام کردند باین لفظ که السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته حضرت بایشان فرمود شما در حیات رسول خدا صلعم مرا امیر المؤمنین خطاب میکنید گفتند بلی زیرا که پیغمبر صلعم خود ما را باین لفظ امر فرموده **بیست و هفتم** و بهمین اسناد از کتاب مناقب [illegible] از عبدالله آورده است که گفت وقتی عایشه در خدمت پیغمبر صلعم بود علی ع داخل شد و در میان عایشه و آنحضرت نشست عایشه از روی توبیخ باو گفت که یا جای دیگر برای نشستن خود جز بالای ران من نیافتی پیغمبر صلعم متغیر شده دست بر پشت عایشه زد و فرمود چه رسیده است ترا که مرا در باره برادرم میرنجانی او امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین است و چون روز قیامت شود بر بالای پل صراط نشیند تا دوستان را داخل بهشت کند و دشمنان خود را بجهنم در اندازد **بیست و هشتم** بهمین اسناد از ابن مردویه از انس بن مالک آورده که وقتی حضرت رسول صلعم در خانه ام حبیبه دختر ابوسفیان تشریف داشت فرمود یا ام حبیبه بیرون برو یعنی از نزد ما بکار دیگر که ما را شغلی در پیش است پس آب وضو طلبید و وضوی باحسن وجه تازه کرد و فرمود الحال اول کسی که بر ما از این در داخل شود او امیر المؤمنین و سید عرب و بهترین اوصیا است و اولی ترین مردم است بمردم [illegible] خود گفتم خداوندا این مرد یکی از انصار باشد که ناگاه علی ع داخل شد و آمد تا اینکه در پهلوی حضرت رسول صلعم نشست و حضرت از روی مبارک خود عرق پاک میکرد و بر روی علی ع میمالید عرض کرد و ما ذاک یا رسول الله فرمود یا علی تو بعد از من تبلیغ رسالت مرا بمردم خواهی کرد و تو فرض مرا ادا

خواهی کرد و تو میشنوانی بمردم آنچه من از جانب حق تعالی آورده ام و تو میگوئی بمردم و بیان میکنی برای ایشان آنچه را که مبهم باشد
بیست و نهم و بهمین اسناد از کتاب مناقب از انس روایت کرده است که گفت روزی من در خدمت پیغمبر ص بودم که آنحضرت
فرمود الحال مردی داخل میشود که او امیر المؤمنین و سید الوصیین و اولی الناس بالمؤمنین و قائد الغر المحجلین است من گفتم اللهم
اجعله رجلا من الانصار و امیدوار بودم که علی ع داخل شد سی ام و بهمین اسناد از مناقب ایضا از انس روایت کرده است که
گفت وقتی در خدمت پیغمبر ص بودم فرمود الحال داخل شود بر شما مردی که او امیر المؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی الناس
بالمؤمنین است ناگاه علی ع از در درآمد و چون نمایان شد حضرت برخواست و عرق از پیشانی در روی خود پاک میکرد و بر روی
علی ع میمالید و عرق از روی علی ع پاک میکرد و بر روی مبارک خود میمالید حضرت امیر المؤمنین ع عرض کرد همانا درباره من چیزی
نازل شده فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی شعر هو الذی من رسول الله کان له
مقام هرون من موسی بن عمران یا علی تو برادر و وزیر منی و تو بهترین کسی هستی که من او را بعد از خود خلیفه و جانشین خود کنم و تو
ادا میکنی قرض مرا و وفا میکنی بوعدهای من و بیان میکنی برای مردم آنچه را که در آن اختلاف کنند پس از من و یاد خواهی داد بایشان
از تاویل قرآن آنچه را که نمیدانند و با ایشان مقاتله خواهی کرد در تاویل آن چنانکه من با ایشان مجادله کردم در تنزیل آن فقیر گوید
این تفصیلی است ظاهر و هویدا که پیغمبر ص متولی ظاهر قرآن باشد و علی ع متولی باطن آن و کوشش پیغمبر ص در تنزیل بوده و کوشش علی ع
در تاویل و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء سی و یکم و بهمین اسناد از کتاب مناقب از رافع غلام عایشه آورده است که من پسری بودم مباشر
خدمات عایشه بودم و چون پیغمبر ص در خانه او تشریف می آورد من در آنحوالی می بودم روزی در آنجا تشریف داشتند که یکی در کوبید
رفتم دیدم دختری است و طرفی سرپوشیده در دست دارد باز گشتم بعایشه گفتم رخصت داده آمد و آن ظرف را بعایشه داد و عایشه آنرا
در خدمت پیغمبر ص گذاشت حضرت فرمود ای کاش امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین نزد من حاضر میبود تا با من از این طعام تناول
کردی که ناگاه یکی در کوبید رفتم دیدم علی بن ابی طالب است ع باز گشتم و عرض کردم علی بن ابی طالب است ع فرمود در باز کن چون داخل شد
حضرت فرمود یا علی اهلا و سهلا و محبت ترا تمنا کردم چون دیر کردی از حق تعالی سؤال کردم که ترا بمن برساند الحال بنشین و با من طعام
بخور سی و دوم و بهمین اسناد از انس بن مالک آورده است که گفت در خدمت پیغمبر ص بودم که فرمود الحال وارد خواهد شد سید عرب عرض
کردم پدر و مادرم فدای تو باد که او کیست فرمود آنکه سید مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین اوصیا و اولی ترین مردم است بمن
گوید ناگاه دیدم علی ع داخل شد حضرت فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی سی و سیم از حافظ بن مردویه از داود بن ابی
عوف روایت است که معویة بن ثعلبة اللیثی گفت میخواهی ترا آگاه کنم بحدیثی که هیچ تغییر نیافته و تحریف نشده گفتم بلی گفت چون ابوذر
مریض شد وصایای خود را بعلی ع عرض کرد و او را وصی خود کرد بانه بعضی که بعیادت او رفته بودند گفتند اگر وصیت خود را با امیر المؤمنین
عمر میکردی بهتر بود گفت بخدا قسم که من وصیت خود را جز با امیر المؤمنین بکسی عرض نکرده ام و بخدا سوگند که امیر المؤمنین ع بهار زمین
است که مردم در پناه او نشیمند و از او بهره مند شوند و اگر شما او را مفارقت کنید هر آینه از فتنها انکار زمین و اهل آن رو گردان خواهند
شد ما گفتیم ای ابوذر میدانیم که محبوب ترین مردم نزد رسول خدا ص محبوب ترین مردم است نزد تو گفت آنکه او را میشناسی داود ابو بکر را
تفضیل میدهی گفت هذا الشیخ المظلوم المضطهد حقه یعنی علی بن ابی طالب ع این بزرگوار مظلومی که او را از حق خود منع کرده اند یعنی
علی بن ابی طالب ع سی و چهارم از طریق دیگر از معویة بن ثعلبه آورده است که ابوذر مریض شد بدی مبتلا شد با او گفتند اگر
عمر را وصی خود میکردی از علی بن ابی طالب ع بهتر بود گفت بخدا سوگند که وصی خود کردم کسی را که امیر المؤمنین است حقا یعنی
او زوج استحقاق و اهلیت و او عالم و فقیه و صبور و زوج زمین است که همه مردم با او خاکساری کنند و طریقه انکسار پویند و از او خضوع
جویند و در پناه او ساکن شوند یا امیر المؤمنین ع زاهد و عابد روی زمین است که مردم از او طریقه زهد و بندگی را یاد گیرند پس گفت و اگر
او را مفارقت کنید هر آینه دست رد بنا کشیده و خشم از زمین و اهل زمین کشیده و پوشیده خواهند بود و اینست که حق تعالی میفرماید
وکاین من نبی قاتل معه ربیون وهم الجماعة الکثیرة یعنی و چه بسیار پیغمبرانی که با دشمنان دین کارزار کردند و با ایشان بودند
علما و زهاد بسیار فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و سستی نورزیدند از آنچه بایشان رسید از صدمات و زحمات در راه
خدا الاية و ربیون جماعت کثیره را گویند سی و پنجم از حافظ ابن مردویه از رجال خود از انس بن مالک آورده است که وقتی رسول خدا ص فرمود

بهشت بچهار نفر از امت من مشتاق است من نزد ابوبکر آمدم و با او گفتم از رسول خدا ص سؤال کن که آنها کیستند ابوبکر گفت میترسم
من از آنها نباشم و باین سبب بنو تیم مرا سرزنش کنند پس نزد عمر آمدم او نیز گفت میترسم از آنها نباشم و بنو عدی بمن ملامت کنند
پس نزد عثمان آمدم او نیز گفت میترسم از آنها نباشم و بنو امیه مرا سرزنش کنند در آخر نزد علی ع آمدم در نخلستانی که آنرا آبیاری میکرد فرمود
بخدا سوگند که از او سؤال کنم تا اگر از آنها باشم خدا را حمد کنم و اگر نباشم از حق تعالی سؤال کنم که مرا از ایشان گرداند و من محبت ایشان را
در دل خود جای دهم پس آمد و من نیز با او آمدم چون داخل شدیم دیدیم که سر مبارک حضرت رسول ص در دامن دحیه کلبی است چون دحیه
علی را دید از جای برخواست و بعلی ع سلام کرد و گفت سر پسر عمت را در دامن گیر ای امیر المؤمنین که تو از من اولائی در آنحال پیغمبر ص سر
از خواب وحی برداشت و سر خود را در دامن علی ع دید فرمود یا ابا الحسن همانا ترا حاجتی است که نزد ما آمده عرض کرد پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله آمدم دیدم سر مبارک شما در دامن دحیه کلبی بود چون مرا دید برخواست و سلام کرد و گفت سر پسر عمت را در
دامن گیر که تو اولائی باو از من یا امیر المؤمنین حضرت فرمود او را شناختی عرض کرد دحیه کلبی بود فرمود او جبرئیل بود عرض کرد پدر و مادرم فدای تو یا رسول
الله انس بمن گفت که شما فرموده اید که بهشت بچهار نفر از امت من مشتاق است بفرمائید که آنها کیستند حضرت بدست خود اشاره کرد و فرمود
انت والله اولهم ثلثا یعنی بخدا سوگند که تو اول آن چهار نفری عرض کرد پدر و مادرم فدای تو آن سه نفر دیگر کیانند فرمود سلمان و مقداد
و ابوذر و مؤلف کشف الغمه شیخ علی بن عیسی گوید احمد بن حنبل در مسند خود از بریده آورده است که رسول خدا ص فرمود حق تعالی مرا بچهار نفر
از اصحاب بمحبت میداد و مرا خبر داد که نیز ایشان را دوست میدارد و امر فرموده است که من ایشان را دوست دارم صحابه عرض کردند آن چهار نفر کیانند فرمود
علی ع از ایشان است و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن اسود الکندی سی و ششم علی بن عیسی در کشف الغمه از سید ابن
طاوس علیه الرحمه از تاریخ خطیب باسناد خود از ابن عباس آورده است که رسول خدا ص فرمود در روز قیامت همه مردم پیاده خواهند
بود مگر ما چهار نفر و غیر از ما احدی سواره نیست عباس از جای برخواست و عرض کرد که آن چهار نفر کیانند فرمود اما من پس سوار خواهم شد
بر براق که حق تعالی بمن عطا فرموده و نام آن براق است و اما برادرم صالح پس سوار خواهد شد بر ناقه خدا که او را پی کردند و اما عمم حمزه
که شیر خدا و شیر رسول خدا است پس سوار خواهد شد بر ناقه من عضبا و اما برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب ع پس سوار خواهد شد بر ناقه از
ناقهای بهشت که بلند کوهان است و پاهای آن از زمرد سبز و مذهب بطلای سرخ و سرش ناقه از کافور سفید و دمش از عنبر اشهب و دست و
پاهایش از مشک اذفر و گردنش از زمرد و زبرجد و بر پشت آن ناقه قبه ایست از نور و باطن آن قبه عفو خدا است و ظاهرش رحمت خدا و چون سوار
شود لوای حمد در دست او خواهد بود هیچ نوعی از ملائکه گذر نکند مگر آنکه بگویند این ملک مقرب است یا نبی مرسل یا حامل عرش پروردگار
عالمیان ناگاه منادی ندا کند از نزد عرش یا فرمود از میان عرش که این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش بلکه هذا علی بن ابی طالب ع
امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین الی جنات النعیم افلح من صدقه و خاب من کذبه پس فیروزی یافت و رستگار شد کسی
که تصدیق او کرد و زیان کار و هلاک شد کسیکه او را تکذیب نمود و اگر بنده مدت هزار سال در میان رکن و مقام بندگی خدا کند
تا آنکه بدنش مانند خیک کهنه پوسیده شود و با آنحالت خدا را ملاقات کند و در دل کینه آل محمد ص باشد حق تعالی او را نگونسار
در آتش جهنم در اندازد سی و هفتم و بهمین اسناد از مناقب موفق بن احمد الخوارزمی باسناد خود از علی ع روایت کرده است
که رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان بردند و بسدرة المنتهی رسیدم و در برابر حق تعالی ایستادم فرمود یا محمد عرض کردم لبیک
و سعدیک فرمود مردم را امتحان کرده از میان ایشان کرا یافتی که از همه بیشتر اطاعت و فرمانبرداری تو کند عرض کردم پروردگارا
علی ع فرمود راست گفتی هیچ خلیفه بجای خود نصب کرده که بعد از تو قرض ترا ادا کند و مردم را تعلیم کند از کتاب من که قرآن باشد آنچه
را که نمیدانند عرض کردم پروردگارا تو اختیار کن خلیفه مرا که هر که را تو اختیار کنی من نیز او را اختیار کنم فرمود من علی را اختیار
کردم تو نیز او را وصی و خلیفه خود کن که من علم و حلم خود را باو دادم و او امیر المؤمنین است حقا و احدی پیش از او باین مرتبه
بلند و مقام ارجمند فایز نگردیده است که او را امیر المؤمنین کنم و بعد از او احدی نیز از علی ع باین مقام نخواهد بود ای محمد علی رایت هدایت است
و امام کسی است که بمن ایمان آورد و علی ع نور اولیا و احباء منست و علی ع همان کلمه ایست که جمله پرهیزکاران با آن پیوسته اند هر که او را
دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته ای محمد این بشارت را بپسر عمت ده پیغمبر ص فرمود عرض کردم پر
وردگارا او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت او اگر مرا عقاب کند بسبب گناهان منست و بمن ستم نکرده و اگر

وعده مرا تمام کند یعنی مرا اجل برسد یا آنکه باینجهة وعده داده است با آن وفا کند و مولای صاحب اختیار من است پس دعا کردم و عرض
کردم خداوندا دل او را روشن گردان و ایمان را برای او مانند بهار خرم و خندان گردان فرمود دعای ترا مستجاب کردم و لکن
او را بلائی مخصوص گردانیدم که احدی از دوستان را بآن بلا مخصوص نکرده‌ام عرض کردم الهی او برادر من و مصاحب منست فرمود
این در علم ازلی گذشته است و اگر علی نبود شناخته نمی‌شدند بعد از من اهل توحید و نه دوستان من سی و هشتم از مناقب خوارزمی
از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود ای علی بن ابی طالب گوشت تو گوشت من و خون تو خون منست و او از برای من بمنزله
هرون است از برای موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نمی‌باشد ام سلمه گوش فرادار و گواه باش که این علی امیر المؤمنین و سید المسلمین است
و علی صندوق علم منست و علی باب منست که مردم از آن باب بمن در آیند و او برادر دنیا و آخرت منست و مصاحب من است در آخرت و با من خواهد
بود در اعلی درجات بهشت سی و نهم ایضاً از مناقب خوارزمی از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که روزی پیغمبر در خانه خود تشریف
داشتند و علی بن ابی طالب در اول روز بخدمت آنحضرت آمد و میخواست که احدی پیش از او بزیارت آنحضرت مشرف نشود چون داخل شد
دید پیغمبر در صحن خانه است و سر مبارک او در دامن دحیه کلبی است تا آخر خبر و مثل این حدیث در روایات سابقه گذشت سید
رحمه الله گوید علی بن عیسی در کشف الغمة گوید سید بن طاوس علیه الرحمه این احادیث را از سیصد طریق بلکه زیاده نقل کرده است
و من اکتفا کردم از آن با آنچه در این مختصر ذکر کرده‌ام و آنچه را ذکر کرده‌ام من نکردم زیرا که از بن قلیل از کثیر بود که چنانکه در خبر است
منبع آن وادع امکنم مناقب آنحضرت محصور است بلکه احصای آن در قوه هیچ بشری نیست شعر وکم اشادوا وکم ابدوا وکم
ستروا والفضل یظهر من بادی مستتر اجل قدراً عن وصف ممتنعه واشرق العین مثل العین فی النور چهلم ابن
شهر آشوب از طریق عامه در کتاب مناقب در تفسیر مجاهد گفته است آنچه در قرآن مجید لفظ یا ایها الذین آمنوا ذکر شده امیر المؤمنین
علی در آن لفظ حق سبقت و پیشوائی دارد و علی در میان طایفه و مشرف علی الاولیاء است زیرا که از همه پیشتر بشرف اسلام مشرف
شد بنابر این حق سبحانه و تعالی در هشتاد و نه موضع آنحضرت را امیر المؤمنین و سید المخاطبین خوانده است تا روز قیامت و آنحضرت را
باین القاب نام برده بعد از آن گفته است و آنچه از پیغمبر فرمان فرموده است که علی را بلفظ امیر المؤمنین خطاب کنید و باین لفظ برو سلام کنید
در نزد شیعه متواتر است و این خبر را نقل میکنند و آن از جمله اخباریست که نص جلی است و در او شایبه شک و ریب و ابهام و اجمال و
دغدغه نقص و احتمال راه ندارد و اکثر علمای عامه نیز از طرق مختلفه این خبر را روایت کرده‌اند و احادیث از روات عامه که این خبر را روایت کرده
اند ندیده‌ام که موجب طعن باشد و هم چنین از علمای عامه احدی را ندیده‌ام که انکار این حدیث کند یا در صدد این باشد که این خبر را از نظر
پنهان کند و در مقام دفع آن باشد و حدیث ثابت قال النبی صلوا علی علی بامرة المؤمنین و اکثر علمای عامه روایت کرده‌اند حافظ
مغربی باسناد خود از عمران بن بریده اسلمی و هم چنین یوسف بن کلیب مسعودی باسناد خود از ابو داود سبیعی و محمد بن عباد بن یعقوب الاسدی
باسناد خود از ابو داود السبیعی از ابو بریده روایت کرده‌اند که ابو بکر بخدمت رسول خدا آمد حضرت فرمود ای ابو بکر برو و بر امیر المؤمنین علیه
سلام کن عرض کرد یا رسول الله در حیات تو علی را امیر المؤمنین گویم فرمود بلی در حیات من او امیر المؤمنین است پس عمر آمد و باو نیز چنین
فرمود او نیز چنان سئوال کرد حضرت باو فرمود آنچه با بو بکر فرموده بود و در روایت سبیعی عمر گفت امیر المؤمنین کیست فرمود علی بن ابی طالب است
گفت از جانب خدا و بامر رسول خدا فرمود بلی از جانب خدا و بامر رسول خدا امیر المؤمنین است و ابراهیم ثقفی نیز از عبد الله بن جبلة کنانی
از ذریح محاربی از ثمالی از حضرت صادق روایت کرده است که بریده در شام بود وقتی آمد که مردم با ابو بکر بیعت کرده بودند بریده بمجلس
ابو بکر آمد و گفت ای ابو بکر گویا فراموش کرده سلام کردن ما را بعلی بلفظ امیر المؤمنین که خدا و رسول ما را بآن امر فرموده بودند گفت
ای بریده تو اینجا نبودی و ما در اینجا بودیم و حکم خدا در هر وقت تازه میشود و امر تازه بکرات بهم میرسد حق تعالی در یک خانه جمع نمیکند
پیغمبری و پادشاهی را و ثقفی و سیری بن عبد الله باسناد خود شان روایت کرده‌اند که عمار و ابو بریده با ابو بکر گفتند تو داخل کسانی بودی
که در آن روز بعلی بن ابی طالب بلفظ امیر المؤمنین سلام کردند گمان نمیکنم که آن روز را یاد داری یا آنکه فراموش کرده گفت یاد دارم و فراموش
نکرده‌ام گفتند پس چگونه ترا شاید که بر امیر مؤمنان امارت کنی و بر او حکم رانی عمر در آنجا بود گفت نبوت و خلافت در یکخانه جمع نگردد بریده
گفت پس چگونه در کتاب خدا تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم
ملکاً عظیماً یعنی یا حسد میبرند مردم بر چیزی که خدا تعالی بایشان عطا فرموده است از فضل و عنایت خود و ما عطا کردیم بآل ابراهیم

کتاب و حکمت را و هم عطا کردیم بایشان پادشاهی عظیم که در این آیه نبوت و پادشاهی هر دو جمع شده فقیر گوید که امام محمد باقر
فرموده است نحن الناس والله یعنی بخدا سوگند ما ایم مقصود و مراد از لفظ ناس در این آیه که مردم بما و مرتبه و مقام ما حسد میبرند ما اند
و من خود از روایت خوارزمی دیده‌ام که در کتاب خود گفته است که در روز غدیر خم جبرئیل از جانب ملک جلیل آمد و او را باین لقب مخصوص
ساخت و حضرت رسول بموجب حکم الهی فرمود سلموا علی علی بامرة المؤمنین و نوشته است اول کسیکه بر علی باین لقب سلام کرد
عمر رضی الله عنه بود و گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة چهل و یکم از طریق عامه در کتاب فردوس
ابن شیرویه باسناد خود شان از حذیفه یمانی روایت کرده است که رسول خدا فرمود اگر میدانستند مردم که در چه وقت علی بامیر المؤمنین
ملقب شده و باین منصب جلیل سرافراز گردیده و از چه زمان او را امیر المؤمنین میخوانده‌اند هر آینه احدی فضل و رتبه و کمال او را
انکار نمیکرد علی را امیر المؤمنین میگفتند در وقتیکه آدم میان روح و جسد بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده بود حضرت بعد
از این کلام فرمود این آیه را خواندند و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی
یعنی یاد کن ای محمد که چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم و بیرون آورد از پشتهای ایشان ذریت ایشان را و بعضی را بر بعضی
گواه گردانید یا آنکه بمقتضای تفسیر یوم تشهد علیهم انفسهم وایدیهم وارجلهم ایشان را بر خود شان گواه گرفت و گفت آیا نیستم
من پروردگار شما همه گفتند بلی تو پروردگار مائی و ملائکه نیز گفتند تو پروردگار مائی پس خطاب از جانب رب الارباب آمد انا ربکم و محمد
نبیکم و علی ولیکم و امیرکم یعنی پروردگار شمایم و محمد پیغمبر شما است و علی صاحب اختیار و امیر شما است چهل و دویم موفق بن
احمد باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت چون زید بن صوحان را در روز جمل زمان شهادت رسید علی بر بالین او آمد
و صلوات فرستاد از جانب آنحضرت و تأنی نمود چون حضرت او را بآن حالت دید فرمود رحمک الله یا زید فوالله ما عرفتک الا خفیف المؤنة کثیر
المعونة یعنی خدا ترا رحمت کند بخدا سوگند ترا ندانستم و نشناختم مگر کم مؤنه بدنیا و بسیار اعانت کننده بدین و اهل آن گوید پس
زید سر بالا کرده و عرض کرد خدا ترا رحمت کند بخدا سوگند که ندانستم ترا مگر عالم بخدا و عارف بآیات خدا بخدا سوگند که از روی
جهل و نادانی در رکاب تو جهاد نکردم بلکه از حذیفة بن الیمان شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی امیر البررة و قاتل
الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله الا وان الحق یتبعه الا فمیلوا معه یعنی حق پیوسته با علی است و بروید از شما
بجانب او و بدو با او باشید باب هشتم در اثبات اینکه آنحضرت امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام و حجت و خلیفه و وصی است از جانب
خدا و در آن بیست و هشت حدیث ذکر میشود اول ابن بابویه رحمه الله باسناد خود از امام جعفر صادق از پدران بزرگوار خود از رسول
خدا روایت کرده است که فرمود روز عید غدیر بهترین عیدهای امت منست و آن روزیست که حق تعالی امر کرد که برادرم
علی را بجای خود منصوب کنم تا نشانه باشد که مردم بعد از من بآن هدایت یابند و براه راست روند و روزیست که حق تعالی کامل کرد
دین خود را و تمام کرد نعمت خود را و راضی شد برای مردم اسلام را دین فرمود ای گروه مردم علی از منست و من از علی و علی از طینت من خلق
شده و او امام خلق است که برای مردم اشکار کند آنچه را که در او اختلاف کنند از سنت من و او امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین است و او
یعسوب الدین و خیر الوصیین است و او جفت سیده زنان عالمیان است و پدر امامان هادیانست ای گروه مردم هر که علی را دوست دارد من
او را دوست دارم و کسیکه او را دشمن دارد من او را دشمن دارم و کسیکه با او پیوند کند من با او پیوسته‌ام و کسیکه از او بریده است من از او
بریده‌ام و کسیکه با او جفا کند من با او جفا کنم و کسیکه با او تولا جوید من با او تولا جویم و کسیکه با او عداوت ورزد من با او عداوت ورزم
ای گروه مردم من شهر حکمتم و علی در آن شهر است و احدی در شهر داخل نشود مگر از در آن شعر انا المصطفی مدینة علم وهو الباب
من اتاه اتاها دروغ گفته است کسیکه گمان کرد مرا دوست دارد و حال آنکه علی را دشمن داشته ای گروه مردم سوگند بآن کسیکه مرا بحق
نبوت خلق فرستاده و مرا از همه نیکوان برگزیده که علی را بجای خود نصب نکردم برای امامت خود تا آنزمان که حق تعالی بلند کرد
در آسمانها نام او را و ولایت او را بر همه ملائکه الزام فرمود دویم ابن بابویه باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است
که مردی بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد یا ابا الحسن مردم ترا امیر المؤمنین میخوانند ترا بر ایشان که امیر کرده فرمود حق تعالی مرا بر ایشان امیر
کرده است پس آن شخص بخدمت رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله علی راست میگوید که حق تعالی او را بر بندگان خود امیر کرده
حضرت رسول در غضب شد و فرمود علی امیر مؤمنانست بولایتی که حق تعالی او را مسجل گردانیده است در بالای عرش و ملائکه

خود را بان گواه گرفته بانیکه علی خلیفه و حجت او است و او امام مسلمین است پیروی او مفروض به پیروی خدا است و نافرمانی او مقرون بنافرمانی خدا کسیکه او را شناخت مرا شناخته و کسیکه او را نشناخته مرا نشناخته و کسی که امامت او را انکار کند نبوت مرا انکار کرده و کسیکه امیر المؤمنین بودن او را با وجود علم بمقام و رتبه او انکار کند رسالت مرا انکار کرده و کسیکه فضیلتی از فضایل او کم کند تفضیلات را از من کم کرده است و کسیکه با او جنگ کند با من جنگ کرده است و کسیکه با او ناسزا گوید بمن ناسزا گفته است زیرا که او از من است و از گل من آفریده شده است و جفت فاطمه دختر من است و پدر حسن و حسین دو پسر من است بعد از آن فرمود من و علی و فاطمه و حسن و حسین حجتهای خدائیم بر خلق و دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا شعر أئمة حق حجة بعد حجة • وعدتهم اثنان بعدهما عشر • وقد فرض الباري على الناس ودهم • فحبهم وبغضهم كفر سیم ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود بدانید که من بهترین انبیا و مرسلین سیدم و از همه ملائکه مقربین افضل و اوصیای من سید اوصیا و مرسلین اند و ذریه من افضل ذریات انبیا و مرسلین اند و فاطمه دختر من سیده زنان عالمیان است و زنان طاهره من مادرهای مؤمنین اند و امت من بهترین امتند مخفی نماند که وجه اطلاق اوصیاء و ذریه و فاطمه و تقیید زنان بطاهره محل ادراک نخواهد بود و فرمود در روز قیامت پیروان من از همه انبیاء بیشتر خواهند بود و مرا در قیامت حوضی است که عرض آن حوض بقدر مسافت ما بین صنعا یمن و بصره است و در دور آن حوض ابریقها بعدد ستارگان آسمان و خلیفه و جانشین من در روز قیامت بر آن حوض کسیست که خلیفه من است در دنیا عرض کردند یا رسول الله کدام است خلیفه تو در دنیا فرمود امام المسلمین و امیر المؤمنین و مولاهم بعدی علی بن ابی طالب ع که در روز قیامت دوستان خود را از آن حوض سیراب کند و دشمنان خود را از آن محروم گرداند و از آن حوض دور کند مانند شتر غریبی که دور کنند از میان اشتران دور کنند فرمود هر که علی را دوست دارد و پیروی علی کند در روز قیامت بر حوض من وارد شود و سیراب گردد و در بهشت با من و در درجه من خواهد بود و کسی که او را دشمن دارد و نافرمانی او کند در روز قیامت نظر او نکنم و او نیز مرا نبیند و پیوسته [illegible] باشد ذات الشمال او را گرفته در آتش اندازند و فقیر گوید ذات الشمال موکلین جهنم اند چنانکه ذات الیمین موکلین بهشت که ایشان را خازن بهشت گویند و اهل جهنم را اصحاب الشمال گویند چنانکه اهل بهشت را اصحاب الیمین قال تعالی و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم و قال تعالی و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة و فرش مرفوعة الی آخر الآیة چهارم ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود یا علی انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و حجة الله بعدی علی الخلق اجمعین و سید الوصیین و وصی سید النبیین یا علی چون مرا باسمان هفتم بردند و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا بحجابهای نور بردند و کرامت کرد مرا بمناجات خود خداوند فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک تبارکت و تعالیت فرمود علی امام اولیای من است و نور کسی است که اطاعت من کند و او کلمه ایست که بر پرهیزکاران لازم ساخته‌ام هر که علی را اطاعت کند اطاعت من کرده و هر که با او عصیان ورزد بمن عصیان ورزیده او را باین علامت و مقام و مرتبه بشارت ده امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله بجای رسیده‌ام که نام من در آن مقام قرب در حجاب نور برده شود فرمود بلی خدا را شکر کن امیر المؤمنین ع بسجده شکر افتاد پیغمبر صلعم فرمود یا علی سر از سجده بردار که حقتعالی بتو فخر و مباهات فرمود بجمیع ملائکه خود پنجم ابن بابویه باسناد خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود یا علی تو خلیفه و جانشین منی بر امت من در ایام حیات من و بعد از ممات من و تو از من بمنزله شیث از آدم و بمنزله سام از نوح و اسمعیل از ابرهیم و شمعون از عیسی یا علی تو وصی و وارث منی و تو مرا غسل خواهی داد و تو مرا در زیر خاک پنهان خواهی کرد و تو کسی که قرضهای مرا ادا کنی و بوعدهای من وفا کنی یا علی تو امیر المؤمنین و امام المسلمین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المتقین یا علی تو جفت سیده زنان دختر من فاطمه و تو پدر دو فرزندان من حسن و حسینی یا علی حقتعالی ذریه هر پیغمبری را از صلب خودش کرده و ذریه مرا از صلب تو یا علی کسیکه ترا دوست دارد و پیروی تو را بجوید او را دوست دارم و باو تولا جویم و کسیکه با تو دشمنی کند با او دشمنی کنم زیرا که تو از منی و من از تو یا علی حقتعالی ما را پاک گردانید و برگزید و پدران و مادران ما از زمان آدم تا اکنون هرگز بزنا جفت نشده اند پس ما را دوست ندارد مگر کسی که نطفه اش پاک است یا علی بشارت باد ترا که در راه خدا شهید خواهی شد بعد از من تو مظلوم خواهی بود و ترا خواهند کشت عرض کرد یا رسول الله یا دین من بسلامت خواهد بود فرمود بلی دین تو بسلامت خواهد بود یا علی تو هرگز گمراه نشوی و هرگز قدم تو نلغزد و اگر تو نبودی کسی گروه خدا پرستان را نمی شناخت و مردم ایشان را نمی شناسند و تو محل ایشان خواهی بود ششم ایضا ابن بابویه باسناد خود از یکی از مشایخ ثمالی روایت است که وقتی پیری را دیدم که برای مردم حدیثها میگفت و سخنها را اندی گفتم خدا ترا رحمت کند برای من حدیثی در فضائل امیر المؤمنین علی

نقل کن گفت از من حدیث خواهی و حال آنکه این مرد پیر در نزد من خوابیده است از او بخواه تا ترا حدیث کند که او از من آگاه‌تر است گفتم این مرد کیست گفت ابو الحمرا خادم رسول الله صلعم پس بنزد او رفتم چون آواز مرا شنید برخواست و نشست و گفت چه کوئی گفتم خدا ترا رحمت کند میخواهم طریقه سلوک و رفتار رسول خدا را با امیر المؤمنین ع بطوری که دیده برای من حدیث کنی از روی راستی و درستی و خدا از تو سؤال خواهد کرد از راست و دروغ آن گفت علی الخبیر وقعت [illegible] آگاهی افتاده از جمله چیزی که بچشم خود دیدم اینست که روزی رسول خدا صلعم فرمود یا ابا الحمراء الحال برو و صد نفر از عرب و پنجاه نفر از عجم و سی نفر از قبطیان و بیست نفر از حبشه در نزد من حاضر کن من بفرموده آنحضرت رفتم و آنچه فرموده بود حاضر کردم و همه بترتیب در حضور آنحضرت صف کشیدند پس حضرت برخواست و خدا را ستایش کرد بکلامی که هیچ گوشی نشنیده بود بعد از آن فرمود ای طایفه عرب و عجم و قبط و حبشه آیا اقرار دارید بیگانگی خدا و رسالت من همه گفتند بلی عرض کردند گواه باش یا سید بشر پس فرمود آیا اقرار کرده‌اید بر خدا اینست خدا و رسالت من و باینکه علی امیر المؤمنین است و صاحب اختیار مردم است بعد از من همه گفتند البته اقرار داریم عرض کردند خداوندا گواه باش تا سه نوبت نوبت با امیر المؤمنین ع فرمود کاغذ و دوات حاضر کن چون حاضر کرد فرمود بنویس عرض کرد چه بنویسم فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اینست آنچه اقرار کرده‌اند باین عرب و عجم و قبط و حبشه اقرار کردند باینکه نیست معبودی بحق مگر خدای یگانه و اینکه محمد مصطفی صلعم فرستاده او است بسوی خلق و اینکه علی ع امیر مؤمنان است و ولی امر ایشان بعد از پیغمبر پس حضرت آن صحیفه را مهر کرده بعلی ع سپرد و از آن زمان دیگر آن صحیفه را ندیده‌ام گفتم خدا ترا رحمت کند زیاده از این بیان کن گفت رسول خدا صلعم در روز عرفه بیرون تشریف آورد و دست علی را بدست گرفته بود و فرمود ای گروه مردم حقتعالی بشما مباهات کرد و گناه شما را عموما آمرزید پس رو بجانب علی ع کرده و فرمود حقتعالی ترا خصوصا آمرزید پس فرمود پیش آی چون پیش آمد فرمود سعادتمند کسی است که ترا دوست دارد و فرمان ترا ببرد و شقی کسیست که با تو دشمنی کند یا علی دروغ گفته است آنکه ادعای دوستی من کند و ترا دشمن دارد یا علی هر که با تو جنگ کند با من جنگ کرده و هر که با من جنگ کند خدا را [illegible] کرده است یا علی هر که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و حقتعالی او را نگونسار داخل جهنم گرداند هفتم ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا صلعم شنیدم در بالای منبر در وقتی که با او گفتند بعضی از قریش میگویند که علی را اکثر مؤمنان امیر کرده است منبر فرمود ای گروه مردم حقتعالی مرا برسالت بسوی شما فرستاده پس امر کرد که علی را خلیفه و جانشین خود گردانم و او را امیر المؤمنین کنم بر همه شما هان بدانید هر که این را بشنود پیغمبر و علی ع برادر امیر است و او را حقتعالی بر شما امیر کرده و مرا امر کرده است که بشما اعلام کنم تا بشنوید و اطاعت او کنید و اگر شما را بچیزی امر کند ترک لجاجت نمائید و چون از چیزی نهی کند از آن اعراض کنید و کناره جوئید و احدی از علی امیرتر نباشد تا روز قیامت و بعد از وفات من حقتعالی او را بر شما امیر کرده و او را امیر المؤمنین نامیده و احدی را قبل از او باین نام ننامیده و من بشما تبلیغ کردم آنچه را که از جانب خدا در باره علی رسیده بود هر که مرا در این اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که با من مخالفت کند مخالفت خدا کرده و در روز قیامت حقتعالی او را حجتی نخواهد بود و عاقبت امر او این خواهد بود که حقتعالی در کتاب خود خبر داده و فرموده است و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها یعنی کسیکه مخالفت خدا و رسول کند و از احکام الهی بیرون رود و تجاوز کند حقتعالی او را در آتش جهنم مخلد گرداند هشتم ابن بابویه باسناد خود از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که روزی در مسجد قبا در خدمت رسول خدا صلعم با چند نفر از اصحاب بودیم فرمود اکنون الحال از این در داخل شود بر شما مردی که او امیر المؤمنین و امام المسلمین است مردم همه بدر نظر میکردند من نیز نظر انداخته بودم که ناگاه علی بن ابی طالب ع مانند آفتاب طالع شد حضرت از جای خود برخواست و او را استقبال فرمود و با او معانقه کرد و میان دو چشم او را بوسه داد و او را آورده در پهلوی خود نشانید پس رو بطرف ما کرد و فرمود هذا امامکم من بعدی طاعته طاعتی و طاعتی طاعة الله و معصیته معصیتی و معصیتی معصیة الله عز و جل نهم ابن بابویه باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که وقتی پیغمبر صلعم بر بالای منبر بود بمن فرمود یا علی حقتعالی بتو عطا کرده است دوستی مساکین و ضعفای اهل زمین و تو راضی شدی بر اینکه ایشان برادران تو باشند و ایشان راضی با امامت و پیشوائی تو شده اند پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و ترا تصدیق کند و بد حال کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند یا علی تو امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین هستی یا علی شیعه تو همه برگزیدگانند و همه نیکان و پاکانند و اگر تو و شیعه تو نبود دین خدا استوار نمیگردید و اگر شما در روی زمین نبودید آسمان باران نمی بارید یا علی ترا در بهشت گنجی است و خزانه و تو ذو القرنین بهشتی و در بهشت شیعه تو حزب الله خواهند بود دهم ابن بابویه باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که امیر المؤمنین ع

در بعضی از خطبهای خود بر منبر فرمود که ای گروه مردم بشنوید سخن مرا و نگاه دارید که روزی است از شما دور شوم انا امام البریة و وصی
خیر الخلیقة و زوج سیدة نساء هذه الامة و ابو العترة الطاهرة الهادیة انا اخو رسول الله و وصیه و ولیه و وزیره و صاحبه و صفیه
و حبیبه و خلیله و انا امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و سید الوصیین حربی حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتی طاعة الله و ولایتی
ولایة الله و شیعتی اولیاء الله و انصاری انصار الله پس بانگ کنید که من هیچ خبر نبودم و مرا بوجود او و دیگر از اصحاب رسول خدا است ثانی
که حفظ و ضبط احادیث و اخبار آنحضرت میکردند همه میدانستند که ناکثین و قاسطین و مارقین همه ملعونند بلسان پیغمبر ص و بتحقیق
زیان کرده است کسی که افترا کند پانزدهم ابن بابویه باسناد خود از ابو عبد الله ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود ما
اول اهل بیتی هستیم که حقتعالی نامهای ما را بلند کرده باشد که چون آسمانها و زمینها را خلق کرد منادی را امر نمود که ندا کند اشهد ان لا اله الا
الله سه نوبت و اشهد ان محمدا رسول الله سه نوبت و اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا سه نوبت دوازدهم شیخ طوسی علیه الرحمه
در امالی باسناد خود از عمر بن حنظله برادر بریدة بن الخصیب روایت کرده است که گفت من و برادرم بریده در خدمت پیغمبر ص بودیم که ابوبکر
داخل شد بر آنحضرت سلام کرد حضرت فرمود برو و بر امیر المؤمنین سلام کن عرض کرد یا رسول الله امیر المؤمنین کیست فرمود علی بن ابی
طالب ع عرض کرد بامر خدا و رسول امیر المؤمنین است فرمود بلی پس عمر داخل شد بر آنحضرت سلام کرد حضرت فرمود برو و بر امیر المؤمنین
سلام کن عرض کرد یا رسول الله کیست امیر المؤمنین فرمود علی بن ابیطالب عرض کرد بامر خدا و رسول امیر المؤمنین است فرمود بلی بامر
خدا و رسول امیر المؤمنین است سیزدهم ایضا شیخ علیه الرحمه باسناد صحیح از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود رفتم
بخدمت پیغمبر ص دیدم ابوبکر و عمر در خدمت آنحضرت بودند چون داخل شدم در میان حضرت رسول ص و عایشه نشستم پس گفت هیچ جا
برای نشستن خود نیافتی مگر در کنار من یا کنار پیغمبر ص حضرت رسول ص فرمود تعرض مرسان ایذا مرا چه رسیده است که مرا
در باره برادرم علی ع میرنجانی علی برادر من است در دنیا و برادر من است در آخرت و لوای امیر المؤمنین است و حقتعالی در روز قیامت
او را بر بالای صراط نشاند تا دوستان خود را داخل بهشت کند و دشمنان خود را در جهنم اندازد چهاردهم ایضا شیخ علیه الرحمه
باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود خواهد آمد در روز قیامت زمانی که هیچ سواره نباشد در
آنوقت مگر چهار نفر عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چهار نفر کیانند فرمود یکی منم که بر براق سوار خواهم
شد و یکی برادرم صالح که بر ناقه خدا سوار خواهد شد آن ناقه که قومش از پی کردند و یکی عمم حمزه که شیر خدا و شیر رسول خدا است سوار
خواهد شد بر ناقه عضبا و یکی برادرم علی بن ابیطالب که سوار شود بر ناقه از ناقههای بهشت که مهار آن از دیباج سرخ زینت داده باشند و در حله
سبز از حلههای رحمان پوشیده باشد و بر سر او تاجی باشد که هفتاد گوشه داشته باشد و در هر گوشه آن یاقوت سرخی باشد که روشنائی
دهد سه روزه راه را و در دست او لوای حمد بوده باشد و ندا کند لا اله الا الله محمد رسول الله خلایق همه حیران شوند و گویند
این ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش الهی است که منادی از بطنان عرش ندا کند این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش
هذا علی بن ابیطالب ع وصی رسول رب العالمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات النعیم پانزدهم ایضا شیخ باسناد
خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان بردند و بمقام قرب قاب قوسین او ادنی رسیدم
بمن وحی الهی رسید پس فرمود یا محمد از جانب من با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام رسان و بگو احدی را پیش از تو باین نام نامیده
و بامامت مؤمنان سرافراز نکرده ام و احدی را بعد از تو نیز نخواهم نامید شانزدهم ایضا شیخ بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان بردند و از آنجا بسدرة المنتهی رسیدم و در حضور حق سبحانه و تعالی ایستادم
فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک فرمود که بندگان مرا امتحان کردی و آزمودی از میان ایشان کرا یافتی که از همه بیشتر اطاعت کند
و فرمانبرتر بود عرض کردم پروردگارا علی را امتحان کرده ام که از همه زیادتر اطاعت من میکند فرمود راست گفتی و درست گفتی پس آیا گرفتی
برای خود خلیفه و جانشینی قرار دادهٔ که بعد از تو فرض ترا ادا کند و تعلیم کند بندگان مرا از قرآن آنچه را که نمیدانند عرض کردم پروردگارا
تو قرار ده که هر کرا تو اختیار کنی و برگزینی نظر او بهتر خواهد بود فرمود من علی را اختیار کردم تو نیز او را خلیفه خود کن و او را وصی خود
گردان که من عطا فرمودم باو علم و حلم خود را و او امیر المؤمنین است حقا و این کلمه با احدی پیش از او گفته نشده و نه با احدی بعد از او
گفته خواهد شد یا محمد علی ع رایت هدایت است و پیشوای کسی است که اطاعت من کند و نور اولیای من است و او کلمه ایست که پرهیزکاران

است با و پیوسته اند هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته ای محمد علی را باین سخنان بشارت ده
حضرت پیغمبر فرمود عرض کردم پروردگارا او را بشارت دادم او گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت او اگر عذابم کند بسبب گناهانم کرده
و ظلم نکرده و اگر تمام کند آنچه را که بمن وعده کرده است پس او اولی خواهد بود بان رسول خدا عرض کرد خداوندا دل او را روشن گردان
و ایمان را ربیع و بهار دلش کن که پیوسته دلش بان خوشنود باشد فرمود ای محمد آنچه خواستی باو دادم و لکن او را مخصوص گردانیده ام ببلائی
که احدی از دوستان خود را بان مخصوص نگردانیده بودم عرض کردم خداوندا برادر و مصاحب من علی را فرمود بلی و این در علم ازلی گذشته
است که علی ع مبتلا باشد و بعضی از مردم هم بسبب محبت او مبتلا باشند و اگر علی ع نبود احدی از دوستان مرا کسی نمیشناخت و دوستان
پیغمبران مرا هم کسی نمیشناخت محمد بن مالک گوید و فتی نصر بن مزاحم منقری را ملاقات کردم او نیز از غالب جهنی باسناد خود از امیر المؤمنین ع
روایت کرد که رسول خدا ص فرمود چون بمعراج رفتم مرا بسوی آسمانی با آسمانی میبردند تا آنکه بسدرة المنتهی رسیدم تا آخر حدیث
که گذشت تا محمد بن مالک از طرق دیگر همین حدیث را روایت کرده است و همین حدیث را ابن شیخ ثقه محمد بن العباس بن ماهیار در تفسیر
قرآن فیما نزل فی اهل البیت بهمین سند و متن روایت کرده است هفدهم محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابو جعفر روایت
کرده است که چون حقتعالی اراده کرد که خلق را بیافریند آب صاف شیرین زلالی آفرید پس آب شور و تلخی آفرید و هر دو آب را بهم ممزوج و مخلوط
گردانید پس قبضه خاک از خاک خالص میان آن آب ممزوج مالید پس بعد از آن باصحاب یمین که ایشان ذراتی بودند فرمود
تا الی بسوی بهشت روید به نیکی و خوشحالی و باصحاب شمال که مانند ... فرمود که بسوی جهنم روید بعد از آن فرمود الست
بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی تو پروردگار مائی
و ما بندگان توایم گواه شدیم ما بر اقرار خود و گرفتن این میثاق بجهة کراهت است که در روز قیامت گویند که ما بیخبر از این امر
بودیم بعد از آن میثاق از انبیاء گرفت و فرمود الست بربکم و ان هذا محمد رسولی و ان هذا علی امیر المؤمنین همه گفتند بلی پس نبوت
ایشان برقرار شد بعد از آن از اولو العزم میثاق گرفتند فرمود انی ربکم و محمد رسولی و علی امیر المؤمنین و اوصیاؤه من بعده
ولاة امری و خزان علمی و ان المهدی انتصر به لدینی یعنی یاری میکنم بمهدی آل محمد دین خود را و دولت خود را و دولت
خود را باو آشکار گردانم و از دشمنان خود باو انتقام کشم و مردم را با او طوعا و کرها بعبادت و بندگی خود در آورم همه انبیا
گفتند با این اقرار کردیم و گواه شدیم و لکن آدم از میان انبیاء ساکت شده نه اقرار کرد و نه انکار پس پنج نفر از انبیاء که در این اقرار
صاحب عزم شدند اولو العزم گردیدند و چون آدم را عزمی نشد داخل سلسله اولو العزم نگردید و اینست که حقتعالی میفرماید و لقد
عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما یعنی عهد و میثاق خود را متوجه آدم ساختیم در خصوص محمد ص و اوصیای او پس ترک
اقرار کرد و او را عزمی بنبوت محمد ص و اوصیای او نبود فقیر گوید مراد از نسیان در اینجا ترک است لقولهم ع انما هو الترک و اعتقاد
علمای ما رضوان الله علیهم اینست که انبیاء را نسیان نباشد مگر شیخ صدوق علیه الرحمه و عنقریب مذهبش مذکور خواهد شد انشاء الله
پس حقتعالی آتش را امر کرد تا مشتعل شد و باصحاب شمال فرمود بسوی آتش روید ایشان ترسیدند و مخالفت کردند پس باصحاب
یمین فرمود داخل شوید ایشان داخل آتش شدند و آتش بر ایشان برد و سلام شد اصحاب شمال چون چنین دیدند عرض کردند پروردگارا
بر ما ببخش و از تقصیر گذشته ما درگذر حقتعالی فرمود بخشیدم الحال بسوی آتش روید ایشان تا نزدیک آتش شدند باز تر
سیدند و مخالفت حق تعالی کردند و در این هنگام طاعت و ولایت و معصیت هر کسی همین ثابت و مستحکم شد هیجدهم
ایضا محمد بن یعقوب باسناد خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که بابو جعفر محمد الباقر ع عرض کردم چرا علی بن ابیطالب را امیر المؤمنین
گفتند فرمود حقتعالی او را باین نام نامید و چنین در قرآن نازل شده و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربکم و ان محمدا رسولی و ان علیا امیر المؤمنین قالوا بلی یعنی یاد کن ای محمد ص زمانی را که فرا گرفت پروردگار
تو از فرزندان آدم و بیرون آورد از پشتهای ایشان ذریت ایشان را و ذریت آدم را که بیرون آورد بعضی از اصلاب را از بعض دیگر
گواه گردانید یا آنکه بعضی از ایشان را بر بعضی گواه ساخت و فرمود آیا نیستم من پروردگار شما و آنکه محمد رسول من است و علی ع
امیر مؤمنان است از جانب من همه گفتند بلی فقیر گوید محقق اردبیلی ره گفته است اخذ میثاق از ذریه آدم در نعمان که
وادیست نزدیک بعرفات واقع شده و بعضی گفته اند در دهنا که زمینی است در هندوستان و آدم را در آنجا ذکر کرد

چه معلوم است که او پدر همه است و همه از صلب او بیرون آمدند و این اخذ میثاق یا بعد از خلقت آدم و قبل از دخول بهشت بوده یا بعد از خروج از بهشت که ذریت آدم را از اصلاب بیرون آورده بر مثال مورچه‌های کوچک و عقل و نطق در ایشان آفریده و ربوبیت و نبوت و ولایت بر ایشان عرض کرده و قبول نموده‌اند یا ارواح بشریه موجود را قبل از خلقت بدن ایشان چون اقرار بوجود حق تعالی از لوازم ذات است و اکتساب مستغنی است مذهب بعضی آنست که اخذ میثاق گویند و بعد از تعلق ببدن بعضی را یاد آوری شده و بعضی را نشده لهذا فرشتگان را بر ایشان گواه گرفت تا روز قیامت منکر اقرار خود نشوند این آخر کلام اوست و بعضی از معاصرین را اعتقاد آنست که عالم میثاق بر هر کسی همان عالم رحم اوست که در آن وقت روح ایجاد میشود و قبل از تعلق آن ببدن طفل در عالم رحم از او عهد و میثاق گرفته‌اند والله العالم نوزدهم علی بن ابرهیم در تفسیر خود از ابو عبدالله عم آورده است که فرمود اول کسی که سبقت ورزید در جواب الست بربکم رسول خدا صلعم بود که پیش از همه مخلوقات بلی گفت زیرا که از همه مخلوقات بخدا نزدیکتر بود و مقام قرب آنحضرت در ملاء علی بجائی رسیده بود که در آن شبی که او را بمعراج بردند جبرئیل را عرض کرد یا محمد پیشتر برو که قدم در جائی نهاده که پیش از تو احدی در آنجا ننهاده نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و اگر نه این بود که روح و نفس پیغمبر از آنجا موجود شده بود هر اینه او را قدرت رسیدن به آنجا نبود و در امکان بحق سبحانه و تعالی چندان قرب رسانیده بود که در قرآن از حال آن خبر داده که فکان قاب قوسین او ادنی یعنی بود مقدار قرب مسافت میان او و پیغمبر صلعم مقدار دو کمان یا نزدیکتر از آن فقیر گوید این تفسیر از بعضی از مفسرین رسیده است بر سبیل حدیث و ممکن است از روی یقین یعنی بر وجهی نزدیک شد که گو کسی مشاهده قرب مسافت میکرد مردد میشد که او مقدار دو کمان تقرب کند یا کمتر و غرض از این تمثیل شدت اتصال و کمال ارتباط است ولکن لفظ او در اینجا بمعنی بل است یعنی بلکه کمتر از قاب قوسین و حضرت در همین حدیث بعد از لفظ او ادنی منبر ما شدوا یعنی بلکه حضرت صادق عم فرمود و چون امر از مصدر جلال صادر شد با اولیای و رسید ما حق تعالی پیمان ربوبیت خود و نبوت رسول خود محمد صلعم و ولایت امیرالمؤمنین عم و سایر ائمه دین علیهم السلام از ایشان گرفت پس فرمود الست بربکم و محمد نبیکم و علی امامکم والائمة الهادین ائمتکم فقالوا بلی پس حق تعالی فرمود شهدنا ان تقولوا یوم القیمة ای لکیلا تقولوا انا کنا عن هذا غافلین یعنی گواه شدیم ما بر این اقرار و این میثاق را گرفتیم تا اینکه نگویید در روز قیامت ما از اقرار خود غافل بودیم پس اول میثاق ربوبیت را از انبیاء عموما گرفت و اینست که میفرماید و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم یعنی یاد آور ای محمد زمانی را که فرا گرفتیم از انبیاء میثاق ایشان را و ذکر کرد همه انبیاء را عموما بعد از آن افضل سلسله انبیا را ایشان فرمود و نام برد که و منک یا محمد صلعم یعنی پس از انبیا اخذ میثاق از تو کردیم برای محمد خصوصا و رسول خدا را بر سایر انبیا علیهم السلام مقدم داشت زیرا که آن حضرت از افاضل انبیا افضل بود پس فرمود و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم پس این پنج نفر از همه انبیاء افضلند و محمد صلعم از این پنج نفر افضل است پس میثاق رسالت محمد صلعم را از انبیا گرفت برای اینکه با آنحضرت ایمان آورند یعنی اقرار برسالت او کنند و حضرت امیرالمؤمنین عم را یاری کنند پس فرمود و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم یعنی رسول الله لتؤمنن به و لتنصرنه یعنی امیرالمؤمنین عم و لتخبروا اممکم بخبره و خبر ولیه من الائمة فقیر گوید میثاق عبارت است از قسم یا عهدی که سوگند بقسم باشد و معنی اینست که یاد کن ای محمد زمانی را که حق تعالی فرا گرفت عهد و پیمان از پیغمبران باینکه البته بدهم بشما از کتاب و حکمت یعنی فهم آن کتاب یا علم شریعت یا داوری و هوش پس بیاید بسوی شما رسولی از نزد من که تصدیق کننده شما باشد از رسالت و نبوت شما یا تصدیق کننده کتاب و حکمت شما که آن رسول محمد است صلعم البته ایمان آرید بنبوت او و باید بنبوت او یعنی برسولی و او را یاری کنید یعنی امیرالمؤمنین را و باید خود خبر دهید بعثت او را و او را آخر زمان و ایشان را باقرار باو دعوت کنید و خبر دهید ایشان را باولیا و اوصیای او که ائمه دین باشند صلوات الله علیهم بیستم ایضا علی بن ابرهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبدالله بن مسکان از ابو عبدالله عم و از ابو بصیر از ابو جعفر محمد الباقر عم آورده‌اند در تفسیر قول حق تعالی لتؤمنن به فرمود حق تعالی مبعوث نکرد هیچ پیغمبری از آدم و پیغمبرانی که بعد از آدم بودند الا آنکه از او گرفت که و جنگ کند در رکاب رسول خدا صلعم و حضرت امیرالمؤمنین را یاری کند و حق تعالی میثاق انبیا را از رسول خدا صلعم گرفته و فرمود قل یا محمد آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون یعنی بگو ای محمد صلعم اقرار آوردیم بخدای یگانه و بدانچه بسوی ما فرستاده شده است از جانب او و بانچه نازل شده است بر ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یعنی صحف و انچه داده شده است بموسی یعنی

توریة

توریة و عیسی یعنی انجیل و بر پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس و داود و شعیا که کتابها بر ایشان نازل شده است از جانب پروردگار ایشان جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایشان ایمان آورده‌ایم نه بعضی دون بعضی مانند یهود و نصاری و ما از برای همه ایشان گردن نهادگان و فرمانبرداریم فقیر گوید مراد از اسباط اولاد یعقوب است و اصل آن بمعنی نبیره است و بعضی گویند اولاد پیغمبران را اسباط گویند و حسن و حسین را از این جهة دو سبط پیغمبر نامند و علی عم را ابو السبطین خوانند عیاشی از امام محمد باقر عم روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند که اولاد یعقوب انبیا بودند حضرت فرمود لا و لکن اسباط بودند یعنی اولاد انبیا بودند و از دنیا نرفتند مگر آنکه توبه کردند و از کرده‌های خود پشیمان شدند بیست و یکم محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود از حضرت ابو عبدالله عم روایت کرده است در آیه و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم الآیه فرمود حق تعالی اخذ کرد از ظهر آدم ذریه او را الی یوم تا روز قیامت و ایشان مانند ذره بودند پس حق تعالی خود را با ایشان شناسانید و اگر این نبود احدی حق تعالی را نمی‌شناخت و فرمود الست بربکم همه گفتند بلی و محمد صلعم رسول خدا است و علی عم امیرالمؤمنین است بیست و دوم محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که با امام محمد باقر عم عرض کردم علی بن ابی طالب را در چه زمانی امیرالمؤمنین خواندند فرمود حق تعالی این نام را با نظر بسوی پیغمبر خود داد که ذکر کرد و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیرالمؤمنین بخدا قسم که حق تعالی آنحضرت را در آن روز امیرالمؤمنین نام خواند بیست و سوم ایضا عیاشی باسناد خود از جابر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر عم فرمود ای جابر اگر جهال بدانند که حضرت امیرالمؤمنین در چه وقت امیرالمؤمنین شده هر اینه انکار حق او نمیکردند گفتم کردم فدایت شوم در چه وقت امیرالمؤمنین شد فرمود در وقتی که حق تعالی اخذ میثاق کرد و ذکر کرد و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم و ان محمدا صلعم نبیکم رسول الله و ان علیا امیرالمؤمنین پس فرمود ای جابر بخدا سوگند که محمد صلعم این پدر را همین عبارت از نزد حق تعالی آورده است بیست و چهارم ایضا عیاشی در تفسیر خود از سلام بن مستنیر از حضرت ابی عبدالله عم آورده است که فرمود لقد سموا ابنائهم ما سمی الله به احدا الا علی بن ابی طالب عم و ما جاء تاویله یعنی نامیده شده الله یا ابی که نام نهاده است حق تعالی باین نام احدی را مگر علی بن ابی طالب را و هنوز تاویل این نام را زمان ظهور نرسیده است عرض کردم فدایت شوم چه وقت تاویل آن ظهور خواهد فرمود زمانی که حق تعالی جمع کند همه انبیاء و مرسلین را تا آنکه آنحضرت را یاری کنند و اینست که حق تعالی میفرماید و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة تا آنجا که میفرماید و انا معکم من الشاهدین و در آن روز رایت رسول خدا را بآنحضرت سپارند و در آن روز بر همه خلایق امیر و سرور و سالار خواهد بود و همه در زیر لوای علم آنحضرت باشند اینست تاویل آن که گواه گیرد از مردم بولایت علی در زمان حیات آنحضرت و مردم او را امیرالمؤمنین خوانند قبل از وفات او پس حضرت حسب الامر هفت نفر از نزدیکان اصحاب خود را در نزد خود خوانده با ایشان فرمود شما را خوانده‌ام تا گواهان خدا باشید در روی زمین خواه ثابت باشید در آن شهادت و خواه انکار کنید زیرا که شما باید بعد از آن با ابو بکر خطاب کرده فرمود برخیز و بر علی عم بلفظ امیرالمؤمنین سلام کن عرض کرد با امر خدا و رسول او را بلفظ امیرالمؤمنین سلام کنم فرمود بلی پس برخواست و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین پس فرمود ای عمر برخیز و تو نیز بر علی چنین سلام کن عمر نیز گفت با امر خدا و رسول فرمود بلی عمر برخواست و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین پس بمقداد بن اسود کندی فرمود برخیز و بر علی بلفظ امیرالمؤمنین سلام کن او برخواست و اینجا آن دو نفر سؤال کرده بود او سؤال نکرد و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین پس با ابوذر غفاری فرمود برخیز و سلام کن بر علی عم بلفظ امیرالمؤمنین ابوذر برخواست و سلام کرد پس بعبدالله بن مسعود فرمود برخیز و بر علی سلام کن بامیرالمؤمنین عبدالله برخواست و سلام کرد پس ببریده فرمود برخیز و سلام کن بر علی عم بامیرالمؤمنین بریده برخواست و سلام کرد و بریده از همه ایشان کوچکتر بود پس پیغمبر صلعم فرمود نخواندم شما را مگر از برای آنکه گواهان الهی باشید بر خلق خواه در آن شهادت ثابت باشید یا کتمان ورزید بیست و پنجم سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود آورده است که عمر با ابوبکر گفت کس بطلب علی عم بفرست تا آمده با تو بیعت کند زیرا که تا او با تو بیعت نکند امر خلافت تو استقرار نگیرد و استوار نگردد و چون او با تو بیعت کرد امر خلافت از دغدغه و تشویش ایمن گردد و کار خلافت رونق پذیرد پس ابوبکر کسی نزد آنحضرت فرستاد که برخیز و بیا و اطاعت خلیفه رسول خدا کن فرستاده نزد آنحضرت آمده تبلیغ رسالت کرد حضرت فرمود چه زود دروغ بر رسول خدا بستند خود ابوبکر و آنکسانی که دور او را گرفته‌اند همه میدانند که خدا و رسول خلیفه و جانشینی

در میان بندگان برای خود قرار نداده اند مگر من آن شخص را نکشتم و انچه حضرت فرموده بود با بوبکر و عمر گفت تا ابوبکر او را نفرستاد حضرت فرستاده و گفت برو و بعلی ع بگو بیا و امیر المؤمنین ابوبکر را اجابت کن آن شخص نزد او آمده و تبلیغ کرد حضرت از روی تعجب فرمود سبحان الله والحمد لله دیری نگذشته و زمانی نکشیده است که فراموش کنند بخدا سوگند که ابوبکر خود میداند که این نام را احدی از مخلوقات لایق نیست مگر من و پیغمبر ابوبکر را با شش نفر دیگر امر کرد که بلفظ امیر المؤمنین بر من سلام کنند و همه سلام کردند و ابوبکر هفتمی ایشان بود و خود ابوبکر و رفیقش از میان آن هفت نفر برخواستند و از رسول خدا سؤال کردند که این حکم از جانب خدا و رسول است حضرت فرمود بلی حقا حقا من الله و رسوله انه امیر المؤمنین و سید المسلمین و صاحب لواء الغر المحجلین و فرمود حق تعالی در روز قیامت او را بر کنار پل صراط نشاند تا دوستان خود را داخل بهشت گرداند و دشمنان خود را در جهنم بیفرستاده برگشته و انچه حضرت فرموده بود با ایشان خبر داد ایشان ساکت شدند **بیست و ششم** شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب ارشاد باسانید خود از بریده خصیب که در میان علماء مشهور و معروف است روایت کرده است که ما هفت نفر بودیم که از جمله آنها ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند رسول خدا ص ما را امر کرد که بعلی بن ابی طالب ع بلفظ امیر المؤمنین سلام کنیم و ما همه سلام کردیم و رسول خدا ص زنده بود و ما او را [illegible] خود میدیدیم **بیست و هفتم** محمد بن یعقوب باسناد خود از امام محمد باقر ع در این آیه شریفه افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم یعنی آیا کسی که چون راه رود و قدم گذارد بسوی سر زیر رود و بلغزد و بر رو در افتد قابل هدایت است یا کسی که در میان راه قدم گذارد و براه راست رود حضرت فرمودند بخدا سوگند که در این آیه علی ع و اولاد او که اوصیای آنحضرتند اراده کرده پس خواند فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون امیر المؤمنین یعنی چون علی را صاحب منزلت و قرب دیدند تا آنکه بخدا اقرار نماید و متکافر شدند و شبه منزلت آنحضرت بر ایشان گران آمد و بجای دردلهای ایشان اثر کرد که از بسکه ایشان آثار کراهت پدیدار شد با ایشان گفتند اینست آنکسی که امیر مؤمنان است و شما ادعای مقام و رتبه او میکردید یعنی ادعای خلافت مؤمنان حضرت فرمود ای فضیل غیر از علی باین نام نامیده نشده و نخواهد شد تا روز قیامت مگر کسیکه دروغگو و مفتری باشد **بیست و هشتم** محمد بن عباس بن ماهیار الثقه باسناد خود از فضیل بن یسار از امام محمد باقر ع روایت کرده است که وقتی آنحضرت این آیه را تلاوت کرد فلما راوه زلفة سیئت الآیة پس فرمود ای فضیل هیچ میدانی که چه دیدند دیدند بخدا سوگند که دیدند علی را در خدمت پیغمبر ص قرب و منزلت نزد و قیل هذا الذی کنتم به تدعون یعنی گفتند این آنکسی است که شما ادعای رتبه او میکردید یعنی لقب او را که امیر المؤمنین بود بر خود میبستید ای فضیل غیر از علی بن ابی طالب ع احدی باین نام نامیده نمیشود تا روز قیامت الا آنکسی که دروغگو و مفتری باشد **بیست و نهم** ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آورده است که از امام محمد باقر ع پرسیدند از قول حق تعالی فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک فرمود رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان چهارم بردند جبرئیل اذان گفت و اقامت گفت و همه انبیاء و صدیقین و شهداء و ملائکه را جمع آورده من پیش ایستاده و با ایشان نماز بجماعت ادا کردم چون از نماز فارغ شدم جبرئیل گفت از ایشان سؤال کن که بچه شهادت میدهند ایشان همه گفتند نشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین **سی ام** در کتاب روضة الفضائل از ابن عباس روایت کرده است که وقتی در خدمت رسول خدا ص بودیم علی بن ابی طالب ع از در در آمد پس بخدمت رسول خدا ص عرض کردم اینک امیر المؤمنین آمد رسول خدا ص فرمود علی ع باین نام نامیده شده پیش از من عرض کردند پیش از تو فرمود پیش از موسی و عیسی عرض کردند پیش از ایشان فرمود پیش از سلیمان بن داود و پیوسته انبیاء را شمرد تا بادم رسید پس فرمود حق تعالی ادم را آفرید و دمید در وی روح و میان دو چشم او نوشته بود که خدا را تسبیح و تقدیس میکرد حق سبحانه و تعالی فرمود ای ادم این نزاد و ذریه تو کرا و امیر المؤمنین و بهترین همه خلایق باشد پس چون علیرا خلق کرد اوند تا آنحضرت جای او در این امیر المؤمنین نامیده شده است پیش از ادم **سی و یکم** ابن شهر آشوب در کتاب فضائل از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر ص با ام سلمه فرمود ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی امیر المؤمنین و سید المسلمین است **سی و دویم** ابن شهر آشوب از غفاری و قاسم بن جندب و ابو الطفیل روایت کرده است که از انس بن مالک آورده اند که در حدیثی میگویند وقتی برای پیغمبر ص آب وضو حاضر کردم فرمود یا انس در این ساعت از همین در داخل شود بر تو مردی که امیر المؤمنین و سید الوصیین است و در روایت ابراهیم ثقفی و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است انس گوید که ناگاه علی ع داخل شد و از ابان بن الصلت از جناب صادق ع روایت شده که آنحضرت با امیر المؤمنین نامیده شد از آنجهت که حامل علم بود و علم را باهلش میرسانید علماء همه از او اخذ علم کردند و علم از او

فرا گرفتند و همه بعلوم او عمل میکنند و از سلمان فارسی روایت شده است که از رسول خدا ص سؤال کردم جهة این لقب فرمود زیرا که علی ع حامل علم است و رساننده علم است باهلش و علماء همه از او علوم را فرا گیرند و او از کسی علمی فرا نگیرد **سی و سیم** در حدیث ولادت با سعادت آنحضرت که در باب چهارم گذشت از مجالس شیخ طوسی ره از حضرت صادق ع روایت کرده تا آنجا که میفرماید پس رسول خدا ص چون چشم آنحضرت بر رسول خدا ص افتاد بشوق آمد و حرکت کرده و بر روی آنحضرت خنده کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته راوی گوید پس علی ع تنحنح کرد باذن خدا و گفت بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون تا آخر آیه پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قد افلحوا بک یعنی ای علی ع مؤمنان بتو فیروزی یافتند و تمام آیه را خواند تا اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون پس فرمود بخدا سوگند که تو امیر ایشانی و بر ایشان امارت و سروری خواهی کرد بعلوم خود و ایشان شاگردی تو خواهند کرد و بخدا سوگند که تو دلیل ایشان خواهی بود و ایشان بتو هدایت یابند **سی و چهارم** ابن شهر آشوب از ابی سهل احمد القطان از کتاب کلینی علیه الرحمه آورده است که حضرت امام محمد باقر ع فرمود اگر مردم میدانستند که علی ع در چه وقت بامیر المؤمنین ملقب شده هرگز این حدیث را انکار نکردی در حق و کمان نبودندی عرض کردم در چه وقت ملقب شد که او را باین نام نامید فرمود ربک عز و جل حین اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم و محمد رسولی و علی امیر المؤمنین یعنی پروردگار تو او را باین نام نامید در روزی که اخذ میثاق فرمود از اولاد آدم و تفسیر این گذشت **سی و پنجم** ایضا ابن شهر آشوب روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد یا امیر المؤمنین حضرت فرمود مه ترا چه رسیده است که مرا باین نام میخوانی بخدا سوگند که احدی مرا باین نام قصد نکند و نیامد الا آنکه حق تعالی او را بابلای ابوجهل مبتلا سازد **فقیر گوید** بلای ابوجهل این بود که حق تعالی او را مخنث کرده بود زیرا که با رسول خدا دشمن بود و این را عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است **سی و ششم** منذر از مسکین رحال عابد و ابن منذر آورده اند و مسکین چنان کسی بود که گفته اند چهل سال سر بسوی آسمان بلند نکرد و همچنین روایت از ابو الدرداء و ابو هریره آورده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود حق تعالی اراده در خصوص علی ع امری فرمود عرض کردم بگو انکار از آیات بکن فرمود بشنو عرض کردم شنیدم فرمود علی حجت من یا اینکه امیر المؤمنین و سید الاوصیاء المرسلین و اولی الناس بالناس و الکلمة التی الزمتها المتقین یعنی علی ع امیر مؤمنان و سید اوصیای پیغمبران است و صاحب اختیار مردم است در امور دین و دنیای ایشان و او کلمه ایست که پرهیزکاران خود را بان پیوسته و بان متمسک جسته اند و باعث نجات ایشان از عذاب و عقاب الهی گردیده **سی و هفتم** شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان بردند چشمم افتاد بجای دیبا دوزی زر دوزی دیبا لبیکی چنانکه شخص بواده از سوراخ سوزن مسافت بکر فرزه مشاهده کند در آن هنگام حق تعالی امر المجید کلمه در خصوص علی ع اشارت فرمود فرمود انتم یا محمد عرض کردم لبیک فرمود ان علیا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و المال یعسوب الظلمة و هی الکلمة التی الزمتها المتقین فکانوا احق بها و اهلها یعنی پرهیزکاران را ملازم بان کلمه و اهل آن کلمه کرد با نها پیوند دارند و بانها متمسک جویند راوی گوید حضرت رسول ص علیرا باین کلمات بشارت داد علی ع عرض کرد یا رسول الله من در آن مقام مذکور میشوم و نام من در آنجا برده میشود فرمود انک لمذکر فی الرفیق الاعلی تو نام برده میشوی در رفیق اعلی پس منصور گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **فقیر گوید** در دعا آمده است و الحقنی بالرفیق الاعلی و در بعضی فی الرفیق الاعلی مترجم گفته است مراد جماعت انبیاء و رسلند که در اعلی علیین مسکن دارند و رفیق بر وزن فعیل بمعنی جماعت آمده است مانند صدیق و خلیل و بر واحد و جمع هر دو اطلاق شود و بعضی گویند مراد مقام قربت یعنی رفیقی که مقام او از مقام همه بالاتر و شان او از همه بالاتر است و کبریاء او و وصول بمقام و منزلت او نیست **سی و هشتم** عیاشی در تفسیر خود از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که روزی شخصی بر آنحضرت وارد شد و عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین حضرت چون لفظ امیر المؤمنین را شنید بجهة احترام این نام مبارک از جای برخواست و بان مرد فرمود مه ترا چه رسید که مرا باین نام خواندی این نام نامی است که باحدی جز علی بن ابی طالب سزاوار نیست برا که حق تعالی او را باین نام نامیده و غیر آنحضرت احدی باین خوانده نشود که بان راضی باشد الا آنکه منکوح باشد یعنی موطوء که مردم را بخود خواند و اگر این گونه نباشد بان مبتلا خواهد شد البته و اینست که حق تعالی میفرماید ان یدعون من دونه الا اناثا و ان یدعون الا شیطانا مریدا یعنی نخوانند باین نام احدی را بغیر از علی ع مگر آنکه او زن باشد که مردم را بخود خواند و همچنین نخوانند باین نام احدی را مگر شیطانی که خارج از ربقه اطاعت و انقیاد خدا و رسول باشد راوی گوید عرض

باب دهم

کردم پس فاطمه شما را یعنی حجة ابن الحسن را بچه نام خوانیم فرمود گویید السلام علیک یا بن رسول الله السلام علیک یا بقیة الله فقیر گوید مذهب بعضی از فحول علماء و مجتهدین این است که اطلاق این لفظ مطلقا بر غیر آنحضرت روا نیست و بعضی میگویند که بر غیر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین روا نیست و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی گفته است که حضرت امیر المؤمنین علی ع از میان ائمه معصومین بلفظ امیر المؤمنین ع اختصاص یافته و اطلاق آن بر سایر ائمه هدی جایز نیست حتی آنکه نقل کرده است از عمر بن زاهر از امام جعفر صادق ع خبری قریب بهمین که ذکر شد و آن اینست که عمر بن زاهر از جناب صادق ع سؤال کرد که قائم آل محمد را بلفظ امیر المؤمنین سلام توان کرد فرمود لا ذاک اسم سمی الله به امیر المؤمنین ع لم یسم به احد قبله ولا یتسمی به بعده الا کافر عرض کردند بچه طریق بر او سلام باید کرد فرمود السلام علیک یا بقیة الله و این آیه را خواند بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین **باب دهم** در اثبات اینکه رسول خدا ص و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همگی حجتهای خدایند بر خلق از احادیث عامه و در این باب سه حدیث ذکر میشود **اول** ابن مغازلی واسطی شافعی در کتاب مناقب از انس بن مالک روایت کرده است که گفت در خدمت رسول خدا ص بودم ناگاه علی ع از در در آمد رسول خدا ص فرمود من و این مرد در روز قیامت حجتهای خدائیم بر خلق **دوم** ایضا ابن مغازلی شافعی از انس روایت کرده است که گفت در خدمت پیغمبر ص بودم ناگاه چشم آنحضرت بر علی ع افتاد که رو بما می آمد فرمود من و این مرد در روز قیامت حجتهای خدا بر امتیم **سیم** ابن المؤید در کتاب فضائل امیر المؤمنین ع از سلمان محمدی روایت کرده است که گفت داخل شدم بر رسول خدا ص دیدم که آنحضرت امام حسین ع را بر زانوی خود نشانیده و چشم و دهان او را بوسه میزد و میفرمود تویی ای حسین ع سید و پسر سید و برادر سید و پدر سیدانی و تویی امام و پسر امام و برادر امام و پدر امامانی و پیشوایانی که اولاد تو اند و تویی حجت خدا و پسر حجت خدا برادر حجت خدا و پدر نه حجت خدا که از صلب تو اند و نهمی ایشان قائم ایشانست **فقیر گوید** که سلمان محمدی رضی الله عنه همان سلمان فارسی است که رسول خدا ص او را منسوب بخود کرده بود نظر بلطفی که باو داشت و بدین نسبت او را سرافراز کرده باشد **چهارم** موفق بن احمد از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود روزی جبرئیل هنگام صبح بر من نازل شد خوشحال و شادان باو گفتم ای حبیب من امروز ترا خوشحال می بینم جبرئیل گفت چگونه خوشحال نباشم و حال آنکه چشمم روشن شده است بانچه حق تعالی برادر و وصی تو علی بن ابی طالب ع را کرامت فرموده گفتم حق تعالی بچه چیز گرامی داشت برادر من و امام امت مرا گفت حق تعالی مباهات کرد ملائکه و حمله عرش را بعبادت علی ع در شب گذشته و فرمود نظر کنید ای ملائکه من بسوی حجت من بعد از رسول خدا ص حجت من است در زمین و ببینید چگونه روی خود را بخاک فروتنی نزد من میگذارد گواه باشید که او امام و صاحب اختیار بندگان منست **پنجم** موفق احمد از ابو سلیمان راعی روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که میفرمود در شب معراج خداوند جلیل فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورد و اقرار کرد رسول خدا ص بانچه فرود آمد بسوی او از پروردگار او من عرض کردم خداوندا والمؤمنون یعنی مؤمنون نیز ایمان آوردند حق تعالی فرمود راست گفتی کرا در میان مردم بجای خود گذاشتی و او را جانشین خود کردی عرض کردم بهترین ایشان را فرمود علی بن ابی طالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود ای محمد ص ما بر اهل زمین توجه کردم و نظر کاشتم و ترا از میان ایشان برگزیدم و جدا کردم برای تو نامی از نامهای خودم که یاد نشوم در جایی مگر آنکه تو با من یاد شوی پس بار دیگر بر اهل زمین نظر کاشتم و علی را از میان ایشان برگزیدم و اختیار کردم و نامی از نامهای خود نیز برای او جدا کردم و منم اعلی و اوست علی ای محمد ص آفریدم ترا و علی ع و فاطمه و حسن و حسین ع و ائمه از اولاد حسین را از نور خودم پس عرض کردم ولایت ایشان را بر اهل آسمان و زمین هر که قبول ولایت ایشان کند از مؤمنان است و هر که قبول نکند از کافران ای محمد ص هر گاه بنده از بندگان من عبادت کند چندان که بند بند او از هم بپاشد مانند مشک پوسیده گردد و انکار ولایت شما کند او را نیامرزم مگر آنکه بولایت شما اقرار آورد فرمود ای محمد ص آیا دوست میداری که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود بطرف راست عرش نظر کن چون نظر کردم دیدم علی ع و فاطمه ع و حسن و حسین و باقی ائمه تا مهدی را که همه ایستاده بودند و نماز میکردند و دیدم مهدی را که در میان ایشان چراغی بود از نور مانند ستاره درخشنده حق تعالی فرمود اینان حجتهای منند و مهدی ایشان نصرت شمشیر آشکار کننده امر امامت است و بخدا سوگند که اینست آنکه بیاری دوستان خدا و انتقام کشد از دشمنان او **ششم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است از علی بن الحسین ع روایت کرده است که فرمود ماییم امام مسلمانان و ماییم حجتهای خدا بر جمیع مردمان و ماییم سادات مؤمنان و ماییم قائد غر محجلین و ماییم اولیاء

مؤمنین

باب یازدهم

مؤمنین و ماییم امان اهل زمین چنانکه ستارگان امانند مر اهل آسمانها را و بسبب ما آسمانها بر پا باشد و اگر ما نبودیم آسمان باران نباریدی و رحمت الهی با حدی شامل نگشتی و زمین برکت خود را از نباتات و فواکه و معادن و حیوانات آشکار نکردی و اگر ما نبودیم هر آینه فرو بردی زمین اهل خود را و یکنفر از ایشان زنده نماندی و از روزی که خدا آدم را آفریده است هرگز زمین از حجت خدا خالی نبوده است یا آشکار یا پنهان و هرگز خالی نخواهد ماند از حجت خدا تا روز قیامت و اگر ما نبودیم احدی خدا را بندگی نکردی راوی گوید از آنحضرت پرسیدم که آیا چه نفع بخشد مردم حجتی که پنهان باشد فرمود مانند انتفاع مردم با آفتاب زمانی که در زیر ابر پنهان باشد **هفتم** حموینی بهمین اسناد از امام محمد باقر ع روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع فرمود ماییم آنانی که فرمان برداری ما فرمان برداری خداست و خدا ما را بجهت خود اختیار کرده و برگزیده و ماییم وارث انبیا و ماییم امینان و حجتهای خدا و ماییم رکنهای ایمان و ستونهای اسلام و ماییم رحمت خدا بر خلق و بودیم پیش از آفرینش همه اشیاء و خواهیم بود بعد از فنای همه آنها و ماییم پیشوایان راه هدایت و ماییم سفینه که هر که با ما قرار گرفت بوحدانیت خدا و ماییم کسانی که در روی زمین بندگی خدا کنند و ماییم چراغهایی که مردم را از ظلمت جهالت برهانیم و ماییم امنای خدا و ماییم علم حق تعالی که هر که با چنگ زند بحق رسد و هر که از ما باز پس ماند هلاک گردد و ماییم غر محجلین برگزیدگان خدا و ماییم راه روشن و ماییم صراط المستقیم و ماییم نعمت خدا بر خلق و ماییم منهاج و معدن نبوت و ماییم موضع رسالت و ماییم محل آمد و شد ملائکه و ماییم چراغ هر که طالب روشنائی باشد و راه راست برای هر کسی که پیروی ما کند و ماییم راه نمایندگان بسوی بهشت و ماییم دسته های محکم اسلام و ماییم پلهایی که هر که از آنها گذرد نجات یابد و هر که باز پس ماند هلاک گردد و ماییم مردمان بلند مرتبه که حق تعالی بسبب ما بر خلق رحمت کند و باران بارد و بسبب ما مردم را از عذاب جهنم نجات دهد و هر که ما را بشناسد و حق ما را ادا کند از ماست و بازگشت او بسوی ما خواهد بود **سید گوید** شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة بسند خود در کتاب مجالس از طریق خاصه نیز نقل کرده **هشتم** حموینی از عبد الله عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که بتحقیق که خلفای من و اوصیای من و حجتهای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان پسر من صحابه عرض کردند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابی طالب ع عرض کردند پسر تو کیست فرمود مهدی که پر کند زمین را از عدل و قسط چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم قسم بانکسی که مرا بحق برسالت فرستاده است که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه حق تعالی آن روز را دراز کند و بدارد تا آنکه بیرون آید فرزند من مهدی و عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و منور گردد زمین از نور پروردگار و سلطنت آنحضرت یعنی قائم و سلطنت او از مشرق تا مغرب دنیا فرا گیرد **نهم** ایضا موفق بن احمد از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود در هنگامی که حق تعالی آدم را آفرید و روح در او دمید عطسه زد و خدا را ستایش کرد پس وحی رسید باو ای بنده من مرا ستایش کردی بعزت و جلال خودم سوگند اگر مقصود من آفرینش دو بنده خاص از بندگان نبود ترا نمی آفریدم عرض کرد ایشانرا خواهی آفرید فرمود بلی ای آدم سر بالا کن آدم بطرف بالا نگریست دید بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمة علی مقیم الحجة یعنی ظاهر کننده دلیل و برهان نبوت او است و فرمود هر که حق علی را شناخت پاک و پاکیزه شد و هر که انکار حق او نمود ملعون و محروم و ذلیل گردید بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که داخل بهشت گردانم هر که اطاعت او کند هر چند نافرمانی من کند و داخل آتش گردانم هر که او را معصیت کند هر چند مطیع من باشد **باب یازدهم** در اینکه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین حجتهای خدایند بر خلق از طریق خاصه و در آن نوزده حدیث ذکر شده است **اول** ابن بابویه علیه الرحمة بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هر که بعد از من مخالفت با علی کند کافر است لمؤلفه ما لله لا کفر الا کفر طائفة قد انکروا فضله من فرط خذلان و فرمود هر که دیگری را چون علی ع داند مشرک است و هر که علی را دوست دارد مؤمن است و هر که او را دشمن دارد منافق است و هر که پیروی علی کند بمنزل نجات رسد و هر که با او محاربه کند از دین بیرون شود و هر که قول او را رد کند خطا کار است علی ع نور خدا است در زمین و علی حجت خدا است بر بندگان و شمشیر خدا است بر دشمنان او **شعر** فامت للنبی محمد شریعته ثم استقام له الامر فقطعت رؤوس المشرکین بحده فاوردهم نار اللظی له سعر و علی ع کلمه بلند مرتبه خدا است و کلمه دشمنان او پست است علی سید الاوصیا و وصی سید انبیاء است علی امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و امام المسلمین است و حق تعالی قبول نمیکند ایمان منکر ولایت و طاعت او **دوم** ابن بابویه علیه الرحمه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که بعد از من با علی ع طریقه مخالفت ورزد کافر است و هر که غیر علی را در فضل بر او ترجیح دهد

شرکت و هرکه او را دوست دارد مؤمن است و هرکه او را دشمن دارد منافق است و هرکه سخن او را رد کند خطاکار است علی نور خدا و حجت
خدا است و علی وارث علوم انبیا و کلمهٔ علیای خدا است و کلمهٔ دشمنان خدا پست است و علی سید اوصیا و وصی سید انبیا است
و علی امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و امام المسلمین است و قبول نمیکند حقتعالی ایمان احدی را مگر بولایت و طاعت او سیم ابن بابویه
از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود من خلیفهٔ رسول خدایم و من برادر و وصی و برگزیده و یار و مصاحب
و پسر عم و شوهر دختر و پدر فرزندان اویم و منم سردار اوصیا و حجت عظمای خدا و منم باب کرامت خدا و منم ملاء اعلی خدا فقیر گوید
ملاء اعلی اشاره بایهٔ شریفه ما کان لی من علم بالملأ الاعلی اذ یختصمون و منم در شهر علم نبی و منم در بستان محکم ایمان و منم کلمهٔ تقوی
و امین خدا بر همه اهل دنیا چهارم ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که روزی رسول خدا ص
خطبه میخواندند فرمودند ای گروه مردم اقبال کرده بسوی شما ماه خدای تعالی با برکت و رحمت و مغفرت و از فضایل ماه مبارک رمضان
منبر فرمودند تا آنکه راوی گوید حضرت امیر المؤمنین ع فرمود من برخواستم و عرض کردم یا رسول الله ص در این ماه مبارک چه عمل بهتر
و پسندیده تر خواهد بود فرمود یا ابا الحسن بهترین اعمال در این ماه باز داشتن نفس است از آنچه حقتعالی از او حرام فرموده ابتدا گریه
کرد عرض کردم سبب گریهٔ شما چیست رسول خدا ص فرمود گریهٔ من از برای آنست که میبینم ترا در این ماه محترم و بخش خون ترا حلال
گویا می بینم بخشم خود که تو در نماز باشی و برانگیخته شود بدبخت ترین مردم اولین و آخرین که جفت پی کشندهٔ ناقهٔ صالح است و بفرق تو
ضربتی زند که ریش ترا از خون سرت خضاب کند عرض کردم یا رسول الله در آنحال دین من سلامت خواهد بود فرمود بلی دین تو سالم
خواهد بود پس فرمود یا علی هرکه ترا بکشد مرا کشته و هرکه ترا ناسزا گوید مرا ناسزا گفته زیرا که تو از من بمنزلهٔ نفس منی روح تو از روح
منست و طینت تو از طینت من و حقتعالی مرا و ترا آفرید و ما را از میان مردم برگزید مرا از برای نبوت اختیار کرد و ترا از برای امامت
هرکه انکار امامت تو کند انکار نبوت من کرده یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و توئی جفت دختر من و خلیفهٔ منی در میان امت
من در زمان حیات من و بعد از من امر تو امر منست و نهی تو نهی من است قسم بآنکسی که مرا بنبوت بسوی خلق فرستاده و مرا بهترین همه مردم
کرده است که تو یا علی حجت خدائی بر خلق و امین خدائی بر اسرار او و خلیفهٔ خدائی بر بندگان او پنجم ابن بابویه از حضرت امام
زین العابدین ع روایت کرده که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع عرض کرد تو ادعا میکنی که من امیر المؤمنینم ترا کی امیر کرده حضرت
فرمود حقتعالی مرا امیر مؤمنان امیر کرده آن شخص بخدمت رسول خدا آمد عرض کرد یا رسول الله علی راست میگوید که خدا مرا امیر مؤمنین
امیر کرده است رسول خدا از این سخن در غضب شد و فرمود علی امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین است و حقتعالی عقد ولایت
او را در بالای عرش بسته و ملائکه را گواه گرفته است بر اینکه علی ع خلیفهٔ خدا است بر خلق و حجت خدا است بر ایشان و امام مسلمانان
طاعت علی مقرون بطاعت خدا است و معصیت او مقرون بمعصیت خدا هرکه علی را شناخت مرا شناخته و هرکه او را نشناخت مرا
نشناخته و هرکه انکار امامت او کند انکار نبوت من کرده و هرکه امارت او را انکار کند رسالت مرا انکار کرده و هرکه فضیلتی از علی ع را رد کند
فضیلت مرا ناقص کرده و هرکه با علی ع داوری کند با من داوری کرده و هرکه او را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته زیرا که علی ع از گل من آفریده شد
او جفت دختر من و پدر فرزندان من است و من و علی ع و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین همه حجتهای خدائیم بر خلق هرکه
ما را دشمن دارد او دشمن خدا است و هرکه ما را دوست دارد او دوست خدا است ششم ایضا ابن بابویه از حضرت امام زین العابدین
روایت کرده است که آنحضرت فرمود نحن ائمة المسلمین و حجج الله علی العالمین و سادة المؤمنین و قادة الغر المحجلین و موالی المؤمنین
و فرمود ما امان اهل زمینیم چنانکه ستارگان امان اند مر اهل آسمانها را و مائیم آنانی که آسمان بسبب ما برپا شد و بما آسمان نگاه داشته شد از
اینکه بر زمین بیفتد و بما نگاه داشته شد زمین از اینکه اهل خود را فرو برد و بسبب ما آسمان باران بارد و بسبب ما رحمت خدا بر دو پهن نشر
میگردد و بسبب ما زمین برکتهای خود را از معادن و نباتات و اشجار و میوه درختان و غیرها از شکم خود بیرون اندازد و اگر ما نباشیم
زمین فرو برد اهل خود را پس آنحضرت فرمود از زمانی که حقتعالی آدم را آفرید زمین در هیچ وقتی خالی از حجت نگذاشته است و اگر خالی از حجت
می ماند احدی خدا را بندگی نمیکرد راوی گوید از آنحضرت سؤال کردم چه نفع بخشد مردم را حجتی که پنهان باشد فرمود مانند انتفاع
مردم با آفتابی که در زیر ابر پنهان باشد هفتم ایضا ابن بابویه باسناد خود از حذیفة بن اسید الغفاری روایت کرده است که رسول
خدا ص فرمود ای حذیفه بعد از من علی ع حجت خدا است بر تو کفر بعلی کفر است بخدا و شرک بعلی شرک است بخدا و شک بعلی ع شک است در خدا

والحاد

و الحاد یعنی از دین برگشتن در علی الحاد است بخدا و انکار حق علی ع انکار است در حق خدا و ایمان بعلی ع ایمان است بخدا زیرا که علی برادر رسول
خدا است و وصی او و امام امت و سرور ایشان است و او حبل الله المتین است یعنی ریسمان محکم خدا است که هرکه چنگ زند در آن و عروة الوثقی
دین است یعنی دستاویزی که لا انفصام لها یعنی هرگز شکسته و گسیخته نگردد دو کس در خصوص علی ع هلاک گردند یکی آنکه در محبتش غلو کند
و دیگری آنکه در معرفتش تقصیر نماید فرمود ای حذیفه البته از علی دوری نکنی که از من دور شده و البته مخالفت با او مکن که با من مخالفت کرده
علی از من است و من از علیم خشم او خشم من است و رضای او رضای من هشتم ابن بابویه باسناد خود از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده است که رسول خدا ص فرمودند علی ع خلیفهٔ خدا است و خلیفهٔ من و علی ع حجت خدا است و حجت من و علی باب خدا است و باب من و علی
برگزیدهٔ خدا است و برگزیدهٔ من و علی ع محبوب خدا است و محبوب من و علی خلیل خدا است یعنی دوست صادق او است و خلیل من و علی شمشیر
خدا است و شمشیر من و علی برادر من است و مصاحب من و وزیر من و وصی من است دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است جنگ
کردن با علی جنگ کردن با من است و صلح کردن با علی ع صلح کردن با من است قول او قول من و امر او امر من است و او جفت دختر من است و فرزندان
او فرزندان من علی ع سید اوصیاء و بهترین امت من است نهم ایضا ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود
یا علی انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و حجة الله علی الخلق اجمعین و انت سید الوصیین و وصی سید النبیین و چون در شب
معراج باسمان هفتم رفتم و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا بحجابهای نور رسیدم حقتعالی مرا مشرف بمناجات خود گرامی داشت فرمود ای محمد ص علی
امام منست و نور کسی است که مرا اطاعت کند و او آن کلمه ایست که پرهیزکاران با او پیوسته اند و اطاعت او را بر خود واجب دانسته اند اطاعت
او اطاعت منست و نافرمانی او نافرمانی من ای محمد ص این مرتبه را بعلی بشارت ده امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله آیا من بدان مقدار رسیده که خدا
تعالی مرا در آسمان یاد کند رسول خدا فرمودند بلی بجهة این کرامت خدا تعالی را شکر کن حضرت امیر المؤمنین ع بسجده افتاد رسول خدا ص
فرمود یا علی سر از سجده بردار که حقتعالی فخر و مباهات کرد بتو بر ملائکه خود دهم ایضا ابن بابویه رحمه الله بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود جبرئیل مرا خبر داد که حق سبحانه و تعالی جل شانه فرموده علی بن ابی طالب حجت من است بر خلق من
و دیان دین من است بیرون آورم از صلب او امامانی که برپا دارند امر مرا و بخوانند مردم را براهی که رضای من در آن است و بسبب ایشان برطرف
کنم عذاب را از بندگان و کنیزکان خود و بسبب ایشان نازل کردانم رحمت خود را برایشان یازدهم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس
روایت کرده که رسول خدا ص فرمود حقتعالی وحی فرستاد بسوی من که قرار دهم از برای تو برادری و وارثی و خلیفه و وصی عرض کردم پروردگارا آن کیست
که خواهد بود فرمود آنکه بعد از تو امام و حجت منست عرض کردم کدام است فرمود آنکه دوست او دوست منست و آنکسی که در راه من جهاد کند
و جنگ کند با ناکثین عهد من و قاسطین در حکم من و مارقین از دین من و او آنکسی است که از روی حقیقت دوست من است و او جفت دختر
و پدر اولاد تو علی بن ابیطالب ع است دوازدهم ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون
مرا باسمان هفتم بردند و از آنجا بحجابهای نور رسیدم پروردگار من مرا ندا کرده و فرمود یا محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار توام از برای من فروتنی
کن و مرا بندگی کن و بر من توکل کن و بمن اعتماد کن ترا بنده برگزیده و حبیب و رسول و نبی خود کردم و برادر تو علی را خلیفه و باب
خود قرار دادم و علی حجت من و امام منست در مخلوق من بعلی ع شناخته میشوند دوستان من از دشمنان من و با وجود او جدا شود لشکر شیطان
از لشکر من و باو برپا شود دین من و محافظت شود حدود من و جاری شود احکام من و بتو و علی و امامان از اولاد علی رحمت کنم بر بندگان
و کنیزکان خود و بمهدی قائم شما آباد کردانم زمین را بتسبیح و تقدیس و تکبیر و تمجید من و من پاک کردانم زمین را بقائم شما از لوث دشمنان
خود و عطا کنم او را از روی استحقاق بر دوستان خود و بدست قائم شما پست کردانم کلمهٔ کفر را و بلند نمایم کلمهٔ اسلام را و باو زنده کنم بلاد
و عباد را و باو آشکار کردانم کنجهای زمین و ذخیرهای آن یعنی معادن را بمشیت خود و او را بر همه اسرار پنهانی خود آگاه کردانم باراده خود
و یاری کنم او را بملائکه خود تا آنکه او را مدد کنند در انفاذ امر من و آشکار کردانیدن دین من و قائم شما دوست حقیقی من و مهدی بندگان
منست از روی صدق سیزدهم ایضا ابن بابویه بسند خود از محمد بن حرب الهلالی روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق ع
شنیدم که گفت حضرت امیر المؤمنین ع فرمود من از رسول خدا ص مانند نوری ام که از نور منشعب شود یا روشنی که از روشنی جدا کرده
ندانستی پسر حرب که محمد و علی ع نوری بودند در برابر حقتعالی پیش از آفرینش همه مخلوقات بدو هزار سال و چون ملائکه مشاهدهٔ آن نور کردند
دیدند که اصل و منشأ آن نور نور دیگر است و این از آن اصل منشعب شده و میدرخشد عرض کردند الهی این چه نوری است که مشاهده میکنیم

وخواهد که این نور از نور منست اصل آن نبوت است و فرع آن امامت و نور نبوت از آن محمد است که بنده و رسول من است و نور امامت
از آن علیست که حجت و ولی من است و اگر ایشان نبودند هیچ مخلوقی را نمی آفریدم **چهاردهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت
امام حسن ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود امامان پس از من بعدد نقبای بنی اسرائیل و حواری عیسی بن مریم اند کسیکه ایشانرا
دوست دارد مؤمن است و کسیکه ایشانرا دشمن دارد کافر است منافق است و ایشان حجتهای الهی اند در میان خلق و ایشان علمهای
هدایت اند در میان مردم **پانزدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از تمیم بن بهلول روایت کرده است که از عبدالله بن ابی الهذیل سؤال
کردم که منصب امامت در چه کسان سزاوار است و علامت امام در چه چیز است گفت دلیل اهل ایمان و حجت خدا بر مؤمنان و قائم بامر
مسلمانان و مبین معنی قرآن و برپا دارنده احکام الهی کسی است که او برادر رسول خدا است و خلیفه او است در میان امت و وصی
او است بر ایشان و صاحب اختیار او است از جانب او در امور او و در میان امت پیغمبر ص بمنزله هرون است در قوم موسی و آنکسی است که حق تعالی
اطاعت او را بر همه مؤمنین واجب گردانیده و فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی
ای گروه مؤمنان فرمان برید خدا را و پیروی کنید رسول و اولی الامر یعنی کسانی را که از میان شما صاحب اختیار شده اند در امور
شما بعد از رسول خدا ص و فرموده است انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
یعنی نیست صاحب اختیار شما و ولی و صاحب اختیاری در امور دین و دنیای شما مگر خدا و رسول و آنکه برپا دارد نماز را و بدهد زکوة را در حال
رکوع و آنکسی است که رسول خدا ص مردم را بولایت او دعوت فرموده در روز غدیر خم از جانب خدا تعالی او را بامامت برقرار کرده [illegible]
فرمود ای گروه مردم الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا من در امور شما اولی بتصرف نیستم از شما همه گفتند بلی فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه پس در حق او دعا کرد و عرض کرد اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و اعز من اعزه پس
بتمیم گفت هو علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و افضل الوصیین و خیر الخلق اجمعین بعد رسول رب العالمین
و بعده الحسن ثم الحسین سبطا رسول الله ابنا خیر النسوان یعنی دو فرزند رسول خدا اند و دو پسر بهترین زنان پس علی بن الحسین
پس محمد بن علی ثم تا محمد بن الحسن بن علی یعنی حضرت مهدی عجل الله فرجه هر یک از ایشان را بعد از دیگری ایشان همه عترت رسول خدا
اند و همه بوصیت رسول خدا ص و امامت از جانب و معروف اند در هر عصری و زمانی و هر وقتی و آنی و ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی
و ایشانند حجت بر همه اهل دنیا الی ان یرث الله الارض و من علیها یعنی تا روز قیامت و هر که با ایشان طریقه مخالفت ورزید گمراه و گمراه کننده
و تارک الحق و هدایت خواهد بود و ایشانند تعبیر کنندگان آیات قرآن و ایشانند سخن گویان از جانب رسول خدا ص بطریق بیان و هر که بمیرد
و ایشانرا نشناخته باشد مرده است بموت اهل جاهلیت خواهد بود و از صفات ایشان است ترک حرام و عفت و ورع در گفتار و صلاح در کردار
و کوشش در عبادت پروردگار و ادای امانت مردم با ایشان خوار بزار و خیره کار و طول دادن سجده در نماز و شب زنده داشتن براز و نیاز و
اجتناب از محارم و منهیات حضرت باری و انتظار فرج در امور و شکل بصبر و بردباری و حسن مصاحبت و صحبت با یاران و نیک جوابی
با ایشان بعد از آن تمیم بن بهلول گفت مثل این حدیث در امامت از ابو معویه از اعمش از حضرت امام جعفر صادق ع بمن رسیده **شانزدهم**
ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام حسن ع روایت کرده است که روزی رسول خدا ص خطبه میخواند بعد از حمد و ثنای خدای عز شانه
فرمود ای گروه مردم کانی ادعی فاجیب یعنی گویا داعی مرا بطرف پروردگار میخواند و من او را لبیک میگویم و اجابت میکنم و میگذارم
در میان شما دو چیز گران بها را یکی کتاب خدا است و دیگری عترت خود یعنی خویشان و فرزندان خود را که اهل بیت منند که هرگاه
این دو چیز چنگ زنید و با آنها بپیوندید هرگز گمراه نگردید و از ایشان پیش سبقت علوم کنید و یاد گیرید و با ایشان هرگز یاد مدهید که
ایشان از همه شما داناترند و هرگز زمین از ایشان خالی نبوده و نخواهد بود و اگر از ایشان خالی ماند هر آینه فرو برد زمین اهل خود را
پس حضرت ع عرض کرد خداوندا من میدانم که علم هرگز تمام نشود و آثار آن هرگز منقطع نگردد و اینکه هرگز روی زمین از حجت تو بر خلق خالی
نخواهد بود یا آشکار اگر چه مردم اطاعتش نکنند و یا پنهان از خوف دشمنان تا اینکه باطل و نا چیز نگردد حجتهای تو و گمراه نگردند بعد
هدایت دوستان تو و نیز اگر ایشان قلیل العدد اند در میان خلق و عظیم القدر اند نزد خدا امام حسن ع فرمود چون رسول خدا ص
از منبر فرود آمد عرض کردم یا رسول الله ص آیا تو حجت خدا نیستی بر خلق فرمود بلی ای حسن حق تعالی میفرماید انما انت منذر و لکل قوم
هاد یعنی نیستی تو ترساننده از عذاب آخرت مگر تو ای محمد ص و از برای هر گروهی راه نماینده است ای حسن من ترساننده مردم از عذاب الهی و علی ع را

نمای ایشانند **و فقیر گوید** در کتاب فردوس که از کتب مخالفین است از ابن عباس نقل کرده است که پیغمبر ص فرمود انا المنذر
و علی الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون و حافظ ابو نعیم که از علمای عامه است همین حدیث را بعینه نقل کرده است که رسول خدا ص فرموده من
ترساننده ام مردم را از عذاب آخرت و علی ع هادی و راه نماینده است و بتو یا علی هدایت می یابند آنهائی که اهلیت هدایت و استحقاق راه
یافتن دارند و امام فخر رازی که از علمای عامه است در تفسیر خود از ابن عباس آورده است که رسول خدا ص دست بر سینه خود نهاده و فرمود
انا المنذر و اشاره بجانب علی ع کرد و فرمود انت الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون و ثعلبی هم که از علمای عامه است در تفسیر خود همین
حدیث را بعینه نقل کرده است حضرت امام حسن ع میفرماید عرض کردم یا رسول الله بیان فرما شما این را که فرمودید که زمین از حجت خدا خالی نخواهد
بود فرمود بلی پدرت علی بن ابی طالب امام است و حجت خدا است بعد از من و نبوت ختم است خدای لطیف و خبیر که بیرون آورد از صلب حسین
فرزندی که او را علی خوانند بنام جدش علی بن ابی طالب ع و او بعد از حسین امام و حجت خدا است و بیرون آورد حق تعالی از صلب علی ولدی که همنام
منست و شبیه ترین مردم است بمن علم او علم من است و حکم او حکم من است و او امام و حجت خدا است بعد از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی
از صلب او مولودی که نام او جعفر است و او راستگوترین مردم است در گفتار و کردار خود و امام و حجت خدا است بعد از پدرش و بیرون
آورد خدای تعالی از صلب جعفر فرزندی که او را موسی گویند همنام موسی بن عمران که او در عبادت بر همه عابدین برتری باشد و او بعد از پدرش
امام و حجت خدا است بر خلق و بیرون آورد حق تعالی از صلب موسی ولدی که نام او علی است و او معدن علم خدا و محل حکمت او است و او امام و حجت خدا
است بعد از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب علی مولودی که نام او محمد است و او بعد از پدرش امام و حجت خدا است و بیرون آورد خدای تعالی
از صلب او فرزندی که نام او علی است و او پس از پدرش امام و حجت خدا است و بیرون آورد حق تعالی از صلب علی ع فرزندی که نام او علی است
و او بعد از پدرش امام و حجت خدا است و بیرون آورد حق تعالی از صلب علی ع فرزندی که نام او حسن است و او بعد از پدرش امام و حجت است
و بیرون آورد خدای تعالی از صلب حسن حجت قائم را عجل الله فرجه که امام شیعیان است و نجات دهنده دوستان از شر شیطان یا از جور دشمنان
آنحضرت غائب شود که اعدای او وانرا نبینند و غیبت او بطول انجامد و قومی بآنحضرت اقرار کنند و قومی او را انکار کنند و گویند متی هذا الوعد
ان کنتم صادقین یعنی اگر شما راست میگوئید که امام ما غائب است پس چرا ظاهر نمیشود و اگر باقی نماند از روزهای دنیا مگر یک روز هر آینه
دراز کند خدای تعالی آنروز را تا آنکه ظاهر شود قائم ما و پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس ای حسن
مثل من شما و حق تعالی اکرام فرموده است شما را علم و فهم مرا و سؤال کرده ام از خدای تعالی که علم و فهم مرا در اعقاب و اولاد من قرار دهد
هفدهم ایضا ابن بابویه بسند خود از عبدالله عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود خدای تعالی نظر کرد و توجه نمود
باهل زمین و مرا از میان ایشان برگزید و پیغمبر خود کرد باز توجه فرموده و علی را اختیار کرد و او را امام گردانید پس مرا امر کرد که علی را برادر
و وصی و خلیفه و وزیر خود گردانم پس علی ع از منست و من از علیم و او جفت دختر منست و پدر دو سبط من حسن و حسین است و خدای تعالی من
و ایشانرا حجتهای خود گردانید بر بندگان و قرار داد از صلب حسین امامانی که برپا دارند امر مرا و حفظ کنند وصیت مرا نهمی ایشان قائم اهل
بیت من و مهدی امت من است و او شبیه ترین مردم است بمن در عادات و افعال و اقوال و آشکار شود بعد از آنکه غیبت او دراز کشیده باشد و
از حیرت گمراه شده باشند پس آشکار کند امر خدا را و ظاهر کند دین خدا را و مؤید گردد بنصرت خدا و یاری کند او را ملائکه خدا
و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور **هیجدهم** ایضا ابن بابویه باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده است که گفت بر پیغمبر ص داخل شدم دیدم که حسین بن علی ع بر ران آنحضرت نشسته و آنحضرت چشم و دهان او را میبوسید و میفرمود
تو آقا و فرزند سروری و پدر سروری و تو امام و پسر امامی و پدر امامانی و تو حجت و پسر حجتی و پدر حجتهای
و ایشان نه نفرند از صلب تو و نهمی ایشان قائم ایشانست و این حدیث را ابن بابویه بسند معتبر دیگر از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است
و مکرر این حدیث را ابن بابویه و دیگران در کتب خود ذکر کرده اند **نوزدهم** ایضا ابن بابویه باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده
که روزی حضرت امیر المؤمنین ع بیرون آمد و دست آنحضرت در دست فرزندش حسن بود و چون بیرون آمد فرمود روزی رسول خدا ص
بیرون آمد و دست همین حسن در دست آنحضرت بود فرمود این حسن بهترین خلق خدا است بعد از من و پدرش و بهترین خلق خدا بعد از حسن برادر
فرزندم حسین است که بعد از برادرش او را ظلم کنند و او را در زمین کربلا شهید نمایند و در روز قیامت خود با اصحابش بهشت
شهید خواهند بود و بعد از حسین نه نفر از صلب او خلفای خدا اند در روی زمین و حجت پروردگار اند بر بندگان او و ایشانند امنای

وقف عتبه

وحی و ائمه مسلمین و قائد مومنین و سادات متقین و مهدی ایشان قائم ما است حقتعالی پر کند باو زمین را از نور بعد از ظلمت زمین و پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه ظلم و جور او را فرا گرفته باشد و پر کند او را از علم بعد از آنکه پر از جهل شده باشد قسم بآنکه برادر مرا محمد صلعم را بپیغمبری مبعوث کرد و مرا بامامت مخصوص گردانید هر آنچه یاد کردم همه از آسمان بوحی نازل شده بزبان جبرئیل امین و نوبتی در خدمت رسول خدا صلعم بودم از آن حضرت سؤال کردند از ائمه دین بعد از او فرمود والسماء ذات البروج ان عددهم عدد البروج یعنی قسم باسمان صاحب بروج که عدد ایشان عدد بروج است و رب اللیالی والایام والشهور ان عددهم کعدة الشهور یعنی قسم بآفریننده شبها و روزها و ماهها که شماره ایشان همانند شماره ماهها است سائل عرض کرد یا رسول الله ایشان کدامند حضرت دست مبارک خود را بر سر من گذاشت و فرمود اول ایشان این مرد است و آخر ایشان مهدی من والاهم فقد والانی و من عاداهم فقد عادانی و من احبهم فقد احبنی و من ابغضهم فقد ابغضنی و من انکرهم فقد انکرنی و من عرفهم فقد عرفنی و فرمود حقتعالی بایشان نگاه دارد دین خود را و بایشان آباد کند بلاد خود را و بایشان روزی دهد عباد خود را و بسبب ایشان فرو فرستد باران را و بایشان بیرون آورد برکات زمین را ایشانند بندگان خالص و ایشانند خلفای من و ایشان ائمه مسلمانانند و موالی مؤمنان

باب نوازدهم

در نص رسول خدا صلعم بر آنکه علی ع و اولاد او خلفای پیغمبر صلعم و اوصیای آن سرورند از روایات عامه و در آن شصت و شش حدیث است **اول** ابو الحسن علی بن محمد خطیب جلابی شافعی معروف بابن مغازلی واسطی در کتاب مناقب امیر المؤمنین ع باسناد خود از اسعد بن زراره انصاری از پدرش زراره روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود در شبی که مرا بمعراج بردند رسیدم بقصری از یاقوت سرخ که نور از آن قصر متلألی بود و ندا بجانب من رسید بسوی من در باره علی ع انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین **فقیر گوید** آنچه در این کتاب از همین ابو الحسن علی بن محمد خطیب شافعی مذکور از احادیث نقل میشود از همین کتاب مناقب امیر المؤمنین است که از مؤلفات او است **دوم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از اسعد بن زراره روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود در شب معراج چون مرا بسدرة المنتهی بردند حقتعالی بسه چیز در خصوص علی ع بمن وحی فرستاد و انها انه امام المتقین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین الی جنات النعیم **سیم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از رسول خدا صلعم روایت کرده است که آنحضرت فرمود حق سبحانه و تعالی در باره علی ع با من عهدی کرد عرض کردم خداوندا آن عهد را بیان کن فرمود بشنو عرض کردم شنیدم فرمود علی ع رایت هدایت است و امام اولیای من است و نور کسی است که مرا اطاعت کند و کلمه ایست که پرهیزکاران با وی چسبیده اند و من واجب کرده ام بر متقین اقرار بامامت او را هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته هر که پیروی و اطاعت او کند مرا اطاعت کرده ای محمد علی را باین بشارت ده حضرت فرمود عرض کردم خداوندا او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت او اگر مرا عذاب کند بسبب گناهانم عذاب کرده و بمن ستم نفرموده و اگر وفا کند بوعده که مرا بآن بشارت داده است او اولی است از هر وفا کننده بوعده پس حضرت در حق او دعا کرده و عرض کرد خداوندا دل علی را روشن گردان و ایمان او را بهارستان گردان حق تعالی فرمود دعای ترا استجابت کردم بعد از آن خدا تعالی عهد کرد با من در باره علی ع باینکه او را مخصوص گردانید ببلائی که احدی از اصحاب مرا بآن بلا مبتلا نکرده باشد من عرض کردم پروردگارا برادر و مصاحب مرا ببلا مبتلا خواهی کرد فرمود بلی این در علم ازلی گذشته است که او مبتلا میشود از مردم و مردم نیز بسبب محبت او مبتلا گردند مؤلف گوید این حدیث را حافظ ابو نعیم نیز در کتاب حلیة الاولیا نقل کرده است **چهارم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود چون روز قیامت شود هفتاد هزار هزار از امت من بی حساب داخل بهشت شوند بعد از آن بحضرت امیر المؤمنین ع ملتفت شده فرمود ایشان همه از شیعیان تو اند و تو امام ایشانی **پنجم** ایضا ابن مغازلی مذکور از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که آنحضرت در تفسیر کمشکوة فیها مصباح المصباح فرمود مراد از مشکوة فاطمه زهرا است و مراد از مصباح حضرت امام حسن ع و امام حسین است و مراد از زجاجه کانها کوکب دری یعنی گویا ستاره درخشنده است فرمود فاطمه زهرا است در میان زنان دنیا یوقد من شجرة مبارکة مراد از شجره مبارکه ابراهیم است لا شرقیة و لا غربیة که آن شجره نه شرقی است و نه غربی یعنی نه یهودیست و نه نصرانی یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور از ایشان امامی بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء فرمودند یعنی هدایت میکند خدا تعالی بولایت ما هر که را بخواهد **ششم** ابن مغازلی ایضا باسناد خود از اعمش روایت کرده است که نوبتی بمجلس منصور داخل شدم و او بجمع اینکه در گرد مردم مشغول بود چون چشمش بمن افتاد

وقف عتبه

گفت ای سلیمان در صدر مجلس جای گیر گفتم هر جا که بنشینم آنجا صدر مجلس خواهد شد بعد از آن گفت خبر داد مرا صادق ع از پدرش باقر از پدرش سجاد از پدرش حضرت شهید از پدرش نقی ع که او وصی پیغمبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است که خبر داد مرا رسول خدا صلعم که ساعتی پیش از این جبرئیل امین بر من نازل شد و گفت انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که عقیق اول سنگی است که شهادت داد و اقرار کرد از برای خدا بوحدانیت و از برای من بنبوت و از برای علی ع بوصایت و از برای اولاد او بامامت و از برای شیعیان علی ع بدخول بهشت پس مردم همگی رو بمنصور کردند و گفتند جمعی را نام میبری که ما ایشان را نمیشناسیم منصور گفت اما صادق پس او جعفر بن محمد بن علی بن الحسین است ابن علی ابن ابی طالب است و باقر او محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است و سجاد او علی بن الحسین است و شهید حسین بن علی است و نقی وصی او امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است **هفتم** ایضا ابن مغازلی شافعی بحذف اسناد در همان کتاب آورده است که رسول خدا صلعم فرمود یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المؤمنین و ابن مغازلی گوید ابو القاسم طائی گفت از احمد بن یحیی ثعلبی سؤال کردم از یعسوب که چه چیز است گفت بزرگ و رئیس زنبور عسل است و همین حدیث را ابن ... باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود یا علی انت سید المسلمین الی آخر الحدیث **هشتم** احمد بن حنبل در کتاب مسند خود باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که وقتی رسول خدا صلعم در میان مهاجرین و انصار طرح برادری انداخت و ایشان را با یکدیگر برادر کرد دست علی را گرفته و فرمود علی برادر من است احمد بن حنبل گوید حذیفه گفته است که رسول خدا سید مسلمانان و امام متقیان و رسول پروردگار عالمیانست و او را نظیری در موجودات نیست و علی ع برادر اوست **فقیر گوید** همین فضیلت که حذیفه بیان فرمود برهان عقلی برای علی ع ثابت کرده است و احمد حنبل آنرا مقبول داشته و نقل کرده است که ابی است **شعر** لم یشارکه فی صفات ذاته غیر من کنت نفسها و اخاها سید ره گفته است یعنی اینکه گفته است علی برادر اوست یعنی علی نظیر پیغمبر است در فخر ذاتی پس هر فضیلتی که پیغمبر راست علی نیز دارای آن فضیلت خواهد بود **نهم** حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در کتاب حلیة الابرار ذکر اول بسند خود از احادیث عمار بن یاسر از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از عمار یاسر شنیدم که میگفت رسول خدا صلعم فرمود یا علی حقتعالی ترا بزینتی آراسته که هیچیک از بندگان خود را بزینتی که محبوب تر باشد در نزد خدا از آنچه ترا بآن زینت داده است نیاراسته و آن عبارت است از زینت نیکان در نزد خدا تعالی و آن زهد است در دنیا و حق تعالی ترا چنان کرده است فرموده است که هرگز در دنیا عیبی نیابی چنانکه دنیا در تو هرگز عیبی نبیند و عطا فرموده است بتو دوستی مساکین را که ایشان را دوست میداری و رضا داده بایشان که همه پیرو تو باشند و ایشان رضا داده اند بتو که امام ایشان باشی **دهم** اخطب الخطبا ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی که جمهور ایشان او را صدر الائمه میگویند در کتاب فضائل امیر المؤمنین ع بسند خود از عبد الرحمن بن ابو لیلی آورده است که رسول خدا صلعم در روز خیبر علم را بعلی بن ابیطالب ع سپرد و خدا تعالی فتح خیبر را در آن روز بدست او جاری کرد و در روز عید غدیر او را آنگاه داشت بمردم فهمانید که علی مولا و آقای هر مؤمن و مؤمنه است و باو فرمود یا علی تو از منی و من از تو و باو فرمود قتال و جهاد خواهی کرد با گروهی بر تأویل قرآن چنانکه من قتال کردم با گروهی بر تنزیل آن و باو فرمود تو از من بمنزله هرونی از موسی و باز فرمود من در جنگم با کسیکه با تو در جنگ است و در صلحم با کسیکه با تو در صلح است و باو فرمود توئی دست آویز محکم و فرمود باو تو بیان میکنی از برای مردم آنچه را که بر ایشان مشتبه شود بعد از من و باو فرمود توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و توئی ولی و آقای هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و باو فرمود توئی آنکه در شأن او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی و این اعلامی است و آگاه ساختنی از خدای تعالی و رسول و بسوی مردم یعنی گفتار میکند در روز حج بزرگ که عید قربان است **فقیر گوید** اذان بمعنی اعلام است یعنی اعلام مثل امان و عطا که بمعنی ایمان و اعطا است فی دعا با شی هر دو باسناد خود از حضرت سجاد ع روایت کرده اند که مراد از اذان حضرت امیر المؤمنین است و ایضا فی حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود مراد از اذان در میان مردم منم و مثل این حدیث نیز در کتاب معانی و علل از حضرت صادق روایت شده رجوع کردیم بحدیث و پیغمبر بعلی ع فرمود یا علی تو نگاه دارنده سنت منی و حمایت کننده ملت منی و فرمود باو من اول کسی ام که در روز قیامت سر از قبر بر آرم و تو با من خواهی بود و باو فرمود من در روز قیامت بر سر حوض کوثر باشم و تو با من باشی و باو فرمود من اول کسی ام که داخل بهشت شوم و بعد از من حسن و حسین و فاطمه با من داخل خواهند شد و باو فرمود حقتعالی وحی فرستاد بسوی من که فضل ترا در میان مردم منتشر کنم و همه خلق را از آن آگاه گردانم و من تبلیغ رسالت خود را کردم و باو فرمود بپرهیز از کینه های پنهانی مردم که از تو در سینه ها

ایشانست و آنرا اشکار نکنند منکر بعد از من حقتعالی انتظار بفرج العنت منکند پس رسول خدا ص بگریه در آمد عرض کردند یا رسول الله
چرا گریه منکنی فرمود از ان گریه منکنم که جبرئیل مرا خبر داد که بعد از تو امتان بعلی ع ظلم کنند و حق او را غصب کنند و با او جنگ کنند
و اولاد او را بکشند و بر ایشان ظلم و ستم کنند بعد از ان جبرئیل مرا خبر داد که وقتی این ظلم برطرف گردد و انتقام ان کشیده شود که
قائم ایشان ظهور کند و نام ایشان بلند شود و همه امت بر محبت ایشان جمع گردد و دشمن ایشان کم شود و هر که ایشانرا دوست ندارد
در میان مردم ذلیل گردد و ستایش کنند کان ایشان زیاد شود و ظهور قائم ایشان در وقتی خواهد شد که اسلوب عالم متغیر گردد
و بندگان خدا ضعیف شوند و از فرج مایوس گردیده و ان هنگام قائم ایشان خروج کند و در میان مردم ظاهر شود فرمود نام
او نام منست و نام پدرش نام پدر من و او از اولاد دختر منست و حقتعالی حق را بدست ایشان اشکار کند و اثر باطل را بآب شمشیر
ایشان فرو نشاند مردم همه با طاعت ایشان در ایند بعضی از روی رضا و رغبت و برخی از جهة خوف و سطوت راوی گوید حضرت
از گریه ایستاد و فرمود ای گروه مردم بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا را خلفی نیست و قضای الهی را باز گشتی نه و او حکیم و اگاه
بپایان هر چیزی پس دعا کرد و عرض کرد خداوندا ایشان اهل بیت منند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی پلیدی گناه و
کار بد را از ایشان دور کن و ایشانرا پاک و پاکیزه گردان اللهم اکلأهم وارعهم و کن لهم خداوندا ایشانرا حراست و پاسبانی کن و ایشانرا
رعایت فرما و باش از برای ایشان و انصرهم و اعزهم و لا تذلهم واخلفنی فیهم انک علی ما تشاء قدیر یعنی ایشانرا یاری نما و ایشانرا
عزیز و ارجمند گردان و ایشانرا در میان مردم خوار مگردان و جانشین باش مرا در کارهای ایشان بعد از من که تو بهر چه بخواهی توانائی **یازدهم**
موفق بن احمد که از علمای عامه است باسناد صحیح از رسول خدا ص روایت کرده است که حضرت بعلی بن ابیطالب فرمود یا ابا الحسن با افتاب
سخن گوی که با تو سخن گوید علی ع گفت السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله تعالی یعنی درود بر تو باد ای بنده نیکوکار فرمان
بردار افتاب در جواب گفت و علیک السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین یا علی جای تو و شیعه تو در بهشت
است یا علی اول کسی که سر از قبر بیرون اورد محمد است بعد از ان تو و اول کسی که زنده شود در روز قیامت محمد است و بعد از ان تو و اول کسی که
در روز قیامت جامه فخر پوشد محمد است بعد از ان تو راوی گوید علی ع بسجده افتاد و از چشمانش اشک میریخت رسول خدا ص خود را
بر روی او انداخت و فرمود ای برادر و حبیب من سر از سجده بردار که حقتعالی مباهات کرد بتو با اهل هفت اسمان **دوازدهم**
ایضا موفق بن احمد باسناد خود از ابن مریم اورده است که گفت از عمار بن یاسر شنیدم که میگفت از رسول خدا ص شنیدم که بعلی ع
فرمود یا علی حقتعالی ارایش کرده ترا بزینتی که هیچ بنده را بزینتی خوبتر از ان زینت ارایش نکرده است که محبوبتر باشد نزد او از ان زینت که
زینت داده بر مدح تو در دنیا و اکراه تو از زخارف و لذات ان فقرا دوست تو کرد ایند و تو را امامی شدی که ایشان پیروی تو کنند و او ایشان
راضی شدند که تو امام ایشان باشی یا علی خوشا حال انکه ترا دوست داشت و در حق تو راست گفت و وای برانکه ترا دشمن داشت و در حق
تو دروغ گفت بر خدا تعالی واجب است که دروغ گویان را در موقف قیامت و زاد در مقام دروغ گویان باز دارد **سیزدهم** ایضا موفق بن
احمد مذکور باسناد خود از حضرت ابی عبد الله الحسین ع اورده است که رسول خدا ص فرمود در وقتی جبرئیل در هنگام صبح بر من نازل شد
خرم و شادان از سبب خوشحالی او سؤال کردم گفت چگونه خوشحال نباشم و حال انکه چشمم روشن شده است بانچه حقتعالی
کرامت فرموده است برادر و وصی و امام امت تو علی بن ابیطالب گفتم چه کرامت فرموده است برادر و امام امت من گفت مباهات فرمود
بملائکه و حملهٔ عرش بعبادت او در شب گذشته و فرمود بملائکه من نظر کنید بسوی حجت من بعد از پیغمبر من چگونه پیشانی خود را
بر روی خاک گذاشته است از جهة فروتنی عظمت و جلال من شما را بملائکه من گواه میگیرم که علی امام و اقای همه مخلوقات منست
چهاردهم ایضا موفق بن احمد باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه اورده است که حضرت رسول خدا ص فرمود
یا علی تختم بالیمین یعنی انگشتری در دست راست کن که از مقربین درگاه الهی خواهی شد علی ع عرض کرد یا رسول الله مقربین کیانند حضرت
فرمود جبرئیل و میکائیل عرض کرد یا رسول الله چه انگشتری در دست کنم فرمود عقیق سرخ زیرا که عقیق کوهیست که اقرار کرده بیگانگی
خدا و نبوت من و وصایت تو و امامت ولیهای تو از اولاد تو و اقرار او وداد برای دوستان تو بهشت و از برای شیعه تو و اولاد تو فردوس
پانزدهم ایضا موفق بن احمد گوید در معجم طبرانی که از علمای عامه است باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
هفتاد هزار نفر از امت من داخل بهشت شوند بیحساب حضرت امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله کیانند ایشان فرمود ایشان شیعه تو

هر که
ترا دوست دارد و
راست گوید در باره
تو در دنیا و شریک
تو خواهد بود در بهشت
و انکه ترا دشمن داشت
و در حق تو دروغ
گفت

و تو امام ایشانی **شانزدهم** ایضا موفق بن احمد که از علمای عامه است گوید در معجم طبرانی باسناد خودش از عبد الله ابن علیم
الجهنی اورده است که رسول خدا ص فرمود در شب معراج حقتعالی وحی فرستاد بسوی من در خصوص علی ع بسه چیز انه سید المؤمنین و
امام المتقین و قائد الغر المحجلین و در کتاب معجم طبرانی باسناد خودش از ابن عباس اورده است که حقتعالی ذریه هر پیغمبری را از صلب
خودش قرار داده است و لکن ذریه مرا از صلب علی ع **هفدهم** ایضا موفق بن احمد باسناد خود از رسول خدا ص اورده است که حضرت
امیر ع فرمود یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین **هیجدهم** ایضا موفق بن احمد باسناد
خود از علی بن ابیطالب اورده است که رسول خدا ص فرمود در شب معراج چون مرا بسدرة المنتهی بردند در حضور حقتعالی ایستادم
فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک ربی فرمود مردم را امتحان کردی از میان ایشان کرا یافتی که از همه زیادتر اطاعت و فرمان
برداری تو کند حضرت فرمود عرض کردم پروردگارا علی را فرمود راست گفتی یا محمد ایا از برای خود خلیفه قرار داده که فرض تو را ادا کند
و تعلیم کند به بندگان من از قران انچه را که نمیدانند عرض کردم تو بجهة من اختیار کن که اختیار تو اختیار منست فرمود من برای خلافت
تو علی را اختیار کردم تو او را خلیفه و وصی خود قرار ده و من علم و حلم خود را باو عطا کردم و او امیر المؤمنین است حقا و هیچکس پیش
از او باین نام نامیده نشده است و احدی بعد از او نیز نامیده نخواهد شد ای محمد علی رایت هدایت است و او نور اولیای منست و
واجب کردانیدم بر پرهیزکاران اقرار با مامت او را هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته
ای محمد بشارت ده او را باین بشارت رسول خدا فرمود عرض کردم پروردگارا این بشارت را بعلی ع دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت
اویم اگر مرا عقاب کند بسبب گناهان منست و ستم نکرده و اگر وفا بوعده خود کند او اولی منست رسول خدا عرض کرد خداوندا دل او را آگاه
کن و ایمان را بهار دلش گردان حقتعالی فرمود چنین کردم و دعای تو را در حق او مستجاب کردم الا اینکه او را مخصوص کردانم ببلائی که
احدی از دوستان خود را بان مبتلا نکرده باشم حضرت فرمود عرض کردم خداوندا علی برادر و صاحب و مونس منست فرمود در علم
من گذشته است که او مبتلا شود و اگر علی نبود هر دو ستان من و نه دوستان پیغمبران مرا کسی نمی شناخت **نوزدهم** خطیب
در تاریخ خود باسناد خود از وهیب از عکرمه از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود غیر از ما چهار نفر احدی در روز
قیامت سوار نخواهد شد عباس عم انحضرت عرض کرد یا رسول الله انها کیانند فرمود من سوار خواهم شد بر براق و براق بوصف طولانی
شود عباس عرض کرد دیگر کیست فرمود برادرم صالح ع بر ناقة الله تعالی و سقیاها یعنی سوار شود بر ناقه خدا که حقتعالی او را بقدرت
کامله خود از کتل خارا خلق کرد و قوم او را از اشامیدن اب مانع شدند و او را پی کردند عباس عرض کرد دیگر کیست فرمود عمم حمزه
شیر خدا و شیر رسول خدا ص و سید الشهدا است سوار شود بر ناقه من عباس عرض کرد دیگر کیست فرمود برادرم علی بن ابیطالب بر ناقه
از ناقهای بهشت سوار شود که مهار ان از مروارید تر باشد و بر پشت ان محملی باشد از یاقوت سرخ چوبهای ان محمل از در سفید باشد و بر سر
علی ع تاجی باشد از نور که او را هفتاد گوشه باشد و در هر گوشه یکدانه یاقوت سرخ نصب کرده باشند که روشنائی دهد راکب خود را
تا سه روز و دو جامه سبز از حلهای بهشت پوشیده باشد و در دستش لوای حمد و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله اهل محشر همه گویند این نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش خدا پس منادی ندا کند از بطنان عرش که این نه ملک مقرب و نه
نبی مرسل و نه حامل عرش این علی بن ابیطالب است که وصی رسول رب العالمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین است
بیستم ایضا موفق بن احمد در کتاب خود از سلمان محمدی روایت کرده است که وقتی بخدمت رسول خدا ص رفتم دیدم که حسین ع
بر بالای ران خود نشانیده و چشم و دهن او را بوسه میداد و میفرمود تو سرور و پسر سروری و برادر سروری و پدر سرورانی و تو امامی
و پسر امام و برادر امام و پدر امامانی و تو حجت خدائی و پدر حجتهای خدائی که نه امام از صلب تو اند و نهمی ایشان قائم ایشانست **بیست
و یکم** ایضا موفق بن احمد باسناد خود از ابو سلیمان راعی رسول خدا ص اورده است که از انحضرت شنیدم که فرمود در شبی که مرا بمعراج
بردند پروردگار جلیل جل جلاله بمن فرمود امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی اقرار اورد رسول خدا بانچه از پروردگار بسوی
او نازل شده است من عرض کردم و المؤمنون یعنی و مؤمنان هم اقرار اوردند فرمود راست گفتی یا محمد کرا خلیفه و جانشین خود کرده برای امت
خود عرض کردم بهترین ایشانرا فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی فرمود یا محمد توجه کردم بسوی زمین و ترا از اهل زمین اختیار کردم
و جدا کردم از برای تو نامی از نامهای خودم که یاد نشوم در جائی مگر اینکه تو با من یاد شوی من محمودم و تو محمدی باز نظر کردم و علی را اختیار

و پسر
حجت خدائی و
برادر حجت خدا
ئی ام

کردم و جدا کردم از برای او نامی از نامهای خود نام من علی است و نام او علی است یا محمد خلق کردم نور علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از نور
حسین از نور خود بعد از آن ولایت شما را بر همه اهل آسمانها و زمینها عرض کردم هر که قبول ولایت شما کرد از اهل ایمان شد و هر که رد کرد
پیش کرفت در زمره کافران داخل کردید ای محمد اکر بنده از بندکان من بندکی کند تا آنکه اعضای بدنش از هم پاشیده شود یا آنکه مانند
ریسمان پوسیده کردد بعد از آن بیاید بسوی من و انکار کند ولایت شما را اکنا او را نمی آمرزم تا اقرار بولایت شما کند ای محمد میخواهی
که ایشانرا ببینی عرض کردم بلی فرمود بجانب راست عرش نظر کن چون نظر کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و اولاد حسین را
تا مهدی علیهم السلام در جای سطح همواری از نور ایستاده و نماز میکذارند و حضرت مهدی در میان ایشان مانند ستاره
درخشنده فرمود ای محمد اینان حجتهای منند در روی زمین و مهدی انتقام کشنده عترت تو است از دشمنان ایشان و بعزت و جلال
خودم سوکند که مهدی حجت واجب دوستان منست و انتقام کشنده است از دشمنان من **بیست و دوم** ایضا موفق بن احمد
باسناد سابق از سعید بن جبیر از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود من بشما از حوض خود وارد کردم
و تو یا علی از آن حوض ساقی خواهی بود و حسن دور کننده دشمنان است از آن حوض و حسین امر کننده است که بعد از آن بحمید و فلان
سیراب کنند و علی بن الحسین نیز دور کننده دشمنان است یعنی قسمت هر کس از آب معین نماید و این کار تا زنجام بر کردند و محمد بن علی
تا شرب یعنی مرتب سازد که اهل محشر میرون آورد و وارد صحرای محشر کند و جعفر بن محمد سابق است یعنی اهل محشر است که نوح نوح
و جوق جوق مردم را تا بجایگاه خود برد و موسی بن جعفر مجیب دوستان و دشمنان است یعنی شمار شده ایشان است و قامع منافقین
یعنی زینت منافقانرا از بیخ و بن بر کند و علی بن موسی زینت دهنده مؤمنان است و محمد بن علی فرود آرنده اهل بهشت است در درجات
و منازل ایشان و علی بن محمد خطیب شیعیان است و تزویج ایشان یعنی حور العین برای ایشان خطبه کند و برای ایشان تزویج کند
و حسن بن علی چراغ اهل بهشت که اهل بهشت بنور او روشن کردند و مهدی شفیع اهل بهشت در زمانی که حق تعالی قبول شفاعت
از احدی نکند مکر از برای کسی که راضی باشد از او **بیست و ششم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است باسناد خود
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود کسی که خشنود کردد باینکه زنده شود و زنده کند مثل زندکی من و بمیرد مثل مردن من و جای کیرد
در بهشتی که حق تعالی درختهای آنرا بدست قدرت خود نشانده است باید که علی را دوست دارد و پیروی کند امامان بعد از من را که اهل بیت و
عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و حق تعالی بایشان فهم و علم کرامت فرموده است و وای بر آنکسانیکه تکذیب کنند فضل ایشانرا
از امت من که قطع میکنند از ایشان پیوند مرا خدا روزی نکند بایشان شفاعت مرا **مؤلف کوید** ابن ابی الحدید که از مشایخ
علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه از ابو نعیم حافظ احمد ابن عبد الله الاصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء این حدیث را نقل کرده است
بیست و چهارم ابراهیم بن محمد حموینی ایضا باسناد خود از حضرت امام موسی کاظم از پدران بزرکوارش از حضرت رسول خدا
روایت کرده است که آنحضرت فرمودند هر که بخواهد چنک زند بدین من و بکشتی نجات در آید و از طوفان ضلالت خود را برهاند بعد از من
باید که بعلی اقتدا کند و دشمنان او را دشمن دارد و دوستان او را دوست دارد زیرا که علی وصی منست و خلیفه من بر امت من در زمان
حیات من و بعد از ممات من و او امام هر مسلم و امیر هر مؤمن است بعد از من قول او قول من است و امر او امر من و نهی او نهی من و تابع او تابع
من و یاور او یاور من است و خوار کننده او خوار کننده من بعد از آن فرمود کسی که از علی دوری کزیند در روز قیامت مرا نبیند و من
او را نبینم و کسیکه با علی طریقه مخالفت ورزد خدا بهشت را بر او حرام کرداند و جای او آتش جهنم خواهد بود و
کسیکه خوار کند علی را حق تعالی در روز عرض اکبر او را خوار کرداند و کسیکه علی را یاری کند چون با خدا ملاقات کند او را یاری
کند و با او تلقین فرماید حجتی که چون از اعمال او سؤال کنند بآن حجت ایشانرا جواب کوید پس آنحضرت فرمود و حسن و حسین هر دو امام
امت منند بعد از پدر ایشان و سیدان جوانان اهل بهشتند و مادر ایشان سیده زنان عالمیانست و پدر ایشان سید اوصیاست
و نه نفر از اولاد حسین امامان و پیشوایان باشند نهمی ایشان قائم است که از اولاد من است طاعت او طاعت منست و معصیت او
معصیت من بخدا شکایت میکنم از دست کسانی که انکار کنند فضیلت او را ولادم او کسانی که ضایع کنند حرمت ایشانرا بعد از من و
خدا بس کافی است از برای عترت من و امامان امت من که ولی و یاور ایشان باشد و انتقام کشد از کسانی که حق ایشانرا انکار کرده اند
وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ یعنی زود باشد که بدانند کسانی که ظلم و ستم کردند که بچه مکان بازکشت کنند و ناچار

کار ایشان چه خواهد شد **فقیر کوید** این حدیثی که نقل کردیم از احادیث علمای عامه بود و فحول و اعیان ایشان خود آنرا نقل کرده اند و هر
کسیکه بهره از انصاف داشته باشد اکر مضامین اینها را بنظر دقت نکرد و از روی تأمل بکتب آنها رجوع خواهد دانست که همه آنها مطابق با مذهب شیعه
اثنی عشریه است و هیچ خلافی نیست بل المخالفون من عوام العامة فی ضلال مبین و خسران عظیم زیرا که اکثر علماء مخالفین نقل کرده اند و اعتماد
بآن نموده اند و همه حکم بصحت آن کرده اند و این عین اعتقاد اثنی عشریه است **بیست و پنجم** ایضا حموینی باسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده
که رسول خدا فرمود کسیکه دوست دارد که زنده باشد زندکانی من و بمیرد بمردن من و در بهشت جاودان که خدا بمن وعده داده است
و بید قدرت خود درختهای آنرا نشانده ساکن شود باید که علی بن ابیطالب را دوست دارد زیرا که هرکز علی شما را از راه راست بیرون نمیبرد
و هرکز شما را بکمراهی داخل نکند **بیست و ششم** حموینی ایضا باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از عمار یاسر شنیدم که کفت
خدا فرمود یا علی حق تعالی زینت داد ترا بزینتی که هیچیک از بندکان خود را بزینتی لذیذتر از آن زینت نداده زینتی که محبوبتر از آن در نزد او و آن زینت
زهد در دنیاست حق تعالی ترا چنان قرار داده است که از زخارف دنیا هرکز بدنیا رغبت نکنی و دنیا نیز از تو چیزی نکیرد و ترا کرامت فرموده است
بدوستی مساکین تا اینکه راضی باشی که ایشان پیرو تو باشند و راضی باشند که تو امام ایشان باشی **شعر** اَنْتَ الْغَنِیُّ عَنِ الدُّنْیَا
وَزُخْرُفِهَا اِذْ اَنْتَ سَامٍ عَلَی مَا فِی قُوَی الْبَشَرِ **مؤلف کوید** این حدیث مکرر شده در این باب زیرا که طرق و اسانید آن
مختلف است و این حال هر کثیر است که در روایات عامه و خاصه مکرر ذکر شده است **بیست و هفتم** ایضا حموینی باسناد خود از
جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که کفت روزی در خدمت پیغمبر بودم در یکی از باغات مدینه و دست علی در دست آنحضرت بود
بدرختهای خرما میکذشتیم آن درخت بزبان آمد و باواز بلند کفت هذا محمد سید الانبیاء و هذا علی سید الاوصیاء یعنی این محمد است
که سید و پیغمبر است و این علی است که سید و سرور اوصیا است پس بدرختهای خرمای دیکر رسیدیم آن درخت نیز باواز بلند کفت
هذا المهدی و هذا الهادی پس بدرخت خرمای دیکر رسیدیم باواز بلند کفت هذا محمد رسول الله و هذا علی سیف الله یعنی این محمد
رسول خداست و این علی شمشیر خدا است پیغمبر بجانب علی ملتفت شد و فرمود یا علی نام این درخت را صیحانی بکذار یعنی نام کنید
و از آن روز آن درخت و آن خرما را صیحانی کویند نظر بآن فریاد و صیحه که از آن درخت در آن روز برآمد **بیست و هشتم** ایضا حموینی
باسناد خود از سلیم روایت کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین بخدمت رسول خدا آمد چون چشم آنحضرت بر او افتاد فرمود مرحبا
بسید المسلمین و امام المتقین یا امیر المؤمنین چون آنرا شنید خدا را حمد کرد و او را شکر کفت بعضی از حضار باو کفتند چه بود این
شکری که کردی فرمود حمد کردم خدا را بآنچه بمن کرامت کرده است و توفیق شکر خواستم از او بر آنچه بمن عطا فرموده و سؤال کردم از او که
زیاده از این نعمت را روزی بمن بدارد **بیست و نهم** ایضا حموینی باسناد خود از رسول خدا روایت کرده است که حق تعالی در شب معراج
وحی فرستاد بسوی من درباره علی سه خبر انه سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین طبرانی کفته است و روایت نکرده است این حدیث
از بلال بن ابی حمید و روات مکر عیسی بن سواده و مجاشع بن عمرو خود منفرد از عیسی نقل کرده است **سی ام** ایضا حموینی باسناد خود
از انس بن مالک روایت کرده است که وقتی رسول خدا طلب ابو برزه اسلمی فرستاد پس باو فرمود و من کوش میدادم ای ابو برزه پروردکار
عالمیان جل شانه با من عهد کرده است درباره علی باینکه او رایت هدایت است و منار ایمان است که با و طریق ایمانرا در یابند و امام دوستان
منست و نور هر کسی است که مرا اطاعت کند ای ابو برزه علی بن ابیطالب در روز قیامت امین منست بر کلیدهای خزاین پروردکار من
و لوای حمد در دست او خواهد بود **سی و یکم** ایضا حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی من شهر
حکمتم و تو در آن شهری و کسی داخل شهر نشود مکر از در آن دروغ کفته است آنکه کمان کند مرا دوست داشته و حال آنکه ترا دشمن دارد زیرا که تو
از منی و من از توام کوشت تو از کوشت منست و خون تو از خون منست و روح تو از روح منست باطن تو از باطن من است و ظاهر تو از ظاهر من
و تو امام امت منی و تو خلیفه و جانشین منی بر امت من سعادتمند کسی است که ترا اطاعت کند و شقی و بدبخت کسی است که ترا مخالفت کند
سودمند است کسیکه ترا دوست دارد و زیانکار است کسیکه ترا دشمن دارد رستکار است کسیکه بتو پیوسته و هالک است کسیکه از تو
دوری جسته و مثل تو و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند غرق کردید و مثل
شما ائمه بعد من مثل ستارکانست که هر یک غروب کرد دیکری بجای او طلوع کند تا روز قیامت **سی و دوم** ایضا حموینی باسناد خود
روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر شنیدم که میفرمود نحن جنب الله شیخ صدوق کوید یعنی ما نزدیکان خدائیم یا آنکه ما طاعت خدا

و هر دو معنی تواند بود و این دو معنی از شیخ در لفظ جنب الله در مجمع نقل کرده است و فرموده ماییم بندگان خالص خدا و ماییم که میراث
انبیاء نزد ما است و ماییم امنای خدا و ماییم حجتهای خدا و ماییم پایه‌های ایمان و ستونهای اسلام و ماییم رحمت خدا بر خلق بما افتتاح
ابتدا کرد و بما تمام خواهد کرد دنیا را و ماییم پیشوایان هدایت و ماییم چراغهای مردم در تاریکیها یعنی گمراهی و ماییم منارهای هدایت و ماییم
سابقون و ماییم آخرون شعر یا آیة الله بل یا فتنة البشر یا غایة الدهر بل یا منتهی العدد یا اولا آخرا نورا و معرفة و یا [illegible]
فی العین و الاثر فقیر گوید مراد از سابقون و آخرون میتواند بود که پیش از همه ما بودیم که خدا اول ما را خلق کرد و بعد از همه ما باشیم که خدا ما را خواهد
گرد یا آنکه ماییم اول مخلوق خدا و ماییم آخر کسی که در دنیا باشیم بعد از همه کس و علما این لفظ را در خصوص ائمه علیهم السلام بسی و شش معنی
کرده‌اند و در بعضی تفاسیر متعرض شده‌اند هر که طالب باشد رجوع کند و فرموده ماییم علم برپا شده حق هر که بما چنگ زد بحق رسید
و هر که از ما تخلف ورزید هلاک شد ماییم قائد غر محجلین ماییم برگزیدگان خدا و ماییم راه واضح و ماییم راه راست بسوی خدا و ماییم نعمت
خدا بر خلق و ماییم منهاج خدا و ماییم معدن نبوت و ماییم موضع رسالت و ماییم محل آمد و شد ملائکه و ماییم چراغ روشن برای کسیکه
طلب روشنایی کند از ما و ماییم نماینده راه مر کسی را که هدایت یابد و ماییم هدایت کنندگان بسوی بهشت و ماییم عروه‌های اسلام یعنی
حلقه‌های محکم و ماییم جسرها و پلها که هر که بر آنها گذرد … بر او پیشی نگیرد و کسیکه از آنها تخلف ورزد هبا شود و ماییم سنام اعلی
یعنی درجات عالیه بسبب ما فرو میفرستد حق تعالی رحمت خود را و بسبب ما باران داده میشوید … و ماییم که بسبب ما حق تعالی عذاب را از شما بر میدارد کسیکه
ما را شناخت از روی بصیرت و بحق ما عارف شد و با ما … کرد او از ما است و با ما خواهد بود سی و ششم ابن بابویه
باسناد خود از حسین بن علی ع آورده است که رسول خدا ص فرمود فاطمه شور دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور چشم
من است و امامان از اولاد او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده شده میان خدا و خلق و کسیکه بایشان چنگ زد نجات یافت و کسیکه
از ایشان تخلف ورزید هلاک گردید سی و چهارم حموینی که از اعیان و فحول علمای عامه است و نزد همه جمهور ایشان مقبول القول است
خود از سلیم بن قیس هلالی آورده است که گفت حضرت امیرالمؤمنین علی ع را دیدم در مسجد رسول خدا ص در ایام خلافت عثمان … جماعتی
گرد آمده بودند … و از فضل قریش و سبقت ایشان باسلام و هجرت ایشان با رسول خدا ص از مکه معظمه سخن میراندند و آنچه رسول
خدا ص درباره ایشان فرموده است که الائمة من قریش یعنی امامان از قریش اند و فرموده است که الناس تبع لقریش و القریش ائمة العرب
یعنی مردم پیروان قریش اند و قریش پیشوایان عرب اند و فرموده است لا تسبوا القریش یعنی قریش را دشنام مدهید و فرموده است که قوت هر قریشی
دو مرد از غیر قریشی است و فرموده است که کسیکه دشمن دارد قریش را خدا او را دشمن دارد و فرموده است کسیکه بخواهد ذلت
و خواری قریش را خدا او را خوار و ذلیل گرداند و همچنین ذکر انصار و فضل ایشان و سبقت ایشان در اسلام و یاری ایشان پیغمبر را
و جان نثاری ایشان در راه خدا و آنچه خدای تعالی ایشان را در قرآن ستایش کرده و آنچه رسول خدا ص در حق ایشان فرموده است و ذکر
مینمودند آنچه را که رسول خدا ص در حق سعد بن عباده فرموده است که چون شهید شد فرمود غسل الملائکة یعنی ملائکه او را
غسل دادند و هیچ چیز از فضل انصار باقی نگذاشتند حتی آنکه میگفتند هر طایفه از ما فلان و فلانست و قریش گفتند رسول خدا
از ما است و حمزه و عبیده بن الحرث و زید بن حارثه و ابوبکر و عمر و عثمان و ابو عبیده و سالم مولی حذیفه و عبد الرحمن بن عوف
از قریش بودند و باقی از اهل فضل احدی را نگذاشتند مگر آنکه او را نام بردند و در آن مجمع زیاده از دویست نفر حاضر بودند از جمله علی بن ابی طالب ع و سعد بن
وقاص و عبد الله بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبه و ابن عمر و حسن و حسین و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد
الله بن جعفر بودند و از انصار ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و محمد بن مسلم و قیس بن سعد بن
عباده و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی و ابو لیلی و پسرش عبد الرحمن با او بود و در پهلوی او نشسته بود
خوشرو … بود پس ابو الحسن بصری آمد و پسرش حسن بصری با او بود و او جوانی بود نیکو صورت میانه قامت راوی گوید نظر کردم
بسوی او و بسوی عبد الرحمن پسر ابو لیلی و ندانستم کدام یک از ایشان نیکوتر است … بود که حسن نیکوتر و بلندتر بود
مقوله سخن ایشان از اول روز تا وقت ظهر و عثمان در خانه خود بود و از این اجماع مردم و سخنان ایشان هیچ خبری نداشت و علی بن
ابیطالب ع و اهل بیت او همه ساکت بودند تا آنکه جماعت قریش و انصار بآنحضرت عرض کردند چرا سخن نمیگویی فرمود این دو طایفه ذکر فضل
خود کردند و همه حق گفتند و لکن من از شما میپرسم ای گروه قریش و انصار که این فضل را حق تعالی بسبب کی بشما ارزانی داشت آیا بخود شما از رو

داشت یا بطایفه و قبیله شما و یا بخانواده شما همه گفتند حق تعالی بسبب محمد این فضل را بما کرامت فرمود و بر ما منت نهاد نه بخود ما
و نه بطایفه ما و نه بخانواده ما حضرت فرمود راست گفتید ای گروه قریش و انصار آیا میدانید که آنچه بشما رسیده است از خیر دنیا و
آخرت از ما اهل بیت است نه از غیر ما و پسر عمم رسول خدا فرمود من و اهل بیتم نوری بودیم که گردش میکردیم در برابر حق تعالی پیش
از آنکه بیافریند آدم را بچهارده هزار سال و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب او جای داد و او را بزمین فرود آورد پس آن نور را در کشتی
گذاشت در صلب نوح بعد از آن آن نور را در آتش برد در صلب ابراهیم بعد از آن حق تعالی پیوسته آن نور را نقل میکرد از اصلاب کریمه بار
طاهره و از ارحام طاهره باصلاب کریمه از پدران و مادران پاک و یک نفر از ایشان هرگز بزنا آلوده نشده بود چون حضرت این سخنان
فرمود کسانیکه سبقت در اسلام و خدمتی در یاری دین بودند و آنها که در جنگ بدر و احد حضور داشتند همه تصدیق کردند و
گفتند ما خود این سخنان را از رسول خدا ص شنیده‌ایم و بگوش خود شنیده‌ایم پس حضرت فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که
خدای تعالی تفضیل داده است سابق را بر مسبوق در آیات چند از قرآن و هیچکس از امت سبقت بر من نگرفته است باسلام و یاری دین
گفتند بلی میدانیم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که چون آیه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار و آیه والسابقون
السابقون اولئک المقربون نازل شد از رسول خدا ص پرسیدند فرمود حق سبحانه و تعالی این دو آیه را بفخر انبیا و اوصیای ایشان فرو
فرستاده و من افضل انبیا و رسلم و علی بن ابیطالب ع وصی من افضل اوصیاء است گفتند میدانیم فرمود پس شما را قسم بخدا میدهم آیا
میدانید که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد و همچنین آیه انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون فرود آمد و همچنین آیه لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤ
منین ولیجة نازل شد مردم بحضرت رسول خدا عرض کردند یا رسول الله این آیات در شان … رسول خدا ص بخصوص نازل شده اند یا در شان همه
بعموم در آن هنگام خدای عزوجل امر کرد رسول خدا را که اعلام کند مردم را که اولو الامر ایشان کیانند و معنی ولایت را از برای ایشان بیان نماید
چنانکه نماز و زکوة و حج را برای ایشان بیان کرده بود و مرا در روز غدیر خم نصب کرد و خطبه خواند و فرمود ایها الناس خدای تعالی مرا
بپیغامی فرستاده بسوی شما که دلم از آن تنگ آمد و گمان کردم که اگر آن پیغام را بشما برسانم مرا تکذیب کنند تا آنکه خدای تعالی مرا تهدید کرد که یا برسانم
برسانم و اگر نرسانم مرا عذاب کند پس امر کرد … ندا کردند و مردم همه جمع شدند پس خطبه خواند و فرمود ایها الناس آیا میدانید
که خدای تعالی آقا و صاحب اختیار منست و من آقا و صاحب اختیار مؤمنانم و من اولی ام بامور ایشان از خود ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله
آنوقت حضرت رسول ص بمن فرمود برخیز یا علی من برخاستم رسول خدا ص فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه پس سلمان برخاست و عرض کرد یا رسول الله چه ولایتی فرمود ولایتی مثل ولایت من هر کرا که من اولی ام باو از خود او پس علی اولی است
باو از خود او پس خدای تعالی نازل کرد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و ترجمه همه آیات سابقا
گذشت چون این آیه نازل شد رسول خدا ص گفت الله اکبر تمامی نبوت من و تمام دین خدا بولایت علی بن ابیطالب بعد از من پس ابوبکر
و عمر از جای برخاستند و عرض کردند یا رسول الله این آیات خاص در شان علی ع نازل شده فرمود بلی در شان او و اوصیای من تا روز
قیامت عرض کردند یا رسول الله اوصیای خود را از برای ما بیان کن فرمود علی ع که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من است در امت
من و ولی و آقای هر مومنست بعد از من و بعد از او دو پسرم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد فرزندم حسین ع یکی بعد از دیگری
که پیوسته قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند از قرآن جدا نمیشوند و قرآن نیز از ایشان جدا نمیشود تا آنکه وارد شوند بر حوض کوثر
در روز محشر همه گفتند بلی میدانیم و از رسول خدا بالمشافهه شنیدیم و آنچه گفتی همه حق و صدق است و بعضی گفتند ما از این یاد
یاد داشتیم و تمام آنچه فرموده بود بخاطر نداریم و این کسانی که یاد دارند و گواهی میدهند همه نیکان و فضلای ما هستند حضرت
امیرالمؤمنین ع فرمود همه مردم در حفظ اخبار مساوی نیستند و لکن من سوگند میدهم کسانی را که این حدیث را از رسول خدا ص یاد دارند
از جای خود برخیزند و خبر دهند مردم را بآنچه رسول خدا ص درباره من فرموده است پس زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار برخاستند و گفتند ما گواهی میدهیم که یاد داریم که رسول خدا ص در وقتی که بر بالای منبر ایستاده بود و تو در پهلوی
او بودی میفرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی امر کرده است مرا که نصب کنم از برای شما امام شما و قائم بامور شما را بعد از خودم و وصی
و خلیفه خود را آنکسی را که حق تعالی واجب گردانیده است بر زمره مؤمنان اطاعت او را و اطاعت او را مقرون باطاعت خود و اطاعت من

فرموده و شما را امر فرموده است بولایت او و من در این باب بپروردگار خود عرض کردم که از طعن منافقان اندیشه دارم و بیم آن دارم
که مرا در این باب تکذیب نمایند حقتعالی مرا تهدید کرد و امر کرد که یا بشما برسانم و اگر بشما نرسانم مرا عذاب کند ایها الناس حقتعالی امر
کرده است شما را در کتاب خود بنماز و من آنرا برای شما بیان کردم و امر کرد شما را باداء زکوة و روزه داشتن و حج بیت الله الحرام و همه
اینها را برای شما بیان کردم و تفسیر نمودم و شما را امر کرده است بامر او و قبول ولایت و من شما را گواه میگیرم که ولایت علی که حقتعالی شما
را بان امر فرموده است مخصوص این مرد است و دست خود را بر سر علی ع گذاشت و فرمود و از برای دو پسر او است بعد از او و از برای
اوصیای منست بعد از ایشان که از اولاد ایشان باشند که از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود تا روزی که بر حوض من
وارد شوند ایگروه مردم بیان کردم از برای شما آنرا که احکام خدا را بعد از من کی بشما کند و شما را از معاصی باز دارد و بیان
کردم امام شما و دلیل و هادی شما را و او برادر من علی بن ابیطالب ع است و او در میان شما بمنزله من است در میان شما حضرت فرمود
پس تقلید کنید او را در امور دین خود و او را اطاعت نمائید در جمیع امور که آنچه حقتعالی مرا از علم و حکمت تعلیم کرده است همه نزد
او است از او بپرسید آنچه شما را مشکل افتد و از او یاد گیرید آنچه را که نمیدانید و همچنین از اوصیای و بعد از او و با ایشان یاد مدهید
و بر ایشان پیشی مگیرید و از ایشان باز پس نمانید زیرا که ایشان با حق اند و حق با ایشان است نه ایشان از حق جدا میشوند و نه حق از ایشان جدا
این را گفتند و نشنیدند سلیم میگوید حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود ایگروه مردم یاد دارید که چون آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل شد رسول خدا ص من و فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را گرد آورده و جامه بر روی ما انداخت
و عرض کرد خداوندا ایشان اهلبیت منند و پاره تن منند بدرد می آورد مرا آنچه ایشان را بدرد می آورد و مجروح میکند مرا
آنچه ایشان را مجروح میکند پس دور گردان خداوندا از ایشان رجس را یا لوث و پاکیزه گردان **فقیر گوید** مراد از رجس
شک و عصیان است و در آخر حدیث تحقیق مجملی از معنی عصیان ایشان خواهد شد انشاء الله ام سلمه عرض کرد یا رسول الله مرا نیز با ایشان داخل
کن فرمود تو عاقبت امرت بخیر خواهد بود و این آیه نازل نشده است مگر در حق من و برادرم علی ع و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین و نه نفر
از اولاد فرزندم حسین خاصه و احدی با ما در این آیه شریک نیست غیر از تو **فقیر گوید** این لفظ غیر از تو ظاهرا از احادیث شیعه
نیست و این فقره خالی از اشکالی نخواهد بود چون کلام حضرت باینجا رسید همه گفتند ما گواهی میدهیم بانکه ام سلمه ما را باین حدیث
خبر داد و ما از رسول خدا ص سؤال کردیم از آنچه ام سلمه گفته بود و او نیز چنانکه فرمود که از ام سلمه شنیده بودیم پس حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود
شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین نازل شد سلمان عرض کرد یا رسول
الله ص این آیه عام است یا خاص فرمود مامورند آن عام است و شامل همه مومنان است ولیکن صادقین خاص است و مراد علی بن ابیطالب است
و اوصیای من بعد از علی ع تا روز قیامت همه گفتند بلی میدانیم حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا یاد دارید که در غزوه
تبوک برسول خدا ص عرض کردم چرا مرا در مدینه میگذاری و همراه غزا نمیبری فرمود یا علی بتحقیق که مدینه اصلاح نمیپذیرد مگر بمن یا بتو و تو از
من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد همه گفتند بلی میدانیم حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا
یاد دارید که چون در سوره حج یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر تا آخر سوره نازل شد سلمان از جای خود برخاست
و عرض کرد یا رسول الله چه کسانند اینها که تو بر ایشان گواهی و ایشان بر مردم و حقتعالی ایشان را برگزیده و تنگی نگرفته بر ایشان در دین خود
و توسعه داده در آن مانند توسعه دادن ملت ابراهیم کرده و حرجی نبوده در دین از تکلیف ما لا یطاق حضرت پیغمبر فرمود مقصود الهی
سیزده نفر است بخصوص نه سایر امت من سلمان عرض کرد یا رسول الله ایشان را بیان فرما حضرت فرمود برادرم علی ع و یازده نفر از اولاد
من همه گفتند بلی میدانیم حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود شما را قسم بخدا میدهم یاد دارید که روزی رسول خدا ص خطبه میخواند و آن
آخر خطبه او بود که بعد از آن دیگر خطبه نفرمود پس فرمود ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا
بهما لن تضلوا فان اللطیف الخبیر عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ایگروه مردم میگذارم در میان شما دو چیز نفیس
یا دو چیز سنگین را که آن کتاب خدا و عترت من است پس چنگ زنید باین دو چیز تا هرگز در ضلالت نیفتید و گمراه نشوید که خداوند دانا
بمصالح عباد است مرا خبر داده و با من عهد کرده است که این دو چیز از هم جدا نشوند تا آنکه در روز قیامت بر حوض من وارد شوند عمر بن
خطاب خشمناک از جای برخاست و عرض کرد یا رسول الله همه اهل بیت چنین اند فرمود نه بلکه عترت من که اوصیای منند اول ایشان

من است و وزیر و وارث و خلیفه منست در امت من و آقای هر مومن و مومنه است بعد از من و او اول اوصیای من است پس فرزندم حسن
پس فرزندم حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین هر یک بعد از دیگری تا وقتیکه وارد شوند بر حوض من و ایشان گواهان خدایند
در روی زمین و حجتهای خدایند بر خلق و ایشان خزانهای علم و معدنهای حکمت الهی اند هر که ایشانرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده
و هر که معصیت ایشان کند معصیت خدا کرده همه گفتند ما شهادت میدهیم که رسول خدا ص این سخنانرا فرمود بعد از آن حضرت امیر
المؤمنین ع شروع کرد باینگونه سؤالات و در هر فقره ایشانرا قسم میداد و طول داد کلام خود را تا آنکه همه مناقب خود را بیان کرد و آنچه
از پیغمبر رسول خدا ص در حق آنحضرت فرموده بود گفت ایشان همه تصدیق او کردند و شهادت دادند بانکه آنچه گفت حق و صدق است
فقیر گوید علمای امامیه رضوان الله علیهم اتفاق دارند بر عصمت اهل بیت از جمیع گناهان و آنچه در بسیاری از ادعیه خصوصا
در دعاهای صحیفه کامله اعتراف بگناهان از ائمه واقع شده و در بعضی از احادیث ایشان موهم صدور معصیت است وارد شده آنها
بچند وجه تاویل کرده اند و ما در اینجا اکتفا میکنیم بانچه شیخ علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه گفته است که چون اوقات ایشان بتمام
بیاد خدا مصروف و خاطر ایشان بملأ اعلی مشغول است پس گاهی که از آن مرتبه نزول کنند و بخوردن و آشامیدن مشغول گردند این
مباحات را گناه دانند و معصیت شمارند و از آن استغفار کنند چنانچه خادم و عبید از ارباب دنیا هرگاه در حضور آقای خود متوجه
باین امور شوند یعنی خوردن و آشامیدن البته مورد ملامت خواهند بود و از آن عذر خواهند خواست و در محل خود زیاده از این در مطلب
شرح و بسط خواهم داد انشاء الله **سی و پنجم** ایضا حمویی باسناد خود از اصبغ بن نباته از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم
که میفرمود من و علی ع و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین همه مطهر و معصومیم **سی و ششم** ایضا حمویی باسناد خود از ابن عباس
روایت کرده است که یهودی نعثل نام بخدمت رسول خدا ص آمد و گفت یا محمد ص سؤال میکنم تو را از مسائلی چند که مدتها است در سینه
من میخلند اگر مرا از آنها جواب گوئی بدست تو اسلام آورم حضرت فرمود سؤال کن ای ابو عماره گفت ای محمد ص خدا را از برای من وصف کن حضرت
فرمود خدا را وصف نتوان کرد مگر بانچه خود وصف خود کرده و چگونه وصف کنم خدائی را که همه وصفها از ادراک آن عاجزند و وهمها
و عقلها از رسیدن باو و خیالات از تحدید او و دیدهها از احاطه باو قاصرند و او والاتر و بزرگتر و عظیمتر است از آنکه وصف کنندگان
او را وصف کنند خدا دور است از همه چیزها در نهایت نزدیکی بانها و نزدیک است بهمه چیزها در نهایت دوری از آنها چگونگی را او چگونه
کرده است پس نتوان گفت چگونه است و کجا را او کجا کرده است پس نمیشود گفت کجا است ذات حقتعالی از کیف و این بریده شده است
چون نتوان گفت که چون است و کجا است و او احد است و صمد یعنی یگانه است و پناه همه محتاجانست چنانچه خود را وصف فرموده و وصف
کنندگان بنهایت نعت او نرسند لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یعنی نزاده است چیزی را و زائیده نشده است از چیزی و نبوده است و
نخواهد بود مر او را امثالی و شبیهی و نظیری و همتائی نه در ذات و نه در صفات نعثل گفت راست گفتی مرا خبر ده از آنچه گفتی که خدا یکی است
و او را شبیهی نیست چگونه خدا یکی است و انسان هم در نوع خود یکی است پس یکی بودن خدا نیز مثل یکی بودن انسان است حضرت رسول ص
فرمود حقتعالی واحد است یعنی در معنی یکی است و یکی انسان یکی است که در معنی دو تا است زیرا که انسان مرکب است از جسمی و عرضی و بدنی
و روحی و این تشبیه نیست مگر در معنی تنها نعثل گفت راست گفتی مرا خبر ده از وصی خود که کیست زیرا که نیست پیغمبری مگر آنکه او را
وصیی است و پیغمبر ما موسی یوشع بن نون را وصی خود کرد حضرت فرمود بلی وصی من و خلیفه من بعد از من علی بن ابیطالب است و بعد از او
دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین همه امامان نیکوکارند نعثل گفت نامهای ایشانرا از من بخوان فرمود
بلی چون حسین از دنیا بگذرد پسرش علی امام است و چون علی بگذرد پسرش محمد ع امام است و چون محمد از دنیا رود پسرش جعفر ع امام خواهد
بود و چون جعفر رحلت کند پسرش موسی ع و چون موسی از دنیا وداع کند پسرش علی است و چون علی ع بسبیل حق رحلت کند پسرش
محمد است و چون محمد بسوی عالم باقی شتابد پسرش علی است و چون علی از دنیا رحلت فرماید پسرش حسن است و چون حسن را اجل
محتوم در یابد فرزندش حجة بن الحسن امام عصر است و این دوازده نفر امامان بعدد نقبای بنی اسرائیل باشند نعثل پرسید جای ایشان
در بهشت کجا خواهد بود حضرت فرمود با من خواهند بود در مرتبه و منزلت من نعثل گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول
الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک یعنی گواهی میدهم که ایشان که نام بردی اوصیای تواند بعد از تو و آنچه را که یافتم خبر ایشانرا در
کتب پیشینیان دیده ام و در وصیتهای موسی بن عمران که بما کرده بود خوانده ام که چون آخر الزمان شود پیغمبری خارج

خدا تعالی آید که نام او احمد است و او خاتم پیغمبران است و بعد از و پیغمبری نخواهد آمد و بیایند از صلب او امامانی نیکوکار بعد از او به عدد اسباط
راوی گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله با بنی عماره فرمود اسباط را می‌شناسی گفت بلی ایشان دوازده نفر بودند اول ایشان لاوی پسر برخیا بود و او چندگاه
از میان بنی اسرائیل غایب شد بعد از آن ظهور کرد و حق تعالی دین خود را بدست او آشکار گردانید بعد از آنکه پوشیده شده بود آن دین و پادشاه
آن زمان که نام او قرسیطا بود جنگ کرد و او را کشت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خواهد شد در میان امت من آنچه در بنی اسرائیل شده حذو النعل
بالنعل والقذة بالقذة یعنی مانند یکتای کفش که باندازه تای دیگر است و مانند یک پر تیر کمان که باندازه پر دیگر است و فرزند دوازدهم
من از میان امت من غایب شود و بیاید زمانی بر امت من در میانی که نماند در میان مردم از اسلام مگر نامی و نماند از قرآن مگر خطی چون چنین شود
حق تعالی او را رخصت دهد که ظهور نماید و اسلام را آشکار کند و تازه کند از دین آنچه را که کهنه شده پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خوشا حال
کسی که ایشان را دوست دارد و بدا حال کسی که با ایشان دشمنی کند و خوشا حال کسی که با ایشان چنگ زند و با ایشان عمل جوید چون کلام
حضرت باینجا رسید نعلی از جای خود حرکت کرده و در برابر رسول خدا صلی الله ایستاد و این ابیات را موزون کرده و برخواند صلی الاله ذو
العلی علیک یا خیر البشر یعنی درود خداوند صاحب مرتبه بلند و افرشته بر تو باد ای بهترین بشر انت النبی المصطفی الهاشمی المفتخر
یعنی تویی برگزیده رسول خدای هاشمی نسب فخر و شرف از تو است بکم هدانا ربنا وفیک نرجو ما امر یعنی تویی سوی خود هادی و راهنمای
تو آمده‌ای در این یوم و فردا ومعشر سمیتهم ائمة اثنی عشر یعنی کسانی که نامیدی طلب نام ایشان ستوده امامان اثنی عشر حباهم
رب العلی ثم اصطفاهم من کدر یعنی خداوند شان را ابنقد و جاه و نیکو ذات از هر کدر قد فاز من والاهم وخاب من عادا الزهر
یعنی بود رستگار آنکه شان دوست داشت و زیان دید آنکه دشمن بود اخرهم یسقی الظماء وهو الامام المنتظر یعنی بخشد
تشنگان امام ایشان حجت منتظر عترتک الاخیار لی والتابعون ما امر یعنی همه عترت برگزیده امام خدا را مطیعند فیما امر من کان عنهم
معرضا فسوف تصلاه سقر یعنی هر آنکه که روی تافت از امر شان و را جایگاه نیست جز در سقر **سی و هفتم** ایضا حموینی باسناد خود
از عبدالرحمن بن سالم از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آورده است که پدرم بجابر بن عبدالله الانصاری فرمود مرا با تو کاری است و
که بر تو دشوار نباشد با تو خلوت کنم و از تو سوال کنم جابر عرض کرد هر وقت که بفرمایید مرا میسر است پدرم با او خلوت کرد و با او گفت
ای جابر عرض کرد بلی فرمود خبر ده مرا از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا مشاهده کردی و آنچه که فاطمه بتو خبر
داد که در این لوح نوشته شده است جابر عرض کرد خدا را گواه میگیرم که روزی بخدمت مادرت فاطمه زهرا مشرف شدم در زمان
حیوة رسول خدا صلی الله که او را بولادت فرزندش حسین علیه السلام تهنیت و مبارکباد گویم لوحی سبز نزد او در دستش دیدم که گمان کردم آن لوح
از زمرد است و در آن لوح خطی نوشته دیدم سفید مانند نور آفتاب عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا این
چه لوحی است که در دست تو می‌بینم فرمود این لوحی است که حق سبحانه و تعالی برای پدرم رسول خدا صلی الله هدیه فرستاده است و در این
لوح نام پدرم و نام شوهرم و نام دو فرزندم و نام اوصیای پدرم از اولادم همه نوشته شده است و پدرم بمن عنایت فرموده است که مرا بآن
بشارت دهد جابر عرض کرد مادرت آنرا بمن داد خواندم و صورت آنرا نوشتم پدرم بجابر گفت میتوانی آنرا بمن نشان دهی عرض کرد
بلی پس هر دو بخانه جابر رفتند پدرم صحیفه از پوست نرم بیرون آورد و بجابر فرمود بنسخه خود نگاه کن تا من بخوانم جابر در نسخه خود نگاه میکرد
و پدرم میخواند بعدد یکحرف در میان این دو نسخه خلاف نبود جابر گفت خدا را گواه میگیرم که در این لوح چنین بود که خواندی و آن این است
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد صلی الله علیه و آله نوره وسفیره یعنی این کتابی است از خداوند عزیز حکیم برای
محمد صلی الله که نور خدا است و فرستاده خدا و پیغمبر بشارت دهنده و امیدوارکننده او است و حجاب خدا و دلیل او است و نیز آورد آمد
روح الامین از نزد رب العالمین یا محمد تعظیم کن ای محمد صلی الله نامهای مرا و شکر کن نعمتهای مرا و کفران مکن بخشش و عطاهای مرا منم معبودی
که نیست معبودی مگر من که هلاک کننده جباران و ذلیل کننده ظلم کنندگانم و حاکم روز جزا منم منم خدائی که نیست خدائی مگر من هر که
امیدوار شود باحدی غیر از احسان من و یا بترسد از احدی غیر از عدل من عذاب کنم او را بعذابی که معذب نکرده باشم بآن احدی از عالمیان
پس مرا بندگی نما و بر من توکل کن بدرستیکه من پیغمبری نفرستادم که تمام کنم روزگار عمر او را مگر آنکه برای او وصی قرار دادم و من تو را بر همه
انبیای خود تفضیل دادم و همچنین وصی تو را بر همه اوصیا برتری دادم و اکرام کردم ترا بدو شیر بعد از خود تو و ایشان را معدن
علم خود کردم بعد از سر آمدن زمان پدرشان از دنیا و حسین را خزانه دار وحی خود کردم و او را گرامی داشتم بشهادت و بپایان کار او را

بسعادت

بسعادت و او از همه شهدا افضل است و رتبه و منزلت او نزد خدا از همه بالاتر و با او است کلمه تامه من و نزد او است حجت بالغه من بدوستی
عترت او مردم را ثواب دهم و بدشمنی ایشان خلق را عقاب کنم اول ایشان سید عابدان و زینت گذشتگان اولیای من است و بعد از او پسرش
شبیه جدش پیغمبر محمود محمد است که باقر علم من یعنی شکافنده و معدن حکمت من است و بعد از او جعفر که هلاک شود هر که در او شک
کند و رد بر او رد بر من است حق است این قول از من هر آینه گرامی خواهم داشت جعفر را و او را بشیعیان و انصار و دوستان او خوشنود
گردانم و برگزیدم بعد از جعفر موسی را بعد از فتنه که خلاصی مردم از آن بسیار صعب و دشوار باشد و همه در آن کور و نابینا باشند
زیرا که رشته حکم و تکلیف من بریده نشود و حجت من بر مردم مخفی نماند و دوستان من شقی نگردند کسیکه انکار کند یکی از ایشان را
نعمت من کرده و کسیکه تغییر دهد آیه از کتاب مرا بر من افترا بسته و در آن هنگام که زمان عمر بنده من و دوست و برگزیده من موسی بن جعفر بسر آید
بدا حال کسانی که بمن افترا گویند و امام را انکار کنند بتحقیق که تکذیب کننده هشتمین امام من تکذیب کننده همه اولیای من است و علی
ولی و ناصر من است و او است که بارهای گران نبوت را بر دوش او اندازم و باو عطا کنم قوه کشیدن آنرا او میکشد او را عفریت متکبری
و دفن کنند او را در شهری که آنرا بنده صالح من بنا کرده باشد در پهلوی بدترین مخلوق من حق است این قول هر آینه روشن گردانم چشم علی را
بفرزندش محمد که خلیفه و جانشین او است بعد از او و او وارث علم من است و معدن حکمت و موضع سر من است و او حجت من است بر
بندگان من بهشت را برای او جایگاه گردانیدم و شفاعت او را درباره هفتاد نفر از اهل بیتش که همه مستوجب جهنم باشند قبول کنم
و بسعادت ختم کنم کار فرزندش علی را که ولی و ناصر من است و گواه من است بر خلق من و امین است بر وحی من و بیرون آورم از صلب او
کسی را که مردم را بسوی من دعوت کند و او خازن علم من حسن است پس کامل گردانم او را به پسرش که رحمت خدا است بر اهل عالم و در او است
کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب و خواهند ذلیل شد دوستان من در زمان او و سرهای ایشان را هدیه فرستند مانند سرهای
ترک و دیلم و ایشان را میکشند و میسوزانند و ایشان پیوسته خائف و مضطرب حال و پریشان احوال باشند و زمین از خون ایشان رنگین
کنند و از نوحه و فریاد زنان ایشان بلند شود ایشانند اولیای من حقا با ایشان برطرف کنم هر فتنه صعب و دشوار را یعنی کفر و ضلالت را
و با ایشان دفع کنم حوادث و بلاهای روزگار را و با ایشان بردارم از دوش مردم بارهای گران را ایشانند که درود پروردگارشان
و رحمت و برکات او و ایشانند هدایت یافته شدگان عبدالرحمن بن سالم گوید ابو بصیر گفت اگر در مدت عمر خود بغیر از این حدیث
حدیثی در این خصوص گوش نکرده بودی بس بود ترا همین کفایت میکرد پس این را از نا اهل حفظ کن **سی و هشتم** ایضا حموینی باسناد خود
از جابر بن عبدالله الانصاری آورده است که گفت بخدمت فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شدم در پیش او لوحی دیدم که برق و لمعان آن لوح چشم را
خیره میکرد و در آن لوح دوازده نام دیدم سه نام در پشت آن بود و سه نام دیگر در روی آن و سه نام دیگر در آخر آن و سه نام دیگر در پهلوی
آن بود آن نامها را شمردم دوازده نام بود بفاطمه عرض کردم این نامهای آن کیانند فرمود اینها نامهای اوصیای پیغمبرند و اول ایشان پسر عمم علی
بن ابیطالب و یازده نفر دیگر از اولاد من که آخر ایشان قائم است جابر گوید در آن لوح دیدم محمد محمد محمد در سه جا و علی علی علی علی
در چهار جا **سی و نهم** ایضا حموینی باسناد خود از جابر بن عبدالله الانصاری آورده است که گفت بخدمت فاطمه زهرا علیها السلام
مشرف شدم در پیش روی او لوحی بود و در آن لوح اسماء اوصیاء پیغمبر از فرزندان او بود آنها را شمردم دوازده نفر بودند آخر ایشان قائم است نام
سه از ایشان محمد بود و چهار از نام علی صلوات الله علیهم اجمعین **چهلم** ایضا حموینی باسناد خود از ابو نضره آورده است که چون حضرت امام
محمد باقر را زمان وفات رسید پسرش امام جعفر صادق علیه السلام را طلبید که باو وصیت کند و عهد و امانت امامت را باو بسپارد زید بن علی
برادرش عرض کرد لو امتثلت فی تمثال الحسن والحسین لرجوت ان لا تکون اتیت منکرا یعنی اگر امر امامت را مانند حسن و حسین
منکر نمی‌شدی امیدوار بودم که خلاف امری مرتکب نشده باشی **فقیر گوید** مراد این است که چنانکه حسن بن علی چون زمان وفات
رسید عهد امامت را به برادرش سپرد اگر تو نیز چنین کنی یعنی عهد را بمن که برادر توام بسپاری خلاف شرع نخواهد بود حضرت باقر فرمود
یا ابا الحسین امانات الهی بمثال نیست و نه عهدهای خدائی مانند رسوم دنیا **فقیر گوید** مثال یعنی قیاس و نظیر و رسوم دنیا
اینست که خبر مرا مشتری بقیمت ندارد و دیگر آنرا خریداری نماید دیگر بجای مده قیمت آنرا زیاد کند که خود بخرد تا آنکه بمشتری گوید من
مثل این را بیشتر از این قیمت میخرم پس فرمود بلکه امانات خدائی امورند که سابقا در علم ازلی گذشته اند که حجتهای خدا تعالی
کائنند چند بود پس آنحضرت جابر بن عبدالله الانصاری را طلبیده و باو فرمود ای جابر ما را خبر ده بآنچه خود دیدی در صحیفه

عرض کرد بلی یا اباجعفر روزی بخدمت خاتون خود فاطمه زهراء علیها السلام مشرف شدم که آنحضرت را بولادت فرزندش حسین تهنیت گویم دیدم که صحیفه
از در سفید در دست دارد عرض کردم ای سیده زنان عالم این چه صحیفه است که در دست داری فرمود این صحیفه ایست که نامهای امامان
از اولاد من در آنست عرض کردم از برای من بده تا مشاهده کنم فرمود ای جابر اگر نهی نبود میدادم ولکن نهی شده است که از آن جز پیغمبر و وصی
پیغمبر و اهل بیت پیغمبر دست زنند ولکن ترا رخصت دادم که از پشت آن نگاه کنی و میان آن را بخوانی جابر گوید آن را خواندم نوشته بود
ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی و مادرش آمنه و ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف
ابومحمد الحسن بن علی و ابوعبدالله الحسین بن علی التقی مادر ایشان فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ابومحمد علی بن الحسین العدل مادر او شاه
بانویه دختر یزدجرد پسر شاهنشاه ابوجعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبدالله دختر محمد بن الحسن بن علی بن ابیطالب ابوعبدالله جعفر بن
محمد الصادق مادر او ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر ابوابراهیم موسی بن جعفر الثقه مادر او کنیزی نام او حمیده ابوالحسن علی بن موسی
الرضا مادر او کنیزی نام او نجمه ابوجعفر محمد بن علی الزکی مادر او کنیزی نام او خیزران ابوالحسن علی بن محمد الامین مادر او کنیزی نام او سوسن
ابومحمد الحسن بن علی الرفیق مادر او کنیزی نام او سمانه ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم مادر او کنیزی نام او نرجس صلوات الله
علیهم اجمعین درود خدا بر همه ایشان باد شیخ ابوجعفر بن بابویه گوید حدیث باین عبارت بما رسیده است که ذکر شد که نام مبارک
حضرت قائم در آن ذکر شده ولیکن مذهب من اینست که بمقتضای روایات ذکر نام آنحضرت را نباید ذکر نکنند **حدیث نهم** ایضا
حمویی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حقتعالی فرشته آفرید و دردائیل نام و او را هیجده
هزار بال بود و بعد میان هر دو بال او بقدر کره هوا و آن مسافت مابین زمین و آسمانست روزی در پیش خود گفت هیچ چیز
هست که بر تر و بالاتر از خدا باشد حقتعالی از دل او آگاه بود خیال او را دانست بالهای او را چندانکه بود دو چندان کرد و او
ملک را سی و دو هزار بال بهم رسید بعد از آن حقتعالی بسوی او وحی فرستاد که پرواز کن آن ملک مدت پنجاه سال پرواز کرد و هیچ
ارقامهای عرش الهی نرسید چون حقتعالی زحمت و تعب او را دانست وحی باو رسید که ایملک بمکان اصلی خود باز گرد که من عظیم تر
از هر عظیمی و بالاتر از هر عظیمی نیست و ستوده بمکانی نشوم و همین جهت حقتعالی همه بالهای آن ملک را قطع و قلع فرمود و او را از مقام و منزل
او تنزل داد و از صفوف ملائکه بیرون کرد و بدین منوال بود تا شبی که حضرت امام حسین علیه السلام پای مبارک در گهواره وجود نهاده متولد شد
و آن شب جمعه بود حقتعالی وحی فرستاد بمالک جهنم که آتش را بر اهل جهنم سرد کردانند و بنا بر آن خاموش کردانند بجهت کرامت فرزندی که از
برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختر او در دنیا متولد شده و وحی فرستاد برضوان خازن بهشت که بهشت را بیارای و زینت کن و خوشبو
کردان بجهت کرامت مولودی که در دنیا از برای محمد صلی الله علیه و آله بوجود آمده و وحی فرستاد بحور بهشت که خود را زینت دهند و یکدیگر را
زیارت کنند بجهت کرامت مولودی که از برای محمد صلی الله علیه و آله در دنیا شده و وحی آمد بملائکه که همه صف بکشند و تسبیح و تحمید و تکبیر گویند
بجهت کرامت مولودی که در دنیا از برای محمد صلی الله علیه و آله شده و وحی آمد بجبرئیل امین که با هزار قبیل و قبیل عبارتست از هزار هزار ملک بر اسبان
ابلق سوار با زین و لجام و بر پشت آن اسبان قبها از در و یاقوت و با ایشان ملائکه و حاسبان در دست ایشان حربهای از نور بزمین فرود
آید و محمد صلی الله علیه و آله را بمولودش حسین تهنیت گویند و باو بگو که حقتعالی این مولود را حسین نام نهاد او را و او را تهنیت گوئی و بعد از تهنیت
او را تعزیت گوئی و بگو ای محمد صلی الله علیه و آله همین مولود را بدترین امت تو خواهند کشت که سوار شده باشد بر اسبی که بدترین چهار پایان روی
زمین باشد پس بدا بحال قاتل حسین و وای بر احوال آنکه بطرف او لشکر کشد من از کشنده حسین بیزارم و او هم از من بیزار است زیرا که در
روز قیامت هیچکس قدم در صحرای محشر نگذارد مگر آنکه گناه کشنده حسین از تو سنگین تر باشد و قاتل حسین در روز قیامت داخل
آتش شود با جماعتی که بخدا شرک ورزیده باشند و آتش جهنم مشتاق تر است بقاتل حسین از بندگان فرمانبردار خدای بسوی بهشت
چون جبرئیل از آسمان فرود می آمد گذرش بدردائیل افتاد دردائیل باو گفت ایجبرئیل امشب در آسمان چه غوغا نیست و چه شده و چه
روی داده است مگر قیامت بر پا شده جبرئیل گفت نه بلکه از برای محمد صلی الله علیه و آله فرزندی بوجود آمده و حق سبحانه و تعالی مرا بجهت تهنیت
آن مولود فرستاده است دردائیل گفت قسم میدهم ترا بخدائی که من و ترا آفریده چون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شوی و از من
سلام برسانی عرض کن بحق این فرزند از خدا سؤال کن که از من راضی شود و بالهای مرا بمن باز پس دهد و مقام و منزلی که در میان
صفوف ملائکه داشتم بر ایمن از ردانی دارد جبرئیل بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و چنانکه حقتعالی باو امر کرده بود آنحضرت را تهنیت

گفت و بعد از تهنیت او را تعزیت کرد رسول خدا فرمود آنکه فرزندم حسین را خواهند کشت مگر از امت من نیستند عرض کرد بلی
فرمود اینان از امت من نیستند و من از ایشان بیزارم و حق سبحانه و تعالی هم از ایشان بیزار است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بنزد فاطمه رفت و او را
تهنیت و تعزیت گفت فاطمه گریست و گفت ایکاش من این طفل را نمیزادم و برسول خدا عرض کرد آیا کشنده حسین در آتش خواهد بود حضرت
فرمود بلی من شهادت میدهم که کشنده حسین در آتش خواهد بود و حسین کشته نگردد تا از نسل او امامی بوجود آید که امامان
دین هادیان راه یقین همه از نسل او بوجود آیند و ایشان بعد از من هادی و مهدی و منجی و عدو ناصرند که علی است و حسن و حسین
و علی بن الحسین است و سفاح و نفاع و امین و مؤتمن که محمد بن علی است و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی است و امام
و فعال و علم که محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی است و کسیکه نماز گذارد در عقب او عیسی بن مریم پس حسن بن علی که لقب او
قائم است پس فاطمه از گریه ایستاد و آرام گرفت و جبرئیل قصه دردائیل را برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد ابن عباس گوید رسول خدا آنحضرت را
بدست گرفت و او در خرقه پشمینه پیچیده بودند و او را بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد الهی بحق این مولود بر تو نه بلکه بحق تو بر او و جد
محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب اگر این حسین فرزند علی و فاطمه را در نزد تو قدر و منزلتی است از تقصیر دردائیل درگذر و از او
راضی شو و بالهای او را باو ده و مقام او را از میان صفوف ملائکه باو کرامت فرما پس خداوند او را ببخشید و از او راضی شد و بالهای او را
او را باو داد و مقام و منزلت او را در میان صفوف و صفوف ملائکه باو کرامت فرمود و از نزد اهل بهشت دردائیل از آزاد کرده
حسین میگویند **حدیث دهم** حمویی ایضا باسناد خود از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که بخدمت رسول خدا
مشرف شدم و در خدمت ابی بن کعب بود رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود مرحبا بتو ای ابوعبدالله و ای زینت آسمانها و زمین ابی بن کعب
عرض کرد چگونه زینت آسمانها و زمین است فرمود قسم بخدائی که مرا برسالت بخلق فرستاده که قدر و منزلت حسین علیه السلام در آسمانها زیاده از
زمین است و در جانب راست عرش خدا نوشته است حسین مصباح هدایت است و سفینه نجات و حسن امام و پیشوای مردم است
و حق سبحانه و تعالی جای داده است در صلب او نطفه مبارک طیب و طاهری که آفریده شده است پیش از آنکه در ارحام موجود شود و پیش
از آنکه آبی در صلبها جاری کردد و پیش از آنکه شب و روزی بوجود آید و بر زبان او کلماتی نهاده که هیچ آفریده مانند کلمات خدا نخوانده
مگر آنکه خدا او را با سید الشهداء حسین محشور کند و آنحضرت در روز قیامت او را شفاعت کند و حقتعالی هم و غم او را برطرف
کند و قرض او را ادا کند و مشکلات امور او را سهل کرداند و راه هر کار بر او باز و واضح و روشن نماید و او را بر دشمنان ظفر دهد و
او را رسوا نکند ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله آن دعا کدام است فرمود چون از نماز فارغ شدی پیش از آنکه از جای خود برخیزی بگو
اللّهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد عرشک و سکان سمواتک و ارضک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری
عسر فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا چون این دعا را بخوانی خدا تعالی آسان کند کارهای مشکل ترا و مملو کرداند
از علم و حکمت سینه ترا و وقت مردن کلمه لا اله الا الله بر زبانت جاری نماید ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله آن نطفه که در صلب
حسین است چیست فرمود مثل آن نطفه مثل ماهتابست در زمانیکه شب و آن نطفه پسری و رهنمائی است هر که با او راه رود راه را گم نکند و هر که از او گم شود
هلاک گردد عرض کرد نام او چیست و دعای او چه باشد فرمود نام او علی است و دعای او اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف
الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد کسیکه این دعا را بخواند حقتعالی او را با علی بن الحسین محشور کرداند و آنحضرت
او را بسوی بهشت کشاند ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله او را فرزندی هست که خلیفه و وصی او باشد بعد از او فرمود بلی از برای او
میراث آسمانها و زمین عرض کرد یا رسول الله معنی میراث آسمان و زمین چه چیز است فرمود حکم حق و دیانت و تأویل احکام و بیان
و بیان آنچه بعد از آن واقع خواهد شد تا روز قیامت عرض کرد نام او چیست فرمود نام او محمد است و ملائکه آسمانها و زمینها
همه با او انس باشند و میگویند در دعای خود اللّهم ان کان لک عندی رضوان و ود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی
و طیب ما فی صلبی پس قرار داد خدا تعالی در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه راوی گوید رسول خدا فرمود حقتعالی پاکیزه کرداند
آن نطفه را و نام آن جعفر نهاد و او را هادی مردم کند و او را مهدی و راضی و مرضی فرماید یعنی او را از خود راضی کند و او رو راضی باشد
و خدا را بخواند و بگوید در دعای خود یا دان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضاء فاغفر
لهم ذنوبهم و یسر امورهم و اقض دیونهم و استر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک و بینهم یا من لا یخاف الضیم و لا تاخذه سنة و لا نوم اجعل

من الغم فرجا و هر که خدا را باین دعا بخواند حلال او زرد و سفید باشد با امام جعفر صادق ع محشور گرداند و داخل بهشت گرداند ای ابی کعب
حق سبحانه و تعالی جای داده در این نطفه نطفه مبارک طیبی که نازل کرده است بران رحمت خود را و خود او را موسی نام نهاده است و او را امام
و پیشوای خلق گردانیده ابی عرض کرد یا رسول الله گویا هر یک از امامان دیگر را تعریف کنند و بوصف در وند و نسل کنند و از یکدیگر
ارث برند و هر یک وصف دیگریرا بیان میکنند رسول خدا ص فرمود جبرئیل او کماقال ثنا را از جانب رب جلیل برای من آورده
ابی عرض کرد موسی را بغیر از دعاهای پدرانش دعائی هست که خدا را بان خواند فرمود بلی میگوید در دعای خود یا خالق الخلق
و یا باسط الرزق و فالق الحب و باری النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی ما انت اهله
کسی که خدا را باین دعا خواند حق تعالی حوائج او را بر آورده کند و در روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور گرداند و حق تعالی قرار داد
در صلب موسی بن جعفر نطفه مبارک طیب و طاهر پسندیده و او را علی نام نهاده و او در میان مردم از جانب خدا مقبول باشد
در علم و حلم و حکم خود و او را حجت شیعیان گردانیده در روز قیامت دلیل ایشان باشد و او را دعائیست که خدا را بان خواند و آن
اینست اللهم صل علی محمد و آل محمد و اعطنی الهدی و ثبتنی علیه و احشرنی علیه آمنا امن من لا خوف علیه و لا حزن و لا جزع
انک اهل التقوی و اهل المغفرة و حق سبحانه و تعالی جای داد در صلب او نطفه مبارک طیب و طاهر پسندیده و او را محمد
بن علی نام نهاد و او در روز قیامت شفیع شیعیانست و وارث علم جدش پیغمبر آخر الزمان و او را نشانهای ظاهر و حجتهای
باهر چون متولد شود گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و بگوید در دعای خود یا من لا شبیه له و لا مثال انت الله لا اله الا
انت و لا خالق الا انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک کسی که خدا را باین دعا بخواند
حضرت امام محمد تقی در روز قیامت شفیع او شود و حق سبحانه و تعالی قرار داد در صلب او نطفه نورانی مبارک طیب و طاهر
که نه طاغی باشد و نه باغی و او را علی بن محمد نام نهاد و بر او لباس سکینه و وقار پوشانید و علوم و اسرار پنهانی خود را با او سپرده و هر که با او
ملاقات کند و در دلش چیزی باشد او را خبر دهد و او را از دشمن حذر کند یعنی او را اعلام کند بکید دشمنان او و بگوید در دعای خود
یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و اسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا را بخواند
علی بن محمد در روز قیامت شفیع او باشد و او را به بهشت برد و حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه قرار داد او را حسن نامید و او را در
زمین نور بلاد و خلیفه عباد خود فرمود و امت جدش او را عزیز شوند و او هادی شیعیان و شفیع ایشان در نزد پروردگار عالمیان خواهد
بود و او عذاب خواهد بود مر مخالفان او را و حجت و دلیل خواهد بود مر دوستان او را و ثبت برهان بر کسی که او را امام داند و بگوید در
دعای خود یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک
و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که این دعا را بخواند حق تعالی او را با حسن محشور گرداند و او را از آتش
جهنم نجات بخشد هر چند مستوجب عذاب باشد و حق تعالی در صلب او قرار داد نطفه مبارکه پاکیزه طیب و طاهر مطهری که هر مؤمنی یعنی
اقرار او زنده که حق سبحانه و تعالی در روز الست بر تکلیف او و میثاق و ولایت اگر فته باو راضی شود و هر منکری باو کافر گردد و او امامی است یعنی
نقی مرضی هادی مهدی بعدل حکم نماید و بان مردم را امر فرماید و تصدیق کند خدا را و خدا او را تصدیق کند در آنچه بگوید و او از
تهامه یعنی مکه یا زمینی بحوالی مکه خروج کند و در دلایل امامت و علامات و آثار ظاهر باشد و او را در طالقان گنجها باشد نه از طلا
از نقره بلکه همه نسبان لاعر مبان و مردان با نام و نشان که از شهرهای دور جمع آیند بعدد اهل بدر سیصد و سیزده نفر و با او است
صحیفه مهر شده که عدد ایشان و نام و نسب و شهر و پیشه و طبیعت و لقب و کنیت هر یک از ایشان در آنجا ادرا ثبت شده
و ایشان در راه دین رنجها کشند و در طاعت و بندگی خدا سعیها کشند ابی عرض کرد یا رسول الله علامت خروج او چه چیز است
فرمود علمی با خود دارد که چون هنگام خروج او شود بگشودن علم خود بخود باز شود و بهم گردد و حق سبحانه و تعالی او را بسخن در آورد
تا آن حضرت را ندا کند و عرض کند اخرج یا ولی الله یعنی خروج کن ای دوست خدا و اقتل اعداء الله و بکش دشمنان خدا را و او را
دو آیت و دو علامت است و او را شمشیر است در غلاف چون وقت خروج او شود بگشودن شمشیر از غلاف بیرون جهد و حق تعالی
او را گویا کند تا ندا کند آن حضرت را که خروج کن ای ولی خدا و دیگر ترا جایز نیست که کناره نمائی و از دشمنان خدا متحمل شوی و دیگر
نشستن ترا روا نیست و ترا غفلت جایز نخواهد بود پس خروج کند و دشمنان خدا را هر کجا یابد بکشد و حدود خدا را برپا کند

و حکم الهی را در میان مردم جاری سازد جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او و شعیب و صالح در مقدمه لشکر او
خواهند بود یاد دار آنچه را که من بشما میگویم و امر خود را بخدا واگذارم هر چند پس از زمانی باشد ای ابی خوشا حال کسی که ادراک خدمت
او کند و خوشا حال کسی که او را دوست دارد و خوشا حال کسی که بگوید خدا تعالی مردم را بسبب او از هلاک نجات دهد و باقرار بخدا و رسول
و همه امامان درهای بهشت را بروی ایشان باز کند مثل ایشان در روی زمین مثل مشک است که بوی او خوش و بلند شود
و هرگز تغییر نیابد و فاسد نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه تابان که نورش هرگز برطرف نگردد ابی عرض کرد یا رسول الله حال این
امامان از جانب خدا تعالی بسوی تو چگونه رسید فرمود حق تعالی دوازده خاتم بسوی من فرستاد و دوازده صحیفه که نام هر امامی
در خاتم او نقش بود و صفات هر امامی در صحیفه از آنها مرقوم و الحمد لله رب العالمین **چهل و سیم** ایضاً حموینی باسناد خود
از ابن عباس از ابو جعفر ع آورده است که رسول خدا ص فرمود یا علی بنویس آنچه را میگویم عرض کرد یا رسول الله میترسی
که فراموش کنم فرمود نمیترسم که فراموش کنی و من خود از حق تعالی مسئلت کرده ام که ترا قوة حفظ دهد و نسیان را از تو محو
گردانند و لکن بنویس برای شرکای خود در امر امامت حضرت امیر المؤمنین فرمود عرض کردم شرکای من کیانند فرمود امامان از اولاد تو
که بسبب ایشان باران نازل شود و بایشان دعاها مستجاب شود و بایشان بلاها دفع گردد و بایشان رحمت خدا از آسمان فرود آید و این
اول امامانست و اشاره فرمود بسوی حسن ع و فرمود علیه و آله السلام الائمة من ولده یعنی حسین و بر آل او سلام باد ائمه از اولاد اوست
چهل و چهارم ایضاً حموینی که از اجله علمای اهل سنت است باسناد خود از عبد الله بن عباس آورده است که رسول
خدا فرمود خلفا و اوصیا و حجتهای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول ایشان برادر منست و آخر ایشان فرزند منست عرض کردند
یا رسول الله کیست برادر تو فرمود علی بن ابیطالب ع عرض کردند فرزند تو کیست فرمود مهدی که پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه
پر شده باشد از ظلم و جور قسم بانکسی که مرا بحق بشارت دهنده برسالت بسوی خلق فرستاده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز
هر اینه دراز کند آن روز را تا آنکه خروج کند مهدی ع فرزند من و عیسی روح الله از آسمان فرود آید و در عقب سر او نماز کند و روشن
گرداند زمین را بنور پروردگار خود و فرا گیرد پادشاهی او مشرق و مغرب را **چهل و پنجم** ایضاً حموینی باسناد خود از عبد الله
بن عباس آورده است که رسول خدا ص فرمود من سید پیغمبرانم و علی بن ابیطالب ع سید اوصیا است و اوصیای من بعد از من دوازده
نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان مهدی **چهل و ششم** ایضاً حموینی باسناد خود از ابی الطفیل آورده است که چون
ابوبکر مرد بجنازه او حاضر شدم و چون مردم با عمر بیعت کردند حاضر بودم و علی ع در گوشه نشسته بود ناگاه یهودی پیدا شد که لباسهای
پاکیزه پوشیده بود و از اولاد هرون بود آمد و بر بالای سر عمر ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین همانا تو اعلم این امتی بکتاب خدا و امر پیغمبر
خدا ص عمر سر خود را بزیر انداخت آن جوان گفت ترا میگویم عمر گفت چه میگوئی جوان گفت آمده ام تا امر اهل کتاب را که در دین خود
مرا شکی عارض شده عمر گفت بنزد آن جوان برو و اشاره بعلی ع کرد جوان یهودی گفت آن جوان کیست که مرا باو حوالت کردی گفت او علی
بن ابیطالب است پسر عم رسول خدا ص و او پدر حسن و حسین دو پسر رسول خداست و جفت دختر او فاطمه ع زهرا است یهودی نزد آن حضرت
آمد و گفت تو چنینی که عمر میگوید فرمود بلی گفت از تو سؤال میکنم سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله حضرت فرمود ای یهودی چرا نگفتی
هفت مسئله یهودی گفت از سه مسئله سؤال میکنم اگر آنها را جواب گفتی از ما بعد آنها سؤال میکنم و اگر ندانستی میدانم که علم رسول خدا
نیست حضرت فرمود پس من سؤال میکنم از تو بحق آن خدائی که او را پرستش میکنی اگر من مسائل ترا گفتم دست از دین خود کشیده و در دین من
در آئی یهودی گفت بنزد شما نیامده ام مگر از برای این حضرت فرمود سؤال کن عرض کرد خبر ده مرا از اول قطره خونی که بر روی زمین چکیده و از
چشمه که جاری شد بر روی زمین و از اول چیزی که بحرکت آمد بر روی زمین حضرت این سه مسئله را جواب گفت یهودی عرض کرد حال سه مسئله دیگر
را جواب گوئی مرا خبر ده از محمد ص که امامان عادل بعد از او چند نفرند و جایگاه او در کدام بهشت خواهد بود و در بهشت همنشینان او کیستند
فرمود ای هرونی خلفای محمد ص دوازده امام عادلند که زیان نرسانند بایشان هر که ایشانرا ذلیل و خوار کند و مضطرب نگردند بسبب مخالفت
کسی که با ایشان طریق خلاف پوید و ایشان در راه دین خدا محکم ترند از کوههای بلند و سخت و جای محمد ص در بهشت عدن است با این دوازده
امام عادل یهودی گفت راست گفتی قسم بخدائی که جز او خدائی نیست آنچه گفتی همه را در کتب پدرم که موسی باو گفته بود و او بدست خود
نوشته بود دیدم سؤال یافتم حالی مرا ازان یک مسئله خبر ده که وصی پیغمبر بعد از او چند سال زندگانی خواهد کرد و هم بمیرد یا کشته

میشود حضرت در جواب فرمود سی سال عمر کند بی زیاد و کم و او را ضربتی بر فرق زنند که ریش او از خون سرش رنگین شود هرون چون آن را شنید فریاد کرد و تسبیح خود را برید و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انک وصیه سزاوار است ترا این فوقیت بر همه امت و احدی را سزاوار نیست که بر تو بلندی جوید و سزاوار است ترا اعظم شمارند و ضعیف نمایند پس حضرت او را همراه خود بخانه برد و قواعد دین مبین محمدی را بوی تعلیم کرد پس گوید ای برادر دینی من خشمی یاری کن و باین اخبار نظری فرما که همه صریح است در مذهب شیعه باینکه ائمه دوازده نفرند بعد از رسول خدا صلعم بنص رسول خدا صلعم و اینکه ایشان اوصیای آنحضرت شدند و همه این اخبار از روایات علمای عامه است و همچنین اخبار را علمای شیعه نیز نقل کرده اند و بآنها اقرار آورده و بمضمون آنها عمل نموده اند ولکن علمای عامه مخالفین با آنکه این اخبار را نقل کرده اند بآنها عمل ننموده و اقرار بآن ناورده اند و بیعت دیگران بعد از آنحضرت از حق منکر اند که بگمراهی افتند **چهل و هفتم** اخطب خوارزمی موفق بن احمد که جمهور و افضل جمهور او را اسعد الائمه گویند و از اعیان و اجله علمای عامه است در کتاب فضائل امیر المؤمنین علی ع آورده است که نوبتی معاویه بعمرو بن العاص نامه نوشت و از و مدد خواست که با علی ع جنگ کند عمرو بن العاص در جواب معاویه نوشت بنام ابتدا از عمرو بن العاص که از اصحاب رسول خدا است بسوی معاویه پسر ابو سفیان اما بعد نامه تو رسید او را خواندم و مضامین او را فهمیدم نوشته بودی که ربقه اسلام را از گردن خود بردارم و بجهت تو خود را در تیه ضلالت و گمراهی بیندازم و ترا در باطل یاری کنم و شمشیر بروی علی ع کشم و حال آنکه علی ع برادر رسول خدا و وصی و وارث و ادا کننده دین و وفا کننده وعدهای آنحضرت است و شوهر دختر او سیده زنان اهل بهشت است و پدر دو فرزند او حسن و حسین که سید جوانان بهشت اند و نوشته بودی که من خلیفه عثمانم این سزاوار است گفتی و لکن امروز عزل تو از خلافت آشکار شد بعلت اینکه مردم با دیگری بیعت کردند و این باعث شد که خلافت از تو سلب کردند و اما اینکه مرا تعظیم کرده و از اصحاب رسول خدا صلعم و سردار او خواندی من باین مدایح مغرور و مفتون نشوم و از ملت اسلام بر نمیگردم و اما آنچه نسبت داده برادر رسول خدا صلعم و وصی او علی بن ابیطالب را بشرکت کردن بعثمان و حسد بردن بمنصب او و صحابه را یاغی خوانده و نوشته که علی الناس را بر قتل عثمان تحریص کرده و بر قدم براین امر جرات داد این نسبت بعلی ع محض کذب و زور است وای بر تو یا معاویه مگر نمیدانی که علی ع جان خود را در راه رسول خدا نثار و ایثار کرده و در خوابگاه او خوابید و اول کسی است که قبول اسلام کرد و اول کسی است که با رسول خدا صلعم از مکه هجرت نمود و رسول خدا صلعم در حق او فرمود هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در روز غدیر فرمود الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و علی آنکسی است که رسول خدا صلعم در روز خیبر در حق او فرمود که علم را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و علی آنکسی است که رسول خدا صلعم در روزی که مرغ بریانی در پیش داشت عرض کرد اللهم ائتنی باحب الخلق الیک یعنی خداوندا برسان نزد من محبوبترین خلق را نزد خود تا که ناگاه علی ع داخل شد و چون چشم آنحضرت بر او افتاد فرمود الی الی یعنی بسوی من بیا و در همان روز در حق علی ع فرمود علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله و در حق او فرمود علی ولیکم من بعدی و مؤکد فرمود این سخن را در حق تو ... و بود در حق من و در حق همه مسلمانان و فرمود انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و در حق او فرمود انا مدینة العلم و علی بابها ای معویه مثل این آیاتی را که حق تعالی در شان او نازل کرده در فضائل که احدی با علی ع در آنها شریک نیست مثل آیه یوفون بالنذر و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله و خدا تعالی فرموده است در حق او رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و فرموده است در حق رسول خود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و همچنین رسول خدا صلعم با و فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی یا علی صلح با تو صلح با من است و جنگ با تو جنگ با من است و تو برادر و ولی من در دنیا و آخرت یا ابا الحسن کسی که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته و حق تعالی دوستان ترا داخل بهشت کند و دشمنان ترا بجهنم در اندازد نامه تو نامه کسی است که آدم عاقل و صاحب ادراک و آدمی که دیندار باشد بآن نظر نیفکند و السلام **مؤلف گوید** نظر کن ای برادر بفقرات این حدیث و آنچه در آن است از نصوص در حق امیر المؤمنین ع که همه را نواصب از خوارج نقل کرده اند و این از عجیب عجائب است و از بدبختی مخالفین و بدعاقبتی ایشان است و الحمد لله رب العالمین **چهل و هشتم** ایضا از روایات عامه حدیثی است که شیخ فقیه ابو الحسن

یا علی انت قسیم الجنة و النار

محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان در مناقب مائه از طریق عامه در فضائل امیر المؤمنین ع علی بن ابیطالب و الائمه من ولده باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود یا علی انت امیر المؤمنین و امام المتقین یا علی انت سید الوصیین و وارث علم النبیین و افضل السابقین یا علی انت زوج سیدة نساء العالمین و خلیفة خیر المرسلین یا علی انت الحجة بعدی علی الناس اجمعین یا علی مستحق بهشت است کسیکه ترا دوست دارد و مستحق جهنم است کسیکه با تو دشمنی کند قسم بآنکه مرا برسالت بسوی خلق فرستاده و از جمیع مردم برگزیده که اگر بنده مدت هزار سال بندگی خدا کند مقبول درگاه الهی نشود مگر بولایت تو و ولایت ائمه از اولاد تو و این فضیلت را از زیاده تو جبرئیل بمن خبر داده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر هر که خواهد قبول کند و اقرار دارد و هر که خواهد قبول نکند و کافر گردد **چهل و نهم** ایضا ابن شاذان در مناقب مائه از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعد از مراجعت از حجة الوداع فرمود ایها الناس جبرئیل از نزد پروردگار جلیل بر من نازل شد و گفت یا محمد حق سبحانه و تعالی میفرماید من مشتاق لقای تو شده ام پس وصیت خود را بر نیکی بکن و پیش دستی کن در امر خود قبل از آنکه اجل تو در رسد ایها الناس اجل من نزدیک شده گویا بچشم خود می بینم که از من مفارقت کرده اید و من از شما مفارقت کرده ام هرگاه بدن شما از من مفارقت کند پس باید که دلهای شما از من مفارقت نکند ایها الناس خدا از پیش از من مخلوقی نبوده است که در دنیا مخلد بماند و خدا تعالی فرموده است و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افان مت فهم الخالدون کل نفس ذائقة الموت ایها الناس بدانید که خدا تعالی مرا امر کرده است که شما را وصیت کنم و آگاه باشید که پروردگار من مرا امر کرده است که شما را دلالت کنم بکشتی که مایه نجات شما است و دری که محل باب اهل حق شما است پس هر که بخواهد که بعد از من از فتنهای مهلکه نجات یابد باید بولایت علی بن ابیطالب تمسک جوید که او صدیق اکبر و فاروق اعظم است و او امام هر مسلمانی است بعد از من هر که او را دوست دارد و در دنیا با و اقتدا کند در روز قیامت بر حوض من وارد شود و کسیکه با او مخالفت کند من او را نخواهم دید و او نیز مرا نخواهد دید و بسوی او در حضور من مضطرب و پریشان باشد و ذات الشمال یعنی مالکان دوزخ او را بسوی جهنم برند ایها الناس شما را نصیحت کردم و لکن هر که شما را نصیحت کند او را دشمن میدارید انتهی گفتم و از خداوند عظیم طلب مغفرت میکنم از این سخن **پنجاهم** ایضا ابو الحسن فقیه ابن شاذان از طریق عامه باسناد خود از ابن عباس آورده است که رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه مرا ببشارت بسوی خلق فرستاده که قرار نگرفت کرسی و عرش و فلک و گردش ستاره ها و آسمان و زمین برپا نشد مگر از زمانیکه بر آنها نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و فرمود حق تعالی مرا باسمان برد و بمناجات خود مخصوص گردانید فرمود یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک فرمود من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم و ترا بر جمیع مردم تفضیل دادم علی را در رتبه نصب کن مانند علی که با بهترین بسوی تو بن منی یا محمد من علی را بر مؤمنان امیر کردم و کسیکه خود را بر علی امیر داند او را لعن کنم و کسیکه با او مخالفت کند او را عذاب کنم و کسیکه او را اطاعت کند مقرب گردانم یا محمد ص من علی را بر مسلمانان امام کردم کسیکه بر او تقدم جوید او را رسوا کنم و کسیکه او را معصیت کند از رحمت خود مایوس گردانم علی سید الوصیین و قائد الغر المحجلین است و علی حجت من است بر تمام خلائق **پنجاه و یکم** ایضا ابو الحسن بن شاذان در کتاب مناقب مائه از جابر بن عبد الله الانصاری آورده است که رسول خدا صلعم فرمود کسیکه بر همه امت من مقدم است سلام او و از همه امت من زیاده تر است علم او و از همه صحیح تر است دین او و از همه افضلست یقین او و از همه کاملتر است حلم او و از همه کریمتر است کف او و از همه شجاع تر است دل او و علی بن ابیطالب است و علی امام خلق و خلیفه من است بعد از من **پنجاه و دوم** ایضا ابن شاذان از عبد الله بن عباس آورده که رسول خدا صلعم بعلی بن ابیطالب ع فرمود یا علی جبرئیل خبر داده مرا در حق تو بخبری که چشم من از آن روشن شد و دل من شاد گردید گفت یا محمد حق سبحانه و تعالی فرموده از من بمحمد صلعم سلام برسان و با و بگو که علی امام هدایت و چراغ ظلمت و بر همه اهل دنیا حجت است و علی صدیق اکبر و فاروق اعظم است و من بعزت خود سوگند یاد کرده ام که داخل جهنم نکنم هر کسیرا که او را دوست دارد و امر دین خود را با و و باوصیای او واگذارد و داخل نکنم در بهشت هر کسیرا که با او و بولایت او و باوصیای او ترک کرده این سخن راستی است که منکر او و ولایت او و خلافت خواهد بود که پر خواهم کرد طبقات جهنم را از دشمنان علی و پر خواهم کرد بهشت را از دوستان و شیعیان او **پنجاه و سیم** ایضا ابو الحسن بن شاذان از طریق مخالفین باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین ع آورده است که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که رسول خدا صلعم مرا خلیفه و جانشین خود گردانید در امت خود و من حجت خدا ام بر ایشان بعد از رسول خدا و ولایت

مرا لازم است زیرا که اهل آسمانها چنانکه لازم است بر اهل زمین و ملائکه پیوسته بذکر فضایل من مشغولند و تسبیح ایشان نزد خدا
ذکر فضایل من است ای گروه مردم پیروی من کنید تا شما را براه راست هدایت کنم و از راه بیرون مروید که در ضلالت خواهید افتاد من وصی
پیغمبر شما و خلیفه اویم و من امام مؤمنین و امیر و مولای ایشانم و منم قائد شیعیان بسوی بهشت و منم کشاننده دشمنان بسوی جهنم و منم
شمشیر خدا بر دشمنان او و منم رحمت خدا بر دوستان و منم صاحب حوض رسول خدا و منم صاحب لوا و منم صاحب مقام شفاعت و من و حسن
و حسین و نه نفر از اولاد حسین خلفای خدائیم در زمین و حجتهای خدائیم بر خلق او **حدیث پنجاه و چهارم** ایضا ابن شاذان از طرق
مخالفین باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود آسمان سایه نینداخته و زمین بر دوش خود نگرفته است
احدی را که از علی بن ابیطالب افضل باشد و علی امام امت منست و امیر ایشانست و علی وصی و خلیفه من است بر امت هر که بعد از من باو اقتدا
کند هدایت یابد و کسیکه از غیر علی طلب هدایت کند گمراه شود و زیان بیند و من پیغمبر برگزیده ام سخن نمیگویم بفضل علی از روی هوای
نفس و نگویم در حق او مگر از روی وحی که جبرئیل امین از جانب خدا آورده است که آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها است و آنچه در زیر
زمین است همه از دوست **حدیث پنجاه و پنجم** ایضا ابن شاذان از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود ای گروه
مردم بدانید که خدا را دری هست هر که از آن در داخل شد از آتش جهنم و از هول روز محشر ایمن خواهد بود ابو سعید خدری برخواست و عرض
کرد یا رسول الله ما را بآن در راهنمائی کن تا او را بشناسیم فرمود آن در علی بن ابیطالب است که سید الوصیین و امیر المؤمنین است
و برادر رسول خدا است و خلیفه خدا است بر همه خلایق ای گروه مردم کسیکه بخواهد متمسک شود و چنگ زند بحلقه محکمی که هرگز
گسیخته نگردد باید که بولایت علی بن ابیطالب چنگ زند که ولایت او ولایت من است و اطاعت او اطاعت من است ای گروه مردم کسی که بخواهد
حجت خدا را بشناسد بعد از من باید که علی بن ابی طالب را بشناسد ای گروه مردم کسیکه خواهد که بر پیروی من خوشنود گردد باید که بائمه ابرار
واجب است که علی و ائمه از اولاد مرا دوست دارد زیرا که ایشان خزانه علم منند جابر بن عبد الله انصاری برخواست و عرض کرد یا رسول الله
ائمه بعد از تو چند نفرند فرمود ای جابر خدا ترا رحمت کند که از تمام اسلام سؤال کردی عدد ایشان عدد ماههاست و ماهها نزد حق تعالی
دوازده است در کتاب خدا روزی که آفرید آسمانها و زمینها را و عدد ایشان عدد چشمههاست که از برای موسی بن عمران منفجر شد وقتی
که عصای خود را بسنگ زد و از آن دوازده چشمه جاری شد و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است حق تعالی فرموده است و لقد
اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ای جابر ائمه دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم صلوات الله علیهم
اجمعین **حدیث پنجاه و ششم** ایضا ابن شاذان باسناد خود از رافع غلام عایشه روایت کرده است که من کودک بودم خدمت رسول خدا میکردم در خانه
عایشه میبودم من نزد ایشان میبودم تا بخدمات آنحضرت مشغول شوم روزی رسول خدا در خانه او تشریف داشت که کسی در کوبید
من بیرون آمدم دیدم دختری طبقی پوشیده در دست دارد بازگشتم بعایشه گفتم رخصت داد دختر آمد و آن طبق را بعایشه داد عایشه آنرا
گرفته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برد حضرت از آن تناول فرمود و آن دختر بیرون رفت رسول خدا فرمود ایکاش امیر المؤمنین و سید المسلمین
و امام المتقین حاضر بودی تا با من از این طعام تناول کردی عایشه عرض کرد امیر المؤمنین و سید المسلمین کیست حضرت ساکت شد و جواب
نداد دوباره عایشه سؤال کرد باز حضرت جواب نداد در این اثنا کسی در کوبید من بیرون رفتم دیدم علی بن ابیطالب است برگشتم و عرض کردم
علی بن ابیطالب است چون داخل شد حضرت فرمود مرحبا و اهلا یا علی بتو دادم و تو بسیار تمنا کردم چون دیر آمدی از خدا سؤال کردم که ترا
بنزد من حاضر کند الحال بنشین و طعام بخور علی بن ابیطالب نشست و مشغول طعام خوردن شد حضرت رسول خدا فرمود خدا بکشد کسیکه ترا خواهد کشت
و دشمنی کند با کسیکه با تو دشمنی خواهد کرد عایشه گفت او را که خواهد کشت و که با او دشمنی خواهد کرد فرمود تو ای عایشه و کسیکه با تو
باشند تو بوده **حدیث پنجاه و هفتم** ایضا ابو الحسن ابن شاذان باسناد خود از حسین بن علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود فاطمه ثمره
دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهر فاطمه نور چشم من است و امامان از اولاد او امنای پروردگار منند و ریسمان کشیده شده
خدائید میان من و خلق کسیکه بان چنگ زند نجات یابد و هر که تخلف از آن ورزد هلاک گردد **حدیث پنجاه و هشتم** ایضا ابو الحسن بن
شاذان از طرق مخالفین از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نظر افکند
فرمود این بهترین اولین و آخرین است از اهل زمین و آسمان این مرد سید الوصیین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین است و چون
روز قیامت شود سوار شود بر ناقه از ناقه‌های بهشت که از نور آن ناقه صحرای محشر روشن گردد و بر سر او تاجی باشد مرصع بزبرجد ملائکه

گویند این ملک مقربست و انبیاء گویند این نبی مرسل است پس منادی از میان عرش ندا کند که این صدیق اکبر است و این وصی حبیب
خدا است و این علی بن ابیطالب است پس بر وسط جهنم بایستد و از آنجا بیرون رود و هر که را که بخواهد از دوستان خود بیرون آرد و در آتش اندازد
هر که را که بخواهد از دشمنان خود بعد از آن بدر بهشت آید و همه دوستان خود را بی‌حساب داخل بهشت گرداند **حدیث پنجاه و نهم**
ایضا ابو الحسن بن شاذان باسناد خود از سلمان محمدی روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم
دیدم حسین علیه السلام بر روی ران آنحضرت نشسته و حضرت چشمان او را میبوسید و میفرمود توئی سید و پسر سید و پدر ساداتی
و توئی امام و پسر امام و پدر امامان و توئی حجت و پسر حجت و پدر نه حجت همه از صلب تو نهمی ایشان قائم ایشان است **حدیث شصتم** ایضا ابو
الحسن بن شاذان باسناد خود از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل بر من نازل شد
در اول روز خرم و خوشحال ما و گفتم ای حبیب من امروز ترا خرم و خوشحال نمی بینم گفت چگونه خوشحال نباشم و حال آنکه چشم روشن شده
است بآنچه حق تعالی گرامی داشت برادر و وصی و امام امت تو علی بن ابیطالب را گفتم بچه چیز گرامی داشت خدا برادر و وصی و امام
امت مرا گفت مباهات فرمود بملائکه و حمله عرش بعبادت علی علیه السلام دیشب که گذشته و فرمود بملائکه من نظر کنید بسوی حجت من
بعد از پیغمبر من در روی زمین که چگونه روی خود را بر روی خاک گذاشته بجهت فروتنی از برای تعظیم من شما را گواه میگیرم که علی امام و ولی
مخلوق من است **حدیث شصت و یکم** ایضا ابو الحسن بن شاذان از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران خود روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود خواهد آمد پس از من فتنه ظلمانی که نجات نیابد از آن فتنه مگر کسیکه چنگ زند بعروة الوثقی عرض
کردند یا رسول الله عروة الوثقی کدام است فرمود ولایت سید الوصیاء عرض کردند یا رسول الله سید الوصیاء کیست فرمود امیر
المؤمنین عرض کردند یا رسول الله امیر المؤمنین کیست فرمود مولی المسلمین و امام ایشان بعد از من عرض کردند یا رسول الله مولی
المسلمین و امام ایشان بعد از تو کیست فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام **حدیث شصت و دوم** ایضا ابو الحسن بن شاذان از طرق
عامه باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام از پدران خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل از جانب رب جلیل
مرا خبر داد که حق سبحانه فرمود کسی که بداند اینکه نیست معبودی مگر من و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده من و رسول من است و اینکه علی بن
ابیطالب علیه السلام خلیفه من است و ائمه از اولاد او حجتهای منند او را برحمت خود داخل بهشت کنم و بعفو خود از آتش جهنم نجات
دهم و بهشت را از برای او مباح کنم و کرامت خود را برای او واجب گردانم و نعمت خود را بر او تمام کنم و او را از بندگان خاص و خالص خود گردانم
و چون مرا ندا کند لبیک گویم و چون مرا بخواند او را جواب گویم و اگر از من سؤالی کند باو عطا کنم و اگر ساکت باشد از سؤال ابتدا
کنم بعطا باو بی سؤال و اگر بدی کند باو رحم کنم و اگر از من فرار کند او را بسوی خود خوانم و اگر بسوی من بازگردد او را قبول کنم و اگر در مرا
بکوبد بر روی او باز کنم و کسیکه بوحدانیت من شهادت ندهد یا آنکه باین اقرار کند و لکن برسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت
ندهد یا آنکه باین شهادت دهد بخلافت علی بن ابیطالب شهادت ندهد یا آنکه بخلافت علی شهادت دهد و لکن شهادت ندهد
باینکه ائمه از اولاد او حجتهای خدایند چنین کسی انکار نعمت من کرده و عظمت و بزرگی مرا کوچک شمرده و بآیات و کتب و رسولان من
کافر شده اگر مرا طلب کند نیابد و اگر قصد من کند از او ممنوع و محجوب شوم و اگر از من سؤال کند او را مأیوس گردانم و اگر مرا ندا کند
گوش بندای او نکنم و اگر مرا بخواند دعای او را مستجاب نگردانم و اگر بمن امیدوار شود او را ناامید کنم و ما انا بظلام للعبید یعنی نیستم
من ستمکار بر بندگان جابر بن عبد الله الانصاری از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله ائمه از اولاد علی بن ابی
طالب علیه السلام کیانند فرمود ایشان حسن و حسین که سید جوانان اهل بهشتند بعد از آنها سید عابدان زمان خود علی بن
الحسین بعد از آن باقر محمد بن علی و تو ای جابر او را خواهی دید چون او را ببینی از من سلام برسان بعد از آن صادق جعفر بن محمد بعد از آن
کاظم موسی بن جعفر علیه السلام بعد از آن رضا علی بن موسی بعد از آن تقی محمد بن علی بعد از آن نقی علی بن محمد بعد از آن زکی حسن بن
علی بعد از آن پسر حسن قائم بحق مهدی امت من که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای جابر اینها خلفاء من
و اوصیای و اولاد و عترت منند هر که اطاعت ایشان کند مرا اطاعت کرده و هر که معصیت ایشان کند مرا معصیت کرده و کسیکه
انکار کند یکی از ایشان را مرا انکار کرده است و حق تعالی بایشان نگاه داشته آسمانها را که بر زمین نیفتد مگر برخصت او و بایشان نگاه
داشته زمین را که اهل خود را فرو نبرد **حدیث شصت و سوم** ایضا ابو الحسن بن شاذان باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

او پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه نشسته بود و مردم بگرد آنحضرت
جمع شده بودند ناگاه مردی از میان برخواست و بآنحضرت عرض کرد تو را مقام و مرتبه بجائیست که در شأن تو آیات از آسمان نازل شده و پدرت
در آتش جهنم معذب میشود حضرت فرمود که خدا دهنت را بشکند قسم بآنکسیکه محمد را بحق برسالت فرستاده است اگر پدرم شفاعت کند
همه گناهکاران را در روز قیامت حق تعالی شفاعت او را در حق همه قبول کند و تو میگوئی پدرم در آتش معذب میشود و حال آنکه پسرش قسمت
کننده بهشت و دوزخ است قسم بآنکسیکه محمد را برسالت بسوی خلق فرستاده که نور پدرم ابو طالب در روز قیامت نورها را بپوشاند بغیر از نور
همه مخلوق خدا مگر پنج نور نور محمد صلی الله علیه و آله و نور من و نور فاطمه و نور حسن و نور حسین و نورهای امامان از اولاد حسین بدرستیکه نور ابو طالب از
نور ماست حق تعالی آفریده او را پیش از خلقت آدم بدو هزار سال سید کوید ابن حدید از شیخ طوسی از طرق شیعه در کتاب مجالس
خود بسند متصل از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است
فقیر کوید علمای عامه را در خصوص ابو طالب سه قولست بعضی او را مسلمان میدانند و بعضی او را کافر میدانند و بعضی در کفر
و اسلام او تأمل دارند و این مذهب ابن ابی الحدید است در شرح نهج البلاغه و علمای شیعه اتفاق دارند بر آنکه پدران پیغمبران تا آدم
همه از لوث کفر و شرک منزه اند و همچنین پدران اوصیای پیغمبران از آدم تا خاتم در هر زمان که بوده اند صاحب دین و مذهب حق بوده اند
و ابن مطلب را ابن بابویه در اعتقادات خود تصریح بآن کرده و گفته است حتی در روایتی هست که عبد المطلب حجت خدا بود بر خلق و
ابو طالب وصی او بود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف است که ایمان خود را پنهان
میداشتند و خدا بایشان دو اجر کرامت فرمود یکی برای دین و یکی برای کتمان او و از ابو الحسن علیه السلام مرویست که ابو طالب برسول
خدا و بانچه از جانب خدا آورده بود اقرار کرد و وصیتهای انبیا را برسول خدا صلی الله علیه و آله سپرد و در همان روز وفات یافت
و اینحدیث مؤید حدیث وصایت است که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده و همین حدیث شریف را که از طرق عامه نقل کردیم دلالت
کلی بر عظمت شان و جلالت قدر ابو طالب دارد زیرا که کافر را در روز قیامت رتبه شفاعت همه مخلوقات و قبول آن و تفوق نور
او بر همه انوار مخلوقات و اطفای انوار نخواهد بود و ابو طالب را ابیاتی چند است که اغلبی از علمای جمهور آنها را نقل کرده اند و از
آنها در نسب مفهوم میشود که اسلام ابو طالب در مرتبه علو و قوه ایمانش در درجه قصوی بوده است و لکن نعره مخالفین که مجبول
بر خلاف ایشانرا باقرار او بودن باسلام ابو طالب چیزی نشده است چه اشعار ابو طالب در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله
که همه متضمن اعتراف بنبوت و اقرار برسالت آنحضرت است زیاده از اخبار و مرویات از روایات عامه در امامت و خلافت و وصایت
امیرالمؤمنین بودن علی نخواهد بود در صورتیکه خلافت و امامت علی را باین همه احادیث که خودشان روایت کرده اند قبول
نکنند و تأویل نمایند چنانچه عنقریب خواهی دید اسلام ابو طالب را باین اخبار و اشعار چگونه قبول کنند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
و بعلاوه اینحدیث که مذکور شد حدیث سفیان ثوریست که از اجله علمای ایشان است و در ثبوت اسلام ابو طالب کفایت میکند که بسند
خود از ابوذر غفاری روایت کرده که گفت قسم بخدائیکه نیست معبودی جز او که ابو طالب نمرد تا آنکه اقرار کرد و ایمان آورد بزبان حبشی
برسول خدا عرض کرد ای محمد زبان حبشه را میفهمی فرمود بلی خدا تعالی همه زبانها را بمن تعلیم کرده است گفت یا محمد اسدن لصاقا
طالاها یعنی اشهد مخلصا لا اله الا الله رسول خدا گریه کرد فرمود ان الله اقر عینی بابیطالب خدا تعالی دیده مرا بعم ابو طالب روشن
کرد بمقتضای اینحدیث که مقبول سفیان است شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خوشحالی آنحضرت در حق او کفایت میکند
زیرا که جز اسلام او در اوقات چیزی از او باعث چشم روشنی رسول خدا نخواهد بود شصت و چهارم مالکی در کتاب فصول
المهمه از امام ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی بسند او از عبد الله بن حکیم جهنی آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
شبی که بمعراج رفتم حق تعالی وحی فرستاد بسوی من در باره علی علیه السلام سه چیز انه سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین
شصت و پنجم ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله عامه است در شرح نهج البلاغه احادیث بسیار روایت کرده است در نص
رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام بآنکه امام و خلیفه و وصی منست از آنجمله در شرح نهج البلاغه باسناد
خود از زید بن ارقم آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا نمیخواهید که شما را دلالت کنم بچیزی که اگر او را بشناسید
و با او شوید هلاک نشوید بجهت آنکه ولی و امام شما علی ابن ابیطالب است پس او را دوست بدارید و خالص کنید و بامامت او اقرار کنید و او را

تصدیق کنید و آنچه گفتم بشما جبرئیل مرا بآن خبر داد ابن ابی الحدید بعد از نقل این حدیث میگوید همین کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله نص صریح
است در امامت علی علیه السلام و ما معتزله با این حدیث صریح چه خواهیم کرد بعد از آن خود جواب گفته است که مراد از امامت امامت
در فتاوی و احکام شرعیه است نه در خلافت مؤلف رحمه الله گفته است ابن ابی الحدید خود بعد از نقل حدیث اعتراف کرده
باینکه این عبارت نص صریح است در امامت علی علیه السلام پس چگونه قبول تأویل خواهد کرد و احدی نگفته است که نص را تأویل باید کرد
و با وجود اینکه نص را تأویل نباید کرد آنچه خود تأویل کرده است عین معنی امام است زیرا که معنی امام نیست که در فتاوی و احکام شرعیه
امام باشد و فتاوی او را مردم اخذ نمایند و در احکام شرعیه باو رجوع کنند و این بر هر کسی واضح است حتی بر فقرا این خلاف نیست
شصت و ششم ایضا ابن ابی الحدید در همین کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آورده است که قبل از بعثت چون رسول
خدا صلی الله علیه و آله روشنائی را میدید علی علیه السلام نیز با رسول خدا صلی الله علیه و آله میدید و چون رسول خدا
آواز ملائکه را میشنید علی علیه السلام نیز میشنید رسول خدا باو فرمود یا علی اگر من خاتم پیغمبران نبودم تو با من در پیغمبری شریک
بودی اگر پیغمبر نیستی پس تو وصی و وارث پیغمبر خواهی بود بلکه تو سید الاوصیا و امام الاتقیائی و این آخر احادیث این باب بود و همه این باب
از روایات عامه است ما بنها نظر کن و عبرت بگیر والسلام علی من اتبع الهدی باب سیزدهم در اینکه علی علیه السلام و اولاد او اوصیا
و خلفای رسول خدا اند از روایات شیعه و در آن پنجاه و دو حدیث است اول ابن بابویه قمی در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله
انصاری رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اسلام علی علیه السلام بر همه امت مقدم است
و علم او از همه امت زیادتر است و دین او از همه صحیح تر و یقین او از همه فضلش و بردباری او از همه زیاد تر و دست او از همه
سخی تر و دل او از همه شجاع تر است و او امام و خلیفه من است بعد از من ایضا ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود مخالفت علی علیه السلام بعد از من کفر است و دیگری را با او شریک کردن در امامت شرکت و هر که باو
اقرار او دعوی من است و هر که با او دشمنی کند منافق است و هر که پیروی او کند بمقصود رسید و هر که با او جنگ کند از دین بدر رود و هر که
بر او رد کند خدا را از خود دور کرده علی علیه السلام نور خدا است در روی زمین و حجت خدا است بر همه بندگان و شمشیر خدا است بر دشمنان
و وارث علم انبیاء است و کلمه علیای خدا است و کلمه دشمنان او پست است علی علیه السلام سید الاوصیاء است و وصی سید الانبیا
علی امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین و امام المسلمین است قبول نمیکند خدا تعالی ایمان احدی را مگر بولایت او دوم ایضا ابن بابویه
باسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یا علی قسم بآنکسی
که دانه را شکافته و انسان را آفریده که تو بهترین خلقی بعد از من یا علی تو وصی و امام امت منی هر که ترا اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ترا
معصیت کند مرا معصیت کرده سیم ایضا ابن بابویه باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین
بر منبر کوفه فرمود منم سید اوصیا و وصی سید انبیاء و منم امام مسلمین و قائد متقین و سرور و آقای مؤمنین و شوهر سیده زنان
عالمین منم آنکسیکه انگشتر در دست راست میکنم و پیشانی خود بر روی خاک میگذارم منم آنکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله
دو هجرت کردم و با او دو نوبت بیعت کردم منم که در غزوه بدر و در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ کردم و بدو شمشیر در راه خدا جهاد
کردم و بر دو اسب سوار شدم منم وارث علوم اولین و منم حجت خدا بعد از پیغمبران و محمد بن عبد الله خاتم النبیین دوستان من همه رستگارند
و دشمنان من همه ملعون و حبیب من رسول خدا مکرر بمن فرموده که یا علی حب تو تقوی و ایمان است و بغض تو کفر و نفاق و من خانه حکمتم
و تو کلید آن خانه دروغ گفته است کسی که گمان برده است آنکه مرا دوست دارد و حال آنکه ترا دشمن دارد چهارم ایضا ابن بابویه
باسناد خود از ابن سمره روایت کرده است که گفت عرض کردم یا رسول الله مرا بسوی نجات و رستگاری راهنمائی کن فرمود یا ابن سمره
چون دیدی که خواهشها مختلف گردیده و رایها متفاوت و متفرق شد آنوقت بر تو باد بعلی ابن ابیطالب که او امام امت و خلیفه من است
بر ایشان بعد از من و او فاروقیست که میانه حق و باطل تفرقه اندازد و هر که از علی سؤال کند او را اجابت نماید و هر که از او طلب راهنمائی کند
او را براه راست برد و هر که حق را از نزد او طلب کند بیابد و هر که از او خواهش هدایت کند بدو رسد و کسیکه باو پناه برد ایمن گردد و کسیکه
باو چنگ زند نجات یابد و کسیکه باو اقتدا کند هدایت نشان نماید یا ابن سمره علی از منست روح او از روح منست و طینت او از طینت من و او
منست و من از او ام و شوهر فاطمه دختر منست که سیده زنان عالمیانست از اولین و آخرین و از نسل او است ده امام امت و نه

باب سیزدهم

کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۳۳۳

جوانان اهل بهشت حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین که نهمی ایشان قائم امت من است که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم **بیستم** ایضا ابن بابویه بسند متصل از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود ای گروه مردم کیست که از خدا بهتر سخن گوید و کیست که از خدا راستگوتر باشد ای گروه مردم پروردگار شما جل شانه مرا امر کرده است که علی را در میان شما علم قرار دهم و او را امام و خلیفه و وصی خود گردانم و او را برادر و وزیر خود کنم ای گروه مردم علی باب هدایت است بعد از من و دعوت کننده مردم است بسوی پروردگار من و او صالح مؤمنان است وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی و کیست نیکوگفتارتر از کسی که خلق را بسوی خدا خواند و نیکوکردار باشد و بگوید من از زمره مسلمانانم ای گروه مردم علی از من است و اولاد او اولاد منند و او جفت حبیبه من فاطمه است امر او امر من است و نهی او نهی من است ای گروه مردم علی علیه السلام صدیق این امت است و علی علیه السلام فاروق ایشان و محدث ایشان است علی علیه السلام هرون و یوشع و آصف و شمعون این امت است و علی در حطه و آرامگاه و محل بخشش گناهان این امت است و کشتی نجات ایشان است و علی علیه السلام طالوت و ذو القرنین این امت است ای گروه مردم علی محنت خلق است یعنی محل آزمایش و ماده امتحان ایشان و حجت عظمی و آیه کبری خدا است و علی امام هدایت و حلقه محکم است ای گروه مردم بر شما باد با طاعت علی علیه السلام و حذر و اجتناب کنید از نافرمانی او که طاعت علی علیه السلام طاعت من است و معصیت او معصیت من است ای گروه مردم علی قسمت کننده آتش است داخل نمیشود در آتش دوست او و نجات نمی یابد از آتش دشمن او و علی علیه السلام قسمت کننده بهشت است داخل نمیشود در بهشت دشمن او و دور نمیشود از آن دوست او ای گروه اصحاب شما را نصیحت کردم و تبلیغ رسالت پروردگار خود نمودم و شما دوست نمیدارید کسی را که شما را نصیحت کند چون سخن حضرت باینجا رسید فرمود این سخنان را گفتم و طلب مغفرت میکنم از خدا تعالی از برای خودم و از برای شما **ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود متصلا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَأَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ وَأَنَا صِرَاطُ اللَّهِ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ وَأَنَا خَازِنُ عِلْمِ اللَّهِ وَأَنَا الْمُؤْتَمَنُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ وَأَنَا إِمَامُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ خَيْرِ الْخَلِيقَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ یعنی منم حجت خدا و منم خلیفه خدا و منم راه خدا و منم در علم خدا و منم خازن علم خدا و منم امین سر خدا و منم امام بندگان خدا بعد از محمد صلی الله علیه و آله که بهترین خلق خدا و نبی رحمت است **هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود یا علی تو از من بمنزله هبة الله ای از آدم و بمنزله سام از نوح و بمنزله اسحاق از ابراهیم و بمنزله هرون از موسی و بمنزله شمعون از عیسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد یا علی تو وصی منی کسیکه انکار کند وصایت و خلافت ترا از من نیست و من از او نیستم و من خصم او خواهم بود در روز قیامت یا علی فضل تو از همه امت من بیشتر است و اسلام تو از همه امت من پیشتر است و علم تو از همه بیشتر است و حلم تو از همه ایشان وافرتر است و دل تو از همه امت من شجاع تر است و دست تو از همه امت من سخی تر است یا علی بعد من تو و امامانی که از فرزندان تو خواهند بود در میان امت من مثل و مانند نیست **شعر** در روشنی نکند از آفتاب ظهور، بدیع علی اکبر بگو خدای فکر؛ اگر مرتبه مانند و مثل او گویم؛ خدا است کفر و بغیر از خدا است کفر نگر یا علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخی و بتو شناخته شوند ابرار و فجار و تمیز داده شوند میان اخیار و اشرار و میان مؤمنان و کفار **هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و خطبه خواند و مردم نزد آنحضرت جمع آمده بودند پس فرمود ای گروه مؤمنان حق تعالی بسوی من وحی فرستاده که من از دنیا وداع خواهم کرد و پسر عمم علی کشته خواهد شد ای گروه مردم شما را خبر میدهم بخبری که اگر با آن عمل کنید بسلامت مانید و اگر ترک کنید هلاک شوید پسر عمم علی علیه السلام برادر و وزیر و خلیفه منست و او احکام خدا را از جانب من بخلق میرساند و او امام المتقین و قائد الغر المحجلین است اگر از او طلب هدایت کنید شما را هدایت میکند و اگر پیروی او کنید نجات یابید و اگر مخالفت و نافرمانی او کنید گمراه شوید و اگر اطاعت او کنید خدا را اطاعت کرده اید و اگر معصیت او کنید خدا را معصیت کرده اید و اگر بیعت کرده اید و اگر بیعت خود با او بشکنید بیعت خدا را شکسته اید خدای سبحانه و تعالی قرآن را بر من نازل کرده هر کس مخالفت قرآن کند در ضلالت است و هر کس علم قرآن را از کسی غیر از علی طلب کند در هلاکت است ایها الناس بشنوید سخنان مرا و بشناسید حق نصیحت مرا و بعد از من با اهل بیت من سلوک و رفتار نیکو کنید مگر آنچه خدا تعالی شما را امر کرده است از محافظت ایشان و رعایت حرمت و حقوق ایشان زیرا که ایشان خاصه و خویشان و برادران و اولاد منند **فقیر گوید** برادران منند یعنی مثل منند در میان شما و نظیر منند در وجوب طاعت و پاس حقوق و رعایت حرمت و در روز قیامت شما را جمع کنند و سؤال کنند شما را از آن دو چیز نفیس یا دو چیز سنگین که در میان شما میگذارم پس بحال خود نظر افکنید

و تأمل بکنید که بعد از من با ایشان چه خواهید کرد ایشان اهل بیت منند هر که ایشان را برنجاند مرا رنجانیده و هر که با ایشان ستم کند بمن ستم کرده و هر که ایشان را ذلیل گرداند مرا ذلیل کرده و هر که ایشان را عزیز دارد مرا عزیز داشته و هر که ایشان را گرامی دارد مرا گرامی داشته و هر که ایشان را یاری کند مرا یاری کرده و هر که ایشان را خوار کند مرا خوار کرده و هر که طلب هدایت از غیر ایشان کند مرا تکذیب کرده ایها الناس بپرهیزید از نافرمانی خدا و فکر کنید که چه خواهید گفت وقتی که با خدا ملاقات کنید که من در روز قیامت خصمی خواهم کرد با هر کسی که ایشان را رنجانیده و هر که من با او خصمی کنم در حضور خدا تعالی او را مغلوب و مقهور خواهم کرد چون سخن حضرت باینجا رسید فرمود این سخنان را میگویم و از خدا تعالی طلب آمرزش میکنم برای خودم و برای شما **نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روایت کرده است که آنحضرت فرمود روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای ما خطبه میخواند و فرمود ای گروه مردم ماه خدا رو بشما آورده و حدیث را در فضیلت ماه مبارک رمضان کشیده و طول داده راوی گوید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من برخواستم و عرض کردم یا رسول الله بهترین اعمال در این ماه مبارک چه عملی است فرمود یا ابا الحسن نگاه داشتن و پرهیز کردن و اجتناب نمودن از آنچه خدا تعالی بر بندگان خود حرام فرموده پس فرمود و گریه کرد عرض کردم یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود یا علی گریه من از برای آنست که تو را میبینم در این ماه که حرمت ترا حلال گردانند گویا بچشم خود می بینم که تو نماز میکنی و برانگیخته شده از برای کشتن تو شقی ترین اولین و آخرین که برادر پی کننده ناقه صالح است و ضربتی بفرق تو زند که ریش تو از خون فرق تو رنگین گردد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عرض کردم یا رسول الله چون مرا بکشند دین من بسلامت خواهد بود فرمود بلی دین تو بسلامت خواهد بود بعد از آن فرمود یا علی هر که ترا بکشد مرا کشته و هر که ترا بیازارد مرا آزرده و هر که ترا دشنام دهد و هر که بتو ناسزا گوید بمن ناسزا گفته زیرا که تو از منی مثل خود من روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من است حق سبحانه و تعالی من و ترا آفرید و ما را برگزید مرا از برای نبوت و ترا از برای امامت اختیار کرد هر که انکار امامت تو کند انکار نبوت من کرده یا علی تو وصی و وارث منی و تو شوهر دختر منی و تو خلیفه منی بر امت من در حیات من و بعد از وفات من امر تو امر من است و نهی تو نهی من است قسم بآنکسی که مرا به نبوت فرستاده و بهترین مخلوق خود گردانیده که تو حجت خدائی بر بندگان او و امین سر خدائی و خلیفه خدائی بر خلق **دهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که حسن علیه السلام در آمد چون چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او افتاد گریان شد و فرمود ای فرزند بسوی من بیا و نزدیک خود طلبید تا آنکه او را بر ران راست خود نشانید پس حسین علیه السلام آمد و چون رسول خدا او را دید گریه آغاز کرد و فرمود ای فرزند نزد من بیا و نزدیک خود خواند تا آنکه او را بر ران چپ خود نشانید پس حضرت فاطمه آمد چون پدر او را دید باز گریه در آمد و فرمود ای دختر من نزد من بیا و او را در پیش روی خود نشانید پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل شد حضرت رسول چون او را دید گریه کرد و فرمود نزد من بیا ای برادر من و پیوسته او را نزدیک خود برد تا آنکه او را بطرف راست خود نشانید اصحاب عرض کردند یا رسول الله چشم تو بهیچیک از ایشان نیفتاد مگر آنکه گریان شدی مگر در میان ایشان کسی نیست که دیدن او ترا مسرور گرداند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکسی که مرا بنبوت مبعوث کرده و بر جمیع مردم برگزیده است که من و ایشان گرامی ترین مخلوقاتیم نزد خدا تعالی و در روی زمین احدی نیست که محبوبتر باشد نزد من از ایشان اما علی بن ابیطالب پس برادر من و نظیر منست و صاحب امر است بعد از من و صاحب لوای منست در دنیا و آخرت و صاحب شفاعت من و صاحب حوض من است و او آقای هر مسلم و امام هر مؤمن است و قائد هر پرهیزکار است بسوی بهشت و او وصی و خلیفه من است بر اهل بیت من در زمان حیات من و بعد از وفات من دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است … و امت من مرحوم شدند بدوستی علی … ملعون گردیدند و چون علی علیه السلام از در در آمد مرا گریه گرفت زیرا که بخاطرم آمد غدر و مکر امت با او بعد از من که او را از روی مسند من ازاله نمایند و حال آنکه خدا تعالی بعد از من جای مرا باو عطا کرده و پیوسته با او مکر کنند و غدر نمایند تا آنکه بر فرق او ضربتی زنند که ریش او از خون سرش خضاب شود در افضل الشهور شهر رمضان الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ یعنی در بهترین ماهها که ماه رمضانست و آن ماهیست که فرو فرستاده است خدا تعالی در آن قرآن را که راه نماینده است مردمان را و هم با آن نشانها و دلالات روشن است از برای خلق از حلال و حرام و حدود و احکام و سائر شرایع اسلام جدا کننده است میان باطل و حق و اما دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست از اولین و آخرین و او پاره جگر من است و او نور چشم من است و او میوه دل من است و او روح من است که در بدن من است و او حوراء انسیه است که چون در محراب عبادت در حضور پروردگار خود بایستد روشنائی دهد نور او ملائکه آسمانها را چنانکه روشنائی

میند همه بوستارکان اهل زمین را و حق تعالی بملائکه خود فرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی کنیز من فاطمه سیده کنیزکان من که در حضور من ایستاده و میلرزد اعضای او از خوف من و رو آورده است به بندگی و عبادت من و شما را گواه میگیرم که شیعیان او را از آتش جهنم ایمن گردانیدم حضرت فرمود چون فاطمه را دیدم یاد آوردم رفتار و کردار امت را با او بعد از من گویا میبینم که داخل خانه او شده‌اند و حرمت او را شکسته‌اند و او را ذلیل کرده‌اند و حق او را غصب کرده‌اند و از میراث او را منع کرده‌اند و پهلوی او را شکسته‌اند و طفل او را سقط کرده‌اند و او فریاد میکند وا محمداه و جواب نمیشنود و طلب فریادرسی میکند و کسی بفریادش نمیرسد و پیوسته بعد از من محزون و مهموم و گریان خواهد بود گاهی بیاد می آورد انقطاع وحی را از خانه خود و گاهی مفارقت مرا بخاطر می آورد و چون شب شود وحشت کند و مضطرب گردد از اینکه آواز مرا چون شبهای گذشته نمیشنود که بتلاوت قرآن مشغول بودم بتهجد و تلاوت قرآن و خود را ذلیل می بیند بعد از آنکه در ایام پدرش عزیز بود پس در این هنگام حق سبحانه و تعالی ملائکه را انیس و مونس او گرداند و ملائکه او را ندا کنند بندائی که مریم دختر عمران را ندا کردند و میگویند یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمه اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین یعنی ای فاطمه حق تعالی ترا برگزید برای عبادت خود و ترا پاکیزه ساخت از لوث گناهان یا از صفات ذمیمه یا از چرکها کثیفات که سایر زنان را باشد مانند حیض و نفاس **فقیر گوید** که بعضی از مفسرین معنی اخیر را اعتبار کرده‌اند چنانچه مرویست که فاطمه را بتول گفتند به معنی طاهره فرمودند یعنی که او را حیض و نفاس و سایر کثافات نباشد و قوله و اصطفاک علی نساء العالمین یعنی برگزید ترا بر همه زنان عالمیان یعنی از اولین و آخرین زنان دنیا ای فاطمه فرمان بردار پروردگار خود را و او را سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان و سجده کنندگان و استعمال رکوع در سجود از باب تغلیب است یا از باب استعمال رکعت در تمام رکوع و سجود و قیام و قعود زیرا که این امر است بنماز جماعت پس فاطمه را درد عارض گردد بیمار شود خداوند تعالی مریم دختر عمران را فرستد تا او را پرستاری نماید و انیس او باشد در بیماری او در آن وقت عرض کند خداوندا از زندگانی دنیا سیر شدم و ملول گردیدم و از اهل دنیا غمگین شدم خداوندا مرا به پدرم ملحق گردان خداوند تعالی دعای او را مستجاب کند و او را بمن ملحق سازد و او از اهل بیت من اول کسی است که بمن ملحق میشود و بنزد من می‌آید محزون و مهموم و علیل و کشته پس در آن وقت میگویم خداوندا رحمت خود را دور گردان از هر کسی که بر فاطمه ظلم کرده و مواخذه کن از هر کسیکه حق او را غصب کرده و ذلیل کن هر که او را ذلیل کرده و در آتش جهنم مخلد نما هر کسیکه در پهلوی او زده تا جنین خود را سقط کرده و ملائکه بدعای من آمین گویند و اما حسن پس او پسر من و نور چشم من و میوه دل من است و سید جوانان اهل بهشت است و حجت خداست بر خلق از جانب من و قول او قول من است هر که او را متابعت کند از من است و هر که نافرمانی او کند از من نیست و چون چشمم بر او افتاد بیاد آوردم آنچه را که بر او وارد خواهد شد از ذلت و خواری بعد از من بایان حال نباشد تا آنکه او را از زهر جفا دهند و بظلم او را بکشند پس در آن هنگام ملائکه هفت آسمان بسبب کشته شدن او گریه کنند بلکه همه چیز بر او گریه کنند حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر که بر او گریه کند چشمش کور نشود در روزی که چشمها در آن روز کور شوند و کسیکه اندوهگین شود بر او دل او محزون نگردد در روزی که دلها همه محزون گردند و کسیکه او را در بقعه‌اش که بقیع است زیارت کند پای او بر روی پل صراط ثابت بود روزی که قدمها بلغزد و حسین علیه السلام او از منست و او فرزند من و پسر منست و او بهترین خلق خداست بعد از برادرش حسن و او امام مسلمانان و مولای مؤمنانست و خلیفه خدا و پناه درماندگان است و فریادرس بیچارگان و حجت خداست بر مردمان سید جوانان اهل بهشت و باب نجات امت است امر او امر منست و اطاعت او اطاعت منست کسیکه پیروی او کند از منست و کسیکه معصیت او کند از من نیست و چون او را دیدم بیاد آوردم ظلمها و ستمهائی که با او و اولاد او بعد از من کنند گویا بچشم خود میبینم که بحرم و قبر من پناه می آورد و او را پناه نمیدهند و من در عالم خواب او را در آغوش کشم و امر کنم او را که از دار هجرت من بیرون سفر کند و او را بشهادت بشارت دهم پس سفر کند بسوی زمینی که در آن زمین شهید شود و او را با آلام و آفات درافکنند و آن زمین زمین کربلا است و زمین قتل و فنا است او را جمعی از مسلمانان یاری کنند و ایشان سادات شهدای امت من در روز قیامت و گویا میبینم او را که تیری بر او زده‌اند و او از اسب در غلطیده و او را مانند گوسفند بظلم کشند و سر او را از بدنش جدا سازند پس رسول خدا گریست و مردم که بر دور آنحضرت بودند همه گریستند و آوازها بنوحه و زاری بلند شد پس آنحضرت برخواست و عرض میکرد اللهم انی اشکو الیک ما یلقی اهل بیتی بعدی یعنی خداوندا شکایت میکنم بسوی تو آنچه بعد از من باهل بیت من وارد می آید از امت من پس آنحضرت داخل خانه شد **باب یازدهم**

چنانچه بعد حدیث... [illegible] (حاشیه)

ایضاً ابن بابویه باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در روز غدیر افضل عیدهای امت منست و آن روزیست که خدا تعالی مرا امر کرد که علی را بخلافت نصب کنم که امت من بعد از من بهدایت یابند و روزیست که حق سبحانه و تعالی کامل کردانید در آن روز دین مرا و نعمت را بر امت من تمام کرد و راضی شد از برای ایشان اسلام را دین بعد از آن فرمود ای گروه مردم بدرستیکه علی از منست و من از او و آفریده شده است از طینت من و او امام خلق است بعد از من که بیان میکند از برای ایشان آنچه را که در آن اختلاف کنند از سنت من و او امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و خیر الوصیین و زوج سیده نساء العالمین و ابو الائمه المهدیین است ای گروه مردم هر که علی را دوست دارد من او را دوست دارم و هر که علی را دشمن دارد من او را دشمن دارم و هر که با او مهربانی کند من با او مهربانی کنم و هر که با او قطع کند من با او قطع کنم و هر که بعلی جفا کند من با او جفا کنم و هر که با او تولا جوید من با او تولا جویم و هر که با او عداوت کند من با او عداوت کنم ای گروه مردم من شهر حکمتم و علی بن ابیطالب علیه السلام در آن شهر است و داخل شهری نتوان شد مگر از در آن شهر دروغ گفته است کسیکه گمان برده است که مرا دوست دارد و با علی علیه السلام دشمن باشد ای گروه مردم قسم بآنکسیکه مرا برسالت بسوی خلق فرستاده و مرا از میان ایشان برگزیده که علی را بخلافت نصب نکردم در روی زمین بر امت خود تا آنکه خدا تعالی نام او را در آسمانها بلند کرد و ولایت او را بر ملائکه واجب فرمود **فقیر گوید** حدیث انا مدینة الحکمة و علی بابها و روایت مشهوره انا مدینة العلم و علی بابها از روایات مشهوره بلکه قریب بتواتر است بین العامة و الخاصة و بروایات متکثره بطرق مختلفه نقل کرده‌اند چنانچه در احادیث مختصر این باب بتفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و بعضی سبب آنرا ذکر کرده‌اند که اعرابی بخدمت رسول خدا آمد و عرض کرد طمش طاح فغادر شبلا لمن النشب یعنی مردی مرده و پسری از او بجا مانده مال او از برای کیست حضرت فرمود للشبل ممططا یعنی مال او از آن پسر اوست و دیگر او را از ارث دور میکند که باد در ایام جاهلیت ارث پدر را بپسر نمیدادند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تشریف ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال اعرابی را بهمان لفظ از علی علیه السلام پرسیدند علی علیه السلام همان جواب را بی تفاوت عرض کرد بطوری که لفظا و معنی مطابق فرموده رسول خدا بود حضرت فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و از لطائف حکایات است که نوشته‌اند که اعرابی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد اول بر علی علیه السلام سلام کرد بعد از آن بر رسول خدا صلی الله علیه مردم همه بخندیدند باو گفتند چرا چنین کردی گفت چون شنیده بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است انا مدینة العلم و علی بابها باین سبب اول بعلی علیه السلام سلام کردم بعد از آن برسول خدا صلی الله علیه و آله **دوازدهم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که مردی بنزد آنحضرت آمد و گفت یا ابا الحسن مرا امیر المؤمنین میگوئید آیا از ایشان کیست که ترا امیر کرده حضرت فرمود خدا امیر ایشان امیر کرده است نمیدانی که بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد یا رسول الله علی راست میگوید که خدا او را بر مؤمنین امیر کرده باشد رسول خدا در غضب شد و فرمود علی امیر المؤمنین است و خدا او را در عرش امیر المؤمنین کرده و ملائکه را بر آن گواه گرفته و بدرستیکه او خلیفه و حجت خداست و امام مسلمانانست طاعتش مقرون بطاعت خداست و معصیت او معصیت خداست هر که علی را نشناسد مرا نشناخته و هر که انکار امامت او کند انکار نبوت من کرده و هر که امیر المؤمنین بودن او را کتمان کند بتحقیق که نبوت مرا کتمان کرده و هر که انکار فضل او کند مرا ناقص کرده باشد و هر که با او جنگ کند با من جنگ کرده و هر که او را دشنام دهد مرا دشنام داده زیرا که او از منست و از طینت من خلق شده و او شوهر دختر منست و پدر فرزندان من حسن و حسین است پس فرمود من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین حجتهای خدائیم بر خلق دشمنان ما دشمنان خدایند و دوستان ما دوستان خدا **سیزدهم** ایضاً ابن بابویه باسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه و کل شیء احصیناه فی امام مبین نازل شد دو نفر از جای برخواستند و عرض کردند یا رسول الله امام مبین تورات است فرمود نه عرض کردند انجیل است فرمود نه عرض کردند قرآن است فرمود نه پس در این سخن بودند که علی علیه السلام داخل شد حضرت فرمود امام مبین اینست که شماره هر چیزی در نزد او است و از او مخفی نیست **چهاردهم** ایضاً ابن بابویه باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی رسول خدا از خانه بیرون آمد و جامه از خز پوشیده بود اصحاب عرض کردند یا رسول الله این جامه را که بما کرامت کرده فرمود که حبیب من و صفی من و خاصه و خالص من و ادا کننده دین من و وصی من و وارث علم من و برادر من و اول مؤمنان در اسلام و خالص‌تر ایشان در ایمان و سخی‌ترین مردم در عطا و نوال و بخشش و وفای ایشان بعد از من و قائد غر محجلین و امام روی زمین علی بن ابیطالب علیه السلام و آنحضرت از روی شوق پیوسته گریه میکرد تا آنکه ریش مبارکش...

وهر که علی را... [illegible] (حاشیه)

از ایشان نبوده مبادا کش بوشید **پانزدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حذیفة بن اسید الغفاری روایت کرده است که روزی رسول
خدا با او فرمود یا حذیفه حجت خدا بر تو بعد از من علی بن ابیطالب است و کفر بعلی علیه السلام کفر است بخدا و شرک بعلی علیه السلام شرک است
بخدا و شک در علی علیه السلام شک است در خدا و ملحد شدن در علی ملحد شدن است در خدا و انکار علی انکار خدا است و ایمان باو ایمان است
بخدا زیرا که علی علیه السلام برادر رسول خدا است و وصی و امام امت و مولای ایشان است و علی ریسمان محکم خدا است و دست آویزی است
که هرگز گسیخته نشود و دو طایفه در علی علیه السلام هلاک شوند دوستی که در دوستی او غلو نماید و کسی که در معرفت او
تقصیر کند ای حذیفه از علی مفارقت مکن که از من مفارقت کرده و با علی مخالفت مکن که با من مخالفت کرده علی از من است و من از علیم کسی که او را
بغضب در آورده مرا بغضب در آورده و کسی که او را از خود راضی کند مرا از خود راضی کرده **شانزدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن
عباس روایت کرده است که رسول خدا با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من شهر حکمتم و تو یا علی در آن شهری و داخل شهر نتوان شد مگر
از در آن شهر دروغ گفته است کسی که گمان کرده است مرا دوست دارد و ترا دشمن دارد زیرا که تو از منی و من از تو گوشت تو از گوشت من است و خون
تو از خون من است و روح تو از روح منست و پنهان تو از پنهان منست و آشکار تو از آشکار منست و تو امام امت منی و خلیفه منی بر ایشان
بعد از من سعید است کسی که اطاعت تو کند و شقی است کسی که معصیت تو کند سودمند است کسی که پیرو تو باشد و زیانکار است کسی
که با تو دشمنی کرده و فایز شد کسی که پیرو تو گشت و هلاک شد کسی که از تو دوری جست مثل تو و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است
هر که بران سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند غرق گردید و مثل شما امامان مثل ستارگان آسمانست هرگاه یکی غروب نماید دیگری
بجای او طلوع خواهد کرد تا روز قیامت **هفدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا روزی با اصحاب خود فرمود ای گروه اصحاب خدای تعالی شما را امر کرده است بولایت علی بن ابیطالب و اقتدا باو و او مولی و امام
شما است بعد از من با او مخالفت مکنید بعد از من که گمراه خواهید شد زیرا که علی علامتی است در میان ایمان و نفاق هر که او را دوست دارد
مؤمن است و هر که او را دشمن دارد منافق است و حق سبحانه و تعالی علم و وصیت من و علامت هدایت کرده است بعد از من و محل سر من و خزانه علم
منست و او خلیفه منست در اهل بیت من و بحق تعالی شکایت میکنم از ستم ستمکاران بر او **هجدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن
عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود منم سید انبیاء و مرسلین و فاضل ترم از ملائکه مقربین و اوصیای من سید اوصیای رسولانند
و ذریه من افضل ذریات انبیاء و مرسلین و اصحاب من افضل اصحاب انبیای سابقین و دختر من سیده زنان عالمین و پاکان از زنان من مادر
مؤمنین اند و امت من بهترین امتهاست و پیروان من در روز قیامت زیاده از پیروان انبیای سابقین است و مرا حوضی است که عرض آن
بقدر ما بین بصره و صنعای یمن است و ذکر آن حوض را بعدد ستارگان آسمانها و خلیفه من بر آن حوض کیست که خلیفه منست در دنیا
عرض کردند یا رسول الله خلیفه تو در دنیا کیست فرمود امام المسلمین و امیر المؤمنین و مولاهم بعدی علی بن ابیطالب علیه السلام
سیراب میکند از آن حوض دوستان خود را و منع میکند از آن حوض دشمنان خود را مانند دور کردن شتربان شتر بیگانه را از میان شتران در سر آب
بعد از آن فرمود کسی که علی را دوست دارد و در دنیا اطاعت او کند فردای قیامت بر حوض من وارد شود و با من خواهد بود در درجه من در بهشت
و هر که علی را دشمن دارد و در دنیا معصیت او کند در روز قیامت من او را نه بینم و او نیز مرا نبیند و تشنه و مضطرب و لرزان باشد تا وقتی
که ملائکه جهنم او را بسوی آتش برند **نوزدهم** ایضا ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود بعلی علیه السلام
یا علی انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و حجة الله بعدی علی الخلائق اجمعین و سید الوصیین و وصی سید النبیین
یا علی چون مرا باسمان بردند و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا بحجابهای نور رسیدم حق تعالی مرا بمناجات خود گرامی داشت و فرمود یا محمد
عرض کردم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت فرمود علی امام اولیای منست و نور کسی است که اطاعت من کند و او کلمه ایست که
پرهیزکاران باو پیوسته اند و باعث نجات ایشان شده است کسی که اطاعت او کند مرا اطاعت کرده و کسی که او را معصیت کند معصیت
من کرده ای محمد او را باین منزلت بشارت ده علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله قدر و منزلت من بجائی رسیده است که در ملا اعلی
نام من برده شود فرمود بلی پس خدا را شکر کن علی علیه السلام بسجده افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی سر از سجده بردار که
حق تعالی مباهات کرد بتو ملائکه هفت آسمان را **بیستم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود یا علی تو صاحب حوض و صاحب لوای منی در روز قیامت و تو وفا کننده بوعدهای

من و تو حبیب دل منی و وارث علم منی و نزد تو است میراث انبیا و تو امین خدائی در زمین و حجت خدائی بر خلق و تو رکن ایمانی و تو چراغ شبهای
تاری و تو منار هدایتی و تو علم هدایتی که بلند شده از برای اهل دنیا هر که پیروی تو کند نجات یابد و هر که از تو تخلف ورزد هلاک شود و تو راه
روشن و راه راستی و توئی قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و توئی مولای هر که من مولای اویم و من مولای هر مؤمن و مؤمنه ام دوست ندارد
ترا مگر کسی که حلال زاده باشد و دشمن ندارد ترا مگر آنکه حرامزاده باشد و حق تعالی هیچ مرا باسمان نبرد و با من سخن نگفت مگر آنکه گفت یا محمد
علی را از من سلام برسان و او را آگاه کن که او امام اولیای منست و نور اهل طاعت من است و گوارا باد بر تو این کرامت **بیست و یکم** ایضا
ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود یا علی تو برادر منی
و من برادر توام من برگزیده شده بنبوتم و تو برگزیده شده بامامتی منم صاحب تنزیل قرآن و توئی صاحب تاویل آن و تو پدر این امتی یا علی تو وصی
و خلیفه و وزیر و وارث منی و تو پدر اولاد منی شیعه تو شیعه منست و انصار تو انصار من است و دوستان تو دوستان منند و دشمنان
تو دشمنان منند یا علی تو صاحب اختیاری از جانب من بر حوض کوثر در روز محشر و تو رفیق و انیس منی در مقام محمود یعنی اعلی درجه بهشت
و تو صاحب علم منی در روز قیامت چنانکه صاحب علم منی در دنیا سعید است کسی که بتو تولا جوید و شقی است کسی که با تو دشمنی کند ملائکه
هفت آسمان بمحبت و ولایت تو در نزد حق تعالی تقرب جویند و دوستان تو در آسمان از دوستان تو در زمین بیشترند یا علی تو امین منی
و تو حجت خدائی بر ایشان بعد از من قول تو قول من است و امر تو امر منست و نهی تو نهی منست و معصیت تو معصیت من است و یاران تو یاران
یاران منند و یاران من یاران خدا وَمَن یَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ یعنی کسی که خدا و رسول
و آن کسانی را که ایمان بخدا و رسول آورده اند دوست دارد ایشان لشکر خدایند و لشکر خدا بر همه غالبند **بیست و دویم** ایضا
ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا تشریف داشتند و اصحاب نزد
آنحضرت جمع بودند بعلی علیه السلام فرمودند یا علی تو برادر منی و من برادر توام یا علی تو وصی و خلیفه منی و تو امام امت منی بعد از من
دوست داشته است خدا کسی که ترا دوست داشته و دشمن داشته است خدا کسی که ترا دشمن داشته و یاری کرده است خدا کسی که
ترا یاری کرده و خوار کرده است خدا کسی که ترا خوار کرده یا علی تو شوهر دختر منی و پدر اولاد منی یا علی چون مرا باسمان بردند حق تعالی
در باره تو بمن وصیت فرمود فرمود یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت فرمود ان علیا امام المتقین و
قائد الغر المحجلین و یعسوب المسلمین **بیست و سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا
فرمود یا علی تو خلیفه منی بر امت من در حیات من و بعد از ممات من و تو از من مثل شیثی از آدم و مثل سامی از نوح و مثل اسماعیل از ابراهیم
و مثل یوشع از موسی و مثل شمعون از عیسی و تو یا علی وصی من و وارث منی و غسل دهنده بدن منی پس از مردن من و تو یا علی دفن کننده منی
در قبر من و ادا کننده دین منی و وفا کننده وعدهای منی یا علی توئی امیر المؤمنین و امام المسلمین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المتقین یا علی
تو شوهر سیده زنان و پدر دو فرزند من حسن و حسینی یا علی حق تعالی ذریه هر پیغمبری را از صلب خود او قرار داده و ذریه مرا از صلب تو یا علی
هر که ترا دوست دارد من او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن دارم زیرا که تو از منی و من از تو یا علی حق تعالی مرا و ترا پاک گردانید
و پدران و مادران ما را پاک گردانید که هرگز بحرام ملاقات نکرده اند تا بآدم پس دوست ندارد ما را مگر حلال زاده و دشمن ندارد ما را مگر
حرامزاده یا علی بشارت باد ترا بشهادت بدرستیکه تو مظلومی بعد از من و کشته خواهی شد علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله در آن حال
دین من سالم است فرمود بلی دین تو سالم است یا علی هرگز تو گمراه نشوی و پای تو نلغزد و اگر تو نبودی شناخته نمیشدند یاران خدا **بیست
و چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ام سلمه زوجه رسول خدا شنید
که غلام آزاد کرده تو علی را دشنام میدهد ام سلمه فرستاد او را طلبید و باو فرمود چنین شنیده ام که تو علی را دشنام میدهی گفت بلی ای مادر ام
سلمه گفت مادرت بعزایت بنشیند بنشین تا حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو نقل کنم پس از آن هر چه خواهی بکن ما نه نفر
زن بودیم در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از روزها که نوبت من بود بر در حجره آمدم و رخصت دخول خواستم حضرت
رخصت نداد و من از خوف آنکه مبادا از روی خشم برگردانیده باشد یا آنکه آیه از آسمان در حق من فرود آمده باشد بر زمین افتادم و قلیل زمانی
نگذشته باز بدر حجره آمدم و رخصت خواستم باز آنحضرت اذن نداد دوباره سخت تر از اول بر زمین افتادم و قلیلی درنگ کردم بار سیم
رخصت خواستم فرمود داخل شو ای ام سلمه دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته و گویا اراده برخواستن دارد و عرض میکرد پدر

ومادرم فدای تو باد چون چنین و چنان شود مرا بچه امر میکنی حضرت فرمود ترا امر میکنم بصبر و بعد از آن بار دیگر عرض کردم باز فرمود
بصبر یا رسول الله عرض کردم حضرت این نوبت فرمود چون چنین و چنان شود شمشیر خود را از غلاف بیرون آور و چندان بکش تا آنکه مرا ملاقات
کنی و قطره خون از شمشیرت بچکد پس رو بمن کرد و فرمود چرا افتادی عرض کردم بجهت آنکه مرا یاد کردی و رخصت ندادی فرمود قسم
بخدائی که مرا خلق کرده است که از تو رنجیده نبودم و آخر کار تو بخوبی خواهد بود لکن وقتی که آمدی جبرئیل در طرف راست من بود و علی
علیه السلام در طرف چپ من نشسته بود و جبرئیل مرا خبر میداد از آنچه بعد از من واقع خواهد شد و من میگفتم که وصیت کنم و علی را
از آنها آگاه کردم ای ام سلمه گوش فرا دار و گواه باش که علی علیه السلام برادر من است در دنیا و آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش که علی
علیه السلام وصی و خلیفه من است بعد از من و ادا کننده قرضها و وفا کننده وعدهای من است و دور کننده دشمنان مرا از حوض
من و کذا ای ام سلمه گوش دار و شاهد باش که علی سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین است و علی کشنده ناکثین و قاسطین
و مارقین است عرض کردم یا رسول الله ناکثین کیانند فرمود کسانی که در مدینه با او بیعت میکنند و در بصره بیعت را میشکنند عرض کردم
قاسطین کیانند فرمود معاویه و اهل شام عرض کردم مارقین کیانند فرمود اهل نهروان ذکر کرده ام سلمه گفت غمهای مرا زایل کردی و دل مرا
از اندوه زدودی خدا غم ترا برطرف کند بخدا سوگند که دیگر علی را دشنام ندهم مؤلف گوید این حدیث را شیخ طوسی در کتاب امالی
بهمین سند و متن روایت کرده است **بیست و پنجم** ایضا ابن بابویه بسند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود در شب معراج حق تعالی درباره علی علیه السلام با من سه عهد کرد که او امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین است **بیست
و ششم** ایضا ابن بابویه باسناد خود و دیگران از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه
و آله شنیدم که میفرمود میخواهید شما را دلالت کنم بچیزی که اگر بآن تمسک جوئید بعد از من هرگز گمراه نشوید عرض کردند بلی فرمود که
علی علیه السلام برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من است و علی امام شما است او را دوست دارید که من او را دوست میدارم و او را
گرامی دارید که من او را گرامی میدارم و جبرئیل مرا گفت که بشما بگویم در حق علی آنچه گفتم **بیست و هفتم** ایضا ابن بابویه باسناد
خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود میخواهید شما را دلالت کنم بکسی که اگر از او طلب هدایت
کنید هلاک نشوید و گمراه نگردید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام امام و ولی شما است او را معین شوید و با
و او را اعانت جوئید و سخن او را قبول کنید و او را تصدیق کنید در آنچه بگوید که جبرئیل امین از جانب خدا تعالی امر کرده است که شما را
اعلام کنم **بیست و هشتم** ایضا ابن بابویه بسند متصل از ابوبرزه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که
خدای عز و جل درباره علی علیه السلام با من عهدی کرد عرض کردم پروردگارا او را بیان فرما فرمود بشنو عرض کردم شنیدم فرمود
علی رایت هدایت است و امام اولیای من است و نور مطیعان من است و سبب نجات پرهیزکاران است هر که او را دوست دارد مرا دوست
داشته و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است **بیست و نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که در حدیث طولانی میفرماید چون رسول خدا را بمعراج بردند حق تعالی فرمود یا محمد ایام پیغمبری تو بسر آمده و زمان
موت رسیده بعد از تو کجا شیعیان تو خواهد بود عرض کرد پروردگارا همه مخلوقات ترا امتحان کردم و از ما بیش بودم بدر ایشان نیافتم
کسی اکثر زیاده از علی مرا اطاعت کند حق تعالی جل شانه فرمود مرا نیز زیاده از او احدی اطاعت نکرده پس او را اعلام کن که او رایت هدایت
است و امام اولیای من و نور مطیعان من است **سی ام** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابوصادق روایت کرده است که علی بن ابیطالب فرمود
این آیه تریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین از برای ما نازل شده است یا در خصوص ما
فرود آمده است یعنی میخواهیم که منت گذاریم بر کسانی که ضعیف و بیچاره و مغلوب اند در روی زمین و بگردانیم ایشان را امامان و وارثان
ملک و پادشاهی **سی و یکم** ایضا ابن بابویه باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدران طاهرین
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون مرا بمعراج بردند حق تعالی با من سخن گفت و فرمود یا محمد عرض کردم لبیک
ربی فرمود علی حجت من است بعد از تو بر بندگان من و امام اهل طاعت من است کسیکه او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که معصیت
او کند مرا معصیت کرده پس او را در میان مردم علم کن که امت تو بعد از تو باو هدایت یابند **سی و دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود
از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

در خدمت آنحضرت بودند عرض کرد خداوندا اینان اهل بیت منند و گرامی ترین مردمند نزد من خداوندا دوست میدارم کسیرا که ایشانرا
دوست دارد و دشمن میدارم کسیرا که ایشانرا دشمن دارد خداوندا ایشانرا پاک و پاکیزه گردان از هر رجسی و معصوم کن از هر گناهی و ایشانرا
بروح القدس مؤید گردان پس فرمود یا علی تو امام امت منی و تو خلیفه منی بر ایشان بعد از من و تو کشاننده مؤمنانی بسوی بهشت و گویا
بچشم خود می بینم فاطمه را که در صحرای محشر می آید و بر مرکبی از نور سوار شده هفتاد هزار ملک از جانب راست او و هفتاد هزار ملک از جانب
چپ او و هفتاد هزار ملک از پیش روی او و هفتاد هزار ملک از عقب سر او که میبرد زنان مؤمنه از امت مرا بسوی بهشت و هر زنی که پنج
وقت نماز خود را بجا آورد و ماه رمضان را روزه دارد و حج بیت الله را بعمل آورد و زکوه مال خود را بمستحق رساند و شوهر خود را اطاعت
کند و بعد از من بعلی علیه السلام تولا کند بشفاعت دخترم فاطمه سیده زنان عالمیان داخل بهشت شود عرض کردند یا رسول الله فاطمه سیده
زنان ایام خود است فرمود مریم دختر عمران است که سیده زنان ایام خود بود اما دختر من فاطمه سیده زنان همه عالم است از اول دنیا تا آخر دنیا
و فاطمه چون در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام کنند و او را ندا کنند بندائی که مریم را بآن ندا میکردند
و میگویند یا فاطمه ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین یعنی ای فاطمه خدا تعالی برگزید ترا از برای عبادت خود و ترا
پاک گردانید و پاکیزه نمود و اختیار کرد بر همه زنان عالم بعد از آن بعلی علیه السلام ملتفت شد و فرمود یا علی فاطمه پاره تن منست و نور چشم
منست و میوه دل من است هر چیز که او را بد آید مرا بد می آید و هر چه او را مسرور میکند مرا مسرور میکند و فاطمه اول کسی است که بمن ملحق خواهد
شد از اهل بیت من پس تو یا علی بعد از من با او نیکی کن و اما حسن و حسین دو پسر منند و دو ریحانه منند و سید جوانان اهل بهشتند باید این
دو فرزند مرا مانند گوش و چشم خود نگاهداری که الهی با ایشان نظر پس دست خود را باسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا ترا گواه میگیرم
که من دوست دارم کسیرا که ایشانرا دوست دارد و دشمن دارم کسیرا که ایشانرا دشمن دارد و صلحم با کسی که با ایشان صلح کند و جنگم با کسی که
با ایشان جنگ کند و عدوم کسی را که عدو ایشان است و ولی کسی ام که دوست ایشان است **سی و سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از
ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که روزی در مسجد مدینه در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم با چند نفر از
اصحاب که آنحضرت فرمود اکنون بر شما داخل میشود از این در مردی که او امیر المؤمنین و امام المسلمین است اصحاب بجانب در
نظر افکندند من نیز نظر میکردم که ناگاه علی علیه السلام مانند آفتاب تابان طالع شد حضرت رسول برخواست و او را استقبال کرد
و دست بگردن او انداخت و میان دو چشم او را بوسه داد و او را در بغل گرفت تا آنکه او را در پهلوی خود نشانید بعد از آن رو بجانب ما
کرد و فرمود این مرد امام شما است بعد از من اطاعت او اطاعت من است و معصیت او معصیت من و اطاعت من اطاعت خدا است و معصیت
من معصیت خدا است **سی و چهارم** ایضا ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق سبحانه
و تعالی وحی فرستاد بسوی من که من قرار میدهم برای تو از امت تو کسی که ترا برادر و وارث و خلیفه و وصی باشد عرض کردم خداوندا کرا قرار
خواهی داد وحی آمد که ای محمد کسیرا که امام امت تو است و حجت منست بر ایشان بعد از تو عرض کردم خداوندا آنکس کیست وحی آمد او کسی است
که هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی است که در راه رضای من جهاد کند و کسیست که جنگ خواهد کرد با ناکثین عهد من
و قاسطین در حکم من و مارقین از دین من و اوست ولی من حقا و زوج دختر تو و پدر فرزندان تو علی بن ابیطالب **سی و پنجم**
ایضا ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که شبی نماز خفتن را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجا آوردیم چون سلام
نماز داد رو بجانب ما کرد و فرمود ستاره از آسمان جدا میشود در وقت طلوع صبح و خواهد افتاد در خانه یکی از شما هر که آن ستاره
در خانه او افتاد او وصی من و خلیفه من و امام است بعد از من چون نزدیک بطلوع صبح شد هر یک از ما در خانه خود نشسته انتظار ستاره را
میکشیدیم و هر یک را تمنا این بود که در خانه او افتد و از میان همه ابو العباس بن عبد المطلب بیشتر این خیال در سر بود چون صبح طالع شد
ستاره از هوا آمد و در خانه علی علیه السلام افتاد رسول خدا بعلی علیه السلام فرمود یا علی قسم بآنکسی که مرا برسالت فرستاده که وصیت
و خلافت و امامت بعد از من از برای تو واجب شد عبد الله بن ابی که از منافقان بود با اصحاب خود گفتند که محمد در محبت پسر عمش علی
گمراه شده و طغیان ورزیده و آنچه میگوید درباره او مکرر از روی هوا و هوس دین حق تعالی نازل گردانید و النجم اذا هوی یعنی قسم بحق الو ستاره
زمانی که طلوع کند و بلند برآید یا وقتیکه هبوط کند و فرود آید و غروب کند چه لفظ هوی باین دو معنی آمده ما ضل صاحبکم فی محبة علی
یعنی گمراه نشده است مصاحب شما که محمد صلی الله علیه و آله باشد در محبت علی علیه السلام و ما غوی و خطا نکرده است در آنچه شما

رسانیده است از جانب خدا و ما ینطق عن الهوی فی شأنه وارد شده و او هوس مثل نفس سخن نگفته است در شأن علی علیه السلام بلکه آنچه گفته است همه از جانب خدا بوده است نه از رای خود ان هو الا وحی یوحی و نیست سخن گفتن او مگر وحی که نازل شده و فرود آمده است بسوی او **سی و ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله ابن عباس روایت کرده است مثل حدیث سابق الا آنکه در این حدیث گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ستاره فرود می آید از آسمان در وقت طلوع آفتاب **سی و هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ربیعه سعدی روایت کرده است که از ابن عباس رضی الله عنه سؤال کردم از تفسیر آیه والنجم اذا هوی ابن عباس گفت نجم همان ستاره ایست که در وقت طلوع فجر فرود آمد و در حجره علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد و ابو العباس دوست میداشت که در خانه او افتد و وصایت و خلافت و امامت باو رسد و لکن حسدکنندگان خواست برای اینها اخذ حجر علی بن ابی طالب او ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **سی و هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که چون روز غدیر خم شد رسول خدا صلی الله علیه و آله منادی را امر کرد که ندا کرد و مردم جمع آمدند دست علی را گرفته و گفت هر که من مولا و صاحب اختیار اویم در جمیع امور دین و دنیای او پس علی علیه السلام مولای اوست و صاحب اختیار او در همه امور دین و دنیای او خداوندا دوست دار هر کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار هر کسی را که علی را دشمن دارد حسان بن ثابت که شاعر پیغمبر بود عرض کرد رخصت میدهی که در باره علی علیه السلام شعری گویم حضرت فرمود بگو حسان این اشعار را موزون کرده و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد **شعر** ینادیهم یوم الغدیر نبیهم * بخم و اسمع بالرسول منادیا * یعنی خواند پیغمبر مانند ایشان را * خواند مر اصحاب را روز غدیر * یقول فمن مولاکم و ولیکم * فقالوا و لم یبدوا هناک التعادیا * یعنی که شما را کیست مولا و ولی * جملگی گفتند از شکوه دلی * الهک مولانا و انت ولینا * و لا تجدن منا لک الدهر عاصیا * یعنی خدا بود مولی تو اولای همه * منکری نبود ترا اندر دمه * فقال له قم یا علی فاننی * رضیتک من بعدی اماما و هادیا * یعنی بگفتا یا علی برخیز هان * باش بعد از من امام انس و جان * فقام علی ارمد العین یبتغی * لعینیه مما تشتکیه مداویا * یعنی برخاست علی برخاست شیر کردگار * لیک از درد دو دیده سوگوار * فداواه خیر الناس منه بریقه * فبورک مرقیا و بورک راقیا * یعنی کرد با آب دهن درمان او * یا دگو جان بر جان و **فقیر گوید** و در بعضی از نسخ معتبره چنین است فقال له قم یا علی فاننی * رضیتک من بعدی اماما و هادیا * فمن کنت مولاه فهذا ولیه * فکونوا له انصار صدق موالیا * هناک دعا اللهم وال ولیه * و کن للذی عادی علیا معادیا * و در بعضی نسخ معتبره چنین است و کان علی ارمد العین یبتغی * دواء فلما لم یحس مداویا * شفاه رسول الله منه بتفلة * فبورک مرقیا و بورک راقیا * و قال سأعطی الرایة الیوم صارما * کمیا محبا للاله موالیا * یحب الهی و الاله یحبه * به یفتح الله الحصون الاوابیا * فاصفی بها دون البریة کلها * علیا و سماه الوزیر المواخیا **سی و نهم** ایضا ابن بابویه باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در بعضی از خطبه های خود فرموده است که مردم بشنوید سخن مرا و نیک در سینه نگاه دارید که نزدیک است مرا از میان شما نزدیک منم امام و منم وصی پیغمبر آفریدگان و منم شوهر سیده زنان عالمیان و منم برادر رسول خدا و وصی و ولی و وزیر و صاحب او و منم صفی و حبیب و خلیل او و منم امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و سید الوصیین جنگ با من جنگ با خدا و صلح با من صلح با خدا اطاعت من اطاعت خداست و ولایت من ولایت خداست و شیعیان من دوستان خدایند و یاری کنندگان من یاری کنندگان خدایند قسم بآن خدائی که مرا از عدم بوجود آورده که کسانی که احادیث رسول خدا را شنیده اند و حفظ کرده اند همه میدانند که ناکثین و قاسطین و مارقین ملعونند بزبان پیغمبر امی و زیان کار است کسی که افترا بندد **چهلم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ربیع ندیم منصور دوانقی آورده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بمن فرمود روزی منصور مرا گفت که از برای من حدیثی از فضایل جدت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کن که عامه آنرا نقل نکرده باشند من گفتم پدرم علیه السلام از پدرش از جدش روایت کرد که رسول خدا فرمود شبی که مرا بمعراج بردند حق تعالی در باره علی علیه السلام سه کلمه بمن فرمود ای محمد عرض کردم لبیک و سعدیک فرمود که علی امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین است محمد صلی الله علیه و آله این بشارت را بعلی علیه السلام بگو و او را بشارت ده رسول خدا این بشارت را بعلی داد و علی بسجده شکر افتاد بعد از آن سر از سجده برداشت و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا به قدر و منزلت من بجائی رسیده که نام من در عرش خدا برده شود فرمود بلی خدا تعالی ترا می شناسد و حال نوید اعلی مراتب بهشتست منصور گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **چهل و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی که مرا باسمان هفتم بردند و از آنجا بسدرة المنتهی و از سدرة المنتهی بحجابهای نور بردند و گفت مرا

مرا ندا کرد و فرمود یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام برای من فروتنی کن و مرا بندگی کن و بر من توکل کن و بمن اعتماد نما که من راضی شدم که تو بنده من و حبیب من و رسول من و نبی من باشی و برادر تو علی خلیفه من و نایب من باشد او حجت من است بر بندگان من و امام آفریدگان منست باو شناخته شود دوستان من از دشمنان من و باو تمیز داده شود گروه شیطان از گروه من و باو برپا شود دین من و نگاه داشته شود حدود من و جاری کرده شود احکام من و بسبب تو و بعلی و ائمه از اولاد علی بر بندگان و کنیزکان خود رحم کنم و بقائم شما زمین را آبادان کنم به تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید من و باو پاک کردانم زمین را از لوث دشمنان خود و از زنادقه وارث گردانم او را دوستان خود و باو کلمه کفار و اهل کفر را پست گردانم و کلمه من بلند است و باو زنده کنم عباد و معمور گردانم بلاد خود را و بمشیت خود آشکار کنم باو گنجها و ذخیرهای زمین را و باو ظاهر سازم رازها و ضمایر مطلع گردانم باراده خود او را بامرا که چون آن امر باو رسد آشکار کند آن امر مرا که خود نهان کرده بودم و ولی منست از روی حق و مهدی بندگان منست از روی صدق **چهل و دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود کسی که انکار کند امامت علی را بعد از من مثل کسی است که انکار نبوت من کند در ایام حیات من و کسی که انکار نبوت من کند چنان است که انکار ربوبیت پروردگار مرا انکار کرده **چهل و سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نظر کردن بعلی عبادت است و نام علی بردن عبادت است و مدح علی کردن عبادت است و لعنت کند کسی را که علی را لعنت کند خدا لعنت کند کسی را که با علی مخالفت کند علی امام مردم است بعد از من کسی که پیشی گیرد بر علی بر من پیشی گرفته و کسی که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده و کسی که علی را بر خود مقدم داشته مرا مقدم داشته منم صلح با کسی که با علی علیه السلام صلح است و جنگم با کسی که با علی در جنگ است دوستم با کسی که علی را دوست دارد و دشمنم با کسی که علی را دشمن دارد **چهل و چهارم** شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی در کتاب امالی بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از عمار بن یاسر شنیدم که میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود حق سبحانه و تعالی ترا جلوه داده است بصفاتی که جلوه نداده است احدی را از بندگان خود بچیزی که محبوبتر از آن باشد نزد او و ترا زینت داده است بزهد در دنیا که هرگز چیزی بهره از دنیا نگیری و دنیا بهره از تو نیابد و بخشیده است بتو دوستی فقرا از مؤمنین که بپیروی تو راضی شوند و ایشان راضی شدند که امام ایشان باشی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و در حق تو راست گوید و بدا حال کسی که ترا دشمن دارد و در حق تو دروغ گوید آنکه ترا دوست دارد و راست گوید او همسایه تو خواهد بود در بهشت جاودانی با تو شریک است و آنکه ترا دشمن دارد و بر تو دروغ گوید بر خدا واجب است که در موقف قیامت و را در مقام دروغ گویان باز دارد **چهل و پنجم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون مرا باسمان بردند به سدرة المنتهی رسیدم ندائی شنیدم که ای محمد صلی الله علیه و آله علی را وصی خود گردان که او در قیامت سید الوصیین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین است **چهل و ششم** ایضا شیخ در امالی باسناد خود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای منبر کوفه فرمود فدای کرده مردم رسول خدا ده فضیلت بمن اعلام فرمود که آن فضایل محبوبتر نزد من از آنچه آفتاب بر آن تابد فرمود یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و تو در روز قیامت در صحرای محشر در حضور حضرت ذو الجلال نزدیکترین مردمی بمن و منزل تو در بهشت روبروی منزل منست مانند دو برادر بودن منازل برادران دینی و تو وارث و وصی منی بعد از من در وعدهای من و اهل و عیال من و چون من غایب باشم تو نگهبان عیال منی و تو امام امت منی و تو برپا دارنده عدل و داد در رعیت منی و دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست **چهل و هفتم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود ای گروه مهاجرین و انصار میخواهید شما را دلالت کنم بچیزی که اگر بآن عمل کنید هرگز بعد از من گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود این علی است که برادر و وزیر و خلیفه منست و امام شماست پس او را دوست دارید بدوستی من و او را تعظیم و اکرام کنید باکرام من بدرستیکه جبرئیل از جانب حق جلیل مرا امر کرده که اینرا بشما بگویم **چهل و هشتم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی در باره علی علیه السلام با من عهدی کرد عرض کردم خداوندا از برایم بیان فرما فرمود بشنو عرض کردم شنیدم فرمود علی علیه السلام رایت هدایت است بعد از تو و امام اولیای من است و نور مطیعان منست و کلمه ایست که لازم تقوی گردانیدم هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته پس ای محمد صلی الله علیه و آله او را باین بشارت ده **چهل و نهم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود در شب معراج مرا از آسمانی به آسمانی میبردند تا آنکه رسیدم به سدرة المنتهی
رسیدم و در حضور حق تعالی ایستادم فرمود یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک فرمود تو مردم را آزمایش کرده که را یافتی که از همه بیشتر
مرا اطاعت کند عرض کردم پروردگارا علی را فرمود راست گفتی یا محمد آیا برای خود خلیفه و جانشین قرار داده که بعد از تو دین مرا ادا کند
و بیاموزد به بندگان من آنچه را که نمیدانند عرض کردم خداوندا تو اختیار کن که هر که را تو اختیار کنی او مرا بهتر خواهد بود فرمود من علی را
اختیار کردم تو او را خلیفه و وصی خود قرار ده و من عطا کردم باو علم و حلم خود را او امیرالمؤمنین است و قبل از او احدی باین نام نامیده نشده
و احدی نیز بعد از او نامیده نخواهد شد یا محمد علی علیه السلام رایت هدایت است و امام کسیست که مرا اطاعت کند و نور اولیای
من است و ولایت او باعث نجات از عذاب من است هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته یا
محمد صلی الله علیه و آله علی را باین بشارت ده پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود عرض کردم پروردگارا او را بشارت دادم گفت من بنده
خدا بوده در قبضه قدرت او اگر مرا عذاب کند بسبب گناهان منست و ستم نکرده و اگر انجام دهد وعده که کرده
او اولیست بوفاء بوعده رسول خدا عرض کرد خداوندا دل او را روشن گردان و ایمان را برای او بهار دلش کن فرمود همانا دعای تو را در حق
او مستجاب کردم و لکن او را مخصوص گردانیدم ببلائی که احدی از دوستان خود را بآن بلا مبتلا نکرده‌ام عرض کردم پروردگارا برادر
و مصاحب مرا مبتلا خواهی کرد فرمود بلی در علم سابق من گذشته است که بآن بلا مبتلا شود و مردم بسبب محبت او مبتلا گردند
و اگر علی نبود شناخته نمیشدند دوستان من نه دوستان پیغمبران من محمد بن مالک گوید حضرت مراحم منقری را ملاقات کردم و او با
خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همین حدیث را روایت کرد باز محمد بن مالک گوید خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم و آنحضرت
نیز از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همین حدیث را بهمین متن روایت کرد **پنجاهم** ایضا شیخ در امالی
بسند خود از بریده بن حصیب اسلمی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حق سبحانه و تعالی با من عهدی کرد
عرض کردم پروردگارا از برایم بیان فرما فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله بشنو که علی رایت هدایت است و امام دوستان منست و نور مطیعان
من است و ولایت او باعث نجات از عذاب من است هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته او را
باین بشارت ده حضرت فرمود عرض کردم بلی خداوندا ایمان را در دل او جای ده فرمود اگر کردم و او را مبتلا سازم ببلائی که احدی از امت
تو بآن مبتلا نشده است عرض کردم برادر و مصاحب مرا مبتلا میکنی فرمود این چیزیست که در علم ازلی گذشته است که او مبتلا شود و مردم
هم بسبب او مبتلا گردند **پنجاه و یکم** ایضا شیخ طوسی در کتاب مجالس خود بسند خود از سعد بن حذیفة بن الیمان از پدرش روایت
کرده است که رسول خدا فرمود میان مهاجرین و انصار اخوه و برادری بست پس میان ایشان طرح برادری انداخت بعد از آن دست علی را گرفت
و فرمود این برادر من است حذیفه گوید پس رسول خدا سید المسلمین و امام المتقین و رسول پروردگار عالمیان و برادر آن
مردم شبیه و نظیر نیست و علی ابن ابیطالب برادر او است **مؤلف گوید** احمد بن حنبل در مسند خود از طریق مخالفین این حدیث را روایت
کرده است که ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی حدیث کرد از سهل بن سعد منبرساندوا از پدرش از حذیفة بن الیمان روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله برادری میانداخت میان مهاجرین و انصار پس دست علی را گرفت و فرمود این برادر منست حذیفه گوید پس رسول
خدا صلی الله علیه و آله سید المسلمین و امام المتقین و رسول رب العالمین است و او را در میان مردم شبیه و نظیری نیست و علی علیه
السلام برادر او است یعنی نظیر او نیست پس علی دارای جمیع حالات و صفات رسول خدا است مگر نبوت و این برادری مخفی نیست **شعر**
ومن بین کل الخلق واخاه احمد ❊ فما غیره اهلا لذلک لاخوة ❊ وانهما فی کل فضل تساویا ❊ وما فاته فضل سوی اسم النبوة **پنجاه**
و دوم ایضا شیخ در کتاب امالی از مفضل بن عمر جعفی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود حق تعالی از برای مؤمنین
ضمانت کرده است گوید عرض کردم چه ضمانتی فرمود ضامن شده است از برای کسیکه اقرار کند بربوبیت او و بنبوت محمد صلی الله علیه
و آله و بامامت علی علیه السلام و واجبات تکلیفیه خود را بعمل آورد که او را در بهشت در جوار خود ساکن گرداند عرض کردم بخدا سوگند
که این کرامتی است که بکرامات بشر نماند آنحضرت فرمود اعملوا قلیلا تنعموا کثیرا **پنجاه و سیم** شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه
در کتاب نصوص بر امامت ائمه اثنی عشر باسناد خود روایت کرده که رسول خدا بعلی علیه السلام فرمود یا علی حق سبحانه و تعالی عطا فرموده
بتو حب ضعفاء و مساکین و دوستی مؤمنین را که تو راضی شده ببرادری ایشان و ایشان راضی شده اند بامامت تو و خوشا حال تو و خوشا حال کسی

که تو را دوست دارد و تو را تصدیق کند و بدا حال کسی که ترا دشمن دارد و بر تو دروغ به بندد یا علی من شهر علمم و تو در آن شهری و داخل
شهر نشود احدی مگر از در آن یا علی دوستان تو همگی توبه کار و اسلام بخدا متمسک اند و از آن را عانت کنند کان تو اند و اهل ولایت تو نیز کسانیکه
بتو نزدیکند همگی پریشان حال اند و لاغر و ضعیف اند که از کثرت عبادت و بندگی بدن ایشان کاهیده گشته و ملبوسهای کهنه پوشیده
دنیا قانع شده اند و دنیا را از زخارف دنیا بر کنده اند که اگر ایشان را بخدا سوگند دهند آن کهنه لباس را تصدق خواهند کرد و از دل
خواهند بر کند و برهنه خواهند ماند **فقیر گوید** این صفت خود آنحضرت بود چنانکه گفته اند انت الغنی عن الدنیا و ز
خرفها اذ انت سام علی مانوی البشر فرمود یا علی برادران دینی تو در چهار جا خوشحال میشوند در وقت جان کندن و من در بالین
ایشانم و در وقت سؤال نکیرین در قبر و در وقت عرض اعمال در روز قیامت و در وقت گذشتن از صراط یا علی جنگ کردن با تو جنگ
کردن با من است و جنگ کردن با من جنگ کردن با خدا است و صلح کردن با تو صلح کردن با من است و صلح کردن با من صلح کردن با خدا است
یا علی بشارت ده شیعه خود را که خدا تعالی از ایشان راضی است و تو را از برای ایشان پسندیده است که قائد ایشان باشی و ایشان بتو
راضی شده اند که ولی ایشان باشی یا علی تو مولی المؤمنین و قائد الغر المحجلین باشی و تو پدر دو فرزند من حسن و حسین و نه امامی که از صلب
حسین علیه السلام و از ما است مهدی این امت یا علی شیعیان تو همه برگزیده گانند و اگر تو نبودی دین خدا بر پا نمیشد **پنجاه و**
چهارم ایضا ابن بابویه بسند خود از حسن بن علی روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی علیه
السلام فرمود یا علی تو وارث علم منی و معدن حکمت منی و تو امام امت منی بعد از من و چون تو شهید شوی پسرت حسن و چون او شهید شود
پسرت حسین و بعد از حسین نه تن از اولاد حسین ائمه اطهار اند عرض کردم یا رسول الله نامهای ایشان چه چیز است فرمود علی محمد جعفر موسی
علی محمد علی حسن محمد مهدی ایشان از صلب حسین است پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم **پنجاه و پنجم**
ایضا ابن بابویه باسناد خود از عمران بن الحصین روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی علیه السلام فرمود
تو امام و خلیفه منی بعد از من یا مهدی هر مردم انچه را که نمیدانند و تو یا علی پدر دو فرزند منی و شوهر دختر منی و عترت طاهره من ائمه معصومین
از ذریه تو خواهند بود سلمان عدد ایشان را از آنحضرت سؤال کرد فرمود بعدد نقبای بنی اسرائیل **پنجاه و ششم** ایضا ابن بابویه
بسند خود از ابو الطفیل از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو وصی منی از اهل بیت
من و خلیفه بر امت منی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است و تو امامی و پدر یازده امامی از صلب خود همه امامان مطهر
معصوم و از ایشان است مهدی که پر میکند زمین را از عدل و داد بدا حال کسی که ایشان را دشمن دارد یا علی اگر کسی در راه رضای خدا
سنگی را دوست دارد حق تعالی او را در روز قیامت با آن سنگ محشور خواهد کرد و دوستان و شیعیان تو و دوستان اولاد تو و ائمه بعد از
تو با تو محشور خواهند شد و تو با من خواهی بود در درجات عالیه بهشت و تو قسمت کننده بهشت و دوزخی و دوستان خود را داخل بهشت
میکنی و دشمنان خود را داخل جهنم **پنجاه و هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده
است که فرمود چون آیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله نازل شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تأویل آن را
سؤال کردم فرمود بخدا سوگند که احدی را غیر از ما از این آیه قصد نفرموده و شمائید اولوا الارحام پس چون من بمیرم پدرت علی از همه کس
اولیست بمن و بمکان من و چون پدرت از دنیا رفت برادرت حسن اولیست بجای او پس چون حسن بگذرد تو اولائی بجای او عرض کردم یا رسول
الله پس بعد از من که خواهد بود فرمود پسر تو علی بعد از تو اولیست بجای تو و چون او دنیا را وداع گوید پسرش محمد اولیست و چون
محمد از دنیا رحلت کند پسرش جعفر اولیست باو و بمکان او و چون جعفر از حیات مفارقت کند موسی پسرش بجای او اولیست و چون موسی
گذرد پسرش علی اولیست باو بعد از او و چون علی از دنیا برود محمد پسرش اولیست بجای او بعد از او و چون محمد گذرد پسرش علی بعد از او
است و چون علی از دنیا گذرد پسرش حسن اولی است باو بعد از او و چون حسن از دنیا رود نهم از اولاد تو غایب شود و حق تعالی این نه
امام را که از صلب تواند علم و فهم مرا با ایشان کرامت فرموده طینت ایشان از طینت من است و مردم مرا در باره ایشان از خود مکدر نشد
حق تعالی در روز قیامت شفاعت مرا بآن مردم نصیب نگرداند **پنجاه و هشتم** ایضا شیخ طوسی در کتاب غیبه بسند صحیح از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفات خود فرمود یا ابا الحسن دوات و صحیفه
حاضر کن پس رسول خدا وصیت میکرد و آنحضرت می نوشت تا آنکه فرمود یا علی بعد از من دوازده امام خواهند بود و از ایشان

مهدیست و بونا علی اول ان دوازده امامی و خدای تعالی ترا ای علی مرتضی و امیر المؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مامون و مهدی خوانده است و این نامها مخصوص تو است و دیگری را صلاحیت نیست یا علی تو وصی منی بر اهل بیت من حی ایشان و میت ایشان و بر زوجات من هر که را که از ایشان نگاه داشتی در زمین فردای قیامت با من ملاقات خواهد کرد و هر که را که طلاق دادی من از وی بیزارم و در عرصهٔ قیامت مرا نبیند و هم من هم او را نبینم **فقیر گوید** این فقره خالی از نکته نخواهد بود یا بر اهل فطانت مخفی نماند پس فرمود تو خلیفه و جانشین منی بر امت من بعد از من و چون ترا زمان وفات رسد امر خلافت را بفرزندم حسن مجتبی تسلیم کن و چون او را زمان وفات رسد او را بفرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد و چون او را زمان شهادت رسد بفرزندش سید عابدین علی علیه السلام تسلیم کند و چون او را زمان رحلت نزدیک شود او را بفرزندش امام محمد باقر العلوم علیه السلام تسلیم کند و چون او را زمان حیات بسر آید او را بفرزندش امام جعفر صادق علیه السلام سپارد و چون جعفر را زمان رحلت رسد او را بفرزندش موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام تسلیم کند و چون او را زمان کوچ رسد او را بفرزندش رضا علیه السلام تسلیم کند و چون او را زمان وفات رسد او را به پسرش امام محمد تقی تسلیم کند و چون هنگام رحلتش رسد او را بفرزندش علی الناصح تسلیم کند و چون زمانش بسر آید بفرزندش حسن فاضل علیه السلام سپارد و چون زمانش باخر رسد امر خلافت را بفرزندش مستحفظ از آل محمد تسلیم نماید که او اول مقربین است و او را سه نام است یک نام او نام منست و نام دیگر عبد الله و نام سیم مهدی و او اول مؤمنان است **پنجاه و نهم** ایضا ابن بابویه در کتاب نصوص باسناد خود از ابو هریره روایت کرده است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و ابو بکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود هم در خدمت آنحضرت بودند که حسین بن علی داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بوسید بعد از آن فرمود حزقه حزقه ترق عین بقه و بعضی بدو بان یحیی حزقه دارد و تفصیل آن در ذیل حدیث هم از باب چهل و هفتم مفصلا گذشت خداوندا من دوست میدارم حسین را و دوست میدارم کسی را که او را دوست دارد یا حسین تو امامی و پسر امامی و پدر امامانی که همه از اولاد تو اند امامان نیکوکار پس عبد الله بن مسعود عرض کرد امامانی از صلب حسین کدام اند حضرت سر مبارک بزیر انداخت بعد از آن سر بالا کرد و فرمود یا عبد الله از من سؤال بزرگی کردی ولکن ترا خبر میدهم همین فرزندم را که یعنی دست خود را بر شانه حسین گذاشت بیرون می‌آید از صلب او فرزندی مبارک همنام جدش علی بن العابدین و نور الزهاد و بیرون می‌آید از صلب علی فرزندی همنام من و شبیه‌ترین مردم بمن میشکافد علوم را و بحق سخن میگوید و بحق امر میکند و بیرون می‌آید از صلب او کلمهٔ حق خدا و لسان صدق او ابن مسعود عرض کرد یا رسول الله چه نام دارد فرمود او را جعفر گویند که صادق است در قول و فعل خود هر که بر او طعن زند بر من طعن زده و هر که بر او رد کند سخن او را بر من رد کرده ناگاه حسان بن ثابت داخل شد و شعری چند در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله برخواند و سخن بریده شد چون فردای آن روز شد با رسول خدا نماز بجا آوردیم بعد از نماز بخوابگاه عایشه رفت و من و علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن عباس با آنحضرت رفتیم و از عادات آنحضرت این بود که هر گاه از وی سؤالی میکردند جواب میفرمود و اگر سؤال نمیکردند خود سخن میکرد من عرض کردم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد مرا خبر نمیدهی بباقی خلفاء از صلب حسین علیه السلام فرمودند بلی ای ابو هریره و بیرون می‌آورد خدای تعالی از صلب جعفر فرزندی پرهیزکار و پاک همنام موسی بن عمران ابن عباس عرض کرد یا رسول الله بعد از آن کیست فرمود بیرون می‌آید از صلب موسی علی فرزند او و او را رضا خوانند و او موضع علم و معدن حلمست پس آنحضرت فرمود پدرم فدای آنکه در زمین غربت شهید شود و بیرون می‌آید از صلب او پسرش محمد که محمود است و او پاکیزه‌ترین مردم است خلقا و خلقا و بیرون می‌آید از صلب محمد پسرش علی که دامنش پاک و کلامش راست است و بیرون می‌آید از صلب علی حسن مبارک و میمون و پرهیزکار پاک که از جانب پدرش سخن گوید و او پدر حجت خداست و بیرون می‌آید از صلب حسن قائم ما اهل بیت و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و مر او راست غیبت موسی و حکم داود و بهای عیسی بعد از آن تلاوت فرمود ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی ذریتی اند که بعضی از ایشان از بعض دیگر است و خدا شنوا و داناست علی بن ابی طالب عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اینها که فرمودید نام ایشان بر زبان رانید که کیانند فرمود یا علی ایشان نامهای اوصیای منند بعد از تو و ایشان عترت منند و ذریه مبارکه منند بعد از آن فرمود قسم بآنکسی که جان محمد در دست او ست اگر بنده خدا را بندگی کند مدت هزار سال بعد از آن هزار سال دیگر ما بین رکن و مقام و در روز قیامت در صحرای محشر قدم گذارد منکر ولایت شما باشد حقتعالی او را سرنگون در آتش جهنم اندازد هر که باشد ابو علی بن همام که از علما و روات همین حدیث است گفته از ابو هریره بسیار غریب است که این اخبار و احادیث را روایت کرده و فضایل اهل بیت را انکار میکند **شصتم**

ایضا ابن بابویه باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که بحسین بن علی فرمود تو امامی و پسر امامی و نه نفر از صلب تو امام اند نهمی ایشان قائم ایشان است **شصت و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ائمه دوازده اند عرض کردم یا بن رسول الله ایشان را برای من نام ببر فرمود از گذشتگان علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی بعد از آن من عرض کردم یا بن رسول الله بعد از تو که خواهد بود فرمود من وصیت و عهد را به پسرم موسی سپرده‌ام و او بعد از من امام است عرض کردم بعد از موسی کیست فرمود پسرش علی که او را رضا خوانند و مدفون خواهد شد در زمین غربت از بلاد خراسان بعد از وی پسرش محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از آن مهدی از اولاد حسن بعد از آن فرمود پدرم مرا خبر داد از پدرش از جدش علی بن ابی طالب که آنحضرت فرمود رسول خدا فرمود یا علی چون قائم ما خروج کند گرد آیند در خدمت او سیصد و سیزده مرد بعدد مردان بدر و چون زمان خروج شود او را شمشیری در غلاف هست و از میان غلاف آنحضرت را ندا کند یا ولی الله بکش دشمنان خدا را **شصت و دوم** ایضا ابن بابویه باسناد خود از علقمة بن قیس روایت کرده است که روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بر منبر کوفه خطبه میخواند راوی گوید آن خطبه را خطبه لؤلؤه گویند **فقیر گوید** خود راوی این خطبه را بالتمام ذکر نکرده است و من چندی بعض مطالب آنرا کرده‌ام در جائی یافتم و عبارت آن تشویش کلی داشت آنچه از آن را که مفید یافتم و قابل اصلاح بود ذکر کردم راوی گوید در آن خطبه در آخر آن فرمود ای قوم بدانید که من عنقریب از نزد شما کوچ میکنم و سفر خواهم کرد بجائی که دیگر مرا نبینید و نیابید پس بعد از من خود را از فتنه بنی امیه و سلطنت کسرویه محافظت نمائید و آنچه را که خدای تعالی اخبار فرموده است از دین ترا ضایع مکنید و آنچه را که بر انداخته است از کفر و شرک و جحود ترا اختیار منمائید و خانه‌های خود را صومعه خود کنید یعنی در آنها مشغول بندگی خدا باشید و باشید در خانه‌های خود مانند اشتری که پنهان باشد **فقیر گوید** گویا مراد این باشد که همیشه مهیا و آماده و مستعد باشید در نفوس اسلام و ایمان تا چون شما را فرصتی دست دهد ترا غنیمت دانید و بسیار خدا را یاد کنید که یاد خدا عظیم‌تر و بالاتر است از هر عبادتی اگر بدانید بعد از آن آنحضرت سخن از بغداد که بغداد باشد و عمارات و بناهای عالیه آن شهر میراند و ذکر میکند خلفای جور را از بنی امیه و بنی العباس که در آنجا سلطنت خواهند کرد و هر یک را بنامی و لقبی بطریق کنایه و تلویح و اشاره بخصال و خوی ایشان تا آنکه منتهی میشود و از پس ایشان آشکار شود قائم خود در وسط آفاق که گویا مراد مکه معظمه باشد مانند ماه درخشنده روشن که در میان ستارگان درخشنده باشد و خروج قائم را ده علامت است **اول** آن علامات طلوع ستاره دنباله‌دار است که در آسمان دوام کند و عالم هرج و مرج شود و مردم مختلف گردند و اینها علامت در آبی و وفور ثمرات و غلات و گیاه و مباهات است و از هر علامتی تا علامت دیگر چیزهای غریب و مانندهای عجیب ظهور آید و چون این علامات تمام شود انوقت ماه درخشنده ظاهر گردد و کلمه اخلاص و توحید را کامل گرداند تا مردم خدا را بیکتائی پرستش کنند پس عامر بن کثیر عرض کرد یا امیر المؤمنین ما را از ائمه کفر و خلفای باطل خبر دادی خالی از امامان حق و سخنان راست خبر ده حضرت فرمود بلی این وصیتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرموده است بدانید و آگاه باشید که امر خلافت و امامت را دوازده نفر مالک شوند نه نفر ایشان از صلب حسین اند و رسول خدا فرمود چون مرا باسمان بردند بساق عرش نظر کردم دیدم نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی یعنی محمد را بعلی علیه السلام تایید کردم و او را بعلی علیه السلام یاری نمودم و در آنجا دوازده نور دیدم عرض کردم پروردگارا این انوار کیست ندائی بگوشم رسید ای محمد این انوار امامانند از ذریه تو عرض کردم یا رسول الله ایشان را نام نمیبری فرمود بلی بعد از من تو امام و خلیفه منی که قرض مرا ادا میکنی و بوعدهای من وفا میکنی و بعد از تو دو پسرت حسن و حسین و بعد از حسین پسرش علی بن الحسین زین العابدین و بعد از علی پسرش محمد که او را باقر خوانند و بعد از محمد پسرش جعفر که او را صادق گویند و بعد از جعفر پسرش موسی که او را کاظم نامند و بعد از موسی پسرش علی که او را رضا گویند و بعد از علی پسرش محمد که او را زکی و تقی خوانند و بعد از محمد پسرش علی که او را نقی نامند و بعد از علی پسرش حسن که او را امین گویند و قائم از اولاد حسن که همنام منست و شبیه‌ترین مردمست بمن پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر از ظلم و جور بود ابن قیس عرض کرد یا امیر المؤمنین پس چرا قوم این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنوند و با وجود این ایشان را از مقام خود دور میکنند و حال آنکه نسبت شما برسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر است از نسبت ایشان و در نزد شماست علم کتاب خدا و سنت رسول نه در نزد ایشان حضرت فرمود بنای آن قوم و فکر ایشان را یاد داد انداختن بنای اسلام و بی‌حرمت کردن و تازه نمودن پرده شهرهای خراب در آشکار و پنهان از بطون بطون و از نظر مردمان آگاه

با دیدهای بینای ایشان بگناهان و دروغ و عملهای باطل بفروغ خود با یاران و مددکاران ظالم ستمکار در بلاد کرافی یا هفتها نهان و تهمتهای فاش بی پرده و دلهای سخت و متجری و بی باکی پس قصد کردند زدن پردهای کعبه و شکستن ظروف نفیسه و قندیلها اگر او غیر الزجاجه و مشکاة المصباح است و سببش آنکه مردم از آن بمقصود برسند و برگزیدگان خدای یگانه قهار و حاملان بواطن قرآن پس جزای بخیال ایشان از مرد دلیر و شمشیر برنده از عذاب خداوند کریم منتقم مأیوس شدند قوم از کفها بی من و بخیله و مکر و تلبیس خود نفاق و مساهله بدون خدا انداختند و خدای تعالی دفع خواهد کرد از ما محنت و بلاهائی که از اجزای حق بما رسیده است مادامی که حق آشکار شود و چون آن زمان آید با آنکه دور قیامت شود فلا تأس علی القوم الفاسقین یعنی در اندوه مباش بر گروه فاسقین ندوه منزه و بحق محمود بود کسانی که از راه حق بیرون رفته بودند شصت و ششم ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از پدرش حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و او را متفکر و مغموم دیدم از سبب این سوال کردم فرمود ای فرزند جبرئیل امین من نازل شد و گفت یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میگوید زمان نبوت تو آخر شد و ایام زندگانیت باخر رسید اسم اعظم و میراث علم و آثار نبوت را بعلی بن ابیطالب بسپار که من روی زمین را خالی نمیگذارم مگر آنکه عالمی در آن باشد که شناخته شود باو طاعت و بندگی من و شناخته گردد باو ولایت من که من قطع نخواهم کرد علم نبوت را از ذریه تو چنانکه قطع نکردم آنرا از ذریات پیغمبرانی که میان تو و آدم آمده اند عرض کردم یا رسول الله صاحب این امر خلافت که خواهد بود پس از تو فرمود پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام که برادر و خلیفه منست و صاحب خواهد شد امر ترا بعد از پدرت حسن برادرت بعد از آن تو را صاحب خلافت خواهی شد و بعد از تو نه نفر از اولاد تو صاحب میشوند امر خلافت دوازدهم امام و دوازدهم قائم ما خروج کند و مملو کند زمین را از عدل و داد چنانکه مملو شده باشد از جور و ستم و شفا بخشد سینه گروه مومنان را از شیعه خود شصت و چهارم ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الحمید بن ابی الدیلم از عطار روایت کرده است که رفتیم در طائف بدیدن عبد الله بن عباس رفتیم و او علیل و ضعیف بود بر او سلام کردیم و نشستیم بمن گفت یا عطا ایشان که بدیدن من آمده اند کیستند گفتم زید بن سعد الان و ذکر خدا ابان بن بلد عبد الله بن سلمه بن حرم طائفی و عماره بن اجلح و ثابت بن مالک اند پس ابن عباس ایشان را نزد خود طلبید او آمدند و گفتند ای پسر عم رسول خدا تو رسول خدا را دیده و از او شنیده آنچه شنیده مارا از اختلاف این امت خبر ده که قومی علی را بر دیگران مقدم داشته اند و جمعی سه نفر را مقدم داشته اند راوی گوید ابن عباس آهی کشید و گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود علی با حق است و حق با علی میگردد و او امام است بعد از من و خلیفه منست بعد از من کسیکه باو چنگ زند رستگار شد و نجات یافت و کسیکه باز پس ماند گمراه شد و هلاک گردید و او مرا کفن کند و غسل دهد و قرض مرا ادا کند و او پدر دو فرزندم حسن و حسین و بیرون آیند از صلب حسین نه نفر امام و از ما است مهدی این امت عبد الله بن سلمه بن الحضرمی گفت یا ابن عم رسول الله گویا ما را امیدی از بن منیشه ابن عباس گفت بخدا سوگند که آنچه شنیده بودم بشما گفتم و شما را نصیحت کردم و شما نصیحت کنندگان را دوست نمیدارید بعد از آن گفت ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند کسی که بسیار تجربه کار باشد و بترسید خائف باشد و در مدت حیات خود بسوی اعمال صالحه باشتاب باشید و راغب باشید در آنچه باید خواست و بگریزید از آنچه باید گریخت پس سعی کنید در کار آخرت خود قبل از آنکه اجل شما را دریابد و چنگ زنید بعروة الوثقی از عترت پیغمبر خود و بدانید که من از آنحضرت شنیدم که میفرمود کسیکه تمسک جوید بعترت من بعد از من از رستگاران است پس گریه زیادی کرد باو گفتند چرا گریه میکنی و حال آنکه ترا از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرب و منزلتی است گفت یا عطا گریه من از برای دو چیز است یکی هول روز محشر و موقف حساب و یکی فراق دوستان پس مردم متفرق شدند بعد از آن بمن گفت ای عطا دست مرا بگیر و مرا ببر در صحن خانه پس من و سعید دست او را گرفتیم و او را برداشته بصحن خانه بردیم پس دستهای خود را بطرف آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم انی اتقرب الیک بمحمد و آل محمد اللهم انی اتقرب الیک بولایة الشیخ علی بن ابیطالب علیه السلام و پیوسته این الفاظ را مکرر میخواند تا بر زمین افتاد و ما ساعتی صبر کردیم چون او را برداشتیم دیدیم که گذشته است شصت و پنجم ایضا ابن بابویه بسند خود از علی بن الحسین الشاخ آورده است که از حضرت امام حسن عسکری شنیدم که فرمود پدرم از پدرش از پدرش از جدش که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی دوست نمیدارد ترا مگر مومنی که نطفه او پاک باشد و دشمن نمیدارد ترا مگر کسیکه نطفه اش خبیث باشد و نمیخواهد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر کافر عبد الله بن مسعود از جای برخاست و عرض کرد یا رسول الله ما علامت کافر و کسیرا که نطفه اش خبیث باشد در حیات تو دانستیم آنست که مبغض علی علیه السلام باشد یا بعد تو

علامت کافر

علامت کافر چه چیز است هرگاه بزبان اظهار اسلام کند و این در دل او باشد فرمود یا بن مسعود علی بن ابیطالب امام شما است بعد از من و خلیفه منست بر شما و چون از دنیا رحلت کند فرزندم حسن امام شما است بعد از او و خلیفه منست بر شما و چون از دنیا رحلت کند فرزندم حسین امام شما است بعد از من و خلیفه منست بر شما بعد از آن نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری همه امامان شما و خلیفه منست بر شما نهمی ایشان قائم امت ایشان و قائم امت منست پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده است از جور و ظلم محب ایشان نیست مگر حلال زاده و مبغض ایشان نخواهد بود مگر حرامزاده و نخواهد ایشان را مگر مومن و عداوت نکند با ایشان مگر کافر و کسی که یکی از ایشان را انکار کند مرا انکار کرده و کسیکه مرا انکار کرد خدا را انکار کرده و کسیکه یکی از ایشان را کتمان و رد بمن کتمان و رد نموده و کسیکه مرا کتمان نمود خدا را کتمان کرده زیرا که اطاعت ایشان اطاعت منست و اطاعت من اطاعت خدا است و معصیت ایشان معصیت من است و معصیت من معصیت خدا است یا بن مسعود حذر کن از اینکه در دل خود خیالی راه دهی از آنچه خدای تعالی حکم کرده در باره ما و عطا فرموده است بما که بعزت پروردگار من کافر خواهی شد و من در باره علی و ائمه از اولاد او سخن از روی میل و خواهش و هوا و هوس نمیگویم پس دستهای خود بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم وال من والی خلفائی و ائمة امتی بعدی و عاد من عاداهم و انصر من نصرهم و اخذل من خذلهم و لا تخل الارض من قائم منهم بحجتک ظاهرا او خافیا مغمورا لئلا یبطل دینک و حجتک و برهانک یعنی خداوندا خالی مگذار زمین را از کسیکه قائم است از ائمه دین بحجت تو در میان مردم آشکار یا پنهانی تا آنکه ضایع نشود دین تو و از میان نرود حجت و برهان تو بعد از آن فرمود یا بن مسعود بشما گفتم و از برای شما بیان کردم چیزی را که اگر از آن دست بکشید هلاک شوید و اگر با آن چنگ زنید نجات یابید والسلام علی من اتبع الهدی یعنی درود بر کسیکه یاد کند پیروی راه راست کند شصت و ششم ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که وقتی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت بود رسول خدا بمن فرمود مرحبا بتو ای ابو عبد الله ای زینت آسمان و زمین ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله مگر غیر تو هست کسیکه زینت آسمانها باشد فرمود ای ابی قسم بانکسی که مرا براستی بنبی فرستاده است که قدر و منزلت حسین بن علی در آسمانها زیاده از زمین است و در جانب راست عرش نوشته است حسین چراغ هدایت و کشتی نجات امت و حق تعالی در صلب او قرار داده است نطفه مبارک طیب و طاهری که آفریده شده است پیش از آنکه مادر حامله شود و پیش از آنکه آب در صلبها جاری شود پیش از آنکه شب و روز بوجود آید و بزبان او کلماتی جاری کرده اند که هیچ آفریده خدا آن کلمات بخواند مگر آنکه خدا او را با حسین محشور گرداند و در روز قیامت او را شفاعت کند و حق تعالی هموم و غموم را از او برطرف کند و قرض او را ادا کند و هر کاری برای او واضح و روشن فرماید و راه را بر دشمن ظفر بخشد و پرده او را پاره نکند ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله آن دعا کدام است فرمود چون از نماز فارغ شوی پیش از آنکه از جای خود برخیزی بگو اللهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد عرشک و سکان سمواتک و ارضک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا چون این دعا را بخوانی خدای تعالی کارهای مشکل ترا آسان گرداند و سینه ترا مملو از علم و حکمت کند و در وقت مردن کلمه لا اله الا الله بر زبانت جاری نماید ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله این نطفه که در صلب حسین است که خواهد بود فرمود مثل این نطفه مثل ماهتاب در شب تار است و آن نطفه پسران و دختران است یعنی از آن نطفه پسران و دختران بوجود آیند و مراد آنحضرت اینست که اولاد من از مرد و زن همه از صلب حسین است هرکه او را پیروی کند گمراه نشود و هرکه از وی گم شود هلاک گردد عرض کردم نام او چیست و دعای او چه باشد فرمود نام او علی است و دعای او اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد هرکه این دعا را بخواند حق تعالی او را با علی بن الحسین محشور گرداند و آنحضرت او را بسوی بهشت کشاند ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله او را فرزندی هست که خلیفه و وصی او باشد بعد از او فرمود بلی و از برای اوست میراث آسمانها و زمینها عرض کرد یا رسول الله معنی میراث آسمان و زمین چه چیز است فرمود قضاء بحق و حکم بدیانت و تاویل کردن احکام شریعت و بیان کردن و خبر دادن از آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت عرض کردم او را چه نام است فرمود نام او محمد است و همه ملائکه آسمانها و زمینها با او انس و مصاحبت شوند و دعای او اینست اللهم ان کان لک عندی رضوان و ود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی پس قرار دهد خدای تعالی در صلب او نطفه مبارک پاکیزه راوی گوید آنحضرت فرمود حق تعالی پاکیزه کرده است آن نطفه را او را جعفر نام نهد و او را هادی و مهدی و راضی و مرضی کند و خدا را باین دعا بخواند یا دیان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضاء فاغفر لهم ذنوبهم و یسر امورهم

وَاقْضِ دُيُونَهُمْ وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ وَاغْفِرْ لَهُمُ الْكَبَائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّيْمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ
فَرَجاً هر که این دعا را بخواند در روز قیامت با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با روی سفید محشور شود و خدای تعالی او را داخل بهشت
گرداند ابی بن کعب گفت خدای تعالی قرار داده در این نطفه نطفه مبارک طیبی که نازل گردانیده باشد بر آن رحمت خود را و او را قرار داده نزد خود موسی نامیده و امام
و پیشوای مردم گردانیده ابی عرض کرد یا رسول الله گویا ایشان یکدیگر را تعریف کنند و بوصف آرند و تناسل کنند و از یکدیگر ارث برند
و هر یک اوصاف دیگری را بیان کنند رسول خدا فرمود جبرئیل از جانب ملک جلیل اوصاف ایشان را برای من آورده ابی عرض کرد موسی را
دعائی هست غیر از دعای پدرانش که خدا را بآن بخواند فرمود بلی در مناجات خود میگوید یَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَيَا فَالِقَ الْحَبِّ
وَالنَّوَى وَبَارِئَ النَّسَمِ وَمُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَدَائِمَ الثَّبَاتِ وَمُخْرِجَ النَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ کسی که خدا را باین دعا خواند
حوائج او را برآورد و در روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور گرداند و قرار داده خدای سبحانه و تعالی در صلب موسی نطفه مبارک طیب
طاهر پسندیده و او را علی نام نهاده و او از جانب خدا در علم و حلم و حکم پسندیده مردم باشد و خدا او را دلیل و حجت شیعیان گردانیده و او
روز قیامت ایشان را نجات دهد و دعای او اینست اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعْطِنِي الْهُدَى وَثَبِّتْنِي عَلَيْهِ وَاحْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِناً
أَمْنَ مَنْ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَلَا جَزَعَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و خدای تعالی قرار داده در صلب او نطفه مبارک طیب
طاهر پسندیده و او را در زمین خود محمد بن علی نام نهاده و در روز قیامت شیعه خود را شفاعت کند و او وارث علم جدش خواهد بود
و او را فضائل ظاهر و حجتی است آشکار و چون متولد شود بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و در دعای خود گوید یَا مَنْ لَا شَبِيهَ
لَهُ وَلَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقَى أَنْتَ حَلُمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ کسی که
خدا را باین دعا خواند محمد بن علی در روز قیامت شفیع او خواهد بود و خدای تعالی در صلب او جای داده نطفه نورانی مبارک طیب طاهری و او را
علی بن محمد نام نهاده و بر او سکینه و وقار پوشانده و علوم و اسرار نهانی خود را باو سپرده که هر کس او را ملاقات کند و در دل مطلبی داشته باشد
مضمون خبر دهد و او را از دشمنان آگاه گردانیده و از کید ایشان برهاند و بگوید در دعای خود یَا نُورُ یَا بُرْهَانُ یَا مُنِيرُ یَا مُبِينُ یَا رَبِّ
اکْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ وَأَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ هر که این دعا را بخواند محمد بن علی در روز قیامت او را شفاعت
کند و او را بسوی بهشت برد و خدای تعالی جای داده در صلب او نطفه و او را حسن نامیده و او را در زمین نور و خلیفه عباد خود گردانیده
و او را عزت مردمان و هادی شیعیان و شفیع ایشان فرموده نزد پروردگار ایشان و بر دشمنان خود نقمت و عذاب گردانیده و او دلیل
و حجت دوستان فرموده و اوست برهان واضح هر کسیکه اقرار او را امام داند و بگوید در دعای خود یَا عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ أَعِزَّنِي بِعِزِّكَ وَأَيِّدْنِي
بِنَصْرِكَ وَأَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَامْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ
کسی که این دعا را بخواند خدای تعالی او را با آنحضرت محشور گرداند و او را از آتش نجات یابد هر چند مستوجب عذاب باشد و حق سبحانه و تعالی
در صلب او قرار داد نطفه مبارک پاکیزه طیب طاهری که از او راضی باشد هر مؤمنی که حق تعالی از او در ولایت پیمان گرفته از ولایت او و مشتاق و لا...
و باو کافر گردد هر منکری و اوست امام نقی تقی نیکوکار ستوده گردانیده هادی مهدی و اوست اول و آخر عدل و داد و خدا او را تصدیق کند
و خدا او را تصدیق کند در آنچه از جانب او گوید خروج کند از تهامه که بعضی میگویند مکه است و بعضی میگویند در حوالی مکه و آشکار کند
دلایل امامت و علامات ولایت او را و او را در طالقان گنجها است که آنها نه از طلا و نه از نقره باشد بلکه همه اسبان راهوار و مردان با نام و نشان
که خدای تعالی ایشان را از بلاد دور جمع کند بعدد اهل بدر سیصد و سیزده مرد و با او باشد صحیفه مهر شده که عدد و نام و نسب و بلاد
و صفت و نعت و کنیت هر یک ایشان در آن محفوظ و مضبوط و مرقوم باشد و همه شجاع و جان نثار باشند در راه دین خدا ابی عرض
کرد یا رسول الله دلایل و علامات ظهور او چیست فرمود او را علمی است که چون زمان خروج نزدیک شود آن علم گشاده شود و بسخن
آید و بزبان آید و عرض کند خروج کن ای دوست خدا و بکش دشمنان خدا را و در پی آنحضرت خروج کند و بکشد دشمنان
خدا را و از ایشان انتقام کشد و حکم خدا را جاری کند جبرئیل از جانب راست و میکائیل از جانب چپ او و شعیب و صالح در مقدمه لشکر
او خواهند بود و آنچه را که بشما میگویم و امر خود را بخدا تفویض میکنم و باو میسپارم هر چند پس از زمانی باشد ای ابی خوشا حال کسی
که او را ملاقات کند و خوشا حال کسی که او را دوست دارد و خوشا حال کسی که محبت او را بر زبان راند و حق تعالی بسبب او مردم را از مهالک نجات
بخشد و بسبب اقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه درهای بهشت بر روی ایشان باز کند و مثل ایشان در روی زمین مثل مشک است که بوی

بوی خوش از او بلند شود و هرگز تغییر نیابد و فاسد نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه تابانست که هرگز نور او زایل نشود ابی عرض کرد
یا رسول الله اوصاف ائمه از جانب خدای تعالی چگونه بیان شده فرمود حق تعالی دوازده خاتم و دوازده صحیفه یعنی کتابچه فرستاده و نوشته
و نام هر امامی بر خاتمی نقش بود و صفات او در یکی از آن کتابچه ها مرقوم **فقیر گوید** مضمون حدیث از طرق مخالفین در باب سابق در حدیث
چهل و دوم با تفاوت جزئی گذشت **حدیث هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از سهل بن سعد انصاری روایت کرده است
که از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ائمه پرسیدم فرمود رسول خدا بعلی علیه السلام فرمود یا علی تو امامی و خلیفه منی بعد
از من و تو صاحب اختیار و اولی بتصرفی در امور مؤمنین از خود ایشان و چون از دنیا رحلت کنی پسرت حسن بمؤمنین اولی است از خود ایشان و چون
حسن جان را وداع گوید حسین اولی خواهد بود بمؤمنین از خود ایشان و چون حسین را زمان حیات بسر آید پسرش علی اولی است بمؤمنین از خود
ایشان و چون علی بن الحسین را زمان بآخر رسد پسرش محمد اولی است بمؤمنین از خود ایشان چون محمد را زندگانی تمام شود پسرش جعفر اولی است
بمؤمنین از خود ایشان و چون جعفر رحلت کند پسرش موسی اولی است بمؤمنین از خود ایشان و چون موسی رحلت کند پسرش علی اولی است بمؤمنین
از خود ایشان چون علی رحلت کند پسرش محمد اولی است بمؤمنین از خود ایشان و چون محمد رحلت کند پسرش علی اولی است بمؤمنین از خود ایشان
و چون علی را عمر بآخر رسد پسرش حسن اولی است بمؤمنین از خود ایشان و چون حسن را وفات رسد پسرش قائم محمد مهدی اولی است بمؤمنین
از خود ایشان مفتوح گرداند خدای تعالی بدست او همه عالم را از مشرق تا بمغرب **حدیث هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود
از هشام روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که معویة بن وهب و عبد الملک بن اعین داخل شدند
معویة بن وهب عرض کرد یا ابن رسول الله چه میگوئی در این حدیث که رسول خدا خدا را دیده او را بچه صورت دیده و در حدیث دیگر که حضرت
امیر المؤمنین فرمود مؤمنین پروردگار خود را در بهشت خواهند دید او را بچه صورت خواهند دید حضرت تبسم فرمود بعد از آن فرمود ای معاویه
چه بسیار قبیح است از مردی که عمرش بهفتاد یا هشتاد برسد و در مملکت خدا عیش کند و نعمت خدا را صرف کند و خدا را چنانچه باید
و شاید نشناسد **شعر** الا اینکه عمرت بهفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت بعد از آن فرمود ای معاویه محمد خدا را ندیده لکن نه
بمشاهده عیان یعنی بدیده دیدن و دیدن بر دو قسم است یکی مشاهده قلبی و دیگری مشاهده حسی یعنی دیدن بچشم کسیکه گفته
محمد خدا را مشاهده کرده است برؤیت قلب اینکس مصیب است و خوب گفته و کسیکه بگوید او را بچشم مشاهده کرده است او کافر است
و تکذیب خدا و آیات او کرده است زیرا که رسول خدا فرموده است کسیکه ماننده کند خدا را بمخلوق او کافر است و پدرم از پدرش از
حسین بن علی روایت کرده است که بحضرت امیر المؤمنین عرض کردند ای برادر رسول خدا آیا پروردگار خود را دیده فرمود چگونه بندگی کنم
خدائی را که او را ندیده باشم او را بچشم ندیده ام ولکن دل من او را بحقایق ایمان دیده است و هرگاه مؤمن خدا را بمشاهده چشم ببیند پس خدا مخلوق
خواهد بود زیرا که هر چیز را که چشم ببیند او مخلوق است ولا بد است او را خالقی پس خدای تعالی حادث و مخلوق خواهد بود و کسیکه خدا را
بمخلوق تشبیه کند از برای او شریک قرار داده وای بر ایشان مگر نشنیده اند که خدای تعالی میفرماید لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی ادراک نمیکنند او را دیده ها و او ادراک میکند دیده ها را و او مهربانست و آگاه و میفرماید بموسی لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ
فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِقاً یعنی ای موسی هرگز نخواهی دید مرا ولکن نظر بکوه افکن اگر
کوه بجای خود قرار گیرد تو هم مرا خواهی دید پس چون پروردگار تجلی بکوه کرد یعنی آیات باهره مجد خود در کوه نمایان کرد او را مانند خاک
سیاه کرد یا اینکه یکسان کرد با اینکه کوه در زمین فرو رفت و موسی افتاده و از هوش رفت حضرت فرمود معنی خَرَّ مُوسَى صَعِقاً ای صار میتا
یعنی افتاد و مرد و چون روح در او معاودت نمود و بهوش آمد و زنده شد عرض کرد سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ خداوندا توبه کردم از گفته کسی که
گفته بود و گمان کرده بود که تو دیده میشوی و باز گشتم بمعرفت سابق خود که ترا میشناختم باینکه دیده ها ترا نمی بینند وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من
اول کسیم که اقرار میکنم باینکه تو همه چیز ها را می بینی و هیچ دیده ترا نمی بیند و تو اجلی از اینکه دیده ها ترا احاطه کنند و ترا مشاهده نمایند
بلکه تو سزاوار مرتبه بندگان و نظر رحمت بر ایشان است بعد از آن حضرت فرمود افضل فرایض و واجب ترین آنها بر انسان شناختن پروردگار
و اقرار به بندگی اوست و حد شناسائی اینست که بدانی اینکه نیست معبودی جز او و بعد از آن شناختن رسول خدا صلی الله علیه و آله و
شهادت بنبوت او و کمتر شناسائی رسول خدا اقرار است بنبوت او و باینکه آنچه آورده است از قرآن و احکام و اوامر و نواهی همه از جانب
خداست و بعد از آن معرفت امامی که در زمان تو است که نام و نشان و صفات امامت باشد امامی که بنص صریح آمده است در حال عسر و یسر و کمتر معرفت

امام آنست که او را معادل و مساوی پیغمبر دانند سوای نبوت و او را وارث پیغمبر دانند و اطاعت او را اطاعت خدا و رسول دانند و با نچه
امر کند قبول نمایند و اطاعت کنند و سخن او را بر او رد نکنند و بدانند اینکه امام بعد از رسول خدا علی بن ابیطالبست و بعد از و حسن
و بعد از و حسین بعد از آن علی بن الحسین بعد از آن محمد بن علی بعد از آن جعفر و بعد از جعفر موسی پسر جعفر و بعد از و پسرش علی و بعد از علی پسرش
محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از آن حضرت حجة از اولاد حسن [illegible]
برای تو قرار دادم بان عمل کن و اگر بمیری بهمان اعتقاد که داشتی به بهترین حالتی مرده بودی [illegible] نکنند سخن کسی که گمان
کرده است اینکه خدا بچشم دیده میشود و این مردمان از بن غریب تر سخنان دارند مگر [illegible] نسبت کردند و [illegible]
ابرهیم گفتند آنچه گفتند و داود [illegible] نسبت دادند آنچه دادند از مثل حکایات اوریا و بیوسف صدیق [illegible]
زلیخا و موسی نسبت کردند آنچه کردند و برسول خدا نسبت دادند حکایت زینب و بعلی بن ابیطالب نسبت دادند حکایت [illegible]
[illegible] بسوی کفر که در اعتقاد ایشانست باز کردند خدا بتعالی دلهای ایشانرا
کور کند چنانکه دلهای ایشانرا کور کرده و او بر تر است از آنچه باو نسبت میدهند **شصت و نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از
یونس بن ظبیان روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم و عرض کردم یا ابن رسول الله نزد مالک و اصحاب او رفتم
شنیدم بعضی از ایشان میگفتند خدا را روئی است و بعضی گفتند خدا را دستهائی است و دلیل میاورند بگفته خدا
[illegible] و بعضی میگفتند خدا مانند جوانی است سی ساله شما در این باب چه میفرمائید حضرت تکیه کرده بود چون این سخنانرا
شنید برخواست و نشست و عرض کرد اللهم عفوک عفوک پس فرمود ای یونس کسیکه گمان کند که از برای خدا روئی است مانند روهای
مردم مخلوق مشرکست و کسیکه گمان کرده است که از برای خدا جوارح و اعضائیست مانند اعضا و جوارح مردم بخدا کافر شده
شهادت چنین کسی را قبول مکنید و از ذبیحه او مخورید خدا بتعالی اجل است از آنچه ایشان تشبیه کنند او را بصفات مخلوقین
[illegible] انبیاء و اولیا و اینکه میفرمایند خلقت بیدی [illegible] مراد از ید قدرت و قوت است چنانکه معلوم است [illegible]
[illegible] کرده است که خدا بتعالی در چیزیست یا بر چیزیست یا از چیزیست یا حلول میکند در چیزی [illegible]
از و خالیست و حال آنکه هیچ چیز از و خالی نیست [illegible] بصفت مخلوقین بوده است و خدا
تعالی آفریننده همه اشیاست و او را از هیچ جنبش [illegible] او را بمردم تشبیه نتوان نمود و هیچ مکانی
از و خالی نیست همه چیز نزدیک [illegible] صفات خدائی که برو روا
نماست و نیست معبودی جز او و کسیکه خدا را باین صفات خواسته [illegible] کرده است از اهل توحیدست و کسیکه او را بغیر این صفات
وصف خواسته است خدا بتعالی از و بیزار است [illegible] فرمود که اینکه صاحب عقلند [illegible]
[illegible] محبت خدا نمایند و خدا دوست دارند زیرا که حب الهی چون در دلی جای کرد آن دل روشن شود و الطاف
الهی بسوی او مبادرت کند و چون محل لطف شود از اهل فواید گردد و چون از اهل فواید شد بپوسته بلذت و حکمت سخن گوید و چون سخن
از روی حکمت و دانش شد صاحب فطانت و حذاقت و زیرکی شود و چون صاحب فطانت شد صاحب قدرت گردد و چون صاحب قدرت
گردد چون صاحب قدرت شد تا [illegible] آسمانی کند و مقتدی مطیع او شوند و چون باین مقام و منزلت رسید [illegible]
در بای لطف حکمت و بیان باشد و چون پا در این درجه نهاد همه شهوات و محبت او در خدا باشد و چون چنین کرد جایگاه او مقام
خواهد بود پس در آنجایگاه و بان مرتبه و منزلت خدا را معاینه در دل مشاهده کند و صاحب حکمت گردد چنانکه حکما صاحب حکمت
شده اند و صاحب علم شود چنانکه علما بتحصیل علم کرده اند و صاحب صدق شود در بطون بکه صدیقان [illegible]
حکمت [illegible] و علما بطلب بتحصیل علم کرده اند و صدیقان [illegible] طول عبادت صاحب صدق شده اند و کسیکه
[illegible] این مسلک اینکه گردد خالی نخواهد بود یا بمرتبه عالی صعود می نماید یا بمرتبه پست هبوط خواهد کرد و غالب آنست که بمرتبه
پست هبوط خواهد کرد و چون رعایت حقوق الهی نکرده و عمل با وامر و نواهی ننموده چنانکه باید و شاید حق خدا را اشناخته و آنرا که
[illegible] بپوشیده نماز و روزه و روایات و علوم چنین کسی مغرور و مشوف [illegible] حمر مستنفرة یعنی ایشان خرهای رمنده
[illegible] پس از آن فرمود ای یونس هرگاه بخواهی علمی را که صحیح باشد در [illegible] نزد ما اهل بیت طلب

کن که ما علم را بمیراث برده ایم و ماییم صاحبان علم و بما رسیده است حکمت و کتاب خدا عرض کردم یا ابن رسول الله از شما اهل بیت هر کس که از اولاد علی
و فاطمه باشد مانند شما صاحب این علمست فرمود نه بلکه صاحب این علم نیست مگر دوازده امام عرض کردم دوازده امام کدامند فرمود اول ایشان
علی بن ابیطالب است و بعد از حسن و حسین و علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از آن من و بعد از من موسی پسر من و بعد از موسی پسرش علی و بعد از
علی پسرش محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن حجت خدا صلوات الله علیهم که خدا ما را برگزید و از هر چیز پاکیزه گردانید و عطا فرمود
آنچه را بکسی از اهل عالم عطا نکرده بود بعد از آن من عرض کردم یا ابن رسول الله روزی عبد الله بن مسعود خدمت شما آمده و همین را از شما
سؤال کرد جواب مسئله او را بطور دیگر فرمودید فرمود ای یونس هر کس را قوه ایست و هر وقتی را سخنی است و تو اهلیت این سؤال و این جواب را داشتی
آنرا از ما اهل کتمان کن **هفتادم** ایضا ابن بابویه بسند خود از محمد حنفیه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از رسول خدا
شنیدم که میفرمود حق سبحانه و تعالی فرموده است هر آینه عذاب خواهم کرد هر بنده که فرمانبرداری و اطاعت کند امامی را که از جانب من است
بجو می خود نیکوکار باشد و بیامرزم و ببخشم هر کس را که فرمانبرداری کند امام عادلی را که از جانب من باشد هر چند که خود نیکوکار نباشد [illegible]
کار باشد یا علی تو امام و خلیفه منی بعد از من جنگ تو جنگ منست و صلح تو صلح من است و تو پدر فرزندان منی و تو شوهر دختر منی
و ائمه طاهرین از فرزندان تواند من بهترین انبیا ام و تو بهترین اوصیا و فرزندان تو بهترین اوصیایند و اگر ما نبودیم خدا بتعالی بهشت و دوزخ
و پیغمبران و ملائکه را خلق نمیکرد عرض کردم یا رسول الله پس ما از ملائکه افضلیم فرمود یا علی ما بهترین مخلوقات خدائیم در روی زمین و ما بهتریم
از ملائکه مقربین و چگونه از ایشان بهتر نباشیم و حال آنکه سبقت جستیم بر ایشان در معرفت خدا و توحید او و ایشان خدا را بما
شناختند و خدا را بما بندگی کردند و بما راه خدا شناسی را یافتند یا علی تو از منی و من از تو و تو برادر و وزیر منی و چون من از دنیا
روم آشکار خواهد شد کینه های پنهانی مردم و بعد از من فتنه عظیم هولناکی برپا شود که هر کس تا کسی یا در آن فتنه دراز کند و این در
وقتی است که شیعیان تو مفقود کنند پنجمین فرزند هفتمین فرزند ترا و اند و هنا که شوند بجهت فقدان او اهل آسمان و زمین پس چه
بسیار مؤمنین و مؤمنات که در زمان غیبت او متأسف و متلهف و حیران باشند پس سر مبارک را بزیر انداخت بعد از آن سر برداشت
و فرمود پدر و مادرم فدای آنکه همنام منست و شبیه منست و شبیه موسی بن عمرانست و بر اوست لباسهای نور یا آنکه فرمود با او پوششهای نور
که میدرخشد از شعاع قدس و بعد از کلامی چند فرمود پس ندا کند بندائی که دور شنود چنانکه نزدیک شنود و گویند رحمة علی
المؤمنین وعذابا علی المنافقین عرض کردم که چه ندائی است فرمود سه نوبت آواز دهد در ماه رجب اول آنها الا لعنة الله علی الظالمین دوم
ازفت الآزفة یعنی قیامت نزدیک شد سیم بدنی آشکارا با قرص آفتاب مشاهده کنند که ندا میکند بدانید که خدا بتعالی مبعوث گردانید فلان
بن فلان را و نسب او را تا بجد او علی بن ابیطالب عم بیان کند و میگوید در او ست هلاک ستمکاران و در این هنگام فرج شود و خدا سینه
مؤمنان را شفا دهد و غیظ دلهای ایشانرا برطرف گرداند عرض کردم یا رسول الله صلعم بعد از من چند نفرند فرمود بعد از حسین نه نفرند و نهمی ایشان
قائم ایشانست **هفتاد و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از خانه
بیرون آمد و دست مبارکش در دست فرزندش حسن عم بود و میفرمود روزی رسول خدا صلعم از خانه بیرون آمد و دست
در دست مبارکش بود و میفرمود بهترین خلق بعد از من و سید ایشان همین برادر منست و او امام و پیشوای هر مسلم و مولای هر مؤمن
بعد از وفات من حضرت فرمود و من نیز میگویم که بهترین خلق و سید ایشان بعد از من همین فرزند منست و او امام هر مسلم و مولای هر مؤمن
است بعد از وفات من بدانید که باو ظلم خواهند کرد بعد از من چنانکه بمن ظلم کردند بعد از رسول خدا و بعد از حسن بهترین خلق خدا و سید
ایشان فرزند من حسین است که بعد از برادرش باو ستم نمایند و او را در زمین کربلا شهید کنند و او با اصحاب و سادات
شهدا باشد در روز قیامت و بعد از حسین نه نفر از اولاد او خلفای خدا باشند در روی زمین و حجتهای خدا باشند بر بندگان او و امنای خدا
بر وحی و ائمه مسلمانان و قائد مؤمنان و سادات متقیان اند و نهمی ایشان قائم است که خدا بتعالی زمین را از نور گرداند بعد از ظلمت
و پر از عدل گرداند بعد از جور و پر از علم گرداند بعد از جهل و قسم بانکسی که برادرم محمد را برسالت فرستاده است و مرا بامامت مخصوص
گردانیده که آنچه گفتم همه را بوحی نازل شده و جبرئیل از جانب رب العالمین آورده و وقتی در خدمت رسول خدا صلعم بودم از آنحضرت سؤال کردم
عدد ائمه بعد از شما چند است فرمود و السماء ذات البروج یعنی قسم باسمانی که صاحب برجهاست ان عدتهم بعدد البروج که عدد ائمه
عدد بروج است یعنی دوازده اند و رب اللیالی و الایام و الشهور یعنی قسم بپروردگار شبها و روزها و ماهها ان عدتهم کعدة الشهور که

شماره ایشان شماره ماههاست سائل عرض کرد ایشان کیانند حضرت دست مبارک خود را بر سر من نهاده و فرمود اول ایشان این مرد است
و آخر ایشان مهدی کسیکه با ایشان تولا جوید بمن تولا جسته و کسیکه با ایشان عداوت کند با من عداوت کرده و کسیکه ایشان را دوست
دارد مرا دوست داشته و کسیکه کینه ایشان در دل دارد کینه مرا در دل داشته و کسیکه ایشان را انکار کند مرا انکار کرده و کسیکه ایشان را شناسد
مرا شناخته خدا تعالی بایشان دین خود را نگاه دارد و بایشان بلاد خود را معمور گرداند و بایشان بندگان خود را روزی دهد و بایشان باران
از آسمان بارد و بایشان برکات زمین بیرون آورد و ایشان برگزیدگان من خلفای منند و ایشان ائمه مسلمانان و مولای مؤمنانند هفتاد
و دوم شیخ محمد بن محمد بن نعمان مفید در کتاب اختصاص بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از ابن عباس شنیدم که
میگفت رسول خدا فرمود که ذکر خدا تعالی عبادتست و ذکر من عبادتست و ذکر علی بن ابیطالب عبادتست و ذکر ائمه از اولاد او عبادتست
قسم بآنکسیکه مرا بنبوت فرستاده و بهترین خلق گردانیده که وصی من افضل اوصیاست و حجت خداست بر بندگان و خلیفه خداست بر آفریدگان
و از اولاد اوست امامان و پیشوایان راه هدایت بعد از من که خدا تعالی بایشان عذابرا از اهل زمین باز دارد و بایشان آسمانها را نگاه میدارد
که بر زمین نیفتند مگر برخصت خود و بایشان کوهها را نگهدارد که بزمین فرو نروند و بایشان بر آفریدگان باران بارد و بایشان نباتات
و اشجار از زمین بروید ایشانند اولیای خدا از روی حق و خلفای او از راه صدق و عدد ایشان عدد ماههاست و آن دوازده ماهست و عدد
ایشان عدد نقبای موسی بن عمران است بعد از آن فرمود والسماء ذات البروج پس فرمود چنان خیال میکنی و گمان تو اینست که خدا تعالی
قسم یاد میکند باسمان صاحب بروج و مراد او همین آسمان برجهای اوست عرض کردم یا رسول الله پس بچه قسم یاد کرده و چه را اراده فرموده فرمود
فرمود آسمان منم و بروج ائمه اند بعد از من اول ایشان علی است و آخر ایشان مهدی صلوات الله علیهم اجمعین هفتاد و سیم ابن
بابویه بسند خود از ابو الطفیل روایت کرده است که گفت روزیکه ابوبکر وفات کرد من بجنازه او حاضر بودم و دیدم که مردم با عمر بیعت
میکردند و دیدم علی را که در گوشه نشسته است که در این هنگام جوان یهودی که لباسهای فاخر پوشیده بود و از اولاد هرون بود داخل شد
و در بالای سر عمر ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین تو اعلمی از همه مردم بکتاب این امت و احکام پیغمبر ایشان عمر سر خود را پیش انداخت یهودی باز گفت
ترا میگویم عمر گفت چه میگوئی گفت بنزد تو آمده ام و در دین خود مرا شکی عارض شده عمر گفت بنزد این جوان شو یهودی گفت این جوان کیست عمر
گفت علی بن ابیطالب است پسر عم رسول خدا است و پدر حسن و حسین فرزندان رسول خدا است و شوهر فاطمه دختر رسول خدا است یهودی
بخدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد تو چنینی که همانی که میگویند فرمود بلی یهودی عرض کرد میخواهم از تو سؤال کنم سه مسئله و سه مسئله
و یک مسئله حضرت تبسم فرمود و فرمود ای هرونی ترا چه مانع آمد که نگفتی از هفت مسئله عرض کرد از سه مسئله سؤال میکنم اگر
جواب آنها را دانستی از باقی سؤال خواهم کرد و اگر این سه مسئله را ندانستی مرا معلوم خواهد شد که علم نزد تو نیست حضرت امیر المؤمنین
فرمود پس من سؤال میکنم از تو بحق آن خدائی که او را پرستش میکنی اگر من جواب مسائل ترا گویم از دین خود دست کشیده بدین من داخل
میشوی یهودی گفت بنزد شما نیامده ام مگر از برای این حضرت فرمود پس سؤال کن از آنچه میخواهی یهودی گفت مرا خبرده از اول قطره خونی
که بر روی زمین چکید و اول چشمه که بر روی زمین جاری شد و اول چیزیکه بر روی زمین حرکت کرد حضرت هر سه را جواب فرمود پس یهودی
گفت الحال مرا از سه مسئله دیگر جواب گوی مرا خبرده از اینکه امامان عادل پس از محمد چند نفرند و جایگاه محمد در کدام بهشت است و همنشین او
در بهشت کیست حضرت فرمود ای هرونی خلفای محمد دوازده نفرند همه امامان عادلند زیان نرسانند ایشانرا کسیکه ایشانرا دست بر دارد
و مضطرب نکردند بسبب خلاف مخالفین با ایشان و ایشان در دین خدا سنگین ترند از کوههای بلند در روی زمین و جایگاه محمد در
عدن است با آن دوازده نفر امام عادل یهودی گفت راست گفتی بحق آن خدائی که نیست خدائی بجز او که اینرا در کتب پدرم هرون یافته ام بخط
که بدست خود نوشته است باملای موسی عم الحال مرا از یک مسئله خبرده حضرت فرمود کدام است عرض کرد وصی محمد چه قدر
زندگانی خواهد کرد بعد از محمد و خواهد مرد یا آنکه او را خواهند کشت فرمود ای هرونی زندگانی او بعد از محمد سی سال است و روزی
کشته میشود و ضربتی بر اینجای او زنند و دست بر فرق مبارک خود نهاد تا آنکه رنگین شود این از آن و دست بر ریش مبارک خود
نهاد راوی گوید هرون صیحه زده و بینیه و زنار خود را برید و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
و انک وصیه یا علی ترا سزد که بهمه مردم برتری کنی و کسیرا نرسد که بر تو برتری جوید و ترا عظمت و جلال شاید نه ضعف و گوشه گیری
راوی گوید پس حضرت آنجوانرا همراه خود بخانه برد و آموزد قبه را با او تعلیم کرد و احادیث از طریق عامه در روایت حموینی گذشت و ان کل

چهل و ششم بود در باب دوازدهم قبل از این باب و این حدیث از جمله احادیثی است که مکرر در کتب امامیه ذکر کرده اند من جمله کلینی در کافی
و ابن بابویه در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه بسند خود از ابو یحیی مدائنی از حضرت ابو عبد الله عم روایت کرده است که فرمودند یهودی بنزد عمر
آمد و از او چند مسئله پرسید عمر او را بخدمت علی عم دلالت کرد آنحضرت یهودی را فرمود سؤال کن از من از آنچه میخواهی یهودی عرض کرد
مرا خبرده از اینکه امامان عادل پس از محمد چند نفرند و جایگاه محمد در کدام بهشت است و همنشین او در بهشت که خواهد بود حضرت فرمود
ای هرونی خلفای محمد دوازده نفرند همه امامان عادل زیان نرسانند بایشان آنکه ایشانرا ذلیل گرداند و ایشان وحشت نکنند از خلاف مخالفین
و ایشان در دین خدا ثابت ترند از کوههای گران و جایگاه محمد در بهشت عدن خواهد بود و آنانی که با او ساکن خواهند بود در بهشت همین
دوازده امامند پس آن یهودی مسلمان شد و گفت تو اولائی باین مجلس حکم و قضا و باین مسند خلافت پیغمبر خدا از این مرد و اشاره بعمر کرد و ترا
سزد که بر مردم برتری کنی نه آنکه مردم بر تو برتری جویند و تو سزاوار مرتبه بلندی نه آنکه کسی بر تو بلندی جوید بعد از آن ابن بابویه علیه الرحمه گفته
پدرم و محمد بن الحسن هر دو باسناد خود از حضرت صادق عم روایت کرده اند که چون ابوبکر هلاک شد و عمر بخلافت نشست عمر بمسجد آمده
و نشست مردی نزد او آمد و گفت یا امیر المؤمنین من مردی ام از یهود و من عالم بزرگ ایشانم و میخواهم از تو چند مسئله سؤال کنم اگر جواب
گوئی اسلام قبول کنم گفت چه چیز است گفت آن سه مسئله است و سه مسئله و یک مسئله اگر بگوئی سؤال کنم و اگر در میان قوم تو کسی
هست که از تو اعلم باشد مرا بسوی او دلالت کن و او را بمن بنشان ده تا از او سؤال کنم عمر گفت بنزد این جوان برو و اشاره بعلی بن ابیطالب کرد
یهودی بخدمت آنحضرت آمد حضرت با او فرمود چرا گفتی سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله و نگفتی هفت مسئله یهودی گفت ترا اگر
اگر از سه مسئله اول جواب نگوئی بعد از آن دیگر از تو سؤال نخواهم کرد حضرت فرمود اگر جواب مسائل ترا گویم قبول اسلام خواهی کرد گفت
بلی حضرت فرمود سؤال کن یهودی عرض کرد مرا خبرده از اول سنگیکه بر روی زمین نهاده شد و اول چشمه که از زمین جوشید و اول درختی
که روئید فرمود ای یهودی اما اول سنگیکه بر روی زمین نهاده شد شما میگوئید که آن سنگی است که در بیت المقدس است و دروغ گفته اند
بلکه آن سنگی است که آدم از بهشت آنرا با خود فرود آورد یهودی گفت راست گفتی و بخدا قسم که آنچه گفتی بخط هرون و املای حضرت موسی است
و شما میگوئید اول چشمه که بر روی زمین جوشید و جاری شد چشمه بیت المقدس است و دروغ گفته اند آن چشمه زندگانی است که یوشع بن نون
ماهی بریان را در آن چشمه شست و خضر از آن آشامید و احدی از آن نیاشامد مگر آنکه عمر ابد یافت عرض کرد راست گفتی و بخدا قسم که چنین یافتم بخط
هرون و املای موسی عم و شما میگوئید اول درختی که از زمین روئید درخت زیتون بود و دروغ گفته اند بلکه آن درخت خرمای عجوه است که
آدم از بهشت با خود آورد یهودی گفت راست گفتی و بخدا قسم که این سؤال بخط هرون و املای موسی است فقیر گوید عجوه خرمائیست
نیکو و در مدینه گویند بسیار است و در بعضی از بلاد هوا از آن یافت میشود و حضرت رسول فرموده است هر که هفت دانه خرمای عجوه در
هر صباح بخورد از کرم و اسباب ضرر زهری ایمن گردد و از بعضی از علمای اعلام شنیده ام که بعضی از ثقات گفته اند که تجربه رسیده است یهودی
عرض کرد حال از آن سه مسئله مرا خبرده که امامان این امت چند نفرند که خلاف اهل خلاف بایشان زیان نمیرساند حضرت فرمود دوازده امام
یهودی گفت راست گفتی بخدا قسم که بخط هرون و املای موسی چنین است پس گفت در کجای بهشت پیغمبر شما ساکن میشود فرمود در اعلی درجه
آن و اشرف مکان از بهشت عدن گفت راست گفتی و بخدا قسم که بخط هرون و املای موسی چنین است یهودی گفت مسئله هفتم اینست
که وصی پیغمبر شما تا چند مدت بعد از او زندگانی خواهد کرد فرمود تا سی سال پرسید میمیرد یا کشته میشود فرمود کشته میشود و بر فرق او ضربتی
زنند که ریشش از خون فرقش رنگین شود گفت راست گفتی و بخدا قسم که چنین یافته ام بخط هرون و املای موسی ایضا ابن بابویه در همین کتاب باسناد
خود از ابی الطفیل عامر بن واثله روایت کرده است که چون ابوبکر مرد من بنماز او حاضر بودم و بعد از آن همه جمع شدند با عمر بیعت کردیم
و چندی بودیم و بمسجد آمد و شد میکردیم تا آنکه عمر را بامیر المؤمنین خطاب میکردند روزی در نزد عمر نشسته بودیم که مردی از یهودان مدینه
بنزد عمر آمد یهودان میگفتند از اولاد هرون برادر موسی بن عمران است و بر بالای سر عمر ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین کدام یک از شما داناتر است
بعلم پیغمبر شما و کتاب پروردگار شما تا از او سؤال کنم آنچه میخواهم عمر بجانب علی عم اشاره کرد یهودی گفت یا علی تو چنینی حضرت فرمود بلی بپرس از آنچه
میخواهی یهودی گفت سؤال میکنم از تو سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله حضرت فرمود چرا نگفتی از هفت مسئله یهودی گفت از
که از سه مسئله سؤال میکنم اگر همه جواب گفتی از سه مسئله دیگر سؤال خواهم کرد و اگر همه جواب گفتی از آن یک مسئله سؤال خواهم کرد و اگر
در سه مسئله اول خطا کردی دیگر از باقی سؤال نخواهم کرد حضرت فرمود هرگاه جواب مسائل ترا گویم از کجا خواهی دانست که من بحق جواب گفته ام

باخطا کرده ام یهودی گفت در کدام زبان کرده و کتاب کهنه بیرون آورد و گفت این کتاب از پدران و اجداد من بعنوان ارث بمن رسیده است همه بخط هارون است و املای موسی بن عمران که سؤال خواهم کرد همه در این کتاب مرقوم است حضرت فرمود تا بخبر رسیدم که اگر بحق جواب گویم چنانکه در این کتاب است مسلمان شوی یهودی گفت بخدا سوگند اگر در مسائل من بحق جواب گوئی در همین ساعت بدست تو مسلمان شوم حضرت فرمود سؤال کن یهودی گفت مرا خبر ده از اول سنگی که بر زمین نهاده شد و از اول درختی که بر روی زمین روئیده شد و از اول چشمه که بر روی زمین جوشید و جاری گشت حضرت فرمود ای یهودی اما اول سنگی که بر روی زمین نهاده شد اعتقاد یهود آنست که سنگ بیت المقدس است و دروغ میگویند بلکه آن حجر الاسود است که آدم از بهشت همراه خود آورد و در رکن خانه کعبه نصب کرد و مردم آنرا میبوسند و دست بر آن میمالند و عهد و میثاق خود را با خدا تعالی جل شانه تازه میکنند یهودی گفت اشهد بالله که چنین است حضرت فرمود و اما اول درختی که بر زمین روئید یهود میگویند که درخت زیتون بود و دروغ میگویند بلکه آن درخت خرمای عجوه است که آدم با خود از بهشت آورد و اصل خرماها همه از خرمای عجوه است یهودی گفت اشهد بالله که راست گفتی حضرت فرمود اما اول چشمه که از زمین جوشید و جاری شد یهود میگویند آن چشمه ایست که در زیر سنگ بیت المقدس است دروغ میگویند بلکه آن چشمه ایست که رفیق موسی شور ماهی خود را در آنجا گذاشت و فراموش کرد و چون آب چشمه باو رسید زنده شد و براه خود رفت پس موسی با خضر که رفیق او بود بعقبش رفتند و باو رسیدند یهودی گفت اشهد بالله که راست گفتی حضرت فرمود حالا از سه مسئله دیگر سؤال کن عرض کرد مرا خبر ده از اینکه امامان عادل این امت بعد پیغمبر چند نفرند و منزل پیغمبر در بهشت کجا خواهد بود و در بهشت همنشین او کیست حضرت فرمود ای یهودی این امت را بعد از پیغمبر دوازده امام عادلست که زیان نرسد بایشان از خلاف مخالفین ایشان یهودی گفت اشهد بالله که راست گفتی حضرت فرمود و مسکن پیغمبر و منزل محمد در بهشت عدن است و آن در وسط بهشت و از همه بهشتها عالیتر و بعرش خدا نزدیکتر است یهودی گفت اشهد بالله که راست گفتی حضرت فرمود و کسانیکه با آنحضرت همنشین اند همین دوازده امامند یهودی گفت اشهد بالله که راست گفتی حضرت فرمود حالا از آن یک مسئله سؤال کن یهودی عرض کرد مرا خبر ده از وصی محمد که چقدر زندگانی خواهد کرد بعد از محمد و آیا کشته میشود یا میمیرد حضرت فرمود زندگانی وصی محمد بعد از محمد سی سالست و رنگین خواهد شد این از این و اشاره فرمود بر سر مبارک و محاسن مبارک خود راوی گوید یهودی از جای خود جست و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله

هفتاد و چهارم

احادیث لوح است ابن بابویه در کمال الدین و تمام النعمة بسند خود از ابو بصیر از ابی عبد الله ع روایت کرده است که پدرم امام محمد باقر ع بجابر بن عبد الله الانصاری فرمود مرا با تو کاری هست هر وقت که بر تو گران نیست با تو خلوتی کنم و از آن سؤال کنم جابر عرض کرد هر وقت بخواهید پدرم با او خلوت کرد و باو فرمود ای جابر مرا خبر ده از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا مشاهده کردی و آنچه فاطمه بتو خبر داد که در آن لوح است جابر عرض کرد اشهد بالله که من نزد مخدومه ما فاطمه زهرا رسیدم در حیات رسول خدا ص که او را بولادت فرزندش حسین تهنیت گویم دیدم در دست آنحضرت لوحی است سبز پنداشتم که از زمرد است و دیدم در آن خط سفیدی مانند نور آفتاب عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا این لوح چه چیز است فرمود این لوحی است که خدا تعالی برای پدرم هدیه فرستاده است و در آن نام پدرم و شوهرم و دو پسرم و نام اوصیای من از اولاد دو پسرم در آن مرقوم است و پدرم این را بمن عطا فرموده است و مرا بآنها بشارت داده پدرم بجابر فرمود میتوانی این را بمن نشان دهی عرض کرد بلی پس پدرم نزد جابر رفت و جابر صحیفه از پوست بیرون آورد و پدرم فرمود ای جابر تو در کتاب خود نگاه کن من میخوانم جابر در نسخه خود نگاه کرد و پدرم میخواند و بخدا سوگند که یک حرف تخلف نداشت جابر گفت اشهد بالله که در لوح چنین نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از جانب خدای عزیز علیم بسوی محمد که نور خدا و فرستاده او و پیغمبر و بشارت دهنده و امیدوار کننده اوست و او حجاب خدا و دلیل اوست و جبرئیل روح الامین از نزد رب العالمین آورده باینکه تعظیم کن ای محمد نامهای مرا و شکر کن نعمتهای مرا و کفران مکن بخشش و عطاهای مرا منم معبودی که جز من معبودی نیست هر که امید داشته باشد بغیر فضل من یا بترسد از غیر عدل من من عذاب کنم او را عذابی که معذب نکرده باشم باحدی از عالمیان پس مرا پرستش کن و بر من توکل کن هیچ پیغمبری را نفرستادم که تمام کنم روزگار عمر او را مگر آنکه برای او وصی قرار دادم و ترا بر همه پیغمبران تفضیل دادم و همچنین وصی ترا بر همه اوصیا برتری عنایت کردم و ترا اکرام کردم بدو شیر بچه بعد از او و ایشان سبطهای تو اند بعد از زمان پدرشان حسن را معدن علم خود گردانیدم و حسین را خزانه دار وحی خود نمودم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کار او را بسعادت ختم کردم و او از همه شهداء افضل و قدر و منزلتش نزد خدا از همه

بالاتر است و با او است کلمه تامه من و نزد او است حجت بالغه من بدوستی عترت او خلق را ثواب بخشم و بدشمنی ایشان خلق را عقاب کنم اول ایشان سید عابدان و زینت گذشتگان از اولیای من است و بعد از او پسرش شبیه جدش پیغمبر محمود محمد که باقر یعنی شکافنده علم من است و معدن حکمت من و بعد از او جعفر و هلاک شود هر که در او شک کند و رد کننده بر او رد کننده است بر من حق است این قول از من هر آینه گرامی خواهم داشت جعفر را و او را بشیعیان و انصار و دوستانش خوشنود گردانم و برگزیدم بعد از جعفر موسی را در فتنه رو دهد که خلاصی مردم از آن بسیار صعب و دشوار باشد زیرا که در آن فتنه کور و نابینا باشند زیرا که رشته حکم و تکلیف من هرگز بریده نشود و حجت من بر مردم مخفی نماند و دوستان من شقی نگردند که هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار نعمت من کرده و کسیکه تغییر دهد آیه از کتاب مرا بر من افترا بسته است و در آن هنگام عمر دوست و بنده و برگزیده من موسی بن جعفر بسر آید پس بد حال کسانی که بر من افترا گویند و امام مرا انکار کنند و بحقیقت که تکذیب کننده امام هشتمین من تکذیب کننده همه اولیای من است و علی ولی و ناصر دین منست و اوست که بارهای گران نبوت را بر دوش او اندازم و باو عطا کنم قوت کشیدن آنرا و میکشد او را عفریت متکبری و دفن مینمایند او را در شهری که او را بنده صالح من بنا کرده است در پهلوی بدترین مخلوق من حق است این قول از من هر آینه روشن گردانم دیده علی را بفرزندش محمد که خلیفه و جانشین اوست بعد از او و وارث علم من است و معدن حکمت و موضع سر من و او حجت منست بر بندگان من بهشت را برای او جایگاه گردانیدم و شفاعت او را در باره هفتاد نفر از اهل بیتش که همه مستوجب جهنم باشند قبول میکنم و بسعادت ختم کنم کار فرزندش علی را که ولی و ناصر دین منست و گواه منست بر بندگان من و امین منست بر وحی من بیرون آورم از صلب او کسی را که مردم را بسوی من دعوت کند و او خازن علم من حسن است پس کامل گردانم او را به پسرش که رحمت خداست بر اهل عالم و در او است کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب و ذلیل خواهند شد دوستان من در زمان او و سرهای ایشان را مانند سرهای ترک و دیلم هدیه فرستند و ایشان را بکشند و بسوزانند ایشان ترسان باشند و ایشان پیوسته خائف و مضطرب و ترسان باشند و زمین از خون ایشان رنگین گردد و آواز نوحه و فریاد از زنان ایشان بلند شود و ایشان دوستان منند حقا بایشان برطرف گردانم هر فتنه صعب و دشواری را یعنی کفر و ضلالت را و بایشان دفع کنم بلاهای دردناک و زلزله ها را و بایشان بر دارم از دوش مردم بارهای گران و ابرای آنجماعت باد درود پروردگار و رحمت و برکات او و ایشانند هدایت یافته شدگان عبد الرحمن بن سالم گوید ابو بصیر گفت اگر در مدت عمر خود بغیر از این حدیث حدیثی در این خصوص نشنیده بودی هر آینه ترا کافی بود پس آنرا از نا اهل نگاهدار ابن بابویه بعد از نقل حدیث فرموده است که ابو محمد الحسن بن حمزة العلوی از اسحق بن عمار از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود یا اسحق میخواهی ترا بشارتی دهم عرض کردم بلی فدایت شوم یا ابن رسول الله فرمود نزد ما صحیفه ایست باملای رسول خدا و خط مبارک حضرت امیر المؤمنین ع که در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای عزیز حکیم و حدیث را مطابق همین حدیث ذکر کرده است الا آنکه در آخر حدیث گفته است که حضرت صادق ع فرمود ای اسحق این دین ملائکه خدا و پیغمبران اوست آنرا از نا اهل نگاهدار تا خدا ترا نگاهدارد و امور ترا باصلاح آورد بعد از آن حضرت فرمود کسیکه باین اقرار آورد از عقاب الهی ایمن گردد بعد ابن بابویه علیه الرحمه بسند خود روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع اولاد خود را جمع کرد و زید بن علی برادرش نیز در میان ایشان بود پس کتابی بیرون آورد بخط علی ع و املای رسول خدا در آن نوشته بود هذا کتاب من الله العزیز الحکیم تا آنجائی که میفرماید ایشانند هدایت یافتگان بعد از آن در آخر حدیث گفته است عبد العظیم بن عبد الله الحسنی گفته بسیار تعجب دارم از محمد بن جعفر که خروج کرد با آنکه شنید که پدرش چنین فرموده و آنرا حکایت کرده بعد از آن گفت این است سر خدا و دین خدا و دین ملائکه او پس آنرا از نا اهل محافظت کن بعد از آن ابن بابویه گفته است بروایت دیگر از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر ع از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که جابر گفت بخدمت بی بی خود فاطمه زهرا ع رسیدم دیدم در پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود نور آن چشم مرا خیره کند و در آن دوازده نام بود سه نام در ظاهر آن و سه نام در درون آن و سه نام در پهلوی آن آنها را شمردم دوازده نام بود عرض کردم این نامهای کیست فرمود این نامهای اوصیاست اول ایشان پسر عمم علی بن ابیطالب و بعد از او یازده نفر از اولاد من آخر ایشان مهدی است جابر گوید دیدم در او نوشته بود محمد محمد محمد در سه جا و علی علی علی علی در چهار جا بعد از آن ابن بابویه باز بسند دیگر از جابر بن عبد الله الانصاری نقل کرده است که بخدمت فاطمه زهرا ع رسیدم دیدم در پیش روی او لوحی و در آن اسماء اوصیا بود آنها را شمردم دوازده بودند آخر ایشان قائم ع و سه نام از ایشان محمد و چهار نام علی بود بعد از آن ابن بابویه باز بسند دیگر از حضرت امام محمد باقر از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که بخدمت فاطمه ع مشرف شدم و در پیش روی او لوحی دیدم که در آن نامهای اوصیا بود آنها را شمردم دوازده نام بود آخر ایشان قائم ع سه نام از ایشان محمد بود و چهار از ایشان علی صلوات الله علیهم اجمعین بسند دیگر حدیث لوح مکرر

باسانید بسیار و بسیاری بروایات مستفیضه و متواتره که از اعیان علمای عامه است آنرا نقل کرده و در باب سابق در حدیث سی و هفتم گذ[شت]
هفتاد و پنجم شیخ ثقه محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر قرآن فیما نزل فی اهل البیت باسناد خود از حضرت ابی عبدالله ع روایت
کرده است که بلال و رقی فرمود ای داود روح کدام یک از شما باسمان میرسد مگر اینکه ارواح ما و ارواح انبیاء در هر شب جمعه بعرش الهی
و قبض بدن امام محمد باقر ع سوره حم سجده را تلاوت فرمود تا فهم لا یسمعون بعد از آن فرمود جبرئیل بر رسول خدا ص نازل شد باینکه امام بعد از
رسول خدا ص علی است بعد از آن خواند حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون تا آنکه بر خواند فاعرض
اکثرهم عن ولایة علی فهم لا یسمعون وقالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر ومن بیننا وبینک حجاب فاعمل اننا عاملون

باب چهاردهم

باب چهاردهم در نص رسول خدا بر خلافت علی ع پس از آنحضرت و اینکه خلفاء بعد از علی ع یازده نفر از اولاد آنحضرتند و ایشانند
دوازده امام و خلفای پیغمبر ص از روایات عامه بعلاوه آنچه از نصوص در این باب در باب دوازدهم ذکر شد و در این باب بیست و نه حدیث است
اول از مسند احمد بن حنبل که عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل کرده است و او بسند خود از عمرو بن میمون روایت کرده است که من در نزد
ابن عباس نشسته بودم نه طائفه از طوایف عرب آمدند و گفتند یا ابن عباس یا برخیز با ما بیا یا آنکه با ما خلوت کن در جائیکه
این جماعت نباشند ابن عباس گفت بر میخیزم و با شما می آیم و در آن روز دیدهای او صحیح بود و هنوز نابینا نشده بود راوی گوید آن طوایف ابتدا
بسخن کردند و سخنان میگفتند و ما ندانستیم که چه میگویند و از که سخن میرانند پس ابن عباس آمد و غبار از لباس خود می افشاند و میگفت
اف و تف بر این طایفه باد در باره مردی سخن میگویند که دارا و جامع ده خصلت پسندیده است و بد گوئی کسی را میکنند که رسول خدا
فرمود کسی را خواهم فرستاد که هرگز خدا تعالی او را خوار و ذلیل نکرده است و خدا و رسول او را دوست میدارد و هر کسی بگمان اینکه لوا را باو
خواهد داد گردن میکشیدند و انتظار میکردند و خود نمائی مینمودند تا آنکه فرمود علی کجاست گفتند در آسیا مشغول آرد کردن است فرمود دیگری
از شما نبود که آرد کند راوی گوید آنحضرت آمد و چشم مبارکش درد میکرد بجهتی که قوه نگاه کردن نداشت حضرت رسول ص دمید در دیده او
انداخت بعد از آن سه نوبت لوا را حرکت داد و بدست علی ع داد آنحضرت بمعرکه قتال رفت و چون مراجعت فرمود صفیه دختر حیی بن
اخطب را که بزرگ ایشان بود اسیر کرده آورد و همچنین رسول خدا ص سوره توبه را بفلانکس داده و او را بجانب مشرکین فرستاد بعد از آن علی ع را
روانه کرد و آن سوره را از او گرفت و آنحضرت فرمود نباید ببرد این سوره را مگر کسی که او از من باشد و من از او باشم و فرمود کیست که متولی امر و متصرف
در امور من باشد و مرا یاری کند همچنین رسول خدا ص باولاد عم و در بعضی از نسخ بنی هاشم فرمود کدام یک از شما مرا در دین من یاری
میکند در دنیا و آخرت و علی اول کسی بود که ایمان آورد و اقرار کرد و رسول خدا ص لباس خود را بر بالای علی ع و فاطمه و حسن و حسین انداخت
و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و علی ع جامه رسول خدا را بجای خود خرید و لباس او را پوشید و در جای
او خوابید ابن عباس گوید مشرکین را گمان این بود که این رسول خدا است پس ابوبکر بیامد و گمان کرد که رسول خدا است گفت یا نبی الله
علی ع فرمود رسول خدا ص بجانب چاه میمون رفت تو نیز برو و او را دریاب ابوبکر رفت و با رسول خدا ص داخل غار شد و پیوسته علی را
سنگباران میکردند چنانکه رسول خدا را سنگباران میکردند و در فرش خواب از شدت درد میغلطید گاهی بر رو در می افتاد و گاهی بشکم
و گاهی بپهلو و گاهی ناله میکرد و بعضی از لباسهای خود را بر سر خود پیچیده بود و بیرون نمی آورد تا آنکه او را حرکت دادند و از جای برداشتند
آن لباس از او افتاد و سرش منکشف شد دیدند رسول خدا نیست گفتند ما دیدیم تو را یعنی محل را سنگ میزدیم ... ناله نمیکرد تو یا علی تما
مکر زدی و آواز خود را بلند کردی که آواز ترا می شنیدیم و ترا نمی دیدیم بگمان اینکه محمد است ترا میکشتیم ابن عباس گفت رسول خدا ص با
مجاهدان در غزوات و بغزوه تبوک میرفتند علی ع عرض کرد مرا رخصت میدهی که در رکاب تو باشم و در خدمت تو بیایم حضرت فرمود نه علی
گریه آغاز کرد حضرت فرمود آیا راضی نمیشوی که باشی از برای من مانند هرون از برای موسی جز آنکه پیغمبری نیست بعد از من و نیست ... مگر آنکه تو خلیفه
و جانشین من باشی و گفت رسول خدا فرمود یا علی تو ولی هر مؤمن و مؤمنه و گفت همه درهای مسجد را مسدود کردند مگر در خانه علی را
و در حال جنابت داخل مسجد شد ... راه علی ع از آنجا بود و در یکراه دیگر نبود و گفت پیغمبر فرمود من کنت مولاه فان علیا مولاه یعنی هر کس من ...
... اولی ... **دویم** ایضا از مسند احمد بن حنبل باسناد خود از عباد بن عبدالله الاسدی روایت کرده است که علی ع فرمود چون
وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد یعنی خبر ده و آگاه کن خویشان نزدیک خود را رسول خدا ص اهل بیت خود را جمع کرد تا سی نفر شدند
و سه ... خوردند و آشامیدند بعد از آن فرمود از شما کیست که ضامن شود قرض مرا و وفا کند بوعدهای من و با من در بهشت باشد و خلیفه من باشد در اهل

در دنیا

در دنیا مردی از میان ایشان که راوی نام او را نبرده است عرض کرد یا رسول الله کسی را امید نیست که در میان این قوم باشد و این کار از وی برآید بکری
گفت این تکلیف را باهل بیت خود میکند تا آنکه علی ع از جای جست و عرض کرد یا رسول الله من ضامن میشوم **سیم** ایضا عبدالله بن احمد بن
حنبل باسناد خود از عباد بن عبدالله الاسدی روایت کرده است که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسول خدا ص چهل نفر از
اهل بیت خود را طلبید و در میان ایشان کسانی بودند که یکبره میخوردند و یک پیمانه که دو رطل باشد آب میآشامیدند حضرت طعام از برای
ایشان حاضر کرد پس چندان خوردند که سیر شدند پس حضرت با ایشان فرمود از شما کیست که ضامن قرض من شود و بوعدهای من وفا کند و در بهشت
رفیق من باشد و خلیفه من باشد در میان اهل بیت من علی ع عرض کرد یا رسول الله من آنم که قرض ترا ادا و وفا میکنم بوعدهای تو و لفظ حدیث
حمانی نقل کرده است و بعض حدیث از ابو خثیمه است **چهارم** ایضا عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده است که از حبیب خود رسول خدا شنیدم که میفرمود من و علی نوری بودیم در نزد خدا تعالی پیش از آنکه بیافریند آدم را بچهارده هزار سال
پس چون آدم را آفرید آن نور را دو نیمه کرد نیمی از آن منم و نیم دیگر علی است و تمام خبر را نقل نکرده است فرمود در من است نبوت و در علی است خلافت
ابن فقره را احمد ذکر نکرده و لکن دیلمی از طرق ابن مغازلی شافعی واسطی از کتاب فردوس نقل کرده است **پنجم** از تفسیر ثعلبی در تفسیر سوره
شعراء در آیه وانذر عشیرتک الاقربین باسناد خود از ابو اسحق از براء بن عازب روایت کرده است که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد
رسول خدا عبدالمطلب را جمع کرد در آن روز چهل نفر جمع آمدند و بود در میان ایشان کسانی که شتر بچه و گوسفند بزرگ میخوردند و کاسه
بزرگ آب میآشامیدند پس حضرت رسول ص علی را طلبید فرمود گوسفندی برای ایشان ذبح کرده و پخته و غرفی ترتیب ده حضرت خود از آن لقمه تناول
کرد پس فرمود بسم الله پیش بیائید قوم ده ده می آمدند و میخوردند تا آنکه همه سیر شدند پس فرمود تا قدحی چوبین پر از شیر حاضر ساختند
حضرت خود از آن بیاشامید پس بایشان فرمود بسم الله بیاشامید همه از آن شیر خوردند تا سیر شدند ابو لهب ملعون در آن ایشان آمده گفت
این مرد بشما سحر کرد رسول خدا ساکت نشست و هیچ نگفت باز فردای آن روز نیز ایشان را طلبید و بدین منوال ایشان را اطعام فرمود و آنروز
انذار کرد و فرمود ای اولاد عبدالمطلب من از جانب خداوند تعالی بسوی شما آمده‌ام و شما را بیم دهم از عذاب و بشارت دهم شما را ببهشت هرگاه
قبول کنید از من آنچه را که از جانب خداوند تعالی آورده‌ام و اطاعت من کنید و بشما میگویم که مرا اطاعت کنید و مسلمان شوید که هدایت یافته
خواهید شد و کیست از شما که برادر و وزیر و ولی و وصی و خلیفه من باشد در اهل بیت من و دین مرا ادا کند قوم ساکت شدند احدی
از ایشان جواب نگفت و این سخن را تا سه نوبت مکرر کرد و جوابی نشنید مگر آنکه علی ع عرض میکرد من قوم همه بر خواستند و رفتند و با ابوطالب
میگفتند پسرت را اطاعت کن که او بر تو امیر شد **و نیز گوید** در کتاب مناقب اخطب موفق بن احمد خوارزمی و کتاب حلیة الاولیاء مصنف
حافظ ابونعیم و کتاب جمع بین الصحیحین و سایر کتب مخالفین این حدیث مسطور است **ششم** از مناقب فقیه ابوالحسن بن مغازلی شافعی با
خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت از حبیب خود محمد رسول الله شنیدم که میفرمود من و علی ع نوری بودیم در نزد حق تعالی
و آن نور خدا را تسبیح و تقدیس میکرد پیش از آنکه آدم را بیافریند بهزار سال پس چون آدم را آفرید آن نور را در آن جای داد و پیوسته با هم بودیم تا آنکه
از صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت قرار گرفت و در علی خلافت **هفتم** ایضا ابوالحسن مغازلی شافعی باسناد خود از
ابوذر روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که میفرمود من و علی نوری بودیم در جانب راست عرش و آن نور خدا را تسبیح و تقدیس میکرد
پیش از آنکه آدم را بیافریند بچهارده هزار سال و پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب که از هم جدا شدیم **هشتم** ایضا در مناقب
ابوالحسن بن مغازلی شافعی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که گفت ستاره در عهد رسول خدا ص از آسمان فرود آمد حضرت فرمود
باین ستاره نگاه کنید در خانه هر کس فرود آمد او خلیفه منست بعد از من همه نگاه میکردند که در منزل علی ع فرود آمد پس نازل شد والنجم اذا
هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در تفسیر آیات گذشت **نهم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد
سابق از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود کسی که عداوت کند با علی در امر خلافت بعد از من کافر است و با خدا
و رسول محاربه کرده است و کسیکه شک کند در باره علی ع او نیز کافر است **دهم** در کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی در باب خا باسناد
خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود من و علی خلق شدیم از یک نور پیش از آفرینش آدم بچهارده هزار سال پس
چون آدم را آفرید آن نور را در صلب او جای داد و پیوسته با هم بودیم تا آنکه در صلب عبدالمطلب جدا شدیم پس در من است نبوت و در علی است
خلافت **یازدهم** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است در کتاب فضائل امیرالمؤمنین ع باسناد خود از حضرت امام محمد باقر

ابن بابویه از حذیفه روایت کرده است که علی ع فرمود که رسول خدا فرمود چون مرا باسمان بردند و از آسمانی باسمانی میبردند تا آنکه بسدرة المنتهی رسیدم
و در حضور خداوند ایستادم بمن فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک ای پروردگار من فرمود بندگان مرا آزمایش کردی کدام یک از ایشان ترا بیشتر
اطاعت کنند گفتم عرض کردم پروردگارا علی را فرمود راست گفتی یا محمد آیا از برای خود خلیفه قرار داده که بعد از تو فرض ترا ادا کند و به بندگان
من تعلیم کند از قرآن آنچه را که نمیدانند عرض کردم خداوندا تو اختیار کن که اختیار من است فرمود من علی را اختیار کردم تو او را خلیفه و وصی
خود کن و من عطا کردم باو علم و حلم خود را و او امیر المؤمنین است حقا نرسیده است باین منصب یعنی امارت مؤمنان احدی قبل از علی ع ای محمد
نرسیده باین خلق بعد از او ای محمد علی ع رایت هدایت است و امام کسی است که مرا اطاعت کند و نور دوستان من است و او است کسی که
او باعث نجات مؤمنین است از عذاب کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته ای محمد او را باین بشارت
ده رسول خدا عرض کرد باو را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بسبب گناهان منست و بمن ستم نفرموده
و اگر وفا کند بوعده خود پس او اولی خواهد بود بوفا بوعده عرض کردم خداوندا دل علی را روشن گردان و ایمان را بهار او گردان فرمود آنرا
کردم ولیکن او را مخصوص گردانیدم ببلائی که احدی از دوستان خود را بآن مبتلا نکردهام عرض کردم خداوندا برادر و مصاحب من است فرمود در علم
سابق من گذشته است که او مبتلا باشد و اگر علی ع نبود شناخته نمیشد گروه خدا و شیعیان ایشان و نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من

دوازدهم ایضا شیخ ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول و
السبطین باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که علی را در مسجد رسول خدا دیدم در ایام خلافت عثمان با جماعتی نشسته بود
و در علم و فقه گفتگو میکردند و از فضل قریش و سبقت ایشان در اسلام و هجرت ایشان با رسول خدا و آنکه معظمه سخن میگفتند و سخن کشیدند
در آنچه رسول خدا در باره ایشان فرموده بود و سخن بدراز کشید راوی گوید علی ع ساکت بود و سخن نمیگفت و اهل بیت آنحضرت سخن
نمیگفتند تا آنکه حضار بخدمت آنحضرت عرض کردند چرا ساکت نشسته فرمود هر یک از انصار و مهاجر از قریش بیان فضل خود کردند
و همه را خوب گفتند و من از شما ای جماعت قریش و انصار سؤال میکنم که حق سبحانه و تعالی این فضیلت را بچه سبب و از برای که بشما ارزانی داشت
آیا بسبب خود شما بود و یا بطایفه و قبیله شما و یا بسبب خاندان و اهل بیت شما همه گفتند حق سبحانه و تعالی بسبب محمد این فضیلت را بما کرامت فرمود
و بر ما منت نهاد نه بخود ما و نه بعشیره ما و نه بخانواده ما حضرت فرمود راست گفتید ای گروه قریش و انصار آیا میدانید که آنچه بشما
رسیده است از خیر دنیا و آخرت از ما اهل بیت است نه از غیر ما و پسر عمم رسول خدا فرمود من و اهل بیت من نوری بودیم در برابر حق
تعالی پیش از آنکه بیافریند آدم را بچهارده هزار سال و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب او جای داد و او را بزمین فرستاد و در کشتی
گذاشت در صلب نوح بعد از آن او را در آتش برد در صلب ابراهیم بعد از آن حق تعالی پیوسته آن نور را نقل میکرد از اصلاب کریمه بارحام
و ارحام طاهره باصلاب کریمه از پدران و مادران پاک و یا کدام ازیشان هرگز بزنا آلوده نشده بودند چون حضرت این سخنان را فرمود هرکه
سبقتی در اسلام و قدمی در یاری دین بود و آنانکه در جنگ بدر و احد حضور داشتند همه تصدیق کردند و گفتند ما خود این سخنان را
از رسول خدا شنیدیم پس دو کس بگوش خود شنیدیم پس حضرت فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که حق تعالی تفضیل داده است سابق را
بر مسبوق در آیات چند از قرآن و آیا میدانید که هیچکس از امت بر من سبقت نگرفته است در اسلام و در یاری دین همه گفتند بلی پس فرمود
شما را بخدا قسم میدهم میدانید که چون آیه والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار و آیه والسابقون السابقون اولئك
المقربون نازل شد از رسول خدا ص پرسیدند فرمود حق تعالی این دو آیه را در شأن انبیا و اوصیای ایشان فرستاده و من افضل انبیا
و رسلم و علی بن ابیطالب وصی من افضل اوصیاست همه گفتند بلی پس فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که چون آیه یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و همچنین آیه انما ولیکم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون
الزكوة وهم راكعون و همچنین آیه لم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة فرود آمد مردم بخدمت رسول خدا عرض کردند
یا رسول الله این آیات در شأن بعضی مخصوص نازل شده یا در شأن همه بالعموم که در آن هنگام حق تعالی رسول خدا را امر کرد که امت را اعلام
کند بوالیان امور ایشان و معنی ولایت را از برای ایشان بیان نماید همچنانکه نماز و روزه و زکوة و حج را برای ایشان بیان کرده بود و از برای همه مرا
در غدیر خم نصب کرد و خطبه ولایت بنام من خواند و فرمود ایها الناس حق تعالی مرا بسوی شما پیغامی داده که دلم از آن تنگ
آمده است و چنان گمان کردم که اگر این پیغام را بشما برسانم مرا تکذیب خواهند کرد و از آن نگفتم تا آنکه خدا تعالی مرا تهدید بلیغ فرمود که اگر این را بشما

و اگر نگویم

و اگر نگویم و نرسانم مرا عذاب کند پس منادی را امر کرد تا ندا کرده و مردم همه جمع آمدند پس خطبه خواند و فرمود ایها الناس میدانید که خدا تعالی
آقا و صاحب اختیار منست و من آقا و صاحب اختیار مؤمنانم و اولی هستم بتصرف در امور دین و دنیای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله پس
حضرت رسول خدا بمن فرمود برخیز یا علی پس من برخواستم و رسول خدا فرمود بگروه مردم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه پس سلمان فارسی رضی الله عنه برخواست و عرض کرد یا رسول الله چه ولایتی فرمود ولایتی مثل ولایت من هر کرا من اولی بودم باو
از نفس او علی اولی خواهد بود باو در امور او پس خدا تعالی نازل کرد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
همه آیات سابقه گذشت و چون این آیه نازل شد رسول خدا گفت الله اکبر که تمام شد نبوت من و تمام دین خدا بولایت علی بن ابیطالب بعد
من پس ابوبکر و عمر از جای برخواستند و عرض کردند یا رسول الله این آیات خاصه در شأن علی نازل شده فرمود بلی در شأن او و اوصیای من
تا روز قیامت عرض کردند یا رسول الله اوصیا خود را از برای ما بیان فرما فرمود که علی که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه منست
در امت من و او ولی هر مؤمن است بعد از من بعد از او دو پسرم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری که
قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند و از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود تا آنکه وارد شوند بر حوض کوثر در روز محشر
همگی گفتند بلی میدانیم و اینها را از رسول خدا بالمشافهه شنیدیم و آنچه گفتی همه حق و صدق است و بعضی گفتند ما اکثر اینها را یاد
داشتیم و تمام آنچه را که فرموده بود یاد نداریم و این کسانی که یاد دارند و گواهی میدهند همه نیکان و فضلای ما هستند حضرت امیر المؤمنین فرمود
همه مردم در حفظ اخبار مساوی نیستند و لکن من سوگند میدهم کسانی را که این حدیث را از رسول خدا شنیده باشند و اکنون بیاد ایشان
مانده است از جای خود برخیزند و مردم را خبر دهند بآنچه از رسول خدا شنیده باشند در باره من پس زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار برخواستند و گفتند ما گواهی میدهیم و یاد داریم که رسول خدا بر بالای منبر ایستاده بود و تو در پهلوی او بودی و
میفرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است که نصب کنم و برپا دارم از برای شما بعد از خود وصی و خلیفه خود را و آنکسیرا که حق تعالی
واجب گردانیده است بر زمره مؤمنان اطاعت او را و اطاعت او را مقرون با اطاعت خود و اطاعت من فرموده و شما را بقبول ولایت او امر فرموده
و من در این باب بپروردگار خود عرض کردم که از طعن منافقان اندیشه دارم و بیم آن دارم که مرا در این باب تکذیب نمایند حق تعالی مرا تهدید کرد
و امر فرمود که البته برسانم و اگر نرسانم مرا معذب گرداند ایها الناس خدا تعالی در کتاب خود شما را بنماز امر کرده است و من آنرا از برای شما بیان
کردم و همچنین شما را بادای زکوة و روزه شهر رمضان المبارک و حج بیت الله الحرام امر کرده و همه اینها را از برای شما بیان کردم و تفسیر نمودم
شما را امر فرموده است باقرار بولایت و قبول آن و من شما را گواه میگیرم که ولایتی که حق تعالی شما را بآن امر فرموده است مخصوص این مرد است و دست
خود را بر سر علی ع نهاد و از برای دو فرزند او است بعد از او و از برای اوصیای من است بعد از ایشان که از اولاد ایشان باشند و از قرآن جدا نمیشوند و قرآن
از ایشان جدا نمیشود تا روزیکه بر حوض من وارد گردند ای گروه مردم بیان کردم از برای شما و شما را آگاه گردانیدم با کسیکه پناه شما باشد بعد از
من و شما را از ضلالت و عصیان باز دارد و دلیل و رهنمای شما باشد بعد از من برادرم علی بن ابیطالب است و او در میان شما بمنزله منست
در میان شما پس باو تقلید کنید در امور دین خود و او را اطاعت نمائید در جمیع امور که حق تعالی آنچه از علم و حکم بمن عطا فرموده است و آنچه از
حکمت بمن تعلیم کرده است همه نزد او است و از او بپرسید آنچه شما را مشکل افتد و از اوصیای بعد از او
و با ایشان مدد دهید و بر ایشان پیشی مجوئید و از ایشان باز پس نمانید و با ایشان باشید که ایشان با حقند و حق با ایشان است نه ایشان از حق
جدا میشوند و نه حق از ایشان جدا میگردد پس سلیم گوید بعد از آن علی ع فرمود ایها الناس یاد دارید که چون آیه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا نازل شد رسول خدا من و فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را جمع کرده و جامه بر روی ما انداخت و گفت
خداوندا ایشان اهل بیت منند و پاره گوشت بدن منند آزرده میکند مرا آنچه ایشان را آزرده میکند و مجروح میکند مرا آنچه ایشان را مجروح میکند خداوندا از ایشان
دور گردان رجس را و ایشان را پاک گردان ام سلمه عرض کرد یا رسول الله مرا نیز در ایشان داخل گردان فرمود آخر کار تو بخیر خواهد بود و لکن
کار تو خوب خواهد شد و لکن این آیه نازل نشده مگر در حق من و برادرم علی ع و دخترم فاطمه ع و دو پسرم حسن و حسین و نه نفر از اولاد فرزندم
حسین خاصه و احدی با ما در این آیه شریک نیست غیر از ما چون کلام حضرت بانجا رسید همگی گفتند ما گواهی میدهیم بآنکه ام سلمه ما را باین حدیث
خبر داد ما از رسول خدا سؤال کردیم از آنچه ام سلمه گفته بود حضرت نیز فرمود آنچه ام سلمه گفته بود پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
شما را بخدا قسم میدهم یاد دارید که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین نازل شد سلمان عرض کرد یا رسول الله این آیه در

همه کس است یا جمعی مخصوص حضرت فرمود به همه امر شده است و شامل همه مؤمنین است ولکن لفظ صادقین خاص است و مراد علی بن ابیطالب و اوصیای من بعد از علی تا روز قیامت همه گفتند بلی شنیدیم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود شما را بخدا قسم میدهم یاد دارید که چون در سوره حج آیه یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر تا آخر سوره نازل شد سلمان از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله چه کسانند آنان که تو بر ایشان گواهی و ایشان بر مردم گواهند و خدای تعالی ایشان را برگزید و تنگی نگرفت بر ایشان در دین خود و در دین از تو سعه داد مثل توسعه دادن در ملت ابراهیم که در او حرجی نبود و مردم را تکلیف ما لا یطاق نکرد حضرت پیغمبر فرمود مقصود الهی سیزده نفر است بخصوص نه تمام امت من سلمان عرض کرد یا رسول الله ایشان را بیان فرما حضرت فرمود برادرم علی و یازده نفر از اولاد من همه گفتند بلی شنیدیم حضرت امیر المؤمنین فرمود شما را بخدا قسم میدهم یاد دارید که روزی رسول خدا خطبه میخواند و آن آخر خطبه آنحضرت بود و بعد از آن دیگر خطبه نخواندند و فرمود ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فان اللطیف الخبیر عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای گروه مردم میگذارم در میان شما دو چیز نفیس یا دو چیز سنگین را و آن کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من باشند پس چنگ زنید باین دو چیز و ایشان را از دست خود رها مکنید تا هرگز در ضلالت نیفتید و گمراه نشوید که خدای کریم دانا بمصالح بندگان مرا خبر داده است و با من عهد کرده است که این دو چیز از هم جدا نشوند تا آنکه در روز قیامت بر حوض بر من وارد شوند که عمر بن خطاب خشمناک از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله همه اهل بیت چنین اند فرمود نه همه چنین نیستند لکن عترت من که اوصیای منند اول ایشان برادر من است که وصی و وارث و خلیفه من است در امت من و ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و دوم از اوصیاء منست و بعد از او فرزندم حسن است و بعد از او فرزندم حسین و بعد از او نه نفر از اولاد حسین هر یک بعد از دیگری تا آن زمان که وارد شوند بر حوض بر من ایشان گواهان خدایند در روی زمین و حجتهای خدایند بر خلق و ایشان خزانهای علم و معدنهای حکمت الهیند هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که معصیت ایشان کند معصیت خدا کرده همه گفتند ما شهادت میدهیم که رسول خدا این سخنان را در حق شما فرمود بعد از آن حضرت امیر المؤمنین شروع باینگونه سؤالات کرده و در هر سؤالی ایشان را سوگند میداد و کلام آنحضرت طول کشید تا آنکه بسیاری از فضایل و مفاخر خود را بیان کرد و بسیاری از آنچه رسول خدا در حق آنحضرت فرموده بود گفت و ایشان همه تصدیق او کردند و شهادت دادند باینکه آنچه گفتند همه حق و صدق است **سیزدهم** ایضا ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی من شهر حکمتم و تو دروازه آن شهری و کسی داخل شهر نمیشود مگر از دروازه آن دروغ گفته است کسیکه گمان کرده است مرا دوست دارد و حال آنکه ترا دشمن داشته زیرا که تو از منی و من از تو گوشت بدن تو از گوشت بدن من است و خون تو از خون من است و باطن تو باطن من و ظاهر تو ظاهر من است و تو امام امت منی و خلیفه منی بر ایشان بعد از من سعادتمند است کسیکه ترا اطاعت کرد و شقی شد کسیکه ترا معصیت کرد و سود برد کسیکه تو را دوست داشت و زیان دید کسیکه با تو دشمن شد و فایز گردید کسیکه با تو بود و هلاک شد کسیکه از تو دوری کرد مثل تو و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است کسیکه بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و کسیکه از آن تخلف ورزید غرق شد و مثل شما مثل ستارگان است که چون ستاره غروب کند ستاره بجای آن طلوع خواهد کرد تا روز قیامت **چهاردهم** شیخ فاضل ابو الحسن فقیه محمد بن احمد بن شاذان در مناقب مائه از طریق عامه از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که روزی رسول خدا ص از شهر بیرون آمد و بجانب صحرا تشریف برد و من در خدمت آنحضرت بودم که ناگاه آهی بسیار کشید عرض کردم یا رسول الله تو را چه رسید فرمود دل من گواهی بمرگ من میدهد عرض کردم یا رسول الله از برای خود خلیفه و جانشینی تعیین کن فرمود که را خلیفه کنم عرض کردم ابوبکر را آنحضرت ساکت شد و جواب نداد بعد از آن باز آهی کشید عرض کردم یا رسول الله چرا آه میکشی فرمود نفسم بمرگم گواهی میدهد عرض کردم خلیفه تعیین کن فرمود که را خلیفه خود کنم عرض کردم عمر بن خطاب را آنحضرت سکوت کرد و جواب نداد بعد از آن باز آهی کشید عرض کردم چرا آه میکشی فرمود نفسم بمن خبر مرگ میرساند عرض کردم خلیفه برای خود قرار ده فرمود که را گمان داری عرض کردم علی بن ابیطالب را آنحضرت آهی شکایت آمیز از درد دل کشیده و فرمود گمان نمیکنید که از زید یا رضا نمیشوید و اگر بکنید یا بگذارید یا رضا بشوید که علی بعد از من خلیفه شما باشد البته شما را از اهل بهشت میکند **فقیر گوید** که این حدیث در کتب عامه بسیار نقل شده است از آنجمله موفق بن احمد اخطب خوارزمی که او را صدر الائمه میگویند در کتاب مناقب فضایل امیر المؤمنین ع که الحال در نزد من موجود است نقل کرده و همچنین حموینی در کتاب فرائد السمطین فی فضایل المرتضی والبتول والسبطین و هم شیخ عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و از طرق خاصه نیز روایت شده است

پانزدهم ایضا ابو الحسن فقیه بن شاذان از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی بن ابیطالب ع فرمود یا علی چون روز قیامت شود ترا داخل محشر کنند بر پشت مرکبی از نور و بر سر تو تاجی باشد که چشم اهل محشر از نور آن خیره شود پس از جانب خدای تعالی ندا رسد که کجاست خلیفه محمد رسول خدا آنوقت یا علی تو خواهی گفت من اینجا هستم و حضور دارم پس منادی ندا کند یا علی کسیکه ترا دوست دارد او را داخل بهشت میکنم و هر که ترا دشمن دارد او را داخل جهنم میکنم و تو قسمت کننده دوزخی **شعر** علی حبه جنة قسیم النار والجنة وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة **شانزدهم** ایضا ابو الحسن فقیه ابن شاذان از طریق عامه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است از پدرش از جدش حسین بن علی ع که رسول خدا فرمود علی خلیفه خداست و حجت خداست و باب خداست و باب من و وصی من و حبیب من و خلیل من و شمشیر خداست و شمشیر من و او برادر و انیس و مصاحب و وزیر و وصی منست محب او محب منست و مبغض او مبغض منست و ولی او ولی منست و عدو او عدو منست و او شوهر دختر منست فرزند او فرزند منست و گروه و یاران او یاران منند و قول او قول منست امر او امر منست و او سید اوصیاء و بهترین امت منست **هفدهم** ایضا ابو الحسن فقیه ابن شاذان از طریق عامه از حرث بن خزرج که علمدار طایفه انصار بود روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که بعلی بن ابیطالب ع فرمود یا علی بر تو پیشی نمیگیرد بعد از من مگر کافر و احدی از تو باز پس نمیماند و از تو دست نمیکشد مگر کافر و اهل آسمانها ترا امیر المؤمنین نام میدهند **هیجدهم** ایضا ابو الحسن فقیه بن شاذان از طریق عامه و آنچه در این کتاب از او نقل میکنیم همه از روایات عامه است از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که رسول خدا مرا خلیفه خود کرد باینکه در امت خود و من حجت خدایم بر ایشان بعد از پیغمبر ایشان و اینکه اقرار و قبول ولایت من واجب است بر اهل آسمانها چنانکه واجب است بر اهل زمین و ملائکه بنوبت بذکر فضایل من مشغولند و تسبیح ایشان ذکر فضایل منست ای گروه مردم مرا پیروی و اطاعت کنید تا شما را براه دلالت کنم و از راه بد بر روید و بچپ و راست میل مکنید که گمراه خواهید شد و من وصی و خلیفه پیغمبر شما و امام مؤمنان و آقا و صاحب اختیار ایشانم و منم کسیکه شیعه خود را به بهشت و منم راننده دشمنان خود بسوی جهنم و منم شمشیر خدا بر روی دشمنان او و منم رحمت خدا بر دوستان او و منم صاحب حوض و لوای رسول خدا در روز قیامت و منم صاحب مقام شفاعت و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین خلفای خدایند در روی زمین و امنای خدایند بر وحی و ائمه مسلمانانند بعد از رسول خدا و حجتهای خدایند بر مردم **فقیر گوید** کسیکه باین حدیث و امثال آن از احادیث عامه نظر کند و مضامین آنها را بفهمد و انصاف را پیشه کند و دست از تعصب بکشد خواهد دانست که همه نصوص صریحه و دلالات واضحه و حجج قطعیه اند بر امامت ائمه اثنی عشر و خلافت و وصایت ایشان و هذا هو الحق الیقین و هو الذی نحن بصدد تحقیقه و اثباته من نصوص سید المرسلین فی امامة الائمة الهادین و تحقق الله تعالی من اتفاق العامة والخاصة فیه والحمد لله رب العالمین **نوزدهم** ایضا ابو الحسن فقیه ابن شاذان باسند خود از علی بن الحسین از پدرش روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود کسیکه مرا خلیفه چهارم بخواند لعنت خدا بر او باد حسن بن زید گوید بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم یا ابن رسول الله شما بغیر از این روایت کرده اید و شما امیر المؤمنین ع خلیفه اول است و شما دروغ نمیگوئید حضرت فرمود بلی خدای تعالی در قرآن فرموده است واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی ای محمد ص یاد کن وقتیکه پروردگار تو بملائکه فرمود من در روی زمین خلیفه قرار خواهم داد و آدم اول خلیفه خدا بود در روی زمین و فرمود یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض یعنی ای داود ما ترا در روی زمین خلیفه کردیم و داود خلیفه دوم خدا بود و فرموده است از زبان موسی با هرون اخلفنی فی قومی و هرون خلیفه سیم بود و علی ع خلیفه چهارم در این صورت چرا او را چهارم نگویند **بیستم** ایضا ابو الحسن فقیه بن شاذان باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از من بمنزله پوست بدن منست و علی از من بمنزله گوشت بدن من است و علی ع از من بمنزله استخوان بدن منست و علی ع از من بمنزله خونیست که در رگهای من است و علی ع برادر من و وصی من است در اهل من و خلیفه منست در قوم من و ادا میکند قرض مرا و وفا میکند بوعدهای من و چون من نباشم علی ع در عوض منست **بیست و یکم** ایضا ابو الحسن فقیه بن شاذان از طریق مخالفین باسند خود از حضرت امام رضا ع از پدرش از جدش از حضرت امام حسین ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون مرا در شب معراج باسمان بردند پدرم نوح پیغمبر را ملاقات کردم بمن گفت یا محمد که را بر امت خود خلیفه کرده ای گفتم علی بن ابیطالب را گفت نیکو خلیفه ایست از جانب تو بر ایشان بعد از آن برادرم عیسی را ملاقات کردم از من پرسید که را بر امت خود خلیفه کردی گفتم علی را گفت نیکو کسی را خلیفه کرده بعد از آن برادرم موسی عمران را ملاقات کردم گفت یا محمد که را در امت خود از جانب خود خلیفه کرده گفتم علی را گفت نیکو خلیفه ایست در امت تو بعد از آن جبرئیل گفتم ای جبرئیل ابراهیم را نمی بینم جبرئیل مرا بسوی باغی برد در آنجا درختی

بود و در اند درخت چیزها بی بود شبیه پستان که وسفید هر وقت یکی از ان پستانها از دهن یکی بیرون می امد بوی مشک و در انجا ابراهیم
دیدم بمن گفت ای محمد کرا بر امت خود خلیفه قرار داده گفتم علی را گفت نیکو کسی را خلیفه قرار داده ای محمد من از خدا تعالی سؤال کردم که مرا متولی
اطفال شیعه علی کند دعای من مستجاب شد و سؤال من باجابت رسید الحال بغذا دادن ایشان مشغولم و مرا کار این است **حدیث بیست و**
دوم محمد بن مومن شیرازی در کتاب ما نزل من القران فی امیر المؤمنین بسند خود و نقل از عطا اورده است در ذیل ایه و لقد اتینا
موسی بالبینات که خدا تعالی در تورات فرموده است من اختیار کردم از برای تو ای موسی وزیری از اهل تو برادر تو هرون هم از جانب
پدر و هم از جانب مادر چنانکه اختیار کرده ام از برای محمد ایلیا را که او برادر محمد و وزیر و وصی و خلیفه اوست بعد از او خوشا حال
شما دو برادر و خوشا حال ان دو برادر و ایلیا پدر دو فرزند محمد حسن و حسین پدر محسن است که ستمین از اولاد اوست همچنانکه اولاد برادر تو شبیر
و شبیر و مبشر کردم **حدیث بیست و سیم** از سفیان ثوری از مسعود از مجاهد از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت از رسول خدا شنیدم
که میفرمود وصی و خلیفه من و بهترین کسی را که بجای خود گذاشته ام بعد از خود که وفا بوعدهای من کند و قرض مرا ادا کند علی بن ابیطالب است
حدیث بیست و چهارم صاحب کتاب سیر الصحابه که از علمای عامه است باسناد خود از کثیر بن صالح هجری روایت کرده است
که ابوذر فرمود از رسول خدا ص پرسیدم از عمر بن الخطاب حضرت فرمود او فرعون این امت است و این سخن را پنهان دارید و اشکار مکنید
و اگاه مکنید باین کسی را که حفظ عهد خلافت و وصایت و امامت علی را نکرده یعنی عامه بعد از ان گفته است و باسناد خود از سلیمان
بن قیس اورده است که ابوذر را دیدم در روزی که عثمان او را بربذه روانه میکرد که علی بن ابیطالب را وصیه خود کرد نسبت باهل و مال خود باو
گفتند وصیت خود را با میر المؤمنین عثمان کن در جواب گفت منهم وصیت خود را بکسی که از روی حق و استحقاق امیر المؤمنین است کردم
و او علی بن ابیطالب است که ما در زمان رسول خدا بر او بلفظ امیر المؤمنین سلام کردیم و رسول خدا بما فرمود که سلام کنید بر برادر و وزیر
و وارث و خلیفه من در امت من و ولی هر مومن بعد از من علی بن ابیطالب بلفظ امیر المؤمنین زیرا که علی عمود خیمه زمین است که زمین باو بر
پاست و قوام اوست و پناه اهل زمین است که مردم در پناه او کریزند اگر نبود او نمیشناختند زمین و اهل زمین حق را از باطل فرق کردن باو دیده محمد
و سامری این امت را از وی کوید ابوذر گفتم این سلام بر علی بن ابیطالب بلفظ امیر المؤمنین پیش از حجة الوداع بود یا بعد از ان گفت سلام
اول پیش از حجة الوداع بود و سلام ثانی بعد از ان **حدیث بیست و پنجم** ابن مغازلی شافعی باسناد خود از جابر رضی الله عنه اورده که رسول
خدا بعزوه میرفتند بعلی ع فرمودند تو خلیفه من باش بر اهل من عرض کرد یا رسول الله مردم میگویند پسر عمش را ذلیل کرد و او را بر اهل خود
تنها در مدینه خلیفه خود کرد پس رسول خدا فرمودند ایا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر انکه بعد از من پیغمبری نباشد
حدیث بیست و ششم ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از سعد بن ابی وقاص روایت اورده است که رسول خدا چون علی را خلیفه
خود میکرد باو فرمود ایا راضی نمیشوی که باشی از برای من بمنزله هرون از برای موسی مگر انکه پیغمبری بعد از من نباشد **حدیث بیست و هفتم**
ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه معتزله است در شرح نهج البلاغه گفته است که طبری در تاریخ خود از عبد الله بن عباس از علی بن ابیطالب رضی
الله عنه روایت کرده است که چون ایه وانذر عشیرتک الاقربین بر رسول خدا ص نازل شد مرا نزد خود خوانده و بمن فرمود خدا تعالی مرا امر فرموده
است که خویشان نزدیک خود را انذار کنم یعنی اعلام کنم و ایشان را بعذاب و عقاب الهی بترسانم و این بسیار بر من کران امد و دانستم که اگر بکلام
با ایشان اظهار کنم و ناکهان ندانند و نخواهند نمایم حرکات ناشایسته از ایشان ظهور می یابد در دل نکاه داشتم و اظهار نکردم تا اینکه جبرئیل
از جانب ملک جلیل نازل شد و گفت یا محمد اگر نکنی انچه را که خدا ترا امر کرده است در خصوص انذار عشیره و اقربا پروردگار تو ترا عذاب خواهد
کرد یا علی مقدار یکصاع طعام مهیا کن و مقداری بکر ان کوسفند هم در ان کذار و یک کاسه چوبین که از عسل کوسفند پر از شیر یا دوغ نموده بعد
از اولاد عبد المطلب را حاضر ساز که من با ایشان سخن کویم و انچه خدا مرا بان امر کرده تبلیغ نمایم پس چنین کردم و انچه فرموده بود بعمل اوردم و انها را دعوت
کردم چهل نفر با یکی کمتر یا یکی زیاد نزد جمع امدند ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب عموهای انحضرت در میان ایشان بودند چون همه حاضر شدند
حضرت طعام طلبید من طعام را حاضر اوردم و در روی زمین گذاشتم حضرت رسول دست دراز کرده پاره از ان کوشت برداشته بدندان مبارک
خود بان دریانید و در دو طرف طعام گذاشت و فرمود بسم الله بخورید بنام خدا همکی از ان طعام خوردند تا سیر شدند قسم بانخدائی که جان
علی ع در قبضه قدرت اوست که اگر یکنفر از ایشان ان طعام را میخورد تمام میکرد و روزانه از انها یکمرد نبود و بمعجزه انحضرت همه از ان سیر
شدند بعد از ان بمن فرمود یا علی اسق القوم من این کاسه چوبین را که پر از شیر یا دوغ حاضر کردم و همه از ان اشامیدند تا سیر شدند و بخدا سوگند که

اگر یکنفر از انها می اشامید تمام میکرد و چون فارغ شدند رسول خدا خواست با ایشان سخن کوید ابو لهب ملعون بسخن پیش دستی کرد و گفت محمد
بشما سحر عظیمی کرد دیگر رسول خدا ص سخن نگفت و مردم متفرق شدند و چون فردای ان روز شد رسول خدا ص مرا خواند و فرمود در روز گذشته
ابو لهب در سخن سبقت کرد و گفت انچه شنیدی و سخنان من همه ناگفته ماند امروز نیز مانند روز گذشته خوردنی و اشامیدنی حاضر ساز و ایشان را
دعوت کن من بفرموده او عمل کردم و ایشان را جمع اورده و در پیش ایشان نهادم حضرت باز دست دراز اورده و پاره کوشتی برداشته و انرا پاره پاره
کرد و در دو طرف نهاد و مردم همه از ان یکصاع سیر شدند و باز کاسه شیر یا دوغ اوردم و همه از ان اشامیدند تا سیر شدند بعد از فراغ رسول
خدا بسخن در امد فرمود ای اولاد عبد المطلب بخدا سوگند که من نیافته ام جوانی را در عرب که خیری رسانیده باشد باهل خود زیاده از من من خیر
دنیا و اخرت برای شما اورده ام و خدا تعالی مرا امر فرموده است که شما را دعوت کنم و بنزد خود خوانم و بشما تکلیف کنم که کدام یک از شما مرا در
امور موازرت و معاونت میکنند که برادر و وزیر و خلیفه من باشد در میان شما همه از او روگردان شدند و احدی از ایشان در صدد جواب برنیامد
من در پیش خود گفتم سال عمرم از همه ایشان کمتر چنانکه عادت اطفال است پر چرک بود و شکمم از همه ایشان بزرگتر و ساقم از همه ایشان باریکتر است با چنین حالی
این عرض کردم یا رسول الله من متقبل خدمت و اعانت و امداد و متکفل انتظام امور شما هستم رسول خدا دو باره این تکلیف را با ایشان کرد و باز جواب
نگفتند و اعراض کردند باز علی ع عرض کرد یا رسول الله من کمر خدمت و اطاعت ترا در میان بستم حضرت دست بگردن من انداخت و با ایشان گفت
علی برادر و وصی و خلیفه من است در میان شما سخن او را بشنوید و او را اطاعت کنید انجماعت از خدمت رسول خدا ص بیرون امدند همه
او را استهزا میخندیدند و با ابو طالب میگفتند که محمد ترا امر کرده است که سخن پسر را بشنوی و او را اطاعت کنی و او را بر تو امیر کرده است و
بر باید بدین اورد و او را امیر و کبیر ابن ابی الحدید بعد از نقل این حدیث گفته است و دلیل بر انکه علی ع وزیر رسول خدا بود نص کتاب
خدا و احادیث رسول خداست حق تعالی در قران فرموده است واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری یعنی
این است که موسی بن عمران عرض میکند خداوندا مقرر فرما برای من وزیری و معینی از کسان من هرون که برادر من است و محکم کردان باو پشت
مرا و با انکه او را وزیر من کردانی و شریک ساز او را در نبوت من و رسول خدا در حدیث صحیح که مجمع علیه جمیع فرق اسلام است فرموده است
یا علی تو از من بمنزله هرونی از موسی الا انکه بعد از من پیغمبری نباشد پس ثابت شد که جمیع مراتب هرون و منزلت وزارت موسی همه از برای
علی است پس علی ع وزیر رسول خداست و محکم کننده پشت انحضرت است و اگر رسول خدا خاتم النبیین نبود علی ع در نبوت با او شریک بود بعد از
ان ابن ابی الحدید گفته است ابو جعفر طبری هم در تاریخ خود اورده است که مردی بعلی ع گفت چرا تو وارث رسول خدا شدی و حال انکه تو
او را پسر عمی و عمش وارث نشد علی ع فرمود هاؤم هاؤم هاؤم تا سه مرتبه یعنی اینسوی سر در خوشحالی باو فرمود کوش دار و سخن مرا بشنو
که عمل من افعل نیست که از ان تحاشی کنم و نادان خیلی باشد تا احل برای حاجی دخنه و قوة ایراد باشد و انرا سه نوبت تکرار کرد تا انکه مردم
متوجه شدند و کوش فرا دادند پس فرمود رسول خدا اولاد عبد المطلب را در مکه جمع کرده و ایشان جمعی بودند که هر یک از ایشان هر بار تنها
بزغاله یا یک کوساله و یا یک کوسفند را با یکمشک دوغ میخوردند امر کرد تا از برای ایشان قلیل طعامی که خوراک یکنفر از ایشان بود مهیا
ساختند و همه از ان طعام خوردند سیر شدند و ان طعام باز بهمان حالت خود باقی بود بعد از ان کاسه شربت خواستند و همه خوردند تا سیر شدند
و باز همان شربت بحالت خود باقی بود که کویا هیچ از ان خورده نشده بود پس فرمود یا بنی عبد المطلب من بطلب شما بالخصوص فرستاده شده ام
و بطلب مردم دیگر بالعموم کدام یک از شما با من بیعت میکند بر انکه برادر من و مصاحب و وارث من باشد احدی از ایشان جواب نداد
من برخواستم و از همه ایشان کوچکتر بودم فرمود بنشین و این سخن را تا سه نوبت فرمود و در ان سه نوبت من برمیخواستم و میفرمود بنشین
تا انکه در نوبت سیم دست مبارک در میان دست من گذاشت و باینجهت من وارث پسر عمم شدم و عمم نشد و این اخر کلام ابن ابی الحدید است
حدیث بیست و هشتم ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بسند خود از ابن عباس اورده است که در اول خلافت عمر نزد او
رفتم مقدار یکصاع خرما در میان جلهٔ که انرا از برگ خرما بافته بودند گذاشته در پیش روی او بود مرا بخوردن خرما دعوت کرد من یکدانه
از ان خوردم و خود پیش امده میخورد و بعد از ان از کوزه ابی که در پیش داشت اب اشامید و بر بالش خود تکیه داده و شروع بحمد خدا کرد و مکرر
حمد مینمود تا انکه بمن ملتفت شد و گفت یا عبد الله از کجا می ائی گفتم از مسجد گفت پسر عمت را چگونه گذاشتی من کمان بردم که عبد الله بن جعفر را
میگوید گفتم با همسران خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بلکه مراد من صاحب شما اهل بیت شما است گفتم او را دیدم در صحرا با دلو اب
بر دلو اب میکشید و بر درختان خرما اب میداد و مشغول تلاوت قران بود گفت یا عبد الله از من پنهان مدار هیچ میدانی که هوای خلافت

میشود در سر او باقیست و خیال خلافت دارد یا نه گفتم بلی گفت گمان اینست که رسول خدا تصریح بخلافت او کرده است گفتم بلی و علاوه بر این
وقتی از پدرم پرسیدم در خصوص ادعای علی در خلافت پدرم گفت علی راست میگوید و ادعای باطل نمیکند عمر گفت بلی رسول خدا او را
در امر خلافت میستود و او را مدح میکرد و مردم را ترغیب مینمود لیکن نه اثبات و اقامه حجتی میکرد و نه قطع عذری مینمود
و وقتی در امر خلافت او بحرص و طمع زیاد افتاد حتی در مرض موت خواست که تصریح باسم او کند و خطبه خلافت را صریحا بنام او خواند من از آن
ممانعت کردم بجهت شفقت و حفظ اسلام مانع شدم و ترک اینم و قسم بخدا که ابدا قریش با او بیعت نمیکردند و بدور او جمع نمیشدند و اگر متصدی
امر خلافت میشد تمام عرب از دور و کردن میشدند و بر میگشتند و بیعت را میشکستند و بر روی او می ایستادند و رسول خدا دانست آنچه
کرد و دانست من هم بدانم و از اسلام از آنچه خود داری کرد و او را خلیفه نکرد و خدا تعالی نخواست مگر امضای امر محتوم را ابن ابی الحدید گوید
این حدیث را احمد بن ابی طاهر صاحب تاریخ بغداد باسناد خود در کتاب خود نقل کرده است **فقیر گوید** که اگر انصاف در میان باشد
همین حدیث را که علمای عامه روایت کرده اند نص است بخلافت آنحضرت و عین اعتراف است از عمر و شیعه را حجت قاطع واضح و برهان لایح است
وهذا هو الفضل ما شهد به من شهد **بیست و نهم** ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که ابو مخنف بن لوط روایت
کرده است که نوبتی عایشه نزد ام سلمه آمد و او را فریب میداد که بطلب خون عثمان با او خروج کند ام سلمه با او گفت ای دختر ابی قحافه تو اول
زنی هستی از زنهای رسول خدا که با او از مکه هجرت کردی و تو بزرگترین زوجات رسول خدا و مادر مؤمنانی و رسول خدا ص از خانه تو
همیشه بما قسمت میفرستاد و بیشتر اوقات جبرئیل در خانه تو بر رسول خدا نازل میشد راوی گوید ام سلمه گفت من از سخنان تو بجهالت امری
که در نظر داشتم میگفتم پس عایشه گفت عبد الله بن حنظله گفت قوم عثمان را از توبه کردن باز داشتند چون توبه کرد او را در شهر حرام با زبان روزه
شهید کردند و من عزم کرده ام که خروج نمایم بطرف بصره و طلحه و زبیر هم با من میآیند تو هم با من خروج کن ای ام سلمه شاید خدا بسبب ما این امر را
بدست ما اصلاح دهد ام سلمه گفت تو دیروز کسی مردم را بر قتل عثمان تحریص و ترغیب میکردی و تمام لوازم را بر زبان میراندی مگر
مثل **فقیر گوید** یعنی گفتار تو بار دیگر بلند احمق چه بهره و صفتی آمده و نوای عایشه مقام و مرتبه علی را در نزد رسول خدا میدانی و اگر
خواهی بیاد تو آورم عایشه گفت بلی بگو ام سلمه گفت یاد داری که رسول خدا می آمد و ما با او بودیم و رفتیم تا بجائی که نام موضعی است فرود آمد
و با علی خلوت کرد و طول کشید و تو خواستی بر سر ایشان هجوم آوری پس رخصت داخل شوی من ترا نهی کردم از من نشنیدی و رفتی زمانی
نگذشت که مراجعت کردی با چشم گریان گفتم ترا چه شد گفتی بر سر ایشان رفتم و ایشان نجوا میکردند بعلی گفتم نصیب تو از مواصلت رسول
خدا نه از نه روز مگر یکروز و از نه روز دو نوای پسر ابو طالب مرا بان یکروز نمیگذاری چون اینرا گفتم رسول خدا بخشم آمد بجانب من آمد با چهره
سرخ و بمن گفت باز گرد و بعقب برو بخدا سوگند بغض و خشم ترا کسی از اهل بیت من و نه از غیر ایشان مگر آنکه از ایمان خارج
است من برگشتم پشیمان و نادم عایشه گفت بلی یاد دارم ام سلمه گفت باز بجا تو آورم آنروز را که من و تو با رسول خدا بودیم و تو سر مبارک
آنحضرت را شانه میکردی و میشستی و من حیس درست میکردم **فقیر گوید** حیس خرمائیست که آنرا با روغن و پنیر فراهم میزنند و در سر شدید
و دانه آنرا برچینند و رسول خدا از آن حیس خوش آمده سر بر داشت و فرمود کیست از شما صاحب اشتر بدکه سگان
حوأب بر او فریاد کنند **فقیر گوید** حوأب منزلیست ما بین مکه و بصره که عایشه در آنجا نزول کرد وقتی که ببصره میرفت و آنرا غزوه
جمل گویند ام سلمه گفت بعد از آن رسول خدا بتو فرمود ای دختر ابی قحافه حذر کن و بترس از خدا از اینکه تو صاحب اشتر باشی که تو بر سر
پل صراط کوتاه خواهی بود و در بعضی از نسخ باو فرمود از راه واضح و طریق لایح بازپس خواهی گشت من سر خود از حیس برداشتم و تو میگفتی
اعوذ بالله و برسوله من ذلک یعنی پناه میبرم بخدا و رسول از اینکه من صاحب اشتر باشم پس رسول خدا دست بر پشت تو زد و فرمود
ایاک ان تکونیها یا حمیرا یعنی بترس از اینکه تو صاحب اشتر باشی ای حمیراء من ترا انذار کردم و تخویف از عذاب الهی نمودم عایشه گفت بلی
یاد دارم **فقیر گوید** ابن مسکویه و ابن قتیبه و همچنین ابن ابی الحدید و غیرهم چنانچه در بعضی از کتب معتبره است نقل کرده اند که چون
عایشه و طلحه و زبیر در وقت رفتن بطرف بصره وارد حوأب شدند سگان آنموضع فریاد کردند عایشه پرسید این موضع چه نام دارد گفتند
حوأب عایشه چون لفظ حوأب شنید از رفتن بصره پشیمان شد و گفت من خود از رسول خدا شنیدم که میفرمود یکی از زنان من با علی حرب
خواهد کرد و چون بحوأب رسد سگان آنجا بر او فریاد خواهند کرد ای عایشه جهد کن که تو آن نباشی طلحه و زبیر پنجاه نفر شاهد حاضر ساختند
و شهادت دادند که نام این موضع حوأب نیست و از برگشتن پشیمان شد و حضرت صادق ع میفرماید که اول شهادت زوری که در اسلام

داده شد شهادت هفتاد نفری بود که چون بآب حوأب رسیدند سگان آنجا بسیار فریاد کردند عایشه قصد مراجعت کرد و گفت شنیدم
از رسول خدا انّ احدیکن تنبحها کلاب الحوأب فی التوجه الی قتال الوصی علی بن ابیطالب پس هفتاد نفر شهادت دادند که این حوأب
نیست و این اول شهادت زوری بود در اسلام و در وقت سوار شدن عایشه شتری بزرگ جثه بلند قامتی آوردند که بر آن سوار
شود و آن شتر عسکر نام داشت چون نام عسکر را شنید پشیمان شد و گفت رسول خدا گفت ای عایشه حذر کن از اینکه بر شتر عسکر نام
سوار شده بجنگ علی آئی پس طلحه و زبیر نام آنشتر را تغییر دادند و لباس آنرا تغییر دادند و چون عزم خود را بر رفتن جزم نمود مالک اشتر باو
نوشت ای عایشه از خدا بترس که خدا فرموده است وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ یعنی ای زنان پیغمبر در خانه خود ساکن باشید
و زینتی که در ایام جاهلیت کرده اید دیگر مکنید ای عایشه بدنامی بر رسول خدا میکشید و پوست پلنگ بر شتر مینهید و در دهن لگام
آن موجب عیب ما شد که زن پیغمبر در میان لشکر رود و حرب کند عایشه در جواب گفت چون مالک خود در قتل عثمان سعی میکرد الحال
میشود در صدد اصلاح برآیم الغرض ام سلمه گفت باز ترا بخاطر آورم که تو نبی من و تو با رسول خدا در سفری بودیم و علی ع نعلین رسول خدا را
گرفته بود و آنرا پینه میکرد و لباسهای او را گرفته و میشست و یک کفش آنحضرت مانده بود و علی آنروز آنرا گرفته مشغول پینه کردن بود در
درخت سمره نشسته بود که پدر تو ابو بکر و عمر آمدند و رخصت خواستند و من و تو در پس پرده نشستیم هر دو آمدند و سخنان خود را
و شنیدیم بعد از آن گفتند یا رسول الله ما قدر صحبت شما را نمیدانیم خوش داریم که ما را خبر دهی که بعد از خود کرا خلیفه خواهی کرد بر ما تا اینکه
او بعد از تو ما را پناه باشد حضرت فرمود من میدانم کرا خلیفه خواهم کرد و اگر او را خلیفه کنم شما از و پراکنده خواهید شد چنانکه بنی
اسرائیل از هرون بن عمران چون اینرا شنیدند ساکت شدند و بیرون رفتند پس تو بخدمت رسول خدا رفتی و تو از ما همه با جرأت تر
بودی عرض کردی یا رسول الله غیر از علی ع کسی را نمی بینم فرمود همانست عایشه گفت بلی یاد دارم ام سلمه گفت پس با وجود این همه که یاد داری
و مقام و مرتبه علی را در نزد رسول خدا میدانی دیگر این چه خروج است و با علی ع چه مقاتله و محاربه است عایشه گفت من بر علی ع خروج نکرده ام
از برای اصلاح خروج کرده ام ان شاء الله دیگر چرا امید اجر از خدا دارم ام سلمه گفت حال که از من نمیشنوی و نصیحت من را قبول نمیکنی خود دانی و انجام کار تو برا
قرار گیرد پس عایشه از نزد او باز گشت و ام سلمه از سخنان عایشه و سخنان خود آنچه گذشته بود بحضرت امیر المؤمنین ع نوشت ابن ابی الحدید
بعد از نقل این حدیث گفته اگر کسی بگوید این حدیث دلالت بر امامت حضرت امیر المؤمنین ع نص صریح است در این وقت تو و اصحاب تو از معتزله چه جواب
او چه خواهید گفت بعد از آن از خود جواب گفته است سخنانی لاطائل که مشتمل بر حمیت و تعصب مذهب معتزله است مانند حمیت جاهلیت
اعوذ بالله من الغوایة بعد تبین الهدایة و در باب دوازدهم از طریق عامه روایات بسیار در نص بر ائمه اثنی عشر از رسول خدا بامامت و خلافت
و وصایت ایشان گذشت فعلیک بالمراجعة هناک **باب پانزدهم** در نص رسول خدا بر امیر المؤمنین و یازده فرزندش بخلافت
و وصایت ایشان بعد از خودش از روایات شیعه بعلاوه آنچه از روایات در این باب و باب سیزدهم گذشت و در این باب سی و چهار حدیث است
اول ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که در مسجد قبا بخدمت رسول خدا رفتم و چند نفر از اصحاب در خدمت
آنحضرت بودند چون چشمش بر من افتاد روی مبارکش متلألأ شد و تبسم فرمود چنانکه من سفیدی دندانش را مشاهده کردم که
میدرخشید پس فرمود نزدیک من بیا یا علی و پیوسته مرا تقریب میخواند تا بجائی که ران من بران او متصل شد پس روی مبارک بطرف
اصحاب کرده فرمود ای گروه اصحاب رحمت خدا را بطرف شما آوردم باوردن علی برادرم بطرف شما ای گروه اصحاب علی از منست و من از علی
روح او از روح منست و طینت او از طینت منست و برادر و وصی و خلیفه منست بر امت من در زمان حیوة من و بعد از موت من هر که
اطاعت او کند مرا اطاعت کرده و هر که با او موافقت کند با من موافقت کرده و هر که با او طریقه مخالفت پیماید با من مخالفت کرده **دوم**
ایضا ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع فرمود که منم خلیفه رسول خدا و
وزیر و وارث او و منم برادر رسول خدا و وصی او و منم صفی رسول خدا و مصاحب او و منم پسر عم رسول خدا و جفت دختر پسندیده او و پدر اولاد
او و منم سید اوصیا و منم حجت عظمای خدا و منم آیه کبرای خدا و منم مثل اعلای خدا و منم باب مصطفی و منم عروة الوثقی و منم امین خدا بر
اهل دنیا **سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود علی وصی و خلیفه منست و شوهر دختر من سیده
زنان عالمیانست و دو پسرش حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت فرزندان منند هر که ایشانرا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که
ایشانرا دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که با ایشان جفا کند بمن جفا کرده و کسی که با ایشان نیکی کند بمن نیکی کرده است بر شوند خدا

که با ایشان بپیوسته و ببرد خدا از کسیکه از ایشان ببرد و یاری کند خدا کسیرا که با ایشان اعانت کرده و ذلیل کند خدا کسیرا که ایشانرا
ذلیل کرده خداوندا هر گاه پیغمبران ترا اهل بیتی و ثقلی یعنی چیز نفیس و سنگینی بوده است محبوب ایشان بوده مرا علی و فاطمه و حسن و حسین
اهل بیت و ثقلند پس بر طرف کن از ایشان رجس را و ایشانرا پاک و پاکیزه گردان **چهارم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله
الانصاری رضی الله عنه روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود در علی چند خصلت است که اگر یکی از آنها در
مردم یافت شود از برای ایشان در فضیلت کافی بود یکی من کنت مولاه فعلی مولاه و یکی علی منی بمنزلة هرون من موسی و یکی علی منی و انا منه و یکی
علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی و یکی حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله و یکی ولی علی ولی الله و عدو
علی عدو الله و یکی علی حجة الله و خلیفته علی عباده و یکی حب علی ایمان و بغضه کفر و یکی حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب
الشیطان و یکی علی مع الحق و الحق معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و یکی علی قسیم الجنة و النار و یکی من فارق علیا فقد
فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله عز و جل و یکی شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة **پنجم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله ومن فارقنی
الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که بعلی ع فرمود یا علی تو برادر و وصی و وارث و خلیفه منی بر امت من در حیات
من و بعد از ممات من محب تو محب من است و عدو تو عدو منست و مبغض تو مبغض منست و ولی تو ولی منست **ششم**
ایضاً ابن بابویه بسند خود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که خدا تعالی مرا بعلی یاری داد و دختر مرا
باو تزویج نمود در بالای هفت آسمان و ملائکه مقربین را بر آن گواه گرفت و او را وصی و خلیفه من گردانید پس من از علیم و علی از من است
دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و ملائکه تقرب می جویند بخدای تعالی بسبب محبت او **هفتم** ایضاً ابن بابویه
بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی ع خلیفه خدا و خلیفه من است
و حجت خدا و حجت من است و باب خدا و باب من است و صفی خدا و صفی منست و خلیل خدا و خلیل من است و شمشیر خدا و شمشیر منست و برادر
و مصاحب و وزیر و وصی من است محب او محب منست و مبغض او مبغض منست و ولی او ولی منست و عدو او عدو من است
جنگ او جنگ منست و صلح او صلح من است قول او قول منست و امر او امر منست و زوجه او دختر منست و اولاد او اولاد منست و او سید
و بهترین همه امت من است **هشتم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از حضرت امام رضا ع از پدرش حضرت موسی بن جعفر از پدرش
امام جعفر صادق ع از پدرش امام محمد باقر از پدرش امام زین العابدین از پدرش حضرت امام حسین از پدرش علی بن ابیطالب ع از رسول
خدا از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل روایت کرده است که حق جل و علا فرمود منم خدائی که بجز من خدائی نیست آفریدم خلق را بقدرت
خود و اختیار کردم از ایشان هر کرا که خواستم از پیغمبران خود و اختیار کردم از جمیع پیغمبران محمد را که خلیل و حبیب و صفی من باشد و او را
برسالت بسوی خلق فرستادم و اختیار کردم و برگزیدم از برای او علی را و او را برادر و وصی و وزیر و ادا کننده قرض او کردم و او را
خود قرار دادم بر بندگان خود تا اینکه بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و جاری سازد در میان ایشان حکم مرا و او را علم قرار دادم که هر که
براه راست هدایت کند و از ضلالت برهاند و او را باب خود کردم تا هر که مرا خواهد از آن در در آید و او را خانه خود قرار دادم که هر که
در آن خانه داخل شود از عذاب من ایمن باشد و او را قلعه محکم خود کردم که هر که بآن قلعه پناه برد از مکاره دنیا و آخرت سالم ماند و او را وجه
خود قرار دادم که هر که بآن توجه کند از او رو گردان نشوم و او را حجت خود قرار دادم در همه آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها است از خلق
من قبول نمیکنم طاعت هیچ بنده را مگر باقرار کردن بولایت او و با نبوت احمد رسول من علی دست دهنده منست بر بندگان من و نعمتی است
که او را عطا کردم بهر دوستان خود پس هر کرا از بندگان خود دوست دارم بشناسانم باو معرفت و ولایت علی را و هر کرا دشمن دارم از بندگان
خود عدول از علی را در دل او اندازم از جهت دوری او از معرفت و ولایت او و بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که قبول ولایت علی
نکند بنده از بندگان من مگر اینکه او را از آتش جهنم دور کرده ام و داخل بهشتش کنم و دشمن ندارد او را بنده از بندگان من و از ولایت او رو
گردان نشود مگر اینکه او را دشمن دارم و در آتشش در اندازم و بد بازگشتی است از برای او **نهم** و ایضاً ابن بابویه باسناد خود
از حضرت امام محمد باقر از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هر که بخواهد از پل صراط بگذرد مانند باد تند
و بی حساب داخل بهشت شود باید که قبول کند و اقرار آورد بولایت ولی و وصی و مصاحب و خلیفه من بر اهل و امت من علی بن ابیطالب
و هر که بخواهد که داخل جهنم شود ترک ولایت او کند بعزت و جلال خدا سوگند یاد میکنم که علی ع باب خدا است و حکم خدا نرسد مگر از او

باب و او سبب راه راست و او است آنکسی که خدا تعالی در قیامت از ولایتش سؤال خواهد کرد **دهم** ابن بابویه بسند صحیح از حضرت
حسین بن علی ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود یا علی تو برادر منی و من برادر توام یا علی تو از منی و من از توام یا علی تو وصی و خلیفه
منی و تو حجت خدائی بر امت من بعد از من رستگار شد هر که ترا دوست داشت و شقی شد هر که ترا دشمن داشت **یازدهم** ایضاً ابن بابویه باسناد
خود از نافع از عبد الله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب ع فرمود چون روز قیامت شود ترا
در صحرای محشر داخل کنند بر بالای ناقه از نور و بر سر تو تاجی باشد که روشنائی آن چشم اهل محشر را خیره کند پس از جانب خدا تعالی ندا
رسد که کجاست خلیفه محمد رسول خدا در آن وقت تو خواهی گفت اینک ایستاده ام پس منادی ندا کند یا علی داخل بهشت کن هر کرا
که خواهی و داخل جهنم گردان هر کرا که خواهی تو قسمت کننده بهشتی و تو قسمت کننده دوزخی مؤلف گوید نافع مذکور مولای عمر بن خطاب
است و او خارجی بود و عبد الله بن عمر پسر عمر بن خطاب است و او در زمان امیر المؤمنین ع از رؤساء نواصب بود پس نظر کن بحقیت که خدا
از ناصبی روایت کند با اینکه رسول خدا تصریح فرمود باینکه علی ع خلیفه او است بعد از او و این حدیث سابقا در باب هفدهم از عبد الله
عمر از روایات عامه ذکر شد و این حدیث یازدهم اینجا است **دوازدهم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از سعید بن جبیر روایت کرده
که نزد عبد الله بن عباس رفتم و با او گفتم ای پسر عم رسول خدا نزد تو آمده ام تا از تو سؤال کنم از علی بن ابیطالب ع و اختلاف مردم
در او ابن عباس گفت یا ابن جبیر آمده تا از من سؤال کنی از حال بهترین خلق خدا و بهتر از همه امت بعد از رسول خدا آمده تا از من بپرسی
از حال کسی که صاحب سه هزار منقبت شد در یکشب و آن شب شب قربه بود ای پسر جبیر آمده تا سؤال کنی حال کسیرا که وصی رسول
خدا و وزیر و خلیفه و صاحب حوض و صاحب لوا و صاحب شفاعت او است در روز قیامت قسم باینکسی که جان ابن عباس بید قدرت
او است که اگر همه درختهای دنیا قلمها شوند و دریاها مداد شوند و اهل دنیا همه نویسنده شوند و بنویسند فضائل علی بن ابیطالب
از روزی که حق تعالی دنیا را آفریده است تا روزی که دنیا فانی شود نخواهند نوشت هزار یک آنچه را که خدا تعالی باو عطا فرموده است
از فضل و کرامت **شعر** کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ... که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری **سیزدهم** ایضاً ابن بابویه بسند خود
از سعید بن جبیر از عایشه روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که میفرمود انا سید الاولین و الاخرین و علی بن ابیطالب سید
الوصیین و هو اخی و وارثی و خلیفتی علی امتی قبول ولایت او بر همه واجب است و بیزاری از دشمنان او فضیلت است و محبت او هم کیمیا و وسیله
است لشکر او لشکر خدا است و شیعه او یاران خدا اند و دوستان او دوستان خدا اند و دشمنان او دشمنان خدا اند و او امام
مسلمین است و ولی مؤمنین است و امیر ایشان است بعد از من **چهاردهم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از سلیمان جعفی از حضرت ابو عبد الله
روایت کرده است که چون رسول خدا را بمعراج بردند و رسید بآنجائی که خدا خواسته بود حضرت پروردگار با او مناجات کرد و چون
بازگشته به آسمان هفتم فرود آمد باز حق تعالی او را ندا کرد که یا محمد عرض کرد لبیک ربی فرمود که را اختیار کرده از امت خود که بعد از تو خلیفه
تو باشد عرض کرد تو اختیار نما که تو اولائی باختیار فرمود من علی بن ابیطالب را از برای تو اختیار کردم **پانزدهم** ایضاً ابن بابویه بسند خود
از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود یا علی تو برادر و وصی و وزیر منی و خلیفه منی در اهل و امت من در زمان
حیات من و بعد از ممات من دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من یا علی من و تو پدران این امتیم یا علی من و تو و امامان از اولاد تو سادات
در دنیا و آخرت و پادشاهانیم در آخرت هر که ما را شناخت خدا را شناخته و هر که ما را انکار کرد خدا را انکار کرده است **شعر** سادات
کل الخلق آل محمد ... من بعده فله العلو الارفع **شانزدهم** شیخ ابو جعفر طوسی ره در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است که چون روز قیامت شود منادی از میان عرش ندا کند کجاست آنکه او خلیفه خدا بود در روی زمین پس داود پیغمبر از جا
برخیزد پس ندائی از جانب رب العزة رسد که ما ترا نخواسته ایم هر چند تو خلیفه خدائی باز منادی ندا کند که کجاست خلیفه خدا در روی
زمین که در این هنگام حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از جای خود برخیزد پس از جانب رب العزة ندا رسد که ای گروه خلایق این علی بن ابی
طالب است که خلیفه خدا بود در روی زمین و حجت خدا بود بر بندگان او پس هر کرا که در دنیا با او بستگی بوده است خود را باو بسیمان
بسته بود امروز نیز با او بسته شود و دشمنان محکم او را دست او بگیرند و بدنبال او افتند بسوی درجات عالیه بهشت شتابند پس
بر انگیخته شوند کسانی که در دنیا بحبل آنحضرت متعلق بودند و بعقب او افتاده به بهشت روند پس از جانب رب العزة ندا رسد باهل
موقف که آگاه باشید هر که در دنیا با امامی پیروی کرده است باید که امروز نیز پیروی کند و هر جا که آن امام میرود او نیز همراهی کند

که در آن هنگام تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ
منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار یعنی در آن هنگام بیزاری جویند کسانی که
پیروی کرده شده‌اند در دنیا از آنکسانی که پیروی ایشان کرده بودند یعنی پیشوایان و امامان از اتباع خود بیزار شوند در وقتی که ببینند
این امامان و پیروان ایشان عذاب مهیا شده را و در شود ایشان از اسباب علاج و چاره کوتاه و بریده شود و آنهائی که تابع بودند
و پیروان امامان باطل بودند چون ببینند که پیشوایان از ایشان بیزاری جستند گویند اگر ما را بازگشتی بدنیا بود ما هم از ایشان
بازگشت بیزاری میجستیم چنانکه از ما بیزاری جستند خدای تعالی در آن روز اعمال و کردار زشت ایشان را با ایشان خواهد نمود
باعث حسرت و تأسف ایشان شود که اعمال زشت و ناشایست خود را مشاهده کنند و متحیر که معمول ندارند گاه احادیث نیابند بلکه
همه باعث زیادتی رسوائی ایشان شود در آن روز حسرت خورند و پشیمان شوند از کردهای بد خود و آن پشیمانی سودی نباشد زیرا
که آن امامان و تابعان را از آتش جهنم خلاصی نیست هفدهم ایضا شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده
است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود خدای تعالی پنج چیز عطا فرمود و علی را پنج چیز عطا فرمود بمن جوامع کلم را عطا فرمود و بعلی
جوامع علم را **فقیر گوید** مراد از جوامع کلم قرآنست و در حدیث نبوی است اعطیت جوامع الکلم یعنی قرآن مجید زیرا که خدای تعالی
در آن جمع فرموده است در الفاظ قلیل آن معانی کثیره را یا آنکه مراد آنحضرت کثرت بلاغت است در کلام خود چنانچه در وصف آنحضرت
از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است که کان یتکلم بجوامع الکلم یعنی رسول خدا تکلم میفرمود بالفاظ قلیل و اراده میفرمود
از آن معانی کثیره را چنانکه از کلمات آنحضرت در خطب و مواعظ بلکه در احکام ظاهر و هویداست و جامعیت علم علی علیه السلام بر همه کس از
موافق و مخالف واضح است و احدی از دانشمندان شیعه و سنی نیست مگر آنحضرت را منبع حکمت و مرجع همه علوم میدانند چنانکه ابن ابی الحدید
که از دانشمندان علمای عامه است در شرح نهج البلاغه در صدد اثبات این مطلب برآمده و ستودنش بهزار بیت نگاشته است و فرمود مرا
بمنصب نبوت گرامی داشت و علی را بمنصب وصایت و بمن کوثر را عطا فرمود و بعلی سلسبیل را ارزانی داشت و مرا بوحی سرافراز
فرمود و علی را بالهام و مرا بمعراج سیر بلند کرد و از برای علی درهای آسمانها گشوده بود و پردها را از نظرش برداشت تا آنکه من در هر جا بودم
باو نظر میکردم و او نیز نظر میکرد ابن عباس گوید پس حضرت گریه کرد عرض کردم چرا گریه میکنی پدر و مادرم فدای تو باد فرمود یا ابن
عباس اول کلامی که پروردگار من با من تکلم فرمود این بود که بمن فرمود ای محمد بزیر خود نگاه کن چون نگاه کردم دیدم حجابها برداشته
شده و درهای آسمان گشوده گردیده و بعلی نگاه کردم دیدم که سر خود بجانب من بلند کرده و با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و
پروردگار با من سخن گفت عرض کردم با تو چه گفت گفت بمن فرمود یا محمد من علی را وصی و وزیر و خلیفه تو گردانیدم بعد از تو الحال او را
آگاه گردان که او نیز از زمین آواز سخن گفتن ترا میشنود من این سخن را باو گفتم و در حضور خدای تعالی ایستاده بودم علی از آنجا که بود بمن
گفت که من فرموده پروردگار را قبول کردم و اطاعت نمودم پس حق تعالی امر کرد ملائکه هفت آسمان را که بعلی سلام کنند همه بر او سلام
کردند و علی جواب سلام ایشان را گفت و دیدم ملائکه را که مانند نور عتیدی با یکدیگر مصافحه و معانقه میکردند و بر هیچ ملکی نگذشتم
مگر آنکه مرا بخلافت و امامت و وصایت علی تهنیت و مبارکباد میگفت و بمن میگفتند ای محمد قسم بانکسی که ترا بحق برسالت فرستاده
است که همه ملائکه خوشحال شده‌اند بخلافت پسر عمت علی و حمله عرش را دیدم که همه سرها بر افکنده‌اند و بطرف زمین نگاه میکنند از جبرئیل
پرسیدم چرا حاملان عرش سرهای خود بر افکنده و بجانب زمین نظر دوخته‌اند گفت ای محمد همه ملائکه بروی علی نگاه کردند بجهت شادی
و بشارت مگر حمله عرش تا آنکه ایشان در همین ساعت از خدای تعالی رخصت حاصل کرده‌اند که بر جمال مبارک علی نگاه کنند و از این جهت سرها
بزیر افکنده و باو نگاه میکنند چون بزمین فرود آمدم پیوسته من اخبار آسمانی باو میگفتم و او نیز بمن میگفت تا آنکه مرا یقین
حاصل شد که در هر جا قدمی نهاده‌ام بهر عالمی که بوده‌ام مرا دیده و آواز مرا شنیده است ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله مرا
وصیتی فرما فرمود وصیت من بتو اینست که اگر بخواهی رستگار شوی دست از دامن علی مکش و محبت او استوار دار قسم بانکسی که
مرا برسالت بحق فرستاده است که قبول نمیکند خدای تعالی از هیچ بنده حسنه را تا آنکه سؤال کند از آن بنده محبت علی بن ابیطالب و
خدای تعالی آگاهست از دل بنده کار خود اگر ولایت علی را آورده است عمل آن بنده را قبول کند با هر معصیتی که کرده است و اگر ولایت علی
با او نیست از او سؤال نخواهد کرد و بجهنم خواهند برد یا ابن عباس قسم بانکسی که مرا برسالت بحق فرستاده است

که آتش جهنم

آتش جهنم سوزاننده تر است بر دشمن علی از آنکسی که گمان کرده است با اینکه خدا را فرزندیست یعنی کافر و مشرک یا ابن عباس اگر جمیع ملائکه مقربین
و انبیای مرسلین جمع شوند بر دشمنی علی و حال آنکه نتوانند کرد خدای تعالی همه ایشان را در آتش جهنم عذاب خواهد کرد عرض کردم یا رسول الله
آیا هست کسی که مبغض علی باشد فرمود بلی دشمن میدارند او را قومی که خود را از امت من میدانند و خدای تعالی هیچ بهره و نصیبی از اسلام
با ایشان نداده یا ابن عباس علامت کینه و عداوت ایشان آنست که دیگری را بر علی تفضیل میدهند قسم بانکسی که مرا برسالت بحق
فرستاده است که خدای تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاده است که گرامی تر باشد در نزد او از من و نه وصیی که گرامی تر باشد نزد او از علی ابن عباس
گوید از آنوقت که رسول خدا این را بمن فرموده است و مرا بمودت او وصیت کرده است محبتش با دیگری برابری نکرد مگر عمل خود میدانم در روز
قیامت و امید من در نجات از عذاب الهی همین مودت و محبت اوست ابن عباس گوید پس چندی گذشت و رسول خدا را زمان رحلت
رسید بخدمتش شتافتم و قبض ملاقات را نزدیک یافتم و عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد اجلت نزدیک شده مرا بچه امر میفرمائی
فرمود یا ابن عباس مخالفت کن با کسی که با علی مخالفت کند و او را پشت و پناه مباش عرض کردم یا رسول الله پس چرا امر نمیفرمائی مردم را بترک مخالفت
علی علیه السلام یعنی حضرت گریان شد بمرتبه‌ای که او را ضعف عارض شد چون بحال آمد فرمود یا ابن عباس علم ازلی بدان قرار گرفته است قسم بانکسی
که مرا برسالت بحق فرستاده است بیرون نرود یا احدی از مخالفین علی از دنیا و منکران که انکار حق او کنند مگر آنکه خدای تعالی احوال ایشان را
متغیر کند یا ابن عباس اگر بخواهی که چون خدا را ملاقات کنی از تو راضی باشد پس طریقه علی را پیروی کن که علی از راه حق رفته باشد و میل کن بهر جا که او میل
کند و او را امام خود دان و بیزاری جو از دشمن او و دوست باش با دوست او یا ابن عباس بترس از آنکه در علی علیه السلام ترا شکی
عارض شود که شک در علی کفر است بخدای عز و جل **نوزدهم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله بن حرام روایت
کرده است که بخدمت رسول خدا آمدم و عرض کردم یا رسول الله که وصی تو خواهد بود بعد از تو گوید آنحضرت زمانی ایستاده و جواب
نفرمود بعد از آن فرمود یا جابر گوش بمن فرا دار تا سؤال ترا جواب گویم عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد بچه سبب که مرا جواب نگفتی
و از آن ساکت ماندی تا آنکه مرا گمان اندر آمد که شاید در من چیزی یافته و جواب نمیگوئی فرمود یا جابر در تو چیزی نیافتم و لکن منتظر
این بودم که از آسمان بمن خبری نازل شود تا آنکه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگار تو میفرماید وصی و خلیفه تو بر اهل بیت و امت
تو آنکه دشمنان ترا از حوض تو دور کند در روز قیامت و آنکه صاحب لوای تست در روز قیامت تا داخل بهشت گرداند در پیش روی تو داخل
بهشت شود علی بن ابیطالب است عرض کردم یا رسول الله مرا رخصت میدهی که هر که باین حدیث ایمان نیاورد او را بکشم فرمود بلی ای جابر
این همه از برای بیعت او بر پا شده هر که با او بیعت کند فردای قیامت با من خواهد بود و کسی که با او مخالفت کند هرگز بر حوض من وارد نخواهد
شد **بیستم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی خدای تعالی
مرا امر فرموده است که ترا برادر خود خوانم و ترا وصی خود گردانم پس تو برادر و وصی و خلیفه منی بر اهل بیت من در حیات من و بعد از ممات
من هر که پیروی تو کند مرا پیروی کرده و هر که با تو تخلف کند با من طریق خلاف پیموده و کسی که بتو کافر شود بمن کفر ورزیده و کسی که بتو
ستم کند بمن ستم کرده یا علی تو از منی و من از توام یا علی اگر تو نبودی با اهل نهر جنگ واقع نمیشد عرض کردم یا رسول الله اهل نهر کیستند فرمود
گروهی که بیرون میجهند از دایره اسلام مانند جستن تیر از کمان **بیست و یکم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السلام روایت کرده است که روزی ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها را خبر دادند که غلام آزاد کرده
تو علی را سب میکند و باو ناسزا میگوید پس ام سلمه کس بطلب او فرستاد چون حاضر شد او را گفت بمن خبر دادند که تو درباره علی علیه السلام
سخنان ناشایسته میگوئی عرض کرد بلی میگویم باو فرمود مادرت بعزایت بنشیند بنشین تا ترا خبر دهم بحدیثی که خود از رسول خدا شنیدم
بعد از آن خود از پی شبی مانند نزد رسول خدا نوبت من بود پس بدر خانه آمدم و عرض کردم یا رسول الله مرا
رخصت دخول میدهی فرمود نه من برو رو افتادم و حدیث طول دارد و در باب سیزدهم از طریق ابن بابویه باسناد خود از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام گذشت تا آنکه فرمود ای ام سلمه گوش دار و گواه باش این علی بن ابیطالب وصی و خلیفه منست بعد از من **بیست و دوم**
ایضا شیخ در امالی بسند خود از ابو سعید تیمی روایت کرده است که از ابو ثابت مولای ابوذر شنیدم که میگفت از ام سلمه رضی الله عنها
شنیدم که میگفت از رسول خدا شنیدم که در مرض موت خود در وقتی که خانه پر از اصحاب بود میفرمود ایها الناس نزدیک است که من از شما مفارقت
کنم و مرا از شما ببرند و من بتمام این سخن را در پیش شما گفتم الحال آگاه باشید که من کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را در میان شما میگذارم

پس دست علی را گرفته بلند کرد و فرمود این علی ع همیشه با قرآن است و قرآن همیشه با علی است هر دو خلیفه و یاری کنندگان منند و هرگز
مختلف نشوند و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه بر حوض بر من وارد شوند و از ایشان سؤال خواهم کرد که امت من بعد از من با شما دو تا
چگونه رفتار کردند **بیست و دوم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است
که روزی رسول خدا صلعم نماز صبح را با ما ادا کرد پس روی مبارک خود را بجانب ما گردانید و مدار الحدیث میکرد و فرمود ایها الناس
هر که آفتاب را گم کند باید بماه متمسک جوید و هر که ماه را گم کند باید بفرقدین چنگ در زند جابر گوید من و ابو ایوب انصاری از جای
برخاستیم و انس بن مالک نیز با ما برخاست و عرض کردیم یا رسول الله آفتاب کیست فرمود آفتاب منم و از برای ما مثلی زده فرمود
حق تعالی ما را آفرید و ما را بمنزله ستارگان آسمان قرار داد که هرگاه ستاره غروب کند ستاره دیگری بجای او طلوع خواهد کرد پس من آفتابم در وجود
من غروب نمایم بماه چنگ زنید عرض کردیم ماه کیست فرمود برادر و وصی و وزیر من و ادا کننده قرض من و پدر اولاد من و خلیفه
من در اهل من علی بن ابیطالب ع عرض کردیم فرقدان کیانند فرمود حسن و حسین بعد از آن زمانی مکث کرد و فرمود و فاطمه زهره است
و ایشان عترت و اهل بیت منند ایشان با قرآن خواهند بود و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا وقتی که بر حوض بر من وارد شوند **بیست
و سیم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش علی بن الحسین ع روایت کرده است که آنحضرت
فرمود حدیث کردند ما را عمر و سلمه فرزندان ابو سلمه ربیبهای رسول خدا صلعم شنیدیم که در حجه خود فرمود علی ع یعسوب مؤمنین است
و مال یعسوب ظالمین علی برادر من است و مولای مؤمنان است بعد از من و خلیفه و جانشین من است در اهل و عیال من و در همه مؤمنین
از امت من بعد از من **بیست و چهارم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که در مجلس شوری حجت
آوردن حضرت امیر المؤمنین ع بر ایشان بفضیلتهای خود و سوابق خود در اسلام و تمام آنچه رسول خدا در حق او فرموده بود
از نصوص صریحه که همه مقتضای امامت و خلافت آنحضرت است میکردند بعد از رسول خدا و همه ایشان با آن حضرت مواخات کردند در آنچه فرمود
و او را انصاف ندادند و سخن میکشیدند تا آنکه فرمود آیا هست در میان شما کسی که رسول خدا صلعم او را خلیفه و جانشین خود کرده باشد در اهل
بیت خود و امر زنان خود را با او سپرده باشد بعد از خود غیر از من همه گفتند نه **بیست و پنجم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از
زید بن علی از پدرش از جدش علی بن ابیطالب ع روایت کرده که در خدمت رسول خدا بودم در مرض موت آنحضرت و سر مبارکش در دامن
من بود و عباس مگس از روی او دور میکرد پس حضرت بیهوش شد بعد از آن دیده باز کرد و فرمود ای عباس ای عم رسول خدا وصیت مرا
قبول کن و وصی من باش و دین مرا ادا کن و بوعدهای من وفا نما عباس گفت یا رسول الله بخشش و جوانمردی تو از باد تندی بادها پیشی داشت
و مرا چندان مال و ثروت نیست که از عهده قرض و وعدهای تو برآیم حضرت تا سه نوبت این تکلیف را بعباس کرد و هر مرتبه عباس جواب گفت
و قبول نکرد حضرت فرمود این تکلیف را بکسی کنم که قبول کند و مانند تو گفتگو را رد نکند پس فرمود یا علی وصیت مرا قبول کن و ضامن شو
قرض مرا و وفا کن بوعدهای من امیر المؤمنین ع فرمود گریه گلوی مرا گرفته بود و مهلت نمیداد و سر آنحضرت را میدیدم که در دامن من
می پرورد و میآید و از شدت ضعف توانائی نگاه داشتن آن ندارد و سرشک از دیدگان من بر روی مبارک او میریخت و قادر
بر جواب نداشتم تا آنکه آنحضرت مکرر کرد فرمود یا علی وصیت مرا قبول کن و ضامن شو دین و وعدهای مرا فرمود عرض کردم بلی پدر و مادرم
فدای تو باد قبول کردم و ضامن شدم پس فرمود مرا بنشان چون نشانیدم و پشت آنحضرت در سینه من بود فرمود یا علی تو برادر منی
در دنیا و آخرت و تو وصی و خلیفه منی در اهل بیت من پس فرمود یا بلال شمشیر و زره و استر مرا با لجام آن و کمربندم که بر روی زره می بستم
همه حاضر کن بلال همه را حاضر کرد و استر را در حضور آنحضرت نگاه داشت رسول خدا فرمود یا علی برخیز و اینها را قبض و تصرف کن من
برخواستم و عباس آمده بجای من نشست و حضرت را نگاه داشت من اینها را گرفتم فرمود همه را بمنزل خود ببر من اینها را بمنزل خود برده
مراجعت کردم و در حضور آنحضرت ایستادم پس بمن نگاهی کرد و خاتم مبارک خود را از انگشت بیرون آورده و بمن سپرد و فرمود یا علی
این از آن تست در دنیا و آخرت و در آن وقت خانه آنحضرت پر از بنی هاشم و سایر مسلمین بود حضرت فرمود ای بنی هاشم و ای گروه مسلمانان
با علی مخالفت مکنید که گمراه خواهید شد و با او حسد مبرید که کافر خواهید شد و فرمود یا عباس از جای علی برخیز عباس عرض کرد پیر ریش
سفید کهن سال خود را برمیخیزانی و طفل خورد سال را می نشانی باز باز فرمود برخیز تا سه نوبت عباس خشمناک از جای خود برخواست
و من بجای خود نشستم و او را نگاه داشتم فرمود ای عباس ای عم رسول خدا چنان مکن که من از دنیا بروم و بر تو خشمناک و از تو ناراضی باشم

که خشم

که خشم مرا داخل جهنم کرداند عباس چون این را شنید باز گشته و نشست ایضا شیخ ابن بابویه در کتاب مجالس خود بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که چون رسول خدا در مرض موت سنگین شد من در خدمتش بودم و سر مبارکش در دامن من بود و خانه
از زمره مهاجرین و انصار مملو بود و عباس نیز در نزد آنحضرت نشسته و بدامن ردای خود مگس از روی مبارکش دور میکرد و آنحضرت گاهی بیهوش
میشد و گاهی بهوش می آمد تا وقتی در خود قوه تکلم یافت رو بجانب عباس کرده فرمود ای عباس ای عم رسول خدا وصی من باش در اهل و
عیال و زنهای من و دین مرا ادا کن و بوعدهای من وفا نما و ذمه مرا از خصومت بری کردان عباس عرض کرد یا نبی الله من مردی سالخورده و صاحب
عیالم و اندوخته ندارم و تو صاحب جود و عطا و دست تو ریزنده تر از ابر بارنده است اگر این تکلیف را از گردن من برداری و بدیگری که
ثروت و توانائی او از من زیاده باشد سپاری بهتر خواهد بود رسول خدا فرمود اکنون بسپارم وصیت خود را بکسی که حق او قبول
خواهد کرد و نخواهد گفت در جواب من آنچه را که تو گفتی ای علی وصیت مرا گردن گیر از روی خلوص عقیدت تا آنکه بتنهائی بی شرکت احد
با تو دیگران و از احدی باک مکن و کسی تو را در قبول آن نترساند یا علی قبول کن وصیت مرا و وفا کن بوعدهای من و قرض مرا ادا کن یا علی خلیفه
من باش در اهل بیت من و بعد از من بمردم برسان امیر المؤمنین فرمود چون از نفس آنحضرت آثار مرگ را فهمیدم **شعر** لرزه در دل در عشم
آمد بر تنم ٭ گریه کردم تا که تر شد دامنم ٭ دل در سینه طپیدن گرفت و دیده گریه آغاز کرد و توانائی نبود که جواب عرض کنم حضرت باز
فرمودند یا علی آیا وصیت مرا قبول میکنی و بگردن میگیری من تا آنکه گریه گلوی مرا گرفته بود و نمیشد که آشکار سازم و بر روی آنحضرت
گریه آغاز کردم عرض کردم بلی قبول کردم فرمود ائتنی بسوادی ائتنی بذی الفقار و درعی ذات الفضول ائتنی بمغفری ذی الجبین و ائتنی بالعقاب
ائتنی بالعنزة و الممشوق یعنی ای بلال اسلحه و اسباب جنگ مرا از شمشیر ذو الفقار و زره ذات الفضول و کلاه خود ذی الجبین و حربه
من عنزه و چوب دست من ممشوق و رایت من عقاب همه را بیاور من حاضر کن بلال همه را بیاور من حاضر کرد پس فرمود آنحضرت حاضر کرد
مگر زره آنحضرت را که در آن روز بکمر و کمر آنحضرت بسته بود پس فرمود ائتنی بالمرتجز و العضباء و ائتنی بالیعفور و الدلدل یعنی اسب مرتجز و ناقه عضبا
و حمار یعفور و استر دلدل مرا بیاور و بلال اینها را حاضر کرده و بدر خانه نگاه داشت پس فرمود ائتنی بالاتحمیة و السحاب یعنی
عمامه و کلاه و ملاده مرا بیاور و بیان همه الفاظ خواهد آمد بلال اینها را بیاورد آنحضرت اینها را حاضر ساخت و بیوستر یکی یکی میفرمود
تا آنکه از مال او نماند مگر عصا بر کرد و حربه که شکم مبارک خود را با آن می بست آنها را نیز طلب کرده بلال حاضر کرد و خانه آنحضرت در آن روز مملو
بود از مهاجرین و انصار پس با انگشت مبارک اشاره بجانب هر یک از آنها کرده و فرمود یا علی برخیز و اینها را بگیر و تا من زنده ام در حضور
این مردمی که در اینجا حضور دارند در آنها تصرف کن که پس از من احدی با تو نزاع نکند امیر المؤمنین ع فرمود من از جای برخاستم و قوه و توانائی
راه رفتن نداشتم [illegible] که بود آنها را قبض کرده و بخانه خود بامانت گذاشتم و باز گشتم فرمود مرا بنشان او را نشانیده و بسینه خود
تکیه دادم امیر المؤمنین ع فرمود دیدم رسول خدا از کثرت و از شدت ضعف جا بجا میشود و قوه و تاب نگاه داشتن ندارد [illegible]
بطوری که میشنوانید همه حاضرین را از دور و نزدیک آنکه برادر و وصی و وزیر و خلیفه من در اهل بیت من علی بن ابیطالب است ادا میکند
دین مرا و وفا میکند بوعدهای من ای بنی هاشم و ای بنی عبد المطلب با علی دشمنی مکنید و کینه او در دل نگاه ندارید و با او مخالفت
ننمائید که گمراه خواهید شد و بر او حسد مبرید و از و دوری مکنید که کافر خواهید شد ای علی مرا بخوابان من آنحضرت را خوابانیدم
فرمود یا بلال برو و فرزندانم حسن و حسین را حاضر کن بلال رفته ایشان را حاضر کرد حضرت ایشان را بسینه مبارک خود چسبانیده و از گل آنها
بو میکشید من گمان کردم که بر او گرانی کرده اند و بدن مبارک آنحضرت را رنجانیدند برخواستم که ایشان را گرفته و از روی سینه آنحضرت بردارم
فرمود یا علی ایشان را بگذار که از من بو میکشند و از من توشه بر میدارند و من از ایشان توشه بر میدارم که بعد از من بلاها خواهند کشید
و با امور مشکله صعبه خواهند رسید لعنت خدا بر کسی که ایشان را بترساند و ایشان را از مقام و مرتبه می اندازد بعد از آن ایشان را دعا
کرده فرمود اللهم انی استودعهما و صالح المؤمنین یعنی خداوندا ایشان را و صالح المؤمنین یعنی علی را بتو میسپارم بیان الفاظ
حدیث که محتاج بر بیان است سواد سلاح و آلات جنگ است و ذو الفقار بفتح فا و کسر هم گفته اند نام شمشیر است از شمشیرهای رسول خدا
که آن را جبرئیل از آسمان فرود آورد و حضرت امام رضا ع فرمودند حلقه آن از نقره است و الحال آن شمشیر نزد منست و بعضی گویند شمشیر
منبه بن حجاج سهمی بود در روز بدر بدست پسر عاص بود چون حضرت امیر المؤمنین او را بقتل رسانید آن شمشیر بدست او افتاد و نزد
رسول خدا آورد رسول خدا آن را بخودش عطا فرمود و در روز احد با آن شمشیر جنگ میکرد و بعضی گویند قطعه آهنی بود که آن را در نزد

که همه یافتند و از آن شمشیر ساختند و بروایتی بلقیس شش قبضه شمشیر برای سلیمان هدیه فرستاد یکی از آنها ذوالفقار بود و از حضرت
امیرالمؤمنین ع روایت شده است که جبرئیل بخدمت رسول خدا آمد و عرض کرد که در یمن بتی است که از آهن است کسی بفرست که آن را
بشکند و آن آهن را بیاورند رسول خدا مرا بنزد خود خوانده و مرا بیمن فرستاد من آن بت را شکستم و آن آهن را گرفته بنزد رسول خدا آوردم
از آن دو شمشیر ساختند یکی را ذوالفقار نام کردند و دیگری را مخذم رسول خدا اسم ذوالفقار را حمایل میکرد و من مخذم را و پس از چندی
ذوالفقار را نیز بمن داد و آن حضرت زرهی داشتند که ذات الفضول نام داشت و زرهی بود که از آن سه حلقه نقره بود از یک طرف چهار از پیش رو و دو حلقه از عقب آن را
ذات الفضول گفته‌اند بجهة وسعت و بلندی آن و مغفر را بجبینین کلاه خودی بود که گویا او را دو گوشه بود که حفظ جبین میکرد یا آنکه
که حفظ پیشانی میکرد و عقاب در لغت نام علمی است که بسیار ضخیم باشد و رایت آنحضرت را باین جهة عقاب میگفتند و عنزه چوبی است
دراز تر از عصا و کوتاه تر از نیزه و بر سر آن آهنی است مانند سر نیزه که مردم آن را در زمان احتیاج بر بعضی از اهل فارس خشتش نامند و رسول
خدا چون مشغول نماز میشد آن را در پیش روی خود میگذاشت و حایل میکرد آن را میان خود و کسیکه از پیش رو میگذشت و گویند
پیوسته آن را همراه داشتی و چون در صحرا بمتوضا رفتی از نظرها بسیار دور میشدی و بآن دفع دشمن و درنده و جانور کردی و کافوریان
در زمین صلب و سخت بآن گودالی حفر میکرد تا ترشحی باقدام مبارکش نرسد و ممشوق نام تازیانه بوده دراز و باریک و باین سبب آن را ممشوق
میگفتند چه لفظ ممشوق چون وصف قضیب مانند آن باشد بمعنی طویل و دقیق است و مرتجز اسبی بود که از [illegible] المعلاة
میگفتند و رسول خدا آن را از سواد بن حارث بن ظالم خریده بود و وصف آن بارتجاز بسبب نیکی آواز او بود و بعضی گویند که صهیل
او مانند شعر موزون بود چه رجز قسمی است از شعر و بعضی گفته‌اند که آواز او مهیب بود مانند آواز مبارزی که در معرکه قتال رجز خواند
و عضبا نام یکی از ناقه‌های آنحضرت بعضی گویند علم است و بعضی گویند بجهة آنکه گوش او شکافته بود چه عضب در لغت بمعنی شکافتن
گوش است و زمخشری گفته است بجهة آنکه دستهای او کوتاه بود و شیخ گفته است که عضب بمعنی نجابت و اصل است و بجهة اصالت
و نجابت آن را عضبا میگفتند و یعفور دراز گوشی بود که رسول خدا بر او سوار شدی و چون بسیار چست و چابک و رونده و جهنده
بود او را یعفور میگفتند چه یعفور در لغت نام بز کوهی و بچه گاو کوهی است و دلدل شتر آنحضرت بود و چون بسیار بارکش و صبور
و رام بود او را دلدل میگفتند چه دلدل در لغت عرب ضد صعب است و اکلیل جمع تاج است بلغتی غیر معروف و تاج معروف است
اکلیل نیز خوانند و بفارسی آن را افسر گویند کلاهی است که از طلا و جواهر بجهة پادشاهان مرصع نمایند و مراد از آن در اینجا عمامه است
چنانچه در حدیث رسیده است العمائم تیجان العرب زیرا که غالب و بادیه‌ها با ایشان گرد هم هوا سر برهنه راه میرفتند و عمامه در میان ایشان
بسیار کم است پس هر که را عمامه باشد گویا تاجی بر سر دارد و در حدیث آمده است که همچنین تیجان الملائکة یعنی عمامها تاجهای ایشانند و سحاب
نام عمامه آنحضرت است یا آنکه پارچه‌ها مانند ابر که در حرب آن را بگردن مبارک می‌بست **بیست و ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود
از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خلفا و اوصیای من و حجتهای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول ایشان
برادر من است و آخر ایشان فرزند من عرض کردند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابیطالب عرض کردند فرزند تو کیست فرمود
مهدی که پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ستم قسم بآن خدائی که مرا برسالت بحق فرستاده است که اگر باقی نماند
از دنیا مگر یک روز هر آینه خدا تعالی آن روز را دراز کند تا آنکه خروج کند و ظاهر شود در آن روز فرزند من مهدی پس عیسی بن مریم روح الله از
آسمان فرود آید و در عقب او نماز گذارد و خدا روشن گرداند بنور او زمین را و سلطنت او از مشرق تا مغرب زمین را فرا گیرد **بیست و هفتم**
محمد بن ابراهیم النعمانی در کتاب غیبت باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که چون در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع
از جنگ صفین مراجعت کردیم بنزدیکی دیر نصرانی فرود آمدیم ناگاه پیری خوشروی خوش‌خوی از دیر بدر آمده و کتابی در دست داشت و بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین ع آمده سلام کرد و عرض کرد من از اولاد حواریین عیسی بن مریمم و پدر من بهترین حواریین عیسی بود و در نزد او از همه محبوب
تر و مقرب تر بود و عیسی باو وصیت کرد و کتب خود را باو سپرد و حکمت خود را باو تعلیم نمود و از زمان او تا بحال اهل بیت او همه بر دین
او بوده‌اند و بدامن او چنگ زده و بجاده کفر نرفته‌اند و مرتد نگردیده‌اند و آن کتب همه در نزد من است باملای عیسی و خط پدر ما که بدست
خود نگاشته و آنچه مردم بعد از او کنند همه در آن مرقوم و نام پادشاهان در آن مضبوط و در آنجا نوشته است که خدا تعالی مبعوث خواهد
کرد مردی را از عرب از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله از زمینی که آن را تهامه گویند از دهی که آن را مکه نامند و اسم او احمد خواهد بود و

مراد است معروف و غیر معروف
آنچه خوانده آن اکلیل است
صحیح

دوازده نفر

دوازده نام است و در آنجا ذکر کرده است مبعث و مولد و مهاجرت او و او را نام برده است هر کسیرا که با او جنگ کند و هر کسیرا که او را یاری
کند و هر کسیرا که با او راه عداوت پوید و همچنین مدت زندگانی او و آنچه در دنیا و چه خواهد گذشت بر امت او بعد از خودش تا زمانیکه عیسی
بن مریم از آسمان فرود آید و در آن نوشته است که پس از احمد سیزده نفر از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله اند که محبوب ترین خلق خدا اند
در نزد خدا و خدا دوست کسی است که ایشان را دوست دارد و دشمن کسی است که ایشان را دشمن دارد هر که اطاعت ایشان کند هدایت یابد
و هر که معصیت ایشان کند گمراه شود اطاعت ایشان اطاعت خداست و معصیت ایشان معصیت خداست و در آن کتاب نام و نسب
و نشان و مدت عمر ایشان یکی بعد از دیگری و اینکه چند نفر از ایشان دین خود را پنهان دارند و کدامین از ایشانست که دین خود را آشکار کند
و مردم مطیع او باشند و فرمان او برند تا آنکه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید بآخری ایشان و در عقب او نماز گذارد و با او گوید امامید
سزاوار نیست که بر شما امامت بعض بگیرد پس پیش آید و بمردم نماز گذارد و عیسی ع در صف اول ایستاده باو اقتدا کند اول ایشان و امامان افضل
ایشان و بهتر ایشانست و اجر او مساوی اجر همه ایشان و پیروان و مطیعان ایشانست و آن دوازده نام محمد و عبدالله و فتاح و یس و خاتم و حاشر
و ماحی و عاقب و قائد و نبی الله و صفی الله و حبیب الله است و او را نام برند زمانی که بگویند کیست بهتر بن قرید کان در نزد خدا و محبوب ترین
ایشان در نزد او نیافریده است خدا تعالی ملک مقربی و نه نبی مرسلی از آدم و غیر او از انبیاء که بهتر از او باشد در نزد خدا و او را در روز قیامت
بر منبر بلند عرش خود نشاند و او را شفیع گرداند و قبول کند شفاعت او را درباره هر کسیکه بخواهد از امت خود و اسم سابقه قلم در لوح محفوظ
بنام او جاری شد و او محمد رسول خداست و هم چنین جاری شد بنام نگاه دارنده لوای حمد در روز محشر اکبر برادر و وصی و وزیر و خلیفه او
در امت او و محبوب ترین خلق در نزد خدا بعد او علی که پسر عم او است از جانب پدر و مادر و او ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از او پس از او یازده
نفر از فرزندان او اول و دوم ایشان همنام دو پسر هرون شبر و شبیر اند و نه نفر دیگر از اولاد کوچکتر این دو نفر یعنی حسین یکی بعد از دیگری
و آخر ایشان کسی است که عیسی بن مریم در عقب سر او نماز خواهد کرد و حدیث طول دارد بهمین قدر اکتفا نمودیم **مؤلف گوید** این حدیث را
سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود نقل کرده و الحال که سنه هزار و یکصد و یک است آن کتاب در نزد من موجود است **بیست و هشتم** ایضا ابن
بابویه بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود نیافریده است خدا تعالی بنده را افضل و نه گرامی‌تر داشته
از من در نزد خود امیرالمؤمنین ع فرمود من عرض کردم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی خدا تعالی تفضیل داده انبیاء مرسلین را
بر ملائکه مقربین و مرا تفضیل داده بر همه انبیاء و مرسلین و بعد از من این فضل از آن تو و امامان پس از تو است و ملائکه خادمان ما و خادمان
دوستان ما اند یا علی الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بولایتنا یعنی یا علی حاملان
عرش خدا و آنانکه بر دور عرش اند تسبیح میکنند پروردگار را و طلب آمرزش میکنند برای آنانکه اقرار آورده‌اند بولایت ما یا علی چرا ما از
ملائکه افضل نباشیم و حال آنکه اگر ما نبودیم نمی آفرید حق تعالی آدم و نه حوا و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین را فرمود یا علی ما پیشی
جستیم بر همه ملائکه در شناسائی پروردگار و او را تسبیح و تقدیس و تهلیل میکردیم پیش از آنکه ملائکه او را تسبیح و تقدیس و تهلیل
کنند زیرا که اول مخلوقی که خدا تعالی آفرید ارواح ما بود پس زبان ما را بتوحید و تمجید خود گویا گردانید بعد از آن ملائکه را آفرید و چون
ملائکه مشاهده ارواح ما کردند و همه را نور واحد دیدند مرتبه و مقام ما را بزرگ شمردند یعنی گمان خدائی در ما کردند ما خدا را تسبیح
کردیم تا بدانند که ما بنده و آفریده شده خدائیم و خدا تعالی از صفات امثال ما منزه است پس ملائکه نیز مانند ما خدا را تسبیح
کردند و او را از صفات ما منزه گردانیدند و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند ما خدا را تهلیل کردیم تا بدانند که معبودی
نیست جز معبود بحق و ما همه بندگانیم نه شریک خدائیم در خدائی تا مردم ما را با خدا بندگی کنند و نه معبود بالاصالة دائمیم تا مردم ما را بتنهائی
بندگی نمایند و ما را معبود حقیقی دانند پس ملائکه مانند ما تهلیل کردند و چون ملاحظه بزرگی محل ما کردند تکبیر گفتیم تا بدانند که
خدا تعالی از آن اکبر و اعظم است که احدی جز بعبادت او بجائی رفیع رسد و بمقامی بلند قدم گذارد و چون مشاهده کردند مقامی را که
خدا تعالی بقدرت و عزت خود از برای ما بر قرار فرموده است گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که هیچ حول و قوه نیست مگر باو
و چون مشاهده کردند آنچه را که حق تعالی بما انعام کرده و عطا فرموده است و اطاعت ما را بر همه واجب گردانیده است خدا را حمد
کردیم تا ملائکه بدانند آنچه را که سزاوار و لایق است از حمد کردن نعمتهای او پس ایشان نیز خدا را حمد کردند و ایشان بدستیاری ما بمعرفت
خدا بتسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او هدایت یافتند بعد از آن آدم را آفرید و ما را در صلب او جا داد و ملائکه را امر کرد که آدم را سجده

کنند بتعظیم و اکرام و سجدهٔ ایشان برای خدا تعالی بجا آوردند که بندگی بود و بجهت آدم سجدهٔ تعظیم و اکرام انوار ما از برای آنکه ما در صلب او بودیم
پس ما چگونه افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ملائکه از برای تعظیم و اکرام ما با آدم سجده کردند و شبی که مرا باسمان بردند جبرئیل امین
اذان گفت و هر یک از شهادتین را دو نوبت ذکر کرد بمن گفت پیش بایست و بر ما نماز کن من گفتم از تو پیش روم گفت بلی زیرا که حق تعالی
انبیا را عموما بر ملائکه تفضیل داده و ترا خصوصا من پیش رفتم و بر ایشان نماز کردم و فخر نمیکنم پس از آنجا رفتم تا بحجابهای نور
رسیدم جبرئیل بمن گفت تو پیشتر برو که من ماندم گفتم مرا در اینجا میگذاری گفت یا محمد اینجا نهایت حد من است که از آن تجاوز نتوانم
کرد و پیش از این مرا قدرت و رخصت پیش رفتن نیست و اگر قدمی پیش نهم بال و پرم بسوزد پس نوری بمن تابید و بجائی انداخت که
خدا خواست پس ندا رسید یا محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار توام مرا بپرست و بر من اعتماد نما که تو نور منی در بندگان من و فرستادهٔ
منی بسوی آفریدگان من و حجت منی بر مخلوق من از برای تو و شیعیان تو آفریدم بهشت را و از برای دشمنان تو آفریدم دوزخ را و از برای
اوصیای تو واجب گردانیدم کرامت خود را و از برای شیعهٔ اوصیای تو فرض گردانیدم اجر و ثواب خود را **شعر** کل موالی الجنان
نصرة ان الجحیم کونت للجاحد عرض کردم پروردگارا اوصیای من کیانند ندا رسید که اوصیای تو آنانند که نام ایشان بر ساق عرش
نوشته شده پس بساق عرش نظر کردم در حالتیکه در برابر حق تعالی ایستاده بودم دوازده نور دیدم در هر نوری سطری
نام یکی از اوصیای خود اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی عرض کردم پروردگارا اینانند اوصیای من بعد از من ندا رسید
اینان اولیای منند و دوستان منند و برگزیدگان منند و حجتهای منند و اوصیای تو اند و خلفای تو اند و بهترین مردمند بعد از تو
و بعزت و جلال خود قسم که ظاهر میسازم بایشان دین خود را و بلند گردانم بایشان کلمهٔ خود را و با آخر ایشان پاک گردانم روی زمین را
از لوث دشمنان خود و او را پادشاهی دهم و ممالک زمین گردانم از مشرق تا مغرب و مطیع او گردانم بادها را و مسخر او گردانم ابرهای صعب
و سخت را ذلیل او کنم و بفرمان او در آورم و مقام او را بلند گردانم در اعلی مراتب بهشت و او را بلشکر خود مدد بخشم و یاری کنم تا آنکه
بلند گرداند دعوت مرا و مردم را بتوحید من جمع آورد پس دوام دهم پادشاهی او را و بگردانم روزگار را بکام دوستان خود تا روز قیامت
بیست و نهم ایضا ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلعم روزی برما خطبه خواند
و فرمود ای گروه مردم من بزودی از نزد شما کوچ خواهم کرد و بجائی خواهم رفت که دیگر مرا نه بینید و وصیت میکنم شما را در خصوص عترت
خود که با ایشان نیکی کنید و هرگز بیرامون بدعت مگردید زیرا که هر بدعتی ضلالت است و انجام هر ضلالتی آتش خواهد بود ای گروه
مردم هرگاه نیابید آفتاب را باید که بماه چنگ زنید و کسی که ماه را نیابد باید بفرقدین دست زند و هرگاه نیابید فرقدین را پس باید
بستارکان درخشنده با ایشان چنگ زنید عرض کردم آفتاب و ماه و فرقدان و ستارگان کیانند فرمود آفتاب منم و ماه علی است
و چون مرا نیابید او را بیابید و بعد از من چنگ زنید و فرقدان حسن و حسین اند چون علی را نیابید بایشان بپیوندید و ستارگان نه
نفر امامند از صلب حسین و نهمی ایشان مهدی ایشان است بعد از آن فرمود ایشان اوصیا و خلفای منند پس ائمه من و امامان نیکان
بعدد اسباط یعقوب و حواری عیسی عرض کردم یا رسول الله نامهای ایشان را بیان فرما فرمود اول ایشان و سید ایشان علی بن ابیطالب
و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن علی باقر علم نبیین و بعد از او صادق جعفر
محمد و بعد از او پسرش کاظم سمی موسی بن عمران و بعد از او پسرش علی که در ولایت غربت وفات کند و بعد از آن پسرش محمد و بعد از او
صادقان علی و حسن و بعد از ایشان حجت قائم که منتظر است در ایام غیبت خود ایشان عترت منند از گوشت و خون من علم ایشان علم
من است و حکم ایشان حکم من است کسانیکه مرا در حق ایشان اذیت کنند خدا شفاعت مرا بایشان نصیب نگرداند **سی ام** ایضا
ابن بابویه بسند خود از حماد بن عیسی از محمد بن مسلم روایت کرده است که بنزد زید بن علی رفتم و با او گفتم قوم مرا گمان اینست که تو صاحب
و مالک امر خلافتی فرمود من صاحب آن نیستم ولکن من از عترت پیغمبرم گفتم پس متولی امر خلافت که خواهد شد بعد از پیغمبر فرمود
هفت نفر از خلفای مهدی از ایشان است ابن مسلم میگوید بعد از آن بخدمت امام محمد باقر رسیدم و این را عرض کردم فرمود برادرم
زید راست گفته صاحب خواهند شد این امر را بعد از من هفت نفر از اوصیا و مهدی ما از ایشان است پس آنحضرت بگریه در آمد و فرمود
گویا برادرم زید را می بینم که او را در کناسه بدار کشیده اند ای پسر مسلم [illegible] پدرم از پدرش حسین بن علی خبر داد که فرمود رسول خدا دست
مبارک خود را بر کتف من گذاشت و فرمود ای حسین بیرون می آید از صلب تو مردی که او را زید گویند او را بظلم و جور شهید خواهند کرد

اما چون روز قیامت شود اصحاب او بسوی بهشت شتابند **سی و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است
که از حضرت امام جعفر صادق عم سوال کردم از آیهٔ فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم یعنی پروردگار آدم بر
آدم کلماتی نهاد پس قبول کرد توبه او را بان کلمات و خدا قبول کننده است توبه بندگان را و بخشنده است گناه کاران را و از آیه [illegible]
ربه بکلمات یعنی خدا تعالی آزمود ابراهیم را بکلماتی چند و عرض کرد آنها چه کلماتی بودند که آدم از پروردگار خود قبول کرد فرمود آدم
عرض کرد یا رب اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی یعنی خداوندا بحق این پنج نفر توبه مرا قبول کن پس خدا
بسبب ایشان توبه آدم را قبول کرد **فقیر گوید** ابن مغازلی شافعی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود آدم
نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را شفیع خود ساخت و خدا توبه او را قبول کرد و باید دانست که توبهٔ انبیاء و ائمهٔ هدی عبارت است
از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان شدن بر ترک اولی و توبهٔ غیر ایشان عبارت است بر ترک فعل حرام و چون وساوس شیطانی باعث زیادتی
مشقت در ادای طاعت و آن باعث بسیاری ثواب است بر طاعت و عبادت زیرا که خدا تعالی بر ایشان کاستن مذهب
علمای شیعه است که انبیا و اوصیا از معصیت منزه و مبرا و معصوم میباشند بخلاف عامه که عصمت را در انبیا و اوصیا شرط نمیدانند
بلکه نسبت خطا و معصیت را بر ایشان جایز میدانند الغرض مفضل گوید عرض کردم یابن رسول الله مراد خدا تعالی از لفظ فاتمهن
چه چیز است فرمود یعنی من تمام خواهم کرد عدد ایشان را بقائم عم تا دوازده شوند نه نفر ایشان از اولاد حسین است مفضل گوید عرض کردم
یابن رسول الله پس مرا خبر ده از گفتهٔ خدا تعالی وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود مراد از کلمهٔ باقیه امامت است که آنرا در عقب حسین
علی قرار داده است تا روز قیامت عرض کردم یابن رسول الله چرا امامت در صلب حسین قرار یافت و در صلب حسن قرار نگرفت با آنکه
هر دو پسران و فرزندان رسول خدا و سیدان اهل بهشت اند فرمود موسی و هرون هر دو پیغمبر مرسل بودند و هر دو برادر بودند و خدا
نبوت را در صلب هرون گذاشت نه در صلب موسی و احدی را نمیرسد که بگوید چرا خدا تعالی چنین کرد و امامت نیز مانند نبوت خلافتی است
از جانب خدا تعالی احدی را نمیرسد که بگوید چرا حق تعالی آنرا در صلب حسین قرار داده نه در صلب حسن و خدا تعالی حکیم است و در کردارهای خود
لایسئل عما یفعل وهم یسئلون را آنچه او کند سوال کرده نمیشود و آنچه دیگران کنند سوال کرده خواهد شد **سی و دوم** شیخ در مجالس
خود باسناد خود از عبدالله بن عباس از حضرت امیرالمؤمنین عم روایت کرده است که چون این آیه وانذر عشیرتک الاقربین بر رسول خدا صلعم نازل
شد مرا طلبید و فرمود ای علی خدا تعالی امر فرموده است که خویشان نزدیک خود را اعلام نمایم و انذار کنم ایشان را بعذاب الهی و این
دعوت بر من گران آمد و چنان دانستم که اگر مکتوب با ایشان اظهار کنم ناگهان تخویف نمایم حرکات ناشایسته از ایشان بظهور خواهد رسید
در دل نگاه داشتم و اظهار ننمودم تا آنکه جبرئیل از جانب ملک جلیل نازل شد و گفت یا محمد هرگاه نکنی آنچه را که خدا تعالی امر فرموده است
در انذار عشیره و هر اینه پروردگار تو ترا عذاب خواهد کرد یا علی الحال مقدار یکصاع طعام و یکران گوشت با آن مهیا کرده طبخ کن و یک کاسه
چوبین پر از شیر با فرمود پر از نوع حاضر [illegible] آماده ساز بعد از آن اولاد عبدالمطلب را دعوت کن که من با ایشان سخن گویم و حکم خدا را جاری
سازم و آنچه مرا با امر کرده است تبلیغ نمایم من بفرمودهٔ او عمل کردم و طعام و شراب مهیا ساختم ایشان را بنزد رسول خدا خواندم چهل نفر جمع
شدند یک زیاده و کم و ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب عموهای آنحضرت در ایشان بودند چون همه حاضر آمدند آنحضرت طعام طلبید من حاضر کردم
حضرت دست دراز کرده پاره از آن گوشت را گرفته بدندان مبارک خود دراز پاره نموده در ظرف طعام نهاده و فرمود بخورید بنام خدا همگی از آن
طعام بخوردند تا سیر شدند قسم بخدائی که جان علی در قبضهٔ قدرت اوست که اگر یک نفر از آن طعام را خوردی تمام کردی زیاده از آنهای
یکمرد از ایشان نبود و معجزهٔ آنحضرت همه از آن خوردند و سیر شدند قسم بخدائی که جان علی در قبضهٔ قدرت اوست که اگر یک نفر از آن طعام را
خوردی تمام کردی زیاده از آنهای یکمرتبه بود و معجزهٔ آنحضرت همه از آن خوردند و سیر شدند و بحال خود باقی بود بعد از آن فرمود یا علی
اسق القوم من آن کاسهٔ چوبین پر از شیر آوردم و همه از آن کاسه سیراب شدند و بخدا سوگند که اگر یک مرد از ایشان تمام میکرد و چون
از خوردن و آشامیدن فارغ شدند رسول خدا خواست با ایشان سخن گوید ابولهب ملعون پیشدستی کرده با ایشان گفت مردم محمد شما را
سحر عظیمی کرد چون ابولهب این سخن را گفت دیگر آنحضرت سخن نگفت و آنروز مردم متفرق شدند و چون فردای آنروز شد رسول خدا
باز مرا خواند و فرمود دیدی که این ابولهب در سخن پیشی جست و گفت آنچه شنیدی و مهلت سخنان من نداد اکنون مانند الحال باز
و مانند دیروز طعام و شراب مهیا کن و ایشان را بخوان تا سخن خود را با ایشان گویم و امر الهی را با ایشان رسانم من بفرموده عمل کردم و ایشان

جمع آورده‌ام و طعام در پیش ایشان نهادم حضرت پاره‌ای از ران گوشت را گرفته و دندان بر آن فشرده و در دوری طعام نهاد مردم همه
خوردند پس از آن همان کاسه جو شیر را برادر فرموده همه از آن آشامیدند و بعد از فراغ رسول خدا صلعم آغاز سخن کرده فرمود ای اولاد عبد
المطلب بخدا سوگند باید بدانم که جوانی در عرب آورده باشد از برای قوم خود مانند آنچه من برای شما آورده‌ام زیرا که من برای شما خیر
دنیا و آخرت را آورده‌ام و خدای تعالی مرا امر کرده است که شما را دعوت کنم و بسوی خود خوانم و شما را تکلیف کنم که کدام یک از شما مرا در این
امر یاوری و معاونت میکند که هر که چنین کند او برادر و وزیر و خلیفه من باشد در میان شما چون این را گفت همه روی گردان
شدند و احدی در صدد جواب او بر نیامد من در پیش خود گفتم سال عمرم از همه کمتر بود که آنچنانکه حالت ایام طفولیت است
و پر آب تر و شکمم از همه بزرگتر و ساقم از همه باریکتر است با وجود اینها پیش رفتم و عرض کردم یا رسول الله من متقبل خدمت و اعانت
و امداد و متکفل انتظام امور شما هستم رسول خدا صلعم دو باره آن تکلیف را اعاده کرده باز جواب نگفتند و اعراض کردند باز من برخاستم و عرض
کردم یا رسول الله من که خدمت و اطاعت تو میبایست چنانچه حضرت در این نوبت دست بگردن من انداخت و با ایشان فرمود علی برادر
و وصی و خلیفه من است در میان شما سخن او را بشنوید و او را اطاعت کنید پس آن جماعت از خدمت آنحضرت بیرون آمدند و همه
میخندیدند و از روی استهزا با ابوطالب میگفتند محمد ترا امر کرده است که سخن پسرت را بشنوی و او را اطاعت کنی و او را بر تو امیر
کرداند تو نیز باید بدین او درآئی و او را پیروی کنی **سی و سیم** ابن طاوس در کتاب طوایف الثالث و الثلثین از عیسی
مستفاد روایت کرده است که از حضرت امام موسی کاظم سئوال کردم مردم گمان میکنند که رسول خدا امر کرد ابوبکر که بمردم
نماز کذارد بعد از آن عمر را امر کرد شما چه میفرمائید حضرت زمانی در زانوی سر مبارک بزیر انداخت بعد از آن فرمود چنین نیست
که میگویند و سخن را کشیده تا آنکه فرمود رسول خدا صلعم خود بمردم نماز کذارد نه ابوبکر باز حدیث را میکشید تا آنکه فرمود پس حضرت
رسول خدا از جا برخاستند و بر بالای منبر کذاشتند و آن آخر نشستن آنحضرت بود بر منبر و ابوبکر بر منبر نشست و جمیع مردم مدینه از مهاجر
و انصار جمع آمدند حتی دختران از حجره بیرون آمده بودند بعضی از ایشان گریه میکردند و بعضی ناله و فریاد میکردند و بعضی بر زمین
افتاده و بیهوش شده بودند و بعضی انا لله و انا الیه راجعون بر زبان میراندند و رسول خدا گاهی خطبه میخواند و گاهی می‌ایستاد
و از آنجمله در خطبه فرمود ای جماعت مهاجر و انصار و آنکسانی که امروز و این ساعت در اینجا حاضر شده‌اند آنچه میگویم باید که حاضرین
بکسانیکه حضور ندارند برسانند و اعلام کنند باید که من در میان شما گذاشتم کتاب خدا را که نور و هدایت و بیان همه چیز در آنست
و خدای تعالی هیچ چیز را فروگذاشت نکرده حجت خدا است زیرا که من میان شما گذاشتم در میان شما عالم بزرگ را که علم دین است و نور هدایت
است و او وصی من علی بن ابیطالب ع است باید بدانید که علی ریسمان محکم خدا است با و چنگ زنید و دست از و باز مکشید و ناسپاسی
نعمت خدا را که بشما عطا فرموده که همه دشمن بودید و خدای تعالی دلهای شما را با هم تالیف کرد و امر نمود و علی را برادر کرد فرمود دوست
همه با یکدیگر برادر دینی شدید ایها الناس علی بن ابیطالب ع خزانه خدا است در این روز و بعد از امروز هر که او را دوست دارد و دوست دارد
و بعد از امروز وفا کرده است با آنچه با خدا عهد و پیمان کرده و ادا نموده است آنچه را که خدای تعالی بر او واجب فرموده و هر که امروز و ما بعد
او را دشمن دارد چون روز قیامت شود محشور کردد با دیده کور و گوش کر و او را حجتی نزد خدای تعالی نخواهد بود ایها الناس نزد خدا بپرسید
بپرسید در خصوص اهل بیت من که ایشان ارکان دین و چراغهای ظلمت‌اند و ایشان معدن علم و حکمت‌اند و علی برادر و وارث و وزیر و وصی
منست و او امین من و قائم بامر من و وفا کننده بعهد من است **سی و چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از یحیی بن نعمان روایت کرده
که روزی در خدمت حضرت امام حسین ع بودم ناگاه مرد اعرابی گندمگون داخل شد و چنانچه عادت عرب بادیه است همه خود را بسته
عجیب کرده بود پس بر آنحضرت سلام کرد حضرت جواب سلام او را داد عرض کرد یا ابن رسول الله مسئله دارم حضرت فرمود سئوال کن عرض
کرد میان ایمان و یقین چه قدر است فرمود چهار انگشت عرض کرد چگونه فرمود ایمان آنست آنچه بشنوی و یقین آنست آنچه ببینی و میان
چشم و گوش چهار انگشت است عرض کرد مابین آسمان و زمین چه مقدار مسافت است فرمود یک دعای مستجاب عرض کرد مابین مشرق
و مغرب چه قدر است فرمود سیر یک روزه آفتاب عرض کرد عزای مرد چه چیز است فرمود استغنا از مردم عرض کرد از همه چیز قبیحتر
چه چیز است فرمود فسق از پیران و تعجیل در عقوبت از پادشاهان و دروغ گفتن صاحبان حسب و بخل دولتمندان صاحبان مال و حرص
شدن مرد عالم عرض کرد راست فرمودی اکنون از عدد امامان بعد از رسول خدا صلعم مرا آگاه کن فرمود دوازده نفرند بعدد نقبای بنی اسرائیل

عرض کرد نامهای ایشان را برای من بیان فرما حضرت سر مبارک بزیر انداخت بعد از زمانی سر بالا کرده فرمودند بلی ترا آگاه کردانم یا اخا
العرب بدان که امام و خلیفه بعد از رسول خدا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع است و حسن و من که حسینم و نه نفر از اولاد من اول علی پسر من بعد
از آن محمد پسر علی بعد از آن جعفر پسر محمد بعد از آن موسی پسر جعفر بعد از آن علی پسر موسی بعد از آن محمد پسر علی بعد از آن علی پسر محمد بعد
از آن حسن پسر علی بعد از آن خلف مهدی که نهمی از اولاد منست که بر پا میکند دین خدا را در آخر زمان راوی گوید اعرابی از جای خود برخواست
و این بیت را بر خواند **شعر** مسح النبی جبینه ۞ فله بریق فی الخدود ۞ ابواه من اعلا قریش ۞ وجده خیر الجدود ۞ و معنی بیت
گذشت **باب شانزدهم** در نص رسول خدا بر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع در روز غدیر خم بولایت که مقتضی امامت و خلافت
آنحضرت است در گفتن من کنت مولاه فعلی مولاه از روایات عامه و در این باب هشتاد و نه حدیث است **اول** از مسند احمد بن
حنبل بسند خود از براء بن عازب آورده است که ما با رسول خدا صلعم در سفر بودیم و در منزل غدیر خم فرود آمدیم و ندا دردادند که
برای نماز حاضر شوید پس در سایه درختان جائی برای آنحضرت پاکیزه کردند و آنحضرت نماز ظهر را بجای آورد بعد از آن دست علی را گرفته
و فرمود آیا نمیدانید که من اولی بتصرف در امور دنیای مؤمنین از خود ایشان عرض کردند بلی فرمود آیا نمیدانید که من اولی بهر مؤمنی
از خودش عرض کردند بلی فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی هر که را من مولای اویم پس از من علی
مولای او است خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد راوی گوید عمر علی را دید با و گفت گوارا باد ترا
ای پسر ابوطالب که تو امروز مولا و سرور هر مؤمن و مؤمنه شدی **فقیر گوید** شعرای عرب در این روز قصیدها گفتند و حسان بن
ثابت بروایت عامه و خاصه رخصت گفتن و خواندن قصیده خواست و قصیده خواند و قصیده اش مشهور است و چند بیت
از آن سابقا ذکر شد و تمام آن را ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی حضرت او را تحسین فرمود حتی در این روز عمرو عاص قصیده غرا گفت و عرض
کرد بروایت امام فخر رازی در تفسیر کبیر و مطلعش اینست **شعر** یا آل محمد عرفت الصواب ۞ و فی بیانکم نزل الکتاب ۞ و در این قصیده
معانی بلند آورده است از آنجمله شعری که پسند اهل بیان و بدیع افتاده اینست که میگوید و ضربته کبیعته بخم ۞ معاقدها من القوم
الرقاب یعنی ضرب شمشیر او در معرکه قتال مانند بیعت او ست در روز غدیر خم و محل فرود آمدن هر دو یکجا است و آن گردنهای مردم
است که بیعت آنحضرت در روز غدیر بگردنهای مردم بسته است مانند ضرب شمشیر او و بعضی معنی شعر را بطریق دیگر فهمیده‌اند که
همچنانکه تیغ او بگردنها موجب آفت و دردی قلوب کفار بود همچنین بیعت او باعث اندوه و ملال بود و این معنی هم خالی از لطفی نیست
دوم ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از ابن میمون بن عبد الله که گفت زید بن ارقم گفت و من خود شنیدم که ما با رسول خدا صلعم بوادی
فرود آمدیم که آنرا خم میگفتند پس امر نماز فرمود و نماز را بجای آورد پس خطبه فرمود و از برای رسول خدا صلعم جامه بر بالای درختی انداختند
و سایه بر بالا انداختند و حضرت در آنجا آمده و فرمود آیا شما نمیدانید آیا گواهی نمیدهید باینکه گواه نمیشوید که من اولایم بهر مؤمنی از خودش
عرض کردند بلی فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ترجمه‌اش گذشت **سیم** عبد الله بن احمد بن
حنبل باسناد خود از ابو الطفیل روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع مردم را در رحبه جمع آورده و با ایشان فرمود قسم میدهم بخدا
هر مسلمانی را که از رسول خدا صلعم شنیده باشد در حق من در روز غدیر خم آنچه فرموده است از جای خود برخیزد و بگوید تا مردم بشنوند که
سی نفر از میان مردم برخواستند و ابو نعیم که از رواة همین حدیث است در روایت خود آورده است که مردمان بسیاری از جای برخواستند و
گواهی دادند که رسول خدا صلعم هنگامی که دست علی را گرفته بود بمردم فرمود آیا میدانید که من اولایم بامور مؤمنین از خود ایشان همگی عرض
کردند بلی یا رسول الله میدانیم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **چهارم** ایضا عبد الله بن احمد
حنبل باسناد خود از ابو مریم و از یکی از مصاحبان علی ع که نام او را نبرده آورده است که رسول خدا در روز غدیر خم فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه راوی گوید بعد از آن مردم زیاد کردند در آن لفظ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **پنجم** ایضا احمد بن حنبل باسناد خود
از سلمه بن کهیل آورده است که از ابو الطفیل شنیدم که از ابی سریحه یا از زید بن ارقم شعبه الشاک روایت میکرد که رسول خدا فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه سعید بن جبیر گفت و منهم مثل این را از ابن عباس شنیدم که گفت من نیز گمان دارم که شنیده باشم سعید گوید
من این را شنیدم و پنهان نمینمایم **ششم** ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از ریاح بن حرث آورده است که قومی در رحبه بخدمت علی ع آمدند
و گفتند السلام علیک یا مولای ما حضرت فرمود من چگونه مولای شمایم و حال آنکه شما از اهل بادیه‌اید عرض کردند ما از رسول خدا صلعم در روز

غدیر خم شنیدیم که پیغمبر فرمود من کنت مولاه فهذا مولاه ریاح گوید چون از آنجا رفتند من بدنبال ایشان رفتم و سئوال کردم اینها کیانند
گفتند از انصار بودند و ابو ایوب انصاری نیز در میان ایشان بود **هفتم** ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از ابی عمرو روایت
کرده که از علی بن ابیطالب ع شنیدم که در رحبه سوگند میداد مردمانرا که از رسول خدا شنیده بودند آنچه در روز غدیر خم در باره
او شنیده که در رحبه سوگند میداد مردمانرا که از رسول خدا شنیده بودند آنچه در روز غدیر خم در باره او شنیده بودند میگویند
سیزده نفر از جای برخواستند و شهادت دادند که ما بگوش خود شنیدیم که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه **هشتم** ایضا احمد بن حنبل از ابن نمیر از عبدالملک بن عطیة العوفی روایت کرده است که نزد زید بن ارقم رفتم و گفتم
خال من مرا خبر داد از تو بحدیثی در شان علی ع در روز غدیر خم دوست دارم که آن حدیث را از خود تو بشنوم زید در جواب گفت هست
در میان شما انچه ای جماعت اهل عراق یعنی از شما نفته میکنم من با او گفتم از من اندیشه مکن گفت ما در جحفه بودیم که رسول خدا صلعم
در وقت ظهر بیرون آمد و بدست مبارک خود دست علیرا گرفته بود و فرمود ایها الناس شما نمیدانید که من اولایم بمومنان از خود
ایشان در امور دین و دنیای ایشان همه عرض کردند بلی فرمود هر کرا که من مولای اویم علی مولای اوست میگوید با او گفتم آیا رسول خدا
فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت من آنچه شنیده بودم بتو گفتم **نهم** ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از ابو اسحق
روایت کرده است که از سعید بن وهب شنیدم که علی ع سوگند میداد مردم پنج نفر یا شش نفر از اصحاب رسول خدا برخواستند و شهادت
دادند که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **دهم** احمد بن حنبل از شعبة بن ابی اسحق روایت است که این حدیث را از عمر
شنیدم با زیادتی اینکه رسول خدا فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من ابغضه
یازدهم ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از براء بن عازب روایت کرده که ما در خدمت رسول خدا صلعم در حجة الوداع آمدیم تا بغدیر خم که بانگ
نماز جماعت در دادند و میان دو درخت را جاروب کردند پس دست علیرا گرفته و فرمود من اولی نیستم بمومنین از خود
ایشان گفتند بلی یا رسول الله فرمود من اولی نیستم بهر مومنی از خودش عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود این مرد مولی و صاحب اختیار هر کسی
است که من مولا و صاحب اختیار و سرپرست اویم خداوندا بخواه هر کرا که علیرا بخواهد و دشمن دار هر کرا که علیرا دشمن دارد پس عمر علی ع را دید
و گفت گوارا و مبارک باد ترا ای پسر ابوطالب که آقا و صاحب اختیار هر مومن و مومنه شدی **دوازدهم** ایضا احمد بن حنبل باسناد
خود از ابولیلی کندی روایت کرده است که ما در انتظار جنازه بودیم که ناگاه مردی از قوم که او را ابو عامر میگفتند از زید بن ارقم پرسید آیا از رسول
خدا صلعم شنیده که در روز غدیر خم در شان علی ع فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه زید گفت بلی شنیدم ابولیلی گوید من بزید گفتم
رسول خدا این کلمه را فرمود زید گفت بلی فرمود بلی فرمود **سیزدهم** ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از معمر بن طاوس از پدر
روایت کرده است که رسول خدا علیرا بجانب یمن فرستاد بریده اسلمی با او بیرون آمده و از آن سفر از آنحضرت کمال جفائی بریده شکایت و او را نزد رسول
کرد رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **چهاردهم** ایضا احمد حنبل باسناد خود از بریده روایت کرده است که رسول خدا
فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **پانزدهم** ایضا احمد بن حنبل باسناد دیگر خود از بریده روایت کرده است که در خدمت علی ع بیمن
بودم و از آنحضرت بزعم خود جفائی دیدم چون بخدمت رسول خدا رفتم از او شکایت کردم و بد گفتم دیدم که رنگ مبارک رسول
خدا صلعم متغیر شده فرمود یا بریده من اولی نیستم بمومنین از خود ایشان عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
شانزدهم عبدالله بن احمد بن حنبل باسناد خود از سفیان از ابی بلج از زید و سعد روایت کرده که در نزد کسی نام علی برده
شد و سعد بن ابی وقاص در آنجا بود گفت نام مبر مردیرا که او را چهار فضیلت است که اگر یکی از آنها در من بود مرا بهتر بود از همه چیز دنیا
و آخرت یکی آنکه رسول خدا فرمود فردا علم را بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و یکی آنکه فرمود
تو از من بمنزله هرون از موسی و یکی آنکه فرمود هر کرا من مولای اویم علی مولای اوست و فضیلت چهارم را سفیان فراموش کرده بود
هفدهم از صحیح مسلم از جزو چهارم از قاعده هفتم از اول کتاب باسناد خود از زید بن حیان روایت کرده که گفت من و حصین بن سبره و عمر بن
مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم و چون نشستیم حصین گفت ای زید تو بسی خوبیها یافته و خدمت پیغمبر رسیده و احادیث او شنیده و
با او جهاد کرده و در عقب او نماز گذارده ما را خبر ده از آنچه از رسول خدا صلعم شنیده گفت ای برادرزاده من بخدا قسم که سن من زیاد شده
و عهد من با رسول خدا صلعم قدیم است و آنچه را که از آنحضرت شنیده ام بعضی را فراموش کرده ام پس آنچه از رسول خدا بشما خبر دهم از او قبول

کنید و آنچه نمیگویم مرا بتکلیف گفتن تکلیف نکنید و از من سئوال ننمائید پس گفت روزی پیغمبر خدا صلعم خطبه میخواند در جائی که آنرا خم
میگویند ما بین مکه و مدینه پس خدا را حمد کرده و ثنا بر او خواند و مردم را پند میداد و آخرت را بیاد ایشان میانداخت و متنبه میفرمود
بعد از آن فرمود اما بعد ایها الناس نیستم من مگر بشری مانند یکی از شما و مرا اجل نزدیک شده و زود است که پیک پروردگار یعنی ملک الموت
بیاید و من او را اجابت کنم و بروم و میگذارم در میان شما دو چیز سنگین را اول کتاب خدا است که نور و هدایت هر دو در اوست پس او را در
نگاه دارید و بآن چنگ در زنید پس ترغیب و تحریص نمود در عمل بکتاب خدا بعد از آن فرمود و اهلبیت من هستم و تا سه مرتبه فرمود
خدا را بیاد شما میآورم در حق اهلبیت من یعنی ایشانرا آزار مکنید و حق ایشانرا رعایت کنید پس حصین گفت ای زید اهلبیت او کیستند
آیا زنان او از اهلبیت نیستند زید گفت از اهلبیت خانه او هستند و لکن مراد از اهلبیت کسانی هستند که صدقه بر ایشان حرام است
فقیر گوید بعد از این انشاء الله در محلش ذکر خواهیم کرد که زید غلط کرده هر که صدقه بر او حرام است او از اهلبیت نیست
بلکه اهلبیت مخصوص آل عبا است نه آل عقیل و آل جعفر و آل عباس و غیر ایشان از هاشمیین چنانچه بعضی از ایشان قایل شده اند **هیجدهم**
ایضا از صحیح مسلم بدو واسطه از ابو حیان روایت است مانند حدیث سابق الا آنکه در این سند خبر فرموده است که چنگ زنید
بکتاب خدا و بآن عمل نمائید بوده است بر هدایت و کسیکه از آن دست کشد گمراه شده است **نوزدهم** ایضا از صحیح مسلم باسناد خود
از یزید بن حیان روایت کرده است که نزد زید بن ارقم رفتیم و با او گفتیم تو ادراک صحبت رسول خدا کرده و در عقب سر آنحضرت نماز گذارده
حدیث را نقل حدیث سابق نمود جز آنکه در این حدیث است هر که پیروی کتاب خدا کند بر هدایت است هر که ترک کند بر ضلالت و در این خبر است
که ما بزید گفتیم زنان رسول خدا صلعم در اهلبیت داخلند گفت نه بخدا سوگند زن چندی از زمان با شوهر است بعد از آن طلاق میگیرد
و بخانه پدر و مادرش بر میگردد و با اهل خود ملحق میشود بلکه اهلبیت رسول خدا جماعتی اند که صدقه بر ایشان حرام است بعد از رسول
خدا صلعم **بیستم** از تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک گفته است که ابو جعفر محمد بن علی ع فرموده
است معنای این آیه بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی بن ابیطالب ع یعنی ای محمد برسان آنچه را که نازل شده است بسوی تو از جانب
پروردگار تو در فضل علی بن ابیطالب و در نسخه دیگر آنحضرت فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و گفته است
باین طریق نازل شده است و این از جعفر بن محمد روایت کرده است پس چون این نازل شد رسول خدا دست علیرا گرفته و فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه **بیست و یکم** ایضا ثعلبی باسناد خود از عدی بن ثابت از براء بن عازب روایت کرده است که هنگامیکه ما در حجة الوداع
در خدمت رسول خدا صلعم بغدیر خم رسیدیم بانگ نماز جماعت در دادند و زیر درختی را برای رسول خدا پاکیزه کردند آنحضرت دست
علیرا گرفته و فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف در امور مسلمین از خود ایشان عرض کردند بلی یا رسول
الله فرمود آیا من نیستم اولی بهر مومنی از خودش عرض کردند بلی فرمود این آقا و صاحب اختیار و سرور هر کسی است که من آقا و صاحب
اختیار و سرور اویم خداوندا بخواه هر کرا که علیرا بخواهد و دشمن دار هر کرا که با او دشمنی کند راوی گوید پس عمر با آنحضرت ملاقات کرده
و گفت مبارک و گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب که امروز آقا و سرور هر مومن و مومنه شدی **بیست و دوم** ایضا از تفسیر ثعلبی
باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک که این در شان علی ع نازل شده و خدای تعالی برسول
خدا امر کرد که تبلیغ نماید پس رسول خدا دست علیرا گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
بیست و سیم ایضا ثعلبی در تفسیر آیه شریفه سال سائل بعذاب واقع گفته است که از سفیان بن عیینه سئوال کردند که این سال
سائل بعذاب واقع در شان که نازل شده گفت سئوالی کردی مرا از چیزی که احدی پیش از تو از من سئوال نکرده بود مرا جعفر بن محمد ع
خبر داد از پدرانش که هنگامیکه رسول خدا در غدیر خم بود مردم را ندا در داد همه جمع شدند پس دست علیرا گرفته و فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه و این سخن در میان مردم شایع شد و در ولایات انتشار یافت و چون بگوش حرث بن نعمان فهری رسید بر ناقه خود سوار شد
متوجه خدمت رسول خدا شد و زانوی شتر را بر بسته بخدمت آنحضرت رفت در حالتیکه او در میان جماعتی از اصحاب بود و مجلس پر از مهاجر
و انصار بود پس گفت یا محمد ما را امر کردی که بوحدانیت خدا و برسالت تو شهادت دهیم قبول کردیم بعد از آن امر کردی که پنج وقت
نماز گذاریم قبول کردیم و بعد از آن گفتی یکماه روزه داریم قبول کردیم پس از آن ما را بزیارت خانه کعبه امر کردی قبول کردیم
دیگر ما راضی نخواهیم شد که بازوهای پسر عمت را گرفته بلند کنی و او را بر ما تفضیل دهی و بگوئی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا این از جانب

توانست یا از جانب خدا حضرت فرمود قسم با کسی که نیست معبودی جز او که این امر نیست از جانب خدا نه بتدبیر و خواهش من حارث چون
این سخن شنید رو برگردانیده و بطرف ناقۀ خود میرفت و میگفت خداوندا اگر این سخن که محمد صلعم میگوید حق است پس بباران بر ما سنگهایی
از اسمان یا ما را بعذابی دردناک معذب گردان راوی گوید هنوز بناقۀ خود نرسیده بود که سنگی از اسمان بر فرق او فرود امده و از سوراخ
مقعدش بیرون افتاد و روح پلیدش بدرک رفت پس خدای تعالی فرو فرستاد سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع یعنی سؤال
کرد سؤال کننده عذابیرا که فرود اینده است بر اهل کفر و عناد که نیست انرا دفع کننده و بازدارنده **فقیر گوید**
این همه عناد که از حارث ملعون بظهور پیوست بر ظاهر است که از برای این بود که علیرا مولا کرد بر مؤمنان یعنی اولی بتصرف در امور دین
و دنیای ایشان نه اینکه مولا بمعنی نصرت و دوستی و پسر عم باشد چنانکه بعضی از علمای عامه بران حمل نموده اند **بیست و چهارم**
از کتاب صحیح ابن حمیدی حدیث پنجم از افراد مسلم از مسند ابن ابی اوفی از یزید بن حیان اورده است که گفت من و حصین بن سبره و عمرو بن
مسلم نزد زید ابن ارقم رفتیم و چون نشستیم حصین گفت ای زید تو خیر بسیار یافته و ادراک خدمت پیغمبر کرده و نماز خورده با انحضرت
از رسول خدا شنیده گفت ای پسر برادر بخدا قسم که سن من زیاد شده و عهد من با رسول خدا صلعم قدیم است و انچه از رسول خدا صلعم
شنیده ام بعضیرا فراموش کرده ام پس انچه بشما خبر دهم قبول کنید و انچه را که فراموش کرده ام مرا بان تکلیف مکنید بعد از ان گفت روزی
رسول خدا صلعم در موضعی که انرا خم میگویند و ما بین مکه و مدینه است برخواست و خطبه خواند پس حمد و ثنای الهی بجا اورده و مردم را پند
و نصیحت داد و عذاب اخرت را بیاد ایشان میانداخت بعد از ان فرمود اما بعد بدانید ای گروه مردم که منهم مردی بشری مثل شما و زود است
که بیاید پروردگار یعنی ملک الموت بسر وقت من اید و من او را اجابت کنم و از میان شما بروم و بجا میگذارم در میان شما دو چیز سنگین
بزرگ نفیس یکی کتاب خدا است که در او است نور و هدایت پس انرا بگیرید و بان عمل نمایید و چنگ باو در زنید پس تحریص و ترغیب بسیار
نمود در خصوص قران و بعد از ان فرمود و دیگری اهل بیت من است خدا را بیاد شما میاندازم در بارۀ اهل بیت خود حصین گفت ای زید
اهل بیت رسول خدا کیانند ایا زنان انحضرت از اهل بیت نیستند گفت زنان او از اهل خانۀ او هستند و لکن اهل بیت او کسانی اند
که صدقه بر ایشان حرام است بعد از و حمیدی گوید جزء دیگر در حدیث خود زیاده از این دارد و ان اینست که کتاب خدا در او است نور
و هدایت هر که بان چنگ در زند و انرا گرفته بان عمل نماید بر هدایت است و هر که انرا بگذارد و بان عمل ننماید گمراه است و در حدیث
سعید بن مسروق از یزید بن حیان هم مثل اینست غیر از انکه در ان گفته است بدانید که من میگذارم در میان شما دو چیز نفیس را یکی
کتاب خدا است و ان ریسمانیست از اسمان بسوی زمین کشیده هر که پیروی او کند هدایت یافته و هر که ترک ان کند گمراه شده است
و در این حدیث است که ما گفتیم زنان رسول خدا از اهل بیت اند گفت نه بخدا قسم زن مدتی از زمان با شوهر است بعد از ان طلاق داده
شود و بر می گردد بسوی پدر و خویشان خود بلکه اهل بیت رسول خدا کسانی اند که اصل و سلسلۀ او یند و بعد از و صدقه بر ایشان حرام است
بیست و پنجم از کتاب جمع بین الصحاح الستة تألیف ابو الحسن رزین العبدری امام الحرمین در باب مناقب علی بن ابیطالب ع
در اخر ثلث اول از انکتاب از صحیح ابی داود سجستانی که ان کتاب سنن است و همچنین از صحیح ترمذی از ابو سریحه زید بن ارقم اورده است
که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **بیست و ششم** ایضا از کتاب مذکور و از باب مذکور و از صحیح ابی داود که
کتاب سنن است و از صحیح ترمذی از حصین بن سبره روایت کرده است که بزید بن ارقم گفت تو خیر بسیار دیدۀ بما خبر ده انچه را که از رسول
خدا شنیده باشی گفت ای برادر زاده من بخدا قسم که از عمر من زیاد رفته و عهدم با رسول خدا قدیم است و انچه را که از انحضرت شنیده
بعضیرا فراموش کرده ام انچه شما را بان خبر دهم قبول کنید و انچه را که نمیدانم مرا تکلیف بان ننمایید بعد از ان فرمود روزی رسول
خدا صلعم در سرابی که انرا خم میگویند برخواسته و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی مردم را پند داده و نصیحت نمود و فرمود اما بعد
یاد اوری کرده بعد از ان فرمود ایها الناس نیستم من مگر بشری مانند شما و زود باشد که بیاید اجل پروردگار من و مرا بسوی خدا خواند و من
او را اجابت کنم و از میان شما بروم اما دو چیز سنگین در میان شما میگذارم اول کتاب خدا که در او است نور و هدایت انرا بگیرید و بان چنگ
در زنید و عمل بان نمایید پس ترغیب و تحریص نمود در خصوص قران فرموده بعد از ان فرمود دیگر اهل بیت من خدا را بیاد شما می اندازم
در بارۀ اهل بیت من خدا را بیاد شما می اندازم در خصوص اهل بیت من پس کتاب خدا و این خبر از هم جدا نشوند تا انکه در بالای حوض با من ملاقات
کنند حصین گفت اهل بیت کیانند ایا زنان از اهل بیت نیستند گفت زنان از اهل خانه اند و لکن گاهی زن از شوهر خود طلاق میگیرد و بخانۀ

خود رود و اهل بیت رسول خدا کسانی اند که بعد از رسول خدا صدقه بر ایشان حرام است و در روایت جریر از زید اورده است کتاب خدا
در او است نور و هدایت هر که بان چنگ در زند هدایت یافته و هر که او را ترک کند گمراه شده **بیست و هفتم** از مناقب فقیه ابو
الحسن علی بن مغازلی شافعی واسطی باسناد خود از ابن امراة از زید بن ارقم اورده است که هنگامی که رسول خدا از مکه در سفر حجة الوداع مراجعت
فرمود بغدیر جحفه که وادی ایست ما بین مکه و مدینه فرود امد و امر کرد تا از درختان بزرگ سایه بان بستند و زیر انها را از خار و خاشاک
پاک نمودند بعد از ان بانگ نماز در دادند ما از برای نماز بخدمت انحضرت شتافتیم و ان روز روز بسیار گرمی بود که از شدت ان بعضی از
ما ردای خود را بر سر انداخته بودیم و بعضی در زیر پا نهاده پس نماز ظهر را گذارده و روی مبارک بجانب ما کرد و فرمود حمد مخصوص
خدا است و ما او را حمد میکنیم و از او استعانت میجوییم و باو ایمان می اوریم و بر او توکل میکنیم و پناه میبریم بخدا از شر نفسهای خود
و از زشتی اعمال خود ان خدایی که هادی نیست مر انکسیرا که او گمراه کرده است و گمراه کننده نیست مر کسیرا که او هدایت کرده است
و شهادت میدهم که نیست معبودی جز او و محمد بندۀ و رسول او است اما بعد ایها الناس از برای هیچ پیغمبری نیست از زندگانی دنیا مگر
نصف عمر پیغمبری که پیش از او بوده است و عیسی بن مریم مدت چهل سال در قوم خود پیغمبری نمود و بدانید که من بحال اجل خدا در رسیدن
نزدیک شده ام و زود است که من از شما مفارقت کنم و از من سؤال کرده خواهد شد و از شما هم سؤال کرده خواهد شد من از شما و رسالتم
و تبلیغ رسالت خود کردم شما در جواب چه خواهید گفت مردم از هر جانب برخواستند و میگفتند ما گواهی میدهیم که تو بندۀ خدا و رسول
اوئی و انچه از جانب خدا اورده همه را رسانیدی و در راه خدا جهاد کردی و بامر خدا قیام نمودی تا خدا را بندگی کردی تا اخر عمر خدا تعالی
از ما بتو جزای اجر کرامت فرماید بهتر از انچه به پیغمبری از امتش کرامت فرموده پس فرمود شما گواهی میدهید باینکه نیست معبودی جز
معبود بحق که یگانه است و شریک ندارد و اینکه محمد صلعم بنده و فرستادۀ او است و اینکه بهشت حق است و دوزخ حق است و اقرار
بهمۀ کتاب خدا نمی اورید همه گفتند بلی حضرت فرمود گواهی میدهم که شما راست گفتید و مرا تصدیق کردید بدانید که من پیش از شما
بر حوض وارد میشوم و شما بعد از من خواهید امد و بمن خواهید رسید در بر حوض من وارد خواهید شد و چون وارد شوید با من
ملاقات نمایید از شما سؤال خواهم کرد از ثقلین خود یعنی از دو چیز نفیس و سنگین که بعد از من چگونه جانشینی من کردید در حق ایشان
راوی گوید ما ندانستیم ثقلین که رسول خدا میفرماید چیست و ما در جواب انحضرت چه گوییم تا انکه مردی از مهاجرین از جای خود برخاست
و عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین کدامند حضرت فرمود بزرگترین انها کتاب خدا است و ان ریسمانیست که
گویا یکطرف ان بدست خدا است و طرف دیگر بدست شما پس چنگ در زنید بان تا پای شما نلغزد و از راه بدر نروید و گمراه نگردید و کوچکتر
انها عترت منند و لکن تا اینکه رو بقبلۀ من که کعبه است کنند و اجابت دعوت من که اسلام است نمایند پس ایشانرا مکشید و ایشانرا
فریب مدهید که من از خدایی که صاحب لطف و احسان و اگاه بحال همه بندگانست سؤال کرده ام و بمن عطا فرمود که این دو بر سر حوض کوثر
با هم بنزد من ایند مانند این دو انگشت و اشاره بانگشت شهادت و میان فرمود پس فرمود یاری کنندۀ این دو یاری کنندۀ من است
و خوار کنندۀ این دو خوار کنندۀ من است و دوست این دو دوست من است و دشمن این دو دشمن من است بدانید و اگاه باشید که هیچ امتی
از امتهای پیش از شما هلاک نشد مگر انکه پیروی هوا و هوس نفسانی خود و امداد نمودن یکدیگر در ضرر رسانیدن به پیغمبر خود
و میکشتند هر کرا که در میان ایشان بعدل و داد رفتار میکرد بعد از ان انحضرت دست علیرا گرفته بلند کرد و فرمود من کنت ولیه فهذا
ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه تا سه نوبت یعنی هر کرا که من مولا و صاحب اختیار اویم این مرد مولا و صاحب اختیار او است
فقیر گوید پر ظاهر است که نزول پیغمبر صلعم در ان زمان که از غایت گرمی هوا مردم رداها و عباهای خود را در زیر پا مینهادند که از گرمی
بر هم میگذاشتند و در ان مکانی که مسافر در انجا فرود نمی امد در زیر درختان پر از خار مغیلان منبر ساختند و خطبه با این طول بجا
البته نخواهد بود مگر بجهت امری عظیم نه از برای مجرد اظهار محبت و یا نصرت و نظایر ان چنانچه بعضی از عامه لفظ مولا را بان حمل
نموده اند و انکار این مکابره است **بیست و هشتم** ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از شهر بن حوشب از ابو هریره
اورده است که گفت هر که روز هیجدهم ماه ذی الحجة را روزه دارد نوشته شود در نامۀ عمل او ثواب روزۀ شصت ماه و ان روز روز
غدیر خم است که در ان روز رسول خدا دست علیرا گرفته و فرمود الست اولی بالمؤمنین یعنی مرا اولی بتصرف نیستم در امور مؤمنان
عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کسیکه من مولای اویم علی مولای او است پس عمر بن خطاب گفت بخ بخ

للّه یابن ابیطالب یعنی مبارک باد ترا ای پسر ابوطالب امروز مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی پس حق تعالی نازل کرد این آیه را الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امروز تمام کردم از برای شما دین شما را **وفقیر گوید** این کلمه بخ بخ را عرب در حالت شوق و میل و هنگام تعجب استعمال میکنند بجای به به و بعضی از اهل عجم وه وه میگویند **بیست و نهم** ایضا فقیه ابو الحسن بن مغازلی شافعی از زید بن ارقم آورده است که علی علیه السلام مردم را در مسجد سوگند میداد و میگفت بخدا سوگند میدهم هر مردی را که از رسول خدا شنیده باشد که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و من از آن کسانی بودم که شنیده بودم و آنرا کتمان کردم و خدا مرا کور کرد **سی ام** ایضا ابو الحسن مغازلی شافعی باسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری آورده است که رسول خدا صلعم بغدیر خم فرود آمد و مردم از رسول خدا صلعم دور شدند رسول خدا علی را امر فرمود که مردم را جمع کند چون همه جمع شدند حضرت از جای خود برخواست و بدست علی علیه السلام تکیه کرده و حمد و ثنای الهی را بجا آورد بعد از آن فرمود ایها الناس مرا از دوری شما خوش نیامد و چنان بخاطرم میرسید که هر گاه بدرختی تکیه کنم شما را از آن درخت خوش نیاید ولکن خدای تعالی نازل کرده است علی را از من بمنزله من از او پس خدا از او راضی شده است چنانچه من از او راضیم زیرا که علی هیچ چیز را بر قرب و محبت من ترجیح نمیدهد پس دستهای مبارک بلند کرد و گفت هر کرا من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوست خداوندا دوست دار هر کرا که علی را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که با علی دشمنی کند راوی گوید مردم بسوی آنحضرت می آمدند و گریه و زاری میکردند و عرض میکردند یا رسول الله ما از خدمت شما دور شدیم مگر از برای اینکه بر شما گران نباشیم و ما پناه میبریم بخدای تعالی از خشم رسول او پس رسول خدا از ایشان عفو فرمود و راضی شد **سی و یکم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از عمر بن سعد آورده است که میگفت خودم دیدم علی را بر بالای منبر که اصحاب رسول خدا را سوگند میداد که هر کس در باره او در روز غدیر خم از آنحضرت چیزی شنیده باشد بگوید و شهادت دهد پس دوازده نفر برخواستند از آنجمله ابو سعید خدری و ابو هریره و انس بن مالک بودند همه شهادت دادند باینکه ما از رسول خدا صلعم شنیدیم که میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که ابو الحسن بن مغازلی شافعی است گفته که ابو القاسم بن فضل بن محمد گفته است این حدیث که از رسول خدا صلعم روایت شده صحیح است و این حدیث غدیر را قریب بصد نفر از رسول خدا صلعم روایت کرده اند که من جمله آن صد نفر عشره اند و این حدیث ثابت است و در آن هیچ عیبی و خللی نمیدانم و علی بن ابیطالب در این فضیلت منفرد است و احدی در آن با آنحضرت شریک نیست **سی و دوم** ایضا ابن مغازلی از احمد بن حنبل باسناد خود از زید بن ارقم آورده است که چون رسول خدا از مکه مراجعت کرد در حجة الوداع و بغدیر خم فرود آمد تا آخر حدیث مذکور که حدیث بیست و هفتم بود **سی و سیم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو سعید خدری آورده است این حدیث را **سی و چهارم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از حبه عرنی [?] و عمرو ذی مر آورده است که گفتند ما همه از علی بن ابیطالب ع شنیدیم که مردم را در رحبه قسم میداد که هر کس در روز غدیر حاضر بود برخیزد پس دوازده نفر از اهل بدر از جای برخواستند و از آنجمله زید بن ارقم بود و همه گفتند ما شهادت میدهیم که از رسول خدا صلعم شنیدیم که در روز غدیر خم میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **سی و پنجم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو بریده اسلمی آورده است و ذکر میکند در آن خروج بریده را با علی ع بسوی یمن و شکایت کردن او را از علی ع و فرمودن رسول خدا صلعم در جواب بریده من کنت مولاه فعلی مولاه و من کنت ولیه فعلی ولیه و تمام خبر سابقا در همین باب گذشت **سی و ششم** ایضا ابن مغازلی شافعی از احمد بن حنبل باسناد او از حضرت امیر المؤمنین آورده است که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **سی و هفتم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از رباح بن حرث آورده است که گفت در رحبه در خدمت علی ع بودیم که جمعی سوار آمدند و گفتند السلام علیک یا مولانا حضرت فرمود چگونه من مولای شمایم و حال آنکه شما از اهل بادیه اید گفتند ما از رسول خدا صلعم شنیدیم در روز غدیر خم که میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه بعد از آن رفتند من سؤال کردم که ایشان که بودند گفتند ایشان جمعی از انصار بودند و ابو ایوب انصاری هم در ایشان بود **سی و هشتم** ایضا ابن مغازلی شافعی از احمد بن حنبل باسناد خود از عمر بن خطاب آورده است که رسول خدا در باره علی ع فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **سی و نهم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود آورده است که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **چهلم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از زید بن ارقم آورده است که علی ع مردم را در مسجد سوگند میداد و میفرمود قسم میدهم هر مردی را که از رسول خدا شنیده باشد که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال

من والاه و عاد من عاداه و من از جمله کسانی بودم که شنیده بودند و کتمان کردند و خدا چشم مرا کور کرد **چهل و یکم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از عطیه عوفی آورده است که ابن ابی اوفی را در دهلیز دیدم بعد از آنکه کور شده بود و گفتم از تو حدیثی سؤال خواهم کرد گفت ای اهل کوفه من از شما میترسم زیرا که در میان شما منافقین بسیار است گفتم خدای تعالی ترا و امور ترا نیکو گرداند من از آنها نیستم و از من بر تو باکی نیست گفت چه خواهی پرسید گفتم حدیث علی را در روز غدیر خم گفت رسول خدا در روز غدیر خم هنگام مراجعت سفر مکه از خیمه خود بیرون آمد و بازوی علی ع در دست او بود و فرمود ایها الناس آیا نمیدانید که من اولی و صاحب اختیارم بمؤمنین از خودشان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود هر کرا که من صاحب اختیار اویم علی صاحب اختیار اوست **چهل و دوم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از بریده آورده است که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فهذا مولاه **چهل و سیم** ایضا ابن مغازلی از احمد بن حنبل او از ابن بریده از پدرش روایت کرده است که گفت همراه علی ع بغزوه یمن رفتم و در آن سفر از وی جفائی دیدم تا نزد رسول خدا آمدم و علی را بردم و در باره او سخن شکایت میکردم دیدم رنگ مبارک آنحضرت متغیر شده فرمود ای بریده من اولی بمؤمنین نیستم از خود ایشان عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **چهل و چهارم** صدر الائمه اخطب خوارزم موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است در کتاب فضائل امیر المؤمنین باسناد خود از ابو هریره و از ابو سعید خدری آورده است که روزی که رسول خدا صلعم مردم را بغدیر خم خواند امر فرمود تا زیر درخت را از خار و خاشاک پاک نمودند و آن روز روز پنجشنبه بود که مردم را بولایت علی ع میخواند و بازوی علی را گرفته و بلند کرد بحدی که سفیدی زیر بغل آنحضرت نمایان شد بعد از آن حضرت رسول خدا و علی ع از یکدیگر جدا نشده بودند تا آنکه این آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر رسول خدا نازل شد رسول خدا صلعم بعد از نزول آیه گفت الله اکبر کمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی ع بعد از آن فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله حسان بن ثابت عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت هست که ابیاتی چند عرض کنم فرمود بگو ببرکت خدای تعالی حسان گفت ایگروه مشایخ قریش بشنوید شهادت رسول خدا را پس گفت **شعر** ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ٭ بخم و اسمع بالرسول منادیا ٭ یقول فمن مولیکم و ولیکم ٭ فقالوا و لم یبدوا هناک التعادیا ٭ الهک مولانا و انت ولینا ٭ و لا تجدن فی الخلق للامر عاصیا ٭ فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا ٭ یعنی رسول خدا صلعم در روز غدیر خم ایشان را ندا کرد و چه شنیدنی است هر گاه رسول خدا صلعم منادی باشد و گفت من مولا و ولی شمایم همگی بدون انکار گفتند خدای تو مولای ماست و تو ولی مائی و در میان مردم منکر و جاحد نیست پس فرمود برخیز ای علی که من ترا پسندیدم که بعد از من امام و هادی مردم باشی **چهل و پنجم** ایضا موفق بن احمد باسناد خود از زید بن ارقم آورده است که چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت کرد و بغدیر خم فرود آمد امر فرمود تا زیر درختان را پاک کنند پس فرمود گویا خدای تعالی مرا بسوی خود خوانده و من بیک خطر اجابت کرده ام و از میان شما خواهم رفت و من در میان شما دو چیز سنگین خواهم گذاشت یکی از آنها بزرگتر از دیگری است و آن دو چیز کتاب خدا است و عترت من که اهل بیت منند پس ببینید و تفکر کنید که چگونه پس از من جانشینی من خواهید کرد در خصوص آنها و آنها از یکدیگر جدا نمیشوند تا وقتی که وارد شوند بر حوض کوثر پس دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس پرسیدم از زید آیا تو از رسول خدا صلعم شنیدی گفت در زیر درختان احدی نبود مگر آنکه بچشم خود دید و بگوش خود شنید **چهل و ششم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از براء بن عازب آورده است که ما با رسول خدا از حج باز گشتیم و در مابین مکه و مدینه نزول فرمود پس امر فرمود با آنکه نماز را جماعت دادند پس دست علی را گرفته و فرمود آیا نیستم من اولی بمؤمنین از خود ایشان عرض کردند بلی فرمود آیا نیستم من اولی بهر مؤمنی از خودش عرض کردند بلی فرمود آیا نیستم من اولی بهر مؤمنی از خودش عرض کردند بلی فرمود این مرد ولی کسی است که من ولی اویم خداوندا دوست دار هر کرا او را دوست دارد و دشمن باش هر کرا که با او دشمنی کند بعد از آن عمر بن خطاب او را ملاقات کرده گفت گوارا باد ترا که امروز مولا و صاحب اختیار هر مؤمن و مؤمنه شدی **چهل و هفتم** ایضا موفق بن احمد باسناد خود از ابو هریره روایت کرده است که گفت هر که روز هیجدهم ماه ذی الحجه را روزه دارد حق تعالی بنویسد در نامه اعمال او ثواب شصت سال روزه و آن روز روز غدیر خم است که رسول خدا در آن روز دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و عمر بن خطاب گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن **چهل و هشتم** ایضا موفق بن احمد در حدیثی که معاویه مراسله بعمرو بن العاص نوشته بود که او را در محاربه با علی مدد کند و عمرو

العاص اباکرده وجواب مراسلهٔ معویه را نگاشته و برخی از فضایل امیرالمؤمنین ع در آن مرقوم داشته و بعضی از آنچه رسول خدا در خصوص
علی ع فرموده مانند علی منی وانا منه ومانند وهو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وغیر اینها واز انجمله نوشته که در روز غدیر
خم فرموده الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله **حدیث و نهم** ایضا موفق
بن احمد باسناد خود از اصبغ بن نباته آورده است که گفت بنزد معاویه رفتیم دیدیم بر بالای بساطی از نور نشسته و بر دو بالش تکیه داده
و عمرو عاص و حوشب و ذو الکلاع بجانب راستش وعتبه برادرش و ابن عامر و ابن کریز و ولید بن عتبه و عبد الرحمن بن خالد و شرحبیل بن سمط
بجانب چپ و ابوهریره وابو الدرداء و نعمان بن البشیر و ابو امامه باهلی در پیش روی وی ایستاده بودند و چون کاغذ را بر خواند گفت علی
قتلهٔ عثمان را بدست ما نمیدهد گفتم محاربهٔ تو نه از برای قتلهٔ عثمان است بلکه تو خود هوای ملک پادشاهی در سر داری و الا حر از تو
جنوه باو یاری میکردی و لکن اینرا بهانه ورد نشت خود کرده که با این سبب پادشاهی بنی معویه را اشنیدن در غضب شد من خواستم که
او را زیاده از این بخشم آدم با ابو هریره گفتم ای مصاحب رسول خدا ترا قسم میدهم بالحق الذی که جز او معبودی نیست و او دانا باشکار و نهان
و بحق حبیب او محمد مصطفی مرا خبر ده که در روز غدیر خم حضور داشتی گفت بلی حضور داشتم گفتم از رسول خدا صلعم در حق علی ع چه شنیدی
گفت او شنیدم که در حق علی فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
چون اینرا گفت باو گفتم پس تو دوست داشته دشمن علی را و دشمن داشته دوست علی را چون اینرا گفتم ابو هریره آهی از سینه برکشیده گفت
انا لله وانا الیه راجعون **پنجاهم** از جزو چهارم از کتاب حلیة الاولیاء تالیف ابو نعیم از حدیث طلحة بن مصرف باسناد او از عمیر بن
سعد آورده است که گفت دیدم علی را بر بالای منبر که اصحاب رسول خدا را قسم میداد ابو سعید خدری وابو هریره و انس بن مالک
در میان ایشان بودند و ایشان بر دور منبر جمع شده بودند و علی ع بر بالای منبر بود و بر دور منبر دوازده نفر بودند که علی ع فرمود شما را
بخدا قسم میدهم آیا شنیدید که رسول خدا صلعم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه گفتند بلی شنیدیم و انس بن مالک نشست حضرت
باو فرمود چرا تو بر نمیخیزی گفت یا امیرالمؤمنین من پیر شده ام و فراموش کرده ام حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد خداوندا اگر این مرد دروغ
میگوید او را ببلائی مبتلا گردان راوی گوید انس برنخاست تا آنوقتی که ما بچشم دیدیم که در میان دو چشم او نقطهٔ سفیدی نمایان شد که هر چه
میکرد عمامه او را از نظر مردم نمیپوشید ابو نعیم گوید ابن عایشه اینرا از اسمعیل مثل اینرا روایت کرده است و گفته است اجلح و هانی بن ایوب
از طلحة بن مصرف نیز اینرا نقل کرده اند و گفته است و انکه بنا خوشی برص مبتلا شد و انس بن مالک بود **پنجاه و یکم** از کتاب ذخایر العقبی
احمد بن یحیی از جابر بن بلاذری در جزو اول از فضایل امیرالمؤمنین ع آورده است که علی ع بر بالای منبر فرمود قسم میدهم بخدا هر مردی را
که از رسول خدا صلعم شنیده باشد در روز غدیر خم که فرموده است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اینکه برخیزد و شهادت دهد انس بن
مالک و براء بن عازب و جریر بن عبد الله بجلی هر سه در زیر منبر بودند جواب نگفتند حضرت این سخن را اعاده فرمود احدی از ایشان جواب نگفت
پس حضرت گفت خداوندا هر کس کتمان میکند این شهادت را و او عالم است تو او را از دنیا بیرون مبر تا آنکه علامتی در او قرار دهی که مردم باو علامت
او را بشناسند پس از چندی انس بن مالک بنا خوشی برص مبتلا شد و براء بن عازب کور شد و جریر اعرابی شد بعد از هجرت پس بسراة آمد
و در خانهٔ مادرش مرد **فقیر گوید** اعرابی شدن بعد از هجرت بمعنی الحاق ببلاد کفر و اقامت در آنهاست بعد از هجرت از آنها ببلاد اسلام و بعضی
گویند بمعنی ارتداد است و از کلام بعضی از علمای ما نقل کرده اند که مراد از تعرب بعد از هجرت در زمان ما اینست که آدمی مشغول تحصیل علم
شود بعد از آن ترک آن کند و خود را از علم اجنبی کند و در روایت آمده است المتعرب من الهجرة التارك لهذا الامر بعد معرفته و فی الخبر ایضا
من الکفر التعرب بعد الهجرة **پنجاه و دوم** سمعانی در کتاب فضایل الصحابه از حسن بن کثیر آورده است که مردی بنزد زید بن ارقم آمد
و حال علی را از او سؤال کرد زید گفت چون از جنگ خیبر با رسول خدا مراجعت کردیم بغدیر خم فرود آمدیم رسول خدا حمد و ثنای الهی را
بجای آورده بعد از آن فرمودند ایها الناس آیا نیستم من اولی بمؤمنین از خود شان عرض کردند بلی یا رسول الله پس دست علی را گرفته بلند
کرد تا همهٔ مردم دست علی را مشاهده کردند و فرمود من کنت مولاه فهذا مولاه **پنجاه و سیم** ایضا سمعانی باسناد خود از براء بن عازب
آورده که در خدمت رسول خدا از حجة الوداع مراجعت کردیم و چون بغدیر خم فرود آمدیم بانگ نماز جماعت در دادند امر فرمود تا زیر
درختانی که در آنجا بود از خار و خاشاک پاکیزه کردند پس رسول خدا دست علی را گرفته و فرمود آیا نیستم من اولی بمؤمنین از خود شان
عرض کردند بلی فرمود این مولای و سرور هر کسی است که من مولا و سرور او یم خداوندا دوست دار هر کرا که علی را دوست دارد و دشمن دار هر کرا که با او دشمن

دار هر کرا که با او دشمن است راوی گوید عمر بن خطاب باو ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه
شدی **پنجاه و چهارم** ایضا سمعانی باسناد خود از ابو هریره و از عمر بن خطاب آورده است که رسول خدا فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه **پنجاه و پنجم** ایضا سمعانی باسناد خود از براء بن عازب آورده است که رسول خدا صلعم بغدیر خم فرود آمده و امر کرد تا ما بین
درختانی که در آنجا بود پاکیزه کردند و مردم را ندا در دادند چون همه جمع شدند حمد و ثنای الهی بجای آورده بعد از آن فرمود آیا نیستم من اولی
بامور مؤمنین از خود ایشان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود من اولی نیستم بمؤمنین از زنان ایشان عرض کردند بلی یا رسول الله
پس علی را پیش خود خواند و بازوی او را گرفته و فرمود این مرد ولی شما است بعد از من خداوندا بخواه کسیرا که علی را بخواهد و دشمن
دار کسیرا که علی را دشمن دارد پس عمر بر خواست و بنزد علی ع آمد و گفت مبارکباد ترا ای پسر ابو طالب اصبحت یا گفت امسیت مولی کل
مؤمن **پنجاه و ششم** ایضا سمعانی باسناد خود از سالم بن ابی جعد آورده است که بعمر گفتند تو با علی نوعی رفتار میکنی که با هیچ یک
از صحابهٔ رسول خدا نمیکنی عمر گفت بجهة آنکه مولای من است **پنجاه و هفتم** از کتاب فضایل تالیف ابو المظفر سمعانی ایضا باسناد
خود آورده است که وقتی ابو هریره آمده و داخل مسجد شد ما بدور او جمع شدیم مردی از میانه ما برخواست و گفت ترا بخدا قسم میدهم
و از تو سؤال میکنم که از رسول خدا شنیدی که در حق علی ع فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه گفت
بلی گفت الحال ترا می بینم که دوستی میکنی با دشمنان او و دشمنی میکنی با دوستان او **پنجاه و هشتم** موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس
آورده است که رسول خدا در حق علی ع فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **پنجاه و نهم** ایضا موفق بن احمد باسناد خود از عمران بن حصین
آورده است که رسول خدا فرمود علی از منست و من از علیم و او سرور و صاحب اختیار هر مؤمن و مؤمنه است **شصتم** ایضا موفق بن
احمد باسناد خود از ابو اسحق آورده است که سعید بن وهب و عبد خیر هر دو گفتند ما در رحبه کوفه شنیدیم که علی ع میگفت قسم میدهم
بخدا هر کسیرا که از رسول خدا شنیده باشد که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه پس جمعی از جای خود برخاستند و شهادت دادند که ما این
کلام را شنیدیم از رسول خدا **شصت و یکم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسندهای خود از عبد الله بن محمد بن عقیل آورده است
که من با جابر بن عبد الله بودم در خانهٔ او و علی بن الحسین و محمد بن حنفیه و ابو جعفر محمد بن علی در آنجا بودند که ناگاه مردی از اهل عراق داخل
شد و گفت ترا بخدا سوگند میدهم مرا خبر ده از آنچه دیدی و از رسول خدا شنیدی در بارهٔ علی جابر گفت ما در جحفه بودیم بغدیر خم و مردم ما
بسیاری از جهینه و مزینه و غفار بودند پس رسول خدا صلعم از خیمه بیرون آمد و سه نوبت بدست مبارک خود اشاره فرمود پس دست علی را
گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **شصت و دوم** ایضا ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از براء بن عازب آورده است که گفت در سفر
حجة الوداع با رسول خدا آمدیم چون بمحل غدیر خم فرود آمدیم و در میان ما بانگ نماز جماعت در دادند و زیر دو درختی که در آنجا بود از خار
و خاشاک پاک کردند پس رسول خدا دست علی را گرفته و فرمود آیا من اولی نیستم بمؤمنین از خود ایشان عرض کردند بلی فرمود آیا نیستم من اولی
بهر مؤمنی از خودش عرض کردند بلی فرمود آیا زنان من مادران ایشان نیستند عرض کردند بلی فرمود پس این مرد مولا و صاحب اختیار کسی
که من مولا و صاحب اختیار اویم خداوندا بخواه هر کرا که او را بخواهد و دشمن دار هر کرا که او را دشمن دارد بعد از آن عمر بن خطاب با علی ع
ملاقات کرده باو گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب که مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی حموینی گوید این حدیث را امام حافظ شیخ
السنه ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی تخریج نموده و در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی ع نقل کرده است و من از خط مبارک آن بزرگوار
نقل کرده ام **شصت و سیم** ایضا حموینی باسناد خود از عدی بن ثابت از براء بن عازب آورده است که چون ما در خدمت رسول
خدا صلعم از حجة الوداع مراجعت کردیم و ما بین مکه و مدینه فرود آمدیم امر فرمود تا بانگ نماز جماعت در دادند پس دست علی را گرفته و فرمود
آیا من اولی نیستم بهر مؤمنی از خودش عرض کردند بلی فرمود پس این مرد ولی هر کسی است که من ولی او یم خداوندا بخواه هر کرا که او را بخواهد
و دشمن دار هر کرا که او را دشمن دارد بعد از آن عمر بن خطاب با علی ملاقات کرده باو گفت گوارا باد ترا ای علی بن ابیطالب که مولای هر مؤمن و مؤمنه
شدی **شصت و چهارم** ایضا حموینی از زید بن عمر بن مورق آورده است که وقتی در شام بودم و عمر بن عبد العزیز بمردم بذل
مواهب میکرد من نیز باو رفتم گفت تو از کدام قبیله گفتم از قریش گفت از کدام طایفهٔ قریش گفتم از بنی هاشم گفت از کدام بنی هاشم
من ساکت ماندم پس دست به سینه خود گذاشت و گفت بخدا سوگند که من از دوستان و موالیان علی بن ابیطالبم بعد از آن گفت جمعی مرا
خبر دادند که از رسول خدا شنیده بودند که فرموده بود من کنت مولاه فعلی مولاه پس مزاحم گفت با امثال و اقران این مرد چه مقدار داد

وقف عام

میشود گفت صد درهم یا دویست درهم گفت ای مرد پانصد دینار و دو سرخ بده زیرا که از دوستان علی بن ابیطالب است پس گفت ای عم
مذهب چون شنیده ترا نیست کرده و ترا ذلیل نموده و میخواهد برسند از اهانت غادی دست مخالفین انجم بر سر دوستان تو هم
شصت و پنجم ایضا حموینی بسند خود از عمر ذی مره آورده است که علی بن ابیطالب گفت رسول خدا صلعم در روز غدیر خم فرمود
خداوندا علی را یاری کن و بسبب علی مردم را یاری نما و او را رحم کن و بسبب او مردم را ببخشا و او را نصرت ده و بسبب او غیر همه را یاری نما خداوندا
بخواه هر کرا که علی را بخواهد و دشمن باش با هر کسی که علی را دشمن دارد شصت و ششم ایضا حموینی باسناد خود از عبد الله بن عباس
مثل حدیث سابق آورده شصت و هفتم ایضا حموینی باسناد خود از سعید و عمر ذی مره آورده است که علی بن ابیطالب فرمود
سوال میکنم بحق خدا و سوال میکنم از اصحاب رسول خدا مگر کسی را که شنیده باشد خطبه رسول خدا را در روز غدیر خم پس دوازده
نفر از جای برخواستند شش نفر از جانب سعید و شش نفر دیگر از جانب عمر و گواهی دادند که ما از زبان رسول خدا شنیدیم که میفرمود
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من ابغضه شصت و هشتم ایضا حموینی از
سماک بن عبید بن الولید العبسی آورده است که گفت نزد عبد الرحمن بن ابی لیلی رفتم پس گفت علی را دیدم در رحبه که منبر میفرمود سوال
میکنم بحق خدا تعالی هر مردی را که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده باشد از جای خود برخیزد و برنخیزد از جای خود مگر آنکه بچشم خود دیده
باشد که دوازده نفر از جای خود برخواستند گفتند ما بچشم خود دیدیم و بگوش خود شنیدیم وقتی که رسول خدا دست علی را گرفته
بود و میفرمود اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله شصت و نهم ایضا حموینی باسناد
خود از مهاجر بن مسمار از عایشه دختر سعد از پدرش سعد آورده است که ما در خدمت رسول خدا بودیم هنگامی که بمکه میرفت چون
بغدیر خم رسید همراهان را نگاه داشت و آنکه بیشتر رفته بود بازگشت و آنکه بعقب مانده بود رسید چون مردم همه جمع آمدند فرمود ایها
الناس بتبلیغ رسالت خدا بسوی شما کردم همه عرض کردند بلی گفت خداوندا شاهد باش تا سه نوبت پس فرمود ایها الناس ولی و صاحب
اختیار شما کیست عرض کردند خدا و رسول او دانا ترند پس دست علی را گرفت و او را بلند کرد و فرمود هر کسی که خدا و رسول ولی او است این
ولی او است خداوندا بخواه هر کرا که او را بخواهد و دشمن دار هر کرا که او را دشمن دارد هفتادم ایضا حموینی باسناد خود از براء بن
عازب آورده است که ما با رسول خدا در سفری بودیم چون بغدیر خم فرود آمدیم ندای نماز در دادند و زیر دو درختی که در آنجا بود از خار
و خاشاک پاک نمودند و رسول خدا صلعم نماز ظهر را گذارد و دست علی را گرفته و فرمود آیا نمیدانید که من اولی هستم بمؤمنین از خود ایشان
عرض کردند بلی آیا نمی گوئید پس دست علی را گرفت و گفت خداوندا هر کرا که من مولا و صاحب اختیار او هستم پس علی صاحب اختیار او است
خداوندا بخواه هر کرا که علی را بخواهد و دشمن دار هر کرا که علی را دشمن دارد و راوی گوید بعد از آن عمر با او ملاقات کرده با او گفت تو را
گوارا باد ای پسر ابوطالب که آقا و سرور هر مؤمن و مؤمنه شدی و مثل این حدیث را ابو عبد الرحمن بن احمد بسند خود از براء بن عازب از رسول
خدا روایت کرده است هفتاد و یکم ایضا حموینی باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که روزی که رسول خدا
مردم را بغدیر خم خواند امر فرمود تا خارهای زیر درختی که در آنجا بود برداشتند و آنجا را پاکیزه کردند و آن روز روز پنجشنبه بود بعد از آن
مردم را بجانب علی ع خواند و بازوی آنحضرت را گرفته و او را چندان بلند کرد که مردم سفیدی زیر بغل او را دیدند از هم جدا نشدند تا آنکه
این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس رسول خدا گفت الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت
و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی ع بعد از آن گفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
حسان بن ثابت عرض کرد یا رسول الله آیا مرا رخصت میدهی که بیتی چند انشا کنم فرمود بگو ببرکت خدای تعالی پس حسان بن ثابت گفت
ای مشایخ قریش بشنوید شهادت رسول خدا را بعد از آن گفت ینادیهم یوم الغدیر نبیهم تا آخر ابیات که در حدیث چهل و چهارم مذکور
شد هفتاد و دویم ایضا حموینی بسند دیگر خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلعم در روز غدیر خم مردم را
بولایت علی ع خواند و امر فرمود که زیر درختی که در آنجا بود از خار پاک کردند و آن روز روز پنجشنبه بود پس علی را بسوی خود خواند و بازوی
او را گرفته و چندان بلند کرد که مردم سفیدی زیر بغل او را نگاه میکردند و از یکدیگر جدا نشدند تا آنکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نازل شد پس رسول خدا گفت الله اکبر بر اکمال دین خدا و بر تمام نعمت او و رضای پروردگار برسالت
من و ولایت علی ع بعد از من و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس حسان

وقف عام

ثابت عرض کرد مرا رخصت میدهی که ابیاتی چند در حق علی ع عرض کنم و شما بشنوید فرمود بگو ببرکت خدای تعالی پس حسان بن ثابت گفت
ای مشایخ قریش بشنوید گفته مرا که شهادتی است از رسول خدا در ولایت ثابته علی پس گفت ینادیهم یوم الغدیر نبیهم تا آخر ابیات
منقله و این چند بیت و این حدیث مشهور و معروف و در کتب عامه و خاصه مذکور است و حموینی در عقب این حدیث و این ابیات گفته
این حدیث از روایات و اسانید جید او از ابو سعید سعد بن مالک خدری انصاری روایت شده است هفتاد و سیم
ایضا حموینی باسناد خود از ابو راشد از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق تعالی جل در روز بدر
و حنین برای من مدد فرستاد ملائکه را که معمم بودند باین عمامه و عمامه حایل است میان اهل ایمان و اهل شرک و ایشان در روز غدیر خم فرمود در وی
که علی را معمم فرمود بعمامه که طرف آن بر دوش مبارک علی افتاده بود هفتاد و چهارم ایضا حموینی باسناد خود از حضرت علی بن الحسین
روایت کرده است که جدم رسول خدا در روز غدیر خم علی بن ابیطالب را معمم فرمود بعمامه سحاب جانب او را از پیش و پس آویزان کرد پس
بعلی ع فرمود پیش بیا علی ع پیش آمد پس فرمود باز گرد پس علی باز گردید پس فرمود ملائکه چنین بنزد من آمدند هفتاد و پنجم
ایضا حموینی باسناد خود از ابو راشد حرانی از حضرت امیر المؤمنین ع آورده است که رسول خدا در روز غدیر خم مرا معمم کرد بعمامه و طرف
عمامه را بر دوش من آویزان کرد و فرمود حق تعالی جل شانه در روز بدر و حنین مرا مدد فرستاد بملائکه که باین عمامه معمم بودند هفتاد
و ششم ایضا حموینی باسناد خود از ابو هریره آورده است که گفت هر که روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بدارد نوشته شود در نامه
عمل او ثواب روزه شصت سال و آن روز روز غدیر خم است و روزیست که رسول خدا صلعم دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس از آن عمر بن الخطاب گفت بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت
مولای و مولی کل مسلم هفتاد و هفتم ایضا حموینی باسناد خود از اصبغ بن نباته آورده است که از سلمان فارسی رضی الله
عنه از علی و فاطمه و آل ایشان پرسیدم در جواب گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی ع او صاحب اختیار شما است او را دوست دارید
و بزرگ شماست او را پیروی کنید و کشاینده شما است بسوی بهشت او را یاری کنید و هرگاه شما را بخواند او را اجابت کنید و چون شما
را امر کند او را اطاعت کنید و او را دوست دارید بدوستی من و بکرامت من اکرام نمائید و من نگفتم در باره علی ع سخنی از برای شما مگر آنچه
پروردگار من جل شانه مرا بآن امر فرمود هفتاد و هشتم علی بن احمد مالکی در فصول المهمه بسند خود از ترمذی از زید بن
ارقم آورده است که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه مالکی گوید این لفظی است مجرد و ترمذی او را روایت کرده است و غیر ترمذی برای
نکرفعه و غیر ترمذی مانند زهری و غیره وقت و مکان آن را مشخص کرده اند و گفته اند در وقتی که رسول خدا حجه الوداع را بعمل آورد و بسوی
مدینه مراجعت میکرد چون بغدیر خم رسید از جای خود برخواست و این غدیر خم مابین مکه و مدینه است و آن روز روز هیجدهم شهر ذی الحجه بود در وقت
گرمای ظهر پس فرمود ایها الناس در روز قیامت از من سوال خواهند کرد از تبلیغ رسالت و از شما سوال خواهند کرد از ایمان شما
آیا من بسوی شما تبلیغ رسالت کردم همه گفتند ما شهادت میدهیم که تبلیغ رسالت خود کردی و مردم را بسوی خدا خواندی رسول
خدا فرمود من خود نیز گواهی میدهم که تبلیغ کردم و مردم را بسوی خدا خواندم بعد از آن فرمود ایها الناس شما گواهی میدهید که نیست خدائی
مگر معبود بحق و اینکه من رسول خدایم گفتند ما شهادت میدهیم که نیست معبودی مگر معبود بحق و اینکه تو رسول خدائی پس رسول خدا
فرمود من نیز شهادت میدهم بآنچه شما شهادت دادید ایها الناس من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر بآن چنگ در زنید هرگز بعد از من
گمراه نشوید و آن کتاب خدا و اهل بیت من است و خدای لطیف و خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا وقتی که بر حوض
وارد شوند و حوض من بعد و مسافت ما بین صنعای یمن و بصری است و در آن حوض بعدد ستارگان آسمان قدحها از نقره است و حق تعالی از شما سوال
خواهد کرد که بعد از من با این دو چیز چه کردید و چگونه حقوق آنها را بجا آوردید بعد از آن فرمود ایها الناس کیست اولی از مردم بمؤمنین
مسلمین عرض کردند خدا و رسول او داناترند بامور ایشان تا سه نوبت در نوبت چهارم دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله تا سه نوبت پس فرمود بدانید هر کس حاضر است باید بغایب خبر دهد
هفتاد و نهم علی بن احمد مالکی گوید و از اعیان علمای عامه است گفته است حافظ ابو الفتوح بن خلف العجلی در کتاب موجز در فضائل خلفا
اربعه رضی الله عنهم بسند خود از حذیفه بن اسید الغفاری و عامر بن لیلی بن ضمره آورده است که گفتند چون رسول خدا از حجه الوداع
بعد از آن دیگر حج نکرد مراجعت نمود و بجحفه رسید و در آنجا در زمینی ... یا در سیل گاهی که در آنجا بود درختانی بود که بیکدیگر نزدیک بودند

امر فرمود تا کسی در آنجا فرود نیاید چون مردم همه یك بجائی فرود آمدند امر فرمود تا زیر آن درختان را از خار و خاشاك رفتند پس بانك
نماز در دادند و رسول خدا نماز ظهر را در زیر آن درختان بجماعت گذارد و آن روز روز غدیر خم بود و بعد از فراغ از نماز فرمود ایها
الناس خدای صاحب لطف خبیر دانا و آگاه بر آشکار و نهان مرا خبر داده که هیچ پیغمبری را از عمر و زندگانی در دنیا نصیب نداده است مگر نصف
عمر و زندگانی پیغمبری که پیش از او آمده باشد و مرا گمان نیست که داعی اجل مرا بسوی خدا بخواند و من او را اجابت کرده لبیك گویم و از میان
شما بروم و از من سؤال خواهند کرد تا من تبلیغ رسالت خود را کرده ام یا نه شما چه میگوئید عرض کردند ما میگوئیم شما تبلیغ کردید
و جهد فرمودید و نصیحت کردید خدا ترا جزای خیر دهاد فرمود آیا شما شهادت نمیدهید باینکه معبودی نیست مگر خدا و اینکه محمد بنده
و فرستاده اوست و اینکه بهشت حق است و دوزخ حق است و زنده شدن بعد از مردن حق است عرض کردند بلی ما گواهی میدهیم عرض کردم
خداوندا گواه باش بعد از آن فرمود ایها الناس آیا گوش نمیدهید بدانید که خدای تعالی مولای من است و من بشما اولی هستم از خود
شما از خود شما و بدانید و آگاه باشید که هر کرا من مولا و صاحب اختیار اویم علی مولا و صاحب اختیار اوست و دست علی را گرفته و چندان
بلند کرد که مردم همگی مشاهده کردند بعد از آن گفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه **هشتادم** ایضا مالکی آورده است که
حافظ ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی رحمه الله همین حدیث را بهمین لفظ بسند خود از براء بن عازب روایت کرده است بن همام حدیث
احمد بن حنبل است که در اول باب ذکر شد **هشتاد و یکم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه معتزله است در شرح نهج البلاغه بسند
خود از ریاح بن الحرث النخعی آورده است که گفت من در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی ع نشسته بودم که جمعی که روی خود را از مردم گرفته
بودند بنزد آنحضرت آمدند و عرض کردند السلام علیك یا مولانا آنحضرت فرمود آیا شما از اهل بادیه نیستید عرض کردند بلی فرمود من
چگونه مولای شما هستم عرض کردند بلی ما از اهل بادیه هستیم ولکن از رسول خدا در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله راوی گوید دیدم علی را که خندید بحدی که
دندانهای پیشین آنحضرت نمایان شد بعد از آن فرمود ببینید و بشنوید و گواه باشید بعد از آن جماعت بجانب بارهای خود رفتند
و من بعقب ایشان رفتم و یکی از ایشان را گفتم اینان کیانند گفت ما جماعتی هستیم از انصار و یکی از ایشان نشان دادند یکی از خود شان را که ابو
ایوب انصاری مصاحب رسول خدا است من پیش او رفتم و با او مصافحه کردم **هشتاد و دوم** ایضا ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه باسناد خود از شریك بن عبد الله آورده است که وقتی بعلی ع عرض کردند که مردم در باره تو سخن میگویند در اینکه میگوئی که
رسول خدا مرا بر دیگران مقدم داشته و تفضیل داده است فرمود سوگند میدهم بخدا هر کرا که زنده است از آنانی که ادراك صحبت
رسول خدا کرده باشند و در روز غدیر خم از آنحضرت شنیده باشند که در حق من چه فرموده است از جای برخواسته گواهی دهد
پس شش نفر از جانب چپ برخواستند و شهادت دادند که ما از رسول خدا شنیدیم که دست علی را گرفته و فرمود
من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه وابغض
من ابغضه **هشتاد و سیم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح آورده است که سفیان ثوری از عبد الرحمن بن قاسم از عمر بن
عبد الغفار آورده است که چون ابوهریره با معویه بکوفه آمد هر روزه هنگام عصر در کنده آمده و می نشست مردم کوفه نیز بر او جمع
شده و می نشستند روزی جوانی از اهل کوفه نیز آمده و گفت ای ابوهریره از رسول خدا شنیدی که در روز غدیر خم در حق علی ع
فرمود اللهم وال من والاه وعاد من عاداه گفت بلی شنیدم گفت پس اشهد بالله که تو الحال دوست میداری دشمن او را و دشمن میداری
دوست او را پس از آن برخواست و رفت **هشتاد و چهارم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح نهج البلاغه گفته است
که جماعتی از علما و مشایخ ما از اهل بغداد ذکر کرده اند که چند نفر از صحابه و تابعین و محدثین از علی ع رو گردان شده بودند و در حق
او سخنان بد میگفتند و بعضی از ایشان مناقب آنحضرت را کتمان میکردند و دشمنان او را اعانت مینمودند و همه از جهت شدت میل بدنیا
و گذشتن از آخرت بود و از آنجمله انس بن مالك بود که علی ع در کوفه در رحبة القصر یا در رحبة الجامع مردم را سوگند میداد و میگفت
کدام یك از شما از رسول خدا شنیده است که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه دوازده نفر از جای برخواستند و شهادت دادند و انس بن
مالك با آنکه از رسول خدا شنیده بود از جای خود برنخواست و شهادت نداد آنحضرت امیرالمؤمنین فرمود ای انس چرا شهادت نمیدهی
و حال آنکه در روز غدیر خم حاضر بودی و شنیدی آنچه فرمود عرض کرد یا امیرالمؤمنین پیر شده ام و فراموش کرده ام آنحضرت عرض

کرد و فرمود

کرد خداوندا اگر انس دروغ میگوید او را به برصی مبتلا کن که عمامه او را نپوشاند طلحة بن عمیر گوید بخدا قسم که پس از آن دیدم برص را
در میان دو چشم او دیدم **هشتاد و پنجم** ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید ابن نوح که از علمای عامه است گفته
بسیار خبر دارم از قومی یعنی اهل صفین که با معاویه بجنگ علی ع آمده بودند در اینکه ایشان را در مذهب و طریقه خود از قتل عمار
شك و شبهه بهم میرسید و هیچ شکی ایشان را عارض نمیشود از مخالفت با علی ع و همچنین دلیل می آوردند که خود اصحاب علی است عمار
عمار در ایشان و هیچ منتبه نمیشوند و نمیگویند علی در ایشان است و میترسند از فرموده رسول خدا که بعمار فرمود کشنده تو جماعتی خواهند
بود که بر امام زمان خروج کنند و از این کلام مضطرب و متوحش میشدند ولکن نمیترسند از فرموده رسول خدا در حق علی ع که فرمود اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه و نه از فرموده او بعلی ع که فرمود دوست نمیدارد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق **و فقیر گوید**
توضیح این اجمال اینکه رسول خدا بعمار یاسر فرموده بود ترا فرقه خواهند کشت که بر امام زمان خروج کرده باشند و در روز
صفین که معاویه با اتباع خود با علی ع و اصحاب جنگ میکردند عمار در اصحاب علی ع بود و در آن روز بدست اتباع معویه کشته شد از
اینجهة اتباع معاویه را از فرموده رسول خدا شك و ریب کلی در حق خود شان عارض شد چه ایشان را معلوم شد که معویه و اتباع او خارج
از دین و علی ع و اصحاب او اهل حق و بهشتند **هشتاد و ششم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح آورده است که عمار یاسر در روز صفین
با عمرو عاص مکالمات داشته و مناظرات کرده از آنجمله با او گفت ای عمرو ترا خبر دهم که من بچه سند با تو و اصحاب تو مقاتله میکنم رسول خدا
مرا امر فرمود که با ناکثین جنگ کنم و با ایشان جنگ کردم و همچنین مرا امر فرمود تا با قاسطین جنگ کنم و جنگ کردم و قاسطین شمائید و اما
مارقون پس من نمیدانم که عمر مرا درك میکند که ایشان را ادراك کنم یا نه ای ابتر آیا نمیدانی که رسول خدا ص فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و من مولای خدا و رسولم و علی ع مولای منست بعد از ایشان **هشتاد و
هفتم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح آورده است که ابو اسرائیل از حکم از ابوسلمان موذن آورده است که علی ع سوگند میداد هر که را که
شنیده بود از رسول خدا که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه پس قومی بان شهادت دادند و زید بن ارقم کتمان کرد با آنکه شنیده بود و
دانست پس علی ع بر او نفرین کرده و او کور شد و بعد از آنکه کور شد پیوسته این حدیث را از زبان رسول خدا ص نقل میکرد **هشتاد و هشتم**
ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ولید بن صالح از ابن امراة از زید بن ارقم آورده است که رسول خدا در سفر حجة الوداع آمد تا اینکه
بغدیر خم رسید که ما بین مکه و مدینه است دستور فرمود تا زیر درختان آنجا را پاکیزه کردند پس بانك نماز جماعت در دادند ما برای
نماز بخدمت آنحضرت می شتافتیم و آن روز بسیار گرم بود بحدی که بعضی از ما ردای خود را بر سر و بعضی در زیر پا مینهادند تا بنزد آنحضرت رفتیم
و نماز ظهر را بجا آوردیم پس از فراغ روی مبارك بجانب ما کرده و حمد و ثنای الهی را بجای آورده و بر رسالت خود اقرار کرد بعد از آن فرمود ایها
الناس هیچ پیغمبری را عمر و زندگانی نبوده است مگر نصف عمر پیغمبری که پیش از او بوده و عیسی بن مریم مدت چهل سال در میان قوم خود
زندگانی کرد و من حال داخل بیست سال شده ام و بدانید که من در این اوقات از شما مفارقت خواهم کرد و از من سؤال خواهند کرد و از شما
خواهند پرسید آیا من تبلیغ رسالت خود را کرده ام یا نه شما در این باب چه میگوئید پس از هر طرف برخواستند و عرض کردند ما شهادت
میدهیم که تو بنده خاص خدا و فرستاده اوئی و تبلیغ رسالت خود کردی و در راه او کوشش نمودی و جهاد کردی بامر او و تصدیق نمودی وحی او را
تا آخر عمر خود بندگی نمودی جزاك الله عنا خیرا افضل ما جزی نبیا عن امته خدای تعالی از ما بتو جزای نیك دهاد بهتر از آن اجری که
بپیغمبران از امتشان عطا کرده پس آنحضرت از وحدانیت خدا و رسالت خود و بهشت و دوزخ و آنچه با ایشان از جانب خدا آورده بود مفصلا
ذکر نمود بعد از آن فرمود بدانید که من پیشتر از شما میروم و شما بعد از من بزودی بمن خواهید رسید و بر حوض من وارد خواهید شد در آنوقت
از شما خواهم پرسید که با این دو چیز سنگین و نفیس بچه نوع رفتار کردید و چگونه با ایشان سلوك نمودید و ادای حقوق ایشان بجا آوردید
راوی گوید ما همه ساکت ایستاده و نمیدانستیم که در جواب آنحضرت چه گوئیم و نمیدانستیم آن دو چیز چیست تا آنکه مردی از مهاجرین و
انصار از جای برخواست و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله آن دو چیز که فرمودید کدامند فرمود بزرگتر آنها کتاب خدا
که در میان شما است کشیده یك طرف آن بدست خداست و طرف دیگر آن بدست شما پس بآن چنك زنید و نلغزید و گمراه نشوید و کوچکتر آنها
عترت منست پس سفارش عترت خود را با ایشان کرده بعد از آن فرمود من از خداوند لطیف خبیر دانا و آگاه آشکار و نهان سؤال کردم
ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا وقتیکه بر حوض من وارد گردند و خدای تعالی اجابت فرموده بمن از آن و بدانید که ناصر ایشان ناصر من

وخاذل ایشان خاذل من است ودوست ایشان دوست من است ودشمن ایشان دشمن من است وبدانید که هیچ امتی هلاک نشده است
مگر از جهت پیروی هوا وهوس نفسانی واضرار بر پیغمبر خود وکشتن هر کسی که بدخواهی از میان ایشان برخواسته است پس دست علی را
بدست گرفته وبلند کرد وفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ومن کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه تا آخر روایت
هشتاد ونهم مالکی در کتاب فصول المهمه بسند خود از ابو سعید خدری آورده است که گفت آیه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک در روز غدیر خم در حق علی بن ابیطالب ع فرود آمد وشیخ محیی الدین نووی ذکر کرده است که غدیر خم بضم
خای معجمه وتشدید میم با نون نام موضعی است در سر منزل جحفه ودر آنجا غدیری هست مشهور که اضافه بخم میشود وابن اثیر غدیر خم
میگوید مؤلف گوید حدیث روز غدیر خم حدیثی است که از روایات عامه وخاصه بسر حد تواتر رسیده حتی آنکه محمد بن جریر طبری
صاحب تاریخ که از فحول ومذکور علمای ایشانست این حدیث را از هفتاد وپنج سند صحیح نقل نموده ودر این باب کتابی مخصوص تالیف
کرده است وبکتاب الولایه نامیده است وهم چنین ابو العباس احمد بن سعید ابن عقده نیز حدیث روز غدیر را نقل کرده است وکتابی
در این باب منفرداً تالیف کرده واز یکصد وپنج روایت آنرا ذکر نموده واین از حد تواتر گذشته بلکه هیچ حدیثی نیست که بقدر این حدیث
روایات داشته باشد بنابر این حجت است که امر اصلی را اثبات ثابت ولایح وطریقی محقق وواضح ودلیل بر این آنست که چنانچه گفتیم
هیچ خبری از کثرت طرق وروایات بسر حد این خبر نرسیده وسید علامه علی بن موسی بن طاوس وعلی بن محمد بن شهر آشوب از شهر
آشوب نقل کرده اند که از ابو المعالی جوینی شنیدم که تعجب میکرد ومیگفت در بغداد کتابی در دست صحافی دیدم که تمام آن در روایات
غدیر خم بود ودر آن نوشته بود این مجلد بیست وهشتم است از روایات حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ومجلد بیست ونهم از پس
این خواهد آمد **حکایة لطیفة** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که یحیی بن سعید بن علی الحنبلی معروف بابن عالیه
که از سکنه قطفتا است که در جانب غربی بغداد واقع است وخود مردیست موثق وگواهی است عادل گوید نزد فخر اسمعیل ابن علی الحنبلی
الفقیه که معروف بغلام ابن المنی است وبزرگ ورئیس جماعت حنبلیان بغداد است ودر علم فقه وخلاف استاد ایشان بود وبعلم
منطق هم اشتغال داشت وبسیار شیرین عبارت بود ومن او را دیده وکلام او را گوش داده بودم ودر سنه ششصد وده وفات
یافت ومن در نزد او بودم واز هر مقوله سخن میراندیم که ناگاه یکنفر از حنابله وارد شد واو از بعضی از اهل کوفه طلبی داشت ورفته
بود که مطالبه طلب خود در کوفه نماید اتفاقاً در روز زیارت غدیر بآنجا وارد شده بود وان روز هیجدهم شهر ذی الحجه است ودر آن روز
در مشهد حضرت امیر المؤمنین ع مردم بسیاری جمع میشوند که عدد ایشان از حد احصاء زیادتر است ابن عالیه گوید پس شیخ فخر
از آن شخص سؤال میکرد که کجا بودی در این سفر چه دیدی وطلب تو بسر رسید یا آنکه در نزد غریم تو باقی ماند وآن شخص سرگذشت خود را از برای
او بیان میکرد تا آنکه گفت ای شیخ من اگر در روز زیارت غدیر در آنجا میبودی ومیدیدی که در نزد قبر علی بن ابیطالب ع چه میکنند از دو
از فضایح وقبایح وسخنان بد وناسزا گفتن که مردم بآواز بلند بی ترس وبیم باصحاب رسول خدا میگفتند اسمعیل گفت اصحاب را چه گناه
که ایشان را ناسزا میگویند بخدا سوگند که جرات نداده است این مردم را وایشان را بر این امر وباز نکرده است در را
ایشان بسب ولعن بر اصحاب رسول خدا مگر صاحب این قبر آن شخص پرسید که صاحب قبر کیست گفت علی بن ابیطالب گفت ای سید من صاحب
این قبر این طریقه را بمردم نشان داده واینرا بایشان یاد داده است وایشانرا بر اینها شورانیده گفت بلی ای سید وای من اگر صاحب این قبر
محق است پس ما چرا فلان وفلان را اولی وخلیفه میدانیم واگر مبطل است پس ما چرا او را اولی وخلیفه میدانیم وسزاوار این است
که ما از این امر دست کوتاه نمائیم تا این یکنفر ابن عالیه گوید اسمعیل با شتاب از جای برخواست وکفش خود را پوشید وگفت خدا
لعنت کند اسمعیل خر حرام ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را بداند وداخل خانه خود شد وما از آنجا برخواستیم ورفتیم فقیر گوید وبعضی
از کتب معتبره مذکور ودر السنه وافواه عوام وخواص مشهور است که محمد بن طلحه شافعی با آنکه از اجله علمای عامه است وجمهور عامه او را
معتمد القول میدانند بخصوص خبر غدیر بحث انصاف داده است ودر این امر خردمندی نموده که کمتر علما ودوستی اهل بیت اطهار را مانند
بعضی از متعصبان ناصبی بسبب دل فاطمه ع بنا ولد بغض اولاد ومحبت است از آنجمله در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول
که از تصنیفات اوست از صحیح ترمذی از زید بن ارقم حدیث غدیر را روایت کرده است که روزی امیر المؤمنین ع جمعی که در خدمت آنحضرت حاضر
بودند پرسید که کیست در میان شما که حکایت روز غدیر را از رسول خدا ص شنیده باشد سیزده نفر از آن جماعت شهادت دادند

که ما عبارت من کنت مولاه فعلی مولاه را از آنحضرت در حق تو شنیدیم بعد از آن گفته است چون لفظ من در من کنت افاده عموم میکند فهمیدیم
که هر کسی را که حضرت رسول ص مولا وصاحب اختیار او بوده است علی ع مولا وصاحب اختیار اوست واز این خبر گفته است که چون لفظ مولی
در قرآن از روی مجاز در معنیهای دیگر استعمال شده است مانند ناصر ودوست ووارث وابن عم وغیرها بنا بر این رسول خدا ص تصریح
بمعنی مقصود از لفظ مولی نکرد وبیکی از آنها مقید نساخت تا مردم بدانند که مراد آنحضرت از لفظ مولی آنست که هر نسبتی که میانه امیر المؤمنین ع وهر کسی
از امت واقع شود از معنی من کنت مولاه فعلی مولاه است یعنی هر کرا که من مولا واولی باو بودم علی ع مولای او واولی باو خواهد بود بعد از این
بعد از آن گفته است که این حدیث صریحست در اینکه حضرت رسول ص امیر المؤمنین را بمنقبتی ممتاز وبدرجه ومرتبه سرافراز فرموده که بغیر از
او هیچکس از جانب رسول خدا ص بآن مرتبه اختصاص نداشته وبآن نحو منزلتی فایز نگشته ومضمون این حدیث از اسرار آیتست که خدای تعالی
در آیه مباهله مندرج ساخته است ورسول خدا ص در این کلام اشاره بآن فرموده است که خدای تعالی بنفس نبی وعلی را نظر کرده وهر دو را
در یک کلمه جمع نموده است وبضمیری که مضاف برسول است متصل گردانیده وفرموده است انفسنا وانفسکم ورسول خدا ص در کلمه فعلی
مولاه خواسته است که محقق نماید که آنچه را که ذات نبوی بآن موصوف است وهر کرامتی که خدا باو داده است علی ع نیز بآن موصوف وصاحب آن
کرامت است واین واضح است وانکار آن محض مکابره خواهد بود وهمین مرد با انصاف در آخر گفته است که هذه مرتبة سامیة ومنزلة سامیة
ودرجة علیة ومکانة رفیعة خصصه بها دون غیره من الاصحاب فلهذا صار ذلک الیوم عید او موسم سرور لاولیائه یعنی این مرتبه
ایست سامی ومنزلتی است نامی ودرجه ایست بلند ومحلی است ارجمند که رسول خدا ص حضرت امیر المؤمنین را بآن مخصوص گردانید ودیگری
از اصحاب عطا نفرمود واز این جهت است روز عید مؤمنان هنگام شادی دوستان ومحبان او شده واین مرد منصف را از این مقوله در این باب
سخنان بسیار است ما بهمین قدر اکتفا کردیم ولکن بر هر کسی که دیده ادراکش از غبار تعصب کور نشده ورداء محبت خاندان ولایت را کم
نکرده است پوشیده نیست که با وجود اینکه اتفاقی باشد که نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
وفرموده رسول خدا الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبالولایة لعلی من بعدی پس از این بهره وفرموده
بعد از فقره من کنت مولاه فعلی مولاه از رسول خدا صادر شده است دیگر چگونه قدح توان کرد ودر جای ظفر است که اگر این همه کمال دین واتمام
نعمت ورضای پروردگار برسالت رسول وولایت علی ناچار است که مراد از مولی متصرف در امور دین ودنیای مسلمانان باشد چنانکه رسول
خدا متصرف بود نه بمعنی ناصر ومعین ووارث وغیرها از معانی مجازیه که جماعت عامه بآن قائل شده اند وبالجمله این خبر متواتر ودلالة ظهور وشیوع
نه در مرتبه ایست که احدی منکر آن تواند بود بلی از جمله حکایات مضحکه ایشان در باب انکار آن اینست که امام الحرمین در کتاب خود گفته است که
یکی از علمای ما در حاشیه رساله که در خصوص اثبات غدیر خم نوشته شده بود اعتراض کرده است که هرگاه رسول خدا بر خلافت علی ع نص کرد
چرا مانند سایر احکام در شهر مدینه یا مکه در میان مردم آشکار نکرد تا بعد از آن یکی انکار نکند وچرا در سفر مانند کسی که کار دزدی
کند بر بالای پالان شتر رفته او را امام وخلیفه خود کرد باشد وچون بزعم شیعیان این امر بایستی بر اثبات آن باید با قباله نوشتن وگواه گرفتن
وکاغذ مهر کردن باشد تا آنکه یکی نگوید من ننوشتم ودیگری نگوید من حاضر نبودم وتا دیدنی که خدای تعالی نام او را در قرآن برده مانند محمد
رسول الله وما محمد الا رسول ویا هرون اخلفنی فی قومی وانا جعلناک فی الارض خلیفه پس از اینها معلوم میشود که حکایت روز غدیر اصل
وماخذی ندارد پس قول شیعه باطل است وبعضی از علما در جواب او گفته است که این مرد نادان باید اول این اعتراض را بر خدا کند وگوید
در شب تار زیک وشب یلدا بود تا ابن چرا بموسی عزیبار در درخت وا ازولی وانا الله گفتی مانند کسی که کار دزدی کند با اینکه در میان
مردم انا الله گوئی تا همه بدانند وبشنوند وهم چنین مکه وبنی هاشم را گذاشته ومحمد را تنها بکوه حرا بردی وبا او سخن گفتی مانند کسی
که کار دزدی کند واینکه گفته است باید در قرآن نام او را برد این سخن بی معنی است واین مرد نادان نفهمیده است که معرفت نبی بمعنی
ومعرفت امام وخلیفه عقلی است چرا با خدا نماز را عمر نکرده است که اقیموا الصلوة گفته وصریحاً نفرموده که فریضه چند است ودر سنت
چند ودر سفر چند رکعت است ودر حضر چند واسامی محل را اسر کرده از نگذاشته واتوا الزکوة گفته ونگفته از بیست دینار یکدینار وازده من یکمن
بده ونصاب هر یک چند است ووارعین واهل ثروت را معطل گذاشته تا آنکه هفتاد وسه فرقه در مسئله بهم رسیده است وهکذا واز محمد
غزالی که از اجله وفحول ایشانست نیز بعلاوه ما تقدم دعوای اجماع بر صحت حکایت روز غدیر نقل کرده اند وبعد از آن عبارت عمر را بخ بخ
گفته است ودر آن نیز ادعای اجماع نموده است وبعد از آن گفته است هذا تسلیم ورضا وتحکیم ثم غلب الهوی وحب الریاسة وحمل عمود الخلافة

دخفقان السور فی نقعقة الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الافضا استقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلافة الاول وبدلوه ودا
ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون یعنی روز اول قبول حکم الهی نمودند و راضی شدند و تسلیم کردند بعد از آن هوای نفس و محبت
دنیا وحب جاه و ریاست که از اخلاف تمام کرده اند واز برای اینکه علمها و نشانها از دین پیش ایشان کشند واسب سواری جنیبت
در جلو خود ببندند و مردم بر در خانه ایشان جمع آیند عهد و میثاق غدیر را فراموش کرده و در پشت خود انداختند و آخرت را به بنای فروختند
ببهای کمی و بد خریدند و فروختنی بود که کردند و هم چنین ابن جوزی که از اکابر ایشانست بهمین عبارت نقل الی علی ما نقل عنه ایشان را طعن کرده

باب هفدهم

باب هفدهم در نص رسول خدا صلعم بر امیر المؤمنین علی ع بولایت که مقتضی امامت است در روز غدیر خم و در این باب بچهل و سه
حدیث اکتفا میشود **اول** ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است
که چون رسول خدا صلعم در روز غدیر خم منادی را امر کرده ندای نماز جماعت در داد دست علی را گرفته و فرمود اللهم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه حسان بن ثابت عرض کرد یا رسول الله در حق علی چند بیتی عرض کنم فرمود بگو پس عرض کرد
ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ٭ بخم واسمع بالرسول منادیا ٭ یقول فمن مولاکم و ولیکم ٭ فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا ٭ الهک
مولانا وانت ولینا ٭ ولن تجدن منا لک الدهر عاصیا ٭ فقال له قم یا علی فاننی ٭ رضیتک من بعدی اماما وهادیا ٭ فخص علی
ارمد العین یبتغی ٭ لعینیه مما یشتکیه مداویا ٭ فداواه خیر الناس منه بریقه ٭ فبورک مرقیا وبورک راقیا ٭ **دوم** ابن بابویه
بسند خود از محمد بن قبطی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که مردم فرموده رسول خدا را در حق علی ع در مشربه
ام ابراهیم از خاطر خود محو کردند چنانکه فرموده او را در روز غدیر خم در حق علی ع که رسول خدا در مشربه ام ابراهیم بود و اصحاب نزد
آنحضرت بودند علی ع داخل شد مردم بجهة آمدن علی ع اظهار فرحی نکردند چون رسول خدا چنان دید فرمود ای گروه مردم ایشان اهل
بیت منند وشما در زمان حیات من در پیش چشم با ایشان استخفاف می کنید بخدا سوگند که اگر من از میان شما بروم و از نظر شما غایب
شوم خدا تعالی غایب نخواهد شد بتحقیق که روح و راحت و بشر و بشارت مخصوص آنکسانیست که علی را پیروی کنند و او را امام و پیشوای
خود دانند و دست تولا بدامن او رسانند و بامر او و اوصیای من بعد از او تسلیم شوند و واجب است بر من که در روز قیامت ایشان را
شفاعت کنم زیرا که اینها پیروان منند و هر که مرا پیروی کند او از من است و این طریقه ایست که از ابراهیم خلیل در دین من جاری شده زیرا
که من از ابراهیم و ابراهیم از من است و فضل او فضل من است و فضل من فضل او است و من از ابراهیم افضلم بتصدیق قول پروردگار من ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم و پای رسول خدا در مشربه ام ابراهیم صدمه رسیده که مردم او را عیادت کردند **سیم** ایضا ابن
بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری آورده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع خطبه خواند و حمد و ثنا
الهی بجای آورده بعد از آن فرمود ای گروه مردم در پیش منبر شما چهار نفر از اصحاب رسول خدا حضور دارند که من جمله ایشان انس بن مالک
و براء بن عازب انصاری و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی است پس رو بجانب انس بن مالک کرده فرمود یا انس اگر از رسول خدا صلعم شنیده
که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه و امروز برای من گواهی بولایت ندهی خدا تعالی ترا از دنیا نبرد مگر آنکه مبتلا کند ترا به مرض برص
چنان برصی که عمامه تو روی ترا نپوشاند و تو ای اشعث اگر از رسول خدا صلعم شنیده باشی که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و امروز بولایت من گواهی ندهی خدا ترا نمیراند تا آنکه از دو چشم کور شوی و تو ای خالد بن یزید اگر
از رسول خدا شنیده باشی که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و امروز برای من بولایت گواهی
ندهی خدا ترا نمیراند مگر بموت جاهلیت و تو ای براء بن عازب اگر از رسول خدا شنیده باشی که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و امروز برای من بولایت ادای شهادت نکنی خدا ترا از دنیا نبرد مگر بکفر و ارتداد جابر بن عبد الله
رضی الله عنه گوید انس بن مالک را دیدم مبتلا شده بود به برص که هر چند عمامه خود را بر روی آن می بست نمی پوشانید و اشعث بن
قیس را دیدم که دو چشمش کور شده بود و میگفت الحمد لله الذی جعل دعاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علی بالعمی فی الدنیا ولم
یدع علی بالعذاب فی الآخرة فاعذب و خالد بن یزید مرد و کسانش خواستند که او را دفن کنند و گور او را در منزل خود حفر کنند
و او را دفن کردند قبیله کنده شنیدند آمدند بر شتر او زدند و بر در خانه اش پی کردند و بموت جاهلیت مرد و اما براء بن عازب معاویه
او را والی یمن کرد در ایام او بالکفر شد و از دین برگشته و مرد **چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو اسحق آورده است که از حضرت

علی بن الحسین معنی قول رسول خدا را صلعم که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه سؤال کردم فرمود مردم را اعلام کرد باینکه علی ع بعد
او امام و پیشوای ایشانست **پنجم** ایضا ابن بابویه بسند خود از علی بن ابراهیم بن بزیده از پدرش روایت کرده است که از زید بن علی رضی
الله عنه سؤال کردند از فرموده رسول خدا صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه در جواب گفت رسول خدا صلعم علی را نصب کرد مانند علمی
در میان مردم تا لشکر خدا از لشکر شیطان امتیاز یابد **ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است
که وقتی ابلیس لعین لعنة الله بجمعی گذشت که علی را سب میکردند آن ملعون در نزد ایشان ایستاد مردم گفتند این کیست که در نزد ما ایستاده
شیطان گفت من ابو مره ام گفتند ای ابو مره سخن ما را می شنوی شیطان گفت وای بر شما چه بسیار بد است که شما مولای خود علی بن ابیطالب را
سب کنید گفتند تو از کجا میگوئی که علی ع مولای ماست گفت از گفته پیغمبر شما که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله گفتند مگر تو از دوستان و شیعیان اوئی گفت من از دوستان او نیم نه از شیعیان
او و من او را دوست میدارم و دشمن نمیدارد او را احدی مگر آنکه من در مال و اولاد با او شریکم پس بدانید که در فضایل علی هیچ شکی
ندارید گفت گوش فرا دارید تا بگویم ای گروه ناکثین و قاسطین و مارقین بدانید که من خدا را مدت دوازده هزار سال در میان جن عبادت
و بندگی کردم چون خدا تعالی جنیان را هلاک کرد من از تنهائی بخدا تعالی شکایت کردم مرا باسمان دنیا بالا بردند و در آنجا دوازده
هزار سال در میان ملائکه خدا را بندگی کردم و ما مشغول تسبیح و تقدیس بودیم که نوری درخشنده بر ما گذشت ملائکه همگی بسجده
در افتادند و گفتند سبوح قدوس رب الملائکة والروح این نور ملک مقربیست یا نبی مرسل ندا از جانب رب العزة در رسید
که نه نور ملک مقربست و نه نبی مرسل این نور طینت علی بن ابیطالب است **هفتم** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده است که چون در روز غدیر رسول خدا صلعم دست علی را گرفت ابلیس نعره کشید و فریادی زد که تمام لشکر او نزد
او بجز همگی حاضر شدند و عرض کردند ای سید ما چه روی داده که هرگز چنین فریاد موحش از تو نشنیده بودیم ابلیس گفت
این پیغمبر امروز کاری کرد که اگر آن کار انجام پذیرد احدی خدا را معصیت نخواهد کرد شیاطین بعرض رسانیدند که ای آقای ما
تو آدم را گمراه کردی اینها که اولاد او و نسل او اند چون منافقان قوم گفتند رسول خدا از روی هوای نفسانی این عمل را کرد و یکی از
ایشان به دیگری گفت نمی بینی که چشمان محمد مانند چشم دیوانگان در کاسه سرش میگردد ابلیس ملعون او از طرب بر منبر برداشت و اولیای
خود را جمع کرد و گفت شما میدانید که من کار اغوای آدم را بر نیاوردم تا او را از بهشت بیرون آوردم گفتند بلی گفت آدم نقض عهد
کرد و بخدا کافر نشد و لکن این قوم عهد را شکستند و برسول خدا کافر شدند و چون رسول خدا صلعم از دار دنیا ارتحال فرمود و دیگری
را غیر از علی ع بجای او نشاندند ابلیس ملعون تاج پادشاهی بر سر نهاد و منبری نصب کرد و با زینت هر چه تمامتر بر بالای آن نشست و سوار
و پیاده خود را جمع کرد و گفت رقص کنید که احدی بندگی و اطاعت خدا نخواهد کرد تا وقتیکه امام بحق بجای پیغمبر نشیند بعد از آن
آنحضرت این آیه و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین را تلاوت فرمود یعنی ابلیس گمان خود را بحق رسانید
و همه مردم پیروی او کردند مگر چند نفری از اهل ایمان حضرت امام محمد باقر فرمود تاویل این آیه نیست که چون رسول خدا صلعم رحلت فرمود
و ابلیس درباره قوم گمانی کرده بود دید آنچه گفتند پیغمبر از روی هوای نفس حرکت کرد و ایشان تصدیق ظن او کرده همه کافر شدند
هشتم علی بن ابراهیم بسند خود از حضرت ابی عبد الله ع آورده است که چون حق تعالی رسول خدا را باین آیه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک فی علی امر فرمود در روز غدیر خم علی را بخلافت نصب کرد و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه شیاطین نزد
ابلیس بزرگ آمدند و خاک بر سر و صورت خود میکردند با ایشان گفت شما را چه شده است که چنین خاک بر سر میکنید گفتند رسول
خدا امروز کاری نمود که تا روز قیامت گره آنرا نتوان گشود ابلیس بزرگ با ایشان نوید داد و گفت حاشا که چنین باشد آنکسانی
که بر دور او بودند مرا وعده داده اند که هرگز خلف نخواهند کرد پس خدا تعالی این آیه ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه الآیه بر رسول
خدا فرو فرستاد **نهم** شیخ ثقه محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت فی القرآن بسند خود از حضرت
ابو جعفر امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون رسول خدا صلعم در روز غدیر دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
ابلیس با لشکر خود در آنجا حاضر بود و چون رسول خدا فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه شیاطین به شیطان بزرگ گفتند
بخدا سوگند که تو ما را چنین نگفته بودی بلکه گفتی که هر گاه اصحاب این بمیرد این امر از هم پاشیده و گسیخته خواهد شد و حال آنکه ما می

ببینیم که ثابت و مستمر است و هریک از ایشان از دنیا بروند دیگری بجای او هست تا روز قیامت ابلیس گفت شما در پی کار خود روید که
اصحاب او من وعده داده اند که هیچ چیز از گفتهای او را باور نکنند و اقرار نکنند و اینست که خدای تعالی میفرماید و لقد صدق علیهم ابلیس
ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین **دهم** علی بن ابراهیم بسند خود از زید شحام روایت کرده است که قتاده ابن دعامه بخدمت
حضرت امام محمد باقر ع آمده و از تفسیر آیه و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین از آنحضرت سؤال نمود فرمود چون خدا
پیغمبر خود را بآیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته امر فرمود که امیر المؤمنین علی را بخلافت نصب
نماید و رسول خدا صلعم بمقتضای امر در روز غدیر خم دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه جمیع شیاطین خاک بر سر میکردند
ابلیس بزرگ بایشان گفت شما را چه میشود گفتند این مرد امروز امری منعقد کرد که هیچکس از بنی آدم آن را نتوانند گسیخت تا روز قیامت ابلیس گفت
چنین نیست که شما فهمیده اید آنکسانی که با او بوده و هستند مرا وعده داده اند و هرگز تخلف نخواهند کرد پس خدای تعالی آیه و لقد صدق
علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین را نازل کرد و فرمود مراد از فریقا مؤمنین شیعه علی بن ابیطالب است **یازدهم**
عبد الله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از هرون بن مسلم از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع از پدر خود روایت
کرد که فرمود دشمن خدا ابلیس لعین چهار فریاد از دل برکشید یکی روزی که خدا او را ملعون کرد و روزی که بزمین آمد و روز بعثت رسول
خدا صلعم و روز غدیر خم بعد از آن گفت پدرم فرمود چون لعنت از دهن کسی بیرون آید در میان او و میان آنکس که او را لعن کرده است
مردد است اگر برای خود در آنجا محلی یافت میرود و الا بصاحبش بر میگردد و خودش بلعن اولی است پس حذر کنید از اینکه مؤمنی را لعن
کنید که بخودتان بر میگردد **دوازدهم** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبد الله در حدیثی طولانی روایت کرده است که
گفت پس خدای تعالی فرمود فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب یعنی هرگاه فارغ شدی علم خود را نصب کن و وصی خود را آشکار نما
و ایشان را از فضل وصی خود آگاه کن پس رسول خدا صلعم سه نوبت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
سیزدهم محمد بن عباس بن ماهیار بسند خود از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که فرمود آیه فاذا فرغت فانصب در وقتی
نازل شد که رسول خدا صلعم در حج بود یعنی هرگاه از حج خود فارغ و آسوده شدی علی ع را بخلافت نصب کن **چهاردهم** ایضا
محمد بن عباس بن ماهیار بسند خود از حسین بن محمد روایت کرده است که آیه سأل سائل بعذاب واقع را از سفیان بن عیینه سؤال کردم
که در شأن که نازل شده گفت ای پسر برادر از من چیزی سؤال کردی که احدی پیش از تو این امر از من سؤال نکرده بود من خود همین امر را از جعفر
صادق ع سؤال کردم فرمود پدرم از جدم از پدرش از ابن عباس روایت کرد که چون در روز غدیر خم رسول خدا صلعم بجهة خطبه
خواندن از جای برخاست علی را بر خود خوانده پس بازوی او را گرفت و چنان بلند کرد که سفیدی زیر بغلش نمایان شد و بمردم فرمود
آیا شما میدانید که من تبلیغ رسالت خود را بسوی شما کردم آیا من شما را بسوی خدا دلالت نکردم و همگی عرض کردند بلی فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله کو بدا بن بعضیه در میان مردم منتشر شد تا اینکه
بحرث بن نعمان فهری رسید آن ملعون شتر خود را بالا آن کرده و از آن گذشت و روانه خدمت رسول خدا صلعم شد تا در آن باب با آنحضرت محاجه
نماید رسول خدا در آنوقت در ابطح بود پس شتر خود را خوابانید و زانوی او را بست و نزد رسول خدا صلعم آمد و بی ادبانه با آنحضرت عرض
کرد ای بنده خدا ما را بگفتن لا اله الا الله دلالت کردی قبول کردیم و بر زبان راندیم و لکن در دل خود داشتیم بعد از آن گفتی من
فرستاده خدایم ما هیچ نگفتیم و قبول کردیم بعد از آن ما را بنماز امر کردی بجای آوردیم بعد از آن گفتی روزه بدارید روزه داشتیم بعد از
آن گفتی حج کنید حج کردیم اکنون میگوئی من کنت مولاه فهذا علی مولاه و اللهم وال من والاه و عاد من عاداه آیا این از جانب خدا است
یا خود ما را باین باز میداری حضرت فرمود بلکه از جانب خدای تعالی است حرث ملعون این سخن را سه نوبت مکرر کرد و خشمناک از جای برخاست
و گفت خداوندا اگر آنچه محمد میگوید راست است سنگی از آسمان بر سر من فرود آر که اول نقمتی باشد از ما و آخر معجزه باشد برای ما و اگر
دروغ است بعقوبت او را مبتلا کن پس بنزد شتر خود رفت و آن را باز کرده و بر او نشست که سنگی از آسمان فرود آمده بر سر او خورد و جان
بمالک دوزخ سپرد پس آیه سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج نازل شد **پانزدهم** ایضا محمد ابن
عباس ماهیار بسند خود از حسین بن یاران روایت کرده است که گفت من حضرت ابی عبد الله ع را از مدینه بمکه میبردم چون بغدیر خم رسید
بمن نظر کرد و فرمود این موضع قدم جد من رسول خدا صلعم است در روزی که دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و بطرف

راست خیمه چهار نفر از قریش بودند و ایشان را نام برد چون نظر ایشان بآنحضرت افتاد که دست علی را گرفته و بلند کرده است بحدی که سفیدی
بغلش نمایانست گفتند بچشمانش نظر کنید که چون چشم آدم دیوانه دوران میکند پس جبرئیل نازل شد و برسول خدا گفت بخوان و ان
یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین و مراد از ذکر علی بن ابیطالب است
ساربان گفت حمد خدا را که من خود این را از شما شنیدم فرمود اگر تو ساربان نبودی من برای تو این را نمیگفتم و لکن چون دانستم که اگر تو این را
از زبان من روایت کنی از تو قبول نمیکنند بتو گفتم **شانزدهم** شیخ در تهذیب بسند خود از حسان جمال روایت کرده است که گفت
من حضرت ابی عبد الله را از مدینه بمکه می بردم چون بمسجد غدیر رسیدیم نگاه بجانب چپ کوه کردند و فرمودند این مکان موضع قدم
جدم رسول خدا است وقتیکه در حق علی ع فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس نظر بجانب دیگر
انداخت و فرمود این موضع فسطاط فلان و فلان و سالم مولای ابو حذیفه و ابو عبیده جراح است چون دیدند که دستش را بلند کرده
بعضی از ایشان گفتند نگاه کنید بچشمان محمد که مانند چشم دیوانه دور میزند پس جبرئیل نازل شده و این آیه و ان یکاد الذین کفروا تا آخر
آورد پس فرمود ای حسان اگر تو ساربان نبودی این سخن را برای تو نمیگفتم **هفدهم** محمد بن علی بن شهرآشوب از معویة بن عمار از
امام جعفر صادق ع در حدیثی روایت کرده است که چون رسول خدا صلعم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه عدوی گفت محمد
نسبت که خدا محمد را باین مأمور نکرده است و نیست این سخن مگر افترا و دروغی که محمد بخدا بسته است پس خدای تعالی فرستاد و لو تقول
علینا بعض الاقاویل تا آنجا که و انه لحسرة علی الکافرین یعنی محمد و انه لحق الیقین یعنی علی ع **فقیر گوید** آیات اینست و لو تقول علینا
بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انه لتذکرة للمتقین و انا
لنعلم ان منکم مکذبین و انه لحسرة علی الکافرین و انه لحق الیقین و معنی این آیات اینست و اگر محمد افترا کند و بعضی سخنان را
بزعم شما بدروغ بر ما ببندد هر آینه ما دست راست او را بگیریم و ببریم از او رگ دل او را که متصل است بجگرش و این کنایه از کشتن او
بقهر است و احدی از شما نیست که بتواند ما را از قتل او منع کند و این قرآن پند است از برای پرهیزکاران و ما میدانیم که بعضی از شما تکذیب
میکنید قرآن او بدینی که محمد صلعم مایه تأسف است مر کافران را و علی ع حق الیقین است یعنی هیچ شکی و شبهه در خلافت و ولایت او نیست
از جانب خدای تعالی و درست و راست است **هیجدهم** محمد بن عباس بسند خود از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که چون
رسول خدا صلعم در روز غدیر خم علی را بولایت نصب کرد مردم سه فرقه شدند بعضی گفتند محمد صلعم گمراه شده و از راه بدر رفته است
و بعضی گفتند محمد در این امر خطا کرد و این کار بخلاف قاعده خود از او صادر شد و بعضی گفتند از روی هوا و هوس این را در باره اهل
بیت خود گفت پس خدای تعالی فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نازل شد **نوزدهم**
ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت چون رسول خدا را باسمان بردند بنهری رسید
که آن را نور می گفتند و اینست که خدای تعالی میفرماید و جعل الظلمات و النور و چون بآن نهر رسید جبرئیل عرض کرد یا محمد از این نهر
بگذر ببرکت خدا عبور نما که خدای تعالی روشن کرده است دیده ترا و وسیع کرده است منظر ترا و این نهریست که احدی از آن عبور نکرده
است نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر اینکه من هر روزی یکنوبت داخل آن میشوم و بیرون می آیم و بالهای خود را حرکت میدهم
هیچ قطره از بالهای من نمی چکد مگر اینکه خدای تعالی از آن قطره ملکی مقرب که او را بیست هزار رو و چهل هزار زبانست که هر زبانی بلغتی
تکلم کند خلق میکند پس رسول خدا از آن نهر گذشت تا آنکه بحجابها رسید و آنها پانصد حجاب است که از هر حجابی بحجابی
مسافت پانصد ساله راهست بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد پیش برو رسول خدا فرمود چرا تو با من نمی آئی عرض کرد مرا قدرت گذشتن
از این مکان نیست **شعر** گفت جبریل که بالاتر از این ره ندهیم ٭ گفت رو رو که من حریف تو نیستم پس رسول خدا صلعم پیش رفت تا بجائی که خدا خواست
شنید که خدای تعالی فرمود من محمودم و تو محمدی جدا کردم نام ترا از نام خود کسیکه بتو بپیوندد با او میپیوندم و کسیکه با تو قطع کند او را
قطع کنم مردم را اعلام کن باینکه من ترا گرامی داشته ام و من هیچ پیغمبری نفرستادم مگر اینکه از برای او وزیری معین کردم و تو رسول منی
و علی وزیر تست پس رسول خدا بزمین فرود آمد و مکروه میدانست که کلام الهی را بمردم گوید از خوف اینکه مبادا او را متهم سازند
زیرا که مردم بدین جاهلیت قریب العهد بودند تا آنکه شش روز گذشت پس آیه فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک
نازل شد رسول خدا صلعم باز اظهار نکرد تا مدت هشت روز گذشت پس آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل

تا بلغت رسالته والله یعصمک من الناس نازل شد رسول خدا صلعم فرمود این آیه تهدید است پس از وعید حکم خدا را در رسانیدن قوم جاری
میکنم و تهمت و تکذیب مردم بر من آسانتر است از عقوبتی که خدا مرا در دنیا و آخرت بدهد و در همین وقت جبرئیل بر علی ع بلفظ امیرالمؤمنین سلام کرد
حضرت امیرالمؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله صلعم کلام میشنوم و گوینده را نمی بینم فرمود یا علی گوینده جبرئیل است که بر تو سلام میکند و او
از جانب خدای تعالی بشر من آمده است تا تصدیق مواعید کند پس رسول خدا صلعم امر کرد یک یک اصحاب را تا بلفظ امیرالمؤمنین بر آنحضرت سلام
کردند بعد از آن فرمود یا بلال در مردم ندا کن که فردا بغیر از علیلان در غدیر خم حاضر شوند مگر مریض و علیل و چون فردا شد رسول خدا صلعم با جماعت
اصحاب آمدند پس آنحضرت حمد و ثنای الهی بجا آورده فرمود ایها الناس خدای تعالی مرا بسوی شما پیغامی داده من در رسانیدن آن کاهلی داشتم از ترس
نکردم و ترسیدم که مرا تهمت زنند و تکذیب نمایند تا آنکه خدای تعالی مرا تهدید کرد و وعید فرستاد دیدم که تکذیب شما آسانتر است از آنکه
خدای تعالی مرا عقوبت کند و خدای تعالی مرا باسمان برد و بخطاب خود مشرف ساخت و فرمود یا محمد من محمودم و تو محمدی نام تو را از نام خود جدا
کردم کسیکه با تو پیوند کند با او پیوندم و کسیکه از تو قطع کند او را خوار گردانم بسوی بندگان من برو و ایشانرا خبر ده بکرامت من با تو و من هیچ پیغمبری
نفرستادم مگر آنکه از برای او وزیری قرار دادم و تو رسول منی و علی وزیر تست پس رسول خدا دست علی بن ابیطالب را گرفته و بلند کرد بحدی
که مردم سفیدی زیر بغل او را مشاهده نمودند و پیش از آن دیده نشده بود بعد از آن فرمود ایها الناس خدای تعالی آقای من است و من
آقای مؤمنانم و هر کسیرا که من آقای اویم علی آقای او است خداوندا دوست دار هر کرا که علی را دوست دارد و دشمن دار هر کرا که علی را دشمن دارد و یاری
کن هر کرا که علی را یاری کند و ذلیل کن هر کرا که علی را ذلیل کند پس منافقین و کسانیکه در دل ایشان عقده عداوت و زنگ کفر
وضلالت بود گفتند ما بیزاری میجوئیم بسوی خدا از سخنان این مرد که خدا او را باین امر نکرده است و ما راضی نمیشویم که علی ع وزیر او
باشد و این نیست مگر محض تعصب خویشی و قرابت سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بن یاسر گویند که مجلس هنوز تمام نشده بود که این آیه الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر رسول خدا نازل شد رسول خدا صلعم این آیه را سه نوبت مکرر کرد بعد از آن
فرمود که کمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار عالم بفرستادن من است بسوی شما با ولایت علی بن ابیطالب ع بعد از من **بیستم**
ابن بابویه بسند خود از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از اجداد خود علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود روز
غدیر خم افضل عیدهای امت من است و آن روزیست که خدای تعالی امر کرد که علی را نصب کنم و علم گردانم در میان امت خود که بعد از
من با ولایت باشند و روزیست که خدای تعالی کامل گردانید در آن روز دین خود را و تمام کرد بر امت من نعمت خود را و دین اسلام را برای ایشان
پسندید بعد از آن فرمود ایگروه مردم علی از من است و من از علیم آفریده شده است از طینت من و امام خلق است بعد از من بیان کند
از برای ایشان آنچه را که در آن اختلاف کنند از سنت من و او امیر مؤمنان است و قائد رو سفیدان است بسوی بهشت و بهترین اهل ایمانست
و بهترین اوصیا و شوهر سیده زنان عالمیانست پدر امامان راه نما بنده است ایگروه مردم هر که علی را دوست دارد او را دوست دارم و هر که
او را دشمن دارد او را دشمن دارم و هر که با او وصل کند با او وصل کنم و هر که با او قطع کند با او قطع کنم و هر که بر او جفا کند بر او جفا کنم و
هر که او را بخواهد او را بخواهم و هر که با او عداوت ورزد با او عداوت ورزم ایگروه مردم من شهر علمم و علی در آن است و کسی
در شهر نیاید مگر از در آن دروغ گو و مفتریست کسیکه گمان کند که مرا دوست داشته و حال آنکه علی را دشمن دارد ایگروه مردم قسم بآنکسی
که مرا بنبوت مبعوث گردانید و از میان همه خلق برگزید که علی را بخلافت نصب نکردم در میان امت خود بر روی زمین تا آنکه خدای تعالی
نام او را در آسمان بلند گردانید و ولایت او را بر همه ملائکه واجب کرد **بیست و یکم** در امالی ابو عبدالله نیشابوری و امالی
شیخ ابوجعفر طوسی در خبری از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت رضا ع آورده اند که پدرم از پدرش روایت کرد که آنحضرت فرمود شهرت
روز غدیر خم در آسمان از زمین بیشتر است و خدای تعالی در بهشت فردوس قصری بنا کرده است خشتی از طلا و خشتی از نقره و در آن قصر
صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از یاقوت سبز و خاک آن قصر همه از مشک و عنبر است و در آن قصر چهار نهر است
نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در کنارهای آن نهرها درختان میوه دار از همه میوه و بر شاخهای آن درختان مرغان
خوش الحان که تنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت سرخ و پیوسته بآوازهای مختلف میخوانند چون روز غدیر میشود اهل آسمانها
در آن قصر داخل میشوند و تسبیح و تهلیل میکنند پس آن مرغان همه پرواز میکنند و خود را در آن نهرها اندازند و بیرون آیند و در میان آن مشک
و عنبر بغلطند و چون ملائکه جمع شوند آنها پرواز کنند و مشک و عنبر را با بالهای خود بر ایشان افشانند و برای فاطمه ع نثار کنند و

آخر روز شود ندا رسد که باز گردید بجای خود که شما از خطا و لغزش ایمن شدید تا سال آینده مثل امروز از برای کرامت محمد و علی علیهما
السلام **بیست و دوم** شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی و شیخ مفید علیه الرحمه و او بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است
که از رسول خدا صلعم در روز غدیر خم شنیدم که بمنبر میفرمود صدقه روا نیست بر من و نه بر اهل بیت من و فرمود لعن الله من ادعی الی غیر ابیه لعن الله من تولی
غیر موالیه الولد لصاحب الفراش و للعاهر الحجر و لیس لوارث وصیة و فرمود کسیکه بر من دروغ بندد باید که جای او در جهنم است و من
پیش از شما بر حوض وارد میشوم و من در روز قیامت بشما مکاثره خواهم کرد با امم سابقه و بسیاری شما مباهات خواهم نمود مرا در آن روز رسوا
نکنید و من بسیاری از مردم را از آتش جهنم نجات خواهم داد و بسیاری از طوایف از دست من نجات می یابند و خدای تعالی آقای من است و من آقا
و صاحب اختیار هر مؤمن و مؤمنه ام و بدانید که هر کرا من آقا و صاحب اختیارم پس علی ع آقا و صاحب اختیار او است **بیست و سوم** ایضا
شیخ در کتاب امالی بسند خود از سهم بن حصین اسدی روایت کرده است که گفت من و عبدالله بن علقمه بمکه آمدیم و عبدالله بسوی سب علی بن
ابیطالب منکر بود من با او گفتم میل داری که بنزد ابوسعید خدری رویم و با او عهد تازه کنیم گفت بلی پس بنزد ابوسعید آمدیم عبدالله با او گفت
هیچ حدیثی در منقبت علی ع داری گفت بلی و چون از آن پرسیدی از مهاجرین و انصار و قریش از آن سؤال کن رسول خدا صلعم در روز غدیر خم
تبلیغ رسالت کرده بعد از آن فرمود ایها الناس من اولی نیستم بمؤمنین از خود ایشان همگی عرض کردند بلی تا سه نوبت این را فرمود پس فرمود
یا علی نزدیک من بیا پس دستهای او را بلند کرد تا آنکه من سفیدی زیر بغلهای او را مشاهده کردم و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه تا سه
نوبت راوی گوید عبدالله بن علقمه با ابوسعید گفت تو خود این از رسول خدا شنیدی ابوسعید گفت بلی و اشاره بدو گوش و سینه
خود کرد یعنی گوش من شنید و در سینه خود نگاه داشتم عبدالله بن شریک گوید عبدالله بن علقمه و سهم بن حصین نزد ما آمدند و چون
نماز ظهر را گذاردیم عبدالله بن علقمه گفت من توبه کردم و طلب آمرزش میکنم از خدا در سب علی بن ابیطالب ع **بیست و چهارم** ایضا شیخ
در امالی بهمین اسناد از عبدالله بن بریده از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود علی بن ابیطالب مولای هر مؤمن و مؤمنه
و اولی و صاحب اختیار شما است بعد از من **بیست و پنجم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از حبیب سکافی آورده است که او از زید بن ارقم
شنیده بود که میگفت رسول خدا صلعم در روز غدیر خم خطبه خواندند و فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه **بیست و ششم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از زید بن نفیع آورده است که ما شنیدیم از علی بن ابیطالب ع در رحبه که
بمنبر فرمود هر کس از رسول خدا صلعم شنیده است در روز غدیر خم آنچه فرموده است از برای من از جای خود برخیزد و شهادت دهد
سیزده نفر برخاستند و همه شهادت دادند که رسول خدا فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم همگی عرض کردند بلی یا رسول الله پس
دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر
من نصره و اخذل من خذله الحدیث **بیست و هفتم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از عمر بن سعد روایت کرده است که در رحبه
از حضرت امیرالمؤمنین ع شنیدم که قسم میداد هر کسی که از رسول خدا صلعم شنیده باشد که آنحضرت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ده و نه نفر از جای برخاستند و باین شهادت دادند **بیست و هشتم** ایضا شیخ در امالی
بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که او از رسول خدا صلعم شنیده بود که در روز غدیر خم فرمود من اولی ام بمؤمنان از خود
ایشان و دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **بیست و نهم** ایضا شیخ در امالی
بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله **سی ام** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که
پدرم گفت در روز حنین رسول خدا صلعم علم را بعلی بن ابیطالب سپرد و خدای تعالی در آن روز فتح را بدست او گشود و در روز غدیر خم او را
نگاه داشته و بمردم اعلام کرد که علی ع مولای هر مؤمن و مؤمنه است با او فرمود تو از منی و من از توام با او فرمود یا علی تو جنگ خواهی کرد
بر تأویل قرآن چنانکه من جنگ کردم بر تنزیل آن و با او فرمود تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد و با او فرمود من
صلحم با کسیکه با تو صلح است و جنگم با کسیکه با تو جنگ است و با او فرمود توئی حلقه محکم دین و با او فرمود تو بیان خواهی کرد برای مردم آنچه را
که در آن اشتباه کنند پس از من و با او فرمود تو امام و صاحب اختیار هر مؤمن و مؤمنه بعد از منی و با او فرمود توئی کسیکه خدای تعالی در حق او
فرو فرستاده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی این اعلامیست از جانب خدا و رسول او بسوی مردم در روز حج اکبر که

نور عبد فرموده است و تفصیل این را احادیث بردن سوره برائت بسوی مشرکین مکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و باز فرمود تو بنکه‌دار امت
منی و جانب کننده ملت منی و باز فرمود من اول کسیم که زمین برای او شکافته شود و قدم در صحرای محشر نهد و تو با من خواهی بود و باز
فرمود من اول کسیم که داخل بهشت شوم و تو و فاطمه و حسن و حسین با من خواهید بود و باز فرمود خدای تعالی امر کرد که فضل و منقبت
ترا بمردم رسانم و رسانیدم بمردم آنچه را که خدای تعالی مرا بآن امر فرموده بود و باز فرمود بپرهیز از کینهای پنهانی که مردم از تو در سینه
دارند و ظاهر نکنند آنرا مگر بعد از موت من اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بعد از آن حضرت گریان شد عرض کردند یا رسول الله
چرا گریه میکنی فرمود جبرئیل امین از جانب رب العالمین مرا خبر داد که این کینها بر طرف شود زمانیکه قائم ایشان ظهور کند و نام ایشان
بلند شود و امت بر دوستی ایشان جمع شوند و دشمن ایشان کم شود و بدخواه ایشان ذلیل و خوار گردد و مدح گوی ایشان بسیار شود و این
در زمانی خواهد شد که بلاد متغیر گردند و عباد ضعیف شوند و از فرج مأیوس گردند پس در آن هنگام قائم در میان ایشان ظاهر
گردد رسول خدا صلعم فرمود نام او نام من است و نام پدر او نام پدر من و از اولاد دختر من است خدای تعالی حق را بدست ایشان آشکار کند
و باطل را بشمشیر ایشان نابود گرداند و همه مردم ایشان را پیروی کنند بعضی از روی میل و بعضی از خوف و خشیت پس رسول خدا صلعم از گریه
ایستاد و فرمود ای گروه مؤمنان بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا خلاف نمیشود و حکم او رد نخواهد شد و او حکیم است و آگاه و
اینکه فتح خدا نزدیک است خداوندا ایشان اهل بیت منند بر طرف کن از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از هر خطائی خداوندا
ایشانرا حمایت کن و حفظ فرما و از برای ایشان باش و ایشانرا یار و معین باش و ایشانرا عزیز دار و ذلیل مگردان و جانشین من باش در ایشان
که تو بر هر چیزی قادر و توانائی **سی و یکم** ایضا شیخ در امالی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین عم روایت کرده است که از رسول خدا
شنیدم که میفرمود بنای اسلام بر پنج خصلت است بر شهادتین و قرینتین حضار عرض کردند یا رسول الله شهادتین را دانستیم قرینتین
کدام است فرمود نماز و زکوة است که هیچیک از اینها بدون دیگری مقبول درگاه الهی نمیشود و روزه داشتن و حج خانه
خدا هر کس را که استطاعت حج داشته باشد و ختم اینها همه بقبول ولایت علی است عم پس خدای تعالی این آیه را فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فرو فرستاد **سی و دوم** شیخ طوسی در کتاب مجالس خود از حبشی بن جناده روایت کرده است
که رسول خدا را دیدم که دست علی را گرفته و با او فرمود یا علی تو برادر و صفی و وزیر و وصی و امین منی و منزلت تو نزد من در حیات
من و بعد از موت من مثل منزلت هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من هر که بمیرد و ترا دوست دارد خدای تعالی کار او را
بایمان ختم کند و هر که بمیرد و ترا دشمن دارد او را بهره و نصیبی از اسلام نخواهد بود ایضا شیخ طوسی بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت
کرده است که عمر بن خطاب علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص امر کرد که همگی در خانه بنشینند و در را بروی
خود ببندند و در امر خلافت مشورت نمایند و تا مدت سه روز ایشانرا مهلت داد که اگر پنج نفر از ایشان بر یک قول متفق باشند و یکی
ابا کند آن یک نفر را بقتل رسانند و اگر چهار نفر از ایشان اتفاق کنند بر سخنی و دو نفر ابا کنند آن دو نفر را بقتل رسانند پس چون همگی
ایشان بر رأیی متفق شدند علی بن ابیطالب عم با ایشان فرمود من دوست میدارم که سخن مرا گوش کنید اگر حق گویم قبول کنید و اگر
بباطل سخن گویم بمن رد کنید پس آنحضرت فضائل و سوابق خود و آنچه رسول خدا صلعم در حق او گفته و در خصوص او تصریح فرموده
بود بیان میکرد و همگی ایشان تصدیق میکردند تا آنکه فرمود آیا هست در میان شما کسی که رسول خدا صلعم در حق او فرموده باشد
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه لیبلغ الشاهد الغائب یعنی باید هر کس که در اینجا حاضر است بغایب برساند
غیر از من همه گفتند نه فرمود آیا هست در میان شما کسی که رسول خدا در روز غدیر دو دست او را گرفته باشد و فرموده باشد هر که او را اطاعت
کند مرا اطاعت کرده و هر که علی را معصیت کند مرا معصیت کرده و هر که مرا معصیت کند خدا را معصیت کرده است غیر از من همه عرض
کردند یعنی غیر از تو این سخنان را نفرموده **سی و سیم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو الطفیل عامر بن واثله کنانی روایت
کرده است که چون عمر بن خطاب را ضربت زدند و هنگام موت رسید امر خلافت را در میان شش نفر شوری کرد علی بن ابیطالب عم و عثمان
و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف ابو الطفیل گوید چون همگی ایشان جمع آمدند و در خانه نشستند
که مردم را از آنجا بیرون کردند و نگذاردند کسی نزد ایشان برود پس حضرت امیر المؤمنین عم فرمود شما بچهره گواهی در اینجا نشسته اید ساکت باشید
و گوش بسخن من دهید تا اگر حق گویم مرا تصدیق کنید و اگر بباطل سخن رانم رد نمائید و از من نپذیرید که من اکنون فردم بمثل شما پس قصه

و سوابق خود و آنچه رسول خدا صلعم در حق او فرموده بود بیان میکرد و از ایشان تصدیق میخواست و همه تصدیق میکردند تا آنکه فرمود شما
بخدا قسم میدهم آیا هست در میان شما کسی که رسول خدا صلعم در روز غدیر خم در حق او فرموده باشد من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه غیر از من همگی گفتند نه پس فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا هست در میان شما کسی که وصی رسول خدا صلعم باشد در اهل و مال
آنحضرت غیر از من گفتند نه **سی و چهارم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از عمرو بن میمون ازدی روایت کرده است که وقتی علی بن
ابیطالب را نزد او نام بردند گفت قومی او را دوست میدارند و ایشان اهل جهنم اند و من خود این را از رسول خدا صلعم شنیدم از جمله حذیفة بن
الیمان و کعب بن عجرة که هر یک از ایشان میگفت خدای تعالی بعلی عم عطا فرموده است آنچه را که بهیچ بشری عطا نکرده او شوهر فاطمه سیده زنان اولین
و آخرین است و کجاست مانند فاطمه عم و کیست از خلق اولین و آخرین مانند او که او را تزویج کرد و اوست پدر حسن و حسین که سادات جوانان اهل
بهشتند از اولین و آخرین پس ای مردم از برای کیست ولادتی مانند ایشان و رسول خدا پسر عم اوست و او وصی رسول خداست در اهل بیت
و زنان او و همه درها را از طرف مسجد بست و در کرد مگر در خانه علی را و اوست کشنده در خیبر و اوست صاحب علم در جنگ خیبر رسول خدا آب دهان
مبارک در چشم او ریخت و او را درد چشم بود پس درد چشم زایل شد و بعد از آن دیگر او درد چشم نکشید و اوست صاحب روز غدیر
خم که رسول خدا نام او را بلند کرد و ولایت او را بر امت الزام نمود و مقام و منزلت او را با ایشان شناسانید و مکان او را نزد خود از برای ایشان
بیان فرمود و فرمود ایها الناس کیست از شما که اولی باشد بشما از خود شما عرض کردند خدا و رسول او اولی است فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
سی و پنجم ایضا شیخ در مجالس بسند خود از ابو عمر زاذان روایت کرده است در خطبه که حضرت امام حسن علیه السلام در حضور معاویه خوانده بود
و در آن خطبه فضل و سوابق پدرش امیر المؤمنین و آنچه رسول خدا صلعم در حق او تصریح فرموده است و او شنیده بیان کرده تا آنکه در آن خطبه
فرموده بنی اسرائیل دست از هرون کشیدند و میدانستند که او خلیفه موسی است و بدنبال سامری افتادند و این امت نیز پدرم را ترک
کردند و با دیگری بیعت کردند و حال آنکه از رسول خدا صلعم شنیده بودند که فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا النبوة و دیدند که رسول
خدا او را در روز غدیر خم نصب کرد و حضار را امر کرد که این را بغایبین برسانند **سی و ششم** ایضا شیخ در مجالس بسند خود از حضرت
امام زین العابدین عم روایت کرده است که آنحضرت ذکر نمود خطبه را که حضرت امام حسن عم در حضور مردم و معاویه خوانده بود و در آن خطبه
فضل و سوابق پدرش را و آنچه رسول خدا صلعم در حق او فرموده بود از نصوص بر خلافت و امامت تا آنکه فرمود بنی اسرائیل که اصحاب موسی بودند
هرون را که برادر و خلیفه و وزیر موسی بود گذاشتند و بدنبال عجل افتاده و سامری را اطاعت کردند و میدانستند که او خلیفه موسی است
و این امت نیز شنیده اند که رسول خدا صلعم بپدرم فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و بچشم خود دیدند که رسول خدا
که در روز غدیر خم او را بخلافت نصب کرد و شنیدند و ایشانرا بولایت او خواند و با ایشان فرمود حاضران بغایبان برسانند **سی و هفتم**
ایضا شیخ در مجالس بسند خود از حضرت امام حسن عم روایت کرده است که آنحضرت فرمود چون حق تعالی بفضل و رحمت خود این واجبات را بر شما
واجب گردانید نه از روی احتیاج بود بشما بلکه از راه رحمت بود لا اله الا هو جل شانه تا آنکه نیک و بد را از یکدیگر جدا کند و معلوم نماید که
مطیع کیست و عاصی کدام است و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم تا آنکه امتحان کند خدای تعالی آنچه را که در سینه دارید و معلوم
نماید آنچه را که در دل دارید و پیشی گیرید بر یکدیگر در سوی رحمت خدا و بلندی گیرید بر یکدیگر در جایگاه خودتان در بهشت پس واجب
گردانید بر شما حج و عمره و نماز و زکوة و روزه و قبول ولایت را و بدست شما کلیدی داد که باب فرائض را بآن کلید باز کنید و راه او را بشناسید
و اگر محمد صلعم و اوصیاء از اولاد او نبودند شما مانند حیوانات بودید و هیچ واجبی از واجبات را نمیدانستید و هیچ شده است که داخل در خانه
شوید مگر از در آن پس چون خدای تعالی بر شما منت نهاد باولیای خود بعد از پیغمبر شما و آنها را معین فرمود نازل کرد آیه بر رسول خدا الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و واجب کرد بر شما که بجهة اولیای خود حقوقی و شما را امر بادای این حقوق
امر فرمود تا آنکه حلال شود بر شما زنان و اموال شما و خوردنی و آشامیدنی شما و بشناساند بشما خیر و برکت و ثروت را تا هر که را قدرت
بر دانستن اسرار او باشد بداند بعد از آن فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد نمیخواهم از شما مزدی در این
زحمات که در راه دین کشیده ام و این صدمات که در تبلیغ آن دیده مگر آنکه دوست دارید خویشان و عترت مرا و حفظ نمائید حرمت مرا در
ایشان پس بدانید که هر که بخل کند بخویش کرده و خدای تعالی غنی است و شما فقیر و محتاج اوئید بار دیگر بکنید آنچه میخواهید که خدا
و رسول او و مؤمنان همه را می بینند و میدانند بعد از آن شما را بعالم غیب و شهود بر میگردانند و اعلام میکنند شما را بکردارهای شما

وقف

و بهشت مخصوص پرهیزکاران است و در روز قیامت هیچ ستمی نیست مگر بر ستمکاران و من از جمله رسول خدا شنیدم که میفرمود من و علی خلق شده‌ایم از نور خدای عز و جل و خلق شده‌اند اهل بیت من از نور من و خلق شده‌اند دوستان ایشان از نور ایشان و سایر مردم در آتش معذب خواهند بود **سی و هشتم** شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب امالی بسند خود از محمد بن نوفل بن عابد صیرفی روایت کرده است که گفت وقتی ابو حنیفه نعمان بن ثابت نزد ما آمد و ما از فضایل علی ع یاد میکردیم و در خصوص غدیر خم در میان ما سخن شد ابو حنیفه گفت من باصحاب گفتم شما بحکایت غدیر خم اقرار مکنید که با شما مخاصمه خواهند کرد که هیثم بن حبیب صیرفی بر آشفته و گونه اش متغیر شد و گفت چرا اقرار نکنند مگر این حدیث نزد تو نیست گفت چرا اینست من خود آنرا روایت کرده‌ام گفت پس چرا اقرار نکنند و حال آنکه حبیب بن ثابت از ابو الطفیل از زید بن ارقم روایت کرده که علی بن ابیطالب در رحبه سوگند میداد کسانی را که از رسول خدا آنرا شنیده باشند ابو حنیفه گفت مگر نمی‌بینی که از این حدیث در میان مردم چه فتاده است و ایشان بچه خود از آن عذر میکنند هیثم گفت پس ما ناچار باید علی را تکذیب کنیم یا قول او و قول رسول خدا را رد نمائیم ابو حنیفه گفت ما نه تکذیب علی میکنیم و نه قول او و قول رسول خدا را رد می‌نمائیم و لکن میبینی که قومی از مردم در خصوص علی ع غلو کرده‌اند هیثم گفت چیزیرا که رسول خدا بگوید و خطبه بخواند ما از جهت غلو غالی آن سخن را کو بترسیم و از گفتن آن باز مانیم **سی و نهم** ابن بابویه در کتاب نصوص بسند خود از محمود بن لبید روایت کرده است که چون رسول خدا ص برحمت ایزدی پیوست پیوسته فاطمه زهرا بقبرستان شهدا آمده و نزد قبر حمزه میگریست روزی بر سر قبر حمزه آمده بود و گریه میکرد من ایستادم تا آنکه از گریه ایستاد بخدمتش رفته سلام کردم و عرض کردم ای سیده زنان بخدا سوگند که از گریه تو بندهای دل من پاره پاره شد فرمود ای ابو عمرو حق دارم که گریه میکنم زیرا که مصیبت بهترین پدران که رسول خداست مبتلا گردیدم پس این بیت را فرمود **شعر** اذا مات یوم میت قل ذکره ٭ و ذکر ابی قد مات والله اکبر ٭ یعنی چون کسی بمیرد او را کمتر نام برند و پدرم که مرد بخدا سوگند که نام او از همه نامها بزرگتر است و ذکر آن زیادتر است عرض کردم ای خاتون من مرا مسئله ایست میخواهم آنرا از تو سؤال کنم فرمود سؤال کن عرض کردم رسول خدا پیش از وفات خود هیچ در باب امامت علی ع نص بجهت فرموده فرمود و اعجبا مگر روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید عرض کردم فراموش نکرده‌ایم روز غدیر خم فرمود و لکن مرا خبر ده با آنچه در پنهانی بتو گفته است فرمود اشهد بالله از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی ع بهترین کسیست که او را در میان شما خلیفه خود کرده‌ام و او امام و خلیفه است بعد از من و دو پسرش و نه نفر از اولاد حسین علیهم السلام امامانند نیکوکار اگر ایشان را پیروی کنید خواهید یافت ایشان را هادی و مهدی و اگر ایشان را مخالفت نمائید اختلاف در میان شما خواهد بود تا روز قیامت عرض کردم ای سیده من پس چرا رسول خدا در حق او کوتاهی کرد فرمود یا ابا عمرو رسول خدا ص فرمود مثل امام مثل کعبه است یا فرمود مثل علی مثل کعبه است که مردم بسوی کعبه می‌آیند و کعبه بجائی نرود پس فرمود بخدا سوگند اگر حق را باهلش باز گذارند و پیروی عترت پیغمبر خود کنند دو نفر در خصوص خدا اختلاف نکنند یعنی هیچ کافری نماند و پیوسته سلفا عن سلف و خلفا عن خلف میکردید تا آنکه قائم که نهم از صلب فرزندم حسین است ظاهر شود و لکن مردم مقدم داشتند کسیرا که خدا او را باز پس انداخته بود و باز پس انداختند کسیرا که خدا او را امام کرده بود و تا رسول خدا را بلحد گذاشتند و در زیر خاک پنهان کردند مردم عمل نفسانی خود را اختیار کردند و برای خود عمل نمودند وای بر ایشان مگر نشنیده‌اند که خدا تعالی فرموده است وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی پروردگار تو هر چه را میخواهد خلق میکند و آنچه را که بخواهد اختیار میکند از برای ایشان اختیاری نیست بلکه شنیدند و لکن خود را بکوری زدند چنانکه خدا تعالی میفرماید فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ یعنی دیدهای ایشان کور نیست و لکن دلهای ایشان که در سینه‌های ایشانست کور است هیهات کارزوهای خود را در دنیا پهن کردند و مرگرا فراموش نمودند وای بر ایشان که اعمال ایشان بهدر رفت و ایشان را بگمراهی انداخت پناه میبرم بسوی پروردگار از ستم و ظلم این قوم با اهل حق بعد از یقین و علم ایشان بحق **چهلم** شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود رسول خدا ص از مدینه قصد مکه کرد و همه شرایع اسلام را بمردم رسانیده بود مگر حج و ولایت را پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خدا تعالی ترا سلام میرساند و میگوید هیچ پیغمبری از پیغمبران و هیچ رسولی از رسولان خود را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از اکمال دین و تمام کردن حجت خود و دو چیز از فرایض دین باقی مانده است که باید آنها را بقوم خود تبلیغ نمائی یکی فریضه حج است و یکی فریضه ولایت و خلافت بعد از تو و من زمین خود را خالی از حجت نگذاشته‌ام و نخواهم گذاشت ای

وقف

محمد حق تعالی ترا امر فرموده است که بقوم خود برسانی فریضه حج را باید که خود حج کنی و با تو حج کند هر کسیکه استطاعت رفتن دارد از حاضرین و اطراف و اعراب و با ایشان تعلیم نمائی مثل آنکه نماز کردن و زکوة دادن و روزه داشتن را با ایشان یاد دادی و ایشانرا آگاه گردانی بر آن چنانچه آگاه گردانیدی بر آنچه از شرایع با ایشان تبلیغ کردی پس منادی رسول خدا ص در میان مردم ندا در داده و گفت بدانید که رسول خدا ص قصد زیارت خانه کعبه دارد و میخواهد بشما تعلیم کند زیارت خانه را چنانچه سایر شرایع را بشما تعلیم کرد پس رسول خدا ص بیرون آمد و مردم نیز با او بیرون آمدند و همه مردم نظر توجه و التفات بجانب رسول خدا ص گماشته بودند تا آنچه بجای آورد ایشان همان نحو بجای آورند پس رسول خدا حج کرد و مردم نیز حج کردند و عدد همراهان آنحضرت از اهل مدینه و اطراف و اعراب هفتاد هزار نفر زیاده رسیده بود بعدد هفتاد هزار نفر اصحاب موسی که موسی از ایشان بجهة هرون بیعت گرفت و ایشان بیعت را شکستند و بدنبال گوساله و سامری افتادند و همچنین رسول خدا ص بیعت خلافت علی را از مردم گرفت بعدد اصحاب موسی و ایشان نیز مانند آنها بیعت را شکستند و بدنبال گوساله افتادند و کافر شدند و با بجلالوا لبیک لبیک در میان مکه و مدینه پیوست پس چون رسول خدا ص بموقف رسید جبرئیل از جانب خدای جلیل نازل شد و گفت یا محمد حق جل و علا ترا سلام میرساند و میگوید اجلت نزدیک شده و مدت زندگانیت بسر آمده و من پیش از موت ترا امر میکنم بامری که ناچار است و از آن مخلصی نیست پس وصیت کن و وصی برای خود قرار ده و آنچه از علوم خود و علومی که از انبیا نزد تو هست و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تو هست از آیات پیغمبران همه را بوصی و خلیفه خود بعد از خود تسلیم کن یعنی حجت بالغه من بسوی خلق علی بن ابیطالب تسلیم نما و او را بجهة مردم در خلافت بر پا کن و عهد و میثاق او را تازه گردان و بیعت و میثاق مرا که بعهد ایشان گرفتم که با ایشان گفتی ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مومن و مومنه علی بن ابیطالب ع بیاد ایشان بیاور که من از دنیا نبرده‌ام هیچ پیغمبری را مگر بعد از اکمال دین خود و اتمام نعمت خود بر خلق بود و متابعت اولیای خود و دشمنی اعدای خود و این کمال توحید و کمال دین من و اتمام نعمت من است بر بندگان من به پیروی و اطاعت ولی من زیرا که خالی نمیگذارم روی زمین را از قیمی که حجت من باشد بر بندگان من پس امروز تمام کردم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را بولی خود و آقای هر مومن و مومنه علی بن ابیطالب که بنده من و وصی پیغمبر من است و خلیفه او است پس از او و حجت بالغه من است بر بندگان من طاعت او مقرون است بطاعت پیغمبر من و طاعت او و طاعت محمد ص مقرون بطاعت من است هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که او را معصیت کند مرا معصیت کرده او را علم گردانیده‌ام میان خود و بندگان خود هر که او را شناخت مومن است و هر که او را انکار کرد کافر است و هر که دیگری را با او در بیعت شریک گرداند مشرک است و هر که بملاقات من رسد با ولایت او داخل بهشت شود و هر که بمن رسد با عداوت او داخل جهنم گردد یا محمد علی را علم کن و او را امین مردم قرار ده و بیعت خلافت او را از مردم بگیر و عهد و پیمان مرا با ایشان تازه کن که من ترا بسوی خود خواهم برد رسول خدا ص از منافقان در اندیشه بود و میترسید که مبادا بجاهلیت برگردند زیرا که عداوت ایشانرا میدانست و از کینه‌های پنهانی که در دل ایشان از علی ع بود آگاه بود و بجبرئیل گفت که از خدا مسئلت کند که او را از شر ایشان حفظ نماید و منتظر بود که جبرئیل از جانب رب جلیل وعده عصمت و حفظ او را آورد و آمدن جبرئیل بتأخیر افتاد رسول خدا ص بمسجد خیف آمد در آنجا جبرئیل آمد و او را امر کرد که علی را بخلافت نصب کند و آیه حفظ را از جانب خدا نیاورد تا بکراع الغمیم که ما بین مکه و مدینه است رسید پس جبرئیل نازل شد و باز او را امر بنصب علی ع کرد و آیه عصمت و حفظ را نیاورد رسول خدا ص فرمود ای جبرئیل میترسم قوم من مرا تکذیب کنند و سخن مرا در باره علی قبول ننمایند پس از آنجا کوچ کرد تا بغدیر خم رسید که در سه میلی جحفه است نزول فرمود جبرئیل در پنج ساعتی روز نازل شد با تهدید و وعید در تأخیر تبلیغ و وعده محافظت از شر منافقان و گفت یا محمد حق ترا سلام میرساند و میفرماید يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول برسان آنچه از خدا تعالی بسوی تو رسیده است در باره علی و اگر نکنی و تبلیغ رسالت نکرده یا بعض آنرا رسانیده همانا بهیچ وجه تبلیغ رسالت خدا را نکرده و اگر ترا از منافقان و همراهان بود غدر اندیشه مدار که خدا تعالی حافظ و نگهبان تست از شر ایشان چون اول قافله مردم نزدیک بجحفه رسیده بود امر فرمود تا هر کس پیش رفته برگردد و هر که در عقب مانده برسد و هر که در آنجا است فرود آید تا علی را بخلافت نصب کند و آنچه از جانب خدا در حق علی ع نازل شده است تبلیغ نماید و جبرئیل رسول خدا را خبر داد که خدا تعالی ترا از شر دشمنان حافظ و نگهبان است چون از اندیشه آسوده و از دغدغه فارغ شد امر کرد منادی را که ندای نماز جماعت در داد و رفتگان را بر گردانیدند و باز ماندگان را آگاه داشتند و جبرئیل

کفت که از جانب خدا است و آنچه باید بجا آورید و رسول خدا امر فرمود تا در آنجا منبری مشتمل بود بر جهاز شتران از سنگ بر پا کردند که بر آن
مشرف شود پس رسول خدا صلعم بر بالای آن رفتند پس برآمد و خطبه طولانی مشتمل بر توحید و تحمید و تنزیه حضرت حق تعالی و بیان صفات کمال و نعوت
جلال او ادا کرد تا آنکه فرمود اقرار میکنم بر ربوبیت او و تبلیغ میکنم آنچه را که وحی فرستاده است بسوی من و میترسم از آنکه اگر تبلیغ نکنم مرا
عذاب کند و عقوبت نماید بعذابی و عقوبتی که احدی را قدرت دفع آن از من نباشد زیرا که بمن فرمود اگر تبلیغ این حکم نکنی هیچ وجه تبلیغ رسالت
خود نکرده و خدا تعالی ضامن شده است حفظ و نگهبانی مرا از شر دشمنان و اوست خداوند کافی و کریم پس وحی فرستاده بسوی من بسم الله الرحمن
الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ای گروه مردم من تقصیر نکرده ام
در رسانیدن آنچه بمن نازل شده و سبب نزول این آیه را بشما میگویم بدرستیکه جبرئیل سه نوبت نزد من فرود آمد و از جانب خدا تعالی
مرا امر نمود که بایستم در این مکان و بهر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابیطالب برادر و وصی و خلیفه من است و امام و پیشوای
مردم است بعد از من و مقام او نزد من مقام هرون است نزد موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و او ولی شما است بعد از خدا و رسول
و خدا تعالی در خصوص ولایت او در کتاب خود آیه نازل کرده است که انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة وهم راکعون و علی بن ابیطالب اقامه نماز کرد و ایتاء زکوة نمود در حالت رکوع و من از جبرئیل سوال کردم که مرا معاف دارد از رسانیدن
این پیغام بسوی شما زیرا که میدانستم کمی متقیان و بسیاری منافقان و مکر گناهکاران و حیله استهزا کنندگان بدین اسلام را که خدا تعالی
در قرآن خود ایشانرا وصف فرموده است که یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم یعنی با خود
میگویند بزبانها اسلام را و در دلهای ایشان جز نفاق نیست و آنرا خوار و سبک میشمارند و نزد خدا تعالی بسیار بزرگ است و منافقان
مرا چند نوبت اذیت و آزار کرده اند حتی آنکه مرا اذن خوانده اند یعنی خوش باور که سخن هر کسی گوش میدهد و تصدیق میکند و گمان کرده اند که
من چنینم و این از جهت کثرت ملازمت او بود با من یعنی علی ع و شدت التفات من بود با او تا آنکه خدا تعالی فرستاده در حق ایشان ومنهم
الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم الایه یعنی بعضی از منافقان پیغمبر را اذیت میکنند و میگویند او زود باور است
بگو ای محمد صلعم او زود باور است که خیر است از برای شما تا آنکه میشنود آنچه را که واجب است قبول کردن آن فقیر گوید لفظ اذن در این
معنی مستعمل است چنانکه در صفت دوستان مکار شعر صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به وان ذکرت بشر عندهم اذن و بالجمله فرمود
اگر بخواهم نامهای ایشان را بزبان میبرم و اگر بخواهم بشخص ایشان اشاره کنم و بانگشت نشان دهم میتوانم یعنی نام ایشانرا میدانم و شخص ایشانرا
میشناسم و اگر بخواهم کسیرا با ایشان دلالت کنم میکنم حاصل آنکه هیچ خبر ایشان بر من مخفی نیست و لکن بخدا سوگند که در باره ایشان کرم
مینمودم و تجاهل میکردم و خدا تعالی در هیچ باب از اینها از من راضی نبود مگر آنکه تبلیغ نمایم آنچه را که بر من نازل شده است بعد از آن تلاوت
فرمود این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس فرمود بدانید ای گروه
مردم که خدا تعالی علی را بولایت شما نصب فرموده است و او را امام مفترض الطاعه گردانیده است بر همه مهاجرین و انصار و تابعین بایشان
یعنی کسانی که بسبب احسان پیروی ایشان میکنند و بر بادیه نشین و حاضر و بر عجم و عرب و آزاد و بنده و کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و بر هر موحدی
که خدا را بیگانگی پرستش کند حکم علی ع ممضی و سخنش مقبول و امرش نافذ هر که مخالفت کند ملعون است و هر که پیروی کند مرحوم و هر که
تصدیقش کند و با او بشنود و اطاعت کند آمرزیده باشد ای گروه مردم این آخر مقامی است که در اینجا ایستاده ام پس گوش دهید سخن مرا و اطاعت
کنید قول مرا و قبول کنید امر پروردگار خود را که خدای عز و جل صاحب اختیار و کردگار شما است و بعد از او رسول او محمد که ولی شما است
و ایستاده و با شما سخن میگوید و بعد از من علی ولی شما و امام شما است بامر خدائی که پروردگار شما است بعد از آن امامت در فرزندان من است
از اولاد من تا روزی که خدا و رسول او را ملاقات نمائید و نیست حلالی مگر آنچه خدا آنرا حلال کرده است از برای شما و نیست حرامی مگر آنچه
که خدا بر شما حرام کرده باشد خدا تعالی حلال و حرام را بمن شناسانیده و من در میان شما حکم کردم بآنچه پروردگار من مرا تعلیم کرده از کتاب خود
و از حلال و حرام خود ای گروه مردم هیچ علمی نیست مگر آنکه خدا تعالی آنرا بمن سپرده و من احصا کرده ام و آنچه را که بمن سپرده است من آنرا بامام متقین
یعنی علی ع سپرده ام و احصا کرده ام و هیچ علمی نیست مگر آنکه آنرا بعلی تعلیم کرده ام و اوست امام مبین که خدا تعالی در قرآن ذکر فرموده ای گروه
مردم از او گمراه مشوید و نفرت مکنید و دوری مگزینید و از ولایت او تکبر مورزید که او راهنمای طریق حق و خود در عمل بآن راه است و باطل
دور میکند و خود نیز از آن کناره میجوید و هیچکس از اوامر و نواهی خدا برای او ملامتی نیست مگر آنکه او اول کسی است که بخدا و رسول ایمان آورد

و آنکسی است که جان خود را در راه رسول خدا نثار نمود و آنکسی است که با رسول خدا صلعم بود در وقتی که هیچ مردی غیر از او بندگی خدا را نمیکرد
ای گروه مردم او را بر دیگران تفضیل دهید که خدا تعالی او را تفضیل داده و او را بخلافت و امامت قبول کنید که خدا او را بامامت و خلافت نصب
فرموده ای گروه مردم علی امام شما است از جانب خدا تعالی و قبول نخواهد کرد توبه کسیرا که ولایت او را انکار کند و او را نخواهد آمرزید و بر
خدا تعالی واجب است که هر کسیرا که قبول نکند امر او را و مخالفت نماید حکم او را عذاب کند به بدترین عذابها ابد الاباد و دهر الدهور پس
حذر کنید از آنکه مخالفت او کنید که بسیار داخل آتش خواهید شد آتشی که هیزم آن آدمی و سنگ است و از برای کفار مهیا شده ای گروه مردم بخدا
سوگند که انبیا و مرسلین سالف بوجود من در آخر الزمان بشارت داده اند و منم خاتم انبیا و مرسلین و منم حجت بر همه مخلوقین از اهل آسمان و زمین
و هر که در این شک کند کافر است بکفر اهل جاهلیت و هر که در سخنان من شک کند در همه انبیاء و رسل شک کرده است و کسی که در این شک کند
جای او در آتش است ای گروه مردم حق تعالی عطا فرموده بمن این فضیلت را و بر من منت نهاده و بمن احسان فرموده و نیست خدائی مگر او مخصوص
ذات او است حمد کردن من تا ابد الدهر و در هر حالی ای گروه مردم علی را بر دیگران تفضیل دهید که او افضل مردم است بعد از من از مرد و زن و
بسبب ما مردم را روزی میدهد و موجودات را بوجود آورده ملعون است ملعون و مغضوب است مغضوب کسیکه این سخن مرا قبول نکند و بر من
رد کند و باین اعتقاد نماید و بدانید که جبرئیل از جانب خدا تعالی این سخن را بمن آورد و گفت خدا تعالی میفرماید هر که با علی عداوت و دشمنی دارد
او گرفتار لعنت و غضب من خواهد بود پس هر کسی نظر کند لازم است که از برای روز قیامت پیش خود چه ذخیره خواهد کرد و بپرهیزید از آنکه
او را مخالفت نمائید که خواهد لغزید پای شما از ثبات و خدا تعالی بکردار شما آگاه است ای گروه مردم علی بن ابیطالب را خدا تعالی در قرآن مجید
جنب خود خوانده است در آنجا که میفرماید یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و آیات آنرا فهم کنید
و محکمات آن نظر نمائید و پیروی متشابهات آن مکنید بخدا سوگند که هرگز بیان نمیکند زواجر او را و واضح نمیکند تفسیر او را احدی
غیر از این کسی که من دست او را گرفته و بازوی او را چسپیده و او را بلند کرده و نگاه داشته ام و بشما اعلام میکنم که هر کرا من مولای او بودم علی
مولای او است و او علی بن ابیطالب برادر و وصی من است و موالات او از جانب خدای عز و جل نازل شده ای گروه مردم بدانید که علی و پاکان
و معصومان از اولاد من ایشان ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر و هر یک از این دو ثقل خبر دهنده است از دیگری و با او موافق است و از
یکدیگر جدا نشوند تا وقتیکه بر حوض کوثر وارد شوند و ایشانند امناء خدا در میان بندگان او و حکمای خدا در روی زمین شعر
ساده اکتاب الله الا انه هو صامت و هم الکتاب الناطق آگاه باشید که من بشما رسانیدم و بدانید که من تبلیغ رسالت خود کردم و خبر دادم
باشید که من بشما شنوانیدم و بر شما مخفی نماند که واضح نمودم و بدانید که خدا تعالی بمن فرموده و من از قول او بشما گفتم که نیست امیر
مؤمنان مگر همین برادرم علی ع و امارت مؤمنان مر احدی را غیر از او سزاوار نیست پس دست زده و بازوی علی را گرفته و بلند کرد و اول
خبر یکه رسول خدا صلعم بلند کرد این بود که علی را بلند کرد تا بجائی که پای او برابر زانوی رسول خدا رسید بعد از آن فرمود ای گروه مردم
این برادر علی است و او برادر و وصی و خزانه علم من و خلیفه من است بر امت من و بر تفسیر کتاب خدا و اوست که مردم را بسوی کتاب خدا میخواند و
رضای خدا است عمل میکند و او است محاربه کننده دشمنان او و موالی و مجاهد بر طاعت او و منع کننده از معصیت او و خلیفه رسول
خدا صلعم و امیر مؤمنان است و اوست امام هدایت و اوست کشنده ناکثین و قاسطین و مارقین بامر خدا بشما میگویم و گفته مرا تغییر و تبدیل
و بامر پروردگار خود میگویم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والعن من انکره واغضب علی من جحد حقه خداوندا فرو فرستاده بسوی
من کتاب خود را با آنکه امامت مخصوص علی ولی تو است و چون من از برای مردم بیان نمایم و علی را بامامت نصب کنم کامل گردانی از برای
ایشان دین ایشان و اتمام کنی بر ایشان نعمت خود را و بپسندی برای ایشان دین اسلام را پس فرموده ومن یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که غیر از دین اسلام دینی اختیار نماید قبول نخواهد شد از او و در دنیا و در
آخرت از زیانکاران خواهد بود خدایا ترا گواه میگیرم که من تبلیغ رسالت خود کردم ای گروه مردم خدا تعالی کامل کرده است دین شما را
بامامت علی ع و هر کسی که پیروی نکند علی را و امامان از اولاد او را که قائم مقام اویند تا روز قیامت و روز عرض اعمال عملش هدر و در
جهنم مخلد خواهد بود و عذاب بر ایشان سبک نخواهد شد و ایشان را مهلتی و انتظاری نباشد ای گروه مردم این علی است که از همه شماها
بیشتر مرا یاری کرده و حق او بر من از همه کس بیشتر است و از همه کس بمن نزدیکتر و از همه کس عزیزتر است و خدای عز و جل و من از او راضییم
و آیه رضائی از جانب خدا نازل نشده است مگر در شان علی ع و هیچ جا خطاب یا ایها الذین امنوا از جانب خدا نرسیده مگر آنکه اول بعلی

خطاب شده و هیچ آیه مدح و منقبتی در قرآن نازل نشده است مگر آنکه علی داخل است و در سوره هل اتی علی الانسان که در شأن او نازل شده است
بهشت مگر از برای او و نازل نکرده است مگر در شأن او و در آن سوره خدا تعالی مدح نفرموده است مگر علی را ای گروه مردم علی ناصر
دین خدا است و کشنده و دفع کننده دشمنان رسول خدا است و او است امام تقی نقی هادی مهدی پیغمبر شما بهترین پیغمبران است و وصی شما بهترین اوصیا
ای گروه مردم ذریت هر پیغمبری از صلب آن پیغمبر است و ذریت من از صلب علی است ای گروه مردم حسد نبرید که ابلیس آدم را بحسد از بهشت بیرون کرد
شما مقام و منزلت و رتبه علی را حسد مبرید که عمل شما هبا شود و قدم شما در روی پل صراط بلغزد و آدم را بسبب یک گناه از بهشت بیرون کرد
بر زمین فرود آمد و حال آنکه او صفوة الله بود یعنی بنده خالص خدا پس غایت و انجام شما بکجا خواهد رسید و حال آنکه چنانید که خود هستید
شعر حال نو آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند بهر او سجود بلکه چون کرده کشند شرح تمام ملائکه ... خرام نوطع (?)
که تا چند این گناه داخل جنت شوی ای روسیاه ای گروه بدانید که دشمن نمیدارد علی را مگر کسی که شقی باشد و دوست ندارد او را و ولی و صاحب اخلاص
خود نداند مگر مؤمنی که پرهیزکار باشد و اقرار نکند با او مگر آنکه مؤمن خالص باشد بخدا سوگند که نازل شد سوره بسم الله الرحمن الرحیم
والعصر ان الانسان لفی خسر تا آخر مگر در شأن علی **فقیر گوید** تفسیر سوره مبارکه بعد از بسمله سوگند به روزگار پیغمبر یا
کار پیغمبر یا که بهترین اعصار است یا بوقت عصر یا نماز عصر که نماز وسطی است و بالجمله که جنس نوع انسان در نقصان است زیرا که عمر
که سرمایه اکتساب او است روز بروز تلف است و چون سرمایه از دست رود دیگر تحصیل ربح نتوان کرد و اطاعت خدا نتوان نمود پس
در خسران خواهد بود و مراد از الانسان جمع است بدلیل استثناء الا الذین آمنوا یعنی مگر آنکسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند
ابی بن کعب گفته که از رسول خدا صلعم پرسیدم فرمود آنکسانیکه مؤمنند و عمل صالح کرده اند علی است و آل اطهار او که تأکید مکرر وصیت
نموده اند بهمدیگر بحق و ثبوت قدم و رسوخ اعتقاد و وصیت نموده اند بصبر کردن و تحمل کردن مشقتهای ظالمین یا آنکه صبر از ارتکاب
معاصی و بالجمله فرموده اند ای گروه مردم خدا را گواه میگیرم و تبلیغ رسالت خود بسوی شما نمودم و واجب نیست بر رسول مگر رسانیدن
پیغام بوجهی واضح ای گروه مردم بپرهیزید از معصیت خدا انتهای پرهیزکاری و سعی کنید که از دنیا نروید مگر با اسلام و ایمان ای گروه مردم
آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزل معه من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها ایمان بیاورید بخدا و برسول او و بآن نوری که فرو فرستاده
با او **فقیر گوید** مراد از آن نور نور امامت است که آن نور ائمه است علیهم السلام که دل مؤمنان را روشن میکردانند و خدا تعالی آن را از قلوب ها
محجوب میکند و قلوب ایشان را زنگ میشود و بالجمله ایمان بیاورید پیش از آنکه محو نمائیم از روی شما آثار ایمان را مثل محو کردن دیده و بینی
و ابرو و غیر آن از چشمهای شما و در عقب سر شما جای دهیم یا باز پس روید یا از شما آثار هدایت ببریم و بجانب گمراهی روید یا آنکه شما
از عالم انسانیت بحیوانیت برگردانیم یعنی مسخ کنیم والله اعلم ای گروه مردم این نور از خدای عز و جل در من است و بعد از من در علی است و بعد از او
در نسل او است تا قائم مهدی علیه السلام که میگیرد حق خدا و حق ما را و باید دانست که خدا تعالی ما را حجت خود کرده است بر مقصرین و معاندان و مخالفان
و خیانت کاران و ظالمان از همه عالمیان ای گروه مردم شما را انذار میکنم من فرستاده خدایم بسوی شما و پیش از من رسولان آمده اند و رفته اند
پس موت بر من محال نیست مانند دیگر رسولان آیا پس اگر من بمیرم یا کشته شوم شما باز میگردید با عقاب خود یعنی باز میگردید **فقیر گوید**
اعقاب پاشنه های پا را گویند و اینجا کنایه از ارتداد است و کنایه است باز میگردید بپاشنه های پای خود یعنی مرتد میشوند و هیچ وجه بخدا
ضرر نمیرسانند و خدا تعالی بزودی جزای خیر دهد گذارندگان نعمت اسلام کرامت خواهد کرد و باید دانست که علی موصوف است بصبر و شکر و بعد از
او اولاد من که از صلب او بیند ای گروه مردم بر خدا تعالی منت مگذارید باسلام خود که بر شما غضب خواهد کرد و معذب خواهد نمود بعذابی
از نزد خود و خدا تعالی شنوا و بینا است و هیچ چیز بر او مخفی نیست ای گروه مردم بعد از من پیشوایان باشند که مردم را بسوی آتش جهنم خوانند
و در روز قیامت ایشان را فریاد رسی نباشد و خدا تعالی و من از این پیشوایان بیزاریم ای گروه مردم این پیشوایان و یاران ایشان و پیروان ایشان
و تابعان ایشان در درک اسفل از جهنم خواهند بود و چه بسیار بد است جای متکبران و باید دانست که این گروه اصحاب صحیفه اند **فقیر گوید**
صحیفه کاغذ بود و نوشته که نام جماعتی را در آن ثبت کنند فرمود نظر باید در صحیفه های خود در نگرید راوی گوید نام صحیفه مردم را بجز
اندکی مگر قلیلی را ای گروه مردم من امامت را وارث گذاشتم در اولاد خود که ائمه باشند تا روز قیامت و رسانیدم آنچه را که مأمور
بودم برسانیدن آن بسوی شما تا حجت باشد بر هر شاهد و غایبی و بر هر کسی که در اینجا باشد یا نباشد بدنیا آمده باشد یا نیامده باشد
و باید که حاضر بغایب اعلام کند و پدر بفرزند تا روز قیامت و لکن اهل جور آن را برای خود اسباب ریاست بسوی قرار دهند و از دست

اهلش غضب نمایند و خدا تعالی لعن کند غضب کنند که او را و آیه سنفرغ لکم ایها الثقلان یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران
در همین وقت است یعنی زود باشد که ما خود را از همه کارها فارغ سازیم و بمحاسبه شما بپردازیم و ثقلان جن و انس اند زیرا که ایشان ذوی
العقول اند لا غیر علی الاصح و بقرینه یا معشر الجن والانس که بعد از آن است و بالجمله پس فرستاده شود بر شما که مشرکین و عاصیید زبانه از آتش دوزخ
و شما را که فرو برد و دخ برد فرستاده شود نحاسی که هیچیک از شما قوه یاری کردن یکدیگر را نداشته باشید و دود نیز عذاب **فقیر گوید**
از مقاتل آورده که نحاس پنج نهر است از مس گداخته که از زیر عرش جاری گردند و بر سر اهل جهنم ریخته شوند و بعضی گفته اند نحاس دود سیاه
و بعضی گفته اند روی گداخته است و بالجمله فرموده ای گروه مردم خدا تعالی شما را نمیگذارد بر آن حالی یا بآن عقیده که بر آن هستید تا آنکه
تمیز داده شود خبیث شما از طیب شما و خدا تعالی شما را از غیب و ما فی الضمیر هر کسی آگاه نمیکرداند ای گروه مردم هیچ دهکده نیست مگر آنکه
خدا تعالی اهل آن را هلاک خواهد کرد بسبب تکذیب پیغمبران و بسبب ظلم و ستم ایشان چنانکه فرموده است و تلک القری اهلکناهم لما ظلموا
و علی بن ابیطالب امام و ولی شما است و او است مواعید خدا تعالی که فرموده است وجعلنا لمهلکهم موعدا و وعده خدا راست است ای گروه
مردم بسیاری از پیشینیان گمراه شدند و خدا تعالی ایشان را هلاک کرد مانند قوم نوح و عاد و ثمود و غیرهم که تکذیب کردند پیغمبران
خود را و هلاک کننده ما پسینیان است و همچنان کار را چنین خواهد کرد و باید بحال تکذیب کنندگان در زود نیست دیگر ای گروه
مردم خدا تعالی مرا امر کرد و نهی فرمود و من علی را امر کردم و نهی نمودم و امر و نهی از جانب خدا است پس بشنوید امر او را و بشنوید تا سالم
باشید و او را اطاعت کنید تا هدایت یابید و اعراض کنید از آنچه شما را نهی کند تا هدایت یابید و اعراض کنید از آنچه شما را نهی کند تا
راست روید بدو برآنچه او از شما بخواهد صبر کنید و با خبر باشید که راههای مختلف شما را از طریقه او بیرون نبرد ای گروه مردم من صراط الله
المستقیم یعنی راه راستی که خدا تعالی شما را امر به پیروی آن کرده و بعد از من علی است و بعد از آن اولاد من از صلب او ائمه یهدون بالحق و به یعدلون
بعد از آن الحمد لله رب العالمین را تا باخر خواند فرمود این سوره در خصوص من و ایشان نازل شده و ایشان را شامل است و مخصوص ایشان است
اولئک اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الا ان حزب الله هم الغالبون بدانید که اعدای علی علیه السلام اهل شقاق و ظالمان و اخوان
شیاطین اند الذین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا بدانید که اولیای ایشان مؤمنانند که خدا تعالی در کتاب خود ذکر
فرموده است که لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله تا آخر و دوستان ایشان کسانیند که حق تعالی
در حق ایشان فرموده است و ایشان را وصف کرده که الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون و بدانید که دوستان
ایشان کسانیند که خدا تعالی در حق ایشان فرموده است یدخلون الجنة آمنین و تتلقاهم الملائکة بالسلام ان طبتم فادخلوها خالدین
و دوستان ایشان کسانیند که حق تعالی فرموده است یدخلون الجنة بغیر حساب و دشمنان ایشان آنانیند که خدا در حق ایشان فرموده
یصلون سعیرا و سعیر نام جهنم است و دشمنان ایشان کسانیند که آتش جهنم برای ایشان فریاد کند و بجوش آید کلما دخلت امة لعنت
اختها و دشمنان ایشان آنانیند که خدا تعالی فرموده است کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر و بدانید که دوستان ایشان
کسانیند که یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر ای گروه مردم بدانید که چه بسیار دور است میانه بهشت و دوزخ و بدانید
که دشمن ما کسی است که خدا تعالی او را مذمت فرموده و لعن کرده است و دوست ما کسی است که خدا او را مدح فرموده و دوست داشته ای گروه
مردم من منذرم از جانب خدا تعالی که مردم را از هول محشر و عذاب الهی بترسانم و علی هدایت کننده است براه حق ای گروه مردم من پیغمبر شمایم و علی
وصی من است و بدانید که خاتم امامان از ما امام قائم مهدی است صلوات الله علیه که معین دین است و انتقام کشنده از ظالمین و او قلعه های محکم
فتح کند و آنها را از بن و بیخ برکند و او است کشنده هر قبیله اهل شرک و او است که خونخواهی دوستان خدا کند و او است پیمانه کش و جرعه نوش
دریای بی پایان علم و فضیلت و مشهور میکند هر صاحب فضیلتی را بفضل او و هر صاحب جهلی را بجهل او و او است وارث هر علم و محیط بآن و او
که از پروردگار خود خبر دهد و مردم را از امر ایمان آگاه کرداند و او است امام سدید و رشید یعنی راست و درست و استوار و راه راست
راست نماینده و او است که امور دین و دنیای مردم باو تفویض شده و او است حجت باقی خدا و نیست حجتی بعد از او و نیست حق مگر با او و در نزد
او و نیست نور مگر نزد او و احدی بر او غالب نشود و از او نصرت نیابد و او ولی خدا است در روی زمین و حکم خدا است در میان آفریدگان و امین خدا است
در آشکار و نهان ای گروه مردم از برای شما بیان کردم و شما را فهمانیدم و این علی است که بعد از من شما را میفهماند و باید که بعد از تمام شدن
این خطبه شما را تکلیف میکنم که در خصوص خلافت او دست بیعت در دست من گذارید و با او اقرار نمائید بعد از آن دست در دست او

وقف عام ۱۲۰۲

کذا ربّه و بدانید که من با خدا تعالی بیعت کرده‌ام و علی با من بیعت کرده و من از جانب خدا تعالی بیعت او را از شما میگیرم و مَن نَکَثَ فَاِنَّما یَنکُثُ عَلی
نَفسِهِ الآیه یعنی هر که نقض عهد و بیعت کند با خود کرده است و ضرر آن بخودش عاید شود ای گروه مردم حج و عمره از جمله حدود و احکام و فرایض
و نشانهای خداست فَمَن حَجَّ البَیتَ اَوِ اعتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیهِ اَن یَطَّوَّفَ بِهِما یعنی هر که قصد کند خانه کعبه را با اعمال مخصوص حج یا متوجه
کعبه شود با اعمال مخصوصه عمره پس هیچ گناهی نیست بر او اینکه طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در میان آن ای گروه مردم زیارت کنید خانه کعبه را و هیچ
اهل بیتی نمیکنند مگر آنکه خدا تعالی ایشان را غنی و مالدار کند و باز نمیگردند از آن اهل بیتی مگر آنکه خدا تعالی ایشان را معدوم و فقیر گرداند ای گروه مردم بار
نایستاده است در موقف حج هیچ مؤمنی مگر آنکه بیامرزد خدا تعالی گناهان گذشته او را تا آن روز و چون از مناسک و اداء حج فارغ شود عمل
او را از سر گیرد ای گروه مردم حج کنندگان همه از جانب خدا اعانت شده‌اند و نفقه حج از پس آن از برای مؤمن است و خدا تعالی ضایع و ناچیز
نمیکند اجر نیکوکاران را ای گروه مردم خانه خدا را زیارت کنید با دین کامل و تفقه کامل و از آن مشاهد منصرف مشوید و برنگردید مگر
توبه کرده و دست کشیده از گناهان ای گروه مردم برپا دارید نماز را و زکوة مال خود را بدهید چنانچه که خدا تعالی شما را امر
فرموده و هرگاه شما را در آنها تقصیری کرده باشید یا از آنها فراموش شده و زمانی گذشته باشد پس علی ولی و صاحب اختیار شما است
دامور دین شما را ظاهر کند و احکام الهی است زیرا که شما که خدا تعالی او را بعد از من منصوب کرده است بامامت امت و خلافت
از جانب خود و از جانب من شما را خبر دهد از آنچه از او سؤال کنید و آشکار کند از برای شما آنچه را که نمیدانید و بدانید که حلال و حرام
زیاده از آنست که کسی احصا و شماره تواند کرد و با اینکه همه را بیان کنم و بشناسانم و گاه میشود که امر بحلال و نهی از حرام در یک مقام شده است
و خدا تعالی مرا امر فرموده است که از شما بیعت گیرم و دست در میان دست من گذارید در آنچه از جانب خدا تعالی آورده‌ام در باره علی
و امامان بعد از او که ایشان از منند و از علی و قائم ایشان در میان ایشان مهدی خاتم ایشان است تا روز قیامت که حکم میکند در میان مردم بحق
ای گروه مردم بهر حلالی شما را دلالت کردم و از هر حرامی شما را نهی فرمودم و از آنچه گفته‌ام باز نمیگردم و حکم خود را که حکم خداست تغییر
نمیدهم و بدل نمیکنم پس این را یاد کنید و نگاه دارید و یکدیگر را بیاموزید و وصیت نمایید بنگاه داشتن آن و آن را بدل مکنید و تغییر
مدهید ای گروه مردم بدانید که من تجدید باز میکنم و از سر میگیرم برپا داشتن نماز را و بدهید زکوة را و امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر
و بدانید که سر امر بمعروف اینست که سخنان مرا قبول کنید و بکسانی که حضور ندارند برسانید و مردم را بقبول آنها باز دارید و از مخالفت
آنها نهی کنید خدای عزّ و جلّ شما را باین امر فرموده است و من نیز شما را امر میکنم و هیچ امر بمعروف و نهی از منکری نیست مگر نزد امام
معصوم ای گروه مردم قرآن که کتاب خداست میشناساند بشما که ائمه شما پس از علی اولاد اویند و من نیز بشما شناسانیدم که ائمه از منند
و از علی چنانکه خدا تعالی میفرماید وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ یعنی خدا تعالی امامت و خلافت را باقی گذاشت در اولاد علی و من شما را
گفتم که جدا نمیشوند از هم هرکس بآنها چنگ زند هرگز گمراه نشود ای گروه مردم تقوی و پرهیزکاری پیشه کنید و دست از آن باز نکشید و بترسید
از هول روز قیامت و حساب چنانکه خدا تعالی میفرماید اِنَّ زَلزَلَةَ السّاعَةِ شَیءٌ عَظیمٌ یعنی اضطراب و وحشت روز قیامت امر بسیار
خطرناک است بخاطر بیاورید مردن و سؤال و میزان و محاسبه را نزد حضور پروردگار عالمیان و یاد کنید ثواب و عقاب را هرکس با کردار نیک
آید او را مزد دهند و هرکس با کردار بد آید او را بهره از بهشت نخواهد بود ای گروه مردم شما بسیارید
با یک دست با من بیعت میکنید و خدا تعالی مرا امر فرموده است که از زبان شما اقرار گیرم بعهد و پیمانی که امروز در خصوص علی با شما بستم
بامیرالمؤمنین بودن علی و همچنین امامانی که بعد از او می‌آیند از ذریّه من از صلب او و ... اکنون همگی شما بگویید شنیدیم و اطاعت کردیم
و راضی شدیم و گردن نهادیم بر آنچه تبلیغ کردی از جانب پروردگار ما و پروردگار خود در خصوص علی و در خصوص امامان از اولاد
او و با تو بیعت میکنیم بدل و جان و زبان و دست و بدین بیعت زنده میشویم و بدان میمیریم و بدان مبعوث میشویم و تغییر نمیدهیم و بدل
نمیکنیم و شک و ریب بدل خود راه نمیدهیم و از عهد خود باز نمیگردیم و پیمان خود را نمیشکنیم و پیروی و اطاعت میکنیم در این عهد خدا
و تو و امیرالمؤمنین علی را و امامانی از اولاد او که آنها از ذریّه تو خواهند بود از صلب او بعد از حسن و حسین که مکان و محل ایشان را نزد خود و نزد رب
ایشان را نزد پروردگار خود بشما گفتم و از گردن خود برداشتم و ایشان سید جوانان اهل بهشتند و هر دو بعد از پدرشان علی امامند و قبل
از علی از من بوده‌اند ایشانم و بگویید خدا تعالی کرامت فرموده بما و تو و علی و حسن و حسین و امامانی را که یاد کردی بسبب این بیعت عهد و میثاق
از برای امیرالمؤمنین از دلهای ما و جانهای ما و زبانهای ما و مصافحه کردن با دستهای ما از کسانیکه ادراک کند آنها را بدست خود و اقرار او وود

وقف عام ۱۲۰۲

با آنها بزبان خود اختیار نمیکنیم از آنها هیچ بدلی و در خود نمی‌یابیم هرگز قسم بخدا و شیئی و خدا را گواه میگیریم و کفی بالله شهیداً و تو نیز بر ما گواه باش
و هرکسی که اطاعت خدا و رسول خدا کرده است چه در آشکار و چه در پنهان نیز گواه باشند و همچنین ملائکه خدا و لشکر خدا و همه بندگان
خدا و خدا از هر گواهی اعظم است ای گروه مردم چه میگویید در آنچه بشما گفتم که خدا تعالی هر سخنی را میشنود و ضمیر هرکس را میداند فَمَنِ اهتَدی
فَاِنَّما یَهتَدی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیها و هر که با من و علی بیعت کند با خدا بیعت کرده است دست خدا تعالی در بیعت بر بالای
دست او است ای گروه مردم از خدا بترسید و با علی و حسن و حسین و ائمه دین که باقی خواهند بود تا روز قیامت بیعت کنید و خدا تعالی
هلاک میکند هر که را که غدر کند و می‌بخشد هر که را که وفا کند و هرکه نقض عهد و بیعت کند ضرر آن بخودش عاید شود ای گروه مردم اقرار کنید
بآنچه من بشما گفتم و بلفظ امیرالمؤمنین بر علی سلام کنید و بگویید شنیدیم و اطاعت کردیم آنچه را که سبب آمرزش گناهان ماست ای پروردگار ما و
بسوی تو است بازگشت ما و بگویید حمد میکنیم خداوندی را که ما را بسوی این هدایت کرد و ما هدایت نمیشدیم اگر ما را هدایت نمیکرد ای گروه
مردم فضایل و مناقب علی نزد خدای تعالی می‌باشد و آنها را در قرآن خود فرموده است و آنها زیاده از آنست که احصا شوند و شماره در آیند پس هر کس
از آنها بشما خبر دهد یا آنکه آنها را بشما بشناساند او را تصدیق کنید و قبول نمایید ای گروه مردم هر که اطاعت کند خدا و رسول و علی و ائمه
دین را که یاد کردم بفوز عظیمی رسیده ای گروه مردم کسانیکه پیشی جویند بر دیگران به بیعت با علی و محبت او و بسلام کردن بلفظ امیرالمؤمنین
بر او آنان فیروزی یابند که ایشان در بهشت و نعمت آن ای گروه مردم بگویید آنچه را که خدا تعالی بگفتن آن از شما راضی و خوشنود میشود پس اگر
کافر شوید شما و همه اهل زمین کفر شما بخدا تعالی هیچ ضرری نمیرساند پس گفت خداوندا بیامرز مؤمنان را و غضب کن بر کافران و الحمد لله
رب العالمین پس مردم همه بآواز بلند عرض کردند سَمِعنا وَ اَطَعنا شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و رسول او را بدل و زبان و دست و ازدحام نمودند
و هجوم آوردند و دست بیعت بآن حضرت و حضرت امیرالمؤمنین دادند و اول کسی که دست داد اول بود بعد از آن ثانی و ثالث و رابع و خامس و باقی
مهاجرین و انصار و سایر مردم بطبقات خود و قدر و منزله و مرتبه خود و آنقدر طول کشید که نماز عشا و عتمه در یک وقت ادا شد و این بیعت و صفقه
تا سه نوبت شد و هر وقت که قومی با آنحضرت بیعت میکردند رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی جَمیعِ العالَمینَ و مصافقه سنت
گردید و در میان مردم مرسوم و لکن جماعتی بر آن رسم و شعار خود کرده‌اند که اینها را در آن حقی و بهره نیست و از حضرت امام جعفر صادق روایت است
که چون رسول خدا از این خطبه فارغ شد یکی را در میان مردم دیدند خوشخویی نیکوروی که آثار بزرگی از ناصیه احوالش پیدا بود و میگفت
بخدا سوگند که ما هرگز ندیده‌ام مانند این روز هرگز و دیدم امری را بود و چه بسیار اهتمام میکند رسول خدا در باره پسر عمش علی و امر او از برای او
عهدی بسته است که بر هم نمیزند آن را مگر کسیکه بخدای عظیم و برسول کریم کافر شود بدانکه کسی که این عقده را بگشاید و از هم بگسلاند وای
گوید عمر با آن شخص ملاقات شد و هنگامه ... و عمر را عجب آورد و بود در او و خبر آن مانده بود پس بجانب رسول خدا آمد
و عرض کرد شنیدی که این مرد چنین و چنان گفت حضرت فرمود ای عمر هیچ دانستی که این مرد که بود عرض کرد نه فرمود این مرد روح الامین جبرئیل
بود و تو ای عمر حذر کن از اینکه تو باز کننده و گشاینده و بر هم زننده آن باشی که اگر تو باشی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان همه از تو بیزار خواهند بود
خطبه مذکوره بسیاری از کتب مذکورات و محمد بن احمد بن علی المعروف بابن الفارسی در کتاب روضة الواعظین نقل کرده است **چهل و یکم**
شیخ طوسی ره در کتاب تهذیب از ابواسحق بن عبدالله العلوی العریضی روایت کرده است که وقتی در دلم گذشت که کدام روزهاست که مؤمنان
در آنها روزه میدارند پس قصد شرفیابی خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام کردم تا از او سؤال کنم و با احدی نگفته بودم چون داخل شدم فرمود
فرمود ای ابواسحق آمده‌ای از من سؤال کنی از روزهایی که در آنها روزه میدارند آنها چهار روز است اول روز بیست و هفتم ماه رجب است
که در آن روز خدا تعالی محمد را بسوی خلق فرستاد تا سبب رحمت خدا بر اهل عالم باشد و دویم روز تولد او که هفدهم شهر
ربیع الاول است و سیم روز بیست و پنجم ذیقعده الحرام است و در آن روز زمین کعبه پهن شد و چهارم روز غدیر خم است و در آن روز
رسول خدا علی را بمنصب امامت و خلافت سرافراز کرد که بعد از او پیشوای مردم باشد عرض کردم جانم بفدای تو یاد دادی ... فرمود
همین آمده بودم و گواهی میدهم که تو حجت خدائی بر بندگان او **چهل و دویم** ایضاً شیخ بسند خود از حسن بن راشد از حضرت ابی عبدالله
روایت کرده است که بخدمت آن حضرت عرض کردم مسلمانان را غیر از دو عید عیدی هست حضرت فرمود بلی اعظم و اشرف از آنها عرض کردم
کدام است فرمود روزی که رسول خدا علی را بخلافت و امامت نصب فرمود عرض کردم جانم بفدای تو ما را چه سزاوار است که در آن روز بجا
آوریم فرمود ای حسن روزه دار و بسیار صلوات بر محمد و آل او بفرست و بیزاری بجوی بسوی خدا تعالی از کسیکه بر ایشان ظلم کرده

گذشته پیوسته باو صحبتها خود را منکر شوند که در روزی که وصی خود را تعیین کرد و صایت و خلافت بنشانند آن روز را عید کنند عرض کردم
اجر روزه داردان روز و چه خیر است فرمود ثواب روزه شصت ماه و روزه روز بیست و هشتم ماه رجب را ترک مکن که آن روز منصب نبوت
از برای محمد فرود آمد و ثواب روزه آن روز برابر شصت ماه است از برای شما **چهارم و بیستم** ایضاً شیخ طوسی در کتاب تهذیب
بسند خود از علی بن الحسین العبدی روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که میفرمود روزه روز غدیر مساوی است با روزه
داشتن تمام دنیا از اول تا باخر که اگر یکی زندگی کند از اول دنیا تا باخر آن و همه روزهای عمر خود را روزه بدارد ثوابش بقدر آن نخواهد بود
و ثواب روزه روز غدیر نزد خدای تعالی در هر سالی برابر است با ثواب صد حج و صد عمره مبروره مقبوله و آن روز عید بزرگ خدا است و
خدای تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاده است مگر آنکه در آن روز عید کرده و حرمت آن روز را دانسته و عبادت کرده و نام آن روز
در آسمانها عید معهود است و در زمین میثاق مأخوذ و جمع مشهود و کسیکه در آن روز در وقت زوال آفتاب پیش از آنکه بقدر نیم ساعت
از زوال گذشته باشد دو رکعت نماز گزارد و دعا کند و در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو الله احد و ده نوبت آیة الکرسی و ده
نوبت سوره انا انزلناه را بخواند نزد خدای تعالی برابر است با صد هزار حج و صد هزار عمره و از خدای تعالی هیچ حاجتی را نطلبد مگر آنکه بر
آورده شود و اگر این دو رکعت نماز و دعا در آن وقت از تو فوت شود بعد از آن قضای آن را بجای آور و هر که در آن روز روزه مؤمنی را افطار کند
مثل کسی است که فئامی را طعام داده باشد و پیوسته میفرمود و فئامی و فئامی تا آنکه ده انگشت خود را عقد کرد بعد از آن فرمود آیا
میدانی فئام چند است عرض کردم نمیدانم فرمود صد هزار و هر فئامی از برای او است ثواب کسی که اطعام کند بعدد آنها از پیغمبران و صدیقان
و شهداء در حرم خدای تعالی در روزی که بسیار گرسنه و تشنه بوده باشند و بکند هم در آن روز مساوی است با هزار هزار درهم فرمود شاید
چنان بدانی که خدای تعالی خلق کرده باشد روزی برا که حرمتش از روز غدیر زیاده باشد نه بخدا سوگند نه بخدا سوگند نه بخدا سوگند بعد از آن فرمود چون
در آن روز با یکدیگر ملاقات کنید بگوئید الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم و جعلنا من الموفین بعهده الینا و میثاقه الذی واثقنا به
من ولایة ولاة امره و القوام بقسطه و لم یجعلنا من الجاحدین و المکذبین بیوم الدین بعد از آن فرمود و بعد از نماز بگو ربنا اننا سمعنا منادیا
ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ربنا انک لا تخلف المیعاد بعد از آن میگوئی اللهم انی اشهدک و کفی بک شهیدا
الی آخر الدعاء و این دعا نسبتاً طولانی است چون ذکر آن در اینجا موضع حاجت نبود ذکر ننمودیم و در کتب ادعیه در اعمال روز غدیر مذکور است
فقیر گوید مؤلف گفته است بهمین قدر از روایات علمای شیعه اکتفا میکنیم و احادیث در باب غدیر خم از طرق شیعه بیش
زیاده از حد احصا است شیخ فاضل محمد بن علی بن شهرآشوب در فضل قصه غدیر خم از کتاب خود فرموده است که علما همگی اتفاق دارند بر صحت
این خبر چه عامه و چه خاصه هر چند در تاویل آن اختلاف کرده اند و بمرتبه متواتر و مشهور است که هیچ خبری از اخبار بپایه وضوح
و ظهور آن نمیرسد و رد نمیکند آنرا مگر کسی که معاند باشد و انکار نمیکند آنرا مگر کسیکه جاحد باشد و کدام حدیث است که زیاده از
مجلد از تصنیفات عامه و خاصه در روایات آن جمع شده است چه از متقدمین علما و چه از متاخرین ایشان من جمله علمائی که این حدیث را نقل
کرده اند از علماء سنت محمد بن اسحق و احمد بلاذری و مسلم بن حجاج و ابو نعیم اصفهانی و ابو الحسن دارقطنی و ابوبکر بن مردویه و ابن شاهین مروزی
و ابوبکر باقلانی و ابو المعالی جوینی و ابو اسحق ثعلبی و ابو سعید خرگوشی و ابو المظفر سمعانی و ابوبکر بن ابی شیبه و علی بن جعد و شعبه و اعمش و ابن
عباس و ابن الثلاج و شعبی و زهری و اقلیشی و جعانی و ابن البیع و ابن ماجه و ابن عبد ربه و الکانی و ابو بکر القاضی طیب و ابو یعلی موصلی از چند
طریق و احمد بن حنبل از بیست طریق و ابن بطه از بیست و سه طریق و علی بن هلال مهلبی و این حدیث کتابی تصنیف کرده است و نام آن کتاب الغدیر
است و احمد بن محمد بن سعید نیز کتابی تالیف کرده است در کتابیکه غدیر خم را روایت کرده اند و ابن جریر طبری نیز کتابی تالیف کرده است و نام
آن کتاب الولایه است و آن کتاب غدیر خم است و این حدیث را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده است و مسعود شجری نیز کتابی در رواة و طرق این حدیث
تالیف نموده و امام رازی کتابی بنا نهاده است در خصوص این حدیث و نام رواة آن را بطریق الفبا مشخص کرده است و ابن سیاق تالیف
دلالت بر کثرت رواة و روایات دارد و ابو العباس بن عقده نیز این روایت کرده است صاحب این حدیث ابن شهرآشوب علیه الرحمه گفته
است که از ابو علی عطار همدانی شنیدم که میگفت این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت میکنم و فرموده است که جدم شهرآشوب
فرمود از ابو المعالی جوینی شنیدم که تعجب میکرد و میگفت جلد کتابی در شهر بغداد در دست صحافی دیدم که در روایات این حدیث بود
و بر او نوشته بود جلد بیست و هشتم از روایات قول رسول خدا ص من کنت مولاه فعلی مولاه و در عقب آن جلد بیست و نهم است مؤلف

رحمه الله گوید جمعی از افاضل علما ذکر کرده اند که معنی ولی و مولی یکیست و آن اولی بتصرف است در امور مسلمین که اطاعت او بر ایشان واجب است
در اوامر و نواهی و این معنی امام و خلیفه است و در این باب دلائل بسیار ذکر کرده اند که ذکر آنها باعث طول کتاب است و ما بهمین قدر اکتفا کردیم و هر که
بخواهد که اطلاع کلی بهم رساند بکتاب شافی که تالیف سید مرتضی علم الهدی است رجوع نماید که فی الحقیقه آن کتاب در این باب در حد کمال است و هم
چنین کتاب شیخ فاضل یحیی بن حسن معروف بابن بطریق در کتاب عمده و همچنین کتاب طرائف تالیف سید جلیل ابو القاسم بن طاوس ره و همچنین کتاب شیخ
محمد بن علی بن شهرآشوب و این کتب بلکه بعضی از آنها کافیست خصمی را که با انصاف باشد میکشند بلکه او را در اثبات مطلب از مراجعه بکتب دیگر غنی مینماید
و در این کتب رواة حدیث را من جمله ابو بکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سایر اصحاب پیغمبر ص و دیگران ذکر کرده اند **باب هیجدهم**
در نص صریح بر ولی بودن حضرت امیر المؤمنین ع در آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون از احادیث عامه و در این باب بیست و چهار حدیث است **اول** ثعلبی که از علمای عامه و کبرای ایشان است گفته است که سدی و عتبة بن ابی حکیم
و غالب بن عبد الله گفته اند که حق تعالی از این آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
قصد نفرموده است مگر امیر المؤمنین علی ع را زیرا که روزی در مسجد بود و در رکوع سائلی بر او گذشت امیر المؤمنین ع انگشتر خود را باو عطا
فرمود بعد از آن ثعلبی گفته است ابو الحسن محمد بن قاسم فقیه بسند خود از عبایة بن ربعی روایت کرده است که عبد الله بن عباس بر لب چاه زمزم نشسته
بود و حدیث میکرد و میگفت رسول خدا ص فرمود که ناگاه مردی معمم وارد شد و هر وقت که ابن عباس میگفت رسول خدا فرمود چنین آن مرد
نیز میگفت رسول خدا چنین فرمود پس ابن عباس بآن مرد گفت از تو سؤال میکنم بحق خدا که بگوئی کیستی و از چه قبیله پس عمامه را از سر برداشت و گفت
ایها الناس هر که مرا میشناسد شناسد و هر که نمیشناسد من جندب بن جناده بدری ابوذر غفاریم و خود با این دو گوش از رسول خدا ص شنیدم
والا کر شوند و با این دو چشم دیدم والا کور شوند که میفرمود علی ع کشنده برره و کشنده کفره است منصور است کسیکه او را نصرت کند
و مخذول است کسیکه او را ذلیل کند و روزی از روزها با رسول خدا ص نماز ظهر را گذاردیم سائلی در مسجد آمد و سؤال کرد احدی باو چیزی
نداد پس دست خود بجانب آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من در مسجد رسول خدا ص آمدم و سؤال کردم و کسی بمن چیزی نداد و در آن وقت
علی ع در رکوع بود پس بانگشت خنصر راست خود باو اشاره کرد و انگشتری در آن انگشت داشت سائل اشاره آنحضرت را ملتفت شد و پیش
آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و رفت و رسول خدا نگاه میکرد رسول خدا چون از نماز فارغ شد سر خود بسوی آسمان بلند کرد و عرض
کرد خداوندا موسی بن عمران از تو سؤال کرد و گفت رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل
لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری یعنی پروردگارا گشاده گردان از برای من سینه مرا تا تنگدل نشوم و آسان گردان
برای من کار مرا که نبوت و تبلیغ رسالت باشد و گره از زبان من بگشای تا سخن مرا فهمند و گوش دهند و اطاعت کنند و قرار ده از برای من وزیری
یعنی مددکاری در امر نبوت و تبلیغ رسالت از کسان و خویشان من که برادر من است و محکم گردان باو پشت مرا و او را شریک من گردان در امر نبوت من پس
نازل کردی بر او سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا یعنی زود باشد که محکم نمائیم بازوی ترا و به برادرت
و قرار دهیم از برای شما تسلط و غلبه را که پس نرسند ایشان بسوی شما یعنی شما را تسلط باشد
بسبب آیات ما که در دست شما باشد یعنی معجزات خداوندا من محمد پیغمبر تو و بنده برگزیده و خالص توام خداوندا سینه مرا نیز گشاده گردان
و کار مرا آسان فرما و قرار ده از برای من وزیری از کسان من که علی باشد و محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گوید دعای رسول خدا ص هنوز تمام نشده
بود که جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شد و گفت یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست اولی بتصرف و صاحب اختیار و حاکم در امور دینی و دنیوی شما مگر خدای تعالی و رسول او و کسانی
که ایمان آورده اند و بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در وقت رکوع **فقیر گوید** جمهور مفسرین از عامه
و خاصه بر آنند که این آیه در شان علی ع نازل شده است و احدی خلاف نکرده و امامیه باین آیه استدلال کرده اند که خلافت منصب آنحضرت است
زیرا که ولی در این آیه بمعنی اولی بتصرف است در امور مسلمانان و احق بمصالح دینی و دنیوی ایشان چون ولایت مختص کسی است که در رکوع
تصدق نموده باشد و باتفاق عامه و خاصه این وصف مخصوص آنحضرت است و جار الله علامه زمخشری گفته است که این آیه در شان علی ع نازل
شده و گفته است و اگر چه بلفظ جمع وارد شده و اکنون سبب نزول رجلا واحدا لترغیب الناس فی مثل فعله و لینبه ان سجیة المؤمنین یجب ان تکون
علی هذه الغایة من الحرص علی البر و الاحسان و نقل کرده اند که چند نفر از اصحاب در مسجد مدینه جمع شده بودند و گفتند اگر ما باین آیه کافر شویم هیچ

باب هیجدهم

وقف عام ۱

آیات کافر شده ایم و اگر با این آیه ایمان آوریم خلافت علی ع ثابت و محقق خواهد شد پس ما با این آیه ایمان نمی‌آوریم که کافر نشویم و لکن اطاعت علی
نمیکنیم چون این را گفتند این آیه در حق ایشان نازل شد يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و از حضرت امام جعفر صادق ع مروی
است که انگشتری که حضرت امیر المؤمنین ع از انصار صدقه کرد وزن حلقه اش چهار مثقال نقره بود و وزن نقره اش پنج مثقال و نگین آن از یاقوت سرخ
بود و قیمت خراج مملکت شام که عبارت از سیصد بار نقره و چهار بار طلا باشد و این انگشتر مال طوق بن حران بود حضرت امیر المؤمنین ع او را
کشت و انگشتر او را گرفته در میان غنایم و اموال بخدمت رسول خدا ص آورد رسول خدا ص آن را بجهت او عطا فرمود و بدست مبارک خود
در انگشت او کرد **دوم** در کتاب بین الصحاح الستة ما انفق رزین بود در جزو سوم در تفسیر سوره مائده در این آیه شریفه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ از صحیح نسائی از ابن سلام روایت کرده است که بخدمت رسول خدا
رفتیم و عرض کردیم یا رسول الله قبیله ما با ما عداوت میورزند و مخالفت ما میکنند از اینکه ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم و سوگند
یاد کرده اند که با ما متکلم نشوند پس خدا تعالی نازل کرد إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ پس بلال بانگ نماز ظهر در داد و مردم مشغول نماز شدند و بعضی در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در قیام بودند که
سائلی آمد و سؤال کرد علی ع در رکوع بود و انگشتر خود را بآن سائل عطا فرمود و سائل برسول خدا ص خبر داد که این مرد بمن انگشتر عطا
کرد پس رسول خدا تلاوت فرمود إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ
يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و تفسیر آیه اول در حدیث گذشته گذشت و آیه دویم هر که دوست دارد خدا
و رسول خدا ص و مؤمنان را پس بدرستی که لشکر خدا که اهل ایمان باشند غلبه کنند کافران شد بر اهل طغیان **سیم** در کتاب مناقب فقیه ابن
مغازلی شافعی در تفسیر این آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ بسند خود از مجاهد
از ابن عباس آورده است که این آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ در شان
علی ع نازل شده است **چهارم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع در این آیه شریفه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا آورده است که فرموده مراد از الَّذِينَ آمَنُوا علی بن ابی طالب است **پنجم** ایضا ابن مغازلی فقیه شافعی بسند خود از ابن عباس روایت
کرده است که سائلی برسول خدا ص گذشت و انگشتری در دست داشت رسول خدا ص از او پرسید این انگشتر را که بتو داد گفت این شخص
که در رکوع است و علی ع در رکوع بود پس رسول خدا ص گفت حمد خدای را که این را برای من گردانید که این آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ را در شان من و در شان اهل بیت من فرو داد و گفته است که نقش
انگشتر این بود سُبْحَانَ مَنْ فَخْرِي بِأَنِّي لَهُ عَبْدٌ یعنی تسبیح میکنم خدائی را که سبب فخر و مباهات من است که بنده اویم **ششم** ایضا ابن مغازلی
شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع در رکوع بود که ناگاه مسکینی آمد حضرت دست دراز کرد و آن انگشتر خود را
باو عطا فرمود پس رسول خدا ص از آن سائل پرسید من اعطاك هذا سائل عرض کرد اعطانی هذا الراکع پس خدا تعالی این آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ را نازل کرد **هفتم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود
از علی بن عابس روایت کرده است که من و ابو مریم بنزد عبد الله بن عطا رفتیم ابو مریم بعبد الله گفت از برای علی نقل کن آنچه برای من از زبان ابو
جعفر نقل کردی گفت در خدمت آنحضرت نشسته بودم که عبد الله بن سلام گذشت من عرض کردم جعلنی الله فداك هذا ابن الذي عنده
علم الكتاب یعنی این پسر کسیست که علم الکتاب نزد او هست و این کنایه از علم تورات است فرمود نه بلکه آن علی بن ابی طالب است
که در شان او آیاتی چند در قرآن نازل شده است که از آنها است این وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ
و آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الآیه **هشتم** از صحیح نسائی از ابن سلام آورده است که بخدمت رسول خدا ص رفتیم و عرض
کردیم که قوم ما با ما اظهار عداوت و دشمنی و مخالفت نمودند از اینکه ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم و سوگند یاد کرده اند که با ما متکلم نشوند پس آیه إِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ نازل شد و در آن هنگام بلال اذان نماز ظهر در داد
مردم همه مشغول نماز شدند بعضی در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در قیام و بعضی در قعود بودند که سائلی آمد و سؤال کرد و علی ع در رکوع
بود بسؤال او ملتفت شده انگشتری در انگشت داشت باو عطا فرمود سائل برسول خدا ص این را عرض کرد حضرت این آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و آیه وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

وقف عام ۱

بر ما نازل فرمود **نهم** اخطب خوارزم موفق بن احمد که از علمای عامه است و از صدور الائمه مینامند بسند خود از عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن
ابی طالب ع آورده است که این آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ بر رسول خدا ص نازل شد حضرت
از خانه بیرون آمد و بمسجد شریف آورد و مردم مشغول نماز بودند بعضی در رکوع و بعضی در سجود سائلی را دید از او پرسید هیچکس بتو چیزی داد
عرض کرد هیچکس بمن چیزی نداد مگر اینکه در رکوع است یعنی علی که بمن انگشتر عطا فرمود **دهم** ایضا موفق بن احمد در جواب کتابه معویه
که بعمرو بن العاص نوشته بود بسند خود آورده است که عمرو بن العاص باو نوشت ای معاویه تو میدانی که آیاتی چند در قرآن در شان علی ع نازل شده
و احدی را در آن باب و فضائل شریکی نیست مانند این آیه یُوفُونَ بِالنَّذْرِ (?) و آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ و آیه رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ و آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و غیر از اینها **یازدهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس آورده است که روزی عبد الله بن سلام
با چند نفر از قبیله و قوم او که برسول خدا ص ایمان آورده بودند آمدند و عرض کردند یا رسول الله منزلهای ما دور است و ما از مجلس و محفل
تو بی نصیب و قوم ما چون دیدند که ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم ما را ترک کرده و قسم یاد کرده اند که با ما نشست و برخاست نکنند و وصلت
نکاح و تزویج با ما ننمایند و با ما سخن نگویند و این بر ما بسیار گرانست رسول خدا فرمود إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ پس آنحضرت بمسجد شریف آوردند و مردم بعضی در قیام و بعضی در رکوع بودند آنحضرت سائلی را دید از
او پرسید هیچکس بتو چیزی داد عرض کرد بلی انگشتری از طلا پرسید کدام یک از اینها بتو داد عرض کرد این مرد که ایستاده و اشاره بجانب علی ع کرد
حضرت پرسید در چه حالت ترا بسوی او داشت عرض کرد در حالت رکوع پس رسول خدا ص تکبیر گفت بعد از آن فرمود وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ پس حسان بن ثابت این چند بیت را بنظم در آورده در محضر آنحضرت عرض کرد **شعر** أَبَا حَسَنٍ تَفْدِيكَ
نَفْسِي وَمُهْجَتِي ای جان و دل باد فدای تو یا علی وَكُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهَوَىٰ وَمُسَارِعٍ بار دیگر هر سریع و هر بطیئی أَيَذْهَبُ مَدْحِي فِي الْمُحِبِّينَ ضَائِعًا
مدح تو بر گو چسان ضایع شود وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَٰهِ بِضَائِعٍ مدح خوبی کسی خود شایع شود فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا
تو ببخشیدی بهنگام رکوع فَدَتْكَ نُفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ سائلی را خاتمی با صد خضوع فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ کرد ولایت با شرف در شان تو
نزول وَبَيَّنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ محکم آیت گشت نازل بر رسول **دوازدهم** شیخ ابراهیم بن محمد حموینی که از اجله و اعیان علمای
عامه است باسناد خود از ابو صالح روایت کرده است که علی بن ابی طالب ع فرمود اصول اسلام سه چیز است که هیچیک از آنها بدون دیگری
نفع نبخشد نماز و زکوة و تولا و واحدی گفته است این هر سه از آیه شریفه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ فهمیده میشود زیرا که خدا تعالی ثابت کرده است موالات اولیا در میان مؤمنان بعد از آن ایشان را وصف فرموده است مگر
بگذاردن نماز و دادن زکوة پس فرموده است الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ پس هر که علی را دوست دارد خدا و رسول او دوست داشته
است و خدا تعالی او را در آیه دیگر بهشت بندگان مؤمن خود محبت فرموده است و گفته است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَٰنُ وُدًّا و واحدی در تفسیر این آیه بسند خود از ابن عباس آورده است که گفت این آیه در شان علی ع نازل شده و هیچ مسلمانی نیست مگر آنکه
محبت علی ع در دل او جای گرفته باشد و واحدی بسند دیگر خود از براء بن عازب آورده است که رسول خدا ص فرمود یا علی بگو اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا
وَاجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً یعنی خداوندا قرار ده از برای من نزد خود عهدی و محبت مرا در دل مؤمنان جا ده پس خدا تعالی
این آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا را فرو فرستاد و گفته است این آیه در شان علی ع نازل شد **سیزدهم**
ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی سائلی بمسجد در آمد و گفت در میان شما کیست که بپادشاه وفا کند
قرض دهد علی ع در رکوع بود چون آواز سائل را شنید بدست خود از عقب سر بسائل اشاره فرمود که بیا و این انگشتر را از دست بیرون کن
بمصارف خود صرف کن رسول خدا ص بعمر فرمود ای عمر واجب شد عمر عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز واجب شد فرمود بهشت
واجب شد و بخدا سوگند که این مرد سائل خلع نکرد از انگشت علی انگشتر را تا آنکه خلع کرد خدا از او جمیع گناهان و معاصی او را **چهاردهم**
ایضا احمد بن حنبل باسناد خود از عبایة الربعی آورده است که وقتی عبد الله بن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود که مردی پیش آمد و روی خود
بعمامه پوشیده بود و ابن عباس حدیث میگفت و چون میگفت رسول خدا ص چنین فرمود آن مرد نیز میگفت رسول خدا چنین میفرمود
ابن عباس باو گفت ترا بخدا سوگند میدهم بگو کیستی آن مرد عمامه از روی خود برداشت و گفت ایها الناس هر که مرا میشناسد شناسد و هر که

تمسّنا شد من جندب بن جناده بدری بوذر غفاری دو حدیث اول این باب تا باخر نقل کرده **پانزدهم** ایضاً حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که وقتی عبد الله بن سلام با چند نفر از قبیلهٔ خود که بشرف اسلام مشرف شده بودند بمجلس رسول خدا آمدند و حدیث مذکور این باب تا باخر نقل کرده **شانزدهم** ایضاً حموینی باسناد خود از عمار یاسر آورده است که سائلی بر حضور علی بن ابی طالب ایستاد و آنحضرت در رکوع نماز تطوع بود چون آن سائل را ایستاده دید لوزا انتظار نکرد انگشتر خود را از انگشت بیرون آورده بآن سائل داد سائل نزد رسول خدا آمده و آنحضرت را از عطیهٔ علی آگاه کرد که در آن هنگام این آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون بر رسول خدا نازل شد حضرت آن آیه را بر مردم خواند بعد از آن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **هفدهم** حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن اسحق بن موسی بن مهران الاصفهانی در کتاب موسوم بنزول القرآن فی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب باسناد خود از ابن صالح از ابن عباس روایت کرده است که عبد الله بن سلام با چند نفر از قبیلهٔ خود که بشرف اسلام مشرف شده بودند بمجلس رسول خدا آمدند و عرض کردند یا رسول الله جایگاه ما بسیار دور است و ما را بغیر از اینجا مجلسی نیست که در آن حدیث گوئیم و روایت کنیم و چون قبیلهٔ ما دیدند که بخدا و رسول ایمان آوردیم ترک ما گفتند و قسم یاد کرده اند که با ما ننشینند و تزویج نکنند و سخن نگویند و این بر ما بسیار گران است رسول خدا در جواب ایشان این آیه انما ولیکم الله و رسوله را تا باخر تلاوت فرمود پس خود از مجلس بجانب مسجد آمد و مردم مشغول نماز بودند بعضی در رکوع و بعضی در سجود که سائلی نمودار شد حضرت رسول سائل را از او پرسید هیچکس تو را عطائی کرد عرض کرد بلی یکی این انگشتری را بمن داد فرمود آنکس که بود عرض کرد این شخص که بنماز ایستاده و بدست خود اشاره بجانب امیر المؤمنین نمود حضرت پرسید در چه حالت تو را انگشتر را داد عرض کرد در حالت رکوع پس رسول خدا تکبیر گفت و این آیه و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون را تلاوت فرمود پس حسان بن ثابت بن جندب بیت را نظم کرده عرض نمود **شعر** ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی و کل بطیء فی الهوی و مسارع و ابیات گذشت و در این معنی گفته اند **شعر** اما فی الصلوة مع الزکوة اقامها ۔ والله یرحم عبده الصبارا ۔ من ذا بخاتمه تصدق راکعا ۔ و اسره فی نفسه اسرارا ۔ من کان بات علی فراش محمد ۔ و محمد اسری یؤم الغارا ۔ من کان جبریل یقوم یمینه ۔ یوما و میکال یقوم یسارا ۔ من کان فی القرآن سمی مؤمنا ۔ فی تسع آیات جعلن کبارا ۔ **هجدهم** ایضاً حافظ ابو نعیم بسند خود از زید بن حسن از پدرش آورده است که از عمار بن یاسر شنیدم که میگفت سائلی در برابر علی ایستاد و آنحضرت در رکوع نماز تطوع بود چون آگاه شد انگشتر خود را از انگشت در آورده باو داد سائل نزد رسول خدا آمد و آنرا عرض کرد پس این آیه انما ولیکم الله و رسوله تا آخر بر رسول خدا نازل شد **نوزدهم** ایضاً حافظ ابو نعیم بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت آورده است که مقصود خدا از انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا علی بن ابی طالب است الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون عبد الله بن سلام عرض کرد یا رسول الله من بچشم خود دیدم که علی بن ابی طالب در حالت رکوع انگشتر خود را بمحتاجی تصدق کرد پس ما مولای او هستیم **بیستم** ایضاً حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس آورده است که وقتی رسول خدا از برای نماز تازه میکرد که در آن هنگام این آیه انما ولیکم الله و رسوله تا باخر بر آنحضرت نازل شد پس حضرت متوجه جامع مسجد شدند و سائلی دیدند که می آمد پرسید در مسجد کرا دیدی تا فرمود در مسجد که بود سائل عرض کرد مردی بود در حال رکوع که بمن انگشتری تصدق کرد رسول خدا داخل مسجد شده دید آنشخص علی است **بیست و یکم** ایضاً ابو نعیم بسند خود از ابو زبیر از جابر بن عبد الله رضی الله عنه آورده است که عبد الله بن سلام بمجلس رسول خدا آمد و عرض نمود با ما بودیم و شکایت از قوم خود کرد که از روزی که ما قبول اسلام کرده ایم ایشان با ما جدائی کرده و دوری داشتند حضرت فرمود سائلی نزد من آورید بلالا انکه فرمود سائلی نزد من بهر شهید پس داخل مسجد شدیم سائلی نزد آنحضرت آمد حضرت از او سؤال کرد که از کسی چیزی بتو رسید عرض کرد بمردی گذشتم که در رکوع بود و انگشتر خود را بمن داد حضرت فرمود بیا و آنکس را بمن نشان ده راوی گوید رفتیم دیدیم حضرت امیر المؤمنین علی بنماز ایستاده سائل عرض کرد این بخشنده خاتم است پس آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون نازل شد **بیست و دوم** ایضاً حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابن عباس در آیهٔ شریفهٔ انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا تا آخر آورده است که گفت این آیه در شان علی نازل شد **بیست و سیم** ایضاً حافظ ابو نعیم باسناد خود از سلمة بن کهیل آورده است که علی در حالت رکوع انگشتر خود را تصدق نمود و آیه انما ولیکم الله و رسوله تا آخر در شان او نازل شد **بیست و چهارم** ایضاً حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابو رافع آورده است که روزی بخدمت رسول خدا رفتم دیدم بخواب رفته است و ماری در گوشهٔ خانه خوابیده او را نکشتم و بیدار کردن آنحضرت را نکو نشمردم مبادا

آنحضرت را بیدار شود آمدم و در میان آنحضرت و مار خوابیدم که اگر آزار مار برسد بمن رسد تا آنکه حضرت از خواب جستند و آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون را تلاوت فرمودند چون برخاست گفت الحمد لله پس آنحضرت بسوی من آمد و در پهلوی خوابیده بود دید پرسید بچه کار اینجا خوابیده بودی عرض کردم بجهت این مار بود فرمود برخیز و آنرا بکش من از جای جستم و آنرا کشتم پس دست مرا گرفت و فرمود ای ابو رافع زود است که از من قومی با علی جنگ کنند در صورتیکه بر حق باشد و ایشان بر باطل پس جهاد کردن با ایشان بر هر مؤمن واجب است کسی که با ایشان جهاد کنند واگر قدرت نداشته باشد بزبان با ایشان جهاد کنند و اگر قدرت بر آن هم ندارند بدل با ایشان جهاد نمایند که غیر از این حکمی از جانب خدا تعالی در بارهٔ مردم نیست **مؤلف گوید** این شهر آشوب در کتاب مناقب در باب نصوص بر امامت حضرت امیر المؤمنین در فضل آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الآیه فرموده است که امت پیغمبر از عامه و خاصه همگی اتفاق دارند بر اینکه این آیه سر تا ته در شان علی نازل شده است و در این باب ان شاء الله تعالی زیاده از آنچه گذشته ذکر خواهد شد **باب نوزدهم** در خصوص نص بولایت امیر المؤمنین و یازده فرزندش در آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون از روایات خاصه و در این باب نوزده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبد الله در آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا آورده است که فرمودند بخواست ایشان از این لفظ منکم اولویت واحقیت خدا و رسول و مؤمنان بشما و باموال شما از خود شما و مراد از آمنوا علی بن ابی طالب است و اولاد آنحضرت از ائمه تا روز قیامت صلوات الله علیهم اجمعین است بعد از آن خدا تعالی جل شانه ایشانرا وصف فرموده است که الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون و حضرت امیر المؤمنین مشغول نماز ظهر بود و در آن روز حله پوشیده بود که قیمت آن هزار اشرفی زر سرخ بود و آن حله بود که نجاشی پادشاه حبشه بجهت رسول خدا بعنوان هدیه فرستاده بود و آنحضرت آن حله را بعلی عطا فرموده بودند و در هنگام رکوع سائلی آمده و گفت السلام علیک یا ولی الله و اولی بالمؤمنین من انفسهم بر من مسکین تصدق کن حضرت امیر المؤمنین آن حله را از دوش مبارک بر روی من افکنده و بدست خود اشاره بآن سائل کرده که بر دار چنانکه خدا از این عمل را نکند تمکر بود و آنکسانی که سؤال میکنند از ائمه از اولاد او هر از ملائکه اند لا غیر **دوم** ایضاً محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امیر المؤمنین در آیه شریفه یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها روایت کرده است که حضرت فرمود چون آیه انما ولیکم الله نازل شد گروهی از قریش در مسجد رسول خدا گرد آمدند و جمعی از ایشان بجمعی دیگر گفتند در این آیه چه میگوئید بعضی گفتند اگر ما باین آیه کافر شویم و انکار نمائیم بهمه کافر شده ایم و اگر ایمان آوریم باین آیه ما باید ذلت و باعث خواری وخفت ما خواهد شد زیرا که پسر ابو طالب بر ما مسلط میشود دیگران از ایشان گفتند که ما میدانیم که رسول خدا راست میگوید ما باین آیه ایمان می آوریم و تصدیق میکنیم ولکن علی را اطاعت نخواهیم کرد پس این آیه نازل شد یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها یعنی ولایة علی بن ابی طالب و اکثرهم الکافرون بالولایة **سیم** ایضاً محمد بن یعقوب بسند خود از زراره روایت کرده که از حضرت ابو جعفر سؤال کردم از فرمودهٔ خدا تعالی و ما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی بما ظلم نکرده اند ولکن بخود شان ستم ورزیده اند حضرت فرمود خدای تعالی جل شانه اعظم و اجل است از اینکه کسی از بندگان او ظلم کند ولکن ما را با خود مخلوط کرده است و ظلم کردن بر ما را ظلم کردن بر خود خوانده است و ولایت ما را ولایت خود فرموده است در آنجا که میفرماید انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا یعنی ائمه از ما و در جای دیگر میفرماید و ما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون **چهارم** ایضاً محمد بن یعقوب بسند خود از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که بخدمت حضرت امام جعفر صادق رفتم و اوصیائی که اطاعت ایشان از جانب خدا تعالی واجب است ذکر و سؤال کردم فرمود کسانی که حق تعالی در حق ایشان فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا و اولی الامر از خودتان را که ائمه معصومین باشند و ایشانند جماعتی که حق تعالی در حق ایشان فرموده است انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الآیه **پنجم** ایضاً محمد بن یعقوب بسند خود از زراره و فضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و ابو الجارود روایت کرده و ایشان همگی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود چون خدای تعالی حضرت پیغمبر را امر کرد بولایت علی و فرو فرستاد انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون را و ولایت اولوا الامر را واجب کرد مردم نمی دانستند ولایت چه چیز است حق سبحانه و تعالی محمد را امر کرد که معنی ولایت را از برای ایشان بیان کند چنانکه نماز و روزه و زکوة و حج را بیان کرده و چون این امر از جانب خدای تعالی رسید دل آنحضرت تنگ آمده و ترسید که اگر آنرا برای مردم آشکار کند همه از دین برگردند و کافر شوند و او را تکذیب کنند بخدای تعالی عرض کرد وحی آمد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و نفس امر سابقا گذشت پس بامر خدا تعالی سخن را آشکار فرمود و آشکار کردن در روز غدیر خم بولایت علی قیام و اقدام نمود منادی

ندای نماز درداد و حاضران را فرمود ما بغائبان برسانید عمر بن اذینه گوید همه اینها راویان حدیث که مذکور شد بغیر از ابی الجارود گفتند که حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که واجبات خدا تعالی یکی بعد از دیگری از جانب خدا نازل می شد و لکن امر ولایت آخر حکمی و تکلیفی بود که از جانب خدا
نازل شد و بعد از آن دیگر فریضه از جانب خدا نازل نشد پس آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی نازل شد و فرستاد حضرت فرمود حق تعالی
میفرماید نازل نمیکنم بسوی شما هیچ فریضه بعد از این فریضه و فرایض را بولایت ختم کردم و کامل گردانیدم **ششم** ابن بابویه بسند
خود از ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر ع در آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا روایت کرده است که قومی از یهود اسلام آوردند
از جمله عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بخدمت رسول خدا ص آمدند و عرض کردند یا نبی الله موسی یوشع بن نون
را وصی کرد پس وصی تو بعد از تو کی خواهد بود و کیست صاحب اختیار و اولی بتصرف در امور ما بعد از تو پس آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون نازل شد رسول خدا ص فرمود برخیزید پس ایشان از جای برخاستند و بجانب مسجد
آمدند دیدند شخص سائلی از در مسجد بیرون می آمد رسول خدا ص از او پرسید که کسی بتو چیزی داد عرض کرد بلی مردی این انگشتر را بمن داد
فرمود که بود عرض کرد این مرد که مشغول نماز است فرمود در چه حالت بود عرض کرد در حالت رکوع رسول خدا ص تکبیر گفت و اهل مسجد
با رسول خدا ص تکبیر گفتند پس فرمود علی ولی و صاحب اختیار شماست بعد از من همه گفتند ما خوشنود شدیم بخدا و دین خدا و دین اسلام
و بنبوت محمد ص و بولایت علی بن ابیطالب ع پس حق تعالی این آیه فرستاد و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و از فریقین
و از عمر بن خطاب روایت کرده اند که گفت من چهل خاتم در حال رکوع بمردم تصدق کردم که در حق من نازل شود آنچه در حق علی نازل شد
نشد **فقیر گوید** یکی از متعصبان شیعه را دیدم در حاشیه کتابی که این حدیث در آن بود نوشته بود و انما نزلت فیه آیه کانت
فی علی ع و هو قوله تعالی فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی بعد از آن این کتاب بدست یکی از علمای ملحد افتاده بود و آن را دیده و خوانده
بود در آن نوشته بود این ملعون رافضی بوده است قاتل الله الروافض چنان با عمر رضی الله عنه عداوت دارند که او باید را که نشان را اکثر ایات
قرآن را تغییر داده با حلال خدا را حرام کرده است و عداوت ایشان با او بحدی است که تاویل را در حق او بتغییر ثابت مینمایند تا آخر صحیح تمام
حاشیه را از این قبیل بهتان پر کرده بود **هفتم** علی بن ابراهیم بسند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که روزی رسول خدا ص نشسته بود و جمعی از یهود که عبد الله بن سلام در ایشان بود در خدمت آنحضرت بودند که در آن هنگام این آیه نازل
شد رسول خدا ص بجانب مسجد تشریف برد سائلی را دید از او پرسید هیچکس بتو عطائی کرد عرض کرد بلی این شخص که مشغول نماز است
رسول خدا ص آمد دیدیم علی بن ابیطالب است ع **هشتم** شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از حسن بن ابی العلا روایت کرده است
که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمدم و از اوصیائی که خدای تعالی اطاعت ایشان را بر ما واجب گردانیده سؤال کردم فرمود بلی
کسانیکه خدا تعالی در حق ایشان فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و جماعتیکه در حق ایشان فرموده است
انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون **نهم** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابو
رافع روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا ص رفتم دیدم که آنحضرت خوابیده و ماری در گوشه خانه است نخواستم که او را بکشم و
آنحضرت را از او مبادا که بیدار شود و گمان این بود که بجواب وحی است من در میان آنحضرت و مار خوابیدم و خود را سپر ساختم که اگر ضرری رسید
بمن رسد نه بآنحضرت بعد از ساعتی آنحضرت بیدار شد و مشغول تلاوت این آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون بود پس از تمام آیه فرمود حمد خدائی را که نعمت خود را بعلی ع تمام کرد و فضل و لطف خدا تعالی بر او گوارا و مبارک باد
پس بمن فرمود اینجا چه میکنی من دیدن مار و خوابیدن خود را در میان عرض کردم فرمود برخیز و آن را بکش من او را کشتم بعد از آن فرمود
ای ابو رافع چگونه خواهی بود در روزی که قومی با علی مقاتله کنند و او بر حق است و ایشان بر باطل جهاد با ایشان حق است از جانب خدا
و کسی که قدرت بجهاد ندارد در دل خود با ایشان جهاد کند عرض کردم یا رسول الله از خدای تعالی مسئلت کن که اگر من آن قوم را دریابم
مرا با ایشان قوت جهاد کرامت فرماید گوید رسول الله ص در حق من دعا کرد و فرمود هر پیغمبری امینی است و ابو رافع امین من است ابو رافع گوید چون
بعد از عثمان مردم با علی ع بیعت کردند و طلحه و زبیر شکستند فرمایش رسول خدا ص بیادم آمد خانه که در مدینه داشتم و زمینی که در خیبر
داشتم همه را فروختم و خود با ذریتم بخدمت امیر المؤمنین ع رفتیم و در رکاب آنحضرت بجهاد پرداختم که در رکاب او شهید شوم بسعادت
شهادت نرسیدم تا آنکه آنحضرت از بصره مراجعت کرد و در حرب صفین نیز بهره از ادراک فیض شهادت نیافتم و نشد و در جنگ نهروان

نیز بودم و با بن قیس رسیدم و پیوسته در خدمت آنحضرت بودم تا آنکه آنحضرت بدرجه شهادت رسید بعد از آن بمدینه مراجعت کردم و در آنجا نه خانه
داشتم که ساکن شوم و نه زمینی که بدان زراعت کنم تا آنکه حضرت امام حسن ع مرا زمینی و قدری از خانه حضرت امیر المؤمنین ع بمن بخشید خود و عیال
در آن ساکن شدیم **دهم** ابو النضر محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از حسن بن زید از پدرش زید بن حسن از جدش روایت کرده است که
از عمار بن یاسر شنیده که میگفت سائلی آمد و در حضور حضرت امیر المؤمنین ع ایستاد و آنحضرت در رکوع نماز تطوع بود پس انگشتر خود را از انگشت دست
او بدر آورد و بسائل داد سائل بخدمت رسول خدا ص آمد و چگونگی را عرض کرد پس آیه انما ولیکم الله و رسوله تا آخر بر رسول خدا ص نازل شد حضرت آن را
بر ما خواند و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **یازدهم** ایضا عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابن ابی یعفور روایت
کرده است که بخدمت حضرت ابی عبد الله ع رفتم و گفتم میخواهم دین خود را بر شما عرضه دارم فرمود عرض کن گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و اقرار دارم بانچه آنحضرت از نزد خدا تعالی آورده است پس امامان را یک یک بیان کردم و سخن تا بآنحضرت رسید عرض کردم
و پس شما امام منید و اعتقاد میکنم درباره تو بانچه درباره ایشان اعتقاد کردم و ایشان را دوست دارم و تو را امامی میدانم از اینکه نام ترا در میان مردم برم یا
دانی باز گوید ابن ابی یعفور گفت عرض کردم زعم من اینست که امامان آن جماعتی اند که خدا تعالی در حق ایشان فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم حضرت فرمود و آیه دیگر هم در شان ایشان نازل شده عرض کردم آن کدام است فرمود آیه انما ولیکم الله و رسوله
و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون پس فرمود رحمک الله یعنی خدا ترا رحمت کند من عرض کردم طلب رحمت میکنی از
برای من دعا میکنی چون فرمود بلی دعا میکنم در حق هر که چون تو **دوازدهم** ایضا عیاشی باسناد خود از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده است که روزی رسول خدا ص در خانه نشسته بود و چند نفر از یهود نیز در خدمت آنحضرت بودند پس پنج نفر از ایشان که از جمله عبد الله
ابن سلام بود عرض کردند یا رسول الله موسی پیغمبر یوشع بن نون را وصی خود گردانید بعد از تو وصی تو و ولی ما کیست فرمود پس آیه انما
ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون با این شخص نازل شد رسول خدا ص با ایشان از در خانه گذشتند
بجانب مسجد روانه شدند سائلی را دیدند از او پرسیدند هیچ کسی چیزی بتو تصدق کرد عرض کرد بلی اینکه پیش ما ایستاده چون نظر کردند دیدند آنکس علی
بود ع **سیزدهم** ایضا عیاشی باسناد خود از مفضل بن صالح از بعض اصحاب خود از امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود چون آیه
انما ولیکم الله و رسوله تا آخر بر رسول خدا ص نازل شد بسیار گران آمد و ترسید از اینکه اگر اظهار کند قریش او را تکذیب کنند پس آیه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر نازل شد پس رسول خدا ص در روز غدیر خم برخاست و مردم را بآن اعلام فرمود **چهاردهم** ایضا
عیاشی باسناد خود از ابو جمیله از بعض اصحاب خود از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق
تعالی وحی فرستاد بسوی من که چهار نفر را دوست دار علی ع و ابو ذر و سلمان و مقداد را عرض کردم از همه این مردم هیچکس ایمان نداشت فرمود
بلی سه نفر داشتند عرض کردم آیاتی که نازل شده است در حق ایشان مثل آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا و آیه اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم هیچکس نپرسید که این آیات در شان که نازل شده است فرمود از تو فهمی که نازل شده بعد از رسول نکردند **پانزدهم**
ایضا از تفسیر عیاشی از فضیل از حضرت امام محمد باقر ع در آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا روایت کرده است که حضرت فرمود ایشان امامان
علیهم السلام **شانزدهم** ابن بابویه باسناد خود از ابو سعید وراق از پدرش از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از جد
علیهم السلام در حدیث مکالمات علی ع با ابو بکر روایت کرده است که چون ابو بکر متولی امر خلافت شد آنحضرت فضایل خود را برای
ابو بکر ذکر میکرد و همچنین نصوصی که رسول خدا ص درباره او فرموده بود بیان مینمود از جمله با ابو بکر فرمود ترا بخدا قسم میدهم که ولایت از
جانب خدا و رسول در آیه زکوة انگشتر از من است یا از تو ابو بکر در جواب گفت بلکه از تو **هفدهم** شیخ طوسی در کتاب
مجالس باسناد خود از ابو ذر در حدیث مناظرات علی ع با عثمان و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص در روز شوری و احتجاج آنحضرت با ایشان
در خصوص نصوصی که رسول خدا در حق آنحضرت فرموده بود و ایشان همگی آنحضرت را تصدیق مینمودند روایت کرده است و از جمله آنحضرت
فرمود آیا هست در میان شما کسیکه در رکوع تصدق کرده باشد که آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون در حق او نازل شده باشد غیر از من همگی عرض کردند نه بلکه این مخصوص تو است **هیجدهم** احمد بن علی بن ابی منصور طبرسی در
در کتاب احتجاج در رساله ابو الحسن ثالث علی بن محمد الهادی ع در رساله که باهل اهواز نوشته بود وقتی که از مسئله جبر و تفویض سؤال
کرده بودند حضرت کلام را میکشد تا آنکه میفرماید بدرستیکه پیغمبر فاطمه از عامه و خاصه بدون خلاف اجماع کرده اند که قرآن خدا حق است

و تمام فرق اسلام را شک و شبهه در آن نیست و ایشان همه در این اجماع بر حقیقت منصب تو ما انزل الله بر صوابند زیرا که رسول خدا فرموده است
لا تجتمع امتی علی ضلالة پس بنا بر این حدیث رسول خدا خبر داد که امت بر حقیقت قرآن اجماع کرده‌اند و در میان ایشان احدی مخالفت نکرده
و این حقیقت و اینست معنی حدیث غیر آنچه جهال تاویل کرده‌اند نه آنچه معاندان گفته‌اند از باطل ساختن حکم قرآن و پیروی احکام احادیث
کاذبه مجعوله و روایات مزخرفه و پیروی رایها و هواهای مهلکه که با نص کتاب خدا و آیات واضحه و روشن مخالفه و مناقضت است نحن نسال الله تعالی
ان یوفقنا للسداد و یهدینا الی الرشاد بعد از آن فرمود هر گاه کتاب خدا گواهی دهد بر راستی و درستی خبری و طایفه‌ای از امت آن خبر را انکار
کنند به سبب آن که آن احادیث دروغ معارضه نمایند آن طایفه به سبب انکار کتاب خدا و معارضه با آن و دروغ گواهی این در آن خبر کافر شوند و اجلی
صحیح‌ترین اخبار مجمع علیه مثل احادیثی است که رسول خدا فرموده انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی
و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و حدیث دیگر به همین معنی از رسول خدا که فرموده است انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و معنی این دو حدیث سابقا ذکر شد و تمامی این شواهد
این حدیث را در کتاب خدا بطریق نص مثل آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون بعد
از آن محدثین و راویان علما را بالاتفاق روایت کرده‌اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده در وقتی که انگشتر خود را تصدق کرد در حال
رکوع خدا تعالی تصدق او را قبول فرموده و این آیه را در شان او فرو فرستاد و رسول خدا از برای اصحاب خود آشکار فرموده و بلفظ
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه بیان نموده و ایشان را اعلام کرده که ولی کیست و ولایت چیست و همچنین
فرمود علی ادا کننده قرض و وفا کننده وعدهای من است بعد از من و خلیفه و جانشین من است بر شما و همچنین در وقتی که او را در مدینه
خلیفه خود کرد عرض کرد یا رسول الله مرا بر زنان و اطفال مدینه خلیفه میکنی فرمود آیا راضی نمیشوی که باشی از برای من بمنزله هرون از برای
موسی مگر آنکه نیست پیغمبری بعد از من پس از آنچه ما دانستیم که کتاب خدا گواهی میدهد بصدق و راستی این اخبار و حقیقت این شواهد
در خصوص معنی ولایت و تعیین ولی پس بر امت واجب است که با آنها اقرار کنند زیرا که اخبار موافق کتاب‌اند و کتاب نیز موافق با آنها است و
دلیل است بر صحت آنها پس اقرار نمودن با آنها و قبول آنها فرض است بر امت و انکار نمیکنند آن اخبار را با آن شواهد قرآنی مگر کسی که معاند و مفسد
باشد **نوزدهم** ایضا شیخ طبرسی در کتاب احتجاج در حدیثی از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود منافقان برسول خدا
گفتند آیا هیچ فریضه از برای خدا تو باقی مانده است بعد از این همه فرائض که بر ما واجب کردی بگو تا ما خود را بان تسلی دهیم و بگو که دیگر
غیر از آن نیست پس این آیه نازل شد که قل انما اعظکم بواحدة یعنی بگو ای محمد یک فریضه باقی مانده است و آن ولایت است پس آیه انما
ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون نازل شد و هیچ خلافی در میان امت
نیست که احدی در آن روز در حال رکوع تصدق نکرده مگر یک نفر و اگر در کتاب خدا نام آن یک نفر برده میشد هر آینه کسانی که کتاب خدا را تغییر
دادند و انداختند از آن بجز آنکه انداختند نام او را نیز با آنها می انداختند و آنچه را برای تو گفتم و مانند آن از آن رموزیست که از برای تو
بیان کردم شوقا لهما را در کتاب خدا تا آنکه کسانی که کتاب خدا را تحریف کردند و تغییر دادند معنا از آن آیه نشناسند و تا چیزی که مقصود از آن
نفهمند و مجال لحو باقی نمانده تا آنکه تو و امثال تو برسند امام و ولی خود را بشناسی و معنی ولایت بفهمی و در آن وقت آیه شریفه الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر رسول خدا نازل شد **مؤلف گوید** کافیست شیعیان را که حضرت
امام علی نقی نقل اجماع کند بر اینکه این آیه در شان علی نازل شده و بگوید این اجماع حجت قطعیه است و بالاتر از این دلیلی متصور نیست
فقیر گوید غزالی که از اعیان و اجله علمای عامه است در کتاب سر العالمین که از تالیفات اوست گفته است که آن انگشتری که
حضرت امیر المؤمنین به سائل تصدق کرد انگشتر سلیمان بن داود بود و شیخ طوسی ره گفته است که تصدق با انگشتر در روز بیست و چهارم
شهر ذی الحجه اتفاق افتاده و گفته است که این را صاحب الشیعه نقل کرده است و گفته است که اینهم از مباهلات است **باب بیستم**
در فرموده رسول خدا بعلی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی از روایات عامه و در آن صد حدیث است **اول**
از مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و معنی حدیث مکرر بیان کرده‌ایم **دوم** ایضا ابن حنبل در مسند عبد الله بن احمد بن
حنبل باسناد خود از پسر سعد ابی وقاص از پدرش روایت است که گفت بنزد سعد رفتم و گفتم حدیثی از تو برای من نقل کرده‌اند از نقل کردن آن که رسول

علی را خلیفه و جانشین خود کرد در مدینه گویند که نیامدم سعد در غضب شد و گفت آنچه را که تو گفت من از رسول خدا شنیدم با او بگویم که برای من گفته است
که بر او ختم کرد گفت رسول خدا چون بغزوه تبوک میرفت علی را در مدینه خلیفه و جانشین خود کرد علی عرض کرد یا رسول الله دوست نمیدارم
که تو بجائی بیرون روی و من با تو نباشم و تو مرا با خود نبری فرمود آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **سیم**
ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل از سفیان بن عیینه از علی بن زید از سعید بن مسیب از سعد آورده است که رسول خدا بعلی فرمود انت
منی بمنزلة هرون من موسی و سفیان گفته است الا انه لا نبی بعدی گفت بلی **چهارم** ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از مصعب بن
سعد بن ابی وقاص آورده است که رسول خدا چون بغزوه تبوک میرفت علی بن ابیطالب را در مدینه خلیفه خود کرد او عرض کرد یا رسول الله
مرا در میان زنان و اطفال مدینه خلیفه میکنی حضرت فرمودند اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **پنجم**
ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از سعد بن ابراهیم از سعد روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود اما ترضی ان تکون منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **ششم** ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از عایشه دختر سعد از پدرش سعد آورده است
که وقتی که رسول خدا بغزوه تبوک میرفت علی با او بیرون رفت چون خواست او را وداع کند علی بگریه در افتاد و عرض کرد مرا در میان بازماندگان
جانشین خود میکنی حضرت فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا النبوة **هفتم** ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل بسند
خود از موسی جهنی آورده است که بخدمت حضرت فاطمه دختر علی رفتم و رفیق من ابو سهل گفت از من پرسید سال تو چه قدر است گفتم هشتاد و شش
سال گفت آیا از پدرت حدیثی شنیدی و از او چه یاد داری گفتم از او شنیدم که میگفت از اسماء بنت عمیس شنیدم که رسول خدا بعلی
فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **هشتم** ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از سعید بن مسیب آورده است
که گفت بسعد بن مالک گفتم میخواهم از تو حدیثی سؤال کنم و میترسم از تو گفت اندیشه مکن و اگر بدانی که من خبری میدانم از من سؤال کن
و باک مکن من گفتم از تو سؤال میکنم از فرموده رسول خدا در حق علی وقتی که او را در مدینه خلیفه خود کرد در زمانی که بغزوه تبوک
میرفت و علی عرض کرد مرا میگذاری با بازماندگان و مردم در میان زنان و اطفال مدینه حضرت فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی عرض کردم بلی پس با شتاب مراجعت کرد چنانکه گویا میبینم که غبار قدمش بلند میشد **نهم** ایضا عبد الله
بن احمد بن حنبل باسناد خود از عامر بن سعد از پدرش سعد آورده است که گفت از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود اما ترضی ان
تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی سعید میگوید دلم میخواست که سعد را بالمشافهه ببینم تا آنکه او را ملاقات کردم و آنچه عامر
گفته بود از او پرسیدم دو انگشت خود را در گوش خود گذاشت و گفت این دو گوش من کر شوند اگر این را از زبان رسول خدا نشنیده باشم **دهم**
ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل باسناد خود از فاطمه دختر علی از اسماء دختر عمیس آورده است که رسول خدا بعلی فرمود انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی **یازدهم** ایضا عبد الله بن احمد بن حنبل باسناد خود از سعید بن زید آورده است که رسول خدا فرمود
یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی **دوازدهم** از صحیح بخاری در جزو پنجم در کراس ششم در نصف جزو بسند خود از مصعب بن سعد
از پدرش آورده است که رسول خدا بغزوه تبوک میرفت و علی را خلیفه خود کرد او عرض کرد یا رسول الله مرا در میان اطفال و زنان میگذاری
حضرت فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس نبی بعدی **سیزدهم** ایضا از صحیح بخاری بسند خود از شعبه
ابن الحکم آورده است که از مصعب شنیدم و همان حدیث را نقل میکند **چهاردهم** ایضا صحیح بخاری در ربع آخر کتاب بسند خود از سعید
آورده است که از ابراهیم بن سعد شنیدم از پدرش نقل میکرد که رسول خدا بعلی فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی
پانزدهم از صحیح مسلم در جزو چهارم نقل از دو کراس از آخر آن مانده بسند خود از سعید بن مسیب از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش
آورده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی سعید گوید دلم میخواست که سعد را
ببینم و از او سؤال کنم تا آنکه او را دیدم و با او گفتم تو از رسول خدا شنیده در حق علی آنچه که عامر گفت سعد دست خود را بر گوش خود نهاد
و گفت بلی شنیدم و اگر دروغ گویم این دو گوشم کر باد **شانزدهم** ایضا صحیح مسلم بسند خود از مصعب بن سعد از سعد بن ابی وقاص
آورده است که در غزوه تبوک رسول خدا علی را در شهر مدینه خلیفه خود کرد او عرض کرد یا رسول الله مرا در میان اطفال و زنان خلیفه میکنی
رسول خدا فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **هفدهم** ایضا در صحیح مسلم بسند خود از
سعد بن ابراهیم آورده است که گفت از ابراهیم بن سعد شنیدم و او از سعد از رسول خدا روایت کرد که بعلی فرمود اما ترضی ان تکون منی

بمنزلة هرون من موسی **هیجدهم** ایضا در صحیح مسلم در اول جزو چهارم در باب مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع بسند خود از عامر سعد بن ابی وقاص از پدرش آورده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی سعید گوید میخواستم خود سعد را بالمشافهه ملاقات کنم و اینرا از او سؤال کنم تا انکه وقتی با او ملاقات کردم و از او سؤال کردم حدیثی را که عامر از من نقل کرده بود گفت بلی من از رسول خدا ص شنیدم و دست خود را بر گوش خود گذاشت و گفت این دو گوش من کر باد اگر نشنیده باشم **نوزدهم** ایضا از صحیح مسلم باسناد خود از مصعب بن سعد بن ابی وقاص آورده است که چون رسول خدا ص بغزوه تبوک میرفت علی بن ابیطالب را بجای خلیفه خود ساخت علی ع عرض کرد یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال مدینه خلیفه میکنی رسول خدا ص فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **بیستم** ایضا در صحیح مسلم از عبد الله بن معاذ از پدرش از شعبه باسناد مذکور از رسول خدا ص آورده است که بعلی ع فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **بیست و یکم** ایضا صحیح مسلم باسناد خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش آورده است که معویة بن ابی سفیان بسعد گفت چرا سب ابو تراب نمیکنی سعد در جواب گفت متذکر باد دار سه چیز را که رسول خدا ص در تمجید و توصیف او فرمود و من هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از ان فضایل که رسول خدا در علی ع فرموده در من بودی مرا بهتر بود از جمیع نعمتهای کون دنیا و آخرت خود از رسول خدا ص شنیدم در وقتیکه بیکی از غزوات تشریف می برد و علی را خلیفه خود کرده بود در شهر مدینه علی عرض کرد یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال مدینه خلیفه خود میکنی فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و هم چنین در روز خیبر فرمود فردا لوا را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند ما همه گردنها فراز کردیم که مگر لوا را بما دهند ناگاه فرمود علی را نزد من بیاورید علی ع بخدمت انحضرت آمد و چشمان درد میکرد رسول خدا ص از آب دهان مبارک در چشمان او افکند و علی الفور شفا یافت و رسول خدا ص رایت اسلام را باو داده فتح خیبر بدست انحضرت شد و هم چنین وقتیکه ایه ندع ابنائنا و ابنائکم نازل شد رسول خدا ص علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود خواند و عرض کرد اللهم هولاء اهل بیتی **بیست و دویم** در کتاب الجمع بین الصحاح الستة تالیف رزین در جزو سیم در ثلث آخر در باب مناقب امیرالمؤمنین ع علی بن ابیطالب از صحیح ابی داود و هو کتاب السنن و صحیح ترمذی از ابو سریحه و زید بن ارقم روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و هم چنین از سعد روایت کرده اند که رسول خدا ص بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ابن المسیب گوید این حدیث را عامر بن سعد از پدرش بمن خبر داد و من میخواستم که سعد را بالمشافهه ملاقات کنم و از او سؤال کنم تا وقتی او را ملاقات کردم و انچه عامر پسرش از او خبر داده بود پرسیدم گفت بلی شنیدم من گفتم خود از رسول خدا شنیدی پس انگشت خود را در گوش خود فرو برده و گفت خود شنیدم و اگر دروغ بگویم این دو گوش من کر باد **بیست و سیم** از کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی در همین حدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی بسند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش آورده است که از رسول خدا ص شنیدم که بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و من دوست میداشتم که خود بالمشافهه از سعد سؤال کنم تا وقتی او را ملاقات کردم و انچه عامر گفته بود از او پرسیدم گفت بلی شنیدم گفتم تو خود شنیدی دست خود را در گوش خود نهاده و گفت بلی خود شنیدم و اگر نشنیده باشم دو گوشم کر باد **بیست و چهارم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از عامر بن سعد از پدرش آورده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **بیست و پنجم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از سعید بن مسیب آورده است که از سعد بن ابی وقاص پرسیدم که از رسول خدا ص شنیدی که بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا انکه فرمود لیس معی نبی یعنی با من و در عصر من پیغمبری بغیر از من نیست گفت بلی شنیدم گفتم خود شنیدی پس انگشت در گوش خود فرو برده و گفت کر شوند دو گوش من اگر خود نشنیده باشم **بیست و ششم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ص بیکی از غزوات میرفت و بعلی ع فرمود تو در اهل و عیال من خلیفه و جانشین من باش علی ع عرض کرد یا رسول الله مردم میگویند پیغمبر علی را مخذول کرده و او را در خانه گذاشت و خلیفه خود کرد انحضرت فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **بیست و هفتم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **بیست و هشتم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابرهیم ابن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است که رسول خدا ص وقتیکه علی را خلیفه خود کرد

فرمود الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **بیست و نهم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون مردم بغزوه تبوک میرفتند علی ع برسول خدا عرض کرد من نیز در خدمت شما بیایم حضرت فرمود نه علی ع گریه کرد رسول خدا ص فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی یعنی مگر انکه تو پیغمبر نیستی و هرون پیغمبر بود **سی ام** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **سی و یکم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از مصعب بن سعد از پدرش آورده است که معویة بن ابی سفیان بمن گفت تو علی را دوست میداری گفتم چگونه او را دوست ندارم و حال انکه از رسول خدا ص شنیدم که باو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دیدم او را در غزوه بدر جنگ میکرد و مانند اسبان ضیحه میزد و میگفت **شعر** بازل عامین حدیث سنی ؛ جوانی نوپیچ و خورد سالم ؛ سنحنح اللیل کانی جنی ؛ چه جنی شب افت بدسگالم ؛ لمثل هذا ولدتنی امی ؛ که من زاده از بهر جنگ و جدالم ؛ گویند از جنگ بر نگشت تا انکه همه روی دمنی را از خون شمشیر خود رنگین کرد **فقیر گوید** دانشمند ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خوارزمی که از فحول علمای عامه است در کتاب مناقب خود نقل کرده است و ابیات رجز انحضرت زیاده از این است و در دیوان منسوب بانحضرت نیز منقول است قد عرف الحرب العوان عنی ؛ بازل عامین حدیث سنی ؛ سنحنح اللیل کانی جنی ؛ معی سلاحی و معی مجنی ؛ و صارم یذهب کل ضغن ؛ اقضی به کل عدو عنی ؛ لمثل هذا ولدتنی امی ؛ **سی و دویم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از سعید بن ابی وقاص آورده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود یا علی تو در مدینه باش علی ع عرض کرد یا رسول الله تو در هیچ غزوه مقدم بشهادت مگر انکه من با تو بوده ام و هرگز مرا انجا نگذاشته رسول خدا ص فرمود یا علی شهر مدینه باصلاح نیاید و منتظم نشود مگر بمن و بتو و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر انکه نیست پیغمبری بعد از من سعید گوید بسعد بن ابی وقاص گفتم بگوش خود اینرا از رسول خدا ص شنیدی گفت بلی شنیدم نه یکبار و نه دو بار بلکه بسیار شنیدم که این سخن را بعلی ع فرمود **سی و سیم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده است که شنیدم از رسول خدا ص که بعلی ع میفرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و خود سعد بعد از شنیدن اینرا گفت و گفت دو گوشم کر شود اگر دروغ گویم **سی و چهارم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از سعید بن مسیب آورده است که از سعد بن ابی وقاص پرسیدم تو از رسول خدا ص شنیدی که بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا انکه فرمود الا انه لا نبی معی گفت بلی شنیدم **سی و پنجم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از قیس روایت کرده است که گفت مردی از معویة بن ابی سفیان مسئله سؤال کرد معویه گفت برو و این مسئله را از علی بن ابیطالب ع سؤال کن که او از من اعلم است مرد گفت یا امیرالمؤمنین حکم تو در این مسئله از برای من بهتر است از حکم علی ع معویه گفت بسیار بد سخنی گفتی و بود این سخن مستوجب عقوبت و ملامت که مکروه میداری حکم کسی را که رسول خدا ص او را بعلم تفضیل میداد و باو فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و عمر بن خطاب بسیاری از اوقات از علی مسئله سؤال میکرد و از او جواب میگرفت و مکرر خود عمر را میدیدم که چون امر مشکلی پیش امد گفتی علی اینجاست بر خیز از نزد من ای مرد که خدا پاهای ترا قوت بر خاستن ندهد و نام او را از دیوان محو کرد **شعر** و هو الذی شهد العدو بفضله ؛ والفضل ما شهدت به الاعداء ؛ **سی و ششم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از سعد بن ابی وقاص آورده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **سی و هفتم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از بکر از سعد بن ابی وقاص آورده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدک **سی و هشتم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از عایشه دختر سعد آورده است که رسول خدا بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **سی و نهم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود آورده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی و او را در میان اهل خود خلیفه کرد تا شد **چهلم** صاحب کتاب اربعین در اربعین و ان حدیث دویم است بسند خود از ابرهیم بن سعید جوهری وصی مامون خلیفه عباسی و او از امیرالمؤمنین مامون و او از امیرالمؤمنین مهدی و او از امیرالمؤمنین منصور و او از پدرش و او از ابن عباس آورده است که از عمر بن خطاب شنیدم در وقتیکه جمعی نزد او بودند و سخن از سابقان اسلام میراندند میگفت اما علی بن ابیطالب من خود از رسول خدا ص شنیدم که سه خصلت در او فرموده که من میداشتم که یکی از انها در من باشد و ان مرا بهتر بود از تمام دنیا و تمام نعمتهای دنیا و من و ابو بکر و ابو عبیده و جمع کثیری از اصحاب در خدمت انحضرت بودیم که دست مبارک بر کتف یا شانه علی گذاشت و فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة

هرون من موسی **حدیث و یکم** احمد ابن حنبل در مسند خود از عمرو بن میمون روایت کرده است که گفت من در پهلوی ابن عباس نشسته بودم ناگاه جمعی
از در در آمدند و گفتند یا ابن عباس یا برخیز و با ما بیا و یا اینکه با ما خلوت کن که ما را با تو سخنانیست پنهان ابن عباس گفت برمیخیزم و در آن روز
چشمان ابن عباس صحیح بودند و هنوز کور نشده بود راوی گوید برفتند و از ما دور نشستند و ابتدا بتکلم کردند و سخنان بسیار گفتند
و کسی ندانست که چه گفتند و از که سخن راندند پس برخاستند و رفتند و ابن عباس بنزد ما آمد و ردای خود را بر روی خود میکشید و میگفت
اف و تف باین قوم بیایند در صدد اذیت و اهانت کسی افتاده اند که او صاحب ده فضیلت است و در فکر بدگوئی کسی افتاده اند که رسول
خدا صلعم در حق او فرمود هرآینه بفرستم کسی را که هرگز خدا او را خوار نکرده است و او خدا و رسول او را دوست میدارد و هر یک از اصحاب
گردن بلند کرده بودند که این منصب جلیل را باو واگذارد ابی خواهند داشت پس فرمود علی ع کجاست عرض کردند با سیا رفته است که آرد کند
فرمود هیچیک از شما نبود که با سیا رود راوی گوید علی آمد در حالتیکه چشم مبارکش درد میکرد بحیثیتیکه قدرت نگاه کردن نداشت
پس حضرت رسول ص آب دهان مبارک در چشمش انداخت علی الفور شفا یافت پس علم را گرفته و سه نوبت آنرا حرکت داده بعد از آن بعلی ع داد
و او را روانه میدان کرد و چون از جنگ برگشت دختر حی بن اخطب پادشاه خیبر را اسیر کرده آورد راوی گوید بعد از آن سوره برائت را بفلان
داده و او را بجانب مشرکین فرستاد پس علی را مامور ساخت فرستاده و سوره توبه را از او گرفته و فرمود حکم خدا اینست که این سوره را نبرد
کسی مگر آنکه او از من باشد و من از او باشم و با آنکه فرمود او مرا دوست دارد و من او را دوست دارم به بنی هاشم فرمود کدام یک از شما در دنیا و آخرت مرا همچو
و من او را بخواهم راوی گوید علی ع در خدمت آنحضرت نشسته بود و عرض کرد انا اولیک فی الدنیا والآخرة گوید علی اول کسی بود که
بخدا و رسول ایمان آورد و رسول خدا ص جامه خود را بر روی علی و فاطمه و حسن و حسین انداخته و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا گوید و علی ع جان خود را در راه رسول خدا فدا کرد و لباس او را پوشیده در خوابگاه آنحضرت خوابید
پس ابوبکر آمده و بگمان اینکه او رسول خداست عرض کرد یا نبی الله علی ع گفت پیغمبر ص بجانب چاه میمون رفت و بآنجا برسید تا آنکه گفت یا ابو
بکر گفت برو و او را دریاب ابوبکر رفت و با رسول خدا در غار رفتند و در آنجا مختفی شدند و مشرکان سنگ بعلی ع می انداختند
چنانکه بر رسول خدا ص می انداختند و علی ع ناله میکرد و سر خود را بجامه پنهان کرده بود و بیرون نیامد تا آنکه هوا روشن شد پس سر مبارک خود را
مکشوف کرده مشرکان دیدند علی است پس باو گفتند ما به محمد سنگ می انداختیم و او ناله نمیکرد و ما از این تعجب داشتیم راوی گوید و رسول خدا
بغزوه تبوک میرفت علی ع عرض کرد من هم در رکاب تو باشم رسول خدا ص فرمود نه در مدینه باش علی ع گریه کرد پس رسول خدا ص فرمود اما ترضی ان تکون
منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لست بنبی فرمود مرا جایز نیست که سفر کنم بجائی مگر آنکه تو خلیفه و جانشین من باشی راوی گوید و رسول
خدا فرمود انت ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی یعنی تو آقا و سرور و صاحب اختیار هر مؤمن و مؤمنه بعد از من راوی گوید درهای مسجد را امر کرد
هر کسی از اصحاب ببندند مگر باب علی را و علی داخل مسجد میشد بحالت جنابت و راه او از مسجد بود و رسول خدا ص فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه یعنی هر کرا که من مولا و اولی بتصرف در امور او هستم علی مولا و اولی بتصرف در امور اوست **حدیث دویم** ایضا عبدالله بن احمد بن حنبل
در مسند پدرش احمد بن حنبل باسناد او از سفیان از ابن ابی نجیح از پدرش روایت کرده است که علی را در نزد کسی ذکر کردند و سعد بن ابی
وقاص در آنجا بود گفت هر گاه علی ابن ابیطالب را بخوبی یاد کنید او صاحب چهار فضیلت و منقبت بود که اگر مرا یکی از آنها بود بهتر بود از برای
من از فلان چیز و فلان چیز و همه نعمتهای بزرگ را یاد کرد یکی آنکه رسول خدا فرمود هرآینه علم را بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد
و حدیث خیبر را نقل کرد و یکی آنکه فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی و یکی آنکه فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و فضیلت چهارم را سفیان
فراموش کرده بود **حدیث سیم** ایضا ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که چون روز
مباهله رسول خدا ص طرح برادری در میان مهاجر و انصار انداخت و هر دو نفر از ایشان را با یکدیگر برادر کرده علی ع در حضور پیغمبر
ایستاده بود و حضرت او را میدید و مکان او را میدانست چون دید که او را میدید و مکان او را میدانست چون دید که او را با کسی برادر
نکرد بگریه در آمد و با چشم گریان بخانه مراجعت کرد رسول خدا نگاه کرد او را ندید فرمود علی ع بکجا رفت عرض کردند با دیده گریان رو
بخانه خود رفت رسول خدا ص ببلال فرمود ای بلال برو و علی را نزد من حاضر کن بلال بعقب علی شتافت و او را در خانه یافت و علی چون
بخانه آمد فاطمه او را گریان دید عرض کرد یا علی سبب گریه تو چیست خدا اشک ها را ... علی ع صورت واقعه را باز گفت
فاطمه عرض کرد یا علی پیغمبر ترا بخفیف نفرموده است بلکه ترا بجهت برادری خود نگاه داشته است که در این هنگام بلال رسید و عرض کرد

رسول خدا ص ترا خواسته و مرا بطلب تو فرستاده است علی ع بخدمت پیغمبر رفت رسول خدا ص فرمود یا علی سبب گریه تو چیست عرض کرد که
در میان مهاجر و انصار برادری انداختی و من ایستاده بودم و مرا میدیدی و با کسی برادر نکردی رسول خدا فرمود من ترا بجهت برادری
خود نگاه داشته بودم ترا خوش نمی آید که تو برادر خودم باشی عرض کرد بلی یا رسول الله ولکن مرا از این شبهه کجا بود که برادر تو باشم پس رسول خدا
دست او را گرفته و بر بالای منبر برد و گفت خداوندا این از منست و من از او و بدانید ای مردم که او از من بمنزله هرون است از موسی و فرمود الا من کنت
مولاه فهذا علی مولاه راوی گوید پس علی ع با دیده روشن و دل خوش از فضای کلش بخانه خود مراجعت فرمود عمر بن خطاب بعقب سر او آمد
و گفت بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولا کل مسلم **حدیث چهارم** ایضا عبدالله احمد بن حنبل بسند خود از زید بن ابی اوفی روایت کرده
است که بخدمت رسول خدا ص در مسجد رفتم اصحاب آن کیفیت برادری در میان مهاجرین و انصار سخن میگفتند علی ع برسول خدا ص عرض
کرد جان من رفت و کمرم شکست از اینکه در میان مهاجر و انصار برادری می اندازی و مرا با کسی برادر نمیکنی اگر این از راه سخط و غضب
است از تو نسبت بمن تو اولی و باعتاب و اکرام رسول خدا ص فرمود قسم بآنکسیکه مرا براستی بسوی خلق فرستاده است که من ترا
بجهت برادری با خود نگاه داشته بودم زیرا که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو برادر و وارث منی علی
عرض کرد یا رسول الله از تو چه چیز بمن ارث میرسد فرمود آنچه از انبیای پیش باوصیای ایشان رسیده است عرض کرد از انبیا چه ارث
باوصیاء رسیده است فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر ایشان و تو با من خواهی بود در قصر من در بهشت با دخترم فاطمه زهرا و تو برادر
و رفیق منی بعد از آن این آیه اخوانا علی سرر متقابلین المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض را تلاوت کرد **حدیث پنجم** در مسند احمد بن حنبل
بسند خود از حذیفة بن اسید غفاری روایت کرده است که اصحاب رسول خدا ص در اول امر که بمدینه آمدند هیچیک از ایشان صاحب خانه نبود
و شبها را در مسجد میخوابیدند و گاهی محتلم میشدند تا آنکه در اطراف مسجد بنای خانه نهادند و برای خود خانه ها ساختند و درها
بجانب مسجد گذاشتند و رسول خدا ص معاذ بن جبل را نزد ایشان فرستاده معاذ نزد ابوبکر آمده و گفت خدای تعالی ترا امر کرده است
که از مسجد بیرون روی ابوبکر گفت سمعا و طاعة و آن در را مسدود کرده از مسجد بیرون رفت پس نزد عمر فرستاد و گفت رسول خدا
ترا امر فرموده است که در خانه خود را از طرف مسجد سد کنی و از آنجا بیرون آئی عمر گفت سمعا و طاعة لله و لرسوله در را سد میکنم ولکن
دلم میخواهد که راه من بمسجد نزدیک باشد معاذ گفته عمر را برسول خدا عرض کرد بعد از آن نزد عثمان فرستاد و در آنوقت رقیه در حباله
عثمان بود او نیز اطاعت کرد و آن در را سد کرده از آنجا بیرون رفت پس نزد حمزه فرستاد حمزه نیز گفت سمعا و طاعة لله و لرسوله و آن در را
سد کرده از آنجا بیرون رفت و رسول خدا ص خود بجهت علی ع در میان خانه های خود خانه بنا کرده بود و در میان ایشان تردد میفرمود
بود تا آنکه رسول خدا ص باو فرمود بمان در میان خانه خود پاک و پاکیزه و این خبر بحمزه رسید نزد رسول خدا ص آمده عرض کرد یا رسول الله
ما را بیرون میکنی و علی را نگاه میداری رسول خدا ص باو فرمود اگر اختیار با من بود احدی غیر از شما را اول نمیگذاردم و بخدا سوگند
که او را بتو نداشت بعلی این امر مگر خدای تعالی و بشارت باد ترا ای حمزه که تو سید شهدا خواهی بود از جانب خدا و رسول او و او را بشارت داد در روز
احد شهید شد جمعی از علی ع در دل گرفتند و فضل علی ع بر ایشان و بر دیگران از اصحاب رسول خدا آشکار شد و رسول خدا
از حسد و کینه ایشان آگاهی یافته بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و فرمود جمعی را می بینم که در دل گرفته اند که من علی را در میان ایشان
برگزیده و در مسجد گذاشتم بخدا سوگند که ایشان را من بیرون نکردم و علی را من جای ندادم و خدای تعالی وحی فرستاد بسوی موسی و برادرش
ان تبوا لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و اقیموا الصلوة یعنی بنا کنید در مصر برای خود خانه ها و خانه های خود را قبله کنید
و نماز گذارید و امر کرد موسی که در مسجد ساکن نشود و با زنان مباشرت ننماید در آنجا مگر هرون و ذریه او و بدانید که علی از من بمنزله هرون
از موسی و برادر من است از میان اهل بیت من و هیچکس را روا نیست که در این مسجد با زنان بخوابد مگر علی ع و ذریه او و من ساءه فههنا
و اومی بیده نحو الشام یعنی و هر که این امر را نپسندد برود تا گوارا باشد از من کناره جوید و بجانب شام رود **حدیث ششم**
ایضا در مسند احمد بن حنبل بسند از محدوج بن زید هذلی روایت کرده است که رسول خدا ص در میان مسلمانان طرح برادری انداخت
و فرمود یا علی تو برادر منی بمنزله هرون از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد آیا نمیدانی که اول کسیکه در روز قیامت ندا کنند من خواهم
بود که از جانب راست عرش برخیزم و حله سبزی از حله های بهشت بپوشم بعد از آن انبیا خوانده شوند یکی بعد از دیگری و ایشان دو صف از جانب
راست عرش برخیزند و حله های سبز از حله های بهشت بپوشند و بدان یا علی که در روز قیامت امت مرا پیش از همه امتها بموقف حساب آرند

وبعد از آن ترا خوانند از جهة قرب و منزلتی که نزد من داری و لوای مرا بدست تو دهند و آن لوای حمد است بکشاد از آنرو که آدم و میان
صفوف انبیاء و آدم و جمیع خلق خدا در سایهٔ آن باشند و طول آن مسافت هزار ساله راه است چوب آن از یاقوت سرخ و لواء از نقره است
از نور شقه در مشرق و شقه در مغرب و شقه در وسط دنیا و سه سطر بر آن نوشته است اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین
سیم لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری مقدار هزار ساله راه و عرض هر سطری نیز هزار ساله راه و تو بیایی در میان صفوف
انبیاء و ملائکه و لوا در دست تو باشد حسن از جانب راست تو و حسین از جانب چپ تو تا آنکه در میان من و ابراهیم در سایهٔ عرش خدا
بایستی پس بپوشی حلهٔ سبز از حلهای بهشت پس منادی از زیر عرش ندا کند نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الاخ اخوک علی یعنی نیکو پدر است
پدر تو ابراهیم و نیکو برادر است برادر تو علی پس فرمود بشارت باد ترا یا علی که بپوشی حله هر گاه که من بپوشم و خوانده شوی هر گاه
که مرا خوانند و زنده شوی زمانی که من زنده شوم **حدیث چهل و هفتم** ایضاً عبد الله بن احمد بن حنبل از مسند پدرش احمد بن حنبل بسند
خود از ابن ابی اوفی روایت کرده است که روزی بمجلس رسول خدا صلعم در مسجد رسیدم دیدم آنحضرت را که بتفقد اصحاب مشغول است و میفرماید فلان
پسر فلان کجاست پیوسته باصحاب یکان یکان نظر میکرد و پرسش از احوال ایشان مینمود و بطلب ایشان میفرستاد تا آنکه همگی در خدمت آنحضرت جمع آمدند پس
حمد و ثنای الهی بجا آورده و در میان ایشان برادری انداخت و حدیث مواخات را ذکر میکند تا آنکه گوید علی عرض کرد یا رسول الله روح از بدنم
مفارقت کرد و پشتم شکست از اینکه دیدم در میان همه اصحاب طرح مواخات انداختی مگر من اگر این از راه سخط است بر من ترا رسد که مرا عتاب کنی رسول
خدا صلعم فرمود قسم بآنکسی که مرا بحق برسالت فرستاده است که ترا واگذاشتم مگر از برای اینکه تو برادر من باشی و تو از من بمنزله هرون باشی از موسی
مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو برادر و وارث منی عرض کرد یا رسول الله از تو چه ارث میبرم فرمود آنچه انبیای پیش از من ارث بردند
عرض کرد از انبیاء چه بارث برده اند فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر او و تو یا علی با من خواهی بود در قصر من در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق
من پس فرمود اخواناً علی سرر متقابلین المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض **حدیث چهل و هشتم** ایضاً از مسند احمد بن حنبل باسناد خود
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم بجنگ تبوک میرفت و مردم نیز در خدمت آنحضرت بجنگ میرفتند علی عرض کرد مرا رخصت ده
که با تو باشم فرمود نه علی بگریه در آمد رسول خدا صلعم فرمود نمیخواهی که باشی از برای من مانند هرون از برای موسی مگر آنکه پیغمبر نیستی و بتحقیق
که سزاوار نیست مرا سفر کردن مگر آنکه تو خلیفه و جانشین من باشی **حدیث چهل و نهم** ایضاً از مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن
حنبل بسند خود از ابو حازم روایت کرده است که مردی نزد معاویه آمد و از او مسئله سؤال کرد معویه با او گفت این مسئله را از علی ع سؤال کن
که او از من داناتر است آن مرد گفت یا امیر المؤمنین جواب تو مرا نیکوتر است از جواب علی معاویه گفت بد سخنی گفتی و مستوجب ملامت و زجر
شدی و بتحقیق که مکروه داشتی کسی را که رسول خدا صلعم علم را با او عزیز میکرد و با او میفرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و عمر
هر گاه مشکلی رو میداد با او رجوع میکرد و لقد شهدت عمر و قد اشکل علیه شیء فقال عمر ههنا علی ثم قال لا ابقانی الله بعدک **پنجاهم**
در کتاب ابن مغازلی محمد بن اسحق در صفحه سیم باسناد خود روایت کرده است که چون رسول خدا صلعم بغزوه تبوک میرفت علی را در اهل بیت خود خلیفه
کرده بود و امر فرموده بود در ایشان باشد منافقون بعضی سخنان بر زبان راندند و گفتند او را از آن گذاشت مگر از جهة کراهتی که از علی ع داشت و بر او گران بود تا آنکه
در میان مردم تخفیف کند و چون این سخنان بگوش آن حضرت رسید سلاح جنگ خود را برداشته و بعقب آنحضرت رفته و در جرف که موضعی است نزدیک مدینه
بآنحضرت رسید و عرض کرد یا رسول الله منافقان گمان کرده اند که تو مرا از جهة کراهتی که از من داشتی و از جهة استخفاف گذاشتی فرمود دروغ
میگویند من ترا گذاشتم از جهة پرستاری بازماندگان خود تو باز گرد و خلیفه من باش در اهل من و اهل خود آیا نمیخواهی که باشی
از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد علی ع بمدینه باز گشت و رسول خدا صلعم برفت **پنجاه و یکم** ایضاً محمد بن اسحق
در همان کتاب باسناد خود از یزید بن رومان روایت کرده است که گفت بمن خبر دادند که مردی از قریش میگوید شاید پیغمبری بعد از محمد صلعم مبعوث شود
از جانب خدا و مرا با ابرهیم بن سعد بن ابی وقاص ملاقات شد با او گفتم یا ابا اسحق شنیدم از پدرت که روایت میکرد آنچه را که رسول خدا صلعم
در غزوه تبوک بعلی فرموده بود ابرهیم بخندید و گمان کرد که سؤال من از فرط محبت من است بعلی ع گفتم بخدا سوگند که سؤال من از جهة
شنیدن فضایل علی نیست بلکه شنیدم که مردی از قوم تو گفته بود ما ادری لعله سیکون نبی بعد محمد ابرهیم گفت بلی گواهی میدهم که از پدرم
سعد شنیدم که میگفت از رسول خدا صلعم شنیدم که بعلی ع فرمود وقتی که او را از غزوه تبوک در مدینه باز گذاشته بود الا ترضی یا علی ان تکون منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **فقیر گوید** مقصود سائل از سؤال لفظ الا انه لا نبی بعدی بود مخفی نماند **پنجاه و دوم**

در کتاب

در کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی نیز باسناد خود از عمر بن خطاب روایت کرده است که رسول خدا صلعم بعلی ع فرمود یا علی انت اول المسلمین اسلاماً
و انت اول المؤمنین ایماناً و انت منی بمنزلة هرون من موسی **پنجاه و سیم** ایضاً ابن شیرویه در کتاب فردوس باسناد خود از عامر بن سعد روایت کرده
که گفت رسول خدا صلعم در حق علی سه چیز فرمود که اگر یکی از آنها مرا بودی از همهٔ نعمتهای دنیا و آخرت بهتر بودی یکی آنکه بر رسول خدا صلعم وحی نازل
شد علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر عبا داخل کرده و گفت اللهم ان هؤلاء اهلی و اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و دیگری
آنکه رسول خدا صلعم بغزوه از غزوات تشریف می برد علی را در مدینه گذاشت و او را خلیفه خود کرد علی عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و اطفال
میگذاری پس فرمود الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدک و سیم آنکه در روز خیبر فرمود فردا علم را بدست
کسی دهم که خدا و رسول او را دوست میدارند و خدا قلعه را بدست او مفتوح گرداند و نصرت بر این قوم را بدست او جاری کند مهاجرین
گردنها کشیدند که رسول خدا صلعم ایشان را ببیند شاید علم را بایشان بسپارد که رسول خدا صلعم فرمود علی کجاست عرض کردند درد چشم دارد
نالان است فرمود او را بیاورید چون آمد حضرت آب دهن مبارک در دیده او انداخت علی ع دیده گشود و علم را باو داد و خدا فتح را بدست او جاری کرد
پنجاه و چهارم صدر الائمه اخطب الخطباء موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب و فضایل امیر المؤمنین ع باسناد خود از ابن عباس روایت کرده
که چون رسول خدا صلعم بنای اخوت و برادری در میان اصحاب از مهاجرین و انصار گذاشت علی را تنها گذاشت از ایشان برادر نکرد و علی خشمناک از آنجا
بیرون رفته در میان نهری که در آن حوالی بود رفته و سر مبارک را بالای دست خود گذاشته بخوابید و باد بر او وزید و خاک بر اندام مبارک
پاشیده بود رسول خدا صلعم بطلب او رفت و او را در آنجا یافت با پای مبارک او را بیدار کرده و فرمود سزاوار نیست مگر آنکه تو
ابو تراب باشی آیا بر من خشم نمودی از اینکه مواخاة کردم در میان مهاجرین و انصار و ترا با کسی برادر نکردم و نمیخواهی که باشی
از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد یا علی هر که ترا دوست دارد در امن و ایمان است و هر که ترا دشمن دارد خدا تعالی او را
بمیراند بموت جاهلیت و حساب کرده شود بعمل خود در اسلام **پنجاه و پنجم** ایضاً موفق بن احمد در کتاب فضایل امیر المؤمنین ع
باسناد خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که روزی جماعتی در نزد عمر بن الخطاب بودند و از سابقین در اسلام سخن میگفتند عمر گفت
اما علی ابن ابیطالب ع من خود از رسول خدا صلعم شنیدم در حق او سه خصلت دوست میداشتم که یکی از آنها در من باشد و مرا آن خصلت بهتر بود
از آنچه آفتاب بر آن تابد و بودیم من و ابو عبیده و ابوبکر و جماعتی از اصحاب در نزد رسول خدا صلعم بودیم که دست خود را بر پشت علی زده گفت یا علی
انت اول المؤمنین ایماناً و اول المسلمین اسلاماً و انت منی بمنزلة هرون من موسی **پنجاه و ششم** ایضاً موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد
خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که پدرم گفت در روز خیبر رسول خدا علم را بدست علی ابن ابیطالب ع داد و خدا فتح خیبر را بدست او روزی
او کرد و در روز غدیر او را آشکار ساخت و بمردم فهمانید که علی ع مولای و آقای هر مؤمن و مؤمنه است و با او فرمود یا علی تو از منی و من از تو
و با او فرمود قتال و جهاد خواهی کرد با کسانی که بر تأویل قرآن چنانکه من قتال کردم با کسانی که بر تنزیل آن و با او فرمود تو از من بمنزله هرون از موسی
و با او فرمود من در جنگم با کسی که با تو در جنگ است و در صلحم با کسی که با تو در صلح است و با او فرمود توئی دستاویز محکم و فرمود که تو بیان میکنی
از برای مردم آنچه را که بر ایشان مشتبه شود بعد از من و با او فرمود توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و توئی ولی و آقای هر مؤمن و مؤمنه بعد از من
و با او فرمود توئی آنکه در شان او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی و این اعلامی است و آگاه ساختنی است از خدا تعالی
و رسول او بسوی مردم یعنی کفار مکه در روز حج بزرگ که عید قربان است و با او فرمود یا علی تو نگاه دارنده سنت منی و حمایت کننده ملت منی و فرمود
من اول کسیم که در روز قیامت سر از قبر بر آورم و تو با من خواهی بود و با او فرمود من در کنار حوض کوثر باشم و تو با من باشی و با او فرمود من
اول کسیم که داخل بهشت شوم و تو و حسن و حسین و فاطمه با من داخل خواهید شد و با او فرمود حق تعالی وحی فرستاد بسوی من که فضل ترا در میان مردم
منتشر کنم و همه خلق را از آن آگاه گردانم و من تبلیغ رسالت خود ادا کردم و با او فرمود بپرهیز از کینهای پنهانی مردم که از تو در سینهای ایشان است و آنرا
آشکار نکنند مگر بعد از من اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون پس رسول خدا صلعم بگریه در آمد عرض کردند یا رسول الله چرا گریه میکنی فرمود از آن گریه
میکنم که جبرئیل مرا خبر داد که بعد از من ایشان بعلی ع ظلم کنند و حق او را غصب کنند و با او جنگ کنند و اولاد او را بکشند و بر ایشان ظلم و ستم
کنند بعد از علی ع و جبرئیل مرا خبر داد که وقتی این ظلم برطرف گردد و انتقام کشیده شود که قائم ایشان ظهور کند و نام ایشان بلند شود و همه امت
بمحبت ایشان جمع گردند و دشمن ایشان کم شود و هر که ایشان را دوست ندارد در میان مردم ذلیل گردد و ستایش کنندگان ایشان زیاد شوند
و ظهور قائم ایشان در وقتی خواهد شد که اسلوب عالم متغیر گردد و بندگان خدا ضعیف شوند و از فرج مأیوس گردند در آن هنگام قائم ایشان

خروج کند و در میان مردم ظاهر شود فرمود نام او نام من است و نام پدرش نام پدر من و او از اولاد دختر من است خوشحال کسی که بدست ایشان [illegible]
کند و اهل باطل را با شمشیر ایشان فرو نشاند و مردم همه با طاعت ایشان در آیند بعضی از روی رضا و رغبت و برخی از جهت خوف و سطوت
راوی گوید حضرت از گریه ایستاد و فرمود ای گروه مردم بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا را خلافی نیست و قضای الهی را باز گشتی نیست و او
حکیم است و آگاه بینا بان هر چیزی پس دعا کرد و عرض کرد خداوندا ایشان اهل بیت منند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی پلیدی
و گناه و کار بد را از ایشان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان اللهم اکلأهم وارعهم و کن لهم خداوندا ایشان را حراست و پاسبانی کن و ایشان را رعایت
فرما و باش از برای ایشان وانصرهم واعزهم و لا تذلهم واخلفنی فیهم انک علی ما تشاء قدیر یعنی ایشان را یاری کن و ایشان را عزیز دار و ارجمند گردان
و ایشان را در میان مردم خوار مگردان و خلیفه من باش در باره ایشان بعد از من که تو بر آنچه بخواهی توانائی **پنجاه و هفتم** ایضا موفق بن احمد
در کتاب فضایل باسناد خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است که معاویه پدر او را امر کرد که علی را سب کند و ناسزا گوید
و او گفت چرا او را سب کنم یعنی گفت سه فضیلت که رسول خدا در حق او فرموده که اگر یکی از آنها مال من باشد مرا بهتر بود که جمیع نعمتهای دنیا
و آخرت خود از رسول خدا شنیدم در وقتی که بغزوه از غزوات میرفتند و علی را بجای خود خلیفه کرده بودند باو فرمود در خانه من باش
او گفت با معاودت کنم علی عرض کرد یا رسول الله میگذاری مرا با اطفال و زنان فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
و شنیدم از او در روز خیبر که فرمود فردا علم را بدست کسی میسپارم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند پس ما همه گردنها
دراز کردیم پس رسول خدا فرمود علی را بنزد من حاضر سازید علی را بخدمت آنحضرت آوردند با دیده درد پس رسول خدا آب دهان مبارک در دیده
او انداخت و علم را باو سپرد و خدای تعالی فتح خیبر را بدست او جاری کرد و در روز مباهله آیه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم نازل شد
رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را بنزد خود خواند و عرض کرد اللهم ان هؤلاء اهل بیتی ابو عیسی گفته است هذا حدیث حسن غریب صحیح
من هذا الوجه بعد از آن گفته است قوله اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی را شیخین در صحاح خود بطرق بسیار نقل کرده اند **پنجاه و هشتم**
ایضا موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت کرده است که گفت روزی ما در مسجد خوابیده بودیم که رسول خدا
بنزد ما آمد و در دست آنحضرت شاخه رطبی بود فرمود در مسجد میخوابید عرض کردیم ما با شما بیرون رفتیم از مسجد و علی هم با ما بیرون رفت
رسول خدا بعلی فرمود تو باز گرد و بیا که حق تعالی از برای تو در مسجد حلال کرده است آنچه را که از برای من در مسجد حلال کرده اما
نمیخواهی که باشی از من بمنزله هرون از موسی سوای نبوت قسم بآنکسیکه نفس محمد در دست اوست که تو در روز قیامت مردم را از بالای حوض من برانی مثل
راندن شتر غریب و بیگانه با عصائی از چوب عوسجه که در دست تست و گویا میبینم جای ترا در کنار حوض **پنجاه و نهم** ایضا
موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود از عمرو بن میمون روایت کرده است که گفت ما در نزد ابن عباس بودیم نه نفر از بزرگان قبایل عرب آمدند و گفتند
یا ابن عباس یا برخیز با ما بیا و یا آنکه مکان خود را از این مردم خالی کن که ما را با تو سخنانیست پس ابن عباس گفت با شما می آیم و حدیث طولانی ذکر نموده تا
در دو سه موضع سخن ذکر یافت تا آنکه میگوید ابن عباس گفت و رسول خدا بغزوه تبوک میرفت و مردم نیز در خدمت آنحضرت میرفتند علی
عرض کرد من نیز با شما باشم فرمود نه علی گریه کرد رسول خدا فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و فرمود
یا علی شایسته نیست که بروم مگر آنکه تو خلیفه من باشی و همین حدیث از طریق مسند احمد بن حنبل گذشت و آن حدیث چهل و یکم از این باب بود
شصتم ایضا موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علی روایت کرده است که آنحضرت فرمود در روزیکه فتح قلعه
خیبر کردم رسول خدا بمن فرمود اگر نمیترسیدم از آنکه جماعتی از امت من در حق تو بگویند آنچه نصاری در حق عیسی گفتند هر آینه میگفتم
در مدح و منقبت و فضل و کرامت تو سخنانی که گذر نمیکردی بر هیچ طایفه از مسلمانان مگر آنکه برمیگرفتند خاک کف پای ترا و بر میداشتند
فاضل آب وضوی ترا و با آن استشفا مینمودند و لکن ترا از فضل همین بس که تو از منی و من از تو و تو وارث منی و من وارث تو و تو از من بمنزله هرونی
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد شعر مثلک خالد بن علی مثل ما صلت بغلبتی فکن لک خلاله یا علی تو ادا کننده دین منی و تو
قتال کننده با دشمنان من بر اجرای سنت منی و تو در آخرت از همه کس نزدیکتری بمن و تو در فردای محشر خلیفه منی [illegible]
از امت مرا و تو اول کسی هستی که وارد میشوی بر حوض من و تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت میشوی از امت من و شیعیان تو بر منبرهای از نور
همگی سیرابند خوشوقت با روهای سفید در دور من در نزد حق تعالی ایشان را شفیع باشم و ایشان در قیامت همسایگان من شوند و دشمنان
تو در روز قیامت همگی تشنه و اندوهگین با روهای سیاه و تیره و پیوسته از آتش جهنم بغلطند و عمودها بر فرق ایشان زنند و تنهاشان

باز نهانست از آتش جهنم جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است آشکار تو آشکار من است و نهان تو نهان من و مکنون ضمیر تو مکنون ضمیر من
و تو در باب علم منی فرزندان تو فرزندان منند و گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من است و حق با تو و حق در زبان تو و ثابت است در
دل تو و در نظر تو است و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو همچنانکه مخلوط است با گوشت و خون من و خدای تعالی مرا امر کرده است که ترا
بشارت دهم بآنکه تو و عترت تو در بهشت خواهند بود و دشمن تو در جهنم و وارد نمیشود بر حوض من دشمن تو و دور نمیشود از آن مگر مردم دوستان
دوست تو علی فرمود پس بسجده افتادم و خدا را حمد کردم بر آنچه بمن عطا فرمود از شرف اسلام و قرآن و محبت حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین
شصت و یکم ایضا موفق بن احمد در کتاب فضایل از عامر بن سعد از سعد یعنی ابن ابی وقاص روایت کرده است که او از رسول خدا شنیدم که
بعلی فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی سعد گوید دوست میداشتم که خود سعد را دیده و از زبان او بشنوم تا آنکه او را
ملاقات کردم و باو گفتم آنچه عامر گفته بود گفت بلی شنیدم گفتم خود شنیدی پس دست خود را بگوش خود رسانیده و گفت و گوشم کر باد اگر
دروغ گفته باشم **شصت و دویم** ایضا موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود از سعد بن ابرهیم از پدرش ابرهیم بن سعد بن ابی وقاص
از پدرش سعد روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و این حدیث را شیخین
در صحاح خود نقل کرده اند **شصت و سیم** ایضا موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود از محدوج بن زید الذهلی روایت کرده است که
رسول خدا در میان اصحاب طرح اخوت انداخت بعد از آن فرمود یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من
پیغمبری نباشد و مگر ندانستی یا علی که اول کسیکه در روز قیامت ندا کنند من خواهم بود پس برمیخیزم و در سایه عرش از جانب راست آن و میپوشانند
حله سبزی از حلهای بهشت پس پیغمبران را خواهند یکی پس از دیگری پس برمیخیزند و صفها در جانب راست عرش و میپوشانند حلهای سبز از حلهای
بهشت تا آخر حدیث که سابقا از مسند احمد بن حنبل نقل شد **شصت و چهارم** ایضا موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود از ابن
عباس روایت کرده است که رسول خدا فرموده است هذا علی بن ابی طالب لحمه لحمی و دمه دمی هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
و فرمود ای ام سلمه گوش دار و گواه باش این علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و سید المسلمین و هو عیبة علمی و او باب من است که بمن نمیرسد احدی مگر
از آن در و او برادر من است در دنیا و آخرت و با من خواهد بود در درجات عالیه بهشت **شصت و پنجم** ایضا موفق بن احمد در کتاب
مناقب باسناد خود از زید بن ابی اوفی روایت کرده است که روزی رسول خدا در مسجد بود پس از هر یک از اصحاب سؤال میکرد [illegible]
فلان کجاست و فلان کجاست و پیوسته بر ایشان نظر میکرد و میفرستاد بعد از آن قصه مواخاه در میان اصحاب ذکر کرده علی عرض کرد یا رسول
الله در میان اصحاب طرح برادری انداختی مگر من اگر از آنکه سخط است بر من ترا رسد که عتاب کنی و کرامت از تو است پس رسول خدا
فرمود قسم بآنکسیکه مرا بحق فرستاده است که ترا وا نگذاشتم مگر از برای خودم و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و تو
برادر و وارث منی علی عرض کرد من از تو چه ارث خواهم برد فرمود آنچه از انبیای سلف بر اوصیای ایشان رسیده عرض کرد با اوصیای ایشان چه
رسیده فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر ایشان و تو یا علی با من خواهی بود در قصر من در بهشت با فاطمه دختر من و تو برادر و رفیق منی
پس فرمود اخوانا علی سرر متقابلین المتحابون فی الله ینظر بعضهم بعضا **شصت و ششم** ایضا موفق بن احمد در کتاب مناقب خود
از سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است که معاویه بمن گفت تو علی را دوست میداری گفتم چگونه او را دوست ندارم و حال آنکه از رسول خدا
شنیدم که باو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و دیدم او را در روز بدر که مانند اسب صیحه میزد و میگفت بازل عامین
حدیث سنی سنحنح اللیل کانی جنی لمثل هذا ولدتنی امی و معنی ابیات گذشت **شصت و هفتم** ایضا موفق بن احمد در کتاب مناقب
باسناد خود روایت کرده که ناصر للحق باسناد خود در حدیث طولانی روایت کرده که چون علی در روز فتح خیبر بخدمت رسول خدا آمد آنحضرت
باو فرمود اگر نمیترسیدم از آنکه طایفه از امت من بگویند در حق تو آنچه نصاری در حق عیسی گفتند هر آینه میگفتم امروز در حق تو سخنانی
که گذر نمیکردی بر هیچ جماعتی مگر آنکه خاک کف پای ترا بر میداشتند و آب زیادی وضوی ترا برای شفا
مینمودند و لکن کافی است از برای تو اینکه تو از من بمنزله هرونی از موسی من از توام و تو از منی و من وارث تو و تو وارث منی چنانکه موسی و هرون
بودند مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو بری میکنی ذمه مرا و کارزار میکنی بر سنت من و تو در قیامت نزدیکترین مردم خواهی بود
بمن و تو اول کسی خواهی بود که وارد شوی بر حوض من و اول کسی که خلعت افتخار بپوشی با من و اول کسی که داخل بهشت شوی از امت
من و شیعه تو در بهشت بر منبرهای از نور [illegible] حق بر زبان تو و در دل تو و منظور نظر تو است **شصت و هشتم** ایضا موفق

وقف عام

احمد در کتاب مناقب فضائل بسند خود آورده است که امیر المؤمنین علی ع پیش از حرب صفین طرماح بن حکیم طائی و جریر بن عبد الله بجلی و
اشعث بن قیس را نزد معاویه فرستاد و بیعت اهل مکه و مدینه را که با آنحضرت کرده بودند و همچنین سوابق خود را در اسلام مکرر باو نوشت و معاویه
خونخواهی عثمان را بهانه خود کرده و جهال اهل شام و اجلاف اعراب را بپوشانیدن اغوا میکرد و کسانیکه طالب دنیا و مایل باشند بودند
باموال و حکومت استمالت ایشان مینمود و با معتمدین و دوستان و اهل و قبیله خود در امر جنگ با علی مشورت میکرد عتبه برادر آن ملعون باو گفت
محاربه با علی امر صعب و بزرگ و کار بس مشکل و تمام نمیشود این امر مگر بعمرو بن العاص زیرا که در مکر و حیله و عمرو فریب و دهاء اهل این زمان است
و دل اهل شام بسوی او مایل است معاویه گفت راست گفتی و لکن عمرو بن عاص از جمله دوستان علی است میترسم که مرا اجابت نکند
و بجانب من میل ننماید عتبه گفت او را باموال و ایالت مصر فریب ده معاویه رای عتبه را پسندیده باو نوشت این نامه ایست از معاویة بن ابی سفیان
خلیفه عثمان بن عفان امام مسلمین و خلیفه رسول رب العالمین ذو النورین داماد رسول الثقلین و صاحب لشکر عسره و چاه رومه
و بئر رومه ... و خوار کرده او را در خانه خود محصور نمودند و قطعه قطعه شمشیرهای خود تا لب ... در محراب شهید کردند بسوی عمرو بن
العاص صاحب رسول خدا ص و امین او و سردار لشکر او در غزوه ذات السلاسل صاحب رای بزرگ و تدبیر ستوده اما بعد ای عمرو
پوشیده نیست سوزش قلوب مؤمنان و اندوه و مصیبت ایشان بر قتل عثمان و آنچه همسایه او کرده از ترک احسان و ظلم با آنکه مردم را از یاری او
منع نمود و اولاد او را ... جسور کرد تا آنکه او را در محراب عبادت کشتند و چه بزرگ مصیبتی بود که همه کس را فرا گرفت و بر
هر کسی واجب است که در مقام انتقام و خونخواهی او برآید و من ترا میخوانم بثواب جزیل و اجر جمیل بجهاد آنکس که کشندگان او را پناه داده
است والسلام چون این نامه بعمرو بن العاص رسید در جواب نوشت این نامه ایست از عمرو بن العاص مصاحب رسول خدا ص بسوی معاویة بن
ابی سفیان اما بعد بدان ای معاویه که نوشته تو بمن رسید خواندم و مطالب ترا فهمیدم آنچه نوشته بودی که دست از اسلام بکشم
تا کاه قدم در ورطه گمراهی با تو گذارم و ترا بر باطل اعانت کنم و شمشیر بروی علی بن ابی طالب علیه السلام کشم و حال آنکه علی برادر رسول خدا ص
و وصی و وارث و ادا کننده قرض و ... دین او و شوهر دختر او سیده زنان عالمیان و پدر فرزندان او حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشت است و نوشته
بودی که من خلیفه عثمان بن عفانم این راست است گفتی و لکن مردم با دیگری بیعت کردند بدین سبب عزل نمود ترا از خلافت و خلافت از دست تو رفت
و آنکه مرا تعظیم و توقیر تام نموده و ستوده و مرا مصاحب رسول خدا و صاحب جیش آنحضرت خوانده بودی من باین سخنان مغرور و فریفته نمیشوم و دست
از مذهب و ملت باز نمیکشم و آنکه ابو الحسن علی بن ابی طالب ع را ببغی و حسد بعثمان نسبت داده بودی و صحابه را فسقه خوانده و گمان کرده بودی
که علی ایشان را بر قتل عثمان تحریص کرده همه محض کذب و بهتان است وای بر تو ای معاویه مگر تو نمیدانی که علی ع جان خود را در راه رسول خدا بذل
و ایثار کرد و در فراش او خوابید و او اسبق است بر همه اصحاب در اسلام و در هجرت با رسول خدا و رسول خدا ص در حق او فرمود او از من است و من
از او و او از من بمنزله هرون است از موسی جز آنکه پیغمبری از پس من نباشد و در روز غدیر خم فرمود الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و آنکس است که رسول خدا ص در روز خیبر در حق او فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و در روز مرغ بریان گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک و چون علی ع آمد فرمود الی و در یوم النضیر
فرمود علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله **فقیر گوید** بنی نضیر طائفه از یهود خیبر بودند از اولاد هرون
برادر موسی که چون رسول خدا بمدینه هجرت کرد با او صلح کردند که با او باشند نه بر او و چون واقعه احد اتفاق افتاد بنای مخالفت پیش گرفتند
و مخالفان ایشان از قریظه ... و ایشان عهد را شکستند و بزرگ ایشان کعب بن اشرف با جماعتی از ایشان نزد مشرکان مکه آمدند و با رسول خدا
خیانت کردند و بالجمله و در حق او فرمود علی ولیکم من بعدی و این سخن را بمن و بر تو و بر جمیع مسلمین موکد کرد و فرمود انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و تو میدانی ای معاویه آیاتی را که حق تعالی در خصوص فضائل علی در قرآن فرستاده
است که احدی در آن فضائل با او شریک نیست مثل آیه یوفون بالنذر و آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون و آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و حق تعالی برسول خود
محمد ص فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و آنحضرت بعلی ع فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی و باو فرمود
یا علی صلح تو صلح من است و جنگ تو جنگ من است و تو برادر و ولی منی در دنیا و آخرت یا علی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که
ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته و حق تعالی دوست ترا داخل بهشت گرداند و دشمن ترا در آتش جهنم در اندازد و هیچ غافل و صاحب شعوری

که دین را

وقف عام

که دین را بدنیا نفروشد باین نوشته تو فریب نخورد والسلام معاویه جواب نامه مشتمل بر نوید اموال و وعده حکومت نگاشت و در آخر آن چند
بیت از او نوشت **شعر** جهلت و لم تعلم محلک عندنا فارسلت شیئا من خطاب و لا تدری ... تا کی ندری خشم
در کنار خود پیش فثق بالذی عندی لک الیوم آنفا من العز و الاکرام و الجاه و القلد عزت افزون و مکانت ... باش از دست بکر
باش فاکتب عهدا ترتضیه مؤکدا و اشفعه بالبذل منی و بالبر برنویسم نامه موعود را مال بخشم برقرار سود را و چون این ابیات بعمرو
رسید در جواب معاویه نوشت ابی القلب منی ان اخادع بالمکر و لست ابیع الدین بالربح و الوفر عقل گوید از فریبش الحذر دین مده دنیا
بخواه و در گذر فانی لعمرو ذو دهاء و فطنة بقتل بن عفان اصیر الی الکفر عاقلم من چون شتابم سوی نار تا بود در خونخواهی عثمان چه کار
فلو کنت ذا رای و عقل و حکمة لقلت لهذا الشیخ ان خاض فی الامر کر ترا بهره ز عقل و حکمت است ... و ترا در خیال ...
جلیل مکرم ... علی مصر ... اول مصر ... الفن مصر املک مصر بشعره هی العار
فی الدنیا علی العیب من عمری ملک مصر بهای بیعت است گر چه این بیعت کمال شنعت است فان کنت ذا میل شدید علی العلا و امرة اهل
الدین مثل ابی بکر گر خلافت خواهی و جاه مکان همچو بوبکر امیر مؤمنان فانشر اخبار ابی حزم و جنته معاویه فی امر جلیل الذکر الکل
راسخ عزم و حزم و جلالت بایدت تا چنین امر بزرگی شایدت فان دواء اللیث صعب علی الوری و ان غاب عمرو و کیدکسر الی شرش بحیه
تا شیر از دشمن گشت است سخت عمرو اگر نبود نشاید تاج و تخت **فقیر گوید** همین موفق بن احمد در همین کتاب مناقب حدیث را تا باخر نقل کرده
است و دلیل بر ذکر این ابیات گوید معاویه منشور ایالت مصر را نگاشته بمهر خود مختوم ساخته نزد عمرو بن عاص فرستاد **شصت و نهم**
ایضا موفق بن احمد در کتاب مناقب بسند خود از ابوذر رضی الله عنه آورده است که اول روزی که بمقتضای آیه لیقضی الله امرا کان مفعولا
لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة مهاجرین و انصار همگی در مسجد رسول خدا ص جمع آمده بودند در آن روز ابو محمد عبد الرحمن
بن عوف را دیدم که ... خود را پوشانیده بود و مردم ... بودند که در آن هنگام ابو الحسن علی ع که پدر و مادرم فدای
او باد آمد چون مردم را نظر بر آنحضرت افتاد همگی شاد شدند آنحضرت شروع بخطبه خواندن کرد و خطبه تمام نقل کرده است تا آنکه فرمود جمیعا
ما را بسبب محمد ص هدایت کرد ... و ما را از عبادت اوثان نجات داد ... بمراتب جلیله ...
کرامت نمود و محمد ص تمام روی زمین را تا آنکه عمر او بسر رسید و حق تعالی او را بسوی خود خواند انا لله و انا الیه راجعون و چه عظیم است آن دلیل
الله ... بعد از آن فرمود ای گروه مهاجرین و انصار شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که جبرئیل بر پیغمبر ص نازل شد و گفت یا محمد
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی همه در جواب گفتند بلی میدانیم فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که جبرئیل بر رسول خدا
نازل شد و عرض کرد یا محمد حق تعالی ترا امر فرموده است که علی را دوست داری و دوستان او را دوست داری که خدا تعالی علی را دوست دارد
و دوستان علی را نیز دوست میدارد همه در جواب گفتند بلی میدانیم فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که رسول خدا ص فرمود چون
مرا باسمان هفتم بردند مرا بلند کردند تا رسیدم بر فرقهای از نور **فقیر گوید** در فرش بساط و فرش و عمارت و خیمه و خرگاه را گویند و همه
و مرا بجاهای بلند کردند تا بحجابهای از نور فرمود و حق تعالی در آنجا بمن وعدها فرمود و با من عهدها کرد و سخنانی گفت و چون رسول
خدا ص از آنجا رجعت کرد منادی از پس آن حجابها ندا در داد که یا محمد نیکو پدر است پدر تو ابراهیم و نیکو برادر است برادر تو علی بن ابی طالب
او را وصی خود گردان علی ع فرمود آیا چنین بود که میگویم ابو محمد یعنی عبد الرحمن بن عوف از میان جماعت برخواست و گفت من خود از
زبان رسول خدا ص شنیدم و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم کر باد بعد از آن فرمود ای جماعت هیچ کس میدانید که در حال جنابت داخل مسجد
باشد غیر از من گفتند نه فرمود شما را بخدا قسم میدانید که درخانه همه از طرف مسجد مسدود کردند مگر درخانه مرا گفتند بلی فرمود
آیا میدانید که در غزوات چون قتال میکردم پیوسته در جانب راست رسول خدا ص جنگ میکردم فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی همه گفتند بلی میدانیم فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا میدانید که رسول خدا ص حسن و حسین را بکشتی گرفتن
باز داشته و چون یکدیگر را گرفتند میفرمود هی یا حسن فاطمه ع عرض کرد یا رسول الله حسن از حسین کوچکتر و ضعیف تر است رسول خدا ص فرمود
ای فاطمه آیا راضی نمیشوی که من بگویم هی یا حسن و جبرئیل بگوید هی یا حسین علی ع فرمود ای جماعت آیا کدام یک از شما را چنین فضیلت و منقبتی است
که مراست و ما در این بیعت صبر پیشه داریم لیقضی الله امرا کان مفعولا **هفتادم** صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة
بسند خود از ام سلمه رضی الله عنها آورده است که نوبتی علی ع نزد رسول خدا ص آمد آنحضرت فرمود یا ام سلمه این را میشناسی ام سلمه عرض کرد

بلی ابن علی بن ابیطالب است فرمود بلی که تحقیق او مرد منست و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ای ام سلمه گوش فرا دار و گواه باش این
علی امیر المؤمنین و سید الوصیین و محل اسرار و مخزن علم من و باب منست که هر که مرا خواهد از آن راه آید و خلیفه منست پس از من و قرین منست
در آخرت و با من خواهد بود در اعلی درجات بهشت گواه باش ای ام سلمه که پس از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ خواهد کرد **هفتاد
و یکم** ایضا صاحب مناقب الفاخره بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که چون علی ع بعد از فتح خیبر بخدمت رسول
خدا آمد حضرت فرمود که اگر از آن نمی‌ترسیدم که طایفه از امت من بگویند در حق تو آنچه نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند هر اینه می‌گفتم
در حق تو فضایل و مناقبی چند که گذر نمی‌کردی بر هیچ طایفه از مردم مگر آنکه خاک کف پای ترا برمی‌داشتند و آب وضوی ترا گرفته باستشفا
می‌بردند و لکن ترا از فضل همین کافیست که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد و تو بری منی و من از تو و میراث می‌بری
عورت مرا و قتال میکنی بر سنت من و تو در فردای قیامت نزدیکترین خلقی بمن و تو بر حوض من خلیفه خواهی بود و شیعیان و دوستان تو
در روز قیامت با روی سفید نزدیک من خواهند بود و ایشانرا شفاعت خواهم کرد و ایشان در بهشت همسایگان منند یا علی جنگ با تو
جنگ با منست و صلح با تو صلح با منست سر تو سر من است و تو وفا کننده دین و وفا کننده بوعدهای منی و بیرونست حق بر زبان تو
و در دل تو و با تو و در برابر تو است و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است چنانکه با گوشت و خون من مخلوط است بر حوض من
وارد نشود کسی که با تو دشمن است و دور نمیشود از آن کسیکه با تو دوست است علی ع چون اینرا از رسول خدا ص شنید بسجده افتاد و گفت
الحمد لله الذی من علی بالاسلام و علمنی القرآن و حببنی الی خیر البریه و اعز الخلیقه و اکرم اهل السموات و الارض علی ربه خاتم النبیین
و سید المرسلین و صفوة الله من جمیع العالمین احسانا من الله تعالی و تفضلا علی رسول خدا ص فرمودند یا علی اگر تو نمی‌بودی شناخته
نمیشد مؤمنان یا علی حق سبحانه و تعالی نسل هر پیغمبری را از پشت خودش قرار داده است و نسل مرا از پشت تو و تو عزیزترین مردمی نزد من
و دوستان تو از میان امت من مکرم ترین ایشانند نزد من **هفتاد و دویم** ایضا صاحب مناقب الفاخره بسند خود از
زید محارب نقل کرده که در حدیث مناظره فقها و اصحاب حدیث با مامون در حضور یحیی بن اکثم قاضی روایت کرده است و آن حدیثی است
طولانی در اثبات امامت امیر المؤمنین علی ع و تقدیم او بر کسانیکه بر او پیشی جستند در امامت و خلافت گویند مامون در جمله احتجاجها
خود با ایشان گفت قال رسول الله ص لعلی ع انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و باین حدیث اعتراف کردند و احدی
از ایشان انکار آن نکردند **هفتاد و سیم** حافظ بن محمد مؤمن شیرازی در کتاب خود در تفسیر عم یتساءلون عن النبأ العظیم
الذی هم فیه مختلفون باسناد خود از سدی روایت کرده است که وقتی صخر بن حرب آمد نزد رسول خدا ص پس عرض کرد یا محمد امر خلافت
پس از تو کراست فرمود یا صخر امر خلافت پس از من مخصوص کسی است که او از من بمنزله هرون است از موسی پس حق تعالی فرستاد
عم یتساءلون عن النبأ العظیم یعنی سوال میکنند ترا اهل مکه از خلافت علی بن ابیطالب الذی هم فیه مختلفون بعضی از ایشان تصدیق
میکنند خلافت او را و بعضی تکذیب مینمایند بعد از آن در مقام رد با ایشان فرموده است کلا سیعلمون یعنی میشناسند خلافت او را
که بعد از تو حق است ثم کلا سیعلمون یعنی میدانند خلافت و ولایت او را و سوال کرده خواهند شد از آن در قبرهای خود و باقی نمیماند
مرده در مشرق و نه در مغرب و نه در بر و نه در بحر مگر آنکه منکر و نکیر سوال خواهند کرد از او از ولایت علی بن ابیطالب بعد از موت از او میپرسند
من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک یعنی پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست و امام تو کیست **هفتاد و چهارم**
شیخ ابو الحسن محمد بن احمد بن شاذان در کتاب مناقب مائه از طریق عامه باسناد خودشان از جابر بن عبد الله روایت کرده که رسول خدا ص بعلی
ابن ابیطالب ع فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و لو کان لکنته یعنی نمیخواهی که باشی از من بمنزله هرون از موسی
مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد و اگر پس از من پیغمبری بود هر آینه تو آن پیغمبر بودی **هفتاد و پنجم** ایضا ابن شاذان در کتاب مناقب مائه از طریق
مخالفین بسند خودشان از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش امام محمد باقر از پدرش حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده اند که عمر بن خطاب
رسول خدا ص از جای برخاست عرض کرد یا رسول الله مکرر بعلی بن ابیطالب میگوئی انت منی بمنزلة هرون من موسی و خدای تعالی هرون را در قرآن
ذکر کرده است و علی را ذکر نکرده فرمود ای غلیظ ای اعرابی نشنیده که حق سبحانه و تعالی میفرماید هذا صراط علی مستقیم **هفتاد
و ششم** ثعلبی در کتاب فضایل الصحابه از احمد بن یزید ابن ابی اوفی روایت کرده که رسول خدا ص در خیبر میفرماید و انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی علی ع عرض کرد یا رسول الله چه چیز خواهد از تو بمن رسید فرمود آنچه از انبیای پیش از من رسیده عرض کرد

چه رسیده

چه رسیده فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر شان **هفتاد و هفتم** ایضا ابن شهر آشوب از طریق عامه روایت کرده است که مردی از فقها
از علی بن ابیطالب ع سوال کرد پس شافعی در جواب گفت قال رسول الله انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ابن شهر آشوب پس از نقل حدیث
گفته است جمیع امت پیغمبر از عامه و خاصه این حدیث از احادیث مقبوله دانسته‌اند **هفتاد و هشتم** ایضا ابن شهر آشوب از طریق
عامه باسناد خودشان که از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت چون رسول خدا بجنگ تبوک میرفت علی بنزد آنحضرت آمد و عرض کرد
منافقان میگویند رسول خدا علی را در مدینه نگذاشت مگر از جهت آنکه بر او گران بود و خوش نداشت که او را همراه ببرد حضرت فرمود دروغ گفتند
ترا نگذاشتم مگر از برای سرپرستی آنچه باز ماند کار خود را باز کرد و جانشین و خلیفه من باش در ایشان و اهل خود آیا نمیخواهی که باشی از من
بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد علی ع باز گشت **هفتاد و نهم** ایضا ابن شهر آشوب از طریق عامه باسناد ایشان از عبد خیر
از علی بن ابیطالب روایت کرده است که صخر بن حرب نزد رسول خدا آمد و نشست و عرض کرد یا محمد امر خلافت بعد از تو از ما است یا بکه خواهد
رسید فرمود یا صخر امر خلافت پس از من از آن کسی است که از من بمنزله هرون است از موسی تا آخر حدیث هفتاد و سیم که گذشت **هشتادم**
ایضا از طریق مخالفین ابن مسکویه صاحب تاریخ حوادث الاسلام در کتاب ندیم الفرید در آنجا که ذکر میکند نوشته که بنی هاشم بمامون
نوشتند از او خواهش نمودند که چون عباس را بولایت عهد نصب کند و در آن کتاب او را عتاب بلیغ نموده بودند بر اینکه علی بن موسی
الرضا را ولیعهد خود کرده بود نقل کرده است که مامون در جواب ایشان نوشت بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آل
محمد علی رغم انف الراغبین **اما بعد** بدانید که امیر المؤمنین مامون نوشته شما را دید و مطلب شما را ادراک کرد و کتاب شما را فهمید که نقل
کوچک و بزرگ شما مطلع کرد دید کتاب شما مشتمل بود بر میل بباطل و اعراض از حق و صرف بجو حق از مواضع آن و پشت کردن بکتاب خدا
و احادیث رسول خدا که گویا شما از جمله امتهای گذشته نباشید که بلاهای سماوی مانند نابود شدن و زلزلهای عجیب و برق و قذف و صیحه
و صاعقه و هلاک شدند افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و قسم یاد میکنم که امیر المؤمنین نزد شما اگر است از حبل الورید باو که اگر بالعمد
نمیکردم سخن بر آن و ملامت گویان هر اینه در جواب شما تقاعد می‌ورزیدم و سکوت در جواب احتیاجا میکردم نظر بحیا الان ختام مستی برای
و ذکاوت سخافت رای شما پس بشنوید آنچه میگویم و بر مانند حاضر با نکه غایب است ما بعد بدانید که حق سبحانه و تعالی محمد را مبعوث داد بسوی خلق
در زمان جاهلیت و آن فترت و جماعت قریش و اشراف زمین از اهلبیت را در ثروت از هم توانگرتر بودند محمد را و سطا ایشان بودند مجهز قوم و عشیره
و اقل ایشان بود از جهت مال و ثروت و اول کسیکه با او ایمان آورد خدیجه بنت خویلد بود که با وی اموال مواسات نمود و بعد از خدیجه علی ع بود
ایمان آورد در هفت سالگی و هرگز بخدا شرک نورزیده بود و هرگز بت پرستش ننموده بود و خوی از جهل اهل جاهلیت با او نبود و اعمال ایشان او
نکرده بود ای اعمام رسول خدا بعضی مسلمان ضعیف بودند و بعضی کافر و معاند مگر حمزه سید الشهدا که منکر او از اسلام رو گردان شد و منکر شد
او را و بعضی بعلی یعنی پدر علی ابو طالب که کفیل او شد و او را تربیت نمود و پیوسته شما را و معاندان را از او دفع مینمود و چون ابو طالب
عمرش بآخر رسید و بلای حزن شان افتد در صدد هلاک او و دفع و قتال او برآمدند چون چنین دید از آنجا هجرت نمود الی القوم الذین تبوؤا الدار و
الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة یعنی هجرت
نمود بسوی قومی که جا گرفته بودند در سرای هجرت و در سرای ایمان پیش از مهاجرین **فقیر گوید** از مدینه سنت نو اگر ایمان در آنجا ظاهر شده
بالجمله دوست میداشتند کسانیرا که بسوی ایشان هجرت نمایند و نمی‌یابند در دلهای خود حاجتی را از آنچه داده شده اند مهاجران از غنایم و اختیار
کنند مهاجرانرا بر خودشان هرچند محتاج باشند از خود باز گرفته بمهاجران میدادند بالجمله و هیچیک از مهاجرین مانند علی بن ابیطالب
کمر خدمت بمیان نبست و در حراست جانب او ری و قیام و اقدام ننمود بلکه جان خود را در راه او نثار و ایثار کرد و در فراش و خوابگاه
و پیوسته بحفظ ثغور و سرحدات اسلام میبود و گردنکشان را بخاک هلاک میانداخت و از هیچ شجاعی اظهار عجز نکرد و از هیچ لشکری رو
گردان نشد با دلم دل و قوت قلب در عرصه و اضطراب بر هر کس حکمرانی کرد و اکابر او حکمرانی نمود بر هر کسی امر میکرد و اکابر را امر نکرد
بر مشرکین حملها کرد و با ایشان شکستها داد و از همه بیشتر در راه خدا جهادها کرد و او دانا تر است از همه اصحاب در دین خدا و کتاب خدا از همه
کس بیشتر خواند و حلال و حرام را از هر کسی بهتر شناخت و او است صاحب ولایت در روز غدیر خم و او است صاحب قول رسول خدا انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدک و او است صاحب یوم الطائف **فقیر گوید** یوم الطائف اشاره است بوقتی که رسول خدا با اهل طائف فرمود لابعثن
الیکم رجلا کنفسی و چون صبح شد علی را طلبید و بطایف فرستاد بعد از آن خدای تعالی پیغمبر را امر کرد که خود نیز داخل طائف شود بعد از آنکه

علی رفته بود و چون رسول خدا رفت علی بر بالای کوه بود رسول خدا فرمود اثبت علی یا علی بایست پس آوازی بگوش ما رسید مانند آواز سینا
عرض کردیم این چه آوازی است فرمود خدای تعالی با علی مناجات میکند و احادیث مفصلا در باب سیصد و پنجاه و دویم مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی محبوب ترین خلق نزد خدا و رسول و اوست صاحب باب مفتوح در وقتی که همه درها را از جانب مسجد سد کردند و اوست
صاحب پی در روز خیبر و اوست صاحب نصر و عبد و اوست برادر رسول خدا هنگامی که اصحاب را با یکدیگر برادر کرد و اوست یاری کننده
جبرئیل امین و اوست صاحب آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و اوست جفت فاطمه زهرا سیده زنان عالم و اوست
داماد خدیجه کبری و اوست فرزند رسول خدا در وقتیکه رسول خدا او را پرستاری و تربیت نمود و اوست پسر ابوطالب نصرت محمد
در حقا با دشمنان او و اوست ثانی رسول خدا در روز مباهله و اوست که ابوبکر و عمر هیچ حکمی را جاری نمیکردند تا انکه از او سؤال
میکردند هر چه را او اختیار میکرد و قبول مینمود ایشان حکم میکردند و انچه اختیار نمیکرد ایشان رد میکردند و یکی از بنی هاشم بود در
شوری و اکرم را از فخر برای دفع او ... تا شنیدند چنانچه عباس را از این جهاد در کردند مرا هم منکر کردند با ... که ما اینکه شما عباس
را و مقدم داشتید خدای تعالی میفرماید اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله
لا یستوون عند الله یعنی آیا میگردانید شما اهل سقایت حاجیان و اهل عمارت مسجد الحرام را مانند کسیکه ایمان آورده باشد بخدا و
بروز جزا پیش از همه عالمیان و جهاد کرده باشد با مشرکان در راه خدا این دو فرقه برابر نیستند بخدا سوگند اگر آنچه امیرالمؤمنین علی را از
فضایل و مناقب بود و آنچه از آیات و احادیث نبوی در شان او بود در یکی غیر از او بود مرا هر آینه همین فضل و جامعیت بر همه اصحاب رسول خدا
مقدم بود و خلافت بالاستحقاق با او اختصاص داشت و بالجمله امر بموروثی ترکه بود تا انکه بامیرالمؤمنین علی رسید و با ... بنی
هاشم پناه برد و از هیچکس استمداد نکرد مگر بعبدالله بن عباس بملاحظه تعظیم حقوق و صله رحم ... و وثوق و اعتمادی که بر او داشت
و بر او کذشت آنچه کذشت و شما خوب میدانید که ما با ایشان یکی هستیم چون امر بما رسید ما آل علی را از نظرها پنهان کردیم و ایشان را ...
و بر ایشان تنگ کرفتیم و ایشان را کشتیم زیاده از انچه بنی امیه از ایشان کشته بودند وای بر شما بنی امیه نکشتند از ایشان مگر انکسی را که
شمشیر بر روی ایشان کشید و ما طایفه بنی العباس کشتیم از ایشان هر کرا یافتیم و انکه را اگر توانستیم آخر این سؤال خواهد شد که این نفوس
زکیه هاشمیه بکدام گناه کشته شدند ... سؤال کرده خواهد شد از نفوسی که در دجله و فرات انداخته شدند و نفوسی که در
بغداد و کوفه زنده بگور شدند هیهات فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و اما آنچه نوشته بودید در خصوص این و آنچه
بر او مشتبه شد بود مرا یقین است که امر را حق بر او مشتبه نکرده بود مگر شما از اینکه او را بغض محمد باز داشت ... مکر و خدعه را در نظر
او جلوه دادید و او را ... بخلاف ... کفتید و ... از مال و لشکر فراوان است و ...
کی دروغ کفتید و مکر کردید با او و فراموش نمودید قول خدای تعالی را که میفرماید ثم بغی علیه لینصرنه الله یعنی کسیکه بر او ستم کرده شود خدا
تعالی او را نصرت دهد و آنچه نوشته بودید از بیعت امیرالمؤمنین با علی بن موسی الرضا پس بتحقیق که بیعت نکردم با او مگر از روی بصیرت بامر او و با علم
باینکه در روی زمین امروز از او عفیفتر و فاضلتر و متورعتر نیست که هرگز زمام نفس خود را از دست نداده و بر خلاف حرمت میل نکرده
و انی از حکم خود غافل نکشته بیعت من با او نبود مگر بجهت موافقت با رضای پروردگار خود و من نهایت کوشش و جهد خود را کرده و احد
نمیرسد که بر من ملامت کند در این امر و اکر بیعت با او از راه محاباه بود هر اینه عباس پسر امیرالمؤمنین و سایر اولاد او محبوبتر بودند از
او در نزد امیرالمؤمنین و شیرین تر بودند در نزد او و لکن امیرالمؤمنین خواست امری را و خدا خواست امری را و امر امیرالمؤمنین بامر خدا سبقت
نخواهد کرفت و آنچه نوشته بودید که در ایام ولایت امیرالمؤمنین بر ما جفا رسیده است پس بدانید که ... مکر از خود شما بسبب
تکاثر و تظاهر و هجوم شما بر امیرالمؤمنین و چون از میان رفته شما متفرق شدید ... زمانی بعقب
حازم رفتید و ... یعقوب بن شکله روان شدید ... امیرالمؤمنین کشید ...
و اکر نبود امیرالمؤمنین این بود که عفو کند و اغماض نماید و از تقصیر کذرد هر آینه یکی از شما از روی زمین نمی کذاشت و شما ... و
کرد و خون خود را حلال کرده اید و اینکه خواهش کرده بودید که با عباس پسر امیرالمؤمنین بیعت کنید و او را ولی عهد کرد این عمل محض
خطا است اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر آیا عوض میکنید کسی را که او ادنی است با کسی که او بهتر است وای بر شما عباس
طفل است و هنوز بحد شد نرسیده و بد ... بیار آمده و در امور تجربه حاصل نکرده و تربیت نیافته ...

سامان نسبت و نفقهی در دین نکرده و حلال را از حرام نفهمیده و او را قوه نکاهداری عیب است ... اقامه و لیل و حجت و اکر او را
در امور تجربه حاصل بودی و در دین تفقهی داشتی و در زمره پیشوایان عادل از اصحاب منشی در نزد اهل ایشان مرد مهذب بودی هر آینه بنود او را
در خلافت نزد من مکر نصیب مرد از علم و حیرت فقیر کوید ... از قبایل یمن اند و معروفند و علی نیز قبیله است از عرب جوهری کوید
پسر علی بن عدنان برادر معد بن عدنان بود و بعد از ان کفته ... ولد علی بن عدنان بن عبدالله الازد و هو اخو الغوثین و صاحب قاموس کوید
جوهری غلط کرده است بلکه علی بن عدنان ... منسوب است مترجم کوید این بحث را از هر ... کرده که کفته است علی بن عدنان
هم الیوم فی الیمن و از هری کفته است قال بعض النسابین انما هو معد بن عدنان و اما علی فهو علی بن عدنان ... و هم من ولد قحطان و عدنان
من ولد اسمعیل و سمعانی تصریح کرده است که پسر عبدالله از ازد عدنان ... و صاحب قاموس کفته عدنان بفتح العین و سکون الدال و بعدها
تاء مثلثه هو بطن من الازد و بعد از ان ... فاصله میکویند ... فی الازد ایضا عدنان ... عبدالله بن الازد و بالجمله نیکو
از این مقوله سخنان بر زبان میرانید و زبان امیرالمؤمنین را بر خود باز میکنید و بیوسته زبان امیرالمؤمنین محزون امورین چند است ... ابن ...
که خباثت نفوس خبیثه در ابراز ان امور ظهور کند و لکن خواهد آمد روزی که خدای تعالی بکار خود رسیدکی کند و حکم خود را بنحوی که خواسته
است اشکار نماید و اکر اصرار در ابراز ان ... پس شما بکویم که هر چه را تو شنید ... و از آنچه در کتب ... دیده و خوانده بودم مرا خبر داد
که بعد از ... اولاد عباس خلافت ختم خواهد شد و جز او ... کسی از ایشان خلافت نخواهد کرد ... اولاد عباس
و چون او بمیرد شما ... خلافت و سلطنت را وداع کوئید و چون مرا نیابید خود را نیابید و پناهی برای خود طلب کنید و شما را هیچ پناهی نخواهد
بود و نیست از برای شما مکر شمشیر ... جستن ... و شما را مانند سنبله ... سفیانی مر غم خروج کند
و قائم محمد ظهور کند و در وقت ظهور قائم جان شما ... مکر انکه مستحق باشد و من با علی بن موسی بیعت نکرده ام تا انکه
او خود بنفسه قابل این منصب است و من خود ... مکر از برای حفظ جان و مال شما و دفع شر ... ما و ایشان
موقوف ... و این طریقه ... آل ابوطالب سلوک که ... هر چند ... مواساة منکر ... اکر کمان شما ...
من این است که من میخواهم امر با ایشان باز کردد و عاقبت و منفعت ان با ایشان عاید کردد من بیوسته در تدبیر امر شما کوشش میکنم و ملاحظه
اعقاب و اولاد شما ... و شما خود از ان غافلید و در ... خبر ... باطل ... که عاقبت بر سر شما چه خواهد آمد ...
عفو ... خواهید شد ... از دست شما خواهد رفت ... مصروف که ... شیطان چون ...
... و روز ... بیوسته بمعاصی کوشید و ... خود را
... مشغول ... افعال قبیح ... بغفلت ... اصلاح معیشت ...
... در روز لا ینفع مال ولا بنون کردن ...
... شهوات نفسانی ... کرده اید ...
در افتید که هر کز از ان خلاص نشوید بخدا سوکند که ... مستوجب عذاب الهی
نکردیدند مکر بعد از انکه معصیت ... و منتشر کردید و عاقبت همان معصیت سبب شده ... کردار و رفتار خود کرفتار
امدند و عذاب الهی بر ایشان نازل شد و شما ... معاصی ... شیطان را ... الهی باشد ... معصیت ...
خدای تعالی در ... خبر داده است که ... در روی زمین فساد میکردند و هر کز باصلاح کاری نمی کوشیدند
و کدام ... در روی زمین ... و این نیست مکر از روی ...
... یقین بحساب ... کدام ... از ... باشد ... کسی از ان ...
کرد خدا روی های شما ... و چهره های شما ... رسول خدا ... بودند ... علی بن ابیطالب ... نور
الله وجهه ... و من سوکند یاد میکنم ... اقدام ... و اشتغال ... اکر ... مکدر ...
... و ... ان ... اکبر باشد ... بیعت مکر انکه ... نماز ...
... و کجا خواهد بود کسی که مانند علی بن موسی باشد ... کردم با او ... بیعت کنم ... سعادت ...
و انکه نوشته بودید که ... عقلهای ... نسبت داده ام ... مانند سخنان مشرکان ...

کفتند وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون وای بر شما و بر دین شما از دین پدران اخذ نمیکنند بلکه دین را از پیغمبران باید اخذ نمود بفهمید
که هر چند میدانم که نخواهید فهمید واکر مجوس بر شما اسبابت داشته غیر دین دارید شما شما را با ایشان چه جواب وچه ملامت است وچکونه
دین ایشان را باطل توانید کفت وبچه زبان ایشان را سرزنش توانید کرد وحال انکه خود در ارتکاب معاصی از ایشان بدترید وشما را ضایع وتاخیر
نکرده است مکر همین وثوق واعتماد شما بکرامت روزشت وعزیز شما بد وام وخلود شما دران کرداد ودست از کردار خود باز نخواهید داشت هر چند
نرده وخنازیر بر شما حکمران شوند وشما را اسیبها کنند وشما را مقصودی بجز نقض امیر المؤمنین نیست وبجان خودم سوکند که این جماعت
فقیر کوید مراد مامون از لفظ جماعت فضل بن سهل وحسن بن سهل واتباع ایشانست چه در اصل مجوسی بودند ودر زمان ... شدند
بدین اسلام مشرف شدند وبالجمله این جماعت مجوس بودند مانند پدران ومادران ما در زمان قدیم ولکن مجوس نباشند که مسلمان شده اند
وشما مسلمانی هستید که مرتد شده اید ومجوسی که اسلام اورده باشد بهتر است از مسلمانی که مرتد شود وچکونه چنین نباشد وحال انکه
ایشان ما را باسلام ... مینمایند ونهی از منکر وامر بمعروف میکنند وما را بعمل خیر ترغیب واز عمل بد منع مینمایند وپاس ناموس ...
مینمایند ... شریعت وخوش شوند ... وطراوت اسلام واهل آن بعضی از ایشان کشته اند وبعضی ... اسطار ...
فقیر کوید این فقره اشارتست بفضل ... کشته شد وبعد از ان ... حسن ... در فضل ... وبالجمله کوید
از شما احدی را مکر انکه با نفس خود ... بلهو ولعب مشغول با عقل ضعیف ... با مغنیه ... دف زن ... فاسقند وباقی
زن ... که بنی امیه را که شما بقتل اورده اند اکر زنده شوند وایشان را ... کنند ... سبب نجات ایشان شود ...
نخواهند کرد ... شما ... اشعار ... خود کرده اید و... در میان شما منکر ... چون بلیه
مبتلا شود جزع کنند وچون ... از مردم منع نمایند وبخل ورزد وشما ... نمیکنید ... وخشیت ...
کرده اید وچکونه ... شب ... کنند ... خوش ... ندارد ... برای خود ...
کرده وهمه ... شکم وفرج است ... شهوات ... پیغمبر ... مکرر ...
محبوب ترین مردم ... کسی است که معصیت ... نظر ... ونیت ... نظر ... کتاب ...
انچه دران هستید از اعمال شنیعه قبایح وفضایح ... خواهید یافت ... ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم **هشتاد ویکم** ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از زید بن ابی اوفی روایت کرده
که بخدمت حضرت در مسجد رسیدم ... منبر ... فلان ابن فلان واصحاب نظر ... وتفقد حال ایشان ...
وطلب ایشان ... جمع امدند ... برای شما حدیثی کویم ...
... شما ... کنند ... حق سبحانه وتعالی برکزید از میان ... خود ... الله یصطفی
من الملائکة رسلا ومن الناس خلقا ... الجنة ... خدای تعالی اختیار میکند از ملائکه رسولانی واز مردمان ...
بهشت ... ومن اختیار میکنم از میان شما ... وشما را ... برادر ... چنانکه حق سبحانه وتعالی در میان ملائکه
اخوت ... ابو بکر وعمر ... برادر ... مواخات ... ابو الدرداء وسلمان ... خواند وفرمود
یا سلمان انت منا اهل البیت ... حق سبحانه وتعالی عطا کرده است ... علم اول وعلم اخر وکتاب اول وکتاب اخر ... بعد از ان فرمود
... ابو الدرداء ... عرض کرد ... رسول الله ... مردم ... خالص ... واکر از ایشان
... دست ... ایشان ... ایشان را ...
خود ... هر ... برادر ... سلمان ... اخت ... اصحاب کرده فرمود
بشارت باد شما را ... روشن ... اول کسی که ... حوض ... شما ... خواهید بود ...
بهشت ... وعبد الله بن عمر ... حمد خدا ... مینمایند ...
که دوست ... علی ... عرض کرد ... رسول الله ... شکست ... اصحاب مواخاة کردی ... با کسی ...
اکر ... تقصیر ... عتاب ... وکرم ... رسول خدا ... فرمود قسم بانکسی که مرا بحق فرستاده
ترا ... نکرده ام ... نکر از برای خودم ... تو ... بمنزله هرون از موسی مکر انکه پیغمبری بعد از من نباشد وتو برادر ووارث منی عرض کرد یا رسول الله

از تو چه میراث بمن میرسد فرمود انچه از پیغمبران پیش از من بمیراث مانده عرض کرد ان چه چیز است فرمود کتاب خدا وسنت پیغمبر شان وتو با من خواهی بود در قصر
من در بهشت با دختر من فاطمه وتو برادر ورفیق منی پس فرمود اخوانا علی سرر متقابلین المتحابین فی الله ینظر بعضهم الی بعض **هشتاد ودوم**
ایضا ابرهیم بن محمد حموینی باسناد متعدده از زید بن ارقم اورده است که در مسجد مدینه بخدمت رسول خدا رسیدم دیدم انحضرت
منبر ... ابن فلان ... تفقد حال اصحاب میکرد وکس بطلب ایشان میفرستاد تا انکه همکی جمع امدند پس فرمود شما را بحدیثی
خبر دهم ... حدیث مواخات را که ذکر شد ذکر کرده تا انکه کفته است پس علی عرض کرد یا رسول الله ذهب روحی وانقطع ظهری حین رایتک فعلت
باصحابک ما فعلت غیری اکر از من تقصیری سرزده است ترا رسد که بمن عتاب کنی ... رسول خدا فرمود قسم بانکسی که مرا براستی
بحق فرستاده است ترا از اخر نکذاشتم مکر از برای انکه با من برادر شوی وتو نزد من بمنزله هرون از موسی مکر انکه پیغمبری بعد از من نباشد وتو
وتو برادر ووارث منی عرض کرد یا رسول الله از تو چه میراث بمن خواهد رسید فرمود انچه از انبیای پیش از من مانده عرض کرد چه مانده فرمود
کتاب خدا وسنت پیغمبر شان وتو با من در قصر من خواهی بود در بهشت بعد از ان خواند اخوانا علی سرر متقابلین الاخلاء فی الله ینظر بعضهم
الی بعض تا اخر حدیث بروایت حافظ ابو نصر **هشتاد وسیم** ایضا ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از فاطمه دختر علی از اسما
بنت عمیس اورده است که رسول خدا بعلی فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **هشتاد وچهارم** ایضا
ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از جابر بن عبد الله الانصاری اورده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی **هشتاد وپنجم** ایضا ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از حسین بن سعد مولای علی بن ابیطالب اورده است
که رسول خدا ... از غزوات تشریف ... منبر ... جعفر ... خود خوانده واو را امر فرمود که در مدینه بماند وخلیفه وجانشین او باشد
جعفر عرض کرد یا رسول الله من پس از تو در مدینه نخواهم ماند علی کوید بعد از ان رسول خدا مرا نزد خود خواند ... فرمود که
خلیفه او باشم در مدینه ... سخن کویم ... رسول خدا فرمود یا علی سبب ... عرض کردم چند چیز است یکی
انکه چون فردا شود قریش خواهند کفت چه زود ... کشیده ... انکه خواستم که در راه خدا در رکاب
شما جهاد کنم زیرا که حق تعالی میفرماید ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع
اجر المحسنین یعنی جهاد کنند کان راه خدا در جائی قدم ننهند که کفار را بخشم اورد ونیابند از دشمنان ... مکر انکه نوشته شود
برای ایشان ... عمل شایسته وخدای تعالی ضایع ونابود نمیکرداند مزد نیکوکاران ودیکر انکه خواستم مورد فضل وعنایت
الهی شوم رسول خدا فرمود اما انکه قریش در حق تو این سخن را خواهند کفت ... بدی ...
از امور ... مبتلا ... کفتند هذا ساحر کذاب یعنی این مرد جادوکر ودروغکو است واما انکه میخواستی که در راه خدا جهاد
کنی ... اجر وثواب کردی ایا نمیخواهی که باشی از من بمنزله هرون از موسی مکر انکه پیغمبری بعد از من نباشد واما انکه کفتی خواستم
مورد فضل وعنایت الهی شوم اکنون برای ما ... فلفل از یمن اورده اند ... بفروش وتو وفاطمه قیمت انرا صرف معاش خود کنید ...
از جانب خدای تعالی تفضلی شود **فقیر کوید** بهار ... کویند که چهار صد رطل ... اصطلاح تجار ... زبانی
کویند ... مستعمل است **هشتاد وششم** ایضا ابرهیم بن محمد حموینی در کتاب خود باسناد خود از عایشه دختر
سعد از سعد اورده است که رسول خدا بعلی فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا النبوة **هشتاد وهفتم** ایضا ابرهیم
بن محمد حموینی باسناد خود از ابو سعید اورده است که رسول خدا بعلی فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **هشتاد
وهشتم** ایضا ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس اورده است که رسول خدا بام سلمه فرمود کوشت همین علی بن ابیطالب
کوشت من است وخون او خون من است واو از من بمنزله هرون است از موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمه همین علی بن ابیطالب امیر المؤمنین
وسید المسلمین است واو وصی من ومخزن علوم من ودر علم من است ... براند واو برادر من است در دنیا واخرت وبا من خواهد
بود در اعلی مراتب بهشت واو کشنده قاسطین ومارقین وناکثین **هشتاد ونهم** ایضا ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از قیس بن ابی
حازم اورده است که مردی ... معاویه ... سوال نمود معاویه کفت ... از علی سوال کن ... کفت ... جواب ...
که تو ... خوش ... کفت ... رسول خدا ... علم را ... شنا ... رسول خدا باو فرمود
انت منی بمنزلة هرون من موسی وعمر بن خطاب ... مشکلی ... سوال میکرد ... جواب میکفت علی ... سوال

[illegible]

کن پس معویه او را نفرین کرد و گفت برخیز که خدا پاهای ترا برنخیزاند و نام او را از دیوان محو کرد **نور بیستم** ایضا ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است که معاویة بن ابی سفیان بسعد گفت ما منعك ان تسب ابا تراب یعنی چرا علی را دشنام نمیدهی گفت بجهت سه چیز که رسول خدا ص در فضیلت او فرموده که اگر یکی از آنها مرا می بود بهتر بود مرا از همه نعمتهای دنیا شنیدم از رسول خدا ص در وقتی که خود آنحضرت بجنگ میرفت و علی را خلیفه خود کرده بود و علی ع عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و اطفال میگذاری رسول خدا ص فرمود آیا راضی نمیشوی که باشی از من بمنزله هرون از موسی الا انه لا نبی بعدی و هم چنین از آنحضرت در روز خیبر شنیدم که میفرمود فردا علم را بکسی بدهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند گوید همه گردنها کشیده بودند که حضرت فرمود علی ع نزد من آرید چون علی ع را حاضر کردند چشمش درد داشت رسول خدا ص آب دهن مبارك در چشم او افکند و علم را باو داد و خدا تعالی فتح خیبر بدست او جاری کرد و هم چنین چون آیه فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین نازل شد رسول خدا ص علی ع و فاطمه و حسن و حسین را صلوات الله علیهم اجمعین نزد خود خواند و عرض کرد یا اللهم هؤلاء اهل بیتی **نور بیست و یکم** در تصنیف بعضی از مشایخ عامه در باب مناقب علی ع از فضل بن مرزوق از عطیه عوفی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا بعلی ع فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **نور بیست و دویم** علی بن احمد مالکی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فصول المهمه از کتاب خصائص از عباس بن عبد المطلب آورده است که از عمر بن خطاب شنیدم که میگفت [illegible] علی بن ابیطالب ع نگوئید مگر بنیکی که من خود از رسول خدا ص شنیدم که در خصوص علی ع سه چیز فرمود که اگر یکی از آنها مرا میبود بهتر بود از آنچه آفتاب بر او میتابد زمانی من و ابو بکر و ابو عبیده جراح با جماعتی از اصحاب بودیم که رسول خدا دست بکتف علی ع زده و فرمود یا علی انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزلة هرون من موسی دروغ گفته است کسیکه گمان کند مرا دوست دارد و حال آنکه ترا دشمن داشته باشد یا علی هر که ترا دوست داشته مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد خدا او را دوست دارد و کسیکه ترا دشمن داشته مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن دارد خدا او را دشمن داشته و او را بجهنم خواهد برد **نور بیست و سیم** ایضا در کتاب فصول المهمه آورده است که مسلم و ترمذی هر دو روایت کرده اند که معاویه بسعد بن ابی وقاص گفت ترا چه مانع است که ابو تراب را سب نمیکنی گفت بجهت سه فضیلت که از رسول خدا ص شنیدم در وقتی که او را خلیفه خود کرده و خود بجنگی میرفت و علی ع عرض کرد مرا با زنان و اطفال بمدینه میگذاری فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و از آنحضرت شنیدم که در روز خیبر فرمود فردا علم را بکسی بدهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند ما همه گردنها کشیده بودیم شاید بما سپارد که فرمود علی را نزد من حاضر کنید علی را آوردند و درد چشم داشت رسول خدا ص در چشم او آب دهن انداخت چشمش خوب شد و علم را باو سپرد و فتح بدست وی شد و چون آیه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الآیه نازل شد رسول خدا ص علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود خواند و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و این حدیث را محمد بن طلحه شامی شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب الرسول از مسلم و ترمذی نیز نقل کرده است **نور بیست و چهارم** ایضا محمد بن طلحه شامی در همین کتاب از بخاری و مسلم و ترمذی از صحاح ایشان نقل کرده است باسانید خود شان از جمله احادیثی که همه ایشان اتفاق کرده اند و بعضی بر بعضی زیادتی دارند و همه صحیح اند از سعد بن ابی وقاص آورده اند که رسول خدا ص بغزوه تبوک میرفت و علی ع را بر اهل و عیال خود خلیفه کرد عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و اطفال باز میگذاری فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی بن مسیب گوید این حدیث را عامر بن سعد از پدرش بجهة من نقل کرد من خواستم از زبان خود سعد بشنوم تا وقتی که سعد را ملاقات کردم و از وی پرسیدم انگشت در گوش خود گذاشت گفت بلی اگر از رسول خدا ص نشنیده باشم خدا این دو گوش مرا کر کند **نور بیست و پنجم** ایضا محمد بن طلحه شامی شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **نور بیست و ششم** عز الدین ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه در ضمن احادیث صفین آورده است که نصر بن مزاحم گفت عمر بن شمر [illegible] از جابر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع در روز صفین بر بالای منبر رفته و خطبه با نهایت فصاحت مشتمل بر حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناه ادا فرمود تا آنکه فرمود ای قوم رسول خدا ص را با من عهدی هست و من از آن تجاوز نخواهم کرد و امروز شما در مقابل دشمن ایستاده اید و [illegible] میدانید که دشمنان شما منافقانند و قوم خود را بسوی جهنم دلالت میکنند و پسر عم رسول خدا ص در نزد شما و در میان شما است و شما را بسوی بهشت و اطاعت پروردگار و عمل بسنت سنیه احمد مختار دعوت مینماید و چه فرقی است میان کسیکه بیشتر از همه کس نماز گذارده باشد و میان کسیکه کافر باشد

از پی بر من پیشی نگرفت در نماز با رسول خدا و من از اهل بدرم و معاویه طلیق بن الطلیق است بلسان رسول خدا ص و بخدا سوگند یاد میکنم که من بر حقم و ایشان بر باطل اند و بر سر باطل خود جمع میشوند و تعجیل در آن میکنند و شما از حق خود دوری میکنید و متفرق میشوید جمع شوید و کرد هم آئید و از حق دست بر ندارید و بر سر باطل جمع مشوید تا غالب شود حق شما بر باطل ایشان و با ایشان جنگ کنید که خدای تعالی ایشان را بدست شما معذب گرداند و اگر شما کناره جوئید و اعراض کنید خدای تعالی ایشان را بدست دیگران معذب خواهد کرد چون کلام حضرت بانجام رسید اصحاب از جای برخواستند و عرض کردند یا امیر المؤمنین هر گاه رای تو بر این قرار گرفته ما را بسوی ایشان حرکت ده تا با ایشان جنگ کنیم بخدا سوگند که ما جز تو کسیرا نمیخواهیم و بغیر از تو با احدی تابع نمیشویم با تو میمیریم و با تو زنده میشویم حضرت با ایشان فرمود قسم بآنکسیکه جان من در قبضه قدرت اوست که رسول خدا ص بمن نظر میکرد و بشمشیر من نگاه کرده فرمود لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی ع و فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و فرمود یا علی موت و حیوه تو با من است و حیوه من است و بخدا سوگند که دروغ نگفته ام و از راه بدر نرفته ام و گمراه نکرده ام و فراموش نکرده ام عهدی را که با من کرده بود و من بر بینه و برهان پروردگار خود تا بیم و بر راه روشن دین بی شك و تخلف از آن نداده ام و بر بصیرت و بینائی قدم میگذارم پس بسوی ایشان حرکت آورده و از اول طلوع آفتاب تا وقتی که سرخی شفق ظاهر شد با ایشان جنگ کردند و در آن روز تمام همه مردم تکبیر گفت **نور بیست و هفتم** ایضا ابن ابی الحدید آورده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود اخصمك بالنبوة فلا نبوة بعدی و تخصم الناس بسبع یعنی غلبه میکنم بر تو بنبوت است و بعد از من نبوتی نیست که داری آن تا ای غلبه تو بر مردم هفت خصلت است که تو آنها را دارا و دیگران ندارند **فقیر گوید** دلیل حدیث مشتمل است بر آن خصائل و ذکر نکرده و آنها اینست که تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و بیش از همه وفا کننده بعهد خدا و قیام نماینده تری از همه بامر خدا و قسمت کننده تری از همه بمساوات در میان مردم و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بحکم خدا و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است و با جمله و تا زبان فرموده است منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و جودا از علی ع بنبوت جدا ساخت و غیر از نبوت بود همه را برای وی ثابت کرد از فضائل و خصائص که با او شریك نباشد در همه آنها مگر نبوت **نور بیست و هشتم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح آورده است که علی ع با اهل شوری فرمود شما را بخدا سوگند میدهم هست در میان شما کسی که رسول خدا او را با خود برادر کرده باشد در آن روزی که در میان مسلمانان برادری انداخت بجز من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسی که رسول خدا باو فرموده باشد من کنت مولاه فهذا مولاه غیر از من گفتند نه فرمود آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا ص باو فرموده باشد انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی همه عرض کردند لا فرمود آیا هست کسی در میان شما که او را در بردن سوره برائة امین کرده و باو فرموده باشد این سوره را نباید ببرد مگر خودم یا کسیکه از خودم باشد غیر از من گفتند نه فرمود مگر نمیدانید که اصحاب رسول الله در روز [illegible] اشتغال نایره قتال در چند موضع تنها گذاشتند و فرار کردند و من هرگز از جنگ نگریختم و رسول خدا را تنها نگذاشتم گفتند بلی میدانیم فرمود میدانید که من پیش از همه اسلام آوردم برسول خدا ص گفتند بلی فرمود پس بگوئید کدام یک نزدیکتر برسول خدا ص است از روی نسب همه گفتند تو از همه اقربی پس عبد الرحمن بن عوف کلام آنحضرت را برید و گفت یا علی مردم نمیخواهند مگر عثمان را تو برای خود سبیل مکن و مردم را بسوی خود مخوان فرمود ای ابو طلحه عمر بتو چه گفت گفت بمن امر کرده که هر کس مخالف جماعت باشد در امر خلافت او را بکشیم ثم الحال تو با عثمان بیعت کن و اگر مخالفت مردم کنی ترا بکشیم چنانکه عمر امر کرده است فرمود آیا دانستید که من اولی و احقم بخلافت از دیگران والله لا اسلم الفضل تا آخر روایت دراز کرده و با عثمان بیعت کرد و ابن ابی الحدید گفته است چون بحضرت امیر المؤمنین ع گفتند که تهمت تو ام همه ساختند که تو شرکت در خون عثمان آنحضرت کلامی فرمود که نقل حاصل معنیش اینست الا یا بنی امیه از حال من مخبر نبود که آنچه را که مانع ایشان باشد و ایشان را باز دارد از قذف من [illegible] تهمت بسیار کسی در خون عثمان و مرا آنحضرت که منبر فرمائید از حال من مخبر نبودند منزلت و مقام آنحضرت است نزد ایشان که هیچ مقامی بالاتر از آن نبود و هم چنین ایشان کتاب خدا بیان گواهی میدهد از عصمت و طهارت آنحضرت و عصمت و طهارت زن و فرزندان او در آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و فرموده رسول خدا ص انت منی بمنزلة هرون من موسی مقتضی عصمت و طهارت او از ریختن خون حرام چنانچه هرون از امثال این گونه امور معصوم بود و هم چنین آنچه رسول خدا ص در حق او فرموده در باره او بعمل آورده که [illegible] و همه فرموده آنحضرت بحق آن و اله بودند و مثل امیر المؤمنین کسی را [illegible] نسبت کند در ریختن خون مسلمانی که کاری نکرده باشد که مستوجب قتل باشد سعایت نمایند تا اینجا کلام ابن ابی الحدید است **نور بیست و نهم** ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که ابو احمد عسکری در کتاب امالی بسند خود از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که [illegible]

تا جماعتی نزد معویه رفتند و بلفظ امیر المؤمنین بر او سلام نکردند معاویه با او گفت اگر در سلام خود غلط از امیر اینکه گفتی سزاوارتر بود سعد گفت
ما مؤمنانیم و ما ترا بر خود امیر نکرده ایم و تو خود بدستیاری خود قدم در ان نهاده و بخدا سوگند که مرا خوشحال نمیکند انچه تو بران اقدام کرده و اگر
امارت بجهت خدمت باسلام باشد من بعد که خود جهاد کرده و فتحها نموده و دشمنان دین را بقتل رسانیده ام معاویه گفت من و پسر عمت علی ع
زیاده از تو درین باب خدمت کرده و کوشش نموده ایم اکنون بیا و برنا الا بحث تا خودم بشنوم سعد امده و نشست معویه دست کشید
از دعوی خود زمیان اورد سعد گفت من و مردم بجماعتی مائیم که نزد ایشان اغارض شود لکن از انها [illegible] همچنان
او خوابیده مانند ماراه واضح و پیدا شود معویه گفت بخدا سوگند انی ابو اسحق که در کتاب خدا اخ نیست لکن در قران هست وان طائفتان من
المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله و تو هیچ یک از این دو طایفه را مدد نکرده
وا او را ساکت کرده و از خصومت با از ایستاد و این دو نزد بر این یاد کرده و در کتاب صفین نقل نموده که بعد از ان سعد بن ابی وقاص معویه گفت
ای معویه تو مرا میگوئی که با کسی مقاتله کنم که رسول خدا صلعم با او فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی معاویه گفت این سخن را غیر از
تو از رسول خدا صلعم که شنید گفت فلان و فلان و ام سلمه و چند نفر را نام برد معاویه گفت اگر این را شنیده بودی با او جنگ نمیکردی گفتا
جعفر بن مکی گفت محمد بن سلیمان ابن صاحب را استاد نهاده بودم و با احوال او معرفتی داشتم مردی بود ظریف و ادیب و عالم
[illegible] عبد شمس و بنی هاشم و حرب بن امیه بنوشته با عبد المطلب بن هاشم عداوت میکرد و ابو سفیان با محمد صلعم حسد میبرد و این دو خانه بنوشتم
تا هم در کینه بود نا و سخن یاد از میکند تا انکه میگوید انچه رسول خدا صلعم در حق علی ع فرموده مثل حدیث خاصف النعل و حدیث منزلة هرون من موسی
و حدیث من کنت مولاه و حدیث یعسوب الدین و حدیث لا فتی الا علی ع و حدیث انت منی یا علی خلقنا لنبک و غیر ذلک **صدمه** ایضا ابن
ابی الحدید در شرح اورده است که علی بن محمد مداینی گفته است که چون علی ع در ایام خلافت خود زیاد را والی فارس کرد زیاد امر انجا را منضبط
کرده و خراج انها را درست پرداخته و نهایت نظم و کفایت مرتکب شده است معویه از این اگاه شد با او نوشت **اما بعد** ای زیاد تو امر و نهی کرده
است منکر بلاد دولاغ که مان پناه برده مانند مرغی که بآشیانه خود پناه برده ایمن کردید و بخدا سوگند اگر منظور من با تو نبود هر اینه منبر
نبوی تو انچه رسول از جانب خدا اورده فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون و در اخر ان چند بیتی نوشت
که از انجمله است نتنبی ابا لسد و قد شالت نعامتهم اذ تخطب الناس و الوالی لهم عمر چون این نوشته بزیاد رسید از جای برخواست و خطبه
خواند و گفت از دهر پسر هند جگر خواره و رئیس منافقان بسیار تعجب دارم که مرا تهدید میکند و در میان ما و او علی ابن عم رسول خدا
و جفت سیدة زنان عالمیان و پدر دو فرزند او حسن و حسین و صاحب لوا و در خیبر و صاحب منزلة هرون و صاحب اخوت رسول خدا است اینجا
صد هزار نفر از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان بخدا قسم که اگر همه انها بر من بتازند و با شمشیرها کشنده مردم را بکیرند هر اینه نخواهند یافت
مرا مکر مانند اتشی سوزنده و برطرف کننده که شمشیر برنده باشد چنین خبر با مخالفت حضرت امیر المؤمنین ع برنصه نکاشتم و نوشته معاویه دو بازی
ان که اشتد سال داشت حضرت در جواب نوشت اما بعد ولی و صاحب اخبار کرده ام تو انچه بتو نوشته ام و تو قابل ان دانستم و ابو سفیان چیزی
هوا و هوس کرامت و خواهش و خدیعت در سر کذب نفس و تطرا است که مستوجب هرانی نشود و مستحق نسبی نکردید و معاویه بدین سر مانند ابلیس لعین
گاهی از پیش رو گاهی از عقب گاهی از جانب راست و گاهی از جانب چپ می اید با هر چه که تواند او را نهراسی که قدرت تهم رسیدن از جاده بدر دود
فاحذره ثم احذره ثم احذره والسلام و ابن ابی الحدید گفته است و از جمله چیزهائی که دلالت میکند بر انکه علی ع وزیر رسول خدا بود نص
کتاب و سنت بکاینه و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و بکخیر نبوی که علمای عامه و خاصه بر صحت دو ایش اجماع
کرده اند که فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و جمیع مراتب هرون را بجهه علی ع اثبات کرده و مرتبه نبوت مخصوص کردانید
پس علی ع وزیر رسول خدا است و اگر انحضرت خاتم الانبیاء نبود هر اینه علی ع در نبوت با او شریک بود **وفقیر گوید** در اثبات مخالفین نظر
کن که چه نصوص صریحه از رسول خدا صلعم در حق علی ع نقل کرده اند با اینکه انحضرت بعد از رسول خدا صلعم خلیفه اوست بر وانتی که مجمع علیه جمیع اهل
اسلام است از عامه و خاصه چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده و هم چنین غیر از ابن ابی الحدید از علمای ایشان و این از مخالفین مذهب صریح است که رسول
خدا صلعم از دنیا رحلت نکرد تا علی را خلیفه و جانشین و وزیر و امام خلق نکرد و تصریح بان نفرموده و این سخنی است که شیعه میگویند بی زیاده و کم و بعضی
از مخالفین که انکار نص میکنند مکابره است و انکار نص سخنی است باطل و بی تحصیل نظر به انهاست و اصحیح بر خلاف ادعای ایشان بلکه اعتراف است بنص

بنصوص صریحه چنانکه دیدی و شنیده اند و ما از کلام ایشان نقل کردیم از اینکه گفت رسول خدا صلعم جمیع مراتب و منازل و مقامات هرون را برای
علی ع ثابت کرده و علی را بانها مخصوص کردانید مگر نبوت را و اگر رسول خدا صلعم خاتم الانبیاء نبود علی ع با او در نبوت شریک بود و این نص است
از رسول خدا صلعم باعتراف ایشان بامامت و خلافت و وزارت انحضرت و هذا واضح بین لاخفاء فیه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و اعوذ
بالله سبحانه من الضلالة بعد تبین الهدایة والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله اجمعین **باب بیست و یکم** در انکه رسول
خدا صلعم فرموده یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی تو از برای من چنانی که هرون از برای موسی بود مگر انکه پیغمبری
بعد از من نخواهد بود از روایات خاصه و در این باب هفتاد حدیث است **اول** محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی باسناد خود از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا صلعم فرمود چون مرا بمعراج بردند نزدیک رود کارم بر پر بجه ندا رسید یا محمد ص گفتم لبیک ای خداوند عظمت و جلال لبیک
وحی امد که یا محمد چه چیز مخصوص شد که ملاء اعلی عرض کردم نمیدانم فرمود هیچ از بنی ادم وزیری و بعضی برادری بعد از خود قرار داده عرض کردم
خداوندا کرا قرار دهم تو برای من قرار ده وحی امد یا محمد ص من اختیار کردم از بنی ادم علی بن ابیطالب ع عرض کردم خداوندا پسر عمم علی را وحی
امد یا محمد ص علی ع وارث تو است و وارث علم است بعد از تو و صاحب لوای تست همان لوای حمد در روز قیامت و صاحب حوض تو است سیراب
میکند از ان هر که بیاید از دوستان و مؤمنان امت تو بعد از ان وحی امد یا محمد سوگند یاد کرده ام بذات خود سوگندی درست و واجبی که خلافی
در او نیست با انکه دشمن تو و دشمن اهل بیت و اولاد طیبین و طاهرین تو از این حوض نیاشامند حقا حقا یا محمد جمیع امت ترا داخل بهشت کردانم
مگر انکه ابی اکند و داخل بهشت نشود عرض کردم خداوندا ایا هست کسیکه از رفتن بهشت ابا کند وحی امد بلی عرض کردم چگونه ابا میکند
وحی امد یا محمد ترا برگزیدم از میان مخلوق خود و برگزیدم برای تو وصیی بعد از تو و قرار دادم او را از برای تو بمنزله هرون از برای موسی مگر انکه
پیغمبری بعد از تو نیست و محبت او را در دل تو جای دادم و گردانیدم او را پدر اولاد تو و حق علی ع بعد از تو بر امت تو مانند حق تو است بر ایشان
در ایام حیات تو کسیکه انکار کند حق او را حق ترا انکار کرده و کسیکه ابا کند از قبول ولای علی از دخول بهشت ابا کرده است پس بسجده افتادم و خدا را
شکر کردم بر این نعمتهائی که بمن عطا فرموده است که در ان هنگام منادیی ندا کرد یا محمد سر از سجده بردار و انچه خواهی سؤال کن که بتو عطا
کنم عرض کردم الهی سؤال من اینست که همه امت مرا از دوستان علی کنی تا همه در روز قیامت از حوض من بیاشامند و سیراب شوند وحی امد
بتحقیق من یا محمد حکم کرده ام در باره بندگان خود پیش از انکه ایشانرا بیافرینم و حکم من در ایشان گذشته است که هلاک کنم بان هر کرا که بخواهم
و هدایت کنم بان هر کرا که بخواهم و علم ترا پس از تو بعلی ع دادم و او را خلیفه تو کردانیدم پس از تو بر اهل بیت تو و امت تو عزیمت کرده ام که داخل
بهشت نکنم هر کرا که علی را دشمن دارد و با او عداوت ورزد و انکار ولایت او کند بعد از تو و کسیکه با او دشمنی کند با تو دشمنی کرده است و کسیکه
با تو دشمنی کرد با من دشمنی کرده و کسی که با او عداوت ورزیده و کسیکه با تو عداوت ورزد با من ورزیده و کسیکه او را دوست
دارد ترا دوست داشته و کسیکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد بامن فضیلت ازان اوست و عطا کردم
بعلی که بیرون اورم از صلب او یازده فرزند که مردم را هدایت کنند و همه ایشان از ذریه تو باشد از فاطمه بتول صلوات الله علیها و بیرون
اورم از ایشان مردی را که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز کند و زمین را پر کند از عدل چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور مخالفین و بان مردم
نجات دهم مردم را از هلاکت و با او هدایت کنم مردم را از ضلالت و هر کور را بینا کردانم و هر مریض را بمعجزه او شفا بخشم عرض
کردم خداوندا این در چه زمان خواهد شد وحی امد که این در وقتی خواهد شد که علم برداشته شود و جهل ظاهر شود و منکر اشکار کردند و مردم قراء را
بسیار خوانند و با احکام ان کم عمل نمایند و خون مردم ریزند و فقهای دین کم شوند و فقهای ضلالت و خیانت بسیار شوند و شعرای
باطل زیاد کردند و مردم قبرهای خود را مساجد کنند و مصحفها را زینت کنند و مساجد را بطلا و نقره زینت کنند و مساجد را جای سخنان بیهوده کنند و ستم و جور و فساد در میان مردم
بسیار شود و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف را پیش گیرند و زنان بر زنان اکتفا کنند و مردان به مردان مثل نمایند و امرای امت تو کافر شوند و
اولیای ایشان فاجر گردند و اعوان ایشان طریقه ظلم پیش گیرند و صاحبان رای و تدبیر از ایشان فسق کنند و در این هنگام سه خسوف شود
خسوفی در مشرق و خسوفی در مغرب و خسوفی در جزیرة العرب و شهر بصره بدست مردی از اولاد تو که زنگیان او را پیروی کنند خراب
کردد و خروج کند یکی از اولاد حسین بن علی بن ابیطالب ع و دجال خروج کند بمشرق از سجستان و سفیانی ظاهر شود عرض کردم الهی چه
وقت چنین امری میشود پس وحی رسید و مرا اگاه کرد از بلاهای بنی امیه و بنی العباس و بانچه هست و انچه خواهد شد تا
روز قیامت و بعد از انکه از اسمان باز کشتم و بزمین فرود امدم پسر عمم علی را از انچه گذشته بود خبر دادم و ادای رسالت کردم و خدا را حمد کردم

بر این چنانکه پیغمبران حمد کرده‌اند و چنانکه حمد کرده است او را هر موجودی پیش از من و هر چه موجود شود تا روز قیامت **دویم** ایضاً ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق از پدر و اجداد طاهرینش روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی انت منی بمنزلة هبة الله من آدم و بمنزلة سام من نوح و بمنزلة اسحق من ابراهیم و بمنزلة هرون من موسی و بمنزلة شمعون من عیسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ هبة اللهی از آدم و بمنزلهٔ سامی از نوح و بمنزلهٔ اسحقی از ابراهیم و بمنزلهٔ هرونی از موسی و بمنزلهٔ شمعونی از عیسی که همه خلفای ایشان بودند الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود یا علی تو وصی و خلیفهٔ منی کسیکه انکار وصیت و خلافت تو کند او از من نیست و من از او نیستم و در روز قیامت با او خصومت خواهم کرد یا علی تو افضل امت منی از جهت فضیلت و بر همه ایشان مقدمی از جهت اسلام و از همه ایشان زیادتری از راه علم و بیشتری از جهت حلم و دل تو از همه کس دلیرتر است و کف تو از همه ایشان زیاده‌تر و پر جودتر است یا علی تو قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخی بدوستی تو شناخته میشوند نیکان از بدان و بتو تمیز داده میشود میان اشرار و اخیار و مؤمنین و کفار **سیم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی منی کهرون من موسی یعنی علی از من مانند هرون است از موسی و میفرمود علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی یعنی علی از من بمنزلهٔ نفس من است پیروی او پیروی من است و مخالفت او مخالفت من است و میفرمود حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله یعنی هر که با علی جنگ کند با خدا جنگ کرده است و هر که با او آشتی کند با خدا آشتی کرده و میفرمود علی حجة الله و خلیفته علی عباده یعنی علی حجت خداست بر خلق و خلیفهٔ خداست بر بندگان او و میفرمود حب علی ایمان و بغضه کفر یعنی محبت علی ایمان است و بغض و کینهٔ او کفر و میفرمود علی قسیم الجنة و النار یعنی علی قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است بر اهلش و میفرمود من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله یعنی کسیکه از علی دوری گزیند از من دوری گزیده و کسیکه از من دوری جوید از خدا دور شده و میفرمود شیعته علی هم الفائزون یوم القیمة یعنی شیعهٔ علی در روز قیامت رستگارانند **چهارم** ایضاً ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که چون علی بن ابیطالب در روز فتح خیبر بخدمت پیغمبر آمد فرمود اگر نه این بود که میترسیدم از اینکه طایفه از امت من در حق تو بگویند آنچه را که نصاری در حق عیسی گفتند هر آینه امروز میگفتم در حق تو سخنانی چند که بر هیچ جماعتی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و فاضل وضوی ترا گرفته و بآن استشفا کنند و لکن کافیست در حق تو آنکه تو از منی و من از توام تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد و تو قرض مرا ادا میکنی و ذمهٔ مرا فارغ میگردانی و بر سنت و طریقهٔ من با مخالفین جهاد میکنی و تو در روز قیامت نزدیکترین مردمی بمن و تو اول کسی باشی که بر حوض بر من وارد شوی و تو اول کسی خواهی بود که با من خلعت افتخار پوشی و تو اول کسی از امت منی که داخل بهشت شوی و شیعهٔ تو بر منبرهائی از نور باشند و [illegible] دور من باشند و برای ایشان شفاعت کنم هر گاه که بخواهند و در بهشت همسایگان من باشند و فرمود کسیکه با تو محاربه کند با من محاربه کرده و کسیکه متابعت تو کند متابعت من کرده باطن تو باطن منست و ظاهر تو ظاهر منست و مکنون خاطر تو مکنون خاطر منست و اولاد تو اولاد منند و تو وفا میکنی بوعدهای من و بدرستیکه حق با تو است بر زبان تو و در دل تو و در برابر چشم تو است و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط و ممزوج است چنانکه با گوشت و خون من در آمیخته است و [illegible] نزد من بر حوض [illegible] و غایب نشود دوستی تو از [illegible] پس علی بسجده افتاد و گفت حمد خداوندی را سزاست که مرا بنعمت اسلام سرافراز کرد و تعلیم قرآن نمود و دل مرا محب حضرت خیر البریه خاتم النبیین و سید المرسلین گردانید از راه احسان و تفضل پس فرمود یا علی اگر تو نبودی هیچ مؤمنی بعد از من شناخته نمیشد **پنجم** ایضاً ابن بابویه باسناد خود از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که چون حضرت امام حسن از حضرت فاطمه متولد شد فاطمه بعلی عرض کرد که او را نام بگذار حضرت فرمود من بنام نهادن سبقت بر پیغمبر نمیکنم پس رسول خدا آمد و فرمود من بر پروردگار خود سبقت نمیگیرم در نام او پس حق تعالی وحی نمود بسوی جبرئیل که از برای محمد فرزندی متولد شده برو و برو سلام برسان و او را تهنیت گوی و بگو علی از تو بمنزلهٔ هرون است از موسی نام پسر هرون را بر پسر بگذار جبرئیل فرمود نام پسر هرون چه بود گفت شبر گفت زبان من عربی است گفت نام او را حسن بگذار حضرت پیغمبر او را حسن نامید و چون حسین متولد شد باز وحی آمد بجبرئیل که برو و برو سلام برسان و او را تهنیت گوی و باو بگو علی از تو بمنزلهٔ هرون است از موسی نام پسر هرون را باو بگذار جبرئیل فرود آمد و او را از جانب حق تعالی تهنیت گفت و عرض کرد حق تعالی امر فرموده است که این مولود را مسمی بنام پسر هرون گردانی فرمود نام پسر هرون چه نام داشت عرض کرد شبیر فرمود زبان من عربی است عرض کرد حسین حضرت او را حسین نامید **ششم** ایضاً ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت پیغمبر خالد بن ولید را بسوی طایفهٔ فرستاد که ایشان را بنی المصطلق میگفتند از بنی خزیمه و میان خالد و بنی مخزوم کینه

و عداوتی از زمان جاهلیت بود پس چون خالد بر ایشان وارد شد امر کرد منادی ندای نماز در داد آمدند و خالد و آن طایفه نماز کردند و چون هنگام نماز صبح شد باز منادی خالد ندای نماز در داد باز آمدند و خالد و آن قوم همه ادای فریضه کردند پس امر با لشکر خود کرد تا کمان در میان آن قوم ریختند و ایشان را غارت کردند و بعضی را کشتند و بعضی را دستگیر کردند پس ایشان کتاب عهد نامهٔ خود را که از حضرت بخدمت رسول خدا آوردند و آنچه خالد با ایشان کرده بود عرض کردند حضرت روی مبارک را بطرف قبله کرده و گفت اللهم انی ابرء الیک مما صنع خالد بن ولید یعنی خداوندا بیزاری میجویم بسوی تو از آنچه خالد بن ولید با این قوم کرده راوی گوید پس حضرت تشریف آوردند و با امیر المؤمنین فرمودند یا علی بنی خزیمه از قبیلهٔ بنی المصطلق حاضر کن و ایشان را راضی کن از آنچه خالد بن ولید با ایشان کرد پس نعلین [illegible] از زمین برداشت و فرمود یا علی احکام جاهلیت را در زیر پای خود بگذار و آنها را لگد کوب کن و چون بعث خدا و رسول با ایشان [illegible] کن حضرت امیر المؤمنین متوجه ایشان شد و ایشان را داد آنچه خدا داده بود و [illegible] فرمود و از پیغمبر خدا ایشان را راضی کرد و بخدمت پیغمبر مراجعت کرد حضرت فرمود یا علی با ایشان چه کردی عرض کرد یا رسول الله در عوض هر خونی از ایشان دیه دادم و هر طفل سقط شده از ایشان عوضی بخشیدم و هر مالی که از ایشان غارت شده بود عوض آنرا ادا کردم و زیاده از این آنچه نزد من ماند بعوض طعمهٔ سگان ایشان دادم و بعوض [illegible] و ظرفها و موالی ایشان [illegible] از مال که ایشان راضی شوند و زیاده ماند [illegible] که در آن روز بفزع افتاده بودند [illegible] مال عطا کردم و زیاده از اینها هم [illegible] مال با ایشان احسان کردم تا در میان خود [illegible] کنند و بواسطهٔ آن از تو راضی باشند حضرت فرمود دادی که از من راضی باشند خدا تعالی از تو راضی باشد یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **هفتم** ابن بابویه بسند خود از محدوج بن یزید الذهلی روایت کرده است که رسول خدا در میان مسلمانان برادری افکند و بعلی فرمود یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد مگر ندانسته یا علی که اول کسی که در روز قیامت ندا کنند من خواهم بود برخیزم از طرف راست عرش خدا و بپوشم حلهٔ سبزی از حله‌های بهشت پس بخوانند پیغمبران را علیهم السلام برخیزند از طرف راست عرش و بپوشند حلهٔ سبزی از حله‌های بهشت پس [illegible] انبیا را خوانند پس برخیزند [illegible] از جانب راست عرش و حله‌های سبز از حلل بهشت بپوشند آگاه باش خبر میدهم ترا یا علی که در روز قیامت از میان همه امتها اول حساب امت مرا میکشند [illegible] بشارت میدهم ترا یا علی که در روز قیامت بخوانند ترا خواهی بود بجهت قرابت [illegible] و منزلت تو [illegible] لوای حمد که بدست تو خواهد بود [illegible] میان دو صف انبیا [illegible] و همه مخلوقات خدا در سایهٔ آن آرام گیرند در روز قیامت و طول آن لوای حمد مسافت هزار ساله راه است سنان آن یعنی سر نیزهٔ آن از یاقوت سرخ است و نی آن لؤلؤ تر سفید است و آن لوا سه شقه دارد شقه از آن در مشرق و شقه در مغرب و شقهٔ دیگر در وسط دنیا نوشته شده است بر آن سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و سطر دویم الحمد لله رب العالمین و سطر سیم لا اله الا الله محمد رسول الله طول هر سطری مسافت هزار ساله راه و عرض هر سطری مسافت هزار ساله راه [illegible] پس با آن علم و حلهٔ [illegible] از جانب [illegible] و حسین از جانب چپ تو تا آنکه در میان من و ابراهیم در سایهٔ عرش بایستی حلهٔ سبزی از حله‌های بهشت پس منادی از جانب عرش ندا کند نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی ابن ابیطالب یا علی بشارت دهم ترا که تو خوانده شوی چون مرا بخوانند و تو مخلع شوی چون من مخلع کردم و زنده شوی چون من زنده شوم **هشتم** ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که علی بن ابیطالب در جنگ صفین پیش از جنگ بر منبر آمد و خطبه خواند [illegible] بر عتبهٔ منبر کرده از خطبه حمد و ثنای الهی و مدح و منقبت حضرت رسالت پناهی را بجای آورده و از رحلت رسول خدا از دار دنیا ذکر کرده و از مصیبت او یاد آورد تا آنکه فرمود پس بجا گذاشت در میان شما کتاب خدا را [illegible] و دشمن در مقابل شما ایستاده و خود میدانید که [illegible] ایشان را بسوی جهنم دعوت میکنند [illegible] عم رسول خدا که نزد شما است و شما را بسوی طاعت خدا و سنت رسول خدا میخوانم [illegible] نیست آنکسی که نماز کرده باشد پیش از من کسی با آنکسیکه چنین نباشد سبقت نگرفته است بر من در نماز مگر رسول خدا [illegible] که از اهل بدرم [illegible] که شما و ایشان [illegible] و ایشان بر سر باطل خود جمع شده‌اند [illegible] و شما از حق متفرق شوید قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم [illegible] یعذبهم الله بایدیکم [illegible] یعنی با ایشان قتال کنید خدا ایشان را عذاب کند [illegible] اگر شما نکشید خدا ایشان را بدست غیر شما ایشان را معذب خواهد کرد پس اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین هر گاه رای مبارک بر جنگ قرار گرفته است ما را بجنگ ایشان فرمان ده که ما [illegible]

احد برا نمی کرینیم و بغیر از تو بر روی کسی شمشیر نمیکشیم تا تو متهم نشویم و تا تو زنده مغشوشیم حضرت امیرالمؤمنین ع در جواب فرمود قسم با آنکسی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که رسول خدا ص مرا در دست و شمشیر من از پیش روی خود دور و جنگ نگاه میکرد و فرمود لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بعد از آن فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا علی موت و حیات تو با من خواهد بود و بخدا سوگند که دروغ نگفته ام و گمراه نشده ام و کسی را گمراه نکرده ام و من از خداوند بینه و برهان از جانب پروردگار خود دارم رسول خدا ص آنچه برای من فرموده من برای آن و بدو شنم که از آن تخلف و تجاوز نکرده ام و تبلیغ نمودم پس در روز پنجشنبه جنگ [illegible] از صبح طلوع تا غروب جنگ بود و در آن روز نماز انتخاب دعا کرد آنحضرت همه تکبیر گفت و خود آنحضرت بنفس نفیس بدست مبارک خود پانصد و شش نفر از آن کفار را بجهنم واصل کرد و در صبح فردای آن روز اهل شام فریاد میکردند یا علی اتق الله فی البقیة یعنی بیاد آور ماندگان ما رحم کن و قرآنها را بر سر نیزه ها نصب کرده بودند ابن بابویه بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که گفت از سلمان فارسی شنیدم در حدیثی طولانی از رسول خدا ص که آنحضرت در حق علی ع فرمود یا علی تو بعد از من [illegible] و یاران و مددکاران ایشان [illegible] اگر یابی کسانیرا که بشوا غایت کنند تو در جنگ با ایشان کوتاهی مکن و با غایت یاران خود با مخالفان خود قتال کن و اگر اعوانی برای خود نیابی صبر پیشه کن و دست نگاهدار و خود را بدست خود در معرض هلاک میفکن بدرستیکه تو از من بمنزلهٔ هرون از موسی الا انه لا نبی بعدی و تو باید بهرون پیروی نمائی در وقتیکه قومش او را ضعیف کردند و میخواستند او را بکشند تو نیز بر ظلم قریش و یاران ایشان صبر کن که تو بمنزلهٔ هرونی و یاران تو بمنزلهٔ و ایشان بمنزلهٔ عجل و یاران عجلند **دهم** شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند خود از هرون بن عمر مجاشعی از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش ابو عبد الله و مجاشعی نیز از حضرت امام رضا ع از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش از پدرش علی بن الحسین از عمیر و سلمه فرزندان ام سلمه ربیبه‌های رسول خدا ص روایت کرده است که گفتند ما از رسول خدا ص شنیدیم که در حجة خود فرمود علی یعسوب الدین و المال یعسوب الظالمین علی اخی و مولی المؤمنین من بعدی و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا ان ختم النبوة بی فلا نبی بعدی و هو الخلیفة فی الاهل و المؤمنین بعدی **یازدهم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که تو بمنی در خدمت رسول خدا ص در بعضی از طرقات مدینه میرفتیم ناگاه شیخی بلند بالا که ریشش انبوه داشت [illegible] کشاده بود در برابر رسول خدا ص سلام کرد و بر او مهربانی نمود پس بجانب من متوجه شد گفت السلام علیک یا رابع الخلفاء و رحمة الله و برکاته آیا چنین نیست ای خدا همنفس شده گفت یا رسول الله چنین نیست که میگوید رسول خدا ص فرمود بلی [illegible] من عرض کردم یا رسول الله این چه سخنی بود که این مرد بمن گفت و تو تصدیق کردی فرمود انت کذلک و الحمد لله تو چنینی که او گفت و خدا [illegible] حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة و آن خلیفه که اول آدم بود و فرموده یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و داود خلیفه دوم بود و فرموده حکایة عن موسی یا هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین و هرون خلیفه سیم بود وقتیکه موسی او را در میان قوم خود خلیفه کرد و فرموده و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو مبلغ بودی از جانب خدا و رسول او و تو یا علی وصی و وزیر و ادا کننده دین منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی الا انه لا نبی بعدی پس تو خلیفه چهارم خواهی بود چنانکه شیخ بتو سلام کرد آیا دانستی این شیخ که بود عرض کردم نه فرمود پس برادر تو خضر بود **دوازدهم** شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان در کتاب امالی بسند خود از حرث بن ثعلبه روایت کرده است که گفت دو نفر از اهل مدینه میخواستند بمکه روند [illegible] ایشان را که حال حج دارند [illegible] بزرگ ایشان بود [illegible] مانند و از ما پرسید که آیا گمان میکنم که شما از اهل عراقی باشید گفتیم بلی ما از اهل عراقیم گفت از اهل کوفه اید گفتیم بلی ما از اهل کوفه ایم گفت از چه طایفه گفتیم از بنی کنانه گفت از بنی مالک بن کنانه گفتیم بلی از بنی مالک بن کنانه گفت رحب علی رحب و قرب علی قرب شما [illegible] خدا و هر پیغمبر [illegible] از علی بن ابی طالب ع شنیدید [illegible] با اظهار عداوت من [illegible] کنند یا بگویند تا من جنگ خواهد کرد [illegible] گفتیم نه ولکن ما از آنحضرت شنیدیم که فرمود اتقوا فتنة الاخنس [illegible] خنس کیست که [illegible] پس گفت من شنیدم اینکه مرا نام برده دشنام گویند گفتیم نه گفت الله اکبر الله اکبر [illegible] یا علی [illegible] بعد آنکه خود از رسول خدا ص شنیدم چهار خبر در حق او فرمود که اگر یکی از آنها مرا بود محبوب تر بود مرا از دنیا و ما فیها هر چند عمر نوح در دنیا بمانید

عمر نوح باشد با او گفتیم آن چهار خبر را برای ما نقل کن گفت آنرا نگفتم مگر از برای آنکه آنها را نقل کنم رسول خدا ص ابوبکر را با سوره برائت فرستاد تا سوره برائه را بر ایشان خواند چون مقداری از راه را پیمود رسول خدا ص علی را بر در خود خواند و او را فرمود از پی ابوبکر برو و آن را از او بگیر و بر من بیاور حضرت امیرالمؤمنین ع رفت و سوره را از او گرفت و برگردید رسول خدا ص چون ابوبکر برگردید بسوی رسول خدا آمد گریه آغاز کرد و عرض کرد یا رسول الله از من کاری و تقصیری صادر شده است و آیه در حق من نازل شده است که حکم کردی سوره را از من گرفتند رسول خدا ص فرمود در حق تو آیه نازل نشده و لکن جبرئیل امین از نزد رب العالمین بر من نازل شد که این سوره را نبرد مگر تو یا کسی که از تو باشد و علی از منست و من از علی ادا نمیکند دین مرا پس از من مگر علی ع با او گفتیم دیگری را بیان کن گفت ما در مسجد رسول خدا ص بودیم و آل علی و آل ابوبکر و آل عمر و اعمام رسول خدا ص همه در آنجا بودند شبی از شبها منادی ندا کرد که همه شما از مسجد رسول خدا ص بیرون روید مگر آل رسول خدا ص گفت ما همه دامن کشان از مسجد بیرون شدیم مگر علی ع چون فردا شد حمزه عم رسول خدا ص آمد عرض کرد یا رسول الله ما همه را از مسجد بیرون کردی و این پسر را جای دادی و حال آنکه ما اعمام تو و مشایخ قبیله تو هستیم رسول خدا ص فرمود من شما را از اینجا بیرون نکرده و علی را من در اینجا جای نداده ام بلکه خدا تعالی امر باین امر کرده با او گفتیم سومی را بیان کن گفت رسول خدا ص رایت داد در روز خیبر با ابوبکر او شکست خورده باز گشت بعد از آن به عمر داد او نیز شکست خورده باز گشت رسول خدا ص در غضب شد فرمود لواء را فردا بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد آنکسی که شیر درنده و ناگریزنده است چون فردا شد ما همه در میان پرده نشستیم و گردن نهاده و انتظار کرده بودیم و منتظر بودیم رسول خدا ص هیچیک ما را نخواند تا آنکه علی را با دیده دردناک نزد آنحضرت آوردند چون او را آنحضرت آب دهان مبارک در چشم او کرده شفا یافت و علم را با او سپرده روانه میدان نمود علی ع باز نگشت تا آنکه خیبر را فتح کرده و مراجعت نمود گفتیم چهارمی کدام است گفت وقتی رسول خدا ص بغدیر خم رسید علی را بر مردم خلیفه کرد قریش بر او حسد بردند گفتند رسول خدا او را مگذاشت مگر بجهت آنکه صحبت او را مکروه میدانست چون علی ع این را شنید بعقب آنحضرت روانه شد چون با آنحضرت رسید بگردن ناقه آنحضرت چسبیده عرض کرد یا رسول الله من در خدمت تو بجنگ میرویم فرمود تو را چه رسیده است علی ع گریه آغاز کرد و عرض کرد قریش میگویند ترا از صحبت من کراهتی بوده است که مرا در مدینه گذاشته رسول خدا ص منادی را امر فرمود ندا کرد و مردم جمع آمدند پس فرمود ایها الناس آیا هست در میان شما کسی که او را اهلی و خاصه باشد عرض کردند بلی فرمود علی ع خاصه اهل بیت من و محبوب تر من است پس رو بجانب علی ع کرده فرمود آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی الا انه لا نبی بعدی علی ع عرض کرد راضی شدم از خدا و رسول او پس سعد گفت این چهار فضیلت بود و اگر میخواهید شما را بفضیلت پنجمی خبر دهم با او گفتیم بلی میخواهیم بگو گفت ما با رسول خدا بودیم در حجة الوداع چون مراجعت فرمود در منزل غدیر خم فرود آمد و منادی را امر کرده ندا در داد تا مردم همه جمع شدند رسول خدا ص فرمود الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله **سیزدهم** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس بن عبد المطلب روایت کرده است که رسول خدا با ام سلمه فرمود ای ام سلمه علی از من است و من از علیم گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پس از من پیغمبری نباشد ای ام سلمه بشنو و گواه باش علی سید مسلمانان است **چهاردهم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از عکرمه صاحب ابن عباس روایت کرده است که چون معاویه بحج میرفت بمدینه رسول خدا ص فرود آمد سعد بن ابی وقاص نزد او بار خواست معویه گفت بجلسای خود که چون سعد رخصت دادم و آمد و نشست شما از علی سخن آغاز کنید و سب او نمائید گوش کنید سعد رخصت داده داخل شد بر بالای تخت او را جای داده اصحاب معاویه بعلی ع ناسزا گفتند سعد آغاز گریه کرده و اشکش جاری شد معویه گفت ای سعد گریه میکنی بر کسی که کشنده برادرت عثمان است گفت بخدا سوگند بی اختیار گریه میکنم زمانی که ما از مکه هجرت کردیم بمدینه رسیدیم تو همین مسجد فرود آمدیم یعنی مسجد رسول خدا ص و اینجا خوابگاه و محل و مکان ما بود تا آنکه حکم کردند و ما همه از اینجا بیرون رفتیم مگر علی بن ابی طالب و این بر ما گران آمد و از خوف رسول خدا جرأت نداشتیم که اظهار این مطلب کنیم نزد عایشه آمدیم با او گفتیم ما را با علی چه تفاوت است اگر او از اصحاب رسول خدا ما نیز از اصحابیم و اگر او هجرت کرده است ما نیز هجرت کردیم پس سبب چیست که ما را از مسجد بیرون کردند و علی را گذاشتند نمیدانیم از رضای خدا است یا از غضب رسول او این را از رسول خدا ص سؤال کن عایشه این را به رسول خدا عرض کرد رسول خدا ص فرمود نه من ایشان را از مسجد بیرون کرده ام و نه من علی را در اینجا جای داده ام بلکه پروردگار من ایشان را بیرون کرد و علی را جای داد دوم چنین بمعاویه چون بجنگ خیبر رفتیم بعضی از لشکر تو میدانی شکست خوردند رسول خدا ص خشمناک شد و فرمود امروز علم را بکسی میدهم که خدا و رسول او را دوست دارد پس علی را طلبید در

بنزد خود خوانده و آب دهان در دیده او انداخت و رایت را باو سپرد علی ع رفته و فتح کرد و بار رسول خدا ص بجنگ تبوک میرفتیم در وداع نزدیم علی ع گریه کرد رسول خدا ص باو فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه از روزی که خدا تعالی ترا به پیغمبری خبر نداده است بهر جنگی که رفته مرا همراه خود برده و هرگز بجا نگذاشته سبب چه چیز است که در این سفر مرا همراه نمیبری رسول خدا ص فرمود یا علی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی ع عرض کرد بلی راضی شدم **پانزدهم** ایضا شیخ طوسی ره در کتاب امالی باسناد خود از محمد بن منذر روایت کرده است که از سعد بن ابی وقاص پرسیدم تو از رسول خدا ص شنیدی که بعلی ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی سعد گفت بلی شنیدم گفتم خودت شنیدی پس انگشت خود را در گوش خود نهاده گفت بلی والا این دو گوشم کر باد **شانزدهم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از حبشی بن جناده السلولی روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که بعلی ع فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **هفدهم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت از رسول خدا ص شنیدم که بعلی ع فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **هیجدهم** ایضا شیخ مذکور در کتاب مذکور باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص در غزوه تبوک بعلی ع فرمود من میروم و تو خلیفه و جانشین من باش در قوم من علی ع عرض کرد یا رسول الله مکروه میدارم که عرب گویند پسر عم را ذلیل و خوار کرده و او را همراه خود نبرد فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی ع عرض کرد بلی راضی شدم فرمود تو خلیفه من باش **نوزدهم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده است که گفت از رسول خدا ص در حق علی ع سه فضیلت شنیدم که اگر یکی از آنها از آن من بود مرا بهتر بود از نعمتهای بزرگ دنیا شنیدم از رسول خدا ص در وقتی که بجنگ میرفت و علی را در مدینه گذاشت علی عرض کرد مرا با زنان و اطفال میگذاری فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در روز خیبر شنیدم که فرمود فردا علم را بکسی سپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد گوید ما همه گردنها کشیده بودیم که ناگاه علی را نزد خود خواند و علی ع با چشم درد نالان آمد و رسول خدا ص آب دهان خود در دیده رمد رسیده او زده و علم را بدست او داد و فتح کرد و چون آیه فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم نازل شد رسول خدا ص علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود خوانده و عرض کرد خداوندا اینان اهل بیت منند **بیستم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از ابو الطفیل روایت کرده است که گفت من در روز شوری در آنجا بودم و از علی ع شنیدم که بمردم فرمود انشدکم بالله جمیعا هست در میان شما کسی که با رسول خدا ص بدو قبله نماز گذارده باشد غیر از من همه گفتند نه فرمود انشدکم بالله جمیعا هست در میان شما کسیکه خدا را بیکتائی پرستیده باشد پیش از من همه گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه با رسول خدا ص برادر باشد مگر من همه گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه او را جفتی باشد مانند جفت من فاطمه سیده زنان اهل بهشت گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه او را دو فرزند باشد مثل فرزندان من حسن و حسین اولاد رسول خدا ص و سادات جوانان اهل بهشت گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه با رسول خدا ده بار نجوی کرده باشد و صدقه را پیش از نجوی داده باشد غیر از من همه گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص در حق او فرموده باشد من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص باو گفته باشد انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه چون مرغ بریان برای رسول خدا ص آوردند از خدا تعالی مسئلت کرد که محبوب ترین مخلوق خود را نزد من بفرست تا با من از این مرغ بریان تناول کند که من داخل شدم فرمود نزد من بیا و بخور ما با او خوردیم از آن غیر از من همه گفتند نه عرض کرد خداوندا گواه باش **بیست و یکم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از حضرت امام رضا ع از پدرش از جدش از پدرانش از علی ع روایت کرده است که رسول خدا ص چون بغزوه تبوک میرفت او را خلیفه خود کرد عرض کرد یا رسول الله مرا میگذاری و خود میروی فرمود یا علی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی **بیست و دوم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدرش روایت کرده است که رسول خدا ص در جنگ خیبر علم را بدست علی ع داده و در آن روز علی ع فتح کرد و در روز غدیر خم او را بدست خود گرفته بالا داشت و بمردم اعلام کرد که علی ع مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو فرمود یا علی تو از منی و من از تو و باو فرمود یا علی تو با مردم جنگ خواهی کرد در تاویل قرآن چنانکه من جنگ میکنم در تنزیل آن و باو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و باو فرمود من صلحم با کسی که با تو صلح است و جنگم با کسی که با تو جنگ است و باو فرمود انت العروة الوثقی توئی خلیفه من هر که دست ترا [illegible]

هر که رها شود و باو فرمود تو بیان کننده برای مردم آنچه را که بر ایشان مشتبه شده باشد پس از من و باو فرمود توئی امام و پیشوای هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و باو فرمود توئی آنکسی که در حق او نازل شد این آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و باو فرمود توئی آنکه سنت مرا رواج خواهی داد و مخالفان ملت مرا برطرف خواهی کرد و باو فرمود اول کسی که سر از خاک بیرون کند در روز قیامت من خواهم بود و تو یا علی با من خواهی بود و باو فرمود من در روز قیامت بر بالای حوض کوثر ایستاده ام و تو با من خواهی بود و من پیش از همه داخل بهشت خواهم شد و تو و حسن و حسین و فاطمه با من خواهید بود و باو فرمود حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بسوی من که فضل ترا در میان مردم آشکار کنم من آشکار کردم و منتشر گردانیدم و تبلیغ امر نمودم و باو فرمود یا علی بپرهیز از کینهائی که مردم از تو در سینهها خود دارند و آشکار نمیکنند مگر پس از من اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون پس رسول خدا ص گریه آغاز کرد عرض کردند یا رسول الله چرا گریه میکنی فرمود جبرئیل مرا خبر داد که مردم پس از من بعلی ع ظلم خواهند کرد و حقش را غصب خواهند کرد و با او جنگ خواهند کرد و با اولاد او جنگ خواهند کرد و بعد از علی با ایشان ستم خواهند کرد و باز جبرئیل مرا از جانب پروردگار خود خبر داد که دفع این ظلم و ستم و غصب حقوق ایشان وقتی شود که قائم ایشان ظهور کند و نام ایشان بلند شود و جمیع امت بر محبت ایشان ثابت خواهند شد و دشمن ایشان قلیل شود و بدخواه ایشان ذلیل گردد و این در وقتی خواهد شد که بلاد متغیر گردند و بندگان خدا ضعیف شوند و از فرج مأیوس گردند پس در این هنگام قائم در میان ایشان ظاهر شود نام او نام من است و نام پدر او نام پدر من است و او از اولاد فرزند من است ظاهر گرداند خدا تعالی بایشان حق را و برطرف گرداند باطل را بشمشیر ایشان و مردم همه پیروی ایشان کنند بعضی از روی میل و رغبت و برخی از جهت خوف و خشیت راوی گوید رسول خدا از گریه باز ایستاد پس فرمود ای گروه مردم بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا خلف نپذیرد و قضای الهی رد نشود و او است حکیم و آگاه و ان فتح الله قریب اللهم انهم اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم اکلأهم و ارعهم و کن لهم و احفظهم و انصرهم و اعنهم و اعزهم و لا تذلهم و اخلفنی فیهم انک علی کل شیء قدیر **بیست و سیم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود علی منی بمنزلة هرون من موسی فرمود علی بمنزله سر من است از بدن من **بیست و چهارم** ایضا شیخ در کتاب امالی باسناد خود از حضرت علی بن الحسین ع از اسماء دختر عمیس خثعمیه روایت کرده است که من در تولد حسن ع و حسین ع قابله فاطمه دختر رسول خدا ص بودم چون حسن متولد شد رسول خدا ص آمد و فرمود ای اسما فرزندم را بیاور اسما گوید حسن را در خرقه زردی پیچیده نزد آنحضرت بردم حضرت او را انداخت و فرمود بشما نگفتم که طفل را در خرقه زرد نپیچید پس خرقه سفیدی خواست و حسن را در آن پیچید و در گوش راست او اذان گفت و در گوش چپ او اقامه گفت پس بعلی ع فرمود فرزندم را چه نام نهاده عرض کرد یا رسول الله من پیش از تو بنام او سبقت نمیگیرم رسول خدا ص فرمود و من هم پیش از خدا تعالی نام نمیگذارم گوید پس جبرئیل نازل شد و گفت حق عز و علا ترا سلام میرساند و میفرماید ای محمد علی ع از تو بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پس از تو پیغمبری نباشد فرزند خود را باسم پسر هرون نام کن رسول خدا ص فرمود نام پسر هرون چه بود جبرئیل گفت شبر فرمود شبر بزبان عرب چه چیز است گفت حسن اسما گوید و چون حسین متولد شد باز رسول خدا ص آمد و فرمود فرزندم را بیاور من او را در خرقه سفیدی بدست آنحضرت دادم حضرت در گوش او اذان و اقامه گفت بعد از آن گریه زیادی کرد بعد از آن فرمود این طفل را حادثه شدیدی در پیش است خداوندا قاتل او را لعنت کن ای اسما این خبر را بفاطمه مگو اسما گوید چون روز هفتم شد رسول خدا ص آمد و فرمود فرزندم را بیاور من او را نزد آنحضرت بردم حضرت آنچه بحسن کرده بود باو کرد و گوسفند املحی یعنی لون او ما بین سفید و سیاه برای او عقیقه کرد و یک ران آن را بقابله عطا فرمود و سر او را تراشید و بوزن موی سرش نقره تصدق نمود و بخلوق معطر کرد و فرمود خون بر سر طفل مالیدن کار اهل جاهلیت است **فقیر گوید** خلوق بوزن رسول عطری است که از زعفران و غیر آن از عطورات ترتیب دهند و رنگ آن غالبا زرد و سرخ است اسما گوید پس طفل را در دامن خود گذاشت و فرمود یا ابا عبد الله چه بسیار گران است بر من پس گریه سر کرد من عرض کردم بابی انت و امی یا رسول الله این گریه ترا از روز اول و امروز سبب چیست فرمود بر این فرزندم گریه میکنم که او را گروه باغیه شهید خواهند کرد خدای تعالی در روز قیامت شفاعت مرا بایشان نصیب نگرداند این طفل را مردی خواهد کشت که دین او شکسته شده و بخدا تعالی کافر در روز بدر است پس عرض کرد خداوندا از تو سؤال میکنم آنچه ابراهیم در باره ذریه خود سؤال کرد خداوندا ایشان را دوست دار و دوست ایشان را دوست دار و لعن کن بر دشمن ایشان بقدر سنگینی آسمانها و زمینها **بیست و پنجم** ایضا شیخ در کتاب مجالس باسناد خود از محمد بن عمار بن یاسر روایت کرده است که از ابو ذر جندب بن جناده شنیدم که میگفت دیدم رسول خدا ص که دست علی را گرفته و فرمود

یا علی انت اخی و صفیی و وزیری و امینی مکانک فی حیوتی و بعد موتی مکان هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی هرکه بمیرد با دوستی تو باشد
خدا تعالی عاقبت او را بخیر کند و هرکه بمیرد با دشمنی تو باشد او را در اسلام حظی و نصیبی نخواهد بود **بیست و ششم** ایضا شیخ در کتاب امالی
بسند خود از ابوذر رضی الله عنه در حدیث مکالمه علی ع و احتجاج او با اهل شوری روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود آیا هست در میان
شما کسی که رسول خدا صلعم باو فرموده باشد انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی یا علی اکر لیس [illegible] بود هر آینه تو بودی غیر از من همه کفتند نه **بیست و هفتم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسندهای خود از
ابو الطفیل عامر بن واثله کنانی آورده است و حدیث شوری و احتجاج امیر المؤمنین ع را با ایشان ذکر میکند تا آنکه میکوید آنحضرت با ایشان فرمود
فانشدکم بالله آیا هست در میان شما کسی که رسول خدا صلعم باو کفته باشد آنچه را که در غزوه تبوک کفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا
نبی بعدی غیر از من همه کفتند نه **بیست و هشتم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو رافع آورده است که چون اصحاب شوری جمع
شدند و ایشان شش نفر بودند علی بن ابیطالب ع و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن مالک و عبد الرحمن بن عوف علی ع پیش آمد و فرمود بحجة
شما را بخدا سوکند میدهم هست در میان شما کسی که رسول خدا صلعم بوی فرموده باشد یا علی منزلت تو نزد من منزلت هرون است از موسی یا شما
میدانید که این کلام را باحدی غیر از من فرموده باشد همه کفتند نه **بیست و نهم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو الاسود دوئلی
روایت کرده است که چون ابو لؤلؤ عمر بن خطاب را کشت امر خلافت در میان شش نفر قرار کرفت علی بن ابیطالب ع و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن مالک و عبد الله بن عمر نیز با ایشان بود و شاهد شوری بود و او را در امر خلافت نصیبی نبود ایشان در خانه
نشستند و در را بر روی خود بستند ابو الاسود کوید من با جماعتی در عقب در ایستاده بودیم و مقصود ما این بود که مکالمات ایشان را بشنویم پس
عبد الرحمن بن عوف ابتدا بسخن کرد و کفت هر یک از شما یکی را اختیار کند تا سخن کوتاه شود زبیر کفت من علی را اختیار کردم طلحه کفت من عثمان را اختیار
کردم سعد کفت من عبد الرحمن را اختیار کردم عبد الرحمن کفت الحال بما سه نفر منحصر شد امر خلافت در میان ما سه نفر قرار یافت الحال
یک از شما خود را بیرون میکند و از دو نفر باقی یکی را اختیار میکند که مرضی مسلمانان باشد ایشان جواب نکفتند دو باره این سخن را اعاده کرد
علی ع باو فرمود اول تو خود را بیرون کن و یکی از ما را اختیار کن عبد الرحمن کفت الحال امر مردد است ما بین تو و عثمان کدام یک از شما
بکردن میکیرد که در میان امت بسیره رسول خدا صلعم و سیره ابو بکر و عمر رفتار کند و از طریقه ایشان تجاوز ننماید علی ع فرمود من کردن میکیرم
با این شرط که بسیره رسول خدا صلعم رفتار نمایم و از خدای خود استعانت میجویم در آن عبد الرحمن کفت نعم تو چه میکوئی عثمان کفت من کردن
میکیرم که بسیره رسول خدا صلعم و روش ابو بکر و عمر رفتار نمایم راوی کوید تا سه نوبت عبد الرحمن این سخن را بهر یک از ایشان مکرر کرد و هر بار
از ایشان همان جواب را کفتند و چون بیک رای موافقت کردند علی ع با ایشان فرمود سخنانی از شما سؤال میکنم و میخواهم جواب کوش کنید کفتند بکو
یا ابا الحسن فرمود قسم میدهم شما را بانکسی که باشکار و نهان شما آکاه و بضمایر شما بینا است آیا هست در میان شما کسی که رسول خدا باو فرموده باشد
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی غیر از من همه کفتند نه و مکالمات مذکوره را نقل کرده **سی ام** ایضا شیخ در کتاب مجالس
بسند خود از عمار ابی الیقظان از ابو عمر زادان روایت کرده است که چون حسن بن علی ع دست از خلافت ظاهریه خود کشید معاویه بر بالای
منبر رفت و مردم را جمع کرد و خطبه خواند پس کفت ایها الناس حسن بن علی ع مرا قابل خلافت دید و خود را قابل و لایق ندانست و حسن بن علی ع
در پله پائین تر از معاویه ایستاده بود چون معاویه سخن خود را تمام کرد حسن ع برخواست و خدا را ستایش کرد و ثنا کفت بعد از ان حدیث
مباهله را ذکر کرد و فرمود پس رسول خدا صلعم از انفس پدرم را و از اولاد من و برادرم را و از زنان مادرم زهرا را حاضر ساخت و ما اهل رسول خدا
و آل آنحضرت بودیم و او از ما است و ما از اوئیم و چون آیه تطهیر نازل شد ما را در زیر کسای خیبری ام سلمه رضی الله عنها جمع کرد و عرض کرد
اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و احدی را رخصت نبود که در مسجد جنب شود و نه با جنابت داخل مسجد کردد
و نه در مسجد تولد کند مکر رسول خدا صلعم و پدرم علی بن ابیطالب را بسبب اکرامی که خدا تعالی ما را فرموده و قرب و منزلتی که در نزد او داریم و شما
دانسته اید مکان و منزلت ما را در نزد رسول خدا صلعم و امر کرد به بستن ابواب مسجد مکر باب ما را تا آنکه با آنحضرت عرض کردند فرمود من ابواب اصحاب را
سد نکرده ام و باب علی را باز ننموده ام و لکن خدای عز و جل مرا امر فرموده است که آنها را سد کنم و باب علی را مفتوح دارم و اینکه معاویه چنان
خیال کرده است که من او را اهل و قابل خلافت میدانم و خود را قابل نمیدانم دروغ کفته است ما اولی تریم بمردم از خود ایشان در
دین و دنیا بحسب کتاب خدا و لسان پیغمبر صلعم و از آن زمان باز که خدا تعالی پیغمبر را از دنیا برده است ما اهل بیت پیوسته مظلوم بوده و هستیم

و خدا تعالی در میان ما اهل بیت و غاصبین حقوق ما کسانیکه بر ما بظلم مسلط شده اند و مردم را بر ما تسلط داده اند و حق ما را که خدا
و رسول برای ما قرار داده منع نموده اند حاکم و کواه است و بخدا سوکند که اکر مردم بعد از رسول خدا صلعم با پدرم بیعت میکردند و او را اطاعت
مینمودند هر آینه آسمان می بارید و زمین برکت خود را آشکار میکرد و تو ای معاویه در آن طمع نمیکردی و چون خلافت از معدن خود بیرون
امد قریش در ان تنازع نمودند تا آنکه طلقا و ابناء طلقا یعنی تو ای معاویه و اصحاب تو در آن طمع کردید و صاحب شدید **فقیر کوید**
طلقا آزاد کرده ها را کویند و مراد در اینجا کسانی اند که مسلمانان ایشان را در عهد رسول خدا از کفار اسیر کردند و بعد از ان ایشان را آزاد
نمودند و بالجمله حال آنکه رسول خدا صلعم فرموده است هیچ کسی در هیچ امتی والی و صاحب اختیار نشود و حال آنکه در میان ایشان اعلم از او باشد
مکر آنکه پیوسته امر ایشان تنزل کند تا وقتیکه باز کردند بسوی آنچه از ان دست کشیده باشند یعنی کفر و شرک و بنی اسرائیل هرون را ترک کردند با
و این امت نیز پدرم را ترک کردند و از او دست کشیدند و اعراض نمودند و با دیکران بیعت کردند و حال آنکه از رسول خدا صلعم شنیده بودند
که فرمود علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دیده بودند که رسول خدا صلعم پدرم را در روز غدیر خم بخلافت و ولایت نصب
فرمود و با ایشان فرمود فلیبلغ الشاهد منکم الغائب و رسول خدا صلعم از قوم خود فرار کرد و حال آنکه ایشان را بسوی خدا میخواند و به سبب کمی
اعوان فرار نمود تا آنکه در غار رفت و اکر یاری و معینی میداشت خود نمی رفت از ایشان و نمی کریخت و چون دید که با ایشان استغاثه نمود کسی او را
اعانت ننمود دست باز داشت و خدا تعالی هرون را آسوده کرد وقتیکه قوم او او را ضعیف کردند و خیال کشتن او نمودند و هم چنین خدا تعالی
پیغمبر را آسوده نمود و فارغ کردانید از اینکه امت او از او قبول نکردند وقتیکه بغار رفت و از ایشان کریخت و هم چنین من و پدرم که امت ما را ضعیف
کردند و با تو ای معاویه بیعت نمودند و نبود آنچه کفتم مکر سنتها و امثالی که متوالی میایند ایها الناس اکر از مشرق تا مغرب جستجو کنید نمی یابید
کسی را که از پیغمبری متولد شده باشد غیر من و برادرم حسین نخواهید یافت و من با این مرد بیعت کردم و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین
سی و یکم ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از حضرت علی ابن الحسین ع روایت کرده است که چون حسن بن علی ع با معاویه صلح کرد معاویه
بالای منبر رفت و خطبه خواند و حسن ع را امر کردند در پله پائین تر از او ایستاده پس کفت ایها الناس این حسن بن علی و پسر فاطمه است و مرا اهل
و لایق خلافت دید و خود را سزاوار آن ندانست اکنون آمده است تا از روی میل و رغبت با من بیعت کند پس کفت ای حسن برخیز حضرت امام حسن ع
بر پای خواست و کفت الحمد لله المستحمد بالآلاء و تتابع النعماء و خطبه بنهایت فصاحت و بلاغت انشا کرد تا آنکه میفرماید ما را بنکر حق
سبحانه و تعالی مجد و فخر ما [illegible] و او را برسالت خود برکزید و کتاب خود را بسوی او فرستاد پس او را فرمود او را دعا کند و پدرم علی بن ابیطالب اول
دعای آنحضرت بود که مستجاب شد و اول کسی بود که ایمان آورد و خدا و رسول را تصدیق کرد و خدا تعالی در کتاب منزل بسوی پیغمبر مرسل خود میفرماید
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و رسول خدا صلعم بر بینه بود از پروردکار خود و پدرم آنکسی بود که تالی رسول خدا صلعم و شاهد بود
آنحضرت و چون رسول خدا صلعم او را امر فرمود که بجانب مکه رود و سوره برائت را بسوی مشرکین برد با او فرمود این سوره را ببر یا علی زیرا که من مامور
از جانب خدا تعالی باینکه خود ببرم یا کسی که از من باشد و تو یا علی از منی و من از تو پس علی از رسول خدا است و رسول خدا از او است و چون نبی
خدا صلعم در میان ما و برادرش جعفر بن ابیطالب و مولای او زید بن حارثه در حق دختر حمزه حکم کرد فرمود اما تو یا علی از منی و من از تو و تو ولی
هر مؤمنی بعد از من و پدرم پیش از همه کس رسول خدا را تصدیق کرد و با و ایمان آورد و جان خود را در راه او فدا کرد و پیوسته رسول خدا صلعم در هر
موطن او را پیش میانداخت و در هر امر خطیری او را میفرستاد نظر باعتماد و وثوقی که باو داشت و حسن اعتقاد او را بخدا و رسول میدانست تا آنکه
السابقون اولئک المقربون پس پدر من سابق سابقین است بسوی خدا و رسول صلعم و اقرب مقربین بود با ایشان و خدا تعالی فرموده است لا یستوی
منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة یعنی برابر نیست از شما کسیکه انفاق کرده است پیش از فتح مکه و جهاد نموده باشد
مرتبه و درجه اینها اعظم است از آنها که بعد از فتح مکه انفاق کرده و جهاد نموده اند و پدر من بر همه اصحاب مقدم است در اسلام و ایمان و اول
ایشان است بخدا و رسول و هجرت و لاحق شدن با ایشان و اسبق ایشان است در کوشش و جهد و خدا تعالی فرموده است والذین جاؤا
من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم یعنی
و آنانکه از پس مهاجرین و انصار آمدند میکویند پروردکارا بیامرز کناهان ما را و کناهان برادران ما را که سبقت کرفتند بر ما بایمان و حسد و کینه
مؤمنان را در دلهای ما جای مده که تو ای پروردکار مهربانی و بخشنده پس مردم از هر امتی طلب آمرزش میکنند از خدا تعالی برای پدرم
نظر بسبقت او بر دیکران بایمان آوردن به پیغمبر صلعم خود زیرا که احدی در ایمان بر او سبقت نکرفت و خدا تعالی فرموده است و السابقون الاولون

من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و سابقون اولون از مهاجران و انصار و آنکسانی که پیروی ایشان نمودند
احسان خوشنود شد خدای تعالی از ایشان پس علی ع سابق تر از همه سابقان است پس چنانچه حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است سابقین را
بر متخلفین و مهاجرین تفضیل داده است سابق ... بر سابقین و حق تعالی فرموده است اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله
والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله این آیه در شان او نازل شد و از جمله کسانی که برای رسول خدا ص مدعا مستجاب شد عمش حمزه و پسر عمش جعفر
بود که هر دو شهید شدند با شهدای دیگر از اصحاب رسول خدا پس حق تعالی حمزه را سید الشهداء کرد و از برای جعفر دو بال خلق کرد که با ملائکه
پرواز کند و او را طیار فرمود و این از جهت قرب و منزلت و قرابتی است که با رسول خدا داشتند و رسول خدا ص هفتاد نوبت بر حمزه نماز کرد
و از سایر شهدا ... که با او شهید شده بودند با این امتیاز ساخت و همچنین خدای تعالی از برای زنان رسول خدا ص قرار داد هر حسنه از ایشان
دو اجر و هر سیئه از ایشان دو عقاب این از جهت نسبتی بود که با رسول خدا ص داشتند و قرار داد خدای تعالی نماز در مسجد الحرام که کرده شود
برابر هزار نماز در سایر مساجد مگر مسجد الحرام و مسجد ابراهیم در مکه نظر به تعلقی که با رسول خدا ص داشت و امر نمود جمیع مؤمنین را که بر پیغمبر
صلوات فرستند عرض کردند یا رسول الله چگونه بر تو صلوات فرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس واجب است بر حق تعالی
که چون بر پیغمبر صلوات فرستند بر ما نیز صلوات فرستند با صلوات پیغمبر ص و خدای تعالی خمس غنیمت را حق رسول خدا ص کرد و از برای ما کرد و خود
را حق کرده ... و واجب ساخت از برای ما از آن آنچه را که از برای او واجب ساخت و حرام کرد بر او صدقه را و بر ما نیز حرام کرده ... و ما را داخل
کرد در حکم رسول خدا ص ... خدا را ... ما را داخل کرد ... رسول خود ... ما را از آنچه رسول خود
از آن بیرون آورد و این کرامتی است بزرگ که خدای تعالی ما را ... و تفضیلی است که ما را ... بر سایر ... خود تفضیل داده ... که
کفار از اهل کتاب رسول خدا را انکار کردند و با او محاجه نمودند خدای تعالی فرمود فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و
انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس بیرون آورد رسول خدا ص با خود ... ابناء من و برادرم ... و از زنان
فاطمه مادرم ... پس ما اهل رسول خدائیم و ما از اوئیم و او از ما است ... قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و چون آیه تطهیر نازل شد رسول خدا ص من و برادرم و مادر و پدرم را جمع کرد با خود در زیر جامه خیبری از ام سلمه رضی الله عنها
در حجره ام سلمه در روز نوبت او داخل کرد و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و هؤلاء اهلی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه
رضی الله عنها عرض کرد من نیز با ایشان باشم یا رسول الله فرمود ... انک علی خیر و الی خیر ... و این آیه در شان ما ...
بخصوص نازل شده ... رسول خدا ص ... که خدای تعالی او را ... هر روز ... طلوع فجر ... الصلاة
الصلاة یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و رسول خدا ص امر فرمود به بستن درهای اصحاب در مسجد
غیر از باب ما ... این باب با آنحضرت گفتگو کردند فرمود من ابواب شما را سد نکرده ام و باب علی ع را باز نکرده ام ... و هوا
و لکن من پیروی میکنم آنچه را که از جانب حق تعالی بمن وحی میرسد حق تعالی امر فرمود به سد ابواب همه اصحاب مگر باب علی ع و بعد از این احدی را
نبود که با جنابت در مسجد باشد یا داخل شود ... رسول خدا ص و پدرم علی ... کرامتی است که خدای تعالی ما را بآن گرامی ...
و تفضیلی است که ما را بآن مخصوص کرده و بر جمیع خلق برتری داده است و این است باب پدرم علی ع ... باب رسول خدا ص در مسجد
و منزل ما در میان منازل رسول خدا است ... حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را امر فرمود ... مسجد را بنا کند ... در این مسجد ده خانه بنا ...
از آن او و اولاد و ازواج خود ... در وسط آنها ... است ... در مسجد مطهر است که خدای تعالی
... اهل البیت ... اهل البیت ... که خدای تعالی ... از ما رجس را ... و ما را پاکیزه کرده ...
از هر شک ... و این ... ای الناس ... و حق تعالی عطا فرموده است از فضل و کرامت خود و ما را بآن
مخصوص کرده است در کتاب خود بر زبان رسول خود ... همه را ... بیان کنم ...
... المنبری که خدای تعالی او را رحمة للعالمین کرده ... و پدرم علی ولی مؤمنان ...
... اهل ... خلافت ... و خود را ...
... کتاب خدا و بر زبان رسول او ...
خدا ص ما اهل بیت پیوسته مظلوم ... و حق ما را از دست ما گرفته اند و خدا ... میان ما و کسی که بما ستم کرد و حق ما را از

ما گرفته است و بر گردن ما فرود آمده و مردم را بر ما مسلط کرده اند و آنچه بنص قرآن از فیء و غنائم سهم ما است آن را از ما منع کرده و دست ما
در مال ارث پدرش کوتاه ساخت و آن را غصب کرد ... هرگز ... پیغمبر ... که اگر مردم گوش بگفته خدا
و رسول ... و اطاعت ... آسمان ... ایشان ... زمین ... برکت خود را در میان
این امت خلاف ... مردم ... خدا ... لکن چون کو ...
معدن خود ... اضطراب ... نزاع ... آنکه ... رسول
خدا ص ... اختلاف ... ایشان اعلم ...
الله ... موسی ... برادر و وصی و وزیر و خلیفه موسی بود ...
سامری ... خلیفه موسی ... رسول خدا ص که پدرم فرمود
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ... رسول خدا ص در روز غدیر خم او را بولایت امت نصب کرد و شنیدند
از آن با ایشان امر فرمود ... و همچنین رسول خدا ص از خوف دشمن ...
بودند ... و چون ... اگر معینی ... با ایشان جهاد ...
پدرم دست از خلافت کوتاه ساخت ... و اگر از برای خود معینی
یافت با ایشان بیعت ... آسوده ... رسول خدا ص آسوده شد ...
اگر من معینی برای خود ... بیعت ... آسوده کرد ... و عداوت نمودند
من و پدرم علی ع آسوده شد ... بیعت ... خود ...
و این همه که گفتم ... ایها الناس اگر ... طلب ... رسول خدا ص و
پدرش ... رسول خدا و مادرش دختر رسول خدا ص ... جز من و برادرم حسین ع ...
بعد از آنکه ... و چگونه ... خواهید یافت ... بیعت کردم ... اشاره ... و ان ادری
لعله فتنة لکم و متاع الی حین ایها الناس ...
... و سلیمان ...
... رسول خدا ص ...
در وقت موت ... لا اله الا الله ... رسول خدا ص ...
مگر ... ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم
الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما ...
از ایشان ... هنگام موت ... توبه کردم و قبول نمیشود توبه ...
توبه ...
خود کرده ... و السلام علی من اتبع الهدی راوی گوید معاویه گفت ...
نگاه داشتیم ...
ایضا شیخ در کتاب مجالس از جماعتی از ابو المفضل ... جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود
الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و لو کان لکنته ... ابو المفضل گوید ...
... ابو الازهر ... شیخ در کتاب مجالس از جماعتی از ابو المفضل ... ابن عباس روایت کرده است
که گفت ... معاویه بودم که سعد بن ابی وقاص داخل شد بر معاویه سلام کرد ... اهل شام ...
ابن سعد بن ابی وقاص ... علی بن ابی طالب ... سعد ... معاویه ...
چرا ... رسول خدا ... اصحاب ...

که ایشان را منع و زجر کنم و حال آنکه علی را چند خصلت است که اگر یکی از آنها مرا میبود محبوب تر بود نزد من از دنیا و مافیها یکی از آنها اینست که مرا
نهی از علی ع شکایتی داشت بعلی ع گفت میروم و بنزد رسول خدا ص از تو شکایت میکنم امر نمود برد بنزد رسول خدا ص آمد و از علی شکایت کرد
رسول خدا فرمود ای بریده از تو سؤال میکنم بحق خدائی که کتاب خود را بر من نازل کرد و مرا برسالت مخصوص گردانید آیا از راه شکایت از
علی ع میکنی عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود آیا نمیدانی که من اولی ام بمؤمنین از خود ایشان در امور دین و دنیای ایشان گفت بلی فرمود
فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و رسول خدا ص در روز خیبر عمر بن خطاب را بجنگ فرستاد عمر با اصحاب خود شکست خورده بازگشتند رسول خدا
فرمود فردا علم را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند همه مسلمین از کار ماندند و علی ع را درد چشم
عارض شده بود حضرت رسول ص او را نزد خود خوانده فرمود بگیر این علم را عرض کرد چشم درد میکند رسول خدا ص آب دهان مبارک در چشم
انداخت علی ع برخواست و رایت را گرفت و بقتال نهاد و مراجعت ننمود تا آنکه حق سبحانه فتح آن قلعه را بدست او جاری کرد سوم اینست
که رسول خدا ص بعضی از غزوات حضرت علی را خلیفه خود کرد علی ع عرض کرد یا رسول الله خلفتنی مع النساء والصبیان رسول خدا ص
فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدک چهارم اینست که رسول خدا ص همه ابواب اصحاب را از طرف مسجد سد
کرد مگر باب علی را پنجم اینست که چون آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا نازل شد رسول خدا علی و حسن
وحسین و فاطمه را بنزد خود خوانده و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا سی و چهارم ابن بابویه بسند معتبر
از حضرت امام رضا ع در حدیثی که در میان عترت رسول ص و امت آنحضرت فرق میکذارد روایت کرده است و آنرا با آیات اصطفا مبرهن فرموده
در دوازده جا بیان نموده تا آنکه میفرماید چهارم اینست که رسول خدا ص مردم را از مسجد خود بیرون کرد مگر عترت خود را و مردم در آن
باب با آنحضرت سخن راندند و عباس عم پیغمبر با آنحضرت در این باب سخن گفت عرض کرد یا رسول الله ما را از مسجد بیرون کردی و علی را در آنجا
جا دادی رسول خدا ص فرمود من شما را از مسجد بیرون نکردم و من علی را در آنجا جای ندادم و این بر همانی است که بر گفته رسول خدا ص
که بعلی ع فرموده است منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علما که در حضور آنحضرت بودند عرض کردند این در کجای قرآن مذکور است
فرمود که حال شما را کشان میکنم آنرا از قرآن که رسول خدا ص بر شما خوانده است عرض کردند بخوان فرمود در آنجا که میفرماید واوحینا الی
موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة یعنی وحی فرستادیم بسوی موسی و برادرش هرون با آنکه از برای قوم
خود خانها بنا کنند و خانهای خود را برای مردم قبله نمایند و از این آیه منزلت هرون در نزد موسی معلوم شد و منزلت علی ع در نزد
رسول خدا ص نیز از آن معلوم میشود و این دلیل است ظاهر بر قول رسول خدا ص که فرمود در این مسجد سزاوار نیست احدی را که مسکن کند مگر محمد
و آل او علما عرض کردند این شرح و بیان که گفتی یافت نمیشود مگر در نزد شما گروه اهل بیت فرمود که کیست که انکار این کند و حال آنکه رسول
خدا ص فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد الحکمة فلیأتها من بابها و آنچه را که ما شرح دادیم و بیان نمودیم از فضل و شرف و تقدم و
طهارت انکار نمیکند آنرا احدی مگر کسی که دشمن خدا باشد والحمد لله علی ذلک و این آیه چهارم بود و اما آیه پنجم تا آخر حدیث نقل کردیم سی و پنجم
ابن بابویه بسند خود از علی بن موسی الرضا ع از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا ص بمن فرمود
انت منی بمنزلة هرون من موسی سی و ششم ابن بابویه بسند خود از سعید بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود
یا علی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد و تو ادا کننده دین و وفا کننده وعدهای منی و مقاتله خواهی کرد بعد از من بتاویل
قرآن چنانکه من مقاتله کردم بتنزیل آن یا علی حب تو ایمانست و بغض تو کفرست و نفاق و خدای لطیف خبیر مرا خبر داده که بیرون آورد از صلب
فرزندت حسین نه نفر امامان معصوم مطهر و از ایشان است مهدی این امت که برپا کند دین اسلام را در آخر زمان چنانکه من برپا کردم در اول آن
سی و هفتم محمد بن ابراهیم معروف بابن زینب نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع فرمود روزی … … گفت … مگر … باشد … شده باشد …
رسول خدا ص آمدم و … عرض کردم رسول خدا ص خشمناک شد … بیرون آمد و بر بالای منبر رفت انصار چون آنحضرت را بدینحال
مشاهده کردند اسلحه جنگ بر تن خود راست میکردند که رسول خدا ص … فرمود چه میشود … مردم را که …
من سرزنش میکنند و حال آنکه شنیده اند از من در باره ایشان آنچه را که خدا ایشان را عطا فرموده است از فضل و منزلت و برطرف کردن
رجس و پاک کردن ایشان از هر نقص و عیب و هر شک و ریب و شنیده اند آنچه در خصوص فضل اهل بیت و وصی خود گفتم و آنچه را که خدای

بوصیی من کرامت فرموده و بفضل مخصوص گردانیده از سبقت باسلام و صدماتی که در راه دین کشیده و زحماتی که دیده موافق … و … آنکه
او از من بمنزله هرونست از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد سی و هشتم محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر قرآن فیما نزل فی اهل البیت
از ابو رافع روایت کرده است که رسول خدا ص اولاد عبد المطلب را در شعب جمع کرد و ایشان اولاد عبد المطلب میگفتند زیرا که از صلب او بودند
و ایشان چهل نفر بودند حضرت ران گوسفندی برای ایشان پخت و طعامی برای ایشان ترتیب داد و آب گوشت بر آن ریخت و گوشت را بر سر آن طعام
نهاده در پیش روی ایشان گذاشت همگی چهل نفر از آن خوردند تا سیر شدند پس کاسه چوبین پر آب یا دوغ کرده همگی از آن آشامیدند تا سیر شدند
ابو لهب گفت محمد سحر کرد که یک نفر از ما بخورد … میخورد و سیر نمیشود و … میاشامد و سیراب نمیگردد و امروز … ما را دعوت کرد مکرر
گوسفند و یک کاسه … همه سیر شدیم و این نبود مگر سحری عظیم که امروز از او بظهور رسید … روز دیگر … نوبت دیگر ایشان را
دعوت کرد پس با ایشان گفت خدا مرا امر فرموده است که خویشان نزدیک و عشیره و اخلاص کیش خود را انذار نمایم و از عذاب الهی
بترسانم و شما اید خویشان نزدیک و عشیره و اخلاص کیش من و خدا هیچ پیغمبری را نفرستاده است مگر آنکه از برای او برادر و وزیر و وارث و وصی
از اهل او برای او معین کرده است اکنون کدام یک از شما برمیخیزد با من بیعت میکند که برادر و وزیر و وارث من باشد و وصی و خلیفه من
من باشد در اهل من و باشد از من بمنزلة هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد قوم همه ساکت ماندند و احدی از ایشان جواب نگفت فرمود
بخدا سوگند که دیگری قبول امر خواهد کرد غیر از طایفه شما و شما پشیمان خواهید شد و بعد ازین خواهید افتاد … کویند علی ع از جای برخواست
و ایشان نظر میکردند تا او بیعت کرد و با آنچه او را خوانده بود اجابت نمود رسول خدا باز فرمود نزدیک بیا علی ع نزدیک آمد فرمود دهان
باز کن علی ع دهن باز کرد حضرت آب دهان مبارک در دهانش گذاشت و در میان دو کتف و دو پستانش نیز آب دهان مالید ابو لهب از روی
تمسخر و استهزا گفت بد بخششی با او کردی او را دعوت کردی … اجابت کرد … دهان او را از آب دهان پر کردی رسول خدا ص فرمود
بلی از علم و حکمت و فهم پر کردم سی و نهم سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود روایت کرده است که علی ع فرمود بعد از رسول خدا همه مردم مرتد
شدند مگر چهار نفر بعضی از ایشان بعد از رسول خدا ص بمنزله هرون و اتباع او شدند و بعضی بمنزله عجل و اتباع او و علی شبیه هرون بود و …
شبیه عجل و … شبیه سامری چهلم ایضا سلیم بن قیس در همان کتاب از ابوذر و سلمان و مقداد روایت کرده است و کویند بعد از آن از خود علی
شنیدیم که مردی با علی ع مفاخرت کرد و مباهات نمود رسول خدا ص بعلی ع فرمود ای برادر من بر او رسید که با تمامی عرب مفاخرت و مباهات
کنی زیرا که تو اکرمی از ایشان از جهت برادر و اکرمی از ایشان از جهت عم و اکرمی از ایشان از جهت اولاد و اکرمی از ایشان از جهت پسر عم و اکرمی
از ایشان از جهت خویشی و اکرمی از ایشان از جهت نسب و طاهرتری از ایشان از جهت زن و اعظمی از ایشان در حلم و اقدمی از ایشان در سلم
و اکثری از ایشان از جهت علم و اعظمی از ایشان از جهت غنا بنفس و مال و تلاوت کننده کتاب خدائی بیشتر از ایشان و اعلمی از ایشان بسنن خدا
و شجاع تری از ایشان بقلب و بخشنده تری از ایشان بکف و زاهد تری از ایشان در دنیا و اشد از ایشان از جهت خلق و راست گوتری از ایشان در
زبان و محبوب تری از ایشان نزد خدای عز و جل و نزد من و بعد از من سی سال زنده خواهی بود و بندگی خدا خواهی کرد و صبر خواهی کرد بر ظلم
قریش پس جهاد خواهی کرد در راه خدا چون یاور و معینی یافت شود و قتال خواهی نمود بتاویل قرآن چنانکه من قتال کردم بتنزیل آن بعد از آن ترا
شهید خواهند کرد و ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد و قاتل تو معادل و جفت پی کننده ناقه صالح است در بغض و دوری از درگاه
الهی و … مساوی … کشنده یحیی بن زکریا و فرعون ذی الاوتاد … گفت … کتاب سلیم بن قیس … این حدیث را
از ابوذر و سلمان و … برای حسن بصری نقل کردم حسن گفت هر دو راست گفته اند علی را بر همه کس سبقت و تقدم است در دین و علم و حلم و فقه
و رای و … و حسن بلا در راه اسلام و علی ع … عالم است … طلب رحمت کن از خدا برای علی ع و بر او صلوات فرست من
گفتم یا ابا سعید بغیر از رسول خدا ص بر کسی صلوات میفرستی هر گاه او را یاد کنی گفت طلب رحمت میکنی از برای مؤمنان هر گاه ایشان را یاد کنی
و بر محمد و آل محمد صلوات میفرستی و علی ع بهترین آل محمد است فقیر کوید چنانچه در بعضی از روایات … که با مراد او است
که چون مؤمنی یاد کنی بگو اللهم ارحمه و صل علی محمد وآل محمد و در فقره دعا هست وارحم محمدا وآل محمد و ترحم علی محمد وآل محمد و غیر ذلک بالجمله
گفتم یا ابا سعید علی از جعفر و حمزه و فاطمه و حسن و حسین بهتر است گفت بلی بخدا سوگند که از همه ایشان بهتر است و کیست که در این شکی داشته
باشد گفتم بچه چیز از ایشان بهتر است گفت بسبب سبقتش باسلام و علمش بکتاب خدا و سنت رسول خدا ص و بدختر خود فاطمه فرمود تزویج کرد
بر دیگری که بهترین امت مرا است و در میان امت من کیست که از او بهتر باشد که احدی تمام شرک و کفر و عبادت بت و شرب خمر در حق او بر زبان نیارد

و رسول خدا او را استثنا کرد و در میان همه اصحاب برادری انداخت و او را با خود برادر کرد پس رسول خدا بهترین مردم است و برادر من علی
بهترین برادران مردم باشد و روز غدیر خم او را بخلافت نصب کرد و واجب کردانید محبت او را و ولایت آنچه را که برای خود واجب کردانیده بود و فرمود
یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و این سخن را با حدی از اهل بیت و نه بیکی از امت غیر از او نفرمود و غیر از اینها در شواهد
بسیار و فضیلتهای بیشمار و منقبتهای بیرون از شمار که احدی دارای اینها نیست پرسیدم بعد از علی بهترین امت کیست گفت زوجه اش فاطمه دختر
پیغمبر و پسرش حسن و حسین گفتم پس از ایشان گفت جعفر و حمزه بهترین مردمند پس گفت علی از اصحاب کسا است که چون آیه تطهیر نازل شد علی و حسن و حسین
و فاطمه را با خود جمع کرد و گفت اینان آل و عترت من و اهل بیت من اند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه عرض کرد یا رسول الله مرا با خود
و ایشان در این عبا داخل کن فرمود ای ام سلمه تو نیکی و عاقبت تو نیک است ولکن این آیه در شان من و ایشان تنها نازل شده و دیگر برادران
حقی و نصیبی نیست گفتم یا ابا سعید تو هیچ فضیلتی در حق علی روایت نمیکنی و شنیده ام که تو در فضیلت او چیزی گفته باشی گفت ای برادر
خود را از دست این ستمکاران و جباران در کشتن رهانیده ام و اگر این خوف نبودی هر آینه سکوت من از نشر فضایل او نقصان بپذیرفتی و لکن
ایشان شنیده ام و این را نیز من با ایشان بر سان که دشمن از ظالمان و من خود را از ظلمه نگاه داشته ام بغض علی را غیر از علی بن ابی طالب
کان یا شیب که من از ایشانم و با ایشانم و ولی ایشانم قال الله تعالی ادفع بالتی هی احسن السیئة و مراد از سیئه … که من نفسه منکم

حدیث پنجاه و یکم و ایضا سلیم بن قیس در کتاب خود روایت کرده است حدیثی مرتب بحدیث پنجاه و چهارم که در باب دوازدهم گذشت بروایت دیگر
غیر از این روایت و این حدیث شوری گویند که علی ع با جماعت قریش و انصار محاوره و مناشده فرمود و هر دو با هم موافقت نمودند تا آنکه
منبر ماندند پس علی فرمود آنکه گروه قریش آیا معترفید با اینکه رسول خدا در میان اصحاب اخوت انداخت و مرا با خود برادر ساخت و فرمود
انت اخی و انا اخوک فی الدنیا والاخرة گفتند بلی فرمود آیا اقرار دارید که رسول خدا زمین مسجد را خرید و در آنجا حجره ساخت ده حجره
از برای خود و زوجات و یکی از اینها را که در وسط بود بمن عطا فرمود و همه ابواب مسجد را مسدود ساخت مگر باب مرا و مردم در این باب
با آنحضرت سخن گفتند حضرت فرمود من ابواب را مسدود نکرده و باب علی را مفتوح نکرده ام بلکه خدای تعالی امر بآن فرمود گفتند بلی
فرمود آیا میدانید که رسول خدا مردم را از خوابیدن در مسجد منع و نهی فرمود مگر من که در مسجد میخوابیدم و فرمود من در منزل رسول
خدا بودم و اولاد من و اولاد رسول خدا در مسجد متولد شدند لا غیر گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید و اعتراف دارید که عمر اصرار کرد
و حرص ورزید که از روزنه … تا روزنی بقدر روزن یک چشم در مسجد باز کند رسول خدا راضی نشد و فرمود حق سبحانه و تعالی
موسی را امر فرمود تا مسجد طاهری بنا کند و ساکن نشود در آن مگر خودش و هرون و دو پسرش و خدای تعالی مرا امر فرموده است که مسجد طاهری
بنا کنم و ساکن نگردد در آن مگر من و برادرم علی بن ابی طالب و دو جگر گوشه حسن و حسین گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید که رسول خدا
در روز غدیر خم مرا بخلافت نصب کرد و مردم را بولایت من اعلام فرمود پس فرمود آنانیکه حضور دارند و میشنوند باید بغائبین برسانند
گفتند بلی میدانیم فرمود میدانید که رسول خدا در غزوه تبوک فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی و تو ولی کل مؤمن و مؤمنه بعد از منی
گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید که چون رسول خدا با اهل نجران مباهله میفرمود بغیر از من و زوجه ام فاطمه و دو فرزندم احدی را نخواند
گفتند بلی میدانیم فرمود آیا اقرار میکنید که رسول خدا در روز خیبر لوا را بدست من داد و فرمود فردا علم را بکسی میسپارم که خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند نه ترسنده است و نه گریزنده و خدای تعالی فتح خیبر را بدست او جاری خواهد کرد گفتند بلی میدانیم فرمود
آیا میدانید که هیچ طلبه بر رسول خدا وارد نیامد مگر آنکه مرا پیش انداخت … که بمن داشت و مرا هرگز بنام من نخواند و نبوشت
مرا برادر میخواند و میفرمود برادرم را نزد من حاضر کنید گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید که رسول خدا در میان من و جعفر و زید و حمزه
حکم فرمود پس فرمود یا علی تو از منی و من از تو و تو ولی هر مؤمنی پس از من گفتند بلی میدانیم فرمود آیا اقرار دارید اینرا که رسول خدا مرا خصوصیت
داده بود که هر روزه بخدمتش در آیم و با او در خلوت بنشینم اگر از او سؤال میکردم عطا میکرد و اگر ساکت بودم ابتدا مینمود خود گفتند
گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید که رسول خدا مرا بر حمزه و جعفر تفضیل داد و بفاطمه دختر خود فرمود ترا تزویج کردم به بهترین اهل
خود و بهترین امت خود که بر همه مقدم است در اسلام و از همه اعظم است در حلم و از همه کس بیشتر است در علم گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید
که رسول خدا فرمود من سید اولاد آدم و علی برادر من سید عرب است و فاطمه دختر من سیده زنان اهل بهشت است گفتند بلی میدانیم
فرمود آیا میدانید که رسول خدا مرا امر فرمود که پیکر او را غسل دهم و مرا خبر داد که جبرئیل امین … خواهد کرد در تغسیل گفتند

بلی میدانیم فرمود آیا میدانید و اقرار دارید که رسول خدا در آخر خطبه که در آخر عمر خود خواند فرمود ایها الناس دو چیز در میان شما گذاشتم
که اگر بآنها چنگ در زنید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خداست و اهل بیت من گفتند بلی میدانیم و راوی گوید آنچه در حق خودش و آنچه در حق
اهل بیتش نازل شده بود و آنچه رسول خدا در حق ایشان از فضایل و مناقب فرموده بود همه را گفت و هیچ چیز را نگذاشت بعضی از ایشان می
گفتند بلی میدانیم و بعضی ساکت بودند و بعضی میگفتند البته میدانیم که چنین است و خلاف ندارد و در آن شک و ریبی نیست و اما
کسانی که ساکت بودند میگفتند شما در نزد ما ثقه اید و شما را راست گو میدانیم و از غیر ثقات و کسانی که ایشان را راست گو دانستیم شنیده ایم که از رسول
خدا شنیده اند علی ع بعد از فراغ از مکالمات خود عرض کرد خداوندا گواه باش مردم نیز گفتند بلی خداوندا البته گواه باش که ما نگفتیم در حق علی
مگر سخن حقی که از رسول خدا شنیده بودیم و ما از رسول خدا شنیدیم که در وقت نزع در حق علی ع فرمود خداوندا هر کس گمان کند که او دوست
میدارد و حال آنکه علی ع را دشمن داشته آن کس دروغ گفته است و او دوستدار من نیست … عرض کرد و کیف ذلک یا رسول الله فرمود لانه
منی و انا منه فمن احبه فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضه فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله پس نفر از افاضل قوم گفتند اللهم نعم و باقی مردم
ساکت ماندند علی ع بایشان فرمود چرا ساکت ایستاده اید گفتند اینانی که گواهی دادند ما ایشان را عادل و ثقه و راست گو و افضل از خود
میدانیم حضرت فرمود خداوندا بر این قوم گواه باش **حدیث پنجاه و دویم** ایضا سلیم بن قیس در همین کتاب در عقب این حدیث وارد کرده است که گفت
پس طلحه بن عبد الله که از ولایات قریش میگفتند گفت پس چه میکنی در ادعای ابو بکر و عمر و اصحاب ایشان که تصدیق کردند در آنچه گفتند در روز
که … آن کسان را که … در آنچه گفتی همه را تصدیق کردند پس ابو بکر ادعا کرد که از رسول خدا شنیدم که فرمود حق تعالی
… نبوت و خلافت هر دو را از برای ما اهل بیت جمع … ایشان تصدیق کردند و گواهی دادند که ما نیز این سخن را از رسول
خدا شنیدیم از آن جمله عمر و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل بود پس طلحه … و گفت آنچه گفتی و ادعا نمودی از فضل و سبقت همه را قبول میکنیم
و بآنها اعتراف داریم و لکن در خصوص خلافت این جماعت شهادت دادند با آنچه از رسول خدا شنیده بودند علی ع از سخن طلحه در غضب شد
و آنچه در دل داشت … ظاهر ساخت که همیشه از اینها پنهان داشت و آشکار کرد سخنی را که در روز وفات عمر گفته بود و مردم ندانستند که از آن سخن چه اراده کرده
و آن سخن این بود که رو بطلحه کرد و مردم همه استماع میکردند و فرمود ای طلحه هیچ صحیفه که خدای تعالی در روز قیامت … محبوب تر نیست
نزد من از صحیفه این پنج نفر که در خانه کعبه در حجة الوداع با یکدیگر عهد کرده بودند که اگر محمد کشته شود و یا بمیرد ایشان یکدیگر را اعانت کنند
و مدد نمایند تا خلافت بمن نرسد و دلیل بر بطلان شهادت ایشان قول رسول خداست در روز غدیر خم که فرمود من کنت ولیه من نفسه
فعلی اولی به من نفسه من چگونه اولی باشم بایشان از خود ایشان و حال آنکه ایشان بر من امیر و حاکم شوند و همچنین قول رسول خدا که بمن فرمود انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا النبوة و اگر غیر نبوت چیزی دیگر بود هر آینه رسول خدا آنرا نیز مانند نبوت استثنا میفرمود و اینکه فرمود انی تارک فیکم
امرین لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما کتاب الله و عترتی و لا تقدموهم و لا تخلفوا عنهم و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم پس باید خلیفه کسی شود و امت
متابعت کسی کنند که بکتاب خدا و سنت رسول از همه کس اعلم باشد و خدای تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا آنکسی که راه نماید خلق را بسوی حق سزاوار است که پیروی کرده شود در امر و نهی یا آنکسیکه بخودی خود راه نتواند
یافت مگر آنکه او را راه نمائی کنند پس چیست شما را اگر پیروی چنین بی راهان میکنید و چگونه حکم میکنید با مری که صریح عقل دلالت میکند بر
بطلان آن و فرموده است ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم یعنی خدای تعالی او را برگزید بر شما و او را افزونی داد در علم
و تن … و فرموده است و قال ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین یعنی بیاورید نزد من کتابی
که پیش از این قرآن نازل شده باشد و یا بقیه علمی از پیغمبران اگر ادعای شما راست است و رسول خدا فرموده است والی نشده است بر امتی
امت هرگز مردی که اعلم از او در میان امت باشد مگر همیشه امر ایشان نقصان پذیرد تا عود نماید بسوی آنچه از آن دست کشیده اند
یعنی کفر و شرک و ولایت غیر امارت است و دلیل بر کذب و باطل و فجور ایشان اینست که رسول خدا ایشان را امر کرد بلفظ امیر المؤمنین بر من سلام
کردند و این حجت است بر تو ای طلحه و بر ایشان بخصوص بر آنکه با تو است یعنی زبیر و بر امت و بر سعد و ابن عوف و بر همین خلیفه شما یعنی عثمان و ما
شش نفر نیم همه حاضریم … عمر و اصحاب … میگویند آنچه را که بر رسول خدا نسبت میدهند که فرموده است ما را در خلافت حقی
نیست پس چرا عمر ما را داخل شوری … ما در خصوص امر خلافت است و اگر بگویند که خلافت را در غیر ما … قرار داده است پس عثمان را امارت
نیست زیرا که عمر ما را امر کرده است که … مشورت نمائیم یعنی خلافت و اگر مشورت در خلافت است پس چرا … میان شما داخل کرده

و ائمه بیزاری کنند و آنرا که خود شهادت داد با آنکه رسول خدا صلعم اهل بیت را از خلافت بیرون برد و گفت ایشانرا در آن نصیبی نیست و بدرو فتی عمر
مارا یکی یکی نزد خود میخواند چرا ابن عبد الله پیش که حاضر است گفت آنچه گفت پس رو بعبد الله کرد گفت ترا بخدا سوگند میدهم ای عبد الله
بن عمر پدرت بتو چه گفت وقتیکه از نزد او بیرون آمدی عبد الله گفت چون مرا سوگند دادی بمن گفت اگر مردم با اصلع بنی هاشم یعنی با علی بیعت
کنند ایشانرا براه واضح و روشن میبرد و بر ایشان بپا میدارد کتاب خدا و سنت پیغمبر فرمود چون اینرا بتو گفت تو
باو چه گفتی گفت باو گفتم ترا چه مانع است که او را خلیفه نمیکنی فرمود بعد از آن او بتو چه جواب داد گفت جوابی بمن گفت که اظهار آن نمی توانم کرد
علی فرمود رسول خدا صلعم سه روز پیش از وفات خود مرا خبر داده بود در آن شبی که پدرت عمر در همین روز رسول خدا را در خواب دید و پیغمبر در خواب
و بیداری یکیست و مرا خبر داد آنچه عمر بتو گفت ابن عمر گفت رسول خدا ترا چه خبر داد علی فرمود ترا بخدا سوگند میدهم اگر بگویم بتو آنچه رسول
خدا بمن خبر داد تو مرا تصدیق میکنی ابن عمر گفت یا تصدیق میکنم یا ساکت خواهم ماند علی فرمود رسول خدا مرا خبر داد که چون عمر اینرا
گفت تو گفتی ترا چه منع میکند که او را خلیفه کنی در جواب گفت مانع من عهدیست که در کعبه در حجة الوداع با هم بستیم و عهد نامه که نوشتیم
و مهر کردیم حدیث چهل و سیم بروایت پنج نفر شش نفر بودند ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و عبد الرحمن بن عوف و طلحه بودند که
در سفر مکه در حجة الوداع چون دیدند که رسول خدا صلعم علی را بولایت نصب فرمود با هم عهد کردند و عهد نامه نوشتند و مهر کردند که
خلافت بعلی ع نرسد هر چند با هلاک و تلف جان باشد و با الجمله راوی گوید ابن عمر ساکت شد علی ع باو فرمود ترا بحق رسول خدا قسم
میدهم چرا ساکت شدی و تصدیق نمی کنی ... ابن ابی عیاش از سلیم روایت کرده است که ابن عمر را دیدم در آن مجلس که گلوی او را اشک
گرفته بود و دیده کاشک ... تا آنکه در پیش آنحضرت رو بجانب طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد کرده فرمود بخدا سوگند که اگر این پنج نفر که این جماعت
از پیغمبر نقل کرده اند بر رسول خدا دروغ بسته اند شما را حلال نیست که بولایت ایشان تولا جوئید و اگر راست گفته اند و رسول خدا چنین
فرموده است شما را روا نیست که مرا با خودتان در شوری داخل کنید و داخل کردن من در آن مخالفت است با رسول خدا صلعم و دانستن با آنحضرت
پس رو بمردم کرده فرمود ایها الناس مرا خبر دهید از منزلت که من در نزد شما دارم و مرا چگونه شناخته اید آیا ذات کوشنا اختیار با دروغ
گو عرض کردند انت صادق صدوق مصدق بخدا سوگند که ما دروغی از تو ندیده ایم و نشنیده ایم نه در جاهلیت و نه در اسلام فرمود بحق
کسیکه ما اهل بیت را بنبوت گرامی داشت و محمد را از میان ما برگزید و برسالت مبعوث ساخت و پس از محمد ما را نیز گرامی داشت و ما را امام و پیشوای
مؤمنان فرمود تبلیغ نمیکند احکام خدا را از جانب رسول خدا بمردم غیر از ما و لایق نیست امر امامت و خلافت مگر در ما و خدا تعالی از برای احدی
حقی و نصیبی در آن نگذاشته است غیر از ما رسول خدا خاتم انبیاء است و بعد از او نه رسولی و نه نبیی بخواهد آمد تا روز قیامت و
نبوت با آنحضرت ختم شد و کتب آسمانی بقرآن تمام شد تا روز قیامت و خدا تعالی ما را خلفای او قرار داده و ما را بر طاعت بندگان خود گماشته
ساخت و طاعت ما را بر ایشان فرض کرده است در کتاب خود و ما را بجود و برسول خود قرین فرموده در بسیاری از آیات قرآن و خدا تعالی
محمد را پیغمبر کرد و او را در کتاب خود اختیار نموده و چون او را گواه کرد او را امر فرمود که تبلیغ نماید بخلفای خود رسول خدا صاحب الامر
با ایشان تبلیغ کرد پس ایشان بجای رسول خدا احق و بمکان او اولی اند مگر نشنیده اید که چون مرا با سوره برائة فرستاد فرمود احدی صلاحیت
ابلاغ آن ندارد مگر من یا مردی که از من باشد و ابوبکر را لایق ندید بلکه صحیفه را که نزد وی بود از او گرفت و بمن داد که بود ابلاغ نماید و لایق ندانست خدا احدی را
غیر از من که آنرا ابلاغ کند پس کدام از ما بجای او احق و بمکان او اولی است آنکه رسول خدا او را بخصوص نام برد و فرمود از مخصوصان است
یا آنکه بخصوص فرمود از من نیست طلحه گفت ما نیز اینرا از رسول خدا شنیده ایم الحال بما بگو چگونه کیفیت تبلیغ از جانب رسول خدا شد
و حال آنکه ما از آنحضرت شنیدیم که بما و جمیع مردم فرمود آنکه حاضر است باید آنچه از من شنود برساند بآنکه غایب که حضور ندارد و در روز عرفه
در سفر حجة الوداع فرمود شکر کرداند خدا آن خلوق کسی را که بشنود سخن مرا و برساند بآن بکسی که نشنیده چه بسا کسیکه حامل فقه است و خود فقیه نیست
و چه بسا کسیکه حامل فقه است بسوی کسیکه از او افقه است و چه بسا کسیکه حامل است علم را و فقیه نیست سه چیز است که با آن سه چیز داخل
نمیشود در دل هیچ مسلمی خیری که از برای خدا نوزش کند نیکی اخلاص در عمل از برای خدا و نیکی شنیدن و اطاعت کردن و قبول نمودن نصیحت و
از دیگر پیوستن بجماعت ایشان برآنکه دعوت و لاة الامر محیطاست با ایشان از پس ایشان در چند موضع فرمود فلیبلغ الشاهد الغائب پس
حضرت فرمود رسول خدا صلعم این کلام را در روز غدیر خم و در روز عرفه در حجة الوداع در آخر خطبه که در آخر عمر فرمود در آن فرمود ای مردم
امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله و اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین الاصبعین و سبابه را

با هم جمع کرد و ان احدهما اقدم من الاخر فتمسکوا بهما لن تضلوا و لا تزلوا و لا تقدموهم و لا تخلفوا عنهم و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم و رسول
خدا صلعم عامه را جمیعا امر فرموده است که تبلیغ کنند هر کسی که با او ملاقات نماید از عامه با آنکه طاعت ائمه را از آل محمد اجابت کنند و حقوق
ایشانرا بر خود واجب دانند و مقصود آنحضرت از این کلام جز اجابت طاعت ایشان چیزی نبوده و امر کرده است عامه را که بعامه تبلیغ کنند که از
رسول خدا صلعم از جانب خدا تعالی آورده است تبلیغ میکنند از امور مردم منکر ائمه علیهم السلام و نمیگوید ای طلحه که رسول خدا بمن فرمود
و شما حضور داشتید و میشنیدید بدلی برادرانم میکند دین مرا و بری میکرداند ذمه مرا احدی غیر از تو و تو بری میکنی ذمه مرا و ادا میکنی
دین و امانات مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من چون ابوبکر والی شد و امر خلافت باو تعلق یافت بوعدهای رسول خدا وفا نکرد و قرض او را ادا
ننمود و مرا خبر داد که ادا میکند دین او را و بوعدهای او وفا میکند احدی غیر از من و آنچه ابوبکر بمردم داد قضای دین و انجاز وعد رسول خدا نبود
و قضای دین و ابراء عهده او آن بود که من ادا کردم پس تبلیغ میکند از جانب رسول خدا آنچه را که از نزد خدا تعالی آورده است پس از آنحضرت مگر ائمه
که خدا تعالی در کتاب خود طاعت ایشانرا فرض کرده است و بولایت ایشان امر فرموده و آنکسانی که هر که اطاعت ایشان کند اطاعت خدا کرده و هر که
معصیت ایشان کند معصیت خدا کرده زبیر و طلحه گفت اشکار کردی برای من چیزی را که نمیدانستم که رسول خدا از آن چه اراده کرده بود
و تو آنرا برای من بیان فرمودی پس خدا تعالی بهشت را بتو روزی کناد از جانب همه امت یا ابا الحسن حدیث چهل و سیم ایضا سلیم بن قیس
در کتاب خود آورده است که اشعث بن قیس لعنه الله بحضرت امیر المؤمنین ع عرض کرد یا ابن ابی طالب چون مردم با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت میکردند
چرا شمشیر نکشیدی و قتال نکردی و حال آنکه از آن زمان که بعراق آمده هیچ خطبه نخواندی مگر آنکه پیش از آنکه فرود آئی گفتی بخدا سوگند که من اولی ترین
مردم بایشان همیشه مظلوم بوده ام و حق مرا از من گرفته و غصب کردند حضرت فرمود یا ابن الخماره سخن خود را گفتی اکنون جواب بشنو مرا از قتال
با ایشان نه جبن مانع بود و نه بیم هلاک و کراهیت از ملاقات پروردگار و مرگ بهتر است از برای من از دنیا آنچه در آن هست و لکن امر رسول خدا
و عهد آنحضرت با من مرا مانع شد رسول خدا مرا خبر داد با آنچه امت پس از او خواهند کرد و چون ایشانرا معاینه دیدم و مشاهده نمودم بر علم
من افزوده نشد و یقینم زیاده نگردید بلکه یقینم بگفته رسول خدا در هر چیزی زیاده از یقین من است بمشاهده و عیان خود با آنحضرت
عرض کردم چون امر چنین شود من چه کنم فرمود اگر یاوری و معینی یابی با ایشان جهاد و قتال کن و اگر نیابی دست نگاه دار و خون خود را از هلاکت
برهان تا وقتیکه با قامه کتاب خدا و سنت من یاوران و مددکاری بهم رسند و بمن خبر داد که امت من تا پس از من دلیل و خوار میکنند و با دیگری
بیعت میکنند با آنکه فرمود که تو بمنزله هارونی از موسی و امت پس از او بمنزله هارون و شیعه او و گوساله
و پیروان گوساله خواهند بود که موسی بهارون فرمود ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی
و کادوا یقتلوننی و گفت یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب قولی و مراد آنست
که زمانی که موسی هارون را بر قوم خود خلیفه کرد او را امر فرمود که اگر گمراه شوند و یاوران و معینی یابی با ایشان جهاد کن و اگر معینی دست
نداری تو بپرهیز دست نگاه دار و خون خود و اهل بیت و شیعه خود را از قتل و هلاک برهان پس چون رسول خدا از دنیا رحلت کرد و ابوبکر خلافت
بیعت خواست و مردم با او بیعت کردند و من بتجهیز و غسل و تکفین آنحضرت مشغول بودم و قسم یاد کرده بودم که ردا بدوش خود نپوشم مگر
از برای نماز تا قرآن را جمع کنم و از تفرقه برهانم بعد از آن که فارغ شدم فاطمه دختر رسول خدا را با خود برداشتم و دست دو فرزندم حسن و
حسین را گرفته احدی از اهل بدر و سابقین و انصار و مهاجرین را نخواندم مگر آنکه او را بخدا سوگند دادم در حق خودم و ایشانرا بیاری خود
خواندم احدی مرا یاری نکرد مگر چهار نفر زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد حدیث چهل و چهارم ایضا سلیم بن قیس در کتاب خود روایت کرده است
که علی ع فرمود روزی با صحابی که گذشتم بمن گفت مثل محمد مگر مثل درخت خرمائی که در مزبله روئیده باشد من نیز رسول خدا آمدم
و این را عرض کردم رسول خدا در غضب شد و از خانه بیرون آمده بالای منبر رفت انصار چون چنین دیدند دست با سلحه خود دراز کرده
مبادا خاطر کدورتی داده باشند از رسول خدا پس آنحضرت بسخن در آمده فرمود چه شده است مردمی را که مرا با قرابت و عشیره من سرزنش
میکنند و حال آنکه از زبان من شنیدند آنچه در فضل بنی هاشم و نیکی ایشان و آنچه خدا تعالی ایشانرا بآن مخصوص کرده است و گرامی داشته در فضل
علی و کرامت او و سبقت او باسلام و رو جانبی که او از اسلام کشیده است و قرابت و بمن و آنکه او از من بمنزله هارون است از موسی با ایشان گفتم و میگوید
مثل محمد مثل نخلی است که در کناسه روئیده باشد بدانید ای قوم که خدا تعالی مخلوق خود را آفرید و ایشانرا دو فرقه کرد و مرا در بهترین فرقه آنها
قرار داد بعد از آن فرقه خوب را سه شعبه کرد شد و مرا در بهترین شعبه و بهترین قبیله ها جای داد پس ایشانرا خانه خانه کرد و مرا در بهترین

غایتهای نیکو قرار داده است که خدا تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اما منم و برادرم علی
بن ابیطالب و اهل بیت خود خلق شده‌ایم و خدا تعالی بسوی اهل زمین توجهی فرموده و مرا از میان ایشان برگزید و پیغمبر خود گردانید پس توجهی دیگر
فرموده و علی را برگزید و او را برادر و وزیر و وصی و وارث و خلیفه من و امام هر مؤمن و مؤمنه گردانید فمن والاه والی الله و من عاداه عاد الله
و من احبه احبه الله و من ابغضه ابغضه الله لا یحبه الا مؤمن و لا یبغضه الا کافر و او ستون زمین و تکیه اهل زمین است و اوست ساکن
زمین و اوست کلمه علیای خدا که مردم بسبب تمسک باو براه بهشت و طریق نجات می‌پویند و اوست حلقه محکم خدا یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم
و یابی الله الا ان یتم نوره ایها الناس باید سخنان مرا حاضرین بغائبین برسانند خداوندا تو گواه باش بر ایشان ایها الناس حق سبحانه و تعالی
سوم نظری بر اهل زمین کماشت و پس از من و برادرم علی بن ابیطالب ع یازده زبان گویا از اهل بیت من برگزید و از میان همه اختیار کرد و ایشان
بهترین امت منند از انجمله نه نفر بعد از برادرم و دو پسرم هرگاه یکی از ایشان از دنیا رحلت کند دیگری بر جای اوست مثل ایشان مثل نجوم
است که هرگاه نجمی غروب کند دیگری طلوع نماید ائمه هادی مهدی بوده زیان نرسانند بایشان کید کائدان و مکر مکاران و خواری خوار
کنندگان بلکه خدا تعالی الغ کرده است کسی را که با ایشان کید کند و با ایشان را خوار و ذلیل گرداند ایشان حجت خدایند در روی زمین و گواهان
خدایند بر بندگان و من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله ایشان پیوسته با قرآنند و قرآن با ایشان است از یکدیگر جدا نشوند
تا بر حوض بر من وارد شوند و خدا است که امامان و پیشوایان مردم باشند پس از برادرم علی فرزندم حسن وارد شود و پس از او فرزندم حسین و پس از او تا
نه نفر از اولاد حسین ع مادر ایشان دخترم فاطمه زهرا و بعد از ایشان جعفر بن ابیطالب پسر عمم و برادر برادرم و حمزة بن عبد المطلب عم من
بهترین انبیا و رسلم و علی و دو پسرش حسن و حسین بهترین اوصیا باشند و اهل بیت من بهترین خاندانهای انبیا هستند و دخترم سیده زنان
اهل بهشت است و دو فرزندم سادات جوانان اهل بهشت **حدیث پنجم** ایضاً سلیم بن قیس در کتاب خود از عمر بن ابی سلمه روایت کرده است
که ما در حرب صفین در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بودیم و معاویه ابو مسلم خولانی و ابو هریره را نزد خود خواند و بایشان گفت بروید
بعلی ع و از من باو سلام برسانید و بگوئید معاویه میگوید بخدا سوگند که تو اولی از من بخلافت و احقی بامامت زیرا که تو از مهاجرین اولی
خدائی و من از الطلقایم و مرا از این پیش رسول خدا چون قرابت تو و سبقتی باسلام و علمی بکتاب خدا و سنت پیغمبر او نباشد تو نیست و فضل
این مهاجرین و انصار مدت سه روز با هم مشورت کردند و آمده از روی طوع و رغبت با تو بیعت کردند و اول کسی که با تو بیعت کرد طلحه
و زبیر بودند بعد از آن دو نفر بیعت ترا شکستند و بتو ستم کردند و طلب نمودند آنچه را که در آن حقی نداشتند و من پسر عم عثمانم و بخون خواهی او برخاسته
ام و بمن گفتند که تو از قتل او اغماض نموده و در منزل خود زاویه گرفتی و منکوبی چون او را کشتند من در خانه خود نشسته بودم و چون خبر
بمن رسید که او را کشتند استرجاع کردی **فقیر گوید** استرجاع انا لله و انا الیه راجعون گفتن است با آنکه در انجام او باین است که کرده
خود را خاشاکی چنانکه بعضی تفسیر کرده‌اند اگرچه بعید است و ملائمتی ندارد و بالجمله گفتی من در کشتن او سعی نکردم و باک ننمودم و در روز
جمل روزی که ندای یا آل ثارات عثمان از ما بلند شد گفتی خدا تعالی قتله عثمان را در همین روز بآتش جهنم سرنگون کند ما او را نکشته‌ایم
عایشه و دو صاحب او یعنی طلحه و زبیر او را کشته‌اند و ایشان مردم را تحریص کرده و بقتلش فرمان داده‌اند و من در خانه خود نشسته بودم اگر
چنین است پس قتله عثمان را بدست ما بده تا در عوض عثمان ایشان را بقتل رسانیم و با تو بیعت کنیم و حال آنکه ابو سفیانم و خویش نزدیک و دوستان
و موالیان عثمان که اکنون با تو یار و معین اند و با دشمن تو قتال میکنند و ایشان را از خود میدانی که بدین تو ثابت و بامر تو مطیعند و حال آنکه
میل ایشان با ما است و دل ایشان بجانب ما است بنزد من آمدند و گفتند علی ع در ولایت ابو بکر و عمر می‌بیند و بر خلاف ایشان بدینی مینماید و لیکن بیلی
از عثمان بیزاری نمی‌جویند و او را بیاد نمی‌آورند و بر او لعن میکنند و نه از او بیزاری میجوید و نه من شنیده‌ام که چون با مخصوصان و شیعیان خود در
خلوت مینشینی از ابو بکر و عمر و عثمان تبرا میجوئی و بر ایشان لعن میکنی و با وجود اینها ادعا میکنی که خلیفه رسول خدا و وصی اوئی که خدا تعالی
اطاعت ترا بر مؤمنان فرض گردانیده و در کتاب خود و سنت پیغمبر بولایت تو امر فرموده و خدا تعالی امر کرده محمد ص را که ترا در امت خود نصب کند
و آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس را در حق تو فرستاده و رسول
خدا ص امت را جمع کرد و خلافت ترا از جانب خدا تعالی بایشان تبلیغ فرموده و امر نمود ایشان را که بغائبین برسانند و بایشان گفت علی اولی
بمؤمنان از خود ایشان در امور دین و دنیای ایشان و اینکه علی از من بمنزله هارون است از موسی **حدیث ششم** ایضاً سلیم بن قیس هلالی
در کتاب خود در حدیث طویلی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود ایها الناس آنچه خدا تعالی در کتاب خود ذکر کرده و آنچه

خدا فرموده است در تفضیل سابق بر مسبوق از شما بیشتر دانست و چون آیه و السابقون السابقون اولئک المقربون نازل شد فرمود این آیه در خصوص
انبیا و اوصیای ایشان نازل شده من افضل انبیا و رسلم و علی برادر و وصی من افضل اوصیا است پس نزدیک هفتاد نفر از اهل بدر از انصار که
من جمله ایشان ابو الهیثم بن التیهان و خالد بن زید ابو ایوب انصاری بود و از مهاجرین که من جمله ایشان عمار یاسر بود از جای برخواستند و گفتند
ما گواهی میدهیم که این را از رسول خدا ص شنیدیم حضرت فرمود خدا را بشما قسم میدهم آیا میدانید که این آیه شریفه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و آیه و لم یتخذوا من دون
الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة که مردم عرض کردند یا رسول الله این آیات مخصوص بعض مؤمنان است یا عام است و شامل همه ایشان
چون این سؤال را کردند خدا تعالی برسول خود امر فرمود که والیان امر را بایشان بگوید و برای ایشان تفسیر کند و معنی ولایت را بیان نماید
چنانچه نماز و روزه و زکوة و حج را برای ایشان تفسیر و بیان کرد لهذا در روز غدیر خم مرا نصب فرمود و گفت حق تعالی مرا بسوی شما برسالتی
فرستاده که سینه‌ام از آن تنگ شده و گمانم این است که اگر تبلیغ رسالت خود کنم مرا تکذیب کنند حق سبحانه و تعالی مرا در عدم ابلاغ تهدید
کرد و وعید فرمود تا آنکه بابلاغ آن ناچار شدم پس بآواز بلند ندا کرد بعد از آنکه مردم را ندا در داده بودند و همه جمع شده بودند و نماز
ظهر را با ایشان بجای آورده بود فرمود ایها الناس حق تعالی مولای من است و من مولای مؤمنانم و من اولایم بمؤمنان از خود ایشان در
امور دین و دنیای ایشان و هرکرا که من مولای اویم این علی ع مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه سلمان فارسی از جای برخواست
و عرض کرد یا رسول الله علی از چه نحو ولایت است فرمود ولایتی مثل ولایت من پس خدای تعالی فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا سلمان عرض کرد یا رسول الله این آیات در شان علی بخصوص نازل شده فرمود بلی در شان او
و اوصیای من پس از او تا روز قیامت سلمان عرض کرد یا رسول الله اوصیای تو کدام اند فرمود علی که برادر و وزیر و وصی و خلیفه من است
بر امت من و ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و یازده نفر امام پس از او یکی فرزندم حسن دیگری فرزندم حسین بعد از آن نه نفر از اولاد
حسین یکی پس از دیگری قرآن خدا با ایشان است و ایشان با قرآنند و از یکدیگر جدا نمیشوند تا روزی که بر حوض بر من
وارد شوند پس دوازده نفر از اهل بدر از جای برخواستند و گواهی دادند که آنچه گفتی ما خود بیاد داریم که از رسول خدا ص شنیدیم و باقی
آن هفتاد نفر دیگر گفتند ما هم شنیدیم و همه را حفظ نکرده‌ایم و این دوازده نفر که گواهی دادند از نیکان و اخیار بدر و از ما همه افضل اند حضرت
فرمود راست میگوئید هر کسی همه چیز را حفظ نمی‌تواند کرد بلکه بعضی بخاطرش میماند و بعضی را فراموش میکند پس چهار نفر از آن
دوازده نفر از جای برخواستند ابو الهیثم و ابو ایوب انصاری و عمار یاسر و خزیمة بن ثابت انصاری و گفتند ما یاد داریم فرموده رسول خدا را
در آن روز که علی ع در پهلوی او ایستاده بود و فرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است که امام و پیشوای شما و وصی خود
در میان شما و خلیفه خود از اهل بیت خود را بعد از خود در میان امت خود و آنکسی را که خدای تعالی در کتاب خود اطاعت او را بر شما واجب
گردانیده است و شما را بولایت او امر فرموده است نصب نمایم و من بخدا تعالی عرض کردم که میترسم اهل نفاق بمن طعن زنند و مرا تکذیب کنند
خدا تعالی مرا تهدید کرد که اگر تبلیغ نکنم مرا عقاب کند ایها الناس خدا تعالی جل شانه در کتاب خود شما را بنماز امر کرد و آنرا برای شما بیان
کردم و بزکوة و روزه و حج امر فرموده همه را بشما گفتم و امر فرموده است شما را بولایت و من شما را گواه میگیرم ای مردم بر اینکه ولایت مخصوص
علی است و اوصیای من از اولاد من و از اولاد او اول ایشان فرزندم حسن است پس از او فرزندم حسین پس از ایشان نه نفر از اولاد حسین ایشان از کتاب خدا
جدا نمیشوند تا روزی که بر حوض بر من وارد شوند ایها الناس شما را بعد از خود براه راست و طریق هدایت دلالت کردم علی پس از من امام و ولی
و هادی شما است و او برادر من است و او در میان شما بمنزله من است در میان شما او را پیروی کنید و باو اطاعت نمائید در جمیع امور خود
که آنچه خدای تعالی بمن تعلیم کرده است در نزد او است و خدا تعالی مرا امر فرموده است که باو تعلیم کنم علوم خود را و اینکه بشما اعلام کنم
که علوم من در نزد او است از او سؤال کنید و از او و اوصیای او علم را طلب نمائید و بایشان یاد ندهید و از ایشان پیش نیفتید و بر ایشان پیشی
نگیرید و از ایشان باز پس نمانید که ایشان با حق اند و حق با ایشان است از یکدیگر جدا نمیشوند و منفک نمیشوند علی ع فرمود
ایها الناس آیا میدانید که چون آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل شد رسول خدا ص من و فاطمه
و حسن و حسین را با خود در زیر کسائی جمع آورده گفت خداوندا ایشان دوستان و عترت و مخصوصان و اهل بیت منند فاذهب عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه عرض کرد مرا نیز با ایشان شریک کن فرمود و انت علی خیر لکن این آیه نازل نشده است مگر در حق من و برادر

و دختر هم و دو پسر حسن و حسین و نه امام از اولاد حسین دیگری با ما در آن شریک نیست و احدی از ذرات نصیبی نه ایشان همه گفتند
ما گواهی میدهیم که ما خود از ام سلمه شنیدیم بعد از آن برسول خدا عرض کردیم چنانچه ام سلمه نقل کرده بود حضرت خود نیز فرمودند علی ع
فرمود شما را بخدا سوگند میدهم یاد دارید که چون آیه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین نازل شد سلمان عرض کرد یا رسول
الله این آیه عام است یا خاص رسول خدا ص فرمود مامورین از آیه عام است زیرا که امر شده اند و اما صادقین پس مراد از آن علی است که برادر من
و اوصیای من بعد از او تا روز قیامت همه گفتند بلی ما شهادت میدهیم که از رسول خدا ص شنیدیم علی ع فرمود یاد دارید که من
در غزوه تبوک برسول خدا ص عرض کردم چرا مرا در مدینه میگذاری و همراه نمیبری فرمود نمی باید مدینه را مگر بمن یا تو و انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا النبوة لا نبی بعدی که ما با او بودیم در آن سفر از مهاجرین و انصار از جای برخاستند و گفتند ما گواهی میدهیم
که ما خود این را از رسول خدا ص شنیدیم در غزوه تبوک و این حدیث از روایات عامه در باب یازدهم در ذیل حدیث سی و چهارم و در باب
چهاردهم در ذیل حدیث دوازدهم گذشت **حدیث چهل و هفتم** ایضا در کتاب سلیم بن قیس هلالی از عمرو بن سلمه مروی و روایت کرده
و خود حضور داشته اند که چون معاویه در ایام امارت خود بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین ع و بیعت حسن ع ابن عم خود ... امد اهل
مدینه استقبال کردند مستقبلین قریش از انصار زیاده بود از سبب آن پرسید گفتند انصار فقیر شده اند و مال سواری ندارند
معویه گفت فاین نواضحهم **فقیر گوید** ناضح شتری را گویند که از نهرها و رودخانها آب برای نخلها بار میکشند و در مطلق شتر نیز شایع
شده پس مراد معاویه ملعون یا معنی اول است چنانکه ظاهر این است که منظور آن ملعون استهزا بوده است یا مطلق مرکوب و دلیل بر اراده معنی
اول این است که قیس در جواب میگوید ما تغیرنا نواضحنا یعنی چه سرزنش میکنی ما را بشتران آبکش ما چنانچه خواهد آمد و بالجمله قیس بن سعد
ابن عباده که بزرگ و آقا و ارشد انصار بود در جواب گفت مراکب خود را تمام کردند در روز جنگ بدر و احد و جنگهای دیگر که با رسول خدا ص
بودند زمانی که بر شما و بر پدران شما شمشیر ابدار میزدیم و باسلام دعوت کردند و شما کاره بودید و اظهار اسلام کردید و شما راضی نبودید ای معاویه مرا از چه سرزنش
میکنی بشتران ما و بخدا سوگند که ما در روز بدر با شما ملاقات کردیم در وقتی که شما سعی و کوشش میکردید که کلمه شیطان را بلند آوازه نمائید پدرت
از روی قهر و خوف جان و بیم شمشیر ما اظهار اسلام کردید و در دین داخل شدید معویه گفت بر ما منت میگذارید که گویا ما را
اعانت کردید و یاری نموده اید خدا و قریش را منت رسد که بر شما منت گذارند که شما را از انصار و یاوران ما کرد و بسبب ما هدایت یافتید قیس
در جواب گفت حق سبحانه و تعالی محمد ص را رحمة للعالمین مبعوث گردانید بسوی کافه مردم از جن و انس و سفید و سیاه و او را مبعوث برگزید و برسالت
مخصوص گردانید و اول کسی که با او ایمان آورد و تصدیق کرد علی بن ابیطالب بود و عمش ابوطالب او را حمایت میکرد و از شر کفار قریش نگاه میداشت
در وقتیکه مردم بعضی او را هجو میخواستند و بعضی در مقام اذیت و منع او بودند و بعضی ... بودند پس خدا تعالی امر کرد او را بتبلیغ رسالت و
خایف بود و عمش حامی او بود تا وقتیکه ابوطالب وفات یافت و بر دیگران امر کرد که محمد ص را یاری کنند و او را مدد نمایند علی ع نیز با آنحضرت یاری
کرد و مواسات نمود در هر باب و هر خوف و شدت و بیکاری جان خود را در راه او گذاشت و رسول خدا ص نیز بان سبب علی را از میان قریش برگزید
و او را برادر و وصی خود مخصوص گردانید و از میان جمیع عرب و عجم او را گرامی داشت و رسول خدا ص اولاد عبد المطلب را جمع کرد
و ایشان چهل نفر بودند و ایشان را در خانه عمش ابوطالب بمهمانی دعوت کرد و در آن روز علی ع بخدمت ایشان ایستاده بود پس فرمود ای
اولاد عبد المطلب کدام یک از شما برادر و وزیر و وصی و خلیفه من میشود در میان امت من و ولی هر مؤمن میشود پس از من همه ساکت شدند
تا آنکه سه مرتبه این سخن را مکرر کرد که علی ع از جای برخاست عرض کرد من ای رسول خدا آنحضرت دست مبارک خود را بر سر علی ع
گذاشت و سر علی را در دامن خود آورده و آب دهان خود را در دهان او کرد و گفت اللهم املاء جوفه حکما و علما و فهما یعنی خداوندا پر کن درون او را
از حکمت و علم و فهم ابولهب ملعون با ابوطالب گفت گوش فرا دار و بشنو بفرزند خود را اطاعت کن که علی را در خانه خود بمنزله هرون از موسی قرار
داد و رسول خدا ص اصحاب را با یکدیگر برادر کرد و علی را با خود برادر ساخت و بالجمله در آن روز قیس بن سعد جمیع مناقب آنحضرت را شمرد و فضایل
را ذکر کرد تا آنکه گفت و جعفر بن ابیطالب که در بهشت با دو بال پرواز میکند و خدای تعالی او را باین مرتبه مخصوص ساخت از جمله ما انصار است
و حمزه سید الشهداء از انصار است و فاطمه طیبه طاهره مبارکه سیده زنان اهل بهشت از انصار است ای معاویه بخدا سوگند که ما انصار و
قریش هستیم و شما را بر ما فخری نیست ما محبوب تریم نزد خدا و رسول و اهل بیت او از شما چون رسول خدا از دنیا رحلت کرد انصار نزد
ابوبکر جمع شدند و گفتند ما با سعد بیعت میکنیم قریش بر ما با طالب آمدند و گفتند خلافت حق علی است و اهل بیت او و با ما در باره علی ع

خصومت و زدند بسبب قرابت علی با رسول خدا ص و اولویت او بخلافت تا آنکه ما ایستادیم و خود بدان نصرت کردند و بخدا سوگند که احدی
از انصار و از قریش از عرب و از عجم در خلافت حقی و نصیبی نیست مگر علی بن ابیطالب را و اولاد امجاد ش پس از او معاویه بغضب در آمد و گفت
یا ابن سعد این سخنان را از زبان که میگوئی و انچه تو ذکر کردی از که روایت میکنی گو باید ذکر این سخنان را بسوی گفته است و اینها را از او اخذ کرده ام از کسی
که از پدرم بهتر است و حق او از پدر بر من بیشتر است و اوجب است گفت او کیست گفت علی بن ابیطالب ع که عالم ربانی و صدیق و فاروق این
امت است و انکسی است که در شان او نازل شده است قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و باقی نگذاشت آیه از آیاتی را
که در شان آنحضرت نازل شده باشد مگر آنکه بیان نمود معویه گفت صدیق این امت ابوبکر است و فاروق امت عمر است و الذی عنده علم الکتاب
عبد الله بن سلام است قیس گفت احق باین آیات و اولی باینها کسی است که خدا در شان او نازل فرموده افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه و انکسی که در حق او نازل شده است انما انت منذر و لکل قوم هاد و انکسی که رسول خدا ص در روز غدیر خم او را نصب کرد
و فرمود من کنت مولاه فعلی اولی به من نفسه و انکسی که در غزوه تبوک رسول خدا ص با او فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی **حدیث چهل و هشتم** ابن بابویه بسند خود از عبایه اسدی روایت کرده است که روزی عبد الله بن عباس
در کنار زمزم نشسته بود و با مردم سخن میگفت چون مردم از سخنان او فارغ شدند مردی از جا برخاست و سلام کرد و گفت من مردی از اهل
شام هستم ابن عباس گفت اهل شام همگی معین شیطانند مگر آنکه خدا تعالی از میان ایشان محافظت کرده باشد آنچه خواهی سوال کن آن مرد گفت یا عبد الله بن عباس
از تو سوال میکنم از کسانیکه علی ع کشته است از اهل لا اله الا الله با علی ع بجهت کشتن اینها کافر شد زیرا که نماز میکردند و روزه میگرفتند
و حج میکردند و زکوة میدادند **فقیر گوید** مراد سائل قاسطین و ناکثین و مارقین است که ظاهر ایشان اسلام بود و لکن کافر واقعی اینها بودند
و بالجمله عبد الله بن عباس گفت مادرت بعزایت بنشیند از چیزی سوال کن که ترا نفعی بخشد و ترک کن آنچه را که بتو فایده ندهد آنمرد
گفت من از حمص تا اینجا نیامده ام بجهت حج و عمره بلکه آمده ام تا از شرح احوال علی بن ابیطالب ع و افعال او مرا آگاه سازی ابن عباس گفت علم
عالم صعب است و دلهای بنده و شبهه ناک تحمل آن نمی تواند کرد و تو را بیک آن خواهم آمد را آگاه گردانم مثل علی بن ابیطالب ع در این امت
مثل موسی ع و خضر است حق سبحانه و تعالی میفرماید یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما اتیتک و کن من الشاکرین
و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء یعنی ای موسی ما ترا برگزیدیم برسالت بسوی مردم و بسخن گفتن با من بگیر آنچه
را که بتو داده ایم و شکر کن و نوشتیم برای او در الواح از هر چیزی که او را احتیاج باشد و موسی جمیع اشیا را میدید چنانچه شما میبینید چون
بساحل دریا رسید با خضر ملاقات نمود و او را امتحان کرد تا مرتبه او را بفهمد و با او حسد نبرد چنانچه شما بعلی بن ابیطالب ع حسد میبرید
و فضل او را انکار میکنید موسی با او گفت هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا یعنی آیا راضی میشوی ترا پیروی کنم مشروط باینکه یاد دهی
مرا از آنچه یاد گرفته که آن هدایت و رشد است خضر دانست که موسی طاقت بر صحبت و رفاقت و بیعت و قوه صبر و حوصله شکیبائی
بر علوم او ندارد بموسی گفت انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا یعنی ترا استطاعت صبر با من نیست و چگونه
صبر توانی کرد بچیزی که بان احاطه نداری موسی گفت ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا اعصی لک امرا یعنی مرا صابر خواهی دید انشاء الله
و من معصیت امر تو نمیکنم خضر دانست که موسی را صبر و طاقت بر علم او نیست با او گفت فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لک منه
ذکرا یعنی اگر پیروی من کنی پس مپرس مرا از چیزی که بر تو عجیب باشد تا من خود ترا از حقیقت و علت آن خبر دهم گویند پس هر دو در کشتی سوار شدند خضر
کشتی را سوراخ کرد و خدا تعالی بان راضی بود و لکن موسی خشمناک شد خضر بطفلی رسید و او را بکشت و رضای الهی در قتل او بود و لکن
باز موسی غضبناک شد خضر بدیواری افتاده رسید او را بپا کرد و این با رضای خدا بود و موسی از آن بغضب آمد و چنین است علی بن ابیطالب که
احدی را نکشت مگر آنکه از جانب خدا مستوجب قتل بود و خدا تعالی بان راضی بود و لکن جهال مردم از آن در سخط و غضب بودند بشنو
تا ترا خبر دهم باینکه رسول خدا ص زینب دختر جحش را تزویج کرد و ولیمه نمود و ولیمه او حیس بود **فقیر گوید** حیس خرما است که با روغن
مخلوط میکنند و بیان آن گذشت و بالجمله ده نفر را بولیمه خواند و مردم چون بطعام رسول خدا ص حاضر میشدند با آنحضرت صحبت میداشتند
و نظر کردن بروی مبارک او را غنیمت میدانستند و رسول خدا ص میل آن داشت که زود تر بروند و مکان را خلوت کنند زیرا که عروس تازه
در خانه داشت و مکروه میداشت که با ایشان اظهار کند که بروند و خانه را خلوت کنند پس حق تعالی فرو فرستاد یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا
بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستانسین لحدیث ان ذلکم کان

تؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق یعنی ای مؤمنان داخل خانه پیغمبر مشوید مگر وقتی که شما را رخصت دهند بخوردن طعام در حالتیکه منتظر طعام نشوید و چون شما را بخوانند داخل شوید و چون طعام خوردید پراکنده شوید و منشینید برای سخن گفتن بایکدیگر که این لبث و مکث شما پیغمبر را میرنجاند و پیغمبر از شما شرم میدارد و خدا تعالی از سخن حق شرم نمیکند و شما را امر به بیرون رفتن [illegible] آن که این آیه نازل شد مردم چون بطعام پیغمبر حاضر میشدند دیگر آنجا مکث نمیکردند و پس از خوردن طعام متفرق میشدند [illegible] هفت شبانه روز در حجره زینب بنت جحش بود از آنجا بحجره ام سلمه بنت ابی امیه آمد و آن شب و فردا نوبت او بود چون روز بلند شد علی ع آمد و انگشت بر در کوبید رسول خدا ص از آن کوبیدن دانست که علی است و ام سلمه مکروه میداشت حضرت با ام سلمه فرمود برخیز و در را بگشا ام سلمه عرض کرد یا رسول الله این کیست که قدر و منزلت او بجائی رسیده است که من برخیزم و در را از روی او باز کنم و حال آنکه دیروز در شأن ما آیه نازل شد واذا سألتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب یعنی اگر از زنان پیغمبر متاعی خواهید از پس پرده سؤال کنید و این کیست که من باید و معصم او را استقبال کنم رسول خدا ص چون آثار خشم دید فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که اطاعت رسول خدا کند اطاعت خدا کرده برخیز و در را باز کن که کوبنده در نه جاهل طبیعت است و نه سبک کردار است و نه شتابنده خدا و رسول او را دوست میدارند و خدا و رسول او را دوست میدارند و تا آواز قدم تو بگوشش میرسد در را باز نخواهد کرد ام سلمه از جای برخواست و بطوری میرفت که در را بیمی زد و مدح آنحضرت را حفظ میکرد تا آنکه بعقب در آمد و میگفت بخ بخ لرجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله پس در را باز کرد علی ع بر طرف در نگاه داشت و ایستاده بود تا آواز پای او برطرف شد و ام سلمه بر رسول خدا ص داخل شد حضرت فرمود او را شناختی عرض کرد بلی گوارا باد او را علی بن ابیطالب است فرمود راست گفتی علی بن ابیطالب است گوشتش از گوشت من است و خونش از خون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی الا انه لا نبی بعدی ای ام سلمه بشنو و گواه باش که علی بن ابیطالب امیر مؤمنان و سید مسلمانان است و صندوق علم من است و باب من است که از او بمن داخل شوند و او وصی من است بر اموات اهل بیت من و خلیفه من است بر احیای امت من و برادر من است در دنیا و آخرت و او با من خواهد بود در اعلی مراتب بهشت ای ام سلمه گواه باش و بخاطر نگاه دار که او قتال خواهد کرد با ناکثین و قاسطین و مارقین ابن مردشاهی گفت فرجت عنی یا عبدالله بن عباس اشهد ان علی بن ابیطالب مولای و مولی کل مسلم و مسلمة **فقیر گوید** که این حدیث را صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسند متصل از اعمش از عبایه اسدی از ابن عباس از ام سلمه از رسول خدا ص روایت کرده است **چهل و نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری و هم چنین علائی بسند خود از جابر بن عبدالله و ایضا ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری و هم چنین علائی بسند خود از جابر بن عبدالله و ایضا بسند دیگر از زید بن علی ع از زید [illegible] روایت کرده است که چون حسن ع از فاطمه ع دختر رسول خدا متولد شد بعلی ع عرض کرد یا علی فرزند را نام کن علی ع فرمود من پیشی نمیگیرم بر رسول خدا ص باو نام نمیکنم پس رسول خدا ص آمد حسن را در خرقه زردی پیچیده بودند آنحضرت بردند فرمود شما را نهی نکردم از اینکه در خرقه زرد نه پیچید رسول خدا ص آن را انداخت و در خرقه سفیدی پیچید پس بعلی ع فرمود نام نهاده عرض کرد من پیشی از شما باو نام نمیکنم رسول خدا ص فرمود و من پیشی بر خدا تعالی [illegible] فرمود ای جبرئیل بجهت محمد ص فرزندی متولد شده فرود آی و بخدمت محمد ص شو و او را از من سلام برسان و او را تهنیت و مبارکباد گو و بگو که علی از تو بمنزله هرون است از موسی او را بنام پسر هرون نام کن جبرئیل فرود آمده و رسول خدا را از جانب پروردگار جل شانه تهنیت گفت و باو عرض کرد که خدا تعالی امر فرموده است که این مولود را بنام پسر هرون موسوم کنی رسول خدا ص فرمود نام پسر هرون چه بود گفت شبر گفت بزبان عربی چه میشود گفت حسن **پنجاهم** ایضا ابن بابویه بسند دیگر خود از ابن زبیر از جابر بن عبدالله روایت کرده است که چون حسن متولد شد رسول خدا ص با ایشان فرموده بود که او را در خرقه سفید بپیچید ایشان او را در خرقه زردی پیچیده بودند فاطمه بعلی ع عرض کرد او را نام کن علی ع فرمود من بر رسول خدا ص سبقت نمیگیرم در نام نهادن این طفل تا اینکه رسول خدا ص تشریف آورد و طفل را گرفته و او را بوسید و زبان مبارک در دهان او فرو برد و زبان آنحضرت را مکید پس رسول خدا ص فرمود من پیش از این شما را نگفتم که این طفل را در خرقه زرد نه پیچید پس خرقه سفیدی خواسته و او را در آن پیچید و خرقه زرد را انداخت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت پس بعلی ع فرمود او را چه نام کرده عرض کرد من در نام او بر تو سبقت نمیگیرم که خدا تعالی بجبرئیل امین وحی فرستاد که از برای محمد ص فرزندی بوجود آمده اکنون بر زمین برو و از من بمحمد سلام برسان و او را از جانب من تهنیت و مبارکباد گو و بگو که علی از تو بمنزله هرون است از موسی فرزند خود را بنام پسر هرون موسوم کن شبر

نام پسر هرون چه بود جبرئیل عرض کرد شبر فرمود بزبان عربی چه میشود عرض کرد حسن پس رسول خدا ص او را حسن نام کرد و چون حسین ع متولد شد رسول خدا ص تشریف آوردند و آنچه بحسن کرده بودند بحسین نیز کردند و جبرئیل فرود آمد و برسول خدا عرض کرد حق ترا سلام میرساند و میفرماید علی ع از تو بمنزله هرون است از موسی این مولود را بنام پسر هرون موسوم کن حضرت فرمود پسر هرون چه نام داشت جبرئیل عرض کرد شبیر فرمود بعربی چه میشود عرض کرد حسین رسول خدا او را حسین موسوم کرد **پنجاه و یکم** مظفر بن جعفر بن مظفر علوی بسند خود از ابو رافع روایت کرده است که رسول خدا ص خطبه خواند پس فرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی موسی را امر کرد که از برای قوم در مصر خانها بنا کنند و امر فرمود که احدی جنب در مسجد ایشان نخوابد و در آن نکند و با زنان خود در آنجا نزدیکی ننماید مگر هرون و ذریه او و بدانید که علی از من بمنزله هرون است از موسی پس جایز نیست احدی را که در مسجد من جنب بماند و یا داخل شود و یا در آن نکند مگر علی ع و ذریه او پس کسی که از این خوشنود نیست آنجا رود و بدست خود اشاره بجانب شام کرد **پنجاه و دویم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حذیفة بن اسید غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که روزی رسول خدا ص خطبه میخواند و فرمود جمعی از مردم را خوش نیامده است از اینکه علی را در مسجد گذاشتم و ایشان را بیرون کرده ام بخدا سوگند که نه من علی را در آنجا جای داده ام و نه من ایشان را از آنجا بیرون کرده ام بلکه خدا تعالی علی را در آنجا جای داده و ایشان را بیرون کرده است و خدا تعالی وحی فرستاد بسوی موسی و هرون ان تبوّءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة یعنی از برای قوم خودتان در مصر خانهائی بنا کنید و خانهای خود را از برای مردم قبله نمائید و نماز کنید بعد از آن امر کرد بموسی که احدی در مسجد او ساکن نشود و جنب در آن داخل نگردد مگر هرون و ذریه او و علی ع از من بمنزله هرون است از موسی و او برادر من است و از اهل بیت من حلال نیست که احدی نکاح کند در مسجد من مگر علی ع و ذریه او **فقیر گوید** یعنی با زنان مباشرت نماید و مقاربت کند و نکاح در اینجا عبارت از جماع است و بالجمله هر کس از این حکم دلگیر و ناراضی است آنجا رود و بدست خود اشاره بجانب شام فرمود **پنجاه و سیم** شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب عیون و محاسن نقل کرده است که چون معاویه بمدینه آمد سعد بن ابی وقاص نزد او رفت معاویه گفت ای سعد ترا چه مانع شد که مرا در خونخواهی عثمان مظلوم اعانت نکردی گفت من یاری نمیکنم قتال علی را و چگونه با علی ع قتال کنم و حال آنکه خود از حضرت رسول خدا ص شنیدم که باو فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی معاویه گفت تو خود از رسول خدا شنیدی گفت بلی خود شنیدم و اگر دروغ گویم هر دو گوشم کر باد معویه گفت الان غدر تو کثرت نمود اگر من این را از رسول خدا ص در حق او میشنیدم با او قتال نمیکردم و معویه بخدا عهد کرد در این سخن دروغ گفت زیرا که خود پیش از این از رسول خدا ص در حق آنحضرت شنیده بود و با او قتال کرد و بعد شهادت آنحضرت او را لعن میکرد و دشنام میگفت [illegible] حضرت مقبول کند **پنجاه و چهارم** ایضا شیخ معتمد در کتاب مذکور روایت کرده است که ضرار بن عمرو ضبی نزد یحیی بن خالد برمکی آمد یحیی باو گفت یا ابا عمرو دوست میداری که مناظره کنی با مردی که از ارکان شیعه است گفت بلی بگو هر که میخواهی یحیی بطلب هشام بن الحکم فرستاد چون حاضر شد یحیی گفت یا ابا محمد این ضرار است [illegible] هشام گفت بگو [illegible] ولایت و برائت بر که واجب است بر ظاهر یا بر باطن **فقیر گوید** و بعبارت اخری منصب ولایت را مقتضای ظاهر ایشان میدهند یا مقتضای باطن یعنی هر که را اگر ولی یا خلیفه میکنند بحسب ظاهر [illegible] یا باطن بالجمله ضرار گفت ظاهر زیرا که باطن را نمیتوان فهمید و مدرک نمیشود مگر بوحی هشام گفت راست گفتی اکنون مرا خبر ده از اینکه کدام یک از ابوبکر و علی دفع دشمن کرده اند از رسول خدا ص بشمشیر و کشتن کفار در پیش روی او و ثواب کدام یک از ایشان بیشتر و نام کدام یک در معرکه جهاد مشهورتر و بلندتر است گفت علی بن ابیطالب ولکن [illegible] ابوبکر زیاده از علی بود هشام گفت اینکه تو گفتی از بواطن است و ما در اول مناظره باطن را از دست داده ایم و او را از محل انداختیم [illegible] اکنون تو میبینی ظاهر علی ع در علم [illegible] واجب شد از برای علی و لا ینبغی که از برای ابوبکر [illegible] ضرار گفت این ظاهر است هشام گفت هرگاه ظاهر علی با باطن او مطابق شود [illegible] گفت نه هشام گفت تو میدانی که رسول خدا ص بعلی ع فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی گفت بلی میدانم هشام گفت رسول خدا [illegible] میگوید ضرار گفت بلی هشام گفت آیا جایز است رسول خدا را که این را بعلی ع بگوید و حال آنکه علی در باطن مؤمن نباشد ضرار گفت [illegible] از برای علی ع ثابت شد ظاهر و باطن و از برای ابوبکر نه ظاهری ثابت شد و نه باطنی محقق گردید پس منصب ولایت مخصوص علی ع است و دیگری را در آن نصیبی نخواهد بود **پنجاه و پنجم** [illegible] بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که آنحضرت در خطبه

فرمودند حقیقت اینکه حق تعالی بندگان خود را امتحان فرمود و اضلال خود را بدستیاری من هلاک کرد و شکر آن خود را اتبعتنی من قال بناخت و مرا دنیا
مؤمنان وسیلهٔ قرب و منزلت بندگان خود گردانید و مرا با نبوت هلاک حیات ازان خبر فرمود و مرا امیر خود گردانید بر روی محرومین و مرا قوت بازوی پیغمبر
خود کرد و گرامی داشت مرا بنصرت آنحضرت و شریک کرد مرا بعلم او و بسر قرآن فرمود مرا با الحکام او و مخصوص گردانید مرا بوصیت او و برگزید مرا بخلافت
او در امت او و پس چون دید که مهاجرین و انصار که بفرمان آنحضرت زاده و اطاعت امر او میکنند جمعیتها را متفرق میسازند فرمود ایها الناس ان
علیا منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی مؤمنان دانستند که رسول خدا این سخن را از جانب خدا میگوید زیرا که من از برای پدر و مادر
آنحضرت نبودم چنانکه هرون برادر پدری و مادری بود با موسی و من پیغمبر نبودم تا مقصود از منزلت نبوت من باشد بلکه مراد رسول خدا این بود
که خلافت مرا بمردم اعلام کند یعنی چنانکه موسی هرون را خلیفه خود گردانید و فرمود با هرون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین
و شنیدند که جماعتی میگویند ما نیز موالی رسول خدائیم آنحضرت بحجة الوداع رفت چون بغدیر خم رسید امر کرد تا مکانی مرتفعی ساختند منبر ترتیب
دادند حضرت بالای آن رفت و بازوی مرا گرفت و بلند کرد بمرتبه ای که سفیدی زیر بغل او نمایان شد با آواز بلند در میان مردم فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و ولایت من ولایت خداست و عداوت من عداوت خدا
و خدا تعالی در آن روز این آیه فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا و فرستادن دین و ولایت من دین کامل شد
و نعمت تمام گردید و رضای پروردگار بعمل آمد پس خدای عز و جل بجهت اختصاص من و اکرامی که بمن فرمود و تعظیم و تفضیلی که از رسول خدا
بمن داشت فرو فرستاد ثم ردوا الی الله مولاهم الحق الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین یعنی پس بازگردانیده شوند بعد از مردن
بسوی جزای خداوندی که خداوند ایشان است بحق بدانید که مر او راست حکم در روز قیامت و اوست سریع ترین حساب کنندگان **فقیر**
گوید در حدیث است که خدا تعالی حساب خلائق را میکند بقدر چشم زدنی بحسابی که هیچ مانع او از حساب دیگری نیست و با جمله فرمود
راه نمائی است که اگر آنها را ذکر کنم قدر و منزلتم بر شما ها معلوم شود و مردم با آنها گوش فرا دادند اگر چند دو روایت درستی جانشین خلافت
پوشانیدند و در آنچه اقرار ادوا آن حقی نبود با من نزاع کردند و جدال در پیش نهادند که ما هی بر آن استیلا یافتند و از روی نادانی از او انجود داشتند
پس چه مورد بک از برای خود ترتیب دادند و چه خانها که از برای خود مهیا نمودند بکه بکرشد در منازل خود لعن میکنند و از یکدیگر بیزاری
میجویند و چون با یکدیگر ملاقات کنند یکی بدیگری گوید یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین یعنی ای کاش بودی میان من و تو
دوری میان مشرق و مغرب با نزاند بدی همنشینی هستی از برای من شقی دیگر انکه از روی بیخودی و در رد ما یکی در حالی در جواب
گوید یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا یعنی ای کاش فلان را دوست خود
نگرفته بودم مرا گمراه کرد از ذکر بعد از آنکه بمن رسید و شیطان مر گمراه کننده و ذلیل و خوار کننده انسان است فرمود و منم آن ذکری که از آن گمراه شدند
و منم آن سبیلی که از آن برگشتند و منم ایمانی که بان کافر شدند و منم قرآنی که از آن دوری جستند و منم دینی که آنرا تکذیب نمودند و منم صراطی
که از آن سرنگون افتادند و اگر خود را درک کنند حلالی که عنقریب احتمام کنجه خواهد شد انداخته و بعوز ویکم بر و دیای سر ایشان بیرون خواهد
افتادند و همان عوض بر لب جهنم ایستاده و عذاب الهی را آماده شده اند و دشته اند کرمه بدترین و روزی بدترین عذابی در بدترین خانه
دیو شیطان ملعون بکذ بکر و یاد کنان و لب عطش ایشان تا شامیده تشنه ... و تشنه دنیا ایشان را از الحیات تشنه از عذاب الهی چاره و مجلسی
این قوم بپوشند عبده ... کند ... او مال آنها را عبادت میکنند و برای آنها اعتبارات نمی بینند و قربانی میکنند دیگر و وصیله
سائبه و حام برای آنها قرار میدهند و آنها را با ازلام قسمت میکنند چنانکه در جاهلیت خود خیال میکردند و از راه حق سر گردان دو سوی بندگان خدا
شناسان شیطان بر ایشان دست یافتند و ما شاء الله بتهای جاهلیت ایشان را در گرفته از روی جهل و اغوای خود نموده اند و از سر مهل بر آنها
تکیه کرده خدا تعالی ما را از نوری بایشان رحمت فرستاده و بر ایشان آگاه کرده شده ما را از نوری دوستی کرده برای کتابیکه نار مکیها اقتباس نور
کنند و عنا بمن فرمود بکتابیکه بیرون نمانند و نایندی برای کتابیکه او را اضلال کنند حدیث طولانی است **و فقیر گوید** چون بجزود
و صیله و سائبه و حام هم چنین تقسیم با ازلام محتاج بتفصیل و بیان بود و ما مناسبت با مقام معلوم شود لهذا تفصیل آنرا بیان نمودیم
تا مانکه بحیره و مشتق از بحر بمعنی شق و شکافتن است و سائبه بمعنی را کردن و واکذاشتن و وصیله از وصل بمعنی پیوستن است و حام از حمایت بمعنی
نگاه داشتن است و در زمان جاهلیت مقرر بود که چون ناقه پنج بار بزاید و بطن آخر نر باشد گوش او را بشکافتند
و گوشت او بر زنان حرام میدانستند و بجهت شکافتن گوش او را بحیره میگفتند و اگر ماده باشد او را واگذاشتند و حلال بودن آنرا حلال

نمی دانستند و اگر کسی از پیغمبران ما مسافری بود بجهت شفای بیمار نذر کرده بود که مسافر من برسد این نافه را نحر کند و واگذاشتم که برای خود بچرد و حمل
و بار بر او نمیکردند و هر دو معنی چون آن نافه را وا میگذاشتند او را سائبه میگفتند و اگر نافه در یک بطن دو بچه میآورد اهل جاهلیت میگفتند
این دو بچه بهم پیوستند ذبح و اکل آنرا حرام میدانستند و آنرا از جهت وصل و پیوستن وصیله مینامیدند و اگر شتر نری از صلب او ده بطن بهم رسیده
میشد میگفتند این ظهر خود را حمایت کرد و نگاه داشت و بعد از آن سواری و گوشت آنرا بر خود حرام میکردند و در بعضی از روایات حام
بجای آن که و لد او بجد سواری رسیده باشد و در روایت دیگر آمده که مطلق فحل ابل حام است و اهل جاهلیت گوشت آنرا بر خود حلال
نمیدانستند آنچه مذکور شد از کتاب معانی الاخبار بود و علی بن ابراهیم روایت کرده است که بحیره گوسفندی است که پنج بطن زاییده باشد
و در مرتبه ششم او و از آب خوردن و علف خوردن منع میکردند و بحیره اش مینامیدند و صاحب قاموس در هر دو معنی استعمال کرده و علی
ابن ابراهیم وصیله را در گوسفند اطلاق کرده و گفته است هر گاه گوسفندی پنج بطن بچه آورده باشد در نوبت ششم چون در یک بطن هم نر و هم
ماده برآید ماده را برای بتان خود نگاه میداشتند و میگفتند و صلت اخاها یعنی به برادر خود پیوست و گوشت آنرا بر زنان خود حرام
میکردند و در کتاب جوامع الجامع در وصیله اعتبار زاییدن چند مرتبه نکرده بلکه گفته است اگر گوسفندی بچه ماده می آورد آنرا برای خود
نگاه میداشتند و اگر نر می آورد بجهت خدایان خود که عبارت از بتهای ایشان باشد ذبح میکردند و اگر در یک شکم نر و ماده می آورد میگفتند
وصلت اخاها و ذبح آنرا حرام میدانستند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بحیره آنست که خود بچه بیاورد و بچه او نیز بچه بیاورد
و بعد از آن گوش او را میشکافتند و ذبح آنرا حرام میدانستند و علی ابن ابی طالب جون اهل جاهلیت بر حرمت آن اتفاق داشتند خود حرام کرده باشد و
و حرمت آنرا بخدا نسبت میدادند و اما تقسیم با ازلام مخفی نماند که ازلام تیرهای قمار را گویند و این تیرها ده بی پر و پیکان و از ده تیر
که هفت از آن نصیب دارد چنانکه بر هر یک نصیبی نوشته می شود مثل یک سهم و دو سهم و سه سهم تا هفت سهم و سه از آنها نصیبی نیست و چیزی
بر آنها نمی نویسند و کیفیت قمار با آنها چنانچه علی بن ابراهیم آورده است چنانست که شتر را میکشتند و از آن قسمت میکردند بده قسم و چون نظر
این تیرها را حرکت میدادند تا با یکدیگر مخلوط میشدند و بعد از آن بنام هر کس تیری بیرون میآوردند هر کس تیر نصیب دار بنام او بیرون
میآمد نصیبی که از آن شتر بر آن نوشته بود بقدر آن میدادند و هر کس که تیرها از نصیب بنام او بیرون میآمد قیمت آن شتر را او میگرفتند
و چیزی از اقسام با او نمیدادند و بعضی گفته اند که آنکه قسمت داشت قسمت خود را بفقرا میداد و چیزی از آن متصرف نمیشد و بان افتخار میکرد
و بعد از ظهور اسلام خدا تعالی از این قمار نهی فرمود و جهت شبیه گفتن این قمار منهی عنه بقماری که در این زمانها میبازند اول بین الخواص شده که آنرا
لاتری میگویند و گویا ما خذ آن از اهل فرنگ باشد و با بن سبب عیب کلی بهم رسانیده و اکثر از تا معبدان قوم فرع آن میگویند که در ازنکاب
این دو معصیت کبیره را متحمل اند یکی قمار و ثانی دیگری تهمت بشرع و دین است اعاذنا الله و ایاهم من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا **فصل**
و ششم ایضا ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود علی را چند خصلت است
که اگر یکی از آنها در جمیع مردم باشد همه را کافی خواهد بود یکی آنکه رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه دیگر آنکه فرمود علی منی
کهرون من موسی و فرمود علی منی و انا منه و فرمود علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی و فرمود حرب علی حرب الله و سلم
سلم الله و فرمود ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله و فرمود علی حجة الله و خلیفته علی عباده و فرمود حب علی ایمان و بغضه کفر
و فرمود حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان و فرمود علی مع الحق و الحق معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و فرمود علی
قسیم الجنة و النار من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فارق الله عز و جل و فرمود شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة
پنجاه و هفتم ایضا ابن بابویه بسند خود از فضل بن شاذان روایت کرده که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام التماس نمود که لب اسلام را
باختصار و ایجاز نویسد حضرت با او نوشت محض اسلام عبارت است از اینکه شخص اعتقاد کند باینکه نیست خدائی مگر معبود بحقی که یگانه
است و او را شریکی نیست خدای یگانه است که واحد است و احد است و صمد است و قیوم است و سمیع است و بصیر است و قدیر است و عالم
که هیچ چیز بر او مجهول نیست قادر است که از هیچ چیز عاجز نیست غنی است که به هیچ چیز محتاج نیست عادل است که بر احدی ستم روا ندارد و آفریننده
همه چیزهاست و او را مثل و مانندی نیست و شبه و نظیری نیست ند او را شبیهی است و نه ضدی و نه مانندی و نه همتائی او راست مقصود بعبادت است
و دعا سؤال کنند کان و خوف و امید بندگان و اینکه اعتقاد کند باینکه محمد بنده او و امین و خالص و برگزیده او است از مخلوقات او و او رسول او است و سید پیغمبران
و خاتم ایشان و افضل عالمیان و بعد از او پیغمبری نباشد و ملت او تبدیل نیابد و شریعت او تغییر نیابد و آنچه از جانب خدا تعالی آورده است

همه حق است و تصدیق کند بجمیع انبیاء که پیش از او آمده و فضل اند و تصدیق کند بکتاب عزیز الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل
من حکیم حمید و اینکه محمد صلی الله علیه و آله امین خدا و گواه بر قرآن است و اینکه قرآن حق است از اول تا باخر آن و اینکه ایمان آورد بمحکم قرآن و متشابه آن و عام و خاص
و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصص و اخبار آن و اینکه احدی از بشر قدرت ندارد که کلامی مثل قرآن بیاورد و [illegible] و اینکه اعتقاد کند که
دلیل بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجت بر مؤمنان و قائم بامر مردمان و ناطق قرآن و عالم باحکام آن برادر و خلیفه و وصی او است آنکسی که از او بمنزله هرون
است از موسی و او علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و افضل الوصیین و وارث علم النبیین و المرسلین است و بعد از او حسن
و حسین که سادات جوانان اهل بهشت اند بعد از ایشان علی بن الحسین زین العابدین بعد از آن محمد بن علی باقر علوم نبیین بعد از آن جعفر بن محمد
الصادق که وارث علم وصیین است بعد از آن موسی بن جعفر کاظم بعد از آن علی بن موسی الرضا بعد از آن محمد بن علی بعد از آن علی بن محمد بعد از آن
حسن بن علی بعد از آن حجت قائم منتظر مهدی که از اولاد علی اند صلوات الله علیهم اجمعین ایشانرا امام و وصی داند و اینکه زمین از حجت خدا
خالی نخواهد ماند در هیچ عصر و زمانی و ایشانند حلقه محکم خدا و ائمه هدی و ایشانند حجت خدا بر خلق خدا تا روز قیامت و اینکه هر کس با
ایشان مخالفت کند گمراه و گمراه کننده و از حق بیزار است و ایشانند تعبیر کنندگان قرآن و ایشانند سخن گویان از پیغمبر و رسول [illegible]
بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده است بمرگ جاهلیت و اینکه از دین ایشان است ورع و فقه و صدق و صلاح و استقامت و اجتهاد
و ادای امانت بنیکان و بدان و طول سجود و روزه داشتن روز و عبادت در شب و اجتناب از محارم و انتظار فرج بصبر و کرم صحبت یعنی
[illegible] مؤمن باید صاحب این صفات باشد بعد از آن شرح میفرماید بذکر وضوء الحدیث **پنجاه و هشتم** سید بن طاوس علیه الرحمه
در کتاب طرائف روایت کرده از بنی هاشم در نص بر امامت و خلافت و وصایت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که فرمود الطرفة العاشرة
فی تصریح النبی صلی الله علیه و آله عند الوفاة بخلافته علیه السلام علی الصغار و الکبار و جمیع اهل الامصار بمحضر الانصار بعد از آن از حضرت موسی
جعفر علیه السلام از پدرش روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را زمان رحلت نزدیک رسید انصار را طلبید و خود خواند و فرمود ای گروه
انصار زمان فراق نزدیک شد و نزدیک اجل رسید و مرا بسوی خدا میخوانند و من او را اجابت خواهم کرد شما با من همسایگی کردید و نیکو
همسایگی بودید و مرا یاری کردید و نیکو یاری بودید و مواسات نمودید بمن در اموال و توسعه دادید بمن در مساکن و جان خود را در راه
خدا بذل کردید بدرستیکه خدای تعالی شما را جزای نیکو میدهد [illegible] هیچ چیز [illegible] مگر یک چیز [illegible] عبارت
است از تمام ایمان و خاتمه عمل که جمیع اعمال مقرون است باین دو چیز و من هیچ فرقی در میان این دو چیز [illegible]
نیست که اگر کسی یکی [illegible] ترک کند [illegible] انکار کرده است و خدای تعالی هیچ عملی از او قبول نفرماید عرض کردند یا رسول
الله آنها را برای ما بیان کن تا بدانیم و از آنها دست بر نداریم تا گمراه نشویم و از اسلام و نعمتی که از خدا و رسول بما نصیب شده است کافر نگردیم
[illegible] که خدای تعالی مرا [illegible] رسالت خود کردی و نصیحت فرمودی و [illegible] و رسانیدی و بما مشفق
و رحیم و مهربان بودی یا رسول الله [illegible] کتاب خدا و اهل بیت من کتاب خدا عبارت از قرآن است و [illegible]
و برهان و کلام الهی [illegible] و ظاهر و باطن او [illegible] و حاکم است و عادل و قاید مردم است بحلال
و حرام خدا [illegible] روز قیامت [illegible]
انصار [illegible] اهل بیت مرا محافظت کنید حقوق ایشانرا که خدای تعالی مرا خبر داده است [illegible] بر حوض
و اسلام مانند سقفی است [illegible] و اگر [illegible]
کاهست که سقف بر سر [illegible] خراب شود و هلاک گردد ایها الناس این ستون [illegible] اسلام است [illegible] الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه و عمل صالح اطاعت امام و [illegible] از خدا
بترسید [illegible] ایشان مصابیح ظلمت اند و معادن علم اند و ینابیع حکمت الله و مستقر
ملائکه الله [illegible] علی [illegible] وصی و امین و وارث من است و او از من بمنزله هرون است از موسی [illegible] تبلیغ رسالت خود کردم بحق خدا سوگند
ای گروه انصار [illegible] در خانه فاطمه باب من است و خانه فاطمه خانه من است [illegible] حرمت [illegible] حجاب خدا کرده است
[illegible] بر آنحضرت [illegible] گریه [illegible] تا آنکه بعد از زمانی [illegible] محمد صلی الله علیه و آله
خدا پاره شد بخدا سوگند که [illegible] الحدیث **پنجاه و نهم** ایضا شیخ احمد بن علی بن ابی طالب منصور طبرسی در کتاب احتجاج از ابان بن تغلب

روایت کرده است که گفت بحضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام عرض کردم جعلت فداک هیچکس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله منکر خلافت ابوبکر
بود فرمود بلی دوازده نفر خالد بن سعید بن عاص و او از بنی امیه بود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و بریده
اسلمی از مهاجرین و ابو الهیثم بن تیهان و سهل و عثمان اولاد حنیف و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری از انصار و چون
ابوبکر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا رفت در میان خود مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند برویم و او را از منبر فرود کشیم و بعضی
گفتند بخدا قسم اگر چنین کنید خود را بکشتن میدهید و خدا فرموده است و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة اکنون بهتر آنکه برویم بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و با او در این باب مشورت کنیم و بدانیم که رای او در این باب چه چیز است پس بخدمت آنحضرت شتافتند و عرض
کردند یا امیر المؤمنین از خلافت دست کوتاه داشتی و حال آنکه تو احق و اولی بودی بآن زیرا که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود علی
مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال و ما میخواستیم که برویم و او را از منبر فرود کشیم اکنون آمده ایم تا با تو مشورت کنیم و آنچه
تو امر میفرمائی بآن عمل کنیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدا که اگر چنین کنید شما را خواهند کشت و تا او ملاقات [illegible]
مگر با شمشیرهای کشیده و شما مثل نمک طعام و سرمه در چشم اید و بخدا سوگند که اگر چنین میکردید مرا ضعیف و ذلیل مینمودید با شمشیرها کشیده
و استعداد جنگ [illegible] با ابوبکر بیعت کن و اگر نه ترا بقتل میرسانیم [illegible] بودم که ایشان را از جان خود دفع کنم
و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از وفات خود مرا خبر داد و فرمود یا ابا الحسن امت من بعد از من با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در خصوص تو خواهند
شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و اینکه امت من بعد از من دو فرقه خواهند شد فرقه بمنزله هرون و پیروان او و فرقه دیگر بمنزله سامری و پیروان
او خواهند بود عرض کردم یا رسول الله چون با من چنین کنند مرا چه میفرمائی فرمود اگر یار و مددکاری برای خود یافتی با ایشان جنگ کن
و اگر کسی نیافتی که ترا مدد کند دست کوتاه دار و جان خود را بهلاکت میفکن تا آنکه بمن ملحق شوی حدیث طولانی است باینقدر اکتفا شد
شصتم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر خود از اجداد خود صلوات الله علیهم روایت کرده
که سلمان فارسی رضی الله عنه سه روز بعد از دفن سید کائنات صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس بحدیث من گوش دهید و آنرا
خاطر نگاه دارید حق سبحانه و تعالی بمن علم بسیار داده اگر آنچه از فضائل امیر المؤمنین میدانم برای شما بیان کنم طائفه از شما خواهند گفت سلمان
دیوانه است و جمعی دیگر خواهند گفت خداوندا هر که سلمان را کشته [illegible] بدانید که شما را موتی در پیش است و شد بلای
[illegible] بدانید که علم موت مردم [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام است و وصی رسول است
و مرا با و فضل الخطاب [illegible] اصل الانساب بمنزله هرون بن عمران از موسی رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود تو وصی و خلیفه منی در امت من و تو بمنزله
هرونی از موسی و شما ای قوم طریقه بنی اسرائیل پیروی کردید و حق او را از دست داده بباطل گرویدید و بخدا سوگند که شما را بلاها در پیش است
خواهید مرد و زنده خواهید شد و مبعوث میگردید و حساب شما را خواهند کشید مانند بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة
قسم بآنکسی که جان سلمان در ید قدرت اوست که اگر علی را خلیفه خود میکردید و او را پیروی مینمودید [illegible] و نعمتهای الهی
شما را [illegible] و اگر مرغ را از هوا بسوی خود میخواندید اجابت میکرد و اگر ماهیان را از دریا میخواستید اطاعت مینمودند و ولی خدا ضعیف
و فقیر نمیگردید [illegible] و احکام الهی در میان دو نفر مختلف نمیشد و لیکن شما امتناع نمودید و دیگری را نصب کردید و والی
نمودید و باور کنید [illegible] زمان ما و شما [illegible]
من [illegible] لیکن من شما را میگویم بر شما باد بدوستی آل محمد که ایشانند سرکردگان اهل بهشت و ایشانند که در روز قیامت مردم را به بهشت [illegible]
و شما را باد بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و بخدا سوگند که ما مکرر بولایت و خلافت و امارت او بمؤمنان بر او سلام کردیم و اطاعت او نمودیم
در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بامر آنحضرت و رسول خدا در این باب تاکید فرمود [illegible] مردم را چه رسیده است که فضل علی را دانستند و
حسد بردند قابیل بهابیل حسد برد و او را کشت و امت موسی بن عمران مرتد شدند و کافر گردیدند و امر این امت مثل امر بنی اسرائیل
آیا شما را بکجا خواهد رسانید [illegible] ایها الناس وای بر شما ما را با ابو فلان و فلان چه کار است شما نمیدانید [illegible]
[illegible] و بخدا سوگند که مرتد و کافر خواهید شد و شمشیر در میان یکدیگر خواهید کشید
و گواهی [illegible] کافر [illegible] و بدانید که من امر خود را [illegible] اطاعت کردم و بامر او
تسلیم شدم و پیروی کردم مولای خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و سید الوصیین و قائد الغر المحجلین

وامام صدیقین و شهدا و صالحان است **شصت و یکم** ایضا شیخ طبرسی علیه الرحمة در کتاب احتجاج از محمد و یحیی اولاد عبد الله بن الحسن روایت کرده اند ایشان از جد ایشان از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرده است که ابوبکر در روز جمعه اول ماه رمضان خطبه خواند ابی بن کعب از جا برخواست و گفت ای گروه مهاجرین که همیشه پیروی رضای خدا کرده اید و خدا تعالی شما را در قرآن مدح کرده و ثنا گفته است و ای گروه انصار که قبل از هجرت ایمان را ثابت کرده اید و خدا تعالی شما را در قرآن خود ثنا گفت و مدح کرد آیا خود را بفراموشی زده اید یا فراموش کرده اید یا بدل شده اید یا متغیر گردیده اید یا ذلیل و عاجز شده اید آیا یاد ندارید که رسول خدا و علی را در پهلوی خود باز داشته فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و من کنت نبیه فهذا امیره و نمیدانید که رسول خدا فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی اطاعت تو واجب است بر هر کسی که بعد از من است مثل اطاعت من در حیات من مگر اینکه پیغمبری پس از من نباشد و نمیدانید و یاد ندارید که رسول خدا فرمود وصیت میکنم شما را در خصوص اهل بیت خود که با ایشان نیکی کنید و ایشان را بر خود مقدم دارید و بر ایشان پیشی نگیرید و ایشان را بر خود امیر کنید و بر ایشان امیر نکنید و حکم را بدانید آیا نمیدانید که رسول خدا فرمود اهل بیت من منار هدایت و راهنمایان اهل ضلالت بسوی خدا اند آیا نمیدانید که رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو هدایت کننده ای آیا نمیدانید که رسول خدا فرمود علی احیا کننده سنت من است و معلم امت من و برپا کننده حجت من و بهترین کسی است که پس از من خلیفه من و سید اهل بیت من است و محبوب ترین مردم است نزد من اطاعت او در امت من مثل اطاعت من است آیا نمیدانید که رسول خدا احدی را بر علی صاحب اختیار نکرد و علی را بر شما والی فرمود در غیبت خود آیا نمیدانید که در سفرها منزل او با رسول خدا در یکجا بود و کوچیدن ایشان یکی بود و امر ایشان یکی بود آیا نمیدانید که رسول خدا فرمود هر گاه من از میان شما بروم علی را خلیفه خود کرده ام در میان شما کسی را خلیفه کرده ام که مثل خود من است آیا نمیدانید که رسول خدا پیش از رحلت ما را در میان خانه دختر خود فاطمه جمع کرده فرمود حق تعالی بموسی بن عمران وحی فرستاد که یکی را از اهل خود را با خود برادر کن و او را پیغمبر و اهل او را اولاد خود دان که من ایشان را از آفات پاک ساختم و از خلاص کنم موسی هرون را بامر خدا با خود برادر کرد و اولاد او را در میان بنی اسرائیل پس از خود امام و پیشوا ساخت که ایشان را حلال بود در مساجد آنچه موسی را حلال بود و خدا تعالی وحی فرستاد بسوی من که علی را با خود برادر کن چنانکه موسی هرون را برادر خود کرد و اولاد او را اولاد خود کن که من ایشان را پاک گردانیدم از هر رجس و نجسی مانند اولاد هرون و بدان ای محمد که من پیغمبری را بتو ختم کردم و پس از تو پیغمبری نیست و اولاد علی امامانند که پس از تو در امت تو بسوی خدا هدایت کنند ابی گفت آیا نمی بینید آیا نمیشنوید آیا نمیفهمید پرده را پیش چشم شما انداخته اند و مثل شما مثل مسافری است که تشنگی شدیدی او را عارض شده و بحد هلاکت رسیده است در اثنای راه آگاهی دیده تشنگی خود را برای او عرضه داشت و از او آب طلب نمود او باز گفت در پیش روی تو دو چشمه است یکی شور و یکی شیرین اگر بآن شور رسیدی گمراه شده و از راه بدر رفته و اگر از آن شیرین خوشگوار خوردی یافتی هدایت یافته و سیراب شده این است مثل شما ای امتی که گمان کرده اید که خدا تعالی و رسول او شما را بخود وا گذاشته اند و امر شما را بعد از رسول خدا مهمل گذاشته اند و بخدا قسم که مهمل نمانده اید بلکه علی در میان شما نصب کرده اند که حلال خدا را حلال میکند و حرام خدا را حرام اگر او را اطاعت کنید اختلاف در میان شما نخواهد بود و از یکدیگر رو گردان نمیشوید و قطع پیوند نمی نمائید و با هم قتال نمیکنید و از یکدیگر بری نمیشوید و اعراض نمیکنید و بخدا سوگند که شما بعد از او متفرق و مختلف خواهید شد اگر از این سؤال کنید از آنچه نمیدانند برای خود فتوی میدهند و حکم میکنند و شما از خدای خود دور شده اید و زیان کرده اید و چنان دانسته اید که مخالفت خدا رحمت است هیهات کتاب خدا بر شما رد میکند عقیده شما را در آنجا که خدا تعالی میفرماید وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و بعد از آن از اختلاف ایشان خبر داده و فرموده است وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ یعنی للرحمة خلقهم و من از جمله آل محمد است شنیدم از رسول خدا که میفرمود تو و شیعه تو بفطرت اسلام میباشید و باقی مردم از اسلام بیزارند چرا از پیغمبر خود قبول نکردید و چگونه قبول کنید و حال آنکه خود شما خبر دادید که عهد خود را با وصی و امین و برادر و وزیر و ولی او خواهید شکست و حال آنکه علی از همگی شما پاکدل تر و از همه شماها عالم تر و از همه شماها در اسلام مقدم تر و کوشش و جهاد و حرامت او بر رسول خدا از همگی شما افزونتر در رسول خدا منزلت نبوت را با او داد و با او وصیت فرمود در ادای دیون و وفا بوعدهای او بعد از او و او را بر امت خود خلیفه کرده است و اشاره بنهانی خود را با او سپرده و او ولی نعمه شما است و نه ... و احق و اولی است بخلافت از همگی شما و او است سید الوصیا و وصی خاتم انبیا و او است

فضل پرهیزگاران و مطیع تر از همه مطیعان در بندگی پروردگار عالمیان و شما بر او سلام کردید بخلافت و امارت مؤمنان در حیات رسول خدا و لکن بعد تو واست آنکه منبر بهید و آنکه ناصح و بصیر است از برای نصیحت خود کردی با آنکه کور است و شما شنیدید آنچه را که ما شنیدیم و دیدید آنچه ما دیدیم و مشاهده کردید آنچه ما مشاهده کردیم در این اثنا عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل از جای برخواستند و گفتند ای ابی بن کعب عقلت فاسد شده یا ترا جن گرفته است ابی گفت عقل شما زایل شده است من بخدا سوگند روزی بخدمت رسول خدا رفتم دیدم با کسی سخن میگوید و من آنکس را نمی بینم و سخن او را میشنوم و در میان سخنان خود میگفت یا رسول الله چه ناصح است از برای امت تو و چه عالم است بسنت تو رسول خدا باو فرمود امت من اطاعت او خواهند کرد پس از من او گوید گفت یا محمد بسیاری از امت تو ... او خواهند کرد و تجار امت تو با او مخالفت خواهند نمود و چنین بوده اند امم سابقه با اوصیای انبیای پیش از تو ای محمد موسی بن عمران یوشع بن نون را وصی خود کرد و او از همه بنی اسرائیل اعلم بود و خوف او از خدا تعالی از همه کس بیشتر بود و اطاعتش از همه کس زیادتر و خدا تعالی موسی را امر کرد که او را وصی خود کند چنانچه تو علی را بامر خدا وصی خود کرده بنو اسرائیل عموما و قوم موسی بخصوص او را حسد بردند و او را لعن کردند و دشنام دادند و با او ظلم کردند و ستم نمودند و دست او را کوتاه ساختند و امت تو اگر بسنت بنی اسرائیل رفتار کنند او را تکذیب میکنند و وصایت او را قبول نمیکنند و امر او را انکار میکنند و خلافت او را فاسد و ناقص میشمارند و در علم او مغالطه میکنند ابی گوید من عرض کردم که اینکه با تو سخن میگوید کیست فرمود این ملکی است از ملائکه مقرب خدا مرا خبر میدهد از اینکه امت من بعد از من با وصی من علی بن ابیطالب بخلاف میکنند و من بتو وصیت میکنم ای ابی بوصیتی که اگر نگاه داری پیوسته در نیکی خواهی بود ای ابی بر تو باد بعلی بن ابیطالب که او هادی و ناصح امت من و احیا کننده سنت من است و او امام شما است بعد از من کسیکه با او راضی است با من ملاقات خواهد کرد مثل آن ساعتی که از او مفارقت میکنم و کسیکه او را تغییر دهد و تبدیل کند با من ملاقات خواهد کرد با عهد شکسته و پیمان گسسته و عصیان با امر من و انکار نبوت من او را در نزد پروردگار خود شفاعت نمیکنم و از حوض خود سیراب نمیکنم چون سخن ابی بانجا رسید انصار از جا برخواستند و گفتند ای ابی بنشین خدا ترا رحمت کند که آنچه شنیده بودی گفتی و بعهد خود وفا نمودی **شصت و دویم** ایضا طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدش روایت کرده است که چون امر خلافت ظاهری بابوبکر تعلق گرفت و مردم با او بیعت کردند نظر بکردارهائی که از او با امیر المؤمنین سر زده بود پیوسته با آنحضرت اظهار بشاشت میکرد و آنحضرت پیوسته با او منقبض بود و این بر ابوبکر بسیار گران آمده و در این صدد بر آمد که با او ملاقات کند تا گله از دل او بیرون برد و قلب او را بخود مایل کند و طلب معذرت از این کند که مردم بخلافت من اجماع نمودند و امر امت را بگردن من باز کردند و مرا در این رغبتی نبود و اگر چاره میداشتم از آن دست میکشیدم تا روزی ناگهان بر او وارد شد و خواهش خلوت نمود بعد از آنکه در خلوت نشستند گفت یا ابا الحسن بخدا سوگند این امر از رغبت من نبود و مرا در آن رغبتی نبود و بآن حریص نبودم و بخود وثوق و اعتمادی نداشتم که آنچه امت بآن محتاج باشند من از عهده آن توانم بر آمد و مرا مالی نبود و نه قبیله و عشیره و نه کسی بود که مردم او را با من امر باز دارند عذر من با وجود اینها تو چرا از من خاطر آزرده و دل گرفته آنچه را که من مستحق آن نبودم از تو و اظهار کراهت و بیجهتی منمائی از خلافت من بمن نگاه خشم آلود میکنی ناخوشی گوید حضرت فرمود پس ترا چه بر این داشته است که با وجود عدم رغبت در آن و عدم حرص و طمع و عدم وثوق و اعتماد بنفس خود در قیام بلوازم آن متقلد امر شده و بار مسلمانان را بدوش خود کشیده ابوبکر گفت نظر بحدیثی که از رسول خدا شنیدم که فرمود لا تجتمع امتی علی ضلال و چون اجماع امت را در خلافت خود دیدم پیروی بقول رسول خدا کردم و اجماع ایشان را بر خلاف هدایت محال دانستم لاعلاج تن در دادم و اجابت ایشان کردم و اگر میدانستم که یکنفر از ایشان بر خلاف اجماع ایستاده است من قبول نمیکردم حضرت امیر المؤمنین فرمود اما آنچه گفتی از رسول خدا که امت من بر ضلالت اجتماع نمیکنند بر فرض صحت قول تو آیا من از امت پیغمبر نبودم گفت بلی بودی که با تو مانع بودند مثل سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و سعد بن عباده و جماعتی از انصار که با سعد بودند همه ایشان از امت بودند حضرت فرمود پس چگونه حدیث پیغمبر را دلیل خود میکنی و حال آنکه این جماعت بر خلاف این اجماع ایستاده بودند و هیچکدام از امت را با ایشان مجال طعن نیست و در صحبت رسول خدا از ایشان تقصیری صادر نشد ابوبکر گفت مرا علم بتخلف ایشان حاصل نشد مگر بعد از ابرام و اصرار امت و اندیشه کردم که اگر قبول نکنم مردم از دین برگردند و مرتد شوند و دیدم که مباشرت با ایشان تا زمان اجابت آسان تر است از دین برگردیدن ایشان ... از اینکه مردم بیکدیگر خیره شوند و همه کافر گردند و دانستم که تو در پاس مردم و پاس دین از ایشان با من مخالف نیستی حضرت فرمود بلی ... ولکن بگو که آدمی

بچه چیز مستحق ولایت خلافت میشود ابوبکر گفت بنصیحت و وفا و ترک مداهنه و محاباة و حسن سیرت و اظهار عدل و علم بکتاب و سنت و فضل
الخطاب با زهد در دنیا و عدم رغبت در آن و داد خواهی مظلوم از ظالم چه دور و چه نزدیک آنرا گفت و ساکت شد حضرت فرمود و سابقه و قرابت ابوبکر
گفت و سابقه و قرابت حضرت فرمود ای ابوبکر ترا بخدا قسم میدهم آیا این خصلتها را در خود می‌یابی یا در من ابوبکر گفت بلی در تو یافتم یا علی
یا ابا الحسن حضرت فرمود ترا بخدا سوگند میدهم آیا من اجابت رسول خدا کردم پیش از همه مردم در اسلام یا تو ابوبکر گفت تو یا ابا الحسن حضرت فرمود
ترا بخدا سوگند میدهم من صاحب اذان بودم بجهت اهل موسم و جمع اعظم امت بسوره برائت یا تو ابوبکر گفت تو یا ابا الحسن حضرت فرمود ترا
بخدا سوگند میدهم من جان خود را فدای رسول خدا کردم شب در روز غار یا تو ابوبکر گفت تو حضرت فرمود ترا بخدا سوگند میدهم من مولای
تو و مولای هر مسلم شدم بحدیث پیغمبر در روز غدیر خم یا تو ابوبکر گفت تو حضرت فرمود ترا بخدا سوگند میدهم آیا از برای من است ولایت
از جانب خدا با ولایت رسول خدا در آیه زکوة و تصدق انگشتر یا از برای تو ابوبکر گفت از برای تو فرمود ترا بخدا سوگند میدهم آیا از برای من است
وزارت و مثلیت هرون از موسی یا از برای تو گفت از برای تو حضرت فرمود انشدک بالله رسول خدا بمن و اهل و اولاد من در روز مباهله با مشرکین
بیرون آمد یا با تو و اهل و اولاد تو ابوبکر گفت بلکه با تو فرمود انشدک بالله آیا آیه تطهیر از رجس مخصوص من و اهل بیت و اولاد من نازل شد
یا تو و اهل بیت تو گفت بلکه تو و اهل بیت تو فرمود انشدک بالله من اهل و اولاد من در روز کسا خواند و گفت هؤلاء اهل بیتی الیک لا الی
النار یا ترا ابوبکر گفت بلکه ترا فرمود انشدک بالله آیه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا در شان من نازل شد یا در شان تو ابوبکر
گفت بلکه در شان تو حضرت فرمود انشدک بالله آفتاب بجهت نماز برای من بازگشت و من نماز کردم بعد از آن غروب کرد یا برای تو گفت بلکه
برای تو فرمود انشدک بالله ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار در حق من و شمشیر من از آسمان فرود آمد یا در حق تو گفت بلکه تو حضرت
فرمود انشدک بالله رسول خدا در روز خیبر رایت بمن داد و فتح کردم یا بدست تو ابوبکر گفت بتو حضرت فرمود یا رسول خدا و مسلمین
بکشتن عمرو بن عبدود تو خوشحال کردم و اندوه ایشانرا رفع نمودی یا من ابوبکر گفت تو حضرت فرمود انشدک بالله رسول خدا امین خود کرد
در برکت بند و نیز ترا ضامن فرستاد یا ترا ابوبکر گفت ترا حضرت فرمود انشدک بالله من آنکسی‌ام که خدا تعالی او را از زنا منزه کرد از زمان
آدم تا بحال و رسول خدا باو فرمود بیرون آمدیم از نکاح نه از سفاح از زمان آدم تا عبد المطلب یا تو ابوبکر گفت بلکه تو حضرت فرمود
انشدک بالله رسول خدا مرا برگزید و دختر خود فاطمه را بمن تزویج کرد و فرمود خدا تعالی فاطمه را تزویج کرد بتو یا من یا تو ابوبکر گفت تو
حضرت فرمود انشدک بالله من پدر حسن و حسینم که رسول خدا از سبطین و ریحانتین بودند و فرمود ایشان سادات جوانان اهل بهشت‌اند
و پدر ایشان از خود ایشان بهتر است یا تو ابوبکر گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله برادر من جعفر طیار است که در بهشت با ملائکه طیران کند
یا برادر ترا ابوبکر گفت بلکه برادر ترا فرمود انشدک بالله من ضامن دین رسول خدا شدم و در مواسم و مجامع ندا کردم که رسول خدا
هر کس را وعده کرده است بیاید تا من بآن وفا کنم یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله رسول خدا مرا بنزد خود خواند در وقتیکه طیر بریان
در پیش او بود و گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطیر و کسی غیر از من حاضر نشد یا تو ابوبکر گفت بلکه
تو حضرت فرمود انشدک بالله رسول خدا بمن بشارت داد که با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد بر تاویل قرآن یا تو گفت بلکه تو
فرمود انشدک بالله من در آخر کلام رسول خدا بر بالین او بودم و من متولی امر غسل و کفن و دفن آنحضرت شدم یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک
بالله من آنکسیم که رسول خدا مردم را دلالت کرد بمن بعلم قضا و فضل الخطاب فرمود علی اقضاکم یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله آیا من
از همه بیشتر با رسول خدا قرابت رسانیدم یا تو ابوبکر گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله رسول خدا در زمان حیات مردم را امر فرمود که
بلفظ امیر المؤمنین بر من سلام کنند یا بر تو ابوبکر گفت بلکه بر تو فرمود یا رسول خدا نبود تنها زکوة بخشید در وقتیکه خود با آن محتاج
بود و جبرئیل فرود آمد و نوشت و تو مجمل زاهد بوده‌ای که بر آن زکوة دادی را از الطعام نمودی یا من ابوبکر گفت بعد از آن گفت بلکه تو
فرمود انشدک بالله رسول خدا مرا بر دوش خود سوار کرد بجهت انداختن بتها و شکستن آنها از خانه کعبه چنانکه اگر میخواستم دست بافق آسمان
رسانیدم میرسانیدم یا ترا ابوبکر گفت بلکه ترا فرمود انشدک بالله رسول خدا بمن فرمود تو صاحب لوای منی در دنیا و آخرت یا تو گفت بلکه
تو فرمود انشدک بالله رسول خدا بمن امر فرمود که هیچ بابی در مسجد گشوده نبود مگر باب من ابوابرا از جانب مسجد بستند که خدا تعالی حلال کرد
برای من حلالی که برای رسول خدا حلال کرده بود یا ترا گفت بلکه ترا فرمود انشدک بالله تو بیشتر از نجوا با رسول خدا صدقه دادی
و با او نجوا کردی در وقتیکه خدا معاتبه کرد قومی را که أأشفقتم أن تقدموا بین یدی نجواکم صدقات تا آخر یا من ابوبکر گفت بلکه تو فرمود

انشدک بالله رسول خدا بفاطمه دختر خود گفت ترا تزویج نمودم بکسی که از همه اصحاب پیشتر اسلام آورده و از همه بیشتر علم و حلم دارد یا بتو ابوالحسن
بودم یا تو ابوبکر گفت بلکه تو زائد بر آن گوید بیرون شد آنحضرت مناقب خود را که خدا تعالی از فضایل بر خصوص او فرموده بود در حق غیر او
و گفته شده بود میشمرد و ابوبکر میگفت بلکه تو حضرت فرمود باین فضایل و امثال اینها مستحق خلافت و قابل قیام بامور امت محمد میتوان
شد ای ابوبکر پس متغیر شد ابوبکر از خدا و رسول خدا و دین اسلام و حال آنکه خالی باشی از آنچه امت بآن محتاجند در دین خود راوی گوید ابو
بکر بسیار گریست و گفت راست گفتی یا ابا الحسن امروز مهلت ده تا در امر خلافت و در آنچه از تو شنیدم تدبیر کنم علی فرمود
ترا مهلت دادم راوی گوید ابوبکر از خلوت آنحضرت بیرون آمد و توبه کرد و در آن روز با احدی سخن نگفت تا شب شد و عمر نیز در میان
مردم تردد میکرد از آنکه شنیده بود که با علی خلوت کرده است و ابوبکر شب خوابید و رسول خدا را در خواب دید که از او دور شد ابوبکر از جای خود
برخاست بر او سلام کرد حضرت از او روگردان شد تا ابوبکر در مقابل روی آنحضرت آمده سلام کرد و حضرت همچنان روی خود از او گردانید ابو
بکر عرض کرد یا رسول الله مرا بچه امر فرمودی که بجا نیاوردم رسول خدا فرمود من تو را جواب سلام گویم و حال آنکه دشمنی میکنی با کسی که دوست
خدا و رسول خدا است حق را بصاحبش رد کن و خلافت را با اهلش واگذار ابوبکر عرض کرد اهلش کیست حضرت فرمود اهلش علی است که با تو در
خلافت معاتبه کرد ابوبکر عرض کرد بعد از آن رد کردم یا رسول الله بعد از آن رسول خدا غایب شد چون صبح شد ابوبکر نزد علی آمد و ماجرا
شب را با رسول خدا بجهت آنحضرت نقل کرد و خود را از خلافت معزول نمود و بعلی عرض کرد دست خود را فراز تا با تو بیعت کنم حضرت دست
فراز داشت ابوبکر با آنحضرت بیعت کرد و امر خلافت را باو تسلیم کرد و باز گفت بمسجد رسول خدا شو و مردم را اعلام کن با آنچه میان من و تو گذشته
و من بر آنجا آمده خود را از امر معزول میکنم تا مردم بدانند راوی گوید ابوبکر از آنجا برخاست آمد و چهره او زرد بود پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب و هر چه
مشاهده از او دیده بود یافت او گفت ترا چه رسیده است ای خلیفه رسول خدا پس ابوبکر آنچه گذشته بود از مشاهده آنحضرت و خواب شب بود
رسول خدا ابوبکر آنچه گذشته بود از مشاهده آنحضرت و خواب شب و تو بیعت رسول خدا با او و بیعت کردن با علی همه را برای عمر نقل کرد
عمر گفت انشدک بالله یا خلیفه رسول الله به سحر بنی هاشم مغرور مشو وصیت من از همه بنی هاشم که از ایشان سحر و جادو بیشتر است و توقف
شده است بنوشته از آنکه سخنان او گفت مالوا از این عزم که اختیار کرده‌ای و ترا بخلافت برگزیده‌اند دست از او بر مدار در امر خلافت ثابت باش
و پیغام بان باز داشت راوی گوید علی نیز بر سر وعده خود بمسجد تشریف آورد و احدی از ایشان را ندید فهمید که رای او منحرف شده است و امر بجای
اول برگشته است پس بر قبر رسول خدا آمد تا گاه عمر او را دید و گفت یا علی ما ترید خرط القتاد حضرت فهمید که کار بحال سابق بخانه خود
بازگشت و در کتاب برهان در تفسیر یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة از تحقیق الانوار و ابن بابویه
نقل کرده است فقیر گوید خرط القتاد مثلی است در میان عرب مشهور و قتاد درختی است پر خار و خرط عبارت است از دست کشیدن
درختان باین نحو که از بالای شاخ درخت تا پائین دست کشند چنانکه برگها همه کنده شود و در مثل میگویند
ان لصاحب هذا الامر غیبة المتمسک فیها بدینه کالخارط للقتاد یعنی همچنانکه ... از خار است و خارط تیز از آن مانده و این معنی است
ظاهر است **شصت و پنجم** ایضا شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که چون عمر بن خطاب زمان
وفاتش رسید مردم را شوری جمع کرده و شش نفر را طلبیده علی بن ابیطالب و عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و طلحة بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص را و ایشانرا امر کرد در خانه بنشینند و راه آمد و شد را بر روی خود ببندند و از آنجا بیرون نیایند تا با یکی بیعت کنند و اگر
برابری دکه اگر چهار نفر از ایشان بر یکی اتفاق کنند و یکی از ایشان ابا نمایند آن یک نفر را کردن زنند و اگر دو نفر مخالفت نمایند سه نفر بیعت کنند
آن دو نفر را گردن زنند و رای بر جماعت بعثمان قرار گرفت چون امیر المؤمنین دید که همگی خیال بیعت با عثمان است از جای برخواست که
حجت را بر ایشان تمام کند پس فرمود ای قوم گوش فرا دارید آنچه میگویم بشنوید اگر حق گویم قبول نمائید و اگر بناحق سخن رانم انکار کنید بعد از آن
فرمود سوگند میدهم شما را بخدائی که راست و دروغ را میداند آیا هست در میان شما کسیکه بهر دو قبله نماز کرده باشد غیر از من گفتند
نه فرمود هست در میان شما کسیکه دو بیعت کرده باشد بیعت فتح و بیعت رضوان غیر از من گفتند نه فرمود شما را بخدا هست در میان شما
کسیکه برادرش بدو بال مزین شده باشد در بهشت غیر از من گفتند نه فرمود شما را بخدا هست در میان شما کسیکه عمویش حمزه سید الشهداء باشد
غیر از من گفتند نه فرمود شما را بخدا هست در میان شما کسیکه زوجه او فاطمه سیدة النساء باشد غیر از من گفتند نه فرمود شما را بخدا
هست در میان شما کسیکه دو پسر او سادات جوانان اهل بهشت باشند غیر از من گفتند نه فرمود شما را بخدا هست در میان

شما کسی که ناسخ و منسوخ قرآن خدا را بداند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که خدای تعالی رجس را از او برطرف
کرده و پاک و پاکیزه کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که جبرئیل را معاینه بصورت دحیه کلبی
دیده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که تصدق کرده باشد در حالت رکوع غیر از من گفتند نه فرمود
انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص بدو چشمانش دست مالیده و آب داده در روز خیبر تا درد سرش رفته باشد و بعد از آن گرمی
سرما و گرما ندیده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا او را در روز غدیر خم بامر خدا نصب کرده
باشد و باو فرموده باشد من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست
در میان شما کسی که برادر رسول خدا باشد در حضر و رفیق او باشد در سفر غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما
کسی که با عمرو بن عبدود در روز خندق مبارزت کرده و او را کشته باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما
کسی که رسول خدا انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی باو فرموده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست
در میان شما کسی که خدای تعالی در ده آیه از آیات قرآنی او را مؤمن نام برده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان
شما کسی که رسول خدا ص مشتی از خاک داده و او در روی کفار انداخته و کفار شکست خورده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم
بالله آیا هست در میان شما کسی که ملائکه با او در روز احد قدم ثبات ورزیده باشد در وقتی که همه لشکر گریختند و رسول خدا را تنها
گذاشته باشند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که دین رسول خدا را ادا کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود
انشدکم بالله هست در میان شما کسی که بهشت بلقای او مشتاق باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که
در وقت وفات رسول خدا ص نزد او بوده و مشاهده کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول
خدا را غسل داده و کفن کرده و در خاک سپرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که وارث سلاح رسول
خدا ص و خاتم و لوای او باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص طلاق زنهای خود را باختیار
او واگذاشته باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص او را بر دوش مبارک خود بجهة شکستن
بتها از خانه کعبه بلند کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که بنام او از بام کبریا آواز لا فتی الا علی
لا سیف الا ذو الفقار رسیده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که با رسول خدا ص از آن طایر بریانی
که هدیه آورده باشند تناول کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص باو فرموده باشد تو صاحب
آب منی در دنیا و در آخرت غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که قبل از نجوای با رسول خدا ص صدقه داده باشد
غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که کفش رسول خدا را پینه کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله
هست در میان شما کسی که رسول خدا ص باو فرموده باشد تو برادر منی و من برادر توام غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان
شما کسی که رسول خدا ص فرموده باشد علی محبوبترین خلق و راستگوترین و درست گفتارترین مردم است نزد من غیر از من گفتند نه فرمود
انشدکم بالله هست در میان شما کسی که صد دلو آب از چاه بکشد و صد دانه خرما مزد گرفته و رسول خدا را بآن اطعام کرده و خود گرسنه باشد
غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با سه هزار ملک بر او سلام کرده باشند در روز
بدر غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که چشمان رسول خدا را او بسته باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله
هست در میان شما کسی که خدا را بیگانگی و یکتائی پرستیده باشد پیش از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که پیش از همه
بر رسول خدا ص داخل شده باشد و بعد از همه از نزد او بیرون آمده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسی که
با رسول خدا ص براهی میرفتیم تا بباغی رسیدیم من گفتم این باغ چه با طراوت است فرمود باغ تو در بهشت احسن از این است تا آنکه بهفت باغ رسیدیم
و هر یک که میرسیدیم من عرض میکردم باغ تو از این بهتر است غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص دست
او و زن و فرزندانش را در روز مباهله با اهل نجران گرفته و بمباهله برده باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسی که رسول خدا
با انس بن مالک فرموده باشد اول کسیکه از در درآید امیر المؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین است و انس گفت خدایا این مرد از انصار
باشد و آنکه از در درآمد علی بود و رسول خدا با انس فرمود تو اول کسی نیستی که قوم و عشیره خود را دوست داشته باشی هر کس قوم خود را محبوب

غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که آیهٔ انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون در شان او نازل شده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که آیهٔ ان الابرار یشربون من کاس
کان مزاجها کافورا تا آخر سوره در شان او و اولاد او نازل شده باشد غیر از من و اولاد من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان
شما کسی که آیهٔ اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله
در شان او نازل شده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص باو هزار کلمه تعلیم کرده باشد
که هر کلمه از آن مفتاح هزار کلمه باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص با او نجوی کرده در روز طائف
ابوبکر و عمر عرض کردند یا رسول الله با علی نجوی کردی و با ما نکردی رسول خدا ص فرمود من با او نجوائی نبود بلکه خدای تعالی مرا بآن امر فرموده
بود غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص او را از مهراس خود آب شامانیده باشد غیر از من گفتند
نه **فقیر گوید** مهراس در اصل لغت بمعنی هاون است و در اینجا عبارت از سنگی است که میان آن آب انداز آورده باشند و از آن وضو سازند و گاه
و قال فی ص المهراس حجر منقور یدق فیه و یتوضأ منه و کیف کان رسول خدا چنین سنگی داشت که از آن وضو میساخت و حضرت امیر المؤمنین
را از آن مهراس آب داده یا باشامانیده یا آنکه وضو ساختن آنها شاید مکرر هست و این کمال فضیلت است برای حضرت امیر المؤمنین ع و بالجمله فرمود
انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا ص باو فرموده باشد تو در روز قیامت مقرب ترین مردمی نزد من بشفاعت تو داخل بهشت
میشوند اکثر از طایفه ربیعه و مضر غیر از من گفتند نه **فقیر گوید** ربیعه و مضر دو قبیله اند از عرب که بآنها مثل زده شده در بسیاری و مضر بفتح میم و فتح
ضاد است و این قبیله منسوبند بمضر بن نزار بن معد بن عدنان و او را مضر الحمراء گویند و برادرش ربیعه و او را ربیعة الفرس گویند زیرا که چون
قسمت میراث کردند آنچه چهار پایان بود بربیعه دادند و آنچه طلا و نقره بود بمضر و بالجمله فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول
خدا ص باو فرموده باشد بر تو جامه خواهند پوشانید در روز قیامت غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول
خدا ص باو فرموده باشد یا علی تو و شیعه تو رستگارانید در روز قیامت غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه
رسول خدا ص باو فرموده باشد دروغ گفته است کسیکه ادعای دوستی مرا میکند و حال آنکه با تو دشمن باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم
بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص فرموده باشد کسیکه شعرات مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست داشته خدا او را دوست دارد
عرض کردند یا رسول الله شعرات تو کدام اند فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین غیر از من گفتند نه **فقیر گوید** شعرات آنحضرت اهل بیت
او بند و مفردش شعره است و شعره موی خرد را گویند کذا فی النهایه و بالجمله فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص باو فرموده
باشد تو بهترین بشری بعد از انبیا غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص باو فرموده باشد تو فاروقی
این امتی و فرق میکنی در میان حق و باطل غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص باو فرموده باشد تو
افضل همه خلایقی از جهت عمل بعد از انبیا ع در روز قیامت غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص
ردای خود را گرفته بر روی او و زن و دو پسرش انداخته و گفته اللهم انا و اهل بیتی الیک لا الی النار غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست
در میان شما کسیکه از برای رسول خدا ص در غار طعام فرستد و اخبار در آنجا باو برساند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان
شما کسیکه رسول خدا ص باو فرموده باشد تو برادر و وزیر و وصی و صاحب منی از اهل بیت من غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان
شما کسیکه رسول خدا ص فرموده باشد مقدم تر از همه اصحاب در اسلام و افضل تر از همه ایشان در علم و بیشتر از همه ایشان در حلم تویی غیر از من
گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه مرحب یهودی شجاع یهود را کشته باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست
در میان شما کسیکه رسول خدا ص عرض اسلام بر او کرده گفت مرا مهلت ده تا با پدرم ملاقات کنم رسول خدا ص باو فرمود این امانتی است در دست
تو من با او آشکار کنی گفتم حال که امانتی است نزد من قبول اسلام کردم غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه در خیبر را
از جای کنده و صد ذراع دور انداخت بعد از آن چهل نفر خواستند آن در را از جای خود حرکت دهند نتوانستند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم
بالله هست در میان شما کسیکه آیهٔ یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة نازل شد اول کسیکه پیش از نجوی
صدقه داد من بودم غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص فرمود کسیکه ناسزا گوید بعلی مرا ناسزا
گفته است و هر که بمن ناسزا گفت بخدا گفته است غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا ص باو فرموده

بود در بهشت و بزودی منزل من است غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد که
خدا لعنت کند ترا و دشمنی کند خدا با دشمن تو غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه در فراش رسول خدا صلعم خوابیده
باشد در شبی که اراده مدینه کرده و جان خود را در راه او نثار کرده باشد وقتی که مشرکین اراده قتل او را کردند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم
بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد تو در روز قیامت از جانب راست عرش باشی و خدای تعالی ترا بدو خلعت
مخلع سازد یکی از آنها سبز رنگ باشد و دیگری گلنار غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه نماز گذارده باشد
پیش از همه مردم هفت سال و چند ماه غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم فرموده من روز
قیامت دست بنور خدا استوار کنم و تو دست بنور من و اهل بیت تو دست بنور تو غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما
کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده تو مثل خود منی و دوستی تو دوستی من است و دشمنی تو دشمنی من است غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله
هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد یا علی ولایت تو مثل ولایت من است خدای تعالی با من عهد کرده است و امر فرموده است
مرا که ابلاغ بمردم تبلیغ کنم غیر از من گفتند نه فرموده انشدکم بالله هست در میان شما کسی که رسول خدا صلعم گفته خدای تعالی او را یار و مددکار و معین
و قوت بازوی من کرداند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم فرموده مال یعسوب ظلمات است
و تو یا علی یعسوب مؤمنانی غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم فرموده منم شهر ... شما
که خدای تعالی قلب او را از برای ایمان آزموده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم او را با انار بهشتی
اطعام کرده و فرموده این انارها از انارهای بهشت بود که نمیخورد از آن مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما
کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد انت اقومهم بامر الله و اوفاهم بعهد الله و اعلمهم بالقضیة و اقسمهم بالسویة و اعظمهم
عند الله مزیة غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد فضل تو بر این امت مثل
فضل آفتاب است بر ماه و مثل ماه است بر ستارگان غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم
باو فرموده باشد خدای تعالی دوستان ترا داخل بهشت میکند و دشمنان ترا داخل جهنم غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان
شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد من سید اولاد آدمم و تو سید عرب غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما
کسیکه رسول خدا صلعم فرموده باشد خدایا من علی را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار خدایا علی را بتو میسپارم غیر از من گفتند نه فرمود
انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد که وعده‌گاه تو وعده‌گاه من است و وعده‌گاه شیعه تو حوض کوثر است
در روزی که همه امتها ترسان و لرزان و هراسان باشند و میزان برپا کنند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه
رسول خدا صلعم باو فرموده باشد تو با مردم محاجه خواهی کرد به برپا داشتن نماز و ادای زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه حدود و قسمت
بالسویه غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم در روز غدیر خم دست او را گرفته و چندان بلند کرده
که سفیدی زیر بغلش نمایان شد و فرمود این علی بن ابیطالب برادر و وصی و پسر عم و وزیر من است او را اعانت کنید و یاری نمائید و سخن او را بشنوید
و او را تصدیق کنید که او ولی شما است بعد از من غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه این آیه و یؤثرون علی
انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون در شان او نازل شده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم
بالله هست در میان شما کسیکه جبرئیل امین یکی از میهمانهای او باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه
رسول خدا صلعم باو حنوطی داده و فرموده این از حنوط بهشت است و فرموده این حنوط را سه قسمت کن یک قسمت آن مرا حنوط کن و یک
قسمت آن دختر من فاطمه را حنوط کن و یک ثلث دیگر را برای خود نگاه دار غیر از من گفتند نه **فقیر گوید** حنوط بوی خوشی است که
بخصوص برای میت میکنند از نو حضرت فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه چون بر رسول خدا صلعم داخل میشد با او تحیت میگفت
و نزدیک خود می نشانید و پیغمبر او را مرحبا میگفت و در روی او تبسم مینمود غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله
هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد من در روز قیامت بتو افتخار میکنم وقتیکه انبیای سلف باوصیای خود افتخار
میکنند غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم او را بامر خدای تعالی امر کرده باشد به بردن سوره
برائت نزد مشرکان غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده دل من بدرد می آید

از کینه‌هائی که دشمنان تو از تو در دل دارند و آشکار نمیکنند مگر پس از من و چون من از میان ایشان رفتم آن کینه‌ها را آشکار کنند و با تو مخالفت
نمایند در امر خلافت و وصایت غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا باو فرموده خدای تعالی امانت ترا ادا کرد
و از عهده عهد تو برآمد و حق همه را بجای آورد و با اهلش رسانید غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه قلعه خیبر را فتح و دختر مرحب را
اسیر کرده و او را کشان کشان بنزد رسول خدا صلعم آورده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو
فرموده باشد تو قسیم دوزخی بیرون میآوری از آتش هر کرا که در محبت تو ثابت و پاک باشد و باز میگذاری در آن کسی را که کافر است غیر از من گفتند
نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا صلعم باو فرموده باشد تو و شیعه تو وارد میشوید بر حوض من در روز قیامت سیراب
با روهای سفید و دشمن تو وارد میشود بر من با چهره‌های برهم و روی سیاه و سرهای بالا رفته و چشمان بسته از شدت تشنگی بخبر که ذکر کرد
بعد از آن حضرت امیر المؤمنین عم بایشان فرمود هر گاه شما بگفته‌های من معترفید و همه از قول رسول خدا صلعم بر شما معلوم و مبین شده است پس
خدای را حمد بجهت راه و از سخط و غضب او تبرا کنید و مخالفت امر او نکنید و حق را با هلش سپارید و پیروی سنت رسول خدا صلعم کنید که
مخالفت او مخالفت خدا است و خلافت را بکسی دهید که اهلیت خلافت دارد و خلافت مختص او است ...
چشم میزدند و اشاره مینمودند و گفتند ما فضل این مرد را میدانیم و میدانیم که او بخلافت اولی است از همه کس و لکن مردیست که فرق نمی‌نهد میان
مردم اگر او را خلیفه کنید بزرگ و کوچک را علی السویه نگاه میدارد و لکن او را امتحان بازگذارید که هر نحوی که میخواهید با شما رفتار
خواهد کرد **شصت و چهارم** ایضا شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب احتجاج آورده که یحیی بن عبد الله بن حسن از پدرش روایت کرده است
که چون حضرت امیر المؤمنین عم داخل بصره شد پس از چند روزی بر بالای منبر آمده خطبه میفرمود مردی از جای برخواست و عرض کرد یا امیر
المؤمنین عم اهل جماعت و اهل فرقت و اهل بدعت و اهل سنت کدامند فرمود ویحک کنون که سؤال کردی جواب خود را بشنو و نیست بر تو
که از احدی غیر از من سؤال نکنی بدانکه اهل جماعت منم و کسانیکه پیروی من میکنند اگرچه اندک باشند و ... از اسلام
و عمل بامر خدا و رسول و اهل فرقت کسانیند که با من و پیروان من مخالفند اگرچه زیاد باشند و اهل سنت کسانیند که بسنت خدا و رسول
چنگ زده‌اند اگرچه کم باشند و اهل بدعت کسانیند که با خدا و کتاب خدا و رسول خدا مخالفت نموده و برای هوای خود عمل میکنند
اگرچه بسیار باشند و فوج اول آنها درگذشته و افواج دیگر باقی مانده اند و بر خدا است که ایشان را قبض کرده و ریشه ایشان را از روی زمین بر کند
عمار از جای برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین مردم در خصوص فیئی سخن میگویند و گمان ایشان اینست که هر کس با ما قتال کرده است خود
با مال و اولادش فیئی است **فقیر گوید** فیئی غنیمتی است که از دشمن بدست اهل اسلام می‌افتد و منه قوله تعالی ما افاء الله علی رسوله
و قوله و ما افاء الله علی المسلمین و اصل فیئی بمعنی رجوع است و غنیمت را فیئی میگویند باین اعتبار که گویا مال مسلمین بوده است در دست
کفار و اکنون بخود ایشان بازگشته و بخودشان رسیده و با جمله مردی از طایفه بکر بن وائل که او را عباد بن قیس میگفتند و مردی با طلاقت
و جدلی بود از میانه برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین بخدا سوگند غنائم را بالسویه قسمت نکردی و در میان رعیت عدالت ننمودی فرمود
و چرا در کجا عدالت نکردم عرض کرد زیرا که آنچه در میان لشکر بود قسمت فرمودی و زنان و اموال و اولاد ایشان را دست نزدی قسمت
ننمودی حضرت فرمود ایها الناس هر کس از لشکریان جراحتی رسیده است او را با روغن و کره مداوا کنید عباد بن قیس و ابلی گفت ما آمده ایم
تا غنائم خود را مطالبه کنیم در جواب ما سخنان بیهوده میگوید حضرت امیر المؤمنین عم فرمود اگر دروغ گوئی خدا ترا نمیراند تا وقتیکه غلام
ثقیف ترا دریابد عرض کردند غلام ثقیف کیست فرمود مردی که هیچ حرمتی از حرمهای خدا نگذارد مگر آنکه آنرا هتک نماید عرض کردند میمیرد
یا کشته میشود فرمود خدای تعالی او را هلاک کند بمرضی که در بدنش آتش گیرد و آنچه هائی که از شکمش جاری شود ای عباد تو ضعیف العقلی
و ندانسته که کوچکان را بگناه بزرگان نگیرند و این اموال که در دست ایشان است پیش از آنکه بر ولی امام زمان بحرب و قتال برخیزند مال
ایشان بود بعقد درست تزویج کرده‌اند و بفطرت اسلام زائیده شده‌اند شما را از اموال آنها حقی نیست مگر آنچه در دست لشکر با ایشان بوده است
مال شما است و آنچه در دست زنان و اولاد ایشان است میراث است و اگر از آنها کسی باز بعد الوقت ما برخیزد او را بگناهش میگیریم و اگر ایشان را ما
سختی نیست بگناه غیر نگیریم ای عباد چنانکه رسول خدا صلعم در حق اهل مکه حکم فرمود و مال لشکر را در میان ایشان قسمت کرد و متعرض
سوای آن نشد من نیز بحکم او حکم کردم و پیروی نمودم حذو النعل بالنعل ای عباد مگر ندانسته که آنچه در دار الحرب است حلال است و آنچه
در دار الهجرت است حرام مگر بحق مهلا مهلا رحمکم الله اگر مرا در این امر تصدیق نمیکنید و زیاده بر این سخن میگوئید را ازبی گوئید چون اکثر

از مردم این سخنان را در بارهٔ آنحضرت گفته بودند حضرت فرمود پس کدام یک از شما اثر داد در عوض سهم خود بر منبر رد و فقیر گوید کلام
راوی جمله ایست معترضه و موهم و متن کلام حضرت این است که اگر زیاده از این سخن میگوئید پس بگوئید کدام یک از شما غایب اثر داد در عوض
سهم خود بر منبر لذ یدو با جمله چون حضرت این را گفت عرض کردند یا امیر المؤمنین اصاب الله بک الرشاد و السداد بعد از آن عباد بن قیس
برخواست و گفت ایها الناس مجلس تو که اگر شما این مرد را اطاعت کنید و پیروی نمائید احدی از شما از جاده و طریقه و مسلک رسول خدا
بقدر موئی کراه نمیشود و کج نمیرود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه رسول خدا ص علم منایا و وصایا و فصل خطاب را باو سپرده چنانچه موسی
بهرون سپرده و رسول خدا ص باو فرموده است منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و این فضیلتی است که خدا تعالی علی را بآن مخصوص کرده
و کرامتی است برسول خود زیرا که عطا فرموده باو انجه را که باحدی از مخلوق خود عطا نفرموده بعد از آن حضرت امیر المؤمنین ع فرمود خدا
شما را رحمت کند ...

در شأن علی بن ابیطالب ع نازل شده در روزی که انگشتری خود را در رکوع تصدق کرد و خدا تعالی تصدق وی را قبول نمود این آیه را در شأن او فرو فرستاد و رسول خدا ص برای اصحاب خود بیان فرموده و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و با ایشان گفت ولی که گفت و معنی ولایت چیست و هم چنین فرمود علی را که ادا کننده فرض و وفا کننده بوعدهای من است و اوست خلیفه بحق من بر شما پس از من و هم چنین و نیز که علی را در مدینه خلیفه خود کرد تا آنکه عرض کرد یا رسول الله مرا بر زنان و اطفال مدینه خلیفه میکنی فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و پس از مشاهده اینها دانستیم که قرآن گواهی میدهد بصدق این اخبار و تحقیق این شواهد در خصوص معنی ولایت و تعیین بی کدشت بنابراین برامت واجبست که بانها اقرار و رد نکنند زیرا که آنها باکتاب خدا موافق اند و کتاب نیز با آنها مطابق است و بر صحت آنها دلیلهای قاطع و برهانهای واضح است پس قبول آنها و اقتدا بمضامین آنها برامت فرض و واجب است و هر کس این اخبار را با آن شواهد قرآنی انکار نماید از اهل عناد و خدا لعنت کند اهل فساد را و ما از روایات خاصه در خصوص حدیث علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی بهمین قدر اکتفا نمودیم و روایات عامه و خاصه در این حدیث متواتر است و سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در کتاب شافی گوید علمای اسلام اتفاق کرده اند بر قبول این حدیث

باب بیست و سوم

در اینکه علی ع و یازده فرزند او اوصیای رسول خدا اند بنص رسول خدا ص و ایشان ائمه اثنا عشر اند علیهم السلام و اخبار در این باب بسیار است که بنابر اختصار از روایات عامه در این باب هفتاد حدیث است **اول** از مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از انس بن مالک روایت کرده گفت ما بسلمان گفتیم از رسول خدا ص سؤال کن که بعد از تو وصی تو کیست سلمان عرض کرد یا رسول الله من وصیک فرمود یا سلمان وصی موسی که بود سلمان عرض کرد یوشع بن نون حضرت فرمود وصی و وارث من و آنکه قرض مرا ادا کند و بوعدهای من وفا کند علی بن ابیطالب است **دوم** از تفسیر ثعلبی بسند خود از براء بن عازب روایت کرده است که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا ص اولاد عبد المطلب را جمع کرده و آنها آن روز چهل نفر بودند و در میان ایشان کسانی بودند که گوسفندی میخوردند و بلبن خیک می آشامیدند رسول خدا ص علی را فرمود تا طعامی برای ایشان مهیا کرده اول خود لقمه از آن تناول کرده بعد از آن فرمود نزدیک بیائید بسم الله ایشان همه دهنها میدادند و میخوردند تا سیر میشدند پس فرمود کاسه چوبین پر از شیر یا دوغ آوردند اول خود جرعه از آن آشامید پس فرمود بنوشید بسم الله ایشان همه از آن نوشیدند تا سیراب شدند ابو لهب گفت این چه سحری بود که این مرد بشما کرد و از این طرف طعام و یک کاسه دوغ چهل نفر شما را سیر کرد راوی گوید رسول خدا ص آن روز ساکت ماند و سخن نگفت و فردای آن روز از این جهت روز گذشته همه را خواند و طعام و شرابی مانند روز گذشته ترتیب داد پس از صرف طعام رسول خدا ص ایشان را انذار کرد و فرمود ای اولاد عبد المطلب من از جانب خدا نذیر بسوی شما که شما را از عذاب الهی بترسانم اگر مخالفت کنید و بشیرم که شما را به نعیم بهشت و حور و قصور و غلمان بشارت دهم اگر اطاعت نمائید اکنون دین اسلام آرید و مرا اطاعت کنید تا هدایت یابید و کیست از شما که مرا وزارت کند و با من برادر شود و ولی و وصی من باشد پس از من و خلیفه من باشد در اهل من و قرض مرا ادا کند راوی گوید همگی ساکت ایستادند و جواب نگفتند تا سه نوبت این سخن را تکرار کرد و همچنان جواب نگفتند علی ع گفت یا رسول الله من پس رسول خدا ص فرمود تو یا علی وصی منی و تو خلیفه منی و وزیر و برادر منی گوید قوم برخاستند و از روی استهزا با ابو طالب میگفتند پسرت را اطاعت کن که محمد او را بر تو امیر و حکمران کرد **سیم** از مناقب فقیه ابن مغازلی شافعی واسطی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت من با جماعتی از بنی هاشم در حضور رسول خدا ص بودیم که ستاره از طرف آسمان جدا شد رسول خدا ص فرمود این ستاره در خانه هر کس فرود آمد او وصی من است بعد از من جمعی از جوانان بنی هاشم از جای برخاستند و نظر میکردند که دیدند آن ستاره در منزل علی ع فرود آمد گفتند یا رسول الله در محبت علی طغیان کرده چون این را گفتند این آیه نازل شد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی تا آنکه میفرماید بالافق الاعلی و تفسیر این آیه سابقا گذشت **چهارم** حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین گوید حدیث نهم که مسلم و بخاری باتفاق کرده اند بر آن از مسند عبد الله بن ابی اوفی که از طلحة بن مصرف روایت کرده است گفت از عبد الله بن ابی اوفی سؤال کردم آیا رسول خدا ص وصیت فرمود گفت نه گفتم پس چگونه مردم را بوصیت کردن امر کرد گفت بکتاب خدا وصیت فرمود حمیدی گوید و در حدیث مصعب زیاده هست که ابو مسعود و ابو بکر برقانی ذکر کرده اند و مسلم و بخاری در کتب خود ذکر نکرده اند نقل کرده اند و آن اینست که گوید هزیل بن شرحبیل گفت ابو بکر بر وصی رسول خدا مسلط بود و در حدیث وکیع گوید مگر گفتیم پس چگونه مردم را بوصیت امر کرد و در حدیث ابن نمیر گوید حکم کرد که مسلمانان وصیت کنند

و طلحة بن مصرف را از ابن ابی اوفی در صحیحین غیر از این یک حدیث نیست و فقیر گوید حاصل استدلال این است که حدیث نفی کرد که رسول خدا مردم را بوصیت امر فرماید چگونه خود وصیت نمیکند و بدون وصیت از دنیا میرود شعر عسی بلا وصی تعالی الله عما یقول سفهاؤهم این وجهی بنظر نمی آید **پنجم** ابو الحسن بن مغازلی شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود حق سبحانه و تعالی قطعه از نور فرود فرستاده و آن را در صلب آدم جای داد بعد از آن آن را از اصلاب و ارحام نقل کرد تا آنکه دو قسمت کرده یک جزو آن را در صلب عبد الله و جزو دیگر را در صلب ابو طالب جای داد پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من **ششم** ابو الحسن بن مغازلی شافعی واسطی در کتاب مناقب بسند خود از عبد الله بن بریده روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هر پیغمبر را وصی و وارثی است و علی بن ابیطالب وصی و وارث منست **هفتم** ایضا فقیه بن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا ص را مرضی عارض شد فاطمه بعیادت آنحضرت آمد و آنحضرت از مرض خود میشفا یافته بود چون فاطمه ضعف آنحضرت را دید گریه بر او مستولی شد و اشک بر چهره مبارکش جاری شد فرمود ای فاطمه حضرت حق سبحانه تعالی بسوی اهل زمین نظر توجهی کرد و از میان ایشان پدر ترا اختیار کرد و او را برسالت مبعوث کرد و بعد از آن باز توجه دیگر فرموده شوهرت علی را برگزید و بمن وحی آمد ترا باو نکاح کردم و او را وصی خود کردانیدم مگر نمیدانی ای فاطمه که حق سبحانه و تعالی ترا بشوهری داد علی ع که گرامی ذاتست زیرا که حلمش از همه مردم عظیم تر و اسلامش از همه مردم بیشتر است فاطمه ع مسرور شد بعد از آن فرمود ای فاطمه علی را هشت فضیلت است ایمان بخدا و رسول و حکمت او و تزویج او بفاطمه و دو فرزند او حسن و حسین و امر بمعروف و نهی از منکر و قضا بکتاب خدا ما اهل بیتی هستیم که خدا تعالی هفت خصلت عطا فرموده است که باحدی از اولین و آخرین پیش از ما عطا نفرموده و آنکه فرموده باحدی از انبیا عطا نکرده و نخواهد رسید بانها احدی از آخرین غیر از ما افضل انبیا از ماست و آن پدر تو محمد است و وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تو علیست و شهید ما بهترین شهداست و آن عم تو حمزه است و از ماست آنکه او را دو بال است که در هر جا که خواهد طیران کند و او پسر عم تو جعفر است و از ماست دو سبط این امت و ایشان دو پسر تو حسن و حسین اند و قسم بانکه جانم در دست اوست که مهدی این امت از ماست **هشتم** ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است در کتاب فضائل علی ع بسند خود از ابو بریده از پدرش روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هر پیغمبر را وصی و وارثی است و وصی و وارث من علی بن ابیطالب است **نهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ص بمن فرمود آب وضو حاضر کن پس برخاست و دو رکعت نماز کرد پس بمن فرمود یا انس هر کس پیش از همه از این در وارد شود او امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین است و خاتم الوصیین است انس گوید با خود گفتم خداوندا این کس را از انصار کن که ناگاه علی ع از در درآمد رسول خدا ص فرمود کیست ای انس عرض کردم علی است آنحضرت شادان از جای برخاست و دست بگردن او درآورد و عرق جبین خود و جبین علی را پاک میکرد علی ع عرض کرد یا رسول الله امروز ترا در باره خود زیاده از سابق مهربان می بینم فرمود چرا نباشم و حال آنکه تو ادا کننده دین منی و تو شنواننده آواز منی بامت من و تو بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را که پس از من در آن اختلاف کنند **دهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از علی بن محمد بن المنکدر روایت کرده است که ام سلمه رضی الله عنها آزاد کرده رسول خدا ص بود و آنحضرت او را از همه زنهای خود بیشتر دوست میداشت و او را آزاد کرده بود که مواظب و مراقب حضرت او بود و هرگز نماز نمیکرد مگر آنکه بعد از نماز علی را سب میکرد ام سلمه باو فرمود چرا علی را سب میکنی گفت از آنجهت که بقتل عثمان فرمان داده و در خون او شریک شد ام سلمه گفت اگر تو مولای من نبودی ترا بر من حق خدمت نبود و غلام پدرم نبودی ترا بر من حق خدمت نبود حدیثی که بدنم هو نیستی ترا آنچه رسول خدا ص آگاه بمن کرده ام لکن بنشین تا ترا احادیثی از رسول خدا ص که در حق علی ع فرموده بگویم و غیر از خود کسی را نمیدانم که این حدیث را چون من دانسته باشد رسول خدا ص نه زن داشت و نزد هر زنی یکروز نوبت بود روزی از روزها که نوبت من بود دیدم رسول خدا ص داخل شد و دست علی را گرفته و انگشتان دست خود را در میان انگشتان او فرو برده بود فرمود ای ام سلمه از خانه بیرون شو و منزل را برای ما خلوت کن من بیرون آمدم و ایشان داخل خانه شدند و با یکدیگر راز میگفتند و من کلام ایشان را می شنیدم و نمیدانستم که چه میگویند و دیدم مقوله سخن میرانند تا وقت زوال شد من نزدیک در آمدم و گفتم السلام علیکم مرا رخصت دخول هست رسول خدا ص فرمود داخل مشو و بجای خود برگرد پس باز بسخن مشغول شدند و زمان دراز بکشید من گفتم روز من تمام شد و علی رسول خدا را نگذاشت باز آمدم تا نزدیک در رسیدم و گفتم السلام علیکم مرا رخصت دخول هست رسول خدا ص فرمود لا ارجعی الی مکانک تا آنکه برگشتم و بجای خود نشستم با خود گفتم روز من از دست رفت و از اینجهت نماز عصر تخلف خواهد کرد و هرگز چنین حالتی از او مشاهده نکرده بودم

شدم باز بیرون یکی در آمدم و گفتم السلام علیکم مرا رخصت دخول هست فرمود داخل شو من داخل شدم و علی نشسته بود زانوهایش بالای زانوی رسول
خدا صلعم گذاشته بود و دهن خود را نیز نزدیک گوش رسول خدا صلعم برده و رسول خدا نیز دهن خود را نزدیک گوش علی ع داشته و با یکدیگر راز
میگفتند و علی ع میگفت آفامضی و افعل و رسول خدا صلعم میفرمود نعم من داخل شدم و علی ع روی خود را بآن جانب کرده نشسته تا انکه داخل
شدم و رسول خدا صلعم مرا اکرام نمود و دامن خود کشید و زیاده اظهار ملاطفت مهربانی و اعتذار فرمود بعد از آن فرمود ای ام سلمه ملامت
مکن زیرا که جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شده و مرا امر کرده که علی را وصی خود گردانم بعد از خود و من در میان جبرئیل و علی ع بودم و جبرئیل
در جانب راست و علی ع در جانب چپ من بود و مرا امر کرد که علی را اعلام کنم بانچه بعد از من خواهد شد تا روز قیامت و ... ام
ملامت مکن بدرستی که خدا تعالی اختیار کرده است از هر امتی پیغمبری را و اختیار کرده است از برای هر پیغمبری وصیی و من پیغمبر این امتم و علی وصی من است
در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من و اینها امر بچشم خود دیدم باره علی ع دیدم اکنون ای ام سلمه ... خود میدانی تا انکه علی ... است گفتی باد است
او ... و یاد داری گویند ام سلمه بعد از آن در تمام شبانه روز ... میگرید و میگفت ... که من بزرگ کردم ... علی ع ... باد دوستان علی
دوستم باد دشمنان علی دشمن پس مولا او بود ... کرده تا آخر عمر خود ... خدای تعالی ... و بکر خدا او را بیامرزد یازدهم
ایضا موفق بن احمد باسناد خود از زید آورده است که رسول خدا صلعم فرمود جبرئیل نزد من آمد و دو بال خود را ... کرده و کسترده بود دیدم در یکی
نوشته بود لا اله الا الله محمد النبی رسول الله و در بال دیگر نوشته بود لا اله الا الله علی الوصی دوازدهم ایضا موفق بن احمد در کتاب
مناقب خود آورده است که عمرو بن العاص در جواب کتاب معویه که باو نوشته بود و او را استمالت و ترغیب کرده بود که با علی ع مقاتله کند
و او را در محاربه با علی مدد نماید باو نوشت من عمرو بن العاص صاحب رسول الله تعالی الی معاویة بن ابی سفیان اما بعد ای معویه که نوشته تو
بمن رسید خواندم و مطالب ترا فهمیدم بمن نوشته بودی که مدتست از اسلام کشیده و دین با ... در ورطه ضلالت کذارم و ترا
بر باطل اعانت کنم و شمشیر بروی علی بن ابیطالب کشم و حال انکه علی ع برادر رسول خدا صلعم و وصی و وارث و ادا کننده دین و وفا کننده
وعدهای رسول خداست و شوهر دختر سیده زنان عالمیان و پدر فرزندان حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشت است و نوشته
بودی که من خلیفه عثمان بن عفانم این درست گفتی و لکن ... بیعت کرده ... سبب عزل تو از خلافت شد و ...
از دست تو رفت و اینکه مرا تعظیم و توقیر تمام برده و ستوده بودی ... صاحب رسول خدا و صاحب جیش آنحضرت خوانده بودی من باین
سخنان مغرور نمیشوم و از جاده خود قدم بیرون نمیگذارم و دست از ملت خود باز نمیکشم و اینکه بآنحضرت ابوالحسن علی بن ابیطالب نسبت
ظلم و حسد بعثمان بن عفان داده بودی و صحابه را فاسق خوانده و گمان کرده بودی که علی ایشانرا بر قتل عثمان تحریص کرده است محض کذب
و بهتان و افترا است وای بر تو ای معاویه خود نمیدانی که علی ع جان خود را در راه رسول خدا صلعم بذل و ایثار کرده و در فراش او خوابید و او
در اسلام از همه کس سابقتر است و در هجرت با آنحضرت از همه کس پیشتر و رسول خدا صلعم در حق او فرمود علی از من است و من از علی و او از من
بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و در روز غدیر خم فرمود الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و انکه ایست که رسول خدا صلعم در روز خیبر فرمود فردا رایت جنگ را بکسی
سپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و در روز که مرغ بریان در پیش رسول خدا بود عرض کرد خداوندا برسان
کسیرا که محبوبترین مردم باشد نزد تو تا با من از این بریان تناول کند که علی ع وارد شد و چون وارد شد رسول خدا صلعم فرمود الی
الی و در یوم النضیر فرمود علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله و فقیر گوید یوم النضیر
در حدیث شصت و هشتم در باب نوزدهم گذشت و با جمله در حق او فرمود علی ولیکم من بعدی و این کلام را بر من ... جمیع مسلمانان
موکد ساخت و فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و تو ای معاویه میدانی آیاتیکه حق
تعالی در قرآن خود در شان علی ع فرو فرستاده است و علی را در ان ایات و در ان فضایل شریکی نیست مثل ایه یوفون بالنذر و ایه
انما ولیکم الله و رسوله و آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و ایه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و اینکه
حق تعالی برسول خود فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و رسول خدا صلعم باو فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و باو فرمود یا علی صلح تو صلح من است و جنگ تو جنگ من است و تو برادر و ولی منی در دنیا
و اخرت یا علی هر که ترا دوست داشت مرا دوست داشته و هر که ترا دشمن داشته مرا دشمن داشته و خدا تعالی دوستان ترا داخل بهشت کند و

دشمنان ترا داخل جهنم سرنگون در اندازد و بدان ای معاویه که هیچ عاقلی که خداوند شعور و صاحب دین باشد فریب ترا نخورد و با
نوشته تو بضلالت نیفتد معاویه جواب عمرو را مشتمل بر نوید اموال و وعده حکومت و ریاست ... نکاشته بمهر خود مختوم داشته
و در آخر این چند بیت را نوشته ارسال نمود و انها این است شعر جهلت و لم تعلم محلک عندنا فارسلت شیئا من عتاب و ما
تدری ... می ندانی تو در ما مقدار خویش تا کی از بی خشم اندر کار خویش فثق بالذی عندی لک الیوم انفا من العز و الاکرام و الجاه و النقد
عزت و زر آماده باش ... فاکتب عهدا ترتضیه مؤکدا و اشفعه بالبذل منی و بالبر بر نویسم نامه
موعود را مال بخشم برتر از هم سود را و چون این ابیات بعمرو رسید در جواب نوشت شعر ابی القلب منی ان اخادع بالمکر ...
ابیع الدین بالربح و الدعوی عقل گوید از فریبش الحذر دین بده دنیا مخواه و در گذر فانی لعمری ذو دهاء و فطنة بقتل ابن عفان
اجر الی الکفر خائفم من چون شنایم ... با تو دگر چون خواهی عثمان نگار و باقی ابیات و قصه را نقل کرده است و ما بقی را در باب
نوزدهم در حدیث شصت و هشتم گذشت و در انجا گوید ... و وعده ایالت مصر را نوشته و انفاذ کرد و ما در انجا بموضع حاجت الیها
نموده‌ایم و فقیر گوید العجب کل العجب از انچه در این حدیث باین ظاهره قرائن و نصوص ظاهره رسول خدا در حق امیر المؤمنین ع
نقل کرده است بروایت نواصب خوارج و با وجود این ... در ضلالت ... زاده الله سیزدهم
ایضا موفق بن احمد در همان کتاب روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع در روز صفین فرمود ایها الناس من ... رسول خدا صلعم
و وارث علم او بودم و مرا بوصیت خود مخصوص گردانید و از میان همه مردم برگزید و دختر خود را بمن تزویج کرد بعد از انکه جمعی کثیر از اصحاب
او را خواستگاری نموده بودند و با ایشان تزویج نکرد و جواب فرمود و او را بامر خدا تعالی بمن داده و خدا تعالی از فاطمه ... که
فرمود دیگر کیست که در عطای الهی با من برابری کند و همسری نماید منم انکه عمم حمزه سید الشهدا است و برادرم جعفر است که بیوسته در بهشت
با ملائکه پرواز میکند ... منم صاحب غزوات و منم صاحب نعمت ... و منم صاحب عجایب ایات منم
... منم ... و ایتام و منم ... منم پناه پرهیزکاران و منم
سید اوصیاء و امیر مؤمنان و منم ریسمان محکم خدا و منم پناه گاه محفوظ و منم حلقه محکمی که هر که بان تمسک کند خدا ... هجرت
چهاردهم ایضا موفق بن احمد باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلعم بعلی ع فرمود یا علی انگشتر
در دست راست خود کن تا از مقربین باشی حضرت امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله مقربین کدامند فرمود جبرئیل و میکائیل عرض کرد انگشتر
ان چه باشد فرمود عقیق سرخ و آن کوهی است که اقرار بوحدانیت خدا و نبوت من و وصایت تو و امامت اولاد تو کرده و اقرار نموده است
از برای دوستان تو بهشت و از برای شیعیان اولاد تو بفردوس پانزدهم ایضا موفق بن احمد باسناد خود از منصور دوانقی خلیفه عباسی
از پدرش از پدرش از جدش روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا صلعم نشسته بودیم فاطمه ع داخل شد و ... مبارک گرفته
و گریه میکرد و ناله داشت رسول خدا صلعم فرمود ای فاطمه چرا گریانی خدا تعالی دیده ترا گریان نکند فاطمه عرض کرد ای پدر چگونه گریان نباشم
زنان قریش مرا سرزنش میکنند و میگویند پدرت ترا بشوهری داد که فقیر و بی مال است رسول خدا صلعم فرمود بخدا سوگند که من ترا بعلی ع
تزویج نکردم بلکه خدا تعالی از بالای هفت آسمان ترا تزویج کرد و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ان گواه ساخت و خدا تعالی بسوی
اهل زمین توجه فرموده و علی را از میان خلایق برگزید و ترا باو تزویج فرمود و من او را وصی خود گردانیدم و علی از من است و من از علیم
قلب علی از همه دلیرتر است و علمش از همه زیادتر و حلمش از همه بیشتر و حسن و حسین دو پسرش جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و خدا تعالی
اسمای ایشانرا بر زبان موسی بن عمران شبر و شبیر نام کرده زیرا که نزد خدا تعالی مکرم اند ای فاطمه گریه مکن چون فردای قیامت مرا بخوانند
از حال برادرم علی ع با من خواهند بود و چون مبعوث شوم علی ع با من خواهد بود ای فاطمه گریه مکن که در روز قیامت علی و شیعه او نجات
یافته گانند و داخل بهشت خواهند شد شانزدهم ایضا موفق بن احمد باسناد خود از پدرش از جدش از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده
است که رسول خدا صلعم فرمود چون مرا باسمان و از انجا بسدرة المنتهی بردند در حضور حق تعالی ایستادم فرمود یا محمد عرض کردم لبیک
و سعدیک یا ربی فرمود مخلوق مرا امتحان کرده و ازموده کرا یافتی که از همه بیشتر ترا اطاعت کند عرض کردم پروردگارا علی را فرمود
راست گفتی ای محمد ص آیا بجهت خود خلیفه نصب کرده که فرض ترا ادا کند و بندگان مرا تعلیم کند انچه را که از کتاب من نمیدانند عرض کردم
الهی تو اختیار کن که اختیار من است فرمود من علی را اختیار کردم و او را وصی و خلیفه تو قرار دادیم و علم و حلم خود را باو عطا میکنم و او

امیر المؤمنین ع حقا و این منصب را با احدی قبل از او نداده ام و احدی را بعد از او نرسد که خود را امیر المؤمنین بخواند انجمن ع علی را ست هدا
است و پیشوای مطیعان و نور محبان من است و او است کلمه پرهیزکاران باز پیوسته ام هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن
دارد مرا دشمن داشته ای محمد ص علی را باین بشارت ده رسول خدا ص فرمود عرض کردم پروردگارا علی را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه
قدرت اویم اگر مرا عقاب کند بگناهان من عقاب کرده و بمن ستم ننموده و اگر تمام کند وعده خود را پس او است سزاوار بانکه بکند تعالی
رسول خدا ص عرض کرد خداوندا دل او را روشن گردان و ایمان را بهار دلش گردان وحی رسید ای محمد ص انچه خواستی اجابت کردم ولکن او را ببلائی
مخصوص گردانیدم که احدی از دوستان خود را باین بلا مبتلا نساخته ام عرض کردم خداوندا برادر و صاحب من است فرمود بلی در علم من گذشته
که او مبتلا شود و اگر علی نبودی دوستان تو و دوستان انبیائی که پیش تو بوده اند شناخته نمی شدند **هفدهم** ایضا موفق بن احمد
بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا ص در بعضی از باغات مدینه میگذشتیم نخلها
ستایش میکردند شنیدیم که درخت خرمائی بدرخت دیگر میگفت این نبی مصطفی است و این علی مرتضی است از انجا گذشتیم شنیدیم که درخت
دیگر بسوم درختی میگفت این موسی است با برادرش هرون از ان گذشتیم شنیدیم که درخت چهارم به پنجم میگفت این نوح است با ابراهیم
از ان گذشتیم درخت ششمی به هفتمی میگفت این محمد است سید رسلان و این علی است سید وصیین رسول خدا ص تبسم کرد فرمود یا علی
خرمای مدینه را صیحانی نام مینهند برای انکه صیحه زدند و فریاد برآوردند بفضل من و فضل تو **هیجدهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود
از علی بن الحسین ع از پدرش روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود روزی در وقت صبح جبرئیل بر من نازل شد و بسیار شادان
و خوشحال بود باو گفتم ترا بسیار خوشحال می بینم گفت چگونه خوشحال و خندان نباشم و حال انکه دیده ام روشن شد بانچه خدا تعالی برادر
و وصی و امام امت تو علی بن ابیطالب ع اکرام فرمود گفتم برادر و امام امت مرا بچه اکرام کرد گفت مباهات میکرد در عبادت شب گذشته او
ملائکه و حاملان عرش را و میفرمود ای ملائکه من نظر کنید در زمین بسوی حجت من بعد از پیغمبر من محمد ص که چگونه گونهای خود را برای
فروتنی بجهت عظمت من بر روی خاک نهاده شما را گواه میکیرم که او امام مخلوق و مولای بندگان من است **نوزدهم**
ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب فضائل بسند خود از انس بن مالک آورده است که گفت وقتی گلیمی برای رسول خدا ص هدیه
آوردند بمن فرمود یا انس برو این بساط را بگستران من ان بساط را گستردم فرمود اده نفر از بزرگان اصحاب من حاضر کن ایشان را حاضر کردم حضرت ایشان را
فرمود که بر بالای ان بنشینند پس علی را خواست و با او بنجوای بسیار گفت علی ع مراجعت کرد و بر بالای بساط نشست و فرمود ای باد
ما را از زمین بردار باد ما را از زمین بلند کرد دیدیم همان گلیم را ما بشدیم علی که پرواز کند بجز که در امد و ما را بپیش پس علی ع گفت
ای باد ما را فرود آر پس ما را فرود آورد فرمود میدانید اکنون در کجا باشید گفتیم نه فرمود این موضع اصحاب کهف و رقیم است برخیزید و بر برادران
خود سلام کنید ما یک یک برخواستیم و سلام کردیم جواب نگفتند تا انکه علی ع خود از جای برخواست و گفت السلام علیکم معاشر
الصدیقین و الشهدآء عرض کردند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته گویند ما عرض کردیم چرا رد سلام ما نکردند و چون تو برادر
سلام کردی جواب گفتند گویند علی ع بایشان گفت چرا رد سلام برادران من نکردند ایشان عرض کردند ما طائفه صدیقین و شهدا
بعد از موت سخن نگوئیم و اجابت سؤال احدی نکنیم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر حضرت بباد فرمود احملینا یعنی ما را بردار باد بهمان منوال ما را برد
و میبرد تا انکه باز فرمود ضعینا یعنی ما را بگذار باد ما را بزمین گذاشت دیدیم ما در حره هستیم **فقیر گوید** حره بالفتح سنگلاخی
است در حوالی مدینه و یوم الحره معروف است و ان روزی است که لشکر یزید بن معاویه بسر کردگی مسلم بن عقبه با اهل مدینه
جنگ کردند و بسیاری از مهاجرین و انصار در ان روز بدست ایشان کشته شدند و در عقب ان یزید ملعون بد را و اصل کردید لعنه الله
و من رضی بفعاله الی یوم الدین بحرمة سید المرسلین و آله المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بالجمله علی ع فرمود اکنون در ذاتیم و اخر
رکعت نماز رسول خدا را درمی یابیم ما از ان بساط پیاده شدیم و امدیم دیدیم که رسول خدا ص در اخر رکعت نماز است و میخواند ام حسبت ان
اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا **فقیر گوید** ثعلبی که از علمای عامه است حدیث بساط را بزیاده از این نقل کرده و منکر
اصحاب کهف در خواب هستند تا اخر الزمان هنگام خروج مهدی ع و گویند مهدی ع بر ایشان سلام خواهد کرد و ایشان المحضرین انجو است
گویند بعد از ان باز بخواب روند و بیدار نشوند تا روز قیامت **بیستم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از کثیر بن زید روایت
کرده است که روزی اعمش نزد منصور امد و او بمسند حکومت نشسته بود چون اعمش را دید گفت یا ابا سلیمان بصدر مجلس بنشین

اعمش گفت من بر جای نشسته ام که خاص من است بعد از ان گفت حضرت صادق از پدران خود از سجاد از شهید از زکی وصی پیغمبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب روایت
کرده است که گفت رسول خدا ص فرمود جبرئیل چند نوبت نزد من امد و گفت انگشتری عقیق بدست کنید که او اول سنگی است که گواهی
داد بوحدانیت خدا و نبوت من و بوصایت علی ع و بامامت و لایت او و گواهی داد ز برای شیعه علی بر بهشت در هم همه بجانب منصور متوجه شد
و گفتند تمام بر دیدگان اکر نبودی کنند هم منصور گفت صادق جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است و سجاد علی بن الحسین است
و شهید حسین بن علی است و زکی وصی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است علیهم السلام **بیست و یکم** موفق بن احمد ایضا بسند خود از
ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وقتی رسول خدا ص را مرضی عارض شد فاطمه ع بعیادت او امد چون او را بحالت ضعف دید گریه
بگریست چنانکه اشکش برگونه مبارکش جاری شد رسول خدا ص باو فرمود خدا تعالی نور اکرامی داشت بانکه ترا تزویج کرد بکسی که اسلامش
از همه پیشتر و علمش از همه بیشتر است خدا تعالی بسوی اهل زمین نظر توجه افکنده مرا از ایشان برگزید و بنبوت مبعوث گردانید بعد از ان
باز نظر افکنده شوهر ترا برگزید و بمن وحی فرستاد که ترا باو تزویج کنم و او را وصی خود کردانم **بیست و دوم** ایضا موفق بن احمد بسند خود
از سعید بن جبیر روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که در روز قیامت وقتی خواهد شد که احدی سواره نیست مگر ما چهار نفر عباس
پیغمبر عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چهار نفر کدامند فرمود من بر براق سوارم میشوم و برادرم صالح بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند
و عمم حمزه شیر خدا بر ناقه عضباء و علی بن ابیطالب ع بر ناقه از ناقهای بهشت در حالتیکه او را دیباج باشد و بر او باشد دو حله سبز از حلهای
بهشت از خلعتهای خدائی و بر سر او تاجی باشد از نور روان تاج هفتاد گوشه باشد هر گوشه از ان یاقوتی باشد سرخ که روشنی میدهد
سه ماهه راه روشنائی و در دست او لوای حمد و ندا کند لا اله الا الله محمد رسول الله خلائق گویند این ملک مقرب است یا نبی مرسل
یا حامل عرش الهی که منادی از میان عرش الهی ندا در دهد که این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش الهی این علی بن ابیطالب است
که وصی رسول خدا و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات النعیم است **بیست و سیم** ابو نعیم حافظ که از اعیان علمای عامه است در کتاب
حلیة الاولیاء بسند خود از ابو برزه روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود حق تعالی درباره علی ع با من عهدی کرد عرض کردم خداوندا از برا
بیان کن فرمود بشنو عرض کردم شنیدم فرمود علی رایت هدایت است و امام دوستان من است و نور مطیعان من است و انکلمه است که
پرهیزکاران باو داخل بهشت شوند هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته او را بشارت ده علی ع امد
من او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت او اگر مرا عذاب کند بسبب گناهان من است و اگر وفا کند انچه مرا بان وعده
داده او اولی است بانکه و بدعا عرض کردم خداوندا دل او را پر نور کن و ایمان را برای او بهار ستان گردان فرمود کردم ولکن او را ببلائی مبتلا
سازم که احدی از دوستان خود را بان مبتلا نکرده باشم عرض کردم پروردگارا برادر و وصی من است فرمود بلی در علم ازلی گذشته است که مبتلا
شود و شیعیان او بسبب او مبتلا گردند **بیست و چهارم** از جزو اول از مسند فاطمه جمع حافظ ابو الحسن علی بن عمرو بن احمد بن مهدی
دار قطنی باسناد خود از ابو هرون عبدی آورده است که نزد ابو سعید خدری آمدیم باو گفتم تو در بدر بودی گفت بلی گفتم اگر چیزی
از رسول خدا ص در حق علی ع شنیدی مرا خبر ده گفت بلی ترا خبر دهم رسول خدا ص را مرضی عارض شد فاطمه بجهت عیادت او امد و من بجانب راست
او نشسته بودم چون فاطمه رسول خدا را بان ضعف مشاهده کرد بگریه درامد که گونهای مبارکش از اب دیده اش تر شد رسول خدا ص فرمود چرا
گریه میکنی عرض کرد از موت تو میترسم فرمود ای فاطمه مگر نمیدانی که حق سبحانه و تعالی نظر توجهی باهل زمین کرده پدر ترا از میان ایشان اختیار
نمود و او را بنبوت مبعوث گردانید بعد از ان نظر دیگر افکنده شوهرت علی را از میان ایشان برگزید و بسوی من وحی امد ترا باو تزویج کردیم و او را
وصی خود کردانیدم مگر نمیدانی که خدای تعالی ترا اکرامی داشت بشوهری که علم او از همه ایشان بیشتر و حلمش از همه زیادتر و اسلامش از همه پیشتر است
فاطمه بخندید و خشنود شد رسول خدا ص خواست که فضائل علی را از انچه حق سبحانه و تعالی بمحمد و آل محمد کرامت فرموده است زیاده کند فرمود یا فاطمه
علی را هشت منقبت است ایمان بخدا و رسول و حکم او و زوجه او فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین و امر بمعروف و نهی از منکر یا فاطمه خدا تعالی شش
خصلت بما اهل بیت عطا فرموده که با احدی از پیشینیان عطا نفرموده و با احدی بعد از ما نخواهد فرمود یکی انکه پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او
پدر تو است دیگر انکه وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است دیگر انکه شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عم پدر تو است دیگر انکه از ما است دو سبط
این امت و ایشان دو پسر تو اند دیگر انکه از ما است مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز کند پس دست بر شانه حسین ع زد و فرمود مهدی این امت
از اولاد این فرزند تو خواهد بود **بیست و پنجم** از ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از حضرت امام رضا ع از پدران

از اجداد طاهرش روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود هر که خواهد که بمیرد مثل مردن من و زنده بماند و بکشتی نجات سوار شود پس از من باید علی را پیروی کند
با دشمن او دشمن باشد و با دوست او دوست که او وصی و خلیفه من است بر امت من در زندگانی من و پس از مردن من و او است امام هر مسلم و امیر هر مؤمن
بعد از من قول او قول من است و امر او امر من است و نهی او نهی من است تابع او تابع من است و ناصر او ناصر من است و خاذل او خاذل من است بعد از آنکه
فرمود که بکه از علی دوری جوید پس از من در روز قیامت من او را نخواهم دید و او مرا نخواهد دید و هر که بر علی مخالفت کند خدا تعالی بهشت را بر او
حرام گرداند و جایگاه او در آتش جهنم است و هر که علی را تنها گذارد خدا تعالی در روز عرض اکبر او را تنها گذارد و هر که او را یاری کند خدا تعالی
در روز ملاقات او را یاری کند و چون در قبر از او سؤال کنند خدا تعالی حجت او را بر او تلقین کند و زبان او را بجواب گویا سازد بعد از آن
فرمود حسن و حسین امامان امت منند بعد از پدرشان و سادات جوانان اهل بهشتند مادر ایشان فاطمه سیده زنان عالمیان است و پدر ایشان
سید اوصیا است و نه نفر امام از اولاد حسین خواهند بود نهمی ایشان قائم ایشان است اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت
ایشان معصیت من است بعد از آن فرمود الی الله اشکو المنکرین لفضلهم و المضیعین لحرمتهم بعدی بخدا شکایت میکنم از کسانی که انکار
فضل ایشان نمایند و حرمت ایشان را پس از من ضایع کنند و کفی بالله ولیا و ناصرا لعترتی و ائمة امتی و خدا تعالی کافی است در یاری عترت و امامان
امت من و در انتقام کشیدن از منکرین حق ایشان و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **بیست و ششم** ایضا حموینی بسند خود
از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که روزی با رسول خدا صلعم در بعضی از باغات مدینه میرفتیم و دست علی ع در دست پیغمبر بود پس
بنخلی گذشتیم آن نخل صیحه زده و باواز بلند گفت هذا محمد سید الانبیاء و هذا علی سید الاوصیاء و ابو الائمة الطاهرین پس بنخل
دیگر رسیدیم آن نیز صیحه زده و باواز بلند گفت هذا المهدی و هذا الهادی پس بنخل دیگر گذشتیم آن نیز صیحه زده و گفت هذا محمد رسول
الله و علی سیف الله رسول خدا صلعم رو بجانب علی ع کرده فرمود یا علی این خرما را صیحانی نام نه از آن روز آن خرما بصیحانی موسوم شد
بیست و هفتم ایضا حموینی بسند خود از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء روایت کرده است که شخصی بخدمت آنحضرت
آمده عرض کرد یا ابن رسول الله رسول خدا صلعم را در خواب دیدم که گویا بمن فرمود کیف انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی و استحفظتم ودیعتی و غیب
فی ثراکم نجمی حضرت رضا ع با او فرمود انا المدفون فی ارضکم و انا بضعة من نبیکم و انا الودیعة و النجم کسی که مرا در آن سرزمین زیارت کند
و حق من و طاعت مرا که خدا تعالی برای من واجب کرده بداند من و پدرانم در روز قیامت شفیع او خواهیم بود و هر کرا که ما شفیع
گنیم نجات خواهد یافت هر چند گناه او بقدر جن و انس باشد و پدرم از جدم از پدرش از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود هر که مرا
در خواب زیارت کند بتحقیق که مرا زیارت کرده و شیطان بصورت من و صورت یکی از اوصیای من متمثل نمیشود و خواب صادق جزوی
از هفتاد جزو از نبوت است فقیر گوید در معنی حدیث گفته اند مراد اینست که خدا تعالی خلق میکند در دل مؤمن در حالت نوم **بیست
و هشتم** ایضا حموینی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود آب وضو حاضر کن پس برخواست و دو رکعت نماز بجای آورد
و فرمود یا انس اول کسی که از این در بر تو داخل شود او امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است انس گوید گفتم اللهم
اجعله رجلا من الانصار ناگاه دیدم علی ع از در در آمد فرمود که داخل شد عرض کردم علی ع رسول خدا صلعم با نهایت سرور برخواست و دست بگردن
علی ع انداخت و عرق او را بروی خود و عرق خود را بروی او مالید علی ع عرض کرد یا رسول الله امروز با من نوعی مهربانی میکنی که دیگر روزها
نمیکردی فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو ادا کننده دین منی و بمردم میشنوانی آواز مرا و آشکار میکنی بجهة ایشان آنچه را که بعد از من در آن اختلاف کنند
مؤلف گوید احمد بن عبد الله بروایت جابر جعفی از ابو الطفیل از انس بن مالک نیز این را نقل کرده است **بیست و نهم** ایضا
حموینی بسند خود از ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود من خاتم پیغمبرانم و تو یا علی خاتم اوصیائی و لفظ
ابو ذر اینست که فرمود انا خاتم النبیین و انت یا علی خاتم الاوصیاء الی یوم الدین و علی بن ابی طالب ع بود راوی این اسناده بود **سی ام** ایضا
حموینی بسندهای معتبر خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلعم با ام سلمه فرمود این علی بن ابی طالب ع گوشت او گوشت من است و خون
او خون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد ای ام سلمه این علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و وصی من
و خزانه علم من است و او باب من است که از آن بمن داخل شوند در دنیا و آخرت و با من خواهد بود در اعلی درجات بهشت و با ناکثین و قاسطین و
مارقین جنگ خواهد کرد پس از من **سی و یکم** ایضا حموینی باسناد خود از ابو برزه روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود خدا تعالی
در باره علی بن ابی طالب ع با من عهدی کرد عرض کردم بیان کن فرمود بشنو عرض کردم شنیدم فرمود علی رایت هدی است

و امام دوستان من و نور مطیعان من و او است کلمه که پرهیزکاران را بان ملزم گردانیدم محب او محب من است و مبغض او مبغض من است او را باین بشارت ده پس علی را
باین بشارت دادم گفت یا رسول الله من بنده خدایم و در قبضه قدرت او اگر عذابم کند بسبب گناهان من است و اگر تمام کند آنچه را که بشارت داده ای
بمن پس خدا تعالی اولی است باین عرض کردم خداوندا دل او را روشن گردان و ایمان را برای او بهار نشان کن حق تعالی فرمود که کردم و لکن بعد از آن بمحنت
و ابتلائی او را مخصوص گردانیدم که احدی از اصحاب ترا مبتلا نگردانیده باشم عرض کردم خداوندا برادر و صاحب منست فرمود این علم
من گذشته است که او مبتلا شود و مردم باو مبتلا شوند **سی و دوم** ایضا حموینی بسندهای معتبر خود از ابن عباس
روایت کرده است که یهودی نعثل نام بخدمت رسول خدا صلعم آمده گفت یا محمد از چند مسئله است و مدتها است که در دل من گردش میکند اگر از آنها
جواب گوئی بدست تو اسلام آورم فرمود سؤال کن یا ابو عماره گفت یا محمد خدا را وصف کن فرمود خدا را وصف نتوان کرد مگر بآنچه خود وصف
خود کرده و چگونه وصف کنم خدائی را که همه وصفها از ادراک او عاجز و وهمها و عقلها از رسیدن باو کوتاه و خیالات از تحدید او و دیدها
از احاطه باو قاصر است و او بالاتر و بزرگتر و عظیمتر است از آنکه واصفین او را وصف کنند دور است از همه چیزها در نهایت نزدیکی و نزدیک است
بهمه چیزها در نهایت دوری چگونگی را او چگونه کرده پس نتوان گفت چگونه است و مکان را او مکان کرده است پس نتوان گفت در کجاست ذات
حق تعالی از کیف و این مقطوع است **شعر** چون شناسد کو نیم این بر نزد کند ای مکان را نیز که پیش بر مکان جهت و او بکجاست پناه همه
محتاجات چنانچه خود او را وصف فرموده است و وصافان بپایه وصف او نرسند از چیزی زاده و چیزی از او نزاده و او را امثال و مانند و شبیه
و نظیر و همتا نیست نه در ذات و نه در صفات **شعر** اجل و ندی کز هستی ما هستیم بر هست بیت کو با هستی نعثل گفت راست گفتی
اکنون مرا اعلام کن از اینکه گفتی خدا یکیست و او را شبیهی نیست بلی خدا یکیست و انسان هم در نوع خود یکی است پس یکی بودن انسان است حضرت
فرمود حق تعالی واحد است یعنی در معنی یکی است و لکن انسان واحد است که در معنی دو تا است زیرا که انسان مرکب است از جسم و عرض و بدن
و روح و این تشبیه نیست مگر در معنی تنها نعثل گفت راست گفتی مرا از وصی خود خبر ده که کیست زیرا که هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه او را وصی
و پیغمبر ما موسی یوشع بن نون را وصی خود گردانید حضرت فرمود وصی من و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو فرزندم حسن
و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین همه امامان نیکوکارند نعثل گفت نامهای ایشان را بمن بگو فرمود چون حسین از دنیا در گذرد
پسرش علی امام است و چون علی در گذرد پسرش محمد امام است و چون محمد از دنیا رحلت کند پسرش جعفر امام خواهد بود و چون جعفر
از دنیا وداع گوید پسرش موسی و چون موسی از دنیا رود پسرش علی و چون علی از دنیا رود پسرش محمد و چون محمد از دنیا بگذرد پسرش علی و چون
علی از دنیا رود پسرش حسن و چون حسن از دنیا رحلت نماید پسرش حجة بن الحسن امام عصر است و این دوازده نفر امام امت منند بعدد نقبای
بنی اسرائیل نعثل پرسید جای ایشان در بهشت در کجا خواهد بود فرمود با من خواهند بود در مقام و منزل من نعثل گفت اشهد ان لا اله الا
الله و انک رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک آنچه را که بمن خبر دادی همه در کتب پیشینیان دیده و در وصیتهای موسی که بما کرده
است خوانده ام که چون آخر الزمان شود پیغمبری از جانب خدا مبعوث گردد که نام او احمد است و او خاتم پیغمبران است و پس از او پیغمبری نخواهد بود
و بیابند از صلب او امامانی نیکوکار بعدد اسباط و از وی گویند رسول خدا صلعم با ابی عماره فرمود اسباط را میشناسی گفت بلی ایشان دوازده
نفر بودند اول ایشان لاوی پسر برخیا بود و او چندی از زمان بنی اسرائیل غائب شد بعد از آن ظهور کرد و خدا تعالی دین خود را باو ظاهر ساخت
بعد از آنکه مندرس شده بود و با پادشاه آن زمان که نام او قرسطیا بود جنگ کرده و او را کشت رسول خدا فرمود در میان امت من خواهد
شد آنچه در میان بنی اسرائیل شده حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی مانند کفش که مانند لنگه دیگر است و پر تیر که با پر دیگر آن برابر و مثل
فرزند دوازدهمی من در میان امت من غائب شود و زمانی آید که از اسلام جز نامی باقی نماند و از قرآن خدا بغیر از خطی نباشد چون چنین شود
خدا تعالی او را رخصت خروج دهد و اسلام را آشکار کند و آنچه از دین مندرس شده است تازه نماید پس رسول خدا صلعم فرمود خوشا
حال کسی که ایشان را دوست دارد و بدا حال کسی که با ایشان دشمنی کند و خوشا حال کسی که با ایشان چنگ در زند و دست از دامن ایشان کوتاه
نکند چون کلام حضرت باینجا رسید نعثل از جای برخواست و در برابر آنحضرت ایستاد و این ابیات را موزون کرده برخواند **شعر**
صلی الاله ذو العلی * علیک یا خیر البشر * انت النبی المصطفی * الهاشمی المفتخر * بکم هدانا ربنا * و فیک نرجو ما امر * و معشر سمیتهم * ائمة
اثنی عشر * حباهم رب العلی * ثم اصطفاهم من کدر * قد فاز من والاهم * و خاب من عادی الزهر * آخرهم یسقی الظما * و هو الامام المنتظر *
عترتک الاخیار لی * و التابعون ما امر * من کان عنهم معرضا * فسوف تصلاه سقر * و معنی ابیات بنظم فارسی در حدیث سی و ششم با

مولود تو اند ترا بعد از تو امت تو خواهند کشت و کشنده او بر اشتری سوار شود که بدترین چهارپایان روی زمین باشد پس بانجال غافل حسین و وای بر آنکه بجانب او لشکر کشد و ولی بر آنکه بجهت قتل او سعی و اهتمام کند من از کشنده حسین بن علی بیزارم و او هم از من بیزار است زیرا که در روز قیامت داخل آتش شود با جماعتی که بخدا شرک ورزیده باشند و آتش جهنم مشتاق تر است بقاتلان حسین از بنده فرمانبردار خدا به بهشت خود پس جبرئیل از آسمان فرود آمد که در پیش دردائیل افتاده بود دردائیل گفت یا جبرئیل امشب در آسمان چه غوغا است و چه روی داده مگر قیامت برپا شده جبرئیل گفت قیامت برپا نشده بلکه محمد را فرزندی بوجود آمده و حق سبحانه و تعالی مرا بجهت تهنیت این مولود فرستاده است دردائیل گفت برادر جبرئیل کرم کن ترا بان خدا سوکند میدهم که چون بخدمت رسول خدا صلعم مشرف شوی او را از من سلام برسان و عرض کن بحق این فرزند که ببندگی تو قسم میدهم از خدا سوال کن که از من راضی شود و از تقصیر من درگذرد و بالهای مرا باز بمن دهد و مقام و منزلتی که در میان صفوف ملائکه داشتم بمن باز دهد پس جبرئیل بخدمت رسول خدا آمده و چنانچه مامور بود آن حضرت را تهنیت گفت و بعد از تهنیت او را تعزیت کرد رسول خدا صلعم فرمود آیا فرزندم حسین را خواهند کشت مگر از امت من نیستند جبرئیل گفت بلی **شعر** کافر نه اند که سبط نبی را ز کین کشند * دعوی دین کنند و خداوند دین کشند * قرآن کنند حرز و بطه کشند تیر * بانین کشند حفظ و امام مبین کشند * حضرت فرمود ایشان از امت من نیستند و من از ایشان بیزارم و خدا تعالی هم از ایشان بیزار است پس رسول خدا صلعم بنزد فاطمه رفت و او را تهنیت و تعزیت گفت فاطمه بگریه در آمد و گفت ایکاش من این طفل را نمیزادم و عرض کرد یا رسول الله یا کشنده حسین در آتش خواهد بود حضرت فرمود بلی من شهادت میدهم که کشنده حسین در آتش خواهد بود و حسین کشته نگردد تا آنزمان که امامی از او بوجود آید که امامان بر حق هادیان راه یقین همه از نسل او بوجود آیند ایشان بعد از من هادی و مهدی و عدل و ناصر و سفاح و نفاح و امین و مؤمن و امام و فعال و علم الله که آن علیست و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آنکه عیسی بن مریم در عقب او نماز گزارد و پسر حسن بن علی است که لقب او قائم است پس فاطمه از گریه باز ایستاد و دل او آرام گرفت پس جبرئیل قصه دردائیل را بر رسول خدا صلعم عرض کرد ابن عباس گوید رسول خدا حسین را بدست گرفته و او را در خرقه پشمینه پیچیده بود و بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد الهی بحق این مولود بر تو بلکه بحق تو بجلال و قدر او و بر جد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب اگر حسین فرزند علی و فاطمه را نزد تو قدر و منزلتی است از تقصیر دردائیل درگذر و از او راضی شو و بالهای او را باو عطا کن و مقام و مرتبه او را که در صفوف ملائکه داشت باو کرامت فرما و او را در روز بازار اهل بهشت دردائیل آزاد کرده حسین میگویند **سی و هشتم** ایضا حموینی باسناد خود از حضرت امام حسین ع روایت کرده است که بخدمت رسول خدا صلعم مشرف شدم ابی بن کعب در خدمت او بود رسول خدا صلعم بمن فرمود مرحبا بک یا ابا عبد الله ای زینت آسمانها و زمینها ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله حسین چگونه زینت آسمانها و زمین است فرمود قسم بخدائی که مرا برسالت بسوی خلق فرستاده که قدر و منزلت حسین در آسمان زیاده از قدر او در زمین است و در جنب راست عرش الهی نوشته است که حسین است مصباح هدایت و سفینه نجات و پیشوائیست با شوکت نه بضعف و در خاوت و صاحب عزت و فخر و افتخار است و خدا تعالی در صلب او جای داده است نطفه مبارک طیب طاهری که آفریده شده است پیش از آنکه در ارحام جای گیرد و پیش از آنکه آب در صلبها موجود شود و پیش از آنکه روز و شبی بوجود آید و او را بکلماتی تلقین کرده اند که هیچ آفریده خدا آن کلمات نخواند مگر آنکه او را با سید الشهداء محشور کردانند و آنحضرت او را در روز قیامت شفاعت کند و خدا تعالی هم غم او را زایل کرداند و قرض او را ادا کند و مشکلات او را آسان نماید و راه هر کار او را واضح و روشن کرداند و او را بر دشمنان ظفر بخشد و عیوب او را بپوشاند ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله آن دعا کدام است فرمود چون از نماز فارغ شوی پیش از آنکه از جای خود برخیزی بگو اللهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد عرشک و سکان سمواتک و ارضیک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسرا فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا چون این دعا را بخواند خدای تعالی کارهای مشکل او را آسان کند و سینه او را از علم و حکمت گشاده کند و در وقت مردن زبان او بکلمه لا اله الا الله گویا کند ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله این نطفه که در صلب حسین است که خواهد بود فرمود مثل این نطفه مثل ماهیست در شب تاریک این نطفه پسر است و دختر است فقیر گوید یعنی اولاد من از پسر و دختر از نسل او خواهند بود هر که پیروی او بنماید ذاکر نکنند و هر که از او کج شود هلاک گردد عرض کرد نام او چیست و دعای او کدام است فرمود نام او علی است و دعای او اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد هر کس این دعا بخواند حق تعالی او را با علی بن الحسین محشور کرداند و آنحضرت قائد او باشد بسوی بهشت ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله او را فرزندی هست که خلیفه و وصی او باشد فرمود بلی او را فرزندیست که

مبارک آسمانها و زمین باشد عرض کرد یا رسول الله معنی مبارک آسمانها و زمین چه چیز است فرمود حکم بحق و دیانت و داوری الاحکام شریعت و نیا آنچه بعد از این واقع خواهد شد تا روز قیامت عرض کردم یا رسول الله چه نام دارد فرمود نام او محمد است و ملائکه آسمانها و زمینها همه باو مصاحب و انیس باشند و دعای او اینست اللهم ان کان لک عندی رضوان و ود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی و خدا تعالی نطفه مبارک طیب طاهری در صلب او جای داده و جبرئیل مرا خبر داده که خدا تعالی آن نطفه را پاکیزه کردانیده و او را جعفر نامیده که او را هادی و مرضی کند و او را مهدی و راضی بقضای الهی و پسندیده خود فرموده و خدا را باین دعا بخواند یا دیان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضاء فاغفر لهم ذنوبهم و یسر امورهم و اقض دیونهم واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک و بینهم یا من لا یخاف الضیم و لا تاخذه سنة و لا نوم اجعل لی من کل غم فرجا هر که این دعا بخواند خدای تعالی او را در روز قیامت رو سفید با جعفر صادق محشور کرداند و داخل بهشت کند ای ابی حق سبحانه و تعالی در این نطفه نطفه مبارک طیب طاهری جا داده و رحمت خود را بر او نازل کرده و او را موسی نام نهاده و امام و پیشوای خلق کردانیده ابی عرض کرد یا رسول الله گویا هر یک از امامان دیگر را بوصف می آورند و از یکدیگر متولد میشوند و میراث علم از یکدیگر میبرند و هر یک وصف دیگر را بیان میکنند رسول خدا صلعم فرمود جبرئیل اوصاف ایشان را از نزد رب جلیل آورده و من بیان نمودم ابی عرض کرد یا موسی بن جعفر را دعائی هست که خدا را باین دعا بخواند فرمود بلی دعای او اینست یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و فالق الحب و بارئ النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی ما انت اهله هر که خدا را باین دعا بخواند حق تعالی حوایج او را برآورده کند و در روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کرداند و حق تعالی در صلب او نطفه مبارک طیب طاهری قرار داده و او را علی نام نهاده و او از جانب خدا تعالی در میان خلق بعلم و حکم مقبول الحکم کند و او را حجت شیعیان او کرده و دعای او اینست اللهم صل علی محمد و آل محمد و اعطنی الهدی و ثبتنی علیه و احشرنی علیه آمنا امن من لا خوف علیه و لا حزن و لا جزع انک اهل التقوی و اهل المغفرة و خدا تعالی در صلب او نطفه مبارک طیب طاهر پسندیده جای داده و او را محمد بن علی نام نهاده و او در روز قیامت شفیع شیعیان است و وارث علم جد خود پیغمبر آخر الزمان و او راست علامتهای ظاهر و حجتهای باهر که چون متولد شود بگوید یا من لا شبیه له و لا مثال انت الله لا اله الا انت و لا خالق الا انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک هر که خدا را باین دعا بخواند آنحضرت در روز قیامت البته شفیع او شود و حق تعالی در صلب او نطفه ترکیب کرده است که نه باغی است نه طاغی بلکه نطفه مبارک طیب طاهری و بر او لباس سکینه و وقار پوشانیده و علوم و اسرار خود را باو سپرده و هر کس با او ملاقات کند از ضمیر خبر دهد و از دشمنان ترساند و دعای او اینست یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور اسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا بخواند محمد بن علی در روز قیامت شفیع او باشد و او را به بهشت جاودانی برد و خدا تعالی در صلب او نطفه قرار داد و او را حسن نامید و او را در زمین نور بلاد و خلیفه عباد خود کردانید امت جد او عزیز شوند و او هادی شیعیان و شفیع ایشان نزد پروردگار عالمیان خواهد بود مخالفان را عذاب و دوستان را دلیل و حجت و کتاب است و برهانست هر کس که او را پیشوای خود داند و دعای او اینست یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که این دعا بخواند حق تعالی او را با حسن محشور کرداند و از آتش جهنم نجات بخشد هر چند مستوجب عذاب باشد و حق تعالی نطفه مبارک طیب طاهری در صلب او قرار داده است که هر مؤمنی که از او میثاق و لایت گرفته اند باو راضی باشد و هر منکری باو کافر کردند و او است پیشوای تقی نقی مرضی هادی مهدی بعدل حکم کند و مردم را بان امر فرماید و خدا را تصدیق کند و آنچه بگوید و او از تهامه خروج کند **فقیر گوید** تهامه عبارت از مکه است و بعضی گویند زمینی است در حوالی مکه و بالجمله دلایل امامت و علامات و آثار ظاهر سازد و او را در طالقان گنجها باشد نه از طلا و نقره بلکه همه اسبان میان مردم با نام و نشان که از شهرهای دور جمع شوند بعدد اهل بدر سیصد و سیزده نفر و با او است صحیفه مهر شده که عدد و نامها و نسب و شهر و پیشه و طبیعت و نعت و کنیت هر یک از ایشان جدا جدا در آن ثبت شده و ایشان در راه دین زحمتها کشند و جنگها کنند و در طاعت خدا رنجها برند و سعیها کنند ابی عرض کرد یا رسول الله علامت خروج او چه چیز است فرمود علمی با خود دارد که چون هنگام خروج او نزدیک شود آن علم خود بخود باز شود و بسخن آید و آنحضرت را ندا کند که اخرج یا ولی الله واقتل اعداء الله یعنی بیرون بیا ای دوست خدا و بکش دشمنان خدا را و او را دو رایت و دو علامت است و او را شمشیریست در غلاف چون وقت خروج او نزدیک شود آن شمشیر

از غلاف بیرون بجهد و خدا تعالی او را گویا کند و آنحضرت را ندا کند که اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء الله یعنی بیرون بیا ای
دوست خدا و دیگر ترا جایز نیست که از جهاد دشمنان خدا تعالی باز ایستی پس آنحضرت خروج کند و دشمنان خدا را در هرجا یابد بکشد و حدود
خدا را استوار کند و حکم الهی را جاری کند جبرئیل در جانب راست او باشد و میکائیل در جانب چپ و شعیب و صالح در مقدمه لشکر او
و دانسته که این بر شما ظاهر شود و شما گفته مرا یاد کنید و من امور خود را بخدا وامیگذارم ای پسر خوشا حال کسی که ادراک خدمت او کند و خوشا
حال کسی که او را دوست دارد و خوشا حال کسی که با امامت او قایل باشد خدا تعالی مردم را بسبب او از هلاکت نجات بخشد و باقرار بخدا و رسول
و ائمه درهای بهشت را بر روی مردم باز کند و مثل ایشان در روی زمین مثل مشک است که بوی خوش آن بلند شود و متغیر نگردد
و مثل ایشان در آسمان مثل ماه تابانست که نور او هرگز زایل نگردد غرض کرد بیان حال این امامان از جانب خدا تعالی دوازده صحیفه مهر کرده
بر هر صحیفه نام هر امامی بر خاتم او نقش بود و صفت هر امامی در صحیفه اش مرقوم والحمد لله رب العالمین **سی و نهم** ایضا حموینی
باسناد خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمودند خلفا و اوصیای من و حجتهای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول ایشان
برادر من است و آخر ایشان فرزند من عرض کردند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابیطالب عرض کردند فرزند تو کیست فرمود مهدی که زمین
را پر کند از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور قسم بآن کسی که مرا بشارت دهنده بحق فرستاده است که اگر از دنیا باقی نماند مگر
یک روز خدا تعالی آنروز را دراز کند تا آنکه مهدی فرزند من خروج نماید و عیسی روح الله از آسمان فرود آید و در عقب سر او نماز گذارد
و روی زمین را بنور پروردگار خود روشن گرداند و پادشاهی او از مشرق تا مغرب زمین را فرا گیرد **چهلم** ایضا حموینی بسند خود از عبد
الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود من سید پیغمبرانم و علی بن ابیطالب سید اوصیاست و اوصیای من بعد از من دوازده
نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان مهدی است **چهل و یکم** شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت از [illegible] از محمد
عبدالله بن معمر الطبرانی بطریه در سال یکصد و شصت و سه و او از دوستان و موالیان یزید بن معاویه است و از نواصب است بسند خود از جابر بن
عبدالله الانصاری روایت کرده است که جمعی از اهل یمن بخدمت رسول خدا (ص) می آمدند حضرت باصحاب خود فرمود اهل یمن با نهایت عزت و تعجیل
رو بسوی شما می آیند و چون بر آنحضرت داخل شدند فرمود ایشان جماعتی اند رقیق القلب راسخ الایمان از جمله ایشان است منصور که با هفتاد
هزار لشکر خروج کند و فرزند من و فرزند وصی مرا یاری کند و بند شمشیر ایشان از چرم باشد عرض کردند یا رسول الله وصی تو کیست فرمود
آنکسی است که خدا تعالی شما را امر فرموده است که چنگ بدامن او زنید و با او بپیوندید و خود را باو استوار کنید در آنجا که میفرماید واعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا عرض کردند یا رسول الله این حبل را بیان کن برای ما تا بشناسیم فرمود او آنست که خدا تعالی میفرماید الا
بحبل من الله و حبل من الناس حبل خدا قرآنست و حبل مردم وصی من است عرض کردند یا رسول الله وصی تو کیست فرمود آنکسی است که خدا
تعالی در شان او فرموده است ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله عرض کردند یا رسول الله جنب الله کدامست فرمود آنکسی است
که خدا تعالی در حق او میفرماید و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا و وصی من است پس از من عرض کردند
یا رسول الله بآن خدایی که ترا براستی بحق فرستاده است او را بما نشان ده که ما زیاده باو مشتاق شده ایم **شعر** دیده ترا ندیده و مهر
تو در دل است ترکیب مقصر است بی روح واصل است فرمود هو الذی جعله الله آیة للمؤمنین یعنی آنکسی است که خدا تعالی او را
علامتی قرار داده است از برای اهل فراست اکنون اگر شما بسوی او نظر اندازید نظر من کان له قلب او القی السمع و هو شهید میدانید
که او وصی من است چنانکه دانسته اید که من پیغمبر شما ام پس بروید در میان صفوف مردم و بگردید و بروی مردم نگاه کنید دل شما بهر کدام مایل شد آنکس
وصی من خواهد بود خدا تعالی در قرآن خود میفرماید فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی دلهای مردم را چنان کن که باو و فرزندان او میل
و محبت رسانند پس ابو عامر اشعری در اشعریین و ابو غره خولانی در خولانیین و ظبیان و عثمان بن قیس و عرنه دوسی در دوسیین
و لاحق بن علاقه برخاستند و در میان صفوف افتادند و در روی مردم نگاه میکردند تا آنکه دست امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را گرفتند و عرض کردند دل
ما باین مرد مایل شد رسول خدا (ص) فرمود انتم نخبة الله حین عرفتم وصی رسول الله شما برگزیدگان خدا شدید که وصی رسول خدا را شناختید
قبل از آنکه او را دیده باشید ع دیده ترا ندیده و مهر تو در دل است و بالجمله فرمود از کجا دانستید که او است ایشان همه آواز بگریه بلند کردند
و عرض کردند یا رسول الله بمردم نظر کردیم دلهای ما از محبت او ربوده شد و نفوس ما اطمینان یافت و خاضع گردید و محبت او در جگرهای ما اثر نمود و دیدهای
ما اشک و محبت و سینه های ما جوشان شد خود تو گویی که ما همه فرزندان او بودیم و او پدر ما بود رسول خدا (ص) فرمود و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون

از خطای که شده بود و از شما [illegible] کردیم [illegible] محتاج

فی العلم یعنی کسی علی را نشناخته و پی نبرده است مگر خدا و رسول و ائمه دین **شعر** جز خدا حال تو کس نشناخت الا که خدا را غیر تو کس نشناخت
و بالجمله فرمود منزلت و مقام شما در نزد او چنان مرتبه ایست که سبقت لکم من الحسنی فانتم عن النار مبعدون یعنی سبقت گرفته است شما را بسبب آن
منزلت نیک بهشت و شما آزاد کرده شده اید از آتش جهنم گویند این جماعت آنچنان بودند تا در رکاب آنحضرت در حرب جمل و صفین بدرجه شهادت رسیدند خدا
ایشان را رحمت کند و رسول خدا (ص) ایشان را به بهشت بشارت داده و بایشان خبر داده که در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب جهاد خواهند کرد
تا شهید شوند **چهل و دویم** عزالدین ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه است و معتزلی است در شرح نهج البلاغه بسند خود از حسن بن ابراهیم
عبدالله بن حسن بن الحسن (ع) آورده است که چون حضرت امیرالمؤمنین (ع) محمد بن ابی بکر را بسوی اهل مصر فرستاد مکتوبی بایشان نوشت و در آن مکتوب
خطابات بایشان و محمد کرده است حدیث را بطول نقل کرده تا آنکه میفرماید حذر کنید از دعوت پسر هند که آن یعنی معویه و تامل کنید و بدانید
که پیشوای هدایت و پیشوای کفر و هوا و ضلالت مساوی نیستند و بدانید که وصی پیغمبر را با دشمن پیغمبر نسبتی نیست **چهل و سیم** ایضا ابن
ابی الحدید در همین شرح گوید از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که علی (ع) پیش از بعثت ضوء را مشاهده میکرد و آواز را میشنید رسول
خدا (ص) باو فرمود اگر من خاتم پیغمبران نبودم تو با من در نبوت شریک بودی و چون تو پیغمبر نیستی وصی و وارث پیغمبری بلکه تو سید الاوصیا و امام
الاتقیائی **چهل و چهارم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح آورده که طبری در تاریخ خود از عبدالله بن عباس از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)
روایت کرده است که چون و انذر عشیرتک الاقربین بر رسول خدا (ص) نازل شد مرا بنزد خود خواند فرمود یا علی حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده
که خویشان نزدیک خود را بعذاب و عقاب الهی بترسانم و من بدین باب متحیرم و میدانستم که اگر با ایشان القا کنم از ایشان چیز مکروه
می بینم ساکت ماندم تا آنکه جبرئیل نازل شد و مرا از جانب خدا تعالی تهدید نمود و گفت اگر بفرموده عمل ننمایی خدا ترا عذاب خواهد کرد
اکنون برو و یک صاع از طعام مهیا کن و ران گوسفندی بر بالای آن بگذار و کاسه پر از شیر حاضر کن و اولاد عبدالمطلب را دعوت کن تا با ایشان
سخن گویم و تبلیغ امر الهی کنم من بفرموده عمل کردم و ایشان را خواندم و ایشان در آنروز قریب بچهل نفر بودند عباس و حمزه و ابوطالب و ابولهب اعمام
رسول خدا (ص) در میان ایشان بودند چون آمدند طعام خواست حاضر کردم رسول خدا (ص) اول خود بدست مبارک قطعه از گوشت گرفتند و دندان
بر آن زدند و در پهلوی طعام گذاشت فرمود بسم الله طعام بخورید همگی چهل نفر از آن خوردند تا سیر شدند قسم بآنکسی که جان علی در دست قدرت
اوست که آن طعام غذای یک نفر از ایشان بیش نبود بعد از آن فرمود تا کاسه را حاضر کردم همه از آن آشامیدند تا سیر شدند بخدا
سوگند که مقدار آن شیر یک نفر را از ایشان سیر نمیکرد چون رسول خدا (ص) خواست که سخن گوید ابولهب مبادرت کرد گفت این مرد عجب سحری بکار
شما کرد که یک ظرف طعام و یک کاسه شیر همه را سیر گردانید آنروز مردم متفرق شدند و رسول خدا (ص) با ایشان سخن نگفت چون فردای آنروز شد
فرمود یا علی روز گذشته ابولهب مرا فرصت سخن نداد و پیشدستی کرد امروز نیز چون روز گذشته طعامی حاضر کن و ایشان را جمع کن من بفرموده
عمل کردم و ایشان را حاضر ساختم طعام طلبید حاضر ساختم و ایشان نیز چون روز گذشته خوردند و سیر شدند و باز همان کاسه شیر چون روز
گذشته همه از آن آشامیدند تا سیر شدند پس رسول خدا (ص) بسخن ابتدا فرمود ای اولاد عبدالمطلب بخدا سوگند هیچ جوانی را در عرب گمان ندارم که
برای قوم خود آورده باشد بهتر از آنچه من بجهة شما آورده ام زیرا که من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام اکنون کدام یک از شما مرا در این امر
معاونت و اعانت میکند تا او برادر و وصی و خلیفه من باشد در میان شما همه سرها بزیر افکنده و جواب نگفتند من برخواستم و حال آنکه
سنم از همگی ایشان کمتر بود و دیدگانم پر آب بود و شکم بزرگ و ساق پا باریک بود عرض کردم یا رسول الله من ترا اعانت میکنم رسول خدا باز این سخن
را تکرار کرد و ایشان باز ساکت ایستادند و من نیز عرض کردم من پس رسول خدا (ص) دست بگردن من انداخته بایشان فرمود هذا اخی و وصیی و
خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا قوم از جای برخاستند خنده کنان و با ابوطالب میگفتند ترا امر کرد که پسر خود را اطاعت نمایی و سخن او را
بشنوی **چهل و پنجم** ایضا ابن ابی الحدید در همان شرح آورده است که شیخ ابوجعفر اسکافی که از اعیان علمای عامه است و از مشایخ روات
خود ابن ابی الحدید است گفته است در حدیث صحیح وارد شده است که رسول خدا (ص) در ابتدای امر قبل از ظهور کلمه اسلام و انتشار آن بمکه بعلی
فرمود تا طعامی مهیا کند و اولاد عبدالمطلب را بمهمانی دعوت نماید علی (ع) طعامی حاضر ساخت ایشان خوردند و متفرق شدند و رسول خدا (ص)
آنروز با ایشان سخن نگفت و آنان را نگرفت بجهة سخنی که ابولهب گفت روز دیگر رسول خدا (ص) نیز باو فرمود تا چون روز گذشته طعامی مهیا ساخته
و ایشان را طلبیده چون طعام خوردند ایشان را بدین اسلام دعوت کرد و علی را نیز با ایشان دعوت فرمود زیرا که او نیز از اولاد عبدالمطلب بود
بعد از آن ضامن شد که هرکس از ایشان او را اعانت کند و مدد نماید و در امر نبوت او را یاری کند او را برادر خود کند و وصی خود فرماید بعد از

مومن خود و خلیفه و جانشین خود کند بعد از خود در امت خود ایشان همه ساکت ماندند و جواب نگفتند و علی ع خود زانوی مردی پیش نهاد
زده عرض کرد من یا رسول الله ترا اعانت کنم و یاری نمایم و با تو بیعت کنم و چون رسول خدا ص از ایشان دید و از علی یاری مشاهده نمود
و از ایشان معصیت و از علی ع اطاعت دید و از ایشان ابا و از علی ع اجابت را همه بدید فرمود هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی ایشان
از جای برخواستند و میخندیدند و تمسخر میکردند و با ابو طالب میگفتند بشارت باد ترا که محمد او را بر تو امیر و حکمران فرمود چهل و ششم
ایضا ابن ابی الحدید در همان شرح آورده است که رسول خدا ص فرمود من و علی نوری بودیم در نزد حق تعالی پیش از آفرینش آدم بچهارده هزار سال
و چون آدم را آفرید آن نور در او و جزء شد یک جزء از آن منم و جزء دیگر علیست و هم چنین احمد حنبل در مسند خود و در کتاب فضائل علی ع آنرا
نقل کرده و هم چنین صاحب کتاب الفردوس نقل کرده با زیادتی در حدیث که میگوید بعد از آن در اصلاب و ارحام منتقل شدیم تا اینکه در صلب عبد
المطلب جای گرفتیم و من پیغمبر شدم و علی وصی من شد چهل و هفتم ایضا ابن ابی الحدید در همان شرح آورده است که از جمله خطبه‌های حضرت
امیر المؤمنین ع در حق منافقان است که آنحضرت فرمود نخوت را کشتند و آثار ما بغرور ... کردند و هلاکت درو بیند هیچکس از این امت
را با آل محمد قیاس نتوان کرد و احدی را از کسانیکه بنعمت ایشان پرورش یافته اند با ایشان مانند نتوان نمود شعر احدی را قیاس نتوان
کرد بعلی و باوصیای علی ایشانند اساس دین و ایشانند عمود یقین غالی باز گشت بسوی ایشان است و تالی لاحق میشود با ایشان شعر
شکر من نه تالی بغیر تالیم از غلامان علی عالیم و ایشان راست خصایص حق ولایت و در ایشانست وصیت و وراثت و حق باهلش بازگشت
و بمرکز خود قرار گرفت ابن ابی الحدید در شرح گفته است مراد از حق ولایت در این کلام امارت است نه امامت میگویند مراد حضرت امیر المؤمنین
از این کلام امارت است نه امامت میگویند مراد حضرت امیر المؤمنین ع نص رسول خدا است بولایت او و اولاد او علیهم السلام و ما میگوییم خصائص
حق رسول بر خلق برای ایشانست نه خلافت بعد از آن فرموده است و در ایشانست وصیت و وراثت اما وصیت ما را در آن سخنی نیست
زیرا که علی ع بدون شبهه و ریب وصی رسول خدا ص بود اگر چه بعضی اینها که معاندند آن بود مخصوص نبند در این مسئله اما مخالفین مراد
ما از وصیت نص رسول بر خلافت نیست لکن امور دیگر که اگر آشکار شوند دیبا هست که از امر خلافت عظیم تر و جلیل تر باشد و اما وراثت
را طایفه امامیه بر این امر وراثت مال یا خلافت حمل نموده اند و لکن ما بوراثت علم حمل نموده ایم بعد از آن گفته است ما بین الان حق باهلش بازگشت این
سخن اقتضا این میکند که پیش از آنحضرت در دست نا اهل بوده و این عین مطلب امامیه است و ما این کلام را تاویل میکنیم بغیر آنچه امامیه
ذکر کرده اند و میگوییم آنحضرت از دیگران بخلافت اولی و بولایت امر احق و اسزا بود لکن نه بر وجه نص از رسول خدا بلکه از جهت افضلیت
خود زیرا که علی ع افضل تمام بنی نوع بشر بود بعد از رسول خدا ص و از همه مسلمانان بخلافت حق و اولی بود و لکن خود با وجود این همه فضائل
ولیاقت خلافت ترک حق خود نمود و استعفا فرمود نظر بمصالحی که در آن دید و بمراعات همچنانکه از اضطراب اسلام و انتشار کلمه از آن جهت
هست که عرب کارهشتند و کینه که از آن حضرت در دلهای ایشان بود و کینه که در دست رخ خود کشیده باشد او را امیر کند که بحق خود رجوع
کند و بگوید الان حق باهلش رجوع کرد و اما معنی اینکه فرموده است هیچکس از این امت را با آل محمد قیاس نتوان کرد هیچکس را که بسبب ... نعمت ایـ
شان پرورش یافته با ایشان مساوی نتوان گرفت جواب گفته اند که شک و شبهه نیست که منعم اشرف است از منعم علیه و شبهه نیست که
محمد و اهل بیت او از بنی هاشم بخصوص حضرت امیر المؤمنین ع بر همه خلق انعام فرموده اند بنعمتی که احدی را قدرت تحمل آن نیست و توصیف آن ذکر است
آن نعمت عبارتست از دعوت نبوی باسلام است و هدایت مردم بان و محمد ص اگر چه مردم را بدست و زبان خود باسلام دعوت کرد و هدایت نمود
و خدای تعالی او را با ملائکه خود یاری کرد و تایید فرمود و او سرور است متبوع و برگزیده است مستحب مطاعیست واجب الاطاعه و لکن چنانکه
رسول خدا ص هدایت میکرد علی ع نیز میکرد و او شخص دویم رسول خدا و مصلی آن حضرت بود و اثر الاخلاص ... انکار نکرد و اگر علی را فضیلتی
جز جهاد نباشد همین بس است چه در اول امر در کار پیغمبر آخر الزمان و چه در ثانی امر در جمل و صفین و نهروان و آنچه در میان این دو جهاد کرد از نشر
علوم و تفسیر قرآن خدا و ارشاد عرب بسوی ... بر این دلالت کند ... که آن ... کافی بود در وجوب حق و شکر
نعمت مطلق او بر قاطبه مسلمین اگر کسی گوید شبهه نیست در این کلام آنحضرت تعریض است بسابقین خود و بر ایشان چه حقی است و چه نعمتی
جواب گوییم دو نعمت است یکی آنکه او جهاد کرد و ایشان نکردند و تقاعد نمودند و فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة کسی اگر ...
از انصاف نباشد میدانند که اگر شمشیر علی ع نبود مشرکان بر سر ایشان و سایر مسلمانان آثار از زمین بر میانداختند و آثار و اخبار حروب
او در بدر و احد و حنین و خندق و خیبر بر همه کس معلوم و واضح بلکه شایع و متواتر است و اگر علی ع شمشیر خود سد راه ایشان نمیکرد کافه مسلمین را

بکفر

بیکدفعه تلع میکردند و تیم علوم آنحضرت است که اگر علم او نبود حکم بنا حق میکردند و اکثر قضایا را خود ایشان معترف بودند و حدیث لولا علی لهلک
عمر از آن مشهورتر است که بیان ذات باید و بدان که علی ع خود مدعی تقدم بود بر کل مردم و مدعی نعمت بود بر کل مردم بعد از پسر عمش رسول خدا ص
و بنفس نفیس خودش و بپدرش ابو طالب رضی الله عنه و کسیکه علم تواریخ و سیر دیده و خوانده است میداند که اگر ابو طالب نبود از اسلام نامی
و از اسلام نه زبانی ... بنشد انتهی کلام ابن ابی الحدید بود فقیر گوید آنچه از ابن ابی الحدید در ترجمه کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین
در این مقام نقل کردیم بر غالب کلمات تکرار او در این کتاب و سایر کتب مؤلفات و هم چنین اشعار و قصاید او در این باب مطابق مذهب امامیه
چنانکه گویی این مرد از مذهب حق خارج نبوده و مؤید این مطلب است نازیبائی که در کلام آنحضرت کرده است بخصوص در فقره که میگوید خلافت حق آنحضرت
بود و خود از دست کوتاه ساخت نظر بمصالحی که در آن دیده و بغیر است که همه بوده و ما میگوییم انحراف ابن ابی الحدید با آنحضرت نسبت داده است ما نحو
ابن ابی الحدید نسبت میدهیم و این نسبت بخود ابن ابی الحدید اولی است از امام ع در اینکه اعتراف و بحقیقت بر خلافت آنحضرت حق و این تاویلات را
بنابر مصلحتی نکاشته چه مردود دلیل عجز و خوف است و نسبت عجز و خوف باو اولی است از امام ع مضافا الی ما ظهر لنا علیه من کلام فی هذا الکتاب
و غیره الذی یدل بصریحه علی تشیعه و التبری من المخالفین فی مواضع کثیرة و لک المراجعة فیها حتی تعلم صدق ما قلناه بعضی از فضلاء رضوان الله علیه
گفته اند ابن ابی الحدید از افاضل معتزله بوده و منسلک در سلک معتزله که مدعی اینند که استاد ایشان در عدل و توحید شیخ ایشان علی بن ابیطالب ع
در اول شرح نهج البلاغه گفته است الحمد لله الذی قدم المفضول علی الافضل لمصلحة اقتضاها التکلیف و بعد از این کلام گفته است بعضی از
افاضل گفته اند این کلام را ابن ابی الحدید قبل از رجوع بمذهب حق گفته زیرا که ما از کلام او دیده ایم که صریح است در اقرار بامامت و خلافت
آنحضرت و تبری از غیر آنحضرت از خلفاء و از جمله کسانی که حکم صریح بر تشیع او کرده اند جناب سید اجل العالم النحریر آقا سید جواد ره صاحب مفتاح
جواد است که در میان متاخرین متاخرین علم الکل فی الکل بلکه استاد کل ایشان است در غیر انتهی مرحوم از علمای اعلام رضوان الله علیهم اجمعین نیز
او را شیعی گفته اند و الله العالم بحقیقة احواله و مرجعه و ماله چهل و هشتم محمد بن احمد بن شاذان فقیه ابو الحسن از طریق مخالفین از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود یا علی انت امیر المؤمنین و امام المتقین یا علی انت سید الوصیین و وارث علم النبیین و خیر الصدیقین و
افضل السابقین یا علی انت زوج سیدة نساء العالمین و خلیفة خیر المرسلین یا علی انت مولی المؤمنین یا علی انت الحجة بعدی علی الناس
اجمعین یا علی استوجب الجنة من تولاک و استحق النار من عاداک یا علی قسم بآنکس که مرا بنبوت مبعوث
کرده باید و از جمیع خلق برگزیده که اگر بنده هزار سال خدا را بندگی کند خدا تعالی طاعت و عبادت او را قبول نفرماید مگر بولایت تو و ولایت
ائمه از اولاد تو و اینکه ولایت ترا از احدی قبول نکند مگر بیزاری از تو و بیزاری جستن از دشمنان تو و دشمنان ائمه از اولاد تو و نعم ما قیل
و بغض الذی عاداه شرط محبته کما الطهر شرط فی صلوة الفریضة خبر جبرئیل را یا ابن خبر داد فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر چهل و نهم
ایضا ابن شاذان از طریق مخالفین از امام محمد باقر از پدرش از جدش حسین بن علی بن ابیطالب ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود علی بن ابیطالب ع
خلیفه خدا و خلیفه من است بر خلق و حجت خدا و حجت من است بر خلق و باب خدا و باب من است و صفی خدا و صفی من است و حبیب خدا و حبیب
من است و خلیل خدا و خلیل من است و سیف خدا و سیف من است و او برادر و صاحب و وزیر و وصی من است محب او محب من است و مبغض
او مبغض من است و ولی او ولی من است و عدو او عدو من است جفت او دختر من است و ولد او اولاد من اند و لشکر او لشکر من است قول او قول
من است و امر او امر من است و او سید اوصیاء و خیر امت من است پنجاهم ایضا ابن شاذان از طریق مخالفین از ابو سعید خدری روایت کرده
که از رسول خدا ص شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود خدا تعالی دو ملک را امر کند تا بر سر صراط بنشینند و هیچکس را نگذارند که از آن بگذرد
مگر آنکه براتی از امیر المؤمنین ع در دست او باشد و هر که را برات نباشد او را سرنگون در آتش جهنم در اندازند و این است که خدا تعالی میفرماید
وقفوهم انهم مسئولون یعنی ایشان را نگاه دارید که تا از ایشان سوال کنند از ولایت امیر المؤمنین ع عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله برات امیر المؤمنین چه چیز است فرمود نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وصی رسول الله
پنجاه و یکم ایضا ابن شاذان از طریق عامه از حضرت علی بن الحسین از پدرش از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود خدا تعالی طاعت مرا بر شما فرض کرده است و از معصیت من شما را نهی کرده و متابعت امر مرا بر شما واجب ساخته و پس از من اطاعت
علی را بر شما فرض کرده چنانکه طاعت مرا فرض کرده و از معصیت او نهی کرده است پس از من چنانکه از معصیت من نهی فرموده و او را
برادر و وزیر و وارث من کرده او از من است و من از او و حب او ایمان است و بغض او کفر محب او محب من است و مبغض او مبغض من و او مولای هر کسی است

که من مولای اویم و من مولای هر مسلم و مسلمه‌ام و من وارث پدر آن این امتم **پنجاه و دوم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا صلعم فرمود منم با نگینی که مرا بشارت نبوی حلو فرستاده است که بریج عرش قرار نگرفت و فلک بگردش نیفتاد و آسمان و زمین
بنا نهاده نشد مگر اینکه بر آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و خدای تعالی مرا باسمان برد و مرا ندا ای لطف خود مخصوص
گردانیده فرمود یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک فرمود منم محمود و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم و ترا بر جمیع خلق تفضیل دادم و کنون
برادرت علی را نصب کن تا مردم را بدین من هدایت کند یا محمد منم که من علی را بر مؤمنان امیر کردم و کسی که بر او امر کند و حکم را از او رد کند عذابش کنم و کسی که
او را مخالفت کند عذابش کنم و هر که اطاعتش کند مقربش گردانم یا محمد من علی را بر مسلمانان امام کردم کسی که بر او پیشی جوید از او دوری کنم و هر که
معصیت او کند بر او جفا کنم و علی سید الوصیین و قائد الغر المحجلین است و حجت من است بر همه خلق **پنجاه و سیم** ایضاً ابن شاذان از طریق
عامه از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم بعلی ابن ابی طالب ع فرمود یا علی جبرئیل امین مرا در باره تو بچیزی خبر داد که دیده‌ام روشن
و دلم شاد گردید گفت یا محمد خدای تعالی می‌فرماید محمد را از من سلام برسان و او را خبر ده که علی امام هدایت و مصباح ظلمت و بر همه اهل
دنیا حجت است و او صدیق اکبر و فاروق اعظم و من بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده‌ام که هر که با او و یاوران و اوصیای او دوستی کند و تسلیم شود بولای او
او را داخل بهشت کنم یعنی این حق و خلاف نکنم در هر امری برخواهم کرد جهنم و طبقات جهنم را از دشمنان علی پر خواهم کرد بهشت و درجات
آنرا از دوستان و شیعیان او **پنجاه و چهارم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از انس بن مالک روایت کرده است که من خادم رسول خدا صلعم
روزی برای آنحضرت آب وضو حاضر کرده بودم فرمود یکی داخل خواهد شد که او امیر المؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی الناس بالنبیین
و قائد الغر المحجلین است من پیش خود گفتم اللهم اجعله رجلاً من الانصار که دیدم آواز در بر آمد چون در باز کردم دیدم علی ابن ابی طالب است
چون داخل شد دیدم پیشانی رسول خدا صلعم بعرق نشسته رسول خدا عرق پیشانی خود را گرفته به پیشانی علی ع مالید عرض کرد مگر
در حق من چیزی نازل شده فرمود تو ادا کننده فرض من و رساننده پیغامات منی علی ع عرض کرد یا رسول الله مگر تو تبلیغ رسالت خود
نکردی گفت بلی و لکن باید مردم بدانند که تو بیان میکنی بعد از من از تاویل قرآن آنچه را که مبهم باشد و ایشان را آگاه میکنی **پنجاه و پنجم** ایضاً ابن شاذان
از طریق عامه از حسین بن علی ع از حضرت امیر المؤمنین ع روایت است که بخدمت حضرت رسول خدا صلعم رفتم در بعضی از حجرات بود رخصت
دخول خواستم چون داخل شدم فرمود یا علی میدانی که مرا با تو چه نوع محبت است پس چرا از رخصت دخول میخواهی عرض کردم یا رسول الله
دوست میدارم که برخصت داخل شوم رسول خدا صلعم فرمود در غایت آداب الهی کردی و خواسته الهی را خواستی یا علی مگر نمیدانی که خالق
و دادار من خواست که جز تو مرا برادری نباشد یا علی تو وصی منی چون از من بعد بر تو ظلم کنند و حق ترا از تو باز ستانند یا علی هر که با تو قدم
زند با من قدم زده و هر که از تو دوری کند بعد از من مفارقت کرده یا علی دروغ گفته است آنکه گمان کند که مرا دوست دارد و حال آنکه ترا
دشمن دارد بر آنکه خدای تعالی من و ترا از یک نور آفریده **پنجاه و ششم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا
فرمود شبی که مرا باسمان بردند هیچیک از ملکوت آسمانها و نه حجابهای فوق آنها نگذشتم مگر اینکه بکرات لهجه الهی مشحون بود که میگفتند
بر تو گوارا و مبارک باد ای محمد صلعم خدای تعالی بتو عطا فرموده است آنچه را که بعد از تو باحدی عطا نخواهد کرد خدای تعالی علی ابن ابی طالب را بتو
برادر کرده و زوجه‌اش را دختر تو و حسن و حسین را اولاد تو و دوستان ایشان را شیعه تو فرمود یا محمد تو افضل انبیائی و علی افضل اوصیاء است و فاطمه
سیده زنان عالمیان است و حسن و حسین اکرم اولاد انبیا اند که بتاریکی داخل بهشت شوند و شیعه را افضل از همه اهل عرصات قیامت الله وحی
ایشان در غرفهای بهشت و قصور و بستانهای آن خواهند بود و پیوسته سخن ایشان با من این بود چه بزرگ چه در باز گشتن و اگر خدای تعالی گوش من
وا نمیداشت از شنیدن این خانم نمی‌بود احدی بی مانند مگر آنکه میشنید **پنجاه و هفتم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که
از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود ای گروه مردم خدای تعالی را بابی است هر که از آن باب داخل شود از آتش جهنم و از هول محشر ایمن خواهد بود ابو سعید
خدری از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله ما را بآن در هدایت کن تا بدانیم فرمود آن باب علی بن ابی طالب سید الوصیین و امیر المؤمنین
و برادر رسول رب العالمین و خلیفه الله علی الناس اجمعین است ای گروه مردم هر که خواهد که چنگ در زند بحلقه محکمی که هرگز شکسته نشود
باید بولایت علی بن ابی طالب ع متمسک شود که ولایت او ولایت من است و طاعت او طاعت من است ای گروه مردم هر که خواهد که حجت خدا را
بعد از من بشناسد باید علی بن ابی طالب را بشناسد ای گروه مردم هر که خواهد که مرا یاری کند باید بولایت علی و ائمه از ذریه او چنگ زند که ایشان
خزانهای علم منند جابر بن عبد الله الانصاری از جای برخواست عرض کرد یا رسول الله عدد امامان بعد از تو چند است فرمود خدا

بیامرزد از من سوال کردی از تمام اسلام عدد ایشان عدد شهور است و آنها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا روزی که خدای تعالی
آسمان و زمین را خلق کرد و شماره ایشان شماره چشمهائیست که از برای موسی ع منفجر شد وقتیکه عصای خود را بر زمین زد و دوازده
چشمه جاری شد و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است قال الله تعالی و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ائمه دوازده نفرند اول ایشان علی بن
ابی طالب است و آخر ایشان قائم صلوات الله علیهم اجمعین **پنجاه و هشتم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است
که رسول خدا صلعم بعلی ع نظر کرد فرمود هذا خیر الاولین و الآخرین من اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین هذا سید الوصیین و امام
المتقین و قائد الغر المحجلین چون روز قیامت شود علی بر ناقه از ناقه‌های بهشت سوار شده داخل محشر شود و صحرای محشر از نور او روشن
شود و بر سر علی ع تاجی باشد مرصع بزبرجد و یاقوت ملائکه گویند این ملک مقرب است و پیغمبران گویند این نبی مرسل است که منادی از زیر عرش
ندا کند این صدیق اکبر است و این وصی حبیب خدا است این علی بن ابی طالب است پس بر بالای جهنم بایستد و هر که را خواهد از آنجا بیرون آرد
و با هر که دشمن باشد او را در جهنم در اندازد و بدرهای بهشت آید و دوستان خود را بی حساب داخل بهشت کند **پنجاه و نهم** ایضاً ابن شاذان
از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود علی از من مثل پوست بدن من است و علی ع از من مثل استخوان من است علی از من
مثل خون من در رگهای من است و علی ع برادر و وصی من در اهل بیت من است و خلیفه من در قوم من است و ادا کننده دین من است و وفا
کننده وعدهای من است و چون من از دنیا روم علی ع در دنیا عوض من است **شصتم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از ابوبکر عبد الله
بن عثمان روایت کرده است که من با رسول خدا صلعم در بوستان عامر بن سعد در عقبه مشغول بودیم در میان باغ میگذشتیم که درخت خرمائی
بدرخت دیگر صیحه زد رسول خدا صلعم فرمود دانستید این درخت چه گفت گفتیم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود صیحه او این بود که گفت
هذا محمد رسول الله و وصیه علی بن ابی طالب ع رسول خدا صلعم آن درخت را صیحانی نام کرد **شصت و یکم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از جعفر بن محمد ع
از پدرش ع از علی بن الحسین ع از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود روزی هنگام صبح جبرئیل بر من نازل شد و بسیار خوشحال
بود از او سبب خوشحالی او پرسیدم گفت یا محمد چگونه خوشحال نباشم و حال آنکه قرار گرفته است چشم من با آنچه خدای تعالی برادر و وصی و امام امت تو علی بن
ابی طالب را گرامی داشت گفتم او را بچه گرامی داشت گفت بملائکه و حمله عرش مباهات فرمود بعبادت و طاعت و شب گذشته او
و فرمود ای ملائکه من نظر کنید بسوی حجت من بعد از پیغمبر من در زمین که روی خود را بسوی خاک گذاشته بجهت فروتنی عظمت و جلال
من شما را گواه میگیرم که علی امام خلق و آقا و سردار آفریدگان من است **شصت و دوم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از حضرت امام رضا ع از
پدرانش روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود پس از من فتنه عظیمی بر پا خواهد شد و نجات نیابد از آن مگر کسیکه بعروة الوثقی تمسک
جوید عرض کردند یا رسول الله عروة الوثقی کدام است فرمود ولایت سید الوصیین عرض کردند سید الوصیین کیست فرمود امیر المؤمنین عرض
کردند امیر المؤمنین کیست فرمود مولی المسلمین و امام ایشان بعد از من عرض کردند مولای مسلمانان و امام ایشان بعد از تو کیست فرمود برادرم علی بن
ابی طالب ع **شصت و سیم** ایضاً ابن شاذان از طریق عامه از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت است که رسول خدا
فرمود جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داد که هر که بداند که معبودی نیست مگر من تنها و اینکه محمد بنده و رسول من است و علی بن ابی طالب
خلیفه من است و امامان از اولاد او حجتهای منند او را برحمت و کرم خود داخل بهشت گردانم و بعفو خود از عذاب جهنم نجاتش دهم و مقام قرب
خود را برای او مباح کنم و کرامت خود را بجهت او واجب سازم و نعمت خود را بر او تمام گردانم و او را از بندگان خاص و خالص خود کنم اگر مرا ندا
کند لبیک گویم و اگر مرا بخواند اجابت کنم و اگر از من سوال کند عطا فرمایم و اگر ساکت ماند خود بعطا سبقت جویم و اگر بدی کند بر او مهربان
شوم و اگر از من گریزان شود او را طلب کنم و اگر بسوی من باز گشت کند قبول نمایم و اگر در رحمت مرا بکوبد باز کنم و هر که بیکتائی من گواهی ندهد
یا آنکه گواهی بدهد و برسالت محمد بنده من اقرار ننماید یا آنکه باین اقرار نماید و بخلافت علی بن ابی طالب گواهی ندهد یا بآن گواهی بدهد و
گواهی ندهد باینکه ائمه از اولاد او حجتهای منند آنکس نعمت مرا انکار کرده و بآیات و کتب و رسل من کافر شده اگر مرا قصد کند مانع شوم و اگر
از من سوال کند محرومش گردانم و اگر ندا کند نشنوم و اگر دعا کند مستجاب نکنم و اگر بمن امیدوار شود ناامیدش گردانم و ما انا بظلام للعبید جابر بن عبد
الله الانصاری برخواست و عرض کرد یا رسول الله امامان از اولاد علی بن ابی طالب ع کدامند فرمود حسن و حسین که سادات جوانان اهل بهشتند
بعد از آن سید عابدان زمان خود علی بن الحسین بعد از آن باقر محمد بن علی که او را خواهی دید و چون بخدمتش رسیدی از من سلام
برسان بعد از آن صادق جعفر بن محمد بعد از آن کاظم موسی بن جعفر بعد از آن رضا علی بن موسی بعد از آن تقی محمد بن علی بعد از آن نقی علی بن محمد بعد

ابن کی حسن بن علی تا بعد از من فرزندش قائم بحق محمد که امت من پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم اینجا بر ایشان خلفاء او صیا
و اولاد و عترت منند هر که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت کرده و هر که همه ایشان را یا یکی را
انکار کند مرا انکار کرده خدا تعالی بایشان نگاه داشت آسمانها را از آنکه بر زمین بیفتد و بایشان حفظ کرد زمین را که اهل خود را فرو نبرد **شصت و چهارم**
حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در مسند عایشه از اسود بن یزید روایت کرده است که در نزد عایشه گفتند علی وصی رسول خدا است در روایت از زهر گفتند
علی وصی است عایشه ایشان را تکذیب نکرد بلکه گفت اینرا از رسول خدا در زمان رحلت آنحضرت شنیدم **شصت و پنجم** از طریق عامه
حدیثی است که محمد بن موسی در کتاب خود در تفسیر سوره و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره باسناد خود از انس بن مالک روایت
کرده که گوید از رسول خدا از تفسیر این سؤال کردم فرمود که حق سبحانه و تعالی بمقتضای اراده خود آدم را از گل آفرید بعد از آن من
و اهل بیت مرا بر جمیع مردم اختیار کرد و ما را برگزید و مرا رسول خود و علی بن ابیطالب را وصی من کرد بعد از آن فرمود ما کان لهم الخیره یعنی
قرار نداده‌ام از برای بندگان که ایشان خود اختیار کنند هر کرا که بخواهند بلکه من خود اختیار میکنم هر کرا بخواهم و من و اهل بیت من برگزیدگان
خدا و بهترین مخلوق او هستیم بعد از آن فرمود سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی کفار اهل مکه بعد از آن فرمود و ربک یا محمد یعلم ما تکن
صدورهم یعنی میداند آنچه مکنون ضمیر ایشان است از بغضی که دشمنان تو و اهل بیت تو در دل دارند و ما یعلنون و آنچه را که آشکار
میکنند از حب تو و اهل بیت تو **شصت و ششم** علی بن عیسی در کشف الغمه گفته است روی صاحب کتاب الفر المحدث الحنبلی عن انس بن
مالک عن سلمان رضی الله عنه که گفت برسول خدا عرض کردم یا رسول الله پس از تو احکام و مسائل خود را از که اخذ کنیم و بکه اعتماد نمائیم گوید
تا دو نوبت این عرض کردم و او جواب نفرمود بعد از آن فرمود یا سلمان وصی و خلیفه و برادر و وزیر من و بهترین کسی که بعد از خود در میان شما
میگذارم علی بن ابیطالب است که ادا میکند دین مرا و وفا میکند بوعدهای من **شصت و هفتم** ایضا حنبلی از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا سلمان میدانی که وصی موسی که بود عرض کردم یوشع بن نون فرمود وصی من و بهترین کسی که در میان شما میگذارم
بعد از خود علی بن ابیطالب است **شصت و هشتم** از طریق عامه سفیان ثوری از مجاهد از سلمان فارسی روایت کرده است که از رسول خدا
شنیدم که فرمود وصی و خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود در میان شما میگذارم که وفا بوعدهای من کند و دین مرا ادا کند علی بن ابیطالب است
شصت و نهم از طریق عامه طبری باسناد خود از ابو الطفیل روایت کرده است که علی بن ابیطالب باصحاب شوری مناشده نمود انشدکم الله
آیا رسول خدا را وصی غیر از من هست همه گفتند نه **هفتادم** ابن شهرآشوب در کتاب مناقب گفته است و از جمله نصوص صریحه که
متواتر است و عامه و خاصه آنرا روایت کرده‌اند قول رسول خدا است که فرمود یا علی تو برادر و وصی و خلیفه منی بعد از من و ادا کننده دین منی
و ظاهر لفظ خلیفه در عرف کسی است که جانشین او باشد در آنچه او را بوده باشد و رجوع میشد مؤلف گوید هر که را میل زیاده از این باشد بکتاب
تحفة البهیه فی اثبات الوصیه که از کتب مؤلف من است رجوع کند که در آن کتاب زیاده از چهار صد و پنجاه حدیث از طریق عامه و خاصه نقل
کرده‌ام و علمای ما که در اثبات وصیت و اوصیا کتب تالیف کرده و تصنیف نموده‌اند در مقدمه کتاب همه را ذکر کرده‌ام و از بیست و چهار نفر
از معتبرین علمای اعلام و مشایخ مشهور عند الخواص و العوام و مزیت آثار ایشان در این باب کافی است و اثبات وصی بودن علی بن ابیطالب
از جمله ضروریات دین است و احدی انکار آن ندارد مگر کسیکه جاهل بامر دین یا معاند خاندان ولایت باشد **باب بیست و دوم**
در اثبات آنکه علی وصی رسول خدا است و یازده نفر از اولاد آنحضرت اوصیای رسول خدا اند و ایشانند دوازده امام منصوص رسول خدا از روایات
خاصه و در این باب یکصد و ده حدیث ذکر میشود **اول** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود کسیکه
بعد از من با علی مخالفت کند کافر است و هر که در امر خلافت کسی را با او شریک کند مشرک است و محب او مؤمن است و مبغض او منافق و هر که
پیروی او کند با او لاحق است و هر که با او جنگ کند مارق است و هر که بر او رد کند زاهق است علی نور خدا است در بلاد او و حجت خدا است
بر عباد او و شمشیر خدا است بر دشمنان او و وارث علوم پیغمبر است و علی کلمه بلند خدا است و کلمه دشمنان او پست است علی سید اوصیا
و وصی سید انبیا است و علی امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و امام المسلمین است و خدا تعالی ایمان احدی را قبول نمیکند
مگر بولایت او **دویم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی منم آنکسی که دانا از اشکار
و نگاه دار دو باشند که تو افضل خلایقی بعد از من یا علی تو وصی من و امام امت منی هر که ترا اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ترا عصیان ورزد
عصیان من ورزیده است **سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت از رسول خدا سؤال

باب بیست و دوم

کردم که

کردم وصی تو از امت تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه او را وصی بود از امت او گوید رسول خدا جواب نفرمود من در آنجا
کردم چندانکه خدا خواست پس بمسجد آمدم آنحضرت مرا ندا کرده فرمود ای سلمان از وصی من از میان امت من سؤال کردی میدانی وصی موسی
از امت او که بود عرض کردم یوشع بن نون فرمود میدانی برای چه موسی او را وصی خود کرد گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود زیرا که او اعلم امت
او بود بعد از او و وصی من و اعلم امت من علی بن ابیطالب است **چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است
که رسول خدا فرمود حق سبحانه و تعالی مرا برگزید و اختیار کرد و مرا رسول خود فرمود و سید و بزرگترین کتابهای خود را بر من نازل کرد عرض
کردم الهی و سیدی تو موسی را بجانب فرعون فرستادی او از تو سؤال کرد که برادرش هرون را وزیر و معین او گردانی که قوت بازوی او باشد
و مصدق گفتار او شود و من از تو سؤال میکنم که بجهت من نیز از اهل خودم وزیری قرار دهی که قوت بازوی من باشد علی را برادر و وزیر
من گردان و دل او را قوی گردان و لباس هیبت را بر دشمنان او بپوشان او اول کسی است که بمن ایمان آورد و تصدیق نبوت من کرد و اول کسی
که خدا را بیگانگی با من پرستش کرد و من اینرا از خدا سؤال کردم و خدا تعالی اجابت فرمود دعای مرا مستجاب کرد پس علی سید اوصیا است
ملحق شدن باو سعادت است و مردن در اطاعت او شهادت و نام او در تورات مقرون بنام من است و زوجه‌اش صدیقه کبری دختر من است
و دو پسرش سادات جوانان اهل بهشت فرزندان منند و علی و دو پسرش و امامان پس از ایشان حجتهای خدا اند بر خلق بعد از انبیا و ایشانند ابواب
علم در میان امت من هر که پیروی ایشان کند نجات یابد و هر که با ایشان اقتدا نماید براه راست هدایت یابد و خدا تعالی محبت ایشان را با احدی
عطا نکرده است مگر آنکه او را داخل بهشت کند **پنجم** ایضا ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین
بر منبر کوفه فرمود منم سید اوصیا و منم وصی سید انبیا منم امام مسلمین و منم قائد متقین منم ولی مؤمنان و منم جفت سیده زنان عالمیان
منم انگشتری بر دست راست کرده و منم پیشانی بر خاک تواضع نهاده منم صاحب دو هجرت و منم دست دهنده دو بیعت منم صاحب بدر
و حنین و منم ضارب بدو شمشیر و منم حامل بر فرسین منم وارث علوم اولین و منم حجت خدا بر همه عالمیان بعد از انبیاء و مرسلین و بعد از محمد خاتم
النبیین و دوستان من همه از برگزیده شدگان اند و دشمنان من همه ملعونان و بدبختانند و در وقت وفات رسول خدا بمن فرمود یا علی حب تو تقوی و
ایمان است و بغض تو کفر و نفاق و من خانه حکمتم و تو کلید آن خانه دروغ گفته است کسی که ادعای دوستی من کند و ترا دشمن داشته **ششم**
ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود ای گروه مردم کیست که از خدا تعالی بهتر گوید و راست گوتر
باشد ای گروه مردم حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است که علی را خلیفه و امام و وصی خود گردانم و او را برادر و وزیر خود کنم ای گروه مردم علی
هدایت است پس از من و علی مردم را بسوی پروردگار من خواند و او است صالح مؤمنان و کیست که نیکو گفتارتر باشد از کسی که مردم را
بسوی خدا خواند و عمل صالح بکند و بگوید من از مسلمانانم ای گروه مردم علی از من است و اولاد او اولاد منند و او شوهر دختر من که محبوبه من است
امر او امر من است و نهی او نهی من است ای گروه مردم بر شما باد باطاعت او و اجتناب از معصیت او که طاعت او طاعت من است و معصیت او معصیت
من است ای گروه مردم علی صدیق و فاروق و محدث این امت است و علی هرون و یوشع و آصف و شمعون این امت است و باب حطه ایشان و
کشتی نجات ایشان او است طالوت و ذو القرنین ایشان ای گروه مردم او است محل امتحان مردم و او است حجت عظمی و آیت کبری و او است امام اهل
هدایت و خلیفه محکم خدا ای گروه مردم علی قسمت کننده دوزخ است داخل میکند در آن دوستان خود را و نجات میدهد از آن دشمنان خود را
و قسمت کننده بهشت است داخل میکند در آن دشمنان خود را و دور میکند از آن دوستان خود را ای گروه اصحاب شما را نصیحت کردم و رسالت
پروردگار را بشما رسانیدم و لکن نصیحت کنندگان را دوست نمیدارید اینرا میگویم و طلب آمرزش میکنم از خدا برای خود و برای شما و خودم **هفتم**
ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود بخدمت رسول خدا در مسجد قبا مشرف شدم جمعی از اصحاب در خدمت
آنحضرت بودند چون همه جمع شدند تبسم فرمود چنانکه دندانهای مبارکش نمایان شد پس فرمود نزدیک من بیا
و پیوسته مرا نزدیک خود میخواند تا آنکه زانوهای من بزانوهای او چسبید بعد از آن رو باصحاب کرد و فرمود ای گروه اصحاب رحمت الهی بسوی شما
روی آورد با من برادر من علی بسوی شما آمد ای گروه اصحاب این علی از من است و من از علی ام روح او از روح من است و طینت او از طینت من است و او برادر
و وصی و خلیفه من است بر امت من در حیات من و بعد از وفات من هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که با او موافقت کند با من
موافقت کرده و هر که با او مخالفت کند با من مخالفت کرده **هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
فرمود هر که میخواهد که موت و حیاتش مانند موت و حیات من باشد و در بهشت عدن در منزل من داخل شود و متمسک شود بشاخ درختی که پروردگار من

ندریت خود او وداع میکرد پس با او فرمود باش ای دختر و خوشنود شد بآنچه بعلی بن ابیطالب و باوصیا از اولاد او تولا جویند که ایشان عترت من اند و از طینت
من خلق شده اند بخدا شکایت میکنم از ظلم دشمنان ایشان از امت من که فضل ایشانرا انکار کرده و از ایشان بریده اند و بخدا سوگند که حسین فرزند
مرا خواهند کشت پس از من خدا شفاعت مرا بآن جماعت نصیب نکند **نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود منم خلیفه رسول خدا و وزیر و وارث او منم برادر رسول خدا و وصی او منم برگزیده رسول خدا ص و مصاحب او منم پسر عم
رسول خدا و جفت دختر او و پدر فرزندان او منم سید اوصیا و منم حجت بزرگ خدا و منم آیه کبری و منم مثل اعلی و منم باب رسول برگزیده خدا منم
عروة الوثقی و منم کلمه تقوی و منم امین خدای تعالی بر تمام اهل دنیا **دهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از کریزة بن صالح هجری از ابوذر
جندب بن جناده روایت کرده است که از رسول خدا ص شنیدم که سه کلمه در خصوص علی ع فرمود اگر یکی از آنها از من باشد از دنیا و ما فیها بهتر است
شنیدم اللهم اعنه واستعن به وانصره وانتصر به فانه عبدك ووليك واخو رسولك ووصي نبيك بعد از آن ابوذر فرمود من گواهی
میدهم در حق علی ع بولایت و اخوت و وصایت او کریزة بن صالح گوید که سلمان فارسی ره و مقداد ره و عمار یاسر ره و جابر بن عبد الله الانصاری
ره و ابو الهیثم بن تیهان و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین ره و ابو ایوب انصاری صاحب منزل رسول خدا و هاشم بن عتبه المرقال همه از افاضل اصحاب
رسول خدا ص باین گواهی دادند **یازدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود علی برادر و وصی و خلیفه من
و جفت فاطمه سیده زنان عالمیان دختر من است و پدر حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشت فرزندان من است هر کس با ایشان تولا جوید
بمن جسته و هر کس با ایشان دشمنی کند بمن کرده و کسیکه با ایشان فخر کند بمن کرده و کسیکه با ایشان نیکی کند بمن کرده بپیوندد خدا با کسیکه ایشانرا
پیوسته و ببرد خدا از کسیکه از ایشان بریده و یاری کند خدا هر که ایشانرا اعانت کرده و ذلیل کند خدا هر کرا که ایشانرا خوار کرده خدا
هر پیغمبر از انبیا و رسل را ثقلی و اهل بیتی است و علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت و ثقل من اند فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا **دوازدهم**
ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که مردی از اهل خراسان با آنحضرت عرض کرد یا بن رسول الله رسول خدا را در خواب
دیدم گویا بمن فرمود کیف انتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی واستحفظتم ودیعتی وغیب فی ثراکم نجمی یعنی چگونه می باشید شما ای اهل خراسان
هرگاه مدفون شود در زمین شما پاره از من و شما مامور شوید بحفظ امانت من و نگاه داشتن ودیعه من و پنهان شود در خاک شما کوکب من حضرت
رضا ع فرمود انا المدفون فی ارضکم وانا بضعة من نبیکم وانا الودیعة والنجم فرمود کسیکه مرا زیارت کند و عارف باشد بحقی من و طاعت من
که بجهة من از جانب خدا واجب کردانیده است در روز قیامت من و پدران من او را شفاعت کنیم نجات یابد هر چند گناهان او بعدد گناهان جن و انس
باشد و پدرم از جدم از پدرش روایت کرده که رسول خدا ص فرمود هر که مرا در خواب ببیند در بیداری دیده زیرا که شیطان نمیتواند متمثل بصورت
من و نه بصورت احدی از اوصیای من و نه بصورت احدی از شیعه من شود و رویای صادقه جزئی است از هفتاد جزء از نبوت **فقیر گوید** این حدیث را علی
بن عیسی در کشف الغمه نقل کرده است و در آن کتاب نسبت باین فاضل رضی الدین که از محققان علمای عالیمقدار است و جمعی دیگر روایت نموده
که اعتقاد ایشان اینست که مامون امام را زهر نداد و آنرا بعید دانسته اند که مامون با اینهمه لطف و مهربانی که با امام داشت و بتوسط او در مجالس
و محافل حضور او و غیبا با اظهار فضل و شرافت آنحضرت میکرد و در همه امور با او اقتدا مینمود و عباسیانرا که با او مجادله کردند در باب ولیعهد کردن
او و همچنین ترغیب و تحریض بقبول او مینمودند همه را جواب گفت و قبول نکرد و بر او شوریدند و حوصله بیش از وزد چگونه اقدام بچنین امری
مینماید با آنکه از آنحضرت تقصیری نسبت باو سرنزده بود و ولیعهدی را باکراه قبول کرده و مددهای کلی از او بمامون رسیده و از خطرهای عظیمش
خلاصی داد چنانکه روزی اهل مرو هجوم آوردند که خانه مامون را آتش زنند و همه حاضر گردیدند و مامون که بخانه آنحضرت پناه برده بود و حضرت
او را از دست ایشان خلاص کرد و بار دیگر جمعی اراده قتل او کردند آنحضرت او را خبر داده و در صدد چاره جوئی برآمده از قتل رهائی یافت
با وجود همه اینها چگونه مامون بزهر دادن آنحضرت راضی شود و لکن اکثر علمای شیعه حتی ابن بابویه و شیخ برآنند که مامون آنحضرت را زهر داد و در مواضع
دیگر این باب ذکر کرده اند چنانکه در مجلس آینده مذکور خواهد شد و حق این است والله العالم **سیزدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت
امیر المؤمنین ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود مرا از رسول خدا ده چیز رسید که با احدی پیش از من داده نشده است و با احدی بعد از من داده
نخواهد شد فرمود بمن یا علی تو برادر و وصی منی در دنیا و برادر منی در آخرت و تو در موقف عرصات از همه کس نزدیکتری بمن و منزل تو در بهشت
روبروی منزل من است مانند منازل برادران و تو وصی منی و تو ولی منی و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و دوست
تو دوست من است و دوست من دوست خداست **چهاردهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است

که روزی رسول خدا ص خطبه خواند و فرمود ایها الناس ماه خدا رو بشما آمد و خطبه را بطوله نقل میکند تا آنکه گوید حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود من از جای برخواستم و عرض کردم یا رسول الله بهترین اعمال در این ماه مبارک چه چیز است فرمود یا ابا الحسن بهترین اعمال در این ماه بازداشتن
نفس است از ارتکاب محارم پس آنحضرت گریه کرد عرض کردم یا رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود از آنچه در این ماه از تو حلال میکنند
گویا ترا می بینم در نماز و می بینم شقی ترین مردم جفت پی کننده ناقه صالح از جای برانگیخته شده ضربتی بر فرق تو زند که محاسنت از خون رنگین
گردد امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله در آن وقت دین من بسلامت خواهد بود فرمود بلی دین تو در سلامت است بعد از آن فرمود یا علی
هر که ترا کشت مرا کشته و هر که ترا دشمن داشته مرا دشمن داشته و هر که ترا ناسزا گوید مرا ناسزا گفته زیرا که تو از من مثل خود منی روح تو از
روح من است و طینت تو از طینت من است و حق تعالی من و ترا آفرید و مرا برگزید و مرا بنبوت اختیار کرد و ترا بامامت کسیکه انکار امامت تو کند
انکار نبوت من کرده یا علی تو وصی منی و پدر اولاد منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امتم در حیات من و بعد از موت من امر تو امر من است
و نهی تو نهی من است سوگند یاد میکنم که مرا بنبوت مبعوث کرده و بهترین خلق خود کردانیده که تو حجت خدائی بر خلق و امین خدائی بر سر او و خلیفه
خدائی بر بندگان او **یازدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود حق
سبحانه و تعالی شش خصلت را برای من و برای اوصیا از اولاد من مکروه داشته عبث را در نماز و رفث را در روزه و منت را بعد از صدقه
و دخول مساجد در حال جنابت و نظر انداختن در میان خانهای مردم و خندیدن در قبرستان **فقیر گوید** عبث را علما گویند چنانکه
غالب جهال در حالت نماز با دست و ریش خود بازی میکنند و رفث فحش و شتم را گویند چنانچه بسیاری از احادیث بکراهت آن در ایام صوم وارد
شده و در حدیث صحیح وارد شده است که هرگاه روزه بداری باید چشم و زبان و گوش و فرج و موی سر و اعضای تو نیز روزه بدارند چشم از نظر
کردن بمحرم و زبان از فحش و شتم گفتن و گوش از غیبت مسلم شنیدن و فرج از زنا و لواط و لکن لفظ رفث در حدیث بجماع تفسیر شده و بنابر این
کراهت بمعنی حرمت است چه جماع کردن در روز ماه رمضان حرام است بالاتفاق و آیه احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم نیز دلیل این
معنی است چون در ایام جاهلیت جماع کردن با زنان را تا نخوابیده بودند جایز میدانستند و چون میخوابیدند دیگر جایز نبود خدای تعالی این حکم
را باین نسخ فرمود که مباشرت با زنان در شبهای روزه تا آخر شب جایز است انتهی **شانزدهم** ابن بابویه بسند خود از علقمه روایت کرده
است که از حضرت صادق ع سؤال کردم که شهادت چه کس مردود و شهادت چه کسی مقبول است فرمود ای علقمه هر کس که بر فطرت اسلام است شهادت
او مقبول است عرض کردم آیا شهادت کسی که مقترف بگناهان باشد مقبول است **فقیر گوید** اقتراف بمعنی اکتساب است و مقترف مکتسب را گویند
و فاعل و عامل را نیز گویند و بمعنی الصوق نیز آمده است یقال اقترف الذنب اذا ادناه والصقه به انتهی حضرت در جواب فرمود ای علقمه اگر شهادت
آنها مقبول نباشد پس باید قبول نشود شهادت احدی مگر انبیا و اوصیا زیرا که ایشانند معصوم و غیر از ایشان احدی معصوم نیست پس
هر کرا بچشم خود ندیدی بدی و بدو شاهد بر ارتکاب معصیتش شهادت ندادند او عادل است و شهادتش مقبول است و اگر چه در پیش خود گناهکار باشد
و هر کس غیبت او کند در آن گناهی که در او هست از ولایت خدا خارج و در ولایت شیطان داخل است و پدرم از پدرانش روایت فرمود که رسول
خدا فرمود کسیکه مومنی را غیبت کند بآن معصیتی که در او است یعنی بآن مرتکب است حق سبحانه جمع نکند میان ایشان در بهشت ابدا و کسیکه
غیبت کند مومنی را بمعصیتی که در آن نیست **فقیر گوید** یعنی بهتان چنانچه در اکثری از اخبار بآن تصریح شده و با جمله فرمود پس بتحقیق
عصمت در میان ایشان منقطع شده و غیبت کننده در آتش جهنم مخلد خواهد بود و چه بد بازگشتی است جهنم **فقیر گوید** علما را در خصوص
عدالت اختلاف است بعضی گویند عبارت است از اجتناب کبایر و عدم اصرار بر صغایر و بعضی حسن ظاهر را کافی دانسته اند و بعضی گویند عبارت است
از ملکه تقوی چون عدالت علی المشهور بل الاقوی مستلزم ثبوت تقوی و مروت است و تقوی متحقق نمیشود مگر با اجتناب از کبایر و عدم اصرار
بر صغایر پس معرفت کبایر بر مکلفین لازم است و فقهای اسلام در تعیین کبایر اختلاف کرده اند و حق این است که کبیره عبارت است از معصیتی
که شرع بخصوص او از ارتکاب آن ترسانیده باشد و وعده عذاب بر آن کرده باشد و اخبار در این خصوص بسیار است و شهید علیه الرحمه آنها را در کتاب
قواعد ضبط کرده است و چون در حدیث ذکر غیبت شده بهتر آن است که بهمان اقتصار کرده باز بمطلب رجوع کنیم بدانکه غیبت عبارت است از یاد کردن
غیر بچیزیکه مکروه میدارد اگر بشنود چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از آن عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله هر چند
حق گویند فرمود اگر باطل گویند آن بهتان است و شبهه نیست که غیبت منحصر بزبان نیست بلکه باشاره کردن بسر و چشم و ابرو و دست
و غیر ذلک را نیز اگر باعث تنقص و عیب باشد غیبت است و همچنین شبیه کسی را در رفتن و حرف زدن در آوردن و دست را بقبل نگاه داشتن و همچنین

وهم چنین در مقام تعبیر بغیر بر آمدن مثل انکه در مجلس بزرگان کوید من مال یتیم نمیخورم و دوست مال وقف هم ندارم تمکنم و حمد خدا که مارا از این
چیزها بری و عری کردانید و مراد او انست که دیگران چنین نیستند بلکه مال یتیم میخورند و تصرف خلاف شرع در مال وقف میکنند این کونه سخنان
اگرچه در ظاهر بیزاری از خبط و حمد و شکر است لکن از اقسام غیبت است بی شبهه و بالجمله غیبت حرام است که مقصود از آن غرض غیر بودن
باشد بدون غرض شرعی بلکه بغرض نفسانی و لهذا علما در شش موضع و بعضی در هفت موضع غیبت را جایز دانسته اند یکی تظلم بفسق دیگری
شکایت از ظالم ستم جرح و تعدیل شهود جمارم نصیحت کسی که با تو مشورت کند در معاملات و نکاح و مزاوجه و غیر ذلک پنجم ذکر کسیکه
بدعت کند و مذاهب فاسده و باطله تصنیف کند و منه من کان عدوا لاهل البیت علیهم السلام فلا حرج فی ذکر معایبهم و قبائحهم و الطعن
فی انسابهم بما هو صحیح مطابق للواقع تصریحا و تلویحا کما وقع من امیر المؤمنین علیه السلام و الائمة المعصومین علیهم السلام و ما صدر من الحسن فی مجلس
معاویه فی ذکر معایبه و نسبه و معایب عمرو بن عاص و الولید بن مغیره و امثالهم و هم چنین از علمای دین در مسائل باطله و رد ایشان فاسده و دفع
ذم صحت آنها و بیان دلیل بر ابطال آنها ششم رد کردن بچیزی که موجب حد یا تعزیر است اگر شهادت شهود ثابت شود هفتم بعضی از
علمای اعلام از معاصرین گویند هرگاه دو نفر بر معصیت کسی آگاه شوند با خود مذاکره کرده باشند چون در میان خود شان مذکور کنند غیبت
علما بر جواز است برا که تحصیل حاصل است و تاثیری ندارد و لکن مذهب من عدم جواز است نظر با آنکه هرچه بر پرده پوشی عیب ما مورند وجه
باز یکی از ایشان بعد از مشاهده یا اطلاع فراموش کرده باشد یا آنکه بسبب اشتهار آن شود **هفدهم** ابن بابویه بسند خود از ابن عمر روایت
کرده است که رسول خدا صلعم فرمود چون روز قیامت شود عرش الهی را بزینت تمام زینت دهند و منبری از نور نصب کنند که طول هر پایه مسافت
یک میل راه باشد یکی در جانب راست عرش و یکی در جانب چپ عرش پس حسن و حسین بر پا آیند یکی بر آن منبر ایستاده و دیگری بر منبر دیگر و خدای تعالی عرش خود را
با ایشان زینت دهد مانند زینت یافتن زن در گوشوار و از ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بر علی و هیچ نبی من است علی
صاحب امر خلافت است بعد از من صاحب لوای من است در دنیا و آخرت و صاحب شفاعت و حوض من است و او مولای هر مسلم و امام هر مؤمن
و قاید هر پرهیزکار و او وصی من است و خلیفهٔ من است بر اهل و امت من در حیات من و بعد از موت من دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من
بولایت او امت من مرحوم شوند و بعداوت او مخالفین امت من ملعون گردند **هیجدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از مفضل روایت کرده است
که از جابر بن عبد الله الانصاری شنیدم گفت از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود یا علی انت اخی و وصیی و وارثی و خلیفتی علی امتی
فی حیاتی و بعد موتی محبک محبی و مبغضک مبغضی و عدوک عدوی و ولیک ولیی **نوزدهم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس
روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود خداوند تبارک و تعالی برادری انداخت میان من و شوهر دخترم علی بن ابیطالب در بالای هفت
آسمان و ملائکهٔ مقربین را بر آن گواه گرفت و او را وصی و خلیفهٔ من گردانید پس علی از من و من از علیم دوست او دوست من است و دشمن او دشمن
من و ملائکه بمحبت علی تقرب بخدا میجویند **بیستم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امام جعفر صادق ع از پدران او روایت کرده است که
رسول خدا فرمود روز غدیر خم بهترین اعیاد امت من است و آن روز است که خدای تعالی مرا امر فرمود که برادرم علی را نصب کنم علم
که امت من بعد از من بآن هدایت یابند و روزی است که حق تعالی در آن روز کامل ساخت دین را و تمام گردانید بر امت من نعمت را و دین اسلام را
برای ایشان پسندید بعد از آن فرمود ای گروه مردم من از علیم و علی از من است از طینت من آفریده شده و او امام خلق است پس از من اشکار کند برای
ایشان از سنت من آنچه را که در آن اختلاف کنند و او است امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و خیر الوصیین و زوج سیدة نساء العالمین
و ابو الائمة المهدیین ای گروه مردم هر که علی را دوست دارد من او را دوست دارم و هر که علی را دشمن دارد من او را دشمن دارم و هر که بعلی بپیوندد بمن
پیوسته و هر که از او ببرد از من بریده و هر که بر او جفا کند بر من جفا کرده و هر که علی را دوست دارد او را دوست دارم و هر که علی را دشمن دارد او را
دشمن دارم ای گروه مردم من شهر حکمتم و علی در آن شهر است داخل نشوند در شهر مگر از در آن دروغ گفته است آنکه ادعای محبت من کند و علی را
علی را دشمن داشته ای گروه مردم قسم بآنکسی که مرا به نبوت مبعوث کرده و بر جمیع مردم گزیده که علی در میان امت خود علم نگردم در روی زمین تا آنوقت
که خدای تعالی نام او را در طبقات آسمانها بلند کرد بآنکه و ولایت او را بر همه ملائکه واجب فرمود **بیست و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو سعید
خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی که مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفته در بهشت برد و بر بالای فرشی از فرشهای بهشت
نشانید و نامه بمن داد پس بر دست من شکافته شد از میان آن حوریه بیرون آمد و گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا محمد گفتم رحمک الله تو کیستی گفت منم راضیه خلق کرده است مرا خدای تعالی از سه چیز از زیر تا بالای من از مشک و از بالای من از کافور

و میان من از عنبر و از نهاد آمد حیوان خمیر کرده اند و فرمود شو پس شدم و مرا خلق کرده برای برادر و ابن عم و وصی تو علی بن ابیطالب **بیست
و دوم** ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زن
آمد و جبرئیل از حرم نبوت بیرون شده بود عرض کردند یا رسول الله این چه بنود فرمود کانی حبیبی و صفیی و خاصتی و خالصتی و المؤدی عنی و وصیی
و وارثی و اخی و اول المسلمین اسلاما و اخلصهم ایمانا و اسمح الناس کفا و افضل الناس بعدی قائد الغر المحجلین امام اهل الارض علی بن ابیطالب ع و بسر
از روی شوق اشک میریخت بحدی که زیر لبها از اشک چشمش تر شد **بیست و سیم** ایضا ابن بابویه از حبیب ابن جهم روایت کرده است که چون
حضرت علی بن ابیطالب بصفین میرفتیم در دیهی فرود آمدیم که از اسلاف و میگفتند آنحضرت ما را امر کرد که از آن دیه بکذریم و در آنجا تمام شیم و ما را اندر زمین جای
فرود نمودند پس از اسب کشیم مالک اشتر از جای برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین ع لشکر را در زمین بی آب فرود میاوری فرمود ای مالک حق
تعالی در این زمین ما را سیراب خواهد کرد از ابی که شیرین تر از عسل و سردتر از برف و صاف تر از یاقوت باشد ما تعجب کردیم و حال آنکه در فرمایش
آنحضرت جای تعجب نبود پس آنحضرت پیش آمد و ردای خود را بر زمین میکشید و شمشیر در دست گرفته آمد تا در صحرای دیمی باستاد فرمود ای مالک
تو و اصحاب تو زمین را حفر کنید مالک گوید بکندن زمین مشغول شدیم تا به سنگ سیاه بزرگی رسیدیم و در آن سنگ حلقه بود که مانند
نقره برق میزد بما فرمود این را از جای بکنید و ما صد نفر بودیم هرچند قوت کردیم از جای بجنبید آنحضرت نزدیک آن سنگ آمده دست بسوی
اسمان بلند کرد و دعا خواند و گفت طاب طاب مریا عالم طیبوثا بوثه شمیثا کوباحا حانوثا دیثوثا برحوثا آمین آمین رب العالمین رب موسی
و هرون پس آن سنگ را گرفته و چهل ذراع دور انداخت مالک اشتر گوید پس چشمه از عسل و شیرین تر از زره و صاف تر از یاقوت از زیر آن سنگ
نمایان شد همه از آن آشامیدیم و سیراب شدیم و دواب را آب دادیم حضرت آن سنگ را باز بر سر چشمه گذاشت و بر بالای آن چشمه کذاشت
و ما را فرمود تا بر روی آن سنگ خاک بریختیم و از آنجا رفتیم چندی نرفته بودیم فرمود کدام یک از شما جای آن چشمه را میداند عرض کردیم ما
همه جای آن چشمه را میدانیم باز گشتیم آنچه تفحص و جستجو نمودیم اثری از آن نیافتیم چنان گمان کردیم که عطش بر آنحضرت غالب شده بگرد اثری
کردیم که آن چشمه آنحضرت بدست آوریم در آن حوالی صومعه زاهدی بود نزدیک آن شدیم دیدیم مرد زاهدی که از شدت پیری ابروها پیش دیده کان او را
گرفته از او آب طلب کردیم گفت آبی لازم که دو روز است از آن برید ام و کوزه کرده ام پس آب تلخ شوری که نزد بود بما داد گفتیم این است که دو روز
رسیده و شیرین گرفت پس چه خواهی گفت اگر از آن چشمه که آقا و مولای ما ما را از آن داشت سیراب نمودیم و قصه چشمه را با او نقل کردیم راهب گفت
آقا و مولای شما پیغمبر است گفتیم نیست بلکه وصی پیغمبر است راهب از آن و حشتی که از ما داشت چون این را شنید از دیر خود فرود آمد و گفت مرا به نزد مصاحب
خود ببرید از آنجا در حضرت امیر المؤمنین بردیم چون حضرت او را دید فرمود تو شمعون نیستی عرض کرد بلی من شمعونم و این نامی است که مادرم
مرا بآن نامیده و احدی جز خدای تعالی برآن مطلع نیست تو از کسی که مرا نام این است یا من تمام کن نام من پیش از تو تمام کنم حضرت
فرمود ای شمعون چه میخواهی گفت این چشمه و نام این چشمه را بمن بگو فرمود این چشمه را حوما گویند و از چشمه های بهشت است سیصد
سیزده وصی از اوصیای انبیا از او نوشیده اند و من آخرین اوصیای پیغمبرانم که از آن نوشیده ام راهب گفت من هم در همه کتب انجیل چنین یافتم
و الحال گواهی میدهم بآنکه معبودی جز خدا نیست و محمد رسول او است صلی الله علیه و آله و وصی محمد توئی پس بعد از آن حضرت امیر المؤمنین از آنجا
کوچیده و راهب در مقدمه لشکر او بود تا آنکه بصفین فرود آمدند و دو لشکر بر ابر هم صف کشیدند اول کسیکه بدرجه شهادت رسید آن راهب
بود حضرت از اسب فرود آمد و اشک از چشمان مبارکش میریخت و میفرمود هر کس با محبوب خود است و این راهب در روز قیامت با ما خواهد
بود و در بهشت رفیق من است **بیست و چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام حسن ع روایت کرده است که چند نفر از یهود بخدمت
رسول خدا آمدند و گفتند یا محمد تو خود را پیغمبر مرسل می دانی و میگوئی که بمن وحی نازل میشود چنانکه بموسی بن عمران نازل میشد رسول خدا
ساعتی ساکت شد بعد از آن فرمود بلی و من سید و سرور اولاد آدمم و فخر نمیکنم و من خاتم پیغمبران و پیشوای متقیان و رسول پروردگار
عالمیانم یهود گفتند بسوی که عرب یا عجم یا ما که این آیه نازل شد قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا یعنی بگو ای مردمان من فرستادهٔ
خدایم بسوی شما همه و احدی از بخت اطاعت من بیرون نیست عالم یهود از میان ایشان پیش آمده عرض کرد یا محمد از تو سؤال میکنم ده کلمه
را که حق سبحانه و تعالی در هنگام مناجات در بقعه مبارکه با موسی بن عمران تکلم فرمود و غیر از انبیا و ملائکه مقرب کسی نداند رسول
خدا صلعم فرمود سؤال کن یهودی از آن ده کلمه سؤال میکرد یکی پس از دیگری و رسول خدا یک یک را میفرمود و یهودی تصدیق میکرد تا آنکه جواب
پس از سؤال و جواب گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و خاتم النبیین و امام المتقین و رسول رب العالمین چون یهودی اسلام

قبول کرد و ربوبیت خدا را نزد او آورده و آنچه رسول خدا فرموده بود همه را در آن روز نبشتم و مهر و موم بود عرض کرد یا رسول الله قسم بآنکه ترا براستی
بحق فرستاده است که این عهد را نوشته‌ام مگر از روی لوحهائی که خدا بسوی موسی بن عمران نوشته است و من فضل ترا در تورات خوانده
بودم که در آن شک کردم و تا مدت چهل سال پیوسته نام ترا از تورات محو میکردم باز میدیدم نوشته شده است و در تورات خوانده بودم که جواب
این مسائل را احدی بجز تو نخواهد گفت و اینکه در آن ساعتی که این مسائل از تو سؤال میشود جبرئیل در جانب راست تو است و میکائیل
در جانب چپ تو و وصی تو در پیش روی تو است فرمود راست گفتی اینک جبرئیل است در جانب راست من و میکائیل است در جانب چپ من
و وصی من علی بن ابیطالب است که در پیش روی من است پس یهودی ایمان آورد و اسلام او نیکو شد حدیث بیست و پنجم ایضا ابن بابویه بسند خود از
حذیفة بن اسید غفاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا حذیفه حجت خدا بر تو بعد از من علی بن ابیطالب است کفر بعلی کفر است بخدا و شرک
باو شرک است بخدا و شک در او شک است در خدا و الحاد در او الحاد است در خدا و انکار او انکار خدا است و ایمان باو ایمان است بخدا زیرا که
علی برادر رسول خدا و وصی او است و امام امت و صاحب اختیار ایشان است و او است ریسمان محکم و حلقه محکم خدا که هرگز گسیخته نگردد و بزودی
هلاک میشوند دو طایفه در باره علی هلاک شوند و گناهی ندارند محب غالی و مقصر قالی و نعم ما قیل کفر من بر العیسان لکن لیسماه شرعا فان النصب لهم خارق
لا عذر للنصاب و الغالی له عذر لبغض ذوی العقول موافق ای حذیفه جدا مشو از علی که مفارقت کرده از من علی از من است و من از علی
هر که او را بخشم آورد مرا بخشم در آورده و هر که او را راضی کرده مرا از خود راضی کرده است حدیث بیست و ششم ایضا ابن بابویه بسند خود از امام
محمد باقر از پدرانش روایت کرده که رسول خدا فرمود علی بن ابیطالب خلیفه خدا و خلیفه من است و حجت خدا و حجت من است و باب
خدا و باب من است و صفی خدا و صفی من است و حبیب خدا و حبیب من است و خلیل خدا و خلیل من است و شمشیر خدا و شمشیر من است و برادر
و وزیر و صاحب و وصی من است محب او محب من است و مبغض او مبغض من است و ولی او ولی من است و عدو او عدو من است جنگ او جنگ
من است و صلح او صلح من است قول او قول من است و امر او امر من است جفت او دختر من است و اولاد او اولاد من است و او سید اوصیای من است و بهترین
امت من است حدیث بیست و هفتم ایضا ابن بابویه بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم فرمود که حال بر شما داخل
میشود از این در بهترین اوصیا و سید شهدا و نزدیکترین مردم در منزلت و قرب بهمه انبیا ناگاه علی بن ابیطالب داخل شد رسول خدا فرمود
مرا چه مانع است که این را نگویم یا ابا الحسن و حال آنکه تو صاحب حوض منی و وفا کننده وعده منی و ادا کننده قرض منی حدیث بیست و هشتم ایضا ابن
بابویه بسند خود از حضرت امام رضا از پدرش حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن
علی از پدرش علی بن ابیطالب از رسول خدا از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خدای عز و جل روایت کرده است که فرمود منم خدا
نیست خدائی مگر من که آفریدم خلق را بقدرت خود و از ایشان برگزیدم از پیغمبران هر که را که خواستم و اختیار کردم از میان همه محمد را و دوست و حبیب
و خلیل و صفی خود گردانیدم و برسالت بسوی خلق فرستادم و اختیار کردم از برای او علی را و او را برادر و وصی و وزیر و ادا کننده دین او
کردم که بعد از او بمردم برساند و او را خلیفه خود گردانیدم در میان بندگان که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و در میان ایشان جاری سازد
و او را علم کردم که مردم باو از ضلالت نجات یابند و هدایت شوند و او را باب خود گردانیدم که از او داخل شوند و او را خانه خود قرار دادم
تا هر که در او داخل شود از آتش ایمن باشد و او را قلعه محکم خود گردانیدم تا هر که باو پناه برد او را از مکر و عذاب دنیا و آخرت نگاه دارد و او را
روی خود گردانیدم که هر که باو توجه کند من رخ از او نتابم و او را در آسمانها و زمینها حجت خود ساختم بر تمام بندگان خود که در آسمانها و زمینها اند
قبول نکنم عبادت هیچ عبادت کننده مگر بولایت او با نبوت احمد رسول خود و او است دست گشاده من بر بندگان من و او است نعمت من که انعام
کرده‌ام او را بر کسی که او را دوست دارم از بندگان من هر که را دوست دارم از بندگان خود و بخواهم او را ولایت و معرفت او را باو شناسانم و
هر که را دشمن دارم از بندگان خود او را مبغوض گردانم بجهت دوری و اعراض کردن از معرفت و ولایت او و بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده‌ام
که هیچ بنده از بندگان خود قبول ولایت علی نکند مگر آنکه او را از آتش جهنم بیرون آورم و داخل بهشت گردانم و دشمن ندارد و رو گردان نشود
از ولایت او هیچ بنده از بندگان من مگر آنکه او را دشمن دارم و داخل جهنم گردانم و بد جایگاهی است جهنم حدیث بیست و نهم ایضا ابن بابویه بسند
خود از حضرت امام رضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی یکصد و بیست و چهار هزار
پیغمبر خلق کرد و من از همه ایشان نزد او گرامی‌ترم و فخر نمیکنم و یکصد و بیست و چهار هزار وصی آفرید و علی نزد او از همه گرامی‌تر است و بهترین ایشان

بسند دیگر از رسول خدا همین حدیث را روایت کرده است حدیث سی ام ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که بحضرت صادق
عرض کردم آل محمد کیانند فرمود ذریه آنحضرت عرض کردم اهل بیت آنحضرت کیانند فرمود ائمه که اوصیای آنحضرتند عرض کردم عترت آنحضرت
کیانند فرمود اصحاب عبا عرض کردم امت آنحضرت کیانند فرمود مؤمنانی که ایمان آورده‌اند بآنچه از جانب خدا آورده است و متمسک شده
اند بثقلینی که خدا ایشان را بآن امر کرده بود و آنها کتاب خدا است و عترت او که اهل بیت او بودند الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و این دو
بعد از رسول خدا بندند در میان امت او حدیث سی و یکم ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود
خدای عز و جل بدنیا فرمود که ای دنیا زحمت کش هر که را که ترا خدمت کند و خدمت کن هر که را که ترا ترک کند و فرمود بنده مؤمن چون در دل شبهای تار
با مولای خود خلوت نماید و با او مناجات کند خدای تعالی دل او را منور گرداند و چون گوید یا رب یا رب خدای عز و جل او را ندا کند که لبیک
ای بنده من از من سؤال کن تا ترا عطا کنم و بر من توکل کن تا ترا کفایت کنم پس خدای عز و جل بملائکه خود فرماید ای ملائکه من بر بنده من نظر کنید که در دل
شب با من خلوت کرده و ظالمان بلهو و لعب مشغولند و غافلان بخواب خوش رفته‌اند گواه باشید ای ملائکه من که این بنده خود را آمرزیدم بعد
از آن حضرت فرمود بر تو باد که سعی خود را در بندگی خدا مبذول داری و بنعیم دنیا فریفته نشوی و دست از آن باز داری که دنیا خانه فنا و زوال
است چه بسیار کسان که بنعمت آن مغرور شدند دنیا آنها را هلاک گردانید و چه بسیار که باو فریفته شدند با ایشان خدعه کرد و بلا بر ایشان نازل کرد و بدرستی
که در پیش راه بسیار خطرناک است و سفر شما بسیار دراز و گذرگاه شما بالای صراط است و مسافر را توشه باید و مزرع امید را خوشه که بی توشه
سفر کند هلاک شود و بهترین توشه‌ها در این راه تقوی است شعر نیست جز تقوی در این ره توشه نان حلوا را بهل در گوشه و فرمود بعد از آن
بایستید در جائی که شما را در حضور الهی باز دارند و مهیای جواب شوید چون از شما سؤال کنند و ناچار سؤال خواهند کرد از آنچه کرده‌اید
با آنچه من در میان شما گذاشته‌ام در رفتن و آن کتاب خدا و عترت منست پس سعی کنید که در روز قیامت کتاب نگوید مرا تحریف کردند و عترت من نگویند از ما تغافل
کردند و ما را کشتند که در آنوقت شما را اجر آخرت نیست و هر که بخواهد که از هول آنروز خلاص شود باید که تولا بولی من جوید و پیروی
بوصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابیطالب کند که او صاحب حوض من است و دشمنان خود را از آن دور و دوستان خود را از آن سیراب میکند هر که از آن
حوض بیاشامد هرگز تشنه نشود و هر که از آن نیاشامد هرگز سیراب نشود و تشنگی او زائل نگردد و علی بن ابیطالب صاحب لوای
من است در آخرت چنانکه صاحب لوای من است در دنیا و اول کسی است که داخل بهشت میشود زیرا که لوای من در دست او است و در پیش روی
من میرود و آدم و تمام انبیائی که پیش از او آمده‌اند همه در زیر آن لوا خواهند بود حدیث سی و دوم ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق
از پدرش از جدش از پدرانش روایت کرده است که روزی رسول خدا با اصحاب خود فرمود که حق سبحانه و تعالی شما را بولایت و پیروی
علی بن ابیطالب امر کرده است و او ولی و امام شما است بعد از من با او مخالفت نکنید که کافر میشوید و از او جدا نشوید که گمراه میگردید خدای
عز و جل علی را علم کرده است در میان امت و ایمان و نفاق دوستی او دلیل ایمان است و دشمنی او دلیل نفاق و خدای تعالی جل جلاله علی را وصی من کرده است
و او را امام و هادی امت فرموده بعد از من و او را موضع سر خود و صندوق علم و خلیفه من کرده در اهل بیت من بخدای تعالی شکایت میکنم از کسانی که
بر او ظلم کنند از امت من حدیث سی و سوم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود من سید انبیا و مرسلینم و افضل
از ملائکه مقربینم و اوصیای من سادات اوصیای انبیا و مرسلین‌اند و ذریت من افضل از ذریات انبیا و مرسلین‌اند و اصحاب من که بر راه من رفته
اند افضل اصحاب انبیا و مرسلین‌اند و دختر من فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان است و زنان من مادران مؤمنان‌اند و امت من بهترین امتهااند
که در آخر زمان برانگیخته شده‌اند و من در روز قیامت از همه انبیا بیشترم و مرا حوضی است که عرض آن مسافت ما بین بصری و صنعا است
بر دور آن جامهائی است بعدد ستارگان آسمان و خلیفه من بر آن حوض کسی است که خلیفه من است در دنیا عرض کردند خلیفه شما در دنیا کیست
فرمود امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای ایشان بعد از من علی بن ابیطالب سیراب میکند دوستان خود را از آن حوض و دور میکند دشمنان خود را
از آن مانند شتر غریب از آب بعد از آن فرمود هر که علی را دوست دارد و او را اطاعت کند در دنیا در روز قیامت بر حوض من وارد شود و با من
در مقام من خواهد بود در بهشت و کسیکه با علی دشمنی کند در دنیا در روز قیامت مرا نخواهد دید و من او را نخواهم دید و بی نوشیدن مضطرب
باشد و میگیرند مالکان او را بجهنم برند حدیث سی و چهارم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی
فرمود یا علی انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و حجة الله بعدی علی الخلق اجمعین و سید الوصیین و وصی سید النبیین
یا علی چون مرا باسمان هفتم بردند و از آنجا بسدرة المنتهی رفتم و از آنجا بحجابهای نور رسیدم پروردگار من مرا بمناجات خود گرامی

داشته فرمودی یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت فرمود علی امام اولیای من است و نور مطیعان من است و کلمه ایست که پرهیزکاران
با آن چسبیده‌اند هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که او را معصیت کند مرا معصیت کرده ای محمد او را بشارت ده علی عرض کرد یا رسول الله
قدر و منزلت من بجائی رسیده است که نام من در آنجا مذکور شود فرمود بلی خدا را شکر کن علی بسجده افتاد و شکر نعمت الهی بجای آورد رسول خدا
فرمود یا علی سر از سجده بردار که خدای تعالی مباهات کرده بتو ملائکه خود را **سی و پنجم** ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر منی و من برادر توام مرا بپیغمبری برگزیده و ترا بامامت و من صاحب تنزیلم و تو صاحب تأویلی و من
و تو پدران این امتیم یا علی تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث منی و پدر اولاد منی شیعه تو شیعه من اند و انصار تو انصار من اند و اولیای تو اولیای من اند و
اعدای تو اعدای من اند یا علی فردای قیامت تو مصاحب منی بر حوض من و تو مصاحب منی در مقام محمود و تو صاحب لوای منی در آخرت چنانکه صاحب لوای
منی در دنیا سعید است کسی که بتو تولا جوید و شقی است کسی که با تو دشمنی کند و ملائکه بمحبت و ولایت تو مقرب شوند و اهل مودت تو در آسمان
بیشترند از اهل زمین یا علی تو امیر امت منی و تو حجت خدائی بر ایشان بعد از من قول تو قول من است و امر تو امر من است طاعت تو طاعت من است و زجر تو
زجر من است و نهی تو نهی منست و معصیت تو معصیت منست و گروه تو گروه منست و گروه من گروه خدا و من یتول الله و رسوله والذین امنوا
فان حزب الله هم الغالبون **سی و ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن ابی شعیب روایت کرده است که رسول خدا در میان اصحاب برادری انداخت
و علی را گذاشت و با کسی برادری نکرد علی عرض کرد یا رسول الله در میان اصحاب برادری انداختی و مرا گذاشتی فرمود قسم بآنکسی که جانم بدست او است
که ترا نگذاشتم مگر بجهت خودم تو برادر و وصی و وارث منی عرض کرد آنچه را که ارث میبرم فرمود آنچه را که پیغمبران و اوصیا از انبیای پیش بردند از کتاب خدا و سنت
و سنت پیغمبر شان تو و دو پسرت حسن و حسین با من خواهید بود در بهشت **سی و هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله
عنه روایت کرده است که میگفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود برادر و وزیر و وصی من و بهترین کسیکه بعد میگذارم علی بن ابی طالب است ایضا
بسند دیگر از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا در مسجد قبا در حضور جمعی از اصحاب خود بعلی بن ابی طالب فرمود ای علی تو برادر منی
و من برادر توام ای علی تو وصی و جانشین و پیشوای منی در امت من بعد از من دوست دارد خدا هر که ترا دوست دارد و دشمن دارد هر که با تو
دشمنی کند و مبغوض دارد خدا هر کسی را که با تو کینه کند و یاری کند خدا هر که ترا یاری کند و خوار کند خدا هر که ترا خوار کند و تو شوهر دختر و پدر
دو فرزند منی ای علی شبی که مرا باسمان بردند خدای تعالی با من در باره تو سه کلمه عهد کرد و فرمود ای محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک تبارکت
و تعالیت فرمود علی امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المؤمنین است **سی و هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق از پدران
آنجناب از امام حسین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر منی و من برادر توام یا علی تو از منی و من از توام یا علی تو وصی منی و
منی و تو حجت خدائی بر امت من بعد از من سعید است کسیکه بتو تولا جوید و شقی است کسیکه با تو دشمنی کند **سی و نهم** ایضا ابن بابویه
بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو خلیفه منی بر امت من در حیات من و پس از فوت من و تو از منی بمنزله شیث
از آدم و سام از نوح و اسمعیل از ابرهیم و یوشع از موسی و شمعون از عیسی یا علی تو وصی و وارث منی و تو غسل دهنده بدن منی و تو مرا در قبر
میگذاری و تو قرض مرا ادا میکنی و تو بوعده‌های من وفا میکنی یا علی تو امیر المؤمنین و امام المسلمین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المتقین یا علی
تو شوهر سیده زنان فاطمه دختر منی و تو پدر دو فرزند حسن و حسینی یا علی خدای تعالی ذریه هر پیغمبری را از صلب خودش کرد و ذریه مرا از صلب تو
یا علی هر که ترا دوست دارد و بتو بپیوندد او را دوست دارم و با او بپیوندم و هر که ترا مبغوض دارد و با تو دشمنی کند او را مبغوض دارم و با او دشمنی
کنم زیرا که تو از منی و من از توام یا علی خدای تعالی ما را پاک کرد و برگزید پدران و اجداد و جدات ما از آدم تا اکنون بزنا ملاقات نکرده‌اند
پس ما را دوست ندارد مگر کسیکه حلال زاده باشد **شعر** والاه من طابت ولادته ... یحکم الحق الفارق وعاداه من جلت ام اثم او
ذات نوح هی منطالق یا علی بشارت باد ترا ایشان که تو بعد از من مظلوم و مقتول خواهی شد علی عرض کرد یا رسول الله این ستم و شهادت با سلامتی دین
منست فرمود بلی با دین تو بسلامت است یا علی تو هرگز گمراه نشوی و پای تو هرگز نلغزد و اگر تو نبودی پس از من گروه خدا شناخته نمیشدند
چهلم ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق از پدرش روایت کرده است که بام سلمه زوجه رسول خدا گفتند غلام آزاد کرده
تو در باره علی سخن بد میگوید ام سلمه طلبید فرستاد چون حاضر شد فرمود ای فرزند شنیده‌ام در حق علی سخنان بد میگوئی گفت بلی ای مادر
ام سلمه فرمود مادرت بعزایت بنشیند بنشین تا یک حدیثی که از رسول خدا در حق علی شنیدم بتو بگویم بعد از آن خود میدانی ما نه زن در خدمت
رسول خدا بودیم و در هر نه روز یکشبانه روز نوبت من بود روزی که نوبت من بود علی در خدمت آنسرور بود من بر در امده ایستادم عرض کردم

یا رسول الله مرا رخصت دخول هست فرمود نه من باز گشتم و از شدت اضطراب بر زمین افتادم و ترسیدم که مبادا رسول خدا بخشم آمده یا آیه در باره
من نازل شده چندی نگذشت باز آمدم و ایستادم و عرض کردم مرا رخصت دخول هست فرمود نه باز برگشتم و بیشتر از اول لغزیدم بار سوم باز نزدیک
آمدم عرض کردم یا رسول الله رخصت دخول هست فرمود بلی داخل شو ای ام سلمه که بدیدم داخل شدم دیدم علی در پیش روی آنحضرت نشسته
و میگوید پدر و مادرم فدای تو باد چون چنین و چنان شود مرا چه امر میکنی فرمود بصبر دوباره باز این را عرض کرد باز فرمود بصبر نوبت سوم عرض
کرد فرمود ای برادر من چون چنین شود شمشیر بر گردن خود در آویز و از غلاف بیرون کشید و جهاد میکنی تا مرا ملاقات کنی و خون از شمشیر تو میچکد
بعد از آن بمن ملتفت شده فرمود این اندوه چه بود عرض کردم از برگردانیدن شما یا رسول الله فرمود بخدا سوگند که ترا از دوری و اکراه باز نگردانیدم
و تو در نیکی و سلامتی بجانب خدا و رسول خدا ولکن وقتی آمدی که جبرئیل در جانب راست من بود و علی در جانب چپ من و جبرئیل مرا خبر میداد
از آنچه حادث خواهد شد بعد از من و مرا امر میکرد که آنها را بعلی گویم ای ام سلمه بشنو و گواه باش همین علی ابن ابی طالب برادر من است در دنیا و
برادر من است در آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی حامل لوای من است در دنیا و حامل لوای منست در آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه
باش این علی ابن ابی طالب وصی و خلیفه من است بعد از من و وفا کننده وعده‌های من است و دور کننده دشمنان من است از حوض من ای ام سلمه بشنو
و گواه باش این علی ابن ابی طالب سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین است عرض کردم یا رسول الله
ناکثان کیانند فرمود کسانی اند که در مدینه با او بیعت میکنند و در بصره بیعت او را میشکنند عرض کردم قاسطان کیانند فرمود معویه و
اصحاب او از اهل شام عرض کردم مارقون کیانند فرمود اهل نهروان فلان چون این را از ام سلمه شنید گفت فرجت عنی فرج الله عنک
بخدا سوگند که من بعد از این علی را سب نمیکنم **چهل و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا
فرمودند من سید پیغمبرانم و وصی من سید اوصیا است و اوصیای او سادات اوصیای پیغمبرانند آدم از خدای تعالی سؤال کرد که او را وصی صالح
کرامت فرماید وحی آمد که من گرامی داشتم پیغمبران را بنبوت بعد از آن خلق را گزیدم و از ایشان اوصیا را اختیار کردم بعد از آن باز وحی رسید که
ای آدم شیث را وصی خود کن و شیث همان هبة الله پسر آدم است و شیث پسرش شبان را وصی خود گردانید و پسر حوراء است که حق تعالی از بهشت
برای آدم فرستاد و او را به پسرش شیث تزویج کرد و شبان بمحلث وصیت کرد و محلث بمحوق و محوق بغثمیشا و غثمیشا باخنوخ که ادریس پیغمبر است
و ادریس بناحور وصیت کرد و ناحور بنوح و نوح بسام وصیت کرد و سام بعثام و عثام ببرعیثاشا و برعیثاشا بیافث و یافث ببره و بره بحفیسه
و حفیسه بعمران و عمران بابرهیم خلیل و ابرهیم به پسرش اسمعیل و اسمعیل باسحق و اسحق بیعقوب و یعقوب بیوسف و یوسف ببثریا و بثریا بشعیب
و شعیب بموسی بن عمران و موسی بیوشع بن نون و یوشع بداود و داود بسلیمان و سلیمان باصف بن برخیا و اصف بزکریا و زکریا بعیسی بن مریم و عیسی
بشمعون بن حمون الصفا و شمعون بیحیی بن زکریا و یحیی بمنذر و منذر بسلیمه و سلیمه ببرده بعد از آن رسول خدا فرمود و برده وصیت را بمن سپرد
و من بتو میسپارم ای علی و تو میسپاری بوصی خود و وصی تو با وصیای تو از اولاد تو واحد بعد واحد تا برسد به بهترین اهل زمین بعد از تو
و امت تو کافر خواهند شد در تو اختلاف بسیار خواهند کرد هر که با تو ثابت میماند با من مقیم خواهد بود و کسیکه از تو تخلف کند بجای او در آتش است
و آتش جایگاه کافران است **چهل و دوم** ابن بابویه بسند معتبر خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که در خدمت رسول خدا نشسته
بودیم فاطمه با دیده گریان نزد پدر امد رسول خدا فرمود ای فاطمه ای نور دیده من چرا گریه میکنی عرض کرد پدر جان زنان قریش مرا سرزنش
میکنند که پدرت ترا بمرد فقیری تزویج کرد رسول خدا فرمود ای فاطمه گریه مکن بخدا سوگند من ترا بعلی تزویج نکردم مگر وقتیکه خدای تعالی
در بالای عرش تزویج کرد و جبرئیل و میکائیل را بدان گواه ساخت و خدای تعالی با اهل دنیا نظر کرد از میان همه خلایق پدرت را برگزید و او را
بنبوت مبعوث گردانید بعد از آن دوباره نظر کرد و از میان خلایق علی را برگزید ترا باو تزویج کرد و او را وصی من فرمود شجاعت علی از همه مردم
بیشتر و حلمش از همه عظیمتر و علمش از همه زیادتر و اسلامش از همه پیشتر و علمش از همه بیشتر است و حسن و حسین دو پسرش سادات جوانان
اهل بهشتند و نام ایشان در تورية شبر و شبیر است نظر بکرامتی که در نزد خدای تعالی دارند ای فاطمه گریه مکن بخدا سوگند که چون روز قیامت
شود پدرت دو حله بپوشد و علی دو حله و لوای حمد بدست من است و آنرا بعلی میدهم بجهت کرامتی که در نزد خدای تعالی دارد ای فاطمه گریه
مکن که چون مرا بنزد خدا خوانند علی با من خواهد بود و اگر شفاعت عاصیان کنم علی با من شفاعت خواهد کرد ای فاطمه گریه مکن که چون روز قیامت
شود منادی در آن روز هولناک ندا کند ای محمد نیکو جدی است جد تو ابرهیم خلیل رحمن و نیکو برادری است برادر تو علی ابن ابی طالب ای فاطمه
علی یاری میدهد کلید های بهشت و شیعه او در روز قیامت نجات یافتگان اهل بهشتند **چهل و سیم** ایضا ابن بابویه

بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی وصی من است و زوجه او فاطمه سیده زنان عالمیان دختر من است و حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشت و لادهٔ منند هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که از ایشان قطع کند از من قطع کرده و هر که با ایشان جفا کند بر من جفا کرده و هر که با ایشان نیکی کند با من نیکی کرده خدا پیوند کند کسی را که با ایشان پیوندد و ببرد از کسیکه از ایشان ببرد و ذلیل و خوار کند کسی را که ایشان را ذلیل و خوار کرده و اعانت کند کسی را که ایشان را اعانت نموده خداوندا هر پیغمبری از انبیای تو ثقل و اهل بیتی بود و علی و فاطمه و حسن و حسین ثقل و اهل بیت منند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا **حدیث چهل و چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود ای گروه مهاجرین و انصار میخواهید شما را دلالت کنم بچیزی که اگر بآن متمسک شوید پس از من گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود این علی برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من امام شما است بجهت دوستی من او را دوست دارید و بجهت کرامت من او را گرامی دارید که جبرئیل امر کرد که این را بشما بگویم **حدیث چهل و پنجم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق تعالی بمن وحی فرستاد که از امت من برادر و وصی و وارث و خلیفه برای من قرار ده عرض کردم الهی آنکس کیست وحی آمد ای محمد او امام امت تو است و حجت من است بر ایشان بعد از تو عرض کردم کیست وحی آمد یا محمد کسی است که هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و آنکسی است که در راه من جهاد کند و با ناکثان عهد و قاسطان در حکم و مارقان از دین من جنگ کند او ولی من خدا و شوهر دختر تو و پدر اولاد تو علی بن ابی طالب علیه السلام است **حدیث چهل و ششم** ابن بابویه بسند خود از سعید بن جبیر روایت کرده است که وقتی نزد عبدالله ابن عباس رفتم با او گفتم یا ابن عم رسول الله آمده‌ام تا از تو از حال علی و از اختلاف مردم در حق او سؤال کنم ابن عباس گفت یا ابن جبیر آمده‌ای تا سؤال کنی از من از بهترین خلق خدا از میان امت بعد از محمد رسول خدا آمده‌ای تا سؤال کنی از مردی که در یک شب صاحب سه هزار منقبت شده آن شب شب قربه است و تفسیرش سابقا گذشت یا ابن جبیر آمده‌ای تا از من سؤال کنی از حال کسیکه وصی رسول خدا و وزیر و خلیفه و صاحب حوض و صاحب لوای و صاحب شفاعت است قسم بآنکسی که جان ابن عباس در ید قدرت او است که اگر تمام دریاها مداد شوند و همه درختان قلم گردند و همه اهل دنیا نویسنده شوند و از مناقب و فضایل علی بن ابی طالب بنویسند از روزی که حق تعالی دنیا را آفریده است تا آن روزی که دنیا را فانی گرداند نخواهند توانست صد یک آنچه را که حق تعالی از فضل و کرامت با و عطا فرموده است کتابت کنند اثر ابحر کافی نیست که ترک کنی سر انگشت و صفحه بشماری **حدیث چهل و هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حسن بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود انا سید النبیین و علی بن ابی طالب سید الوصیین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و الائمة بعدهما سادة المتقین ولینا ولی الله و عدونا عدو الله و طاعتنا طاعة الله و معصیتنا معصیة الله عز و جل **حدیث چهل و هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت شبی با رسول خدا نماز خفتن را کردیم چون از نماز فارغ شد رو بجانب ما کرد و فرمود امشب مقارن طلوع فجر ستاره از آسمان کنده شود و در خانه یکی از شما افتد و آن کس که ستاره در خانه او فرود آید در خانه او وصی و خلیفه من است و امام مردم است بعد از من چون طلوع فجر نزدیک شد هر یک از ما در خانه خود نشسته انتظار میکشیدیم و کسی که از همه طمعش بیشتر بود پدرم عباس بن عبد المطلب بود چون فجر طالع شد آن کوکب از آسمان جدا شد و در خانه علی بن ابی طالب فرود آمد پس رسول خدا بعلی گفت فرمود یا علی قسم بآنکسی که مرا بنبوت فرستاده است که وصیت و خلافت و امامت پس از من از آن تو شد و ترا واجب گردید بعضی از منافقان مانند عبدالله بن ابی و اصحابش گفتند در محبت پسر عمش گمراه شده و طغیان ورزیده او را بنی بستاید مگر از روی میل و هوای نفس چون این گفتند آیه نازل شد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم یعنی فی محبة علی بن ابی طالب و ما غوی و ما ینطق عن الهوی یعنی فی شانه ان هو الا وحی یوحی **حدیث چهل و نهم** ایضا ابن بابویه بسند صحیح دیگر از ابن عباس همین حدیث را روایت کرده است مگر آنکه در این حدیث میگوید مقارن طلوع آفتاب **حدیث پنجاهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ربیعه سعدی روایت کرده است که از ابن عباس تفسیر والنجم اذا هوی را پرسیدم گفت آن کوکبی است که با طلوع فجر فرود آمده و در حجره علی بن ابی طالب افتاد و پدرم عباس آرزو داشت که آن در سرای او فرود آید که در خانه او فرود آید خلافت و وصیت و امامت را صاحب شود و حق تعالی نخواست که احدی غیر از علی بن ابی طالب صاحب این مناصب شود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **حدیث پنجاه و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام از اولاد او بعد از من سادات اهل زمینند در دنیا و در قیامت قاید الغر المحجلین ایضا از سعید بن جبیر از عایشه روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود من سید اولین و آخرینم و علی بن ابی طالب سید اوصیا است و او برادر من و وارث من و خلیفه من است بر امت من ولایتش فرض و متابعتش فضیلت است و محبتش وسیله است بسوی خدا تعالی یارانش یاوران خدایند و شیعیانش انصار خدا و اولیایش اولیای خدا و اعدایش اعدای خدا و او است امام مسلمین و ولی مؤمنین و امیر ایشان بعد از من

من **حدیث پنجاه و دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود از علی بن موسی الرضا از پدرانش از پدرش از رسول خدا روایت کرده است که فرمود هر که بخواهد نظر کند بسوی قضیب احمر که حق تعالی آنرا بید قدرت خود غرس کرده و بدان چنگ در زند باید که بعلی بن ابی طالب و ائمه از اولاد او تولا جوید بدرستیکه ایشان برگزیدگان خدا و بندگان خالص و پسندیده او هر کار ایشان معصوم و منزه اند ایضا بسند خود از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده است که روزی رسول خدا نشسته بود ناگاه ملکی نزد آن حضرت آمد که بیست و چهار رو داشت رسول خدا با او فرمود ای حبیب من جبرئیل هیچ وقت ترا باین صورت ندیده بودم آن ملک عرض کرد یا رسول الله من جبرئیل نیستم من محمودم حق تعالی عز و جل مرا فرستاده است که نور را با نور تزویج کنم فرمود که را با که تزویج کنی عرض کرد فاطمه را بعلی و چون آن ملک بخود باز پس گردید دیدند که در میان دو شانه او نوشته است محمد رسول الله علی وصیه رسول خدا از او پرسید این چه وقت در میان دو کتف تو نوشته شده عرض کرد دو بیست و دو هزار سال پیش از خلقت آدم **حدیث پنجاه و سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است که از حضرت صادق کیفیت ولادت فاطمه را سؤال کردم حضرت فرمود چون رسول خدا خدیجه را تزویج کرد زنان مکه از خدیجه دوری جستند و نزد او نمی آمدند و بر او سلام نمیکردند و نمیگذاشتند که احدی از آنها نزد او آید خدیجه از این قضیه متوحش شد و جزع و هم و غم او به از جهت رسول خدا بود و چون بفاطمه حامله شد و پوسته فاطمه از میان شکم خدیجه با خدیجه سخن میگفت و خدیجه این را از رسول خدا پنهان میداشت روزی رسول خدا داخل شد و دید خدیجه با فاطمه سخن میگوید فرمود ای خدیجه با کی سخن میگوئی عرض کرد با حملی که در شکم دارم فرمود ای خدیجه اینک جبرئیل آمده و مرا خبر میدهد و بشارتی میدهد مرا که این حمل تو دختر است و نسل طاهر میمون و حق تعالی نسل مرا از او قرار داده و از نسل او امامانی بوجود آید که همه خلفای خدا باشند در روی زمین بعد از انقضای وحی و پیوسته خدیجه بدین منوال بود تا وقتیکه زمان ولادت فاطمه رسید خدیجه نزد زنان قریش و بنی هاشم فرستاد تا آمده او را در وقت ولادت پرستاری کنند با موکلان زنان قیام نمایند جواب گفتند که تو با ما مخالفت کردی و سخن ما را قبول نکردی و محمد که فقیر و بیچیز و یتیم ابو طالب بود تزویج نمودی اکنون ما را با تو کاری نیست در امر ولادت حاضر نمی شویم خدیجه از این حال بسیار مغموم شد و در آن هم و غم بود که چهار زن گندم گون بلند قامت بر او داخل شدند که گویا از زنان بنی هاشم بودند خدیجه از آنها دهشت کرده مضطرب شد یکی از ایشان گفت ای خدیجه غم مخور که ما فرستادگان خدائیم بنزد تو و ما خواهران تو ایم ساره و این آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو است در بهشت و این یک مریم دختر عمران است و این دیگر کلثوم خواهر موسی بن عمران است خدای تعالی ما را فرستاده است که در وضع حمل ترا یاری نمائیم و بخدمت قیام نمائیم پس یکی از ایشان بجانب راست و دیگری بجانب چپ و یکی در پیش رو و دیگری در عقب او نشستند و بخدمت و مشغول بودند تا آنکه فاطمه طاهره مطهره متولد شد و چون از او جدا شد و بزمین رسید نوری از او درخشید که ترا فرا گرفت خانها مکه و مشرق و مغرب عالم را و هیچ جائی نماند مگر آنکه آن نور در آن تابید و در آن ساعت ده نفر حور العین داخل شدند و در دست ایشان طشتها و ابریقهای بهشتی پر از آب کوثر بود و ایشان کهن در خدمت خدیجه بودند داد ایشان فاطمه را بآب کوثر شستند و دو جامه سفید بر آوردند سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر فاطمه را در یکی از آنها پیچیدند و دیگری را بر سر او مقنعه کردند پس او را بسخن در آوردند فاطمه بزبان آمد و گفت گواهی میدهم بآنکه نیست خدائی مگر معبود یکتا و اینکه پدرم رسول خدا است سید انبیا است و اینکه جفت من سید اوصیا است و اولاد من سادات اولاد پیغمبرانند بعد از آن بزبان خوش بآن سلام کرد و هر یک از ایشان را بنام برد و ایشان دور و از روی او شاد و خندان شدند و حوریان بهشت یکدیگر را تهنیت میگفتند و اهل آسمانها نیز یکدیگر را بشارت ولادت فاطمه میدادند و در آسمان نوری درخشنده نمایان شد که ملائکه آسمان پیش از آن ندیده بودند و آن زنان فاطمه را بدست خدیجه دادند و گفتند بگیر ای خدیجه دختر طاهره مطهره زکیه میمونه خود را که از او و از نسل او برکت داده شده خدیجه نیز با نهایت سرور و خوشحالی فاطمه را از ایشان گرفت و پستان در دهن او گذاشت حضرت صادق فرمود فاطمه بزرگ میشد در روزی بقدر یکماه اطفال دیگر بزرگ میشد و ماهی بقدر یکسال اطفال دیگر **حدیث پنجاه و چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در بعضی از خطبهای خود فرمود ایها الناس سخن مرا گوش فرا دهید و از آن تعقل کنید که زمان فراق من نزدیک رسیده منم امام خلق و منم وصی بهترین مخلوق و منم شوهر سیده زنان این امت و پدر عترت طاهره هادیه منم برادر رسول خدا و وصی و وزیر و صاحب و صفی و حبیب و خلیل او و منم امیر المؤمنین و قاید الغر المحجلین و سید الوصیین جنگ من جنگ خدا است و صلح من صلح خدا است اطاعت من اطاعت خدا است و معصیت من معصیت خدا است و ولایت من ولایت خدا است و شیعیان من اولیای خدایند و یاوران من یاوران خدایند قسم بآنکسی که مرا از عدم بوجود آورد که اصحاب کان لخبار از اصحاب رسول خدا همه میدانند که ناکثین و قاسطین و مارقین همه ملعونند بلسان رسول خدا و زیانکار است کسیکه افترا کوید **حدیث پنجاه و پنجم** ایضا ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر و وارث و وصی منی و خلیفه منی در اهل من و امت من در حیات من و پس از من دوست

تو و دشمن من دشمن تو و دشمن تو دشمن من است یا علی من و تو پدران این امتیم یا علی من و تو و امامان از اولاد تو ساداتیم در دنیا و پادشاهانیم در آخرت
هر که ما را شناخت خدا را شناخته و هر که منکر ما باشد خدا را انکار کرده است **پنجاه و ششم** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابو بصیر
از امام محمد باقر ع روایت کرده است که ابوذر و سلمان در طلب رسول خدا بیرون آمدند با ایشان گفتند بجانب قبا رفته است ایشان بعقب آنحضرت شتافتند
او را در زیر درختی یافتند که در سجده افتاده چندان انتظار او کشیدند که گمان کردند که بخواب رفته آنحضرت سر از سجده برداشت و فرمود
از شما آگاه شدم و سخنان شما را فهمیدم و در خواب نبودم حق سبحانه و تعالی هر پیغمبر را پیش از من بزبان قومش مبعوث کرد و مرا بهر سیاه و سرخ
مبعوث کرد بزبان عربی و مرا پنج خصلت عطا فرمود که بهیچ پیغمبری پیش از من عطا نفرموده مرا برعب نصرت داد که مردم از یکماه راه
سخن مرا میشنوند و بمن ایمان می آورند و غنایم را برای من حلال گردانید و زمین را از برای من مسجد و طهور کرد در هر جا باشم بخاک او
تیمم کنم و نماز کنم و بهر پیغمبری عطیه قرار داد تا از او سؤال کنند و عطا کند ایشان سؤال کردند حق تعالی در دنیا با ایشان عطا فرمود
و مرا بهر پیغمبری عطیه سرافراز کرد من سؤال خود را بتاخیر انداختم و از برای آنکه داشتم که در روز قیامت مؤمنان امت خود را شفاعت نمایم و حق تعالی قبول کرد
و جوامع علم و مفاتیح حکمت را بمن عطا فرمود و از جمله انبیا پیش از من عطا نفرموده و عطیه من همچنان هست تا روز قیامت و آن نصیب کسی
شود که در روز قیامت چون با خدا ملاقات کند شرک باو نورزیده باشد و بعمل ایمان ورزیده باشد و تولای بوصی من جسته و دوست دار اهل بیت من
باشد **پنجاه و هفتم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود ایها الناس از خدا
بترسید و گوش فرا دارید عرض کردند بعد از تو سخن که را گوش دهیم و که را اطاعت کنیم فرمود برادر و پسر عم و وصی من علی بن ابی طالب جابر بن عبد الله
گوید که بخدا قسم مردم مخالفت علی کردند و عصیان ورزیدند و اطاعت نکردند و شمشیرها بر روی او کشیدند و سخن رسول خدا را فراموش
کردند **پنجاه و هشتم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون رسول خدا در بطن قدید فرود آمد بعلی
ابن ابی طالب ع فرمود یا علی از خدا سؤال کردم که میان من و تو موالات کند اجابت فرمود و سؤال کردم که من و ترا برادر کند قبول کرد و درخواست
کردم که ترا وصی من گرداند مستجاب کرد هر که از ایشان گفت بخدا سوگند که یک صاع خرما در میان خیک کهنه بهتر است از آنچه محمد از خدا خواسته
همانا از خدا سؤال میکرد که ملائکه فرستد که او را مدد نمایند بر دشمن خود ظفر یابد یا گنجی که او را از فقر برهاند که این آیه نازل شد فلعلک تارک
بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل یعنی ای محمد ترک کنی
بعض آنچه را که بتو وحی شده است و دل تنگ مباش از اینکه بگویند چرا فرو نفرستاد برای او گنجی و مالی که دفع فقر او شود یا چرا فرشته نفرستاد
که او را مدد نماید بر تو همین است که مردم را انذار نمائی و خدا یتعالی بر همه چیز نگهبان است یعنی چنین وکیل توکل کن در سخنان بیهوده حسودان
بالعداد **پنجاه و نهم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرانش ع روایت کرده است که رسول خدا
فرمود حق تعالی هیچ پیغمبری را از دنیا نبرد مگر آنکه او را امر فرمود که بهترین و داناترین اقارب خود وصیت کند و مرا امر فرمود که وصیت کنم عرض کردم
پروردگارا که را وصی خود گردانم فرمود ای محمد پسر عمت علی بن ابی طالب را که من اسم او را در کتب پیشینیان ثبت کرده ام و نوشته ام در آنها که علی وصی
تو است و باین اخذ کرده ام پیمان خلایق و انبیا و رسل خود را پیمان گرفته ام از ایشان بر ربوبیت خود و نبوت تو ای محمد و ولایت علی بن ابی طالب ع **شصتم**
ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت حق تعالی ترا امر کرده است
که باظهار فضل علی قیام نمائی و تفضیل او را بر سائر اصحاب خود معلوم کنی تا اینکه بعد از خود مثال ایشان از جانب تو بمردم رسانند و امر
فرمود تمام ملائکه را که بشنوند آنچه بگوئی در حق او و گواه باشند و حق تعالی بسوی من وحی فرستاده است که هر که ترا مخالفت کند در امر علی جایگاه او
آتش است و هر که اطاعت تو کند بهشت پس رسول خدا منادی را امر کرد تا مردم را بنماز جماعت خواند مردم همه گرد آمدند و رسول خدا بیرون آمد و بالای
منبر رفت و اول کلامی که بر زبان راند این بود که گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن فرمود ای گروه مردم منم پیغمبر
بشارت دهنده بسوی بهشت و ترساننده از عذاب الهی و منم پیغمبر امی که بمکتب نرفته و درس نخوانده ام و **شعر** نگفته ام که بمکتب نرفته و خط ننوشته
بغیر مسئله امتی صد هزار هدر شد و من تبلیغ میکنم بشما از جانب خدا یتعالی امر کرد که گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من است
و صندوق علم من است و او کسی است که خدا یتعالی او را از میان امت برگزیده و منتخب گردانیده و هدایت فرموده و او را دوست داشته مرا و او را در خلق
فرموده و مرا برسالت تفضیل داد و او را بتبلیغ از جانب من و مرا مدینه علم کرد و او را دروازه آن و او را خزانه دار علم کرد که همه احکام الهی از آن
معلوم کرده و روشن شود و او را بوصیت مخصوص گردانید و امر او را آشکار کرده و روشن گردانید و مردم را از عداوت او ترسانید و بهشت را

برای دوستان او مهیا ساخته و شیعیان او را امر نمایند همه مردم را باطاعت او امر فرمود و حق عز و جل میفرماید هر که او را دشمن دارد مرا دشمن
داشته و هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که مخالفت او کند مخالفت من کرده و هر که معصیت او کند
معصیت من کرده و هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که او را بغض ورزد مرا بغض ورزیده و هر که او را محبوب دارد مرا محبوب داشته و هر که او را اهلاک
کند گویا مرا اهلاک کرده و هر که با او مکر کند با من مکر کرده و هر که او را یاری کند مرا یاری کرده ای گروه مردم بشنوید آنچه خدا یتعالی شما را امر فرموده
و اطاعت کنید من شما را از عذاب و عقاب الهی خبر دهم و بترسانم در روزی که هر کس میبیند اعمال نیک خود را در حضور خود و می بیند عمل بد خود را در برابر
خود و تمنی و درخواست میکند که در میان او و عمل او مسافت بعیده باشد که او را نبیند و از او دور شود و میترساند خدا شما را از عذاب خود و بسوی
او است بازگشت امور پس دست حضرت امیر المؤمنین علی را گرفته فرمود ای گروه مردم این مولای مؤمنان و حجت خدا است بر جمیع مردمان و جهاد کننده
با همگی کافران است بعد از آن گفت خداوندا من تبلیغ کردم با ایشان و ایشان بندگان تواند و تو قادری بر اصلاح ایشان ایشان را باصلاح در جنت
یا ارحم الراحمین و بمردم گفت طلب مغفرت میکنم از حق تعالی برای خودم و برای شما بعد از آن از منبر فرود آمد جبرئیل نازل شد گفت یا محمد خدا ترا
سلام میرساند و میفرماید خدا یتعالی از تو ای محمد بتبلیغ رسالت جزای خیر عطا فرمود که رسالت خدا را تبلیغ کردی با امت خود نصیحت نمودی و مومنان را
راضی کردی و دماغ کافران را بخاک مالیدی ای محمد پسر عمت مبتلا خواهد شد و مردم بسبب محبت او مبتلا خواهند بود ای محمد در هر حال خدا
خود را حمد کن و بگو که آن است که الکسانیکه ظلم و ستم روا دیدند بر ما شد و بدانند که عاقبت ایشان بکجا خواهد کشید **شصت و یکم** ایضا شیخ در کتاب
امالی بسند خود از زید بن علی بن الحسین از پدرش از جدش از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود مرا از رسول خدا ده خصلت است که
باحدی قبل از من عطا نشده و باحدی پس از من داده نخواهد شد و آنها اینست که فرمود یا علی تو برادر منی در دنیا و برادر منی در آخرت و تو نزدیک
ترین مردمی بمن در موقف حساب در روز قیامت و منزل تو و منزل من در بهشت روبروی خواهند بود مانند منازل دو برادر و تو وصی و ولی و وزیر
منی و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است **شصت و دوم**
ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از صالح بن میثم تمار روایت کرده است که در کتاب عمار رضی الله عنه دیدم که نوشته بود که بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علی ع رسیدم فرمود هیچ بنده نیست که خدا یتعالی قلب او را بایمان امتحان فرموده باشد مگر آنکه صبح کند و محبت ما را در دل خود
یابد و هیچ بنده را خدا یتعالی بر او غضب نکرده باشد مگر آنکه صبح کند و بغض ما را در دل خود یابد و ما صبح کرده ایم بدوستی دوستان خود و صبح
کرده اند دوستان ما با سرور و فرح از جهة محبت ما از جهت خدا که در هر روزه انتظار او را دارند و با ایشان میرسد و صبح میکنند دشمنان ما و میچینند
بنیان خود را در کناره چاهی و یا در راه سیلی ضعیفه در بنائی که منهدم شود و هر روز و روان فرو رفتن نیست مگر در آتش جهنم و بدانید که
درهای رحمت باز است بجهة اهل و اصحاب رحمت و گوارا باد اهل رحمت را رحمت خدا و بدا بحال اهل نار از جایگاه ایشان و بتحقیق که هیچ بنده در محبت
ما تقصیر نمیکند بسبب نیکی که حق تعالی در دل او نهاده و دوست نداشته است ما را کسیکه دوست دشمن ما باشد و این دو در یک دل جمع نمی شود و
خدا یتعالی در هیچ فردی دو دل نگذاشته است که بیکی قومی را دوست دارد و به دیگری دشمن ایشان را دوست دارد و محبت ما را خالص میکند مانند
طلائی که در آتش گذارند و صدا و غش نماند ما ایم نجباء و سابقان ما سابقان پیغمبرانند و من وصی اوصیایم و منم حزب خدا و رسول و ستمکاران
حزب شیطانند **مؤلفه** فان احبابهم جند الله و ان اعدائهم حزب الشیطان هر که بخواهد حال خود را در محبت ما بداند قلب خود را
بمحک امتحان زند اگر محبت کسانیکه لشکر بروی ما کشیده اند و بعد از ما گرفتار شده اند در دل خود یافت بداند که خدا دشمن او است و جبرئیل و
میکائیل فان الله عدو للکافرین **شصت و سیم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وقتی که
رسول خدا را مرضی عارض شد فاطمه بعیادت او آمد چون آنحضرت را بدان حال مشاهده نمود گریه آغاز کرد رسول خدا فرمود ای فاطمه خدا یتعالی
ترا گرامی داشت که من ترا بکسی تزویج کردم که اسلامش از همه پیشتر است و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه سنگین تر و حق سبحانه و تعالی نظر بسوی اهل
زمین افکنده مرا از میان ایشان اختیار کرد و بنبوت مبعوث گردانید پس نظر دیگر فرمود شوهر ترا علی را از میان ایشان برگزید و او را وصی من گردانید
فاطمه مسرور شد و رسول خدا خواست تا سرور فاطمه را زیاد کند فرمود ای فاطمه ما اهل بیتی هستیم که خدا یتعالی بما هفت چیز عطا فرموده که باحدی پیش
از ما عطا نکرده و باحدی پس از ما عطا نخواهد کرد اینکه پیغمبر ما افضل پیغمبران است و او پدر تو محمد است و اینکه وصی ما افضل اوصیا است و
او شوهر تو علی است و اینکه شهید ما افضل شهدا است و او عم تو حمزه است و اینکه از ما است کسیکه خدا یتعالی او را دو بال کرامت فرموده که
با ملائکه در بهشت پرواز میکند و او عم تو جعفر است و اینکه از ما است دو سبط این امت و ایشان دو فرزند تو حسن و حسین اند و قسم بانکسیکه

کسیکه ما را دوست دارد ازین ع

جان ببرند تا بهشت که آنجا جای است برای امت او و بحکم خدا سوگند که او از اولاد تو خواهد بود شصت و چهارم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود
از انس بن مالک روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود من و علی در جانب راست عرش الهی بودیم و خدا را تسبیح میکردیم پیش از آنکه آدم را خلق
کند بدو هزار سال پس چون آدم را آفرید ما را در صلب او جا داد بعد از آن ما را از اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات نقل میکرد تا آنکه بصلب عبدالمطلب
رسیدیم و ما را بدو نیم کرد نیمی در صلب عبدالله جای گرفت و نیمی در صلب ابوطالب و خدا تعالی نبوت و رسالت را در من قرار داد و وصیت
و قضاوت را در علی بعد از آن دو نام از برای ما اختیار کرد و از نامهای خود مشتق گردانید خدا تعالی محمود است و من محمدم و خدا تعالی اعلی است و این علی است
علی و مرا است نبوت و رسالت و علی را است وصایت و قضاوت شصت و پنجم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که از
رسول خدا شنیدم که فرمود خدا تعالی مرا پنج چیز عطا فرموده است و علی را پنج چیز مرا جوامع کلم عطا فرموده و علی را جوامع علم و مرا نبی گردانید و علی را وصی
من و بمن کوثر داد و بعلی سلسبیل داد و بمن وحی فرستاد و بعلی الهام و مرا باسمان برد و از برای علی درهای آسمان را باز کرد و رفع حجابها
نمود چنانچه میدید آنچه را که من میدیدم و نظر میکرد بانچه من نظر میکردم بعد از آن فرمود یا ابن عباس مخالفت کن با هر کسی که با علی مخالفت کند و
آنکس را پشت و پناه مباش قسم بانکسی که مرا بحق مبعوث گردانید هیچکس مخالفت نکند با علی مگر آنکه خدا تعالی تغییر دهد آنچه را که برای او است از
نعمت خود و خلقت او را زشت و مکروه گرداند پیش از آنکه او را داخل جهنم کند یا ابن عباس در خصوص علی شک مکن که شک در او کفر است که از
دین بدر میکند و سبب خلود در آتش جهنم خواهد شد شصت و ششم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبدالله بن حزام روایت کرده است
که گفت نزد رسول خدا آمدم و عرض کردم یا رسول الله وصی تو کیست جابر گوید که مرا جواب نگفت تا مدت ده روز بعد از آن فرمود یا جابر ترا خبر
دهم از آنچه سوال کردی عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد بلی بمن جواب بفرما و مرا خبر ده بخدا سوگند که مرا جواب نگفتی چنان گمان کردم که در من
چیزی یافته و از آن جهة مرا جواب نفرمودی فرمود ای جابر در تو چیزی نیافتم ولکن انتظار وحی میکشیدم که از آسمان بمن برسد تا آنکه جبرئیل
نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی سلام میرساند و میفرماید علی بن ابیطالب وصی و خلیفه تو است بر اهل تو و امت تو و دور کننده دشمنان تو است از
حوض تو و صاحب لوای تو است و پیشاپیش تو بسوی بهشت عرض کردم یا رسول الله مرا خبر ده هر که باین حدیث ایمان نیاورد او را بقتل
برسانم فرمود بلی ای جابر اینرا قرار نداده اند مگر از برای آنکه مردم با او بیعت کنند پس هر که با او بیعت کرد فردای قیامت با من خواهد بود و کسیکه
با او مخالفت کند هرگز بر حوض من وارد نشود شصت و هفتم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از
جدش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین بر منبر کوفه فرمود ایها الناس مرا از رسول خدا ده خصلت است که در نزد من محبوبترند از آنچه
آفتاب بر او تابد رسول خدا بمن فرمود یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین خلایقی در روز قیامت نزد من در موقف حساب در حضور خدا
تعالی و منزل تو در بهشت روبروی منزل من است مانند منازل برادران دینی و تو وارث منی و تو وصی منی بعد از من در وعدهای من و قبیله عشیره
منی و تو از جانب من نگهبانی مر اهل بیت مرا در غیبت من و توئی امام امت من و توئی حکم کننده و بر پا دارنده عدل و داد در رعیت من و تو ولی منی
و ولی من ولی خدا است و عدوی تو عدوی من است و عدوی من عدوی خدا است شصت و هشتم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین از وقعه خوارج مراجعت کرد عبورش بزورا که محله شهر بغداد است افتاد فرمود
ایها الناس این زورا است بشتابید از آن دور شوید که شما را در خود فرو نبرد که فرو بردن آن بشتابنده تر است از فرو رفتن میخ در سبوس و
چون بموضع دیگر از آن سرزمین رسید پرسید این زمین چه نام دارد عرض کردند بحرا فرمود این زمین شوره زار است از آن نیز بگذرید و دور
شوید و چون بجانب راست آن موضع رسید راهبی را در صومعه خود دید فرمود ما در اینجا فرود آئیم راهب گفت تو با لشکر منزل نمی توانی در اینجا فرود آمد
فرمود چرا راهب گفت برای آنکه فرود نیاید احدی در این مکان مگر پیغمبر یا وصی پیغمبری که در راه خدا عزوجل جهاد کند چنانچه در کتب خود خوانده ایم
حضرت امیرالمؤمنین فرمود من نیز وصی سید انبیا و خود سید اوصیایم راهب گفت همانا توئی اصلع قریش و توئی وصی محمد فقیر گوید
اصلع کسی را گویند که کشاده پیشانی باشد و موی پیشانی او نروئیده باشد و موی پیش سرش صلع باشد بالجمله امیرالمؤمنین فرمود بلی من همانم
راهب چون این را شنید از صومعه فرود آمد و بشریعت اسلام درآمد و گفت من صفت ترا در انجیل خوانده ام و تو بر زمین براثا که خانه مریم است و
زمین عیسی است فرود خواهی آمد فقیر گوید براثا بضم محله کهنه است بجانب بغداد و مسجد براثی در آنجا معروف است حضرت امیرالمؤمنین
بعد از مراجعت از جنگ نهروان در آن نماز کرد و بالجمله امیرالمؤمنین براهب فرمود بجای خود باز ایست و مارا بچیزی اعلام مکن پس آنحضرت بموضع
دیگر آمد و فرمود اینجا را لگد کنید و بپای مبارک خود بر آن لگدی زد و صدائی کرد و چشمه از آن جوشید فرمود این چشمه مریم است که بجهة او از زمین

جوشیده پس هفده ذراع از آن چشمه دور شده جائی را نشان داد و فرمود اینجا را بکنید چون کندند سنگ سفیدی بیرون آمد فرمود مریم در بالای این سنگ
عیسی را از دوش خود در اینجا نهاد و در اینجا نماز کرد و حضرت آن سنگ را نصب فرموده و در آنجا نماز کرد و مدت چهار روز اقامه فرمود و نماز را تمام
کرد و حرم را در خیمه در آن موضع جای داد و فرمود این زمین براثا است و این خانه مریم است و این موضع مقدسی است که انبیا در آن نماز کرده اند
حضرت امام محمد باقر فرمود ما یافتیم که ابراهیم قبل از عیسی در اینجا نماز کرده است شصت و نهم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از
حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی خدا تعالی امر کرده است که ترا برادر و وصی خود کنم پس تو برادر و وصی و خلیفه
منی بر اهل من در حیات من و پس از مرگ من هر که ترا پیروی کند پیروی مرا کرده و هر که از تو تخلف کند از من تخلف کرده و هر که بتو کافر شود بمن کافر شده و
هر که بتو ستم کند بمن ستم کرده یا علی تو از منی و من از تو یا علی اگر تو نباشی کسی با اهل نهروان جنگ نکند عرض کردم اهل نهروان کیستند
فرمود قومی اند که بیرون میجهند از اسلام مانند بیرون جستن تیر از کمان هفتادم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از
عبدالرحمن انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود نه چیز در خصوص علی بمن عطا شده است سه در دنیا و سه در عقبا و دو چیز را برای او
امید دارم و یک چیز را برای او میترسم اما آن سه چیز که در دنیا است این است که علی ساتر عورت من است و قیام کننده است بامر اهل بیت من
و وصی من است پس از من و آن سه چیز عقبا این است که در روز قیامت لوای حمد را بمن عطا کنند من آنرا بعلی سپارم و اینکه محل اعتماد من است
در مقام شفاعت من برو تکیه کنم و اینکه معین و مددکننده من است در برداشتن کلیدهای بهشت و آن دو چیز را که از برای او امیدوارم آن است
که پس از من گمراه نشود و کافر نگردد و آن یک چیز که میترسم غدر و مکر قریش است هفتاد و یکم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابن
عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در روز قیامت سواره نخواهد شد که هیچ سواره نیست مگر چهار نفر عباس عم آنحضرت عرض کرد
یا رسول الله آن چهار نفر کیستند فرمود من که بر براق سوارم و برادرم صالح که سوار است بر ناقه خدا که قومش آنرا پی کردند و عمم حمزه که شیر
خدا و شیر رسول خدا است سوار است بر ناقه عضبا و برادرم علی بن ابیطالب سوار است بر ناقه از ناقهای بهشت که دو جانبش بدیباج مرصع است
و بر او است دو حله سبز از حلهای بهشت از حلهای خدا و بر سر او تاجی است از نور که آن تاج هفتاد گوشه دارد و بر هر گوشه از آن یاقوتی
سرخ که مسافت سه روزه راه را روشن کند و در دست او است لوای حمد ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله خلایق گویند این ملک
مقرب است یا نبی مرسل یا حامل عرش الهی منادی از میان عرش الهی ندا در دهد که این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش الهی
بلکه علی بن ابیطالب وصی رسول رب العالمین و امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین است در جنات نعیم هفتاد و دوم ایضا شیخ در کتاب امالی
بسند خود از ابوالطفیل روایت کرده است که حضرت حسن بن علی بعد از وفات پدرش خطبه خواند و حضرت امیرالمؤمنین را در آن خطبه یاد کرد و
فرمود او خاتم الوصیین و وصی خاتم الانبیا و امیر الصدیقین و الشهدا و الصالحین است بعد از آن فرمود ایها الناس از شما مفارقت کرد کسیکه
احدی از پیشینیان بر او سبقت نجستند و احدی از آیندگان باو نخواهد رسید رسول خدا در روز خیبر لوا را باو سپرد جبرئیل از جانب راست
و میکائیل از جانب چپ و جنگ میکردند و از میدان جنگ مراجعت نکرد تا خدا تعالی فتح را بدست او جاری ساخت و چون از دنیا رفت از مال
دنیا هیچ طلا و نقره بجا نگذاشت مگر اندکی از حلی که از بیت المال از آن حضرت بود و در بیت المال نیز چیزی نگذاشت مگر هفتصد درهم که از
عطاهای او باز مانده بود و خواست که بجهة ام کلثوم خادمی بآن خریداری نماید بعد از آن فرمود هر که مرا میشناسد بشناسد و هر که مرا نمی
شناسد من حسن پسر محمد رسول خدایم بعد از آن این آیه را که از قول یوسف است از قرآن تلاوت کرد که واتبعت ملة آبائی ابرهیم واسمعیل و
اسحق و یعقوب و فرمود منم پسر بشیر و منم پسر نذیر و منم پسر کسیکه مردم را بسوی خدا خواند و منم پسر چراغ روشن و منم پسر کسیکه خدا تعالی
او را رحمة للعالمین فرستاد و من از اهل بیتیم که خدا تعالی برطرف گردانید از ایشان رجس شک و کفر را و ایشان را پاک و پاکیزه گردانید و
من از اهل بیتیم که جبرئیل در خانه ایشان فرود می آمد و از خانه ایشان بالا میرفت و من از اهل بیتیم که خدا تعالی محبت و ولایت ایشان را بر جمیع
مردم فرض گردانیده و در کتاب خود فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة و اقتراف حسنه همان مودت
ما است هفتاد و چهارم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا امر فرمود که استر او
و دراز گوش که یعفور میگفتند زین کنند من بفرموده عمل کردم آنحضرت خود بر استر سوار شده و علی بر یعفور نشست و میرفتند من نیز با ایشان
میرفتم تا آنکه بدامنه کوهی رسیدیم ایشان پیاده شدند و بقله کوه بالا رفتند دیدم ابری سفید مدور مانند کرسی بر بالای سر ایشان
آمده و بر ایشان سایه افکنده دیدم رسول خدا دست بجانب چیزی دراز کرده میگرفت و میخورد و بعلی میخورانید و چندان خوردند که سیر شدند

پس رسول خدا را دیدم دست بجانب چپ دراز کرده و از آن می آشامید و علی را نیز می آشامانید چندانکه سیراب شدند پس آنرا بردند دیدم بالا
گرفت و ایشان از کوه پایین آمدند و سوار شده برفتند و من نیز با ایشان میرفتم رسول خدا متوجه من شده چهره مرا دیدکه گونه دید فرمود ترا چه رسید
که چنین متغیری عرض کردم مرا حیرت بزرگی است از آنچه دیدم فرمود دیدی آنچه را که دیدم عرض کردم بلی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود یا انس قسم
بانکسیکه مرا فرستاده آنچه بجا آمده سیصد و سیزده پیغمبر و سیصد و سیزده وصی از آن خورده اند و در میان پیغمبران نبود کسیکه از من مکرم تر باشد
و در نزد خداوند در میان اوصیا کسیکه از علی محترم تر باشد در نزد خدا **هفتاد و پنجم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام
جعفر صادق روایت کرده است که پدرم امام محمد باقر بجابر بن عبدالله الانصاری فرمود مرا با تو کاری است و میخواهم با تو خلوت کنم چون با او خلوت
کرد با او فرمود مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دیدی جابر گفت اشهد بالله روزی بخدمت فاطمه دختر رسول خدا رفتم تا او را بولادت
فرزندش حسین تهنیت گویم دیدم در دست او لوحی است سبز تر از زبرجد سبز و در آن لوح خطی است روشن تر از آفتاب و خوشبوتر از مشک
اذفر عرض کردم ای دختر رسول خدا این چه چیز است فرمود این لوحی است که خدا تعالی از برای هدیه برای پدرم فرستاده است و نام پدرم و نام شوهرم
و نام اوصیا بعد از من از اولادم در آن نوشته است از آنحضرت التماس نمودم که از آن نسخه کنم و گرفتم و نسخه کردم پدرم با او فرمود یا جابر آیا میتوانی
نشان دهی عرض کرد بلی پس جابر بخانه خود رفت و کتابچه از کاغذ آورده پدرم با او فرمود اکنون در کتابچه خود نگاه کن تا من بخوانم و در کتابچه جابر
نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز العلیم انزله الروح الامین علی محمد خاتم النبیین یا محمد عظم اسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد
آلائی ولا ترج سوائی ولا تخش غیری فانه من یرج سوائی ویخش غیری اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین یا محمد انی اصطفیتک علی الانبیاء
وفضلتک ووصیک علی الاوصیاء وجعلت الحسن عیبة علمی من بعد انقضاء مدة ابیه والحسین خیر اولاد الاولین والاخرین فیه تثبت الامامة ومنه یعقب
علی زین العابدین ومحمد الباقر لعلمی والداعی الی سبیلی علی منهاج الحق وجعفر الصادق فی القول والعمل ینشب بعده فتنة صماء فالویل کل الویل للمکذب
بعبدی وخیرتی من خلقی موسی وعلی الرضا یقتله عفریت کافر یدفن بالمدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلق الله ومحمد الهادی الی سبیلی
الذاب عن حریمی والقیم فی رعیته حسن الاغر یخرج منه ذو الاسمین علی والحسن الخلف محمد یخرج فی آخر الزمان علی راسه غمامة بیضاء تظله من الشمس
ینادی بلسان فصیح یسمعه الثقلین والخافقین هو المهدی من آل محمد یملاء الله به الارض عدلا کما ملئت جورا **فقیر گوید** این حدیث
تا بحال بسه موضع با اندک اختلافی ذکر شده در ترجمه آن کتب شده هذا المقدار لکم وللطالب الرجوع **هفتاد و ششم** ایضا شیخ
در کتاب امالی بسند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود یا علی حق سبحانه و تعالی مرا و ترا از نور خود پیش از خلقت
آدم بیافرید ما را او بیافرید این نور را در صلب آدم جا داد و همچنان کشانید تا بعبدالمطلب رسید و از عبدالمطلب بدو قسمت شد یک جزو آن من در
عبدالله و جزو دیگر ابوطالب که بنیت بنبوت مکرا از برای من و وصیت مکرا از برای تو هر که وصیت ترا انکار کند نبوت مرا انکار
کرده و هر که نبوت مرا انکار کند خدا تعالی او را سرنگون در آتش جهنم در اندازد **هفتاد و هفتم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس
بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا بعلی تکیه داده بود فرمود یا علی میخواهی که ترا بشارت دهم یا شیء من برادر تو و تو ولی و وصی و وارث
باشی و چهار چیز را نفرما باشی در دخول بهشت من و تو و حسن و حسین و ذریه ایشان پشت سر ما و پیروان ما با ایمان و صفات خوشا
گفت بلی یا رسول الله **هفتاد و هشتم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود
چون بمعراج رفتم و از آسمانی بآسمانی بردند و از آنجا بسدرة المنتهی رسیدم و حضور خدا تعالی ایستادم فرمود یا محمد عرض کردم لبیک
ربی و سعدیک فرمود بندگان ما را آزمایش کرده از ایشان کرا یافتی که از همه کس بیشتر اطاعت کند عرض کردم پروردگارا علی را فرمود راست
گفتی یا محمد آیا بجهت خود خلیفه قرار داده که پس از تو رسالت را تبلیغ کند و بمردم بیاموزد از کتاب من آنچه را که نمیدانند عرض کردم پروردگارا تو
اختیار کن که اختیار کردن تو مرا بهتر است فرمود من علی را اختیار کردم تو او را خلیفه خود قرار ده و او را وصی خود گردان زیرا که من علم و حلم خود را باو
عطا کرده ام او است امیرالمؤمنین حقا باحدی پیش از او گفته نشده و باحدی پس از او گفته نشود ای محمد علی رایت هدایت است و امام کسی است
که مرا اطاعت کند و نور اولیای من است و کسی است که پرهیزکاران بسبب او راه بهشت پویند هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که
او را دشمن دارد مرا دشمن داشته ای محمد او را بشارت ده رسول خدا عرض کرد پروردگارا او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه
قدرت او اگر مرا عذاب کند بسبب گناهان من کرده و بمن ستم ننموده است و اگر وفا بوعده خود کند او اولی است بوفا کردن پس گفت خداوندا دل
او را روشن گردان و ایمان را برای او بهار ساکن فرمود کردیم و لکن او را ابتلائی مخصوص گردانم که احدی را از دوستان خود بآن مبتلا نخصوص

[illegible]

نساختم

نساختم عرض کردم الهی برادر و صاحب مرا فرمود بلی و این در علم سابق من گذشت که او مبتلا شود و قومی بسبب محبت او مبتلا گردند که
علی بنو احد دوستان او و دوستان پیغمبران مرا می شناخت محمد بن مالک گوید باحضرین مزاحم ملاقات کردم او نیز بسند خود این حدیث را از
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرد ایضا محمد بن مالک گوید بخدمت حضرت موسی بن جعفر رسیدم از آنحضرت نیز همین حدیث را از
پدرش و جدش از اجداد طاهرینش از حضرت امیرالمؤمنین روایت نمود **هشتادم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبدالله
مسعود روایت کرده است که رسول خدا فرمود من دعای مستجاب شده پدرم ابراهیم عرض کردند یا رسول الله چگونه دعای پدرت ابراهیم شد فرمود
خدا تعالی بسوی ابراهیم وحی فرستاد انی جاعلک للناس اماما من ترا امام و پیشوای مردم میکنم ابراهیم از این مژده شاد شد عرض کرد پروردگارا
من ذریتی از ذریه من امامانی مثل من قرار داده وحی آمد بسوی ابراهیم ای ابراهیم من با تو عهدی نمیکنم که بآن وفا ننمایم عرض کرد پروردگارا چه
عهدیست که بآن وفا نخواهی کرد فرمود عهدی نمیکنم که ظالم از ذریه ترا امام کنم عرض کرد الهی از ذریه من ظالمی که بعهد تو نرسد کیست فرمود
آنکسیکه بر بت سجده کند و او را خدای خود داند با او پرستش کند او را امام نکنم و سزاوار نیست که چنین کسی امام باشد ابراهیم عرض
کرد واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس خداوندا من و اولاد مرا از عبادت بت محافظت کن که بتها بسی از مردم را
گمراه کرده اند رسول خدا فرمود پس دعای ابراهیم بمن و ببرادرم علی منتهی شد و ما دعای مستجاب شده اوئیم زیرا که هیچیک از من و علی در هیچ وقت
بت سجده نکردیم پس خدا تعالی مرا نبی و علی را وصی گردانید **هشتاد و یکم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از اصبغ بن نباته روایت
کرده است که از اشعث بن قیس کندی و جویریه بجلی شنیدم که بعلی گفتند ما را از خلوت خود و فاطمه خبر ده فرمود شبی من و فاطمه در فرش خواب خوابیده
بودیم که رسول خدا در نصف شب داخل شد و بچیزی ما را خرما و شیری آورده بود که ما را بجهت آن ... و طفل معین باشد چون داخل شد یک پا در طرف
من گذاشت و یک پا را در طرف فاطمه گذاشت فاطمه علیها السلام بگریه در آمد رسول خدا با او فرمود ای دختر محمد چرا گریه میکنی عرض کرد چگونه
گریه نکنم و حال آنکه فرش خواب ما منحصر است بیک کسائی که نصف آن در زیر پای ماست و نصف دیگر آن بر رو ما رسول خدا فرمود ای فاطمه مگر
نمیدانی که خدا تعالی از بالای آسمانها نظری بسوی زمین افکند پدرت را برگزید و او را بنده خالص خود گردانید و برسالت مبعوث کرد و او را
امین وحی خود فرمود ای فاطمه مگر نمیدانی که خدا تعالی باز نظر دیگر بزمین انداخت و شوهرت علی را برگزید و مرا امر فرمود که ترا باو تزویج کنم و او را
وصی خود گردانم ای فاطمه مگر نمیدانی که عرش پروردگار خود سؤال کرد که او را بزینتی مزین گرداند که هیچ شیء را از مخلوقات خود بآن مزین نکرده
باشد خدا تعالی او را بحسن و حسین مزین گردانید و رکنی از ارکان بهشت و در روایتی رکنی از ارکان عرش **شعر** هو الذی صاغ عرش ارکان
ذا شنف ادضار و طبیها الکریمان **هشتاد و دوم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که روزی
رسول خدا نماز صبح را با ما گذارده بعد از فراغ پشت بمحراب کرده و رو بجانب ما کرده و ما را حدیث میفرمود بعد از آن فرمود ایها الناس کسیکه آفتاب را
نیابد باید بماه چنگ در زند و هر که ماه را در نیابد باید بفرقدان تمسک جوید جابر گوید من و ابوایوب انصاری و انس بن مالک برخواستیم عرض
کردیم یا رسول الله آفتاب کیست فرمود آفتاب منم و رسول خدا بجهة ما مثلی زده فرمود خدا تعالی ما را آفرید و ما را بمنزله ستارگان آسمان گردانید
که چون یکی از آنها غروب کند دیگری بجای او طلوع نماید من آفتابم چون مرا از میان بردند بماه متمسک شوید عرض کردیم ماه کیست فرمود ماه آنکسی
است که برادر و وصی و وزیر و اداکننده دین من بعد از من و خلیفه من است در اهل بیت من عرض کردیم فرقدان کیانند فرمود حسن و حسین پس
درنگی کرد بعد از آن فرمود ایشان و فاطمه زهرا عترت و اهل بیت منند ایشان با قرآنند و از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بمن وارد شوند
هشتاد و سیم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود روایت کرده است که از علی بن ابیطالب شنیدم که براس الیهود فرمود طایفه یهود چند فرقه اند
راس الیهود عرض کرد گفت حضرت فرمود دروغ گفتی پس رو بجانب مردم کرد و فرمود اگر امر خلافت بمن باز گذارند هر آینه حکم خواهم کرد در میان اهل توریة
بتوریة ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان و در میان اهل قرآن بقرآن ایشان یهود هفتاد و یک فرقه شده اند هفتاد فرقه از آنها در آتش است
و یک فرقه از آنها ناجی است و از اهل بهشت و فرقه ناجیه آنانند که پیروی یوشع بن نون وصی موسی کردند و نصاری هفتاد و دو فرقه شده اند هفتاد و
یک فرقه از آنها در آتش است و یکی ناجی و از اهل بهشت و فرقه ناجیه کسانی اند که پیروی شمعون وصی عیسی کردند و این امت هفتاد و سه فرقه خواهند
شد هفتاد و دو فرقه از آن در آتش است و یکی از آن ناجی و از اهل بهشت است و فرقه ناجیه کسانی اند که پیروی وصی محمد کرده اند و دست بر سینه
خود زده بعد از آن فرمود سیزده طایفه از این هفتاد و سه طایفه محبت و دوستی من دارند و یکی از آن سیزده فرقه در بهشت است و ایشانند نمط اوسط
و دوازده دیگر در جهنم اند **هشتاد و چهارم** ایضا شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از محمد بن عمار بن یاسر روایت کرده است که گفت

جندب بن جناده یعنی ابوذر شنیدم که گفت دیدم رسول خدا را که دست علی را گرفته بود و با او فرمود یا علی تو برادر و وصی و وزیر و امین منی و مکان تو
نزد من چون مکان هارون است نزد موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد هر که بمیرد و دوست تو باشد خدا ایمان او را ختم
کار او را بامن و ایمان کند و هر که بمیرد و دشمن تو باشد او را از اسلام بهره و نصیبی نیست **هشتاد و یکم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود
از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که عمر بن الخطاب علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را امر کرد تا در خانه نشستند
و در را بر روی خود ببندند و در امر خلافت مشورت نمایند و ایشان را تا سه روز مهلت داد که اگر پنج نفر از ایشان بیک نفر اتفاق کنند و یکی اباء نماید او را
بکشند و اگر چهار نفر اتفاق کنند و دو نفر اباء نمایند آن دو نفر را بکشند و چون همه بر یک رای قرار گرفتند علی بن ابیطالب با ایشان گفت
میخواهم گوش فرا دارید و بشنوید آنچه میگویم اگر حق میگویم قبول کنید و اگر باطل گویم رد نمائید گفتند بگو و این سخن را بعد گر علی مناقب
و فضایل آنحضرت و سوابق او در اسلام و حروب و نصوص رسول خدا در شان او گفتند و ایشان نیز یک یک را تصدیق کردند و از جمله آنها
این بود که فرمود آیا هست در میان شما کسیکه رسول خدا او را از میوه بهشت که جبرئیل برای او آورده بود اطعام کرده و باو فرموده باشد در دنیا
از این میوه نخورده مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر غیر از من همه گفتند نه فرمود بحق خدا از شما سؤال میکنم هست در میان شما که رسول خدا او را وصی خود
کرده باشد بر اهل و مال خود غیر از من گفتند البته نه فرمود بحق خدا از شما سؤال میکنم هست در میان شما کسیکه رسول خدا در روز غدیر خم
دست او را گرفته گفته باشد من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه غیر از من همه گفتند البته نه و این حدیث مناشده مکرر روایت
شده است از طرق عامه و خاصه و ما اکتفا کردیم از آن بمقدار حاجت در این باب **هشتاد و دوم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از عمرو
بن میمون اودی روایت کرده است که روزی در مجلس او نام بردند گفت قومی در صدد نقص و عیب جوئی علی برآمده وار ذکر مرتبه او را منکر شدند
نمیشناسند این قوم مگر همه جهنم و من خود آنرا از اصحاب محمد شنیدم که از آنجمله حذیفة بن الیمان و کعب بن عجره که هر یک از ایشان میگفتند که سوابق
و فضائل کرامت و مودت است علی را که بر احدی از بشر کرامت نفرموده است و شوهر فاطمه سیده زنان اولین و آخرین است پس مانند فاطمه که دیده
یا که شنیده ایا تزویج کرده است احدی مثل فاطمه را از اولین و آخرین غیر علی و او پدر حسن و حسین است که سادات جوانان اهل بهشتند از اولین و
آخرین پس ایمرد مان کرا مثل این دو فرزند است و اینکه رسول خدا ابن عم و پدر زن او است و او وصی رسول خدا است در اهل بیت و زنهای
آنحضرت و اینکه همه ابواب را از جانب مسجد سد کردند مگر باب او را و او است صاحب باب خیبر و او است صاحب رایت در روز خیبر که دیده او در مد
داشت و رسول خدا آب دهان مبارک در دیده او انداخت و بعد از آن درد دیده نیافت دیگر در چشم ندید و او است صاحب غدیر خم که
رسول خدا در آن روز نام او را بلند کرد و ولایت او را بر امت خود واجب گردانید و مکان و منزلت او را بر ایشان شناسانید و فرمود ایها الناس
کیست اولی بشما از شما بخود شما همه گفتند خدا و رسول او فرمود هر کرا من مولای او یم علی مولای او است و او است صاحب عبا و او است کسی
که خدای تعالی برطرف گردانید از او رجس شرک و کفر و ضلالت را و او را پاک و پاکیزه گردانید و او است صاحب مرغ بریانی که بر رسول خدا گفت
خداوندا برسان نزد من محبوب ترین مردمان را بنزد من تا با من از این مرغ تناول کند که علی داخل شد و از آن خورد و او است صاحب سوره
برائت در هنگامیکه جبرئیل آن را آورد و ابوبکر آن سوره را برد جبرئیل بر رسول خدا گفت نباید برساند این سوره را مگر تو یا محمد یا علی که
او از تو است و تو از او و وصی رسول خدا از او بود در حیات و پس از ممات او و است صندوق علم رسول خدا و کسی است که رسول خدا فرمود انا
مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات المدینة من بابها چنانکه خدای تعالی امر کرده و فرموده است واتوا البیوت من ابوابها و او است
زداینده هموم و غموم رسول خدا در جنگها و او است اول کسیکه برسول خدا ایمان آورد و او را تصدیق کرد و پیروی او نمود و او است اول
کسیکه نماز کذارد و کیست که قرب و منزلت او زیادتر باشد از او نزد خدا و رسول و کیست که قیاس کند باو احدی را یا شبیه گرداند با و بشری را
صلی الله علیه و علی اولاده **هشتاد و هفتم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از زید بن علی از پدرش از جدش از حضرت امیر
المؤمنین روایت کرده است که در خدمت رسول خدا بودم در مرض موت آنحضرت و سرش در کنار من بود و عباس عم آنحضرت دفع و منع مگس
و پشه از چهره مبارک آنحضرت مینمود آنحضرت را ضعفی عارض شده چون بهوش آمد دیده باز کرد و فرمود ای عباس ای عم رسول خدا وصیت مرا
قبول کن و قرض مرا ادا و وعدهای مرا ضامن شو عباس عرض کرد یا رسول الله تو بخشنده تری از باد هائی که مرا مال بسیار نیست که وفا بقرض و
وعدهای تو کند رسول خدا تا سه نوبت این کلام را بعباس فرمود و عباس همچنان جواب گفت رسول خدا فرمود اکنون این تکلیف را بکسی کنم که قبول
کند و کردن کیرد و مانند تو سخن مرا رد نکند و تحاشی ننماید پس فرمود یا علی وصیت مرا قبول کن و دین و وعدهای مرا ضامن شو علی فرمود کرید

کلوی مرا گرفته بود و لرزه در اندامم افتاده و میدیدم که سر مبارک آنحضرت از شدت ضعف در دامن من بهوشی مایل است و از دیده مرا سیلاب
بردوی آنحضرت میریخت و قدرت بر جواب نبود تا آنکه آنحضرت دوباره فرمود یا علی وصیت مرا قبول کن و دین و وعدهای مرا ضامن شو عرض کردم
پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله قبول کردم و ضامن شدم فرمود مرا بنشان و او را نشانیدم و پشت او را بسینه خود نکاه داشتم فرمود
یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و تو وصی و خلیفه منی در اهل بیت من بعد از آن بلال را فرمود شمشیر و زره و استر مرا با زین و لکام و کمر مرا
که بر زره می بستم همه را حاضر کن بلال رفت و همه را حاضر ساخت و استر را در پیش روی آنحضرت نکاه داشت رسول خدا بمن فرمود یا علی برخیز و
اینها را قبض کن من برخاستم و عباس بجای من نشست و آنحضرت را نکاه داشت و من اینها را قبض کردم رسول خدا فرمود منبر را بخانه خود بردم
و در اینجا کذاشتم مراجعت کردم و در پیش روی آنحضرت ایستادم چون مرا دید انکشتری مبارک را از انکشت خود بیرون آورد و بمن داد و فرمود بکیر یا علی
این خاتم مرا از آن تست در دنیا و آخرت و در خانه آنحضرت از بنی هاشم و سایر مسلمانان پر بود فرمود ای بنی هاشم و ای جماعت مسلمین
با علی مخالفت مکنید که گمراه میشوید بر او حسد نبرید که کافر میگردید فرمود ای عباس از جای علی برخیز عباس در غضب شده گفت مرد
پیر را بر میخیزانی و طفلی بجای او می نشانی حضرت رسول تا سه نوبت با و فرمود عباس خشمناک از جای جستن و من بجای خود نشستم رسول خدا
فرمود ای عباس ای عم رسول خدا چنان مکن که چون من از دنیا بروم از تو رنجیده خاطر باشم که رنجیدگی خاطر من ترا با آتش جهنم میبرد عباس
باز گشته بجای خود نشست **هشتاد و هشتم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که چون آیه و
انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا بمن فرمود یا علی خدای تعالی امر کرده که خویشان نزدیک خود را از عذاب بترسانم و من میدانستم که
اکر با این امر مبادرت کنم از ایشان جز مکروه نمی بینم لهذا در دل خود نکاه داشتم تا آنکه جبرئیل آمد و گفت یا محمد اگر نکنی آنچه را که بآن مامور گردیده
تو را عذاب خواهد کرد یا علی مقداری یک صاع طعام مهیا کن و ران گوسفندی بر آن بگذار و کاسه چوبی پر از شیر یا پر از دوغ کن و اولاد عبد
المطلب را دعوت کن تا با ایشان سخن گویم و تبلیغ رسالت خود کنم من بفرموده عمل کردم و ایشان را خواندم و در آن روز چهل نفر بودند یا یکنفر کم یا
یکنفر زیاد و اعمام آنحضرت مثل ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب در میان ایشان بودند چون جمع شدند آنحضرت طعام خواست طعام حاضر کردم
اول خود قطعه از گوشت را گرفته بدندان خود پاره پاره کرد و بر اطراف ظرف طعام گذاشت و فرمود بسم الله بخورید ایشان همه بخوردند تا
تا سیر شدند و من نمیدیدم مکر جای دست ایشان را و بخدائی که جان علی در دست او است آنچه حاضر کرده بودم طعام یکمرد از ایشان بود پس آن کاسه
شیر را حاضر ساختم و همه از او آشامیدند تا سیراب شدند و بخدا سوکند که بود در میان ایشان کسیکه تمام آن را تنها میآشامید چون رسول خدا ام
خواست سخن کوید ابولهب سبقت جسته گفت امروز محمد عجب سحری بشما کرد از روز متفرق شدند و دیگر رسول خدا سخن نگفت چون فردای
آن روز شد رسول خدا باز مرا طلبیده فرمود یا علی دیروز دیدی که این مرد ابولهب سبقت بکلام کرده و مرا نکذاشت که سخن کویم و سخنان من همچنان
نا گفته ماند امروز باز مانند دیروز کن طعام و شراب مهیا کن و ایشان را دعوت نما من بفرموده عمل کردم و ایشان را خواندم و رسول
خدا باز مانند دیروز کذشت با ایشان طعام داد پس شیر خورانید تا سیر شدند و آشامیدند بعد از آن حضرت فرمود ای اولاد عبد المطلب بخدا سوکند که هیچ
جوانی را بخاطر ندارم که آورده باشد برای قوم و قبیله خود بهتر از آنچه من بجهت شما آورده ام من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام و پروردگار من
مرا امر فرموده است که شما را بسوی او بخوانم اکنون کدام یک از شما بمن ایمان میآورد و مرا معین میشود و مدد میکند مرا بر این امر تا او برادر و
وصی و وزیر و خلیفه من باشد در اهل بیت من پس علی گوید همه ساکت ماندند و جواب نگفتند و دیگر خود آن را و باز گردانیدند من با آنکه سنم
از همه کمتر و چنانکه حالت ایام طفولیت است چشمانم پر چرک تر و شکم از همه ایشان پیش آمده تر و ساقهایم از همه ایشان باریکتر بود از جا
برخواستم و عرض کردم یا نبی الله من معین تو میشوم در امر نبوت تو پس رسول خدا دست مرا گرفته و فرمود این برادر و وصی و وزیر و خلیفه
من است در میان شما سخن او را بشنوید و او را اطاعت کنید قوم خنده کنان از جای خود برخواستند و با ابوطالب میگفتند محمد ترا امر کرده است
که فرزند خود را اطاعت کنی و سخن او را بشنوی **هشتاد و نهم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ربیع بن یونس ندیم منصور روایت
کرده است که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند از سبب سجده شکری که حضرت امیر المؤمنین علی بجای آورد آنحضرت از پدرش علی روایت
کرد که وقتی رسول خدا او را باری از امور خود بجائی فرستاده بود و در انجام آن احسان و افر کرده و مردم همه او را مدح و ثنا میگفتند و چون
مراجعت کرد وقت ظهر بود و بمسجد آمد و رسول خدا بجهت نماز ظهر بیرون آمده بود علی نماز ظهر را با رسول خدا بجای آورد و چون از نماز
فارغ شد برگشت علی پیش آمد رسول خدا چون او را دید دست بگردن او انداخت با او معانقه کرد و از حالات و وقایع سفرش سؤال نمود

علی عرض میکرد و دکمها و خطهای روی مبارک رسول خدا از نور و سرور و سخنان علی مسرور میشد و چون علی سخن خود را تمام کرد رسول خدا فرمود
یا ابا الحسن ترا بشارتی دهم عرض کرد بلی پدر و مادرم فدای تو باد بشارت بده فرمود جبرئیل در وقت زوال بر من نازل
شد و گفت یا محمد این پسر عمت علی بر تو وارد میشود و خدای تعالی بسبب او عطاهای نیکو بمسلمین کرده و اینکه در این سفر چنین و چنان کرده
انچه کرده بود همه را بمن خبر داد بعد از آن گفت هر کرا از اولاد ادم بشیث بن ادم که وصی ادم بود تولا جست نجات یافت و شیث بسبب ادم نجات
یافت و ادم بخدای عز و جل و هر کسی که بسام بن نوح که وصی نوح بود تولا جست نجات یافت و سام بتولای نوح و نوح بتولای خدای عز و جل
و هر کسی که باسمعیل یا اینکه گفت اسحق که وصی ابرهیم خلیل الله بود تولا جست نجات یافت و اسمعیل بپدرش ابرهیم نجات یافت و ابرهیم بخدای
عز و جل و هر کسیکه بیوشع وصی حضرت موسی تولا جست نجات یافت و یوشع بموسی نجات یافت و موسی بخدای عز و جل و هر کسیکه بشمعون
وصی عیسی تولا جست نجات یافت و شمعون بعیسی نجات یافت و عیسی بخدای عز و جل اکنون ای محمد هر که بعلی تولا جوید و او را دوست دارد
و او را اصحاب اعراف اند و او را والی بتصرف در امور خود دانند نجات یابد که او وزیر تو است در حیات تو و وصی تست در وفات تو و علی بسبب تو
نجات یافته و تو یا محمد بتولای خدای عز و جل ای محمد خدای تعالی ترا بر همه انبیا سید و سرور کردانیده و علی را بر همه اوصیا سید و سرور کرده و او را
بهترین همه اوصیا کردانیده و هم چنین امامان از ذریه تو و علی را الی ان یرث الله الارض و من علیها یعنی تا روز قیامت پس علی بسجده شکر
افتاد و پیوسته گوشه‌های لب خود را بر روی خاک میمالید بشکرانه این نعمت عظمی که خدای تعالی باو کرامت فرمود **نور سیم** ایضا شیخ در کتاب مجالس
بچند سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که چون مرض رسول خدا سنگین شد در همان مرضی که رحلت فرمود سر مبارک آن
حضرت در دامن من بود و خانه پر از مردم بود از صحابه مهاجرین و انصار و عباس عم آنحضرت در پیش روی آنحضرت نشسته بود و من در دامن خود
دفع و منع مگس و پشه از روی مبارک آنحضرت میکردم و رسول خدا گاهی بیهوش میشد و زمانی بهوش میامد چون اندک سبکی در وجود
مشاهده کرد رو بجانب عباس کرده فرمود یا عباس یا عم النبی وصیت مرا قبول کن در اهل بیت من و دین و قرض مرا ادا کن و بوعده‌های
من وفا نما و ذمه مرا بری کردان عباس گفت یا نبی الله من پیر شده ام عیال بسیار دارم و اندوخته ندارم و تو از ابر بارنده و باد وزنده بخشنده
تری این تکلیف را از من معاف کن و بکسی رجوع کن که از من طاقتش بیشتر باشد رسول خدا فرمود اکنون بکسی پیغام که قبول کند و چنانچه شاید چنانچه
نماید و مانند تو رد سخن من نکند یا علی بگیر و قبول کن و اخذ کن یا علی وصیت مرا کردن بگیر و بوعده‌های من وفا کن و قرض مرا ادا کن یا علی خلیفه
من باش در اهل بیت من و تبلیغ کن از جانب من پس از من علی گوید چون خبر موت را داد و آثار موت را در آنحضرت دیدم دلم بلرزه در آمد و مضطرب شدم
و از سخنان او گریه مرا فرا گرفت و قدرت نداشتم که جواب آنحضرت را عرض کنم تا آنکه دوباره فرمود یا علی آیا وصیت مرا قبول میکنی گویند گریه گلوی
مرا گرفته بود و نمی توانستم اظهار کنم ناچار عرض کردم بلی یا رسول الله پس فرمود یا بلال بیاور برای من ذو الفقار و زره ذات الفضول و مغفر ذی الجبین
و درای عقاب و عنزه و مشوق مرا حاضر کن بلال همه را حاضر کرد مگر زره را که از و نزد کسی بگرو گذاشته بود بعد از آن فرمود مرتجز و عضبا
و یعفور و دلدل را بیاورید و اینها اسبها و شتران و الاغی بودند که نزدیک در نگاه داشتند پس فرمود تحیه و سحاب مرا بیاورید و تحت بر کرده است معروف و بعضی از
مترجمان حدیث خطا کرده اند که سحاب را عمامه ترجمه نموده اند و سحاب عمامه بود و آنحضرت یک یک از اسلحه و اسباب خود را طلب می نمود و میاوردند
مگر عصابه که در جنگها شکم خود را با آن می بست بیاورند از آن طلب کرد و بر عمامه را بند خود را بستند خانه پر از جماعت مهاجر و انصار بود بعد از آن
فرمود یا علی برخیز و اینها را قبض کن در حیات من و انگشتر خود را از دست بیرون کرده بطرف اینها اشاره نمود و فرمود شهادت کسانی که در خانه من نشسته اند تا
انکار احدی پس از من با تو منازعه نکند **فقیر گوید** بیان این الفاظ در حدیث بیست و پنجم در باب پانزدهم گذشت و بالجمله من از جای برخواستم
و مرا قدرت راه رفتن نبود و اینها را گرفته و بردم و در خانه خود امانت گذاشتم و چون مراجعت کردم فرمود یا علی مرا بنشان و در اثنا که نشستم بسینه
خود تکیه دادم سر مبارک آنحضرت را از شدت ضعف و ناتوانی سنگین شده بود و با آواز ضعیفی که اهل خانه میشنیدند فرمود بدانید
که برادر و وصی و وزیر و خلیفه من در اهل و عیال من علی بن ابیطالب است ادا میکند قرض مرا و وفا میکند بوعده‌های من ای بنی هاشم ای بنی
عبد المطلب با علی دشمنی مکنید و مخالفت او منمائید که گمراه خواهید شد و بر او حسد نبرید و از او دوری منمائید که کافر خواهید شد
بعد از آن فرمود یا علی مرا بخوابان من آنحضرت را خوابانیدم فرمود یا بلال حسن و حسین را حاضر کن بلال ایشان را حاضر کرد آنحضرت
ایشان را بسینه مبارک خود چسبانید و ایشان را بو میکشید من چنان پنداشتم که آنحضرت را محزون کرده اند که نفس خود را باز گرفتند خواستم
که ایشان را بگیرم رسول خدا فرمود بگذار یا علی تا از من بو کشند و توشه بردارند و من نیز از ایشان توشه بر گیرم که پس از من بزلزل و اضطراب

افتند

افتند و با مور مشکله گرفتار آیند خدا لعنت کند کسی را که ایشان را متاسف و اندوهناک کند بعد از آن گفت خداوندا من این دو طفل را با امیر
المؤمنین یعنی علی بتو می سپارم **نور سی و یکم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که بخدمت
رسول خدا رفتم و در آن مرضی که رحلت فرمود و از حال او سؤال کردم و برخواستم که بیرون آیم فرمود بنشین ای سلمان و مشاهده کن امری
را امروز که از بهترین امور است من نشستم بیدرنگ جمعی از مردان اهل خانه با جمعی از اصحاب داخل شدند و فاطمه دختر آنحضرت نیز داخل شد و
چون ضعف رسول خدا را مشاهده کرد بگریه در آمد چندانکه اشکش جاری شد رسول خدا چون فاطمه را گریان دید فرمود ای دختر گریه میکنی
خدا دیده ترا روشن کند و ترا نگریاند عرض کرد چگونه گریه نکنم یا نبی الله و حال آنکه ترا در چنین ضعفی مشاهده مینمایم فرمود ای فاطمه
توکل بخدا کن و صبر و شکیبائی را پیشه خود ساز چنانچه پدران تو از انبیا و مادران تو از زنان ایشان صبر کردند ترا بشارتی دهم ای فاطمه
عرض کرد بلی یا نبی الله فرمود بدان که خدای تعالی پدرت را اختیار کرد و او را پیغمبر خود کردانید و بسوی کافه خلق مبعوث کرد بعد از آن علی را اختیار
کرد و مرا امر فرمود که ترا باو تزویج کنم و من بامر پروردگار او را وزیر و وصی خود کردم ای فاطمه حق علی از من عظیمتر است در مسلمانان بر خود
ایشان در اسلام و از همه مقدم تر است در علم و از همه بیشتر است در حلم و از همه بیشتر است در قدر او و در میزان از همه سنگین تر است فاطمه از این سخن
شاد شد رسول خدا باز رو بجانب فاطمه کرده فرمود ترا خوشحال کردم ای فاطمه عرض کرد بلی ای پدر فرمود میخواهی ترا زیاده از این مسرور
کردانم در باره شوهر و پسر عمت عرض کرد بلی یا نبی الله فرمود علی اول کسی است که ایمان آورد بخدای عز و جل از این امت با خدیجه مادر تو
و اول کسی است که مرا در امر نبوت من اعانت کرد ای فاطمه علی برادر و دوست خالص من و پدر اولاد من است خدای تعالی باو خصایل نیکی کرامت
فرموده که باحدی پیش از او کرامت نکرده و باحدی بعد از او نخواهد کرد ای فاطمه تعزیت خود را نیکو دار و بدان که پدرت بخدای عز و
جل ملحق خواهد شد عرض کرد ای پدر مرا مسرور کردی و محزون فرمودی فرمود ای دختر من امور دنیا چنین است که سرور و فرح و با اندوه و غم
و درشتی و سختیهای آن با نرمی و کدورت توام است میخواهی بچند چیز ترا یاد کنم ای دختر من عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود حق سبحانه و تعالی بندگان
خود را آفرید و اینها را دو قسمت کرد و من و علی را در آن قسم خوب قرار داد و این است که خدای تعالی میفرماید و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین
بعد از آن اینها را قبیله قبیله کردانید و ما را در بهترین قبیله‌ها قرار داد و این است که خدای تعالی میفرماید و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا
ان اکرمکم عند الله اتقیکم بعد از آن اینها را خانه خانه کرد و ما را در بهترین خانه‌ها قرار داد و این است که میفرماید انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از آن من و علی و حسن و حسین و ترا از میان اهل بیت من برگزید منم سید اولاد ادم و
علی سید کل عرب است و تو سیده زنانی و حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشتند و از ذریه تو است مهدی که خدای تعالی پر کند زمین را
از عدل چنانچه پر شده باشد مثل آن از جور **نور سی و دوم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو امامه صدی بن عجلان الباهلی
روایت کرده است که روزی نزد رسول خدا نشسته بودیم علی داخل مسجد شد و رسول خدا برپا ایستاده بود چون آنحضرت علی را دید نشست
پس رو بجانب او کرد و فرمود یا ابا الحسن مرا ایستاده دیدی و من بجهت تو نشستم تا ترا خبر دهم از پاره از آنچه خدای تعالی ترا بآن تفضیل
داده است ای علی بدانکه من ختم کرده ام انبیا را و تو ختم کرده اوصیا را و واجب است بر خدای تعالی که در هیچ موقفی موسی بن عمران نگاه ندارد
مگر آنکه وصیش یوشع بن نون نیز نزد او باشد و من نیز با زمیا ایستم و تو در نزد من با زمیا ایستی و با من سؤال عجل و جلال کنند و با تو نیز سؤال
و جواب خواهند کرد ای پسر ابو طالب مهیا جواب باش زیرا که نیستی تو مگر از من و فرود آئی هر جا که من فرود آیم علی عرض کرد یا نبی الله چه چیز
بین باید مهیا نماید طریقه را بپویم و از راه بدر نروم فرمود یا علی من یهد الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له کسی را که خدا هدایت
کند گمراه نشود و کسی را که خدا گمراه کند هدایت نیابد خدای تعالی هادی و معلم تو است و بر تو واجب است که نگاه داری حق سبحانه و تعالی را خود
میثاق من و میثاق تو و میثاق شیعه تو و دوستان تو را تا روز قیامت گرفته و ایشانند شیعیان من و دوستان من و ایشانند صاحبان عقل
یا علی بر خدای تعالی واجب است که ایشان را در بهشت فرود آورد در جائی که مناسب پادشاهان است ایشان را جای دهد و بر ایشان واجب است
که خود را پاک دارند از لوث معاصی **نور سی و سیم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام حسن روایت کرده است که فرمود
خدای تعالی این فرایض را بفضل و رحمت خود بر شما واجب کردانید نه از روی احتیاج بود با اینها بلکه محض رحمت بود از او نیست معبودی بجز او تا آنکه
بدان را از نیکان جدا کرداند و بیازماید آنچه را که در سینه‌های شما پنهان است و مزایل نماید آنچه در دلهای شما است و تا اینکه بر یکدیگر
پیشی گیرید برحمت خدا و طلب نمائید منازل خود در بهشت پس حج و عمره و نماز و روزه و زکوه و ولایت ما اهل بیت را بر شما واجب کرد

واگر محمد و اوصیا او نبودند شما مانند حیوانات حیران سرگردان بودید و هیچ واجبی از واجبات الهی را نمی دانستید و یا داخل میشوید هیچ شهری را
مگر از در آن و چون خدا منت گذاشت بر شما بعد از پیغمبر شما بقرار دادن اولیای دین بر شما پس فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا پس بجهت اولیای خود بر شما حقی بر شما واجب گردانید و شما را بادای آن حق بایشان امر فرمود تا اینکه حلال
شود بر شما آنچه در دست شما است از زنان و اموال و خوردن و آشامیدن و بفهماند شما را برکت و نمو و ثروت تا به بینید که کدام یک از شما
در پنهانی اطاعت و بندگی او میکنید بعد از آن فرمود ای محمد بگو بامت خود من از شما بر رنج و تعبی که در راه اسلام بجهت شما کشیدم مزدی
که دیگر مزد از شما نمیخواهم مگر مودت و محبت ذوی القربی من پس بدانید که هر که بخل ورزد از نفس خود بخل کرده و از خود بریده است و خدا
تعالی غنی است و شما باو محتاج بکنید آنچه خواهید که کردار شما را هم خدا می بیند و هم رسول خدا و هم مؤمنان بعد از آن باز میگردید بعالم
غیب و عالم شهود آنوقت شما را بکردار شما اعلام میکند والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین **نوح و چهارم** ایضا شیخ در
کتاب مجالس بسند خود از حضرت ابی عبدالله الحسین روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی در ابطح خوابیده بودیم علی بدست راست من
و جعفر در دست چپ من و حمزه نزدیک پای من خوابیده بود ناگاه صدای بال ملائکه را شنیدم و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نازل شدند
من از شدت و از بالهای ایشان دهشت کردم پس سر بالا کردم و دیدم اسرافیل بجبرئیل میگفت ما بنزد کدام یک از این جماعت آمده ایم جبرئیل
بپای خود بمن اشاره کرد و گفت بنزد این آمده ایم و او محمد سید انبیاست بعد از آن پرسید این دیگر کیست گفت برادر و وصی و پسر عم
محمد است **فقیر گوید** ابطح مسیل گاهی است در مکه معظمه ریگ و سنگریزه و همواری است اول آن در آخر منی است و آخر آن
متصل است بمقبره معلی و علی بن ابراهیم نیز این حدیث را بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است **نوح و پنجم** ایضا شیخ در کتاب
مجالس بسند معتبر خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که روزی علی بن ابیطالب گرسنه بود بفاطمه فرمود نزد تو چیزی هست که بمن دهی و مرا آن
اطعام کنی فاطمه گفت قسم بانکسیکه پدرم را بنبوت گرامی داشته و ترا بوصیت چیزی نزد من نیست که کسی بخورد و دو روز است که خود
و حسن و حسین هر سه گرسنه مانده ایم و آنچه داشتم از تو باز داشتم و ترا بر خود و حسن و حسین مقدم داشتم فرمود برای چه و طفلها را
مقدم میداشتی چرا مرا اعلام نکردی تا طعامی برای شما تحصیل کنم فاطمه عرض کرد یا ابا الحسن از خدای خود شرم میدارم که ترا تکلیف کنم
بچیزی که بر آن قادر نباشی پس حضرت بخدا تعالی اعتماد نمود باحسن ظن از خانه بیرون آمد و دیناری قرض کرد که ما یحتاج عیال خود را بخرد و حال
ایشان را باصلاح آورد که ناگاه مقداد را دید در هوای گرمی که آفتاب از بالای سر او تافته و حرارت میان قدم او را سوزانیده بود علی چون مقداد را بدین حال
مشاهده کرد فرمود ترا چه رسیده است که در چنین ساعتی از منزل خود بیرون آمده گفت یا علی بگذار و از حال من سؤال مکن حضرت فرمود
طاقت ندارم و تاب نیاوردم که از من بگذری تا مرا از حال خود آگاه نکنی دست از تو بردارم یا ابا الحسن بخدا و از تو التماس میکنم مرا بگذار
و بگذر و از حالم مپرس علی فرمود مرا تاب آن نیست که حال خود را از من پنهان داری مقداد گفت اکنون که قبول نمیکنی کتمان نمیکنم قسم بانکسیکه
محمد را بنبوت گرامی داشته و ترا بوصیت مرا بدین وقت از منزل بیرون نیاورده مگر بلا و شدت بجهت معاش زیرا که عیال خود را بحالتی گذاشتم و بیرون
آمدم بحالتی که زمین را تاب تحمل من نیست نهار گذاشتم و با کمال اندوه از خانه بیرون آمده ام اینست حال من چون علی این را شنید اشک از دیده
جاری گردید چندانکه بر رخسار اثر فرو ریخت و محاسنش ترشد پس فرمود سوگند بانکسیکه تو باو سوگند یاد کردی که مرا هم از خانه بیرون نیاورد
مگر آنچه ترا بیرون آورده و من یک دیناری قرض کرده بودم برای ما یحتاج ایشان اینک ترا بر خود برگزیدم و ترا بر خود ایثار کردم و آن دینار را بمقداد داد
و او را بر خود مقدم داشت و بمسجد آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب را با رسول خدا بجای آورد و چون رسول خدا از نماز مغرب فارغ شد بعلی گذشت و او
در صف اول بود با پای مبارک خود اشاره کرد بعلی ملتفت شد از جای برخاست و بر در مسجد بآنحضرت رسید و سلام کرد رسول خدا جواب سلام
او را باز داد فرمود یا ابا الحسن امشب طعامی داری تا با تو امشب بخورم علی سر بزیر افکند و جواب نگفت چون شرم میداشت که اعتذار کند برسول خدا عرض کند
و رسول خدا از حکایت دینار و از دادن آن بمقداد بوحی از جانب خدا تعالی آگاه بود و او را امر فرموده بود که امشب در خانه علی طعام بخورد و چون سکوت علی را دید
باو فرمود یا ابا الحسن چرا جواب نمیگوئی یا بگو نه تا باز گردم یا بگو بلی تا با تو بیایم علی از روی حیا و تکریم عرض کرد بیا تا برویم پس رسول خدا دست
علی را گرفت و روانه شدند تا بمنزل فاطمه داخل شدند دیدند فاطمه در مصلای خود نشسته بود و نماز خود را بجای آورده و در عقب او کاسه است از طعام
که بخار از آن برمیخاست چون فاطمه آواز رسول خدا را شنید از مصلای خود برخاست و بر آنحضرت سلام کرد و او عزیزترین مردم بود در نزد آنحضرت
رسول خدا جواب او را باز داد و دست بر سر او کشید و فرمود ای دختر چگونه است حال تو در این شب حق تعالی رحمت خود را قرین تو گرداند عرض

کرد بخیر است

کرد بخیر است فرمود ما را طعامی ده تا بخوریم خدا ترا رحمت کند فاطمه ظرف طعام را آورد در پیش روی آنحضرت و علی گذاشت چون علی آن طعام را دید و
بوی آن بمشام مبارکش رسید متعجب شد و بفاطمه نگریست نظری بسبیل قهر بجانب فاطمه انداخت فاطمه گفت سبحان الله چه تند بود نگاه تو مگر از من
گناهی سر زده است که مستوجب خشم تو شده ام علی گفت چه گناهی از این عظیم تر در روز گذشته سوگند مؤکد یاد کردی که دو روز است من طعامی نخورده ام
فاطمه علیها السلام چون این را شنید بجانب آسمان نگریست و گفت ای خداوند من که آگاهی از آنچه در آسمانها و زمینها است میدانی که جز راست نگفتم
علی گفت پس این طعام از کجا است که تا بحال مثل آن رنگ و بوی این طعامی ندیده و نخورده ام پس رسول خدا دست مبارک خود را در میان دو شانه علی
گذاشت و فرمود این عوض دینار تو است که بمقداد دادی و خدا تعالی این جزای آن دینار است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس رسول خدا
بگریه در آمد و گفت حمد مر خدای را که نگذاشت شما را از دنیا تا اینکه ترا ای علی مانند زکریا گردانید و فاطمه را مانند مریم دختر عمران و شما را چون ایشان
گرامی داشت **نوح و ششم** ابن بابویه در کتاب نصوص بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام بسند خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است که روزی با رسول
خدا نماز گذاردیم پس روی مبارک بجانب ما کرد و فرمود ای گروه اصحاب شما را وصیت میکنم بپرهیزکاری از معصیت خدا و عمل نمودن باطاعت
او کسیکه بان عمل نماید فایز گردد و غنیمت برد و رستگار شود و کسیکه ترک اطاعت کند پشیمان گردد پس طلب کنید پرهیزکاری را که سلامتی از هول
روز قیامت است و مرا بعالم بالا خواهند برد و از میان شما خواهم رفت و من در میان شما میگذارم دو چیز نفیس و سنگین را یکی کتاب خدا است و دیگری عترت
من که اهل بیت منند اگر چنگ بانها زنید هرگز گمراه نشوید و هر که بعترت من تمسک جوید از نور برندگان خواهد بود و هر که از ایشان تخلف
کند از هالکین خواهد بود عرض کردم یا رسول الله خلیفه تو پس از تو کیست فرمود موسی بن عمران پس از خود کرا خلیفه خود گردانید گفتم وصی
خود یوشع بن نون را فرمود وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابیطالب است که قاید برره و قاتل کفره است منصور است کسیکه او را نصرت کند
و مخذول است کسیکه او را فرو گذارد عرض کردم یا رسول الله بعدد امامان پس از تو چند است فرمود بعدد نقبای بنی اسرائیل نه نفر
ایشان از صلب حسین است حق سبحانه و تعالی علم و فهم مرا بایشان کرامت فرموده و ایشانند خزانه داران علم خدا و معادن وحی او عرض
کردم یا رسول الله اولاد حسن را چه عطا فرمود فرمود رسول خدا منصب امامت را در اولاد حسین و اعقاب او قرار داده و اینست که میفرماید
وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون عرض کردم نامهای ایشان را نام نمیبری یا رسول الله فرمود بلی چون مرا بمعراج بردند بساق عرش نظر کردم دیدم
بخطی از نور نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و دیدم نور حسن و حسین و فاطمه را و دیدم در سه جا نوشته
بود علی علی علی و دو محمد محمد و جعفر و موسی و حسن و حجت و دیدم نور حجت که میدرخشید در میان ایشان مانند کوکب درخشنده عرض
کردم پروردگارا اینان کیانند که نامهای ایشان را بنام خود مقرون ساخته فرمود یا محمد ایشانند اوصیاء تو و امامان پس از تو ایشان را از طینت
تو آفریده خوشا حال کسیکه ایشان را دوست دارد و وای بر کسیکه ایشان را دشمن دارد با ایشان فرو میفرستم باران را و بایشان اجر میدهم ثواب
کاران را و بایشان عقاب میکنم گناه کاران را پس رسول خدا دست بسوی آسمان بلند کرد و خدا را بدعائی خواند که من شنیدم این بود اللهم اجعل
العلم والفقه فی عقبی و عقب عقبی و فی زرعی و زرع زرعی **نوح و هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر
روایت کرده است که فرمود حق سبحانه و تعالی محمد را بسوی جن و انس مبعوث گردانید و پس از او دوازده وصی برای او قرار داد بعضی از ایشان گذشتند
و بعضی دیگر باقی مانده اند و هر وصی سنتی و اوصیاء بعد از محمد جاری کرده است بطریقه اوصیاء عیسی بوده اند و دوازده نفر بودند و حضرت امیر المؤمنین
بر سنت مسیح بود **نوح و هشتم** ایضا ابن بابویه در کتاب نصوص بر ائمه اثنی عشر بسند خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که از رسول
خدا شنیدم که میفرمود منم سید انبیا و علی سید اوصیا است و دو فرزند من بهترین اولاد انبیایند و مائیم امامان معصوم از صلب
حسین و از ماست مهدی این امت پس اعرابی برخاست و عرض کرد یا رسول الله امامان پس از تو چندند فرمود بعدد اسباط و بعدد حواریون
عیسی و بعدد نقبای بنی اسرائیل **نوح و نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که برسول خدا عرض کردم هر
پیغمبری را وصی بود و دو سبط است وصی و دو سبط تو کدامند رسول خدا ساکت شد و جواب مرا باز نگفت من هم باز گشتم چون ظهر نزدیک
شد فرمود نزدیک بیا ای ابو هریره من نزدیک آنحضرت رفتم و میگفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول او حضرت فرمود خدای
تعالی چهار هزار پیغمبر فرستاد و ایشان را چهار هزار وصی بود و هشت هزار سبط و قسم بانکسیکه جان من بدست او است که من بهترین انبیایم و
وصی من بهترین اوصیاست و دو سبط من حسن و حسین بهترین اسباطند و ایشانند اسباط امت و اسباط از اولاد یعقوب بودند و دوازده
نفر بودند و امامان بعد از من نیز دوازده نفرند از اهل بیت من اول ایشان علی است و وسط ایشان محمد و آخر ایشان محمد که مهدی این امت است

فرموده خدا تعالی

و عیسی بن مریم در عقب او نماز میکند از دید بدانید که هر که با ایشان تمسک جست پس از من بریسمان محکم خدا تمسک جسته و کسیکه از ایشان کناره جسته از خدا دوری کرده **صد و هشتم** ایضا ابن بابویه در کتاب نصوص بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی با رسول خدا نماز صبح را گذاردیم پس آنحضرت رو بجانب ما کرده فرمود ای گروه اصحاب هر که اهل بیت مرا دوست ندارد با ما محشور شود و کسیکه با اوصیای من تمسک جوید پس از من بحلقهٔ محکم خدا چنگ زده ابوذر غفاری برخاست و عرض کرد یا رسول الله امامان بعد از تو چند نفرند فرمود بعدد نقبای بنی اسرائیل عرض کرد همه ایشان از اهل بیت شمایند فرمود همه ایشان از اهل بیت منند نه نفر از ایشان از صلب حسین است و مهدی از ایشان است **صد و نهم** ایضا شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود از ابو بصیر از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا در حدیث طولانی میفرماید خدا تعالی سلسلهٔ انبیا را از میان مردم برگزید و سلسلهٔ رسولان را از انبیا برگزید و مرا از میان رسل برگزید و علی را از من و حسن و حسین را از علی و از حسین اوصیا را اختیار فرمود نهمی ایشان قائم ایشان است و ظاهر ایشان و باطن ایشان است **فقیر گوید** که ما نا مراد این باشد که چون ائمه را صلوات الله علیهم اجمعین حکومت ظاهری نبی و امام باید ولی بتصرف باشد در امور دین و دنیای مردم و مطاع باشد و حکم او نافذ باشد در امور جاری و در عصر هر یک از ایشان اعادی دین بودند و ایشان از بهر تصرف عیال دارند حضرت مهدی را عجل الله فرجه هم حکومت ظاهری و هم باطنی هست زیرا که آنحضرت با شمشیر بکلی دشمنان دین مبین احمد مختار را قلع و قمع نمود و دست ایشان از زمین بر میکند و احدی را از ایشان باقی نمیگذارد که در امر سلطنت و خلافت کشند و در حکومات او منازعه و معارضه نمایند والله العالم **صد و دهم** کلینی بحدیث ابن محمد ابن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند متصل از ابو بصیر از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق سبحانه و تعالی اختیار کرد از ایام روز جمعه را و از ماهها ماه رمضان را و از شبها شب قدر را و اختیار کرد از مردم انبیا را و از انبیا رسل را و اختیار کرد از میان رسل مرا و اختیار کرد از من علی را و اختیار کرد از علی حسن و حسین را و اختیار فرمود از حسین اوصیا را که برطرف میکنند از قرآن تنزیل حد انا و تاویل قائلین را **فقیر گوید** مراد از قائلین کسانی اند که بمیل هوای نفس قرآن را تاویل میکنند و خدا تعالی میفرماید و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و در احادیث صحیحه وارد شده است که فرمودند نحن والله الراسخون فی العلم ما آنکه قائل بمعنی حاکم باشد یعنی حکم امده یعنی بر وفق حکومات باطلهٔ خود تاویل میکنند و بالجمله فرمود و تاویل میکنند انتحال مبطلین نهمی ایشان باطن ایشان و ظاهر ایشان است و او افضل ایشان است و در حدیث عبد الله جعفر حمیری که از طرق روایت است میفرماید تاویل جاهلین را **فقیر گوید** تاویل جاهلین یعنی کسانیکه از روی قصور عقل و فهم و ادراک و نقص تاویل قرآن کنند و انتحال المبطلین یعنی کسانیکه نسبت باطل بقرآن میدهند چون نحله عبارت است از نسبت دادن باطل و همچنین انتحال در لغت ادعا نمودن قول یا شعری است که قائل بغیر از مدعی باشد میگویند انتحل فلان شعر غیره اذا ادعاه لنفسه و فلان ینتحل مذهب کذا و قبیلة کذا اذا انتسب الیها و تقول العرب نحلته القول انحله نحلا بالفتح اذا اضفت الیه قولا قاله غیره و ادعیته علیه قول مراد امام از این باشد و در حدیث علی میفرمایند انتحلتم اسمه یعنی خود را امیر المؤمنین نامیدید و حال آنکه این نام مخصوص آنحضرت است و دیگری را نمیرسد که خود را باین نام نامد و سابقا تحقیق شریف این باب کردیم **صد و دوازدهم** ایضا ابن بابویه در نصوص بسند خود از عمار روایت کرده است که چون رسول خدا را زمان وفات رسید علی را نزد خود خوانده و زمانی دراز با او راز گفت پس فرمود یا علی تو بعد از من وصی و وارث منی و خدا تعالی علم و فهم مرا بتو کرامت فرمود و چون من بمیرم ظاهر کرده بر تو کینهائی نهانی مردم که از تو در دلهای ایشان است و حق ترا غصب کنند پس فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام بگریه در آمدند حضرت رسول بفاطمه فرمود ای سیدهٔ زنان چرا گریه میکنی عرض کرد بیم از تو از هلاک اندیشه دارم فرمود ای فاطمه بشارت باد ترا گریه مکن و غم مخور که تو پیش از همه اهل بیت من بمن ملحق خواهی شد و تو سیدهٔ زنان اهل بهشتی و پدر تو سید انبیا است و پسر عم تو سید اوصیا است و دو فرزندت سادات جوانان اهل بهشتند و حق سبحانه و تعالی بیرون آورد از صلب حسین نه امام همه مطهر و معصوم و از ما است مهدی این امت پس بجانب علی متوجه شده فرمود یا علی جز تو کسی مرا غسل ندهد و کفن بر بدن من نپوشاند علی عرض کرد یا رسول الله در وقت غسل بدست من که آب خواهد داد و تو بسیار گرانی و در وقت غسل دادن و کفن کردن تو مرا قدرت حرکت و انقلاب تو نیست رسول خدا فرمود جبرئیل با تو است و در حرکت بدن من و انقلاب آن ترا مدد میکند **فقیر گوید** و از اینجا معلوم میشود سر اینکه علی بر دوش مبارک پیغمبر بالا رفت و بتها را شکست و رسول خدا پا بر دوش علی نگذاشت زیرا که علی را قدرت و توانائی تحمل بار نبوت نبود و اگر او را قدرت بود هر آینه پیغمبر بود و رسول خدا فرمود الا انه لا نبی بعدی والا علی را قدرت و توان پیغمبر بود که تحمل و نصوان توان نمود و حدیث در خیبر برداشتن سنگ از بالای چشمه در مراجعت از نهروان از آن اجل است که کسی گوید علی را قدرت بر حرکت

بجسم بشری نباشد و بالجمله رسول خدا فرمود و فضل بدست تو آب میدهد و ملائکه آب دادن با او بگو چشمان خود را ببندد و ببدن من نظر نکند زیرا که احدی غیر از ترا نشاید که بسوی من نگاه کند و هر کس جز تو نگاه کند چشمان او بترکد کور شود و چون رسول خدا رحلت فرمود فضل بدست او آنحضرت آب میداد و جبرئیل آنحضرت را مدد میکرد تا آنکه او را غسل داد و کفن بر بدن مطهر او پوشانید عباس آمده و گفت یا علی مردمان همه اتفاق کرده اند که رسول خدا را در بقیع دفن کنند و یکی از ایشان امامت کند بر او نماز کند پس علی بیرون آمد و فرمود ایها الناس رسول خدا امام ما است در حیات و در ممات و شما میدانید که رسول خدا فرمود ملعون است کسیکه قبور را مصلی کند و او را با مشرکین قرین کرده او وی گوید همگی گفتند امر امر تو است بهر چه گوئی چنان کنیم علی فرمود من رسول خدا را در خانه خود در بقعه که در آنجا وفات یافته است دفن میکنم پس علی بر در ایستاد و بر آنحضرت نماز کرد و مردم را امر فرمود که ده ده می آمدند و بر آنحضرت نماز میکردند و بیرون می آمدند **صد و سیزدهم** ایضا ابن بابویه در کتاب نصوص بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که از رسول خدا شنید که میفرمود اوصیای انبیا کسانی بودند که بعد از ایشان دین ایشان را اقامه میکردند و بوعدهای ایشان وفا مینمودند و برای این است سنتهای ایشان جاری میکردند پس رو بجانب علی کرد و فرمود تو وصی و برادر منی در دنیا و آخرت ادا میکنی دین مرا و وفا میکنی بوعدهای من و عمل میکنی بر سنت من و جهاد میکنی بر تاویل قرآن چنانکه من بر تنزیل آن جهاد کردم و من بهترین انبیایم و تو بهترین اوصیائی و دو سبط من بهترین اسباطند و از ایشان بیرون آید نه امام همه مطهر و معصوم و برپا کنندهٔ عدل و داد و ائمه بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل اند و حواریین عیسی ایشانند عترت من از گوشت و خون من **صد و چهاردهم** شیخ در کتاب غیبت از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که روزی بخدمت خاتون خود فاطمه زهرا رسیدم دیدم در نزد او است نامهای اوصیا از اولاد او نامها دوازده نام بودند سه از آنها محمد بود و چهار از آن علی **صد و پانزدهم** محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا فرمود در شبی که مرا بمعراج بردند وحی آمد که یا محمد که را در میان امت خلیفه گذاشتی و حال آنکه خدا تعالی از من اعلم بود بخلیفهٔ من عرض کردم پروردگارا برادر خود را فرمود یا محمد علی بن ابی طالب را عرض کردم بلی فرمود یا محمد من نظر کردم بسوی اهل زمین و ترا از میان ایشان برگزیدم هرگز یاد نشود نام من مگر آنکه ترا با من یاد کنند من محمودم و تو محمدی پس نظر دیگر انداختم باهل زمین و برگزیدم از میان ایشان علی را او را وصی تو گردانیدم پس تو سید انبیائی و علی سید اوصیا است بعد از آن نامی از نامهای خود برای او جدا کردم و من اعلایم و او علی است ای محمد علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور آفریدم بعد از آن ولایت ایشان بر ملائکه عرض کردم هر که قبول ولایت ایشان کرد از مؤمنان شد و هر که انکار ولایت ایشان نمود کافر گردید ای محمد اگر بنده از بندگان من مرا بندگی کند تا عمرش تمام شود و جان بدر تنش واشست بعد از آن با من ملاقات کند و منکر ولایت ایشان باشد او را داخل جهنم گردانم بعد از آن فرمود میخواهی ایشان را ببینی عرض کردم بلی فرمود برخیز و در پیش روی خود نظر کن چون نظر کردم دیدم علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة قائم را که دیدم حجة را در میان ایشان مانند ستارهٔ درخشنده عرض کردم پروردگارا اینان کیانند فرمود اینان امامانند و در میان ایشان قائم است که حلال مرا حلال میکند و حرام مرا حرام میکند و از دشمنان من انتقام میکشد ای محمد او را دوست بدار که من او را دوست میدارم و دوستان او را هم دوست میدارم **صد و شانزدهم** شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود از حضرت امام زین العابدین از پدرش حضرت امام حسین روایت کرده است که رسول خدا در شب وفات خود بعلی فرمود یا ابا الحسن صحیفه و دواتی حاضر کن چون حاضر ساخت آنحضرت وصیت خود را میگفت و علی مینوشت تا آنکه فرمود یا علی پس از من دوازده امام خواهند بود بعد از امامان دوازده مهدی و تو یا علی اول دوازده امامی و خدا تعالی ترا در آسمان مرتضی و امیر المؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده و این نامها را صلاحیت ندارد احدی مگر تو یا علی تو وصی منی بر اهل بیت من بر زنده ایشان و بر میت ایشان و بر زنان من هر یک را که نگاه داشتی از ایشان فردای قیامت با من ملاقات خواهد کرد و هر که را که از ایشان طلاق دادی در عرصهٔ قیامت مرا نه بیند و من او را نه بینم و تو خلیفهٔ منی بر امت من پس از من و چون ترا وفات رسد او را به پسرم حسن تسلیم کن و چون او را عمر بسر آید بفرزندم حسین تسلیم نماید و چون او شهید شود بفرزندش علی زین العابدین صاحب ثفنات تسلیم نماید **فقیر گوید** ثفنات جمع ثفنه است و آن عضوی از شتر است که در وقت خوابیدن بر زمین رسد مانند دو زانو و میان سینه و بزبان پارسی متداول آنرا پینه گویند و آن از شدت مالیدن بر زمین حادث شود و ذو الثفنات از القاب حضرت سجاد است چه مکرر از کثرت سجده بر زمین پیشانی مبارکش پینه میکرد و از اینجهة نیز سجادش میگفتند زیرا که پینه از طول سجود و کثرت آن بهم میرسید و در احادیث معتبره رسیده است که هر سالی دو نوبت آنرا میبرید

فرمود بنی پنج پیغمبر و در بسیاری از احادیث وارد شده است که کیفیت آنحضرت بتر بینه میکرد و بشکه در شبها انبان و برای ارامل و ایتام و
عجزه و مساکین نان و خرما بر دوش مبارک خود برای ایشان میبرد و بالجمله چون زین العابدین از دنیا وفات نمود وصیه بر پسرش محمد شکافنده
علوم سپارد و چون او را اجل اید به پسرش جعفر صادق سپارد و چون زمان او بسر اید به پسرش موسی جعفر کاظم تسلیم کند و چون او را
وقت رحلت رسد به پسرش رضا تسلیم کند و چون عمر او بسر اید او به پسرش محمد تقی سپارد و چون اجل او در اید به پسرش علی ناصح تسلیم
نماید و چون عمرش بسر اید به پسرش حسن فاضل سپارد و چون حسن را زمان وفات رسد به پسرش مستحفظ آل محمد تسلیم نماید ایشانند ائمه
امام بعد از ان از پس مستحفظ در زدن مهدی است باید از بهر پسرش که اول لعقرب است تسلیم نماید و را سه نام است مثل نام من و نامی مثل
نام پدر من و آن عبدالله است و احمد و نام سوم او مهدی است و او اول مومنان است **صد و هفتم** ایضا ابن بابویه در کتاب نصوص
بسند خود از ابوذر غفاری روایت کرده است که بخدمت رسول خدا رفتم در مرض موت آنحضرت فرمود ای ابوذر برو و فاطمه دختر مرا بنزد من
حاضر کن من بخدمت فاطمه رفتم و عرض کردم ای سیده زنان رسول خدا ترا خواسته پس فاطمه چادر عصمت بر سر انداخته و نعلین پوشیده
و از خانه بیرون امد تا بخدمت آنحضرت رسید چون رسول خدا نظرش بفاطمه افتاد خود را بر روی او در انداخت و گریه اغاز کرد و رسول خدا از
گریه فاطمه بگریه در امد و فاطمه را بسینه خود چسبانید و فرمود ای فاطمه گریه مکن بدرستیکه تو اول کسی خواهی بود که بمن ملحق
شوی از اهل بیت من در حالتیکه ستم کرده و حق ترا غصب نموده باشند و اشکار خواهد شد بعد از من کینه و عداوت اهل نفاق و ترا
دیو میبین کینه پوشیده کرده و تو ای فاطمه و لکن خواهی بود که بر حوض من وارد شوی عرض کرد یا رسول الله فردا روز قیامت ترا در کجا یابم
فرمود در سر حوض در وقتی که سیراب میکنم دوستان و شیعیان ترا و دور میگردانم از ان دشمنان و کینه جویان ترا عرض کرد یا رسول الله اگر
ترا در انجا ملاقات نکنم فرمود مرا در نزد میزان ملاقات خواهی کرد عرض کرد اگر در انجا نیز نه بینم فرمود در سر صراط در وقتیکه با و میگویم
شیعیان را بسلامت بگذران ابوذر گوید دل فاطمه تسکین یافت پس رسول خدا بجانب من توجه کرد فرمود ای ابوذر فاطمه پاره تن من
است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و او سیده زنان عالمیان است شوهرش سید اوصیا است دو پسرش حسن و حسین سادات جوانان
اهل بهشتند و ایشان هر دو امامند چه متصدی امر باشند و چه خانه نشین و پدر ایشان از ایشان بهتر است و خواهد بیرون امد از صلب
حسین نه نفر از امامان همه امنا و معصوم و برپا دارنده عدل و داد و از ما است مهدی این امت عرض کردم یا رسول الله عدد امامان پس
از تو چند است فرمود عدد نقبای بنی اسرائیل **صد و هشتم** ایضا ابن بابویه در کتاب نصوص بسند صحیح از جابر بن عبدالله الانصاری
روایت کرده است که گفت من در خدمت رسول خدا بودم در خانه ام سلمه که ایه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا نازل شد پس رسول خدا حسن و حسین و فاطمه را نزد خود خوانده و ایشان را نشانید و علی را خواسته او را در پشت سر خود نشانید
و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه عرض کرد یا رسول الله مرا نیز با ایشان شریک گردان فرمود ای
ام سلمه تو بر نیکی هستی من عرض کردم یا رسول الله حق سبحانه و تعالی گرامی داشت این عترت طاهره و ذریه مبارکه طیبه ترا که زایل گردانید رجس از
ایشان فرمود ای جابر ایشان عترت منند از گوشت و خون من پدر ایشان علی سید اوصیا است و دو پسرش حسن و حسین بهترین اولاد پیغمبرانند و دخترم
فاطمه سیده زنان امت و از ما است مهدی این امت عرض کردم یا رسول الله مهدی این امت کیست فرمود نه نفر از اولاد حسین امامانی اند نیکو
کار و نهمی ایشان مهدی قائم ایشان است پر میکند زمین را از عدل و داد و جهاد میکند بتاویل قران چنانکه من جهاد کردم بر تنزیل ان
صد و نهم ایضا ابن بابویه در کتاب غیبت بسند خود از سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خلفا و
اوصیای من و حجتهای خدا بر خلق پس از من دوازده نفرند اول ایشان برادر من است و اخر ایشان فرزند من عرض کردند یا رسول الله برادرت کیست
فرمود علی ابن ابیطالب عرض کردند فرزندت کیست فرمود مهدی که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم قسم بانکسی که
مرا بحق برسالت فرستاده است که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا تعالی ان روز را دراز کند تا خروج کند در ان فرزندم مهدی پس روح الله
عیسی بن مریم از اسمان فرود اید در عقب او نماز کند و روشن گرداند فرزندم زمین را بنور خود و برسد سلطنت او از مشرق تا مغرب زمین را
صد و دهم محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از سلیم بن قیس هلالی و از طریق دیگر هرون بن محمد ایضا از سلیم بن قیس
هلالی و ابان بن تغلب ایضا از طریق دیگر از سلیم بن قیس روایت کرده اند که گفت با حضرت امیر المؤمنین در جنگ صفین بودیم معویه ابو الدرداء
و ابو هریره را بنزد خود خوانده و ایشان را بسفارت بنزد امیر المؤمنین فرستاد ایشان پیغامات خود را رسانیدند حضرت امیر المؤمنین فرمود تبلیغ رسالت نمودید

خود کردید اکنون سخن مرا بشنوید و باو برسانید عرض کردند بلی پس حضرت جواب ایشان را که طولانی است میفرمود تا انکه بقصه غدیر خم رسید
که رسول خدا در ان روز او را بامر خدا تعالی بخلافت نصب کرد و در وقتیکه ایه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون نازل شد مردم عرض کردند یا رسول الله این ایه مخصوص بعضی از مومنان است یا عام است و شامل همه ایشان است پس حق
تعالی امر فرمود باو که بامر او معنی ولایت و ولی را بایشان تعلیم کند چنانچه نماز و روزه و زکوه و حج را برای ایشان تفسیر کرد و تعلیم نمود علی فرمود
پس مرا در روز غدیر خم نصب کرد و فرمود خدا تعالی مرا برسالتی فرستاده که دلم از ان تنگ امده و گمان من بود که اگر ان را اظهار کنم مرا تکذیب کنند پس مرا
وعید کرد و تهدید فرمود که اگر تبلیغ نکنی ترا عذاب کنم پس فرمود یا علی برخیز پس بآواز بلند ندا در داد بعد از انکه منادی مردم را خوانده بود و فرمود
ایها الناس خدا تعالی مولای من است و من مولای مومنانم و من اولایم بایشان از خود ایشان و از نفسهای ایشان و کسیرا که من مولای ویم پس علی مولای
او است والی الله من والاه و عاد من عاداه پس سلمان فارسی رضی الله عنه از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله چه ولایتی فرمود هر کسی را که من
باو اولایم از خود او در امر دین و دنیای او علی اولای باو است از خود او در امر دین و دنیا او پس خدا تعالی فرو فرستاد ایه الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا عرض کرد یا رسول الله این ایات در حق علی است تنها فرمود بلکه در حق علی و در حق اوصیای من
تا روز قیامت عرض کرد یا رسول الله ایشانرا برای من معلوم کن فرمود که علی وصی من و وزیر و وارث و خلیفه من است در امت من و ولی هر مومن است
پس از من و یازده نفر امام از اولاد من اول ایشان فرزندم حسن است بعد از ان فرزندم حسین بعد از ان نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری
که بهم شناخت با قرانند و قران با ایشان است از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد گردند پس دوازده نفر از اهل بدر برخواستند و گفتند
ما گواهی میدهیم که این حضرت امیر المؤمنین فرمود ما از زبان رسول خدا بگوش خود شنیدیم بی زیاده و کم و باقی هفتاد نفر از اهل بدر که با آنحضرت
در صفین بودند گفتند ما بسیاری را از اینچه فرمودی یاد داریم و تمام ان را یاد نداریم و این دوازده نفر پاکان و نیکان و افاضل مایند که گواهی میدهند
علی فرمود راست گفتند همه مردم در حفظ مساوی نیستند بلکه تفاوت دارند پس چهار نفر از ان دوازده نفر از جای برخواستند از انجمله ابو الهیثم بن
تیهان و ابو ایوب انصاری و عمار یاسر و خزیمه ذو الشهادتین از جای برخواستند **فقیر گوید** خزیمه بالتصغیر پسر ثابت بن الفاکهه بن ثعلبه
انصاری خطمی بفتح خا ابو عماره مدنی ذو الشهادتین است و او از کبار صحابه رسول خدا است در غزوه بدر در رکاب رسول خدا جهاد کرد و در جنگ
صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین بود و وجه تسمیه او بذو الشهادتین این است که روزی شهادتی نزد رسول خدا داد آنحضرت قبول کرد و فرمود
ای خزیمه شهادت تو در نزد من برابر است با شهادت دو مرد و بالجمله این چهار نفر از جای برخواستند و گفتند ما یاد داریم قول رسول خدا که در ان روز
علی در پهلوی او ایستاده بود فرمود ایها الناس خدا تعالی مرا امر فرموده که امام شما و وصی و خلیفه خود را در اهل بیت و در امت خود بعد از خود
و انکسی را که خدا تعالی در کتاب خود طاعت او را بر مومنان فرض کرده و ایشان را بولایت او امر فرموده است در میان شما نصب کنم عرض کردم
خداوندا از طعن اهل نفاق و تکذیب ایشان اندیشه میکنم فرمود یا تبلیغ کن یا ترا عقوبت کنم ایها الناس حق سبحانه و تعالی در کتاب خود شما را بنماز
امر فرموده من انرا برای شما بیان کردم و معلوم نمودم و همچنین زکوه و روزه و حج و من همه را برای شما گفتم و شما را امر فرموده است بولایت خود و
من شما را گواه میگیرم که ولایت مخصوص علی است و اوصیای من از اولاد او اول ایشان فرزندم حسن است بعد از او فرزندم حسین بعد از ان نه نفر
از اولاد حسین از کتاب خدا جدا نمیشوند تا روزیکه بر حوض من وارد شوند ایها الناس من شما را اعلام کردم بمهدی شما پس از خودم و ولی شما
و امام شما و هادی شما بعد از من و او برادرم علی ابن ابیطالب است و او در میان شما بمنزله من است امر دین خود را باو بگذارید و در
جمیع امور خود او را اطاعت کنید که انچه خدا تعالی بمن از علم کرامت فرموده است همه نزد او است و خدا امر فرموده که همه را باو تعلیم کنم و امر فرمود
که بشما اعلام نمایم که علوم من در نزد علی است پس از او سوال کنید و از اوصیای او بعد از او و ایشان را تعلیم مکنید و بر ایشان پیشی
نگیرید و از ایشان باز پس نمانید که ایشان با حقند و حق با ایشان است نه حق مفارقت میکند از ایشان و نه ایشان مفارقت میکنند علی با ابو الدرداء
و ابو هریره و کسانی که بر گرد ایشان بودند فرمود ایها الناس ایا میدانید که چون ایه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا نازل شد رسول خدا من و فاطمه و حسن و حسین را در زیر کسای خیبری در اورد پس گفت اللهم هؤلاء لحمی و عترتی و ثقلی و خاصتی و اهل بیتی
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه عرض کرد و انا یا رسول الله فرمود و انت الی خیر ای ام سلمه این ایه نازل نشده است مگر در خصوص
من و برادرم و دخترم و دو فرزندم حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین و احدی را غیر از ما در ان شرکتی نیست چون علی از ان فرمودن فارغ شد
ان مردم برخواستند و گفتند ما گواهی میدهیم که ملخص این را از ام سلمه شنیدیم و بعد از ان از رسول خدا سوال کردیم انچه را که ام سلمه گفته بود

حضرت نیز گفت پس علی گفت یا می‌دانید که چون در سوره حج آیهٔ یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس نازل شد سلمان فارسی در وقت نزول آیه برخاست و عرض کرد یا رسول الله کدام اند آنانی که تو بر ایشان گواهی و ایشان بر مردم فرمود الذین اختارهم الله ولم یجعل علیهم فی الدین من حرج ملة ابرهیم رسول خدا فرمود خدا ایشان را اراده کرده است مرا و برادرم علی و یازده نفر از اولاد علی همه گفتند بلی ما خود این را از رسول خدا شنیدیم پس علی فرمود آیا می‌دانید که رسول خدا در خطبه که در آخر عمر خود فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز میگذارم که اگر بان دو چیز چنگ در زنید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خداست و یکی عترت من که اهل بیت منند خدای لطیف خبیر مرا خبر داده و با من عهد کرده که از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند همه گفتند بلی ما گواهیم که همهٔ اینها را از رسول خدا شنیدیم پس دوازده نفر از آن جماعت برخاستند و گفتند ما گواهی میدهیم که رسول خدا در خطبه که در آخر عمر خود فرمود این را گفت عمر خشمناک از جای برخاست و گفت یا رسول الله از برای همه اهل بیت تو است رسول خدا فرمود نه لکن اوصیائی که برادرم و وزیر و وارث و خلیفهٔ من در امت من و ولی هر مؤمن بعد از من از ایشان است و اول ایشان و بهتر ایشان است بعد از او وصی او فرزندم این که حاضر است و اشاره بحسن فرمود بعد از حسن وصی او اینکه حاضر است و اشاره بجانب حسین فرمود بعد از حسین پسرش همنام برادرم بعد از او وصی او پسرش همنام من بعد از او هفت نفر از اولاد او یکی پس از دیگری تا وقتیکه بر حوض من وارد شوند ایشان گواهان خدایند در زمین و حجتهای خدایند بر بندگان او و هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند معصیت خدا نموده پس جواب ایشان فرمود هفتاد نفر از اهل بدر و مثل ایشان از مهاجرین عرض کردند بیاد ما آوردی آنچه را که ما فراموش کرده بودیم ما همه گواهی میدهیم که ما بودیم و شنیدیم از رسول خدا پس ابو هریره و ابو الدرداء نزد معویه مراجعت کردند و آنچه که شنیده بودند همه را برای او نقل کردند سید گوید از این باب بهمین مقدار از احادیث و اخبار اکتفا نمودیم هر که طالب زیاده از این باشد بکتاب منتخب البهیه فی اثبات الوصیه که مشتمل است بر چهارصد و پنجاه حدیث از روایات خاصه و عامه رجوع نماید والله الموفق للسداد **فقیر گوید** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در چند جا گفته است که وصیت رسول خدا بعلی متواتر است و احدی در آن خلافی نیست مگر شاذ و نادر و ذلک لاعتراف منکه فی المقام لدی الانصاف

باب بیست و چهارم

در اینکه ائمه بعد از رسول خدا دوازده اند بنص صریح از رسول خدا اجمالا و تفصیلا از روایات عامه و در این باب پنجاه و هشت حدیث ذکر میشود **اول** ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در جزو هشتم از اجزای تمامیه در ثلث آخر قبل از باب اخراج الخصوم بسند خود از شعبه از عبد الملک بن عمیر روایت کرده است که او از جابر بن سمره شنید که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پس از من دوازده امیر خواهد بود و کلمه دیگر گفت من آنرا نشنیدم از پدرم پرسیدم که گفت چه گفت این کلمه را نشنیدم و آن این بود که فرمود همه ایشان از قریش باشند **دوم** ایضا بخاری بسند خود از ابن عیینه روایت کرده است که رسول خدا فرمود پیوسته امر مردم میگذرد ما دامی که ولی و صاحب اختیار ایشان دوازده نفر است و کلمهٔ مخفی دیگر فرمود من آنرا نشنیدم از پدرم پرسیدم چه گفت گفت فرمود کلهم من قریش **سیم** ایضا بخاری بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که از رسول خدا شنید که فرمود پیوسته امر خلافت در قریش است اگرچه دو نفر از مردم باقی ماند و این حدیث را نیز مسلم بن حجاج نیشابوری قشیری نقیه در صحیح خود ذکر کرده است و در جزو چهارم از اجزاء مسند بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود لا یزال الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان سید گوید صاحب کتاب عمده این حدیث در جمله نصوص در اینکه ائمه بعد از رسول خدا دوازده نفرند ذکر کرده گویم وجه دلالت این است که اگر امامت از رسول خدا منصوص است پس در خصوص ائمه اثنی عشر است چنانکه از رسول خدا روایات در این باب رسیده **چهارم** مسلم در صحیح خود بسند خود از حصین از جابر بن سمره روایت کرده است که با پدرم بخدمت رسول خدا رفتم از آنحضرت شنیدم که فرمود این امر منقضی نشود تا از میان ایشان دوازده خلیفه بگذرد پس بکلامی تکلم فرمود من نشنیدم به پدرم گفتم چه گفت پدرم گفت فرمود کلهم من قریش **پنجم** ایضا مسلم در صحیح خود بسند خود از عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره روایت کرده است که از رسول خدا شنید که فرمود لا یزال الامر ماضیا ما ولیهم اثنی عشر رجلا بعد از آن چیزی گفت که من نشنیدم از پدرم پرسیدم چه گفت گفت فرمود کلهم من قریش **ششم** ایضا مسلم در صحیح خود از ابو عوانه از سماک از جابر بن سمره همین حدیث را روایت کرده است الا اینکه در آن ذکر نکرده است لا یزال امر الناس ماضیا **هفتم** ایضا در صحیح خود از حماد بن سلمه از سماک بن حرب از جابر بن سمره روایت کرده است که از رسول خدا شنید که فرمود پیوسته اسلام

عزیز است بخلافت دوازده خلیفه و سخنی فرمود که از آن نفهمیدم بپدرم گفتم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش **هشتم** ایضا مسلم در صحیح خود بسند خود از داود از شعبی از جابر بن سمره روایت کرده است که بنزد رسول خدا رفتم و پدرم با من بود شنیدم از آنحضرت که فرمود لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفه پس گفت کلمه فرمود نشنیدم از پدرم پرسیدم گفتم چه بود گفت فرمود کلهم من قریش **نهم** ایضا مسلم در صحیح خود بسند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که با غلام خود نافع بجابر بن سمره نوشتم مرا بچیزی که از رسول خدا شنیدی خبر ده بمن نوشت از رسول خدا شنیدم روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کردند فرمود پیوسته دین اسلام برپاست تا روز قیامت یا بر شما دوازده نفر خلیفه اند همه ایشان از قریش و از آنحضرت شنیدم که میفرمود گروهی از مسلمانان فتح میکنند بیت الابیض بیت کسری یا آل کسری را و شنیدم از او که میفرمود هر گاه خدا بیکی از شما عطیه خوبی کرامت کند اول بخود ابتدا نماید از آن عطیه بعد از آن باهل بیت خود و شنیدم از او که فرمود من اول کسی ام که بر حوض وارد میشوم پیش از همه **یازدهم** ایضا در صحیح خود بسند خود از عامر بن سعد روایت کرده که بجابر بن سمره عدی فرستادم که بخبر ده از رسول خدا شنیدهٔ بمن اعلام کن جواب گفت که از رسول خدا چنین و چنان شنیدم و همان حدیث را نقل کرده **دوازدهم** ابو عبدالله محمد بن ابو نصر حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در حدیث متفق علیه در مسلم و بخاری از مسند جابر بن سمره از عبد الملک بن عامر از جابر بن سمره روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود یکون بعدی اثنی عشر امیرا و کلمهٔ دیگر فرمود من از آن نشنیدم بپدرم گفت فرمود کلهم من قریش حمیدی گفته است که در روایت مسلم ایضا از عامر بن ابی وقاص روایت کرده است که با غلام خود بجابر بن سمره نوشتم مرا خبر ده بچیزی که از رسول خدا شنیدهٔ بمن نوشت از رسول خدا شنیدم در شب روز جمعه که اسلمی را سنگسار کردند که فرمود لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة وتکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و شنیدم که میفرمود طایفهٔ از مسلمانان فتح میکنند بیت ابیض بیت کسری یا آل کسری را و شنیدم که میفرمود پیش از قیام قیامت دروغگویان خروج کنند از ایشان اجتناب کنید و شنیدم که میفرمود چون خدا بیکی از شما خیری کرامت فرماید اول ابتدا بخود کند و از آن خیر بعد از آن باهل بیت خود و شنیدم که میفرمود انا الفرط علی الحوض حمیدی گوید ایضا مسلم از سماک بن حرب از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا فرمود لیفتحن عصابة من المسلمین بیت کسری او الکسری الذی فی البیت الابیض و مثل این حدیث در متفق علیه از مسند عدی بن حاتم نقل کرده و در روایت مسلم نیز نقل کرده از سماک از جابر بن سمره که رسول خدا فرمود یکون بین یدی الساعة کذابین ایضا حمیدی گفته و در روایت ابن عامر شعبی از جابر بن سمره روایت کرده گفت بخدمت رسول خدا رفتم و پدرم نیز با من بود از آنحضرت شنیدم که فرمود لا یزال الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة فقال کلمة صمنیها الناس فقلت لابی ما قال فقال قال کلهم من قریش ایضا حمیدی گفته است در روایت ابی عوانه عن حصین بن عبد الرحمن عن جابر بن سمره قال دخلت علی النبی مع ابی فسمعته یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة ثم قال کلاما خفی علی فقلت لابی ما قال فقال قال کلهم من قریش ایضا حمیدی گفته است در روایت سماک عن جابر بن سمره عنه قال لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة ثم ذکر مثله و عن سماک بن حرب عن جابر بن سمره عن النبی که آنحضرت فرمود پیوسته این دین برپا و ثابت است و جماعتی از مسلمین در راه آن جهاد میکنند تا روزی که قیامت برپا شود **سیزدهم** ابو الحسن رزین بن معویه بن عمار العبدری در کتاب جمع بین الصحاح الستة در جزو دویم از اجزاء ثلثه از کتاب و ما بابه ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در اینجا از سنن ابو داود در مناقب قریش را نقل کرده و گفته است جابر بن سمره گوید من با پدرم بخدمت رسول خدا رفتیم از آنحضرت شنیدیم که فرمود اسلام تمام نمیشود و باقی است تا وقتیکه دوازده نفر در آن خلافت کنند پس سخنی دیگر فرمود من آنرا نفهمیدم بپدرم گفتم چه گفت گفت فرمود کلهم من قریش و ایضا از او روایت کرده که رسول خدا فرمود لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش **چهاردهم** ایضا ابو الحسن در کتاب جمع بین الصحاح الستة در جزو دویم از اجزاء اثنین از کتاب و اخر جزو بعد از چهار کراس از صحیح ابو داود سجستانی و از کتاب سنن است از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده که بجابر بن سمره نوشتم اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله بمن نوشت که شنیدم میفرمود در روز جمعه پیوسته دین استوار است تا صبح قیامت و دوازده نفر بر ایشان خلیفه است همه از قریش و شنیدم که عصابة من المسلمین یفتحون البیت الابیض بیت کسری فرمود و الکسری و شنیدم که میفرمود ان بین یدی الساعة کذابین فاحذروهم و شنیدم که میفرمود اذا اعطی احدکم خیرا فلیبدأ بنفسه و اهل بیته و شنیدم که میفرمود انا الفرط علی الحوض **پانزدهم** ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء از شعبی از جابر بن سمره روایت کرده است که من با پدرم در مسجد رفتیم و رسول خدا خطبه میخواند شنیدم از او که میفرمود یکون بعدی اثنی عشر خلیفه پس آواز خود را فرو گذاشت و ندانستم چه گفت از پدرم پرسیدم گفت فرمود کلهم من قریش **شانزدهم** ایضا ابو نعیم گفته است این حدیث را

عبد الله بن زید از سفیان روایت کرده است و ایضا ابو نعیم گفته و جماعتی از شعبی نیز این روایت کرده اند **هفدهم** ابن مردویه در جزو ثانی از کتاب فردوس من باب می بکم از جابر بن سمره او روایت کرده که رسول خدا فرمود لایزال هذا الامر قائما حتی یمضی اثنی عشر امیرا کلهم من قریش سید گوید یحیی بن حسن بطریق در کتاب مستدرک او روایت کرده در کتاب عمده بیست حدیث از روایات عامه در باب اینکه خلفا بعد از رسول خدا دوازده اند نقل کرده است و همه اینها از صحاح اخبار ایشانست سه طریق از صحیح بخاری و نه حدیث از صحیح مسلم و سه حدیث از صحیح ابی داود و سه حدیث از کتاب جمع بین الصحاح الستة و سه حدیث از حمیدی از کتاب جمع بین الصحاح الستة و همه این احادیث در این صریحند که لایزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة و ما ولیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش **هیجدهم** ابو علی طبرسی فضل بن الحسن در کتاب اعلام الوری از طریق مخالفین چند روایت نقل کرده است گوید اینها از اخبار که اصحاب حدیث غیر از امامیه نقل کرده و خود اینها را تصحیح نموده اند از جمله حدیثی است که امام ابو محمد حسن الحکمی سمرقندی محدث خراسان بسند خود از قتیبة بن سعید روایت کرده است و همچنین ابو القاسم کاتب بسند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که بنا نام غلام خود بجابر بن سمره نوشتم مرا خبر ده بچیزی که از رسول خدا شنیدی پس نوشت که از رسول خدا شنیدم در روز جمعه که اسلمی را رجم کرد فرمود لایزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و شنیدم که فرمود انا الفرط علی الحوض و همین حدیث را مسلم در صحیح خود از ابو بکر بن ابی شیبه و قتیبة بن سعید روایت کرده است **نوزدهم** ایضا سمرقندی بسند خود از عامر بن سعد روایت کرده که نزد ابو سمره عدوی فرستادم که مرا خبر ده از آنچه از رسول خدا شنیده نوشت که از رسول خدا شنیدم که فرمود لایزال الدین قائما حتی یکون اثنی عشر خلیفة من قریش ثم یخرج کذابون بین یدی الساعة و فرمود انا الفرط علی الحوض و این حدیث را مسلم از محمد بن رافع نیز روایت کرده است **بیستم** ایضا سمرقندی بسند خود از سماک از جابر بن سمره از رسول خدا روایت کرده است که فرمود یکون بعدی اثنی عشر و دیگر نفهمیدم از مردم پرسیدم گفتند کلمه آن بود که فرمود کلهم من قریش و این حدیث را مسلم از قتیبه نیز نقل کرده است **بیست و یکم** ایضا سمرقندی بسند خود از حصین از جابر بن سمره روایت کرده است که من با پدرم نزد رسول خدا رفتیم فرمود ان هذا الامر لن ینقضی یا فرمود لن یمضی حتی یکون فیکم اثنی عشر خلیفة پس چیزی فرمود که من از او نشنیدم از ایشان سؤال کردم گفتند فرمود کلهم من قریش **بیست و دوم** ایضا سمرقندی بسند خود از ابو خالد والبی روایت کرده است که از جابر بن سمره شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود زیان نرساند این دین را هر کسی که قصد آن کند تا آنکه دوازده نفر بخلافت قیام کنند و همگی ایشان از قریش باشند **بیست و سیم** ایضا سمرقندی بسند خود از عون بن ابی جحیفه از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود پیوسته امر امت من بصلاح است تا دوازده نفر خلافت کنند و همه ایشان از قریش باشند **بیست و چهارم** شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد نعمان مفید علیه الرحمة از محمد بن عثمان ذهبی بسند خود از شعبی از مسروق روایت کرده است که گفت ما نزد عبد الله بن مسعود بودیم شخصی از او پرسید یا ابن مسعود هیچ از رسول خدا شنیده که فرموده باشد بعد از او چند خلیفه خواهد بود گفت بلی شنیدم که فرمود خلفای من بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر خواهند بود همه از قریش **بیست و پنجم** عثمان بن ابی شیبه و ابو سعید اشج و ابو کریب و محمود بن غیلان و علی ابن محمد و ابراهیم بن سعید همگی ایشان از ابو اسامه از مجالد از شعبی از مسروق همان حدیث گذشته را روایت کرده اند **بیست و ششم** ابو اسامه از اشعث از عامر شعبی از عمش قیس بن عبد الله بن مسعود همین حدیث را ذکر کرده است **بیست و هفتم** حماد بن زید از مجالد از شعبی از مسروق از عبد الله همان حدیث را نقل کرده و در این حدیث گفته است ما در نزد عبد الله بقرائت قرآن مشغول بودیم شخصی پا و گفت ای عبد الرحمن هیچ از رسول خدا سؤال کردی که چند نفر خلیفه صاحب امر این امت میشوند عبد الله گفت از آنروزی که بعراق آمده ام احدی این از من سؤال نکرده است بلی از رسول خدا سؤال کردیم فرمود دوازده نفر بعدد نقبای بنی اسرائیل **بیست و هشتم** عبد الله بن ابی امیه مولای مجاشع از یزید رقاشی از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود لن یزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر من قریش فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون دوازده خلیفه بگذرند زمین با همه اهلش هلاک شوند **فقیر گوید** در بعضی از نسخ حدیث ماجت الارض باهلها با جیم معجمه یعنی زمین با اهلش بموج آید و نظام عالم بر طرف شود **بیست و نهم** ابو بکر بن ابو خیثمه بسند خود از اسود بن سعید همدانی روایت کرده است که از جابر بن سمره شنید که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و بعضی عرض کردند بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج **سی ام** سلیمان بن احمد بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده است که رسول خدا فرمود پیوسته اهل این دین بر دشمنان دین ظفر یابند تا دوازده نفر در میان ایشان خلافت کنند پس مردم برخاستند و می نشستند و رسول خدا چیزی گفت که من نفهمیدم به پدرم یا برادرم گفتم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش **سی و یکم** قطر بن خلیفه بسند خود از جابر بن سمره از رسول خدا

همان حدیث را نقل کرده **سی و سیم** سهل بن حماد از یونس بن ابی یعفور از عون بن ابی جحیفه از پدرش روایت کرده است که گفت در خدمت رسول خدا بودم و عمم در پیش من نشسته بود و فرمود پیوسته امر امت من باصلاح است تا دوازده نفر در میان ایشان خلافت کنند و همه ایشان از قریش باشند و نام ابی جحیفه وهب بن عبد الله است **سی و چهارم** لیث بن سعد از خالد بن یزید از سعد بن ابی هلال از ربیعة بن سیف روایت کرده است که ما در نزد شفی اصبحی بودیم او گفت از عبد الله بن عمر شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود **سی و پنجم** حماد ابن سلمه از ابو الطفیل روایت کرده است که عبد الله بن عمر گفت یا ابا الطفیل دوازده نفر خلیفه بشمار در بیاور و بعد از آن دیگر زمان زمان کشته و نفاق است **سی و ششم** شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی در کتاب خود در دو نزدیک بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا در حین وفات آنحضرت سؤال کردیم و عرض کردیم چون تو از دنیا بروی ما بکه رجوع کنیم حضرت اشاره بعلی کرد و فرمود این مرد فانه مع الحق و الحق معه ثم یکون من بعده احد عشر اماما مفترضة طاعتهم کطاعته **سی و هفتم** ایضا دوریستی بسند خود از ابن مثنی از پدرش از جدش روایت است که از عایشه پرسیدم خلفای رسول خدا چند نفرند عایشه گفت رسول خدا مرا خبر داد که خلفای من بعد از من دوازده نفرند گفتم کیانند گفت نامهای ایشان نزد من مکتوب است باملای رسول خدا گفتم بمن نشان بده اباکرد و بمن نشان نداد **سی و هشتم** ایضا دوریستی بسند خود از سلیمان بن علی بن عبد الله بن العباس روایت کرده است که پدرم گفت نزد هرون بودم از مهدی و عدل او گفتگو شد و سخن دراز کشید رشید گفت من چنان می فهمم که شما چنان گمان کرده اید که من پدر خود مهدی را میگوییم بلکه پدرم از پدرش و جدش از ابن عباس از پدرش عباس بن عبد المطلب روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود یا عم دوازده نفر خلیفه از اولاد من مالک امر میشوند بعد از آن امور کریهه و شداید عظیمه ظاهر شود پس مهدی از اولاد من خروج کند و خدا بسعی او بکیشب امرا دو را باصلاح آورد و زمین را پرکند از عدل چنانکه پر شده باشد از جور و درنگ میکند در روی زمین چندانکه خدا خواهد پس دجال خروج کند ابو علی طبرسی پس از ذکر این اخبار گوید این بعضی از اخبار مخالفین و روایات ایشانست در خصوص نصوص بر عدد امامان اثنی عشر و هرگاه فرقه مخالفین اینقدر از این اخبار و روایات نقل کنند چنانچه شیعه امامیه نقل کرده اند بعضا این اخبار را انکار نتوانند این از دلیل است بر اینکه خدا ایشانرا مسخر کرده اید است که روایت کنند و کتمان نتوانند بجهت اقامه حجت خود و اعلای کلمه خود و ما هذا الا کالخارق للعادة و الخارج عن الامور المعتادة و الحکم و الخبر عن الله تعالی بر این امر قدرتی نیست و سلطنت نتواند است که صعب ذلیل میکنند و دو منقلب منکر را اند و مشکلات را آسان میفرماید و هو علی کل شیء قدیر **سی و نهم** صدر الائمه عند المخالفین اخطب خوارزم ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب مناقب حضرت امیر المؤمنین بسند خود از ابو سلیمان راعی رسول خدا روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود شبی که مرا باسمان بردند خداوند جلیل جل جلاله فرمود امن الرسول بما انزل الیه من ربه عرض کردم و المؤمنون یعنی ایمان آورد رسول خدا بانچه از جانب پروردگار باو نازل شده بود و مؤمنان هم ایمان آوردند و اقرار کردند حق تعالی فرمود راست گفتی یا محمد که را در میان امت خود خلیفه کردی عرض کردم بهترین ایشان را فرمود علی ابن ابیطالب را عرض کردم بلی پروردگارا بلی فرمود یا محمد بسوی زمین نظر کردم ترا از ایشان برگزیدم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم یاد نشوم در جائی مگر آنکه تو با من یاد شوی منم محمود و تو محمد بعد از آن دیگر باره بسوی زمین نظر کردم در میان ایشان علی را برگزیدم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم منم اعلی و او علی است ای محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از اولاد حسین را آفریدیم از نور خود و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرض کردم هر که قبول کرد او نزد من از مؤمنان است و هر که انکار کرد از کافران است ای محمد اگر بنده از بندگان من مرا بندگی کند تا وقت مردن یا چندانکه مانند مشک پوسیده شود بعد از آن بنزد من آید و منکر ولایت شما باشد او را نیامرزم تا آنکه با ولایت شما اقرار کند ای محمد میخواهی ایشانرا ببینی عرض کردم بلی فرمود بجانب راست عرش نظر کن چون نظر کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را در شعاعی از نور و همه بنماز ایستاده اند و مهدی در میان ایشان مانند ستاره درخشنده فرمود یا محمد اینانند حجتهای من و این است که انتقام عترت طاهره ترا از دشمن خواهد کشید قسم بعزت و جلال خود که او حجت واجبه خداست و انتقام کشنده است از دشمنان دین خدا این حدیث را جماعتی از خاصه و عامه نقل کرده اند شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب غیبت روایت کرده و ابو الحسن محمد بن احمد بن الحسن بن شاذان در کتاب مناقب مائه از طریق عامه روایت کرده و صاحب مقتضب و صاحب کنز الفوائد و حموینی از عامه نیز روایت کرده اند **چهلم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خلفا و اوصیای من و حجتهای خدا بر خلق پس از من دوازده نفرند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من عرض کردند یا

الامر

رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابیطالب عرض کردند فرزندت کیست فرمود مهدی که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده
بود از ظلم و جور قسم بآنکسیکه مرا بحق به بشارت فرستاده است که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه خدا تعالی دراز گرداند آن روز را چندان
که تا فرزندم مهدی خروج نماید و عیسی بن مریم روح الله از آسمان فرود آید و در عقب وی نماز گذارد و زمین را بنور پروردگار خود روشن
گرداند و سلطنت او مشرق و مغرب زمین را فرو گیرد **حدیث چهل و یکم** ایضا ابراهیم بن محمد حموینی بسند دیگر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که از
رسول خدا شنیدم که فرمود من و علی و نه نفر از اولاد حسین مطهرند و معصوم **حدیث چهل و دوم** ایضا حموینی باسناد خود از عبد الله بن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود من سید انبیایم و علی بن ابیطالب سید اوصیا است و اوصیای من بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن ابیطالب
است و آخر ایشان قائم **حدیث چهل و سیم** ایضا حموینی باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود من وارد کننده
شما هم بر حوض خود و تو یا علی ساقی خواهی بود و حسن دور کننده دشمنان است و حسین امر کننده و علی بن الحسین قسمت کننده و ابو محمد باقر علی
پراکنده کننده … است و جعفر بن محمد راننده … و موسی بن جعفر شمارنده دوستان و دشمنان و منع کننده منافقان و علی بن موسی
معین مؤمنان و محمد بن علی فرود آورنده اهل بهشت است در منازل ایشان و علی بن محمد خطیب شیعه است و تزویج میکند حور العین را با ایشان و
کند و حسن بن علی سراج اهل بهشت است که باو روشن شوند و حضرت هادی شفیع ایشان است در روز قیامت در وقتیکه رخصت شفاعت
نیست مگر کسی را که بخواهد و راضی باشد **حدیث چهل و چهارم** ایضا حموینی بسند خود از سلیمان بن اسحق بن سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس
روایت کرده است که پدرم گفت روزی نزد هرون بودم پس مهدی را ذکر کردند و از عدل و داد او میگفت و سخن را در آن باب طول داد بعد از آن گفت
گمان میکنم که شما چنان فهمیده اید که مهدی خود مهدی موعود است بلکه پدرم از پدرش از ابن عباس از پدرش عباس بن عبد المطلب روایت
کرده که رسول خدا فرمود ای عم من صاحب … از اولاد من … خلیفه بعد از آن … پس مهدی از اولاد من
خروج کند و خدا تعالی … را باصلاح آورد … پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده بود از جور و ستم پس در زمین نماند
چندانکه خدا خواهد پس دجال خروج کند **حدیث چهل و پنجم** ایضا حموینی باسناد خود از عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت از دعبل
علی خزاعی شنیدم که گفت قصیده خود را که اول آن این است مدارس آیات خلت من تلاوة در خدمت امام رضا خواندم تا باین دو بیت رسیدم
خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات یمیز فینا کل حق وباطل ویجزی علی النعماء والنقمات ومعنی این دو بیت که امید
ظهور امامی دارم که هیچ شکی در ظهور او نیست قیام خواهد نمود بامر امامت بقوت نام خدا و برکات او و تمیز کند میان ما هر حقی از باطل و جزا
مکافات دهد نیکان را بنیکی و بدان را ببدی چون این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا گریه سختی کرد پس سر بلند کرد فرمود ای خزاعی
روح القدس بزبان تو سخن گفته است باین دو بیت هیچ میدانی این امام کیست و چه وقت خروج میکند عرض کردم نه ای سرور من مگر آنکه شنیدم
که از شما امامی خروج خواهد کرد که روی زمین را از فتنه و فساد پاک میگرداند و از عدل و داد پر میکند فرمود ای دعبل امام بعد از من محمد
فرزند من است و پس از محمد فرزندش علی است و بعد از علی فرزندش حسن و پس از حسن پسرش حجت قائم که منتظر است در ایام غیبت و مطاع
بعد از ظهور و اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خدا تعالی آن روز را چندان دراز کند تا او ظهور نماید و خروج کند پس پر کند زمین را از عدل
و داد چنانچه از جور پر شده باشد و اما اینکه در چه وقت ظهور خواهد کرد این اخبار است از وقت پدرم از جدم از پدرانش
از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که آنحضرت فرمود مثل مهدی قائم در ظهور و خروج مثل روز قیامت است لا یجلیها لوقتها الا هو که احدی
جز خدا تعالی وقت آنرا نمی داند ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا بغتة مخفی شده است بر اهل آسمانها و زمین ناگهان ظهور خواهد
کرد **حدیث چهل و ششم** ایضا حموینی باسناد خود از اصبغ بن نباته از عبد الله بن عباس روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود من و علی و حسن
و حسین و نه نفر از اولاد حسین همگی مطهرند و معصوم سید گوید این حدیث سابقا ذکر شد حموینی این حدیث را نظر بتفاوت سند …
در کتاب خود ذکر کرده **حدیث چهل و هفتم** ایضا حموینی بسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که یهودی نعثل نام بنزد رسول خدا آمد
عرض کرد یا محمد چند مسئله است از تو سؤال میکنم اگر جواب آنها گفتی بدست تو مسلمان میشوم فقیر گوید این حدیث مکرر ذکر
شده است و در آخر حدیث چند بیتی است که یهودی در مدح رسول خدا و ائمه هدی گفته پس از قبول اسلام در آن ابیات و مشتمل است بر
نص بعد ائمه صلوات الله علیهم از آنجمله در باب یازدهم در حدیث سی و ششم سمت ذکر یافت **حدیث چهل و هشتم** ایضا حموینی بسند خود از
جابر بن سمره روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پیوسته امر دین و اسلام مردم درست و برجاست مادامیکه خلیفه

و ولی امر ایشان دوازده نفر باشد پس از آن کلامی فرمود که من نفهمیدم از پدرم سؤال کردم گفت فرمود کلهم من قریش **حدیث پنجاهم** ایضا حموینی بسند دیگر
از سماک بن حرب روایت کرده است که از جابر بن سمره شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پیوسته دین اسلام عزیز و گرامی خواهد بود تا آنکه دوازده
نفر خلیفه باشند بعد از آن کلمه فرمود و من نفهمیدم از پدرم پرسیدم گفتم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش **حدیث پنجاه و یکم** ایضا حموینی باسناد خود
از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که گفت باغلام خود نافع نام بجابر بن سمره نوشتم که بمن در خصوص امر خلافت از رسول خدا شنیده مرا اعلام
کن بمن نوشت در شب جمعه که اسلمی را سنگسار کردند از رسول خدا شنیدم که فرمود پیوسته دین اسلام قائم و برجا است تا روز قیامت و
از زوال نیست و دوازده نفر بر مردم خلیفه اند همگی آنها از قریش **حدیث پنجاه و دوم** ایضا حموینی باسناد صحیح خود از ابن سلیم از مجاهد از
ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود خدا تعالی را ملکی است دردائیل نام و او را شانزده هزار بال است ما بین هر بالی تا
بالی مسافت میان زمین و آسمان … دردائیل … رسول خدا … از خدا تعالی سؤال کرد … و بحق حسین … آنحضرت
تا باخر نقل کرده است و این حدیث مکرر نقل شده من جمله حدیث سی و هفتم است در باب یازدهم و لهذا اقتصار باعلام و اخبار شد و حدیث
مشتمل است بر نص بعد امامان اثنی عشر فعلیک به **حدیث پنجاه و سیم** ایضا حموینی باسناد صحیح خود از حضرت امام حسین روایت کرده است
که نزد رسول خدا رفتم و ابی بن کعب در خدمت آنسرور بود و حدیث ابی را تا باخر نقل کرده است مشتمل است بر نص بعد امامان …
از ایشان منصوص است و این حدیث مکرر از طرق عامه و خاصه در این کتاب ذکر شده بود از انجمله حدیث سی و هشتم است در باب یازدهم و بجهة اختصار
بهمین قدر اقتصار شد **حدیث پنجاه و چهارم** علی بن احمد مالکی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فصول المهمة از زراره روایت کرده است که گفت
از ابو جعفر شنیدم که فرمود امامان دوازده اند و همه از آل رسول خدا و آنها علی بن ابیطالب است و یازده نفر از اولاد او **حدیث پنجاه و پنجم** محمد
احمد بن شاذان ابو الحسن فقیه در مناقب مائه در فضایل امیر المؤمنین و ائمه دین از روات عامه مخالفین از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده
است که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که رسول خدا مرا خلیفه خود کرد … امت خود پس من حجت خدا هستم برایشان بعد از رسول خدا و اقرار بولایت
من لازم است بر اهل آسمان چنانکه بر اهل زمین و پیوسته ملائکه از فضایل من میگویند و فضل من در نزد خدا تسبیح ملائکه است ای گروه
مردم مرا پیروی کنید که شما را براه راست … و از راه من بکنار نروید که گمراه خواهید شد منم وصی پیغمبر شما و خلیفه او در
میان شما و منم امام مؤمنان و امیر و مولای ایشان و منم کشاینده شیعه خود بسوی بهشت و منم راننده دشمنان دین بسوی آتش و منم شمشیر خدا
بر دشمنان او و منم رحمت خدا بر دوستان او و منم صاحب حوض رسول خدا و صاحب لوا و صاحب مقام شفاعت و حسن و حسین و نه نفر از اولاد
حسین همگی خلیفه های خدا اند در روی زمین و امنای خدا اند بر وحی او و ائمه مسلمانان اند پس از پیغمبر و حجتهای خدا اند بر آفریدگان او و نعم ما
قیل ومنهج الباری علی کل من بری ائمة حق حجة بعد حجة **حدیث پنجاه و ششم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که از رسول
خدا شنیدم که فرمود ای گروه مردم بدانید که خدا را بابی است هر که از آن باب داخل شود از آتش جهنم و از هول محشر ایمن خواهد بود ابو سعید
خدری برخواست و عرض کرد یا رسول الله آن در کدام است فرمود آن در علی بن ابیطالب که سید الوصیین و امیر المؤمنین است و برادر رسول رب
العالمین و خلیفه خدا است بر همه مردم ای گروه مردم هر که خواهد چنگ در زند بحلقه محکمی که هرگز شکسته نشود باید بولایت علی متمسک گردد که
او ولایت من است و طاعت او طاعت من ای گروه مردم هر که بخواهد که حجت خدا را پس از من بشناسد باید علی بن ابیطالب را بشناسد و هر که
بخواهد بمن اقتدا نماید باید بولایت علی بعد از من و ائمه از ذریه من تولا جوید که ایشان خزانه داران علم منند جابر بن عبد الله انصاری برخواست
و عرض کرد یا رسول الله عدد امامان پس از تو چند است فرمود ای جابر خدا ترا رحمت کند که از تمام اسلام سؤال کردی عدد ایشان عدد شهور
است و آنها در نزد خدا تعالی دوازده ماه است در کتاب خدا در روزیکه آسمان و زمین را خلق کرد و عدد ایشان عدد چشمهائی است که از
برای موسی بن عمران از زمین جوشید وقتیکه عصای خود را بر زمین زد پس منفجر شد از آن دوازده چشمه و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل
است خدای تعالی میفرماید ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا پس ای جابر امامان دوازده اند اول ایشان علی بن ابیطالب
است و آخر ایشان قائم صلوات الله علیهم اجمعین **حدیث پنجاه و هفتم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از سلمان محمدی یعنی سلمان فارسی رضی
الله عنه روایت کرده است که بخدمت رسول خدا رفتم دیدم حسین را بالای زانوی خود نشانیده و بوسه بر دیده و دهان او میزند و میفرماید انت السید
وابن السید ابو السادات انت الامام ابن الامام ابو الائمة انت الحجة ابن الحجة ابو الحجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم **حدیث پنجاه و هشتم** ایضا
ابن شاذان از طریق مخالفین از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل مرا از جانب رب العزة

خبر داد که فرمود هر که بداند اینکه نیست خدائی مگر من و محمد بنده و رسول من است و علی بن ابیطالب خلیفه من است و امامان از اولاد او حجتهای منند او را برحمت
خود داخل بهشت کنم و بعفو خود از آتش جهنم نجات دهم و او را در پناه خود گیرم و کرامت خود را برای او واجب گردانم و نعمت خود را بر او تمام گردانم
و او را از بندگان خاص و خالص خود سازم اگر مرا ندا کند لبیک گویم و اگر مرا بخواند اجابت کنم و اگر از من سؤال کند عطا کنم و اگر سؤال نکند خود
ابتدا بعطا کنم و اگر بدی کند او را رحم کنم و اگر از من بگریزد او را بسوی خود خوانم و اگر بسوی من باز گردد او را قبول کنم و در بعضی نسخ او را استقبال
کنم و اگر در مرا کوبد باز کنم و هر که بیگانگی من گواهی ندهد یا بدهد اما گواهی ندهد که محمد بنده و رسول من است یا بدهد اما گواهی ندهد که علی خلیفه
من است یا بدهد اما گواهی ندهد که امامان از اولاد او حجتهای منند انکار نعمت من کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و بآیات و کتب و رسل من
کافر شده اگر قصد من کند از او محجوب شوم و اگر از من سؤال کند او را محروم گردانم و اگر مرا ندا کند نشنوم و اگر مرا بخواند دعای او را مستجاب نکنم و او
بمن امید دارد او را نا امید گردانم و من بر بندگان خود ظلم کننده نیستم پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرض کرد یا رسول الله امامان از
اولاد علی بن ابیطالب کیستند فرمود حسن و حسین که سادات جوانان اهل بهشتند بعد از ایشان سید عابدان در زمان خود علی بن الحسین بعد از او باقر
محمد بن علی و تو ای جابر او را ملاقات خواهی کرد او را از من سلام برسان بعد از او صادق جعفر بن محمد بعد از او کاظم موسی بن جعفر بعد از او رضا
علی بن موسی بعد از او تقی محمد بن علی بعد از او نقی علی بن محمد بعد از او زکی حسن بن علی بعد از او فرزندش قائم بحق مهدی امت من که پر میکند زمین را
از عدل و داد چنانکه از ظلم و ستم پر شده بود ای جابر ایشانند خلفای من و اوصیای من و اولاد من و عترت من هر که ایشانرا اطاعت کند مرا اطاعت کرده
و هر که معصیت ایشان کند معصیت من کرده و هر که همگی ایشانرا یا یکی از ایشانرا انکار کند مرا انکار کرده و خدا بایشان فرو میفرستد باران را
و بایشان نگاه میدارد آسمان را که بر زمین نیفتد و بایشان حفظ میکند زمین را که اهلش را فرو نبرد و احادیث لوح که از جانب خدا بر
رسول خدا نازل شده بود و در آن نامهای اوصیای اثنی عشر بود بروایت جابر بن عبد الله انصاری که در دست فاطمه دیده بود همه در پیش گذشت و
اول این باب است و از طرق عامه نیز روایت شده و در باب دوازدهم گذشت و احادیث از طرق عامه مکرر روایت شده و از طرق خاصه متواتر
نیز در هم نیز مذکور شد **باب بیست و پنجم** در اثبات آنکه ائمه بعد از رسول خدا دوازده نفرند اجمالا و تفصیلا و اول ایشان علی بن ابیطالب
است و یازده نفر از اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین از روایات خاصه و در آن پنجاه حدیث ذکر مینمائیم **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند
خود از شعبی از مسروق روایت کرده است که ما نزد عبد الله بن مسعود بودیم و قرآنهای خود را با او نشان میدادیم جوانی در آنجا بود از او سؤال کرد هیچ
رسول خدا بشما فرمود که عدد خلفا پس از او چند است عبد الله گفت تو کودکی و چندان سنی نداری و این سؤال را کسی پیش از تو نکرده است
بلی رسول خدا فرمود عدد خلفا پس از من دوازده است بعدد نقبای بنی اسرائیل **دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود از شعبی از عمش قیس بن عبید
آورده است که ما در میان جماعتی بودیم که عبد الله بن مسعود بود اعرابی آمد گفت عبد الله بن مسعود کدام است عبد الله گفت منم گفت هیچ رسول خدا
بشما گفته عدد خلفای وی چند است عبد الله گفت بلی دوازده است بعدد نقبای بنی اسرائیل **سیم** ابن بابویه ایضا بچند سند معتبر
از قیس بن عبید آورده است که ما در مسجد بودیم و عبد الله بن مسعود با ما بود اعرابی آمد گفت عبد الله در میان شما است عبد الله گفت بلی منم چه حاجت داری
گفت آیا رسول خدا بشما گفت چند خلیفه در میان شما خواهد بود عبد الله گفت مرا از چیزی سؤال کردی که از وقتی که بعراق آمده ام احدی از من سؤال نکرده
بلی دوازده نفر بعدد نقبای بنی اسرائیل و در حدیث دیگر گفت بلی بعدد نقبای بنی اسرائیل جریر در حدیث خود آورده که رسول خدا فرمود خلفا
پس از من دوازده اند بعدد نقبای بنی اسرائیل **چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده است که من با پدرم در خدمت رسول
خدا بودیم شنیدم که آنحضرت میفرمود بعد از من دوازده نفر امیر باشند بعد از آن سخنی آهسته گفت از پدرم پرسیدم رسول خدا آهسته چه فرمود گفت
فرمود کلهم من قریش **پنجم** ایضا ابن بابویه بسند خود از شعبی از جابر آورده که رسول خدا فرمود پیوسته امر این اسلام ظاهر است تا خلافت دوازده
نفر تمام شود و همه اینها از قریشند **ششم** ایضا ابن بابویه در نصوص بسند خود از واثلة بن اصقع آورده است که رسول خدا فرمود ایمان تمام
نمیشود و ناقص خواهد بود مگر بمحبت ما اهل بیت و خدا با من عهد کرده است که ما اهل بیت را دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزکار و ما را دشمن
ندارد مگر منافق شقی خوشا حال کسیکه [illegible] عرض کردند یا رسول الله ائمه بعد از تو چند نفرند فرمود بعدد
نقبای بنی اسرائیل **هفتم** محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده است که رسول خدا فرمود پس از من دوازده
خلیفه است بعد از آن چیزی گفت که من آنرا نفهمیدم از مردم پرسیدم گفتند فرمود کلهم من قریش سید کوی شیخ در کتاب غیبت این حدیث را از
محمد بن عثمان نیز نقل کرده **هشتم** ایضا ابن بابویه در کتاب خصال بسند خود از ابن عبد [illegible] از سماک بن حرب از جابر بن سمره آورده است

باب بیست و پنجم

که از رسول خدا شنیدم که فرمود پس از من دوازده امیر خواهند بود بعد از آن سخنی گفت که من نفهمیدم از پدرم سؤال کردم گفت فرمود کلهم من قریش **نهم** ایضا
ابن بابویه بسند خود از شعبی از سماک بن حرب از جابر بن سمره که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پس از من دوازده امیر باشند و کلمه فرمود که من نفهمیدم
از مردم پرسیدم گفتند کلهم من قریش **دهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از شریک از سماک از جابر بن سمره آورده است که گفت با پدرم نزد رسول
خدا رفتیم حضرت فرمود پیوسته امر این امت برپا خواهد بود و غالب بر دشمنان تا دوازده نفر پادشاهی کنند یا فرمود تا دوازده نفر خلافت کنند پس کلمه گفت
من نفهمیدم از پدرم پرسیدم گفت فرمود کلهم من قریش **یازدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از زهیر از سماک بن حرب از جابر بن سمره روایت
کرده است که رسول خدا فرمود بعد از من اثنی عشر امیرا یعنی دوازده امیر خواهند بود و در حدیث اول است ثم تکلم بشیء لم افهمه و در بعضی از آنها است که گفت از پدرم پرسیدم
و در بعضی دیگر از مردم پرسیدم قالوا کلهم من قریش **دوازدهم** ایضا ابن بابویه بسند دیگر از اسرائیل از سماک آورده است که از جابر بن سمره
شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود یکون من بعدی اثنی عشر امیرا پس سخنی گفت که من نفهمیدم از مردم سؤال کردم گفتند فرمود کلهم
من قریش **سیزدهم** محمد بن ابراهیم نعمانی بسند خود از زبیر بن سیف روایت کرده است که نزد سعید بن مسیب بودیم گفت از عبد الله بن عمر شنیدم که گفت
از رسول خدا شنیدم که فرمود در عقب من دوازده خلیفه است **چهاردهم** ابن بابویه ایضا بسند خود از سعید بن عمرو از شعبی از جابر بن سمره
آورده است که گفت با پدرم بمسجد آمدیم و رسول خدا خطبه میخواند شنیدم که فرمود یکون بعدی اثنی عشر امیرا پس آهسته گفت و ندانستم چه گفت از پدرم
پرسیدم گفت فرمود کلهم من قریش **پانزدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن سلمان از شعبی از جابر بن سمره آورده است که از رسول خدا شنیدم
که فرمود پیوسته امر این امت پایدار است تا دوازده خلیفه در ایشان خلافت کنند پس کلامی مخفی گفت که من نفهمیدم از آنانکه نزدیک تر بودند سؤال
کردم گفتند فرمود کلهم من قریش **شانزدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عون از شعبی از جابر بن سمره آورده است که گفت با پدرم بودم
شنیدم که رسول خدا فرمود لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا منصورا علی من ناواه الی اثنی عشر خلیفة پس کلمه فرمود که مردم آنرا پنهان داشتند از پدرم
پرسیدم گفت فرمود کلهم من قریش **هفدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از سعید بن عمرو بن اشرع از شعبی از جابر بن سمره آورده است که با پدرم
در مسجد بودیم رسول خدا خطبه میخواند شنیدم که فرمود یکون بعدی اثنی عشر خلیفة پس آواز خود را فرو هشت و ندانستم چه گفت به پدرم گفتم
گفت فرمود کلهم من قریش **هیجدهم** ایضا ابن بابویه بسند دیگر از ابن عون از شعبی از جابر بن سمره آورده است که رسول خدا فرمود لا یزال هذا
الدین عزیزا منیعا ینصرون علی من ناواهم الی اثنی عشر خلیفة ثم قال کلمة اصمنیها الناس فقلت لابی ما الکلمة التی اصمنیها الناس قال کلهم من قریش
نوزدهم ایضا ابن بابویه بسند دیگر از سعید بن عمرو بن اشرع از عامر شعبی از جابر بن سمره آورده است که با پدرم در مسجد بودیم و رسول
خدا خطبه میخواند شنیدم که فرمود یکون بعدی اثنی عشر امیرا ثم خفض صوته فلم ادر ما یقول فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش **بیستم**
محمد بن ابراهیم نعمانی بسند خود از ابن عون از شعبی از جابر بن سمره آورده است که مذکور داشت اینکه رسول خدا فرمود پیوسته اهل این دین بر دشمنان
مظفرند تا آنکه دوازده نفر خلیفه بر ایشان خلافت کنند پس مردم همه برخاستند و می نشستند و رسول خدا سخنی فرمود و من نفهمیدم به پدرم
گفتم برادرم گفتم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش **بیست و یکم** ابن بابویه در کتاب نصوص بسند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است
که از امام محمد باقر پرسیدم ائمه چند نفرند فرمود بعدد اسباط گفت که رسول خدا فرموده است که دوازده نفرند نه نفر از صلب حسین و مهدی این
امت از ما است که استوار کند دین خدا را در آخر زمان هر که ما را دوست دارد محشور شود با ما از قبر خود و هر که ما را دشمن دارد یا بر ما رد کند یا
بر یکی از ما محشور گردد از قبر خود بسوی جهنم و قد خاب من افتری یعنی هر که دروغ ببندد زیان ببرد **بیست و دوم** ایضا ابن بابویه بسند دیگر خود
از واثلة بن اصقع آورده است که رسول خدا فرمود که محبت اهل بیت من نافع است در هفت جا که هولهای آنها عظیم است وقت جان کندن و در قبر و
وقت بیرون آمدن از قبر و وقت نامه عمل و وقت حساب اعمال و وقت میزان و وقت گذشتن از صراط پس هر که مرا دوست دارد و اهل بیت مرا دوست دارد
و بایشان تمسک جوید پس از من ما شفیعان او خواهیم بود در قیامت عرض کردند چگونه بایشان تمسک جوید فرمود ائمه پس از من دوازده اند
هر که ایشانرا دوست دارد و پیروی ایشان کند رستگار گردد و هر که از ایشان باز ماند گمراه شود و هلاک گردد **بیست و سیم** ایضا ابن بابویه بسند
خود از ابو ایوب مخزومی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر نام دوازده امام را بیان کرد چون بآخر ایشان رسید فرمود دوازدهم
ایشان آنکسی است که عیسی بن مریم در عقب او نماز میگذارد [illegible] القرآن الحکیم **بیست و چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو بصیر از
امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود بعد از حسین بن علی نه امام است نهمی ایشان قائم ایشان است **بیست و پنجم** ایضا ابن بابویه بسند
خود از ام سلمه رضی الله عنها آورده است که رسول خدا فرمود امامان پس از من بعدد نقبای بنی اسرائیلند نه نفر ایشان از صلب حسینند که حق

تعالی علم و فهم مرا بایشان کرامت فرموده و بدا بحال کسیکه با ایشان دشمنی کند **بلیست و ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود ذکر کرده است
که رسول خدا تعالی فرمود یا علی خوشا بحال تو و [illegible] فقرا و مساکین [illegible] بتو کرامت فرموده تو راضی شدی [illegible] ایشان و ایشان راضی شدند
بامامت تو خوشا حال تو و کسیکه ترا دوست دارد و ترا تصدیق کند و وای بحال کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب کند یا علی من شهرم و
تو باب منی و کسی بشهر نمی آید مگر از باب آن یا علی دوستان تو [illegible] دین نگاه دارند [illegible] اهل ولایت تو [illegible]
وخدا تعالی [illegible] یا علی [illegible] ایشان خواهیم بود
در وقت سؤال و جواب [illegible] وقت عرض اعمال [illegible] یا علی [illegible] با خدا و صلح
تو صلح با من است و صلح با من صلح با خدا یا علی شیعیان خود را بشارت ده که خدا از ایشان راضی شده [illegible] ایشان باشی بهشت
و ایشان راضی شدند که تو ولی [illegible] ایشان باشی یا علی تو مولای مؤمنانی و تو قائد الغر المحجلین [illegible] دو سبط حسن و حسین [illegible] **بلیست و هفتم**

[illegible]

[illegible]

وعلی بن عبد الله الشهروانی از محمد بن ابی عبد الله الکوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله از صفوان از ابراهیم بن بلاد از ابو حمزه از خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین نیز روایت کرده اند سی و هشتم ایضا ابن بابویه از حضرت امام حسین روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا رفتم دیدم بسیار متفکر و محزون بود عرض کردم یا رسول الله چه سبب متفکری فرمود ای فرزند روح الامین بر من نازل شد و گفت حق تعالی اعلی تو را سلام میرساند و میفرماید نبوت تو بسر آمد و روزگار عمرت تمام شد اکنون اسم بزرگ خدا و میراث علم و آثار نبوت را بعلی بسپار که من زمین را خالی نمیکنم از عالمی که با و شناخته شود طاعت و با و دانسته شود ولایت من و من علم نبوت را از فرزند تو بیرون نمی برم و قطع نمیکنم چنانچه از ذریات انبیاء پیش از تو نابود قطع نکرده ام عرض کردم یا رسول الله مالک این امر بعد از تو کیست فرمود پدرت علی بن ابیطالب که برادر و خلیفه من است و بعد از علی حسن صاحب این امر است و پس از حسن تو و پس از تو نه نفر از اولاد تو مالک میشوند این امر را دوازده امام بعد از آن قائم ما قیام کند و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و شفا میدهد سینه های مؤمنان از شیعیان خود را سی و نهم ایضا ابن بابویه بسند خود از زید بن علی از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا بحسین فرمود انت الامام ابن الامام اخو الامام و تسعة من ولدک امناء معصومون والتاسع مهدیهم فطوبی لمن احبهم والویل لمن ابغضهم چهلم محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از ابو خالد والبی روایت کرده است که جابر بن سمره گفت از رسول خدا شنیدم فرمود پیوسته این دین ظاهر است و زیان نرساند باین هر که از او قصد کند تا دوازده خلیفه قیام نمایند همه از قریش سید گوید شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود از محمد بن عثمان از احمد از معتمر بن ... نیز روایت کرده است چهل و یکم محمد بن ابراهیم نعمانی بسند دیگر از خالد والبی روایت کرده است که از جابر بن سمره شنیدم که گفت رسول خدا فرمود لا یضر هذا الدین من ناواه حتی یمضی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش چهل و دوم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو ... رضی الله عنه روایت کرده است که از فاطمه شنیدم که میفرمود از پدرم رسول خدا از آیه شریفه وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم سؤال کردم فرمود ایشان ائمه اند بعد از من علی ابن ابیطالب و دو سبط من و نه نفر از صلب حسین ایشانند رجال اعراف داخل بهشت نشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نشود مگر کسیکه منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند و خدا شناخته نشود مگر از راه شناسائی ایشان چهل سیم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که روزی رسول خدا در خطبه فرمود ای گروه مردم هر که میخواهد زنده باشد بزندگی من و بمیرد بمردن من باید بعلی ابن ابیطالب تولا جوید و با امامان بعد از علی اقتدا نماید عرض کردند یا رسول الله ائمه پس از تو چند نفرند فرمود بعدد اسباط چهل و چهارم محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده است که فرمود شب و روز دوازده ساعت است و ماهها دوازده اند و ائمه دوازده امامند و نقباء دوازده تن اند و علی یک ساعت است از دوازده ساعت و این است که حق تعالی میفرماید بل کذبوا بالساعة واعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا چهل و پنجم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود ائمه پس از من دوازده اند نه نفر از ایشان از صلب حسین است و مهدی از ایشان است چهل و ششم ایضا ابن بابویه بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود یا علی تو و منی و برگزیدگان اهل بیت من و خلیفه منی بر زندگان از امت من چنانکه تو جانشین منی ... تو امامی و پدر یازده امام که از صلب تو اند تا مطهر معصوم و از ایشان است مهدی که پر میکند زمین را از قسط و عدل پس وای بر کسیکه مبغض ایشان باشد یا علی اگر شخصی سنگی را دوست دارد خدا او را با آن سنگ محشور کرداند بدان که مؤمنان و شیعیان تو و دوستان اولاد تو و ائمه بعد از تو محشور میشوند با تو و با من خواهی بود در علیین یا علی ... قسیم بهشت و دوزخ دوستان را داخل بهشت میکنی و دشمنان خود را داخل جهنم فقیر گوید لفظ قسیم در مواضع اخبار بسیار استعمال شده و گویا در لغت عرب بمعنی قسمت کننده نیامده باشد اگرچه فعیل بمعنی فاعل بسیار است لکن قسیم بمعنی مقاسم آمده و این معنی ملایم با مقامات استعمال نیست والله اعلم چهل و هفتم ایضا ابن بابویه بسند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود علی ابن ابیطالب قائد البررة و قاتل الفجرة است منصور است کسیکه او را یاری کند مخذول است کسیکه او را ذلیل و خوار کرداند و هر که در علی شک کند در اسلام شک کرده و او بهترین کسی است که بعد از خود او را خلیفه خود کرده ام و بهترین اصحاب من علی است گوشت او گوشت من است و خون او خون من و پدر دو فرزند من است از صلب حسین بیرون می آیند نه نفر امام و از ایشان است مهدی این امت چهل و هشتم ایضا ابن بابویه بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا خطبه خواند بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ... وصیت میکنم شما را ای گروه بندگان خدا به پرهیزکاری که هیچ بنده از آن بی نیاز نیست و هر که پرهیزکاری را فضل کرداند دنیا را کناره خواهد جست و بدانید که مرگ ... گذرگاه عالمیان و آخر منزل باز ماندگان است ... ذکر ... لذات را ... و ذلیل منکردانند ... و دنیا را ... فنا

و ناچار است اهل دنیا را از کوچیدن از آن و شیرین و با طراوت است بهر طالبان که از لذت آن دست کشیده و دنیا را اختیار کرده اند پس بکوچید از آن خدا شما را رحمت کند با بهترین توشه و زیاده از قدر کفاف از آن بر مدارید و چشم ندوزید بآنچه مسرفین از آن تمتع می برند و بدانید که دنیا را عوض کرده و رخ باز پس کشیده و اینها است که وداع را گوشزد شما کنند ... مشرف شده است تا مردم را بسوی خود خواند ای گروه مردم گویا من بر بالای حوض ایستاده ام و شما بر من وارد میشوید و بعضی ... باز پس مانده اند و من عرض میکنم پروردگارا ... رحم کن ندا کرده شود که هیچ دانستی که پس از تو چه کردند بخدا سوگند که پس از تو کافر شدند ای گروه مردم شما را وصیت میکنم در باره عترت و اهل بیت خود بدرستیکه ایشان با حق اند و حق با ایشان است و ایشانند پیشوایان هدایت کننده پس از من و ایشانند امناء معصوم و عبد الله بن عباس از جا برخواست عرض کرد یا رسول الله امامان پس از تو چند نفرند فرمود بعدد نقباء بنی اسرائیل و حواری عیسی نه نفر از ایشان از صلب حسین است و از ایشان است مهدی این امت چهل و نهم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود صدقه حلال نیست بر من و بر اهل بیت من عرض کردیم یا رسول الله اهل بیت تو کیانند فرمود عترت منند از خون و گوشت من و ایشانند امامان بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل پنجاهم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو سعید عقیصا روایت کرده است که چون حسن بن علی با معاویة لعنه الله صلح کرد مردم بنزد او آمدند و ملامت کردند آن حضرت را بر بیعت با معاویه فرمود وای بر شما نمی دانید من چه کرده ام بخدا سوگند که آنچه من کرده ام بهتر است از آنچه آفتاب بر آن تابید یا از آن غروب کند شما نمی دانید که امام شما و کسیکه اطاعت او فرض است بر شما یکی از دو سید جوانان اهل بهشت است بنص رسول خدا گفتند بلی فرمود چون خضر کشتی را سوراخ کرد و دیوار را برپا نمود و آن پسر را کشت موسی بر او خشمناک شد بسبب آنکه حکمت آنها را ... نمی دانست شما نمی دانید که هیچکس از ما نیست مگر آنکه بیعتی بگردن او هست از طاغی زمان او مگر قائم ما ... که عیسی در عقب او نماز میکند و بدرستیکه خدای عز و جل مخفی میکند ولادت او را و غایب میکرداند شخص او را تا آنکه بیعت احدی بگردن او نباشد و ... این امام نهمی از اولاد حسین فرزند سید کنیزان است طول میدهد حق تعالی عمر او را در غیبت پس ظاهر میکند بقدرت خود در صورت جوانی چهل ساله تا بدانند که خدا بر هر چیز توانا است و ابن بابویه از طریق خاصه سی و یک روایت یاد داشته و این کتاب گنجایش زیاده از این ندارد ما بهمین قدر اکتفا نمودیم و هر که طالب زیاده از این است رجوع نماید بکتاب الانصاف فی النص علی الائمة الاثنا عشر من آل محمد الاشراف که زیاده از چهار صد حدیث از روایات عامه و خاصه از رسول خدا در آن کتاب ذکر کرده ام فقیر گوید پس از دانستن و فهمیدن این اخبار از طریق خاصه بعلاوه اخبار ابواب سابقه و همچنین از احادیث عامه در باب سابق بعضی ذکر یافت چند از صحیح مسلم و چند از صحیح بخاری و چند از تفسیر ثعلبی و چند از جمع بین الصحیحین و چند از جمع بین الصحاح الستة و چند از مسند احمد حنبل و چند از سایر کتب معتبره ایشان بالفاظ متغایره که لا یزال الامر العزیز ماضیا و لهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و بعضی بلفظ لن یزال هذا الدین قائما و در بعضی فاذا مضوا ساخت الارض باهلها و در بعضی بجای الدین الاسلام آمده و همچنین از عبد الله بن عمر که لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان و در بعضی ما بقی منهم اثنان ای من قریش و حاصل ترجمه اینها این است که دین اسلام تا روز قیامت منقضی و تمام نخواهد شد تا آنکه دوازده خلیفه و امام از ذریه و قبیله سید انام علیه و آله الصلوة والسلام بر ایشان والی گردند و نکذرند بعد از آنکه ایشان همه بگذرند زمین با جمیع اهل زمین هلاک شوند و مثل این اخبار در غیر این کتب چنانچه در تفسیر ... است که چون ساره را از هاجر ناخوشی بهم رسید از خدای جلیل وحی بابراهیم خلیل رسید که اسمعیل و مادر او را از اینجا بجائی ... فرود و مضمون همین حدیث در توریه در سفر اول آن در باب هفدهم در آیه بیستم مذکور است فرموده است یا ابراهیم که دعا را در حق اسمعیل شنیدم و مستجاب گردانیدم اینک و او را برکت دادم و او را بارور گردانیدم بغایت بسیار خواهم نمود و دوازده نفر امام و پیشوا از او تولید خواهم کرد و او را امت بزرگی بوجود خواهم آورد که من ذریه او را در زمین منتشر خواهم کرد و از ایشان پیغمبر عظیم الشانی خلق خواهم کرد و او را بر همه ادیان ظاهر خواهم ساخت و از ذریه او دوازده نفر بزرگوار برگزیده خواهم کرد و همچنین ابن حجر با آن همه عصبیت خود در صواعق محرقه از رسول خدا روایت کرده است که فرمود در هر قرنی از قرنها از امت من جمعی عادل از اهل بیت من باشند که نفی نمایند از این دین تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلان آگاه باشید بدرستیکه ایشانند امامان شما و پیشوایان دین شما چنانچه مضمون این سمت ذکر یافت و همچنین حدیث مشهور که متفق علیه فریقین است انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و غیر ذلک که در کتب معتبره عامه و خاصه از این گونه اخبار بیرون از حد شمار است میگویم وجه دلالت این اخبار بر خلافت حقیقت ائمه اطهار مستغنی از بیان است زیرا که هیچ یک از فرق اسلام قائل بوجوب حصر عدد خلفا و خصوص که همگی از قریش باشند بوجه استمرار خلافت ما دامت الخلیفة نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس مذهب شیعیان ائمه اطهار مانند خورشید

واضح داشتگاه و مذهب اغنیا اند و جمع علما بر کنار است فضل بن روزبهان با آن عصبیت که بنو سنی در مقام رد اقوال علامه حلی علیه الرحمه بر آمده است میگوید
احادیث وارد در شان دوازده خلیفه از قریش صحیح است و در صحاح اهل سنت ثابت لکن علمای اهل سنت در معنی این دوازده خلیفه اختلاف کرده اند بعضی
گفته اند مراد ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و هفت نفر دیگر از بنی امیه اند و بعضی گویند مراد صلحای خلفایند و انها بعد از امام حسن عبدالله بن زبیر
و عمر بن عبدالعزیز و پنج نفر دیگر از بنی العباسند و ابن حجر را در فصل الخطاب خواجه پارسا و تاریخ خلفای جلال الدین سیوطی و دیگر کتب ایشان نقل
کرده اند و ابن حجر از زهری بجرم و یعمری است بغیر از بیرون دو قتل از منهج سداد و نجر افزودن بر عناد ظاهر ساخته اند و ابن مروان دو رسول خدا
روایت کرده است که فرمود مدت خلافت سی سال است و بعد از آن پادشاهی خواهد بود و اندک فاصله در میان کتاب رخص و متغلب منکوب احدی
مدعی حقیقت امامت و ولایت و قبیله او نیست که بحث از احوال و معلوم موده باشد و ایراد در مقام رد مطاعن علامه میگوید و میگوید دیگر
معویه را داخل ملوک میشمارند پس معویه را با قطع نظر از حدیث خود میگویند که خلیفه نیست و هم چنین احادیث خود ایشان من جمله حدیثی که احمد
حنبل در مسند از ابن عباس بن عبدالمطلب روایت کرده است که رسول خدا بپدرم فرمود یا عم مالک خواهد کرد حق تعالی از فرزندان من دوازده
خلیفه را و بعد از آن خواهند آمد سفها که تمام از فرزندان من با صلاح خواهند او دو خدا ایشان دیگر است او دیگر آنکه معویه با آن همه بغض
و کینه که با حضرت امیرالمؤمنین داشت و عموم را سبب و لعن اهل بیت طاهرین با زمید اشت و با آنحضرت محاربه کرد و بغیر چهل هزار از بزرگان و اولاد
مهاجرین و انصار را بکشتن داد و امام حسن فرزند رسول خدا را زهر خورانید و سایر قبایح شنایع که از او بظهور رسید و هم چنین یزید با آن همه
فسق و فجور و شرب خمر و قبایحی که از آن شنید قتل حضرت سید الشهدا و نهب و اسیر ذریه رسول خدا و هتک حرمت مکه و مدینه و منجنیق بستن
بخانه کعبه و مباح کردن اموال و زنان اهل مدینه با انکار اکثر علمای اهل سنت چون عمر نسفی و سعدالدین تفتازانی و غیرهما حکم بکفر او و تصریح
بلعن او نموده اند و هم چنین ولید پلید که قرآن مجید را هدف تیر کرد و وقتیکه تفال بقرآن کرد و این آیه استفتحوا و خاب کل جبار عنید بفال او آمد از آن
فال آزرده شد و قرآن را در دو انداخت و حکم کرد تا قرآن را تیرباران کردند و از مخاطب ساخته گفت تهددنی بجبار عنید و ها انا ذاک جبار عنید
اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید و هم چنین مروان که او لعنه زجر تمام بود و بعد از معویة بن یزید سلطان شد میگوید در تاریخ
شرح دیوان کتاب فتح حاکم حسکانی از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده که هر گاه که مولودی متولد میشد از برای رسول خدا می آوردند برای او دعا
فرمود چون ولید او را نزد آنحضرت آوردند فرمود این وزغ پسر وزغ و ملعون پسر ملعون است و عایشه گوید که رسول خدا پدر مروان را لعن کرد و مروان در صلب او بود
و در کتاب فلاح شیخ علاء الدوله از ابو سعید خدری روایت کرده است که پیغمبر در عید بیرون آمد ابتدا بنماز میکرد و مروان بعد از ولایت منبر کرد و اول خطبه
خواند گفتم چرا گفت دین نیکه تو میدانی متروک شد من گفتم بخدا قسم بهتر است از آنچه میدانم پس شمار ا جز آن نماند و بعد از این شیخ گفته
که مروان ایمان را وسیله امارت و سلطنت خود ساخته بود و هر که متابعت مذهب او و معاویه و اتباع ایشان کند با ایشان محشور خواهد شد و
از شفاعت بی نصیب خواهد بود و در جای دیگر گفته است معاویه باغی و مروان طاغی با فرزندان تا بعا مرد بر خلافت محبوب بودند و در شرح
صحیح بخاری نقل کرده است که سلاطین بنی امیه در اثنای خطبه جمعه اگر مستحق سب بود میکردند چون مردم از عادت عید فارغ گشته
متفرق میشدند و از شنیدن خطبه اعراض میکردند تا آن الفاظ ناخوش را نشنوند ایشان خطبه را بر نماز عید مقدم داشتند تا مردم حاضر بوده
توقف نمایند و بشنوند بعد از آن میگوید که گفته است نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و هم چنین عبدالله بن زبیر با آن همه تجاهر بعداوت
اهل بیت تا بحدیکه در کتب خود ایشان نقل کرده اند در ایام امارت خود در اثنای خطبه صلوات بر حضرت رسالت و اهل بیت او نمیفرستاد از سبب
آن پرسیدند گفت برای آنکه بد اهل بیت را در دل دارم و در از زبان جاری کنم ایشان تکبر و تفاخر نمایند و هم چنین بسیاری کسانی را که ابن عبدالله
با چنین اعمال که اهل سنت بان راضی نیستند چگونه ایشان از خلفای بر حق و اوصیای سید المرسلین گویند و فضل بن روزبهان کتمان از این قبیل
امامان و اولی و الیق است بلکه باید امام چنان مرد باشد که بعد از حضرت رسول حفظ کتاب خدا و سنت او کند و بندگان را بحسن معاش و معاد
بر نهج صواب ارشاد کند و تمام شریعت تعلیم نماید و از ظلم و فسق و فساد باز دارد و این نکته بر ای کسی را شاید که بصفت عصمت متصف باشد
تا او در اپیرکی تواند کرد و با وامر و نواهی او توان اعتماد نمود پس بعد از رسول خدا محل اعتماد و در سوخ جز دوازده امام نیستند بنابر آنکه باتفاق
مخالف و موالف کسی جز ایشان معصوم نیست و نعم ما قیل نزوره مانا فضلها اعدادها و الخمسة الی الضد اها هم صفوة الله التی اوحی
لهم و قضی وادموا الی المجاد ها دیگر آنکه بر تقدیر این قول که خود میگویند لازم آید که بعد از انقضای خلفای ایشان زمین خالی از خلیفه
باشد و در احادیث خود ایشان مذکور است که لا تخلو الارض من حجة و لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة تا با خرو لن یزال هذا الدین قائما حتی

فاذا مضوا ساخت الارض باهلها و هم چنین ما بقی من الناس اثنان یا منهم اثنان ای من قریش و غیر ذلک که مفاد ان استلزام خلو زمین است از خلیفه و امام
و وجوب وجود حجت است الی یوم القیام بلکه لازم است که امام و از و هم را عمر دراز باشد تا بقای دنیا باشد از هم زمان تکلیف بیچ چیز ممکن نیست که
دین قایم بماند بوجود دوازده کس مگر بر این تقدیر و خود بمقتضای احادیث خود شان میگویند که باید همه از قریش باشند و بجز طایفه امامیه حکم
با دوازده خلیفه معصوم نیست و بجز این فرقه کسی را که دوازده امام باشد یافت نمیشود پس حصر خلفا در غیر این دوازده ممکن نیست محمد بن ابی طلحه
شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول و هم چنین بیان نموده است و آنچه موقوف بر و مقدمه یکی آنکه جمیع اولیای امر را از قریش باشند
نه طایفه دیگر دوم آنکه در میان محققان علم نسب خلافی نیست که هر کسی از اولاد نضر بن کنانه باشد قرشی است پس و آنکس که قرشیت برای او
ثابت است و از او تجاوز نموده است مالک بن نضر بن کنانه است و سلسله قرشیت از او به رسول خدا امتداد یافته و چون مالک از جهت بودن آنحضرت
در سالک بمنزله مرکز دایره است نسبت به سلسله متقابله قرشیت و امامت و هر یک از آن و سلسله مانند دو خط که از مرکز بمحیط منتهی شده اند
و منتهای یک خط مالک است و منتهای خط دیگر حضرت قایم عجل الله فرجه زیرا که به براهین هندسی بدیهی گشته است که باید اجزای خط متصاعد از مرکز
با اجزای خط متنازل از آن متساوی باشند و غیر این را از محال میشمارند پس چنانکه اجزای خط متصاعد از مرکز تا محمد دوازده است باید اجزای
متنازل نیز دوازده باشد و صورتش این است و حاصل این است که بیچ ...
که چون حضرت رسالت پناه منبع شرف است که شرافت قرشی از آن متصاعد شده کرد و هم چنین معدن کرامت است که کرامت امامت از آن متنازل
شود تا خط متنازل با خط متصاعد مطابق باشد و این از موید این مقام است و از جمله وجوهی که در اثبات انحصار خلفای پیغمبر بعد بعد مذکور
گفته اند این است که صاحبان شریعت از زمان آدم الی الخاتم پنج نفر اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سنت الهی چنان جاری شده است که عدد
اوصیای ایشان دوازده باشد چنانکه میفرماید و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و هم چنین و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا پس مقتضای لن تجد لسنة الله
تبدیلا باید جانشینان خاتم رسل که ناسخ همه شرایع است نیز دوازده باشد چنانچه در لیلة العقبه که رسول خدا از انصار بیعت گرفت فرمود اخرجوا
الی منکم اثنی عشر نقیبا کنقبا بنی اسرائیل و گفته اند که چون حفظ نظام موجودات دنیوی بنی آدم شب و روز است آفرید هر یک در زمان اعتدال دوازده
ساعت مصالح مهمات دینی که محتاج بامام است نیز موصوف بوده باید او هم دوازده باشد و بعضی از محققان در تطبیق عالم علوی بعالم
سفلی گفته اند این نکته مندرج است که چنانکه فلک هشتم مشتمل است بر دوازده برج سید المرسلین نیز فلک است و اوصیا او بجای
دوازده برج دیگری از اهل عدد گفته است که دوازده برج دایره عالم است با جهت که دوازده امامان دایره عالم باطن است و از عدد حساب
است و این متعلق بحروف عدد است و وجه دیگر نیز از این قبیل که بنای ایمان و اسلام بر دو اصل است شهادت بوحدانیت و شهادت بنبوت و هر یک
از این دو اصل بعد دوازده حرف ترکیب یافته و وصی و امام و احفظ این دو اصل لازم است و لازم آید که عدد حافظین با عدد این دو اصل توافق کند و
نظام شریک بودن آل رسول با آنحضرت در صلوات اشاره باین معنی است که چون رسول دین تکمیل دین و شریعت کرد عرض و آل او حفظ این دین ایشان
لازم بود در دو بال انبیا شریک بودند در صلوات با ایشان شریک شدند و از این قبیل موید این بنا است و ذکر آنها اگر چه جلای قلوب است
ولکن مراد از آن روشن تر است که محتاج باینگونه موید باشد و بالجمله و هم العروة الوثقی و الکلمة العلیا و خیر اهل الدنیا و عالم دین الله و معدن حکم الله
و خازن سر الله و حامل کتاب الله و مفسر وحی الله و الائمة من الحق و الهادین للخلق و القسماء للجنة و موضع الرحمة و امناء الرحمن و شفعاء العصیان
و الشفعاء للکوثر و الحماة للمحشر و القادة للانام و حجج رب العلام و ینابیع العلوم عن الحی القیوم الذین حبهم محض ایمان و محبتهم فی الجنة و بغضهم علم
نفاق و عدوهم فی النار و نعم ما قیل یا نجوم الهدی بنورکم یهتدی الوری فی حنادس الظلماء انتم صفوة الاله من الخلق و من بعد خاتم الانبیاء و هذا الذی
این فقره که بحسب عدد دوازده حرف است از الفاضل الکامل السید محمد بن منصور دشتکی الحسنی الحسینی ما هذه عبارته اتی همه بخاطر عنبی الحقیر
عجیب غریب ما سبقنی به احد قبلی من اعاظم الحکما و اکابر العلماء و نوحه با ستینبا و تفرقت باستخراجه هی ان اسما الائمة المعصومین صلوات الله علیهم
اجمعین بهذا الترتیب علی الحسن الحسین ثم الحسن علی محمد جعفر موسی علی محمد علی الحسن محمد فمجموع الاسامی الف و ستمائة و اثنان و ثلثون فاذا طرح
مائة و ستة و ثلثون مرة بقی ثم الاعجب من ذلک ان القابهم المرتضی المجتبی الشهید بکربلا زین العابدین الباقر الصادق الکاظم الرضا التقی النقی العسکری
القائم فان اسقط من مجموع تلک الالقاب خمسمائة دغامن و خمسین مرة بقی ثم الاعجب من الاعجب ان کناهم ابوالحسن ابو محمد ابو عبدالله ابو محمد
ابو جعفر ابو عبدالله ابو ابراهیم ابوالحسن ابو جعفر ابو محمد ابوالقاسم فان اسقط من مجموعها مائة و ثلثا و تسعین مرة بقی ثم الاعجب من ...
ان اسماءهم فی التوریة و صحف الانبیاء المتقدمة ایلیا بیقدار اوذبیل صمام شفاع اوقما ملشیا هذار قیشا بطور لاقیش وقیدما

فان اسقطت من مجموع ثلثه خمسمائة واحد وثمانین مره بقی ... **باب بیست و ششم** در امر فرمودن رسول خدا باقتدا کردن و پیروی نمودن بعلی بن
ابیطالب و ائمه علیهم السلام از آل محمد از روایات عامه و در این باب یک حدیث ذکر میشود **اول** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که بخواهد که زندگی کند چون زندگی من و بمیرد چون مردن من و با من در بهشت عدن که خدا تعالی از ابید قدرت خود غرس کرده
با من ساکن باشد باید بعلی و اولیای او تولا جوید و بامامان بعد از من اقتدا کند که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و خدا تعالی علم
و فهم بایشان کرامت فرموده وای بر کسانیکه تکذیب بفضل ایشان کنند از امت من و وای بر کسانیکه قرابت مرا بایشان قطع نمایند خدا شفاعت مرا
بایشان نصیب نگرداند **دویم** ایضا حموینی بسند صحیح خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود خوشا حال کسیکه
ترا دوست دارد و بتو اقرار کند و وای بحال کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند یا علی دوستان تو در آسمان هفتم و در زمین هفتم و ما بین اینها
معروفند باینکه ایشانند اهل دین و اهل ورع و ایشانند صاحب سکینه و وقار و صاحب طریقه و مذهب نیکو و متواضع اند برای خدا دیدهای
ایشان خاشع و دلهای ایشان از یاد خدا خائف عارفند بحق ولایت امامان و بفضل تو کوتاه است دستهای ایشان ساکن است بجهت مهربانی
و تواضع و دوستی کردن برای تو و از برای اولاد تو برادرانند که خدا ایشان را در کتاب خود امر فرموده و صلحا العرب ایشان امر فرموده اند و از
سنت پیغمبر با دلیل و برهان اولی دانند عمل میکنند بانچه ایشان را بان امر میکنند باولی الامر از ایشان بهم پیوسته اند و از هم جدا نمیشوند باینکه
دوستند و هرگز دشمن نمیشوند ملائکه بر ایشان درود میفرستند و بدعا ایشان آمین میگویند و برای گناهکاران ایشان طلب مغفرت میکنند
و در وقت مردن بنزد او حاضر میشوند و سؤال میکنند از برای او رحمت خدا تا روز قیامت **سیم** ایضا حموینی بسند خود از زید بن ارقم روایت
کرده است که رسول خدا فرمود هر که خواهد که زندگی کند مانند زندگی من و بمیرد چون مردن من باید بعلی بن ابیطالب تولا جوید که او هرگز شما را از راه راست
بیرون نبرد و بضلالت نیفکند **چهارم** ایضا حموینی بسند خود از علقمه و اسود روایت کرده است که ما بنزد ابو ایوب انصاری آمدیم باو گفتیم
خدا تعالی از برای رسول خود گرامی داشت که براحله وی الهام کرد که بدر خانه تو بزانو در آمد و حضرت در خانه تو مهمان شد و این فضیلتی بود که خدا
ترا بان تفضیل داد اکنون ما را بگو که چگونه با علی بیرون رفتی و با اهل لا اله الا الله قتال کردی ابو ایوب گفت بخدا سوگند یاد میکنم که در همین
خانه که شما هستید با من نشسته بود رسول خدا و در اینجا نبود احدی مگر رسول خدا و علی از جانب راست و من از جانب چپ و انس در پیش
روی او ایستاده بود که ناگاه در حرکت کرد رسول خدا فرمود در را باز کن که او طیب مطیب است انس در را باز کرد و عمار داخل شد بر رسول خدا
سلام کرد حضرت او را مرحبا گفت بعد از آن باو فرمود پس از من در میان امت من اختلاف بهم رسد تا آنکه شمشیر در میان ایشان افتد و یکدیگر را
کشند و از یکدیگر بیزاری جویند پس چون چنین ببینی دست از این اصلع که بر یمین من است مدار و اگر همه مردم بوادی روند و علی تنها بوادی دیگر
تو از پی علی برو که او ترا باز نخواهد داشت از هدایت و دلالت نخواهد کرد بسوی ضلالت ای عمار اطاعت علی طاعت من است و طاعت من طاعت خدا است
پنجم ایضا حموینی باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که رسول خدا فرمود طاعت علی طاعت من است و معصیت علی معصیت من است **ششم**
ایضا حموینی باسناد خود از حسین بن علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود فاطمه سرور سینه من است و دو فرزندش میوه دل منند و شوهرش
نور دیده من است و امامان از اولاد فاطمه امنای پروردگار منند و ریسمانی کشیده اند میان خدا و بندگان او هر که بآنها پیوندد نجات یابد
و هر که از ایشان باز پس ماند هلاک شود **هفتم** ایضا حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی
انا مدینة الحکمة وانت بابها ولن تؤتی المدینة الا من قبل الباب دروغ گفته است آنکه گمان کرده است که مرا دوست دارد و ترا دشمن دارد زیرا که تو از منی
و من از توام گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من و روح تو روح من است نهان تو نهان من است و آشکار تو آشکار من تو امام امت منی
و خلیفه منی بر ایشان پس از من سعید است هر که ترا اطاعت کند و شقی است هر که بتو عصیان ورزد و سود برد هر که بتو تولا جست و زیان کرد
هر که با تو دشمنی نمود فایز شد هر که بتو پیوست و هلاک شد هر که از تو دوری جست مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی
نوح است هر که بر آن نشست نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند غرق شد و مثل شما امثال ستارگان است هر گاه یکی غروب کند دیگری بجای او
طلوع نماید تا روز قیامت **هشتم** ایضا حموینی بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا با امیر المؤمنین فرمود
بنویس آنچه بتو میگویم عرض کرد یا نبی الله اندیشه ان داری که فراموش کنم فرمود نه من از خدا تعالی سؤال کرده ام که ترا حافظ گرداند
و نسیان را از تو زایل گرداند و لکن بجهت شریکان خود بنویس عرض کرد شریکان من کیانند فرمود امامان از اولاد تو که خدا تعالی بسبب ایشان
امت مرا از باران سیراب میکند و بایشان دعاهای ایشان را مستجاب میگرداند و بایشان بلا را از مردم دفع میکند و بایشان رحمت خود را از آسمان

فرو میفرستد این اول ایشان است و اشاره بجانب حسن کرد پس فرمود و این دوم ایشان است و اشاره بجانب حسین کرد پس فرمود علیه و آله السلام
والائمة من ولده **نهم** ابو الحسن بن شاذان از طریق عامه در فضائل مائه از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود
چون خدا تعالی آسمانها و زمین را آفرید آنها را خواند اجابت کردند پس نبوت من و ولایت علی را بر ایشان عرض کرد قبول کردند بعد از آن
خلق را آفرید و امر دین را بما تفویض کرد پس سعید کسی است که بما سعادت یافت و شقی کسی است که بعداوت ما شقی شد و مائیم حلال
کننده حلال خدا و حرام کننده حرام او **دهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از عبدالله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا را
از حال علی پرسیدند آنحضرت در غضب شد و فرمود چه میشود قومی را که سخن میگویند در حق کسیکه منزلت او نزد خدا مثل منزلت من است و
او مثل مقام من است مگر نبوت آگاه باشید هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا از او راضی شود و هر که
خدا از او راضی شد جزای او بهشت است آگاه باشید هر که علی را دوست دارد ملائکه برای او استغفار کنند و درهای بهشت برای او باز
شوند تا از هر دری که خواهد بی حساب داخل شود آگاه باشید هر که علی را دوست دارد خدا تعالی نامه عملش را بدست راستش دهد و حساب
او را اندک کند مانند حساب انبیا آگاه باشید هر که علی را دوست دارد از دنیا نرود تا از کوثر بنوشد و از میوه درخت طوبی بخورد و جای
خود را در بهشت ببیند آگاه باشید هر که علی را دوست دارد خدا تعالی سکرات موت را بر او آسان فرماید و قبر او را روضه از روضه های بهشت
گرداند آگاه باشید هر که علی را دوست دارد خدا تعالی بعدد هر رگی که در بدن او است حوری باو عطا کند و شفاعت او را در باره هشتاد
نفر از اهل بیتش قبول نماید و او راست بعدد هر موئی که در بدن او است شهری در بهشت آگاه باشید هر که علی را بشناسد و او را دوست
دارد خدا تعالی ملک الموت را نزد او فرستد چنانچه بنزد انبیا فرستد و در وقت قبض روح هول نکیر و منکر را از او برطرف کند و قبر او را نور
و وسیع گرداند بمسافت هفتاد ساله راه و روی او را در روز قیامت سفید کند آگاه باشید هر که علی را دوست دارد خدا تعالی قبول میکند حسنات
او را و میگذرد از سیئات او و در بهشت با حمزه سید الشهدا رفیق خواهد بود آگاه باشید هر که علی را دوست دارد خدا تعالی حکمت را در دل
او ثابت گرداند و حق را بر زبانش جاری گرداند و درهای رحمت را بر روی او بگشاید آگاه باشید هر که علی را دوست دارد ملکی از زیر عرش او را ندا کند
که ای بنده خدا عمل خود را از سر گیر که خدا تعالی همه گناهانت را بخشید آگاه باشید هر که علی را دوست دارد در روز قیامت بیاید و رویش مانند
ماه شب چهارده باشد آگاه باشید هر که علی را دوست دارد خدا تعالی تاج کرامت بر سر او گذارد و خلعت عزت باو در پوشاند آگاه باشید
هر که علی را دوست دارد مانند برق جهنده از صراط بگذرد و سختی گذشتن از آن نبیند آگاه باشید هر که علی را دوست دارد خدا تعالی بنویسد
از برای او برات از جهنم و برات از نفاق و برات گذشتن از صراط و برات ایمنی از عذاب آگاه باشید هر که علی را دوست دارد دیوان او را باز
نکنند و میزان برای او نصب ننمایند و باو گویند بی حساب داخل بهشت شو آگاه باشید هر که با حب آل محمد بمیرد ملائکه با او مصافحه کنند و ارواح
انبیا بزیارت او آیند و خدا تعالی همه حاجات او را برآورد آگاه باشید هر که با بغض آل محمد بمیرد کافر است و هر که بحب آل محمد بمیرد با ایمان مرده
من ضامنم برای او بهشت را **یازدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از من بمنزله سر است از
بدن من است هر که باو تولا جوید هدایت یابد و هر که او را دوست دارد از گمراهی رسته است و هر که او را پیروی کند نجات یابد علی چهارم ما چهار
نفر است در بهشت فردوس من و حسن و حسین و علی بن ابیطالب **دوازدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن مسعود روایت کرده است که رسول
خدا فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابیطالب بر بالای فردوس نشیند و آن کوهی است که مشرف است بر بهشت و فوق آن عرش الهی است و از
دامن آن کوه نهرهای بهشت جاری شوند و در بهشت متفرق شوند علی بر بالای کرسی از نور نشیند و تسنیم از پیش روی او بگذرد و احدی از صراط
نگذرد مگر آنکه خط آزادی بسبب ولایت او و ولایت اهل بیت او با او باشد پس بر بهشت مشرف شود دوستان خود را داخل بهشت کند و دشمنان
خود را داخل جهنم گرداند **سیزدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابو هریره روایت کرده است که چون مرا بآسمان هفتم بردند از زیر
عرش ندائی شنیدم که علی رایت هدایت است و دوست کسی است که بمن ایمان آورده است ای محمد این بشارت را بعلی باز ده چون بزمین فرود آمدم و امر
کردم که این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته الآیه **چهاردهم** ایضا ابن شاذان
از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون مرا بآسمان بردند با جبرئیل رفتیم تا بآسمان چهارم رسیدیم دیدم خانه از یاقوت سرخ
جبرئیل گفت یا محمد این بیت المعمور است خدا تعالی این را پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمینها آفریده است ای محمد برخیز و در این خانه نماز
کن رسول خدا فرمود پس خدا تعالی همه انبیا را جمع کرد و جبرئیل ایشان را صف راست کرد در عقب من باز داشت من با ایشان نماز کردم چون سلام

بادم رسولی از جانب پروردگار عز و جل بنزد من آمد گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید انبیا را سؤال کن که خدا تعالی شما را پیش از من بچه چیز فرستاده
من از ایشان گفتم ای گروه انبیا خدا شما را پیش از من بچه چیز مبعوث کرد ایشان گفتند بولایت تو و ولایت علی ابن ابیطالب و این است که خدا تعالی می
فرماید واسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا **پانزدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه روایت کرده است از سعید بن جناده پرسیدند
که ما شنیده ایم که تو از رسول خدا صلعم شنیده که فرموده است علی ابن ابیطالب سید عرب است گفت بلی شنیدم از آنحضرت که فرمود من سید ولد آدم
و علی سید عرب است هر که او را دوست دارد و باو تولا جوید خدا او را دوست دارد و او را هدایت کند و هر که مبغض او باشد و او را دشمن دارد
حق تعالی او را کر و کور گرداند حق علی مثل حق من است و طاعت او مثل طاعت من است مگر آنکه پس از من پیغمبری نباشد هر که از او مفارقت کند از من مفارقت
کرده و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده من شهر حکمتم و آن بهشت است و علی در آن شهر است و چگونه راه یابد راه یابنده بسوی بهشت
مگر از در آن علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است **شانزدهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدش
روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین در رحبه که محله ایست از محلات کوفه نشسته بود و مردم بدور او حلقه زده بودند مردی برخواست و
گفت یا امیر المؤمنین تو در این مکان کرامت که خدا تعالی ترا داده است و پدرت ابو طالب در آتش جهنم معذب است حضرت برآشفته فرمود ساکت شو
خدا دهنت را بشکند قسم بآنکسیکه محمد را بحق برسالت فرستاده است که اگر پدرم شفاعت کند جمیع گناهکاران روی زمین را خدا شفاعت او را قبول
کند پدر من در آتش معذب باشد و حال آنکه پسرش قسمت کننده بهشت و دوزخ است قسم بآنکسیکه محمد را بحق برسالت فرستاده که نور ابو طالب در
روز قیامت فرو می نشاند انوار خلایق را مگر پنج نور را که آن نور محمد و نور فاطمه و نور حسن و نور حسین و نور امامان از اولاد حسین است زیرا که نور او
از نور ما است خدا تعالی او را خلق کرد پیش از آنکه آدم را بیافریند بدو هزار سال **هفدهم** ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است
بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا فرمود ملکی بنزد من آمد و گفت ای محمد از پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده ایم سؤال کن که
ایشان را بچه چیز فرستادیم گفتند بولایت تو و ولایت علی ابن ابیطالب رضی الله عنه **هجدهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده
که از سلمان فارسی رضی الله عنه از علی و فاطمه علیهما السلام سؤال کردند سلمان گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود بر شما باد بعلی ابن ابی
طالب که او مولای شما است او را دوست دارید بزرگ شما است او را پیروی کنید عالم شما است او را گرامی دارید قائد شما است بسوی بهشت
او را نگاه دارید اگر شما را بخواند اجابت کنید و اگر امر کند اطاعت نمائید او را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید باکرام من نگفتم شما را در
حق علی مگر آنچه پروردگار من جلت عظمته مرا امر کرده بود **نوزدهم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه از صاحب کتاب
حلیة الاولیا روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود هر که خواهد که زنده باشد بزندگی من و بمیرد بمردن من و ساکن باشد با من در بهشت عدن که خدا تعالی
بید قدرت خود غرس کرده است باید پس از من بعلی ابن ابیطالب تولا جوید و بائمه پس از من اقتدا نماید که ایشان عترت منند از طینت من آفریده شده
و خدا تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرموده وای بر کسانیکه ایشان را تکذیب کنند از امت من پیوند مرا از ایشان ببرند خدا تعالی ایشان را از شفاعت
من محروم گرداند **بیستم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح بسند خود روایت کرده که چون مردم در مدینه با علی بیعت کردند خطبه خواند و فرمود
آگاه باشید که نیکان عترت من و پاکان قبیله من حلیم ترین مردمند در کوچکی و داناترین مردم اند در بزرگی آگاه باشید ما ائمه اهل بیتیم که از علم
خداست علم ما و بحکم خدا است حکم ما و از گفتار راست شنیده ایم علم ما اگر پیروی آثار ما کنید ببصایر ما هدایت یابید و اگر نکنید خدا تعالی شما را
بدست ما هلاک گرداند با ما است رایت حق هر که پیروی آن کند بما ملحق شود و هر که از آن باز پس ماند هلاک گردد بدانید که بنفس ما عیب هر مؤمنی بما
معلوم میشود و طوق ذلت و خواری از گردن شما بما خلع کرده و بما فتح کرده است خدا تعالی نه بشما و بما ختم کرده است نه بشما ابن ابی الحدید گوید که
بنا یختم لا بکم اشاره است بمهدی آل محمد عجل الله فرجه که در آخر الزمان ظاهر میشود و علی فرمود نحن النمرقة الوسطی بنا یلحق التالی و الینا یرجع الغالی
بیست و یکم ایضا ابن ابی الحدید در شرح روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر مروی است که ببعضی از اصحاب خود فرمود ای فلان چه بسیار
که از قریش چه ستمها بما وارد شد و چه کوششها در دفع ما نمودند و شیعیان و دوستان ما از مردم چه کشیدند رسول خدا صلعم فوت کرد و ما اولی ترین
مردم بودیم بامر او قریش با ما کینه ورزیدند و امر را از معدن خود بیرون بردند و در حق ما با انصار نزاع کردند تا احدی بعد از احدی خلافت را از دست ما
گرفتند تا آنکه باز بما بازگشت و بدست ما افتاد پس بیعت ما را شکستند با ما قتال نمودند پیوسته صاحب امر در رنج و تنزل بود تا آنکه او را کشتند
پس با پسرش حسن بیعت کردند با او عهدها و پیمانها بستند و عاقبت غدر کردند و شکستند چنان بی تسلیم شد دست از آن باز داشت
و اهل عراق بر او شورش کردند و بر سر او هجوم آوردند تا آنکه او را زخم زدند لشکر او را غارت کردند پس از آن از معاویه کناره جست و خود و اهل بیت

خود را

خود را محافظت کرد و اینها بسیار قلیل بودند بعد از آن بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت کردند و آخر با او غدر کردند و بر او خروج نمودند
در وقتیکه بیعت او در گردن ایشان بود پس او را کشتند بعد از آن پیوسته ما اهل بیت ذلیل و خوار و گوشه نشین و محروم بودیم و کشته
میشدیم و میترسیدیم که بر جان خود و جان اولاد و عیال خود ایمن نبودیم دروغ گویان و منکران حق ما بجهة کذب و جحود خود صاحب مقام
و مرتبه بودند نزد بزرگان خود و حکام و امرای ستمکار و عمال بدکردار در هر بلدی بهم رسیدند و مردم را باحادیث جعلیه دروغ مشغول
میکردند از ما روایتها میکردند آنچه ما نگفته و نکرده بودیم تا مردم را با ما دشمن کنند و غالب این کارها در زمان معاویه بعد از شهادت امام حسن
شد بعد از آن در هر بلدی شیعیان ما را میکشتند و بگمان و تهمتی دستها و پاهای ایشانرا میبریدند و هر که را دوستی ما دم میزد او را حبس میکردند
و مال او را تاراج و خانه او را خراب میکردند پیوسته بلاها شدت یافت و زیاد شد تا زمان عبید الله بن زیاد قاتل سید الشهدا بعد از آن حجاج
آمد و همه را بکشت و بتهمت بگرفت حتی آنکه اگر کسی را زندیق و یا کافر خطاب میکردند بهتر بود از اینکه او را شیعه علی گویند و بسا مرد که
گویا آنست گویا و متورع بود احادیث بسیار در فضل خلفای سابقین که خدا آنها را نیافریده بود و هیچ وقوعی نداشت حدیث میکرد و چنان می
پنداشت که راست است نظر بکثرت راویان آن اخبار از آنکسانیکه دروغ از ایشان ندیده بود و بپرهیزکاری از او نشنیده بود **بیست و دوم**
ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از حضرت سید الشهدا روایت کرده است که از جدم رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود کسیکه بخواهد زنده باشد بزندگی
من و بمیرد بمردن من و داخل شود در بهشتی که پروردگار من وعده داده است باید بعلی ابن ابیطالب و ذریه طاهره او تولا جوید که ایشان امامان هدی
و مصابیح ظلمت اند پس از من و شما را از در هدایت بیرون نمی برند و در در ضلالت داخل نمی کنند **باب بیست و هفتم** در امر فرمودن رسول
خدا بولایت علی و پیروی کردن و اقتدا نمودن بائمه از آل محمد از روایات خاصه و در آن بیست و هفت حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی
بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود ولایت علی ابن ابیطالب ولایت من است حب او عبادت خدا است پیروی او فریضه خدا است
دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدا حرب او حرب خدا است و صلح او صلح خدا عز و جل **دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود از
ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که بخواهد که خدا تعالی خیر دنیا و آخرت با او عطا فرماید باید علی را دوست دارد و با دشمنان او دشمن
باشد نعم ما قیل و بغض الذی عاداه شرط لحبه کما الطهر شرط فی صلوة الفریضة **سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود ولایت و ولایت اهل بیت من امان است از آتش جهنم **چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو عبد الله جدلی
روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که را که خدا تعالی بر او نعمت گذاشته است بمعرفت اهل بیت من و ولایت ایشان پس تحقیق که جمع کرده است از برای
او خیر دنیا و آخرت را **پنجم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود کسیکه بر پا دارد فرایض خدا را
و اجتناب کند از آنچه خدا حرام کرده و نیکو دارد ولایت اهل بیت رسول خدا را و بیزاری جوید از دشمنان خدا از هر دری از بهشت که خواهد
داخل شود **ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو مقدام روایت کرده است که امام جعفر صادق فرمود که این دو آیه در شان اهل ولایت
و دشمنان ما نازل شده اند فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم
یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت **هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود از رسول
خدا شنیدم که فرمود من سید ولد آدم و تو یا علی و ائمه از اولاد تو سادات امتند من احبنا فقد احب الله و من ابغضنا فقد ابغض الله و من
والانا فقد والی الله و من عادانا فقد عاد الله و من اطاعنا فقد اطاع الله و من عصانا فقد عصی الله **هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو
صباح روایت کرده که علی فرمود آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین از برای ما یا آنکه فرمود در
خصوص ما نازل شده **نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام محمد تقی از پدرش از جدش روایت کرده است که جبرئیل بر رسول
خدا نازل شد گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید ای محمد هفت آسمان را با آنچه در آنها است و هفت زمین را با آنچه در آنها است آفریدم
و بهتر از رکن و مقام هیچ جائی نیافریدم اگر بنده مرا در آنجا بخواند دعا کند مرا از زمانی که خدا تعالی زمین و آسمان را آفریده است بعد از آن
مرا ملاقات کند و منکر ولایت علی ابن ابیطالب باشد او را سرنگون در آتش جهنم در اندازم **دهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام محمد باقر
از پدرش از جدش روایت کرده است که روزی رسول خدا سوار بر استری بود و علی پیاده در رکاب آنحضرت بود رسول خدا با او فرمود یا سوار شو یا باز
گرد که خدا عز و جل مرا امر کرده است که در هر حالت با من موافقت کنی و موافقت علی اگر سوار شوم سوار شوی و اگر پیاده باشم پیاده باشی و اگر
بنشینم بنشینی مگر آنکه حدی از حدود خدا باشد که ناچار باشی از برخواستن و نشستن و خدا تعالی مرا بهیچ کرامتی گرامی نداشته مگر آنکه ترا بمثل

این کرامی داشت مرا بنبوت و رسالت مخصوص کردانید و ترا ولی امر کرد که در حدود و امور مشکله او بنها قیام نمائی پس منم آنکسیکه محمد را مبعوث برسالت
فرستاده و کسیکه بمن ایمان نیاورده است آنکه از تو اعراض کرده و اقرار بمن نکرده است آنکه ترا انکار نموده و ایمان نیاورده است بخدا امر که بتو کافر شد
اینکه فضل تو از فضل من است و فضل من از فضل خداست و این است که خدای تعالی میفرماید قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير
مما يجمعون یعنی بگو ای محمد بفضل خدا و برحمت و شاد شوید که هر یک از آنها بهتر است از آنچه مخالفان شما جمع میکنند در دنیا حضرت فرمود که مراد
از فضل خدا نبوت نبی شما است و از رحمت ولایت علی بن ابی طالب فبذلك یعنی بنبوت و ولایت فليفرحوا یعنی ای شیعه خیر مما يجمعون یعنی از نبوت
و ولایت بهتر است از آنچه مخالفان شما جمع کرده اند از اهل و مال و اولاد در دنیا بخدا سوکند یا علی آفریده نشدی مکر برای آنکه بندکی خدا کنی و بجهت
اینکه معالم دین بتو شناخته شود و راه یقین بتو روشن کردد کمراه شد هر که کمراه کرد تو بخدا هدایت نیابد کسیکه بتو و ولایت تو هدایت نیابد
و این است که پروردکار من میفرماید انی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی بولایت تو هدایت یافت و خدای تعالی امر کرده است که حق
کردانم بر مردم از حق تو آنچه از حق خود واجب کردانیده ام و حق تو واجب است بر هر کسی که بمن ایمان آورده است و اکر تو نبودی کروه خدا پرستان شناخته
نمی شناخت و بتو شناخته میشوند دشمنان خدا و هر که خدا را ملاقات نکند بولایت تو با دست خالی خدا را ملاقات کرده است و خدای تعالی فرو فرستاده
است بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در ولایت تو یا علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته و اکر من تبلیغ نکنم آنچه را که با
مامورم از ولایت تو عمل من همکی هبا کردد و هر که خدا را ملاقات کند بغیر ولایت تو عمل او هبا است و فردای قیامت بوعده خود وفا خواهد
کرد و نمیکویم مکر کفته پروردکار خود را آنچه میکویم از خداست در خصوص تو نازل کرده است **یازدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از
سالم بن ابی جعد روایت کرده است که جابر بن عبدالله الانصاری از حال علی پرسیدند جابر کفت این مرد بر کزیده خدا و بهترین اولین و آخرین است
غیر از انبیا و مرسلین خدای تعالی هیچ بنده را بعد از انبیا و مرسلین نیافریده است که بهتر و کرامی تر باشد نزد او از علی بن ابی طالب و ائمه از اولاد
او من با او کفتم پس چکونه خواهد بود حال کسیکه او را دشمن دارد و حق او را کم کرداند جابر کفت دشمن نمیدارد او را مکر کافر و حق او را انکار نمیکند مکر
منافق کفتم چه میکوئی در خصوص کسیکه او و ائمه از اولاد او را تولا جوید کفت شیعه علی و ائمه از اولاد او فیروزی یافته اند و ایمن شده اند در روز
قیامت پس فرمود چه میکوئید اکر شخصی بیرون آید در میان مردم و باطل خواند حق ایشان را و ... دیکر که خواهد بود کفتند شیعه و انصار او
دوازدهم ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل مرا از جانب رب العزة خبر داد که
علی بن ابی طالب حجت من است بر مخلوقین من و پادشاه دین من است و حکم کننده و حساب کننده دین من است و از صلب او امامانی که
بامر من قیام کنند و مردم را براه من خوانند با ایشان دفع میکنم عذاب را از بندکان و کنیزکان خود و بایشان نازل میکنم رحمت خود را **سیزدهم**
ابن بابویه بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی بن ابی طالب و ائمه از اولاد او بعد از من سادات اهل زمین و سرکرده
نیکوکاران و نشانان اند در روز قیامت **چهاردهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت
کرده است که رسول خدا فرمود هر که خواهد نظر کند بسوی قضیب احمر که خدای تعالی از بدست خود نشانید و بان متمسك شود باید که بعلی بن ابی طالب
و بائمه از اولاد او تولا جوید که ایشان برکزیدکان خدا و بندکان خالص خدا اند و ایشانند معصوم از هر کناه و خطائی **پانزدهم** محمد بن ...
بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق سبحانه و تعالی فرمود اکر همه مردم بر ولایت علی بن ابی طالب جمع میشدند من هرکز جهنم را
خلق نمیکردم **شانزدهم** ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود بکیرید دامن این
کشاده پیشانی را یعنی علی را که او صدیق اکبر است و او فاروق است که جدا میکند حق و باطل را هر که او را دوست دارد خدا او را هدایت کند و هر که
او را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و هر که از او باز پس ماند خدا او را هلاك کرداند و از او است دو سبط امت من حسن و حسین و ایشانند دو فرزند
من و از صلب حسین هستند امامان راه هدایت که خدای تعالی علم و فهم مرا بایشان کرامت فرموده پس با ایشان تولا جوئید و غیر ایشان کسی را پیروی مکنید
که بغضب خدا کرفتار شوید و هر که بغضب خدا کرفتار شد هلاك شود و نیست زندکانی دنیا مکر سرمایه غرور **هفدهم** ایضا ابن بابویه بسند
خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود اول چیزی که از بندکان سؤال کنند در هنکامیکه در موقف عرصات در حضور حق تعالی باز میدارند
نماز است که واجبی است و زکوة واجب است و روزه واجب و حج واجب است و از ولایت ما اهل بیت پس هر که اقرار بولایت ما کند و بدان بمیرد نماز و روزه و
زکوة و حج او مقبول درکاه الهی شود و اکر در حضور خدای تعالی اقرار بولایت ما نکند هیچ یك از اعمال او مقبول نکردد **هیجدهم** ایضا ابن بابویه بسند
خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود بنای اسلام بر پنج ستون است نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت امیر المؤمنین و ائمه از اولاد او علیهم

نوزدهم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو مسلم روایت کرده است که با حسن بصری و انس بن مالك بیرون رفتیم تا بدر خانه ام سلمه رسیدیم انس
بر در نشست و من با حسن داخل خانه شدم شنیدم که حسن کفت السلام علیك ای مادر و رحمة الله و برکاته ام سلمه کفت و علیك السلام تو
کیستی ای فرزند کفت من حسن بصری ام کفت بچه حاجت آمده کفت آمده ام تا اکر حدیثی از رسول خدا در حق علی شنیده باشی برای ما نقل کنی ام
سلمه کفت بخدا سوکند حدیثی از برای تو نقل کنم که بکوش خود شنیده ام والا کر شوند و بچشم خود دیده ام والا کور شوند و در دل خود ... ام
والا خدا بر دل من مهر زند و زبانم لال شود اکر خود از رسول خدا نشنیده که بعلی فرمود یا علی هیچ بنده در روز قیامت خدا را ملاقات نکند که منکر
ولایت تو باشد مکر آنکه خدا را با بت پرستی ملاقات کرده کوید که شنیدم که حسن بصری میکفت الله اکبر اشهد ان علیا مولای و مولی المؤمنین
چون بیرون آمد انس بن مالك با او کفت چرا تکبیر کفتی کفت از مادر خود ام سلمه سؤال کردم که حدیثی در حق علی از رسول خدا شنیده باشد برای
من نقل کند ام سلمه چنین و چنان کفت من کفتم الله اکبر ان علیا مولای و مولا کل مؤمن کواهی میدهم از انس بن مالك که کفت کواهی میدهم
که رسول خدا سه نوبت یا چهار نوبت این کلام را فرمود **بیستم** شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب امالی بسند صحیح از سعید اعرج روایت کرده است که
کفت من و سلیمان بن خالد بخدمت حضرت امام جعفر صادق رفتیم پس حضرت بمن ابتدا کرد و فرمود ای سلیمان آنچه از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
رسیده است اخذ کن و آنچه او نهی فرموده دست از آن باز دار ای سلیمان از برای علی فضایل و مناقب است آنچه رسول خدا را بود و رسول خدا از جمیع مخلوقات
خدا افضل بود و هر که بر امیر المؤمنین عیب کیرد بر خدا و رسول عیب کرفته و هر که بر آنحضرت در صغیر و کبیر رد کند مشرك است امیر المؤمنین باب خدا
بود که هیچکس داخل نشود مکر از آن باب و راه خدا بود که هیچ راه دیکر بمقصد اصلی نبرد مکر از آن نعم ما قیل خلیلی قطاع الفیافی الی الحمی
کثیر وان الواصلین قلیل هر که تمسك بغیر علی جوید هلاك شود و چنین است حکم همه امامان یکی بعد از دیکری خدای تعالی ایشان را رکنهای زمین
کردانید و ایشان حجت بالغه خدا بر هر که در روی زمین است و هر که در زیر زمین است مکر نمی بینی و نشنیده که حضرت امیر المؤمنین میفرمود
منم قسمت کننده از جانب خدا در میان بهشت و جهنم و منم فاروق اکبر و منم صاحب عصا و میسم و منم که اقرار کردند برای من جمیع ملائکه و روح مثل آنچه اقرار
کردند برای محمد و من معراج کردم مثل معراج رسول که بسوی پروردکار خود معراج کرد و چون محمد را بخوانند کسوت رحمانی براو پوشانند و مرا بخوانند
و بمن نیز خواهند پوشانید و بسخن درآیم و خدای تعالی مرا فضایل و خصلتهائی کرامت فرموده است که با احدی پیش از من عطا نفرموده
نمیدانست علم بلایا و قضایا و فصل الخطاب **فقیر کوید** که مراد از حضرت عصا موسی و خاتم سلیمان بن داود است عصا آدم از چوب آس
بهشت بوده و طول آن عصا ده ذراع است بذراع آدم که طول قامت او بعضی چهل ذراع بعضی ... کفته اند و آن از درخت بهشت بود و از آدم و
شعیب است که در شب ها زبانه روشنائی میدهد مشتعل کردید و از حضرت امام محمد باقر مروی است که فرمود عصای شعیب بعد از آن بموسی
عمران رسید و اکنون آن عصا نزد ما است و او بسخن کوید اکر بسخنش در آورند و از او سؤال کنند بجای آورد آنچه با او امر نمایند و حضرت امیر المؤمنین فرمود
اول درختی که در روی زمین نشانده شد عوسج بود و عصای موسی از آن است دیکر آنکه حضرت میفرماید که اقرار کردند ملائکه و روح ثقة الاسلام
از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از آیه وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان فرمود روح
مخلوقی است از مخلوقات الهی بزرکتر از جبرئیل و میکائیل و پیوسته با رسول خدا بود و او را خبر میداد و راهنمائی میکرد و با ائمه است
بعد از رسول خدا و بعضی از مفسرین کفته اند روح ملکی است بزرك از ملائکه خدا او را هزار روی است در هر روی هزار زبان و خدا را تسبیح
میکند بهفتاد هزار لغت که اکر اهل زمین بشنوند روح ایشان از بدن مفارقت کند و اکر مسلط شود بر آسمانها و زمینها همه را بیك لقمه خود بلع کند
و فرو برد و چون بذکر خدا مشغول شود از دهن او باد چیزی بیرون آید مانند کوههای بزرك و جاپایهای او مسافت هفت هزار ساله راه است و
او در اهل دنیا است و چون روز قیامت شود خود تنها در یکجانب بایستد و جمیع ملائکه در جانب دیکر بایستند و این است که خدای تعالی میفرماید
یوم یقوم الروح والملائکة صفا دیکر میفرماید در نزد من است علم فصل الخطاب از حضرت رضا منقول است که حضرت امیر المؤمنین فرمود خدای
تعالی بمن فصل الخطاب عطا فرمود یا فصل الخطاب غیر از این نیست همه لغات است حضرت همه زبانها را میفهمید و میدانست مانند سلیمان بن داود از
حضرت صادق مروی است که فرمود خدای تعالی معرفت نطق و زبان و معرفت لغات و نطق بهائم و طیور را بسلیمان عطا فرموده بود هر کاه مشاهده حرب
میکرد بفارسی تکلم میفرمود و چون بامر عمال و لشکریان و اهل مملکت مشغول میشد برومی تکلم میفرمود و چون با زنان خود خلوت میکرد بسریانی
و نبطی تکلم میفرمود و چون در محراب عبادت با خدای خود مناجات میکرد بعربی تکلم میکرد و چون بجهت خصما و واردین می نشست بعبرانی سخن میکفت
و در بعضی از روایات دیده ام که میفرماید وعندنا علم المنایا والقضایا وفصل الخطاب **بیست و یکم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند

وعندنا علم المنایا والبلایا وفصل الخطاب ومولد الاسلام

خود از فضیل بن یسار روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق سؤال کردم پیش از وفات رسول خدا امر با کیست فرمود با ما اهل بیت عرض کردم

[illegible]

بیست و دوم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود

از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا بعلی گفت [illegible]

بیست و سیوم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو جعفر روایت کرده است که [illegible]

چهارم ایضا شیخ در امالی بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

کم نموده باشید و بیکسید و عمل میکنند باینچه از جانب خدا آورده است و ایشانرا دو فضل است فقیر گوید یعنی فضل علم و عمل سیزدهم
ابو عبد الله محمد بن نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین در حدیث پنجم از افراد ابو مسلم از مسند ابی اوفی از زید بن حیان روایت کرده است که من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم
نزد زید بن ارقم رفتیم چون نشستیم حصین گفت ای زید تو خوبیهای بسیار دیده برای ما نقل کن آنچه از رسول خدا شنیده زید گفت من پیر شده ام
و عهد من با رسول خدا بعید است و بعضی از آنکه از رسول خدا شنیده ام فراموش کرده ام آنچه برای شما گویم نگاه دارید و آنچه نگویم مرا به تکلیف آن نیندازید
پس گفت روزی رسول خدا در موضعی که آنرا خم میگویند در مابین مکه و مدینه خطبه خواند و حمد و ثنای الهی بجای آورد و مردم را موعظه
و نصیحت کرد بعد از آن فرمود اما بعد ای گروه مردم من یکی هستم مانند شما و مرا اجل نزدیک شده و من در میان شما دو چیز نفیس
میگذارم یکی کتاب خدا است که جامع نور و هدایت است آنرا بگیرید و بآن چنگ زنید پس تحریص و ترغیب بسیار در خصوص کتاب خدا کرد بعد
از آن فرمود و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در خصوص اهل بیت خود حصین گفت ای زید اهل بیت او کیانند آیا زنان او از اهل بیت
او نیستند گفت بلی و لکن اهل بیت او کسانی اند که بعد از آنحضرت صدقه بر ایشان حرام است و همیک در حدیث بجز گفته که کتاب خدا که در آن هدایت
و نور است هر کس بآن متمسک شود و اخذ کند بر هدایت است و هر کس از آن اعراض کند گمراه است و حدیث سعید بن مسروق مثل این است مگر آنکه در آن گفته
الا انی تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب الله و هو حبل الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة و میگوید پس گفتیم اهل بیت او
زنان اویند گفت نه بخدا سوگند زن با مرد زمانی چند با جفت خود میباشد پس مرد او را طلاق گوید و او بنزد پدر و مادر و قبیله و عشیرت خود میرود بلکه
اهل بیت او اهل و نسل اویند که صدقه بعد از رسول خدا بر ایشان حرام است چهاردهم ایضا ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند
خود از زید بن ارقم روایت کرده که رسول خدا در حجة الوداع از مکه مراجعت کرد تا غدیر خم که مابین مکه و مدینه است فرود آمد امر فرمود تا زیر
درختان را از خار و خاشاک پاک کردند مردم را ایما نمازند و در آنجا بنزد او رفتیم در روز بسیار گرمی که بعضی ردای خود را بر سر و بعضی در
زیر پا میگذاشتند تا بنزد آنحضرت رسیدیم و نماز ظهر را با ما گذارد پس روی بجانب ما کرد و فرمود الحمد لله نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکل علیه
و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لا هادی لمن اضل و لا مضل لمن هدی و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله اما بعد
ایها الناس عمر هر پیغمبری نصف عمر پیغمبر سابق او است و عیسی بن مریم در زمان نبوت چهل سال کشید و من اکنون اجل نزدیک است و چنان میدانم
که از شما مفارقت کرده ام و من و از شما سؤال خواهند کرد آیا آنچه بشما تبلیغ کرده ام چون سؤال کنند شما در جواب چه خواهید گفت مردم از هر جانب
بجواب برخاستند و گفتند که ما گواهی میدهیم که تو بنده خدا و رسول اوئی و تبلیغ رسالت خود کردی و در راه او جهاد نمودی و بامر او قیام فرمودی
و او را تا آخر بندگی کردی خدا ترا از جهه ما جزای خیر دهاد بهتر از آنچه بانبیا از جهه امتان ایشان داده حضرت فرمود شما گواهی میدهید باینکه نیست
معبودی جز خدا و اینکه محمد بنده و فرستاده او است و اینکه بهشت و دوزخ حقند و بکتاب خدا اقرار دارید گفتند بلی فرمود من خود گواهی میدهم
که من بشما راست گفتم و شما نیز مرا تصدیق کردید اکنون آگاه باشید که من پیش از شما از دنیا میروم و شما پی از من بمن ملحق خواهید شد
و شما در روز قیامت بر حوض من وارد شوید چون بامن ملاقات کنید از شما سؤال خواهم کرد که بعد از من با دو چیز نفیس چگونه رفتار کردید راوی
گوید این سخن بر ما مشکل شد و ندانستیم که چه میگوید تا آنکه یکی از مهاجرین برخاست عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد دو ثقل شما
کدامند فرمود بزرگتر آنها کتاب خدا است طرفی از آن بدست خدا و طرف دیگر آن بدست شما است بآن تمسک جوئید و از آن اعراض مکنید که گمراه
نشوید و کوچکتر آنها عترت منست هر کسیکه بقبله من نماز کند و دعوت مرا اجابت میکند که ایشانرا مکشید و بخشم در میاورید
و مقهور مگردانید و پاس حقوق ایشان بدارید که من از خدای تعالی سؤال کرده ام و بمن عطا فرموده است که این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض
کوثر وارد شوند مانند این دو تا و اشاره بدانهای انگشت خود کرد و اگر بخواهم میگویم مثل این دو تا و اشاره بانگشت سبابه و وسطی فرمود یاری کننده
این دو چیز یاری کننده منست و خوار کننده آنها مرا خوار کرده و ولی آنها ولی من است و آگاه باشید که هیچ امتی پیش از شما هلاک نشدند مگر آنکه بهوای نفس
رفتند و بیکدیگر مدد کردند امر نبوت را ضایع کردند و کسیکه اقامه عدل و داد در میان ایشان میکرد او را میکشتند پس دست علی را گرفته بلند کرد
و فرمود من کنت ولیه فهذا ولیه و سر بر نموده فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه تا آخر خطبه پانزدهم سمعانی در کتاب فضایل الصحابه
بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود انی اوشک ان ادعی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود من السماء
الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض شانزدهم صاحب عمده از طریق مخالفین بسند خود
از زید بن ارقم روایت کرده که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض هفدهم صاحب

الائمة عند المخالفین موفق بن احمد در کتاب فضایل امیر المؤمنین در حدیث مکاتبه معویه با عمرو بن العاص روایت کرده که چون معویه او را دعوت کرد
بمحاربه با امیر المؤمنین علی و مدد کردن عمرو بن العاص جواب کتابت او را نوشته است من عمرو بن العاص صاحب رسول الله الی معویة بن ابی سفیان و حدیث را
تا باخر نقل میکند و در آنست که رسول خدا فرمود انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و از قول این کتاب تا اینجا این حدیث چهار نوبت مکرر
شد و من جمله از همین موفق بن احمد در باب بیست و نهم در حدیث سوم از ده هم لهذا اقتصا نمودیم از آن بموضع حاجت هیجدهم در کتاب سیر
الصحابه بسند خود از علی بن عبد الله بن محمد بن علی از پدرش روایت کرده است که روزی بخدمت امام جعفر صادق بودم آواز رعد بگوش ما آمد آن
حضرت فرمود سبحان من سبح له الرعد بعد از آن فرمود ای ابو محمد پدرم از پدرش حسین بن علی روایت کرده که رسول خدا فرمود نیست بقای هیچ پیغمبر
در دنیا مگر نصف عمر آن پیغمبری که پیش از او بوده است در نبوت و مرا اجل نزدیک شده و از میان شما خواهم رفت یا شما در حق من چه میگوئید
هر یک از ایشان گفتند ای پیغمبر خدا خواستیم پس گفتند ما گواهی میدهیم که تو تبلیغ رسالت کردی و نصیحت فرمودی رسول خدا فرمود آیا شما گواهی
نمیدهید که خدا یکیست و محمد رسول او است و بهشت و دوزخ و بعث حق است گفتند بلی گواهی میدهیم حضرت بسینه خود اشاره کرد و فرمود
من نیز با شما گواهی میدهم و من رسانندهٔ شمایم از عذاب الهی و شما بر حوض من وارد خواهید شد که عرض آن بقدر ما بین صنعا یمن و بصری است
و بر دوران ابریقها است از طلا و نقره بعدد ستارگان آسمان پس ببینید چگونه جانشینی من خواهید کرد در دو چیز سنگین و نفیس من
پس فرمود کتاب خدا ثقل اکبر منست و آن سبب و واسطه است که یکطرف آن بدست خدا است و طرف دیگر بدست شما با آن چنگ زنید و
گمراه نشوید و تلغزید ثقل اصغر من عترت منند اهل منند و این دو ثقل هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض کوثر وارد شوند و من خود اینرا از پروردگار
خود خواسته ام بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد و با ایشان نیاموزید که ایشان از شما داناترند بعد از آن رسول خدا دست علی را گرفته
و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقیر گوید بصری بر وزن حبلی بلدیست در شام و قریه ایست
در عراق و ظاهر آنکه شهر باشد صنعا شهری است در یمن والله اعلم نوزدهم ایضا در کتاب سیر الصحابه بسند خود از حذیفة بن اسید
روایت کرده است که چون رسول خدا با اصحاب خود از حجة الوداع مراجعت کرد در جحفه فرود آمد در زیر درختهای سمره که بهم نزدیک بودند فرود آمد پس
برخواست و خطبه خواند و حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود ایها الناس خدای تعالی مرا خبر داد که هیچ پیغمبری در دنیا زندگانی نمیکند مگر کمتر
از پیغمبری که پیش از او گذشته و من چنان میدانم مگر نزدیک باجل و از من و شما سؤال خواهند کرد آیا من بشما تبلیغ رسالت خود کردم مردم
گفتند بخدا سوگند که تبلیغ کردی و کوشش فرمودی و تحریص و ترغیب کردی خدا ترا از ما جزای خیر دهد فرمود شما گواهی نمیدهید که خدا یکیست
و محمد بنده و رسول او است و بعث بعد از موت حق است و بهشت و دوزخ حقند گفتند بلی باین گواهی میدهیم فرمود خدای تعالی مولای منست و من
مولای مؤمنانم و اولایم بمؤمنان از خود ایشان هر کرا که من مولای ویم این مولای او است و دست علی در دست آنحضرت بود بعد از آن فرمود
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس فرمود هر کس که در اینجا حاضر است سفید و سیاه و بزرگ و کوچک باید حاضر این فضل و منقبت را با ایشان
برساند بعد از آن فرمود ایها الناس بر حوض من که عرض آن بقدر ما بین بصری و صنعا است قدحها از طلا و نقره بعدد کواکب آسمان بر دور آن است و
خواهید شد آگاه باشید که چون وارد شوید بر من از شما سؤال خواهم کرد دو ثقل که چگونه در خصوص آنها جانشینی من کردید عرض کردند ثقلین
چه چیزند یا رسول الله فرمود ثقل اکبر کتاب خدا است و آن ریسمانیست که یکجانب آن بدست خدا است و جانب دیگر بدست شما از آنکه دارید و گمراه
نشوید و تغییر مدهید و ثقل اصغر عترت من که اهل بیت منند خدای لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو ثقل هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا مرا
ملاقات کنند و من این را از خدای تعالی سؤال کردم و بمن عطا فرمود بر ایشان سبقت مجوئید که هلاک خواهید شد و از ایشان باز پس نمانید که هلاک
خواهید شد و با ایشان یاد ندهید که ایشان از شما داناترند بیستم ابو الحسن فقیه احمد بن شاذان از طریق عامه در کتاب مناقب ایضا از زید بن
ثابت روایت کرده که رسول خدا فرمود میگذارم در میان شما دو خلیفه را و آن کتاب خدا است و علی بن ابیطالب و علی بهتر است برای شما از کتاب خدا
زیرا که ترجمه میکند از برای شما کتاب خدا را و نعم ما قیل ساکت کتاب الله الا انه صامت و هم الکتاب الناطق بیست و یکم ابن مغازلی شافعی
بسند خود از ابن ابی الدنیا در کتاب فضایل القرآن روایت کرده که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و قرابتی عرض کردند
کیانند فرمود آل عقیل و آل علی و آل جعفر و آل عباس بیست و دوم ابن مغازلی ایضا باسناد خود از علی بن ربیعه روایت کرده که زید بن ارقم
ملاقات کردم و میخواست بنزد مختار در رود یا و گفتم از تو حدیثی بمن رسیده که آنست گفتم از رسول خدا شنیده که میفرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی اهل بیتی گفت اللهم نعم بیست و سوم موفق بن احمد از اعیان علمای عامه است در کتاب فضایل امیر المؤمنین بسند خود از زید بن ارقم

روایت کرده که چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت کرد بغدیر خم فرود آمد و امر فرمود تا زیر درختان را پاک کردند پس فرمود گویا اجلم نزدیک شده است
و من میکذارم در میان شما دو چیز سنگین را یکی از آنها بزرگتر از دیگری است کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند پس ببینید چگونه آنها را نگاه
خواهید داشت بجای من زیرا که از یکدیگر مفارقت نکنند تا بر حوض وارد شوند پس دست علی را گرفته فرمود هر کس که من مولای اویم پس علی مولای او است
اللهم وال من والاه راوی میگوید پرسیدم تو خود از رسول خدا شنیدی گفت احدی در آنموضع نبود مگر آنکه بچشم خود دید و بگوش خود شنید بیست و چهارم
ایضا موفق بن احمد بسند خود از مجاهد روایت کرده است که با ابن عباس گفتند تو در خصوص علی کرم الله وجهه چه میگوئی ابن عباس گفت بخدا سوگند که
نام برد یکی از دو ثقل را که پیش دستی در اسلام او بود و بعد تر نماز گذارد و بعد بیعت شجره کرد و او است پدر دو سبط رسول خدا حسن و حسین
و آفتاب دو نوبت برای او بازگشت بعد از آنکه غروب کرده بود و بعد شمشیر حمایل کرد و او صاحب بازگشت است فقیر کوید مراد از بازگشت
رجعت آنحضرت است بیست و پنجم ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بیست و ششم ایضا حموینی باسناد خود از زید بن
ثابت روایت کرده است که رسول خدا فرمود من در میان شما دو چیز سنگین میکذارم کتاب خدا عز و جل و عترت من که اهل بیت منند و آنها دو خلیفه منند
پس از من و از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند بیست و هفتم ایضا حموینی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که
رسول خدا فرمود من در میان شما میکذارم دو امر را یکی از آنها دراز تر از دیگری کتاب خدا که طنابی است کشیده شده از آسمان بسوی زمین طرفی از آن
بدست خدا است و عترت من آگاه باشید که آنها هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض وارد آیند راوی گوید با ابو سعید گفتم عترت او کیست گفت اهل
او علی فضیل بعد گوید از عمر صاحب ابو العباس غلام ثعلب شنیدم که گفت از ابو العباس ثعلب شنیدم که از او سؤال کردند معنی انی تارک
فیکم الثقلین را چرا آنها را ثقلین میگویند گفت زیرا که تمسک بانها سنگین است بیست و هشتم ایضا حموینی بسند دیگر از ابو سعید خدری
روایت کرده است که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی وانهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بیست و نهم ایضا حموینی باسناد صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله وعترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض سی ام ایضا حموینی باسناد خود از یزید بن حیان روایت کرده که از زید بن ارقم شنید که گفت
روزی رسول خدا خطبه خواند و حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد از آن فرمود ایها الناس نیستم من مگر بشری مانند شما و کویا اجل من نزدیک شده و
زمان رحلتم رسیده و من در میان شما دو چیز سنگین میکذارم اول آنها کتاب خدا است که در آن است نور و هدایت پس چنگ زنید بآن و
نگاه دارید پس ترغیب و تحریص نمود در تمسک بقرآن بعد از آن فرمود و اهل بیت من خدا را بیاد شما میآورم در خصوص اهل بیت خود تا سه نوبت
حصین بن زید پرسید که اهل بیت او کیانند آیا زنان او نیستند گفت بلی زنان او از اهل او هستند لکن اهل بیت او کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام است پرسید ایشان
کیانند گفت آل علی و آل جعفر و آل عباس و آل عقیل گفت بر همه ایشان صدقه حرام است گفت بلی سی و یکم ایضا حموینی بسند خود از یزید بن حیان
او روایت کرده که نزد زید بن ارقم رفتیم گفت روزی رسول خدا خطبه خواند و فرمود آگاه باشید که من در میان شما دو چیز سنگین نفیس کذاشتم یکی
از آنها کتاب خدا است هر که پیروی آن کند هدایت یافته و هر که آن را ترک کند کمراه شد و دیگری اهل بیت من است خدا را بیاد شما میآورم در خصوص
اهل بیت خود تا سه نوبت پرسیدیم که زنان او اهل بیت او یند گفت نه اهل او و خویشان او اند که صدقه بر ایشان حرام است بعد از رسول خدا و آنها
آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند سی و دوم ایضا ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود کویا
اجلم نزدیک شده و من در میان شما دو چیز سنگین میکذارم کتاب خدا که از آسمان تا زمین کشیده شده و عترت من که اهل بیت منند و خداوند آگاه باشید که
و خدای لطیف خبیر مرا خبر داده که این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا وقتیکه بر من بر حوض وارد شوند پس ببینید که چگونه آنها را نگاه خواهید داشت سی و سوم
ایضا حموینی باسناد خود از حذیفه بن اسید غفاری روایت کرده است که چون رسول خدا از حجة الوداع باز کشت فرمود ایها الناس خداوند لطیف خبیر
مرا خبر داده که هیچ پیغمبری را عمر نبوده مگر نصف عمر پیغمبری که پیش از او گذشته و گمان میکنم که زمان رحلتم رسیده و اجلم نزدیک شده و من
پیش از شما بر حوض وارد میشوم و چون شما بر حوض وارد شوید از شما سؤال خواهم کرد از دو ثقل خود پس ببینید چگونه آنها را نگاه خواهید داشت
ثقل اکبر کتاب خدا است که یک طرف آن بدست خدا و طرف دیگر آن بدست شما است آنرا نگاه دارید که گمراه نشوید و تغییر ندهید و عترت من که اهل
بیت منند و خدای لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو ثقل از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض وارد آیند سی و چهارم عز الدین ابن ابی الحدید که
از اعیان علمای عامه است نزد او [illegible] روایت کرده است که حسن بصری را سؤال کردند از علی و پرسیدند که مردم را در حق او اختلاف است حسن گفت علی

منحرف شده است و چنین نبود که مردم گمان کرده بودند در جواب سائل گفت چه گوئی در حق کسیکه دارای چهار خصلت است و جامع چهار فضیلت است امانت
او در سوره برائت و فرمود رسول خدا با او در غزوه تبوک فقیر کوید و فرموده رسول خدا همان حدیث منزلت است که انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی و بالجمله حسن گفت اگر علی را با رسول خدا در غیر مرتبه نبوت تفاوتی بود هر آینه رسول خدا از این مرتبه نبوت استثنا فرمود و فرمود
رسول خدا الثقلان کتاب الله وعترتی و اینکه هیچ امیری صاحب کاری بر او حکمی نکرد و امری ننمود و او بر دیگران امر کرد و حکم راند سی و پنجم ایضا
ابن ابی الحدید روایت کرده است که رسول خدا فرمود من بجای خود میکذارم خلیفه میکنم در میان خود دو ثقل را و فرمود خداوند بکردان حق را با علی
هر جا که علی بکردد و امثال اینها از نصوص صریحه دال بر تعظیم و تبجیل و منزلت او در اسلام سی و ششم ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است که رسول
خدا فرمود من خلیفه خود کردم در میان شما دو ثقل را کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و آنها دو طناب کشیده از آسمان بزمین و از یکدیگر
جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند کوید امیر المؤمنین تعبیر کرده از اهل بیت بلفظ حبل بسبب آنکه رسول خدا بلفظ حبل فرمود و سبب در لغت حبل و غیر
آن را کویند آنچه در آن دست زنند مردم مامور شده اند بچنگ زدن و اشاره است بآیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی سی و هفتم ایضا ابن ابی الحدید
کوید که امیر المؤمنین در خطبه فرمود بجا کذاشت رسول خدا در میان ما رایت حق را هر که بر آن پیشی جوید یا هر که از آن باز پس ماند هلاک گردد
و هر که بر آن پیوندد بحق ملحق شود و فرمود دلیلها مکیث الکلام بطیء القیام سریع اذا قام یعنی دلیل آن رایت کسی است که با تامل سخن کوید و در برخاستن کند
یعنی زود فکر و دقت نظر در امور کند و چون اقدام نمود بشتابد تا کامل آن را انجام دهد و فرمود آگاه باشید که آل محمد مثل ستارکان آسمانند که هر گاه
یکی غروب کند دیگری طلوع نماید ابن ابی الحدید در شرح فقرات این خطبه گفته است مراد از رایت حق ثقلین اند که رسول خدا آنها را خلیفه خود کردانید
و در میان مردم کذاشت و آنها کتاب خدا و عترت است و امیر المؤمنین میفرماید هر که از آنها مخالفت ورزد خواه بر آنها تقدم جوید و خواه از آنها باز پس ماند
از طریق حق بیرون رفته و هر که با آنها بپیوندد بحق پیوسته بعد از آن فرموده است دلیلها مکیث الکلام مراد خود آنحضرت است که علمای اهل عترت است
و اعلم است از همه مردم بکتاب خدا مکیث الکلام کسی است که در سخن تانی داشته باشد رجل مکیث یعنی کوینده سخن از روی تامل و تفکر و عقل و مکث لبث و
انتظار را کویند و عجله در کلام از صفات مذمومه است و کثرت آن از صفات مذمومه سی و هشتم ایضا ابن ابی الحدید کوید از جمله کتابی که امیر المؤمنین
بحارث همدانی نوشته این بود که ای حارث به ریسمان قرآن خود را استوار کن و از او پند بگیر و حلال آن را حلال کن و حرام آن را حرام ابن ابی الحدید در
شرح کفته است از رسول خدا حدیث که بچند طریق ثقلین را ذکر نمود و فرمود اما احدهما کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض طرف بید الله و طرف بایدیکم
سی و نهم ایضا ابن ابی الحدید کلامی از حضرت امیر المؤمنین نقل کرده است که آنحضرت فرمود و دیگری که از عالم دنیا منقطع شد حال آنکه او والی بعض
بعضی جهالت آنها را از ضلالت آنها یاد کرفته است و از روی کمان غرور و کفتار زهدانه دام انداخته برای مردم تنیده و کتاب خدا را
بر آراء باطل خود حمل کرده و حق را بهوای نفس خود مبدل ساخته و مردم را از خطاهای بزرگ ایمن کردانیده و کناهان کبیره را برای ایشان سهل نموده
و همی کوید که نزد شبهات باز میمانم و خود در آن افتاده و میکوید که بدعت برمیدارم و خود در میان آن آرمیده ظاهر شکل ظاهر انسان و باطن او باطن حیوان
ظاهر شکل چون کور که از چاه [illegible] واند [illegible] ندانست که راه هدایت است تا پیروی آن کند و نه ضلالت است از آن اعراض نماید
این است مرده در زندگان پس کجا میروید و چه شده است ترا بکدام سو میکشاند حال آنکه علمها بر پا است و دلایل و نشانه واضح و هویدا است و منار
حق منصوب بکدام وادی حیرت خود را سر کردان میکنید و بکجا خود را کمراه میکنید از راه بد میروید حال آنکه عترت پیغمبر شما در میان شما است و ایشان
زمامهای حق و زبانهای صدق اند پس فرود آرید ایشان را به بهترین منازل قرآن و از ایشان طلب هدایت کنید مانند تشنه که طلب آب کند ای کروه مردم
این سخن را از رسول خدا بدانید [illegible] که آنچه از ما بمیرد مرده نیست و آنچه از ما پوسیده شود پوسیده نیست
از آن اعراض ننمائید طلب [illegible] کنید از کسیکه شما را برای او حجتی نیست آیا من عمل نکردم در میان شما بثقل اکبر یعنی قرآن و نکذاشتم در
میان شما ثقل اصغر را یعنی وصی خود را آیا ایمان را در میان شما نصب نکردم و شما را بر حد و حلال و حرام خدا آگاه نکردم
و شما را از عدل خود لباس عافیت نپوشانیدم و من در میان شما بساط معروف را نکسترانیدم از گفتار و کردار خود یعنی معروف را برای شما منتشر کردم
چه بکفتن تا بشنوید و چه بکردن تا ببینید و یاد کیرید و اخلاق کریمه خود را بشما نشان دادم پس نشتابید برای خود تان بطلب آنچه که دیده شما
بقعر آن نرسد و فکر شما بکنه آن پی نبرد ابن ابی الحدید در شرح این فقرات کفته است اعلام معجزات را کویند و در اصل بمعنی کوه و رایت است و منار
ستونی است بلند که بر سر راههای بادیه ها بنا کنند تا مردم بآن راه یابند و عترت رسول خدا اهل و نسل او است و کسیکه کفته است قوم و قبیله او
هر چند درست باشد غلط است و اینکه ابو بکر در روز سقیفه یا پس از آن گفته نحن عترة رسول الله و بیضته التی تفقأت عنه این سخن از ابو بکر بر سبیل مجاز

بود نه حقیقةً زیرا که ایشان در حقیقت عترت رسول خدا نیستند مگر عبدالله که چون عدنانی با قحطانی مفاخرت کرد با او گفت من پسر عم رسول خدایم مرا
او این نه بود که من فی الحقیقة پسر عم اویم بلکه بالنسبة بقحطانی پسر عم است زیرا از روی مجاز گفت و هرچند میتوان بتقدیر حذف مضاف کرد که این
پسر عم پدر پدر رسول خدایم [illegible] او پدران او بیکدیگر هم بر طریق حذف مضاف گفت یعنی من عترت [illegible] فقیر گوید چه شبیه
این توجیه با [illegible] حکایتی که در تاریخ قزوین دیدم که دو نفر با هم مخاصمه میکردند یکی از ایشان بیکی از خلفا استغاثه کرد و گفت بحق قرابتی که
میان من و تو است مرا یاری کن آنکس گفت ترا با من چه قرابت است گفت [illegible] تزویج نکرد [illegible] شنیدم میخواست مادر مرا
تزویج کند نکرد اگر تزویج میکرد اکنون من و تو برادر مادری بودیم [illegible] انی تارک فیکم الثقلین [illegible]

[illegible]

همچنین میفرماید و فقنکم علی حد الحلال و الحرام [illegible] استغفار است ما خواست زحد در خانه و ارجهانی است که فاصله است در میان
خانه و غیر آن و همچنین البستکم العافیة من عدله [illegible] استعاره است صحیح فصیح [illegible] و فرشتکم المعروف من قولی و فعلی یعنی کرام
شما را برای خود [illegible] فراش و فرش [illegible] اینجا [illegible] ایشان را از جهال [illegible]
[illegible] ایشان گفت از خصایص عترت طاهره و فضایلی که حق تعالی با ایشان کرامت فرمود پس فرمود [illegible] صعب [illegible]
الابصار عنه و لا یتغلغل الافکار الیه و تغلغل یعنی [illegible] تغلغل الماء بین الشجر اذا تخللها [illegible] ابن ابی الحدید گوید قال
فی آل محمد نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و الابواب و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا یعنی ماییم خاصگان رسول خدا و مائیم
اصحاب و مائیم خزنه و ابواب [illegible] داخل نمیشوند در خانه مگر از در آن کسیکه از غیر در بخانه داخل شود او را دزد گویند [illegible]
[illegible]

[illegible]

العلم والفقه فی عقبی و فی ذریتی و ذریة ذریتی **سیم** ایضا ابن بابویه بسند صحیح از عمر بن خطاب روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود ایها الناس من پیش از شما میروم و شما بر حوض بر من وارد میشوید حوضی که عرض آن بیشتر است از مسافت ما بین صنعا و بصری و بعدد نجوم آسمان قدحها از نقره بر دور آن است و چون بر من وارد شوید از ثقلین خود از شما سؤال خواهم کرد پس ببینید که چگونه مرا در باره ایشان رعایت خواهید بود سبب اکبر کتاب خداست که طرفی از آن بدست خدا و طرفی بدست شما است پس آن را محکم نگاه دارید و تبدیل مکنید و عترت من که اهل منند خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض بر من وارد شوند عرض کردم یا رسول الله عترت تو کیست فرمود اهل بیت من از اولاد علی و فاطمه نه نفر از ایشان از صلب حسین امامانند ... ایشانند عترت من از گوشت و خون من **چهارم** محمد ابن ابرهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است در حدیث طولانی که امیر المؤمنین فرمود انشدکم بالله آیا رسول خدا در خطبه آخر عمر خود نفرمود ایها الناس دو چیز در میان شما بجا گذاشتم اگر آنها را محکم نگاه دارید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده و با من عهد کرده که آنها از یکدیگر جدا نشوند گفتند بلی ما همه گواهی میدهیم که از رسول خدا شنیدیم پس دوازده نفر از آن جماعت برخواستند و گفتند ما شهادت میدهیم که رسول خدا در خطبه که در آخر عمر خود خواند و بعد از آن خطبه دیگر نخواند این را فرمود و در آن وقت عمر بن خطاب خشمناک برخاست و گفت یا رسول الله این عترت برای همه اهل بیت تو است گفت نه بلکه اوصیا از اهل بیت من که اول ایشان است علی که برادر و وزیر و وارث و خلیفه من است در امت من و ولی هر مؤمن است بعد از من و اول اوصیا و بهترین ایشان است بعد از آن وصی من پسرم این و اشاره بجانب حسن فرمود و بعد از آن وصی من پسرم این و اشاره بجانب حسین فرمود بعد از آن وصی من که همنام برادر من است بعد از آن وصی دیگر پسر او که همنام من است بعد از آن هفت نفر بعد از او از اولاد او یکی پس از دیگری خلیفه من خواهند بود تا در وقتی که بر حوض بر من وارد شوند و ایشان گواهان خدایند در روی زمین و حجتهای خدایند بر خلق هر که ایشانرا اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند خدا را معصیت کرده پس هفتاد نفر از اهل بدر و همچنین جماعتی از مهاجرین از جای بر خواستند و گفتند بیاد ما آوردی آنچه را فراموش کرده بودیم ما نیز گواهی میدهیم که اینها را از رسول خدا شنیدیم **پنجم** ابن بابویه ایضا بسند خود از حسین بن علی روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین سؤال کردند از معنی قول رسول خدا انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و عترت کیانند فرمود من و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین که نهم ایشان مهدی و قائم ایشان است از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا از ایشان جدا نشود تا بر حوض بر رسول خدا وارد شوند **ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از معلی روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق رفتم دیدم مرد پیری با قد خمیده بر عصا خود تکیه زده بر آنحضرت وارد شد و سلام کرد حضرت جواب او را داد پس عرض کرد یا ابن رسول الله دست خود را بمن ده تا ببوسم حضرت دست مبارک بجانب او دراز کرد او گرفت و بوسید بعد از آن بگریه در آمد حضرت باو فرمود ای شیخ چرا گریه میکنی عرض کرد جعلت فداک مدت صد سال است که انتظار قائم شما را میکشیم و میگوئیم در این ماه و در این سال و عمرم زیاده شده و پوست بدنم نازک شده و ... کاهیده گردیده و اجلم نزدیک شده و نمی بینم در شما آنچه را که میخواهم می بینم شما را کشته و خایف و متفرق و دشمنان شما را ... همه اینها را غارت میکنند چگونه گریه نکنم پس اشک از چشمان آنحضرت جاری شد بعد از آن فرمود ای شیخ اگر خدا ترا باقی گذاشت تا قائم ما را دیدی جای تو در اعلی مراتب بهشت است و اگر مرگ تو رسید ... روز قیامت خواهی آمد با ثقل محمد و ما ایم ثقل ... کلام رسول خدا که فرمود انی تارک فیکم الثقلین فتمسکوا بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی نقل کرد پس شیخ گفت پس از شنیدن این خبر مرا باکی نیست بعد از آن فرمود ای شیخ بدان که قائم ما بیرون خواهد آمد از صلب حسن و حسن بیرون خواهد آمد از صلب علی و علی بیرون خواهد آمد از صلب محمد و محمد بیرون خواهد آمد از صلب علی و علی بیرون خواهد آمد از صلب موسی فرزند من اینکه حاضر است و اشاره بفرزند خود موسی کرد و این بیرون آمده است از صلب من و ما دوازده امامیم همه معصوم و مطهر شیخ عرض کرد ای سید من بعضی از شما افضل است از بعضی دیگر فرمود نه بلکه ما همه در فضل و قدر یکسانیم ولکن بعضی از ما اعلم است از بعضی بعد از آن فرمود ای شیخ بخدا سوگند اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه خدای تعالی آن روز را چندان دراز کند تا قائم ما اهل بیت خروج نماید آگاه باش که شیعه ما در فتنه و حیرت مبتلا باشند در ایام غیبت و خدای تعالی توفیق دهد ایشان را بایمان و اخلاص که ایشان را ثابت و محکم میگرداند که متزلزل نگردند بعد از آن گفت اللهم اعنهم علی ذلک **هفتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام حسین روایت کرده است که روزی رسول خدا خطبه خواند بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس گویا زمان رحلتم نزدیک شده و ... در میان شما دو ثقل کتاب خدا و عترت خود را که اهل بیت منند اگر آنها را محکم نگاه دارید گمراه نشوید و از ایشان پیشی مگیرید ... ایشان را یاد دهید که ایشان از شما اعلمند

زمین هرگز از ایشان خالی نماند و اگر خالی بماند با اهلش فرو رود و همه هلاک شوند بعد از آن گفت خداوندا میدانم که علم برطرف نشود و بریده نگردد و تو زمین را از حجت خود خالی نخواهی گذاشت بر خلق خود یا ظاهر است و مردم اطاعت او نمیکنند یا خائف و پنهان تا آنکه حجتهای تو باطل نشوند و دوستان تو از راه بدر نروند بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشی ایشانند که شماره ایشان کم است و قدر و منزلت ایشان نزد خدا زیاد و چون از منبر فرود آمد عرض کردم یا رسول الله مگر تو حجت خدا نیستی بر همه خلق فرمود بلی یا حسن خدای تعالی میفرماید انما انت منذر و لکل قوم هاد پس من بیم دهنده ام و علی راه نماینده عرض کردم یا رسول الله هرگز زمین از حجت خالی نخواهد بود فرمود بلی علی امام است و حجت خدا است بعد از من و تو امام و حجتی پس از او و حسین امام و حجت و خلیفه است بعد از تو و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که بیرون می آید از صلب حسین فرزندی که او را علی گویند همنام جدش و چون حسین از دنیا رود فرزندش علی بجای او بامر خلافت قیام کند و امام و حجت است بعد از پدرش و بیرون آید از صلب علی فرزندی همنام من و شبیه ترین مردم بمن علم او علم من است و حکم او حکم من است و او امام و حجت است بعد از پدرش و بیرون آید از صلب محمد مولودی که نام او جعفر راستگوترین مردم در گفتار و کردار و او امام و حجت است بعد از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب او فرزندی که نام او موسی همنام موسی بن عمران شدیدترین مردم در بندگی خدا و او امام و حجت است بعد از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب موسی فرزندی که او را علی گویند معدن علم خدا و موضع حکمت او است و او امام و حجت است بعد از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب علی فرزندی که او را ... گویند و او امام و حجت است بعد از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب حسن حجت قائم را که امام شیعه و رهاننده دوستانست از آتش جهنم غایب شود و ... بعضی از او برگردند و بعضی ثابت باشند و گویند متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و اگر نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه خدای تعالی آن روز را دراز کند تا قائم ما خروج نماید و پر کند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور پس زمین خالی نمیماند از شما ... فرموده است خدای تعالی بشما علم و فهم مرا و از خدای عز و جل خواستم که علم و فقه مرا در عقب من و عقب عقب من قرار دهد و در زرع من و زرع زرع من بگذارد **هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم جمع شدند پس فرمود ای گروه مؤمنان خدای عز و جل بسوی من وحی فرستاد که من ترا از دنیا میبرم و پسر عمت را بعد از تو کشته خواهند شد ای گروه مردم شما را اعلام میکنم بچیزی که اگر بآن عمل کنید سالم خواهید بود و اگر آن را ترک کنید هلاک شوید بتحقیق که پسر عم من علی برادر و وزیر من است و خلیفه من است در میان شما و او است تبلیغ کننده از جانب من و او است امام متقین و قائد الغر المحجلین اگر طلب هدایت از او کنید شما را ارشاد کند و اگر او را پیروی نمائید شما را نجات دهد و اگر او را مخالفت کنید گمراه شوید و اگر اطاعت او کنید خدا را اطاعت کرده اید و اگر معصیت او کنید خدا را معصیت کرده اید و اگر با او بیعت کنید با خدا بیعت کرده اید و اگر بیعت او را بشکنید بیعت خدا را شکسته اید بدرستیکه خدای تعالی قرآن را بر من نازل کرده و آن قرآنی است که هر که مخالفت آن کند گمراه شود و هر که علم آنرا از غیر علی طلب کند هلاک گردد ایها الناس سخن مرا بشنوید و حق نصیحت مرا ادا نمائید در خصوص اهل بیت من مخالفت مکنید با آنچه شما را امر کرده ام از حفظ ایشان و اینکه ایشان خاصان و اقربا و برادران و اولاد منند شما را در روز قیامت جمع خواهند کرد و از شما سؤال خواهند نمود از ثقلین پس نظر کنید که چگونه در خصوص آنها جانشینی من خواهید کرد ایشانند اهل بیت من هر که ایشان را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که بر ایشان ظلم کند بر من ظلم کرده و هر که ایشان را عزیز دارد مرا عزیز داشته و هر که ایشان را گرامی دارد مرا گرامی داشته و هر که ایشان را یاری کند مرا یاری کرده و هر که ایشان را ذلیل کند مرا ذلیل کرده و هر که طلب هدایت از غیر ایشان کند مرا تکذیب کرده ایها الناس از خدا بپرهیزید به بینید چه جواب خواهید گفت در وقتیکه با من ملاقات کنید که من خصم کسی که ایشان را اذیت کرده و هر که من با او خصم باشم بر او غالب خواهم شد این را میگویم و طلب مغفرت میکنم از خدا برای خود و شما **نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ریان بن الصلت روایت کرده است که حضرت امام رضا در مرو بمجلس مامون علیه اللعنه حاضر شد و در مجلس ملعون جماعتی از علمای عراق و خراسان حاضر بودند مامون از معنی این آیه سؤال کرد ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی قرآن را میراث دادیم بگروهی که آنها را برگزیدیم از بندگان خود علما گفتند مراد از آن همه امت است مامون گفت یا ابا الحسن تو چه میگوئی حضرت رضا فرمود من نمیگویم آنچه اینها میگویند بلکه میگویم خدای تعالی اراده کرده است باین آیه عترت طاهره را مامون گفت چگونه عترت را اراده کرده و امت را نکرده حضرت فرمود اگر امت را اراده میکرد هر آینه امت تمام اهل بهشت بودند خدای تعالی فرموده است فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات ذلک هو الفضل الکبیر یعنی پس بعضی از برگزیدگان ستمکارند بر نفس خود و برخی متوسط الحالند و جمعی از ایشان پیشی گیرندگانند بر نیکوئیها باذن خدا بعد از آن جمع کرد همه را در بهشت و فرمود جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب الایه پس وارث کتاب مخصوص عترت طاهره شد لا غیر مامون پرسید عترت طاهره کیانند فرمود کسانی اند که خدای تعالی ایشان را در کتاب خود وصف کرده و فرموده انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وکسانی اند که فرموده است انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما ایها الناس لا تعلموهم فانهم اعلم منکم علما کفتند یا ابا الحسن عترت پیغمبر اند یا غیر ایشان حضرت فرمود
بلکه آل پیغمبر اند علما کفتند دیکر حدیثی است که رسول خدا فرموده امتی من آله و نیکو اصحاب او میکویند این خبری است مستفیض که
دفع این نمیتوان کرد ممکن نیست که آل محمد امت محمد است حضرت فرمود آیا صدقه بر آل پیغمبر حرام است یا نه کفتند بلی فرمود پس بر امت حرام است کفتند نه فرمود
این است فرق میان آل و امت وای بر شما جهل و نفاق شما را بکجا برده است یا از میان دیده اید و از آن اعراض میکنید یا انکه جهل و اذا
شما را این باشد و عمی نمی بیند که وراثت و طهارت مخصوص برکزیدکان و هدایت یافتکان است نه سایر مردم کفتند از کجا میکوئی فرمود از قول خدا
تعالی که میفرماید لقد ارسلنا نوحا وابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون یعنی فرستادیم ما نوح و ابراهیم را
و نبوت و کتاب در میان فرزندان ایشان قرار دادیم بعضی از ذریه ایشان راه حق یافتند و بسیاری از ایشان از حیطه اطاعت بیرون شدند و
ایمان نیاوردند پس وراثت نبوت و کتاب مخصوص مهتدین است نه فاسقین مکر نمیدانید که نوح چنینکه از پروردکار خود سؤال کرد و کفت رب ان
ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین وخدا تعالی با او وعده داده بود که او و اهل او را نجات دهد پروردکار عز وجل با او فرمود یا نوح
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین یعنی ای نوح این پسر از اهل دین تو نیست و این
پسر عملی است ناشایسته پس طلب مکن از من چیزی که ترا بان دانشی نیست من ترا پند میدهم اینکه باشی از جمله نادانان مامون کفت آیا
خدا تعالی عترت را بر سایر ناس تفضیل داده فرمود بلی خدا تعالی تفضیل عترت بر سایر مردم در کتاب خود ظاهر ساخته مامون کفت در کجا فرمود
در آیه ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و در آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما بعد از آن رو بسایر مخاطبین مؤمنین کرده و فرموده است یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا و رسول و اولی الامر را حضرت فرمود اولی الامر یعنی آنکسانیکه کتاب
و حکمت را بایشان بوراثت داده ایم و مردم بر آنها حسد برند پس خدا تعالی فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد
آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما مراد از ملک طاعت است یعنی طاعت را عطا کردیم بر برکزیدکان طاهر خود علما کفتند
آیا حق سبحانه و تعالی در قرآن اصطفی را تفسیر کرده حضرت فرمود بلی در دوازده جا تفسیر کرده است از روی ظاهر سوای انچه در باطن تفسیر کرده اول این
است که خدا تعالی میفرماید وانذر عشیرتک الاقربین ورهطک المخلصین و این آیه در قرائت ابی بن کعب بدین نحو است و در مصحف عبد الله بن
مسعود نیز چنین ثابت است و این منزلتی است رفیع و فضلی است بغایت عظیم و شرفی است عالی که خدا تعالی آل رسول را بان کرامی داشته و رسول خدا
انرا ذکر کرده و آیه دویم در تفسیر اصطفا این است که خدا تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و این فضلی
است که بر احدی مخفی نیست و هیچکس انکار آن نتواند کرد مکر معاندی که [illegible] باشد این خود فضیلتی است [illegible] طهارتی که خدا
تعالی خواسته و وعده فرموده و آیه سیم آیه مباهله است که خدا تعالی نیکان و پاکان مخلوق خود را جدا میکند و پیغمبر خود را امر میفرماید با ایشان
مباهله کند و آیه اینست که میفرماید فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم علما کفتند از این آیه خود را قصد کرده است حضرت فرمود غلط کفتید قصد کرده است علی بن ابی طالب را و انچه بیشتر دلالت بر این دارد
قول رسول خدا است در روزیکه فرموده لینتهین بنو ولیعة او لابعثن الیهم رجلا کنفسی یعنی مردی که مثل خودم باشد یعنی علی بن ابی طالب و مراد
از ابناء حسن و حسین است و مراد از نساء فاطمه است و این اختصاصی است که احدی بر ایشان پیشی نکرفته و فضلی است که احدی از بشر بانها
نرسیده و شرفی است که هیچ مخلوقی بر ایشان در ان سبقت نکرفته است زیرا که نفس علی را مثل نفس خود قرار داده و آیه چهارم بیرون کردن مردم
از مسجد بغیر عترت طاهره حتی آنکه مردم در این باب سخنان کفتند و عباس نیز سخن کفت یا رسول الله ما را بیرون کردی و علی را کذاشتی رسول خدا
فرمود من او را نکذاشتم و من شما را بیرون نکردم بلکه خدا تعالی او را کذاشته و شما را بیرون کرده و در این کلام تبیانی است بقول رسول خدا انت
منی بمنزلة هرون من موسی علما کفتند از کجای قرآن است فرمود بشما نشان میدهم در همین آیه که بر شما میخوانم کفتند کدام آیه فرمود قول خدا
تعالی که میفرماید واوحینا الی موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة پس در این آیه منزلت هرون از موسی معلوم شد
و منزلت علی از رسول خدا نیز از آن معلوم است و بعلاوه این خود دلیلی است ظاهر در قول رسول خدا که فرموده احدی در این مسجد ساکن نباشد مکر محمد و آل
محمد علما کفتند یا ابا الحسن این شرح و بیانی که تو میکنی یافت نمیشود مکر نزد شما اهل بیت فرمود کیست که انرا انکار کند و حال آنکه رسول خدا فرموده

انا مدینة

انا مدینة الحکمة وعلی بابها فمن اراد الحکمة فلیأتها من بابها پس انچه ذکر کردیم از فضل و شرف و تقدم و اصطفا و
طهارت را انکار نمیکند انرا مکر کسیکه معاند باشد والحمد لله علی ذلک و آیه پنجم قوله تعالی وآت ذا القربی حقه و این خصوصیتی است که مخصوص کردانیده است
خدا تعالی ایشان را بان و ایشانرا بر امت برکزیده و تفضیل داده است چون این آیه بر رسول خدا نازل شد فرمود فاطمه را بخوانید چون فاطمه آمد
فرمود ای فاطمه عرض کرد لبیک یا رسول الله فرمود این فدک از مختصات من است و مسلمانان را در آن حقی نیست زیرا که مسلمانان از برای تحصیل آن بجنگ و غلبه نکرفته اند
تا در غنیمت ایشان داخل باشد من انرا بتو دادم که برای تو و برای اولاد تو باشد انرا بکیر و تصرف کن فقیر کوید فدک قریه است از قرای یهود
ما بین آن و مدینه مسافت دو روز است و خدا تعالی برسول خود داد و رسول خدا بود زیرا که خود بنفسه و حضرت امیر المؤمنین انرا فتح کردند و احدی
از مسلمانان با ایشان نبود و از این جهت حکم فیء از برای آن داشته شده داخل انفال شد و علی محمد ... بیان کرده حکم کوه احد و حکم عریش مصر و حکم
سیف البحر و حکم دومة الجندل و بالجمله فرمود و اما آیه ششم قول تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و این خصوصیتی است از برای آل دون
سایر مردم زیرا که خدا تعالی از نوح در کتاب خود حکایت کرده که یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الله وما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا
ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون و از هود حکایت فرموده که قل لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون و برسول خود محمد
فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و خدا تعالی مودت ایشانرا فرض نکردانیده مکر آنکه میدانست که هرکز از دین بدر نمیروند و مرتد
نمی شوند و مردم را هرکز کمراه نمیکنند و بضلالت نمی اندازند دیکر آنکه هرکاه کسی کسی را دوست دارد ناچار بعضی از اهل بیت او را دشمن شود
و این باعث میشود که دل او از غل و غش سالم نمی ماند خدا تعالی خواسته که در دل مؤمنین از ایشان چیزی نباشد از این جهت مودت ذوی
القربی را بر ایشان فرض کرده است پس هرکه رسول خدا و اهل بیت او را دوست دارد رسول خدا محال است که او را دشمن دارد و هرکه ترک مودت
ایشان کند و اهل بیت را دشمن دارد واجب است بر رسول خدا که او را دشمن دارد زیرا که ترک کرده است فریضه از فرایض خدا را پس کدام
فضیلت و کدام شرف است بالاتر از این پس خدا تعالی این آیه را بر رسول خدا نازل کرد که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
پس رسول خدا در میان اصحاب برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود ایها الناس خدا تعالی بجهة من بر شما فریضه واجب کرده آیا شما انرا
بجای میاورید هیچکس جواب نداد فرمود ای مردم آن فریضه طلا و نقره و خوردنی و آشامیدنی نیست کفتند بکو رسول خدا این آیه را بر ایشان خواند ایشان
سهل دانسته کفتند قبول کردیم و پذیرفتیم و اکثری از ایشان بان وفا ننمودند و خدا تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاده است مکر آنکه باو وحی فرستاده
که از قوم خود اجری نخواهد زیرا که خدا تعالی خود مزد ایشان را میدهد لکن مودت اقربای محمد را بر امت فرض کردانید
و باو امر فرمود که مزد خود را در میان قرابت خود قرار دهد تا آنکه امت ایشانرا دوست دارند بفضل ایشان که خدا تعالی برای ایشان واجب کردانیده که
حاصل کنند زیرا که مودت با ایشان حاصل نشود مکر بقدر شناسائی فضل و رتبه ایشان و چون خدا تعالی مودت ذوی القربی را واجب کردانیده بر ایشان
کران آمد نظر بکرانی وجوب اطاعت با ایشان پس قومی که خدا تعالی از ایشان عهد و میثاق بوفا کرفته بود بان متمسک شدند و محکم داشتند و اهل شقاق
و مخالفین طریقه عناد و دو رنکی در آن حسد بردند و آن حکم که خدا تعالی قرار داده بود تجاوز کردند و اعراض نمودند و کفتند اقربا عبارتند
از کسانی اند که رسول خدا ایشانرا باسلام دعوت کرده است بهر تقدیر بما معلوم شد که مودت در قرابت است پس اقرب به رسول خدا اولی است بمودت
و هرچه قرابت نزدیکتر باشد مودت بقدر آن باید لکن مردم با رسول خدا در محبت و مهربانی که با ایشان کرده طریقه انصاف را نورزیدند هم چنین در
انچه خدا تعالی بر امت او منت نهاده و زبان از وصف شکر نعمتش عاجز است که در ذریه و اهل بیت او بجای آوردند ایشانرا از خود بمنزله چشم از سر
دانند بجهة خاطر رسول خدا و محبت او و چکونه انکار آن میکنند و حال آنکه قرآن بان ناطق است و مردم را بان میخواند و اخبار همه ثابت که
اهل مودت کسانیکه خدا تعالی مودت ایشان را بر مردم فرض کردانیده ایشانند لا غیر لکن احدی بان وفا نکرده و حال آنکه هر
مؤمن خالص ایمان وفا نکند مکر آنکه مستوجب بهشت است زیرا که خدا تعالی میفرماید والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات لهم ما یشاؤن
عند ربهم ذلک هو الفضل الکبیر و این است انچه خدا تعالی بشارت داده است بندکان مؤمن صالح خود را فرموده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی مفسرا و مبینا بعد از آن فرمود پدرم از جدش از پدرانش از حضرت علی بن الحسین روایت کرده که جمعی از مهاجرین و انصار نزد رسول خدا جمع
شدند و عرض کردند یا رسول الله مؤنه از برای نفقه تو و از برای کسانیکه بر تو وارد میشوند لازم است و اینک مال و جان ما در راه تو و از آن تو است
هرچه میخواهی از مال صرف کن و انچه بخواهی بمردم عطا کن و انچه بخواهی نکاه دار بر تو حرجی نیست پس خدا تعالی روح الامین را فرو فرستاد و کفت
یا محمد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی دوست بدارند قرابت مرا پس از من مردم بیرون آمدند منافقان کفتند رسول خدا انرا

برترك انجها و تكليف كرديم باز نداشت مكو براى آنكه ما را حرص كرد آنچه بود خود ... و اين بود مكر افترائى كه در اين ساعت و در اين
مجلس بخود ساخت و بخدا نسبت داد و اين سخن بسيار گران آمد خدا تعالى اين آيه را بر خواند ايشان فرو فرستاد اكرام يقولون افتريه قل ان افتريته فلا
تملكون لى من الله شيئا هو اعلم بما تفيضون فيه كفى به شهيدا بينى و بينكم و هو الغفور الرحيم يعنى بلكه گويند كه اين قرآن افترا و كذب است كه محمد
بخدا نسبت داده بگو اگر من اين افترا كرده باشم پس مالك نتوانيد شد براى من چيزى را از خدا تعالى يعنى اگر خدا تعالى خواهد بسبب اين افترا و كذب مرا هلاك
كند كه شما دفع آن نتوانيد كرد و او دانا تر است بآنچه شما ميكوشيد در وى ... و كافى است خدا تعالى در حالتى كه گواه است ميان
من و شما و او است آمرزنده كامل مهربان بر مومنان پس چون اين آيه نازل شد رسول گفت كه سخنى از ايشان ... ايشان كس فرستاد كه
مگر سخنى از بعضى شما صادر شده گفتند بلى بخدا سوگند يا رسول الله بعضى از ما سخنى غليظ گفتند كه ما آن را مكروه ميداريم پس رسول خدا

[illegible]

و ما سؤال كنيد اگر بدانيد علما گفتند اهل ذكر يهود و نصارا اند حضرت فرمود سبحان الله بخدا فسانه را ... ما را بدين يهود و
نصاى دعوت مى نمايند ... مسلمانى ميكشند ... ايشان ... رسول خدا است و ما اهل
ذكريم و اين در كتاب خدا مبين شده ... كه ميفرمايد در سوره طلاق فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين آمنوا قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا يتلو
عليكم آيات الله مبينات يعنى پس بپرهيزيد اى خداوندان عقول صافيه و صاحبان عقول آنجماعتى كه ايمان آورده اند بتحقيق كه فرو فرستاده است بسوى
شما ذكر را كه رسول است ... بر شما آيات خدا را ... احكام شريعت فرمود و از اين معلوم شد كه ذكر
رسول خدا است و ما اهل ذكريم و اين ... روشن است و اما آيه دهم قال الله تعالى في آية التحريم حرمت عليكم امهاتكم و بناتكم و اخواتكم تا آخر آيه اكنون

[illegible]

نفاق کلی بود دلهای ایشان جای گرفته رسول خدا ایشان را داشت و از نفاق ایشان آگاه کرد پس خدا تعالی فرمود یا محمد و لقد نعلم انک یضیق صدرک
بما یقولون فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون یعنی ما میدانیم که از گفته ایشان دل تنگ میشوی و ایشان ترا تکذیب نمیکنند بلکه
آیات الهی را بدون حجت و دلیل انکار مینمایند و رسول خدا پیوسته با ایشان الفت میگرفت و از بعضی از ایشان بر بعضی یاری استعانت میجست و پیوسته
چیزی ازانچه از فضل و منقبت علی که مکنون ضمیرش بود برای ایشان اشکار کرده تا اینکه این سوره نازل شد پس حجت و رحلت خود را از نزد ما به ایشان
خود مشاهده نمود برایشان حجت تمام کرد حق تعالی باو فرمود یا محمد فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب یعنی هرگاه از امر نبوت فارغ شوی علم خود را نصب
کن و وصی خود را اشکار کن و فضل او را اعلان نما پس رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
تا سه نوبت بعد ازان فرمود لابعثن رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله لیس بفرار یعرض بمن رجع یجبن اصحابه و یجبنونه و رسول خدا فرمود
علی سید المؤمنین و فرمود علی عمود الدین و فرمود هذا هو الذی یضرب الناس بالسیف بعدک بالحق یعنی بعد از تو مردم را با شمشیر
هلاک کند و فرمود حق با علی است بهر طرف که میل کند و فرمود انی تارک فیکم امرین ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله عز و جل و اهل بیتی عترتی
ای ایها الناس بشنوید من رسیدم که شما در روز قیامت بر حوض بر من وارد خواهید شد و از شما سؤال خواهم کرد که با دو ثقل من چه کردید
و آن دو ثقل یکی کتاب خداست و دیگری اهل بیت من بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد و با ایشان یاد ندهید که ایشان از شما داناترند
پس حجت الهی در هیچ چیز قرار نیافت در قول رسول خدا و در قرآن خدا که مردم پیوسته از آن منحرف شدند همیشه فضل اهل بیت بر زبان رسول خدا
با ایشان القا میشد و از قرآن خدا برای ایشان هویدا میگردید قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و قال عز ذکره و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی بعد ازان فرموده است و آت ذا القربی حقه و القربی علی است حق
او و صفیه است که خدا تعالی نام برده است خود را در ان که اشد میراث علم و آثار نبوت بود بعد ازان یاد کرد و فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بعد ازان فرمود و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت یعنی از شما سؤال میکنم از ان مودتی که خدا تعالی فضل او را بر شما نازل کرده با
بچه گناه او را کشتید فقیر گوید موءوده دختری است که او را زنده بگور کنند چنانچه در ایام جاهلیت دختران را زنده دفن میکردند هم چنین طایفه کنند
دختران را زنده در زیر خاک میکردند و از حضرت صادق روایت است که میخواند و اذا المودة سئلت بفتح میم و واو و مودة رحم و اقربا را گویند و از ابن عباس
روایت کرده است که آنحضرت فرمود موده هر کسی است که در دوستی ما اهل بیت کشته شود و از حضرت امام محمد باقر روایت است که فرمود یعنی خویشان
رسول خدا و کسیکه در جهاد کشته شود و بالجمله فرمود حق تعالی جل ذکره فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و کتاب ذکر است و اهل ذکر
اهل بیت اند امر فرموده است که از ایشان سؤال کنند از نادانی که جاهلند بذکر و قرآن را ذکر نامیده فرموده و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما
نزل الیهم و لعلهم یتفکرون یعنی فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را تا بیان کنی از برای مردم آنچه را که بسوی ایشان فرو فرستاده شده است و فرموده انه
لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون و فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و فرمود و لو ردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر
منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و امر مردم را بسوی اولی الامر از ایشان راجع ساخت و مردم را با طاعت ایشان و برجوع بسوی ایشان امر فرمود
و چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت کرد جبرئیل بر او نازل شد و گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین پس حضرت مردم را ندا کرد تا جمع شوند و امر فرمود تا زیر درختان را از خار و خاشاک پاک نمودند
پس فرمود ای گروه مردم ولی شما کیست و کیست ولی تر بشما از خود شما گفتند خدا و رسول و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه تا سه نوبت پس کینه نفاق در دلهای ایشان جا گرفت و گفتند این امر هرگز بر محمد نازل نشده و محمد خیالی جز این ندارد که
میخواهد پسر عم خود را بر ما برتری دهد چون بمدینه رسید انصار نزد او آمدند و عرض کردند یا رسول الله حق سبحانه و تعالی ذکره بما نیکی کرده و ما را
بتو سرافراز گردانیده و دوستان ما را شاد و دشمنان ما را هلاک ساخته و مردمانی بر تو وارد میشوند و ترا مالی نیست که با ایشان بدهی و دشمنان بر
تو شماتت میکنند ما میخواهیم ثلثی از آنچه داریم از اموال بتو دهیم تو از ما قبول کنی تا اگر کسی از اهل مکه بر تو وارد شود او را از خود
خوشنود سازی رسول خدا جواب ایشان نفرمود و منتظر وحی بود که جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو از شما
سؤالی نمیکنم اجر و مزدی مگر مودت خویشان من نزد یک خود را و اموال ایشان را قبول مکن منافقان گفتند چنین امری بر او نازل نشده و خیالی جز بلند گردانیدن
شان پسر عم خود علی ندارد و میخواهد اهل بیت خود را بر ما امیر گرداند و دیروز گذشته میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه و امروز میگوید قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی بعد ازان آیه خمس نازل شد منافقان گفتند میخواهد اموال و غنایم ما را بایشان دهد بعد ازان جبرئیل نزد آنحضرت

امد

آمد و گفت یا محمد نبوت تو بسر رسید و ایام عمرت تمام شد اکنون حد و میراث علم و آثار نبوت را بنزد علی بسپار که من زمین را خالی نمیگذارم مگر آنکه عالمی در
آن باشد که طاعت و ولایت من با و شناخته شود و حجت خدا باشد بر کسیکه بعد از موت پیغمبر بوجود آید تا خروج پیغمبر دیگر پس بامر الهی با او وصیت کرد و نام بزرگ
خدا و میراث علم و آثار نبوت را با و سپرد و هزار کلمه و هزار باب که از هر بابی هزار کلمه و هزار باب مفتوح میشد با و داد سیزدهم شیخ در کتاب امالی
بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود من میگذارم در میان شما دو چیز سنگین را الا اکبر یکی بزرگتر از دیگری
است کتاب خدا که ریسمانی کشیده از آسمان تا بر زمین و عترت من که اهل بیت منند این دو ثقل هرگز از یکدیگر جدا نگردند تا وقتیکه بر حوض بر من وارد
شوند و فرمود آگاه باشید که اهل بیت من ... ترسند که پیوسته دل من متوجه بایشان است و بدانید که انصار اهل و عیال منند بدان ایشان را عفو کنید و
نیکان ایشان را معین باشید چهاردهم ایضا شیخ در امالی بسند خود از معتب بن وهب روایت کرده است که در خدمت امام جعفر صادق نشسته بودیم
ناگاه مرد پیری با عصا تکیه داد و در شد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای شیخ نزدیک بیا
نزدیک آنحضرت رفت و دست آن حضرت را بوسید و گریست حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد یا ابن رسول الله من مدت صد سال است که انتظار فرج از
برای شما میکشم و پیوسته میگویم امسال و این ماه و امروز و باز در نخود میبینم که شما را ذکر نه ملامت صغیر ناشده وی گوید آنحضرت نیز بگریست و
بعد ازان فرمود ای شیخ اگر اجلت تاخیر افتد با ما خواهی بود و اگر اجلت زود در رسد روز قیامت با ثقل رسول خدا خواهی بود شیخ عرض کرد یا ابن رسول الله
بعد ازین مرا باکی نیست از آنچه از من فوت شود پس حضرت فرمود ای شیخ رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله
المنزل و عترتی اهل بیتی و تو ای شیخ با ما خواهی بود در روز قیامت بعد ازان فرمود ای شیخ گمان ندارم که تو از اهل کوفه باشی عرض کرد نه فرمود پس از
کجائی عرض کرد فدایت شوم از اهل سواد کوفه‌ام فرمود از قبر جد مظلوم حسین چه قدر دوری عرض کرد نزدیکم بان فرمود هیچ بزیارت او میروی عرض کرد
میروم و بسیار میروم فرمود خون حسین خونی است که خدا تعالی از طلب خواهد کرد و هیچ بلائی بر اولاد فاطمه نرسیده و نخواهد رسید مثل بلائی که بحسین
رسید و آنحضرت شهید شد با هفده نفر از اهل بیت و کردند در راه خدا و صبر پیشه کردند و خدا تعالی بایشان عطا فرمود جزای صابران را
و چون روز قیامت شود رسول خدا بیاید و حسین با او باشد دست خود را بر سر او گذاشته و خون از آن میچکد و میگوید پروردگارا از امت من بپرس
که فرزند مرا چرا کشتند آنحضرت فرمود هر جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه بر حسین علیه السلام پانزدهم شیخ در کتاب امالی بسند
خود از هشام بن حسان روایت کرده است که چون مردم با حضرت امام حسن بخلافت بیعت کردند آنحضرت خطبه انشا کرد که حاصل مضمونش اینست
که مائیم گروه غالب شوندگان حزب خدا و مائیم خویشان نزدیک رسول خدا و مائیم اهل بیت طیبین و طاهرین و مائیم یکی از دو ثقل که رسول خدا آنها را
خلیفه خود کرد بر امت و ثقل دیگر کتاب خداست و در آن کتاب است تفصیل هر چیزی و هیچ باطلی بر آن عارض نمیشود نه از پیش رو و نه از پس
سر و چون تفسیر آن بر ما واگذارده شده و بر تاویل آن ظن و گمان نمیکنیم بلکه از روی علم و یقین حقیقت آن را منکشف میسازیم پس اطاعت ما کنید که اطاعت
ما بر شما فرض است زیرا که طاعت ما بطاعت خدا مقرون است و خدا تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و حذر کنید از گوش فرا دادن بآواز شیطان که او دشمن شما است اگر گوش بآواز او فرا دهید خواهید بود مانند
اولیای او که بایشان گفت فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون یعنی نیست غلبه کننده بر شما امروز از مردمان
و من پناه دهنده ام شما را پس چون هر دو گروه یکدیگر را دیدند شیطان باز پس رفت و گفت من از شما بیزارم من میبینم آنچه را که شما نمی
بینید پس با نیزه ها و طعنه شمشیرها و درهم شکستن عمودها و هدف تیرها خواهید شد و آن وقت دیگر ایمان منفعتی نباشد بحال کسی که از
پیش ایمان نیاورده باشد یا در ایمان عمل صالح نکرده باشد شانزدهم ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت
کرده است در حدیث مناشده امیر المؤمنین با اهل شوری ذکر میکند و سابقا در دو موضع ذکر شده در آن مناشده فرمود آیا میدانید که
رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و انکم لن تضلوا ما ان اتبعتموهما و تمسکتم
بهما همه گفتند بلی هفدهم شیخ سعد بن عبدالله القمی در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که رسول
خدا در منی مردم را ندا فرمود ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بعد ازان فرمود
میگذارم در میان شما از حرمات خدا سه چیز را کتاب خدا و عترت خود و کعبه را که خانه خداست فقیر گوید حرمات چیزهائی است که خدا تعالی
حرام کرده است هتک آنها و بعضی چیزهائی که در غیر آنها حرام نفرموده است بحرمت و تعظیم و توقیر آنها بعد ازان حضرت امام محمد باقر فرمود کتاب را تحریف
کردند و کعبه را خراب کردند و عترت را کشتند و امانات الهی که از ایشان باز مانده بود همه را ضایع کردند هیجدهم ایضا سعد بن عبدالله در

کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمود من گذاشتم در میان شما دو ثقل را کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و مائیم اهل بیت آنحضرت **نوزدهم** ایضا سعد بن عبدالله از حضرت امام محمد باقر از جابر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمود ایها الناس من میگذارم در میان شما دو ثقل را ثقل اکبر و ثقل اصغر که اگر بایشان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید و از دین بدر نروید که من از خدای لطیف خبیر سؤال کردم که این دو ثقل از یکدیگر جدا نشوند تا وقتیکه بر حوض وارد شوند خدای تعالی مستجاب کرد عرض کردند ثقل اکبر و ثقل اصغر کدامند فرمود ثقل اکبر کتاب خدای تعالی است و آن سببی است که طرفی از آن بدست خداست و طرفی از آن بدست شما و ثقل اصغر عترت منند که اهل بیت منند **بیستم** سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از سعد بن طریف اسکافی روایت کرده است که از امام محمد باقر سؤال کردم از فرموده رسول خدا انی تارک فیکم الثقلین فتمسکوا بهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض حضرت فرمود که کتاب خدا همیشه باقی خواهد بود و پیوسته راهنما خواهد بود که مردم را بدان راه نماید لاکن که پیوسته هستند تا بر حوض وارد شوند **بیست و یکم** ایضا سعد بن عبدالله در کتاب بصائر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که در خطبه طولانی فرمود که چون رسول خدا از دنیا رفت در میان امت خود دو چیز را گذاشت کتاب خدا و وصی خود علی بن ابی طالب که امیر مؤمنان و امام پرهیزکاران و ریسمان متین خدا و حلقه محکم و عهد مؤکد او است و ایشان دو مصاحب یکدیگرند که هر یک از ایشان مصدق دیگری است از جانب خدای تعالی تکلم میکند امام از جانب خدای تعالی با آنچه در کتاب خود فرموده بجا که بر بندگان خود واجب گردانیده است از طاعت امام و ولایت و وجوب اجلال او تا تمام گرداند دین خود را و آشکار کند امر خود را و ثابت گرداند حجت خود را در روشنی بخشد نور خود در معادن خاصگان خود و برگزیدگان کرده خود پس واضح گردانیده بکتاب از اهل بیت پیغمبر ما راه دین خود را و بشکافته اند باطن منهاج طریقه خود را و واضح گردانیده بایشان باطنها ینابیع علم خود را پس هر کس از امت محمد بشناسد حق امام خود را طعم حلاوت ایمان را یافته و فضل نور اسلام و خوبی آنرا فهمیده زیرا که خدای تعالی نصب کرده امام را علمی از برای بندگان خود و حجتی بر اهل عالم خود و تاج فاد بر سرهای ... و نور جبار بر ... او پوشانیده مدد آسمانی پیوسته بایشان میرسد چنانچه که ماده آن هرگز منقطع نگردد و بفیوضات الهی مستفیض نشوند مگر باسباب ایشان و قبول نمی کند خدای تعالی عبادت عباد را مگر بمعرفت ایشان و عالم است بآنچه در تاریکیهای شبهه مردم مخفی است و آگاه است بآنچه از طریقه و سنن بر ایشان پوشیده است داناست بآنچه در فتنه‌ها بر ایشان مشتبه است و خدای تعالی گمراه نمی کند خلق را بعد از آنکه ایشانرا هدایت کرده باشد تا آنکه آشکار گرداند برای ایشان طریق نجات و سبب رستگاری را و حجت بالغه خدا باشد بر ایشان ایضا محمد بن صفار از حضرت ابی عبدالله همین حدیث را بعینه در بصائر الدرجات خود نقل کرده **بیست و دوم** محمد بن ابرهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا در مسجد خیف خطبه خواند و آن خطبه است مشهور در حجة الوداع و در آن خطبه فرمود که من پیش از شما خواهم رفت و شما بر حوض من وارد خواهید شد حوضی که عرض آن بقدر ما بین بصری و یمن است و در آن حوض است جامها از نقره بعدد ستارگان آسمان و بدانید که من میگذارم در میان شما ثقلین را ثقل اکبر و ثقل اصغر ثقل اکبر قرآن است و ثقل اصغر عترت من که اهل بیت منند و ایشان ریسمان محکم خدایند در میان شما و خدا اگر بآن چنگ در زنید هرگز گمراه نشوید سببی از آن بدست خداست و سببی بدست شما و بروایت دیگر طرفی بدست خدا و طرفی بدست شما و خدای لطیف خبیر مرا خبر داده که از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابه خود را جمع کرد و نمی گویم مانند این دو تا که این بر آن زیادتی داشته باشد **فقیر** گوید که ما کلام آنحضرت را اول که این اشاره بمسبحه و وسطی است چون یکی از آن دو زیادتی دارد از تفضیل است پس دو سبابه را جمع کرد تا تفضیل نداشته باشد والله اعلم **شعر** سادوا کما بقه الا انه هو و ضامنهم الکتاب الناطق **بیست و سوم** ایضا محمد بن ابرهیم در کتاب غیبت بسند خود از حضرت ابی عبدالله همین حدیث را روایت کرده است **بیست و چهارم** ایضا محمد بن ابرهیم بسند خود از حضرت امام محمد باقر همین حدیث را روایت کرده **بیست و پنجم** ابو النصر محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود بسند خود از ابو جمیله مفضل بن صالح از بعض اصحاب خود روایت کرده است که رسول خدا در جحفه بعد از نماز ظهر خطبه خواند پس رو بجانب مردم کرد و فرمود ایها الناس خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که هیچ پیغمبری در دنیا زندگانی نمیکند مگر بقدر نصف زندگانی پیغمبری که پیش از او بوده است و مرا گمان این است که اجلم نزدیک شده و مرا بسوی خود طلبیده و از من سؤال خواهند کرد و از شما سؤال خواهند کرد شما چه خواهید گفت گفتند ما میگوئیم که تو تبلیغ رسالت خود کردی و نصیحت نمودی و در راه خدا جهاد کردی خدا ترا از ما جزای خیر دهد گفت خداوندا گواه باش بعد از آن فرمود ایها الناس شما گواهی نمیدهید بیگانگی خدا و اینکه محمد بنده و رسول او است و اینکه بهشت حق است و دوزخ حق است و زنده شدن پس از مرگ حق است گفتند بلی عرض کردند خداوندا گواه باش پس فرمود ای گروه مردم خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم یعنی اولی ام بمؤمنان از خود ایشان آگاه باشید هر که من مولای اویم علی مولای او است اللهم

و ال من والاه و عاد من عاداه بعد از آن فرمود ایها الناس من پیش از شما خواهم رفت و شما بر حوض من وارد خواهید شد عرض حوض من بقدر ما بین بصری و صنعای یمن است و بعدد ستارگان کاسها و جامها از نقره بر دور آن است و چون بر من وارد شوید از شما سؤال خواهم کرد از دو ثقل خود اکنون ملاحظه کنید که چگونه رعایت ایشانرا خواهید کرد بعد از من عرض کردند که دو ثقل کدامند فرمود ثقل اکبر کتاب خداست و آن سببی است که یکطرف آن بدست خداست و طرفی دیگر بدست شما پس بآن تمسک کنید که گمراه نشوید و اعراض نکنید و عترت من که اهل بیت منند خدای لطیف خبیر مرا خبر داده است که از یکدیگر جدا نشوند تا در ملاقات نمایند خود از خدای تعالی این را سؤال کردم بمن عطا فرمود پس بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد و از ایشان باز پس نمانید که هلاک خواهید شد و بایشان یاد مدهید که ایشان از شما داناترند **بیست و ششم** ایضا عیاشی در تفسیر خود بسند خود از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله فرمود که خدای تعالی ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب جمیع کتابها نمود که محکمات قرآن بر دور ولایت ما میگردد و تمام کتب بولایت ما بلند میشود و ایمان بولایت ما ظاهر و روشن میگردد و رسول خدا مردم را امر کرد که قرآن و آل محمد را پیروی نمایند وقتیکه در آخر خطبه خود فرمود انی تارک فیکم الثقلین الثقل الاکبر و الثقل الاصغر اما الاکبر فکتاب ربی و اما الاصغر فعترتی اهل بیتی پس پاس مرا در خصوص ایشان نگاه دارید که ما دامیکه بایشان متمسکید هرگز گمراه نخواهید شد **بیست و هفتم** سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا در آخر خطبه که در روز وفات خود خواند فرمود من بجا گذاشتم در میان شما دو امر را که گمراه نخواهید شد اگر بآنها تمسک جوئید کتاب خدا و اهل بیت من خدای لطیف خبیر عهد کرده است با من که از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند مانند این دو انگشت و اشاره بدو انگشت مسبحه خود کرد و آن انگشتی است که بعد عقب انگشت ابهام واقع است و فرمود نمیگویم مانند این دو تا یکی اطول از دیگری باشد و اشاره بمسبحه و وسطی نمود بآنها تمسک جوئید که گمراه نشوید و بر ایشان پیشی نگیرید و از ایشان باز پس نمانید که هلاک خواهید شد و بایشان یاد مدهید که ایشان از شما داناترند عرض کردم یا امیرالمؤمنین نام ایشانرا برای من نام بر فرمود آنکه رسول خدا او را در روز غدیر خم نصب کرد و ایشانرا اعلام کرد باینکه او ولی است بایشان از خود ایشان بعد از آن فرزندم حسن بعد از آن ... خود اولی است بمؤمنان از خود ایشان بعد از آن اوصیای رسول خدا تا وقتیکه بر حوض وارد شوند یکی بعد از دیگری **بیست و هشتم** سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که گفت من در هر روز و شبی دو نوبت بخدمت رسول خدا میرفتم و چون میرفتم با من خلوت میکرد و با او میگردیدم بهر جا که میگردید و اصحاب رسول خدا دانسته بودند که آنحضرت با احدی غیر از من اینگونه سلوک نمیکرد و چون بمنزل من تشریف می آورد و با فاطمه خلوت میکردیم هیچیک از زنان و فرزندانم را از خلوت خود مانع نمیشد هر گاه از آنحضرت سؤالی میکردم جواب میفرمود و چون از سؤال باز میماندم ابتدا بسخن میکرد و هیچ آیه از قرآن بر رسول خدا نازل نمیشد مگر آنکه از برای من میخواند و بمن میفرمود تا از خط خود مینوشتم و از خدای تعالی مسئلت کرد تا فهم و حافظه بمن کرامت فرمود که هیچ آیه را فراموش نمیکردم از آن زمانیکه از حفظ مینمودم ... و هیچ چیز از حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت از آنچه بود و هست و از آنچه خواهد شد نازل نمیشد مگر آنکه آنرا بمن تعلیم میکرد و من حفظ مینمودم و پس یک حرف از آن فراموش نمیکردم و آنحضرت دست بر سینه من گذاشت و از خدای تعالی طلب کرد که دل مرا پر از علم و فهم و حکمت و نور گرداند و از علی کرامت کند که هیچ چیز جاهل نباشم و حافظه کرامت کند که هیچ چیز را فراموش ننمایم روزی عرض کردم یا نبی الله از زمانیکه از خدای تعالی طلب نمودی آنچه بمن تعلیم میکنی فراموش نمیکنم اکنون بمن چیزی میگوئی و امر بنوشتن آن میکنی از آن میترسی که من فراموش کنم فرمود یا اخی مرا از نسیان تو بر فراموشی و جهل نیست خدای تعالی مرا خبر داده که دعای مرا در حق تو و در حق شرکای تو در علم و امامت که بعد از تو خواهند بود مستجاب گردانیده عرض کردم یا نبی الله شرکای من کیانند فرمود آنانند که خدای تعالی ایشانرا بخود مقرون ساخته و فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم عرض کردم یا نبی الله ایشان کیانند فرمود اوصیای منند تا وارد شوند بر حوض من وارد شوند همه هدایت کنندگان هدایت شدگان و بایشان ضرر نرساند ایشانرا کید کسیکه با ایشان کید کند و نه خذلان کسیکه ایشانرا مخذول گرداند ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان است از قرآن جدا نشوند و قرآن از ایشان جدا نگردد خدای تعالی با ایشان امت مرا یاری کند و بسبب ایشان برحمت من باران فرو ریزد و بلاها را بدعای ایشان از امت من بر طرف گرداند عرض کردم یا رسول الله ایشانرا نام بر فرمود پسر من و دست مبارک را بر سر حسن گذاشت بعد از آن فرزندم این و دست بر سر حسین گذاشت بعد از آن فرزند او علی نام بعد از آن فرزند علی محمد نام او را از من سلام برسانید بعد از آن دوازده تا از اولاد تمام فرمود عرض کردم یا رسول الله نام هر یک را بیان کن حضرت یک یک نام ایشانرا برد و فرمود ای هلالی بخدا سوگند که مهدی امت محمد از ایشان است پر میکند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از جور و ستم

سوگند که میشناسیم چنانکه شناختی و کسی که دو میان رکن و مقام با او بیعت میکنند نام و قبیله همهٔ ایشانرا میدانم سلیم گوید بعد از شهادت
حضرت امیر المؤمنین حسن و حسین را در مدینه ملاقات کردیم و این حدیث را از حضرت امیر المؤمنین برای ایشان نقل کردیم گفتند راست گفتی
دیدیم ما این را برای تو نقل میکرد و ما نیز نشسته بودیم و ما خود این را از رسول خدا حفظ کردیم چنانچه پدر تو از علی روایت کرده بی زیاد و کم
سلیم گوید بعد از آن علی بن الحسین را ملاقات کردیم و پسرش امام محمد باقر نیز در خدمت آنحضرت بود من برای او حدیث را چنانچه از پدر او شنیدم و عمش
و حدیث علی نقل کردم حضرت علی بن الحسین فرمود حضرت امیر المؤمنین در وقتیکه مریض بود این حدیث را از رسول خدا برای من نقل کرد و من طفل
بودم پس امام محمد باقر فرمود جدم حسین این حدیث را باعهد از رسول خدا بمن فرمود ابان که راوی کتاب سلیم است گوید من تمام این حدیث را
از سلیم برای علی بن الحسین روایت کردم فرمود سلیم راست گفته است **بلیست و نهم** ایضا سلیم بن قیس در حدیث طولانی از حضرت
امیر المؤمنین نقل کرد در آن حدیث فضایل رسول خود را در میان مهاجرین و انصار در خلافت عثمان ذکر میکند و میفرماید که اقرار داریدکه رسول
خدا در آخر خطبه خود فرمود ایها الناس انی ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله و اهل بیتی گفتند بلی **سی ام** ایضا سلیم
قیس از حضرت امیر المؤمنین در حدیث طولانی که بطلحه خطاب میکند روایت کرده است که آنحضرت فرمود رسول خدا بمن فرمود انت منی بمنزلة
هرون من موسی غیر النبوة و اگر بعد از من نبوت بودی تو بودی پس رسول خدا امر نبوت را استثنا میفرمود و فرمود انی ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم
بهما کتاب الله و عترتی لا تقدموهم و لا تخلفوا عنهم و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم **سی و یکم** ایضا سلیم بن قیس در حدیثی گوید علی بن
ابیطالب فرمود پیغمبر رسول خدا در روز غدیر خم و فرمود در حجة الوداع و در روزیکه رحلت فرمود در آخر خطبه خود در وقتیکه فرمود ترکت
فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله و اهل بیتی بدرستیکه خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض وارد گردند
مانند این دو انگشت و اینکه یکی از اینها اقدم است از دیگری پس بایشان تمسک جوئید که گمراه نخواهید شد و در گرد ایشان نشوید و بر ایشان پیشی
مگیرید و از ایشان باز پس نمانید و بایشان تعلیم مکنید که ایشان از شما اعلمند **سی و دویم** محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر خود بسند
خود از زرارة روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر سؤال کردیم از آیه سنفرغ لکم ایه الثقلان یعنی زود باشد که فارغ شویم از کارها برای شما
ای گروه ای ثقلین فرمود یعنی زود باشد که فارغ شویم از کارها برای شما قرآن و اهل بیت را در زمان تا آنکه حکم کنیم خال منکرین شما در جهنم و یا آنکه سنفرغ یعنی قصد باشد چون فراغ در حق تعالی
معقول نیست یعنی زود باشد که قصد کنیم برای جزا دادن قاری قرآن بلند کردن درجات او هدی و فالین بامامت اینها و نقل اینها کتاب خدا
است و ما اهل بیت **سی و سیم** ایضا محمد بن عباس ماهیار بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود من میکذارم
در میان شما ثقلین را یکی از اینها اکبر از دیگری و آن کتاب خداست که ریسمانی محکمی است کشیده از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت منند و از یکدیگر
جدا نگردند تا بر حوض بر من وارد شوند پس ملاحظه نمائید در ثقلین تا ببینید نظر بعظم خطر جلالت قدر اینها است **سی و چهارم** شیخ طبرسی در کتاب احتجاج
بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است خطبه رسول خدا را در مسجد خیف ذکر کرده است و در آن خطبه رسول خدا فرمود ای گروه مردم علی و اولاد
طیبین او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است و هر یک از این دو ثقل از دیگری خبر دهند جدا نگردند تا بر حوض بر من وارد شوند ایشان امنای خدا بر خلق و
حکام خدا در زمین آگاه باشید که من رسانیدم آگاه باشید که من تبلیغ کردم آگاه باشید که من شنوانیدم آگاه باشید که من واضح کردم
آگاه باشید که خدا میگوید و من نیز از جانب خدا گفتم آگاه باشید که امیر مؤمنان نیست مگر این برادر من و امارت مؤمنان شایسته احدی نیست
مگر او یعنی علی و ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین این حدیث را از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است و خطبه را تا آخر نقل کرده **سی و پنجم**
ایضا شیخ طبرسی در کتاب احتجاج بسند صحیح از ثقة معروف روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت خود بمسجد آمد در حالتی بر فضل بن عباس و غلام
خود ثوبان نام تکیه کرده بود و آن نمازی بود که آنحضرت از کرانی مرض میخواستند قصد تخلف از آن داشت بعد از آن تحمل مشقت فرموده بیرون آمد و
نماز را بجا آورد و بعد از نماز بمنزل خود معاودت فرمود و بغلام خود فرمود بر در بنشین و احدی از انصار را مانع مشو و آنحضرت را غشی عارض شد و بود
انصار آمدند بر در جمع شدند و گفتند که ما را رخصت ده تا بنزد رسول خدا رویم گفت او را غشی عارض شده و زنان بگرد او نشسته اند انصار شروع
بگریه کردند رسول خدا آواز گریه ایشانرا شنید فرمود که اینها کیستند که گریه میکنند عرض کردند جماعت انصارند فرمود از اهل بیت من کدام یک حاضرند
عرض کردند علی و عباس حضرت ایشانرا طلبید و بر ایشان تکیه کرده بیرون آمد و بستونی از ستونهای مسجد که از چوب خرما بود تکیه داد مردم جمع
آمدند حضرت خطبه خواند و فرمود هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر آنکه ترکه بجا گذاشته است و من گذاشتم در میان شما ثقلین را کتاب خدا و اهل
بیت من هر که اینها را ضایع کند خدا او را ضایع کند آگاه باشید که انصار کرش منند که بایشان پناه بردم **فقیر گوید** کرش اهل و عیال و طایفه

و قبیله و جماعت را گویند با الجمله فرمود من شما را وصیت میکنم بپرهیزکاری و احسان با انصار از نیکان ایشان قبول کنید و از بدان عفو **فقیر گوید** و در
حدیث دیگر هم این باب میفرماید بنیکان ایشان تفضل کنید و از بدان ایشان عفو نمائید **سی و ششم** سلیم بن قیس ایضا گوید من و حنش بن
معتمر در مکه بودیم دیدیم ابوذر که برخواست و حلقه در خانهٔ کعبه را گرفت و باواز بلند در میان جماعت خلق میگفت ایها الناس هر که مرا میشناسد
بداند و هر که نمیداند منم جندب بن جناده ابوذر ایها الناس از پیغمبر شما شنیدم که میفرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است در قوم او هر که بر آن
نشست نجات یافت و هر که ترک آن نمود هلاک گردید و مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل ایها الناس شنیدم از پیغمبر شما که میفرمود من گذاشتم در
میان شما دو امر را که هرگز گمراه نشوید اگر بآنها چنگ در زنید کتاب خدا و اهل بیت من تا آخر حدیث **سی و هفتم** ابو علی در تفسیر خود از ابو سعید
خدری از رسول خدا روایت کرده که فرمود یا ایها الناس من در میان شما گذاشتم دو ریسمان محکم اگر آنها را محکم نگاه دارید هرگز بعد از من گمراه نشوید یکی از آنها
اکبر از دیگری است و آن کتاب خداست که ریسمانی است کشیده از آسمان تا بزمین و دیگری عترت من که اهل بیت منند آگاه باشید که اینها از یکدیگر جدا
نشوند تا وقتیکه بر حوض بر من وارد شوند **سی و هشتم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که چون آیه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد رسول خدا فرمود در روز قیامت امت من وارد شوند بر من و ایشان را پنج رایت باشد یک رایت با عجل این امت پس از ایشان سؤال
خواهم کرد که با ثقلین من بعد از من چه کردید گویند ثقل اکبر را تحریف کردیم و تغییر دادیم و بعقب سر انداختیم و با ثقل اصغر دشمنی کردیم و عداوت
ورزیدیم و با او قتال نمودیم من گویم بازگردید بسوی جهنم با لب تشنه و روی سیاه بعد از آن رایتی دیگر با سامری این امت وارد شود بایشان گویم با دو ثقل
من چه کردید پس از من گویند با ثقل اکبر طریقه عصیان ورزیدیم و او را ترک کردیم و ثقل اصغر را ذلیل و خوار کردانیدیم و ضایع نمودیم پس
بایشان گویم بازگردید بسوی جهنم با لب تشنه و روی سیاه بعد از آن رایت ذی الثدیه با تمام خوارج وارد شود از ایشان پرسیم که با ثقلین من بعد از من
چه کردید گویند اکبر را پاره پاره نمودیم و از او بیزاری جستیم و با اصغر جنگها کردیم و او را کشتیم من گویم بازگردید بسوی آتش جهنم با روی سیاه و لب
تشنه بعد از آن رایتی وارد شود با امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین پس بایشان گویم با دو ثقل من بعد از من چه کردید گویند
ثقل اکبر را پیروی و اطاعت نمودیم و ثقل اصغر را دوست میداشتیم و یاری او نمودیم و بجان او حمایت نمودیم و پناه بردیم با او و او را یاری نمودیم تا آنکه خونهای ما در یاری
او ریخته شد من بایشان گویم بسوی بهشت بروید سیراب با رویهای سفید بعد از آن تلاوت فرمود یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت
وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون **سی و نهم** ابن
بابویه باسانید خود روایت کرده است که مالک بن ضمره روایت کرده است که ابوذر و سلمان و جابر و حذیفه و ابو دردا و علی بن ابیطالب و مقداد بن اسود و عمار یاسر و
حذیفة بن الیمان و عبد الله بن مسعود در یکجا جمع بودند ابوذر عرض کرد بیائید احادیثی که از رسول خدا یاد گرفته ایم و گواهی دهیم برای او دعا کنیم
و او را بتوحید تصدیق نمائیم علی فرمود شما خود میدانید که این زمان اقتضای حدیث من نمیکند عرض کردند راست گفتی مجدد بفرما گفتند تو از برای ما
حدیثی نقل کن حذیفه نیز گفت شما میدانید که از من مشکلات حدیث را سؤال میکنند گفتند راست گفتی پس ابن مسعود گفتند تو ما را حدیث
خوشتر کن ابن مسعود گفت من قرآن خواندم و از غیر قرآن از من سؤال نشاید شما شاید اصحاب حدیث گفتند راست گفتی عقده گفتند تو حدیثی بیان کن
گفت شما میدانید که من صاحب فتنم و غیر آن از من سؤال نشاید شما شاید اصحاب حدیث گفتند راست گفتی پس گفتند ای عمار تو ما را حدیثی خوش بسند
کن گفت شما خود میدانید که من نسیان زیاد دارم مرا حدیثی در یاد نیست که برای شما نقل کنم ابوذر گفت اکنون که هر یک از شما امتناع نمودید
شد من از برای شما حدیثی نقل کنم من خود از رسول خدا شنیدم و از شما نیز کسانی اند که شنیده اند آیا نه اینست که رسول خدا فرمود شما گواهی
میدهید که نیست معبودی مگر معبود بحق و اینکه محمد رسول خداست و اینکه قیامت بر پا خواهد شد و در آن شکی نیست و حق تعالی اهل قبور را زنده
خواهد کرد پس از موت و اینکه بعث حق است و جهنم حق است و بهشت حق گفتند ما گواهی میدهیم ابوذر گفت من نیز گواهی میدهم بعد از آن گفت
شما گواهی میدهید که رسول خدا فرمود از اولین و آخرین در گرداند شش از اولین و شش از آخرین بعد از آن اولین را نام برد و فرمود پسر آدم که برادر
خود را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نام او در اولین است و خروج او در آخرین و اما شش نفر آخرین یکی از آنها عجل است و
آن نعثل است و فرعون است و معویه است و هامان این امت است او زیاد است و قارون است او و سعید است و سامری امت است او ابو موسی اشعری است
که عبد الله بن قیس است زیرا که او مانند سامری قوم موسی گفت لا مساس یعنی جنگی نیست و ابتر که او عمرو بن العاص است شما بر این گواهی میدهید
گفتند بلی گفت من نیز بر این گواهم بعد از آن گفت شما گواهی میدهید که رسول خدا فرمود امت من وارد میشوند بر حوض من با پنج رایت
اول رایت عجل است و من از جای خود برخیزم و دست او را بگیرم و چون دست او را بگیرم رویش سیاه شود و پاهایش سخت بلرزد و دل او سخت طپیدن

کیرد و پیروان و شیعیان او نیز چنین شوند با و گویم شما ز یاد ثقلین من که بشما سفارش کردم بچه نحو جانشینی من کردید و پاس آنها داشتید گویند ثقل
اکبر را تکذیب کردیم و بر ثقل اصغر ستم نمودیم و حقش را غصب کردیم پس بگویم بجانب ذات الشمال روید پس بسوی جهنم برگردند با لبان تشنه و دلهای تفتیده و قطرهٔ
از آن حوض نچشند بعد از آن رایت فرعون امت من وارد شود بر من و ایشان نهایت بسیاری از مردمند و ایشانند که عرض کرده شود یا رسول الله ایشان کسانند که براه کج
افتاده اند فرمود نه بلکه دین خود را باطل و از جادهٔ شریعت بیرون رفته اند و ایشان کسانی اند که بدنیا پرستان ختم کنند و خود از همه بیشتر طالب اند پس
من از جای خود برخیزم و دست ایشان را بگیرم و چون دست او را بگیرم روی او و شیعیان او سیاه شود و پاهای ایشان بلرزد و دل ایشان طپیدن گیرد بایشان
گویم چگونه جانشینی من کردید بعد از من در ثقل من گویند ثقل اکبر را تکذیب کردیم و او را پاره پاره نمودیم و با اصغر قتال کردیم و او را کشتیم پس بگویم بروید براه خود
یعنی راه قبل بروید پس ایشان نیز با لب تشنه و روهای سیاه از حوض من قطرهٔ نچشند و طعم آن نچشند باز پس گردند و بر خود ملحق شوند بعد از آن
رایت هامان امت بر من وارد شود و او زیاد است و خبیث و دست او را بگیرم چون دست او بگیرم روی او و روی اصحابش سیاه و تیره شود و پاهای ایشان سخت
بلرزد و دلهای ایشان بطپد با ایشان گویم بماذا خلفتموني في الثقلين بعدي گویند کذبنا الاکبر و مزقناه و خذلنا الاصغر و عصیناه گویم اسلکوا سبیل
صاحبکم فینصرفون ظماء مظمئين مسودة وجوههم لا يطعمون منه قطرة واحدة بعد از آن رایت عبد الله بن قیس وارد شود و او پیشوای پنجاه هزار نفر از امت من است
بر خیزم و دست او بگیرم و چون دستش گیرم رخسارش تیره شود و پایش بلرزد و دلش طپیدن گیرد و اصحابش نیز چنین شوند از ایشان سؤال کنم با ثقلین من
پس از من چه کردید مرا چگونه در حق ایشان خلافت نمودید و پاس ایشان بچه نوع داشتید گویند اکبر را تکذیب کردیم و با او عصیان ورزیدیم و اصغر را
خوار و ذلیل کردیم و از او اعراض نمودیم بگویم بعقب اصحاب خود بشتابید ایشان نیز با روی سیاه و دلهای و لبان تشنه و قطرهٔ از حوض نچشیده بر
انها روان شوند و دعنا باز پس گشتند بعد از آن مخدج با رایت خود وارد شود و مخدج یعنی ناقص ... یعنی عمرو بن العاص ... و دست او را بگیرم و چون
دستش گرفتم رویش سیاه شود و قدمش بلرزد و دلش طپیدن گیرد و اصحابش نیز چنین شوند با ایشان گویم بماذا خلفتموني في الثقلين بعدي گویند کذبنا الاکبر
وعصیناه و قاتلنا الاصغر وقتلناه با ایشان گویم اسلکوا سبیل اصحابکم پس همه باز گردند با لب تشنه مسودة وجوههم لا يطعمون منه قطرة بعد از آن
رایت بلند بیت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین علی وارد شود من برخیزم و دست او بگیرم روی او و روی اصحابش سفید و نورانی شود گویم با
ذا خلفتموني في الثقلين من بعدي گویند پیروی نمودیم ثقل بزرگ را و او را تصدیق کردیم و ثقل کوچک را ... و اعانت نمودیم ثقل کوچک را و او را یاری
کردیم و با دشمنان او جهاد نمودیم با ایشان گویم باز گردید سیراب و خوشحال پس جرعهٔ از حوض بیاشامند که بعد از آن هرگز تشنه نگردند و امام
ایشان مانند آفتاب درخشنده و روی اصحاب او مانند ماه شب چهارده و مانند ستاره بسیار درخشنده پس بوذر گفت ای اصحاب شما باین گواهی میدهید گفتند
بلی گفت من نیز باین گواهم یحیی گوید عبا گفت گواهی میدهم نزد خدا تعالی که ابو عبد الرحمن این حدیث برای من نقل کرد ابو عبد الرحمن گفت گواه باشید
نزد خدا تعالی که صخر بن الحکم این حدیث برای من روایت کرد و صخر بن الحکم گفت گواه باشید نزد خدا تعالی که حیان این حدیث خبر داد حیان گفت گواه
باشید نزد خدا تعالی که ربیع بن جمیل این حدیث را بمن گفت ربیع گفت گواه باشید نزد خدا تعالی که مالک بن ضمره بمن این حدیث گفت
مالک بن ضمره گفت گواهی میدهم نزد خدا تعالی که ابوذر برای من این حدیث از زبان رسول خدا روایت کرد و ابوذر نیز چنین گفت و گفت رسول خدا
نیز همین را از جبرئیل و جبرئیل این حدیث را از خدا تعالی برای من نقل کرد **چهلم** صاحب طرائف یعنی سید طاوس علیه الرحمه در طرائف و سیوم از موسی
جعفر از پدرش روایت کرده است که چون رسول خدا را وفات رسید جماعت انصار را طلبید و فرمود ای گروه انصار زمان فراق رسید و اجلم نزدیک
شد و شما با من مجاورت نیکو کردید و نیکو جوار بودید و مرا یاری نمودید نیکو یاری ... با من برادری و مواسات کردید مرا جای دادید
و جان خود را در راه من نثار نمودید خدا تعالی شما را جزای خیر دهد و لکن یک چیز باقی مانده است که تمام امر و خاتمه عمل است و تمام عمل باین ... است
است و آن دو چیز است که بعد از من ... و میان آنها تفاوتی نیست که اگر کسی یکی از آنها عمل کند و دیگری را ترک کند آن یکی را انکار کرده و هیچ عملی از
اعمال او مقبول درگاه الهی نشود عرض کردند یا رسول الله از برای ما بیان کن تا بدانیم و بار چنانچه ندانیم و محکم نگاه داریم و خود را از آن باز نداریم
که گمراه نشویم و از دین باز گردیم و از اسلام و نعمتی که از خدا و رسول بما رسیده است مرتد نشویم خدا تعالی ما را بسبب تو یا رسول الله از هلاکت
نجات داده است تو تبلیغ رسالت کردی و نصیحت فرمودی و رسانیدی بما آنچه را که از جانب خدا آوردی و تو بما رؤف و مشفق و مهربان بودی
بگو آنها چه چیزند فرمود آنها کتاب خدا است و اهل بیت من و کتاب قرآن است و در آن است نور و حجت و برهان و کلام ناطق ... و با
طرف خدا است و گواه و حاکم است عادل در میان شما و قاید شما است بحلال و حرام و احکام خدا در روز قیامت بایست حجت که ... بر
باقی و آن قوم از صراط بلغزند پس نگاه دارید ای گروه انصار اهل بیت مرا که خدای لطیف خبیر مرا خبر داده که این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا وقتیکه

بر حوض من وارد شوند آگاه باشید که اسلام عبارتست ... سقفی است که دو دیوار بر آن پایه است که خدا تعالی میفرماید الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح
یرفعه و عمل صالح اطاعت امام است و اطاعت ایشان امر و تمسک بر پیمان محکم خدا است آیا سخن مرا فهم کردید بترسید از خدا در خصوص اهل بیت
من و بترسید از خدا در خصوص اهل بیت من که ایشانند چراغهای شب تار و ایشانند معدنهای علم و چشمههای جاری حکمت و مستقر ملائکه و از
ایشانست وصی و امین و وارث من که از من بمنزلهٔ هرون است از موسی آگاه باشید که من تبلیغ کردم ای گروه انصار بخدا سوگند که اگر خدا و
رسول خدا را نشناسید حق ایشان را چنانکه باید و شاید نخواهید شناخت ... خدا تعالی پس ... شما ... ندای گروه انصار بشنوید و آگاه باشید
که باب فاطمه باب من است و خانهٔ او خانه من است هر که آن را هتک کند و پاس حرمت آن ندارد پردهٔ خدا را پاره کرده است عیسی که راوی حدیث است
گوید این حضرت موسی بن جعفر بسیار گریست باقی حدیث را قطع کرد و گریه بسیار کرد و فرمود پردهٔ خدا پاره شد پردهٔ خدا پاره شد بخدا سوگند
پرده خدا پاره شد بخدا سوگند که پرده خدا پاره شد ای امت محمد **چهل و یکم** ایضا ابن طاوس رحمه الله در طرایف و سیوم از عیسی روایت
کرده است که از حضرت موسی بن جعفر پرسیدم در مرض بیماری که رسول خدا ابوبکر را امر کرد که بر مردم نماز کند و بعد از آن بعمر امر فرمود
پس آن حضرت بیرون آمد بعد از آن فرمود چنین نیست که میگویند تو ای عیسی در امور بسیار دقت میکنی و قانع نمیشوی مگر بکشف انها عرض
کردم پدر و مادرم فدای تو باد سؤال نکردم از تو مگر چیزی که بدین من نفع بخشد اندیشه آنکه مبادا گمراه شوم و ندانم و اگر چون تو نیابم که
حقیقت حال را برای من منکشف کند پس فرمود چون مرض رسول خدا سنگین شد سر خود را در دامن علی گذاشت و در الغمای عارض شد هنگام نماز رسید
و بلال اذان گفت عایشه بیرون آمد و گفت ای عمر بیرون رو و بر مردم نماز کن عمر گفت ای عایشه پدر تو اولی است از من عایشه گفت راست گفتی و لکن
پدرم مردیست ... و نمیخواهم که مردم بر او هجوم آورند تو نماز کن عمر گفت ابوبکر نماز کند من بجانب او ... و اگر مردم بر او هجوم آرند
من ایشان را کفایت کنم پس ابوبکر را گفت برو و بر مردم نماز کن و عمر ایستاد و کفایت مردم خواهد کرد و محمد را غشی عارض شده در گمان این است
که از این غش بهوش نیاید او را افاقه حاصل نکرده و امر دنیا مشغول است تا بمعاد رفته و ندارد و منظور عایشه علی بود ... اکنون بنماز بشتاب
قبل از آنکه بهوش آید اگر بهوش آید ... شاید آن دارم که علی را بنماز امر کند و من این شب ... می شنیدم که با علی راز میگفت و در آخر سخن با او
گفت الصلاة الصلاة گوید ابوبکر بجهت نماز بیرون آمد مردم را نماز کرد با او انکاری نبود و گمان کردند که بامر رسول خدا است و تکبیر نماز گفته
و لکن چندان تاخیر افتاد که آنحضرت بهوش آمد و فرمود عباس را حاضر کنید پس عباس و علی او را برداشتند بمسجد و بردند آنحضرت بر مردم نماز کرد
بعد از آن او را برداشتند و بالای منبر گذاشتند و دیگر بعد از آن بر منبر نرفت و جمیع اهل مدینه و مهاجرین و انصار جمع شدند حتی دختران خانگی بعضی
گریان و بعضی نالان و بعضی انا لله و انا الیه راجعون گویان و رسول خدا ساعتی خطبه خواند و دیگر خطبه نخواند و از جمله سخنانی که در آن خطبه
فرمود این بود که فرمود ای گروه مهاجرین و انصار و سایر کسانیکه امروز در این ساعت حاضر شده اند باید هر که حضور دارد سخنان مرا بغایبین برساند
آگاه باشید که من خلیفه و جانشین خود کردم در میان شما کتاب خدا را که در او است نور و هدایت و تبیان هر چیزی که خدا تعالی هیچ چیز را در آن
بجا نگذاشته و او حجت خدا است بر شما و خلیفه کردم در میان شما علم اکبر علم دین و نور هدایت وصی خود علی بن ابی طالب را آگاه باشید که علی ریسمان
محکم خدا است و ... نگاه دارید و بآن چنگ زنید و از وی جدا نشوید ... و نعمت خدا را بیاد خود بیاورید که شما با یکدیگر دشمن بودید
و خدا تعالی دلهای شما را با یکدیگر رام کرد ... و دشمنی شما بدوستی مبدل فرمود ای گروه مردم این علی بن ابی طالب گنج خدا است در امروز و بعد
از امروز هر که او را دوست دارد ... امروز و بعد از امروز بعهد الهی وفا کرده و حق واجب خدا را ادا نموده و هر که او را دشمن دارد در
امروز و بعد از امروز در روز قیامت کور و کر محشور شود و او را نزد خدا تعالی حجتی نخواهد بود ای گروه مردم ... در روز قیامت ...
... بمحشر ... اهل بیت من ... و مظلوم و شهید در پیش شما و پیش ستمکاران و گمراهان ... داخل محشر شوند آگاه
باشید که حق تعالی مرا در کتاب خود نام برده ... شناسانیدم و تبلیغ رسالت خود بشما کردم و لکن شما را جاهل میبینم شما را میگویم
بعد از من بکفر باز نگردید و مرتد نشوید ... از روی نادانی و ... پشت بکتاب خدا میکنید ... هوای نفس و میل طبیعت ... هر سنت
و حدیث و کلامی که با قرآن مخالف است مردود و باطل است قرآن پیشوای هدایت است ... که مردم را بان هدایت کند و بحکمت
موعظه نیکو بسوی آن خوانده ... و ولی امر است بعد از من و وارث علم و حکم و نهان و آشکار من است و وارث انبیا پیش از من است و من ارث
برنده و وارث ... پس ... شما ... ایها الناس از خدا حذر کنید در خصوص اهل بیت من که ایشانند ارکان دین الهی و ایشانند
چراغهای شب ظلمانی و ایشانند معدن علم علی برادر من و وارث و وزیر و امین من است و قائم است بعد از من و وفا کننده است بعهد من در سنت من

وچنان میکنند بر سنت من و شمشیر میزنند بر سنت من یا دولت و امر مردم در ایمان مثل آخر مردم در دم مردن من و وسط مردم در ملاقات با من
در روز قیامت می باید هر کس سئوال از دو این کند که تمام آنها انبیاء برهانه گاه باشید هر که خود را پیشوا کند بر قومی حال آنکه اعلم از او در میان
ایشان باشد کافر است ایها الناس هر که را من حق امت تا خود را ندهم پیاده انتقام کشد بهر کسیکه وعده کرده ام نیز بعلی ابی طالب و
او و صاحب امر بعد از من تا آنکه احدی از من حق امت **چهل و دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت
ابی عبدالله سوال کردم از آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فرمود این آیه در خصوص علی ابن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام
نازل شده من عرض کردم مردم میگویند پس چرا خدا تعالی نام ایشان را در قرآن نام نبرد فرمود با ایشان بگوئید که نماز بر رسول خدا نازل شد
و خدا تعالی در قرآن تصریح نفرمود که چند رکعت است تا رسول خدا خود تفسیر کرد و بیان نمود و تعیین فرمود و همچنین
زکوة نازل شد در قرآن تعیین نفرمود که از هر چهل درهم یک درهم باید داد تا آنکه رسول خدا برای ایشان تفسیر کرد و بیان نمود و
تعیین فرمود و همچنین آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در خصوص علی و حسن و حسین نازل شد رسول خدا تفسیر آن کرد
در خصوص علی فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و فرمود شما را وصیت میکنم بکتاب خدا و اهل بیت من که از خدا تعالی سوال کردم که در میان
اینها جدائی نیفکند تا آنکه بر حوض من برسانند خدا تعالی قبول کرد و عطا فرمود و فرمود با ایشان تعلیم مکنید که ایشان از شما داناترند و باز فرمود
و فرمود اهل من شما را از در هدایت بیرون نبرند و بدر ضلالت داخل نگردانند و اگر رسول خدا ساکت میشد و از اهل بیت خود بیان نمیفرمود
هر آینه آل فلان و آل فلان مدعی خلافت میشدند لکن خدای عزوجل تصدیق پیغمبر خود در کتاب خود فرمود انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند که رسول خدا ایشان را در زیر کسا داخل کرد و گفت اللهم ان لکل
نبی اهلا و ثقلا و هؤلاء اهلی و ثقلی ام سلمه عرض کرد من از اهل تو نیستم فرمود انک الی خیر و لکن هؤلاء اهلی و ثقلی چون رسول خدا از دنیا رحلت
نمود علی اولی بود بمردم از بسیاری آنچه رسول خدا در خصوص او تبلیغ نمود و دست او را گرفته و او را بخلافت نصب فرمود و همچنین علی
در حین وفات محمد یا عباس و پسران خود یا دیگری از اولاد خود را نمی توانست که جانشین خود کند و اگر میکرد حسن و حسین میگفتند خدا تعالی
در حق ما فرستاده در حق تو فرستاده و امر کرده با اطاعت ما چنانکه امر کرده بود با اطاعت تو و رسول خدا تبلیغ کرده در خصوص ما چنانکه
تبلیغ کرده در خصوص تو و بر طرف کرده است از ما رجس را چنانکه از تو بر طرف کرد پس چون علی از دنیا رفت حسن که بزرگتر بود بخلافت
سزاوارتر بود و چون حسن از دنیا رفت نمی توانست که اولاد خود را امام و خلیفه گرداند و نمی کرد زیرا که خدای عزوجل میفرماید و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله و اگر میکرد حسین میگفت خدا تعالی امر فرمود با اطاعت من چنانکه امر فرمود با اطاعت تو و پدر تو و رسول خدا تبلیغ
کرد در خصوص من چنانکه تبلیغ کرده در خصوص تو و پدر تو و بر طرف کرده از من رجس را چنانکه از تو و پدر تو و چون خلافت بحسین
رسید هیچکس از اهل بیت حسین نبود که دعوای خلافت کند با امام حسین که برادر و پدر را دعا میکرد هر گاه می خواستند که
امر را از او بگیرند و بدیگری دهند حال آنکه عمل کرد بر خلافت تا بحسین رسید تا دلیل آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
جاری شد و درست آمد بعد از حسین امر بعلی بن الحسین رسید بعد از او بمحمد بن علی آنحضرت فرمود رجس در اینجا بمعنی شک است و بعد
و خدا سوگند که هرگز در پروردگار خود شک نکردیم **چهل و سوم** ایضا محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله همین
حدیث را روایت کرده است **چهل و چهارم** ایضا محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون
روز قیامت شود من و کتاب خدا و اهل بیت من از همه پیشتر بر خدا تعالی وارد خواهیم شد بعد از آن امت من خواهند آمد پس از من و من از ایشان
سوال خواهم کرد که پس از من با کتاب خدا و اهل بیت من چه کردید **چهل و پنجم** محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود
از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمود من اول کسی ام که بر خدا تعالی وارد خواهم شد بعد از آن کتاب خدا وارد شود بعد
از آن اهل بیت من بعد از آن امت من پس بایستند و موقف باز دارند خدا تعالی از ایشان سوال کند که با کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود چه کردید
سعد بن عبدالله قمی در بصائر الدرجات از شعیب حداد روایت کرده است که رسول خدا فرمود من در روز قیامت پیش از همه بر خدای عزوجل
وارد شوم بعد از او کتاب خدا و اهل بیت او وارد شوند بعد از آن امت از ایشان گویم چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت پیغمبر خود **چهل و ششم**
شیخ مفید در کتاب ارشاد روایت کرده است که رسول خدا فرمود ایها الناس من پیش از شما وارد میشوم و شما بر حوض من وارد خواهید شد
و من از شما سوال خواهم کرد از دو ثقل خود اکنون ببینید که چگونه جانشینی من خواهید کرد در خصوص آنها و خدای لطیف خبیر مرا خبر داده که

که از یکدیگر

که از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض بر من وارد شوند و خدا را نیز در این کار از خدای لطیف خبیر سوال کردم و بمن عطا فرمود آگاه باشید که من این دو ثقل را در میان شما
گذاشتم و آن کتاب خدا است و اهل بیت من که عترت منند بر ایشان پیشی مگیرید که هلاک خواهید شد و از ایشان باز نمانید که هلاک خواهید شد
و بر ایشان یاد مدهید که ایشان از شما اعلمند **چهل و هفتم** ایضا شیخ مفید در کتاب ارشاد در حدیث غدیر خم روایت کرده است حدیث
بطولش نقل کرده تا اینکه میفرماید سبب فرود آمدن رسول خدا در آن مکان این بود که آیه بر او نازل شد که حضرت امیرالمؤمنین را بخلافت بعد از خود
نصب کن و قبل از آن در این باب وحی برسول خدا نازل شده بود ولکن وقت آن معین نشده بود و رسول خدا از آن تاخیر نموده تا زمانیکه از اختلاف
مردم ایمن گردد و حق تعالی جل شانه بعلم خود میدانست که اگر نصب نمود علی را بخلافت در غدیر خم نشود بسیاری از مردم ببلاد و اماکن و بوادی خود
پراکنده خواهند شد و خواست که مردم را جمع آورد و نص رسول خدا را بر خلافت امیرالمؤمنین و تاکید آنحضرت را بر ایشان بشنوند پس خدا تعالی فرو
فرستاد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در خلافت علی و نص بر امامت او و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
و خدا تعالی با این آیه فرض خود را که خلافت امیرالمؤمنین باشد مؤکد ساخت و رسول خدا را در عدم تبلیغ تهدید فرمود که اگر تبلیغ نکنی همانا تبلیغ
رسالت خود هیچ نکرده و او را از اذای مردم تخویف نمود و محافظت او را از شر دشمنان ضامن شد پس رسول خدا در همان مکان بجهت امر الهی نظر
بمصالح کرد و فرود آمد و مسلمانان نیز فرود آمدند و آن روز روز بسیار گرمی بود آنروز هوا تابستان و در آنجا درختان بود و رسول خدا فرمود تا زیر آنها
را از خار و خاشاک پاک نمودند و پالانهای شتران بود همه را جمع کردند و برای آنحضرت منبر ساختند پس منادی فرمود تا مردم را بنماز خوانند مردم همه گرد
آمدند و بسیاری از ایشان از شدت گرما ردای خود را بر پاهای خود می پیچیدند پس رسول خدا بر آن پالانها بالا رفت و بر اعلای آن ایستاد و علی را نیز طلبید و
علی بالا رفته در جانب راست آنحضرت ایستاد حضرت خطبه خواند و حمد و ثنای الهی بجا آورد و موعظه و نصیحت فرمود بعد از آن ایشان را از مرگ خود
اعلام کرد و فرمود اجلم نزدیک رسیده اکنون وقت ملاقات خداوند من است و از نزد شما و من بجای خود میگذارم در میان شما چیزی را که اگر بآن تمسک
جوئید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا است و عترت من که اهل بیت منند هرگز از یکدیگر جدا نگردند تا وقتیکه بر حوض بر من وارد شوند حدیث را تا آخر
نقل کرده و شیخ ابو علی طبرسی نیز این حدیث را در کتاب اعلام الوری روایت کرده است **چهل و هشتم** حدیث چهلم از کتاب اربعین حدیث علی
بسند خود از ابو ثابت مولای ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که از ام سلمه شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود علی با قرآن است و قرآن با
اوست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض بر من وارد شوند **چهل و نهم** ابن شهرآشوب در کتاب مناقب روایت کرده است که رسول خدا فرمود هیچ
پیغمبری از دنیا نرفته مگر آنکه عترت خود را بجا گذاشته و من بجا گذاشتم در میان شما دو ثقل را کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند **پنجاهم**
محمد بن یعقوب بسند خود از سلیم بن قیس روایت کرده است که گفت شخصی نزد علی آمد و سوال کرد از کمتر چیزی که بسبب آن بنده مؤمن میشود و کمتر چیزیکه بنده
بآن کافر میگردد و کمتر چیزیکه بسبب آن گمراه میشود حضرت فرمود سوال خوبی کردی اکنون جواب بشنو کمتر چیزیکه بسبب آن مؤمن میشود این است که خدا تعالی
نفس خود را باو بشناساند و اقرار کند بطاعت او و پیغمبر خود را نیز باو بشناساند و اقرار کند بطاعت او و امام و حجت خود را در زمین
و گواه خود را بر خلق نیز باو بشناساند و اقرار کند بطاعت او عرض کردم یا امیرالمؤمنین هر چند آن بنده بغیر از اینها که فرمودی هیچ چیز را نداند
فرمود بلی هرگاه با او امر کنند اطاعت نماید و اگر او را از چیزی نهی کنند دست از آن کوتاه دارد و ادنی چیزی که بنده بآن کافر میشود این است که چیزی را که خدا
از آن نهی کرده بنده چنان داند که خدا بآن امر فرموده و آنرا دین خود قرار دهد و چنان داند که خدا امر کرده بآن چیزی که نهی فرموده و بندگی کند و
او را شیطان بندگی کرده زیرا که امر کننده بآن منهی عنه خدا نیست بلکه شیطان است و کمتر چیزیکه بسبب آن گمراه میشود این است که حجت خدا را بر
خلق و گواه او را بر بندگان که بطاعت او امر فرموده و ولایت او را فرض کرده نشناسد و فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم او را نشناسد عرض کردم یا امیرالمؤمنین خدا تعالی امر ایشان را بیان کن که واضح گردد و گواه خدا را برای من واضح گردان فرمود آنکسانی اند
که رسول خدا در آخر خطبه که در روز وفات خواند فرمود انی قد ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتم بهما کتاب الله و عترتی اهل بیتی و خدای
لطیف خبیر با من عهد کرده است که از یکدیگر جدا نشوند تا وقتیکه وارد شوند بر حوض من مانند این دو و دو انگشت مسبحه خود را بهم جفت کرد و فرمود
و نمیگویم مانند این دو تا و مسبحه و وسطی را بهم جفت کرد که یکی بر دیگری سبقت گیرد بایشان تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید و بر ایشان پیشی
نگیرید که گمراه خواهید شد **پنجاه و یکم** شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بچند سند روایت کرده است که عمر بن ابی سلمه گفت ما
در خدمت امیرالمؤمنین در جنگ صفین بودیم معاویه ابو هریره و ابو الدرداء را خواست و با پیغامها چند بسوی حضرت امیرالمؤمنین فرستاد بعد
با ایشان فرمود تبلیغ رسالت معاویه کردید اکنون جواب بشنوید همان حدیث صد و هم در باب بیست و چهارم را نقل کرده است تا اینجا که حضرت فرمود

همه مریم در حافظه و مساوی نیستند بلکه تفاوت دارند و در این حدیث پیغمبر فرمود که رسول خدا فرمود ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان است از و جدا
نشوند تا بر حوض بر من وارد شوند **پنجاه و دوم** ایضا محمد بن ابرهیم نعمانی در کتاب غیبت باسناد سابق در حدیث سابق وارد است که
بعد از آن چهار نفر از بدر و از دو نفر برخواستند هیثم بن تیهان و ابو ایوب انصاری و عمار و خزیمه ذو الشهادتین و گفتند ما گواهی میدهیم و بقیه
همان حدیث سابق را نقل کرده است و در آن میگوید رسول خدا فرمود لا یفترقان کتاب الله حتی یردا علی الحوض تا آنجا که میفرماید فانهم مع الحق و
الحق معهم لا یزایلونه و لا یزایلهم **پنجاه و سیم** ایضا محمد بن ابرهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند سابق در حدیث سابق وارد است
پس علی با ابو الدرداء و ابو هریره و کسانیکه بر دور او بودند فرمود ایها الناس آیا میدانید که خدا تعالی در کتاب خود فرموده انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس رسول خدا مرا و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در زیر کسائی گرد آورد و گفت اللهم ان هولاء
اهل بیتی و عترتی و ثقلی و خاصتی و اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و باقی همان حدیث سابق را نقل میکنند تا آنجا که میگوید پس ابو
الدرداء و ابو هریره نزد معاویه مراجعت نمودند و آنچه گذشته بود برای او نقل کردند و ابن بابویه هم این حدیث را در کتاب غیبت بسند خود از سلیم
قیس هلالی روایت کرده است سابقا در باب بیست و چهارم در حدیث یکصد و دهم مذکور شد و این حدیث **پنجاه و چهارم** شیخ طوسی
در کتاب امالی بسند خود از محمد بن عیسی روایت کرده است که از ابو ثابت مولای ابو ذر شنیدم که گفت از ام سلمه شنیدم که گفت از رسول
خدا شنیدم در روز وفات آنحضرت در وقتیکه حجره آنحضرت از اصحاب پر بود فرمود ایها الناس نزدیک است که من بسوی پروردگار بروم و پیش از این شما را
معذور نمیداشتم آگاه باشید که من خلیفه میکنم در میان شما کتاب پروردگار خود و عترت خود که اهل بیت منند پس دست علی را گرفته بلند کرد و فرمود
این علی است و با قرآن است و قرآن با او است و ایشان و خلیفه ناصر اند هرگز اختلاف نمیکنند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد
شوند و از ایشان سؤال خواهم کرد که امت من بعد از من با شما چه کردند **پنجاه و پنجم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله
الانصاری روایت کرده است که رسول خدا بعد از نماز صبح رو بجانب ما کرد و از برای ما حدیثی فرمود پس فرمود ایها الناس هر که آفتاب را نیابد
باید بماه متمسک شود و هر که ماه را نیابد باید بفرقدین متمسک شود گوید من و ابو ایوب انصاری و انس بن مالک نزد جابر نشستیم عرض کردیم
یا رسول الله آفتاب کیست فرمود انا یعنی من بعد از آن آنحضرت از برای ما مثلی زد و فرمود خدا تعالی ما را آفرید و ما را بمنزله ستارگان آسمان کردانید
که هرگاه ستاره غروب کند ستاره دیگر بجای او طلوع نماید من آفتابم و چون از میان شما بروم بماه متمسک شوید عرض کردیم ماه کیست فرمود
آنکه برادر و وصی و وزیر و ادا کننده دین و پدر فرزندان من و خلیفه من در اهل من است عرض کردیم فرقدان کیانند فرمود حسن و حسین پس
زمانی دراز ساکت ماند بعد از آن فرمود ایشان با فاطمه دختر من اهل بیت منند و ایشان با قرآنند و از یکدیگر مفارقت نکنند تا وقتیکه بر
حوض بر من وارد شوند **پنجاه و ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که بحضرت امام جعفر صادق عرض کردم آل محمد
کدامند فرمود ذریه او عرض کردم اهل بیت او کدامند فرمود ائمه که اوصیاء آنحضرتند عرض کردم عترت او کدامند فرمود اهل عبا عرض کردم
امت او کدامند فرمود کسانیکه ایمان آورده اند بآنچه از جانب خدا تعالی آورد که متمسک شوند بثقلین که خدا تعالی ایشان را بتمسک بآنها امر
فرموده و آن کتاب خدا است و عترت او که اهل بیت او است و خداوند تعالی بر طرف کرده است از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه کردانیده
و ایشانند دو خلیفه رسول خدا در امت آنحضرت بعد از آنحضرت **پنجاه و هفتم** شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب امالی از معروف بن خربوذ روایت
کرده از ابو عبد الله مولای عباس شنیدم که برای حضرت امام محمد باقر میگفت که من از ابو سعید خدری شنیدم که گفت آخر خطبه که رسول خدا در مرض
موت خود خواند خطبه بود که آنحضرت بر دو شانه علی و میمونه کنیز آنحضرت تکیه داده بود تا بر منبر نشست بعد از آن فرمود ای
گروه مردم من میگذارم در میان شما دو ثقل را بعد از آن ساکت ماند مردی از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله ثقلین کدامند حضرت در
غضب شد بحدیکه چهره مبارکش متغیر گردید بعد از لحظه از غضب فرو نشست فرمود من آنها را ذکر نکردم مگر از برای آنکه شما را بآنها خبر دهم
و اعلام کنم و بشناسانم و لکن بقسم تنگی کردم و از فقد آنها زمانی ماندم سببی از آن بدست خدا است و طرفی از آن بدست شما است چنین و چنان کنید
و آگاه باشید که آن قرآن است و ثقل اصغر اهل بیت منند بعد از آن فرمود قسم بخدا و بخدا قسم که من این سخن را بشما میگویم مردمانی در صلب
اهل شرکند که من بآنها امیدوارترم از بسیاری از شما بعد از آن فرمود بخدا سوگند دوست نمیدارد ایشان را هیچ بنده مگر آنکه خدا تعالی باو عطا
فرماید نوری در روز قیامت حضرت امام محمد باقر فرمود ابو عبد الله خبر میدهد بآنچه ما خود میدانیم [illegible] و لقد صدق ابن رسول الله
حدیث مذبور برای ایشان نقل کردن مانند پر کاهی بر دریا و ما خبر ما بآنها بیشتر از آن است **پنجاه و هشتم** ابن بابویه در عیون اخبار الرضا بسند

خود

خود از حضرت امام حسین روایت کرده است که از امیر المؤمنین سؤال کردند از معنی قول رسول خدا انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی عترت
کدامند فرمود من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی و قائم ایشان است جدا نمی شوند از کتاب خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا بر حوض بر رسول خدا وارد
شوند **پنجاه و نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مهدی ایشان
اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **شصتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که چون رسول خدا از حجة الوداع
مراجعت کرد بغدیر خم فرود آمد امر کرد تا زیر درختان را پاک نمودند پس فرمود گویا طلبیده شده ام نزدیک است که من دعوت را اجابت کنم من در میان شما میگذارم دو ثقل را یکی
اکبر از دیگری و آن کتاب خدا است و عترت من پس نظر کنید که چگونه جانشینی من خواهید کرد در خصوص آنها و از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض
وارد شوند بعد از آن فرمود خدا تعالی مولای من است و من مولای هر مؤمن و مؤمنه ام پس دست علی را گرفته فرمود من کنت ولیه فهذا علی ولیه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه راوی گوید از زید بن ارقم پرسیدم که تو خود این را از رسول خدا شنیدی گفت در زیر درختان نبود احدی مگر
آنکه بچشم خود دید و بگوش خود شنید **شصت و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود زود
باشد که من از میان شما بروم و من میگذارم در میان شما ثقلین را و آن کتاب خدا است که ریسمانی است کشیده شده در میان آسمان و زمین و عترت
من که اهل بیت منند و خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند اکنون بنگرید که چگونه بعد از من با ایشان جانشین
من خواهید بود **شصت و دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود من در میان شما دو چیز بجای خود
خلیفه کردم که گمراه نشوید بعد از من مادامیکه آنها را محکم نگاه داشته باشید و بآنچه در آنها است عمل نمائید که آنها از یکدیگر جدا نگردند تا وقتیکه
بر حوض وارد شوند **شصت و سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو سعید روایت کرده است که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما
ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله عز و جل حبل ممدود و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **شصت و چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود من از میان شما میروم و بزودی است که داعی خدا را لبیک گویم و من میگذارم در میان شما ثقلین را
یکی از آنها افضل از دیگری کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من اند از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض بر من وارد شوند **شصت و پنجم** ایضا ابن
بابویه بسند خود از عطیه عوفی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود میگذارم در میان شما دو امر را یکی از آنها دراز تر از
دیگری کتاب خدا که ریسمانی است کشیده از آسمان تا بزمین طرفی از آن بدست خدا است و عترت من آگاه باشید که از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض
وارد شوند من از ابو سعید پرسیدم که عترت او کدامند گفت اهل بیت او **شصت و ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو العباس ثعلب
آورده است که از او سؤال کردند از قول رسول خدا انی تارک فیکم الثقلین چرا آنها را ثقلین نامیدند گفت برای که تمسک بآنها سنگین است
شصت و هفتم ایضا ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود جابر بن عبد الله الانصاری گفت من از حجة الوداع خبر
دهم جابر حدیث طولانی نقل کرده بعد از آن گفت رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی کتاب الله عز و جل
و عترتی اهل بیتی بعد از آن فرمود اللهم اشهد اللهم اشهد اللهم اشهد **شصت و هشتم** ایضا ابن بابویه بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است
که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **شصت و نهم**
ایضا ابن بابویه بسند خود از زید بن ارقم آورده است که رسول خدا فرمود اجلم نزدیک شده و داعی حق را اجابت خواهم کرد و من میگذارم در میان
شما دو ثقل را کتاب خدای عز و جل را که حبلی است ممدود از آسمان تا بزمین و عترت من که اهل بیت منند و این دو پیوسته با یکدیگرند تا بر حوض وارد شوند
اکنون بنگرید که چگونه بجای آنها از آنکه داری خواهید کرد **هفتادم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت رسول خدا روایت کرده است که
فرمود ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض **هفتاد و یکم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **هفتاد و دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عیسی بن المعتمر روایت کرده است که ابو ذر غفاری را
دیدم که حلقه در کعبه را گرفته بود و میگفت هر که مرا میشناسد شناسد و هر که نمی شناسد من ابو ذر جندب بن سکنم از رسول خدا شنیدم که
میفرمود من میگذارم در میان شما دو چیز سنگین نفیس را کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و آنها از یکدیگر نگسلند تا در کنار حوض کوثر
بمن رسند بدانید که مثل آنها مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز ماند هلاک گردید **هفتاد و سیم** ایضا
ابن بابویه بسند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا فرمود میگذارم در میان شما دو خلیفه یکی کتاب خدا است و دیگری عترت من

که اهل

که اهل بیت منند و اینها از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض بر من وارد شوند **حدیث هفتاد چهارم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو سعید خدری
روایت کرده است که رسول خدا فرمود من در میان شما میگذارم دو ثقل را یکی از اینها بزرگتر از دیگری است کتاب خداست که ریسمانی است کشیده
شده از آسمان تا بزمین و یکی عترت من که اهل بیت منند و اینها از یکدیگر جدا نگردند تا بر سر حوض بر من وارد شوند **حدیث هفتاد پنجم** ایضا ابن بابویه
بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض **حدیث هفتاد ششم** ایضا ابن بابویه بسند خود از سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که خدا ما را پاک و
معصوم کرده است و ما را بر خلق گواه ساخته و ما را حجت خود کرده است در زمین و ما را با قرآن کرده و قرآن را با ما از او جدا نشویم و او از
ما جدا نگردد **حدیث هفتاد هفتم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام حسن روایت کرده است که آنحضرت بعد از بیعت مردم
با او در خلافت خطبه خواند و فرمود مائیم گروه غالب که حزب خدائیم و مائیم عترت نزدیک رسول خدا و اهل بیت طیبین و طاهرین او و مائیم
یکی از دو ثقل که رسول خدا اینها را خلیفه خود ساخته در امت و ثقل دیگر کتاب خداست که تفصیل هر چیزی در او است لا یأتیه الباطل
من بین یدیه و لا من خلفه و اینجا که تفسیر آن با ما سپرده است بظن و تخمین تاویل آن نکنیم بلکه حقایق آن را محقق و مشخص میکنیم ای مردم
ما را اطاعت کنید که اطاعت ما واجب است زیرا که با طاعت خدا مقرون است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول و اولی الامر منکم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و بترسید از گوش دادن بوسوسه شیطان
که او دشمن آشکار شماست و خواهید بود مانند دوستان او که ایشان گفت لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما تراءت الفئتان نکص
علی عقبیه و قال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون و طعمه شمشیر شوید و بعمود کوبیده و خورد کرده شوید و هدف تیرها شوید پس لا ینفع نفسا
ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و این حدیث را شیخ طوسی در امالی بهمین سند و متن با زیادتی روایت کرده و ما ترجمه آن را در
همین باب گذشت **حدیث هفتاد هشتم** ایضا شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب و عباس بن
عبد المطلب و فضل بن عباس در مرض موت رسول خدا بنزد آنحضرت رفتند و عرض کردند یا رسول الله جماعت انصار از زن و مرد در مسجد گریه میکنند
و از موت تو اندیشه دارند فرمود دست خود را بمن دهید پس عبا بر سر خود انداخت و آمد بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی بجا
آورد بعد از آن فرمود ایها الناس خبر مرگ خود را بشما بگویم و نفوس شما بشما خبر میدهد که دنیا دار مرگ است و احدی در آن مخلد نیست
اگر احدی پیش از من از انبیا در دنیا مخلد مانده باشد بعد از من در میان شما مخلد میماندم آگاه باشید
که من بخدای خود ملحق میشوم و در میان شما دو چیز گذاشتم اگر با آنها تمسک جوئید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا که هر صبح و شام آن را تلاوت
میکنید پس از آن دوری مکنید و حسد مبرید و عداوت مکنید با یکدیگر برادر باشید چنانکه خدا امر فرموده و خلیفه خود کرده ام در
میان شما عترت خود را که اهل بیت منند و من شما را بایشان وصیت میکنم شما را در خصوص این طایفه از انصار و شما میدانید که
چه بلاها کشیدند در راه خدا و رسول او و در راه مؤمنان و ایشان را در خانها جا دادند و میوه در خانهای خود را با مردم قسمت کردند و مردم را
بر خود مقدم داشتند و ایشان را بر خود ترجیح دادند پس هر که از شما که صاحب امر شود و نفع و ضرر بدست او باشد باید نیکان این طایفه
را تفضل کند و از بدان ایشان عفو نماید و آن آخر مجلسی بود که آنحضرت بر منبر نشست و دیگر بر منبر بالا نرفت تا از دنیا رحلت کرد **حدیث هفتاد نهم**
ایضا ابن بابویه در عیون اخبار الرضا بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود که اجلم نزدیک است من میگذارم
در میان شما دو ثقل را یکی از اینها بزرگتر از دیگری و آن کتاب خداست که حبلی است ممدود از آسمان تا بزمین و دیگری عترت من که اهل بیت
منند پس نظر کنید که چگونه مرا جانشینی خواهید کرد در باره اینها **هشتادم** ایضا ابن بابویه بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین روایت
کرده است که رسول خدا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **حدیث هشتاد یکم** محمد بن یعقوب بسند
خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت در خطبه نماز جمعه فرمود که رسول خدا تبلیغ کرد آنچه را که بآن فرستاده شده بود پس وصیت او را
محکم نگاه دارید آنچه را که بجا گذاشته است در میان شما بعد از خود از دو ثقل که آن کتاب خداست و اهل بیت او که هر که با آنها تمسک جوید
گمراه نشود و هر که اینها را ترک کند هدایت نیابد **حدیث هشتاد دوم** شیخ طبرسی در کتاب احتجاج در رساله که حضرت امام علی النقی با اهل اهواز
در جواب مسئله ایشان که از جبر و تفویض از آنحضرت سؤال کرده بودند نوشته روایت کرده است که آنحضرت در آن رساله میفرماید مجمع علیه قاطبه
امت محمد است و مخالفی که قرآن خواسته شک در بودن آن نیست نزد جمیع فرق ایشان پس ایشان در این اجماع مصیبند و بر تصدیق ما

انزل الله هدایت یافته باشند زیرا که رسول خدا میفرماید لا تجتمع امتی علی ضلالة و رسول خدا خبر داده که آنچه را که امت بر آن اجماع کنند و خلافی در آن
نداشته باشند حق است و این است معنی حدیث نه آنچه جاهلان تاویل کنند و نه آنچه معاندان گویند از ابطال حکم کتاب خدا و پیروی احکام احادیث
مجعوله و روایات مزخرفه و پیروی رایها و هوسهای پست و پوچ مهلکه که با نص کتاب خدا و حقیقت آیات و احکام واضحه روشن آن مخالفند و نحن
نسال الله تعالی ان یوفقنا للصواب و یهدینا الی الرشاد بعد از آن فرمود پس هرگاه کتاب براستی و درستی خبری از اخبار گواهی دهد و طایفه از امت آن خبر را
انکار کنند و آن را بیکی از آن احادیث مجعوله معارضه نمایند آن طایفه بسبب انکار کتاب خدا گمراه میشوند و صحیحترین خبری که تحقیق آن از کتاب خدا شده است
خبر مجمع علیه است که رسول خدا فرمود انی مخلف فیکم خلیفتین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
و حدیث دیگر بلفظ دیگر بهمین معنی نیز از آنحضرت منقولست که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا
و ما شواهد این حدیث را در کتاب خدا بطریق نص محکم یافتیم از جمله قول حق تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
و هم راکعون و روایات علمای اسلام متفق است در اینکه این آیه در شان امیر المؤمنین نازل شد که آنحضرت در رکوع خاتم تصدق کرد و خدا این عمل
او را مدح کرد و این آیه را در مدح او فرستاد بعد از آن دیدیم که رسول خدا ولی خود را با صحاب خود آشکار گردانید باین لفظ که من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و فرمود علی ادا کننده دین من و وفا کننده وعده من است و اوست خلیفه من در میان شما پس از من و چون او را
خلیفه کرد اینها عرض کرد یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال خلیفه میکنی فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس معلوم
شد که کتاب خدا بتصدیق این اخبار و تصدیق این شواهد گواهی است صادق پس بر امت لازم است که باینها اقرار کنند و تصدیق نمایند چون دیدیم
که این اخبار با کتاب موافقند و کتاب خدا نیز با اینها موافق و بر صحت اینها دلیل و شاهد بود پس بر امت لازم است که این اخبار را قبول کنند و باینها عمل
نمایند و این را انکار نکنند مگر کسیکه اهل عناد و فساد باشد **باب سی ام** در اینکه رسول خدا منذر است یعنی ترساننده مردم
از عذاب الهی و امیر المؤمنین علی هادی است در آیه شریفه انما انت منذر و لکل قوم هاد از روایات عامه و در آن هفت حدیث است **اول**
ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فراید السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین بسند خود از امام ابو الحسن علی
احمد واحدی روایت کرده است که گفت از جمله آیاتی که علی تالی رسول خدا است در آنها آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد است یعنی جز این نیست ای محمد که
تو بیم دهنده مردمانی از عذاب الهی و علی هدایت کننده مردم است بولایت ما **دوم** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابو برزه اسلمی
روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود انما انت منذر و دست مبارک بر سینه خود گذاشت بعد از آن دست علی را گرفت و فرمود
و لکل قوم هاد **سیم** ثعلبی در کتاب کشف بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد رسول خدا دست بر سینه خود
گذاشت و فرمود انا المنذر و دست بر شانه علی زد و فرمود انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون **چهارم** ایضا از سعید بن جبیر
از ابو هریره روایت کرده است که این آیه را از رسول خدا سؤال کردیم فرمود هادی این امت علی بن ابی طالب است **پنجم** ثعلبی از سکا از عبد خیر از علی
روایت کرده است که فرمود منذر رسول خداست و هادی مردی است از بنی هاشم یعنی خود آنحضرت **ششم** ابن شاذان از روایات عامه بسند
ایشان از عبد الله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود بمن انذار کرده شده و بعلی هدایت یافته شده و فرمود انما انت منذر و لکل قوم هاد بجهت
فرزندم مولود احسان شده بجهت حسین سعادتمند گردیده بجهت شقی شده آگاه باشید که حسین دری است از درهای بهشت هر که با او عناد کند
خدا بهشت را بر او حرام گرداند **هفتم** مالکی در کتاب فصول المهمه که از اعیان علمای عامه است از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است
که چون آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد نازل شد رسول خدا فرمود من منذرم و علی هادی است بتو یا علی هدایت مییابند هدایت یابندگان
باب سی و یکم در اینکه منذر رسول خداست و هادی حضرت امیر المؤمنین علی است و اولاد و یازده امام اند در آیه شریفه انما انت
منذر و لکل قوم هاد از طریق خاصه و در آن بیست و سه حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از فضیل روایت کرده است که از
حضرت ابی عبد الله آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد را سؤال کردم فرمود هر امامی هادی مردم زمانی است که در او است **دوم** ایضا
محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در آیه شریفه انما انت منذر و لکل قوم هاد فرمود رسول خدا منذر است
و هر زمانی از ما هادی است از ما که مردم را هدایت میکند بآنچه پیغمبر از جانب خدا آورده است هادیان بعد از رسول خدا علی است و بعد از
او اوصیای او یکی پس از دیگری **سیم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله سؤال کردم انما انت
منذر و لکل قوم هاد فرمود رسول خدا منذر است و علی هادی است ای ابو محمد امروز کسی هست که هادی باشد عرض کردم بلی فدایت شوم

پیوسته در شما هادی پس از هادی است فرمود ای ابو محمد خدا ترا رحمت کند اگر چنین بود که هر گاه آیه بکسی نازل شود و چون آنکس بمیرد آن آیه نیز بمیرد
فقیر گوید یعنی باطل شود و از درجه اعتبار ساقط گردد پس کتاب خدا مرده است بلکه کتاب خدا حی است و جاری است حکم او در کسانیکه
باقی مانده اند چنانچه جاری بود در کسانیکه رفتند چهارم ایضا ابن یعقوب بسند دیگر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
در آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد فرمود رسول خدا انذار دهنده است مردم را از عذاب الهی و علی دلیل و راهنمای مردم است بجهت بعض
دین اسلام و بعد از او کسانیکه دلالت و راهنمائی از ما و پیوسته در ما است تا روز قیامت و محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات نیز همین
احادیث را روایت کرده است پنجم ایضا ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از عباد الله بن عبد الله روایت کرده است که علی فرمود هیچ آیه از
قرآن نازل نشده است مگر آنکه من میدانم که در کجا نازل شده و در شان که نازل شده و در خصوص چه نازل شده و در بیابان نازل شده
است یا در کوه هستها عرض کردند پس در حق تو چه نازل شده است فرمود اگر از من سؤال نمیکردید بشما نمیگفتم این آیه در شان من نازل شده است
که انما انت منذر و لکل قوم هاد و رسول خدا منذر است و من دلیل مردم بانچه رسول خدا آورده است ششم ایضا ابن یعقوب بسند صحیح
از محمد بن مسلم روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله سؤال کردم از آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد فرمود امامی دلیل و راهنمای قومی است
که در زمان او است و ابن بابویه همین حدیث بعینه بسند صحیح روایت کرده است هفتم ابن بابویه بسند خود از برید بن معویه عجلی روایت
کرده است که از امام محمد باقر از آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد سؤال کردم فرمود منذر رسول خدا است و علی هادی است و در هر عصری از ما امامی است
که راهنمای مردم باشد بانچه رسول خدا آورده است هشتم ایضا ابن بابویه بسند خود از برید بن معویه عجلی آورده است که حضرت امام محمد باقر
عرض کردم در آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد فرمود هر امامی دلیل و راهنمای قومی است که در زمان او است نهم محمد بن حسن صفار بسند خود
از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر شنیدم که میفرمود رسول خدا آب وضو طلبید چون فارغ شد دست علی را گرفت و بسینه
خود چسبانید و فرمود انما انت منذر و دست خود را بسینه علی گذاشت و فرمود و لکل قوم هاد یا علی توئی بنیاد دین و منار ایمان و غایت هدایت و سر کرده نجبا
با نام و نشان و من گواهی میدهم بانها در حق تو دهم علی بن ابرهیم بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود منذر رسول خدا است و
هادی امیر المؤمنین است و بعد از او ائمه علیهم السلام و او است مراد بگفته خدای تعالی و لکل قوم هاد و در هر زمانی امامی است راهنما و ظاهر
یازدهم ابن بابویه بسند خود از حضرت امام حسن روایت کرده است که روزی رسول خدا خطبه میخواند بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ای گروه مردم
من بمیان شما میروم و میگذارم در میان شما ثقلین را کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند اگر بانها تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید از ایشان
یاد گیرید و بایشان یاد ندهید که ایشان از شما اعلمند هرگز خالی نمیشود زمین از ایشان و الا اهل خود را فرو میبرد بعد از آن خدا و ندانم میدانم که
علم بر طرف نشود و انقطاع نپذیرد و نور کرده زمین را از حجت خود بر مخلوق خود خالی نمیگذارد یا باید ظاهر و مردم اطاعت او نکنند یا خائف و
پنهان تا اینکه حجت تو باطل نشود و دوستان تو پس از هدایت گمراه نگردند ایشانند قلیل العدد و عظیم القدر در نزد خدا و چون از منبر فرود
آمد عرض کردم یا رسول الله آیا تو حجت خدا نیستی بر همه خلق فرمود یا حسن خدای تعالی میفرماید انما انت منذر و لکل قوم هاد و من منذرم و علی
هادی است پرسیدم یا رسول الله پس زمین از حجت خدا خالی نمیماند فرمود بلی علی امام و حجت است بعد از من و تو امام و حجت خدائی بعد از او و
امام و حجت و خلیفه است بعد از تو و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که بیرون می آید از صلب حسین فرزندی که او را علی گویند همنام جدش و چون
حسین از دنیا گذرد علی پسرش بعد از او قیام نماید و او است امام و حجت پس از پدرش بیرون آید از صلب علی فرزندی همنام من و شبیه ترین مردم بمن
علم او علم من و حکم او حکم من و او است امام و حجت پس از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب محمد مولودی که او را جعفر گویند و است گویاترین مردم
در گفتار و کردار و او است امام و حجت پس از پدرش و خدای تعالی بیرون آورد از صلب جعفر مولودی که او را موسی گویند همنام موسی بن عمران که
عابدترین مردم است و او امام و حجت است پس از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب او مولودی علی نام که معدن علم و موضع حکمت خدا است و او
امام و حجت بعد از پدرش و خدای تعالی بیرون آورد از صلب علی مولودی که او را محمد گویند و او است امام و حجت پس از پدرش و بیرون آورد خدای تعالی از صلب
محمد مولودی که او را علی گویند و او است امام و حجت پس از پدر بزرگوارش و بیرون آورد از صلب علی مولودی حسن نام و او است امام و حجت پس از پدرش
و بیرون آورد خدای تعالی از حسن حجت قائم را که امام شیعه خود و نجات دهنده دوستان است از آتش جهنم غایب شود چنانکه احدی او را نبیند و قومی از او
باز گردند و قومی بر او باز مانند و میگویند متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدای تعالی دراز کند آن روز را تا آنکه
ظاهر گردد و خروج کند پس پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم پس زمین از شما خالی نخواهد ماند و خدای تعالی عطا

فرموده است بشما علم و فهم مرا و من از خدای تعالی سؤال کردم که علم و فقه مرا در عقب من و عقب عقب من و در زرع من و زرع زرع من گذارد دوازدهم ابن
بابویه بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که گفت روزی بخدمت رسول خدا رفتیم و این آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد نازل شده بود رسول خدا
آیه را بر ما خواند و فرمود من منذرم آیا میدانید هادی کیست عرض کردیم یا رسول الله نمیدانیم فرمود آنکسی است که کفش مرا پینه میکند و ما گردنها کشیدیم
تا به بینیم آنکس کیست دیدیم که علی از حجره از حجرات بیرون آمد و کفش رسول خدا بدستش بود و رسول خدا با ما ملتفت شده فرمود آگاه باشید که او است
تبلیغ کننده از جانب من و او است امام پس از من و او است شوهر دختر من و او است پدر دو سبط من پس ما است خاندانی اهل بیتی که بر طرف کرده است
خدای تعالی از ما رجس را و ما را از هر دنسی پاک و پاکیزه گردانیده و او است که قتال میکند پس از من بر تاویل قرآن چنانکه قتال کردم من بر تنزیل
آن و او است امام و پدر امامان تا هم عرض کردم یا رسول الله امامان پس از تو چند نفرند فرمود دوازده نفرند بعدد نقبای بنی اسرائیل و از ما است
مهدی این امت پر میکند زمین را از عدل و قسط چنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم خالی نمیشود زمین از ایشان مگر آنکه اهل خود را فرو برد
سیزدهم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که خدای تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد که گرامی تر از محمد
باشد و نه پیش از او واحدی را او فرید نه نبیرها نیاید خدای تعالی خلق خود را با حکمی پیش از محمد و این است که میفرماید هذا نذیر من النذر الاولی و
فرموده انما انت منذر و لکل قوم هاد پس احکامی پیش از رسول خدا در میان خلق مطاع نبود و بعد از آن نیز نخواهد بود تا بروز قیامت و هر قرنی
الی ان یرث الارض و من علیها چهاردهم سلیم بن قیس هلالی در حدیث قیس بن سعد با معویه گفته است از جمله آیاتی که نازل شده است در
خصوص امیر المؤمنین انما انت منذر و لکل قوم هاد است پانزدهم عیاشی در تفسیر خود بسند خود از حضرت امام محمد باقر از پدرش از جدش
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد در خصوص ما نازل شده رسول خدا فرمود من منذرم و تو یا علی هادی
پس از ما است هدایت کننده و از ما است نجات دهنده تا بروز قیامت شانزدهم ایضا عیاشی از عبد الرحیم قصیر روایت کرده است که روزی در خدمت
امام محمد باقر بودم فرمود ای عبد الرحیم عرض کردم لبیک فرمود خدای تعالی گفته است انما انت منذر و لکل قوم هاد رسول خدا فرمود منم منذر و علی است
هادی اکنون هادی مردم کیست من ساعتی دراز ساکت ایستادم پس سر بر داشتم و عرض کردم هدایت در میان شما است بیکدیگر باز میرسد یکی پس
از دیگری تا اکنون بتو رسیده پس تو فدایت شوم اکنون هادی و راهنمائی فرمود ای عبد الرحیم راست گفتی قرآن زنده است و نمیمیرد و آیه زنده است
و او دائم و زوال نپذیرد و اگر آیه بمرگ مردم بمیرد پس قرآن مرده است لکن آیه جاری است در حق آنانی که باقیند چنانچه در حق گذشتگان جاری بود
و عبد الرحیم گوید حضرت ابی عبد الله الصادق نیز فرمود قرآن زنده است و نمیمیرد و جاری است مانند جریان روز و شب و جاری است مانند جریان آفتاب
و ماه و جاری است بر آخر ما چنانچه جاری بود بر اول ما هفدهم عیاشی ایضا بسند خود از سعد از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت
در آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد فرمود رسول خدا فرمود من منذرم و علی هادی است و هر امامی هادی اهل زمانی است که خود در آن است
هیجدهم ایضا عیاشی از برید بن معاویه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد فرمود رسول خدا فرمود
من منذرم و در هر زمانی امامی است از ما که مردم را دلیل باشد و راهنمائی کند به آنچه پیغمبر خدا آورده پس از رسول خدا هادی علی است پس از آن اوصیا
بعد از علی یکی بعد از دیگری بجای او میآیند که هدایت و راهنمائی در میان ما رفته و پیوسته در میان ما هست تا روز قیامت و رسول خدا منذر است
و علی هدایت مینماید هدایت یافتگان نوزدهم ایضا عیاشی از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود من منذرم و
علی هادی و راهنمای مردم است بیستم حاکم ابو القاسم حسکانی بسند خود از ابو برزه اسلمی روایت کرده است که رسول خدا آب
وضو طلبید و علی در خدمت آنحضرت بود بعد از وضو دست علی را گرفت و بسینه خود چسبانید و فرمود انما انت منذر یعنی خود آنحضرت بعد از آن
دست علی را بسینه علی چسبانید و فرمود و لکل قوم هاد یعنی تو پس فرمود یا علی تو منار هدایت مردمی که سپرنده تو نهایت هدایت و امیر
نجبای با نام و نشانی و من برای تو گواهی میدهم در همه اینها بیست و یکم فارسی در روضه روایت کرده است که علی در آیه انما انت منذر
و لکل قوم هاد فرمود منذر محمد است و لکل قوم هاد منم بیست و دوم عبد الله بن عطا از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود نبی منذر است
و علی هدایت مینماید هدایت یافتگان بیست و سیم جابر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود رسول خدا منذر است
و علی هادی و راهنما ابن شهر آشوب گفته است احمد بن محمد بن سعید بن عقده کتابی تصنیف کرده است در خصوص آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد
در خصوص اینکه این آیه بخصوص در شان امیر المؤمنین نازل شده است باب سی و دوم در قول رسول خدا مثل اهل بیتی مثل سفینه
نوح من رکبها نجی تا آخر حدیث از روایات عامه در آن یازده حدیث است اول ابن مغازلی شافعی بسند خود از هرون الرشید و او از مهدی عباسی

واو از منصور عباسی و او از پدرش از جدش از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار
شد نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند هلاک شد **دوم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ایاس بن سلمة بن اکوع از پدرش روایت کرده
است که رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بر آن نشست نجات یافت **سیم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از
ابوذر رضی الله عنه که رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینهٔ نوح است هر که بر آن نشست نجات یافت و هر که باز پس ماند غرق گردید
نعم ما قیل هم نوح هم الا آل الله من علقت بهم یدا نجا من مجتنب الخطر **چهارم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید غرق
گردید **پنجم** ایضا ابن مغازلی بسند دیگر از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که
بر آن نشست نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید غرق گردید کسیکه در آخر الزمان با ما قتال کند گویا بنصرت دجال با ما قتال کرده **ششم**
ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من در میان شما
مثل کشتی نوح است در میان قوم نوح هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید غرق گردید و مثل اهل بیت من در میان
شما مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل هر که در آن داخل شد آمرزیده گردید **هفتم** ایضا حموینی بسند خود از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا بعلی بن ابی طالب فرمود یا علی من شهر حکمتم و تو دروازهٔ آن و کسی داخل شهر نشود مگر از دروازهٔ آن دروغ گفته است
کسیکه گمان کرده است که مرا دوست میدارد و حال آنکه ترا دشمن داشته زیرا که تو از منی و من از تو گوشت تو از گوشت من است و روح تو از
روح من است و باطن تو از باطن من و ظاهر تو از ظاهر من و توئی امام امت من و خلیفهٔ من بر ایشان بعد از من سعادتمند است کسیکه ترا اطاعت
کند و شقی است هر که ترا معصیت کند و سود برد هر که ترا دوست دارد و زیان کند هر که با تو عداوت ورزد و فایز است هر که با تو بوده است و هلاک
شد هر که از تو جدا شد مثل تو و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز ماند
غرق گردید و مثل شما مثل ستارگان است هر گاه یکی غروب کند دیگری بجای او طلوع نماید تا روز قیامت ابن شاذان از ابن عباس از طریق
عامه نیز همین حدیث را روایت کرده است **هشتم** ایضا حموینی بسند صحیح خود از حنش بن معتمر کنانی روایت کرده است که ابوذر را دیدم که
در خانهٔ کعبه را گرفته بود و میگفت ایها الناس هر که مرا شناخته است شناخته است هر که نشناخته است من ابوذرم از رسول خدا شنیدم
که میفرمود مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک **نهم** ایضا ابرهیم بن محمد حموینی روایت کرده
است که حاکم در صحیح خود از احمد بن جعفر بن حمدان از عباس بن ابرهیم طرطوسی از محمد بن اسمعیل احمسی از مفضل همین حدیث ابوذر را روایت
کرده است بعد از آن ابرهیم میگوید که حاکم در آخر همین حدیث عبارتی نوشته است از کلام واحدی بعینه نقل کرده است چون عبارت فصیح
متین بود و اگر ترجمه میشد از آن حلاوت میافتاد بهتر این است که عبارت بعینه نقل کنند و ترجمهٔ آن را در حاشیه نقل نماید قال الواحدی
انظر کیف دعا الخلق الی التشبث بولائهم والسیر تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینة نوح جعل ما فی الآخرة من مخاوف الاخطار واهوال
النار کالبحر الذی لج براکبه فیورده مشارع المنیة ویفیض علیه سجال البلیة وجعل اهل بیته علیه وعلیهم السلام سبب الخلاص من
مخاوفه والنجاة من متالفه وکما لا یعبر البحر الهیاج عند تلاطم الامواج الا بالسفینة کذلک لا یامن لفح الجحیم ولا یفوز بدار النعیم الا من
تولی اهل بیت الرسول صلوات الله علیه وعلیهم واعطاهم وده ونصحه واکد فی موالاتهم عقیدته فان الذین تخلفوا عن تلک السفینة
آلوا شر مآل وخرجوا من الدنیا الی النکال وجحیم ذات الاغلال وکما ضرب مثلهم بسفینة نوح قرنهم بکتاب الله تعالی فجعلهم ثانی الکتاب وشفع
التنزیل سید کونین بدین عبارت بنگر و ببین چه گفته است در فضایل و مناقب ائمه علیهم السلام چیزی را ها ساخته با آنکه خود از علمای عامه
است و آنچه گفته است همه حق است و صدق و بسیار تعجب است از اعراض نمودن ایشان از مثل کشتی نوح که خود ایشان در وصف آن گفته اند آنچه
گفته اند و مع ذلک بر آن سوار نشده بل رکبوا اهوائهم بعد ما تبین لهم الحق و نظر لله در الشاعر که گفته است لله درک یا فتی لو کنت
تفعل ما تقول **فقیر گوید** قال تعالی یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم وقیل اما الخیام فانها کخیامهم ولکن نساء الحی غیر نسائها **هم**
علی مالکی در کتاب فصول المهمه از رافع مولای ابوذر روایت کرده است که ابوذر بالای عتبهٔ در کعبه نشست و حلقهٔ در را گرفته و پشت را بان داده
گفت ایها الناس هر که مرا شناخته شناخته و هر که مرا نشناخته من ابوذرم از رسول خدا شنیدم که فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است
هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند هلاک شد و از آنحضرت شنیدم که فرمود اهل بیت مرا نزد خود بجای سر بدانید

او بدن و بجای دو چشم بدانید زیرا که سر راه بجائی نبرد مگر بدو چشم **یازدهم** ابو المظفر سمعانی در کتاب فضایل الصحابه بسند خود از سلمة بن
ابرهیم بن حسین بن ابی جعفر روایت کرده است که رسول خدا فرمود مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق فائدهٔ جلیله در اینکه
نجات کشتی نوح به رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بود از طریق عامه سید بن طاوس علیه الرحمه در کتاب امان الاخطار الاسفار
بسند ایشان از انس بن مالک از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت فرمود چون خدا تعالی خواست که قوم نوح را هلاک کند وحی فرستاد بنوح که
از درخت ساج تختها ببرد و چون برید و حیرت بود که با آنها چه کند جبرئیل نازل شد و هیئت کشتی را باو نمود و با او صندوقی بود که در آن یکصد و
بیست و چهار هزار مسمار بود پس همهٔ آن مسمارها بان کشتی کوبید تا پنج دانه از آنها باقی ماند پس نوح دست بیکی از آن میخها زد آن میخ در دست
او درخشیدن گرفت و روشن شد مانند ستارهٔ درخشنده در افق آسمان نوح متحیر شد گفت این چه میخی است که من مانند آن ندیده ام
خدا تعالی آن مسمار را بنطق در آورد بزبان فصیح گفت من بنام بهترین انبیا محمد بن عبد الله ام پس جبرئیل فرود آمد جبرئیل گفت این چه مسمار
است که مانند آن ندیده ام گفت این بنام بهترین اولین و آخرین محمد بن عبد الله است این را بر سر کشتی در جانب راست آن میکوبیم بعد از آن بمسمار
مسمار دیگر دست دراز کرد آن نیز درخشیدن گرفت و روشن شد نوح گفت این چه مسماری است گفت این بنام برادر و پسر عم او علی بن ابی طالب
است این را بر سر کشتی در جانب چپ آن میکوبیم پس دست بمسمار دیگر زد آن نیز روشن شد و می درخشید نوح پرسید این چه مسماری است گفت این
مسمار فاطمه است در جانب مسمار پدرش میکوبیم پس دست بمسمار چهارم زد آن نیز روشن و درخشنده شد گفت این مسمار حسن است از جانب مسمار
پدرش میکوبیم پس دست بمسمار پنجم زد آن نیز درخشنده و روشن شد جبرئیل گفت این مسمار حسین بن علی سید بزرگوار شهید سید الشهدا
از جانب مسمار پدرش میکوبیم بعد از آن رسول خدا فرمود خدا تعالی فرموده است وحملناه علی ذات الواح ودسر حضرت فرمود الواح چوب کشتی
است و ما ئیم دسر اگر ما نبودیم کشتی نوح با اهلش که در آن بودند راه نمی رفت و این همه دریاها را طی نمیکرد **فقیر گوید** در بعضی تفاسیر بعض
مسامیر مذکور دسر دانسته و بعضی گویند طنابی است که از آن کشتی نصب میکنند و محکم میکرده اند و کشتی را بدان میکشند و میکرده اند سید
طاوس علیه الرحمه مصنف این کتاب بعد از نقل حدیث گفته است این حدیث ذکر نکرده ام مگر از آنجهت که محمد بن نجار که از بزرگان محدثین جمهور
مذهب و ثقات و معتمدین ایشان است آنرا روایت کرده است و کسی است که در اخبار فضایل اهل بیت و علو مقام ایشان روایت کند متهم
نیست و من حتی الامکان این حدیث ندیده ام و از طریق دوستی روایت نکرده ام پس هر گاه نجات کشتی و اهل آن ببرکت ایشان باشد و ایشان سبب نجات
آن و علت بقای بنی نوع انسان باشند پس عجبی نیست که اهل حق چون بر کشتی نشینند بشکرانهٔ علو مقام ایشان و برای نجات یافتن از برکات ایشان
بر ایشان صلوات فرستند و اینکه هر که بر کشتی سوار شود و از غرق و سایر خطرها خوف کند هر چوب کشتی در جای نامهای ایشان که در کشتی نوح بود
نامهای ایشان را بنویسد که حقا باید از خطر ایمن گردد چنانچه کشتی نوح نجات یافت ببرکت آن نامها و اینها را در چند پارچهٔ کاغذ بنویسد در اطراف
کشتی بچسباند تا از لطف الهی بمطلوب رسد محجوب نماند در یابد انشاء الله تعالی **باب سی و سیم** در قول رسول خدا مثل اهل بیتی مثل سفینة
نوح تا آخر حدیث از روایات خاصه و در آن نه حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب نصوص بر ائمهٔ اثنی عشر بسند خود از ابو سعید خدری روایت
کرده است که رسول خدا نماز اول را بجای آورده پس روی مبارک خود را بجانب ما کرده فرمود ای گروه اصحاب مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی
نوح و باب حطه است در بنی اسرائیل پس تمسک جوئید باهل بیت من بعد از من و بائمهٔ راشدین از اهل بیت من که هرگز گمراه نخواهید شد عرض
کردند یا رسول الله ائمه بعد از تو چند نفرند فرمود دوازده نفرند از اهل بیت من یا آنکه فرمود از عترت من **دوم** ایضا ابن بابویه در همان کتاب بسند
خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی من شهر حکمتم و تو دروازهٔ آن شهری و داخل نشود بشهر مگر از در آن دروغ گفته است
آنکه گمان کرده است که مرا دوست دارد و ترا دشمن دارد زیرا که تو از منی و من از تو گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من و روح
تو از روح من و باطن تو از باطن من و ظاهر تو از ظاهر من و توئی امام امت من و خلیفهٔ من بر ایشان بعد از من سعید است کسیکه اطاعت تو کند
و شقی است کسیکه معصیت تو کند و سود برد کسیکه بر تو تولا جسته و زیان کرد کسیکه با تو عداوت ورزیده و فایز شد کسیکه بتو پیوست
و هلاک گردید کسیکه از تو جدا شد مثل تو و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که
باز پس ماند غرق شد و مثل شما مثل ستارگان است هر گاه یکی غروب کند دیگری بجای او طلوع نماید تا روز قیامت **سیم** شیخ طوسی
در کتاب امالی بسند خود از رافع مولای ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت ابوذر را دیدم حلقهٔ در کعبه را گرفته و رو بجانب حرم کرده
و میگفت هر که مرا شناخته است من جندب غفاریم و هر که نشناخته است من ابوذر غفاریم از رسول خدا شنیدم که فرمود هر که با من قتال

کردید در اول نوبت با اهل بیت من هلاک کردید در دوم نوبت خدا تعالی در نوبت سیم او را با دجال محشور کند مثل اهل بیت من در میان شما مثل
کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند غرق شد و مثل باب حطه است هر که در آن داخل شد نجات یافت و هر که نه
شد هلاک گردید **پنجم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از عباد بن عبد الله روایت کرده است که نوبتی در خدمت امیر المؤمنین مرد
اعرابی برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین زعم بعضی در آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه مرا اعلام کن حضرت گفت رسول خدا فرمود
الذی کان علی بینة من ربه منم و تالی علی شاهد که برای او و از او است **فقیر گوید** یعنی کسیکه صاحب بینه و برهانی باشد از پروردگار خود برای
دین اسلام خواسته و آن بینه کتاب خداست و منم و در پی این برهان شاهد که بعض آن گواهی دهد آن تو تی بالجمله قسم بانکسیکه جانم در دست
اوست که نیست احدی از قریش که تیغ بر او کشیده باشد مگر آنکه خدا تعالی آیاتی از کتاب خود در حق او نازل کرده باشد و قسم بانکسیکه جانم در
دست اوست اگر بدانید چیزی را که خدا تعالی در شأن ما اهل بیت فرموده است بر زبان پیغمبر خود محبوب تر است نزد من از اینکه پر از طلا باشد برای
ابن حجر بخدا سوگند که نیست مثل ما در میان این امت مگر مثل کشتی نوح و باب حطه در بنی اسرائیل **ششم** شیخ محمد بن احمد بن علی معروف
با بن شاذان در کتاب فضائل اعظمین از امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود در خطبه غدیر خم را تا بآخر نقل کرد تا آنکه فرمود ای گروه
مردم علی صدیق این امت است و فاروق و محدث ایشان است و علی هرون و یوشع و آصف و شمعون این امت است و باب حطه و کشتی نجات و طالوت
و ذو القرنین ایشان است **هفتم** سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود روایت کرده است که من و حنش بن معتمر در مکه بودیم که ابوذر برخواست
و حلقه در کعبه را گرفته و باواز بلند در موسم ندا کرد که ایها الناس هر که مرا شناخت شناخت و هر که مرا نشناخت منم جندب بن جناده ابوذر ایها الناس
از پیغمبر شما شنیدم که میفرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که ترک آن کرد غرق شد و مثل باب
حطه است در بنی اسرائیل ایها الناس از پیغمبر شما شنیدم که میفرمود که گذاشتم در میان شما دو امر را که هرگز گمراه نشوید اگر تمسک جوئید بآنها و آن
کتاب خداست و اهل بیت من تا آخر حدیث **هشتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حنش بن معتمر از ابوذر از رسول خدا روایت کرده است که
فرمود انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق **نهم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از رافع مولای
ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت ابوذر بر درجه خانه کعبه بالا رفته و حلقه در را گرفت و پشت به او داد و گفت ایها الناس هر که مرا
شناخت شناخت و هر که نشناخت منم ابوذر از رسول خدا شنیدم که میفرمود مثل اهل بیت من در میان این امت مثل کشتی نوح است هر که بر آن
سوار شد نجات یافت و هر که ترک آن نمود هلاک گردید و از آنحضرت شنیدم که گفت اهل بیت مرا از خود بمنزله سر از بدن و بمنزله دو چشم در سر
بتحقیق که بدن بچیزی راه نبرد مگر بسر و سر بچیزی راه نبرد مگر بدو چشم **باب سی و چهارم** در اینکه اهل ذکر اهل بیت اند و ایشانند مسئولون
در آیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی اگر نمیدانید از اهل ذکر سؤال کنید از روایات عامه و در آن سه حدیث است **اول**
ثعلبی در تفسیر آیه فاسئلوا اهل الذکر روایت کرده از جابر که گفت چون این آیه نازل شد علی فرمود مائیم اهل ذکر **دوم** در تفسیر یوسف قطان از وکیع
از ثوری از سدی روایت است که گفت در نزد عمر بن الخطاب بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و حیی بن اخطب آمدند و گفتند در کتاب تو یعنی قرآن
مذکور است و جنة عرضها کعرض السموات و الارض پس هرگاه وسعت یک بهشت بقدر هفت آسمان و هفت زمین باشد پس در روز قیامت
جای همه بهشتها کجا خواهد بود عمر در جواب گفت نمیدانم در این سخن بودند که علی داخل شد فرمود در چه سخن میباشید یهود سؤال خود را با
آنحضرت عرض نمودند حضرت فرمود بمن بگوئید که چون روز آید شب بکجا رود گفتند در علم خدا فرمود بهشت نیز در علم خدا خواهد بود پس علی نزد رسول
خدا آمده کیفیت را با او عرض کرد پس این آیه نازل شد فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **سیم** حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب
مستخرج از تفاسیر اثنی عشر در تفسیر آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفته است یعنی سؤال کنید از اهل بیت نبوت و معدن رسالت
و محل تردد ملائکه بخدا سوگند که مؤمن را مؤمن نامیدند مگر بسبب محبت علی بن ابی طالب **باب سی و پنجم** در اینکه اهل ذکر اهل بیت اند و
ایشانند مسئولون یعنی از ایشان باید سؤال کرد در آیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از روایات خاصه و در آن بیست و یک
حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از امام محمد باقر در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون روایت کرده است که گفت رسول خدا
فرمود ذکر منم و ائمه علیهم السلام اهل ذکر اند خدا تعالی میفرماید انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون امام محمد باقر فرمود مائیم قوم آنحضرت
و مائیم مسئولون **دوم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که با آنحضرت عرض کردم آیه فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون فرمود ذکر محمد است و مائیم مسئولون عرض کردم قوله و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون فرمود ما را اراده کرده است و

مائیم اهل ذکر و مائیم مسئولون **سیم** ابن یعقوب ایضا بسند خود از وشاء روایت است که بحضرت رضا عرض کردم جعلت فداک فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون ذکر و اهل ذکر کیانند فرمود مائیم اهل ذکر و مائیم مسئولون عرض کردم شما سؤال شدگانید و ما سؤال کنندگان فرمود
بلی عرض کردم واجب است بر ما که از شما سؤال کنیم فرمود بلی عرض کردم واجب است بر شما که جواب گوئید فرمود نه خود مختاریم در جواب اگر بخواهیم بگوئیم
و اگر نخواهیم نگوئیم نشنیده که خدا تعالی میفرماید هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یعنی این شوکت و سلطنت بخشش ما است بر تو کرامت کبیر
و غیر بی کسب بعث است کسی نمیاید پس عطا کن از آن بهر کس خواهی برا و منت یا باز دار از هر کس خواهی حال کونیکه این عطا و امساک بی حساب باشد
چهارم ایضا ابن یعقوب بسند خود از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که در خدمت حضرت امام محمد باقر بودم و ورد نام برادر کمیت داخل
شد عرض کرد جعلنی الله فداک هفتاد مسئله فکر کرده بودم که از تو سؤال کنم اکنون هیچیک بیادم نماند حضرت فرمود حتی یکی عرض کرد یکی از
آنها را یاد دارم فرمود کدام است عرض کرد خدا تعالی میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون آنها کیانند فرمود مائیم عرض کردم بر ما است
که از شما سؤال کنیم فرمود بلی عرض کردم بر شما است که جواب فرمائید فرمود آن باختیار ما است و محمد بن الحسن صفار هم این حدیث را بهمین سند با تغییری
یسیر در کتاب بصائر الدرجات نقل کرده است **پنجم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که
عرض کردم جماعتی نزد ما هستند گمان ایشان اینست که خدا تعالی میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون مراد از اهل ذکر یهود و نصاری اند
فرمود اینجا که شما را بدین یهود و نصاری دعوت میکنند بعد از آن بدست خود بسینه مبارک زد و فرمود مائیم اهل ذکر و مائیم مسئولون **ششم**
ایضا ابن یعقوب بسند خود از وشاء روایت کرده است که از حضرت امام رضا شنیدم که فرمود علی بن الحسین فرمود چیزهائی است که بر ائمه واجب است
و بر شیعیان ایشان واجب نیست و چیزهائی است که بر شیعیان ما واجب است و بر ما واجب نیست خدا تعالی ایشان را امر فرموده است که از ما سؤال کنند
و فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ایشان را امر فرموده است بسؤال از ما و لکن جواب گفتن بر ما لازم نیست اگر بخواهیم جواب گوئیم
و اگر نخواهیم نگوئیم و ساکت باشیم **هفتم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که بخدمت حضرت رضا عریضه نوشتم
و سؤالی چند کردم از آنجمله آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بود و آیه و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة
لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون جواب نوشت مؤمنان که بیرون روند بغزا همه ایشان پس چون مسلمانان
بسیار شدند چرا بیرون نروند برای جهاد از هر گروهی از این جماعت طائفه و پاره تا بمانند تا طلب دانش کنند و احکام دین تا برسانند بقوم خود را
چون برگردند بآنها از جهاد بسوی ایشان طالبان دانش تا آنکه آن قوم را تعلیم کنند برسانند از پیغمبر بآنها میشوند و خدا تعالی فرض کرده
است بر مردم سؤال از ما و واجب نکرده است بر ما جواب را آنحضرت در جواب نوشت قال الله تعالی فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم
و من اضل ممن اتبع هواه یعنی پس اگر ایشان اجابت نکنند پس بدانکه جز این نیست که ایشان پیروی میکنند دلخواه خود را و کیست گمراه تر از کسیکه پیروی
میکند آرزوی خود را این حدیث را صفار نیز روایت کرده است **هشتم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است
که فرمود خدا تعالی فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون کتاب ذکر است و اهل او آل محمد اند خدا تعالی مردم را امر کرده است که از ایشان
سؤال کنند و امر نفرموده است که از جهال سؤال نمایند خدا تعالی قرآن را ذکر نامیده فرمود و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم
و لعلهم یتفکرون و فرمود و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون **نهم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از ابن طیار روایت کرده است که او
بحضرت ابی عبد الله بعضی از خطبه های پدر آنحضرت را عرض کردم تا بجائی که آنحضرت مخاطب فرمود دست باز دار و ساکت باش بعد از آن حضرت
ابی عبد الله فرمود شما را در آنچه از قرآن بدانید و نفهمید چاره و علاجی نیست جز آنکه از آن دست بازدارید و بازمائید و آنرا حواله بامامان
راهنما نمائید تا شما را بر حقیقت مراد باز رسانند و کوری را از شما بر طرف کرده اند و حق را بشما بشناسانند خدا تعالی فرموده است فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **دهم** محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات و ما چند از احادیث او نقل میکنیم همه از کتاب است بسند
خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در آیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون فرمود ذکر قرآن است و آل رسول خدا اهل ذکرند
و ایشانند مسئولون **یازدهم** ایضا محمد بن الحسن صفار بسند خود از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر از قول خدا
تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون سؤال کردم که مقصود کیانند فرمود مائیم عرض کردم مسئولون شمائید فرمود بلی عرض کردم ما
سؤال کنندگانیم فرمود بلی عرض کردم پس بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم فرمود بلی عرض کردم پس بر شما واجب است که ما را جواب گوئید فرمود
نه آن باختیار ما است اگر بخواهیم جواب بگوئیم و اگر نخواهیم نگوئیم بعد از آن فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب **دوازدهم** ابن بابویه بسند

خود از زبان بن الصلت روایت کرده است که حضرت رضا در مجلس مأمون حاضر شد و در آن مجلس جمعی از علمای عراق و خراسان حضور داشتند
و حدیثی در فرق میان آل و امت ذکر کرده است در عیون اخبار الرضا مذکور است و در این کتاب نیز ذکر شد تا اینجا که حضرت رضا فرمود ماییم اهل
ذکر که خدا ایتعالی در کتاب خود فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس ماییم اهل ذکر از ما سؤال کنید اگر نمیدانید علما گفتند مراد
الهی از این یهود و نصاری است حضرت فرمود سبحان الله آیا روا است که اکنون ما را بسوی ایشان خوانند و بگویند دین ایشان از دین اسلام افضل است مأمون
گفت در این باب شرحی مخالف گفته ایشان داری فرمود بلی ذکر رسول خدا است و ما اهل آن هستیم و این در کتاب خدا هویدا است در اینجا که در سوره
طلاق میفرماید فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات پس ذکر رسول خدا است و ما
اهل او هستیم **سیزدهم** علی بن ابرهیم بسند خود از زراره از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون و همان حدیث زراره که حدیث یازدهم بود تا باخر نقل کرده است بعینه مگر آنکه بجای لم نفعل ترکناه را ذکر نموده است **چهاردهم**
شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از هشام روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله سؤال کردم از آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که
اهل ذکر کیانند فرمود ماییم عرض کردم بر ما است که از شما سؤال کنیم فرمود بلی عرض کردم بر شما است که جواب فرمایید فرمود این باختیار ما است **پانزدهم**
شیخ مفید در کتاب ارشاد بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردم از آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون فرمود ماییم اهل ذکر شیخ مفید پس از ذکر حدیث گفته است شیخ ابو زرعه گفته است من از محمد بن مقاتل سؤال کردم محمد این را برای
هوای خود تفسیر کرده و گفته علما اهل ذکرند من گفتم محمد بن مقاتل را از برای ابو زرعه نقل کرده ام ابو زرعه گفت محمد در تعجب شد بعد از آن
گفت امام محمد باقر را برای او گفتم گفت محمد بن علی راست فرموده است ایشانند اهل ذکر بجان خود قسم که ابو جعفر از بزرگترین علماست و
آنحضرت اخبار ابتدای آفرینش و اخبار گذشتگان و اخبار انبیا را روایت کرده است و اخبار ابتدای خلق و امر و اخبار انبیا را نقل نموده و مردم از او تواریخ
و مناقب و جنگهای آن معرکه حرب او نوشته اند و سنن را از او نقل کرده اند و مناسک حج که از رسول خدا روایت کرده است با اعتماد نموده اند و تفسیر
قرآن از او نوشته اند خاصه و عامه اهل اخبار از او روایت کرده اند با صاحبان آرا و دانش که برا او در شک اند مجادلها و بسیار مناظرها
با ایشان نموده و ایشان را مغلوب فرموده و بسیاری از اهل خرد و بینش علم کلام را از او اخذ کرده و حفظ نموده اند **شانزدهم** شیخ ثقه محمد بن
عباس بن ماهیار در تفسیر القرآن فیما نزل فی اهل البیت علیهم السلام بسند خود از امیر المؤمنین در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
که آنحضرت فرمود ماییم اهل الذکر **هفدهم** عیاشی در تفسیر خود بسند خود از حمزه بن محمد طیار روایت کرده است که بحضرت ابی عبد الله کلامی
از پدرش عرض کردم تا بجائی رسید که آنحضرت فرمود باز ایست در رشته سخن را نگاه دار من باز ماندم و دیگر هیچ نگفتم پس فرمود بنویس شما را
چاره و علاجی نیست در آنچه ندانید از قرآن مگر باز ایستادن و دست کشیدن و با امام رجوع نمودن حدیث تمام را نقل کرده **نوزدهم** ایضا
عیاشی بسند خود از محمد بن مسلم از امام محمد باقر روایت کرده است که عرض کردم نزد ما کسانی هستند که در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون میگویند مراد یهود و نصاری است حضرت فرمود پس آنها شما را بدین یهود و نصاری دعوت میکنند بعد از آن بسینه خود
اشاره فرمود ماییم اهل ذکر و ماییم مسئولون و گفت حضرت ابو جعفر فرمود ذکر قرآن است **بیستم** ایضا عیاشی بسند خود از احمد بن
محمد روایت کرده است که حضرت امام رضا بمن نوشت عافانا الله و ایاک احسن عافیه شیعه ما کسی است که ما را پیروی کند و با ما مخالفت ننماید که
خائف باشیم خائف باشد و اگر ایمن باشیم ایمن باشد خدا ایتعالی فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و فرموده است فلو لا نفر من کل
فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم پس فرض شده است بر شما سؤال و لکن بر ما بخشیدن است و گفتن جواب
بر ما واجب نیست پیشانیان را از بسیاری سؤال نمودن منع کردند ایشان نپذیرفتند و سؤال نکردند بدانکه پیغمبران ایشان در عدم سؤال رخصت
نداده بودند پیشانیان از کثرت سؤال از انبیا خود هلاک شدند خدا ایتعالی میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم **بیست و یکم**
شرف الدین نجفی فیما نزل فی اهل البیت گوید جابر بن یزید و محمد بن مسلم از ابو جعفر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود ماییم اهل ذکر **باب سی**
و ششم در آنکه حبلی که خدا ایتعالی امر فرموده است باعتصام یعنی چنگ در زدن بان در آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا آن حبل
اهل بیتند از روایات عامه در آن چهار حدیث است **اول** ثعلبی در تفسیر خود بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود
ماییم ریسمان محکم خدا در اینجا که فرموده است و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا **دوم** محمد بن ابرهیم نعمانی در کتاب غیبت از طریق عامه
بسند متصل از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که اهل یمن بخدمت رسول خدا آمدند آنحضرت فرمود اهل یمن با دلخوش و چهرهای

دیگر

دلگیر نشوید شما میابید چون بر رسول خدا داخل شدند فرمود ایشان قومی اند که دلهای ایشان نرم و ایمان ایشان راسخ است از ایشان است
منصور که خروج میکند با هفتاد هزار نفر و یاری میکند فرزندان مرا و فرزند وصی مرا و حمایل شمشیرهای ایشان از لیف خرما است **فقیر گوید**
منصور کسی است که خروج میکند از طرف یمن نزدیک بزمان قائم عجل الله فرجه تفصیل آن در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و بالجمله عرض کردند یا رسول الله وصی تو کیست فرمود آنکسی است که خدا ایتعالی شما را امر فرموده است که با و چنگ در زنید و او را محکم نگاه
دارید در اینجا که فرموده است و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا عرض کردند یا رسول الله بفرما که این چه حبلی است گفت آن قول خدا ایتعالی
است که میفرماید الا بحبل من الله و حبل من الناس حبل خدا کتاب خدا است و حبل مردم وصی من است عرض کردند یا رسول الله وصی تو
کیست فرمود آنکسی است که خدا ایتعالی در حق او نازل کرده است ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله عرض کردند یا رسول الله
جنب خدا چه باشد فرمود آنکه خدا ایتعالی در حق او فرموده است و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا او وصی
من است که راه و طریقه است بسوی من پس از من عرض کردند یا رسول الله بانکسیکه ترا بحق مبعوث کرده است او را بما نشان ده که باو
مشتاقیم فرمود آنکسی است که خدا ایتعالی او را از برای اهل فراست آیتی کرده است و اگر بدو نظر نمایید نظر کسیکه او را عقل و دانش
باشد یا گوش خود را فرا دارد در حالتیکه حاضر باشد و دل خود را مشاغل نفسانی پراکنده نکرده باشد خواهید دانست که او وصی من است چنانکه
دانستید که من پیغمبر شما هستم پس در میان صفوف بگردید و در روی مردم بنگرید هر کس که دل شما میل کرد او وصی من است زیرا که خدا ایتعالی
میفرماید فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی خدا وندا مردم را دلهای که باو و بذریه او میل کنند گوید پس ابو عامر اشعری از اشعریین
و ابو غره خولانی از خولانیین و ظبیان و عثمان بن قیس و عرنه دوسی از دوسیین و لاحق بن علاقه در میان صفوف مردم گردیدند و در روی
مردم مینگریستند تا آنکه دست اصلع البطین یعنی علی ابن ابی طالب را گرفتند و گفتند یا رسول الله دلهای ما باین مرد میل کرد حضرت فرمود شما بر
گزیدگان خدا هستید که وصی رسول خدا را بفراست شناختید پیش از آنکه او را دیده باشید از کجا و بچه نشانه فهمیدید که او است ایشان و او را
بکریستند و عرض کردند یا رسول الله بهر کسی نگاه میکردیم دلهای ما با حدی از ایشان میل نکرد و چون او را دیدیم قلوب ما مضطرب شد
بعد از آن نفوس ما آرام گرفت و دلها بر او میل کرد که گویا دل ما از او ما بود و اشکهای ما از مسرت ریختیم که گویا او پدر
ما است و ما فرزندان او هستیم رسول خدا فرمود او را کسی نمی شناسد مگر خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام **بیت** جز خدا احمد تو کس نشناخت
زانک کس خدا را غیر تو نشناخت و شما در بهترین منزلتی و نیکوترین مقامی میباشید از او و خدا ایتعالی از جهنم را از شما دور کرد ال
گویند جماعت همچنان بودند تا آنکه در جنگ جمل و صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین جهاد کردند و در صفین شهید شدند رحمهم الله تعالی و رسول
خدا ایشان را بهشت بشارت داده و با ایشان خبر داد که با علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه شهید خواهید شد **سیم** صاحب کتاب مناقب
فی العترة الطاهره از عبد الله بن عباس روایت کرده است که ما در خدمت رسول خدا بودیم که اعرابی آمد عرض کرد یا رسول الله شنیدم که میفرمود
اعتصموا بحبل الله حبل خدا کدام است که باو تمسک جوییم رسول خدا دست خود را بر دست علی زد فرمود باین تمسک جویید که این حبل
المتین است **چهارم** ابن شهر آشوب از محمد بن علی عنبری باسناد او از رسول خدا روایت کرده است که اعرابی از آیه و اعتصموا بحبل الله
جمیعا سؤال کرد رسول خدا دست علی را گرفت فرمود ای اعرابی این است حبل خدا باو تمسک جوی اعرابی بدور علی میگردید و او را در بغل
می کشید و میگفت اللهم انی اشهدک انی قد اعتصمت بحبلک رسول خدا فرمود که میخواهد یکی از اهل بهشت را ببیند باین مرد بنگرد
ابن شهر آشوب گفته است مثل این حدیث نیز از امام محمد باقر روایت شده است **باب سی و هفتم** در آنکه اهل بیت ایشانند حبل
خدا ایتعالی که امر فرموده است باعتصام بان در آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا از روایات خاصه در آن شش حدیث است **اول**
سید رضی رضی الله عنه در کتاب خصایص بسند خود از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که از پدرم پرسیدم که بعد از آنکه رسول
خدا بهوش آمد چه واقع شد فرمود زنان همه مدینه گریه میکردند و از ناله بلند شد مردم از مهاجرین و انصار در بیرون خانه فریاد
میکردند علی امیر فرماید در این احوال بودیم که فریاد کردند علی کجا است که رسول خدا او را میطلبد من نزد آنحضرت آمدم و خود را بر روی او در
انداختم رسول خدا در حق من دعا کرد و فرمود فهمک الله و سددک و وفقک و ارشدک و اعانک و غفر لک ذنبک و رفع ذکرک بعد از
آن فرمود ای برادر من مردمان بعد از من بامور دنیای خود مشغول خواهند شد و از من غافل خواهند شد و بفکر من نخواهند بود تو از من غافل نشوی
و تو در میان امت من مانند کعبه که خدا ایتعالی آن را علم نصب کرده است که مردم از هر جانبی و هر جای دوری بسوی تو آیند و تو علم هدایتی و نور دین

وان نور و نور خدا است ای برادر قسم بانکسیکه مرا بحق مبعوث کرده است که من ایشانرا وعده کردم و تعهد بایشان نمودم و میثاق ایشانرا خبر
دادم و اعلام نمودم بانچه خدا تعالی بر ایشان واجب کرده است از حق واجب تو بر ایشان و لزوم طاعت تو همکی قبول کردند و امر را بتو
تسلیم نمودند و من میدانم که چون از میان شما رفتم با تو خلاف خواهند کرد و طریقه عصیان خواهند پیمود چون تو از وصایای من فارغ شدی
و مرا بخاک سپردی در خانه خود بنشین و قرآن را بترتیب جمع کن و فرایض و احکام و ابتنزیل فراهم بیاور و بدان مداومت کن بعزم و سعی خود
و با پنجه ترا امر کردم ثابت باش و با پنجه از ایشان وارد اید صبر کن تا وقتیکه بنزد من آئی و بر من وارد شوی عیسی کوید عرض کردم جعلت فداک
مردم میکویند رسول خدا ابوبکر را بعد از ان عمر را امر فرمود تا بر مردم نماز کردند حضرت نماز را ازین بر ایشان افکند بعد از ان بیرون فرمود
چنین نیست که مردم میکویند و تو ای عیسی نظر دقیق در امور میکاری و بعو امور بسیار میرسی و راضی نمیشوی مکر بکشف انها عرض کردم
پدر و مادرم فدای تو باد سؤال نمیکنم مکر از انچه بدین من منفعت بخشد بدان هدایت یابم ندیدم انکه مبادا از دین ناذی بدیکری
بیرون نروم و کمراه شوم کسیکه چون تو حل مشکلات مرا کند فرمود چون مرض رسول خدا سنکین شد سرخود را در دامن علی گذاشت و بیهوش شد و وقت
نماز رسید بانک اذان در داد ند عایشه بیرون امد بعمر کفت بیرون رو و بر مردم نماز کن عمر کفت پدرت از من اولی است کفت راست میکوئی و لکن پدرم
مردی است نرم دل و من نمیخواهم که مردم بر او هجوم اورند تو بنماز اقدام کن عمر کفت ابوبکر بنماز بایستد حرکه اینست مردم کمتر عایشه کفت
رسول خدا بیهوش شده و کاهی ندا دهم کر او را بیاد ترک کرده و این مرد یعنی علی با او مشغول است و او را جدا نمیشود شما برسید بنماز کنید میترسیم که بیهوش
اید و علی را بنماز امر کند من اشتیاد او را با علی میشنیدم و شنیدم که در اخر با و کفت الصلوة الصلوة پس ابوبکر بیرون امد تا نماز کند از دو مردم
کمان کردند که رسول خدا او را امر فرموده و تکبیر نماز کفتند و نماز ابوبکر صوت تکبیر شنید و قتیکه رسول خدا بهوش امد فرمود عم عباس را حاضر
کنید پس عباس و علی انحضرت را برداشتند و بیرون بردند حضرت نشست بر مردم نماز کرد پس او را برداشتند و بالای منبر کذاشتند و جمیع اهل مدینه
از مهاجرین و انصار حاضر شدند حتی دختران خانکی بعضی کریه میکردند بعضی ناله میکردند بعضی انا لله و انا الیه راجعون میکفتند
و رسول خدا کاهی خطبه میخواند و کاهی ساکت باز میماند و از جمله انچه در این خطبه فرمود این بود که فرمود ای کروه مهاجرین و انصار کسانکه در
این روز و در این ساعت حضور دارید بدانید و نیز باید سخنانرا بهر که غایب است تبلیغ کنید اکاه باشید که من کتاب خدا را در میان شما خلیفه
خود کردانیدم در ان است نور و هدایت و بیان هر چیزی و خدا تعالی هیچ چیز را در ان بجا نکذاشته است و ان حجت خدا است بر من و شما و خلیفه
خود کردانیدم در میان شما علم اکبر را که علم دین و نور و ضیاء هدایت است و او علی بن ابیطالب است و او ریسمان محکم خدا است و همکی شما از او را
محکم نکاه دارید با و چنک زنید و از وجدا نشوید و ذکر و نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم
علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم ایاته لعلکم تهتدون یعنی و یاد و زید نعمت خدا را که بشما عطا فرمود که شما
همکی با یکدیکر دشمن بودید خدا تعالی بعد از محمد و بدین اسلام در میان شما الفت انداخت و شما را با یکدیکر دوست و مهربان کردانید پس
کردید بسبب رحمت و فضل او برادران یکدیکر و حال انکه بودید شما از زمان ضلالت بر کنار چاهی از اتش و نجات داد خدا تعالی شما را از ان باز
رهانید بدین اسلام و اطاعت حضرت سید الانام چنین بیان میکند خدا تعالی برای شما دلایل وحدانیت را و امر و نواهی خود را تا انکه شما
راه راست یابید فقیر کوید این ایه در شان دو قبیله انصار نازل شد یکی قبیله اوس و دیکری قبیله خزرج که پیش هر کدام از اوس و
خزرج که پسران ضریح بودند با یکدیکر جنکهای تمام متولد شدند و بشمشیر ایشانرا از یکدیکر جدا کردند لهذا در مدت یکصد سال با یکصد
و بیست سال در میان اولاد ایشان جنک بود تا زمان بعثت بوسیله انحضرت بشرف اسلام مشرف شدند و جنکشان بصلح مبدل شد و بالجمله
ایها الناس این علی است هر که او را دوست دارد در این روز و پس از ان بعهد الهی وفا نموده و هر که او را دشمن دارد در این روز و بعد
از ان چون روز قیامت شود کور و کر محشور کردد و او را حجتی نزد خدا تعالی نیست ایها الناس در روز قیامت بنزد من نیائید در حالتیکه شما
شما او اشتر و مرین باشید و اهل بیت من بیایند همه مقهور و مظلوم باد که غبار الود و دیده کریان و خونچکان و حذر کنید از مظالم اهل ضلالت
و مشورت اهل جهالت و بدانید که این امر را مردمانی است که خدا تعالی انها را برای من نام برده و بمن شناسانیده است و من بشما تبلیغ میکنم
رسالت خود را و لکن میبینم شما را اکر دهی کمی و اینید خود را پس از من کافر نشوید و مرتد نکردید و بکه قرانرا از روی عدم معرفت تاویل کنید و سنت را
بهوای نفس خود بدعت نمائید و هر سنت و کلام و حدیثیکه مخالف کتاب خدا است باطل است قرآن امامی است هادی و از برای فایدی است که مردم را
بان هدایت کند و بحکمت و موعظه نیکو بسوی او خوانده و علی بن ابیطالب است و ارث علم و حلم و نهاو اشکا

من در بر او است و شما ابنیای پیش از من و من او شبر هادیام از انها و او شبر هدایت بعلی و نفوس شما اشما از بد و دغ باز نداد ایها الناس ترسید
از خدا و تر سید از خدا در حصوص اهل بیت که ایشانند ارکان دین و چراغهای ظلمت و معدنهای علم و حکمت علی برادر و وزیر و امین من است و
قایم است بامر من بعد از من و وفا کننده است بعهد من و احیا کننده سنت من است و اشدا و کمردم در ایمان و دشمن و اخر مردم در روز
مردن من و اولمردم در ملاقات من در روز قیامت و باید حاضرین بغایبین برسانند ایها الناس هر که از من جدا شد و دینی است بنزد علی بود کر
اوصیای مهلت نداده کی از من جدا نماند دویم محمد بن ابرهیم نعمانی در کتاب غیبت از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که روزی
رسول خدا با اصحاب در مسجد نشسته بود حضرت فرمود الحال مردی از این در بر شما داخل شود از اهل بهشت سؤال خواهد کرد از امری بی خوبی
مردم بلند بالائی شبیه بمردم مصر وارد شد و بر رسول خدا سلام کرد و نشست عرض کرد یا رسول الله من شنیده ام که خدای عز و جل در
قران فرموده است و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا این حبل کدام است که خدا تعالی ما را امر فرموده است که بان تمسک جوئیم و از او جدا
نشویم رسول خدا سر بزیر انداخت بعد از ان سر بالا کرد و بدست خود اشاره بجانب علی کرد و فرمود این است حبل خدا فرکیر او تمسک جوید محفوظ
ماند در دنیا از هر بلیه کاهی و در روز قیامت کمراه نشود انمرد خود را بجانب علی انداخت و او را از پشت سر در بر کشید و میکفت اعتصمت
بحبل الله و حبل رسوله پس برخاست بیرون رفت مردی برخاست و عرض کرد یا رسول الله میروم از او سؤال کنم تا از برای من از خدا تعالی طلب مغفرت نماید
رسول خدا فرمود هر کاه او را یافتی بیابی کو بیا انمرد یا و رسید و از او سؤال کرد تا طلب مغفرت نماید در جواب کفت هیچ دانستی
که رسول خدا بمن چه فرمود و من باو چه عرض کردم بلی کفت اکر با این حبل تمسک جستی خدا ترا بیامرزد و الا خدا ترا بیامرزد سیم شیخ ذو الکافی
امالی بسند خود از حضرت صادق روایت کرده و لتسئلن یومئذ عن النعیم و روایت است که فرمود ما ائمه نعیم و روایت و اعتصموا بحبل الله جمیعا فرمود
ما ائمه حبل خدا چهارم عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابن یزید روایت کرده است که از امام علی نقی سؤال کردم از ایه و اعتصموا بحبل الله
جمیعا فرمود علی بن ابیطالب حبل الله المتین است پنجم عیاشی باسناد خود از انجناب از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود ال محمد
ریسمان محکم خدا یند که امر فرموده است باعتصام بایشان پس خواند و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا ششم علی بن ابرهیم در تفسیر
خود روایت کرده است روایت ابی الجارود و هم چنین از امام محمد باقر روایت کرده است در قول خدا تعالی و لا تفرقوا فرمود خدا تعالی دانست که ایشان
بعد از رسول خدا متفرق خواهند شد و مختلف خواهند کردید ایشانرا از ان نهی فرمود چنانکه پیشینیان را نهی فرموده بود و ایشانرا امر
فرموده که بر ولایت جمع شوند و متفرق نکردند باب سی و هشتم در اینکه عروة الوثقی یعنی حلقه محکم خدا حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام است و ولایت انحضرت از روایات عامه در ان سه حدیث است اول ابو المؤید موفق بن احمد باسناد خود از عبد
الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو حلقه محکم خدائی دویم ابن شاذان در مناقب مائة از روایات
عامه بحذف سند از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود ای کروه مردم بدانید که خدا تعالی دری است که هر که
در ان داخل شود از اتش جهنم و از هول قیامت ایمن کردد ابو سعید خدری از جای برخاست عرض کرد یا رسول الله این در را بما بنما تا بدانیم
فرمود انده علی بن ابیطالب است که امیر مؤمنان و سید اوصیا و برادر رسول خدا و خلیفه خدا است بر همه مردم ای کروه مردم هر که بخواهد
که متمسک شود بحلقه محکم خدا که هرکز شکسته نشود باید بولایت علی بن ابیطالب متمسک کردد که ولایت او ولایت من است و طاعت او
طاعت من است ای کروه مردم هر که بخواهد که بشناسد حجت خدا را پس از من باید علی بن ابیطالب را بشناسد هر که بخواهد که اقتدا نماید بمن برود با
بولایت علی بن ابیطالب و ائمه از ذریه من که ایشان خزینهای علم منند جابر بن عبد الله الانصاری برخاست عرض کرد یا رسول الله عدد امامان
چند است فرمود ای جابر خدا ترا رحمت کند که از تمام اسلام پرسیدی عدد انها عدد ماهها است و انها نزد خدا تعالی دوازده ماه اند در کتاب
خدا روزیکه اسمانها و زمین را افرید و عدد انها عدد چشمهائی است که از برای موسی بن عمران جاری شد وقتیکه بعصا خود زد دوازده
چشمه از ان جاری شد و عدد نقبای بنی اسرائیل است که خدا تعالی میفرماید و لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا پس ای
جابر امامان دوازده تن اند و اول انها علی بن ابیطالب است و اخر انها قائم صلوات الله علیهم اجمعین سیم ایضا ابن شاذان از طریق عامه بحذف
اسناد از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا فرمود پس از من بزودی فتنه عظیمی که نجات نیابد از
ان مکر انکه تمسک جوید بعروة الوثقی عرض کردند یا رسول الله عروة الوثقی کدام است فرمود ولایت سید الوصیین عرض کردند سید الوصیین
کدام است فرمود امیر المؤمنین عرض کردند امیر المؤمنین کدام است فرمود مولی المسلمین و امام ایشان پس از من عرض کردند یا رسول الله

کفتم

باب سی و هشتم

مولای مسلمین و امام ایشان است بعد از تو کیست فرمود برادرم علی بن ابی طالب **باب سی و نهم** در اینکه عروة الوثقی ائمه اند علیهم السلام

خاصه در این باب احادیث بسیار است **اول** ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود هرکه

خواهد متمسک شود بعروة الوثقی که هرگز شکسته نشود باید بولایت برادر و وصی من علی بن ابی طالب متمسک شود که هلاک نمی شود هرکه دوست دارد

او را دوست دارد و نجات نمی یابد هرکه او را دشمن دارد **دوم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از

حذیفة بن اسید غفاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود ای حذیفه حجت خدا بر شما بعد از من علی بن ابی طالب است کفر بعلی کفر است بخدا و شرک بعلی

شرک است بخدا و شک در او شک است در خدا و الحاد در او الحاد است در خدا و انکار او انکار خدا است و ایمان باو ایمان است بخدا زیرا که او

برادر و وصی رسول خدا است و امام امت او و مولای ایشان است و او است حبل الله المتین و او است عروة الوثقی که هرگز شکسته نشود

[illegible]

[illegible]

چهل و یکم در اینکه صراط المستقیم سوی خدا است و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام از روایات خاصه در آن بیست و چهار حدیث است

اول علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابیعبدالله در آیه اهدنا الصراط المستقیم گفته است که فرمود صراط المستقیم حضرت امیر المؤمنین است و شناختن او است و دلیل بر اینکه مراد امیر المؤمنین است قول خدا تعالی است و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم دوم ابن بابویه بسند خود از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که فرمود صراط المستقیم امامان مؤمنانند سیم محمد بن حسن صفار بسند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که از او سؤال کردم از آیه و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه فرمود بخدا سوگند که او علی است و بخدا سوگند که علی همه میزان است و هم صراط چهارم محمد بن یعقوب کلینی بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود خدا تعالی وحی فرستاد بر پیغمبر خود که فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم یعنی تو بر ولایت علی میباشی و علی صراط است پنجم محمد بن حسن صفار بسند خود از امام محمد باقر نیز مثل این حدیث روایت کرده است ششم علی بن ابرهیم بسند خود از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر روایت کرده است که خدا تعالی وحی فرستاد بر پیغمبر خود اینکه چنانچه در شب معراج بجهت سید امت بود در باره علی که تو بر صراط مستقیمی یعنی تو بر ولایت علی میباشی و علی صراط مستقیم است هفتم محمد بن الحسن صفار بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است در آیه انک لتهدی الی صراط مستقیم فرمود یعنی امر میکنی مردم را بولایت علی و میخوانی ایشان را بسوی آن و صراط المستقیم علی است هشتم علی بن ابرهیم بسند خود از امام محمد باقر در آیه و انک لتهدی الی صراط مستقیم روایت کرده است که فرمود یعنی ای محمد امر میکنی مردم را بولایت امیر المؤمنین علی و میخوانی مردم را بسوی آن و علی صراط المستقیم است صراط الله یعنی علی له ما فی السموات و ما فی الارض یعنی از برای علی است آنچه در آسمانها و زمین است ... نهم محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که در آیه افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم ... دهم علی بن ابرهیم بسند خود از حضرت ابیعبدالله در آیه اهدنا الصراط المستقیم روایت کرده است که فرمود صراط مستقیم طریق حق و معرفت امام است یازدهم ابن بابویه بسند خود از مفضل ...

از نافع از ابن عمر روایت کرده است که در آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین گفت خدای تعالی اصحاب رسول خدا را امر فرمود تا از خدا بترسند و از عذاب و عقاب الهی و آتش جهنم در حذر باشند بعد از آن فرمود کونوا مع الصادقین یعنی باشید با محمد و اهل بیت او **هفتم** ایضا ابن شهرآشوب از طریق عامه از کتاب شرف المصطفی از خرکوشی و کشف ثعلبی و مردویه از اصمعی از ابو عمرو بن العلا از جابر جعفی از امام محمد باقر روایت کرده اند که در این آیه فرمود مراد محمد و آل محمد است

باب چهل و سیم

در اینکه صادقین در آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین پیغمبر است و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از طریق خاصه و در آن ده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب کلینی بسند خود از برید بن معویه عجلی روایت کرده است که از امام محمد باقر سؤال کردم از قول خدای تعالی اتقوا الله وکونوا مع الصادقین فرمود خدای تعالی از لفظ صادقین ما را قصد کرده است و این حدیث را بهمین سند و متن محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات نیز روایت کرده است **دوم** ایضا محمد بن یعقوب [illegible]

[illegible]

انزل اليه من ربه يعنى ايمان آورد و اقرار كرد رسول خدا با آنچه نازل شده است بسوى او از پروردگار او من عرض كردم والمؤمنون يعنى مؤمنان نيز ايمان آوردند فرمود راست گفتى كه را خليفه خود قرار داده‌اى در ميان امت خود عرض كردم بهترين ايشان را فرمود على بن ابيطالب عرض كردم بلى پروردگارا فرمود يا محمد نظر كردم بسوى زمين پس ترا از ميان ايشان اختيار نمودم و براى تو نامى از نامهاى خود جدا كردم و مرا نام نبرند مگر آنكه ترا نام برند پس من محمودم و تو محمدى بعد از آن نظر ديگر بسوى زمين كردم و على را اختيار نمودم و نامى از نامهاى خود براى وى جدا كردم و نام من اعلى است و نام او على يا محمد تو و على و فاطمه و حسن و حسين و ائمه از اولاد حسين را آفريدم از نور خود و ولايت شما را بر همه اهل آسمانها و زمينها عرض كردم هر كه قبول ولايت شما كرد در نزد من از مؤمنان شد و هر كه انكار نمود كافر گرديد يا محمد اگر بنده از بندگان من بندگى من كند تا آنكه پاره پاره شود و مانند مشك پوسيده گردد بعد از آن بنزد من آيد و منكر ولايت شما باشد او را نيامرزم تا اقرار بولايت شما نكند يا محمد ميخواهى ايشان را ببينى عرض كردم بلى فرمود بجانب راست عرش نظر كن چون نظر كردم على و فاطمه و حسن و حسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و حسن بن على و حجة مهدى را ديدم در شعاعى از نور كه همه بنماز ايستاده بودند و مهدى در وسط ايشان مانند ستاره درخشان فرمود يا محمد اينها حجتهاى منند و در ميان ايشان خونخواه عترت تست و بعزت خود سوگند ياد ميكنم كه او حجت واجب منست براى دوستان من و انتقام كشنده است از دشمنان من **سيم** ايضا موفق بن احمد بسند خود از زيد بن على بن الحسين بن ابيطالب از پدرش از جدش روايت كرده است كه رسول خدا بعلى فرمود يا على اگر بنده بندگى خدا كند چندانكه نوح در ميان امت خود بود و او را بوزن كوه احد از زر سرخ باشد همه را در راه خدا انفاق كند و عمرش چندان دراز كشد تا آنكه هزار نوبت پاى پياده حج خانه كعبه را زيارت كند بعد از آن در ميان صفا و مروه بظلم شهيد كند و ولايت ترا نداشته باشد بوى بهشت نشنود و داخل بهشت نشود **چهارم** ايضا موفق بن احمد بسند خود از عبد الله بن مسعود روايت كرده است كه رسول خدا فرمود چون خداى تعالى آدم را آفريد و روح در بدن او دميد آدم عطسه نمود و گفت الحمد لله خداى تعالى وحى فرستاد كه بنده من مرا حمد كردى بعزت و جلال خود سوگند كه اگر دو نفر از بندگان من كه ايشان را بدنيا خواهم آورد نبودند هر آينه ترا خلق نميكردم آدم عرض كرد خداوندا ايشان را خواهى آفريد فرمود بلى سر بالا كن و نظر كن آدم سر بالا كرده و نظر كرد ديد بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله نبى الرحمة على مقيم الحجة من عرف حق على زكى و طاب و من انكر حقه لعن و خاب اقسمت بعزتى ان ادخل من اطاعه الجنة وان عصانى واقسمت بعزتى ان ادخل النار من عصاه وان اطاعنى و ترجمه حديث واضح است مكرر ذكر شده **پنجم** ايضا موفق بن احمد بسند خود از ابن عمر روايت كرده است كه رسول خدا فرمود هر كه على را دوست دارد خداى تعالى نماز و روزه و طاعت او را قبول كند و دعاى او را مستجاب گرداند و هر كه على را دوست دارد عطا كند خداى تعالى بعدد هر رگى كه در بدن اوست شهرى در بهشت آگاه باشيد هر كه على را دوست دارد در روز قيامت حساب و ميزان و صراط بر او آسان باشد آگاه باشيد هر كه بدوستى آل محمد از دنيا برود من ضامن بهشتم از براى او با پيغمبران آگاه باشيد هر كه دشمن دارد آل محمد را چون در روز قيامت بيايد در ميان دو چشم او نوشته شده نا اميد است از رحمت خدا **ششم** احمد بن مردويه الحافظ الثقة كه از ثقات علماى عامه است بسند خود از صالح بن ميثم از پدرش روايت كرده است كه از ابن عباس شنيدم كه گفت از رسول خدا شنيدم كه فرمود هر كه با خدا ملاقات كند و منكر ولايت على بن ابيطالب باشد خداى تعالى بر او خشمناك است و قبول نكند هيچ چيز از اعمال او را و موكل گرداند بر او هفتاد ملك كه در روى او تف كنند و محشور شود با روى سياه و چشم كبود گفتم يا ابن عباس محبت على در روز قيامت نفع بخشد گفت اصحاب رسول خدا در محبت على نزاع كردند تا آنكه از رسول خدا سؤال كردند فرمود صبر كنيد تا از وحى سؤال كنم چون جبرئيل نازل شد با و فرمود كه از درگاه الهى سؤال كند جبرئيل باسمان رفت چون باز آمد گفت يا محمد حق ترا سلام ميرساند ميفرمايد على را دوست دار كه هر كه على را دوست دارد مرا دوست داشته و هر كه على را دشمن دارد مرا دشمن داشته اى محمد در هر جا كه تو باشى على در آنجاست و هر جا كه على باشد دوستان على در آنجا خواهند بود هر چند طالب معصيت باشند **مؤلف گويد** اگر چه اين حديث شريف كه علماى عامه نقل كرده‌اند والفضل ما شهدت به الاعداء حقوق روح افزا بخش دلهاى محبان است لكن مردم گمان نكنند كه بمحض محبت خود را بفريبند و دل با صفا را كه محل محبت حضرت امير المؤمنين است بزنگ عصيان بيالايند چنين گوهر پاك را در دل ناپاك خود جاى دهند **هفتم** ابو المؤيد موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالك روايت كرده است كه رسول خدا فرمود حب على حسنة لا يضر معها سيئة و بغضه سيئة لا ينفع معها حسنة **هشتم** ايضا موفق بن احمد بسند خود از عبد الله بن مسعود روايت كرده است كه از رسول خدا شنيدم كه فرمود كسيكه گمان كرده است كه بمن و بآنچه من از جانب خدا آورده‌ام ايمان آورده و حال آنكه على را دشمن دارد دروغ گفته است و مؤمن نيست **نهم** ابو المظفر سمعانى كه از اعيان

علماى عامه است در كتاب مناقب الصحابه بسند خود از جابر بن عبد الله الانصارى روايت كرده است كه رسول خدا در عرفات بود و من و على در خدمت او بوديم رسول خدا بعلى اشاره كرد و فرمود يا على دست خود را در ميان دست من بگذار يا على من و تو از يك درختيم پس منم در ريشه آن درخت و تو فرع آنى و حسن و حسين شاخهاى آن درختند هر كه بشاخه از آن چنگ زند داخل بهشت شود يا على اگر امت من روزه بدارند چندانكه قدهاى ايشان مانند كمان خميده شود و نماز كنند چندانكه مانند موى زه كمان باريك و ضعيف گردند و ترا دشمن دارند خداى تعالى ايشان را سرنگون در آتش جهنم در اندازد و ابن محدث ابرهيم بن محمد حموينى كه از اعيان علماى عامه است در كتاب فرائد السمطين بدو سند صحيح خود از جابر بن عبد الله الانصارى روايت كرده است كه رسول خدا در عرفات بود و على در پيش روى آن حضرت ايستاده بود پس آنحضرت بجانب من و على اشاره فرمود و گفت نزديك آمديم بعلى فرمود نزديك بيا على نزديك رفت فرمود كف خود را در كف من بگذار يا على من و تو از يك درختيم من اصل آن درختم و تو فرع آنى و حسن و حسين شاخهاى آن درختند كسيكه بشاخه از آنها چنگ زند خداى تعالى او را داخل بهشت گرداند يا على اگر امت من چندان روزه بدارند تا ايشان مانند كمان خميده شود و نماز كنند تا مانند كمان لاغر و ضعيف گردند و با اين عبادت ترا دشمن دارند خداى تعالى ايشان را سرنگون در آتش جهنم در اندازد **دهم** جبرى از طريق عامه مخالفين بسند متصل از ابو عبد الله جدلى روايت كرده است كه بنزد على رفتم فرمود يا ابا عبد الله ميخواهى ترا بحسنه آگاه كنم كه هر كه با آن حسنه در روز محشر بيايد خداى تعالى او را داخل بهشت گرداند و اعمال او را قبول فرمايد و بسيئه كه هر كه با آن سيئه باشد خداى تعالى او را داخل جهنم كند و هيچ عمل او را قبول نفرمايد عرض كردم بلى يا امير المؤمنين فرمود آن حسنه محبت ما است و آن سيئه عداوت ما پس گفت فكبت وجوههم فى النار هل تجزون الا ما كنتم تعملون يعنى بروى ايشان را افكندند در آتش جهنم جزا داده نميشويد براى جزاء مگر با آنچه بوديد كه ميكرديد در دنيا بعد از آن فرمود يا ابا عبد الله آن حسنه محبت ما است و آن سيئه عداوت ما **يازدهم** ايضا از طريق عامه ايضا ابو نعيم حافظ از ابو عبد الله جدلى روايت كرده است كه على فرمود بشارت دهم كه هر كه صاحب آن باشد سرنگون در آتش جهنم داخل شود و هيچ عمل از او مقبول نگردد پس فرمود من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم فى النار هل تجزون الا ما كنتم تعملون بعد از آن فرمود يا ابا عبد الله حسنه حب ما است و سيئه بغض ما **دوازدهم** ابو الحسن شاذان از طريق عامه در كتاب مناقب مائه در فضايل امير المؤمنين على و فضايل ائمه بحذف سند از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از پدرانش روايت كرده است كه رسول خدا فرمود جبرئيل از جانب رب العزة مرا خبر داد كه خداى تعالى فرموده هر كه بداند كه نيست خدائى مگر من و اينكه محمد بنده و رسول منست و اينكه على بن ابيطالب خليفه من است و اينكه ائمه از اولاد او حجتهاى منند او را برحمت خود داخل بهشت گردانم و بعفو و بخشش خود از آتش جهنم برهانم و بهشت را براى او مباح گردانم و كرامت خود را براى او واجب كنم و نعمت خود را بر او تمام گردانم و او را از خاصان خود كنم اگر مرا ندا كند لبيك گويم و اگر بخواند اجابت نمايم و اگر از من سؤال كند عطا كنم و اگر سؤال نكند ابتدا بعطا نمايم و اگر بدى كند او را رحم كنم و اگر از من فرار كند بسوى خود خوانم و اگر بسوى من باز گردد قبول كنم و اگر در مرا بكوبد باز كنم و كسيكه بيگانگى من گواهى ندهد يا بان گواهى دهد و برسالت محمد بنده من گواهى ندهد يا بان نيز گواهى دهد بخلافت على گواهى ندهد يا بان نيز گواهى دهد لكن گواهى ندهد باينكه ائمه از اولاد او حجتهاى منند نعمت مرا انكار كرده و عظمت مرا حقير شمرده و با آيات و كتب و رسل من كافر شده اگر قصد من كند محجوب شوم و اگر از من سؤال كند محروم گردانم و اگر مرا ندا كند نشنوم و اگر دعا كند مستجاب نگردانم و اگر بمن اميد دارد نا اميد گردانم و بهره مندى كان خود ستم كار نيستم جابر بن عبد الله الانصارى بپا برخاست و عرض كرد امامان از اولاد على كدامند فرمود حسن و حسين كه سادات جوانان اهل بهشتند بعد از آن سيد عابدان در زمان خود على بن الحسين بعد از او محمد بن على الباقر و تو اى جابر او را ملاقات خواهى كرد چون او را ديدى از من سلام برسان بعد از آن جعفر بن محمد الصادق بعد از آن موسى بن جعفر الكاظم بعد از آن على بن موسى الرضا بعد از آن محمد بن على التقى بعد از آن على بن محمد النقى بعد از آن حسن بن على الزكى بعد از آن فرزند قائم بحق مهدى امت من كه پر ميكند زمين را از عدل و داد بعد از آنكه پر شده باشد از ظلم و جور اى جابر اينها خلفا و اوصيا و اولاد و عترت من هر كه ايشان را اطاعت كند مرا اطاعت كرده و هر كه ايشان را معصيت كند مرا معصيت كرده و هر كه ايشان را يا يكى از ايشان را انكار كند مرا انكار كرده و خداى تعالى بايشان نگاه داشته آسمان را كه بر زمين نيفتد و بايشان زمين را نگاه داشته كه اهل خود را فرو نبرد **سيزدهم** ابرهيم بن محمد حموينى بسند خود از ابو عبد الله جدلى روايت كرده كه گفت بخدمت حضرت امير المؤمنين على بن ابيطالب رفتم فرمود يا ابا عبد الله ميخواهى ترا آگاه كنم بحسنه كه هر كه با آن باشد خداى تعالى او را داخل بهشت كند و بسيئه كه هر كه با آن باشد خداى تعالى او را سرنگون در جهنم در اندازد و هيچ عمل با آن سيئه قبول نكند عرض كردم بلى فرمود آن حسنه حب ما است و آن سيئه بغض ما است بعد از آن فرمود من جاء بالحسنة فله خير منها يعنى هر كه بياورد

مدد روز قیامت بهتر از ده حسنه واز ابن عباس هم روایت شده است فله خیر منها یعنی ثواب بهتر از طاعت وفعل عبد هست ثواب فعل خداست جل
شانه وبعضی گفته‌اند یعنی خدا تعالی قبول میکند ایمان وحسنات عبد را وقبول خدا تعالی بهتر است از عمل بنده وبعضی گفته‌اند یعنی رضوان خدا
وخدا تعالی فرموده است ورضوان من الله اکبر ومحمد بن کعب وعبد الرحمن بن زید گفته‌اند یعنی اضعاف آن وخدا تعالی بیک ده زیاد از ده عطا میکند
وده از یک بهتر است وابی بن کعب وابن زید نیکو تاویل کرده‌اند زیرا که اضعاف الحسنات یعنی شش یکی از جمله آنست که از عمل عبد سؤال شود واز
اضعاف سؤال نشود ویکی آنکه شیطان را بعمل عبد راهی هست لکن باضعاف راهی ندارد ویکی آنکه خصوم را در اضعاف طمعی نیست ویکی آنکه
دار دنیا دار حسنات است ودار اضعاف بهشت است ویکی آنکه حسنه باستحقاق عبد است لکن اضعاف الهی ومتعلق بکرم الهی است چهارم
ایضا ابرهیم بن محمد حموینی بسند دیگر از عبد الله جدلی روایت کرده است که علی بن ابی طالب فرمود ای ابو عبد الله میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر کرا باشد
از هول محشر ایمن است وبسیئه که هر کرا باشد سرنگون در آتش جهنم خواهد بود وخدا تعالی هیچ عملی را قبول نکند بعد از آن فرمود من جاء بالحسنة
فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار پس فرمود آن حسنه محبت ما است وآن سیئه بغض ما است پنجم
ابرهیم بن محمد حموینی از جریر بن عبد الله بجلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که بر دوستی آل محمد بمیرد شهید مرده وهر که بر دوستی آل
محمد بمیرد آمرزیده مرده وهر که بر دوستی آل محمد بمیرد تائب مرده وهر که بر دوستی آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده وهر که بر دوستی آل محمد بمیرد
ملک الموت ومنکر ونکیر در وقت قبض روح وسؤال او را به بهشت بشارت دهند وهر که بر دوستی آل محمد بمیرد برند او را بسوی بهشت
با آرایش تمام مانند عروس در شب زفاف وهر که بر دوستی آل محمد بمیرد خدا تعالی ملائکه رحمت را زوار قبر او گرداند وهر که بر دوستی آل محمد
بمیرد بر سنت وجماعت مرده وکسیکه بر دشمنی آل محمد بمیرد در روز قیامت وارد محشر شود ودر پیشانی او نوشته باشد این مأیوس است از رحمت
خدا است وهر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده وهر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود ششم ابرهیم بن محمد حموینی بسند
خود از علقمه از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا از خانه زینب بنت جحش بیرون آمد وبخانه ام سلمه رفت زیرا که آن روز نوبت ام سلمه بود زمانی
نکشید که علی در کوبید رسول خدا دانست وام سلمه مکروه داشت زیرا که آن روز نوبت او بود رسول خدا بام سلمه فرمود برخیز ودر را باز کن ام سلمه
عرض کرد یا رسول الله این کیست که این قدر اهتمام دارد ومرا باز دارد که من بروم در را بر روی او بگشایم با دست وپنجه وزینت او ملاقات نمایم ودو برو
شوم حال آنکه دیروز آیه از آسمان در شأن من نازل شد رسول خدا در غضب شد وفرمود طاعت رسول خدا طاعت خدا است ومعصیت رسول
معصیت خدا است واینکه بر در است مرد سبکی قدر نیست که حیا مانع او نشود وباشتیاق داخل خانه گردد تا او را رخصتی نشود و
کسی است که خدا ورسول خدا او را دوست میدارند وخدا ورسول را او دوست میدارد داخل در نشود مادامیکه صدای پای او بگوش رسید
گویند آنجا خواستم پنهان شوم میگفتم بخ بخ کیست آنکسیکه خدا ورسول او را دوست میدارند وخدا ورسول را او دوست میدارد
پس رفتم ودر را باز کردم آمد ودر جانب در نگاه داشت تا من در پس پرده رفتم وآنجا بودم پس رخصت خواست داخل شد
رسول خدا فرمود یا ام سلمه او را میشناسی عرض کردم بلی علی بن ابیطالب است فرمود او برادر من است گوشت او از گوشت من است خون او از خون
من است واو خزانه علم من است ای ام سلمه بشنو وگواه باش که او قاتل ناکثین وقاسطین ومارقین خواهد بود پس از من بشنو وگواه باش که او هلاک
کننده دشمنان من است بشنو وگواه باش که علی احیا کننده سنت من است بشنو وگواه باش که اگر بنده خدا را بندگی کند هزار سال وهزار سال وهزار
سال در میان رکن ومقام وخدا را ملاقات کند بمبغض علی بن ابیطالب وعترت من باشد خدا تعالی او را سرنگون در آتش جهنم در اندازد واحادیث
این باب بسیار است وما باین قدر اکتفا نمودیم وانشاء الله در آخر کتاب بابی مشتمل بر اخبار بسیار در بیان معنی ولایت ایشان خواهد آمد باب
چهل و هفتم در اینکه ائمه اثنی عشر ارکان ایمانند وخدا ورسول را نمی‌توان شناخت مگر بشناختن ایشان وقبول نمیشود عمل هیچ بنده
مگر بمعرفت وولایت ایشان وبیزاری جستن از دشمنان ایشان واز روایات خاصه ودر این باب [illegible] حدیث است اول محمد بن الحسن الصفار بسند
خود از ابو خیثمه از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود ما ایم حجت خدا وما ایم ارکان اهل ایمان وما ایم ستونهای اسلام دوم محمد بن
یعقوب بسند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر فرمود خدا را بندگی نکند مگر کسیکه او را شناخته باشد وآنکه
او را نشناخته است بگمراهی بندگی کند عرض کردم فدایت شوم خدا را چگونه باید شناخت فرمود شناسائی خدا تصدیق خدا است وتصدیق
رسول خدا وموالات علی است واقتدا بعلی وبائمه هدی علیهم السلام وبیزاری جستن از دشمنان ایشان وخدا تعالی باین شناخته میشود سیم
ابن یعقوب بسند خود از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود بنده مؤمن نمیشود مگر بمعرفت خدا ورسول خدا وائمه هدی

علیهم السلام

علیهم السلام ومعرفت امام زمان خود وخود را بایشان سپردن ورد امور بایشان وتسلیم شدن بعد از آن فرمود چگونه بشناسد کسی آخر را وحال آنکه اول را نشناخته
چهارم ایضا ابن یعقوب بسند صحیح از زراره روایت کرده است که با امام محمد باقر عرض کردم مرا خبر ده از اینکه معرفت امامی که از شما است
بر همه خلق واجب است خدا تعالی محمد را بسوی کافه خلق مبعوث گردانید او رسول وحجت خدا بود بر جمیع خلق ودر روی زمین پس هر که بخدا وبمحمد
ایمان آورد واقرار کرد وپیروی نمود او را وتصدیق کرد معرفت امامی که از ما است بر او واجب است وهر که بخدا ورسول ایمان نیاورد وپیروی
وتصدیق او نکرد وانکار نمود حق ایشان را چگونه بر او واجب باشد معرفت امام وحال آنکه بخدا ورسول ایمان نیاورده وانکار نموده وحق ایشان را نشناخته
است گوید عرض کردم پس چه گوئی در حق آنکه اقرار بخدا ورسول او دارد ورسول خدا را در آنچه از جانب خدا آورده است تصدیق کرده واجب است
بر او حق معرفت شما فرمود بلی مگر اینها از فلان وفلان را نمی‌شناسند عرض کردم بلی میشناسند فرمود چنان میدانی که خدا تعالی معرفت اینها را
در دل ایشان گذاشته است بخدا سوگند که نیفتاده است این در دل ایشان مگر شیطان بخدا سوگند که نیفتاده است در دل مؤمنان حق
معرفت ما را مگر خدا تعالی پنجم ابن یعقوب بسند خود از جابر روایت کرده است که از امام محمد باقر شنیدم که فرمود خدا را کسی شناخته و
بندگی کرده است که او را وامامی که از ما اهل بیت است بشناسد هر که خدا وامام را از ما اهل بیت نشناسد غیر خدا را شناخته وغیر خدا را
بندگی کرده است بخدا سوگند که او گمراه است ششم ایضا ابن بابویه بسند خود از ذریح روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله سؤال
کردم از ائمه علیهم السلام بعد از رسول خدا فرمود حضرت امیر المؤمنین امام بود بعد از آن حسن بعد از آن حسین بعد از آن علی بن الحسین بعد از
آن محمد بن علی وهر که این را انکار کند مثل کسی است که خدا ورسول خدا را انکار کرده گوید پس من گفتم بعد از آن تو امامی جعلت فداک وتا سه
نوبت این کلام را مکرر کردم پس فرمود من بتو خبر دادم تا آنکه از جمله گواهان خدا باشی در روی زمین هفتم ابن یعقوب از معروف
روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که فرمود ابن الکوا بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمده واز آیه وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا
بسیماهم سؤال کرد حضرت فرمود مائیم اهل اعراف وما ایم نزد صراط که میشناسیم هر یک از اهل بهشت ودوزخ را بعلامات ایشان وما ایم
اعرافی که خدا را نمی‌توان شناخت مگر از راه شناسائی ما وما ایم اعرافی که خدا تعالی ما را میشناساند بر بالای صراط روز حساب ودشمنان ما را
پس داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ما را بشناسد وما او را بشناسیم وداخل جهنم نمیشود مگر کسیکه منکر ما باشد وما منکر او باشیم وخدا تعالی
اگر میخواست خود را به بندگان خود میشناسانید ولکن مصلحت در این دانست که ما را درهای معرفت خود گرداند وصراط وراه بجانب خود ووجه ما ایم
وجه خدا که از جهت ما بخدا میتوان رسید پس کسیکه عدول نماید از ولایت ما یا آنکه دیگری را بر ما ترجیح دهد پس ایشان از راه راست گردیده‌اند
ومساوی نیستند بجماعتی که مردم چنانچه رفته‌اند بسوی ما زیرا که مردم که غیر شیعیان ما باشند رفته‌اند بسوی چشمه‌های گل آلود چند که بعضی
در بعضی ریخته باشد وآنها که بسوی ما آمده‌اند بسوی چشمه صاف چند آمده‌اند که بسوی سرچشمه جاری است بامر پروردگار ایشان که آخر شدن ندارد وهرگز
منقطع نمیگردد هشتم ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر ووصی ووارث
وخلیفه منی بر اهل من در حیات من وبعد از مرگ من دوست تو دوست من است ودشمن تو دشمن من است یا علی من وتو پدران این امتیم یا علی من
وتو وامامان از اولاد تو سادات دنیا وپادشاهانیم در آخرت هر که ما را شناخت خدا را شناخته وهر که ما را انکار نمود خدا را انکار
نموده است نهم ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امام رضا از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود من بهترین همه آفریدگان خدایم
ومن بهترم از جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحاملان عرش وتمام ملائکه مقربین خدا وانبیاء مرسلین ومنم صاحب شفاعت وصاحب
حوض شریف ومن وعلی پدران این امتیم هر که ما را شناخت خدا را شناخته وهر که ما را انکار کرد خدا را انکار کرده واز اولاد علی است دو سبط
امت من وسادات جوانان اهل بهشت حسن وحسین واز اولاد حسین نه امام که طاعت ایشان طاعت من است ومعصیت ایشان معصیت من
است نهمی ایشان قائم ایشان ومهدی ایشان است دهم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین در خطبه از خطبه‌های خود فرمود منم هادی ومنم مهتدی ومنم پدر یتیمان وفقیران ومنم شوهر بیوه زنان ومنم پناه ضعیفان وملجاء
خائفان ومنم کشنده مؤمنان بسوی بهشت ومنم ریسمان محکم خدا ومنم حلقه محکم او ومنم کلمه تقوی ومنم چشم خدا ومنم زبان خدا ومنم دست
خدا ومنم جنب خدا آنچنان جنبی که خدا تعالی میفرماید ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی آنکه بگوید نفسی وای بر من از
ای حسرت وندامت بر آنچه که تقصیر کردم در جنب خدا که امیر المؤمنین است ومنم دست گشاده وگسترده خدا بر بندگان او برحمت ومغفرت ومنم باب
حطه وغیر گوید باب حطه در زمان بنی اسرائیل بود که هر که در آن باب داخل شد ایمن بود [illegible] هر که مرا شناخت حق مرا

خود را شناختند زیرا که من وصی پیغمبر ایشانم در زمین و حجت ایشانم بر مخلوقات و انکار نمی‌کند امامت مرا مگر کسیکه بر خدا و رسول خدا رد کند و قول ایشان را قبول ننماید ابن بابویه بعد از نقل حدیث گفته است جنب در لغت عرب بمعنی طاعت است یقال هذا صغیر فی جنب الله ای فی طاعة الله پس معنی این حدیث ما فرطت فی جنب الله یعنی در طاعت الله عز و جل فقیر گوید پس بنابراین طاعت خدا عبارت از ولایت امیر المؤمنین است یازدهم ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود کسیکه مخالفت علی بن ابی طالب کند پس از من کافر است و کسیکه برای او شریک قرار دهد بعد از من مشرک است و دوست او مؤمن است و دشمن او منافق است هر که پیروی او کند با او پیوسته و هر که با او حرب کند از دین بیرون رفته و هر که بر او رد کند هلاک شده علی نور خدا است در بلاد او و حجت خدا است بر عباد او و شمشیر خدا است بر دشمنان او و وارث علوم پیغمبران او و علی کلمه بلند خدا است و کلمه دشمنان خدا پست است علی سید اوصیا است و وصی سید انبیا است علی امیر مؤمنان است و سرکرده پیشانی سفیدان قبول نکند خدا ایمان احدی را مگر بولایت و طاعت او دوازدهم ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو مسلم روایت کرده است که من با حسن بصری و انس بن مالک بخانه ام سلمه رفتیم انس بر در خانه نشست و من با حسن بصری داخل خانه شدیم حسن گفت السلام علیک یا اماه ام سلمه گفت و علیک السلام ای فرزند تو کیستی گفت من حسن بصریم ام سلمه گفت ترا چه حاجت است حسن گفت آمدم تا برای من نقل کنی حدیثی را که از رسول خدا در حق علی شنیده ام سلمه گفت بخدا سوگند از برای تو حدیثی نقل کنم که بگوش خود از رسول خدا شنیدم و الا کر شود و بچشم خود دیدم و الا کور گردد و بحافظه سپردم و الا خدا او را مهر کند و نابینا و لال باد اگر خود از رسول خدا شنیدم که فرمود یا علی هیچ بنده خدا را ملاقات نکند با انکار ولایت تو مگر آنکه ملاقات کرده است خدا را با بت پرستی گویا از حسن آواز او در خانه شنیدم که میگفت الله اکبر اشهد ان علیا مولای و مولی المؤمنین چون بیرون آمد انس بن مالک از او پرسید که این تکبیر چه بود که گفتی گفت از ام المؤمنین ام سلمه سؤال کردم برای من حدیثی از رسول خدا در حق علی نقل کند و چنان و چنین گفت من تکبیر گفتم و گفتم اشهد ان علیا مولای و مولی کل مؤمن گفت راوی از انس بن مالک شنیدم که گفت من گواهی میدهم که این کلام را سه نوبت یا چهار نوبت خود از رسول خدا شنیدم سیزدهم ابن بابویه بسند خود از امام جعفر صادق از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم ایشانند خلفای من و اوصیای من و اولیای من و ایشانند حجتهای خدا بر امت من بعد از من هر که با ایشان اقرار کند مؤمن است و هر که ایشان را انکار کند کافر است چهاردهم ابن بابویه بسند خود از امام جعفر صادق از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل بسوی من وحی آورد که خدا میفرماید هر مؤمنی که علم بهم رساند که لا اله الا انا وحدی و ان محمدا عبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی او را برحمت خود داخل بهشت گردانم و بعفو خود از آتش جهنم نجات دهم و جوار خود را برای او مباح گردانم و کرامت خود را برای او واجب گردانم و نعمت خود را بر او تمام کنم و او را بنده خاص و خالص خود گردانم اگر مرا ندا کند لبیک گویم و اگر از من سؤال کند باو عطا نمایم و اگر ساکت شود بنعمت ابتدا کنم و اگر بدی کند برو رحم کنم و اگر فرار کند بسوی خود خوانم و اگر بسوی من باز گردد او را قبول کنم و اگر در مرا بکوبد باز کنم و هر که گواهی ندهد بیگانگی من یا آنکه بان گواهی دهد و گواهی ندهد باینکه محمد بنده و رسول من است یا آنکه بان نیز گواهی دهد و گواهی ندهد باینکه علی خلیفه من است یا بان نیز گواهی دهد و گواهی ندهد باینکه امامان از اولاد او حجتهای منند انکار نعمت مرا کرده و عظمت مرا کم شمرده و آیات و کتب مرا تکذیب کرده اگر مرا قصد کند او را محجوب سازم و اگر از من سؤال کند او را محروم سازم و اگر مرا ندا کند نشنوم و اگر دعا کند مستجاب نکنم و اگر بمن امید دارد نومید گردانم و این است جزای او از من و من بر بندگان خود ستمکار نیستم پس جابر بن عبد الله انصاری از جای خود برخاست و عرض کرد یا رسول الله امامان از اولاد علی بن ابیطالب کیانند فرمود حسن و حسین که سید جوانان اهل بهشتند بعد از ان سید عابدان در زمان خود علی بن الحسین بعد از آن پسرش محمد باقر و ای جابر او را خواهی دید چون باو رسیدی او را از من سلام برسان بعد از آن جعفر بن محمد الصادق بعد از آن موسی بن جعفر الکاظم بعد از آن علی بن موسی الرضا بعد از آن محمد بن علی التقی بعد از آن علی بن محمد النقی بعد از آن حسن بن علی الزکی بعد از آن پسرش قائم بحق مهدی امت من پر میکند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از جور و ستم ای جابر اینها خلفای من و اوصیای من و اولاد من و عترت منند هر که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت کرده و هر که همه ایشان یا یکی از ایشان را انکار کند مرا انکار کرده است خدای عز و جل بایشان آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر باذن او و بایشان زمین را باز داشته است که اهل خود را فرو نبرد پانزدهم ابن بابویه بسند خود از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که از فاطمه شنید که میفرمود از پدرم رسول خدا پرسیدم از تفسیر و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم که این جماعت کیانند فرمود

انها امامانند بعد از من و اول ایشان علی است و دو سبط من حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین ایشانند مردان اعراف داخل نشود در بهشت مگر کسیکه ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل نشود در جهنم مگر کسیکه ایشان را انکار کند و ایشان او را انکار نمایند و نمی‌شناسند خدا را مگر بسبب شناسائی ایشان شانزدهم ابن بابویه بسند خود از علی بن الحسن روایت کرده است که از حضرت امام حسن عسکری شنیدم که از پدرش از اجدادش علیهم السلام روایت کرد که رسول خدا بعلی بن ابی طالب فرمود دوست ندارد ترا مگر مؤمنی که حلال زاده باشد و دشمن ندارد ترا مگر منافقی که حرام زاده باشد و دوست ندارد ترا مگر مؤمن و دشمن ندارد ترا مگر کافر عبد الله بن مسعود از جا برخاست و عرض کرد یا رسول الله علامت حرام زاده و کافر زاده در حیات تو دانستیم در کسی که دشمن و مبغض علی باشد پس علامت حرام زاده و کافر بعد از تو چه چیز است هر که اظهار اسلام نماید و در باطن کافر باشد فرمود یا ابن مسعود علی بن ابیطالب امام شما است بعد از من و خلیفه من است بر شما و چون او از دنیا رفت فرزندم حسن امام شما است بعد از او و چون از دنیا رود فرزندم حسین امام شما و خلیفه من است بر شما و بعد از حسین نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری امامان شما و خلفای منند بر شما نهمی ایشان قائم ایشان است و قائم امت من است پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم محب ایشان نیست مگر حلال زاده و مبغض ایشان نیست مگر حرام زاده و ولی ایشان نیست مگر مؤمن و عدو ایشان نیست مگر کافر و هر که یکی از ایشان را انکار کند مرا انکار کرده و هر که مرا انکار کند خدا را انکار کرده و هر که کتمان کند یکی از ایشان را مرا کتمان کرده و هر که مرا کتمان کند خدا را کتمان کرده زیرا که طاعت ایشان طاعت من است و طاعت من طاعت خدا است و معصیت ایشان معصیت من است و معصیت من معصیت خدا است یا ابن مسعود زنهار در آنچه گفتم در دل خود شکی راه دهی که عقوبت پروردگار خود سوی تو کافر خواهی شد من بیم دارم که تو نفس و هوا در باره علی و امامان از اولاد او سخن بگوئیم پس حضرت دستها بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم وال من والی خلفائی و عاد من عاداهم و انصر من نصرهم و اخذل من خذلهم و لا تخل الارض من قائم منهم بحجتک ظاهرا او خافیا مغمورا لئلا یبطل دینک و حجتک و براهینک بعد از آن فرمود یا ابن مسعود امروز برای تو خبری بیان کردم که اگر از آن دوری کنی هلاک شوی و اگر بان تمسک جوئی نجات یابی و السلام علی من اتبع الهدی هفدهم شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از ابو هارون عبدی روایت کرده است که گفت من چنان دانستم که حق با خوارج است و مذهب ایشان را اختیار کرده بودم تا وقتیکه نزد ابو سعید خدری نشستم و شنیدم که گفت مردم به پنج چیز امر شدند چهار چیز را بعمل آوردند و یکی را ترک کردند مردی پرسید آن چهار چیز کدام است گفت نماز و زکوة و حج و روزه ماه رمضان است پرسید آن یکی که از آن ترک کردند کدام است گفت ولایت علی بن ابیطالب پرسید که ولایت علی نیز فرض است مانند آن چهار چیز ابو سعید گفت بلی بخدای کعبه پس گفتم بنابراین همه مردم کافر شدند ابو سعید گفت گناه من چه چیز است هیجدهم ابن بابویه بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که گفت در خدمت رسول خدا بودم و ابو بکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود نیز حضور داشتند که حسین بن علی داخل شد رسول خدا او را گرفت و بوسید و فرمود حبقه حبقه ترق عین بقه فقیر گوید الحبقه بکسرتین مع تشدید القاف القصیر قیل الضعیف و نقل فی البحار حزقه حزقه بجای حبقه حبقه و لکن حبقه با بقه ملائم تر است حزقی که نقل است که فاطمه علیها السلام چنانچه طریقه زنان است حسن و حسین را میرقصانید میفرمود حزقه حزقه ترق عین بقه در حدیث دیگر باسانید متعدد روایت شده است و جزری نیز روایت کرده است که ان النبی کان یرقص الحسن والحسین و یقول حزقه حزقه ترق عین بقه حزقه بضم حای مهمله و زای معجمه ضعیف را گویند که از شدت ضعف گامها را نزدیک بهم زند و بعضی گویند حزقه کوتاه قامت بزرگ شکم را گویند که کیفکان استعمال آن از راه ملاعبه و تانیس است و ترق فعل امر است بمعنی اصعد یعنی بالا بیا و عین بقه کنایه است از کوچکی چشم و یا کوچکی جثه و حزقه خبر مبتدای محذوف است ای انت حزقه و حزقه ثانی نیز چنین است بعطف جمله بر جمله باسقاط عاطف یا آنکه خبری است مکرر و زمخشری نیز در کتاب فائق این حدیث را نقل کرده و گفته است عین بقه منادی است تشبیه کرده است کوچکی چشم او را بچشم پشه و حاصل معنی تو کوتاه قامت بزرگ شکمی یا ضعیف حال اندکی روشی بالا بیا ای کوچک چشم یا ای کوچک جسم یا جثه باشد یعنی تو کوتاه قامت کوچک اندامی و یا آنکه حبقه و یا حزقه منادی باشد یعنی ای کوتاه قامت کوچک اندام و بالجمله رسول خدا لب بر لب او نهاد و فرمود اللهم انی احبه فاحبه و احب من یحبه یا حسین انت الامام ابن الامام ابو الائمه تسعه من ولدک ائمه ابرار عبد الله بن مسعود عرض کرد این امامانی که از صلب حسین اند کیانند رسول خدا سر بزیر انداخت بعد از آن سر بالا کرد و فرمود ای عبد الله سؤال بزرگی کردی و لکن من ترا خبر میدهم همین فرزندم که حاضر است دست بر کتف حسین گذاشت بیرون آید از صلب او فرزند مبارکی همنام جدش علی که سید عابدان است و نور زاهدان و این حدیث در باب سیزدهم در حدیث پنجاهم گذشت نوزدهم محمد بن یعقوب بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر شنیدم که فرمود هر کسیکه بخدا تقرب جوید

تقرب جویند بعبادتی که کار آنحضرت را زان کرده باشد و از پیشوائی که از جانب خدا نباشد سعی او غیر مقبول و سرگردان است و خدا تعالی کاره و مبغض اعمال او و کردار او است و مثل آنکس مثل گوسفندی است که از شبان و گله خود افتاده و گم شده باشد و بهر جانب دود و داعی خود را نیابد و سرگردان ماند و بیهوش برود و بیاید تا چون شب در آید گله و شبانی یابد و چنان پندارد که همان گله او است و شب با ایشان بسر برد و چون روز شود و هوا روشن گردد و شبان گله خود را بجانب چراگاه برد گوسفند غریب ببیند که گله و شبان اجنبی است باز از آن گله جدا شود و در صحراها متحیر بماند که پیوسته بهر طرف رود که تا شاید گله خود را پیدا کند و شبان خود را دریابد تا آنکه از دور گله دیگر ببیند و شبان دیگر بنظر او در آید بجانب ایشان شتابد و با ایشان مغرور گردد که شبان او را فریاد کند که برو و بگله خود ملحق شو و شبان خود را دریاب که این گله نه گله تو است و من نه شبان توام بلکه تو از گله و شبان خود گم شده و دور افتاده گوسفند بیچاره سرگردان و پریشان و مضطرب حال از آن گله نیز دور افتد و از آن شبان جدا شود و راه را نیابد و راهنمائی که بگله برساند او را و پیشوائی که باز گرداند او را در این حیرت و سرگردانی بماند تا گرگ او را فرصت یابد و او را بشکند و بخورد کذلک ای محمد چنین است هر کسی که صبح کند و او را امامی نباشد از جانب خدا تعالی آنکس گمراه و سرگردان است اگر بر این حال بمیرد بکفر و نفاق مرده است و بدان ای محمد که پیشوایان جور و پیروان ایشان از دین حق و راه خدا دور و بیگانه‌اند بتحقیق که گمراه شدند و گمراه کردند و اعمال ایشان مانند خاکستر است که باد تند بر او وزیده و همه را پراکنده باشد نفعی نبخشد بایشان اعمال ایشان ذلک هو الضلال البعید **بیستم** ابن یعقوب بسند خود از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده است که بحضرت ابی عبدالله عرض کردم که من با مردم معاشرت میکنم و تعجبم بسیار میشود که می‌بینم قومی که ولایت شما ندارند و فلان و فلان را امام و پیشوای خود میدانند و همه را می‌بینم امین و راستگو و با وفا و قومی را می‌بینم که ولایت شما دارند و شما را امام و پیشوای خود میدانند و ایشان را امانتی نیست و نه صدقی و نه وفائی چون این را عرض کردم حضرت درست نشستند مانند کسی که خشم کرده باشد بمن نظر انداختند و فرمودند هر که بولایت امام ستمکاری که نه از جانب خدا باشد بخدا تقرب جوید آنکس را دینی نیست و هر کسی که بولایت امام عادلی که از جانب خدا باشد بخدا تقرب جوید عتابی بر او نیست گفتم آن جماعت را دینی نیست و بر این جماعت عتابی نیست فرمودند بلی آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست بعد از آن فرمودند که مگر نشنیده که خدا تعالی میفرماید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی خدا تعالی متولی امور کسانی است که ایمان آورده‌اند و ولایت گزیده‌اند بیرون میآورد خدا تعالی ایشان را از تاریکیهای ذنوب و معاصی بنور توبه و غفران بسبب ولایت ایشان هر امام عادلی که منصوب از جانب خدا باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنانکه کافر شدند یعنی پوشیدند حق را و نپذیرفتند بر امام منصوص از جانب خدا دوستان ایشان شیاطین و غاصبین حق آل محمد اند بیرون میبرند طاغوت این کافران را از روشنی اسلامی که قبل از این داشتند بسوی تاریکیهای کفر و عصیان حضرت فرمودند اینها بر نور اسلام بودند چون تولا جستند بامام جایری که نه از جانب خدا بود بیرون آمدند بسبب تولای امام جایر از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا تعالی حکم فرمود برای ایشان جهنم را با کفار فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **بیست و یکم** ابن یعقوب باسناد خود از ابو جعفر روایت کرده است که خدا تعالی فرموده که هر آینه عذاب خواهم کرد رعیتی را از اهل اسلام که گردن نهاده باشد بولایت هر امام جابری که نه از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در کردار خود نیکو و پرهیزکار باشد و هر آینه عفو مینمایم هر رعیتی را از اهل اسلام که تولا جسته باشد بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت خود ظالم و گناهکار باشد **بیست و دوم** ابن یعقوب بسند خود از ابو عبدالله روایت کرده است که فرمودند خدا تعالی شرم نمیکند از اینکه عذاب کند امتی را که گردن نهاده باشد بامامی که نه از جانب خدا باشد و هر چند در کردار خود نیکو و پرهیزکار باشد و شرم دارد از اینکه عذاب کند امتی را که تولا جسته باشد بامامی که از جانب خدا منصوب باشد هر چند در اعمال خود ظالم و گناهکار باشد **بیست و سوم** ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبدالله در خطبه‌ای که در احوال و صفات ائمه بیان میکند روایت کرده است که فرمود خدا تعالی دین خود را بائمه هدی از اهل بیت پیغمبر ما واضح گردانیده و راه دین را روشن ساخت و چشمه‌های علم خود را بایشان کرامت فرمود پس هر که از امت محمد که حق امام خود را بشناسد می‌یابد طعم حلاوت ایمان خود را و میداند فضل بهجت اسلام را زیرا که خدا تعالی نصب کرده امام را علمی برای بندگان خود و او را حجت خود گردانیده بر اهل عالم خود و تاج وقار بر سرش نهاده و نور جبار او را پوشانیده و او را رشته کرده که مردم را بطرف آسمان میکشد و چشمه‌ای کرده که هرگز مواد آن منقطع نمیگردد و نمی‌توان رسید بانچه نزد خدا تعالی است مگر باسباب آنها و قبول نمیکند خدا تعالی اعمال هیچ بنده را مگر بمعرفت او و خطبه طولانی است و در باب سی و نهم در حدیث هشتم گذشت **بیست و چهارم** محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از عبدالله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا

فرمودند شبی که مرا بمعراج بردند خدا تعالی وحی بسوی من فرستاد که کرا در زمین بر امت خود خلیفه کردی گفتم و حال آنکه خدا تعالی خود از من بهتر میدانست عرض کردم پروردگارا برادر خود را فرمود یا محمد علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی پروردگارا فرمود من بجانب زمین نظر کردم و ترا برگزیدم و هیچ جا نام برده نشوم مگر اینکه تو نیز با من نام برده شوی من محمودم و تو محمدی بعد از آن باز بجانب زمین نظر کردم علی بن ابیطالب را برگزیدم و او را وصی تو گردانیدم پس توئی سید انبیا و علی سید اوصیا است بعد از آن نامی از نامهای خود برای او جدا کردم و نام من اعلی و او علی است من علی و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه را از یک نور آفریدم بعد از آن ولایت ایشان را بر ملائکه عرضه کردم هر که قبول ولایت ایشان کرد از مقربان شد و هر که انکار نمود از کافران گردید ای محمد اگر بنده از بندگان من مرا بندگی کند تا آنکه عمرش بسر آید با من ملاقات کند و منکر ولایت ایشان باشد او را داخل جهنم کنم ای محمد میخواهی ایشان را ببینی عرض کردم بلی فرمود پیشتر رو چون نظر کردم دیدم علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم عجل الله فرجه مانند کوکب درخشنده در وسط ایشان عرض کردم اینها کیانند فرمود اینان ائمه‌اند و این قائم است که حلال میکند حلال مرا و حرام میکند حرام مرا و انتقام میکشد از دشمنان من ای محمد او را دوست دار که من او را دوست میدارم و دوست میدارم هر که او را دوست دارد **بیست و پنجم** ابن بابویه بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی توئی صاحب حوض من و صاحب لوای من و توئی وفا کننده بوعدهای من و توئی حبیب دل من و توئی وارث علم من و توئی نگاه دارنده مواریث انبیا و توئی امین خدا در زمین و توئی حجت خدا بر بندگان او و توئی رکن ایمان و توئی چراغ شبهای تار و توئی منار هدایت و توئی علم بلند شده برای اهل دنیا هر که پیروی تو کرد نجات یافت و هر که از تو باز پس ماند هلاک شد و توئی طریق واضح و توئی راه راست و توئی سرکرده نجبا با نام و نشان و توئی سرور مؤمنان و توئی مولا و آقای هر کسی که من مولای اویم محب تو نیست مگر حلال زاده و مبغض تو نیست مگر حرامزاده و خدا تعالی مرا هرگز باسمان نبرد و با من یک کلمه سخن نگفت مگر آنکه فرمود یا محمد علی را از من سلام برسان و او را خبر ده که او امام و پیشوای دوستان من و نور اهل طاعت من است این کرامت ترا گوارا و مبارک باد یا علی **بیست و ششم** محمد بن یعقوب بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود اعلا مراتب امر و مفتاح آن و باب همه اشیا و خوشنودی خدا همه در طاعت امام است بعد از معرفت حق عز و جل میفرماید من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا یعنی هر که پیروی رسول خدا کند پیروی خدا کرده و هر که از پیروی او رو گردان شد تو ای محمد نفرستادیم ترا که بر این جماعت نگهبان باشی و بدان که اگر مردی قائم اللیل و صائم النهار باشد تمام مال خود را تصدق کند و همه عمر خود حج کند و ولی خدا را نشناسد تا او را تولا جوید اعمال خود را براهنمائی او بجا آورد حقی نیست بر خدا که او را بعمل خود ثواب دهد و از اهل ایمان نخواهد بود و هر کسی که ولی خدا را بشناسد کردار خود را بامر او و با تولای او بجا آورد بنیکوکاران است خدا تعالی او را داخل بهشت گرداند **بیست و هفتم** ابن بابویه در فقیه بسند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین از ما سؤال کرد که کدام بقعه از بقعه‌ها افضل است عرض کردم خدا و رسول و آل رسول بهتر میدانند فرمود بدرستی که بهترین بقاع ما بین رکن و مقام است اگر بنده عمر نوح کند در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال صائم النهار و قائم اللیل همه عمر خود در آنجا خدا را عبادت کند و ولایت ما را نداشته باشد هیچ نفعی باو نبخشد **بیست و هشتم** ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمودند اول چیزی که از بنده سؤال کنند روزی که او را در حضور پروردگار بدارند نماز است و واجبی است از زکوة و روزه و حج و واجبی ولایت ما اهل بیت پس هر که بولایت ما اقرار کند و بدان عمل آورد نماز و روزه و زکوة و حج او قبول شود و اگر بولایت ما اقرار نکند در حضور خدا تعالی قبول نکند از او هیچ عمل او را **بیست و نهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که رسول خدا فرمود چه میبینم گروهی را از مردم که چون آل ابراهیم نزد ایشان نام برده میشوند و چون آل محمد را در پیش ایشان ذکر کنند ایشان افسرده خاطر میشوند و قسم بانکسی که جان محمد در دست او است اگر بنده در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا تعالی از او قبول نکند تا خدا را بولایت من و ولایت اهل بیت من ملاقات نکند **سی ام** شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که با حضرت رسول از غزوه تبوک مراجعت میکردیم در میان راه بمن فرمود تا جهاز شتران را بالای یکدیگر گذاشتیم حضرت بر بالای آنها رفتند و خطبه مشتمل بر حمد و ثنای الهی چنانکه شاید خواندند بعد از آن فرمودند ای گروه مردم چه سبب است که چون نام آل ابراهیم برده میشود خوشحال میشوید و چون نام آل محمد نزد شما برده میشود گویا دانه انار در دل شما افشرده‌اند قسم بانکسی که

کسی را نبینند بجز فرشتگان است که اگر یکی از شما بیاید در روز قیامت با عبادت بزرگی کوهها و ولایت علی را نداشته باشد خدا تعالی او را سرنگون
در آتش جهنم بیندازد دوم شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از حضرت سید الشهدا روایت کرده است که رسول خدا با علی فرمود
من و تو و دو فرزند تو حسن و حسین و نه امام دیگر از اولاد حسین ارکان دینیم و ستونهای اسلامیم هر که ما را پیروی کرد نجات یافت و هر که از ما
باز ایستاد جایگاه او جهنم خواهد بود و سیلک گوید اخبار در این باب بسیار است هر که طالب زیاده از این است بکتاب الکمال فیما تقبل به الاعمال که
از مولفات من است رجوع نماید **باب چهل و هشتم** در اثبات اینکه مراد از نعیم در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم ولایت رسول خدا
و امیر المؤمنین و ائمه از اولاد آنحضرت است در روایات عامه در این باب دو حدیث است **اول** ابو نعیم حافظ احمد بن عبد الله بسند خود از جعفر
ابن محمد در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم روایت کرده است که فرمودند نعیم ولایت امیر المؤمنین است **دوم** شیخ مفید از طریق عامه
بسند خود از محمد بن سائب کلبی روایت کرده است که چون حضرت صادق بجانب عراق تشریف برد و وارد حیره شد ابو حنیفه بخدمت آنحضرت
آمد و مسائلی چند از آنحضرت سؤال کرد از آنجمله عرض کرد جعلت فداک امر بمعروف کدام است فرمود ای ابو حنیفه معروف آنست که معروف است در میان
اهل آسمانها و معروف است در میان اهل زمین و آن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است عرض کردم جعلت فداک منکر کدام است فرمود آن دو نفری که بر
او ظلم کردند و حق او را از دست او گرفتند و مردم را بر او مسلط ساختند و بر دوش او سوار کردند عرض کرد این نیست که
مردی را ببیند که معصیتی بجا آورد او را از آن باز دارد حضرت فرمود که این امر بمعروف نیست و نهی از منکر بلکه این عمل خیری است که پیش رفته شد آنست
ابو حنیفه گفت جعلت فداک بگو در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم چه چیز است فرمود تو آنرا چه میدانی گفت امنیت خاطر و صحت بدن و قوت
مهیا و آماده فرمود ای ابو حنیفه چون خدا تعالی در روز قیامت ترا باز دارد و از تو سؤال کند از طعامی که خوردی و آبی که آشامیدی وقوف تو
طول انجامد عرض کرد پس نعیم کدام است فرمود ما ایم نعیم که حق تعالی مردم را بسبب ما از گمراهی نجات داد و بما از کوری هدایت کرد
و از جهل بیرون آورد عرض کردم جعلت فداک پس چگونه قرآن همیشه تازه است فرمود زیرا که حق تعالی آنرا بخصوص زمانی دون زمانی
قرار نداده است که ایام آنرا کهنه گرداند و مندرس گردد بلکه تا دنیا هست قرآن تازه است و هر چیزی فانی میشود بجز قرآن تا فنای عالم **سیم**
ابن شهر آشوب در معانی التفسیر از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که نعیم ولایت امیر المؤمنین است **باب چهل و نهم**
در اینکه نعیم ولایت رسول خدا و ولایت امیر المؤمنین و ائمه از اولاد او است در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم در روایات خاصه در این باب
حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از جعفر بن محمد روایت کرده است که در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمود ما ایم
آن نعیم و در آیه و اعتصموا بحبل الله فرمود ما ایم حبل **دوم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از جمیل از حضرت ابی عبد الله روایت
کرده است که عرض کردم نعیم در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم کدام است فرمود سؤال کنند از این امت از آنچه حق تعالی بایشان انعام فرموده است از
رسول خدا بعد از آن اهل بیت **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو حمزه روایت کرده است که ما جماعتی در خدمت ابی عبد الله بودیم حضرت
طعام خواستند با آنحضرت طعام خوردیم و ما هرگز چنین طعام لذیذ خوشبو و پاکیزه نخورده بودیم و خرمائی آوردند که از شدت صفا و پاکیزگی
عکس خود را در آن مشاهده میکردیم مردی از حضار گفت از شما سؤال خواهند کرد از این نعمتی که تنعم میکنید بنزد فرزند رسول خدا حضرت ابی عبد الله
فرمود که خدا از آن کریم تر و جلیل تر است که بشما طعامی عطا فرماید بعد از آن از شما سؤال کند بلکه بر شما منت گذارد و لکن سؤال میکند از شما از آنچه
انعام کرده است بر شما بمحمد و آل محمد **چهارم** ابن یعقوب بسند خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی جعفر رفتم آنحضرت طعام
خواست برای من و آنچنان طعامی خوردم که هرگز پاکیزه تر و لطیف تر از آن غذائی نخورده بودم و چون از طعام خوردن فارغ شدیم فرمود یا ابا خالد طعام ما را
چگونه دیدی عرض کردم جعلت فداک هرگز از آن پاکیزه تر و لطیف تر غذائی ندیده و نخورده بودم و لکن بیاد آمد آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم حضرت
فرمود چنین نیست بلکه سؤال خواهند کرد شما را از دین حقی که شما بر آن هستید **پنجم** ابن بابویه بسند خود از ابو ذکوان قاسم بن اسماعیل
نیشابوری از ابراهیم بن عباس صولی کاتب مأمون روایت کرده است که روزی در خدمت علی بن موسی الرضا بودیم فرمود در دنیا نعمت حقیقی نیست
بعضی از فقهائی که در مجلس حضرت بودند عرض کردند پس قول خدا تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یا این نعیم که در این آیه است نعیم دنیا نیست
حضرت با آواز بلند فرمود شما چنین تفسیر کرده اید و در آن چند قول گفته اند طایفه گویند نعیم آب سرد است و طایفه گویند مراد غذای خوب است
طایفه گویند خواب خوش است پدرم از پدرش ابو عبد الله روایت کرده است هنگامی که همین اقوال را در خدمت آنحضرت در آیه ثم لتسئلن یومئذ
عن النعیم عرض کردند آنحضرت در غضب شد و فرمود خدا تعالی سؤال نمیکند از آنچه بر ایشان بتفضل فرموده و بر ایشان منت نمیگذارد و امتنان از

باب چهل و هشتم

باب چهل و نهم

مخلوق چنین قبیح است چگونه بر خالق روا است نسبت چیزی که بر مخلوق روا نباشد و لکن نعیم حب ما اهل بیت و موالات ما است که خدا تعالی بعد از توحید
و نبوت از آن سؤال خواهد کرد زیرا که بنده چون بمحبت و ولایت ما وفا کند ما او را بسوی نعیم بهشت میکشانیم نعیمی که هرگز زایل نشود و تمام نگردد دیگر
از محمد بن علی از پدرش حسین بن علی از پدرش روایت کرده است که فرمود رسول خدا فرمود یا علی اول چیزی که سؤال کرده شود از بنده پس از فوت
شهادت بیگانگی خدا و برسالت من و باینکه تو ولی مؤمنانی بانچه خدا تعالی از برای تو قرار داده ایم و هر که معتقد آن باشد بازگشت او بسوی نعیمی
که از او زوالی نیست ... بعد از آنکه این حدیث را برای من نقل کرد ابتدا و بدون اینکه من از او سؤال کرده باشم گفت این حدیث را بچند جهت برای
تو نقل کردم یکی از جهت آنکه ... و دیگر بجهت آنکه خواستم ترا تحفه بخشم و یکی بجهت آنکه عمت این حدیث را برای من گفته بود و یکی
آنکه من بعد از شنیدن این حدیث بلغت و اشعار اوقات خود را صرف میکردم و رسول خدا را در خواب دیدم که مردم همه بر او سلام میکردند و آنحضرت
جواب ایشان باز میگفت من نیز بر او سلام کردم جواب مرا باز نگفت عرض کردم یا رسول الله من نیز از امت توام فرمود بلی و لکن حدیث نعیم که از ابراهیم
شنیدی برای مردم نقل کن صولی گوید این حدیث را مردم از رسول خدا نقل کرده اند مگر آنکه ذکر نعیم و آیه و تفسیر در آن نیست و بنقل دیگر روایت کرده اند
که ان اول ما یسئل العبد یوم القیمة الشهادة و النبوة و موالاة علی **ششم** محمد بن عباس ماهیار در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت فی القرآن بسند
خود از امام جعفر صادق روایت کرده است که آنحضرت در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمودند و الله ما هو الطعام و الشراب لکن ولایتنا اهل
البیت **هفتم** محمد بن عباس ایضا بسند خود از جعفر بن محمد در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمودند ما ایم آن نعیم **هشتم** محمد بن عباس
ایضا بسند خود از عبد الله بن نجیح یمانی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم را سؤال کردم فرمود نعیم چیزی است که
خدا تعالی بما کرامت فرموده است از ولایت ما و حب محمد و آل محمد **نهم** محمد بن عباس ایضا بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که
در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمودند ما ایم آن نعیم که از آن سؤال کرده خواهید شد **دهم** محمد بن عباس ایضا بسند خود از ابو الحسن موسی
ابن جعفر در آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمودند ما ایم نعیم در کام مؤمن و علقم در گلوی کافر و فقیر گوید علقم درختی است تلخ و حنظل
نیز گویند و هر چیز تلخی را نیز گفته اند و قال فی المجمع العلقم المرارة و در حدیث کنایه از عذاب است و مضاف در هر دو محذوف است یعنی ما ایم سبب نعیم و
سبب عذاب **یازدهم** ایضا محمد بن عباس بسند خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که بخدمت محمد بن علی رفتم طعامی در میان آورد که از آن بهتر نخورده
بودم پس فرمود یا ابا خالد طعام ما را چگونه یافتی عرض کردم جعلت فداک چه بسیار لذیذ و نیکو بود و لکن بیاد آمد آیه از قرآن و آن در کام من تلخ و ناگوار
شد فرمود کدام است آن آیه عرض کردم ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمودند بخدا سوگند که از این طعام هرگز سؤال نخواهند شد بعد از آن حضرت
تبسم کرد چندانکه دندانهای مبارکش نمایان شد فرمود میدانی که نعیم کدام است عرض کردم کدام است فرمود آن نعیم ما ایم **دوازدهم** شیخ
ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان گوید که عیاشی باسناد خود در حدیثی طولانی روایت کرده است که ابو حنیفه از حضرت صادق از این آیه سؤال کرد حضرت
فرمود یا نعمان نعیم چه میدانی ابو حنیفه عرض کرد قوت از طعام و آب سرد فرمود هرگاه خدا تعالی در روز قیامت ترا در حضور خود باز دارد تا
از تو سؤال کند از هر لقمه که خوردی و از آبی که آشامیدی هر آینه بطول انجامد وقوف تو در حضور خدا عرض کرد پس نعیم چه چیز است جعلت فداک فرمود
ما اهل بیت نعیمیم که خدا تعالی ما را بر بندگان خود کرامت فرموده و بسبب ما مؤتلف شدند بعد از آنکه مختلف بودند و خدا تعالی بما در دلهای
ایشان الفت انداخت و ایشان را برادر گردانید بعد از آنکه با یکدیگر دشمن بودند و خدا تعالی ایشان را بما راهنمائی کرد باسلام و این نعمتی است که
هرگز منقطع نشود و خدا تعالی سؤال کننده است از حق نعمتی که بایشان کرامت فرموده است و آن پیغمبر خدا است و عترت او **سیزدهم** ابن شهر آشوب
بسند خود از حضرت ابی جعفر از آیه شریفه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم سؤال کردند فرمودند یعنی امن و صحت و ولایت علی بن ابی طالب **باب
پنجاهم** در اثبات اینکه از ولایت علی و ولایت اهل بیت سؤال خواهند کرد از بندگان در روز قیامت در آیه وقفوهم انهم مسئولون از
روایات عامه در آن هشت حدیث است **اول** دیلمی در کتاب فردوس ... بن شیرویه الدیلمی در تالیف خود و او باسناد خود از ابو سعید خدری از
رسول خدا که فرمودند وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب یعنی ایشان را نگاه دارید که سؤال کرده خواهند شد از ولایت علی بن ابی طالب
دوم شیخ ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین بسند خود از ابو سعید از رسول خدا در آیه وقفوهم انهم
مسئولون روایت کرده است که فرمودند عن ولایة علی بن ابی طالب و معنی این است که سؤال میکنند آیا دوستی کرده اند علی را حق دوستی چنانکه رسول
خدا بایشان وصیت فرموده بود و از علی روایت کرده است که مولاه اصلی است از اصول دین بعد از آن حموینی گفته است جعفر بن محمد علوی بسند
خود از ابو صادق روایت کرده است که علی فرمود اصول اسلام سه چیز است که هیچیک از آنها بدون دیگری نفع نمی بخشد نماز و زکوة و تولای ایشان

باب پنجاهم

ایضاً حدیثی مسند از ابو الحسن علی بن احمد ... نقل کرده است که بعد از آنکه حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه را روایت کرده است این دو آیه را
که رسول خدا در حق علی ثابت کرده بیان است یعنی ولایت در روز قیامت سؤال از آن خواهد شد مؤلف گوید العجب کل العجب من العامة کیف
رووا ذلک و ثبته عن النبی و یعمل بخلافه ان هذا الاخرا لمبین چهارم ابو نعیم صاحب حلیة الاولیا باسناد خود از شعبی از ابن
عباس در معنی این روایت نقل کرده است که گفت مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب پنجم جبری در کتاب خود از ابن عباس مثل همین روایت نقل
کرده است ششم ابن شهر آشوب از طریق عامه و غیر ایشان از محمد بن اسحق و شعبی و اعمش و سعید بن جبیر از ابن عباس و ابو نعیم اصفهانی و
و نطنزی و جماعة اهل بیت روایت کرده اند وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة اهل البیت و حب اهل البیت هفتم شیرازی در کتاب خود از ابو
معویه ضریر از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدای تعالی امر کند مالک را که دوزخ را
مشتعل گرداند و امر کند رضوان را که بهشت را زینت دهد و میکائیل را فرماید که صراط را بر روی جهنم بکشد و بجبرئیل فرماید میزان عدل را
در زیر عرش بپا کند و بمحمد ندا کند که امت خود را برای حساب حاضر کن بعد از آن خدای تعالی امر فرماید که بر بالای صراط هفت قنطره استوار کنند
طول هر قنطره هفده هزار فرسخ و بر بالای هر قنطره هفتاد هزار ملک ایستاده پس در این امت ... و در قنطره اول از ولایت امیر المؤمنین و
محبت اهل بیت محمد سؤال کنند هر کرا اقرار کند مانند برق خاطف از آن قنطره بگذرد و هر کرا اهل بیت رسول خدا را دوست ندارد از بالای قنطره سرنگون
در قعر جهنم بیفتد هر چند حسنات او بقدر عمل هفتاد صدیق باشد و در قنطره دویم از نماز سؤال کنند و بر سیوم از زکوة و بر چهارم
از روزه تحقیق نمایند و بر پنجم از حج و بر ششم از جهاد و بر هفتم از عدل هر که هر چه را اقرار کرد از آن قنطره مانند برق خاطف بگذرد و هر کرا اقرار
نکرد معذب شود و این است که خدای تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون یعنی ای گروه ملائکه بدارید ایشان را بر قنطره اول انهم
مسئولون عن ولایة علی و حب اهل البیت یعنی سؤال کرده خواهند شد از ولایة علی و محبت اهل بیت هشتم ابو الحسن بن شاذان از ابو
بکر روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود خدای تعالی دو ملک را امر فرماید تا بر بالای پل صراط بنشینند و احدی
از آن نگذرد مگر با برات امیر المؤمنین و هر کرا از امیر المؤمنین برات نباشد خدای تعالی او را در جهنم سرنگون در اندازد و این است که
خدای تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله برات امیر المؤمنین چه چیز است فرمود نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وصی رسول الله **باب پنجاه و یکم** در اینکه ولایت علی و ولایت اهل
بیت و محبت ایشان است که در روز قیامت از آن سؤال کرده خواهد شد در آیه وقفوهم انهم مسئولون از روایات خاصه و در آن شش حدیث
است اول ابن بابویه باسند خود از حسین بن علی روایت کرده است که گفت روزی رسول خدا فرمود ابو بکر بمنزله گوش من است و عمر بمنزله
چشم من و عثمان بمنزله دل من است چون فردا شد بخدمت آنحضرت رسیدم و امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر و عثمان نیز آنجا بودند عرض کردم
ای پدر بزرگوار روز گذشته شنیدم که در حق اصحاب خود که حضور دارند چنین و چنان فرمودی ... بایشان اشاره کرد و گفت
ایشانند چشم و گوش و دل من و از ایشان سؤال کرده خواهند شد از ولایت وصی من و اشاره بجانب علی کرد و بعد از آن فرمود ان الله عز
و جل یقول ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا بعد از آن فرمود بعزت پروردگار قسم که جمیع امت من در روز
قیامت نگاه داشته شوند و سؤال کرده شوند از ولایت علی و این است که خدای تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون دوم ابن بابویه باسند
خود از ابو سعید از رسول خدا در آیه وقفوهم انهم مسئولون روایت کرده است که فرمود عن ولایة علی که در امر او چه کردند با آنکه خدای تعالی
بایشان اعلام فرموده که او خلیفه من است بعد از رسول من سیم شیخ طوسی در کتاب امالی باسند خود از رسول خدا روایت کرده است
که چون روز قیامت شود و صراط را بر بالای جهنم نصب کنند احدی از آن نگذرد مگر آنکه برات او مکتوب باشد که ولایت علی بن ابیطالب در آن
نوشته شده باشد و این است که خدای تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب چهارم محمد بن عباس بن ماهیار نقل
در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت باسند خود از ابن عباس در آیه شریفه روایت کرده است که گفت وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب
پنجم شیخ طوسی در کتاب مصباح الانوار باسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود من و
علی بر بالای صراط می ایستیم و در دست هر یک از ما شمشیری است احدی از مخلوقات نگذرد مگر آنکه از ولایت علی از او سؤال کنیم هر کرا
او دارد نجات یابد و الا گردن او را بزنیم با شمشیر و او را در آتش اندازیم بعد از آن آیه وقفوهم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیوم
مستسلمون را تلاوت فرمود یعنی نگاه دارید و حبس کنید بر بالای صراط که پرسیده خواهند شد با ایشان گویند چیست شما را که یاری نمیکنید

باب پنجاه و یکم

یکدیگر را

جواب گفت

یکدیگر را در خلاص از عذاب ایشان در حالت توانند پس با ایشان گویند بلکه ایشان امروز همه گردن نهاده و کاسته بجهت عجز و عدم حیله
ششم امام حسن عسکری در تفسیر خود فرموده است قوله تعالی و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما وراءه و هو
الحق حضرت ایزد در تفسیر میفرماید که هر گاه بگویند با این جماعت یهود که سابقا ذکر شد ایمان بیاورید بآنچه خدای تعالی بر محمد نازل کرده است
از قرآن که مشتمل است بر حلال و حرام و فرایض و احکام گویند ما ایمان می آوریم بآنچه بر خود ما نازل شده یعنی تورات و بغیر از تورات کافر میشوند
و با آن ایمان نمی آورند در حال آنکه یعنی قرآن حق است و آنچه میگویند خود یهود اینکه غیر از تورات حق است زیرا که آن ناسخ است و منسوخ کتابی
که خدای تعالی از پیش فرستاده است خدای تعالی میفرماید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل پس چرا پیغمبران را میکشتید از پیش اگر شما ایمان آورده بودید
زیرا که در تورات قتل انبیا روا نیست پس چون انبیا را میکشید ایمان نیاورده اید بآنچه در تورات شما نازل شده است چه در تورات نازل شده است حرمت
قتل انبیا همچنین اگر ایمان نیاورده اید بآنچه نازل شده است بر محمد که قرآن باشد بتورات ایمان نیاورده اید زیرا که خدای تعالی امر کرده است مردم را بایمان
در کتاب ایمان بیکی از اینها قبول نمیشود مگر با ایمان بدیگری و مانند این است آنکه فرض کرده است خدای تعالی بر مردم ایمان بولایت علی چنانکه
فرض کرده است بر ایشان ایمان را بمحمد پس هر که بگوید ایمان آوردم بمحمد و کافر شدم بولایت علی بن ابیطالب بمحمد ایمان نیاورده است
و خدای تعالی در روز قیامت چون خلایق را مبعوث کرده باشد منادی از جانب پروردگار ندا کند که ایمان و کفر مردم با این ندا معلوم گردد و بگوید الله
اکبر الله اکبر و منادی دیگر ندا کند ای گروه خلایق با این منادی همراهی کنید در آنچه میگوید در آن وقت طایفه دهری مذهب و جماعت معطله همگی
لال شوند و زبان همه از نطق باز ماند و سایر مردم بگویند الله اکبر و از پی آن ندا بعد از آن باز منادی ندا کند اشهد ان لا اله الا الله همگی خلایق
گویند اشهد ان لا اله الا الله مگر کسانی که مشرک باشند مانند مجوس و نصاری و طایفه بت پرستان که همه لال شوند و با این علامت از سایر
مردم ممتاز گردند بعد از آن منادی گوید اشهد ان محمدا رسول الله همگی مسلمانان با او همراهی کنند و یهود و نصاری و سایر مشرکین لال شوند پس
منادی دیگر از عرصات قیامت ندا کند که برانید این جماعت را بسوی بهشت برای آنکه بنبوت محمد شهادت دادند که در آنهنگام ندا از جانب رب العزة رسد
وقفوهم انهم مسئولون یعنی بسوی بهشت نبرید نگاه دارید که از ایشان سؤال کرده خواهد شد پس ملائکه گویند ایشان را بجانب بهشت می بریم
از آنکه بنبوت محمد شهادت دادند عرض کنند پروردگارا چرا نگاه داریم با ایشان ندا از جانب رب العزة در رسد که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب
و آل محمد ای بندگان و کنیزکان من مردم را امر کردم که با شهادت بنبوت محمد شهادت دیگر بدهند اگر این شهادت را بدهند ثواب ایشان با ایشان داده
شود و باز گشت ایشان نیک گردد و اگر این شهادت را در دنیا ندادند گواهی دهند شهادت بنبوت محمد ایشان را نفعی نبخشد نزد گواهی [illegible]
هر کرا اقرار بولایت علی دارد رستگار خواهد بود و هر کرا اقرار در دنیا ... در آن وقت بعضی از ... دروغ گویند ما گواهی میدهیم
بولایت علی و دوستان آل محمد و چنان گمان کنند که این دروغ مایه نجات ایشان خواهد شد در آن وقت ایشان گویند ما علی را گواه می طلبیم ای پیغمبر
شما میگویند علی را گواه طلبند و از او سؤال کنند که تو در حق این جماعت گواهی میدهی که ایشان ولی تو و دوستان آل محمد بودند علی فرماید
بهشت گواه دوستان من است و جهنم گواه دشمنان پس هر کرا از ایشان صادق است باد بهشت نسیم آن بر روی او بوزد و او را بر دارد
باعلی درجات بهشت و غرفهای آن بر رود در دار المقامة من فضله ... و لا یمسهم فیها نصب و لا یمسهم فیها لغوب که ایشان را تعبی ... و نه
غروری عارض شود و هر کس دروغ گفته باشد سموم آتش جهنم و حمیم و دود آتشی که خداوند سه شعبه است که ... و کاهی باو ... ایشان
ندارد که در آن هیچ راحتی نیست و نه زبانه آتش را دفع میکند بر روی او دمد و او را در هوا بلند کرده در آتش جهنم در اندازد رسول خدا فرمود و از
اینجهت است که تو قاسم بهشت و دوزخی بجهت اینکه میگوئی این مرد از من و این مرد از تو **باب پنجاه و دوم** در اثبات اینکه در روز قیامت
از چهار چیز سؤال کنند و یکی از آنها محبت اهل بیت است از روایات عامه و در آن چهار حدیث است اول ابو الحسن فقیه علی بن محمد شافعی معروف
بابن مغازلی واسطی باسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در روز قیامت هیچ بنده گام از گام بر ندارد تا از
چهار چیز از او سؤال کنند از عمر او که در چه کار صرف کرده و از بدن او که در چه عمل کار فرموده و از مال او که در چه چیز انفاق کرده و از کجا پیدا کرده
و از حب اهل بیت من دوم ابراهیم بن محمد حموینی باسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود در روز قیامت هیچ بنده
قدم بر ندارد تا از چهار چیز از او سؤال کنند از عمر او که در چه فانی کرده و از جوانی او که در چه کهنه کرده و از مال او که از کجا آورده و در چه صرف
کرده و از حب اهل بیت رسول خدا سیم ابن شهر آشوب از روایات عامه از ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد از ابن عباس و ابو القاسم قشیری از
حاکم حافظ باسناد خود از ابن مردویه و ابن بطه در کتاب ابانه باسناد خود از ابو سعید همگی اینها از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود در روز

باب پنجاه و دوم

قیامت هیچ بنده قدم برندارد تا آنکه از او چهار چیز سؤال کنند عن عمره فیما افناه وعن شبابه فیما ابلاه وعن ماله من این کتسبه وفیما انفقه وعن
حبنا اهل البیت و بغیر این همان حدیث سابق است چهارم صاحب الائمة عند المخالفین ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب فضایل امیر المؤمنین
بسند خود از ابوبرزه روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا نشسته بودیم آنحضرت فرمودند قسم بآنکسیکه جان من بدست قدرت
که هیچ بنده در روز قیامت قدم برندارد تا چهار چیز از او سؤال کنند عن عمره فیما افناه وعن جسده فیما ابلاه وعن ماله مما اکتسبه وفیما انفقه
وعن حبنا اهل البیت عمر بن خطاب عرض کرد یا رسول الله علامت محبت شما چیز است فرمود محبت این مرد و دست خود را بر سر علی بن ابیطالب گذاشت
وآنحضرت در پهلوی رسول خدا ایستاده بود فرمود حب من پس از من حب این مرد است **باب پنجاه و سیم** در اینکه بنده در روز قیامت از چهار
چیز سؤال کرده میشود از جمله آنها حب اهل بیت و ولایت ایشانست از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است **اول** شیخ در کتاب امالی بسند خود
از امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمودند لا یزول قدم عبد یوم القیمة حتی یسأل عن اربع خصال عن عمره فیما افنیته وجسده فیما
ابلیته وماله من این اکتسبه واین صنعته وعن حبنا اهل البیت پس مردی از انصار عرض کرد یا رسول الله حب شما چیز است فرمود محبت هذا
و دست خود بر سر علی بن ابیطالب گذاشت **دوم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمودند لا یزول
قدم عبد یوم القیمة حتی یسأل عن اربع عن شبابه فیما ابلاه وعن عمره فیما افناه وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه وعن حبنا اهل البیت **سیم**
شرف الدین نجفی در تاویل الآیات الظاهرة از ابن عباس از رسول خدا روایت کرده است که فرمودند لا یزول قدم عبد حتی یسئل عن اربع خصال عن عمره فیما
افناه وشبابه فیما ابلاه وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه وعن حبنا اهل البیت **پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس
روایت کرده است که عرض کردیم یا رسول الله مرا وصیتی کن فرمود بر تو باد بمحبت علی بن ابیطالب قسم بآنکسیکه مرا بنبوت مبعوث کرده است
که خدا تعالی از هیچ بنده قبول نکند حسنه را تا از حب علی بن ابیطالب از او سؤال نکند و خدا تعالی بحال بنده داناتر است هرگاه با ولایت علی باشد
عملش قبول شود با آنچه معصیت داشته باشد و اگر با ولایت علی نباشد از هیچ سؤال نکند و امر کند که او را بجهنم برند **باب پنجاه و چهارم** در
اینکه هیچ بنده در روز قیامت از صراط نگذرد و داخل بهشت نشود مگر بجوازی از امیر المؤمنین بولایت او و ولایت اهل بیت او از طریق عامه
و در آن ده حدیث است **فقیر گوید** جواز نوشته مسافر را گویند که در این مقام تعبیر از آن کرده و در بعضی اخبار از ایشان گوشته جواز
بمعنی خط است و هر دو معنی مناسب است و مراد معلوم است **اول** ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است در کتاب فضایل
امیر المؤمنین بسند خود از حسن بصری از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابیطالب بر فردوس نشیند که
کرسی بود که از پیش آن تسنیم جاری باشد و تسنیم چشمه است از شراب بهترین شرابهای بهشت است و فردوس کوهی است که مشرف بر جنات دیگر
و فوق آن عرش خدا است و از دامن آن نهرهای بهشتی جاری شوند در بهشتها متفرق گردند و حضرت در آنجا نشیند احدی از صراط نگذرد مگر آنکه
با او باشد خط آزادی برائت و ولایت علی و ولایت اهلبیت او و آنحضرت مشرف است بر بهشت و دوستان خود را داخل بهشت کند و دشمنان خود را داخل جهنم
کند **دوم** موفق بن احمد ایضا بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمودند چون روز قیامت شود خدا وند متعال محمد و علی را
بر بالای صراط بازدارد و احدی از آن نگذرد مگر آنکه برات او برائت باشد از دشمنان علی کرم الله وجهه **سیم** ابو الحسن علی بن محمد خطیب مشهور
معروف بابن مغازلی در کتاب مناقب امیر المؤمنین بسند خود از عبد الله بن انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود و میزان بر
لب جهنم نصب نمایند از آن نگذرد احدی مگر آنکه کتاب ولایت علی بن ابیطالب با او باشد **چهارم** ایضا ابن مغازلی شافعی بطرق مختلفه و اسانید
متعدده روایت کرده است که حاصل همه از آنها این است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود و میزان را بر لب جهنم نصب کنند احدی از آن نگذرد
مگر کسیکه با او برات ولایت علی باشد و در بعضی از روایات از چند طریق وارد که رسول خدا فرمود الا من معه جواز علی بن ابیطالب **پنجم**
ایضا ابن مغازلی بسند دیگر خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمودند علی در روز قیامت بر بالای حوض کوثر است داخل نمیشود در بهشت
مگر کسیکه با او جوازی از علی بن ابیطالب باشد و روایت کرده است که جبرئیل جلوس میکند مردم را بر در بهشت داخل نمیکند احدی را مگر آنکه
که با او برائتی باشد از علی بن ابیطالب **ششم** ابن شیرویه که از اعیان علمای عامه است در کتاب فردوس در باب حا باسناد خود از عمر بن خطاب روایت کرده
است که رسول خدا فرمود حب علی برات آزادی است از آتش **هفتم** ابو الحسن فقیه بن شاذان از طریق عامه باسناد ایشان از ابو سعید خدری
روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود خدا تعالی امر کند که بر بالای صراط نشینند و نگذرانند احدی
از صراط نگذرد مگر با برات امیر المؤمنین و هر کرا برائتی از امیر المؤمنین نباشد خدا تعالی او را سرنگون در آتش جهنم در اندازد و این است که خدا

تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله برات امیر المؤمنین چه چیز است فرمودند لا اله
الا الله محمد رسول الله و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وصی رسول الله **هشتم** ابن شهر آشوب در کتاب فضایل از طرق عامه از لیث از مجاهد
از طاوس از ابن عباس روایت کرده است که برسول خدا عرض کردم جهنم را جوازی هست فرمود بلی عرض کردم چه چیز است فرمودند حب علی بن ابیطالب
نهم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند صحیح خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمودند چون
حقتعالی در روز قیامت خلق اولین و آخرین را جمع کند و پل صراط را بر جسر جهنم نصب نماید احدی از آن نگذرد مگر آنکسیکه با او برات ولایت علی
بن ابیطالب باشد **باب پنجاه و پنجم** در اینکه هیچ بنده از صراط نگذرد در روز قیامت و داخل بهشت نشود مگر برائت حضرت امیر المؤمنین
از روایات خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمودند چون روز
قیامت شود و صراط بر بالای جهنم نصب کرده شود احدی از آن نگذرد مگر برائة ولایت علی بن ابیطالب و این است که خدا تعالی میفرماید وقفوهم انهم
مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب **دوم** شرف الدین نجفی در تاویل الآیات الباهرة فی العترة الطاهرة بحذف اسناد از محمد بن حمران روایت
کرده است که از حضرت ابی عبد الله از آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید سؤال کردم فرمودند چون روز قیامت شود محمد و علی بر بالای صراط بازایستند
واحدی از آن نگذرد مگر آنکه با او برائتی باشد عرض کردم برائت کدام است فرمود ولایت علی بن ابیطالب و امامان از اولاد او و منادی ندا کند
یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید بنبوتک عنید لعلی بن ابیطالب و الائمة علیهم السلام یعنی داناند و بیندازید بجهنم هر کسیرا که کافر است بنبوت تو و معاند است
یا علی بن ابیطالب و امامان از اولاد او **سیم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از امام محمد باقر از پدران خود از انس روایت کرده است که رسول
خدا فرمودند یا علی چگونه خواهی بود وقتیکه بر لب جهنم ایستاده باشی پل صراط کشیده باشند و بمردم گوئی بگذرید و بآتش جهنم گوئی این
از آن من است و آن از آن تو علی عرض کرد یا رسول الله ایشان کیانند فرمودند ایشان شیعیان تو اند که با تو اند در هر جا که باشی **چهارم** در تفسیر امام حسن عسکری
گوید رسول خدا فرمودند ای گروه مردم دوستان ما را با ما دوست دارید و دشمنان ما را دشمن دارید و دشمنان ما یند ایشان را دوست دارید
قسم بآنکسیکه مرا بنبوت مبعوث فرستاده است که محبت ایشان شما را نفع بخشد عرض کردند چگونه نفع می بخشد فرمودند چون روز قیامت شود ایشان بر در
علی آیند و دوستان خود را که هر یک بسیار از طایفه ربیعه و مضر باشند بنامهای خود بخوانند و عرض کنند ای برادر رسول خدا اینان دوستان ما یند که بسبب
حب محمد رسول خدا و حب تو ما را دوست داشتند پس علی از برای ایشان برات نویسد که از صراط بگذرند هیچ کسی مانع ایشان نشود و وارد بهشت شوند
با سلامتی زیرا که احدی از امت محمد داخل بهشت نشود مگر برائة علی بن ابیطالب از صراط بگذرد **پنجم** در کتاب فضایل امیر المؤمنین ابن بابویه
خود از جابر روایت کرده است که بخدمت امام محمد باقر عرض کردم پنجم در حدیث وارد شده است که از صراط احدی نمی گذرد مگر برائة علی بن ابیطالب
معنایش چه چیز است فرمودند آن است که در صحیفه هر کس حب علی و دو فرزندش یا ائمه از صراط بگذرد و اگر مبغض و متنقص ایشان باشد در جهنم
در افتد **ششم** ابن بابویه بسند خود از حسین بن علی بن حسین که رسول خدا فرمود یا علی تو مظلوم خواهی بود وای بر کسیکه بر تو ظلم کند و با تو
عداوت ورزد و خوشا حال کسیکه ترا یاری کند و وای بر کسیکه ترا بشنود و با دشمنان تو یاری کند و وای بر کسی که با تو کارزار
کند و خوشا حال کسی که ترا در جنگ یاری نماید یا علی تو کسی که سخن گوئی بکلام من و متکلم شود بزبان من پس از من وای بر کسیکه بر تو رد کند و خوشا
حال کسیکه کفتار ترا قبول کند یا علی تو سید این امتی پس از من و تو امام ایشانی و خلیفه منی بر ایشان هرکه از تو جدا شود در قیامت از من جدا شده و
هرکه با تو است در روز قیامت با من خواهد بود یا علی تو اول کسی هستی که بمن ایمان آوردی مرا تصدیق کردی و تو اول کسی هستی که مرا در امر نبوت
من اعانت نمودی و با دشمن من جنگ کردی و تو اول کسی هستی که با من نماز کذاردی و خدا عز و جل بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده است که از عقبه
صراط احدی نگذرد مگر آنکه برات ولایت تو و ولایت ائمه از اولاد تو با او باشد و تو اول کسی هستی که بر حوض من وارد شوی و دوستان خود را از آن
سیراب کرداند و دشمنان خود را از آن برانی و تو صاحب منی در وقتیکه بر بالای مقام محمود باز ایستم تا از تو طلب شفاعت کنند و تو شفاعت ایشان
کنی و تو اول کسی هستی که داخل بهشت شوی و لوای من که لوای حمد باشد بدست تو خواهد بود و آن لوا هفتاد شقه است هر شقه از آن بزرگتر
از آفتاب و ماه و توئی صاحب درخت طوبی در بهشت اصل آن در خانه تو است و شاخه های آن در خانه شیعیان تو **هفتم** از ابن عباس روایت کرده اند
که رسول خدا فرمودند چون روز قیامت شود خدا تعالی جبرئیل را امر کند تا بر در بهشت نشیند و نگذارد احدی داخل بهشت شود مگر آنکه با او برائتی
از علی باشد **باب پنجاه و ششم** در آیه و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون در ولایت اهل بیت رسول خدا است و ائمه از روایات عامه
و در آن سه حدیث است **اول** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است

کرده و در آیه و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون فرمود که عن ولایتنا یعنی کسانیکه ایمان نیاورده اند در روز قیامت از پل صراط
کناره جویند که منکر ولایت بوده اند و اقرار بان نکرده اند **فقیر گوید** نکب بمعنی میل کردن و کناره جستن است از راه راست و بعضی بمعنی خلانیدن (؟) کفته اند
و هر دو مناسب است و لفظ عن در عن الصراط بمعنی اول قوت میدهد حاصل مراد این است که صراط عبارت است از ولایت ایشان ع **دوم** ابن شهر
آشوب در کتاب خصایص از طریق عامه باسناد ابطال (؟) از اصبغ بن نباته از علی مثل حدیث سابق روایت کرده **سیم** از طریق عامه و معنی ایضا مروی است
یعنی صراط محمد و آل محمد علیهم السلام **باب پنجاه و هفتم** در اینکه آیه و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون در خصوص
ولایت رسول خدا است و اهل بیت و ائمه علیهم السلام از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است **اول** محمد بن عباس بن ماهیار ثقة در تفسیر
خود فیما نزل فی اهل البیت بسند خود از علی بن ابیطالب ع در آیه شریفه روایت کرده است که آنحضرت فرمود یعنی از ولایت ما اهل بیت ع **دوم** ایضا
محمد بن عباس بسند دیگر خود از امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که در آیه و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون فرمود یعنی از ولایت
ما عدول کننده کانند **سیم** ابن شهر آشوب گوید در کتب ما از جابر از ابوجعفر ع روایت شده است که در آیه و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط
لناکبون فرمود یعنی از ولایت ما **چهارم** علی بن ابراهیم در تفسیر از حضرت صادق ع روایت کرده است که در آیه و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم
فرمود یعنی میخوانی ایشانرا بسوی ولایت امیرالمؤمنین ع و در آیه ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون فرمود یعنی از امام میل کننده کانند
باب پنجاه و هشتم در اینکه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در خصوص امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام نازل
شده است از روایات عامه و در آن سه حدیث است **اول** ابن شهر آشوب از تفسیر مجاهد نقل کرده است که در اینجا گفته است این آیه در خصوص امیر
المؤمنین ع نازل شده هنگامیکه رسول خدا او را در مدینه خلیفه کرده بود و عرض کرد یا رسول الله مرا بر زنان و اطفال خلیفه میکنی فرمود یا امیر
المؤمنین آیا راضی نیستی که نسبت بمن بمنزله هارون از موسی باشی حین قال اخلفنی فی قومی و اصلح پس خدا فرمود و اولی الامر منکم و خدا تعالی علی بن ابیطالب
را والی امر امت کرده است بعد از محمد ص هنگامیکه رسول خدا او را در مدینه خلیفه کرده پس خدا تعالی بندکان را باطاعت او امر و از مخالفت او نهی فرمود
دوم ابن شهر آشوب در کتاب ابانة الفلکی آورده است که این آیه در شأن علی نازل شده وقتیکه ابوبریده از علی شکایت کرد الخبر و معنی آیه این است
ای کروهیکه ایمان بخدا و رسول آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و اطاعت کنید اولوا الامر از شما را **سیم** ابن شهر
آشوب ایضا گوید حسن بن صالح بن حی که طایفه زیدیه بر او منسوب اند از حضرت امام جعفر صادق ع و معنی این آیه گفته است مراد ائمه اند از اهلبیت
رسول خدا **چهارم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که علی را دیدم در مسجد رسول
خدا در ایام خلافت عثمان با جماعتیکه حدیث میگفتند و مذاکره علم و فقه میکردند از فضل قریش و سبقت و هجرت ایشان با رسول خدا و هر
مرتبه که بخبر رسول خدا در فضل ایشان کفته بود مثل الائمة من قریش و الناس تبع لقریش و قریش ائمة العرب نقل میکردند حدیث طولانی است
و مکرر در این کتاب ذکر شده است از جمله حدیث سی و چهارم باب ... و بالجمله در آن حدیث در طی مناشدات آنحضرت میکوید علی با ایشان فرمود
انشدکم الله آیا میدانید هنگامیکه آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و آیه لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة نازل شد مردم عرض کردند یا رسول
الله این آیات مخصوص بعضی از مؤمنین نازل شده اند یا عموم در شان همه را نوشت خدا تعالی رسول خود را امر فرمود که ولایت والیان امر را
بایشان اعلام کند چنانکه نماز و روزه و زکوة و حج را از برایشان تفسیر نماید پس در روز غدیر خم آنحضرت خطبه خواند و در آن خطبه فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
گفتند بلی الحدیث **باب پنجاه و نهم** در اینکه آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در خصوص ائمه نازل شده است
از روایات خاصه و در آن چهارده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب کلینی از سر علی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از رسول الکرام از آیه ان الله
یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل فرمود از این آیه ما را قصد کرده است که هر امامی از ما کتاب و علم
و سلاح را بسپارد بامامیکه بعد از او است و فرمود و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل یعنی چون حکم کنید در میان مردم حکم کنید بعدلی که در دست
شما است بعد از آن بمردم فرمود یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و از این آیه بخصوص ما را اراده کرده و امر کرده است
جمیع مؤمنان را تا روز قیامت که ما را اطاعت کنند و فرمود ان خفتم تنازعا فی امر فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم و در مصحف نازل
شده است چنانکه مکتوب است فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول و اولی الامر منکم چگونه خدا تعالی امر میکند مردم را باطاعت والیان
امر و ایشانرا رخصت منازعه میدهد بلکه این را فرمود بآنکسانیکه ایشانرا امر باطاعت خدا و رسول و اولوا الامر از شما فرمود **دوم** محمد بن یعقوب

باب پنجاه و هفتم

باب پنجاه و هشتم

باب پنجاه و نهم

باسناد

باسناد خود از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از اوصیا و وجوب اطاعت ایشان سؤال کردم فرمود بلی آنکسانی اند که خدا
تعالی در حق ایشان فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و کسانی اند که خدا تعالی در شان ایشان فرموده است انما ولیکم الله
و رسوله و الذین آمنوا **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابوبصیر روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم سؤال کردم فرمود که در خصوص علی و حسن و حسین ع نازل شده عرض کردم مردم میکویند پس چرا خدا تعالی او و اهلبیت او را
در قرآن نام نبرده فرمود بایشان بکوئید خدا تعالی نماز را بر مردم واجب کرده است و در قرآن نفرموده که چند رکعت است تا آنکه رسول خدا خود از برای
ایشان بیان فرمود و همچنین زکوة را فرض فرموده و در قرآن معین نفرموده که از چهل درهم یک درهم داده شود و رسول خدا خود تفسیر کرد برای ایشان
و حج را نازل کرده است و نفرموده هفت نوبت طواف واجب است و رسول خدا خود از آن تفسیر کرد و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم را فرو فرستاد در شان علی و حسن و حسین ع و بنام نامی ایشان تصریح نفرموده و رسول خدا خود تصریح کرد و بنا بر آن فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه و فرمود اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی فانی سئلت الله عزوجل ان لا یفرق بینهما حتی یردهما علی الحوض فاعطانی ذلک و فرمود
لا تعلموهم فانهم اعلم منکم و فرمود ایشان شما را از هدایت بیرون نبرند و در ضلالت نیندازند و اگر رسول خدا ساکت میشد و بیان نمیکرد امر ولایت
و والیان را از اهل بیت خود هر آینه فلان و فلان از برای خود ادعا مینمودند این حدیث مکرر در مقصد اول ذکر شده و مضمون بعض از ابواب سابقه
مذکور خواهد شد **چهارم** محمد بن یعقوب بسند خود از سلیم بن قیس روایت کرده است که شخصی بحضرت علی آمد و از ادنی مرتبه ایمان و کفر
و ضلالت سؤال کرد من خود از آنحضرت شنیدم که بان شخص فرمود سؤال کردی اکنون جواب خود را بفهم ادنی چیزیکه بنده بان مؤمن میشود این است
که خدا تعالی خود را باو بشناساند و باطاعت او ایمان آورد و رسول خود را باو بشناساند و باطاعت او اقرار آورد و امام و حجت خود را در زمین
و کواه خود از خلق باو بشناساند و باطاعت او اقرار آورد عرض کردم یا امیرالمؤمنین هر چند همه اشیا جاهل باشد غیر از آنچه فرمودید فرمود بلی
هرگاه امر کنند بچیزی اطاعت کنند و اگر نهی کنند از چیزی دست باز کشند و ادنی چیزیکه بنده بان کافر کردد این است که چیزیرا که خدا تعالی از آن نهی فرموده است
چنان داند که خدا بان امر کرده و آنرا از دین داند و بان چیز کار کند و عمل نماید و کمان کند که بندگی کسی میکند که او را بآن امر کرده است و او بندگی
شیطان میکند و ادنی چیزیکه عبد بان کمراه میشود این است که حجت خدا را نشناسد و شاهد خدا را که بر بندگان او و که امر باطاعت او کرده و ولایت
او را فرض کرده است نشناسد عرض کردم ایشانرا برای من وصف کن فرمود آنکسانی اند که خدا تعالی ایشانرا با نفس خود و پیغمبر خود مقرون ساخته و
فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم عرض کردم یا امیرالمؤمنین جعلنی الله فداک واضح تر بفرمائید فرمود آنکسانی اند که رسول
خدا در خطبه که در آخر عمر خود بیان کرد فرمود من در میان شما دو چیز را کذاشتم اگر بانها چنگ در زنید هرگز کمراه نشوید این کتاب خدا است
و عترت من که اهل بیت منند بدرستیکه خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض بر من وارد شوند و دو انکشت مسبحه خود را
پهلوی هم کذاشت فرمود نمیکویم مثل این دو انکشت و جمع کرد در میان مسبحه و وسطی فرمود تا اینکه یکی بر دیگری سبقت کیرد پس بانها
تمسک جوئید که نلغزید و بر ایشان پیشی نگیرید که کمراه میشوید **پنجم** محمد بن یعقوب بسند خود از عیسی بن سری روایت کرده است که بحضرت
ابی عبدالله عرض کردم مرا از ستونهای اسلام آگاه کن که اگر چنگ بانها در زنم عملم نیک شود فرمود شهادت لا اله الا الله و ایمان برسول خدا و اقرار
بانچه از جانب خدا تعالی آورده است و اخراج حق در اموال که زکوة است و ولایت آل محمد که خدا تعالی بان امر فرموده است رسول خدا فرمود من
مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و خدا عزوجل فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس علی ع صاحب امر بود
بعد از آن حضرت حسن بود بعد از حسین ع پس از حسین علی بن الحسین بعد از آن محمد بن علی و هکذا یکون الامر و زمین با صلاح نیاید
و نظام نپذیرد مکر بامامی از جانب خدا و کسیکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده است بمرگ جاهلیت و بکفر از دنیا رفته و احتیاج
شما از همه چیز بیشتر بمعرفت امام است که چون نفس باینجا رسد و اشاره بسینه مبارک خود کرد در آنهنگام بکوید من بر نیکو رائی بودم و ثابت بودم ...
اهلبیت است **ششم** ابن یعقوب بسند خود از برید بن معویه روایت کرده است که حضرت ابی جعفر این آیه را بآن نحو تلاوت کرد اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم فان خفتم تنازعا فارجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم بعد از آن فرمود چگونه امر میکند باطاعت ایشان و رخصت
میدهد در منازعه بایشان بلکه این را فرمود بجماعت مارقین که بایشان کفته اطیعوا الله و اطیعوا الرسول **فقیر گوید** مراد آنحضرت این است که
اگر و الی اولی الامر داخل آیه نباشد مشعر خواهد بود بتجویز منازعه با ایشان و این منافات دارد با اطاعت ایشان در اول آیه **هفتم** ابن
بابویه بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده است که بحضرت ابی جعفر عرض کردم چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود از برای اینکه عالم بصلاح

ونظام خود باقی نماند و این سنت که خدا تعالی عذابرا از اهل زمین دفع میکند هرکاه پیغمبر یا امامی در ان باشد خدا تعالی فرموده است و ما کان
الله لیعذبهم و انت فیهم و در سوره انفال میفرماید ستارکان امان اند برای اهل اسمانها و اهل بیت من امان اهل زمین اند چون ستارکان بروند
برا اهل اسمانها اورده شود انچه را که مکروه میدارند و چنانکه اکر اهل بیت من نباشند برای اهل زمین نازل شود انچه را که مکروه میدارند هشتم
ایضا ابن بابویه از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر در تفسیر یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم روایت کرده است که فرمودند
اولوا الامر ائمه اند از اولاد علی و فاطمه تا روز قیامت نهم علی بن ابرهیم بسند خود از حضرت ابیعبد الله روایت کرده است که در این ایه فرمودند چنین
نازل شده است فان تنازعتم فی شیء فارجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم دهم ابن بابویه بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت
کرده است که از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که کفت از رسول خدا سوال کردم از اولوا الامر که خدا تعالی اطاعت انها را با طاعت شما مقرون کرده است
کدامند فرمودند ای جابر انها خلفای منند و امامان مسلمانانند پس از من اول ایشان علی بن ابیطالب است بعد از ان حسن بعد از ان حسین بعد از
ان علی بن الحسین بعد از ان محمد بن علی که در تورات باقر نام دارد و ای جابر او را خواهی دید چون او را ملاقات کنی از من سلام برسان بعد از ان
جعفر بن محمد صادق بعد از ان موسی بن جعفر بعد از ان علی بن موسی بعد از ان محمد بن علی بعد از ان علی بن محمد بعد از ان حسن بن علی بعد از ان همنام
و هم کنیت من حجت خدا در روی زمین و بقیة الله در عباد او پسر حسن بن علی که خدا تعالی بدست او مشرق و مغرب زمین را مفتوح کرداند و این است که
از شیعیان خود غایب شود و احکام امامت او ثابت نماند مکر انکسیکه خدا تعالی قلب او را بایمان امتحان فرموده باشد جابر کوید عرض کردم یا رسول
الله شیعیان او در ایام غیبت او از او منتفع کردند فرمودند بلی قسم بانکسیکه مرا بنبوت مبعوث کرده است که بنور او روشن میشوند بولایت او در ایام غیبت
او منتفع کردند چنانچه انتفاع مردم از افتاب که در زیر ابر است و ابر او را پوشانیده ای جابر این سخن از مکنونات سر خدا و مخزن علم او است از
او نا اهل کتمان کن و بپوشیده دار یازدهم محمد بن یعقوب بسند خود از ابو مسروق روایت کرده است که بحضرت ابیعبد الله عرض کردم که با مردم در
خصوصیات ما سخن میکنیم و ایه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را دلیل می اوریم ایشان میکویند این ایه در شان همه مؤمنان نازل شده و ایه قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی را دلیل می اوریم میکویند در حق قرابت مسلمین نازل شده و انچه از این کونه ایات میدانیم میکوییم و یکی را بجا نمی کذارم
فرمودند چون امر باینجا انجامد ایشانرا بمباهله دعوت کن عرض کردم چکونه مباهله کنم فرمودند نفس خود را اصلاح کن سه روز و روزه بدار
و غسل کن و با خصم خود بصحرا برو و پنجه های دست راست خود را در میان انکشتان او مشبک کن بعد از ان با او طریقه انصاف پیش کیر و بنفس خود ابتدا
کن و بکو ای خدای هفت اسمان و هفت زمین و ای اکاه باشکار و نهانها و ای بخشاینده مهربان اکر ابو مسروق انکار حقی کرده و باطلی ادعا نموده است
هلاک کن یا عذابی دردناک بر او نازل کردان چون چنین کنی اندکی نکذرد که بدیده خود عذاب الهی مشاهده کنی که نازل شود ابو مسروق کوید بخدا
سوکند که بعد از ان احدی در مباهله جانب نکرد و با من برابری ننمود باسناد خود از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر روایت کرده است که فرمودند ساعت مباهله
ما بین طلوع فجر است تا طلوع افتاب دوازدهم محمد بن ابرهیم نعمانی باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که بخدمت حضرت امیر المؤمنین عرض
کردم و حدیثی نقل میکند تا انکه میکوید انحضرت فرمودند من هر روز یکنوبت و هر شبی یکنوبت بخدمت رسول خدا میرفتم و بر انحضرت داخل میشدم
و مرا میکذاشت و مانع نمی شد اصحاب رسول خدا همه دانسته اند که رسول خدا با احدی جز من این کونه سلوک نمیکرد هرکاه از او سوالی میکردم جواب
میفرمود و اکر ساکت میشدم ابتدا بسخن میکرد و از خدا تعالی مسئلت کرد که حفظ و فهم بمن کرامت فرماید و پس از ان دعای انحضرت دیکر چیزی فراموش
نکردم روزی عرض کردم یا رسول الله از انوقتیکه در حق من دعا فرمودی هیچ چیز که تعلیم کردی فراموش نکردم پس چرا املا میکنی و امر میکنی بنوشتن
انرا ایا میترسی بر من فراموشی را فرمود یا علی من بر تو از فراموشی و جهل نمیترسم و خدا تعالی مرا خبر داده است که دعای مرا در حق تو و شرکای
تو در امامت مستجاب کردانیده است که هرکز چیزی را فراموش نکنید بلکه این را برای شرکای تو مینویسی عرض کردم یا رسول الله شرکای من کیانند فرمود
انانی اند که خدا تعالی در حق ایشان فرموده است یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم عرض کردم یا نبی الله انها کدامند فرمود
اوصیای منند تا در حوض بر من وارد شوند همه هدایت کنند کان و هدایت یافته کان زیان نرساند بایشان کید کسیکه بایشان کید کند و نه خذلان
کسیکه ایشانرا مخذول کرداند ایشان با قرانند و قران با ایشان است نه ایشان از قران جدا شوند و نه قران از ایشان جدا شود خدا تعالی بایشان امت مرا یاری
کند و بسبب ایشان باران رحمت بر ایشان فرستد و بلا را از امت بدعای ایشان دفع کند عرض کردم یا رسول الله ایشانرا نام ببر فرمود فرزندم این و دست بر سر حسن
کذاشت فرمود بعد از ان فرزندم این و دست بر سر حسین کذاشت بعد از ان فرزند او علی نام بعد از ان فرزند علی محمد نام و او در زمان تو متولد شود
او را از من سلام برسان بعد از ان امامان دیکر تا انکه دوازده امام تمام شوند عرض کردم یا رسول الله انها را برای من نام ببر یک یک ایشانرا نام برد پس فرمود

یا اخا بنی هلال

یا اخا بنی هلال بخدا سوکند که مهدی این امت محمد از ایشان است که پر میکند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور سیزدهم شیخ
در کتاب امالی بسند خود از هشام بن حسان روایت کرده است که از حضرت امام حسن شنید که بعد از انکه مردم با او بخلافت بیعت کردند خطبه خواندند و فرمودند
مائیم کروه غالب کننده کان خدا و مائیم عترت مقربان رسول خدا و مائیم اهل بیت طیبین طاهرین او و مائیم یکی از ثقلین که رسول خدا ایشانرا خلیفه
خود کردانیده در میان امت خود و ثقل دیکر کتاب خدا است که تفصیل هر چیزی در ان است لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه پس همه چیز در تفسیر
قران بما سوال کنند از ظن و تخمین تاویل نمی کنیم بلکه حقایق انرا بیقین میرسانیم پس ما را اطاعت کنید که اطاعت ما واجب است زیرا که اطاعت ما با اطاعت
خدا مقرون است خدا تعالی فرموده است یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول و الی
اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم حذر کنید از کوش فرا دادن باواز شیطان که او دشمن شما است و اکر کوش باواز او فرا دارید خواهید بود
مانند دوستان او که بایشان کفت لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون
پس در انوقت بر نیزه ها نشانه کنید و طعمه شمشیرها شوید و عمودها بر سر شما در هم شکسته شود و هدف تیرها کردید در انوقت ایمان کسیکه از پیش ایمان
نیاورده و عمل خیری از او صادر نشده باشد سید کوید شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب امالی باسند معتبر روایت کرده چهاردهم
شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که از حضرت ابیعبد الله سوال کردم اوصیائی که اطاعت ایشان فرض است
کدامند فرمودند انکسانی اند که خدا تعالی در حق ایشان فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و کسانی اند که در شان ایشان فرموده است
انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون مؤلف کوید در این باب احادیث بسیار است
و هر که طالب زیاده باشد بکتاب تفسیر برهان فی تفسیر القران که از تالیفات این احقر است رجوع نماید و در معنی این ایه احادیث دیکر در باب
شصت و یکم عنقریب خواهد امد باب شصتم در اینکه ایه ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله در حق نبی و ائمه علیهم السلام
نازل شده است از روایات عامه در ان دو حدیث است اول ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از امام محمد باقر روایت
کرده است که در ایه شریفه ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فرمودند بخدا سوکند مائیم ان مردمی که حسد میبرند با ما بانچه خدا
تعالی از فضل خود بما کرامت فرموده است دوم ابن شهر اشوب از طریق عامه بسند ایشان از ابن عباس روایت کرده است که در ایه ام یحسدون
الناس علی ما اتیهم الله من فضله کفته است این ایه در خصوص رسول خدا و علی نازل شده است و کوید شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان
کفته مراد بناس پیغمبر است و کویند حضرت امام جعفر فرموده است مراد بفضل در محمد نبوت است و در علی امامت باب شصت و یکم
در اینکه ایه ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله در خصوص پیغمبر و ائمه نازل شده است و ایات خاصه در ان مجمل حدیث است اول محمد
بن یعقوب بسند خود از برید عجلی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از ایه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم سوال کردیم انحضرت
شروع بتاویل کرده فرمودند اول ایات الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین
امنوا سبیلا اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا یعنی ایا نظر نمیکنی بسوی انها که بهره از کتاب بایشان داده شده ایمان
می اورند بجبت و طاغوت که دو بت قریش اند و میکفتند بکافران که ایشان هدایت یافته ترند از محمد و اصحابش بر راه حق حضرت فرمود که مراد بخلفای
جور و امامان کمراه کننده که مردم را بسوی اتش جهنم میخوانند ایشان میکفتند که اینها هدایت یافته ترند از ال محمد اینها ببین بجماعت که خدا تعالی ایشانرا لعنت کرده
و کسیکه خدا تعالی او را لعنت کند دیکر او را یاری و معینی و مددکاری نخواهد بود ام لهم نصیب من الملک یعنی ایا از برای ایشان بهره از ملک هست
حضرت فرمود مراد از ملک امامت و خلافت است فاذا لا یؤتون الناس نقیرا یعنی پس اکر بهره از خلافت ایشانرا باشد نخواهند داد بمردم نه قلیلی از
ان و نه کثیری حتی بقدر نقیری نخواهند داد حضرت فرمودند مراد از ناس که ایشان با انها چیزی نخواهند داد مائیم و مراد از نقیر ان نقطه است
که در میان پشت دانه خرما است ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله بلکه ایا حسد میبرند با انچه خدا عطا کرده است بایشان از فضل خود مائیم ان مردمی
که حسد میبرند بما بر انچه خدا تعالی از امامت عطا کرده است فرموده و اوصیا همه خلق بر کزیده فقد اتینا ال ابرهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما
یعنی بتحقیق که عطا کردیم بال ابرهیم کتاب و حکمت را و عطا نمودیم بایشان پادشاهی عظیم حضرت فرمودند مراد انست که کردانیدیم از ال ابرهیم
رسولان و پیغمبران و امامان پس چکونه در ال ابرهیم انها را اقرار میکنند و در ال محمد انکار مینمایند فمنهم من امن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم
سعیرا یعنی پس بعضی از امت ایمان اوردند و بعضی دیکر از ان کردیدند بس است اتش جهنم برای سوختن ایشان ان الذین کفروا بایاتنا سوف
نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما یعنی انانکه بحجتهای ما کافر شدند انکار نمودند

امامت امیرالمؤمنین را دارند و نباشد که ما داریم ایشان را در آتشی که هر گاه بپزد و بسوزد گردد پوست بدن ایشان بعوض میدهیم ایشان را پوستهای
که غیر پوستهای اول باشد تا بچشند مرارت عذاب را بدرستیکه خدا تعالی غالبست کسی او را از عذاب کفار منع نتواند نمود و داناست و برونق
حکمت کار میکند دویم ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابوالحسن در آیه شریفه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله روایت
کرده فرمودند ما ئیم آنانکه بما حسد میبرند سیم محمد بن یعقوب بسند خود از ابو الصباح روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله از آیه ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله سؤال کردم فرمودند نحن المحسودون یعنی ما ئیم آنانکه بما حسد میبرند چهارم ابن یعقوب بسند خود از ابوجعفر
روایت کرده است که در آیه فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فرمودند خدا تعالی از ایشان انبیا و رسل و ائمه قرار
داد پس چگونه اقرار بآل ابرهیم دارند و در آل محمد انکار مینمایند عرض کردم وآتیناهم ملکا عظیما چه معنی دارد فرمودند ملک عظیم آنست که
قرار داد از ایشان امامانی چند که هر که اینها را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که معصیت ایشان کند خدا را معصیت کرده پنجم محمد
ابن یعقوب بسند خود از ابوجعفر در آیه وآتیناهم ملکا عظیما فرمودند مراد طاعت مفروضه است ششم ابن یعقوب بسند خود از ابو الصباح روایت
کرده است که حضرت ابیعبدالله فرمودند ما جماعتی هستیم که خدا تعالی طاعت ما را فرض کرده انفال از ما است و برگزیده مال و ما ئیم راسخون
در علم و ما ئیم محسودان که خدا تعالی فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقیر گوید که انفال ملک مالی را گویند که بی جنگ
و محاربه و مقاتله بدست اهل اسلام آید مال الخاص یعنی مختار از غنیمت هفتم ابن یعقوب بسند خود از حضرت امام رضا در حدیثی طولانی که
اوصاف امام را بیان میکند روایت کرده است در آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم
ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه و فرمودند این آیات در شأن امامان از اهل بیت رسول خدا و عترت و ذریه او نازل شده اند هشتم
شیخ در کتاب تهذیب باسناد خود از ابو الصباح روایت کرده است که حضرت ابیعبدالله فرمودند ما ئیم جماعتی که خدا تعالی طاعت ما را فرض کرده است و از ما است
انفال و از ما است صفو مال و ما ئیم راسخان در علم و ما ئیم محسودان که خدا تعالی فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
نهم ابن بابویه در کتاب امالی و عیون اخبار الرضا بسند خود از علی بن ریان روایت کرده است که حضرت رضا در شهر مرو بمجلس مامون آمد و جماعتی از
علمای عراق و خراسان در خدمت آنحضرت بودند حدیث طولانی است مکرر ذکر شده است و در آن حدیث تفرقه میکند میان آل و امت از جمله آنها است که
میفرماید خدا تعالی فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما بعد از آن
رد پس از این مؤمنان را مخاطب ساخته و فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی کسانی که خدا تعالی
ایشان را بکتاب و حکمت قرین ساخته و محسود نموده پس آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم
ملکا عظیما یعنی طاعت برگزیدگان پاک پس ملک در اینجا طاعت است با ایشان دهم علی بن ابرهیم بسند خود از ابوجعفر احول معروف
بمؤمن الطاق از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که از آیه فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة سؤال کردم فرمودند کتاب عبارت از نبوت است عرض کردم
الحکمة فرمودند فهم کتاب و حکم بمقتضای آن عرض کردیم وآتیناهم ملکا عظیما فرمودند ملک عظیم طاعت مفروضه است یازدهم محمد بن الحسن الصفار
در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حضرت امام محمد باقر در آیه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت روایت کرده است
که فرمودند یعنی فلان و فلان و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا فرمودند یعنی امامان ضلالت که ایشان مردمان را بجهنم میخوانند میگویند
ایشان راهنمایند تر از آل محمد و اولیای ایشان اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا ام لهم نصیب من الملک یعنی خلافت
و امامت فاذا لا یؤتون الناس نقیرا فرمودند ما ئیم آن ناس که خدا تعالی در آیه فرموده است دوازدهم ایضا صفار بسند خود از حضرت ابی جعفر
روایت کرده است در آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فرمودند ما ئیم که حسد میبرند بما بر آنچه خدا تعالی از فضل خود بما کرامت
فرموده است از همه خلق برگزیده سیزدهم ایضا صفار بسند خود از ابوجعفر در آیه فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا
عظیما یعنی ما از ایشان رسل و انبیا و ائمه قرار دادیم و چگونه اقرار میکنند در آل ابرهیم و انکار مینمایند در آل محمد علیهم السلام عرض کردم پس
معنی وآتیناهم ملکا عظیما چیست فرمودند ملک عظیم این است که در ایشان امامانی قرار داد که هر که ایشان را اطاعت کند اطاعت خدا کرده و هر که ایشان را
معصیت کند خدا را معصیت کرده و ملک عظیم این است چهاردهم ایضا صفار بسند خود از محمد احول معروف بمؤمن الطاق از حمران روایت کرده است که گفت
کردم از آیه وآتینا آل ابرهیم الکتاب فرمودند کتاب نبوت است عرض کردم والحکمة فرمودند فهم کتاب و حکم بمقتضای آن عرض کردم وآتیناهم ملکا عظیما
فرمودند اطاعت ایشان که بر مردم فرض شده پانزدهم ایضا صفار بسند خود از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله سؤال کردم از آیه

ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فرمودند ما ئیم آن ناسی که خدا تعالی در
این فرموده است و ما ئیم محسودون و ما ئیم اهل آن ملک و پادشاهی که بازگشت آن بسوی ما خواهد بود شانزدهم سعد بن عبدالله قمی در کتاب بصائر
الدرجات بسند خود از ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر در آیه وآتیناهم ملکا عظیما روایت کرده است که فرمودند مراد طاعت مفروضه است هفدهم
ایضا سعد بسند خود از ابوبصیر روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله از آیه فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما سؤال
کردم فرمودند از این چه فهمیده عرض کردم تو بهتر میدانی فرمودند طاعت امام و آنچه فرض کرده است هیجدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود
از جابر از ابوجعفر در آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله روایت کرده است که فرمودند ما ئیم ناس که مردم بما حسد میبرند نوزدهم
محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود بسند خود از برید بن معویه عجلی روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر بودم و از آیه اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم سؤال کردم مرا باین جواب داد و فرمودند اول آیات این است الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت
یعنی فلان و فلان و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا یعنی امامان اهل ضلالت و آنانکه مردم را بسوی جهنم دعوت میکنند
میگویند اینها از آل محمد و دوستان ایشان راه نماینده ترند اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا ام لهم نصیب من الملک یعنی
امامت و خلافت فاذا لا یؤتون الناس نقیرا فرمودند ما ئیم آن ناس که خدا تعالی در آیه فرموده و نقیر آن نقطه است که در وسط هسته خرما است ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم الله من فضله فرمودند ما ئیم حسد برده شدگان بر آنچه خدا تعالی از فضل خود بما کرامت فرموده است از مرتبه امامت و خلافت یعنی
از همه خلق فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة فرمودند یعنی ما قرار دادیم از ایشان انبیا و رسل و ائمه پس چگونه اقرار میکنند باین در آل ابرهیم
و انکار میکنند در آل محمد فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا تا آنجا که میفرماید وندخلهم ظلا ظلیلا گوید عرض کردم مراد از آل
ابرهیم میفرماید وآتیناهم ملکا عظیما ملک عظیم چه چیز است فرمودند ملک عظیم این است که از ایشان امامانی قرار داد که هر که اطاعت ایشان کند اطاعت
خدا کرده و هر که ایشان را معصیت کند خدا را معصیت کرده این است ملک عظیم بیستم عیاشی باسناد خود از برید عجلی از حضرت امام محمد باقر
همین حدیث گذشته را روایت کرده و زیاد کرده است بر آن وان تحکموا بالعدل اذا ظهرتم وان تحکموا بالعدل اذا بدت فی ایدیکم بیست و یکم عیاشی
باسناد خود از ابو الصباح کنانی روایت کرده است که حضرت ابیعبدالله فرمودند یا ابا الصباح نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال ولنا صفو المال ونحن
الراسخون فی العلم ونحن المحسودون قال الله تعالی فی کتابه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و تفسیر این در حدیث ششم گذشت بیست و دوم
ایضا عیاشی باسناد خود از یونس ظبیان روایت کرده است که حضرت ابیعبدالله فرمودند نوبتی موسی بن عمران با پروردگار خود مناجات میکرد و با
او راز میگفت که مردی را در زیر سایه عرش خدا مشاهده کرد عرض کرد خداوندا این کیست که عرش تو بر او سایه افکنده است فرمودند یا موسی این از
جمله مردمانی است که حسد نبرده است بر آل محمد بآنچه خدا تعالی از فضل خود بایشان کرامت فرموده است بیست و سیم عیاشی باسناد خود
از ابوسعید مؤدب از ابن عباس روایت کرده است که در آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فرمودند ما ئیم آن مردم بیست و چهارم
ایضا عیاشی باسناد خود از ابوخالد کابلی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که در آیه شریفه در لفظ ملکا عظیما فرمودند ملک عظیم
این است که قرار داده در ایشان امامانی که هر که ایشان را اطاعت کند اطاعت خدا کرده و هر که معصیت ایشان نماید معصیت خدا نموده این است
ملک عظیم در قول خدا تعالی که میفرماید وآتیناهم ملکا عظیما و در روایت دیگر فرمودند ملک عظیم طاعت مفروضه است بیست و پنجم
عیاشی باسناد خود از حمران از امام محمد باقر در آیه فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب فرمودند مراد نبوت است والحکمة مراد فهم کتاب و حکم بمقتضای آن و ملکا
عظیما مراد اطاعت ایشان است بیست و ششم عیاشی باسناد خود از ابوحمزه از ابوجعفر در آیه فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب فرمودند نبوت و حکمت
است و فهمها که ایشان از انبیا از اهل صفوت و ملک عظیم امامان راه نمایند از اهل صفوت بیست و هفتم عیاشی باسناد خود از داود بن فرقد
روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله شنیدم در وقتیکه فرزندش اسمعیل در خدمت آنحضرت بود آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله را
تا باخر تلاوت کرد و فرمودند ملک عظیم فرض گردانیدن طاعت ایشان است فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه یعنی بعضی با او ایمان آوردند و بعضی اعراض
نمودند من گفتم استغفر الله اسمعیل گفت چرا ای داود گفتم زیرا که من این آیه را بسیار خوانده ام فمنهم من یؤمن به ومنهم من صد عنه گوید پس حضرت
ابیعبدالله فرمودند این چنین است فمن هؤلاء ولد ابرهیم من آمن بهذا ومنهم من صد عنه بیست و هشتم سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از
حضرت امیرالمؤمنین در حدیثی که آنحضرت معویه را مخاطب فرموده روایت کرده است که آنحضرت فرمودند بغیر سوگند ای معویه اگر ابوبکر و طلحه و زبیر توبه
نمایم نیست رحم من بر شما و استغفار من برای شما اگر لعنت و عذاب شما و نیست جرم و گناه تو و نه جرم و گناه طلحه و زبیر سنگین تر و نه کمتر

و غیر بدعتها اینکه هر دین حق بنهادی آید مردم را گمراه کرداند باید زجر نمائی کاه و بدعت و ضلالت را و نفری که برای تو و برای تحقیق تو که طلب خون او میکنی از مردم عهد گرفتند مسلولی و آرام نمی‌شوند مردان برای شما آماده و مهیا کردند و بر ما ظلم کردند شما را بر ما مسلط کردانیدند خداوند عزوجل فرموده است الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا تا آخر الآیات ائمه فرمود مائیم و مائیم آنکسانیکه بما حسد میبرند که میفرماید آتیناهم ملکا عظیما ملک عظیم این است که خدا تعالی گردانیده است از ایشان امامان که هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند معصیت خدا کرده پس چرا اقرار به آل ابراهیم قرار دارند و در آل محمد انکار مینمایند ... هر گاه تو و دو رفیق تو یعنی طلحه و زبیر و کسانیکه از جانب تواند از اراذل و اوباش یمن و شام و از اعراب بنی فلان بعض و جفاکیشان ایشان ... پس تحقیق که خدا تعالی ... که ابنها کافر نیستند

باب شصت و دوم

در اینکه رسول خدا و امیرالمؤمنین بدعای مستجاب شده ابراهیم اند در آیه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و بر اکرامیشان هرگز بت نپرستیده اند ... و آیات عامه در این وجه است **اول** ابوالحسن فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا فرمود منم دعای پدرم ابراهیم عرض کردیم یا رسول الله چگونه دعا کرده است پدر تو فرمود حق سبحانه و تعالی بسوی ابراهیم وحی فرستاد که انی جاعلک للناس اماما ابراهیم از این وحی شاد شد خواست که این امامت در فرزندان او نیز باشد عرض کرد و من ذریتی من مثل من امام قرار ده پس خدا تعالی وحی کرد باو که ای ابراهیم من با تو عهدی نمی‌کنم که ... عرض کرد پروردگارا کدام است عهدی که بان وفا نمی‌کنی فرمود ستمکاران از ذریت ترا امام نمی‌کردانم ابراهیم عرض کرد پروردگارا کدام است ظالمی که عهد امامت را بغیر تو بدهد فرمود کسی است که سجده کند بتی را از ذریت ترا امام نمی‌کردانم عرض کرد واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس رسول خدا فرمود پس منتهی شد دعا بمن و امامت بسوی من و برادرم علی که من و او هرگز سجده بت نکردیم یعنی اگر بحسب ظاهر سجده بت کرده باشد در باطن هر آینه شایسته نبوت و امامت نبودیم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من گردانید **دویم** و احمد در تفسیر لا ینال عهدی الظالمین گفته است خدا تعالی با ابراهیم اعلام کرد که بعضی از ذریه او ظالم ... و گویند بعضی گفته اند مراد از عهد نبوت است یعنی عهد با پیغمبر من با تو عهد کردم از نبوت و ولایت و دین نمی‌رسد بکسی که ظالم است از اولاد تو و گویند ... امام خلق نمی‌شود **سیم** فخر رازی گوید که خدا تعالی فرمود ظالم شایسته امامت نیست ... ان الشرک لظلم عظیم پس شرط امام ... مخفی نماند که چون امامت امانتی است صاحب امانت الهی باید کسی باشد که ظلمی و فسقی اصلا از او سر نزده باشد ... زیرا که امامت عبارت از آن است ... هر گاه ... از شخص ظلمی و فسقی سر زده باشد هر چند بالفعل فاسق نباشد اما از این جهت ... زیرا که ... عدم مانع نشاید که بعد از این نیز مرتکب قبایح گردد پس چنان شخصی لایق همچنین امانتی نخواهد بود و این است معنی لا ینال عهدی الظالمین **چهارم** ... و حق سبحانه و تعالی سخن حق را بر زبان قاضی بیضاوی که متعصب ... جاری ساخته با آنکه مخالف مذهب او است که گفته است ... الامامة امانة من الله و عهده و الظالم لا یصلح لها و انما ینالها البررة الاتقیاء منهم و فیه دلیل علی عصمة الانبیاء من الکبائر قبل البعثة وان الفاسق لا یصلح للامامة انتهی

باب شصت و سیم

در اینکه رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام دعوت ابراهیم اند در آیه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین از روایات خاصه در این باب نه حدیث است **اول** شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب امالی بسند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا فرمود منم دعوت پدرم ابراهیم عرض کردیم یا رسول الله و کیف صرت دعوة ابیک ابراهیم قال ... همان حدیث ابن مغازلی شافعی را که در اول باب گذشته گذشت بعینه نقل کرده الا آنکه در این حدیث میگوید ابراهیم عرض کرد از اولاد من ستمکاری که بعهد تو نمی‌رسد کدام است فرمود کسیکه بت را سجده کرده باشد او را امام نمی‌کنم و روا نیست که بر خلق امام باشد در این وقت ابراهیم عرض کرد واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا رسول خدا فرمود پس منتهی شد دعوت بمن و برادرم علی ... که هیچیک از من و علی بتی را سجده نکردیم پس حق تعالی مرا به نبوت برگزید و علی را بامامت **دویم** ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردم از آیه و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات یعنی چون تکلیف کرد و امتحان نمود پروردگار ابراهیم بکلماتی چند عرض کردم آن کلمات کدام است فرمود آنها کلماتی اند که آدم از پروردگار خود اخذ کرد و به آنها متوسل شد و خدا تعالی به سبب آنها توبه او را قبول

کرد انه هو التواب الرحیم عرض کردم یا ابن رسول الله پس معنی قول خدا تعالی فاتمهن چه چیز است فرمود یعنی تمام کرد آنها را به قائم دوازده امام که نه نفر ایشان از اولاد حسین باشد ابراهیم عرض کرد و من ذریتی من حرف تبعیض است و از اینجا دانسته شد که بعضی از ذریت او شایسته امامت بودند و بعضی نبودند با آنکه مسلمان بودند مستحق آن نبودند زیرا که محال است ابراهیم امامت و خلافت را برای کافر یا مسلمی که معصوم نباشد از خدا تعالی درخواست نماید پس معلوم شد که این بعض مخصوص خواص مؤمنان است و خواص خاص ایشان که هرگز از کفر و شرک و هر گناه ... اجتناب نموده باشند پس خاص الخاص کسی است که معصوم باشد و اگر تخصیص را صورت بود هر آینه برای او می‌فرمود و امام را اول ... و حق تعالی عیسی را از ذریت ابراهیم خوانده و او دخترزاده ابراهیم بود و چون صحیح شد اینکه دخترزاده را از ذریه گویند و ابراهیم امامت را از برای ذریه خود از حق تعالی مسئلت کرد پس بر محمد نیز واجب است که پیروی کند در آن و امامت را در معصومین از ذریه خود قرار دهد حذو النعل بالنعل بعد از آنکه خدا تعالی در این خصوص باو وحی فرستاد و او را بان امر فرمود که ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا الآیة و اگر چنین نکند ... و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه ... خواهد بود و رسول خدا اجل است از اینکه از ملت ابراهیم اعراض نماید و خود را از جمله سفها کند و حال آنکه خدا تعالی با او فرموده ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین آمنوا و حضرت امیرالمؤمنین پدر ذریه آنحضرت است و امامت در او قرار داده و در ذریه معصومین او تا بعد از او و خدا تعالی فرموده لا ینال عهدی الظالمین یعنی امامت شایسته کسی نیست که عبادت اوثان و اصنام کرده یا بخدا شرک ورزیده باشد هر چند بقدر یک چشم بهم زدن که بعد از آن اسلام آورده باشد و ظلم نهادن چیزی است در غیر جای آن چیز و اعظم ظلم شرک است خدا تعالی میفرماید ان الشرک لظلم عظیم و همچنین لایق امامت نیست کسی که مرتکب محرمات شود چه صغیره و چه کبیره و هر چند که بعد از آن توبه کند و همچنین اقامه حد الهی نکند کسیکه خود مستوجب حد باشد پس ثابت شد که امام نمی‌باشد مگر کسیکه معصوم باشد و عصمت معلوم نمی‌شود مگر بنص الهی از جانب خدا بر زبان پیغمبر او زیرا که عصمت صفت ظاهری نیست در خلقت مانند سفیدی و سیاهی که دیده شود بلکه صفتی است مکنون و پنهان و معلوم نمی‌شود مگر به اخبار حق تعالی که علام الغیوب است **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی‌عبدالله روایت کرده است که آنحضرت فرمود ابراهیم پیغمبر بود و امام نبود تا آنکه خدا تعالی باو فرمود انی جاعلک للناس اماما عرض کرد و من ذریتی خدا تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی کسیکه صنم و بتی را پرستش کرده باشد امامت را ... **چهارم** ابن یعقوب بسند خود از زید شحام روایت کرده است که از حضرت ابی‌عبدالله شنیدم که فرمود خدا تعالی ابراهیم را وصف کرد به بندگی پیش از آنکه او را نبی گرداند و او را نبی خوانده پیش از آنکه او را رسول گرداند و او را رسول خود گردانید پیش از آنکه او را خلیل خود کند و او را خلیل خود گردانید پیش از آنکه او را امام نماید و چون جامع این فضایل شد خدا تعالی باو فرمود انی جاعلک للناس اماما و این امامت در نظر ابراهیم عظیم نمود از بزرگی آن ... خواست که در فرزندان او نیز بود عرض کرد و من ذریتی حق تعالی در جواب فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی سفیه امام پرهیزکاران نمی‌تواند بود **پنجم** ایضا ابن یعقوب بسند معتبر از جابر از حضرت ابی‌جعفر روایت کرده است که از آنحضرت شنید که فرمود خدا تعالی ابراهیم را بنده خود خواند پیش از آنکه او را نبی خود کند و او را نبی کرد پیش از آنکه او را رسول خود گرداند و او را بمنصب رسالت سرافراز ساخت قبل از آنکه او را بخلعت خلت مخلع سازد و او را خلیل خود گردانید پیش از آنکه او را بمرتبه امامت رساند و چون این همه فضایل را جامع شد ... خدا تعالی باو فرمود که ترا امام خلق ساختم ابراهیم منصب امامت را بزرگ دیده عرض کرد پروردگارا از ذریه من نیز امام کن فرمود ستمکاران ایشان شایسته امامت نیستند **ششم** ابن بابویه بسند خود از عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده است که گفت با حضرت رضا در مرو بودیم و در جمعه اول از ورود در مسجد جامع ... و اختلافی که در خصوص خلافت بود در میان آوردند من بخدمت آنحضرت رفتم او را از این سخنان آگاه گردانیدم آنحضرت تبسم کرد و فرمود یا عبدالعزیز این مردم جاهل اند و از دین خود فریب خورده و اعراض کرده‌اند خدا تعالی پیغمبر خود را از دنیا نبرد تا آنکه دین اسلام را کامل گردانید و قرآن که حکم هر چیزی در آن است بر او نازل کرد و حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع ما یحتاج مردم را در آن بیان نمود و فرمود ما فرطنا فی الکتاب من شیء پس در حجة الوداع که آخر عمر آنحضرت بود این آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر او نازل گردانید پس امر امامت از تمام دین است و رسول خدا از دنیا نگذشت تا آنکه برای امت خود معالم دین ایشان را بیان کرد و راه ایشان را برای ایشان روشن گردانید و ایشان را بر شاهراه حق گذاشت و علی را برای ایشان علم کرد و امام نمود و هر چیز که امت به آن محتاج بودند بیان فرمود پس هر که گمان کند که خدا تعالی دین خود را کامل نگردانیده است کتاب خدا را رد کرده و کسیکه کتاب خدا را رد کند کافر است آیا ایشان قدر امامت و محل آن را در میان امت میدانند و میشناسند تا جایز باشد که امت خود اختیار امام کنند قدر و شأن امامت از آن جلیل‌تر و عظیم‌تر و مکان آن از آن بالاتر و کنار آن از آن دورتر

کمروم بعقوبا قصر خود بان بی برند بهلوی خود بدان بر سند و باختیار خود امامی نصب کنند ابرهیم خلیل بمنصب امامت سرافراز شد بعد از منصب نبوت و خلت و امامت مرتبه ثالثه او شد و بفضیلت امامت مشرف گردید خدا تعالی بان اشاره فرموده است که انی جاعلک للناس اماما خلیل بان خطاب مسرور شد عرض کرد و من ذریتی خدا تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین پس این آیه امامت هر ظالمی را باطل کرد تا بروز قیامت و در معصومین قرار گرفت **هفتم** محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود بچند سند از صفوان جمال روایت کرده است که ما در مکه بودیم سخن از آیه و اذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن در میان آمد حضرت فرمود یعنی ایشان را بمحمد و علی و امامان از اولاد علی تمام گردانید در اینجا که فرمود ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم بعد از آن فرمود انی جاعلک للناس اماما عرض کرد و من ذریتی فرمود لا ینال عهدی الظالمین عرض کرد خداوندا هستند از ذریه من کسانیکه ستمکار باشند فرمود بلی فلان و فلان و فلان و هر که متابعت ایشان کند عرض کرد پروردگارا پس تعجیل کن برای محمد و علی آنچه وعده داده مرا در خوار ایشان و تعجیل کن یاری و نصرت ایشان را و اشاره باین است آنچه خدا تعالی فرموده و من یرغب عن ملة ابرهیم الا من سفه نفسه و کیست که اعراض کند از ملة ابرهیم مگر کسیکه خود را سفیه و بی خرد کرده اند و لقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصالحین و ما ابرهیم را در دنیا برگزیدیم بنبوت و خلت و امامت و در روز قیامت از جمله صالحان خواهد بود حضرت فرمود که مراد از ملة امامت است و چون ذریه خود را در مکه ساکن گردانید عرض کرد ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم وارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون و حضرت از این برجوع بایه دیگر فرموده است که خدا تعالی میفرماید و اذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلدا امنا وارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله والیوم الاخر و معنی ظاهر اول این است که ای پروردگار ما بدرستیکه من ساکن گردانیدم بعضی از اولاد خود را در وادی که در آن زراعت نیست نزد خانه صاحب حرمت تو ای پروردگار ما از برای آنکه نماز را برپا دارند پس بگردان دلهای مردم را که مایل گردند بسوی ایشان و روزی کن ایشان را از میوه ها و معنی آیه دوم این است که پروردگارا بگردان این شهر را صاحب ایمنی و روزی ده اهلش را از میوه ها هر که ایمان آورد از ایشان بخدا و روز قیامت حضرت فرمود ابرهیم تخصیص کرد بمومنان از ترس آنکه مبادا مانند سوال امامت رد و معرض قبول نیاید اجابت نکند و در جواب لا گویند چنانچه در دعا اول که عرض کرد و من ذریتی فرمود لا ینال عهدی الظالمین و چون خدا تعالی در بقره فرمود و من کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر یعنی هر که کافر باشد او را نیز برخوردار گردانم اندکی که مدت زندگانی دنیا باشد پس مضطر میگردانم او را بسوی عذاب جهنم و بد محل بازگشتی است جهنم از برای ایشان چون این را فرمود ابرهیم عرض کرد خداوندا کیستند از قوم من آنکسانیکه ایشان را قلیل تمتعی در دنیا عطا خواهی کرد و در قیامت ایشان را بعذاب الیم معذب خواهی ساخت فرمود آنکسانی آنکه بآیات من کافر شدند فلان و فلان و فلان **هشتم** عیاشی باسناد خود از حضرت ابی جعفر در آیه لا ینال عهدی الظالمین روایت کرده است که فرمودند یعنی لا یکون اماما ظالما **نهم** عیاشی باسناد خود از هشام بن حکم از حضرت ابی عبد الله در آیه انی جاعلک للناس اماما روایت کرده است که فرمود اگر خدا تعالی میدانست که افضل تر از امامت نامی هست هر آینه ما را بآن نام می نامید **دهم** سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از عبد الحمید بن نصر روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله فرمودند انکار میکنند مردم امامی را که مفترض الطاعة است بخدا سوگند که نبود نزد رب هیچ منزلتی نزد خدا تعالی از افتراض طاعت نبیست سالهای دراز بر ابرهیم وحی نازل میشد تا آنکه خدا تعالی خواست که او را اکرام کند و تعظیم نماید فرمود انی جاعلک للناس اماما ابرهیم فضل امامت را دانست عرض کرد و من ذریتی یعنی این منصب در ذریه من قرار ده خطاب آمد که لا ینال عهدی الظالمین حضرت ابی عبد الله فرمودند انما هو فی ذریتی لا یکون فی غیرهم **یازدهم** شیخ مفید در کتاب خود بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمودند خدا تعالی ابرهیم را بنده خود خواند پیش از آنکه او را نبی کند و او را نبی کرد پیش از آنکه او را رسول گرداند و او را رسول گردانید قبل از آنکه خلیلش کند و خلیلش گردانید قبل از آنکه خلعت امامت بر او بپوشاند چون این همه مراتب جمع کرده باد فرمود انی جاعلک للناس اماما حضرت فرمودند چون این مرتبه عظمی در نظر ابرهیم جلوه کرد عرض کرد و من ذریتی فرمود لا ینال عهدی الظالمین حضرت فرمودند لا یکون السفیه امام التقی **دوازدهم** شیخ مفید بسند خود در حدیثی روایت کرده است که فرمودند ابرهیم پیغمبر بود و لکن امام نبود تا آنکه خدا تعالی باو فرمود انی جاعلک للناس اماما عرض کرد و من ذریتی خدا تعالی فرمودند لا ینال عهدی الظالمین من عبد صنما او وثنا او مثالا لا یکون اماما **فقیر گوید** صنم آن بتی را گویند که از طلا یا نقره یا مس یا مانند اینها ساخته باشند و وثن ما عدای این است و بعضی گویند که صنم آنست که تمثال و صورتی باشد و بعضی گویند فرقی در میان این دو لفظ نیست والله العالم **سیزدهم** عیاشی باسناد خود از جابر روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر شنید که فرمودند ان الله اتخذ ابرهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا و اتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا و اتخذ رسولا

قبل ان یتخذه خلیلا و اتخذه خلیلا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع له الاشیاء و قبض یده قال له یا ابرهیم انی جاعلک للناس اماما فمن عظمها فی عین ابرهیم قال یا رب و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و تفسیر این حدیث در حدیث بیست و پنجم گذشت **فقیر گوید** حکیم سنائی گفته است
از پس سلطان ملکشه چون نماند ان ملک و تاج و تخت پادشاهی غیر سنجر را نشد
از پس سلطان دین پیغمبر ما دار گو کسی جز علی و عترتش محراب و منبر را نشد

باب بیست و چهارم

در معنی یوم ندعو کل اناس بامامهم از روایات عامه و در آن سه حدیث است **اول** یوسف قطان در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس که در آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم روایت است که گفت چون روز قیامت شود حق سبحانه و تعالی ائمه هدی و مصابیح دجی و اعلام تقی حضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین را بخواند بایشان فرماید شما خود و شیعیان شما از صراط بگذرید و بی حساب داخل بهشت شوید بعد از آن امامان فسق و ظلم را بخواند بخدا سوگند که یزید بن معاویه نیز از ایشان است پس باو گویند دست شیعه خود را بگیر و بی حساب داخل جهنم شو **دوم** ثعلبی در تفسیر خود بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا در آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم فرمودند هر قومی با امام زمان خود و کتاب پروردگار خود و سنت پیغمبر خود بخوانند **سیم** ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان گوید جماعتی از خاصه از حضرت امام رضا باسانید صحیحه روایت کرده اند که آنحضرت از پدران خود از رسول خدا روایت کرده است که در آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم فرمودند در روز قیامت خوانده شوند هر قومی با امام زمان ایشان و کتاب پروردگار ایشان و سنت پیغمبر ایشان

باب بیست و پنجم

در معنی آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم از روایات خاصه و در آن بیست و چهار حدیث است **اول** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از ابو جعفر در آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم روایت کرده است که گفت رسول خدا میاید با قوم خود و علی میاید با قوم خود و حسن میاید با قوم خود و حسین میاید با قوم خود و هر که مرده باشد در زمان قومی بیاید بدین قومی که با امام خود **دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از جابر از ابو جعفر روایت کرده است که فرمودند چون آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم نازل شد مسلمانان عرض کردند یا رسول الله تو امام تمام مردم نیستی فرمودند من رسول خدا ایم بسوی مردم و لکن پس از من امامانی خواهند بود از جانب خدا از اهل بیت من که دین خدا را در میان مردم نگاه دارند و ائمه کفر و ضلالت و پیروان ایشان انها را تکذیب نمایند و بر ایشان ستم کنند پس هر که با انها تولی جوید و ایشان را تصدیق نماید او از من است و با من خواهد بود و مرا ملاقات خواهد کرد و بدانید هر که بر ایشان ظلم کرد و ایشان را تکذیب نمود او از من نیست و با من نخواهد بود و من از او بیزارم و احمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از جابر از حضرت ابی جعفر روایت کرده و همچنین احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن بسند خود از جابر از حضرت ابی جعفر روایت کرده **سیم** احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن بسند خود از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم را از حضرت ابی عبد الله سوال کردم فرمودند یعنی میخوانیم هر قرنی از این امت را با امام ایشان عرض کردم پس رسول خدا میاید با قرن خود و علی با قرن خود و حسن با قرن خود و هر امامی در قرن خود که در زمان ایشان و در میان ایشان هلاک شده است فرمودند بلی **چهارم** ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار بچند سند معتبر از حضرت امام رضا و او از پدرانش از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا در آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم فرمودند خوانده شود هر قومی با امام زمان خود و کتاب پروردگار خود و سنت پیغمبر خود **پنجم** محمد بن یعقوب بسند خود از فضیل بن یسار روایت است که از حضرت ابی عبد الله از آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم سوال کردم فرمودند ای فضیل بشناس امام خود را که هرگاه او را شناختی تقدم و تاخر این امر ترا زیان نرساند و کسیکه امام خود را شناخت و بشناسائی او مرد پیش از آنکه صاحب این امر یعنی حضرت قائم ظهور کند و با در خلافت قیام نماید آنکس عمر او این است که در لشکر او بوده و با دشمنان او جهاد کرده بلکه عمر او این است که در زیر علم او بوده است گوید بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند فرمودند بلکه بمنزله کسی است که در رکاب رسول خدا جهاد کرده و شهید شده باشد **ششم** ابن یعقوب بسند خود از عبد الاعلی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنید که فرمودند شنیدن و اطاعت کردن ابواب خیر اند که بر روی بندگان گشاده میشوند کسیکه بشنود و اطاعت کند بر او حجتی نیست و کسیکه بشنود و عصیان ورزد او را حجتی نیست و امام مسلمانان تمام کرده است حجت خود را بر مردم در روزیکه با اهل خود ملاقات کند بعد از آن فرمود خدا تعالی میفرماید یوم ندعو کل اناس بامامهم **هفتم** ابن یعقوب بسند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده است که آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم را از حضرت ابی عبد الله سوال کردم فرمودند امامی که او در میان ایشان است و بامر ایشان قیام نموده باشد **هشتم** ابن یعقوب بسند خود از عمر بن ابان روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنید که فرمودند امام خود را بشناس که هرگاه او را شناختی دیگر ترا زیان نرساند تقدم امر یا تاخر آن خدای عز و جل میفرماید یوم ندعو کل اناس بامامهم پس کسیکه امام خود را شناخت مانند کسی است که در زیر فسطاط حضرت قائم عجل الله فرجه باشد **نهم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از فضیل روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم سوال کردم فرمودند رسول خدا میاید با قوم خود و علی با قوم خود و حسن با قوم خود و هر امامی در عصر قومی در دنیا رفت و امام ایشان است

دهم عیاشی باسناد خود از ابو بصیر از حضرت ابی‌عبدالله روایت کرده است که چون روز قیامت شود بخوانند هر قومی را با امام ایشان که در عصر ایشان مرده باشد پس اگر ثابت باشد بر امامت او نامه عملش را بدست راستش دهند این است که خدا تعالی میفرماید یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم و دست راست ثبات امامت است زیرا که کتاب شناختن کتابی است که از امام میخوانند زیرا که خدا تعالی میفرماید فمن اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه الایه کتاب امام است پس هر که برا شکر کرد چنان است که فرمودند فنبذوه وراء ظهورهم و هر که انکار نماید از اصحاب شمال خواهد بود قال الله تعالی واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم وظل من یحموم الی آخر الایه. یازدهم عیاشی باسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که از آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم سؤال کردم فرمود که ایشان کسانی اند که مردم در دنیا باو اقتدا کنند و پیروی نمایند حتی آنکه در روز قیامت آفتاب و ماه را بیاورند و هر دو را با آنکسانیکه بانها پرستش کرده اند در آتش جهنم در اندازند. دوازدهم عیاشی بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت ابی‌عبدالله سؤال کردم از قول امیرالمؤمنین که فرمودند اسلام غریب ابتدا و بزودی غریب باشد چنانکه در اول بود پس خوشا حال غریبان حضرت فرمودند ای ابو محمد دعوت کننده آل محمد اسلام را از سر گیرد چنانکه از نو مردم را دعوت کرد ما در دیگر که رسول خدا مردم را با سلام دعوت کرد من دامان مبارک او را گرفته عرض کردم گواهی میدهم که تو امام منی فرمودند بدانید که هر قومی را با امام ایشان خواهند خواند آفتاب پرستان را با آفتاب و اصحاب قمر را با قمر و آتش پرستان را با آتش و اصحاب حجر را با حجر. سیزدهم عیاشی باسناد خود از حضرت ابی‌عبدالله روایت کرده است که فرمودند زمین را خالی نمیگذارند از امامیکه حلال خدا را حلال کند و حرام خدا را حرام و این است که خدا تعالی میفرماید یوم ندعوا کل اناس بامامهم بعد از آن گفت رسول خدا فرمود هرکه بمیرد بغیر امامی مردن او مرگ جاهلیت خواهد بود یعنی کفر است یعنی بکفر از دنیا رفته مردم که این را از آنحضرت شنیدند گردنها دراز کردند و دیدها باز نمودند پس حضرت ابی‌عبدالله فرمودند باین جاهلیت جاهلان چون ما از بزرگ باو برون ابریم سلیمان گفت بخدا سوگند همین جاهلیت جاهلان است ولکن چون آنحضرت شما را دید گردنها کشیدید و دیدها باز کردید چنین فرمود. چهاردهم عیاشی باسناد خود از بشیر دهان از حضرت ابی‌عبدالله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند بخدا سوگند که شما بر دین خدائید بعد از آن این آیه را تلاوت کرد یوم ندعوا کل اناس بامامهم بعد از آن فرمود علی امام ما است و رسول خدا امام ما است و چه بسیار امامانی که در روز قیامت می آیند و اصحاب خود را لعن میکنند و ما ذریه محمدیم و مادر ما فاطمه زهرا است علیها السلام. پانزدهم عیاشی باسناد خود از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که چون آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم نازل شد مسلمین گفتند یا رسول الله تو امام همه مردم نیستی فرمودند من فرستاده خدایم بسوی همه مردم ولکن بعد از من امامانی خواهند بود از جانب خدا از اهلبیت من در میان مردم بامامت قیام نمایند و مردم ایشان را تکذیب کنند و بر ایشان ستم نمایند هرکه با ایشان تولا جوید و از من متابعت نماید با من خواهد بود و با من ملاقات خواهد کرد و هرکه بر ایشان ظلم کند و یا در ظلم بر ایشان ایشان مدد نماید و اعانت کند از من نیست و با من نخواهد بود و من از او بیزارم و در روایت دیگر زیاد کرده و فرموده است امامان کفر و ضلال و شیعیان ایشان بر ایشان ستم خواهند کرد و سابقا گذشت. شانزدهم عیاشی باسناد خود روایت کرده است که حضرت ابی‌عبدالله فرمود شنیدن و اطاعت نمودن در رعایت حق است که بر دیگری مؤمن کشاده میشود کسیکه بشنود و اطاعت کند بر او حجتی نیست و امام مسلمین حجت خود را تمام کرده است و دیگر کسی با خدا ملاقات کند پس فرمود یوم ندعوا کل اناس بامامهم. هفدهم عیاشی باسناد خود از بشیر از حضرت ابی‌عبدالله روایت کرده است که حاصلش این است که حاجت نیست در دنیا شما را و آنچه دیده شما را روشن گرداند و حال شما را نیکو کند مگر مرگ بعد از آن چند آیه تلاوت کرد قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و من یطع الرسول فقد اطاع الله ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و گویا بعد از آن فرمود یوم ندعوا کل اناس بامامهم پس رسول خدا امام شما است و چه بسیار امامانی در روز قیامت بیایند که اصحاب خود را لعن کنند و اصحاب ایشان نیز ایشان را لعن کنند. هجدهم عیاشی باسناد خود از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند از آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم فرمود آنکه در دنیا باو اقتدا میکرده‌اند پیروی مینموده‌اند در روز قیامت آفتاب و ماه را بیاورند با آنانی که ایشان را پرستش کرده اند در آتش جهنم در اندازند. نوزدهم عیاشی باسناد خود از حضرت امام رضا در آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم روایت کرده است که فرمودند چون روز قیامت شود خداوند با اهل محشر فرماید آیا از عدل نیست که هر قومی هر کسی را دوست داشته‌اند با او بپیوندند و با او ملحق گردند اهل محشر تصدیق کنند و گویند طریقه عدل همین است نوبت بایشان حکم کند که از یکدیگر جدا شوید و هر قومی با امام خود ملحق گردید پس از یکدیگر جدا شوند و هر قومی با امام خود ملحق گردند. بیستم عیاشی باسناد خود از حضرت ابی‌عبدالله روایت کرده است که فرمودند آیا خوش نمیدارید که در روز قیامت امام با شید یکدیگر را لعن نکنید از خدا بپرهیزید و اطاعت او کنید که خدا تعالی میفرماید یوم ندعوا کل اناس بامامهم. بیست و یکم

از حضرت صادق روایت است که فرمودند آیا خدا را حمد نمیکنید که چون روز قیامت شود هر قومی را با امام ایشان بخوانند و ما را بسوی رسول خدا پناه میبریم و شما بما ملتجی میشوید. بیست و دوم راوندی در خرائج بسند خود از ابو هاشم از امام حسن عسکری روایت کرده که ابو هاشم از آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات سؤال کرد حضرت فرمودند همه ایشان از آل محمد اند ظالم لنفسه از آل محمد کسی است که اقرار بامام نیاورد و مقتصد کسی است که عارف بامام باشد و سابق بالخیرات خود امام است گوید من در پیش خود فکر میکردم در آنچه خدا تعالی بآل محمد کرامت فرموده است و گریه را در گرفتم در خاطر خود گذرانیدم که این چه بزرگی است که خدا تعالی بآل محمد داده حضرت باعجاز دانست که این معنی در خاطر من خطور کرد پس نظر بسوی من کرده فرمود امر امامت عظیم‌تر و بیشتر است از آنچه در خاطر گذرانیدی از بزرگی شان و مرتبه آل محمد پس خدا را حمد کن که ترا بحبل ایشان متمسک ساخته در روز قیامت بنام ایشان بخوانند هنگامیکه هر قومی را با امام ایشان بخوانند پس شاد باش ای ابو هاشم که تو بر مذهب حقی. بیست و سیم شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ما را امر فرمود که از کوفه بمدائن رویم و ما در روز یکشنبه از آنجا رفتیم و عمرو بن حریث با هفت نفر در عقب ماندند و در حیره در جائی که آنرا خورنق میگویند فرود آمدند و گفتند ما در اینجا تفرج میکنیم و چون روز چهارشنبه شود بیرون میرویم و پیش از جمعه بعلی ملحق میشویم و در میان خوردن طعام مشغول بودند که سوسماری بیرون آمد او را صید کردند عمرو بن حریث او را گرفته دست خود را بلند کرده و از روی استهزا گفت با این سوسمار بیعت کنید که امیر مؤمنان این است پس هفت نفر با این سوسمار بیعت کردند عمرو هشتمین ایشان بود و در شب چهارشنبه از آنجا کوچیدند و در روز جمعه بمدائن رسیدند در وقتیکه آنحضرت بر بالای منبر خطبه میخواند و اینها همه جمع بودند و متفرق نشده بودند تا آنکه داخل مسجد شدند امیرالمؤمنین نظر بر ایشان افکند و فرمودند ایها الناس رسول خدا هزار حدیث از اسرار بمن تعلیم کرده است که در هر حدیثی هزار باب است و هر بابی را هزار مفتاح و من از رسول خدا شنیدم که فرمودند یوم ندعوا کل اناس بامامهم و من بخدا سوگند یاد میکنم که در روز قیامت هشت نفر مبعوث گردند با امام خودشان و امام اینها سوسماری است و اگر بخواهم نام اینها را نام برم هر آینه نام میبرم راوی گوید که دیدم عمرو بن حریث را که از شدت رعب مانند شاخه درخت خرمائی که خشک و پوسیده باشد از خوف بر خود میلرزید. بیست و چهارم علی بن ابراهیم در تفسیر خود در معنی این آیه گفته امام فرمودند چون روز قیامت شود منادی ایشان ندا کند تا حاضر شوند ابوبکر با شیعه خود و عمر با شیعه خود و عثمان با شیعه خود و علی با شیعه خود و تفسیر علی بن ابراهیم منسوب است بحضرت صادق.

باب شصت و ششم در اینکه رسول خدا فرمودند اهلبیت من امانند از برای اهل زمین از روایات عامه در این پنج حدیث است اول در مسند احمد حنبل عبدالله بن حنبل بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود ستارگان امانند مر اهل آسمان را که اگر برطرف شوند اهل آسمان نیز برطرف شوند و اهل بیت من امانند از برای اهل زمین که اگر برطرف شوند اهل زمین نیز همه برطرف خواهند شد. دوم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ایاس بن سلمة بن الاکوع از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی. سیم ابراهیم بن محمد حموینی بسند دیگر روایت کرده است که رسول خدا فرمودند ستارگان امانند مر اهل آسمان را و اهل بیت من امانند از برای امت من. چهارم حموینی باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمودند ستارگان آسمان از برای اهل آسمانند و اهلبیت من از برای اهل زمین که هرگاه اهلبیت من نباشند اهل زمین نخواهند بود. پنجم حموینی باسناد خود از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که فرمودند مائیم ائمه مسلمین و مائیم حجتهای خدا بر عالمیان و مائیم سادات مؤمنان و مائیم سرکردگان نجبا با نام و نشان و مائیم آقای مؤمنان و مائیم امان یعنی نگهدار اهل زمین چنانکه ستارگان نگهدار اهل آسمانند و تتمه حدیث در باب آتی خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

باب شصت و هفتم در اینکه رسول خدا فرموده است اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء از روایات خاصه در آن چهار حدیث است اول ابن بابویه در کتاب نصوص بر ائمه اثنی عشر بسند خود از ابو هریره و عبایه از ابو سعید خدری روایت است که از رسول خدا شنیدم که فرمودند اهل بیت من نگهدارند از برای اهل زمین چنانکه نجوم امانند از برای اهل آسمان عرض کردند یا رسول الله امامان از اهلبیت تو بعد از تو چند نفرند فرمودند ائمه بعد از من دوازده نفرند نه نفر ایشان از صلب حسین است همگی امینند و همگی معصومند و از ما است مهدی این امت بدانید که ایشانند اهلبیت من و ایشانند عترت من از گوشت من و خون من چه باز داشته است مردمانی را که مرا در باره ایشان میرنجانند خدا تعالی ایشان را از شفاعت من بی بهره گرداند. دوم ابن بابویه بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر عرض کردم خلق را چه احتیاج به پیغمبر و امام است فرمودند برای آنکه عالم بصلاح و نظم خود باقی ماند زیرا که خدا عز و جل برطرف میگرداند عذاب را از اهل زمین هرگاه پیغمبر یا امامی در زمین

باشد خدا ایشان را عذاب نمی‌فرماید ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و رسول خدا فرمودند ستارگان امانند از برای اهل آسمان و اهل بیت من امانند از برای اهل زمین پس هرگاه
ستارگان برطرف شوند اهل آسمان را آنچه از آن می‌ترسند برسد و چون اهل بیت من برطرف گردند اهل زمین را آنچه از آن می‌ترسند برسد سیم ابن بابویه به سند معتبر
از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که فرمودند مائیم امامان مسلمانان و مائیم حجتهای خدا بر عالمیان و مائیم سادات مؤمنان و مائیم سرکردگان نجیبان دست
و پا سفیدان و مائیم آقایان مؤمنان و مائیم امان اهل زمین چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند و مائیم آنکسانی که حق تعالی آسمان را با ایشان نگاه
داشته است که بر زمین نیفتد مگر باذن او و بما زمین را نگاه داشته است که اهل خود را فرو نبرد و بما فرو می‌فرستد باران را و بما منتشر می‌گرداند رحمت
خود را و بیرون می‌آورد برکات زمین را و اگر نه ما در زمین بودیم هر آینه زمین با اهل خود فرو می‌رفت بعد از آن فرمودند و از روزی که خدا
آدم را آفریده است زمین از حجت خدا خالی نبوده است یا ظاهر و مشهور و یا غایب و پنهان و همچنین از حجت خدا خالی نخواهد ماند تا روز قیامت
و اگر حجت خدا در روی زمین نباشد عبادت خدا را نکنند سلیمان گوید به حضرت صادق عرض کردم مردم چگونه منتفع می‌شوند به حجت غایب مستور فرمود
مانند انتفاع مردم از آفتاب هنگامی که در زیر ابر پنهان باشد چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر و ابو موسی اشعری و ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا فرمودند النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء و اذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل
الارض **باب شصت و هشتم** در اینکه آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در خصوص رسول خدا و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام نازل شده است از روایات عامه و در آن چهل و یک حدیث است **اول** از مسند احمد حنبل عبد الرحمن بن احمد حنبل از پدرش از
از شداد بن عمار روایت کرده است که نزد واثلة بن الاسقع رفتم جماعتی نزد او بودند علی را ناسزا می‌گفتند من نیز با ایشان شریک شدم واثله گفت می‌خواهم
ترا خبر دهم بآنچه از رسول خدا دیدم گفتم بلی گفت نزد فاطمه رفتم و از حال علی سؤال کردم فرمود نزد رسول خدا رفته است بانتظار او ایستادم
تا آنکه رسول خدا آمد و علی با آنحضرت بود و حسن و حسین نیز با آنحضرت بودند و دست آنحضرت را گرفته بودند رسول خدا علی و فاطمه را نزد
خود خواند و در پهلوی خود نشانید و حسن و حسین را بر بالای رانهای خود جا داد پس جامه خود را بر روی ایشان انداخت و یا آنکه گفت
کسای خود را پس این آیه را تلاوت فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از
شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بعد از آن گفت خداوندا اینان اهل بیت من اند خداوندا اهل بیت
من سزاوارترند **دوم و سیم** ایضا عبد الله بن احمد حنبل از عطا بن ابی رباح از کسی که از ام سلمه شنیده بود روایت کرده است که ام سلمه
گفت روزی رسول خدا در خانه من بود فاطمه حریره برای آنحضرت آورد و آنحضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه او بود و عبای خیبری در زیرش
گسترده بود و من در میان حجره نماز می‌کردم رسول خدا فرمود ای فاطمه شوهر و پسرهای خود را طلب کن پس علی و حسن و حسین آمدند و نشستند و حریره
خوردن مشغول شدند در آنوقت حق تعالی این آیه را فرستاد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از آن گوید پس رسول خدا
زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست خود را بیرون آورد و بجانب آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینان اهل بیت و مخصوصان منند
خداوندا برطرف کن از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه گردان گوید من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله فرمود انک
الی خیر انک الی خیر یعنی عاقبت تو بخیر است و مرا داخل ننمود **سیم** بهمین سند از ابو سلمه مثل حدیث عطا روایت کرده است **چهارم**
بهمین سند عبد الملک گفت داود بن ابی عوف از شهر بن حوشب از ام سلمه همین حدیث را روایت کرده **پنجم** ایضا عبد الله بن احمد حنبل بسند خود
از واثلة بن اسقع روایت کرده است که بطلب علی رفتم فاطمه فرمود رفته است رسول خدا را بخانه ما بیاورد گوید همه آمدند من نیز با ایشان داخل شدم
رسول خدا علی را بجانب راست خود نشانید و فاطمه را بجانب چپ و حسن و حسین را در پیش روی خود پس جامه خود را بر روی ایشان انداخت و گفت انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اللهم ان هؤلاء اهل بیتی اللهم هؤلاء احق واثله گوید من از گوشه خانه گفتم
و انا من اهلک یا رسول الله فرمود و انت من اهلی واثله گوید امید داری من از اعمال خود همین است **ششم** ایضا عبد الله بن حنبل بسند خود
از شداد بن عبد الله روایت کرده است که از واثلة بن اسقع شنیدم در وقتی که سر حسین بن علی علیهما السلام را آورده بودند مردی از اهل شام خوشحالی
می‌کرد واثله در غضب شد و گفت بخدا سوگند که هرگز دل از محبت علی و حسن و حسین خالی نکرده‌ام و دست از محبت ایشان بر نداشته‌ام از آن روز
باز که از زبان رسول خدا شنیدم که در منزل ام سلمه در شأن ایشان فرمود آنچه شنیدم در روزی که نزد رسول خدا آمدم در خانه ام سلمه و حسن
آمد رسول خدا او را بر بالای زانوی راست خود نشانید و بوسید و حسین آمد او را بر ران چپ خود نشانید و بوسید بعد از آن فاطمه آمد او را
در پیش روی خود نشانید و پس علی را طلبید چون آمد پس کسای خیبری بر بالای ایشان انداخت گویا من نظر می‌کنم بعد از آن گفت انما یرید الله لیذهب

عنکم

عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا من به واثله گفتم رجس کدام است واثله گفت شک است در خدا تعالی **هفتم** ایضا عبد الله بن احمد
حنبل بسند خود از عمرو بن میمون روایت کرده است که من نزد ابن عباس بودم نه نفر از بزرگان قبائل عرب نیز نزد او آمدند و حدیث طولانی است ما اکتفا کردیم
از آن بموضع حاجت و در باب غدیر خم حدیث را تا باخر نقل کردیم و ابن عباس ده خصلت در خصوص امیر المؤمنین نقل کرد و در باب خبر رایت نیز
نقل خواهد شد ان شاء الله تعالی ابن عباس گوید رسول خدا جامه خود را گرفت بر روی علی و فاطمه و حسن و حسین انداخت و گفت انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **هشتم** ایضا عبد الله بن حنبل بسند خود از سهل روایت کرده است که چون خبر شهادت حسین بن
علی رسید ام سلمه اهل عراق را لعنت کرد و گفت حسین را کشتند خدا ایشان را بکشد و ایشان را خوار و ذلیل گرداند خدا ایشان را لعنت کند که من خود
دیدم رسول خدا را که فاطمه غذای چاشتی را در دیگی نهاده و از دیگ در میان طبقی گذاشته بود نزد او آورده و در حضور او گذاشت رسول
خدا پرسید پسر عمت کجاست عرض کرد در خانه است فرمود او را با دو فرزندت بطلب گوید علی را خوانده و دست دو پسر خود را گرفته می‌آمد علی
در عقب ایشان بود تا نزد رسول خدا آمدند حضرت حسن و حسین را در دامن خود نشانید و علی را در جانب راست و فاطمه را در جانب چپ ام سلمه گوید
من در روی کسای خیبری نشسته بودم که آن فرش و بستر ما بود رسول خدا آن را از زیر پای من کشید و بر روی ایشان انداخت و طرف کسا را گرفته
و دست راست بجانب آسمان بلند کرد و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا من عرض کردم یا رسول الله من از اهل توام
فرمود بلی پس مرا داخل در کسا کرد ولکن بعد از آنکه دعا خود را در حق ایشان کرده بود **نهم** ایضا عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از شهر بن
حوشب از ام سلمه روایت کرده است که رسول خدا بفاطمه فرمود شوهر و دو پسر خود را نزد من حاضر کن چون ایشان آمدند کسای فدکی بر روی ایشان انداخت
پس دست خود را بر بالای ایشان گذاشت و عرض کرد اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی محمد و آل محمد انک حمید مجید ام سلمه گوید
من کسا را بلند کردم تا در زیر کسا در آیم رسول خدا از دست من کشید و فرمود انک علی خیر **دهم** ایضا احمد حنبل از عطیه طفاوی از پدر
او روایت کرده است که ام سلمه گفت روزی رسول خدا در خانه من بود که خادم عرض کرد علی و فاطمه بر درگاه ایستاده‌اند رسول خدا بمن فرمود از اهل بیت من
کناره کن من از جای خود برخاستم و از نزد ایشان برفتم و در نزدیکی ایشان باز ایستادم پس علی و فاطمه و حسن و حسین داخل شدند و حسن
و حسین طفل بودند رسول خدا ایشان را در دامن خود نشانید و می‌بوسید یک دست خود را بگردن علی انداخت و دست دیگر را بگردن فاطمه و
روی فاطمه را بوسید پس خمیصه سیاهی که بعضی از آن سیاه و سفید بود بر ایشان انداخت و گفت اللهم الیک لا الی النار انا و اهل بیتی
گوید من عرض کردم منهم یا رسول الله از ایشان باشم فرمود تو نیز از ایشان باش **یازدهم** ذکر این حدیث از جزو چهارم از اجزای ثمانیه صحیح بخاری
و همچنین از اجزای مسند مسلم و ابن از جمله الحادیث که باتفاق صحیح دانسته‌اند و از صحاح اخبار شمرده‌اند و امام ابو بکر باقلانی نیز بسند خود از عائشه
روایت کرده است که روزی رسول خدا بیرون آمد عبای ملون سیاهی پوشیده بود که حسن بن علی آمد او را در زیر عبا داخل کرد پس حسین آمد و
نیز او را داخل نمود پس فاطمه آمد او را نیز داخل کرد پس علی آمد او را نیز داخل کرد پس گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا **دوازدهم** مسلم بن حجاج قشیری در صحیح خود بسند خود از عایشه روایت کرده است که خرج النبی غداة و علیه مرط مرحل و ذکر الحدیث الی آخر
بعینه **سیزدهم** ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیر قوله تعالی طه روایت کرده است که حضرت صادق فرمودند طه طهارت اهل بیت محمد است
بعد از آن خواندند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **چهاردهم** ایضا ثعلبی در تفسیر خود در آیه یا ایها الذین آمنوا (در تفسیر)
اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة گفته است که معنی آیه این است ای آنکسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و طلب کنید بسوی خدا وسیله را
فقیر گوید که وسیله درجه بلندی است در بهشت چنانچه در کافی است و در بعضی از روایات الائمة هم الوسیلة و علی بن ابراهیم گوید تقربوا الی الله
بالامام و بالجمله سعد طریف از اصبغ بن نباته از علی بن ابی طالب روایت کرده است که در بهشت دو لؤلؤ اند که از غایت بزرگی سر بعرش کشیده‌اند یکی
سفید دیگری زرد در هر یک از آنها هفتاد هزار غرفه است که مشربه و درگاهها از آنها از یک دانه است مراد به سفید مخصوص محمد و اهل بیت او
است و مراد به زرد مخصوص ابراهیم است و اهل بیت او **پانزدهم** ایضا در تفسیر ثعلبی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول
خدا فرمود آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در شأن پنج نفر نازل شده است در من و علی و فاطمه و حسن و حسین
شانزدهم ایضا ثعلبی بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که رسول خدا در خانه خود بود که فاطمه نیز آمد و با او دیگی بود از حریره
چاشتی را نزد رسول خدا گذاشت فرمود شوهر و دو فرزند خود را بخوان پس علی و حسن و حسین داخل شدند و نشستند و با آنحضرت تناول
کردند و آنحضرت بر بالای صفه که خوابگاه آنحضرت بود نشسته بودند و عبای خیبری در زیر پای ایشان بود گوید من در حجره مشغول نماز بودم که آیه انما

يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا نازل شد گويد من نيز سر خود را در خانه فرو بردم و گفتم من نيز با شما باشم يا رسول الله
فرمود انك على خير يعنى عاقبت تو بخير است **هفدهم** ايضا ثعلبى بسند خود از عوام بن حوشب روايت كرده است كه يكى از بنى اعمام من از بنى الحرث بن
تيم سعد كه او را مجمع ميگفتند گفت با مادر خود بنزد عايشه رفتيم مادرم از سبب خروج او در جنگ جمل سؤال كرد عايشه گفت خروج من امرى بود از
قضا و قدر الهى مادرم گفت درباب على چگونه ميگوئى اين زمان على را سؤال كرد عايشه در جواب گفت على را سؤال كردى از كسيكه محبوب ترين مردم بود نزد رسول خدا
و شوهر محبوب ترين زنان بود نزد آنحضرت خود ديدم على و فاطمه و حسن و حسين را كه رسول خدا ايشان را در زير چادر جمع كرد و گفت اللهم هؤلاء اهل
بيتى و خاصتى فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا عايشه گفت من عرض كردم يا رسول الله من نيز از اهل توام فرمود تنحى فانك الى خير **فقير گويد**
همين حديث را از ثعلبى بلفظ على نقل كرده است يعنى در دو شوهر كه تو غالبى خبر ميكذا ... كه مردم با امير المؤمنين بيعت كنند در دين حق را د
يابند و گويا كلام حق بر زبان راوى جارى شده كه تحريف نموده و از ضرر معنى على غافل بوده است **هجدهم** ايضا ثعلبى بسند خود از اسمعيل بن
عبد الله بن جعفر طيار از پدرش روايت كرده است كه چون رسول خدا رحمت الهى را ديد كه از آسمان بسوى زمين فرود مى آيد دو بار فرمود كيست كه بخواند
بنزد من زينب زوجه آنحضرت عرض كرد من يا رسول الله نزد تو ميخوانم هر كرا بخواهى فرمود على را بخوانيد و فاطمه و حسن و حسين را نيز حاضر كن پس حسن را
در جانب راست و حسين را در جانب چپ و على و فاطمه را در پيش روى خود نشانيد بعد از آن كساى خيبرى بر روى ايشان انداخته و گفت پيغمبرا
اهلى است و اينان اهلبيت منند پس خداى تعالى فرو فرستاد انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا زينب عرض كرد يا
رسول الله من نيز با شما باشم رسول خدا راضى نشد و فرمود بجاى خود باش فانك الى الخير ان شاء الله **نوزدهم** ايضا ثعلبى بسند خود از شداد بن
عمار روايت كرده است كه روزى نزد واثلة بن اسقع رفتم جماعتى نزد او بودند على را ناسزا ميگفتند من نيز با ايشان همراهى كردم دشنام گفتم واثله
گفت خبر دهم ترا بچيزى كه از رسول خدا شنيدم روزى نزد فاطمه رفتم و از على سؤال كردم فرمود نزد رسول خدا رفته من انتظار ايشان نشستم
ديدم رسول خدا و على آمدند حسن و حسين عليهما السلام نيز با رسول خدا بودند هر يك از ايشان دست آنحضرت را گرفته داخل شدند رسول خدا على
و فاطمه را نزد خود خوانده در پيش روى خود نشانيد و حسن و حسين را بر دامن خود جاى داد پس جامه خود يا انكه گفت كساى بر روى ايشان در انداخت
و اين آيه را تلاوت كرد انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا بعد از آن عرض كرد اللهم هؤلاء اهل بيتى و اهل بيتى
بيستم ايضا ثعلبى از ابى الحمراء روايت كرده است كه گفت مدت نه ماه در مدينه بودم مثل آنكه يك روز باشم و رسول خدا را ديدم
كه هر روز بر در خانه على و فاطمه مى آمد و ميفرمود الصلوة انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا **بيست و يكم**
ايضا ثعلبى بسند خود از ابن عباس روايت كرده است كه رسول خدا فرمود خداى تعالى قسمت كرد خلق را بدو نيم و مرا در بهتر قسمت آنها قرار داد و
اين است كه خداى تعالى ميفرمايد و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين پس من بهترين اصحاب يمينم بعد از آن دو قسم را به سه قسم كرد و مرا در بهترين آنها
قرار داد و اين است كه ميفرمايد و اصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة والسابقون السابقون پس من از سابقانم و من از بهترين ايشانم پس اين
سه قسمت را طوايف كرد و مرا در بهترين طايفه و نيكوترين قبيله آنها قرار داد بعد از آن آنها را خانه خانه كرد و بيند مرا از بهترين خانه آنها قرار داد
و اين است كه خداى تعالى ميفرمايد انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا **بيست و دوم** حميدى كويد در حديث شصت و چهارم از متفق
عليه صحيحين بخارى و مسلم از مسند عايشه و مصعب بن شيبه از صفيه دختر شيبه از عايشه دختر ابى بكر روايت كرده است كه گفت روزى رسول
خدا بيرون آمد و عباى سياه پوشيده بود كه حسن بن على داخل شد رسول خدا او را در زير عبا داخل كرد بعد از آن حسين آمد او را نيز داخل كرد
بعد از آن فاطمه آمد او را نيز داخل كرد بعد از آن على آمد او را نيز داخل كرد پس گفت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا و مصعب بن شيبه از صفيه دختر شيبه در مسند او صحيحين جز اين حديث روايت كرده است **بيست و سيم** از جمع بين الصحاح
الستة از موطا مالك بن انس اصبحى و صحيح مسلم و بخارى و سنن ابو داود سجستانى و صحيح ترمذى و نسخه كبيره از صحيح نسائى از جمع شيخ ابو
الحسن رزين بن معوية العبدرى السرقسطى الاندلسى از صحيح ابو داود سجستانى كه كتاب سنن است در تفسير آيه انما يريد الله الايه از عايشه روايت
كرده است كه روزى رسول خدا بيرون آمد و بر دوش مبارك او بالاپوشى بود از موى سياه پس حسن آمد او را در زير آن داخل كرد پس حسين آمد او را
نيز داخل كرد پس فاطمه آمد او را نيز داخل كرد پس على آمد او را نيز داخل نمود پس گفت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم
تطهيرا و از ام سلمه زوجه رسول خدا مرويست كه اين آيه در خانه او نازل شده گويد من بر در نشسته بودم و عرض كردم يا رسول الله آيا من
من اهل البيت فرمود انك الى خير انك من ازواج رسول الله گويد در آن خانه رسول خدا بود و على و فاطمه و حسن و حسين بودند پس رسول خدا

ايشان را بكساى خود پوشانيده و گفت اللهم هؤلاء اهل بيتى فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا **بيست و چهارم** در سنن ابى داود و موطا مالك
از انس روايت كرده اند كه چون اين آيه نازل شد رسول خدا تا قريب شش ماه چون بنماز صبح بيرون مى آمد بدر خانه فاطمه مى ايستاد و ميفرمود الصلوة
يا اهل البيت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا **بيست و پنجم** در جزو سيم از كتاب جمع رزين ايضا در باب مناقب
حسن و حسين از صحيح ابى داود و آن كتاب سنن است بسند سابق از صفيه دختر شيبه از عايشه دختر ابى بكر روايت كرده است كه روزى رسول خدا
بيرون آمد با بالاپوشى از موى سياه بر دوش و بود حسن بن على آمد او را در زير آن برد پس حسين آمد او را نيز در زير عبا داخل كرد پس فاطمه آمد
او را نيز داخل كرد پس على آمد او را نيز در زير آن داخل كرد بعد از آن خواند انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
بيست و ششم مسلم بن حجاج در صحيح خود از زيد بن ارقم روايت كرده است كه روزى رسول خدا در ميان ما ايستاد و خطبه خواند در سر آبى
كه آنرا خم ميگويند در ميان مكه و مدينه پس حمد و ثناى الهى بجاى آورده و پند داد و آخرت را بياد مردم آورد بعد از آن فرمود ايها الناس بدرستيكه من
بشرى مانند شما و زود است كه پيك اجل در رسد مرا بسوى خدا بخواند او را اجابت كنم اكنون در ميان شما ميگذارم دو چيز نفيس اول آنها كتاب
خداست كه در آن است نور و هدايت پس اخذ بكنيد به كتاب خدا و تمسك نمائيد به آن مردم را ترغيب و تحريص بر حفظ كتاب خدا كرد پس فرمود خدا را بياد شما
مى آورم در خصوص اهل بيت خود تا سه نوبت يعنى ايشان را آزار مكنيد و حرمت ايشان را نگاه داريد حصين از زيد پرسيد اهل بيت وكيانند
مگر زنان او اهل بيت او نيستند زيد گفت زنان او اهل خانه اويند بلكه اهل بيت او كسانى اند كه از صدقه محروم اند پس از رسول خدا **بيست**
و هفتم ايضا مسلم بن حجاج در صحيح خود بسند ديگر از زيد بن ارقم روايت كرده است كه رسول خدا فرمود باز ميگذارم در ميان شما دو چيز نفيس را
يكى از آنها كتاب خداست و آن ريسمان محكم خداست هر كه از آن پيروى كند بر هدايت است و هر كه ترك آن كند بر ضلالت است و ديگرى اهل بيت منند
گفتيم زنان او از اهل بيت او نيند گفت نه بخدا سوگند زيرا كه زن زمانى با شوهر است بعد از آن شوهر او را طلاق ميدهد و با اهل خود باز ميگردد بلكه اهل بيت
او اصل و عشيره اويند كه بعد از او صدقه بر ايشان حرام است **بيست و هشتم** موفق بن احمد كه مخالفين او را صدر الائمه گويند اخطب الخطبا
خوارزم بوده در كتاب فضايل امير المؤمنين بسند خود از ابو سعيد خدرى روايت كرده است كه رسول خدا پس از تزويج على با فاطمه مدت چهل روز
هر روز بدر خانه فاطمه مى آمد و ميفرمود السلام عليكم و رحمة الله و بركاته الصلوة رحمكم الله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا **بيست و نهم** ايضا موفق بن احمد در همين كتاب از ابو سعيد خدرى روايت كرده است كه چون آيه وامر اهلك بالصلوة نازل
شد رسول خدا مدت نه ماه هر روز وقت هر نمازى بدر خانه فاطمه مى آمد و ميفرمود الصلوة رحمكم الله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
اهل البيت ويطهركم تطهيرا **سى ام** ايضا موفق بن احمد بسند سابق از ام سلمه رضى الله عنها روايت كرده است كه آيه انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا در خانه من نازل شد رسول خدا على و فاطمه و حسن و حسين را نزد خود خوانده و گفت
اينانند اهل بيت من من عرض كردم يا رسول الله من نيز از اهل بيتم فرمود بلى ان شاء الله **سى و يكم** ابراهيم بن محمد حموينى كه از اعيان علماى مخالفين
است در كتاب فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين بسند خود از يوسف بن عبد الحميد روايت كرده است كه ثوبان مولاى رسول
خدا گفت رسول خدا حسن و حسين را بر دو زانوى خود نشانيد و فاطمه را در دامن خود جاى داد و دست بكمر على گذاشت و عرض كرد اللهم هؤلاء
اهل بيتى **سى و دوم** ابراهيم بن محمد حموينى ايضا باسناد خود از اسمعيل بن عبد الله بن جعفر طيار از پدرش همان حديث هجدهم همين باب را
روايت كرده است **سى و سيم** ايضا ابراهيم بن محمد حموينى بسند خود از يزيد بن حيان روايت كرده است كه از زيد بن ارقم شنيدم كه گفت روزى
رسول خدا خطبه خواند پس حمد و ثناى الهى بجاى آورده بعد از آن فرمود ايها الناس بدرستيكه پيك اجل در رسد من او را اجابت كنم و من
گذارم در ميان شما دو چيز نفيس اول آنها كتاب خداست كه جامع نور و هدايت است پس تمسك جوئيد و آنرا نگاه داريد پس تحريص بر حفظ
آن نمود بعد از آن فرمود و اهل بيت من خدا را بياد شما مى اندازم در خصوص اهل بيت خود تا سه نوبت حصين گفت اى زيد اهل بيت وكيانند
آيا زنان او از اهل بيت او نيستند زيد گفت بلى زنان او از اهل بيت اويند و لكن اهل بيت كسانى اند كه بعد از او صدقه بر ايشان حرام است
گفت آنها كيستند گفت آل على و آل جعفر و آل عباس و آل عقيل گفت بر همه اينها صدقه حرام است گفت بلى قال الشيخ احمد البيهقى قلت قد بين
زيد بن ارقم ان نساءه من اهل بيته و انهم اهل البيت للنساء تخصيص و هو منها و للآل الكل من حرم الصدقة من آل هاشم و آل المطلب
النبى ان الصدقة لا تحل لمحمد و لا آل محمد و اعطاهم الخمس الذى عوضهم من الصدقة بنى هاشم و بنى عبد المطلب قد سمى ازواجه ...
فاراد تخصيص الآل من اهل البيت بالذكر و لفظ النبى فى الوصية بهم عام يتناول الآل و الازواج قد امرنا بالصلوة عليهم جميعهم **فقير گويد**

چون کلام بجهتی خالی از بحث نبود بلفظه ایراد کردیم فعلیک بتفحص کلماته من مظانها سی و چهارم ایضاً احمد بن حنبل بسند خود از زید بن حیان روایت
کرده است که بنزد زید بن ارقم رفتیم گفت روزی رسول خدا خطبه خواند پس فرمود الا انی تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب الله عز و جل من تبعه کان
علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة ثم اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی ثلث مرات ما گفتیم زنان آنحضرت از اهلبیت او نیند گفت نه بلکه
اهلبیت او عشیره او بند که بعد از او صدقه بر ایشان حرام است و آنها آل علی است و آل جعفر و آل عباس و آل عقیل فقیر گوید بعد از این
در محل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی که اهلبیت مخصوص آل عبا است سی و پنجم ایضاً احمد بن حنبل بسند صحیح خود از حضرت علی بن الحسین
از پدرش روایت کرده است که حسن بن علی بعد از شهادت پدرش خطبه خواند و فرمود تحقیق از دنیا رفت در این شب مردی که احدی پیشی نگرفته است او را
و احدی نیز او را نخواهد رسید از مال دنیا چیزی بجا نگذاشته مگر هفتصد درهم که از عطایای او باز مانده بود و میخواست که خادمی برای
اهل خود بان بخرد بعد از آن فرمود ایها الناس هر که مرا میداند میداند و هر که نمیداند منم پسر پیغمبر و منم پسر بشیر و منم پسر نذیر و منم پسر داعی
مردم بسوی حق باذن خدا منم پسر سراج منیر منم از اهل بیتی که جبرئیل در خانه ایشان فرود می آمد و از خانه ایشان بالا میرفت و منم از خانواده که
خدای تعالی برطرف کرده است از ایشان رجس شرک و کفر را و ایشان را پاک و پاکیزه کرده است از هر گناهی و منم از اهلبیتی که خدای تعالی مودت ایشان را
بر مسلمین فرض کرده است در اینجا که فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و حسنه مودت ما
اهلبیت است سی و ششم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که رسول خدا در مرض خود که در آن مرد فرمود که ایشان کجا شدند وقتیکه
فرمود انی تارک فیکم الثقلین پس فرمود و عترتی اهل بیتی در جای دیگر نیز معین فرموده در وقتیکه انما یرید الله نازل شد و آنحضرت کسا را بر
روی ایشان انداخت و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس بعد از آن ابن ابی الحدید گوید اگر کسی گوید پس مراد امیرالمؤمنین از عترت
در این کلام که فرموده است کجا اند چیست جواب میگوئیم مراد آنحضرت از عترت در این کلام خود آنحضرت است و اولاد او علیهم السلام و اصل در حقیقت خود
آنحضرت است زیرا که اولاد تابع ویند نسبت ایشان باو مثل نسبت ستارگان درخشنده است با آفتاب تابان و رسول خدا این معنی را اشکار کرده است
در آنجا که فرموده ابوکما خیر منکما و در خطبه میفرماید هم زمام الحق از حجج زمام است گویا حق را گرد ایشان گذاشته است چنانکه میگردد با ایشان بهر
طرفی که بگردند و میرود با ایشان بهر جانبی که بروند همچنانکه شتر پیروی میکند زمام خود را و رسول خدا صدق این قضیه میفرماید و دعا کرد الحق
معه حیث دار و در خطبه میفرماید و السنة الصدق یعنی ایشان زبانهای راست گفتار خدا اند این فقره از الفاظ شریفه قرآنیه است خدای تعالی
میفرماید و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین چنانکه هیچ حکمی از ایشان صادر نمیشد هیچ سخنی از ایشان گفته نمیشد مگر آنکه موافق بود با حق و
مطابق بود با صواب گویا خدای تعالی ایشان را زبان راست گوینده خود کرده است که اصلا سخن دروغ از ایشان نیاید بلکه صدق طبیعی و جبلی
ایشان است و در خطبه میفرماید فانزلوهم باحسن منازل القرآن در این عبارت سری است عظیم و آن بیان است که امر دعوت است مکلفین را باینکه
عترت را در عظمت و جلالت و رتبه و تبجیل و انقیاد بایشان و اطاعت حکم ایشان بجای قرآن دارند بعد از آن ابن ابی الحدید گوید اگر بگوئی این معنی
از آنحضرت مشعر است باینکه عترت معصوم اند پس اصحاب تو از معتزله در خصوص عصمت ایشان چه خواهند گفت جواب میگوئیم ابو محمد بن متویه
در کتاب کفایه تصریح نموده است باینکه علی معصوم است هر چند عصمت واجب نباشد و شرط در امامت نباشد لکن ادله صریحه دلالت میکنند
بر عصمت او و قطع بر باطن و یقین او و این امری است مخصوص بان امام علیه السلام و غیر از آن امام را در این معنی نصیبی نیست از سایر فرق و این فرقه است
ظاهر در اینکه میگوئیم زید معصوم است تا اینکه بگوئیم زید واجب العصمه است زیرا که امام است و از شرایط امامت این است که معصوم باشد و
قول اول مذهب ما است و قول ثانی مذهب امامیه است سی و هفتم مالکی در کتاب فصول المهمه از ام سلمه روایت کرده است که روزی رسول
خدا در خانه او بود فاطمه علیها السلام بخدمت آنحضرت آمد و دیگی از عصیده که نوعی است از غذا همراه داشت از برای آنحضرت آورد آنحضرت
باو فرمود شوهر و دو فرزندت را بخوان پس علی و حسن و حسین آمدند نشستند و از آن طعام تناول کردند و رسول خدا با آنها که نشسته بود
و در زیر آنحضرت کسائی خیبری بود و من در میان حجره نزدیک بایشان نشسته بودم رسول خدا آن کسا را گرفت و بر روی ایشان انداخت و عرض کرد اللهم
اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا گوید من نیز سر خود را داخل خانه کردم و عرض کردم و انا منکم یا رسول الله فرمود انک الی
خیر پس آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل شد سی و هشتم ایضاً مالکی گفته است که رهعی در کتاب
جامع خود گوید از زمان بازگیر این بود رسول خدا نازل شد قریب بشش ماه هر صبح آنحضرت در وقت نماز بدر خانه فاطمه می آمد و این آیه میخواند
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا سی و نهم ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت

کرده است

کرده است که پدرم گفت رسول خدا در روز خیبر رایت بعلی سپرد و خدای تعالی در آن روز آن قلعه را بدست او مفتوح کرد و رسول خدا در روز
غدیر خم او را باز داشته و بمردم اعلام نمود که علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو فرمود انت منی و انا منک و باو فرمود تقاتل علی التاویل
کما قاتلت علی التنزیل و باو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و باو فرمود من صلحم با کسیکه با تو صلح است و جنگم با کسیکه با تو
جنگ است و باو فرمود تو حلقه محکم خدائی و باو فرمود توئی که خدای تعالی در حق تو نازل کرده است آیه و اذان من الله و رسوله یوم الحج الاکبر
و باو فرمود که توئی که سنت مرا برپای خواهی داشت و ملت مرا از دشمنان محافظت خواهی کرد و باو فرمود من اول کسی ام که سر از قبر بیرون آرم و تو
با من خواهی بود و باو فرمود من نزد حوض خواهم بود و تو با من خواهی بود و باو فرمود من اول کسی ام که داخل بهشت شوم و تو و حسن و حسین
و فاطمه علیهم السلام با من خواهید بود و باو گفت خدای سبحانه و تعالی بمن وحی فرستاد که فضل ترا در دنیا بمردم آشکار کنم و من تبلیغ کردم و باو فرمود
حذر کن از کینهای پنهانی که از تو در دلهای دشمنان است و آشکار نمیکنند کینه خود را مگر بعد از من اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون پس آنحضرت
گریه آغاز کرد عرض کردند چرا گریه میکنی یا رسول الله فرمود جبرئیل مرا خبر داد که بعد از من بر علی ظلم خواهند کرد و او را از حق او منع می نمایند و با او
قتال می نمایند و اولاد او را شهید کنند و بعد از او بر ایشان ستم نمایند و باز جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داد که این ستم و جور برطرف نگردد تا آن زمان
که قائم ایشان خروج کند و نام ایشان بلند شود و امت بمحبت ایشان گرد آیند و دشمن ایشان ناچیز گردد و بدخواه ایشان ذلیل و خوار شود و مدح
گوی ایشان بسیار گردد و این در وقتی خواهد شد که بلاد متغیر شوند و بندگان خدا ضعیف گردند و از فرج مایوس شوند در آن هنگام قائم در میان
ایشان ظهور کند رسول خدا فرمود نام قائم نام من است و نام پدرش نام پدر من است و از اولاد دختر من است آشکار کند خدای تعالی با ایشان حق را
و فرو نشاند آتش باطل را و مردم پیروی ایشان کنند چه از روی رغبت و میل و چه از راه خوف و دهشت گوید پس آنحضرت از گریه باز ایستاد
و فرمود ای گروه مسلمانان بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا را خلفی نیست و قضای او رد نمیگردد و او است حکیم و خبیر و ان فتح الله قریب خدایا
ایشان اهل منند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خدایا ایشان را محافظت کن و ایشان را رعایت کن و باش از برای ایشان و ایشان را یاری کن
و ایشان را عزیز دار و ذلیل مگردان و جانشین من باش در ایشان که تو بهر چه بخواهی توانائی چهلم ایضاً موفق بن احمد بسند خود از واثلة بن
اسقع روایت کرده است که چون رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر جامه خود جمع کرد عرض کرد اللهم قد جعلت صلواتک و رحمتک و مغفرتک
و رضوانک علی ابرهیم و آل ابرهیم اللهم انهم منی و انا منهم فاجعل صلواتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علیهم و اثله گوید من بر در ایستاده بودم
عرض کردم و علی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد عرض کرد اللهم و علی واثله چهل و یکم و از کتاب مناقب الفاخره فی العترة الطاهره تصنیف عبد الکریم
روح روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین را دیدیم ایستاده و اصحاب رسول خدا نشسته بودند آنحضرت میفرمود شما را سوگند میدهم بخدا
کسیکه از همه عظیم تر است آیا هست در میان شما کسیکه با رسول خدا برادر باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم الله آیا هست در میان شما کسیکه
بخدا و رسول پیش از من ایمان آورده باشد گفتند نه فرمود انشدکم الله آیا هست در میان شما کسیکه بدو قبله نماز کرده باشد غیر از من در بیعت
کرده باشد مگر من گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسیکه او را عمی باشد مانند عم من حمزه که شیر خدا و شیر رسول خدا و سید
شهداست و آن کسی است که ملائکه او را غسل دادند گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسیکه او را جفتی باشد مانند جفت من که دختر
مصطفی سید علیا و مریم کبری فاطمه زهرا و سیده زنان عالمیان است گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه او را فرزندی
باشد مانند فرزندان من حسن و حسین که سادات جوانان اهل بهشت اند گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسیکه منزلت او نزد رسول
خدا از روی منزلت من باشد گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسیکه رسول خدا را غسل داده باشد غیر از من گفتند نه فرمود
انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسیکه چشمان رسول خدا را در وقت جان دادن بسته باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست
در میان شما کسیکه جان خود را در راه رسول خدا فدا کرده و در خوابگاه او خوابیده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان
شما کسیکه چون در میدان کارزار جنگ کند جبرئیل از جانب راست و میکائیل از جانب چپ او باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا
هست در میان شما کسیکه خدای تعالی بمودت او امر کرده باشد در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی غیر از من همگی گفتند نه فرمود انشدکم
بالله آیا هست در میان شما کسیکه خدای تعالی در کتاب خود او را پاک و پاکیزه کرده باشد در آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا
غیر از من و اهل بیت من گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسیکه رسول خدا در روز غدیر خم دست او را گرفته و فرموده من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله آیا هست در میان شما کسیکه از غنائم سهم قسمت کرده باشد

قرابت و قسمت خاص شد و قسمت محجوب غیر ادمی کشنده فرمود آیا نشد که بالله آیا هست در میان شما کسیکه خدا تعالی امر کرده باشد بفتح باب او در مسجد
رسول خدا و سد جمیع ابواب حتی اینکه عمم حمزه خواست و عرض کرد یا رسول الله سد ابواب مرا فرمود باب علی را مفتوح ساختی فرمود بخدا سوگند که من
علی را ساکن نکردانیدم و شما را بیرون نکردم بلکه او را خدا ساکن کردانید و خدا شما را بیرون کرد غیر از من گفتند نه علی عرض کرد اللهم اشهد
وکفی بالله شهیدا **باب شصت و نهم** در اینکه آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در خصوص پیغمبر
و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین علیهم السلام نازل شده است و روایات خاصه و عامه در این معنی بسیار است **اول** محمد بن
یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که در آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فرمود که یعنی
ائمه و ولایت ایشان که هرکه داخل شود در ولایت ایشان داخل شده است در بیت رسول خدا و او از اهل بیت آنحضرت خواهد بود **دوم** ایضا محمد
بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله سؤال کردم از آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فرمود این آیه
در خصوص علی بن ابیطالب و حسن و حسین نازل شده است عرض کردم مردم میگویند پس چرا خدا تعالی علی و اهل بیت او را در کتاب خود نام نبرده
فرمود بایشان بگوئید که نماز بر رسول خدا نازل شد و در قرآن تصریح نفرمود که سه رکعت است یا چهار رکعت تا آنکه رسول خدا خود
تصریح کرد و تعیین فرمود و همچنین زکوة بر آنحضرت نازل شد و در قرآن تصریح بآن نشد که از چهل درم یکدرم باید داد تا آنکه رسول خدا
خود آنرا تعیین فرمود و حج نازل شد و بایشان گفته نشد که هفت دور طواف باید کرد تا رسول خدا خود تفسیر فرمود و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم در خصوص علی و حسن و حسین نازل شد و رسول خدا در خصوص علی فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و فرمود اوصیکم بکتاب الله و اهل
بیتی فانی سألت الله عز و جل ان لا یفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض فاعطانی ذلک و فرمود بایشان یاد ندهید که ایشان از شما داناترند و فرمود
ایشان شما را از هدایت بیرون نبرند و در گمراهی داخل نکردانند پس اگر رسول خدا ساکت میشد و اهل بیت خود را تعیین نمیفرمود هر آینه آل فلان و آل فلان
ادعا میکردند لکن خدای عز و جل در کتاب خود نازل کردانید برای تصدیق پیغمبر خود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و علی و حسن و حسین و فاطمه حاضر بودند پس رسول خدا ایشان را در زیر کسا داخل کرد در خانه ام سلمه بعد از آن گفت اللهم ان لکل نبی اهلا
و ثقلا و هؤلاء اهل بیتی و ثقلی ام سلمه عرض کرد آیا نیستم من از اهل تو فرمود انک الی خیر ولکن هؤلاء اهل و ثقل منند و چون رسول خدا از دنیا رفت علی
اولی ترین مردم بود بمردم بنظر بتبلیغ بسیاری که رسول خدا در باره او فرمود و او را بخلافت نصب کرده بود و چون علی از دنیا میگذشت نتوانست و
استطاعت این نداشت و اقدام نمیکرد که پسر خود و نه عباس پسر خود و نه یکی از اولاد خود را خلیفه خود کرداند و اگر میکرد هر آینه حسن و حسین میگفتند
خدا تعالی نازل کردانید در خصوص ما چنانکه نازل کردانید در خصوص تو و امر فرمود باطاعت ما چنانکه امر فرمود باطاعت تو و تبلیغ کرد رسول
خدا در حق ما چنانکه تبلیغ کرد در حق تو و برطرف کردانید خدا تعالی از ما رجس را چنانکه برطرف کردانید از تو و چون علی از دنیا رفت حسن
اولی ترین مردم بود بزرگی او و حسین بزرگتر بود و چون او از دنیا رفت نمیتوانست و استطاعت این نداشت و نمیکرد که اولاد خود را خلیفه خود کرداند
و خدای عز و جل میفرماید و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و اگر خلافت را در اولاد خود قرار میداد هر آینه حسین میگفت خدا تعالی
امر فرموده است باطاعت من چنانکه امر فرموده است باطاعت تو و اطاعت پدر تو و تبلیغ کرده در خصوص من رسول خدا چنانکه تبلیغ کرده در
خصوص تو و پدر تو و برطرف کردانید از من رجس را چنانکه برطرف کردانید از تو و پدر تو و چون امر بحسین رسید احدی از اهل بیت او نتوانست
و استطاعت این نبود که بر او ادعا کند چنانکه او بر برادر و پدر خود ادعا نمود اگر اراده آن میکردند که امر را از برادر و پدر خود گردانند هر چند او این
کار را نمیکرد پس امر بحسین رسید تاویل آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ظاهر شد پس از حسین امر بعلی بن الحسین
رسید بعد از علی بن الحسین بمحمد بن علی رسید آنحضرت فرمود رجس شک است و بخدا سوگند که ما در پروردگار خود شک نکرده‌ایم **سیم**
ایضا محمد بن یعقوب بسند دیگر از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله مثل این حدیث را روایت کرده است **چهارم** محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند
خود از ابو بصیر از ابو جعفر روایت کرده است که فرمود رجس شک است و ما شک نکرده‌ایم در پروردگار خود ابدا **پنجم** ابن بابویه بسند خود از
علی روایت کرده است که بخدمت رسول خدا در خانه ام سلمه رفتم و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بر آنحضرت
نازل شده بود رسول خدا فرمود یا علی این آیه در شان تو و دو فرزندم حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین نازل شده عرض کردم یا رسول
الله چند است عدد امامان بعد از تو فرمود تو یا علی بعد از تو حسن و حسین و بعد از حسین علی فرزندش و بعد از علی محمد پسرش و بعد از محمد
جعفر پسر او و بعد از جعفر موسی پسر او و بعد از موسی رضا فرزندش و بعد از رضا محمد پسرش و بعد از محمد علی پسرش و بعد از علی حسن پسرش

باب شصت و نهم

و بعد از آن

و بعد از او حجت فرزند حسن این است نامهای ایشان که بساق عرش نوشته شده است و من از خدای تعالی سؤال کردم از آنها فرمود یا محمد اینانند امامان
بعد از تو که همه مطهر و معصوم و دشمنان ایشان همه ملعونند **هفتم** ابن بابویه بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است که بحضرت
ابی عبدالله عرض کردم خدا تعالی بآیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا چه اراده کرده است فرمود این آیه در خصوص
پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و چون رسول خدا از دنیا رفت حضرت امیرالمؤمنین امام بود و بعد از او حسن بعد از
او حسین امام بود و تاویل آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله از این ظاهر شد و علی بن الحسین امام بود پس امامت در همه ائمه
جاری شد طاعت ایشان طاعت خداست و معصیت ایشان معصیت خدا **هشتم** ابن بابویه بسند خود از ریان بن الصلت از حضرت امام رضا در مجلس مامون
و علما روایت کرده است که سؤال کرد مامون از آنحضرت از فرق میان آل رسول و امت آنحضرت فرمود بدرستیکه آل مخصوص عترت طاهره است نه غیر ایشان
مامون گفت عترت طاهره کیانند فرمود آنکسانی اند که خدا تعالی ایشان را در کتاب خود وصف فرموده و گفته است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و آنکسانی اند که رسول خدا در حق ایشان فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی الا انهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما و فرموده ای گروه مردم بایشان تعلیم مکنید که ایشان از شما اعلمند و در همین حدیث است که علما گفتند یا ابا الحسن
خدا تعالی اصطفا را در کتاب خود تفسیر نموده است حضرت فرمود اصطفا را تفسیر کرده است در ظاهر غیر از آنچه تفسیر کرده است در باطن در دوازده موضع اول آنکه
میفرماید و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک المخلصین و این آیه در قرائت ابی بن کعب چنین است و در مصحف عبدالله بن مسعود ثابت است و این مرتبه
رفیع و فضلی است عظیم و شرفی است عالی که خدا تعالی قصد کرده است بآن آل را و رسول خدا آنرا ذکر کرده این است یکی از آنها و آیه دویم در اصطفا قوله
تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و این فضلی است که انکار نمیکند آنرا مگر معاندی که در کمال گمراهی باشد و این است آیه
دویم و کتاب میدانی است حدیث را ابدا ذکر کرده و آیه سابقا ذکر شد **نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از عمار بن ثابت روایت کرده است که در روز شوری
در آنجا حاضر بودم بگوش خود می‌شنیدم که علی میفرمود مردم ابوبکر را خلیفه کردند بخدا سوگند که من اولی و احق بودم بخلافت و بعد از آن عمر را خلیفه
خود ساخت و من بخدا سوگند اولی و احق بودم بآن و عمر مرا با پنج نفر دیگر یکی قرار داد که ایشان را بر من فضلی نبود و اگر بخواهم هر آینه حجت میکنم بایشان
بعد از آن ذکر کرد آنچه واقع شده بود با اهل شوری و از جمله آنها اینکه فرمود آیا شما را بخدا سوگند میدهم آیا هست غیر از من در میان شما کسیکه خدا تعالی نازل کرده است
بر رسول خدا در حق او آیه تطهیر را که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس رسول خدا کسای خیبری را بر من و فاطمه
و حسن و حسین … در زیر آن کسا نگاه داشت و عرض کرد پروردگارا اینانند اهل بیت من پس برطرف کردان از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه کردان
همگی گفتند نه **دهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از امام جعفر صادق از پدرش از جدش روایت کرده است که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و
بعلی آنچه کردند بهم پیوست ابوبکر با آنحضرت اظهار انبساط میکرد و آنحضرت اظهار انقباض میفرمود و حدیث طولانی است در ابواب سابقه
گذشته و ما بموضع حاجت اقتصار نمودیم و از آنجمله این است که آنحضرت با ابوبکر فرمود آیا در حق من و اهل بیت من و اولاد من آیه تطهیر از رجس نازل
شد یا در حق تو و اهل بیت تو ابوبکر گفت بلکه از برای تو و اهل بیت تو حضرت فرمود ترا بخدا سوگند میدهم رسول خدا مرا و اهل و اولاد مرا روز کسا
خواند و عرض کرد اللهم هؤلاء اهلی الیک لا الی النار یا ترا عرض کرد بلکه تو و اهل و اولاد ترا و آنحضرت بدینرو منقبت ذکر فرمود و ابوبکر
همه را اعتراف کرد **یازدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که آنحضرت فرمود که محمد از دنیا رفت و ولایت ائمه
در دست او بود و در خانه او بود و در دست آنها نبود که در آن تصرف کردند نه در خانهای ایشان بود و همچنین اهل بیت رسول خدا که خدا تعالی
برطرف کردانید از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه کردانید اولی و احق بامر و ولایت بعد از رسول خدا از دیگران در جمیع خصال بعد از
آنحضرت … مبارک با … خود کرد و فرمود چنین نیست که میگویم عرض کردند بلی یا امیرالمؤمنین **دوازدهم** ابن بابویه بسند خود از مکحول روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود هر آینه همگی یاد دارندگان از اصحاب رسول خدا میدانند که نیست در ایشان احدی که صاحب فضل و منقبت
باشد مگر آنکه من با او در آن فضل و منقبت شریکم و از او بهترم و مرا هفتاد منقبت است که احدی از ایشان با من در آن مناقب شریک نیست عرض کردم یا
امیرالمؤمنین آنها کدامند پس حضرت امیرالمؤمنین مناقب خود را ذکر میفرمود تا آنکه فرمود و اما منقبت هفتادم پس آن این است که رسول خدا خوابید و
من و زوجه من فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را نزد خود خوابانید و عبای قطوانی بر روی ما انداخت پس خدا تعالی نازل کردانید انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا جبرئیل گفت یا محمد و من نیز از شما هستم پنج نفر بودیم و جبرئیل ششم ما شد **سیزدهم** علی بن ابراهیم
بسند خود از حضرت ابی عبدالله در حدیث فدک روایت کرده است که امیرالمؤمنین با ابی بکر فرمود ای ابوبکر کتاب خدا را خوانده عرض کرد بلی فرمود مرا خبر

پاک و پاکیزه کردانیدی

دو از قول خدا تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در خصوص کی نازل شده در حق ما نازل شده یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما **چهارم** محمد بن عباس ماهیار الثقة در تفسیر القرآن فیما نزل فی اهل البیت بسند خود از زید بن علی از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا در خانه ام سلمه بود پس حریره که نوعی است از طعام نزد آنحضرت آوردند پس رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود خواند و از آن طعام خوردند پس کسای خیبری بر روی ایشان انداخت و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ام سلمه عرض کرد و انا معهم یا رسول الله فرمود انک الی خیر **پانزدهم** ایضا محمد بن عباس ماهیار بسند خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدش روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود فضل اهل بیت نه چنین است که میدانید خدا تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا خدا تعالی ما را از فواحش ظاهری و باطنی بکلی پاک کرده بر نهج حق و طریق صواب **شانزدهم** ایضا محمد بن عباس ماهیار بسند خود از عمر بن علی روایت کرده است که حسن بن علی بعد از شهادت پدر بزرگوارش بر مردم خطبه خواند و فرمود در این شب از دنیا رفت کسیکه احدی از پیشینیان بر او سبقت نگرفته و احدی از آیندگان باو نخواهد رسید و از مال دنیا جز هفتصد درهم باقی نگذاشت و آنهم از عطایای او مانده بود و میخواست که بآن خادمی برای اهلش خریداری کند بعد از آن فرمود ایها الناس هر که مرا شناخته شناخته و هر که نشناخته پس منم حسن بن علی و منم پسر بشیر و منم پسر نذیر و پسر خواننده خلق بسوی خدا باذن او و سراج منیر و منم از اهل بیتی که جبرئیل در خانه ایشان نازل میشد و از خانه ایشان عروج و صعود مینمود و منم از اهل بیتی که خدا تعالی برطرف کرده است از ایشان رجس و شک شرک را و ایشان را پاک و پاکیزه کرده است **هفدهم** ایضا محمد بن عباس ماهیار بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت این آیه در خانه من نازل شد و هفت کس در خانه بودند جبرئیل و میکائیل و رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و منم نزدیک در ایستاده بودم عرض کردم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو بخیر است تو از زنان رسول خدائی و نفرمود تو از اهل بیتی **هجدهم** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا هر روز بدر خانه ما تشریف آورده و میفرمود الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس مثل آنرا نقل کرده **نوزدهم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو الحمراء روایت کرده است که رسول خدا از مدت هفت ماه صباح دیدم که هر روز بدر خانه علی و فاطمه می آمد و دو جانب در را میگرفت و میفرمود السلام علیکم یا اهل البیت و رحمة الله و برکاته الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **بیستم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت در خانه من نازل شده رسول خدا امر فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد آنحضرت بخوانم کس فرستادم و ایشان را حاضر کردند چون آمدند رسول خدا دست راست بگردن علی انداخت و دست چپ بگردن حسن و حسین را بر شکم خود و فاطمه را طرف پاهای خود جای داد و بعد از آن عرض کرد اللهم هؤلاء اهلی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا **بیست و یکم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از علی بن الحسین از ام سلمه روایت کرده است که گفت این آیه در خانه من نازل شد در روزیکه نوبت من بود و رسول خدا و آنحضرت در منزل من بود پس علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود خوانده و جبرئیل نازل شد آنحضرت کسای فدکی بر روی ایشان کشیده و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا جبرئیل عرض کرد و انا منکم یا محمد رسول خدا فرمود و انت منا یا جبرئیل ام سلمه گفت من عرض کردم یا رسول الله من نیز از اهل بیت توام و آمدم تا داخل ایشان شوم حضرت فرمود بجای خود باش ای ام سلمه که عاقبت تو بخیر است تو از زنان پیغمبر خدائی پس جبرئیل گفت بخوان ای محمد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که این آیه در حق رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است **بیست و دوم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که پدرم گفت در روز خیبر رسول خدا رایت بعلی بن ابیطالب داد و خدا تعالی فتح را بدست او جاری کرد و بعد از آن در روز غدیر خم او را باز داشت و مردم را آگاه کرد و بایشان اعلام نمود که علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او فرمود تو از منی و من از توام و با او فرمود قتال خواهی کرد بر تاویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیل آن و با او فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و با او فرمود من صلحم با کسیکه با تو صلح است و جنگم با کسیکه با تو جنگ است و با او فرمود تو حلقه محکم خدائی و با او فرمود تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه را بر ایشان مشتبه شده باشد بعد از من و با او فرمود توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و با او فرمود توئی کسیکه خدا تعالی نازل کرده است در حق تو و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و با او فرمود توئی نگاه دارنده سنت من و حافظ ملت من و با او فرمود اول کسیکه سر از خاک بیرون آورد منم و تو با من خواهی بود و من بر بالای حوض میباشم و تو با من خواهی بود و اول کسیکه داخل بهشت شود من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین بعد از من داخل خواهید شد و با او فرمود خدا تعالی وحی فرستاد بسوی من که فضل ترا در میان مردم آشکار

کردانم و من امر خدا تبلیغ نمودم و با او فرمود بپرهیز از کینه‌هائی پنهانی که دشمنان تو از تو در دلهای خود دارند آشکار نخواهند کرد مگر بعد از من و ایشان یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بعد از آن آنحضرت گریه آغاز کرد عرض کردند یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داد که امت من بعد از من بر او ظلم کنند و حق او را از او منع نمایند و غصب کنند و با او و اولاد او جنگ کنند و اولاد او را شهید گردانند و بر ایشان ستم نمایند و باز جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داد که این ظلم و ستم برطرف نشود و زایل نگردد تا وقتی که قائم ایشان قیام کند و نام ایشان بلند شود و امت من بر دوستی ایشان گرد آیند و دشمن ایشان قلیل و بدخواه ایشان خوار و ذلیل گردد و آن روز نزدیک خواهد شد که مجموع بلاد متغیر گردند و عباد ضعیف شوند و از فرج مأیوس گردند که در آن هنگام قائم ایشان عجل الله فرجه ظاهر شود که حضرت فرمود نام او نام من است و نام پدر او نام پدر من است و او از اولاد دختر من است خدا تعالی حق را با ایشان ظاهر و هویدا گرداند و اثر باطل را بشمشیر ایشان فرو نشاند و مردم چه از روی رغبت و چه از روی خوف ایشان را پیروی کنند در وقتیکه پس آنحضرت از گریه باز ایستاد و فرمود ای گروه مردم بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا را خلفی نیست و قضای او رد نمیشود و اوست حکیم خبیر خداوندا ایشان اهل و پیوند منند برطرف گردان از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه کن خداوندا ایشان را محافظت کن و ایشان را پاسبان باش و نگاه داری کن و یاری نما و ایشان را عزیز دار و ذلیل مگردان و جانشین من باش در محافظت ایشان که تو بر هر چه خواهی توانائی و همین حدیث را از طریق مخالفین نیز روایت کرده است **بیست و سیم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که عمر بن الخطاب امر کرد بعلی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص تا در خانه بنشینند و در را بروی خود ببندند و در امر خلافت مشورت نمایند و بایشان تا سه روز مهلت داد و گفت اگر پنج نفر موافقت کنند و یکنفر مخالفت نماید او را بکشند و اگر چهار نفر موافقت کنند و دو نفر مخالفت نمایند آن دو نفر را بکشند چون همگی ایشان بر یک رای اتفاق کردند علی بن ابیطالب بایشان فرمود من چند سخن میگویم و دوست میدارم که شما بشنوید پس گوش فرا دهید اگر حق گویم قبول کنید و اگر باطل گویم رد نمائید گفتند بگو آنحضرت فضائل خود که از رسول خدا در حق او گفته شده بود بیان فرمود و ایشان او را تصدیق میکردند و از آنجمله اینها بود که فرمود آیا هست در میان شما کسیکه خدا تعالی در حق او آیه تطهیر را نازل کرده باشد و آنجا که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا غیر از من و جفت من و دو فرزند من همگی گفتند نه **بیست و چهارم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو الاسود روایت کرده است که چون ابو لؤلؤ عمر بن الخطاب را ضربت زد عمر امر خلافت را در میان شش نفر قرار داد علی بن ابیطالب و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن مالک و قرار داد که عبد الله بن عمر نیز با ایشان باشد در شوری و لکن او را در امر خلافت حقی و بهره نیست حدیث مناشده را تا آخر نقل کرده است **بیست و پنجم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از عمرو بن میمون اودی روایت کرده است که علی بن ابیطالب را در نزد او نام بردند گفت قومی در مقام بدگوئی او بر آمدند و اینها هیزم جهنم اند من از اصحاب رسول خدا که از جمله ایشان حذیفة بن الیمان و کعب بن عجره بود شنیدم که هر یک از ایشان میگفت خدا تعالی عطا فرموده است بعلی چیزی را که باحدی از بشر عطا نفرموده او جفت سیدة زنان اولین و آخرین است و که دیده است جفتی مانند فاطمه و کی شنیده است که کسی تزویج کند احدی از اولین و آخرین مانند او و اوست پدر حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین پس ای گروه مردم کدام کس فرزندان مانند ایشان دارد و رسول خدا پدر زن اوست و او وصی رسول خدا است در اهل و ازواج او و رسول خدا بسته نمود درهای همه را بمسجد مگر باب آنحضرت را و اوست کشنده در خیبر و اوست صاحب رایت در روز خیبر و در آن روز درد دیده او را عارض شده بود رسول خدا آب دهان مبارک در دیده او انداخت پس از آن هیچ زمان دیده او درد نکرد و اوست صاحب روز غدیر خم که آنحضرت نام او را بلند کرد و امامت و ولایت او را بر امت خود الزام کرد و مقام و منزلت ولایت ایشان شناسانید و فرمود ایها الناس کیست اولی از خود شما در امور دین و دنیای شما همگی عرض کردند خدا و رسول او فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و اوست صاحب مقام بلند و آنکسی است که خدا تعالی رجس شک و ریب را از او برطرف کرده و پاک و پاکیزه نموده و اوست صاحب مرغ بریانی که رسول خدا عرض کرد خداوندا بفرست بسوی من کسی را که محبوبترین خلق باشد در نزد تو و در نزد من و با آنحضرت تمام بود که علی وارد شد و از آن مرغ بریانی با رسول خدا تناول نمود و اوست صاحب سوره برائت که چون جبرئیل آن سوره را از آسمان آورد و ابوبکر آنرا بسوی مشرکین برد پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله تبلیغ نمی کند این سوره را مگر تو یا مردی از تو پس رسول خدا او را از آن سوره گرفت تا رسول خدا از علی بود در حالت حیات خود و بعد از ممات خود و اوست خزانه علم رسول خدا و آنکسی است که رسول خدا در حق او فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات المدینة من بابها کما امره الله تعالی و قال و اتوا البیوت من ابوابها و اوست برطرف کننده هم و غم رسول خدا در جنگها و اوست اول کسیکه برسول خدا ایمان آورد و تصدیق بنبوت او کرد و اوست اول کسیکه نماز گذارد با رسول خدا پس چه بزرگ است قرب و منزلت او برسول خدا پس کیست که قیاس کند با او احدی را یا شبیه کند با او بشری را **بیست و ششم** ایضا شیخ در مجالس خود بسند خود از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که چون امام حسن با معویه بر صلح قرار گرفت آنحضرت بیرون آمد با او ملاقات کرد بعد از ملاقات معویه بالای منبر رفت و امر کرد تا امام حسین در زیر پای منبر او بایستد

پس معویه بعضی را امر کرد که گفت ایها الناس این حسن بن علی است و حدیث را تا با آخر در ابواب سابقه مکرر ذکر نموده ایم اکنون بقدر حاجت از آن اقتصار می‌کنیم حضرت
امام حسن بن علی علیه السلم در جمله فرمایشات خود در آن روز در مودت خدا تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و چون این آیه نازل شد رسول خدا من و برادرم و مادرم و پدرم را با خود در زیر کسای خیبری که از ام سلمه بود جمع و در حجره ام سلمه در روز نوبت او آنحضرت
پس گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و هؤلاء اهلی و عترتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد انا ادخل معهم یا رسول الله رسول
خدا باو فرمود رحمک الله انت علی خیر و الی خیر و ما ارضانی عنک و لکنها خاصة لی و لهم پس از آن رسول خدا تا آخر عمر خود هر روز در هنگام طلوع فجر به خانه
ما می‌آمد و میفرمود الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا الحدیث **بیست و هفتم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از
ابی عمر زاذان روایت کرده است که چون حسن بن علی با معویه صلح کرد معویه بالای منبر رفت و مردم را جمع کرد و خطبه خواند و گفت حسن بن علی مرا اهل و لایق خلافت
دید و خود را اهل آن ندانست از آن دست کوتاه کرد انگاه حسن بن علی در پله زیر منبر ایستاده بود چون معویه سخن خود را تمام کرد حسن بن علی ثنای خدا بجا آورده حمد و ثنا
الهی بجای آورد بعد از آن حدیث مباهله را ذکر نمود بعد از آن فرمود و چون آیه تطهیر نازل شد رسول خدا ما را در زیر کسای خیبری که از ام سلمه بود جمع کرد و عرض
کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و نبود احدی که در مسجد جنب شود و باو در آنجا ولادت یابد مگر رسول خدا و پدرم کرامة
من الله تعالی و تفضلا منه لنا و این حدیث نیز مکرر نقل شد **بیست و هشتم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از امام محمد باقر از پدرش علی بن الحسین از پدرش
حسین بن علی روایت کرده است که چون ابوبکر و عمر بمنزل حضرت امیرالمؤمنین آمدند و او را تکلیف به بیعت نمودند و از آنجا بیرون رفتند حضرت امیرالمؤمنین بمسجد
تشریف برد پس حمد و ثنای الهی بجای آورد از آنچه خدا تعالی باهل بیت رسالت عطا فرموده و ایشان را بر مردم تفضیل داده و اینکه پیغمبر از ایشان است و ایشان
فرستاده و بر طرف کرد از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه گردانید بعد از آن فرمود فلان و فلان نزد من آمدند تا مرا به بیعت کسی خوانند که او سزاوار است
که با من بیعت کند منم پسر عم رسول خدا و پدر دو فرزند او و منم صدیق اکبر و منم برادر رسول خدا کسی نمی‌گوید این را غیر از من مگر آنکه دروغ گو باشد
و من اسلام آوردم و با او نماز گذاردم و منم وصی او و منم جفت سیده زنان عالمیان فاطمه دختر رسول خدا و منم پدر حسن و حسین دو سبط رسول خدا و
ماییم اهل بیت رحمت خدا تعالی بسبب ما هدایت کرد شما را و بسبب ما شما را از ضلالت رهانید و منم صاحب روز ... و در حوض منست ... و سوره ...
و منم وصی بر اموات از اهل بیت او و منم معتمد و امین او نزد ایشان ... خدا تعالی شما را در دین ثابت گرداند و نعمت خود را
بر شما تمام کند پس از منبر بزیر آمده بخانه خود رفت **بیست و نهم** ایضا شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت
من نزد معویه بودم و آن ملعون در ذی طوی فرود آمده بود پس سعد بن ابی وقاص نیز وارد شده سلام کرد معویه گفت یا اهل الشام این مرد سعد است
و او دوست علی بن ابیطالب است که بیند مردم سر بزیر انداختند و علی را سب کردند و ناسزا گفتند سعد بگریه در آمد معویه گفت چرا گریه میکنی
گفت چگونه گریه نکنم بحال مردی از اصحاب رسول خدا که او را در نزد تو سب میکنند و مرا قدرت و استطاعت دفع و منع ایشان نیست و حال آنکه علی را
چند خصلت هست که اگر یکی از آن خصلتها در من باشد محبوب تر است نزد من از همه دنیا و ما فیها از آنجمله آنکه علی در یمن بر مردی حکمی رانده بود و آن مرد چون
دانست که آنحضرت را جفا کرده گفت نزد رسول خدا میروم و از تو شکایت میبرم پس نزد رسول خدا آمد و از علی سخن راند رسول خدا فرمود ...
میدهم بخدا ... فرشتاد بر من کتاب ... این سخن را در حق علی ... عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود آیا نمی
دانی که من اولی ام بمؤمنین از نفس ایشان گفت بلی فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و اینکه رسول خدا در روز خیبر عمر بن خطاب را بجنگ فرستاد عمر با همراهان
شکست خورده بازگشتند رسول خدا فرمود اکنون رایت را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد مسلمین همه منتظر بودند
و چشم علی درد میکرد پس رسول خدا او را بنزد خود خوانده و باو فرمود رایت را بگیر عرض کرد یا رسول الله چشم من چنین است که مشاهده میکنی پس رسول خدا آب
دهان بر دیده او انداخت و رایت را باو سپرد و آنحضرت را بحرب فرستاد و خدا تعالی در آن روز فتح را بدست او جاری ساخت و فضیلت سیم آنست که رسول خدا
او را در بعضی از غزوات خلیفه خود ساخت علی عرض کرد یا رسول الله مرا بزنان و اطفال خلیفه میکنی فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی و فضیلت چهارم آنست که ابواب همه را از طرف مسجد سد کرد مگر باب علی را و فضیلت پنجم چون آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا نازل شد رسول خدا علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را بنزد خود خواند و عرض کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم
الرجس وطهرهم تطهیرا **سی ام** ابو علی طبرسی در تفسیر خود بسند خود از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که فاطمه علیها السلام بنزد رسول خدا
حریره که نوعی است از طعام همراه داشت رسول خدا باو فرمود ای فاطمه شوهر و دو فرزند خود را بخوان فاطمه ایشان را بخواند ایشان از آن طعام تناول
کردند پس رسول خدا کسای خیبری بر روی ایشان انداخت و عرض کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ام سلمه عرض کرد

یا رسول الله

یا رسول الله و انا معهم فرمود انت الی خیر **سی و یکم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابی جعفر در تفسیر آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم اهل البیت
الرجس و یطهرکم تطهیرا روایت کرده است که فرمود این آیه در خصوص رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین در خانه ام سلمه زوجه رسول خدا نازل شد و
رسول خدا امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را جمع نمود و کسای خیبری خود را بر ایشان پوشانید و با ایشان در زیر آن کسا داخل شد و عرض کرد اللهم
هؤلاء اهل بیتی الذین وعدتنی فیهم ما وعدتنی اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ام سلمه عرض کرد و انا معهم یا رسول الله فرمود ابشری یا ام
سلمه انک الی خیر ابو الجارود گوید زید بن علی بن الحسین فرمود مردم از روی جهل و نادانی میگویند که مراد از اهل بیت زنان پیغمبر اند و دروغ گفته اند
و بهتان بسته اند بخدا سوگند که اگر زنان پیغمبر را قصد کرده بود هر آینه میفرمود لیذهب عنکن الرجس و یطهرکن تطهیرا و ضمایر را مؤنث میآورد چنانکه
فرماید واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و لستن کاحد من النساء **سی و دویم** محمد بن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت امام
جعفر صادق سؤال کردم آل محمد کیانند فرمود ذریه او عرض کردم اهل بیت او کیانند فرمود ائمه که اوصیای آنحضرتند عرض کردم عترت او کدامند فرمود
اصحاب عبا عرض کردم امت او کدامند فرمود مؤمنانی که تصدیق نمودند او را بآنچه از جانب خدا آورده و آنکسانیکه چنگ در زده و متمسک شده اند
بثقلینی که خدا تعالی امر فرموده است بتمسک بآنها و آنها کتاب خدا است و عترت او که اهل بیت وی اند و خدا تعالی بر طرف کرده است از ایشان رجس را
و ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است **سی و سیم** ایضا ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است
که آنحضرت فرمود ای ابو بصیر ماییم شجره علم و ماییم اهل بیت رسول خدا و جبرئیل در خانه ما نازل شده ماییم خزانهای علم خدا و ماییم معادن وحی خدا
هر که پیروی ما کند نجات یابد و هر که از ما باز پس ماند هلاک شود و واجب است بر خدا تعالی که اهل نجات را هدایت نماید و اهل هلاک را هلاک کند **سی و چهارم**
محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب مناقب آورده است که آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا باجماع امت از شیعه و سنی در حق
علی نازل شده **باب هفتادم** در آیه شریفه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الآیة از روایات عامه (باب هفتادم)
و در آن نوزده حدیث است **اول** در اول کراس ششم از جزو چهارم از صحیح مسلم در باب فضائل علی بن ابیطالب بسند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص
از پدرش روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان بسعد گفت چه چیز ترا از سب علی باز داشته است که او را سب نمیکنی سعد در جواب گفت رسول خدا سه چیز
در حق علی گفت و آن سه چیز مرا از سب او باز داشته و اگر یکی از آنها از آن من بودی مرا بهتر بود از شتران سرخ موی از رسول خدا شنیدم در وقتیکه او را
در بعضی غزوات خود خلیفه کرده بود علی عرض کرد یا رسول الله مرا بزنان و اطفال خلیفه خود کردی رسول خدا فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و از آنحضرت شنیدم که در روز خیبر فرمود اکنون رایت را بکسی میدهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست
دارد راوی گوید ما همه گردنها را فراز کرده بودیم که رسول خدا فرمود علی را بنزد من بیاورید علی آمد و دیده مبارکش را درد عارض شده بود رسول خدا
آب دهن در دیده اش انداخت و رایت را باو سپرد و خدا تعالی در آن روز فتح را بدست او جاری کرد و چون آیه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و
نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را بنزد خود خوانده عرض کرد
خداوندا اینانند اهل بیت من **دویم** ایضا در صحیح مسلم در جزو مذکور بعد از دو کراس از آخر آن مانده بسند دیگر خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص
از پدرش روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان بسعد گفت چه مانع است که علی را سب نمیکنی و ناسزا نمیگوئی گفت چون بیاد می‌آورم سه فضیلت که
که از رسول خدا در حق او شنیدم که اگر از آن سه فضیلت مرا یکی باشد محبوب تر است نزد من از تمام نعمتهای دنیا باز میدارد مرا از اینکه او را سب کنم خود
از رسول خدا شنیدم در وقتیکه او را در بعضی غزوات خود در مدینه خلیفه خود کرد علی عرض کرد تو بجهاد میروی و مرا بزنان و اطفال خود باز میگذاری
و خلیفه خود میکنی فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و از آنحضرت در روز خیبر شنیدم که فرمود اکنون رایت را بکسی میدهم
که خدا و رسول خدا او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد ما همه گردنها را فراز کرده و منتظر بودیم پس فرمود علی را بنزد من بخوانید علی آمد
دیده اش رمد داشت رسول خدا آب دهان مبارک در دیده او انداخت و رایت را باو سپرد و خدا تعالی در آن روز فتح را بدست او جاری کرد و چون آیه ندع ابناءنا
و ابناءکم و انفسنا و انفسکم نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را بنزد خود خوانده عرض کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی **سیم** ثعلبی در
تفسیر خود بسند خود از مقاتل و کلبی روایت کرده است که چون رسول خدا این آیه بر نصاری نجران بخواند ایشان را بمباهله دعوت کرد گفتند ما را مهلت ده
برویم و در امر خود نظری کنیم و فردا بنزد تو آئیم پس با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که رئیس و صاحب عقل و رای ایشان بود گفتند ای عبد المسیح
مصلحت چه میدانی گفت بخدا سوگند که دانستید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطع برای شما آورده بخدا سوگند که هیچ قومی
مباهله نکردند با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کوچک ایشان بزرگ شود و اگر با او مباهله کنید همین ساعت همه هلاک شوید و اگر میخواهید

مگر دین خود را می‌خواهید که از او جدا نشوید با او صلح کنید و به بلاد خود برگردید پس نزد رسول خدا آمدند و آنحضرت با مداد از خانه بیرون آمده بود و حسین را
در بر گرفته و دست حسن را در دست داشت و فاطمه در پشت سر او و امیرالمؤمنین از پشت سر فاطمه می‌رفت و آنحضرت با ایشان می‌فرمود هرگاه من دعا کنم شما
آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت بیکی از ایشان بخدا قسم که من گروهی نصاری می‌بینم روی چند را که اگر از خدا سؤال کنند که کوه را از جای خود بکند از بیخ
میکنند شما با او مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و یک نفر از نصاری بر روی زمین تا روز قیامت باقی نخواهد ماند پس عرض کردند یا ابا القاسم
رای ما بر این قرار یافت که با تو مباهله نکنیم و ملاعنه ننمائیم و ترا بدین خود بگذاریم و ما بر دین خود باقی و ثابت باشیم رسول خدا فرمود اکنون که از
مباهله ابا دارید پس اسلام قبول کنید تا از برای شما خواهد بود آنچه از برای مسلمانانست و بر شما است آنچه بر ایشان است ایشان قبول نکردند و از قبول
اسلام ابا نمودند رسول خدا فرمود پس من با شما جهاد میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست لیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی
و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه هر سال دو هزار حله به تو بدهیم هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره عادیه بدهیم
پس آنحضرت به همین قرار با ایشان صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که عذاب الهی و نحوست بر اهل نجران اگر مباهله میکردند
مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و خدای تعالی نجران و اهلش را مستأصل میکرد حتی مرغان بر بالای درختان
پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک میشدند پس خدای تعالی فرمود ان هذا لهو القصص الحق و ما من اله الا الله و ان الله لهو العزیز
الحکیم فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین یعنی بدرستیکه آنچه مذکور شد هر آینه اینست خبر حق و نیست معبودی مگر خدا
تعالی و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه اوست غالب محکم کار پس اگر اعراض کنند حضرت فرمود یعنی اگر اعراض کنند از ایمان و تصدیق تو پس بدرستیکه خدای تعالی
داناست بفساد کنندگان **فقیر گوید** که نیشابوری در تفسیر خود گفته است لا یمکن ان یعتقد فیه انه اولی بالفضیلة علی رضی الله عنه علی
الانبیاء بل علی الاولی لزم لان النبی افضل و اکمل من الانبیاء و قد سماه الله تعالی نفس النبی و لا معنی لهذه التسمیة الا المشابهة و المماثلة التامة فاذن یکون
هو افضل و اکمل من الانبیاء انتهی کلامه **چهارم** ابو الحسن فقیه بن مغازلی شافعی واسطی در کتاب مناقب بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری
روایت کرده است که چون عاقب و طیب از اهل نجران بر رسول خدا وارد شدند آنحضرت ایشان را باسلام دعوت کرد گفتند ای محمد ما قبل از این تو اسلام
آورده‌ایم فرمود دروغ گفتید و اگر میخواهید من شما را خبر دهم از آنچه شما را از قبول اسلام مانع شده است گفتند بگو فرمود محبت صلیب و شرب خمر و اکل
گوشت خوک پس رسول خدا ایشان را بملاعنه و مباهله دعوت کرد ایشان از روز دیگر مهلت گرفتند که فردا بنزد آنحضرت بیایند پس چون صبح شد رسول خدا دست
علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت پس بطلب ایشان فرستاد ایشان ابا کردند و اجابت ننمودند و اقرار کردند که خراج بدهند رسول خدا فرمود بحق آنکسی
که مرا براستی مبعوث کرده است اگر با من مباهله میکردند هر آینه وادی بر ایشان آتش میبارید جابر گوید که آیه فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم الآیه
در حق ایشان نازل شده و شعبی گوید ابنائنا یعنی حسن و حسین و نسائنا یعنی فاطمه و انفسنا یعنی علی بن ابیطالب **پنجم** ابو المؤید موفق بن احمد که از
اعیان علمای عامه است در کتاب فضایل امیرالمؤمنین بسند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که معاویه بن ابی سفیان بسعد امر نمود که ابوتراب را
سب کن و گفت ترا چه چیز مانع است که ابوتراب را سب کنی گفت چون بیاد می‌آورم سه فضیلتی که رسول خدا در حق او فرمود مانع میشود مرا از سب او اگر
یکی از آن فضایل از من باشد مرا بهتر است از جمیع نعمتهای دنیا و آخرت خود از رسول خدا شنیدم در وقتیکه آنحضرت بیکی از غزوات میرفت و علی را
خلیفه خود کرد و در مدینه گذاشت علی عرض کرد تو مرا با زنان و اطفال میگذاری و خلیفه خود میکنی حضرت فرمود آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هرون
از موسی باشی الا انه لا نبی بعدی و از آنحضرت شنیدم که در روز خیبر فرمود هر آینه رایت اسلام را بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را
دوست دارند گوید ما همه گردنها دراز کردیم و انتظار میکشیدیم پس رسول خدا فرمود علی را بنزد من حاضر کنید علی آمد و دیده‌اش درد میکرد بنزد آنحضرت
آمد رسول خدا آب دهن در دیده مبارکش انداخت و علم را بدست او داد و خدای تعالی در آنروز فتح آن قلعه را بدست او جاری کرد و چون آیه فقل تعالوا
ندع ابنائنا و ابنائکم نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را برای مباهله خواند بعد از آن گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی ابو عیسی گوید
این حدیث حسن غریب صحیح است من هذا الوجه که رسول خدا با او فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و شیخین در صحاح خود
بطریق بسیاری نیز روایت کرده‌اند این است آخر کلام موفق بن احمد **ششم** ابو نعیم صاحب حلیة الاولیاء بسند خود از عامر بن سعد وقاص از پدرش
روایت کرده است که چون این آیه نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را بنزد خود خواند و عرض کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی **هفتم** ایضا ابو نعیم
حافظ بسند خود از شعبی از جابر روایت کرده است که چون عاقب و طیب از اهل نجران بخدمت رسول خدا آمدند آنحضرت ایشان را باسلام دعوت کرد ایشان
در جواب گفتند ما اسلام آورده‌ایم فرمود دروغ میگوئید و اگر میخواهید شما را خبر دهم بآنچه شما را مانع است از قبول اسلام عرض کردند بگو فرمود محبت

صلیب و شرب خمر و خوردن گوشت خوک جابر گوید رسول خدا ایشان را بمباهله و ملاعنه دعوت کرد ایشان بر رسول خدا وعده دادند که فردای آن روز بمباهله
آیند چون صبح فردا شد رسول خدا دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت کس بطلب ایشان فرستاد تا بمباهله آیند ایشان ابا کردند و اجابت ننمودند و از
برای او خراج قرار دادند پس رسول خدا فرمود بآنکسیکه مرا براستی بخلق فرستاده است که اگر با من مباهله میکردند هر آینه وادی بر ایشان آتش میبارید
جابر گوید آیه ندع ابنائنا و ابنائکم در شأن ایشان نازل شده و مراد از انفسنا رسول خداست و علی و مراد از ابنائنا حسن و حسین است علیهما السلام
و مراد از نسائنا فاطمه زهراست علیها السلام **هشتم** حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که چون اهل نجران بر رسول خدا وارد
شدند و خدای تعالی آیه فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم را نازل کردانید رسول خدا آمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز با آنحضرت بودند رسول
خدا با ایشان فرمود چون من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اهل نجران از ملاعنه و مباهله ابا کردند و با رسول خدا مصالحه نمودند که جزیه بدهند **نهم**
در جزو دویم از کتاب مغازی از ابن اسحق روایت کرده است که چون اهل نجران بخدمت رسول خدا آمدند خود را بزیور آراسته و انگشترهای طلا در دست کرده بودند
چون داخل شدند سلام کردند آنحضرت جواب سلام ایشان را باز نداد ایشان یکروز تمام معطل ماندند که آنحضرت با ایشان سخن گوید بسبب آنکه آن حلی
و حلل و انگشترهای طلا با ایشان بود پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدند بنزد عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف بسابقه معرفتی که با ایشان داشتند
رفتند و گفتند که پیغمبر شما بسوی ما نامه نوشت و ما بنزد او آمدیم و بر او سلام کردیم جواب سلام ما را باز نداد و در تمام روز هر چه منتظر شدیم که تکلم کند با ما
سخن نگفت شما در این باب چه میگوئید ما باز گردیم یا بمانیم ایشان این قضیه را بعلی عرض و اظهار داشتند و با او گفتند در این باب چه بخاطر میرسد
حضرت بعثمان و عبد الرحمن فرمود رای من اینست که ایشان حلی و انگشترهای طلا و البسه فاخره خود را باز گذارند و با لباس سفر بخدمت آنحضرت روند و باید
پس بفرموده آنحضرت عمل کردند و زیورهای خود را از بدن بیرون کردند و لباس سفر پوشیدند و بخدمت رسول خدا آمدند و سلام کردند حضرت جواب سلام ایشان
باز گفت بعد از آن فرمود بآنکسیکه مرا بحق مبعوث کردانیده است که در نوبت اول که بنزد من آمدند شیطان ملعون با ایشان بود بعد از آن حضرت
از ایشان سؤال میکرد و ایشان از آنحضرت سؤال میکردند و پیوسته در گفت و شنود بودند تا آنکه سؤال کردند که تو در باره عیسی چه میگوئی که ما با همین
دین خود از نزد تو باز گردیم و بجانب قوم خود رویم اگر پیغمبری ما را بشارت ده که در خصوص عیسی چه میگوئی رسول خدا فرمود امروز مرا در حق او سخن
نیست مرا مهلت دهید تا شما را خبر دهم از آنچه در حق عیسی بمن وحی رسد چون فردا شد این آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له
کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین بر رسول خدا نازل شد و معنیش این است یعنی خلقت و آفرینش عیسی مثل خلقت و آفرینش آدم است
که او را بی پدر و مادر خلق فرمود و گفت باش پس او شد و این خبر راست و درست است از جانب پروردگار تو پس مباش تو از شک کنندگان اگر کسی محاجه کند
با تو و قبول ندارد بگو بیائید تا با هم اتفاق کنیم و اینکه بطلبیم ما فرزندان ما را و فرزندان شما را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و
نفسهای شما را پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که از ما و شما دروغ گوید این آیه را بر ایشان خواندند ایشان اقرار نکردند رسول خدا بملاعنه آمد و علی و حسن
و حسین همراه او بودند و فاطمه نیز در پشت سر ایشان می‌آمد تا با نصاری ملاعنه کنند و مباهله نمایند شرحبیل بر قوم خود گفت یا عبد الله بن شرحبیل
و یا جبار بن فیض شما میدانید که اگر اهل وادی از بالا تا پائین جمع شوند صدور و ورود ایشان همه برای من است بخدا سوگند که این امری است عجیب شده
و مخوف و خطرناک است بخدا سوگند اگر این مرد پادشاه است ما اول کسی خواهیم بود از عرب که بروی او رد نمائیم و ما را بیتیم و صحابی او را رد کنیم و ما را از او
و از قوم او رشد ایشان بلائی رسد هر چند از بستر عرب باشیم و اگر پیغمبر است اگر با او ملاعنه کنیم باقی نمی‌ماند در روی زمین شعری و نه ظفری مگر
فقیر گوید که شعر یعنی موی چشم و محل روئیدن مژگان را گویند و ظفر ناخن چشم و ناخن انگشت را گویند پس جماعت ایشان با او گفتند یا ابا مریم اکنون چه رای داری
گفت ما الخیار را با او گذاشتیم شرحبیل گفت رای من این است که این امر را باختیار و حکم محمد گذاریم و من او را چنان میدانم که از انصاف بیرون نرود و حکم
نمی‌کند و عمل را از روی هوا و هوس نباشد گفتند تو میدانی او را پس شرحبیل بنزد رسول خدا آمد و عرض کرد من فکری بخاطر رسیده که از
ملاعنه با تو بهتر است و آن چیز این است عرض کرد این است که امروز و امشب تا صبح حکم کنی آنچه خود بر ما حکم کنی از تو قبول نمائیم فرمود شاید قوم تو رای
ترا از این قرار منعطف کنند و این سخن را از تو قبول ننمایند شرحبیل عرض کرد از ایشان سؤال کن حضرت از ایشان سؤال کرد عرض کردند که ما از
رای شرحبیل بیرون نیستیم رسول خدا فرمود کافر جاحد موفق یعنی شرحبیل مردیست کافر و منکر حق و موفق در امر و صلاح کار پس رسول خدا از ملاعنه
باز گشت و چون صبح شد بنزد آنحضرت آمدند رسول خدا این نوشته را با ایشان داد بسم الله الرحمن الرحیم از محمد که رسول خداست برای اهل نجران و توابع
آن اینکه گرفته نشود از ایشان از میوه و طلا و نقره و بندگان و غیر آن و دو هزار حله گرفته شود که قیمت هر کدام چهل درهم باشد و هر چه زیاده و کم باشد حساب

انکه هلال الشو

چهل درهم بداوود و زیاده و کم وجوع ننماید که هزار حله از در ماه صفر بدهند هزار حله در ماه رجب و بر ایشانست چهل درهم از برای اکرام و جایزه فرستادگان
من و اگر زیاده بران بر رسول من بدهند مختارند الی آخر الحدیث **فقیر گوید** ادنی جمع دقیه است یعنی هفت مثقال **و درهم** ابن هشیم محمد جوینی در کتاب فرائد
السمطین بسند خود از جابر روایت کرده است که چون عاقب و طیب اهل نجران بنزد رسول خدا آمدند آنحضرت ایشانرا باسلام دعوت کرد گفتند ما اسلام
شده ایم فرمود دروغ میگوئید و اگر بخواهید شما را خبر دهم از آنچه شما را از قبول اسلام مانع است گفتند بگو فرمود محبت صلیب **فقیر گوید** ظاهر

روز قیامت پس جزیه را قبول کرد و مراجعت نمودند رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه جان محمد در دست او است که عذاب الهی بر اهل نجران نازل شده بود و بر
کرد ایشان میگردید اگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و وادی بر ایشان آتش میبارید و حق تعالی نجران و اهل آنرا
مستاصل میگردانید حتی مرغان بر سر درختها و درخت و سال بر ایشان نمیگذشت مگر آنکه همگی نصاری هلاک میشدند هفدهم ایضا ابن المغازلی از
است که جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه گفت که انفسنا محمد و علی است و ابنائنا حسن و حسین است و نسائنا فاطمه زهرا است علیهم السلام
هجدهم ایضا ابن المغازلی از [illegible] مسند خود از علی علیه السلام بسند صحیح مثل این روایت کرده است نوزدهم ایضا ابن المغازلی از ابو داود طیالسی
از شعبه از شعبی مرسلا مثل این روایت کرده است

باب هفتاد و یکم

در اینکه آیه مباهله در شان که نازل شده است در روایات خاصه و در آن [illegible]
حدیث است اول علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که چون نصارای نجران نزد رسول خدا آمدند
بزرگ و رئیس ایشان اهتم و عاقب و سید بود هنگام نماز ایشان رسید بنا قوس نواختند و نماز کردند اصحاب گفتند یا رسول الله این
کدام [illegible] در مسجد تو ناقوس می نوازند فرمود ایشانرا بگذارید چون فارغ شدند بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند بسوی چه چیز دعوت میکنی فرمود بسوی شهادت
لا اله الا الله و برسالت من و باینکه عیسی بنده [illegible] خدا بود که میخورد و می آشامید و حدث از او صادر میشد گفتند اگر عیسی مخلوق است
پس پدر او کی بود پس وحی نازل شد بر رسول خدا که بایشان بگو شما در خصوص آدم ابو البشر چه میگوئید او بنده بود مخلوق خدا و میخورد و می آشامید
و محدث میشد و با زنان نزدیکی میکرد رسول خدا از ایشان پرسید که چنین بوده است گفتند بلی فرمود پس پدر او که بود ایشان متحیر ماندند و جواب
نگفتند پس آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون تا قول تعالی فنجعل لعنت الله علی الکاذبین نازل شد رسول خدا
فرمود شما با من مباهله کنید اگر من راست میگویم خدا لعنت خود را بر شما فرستد و اگر من دروغگو باشم بر من گفتند که
انصاف دادی پس قرار مباهله گذاشتند و تعیین وقت نمودند چون بمنازل خود مراجعت کردند سید و عاقب و اهتم که رؤسای ایشان بودند گفتند
اگر محمد با قوم خود بمباهله بیرون آید با او مباهله کنیم که او پیغمبر نیست و اگر با اهل بیت خاصه خود بیاید با او مباهله نکنیم که با اهل بیت خود بر ما نیاید مگر آنکه
راستگو باشد و چون صبح شد بنزد رسول خدا آمدند رسول خدا بیرون آمد و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین در خدمت آنحضرت بودند نصاری
پرسیدند که اینان کیانند گفتند این پسر عم و وصی و داماد او علی بن ابیطالب است و این دختر او فاطمه زهرا است و اینان دو فرزندش حسن و حسین اند
نصاری چون چنین دیدند متفرق شدند و برسول خدا عرض کردند که ما از مباهله استعفا مینمائیم و آنچه راضی شوی میدهیم رسول خدا با ایشان صلح
نمود بجزیه و مراجعت کردند دوم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از عامر بن سعید از پدرش روایت کرده است که گفت از رسول خدا سه فضیلت
در حق علی شنیدم و اگر یکی از آنها مرا بودی بهتر بود مرا از همه نعمتهای دنیا و آخرت از آنحضرت شنیدم در وقتیکه به بعضی از غزوات میرفت و علی را
در مدینه خلیفه خود کرد علی عرض کرد یا رسول الله تو مرا در میان زنان و اطفال میگذاری فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و از آنحضرت در غزوه خیبر شنیدم که فرمود علم را بکسی میسپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند ما
همه گردنها کشیدیم و منتظر بودیم که بکدام یک از ما میسپارد که ناگاه فرمود علی را بنزد من حاضر کنید آنحضرت را آوردند درد چشم داشت آب دهان مبارک رسول
خدا را در دیده او انداخت و علم را بدست او داد و خدا تعالی در آنروز فتح آن قلعه را بدست او جاری کرد و چون آیه
ندع ابنائنا و ابنائکم نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را بنزد خود خوانده عرض کرد اللهم هؤلاء اهلی سیم ایضا شیخ در کتاب
امالی بسند خود از حضرت امام حسن روایت کرده است که چون کفره اهل کتاب محمد را انکار کردند و با او محاجه نمودند خدا تعالی بمحمد فرمود قل تعالوا
ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین پس رسول خدا از انفس پدرم را و از اولاد
من و برادرم را و از نساء فاطمه مادرم را بهمراه خود بیرون برد پس مائیم اهل رسول خدا و مائیم گوشت و خون او و مائیم نفس او و ما از او و او از
ما است چهارم شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از موسی بن جعفر روایت کرده است که آنحضرت فرمود اجماع امت محمد از سنی و شیعه
از نیک و بد بر این است که چون رسول خدا اراده مباهله با اهل نجران فرمود بیرون نبرد در زیر کسا مگر خود آنحضرت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
پس خدا تعالی آیه من حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم تا آخر فرستاد پس مراد از ابنائنا حسن و حسین است و از نسائنا فاطمه است و از انفسنا
علی بن ابیطالب است پنجم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که عمر بن خطاب علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن
عوف و سعد ابی وقاص را امر کرد که در خانه خلوتی بنشینند و در امر خلافت مشورت نمایند و ایشانرا سه روز مهلت داد و در آن
رای داده بود که اگر پنج نفر بیک قول موافقت کنند و یک نفر بقول دیگران یکنفر را بقتل رسانند و اگر چهار نفر بیک قول و دو نفر بقول دیگر موافقت کنند

باب هفتاد و یکم

آن دو نفر را بقتل رسانند و چون همه بر یک قول موافقت کردند علی بن ابیطالب با ایشان فرمود میخواهم سخنی چند بگویم و شما گوش فرا دارید اگر حق گویم قبول
کنید و اگر ناحق گویم رد کنید گفتند بگو پس آنحضرت شروع کرد بشمردن فضایل خود و پیوسته ایشان تصدیق میکردند و اعتراف مینمودند تا آنکه فرمود
آیا هست در میان شما کسیکه خدا تعالی در حق او و زوجه او و دو فرزند او فرستاده باشد آیه مباهله را و نفس او را نفس رسول خدا گفته باشد غیر از
من گفتند نه ششم شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از محمد بن المنکدر از پدرش از جدش روایت کرده است که چون سید و عاقب علمای اهل
نجران با هفتاد سوار از اکابر و اشراف ایشان بخدمت رسول خدا آمدند من با ایشان در راه رفیق بودم پس ذکر کرد که خرج ایشان با او بود اسقف [illegible]
گفت سرنگون شود آنکسیکه ما بنزد او میرویم یعنی محمد عاقب با او گفت بلکه تو خود هلاک شوی گفت چرا گفت زیرا که نفرین کردی و هلاک کنی پیغمبر امی احمد خاتم
گفت از کجا میدانی که او پیغمبر است گفت از مفتاح چهارم از وحی خدا بسوی مسیح مگر نخوانده که خدا تعالی خطاب میفرماید ای عیسی به بنی اسرائیل بگو
چه نادانید ظاهر خود را خوشبوی میکنید تا در دنیا نزد اهل دنیا خوشبو شوید و باطن شما در نزد من مانند مردار گندیده است ای بنی اسرائیل ایمان
آورید برسول من پیغمبر امی که در آخر الزمان مبعوث خواهد شد صاحب روی نورانی است که نور رویش جهان را روشن خواهد کرد
شیرین زبان است و خداوند حسن خلق و جامه های خشن است بهترین گذشتگان و گرامی ترین آیندگان است نزد من و بسنتهای من عمل می نماید برای خوشنودی من
و مشقتها صبر میکند و از برای رضای من با مشرکان جهاد می نماید بسبب خود برای حفظ دین من پس بشارت ده بنی اسرائیل را بآمدن او و امر کن ایشانرا
که او را تعظیم نمایند و یاری کنند پس عیسی گفت ای مقدس ای منزه کیست این بنده شایسته که دل من او را دوست داشته پیش از آنکه او را ببینم
حق تعالی فرمود ای عیسی او از تو است و تو از اوئی و مادر تو زن او خواهد بود در بهشت و فرزند کم خواهد داشت و زنان بسیار خواهد داشت و نسل
او در مکه خواهد بود که محل اساس خانه است که ابراهیم بنا کرده است و نسل او از زن با برکتی خواهد بود که در بهشت هووی مادر تو خواهد بود او را [illegible]
است بلند [illegible] دیده او بخواب میرود و دل او همیشه بیدار است هدیه را میخورد و صدقه را قبول نمیکند او را حوضی خواهد بود که بزرگ
تر از کنار زمزم است تا جائیکه آفتاب در زمین فرو میرود و در آن حوض دو آب خواهد بود از رحیق و تسنیم و در آن حوض کاسه ها خواهد بود بعدد ستاره
آسمان کسیکه از آن حوض شربتی بخورد هرگز تشنه نمی شود و این از جمله زیادتیها است که او را بر پیغمبران دیگر دادم گفتار او با کردارش موافق و پنهان و
آشکارش مطابق است پس خوشا حال او و خوشا حال آنان از امت او که بر ملت او زندگانی کنند و بمیرند و از اهل بیت او جدا نشوند
همیشه مومن و مطمئن و مبارک خواهند بود و این پیغمبر در زمانی ظاهر خواهد شد که قحط و خشکسالی عالم را گرفته باشد پس مرا خواهد خواند و من
رحمت برای او خواهم فرستاد که اثر برکتهای آنها در اطراف زمین ظاهر شود و در دست هر چیز که دست گذارد در آن برکت کند عیسی عرض کرد الهی نام این پیغمبر
چیست فرمود نامش احمد است و نام دیگر او محمد است و رسول من است بسوی کافه مردم و منزلت او از همه کس بمن نزدیکتر است و شفاعت او نزد من
از شفاعت هر کس مقبولتر است امر نمیکند امت خود را بچیزی مگر آنچه من دوست دارم و نهی نمیکند ایشانرا مگر از آنچه من مکروه میدارم چون عاقب
از این سخنان فارغ شد کرد با او گفت هرگاه این مرد چنین است که تو میگوئی پس چرا با او [illegible] گفت بنزد او میرویم تا گفتار
و کردار او را مشاهده کنیم اگر آن باشد که ما وصفش را خوانده ایم با او صلح میکنیم که دست از اهل دین ما بردارد چنانکه ندانند که ما او را شناخته ایم
و اگر دروغگو باشد بالحق کفایت شر او نمائیم گفت اگر بدانی که او پیغمبر حق است چرا با او ایمان نمی آوری و با او صلح میکنی گفت مگر ندیده که این گروه نصاری
ما را چگونه گرامی میدارند و از مال خود ما را بی نیاز میکنند و برای ما کلیساها رفیع بنا میکنند و نام ما را بلند میکنند با این حال چگونه نفس
خود را راضی کنیم که بدینی در آئیم که بزرگ و کوچک در آن یکسانند پس چون داخل مدینه شدند با نهایت زینت و جمال چنانکه هر کس از صحابه ایشانرا میدید
میگفت ما هیچیک از وفود عرب را بدین نیکوئی و تجمل ندیده بودیم موهای خوش [illegible] از سر خود آویخته و لباس احبار و علما را پوشیده بودند با این هیات
داخل مسجد شدند در آن وقت رسول خدا در مسجد بود چون وقت نماز ایشان شد برخاستند و رو بمشرق نماز کردند بعضی از صحابه خواستند
که ایشانرا منع نمایند در آنحال رسول خدا بمسجد آمد و فرمود بگذارید ایشانرا هر چه خواهند بکنند پس چون از نماز فارغ شدند بخدمت آنحضرت آمدند و
گفتند ای ابو القاسم چه میگوئی در باب عیسی حضرت فرمود عیسی بنده خدا و رسول او بود و کلمه خدا بود که القا کرد بمریم و روح مطهری که برگزیده
او بود با و زاد عیسی چنین مخلوق شد بعضی از ایشان گفتند بلکه عیسی پسر خدا است و خدای دویم است بعضی گفتند بلکه خدای سویم است پدر
و فرزند و روح القدس در این باب سخنان واهی گفتند که یا محمد ما شنیده ایم که در قرآنی که بتو نازل شده است خدا تعالی فرموده است فعلنا و خلقنا
و جعلنا و اگر یکی بود هر آینه میگفت فعلت و خلقت و جعلت چون سخن ایشان باینجا رسید تعالی وحی برسول خدا در باب فرستادن آن وحی از اول سوره آل عمران
تا آیه شصت [illegible] سوره که خدا تعالی میفرماید فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم

ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین بر آن حضرت نازل شد حضرت رسول آیات مذکوره را بر ایشان خواند ایشان بیکدیگر گفتند بخدا سوگند که ایشم در عیسی را
خوب میدانند و نبوت او را تصدیق نمیکنند رسول خدا با ایشان فرمود خدا مرا امر فرموده است که با شما مباهله کنم گفتند هرگاه فردا شود مهلت ده تا با تو
مباهله کنیم بعضی از ایشان گفتند که خوب گوش بدهیم ببینیم با چه جماعت با ما مباهله خواهد کرد با جماعت اتباع یا اهل بیت اگر با انبوه مردم بمباهله خواهد آمد یا با قلیلی از
پاکان و نیکان چنانچه روش و طریقه مباهله انبیا سلف است چون بامداد شد رسول خدا بیرون آمد علی بجانب راست و حسن و حسین بجانب چپ و فاطمه از
عقب سر آنحضرت بود و ایشان همگی عباهای بخیبری پوشیده بودند فقیر گوید که نمار جمع نمره است و نمره جامه ایست مخطط که اعراب آنرا میپوشند و بالجمله رسول
خدا کسائی از کتان سفید که دقیق و خشن بود نه کثیف بود و نه نرم بر دوش مبارک انداخته بود امر فرمود میان دو درخت که در آنجا بود جاروب کردند
و عبای مبارک خود را بر روی آن دو درخت پهن کرد و اهل عبا را در زیر عبا داخل نمود و خود در پیش ایستاد و دوش چپ خود را در زیر عبا کرد و بر کمان خود تکیه نمود
و دست خود را بمباهله بجانب آسمان بلند کرد و مردم ایستاده از دور نظر میکردند که در این هنگام چهره عاقب و سید تغییر کرد و زرد شد و نزدیک بود که بیهوش
شوند یکی از ایشان گفت با او مباهله کنیم دیگری گفت مگر نشنیده و ندانسته که هیچ قومی با پیغمبری مباهله نکردند مگر آنکه همگی هلاک شدند و نه
کوچک ایشان ماند نه بزرگ ایشان و خود را چنان بنما که ما را از مباهله معذور بدار و در عوض هر چه بخواهد از ما بطلب و با او مباهله
مکن که من او را مردی جنگی میبینم که سلاح و الات حرب بخواهد ... با ایشان که ما با تو مباهله نمیکنیم ... که ما افضل و اولاد
بیشتر داریم ... چون رسول خدا دست بمباهله بلند کرد یکی از ایشان بدیگری گفت ... طرف شد و در دنیا بر ما
اگر این مرد یک کلمه نفرین بر لب آورد ما دیگر اهل و مال خود را نخواهیم دید پس بطرف آنحضرت شتافتند و گفتند ای ابا القاسم ما با تو مباهله
نمیکنیم ... بی خلقتند نزد خدا بعد از من ... بر ایشان بلرزه در آمد و عشر بر ایشان مستولی شد باز گشتند و از مباهله
اعراض کردند و گفتند یا ابا القاسم هر ساله هزار اشرفی و هزار جامه ... و هزار سپر و هزار نیزه و سپر نزد تو امانت
باشد تا اینکه دیگران از قوم ما که ترا ندیده اند بر ایشان ... ایشان بگوئیم ... بقبول اسلام کنیم ... قرار دهیم تا
مقاطعه کنیم ... رسول خدا ... مرا بحق مبعوث کرده است اگر با ما مباهله میکردند ... الکسائی که
در زیر کسا بودند ... خدا تعالی این وادی را بر ایشان آتش میکرد و شعله ور میکشید و ... چشم زدن همه هلاک شدند
حضرت جبرئیل نازل شد و گفت ... خدا تعالی ترا سلام میرساند و میگوید ... بعزت و جلال خود سوگند که اگر
مباهله میکردی ... ایستاده اند ... اهل آسمانها و زمین ... آسمانها پاره پاره میشدند ... زمینها از یکدیگر می پاشیدند ... پاره پاره برگ
آب جاری ... پس حضرت دستها ... مبارک ... آسمان بلند کرد ... گفت ... مهر کند ...
و خون شما ... الخ که خدا بر ایشان مقرر کرده است ... پیاپی نازل شود ... **هفتم** ابن بابویه بسند خود
از حضرت امام رضا ... در مناظره آنحضرت با مأمون و علما در بیان فرق میان عترت و امت و بیان فضل عترت بر امت و اصطفای عترت روایت کرده است حدیث
را باخر نقل کرد و سابقا مذکور شد تا آنکه میگوید علما پرسیدند که خدا تعالی اصطفا را در قرآن ذکر کرده و بیان نموده است حضرت در جواب فرمود خدا تعالی اصطفا
را ظاهر فرموده در دوازده موضع تفسیر کرده و از آن مواضع میفرماید آنکه میفرماید اما الثالثة که خدا تعالی طاهرین را از خلق خود تمیز داده و رسول خود را امر فرمود
است ایشان را در مباهله با کفار همراه خود ببرد و آیه را بتمامه فرمود فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا
و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین علما گفتند پیغمبر انفس را تفسیر کرده است حضرت فرمود شما غلط دانسته اید بلکه
علی بن ابیطالب را قصد فرموده و از جمله چیزهائیکه دلالت بر این میکند این است که رسول خدا فرمود بنی ولیعه دست بر دارند و الا بفرستم بسوی ایشان مردیکه
بسوی ایشان مردی را که مثل نفس من یعنی خود من باشد یعنی علی بن ابیطالب و قصد فرموده است از ابنا حسن و حسین را و نسا فاطمه را و این خصوصیتی است
که احدی را و پیشی نگرفته است و این فضیلتی است که هیچ بشری با ایشان نخواهد رسید و شرفی است که هیچ مخلوقی با ایشان در این شرف برابری نتواند نمود
زیرا که نفس علی را مثل نفس خود خوانده است و این آیه سوم بود و اما چهارم حدیث را ذکر کرد و این موضع از قرآن تا باخر نقل کرد **هشتم** ایضا ابن بابویه
بسند خود از حضرت موسی بن جعفر در حدیثی مناظره او با رشید روایت کرده است که رشید از او پرسید شما چگونه میگوئید ما ذریه رسول خدائیم
و حال آنکه رسول عقبی نبود و عقب هر کسی از اولاد ذکور او است نه دختر و شما اولاد دختر و دختر زاده اید عقبی نیست آنحضرت گفت ای امیر قرابت و خویشی
تو با رسول خدا و حقی که بر تو دارد ... از سؤال معاف دار رشید گفت ای اولاد علی ... بدعوی خود اعلام کنید تو ای موسی بزرگ
سید و بزرگ ایشانی و من ... است که تو امام زمان ایشانی ... تو پرسیدم ... جواب از ... قرآن بگوئی و شما اولاد

علی دعا میکنید که هیچ چیز از قرآن بر ما مخفی نیست و از دست ما بیرون نرفته است و از آن نیز الفی و از آن و نیز واوی مگر آنکه تأویل آن نزد ما است و دلیل
او آیه بقول خدا تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء و شما مستغنی دانید از قول علما و قیاسات ایشان من گفتم یا امیر اذن در رخصت میدهی رجوع
رشید گفت بلی بگو گفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدا تعالی میفرماید و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون
و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس یعنی همه اینها از ذریه ابراهیمند اکنون بگو که پدر عیسی که بود یا امیر المؤمنین رشید گفت و لد
بی گفتم خدا تعالی او را بذریت انبیا ملحق کرده است از طرف مریم مادر او و همچنین خدا تعالی ما را از ذریه رسول خدا کرده است از طرف مادر ما فاطمه از این
زیاده گویم یا امیر المؤمنین گفت بگو فرمود که خدا تعالی فرموده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و
انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و هیچکس نگفته است که رسول خدا در وقت مباهله با نصاری احدی را در زیر کسا داخل کرده
باشد مگر علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین را پس معنی ابنائنا حسن و حسین است و معنی نسائنا فاطمه است و معنی انفسنا علی بن ابیطالب است **نهم**
عیاشی در تفسیر خود بسند خود از حریز از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که از فضائل حضرت امیر المؤمنین سؤال کردند آنحضرت بعضی از آنها را
بیان فرمود عرض کردند که از این زیاده بیان کن فرمود و نفر از احبار نصاری از اهل نجران بخدمت رسول خدا آمدند و در امر عیسی با آنحضرت سخن در میان کشیدند
خدا تعالی این آیه را نازل کرد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون تا آخر آیه بعد از آن پس رسول خدا داخل خانه شد و دست
علی و حسن و حسین و فاطمه را گرفته بعد از آن بیرون آمد و کف مبارک بجانب آسمان باز داشت و میان انگشتان باز گذاشت و ایشان را بمباهله تکلیف کرد تا
گوید حضرت امام محمد باقر فرموده که مباهله چنین است که دستها را در یکدیگر بکر شبک کنند و بسوی آسمان بر دارند و چون آن دو نفر رسول خدا را بر این حال
مشاهده کردند یکی از ایشان بدیگری گفت بخدا سوگند اگر این مرد پیغمبر است ما هلاک خواهیم شد و اگر پیغمبر نیست قوم او ما را کفایت خواهند کرد پس
دست باز داشتند و مراجعت کردند **دهم** عیاشی در تفسیر خود بسند خود از حضرت امام رضا روایت کرده است که آنحضرت در آیه قل تعالوا ندع ابنائنا
و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین فرمود و اگر خدا تعالی میفرمود تعالوا نبتهل فنجعل لعنة الله علیکم
ایشان اجابت نمیکردند و مباهله نمیکردند و دانسته که پیغمبر او رسالت خود را میکند و او از دروغ گویان نیست **یازدهم** ایضا عیاشی باسناد خود از ابو جعفر
احول روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله فرمود قریش در باب خمس چه میگویند من گفتم اعتقاد ایشان این است که خمس از ایشان است فرمود بخدا سوگند
که انصاف نداده اند ما را و بخدا سوگند که اگر هنگام مباهله با نصاری با ما مباهله میکردند و هنگام محاربه با کفار و مشرکین با ما محاربه میکردند تا می گفتیم
و ایشان در خمس یکسان بودیم **دوازدهم** ایضا عیاشی بسند خود از داود است که حضرت ابی عبد الله از ابو جعفر احول پرسید که چه میگویند علمای عامه
که نزد شما یند در تفسیر این آیه گفت میگویند مراد تمام خویشان آنحضرت است از عرب فرمود ایشان بکو چه جماعتی از قریش میگویند ما ایم و او الغرض که عیمادی
از اینها است بایشان بگو رسول خدا در روز مباهله کسی را که بجنگ فرستاد اهل بیت خود بود علی و حمزه و عبیده بن الحارث و در روز مباهله با
نصاری نجران دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و در عوض تعریض دادی پس شیرین را برای شما قرار داد و تلخ را مخصوص ما کردانیده است
سیزدهم ایضا عیاشی باسناد خود از منذر روایت کرده است که چون آیه قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم نازل شد رسول خدا دست علی و فاطمه و حسن و حسین را
گرفت عیاشی اسد مردی از نصاری گفت عقلش و فهمش با این مرد مباهله نکنید که هلاک خواهید شد ایشان دیگر با آنحضرت مباهله نکردند
چهاردهم عیاشی باسناد خود از عامر بن سعد روایت کرده است که معاویه پدرم را گفت چرا ابو تراب را یعنی علی را سب نمیکنی گفت بجهت سه فضیلتی که خود از رسول
خدا در حق او شنیدم چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و فرمود هؤلاء اهلی یعنی اینانند اهل بیت من
پانزدهم شیخ در کتاب امالی بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که چون رسول خدا خواست با نصاری مباهله کند بیرون آمد با من و
فاطمه و حسن و حسین **باب هفتاد و سوم** در آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و روایات عامه در آن مقصد حدیث است **اول**
از مسند احمد حنبل بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد عرض کردند قرابت تو که خدا
تعالی بر ما واجب کردانیده است مودت ایشان را آنها کیانند فرمود علی و فاطمه و دو فرزند ایشان **دوم** بخاری در اول جزو ششم از صحیح خود در
تفسیر این آیه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که از قول خدا تعالی الا المودة فی القربی سؤال کردند سعید بن جبیر گفت مراد آل محمد اند صلوات الله علیهم
سیوم در صحیح مسلم در اول جزو پنجم در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که معنی این آیه را پرسیدند ابن جبیر گفت ایشان قربای آل محمد اند علیهم السلام
چهارم ثعلبی در تفسیر این آیه گفته است اختلاف کرده اند در قربای رسول خدا که خدا تعالی مودت ایشان را امر فرموده است بعد از آن گفته است حسین بن محمد
ثقفی عدل بسند صحیح خود از ابن عباس مرا خبر داد که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد عرض کردند یا رسول الله قربای تو که

باب هفتاد و سوم در فضائل [margin note]

خدا تعالی مودت ایشانرا بر ما واجب گردانیده است که ایشانند فرمود علی و فاطمه بود و فرزندان ایشان سلام الله علیهم **پنجم** ایضاً در تفسیر ثعلبی بسند خود از
ابی الدیلم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین را باسیری بشام آوردند بر سر کوچه بازداشته بودند یکی از اهل شام گفت الحمد لله الذی قتلکم
واستاصل شافتکم و قطع قرن الفتنة یعنی حمد مخصوص خدائی است که شما را کشت و بیخ شما را برکند و شاخ فتنه را برید حضرت امام زین العابدین
فرمود ای مرد قرآن خوانده گفت بلی فرمود حم را خوانده گفت قرآن خوانده ام و حم نخوانده ام فرمود خوانده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفت
مگر شما اقربای رسول خدائید فرمود بلی **ششم** ایضاً ثعلبی در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده است در آیه و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
یعنی کسیکه کسب کند حسنه را زیاد گردانیم برای او در آن حسنه نیکوئی را گفت مراد از حسنه در اینجا مودت آل محمد است علیهم السلام **هفتم** در کتاب جمع
الصحاح الستة تالیف حسن بن زین ابی زجر و در تیم از اجزای چهار در تفسیر سوره حم عسق قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گوید ابن جبیر گفته است
قربای محمد اند **هشتم** ایضاً در جمع بین الصحاح الستة باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که چون نازل شد الا المودة فی القربی سعید بن جبیر گفت قربی
آل محمد اند **نهم** محمد بن جریر بن خالد روایت کرده در کتاب مناقب خود از عمار که رسول خدا بعلی فرمود ای علی هر که ترا دوست دارد و هر که ظلم کند بر تو
او ملعون است و باد لعنت خدا بر او و هر که تولا جوید بغیر مولای خود بر او باد لعنت خدا و کسیکه مرا در نسب خود دشنام گوید بر او باد لعنت خدا ای علی
مردم بدین کلمات خدا اند از جماعتی از اصحاب خدمت رسول خدا آمدند و عرض کردند یا رسول الله بعلی یا رشاد فرمودید مردم گفت فضل را از جهت
چه است ایشانرا بیان فرمائید فرمود بلی خدا تعالی میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس هر که بر ما ظلم کند و مزد ما را ندهد بر او باد لعنت خدا
و خدا تعالی میفرماید النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و هر که من مولای اویم علی مولای او است پس هر که بغیر او دوستی ورزد و تولا جوید بر او باد لعنت
و شما را گواه میگیرم که من و علی پدران مؤمنانیم هر که دشنام دهد یکی از ما را بر او باد لعنت خدا چون از خدمت آنحضرت بیرون آمدند عمر گفت ای اصحاب
محمد رسول خدا در روز غدیر خم و در غیر آن بما تاکید فرمود در حق علی تاکید فرمود حسان بن ثابت و گفت این کلمات از رسول خدا قبل از وفات خود بود **دهم**
فرمود ابراهیم بن محمد حموینی که از علمای عامه است بسند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی نازل شد عرض کردند یا رسول الله کیستند اینها که خدا تعالی ما را امر به مودت ایشان فرموده است گفت علی و فاطمه و دو فرزند ایشان حسن
و حسین **یازدهم** علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که حسن بن علی بعد از شهادت پدرش خطبه خواند و فرمود ایها الناس
هر که مرا شناخت شناخت و هر که نشناخت منم حسن فرزند رسول خدا منم پسر بشیر منم پسر نذیر منم فرزند داعی بسوی خدا باذن او منم پسر چراغ فروزنده
و منم از اهل بیتی که خدا تعالی بر طرف کردانید از ایشان رجس را و پاک کردانید ایشانرا پاک کردنی و منم از اهل بیتی که خدا تعالی مودت ایشانرا
در کتاب خود بر مردم فرض کردانیده و فرمود و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و حسنه در این آیه مودت ما اهل بیت است **دوازدهم** موفق بن احمد خطیب
خوارزمی از مقاتل و کلبی روایت کرده است که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد قریش گفتند از این طرف چیزی ندیدیم اینکه
محمد ما را بسیخری می‌نشیند که دست خدا بیان ما او را نامیراث کوید بقتل ما فرمان میدهد و طمع دارد که ما اورا و اهل بیتش را دوست داریم پس این آیه نازل
شد که قل ما سالتکم من اجر فهو لکم گفتند یعنی بگو آنچه برای من دادن اجر و مزد من بر ای شما است پس منفعت مودت بجز شما عاید نمیشود و ثواب آن از خدا است
سیزدهم ابو نعیم صاحب حلیة الاولیاء باسناد خود از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی نازل شد عرض کردند یا رسول الله کیستند آنانی که خدا تعالی ما را بمودت ایشان امر فرموده است فرمود علی و فاطمه و اولاد ایشان **چهاردهم** مالکی
در کتاب فصول المهمة بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد عرض کردند یا رسول الله آنانی که خدا
تعالی ما را بمودت ایشان امر فرموده است کیانند فرمود علی و فاطمه و دو فرزند ایشان **پانزدهم** مالکی از ابی العالیه از ابن عباس روایت کرده است که
در آیه و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا رسول خدا فرمود حسنه در این آیه مودت آل محمد است و ایشان اهل بیت منند **شانزدهم** ابن مغازلی در کتاب
مناقب بسند خود از حکم بن ظهیر از سدی روایت کرده است که در آیه و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا گفته است حسنه مودت آل محمد است که رسول
خدا است و در آیه و لسوف یعطیک ربک فترضی که معنی آن این است و دوست که بدهد ترا ثواب آخرت و رتبه شفاعت کردن مؤمنان پروردگار تو پس راضی
و خوشنود شوی گفته است خوشنودی حضرت محمد این است که اهل بیت خود را داخل بهشت کرداند **هفدهم** صاحب مناقب الفاخره فی العترة الطاهرة
بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد عرض کردند یا رسول الله آنان که خدا تعالی
ما را بمودت ایشان امر فرموده است کیانند فرمود علی و فاطمه و دو فرزند ایشان **باب هفتاد و سیم** در آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی تا آخر و ولایت خاصه و دوران بیست و دو حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که

کسد در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فرمود ایشان ائمه اند علیهم السلام **دوم** ایضاً محمد بن یعقوب بسند خود از اسمعیل عبد الخالق روایت
کرده است که حضرت ابی عبد الله از ابو جعفر احول سؤال کرد که بیعت دیدی گفت بلی فرمود شوق مردم را در امر تشیع و دخول ایشان در دین چگونه دیدی
عرض کرد بخدا سوگند که کم است میل بمیدم ایشانرا و خود را در آن محل انداختند لکن بسیار کم فرمود بر تو باد بجوانان که بهر امر خیری مسارعت مینمایند
از پیران بعد از آن فرمود اهل بصره در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی چه میگویند عرض کرد فدای تو شوم میگویند در حق اقارب رسول
خدا است فرمود دروغ میگویند نازل شده است این آیه مگر در حق ما اهل بیت خاصه علی و فاطمه و حسن و حسین که اصحاب کسا اند **سیم** عبد الله بن جعفر حمیری
در کتاب قرب الاسناد بسند خود از اسمعیل بن عبد الخالق روایت کرده است که ابو عبد الله با احول فرمود ائت البصرة و حدیث سابق را روایت کرده است مگر
لفظ خاصه را **چهارم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابی مسروق از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که عرض کردم ما با مردم در خصوص شما سخن میگوئیم
و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را بر ایشان حجت میآوریم میگویند این آیه در حق امراء سرایا نازل شده است **فقیر گوید** سرایا جمع سریه
است بفتح سین فعیله بمعنی فاعله قطعه از لشکر را گویند از پنج نفر تا سیصد یا چهارصد نفر که پیش جنگ باشند گویند ایشان را سریه گفتند زیرا که
خلاصه عسکر و شجاعان اند یا اینکه مأیا از سری است بمعنی نفیس و قیل سموا بذلک لانهم ینفذون سرا و خفیة قال فی النهایة ولیس بوجه لان
لام السر راء و هذه یاء و منه الدعاء اللهم انصر جیوش المسلمین و سرایاهم و بالجمله عرض کردم چون آیه انما ولیکم الله و رسوله تا بالاخر بر ایشان حجت آوریم
میگویند در حق همه مؤمنان نازل شده و چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی را بر ایشان حجت آوریم میگویند در حق اقربای مسلمین نازل
شده است راوی گوید هر چه را داشتم همه را عرض کردم فرمود چون چنین گویند ایشانرا بمباهله بخوان گفتم عرض کردم چگونه مباهله کنیم با ایشان
فرمود نفس خود را اصلاح کن و کار بدارم که فرمود و روزه بدار و غسل کن و با او بیرون رو بجانب جبان **فقیر گوید** جبان صحرا را گویند و جبانه نیز آمده
و بعضی گویند قبرستان را گویند که در صحرا باشد و بالجمله فرمود پس انگشتان دست راست خود را مشبک کن و مرمیان انگشتان او و بعد از آن او را انصاف
کن و اول بخود نفرین کن و بگو اللهم رب السموات السبع و رب الارضین عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اگر ابو مسروق حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا نموده
است فرو فرست بر او حسبانا از آسمان یا عذاب دردناکی پس نفرین برابر او بکن و بگو اگر فلانکس حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا نموده است نازل گردان بر او
حسبانا یا عذاب دردناکی و فرمود چون چنین کنی اندکی نگذرد که بچشم خود ببینی که عذاب الهی نازل شده و گوید بخدا سوگند که بعد از آن احدی را نیافتم که با من مباهله نماید
فقیر گوید حسبان بضم حا عذاب را گویند و بعضی گویند حسبانا آفتها است و بعضی گویند برق است قبل تکرگ و غیر آن مانند هوای سرد که هلاک کند
است و دوان سلامتی نیست **پنجم** ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که در آیه و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا فرمود کسیکه
تولی جوید باوصیا از آل محمد و پیروی آثار ایشان کند خدا تعالی دیگر زیاد میکند ولایت و محبت اوصیای سلف مؤمنان گذشته را تا انکه ولایت او باد
ابو البشر متصل شود و این است که خدا تعالی میفرماید من جاء بالحسنة فله خیر منها یدخله الجنة و فرموده است که قل ما سألتکم من اجر فهو لکم حضرت فرمود
یعنی اجر مودتی که جزا از شما خواستم ان اجر از آن شما خواهد بود و ثواب آن بشما عاید میشود زیرا که بان هدایت یابید و شما را نجات میدهد از عذاب روز
قیامت و فرمود دشمنان خدا تعالی که اولیای شیطانند خدا و رسول را انکار میکنند و تکذیب مینمایند قل ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین یعنی
عیشم من انجمله تکلیف کننده کان که از شما سؤال کنم و بخواهم از شما آنچه را که اهل آن نیستید یعنی مودت ذوی القربی **فقیر گوید** در کشاف و دره کذا کلف
علامات المتکلف ثلاث ینازع من فوقه و یتعاطی ما لا ینال و یقول ما لا یعلم یعنی علامات متکلف سه چیز است منازعه کند با کسیکه از او برتر باشد و بیم انکه فرا گیرد چیزیرا که بمقصد او نباشد و بگوید آنچه را که نداند بر خلاف آنچه گوید عبا بالجمله منافقان
بیکدیگر گفتند محمد را بس نیست که مدت بیست سال ما را بدین اسلام مقهور کردانید میخواهد باز داشت کنون میخواهد اهل بیت خود را بر ما سوار
کند و ایشانرا بر ما مسلط سازد و ما از رعیت ایشان کند و اگر محمد کشته شود یا بمیرد الحق مرتبه امر را از اهل بیت دور میکنیم و نمیگذاریم که دیگر
با ایشان بازگردد و خدا تعالی خواست که رسول خدا را از آنچه منافقان در دل خود کرفته و پنهان داشتند اعلام فرماید پس در کتاب خود فرمود ام یقولون
افتری علی الله کذبا فان یشاء الله یختم علی قلبک یعنی بلکه میگویند بر خدا افترا بسته محمد دروغ را بر خدا پس اگر بخواهد خدا مهر میکند بر دل تو و قرآن را بر تو
فراموش کرداند اگر قصد افترا کنی حضرت فرمود خدا تعالی میفرماید اگر بخواهم باز میدارم از تو وحی را که دیگر در فضل اهل بیت و مودت ایشان سخن نگوئی
و فرمود و یمحو الله الباطل و یحق الحق بکلماته یعنی و محو میکرداند خدا کی و نادرستی را و ثابت میکرداند حق را بسخنان خود که وحی است حضرت فرمود خدا تعالی
میفرماید حق را برای اهل بیت تو انه علیم بذات الصدور یعنی او داناست بآنچه در دلها است حضرت فرمود خدا تعالی عالم است بآنچه در سینه‌های خود جای
داده اند از عداوت اهل بیت تو و ستمهائی که بر تو و با ایشان خواهند کرد و این است که خدا تعالی میفرماید و اسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر
مثلکم افتاتون السحر و انتم تبصرون یعنی پوشیده داشتند راز گفتن خود را آنانکه بر خود ستم کردند بشرک و معصیت و پنهان با یکدیگر میگفتند

محمد مکر او می‌مانند شما ایا میر دید شما جادو یعنی علی محمد که همه سحر است و شما چرا میرید همیشه و حال انکه می بینید که محمد ادمی است و فرزند بشر [illegible]
نا عمل او معجزه باشد بلکه همه سحر است ششم ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که مراد و من یقترف حسنة نزد له فیها
حسنا در مودت یعنی اکتساب مودت ما و تسلیم و تصدیق ما و عدم تکذیب ما هفتم سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از محمد بن مسلم
از حضرت ابی جعفر روایت و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا روایت کرده است که فرمود اقتراف حسنه تصدیق ماست و صله ماست هشتم
ایضا سعد بن عبد الله از فضیل بن یسار از حضرت ابی جعفر همین حدیث را روایت کرده است نهم ابن بابویه بسند معتبر از ریان بن الصلت روایت
کرده است که حضرت رضا در مجلس مامون بود در ولایت مرو و در مجلس جماعتی از اهل عراق جمع امده بودند و علمای ایشان نیز حضور داشتند و انحضرت
در فرق میان آل و امت سخن میراندند و آیات اصطفای آل اطهار را از قران ظاهر سوی باطن و از ایشان بیان میکردند تا انکه فرمود و اما آیه ششم این است
که خدای تعالی میفرماید یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و این مرتبه مخصوص پیغمبر است تا روز قیامت و دیگران از انبیا و دلیل بر این است
که خدای تعالی نوح را ذکر میکند پس میفرماید یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الله و ما انا بطارد الذین امنوا انهم ملاقوا ربهم و لکنی اریکم قوما
تجهلون تا آخر نوح بقوم خود بگو من از شما مزدی نمی خواهم و مزد من با خدای من است تا آخر الایه نقل از سابقا کرده است خدای تعالی از هود حکایت میکند
و میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون و لکن خدای تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و خدای تعالی مودت را فرض نگردانیده مگر از جهت انکه میداند که ایشان هرگز از دین بر نمی
گردند و مرتد نمی شوند و بگمراهی میل نمیکنند و دیگر انکه چون شخصی کسی را دوست دارد و در نفس او دوست داری و کینه بر اهل بیت و هست پس
انشخص سینه اش صاف نمی باشد با او دوست پس خدا خواست که در نفس حضرت رسول خدا چیزی از مومنین نباشد پس واجب گردانید مودت خویشان و اهل
بیت را و چون کسی دوست دارد ایشان را بعضی از اهل بیت انکس او را دشمن شوند و دیگر دل انکس را سالم نمی ماند و خدای تعالی خواسته است که در دل رسول خدا از
مومنین چیزی نماند و قلب انحضرت از ایشان سالم باشد مودت ذوی القربی را بر ایشان فرض گردانید پس هر کسی که آن را اخذ کرد و رسول خدا و اهل بیت را
دوست داشت انحضرت با او دشمنی نخواهد کرد و هر که ترک آن کند و اهل بیت انحضرت را دشمن دارد بر انحضرت لازم است که با او دشمنی کند زیرا که انکس فریضه
از فرایض خدا را ترک کرده است پس کدام فضیلت و کدام شرف است که بر این پیشی گیرد و یا بان نزدیک شود پس خدای تعالی این آیه را بر رسول خود فرو فرستاد که
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس رسول خدا در میان اصحاب خود برخاست و حمد و ثنای الهی بجا آورد پس فرمود ای گروه مردم خدای تعالی از برای
من بر شما چیزی واجب گردانیده است آیا شما ادای ان خواهید نمود ایشان هیچ جواب نگفتند پس فرمود ایها الناس انچیز نه طلا و نقره است و نه خوردنی است و نه
اشامیدنی انوقت مردم گفتند بگو پس انرا بر ایشان خواند ایشان گفتند این چیزی نیست که ما قبول نکنیم پس گفتند بلی قبول کردیم و حضرت پیغمبر اینرا قبول کردند
و لکن بسیاری از ایشان وفا ننمودند و خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر انکه باو وحی فرستاد که از قوم خود اجر و مزدی طلب مکن زیرا که خدای تعالی خود بانجی
ایشان وفا میکند و لکن خدای تعالی مودت قرابت محمد را بر امت واجب گردانید و امر فرمود که اجر خود را در ایشان قرار دهد تا ایشان اقربای او را
دوست دارند و فضل ایشان را که خدای تعالی بایشان عطا کرده است بشناسند و مودت نمی باشد مگر بعد معرفت مردم بفضل ایشان پس چون خدای تعالی
اینرا بر ایشان واجب گردانید که ادا نمایند بر ایشان بجهت گرانی وجوب اطاعت ایشان پس قومی که خدای تعالی از ایشان پیمان مودت گرفته بود عمل کردند بمودت
ایشان و وفا نمودند و اهل شقاق و نفاق و عناد و رزیدند و ملحد شدند و انرا از ان حدی که خدای تعالی برای ان قرار داده بود بر گردانیدند و گفتند قرابت
خدا تمام عرب و اهل دعوت با اسلام و کیف کان ما دانستیم که مودت از برای اقربای رسول خدا است پس هر که با انحضرت نزدیکتر است بمودت اولی تر خواهد
بود و هر چند قرابتش نزدیکتر شود مودت بقدر ان خواهد بود و مردم با رسول خدا انصاف نکردند در بهره و نصیب او از اسلام و در مودت و با اهل
اسلام و با انچه خدای تعالی بر ایشان منت نهاد که زبان از وصف شکر ان عاجز است بانکه در باره اقربا و ذریه و اهل بیت او جای دادند و ایشان را
بمانند دیده خود نگاه داشتند بجهت نگاه داری رسول خدا و چگونه چنین نباشد و حال انکه قران بان گواهی میدهد و تمام مردم را اعلام میکند و اخبار ثابت اند
بانکه ایشان اهل مودت اند انکسانی اند که خدای تعالی مودت ایشان را بر مردم فرض گردانیده و وعده ثواب بر ان داده است و وفا نمی کنند بان هیچ مومن مخلصی مگر
انکه مستوجب بهشت میشود و این در تفسیر بیان ثابت است که خدای تعالی در خصوص این آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و الذین امنوا و عملوا الصالحات
۱۰ فی روضات الجنات لهم ما یشاؤن عند ربهم ذلک هو الفضل الکبیر ذلک الذی یبشر الله عباده الذین امنوا و عملوا الصالحات بعد از ان حضرت رضا فرمود که پدرم
از پدرانش از حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده که در وقتی مهاجرین و انصار نزد رسول خدا امدند و عرض کردند یا رسول الله خرجها بر تو وارد میشود اینک مالهای
ما ازانست هر حکم که میخواهی در انها بکن بی انکه حرجی بر تو باشد یا حرام باشد بر تو پس خدای تعالی روح الامین را بنزد رسول خدا فرستاد و گفت یا محمد قل لا اسئلکم

خصوص اولاد او و محبت انحضرت در خصوص ایشان

علیه [illegible]

علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی پس از من قرابت مرا محبت کنید پس از پیش ایشان بیرون رفتند پس منافقان گفتند رسول خدا از قبول نکردن
اموال ما مقصودی منظوری ندارد مگر انکه ما را بمحبت اقربای خود تحریص نماید ما را ذلیل خویشان خود گرداند بعد از خود و محمد این را در همین مجلس افترا کرده
دروغ منافقان این سخن گفتند پس باز ایه نازل شد ام یقولون افتراه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به
شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم پس رسول خدا بنزد ایشان فرستاد که مگر سخن تازه از شما سر زده است گفتند بلی بخدا قسم که بعضی از ما سخن غلیظ
گفتند که ما انرا مکروه داشتیم پس رسول خدا ایه را بر ایشان خواند ایشان گریه کردند و گریه ایشان شدید شد پس خدای تعالی فرو فرستاد و هو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم ما تفعلون دهم ابن بابویه بسند خود از ابو نعیم حاجب عبید الله بن زیاد روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین گریه
کفت هیچ قران خوانده گفت بلی فرمود این ایه را خوانده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی عرض کرد بلی فرمود مائیم قرابت رسول خدا یازدهم
محمد بن عباس بن ماهیار ثقه در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت فی القران بسند خود از حسن زید از پدرش از جدش روایت کرده است که حسن بن علی بعد
از شهادت پدرش خطبه خواند و فرمود من از اهل بیتیم که خدای تعالی مودت ایشان را بر هر مسلمی واجب گردانیده است در انجا که فرموده است قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است دوازدهم محمد بن عباس ایضا بسند خود از
حسین بن علی روایت کرده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی روایت کرده است که فرمود منم خویش رسول خدا که امر فرموده است خدا بصله ان و عظیم شمرده
حق ان و خیر و برکت در ان قرار داده است در قرابت اهل بیت است که خدای تعالی واجب گردانیده است حق ما را بر هر مسلمی سیزدهم احمد بن محمد بن خالد برقی در
کتاب محاسن بسند خود از عبد الله بن عجلان روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر پرسیدم از ایه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی سوال کردم فرمود
ایشان امامانی اند که صدقه بر ایشان حلال نیست چهاردهم عبد الله بن جعفر حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند خود از جعفر بن
محمد از پدرش روایت کرده است که چون ایه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بر رسول خدا نازل شد حضرت از جای بر خاست و فرمود ایها الناس
خدای تعالی از برای من بر شما چیزی را واجب گردانیده است شما انرا قبول میکنید و بجا می اورید احدی از ایشان جواب نداد انحضرت از روز دیگر [illegible]
فردا شد باز انحضرت بر خواست سخن روز گذشته را مکرر کرد و همچنان جواب نگفتند و روز سیوم نیز همچنان فرمود باز جواب نگفتند پس فرمود ایها الناس ان چیز
که خدا بر شما فرض کرده است نه طلا است و نه نقره و نه خوردنی است و نه اشامیدنی گفتند اکنون بگو پس فرمود خدای تعالی نازل فرموده است قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی ایشان گفتند اگر این است ما قبول داریم و لیکن اکثر ایشان وفا نکردند [illegible] پس فرمود که بخدا سوگند
وفا نکردند بان مگر هفت نفر سلمان و ابو ذر و عمار و مقداد بن اسود کندی و جابر بن عبد الله انصاری و ثبیت ازاد کرده رسول خدا و مولای رسول خدا و زید
ارقم پانزدهم شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از جعفر محمد از پدرش همین حدیث سابق را روایت کرده است شانزدهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند
خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر شنیدم که در ایه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فرمود یعنی مودت اهل بیت و فرمود
انصار نزد رسول خدا امدند و عرض کردند ما پناه دادیم ترا و یاری کردیم با اسلام اکنون مقداری از مال بگیر و استعانت نما بر خرجهائی که بر تو وارد
میشود پس خدای تعالی فرو فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا یعنی بر پیغمبری خود اجر یعنی مزدی الا المودة فی القربی یعنی در اهل بیت انحضرت
بعد از ان باقر فرمود ایا نمی بینی که چون مردی کسی را دوست دارد و در نفس او دشمنی و کینه بر اهل بیت هست پس انشخص سینه اش صاف نمی
باشد با ان دوست پس خدا خواست که در نفس رسول خدا چیزی از امتش نباشد پس واجب گردانید مودت خویشان و اهل بیت را اگر قبول کنند [illegible]
[illegible] پس چون انحضرت این ایه را بر صحابه خواند و از مجلس انحضرت بیرون رفتند بعضی گفتند ما اموال خود را بر او عرض کردیم او بما گفت بعد از من
قتال کنید از جانب اهل بیت من و طایفه دیگر گفتند رسول خدا این سخن را از پیش خود گفت و انکار کردند و گفتند بخدا افترا بسته [illegible] بر او مانند
[illegible] و خدای تعالی حکایت میکند از ایشان و میفرماید ام یقولون افتری علی الله کذبا فان یشاء الله یختم علی قلبک یعنی بلکه ایشان میگویند
افترا بسته بر خدا دروغ اگر خواهی بر خدا افترا کنی خدا میتواند مهر نهد بر دل تو که نتوانی [illegible] رسول خدا فرمود اگر من افترا کرده ام
[illegible] و یمح الله الباطل یعنی خدا باطل میگرداند [illegible] و یحق الحق بکلماته یعنی ثابت میگرداند حق را بکلمات خود حضرت فرمود
[illegible] و قائم آل محمد انه علیم بذات الصدور [illegible] و دانا است بانچه در دلها نهان است بعد از ان فرمود و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن
السیئات تا انجا که میفرماید یزیدهم من فضله یعنی انکسانیکه گفتند قول قول رسول خدا است و افترا نگفته است بعد از ان فرمود و الکافرون لهم
عذاب شدید بعد از ان نیز حضرت ابی جعفر در همین ایه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فرمود اجر نبوت این است که ایشان را اذیت نکنید
و از ایشان نگسلید و ایشان را دشمن ندارید و با ایشان بپیوندید و نقض عهد با ایشان نکنید زیرا که خدای تعالی میفرماید و الذین یصلون ما امر الله به

و اگر [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

ان بود صلوات و اینکه پیغمبر فرمود انصار نزد رسول خدا آمدند و عرض کردند ما یاری کردیم و داد خدا ... روی زرد دیم اکنون اموال ما بحکم تو
خدا تعالی فرو فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بدرستی که اهل بیت و ایشان رسول خدا فرمود هر که حبس کند اجرت اجیر را او را باد لعنت خدا
و لعنت ملائکه و لعنت تمام مردم و خدا تعالی در روز قیامت از او قبول نکند هیچ حجتی و عملی را و اجرت محبت و مودت آل محمد است بعد از آن فرمود و من
یقترف حسنة حضرت فرمود حسنه امامت ایشان است و احسان نمودن است بایشان و نیکوئی کردن است بایشان و پیوستن است بایشان نزد له فیها
حسنا حضرت فرمود یعنی نزد لهم میکنیم این احسان ششم در کتاب امالی ابن بابویه روایت کرده از آنحضرت امام حسن در خطبه از آنحضرت روایت کرده که فرمود و از
جمله آیاتی که بر رسول خدا نازل شده است این آیه است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است هفتم
شیخ طبرسی گوید ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که چون رسول خدا بمدینه تشریف برد و اسلام را استحکام
بهم رسید انصار در میان خود گفتند نزد رسول خدا رویم و عرض کنیم که هرچه بر تو وارد می شود از امورات اموال ما در نزد تو است هر حکم که میخواهی در آنها
بکن بی آنکه حرجی بر تو باشد و حرام باشد پس چون این عرض کردند این آیه نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس آنحضرت این آیه را بر ایشان
خواند و فرمود با اهل خویشان مرا دوست دارید بعد از من پس از نزد آنحضرت بیرون رفتند و بر آنحضرت تسلیم کردند بعضی منافقان گفتند این افترا
بود که در همین مجلس کرد و خواست که ما را ذلیل گرداند بعد از خود پس جبرئیل نازل شد ام یقولون افتری علی الله کذبا حضرت
این آیه را بر ایشان بخواند و ایشان سخت بگریستند پس این آیه بر ایشان شاق وارد شد پس خدا تعالی فرو فرستاد و هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی و اوست خدائی
که قبول میکند توبه را از بندگانش ... ایشان را پس ... ایشان را بشارت داد ... بقبول توبه ایشان و توبه ایشان دو کفت ویستجیب الذین آمنوا
یعنی و مستجاب میکند دعا اهل ایمان را ... ایشان ... خدا حضرت فرمود ایشان را حاجت کردند
اطاعت کردند و انقیاد نمودند ... رسول خدا را بعد از این طبرسی گوید ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت ... مودت آل محمد است
بعد از آن گفت بروایت صحیح از حسن بن علی رسیده که آنحضرت در خطبه خود فرمود من از آن کسانیم که خدا تعالی مودت ایشان را بر هر مسلمی واجب گردانیده
پس آنحضرت این آیه را خواند قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا پس اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است
ضحاک ... گفتند معنی آن این است که دوست دارید خویشان مرا و ... حرمت ایشان نگاه دارید ... معنی از آنحضرت علی بن الحسین و سعید بن
جبیر و عمرو بن شعیب نقل کرده و گفته است از آنحضرت ابو جعفر و ابو عبد الله نیز روایت شده است نوزدهم ایضا طبرسی بسند خود از ابن عباس روایت
کرده است که گفت چون این آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة نازل شد عرض کردند یا رسول الله آنانی که خدا تعالی ما را بمودت ایشان امر فرموده است کیستند فرمود
محمد و علی و اولاد ایشان بیستم شیخ طبرسی ... ابو القاسم حاکم ... در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ... بسند
خود از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود ... انبیا را از درختهای متفرق آفرید و مرا و علی را از یک درخت آفرید پس منم اصل آن درخت
و علی فرع آنست و حسن و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای آنند پس هر که بشاخی از شاخهای آن درخت چسبید نجات یابد و هر که از آن میل کند
فرو میرود در دوزخ ... هزار سال عبادت کند ... در میان صفا و مروه ... هزار سال بعد از آن ... هزار سال تا ... مانند
مشک پوسیده شود ... بعد از آن گفت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بیست و یکم
ایضا شیخ طبرسی روایت کرده از علی روایت کرده است که فرمود در سوره حم در شان ما اهل بیت آیه هست که حفظ نمیکند مودت ما را مگر هر مؤمنی بعد
از آن این آیه را تلاوت کرد بیست و دوم ابن بابویه بسند خود از ابو نعیم روایت کرده ... عبید الله بن زیاد لعنه الله ... اسیران آل محمد را ... ایشان بشام
یزید بن معاویه روایت کرده است ... گفتند ما اکنون بجوئی ... شما اسیر بودید شما کیانید سکینه دختر
حسین گفت ما اسیران آل محمدیم پس ایشان را بر در مسجد ... اسیران را باز داشتند ... علی بن الحسین در میان ایشان بود و آنحضرت
جوانی بود ... پس شیخی از مشایخ اهل شام بنزد ایشان آمد و گفت الحمد لله الذی قتلکم واهلککم و قطع قرن الفتنة
یعنی حمد خدا را که شما را کشت و شما را هلاک کرد ... شاخ فتنه را قطع کرد ... سخنش تمام شد علی بن الحسین فرمود
آیا کتاب خدا را خوانده گفت بلی گفت این آیه را خوانده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفت بلی فرمود ماییم قرابت رسول خدا بعد از آن فرمود
این آیه را خوانده و آت ذا القربی حقه گفت بلی گفت ماییم ذوی القربی باز فرمود این آیه را خوانده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا گفت بلی فرمود ماییم اهل بیت رسول خدا پس شامی سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا بسوی تو توبه میکنم از دشمنان آل محمد و کشندگان
اهل بیت محمد گفت من قرآن خوانده ام ... امروز این را ندانسته بودم بیست و سیم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده

است که گفت حسن بن علی بعد از شهادت پدرش خطبه خواند و چون بنام نامی پدرش حضرت امیر المؤمنین رسید او را ذکر کرد و فرمود خاتم اوصیا و وصی خاتم
انبیا و امیر مؤمنان و آقای شهدا و صالحان بود بعد از آن فرمود ایها الناس از شما مفارقت کرد کسیکه بر او سبقت نگرفتند پیشینیان و نمی رسند باو
پسینیان آنکسیکه رسول خدا رایت خود را در روز خیبر باو سپرد و برمیداشت کارزار و جنگ میکرد جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او
و برنگشت تا خدا تعالی فتح را بدست او جاری نمود و چون از دنیا رفت از طلا و نقره چیزی از او نماند مگر اندکی که ذخیره بود طفلی از اطفال او بود و بدو بیت
المال چیزی باقی نگذاشته بود مگر هفتصد درهم که از عطایای او باقی مانده بود و میخواست خادمی بجهت ام کلثوم خریداری نماید بعد از آن فرمود هرکه مرا
شناخت شناخت و هرکه مرا نشناخت منم حسن پسر محمد نبی مصطفی بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که خدا تعالی از قول یوسف پیغمبر نقل فرموده و اتبعت ملة آبائی
ابراهیم و اسحق و یعقوب منم پسر بشیر و منم پسر نذیر و منم پسر داعی بسوی خدا و منم پسر سراج المنیر و منم پسر آنکسیکه خدا تعالی او را رحمة للعالمین گردانیده و منم
از اهل بیتی که خدا تعالی برطرف کرده است از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است چنانکه پاکیزه گردانیدن و منم از اهل بیتی
که جبرئیل بر ایشان نازل میشد و از نزد ایشان عروج میکرد و منم از اهل بیتی که خدا تعالی مودت و ولایت ایشان را بر مردم واجب گردانیده و در قرآن که
بر محمد فرو فرستاده فرموده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة و اقتراف حسنه مودت ما است باب هفتاد و چهارم
در قول خدا تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و کیفیت صلوات بر آنحضرت از صلوات فرستادن بر
محمد و آل محمد و ثواب آن و در آیات عامه در این باب و در آن چند حدیث است اول ثعلبی در تفسیر این آیه بسند خود از کعب بن عجره روایت کرده است که چون این آیه
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی نازل شد عرض کردیم یا رسول الله کیفیت سلام بر تو را دانستیم صلوات بر تو چگونه است فرمود بگوئید اللهم صل علی
محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید دوم ابراهیم محمد حموی
که از علمای عامه است بسند خود از عبد الوهاب بن عبد المجید از هشام بن حسان از محمد بن سیرین از عبد الرحمن بن بشیر بن مسعود از ابو مسعود روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله دانستیم سلام بر تو چگونه باید کرد صلوات چگونه است و حال آنکه خدا تعالی ... این آیه را قرائت
است فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم ابو بکر گوید این
حدیث را ابو ایوب از عبد الوهاب از هشام از ابن سیرین از عبد الرحمن بن بشیر بن مسعود روایت کرده است و از ابن مسعود نقل نکرده است مگر عبد الوهاب از
هشام سیم ایضا ابراهیم محمد حموی بسند خود از زید بن ابی زیاد از کعب بن عجره روایت کرده است که چون این آیه نازل شد عرض کردیم یا رسول الله قد علمنا
السلام علیک فکیف الصلوة علیک فرمود بگوئید اللهم اجعل صلواتک و برکاتک علی محمد و آل محمد کما جعلتها علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید
و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید زید گفت ابن ابی لیلی میگفت علی آنرا بر صلوات خدا زیاد میکرد چهارم
در جزو چهارم که نزد اهل سنت از صحیح بخاری بسند خود از عبد الله عیسی روایت کرده است که گفت از عبد الرحمن بن ابی لیلی شنیدم که گفت
کعب بن عجره مرا دید گفت آگاه باش که برای تو هدیه آورده ام که از رسول خدا شنیده ام گفتم بلی بمن بازگو گفت از رسول خدا سؤال کردیم که صلوات بر شما
اهل بیت چگونه است ما را تعلیم کن و خدا تعالی کیفیت سلام بر شما را بما تعلیم کرده فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید پنجم در صحیح بخاری در جزو ششم در اول کراس اول از جزو بسند خود از کعب بن عجره روایت کرده است که عرض کردند یا
رسول الله اما السلام علیک فقد عرفناه فکیف الصلوة قال قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید ششم در صحیح بخاری ایضا بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که ما عرض کردیم کیفیت سلام را
میدانیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک کما صلیت علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی
ابراهیم هفتم در صحیح مسلم در وسط جزو چهارم بسند خود روایت کرده است که ما عرض کردیم اما السلام علیک فقد عرفناه فکیف الصلوة علیک
فقال قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم هشتم ثعلبی در تفسیر خود بسند خود از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده
است که رسول خدا بفاطمه فرمود شوهر و فرزندانت را نزد من حاضر کن پس آنحضرت کسائی بر روی ایشان انداخت پس دست مبارک بر ایشان بلند کرد
و عرض کرد اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانک حمید مجید ام سلمه گوید من یک طرف آن کسا را بلند کردم تا داخل شوم حضرت
از دست من کشید و فرمود عاقبت تو بخیر است نهم ابو حاتم از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا بجانب علی و فاطمه و حسن و حسین نظر کرد و فرمود من جنگم
با کسیکه با شما جنگ است و صلحم با کسیکه با شما صلح است دهم ابراهیم محمد حموی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که
بر من یک نوبت صلوات بفرستد خدا تعالی ده نوبت بر او صلوات بفرستد و ده گناه از او محو نماید و ده درجه برای او بلند کند یازدهم ایضا حموی بسند خود

دعا الدین سلمه روایت کرده است که گفت من از رسول خدا سؤال کردم فرمود صلوات بفرستید بر من و کوشش نمائید در دعا بگوئید اللهم صل علی محمد
و آل محمد یازدهم ایضاً حموینی گوید شیخ امام مفتی حرم خدا محب الدین احمد بن عبدالله ابی بکر طبری مکی در مکه معظمه در مقابل خانه کعبه و قد تیسر
عند زیارة قبر حمزه در روز دوشنبه بعد از نماز عصر روز چهاردهم شهر ذی الحجه سال ششصد و هشتاد و نه مرا خبر داد و این پنج صلوات را با انگشتان من شمرد
و گفت قاضی حرم شریف ابی یحیی ابی بکر طبری مرا خبر داد و آنها را با انگشتان من شمرد و گفت شیخ امام شرف الدین ابو المظفر محمد بن علوان بن مهاجر موصلی
مرا خبر داد و با انگشتان من شمرد و گفت خبر داد مرا ابو الفرج یحیی بن محمود بن سلمه ثقفی مرا خبر داد و با انگشتان من شمرد و گفت جدم مرا خبر داد و با انگشتان من
شمرد و گفت شیخ ابوبکر بن خلف مرا خبر داد و با انگشتان من شمرد و گفت امام ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم حاکم مرا خبر داد و با انگشتان
من شمرد و گفت با انگشتان من شمرد عمر بن حازم حافظ بکوفه و گفت شمرد با انگشتان من حرب بن حسن طحان و گفت با انگشتان من شمرد یحیی بن مساور حناط و گفت
با انگشتان من شمرد عمرو بن خالد و گفت با انگشتان من شمرد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و گفت با انگشتان من شمرد حسین بن علی بن ابی طالب و گفت با انگشتان من شمرد
رسول خدا و فرمود جبرئیل این صلوات را در دست من شمرد و گفت این صلوات بهمین نحو از نزد رب العزت نازل شده و صلوات این است اللهم صل علی
محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم ارحم علی محمد
و آل محمد کما رحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم و تحنن علی محمد و آل محمد کما تحننت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم و سلم علی محمد
و آل محمد کما سلمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید دوازدهم ایضاً حموینی باسنادش از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدش علی بن ابی طالب
روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که صد نوبت بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد حق تعالی صد حاجت او را برآورد سیزدهم ایضاً حموینی
بسند خود از عقبة بن عامر روایت کرده است که گفت روزی مردی نزد رسول خدا آمد و نشست و ما در نزد آن حضرت بودیم و عرض کرد یا رسول الله سلام
بر تو را دانستیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم در نمازهای خود کوید آن حضرت جواب نگفت تا اینکه ما آرزو کردیم کاش آن مرد این سؤال را نکرده بود بعد از آن فرمود
هرگاه صلوات بفرستید بر من بگوئید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی
آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید گفته است ابن حجر که این حدیث حسن است بسند متصل است صحیح چهاردهم ایضاً
حموینی بسندش از ابن مسعود از رسول خدا روایت کرده است که فرمود در تشهد نماز بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد کما
صلیت و بارکت و رحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید پانزدهم حموینی باسنادش از واثلة بن اسقع روایت کرده است که رسول خدا در هنگامی
که علی و فاطمه و حسن و حسین را نزد خود جمع کرده بود گفت اللهم قد جعلت صلواتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی ابراهیم و آل ابراهیم اللهم انهم
منی و انا منهم فاجعل صلواتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی و علیهم و واثله گوید من نزد ایشان بودم و عرض کردم و علی یا رسول الله بابی انت و امی فرمود
اللهم و علی واثلة ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بعد از نقل همین حدیث میگوید شیخ امام علامه فخر الدین محمد بن عمر رازی که گفته است خدای تعالی
اهل بیت رسول خدا را در پنج فضیلت با رسول خدا مساوی فرموده است اول در محبت خدای تعالی میفرماید فاتبعونی یحببکم الله و در حق اهل بیت او فرموده
است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی دوم تحریم صدقه است رسول خدا میفرماید صدقه حرام است بر من و بر اهل بیت من سوم در طهارت که
خدای تعالی میفرماید طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی و در خصوص اهل بیت میفرماید و یطهرکم تطهیرا چهارم در سلام که فرموده است
السلام علیک ایها النبی و در حق اهل بیت میفرماید سلام علی آل یس پنجم در صلوات بر رسول خدا و بر آل او همانکه در آخر تشهد است شانزدهم ایضاً
حموینی باسناد خود از حضرت محمد بن حنفیه از پدرش از جدش از رسول خدا روایت کرده است که آن حضرت بعلی بن ابی طالب فرمود هرگاه امری بر تو دشوار شود و مضطر
شوی بگو اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد ان تکفینی شر ما اخاف و احذر که خیر آن را برآوری هفدهم ابن مغازلی
شافعی بسند خود از حضرت صادق از پدرش از جدش علی بن الحسین از علی بن ابی طالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که صد نوبت بر محمد و
آل محمد صلوات بفرستد خدای تعالی صد حاجت او را برآورد هجدهم ابو نعیم در جزو چهارم از کتاب حلیة الاولیاء باسناد خود از کعب بن عجره روایت
کرده است که چون آیه یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما نازل شد مردی نزد رسول خدا آمد عرض کرد یا رسول الله سلام کردن بر تو را دانستیم
چگونه صلوات بر تو بفرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید ابو نعیم گوید که این حدیث
صحیح است و متفق علیه همه اصحاب حدیث است نوزدهم ایضاً ابو نعیم باسناد خود از عبدالله بن طلحه از پدرش روایت کرده است که عرض کردیم
یا رسول الله قد علمنا السلام علیک فکیف نصلی علیک فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم انک
حمید مجید بیستم ایضاً ابو نعیم بسند خود از زید بن خارجة الانصاری روایت کرده است بالفضل بیست و یکم [illegible]

فردوس در باب میم از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود من صلی علی محمد و آل محمد مائة مرة قضی الله له مائة حاجة بیست و یکم
دیلمی در کتاب فردوس در باب میم باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود هیچ دعائی نیست مگر آنکه در میان آن دعا و آسمان حجاب
است تا آنکه دعا کننده بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد و چون صلوات فرستاد آن حجاب دریده شود و آن دعا در آسمان داخل گردد و اگر چنین نکند آن دعا
برگشت میکند بیست و دوم در کتاب مناقب الصحابه سمعانی بسند خود از حارث و عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود هر دعائی
از آسمان محجوب است تا آنکه داعی صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد **باب هفتاد و پنجم** در آیه شریفه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و کیفیت صلوات و ثواب آن و در این باب خاصه قریب بیست حدیث است اول شیخ طبرسی در کتاب احتجاج در معنی این
آیه گفته است که حضرت امیر المؤمنین فرمود این آیه ظاهری دارد و باطنی معنی ظاهرش این است که صلوات بفرستید بر آن حضرت و معنی باطنش این است که
تسلیم نمائید و سلموا تسلیما یعنی مطیع و منقاد باشید و قبول کنید فضل کسی را که رسول خدا او را وصی خود کرد و بعد از خود وصیت کرده و او را خلیفه خود
گردانید بر شما و با وجود آن عهد فرمود یعنی خلافت و امامت او و وصایت او را تسلیم کردن که سزاوار است و فرمود این که بشما خبر دادم از جمله چیزها است که
تاویل آن را جز خدای تعالی نداند مگر آنکسی که حس او لطیف و ذهن او صاف باشد دوم ابن بابویه بسند خود از شعبة بن حکم روایت کرده است که از ابن ابی لیلی شنیدم
که گفت کعب بن عجره با من ملاقات کرد و گفت هدیه برای تو دارم رسول خدا بیرون آمد ما عرض کردیم یا رسول الله قد علمنا کیف السلام علیک فکیف الصلوة
علیک فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد کما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید سیم ابن بابویه بسند خود از عبدالله
ابن حسن علیه السلام از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرمود کسی که بگوید صلی الله علی محمد و آله خدای عز و جل میگوید صلی الله علیک
پس شما این را بسیار بگوئید و کسیکه بگوید صلی الله علی محمد و آل او را داخل نکند بوی بهشت بمشام او نمی‌رسد و حال آنکه بوی بهشت از مسافت پانصد
سال راه بمشام میرسد چهارم ایضاً ابن بابویه بسند خود از ابو حمزه از پدرش روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه ان الله و ملائکته الخ
سؤال کردیم فرمود صلوات از خدای تعالی رحمت است و از ملائکه تزکیه است و از مردم دعا است و اینکه میفرماید سلموا تسلیما یعنی تسلیم او و تصدیق
نمودن او را قرار او در امور او اختیار او و ارشاد است عرض کردیم چگونه بر محمد و آل محمد صلوات فرستیم فرمود میگوئید صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه
و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته گوید عرض کردیم کسیکه این صلوات را بگوید چه ثواب دارد فرمود بیرون میرود
از گناهان مانند روزیکه از مادر متولد شده است پنجم علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است که آن حضرت فرمود صلوات خدا بر پیغمبر تزکیه است برای او و ثنا است
بر آن حضرت و صلوات ملائکه مدح است و صلوات مردم دعا است برای او و تصدیق و اقرار است بفضل او و میفرماید سلموا تسلیما یعنی تسلیم کنید
ولایت او را و آنچه را که از جانب خدا آورده باشد ششم محمد بن عباس ماهیار در تفسیر خود بسند خود از حکم روایت کرده است که کعب بن عجره را دیدم گفت
برای تو هدیه‌ای آوردم گفتم آن کدام است گفت رسول خدا بیرون آمد گفتیم یا رسول الله قد علمنا کیف السلام علیک فکیف الصلوة علیک فرمود بگوئید اللهم صل
علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید هفتم ابن بابویه بسند خود از ابو المغیره روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله شنیدم
که فرمود هر که بعد از هر نماز صبح و هر نماز مغرب پیش از آنکه پاهای خود را بگرداند و با کسی سخن گوید بگوید ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علی محمد و ذریته خدای تعالی صد حاجت او را برآورد که هفتاد حاجت دنیا و سی از آخرت باشد
کریم معنی صلوات خدا و صلوات ملائکه و صلوات مؤمنان چه چیز است فرمود صلوات خدا رحمت است از خدا بر آن حضرت و صلوات ملائکه تزکیه است آن حضرت را و صلوات
مؤمنان دعا است از برای او هشتم ابن یعقوب بسند خود از صفوان جمال از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که فرمود هر دعائی از آسمان محجوب است
و بمحل اجابت نمی‌رسد تا آنکه صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود نهم ایضاً ابن یعقوب بسند خود از مصقلة بن یحیی روایت کرده است که در نزد حضرت
رضا بودم آن حضرت عطسه کرد من گفتم صلی الله علیک باز عطسه کرد گفتم صلی الله علیک پس عرض کردم فدایت شوم هرگاه کسی از شما عطسه کند شما میگوئید
یرحمک الله چنانکه ما بیکدیگر میگوئیم یا میگوئیم صلی الله علیک چنانچه ما میگوئیم فرمود مگر شما نمیگوئید صلی الله علی محمد و آل محمد عرض کردم بلی
فرمود نمیگوئید ارحم محمد و آل محمد عرض کردم بلی فرمود پس گوینده این قول صلوات و رحمت فرستاده است بر پیغمبر و صلوات فرستادن ما بر آن حضرت برای ما
اهل بیت رحمت فرستادن است دهم ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که فرمود هر که عطسه کند پس دست بر قصبه بینی خود گذارد و
بگوید الحمد لله کثیرا کما هو اهله و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم از سوراخ چپ بینی او مرغی بیرون می‌آید کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس تا بزیر عرش
الهی بپرد و استغفار کند از برای او تا روز قیامت یازدهم ایضاً ابن یعقوب بسند خود از عمر بن یزید روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله فرمود ای عمر
چون شب جمعه شود ملائکه از آسمان فرود آیند بعدد ذرات و در دست ایشان است قلمها از طلا و کاغذها از نقره و نمی‌نویسند تا شب شنبه مگر صلوات

باز عطسه کرد گفتم صلی الله علیک

وقف عام

محمد و آل محمد پس زیاد کن در آن شب صلوات را و فرمود ای عمر او شب صلوات فرستادن بر محمد و آل او یک هزار و در روز جمعه هزار مرتبه و در
سایر روزها صد مرتبه **دوازدهم** ابن یعقوب ایضا بسند خود از اسحق بن فروخ روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله فرمود یا
اسحق بن فروخ هر که بر محمد و آل محمد ده مرتبه صلوات فرستد خدا و ملائکه بر او هزار مرتبه صلوات فرستند مگر نشنیده که خدا تعالی میفرماید هو
الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رحیما **سیزدهم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده است که فرمود چون نام رسول خدا برده شود بر او بسیار صلوات بفرستید که هر که بر آنحضرت یک صلوات بفرستد خدا تعالی هزار صف از
ملائکه هزار نوبت بر او صلوات فرستند و هیچ چیز از مخلوقات خدا نماند مگر آنکه بر آن بنده صلوات فرستند بجهت صلوات خدا و صلوات ملائکه بر او
و کسیکه باین فضل راغب نباشد مغرور و جاهل است **چهاردهم** ابن یعقوب از محمد بن مسلم از یکی از امامان علیهما السلام روایت کرده است که فرمود
در میزان اعمال هیچ چیز سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و چون اعمال بنده را در ترازو گذارند و سبک باشد رسول خدا صلواتی که بنده را که
بر او فرستاده است بیرون آورد و در ترازو گذارد و زیاد شود **پانزدهم** ابن یعقوب باسناد خود از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود چون
روز جمعه نماز عصر بجا آوری بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و السلام علیهم
علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته که هر کس این صلوات را بعد از نماز عصر روز جمعه بگوید خدا تعالی در نامه عمل او صد هزار حسنه بنویسد و صد
هزار سیئه از او محو کند و صد هزار حاجت او را بر آورد و صد هزار درجه از برای او بلند گرداند **شانزدهم** شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود
از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود ملکی از ملائکه از خدا تعالی سؤال کرد که سمع عباد را باو عطا کند و خدا تعالی باو عطا کرد و آن
ملک تا روز قیامت ایستاده است و هیچ مؤمنی نیست که بگوید صلی الله علی محمد و آله و سلم مگر آنکه آن ملک بر رسول خدا عرض میکند یا رسول الله
فلان کس بر تو سلام رسانید پس رسول خدا میفرماید و علیک السلام یعنی بر او باد سلام **هفدهم** ابن بابویه بسند خود از معویة بن عمار روایت کرده است
که در حضور حضرت صادق بعضی از انبیا را نام بردم و بر ایشان صلوات فرستادم حضرت فرمودند چون یکی از انبیا را نام بری پس ابتدا کن بصلوات بر
رسول خدا و بگو صلی الله علی محمد و آله و علی جمیع الانبیاء **هجدهم** ابن بابویه بسند خود از عبد الله جهنی روایت کرده است که کفن روی کابل بعثت
حضرت صادق دادم آنحضرت گرفته بوسید و بر دو چشم خود نهاد بعد از آن فرمود کسیکه گلی را بدست گیرد و ببوید یا ریحانه را بدست گیرد و ببوید و بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد آن گل بر زمین نیفتد تا آنکه آن شخص آمرزیده شود **نوزدهم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت
کرده است که رسول خدا فرمود هر که بر من صلوات فرستد و بر آل من صلوات نفرستد بوی بهشت را نشنود و بوی بهشت از پانصد
سال راه میرسد **بیستم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که آنحضرت فرمود پیوسته دعا بنده
محجوب است و قبول نمی شود تا آنکه صلوات بر محمد و آل محمد فرستد **فقیر گوید که** اصحاب ما رضوان الله علیهم اجمعین واجب است
صلوات بر پیغمبر که امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین و باقی ائمه معصومین باشند و بعد از آن در هر تشهد بنا بر روایات صحیحه صریحه و این
معنی و در غیر آن صلوات بر ایشان سنت مؤکد است بلکه از افضل عبادات است خواه بر سبیل استقلال و خواه بر سبیل تبعیت صلوات بر پیغمبر
خلافا لجمهور مخالفان که صلوات را بر سبیل استقلال مخصوص به پیغمبر گردانیده اند و جایز ندانسته اند صلوات را بر آل پیغمبر بر سبیل
استقلال و دلیل واهی ایشان اینست که صلوات بر ایشان بطریق استقلال چون طریق شیعه و رافضیان است ما از آن احتراز کرده ایم و این عناد
است صریح و تعصبی است قبیح چنانچه میگویند که سنت در قبور مسطح است لکن چون شیعه باین عمل میکنند ما آنرا ترک کرده اختیار تسنیم کرده ایم
و همچنین گفته اند که سنت تختم بیمین است اما چون تختم بیمین شعار شیعه شده است ما تختم بیسار اختیار کرده ایم و ما بجا بر بسیاری از اکثر سنتها
شرعیه که شیعه بان عمل میکنند جاری نموده اند **باب هفتاد و ششم** در بیان آیه الله نور السموات و الارض از روایات ائمه اطهار و آن از روایت خاصه
است **اول** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از علی بن جعفر روایت کرده است که از حضرت ابو الحسن علی بن موسی سؤال کردم از قول
خدا تعالی کمشکوة فیها مصباح فرمود مشکوة فاطمه است و مصباح حسن و حسین و الزجاجة کانها کوکب دری فرمود فاطمه کوکب درخشنده
در میان زنان عالمیان یوقد من شجرة مبارکة شجره مبارکه ابرهیم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی نه یهودیست و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء یعنی
نزدیکست که علم از او بجوشد ولو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی از فاطمه بوجود آید امامی بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت
میکند خدا بولایت ما هر که را خواهد **دوم** صاحب کتاب مناقب الفاخره فی العترة الطاهره بسند خود از علی بن جعفر روایت کرده است که از
حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا سؤال کردم از قول خدا تعالی کمشکوة فیها مصباح المصباح فرمود مشکوة فاطمه است و مصباح حسن و حسین است

وقف عام

و زجاجه حسین است کانها کوکب دری فاطمه است در میان زنان عالمیان یوقد من شجرة مبارکة شجره ابرهیم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی
نه یهودیست و نه نصرانیه یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار یعنی نزدیک است که علم از او بجوشد بل نور علی نور یعنی امامی از پس امامی یهدی
الله لنوره من یشاء یعنی بنور ولایت ما **باب هفتاد و هفتم** در بیان آیه شریفه الله نور السموات و الارض مثل نوره الآیة از روایات خاصه
و در آن پانزده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از عباس بن هلال روایت کرده است که از حضرت رضا سؤال کرد از آیه
الله نور السموات و الارض فرمود یعنی هادی است اهل آسمانها را و هادی است اهل زمین را و در روایت برقی هدایت کرده است اهل آسمانها
و هدایت کرده است اهل زمین را **دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از صالح بن سهل همدانی روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله در آیه الله
نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فرمود مشکوة فاطمه است فیها مصباح حسن است المصباح فی زجاجة حسین است کانها کوکب دری فاطمه
است او کوکبی است درخشنده در میان زنان عالمیان یوقد من شجرة مبارکة زیتونة ابرهیم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی نه یهودی است و نه
نصرانی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک باشد که علم از او منفجر شود ولو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی امامی بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء
یعنی هدایت میکند خدا تعالی بسوی ائمه هر کس را که خواهد و یضرب الله الامثال للناس خدا مثلها را از برای مردم **سیم** ابن یعقوب بسند خود
از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود رسول خدا اعلم کسی بود بوجود آنچه میفرستاد خدا تعالی میفرماید الله نور
السموات و الارض مثل نوره میفرماید من هدایت کننده اهل آسمانها و اهل زمینم مثل علمی که من عطا کرده ام باو و آن نور من است که بآن هدایت
یابند مثل مشکوتی است که در آن مصباح باشد پس مشکوة قلب محمد است و مصباح نور علم است که در او است و قول خدا تعالی المصباح فی زجاجة
یعنی من میخواهم که محمد را بگیرم و آنچه از علم نزد او است نزد وصی او بگذارم چنانچه چراغ را در قندیل بگذارند کانها کوکب
دری گویا آن زجاجه ستاره درخشنده است که زجاجه قندیل بود را گویند پس فضل وصی با ایشان اعلام کن یوقد من شجرة مبارکة اصل شجره
مبارکه ابرهیم است چنانچه حق تعالی در حق او فرموده است رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید و فرموده است ان الله اصطفی آدم و نوحا
و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم لا شرقیة و لا غربیة میفرماید یهودی نبودید که بجانب مغرب نماز کنید
و نصارا نبودید که بجانب مشرق نماز کنید بلکه شما بر ملت ابرهیم بودید خدا تعالی میفرماید ما کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما
و ما کان من المشرکین یعنی نبود ابرهیم یهودی و نه نصرانی و لکن بود مایل از دینهای باطل بسوی دین حق و مسلمان بود و از جمله مشرکان نبود میفرماید
یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء یعنی مثل اولاد شما که از شما متولد میشوند مثل زیتی است که از زیتون
میفشارند یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء یعنی نزدیک است که سخن گویند بعلم پیغمبری هر چند که ملک بر
ایشان نازل نشود **چهارم** ابن بابویه در توحید و معانی الاخبار بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم
از الله نور السموات و الارض فرمود چنین است خدای عز و جل آسمانها و زمین نور داد روشن است عرض کردم مثل نوره فرمود مثل نور خدا
محمد است عرض کردم کمشکوة فرمود مشکوة سینه محمد است فیها مصباح فرمود در آن است نور علم یعنی نبوت عرض کردم المصباح فی زجاجة فرمود
علم رسول خدا بقلب علی جای گرفت عرض کردم کانها کوکب فرمود چرا کانها میخوانید عرض کردم جعلت فداک چگونه باید خواند فرمود کانه
کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة فرمود اینها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که نه یهودی است و نه نصرانی عرض
کردم یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار فرمود نزدیک است که علم از دهن عالم از آل محمد بیرون آید پیش از آنکه او را سؤال کنند یا پیش از
آنکه این علم بر او گفته شده باشد بالهام عرض کردم نور علی نور فرمود یعنی امامی بعد از امامی **پنجم** ابن بابویه بسند خود از علی بن حسین در
آیه شریفه کمشکوة فیها مصباح روایت کرده است که فرمود مشکوة نور علم است در سینه محمد المصباح فی زجاجة زجاجه سینه علی بن ابی طالب است
که علم رسول خدا را جای گرفته است رسول خدا همه را باو تعلیم نمود الزجاجة کانها کوکب یوقد من شجرة مبارکة فرمود نور علم است لا شرقیة
و لا غربیة فرمود نه یهودی است و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار فرمود نزدیک است که عالم از آل محمد تکلم کند بعلم پیش از آنکه از
او سؤال کنند نور علی نور یعنی امامی که مؤید باشد بنور علم پس از امامی دیگر از آل محمد و این است امر تا آنکه از دم تا قیام قیامت
ششم ابن بابویه بسند خود از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر در آیه شریفه الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها
روایت کرده است که فرمود مشکوة سینه رسول خدا است که در او است مصباح و مصباح علم است فی زجاجة زجاجه امیر المؤمنین
و علم رسول خدا در نزد او است **هفتم** ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که از آیه الله نور السموات و الارض

نوشته اگر کرده‌اند این مثلی است که خدا بیان کرده از برای ما اهل بیت بوده است **هشتم** علی بن ابراهیم بسند خود از صالح بن سهل همدانی
روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که فرمود الله نور السموات والارض فرمود مشکوة فاطمه است فیها مصباح الحسن
المصباح الحسین است فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری فاطمه کوکبی است درخشنده در میان زنان اهل زمین یوقد من شجرة مبارکة یعنی
میدرخشد از ابراهیم لا شرقیة ولا غربیة یعنی نه یهودی بوده است نه نصرانی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک است که علم از او و از ذریه او بجوشد
ولو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی امامی از بطن فاطمه بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء یعنی راه مینماید خدا تبارک و تعالی ائمه
هر که را بخواهد او را در نور ولایت ایشان داخل میکند بخلوص عقیدت و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم **نهم** علی بن جاسم
بسند خود از عبدالله بن جندب روایت کرده است که بخدمت حضرت امام رضا نوشتم و از تفسیر این آیه سؤال کردم آنحضرت در جواب نوشت اما بعد
بدان که محمد امین خدا بود در میان خلقش و چون از دنیا برفت ما اهل بیت میراث او بودیم پس مائیم امنای خدا
در زمین و نزد ماست علم بلاها و مرگها و نسبهای عرب و اینکه کی در اسلام متولد شده و هیچ طایفه نیست که صد نفر را گمراه
کند یا صد نفر را هدایت کند مگر اینکه ما را امام و قاید و سایق ایشان را میشناسیم و چون نام کسی را میبینیم میشناسیم او را بحقیقت ایمان و
حقیقت نفاق او و بدرستیکه نام شیعیان ما و نام پدران ایشان در نزد ما نوشته شده و خدا بر ما و ایشان میثاق گرفته است و ایشان
وارد میشوند بر جائی که ما وارد میشویم و داخل میشوند بر جائیکه ما داخل میشویم و نیست احدی بر ملت اسلام مگر ما و شیعیان ما تا روز
قیامت و ما در روز قیامت بدامن پیغمبر چنگ میزنیم یعنی باو متمسک میشویم و پیغمبر چنگ زده بدامن خدا و شیعیان ما دست
بدامن ما میزنند هرگاه از ما مفارقت کنند هلاک شوند و هر که با ما متابعت کند نجات یابد و منکر ما و رد کننده بر ما انکار ولایت ما کند کافر
و هر که پیروی ما و دوستان ما کند مؤمن است و دوست ندارد ما را هیچ کافری و دشمن ندارد ما را هیچ مؤمنی و هر که بدوستی ما بمیرد بر خدا
تعالی واجب است که او را با ما مبعوث گرداند ما نوریم هدایت از برای هر که پیروی ما کند و ما امامانیم هر کسی را که از ما طلب هدایت بکند و هر که
از ما نیست از اسلام نیست خدا تعالی بما دین خود را فتح نمود و بما ختم خواهد کرد و خدا تعالی بر کت ما است که میوهای درختان را شیرین
و از زمین میروید و برکت ما باران از آسمان میفرستد و ببرکت ما شما را از غرق و ایمن کرده و بسبب ما شما را از فرو رفتن بزمین ها و بما نفع میرساند
بخشد خدا تعالی در زندگانی شما و در قبرهای شما و در صحرای محشر و نزد صراط و نزد میزان و در وقت دخول بهشت مثل ما در کتاب خدا مثل
مشکوة است و مشکوة در قندیل است و ما ئیم مشکوتی که در آن مصباحی است و مصباح محمد است المصباح فی زجاجة ما ئیم زجاجه الزجاجة
کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یعنی نه منکر و نه دعی یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار ماننده قرآن
نور علی نور یعنی امامی بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم نور علی است خدا تعالی هدایت
میکند بولایت ما هر کرا بخواهد و بر خدا تعالی واجب است که دوستان ما را مبعوث گرداند با روهای نورانی درخشنده و حجتهای هویدا در نزد خدا
حقا علی الله ان یجعل اولیائنا المتقین مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقا پس شهیدان ما بر سایر شهیدان ده درجه تفضیل
دارند و از برای شهید شیعه ما تفضیل است بر هر شهیدی که غیر از ما باشد ده درجه و ما ئیم نجبا و ما ئیم باز ماندگان انبیا و ما ئیم اولاد اوصیا
و ما ئیم مخصوصان در کتاب خدا و ما ئیم اولی ترین مردم برسول خدا و ما ئیم آنکسانیکه خدا تعالی دین خود را بما شناسانیده در کتاب خود فرموده
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک یعنی ای محمد و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ما را نیز تبلیغ کردیم بما
که دانستیم و علم ایشان در نزد ما است و ما ئیم وارث پیغمبران و ما ئیم وارث خدا و نزد ما است علم پیغمبران اولوا العزم ان اقیموا الدین یعنی بر پای
بپا دارید چنانچه محمد فرموده و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین یعنی پراکنده مشوید از ایشان گران است بر هر که شرک آورده است بولایت علی ما
تدعوهم الیه یعنی از ولایت خدا ای محمد یهدی الیه من ینیب یعنی کسی را که ترا اجابت کند بسوی ولایت علی و من بسوی تو کتابی فرستادم که در آن
کتاب است هدایت و در آن تفکر کن و تدبر نما و از فهم کن که آن کتابیست که در ولایت ما است **دهم** محمد بن عباس ثقه در تفسیر خود نقل کرده
از ابوالحسن ثبیت بسند خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از علی بن الحسین روایت کرده است که فرمود مثل ما در کتاب خدا مثل مشکوة است
پس ما ئیم مشکوة و مشکوة سوراخی است **وغیر کویک** و بعضی گفته‌اند و در لایست که فتیله در میان آن میکذارند و علی ای تقدیر در
این مشکوة چراغی باشد و چراغ در میان قندیلی باشد از آبگینه و آن قندیل چنانست که گویا ستاره ایست بسیار روشن در آن چراغ را افروخته
باشند از روغن درخت بابرکتی که درخت زیتون است چنان درختی زیتونی که نه شرقی باشد و نه غربی بلکه در برابر آفتاب باشد که روغن زیتونش بروشنی

نزدیک است که بی آتش روشن باشد نوری بر نوری است هدایت میکند خدا بسوی نور خود هر کرا خواهد حضرت فرمود یعنی هدایت
میکند بولایت ما هر کرا بخواهد **یازدهم** محمد بن عباس بسند خود از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت اصحاب ما را خبر
دادند که ابوالحسن عبدالله بن جندب نوشت که حضرت علی بن الحسین فرمود مثل ما در کتاب خدا مثل مشکوة است که آن مشکوة در قندیل
باشد و ما ئیم مشکوتی که در آن مصباحی است و مصباح محمد است المصباح فی زجاجة و ما ئیم زجاجه یوقد من شجرة مبارکة فرمود شجرة مبارکه
علی است زیتونة فرمود و زیتونه معروفه است لا شرقیة ولا غربیة فرمود یعنی نه منکر است و نه دعی یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور فرمود یعنی
قرآن است علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم فرمود یعنی هدایت میکند بولایت ما هر کرا بخواهد
دوازدهم محمد بن عباس بسند خود از صالح بن سهل روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق در آیه الله نور السموات والارض الآیه فرمود
حسن مصباح است و کوکب دری فاطمه است در میان زنان اهل بهشت که یوقد من شجرة مبارکة یعنی از ابراهیم زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یعنی نه یهودی
است و نه نصرانی **فقیر کوید** زیرا که نصاری بجانب مشرق نماز میکنند و یهود بجانب مغرب بالجمله یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک است که علم
از او جاری شود ولو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی امامی را بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند خدا بسوی ائمه هر کرا
بخواهد و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم **سیزدهم** شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از حضرت ابی جعفر در الله نور
السموات والارض مثل نوره روایت کرده است که فرمود مثل نوری که محمد است فیها مصباح و مصباح علم است المصباح فی زجاجة زجاجه حضرت
امیرالمؤمنین است و علم رسول خدا نزد او است **چهاردهم** ابو علی طبرسی از حضرت امام رضا روایت کرده است که فرمود نحن المشکوة فیها المصباح
محمد یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند خدا تعالی بسوی ولایت ما هر کرا که بخواهد **پانزدهم** جابر بن عبدالله انصاری گوید داخل
کوفه شدم دیدم حضرت امیرالمؤمنین با انگشت خود چیزی مینویسد تبسم میفرمود عرض کردم یا امیرالمؤمنین سبب تبسم تو چیست فرمود تعجب
دارم از کسی که این آیه را میخواند و چنانچه باید از آن نشناسد عرض کردم کدام آیه فرمود قوله تعالی الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة مشکوة
محمد است فیها مصباح مصباح منم فی زجاجة الزجاجة حسن و حسین است کانها کوکب دری علی بن الحسین است یوقد من شجرة مبارکة محمد بن علی است
زیتونة جعفر بن محمد است لا شرقیة موسی بن جعفر است ولا غربیة علی بن موسی الرضا است یکاد زیتها یضیء محمد بن علی است ولو لم تمسسه نار علی بن
محمد است نور علی نور حسن بن علی است یهدی الله لنوره من یشاء قائم مهدی است عجل الله فرجه و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم **باب**
هفتاد و هشتم در قول خدا تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال الآیه و در این باب معدود
از چهار حدیث است **اول** از انس و بریده مروی است که روزی رسول خدا این آیه را خواند مردی از جای خود برخاست و عرض کرد یا رسول الله این خانها
کدامند فرمود خانهای انبیا ابوبکر عرض کرد یا رسول الله خانه علی و فاطمه از این خانها است فرمود بلی از بهترین آنها است **دوم** در تفسیر مجاهد
و تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان از ابن عباس در آیه واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما روایت کرده است که دحیه کلبی تاجر شام
بود و چون بمدینه می‌آمد طبل میزد تا مردم از قدوم او خبردار گردند اتفاقا روز جمعه از شام آمد بمرکزی که نام مکانی است در احجار الزیت فرود آمد و طبل
نواخت که مردم را از آمدن خود خبردار کند مردم همه بسوی او شتافتند مگر علی و حسن و حسین و فاطمه و سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب و رسول
خدا را بر بالای منبر بخطبه خواندن گذاشتند رسول خدا فرمود خدا تعالی در این روز جمعه بمسجد من نظر کرد و اگر این هشت نفر که در مسجد من بودند
هر آینه مدینه با اهلش میسوخت و خدا تعالی ما را مانند قوم لوط با سنگهای آتش جهنم هلاک میکرد و نازل شد رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع
این هشت نفر نازل شد و معنی آیه اینست که در خانهائی که دستور داده است خدا تعالی اینکه بر افراشته شود آنها یعنی بلند قدر باشند و بزرگ مرتبه
شمارند یا در کرده شود در آن خانها نام خدا تسبیح میکنند مر خدا تعالی را در آن خانها بصبح و شام مردانی که مشغول نمی‌سازد ایشان را خرید و فروش
از یاد کردن خدا **سوم** ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر این آیه بسند از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا این آیه را خواند پس مردی از
جای برخاست و عرض کرد یا رسول الله این خانها کدامند فرمود خانهای انبیا ابوبکر از جای برخاست و عرض کرد یا رسول الله این خانه از آنها است
یعنی خانه فاطمه و علی فرمود بلی از آنها و از بهترین آنها است **چهارم** ثعلبی در تفسیر خود بمعنی همین بسند خود از انس بن مالک و بریده اسلمی
روایت کرده است که گفتند رسول خدا این آیه را خواند ابوبکر برخاست و عرض کرد یا رسول الله این خانه از آنها است یعنی خانه علی و فاطمه فرمود بلی از
آنها است و از افاضل آنها است **باب هفتاد و نهم** در آیه شریفه فی بیوت اذن الله ان ترفع الایه از دو روایت خاصه در آن دو حدیث است
اول علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از عبدالله بن جندب روایت کرده است که بخدمت حضرت امام رضا نوشتم و از او سؤال کردم از تفسیر این

ایه یعنی الله نور السموات والارض و از حضرت در تفسیر این ایه مثل ما در کتاب خدا مشکوتی است که در ان قندیلی باشد و مائیم مشکوة که در ان قندیل است و محمد کشیده است و ما بقا در ایه الله نور السموات والارض سخنی کرده ایم تا انکه بعد از حجت و ایه میفرمایند و دلیل بر انکه ایه الله نور السموات والارض در حق اهل بیت است و اینکه مثلی است از برای ایشان قول خدا تعالی است که میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع تا قوله تعالی بغیر حساب **دوم** علی بن ابرهیم بسند خود از جابر از امام محمد باقر روایت کرده در ایه شریفه فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه که فرمود که مراد از بیوت در این ایه شریفه بیوت انبیا است و خانه علی از جمله انها است **سوم** محمد بن یعقوب بسند خود از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدرش از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فرمود شما صالح و شایسته نمیشوید تا معرفت حاصل کنید و معرفت حاصل نکرده اید تا تصدیق نکنید و تصدیق نکرده اید تا انقیاد و تسلیم کنید چهار در را که در اینها مذکور خواهد شد دانست اول ایمان و عمل صالح و هدایت یافتن بولایت و پیروی ائمه است و صلاحیت درست نمیشود اول انها مگر با اخرها که گمراه شدند اصحاب این سه نفر و حیران شدند حیرانی دور و دراز بدرستیکه خدا تعالی قبول نمیکند مگر عمل صالح را و قبول نمیشود عمل صالح مگر بوفا نمودن بشرطها و عهدها که در ایه مذکور است پس هر که وفا نمود بشرطها بکار در فرموده انچه را که خدا در قران بان عهد گرفته خواهد رسید بانچه در نزد او است از جزا و ثواب کامل خواهد ساخت انچه را که خدا با او وعده فرموده است و خدا تعالی اعلام کرده براه هدایت و علامتها از برای ایشان و اخبر کرده بایشان خبر داده که چگونه این راه را بپیمایند و بسر برند پس فرموده و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی من بسیار امرزنده ام کسی را که توبه کند از شرک و کفر … ابد و فرموده انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند خدا اعمال نیکو را مگر از پرهیزکاران پس هر که از خدا بپرهیزد در انچه او امر فرموده خدا را ملاقات خواهد کرد با ایمان و تصدیق بانچه محمد از نزد او اورده … پیش از انکه هدایت یابند و گمان کردند که ایمان اورده اند و حال انکه مشرک شدند از راهی که نمیدانستند … در خانها از درهای انها هدایت یافت و هر که از راه دیگر خواست داخل شود بهلاکت افتاد و خدا پیوند کرده است اطاعت ولی الامر را باطاعت رسولش و وصل کرده است اطاعت رسول را باطاعت خود پس هر که ترک کند اطاعت والیان امر را اطاعت خدا و رسول نکرده و ان اقرار … بانچه خدا تعالی فرموده است در کتاب خود خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی بگیرید زینت خود را نزد هر مسجد **مؤلف** گوید … انچه از اخبار ظاهر میشود مراد از مسجد نماز است و زینت شامل زینت جسمانی و روحانی است و بهترین زینتهای روحانی عقاید ایمانی است و محبت ائمه و ولایت و متابعت ایشان … بالجمله فرموده و طلب کنید خانهائی را که خدا تعالی رفعت داده است و مخصوص ساخته فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یعنی این نور در خانهای واقع است … که خدا تعالی رخصت داده و مقرر فرموده است که همیشه بلند مرتبه و بلند اوازه باشند و یاد خدا در انها همیشه باشد پس حضرت فرمود شما را بان خانها … خبر داده و فرموده است رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار یعنی مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشان را تجارتی و نه بیعی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة … که از دهشت ان برمیگردند دلها و دیدها پس فرمود بدرستیکه حق تعالی برگزیده و مخصوص کرده است رسولان را برای امر خود که هدایت خلق کنند و بیان شرایع بنمایند پس مردم را از ایشان گریزی نیست و بتصدیق کردن ایشان … و خدا بر زبان ایشان جاری کرده است پس فرموده و ان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی نیست هیچ امتی مگر انکه گذشته است در میان ایشان انذار کننده و ترساننده از عقوبات الهی … هر که نادانست هدایت یافت و هر که بینا و عاقل است و مراد بینائی دل است حق تعالی میفرماید فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی بدرستیکه کور نیست دیدهای سر ایشان ولکن کور است دلهائی که در سینهای ایشان است و چگونه هدایت یابد کسیکه دلش نابینا باشد و چگونه بینا شود کسیکه تدبر و تفکر نکند در ایات و احادیث پیروی کنید رسول خدا و اهل بیت او را و اقرار کنید بانچه از جانب خدا نازل شده است و متابعت کنید اثار هدایت … که انها علامتهای امانت و دینداری و پرهیزکاری … بدانید که هر گاه انکار کند پیغمبری عیسی را و اقرار کند بجمیع پیغمبران دیگر ایمان نیاورده است … خدا را طلب کردن امامی که علامت حق … و چون امام شما محجوب و پنهان باشد طلب کنید احادیث و اثار ایشان را که در میان شما هست تا کامل کردانید امر دین خود را و ایمان … **چهارم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت در مسجد رسول خدا نشسته بودم ناگاه مردی داخل شد و سلام کرد و گفت تو کیستی گفتم مردی از اهل کوفه … گفت ابو جعفر را میشناسی گفتم چه حاجت داری گفت چهل مسئله دارم و امده ام تا از او سؤال کنم انچه حق است اخذ نمایم و انچه باطل است ترک کنم گفتم حق و باطل را فرق توانی کرد گفت بلی گفتم هر گاه

حق و باطل را فرق توانی کرد دیگر ترا با او احتیاجی نیست گفت ای اهل کوفه شما جماعتی هستید که هیچکس طاقت شما را ندارد … ابو جعفر … این سخن بودیم که انحضرت داخل شد و اهل خراسان و دیگران بر دور انحضرت جمع شدند و از مناسک حج سؤال … بجای خود رفت و نشست انمرد نیز رفته در نزدیکی انحضرت جای گرفت ابو حمزه گوید من نیز نشستم تا استماع کنم چون مردم فارغ شدند و برگشتند انحضرت بجانب انمرد ملتفت شد و فرمود کیستی عرض کرد من قتاده بن دعامه بصریم فرمود توئی فقیه اهل بصره عرض کرد بلی فرمود وای بر تو ای قتاده خدا تعالی خلقی را خلق فرموده … ایشان را بر بندگان خود حجت کردانید و ایشان اوتاد زمین و بامر خدا ثابت و برقرارند … در علم خدا برگزیده ایشان را پیش از انکه بیافریند … سالهای چند از جانب راست عرش گوید قتاده زمانی دراز ساکت ایستاد بعد از ان عرض کرد اصلحک الله بخدا سوگند که در حضور فقیها نشسته ام و در حضور ابن عباس نشسته ام و نزد هیچیک از ایشان دلم مضطرب نشده و از ایشان اندیشه نکرده ام چنانکه در حضور شما دلم مضطرب و اندیشناک است ابو جعفر فرمود میدانی در کجا نشسته در حضور اهل خانواده نشسته که اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة و انها مائیم قتاده گفت بخدا سوگند که راست گفتی خدا مرا بفدای تو کرداند بخدا سوگند که ان خانها از سنگ و گل نیست پس قتاده عرض کرد مرا از حکم پنیر اعلام فرما حضرت تبسم فرمود پس فرمود ای قتاده مسائل تو … شد عرض کرد همه را فراموش کرده ام فرمود حرجی در خوردن ان نیست عرض کرد بسا اتفاق می افتد که در ان انفحه … میشود فرمود باکی نیست زیرا که انفحه رگی نیست و نه خونی و نه استخوانی … بیرون می اید مکر از میان شکنبه و خون … مرغ مرده است که از ان تخم بیرون بیاید ان تخم را میخوری قتاده عرض کرد نمیخورم و امر بخوردن ان هم نمیکنم فرمود چرا عرض کرد زیرا که از میته است فرمود هر گاه ان تخم پرورده شد ان جوجه … را میخوری عرض کرد بلی فرمود فما حرم علیک البیضة وحلل لک الدجاجة بعد از ان فرمود … کذلک الانفحة مثل البیضة … از بازار … سؤال نکن مگر انکه ترا اعلام کنند … **پنجم** ابن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله از ایه فی بیوت اذن الله سؤال کردم فرمود انها خانهای رسول خدا است **ششم** محمد بن عباس در تفسیر خود از بریده روایت کرده است که روزی رسول خدا ایه شریفه فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال را تلاوت کرد مردی برخاست و عرض کرد اینها کدام بیوت است یا رسول الله فرمود بیوت انبیا ابو بکر برخاست و عرض کرد یا رسول الله این خانه از انها است و اشاره بجانب خانه علی و فاطمه نمود حضرت فرمود بلی از انها است و از بهترین انها است **هفتم** محمد بن عباس در تفسیر بسند خود از محمد بن فضیل روایت کرده است که از حضرت رضا از ایه فی بیوت اذن الله سؤال کردم فرمود بیوت محمد است بعد از ان بیوت علی **هشتم** محمد بن عباس بسند خود از موسی بن جعفر از پدرش علیهم السلام در ایه فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه روایت کرده است که انحضرت فرمود بیوت ال محمد است و ان خانه علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر است عرض کردم بالغدو والاصال فرمود یعنی نماز در اوقات ان فرمود بعد از ان خدا تعالی ایشانرا وصف فرموده است که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار فرمود ان رجال ایشانند که خدا تعالی غیر ایشان را با ایشان مخلوط نکرده بعد از ان فرموده است لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله یعنی انچه را که مخصوص کردانید ایشان را بان از مودت و لزوم طاعت و اینکه بازگشت ایشان و جایگاه ایشان را بهشت کردانید والله یرزق من یشاء بغیر حساب **نهم** شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان گوید که ابن عباس روایت کرده است که گفت در مسجد رسول خدا بودم قاری ایه فی بیوت اذن الله ان ترفع را بر خواند من عرض کردم یا رسول الله بیوت کدامند فرمود بیوت انبیا و بدست مبارک بجانب خانه دختر خود فاطمه زهرا اشاره کرد

باب هشتادم در ایه شریفه ان الله اصطفی ادم و نوحا وال ابرهیم وال عمران علی العالمین و وارد شده است در ان دو حدیث است **اول** ثعلبی در تفسیر این ایه بسند خود از ابو وائل روایت کرده است که گفت در مصحف عبد الله بن مسعود خواندم ان الله اصطفی ادم و نوحا وال ابرهیم وال محمد علی العالمین یعنی خدا تعالی برگزید برای نبوت و امامت و خلافت ادم و نوح وال ابرهیم را … ال محمد را بر عالمیان **دوم** … از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت ال ابرهیم وال عمران مومنانند از ال ابرهیم وال عمران وال یاسین وال محمد علیهم السلام بقول خدا تعالی ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا والله ولی المؤمنین

باب هشتاد و یکم در ایه شریفه ان الله اصطفی ادم و نوحا تا اخر و روایات خاصه در ان … حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابرهیم بن عبد الصمد روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق شنید که ایه

چنین می‌خواندند ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین و فرمود چنین نازل شده است طبرسی در مجمع البیان گوید
در قرائت اهل بیت و آل محمد علی العالمین یعنی آل محمد را از قرآن انداختند و آل عمران را بجای آن گذاشتند دویم علی بن ابرهیم در تفسیر
خود گوید عالم گفته است نازل شده است آل ابرهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین فقیر گوید که مراد از عالم که گوید یکی از
ائمه است علیهم السلام و گاهی حضرت صادق را اراده میکنند والله العالم سیم ابن بابویه بسند خود از ریان بن الصلت روایت کرده است
که حضرت امام رضا در مجلس مأمون حاضر شد و جماعتی از اهل عراق و خراسان در مجلس حضور داشتند و حدیث را نقل میکند تا آنکه
گوید مأمون پرسید خداوند عالم عترت را بر سایر امت تفضیل داده است آنحضرت فرمود خدای تعالی فضل عترت را بر سایر مردم در کتاب خود بیان
کرده است مأمون گفت در کجای کتاب حضرت فرمود در آنجا که میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض پس گوید بعد از اینکه عترت داخلند در آل ابرهیم زیرا که رسول خدا از اولاد ابرهیم است و آنحضرت و عترتش مستجاب دعوة ابرهیم اند
چنانچه در روایات خاصه و عامه است که آنحضرت فرمود منم دعوة پدرم ابرهیم و عترت رسول از اویند چهارم محمد بن ابرهیم معروف بابن زینب
نعمانی در کتاب غیبت بسند کالصحیح از جابر بن یزید جعفی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر فرمود ای جابر بجای خود باش و دست و پا
حرکت مده تا به بینی علاماتی را که برای تو ذکر میکنم اگر آنها را دریابی و آنحضرت علامات قائم را ذکر کرد تا آنکه فرمود پس ندا میکند یعنی
حضرت قائم ایها الناس ما از خدا یاری میطلبیم و کیست که ما را اجابت کند که ما اهل بیت پیغمبر شمائیم و ما اولی ترین مردم بخدا و بمحمد
پس هر که با من در آدم محاجه کند من اولی ترین مردم بآدم و هر که در نوح با من مجادله کند من اولی ترین مردم بنوح و هر که در ابرهیم با من
سخن راند من اولی ترین مردم بابرهیم و هر که در محمد با من حجت آورد من اولی ترین مردم بآنحضرت و هر که در پیغمبران با من محاجه کند من
اولی ترین مردم بایشانم مگر نه خدای تعالی در کتاب خود میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم پس من بازمانده آدم و ذخیره نوح و برگزیده ابرهیم و صفوه محمدم پنجم محمد بن حسن صفار
در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از محمد حلبی روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله شنیدم که فرمود مردم فراموش کردند گفتار رسول
خدا را در حضور علی در روز غدیر خم چنانچه فراموش کردند روز مشربه ام ابرهیم که مردم بعیادت آنحضرت آمده بودند پس علی آمد که خواست
که نزدیک آنحضرت بنشیند اما مکان جای برای آنحضرت نگشودند چون رسول خدا دید که مردم بعلی جای خالی نساختند ندا کرد ای گروه مردم
بعلی جای دهید پس خود دست علی را گرفت و او را بالای فراش نزد خود نشانید و فرمود ای گروه مردم اینان اهل بیت شمااند شما ایشان را
استخفاف میکنید و حال آنکه من زنده ام در میان شما آگاه باشید بخدا سوگند که اگر من غایب شوم از شما خدا از شما غایب نخواهد بود بدرستیکه
خوشی و استراحت و شادی و شادمانی و دوستی و محبت مر کسی راست که علی را پیشوای خود داند و پیروی کند ولایت او و اوصیای او را
نماید بر من واجب است که ایشان را در شفاعت خود داخل گردانم زیرا که ایشان پیروان منند هر که پیروی او کند او از من است مانند کسانیکه
پیروی ابرهیم کردند فقیر گوید این فقره اشاره است بقول تعالی از لسان ابرهیم فمن تبعنی فانه منی و بالجمله ابرهیم از من است و دین من دین
او است و دین او دین من است و سنت او سنت من است و فضل او از فضل من است و من از او افضلم و فضل من از فضل او است و مصدق قول
پروردگار من که فرمود ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و رسول خدا در آنروز در مشربه ام ابرهیم بود در وقتیکه مریض بود و مردم بعیادت
او آمده بودند فقیر گوید مشربه بستان منسوب بود باو و مادر ابرهیم در آنجا ساکن بود و بمعنی بالاخانه است و ام ابرهیم ماریه قبطیه است که والده
ابرهیم پسر رسول خدا بود و این بالاخانه مخصوص ماریه بود و تا این زمان موجود است نزدیک مسجد قبا است والله یعلم ششم احمد بن محمد
بن خالد برقی در کتاب محاسن از جابر از امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود خوشی و استراحت و فیروزی و رستگاری و نجاح
و برکت و عفو و عافیت و معافاة و بشرت و نصرت و رضا و قرب و قرابت و نصرت و ظفر و تمکین و سرور و محبت از خدای تعالی از برای کسی است که محب علی
بن ابیطالب باشد و با او تولا جوید و واجب است بر من که او را در شفاعت خود داخل کنم و بر پروردگار من واجب است که شفاعت مرا در حق او قبول
کند و اینکه پیرو من است هر که علی را پیروی کند او از من است جاری شده است در من و در اوصیا بعد از من چنانکه در ابرهیم زیرا که من از ابرهیم
و ابرهیم از من است دین من دین او است و سنت او سنت من است و من از او افضلم و فضل من از فضل او است و فضل او از فضل من است بتصدیق
و قول پروردگار من که میفرماید ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم هفتم محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود بسند خود از حضرت
ابی جعفر روایت کرده است که در آیه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم

ما از ایشانیم

ما از ایشانیم و ما بازماندگان ایشانیم هشتم عیاشی باسناد خود از هشام بن سالم روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله پرسیدم از آیه ان الله
اصطفی آدم و نوحا آنحضرت فرمود چنین است آل ابرهیم و آل محمد علی العالمین و مردم نامی را بجای نام دیگر گذاشتند نهم عیاشی باسناد
خود از ابو حمزه از ابو جعفر روایت کرده است که چون محمد ایام نبوت خود را باتمام رسانید و عمرش کامل شد خدای تعالی وحی فرستاد یا محمد ایام
نبوت تو بسر آمد و روزگار تو باخر رسید اکنون آنچه در نزد تو است از ایمان و اسم اکبر خدا و میراث علم و آثار علم نبوت آنها را بعقب خود از ذریت
خود بسپار که من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از عقب تو و از ذریه تو قطع نمیکنم چنانچه از ذریات انبیای پیش از تو آنها را
قطع نکرده ام و این است که خدای تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و
خدای تعالی علم را جاهل نگردانید و امر خود را باحدی از مخلوقات خود موکول نفرمود نه بملک مقرب و نه بنبی مرسل لیکن از جانب خود رسولی از جنس
فرشتگان بسوی ایشان فرستاد و بایشان تعلیم کرد پس ایشان را با آنچه خواست امر کرد و از آنچه خواست نهی فرمود پس امر خلق خود را بر آنحضرت کشف کرد تا بعلی و آن
علم را بعلی تعلیم کرد و همچنین به پیغمبران برگزیدگان از ایشان و اعوان ایشان و ذریه ایشان که بعضی از آنها از بعض دیگر است تعلیم فرمود و این
است که فرموده است فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی عطا کردیم آل ابرهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان پادشاهی
عظیم اما مراد از کتاب نبوت است و اما حکمت پس ایشانند حکما از انبیا در صفوه و اما پادشاهی عظیم پس ایشان امامان هدایت کننده اند در صفوه
اما اینها از ذریه اند که بعضی از آنها از بعض دیگر است که خدای تعالی بازمانده را در ایشان قرار داده و عاقبت را نیز در ایشان گذاشته و حفظ میثاق
در ایشان باز داشته تا روزی که دنیا تمام شود و علما و والیان امر و استنباط علم و هدایت در میان ایشان بوده دهم عیاشی باسناد خود از ابو کلده
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا فرمود روح و راحت و رحمت و نصرت و آسانی و توانگری و خوشنودی و غلبه و بلاغ در
خدا و محبت و نجات از خدا و از جانب رسول خدا برای کسی است که علی را دوست دارد و او و اوصیای او را بعد از او امام و پیشوای خود داند بر من واجب
است که او را داخل شفاعت خود کنم و بر پروردگار من واجب است که قبول کند شفاعت مرا در حق او زیرا که ایشان از پیروان منند هر که پیروی
علی کند او از من است مثل ابرهیم در من جاری شده است زیرا که او از من است و من از اویم دین او دین من است و دین من دین او است و سنت او سنت من
است و سنت من سنت او است و فضل من از او افضلم و فضل من از فضل او است بتصدیق قول پروردگار من
که میفرماید ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یازدهم عیاشی بسند خود از ایوب از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است
که روزی در خدمت آنحضرت خواندم و او می شنید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین فرمود در اینجا آل محمد
بود از او محو کردند و آل ابرهیم و آل عمران را بجای خود گذاشتند دوازدهم ابو عمرو زبیری از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که
عرض کردم چه چیز در کتاب خدا دلیل است بر اینکه آل محمد اهل بیت اویند فرمود آیه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران
و آل محمد فرمود اینچنین نازل شده است علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و نمی باشد ذریه مگر نسل از قوم
از صلب ایشان و فرمود اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور و آل عمران و آل محمد در روایت ابو خالد قماط آمده است سیزدهم
شیخ طوسی علیه الرحمه از ابو جعفر قلانسی باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود چه حال است جماعتی که چون
آل ابرهیم و آل عمران را یاد میکنند مسرور میشوند و چون آل محمد بزبان رانده شود دلهای ایشان منقبض میگردد قسم بآنکسی که جان محمد در
دست او است که اگر یکی از ایشان عمل هفتاد پیغمبر را در روز قیامت بیاورد خدای تعالی از او قبول نکند تا ولایت من و ولایت علی بن ابیطالب را با خود
و گفته است روح بن روح نیز از رجال خود از ابرهیم نخعی از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امیرالمؤمنین رفتم و عرض کردم
یا ابا الحسن مرا خبر ده بآنچه رسول خدا بتو وصیت کرده فرمود شما را خبر میدهم بدرستیکه خدای تعالی دین اسلام را برای شما برگزید و آنرا برای
شما پسندید و نعمت خود را بر شما تمام گردانید و شما سزاوارتر بودید بآن نعمت و اهل آن بودید خدای تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبر خود
که بسوی من وصیت کند پس رسول خدا بمن فرمود یا علی نگاه دار وصیت مرا و رعایت نما امان مرا و وفا کن بعهد من
و اولیا کن امر و دعوت کن مردم را بسوی ملت من زیرا که خدای تعالی مرا برگزید و از همه مردم اختیار کرد پس رسالت را بسوی موسی بخاطر
آمد پس گفتم خداوندا برای من قرار ده وزیری از اهل بیت خود چنانکه هرون را برای موسی قرار دادی پس خدای تعالی بسوی من وحی فرستاد
که علی وزیر تو و برادر تو است و خلیفه تو است بعد از تو یا علی تو از پیشوایان هدایتی و اولاد تو از تو اند پس شما کشانندگان بسوی هدایت
و بهترین کاری هستید شما شجره که من اصل آنم و شما فرع آن هر که باین شجره چنگ زند نجات یابد و هر که از آن دور گردد هلاک شود و شما

کہ خدا ایشان را مودت و ولایت شما را بر مردم واجب گردانیده است و شمائید که خدا ایشان را در کتاب خود ذکر فرموده و برای بندگان خود وصف
نموده و فرموده است ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و شمائید برگزیدگان
خدا از دودمان آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و شمائید بهترین اهل بیت و قبیله اسمعیل و شمائید عترت هدایت کننده از محمد ﷺ

باب هشتاد و دوم در آیه شریفه و انذر عشیرتک الاقربین از روایات عامه و در آن پنج حدیث است **اول** از مسند احمد حنبل بسند خود
از امیر المؤمنین علی روایت کرده است که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا اولاد عبد المطلب را که سی نفر بودند جمع
نمود و طعامی برای ایشان ضیافت نمود پس با ایشان فرمود که کیست که قرض مرا و وعدهای مرا ضامن شود و با من در بهشت باشد و خلیفه من باشد در اهل بیت من
مردی از ایشان گفت یا رسول الله تو مثل دریائی کسی را بیابی که باین خدمت قیام کند دیگری از ایشان گفت این تکلیف را با اهل بیت خود
میکند پس علی عرض کرد یا رسول الله من قبول کردم که باین خدمت قیام نمایم **دوم** عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از عبد الله اسدی از
علی روایت کرده است که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا بر طبق امر الهی اولاد عبد المطلب را که چهل نفر بودند طلب فرمود
و بود در میان ایشان مردی که یک گوسفند تنها میخورد و بعضی شانزده رطل و بعضی صاعی میآشامیدند طعام نیز برای ایشان مهیا کردند
تا سیر شدند پس فرمود کیست از شما که قرض مرا و وعدهای مرا ضامن شود و در قیامت با من در بهشت باشد و خلیفه من باشد در اهل و عیال من
این تکلیف را با ایشان کرد و علی برخاست و عرض کرد من یا رسول الله آنحضرت فرمود علی ادا میکند قرض مرا و وفا میکند بوعدهای من و لفظ حدیث
از روایت ثانی است و بعضی از حدیث اول نیز **سیم** ثعلبی در تفسیر خود در سوره شعراء در تفسیر این آیه بسند خود از براء بن عازب روایت
کرده است که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا اولاد عبد المطلب را طلب کرد و ایشان در آن روز چهل نفر بودند و بود در میان
ایشان مردی که یکی از ایشان یک شتر بچه میخورد و یک خیک دوغ میآشامید پس رسول خدا علی را امر کرد تا ران گوسفندی برای ایشان طبخ کند
چون حاضر کردم رسول خدا فرمود بسم الله پیش بیائید ایشان ده ده آمدند و خوردند تا سیر شدند پس کاسه دوغ حاضر کردند آنحضرت خود
از آن جرعه آشامید و فرمود بسم الله بیاشامید بعد از آن رسول خدا ایشان را ندا فرمود و گفت ای بنی عبد المطلب از جانب خدا بسوی شما
بیم دهنده ام از عذاب الهی و بشارت دهنده ام شما را بچیزی که احدی برای شما نیاورده است من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام شما اسلام را
قبول کنید و مرا اطاعت نمائید که هدایت یابید و کیست از شما که مرا برادر شود و مرا وزیر باشد و ولی و وصی و خلیفه من باشد در اهل من
و قرض مرا ادا کند همگی ساکت شدند و این کلام را تا سه نوبت مکرر کرد و همه ساکت بودند و علی گفت من عرض میکردم پس قوم برخاستند
و با بو طالب میگفتند پسر خود را اطاعت کن که محمد او را بر تو امیر کرد این حدیث را ثعلبی در تفسیر خود باسناد متعدد نقل
کرده بعضی ضرر ندارد در روایت کرده است **چهارم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه است در شرح نهج البلاغه گفته است که طبری در
تاریخ خود از عبد الله بن عباس از علی بن ابی طالب روایت کرده است که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا مرا خواند و
فرمود یا علی خدا تعالی مرا امر فرموده است که خویشان نزدیک خود را از عذاب الهی بترسانم مرا اظهار این امر بسی دشوار بود و میدانستم که از
اظهار آن بسی مکروه از ایشان خواهم دید باین سبب ساکت ماندم و اظهار نکردم تا آنکه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد اگر نکنی آنچه را
امری را که بآن مامور گردیده ای پروردگار تو ترا معذب گرداند اکنون مقدار صاعی از طعام برای ما مهیا کن و ران گوسفندی بر بالای آن بگذار
و کاسه از دوغ پر کن بعد از آن اولاد عبد المطلب را جمع کن تا با ایشان سخن گویم و تبلیغ امر پروردگار خود نمایم علی فرمود من بفرموده رسول
خدا عمل کردم و ایشان را خواندم و ایشان در آن روز چهل نفر بودند یکی کم یا یکی زیاد و اعمام آنحضرت مانند ابو طالب و حمزه و عباس و ابولهب
در میان ایشان بودند چون حاضر شدند رسول خدا طعام خواست من آنچه برای ایشان مهیا ساخته بودم حاضر کردم آنحضرت دست
برد و پاره از آن گوشت را گرفت و با دندان پاره پاره کرد و برد در ظرف طعام گذاشت بعد از آن فرمود بسم الله بخورید همگی از آن
خوردند تا سیر شدند قسم بخدائی که جان علی در دست قدرت اوست که بود در میان ایشان کسیکه همه آن طعام را به تنهائی میخورد پس کاسه دوغ را نزد ایشان
از آن یکظرف آشامیدند تا همه سیراب شدند و بخدا سوگند که یک مرد از ایشان همگی آنرا میآشامید چون رسول خدا خواست که تکلم کند ابولهب
پیشی گرفت و گفت این مرد سحر کرده است شما را پس متفرق شدند و آنحضرت دیگر سخن نگفت و چون فردا شد باز فرمود یا علی این
مرد پیشی گرفت بر من پیش از آنکه سخن کنم و سخن مرا نگفته ماندند و متفرق شدند امروز نیز مانند دیروز طعامی آماده کن و ایشان را طلب کن من چنین کردم
و ایشان را جمع نمودم و طعام آوردم آنحضرت چنانکه روز گذشته معجزه فرموده بود ایشان همگی خوردند تا سیر شدند پس دوغ طلبید من کاسه

دوغ را آوردم همگی آشامیدند تا سیر شدند پس رسول خدا تکلم کرد و فرمود ای اولاد عبد المطلب بخدا سوگند سراغ ندارم در میان عرب
جوانی را که برای قوم خود آورده باشد چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام من خیر دنیا و آخرت را آورده ام و خدا تعالی مرا امر فرموده است که شما را بسوی
او بخوانم کدام یک از شما مرا اعانت میکند در امر نبوت من بر اینکه برادر و وصی و خلیفه من باشد در میان شما همگی از آنحضرت رو برتافتند
و سرها بزیر افکندند و من با آنکه در سن از همگی ایشان کوچکتر و چشمم پر چرک تر و شکمم بزرگتر و ساقم از همگی ایشان باریکتر بود **فقیر**
گوید این همه کنایه از طفولیت است چه عادت اطفال این است که در طفولیت چشم ایشان پر چرک و شکم ایشان بزرگ و ساقشان باریک است
بالجمله عرض کردم من یا رسول الله وزیر تو میشوم در این امر رسول خدا دوباره این کلام را تکرار فرمود باز ساکت ماندند من نیز عرض کردم من
یا رسول الله پس گردن مرا گرفت و با ایشان فرمود این جوان برادر و وصی و خلیفه من است در میان شما سخن او را بشنوید و او را اطاعت
کنید گویند پس خنده کنان از آنجا برخاستند و از روی استهزاء با بو طالب گفتند محمد ترا امر کرد که سخن پسر خود بشنوی و او را اطاعت کنی **پنجم**
ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که ابوجعفر طبری نیز در تاریخ خود آورده است که شخصی بعلی عرض کرد یا امیر المؤمنین
بسبب چه بود که ارث رسول خدا بتو رسید حال آنکه او را اعمامی چند بود که بارث اولی بودند علی از روی سرور و خوشحالی باین شخص فرمود
گوش را در جواب خود دار بشنو و این سه نوبت تکرار فرمود چنانکه مردم در شک افتادند و گوش فرا دادند که در جواب چه فرماید پس فرمود رسول
خدا اولاد عبد المطلب را در مکه جمع کرد و ایشان مردمانی بودند که هر یک از ایشان یک گوسفند یا یک شتر بچه یا یک کاسه و یا یک مشک دوغ میخورد
امر کرد تا طعامی قلیل که غذای یکی از ایشان بود مهیا کردند همگی از آن طعام خوردند تا سیر شدند و آن طعام باز بحالت خود باقی بود بعد
از آن کاسه دوغ خواستند همگی خوردند تا سیر شدند و باز بحالت خود باقی بود که گویا هیچ از آن نخورده بودند پس فرمود یا بنی عبد المطلب من شما را
خصوصا و سایر مردم را عموما طلب کردم کدام یک از شما با من بیعت میکند بر اینکه برادر و صاحب و وارث من باشید احدی از ایشان جواب نداد و بدان قیام
ننمود من از جای برخواستم و از همگی ایشان کوچکتر بودم فرمود بنشین و این سخن را تا سه نوبت اعاده کرد و در هر سه نوبت من برمیخواستم و
میفرمود بنشین تا آنکه در نوبت سیم دست بر دست من زد و باین سبب وارث پسر عمم شدم نه عمم

باب هشتاد و سیم در آیه شریفه و انذر عشیرتک الاقربین از روایات خاصه و در آن هشت حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود از ریان بن الصلت روایت کرده است که
وقتی حضرت امام رضا در مجلس مامون حاضر شد و جماعتی از علمای عراق و خراسان در آن مجلس حاضر بودند و حدیث را نقل کرده است تا آنکه
گوید علما گفتند اکنون برای ما بگو که خدا تعالی اصطفا را در کتاب خود بیان فرموده و تفسیر کرده است حضرت رضا فرمود خدا تعالی اصطفا
تفسیر کرده است در ظاهر سوای باطن در دوازده موضع اول آنها این است که خدا تعالی میفرماید انذر عشیرتک الاقربین و رهطک
المخلصین و در قرائت ابی بن کعب چنین است و این در مصحف عبد الله بن مسعود ثابت است و این منزلتی است رفیع و فضلی است عظیم و شرفی
است عالی که خدا تعالی قصد کرده است از آل را پس رسول خدا آنرا ذکر کرد **دوم** ابن بابویه بسند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت
کرده است که فرمود چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا اولاد عبد المطلب را نزد خود خواند و ایشان در آن روز چهل نفر بودند
یکی کم یا یکی زیاد پس فرمود کدام یک از شما برادر و وارث و وزیر و وصی و خلیفه من میشود در میان شما بعد از من پس بهر یک از ایشان این
گفت و احدی اقدام ننمود تا آنکه علی آمد و گفت من یا رسول الله پس فرمود ای اولاد عبد المطلب این علی برادر و وارث و وزیر و خلیفه من است
در میان شما پس از من پس از آنجا برخواستند خنده کنان و با بو طالب میگفتند محمد ترا امر کرده است که سخن این طفل را بشنوی و او را اطاعت نمائی
سیم شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از علی بن ابی طالب روایت کرده است که چون این آیه بر رسول خدا نازل شد فرمود یا علی خدا
تعالی مرا امر فرموده که خویشان نزدیک خود را انذار کنم و این بر من دشوار بود و دانستم که اگر این سخن را ادا کنم بسی مکروه ها از ایشان
ببینم و باین سبب ساکت ماندم و اقدام ننمودم تا آنکه جبرئیل آمد و گفت یا محمد اگر این کار نکنی پروردگار تو ترا عذاب کند یا علی اکنون مقدار
صاعی از طعام مهیا کن و ران گوسفندی نیز بر آن بگذار و کاسه از دوغ مهیا کن بعد از آن اولاد عبد المطلب را جمع کن تا با ایشان سخن
گویم و تبلیغ امر الهی کنم علی گفت من بفرموده آنحضرت عمل کردم و ایشان را دعوت نمودم و در آن روز چهل نفر بودند یکی کم یا یکی زیاد ابو طالب
و حمزه و عباس و ابولهب اعمام آنحضرت در میان ایشان بودند و چون جمع شدند آنحضرت آن طعام را خواست آنرا آوردم چون بر زمین گذاشتم دست
دراز کرده قطعه از گوشت برداشت و آنرا با دندان مبارک خود چند پاره کرده و برد در ظرف طعام گذاشت پس فرمود بسم الله بخورید همگی خوردند
تا سیر شدند و ندیدیم مگر جای دستهای ایشان را و قسم بآنکسیکه جان علی در دست اوست اگر یکی از ایشان همه آن طعام را میخورد تمام میکرد

باب هشتاد و سیم

و از آن باقی می ماند بعد از آن کاسه دوغ حاضر کردم همه آشامیدند تا سیر شدند و بخدا سوگند که اگر یکی از ایشان را می آشامید از آن ...
... و چون رسول خدا خواست تکلم کند ابو لهب سخن سبقت جسته گفت امروز محمد عجب سحری بشما کرد از روی متفرق شدند رسول
خدا دیگر سخن نگفت و چون فردا شد فرمود یا علی این مرد در روز گذشته سخن سبقت کرد و مردم رفتند و من سخنان خود را نگفتم امروز نیز ...
روز گذشته طعامی مهیا کن و ایشان را جمع کن ... و ایشان را جمع کردم حضرت طعام خواست حاضر کردم ...
کرد ... بود و همه طعام خوردند و سیر شدند پس فرمود ایشان را ... کاسه را حاضر کردم همه آشامیدند تا
سیراب شدند پس رسول خدا تکلم کرد و فرمود ای اولاد عبد المطلب بخدا سوگند که من گمان ندارم در میان عرب جوانی از برای قوم خود آورده
باشد افضل از آنچه من برای شما آورده ام و من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خدا تعالی مرا امر فرموده است که شما را بخوانم ...

کرد پس فرمود بسم الله پیش بیائید ایشان ده ده آمدند و خوردند تا سیر شدند پس کاسه دوغ طلب کردم و از آن بهمه آشامیدند با ایشان فرمود
بیاشامید همه آشامیدند تا سیر شدند پس ابو لهب مبادرت کرده گفت این سحری بود که این مرد بکار شما کرد رسول خدا از روی دیگر سخن نگفت
چون فردا شد ایشان را طلب کرد و چون روز گذشته ایشان را طعام فرمود و دوغ آشامید پس ایشان را انذار کرد و از عذاب الهی ترسانید
و فرمود ای اولاد عبد المطلب من نذیرم بسوی شما از جانب خدا و بشیرم از جانب او که شما را بثواب بهشت بشارت دهم مسلمان شوید و اطاعت
کنید تا هدایت یابید بعد از آن فرمود کیست که مرا برادر شود و در این امر یاور و وزیر و معین باشد و ولی و وصی من باشد پس از من و خلیفه
من باشد در اهل من و دین مرا ادا کند همگی ساکت ماندند و جواب نگفتند تا سه نوبت ... علی میگفت من تا آنکه در نوبت سیم با و فرمود تو وصی
من و خلیفه منی و وزیر منی ایشان برخاستند و با ابو طالب میگفتند که پسر خود را مطیع باش که او را بر تو امیر کرد ... ثعلبی ایراد در تفسیر
خود نقل کرده و شیخ گفته است ... عبد الله بن مسعود چنین است و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین و گوید ...

بعد از آن ثعلبی گوید از سدی از ابو الدیلم روایت شده است که حضرت علی بن الحسین به یکی از اهل شام فرمود آیا قرآن خوانده گفت بلی فرمود تو در سورهٔ بنی اسرائیل خوانده و آت ذا القربی حقه آن شخص به آن حضرت عرض کرد شما آید آن قرابتی که خدا تعالی امر فرموده است که حق او را به او بدهند فرمود بلی

باب هشتاد و پنجم

در آیهٔ شریفهٔ و آت ذا القربی حقه و المسکین لا یزال از روایات خاصه در آن چند حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از علی بن اسباط روایت کرده است که چون حضرت ابو الحسن نزد مهدی عباسی آمد دید که رد مظالم میکند آنحضرت فرمود پس چرا حق ما را نمیدهند مهدی گفت حق شما کدام است فرمود چون خدا فدک و توابع آنرا بی آنکه جنگ واقع شود فتح کرد و هیچ سواره و پیاده در فتح آن با او شریک نبود خدا تعالی بر پیغمبر خود فرستاد و آت ذا القربی حقه رسول خدا ندانست که ذوی القربی کدام اند از جبرئیل سؤال کرد جبرئیل از پروردگار خود سؤال کرد وحی آمد که مراد از آن فدک است بفاطمه رسول خدا فاطمه را طلب کرد و فرمود ای فاطمه خدا تعالی مرا امر فرموده است که فدک را بتو بدهم فاطمه عرض کرد یا رسول الله قبول کردم از خدا تعالی و از تو و پیوسته وکلای فاطمه در حیات رسول خدا منافع آن را میگرفتند چون امر خلافت با بوبکر رسید وکلای فاطمه را از آنجا بیرون کرد فاطمه نزد ابوبکر آمد و طلب حق خود نمود ابوبکر از او گواه طلبید که رسول خدا آنرا باو بخشیده فاطمه علی و ام ایمن را بگواهی آورد و شهادت دادند ابوبکر قبول کرد و حکم کرد که بازار او باشد و کسی متعرض او نشود و نوشته در این باب نوشت فاطمه آن نوشته را گرفت و بخانه خود میآمد عمر او را در راه دید از او پرسید با خود چه داری ای دختر محمد فاطمه گفت نوشته ایست که پسر ابی قحافه برای من نوشته است گفت آنرا بمن نشان ده فاطمه ابا کرد عمر آنرا از دست او ربود و خواند و آب دهن بر آن افکند و کلمات آنرا محو نمود و آنرا پاره کرد و گفت پدرت سواره و پیاده بر سر این ملک نبرده است که بند بر گردن ما بگذاری اینها را بنویس خواهیم داد مهدی گفت یا ابا الحسن حدود فدک را برای من بگو حضرت فرمود حد اول آن کوه احد است و حد دوم عریش مصر و حد سیم سیف البحر و حد چهارم دومة الجندل مهدی گفت تمام اینکه گفتی فدک است گفت بلی یا امیر المؤمنین تمام آن از آنها است که لم یوجف اهله علی رسول الله بخیل و لا رکاب مهدی گفت بسیار است و در آن تامل خواهم کرد **دوم** ابن بابویه بسند خود از ریان بن الصلت روایت کرده است که حضرت رضا در آیهٔ شریفهٔ و آت ذا القربی حقه فرمود این خصوصیت و فضیلتی است که خداوند عالمیان ایشان را بآن مخصوص گردانید و ایشان را از سایر امت برگزید چون این آیه بر رسول خدا نازل شد فرمود فاطمه را نزد من حاضر کنید چون فاطمه آمد فرمود یا فاطمه عرض کرد لبیک یا رسول الله فرمود این فدک است و این مخصوص من است و احدی از مسلمانان را در آن حقی نیست زیرا که احدی از سواره و پیاده در فتح آن مدد نکرده و من آنرا بامر خدا بتو بخشیدم و برای تو و فرزندان تو قرار دادم برای معیشت خود و اولاد خود **سیم** ایضا ابن بابویه بسند خود از علی الحسین روایت کرده است که بمردی از اهل شام فرمود آیا نخوانده و آت ذا القربی حقه گفت بلی خوانده ام فرمود اینها ما ایم **چهارم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از عبد الرحمن از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که چون آیهٔ و آت ذا القربی حقه نازل شد رسول خدا بجبرئیل گفت مسکین را دانستم ذوی القربی کیانند جبرئیل گفت ذوی القربی خویشان تو اند رسول خدا حسن و حسین و فاطمه را نزد خود خواند و فرمود پروردگار من مرا امر فرموده است که آنچه را که خدا تعالی بمن داده است بشما دهم اکنون من فدک را بشما دادم **پنجم** عیاشی بسند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که بحضرت ابی عبد الله عرض کردم که رسول خدا فدک را بفاطمه عطا فرموده بود فرمود بلی رسول خدا فدک را بفاطمه نفل کرده بود وقتیکه آیهٔ و آت ذا القربی حقه نازل شد رسول خدا حق فاطمه را بوی عطا کرد عرض کردم رسول خدا بوی عطا کرد فرمود بلکه خدا تعالی بوی عطا فرمود **ششم** ایضا عیاشی باسناد خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله سؤال کردم که رسول خدا فدک را بفاطمه داده بود فرمود فدک را خدا تعالی بفاطمه عطا فرمود **هفتم** ایضا عیاشی باسناد خود از جمیل بن دراج از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فاطمه نزد ابی بکر آمد تا فدک را باو دهد نداد ابوبکر از او بینه و گواه خواست فاطمه ام ایمن را بگواهی آورد گفت تو چه شهادت داری گفت من شاهدم که جبرئیل نزد رسول خدا آمد و گفت خدا تعالی میفرماید که و آت ذا القربی حقه محمد ندانست که ذوی القربی کیانند فرمود یا جبرئیل از پروردگار سؤال کن که ایشان کیانند جبرئیل بعد از آن باز آمد و گفت ذوی القربی فاطمه است پس رسول خدا فدک را باو عطا فرمود و گفتند که ابوبکر صحیفه در باب فدک نوشت بفاطمه داد عمر آن صحیفه را محو کرد **هشتم** عیاشی باسناد خود از عطیهٔ عوفی روایت کرده است که چون رسول خدا خیبر را فتح کرد و خدا تعالی فدک را بآنحضرت روزی داشت چون آیهٔ و آت ذا القربی حقه نازل شد رسول خدا بفاطمه داد و فرمود اینک فدک یعنی فدک از آن تست ای فاطمه **نهم** عیاشی باسناد خود از عبد الرحمن بن صالح روایت کرده است که مأمون بعبید الله بن موسی عبسی نوشت و از قضیهٔ فدک از او سؤال کرد عبید الله بن موسی همین حدیث را در جواب نوشت **دهم** ایضا عیاشی باسناد خود از فضیل بن مرزوق از عطیه

روایت کرده است که گفت مأمون عباسی فدک را براولاد فاطمه رد کرد **یازدهم** عیاشی باسناد خود از ابو الطفیل روایت کرده است که گفت حضرت امیر المؤمنین در روز شوری فرمود آیا هست در میان شما کسیکه کامل شده باشد نور او از آسمان وقتیکه خدا تعالی فرمود و آت ذا القربی حقه و المسکین گفتند نه

باب هشتاد و ششم

در آیهٔ شریفهٔ ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی تا آخر از روایات عامه در آن یک حدیث است **اول** ثعلبی در تفسیر خود و در تفسیر این آیه گفته است ابن عباس روایت کرده است که مراد از قریظه و نضیر است که در مدینه است و فدک که از مدینه سه منزل است و خیبر و قرای عرینه و ینبع که خدا تعالی اینها را به پیغمبر خود داده است که حکم کند در این هر نحو که بخواهد و در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند قتال شده است نظر بآیهٔ ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی یعنی آنچه بر گردانیده است خدا تعالی بر رسول خود از دشمنان اهل قریهها پس آن برای خدا است و برای رسول خدا است و برای خویشان نزدیک رسول خدا است و برای اطفال بی پدر و درویشان و مسافران آل محمد است و گفته است مراد از ذوی القربی اقربای رسول خدا اند و فقهاء در وجه استحقاق ذوی القربی اختلاف کرده اند شافعی و اصحاب او بر آنند که استحقاق ایشان بسبب قرابت است با رسول خدا و حاجت و عدم آن در ایشان معتبر نیست و ابو حنیفه و اصحاب او بر آنند که استحقاق ایشان بجهت حاجت است نه بقرابت گفته اند و قسمت میکنند بر اناث تفضیل باید داد چنانچه در میراث که مرد را دو سهم و زن را یک سهم میرسد محمد بن الحسن گوید در میان ذکور و اناث تسویه باید کرد و تفاوتی نباید گذاشت و ذکر را بر انثی تفضیل نباید داد و یحیی بن الحسن صاحب کتاب عمده گوید فتوی مذهب شافعی است و آن صحیح است و ظاهر کتاب خدا که میفرماید لذی القربی بصحت آن شهادت میدهد خدا تعالی سهمی معلوم برای ایشان واجب گردانیده میان محتاج و غیر محتاج از ایشان فرقی نگذاشته و کسیکه ایشان را مستحق داند از جهت حاجت نه قرابت مخالف ظاهر کتاب خدا است زیرا که اگر استحقاق از جهت مجرد احتیاج بود در غیر اقارب نیز یافت میشد که بسیاری از ایشان محتاج تر بودند و مجرد استحقاق که عبارتست از حاجت نه قرابت بود و حاصل بود پس لاحق بود از ایشان و این خلاف مورد نص است و ظاهر آیه زیرا که لفظ آیه متضمن لفظ قربی است و لفظ قربی حاصل است در ایشان لا غیر و اینکه گفته قسمت میشود در میان ایشان مثل قسمت میراث للذکر مثل حظ الانثیین این هم مخالف ظاهر کتاب است و برهم و تقدیم ایشان مستحقند از جهت ارث و لا نظر لفظ قرابت زیرا که ایشان اند اولوا القربی و ثانی از جهت موافقت ابو حنیفه بنا بر قسمت للذکر مثل حظ الانثیین و چون این مقدمات ثابت شد باقی نمیماند در مسئله مگر وجوب میراث برای ایشان و احکامی دیگر بر دفع ایشان از آن نیست و این آخر کلام ثعلبی است در تفسیر خود

باب هشتاد و هفتم

در آیهٔ شریفهٔ ما افاء الله علی رسوله من اهل القری الآیه از روایات خاصه در آن پنج حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از سلیم بن قیس روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که فرمود بخدا سوگند ما ایم آنجماعتی که خدا تعالی از لفظ ذوی القربی قصد کرده و بخود و پیغمبر خود قرین ساخته و فرموده است ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و مراد از یتامی و مساکین یتیمان و مسکینان از ما است نه دیگران و ما را از صدقه سهمی نداد و خدا تعالی اکرام کرد پیغمبر خود را و ما را اکرامی داشت از اینکه طعام فرماید ما را از چرک های دست مردم است یعنی طعام کند ما را از صدقات که زکوة مردم **دوم** شیخ در تهذیب بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که در آیهٔ ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء که معنی آن اینست که آنچه بر گردانید خدا تعالی بر رسول خود از بنی النضیر بر شما نتاختید شما بر تحصیل آن هیچ اسبی و نه شتری و جنگ و جدالی نشما بوقوع نیامد و لکن خدا تعالی بنصرت خود مسلط گردانید پیغمبر خود را بر هر که خواهد حضرت فرمود فیء آن اموالی است که در تحصیل آن احتیاج بریختن خونی و جنگ و جدالی نباشد و انفال مانند این است یعنی از اموال **سیم** شیخ باسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت از حضرت ابی جعفر شنیدم که فرمود فیء و انفال آن موضعی است که در آن خون ریزی نباشد و جماعتی است که با ایشان مصالحه کنند و هر یک الحال چیزی بدست دهند و زمین خرابه و بطون وادیها است اینها همگی فیء است و آن مخصوص خدا و رسول است و سهم خدا هم مخصوص رسول است هر که خواهد میدهد و هر چه خواهد میکند و بعد از رسول خدا از برای امام است و فرموده است ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب فرمود معنی این همین است که من گفتم و اینکه فرموده است ما افاء الله علی رسوله من اهل القری این بمنزلهٔ غنیمت است که پدرم چنین میفرمود و از برای ما نیست در آن مگر دو سهم سهم رسول و سهم قربی و در باقی آن با سایر مردمان شریکیم **چهارم** محمد بن عباس در تفسیر خود بسند خود از زید بن علی روایت کرده است که عرض کردم

باب هشتاد و پنجم

باب هشتاد و ششم

باب هشتاد و هفتم

جعلت فداك انما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی چه معنی دارد فرمود والله قرابتنا پنجم محمد بن
عباس بسند خود از عمر بن ابی مقدام روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل سؤال کردم فرمود این آیه در خصوص ما نازل شده پس اینها از برای خدا و رسول است و آنان
ما است مائیم اولوا القربی و مائیم مساکین و مسکنت ما نزد رسول خدا برطرف نمیکردید و مائیم ابناء السبیل که سبیل خدا است
مکرعنا و همگی امر از ما است **باب هشتاد و نهم** در آیه شریفه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله الایه از روایات عامه در آن
دو حدیث است **اول** ابو الحسن معازلی فقیه شافعی در کتاب فضایل در معنی این آیه بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است
که فرمود بخدا سوگند که مائیم ناس در این آیه که بما و بفضل ما حسد میبرند **دوم** ابن شهر آشوب از ابو الفتوح رازی بسند خود از ابن
عباس در این آیه شریفه روایت کرده است که گفت این آیه در خصوص رسول خدا و علی نازل شده و از ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان نیز نقل کرده که
مراد بناس پیغمبر است و آل پیغمبر و ابو جعفر فرموده است فضل در پیغمبر نبوت است و در علی امامت **باب نودم** در آیه شریفه
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله الایه از خاصه در آن پنج حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از برید
عجلی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم سؤال کردم آنحضرت شروع نمود باول
آیات که الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا یعنی
آیا نمی بینی و نظر نمیکنی بسوی اینها که بهره از کتاب بایشان داده شده است ایمان می آورند بجبت و طاغوت که دو بت قریش بودند و میگویند
بکافران که ایشان هدایت یافته اند از آنها که ایمان آورده اند براه دین حق حضرت فرمود مراد خلفای جور و امامان گمراهانند که مردم را بسوی
آتش جهنم میخوانند میگفتند که ایشان هدایت یافته ترند از آل محمد اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا ام لهم نصیب
من الملک یعنی اینها جماعتی که خدا ایشان را لعنت کرده است و هر که خدا او را لعنت کند پس نمی یابی از برای او یاری یا از برای ایشان
بهره از ملک هست حضرت فرمود مراد از ملک امامت و خلافت است فاذا لا یؤتون الناس نقیرا یعنی پس اگر بهره از خلافت ایشان را باشد
نخواهند داد بمردم نه قلیلی و نه کثیری حتی بقدر نقیری نخواهند داد حضرت فرمود مراد از ناس که چیزی بایشان نخواهند داد مائیم و مراد از نقیر
آن نقطه ایست که می بینی در هسته خرما ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله حضرت فرمود مائیم آن ناسی که حسد میبرند مردم بما
با آنچه خدا تعالی بما عطا فرموده است از منصب امامت بدون سایر خلق فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما پس بتحقیق که عطا
کردیم ما آل ابرهیم کتاب و حکمت را و عطا کردیم بایشان پادشاهی عظیم را حضرت فرمود مراد این است که رسولان و انبیا و ائمه از ایشان قرار دادیم
پس چرا در آل ابرهیم اقرار میکنند و در آل محمد انکار مینمایند فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا یعنی بعضی از
آل ابرهیم ایمان آوردند و بعضی روگردان شدند و بس است آتش جهنم برای سوختن ایشان ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما **مترجم گوید** و کلینی نیز این حدیث را از برید بن معویه
عجلی روایت کرده است **دوم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی الحسن در آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله روایت کرده
است که فرمود مائیم محسودان **سیم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از ابو الصباح روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله از آیه شریفه
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله سؤال کردم فرمود یا ابا الصباح مائیم آن ناسی که بما حسد میبرند **چهارم** ابن یعقوب ایضا
بسند خود از برید عجلی از حضرت ابو جعفر در آیه شریفه فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما روایت کرده است
که فرمود خدا تعالی از ایشان رسل و انبیا و ائمه قرار داده پس چگونه در آل ابرهیم اقرار میکنند و در آل محمد انکار مینمایند عرض کردم وآتیناهم
ملکا عظیما این است که رسل از ایشانند فرمود ملک عظیم این است که خدا تعالی امامانی در ایشان قرار داده که هر که اطاعت ایشان کند اطاعت
خدا کرده و هر که معصیت ایشان کند خدا را معصیت کرده این است ملک عظیم **پنجم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر
در آیه وآتیناهم ملکا عظیما روایت کرده است که فرمود ملک عظیم طاعت مفروضه است و احادیث این باب با باب سابق بر این در اوایل
کتاب با این باب هم ذکر یافت **باب نودم** در آیه ولسوف یعطیک ربک فترضی از روایات عامه در آن دو حدیث است **اول**
ابن الفقیه معازلی در کتاب فضایل بسند خود از سدی در آیه ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا روایت کرده است که گفت اقتراف حسنه مودت
آل محمد است و در آیه ولسوف یعطیک ربک فترضی گفت که رضای محمد این است که اهل بیتش را داخل بهشت گرداند معنی آیه اول اینست

باب هشتاد و نهم

باب نودم

که هر که نیکی و طاعتی بکند زیاده میکنیم در آن طاعت نیکی را و معنی آیه دوم آنست که هر آینه زود باشد که بدهد پروردگار تو ترا ثواب آخرت
و منزلت شفاعت چندانکه راضی و خوشنود باشی **دوم** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از زید بن علی روایت کرده است که در آیه ولسوف
یعطیک ربک فترضی گفت رضای رسول خدا این است که اهل بیت و ذریه او را داخل بهشت گرداند **باب نود و یکم** در آیه ولسوف
یعطیک ربک فترضی از روایات خاصه در آن یک حدیث است **اول** محمد بن عباس بسند خود از زید بن علی در آیه ولسوف یعطیک
ربک فترضی روایت کرده است که گفت رضای رسول خدا این است که اهل بیت و شیعه خود را داخل بهشت گرداند و چگونه چنین نباشد و حال
آنکه بهشت از برای ایشان خلق شده و جهنم از برای دشمنان ایشان فعلی اعدائهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین **باب نود و دوم** در
آیه فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة تا آخر از روایات عامه در آن یک حدیث است **اول**
محمد بن صالح زعفرانی بسند خود از شافعی از انس روایت کرده که رسول خدا در آیه فلا اقتحم العقبة فرمود که بر بالای صراط عقبه ایست که
طول آن سه هزار سال است هزار سال از آن سرازیر است و هزار سال دیگر خار مغیلان و عقرب و مار است و هزار سال دیگر
سرازیر است و من اول کسی ام که آن عقبه را طی میکنم و پس از من علی بن ابیطالب است و بعد از کلامی چند پیغمبر فرمود طی نمیکند آن عقبه را
بدون مشقت مگر محمد و اهل بیت او و حدیث مخفی نماند این است که در دنیا بدی در عقبه که کنایه است از امر مشکلی که باعث رنج و تعب
باشد چه چیز ترا دانا گردانید که چیست عقبه و چه قدر ثواب دارد عقبه همانا بنده آزاد کردن است از قید بندگی **باب نود و سیم** در
آیه شریفه فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة تا آخر از روایات خاصه در آن نه حدیث است **اول** محمد بن یعقوب
بسند خود از حضرت ابی عبد الله در آیه فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة روایت کرده است که فرمود مراد خدا تعالی از فک
رقبة ولایت امیر المؤمنین است که از او میکرداند و خلاص میکند گردن مؤمن را از عذاب الهی **مترجم گوید** پس حمل عقبه بر ولایت بطریق
مبالغه خواهد بود از قبیل حمل مسبب بر سبب **دوم** ابن یعقوب بسند خود از ابان بن تغلب از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که
عرض کردم جعلت فداک فلا اقتحم العقبة چه معنی دارد فرمود هر که را خدا تعالی بولایت ما گرامی داشت او از عقبه گذشته است و مائیم
آن عقبه که هر که از آن گذشت نجات یافت **مترجم گوید** پس معنی آیه این است که مردم در دنیا نگذشتند در ولایت ما و قبول ولایت ما نکردند
که اگر قبول میکردند نجات می یافتند ابان گوید بعد از این حدیث امام ساعتی ساکت شدند پس فرمود میخواهی ترا خبر دهم بحرفی که بهتر
باشد از دنیا و آنچه در آن است عرض کردم بلی قربانت شوم فرمود قول خدا تعالی که فرموده است فک رقبة بعد از آن فرمود مردم همگی در
قید آتشند مانند عبید که در قید صاحبان خود باشند مگر تو و اصحاب تو که باعتقاد بولایت ما رهانید خدا تعالی بسبب ولایت ما اهل بیت
ایشان را از آتش جهنم رهانید **سیم** ابن بابویه در کتاب بشارات الشیعه بسند خود از ابان از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است
که عرض کردم جعلت فداک فلا اقتحم العقبة چه معنی دارد همان حدیث سابق را بعینه نقل کرده **چهارم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود
بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله در آیه فک رقبة روایت کرده است که فرمود بما آزاد میشوند کسانیکه ما را شناختند و ما
مائیم اطعام کنندگان در روز گرسنگی در آن مسغبه است **مترجم گوید** مسغبه بر وزن مفعله مشتق از سغب بمعنی جوع است یعنی یا
آنکه عقبه عبارت از طعام دادن است در روزیکه خداوند جوع و گرسنگی باشد یعنی روزیکه مردم در آن روز گرسنه باشند و طعام
بدشواری بدست آید پس هر گاه عقبه عبارت از اطعام باشد پس حمل آن بر اطعام حمل مشبه به باشد بر مشبه یعنی اگر قبول ولایت باعث نجات
نفوس است مانند اطعام که موجب حیات ابدان است والله العالم **پنجم** محمد بن عباس ماهیار در تفسیر خود از ابان روایت کرده است
که از حضرت ابی عبد الله از آیه فلا اقتحم العقبة سؤال کردم فرمود ای ابان آیا کسی در این آیه بتو چیزی رسیده است عرض کردم نه فرمود
مائیم عقبه و صعود نمیکند بسوی ما مگر کسیکه از ما باشد بعد از آن فرمود ای ابان آیا زیاده از این بتو گویم که بهتر از دنیا و مافیها
باشد عرض کردم بلی فرمود خدا تعالی فرموده است فک رقبة جمیع مردم در قید آتشند غیر از تو و اصحاب تو خدا تعالی شما را از آتش جهنم آزاد
کرده است عرض کردم بچه چیز ما را آزاد کرده است فرمود بسبب قبول کردن شما ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را **ششم** محمد بن
عباس بسند خود از حضرت ابی عبد الله در آیه فک رقبة روایت کرده است که آنحضرت فرمود تمام مردم بندگانند مگر کسیکه در طاعت و
ولایت ما داخل شود که خدا تعالی او را از آتش جهنم آزاد کرده است و عقبه ولایت ما اهل بیت است **هفتم** ایضا محمد بن عباس بسند
خود از ابان روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه فلا اقتحم العقبة سؤال کردم آنحضرت دست مبارک بر سینه خود زده و فرمود

باب نود و یکم

باب نود و دوم

باب نود و سیم

ماتیم بن جعفر که هر که از ان گذشت نجات یافت ما انرا فرمود و ساکت شد بعد از ان فرمود از سوی بخشم بسیعنی که برای تو از دنیا و ما فیها بهتر
باشد بعد حدیث سابق ذکر کرده **هشتم** محمد بن عباس بسند خود از ابان از حضرت صادق ع از ایه فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة
روایت کرده است که فرمود ما ئیم عقبه هر که بر ان بر شد نجات یافت و خدا تعالی بسبب ما کرم نمها شما را از اتش جهنم رها کرد **نهم** از حضرت
امام محمد باقر روایت است که فرمود ما ئیم ان عقبه که هر که بر ان بر امد نجات یافت بعد از ان فرمود فک رقبة بعد از ان فرمود مردم همگی بنده
اتش جهنم اند مگر ما و شیعیان ما خدا تعالی کرم نمها ایشان را از اتش جهنم رها کرد **دهم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود در ایه فلا اقتحم
العقبة گفته است فرمود العقبة الائمة من صعدها فک رقبة من النار و گفته است در ایه او مسکینا ذا متربة فرمود یعنی مسکینی که پهلو بر
خاک گذاشته و از شدت احتیاج بخاک چسبیده چنانکه چیزی نداشته باشد که او را از خاک نگاه دارد **یازدهم** علی بن ابرهیم بسند
خود از حضرت ابی جعفر در ایه ایحسب ان لن یقدر علیه احد که معنا ان این است یا می پندارد آدمی که هر گز قادر نیست بر انتقام و عقاب
او هیچ کس حضرت فرمود یعنی ثانی گمان میکند چنین و این گمان باطل است که او کشته خواهد شد در وقت رجعت و کشتن پیغمبر فاطمه
زهرا **فقیر گوید** زیرا که او باعث قتل نعلیه الجنابی شده فیکه نفذ غلام خود را بکر فتن امیر المؤمنین ع فرستاد و مشهور است اینمقدار
از اشهر است که محتاج بتفصیل باشد و مخفی نماند که عبارت حدیث چنین است ایحسب ان لن یقدر علیه احد یعنی یقتل فی قتله ابنة
النبی ص و بعضی چنین فهمیده اند که مراد ثالث است چون بعضی حضرت رسالت را دجال او بوده و بعضی از نسخ عبارت حدیث چنین
بنظر رسیده است که فرمود یعنی یقتل فی قتله ابنة النبی ص که چون قتل ثالث دختر آنحضرت را معلوم نیست بخلاف قتل ثانی حضرت فاطمه زهرا را
بنابراین حمل حدیث بر ثانی کردیم و ما بجلد فرمود یقول اهلکت مالا لبدا فرمود یعنی و میگوید ضایع کردم مالی را که بپیغمبر و تجهیز
جیش العسرة صرف نمود فرمود و معنی ایحسب ان لم یره احد این است که ایا گمان میکند که ندیده است کسی فساد را که در نقل و ثابت و دو
باطل او مضمرات الم نجعل له عینین یعنی ایا نکردانیدیم برای او دو چشم یعنی حضرت فرمود رسول خدا است و لسانا یعنی
زبانی و دو لب حضرت فرمود مراد از لسان امیر المؤمنین است و شفتین حسنین ع و هدیناه النجدین یعنی هدایت کردیم او را به راه
خیر و راه شر حضرت فرمود مراد از هدینا النجدین راه نمودن است بولایت حسنین ع فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة حضرت فرمود
ما ادریک یعنی ما اعلمک و فرمود در هر موضعی از قران لفظ ما ادریک باشد بمعنا ما اعلمک یعنی چه چیز ترا دانا کرد یتیما ذا مقربة
یعنی اطعام کنید یتیمی را که صاحب قرابت و خویش باشد حضرت فرمود یتیما ذا مقربة یعنی رسول الله و المقربة قرباه او مسکینا ذا متربة
یعنی مترب العلم **فقیر گوید** از این لفظ مستفاد میشود که نیاز بحثتی بنا بر این مترب العلم با بر خواهد بود که آنحضرت بی نیاز است بسبب علم
و دانش **باب نود و چهارم** در ایه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة از روایات عامه در ان یازده حدیث است **اول**
ابن شهر اشوب از طرق مخالفین از ابو بکر هذلی از شعبی روایت کرده است که مردی نزد رسول خدا امد و عرض کرد یا رسول الله بمن
چیزی تعلیم کن که خدا تعالی مرا بسبب ان نفع بخشد فرمود بر تو باد بجود و کرم که در دنیا و اخرت ترا نفع بخشد که ناگاه علی داخل شد
و عرض کرد یا رسول الله فاطمه ترا دعوت میکند رسول خدا اجابت کرد انمرد گفت یا رسول الله این مرد کیست فرمود انکسی است که خدای
تعالی در حق او فرستاده است ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی انان که ایمان اوردند و عملهای شایسته کردند
انگروه ایشانند بهترین افریدگان **دوم** ابن شهر اشوب ایضا از ابن عباس و ابو بریده و ابن شرحبیل و حضرت باقر روایت کرده است
که رسول خدا بعلی فرمود ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة توئی و شیعه تو و وعدگاه من و شما حوض کوثر است
هنگامیکه جمع شوند امتها برای حساب میخواهند دید شما را با رویهای سفید نورانی و همگی سیراب شادان **سوم** در خبر دیگر است که
فرمود انت خیر البریة و شیعتک الغر المحجلون **سیم** ابراهیم ثقفی صاحب کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسند خود از ابو اسحق از حارث اعور روایت کرده
است که علی فرمود ما اهل بیتی هستیم که احدی را با ما قیاس نتوان کرد پس مردی برخواست و نزد ابن عباس امد و این سخن را بر سبیل استغراب
برای او نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست و اینکه در واجب دیگران قیاس نتوان کرد پس گفت این ایه در شان علی نازل شده است
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة **چهارم** ابو بکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین ع در حدیث
مالک بن انس از حمید از انس بن مالک روایت کرده است که گفت ان الذین امنوا در شان علی نازل شده است که پیش از همه کس رسول خدا را
تصدیق کرد و عملوا الصالحات یعنی ادای فرایض پیوسته و اولئک هم خیر البریة یعنی علی افضل خلق است بعد از رسول خدا تا اخر سوره

پنجم اعمش از عطیه از خدری و خطیب خوارزمی از جابر روایت کرده اند که چون این ایه نازل شد رسول خدا فرمود علی خیر البریة است بعد
بهتر بن مریم است و در روایه جابر است که هر گاه علی می امد اصحاب رسول خدا می گفتند خیر البریه امد **ششم** ابو المؤید موفق بن احمد در
کتاب مناقب بسند خود از یزید بن شرحبیل انصاری کاتب علی روایت است از علی کرم الله وجهه شنیدم که فرمود رسول خدا قبض روح شد
در حالیکه بر سینه من تکیه کرده بود پس در ان حالت فرمود یا علی مگر نشنیده که خدا تعالی فرموده است ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة انها توئی و شیعه تو و موعد من و شما حوض کوثر است در وقتیکه امتها برای حساب حاضر اید شما را بخوانند با روی
سفید نورانی در دست و پای سفید حاضر شوید **هفتم** حبری بسند خود از ابن عباس در ایه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریة روایت است که گفت این ایه در شان علی و شیعه او نازل شده است **هشتم** در کتاب شواهد التنزیل تالیف حاکم ابو القسم
حسکانی بسند خود از یزید بن شرحبیل انصاری کاتب علی روایت است که از علی شنیدم که فرمود در وقتیکه رسول خدا را در مرض موت بسینه
خود نگاه داشته بودم فرمود یا علی نشنیده قول خدا را ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة ایشان شیعه تو اند و موعد
من و شما حوض کوثر است هنگامیکه امتها برای حساب جمع ایند شما بیائید با رویهای سفید نورانی **نهم** مقاتل بن سلیمان از ضحاک
از ابن عباس روایت کرده است که در ایه هم خیر البریة گفت این ایه در شان علی و اهل بیت او نازل شده **دهم** صاحب کتاب اربعین و ان
حدیث بیست و هشتم است از چهل حدیث بسند خود از جابر بن عبد الله روایت است که گفت ما در نزد رسول خدا بودیم که علی داخل شد
رسول خدا فرمود برادرم امد پس رو بکعبه نمود و فرمود قسم بانکسیکه جان من بدست او است که این و شیعه این در روز قیامت رستگارانند
بعد از ان فرمود او اول شما است در ایمان و وفا کننده تر است از شما بعهد الهی و قائم تر شما است بامر پادشاهی و عادل تر شما است در رعیت
و اقسم شما است بسویت و اعظم شما است نزد حضرت عزت بمرتبت گوید پس این ایه نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریة گوید بعد از ان هر وقت علی می امد اصحاب رسول خدا می گفتند خیر البریة امد **فقیر گوید** و ابن حجر احطب خوارزمی در کتاب
مناقب نقل کرده **یازدهم** ابو نعیم اصفهانی بسند خود از ابن عباس روایت است که چون این ایه بر رسول خدا نازل شد بعلی فرمود مصداق
این ایه توئی و شیعه تو و تو و شیعه تو در روز قیامت می ائید راضی و پسندیده و خدا تعالی از شما راضی و دشمن شما می اید خشمناک و
غل بر گردن **فقیر گوید** جمهور اهل سنت حتی ابن حجر که از متعصبان ایشان است روایت از ابن عباس و همچنین از کتاب حافظ زرندی
بچند سند و همچنین حافظ ابو نعیم بچند طریق و همچنین اصفهانی بدو طریق سوای حدیث دیلمی بابلی بن مهدی
نقل کرده اند **باب نود و پنجم** در ایه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة از روایات خاصه در ان هفت حدیث است
اول محمد بن عباس بن ماهیار الثقة در تفسیر خود بسند خود از یزید بن شرحبیل کاتب علی روایت کرده است که انحضرت فرمود رسول خدا
در مرض موت بسینه خود نگاه داشته بودم و عایشه نزد پای من نشسته گوش فرا داشته که ایشان رسول خدا بکوید بشنود انحضرت فرمود ای
برادر من مگر نشنیده که خدا تعالی میفرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة انان توئی و شیعه تو و وعدگاه من و شما
حوض کوثر است در وقتیکه امتها برای حساب حاضر شوند شما را بخوانند و شما بیائید با رویهای سفید نورانی **دوم** محمد بن عباس
ماهیار بسند خود از یعقوب بن یزید روایت کرده است که گفت در کتب پدرم دیدم که علی فرموده است رسول خدا این ایه ان الذین امنوا و عملوا
الصالحات اولئک هم خیر البریة را بر خواند پس بجانب من ملتفت شده فرمود خیر البریة توئی و شیعه تو و وعدگاه من و شما حوض کوثر است
می ائید نزد من با رویهای سفید و تاجها بر سر یعقوب گوید من این حدیث را بخدمت ابی جعفر عرض کردم فرمود این چنین که تو نقل
کردی چنین است در کتاب علی که بخط مبارک انحضرت و در نزد ما است می باشد **سیم** محمد بن عباس بسند خود از ابو جعفر از جابر
ابن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت بفاطمه فرمود ای دختر من پدر و مادرم بفدای تو باد کس طلب علی نزد
و او را نزد من حاضر کن فاطمه بحسن ع فرمود برو و پدرت را حاضر کن حسن نزد پدر رفت و او را خبر کرد و عرض کرد جدم ترا خواسته است علی
نزد رسول خدا امد و فاطمه نزد انحضرت بود و میگفت و اکرباه لکربک یا ابتاه رسول خدا فرمود ای فاطمه پس از امروز دیگر پدرت را
اندوهی نیست ای فاطمه در مصیبت رسول خدا پیراهن چاک مکنید و رو مخراشید و واویلا مگوئید لکن بگوئید چنانکه پدرت در مصیبت
برادرت ابرهیم میگفت تدمع العین و قد یوجع القلب و لا نقول ما یسخط الرب و انا بک یا ابرهیم لمحزونون یعنی دیده می بارد و دل
کاهی بدرد می اید با وجود این سخنی را نمیگوئیم که موجب سخط پروردگار باشد و من در مصیبت تو ای ابرهیم محزون و ملولم ای فاطمه کو

باب نود و پنجم

ابرهیم بنا نهادم این پیغمبر بود بعد از آن فرمود یا علی نزدیک من بیا چون نزدیک شد فرمود گوش خود را نزدیک دهن من بگذار چون چنین کرد فرمود آیا نشنیده قول خدا را ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود ایشان تو ئی و شیعه تو می آیید با روهای سفید نورانی همه سیراب و شادان آیا نشنیده قول خدا را ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود اینها دشمنان تو و شیعیان ایشانند می آیند روز قیامت با روهای سیاه و لب تشنه و شکم گرسنه در حالتیکه همگی اشقیا و منافقین باشند بعذاب الهی گرفتار این است حق تو و حق شیعه تو و ایشان در حوض تو و شیعیان ایشان است چهارم محمد بن عباس بسند خود از ابو رافع روایت کرده است که علی با اهل شوری فرمود شما را بخدا یاد دارید روزیکه من آمدم و شما در خدمت رسول خدا نشسته بودید فرمود برادرم من آمد پس بجانب کعبه ملتفت شد و فرمود قسم به پروردگار این خانه که این مرد و شیعه او رستگارانند در روز قیامت پس رو بجانب شما کرد و فرمود بدانید که او اول شما است در ایمان و اقوم شما بامر خدا و وفا کننده تر از شما است بعهد خدا و حکم کننده تر از شما است بحکم خدا و عادل تر شما است در رعیت و قسمت کننده تر از شما بمساوات و عظیم تر شما است در اجر عند الله پس خدا تعالی این آیه را نازل کرد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة پس رسول خدا تکبیر گفت و شما هم تکبیر گفتید و اکنون همه شما در اینجا هستید آیا چنین بود که میگویم گفتند بلی پنجم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از یعقوب بن میثم تمار مولای علی بن الحسین روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت ابی جعفر رفتم عرض کردم جعلت فداک یا بن رسول الله در کتب پدرم دیدم که علی با ابن میثم گفت دوست دار دوست آل محمد را هر چند فاسق زناکار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند دائم الصوم و دائم القیام باشد که من از رسول خدا شنیدم که فرمود ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة پس ملتفت شد و فرمود بخدا سوگند اینها شیعه تواند یا علی و وعدگاه تو و ایشان در روز قیامت حوض کوثر است با روهای سفید و تاجها بر سر ابو جعفر فرمود این چنین که تو نقل کردی ظاهر است در کتاب علی که بخط آنحضرت است اکنون در نزد ما اهل بیت است ششم شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که ما بودیم در خدمت پیغمبر که علی داخل شد رسول خدا فرمود آمد بسوی شما برادر من پس بجانب کعبه ملتفت شد و دست بر آن زد و فرمود قسم بآنکسیکه جان من بدست قدرت او است که این و شیعه او در روز قیامت بعد از آن فرمود اول شما است در ایمان با من و وفا کننده تر است بعهد خدا از شما و برپا دارنده تر است از شما امر خدا را و عادل تر است از شما در رعیت و قسمت کننده تر است از شما بسویت و اعظم است نزد خدا تعالی از شما در اجر گوید پس این آیه نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة و بعد از آن روز هر وقت علی می آمد اصحاب رسول خدا میگفتند خیر البریة آمد هفتم شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت ابا عبد الله روایت کرده است که علی بخدمت رسول خدا رفت و آنحضرت در خانه ام سلمه بود چون او را دید فرمود یا علی چگونه خواهی بود در وقتیکه همه امتها جمع شوند و میزان اعمال برپا شود و بیرون آیند برای عرض مخلوق و مردم را بخوانند بسوی آنچه لابد است که خوانده شوند که بدان شک از دیده علی جاری شد رسول خدا فرمود یا علی چرا گریه میکنی بخدا سوگند که تو و شیعه ترا بخوانند با روهای سفید نورانی و همگی سیراب و شادان و دشمن ترا بخوانند با روهای سیاه و همه اشقیا و معذبین مگر نشنیده قول خدا تعالی را میفرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة آن تو ئی و شیعه تو والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک هم شر البریة دشمن تو است یا علی

باب نود و ششم در اینکه آیه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون از روایات عامه و در آن یکحدیث است ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از جابر روایت کرده است که گفت ما در خدمت رسول خدا بودیم که علی داخل شد رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه جان من بدست او است که این مرد و شیعه او رستگارانند در روز قیامت

باب نود و هفتم در اینکه آیه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است اول ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا آیه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون را تلاوت کرد پس فرمود اصحاب بهشت کسی است که مرا اطاعت کند و بعد از من بحکم علی راضی شود و بولایت او اقرار کند و اصحاب جهنم کسی است که ولایت او را انکار کند و عهد را بشکند و با او مقاتله نماید دوم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از محدوج بن زید ذهلی روایت کرده است و او از محدوج با جمعی از قبیله خود نزد پیغمبر آمده بودند که دید رسول خدا این آیه تلاوت کرد لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة و

باب نود و ششم

باب نود و هفتم

اصحاب الجنة هم الفائزون ما گفتیم یا رسول الله اصحاب بهشت کیانند فرمود کسی است که مرا اطاعت کند و بعد از من با علی بصلح باشد گوید رسول خدا دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود بدانید که علی از من است و من از علیم هر که با او جنگ کند با من جنگ کرده و هر که با من جنگ کند خدا را بخشم آورده بعد از آن فرمود یا علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است و تو ئی علم در میان من و امت من عطیه گوید من نزد زید بن ارقم رفتم در منزل او و این حدیث را برای او نقل کردم زید گفت کسی نمانده است که باقی مانده باشد از کسانیکه این حدیث را از آنحضرت شنیده اند مگر من و گواهی میدهم که این را از رسول خدا شنیدم بعد از آن گفت مردمان با علی جنگ کردند که این را از رسول خدا شنیده بودند و انکار آن را میکردند چهارم احمد بن ابی بکر ثالث در کتاب اربعین صاحب اربعین بسند خود از صفوان بن یحیی روایت کرده است که امام محمد باقر فرمود هر که تمسک جوید بهدایت بیابد و هر که برخدا توکل کند خدا او را کفایت کند و هر که بر دیگر خدا باور داده است قناعت باید کنی کرد و هر که از خدا بپرهیزد نجات یابد پس ای بندگان خدا از خدا بپرهیزید چندانکه بتوانید و خدا را اطاعت کنید و امر او را باهلش باز گذارید که فیروزی یابید و اصبروا ان الله مع الصابرین و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون یعنی صبر کنید که خدا تعالی با صابران است و نباشید از آنکسانیکه خدا را فراموش کردند پس فراموش گردانید خدا تعالی بر ایشان نفسهای ایشان را و مساوی نیستند نزد خدا تعالی اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت اصحاب بهشت ایشانند در یابندگان نعیم فرمود و اصحاب بهشت شیعیان علی اند گوید پدرم از پدرش از ام سلمه زوجه رسول خدا روایت کرد که گفت رسول خدا این آیه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون را بر خواند من عرض کردم یا رسول الله اصحاب بهشت کیانند فرمود دشمنان علی و ذریه علی و کسانیکه ایشان را عیب کنند و خوار گردانند عرض کردم فائزون کیانند فرمود فائزون شیعیان علی اند پنجم صاحب کتاب اربعین بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که گفت در خدمت رسول خدا بودیم علی بن ابیطالب وارد شد رسول خدا فرمود برادرم آمد بعد از آن ملتفت کعبه شد و دست بر آن زد و فرمود والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیمة بعد از آن فرمود اولکما ایمانا معی و اوفاکم بعهد الله و اقومکم بامر الله و اعدلکم فی الرعیة و اقسمکم بالسویة و اعظمکم عند الله مزیة گوید پس این آیه نازل شد ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة

باب نود و هشتم در آیه شریفه من جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون از روایات عامه و در آن پنج حدیث است

اول ابرهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین بسند خود از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که بخدمت حضرت امیر المؤمنین رفتم فرمود یا ابا عبد الله میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر که آنرا آورد خدا تعالی او را داخل بهشت گرداند و بسیئه که هر که آنرا آورد خدا تعالی او را در آتش جهنم برو در اندازد و هیچ عملی را با آن سیئه قبول نکند عرض کردم بلی فرمود آن حسنه حب ما است و آن سیئه بغض ما است و فرموده است فله خیر منها یعنی از آن حسنه بهتر است برای او در روز قیامت و آن ثواب است امان از جهنم ابن عباس گوید فله خیر منها یعنی از آن حسنه نیکی باو میرسد و ایضا از ابن عباس مروی است که گفت فله خیر منها یعنی ثواب دیگر طاعت و فعل عبد است و ثواب فعل خدا تعالی و گفته است خدا تعالی قبول میکند ایمان و حسنات او را و قبول خدا تعالی بهتر است از عمل بنده و گفته فله خیر منها یعنی خوشنودی خدا و خدا تعالی فرموده است و رضوان من الله اکبر و محمد بن کعب و عبد الرحمن زید گفته اند فله خیر منها یعنی اضعاف اعطا خدا که بیک حسنه ده حسنه زیاده از آن عطا میکند و آن بهتر از آن است و ابن کعب و ابن زید نیکو تاویل کرده اند و گفته اند زیرا که اضعاف خطا یعنی اینست از اجمله این است که از عمل بنده سؤال کنند و از اضعاف سؤال نکنند دیگر آنکه شیطان راه بعمل بنده دارد ولکن باضعاف راه ندارد دیگر آنکه خصمان در اضعاف طمع نیست دیگر آنکه دار دنیا دار حسنات است و دار اضعاف بهشت است دیگر آنکه حسنه برای استحقاق بنده است و اضعاف لا بو بکرم خدا است

دوم حموینی ایضا باسناد دیگر از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که گفت علی بمن فرمود یا ابا عبد الله ترا خبر دهم بحسنه که هر که آنرا باشد از هول روز محشر ایمن است و سیئه که هر که آنرا باشد سر نگون در آتش جهنم بر انداخته و هیچ عملی از او مقبول نگردد پس این آیه تلاوت کرد من جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار و حاصل اینست که هر که حسنه باو رسد بدرگاه خدا پس از برای او است ثوابی که بهتر از آن باشد و ایشان از فزع و خوف روز قیامت ایمن اند و هر که سیئه باو رسد پس برو در میاندازند ایشان را بر جهنم بعد از آن فرمود یا ابا عبد الله آن حسنه حب ما است و آن سیئه بغض ما است

سیم حموینی باسناد خود از ابو اسحق احمد بن محمد بن ابرهیم ثعلبی روایت کرده است که در تفسیر من جاء بالحسنة

باب نود و هشتم

فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون گفته است و آن که جاء بیعنی کسیکه اقرار کند و وفا نماید بعهد الهی در ولایت ما **چهارم** جبری بسند
خود از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که بخدمت علی رفتم فرمود یا ابا عبد الله ترا آگاه کردانم بحسنه که هر کرا باشد خدا تعالی او را داخل بهشت
کرداند و سیئه که هر کرا باشد خدا او را داخل جهنم کند و هیچ عملی با آن سیئه قبول ننماید گوید عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین فرمود آن حسنه
حب ما است و آن سیئه بغض ما **پنجم** ابو نعیم اصفهانی بسند خود از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که علی فرمود میدانی کدام است آن
سیئه که هر که بکند سرنگون در جهنم در افتد با آن سیئه هیچ عملی قبول نشود پس این آیه را تلاوت کرد من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من
فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون بعد از آن فرمود یا ابا عبد الله آن حسنه حب ما
و آن سیئه بغض ما است **باب نود و نهم** در آیه من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم
فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون از ره خاصه در آن چهار حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده است که امام محمد باقر فرمودند ابو عبد الله جدلی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد حضرت فرمودند ترا خبر دهم از تفسیر آیه من جاء
بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون عرض کردم بلی یا امیر
المؤمنین جعلت فداک فرمود حسنه معرفت ولایت و حب ما اهل بیت است و آن سیئه انکار ولایت و بغض ما اهل بیت است **دوم** ابن یعقوب
بسند خود از جابر از حضرت ابی جعفر در آیه ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا روایت کرده است که فرمود هر که تولا جوید با وصیا از آل محمد
و پیروی آثار ایشان نماید این تولا و پیروی زیاد می کند برای او ولایت کذشتگان را از انبیا و مؤمنین اول امم سابقه تا انکه ولایت ایشان با دم
برسد و اشاره باین معنی است قول خدا تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها فرمود یعنی داخل بهشت میکند و بدین معنی است فرمود خدا
تعالی قل ما سألتکم من اجر فهو لکم میفرماید بکو اجر مودت که از شما خواستم نفع آن بخود شما عاید میشود که بآن هدایت میشوید و از عذاب
روز قیامت نجات می یابید **سیم** علی بن ابرهیم بسند خود از حضرت ابی عبد الله در آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها روایت کرده که آنحضرت
فرمود این از برای عامه مسلمانان است و حسنه ولایت ما است هر که بیاورد حسنه کند برای او ده حسنه نوشته میشود و کسی را که بهره از
ولایت ما نباشد بجهت حسنات در دنیا بعمل او ده برابر شود و او را در آخرت بهره و نصیبی نیست **چهارم** شیخ طوسی در کتاب
امالی بسند خود از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که گفت علی بن ابیطالب فرمود ترا خبر دهم بحسنه که هر کس با آن حسنه بحشر در آید
از فزع و هول محشر ایمن گردد و بسیئه که هر که با آن سیئه بحشر در آید خدا تعالی او را در آتش جهنم برو در اندازد عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین
فرمود آن حسنه محبت ما است و آن سیئه عداوت ما **پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از عمار بن موسی ساباطی روایت کرده است که بحضرت
ابی عبد الله عرض کردم ابو امیه یوسف بن ثابت از شما روایت کرد که فرمودید ضرر نمی رساند هیچ عملی با ایمان و نفع نمی بخشد هیچ عملی با کفر فرمود
یوسف تفسیر این را از من سؤال نکرد مراد من اینست که هر کرا امام از آل محمد شناخته باشد و تولا جسته بعد از آن عمل خیر بجا آورد برای خود عمل
او مقبول گردد و باضعاف کثیره مضاعف شود و منتفع شود با عمال خیر خود با معرفت مقصود من این بود و همچنین قبول نکند خدا تعالی از بندگان
خود اعمال صالحه ایشان را هرگاه تولا با امام جائری جویند که نه از جانب خدا باشد عبد الله بن یعفور گفت مگر خدا تعالی نفرموده است من جاء بالحسنة فله
خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون پس چگونه نفع نمی بخشد عمل نیک کسی را که تولا با امامان جور جسته باشد حضرت فرمود میدانی حسنه را که
خدا تعالی فرموده است چه چیز است آن حسنه معرفت امام و طاعت او است و خدا تعالی فرموده است من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل
تجزون الا ما کنتم تعملون و اراده نکرده است خدا تعالی از سیئه مگر انکار امامی را که از جانب خدا باشد پس فرمود هر که در روز قیامت با ولایت
امام جائری قدم در محشر گذارد و منکر حق ما و جاحد ولایت ما باشد خدا او را سرنگون در آتش جهنم در اندازد **ششم** محمد بن عباس بسند
خود از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که امیر المؤمنین فرمود یا ابا عبد الله میدانی کدام حسنه است که هر کرا باشد از اهوال و خوبیهای
هول قیامت ایمن خواهد بود و کدام سیئه است که هر کرا باشد در آتش جهنم برو در افتد عرض کردم نه فرمود آن حسنه مودت ما اهل بیت است
و آن سیئه عداوت ما اهل بیت **هفتم** محمد بن عباس بسند خود از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود ترا خبر دهم
بحسنه که هر کرا باشد از فزع روز قیامت ایمن باشد و بسیئه که هر کرا باشد سرنگون در آتش جهنم در افتد عرض کردم نعم یا امیر المؤمنین فرمود آن
حسنه حب ما اهل بیت است و آن سیئه بغض ما اهل بیت **هشتم** محمد بن عباس بسند خود از عمار ساباطی روایت کرده است که من در خدمت حضرت
ابی عبد الله بودم عبد الله بن یعفور از آیه من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون سؤال کرد فرمود میدانی آن حسنه کدام است

آن حسنه که معرفت امام و طاعت او و طاعت او طاعت خدا است **نهم** محمد بن عباس ایضا باسناد خود از ابو عبد الله روایت کرده است که
فرمود که حسنه ولایت امیر المؤمنین است و همین محمد بن عباس بسند خود از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه من جاء بالحسنة
فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة الایه سؤال کردم فرمود حسنه ولایت علی است و سیئه عداوت و بغض او است **دهم**
احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن بسند خود از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود الا احدثک بالحسنة التی
من جاء بها امن من فزع یوم القیمة و بالسیئة التی من جاء بها کبت الله وجهه فی النار عرض کردم بلی فرمود الحسنة حبنا والسیئة بغضنا **یازدهم**
شیخ ابو علی الفضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان بسند خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که گفت ابو عبد الله جدلی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین آمد حضرت با و فرمودند که ترا خبر دهم با یه من جاء بالحسنة الی قوله تعملون عرض کرد بلی جعلت فداک فرمود الحسنة حبنا اهل البیت
والسیئة بغضنا **دوازدهم** ایضا طبرسی بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی اگر امت من روزه دارند تا انکه
مانند کمان لاغر شوند و چندان نماز کذارند تا مانند کمان کمرهای ایشان خمیده شود و ترا دشمن دارند خدا تعالی ایشان را سرنگون در آتش جهنم
در اندازد **سیزدهم** علی بن ابرهیم بسند خود از عمر بن ابی شیبه از امام محمد باقر روایت کرده است که گفت از آنحضرت شنیدم که ابتدا
بسخن کرد و فرمود چون مشیت الهی قرار گیرد که بندگان خود را جمع کند و بحشر آورد امر کند تا منادی ندا کند و همه جن و انس یک چشم بر هم زدنی جمع شوند بعد از آن باسمان دنیا و هر که در آنست امر کند تا فرود آیند اهل آسمان دنیا دو برابر آنچه در زمین است
پس آسمان دوم را نیز امر کند و او فرود آید و برابر اینها و چون اهل آسمان دنیا آنرا مشاهده کنند گویند پروردگار ما آمد و او نیامده است
یعنی امر پروردگار ما آنکه همه آسمانها فرود آیند از پس یکدیگر و هر یک دو برابر یکدیگر باشد بعد از آن امر خدا نازل شود فی ظلل من
الغمام والملائکة وقضی الامر والی الله ترجع الامور یعنی در سایبانهائی از ابر سفید و بیاید فرشتگان کبریائی موکلند و تمام شود
امر خدا و بسوی خدا باز گردانیده شود همه کارها بعد از آن منادی را امر کند تا ندا کند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر قدرت داشته باشید که بیرون روید از جوانب
و نواحی آسمانها و زمین تا بگریزید از عذاب الهی و سخط او پس بیرون روید و فرار نمائید و بیرون نمی توانید رفت مگر بسلطنتی و حال
آنکه شما را سلطنتی نیست که بدین پس آنحضرت گریه آغاز کرد تا آنکه ساکت شد عرض کردم جعلنی الله فداک یا ابا جعفر در آن وقت رسول خدا
و امیر المؤمنین و شیعه او کجا باشند فرمود رسول خدا و علی و شیعه او بر بالای تلهائی از مشک از فر و منبرهائی از نور و در آن وقت
مردم همه محزون شوند و ایشان را حزنی نیست و همه مضطرب و خایف باشند و ایشان را خوف و اضطرابی نه بعد از آن این آیه را برخواند من
جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون و فرمود مراد از حسنه ولایت علی است و بعد از آن فرمود لا یحزنهم الفزع الاکبر و
تتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون **چهاردهم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود در معنی حسنه روایت کرده است که آن
حضرت فرمود بخدا سوگند که حسنه ولایت امیر المؤمنین است **باب صدم** در آیه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة از
روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** علی بن جعد بسند خود از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی آدم را از گل
آفرید بهر نحو که خواست بعد از آن فرمود ویختار بدرستیکه خدا برگزید من و اهل بیت مرا بر جمیع خلق و اختیار کرد ما را امر را رسول
خود کردانید و علی را وصی من پس گفت ما کان لهم الخیرة یعنی من قرار ندادم برای که اختیار کنند کسی را ولکن خود اختیار میکنم هر که را
بخواهم پس من و اهل بیت من برگزیده و اختیار کرده خدا ایم از خلق بعد از آن فرمود سبحان الله یعنی منزه است خدا از آنچه شریک میکردانند
با خدا کفار مکه **دوم** حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب خود که از دوازده تفسیر بیرون آورده است و از مشایخ اهل سنت است
در تفسیر آیه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة بسند خود از انس روایت کرده است که از حضرت رسول خدا از این آیه سؤال
کردم فرمود خدا تعالی آدم را از گل آفرید چنانکه خواست و بیختار و خدا تعالی من و اهل بیت مرا بر جمیع خلق اختیار کرد و ما را برگزید مرا
رسول کرد و علی بن ابیطالب را وصی بعد از آن فرمود ما کان لهم الخیرة یعنی قرار ندادم که بندگان اختیار کنند کسی را ولکن خود اختیار
میکنم هر کرا بخواهم پس من و اهل بیت من صفوة خدا و برگزیدگان او ایم از مخلوق و بعد از آن فرمود سبحان الله تعالی عما یشرکون کفار
مکه بعد از آن فرمود وربک یعنی پروردگار تو ای محمد یعلم ما تکن صدورهم یعنی میداند آنچه را پنهان میکند سینهای ایشان از حضرت فرمود
یعنی بغض منافقان نسبت بتو و اهل بیت تو وما یعلنون یعنی آنچه آشکارا میکنند بزبانهای خود از دوستی تو و اهل بیت تو **باب**

باب نود و نهم

باب صدم

صدق و بکم درایه و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة اند روایات خاصه و در این باب حدیث است محمد بن یعقوب بسند
خود از عبد العزیز بن مسلم و همچنین ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار بسند خود از عبد العزیز ایضا روایت کرده اند که ما در خدمت
امام رضا در مرو بودیم در جمعه اول که در مسجد جامع جمع شدیم از امر امامت و کثرت اختلاف مردم در آن سخن در میان آوردند من بخدمت
سید و مولای خود آمدم و او را از سخنان مردم در امر امامت آگاه کردیم آنحضرت تبسم فرمود بعد از آن فرمود ای عبد العزیز مردم ندانستند
و از دین خود فریب خوردند خدا تعالی پیغمبر خود را از دنیا نبرد تا آنکه دین او را کامل کردانید و قرآن که تبیان هر چیزی در آن هست بر او نازل
کرد و حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع آنچه را که مردم بآن محتاجند در آن ظاهر کردانید و فرمود ما فرطنا فی الکتاب من شیء و در
حجة الوداع و آن سفر آخرین و آخر عمر رسول خدا بود آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فرستاد ای
عبد العزیز امر امامت از تمام دین است و رسول خدا از دنیا نرفت تا وقتیکه معالم دین را برای ایشان ظاهر ساخت و راه ایشان را بایشان نمود
و ایشان را در سر راه حق کذاشت و علی را برای ایشان علم کردانید و امام نمود و آنچه مردم بآن محتاج بودند بیان فرمود و هیچ چیز را فرو
کذار نکرد و هر که کمان کند که خدا تعالی اکمال دین ننموده است رد کتاب خدا کرده و هر که رد کتاب خدا کند کافر است آیا میدانند قدر
فضل امامت و محل آن را از امت تا جایز باشد امت را که خود آن را اختیار کنند بهوای خود بدرستیکه منزلت امامت از آن اجل و شان آن از آن اعظم
و مکان آن از آن اعلی و جانب امامت از آن منیع تر و قعر آن عمیق تر است از آنکه مردم بعقول ناقصه خود بآن رسند یا بآرای
مختلفه خود آن را دریابند یا باختیار خود امامی بپا نمایند بدرستیکه خدا تعالی امامت را مخصوص ابراهیم خلیل کردانید بعد از منصب نبوت و خلت در
مرتبه سیم قرار داد و بآن فضل ابراهیم را مشرف کردانید و بآن اشاره فرمود که انی جاعلک للناس اماما یعنی کردانیده ام ترا از برای مردم امام
ابراهیم خلیل بآن مسرور کردید و عرض کرد و من ذریتی یعنی سئوال میکنم که بعضی از ذریه مرا امام کردانی خدا تعالی در جواب فرمود لا ینال
عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت است نمیرسد بستمکاران یعنی هر فاسقی ظالم است و ستمکار پس امامت هر ظالمی را این آیه تا روز قیامت باطل شد
و در پاکان و نیکان و برگزیدگان خدا قرار گرفت تا روز قیامت بعد از آن خدا تعالی ابراهیم را گرامی داشت باینکه امامت در برگزیدگان
پاکان ذریه او قرار داد و فرمود و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا
الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین یعنی و بخشیدیم ما ابراهیم را پسری اسحق نام و همچنین یعقوب را حال
آنکه یعقوب پسرزاده او است فقیر کوید بنابر آنچه در معانی الاخبار از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده است که فرمود
ولد الولد نافلة و همگی ایشان را کردانیدیم نیکوکار و کردانیدیم ایشان را پیشوایان که راه نمایند مردمان را بدین حق بفرمان ما و وحی کردیم
بسوی ایشان کردن نیکیها را و بپا داشتن نماز را و دادن زکوة را و بودند ایشان ما را عبادت کنندگان پس پیوسته امامت در ذریه ابراهیم
بود و از بعضی ببعضی میرسید در هر عصری پس از عصری تا آنکه خدا تعالی آن را به پیغمبر خود عطا فرمود و فرمود ان اولی الناس بابراهیم للذین
اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین یعنی سزاوارترین مردم بانتساب بحضرت ابراهیم جماعتند که پیروی او کردند و این پیغمبر
و آنها که ایمان آورده اند باو و خدا ولی و یاور مؤمنان است و این امر مخصوص آنحضرت شد رسول خدا آن را بامر الهی بعلی انداخت بطریقی
که خدا تعالی فرض کردانیده بود در ذریه او از اوصیا آنحضرت که خدا تعالی علم و ایمان بایشان کرامت فرموده است قرار گرفت نظر بفرموده خدا
تعالی و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث کویند آنانکه دانش و ایمان کامل را بایشان داده اند که درنک کردید شما
در دنیا در کتاب خدا تعالی تا روز برانگیختن خلایق پس این در اولاد علی است خاصه تا روز قیامت زیرا که پیغمبری بعد از محمد نیست پس این
جهال کجا از برای امامت اختیار میکنند این امامت منزلت انبیا است و میراث اوصیا است امامت خلافت خدا و خلافت رسول خدا و مقام
امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین است امامت زمام دین است و نظام مسلمین و صلاح دنیا است و عزت مؤمنین است امامت بنیاد نامی
اسلام و فرع متعالی آن است بامام تمام میشود نماز و زکوة و حج و جهاد و صیام و بسیار میشود غنیمت و صدقات و امضا میشود حدود و احکام و منع
ثغور و اطراف جمیع اسلام حلال میکرداند امام حلال خدا را و حرام میکرداند حرام او را و برپا میدارد حدود الهی را و دفع میکند
دشمنان و مخالفان را از دین او و میخواند مردمان را بسوی راه حق بحکمت و موعظه نیکو و حجت بالغه خود امام مانند آفتاب تابنده است که نور
او عالم را روشن کردانیده خود در افق آسمان است که دست کسی باو نمیرسد و دیده او را مشاهده نکند امام بدر منیر و چراغ روشن
و نور ساطع و ستاره راهنماینده است در شبهای تار و اوساط بلدان و قفار و لجج بحار امام آب صاف زلال است برای تشنکان و

دلیل

دلیل کم کشتکان و نجات دهنده هالکان است امام آتش روشن است بر بالای تلها و بلندیها که از برای سرمازدکان نمایان باشد
و کرم است از برای کسیکه بآن منتفع کردد و دلیل است در مهالک هر که او را مفارقت کند هالک است امام ابر بارنده است و باران
ریزنده امام آفتاب نوردهنده و آسمان سایه کستر و زمین پهن و فراخ و چشمه پر آب جوشنده و غدیر و باغ و بستان است امام انیس
و رفیق و پدر مهربان و برادر همراز و مادر مهربان بطفل شیرخواره و پناه و فریادرس بندکان است در دواهی محشر امام امین
خدا است در زمین بندکان او و حجت او است بر بندکان او و خلیفه او است در بلدان او و داعی است بسوی خدا و مانع هتک حرم خدا امام
آنکسی است که پاک است از ذنوب و مبرا است از عیوب مخصوص است بعلم و موسوم است بحلم دین را نظام است و مسلمین را مایه عزت و رنج رسان
منافقین و غضب کفار و کافران است امام یکانه دهر است که احدی بمقام او نرسد و هیچ عالمی او را معادل و او را بدلی
نباشد و مانند و مثل و نظیری یافت نشود مخصوص است بتمام فضل و ادب بدون کسب و طلب بلکه از جانب خداوند مفضل بخشنده پس کیست
که بکنه معرفت امام رسد یا اختیار امام او را ممکن شود هیهات هیهات عقلها همه در آن کمراه و پریشان و خردها همه سرکردان و حیران و دیدها
از مشاهده او عاجز و کبیران عظما در ادراک دانش طفل دبستان و حکما در فهم صفاتش سرکشته و حیران دست خرد اهل خرد از رسیدن
بکنهش نارسا و زبان خطبا از وصف جلالش لال و بینا البنا در مدح جمالش جبهای شعرا در تعریف صفات کمالش لال و ادبا و بلغا از وصف شأنی
از شئونش عاجز و ناتوان و در بیان فضلی از فضایلش با قصور توامان چگونه امام را توان ستود و بنعت کنهش بیان نمود و یا چیزی از
امر او فهمید یا کسیکه بجای او نشیند و بامر امامت قیام نماید توان یافت چگونه توان یافت و در کجا پیدا توان کرد و حال آنکه مقام او
بالاتر است از آنکه دست اندیشه متک باو رسد و شأن او والاتر است از آنکه ستایش ستاینده او را سزد پس که تواند که چنین کسی را برکزیند
و عقول کجا بامرتبه پی برد چنین کسی در کجا بهم رسد یا کمان دارند که غیر آل محمد یافت شود بخدا سوکند که از خود فریب خورده اند
و آمال و امانی باطله ایشان را مبتلا کرده بنردبان صعب دشواری بالا رفته اند که پای ایشان از آن بلغزد و از آنجا بیفتند و سرنکون
شوند میخواهند برپا کنند امام را بعقول حیران بایر ناقص و رایهای پوسیده کمراه خود و اینها نیفزود بایشان مکر دوری از آن قاتلهم الله انی یؤفکون
و ایشان امر مشکلی پیش کرفته اند و دروغ کفته اند و کمراه شده اند کمراهی دور از راه و در آن کمراهی باز مانده اند زیرا که از روی بینائی دست از
امام کشیده اند و شیطان عمل ایشان را برای ایشان زینت داده و از راه دور انداخته است با آنکه ایشان بینا بودند و از اختیار خدا و
اختیار رسول خدا اعراض کردند باختیار خود پیوستند و قرآن ایشان را ندا میکند که و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله
و تعالی عما یشرکون یعنی پروردکار تو خلق میکند هرکه را میخواهد بهر نحوی که میخواهد و اختیار میکند برای مخلوق خود آنچه را که برای ایشان نیکو
است منزه است خدا تعالی از آنچه بآو شرک میورزند و فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم
و فرموده است ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم
ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین و فرموده است افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ام طبع الله علی قلوبهم
فهم لا یفقهون ام قالوا سمعنا و هم لا یسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم
لتولوا و هم معرضون ام قالوا سمعنا و عصینا بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم با وجود این مردم را چکونه میرسد
که بخواهش خود امامی نصب کنند و حال آنکه امام عالمی است منزه از جهل و والیی است معرا از نکول امام معدن قدس و طهارت و بندکی و نظام
و علم و عبادت است امام آنکسی است که مخصوص است بدعوت رسول و نسل طاهره بتول که نه در نسبش عیبی است و نه در حسبش عیبی است نه
حسبی با او در نسب برابری تواند کرد نسبش در قریش و ذروه اش از هاشم و عترتش از رسول و رضا از خدا عز و جل امام شریف ترین اشراف است
و فرع اولاد عبد مناف علمش نامی حلمش کامل بامامت قوی بسیاست دانا طاعتش مفروض قائم بامر خدا ناصح بندکان خدا نکهبان دین خدا است خدا
تعالی انبیا و ائمه را موفق کردانیده و ایشان را از خزانه علم و حکمت خود چندان عطا فرموده است که بغیر از ایشان عطا نفرموده تا اینکه علم ایشان
بالاتر از علم اهل زمان ایشان باشد چنانکه فرموده است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و فرموده
است و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و در حق طالوت فرموده است ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی
ملکه من یشاء و الله واسع علیم و به پیغمبر خود فرموده است انزل علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما
و در حق ائمه اهل بیت و عترت و ذریه پیغمبر خود فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة

وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا واینکه خدا تعالی چون کسی را برای امور بندگان خود بر گزیند دل او را منور گرداند و ینابیع حکمت را در قلب او جا دهد و علم را با او الهام کند که بعد از آن از جوابی باز نماند و جواب بحق گوید و متحیر نشود امام مردی است که معصوم و مؤید و موفق و مسدد باشد از خطا و زلل ایمن خدا تعالی او را باین صفت مخصوص ساخته است که بر بندگان او حجت باشد و بر ایشان گواه و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آیا قدرت دارند که چنین کسی را اختیار کنند یا انکه انکه اختیار می کنند باین صفت موصوف باشد که او را بر خود مقدم دارند قسم بخانه کعبه که از حق تعدی کرده اند و کتاب خدا را در پشت سر انداخته اند گویا نمی دانند و حال انکه هدایت و شفا در کتاب خداست از آن دور گردان شده اند و پیروی هوا و هوس خود نموده اند خدا تعالی ایشان را مذمت کرده و ایشان را دشمن گرفته و فرموده است ومن اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین و فرموده فتعسا لهم واضل اعمالهم و فرموده است کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار و صلی الله علی محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا **باب صد و دوم** در آیه شریفه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی از روایات عامه و در آن یک حدیث است

ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء بسند خود از عون بن ابی جحیفه از پدرش روایت کرده است که علی بن ابیطالب در آیه شریفه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی گفت که مضمون اینست که بدرستیکه من هر اینه بسیار آمرزنده ام مر کسی را که توبه کرد از شرک و معاصی و ایمان آورد بوحدانیت من و کرد عمل نیکو پس هدایت یافت فرمود یعنی هدایت یافت بولایتنا **باب صد و سیم** در آیه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی از روایات خاصه و در آن دوازده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از سدیر روایت کرده است که گفت دیدم من بیرون می آمدم و حضرت ابی جعفر داخل میشد پس دست مرا گرفت و رو بخانه کعبه کرد و فرمود خدا تعالی مردم را امر فرموده که اینجا بیایند و بروند این سنگها طواف نمایند و بعد از آن بنزد ما آیند و ولایت خود را بما عرض کنند و این است که خدا تعالی فرموده است وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی پس دست خود را بسینه خود نهاده و فرمود یعنی بسوی ولایتنا بعد از آن فرمود یا سدیر میخواهی بتو نشان بدهم کسانی را که از دین خدا اعراض کرده اند پس بجانب ابوحنیفه و سفیان ثوری نظر انداخت که مردم بگرد ایشان حلقه زده بودند فرمود اینانند که از دین خدا اعراض کرده اند بلا هدی من الله ولا کتاب منیر اگر این پلیدان در خانهای خود بنشینند و مردمان جولان نمایند و احدی نیابند تا ایشان را از خدا و از رسول خدا آگاه کنند آنگاه بنزد ما بیایند تا ایشان را از خدا و رسول آگاه میگردانیم **دوم** محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی سؤال کردم فرمود یعنی هدایت یافت بولایتنا و بسینه خود اشاره فرمود **سیم** ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا روزی سواره بیرون رفت و علی پیاده بود رسول خدا فرمود یا ابا الحسن یا سوار شو یا انکه بازگرد و حدیث را نقل کرده تا انکه فرمود یا علی تو از برای این شدی مگر از برای عبادت پروردگار خود و از برای انکه معالم دین خدا بتو ظاهر گردد و ویران شده بتو آبادان شود بتحقیق گمراه شد کسیکه از تو گمراه شد و راه بجانب خدا هرگز نبرد کسیکه بجانب تو و ولایت تو راه نبرد و این است که خدا تعالی میفرماید وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی فرمود یعنی بسوی ولایت تو **چهارم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام محمد باقر روایت کرده است که در آیه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی فرمود که نمی بینی چگونه شرط کرده است باینکه توبه نفع نمی بخشد و ایمان ثمر نمی بخشد و عمل صالح بکار نیاید تا انکه هدایت یابد یعنی قبول توبه و ثمره ایمان و عمل صالح شرط است بولایت ما اهل بیت بخدا سوگند اگر بنده عملی کند او را قبول نشود تا انکه با بد عرض کردم جعلنی الله فداک بچه چیز هدایت یابد فرمود بولایت ما **پنجم** محمد بن عباس بسند خود از ابوجعفر در آیه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی روایت کرده است که فرمود یعنی بولایتنا **ششم** محمد بن عباس بسند دیگر خود از امام محمد باقر در آیه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی روایت کرده است که فرمود یعنی بولایت امیرالمؤمنین **هفتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت ابی جعفر در آیه الا من تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند اگر توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح کند و بولایت و مودت و معرفت فضل ما هدایت نیابد هیچیک از اینها او را نفعی نبخشد **هشتم** محمد بن عباس بسند دیگر خود از ابی جعفر در آیه وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی روایت کرده است که فرمود یعنی بولایتنا **نهم** احمد بن محمد بن خالد البرقی بسند خود از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه الا من تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی سؤال کردم فرمود بخدا سوگند یعنی بولایت ما آیا نمی بینی که چگونه خدا تعالی هم بهمان شرط کرده است **دهم** ابوعلی طبرسی در مجمع البیان از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود ثم اهتدی الی ولایتنا و فرموده اگر

که

کسی در تمام عمر خود بندگی خدا کند در میان رکن و مقام و بمیرد بی ولایت ما قبول نکند خدا تعالی از او هیچ عملی را و سرنگون در جهنمش اندازد **یازدهم** ایضا طبرسی باسناد خود از داود کثیر رقی روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبدالله رفتم و عرض کردم جعلت فداک خدا تعالی میفرماید وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی این هدایت بعد از توبه و ایمان و عمل صالح چه چیز است فرمود بخدا سوگند که آن هدایت معرفت ائمه است امامی بعد از امامی **دوازدهم** علی بن ابراهیم بسند خود از زراره از حضرت ابی جعفر در آیه ثم اهتدی روایت کرده است که فرمود اهتدی الینا **فقیر گوید** ابوحمزه ثمالی از حضرت سید الساجدین و همچنین ابو الصباح کنانی از حضرت صادق روایت کرده اند که مراد از ثم اهتدی ثم اهتدی الی ولایتنا اهل البیت است و احادیث در این باب نزدیک بتواتر معنوی رسیده **باب صد و چهارم** در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس از روایات عامه و در آن نه حدیث است **اول** ثعلبی که از فحول علمای عامه است در تفسیر خود در تفسیر این آیه روایت کرده است که امام محمد باقر فرمودند معناه بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی بن ابی طالب یعنی برسان ای پیغمبر به بندگان من انچه را که بتو نازل شده است در فضل علی بن ابی طالب در نسخه دیگر فرموده اند معناه بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی ثعلبی گوید ابن عباس یعنی بلفظ فی علی نازل شده و از جعفر بن محمد روایت کرده است که چون این آیه نازل شد رسول خدا دست علی را گرفته فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **فقیر گوید** مراد از مولی در اینجا دلیل و راهنما و ولی تصرف است در امور دین و دنیای مردم و ناظم و ضابط کارهای ایشان است نه بمعنی نصرت و دوستی چنانچه بعضی از علمای عامه حمل بر آن نموده اند نه بمعنی پسر عم و سایر معانی که از بعضی دیگر از ایشان نقل شده است و منصف بلکه معاند را در وضوح و ظهور این معنی و بطلان این معانی مجال شبهه نیست **دوم** ایضا ثعلبی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت این آیه در حق علی نازل شده پس رسول خدا امر شد که آنرا تبلیغ کند پس دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه **سیم** در کشف الغمه از زر بن عبدالله وارد است که گفت ما این آیه را چنانچه در عهد رسول خدا خوانده می شد میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی بیان کن که علی مولای مؤمنان است و اگر مردم را از تو نرسانی تبلیغ رسالت خدا نکرده و اگر منافقان همراهان دشمن باشد خدا تعالی حافظ و نگهبان تو است از شر ایشان **فقیر گوید** مراد اینست که اگر تبلیغ ولایت علی نکنی چنان است که هیچ تبلیغ رسالت خدا را بهیچ وجه نکرده و مشقتهائی که در تبلیغ رسالت خود کشیده ضایع و باطل نموده از آنجا که کمال دین بقبول ولایت است نیز اگر خدا تعالی پس از تبلیغ میفرماید الیوم اکملت لکم دینکم **چهارم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اکابر علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین باسناد خود از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود در شب معراج وحی شد که مکتوب علی راه هدایت است و محبوب کسی است که بعمل اقرار او نموده باشد ای محمد این شرط را با ابن عم خود برسان و او را بفضل او آگاه گردان و چون رسول خدا بزمین فرود آمد فراموش کرد که این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته **فقیر گوید** اجماع علمای امامیه است که آنحضرت از زمان ولادت تا زمان وفات از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و خطا معصوم بود و احدی از ایشان بهیچ وجه سهو و نسیان را بر آنحضرت بلکه بهیچیک از ائمه هدی روا نداشته اند ابن بابویه و بعضی از محدثین اگرچه تجویز کرده اند که خدا تعالی برای مصلحت آنحضرت را سهو فرماید در نماز یا غیر آن نیز روا بحد متعلق بامر رسالت نباشد که در آن بهیچ وجه جایز نیست لیکن معظم علمای امامیه رضوان الله علیهم قائل نشده اند و احادیثی که دلالت بر این میکند حمل بر تقیه کرده اند از انجمله حدیث سعید اعرج است فی الصحیح عن سعید الاعرج قال سمعت ابا عبدالله یقول منها ما رواه فی الصحیح یا عبدالله یقول صلی رسول الله ثم سلم فی رکعتین فسأله من خلفه یا رسول الله احدث فی الصلوة شیء قال وما ذاک قالوا انما صلیت رکعتین فقال اکذلک یا ذا الیدین وکان یدعی ذا الشمالین فقال نعم فبنی علی صلاته فاتم الصلوة اربعا وقال ان الله عز وجل هو الذی انساه رحمة للامة وهذا الخبر هو محل التشاجر والنزاع بین الصدوق رحمه الله واکثر علمائنا فانهم نفوا ذلک وطرحوا الاخبار التی رویت بالسهو فی التشیع علیه قد شنع علیه من المتاخرین شیخنا المحقق شیخ بهاء الدین وقال ان نسبة السهو الی ابن بابویه اولی من نسبته الی النبی وقال ایضا عند قول ابن بابویه وان وفقنا الله تعالی صنفنا کتابا فی کیفیة سهو النبی الحمد لله الذی لم یوفقه لتصنیف ذلک الکتاب و از جمله منتقدین علمای ما رضوان الله علیهم که مبالغه کرده اند در تشنیع بر ابن بابویه سید اجل علم الهدی است و سید جلیل و محدث نبیل مرحوم سید نعمت الله جزائری شوشتری در کتاب انوار النعمانیه بعضی از اخبار وارده در این باب با کلمات بعضی از اصحاب رضوان الله علیهم با ادله ایشان نقل کرده است و در این کتاب بهمین مقدار اکتفا نمودیم **پنجم** محمد بن احمد بن شاذان از طریق مخالفین مجد فناستاد در کتاب مناقب ماثر که از جمله مؤلفات او است

باب صد و چهارم

از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی که بآسمان هفتم رفتم آوازی از زیر عرش الهی شنیدم که علی رایت هدی و حبیب ... و دوست
کسی است که بمن ایمان آورده ای محمد این مژده را باو برسان چون رسول خدا از آسمان فرود آمد از فراموش کردم پس این آیه نازل شد که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته ششم صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة از ابو اسحق روایت است
که حضرت امام محمد باقر از پدرش از جدش روایت کرده است که چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت کرد در زمینی که آن را صوحان گفتند
فرود آمد در آنجا این آیه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و چون
وعده والله یعصمک من الناس بآنحضرت رسید خاطر مبارکش از عذر منافقان و اندیشه بدگویان جمع شد امر فرمود تا همه ایشان
جمع کردیدند گفت ایها الناس از شما کیست که اولی بنفس باشد از خود شما در امور شما گفتند خدا و رسول خدا پس حضرت
دست علی را گرفته فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فانه منی و انا منه
و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و این آخر فرضی بود که حق تعالی بر امت محمد واجب کردانید چون رسول خدا تبلیغ کرد
این آیه نازل شد که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا امام محمد باقر فرمود که بعد رسول خدا در آن روز مردم
و مردم را بآن امر کرد یا نماز و روزه و زکوة و حج همه قبول نمودند تصدیق کردند ابن اسحق گوید من عرض کردم این در چه وقت شد فرمود
نوزدهم ماه ذی الحجة سنه دهم از هجرت هنگام مراجعت از حجة الوداع و میان این روز و روز وفات رسول خدا سه ماه و ده روز بود و این را دوازده
نفر از رسول خدا شنیده بودند هفتم حافظ ابو نعیم الفضل احمد بن عبدالله بن اسحق بن موسی بن مهران اصفهانی در کتاب خود موسوم
بنزول القرآن فی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب باسناد خود از عون بن عبید بن ابی رافع از پدرش از جدش روایت کرده است که گفت نزد
رسول خدا رفتم در خواب بود دیدم ماری در گوشه خانه است خواستم آن مار را بکشم اندیشه کردم که اگر او را بکشم آنحضرت بیدار
شود پس در میان آن مار و رسول خدا خوابیدم که اگر آسیبی از آن رسد بمن برسد نه بآنحضرت ناگاه رسول خدا بیدار شد و این آیه
انما ولیکم الله ورسوله را میخواند و فرمود الحمد لله پس رو بجانب من کرد فرمود چرا اینجا خوابیدی عرض کردم بجهت این مار فرمود برخیز این مار را بکش پس
آن مار را کشتم پس دست مرا گرفته فرمود ای رافع پس از من قومی اند که با علی جنگ خواهند کرد و لیکن واجب است بر مردم که با ایشان جهاد کنند
و هر که را استطاعت جهاد با دست نباشد با زبان و هر که را قدرت جهاد با زبان نیست بدل با ایشان جهاد کند و دیگر چیزی بر او نیست حق
تعالی میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک هشتم ایضا ابو نعیم در کتاب مذکور باسناد خود از عطیه روایت کرده است که
این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک بر رسول خدا در خصوص علی نازل شد و خدا تعالی پس از تبلیغ او ولایت علی را نازل فرمود الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نهم مالکی در کتاب فصول المهمة باسناد خود از ابو سعید خدری روایت
کرده است که این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در روز غدیر خم در حق علی بن ابیطالب نازل شد و غدیر خم بضم خای معجمه و تشدید
میم نام غدیری است که در سه میلی جحفه است و در اینجا حدیث مشهور که از آنحضرت غدیر گویند واقع شد شیخ محیی الدین نووی ذکر
کرده است باب صد و پنجم در آنکه آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در ولایت علی است از روایات شیعه و در آن هشت حدیث است

باب صد و پنجم

اول محمد بن یعقوب باسناد خود از امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود خدا تعالی پنج چیز بر بندگان خود واجب کردانید
ایشان چهار چیز را اخذ نمودند یکی را ترک کردند عرض کردم جعلت فداک آنها کدامند فرمود یکی نماز است مردم نمیدانستند چگونه بجا
کنند تا آنکه جبرئیل نازل شد گفت یا محمد مردم را از اوقات نماز آگاه کن بعد از آن زکوة نازل شد جبرئیل گفت یا محمد ایشان را از زکوة خبر ده چنانکه
نماز را با ایشان گفتی بعد از آن روزه نازل شد چون روز عاشورا می شد رسول خدا بسوی کسانیکه در حوالی و جوانب بودند میفرستاد و
ایشان را روزه بودن میداشتند پس روزه ماه رمضان در میان شوال و شعبان نازل شد بعد از آن حج نازل شد جبرئیل فرود آمد گفت
ایشان را از حج آگاه کن چنانکه بنماز و روزه و زکوة آگاه کردی بعد از آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا آیه ولایت بود در روز جمعه بعرفه نازل شد دین اسلام بولایت علی بن ابیطالب کامل کردید چون این آیه نازل شد رسول خدا فرمود
در دل خود اندیشه کردم که امت من قریب العهداند بزمان جاهلیت هرگاه ایشان را بولایت پسر عم اعلام کنم و ابو طالب را
اشکار کنم منافقان در حق من سخنان بد گویند ... نفاق بر ملا پس از جانب خدا آیات چند نازل شد و مرا تهدید کرد که اگر تبلیغ نکنی
ترا عذاب کنم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم

الکافرین پس رسول خدا دست علی را گرفته فرمود ای گروه مردم هیچ پیغمبری از پیغمبران نبود مگر آنکه خدا تعالی او را چندی عمر داد بعد
از آن بسوی خود خوانده او نیز داعی خدا را لبیک گفت و از دنیا رفت و نزدیک است که من نیز بسوی خدا خوانده شوم و اجابت کنم و از من و
شما سؤال خواهند کرد شما در جواب چه خواهید گفت همگی گفتند ما گواهی میدهیم که تو تبلیغ رسالت خود کردی و نصیحت نمودی و
آنچه بر تو واجب بود در حق ما ادا فرمودی خدا ترا از ما خیر دهد بهتر از جزای پیغمبران از امتهای ایشان رسول خدا گفت اللهم اشهد
تا سه نوبت بعد از آن فرمود ای گروه مسلمین این مرد ولی شما است بعد از من باید شاهد شما بغایب از شما برساند ابو جعفر فرمود بخدا
سوگند که رسول خدا امین خدا بود بر آفریدگان او و بود خزانه علم و دین او که او را از برای خود پسندیده بود بعد از آن رسول خدا امر ایمان را ضایع
کردانید علی را بنزد خود خوانده فرمود یا علی من میخواهم ترا امین خود کردانم بر آنچه خدا تعالی مرا امین کردانیده از غیب و علم و خلق و دین خود که
از برای خود پسندیده بخدا سوگند ای زیاد که احدی را از خلق با او شریک نکردانید چون علی را زمان وفات رسید اولاد خود را جمع کرد
و ایشان دوازده نفر بودند و با ایشان فرمود خدا عز و جل خواست و مشیت او باین قرار گرفت که سنت یعقوب را در من قرار دهد و یعقوب فرزندان
خود را بنزد خود خوانده ایشان را بنبوت یوسف اعلام کرد اکنون شما نیز آگاه باشید که حسن و حسین فرزندان رسول خدا اند سخن ایشان را
بشنوید و اطاعت ایشان کنید ایشان را اعانت نمائید که من ایشان را امین خود کردم بر آنچه رسول خدا مرا امین خود کردانید بر آنچه خدا تعالی
او را امین خود ساخته بود از آفریدگان خود و علم غیب و دین خود که برای خود پسندیده بود پس ایشان را واجب شد از علی آنچه بر علی واجب
شده بود از رسول خدا و احدی از ایشان را بر دیگری تفضیلی نبود مگر صغر و کبر سن و چون حسین در مجلس حسن حاضر میشد سخن نگفتی تا از آنجا
برخواستی و چون حسن را هنگام رحلت رسید امر را بحسین واگذار نمود و چون حسین را زمان شهادت رسید فاطمه کبری دختر بزرگ خود را
طلب کرد کتابی پیچیده و وصیتی آشکار باو سپرد و در آن وقت علی بن الحسین بمرض اسهال مبتلا بود فاطمه آن کتاب را بعلی بن الحسین تسلیم کرد
و بخدا سوگند که آن کتاب بما رسید و اکنون نزد ما است دوم ابن بابویه در مجالس باسناد خود از امام محمد باقر از پدرش از جدش
روایت کرده است که روزی رسول خدا سواره بیرون رفت و علی پیاده همراه بود رسول خدا فرمود یا ابا الحسن یا سوار شو یا باز گرد که خدا تعالی مرا
فرموده است که تو سوار شوی هر وقت که من سوار شوم و پیاده روی هر وقت که من پیاده روم و بنشینی چون من بنشینم مگر آنکه حدی از حدود الهی
بوده باشد که ناچار باشی از اینکه بدان قیام نمائی و خدا تعالی مرا هیچ کرامتی گرامی نداشته است مگر آنکه ترا بمثل آن گرامی داشته خدا تعالی
مرا بنبوت و رسالت مخصوص کردانیده ترا ولی و معین من کردانیده که اقامه حدود خدا و کارهای صعب در شود قسم بآنکسیکه محمد
برسالت مبعوث کردانیده که ایمان نیاورده است بمن هر که ترا منکر است و اقرار بمن نیاورده است هر که ترا جاحد است و فضل تو از فضل من
است و فضل من از فضل خدا است و این است معنی قول پروردگار من قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون یعنی بگو ای محمد بفضل
خدا و رحمت او پس باید که شاد شوید که این بهتر است از آنچه جمع میکنند منافقان و مخالفان شما در دنیا فرمود فضل خدا نبوت نبی شما است
و رحمت خدا ولایت علی بن ابیطالب است فبذلک یعنی بنبوت و ولایت فلیفرحوا یعنی باید شاد شوند شیعیان هو خیر مما یجمعون یعنی این بهتر است
از آنچه جمع میکنند مخالفان شیعه از زن و مال و اولاد در دار دنیا یا علی بخدا سوگند که آفریده نشده مگر از برای آنکه عبادت کرده شود
پروردگار تو و برای آنکه معالم دین بتو دانسته شود و راه و رسم مندرس شده اسلام بتو معمور گردد و بتحقیق که گمراه است هر که از ولایت
تو گمراه شد و هرگز هدایت نیابد بسوی خدا کسیکه هدایت نیابد بسوی تو و این است معنی قول پروردگار من و انی لغفار لمن تاب وآمن وعمل
صالحا ثم اهتدی یعنی بولایت تو و خدا تعالی مرا امر فرموده است که واجب گردانم از حق تو آنچه واجب شده است از حق من و حق تو واجب است بر
کسیکه بمن ایمان آورده است و اگر تو نبودی گروه خدا پرستان را کسی نمیشناخت و اگر تو نبودی دشمن خدا شناخته نمیشد و هر که خدا را با ولایت تو
ملاقات نکند با هیچ چیز از ایمان خدا را ملاقات نکرده و بی ایمان از دنیا رفته است و خدا تعالی فرو فرستاده است بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک یعنی در خصوص ولایت تو یا علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته و اگر من تبلیغ نمیکردم آنچه را که بآن مامور بودم از ولایت
تو هر آینه حبط میشد عمل من و هر کس با خدا ملاقات کند بغیر ولایت تو پس بتحقیق که حبط میشود عملهای او و در قیامت از رحمت خدا دور خواهد
بود و وعده خدا را خلف نیست و نمیگویم مگر گفته پروردگار خود را و آنچه گفتم از خدا تعالی بود که در حق تو بمن نازل شده سیم سعد بن عبدالله
باسناد خود از ابو جعفر روایت کرده است که در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته فرمود مراد از آن
ولایت است چهارم عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت کرده که خدا تعالی جل شانه محمد را امر فرمود که علی را

نصب کند برای مردم و ایشان را بولایت او اعلام نماید رسول خدا ترسید از اینکه منافقان بگویند محمد با پسر عمش محابا کرده و او را مودب
نمایند خدا ایشان را باو وحی فرستاد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک پس رسول خدا در روز غدیر خم او را نصب فرمود و بولایت او قیام
کرد **پنجم** عیاشی باسناد خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که چون جبرئیل در حجة الوداع برای اشکار کردن ولایت علی بن ابیطالب
بر رسول خدا نازل شد و آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک را فرود آورد رسول خدا سه روز مکث نمود تا آنکه بجحفه رسید و از خوف مردم
اقدام باین نکرد و دست علی را نگرفت و چون در روز غدیر به جحفه در جائی که آنرا مهیعه گویند فرود آمد مردم را بخواند و چون جمع شدند
رسول خدا بایشان فرمود کیست ولی شما از خود شما گویند همگی باواز بلند گفتند خدا و رسول خدا باز آنحضرت سخن را مکرر کرد گفتند
خدا و رسول خدا نوبت دیگر باز این سخن را فرمود گفتند خدا و رسول خدا پس دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فانه منی و انا منه و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
ششم عیاشی باسناد خود از عمر بن یزید روایت کرده است که روزی حضرت ابی عبدالله ابتدا بکلام کرده فرمود یا ابا حفص بسیار تعجب است
از آنچه بعلی بن ابیطالب رسید که او را ده هزار گواه بود و قدرت نداشت که حق خود را از دست مردم باز ستاند و حال آنکه مردم
بدو نفر گواه حق خود را میستانند رسول خدا از مدینه بقصد حج بیرون آمد و پنج هزار نفر با او بودند و چون از مکه مراجعت کرد پنجهزار نفر
دیگر از اهل مکه او را مشایعت کردند و چون بجحفه رسید جبرئیل امین با ولایت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام بر آنحضرت نازل شده بود رسول
خدا از مردم ترسید اقدام بدان نفرمود و اظهار نکرد و روز دیگر جبرئیل باین آیه فرود آمد و گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان
لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس هر آنچه کراهت داشتی یعنی خدا ترا نگاه میدارد و حفظ میکند از آنچه در منی از آن اندیشه
داشتی پس رسول خدا امر کرد تا زیر درختان را پاکیزه کردند پس امر دعوت او از میان مردم گفت بخدا سوگند که این مرد برای شما کاری
و بلائی سخت و دشوار در نظر دارد عمر بن یزید راوی حدیث پرسید آن مرد که این سخن گفت که بود عمر گفت حبشی بود یعنی ثانی
هفتم عیاشی باسناد خود از زیاد بن منذر ابو الجارود که بزرگ زیدیه جارودیه است روایت کرده است که گفت در ابطح در خدمت امام محمد باقر
بودم و آنحضرت برای مردم حدیث میگفت مردی از اهل بصره که او را عثمان اعشی میگفتند از حسن بصری روایت میکرد برخاست و گفت
جعلت فداک یابن رسول الله حسن بصری ما را حدیث کرد که این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته که در
ان اهل سنه که اگر از مردم اندیشه داری والله یعصمک من الناس خدا ترا از شر مردم نگاه میدارد و گفت این آیه در شان مردی نازل شده است
و نام آن مرد را برای ما نگفت آنحضرت فرمود اگر میخواست آن مرد را نام ببرد لا اضل الله دینه گوید یعنی صلوته یعنی خدا نماز او را قبول نکند و اگر میخواهی
خبر دهم ترا که آن مرد کیست روزی جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت پروردگار تو ترا امر کرده است که امت خود را بنماز دلالت کنی و او را بنماز دلالت
کرد و کیفیت آنرا باو باز نمود رسول خدا نیز امت را بان دلالت کرده و کیفیت آنرا بایشان تعلیم فرمود بعد از آن آمد و گفت خدا تعالی ترا امر کرده است که
امت خود را بزکوة دلالت کنی چنانچه بنماز دلالت کردی و آنحضرت را بزکوة دلالت کرد و بکیفیت آن اعلام نمود آنحضرت نیز امت خود را بزکوة دلالت
فرمود و کیفیت آنرا بایشان نمود بعد از آن آمد و گفت خدا تعالی ترا امر کرده است که امت خود را بروزه داشتن دلالت کنی چنانچه بنماز و زکوة
دلالت کردی و آن روزه ماه رمضان است در میانه ماه شعبان و ماه شوال که چنین چنان کنند و از فلان و فلان اجتناب نمایند پس او را بروزه
دلالت کرد و کیفیت آنرا باو تعلیم نمود رسول خدا امت را بان دلالت کرد و بایشان تعلیم فرمود بعد از آن آمد و گفت خدا تعالی ترا امر فرموده است که
امت خود را بحج بیت الله دلالت کنی چنانچه بنماز و زکوة و روزه دلالت کردی پس او را بان دلالت کرده و کیفیت آنرا باو عرض کرد رسول خدا نیز
امت را بان دلالت کرد و کیفیت آنرا بایشان نمود بعد از آن باز آمده و عرض کرد که حق تبارک و تعالی ترا امر فرموده است که امت خود را بولی ایشان
دلالت کنی چنانچه ایشان را بنماز و روزه و زکوة و حج دلالت کردی رسول خدا عرض کرد پروردگارا امت من قریب العهد اند بجاهلیت و از شر ایشان
اندیشه کردم که مبادا اسبابی را ایشان بوجود مبارک او برسد با آنکه بکفر اصلی خود باز گردند پس این آیه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس تفسیر این آیه است که اگر از مردم اندیشه داری خدا تعالی ترا نگاه
دارد از شر ایشان پس رسول خدا برخاست و دست علی را گرفته بلند کرد و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و
انصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه وابغض من ابغضه **هشتم** عیاشی باسناد خود از ابو الجارود از امام محمد باقر روایت
کرده است که چون آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر آیه بر رسول خدا نازل شد رسول خدا دست علی را گرفته فرمود ایها الناس

هیچ پیغمبری از پیغمبران نبوده مگر آنکه چندان در دنیا زیست که چون روزش بسر آمد داعی حق را لبیک گفت و نزدیک است که من از میان شما بروم و از من
و شما سوال خواهند کرد شما در جواب چه خواهید گفت گفتند ما گواهی میدهیم که تو تبلیغ کردی و نصیحت نمودی و آنچه بر تو واجب بود ادا
فرمودی که خدا ترا بهترین جزای مرسلین اجر دهاد رسول خدا گفت خدایا تو گواه باش پس فرمود ای گروه مسلمانان باید حاضر بغائب
برساند هر که بمن ایمان آورده و مرا تصدیق نموده است او را بولایت علی وصیت میکنم و بدانید که ولایت علی ولایت من است و این عهدیست
که پروردگار من بمن سپرده و امر فرموده است که بشما تبلیغ کنم بعد از آن فرمود آنچه گفتم شنیدید این را سه نوبت تکرار فرمود مردم گفتند شنیدیم

باب صد و ششم

یا رسول الله **باب صد و ششم** در آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا از روایات عامه و در آن
شش حدیث است **اول** صدر الائمه عند المخالفین ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب فضائل امیر المؤمنین بسند خود از ابو هریره از ابو
سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا مردم را در غدیر خم خواند در روز پنجشنبه و امر فرمود تا زیر درختان را از خار و خاشاک پاک کردند و
مردم را بولایت علی دعوت کرد و دست او را گرفته بلند کرد چندانکه مردم سفیدی زیر بغل او را مشاهده کردند و مردم از آنمکان متفرق
نشده بودند تا آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بر رسول خدا نازل شد رسول خدا فرمود الله اکبر علی
کمال الدین واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی والولایة لعلی بعد از آن گفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من
خذله حسان بن ثابت عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت ده تا چند بیتی انشا کرده عرض کنم فرمود قل برکة الله تعالی حسان عرض کرد یناديهم يوم الغدير
نبيهم بخم واسمع بالرسول مناديا باني مولاكم ونعم وليكم فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا الهك مولانا وانت ولينا ولا تجدن في الخلق للامر عاصيا
فقال له قم يا علي فانني رضيتك من بعدي اماما وهاديا وابیات دیگر که آنها در ابواب سابقه گذشت **دوم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علما
عامه است بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که از آنجا که رسول خدا مردم را بغدیر خم بخواند امر فرمود تا زیر درختان را از خار
پاک کنند و آن روز روز پنجشنبه بود پس آنحضرت مردم را بولایت علی دعوت کرد و بازوی او را گرفت بلند کرد چندانکه سفیدی زیر بغل او را
دیدند و مردم از آنمکان متفرق نشده بودند تا آنکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نازل شد رسول
خدا گفت الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی والولایة لعلی بعد از آن فرمود اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر
من نصره واخذل من خذله حسان بن ثابت گفت ای بزرگان قریش بشنوید گواهی رسول خدا را بعد از آن ابیاتی سابقه را برخواند **سیم** حموینی
بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا در روز غدیر خم مردم را بولایت علی دعوت کرد و امر فرمود تا زیر درختان را
پاک کردند و آن روز روز پنجشنبه بود پس علی را خوانده بازوی او را گرفته بلند کرد چندانکه مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا را مشاهده
کردند و از آنمکان متفرق نشده بودند تا آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نازل شد پس رسول خدا گفت
الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی والولایة لعلی من بعدی بعد از آن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس حسان بن ثابت عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت میدهی تا چند بیتی در خصوص علی انشا نموده
عرض کنم فرمود قل علی برکة الله تعالی حسان گفت ای بزرگان قریش بشنوید قول مرا که گواهی است از رسول خدا بولایت ثابته علی پس گفت یناديهم يوم الغدير
نبيهم الابیات و این ابیات این حسان در خبر مشهوری است در کتب خاصه و عامه و حموینی در عقب این حدیث این ابیات گفته است این حدیث طرق بسیار دارد
که همه مشهور اند **چهارم** ابو نعیم در کتاب خود موسوم بنزول القرآن فی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بسند خود
از عطیه روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و آیه الیوم اکملت لکم دینکم در خصوص علی بن ابیطالب بر رسول خدا نازل شده **پنجم**
ابو نعیم بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا در روز غدیر خم مردم را بولایت علی دعوت کرد و امر فرمود و آن روز روز پنجشنبه بود امر
کرد تا زیر درختان را از شوک پاک کردند پس علی را بنزد خود خوانده بغلهای او را گرفته چندان بلند کرد که مردم سفیدی زیر بغلهای رسول خدا را
میدیدند بعد از آن مردم از آنجا متفرق نشده بودند تا آیه الیوم اکملت لکم دینکم بر رسول خدا نازل شد رسول خدا فرمود الله اکبر علی اکمال الدین ورضا
الرب برسالتی والولایة لعلی من بعدی بعد از آن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
حسان بن ثابت عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت ده تا در مدح علی ابیاتی چند انشا کرده عرض کنم فرمود قل علی برکة الله حسان گفت ای بزرگان قریش
بشنوید سخنان مرا که بهاد و شهادت رسول خدا در امت خود پس ابیات سابقه شروع کرد و برخواند و در این حدیث بعد از وهادیا گفته است فمن
کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا هناک دعا اللهم وال ولیه وکن للذی عادا علیا معادیا **ششم** صاحب کتاب مناقب

باب صدو ششم

الفاخره بسند خود از حضرت ابی جعفر از پدرش از جدش روایت کرده است که چون رسول خدا از حجة الوداع مراجعت فرمود در زمینی که آنرا
ضوجنان میگفتند فرود آمد و در آنجا آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا باخر نازل شد و چون عصمت از شر منافقان نازل شد مردم را
ندا در دادند چون جمع شدند فرمود من اولی بکم من انفسکم همگی صداها بلند کردند که الله و رسوله پس دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله لانه منی و انا منه و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی و این آخر فریضه بود که خدا تعالی بر امت محمد واجب گردانید بعد از آن بر رسول خدا این آیه نازل شد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا حضرت ابو جعفر فرمودند پس خدا تعالی بایشان امر فرموده بود از فرایض دعا زدر روزه و حج همه را
قبول کردند و تصدیق نمودند ابن اسحق گوید من با حضرت عرض کردم این واقعه در چه وقت اتفاق افتاد فرمود در نوزدهم ذی الحجه سنه دهم
از هجرت در مراجعت از حجة الوداع و میان این واقعه و وفات رسول خدا صد روز بود و دوازده نفر در غدیر خم این را از رسول خدا شنیده بودند

باب صد و هفتم در آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا از روایات خاصه در آن پانزده حدیث

است **اول** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که فرمود آخر فریضه که حق سبحانه و تعالی بر رسول خدا نازل
گردانید ولایت امیر المؤمنین بود و بعد از آن دیگر فریضه نازل نشد پس از نزول این آیه ولایت این آیه الیوم اکملت لکم دینکم الایه در کراع
الغمیم نازل شد پس رسول خدا ولایت را در جحفه برپا کرد و علی را نصب کرد و دیگر فریضه بعد از آن نازل نشد **دوم** ابن بابویه بسند خود
از عبد العزیز بن مسلم روایت کرده است که در سفر مرو در خدمت امام رضا بودیم اول روز جمعه وارد در مسجد جامع جمع شدیم سخن امامت
در میان آوردند و کثرت اختلاف مردم را در آن ذکر میکردند من بخدمت آقای خود آمدم و او را از این سخنان آگاه کردم آنحضرت تبسم فرمود پس
فرمودند ای عبد العزیز قوم را جهل فرا گرفته و فریب خورده اند از دین خود باز گشتند خدا تعالی پیغمبر خود را از دنیا نبرد تا آنکه کامل گردانید برای ایشان
دین را و قرآن که تفصیل همه چیز در آنست بر او نازل کرد و حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع ما یحتاج خلق را در آن هویدا گردانید و فرمود ما
فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی فرو گذاشت نکردیم در کتاب خود هیچ چیز را و در حجة الوداع که آخر عمر آنحضرت بود آیه الیوم اکملت لکم دینکم را بر او
نازل شد پس امر امامت از تمام دین است و آنحضرت از دنیا نرفت تا آنکه معالم دین خود را برای ایشان ظاهر گردانید و راه ایشان را برای ایشان واضح
و روشن ساخت و ایشان را بر سر راه حق انداخت پس هر که گمان کند که خدا تعالی دین خود را تمام نکرده رد کتاب خدا کرده و هر که کتاب خدا را رد کند
کافر است و این حدیث را محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده است و حدیث طولانی است و همه را وصفات امام است و در باب یکصد و یکم
ذکر یافت **سیم** ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که چون این آیه نازل شد رسول
خدا گفت الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و ولایة علی بن ابیطالب من بعدی و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله **چهارم** ابو علی طبرسی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت
کرده است که بعد از نصب کردن رسول خدا علی را علم در میان خلق در روز غدیر خم بعد از مراجعت از حجة الوداع این آیه الیوم اکملت لکم دینکم
بولایت نازل شد و آن آخر فریضه بود که خدا تعالی نازل گردانید و بعد از آن دیگر فریضه نازل نشد **پنجم** شیخ طوسی در کتاب امالی
بسند خود از امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمودند خدا تعالی بمن چند کرامت فرموده است که باحدی پیش از من غیر
از رسول خدا کرامت نفرموده خدا تعالی همه راهها را برای من مفتوح گردانیده و علم منایا و بلایا و علم انساب و فصل خطاب بمن عطا کرده
و من بعالم ملکوت نظر کردم باذن پروردگار خود و دیگر هیچ چیز از نظر من پنهان نشد نه آنچه پیش از من بوده و نه آنچه بعد از من خواهد آمد
بتحقیق که خدا تعالی کامل گردانیده است بولایت من دین این امت را و تمام گردانیده است بر ایشان نعمت خود را و پسندیده است برای ایشان
اسلام را در آن روز که فرمود بولایت نصب کردن محمد فرمود یا محمد ایشان را خبر ده که من امروز کامل گردانیدم برای ایشان دین ایشان را و تمام کردم
بر ایشان نعمت خود را و پسندیدم برای ایشان اسلام را برای ایشان را همه این نعمت و فضل و کرامت از لطف خدا است بر من مخصوص و آنست حمد
من بر آنچه بمن عطا کرده **ششم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود
اسلام بر پنج خصلت بنا شده بر شهادتین و قرینتین عرض کردند شهادتین را میدانیم قرینتین کدام است فرمود نماز و زکوة زیرا که هیچیک از
آنها قبول نشود مگر با دیگری و روزه داشتن و حج کردن خانه خدا بر کسی که استطاعت داشته باشد و آنرا بولایت ختم کرد و این آیه را فرستاد که
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا **هفتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امام حسن روایت

کرده است

کرده است که فرمود خدا عز و جل که این فرایض را بر شما واجب گردانیده از راه احتیاج بود بآنها بلکه محض رحمت بود از او لا اله الا هو برای آنکه خبیث را
از طیب جدا کند و باطن شما را آزمایش نماید و دلهای شما را بمحک امتحان در آورد و شما بجهت خدا سبقت کنید بجایگاه شما در بهشت بلند
شود پس حج و عمره و نماز و زکوة و روزه و ولایت را بر شما فرض گردانید و از برای شما با آنها دری داد که ابواب فرایض را بآن بگشایید و مفتاحی گردانید
بآن بابها را که محمد و اوصیا او از اولاد او اند و اگر نبودند شما مانند بهایم در تیه حیرت سرگردان بودید هیچ واجبی از واجبات را ادا نمی توانستید کرد و آیا هیچ
خانه را جز از درگاه آن داخل شده اید چون خدا منت بر شما گذاشت به نصب اولیای خود بعد از پیغمبر شما فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس بر شما واجب گردانید حقوقی از برای اولیای خود و شما را امر کرد باداء حقوق بایشان تا
آنکه حلال شود از برای شما آنچه از پس پشت خود دارید از زنان و اولاد و مال و خوردنی و آشامیدنی و غیر آن و بشما برکت و نما و ثروت شناسانند
تا بدانند که کدام یک از شما او را در پنهانی در مردم اطاعت میکنید پس فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس بدانید که هر که
بخل کند در ادای این حقوق از خود بریده و بخود بخل ورزیده است و خدا بی نیاز است از مال شما و شما باو محتاجید بعد از این هر چه خواهید
بکنید که خدا و رسول او و مؤمنان عمل شما را خواهند دید بعد از آن شما را بعالم الغیب و الشهادة برگردانند و شما را آگاه کند بعملهایی که میکردید
و عاقبت نیکو مخصوص پرهیزکاران است و نیست عدوانی مگر بر ستمکاران از رسول خدا شنیدم که فرمود من از نور خدا آفریده شدم و اهل بیت من
از نور من و دوستان ایشان از نور ایشان آفریده شده اند و سایر مردم در آتش جهنم اند **هشتم** محمد بن مسعود عیاشی بسند خود از زراره از امام
محمد باقر روایت کرده است که فرمودند آخر فریضه که خدا تعالی از آسمان فرو فرستاد ولایت ما بود که فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و بعد از این آیه ولایت که صریح است در اکمال دین و اتمام نعمت و پسندیدن اسلام دیگر فریضه نازل نشد
تا وقتی که رسول خدا از دنیا رحلت کرد **نهم** عیاشی باسناد خود از جعفر بن محمد خزاعی از پدرش روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله
شنیدم که فرمود چون رسول خدا در روز جمعه در عرفات فرود آمد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق سبحانه و تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید بامت
خود بگو الیوم اکملت لکم دینکم بولایت علی بن ابیطالب و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل ساختم برای شما دین شما را
بولایت علی بن ابیطالب و تمام کردم برای شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما اسلام را دین و بعد از این فریضه بر شما فرو نمیفرستم و بتحقیق
فرو فرستادم بر شما نماز و روزه و زکوة و حج را و این فریضه پنجمین بود و قبول نمی کنم آن چهار فریضه را مگر باین فریضه پنجمین **دهم** عیاشی
بسند خود از ابن اذینه روایت کرده است که گفت از زراره شنیدم که از امام محمد باقر روایت کرد که فرمودند فرایض الهی نازل میشدند یکی پس
از دیگری و ولایت آخر فرایض بود پس خدا تعالی فرو فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا حضرت
فرمود بخدا سوگند که خدا تعالی بعد از این فریضه دیگر فریضه فرو نفرستاد **یازدهم** عیاشی باسناد خود از هشام بن سالم از حضرت ابی عبد
الله روایت کرده است که فرمود مراد از تمام نعمت در این آیه ولایت و دخول بهشت است **دوازدهم** سلیم بن قیس هلالی سید گوید این حدیث را
خود از کتاب سلیم نقل کرده ام گوید حضرت امیر المؤمنین در میان لشکر خود بر منبر بالا رفت و مردم را جمع کرد و مهاجرین و انصار که در لشکر
بودند همه حضور داشتند پس حمد و ثنای الهی را بجای آورده بعد از آن فرمود ایها الناس مناقب من بیش از آنست که شمار و حساب توان کرد آنچه
خدا تعالی در کتاب خود نازل گردانیده و آنچه از آیات که رسول خدا از قول خدا گفته است و السابقون السابقون اولئک المقربون حدیث را تا آخر
نقل کرده است و در باب بیست و یکم در حدیث چهل و ششم گذشت تا آنکه میفرماید پس رسول خدا امر کرد در روز غدیر خم نصب کرد و فرمود
خدا تعالی مرا برسالتی فرستاده که دلم از آن تنگ آمد و گمان کردم که اگر آن را تبلیغ کنم مردم مرا تکذیب کنند تا آنکه خدا تعالی مرا تهدید کرد که
اگر تبلیغ نکنم مرا عذاب کند و بعد از آنکه بدعوت مردم مامور شد تا چاشت بصدای بلند مردم را بصلوة جامعه ندا کرد و نماز ظهر را با ایشان
بجای آورد بعد از آن فرمود ایها الناس خداوند عالم مولای من است و من مولای مؤمنانم و من اولایم بایشان در امور دین و دنیا
ایشان از خود ایشان پس هر کرا که من مولای اویم علی مولای او است خداوند دوست دارد هر که علی را دوست دارد و دشمن دارد هر که علی را
دشمن دارد سلمان فارسی برخواست و عرض کرد یا رسول الله علی را چه ولایتی است فرمود ولایتی مثل ولایت من هر کس که من باو اولی بودم از خود او
پس خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا الحدیث **سیزدهم** شیخ طبرسی در کتاب
احتجاج بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که رسول خدا از مدینه طیبه بحج بیت الله رفت و همه شرایع اسلام را بقوم خود
تبلیغ کرده بود مگر حج و ولایت را و شرح قصه غدیر خم را با خطبه آن نقل کرده و آن حدیث را با آن خطبه طولانی شیخ ابو علی معروف بابن الفارسی

در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در باب هفدهم از احادیث غدیر خم گذشت از جمله سخنان رسول خدا در آن خطبه
پیغمبر فرمود ای گروه مردم این علی برادر و وصی من و حافظ علم من و خلیفهٔ من است بر امت من و بر تفسیر کتاب خدا و دعوت کنندهٔ مردم است
بسوی خدا و عالم است بآنچه موجب خوشنودی خدا است و محاربه کننده است با دشمنان او و مواظبت کننده است بر طاعت او و باز دارنده است از معصیت او
خلیفهٔ رسول خدا است و امیر مؤمنان است و پیشوای راه نماینده است بامر خدا تغییر قرآن است نزد من بسخن پروردگار مخصوص علی بامر خدا است اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه والعن من انکره واغضب علی من جحد حقه اللهم انک انزلت الامامة لعلی ولیک عند تبیینی ذلک بتفضیلک ایاه
اکملت لعبادك دینهم ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین اللهم انی اشهدك انی قد بلغت چهارم
ابن بابویه در کتاب امالی بسند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون مرا باسمان بردند بهر آسمانی که رسیدم از آسمانها بود
میگفتند که خدا فرماید جعل الظلمات والنور و چون بآسمان رسید جبرئیل عرض کرد یا محمد تکبیر گو که خدا از این آسمان
که خدا تعالی دید ترا نور را در آن دیدم از پیش نظر بر داشت و این آسمانست که احدی از آن عبور نکرده است نه ملک مقرب و نه
پیغمبر مرسل مگر آنکه گذرد پیش ازین بهر خرو عبور و چون بهر بهم بالهای خود بیفشانم هیچ قطره از آن بچکد مگر آنکه خدا تعالی ملکی
بیافریند که او را بهشت هزار دو چهل هزار زبان باشد هر زبانی بلغتی سخن گوید که آن دیگری نداند پس رسول خدا از آن بهر گذشت تا آنکه
بحجابها رسید و آنها پانصد حجاب است از هر حجابی تا حجابی دیگر پانصد سال راه است پس جبرئیل گفت یا محمد پیش برو گفت یا جبرئیل چرا با من همراه
نمی‌آئی جبرئیل گفت مرا نرسد که از این حد بگذرم و گام پیش نهم پس رسول خدا پیش رفت تا آنجا که خدا خواست کلام پروردگار
بگوش خود شنید که فرمود منم محمود و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم پس هر که بتو پیوندد باو پیوندم و هر که از تو ببرد از او ببرم
رو بسوی بندگان من و ایشان را خبر ده از کرامت من بتو و من هیچ پیغمبری را نفرستادم مگر آنکه برای او وزیری قرار دادم و تو رسول منی و علی
وزیر تست پس رسول خدا فرود آمد و مکروه داشت که این امر را بگوید از خوف آنکه مبادا او را متهم سازند و تکذیب کنند زیرا که قریب العهد
بودند بزمان جاهلیت تا آنکه شش روز بگذشت پس خدا تعالی فرو فرستاد فلعلك تارك بعض ما یوحی الیك وضائق به صدرك پس رسول خدا
نیز آن را متحمل شد تا روز هشتم شد پس خدا تعالی فرو فرستاد بلغ ما انزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من
الناس پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای محمد تهدیدست پس از وعید من ناچارم که فرمان الهی را و تبلیغ رسالت نمایم و اگر مرا متهم
نمایند یا تکذیب نمایند سهل است و تکذیب ایشان مرا آسانتر است از آنکه خدا تعالی مرا در دنیا بعذاب دردناک معاقب گرداند گوید که
جبرئیل بلفظ امیر المؤمنین بر علی سلام کرد علی عرض کرد یا رسول الله کلام را میشنوم و گوینده را نمی‌بینم فرمود یا علی گوینده جبرئیل امین است
که از جانب پروردگار من برای تصدیق من آمده است آنچه مرا بان وعده داده است بعد از آن رسول خدا اصحاب خود را امر فرمود که بر علی بلفظ
امیر المؤمنین سلام کنند بعد از آن فرمود با بلال که در میان مردم ندا کن که بامداد آن بغیر از علیل حاضر شوند احدی باقی نماند مگر کسی که
مریض و علیل باشد و چون بامداد آن شد رسول خدا با جماعتی از اصحاب بیرون آمد حمد و ثنای الهی را بجای آورد بعد از آن فرمود ایها الناس
خدا تعالی مرا بسوی شما برسالتی فرستاده است و من از آن دلتنگ بودم از خوف آنکه مبادا مرا متهم سازید و تکذیب نمائید تا آنکه خدا تعالی پی در پی
مرا وعدهٔ عذاب داد و دیدم که تکذیب شما از عقوبت الهی آسانتر است تا چار تبلیغ آن میکنم خدا تعالی مرا باسمان برد و خطاب شنوانید و فرمود
یا محمد من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم هر که بتو پیوندد باو پیوندم و هر که از تو ببرد از او ببرم ای محمد بزمین برو و مردم را
از کرامت من با خود خبر ده و من هیچ پیغمبری را مبعوث نکردم مگر آنکه از برای او وزیری قرار دادم و تو رسول منی و علی وزیر تست بعد از
آن رسول خدا دست علی را گرفت چندان بلند کرد که سفیدی زیر بغل او نمایان شد و پیش از آن دیده نشده بود و گفت فرمود ایها الناس خدا
تعالی مولای منست و من مولای مؤمنانم و کسی که من مولای اویم پس علی مولای او است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله شکاکان و منافقان و کسانیکه در دل ایشان مرض بود گفتند ما براءت میجوئیم بخدا از معنی این مرد این امر حقی
نیست که حقی باشد ما بدان راضی نمیشویم این امر لائق نیست ما را ضی باین نمی‌شویم که علی وزیر او باشد و این نیست مگر از ره تعصب
سلمان و مقداد و ابو ذر و عمار یاسر گفتند ما هنوز در آن موضع بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر نازل شد رسول خدا تا سه نوبت
این آیه را مکرر کرد بعد از آن فرمود که کمال دین و تمام نعمت و خوشنودی پروردگار دار رسالت منست و بولایت علی بن ابیطالب بعد از من پنجم
ابن بابویه بسند خود از حضرت امام جعفر صادق از پدران خود روایت کرده است که رسول خدا فرمود روز غدیر خم بهترین عیدهای امت

امت من است و آن روزیست که خدا تعالی مرا بنصب کردن علی بخلافت امر فرمود تا امت من بعد از من او هدایت یابند پس آن روزیست که خدا تعالی دین را
کامل گردانید و نعمت خود را بر امت من تمام کرد و دین اسلام را برای ایشان پسندید بعد از آن فرمود ای گروه مردم علی از منست و من از
علیم و از طینت من آفریده شده و او است امام خلق بعد از من که ظاهر میکند برای ایشان آنچه را که در آن اختلاف کنند از سنت من و او است
امیر مؤمنان و سرکردهٔ نجبای خوش نام و نشان و بزرگ و سید مؤمنان و بهترین اوصیا و جفت سیدهٔ زنان عالمیان و پدر امامان هدایت کننده
ای گروه مردم هر که علی را دوست دارد او را دوست دارم و هر که علی را دشمن دارد او را دشمن دارم و هر که با او بپیوندد با او بپیوندم و هر که
از او قطع کند از او قطع کنم و هر که با او جفا کند با او جفا کنم و صل الله علیا و الیه ومن عاداه علیا عادیته ای گروه مردم من شهر حکمتم
و علی در آن شهر است و داخل شهر نشوند مگر از در آن دروغ گفته است کسیکه گمان کرده و دوستی من کرده و حال آنکه او را دشمن دارد ای گروه مردم
قسم بآنکسیکه مرا برسالت مبعوث کرده و برگزیده و از همهٔ مردم برگزیده است که علی را در میان مردم علم نکردم و او را خلیفه نصب ننمودم
تا آنکه خدا تعالی نام او را در آسمانها بلند گردانید و ولایت او را بر همهٔ ملائکه در آسمانها الزام فرمود **باب صد و هشتم** در آیهٔ شریفهٔ ان
تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین و در آن بیست و یک حدیث است ۱ ق ل محمد بن ابراهیم معروف
بابن زینب نعمانی از طریق عامه از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که گفت ما در عرفات نزد رسول خدا بودیم که خدا فرمود اینک جماعتی از
انحضرت بودیم فرمود اینک نزد شما می‌آید با شتر و چون رسول خدا داخل شدند آنحضرت فرمود ایشان جماعتی اند
که دلهای ایشان در حق و ایمانهای ایشان ثابت و واضح است از ایشان است منصور که با هفتاد هزار نفر بیاری فرزندم و فرزند و صیّم
خروج کنند و حمایل شمشیرهای ایشان از لیف خرما است عرض کردند یا رسول الله و صی تو کیست فرمود آنکسی است که خدا تعالی شما را امر
فرموده است که با او چنگ در زنید و با او بگروید و از او جدا نگردید فرموده است واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا عرض کردند این حبل
کدام است فرمود آنست که خدا تعالی میفرماید الا بحبل من الله وحبل من الناس و حبل خدا کتاب او است و حبل مردم و صی من است عرض
کردند یا رسول الله وصی تو کیست فرمود آنکسی است که خدا تعالی دربارهٔ او فرموده است ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
عرض کردند یا رسول الله جنب الله کدام است فرمود آنکسی است که خدا تعالی در حق او میفرماید یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا و سبیل و صی من است و او پس از من سبیل است که مردم را بمن رساند عرض کردند یا رسول الله ترا قسم میدهیم
بآنکسیکه ترا بحق مبعوث گردانیده او را بما بنما که بسیار مشتاق شدیم فرمود او آنکسی است که خدا تعالی گردانیده است او را علامت
برای اهل فراست پس هر گاه باو نظر کنید نظر من کان له قلب او القی السمع وهو شهید خواهید دانست که او است وصی من چنانچه دانستید
که من پیغمبر شمایم اکنون در میان صفوف جماعت بگردید و جستجو نمائید و بروی مردم نظر کنید و هر که دلهای شما بسوی او مایل شد او وصی من است زیرا که
خدا تعالی در کتاب خود میفرماید فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم فرمود یعنی میل کنند بسوی او و ذریهٔ او راوی گوید ابو عامر اشعری
در میان اشعریین و ابو عزه خولانی در خولانیین و ظبیان و عثمان بن قیس و عرنه دوسی در دوسیین و لاحق بن علاء در غاضره برخاستند
و در میان صفوف مردم افتادند و جستجو میکردند بروی ایشان نگاه میکردند تا آنکه اصلع البطین یعنی حضرت امیر المؤمنین را گرفتند
عرض کردند یا رسول الله دلهای ما بجانب این مرد مایل است رسول خدا فرمود شما برگزیدگان خدائید که وصی رسول خدا را ندیده بفراست
شناختید اکنون بگوئید که از کجا شناختید و بچه علامت دانستید ایشان و ازها بگریه بلند کردند و عرض کردند یا رسول الله بمردم نظر
میکردیم و دلهای ما بجانب آنها میل نکرد و چون او را دیدیم دلهای ما در سینه طپید بعد از آن آرام شد و جگرهای ما بوجه شد و اشک از
دیدگان ما بار دیدن گرفت و دلهای ما روشن شد چنانکه گفتی او پدر ما است و ما فرزندان وئیم رسول خدا فرمود وما یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم شما از او بمنزلت و مکانی هستید که سبقت لکم منا الحسنی وانتم عن النار مبعدون یعنی سبقت جسته است از ما برای
شما نیکی و شما از آتش دور کرده شده‌اید راوی گوید این جماعت همچنین بودند تا در جنگ جمل و صفین در
رکاب حضرت امیر المؤمنین بفیض شهادت رسیدند و رسول خدا ایشان را به بهشت بشارت داده و بایشان خبر داده بود که با علی بن ابیطالب کرم الله
وجهه شهید خواهند شد فقیر گوید این حدیث در باب بیست دویم و در باب صد و ششم نیز بسند دیگر گذشت ۲ ق صاحب مناقب الفاخره
فی العترة الطاهرة گوید از ابو بکر روایت شده است که گفت رسول خدا فرمود یا علی من و تو دو جنب خدائیم عرض کردند یا رسول الله جنب خدا
کدام است فرمود منم و علی است که نور ما پیش از خلق عالم آفریده شد پس هر که ما را دوست دارد بعهد خدا وفا کرده و هر که ما را

دشمن یا زده در آخر نفس خود که از دنیا میرود خواهد گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی ای ندامت بر آنچه تقصیر کردم در
جانب خدا یعنی در حق ولی و یاد در او و یاد در حق ائمه دین علیهم السلام **سیم** ابن قتیبه محمد ... از خیثمه جعفی روایت کرده است
که از حضرت ابی عبدالله شنید که فرمودند ماییم جنب خدا و ماییم برگزیدگان او و ماییم میراث برندگان پیغمبران او و ماییم
امنای خدا و ماییم حجت خدا و ماییم ارکان ایمان و ماییم ستونهای اسلام و ماییم رحمت خدا بر خلق و خدا تعالی بما فتح کرد و بما ختم
میکند امر را و ماییم امامان راهنما و ماییم چراغهای شبهای تاریک و ماییم سابقون و ماییم آخرون و ماییم علم بلند حق هر که بما تمسک جست بما رسید
و هر که بازپس ماند غرق گردید و ماییم محبان با نام و نشان و ماییم نیکان خدا و ماییم راه روشن و ماییم راه راست بسوی خدا و ماییم نعمت
خدا بر خلق و ماییم طریق واضح و روشن حق و ماییم معدن نبوت و ماییم موضع رسالت و ماییم آنانکه ملائکه در خانه ما آمد و شد میکردند
و ماییم چراغ روشن برکسی که از ما طلب روشنی کند و ماییم راه راست از برای کسیکه پیروی ما کند و ماییم راهنمایان بسوی بهشت و ماییم
حلقهای محکم اسلام و ماییم جسرها و پلها که هرکه بر ما گذشت برهمه پیشی گرفت و هرکه بازپس ماند هلاک شد و ماییم مرتبه عالیه بهشت
و خدا تعالی بما رحمت خود را نازل میکند و بما باران میدهد شما را و بما عذاب را برطرف میکند هرکه ما را شناخت و حق ما را دانست
و امر ما را قبول کرد او از ماست و بسوی ما بازگشت او خواهد بود **باب صد و نهم** در آیه ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان
کنت لمن الساخرین از روایات خاصه و عامه مستفیض است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت موسی بن جعفر در آیه ان تقول نفس
یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله روایت کرده است که فرمود جنب الله حضرت امیرالمؤمنین است و اوصیای آنحضرت بعد از او در مکان رفیع که
ایشان باید تا آخر ایشان **دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از هاشم بن ابی عمار جنبی روایت کرده است که از حضرت امیرالمؤمنین روایت
کرده است که آنحضرت فرمود انا عین الله و انا جنب الله و انا باب الله **سیم** ابن بابویه بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده
که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منم هادی و منم مهتدی و منم پدر یتیمان و مسکینان و منم شوهر بیوه زنان و منم پناه هر ضعیفی و منم مأمن هر ترسنده
و منم کشنده مؤمنان بسوی بهشت و منم ریسمان محکم خدا و منم حلقه محکم خدا و منم چشم خدا و منم زبان راستگوی خدا و منم دست خدا و منم جنب
خدا که خدا تعالی میفرماید ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و منم ید مبسوطه خدا بر بندگان او در رحمت و مغفرت و منم باب حطه
فقیر گوید تفسیر باب حطه گذشت و بالجمله هرکه مرا شناخت و حق مرا دانست پروردگار خود را شناخته زیرا که من وصی پیغمبر او یم در زمین و حجت او یم
بر بندگان او و انکار نمی کند اینها مگر کسیکه بر خدا و رسول انکار کرده و این حدیث را نیز شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص بسند
خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منم هادی و منم مهتدی و حدیث را تا آخر نقل کرده است
چهارم ابن بابویه بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منم علم خدا و منم قلب خدا که علمها
در من محفوظ و مکنون است و منم زبان گویای خدا و منم چشم بینای خدا و منم جنب خدا و منم دست خدا ... سنت خدا نیست
... **پنجم** محمد بن عباس ماهیار ثقه بسند خود از حضرت امام جعفر صادق و پدرش امام محمد باقر در آیه یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله روایت کرده است که فرمودند بخدا سوگند که ما از نور جنب الله آفریده شدیم خدا تعالی ابرار خلق را از جنب الله آفرید یعنی
که خدا تعالی میفرماید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی در ولایت علی علیه السلام **ششم** محمد بن عباس بسند خود از حضرت ابی جعفر در آیه یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله روایت کرده است که علی فرمود منم جنب خدا و منم یا حسرتی خواند مخالف در روز قیامت **فقیر گوید** حسرت بعضی ندامت
زیاده و ثانی بجهت آنست و ... استعمال کنند که دیگری ... و ندامت ... باشد **هفتم** محمد بن عباس بسند خود از حضرت امام
رضا در آیه یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله روایت کرده است که فرمود که جنب الله حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و همچنین کسانیکه
بعد از او بوده اند از اوصیا آنحضرت در مکان رفیع که ایشان باید تا آخر ایشان و خدا داند که پس از آن چه خواهد شد **هشتم** محمد بن عباس
بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده است که شخصی از حضرت ابی عبدالله از آیه یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله سؤال کرد از آنحضرت شنید که فرمود
بخدا سوگند که ما از جنب خدا آفریده شدیم و این یا حسرتی سخن کافران است در جهنم چنانکه گفته شد که گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی
محمد و آل محمد **نهم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو بصیر از خیثمه روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر شنید که فرمود ماییم جنب الله
و ماییم صفوة الله و ماییم خیرة الله و ماییم آنانی که میراث انبیا در نزد ماست و ماییم امنای خدای عزوجل و ماییم حجتهای خدا و ماییم ریسمان محکم
خدا و ماییم رحمت خدا بر خلق و ماییم آنانی که خدا تعالی آفرینش را بما فتح کرده و بما ختم خواهد کرد و ماییم امامان راهنما و ماییم چراغها و

قندیلها در تاریکی شبها و ماییم منارهای هدایت و ماییم علم بلند شده از برای اهل دنیا و ماییم سابقون و ماییم آخرون هر که بما تمسک جست
بما رسید و هر که از ما بازپس ماند هلاک گردید و ماییم سرکردگان نجبای با نام و نشان و ماییم حرم خدا و ماییم طریق حق و ماییم راه راست
بسوی خدا و ماییم نعمت خدا بر بندگان او و ماییم طریق روشن و ماییم معدن نبوت و ماییم موضع رسالت و ماییم اصول دین و ملائکه نزد ما تردد
میکنند و ماییم چراغ روشن هرکه از ما طلب روشنی کند و ماییم سبیل حق از برای کسانیکه پیروی کنند و ماییم راهنمایان راه
بهشت و ماییم حلقهای محکم خدا و ماییم جسرها و ماییم پلها هرکه بر ما گذرد پیشی گیرد و هرکه از ما تخلف ورزد هلاک شود و ماییم مقام
بلند و قدر دلپسند و ماییم آنانی که خدا تعالی بسبب ما رحمت را بر خلق فرو میفرستد و بسبب ما زمین را سیراب کند و ماییم که بسبب ما عذاب را از شما
دفع کند پس هر که از روی بصیرت ما را شناخت و حق ما را دانست و امر ما را قبول کرد او از ماست و بسوی ما بازگشت او خواهد بود **دهم** ابن
شهر آشوب بسند خود از حضرت امام زین العابدین و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و زید بن علی روایت کرده است که در
این آیه فرمودند جنب الله علی بن ابیطالب است و او حجت خدا بر خلق در روز قیامت **یازدهم** از حضرت امام رضا در آیه ان تقول
نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله منقول است که فرمودند جنب الله یعنی در ولایت علی علیه السلام **دوازدهم** از ابوذر منقول است در خبری از
پیغمبر که فرمود ای ابوذر چون روز قیامت شود منکر علی را محشور کنند کور و کر و لال و بر ظلمات قیامت بر رو در افتد و ندا کند که
یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و طوقی از آتش در گردن او باشد **سیزدهم** شیخ طبرسی در احتجاج در حدیث طولانی از حضرت امیرالمؤمنین
روایت کرده است که فرمود که حق سبحانه و تعالی ذکر کرده در توضیح و اثبات حجت و دلیل و گفته خود در حق برگزیدگان و اولیای خود یاد کرده است
وصف قرب ایشان برای مردم در آیه ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی که هر گاه بخواهی وصف کنی قرب کسی را بکسی میگویی فلان کس
در جنب فلان کس است و خدا تعالی این صورت را که غیر از خود و انبیا و حجتهای او در روی زمین نمی دانند در کتاب خود قرار نداده مگر از برای آنکه می دانست
آنچه را که تغییر دهندگان کتاب خدا احداث میکنند از اینکه نامهای حجتهای او را از قرآن خواهند انداخت و تلبیس خواهند کرد تا آنکه
ایشان را بر باطل خود اعانت کنند و خدا تعالی این معنی را در قرآن گذاشت و دیده و دلهای مخالفان را کور کرد که آنها را نبینند و نفهمند تا
این معنی دلالت کند بر تحریف ایشان از قرآن آنچه انداختند از خطابهایی که دلالت میکند بر آنچه در کتاب احداث نموده اند **چهاردهم** محمد بن
الحسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از مالک جهنی روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله شنید که فرمود ما شجره هستیم از جنب
الله پس هرکه بما پیوست خدا با او پیوند دارد و بعد از آن آیه را تلاوت کرد ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین
پانزدهم ایضا صفار بسند خود از حمزه بن بزیع از علی سابی روایت کرده است که گفت از ابوالحسن ماضی از آیه ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله سؤال کردم فرمود جنب الله حضرت امیرالمؤمنین است و همچنین کسانیکه پس از آنحضرت بوده اند از اوصیا او در جایگاه بلند که ایشان
باید تا آخر ایشان و خدا تعالی میداند که پس از آن چه خواهد شد و امر از آن که خواهد بود **شانزدهم** شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان
گوید عیاشی باسناد خود از ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود ماییم جنب الله **هفدهم** شیخ در
کتاب اختصاص بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که گفت حضرت امیرالمؤمنین فرمود منم راهنما و منم راه یافته
و منم پدر یتیمان و شوهر بیوه زنان و مسکینان و منم پناه هر ناتوان و مأمن هر خائف و هراسان و منم کشاننده مؤمنان بسوی جنان و منم ریسمان
محکم خدا و منم حلقه محکم خدا و منم دیده بینای خدا و منم زبان راستگوی خدا و منم دست گشاده خدا و منم جنب خدا که خدا
تعالی خبر داده که ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و منم ید مبسوطه خدا بر بندگان او در رحمت و مغفرت و منم باب حطه هر که
حق مرا شناخت پروردگار خود را شناخت زیرا که من وصی پیغمبرم در زمین و حجت او یم بر بندگان او و انکار نمیکند اینها را مگر کسیکه
بخدا و رسول خدا رد کرده و رسول خدا فرمود از ما نیست آنکسیکه امانت را حقیر داند و قدر آن را سبک شمارد و هر گاه بنزد او گذارند
و از ما نیست کسیکه با مسلمانی خیانت کند در اهل و مال او و فرمودند هرکه خدا را اطاعت کند او را یاد کرده است هر چند نماز و روزه
و تلاوت قرآن کم کند و فرمودند کسیکه ترک کند معصیت را از خوف خدا در روز قیامت خدا او را از خود راضی کند و خوشنود گرداند
اگر شئامت و نامبارکی در چیزی باشد در زبان خواهد بود **فقیر گوید** ظاهر مراد آنحضرت اینست که انسان غالبا از زبان خود زیان
می بیند و از زبان بد اندیشد و احادیث باین معنی بسیار است مانند حدیث اللسان عدو الانسان و امثال ذلک مما لا یعد و لا یحصی بیت

دو صد سر را زبان بر باد داده است | زبان سر را عدوی خانه زاد است
عدوی خانه خنجر تیز کرده | تو از خصم برون پرهیز کرده

نشد خاموش کبک کوهساری ازان شد طعمهٔ باز شکاری اگر طوطی زبان می‌بست در کام نخوردی در قفس هر صبح بادام

باب صد و نهم در آیهٔ شریفهٔ عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون از روایات عامه و اینجا یکحدیث ذکر میشود
حافظ محمد مؤمن شیرازی در کتاب خود که مستخرج از دوازده تفسیر است در تفسیر آیهٔ شریفهٔ عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون
بسند خود از سدی روایت کرده است که روزی صخر بن حرب مدعه بنزد رسول خدا نشست و گفت یا محمد این امر بعد از تو از آن ما است یا از آن کیست حضرت فرمود
ای صخر این امر بعد از من از آن کسی است که از من بمنزلهٔ هرون است از موسی پس آیهٔ عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم
فیه مختلفون نازل شد یعنی از چه چیز بزرگ می‌پرسند از خبر بزرگ که ایشان در آن خلاف
کنندگانند فرمود یعنی بعضی از ایشان مصدقند بولایت و خلافت او و بعضی از ایشان تکذیب میکنند بعد از آن میفرماید کلا و این رد است
بر ایشان سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند خلافت او را وقتی که بعد از ایشان از خلافت سؤال کنند پس در زمینی باقی نماند در مشرق
و مغرب و نه در بر و نه در بحر مگر آنکه منکر و نکیر از او سؤال خواهند کرد از ولایت امیرالمؤمنین و خلافت او بعد از مردن یعنی
بمیت گویند من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک عمرو بن العاص در قصیدهٔ خود گفته است هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب الله
وانقطاع الخطاب **باب صد و یازدهم** در آیهٔ عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون از روایات خاصه و در آن هفت حدیث
است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو حمزه از امام محمد باقر روایت کرده است که عرض کردم جعلت فداک شیعه از تفسیر عم یتسائلون
عن النبأ العظیم سؤال میکنند فرمود جواب بر من است اگر خواهم میگویم و اگر نخواهم نگویم بعد از آن فرمود ولکن ترا از تفسیرش خبر میدهم
من گفتم عم یتسائلون فرمود این در خصوص امیرالمؤمنین است امیرالمؤمنین میفرمود که خدا را آیه‌ای از من بزرگتر نیست و خدا را خبر
بزرگی نیست که از من اعظم باشد **دوم** محمد بن حسن صفار بسند خود از ابو حمزه از امام محمد باقر مثل حدیث سابق روایت کرده است و در آخر
میفرماید ولایت ما را بر امتهای گذشته عرض کردند ابا کردند از اینکه قبول کنند **سوم** محمد بن یعقوب بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت
ابی عبدالله روایت کرده است که در آیهٔ عم یتسائلون عن النبأ العظیم کلا است از او سؤال کردم فرمود هنالک الولایة لله الحق فرمود مراد ولایت
امیرالمؤمنین است **چهارم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حسین بن خالد از حضرت رضا در آیهٔ عم یتسائلون عن النبأ العظیم روایت
است که گفت حضرت امیرالمؤمنین میفرمودند که خدا را خبر بزرگی نیست که از من عظیم‌تر باشد و خدا را آیه‌ای نیست که از من بزرگتر باشد و فضل مرا
بر امتها عرض کردند بالاختلاف بالسنتها ایشان اقرار ننمودند **پنجم** محمد بن عباس در تفسیر خود بسند خود از محمد بن فضیل
روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از معنی عم یتسائلون عن النبأ العظیم سؤال کردم حضرت فرمودند که امیرالمؤمنین میفرمود ما لله نبأ
هو اعظم منی ولقد عرض فضلی علی الامم الماضیة باختلاف السنتها **ششم** محمد بن عباس بسند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که از حضرت
ابی جعفر از آیهٔ عم یتسائلون عن النبأ العظیم سؤال کردم فرمودند نبأ عظیم علی بن ابیطالب است که در رسول خدا اختلاف در آن است
هفتم ابن بابویه بسند خود از حسن بن علی روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب خطاب فرمود یا علی توئی حجت خدا و توئی باب خدا و توئی
طریق بسوی خدا و توئی نبأ عظیم و توئی صراط المستقیم و توئی مثل اعلی یا علی توئی امام مسلمین و امیرالمؤمنین و خیر الوصیین و سید الصدیقین
یا علی توئی فاروق اعظم و توئی صدیق اکبر یا علی توئی خلیفهٔ من بر امت من و توئی ادا کنندهٔ قرض من و توئی وفا کنندهٔ بوعدهٔ من یا علی توئی مظلوم بعد از
من یا علی توئی مفارق و توئی محجور بخدا گواه میگیرم هر که از امت من حاضر است که یاران تو یاران منند و یاران من یاران خدایند و یاران
دشمنان تو یاران شیطانند و نعم ما قلت فی مدحه فان احبابه جند الاله و ان اعدائه حزب الشیطان **باب صد و دوازدهم** در آیهٔ و من
الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و در آن از روایات عامه در این باب حدیث است **اول** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از عمرو بن میمون روایت کرده
است که گفت من نزد ابن عباس بودم که نه نفر از قبایل عرب بنزد او آمدند و گفتند یا ابن عباس یا برخیز با ما یا با ما خلوت کن یا امر ما
از میان ایشان خلوت کن ابن عباس گفت بلکه برخیزم با شما در خلوت بنشینم و ابن عباس در آن روز صحیح بود و هنوز چشمش کور نشده بود گویند آن
روز قبایل بسخن آغاز کردند و ما ندانستیم که چه میگفتند که ما ندانستیم بعد از آن ابن عباس آمد و دامن خود را افشاند و میگفت اف و تف
بد گوئی و عیب جوئی مردی میکنند که ده خصلت دارد که برای احدی نیست رسول خدا فرمود مردی را خواهم فرستاد که هرگز خدا تعالی
او را ذلیل نکرده و خدا و رسول او را دوست میدارد و او خدا و رسول را دوست میدارد پس هر کسی افتخار میکرد و خود را می‌پسندید بزعم آنکه او را
میفرستد و گفت میگوید او است تا آنکه فرمود علی کجاست عرض کردند آسیا می‌کشد فرمود ندارد دیگری که برای او آسیا بکشد و اوی گویند علی

با دیدهٔ دردناک بنزد آنحضرت آوردند و چشم وی چنان بود که قدرت نگاه کردن نداشت حضرت رسول خدا آب دهان مبارک در چشمان او انداخت چشمش
خوب شد بعد از آن بیرق را طلب نمود حرکت داده و بعلی سپرد علی بیرق را برداشت و چون فتح کرد باز آمد صفیه دختر حیی را اسیر کرده بنزد آنحضرت آورد و رسول خدا ابوبکر را
با سورهٔ برائت فرستاد بعد از آن علی را عقب او فرستاد و سوره را از او باز پس گرفت و فرمود این سوره را نباید کسی ببرد مگر کسیکه از من باشد
و من از او باشد و فرمود کیست که معین من باشد و با اولاد هاشم فرمود کدام یک از شما مرا معین خواهد بود در دنیا و آخرت و علی در آنجا نشسته
بود از جا برخاست عرض کرد انا اولیک فی الدنیا والآخرة گویند علی اول کسی بود که برسول خدا ایمان آورد و رسول خدا جامهٔ خود را بر علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام انداخت و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و علی جان خود را در راه رسول خدا
نهاد و لباس رسول خدا پوشیده و در بستر آنحضرت خوابیده و ابوبکر آمد و علی خوابیده بود ابوبکر چنان دانست که رسول خداست گفت
یا نبی الله علی در جواب گفت نبی الله بجانب چاه میمون رفته برو او را دریاب ابوبکر رفت و با آنحضرت در غار رفت و مشرکان علی را
سنگ باران کردند بکمان اینکه پیغمبر است و علی ناله میکرد و سر خود را در جامه پیچیده بود و بیرون نمی‌آورد تا آنکه صبح شد و علی سر بیرون آورد
ایشان گفتند ما نمیدانستیم که توئی و چنان دانستیم که محمد است و او را سنگ میزدیم او ناله نمیکرد و ما از این تعجب بودیم و مردم با رسول خدا بغزوهٔ
تبوک بیرون رفتند علی عرض کرد من هم در خدمت شما باشم فرمود نه علی گریه آغاز کرد رسول خدا فرمودند اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لیس نبی بعدی و سزاوار نیست که من بروم مگر آنکه تو جانشین من باشی و رسول خدا فرمود یا علی تو ولی هر مؤمن و هر مؤمنه پس از من
و رسول خدا در مسجد را مسدود کرد مگر در خانهٔ علی و علی در حالت جنابت داخل مسجد میشد و راه او از مسجد بود و دیگر راهی نداشت و رسول
خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه دوم محدث ابوالمؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی بسند خود از عمرو بن میمون روایت کرده است مثل آنکه
در اینجا گوید و فوق آن حدیث که بضع عشر فضیلة **دوم** ثعلبی در جزو اول از تفسیر خود در تفسیر سورهٔ بقره در آیهٔ و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله گوید که چون رسول خدا اراده کرد که از مکه بمدینه هجرت نماید علی را خلیفهٔ خود کرد تا قرضهای او را ادا کند و امانتها را که در مکه داشت ادا
کند و امانتهای مردم را که در نزد او بود رد نماید شبی که آنحضرت بیرون میرفت مشرکین دور خانهٔ او را احاطه کرده بودند علی را امر فرمود که
در بستر خواب بخوابد و فرمود یا علی برد حضرمی مرا بر خود بپوشان و در بستر من بخواب که انشاء الله مکروهی از ایشان بتو نخواهد رسید
علی چنین کرد و خدا تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من شما را با یکدیگر برادر کردم و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کردانیدم اکنون
کدام یک از شما دیگری را در درازی عمر بر خود مقدم میدارید و کدام یک عمر را قبول میکند هر دو اختیار زندگانی کردند پس خدا بایشان وحی کرد
بر خود اختیار نمودید پس بایشان وحی رسید که شما در برادری مانند علی نیستید که میان او و محمد برادری کردم و او در بستر خواب محمد خوابیده و جان
خود را در راه او نهاده و او را در زندگانی بر خود اختیار کرد اکنون بجانب زمین روید و او را از شر دشمنان نگاه دارید پس جبرئیل بجانب سر و میکائیل
بجانب پای علی ایستادند جبرئیل میگفت مبارک باد مبارک کیست مانند تو ای پسر ابوطالب که خدا تعالی بتو مباهات میکند بملائکه خود پس
خدا تعالی آیهٔ و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در شان علی بر رسول خدا فرو فرستاد در وقتیکه بجانب مدینه میرفت یعنی از مردم
کسی هست که میفروشد یعنی بذل میکند جان خود را بجهت طلب رضای خدا **سیم** ثعلبی در تفسیر خود بسند خود از سدی روایت کرده است که ابن
عباس در آیهٔ و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله گفته این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده وقتیکه رسول خدا با ابوبکر از خوف
مشرکین بغار رفتند و علی در خوابگاه او خوابید **چهارم** ابوالمؤید موفق بن احمد بسند خود از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که فرمودند
ان اول من شری نفسه ابتغاء مرضات الله تعالی علی بن ابیطالب کرم الله وجهه فرمودند که چون علی در فراش رسول خدا خوابید این ابیات را
انشا کرد وقیت بنفسی خیر من وطئ الثری ومن طاف بالبیت العتیق وبالحجر رسول اله خاف ان یمکروا به فنجاه ذو الطول الاله من المکر
وبات رسول الله فی الغار آمنا موقی وفی حفظ الاله وفی ستر وبت اراعیهم وما یثبتوننی وقد وطنت نفسی علی القتل والاسر
پنجم حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت شبی که رسول خدا بجانب غار رفت علی در فراش آنحضرت خوابید
و آیهٔ و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در شان او نازل شد **ششم** ثعلبی در تفسیر خود و ابن عقبه در ملحمهٔ خود و ابو السعادات
در فضایل عشره و غزالی در احیاء العلوم بروایات خود از ابو الیقظان و همچنین جماعتی از اصحاب ما مثل ابن بابویه و ابن شاذان و کلینی و طوسی و
ابن عقده و برقی و ابن فیاض و عبدلی و صفوانی و ثقفی باسانید خود از ابن عباس و ابو رافع و هند بن ابی هاله روایت کرده‌اند که رسول خدا
بجبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من در میان شما برادری افکندم و عمر یکی از شما را دراز تر کردانیدم کدام یک از شما قبول میکند که عمر

و نکیر را از عمر او دراز تر باشد هیچیک قبول نکردند و موت را مکروه داشتند بایشان وحی رسید که شما مانند علی بن ابیطالب نیستید که در میان او و محمد
برادری انداختم و علی تن در داد که زندگانی او را بر خود اختیار کرد و محمد را حفظ او در بستر او خوابید جان خود را در راه او نهاد و سلامتی او را خرید اکنون
بجانب زمین بروید و او را از شر دشمن نگاه دارید پس جبرئیل آمد در نزد سر آنحضرت نشست و میکائیل آمد در نزد پای او نشست و جبرئیل
میگفت بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب که خدا مباهات میکند بتو با ملائکه پس خدا این آیه را فرستاد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد
هفتم در کتاب فضایل الصحابه از عبد الملک عکبری و ابو المظفر سمعانی باسناد مرویست از علی بن الحسین روایت کرده است که اول
کسیکه جان خود را در راه رضای الهی فروخت علی بن ابیطالب بود مشرکین مکه رسول خدا را طلب میکردند که او را بقتل رسانند آنحضرت از خانه
خود بیرون رفت با ابوبکر بغار رفت و علی در خوابگاه او خوابید مشرکین آمدند و علی را در آنجا یافتند و رسول خدا را نیافتند هشتم
ابو المؤید موفق بن احمد باسناد خود از حکیم بن جبیر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که فرمودند اول من شری نفسه ابتغاء رضوان الله
تعالی علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و علی در شب فراش این ابیات را انشا کرد وقیت بنفسی خیر من وطی الثری تا آخر ابیات نهم
ابراهیم محمد حموینی باسناد خود از حکیم بن جبیر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که فرمودند اول کسیکه جان خود را در معرض بیع در
آورد در راه رضای الهی بذل ایثار نمود علی بن ابیطالب بود در وقتیکه در فراش آنحضرت خوابیده بود و این ابیات را انشا فرمود وقیت
بنفسی خیر من وطی الثری الی آخر الابیات دهم ایضا حموینی باسناد خود از عمرو بن میمون روایت کرده است که من نزد ابن عباس نشسته بودم
که نه نفر از قبایل نزد او آمدند گفتند یا ابا عباس یا برخیز با ما یا مکان را از خلوت کن که ما را با تو سخنی است تا آخر حدیث طولانی را
تا آخر نقل کرده است ما مکرر ذکر نمودیم نظر بکثرت نقله این حدیث متضاعف را ایراد ننمودیم یازدهم مالکی در کتاب فصول المهمه
آورده است که امام الحرمین حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی رحمه الله در کتاب احیاء العلوم روایت کرده است که شبی که علی بن ابیطالب
در فراش رسول خدا خوابید خدای تعالی وحی فرستاد بجبرئیل و میکائیل که من شما را با یکدیگر برادر کردم و عمر یکی از شما را دراز تر از عمر دیگری کردم
کدام یک از شما زندگی خود را بر خود مقدم میدارد و حیات را برای او میگذارد هیچیک قبول نکردند هر دو طالب زندگانی شدند پس بایشان
وحی رسید که شما مانند علی بن ابیطالب نیستید که من او را با محمد برادر کردم و او در بستر محمد خوابید جان خود را در راه او گذاشت و حیات را برای
او اختیار کرد اکنون بجانب زمین بروید و علی را از شر دشمن نگاه دارید پس جبرئیل بجانب سر او و میکائیل بجانب پای او آمدند و جبرئیل ندا میکرد که
بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباهی الله بک الملائکة پس خدای عز و جل فرستاد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد

باب صد و سیم در آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد از روایات خاصه در آن هشت حدیث است باب صد و سیم

اول شیخ در کتاب امالی باسناد خود از حکیم بن جبیر از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که در آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله فرمودند این آیه در حق علی نازل شد در شبی که در خوابگاه رسول خدا خوابید دوم شیخ در کتاب مجالس باسناد خود از ابو ذر رضی
الله عنه روایت کرده است که عمر بن خطاب علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد ابی وقاص را امر کرد تا در خانه نشستند و در بروی خود
بستند بعد از من امر خلافت شوری نمایند و ایشان را تا سه روز مهلت داد و حدیث شوری را نقل کرده است تا اینجا که حضرت فرمودند آیا هست در میان
شما کسیکه آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در شان او نازل شده باشد در شبی که در بستر رسول خدا خوابید غیر از من همه گفتند
نه سیم شیخ در کتاب امالی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که چون رسول خدا با ابوبکر بجانب غار متوجه شد علی را امر فرمود که در
خوابگاه او بخوابد … آنحضرت را بر خود بپوشد پس علی در بستر او خوابید آنحضرت را خوابیده دیدند که مردم قریش از جمیع قبایل همه آمدند
بقصد آنکه رسول خدا را بقتل رسانند چون خواستند که بر او شمشیر زنند شک نداشتند در اینکه این محمد است گفتند او را بیدار کنیم تا الم شمشیر را
بیابد و بچشم خود ببیند که او را چگونه میکشیم چون او را بیدار کردند دیدند که علی است او را گذاشتند و بطلب رسول خدا شتافتند پس حق تعالی
این آیه را فرستاد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله چهارم شیخ طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که شبی که رسول خدا
از شر دشمنان فرار کرده بغار رفت علی در فراش او خوابید مشرکان رسول خدا آمدند سنگ بر ایشان بر وجود مبارک آنحضرت میزدند و آیه و من
الناس من یشری نفسه تا آخر در شان علی نازل شد پنجم ابن فارسی در روضة الواعظین باسناد خود روایت کرده است که رسول خدا علی را امر کرد که
در فراش او بخوابد و خود بیرون رفت قریش پوشیده … میکردند و علی نظر میکرد … که رسول خدا بود
بود بعضی از ایشان گفتند … بعد از آن گفتند … صبح شد علی

از میان بستر برخواست چون دیدند علی است و او را شناختند گفتند محمد کجاست گفت نمیدانم پس خدای تعالی این آیه را فرستاد و من الناس من یشری نفسه تا آخر
در خصوص علی که در فراش آنحضرت خوابیده بود در برابر رسول خدا فرود آمد ششم عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از جابر از امام محمد باقر روایت
کرده است که فرمودند آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد در خصوص علی نازل شد در هنگامیکه جان خود را
در راه رضای خدا و رسول بذل و ایثار کرده و در فراش آنحضرت خوابیده بود در وقتیکه کفار قریش آنحضرت را طلب میکردند که او را بقتل رسانند
هفتم عیاشی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت علی جان خود را ایثار کرد و جامه رسول خدا را پوشید و در جای او خوابید
مشرکان بر رسول خدا سنگ می انداختند ابوبکر آمد علی در خواب بود ابوبکر او را پیغمبر پنداشت گفت یا نبی الله علی گفت پیغمبر خدا بجانب بئر
میمون رفت او را دریاب ابوبکر رفت و بر رسول خدا ملحق شد با او در غار رفت و علی را سنگ میزدند و پنداشتند که رسول خدا است میزدند و او
می نالید و سر خود را در جامه پیچیده بود ایشان گفتند تو مرد لئیمی محمد ناله نمیکرد و ما از ناله تو در تعجب بودیم هشتم محمد بن الحسن شیبانی در تفسیر
نهج البیان که از مؤلفات علمای اهل سنت است گویا این آیه در شان علی نازل شده در آن شبی که در فراش رسول خدا خوابید هنگامیکه قریش هم سوگند شده
بودند که او را در آن شب بقتل رسانند و قرار داده بودند که از هر قبیله جوانی شمشیر زن جمع شوند در تاریکی شب در خوابگاه بر او هجوم آورند
همه یکنوبت بر او شمشیر زنند بدون تقدیم و تاخیر تا مطالبه خونبهای او منتشر شود و قاتل او بشخص معلوم نگردد و یکی از ایشان اقدام
بآن نکند … که این عمل را قصاص و انتقام خواهند بود پس جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و او را از این قضیه آگاه گردانید امر کرد که پسر عم خود علی را
در جای خود بخواباند و خود بجانب مدینه برود رسول خدا چنین کرد چون شب جوانان قریش بمقتضای عهد و پیمان خود بیامدند … خانه را
بر سر علی خراب کردند چون علی را دیدند که بر فراش رسول خدا خوابیده مایوس شده با کمال اضطراب مراجعت کردند این حدیث از ابو جعفر و ابو
عبد الله علیهما السلام روایت شده است نهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود … روایت کرده که امیر المؤمنین …
… یعنی … که بذل میکند جان خود را در راه رضای خدا دهم سید رضی در کتاب خصایص باسناد خود روایت کرده است
که ابن الکوا خارجی بحضرت امیر المؤمنین عرض کرد … هنگامیکه خدای تعالی پیغمبر و ابوبکر را ذکر کرد در آیه ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا حضرت امیر المؤمنین در جواب فرمودند وای بر تو یا ابن الکوا در آن وقت من در فراش رسول خدا خوابیده و جان خود را در راه
او فدا کرده بودم … قریش با اسلحه خود آمدند چون هنگام بیرون رفتن رسول خدا او را ندیدند بخشم شدند
و … داشتند … بخشند … و … بهم زدند … بعد از آن اراده کشتن
بعضی از ایشان گفتند او را … و … محمد را طلب کنید … در خانه انداختند و در خانه را قفل کردند
و … من … ناگاه از گوشه خانه آوازی بگوشم رسید که گوینده گفت یا علی … از هر طرف شد
پس آواز دیگر شنیدم که گفت یا علی … پس قفل از در کنده شد و افتاد و در باز
شد من از آنجا بیرون آمدم … بیدار بود … بیرون آمد … خواب …
یازدهم شیخ طوسی در کتاب امالی باسناد خود از عمار یاسر روایت کرده است حدیث مهاجرت رسول خدا بمدینه و خوابیدن علی را در
فراش آنحضرت نقل میکند تا آنکه گوید ابو الیقظان گفت که ما در مسجد قبا در خدمت رسول خدا بودیم و آنحضرت اراده مشرکین را در باره
او و خوابیدن علی را در فراش او برای ما نقل میکرد فرمودند در آن هنگام حق تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من شما را با یکدیگر
برادر کردم ولکن عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کردم اکنون کدام یک از شما دیگری را بر خود مقدم میدارد و ایشان موت را
مکروه داشتند و حیات را برای خود پسندیدند وحی آمد بایشان که آیا شما مثل علی بن ابیطالب نیستید که من برادری افکندم
میان او و محمد نبی خود و علی محمد را بر خود اختیار کرد و نفس و جان را در راه او نهاد و تمام شب در بستر او خوابید اکنون بجانب زمین بروید و
او را از شر دشمنان نگاه دارید پس جبرئیل آمد بر بالای سر او نشست و میکائیل در پائین پای او و پیوسته جبرئیل میگفت بخ بخ من مثلک
یا ابن ابیطالب و الله یباهی بک الملائکة پس خدای تعالی در شان علی و خوابیدن او در فراش رسول خدا آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله را فرو فرستاد باب صد و چهارم در آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون از روایات عامه در آن نه حدیث است اول ابو المؤید موفق بن احمد که از اکابر علمای عامه است باسناد خود از مجاهد
روایت کرده است که علی را چهار درهم بود یکی از آنها را در شب تصدق کرد و یکی را در روز و یکی را آشکار و یکی را پنهان پس آیه الذین

باب صد و چهارم

ینفقون اموالهم باللیل والنهار در شان امیر المؤمنین نازل شد دویم ثعلبی در تفسیر این آیه که نقل است جویبر از ضحاک از ابن عباس روایت
کرده است که چون آیه للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله یعنی صدقات شما مخصوص محتاجانی است که محبس کرده اند نفسهای خود را برای جهاد
در راه خدا نازل شد عبدالرحمن بن عوف مبلغی کرامت برای اهل صفه فرستاد چندانکه ایشان را بی نیاز کرد و علی در تاریکی
شب بار شتری خرما که شصت صاع بود برای ایشان فرستاد و صدقه علی نزد خدا تعالی پسندیده تر افتاد پس نازل شد الذین ینفقون اموالهم
الآیه و مراد از نهار و علانیه صدقه عبدالرحمن است و مراد از لیل و سر صدقه علی بن ابی طالب است سیم ایضا ثعلبی در تفسیر خود بسند خود
از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر از آن نبود پس یکی را در پنهان تصدق
کرد و یکی را آشکار و یکی را در شب و یکی را در روز پس این آیه در شان او نازل شد چهارم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است
بسند خود از ابن عباس در آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیه روایت کرده است که گفت این آیه در شان علی نازل شد
و او را چهار درهم بود یکی را در شب انفاق کرد و یکی را در روز و یکی را پنهان و یکی را آشکار پنجم مالکی در فصول المهمه گوید واحدی
در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی را از مال دنیا چهار درهم بود و بغیر آن چیزی نداشت و یک درهم را پنهان تصدق
کرد و یکی را آشکار و در راه خدا انفاق نمود پس خدا تعالی آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولا
خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان او فرستاد ششم ابو نعیم مصنف با سناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت آیه الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار در شان علی بن ابی طالب نازل شده او را چهار درهم بود یکی را در شب انفاق کرد و یکی را در روز
و یکی را آشکار و یکی را پنهان هفتم ایضا ابو نعیم از مسلمه بن جندب روایت کرده است که گفت سرا و علانیه ... هشتم
ایضا ابو نعیم گوید ابو حدثنا یحیی ... عبد الوهاب از پدرش روایت کرده از ابن عباس ذکر کرده است نهم حافظ
ابو نعیم گوید احمد بن علی باسناد خود از عبدالوهاب از پدرش روایت کرده است که علی را چهار درهم بود یکی را در شب انفاق کرد و یکی را در روز
و یکی را در سر و یکی را در علانیه پس آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار نازل شد دهم ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس
در آیه الذین ینفقون اموالهم الآیه روایت کرده است که گفت نازل شد در علی بن ابی طالب است و او را چهار درهم بود انفاق نمود درهمی سرا و درهمی علانیه
و درهمی باللیل و درهمی بالنهار یازدهم ابن شهر آشوب از طرق عامه و خاصه از ابن عباس و مجاهد و کلبی و ابو صالح و واحدی و طوسی
و ثعلبی و ماوردی و قشیری و ثمالی و نقاش و فتال و عبدالله بن الحسین و علی بن حرب طائی در تفاسیر خود روایت کرده اند که علی را چهار درهم
نقره بود یکی را در شب انفاق کرد و یکی را در روز و یکی را پنهان و یکی را آشکار پس این آیه نازل شد و هر درهمی را ... خوانده و او را ...
قبول داد و طبری نظیر این در کتاب خصایص گفته است دوازدهم ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه معتزلی است در شرح نهج البلاغه گفته است
شیخ ابو جعفر اسکافی در رد جاحظ گوید شما خود می گوئید که چون خدا تعالی آیه نجوی را نازل کرد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ذلک خیر لکم الخ غیر از علی بن ابی طالب احدی بان عمل نکرد ... ابو بکر چنانچه
... با آنهمه غنا و توانگری نجوی ننمود با رسول خدا ... که صدقه ندهد پس خدا تعالی مومنان را در این باب ... ء اشفقتم ان تقدموا
بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم عتاب کرده و اینها برایشان معصیتی شمرده و ان معصیت از ایشان بود از تقدیم صدقه
پس چگونه نفس ابو بکر راضی میشد که در راه خدا طعام مسکین و یتیم و اسیر دهد و یک سوره کامل در شان او و زوجه او و دو فرزند او
نازل کرده و انکسی است که مالک چهار درهم بود یکی را در شب و یکی را در روز و یکی را پنهان و یکی را آشکار انفاق کرد و خدا تعالی آیه الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیه را در شان او فرستاد و انکسی است که پیش از نجوی با رسول خدا صدقه داد و احدی از مسلمین
غیر از او این کار را نکرد و انکسی است که خاتم خود را در حال رکوع بخشید و خدا تعالی آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون را در شان او فرستاد باب صد و یازدهم در آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
از طرق خاصه و در آن چهار حدیث است اول ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود چند
حدیث ذکر کرده است تا آنکه گوید فرمود که الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیه در شان علی نازل شد دویم عیاشی
باسناد خود از ابو اسحق روایت کرده است که گفت علی بغیر از چهار درهم مالک نبود یکی را در شب تصدق کرد و یکی را در روز و یکی را در
پنهانی و یکی را آشکار این خبر به رسول خدا رسید فرمود یا علی ما حملک علی ما صنعت عرض کرد انجاز موعود الله پس خدا تعالی آیه الذین ینفقون

اموالهم

اموالهم باللیل والنهار را تا آخر در شان او نازل کرد سیم شیخ مفید در کتاب الاختصاص بسند خود روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود
امشب کاری کرده عرض کرد چه ... یا رسول الله فرمود چهار چیز در شان تو نازل شد عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد
مرا چهار درهم بود یک درهم را در شب تصدق کردم و یکی را در روز و یکی را سرا و یکی را علانیه رسول خدا فرمود خدا تعالی در شان تو
فرو فرستاد آنرا الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون چهارم
شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه در سبب نزول آن از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی نازل شد و او را چهار درهم
بود یکی را در شب تصدق کرد و یکی را در روز و یکی را پنهان و یکی را آشکار و ابو علی گوید این حدیث از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام نیز روایت شده باب صد و دوازدهم در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه
از طرق عامه و در آن چهارده حدیث است اول ابن مغازلی شافعی بسند خود از علقمه از علی بن ابی طالب روایت کرده است که چون
آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید هرگاه میخواهید که با رسول خدا راز گوئید
پیش از آن تصدق نمائید و از گفتن خود صدقه دادن ... بر رسول خدا نازل شد بمن فرمود یا علی چه مصلحت میبینی که تعیین نمایم که هر یک از
مردمان یک دینار صدقه نمایند عرض کردم یا رسول الله اصحاب طاقت آن ندارند فرمود پس چه قدر بدهند عرض کردم حبه یا شعیره از دینار فرمود
خط تو از دنیا اندک است گوید پس نازل شد ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات و معنی آن اینست آیا ترسیدید از درویشی اینکه پیش
بدهید نزد راز گفتن خود صدقه ها را و فرمود خدا تعالی بسبب عمل کردن من بآن تخفیف داد از این امت و از این حکم در گذشت دویم ابن
مغازلی بسند خود از مجاهد از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود آیتی در کتاب خدا هست که هیچکس از مسلمانان بر آن عمل نکرد
بغیر از من و آن آیه نجوی است مرا از مال دنیا یک دینار داشتم از آن بده درهم صرف کردم و چون میخواستم که با رسول خدا راز کنم یکی از آنها را تصدق
می نمودم و احدی پیش از من بآن آیه عمل نکرد و احدی بعد از من هم بآن عمل ننمود سیم در جزو سیم از اجزاء ثلثه از کتاب جمع بین الصحاح الستة
تالیف رزین عبدری در تفسیر سوره مجادله روایت است که ابو عبدالله بخاری در آیه اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه گفته است این
آیه منسوخ شد باین آیه فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و حضرت امیر المؤمنین فرمود غیر از من احدی باین آیه عمل نکرد و خدا تعالی بسبب من حکم این آیه را از امت
تخفیف داد چهارم ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر این آیه گفته است مجاهد گوید خدا تعالی از مناجات با رسول خدا نهی فرمود تا تصدق دهند
و احدی با رسول خدا مناجات نکرد مگر علی بن ابی طالب که دیناری آورد و از آن تصدق کرد بعد از آن رخصت نجوی نازل شد و علی فرمود در کتاب
خدا آیتی است که احدی پیش از من و بعد از من بآن عمل نکرده و آن آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه است و علی
فرمود بسبب من خدا تعالی امر را بر این امت تخفیف داد و در حق احدی پیش از من نازل نشده و در شان احدی بعد از من نیز نازل نشد پنجم
ثعلبی گوید عبدالله بن عمر گفت علی را سه فضیلت است که هرگاه یکی از آنها بودی بهتر بود برای من از شتران سرخ مو یکی تزویج فاطمه و یکی
اعطای رایت در روز خیبر و یکی آیه نجوی فقیر گوید مصنف کاشانی در تفسیر منهج الصادقین این حدیث را از عبدالله بن عمر از پدرش
عمر روایت کرده است ششم ابو المؤید موفق بن احمد در آیه اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقات گوید مردم از رسول
خدا بسیار سوال میکردند و او را ملول می نمودند و از این جهت بتقدیم صدقه بر مناجات مامور شدند مردم ترک مناجات کردند بعضی
بجهت بخل و بعضی بجهت فقر مگر علی بن ابی طالب که دیناری داشت و از آن تصدق کرد پس رخصت نجوی نازل شد و از علی کرم الله وجهه
مروی است که فرمود در کتاب خدا آیتی است که احدی پیش از من بآن عمل نکرد و احدی پس از من بآن عمل ننمود و آن آیه یا ایها الذین آمنوا اذا
ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه است بعد از آن حکم این منسوخ شد هفتم ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد السمطین
بسند خود از علی بن احمد واحدی در آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول گفته است که ابن عباس در روایت والبی گفته است که مردمان بسیار
نزد سید مختار تردد می کردند و سخنانیکه موجب ملال خاطر مبارک آن سرور بود می گفتند حق تعالی خواست که پیغمبر خود را از این مشقت
... این آیه را فرستاد تا مردمان از خوف دادن صدقه از گفتن را کم کنند و چون این آیه نازل شد بسیاری از مردم ترک کردند ... مردم را
از مناجات نهی کردند تا تصدق دهند بفقرا ... احدی با رسول خدا از خوف صدقه مناجات نکرد مگر علی بن ابی طالب که دیناری
تصدق کرد و نجوی نمود هشتم حموینی باسناد خود از علی روایت کرده است که فرمود در کتاب خدا آیه ایست که نه پیش از من و نه بعد از
من احدی بآن عمل نکرده است و آن آیه نجوی است مرا یک دینار بود آنرا به ده درهم فروختم و چون خواستم که با رسول خدا نجوی کنم یک درهم از آن پیش

از نجوی تصدق نمیکردم بعد از آن حکم این آیه ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات منسوخ شد نهم همین چونی که نقل است
این ده کلمات است که علی با رسول خدا نجوی کرد و امام حسام الدین محمد بن عثمان بن محمد علیابادی در کتاب تفسیر خود موسوم بمطالع المعانی آورده
بسند خود از محمد بن عثمان بن محمد بن المصنف نقل کرده است و گفته است از علی بن ابیطالب مرویست که ده نوبت با رسول خدا نجوی کردم بعد
کلمه ده درهم پیش از آنها تصدق کردم اول پرسیدم وفا کدام است فرمود توحید و شهادت ان لا اله الا الله بعد از آن سوال کردم فساد
کدام است فرمود کفر و شرک بخدا بعد عرض کردم حق کدام است فرمود اسلام و قرآن و ولایت وقتیکه بتو برسد عرض کردم حیله کدام است
فرمود ترک حیله عرض کردم بر من چه لازم است فرمود طاعت خدا و طاعت رسول خدا عرض کردم خدا را چگونه بخوانم فرمود بصدق و یقین
عرض کردم از خدا چه چیز سوال کنم فرمود عافیت عرض کردم برای نجات خود چکنم فرمود حلال بخور و راست بگو عرض کردم سرور چه چیز است
فرمود بهشت عرض کردم راحت کدام است فرمود ملاقات پروردگار و چون علی از نجوای این ده کلمه فارغ شد حکم آیه منسوخ گردید دهم
شرف الدین نجفی در تاویل الآیات الباهره فی فضل العترة الطاهرة از تالیف شیخ ابوجعفر طوسی نقل کرده است که در جامع ترمذی و تفسیر ثعلبی
باسناد او از علقمه بسند خود از علی آورده است که خداتعالی بر این امت تخفیف داد زیرا که خداتعالی اصحاب رسول خدا را باین آیه امتحان فرمود
و اصحاب از خوف صدقه دادن مناجات را ترک کردند و بر آن افتند و رسول خدا در خانه خود بود و تمام مردمان از مناجات کردن با آنحضرت
ممنوع بودند مگر کسیکه صدقه بدهد و مرا دیناری بود از آن تصدق کردم و باین عمل نمودم و اگر احدی باین عمل نمیکرد عذاب الهی نازل میشد
بجهت تخلف و اعراض نمودن تمام مردم از عمل کردن باین آیه یازدهم ابونعیم اصفهانی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه یا ایها الذین آمنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه گفته است زیرا که خداتعالی سخن گفتن با رسول خدا را حرام کرد و چون کسی میخواست که با او تکلم
کند اول یک درهم تصدق میکرد بعد از آن سخن میگفت مردم از سخن گفتن با رسول خدا امساک ورزیدند و از تصدق بخل کردند که یک درهم
علی تصدق کرد و احدی از مسلمانان غیر از آنحضرت نکرد دوازدهم همین ابونعیم بسند خود از مجاهد روایت کرده است که علی فرمود این آیه نازل
شد و احدی غیر از من باین عمل نکرد و بعد از آن حکم آیه منسوخ شد سیزدهم ایضا ابونعیم باسناد خود از علی بن علقمه از علی روایت کرده است
که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه نازل شد رسول خدا بمن فرمود مصلحت است که یک دینار تصدق کنند گفتم
اصحاب طاقت یک دینار ندارند فرمود پس چه قدر عرض کردم حبه یا شعیر و اندیشه دادن فرمود انک لزهید پس آیه ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم
صدقات نازل شد و فرمود خداتعالی حکم این آیه را بسبب من از این امت تخفیف داده و در هیچ احدی پیش از من و بعد از من نازل نشد چهاردهم ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید ابوجعفر اسکافی در رد بر جاحظ گفته است شما نیز میگوئید که چون آیه نجوی نازل شد احدی غیر از علی
ابیطالب باین عمل نکرد با آنکه خود میگوئید که علی فقیر بود و از مال دنیا چیزی نداشت و ابوبکر با آن همه ثروت و غنا که خود باعتراف دارید از نجوی
دادن صدقه با رسول خدا ابا نکرد تا آنکه خداتعالی مومنان را بآیه ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم
عتاب فرمود و امساک از صدقه را بر ایشان گناهی شمرد پس ابوبکر با این همه بخل از صدقه دادن در مناجات با رسول خدا که معادل آن نه درهم پیش
نبود و نفس خود را نتوانست که بیک درهم راضی کند چگونه نفس خود را بانفاق چهل هزار دینار راضی تواند کرد و تمام حدیث در باب صد و پنجاه و دوم
گذشت فقیر گوید همین ابوجعفر اسکافی از مشایخ ابن ابی الحدید است و ابن ابی الحدید خود معتزلی است چون این است که ابوبکر
چهل هزار دینار در راه خدا انفاق کرد شیخ در مقام انکار آن بر آمده است و این انکار ابوجعفر در اثبات مدعای ما کافی است زیرا که علمای
خود شان انکار این مطلب در حق ابوبکر کرده و در حق علی اثبات نموده اند و هم چنین بعضی منکر آن دیگر عنادا مناقشه کرده اند که این دلیل افضلیت
علی نمیشود چه شاید که در وقت تعدد وسعت نداشته است که سایر اصحاب صدقه بدهند و از کندا این سخن بدروغ است باینکه در اصول مقرر شده
است که جایز نیست خداتعالی تکلیف ما لا یطاق نماید چه اگر وقت تنگ بود خداتعالی بندگان را بآن امر نمیفرمود و حال آنکه اکثر گفته اند که بعد از ده روز
آیه منسوخ شد و دیگر ابن مغازلی شافعی در مناقب گفته است که سخن حضرت امیرالمومنین که فرمود در قرآن آیه ای است که بغیر از من احدی بآن کار نکرد
کافی است در اثبات مدعی زیرا که چگونه می شود که وقت برای او گنجایش داشت و برای دیگران نداشت هم چنین سخن فخر رازی که شاید وجه عمل نکردن
اصحاب باین آیه این باشد که مبادا باعث دلشکستگی فقرا شود از اینکه مال چیزی نبود که صدقه بدهند دل ایشان شکسته میشد و خاطر ایشان
افسرده میگردید و عمل نکردن بسبب الفت باشد بهتر از کردن است که موجب کلفت گردد با آنکه تصدق در اصل مناجات واجب بود و اصل مناجات نموده
بود و فرض نبود و دلشکنی فقرا البته باعث پریشانی خاطر رسول خدا میشد پس شاید که سبب ترک عمل نمودن اصحاب عمل را بآن این باشد محض عنادا است

در بعضی نسخ

علامه نیشابوری که از علمای اهل سنت است در رد رازی گفته است که این سخن را سببی جز تعصب و عناد نیست زیرا که لازم نیست که انکار این عمل
دلشکستگی علی را حاصل است که در دیگری از اصحاب رسول خدا نیست هیچ صاحب انصافی نمیگوید که در گفتن با رسول خدا موجب دلشکستگی کسی
خواهد بود و حال آنکه خود میگویند که عبدالله بن عمر تمنی این خصلت میکرد و البته کسیکه باین آیه عمل کرده باشد اگر از روی انصاف بنگرید
او را چند فضیلت بر دیگران خواهد بود یکی فرمان برداری امر الهی و یکی نفع رسانیدن بفقرا و یکی رفع ملالی که رسول خدا از صحبت
بود دیگر آنکه اگر تصدق کردن موجب ملال فقرا است پس زکوة دادن نیز چنین است که چون فقرا چیزی ندارند که خمس را بدهند یا زکوة را از
ادا نمایند خاطر ایشان ملول میشود و این خود بکفر نزدیک است و این مناقشات همه از روی تعصب و عناد است اعاذنا الله عما یقول المعاندون

باب صد و هفتادم

باب صد و هفتادم در آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول از طرق خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود
از امام جعفر صادق از پدرش از جدش در حدیثی از حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که آنحضرت با ابوبکر فرمود ترا بخدا قسم میدهم آیا تو یا کسی که پیش
از نجوا با رسول خدا صدقه داد و اهل بیت دیگر نیز که خداتعالی عتاب کرد قومی را و فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات تا آخر ابوبکر گفت
بلکه تو بودی **دوم** ایضا ابن بابویه بسند خود از مکحول روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین فرمود از اصحاب محمد اشخاصی که اخبار و آثار را نگاه داشته اند
میگویند که نیست در میان ایشان کسیکه او را فضیلتی باشد مگر اینکه من با او در آن فضیلت شریکم و در آن منقبت از او افضلم و لکن مرا هفتاد
منقبت است که احدی از ایشان در آن مناقب با من شریک نیست عرض کردم یا امیرالمومنین آن مناقب کدام است آنحضرت مناقب خود را شمرد تا آنکه فرمود
و اما منقبت بیست و چهارم اینست که خداتعالی آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول را بر رسول خود فرستاد و مرا دیناری بود
بیش نبود آنرا بده درهم فروختم و هر وقت که با آنحضرت مناجات میکردم قبل از مناجات یکی را تصدق مینمودم و بخدا سوگند که احدی غیر از من
نه پیش از من و نه بعد از من تصدق نکرد و با رسول خدا مناجات ننمود پس خداتعالی این آیه را فرو فرستاد که ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم
صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم الآیه یعنی پس چون نکردید این کار را پس خداتعالی باز گشت بر شما و کذا اینده حکم صدقه را و شما را معذور
داشت و از تقصیر شما در گذشت حضرت فرمود معلوم است که توبه نمیشود مگر از گناهی که از شما واقع شده باشد **سیم** علی بن ابراهیم بسند خود
از ابوبصیر روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه اذا ناجیتم الرسول سوال کردم فرمود علی بن ابیطالب پیش از نجوی صدقه داد بعد از آن آیه
ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات آنرا نسخ کرد **چهارم** علی بن ابراهیم بسند خود از مجاهد روایت کرده است که علی فرمود در کتاب
خدا آیه ای است که نه احدی پیش از من و نه احدی بعد از من باین عمل نکرد و آن آیه نجوی است مرا دیناری از مال بود آنرا بده درهم فروختم و پیش
از هر نجوائی یکی از آنها را تصدق مینمودم و بعد از آن آیه ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات تا آخر آنرا نسخ کرد **پنجم** محمد بن
عباس بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول الایه گفت این آیه خاصه در شان علی نازل شد
و احدی را با آنحضرت شرکتی در آن نیست و او را یک دینار بود بده درهم فروخت و هر وقت که با رسول خدا مناجات میکرد قبل از مناجات یکی را صدقه
مینمود تا آنکه ده نوبت با آنحضرت مناجات کرد بعد از آن منسوخ شد و احدی پیش از علی و نه بعد از علی باین عمل ننمود **ششم** محمد بن عباس
بسند خود از عبد خیر از علی روایت کرده است که اول کسیکه با رسول خدا مناجات کرد من بودم مرا یک دینار بود آنرا بده درهم صرف کردم و با
رسول خدا ده کلمه نجوی کردم و هر نوبت که نجوی میکردم یک درهم را تصدق مینمودم این بر اصحاب رسول خدا گران آمد منافقان ایشان
از روی استهزا گفتند چرا محمد برای پسر عمش وجه صدقه را اندک میکند تا بر او آسان شود تا آنکه خداتعالی این آیه را ءاشفقتم ان تقدموا
بین یدی نجویکم صدقات نسخ فرمود و فرمود اول کسیکه باین آیه عمل کردم من بودم و آخر کسیکه باین عمل کرد هم من بودم و نه احدی پیش از من و نه
بعد از من باین عمل ننمود **هفتم** ایضا محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس در آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول روایت کرده است
که گفت چون کسی میخواست که با رسول خدا سخن گوید اول یک درهمی تصدق مینمود بعد از آن تکلم میکرد با آنچه میخواست که بگوید مردم از نجوی باز
ماندند و از تصدق بخل ورزیدند مگر علی که او تصدق کرد و او را یک دینار بود بده درهم فروخت و ده کلمه از رسول خدا سوال کرد و
احدی غیر از او از مسلمانان آنکار را نکرد و اهل میثه بخل ورزیدند و تصدق ننمودند منافقان گفتند علی بن ابیطالب وجوه صدقه را چه کرد همانا
خواست که بدان مبلغ کار از صدقات فراهم آورد و برای رسول خدا نفع خواستگاری نماید پس چون چنین گفتند خداتعالی فرو فرستاد یا ایها الذین
آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ذلکم خیر لکم یعنی صدقه بهتر است از امساک از برای شما و اطهر یعنی پاکیزه تر است از برای شما
از معصیت فقیر گوید تزکیه عبارت است از تطهیر نفس از اخلاق ذمیمه باطنیه مانند غضب و حسد و بخل و حب جاه و حب دنیا و کبر و عجب

وغیر ذلک و بالجمله میفرماید فان لم تجدوا یعنی اگر صدقه نیابید فان الله غفور رحیم خدا تعالی آمرزنده و بخشنده است خدا تعالی میفرماید ءاشفقتم یا اهل المیسره یعنی آیا ترسیدید ان تقدموا بین یدی نجویکم یعنی پیش از کلام با رسول خدا صدقه دهید فاذ لم تفعلوا یا اهل المیسره وتاب الله علیکم یعنی خدا از تقصیر شما درگذشت فاقیموا الصلوة یعنی نماز را بجا آورید و قیام نمائید و آتوا الزکوة یعنی زکوة بدهید میفرماید تصدق بدهید امر صدقه پیش از مناجات بکذارد نماز و دادن زکوة منسوخ شد واطیعوا الله ورسوله یعنی اطاعت خدا و رسول نمائید در تطوع والله خبیر بما تعملون یعنی خدا تعالی آگاه است بآنچه شما میکنید شرح الذین یخفی در کتاب وبل لایات الباهره فی العتره الطاهره بعد از ذکر این آیه منقول از محمد بن عباس کوید بدانکه محمد بن عباس در همین تفسیر خود در خصوص همین آیه مناجات هفتاد حدیث از روایات عامه و خاصه نقل کرده است و همگی اینها دلالت میکنند باینکه احدی از امیرالمؤمنین تصدق نکرد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله مناجات نکرد و تصدق نداد و ما بهمین سه حدیث اکتفا نمودیم **باب صد و هجدهم** در آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر در این باب دو آیه و حدیثست **اول** از طریق مخالفین روایت شده است که علی در آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فرموده اینها که خدا تعالی ایشان را از میان بندگان خود برگزیده کتاب که عبارت از قرآن باشد بایشان بارث داده ماییم و معنی آیه اینست که پس میراث دادیم کتاب که قرآن باشد بآنها که برگزیده ایم از بندگان خود پس بعضی از ایشان ستم کننده اند بر نفس خود و بعضی از ایشان میانه روند و بعضی از ایشان پیشی گیرنده اند بخیرات و نیکیها بتوفیق خدا این است آن فضیلت بزرگ **دوم** ابن ابی عمیر بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت نموده اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا روایت کرده است که آنحضرت فرمود نحن اولئک و نحن کوییم حاصل مطلب اینست که ما کسانی هستیم که خدا ما را بیش از فرستادیم و قرآن را بما میراث داده ایم تا بر آنها نیکو بر گزیدگان ما یند با ایشان بارث دهیم یعنی عطا نمائیم چه حدیث است که العلماء ورثة الانبیاء و در احادیث شیعه رسیده است که مراد از علما در این حدیث ائمه اطهارند که میفرماید اصطفینا من عبادنا یعنی برگزیدگان ایشان که در حقیقت وارث انبیا ایشانند لاغیر زیرا که ایشان دارای علوم و فضایل اند که جمیع کمالات کافی و وافی باشند و ایشان بحقایق و دقایق قرآن مطلعند و ایشان محکم و متشابه و عام و خاص و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ قرآن را میدانند و اگر دیگران بطلب و تحصیل جزئی باشند از بوی اشعه انوار علوم ایشانست محقق اردبیلی فرموده است از علمای اهل سنت همین حافظ ابوبکر بن مردویه [illegible] و در اطراف الحدیث همین [illegible] مانده وارد از موثقین علما و فحول ایشان میدانند با امامیه اتفاق نموده است در اینکه این آیه در شان امیرالمؤمنین نازل است و بعضی از معاندین ایشان خواسته اند که دیگران را هم در این آیه با آنحضرت شریک کنند گفته اند شما میکوئید علی وارث قرآن است نظر بانکه ما او را بحقایق آن اشنا میدانیم و مطلوب شما نیست چه حال آنکه خود ایشان بر جهل آنها کواهی داده اند حتی آنکه گفته اند ابوبکر بعد از فاتحه الکتاب را اعمی فهمید و از امیرالمؤمنین و بعضی کفته اند از ابن عباس پرسیده عمر بن سر منبر میکفت از کنان مدینه عمر تا ب هیچ زنی از بسیار کوینده مثل که با وجود چنین عالمی در شبیه الهال اسد با بر خواست و انکار آن محض مکابره **باب صد و نوزدهم** در آیه شریفه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایه از روایات خاصه در آن هم چند حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از سالم روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از این آیه سوال کردم فرمود سابق بالخیرات امام است و مقتصد کسی است که عارف بامام باشد و ظالم لنفسه کسی است که امام را نشناسد **دوم** ایضا محمد بن یعقوب بسند خود از سلیمان بن خالد روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از این آیه سوال کردم فرمود شما در معنی آن چه میکوئید گفتم میکوئیم این آیه در شان اولاد فاطمه است فرمود چنین نیست که شما میکوئید بلکه آیه در شان کسی است که مردم را بشمشیر بجود بسوی خلافت از شیعه و دیگران بسوی ضلالت دعوت کند عرض کردم پس ظالم لنفسه کیست فرمود کسیکه در خانه خود نشیند و حق امام را نشناسد و مقتصد کسی است که عارف بامام باشد و سابق بالخیرات امام است **سیم** محمد بن یعقوب ایضا بسند خود از احمد بن عمر روایت کرده است که از حضرت رضا از این آیه شریفه سوال کردم فرمود مراد اولاد فاطمه اند و سابق بالخیرات امام است و مقتصد کسی است که عارف بامام باشد و ظالم لنفسه کسی است که امام را نشناسد **چهارم** ایضا محمد بن یعقوب بسند خود از ابراهیم بن یحیی از ابوالحسن اول روایت کرده است که عرض کردم جعلت فداک پیغمبر وارث همه انبیا است فرمود بلی عرض کردم انبیا از زمان آدم تا بحضرت فرمود بلی هیچ پیغمبری خدا مبعوث نکرد اینکه محمد پیغمبر ما از او اعلم بود عرض کردم عیسی مرده را زنده میکرد باذن خدا فرمود راست گفتی و سلیمان بن داود زبان مرغان را میفهمید رسول خدا نیز بر همه اینها قادر بود گوید پس فرمود سلیمان بن داود وقتیکه هدهد را نیافت و در امر او بشک افتاد

گفت مالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین چون او را ندید بر او خشمناک شد گفت لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه اولیاتینی بسلطان مبین و بر او خشم نکرفت مگر از جهت آنکه هدهد به سلیمان نشان میداد و مرغی بود که خدا تعالی عطا فرموده بود و سلیمان بر آن عطا نفرموده بود و حال آنکه باد و مورچه و جن و شیاطین و دیو همه مطیع بودند با وجود این بر هوا نمی دانست که در کجا است و هدهد میدانست و خدا تعالی در قرآن خود میفرماید ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی یعنی اگر بود دو عالم قرآنی که بسبب آن راندند سنگ کوهها را از موضع خود حرکت کرده یا شکافته شود بان زمین یا بسخن در آورده شود بان مرده کان هر اینه آن قرآن این بود و فقیر کوید بنا بر اینکه جواب لو محذوف باشد این تقدیر که ولو کان شیء من القرآن کذلک لکان هذا القرآن و میتواند که جواب لو این باشد که لما آمنوا به یعنی اگر قرآنی این صفت بود هر اینه آن کفار ایمان بان نیاوردندی و بالجمله فرمود و بتحقیق که بارث بردیم ما آن قرآنی اکه در آن است آنچیزی که بواسطه آن کوهها شکافته میشوند بدان شهرها در نوردیده میشوند بدان مرده کان و ما میدانیم معنی آب در زیر هوا و در کتاب خدا آیاتی چند است که ما بان اراده هیچ چیزی نمیکنیم مکر اینکه خدا اذن عطا کند و حکم فرماید با آنچه خدا بر پیشانیان عطا فرموده از آنچه کذشتگان نوشته داشتند و ام الکتاب برای ما قرار داده است و خدا میفرماید و ما من غائبة فی السماء والارض الا فی کتاب مبین یعنی نیست هیچ پوشیده در آسمان و زمین مکر اینکه ثبت شده است در کتاب مبین بعد از آن فرموده است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا پس مائیم آنکسانیکه خدا تعالی ما را از میان بندگان خود برکزید بعد از آن این کتاب که همه چیز در آنست بما میراث داد **پنجم** محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از سورة بن کلیب روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله سوال کردم فرمود سابق بالخیرات امام است **ششم** محمد بن حسن صفار بسند دیگر از سورة بن کلیب از امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت در آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فرمود سابق بالخیرات امام است و این آیه در شان اولاد علی و فاطمه است **هفتم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که این آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا از او سوال کردند فرمود ظالم لنفسه کسی است که بر گرد نفس خود میگردد و مقتصد آنکسی است که بر گرد قلب خود میگردد و سابق آنکسی است که بر گرد پروردگار است **هشتم** ابن بابویه بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده است که از آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا از آنحضرت امام محمد باقر سوال کردم فرمود ظالم لنفسه از ما کسی است که حق امام را نشناسد و مقتصد از ما کسی است که عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات باذن خدا امام است جنات عدن یدخلونها یعنی مقتصد و سابق **نهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر در مسجد الحرام بودم که دو نفر از اهل بصره بخدمت آنحضرت آمدند و از معنی این آیه سوال کردند فرمود این آیه در شان ما اهل بیت نازل شده است ابو حمزه کوید عرض کردم بابی انت و امی پس از شما آنکسیکه ظالم لنفسه باشد کیست فرمود آنکسی است که کناه و ثواب او برابر باشد و از ما اهل بیت یعنی ذریه حضرت رسول کسی او ظلم کننده است بر نفس خود که تقصیر در عبادت خدا کرده است عرض کردم مقتصد کدام است فرمود کسیکه عبادت کند خدا را در حالت شدت و در حال رضا یا در حال غلبه اهل حق و حال غلبه اهل باطل تا وقتیکه مرگ بر او برسد عرض کردم سابق بالخیرات کدام است فرمود بخدا سوکند آنکسی است که مردم را براه خدا بخواند و امر بمعروف و نهی از منکر کند و یاور گمراه کنندگان نباشد و از جانب خیانت کنندگان خصومت ننماید و راضی بحکم فاسقان نباشد مکر آنکسیکه بر جان خود و دین خود بترسد و از برای خود یاوری نیابد که با ایشان معارضه کند و در تقیه ایشان بدارا نماید **دهم** ابن بابویه بسند خود از ریان بن الصلت روایت کرده است که حضرت امام رضا در مجلس مامون بود و جمعی از اهل عراق و خراسان نیز در خدمت او بودند مامون از معنی آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا سوال کرد علما گفتند مراد امت است مامون بانحضرت عرض کرد که تو چه میکوئی یا ابا الحسن حضرت فرمود من نمیکویم چنانچه ایشان کفتند و لکن میکویم مراد الهی عترت طاهره است مامون گفت از کجا میکوئی فرمود که اکر مراد امت باشد همه امت بهشت جایگاه بود زیرا که بعد از آن میفرماید فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر بعد از آن همه طایفه را جمع کرده و فرموده است جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب یعنی فضل کبیر بوستانها باقامت دائمی است که در آیند این سه طایفه در آن بوستانها و پیرایه بسته شوند در آن از دستوانهای طلا پس خالص باشد الاییر پس وراثت کتاب مخصوص عترت طاهره است لا غیر مامون کفت عترت طاهره کیانند حضرت فرمود کسانی اند که خدا تعالی ایشان را در قرآن وصف کرده و فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و کسانی اند که رسول خدا در حق ایشان فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض انظروا کیف تخلفونی فیهما ایها الناس

لا تعلموهم فانهم اعلم منکم علما گفتند یا ابا الحسن عترت همان آل پیغمبرند یا غیر ایشان حضرت فرمود عترت همان آل است علما گفتند اینک حدیث رسول خدا که میفرماید امت من آل منند و اینک اصحاب رسول خدا در خبر مستفیض که ممکن القدح نیست میگویند آل پیغمبر امت پیغمبرند حضرت فرمودند صدقه بر آل پیغمبر حرام است یا نه گفتند بلی حرام است فرمود بر امت صدقه حرام است یا نه گفتند نه فرمود این فرق است ظاهر در میان آل و امت وای بر شما جهل و نفاق شما را بکجا انداخته است از کتاب خدا رو برتافته‌اید و از آن اعراض کرده‌اید یا جهل و نادانی شما را از راه بدر برده آیا نمی‌دانید که وراثت و طهارت مخصوص برگزیدگان هدایت یافته است نه سایر مردم گفتند از کجا میگوئی فرمود از قول خدای تعالی که میفرماید و لقد ارسلنا نوحا و ابرهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون پس نبوت و کتاب مخصوص هدایت یافتگان است نه فاسقان مگر نمیدانید که نوح بنمائی که از پروردگار خود سؤال کرد که رب ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق و انت احکم الحاکمین و خدای تعالی وعده کرده بود که او و اهل او را نجات دهد پس فرمود یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین و این حدیث طولانی است ما بقدر حاجت از آن اکتفا نمودیم و تمام حدیث در باب بیست و سیم گذشت **یازدهم** محمد بن عباس در تفسیر خود بسند خود از ابو اسحق سبیعی روایت کرده است که سالی بحج رفتم و بخدمت محمد بن علی یعنی ابن الحنفیه رسیدم و از تفسیر آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا پرسیدم او گفت قوم تو یعنی اهل کوفه در تفسیر این چه میگویند گفتم میگویند که در شیعیان نازل شده گفت پس چرا میترسند هرگاه از اهل بهشت‌اند عرض کردم فدایت شوم پس شما در این چه میفرمائید فرمود این مخصوص ما اهل بیت است ای ابو اسحق اما سابق بالخیرات پس علی و حسن و حسین است و هر امامی از ما **فقیر گوید** و در بعضی از نسخ و هر شهیدی از ما و بالجمله فرمود و مقتصد کسی است که روزها روزه میدارد و شبها بعبادت میایستد و اما ظالم بنفس خود پس آن کسی است که در او هست آنچه در سایر مردم است و او آمرزیده است ای ابو اسحق خدای تعالی بسبب ما رقاب شما را از قید آتش جهنم رها مینماید و طوق لعنت و خواری را از گردن شما برداشته و بسبب ما گناهان شما را آمرزیده و بما افتتاح میکند خلافت و هدایت را و بما ختم میکند نه بشما و مائیم غار شما و پناه شما مانند غار اصحاب کهف و مائیم شما مانند کهف اصحاب کهف که ... و مائیم سفینه نجات شما مانند سفینه نوح و مائیم باب حطه شما مانند باب حطه بنی اسرائیل **دوازدهم** ایضا محمد بن عباس بسند خود از سورة بن کلیب روایت کرده است که از امام محمد باقر تفسیر آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا را پرسیدم فرمود ظالم لنفسه کسی است که امام را نشناسد عرض کردم مقتصد کدام است فرمود کسی است که عارف بامام باشد عرض کردم سابق بالخیرات کدام است فرمود امام است عرض کردم پس از آن شیعه شما چه خواهد بود فرمود که گناهان ایشان آمرزیده شود و دین ایشان ادا شود و مائیم باب حطه ایشان و بسبب ما گناهان ایشان آمرزیده میشود **سیزدهم** محمد بن عباس ایضا بسند خود از حضرت امام محمد باقر در تفسیر آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا روایت کرده است که آنحضرت فرمود الذین اصطفینا آل محمدند که برگزیدگان خدایند و ظلم کننده بر نفس خود هالک است و مقتصد صالحانند و سابق بالخیرات علی مرتضی است خداوند عالم میفرماید ذلک هو الفضل الکبیر یعنی قرآن جنات عدن یدخلونها یعنی آل محمد داخل میشوند در قصور بهشتها که هر قصری از یک دانه مروارید است که در آن شکافی و وصلی نیست اگر جمع شوند اهل اسلام در آن قصر گنجایش همه داشته باشد و در آن قصرها بوده باشد از زبرجد که در هر قصری دو در که بوده باشد طول هر دری دوازده میل که چهار فرسخ است خدای تعالی میفرماید یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فیها حریر و قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور یعنی حمد و سپاس مر خدائی را است که از ما برطرف کرد اندوه و حزن را و بکار عاقبت بد دست یکدیگر بودیم و پروردگار ما آمرزنده است گناهان را و جزا دهنده سپاس گزاران و فرمود حضرت و حزن ما چیزی است که در دنیا بایشان رسیده باشد از ترسها و شدتها و سختیها **چهاردهم** شیخ طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا را از حضرت ابی عبد الله سؤال کردم فرمود تو چه میگوئی در این عرض کردم من میگویم که مخصوص اولاد فاطمه است فرمود کسیکه شمشیر کشیده مردم را بسوی خود دعوت کند و بسوی ضلالت و گمراهی بخواند خواه از فرزندان فاطمه باشد و خواه از غیر ایشان داخل در این آیه نیست عرض کردم چه کسان داخل در این آیه اند فرمود ظالم بنفس خود آنست که مردم را بسوی هدایت نکند نه گمراهی و مقتصد از ما اهل بیت آنست که عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است **پانزدهم** ابن شهر آشوب بسند خود از محمد بن عبد الله بن الحسن از پدران خود و از سبیک از ابن هاله از ابن عباس و از امام محمد باقر روایت کرده است که گفته‌اند سابق بالخیرات علی بن ابیطالب است **شانزدهم** طبرسی ایضا گوید

احبای ما رضوان الله علیهم از ریان بن عبد العزیز از حضرت صادق روایت کرده اند که آنحضرت فرمود ظالم از اولاد فاطمه کسی است که حق امام را نشناسد و مقتصد از ما آن کسی است که عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است و این هر سه طایفه از اولاد فاطمه آمرزیده اند **هفدهم** ایضا ابن بابویه از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که فرمود ظالم لنفسه از ما آن کسی است که عمل شایسته کند و عمل دیگر ناشایسته کند و مقتصد آن کسی است که عبادت کند و در آن کوشش نماید و سابق بالخیرات علی است و حسن و حسین و هر که شهید کشته شود از آل محمد **هیجدهم** صاحب ثاقب المناقب از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام حسن عسکری بودیم و آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله را از آنحضرت سؤال کردیم فرمود هر سه طایفه از آل محمداند ظالم لنفسه از ایشان کسی است که اقرار بامام نمیکند و مقتصد کسی است که عارف بامام باشد و سابق بالخیرات امام است ابو هاشم گفت پس اشک از دیده‌ام فرو ریخت و در خاطر گذرانیدم که این چه مقام بزرگی است که حق تعالی بال محمد عطا فرموده حضرت بجانب من نظر کرد و دانست که این معنی در خاطر من خطور کرده فرمود امر امامت عظیم‌تر و شان امام بزرگتر است از آنچه در خاطر گذرانیدی از عظمت شان آل محمد پس خدا را حمد کن که ترا متمسک بحبل ایشان گردانید و معتقد بامامت ایشان نموده و فردای روز قیامت بنام ایشان خواهند طلبید در وقتیکه هر گروهی را بنام امام خود بخوانند پس شاد باش ای ابو هاشم که تو بر راه حقی

باب صد و نود و نهم

باب صد و نود و نهم در آیه فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین و در آن از طرق عامه و خاصه دو حدیث است **اول** حاکم ابو القاسم حسکانی بسند خود از محمد بن الحنفیه از علی روایت کرده است که فرمود مؤذن منم و معنی آیه اینست که پس ندا دهد و آواز دهنده در میان اهل بهشت و اهل دوزخ بدرستیکه لعنت خدا بر کافران ستمکار است **دوم** از ابو صالح از ابن عباس روایت کرده است که گفت در کتاب خدا علی را نامهائی است که مردم آنها را نمی‌شناسند از جمله آنها قول خدای تعالی است فاذن مؤذن بینهم زیرا که مؤذن در این آیه نام نامی آنحضرت است و بعد از آن ابن عباس گفت که آنحضرت فرمود الا لعنة الله علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا بحقی یعنی آگاه باشید که لعنت خدا بر آنها است که تکذیب ولایت من کردند و حق مرا سهل شمردند و غصب نمودند

باب دویستم

باب دویستم در آیه فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین از روایات خاصه پنج حدیث است **اول** علی بن ابرهیم در تفسیر خود در معنی این آیه بسند خود از حضرت امام رضا روایت کرده است که فرمود مؤذن امیر المؤمنین است و آنحضرت ندائی کند که تمام خلایق بشنوند و دلیل بر این اینست که خدای تعالی در سوره برائت میفرماید و اذان من الله و رسوله و امیر المؤمنین در این آیه فرموده منم آن اذان و ... **دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از احمد بن عمر روایت کرده است که از حضرت امام رضا آیه فاذن مؤذن را سؤال کردم فرمود مؤذن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است **سیم** ابن بابویه بسند خود از جابر جعفی از امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در کوفه بعد از مراجعت از نهروان شنید که معاویه او را سب میکند و ناسزا میگوید و اصحاب او را هم پس بالای منبر رفته خطبه خواند و در آن خطبه فرمود انا المؤذن فی الدنیا والآخرة و خدای تعالی فرموده است فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین آن مؤذن منم و فرموده است و اذان من الله و رسوله آن اذان منم **چهارم** عیاشی بسند خود از محمد بن فضیل از حضرت امام رضا روایت کرده است که در آیه فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین فرمود آن مؤذن حضرت امیر المؤمنین است **پنجم** ابن الفارسی در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام رضا روایت کرده است که در آیه و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین فرموده آن مؤذن علی است و معنی آیه اینست که ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را از روی کمال شادی و سرور اینکه ما یافتیم آنچه وعده کرده بود پروردگار ما پس آیا شما یافتید آنچه وعده کرده بود از برای کار شما از عذاب که اهل دوزخیان گویند آری یافتیم پس آواز دهد آواز دهنده در میان بهشتیان و دوزخیان بدرستیکه لعنت خدا بر کافران است که ستم کردند بر خود برهان و عناد

باب دویست و یکم

باب دویست و یکم در آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم الایه و در آن از طرق عامه دو حدیث است **اول** حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که من در خدمت امیر المؤمنین علی بودم که ابن الکوا آمد و این آیه را از آنحضرت سؤال کرد فرمود وای بر تو یا ابن الکوا مائیم که در روز قیامت در میان بهشت و دوزخ بایستیم هر که در دنیا ما را یاری کرده است او را بعلامات او بشناسیم و بعظمیم تمام در بهشت داخل گردانیم و آنها یکه عداوت ما را ورزیده باشند ایشان را بعلامت بغض ایشان بشناسیم و بعذاب جهنم عقاب کنیم و معنی آیه اینست که بر اعراف مردانی چند هستند که می شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید و دوزخیان سیاه رو می باشند **فقیر گوید** که این موضع را اعراف میگویند از این جهت که ساکنان آن عارفند باحوال هر فریقی والله اعلم **دوم** ثعلبی در تفسیر سوره اعراف در تفسیر آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم

بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که کعب الاحبار ... و شیعیان ایشان ... عباس و حمزه و علی بن ابی طالب و جعفر ذو الجناحین در اعراف‌اند
دوستان خود را بشناسند بنور سیما و سفیدی روی و دشمنان خود را ... بسیار و در تفسیر صاحب مناقب الفاخره فی العترة الطاهرة بسند خود
از ابن عباس روایت کرده است که در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ... بودیم ناگاه ابن الکوا آمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین مراد از معنی آیه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم اعلام فرما فرمودند ای ابن الکوا ... روز قیامت بر بالای اعراف در میان بهشت و دوزخ باز ایستیم هر که ما را یاری کرده
است از شیعیان و دوستان ما و ما را شناخته است ... او را از علامات او بشناسیم و او را داخل بهشت کنیم و هر که ما را دشمن داشته و ما را از حقها
و منزلتهای ما بیرون کرده ... و حق ما را نشناخته ... او را از علامات او بشناسیم و داخل جهنم کنیم باب صد و بیست و سیم در آیه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم ... خاصه و در آن بیست و پنج حدیث است اول عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از علی بن ابی طالب روایت
کرده است که فرمودند انا ... المؤمنین و انا اول السابقین و خلیفة رسول رب العالمین و انا قسیم الجنة و النار و انا صاحب الاعراف یعنی
منم سید مؤمنان ... و اول سابقان و خلیفه رسول پروردگار عالمیان و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و منم صاحب اعراف دوم عیاشی
باسناد خود ... از امام محمد باقر روایت کرده است که از آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم سؤال کردند فرمودند مائیم ...
... که در دنیا طوایف و قبایل شما مردم را بشناسند بنیکی و بدی بسبب آنکه در دنیا قبیله کیست عرض کردم بلی هستند فرمودند مائیم آنها که
هستیم که همه مردم را از سیمای ایشان میشناسیم از نیکی و بدی ایشان سیم عیاشی بسند خود از زاذان از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که زیاده از ده نوبت بعلی فرمودند یا علی تو و اوصیای که بعد از تو اند اعراف میان بهشت و دوزخ داخل
نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که منکر شما باشد و شما منکر او باشید چهارم عیاشی بسند خود از
سعد بن طریف از حضرت امام محمد باقر در تفسیر آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم روایت کرده است که آنحضرت فرمودند ای سعد ایشان
آل محمدند داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که منکر ایشان باشد و ایشان
منکر او باشند پنجم عیاشی بسند خود از کرام روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله شنیدم که فرمودند چون روز قیامت شود هفت قبه از نور
یاقوت سبز و سفید داخل محشر شود و در هر قبه امامی باشد و اهل زمان او از نیکان و بدان همه بدور او حلقه زده باشند تا آنکه هر که در بهشت
باز ایستند پس صاحب قبه اول نظر در جمیع کند و دوستان و دشمنان خود را از یکدیگر جدا کند پس رو بجانب دشمنان خود کند و فرماید اهؤلاء الذین
اقسمتم لا ینالهم الله برحمة یعنی شما اینانید که سوگند یاد کردید در دنیا که خدا اینها را کرم نمی‌رساند بایشان رحمت و بخشایش خود را پس
باصحاب خود گوید در آئید در بهشت تا آنکه این کلام را در یابید که الحال شما را بخوف و حزن الهی نیست داخل بهشت میکردانید هیچ
ترسی نیست بر شما و نیستید شما اندوهناک پس دوستان او و دوستان او از دشمنان او جدا کرده در بهشت و ندو گویند ربنا
لا تجعلنا مع القوم الظالمین یعنی پروردگارا ما را با ستمکاران جمع مگردان و چون اهل قبه دوم فلان اهل بهشت و کثرت اهل جهنم را مشاهده
کنند بترسند از اینکه مبادا ایشان را به بهشت نبرند و حال آنکه طمع دارند که به بهشت درآیند ششم عیاشی باسناد خود از ثمالی روایت
کرده است که از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که از آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم سؤال کردند آنحضرت فرمودند مائیم اعراف
که خدا را کسی نمی‌شناسد مگر بسبب معرفت ما و مائیم اعراف که داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته‌ایم و داخل جهنم نمی‌شود مگر
کسی که منکر ما است و ما منکر اوئیم زیرا که اگر خدا میخواست که خود را بمردم بشناساند هر آینه می‌شناسانید لکن ما را سبب شناسائی
و سبیل و باب خود کردانید که مردم از آن باب داخل شوند هفتم شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله جعفر بن
محمد الصادق روایت کرده است که اعراف تلی چند است میان بهشت و دوزخ و در آنجا باز میدارند هر پیغمبر و هر خلیفه پیغمبر را با گناهکاران
اهل زمان خود همچنانکه می‌ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته‌اند پس خلیفه خدا
بدیشان فرمان میکوید بگناهکاران که با او ایستاده‌اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته‌اند پس سلام میکنند
گناهکاران برایشان چنانکه حقتعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است که ایشان داخل بهشت نشده‌اند ولیکن
طمع دارند و امید دارند که داخل شوند فرموده است و هم یطمعون یعنی اینها داخل بهشت نشده و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل
بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم میکویند پروردگارا ما را با گروه ستمکاران جمع مکن پس ندا
میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بمردان ایشان بدی ما که ایشان را میشناسند و بایشان گویند ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون یعنی

دفع نکرد از شما کثرت انصار شما یا کثرت اموال شما که جمع کرده بودید و آنچه بر او تکبر میکردید از قبول حق هؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله
برحمة یعنی آیا اینها آن گروهند که شما در دنیا سوگند میخوردید که البته هرگز نمیرساند خدا برایشان رحمت و بخشایش خود را فرمود
یعنی این مستضعفین که شما اینها را در دنیا حقیر میشمردید و حکم بر ایشان بد ینای خود میکردید پس با مری که از جانب خدا بایشان میشود
بآن ضعفا گویند ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون یعنی داخل شوید در بهشت نیست بیمی بر شما و نه شما اندوهناک شوید هشتم محمد بن الحسن الشیبانی در تفسیر نهج البیان در معنی آیه مذکوره بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود رجال
آل محمدند که بر بالای اعراف بر پیغمبر و امامند و مؤمنان را بسیما ایشان میشناسند پس هر که ایشان را بشناسد او را بشناسند
او را داخل بهشت نمایند و هر که منکر ایشان باشد و منکر او باشند او را داخل جهنم کنند نهم محمد بن یعقوب بسند خود از مقرن روایت
کرده است که از حضرت ابی عبدالله شنیدم که فرمود ابن الکوا که از جمله خوارج بود بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد و از تفسیر آیه و علی
الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم پرسید حضرت امیرالمؤمنین فرمودند مائیم که بر اعراف خواهیم بود و ما می‌شناسیم یاوران خود را بعلامتهای
ایشان و مائیم اعرافی که نمی‌توان شناخت خدا را مگر از راه معرفت ما و مائیم اعرافی که خدا می‌شناساند ما را بر صراط و دوستان و دشمنان ما را
پس داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که ما او را نشناسیم و او ما را نشناسد اگر خدا
میخواست میتوانست خود را به بندگان خود بشناساند و لیکن مصلحت در این دانست که ما را در معرفت خود گردانید و صراط و راه نجات و در
مائیم وجه خدا که از جهت ما بر خدا میتوان رسید پس کسیکه عدول نماید از ولایت ما یا غیر ما را بر ما ترجیح دهد پس ایشان از راه راست گردیده‌اند
مساوی نیستند جماعتی که مردم چنانچه در متابعت ایشان رفته‌اند با آنکه مردم که غیر شیعیان ما باشند رفته‌اند بسوی چشمه‌های کل آلودی چند
که بعضی در بعضی بجوش آیند و آنها که بسوی ما آمده‌اند بسر چشمه‌های صافی چند رفته‌اند که بیوسته جاری است بامر پروردگار و آنها که آخر شدن ندارد
و هرگز منقطع نمی‌گردد دهم ابن بابویه بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین در خطبه که عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی روایت کرده است
که فرمودند اصحاب اعراف منم و عم من بسیار بر ادر من و پسر عم من و قسم بخدا شکافنده دانه و خلق کننده ذرات است که هیچ دوستی از دوستان ما داخل جهنم نمیشود
و هیچ دشمنی از دشمنان ما به بهشت نمی‌رود و خداوند عز و جل میفرماید و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یازدهم سعد بن عبدالله در کتاب
بصائر الدرجات بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که در آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم فرمودند مائیم آن رجال و امامان از
ما می‌شناسند اهل بهشت و اهل دوزخ را چنانکه مردان شما از شما در میان قبیله‌های شما می‌شناسند نیکان و بدان مردم را دوازدهم سعد بن
عبدالله بسند خود از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر و اسحق بن عمار از ابو عبدالله روایت کرده‌اند که در آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
فرمودند آن رجال ائمه اند علیهم السلام سیزدهم همین سعد بسند خود از سعد بن طریف روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم سؤال کردم فرمودند ای سعد اعراف آل محمدند داخل بهشت نمیشود مگر کسی که او را بشناسند و ایشان را بشناسد
و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه ایشان او را نشناسند و او ایشان را نشناسد و ایشانند اعرافی که خدا را نمیتوان شناخت مگر از راه شناسائی ایشان
چهاردهم همین سعد بسند خود از برید بن معاویه عجلی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه و علی الاعراف رجال سؤال کردم فرمودند این آیه
در خصوص این امت نازل شده و رجال ائمه از آل محمدند علیهم السلام عرض کردم پس اعراف کجاست فرمودند صراطی است در میان بهشت و دوزخ هر که را
از مؤمنان گناهکار که امام او را شفاعت کرد نجات یابد و هر که را شفاعت نکرد هلاک گردد پانزدهم همین سعد بسند خود از اصبغ بن نباته
روایت کرده است که در خدمت حضرت امیرالمؤمنین بودم مردی بخدمت آنحضرت آمد و از آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
سؤال کرد آنحضرت فرمودند مائیم اعراف که یاوران و شیعیان خود را از سیمای ایشان بشناسیم و مائیم اعرافی که خدا را نتوان شناخت مگر از راه
شناسائی ما و مائیم اعرافی که در روز قیامت در ما بین بهشت و دوزخ باز ایستیم داخل بهشت نشود مگر هر که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم
و داخل جهنم نشود مگر کسیکه ما او را نشناسیم و ما او را نشناسد بدرستی که اگر خدا میخواست هر آینه خود را بر همگی مردم می‌شناسانید
تا او را بی واسطه احدی بشناسند و از در معرفتش درآیند و لکن مصلحت در این دانست که ما را ابواب و صراط و سبیل معرفت خود کرداند
و ما را باب خود کرده که مردم از در معرفت ما درآیند و او را بشناسند شانزدهم همین سعد بسند خود از بشیر بن حبیب از حضرت ابی عبدالله
روایت کرده است که از آنحضرت از آیه و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم سؤال کردند فرمودند اعراف سوری است در میان
بهشت و دوزخ و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و خدیجه کبری در بالای آن ایستاده‌اند و ندا میکنند که کجایند دوستان ما و کجایند شیعیان

ما پس دوستان و شیعیان ایشان حاضر شوند و ایشان همه را ثنا کنند بنام ایشان و نام پدران ایشان را بدانند و این است که میفرماید یعرفون کلا بسیماهم فرمود یعنی بسیماهم ایشان پس دست ایشان را گرفته از صراط بگذرانند و به بهشت داخل کنند **هفدهم** همین سعد بسند خود از زید بن حلبش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود چون بنده را داخل قبر کنند دو ملک بنزد او میآیند نام ایشان منکر و نکیر پس اول چیزی که سؤال میکنند از پروردگار او است بعد از آن از پیغمبر او بعد از آن از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یابد و اگر در جواب عاجز و متحیر ماند او را عذاب میکنند پس مردی گفت اگر کسی پروردگار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت حال او چگونه خواهد بود فرمود آنکس بدبخت تر از ایشان است و بدتر از ایشان و هرکه را خدا گمراه کرد برای او راهی بسوی نجات نیست حضرت فرمود پس آنکس راهی بسوی حق نخواهد بود و برسول خدا عرض کردند یا نبی الله ولی کیست فرمود ولی شما در این زمان علی بن ابیطالب است و بعد از علی وصی او است و هر زمانی امامی است که خدا با وجود او حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه کافران پیش از ایشان گفتند در وقتیکه پیغمبر ایشان از دنیا رفت گفتند ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی یعنی پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت بکشیم و رسوا شویم و ضلالت ایشان این بود که آیات که اوصیا بودند نشناختند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود قل کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی یعنی بگو ما همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند که طلب شناختن اوصیا ما در که و نیست تا آنکه ما بشناسیم پس حق تعالی ایشان را سرزنش کرد باین و اصحاب صراط اوصیا اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه ایشان او را شیعه خود ندانند و او ایشان را نشناسد نیز اگر ایشان عرفای الهی اند که مردم را بایشان شناسانیده گواه گرفته بر ایشان در وقتیکه پیمانها از ایشان گرفته در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ایشانند گواهان بر دوستان خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و خدا از بندگان خود عهد گرفته است که اطاعت ایشان کنند و از ایشان پیمان گرفته است که رسول خدا را اطاعت کنند پس سنت رسول خدا و ایشان جاری شد و این است که حق تعالی میفرماید فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض و لا یکتمون الله حدیثا یعنی چگونه خواهد بود حال مردم در روزیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر گواهان در آن روز خواهند خواست آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و دوستان امر که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان نمیکردند از خدا سخنی را یا کتمان نمیکردند در دنیا **هیجدهم** همین سعد بسند خود از اصبغ بن نباته از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که گفت گواه باشید و یا گفت قسم بخدا اگر از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود یا علی تو و اوصیای پس از تو اعرافند ما بین بهشت و جهنم فرمود پس از تو ایشانند اعراف نمیتوان شناخت خدا مگر از راه شناسائی ایشان و اعرافی اند که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه شما او را بشناسید و او شما را بشناسد و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه شما را نشناسد و شما او را نشناسید **نوزدهم** سعد ایضا از سعد بن طریف روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر از آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم سؤال کردم فرمود ای سعد اعراف آل محمدند و ایشانند اعرافی که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه ایشان را بشناسد و ایشان او را شناسند و ایشانند اعرافی که داخل جهنم نشود مگر کسیکه ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و اعرافی اند که شناخته نشود خدا مگر از راه شناسائی ایشان پس یکسان نیست کسی که عصمت یابد از من و چنانکه ورزده باشد با آنهائی که معصوم نیستند کسیکه بسوی آل محمد بیاید بسر چشمه صافی آمده است که پیوسته جاری است بامر خدا و آخر شدن ندارد و هرگز منقطع نمیگردد و خدا اگر میخواست هر آینه خود را به بندگان خود بشناسانید تا از در معرفت او در آیند ولیکن مصلحت چنان دید که آل محمد را درهای معرفت خود کرد تا مردم از در ایشان در آیند و این است که حق تعالی فرموده است لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها یعنی نیست نیکوئی اینکه در آئید بخانها از پشتها و لکن نیکوئی نیکوئی کسی است که بترسد و بپرهیزد از خدا و در آئید بخانها از درهای آنها **بیستم** ایضا سعد بسند خود از جابر بن یزید روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر سؤال کردم که اعراف کیانند فرمود گرامی ترین خلقند نزد خدا **بیست و یکم** ایضا سعد بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر در آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم روایت کرده است که فرمود الائمة منا اهل البیت فی باب من یاقوت احمر علی سور الجنة فقیر گوید در روایت ضعفا علی سور الجنة یعرف کل امام منا ما یلیه فقال رجل ما معنی ما یلیه فقال من القرن

بیست و دوم سعد بسند خود از مقرن روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله شنیدم که فرمود ابن الکوا بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد و حدیث سابق را که از مسند محمد بن یعقوب مذکور شد نقل کرده **بیست و سیم** سعد بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابیعبدالله در آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم روایت کرده است که فرمود مائیم اصحاب اعراف هر که ما او را شناختیم باز گشت او بسوی بهشت است و هر کس منکر ما شد باز گشت او بسوی جهنم است **بیست و چهارم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از بریه روایت کرده است که حضرت ابیعبدالله فرمود اعراف پشته های چند است که در میان بهشت و دوزخ و رجال ائمه اند که می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان ایشان در وقتیکه مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته باشند پس میگویند با آن شیعیان گناهکار خود نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان گویند نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه جماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنمند و گویند فائده نبخشید بشما آنچه جمع کرده بودید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کرده بودید بر ما و غصب حق ما نمودید پس گویند بایشان آیا اینان شیعیان و برادران من که بشما سوگند یاد کرده بودید در دنیا که خدا رحمت خود را شامل حال ایشان نخواهد کرد پس بشیعیان گناهکار خود فرمایند داخل شوید در بهشت نه بر شما خوفی و نه اندوهی است **بیست و پنجم** شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه گوید علما در خصوص رجال اعراف اختلاف کرده اند و چند قول نقل میکند تا آنکه میفرماید ابو جعفر فرمود ایشان آل محمدند داخل نمیشود در بهشت مگر آنکسیکه ایشان را بشناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند

باب صد و بیست و ششم در آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار از روایات عامه و در آن یک حدیث است مجاهد در آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا گفته است آنها که تبدیل نعمت کردند بکفر بنی امیه اند و نعمت خدا محمد است و اهل بیت او

باب صد و بیست و هفتم در آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار از روایات خاصه و در آن ده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از اصبغ روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود چه بخاطر میرسد اقوامی را که تغییر دادند سنت رسول خدا را و از وصی او عدول نمودند آیا نمیترسند ایشان که عذاب خدا ایشان را فرا گیرد بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار بعد از آن فرمود مائیم آن نعمت خدا که ببندگان خود ما را انعام کرده و رستگاری یابند با ما آنان که رستگاری یافتند روز قیامت **دوم** ابن یعقوب بسند خود از ابن کثیر روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله از آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا سؤال کردم فرمود مراد بایشان جمیع قریشند که با رسول خدا دشمنی کردند و با او جنگ کردند و وصی او را انکار نمودند **سیم** ابن یعقوب بسند خود از حرث نصری روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر از آیه مذکوره سؤال کردم فرمود در آن چه میگوئید عرض کردم میگوئیم در شان بنی امیه و بنی مغیره که دو فاجرترین قریشند نازل شده فرمود بخدا سوگند که در حق جمیع قریش نازل شده خدای تبارک و تعالی رسول خود را مخاطب کرده و فرموده من قریش را بر عرب تفضیل دادم و نعمت خود را بر ایشان تمام کردم و پسندیدم اسلام را برای ایشان و فرستادم بسوی ایشان رسول خود را پس بدل نمودند نعمت مرا بکفر و قوم خود را بدار الهلاک فرود آوردند **چهارم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از عثمان بن عیسی روایت کرده است که از حضرت صادق از تفسیر آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا سؤال کردم فرمود که نازل شده در شان دو فاجرترین قریش بنی امیه و بنی مغیره اما بنی مغیره پس خدا رگ ایشان را بهلاکت در روز بدر برید و اما بنی امیه تا اندک مدتی تمتع بردند بعد از آن فرمود مائیم نعمت خدا که بر بندگان خود انعام فرموده است و رستگار میشود هرکه رستگار میشود پس فرمود تمتعوا فان مصیرکم الی النار یعنی تمتع برید از دنیا پس بدرستیکه باز گشت شما بسوی جهنم است **پنجم** علی بن ابرهیم بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود ما بال اقوام غیروا سنة رسول الله تا آخر حدیث که در حدیث اول از باب نقل کرده است **ششم** عیاشی در تفسیر خود بسند خود از عمرو بن سعید روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله از آیه الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار سؤال کردم فرمود مردم در این آیه چه میگویند عرض کردم میگویند هم الافجران من قریش بنی امیه و بنی المغیره فرمود بلکه قریش است خدا رسول خود را مخاطب ساخته فرمود من قریش را بر تمام عرب تفضیل دادم و نعمت خود را بر ایشان تمام کردم و رسول خود را بسوی ایشان فرستادم ایشان نعمت مرا تبدیل کردند و فرستادگان مرا تکذیب نمودند **هفتم** عیاشی از ابو زید الشحام از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که عرض کردم یا ابن رسول الله شنیدم که آیه الذین بدلوا نعمة الله کفرا از حضرت امیرالمؤمنین سؤال کردند فرمود یعنی بذلک الافجران من قریش امیه و مخزوم اما مخزوم فقتلها

الفقیه یوم بدر و اما بنو امیة فمتعوا الی حین حضرت ابی عبدالله فرمود که بخدا سوگند که خدا ایتعالی همه قریش را قصد کرده است که با رسول خدا دشمنی
نمودند و با او جنگ کردند هشتم عیاشی باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در آیه الم تر الی الذین
بدلوا نعمت الله کفرا فرمود ما ائیم آن نعمتی که حق تعالی بر بندگان خود ارزانی داشته نهم عیاشی باسناد خود از ذریح از حضرت ابی عبدالله
روایت کرده است که فرمودند ابن الکوا بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و از آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار
البوار سوال کرد حضرت فرمود ایشان قریشند که نعمت خدا را بکفر تبدیل کردند و پیغمبر او را دروغ گو گفتند و تکذیب نمودند دهم عیاشی باسنا
خود از سابق بن طلحه انصاری حدیثی روایت کرده است و در آن حدیث است که عمر گفت پس چرا صاحب خانه خانه خود را باز پس نمیگیرد
حضرت فرمود خانه او را از دست او بادان گرفته‌اند و باز پس نمیگیرد از ایشان مگر آنکه آبادان باشد فقیر گوید که تو مراد از خانه خلافت
و امامت باشد بقرینه ما بعد که می تواند بود که ظاهر لفظ مراد باشد و ما بعد از روی باطن باشد و بالجمله عمر گفت پس کجا اند شیعیان
شما حضرت یعنی ابو الحسن در جواب او این آیه تلاوت کرد که لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة یعنی
نبودند کافران از اهل کتاب و مشرکان که از کفر و شرک خود باز ایستند تا آنگاه که آمد بدیشان حجتی روشن عمر گفت پس ما کافریم حضرت
فرمودند و لکن مصداق این آیه که خدا تعالی فرموده است الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار امر مردی غضب
شده و با آنحضرت درشتی کرد الحدیث یازدهم عیاشی باسناد خود از محمد بن حاتم روایت کرده است که در کتاب ابو حمزه ثمالی دیدم از عمر
بن حزم روایت کرده بود که ابن عباس بعمر گفت یا امیر المؤمنین مراد از آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار کیانند
عمر گفت همان دو طایفه فاجرند از قریش خالهای تو و عمهای تو و خدا تعالی خالهای مرا در روز بدر مستاصل کرد اما عمهای ترا تا چند گاهی
مهلت داده است دوازدهم عیاشی باسناد خود روایت کرده است از علی بن ابیطالب که در آیه و احلوا قومهم دار البوار فرمود هما الافجران من
قریش بنو امیة و بنو المغیرة باب صد و بیست و ششم در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب از روایات عامه
و در آن شش حدیث است اول ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر این آیه بسند خود از عبدالله بن عطا روایت کرده است که در خدمت ابو جعفر
در مسجد نشسته بودم عبدالله بن سلام را دیدم گفتم این است که علم کتاب نزد اوست آنحضرت فرمود آنکه علم کتاب نزد او بود علی بن ابیطالب
است فقیر گوید که همین ثعلبی که از مفسران عامه است در تفسیر خود روایت کرده است که همین عبدالله بن سلام از آنحضرت رسالت پناه پرسید که یا
رسول الله چه کس بود که تخت بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان حاضر کرد فرمود آنکس نبود مگر علی بن ابیطالب که باسمی از اسماء اعظم تخت
بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت پس پیغمبر بعلی فرمود یا علی تو با پیغمبران سابق بودی به پنهانی و با من بودی آشکارا و در اخبار بوضوح
پیوسته است که آنحضرت بدو هیچ زمین با امر الهی به صورت کسی خواسته متمثل می‌شده و امور عجیبه ظاهر می‌ساخته دویم ایضا ثعلبی
باسناد خود از ابن حنفیه روایت کرده است که گفت و من عنده علم الکتاب علی بن ابیطالب است سیم ابن شهر آشوب ذکر نموده از طرق خاصه و عامه از محمد بن
مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر و هم چنین از علی بن فضال و فضیل بن یسار و ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق
و هم چنین از احمد بن محمد حلبی و محمد بن فضیل از حضرت رضا و از موسی بن جعفر و زید بن علی و محمد بن حنفیه و سلمان فارسی و ابو سعید خدری
و اسمعیل سدی روایت کرده‌اند که در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب گفته‌اند مراد علی بن ابیطالب است و ثعلبی در تفسیر
خود باسناد خود از حضرت ابو جعفر روایت کرده است که در نزد آنحضرت مذکور شد که مردم چنان گمان میکنند که آنکسیکه علم کتاب نزد اوست
عبدالله بن سلام است حضرت فرمودند بلکه علی بن ابیطالب است و منقول است که از سعید بن جبیر پرسیدند که و من عنده علم الکتاب عبدالله
ابن سلام است سعید گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شده است و عبدالله بن سلام در مدینه مسلمان شده و از ابن
عباس منقول است که گفت بخدا سوگند که نیست او مگر علی و بتحقیق که علی عالم بود بتفسیر قرآن و تاویل آن و ناسخ آن و منسوخ آن و
از ابن حنفیه مروی است که گفت علم کتاب اول و کتاب آخر در نزد علی بود و نطنزی در کتاب خصایص از طریق مخالفین روایت کرده و ثعلبی
از طریق مخالف و موافق در معنی و من عنده علم الکتاب نیز نقل کرده است چهارم ابن مغازلی شافعی باسناد خود از علی بن عابس
روایت کرده است که من و ابو مریم نزد عبدالله بن عطا رفتیم ابو مریم باو گفت برای علی نقل کن حدیثی را که برای من نقل کردی از ابو جعفر
عبدالله گفت من در خدمت ابو جعفر نشسته بودم که پسر عبدالله بن سلام گذشت عرض کردم جعلنی الله فداک این پسر آنکسی است که
علم کتاب در نزد او بود فرمودند بلکه آنکس که علم کتاب در نزد او بود علی بن ابیطالب است که آیه چند از قرآن در شان او نازل شده که از جمله

آنها است آیه و من عنده علم الکتاب و آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا پنجم ابو نعیم
اصفهانی بسند خود از ابن حنفیه روایت کرده است که در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب گفت آنکس علی بن ابیطالب است
ششم شیخ علی بن یونس نباطی عاملی در کتاب صراط المستقیم گفته است ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که ابن عطا گفت عبدالله بن سلام
را دیدم گفتم این است که علم کتاب نزد او است گفت نیست آنکس مگر علی بن ابیطالب و ابو نعیم از ابن حنفیه بده طریق این روایت کرده است و گفته
است این روایت منسوب است با ابن عمر و جابر و ابو هریره و عایشه باب صد و بیست و هفتم در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
از روایات خاصه و در آن هجده حدیث است اول محمد بن یعقوب بسند خود از برید بن معویه روایت کرده است که آیه قل کفی بالله شهیدا بینی
و بینکم و من عنده علم الکتاب از حضرت باقر سوال کردم فرمود خدا تعالی از این آیه ما را خواسته است و علی اول ما و افضل ما و بهترین ما است
بعد از رسول خدا دوم ایضا ابن یعقوب بسند خود از سدیر روایت کرده است که من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس ابی عبدالله
بودیم که آنحضرت خشمناک بیرون آمد چون بجای خود نشست فرمود تعجب دارم از جماعتی که می پندارند که ما علم غیب میدانیم و علم غیب نمیداند
مگر خدا تعالی و جاریه را زدم که بگریزد ندانستم که در کدام حجره از حجرات سرا پنهان شده است سدیر
گوید چون از مجلس برخواستند بمنزل خود رفت من و ابو بصیر و میسر بخدمت او رفتیم و گفتیم جعلنا الله فداک شنیدیم که در خصوص جاریه
خود فرمودی و ما میدانیم که علم تو بسیار است و نسبت بعلم غیب نمیدهیم فرمود یا سدیر قران خوانده عرض کردم بلی فرمود این آیه را خوانده
قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک یعنی گفت آنکسیکه نزد او بود علمی از کتاب من میاورم تخت بلقیس را نزد تو
پیش از آنکه باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی پیش از چشم برهم زدن عرض کردم جعلت فداک از نیز خوانده‌ام فرمود آیا دانستی مرد را که بود
و از علم کتاب چه مقدار در نزد او بود عرض کردم مرا از آن خبر ده فرمود مقدار یک قطره از آب دریای اخضر از این مقدار از علم کتاب چه خواهد
بود گوید گفتم جعلت فداک این مقدار بسیار کم است فرمود چه بسیار است این که خدا تعالی او را نسبت بعلمی میدهد که من اکنون بتو میگویم ای
سدیر این آیه را در قرآن خوانده که قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب عرض کردم جعلت فداک خوانده‌ام گوید پس آنحضرت
بر سینه خود زده فرمود بخدا سوگند که علم کتاب کل آن نزد ما است و این حدیث را صفار در کتاب بصائر الدرجات باندک تفاوتی نقل کرده است
سیم علی بن ابراهیم بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که فرمود آنکسیکه علم کتاب نزد او است امیر المؤمنین است و از
آنحضرت سوال کردند که آنکسیکه نزد او بود علمی از کتاب اعلم است یا آنکسیکه علم کتاب در نزد او است فرمود علم آنکسیکه علمی از کتاب در
نزد او است نیست مگر بقدر آنکه پشه با بال خود از دریا آب بردارد حضرت امیر المؤمنین فرمودند علمی که آدم از آسمان بزمین فرود آورد
جمیع آن علوم نیکو است و بفضیلت انبیا است بر غیر انبیا تا خاتم پیغمبران جمیع آن علمها نزد عترت خاتم النبیین است چهارم محمد بن حسن صفار
بسند خود از عبدالله بن بکیر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که گفت در خدمت آنحضرت بودم از سلیمان و آنچه خدا تعالی باو عطا
کرده بود از علم و پادشاهی مذکور شد حضرت فرمودند بسلیمان بن داود هر چند عطا کرده شده بود و نبود او مگر یک حرف از اسم اعظم و صاحب
شما آنکسی است که خدا تعالی در حق او فرموده است قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب بخدا سوگند که علم کتاب نزد
علی است گفتم جعلت فداک راست گفتی بخدا سوگند پنجم محمد بن حسن صفار بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که آیه
الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک را تلاوت کرد بعد از آن انگشتان خود را منفرج کرده و بر سینه خود گذاشت
و فرمود بخدا سوگند که در نزد ما است علم کتاب تمام آن ششم محمد بن الحسن الصفار بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود
و من عنده علم الکتاب علی بن ابیطالب است هفتم محمد بن حسن صفار از جابر روایت کرده است که حضرت ابی جعفر در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی
و بینکم و من عنده علم الکتاب فرمودند او علی بن ابیطالب است هشتم محمد بن حسن صفار بسند خود از برید بن معویه عجلی روایت کرده است که از حضرت
ابی جعفر از آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب سوال کردم فرمود خدا تعالی ما را خواسته است و علی افضل ما است بعد
از او اول ما است و بهترین ما است بعد از رسول خدا نهم ایضا صفار بسند خود از یحیی حلبی از بعضی از اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت
کرده است که در خدمت ابی جعفر بودیم در مسجد و آنحضرت حدیث میگفت که ناگاه بعضی از اولاد عبدالله بن سلام از آنجا گذشت من گفتم جعلت
فداک این پسر آنکسی است که مردم میگویند علم کتاب در نزد او است فرمودند نیست آنکس مگر علی بن ابیطالب که پنج آیه در شان آنحضرت نازل
شده است از جمله آنها است آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب دهم ایضا صفار بسند خود از فضیل بن یسار روایت

که حضرت ابی جعفر در آیهٔ قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب فرمودند این در شان علی بن ابیطالب نازل شده است و او است
عالم این امت بعد از رسول خدا **یازدهم** ایضا مقاتل بسند خود از سلمان رضی از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است در آیهٔ شریفهٔ
و من عنده علم الکتاب فرمود منم و خدای تعالی او را تصدیق کرده و عطا فرموده که خالی نشود امت از وسیله بسوی او و رسول خدا و فرمود یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة **فقیر گوید** که وسیله عبارت است از تقرب بخدای تعالی و منقول است که وسیله اعلی درجه
است در بهشت و آن هزار پله است ما بین هر پله تا پلهٔ دیگر بقدر طی کردن اسب تندرو است صد سال و پلههای آن یکی از جواهر است و یکی
از یاقوت و یکی از طلا و یکی از نقره در روز قیامت آنرا بیاورند که با درجات انبیا نصب کنند مانند ماه در میان ستارگان و در آن روز
هیچ پیغمبری و نه صدیقی و نه شهیدی نماند مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجه درجهٔ او است و در حدیث است که رسول خدا فرمود
از خدا سؤال کنید که وسیله را بمن عطا کند و از امت خود دعا طلب کرده همانا بجهت این باشد که بامت او از آن نفع عاید شود و بر این شتاب
کرده و مع هذا بدعای امت درجهٔ او زیاد گردد چنانچه بصلوات بر آنحضرت که فرموده از خدای تعالی طلب کنید که رحمت خود را بر من نازل
کند و همین است وجه استحباب صلوات و اینست مضمون **دوازدهم** ابن بابویه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که از رسول
خدا از آیهٔ الذی عنده علم من الکتاب سؤال کردم فرمود آن وصی برادرم سلیمان بن داود بود عرض کردم یا رسول الله قل کفی بالله شهیدا بینی
و بینکم و من عنده علم الکتاب کیست فرمود آن برادرم علی بن ابیطالب است **سیزدهم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از برید بن معاویه
عجلی روایت کرده است که از حضرت باقر از آیهٔ قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب سؤال کردم فرمودند مارا خواسته است
و علی اول ما و افضل ما و بهتر ما است بعد از رسول خدا **چهاردهم** عیاشی از عبد الله بن عطا روایت است که بخدمت ابی جعفر عرض
کردم پسر عبد الله بن سلام گمان میکند که این آیهٔ قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب در شان پدرش نازل شده فرمودند
دروغ گفته است این در شان علی بن ابیطالب نازل شده **پانزدهم** عیاشی باسناد خود از عبد الله بن عجلان از حضرت ابی جعفر روایت
کرده است که آیهٔ قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب را از رسول اکرم فرمود در شان علی نازل شد بعد از رسول
خدا و در شان ائمه علیهم السلام پس از علی و علم کتاب نزد علی است **شانزدهم** عیاشی از فضیل بن یسار از حضرت ابی جعفر در آیهٔ
و من عنده علم الکتاب روایت است که در شان علی نازل شده و او است عالم این امت بعد از رسول خدا **هفدهم** ابن فارسی در کتاب روضه
بسند خود از امام محمد باقر که کسیکه علم کتاب اول و کتاب آخر در نزد او است علی است **هجدهم** طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از
عبد الله بن الولید السمان روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله بمن فرمودند که مردم در اولو العزم و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب چه میگویند
من عرض کردم احدی را بر اولو العزم مقدم نمیدارند فرمودند خدای تعالی از موسی حکایت کرده و فرموده است و کتبنا له فی الالواح
من کل شیء موعظة و نفرمود کل شیء و هم چنین از عیسی حکایت کرده و فرموده است و لابین لکم بعض الذی تختلفون فیه و نفرمود کل الذی تختلفون
فیه و در حق امیرالمؤمنین فرموده است قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و فرموده است و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
و علم این کتاب نزد علی است

باب صد و بیست و هشتم

در آیهٔ شریفهٔ افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه از روایات عامه و در آن بیست
و سه حدیث است **اول** موفق بن احمد خوارزمی که از اعیان علمای عامه است در مناقب خود مکتوب عمرو بن العاص را که در جواب
معاویه نوشته بود تا آخر نقل کرده و ما در این کتاب در چند موضع نقل کرده ایم از آنجمله در باب دوازدهم و در
باب بیستم و در آن مکتوب بمعاویه نوشته است تو میدانی ای معاویه آیاتی را که خدای تعالی در قرآن خود در شان فضایل علی فرستاده
است که احدی در آنها با علی شریک نیست مثل آیهٔ یوفون بالنذر و آیهٔ انما ولیکم الله و رسوله و آیهٔ افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد
منه و آیهٔ رجال صدقوا ما عاهدوا الله و آیهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و هم چنین احادیث رسول خدا در فضایل او از
آنجمله حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی و غیر ذلک الحدیث معنی این است که آیا کسیکه بر بینه و برهانی باشد از جانب پروردگار خود و از
پی او بیاید گواهی از جانب خدا مانند کسی است که چنین نباشد **دوم** ایضا موفق بن احمد در آیهٔ افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد
منه از ابن عباس روایت کرده است که مراد علی است که شاهد بر صدق رسول خدا است و از آنحضرت است **سوم** ابراهیم بن محمد حموینی که از فضلای عامه
است در کتاب فرائد السمطین بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیهٔ افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه گفت آن خاصه در
شان علی است و احدی با او در آن شریک نیست **چهارم** ایضا حموینی باسناد خود از زاذان روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود

من عنده علم الکتاب در آیه

روایت کرده است

هم

قسم بآنکسیکه دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که نیست کسی از قریش که تیغ بر سر او گردیده باشد مگر آنکه آیه در شان او نازل
شده است که او را بسوی بهشت میبرد یا بسوی جهنم پس مردی از جای برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین کدام است آن آیه که در شان تو نازل شده است
فرمود مگر نشنیده که خدای تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه پس رسول خدا بر بینه و برهان است از جانب پروردگار خود و من شاهد
او و من از اویم **پنجم** حموینی باسناد خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود هیچ کسی از قریش نیست مگر آنکه در
حق او طایفه از آیه نازل شده است شخصی عرض کرد پس در شان تو چه آیه نازل شده است فرمود آیا این آیه را در سوره هود ندیده و نخوانده که
فرماید و یتلوه شاهد منه **ششم** حموینی باسناد خود از ابو البختری روایت کرده است که گفت علی پسر عم رسول خدا را دیدم که در مسجد کوفه بالای
منبر بود و زره رسول خدا را در بر و شمشیر رسول خدا را در کمر و عمامهٔ رسول خدا بر سر و انگشتر رسول خدا در انگشت و سینه و شکم مبارک خود را نمایان کرده
فرمود ایها الناس سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستیکه میانهٔ دو پهلوی من پر از علم است یعنی سینهٔ من از علم پر است و این کیسه و ظرف
علم است و این برکت لعاب دهن پیغمبر است و علمی است که رسول خدا بکام جان من ریخته مانند مرغی که بچهٔ خود را دانه دهد بمن چشانیده است
بخدا قسم اگر وسادهٔ برای من بگسترانند برآن تکیه کنم هر آینه فتوی دهم اهل تورات را بتوراتشان و اهل انجیل را بانجیل ایشان
تا آنکه تورات و انجیل بزبان آیند و بگویند راست گفته است علی فتوی داده است در میان ما آنچه را که خدا نازل فرموده است و شما تلاوت میکنید
کتاب خدا را و بکنه آن نمیرسید تلاوت میکنید شاهد که از رسول خدا است **فقیر گوید** خوارزمی در کتاب مناقب این حدیث
شریف را از ابو البختری تا باخر نقل کرده است **هفتم** واحدی بسند خود از عباد بن عبد الله اسدی روایت کرده است که از علی بن ابیطالب شنیدم
که میفرمود ما من احد من قریش الا وقد نزلت فیه آیة او آیتان مردی عرض کرد فما نزل فیک حضرت در غضب شد و فرمود بخدا سوگند اگر در پیش مردم
از من سؤال نکرده بودی جواب نمیگفتم آیا سورهٔ هود را نخوانده بعد از آن خواند افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه پس فرمود رسول خدا بر
بینه است از جانب پروردگار خود و منم شاهد که از اویم **هشتم** ثعلبی در تفسیر بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیهٔ افمن کان
علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه گفت شاهد علی است خاصه **نهم** ثعلبی ایضا بسند خود از زاذان روایت کرده است که از علی شنیدم
که فرمود قسم بآنکسیکه دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که اگر تکیه گاهی برای من مهیا کنند و بر آن بنشینم هر آینه حکم کنم در
میان اهل تورات بتوراتشان و اهل انجیل بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و قسم بآنکسیکه دانه را شکافته و بندگان را آفریده که هیچ مردی
از قریش نیست مگر آنکه یک آیه در حق او فرود آمده مردی گفت پس در حق تو چه فرود آمده است فرمود نخوانده آیهٔ را که در سورهٔ هود است که
میفرماید و یتلوه شاهد منه **دهم** همین حدیث را ابو الحمیری باسناد خود از جابر بن عبد الله از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است **یازدهم**
ابو نعیم حافظ روایت کرده از عباد بن عبد الله اسدی که در حجرهٔ خود است که از علی شنیدم که در آیهٔ افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد
منه فرمودند رسول خدا بر بینه است از پروردگار و منم گواه **دوازدهم** همین حدیث را نطنزی در کتاب خصایص نقل کرده **سیزدهم** حماد بن سلمه
از ثابت از انس روایت کرده است که گفت افمن کان علی بینة من ربه رسول خدا است و یتلوه شاهد منه علی بن ابیطالب است و بخدا سوگند که علی زبان
رسول خدا بود **چهاردهم** در کتاب منهج الخطیب مذکور است که ابن الکوا از آنحضرت پرسید که در حق تو چه نازل شده است فرمود قوله تعالی افمن
کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه پس از آن ابن جواب گفت حضرت فرمودند نیز روایت کرده است **پانزدهم** همین حدیث را قاضی عثمان بن احمد و حسین
ابو نصر قشیری که از علمای عامه اند هر دو در کتابهای خود نقل کرده اند **شانزدهم** فلکی مفسر از مجاهد و عبد الله بن شداد همین حدیث را باثر روایت
کرده است **هفدهم** ابن مغازلی شافعی در تفسیر این آیهٔ افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه روایت کرده است که رسول خدا فرمود من بر بینه
از پروردگار خود و علی شاهد من است **هجدهم** ایضا ابن مغازلی شافعی باسناد خود از علی بن عابس روایت کرده است که من و ابو مریم نزد علی بن عطا رفتیم
ابو مریم با او گفت بخدا از حضرت ابو جعفر چیزی شنیدی برای من گفتی برای علی بن عابس نیز بگو علی بن عطا گفت در نزد حضرت ابی جعفر بودم که پسر عبد الله بن سلام
از آنجا گذشت من گفتم جعلنی الله فداک این است پسر آنکسیکه علم کتاب در نزد او بود فرمود نه آنکس علی بن ابیطالب است که در شان او آیاتی چند نازل شده
است در کتاب خدا از آنجمله و من عنده علم الکتاب افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا **نوزدهم** ثعلبی بسند
خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که آنحضرت فرمودند ما من رجل من قریش الا وقد نزلت فیه الآیة و الآیتان مردی عرض کرد فای شیء نزل
فیک فرمود آیا نخوانده آیهٔ و یتلوه شاهد منه را **بیستم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که امیرالمؤمنین فرمودند
هیچ آیه از کتاب خدا نازل نشده است مگر آنکه من میدانم که در چه زمان نازل شده و در حق که فرود آمده و هیچکس از قریش نیست مگر آنکه در حق او نازل

شده است آیه از کتاب خدا که او را بهشت برده است یا بسوی جهنم رانده پس مردی برخواست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین پس در شان تو چه نازل شده فرمود
اگر نه این بود که در پیش مردم از من سؤال کردی هر آینه برای تو نمی گفتم آیا نخوانده افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه پس رسول خدا بر بینه است
از پروردگار خود و من شاهدم برو که از اویم بیست و یکم جیری همین حدیث را از ابو البلاد نقل کرده است بیست و دوم ابن ابی الحدید که از
علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه بسند خود از عبدالله بن حارث روایت کرده است که علی بر بالای منبر فرمود هیچکس نیست که تیغ بر سر او کرده
باشد مگر آنکه خدا تعالی در حق او آیه فرو فرستاده است مردی از دشمنان آنحضرت از جای برخواست و گفت پس خدا تعالی در حق تو چه نازل کرده است
مردم برخواستند که او را بزنند فرمود او را واگذارید پس او را فرمود آیا سوره هود خوانده گفت بلی پس این آیه را خواند که افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه بعد از آن فرمود آنکه بر بینه است از پروردگار خود محمد است و من شاهدم که تالی او است منم و بیست و سیم ایضا ابن ابی
الحدید در همین شرح گوید صاحب کتاب الغارات بسند خود از عبدالله بن الحارث روایت کرده است که از علی شنیدم که بر بالای منبر فرمود احدی
نیست که تیغ بر سر او کرده باشد مگر آنکه خدا تعالی در حق او آیه فرو فرستاده است مردی از جای برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین خدا تعالی در حق
تو چه فرو فرستاده است راوی گوید مقصود آن مرد تکذیب آنحضرت بود مردم برخاستند که او را بزنند حضرت فرمود بگذارید او را پس از او پرسید
آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه خوانده گفت بلی فرمود صاحب بینه محمد است و تالی شاهد منم بیست و چهارم گوید خلافی نیست در اینکه
علی بینة من ربه رسول خدا است و مراد از بینه بعضی گفته اند معجزه است و بعضی گفته اند قرآن است و اینکه یتلوه شاهد منه علی بن ابیطالب است
و به تواتر معلوم است و حاصل معنی این است که آیا آنکسیکه او را برهانی باشد از پروردگار خود که او را دلالت بر راه راست کند مانند قرآن و تایید برهان
که بعقل آن گواهی دهد مانند کسی است که دنیا طلب کند و بر وجه صواب عمل کند و دانستیکه اتفاق جمعی کثیر از علما بر این است که مراد از شاهد
امیرالمؤمنین است چنانکه ابن جریر طبری و ثعلبی و حافظ ابو نعیم از عبدالله ابن عباس و مجاهد و همچنین فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده اند و
یتلوه یعنی در پهلوی او است شاهدیکه از جنس او است چه من در حضرت زهرا ... حبل رسول یعنی آن شاهد از محمد است شاهد محمد باید اعلی
و اشرف مخلوقات خدا باشد خصوصا هرگاه از او باشد و یتلوه دلیل است بر آنکه او بعد از رسول خدا است بلا فاصله زیرا که تالی او را گویند که
در پهلوی متلو باشد پس چگونه غیری او را مقدم میدانند و این باعتراف خصم دلیلی است تمام و حجتی است باب صد و بیست و نهم در آیه
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و روایات خاصه در این باب ده حدیث است اول علی بن ابرهیم بسند خود از ابو جعفر روایت
کرده است که فرمود این چنین نازل شده است افمن کان علی بینة من ربه یعنی رسول الله و یتلوه شاهد منه اماما و رحمة و من قبله کتاب موسی
اولئک یؤمنون به و معاندان در تالیف قرآن این آیه را تقدیم و تاخیر کرده اند و اماما و رحمة را بعد از کتاب موسی جدا نموده اند دوم محمد بن یعقوب
بسند خود از احمد بن عمر حلال روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت ابوالحسن از آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه فرمود
امیرالمؤمنین شاهد است از رسول خدا بر بینه او از پروردگار او سیم محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از اصبغ بن نباته
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود اگر مسند خلافت برای من گسترده شود هر آینه حکم کنم در میان اهل تورات بتورات
ایشان و اهل انجیل بانجیل ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان بحکمی که بسوی خدا بالا رود مانند آفتاب تابان و ماه درخشان بخدا سوگند که هیچ
روزی و هیچ شبی و هیچ آیه از قرآن نازل نشده است مگر آنکه میدانم آن آیه در حق که نازل شده و نیست کسیکه تیغ بر سر او کرده باشد مگر آنکه
آیه از کتاب خدا در حق او نازل شده یا او را به بهشت برده است یا بسوی آتش جهنم روان کرده است مردی برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین آن آیه
که در حق تو نازل شده است کدام است فرمود مگر نشنیده که خدا تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه رسول خدا صاحب
بینه است و من گواه اویم و از اویم و تلاوت میکنم بینه او را با او چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است
که در روز جمعه بر بالای منبر خطبه میخواند فرمود قسم بانکسیکه دانه را شکافت و خلق را آفرید که هیچ مردی از قریش نیست که تیغ بر سر او کرده شده
باشد مگر آنکه آیه از کتاب خدا در باره او نازل شده که من آن آیه را میدانم چنانکه آن مردمان را میشناسم مردی برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین
آن آیه که در حق تو نازل شده کدام است فرمود چون سؤال کردی اکنون فهم کن و هیچ حرجی بر تو نیست که از غیر من سؤال نکنی آیا سوره هود را
خوانده گفت بلی یا امیرالمؤمنین فرمود آیا نشنیده آن آیه را که خدا تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه عرض کرد بلی فرمود
آنکه صاحب بینه است از جانب پروردگار او محمد است و آنکه تالی او است بعد از او و شاهد است و از او است علی بن ابیطالب است پس فرمود
و من شاهدم با او و من از اویم پنجم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از حضرت علی روایت کرده که در خطبه طولانی که در حضور مردم خواند میفرماید ای

گروه

باب صد و بیست و نهم

گروه خلایق شما را گوشهائی است میگویم تا بشنوید و دلهائی است که نگاه دارید ما ائیم اهل بیتی که خدا تعالی ما را باسلام گرامی داشت و از
میان خلق اختیار کرد و از ایشان برگزید و بر همگی خلق ترجیح داد و رجس را از ما برطرف کردانید و بحق شک است ما هرگز در خدا و در دین
او شک نکرده ایم و نمی کنیم و ما را از هر نقص و عیب منزه کردانید و ما را تا بآدم بندگان خالص خود کردانید ... و هیچ ...
گروه نشده اند مگر آنکه خدا تعالی ما را در بهترین فرقه ها قرار داده است از زمانی که محمد را به نبوت مبعوث کردانید و از برای رسالت خود برگزید
و قرآن را بر او فرو فرستاد بعد از آن او را امر فرمود که مردم را بسوی خدا بخواند پس من اول کسی بودم که اجابت نمودم دعوت خدا و رسول او را و اول
کسی است که باو ایمان آورده خدا و رسول او تصدیق نمود و خدا تعالی در کتاب خود فرمود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه پس رسول
خدا صاحب بینه است از جانب پروردگار خود و منم تالی او است و شاهد است بر او و از او است خطبه را تا باخر نقل کرده و خطبه طولانی
است ششم شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از عباد بن عبدالله روایت کرده است که شنیدم از حضرت امیرالمؤمنین سؤال کردند از آیه افمن کان
علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه آنحضرت فرمود رسول خدا از نزد پروردگار خود صاحب بینه است و من گواه اویم و از اویم قسم بانکسیکه جان
من در دست او است احدی از قریش نیست که تیغ بر سر او کرده باشد مگر آنکه خدا تعالی در کتاب خود آیه در حق او فرو فرستاده و قسم بانکسیکه
جان من در دست او است اگر بدانید ... آنچه خدا تعالی برای ما اهل بیت قرار داده است از فضل و رتبه بر زبان پیغمبر خود هر آینه محبوب
تر بود نزد من از اینکه تمام این صحرا پر باشد برای من از طلای سرخ و بخدا سوگند که نیستند اهل بیت رسول خدا در میان این امت مگر مثل کشتی
نوح و مانند باب حطه در بنی اسرائیل هفتم سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از سعد بن عباده در مکالمه او با معویه روایت کرده است که قیس
گفت چون رسول خدا از دنیا رفت انصار نزد ابوبکر جمع شدند و گفتند ما با سعد بیعت میکنیم قریش در مقابل ما ایستادند و گفتند خلافت حق علی
و اهل بیت او است و با ما مخاصمه کردند و حجتی که علی و اهل بیت بگویند ایشان گفتند و حجت ایشان این بود که قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که رسول از
قریش است و قریش با انصار و آل محمد ظلم کردند و ستم نمودند و حق را از دست ما گرفتند و ما را از آن دور کردند و برای خود حکم نمودند بخدا سوگند
که خلافت حق علی و اولاد او بود بعد از او و احدی را از انصار و قریش و عرب و عجم در خلافت با او و اولاد او بعد از او بهره و نصیبی نیست معویه در
غضب شد و گفت ای پسر سعد این سخنان را از که میگوئی و از چه کسی روایت میکنی همانا پدرت این سخنان را برای تو گفته است و اینها را از او
یاد گرفته و میگوئی قیس بن سعد گفت از کسی اخذ کرده ام که او از پدرم بهتر است و حقش از پدرم بر من زیاد تر است گفت آن کیست گفت علی بن ابی
طالب که عالم این امت و ربانی و صدیق و فاروق اینها است و آنکسی است که در شان او نازل شده است قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب و هر آیه که در قرآن در شان آنحضرت نازل شده بود همه را بخواند و یکی را فرو گذاشت نکرد معویه گفت صدیق امت ابوبکر است و فاروق امت عمر است
و آنکه علم کتاب نزد او است عبدالله بن سلام است قیس گفت حق و اولی باین اسمها کسی است که خدا تعالی در شان او فرو فرستاده است افمن کان علی
بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و در شان او فرو فرستاده است انما انت منذر و لکل قوم هاد و آنکسی است که رسول خدا در روز غدیر خم او را
نصب کرد و فرمود من کنت مولاه فعلی اولی به من نفسه و در غزوه تبوک باو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدک هشتم
عیاشی از برید بن معویه عجلی از ابو جعفر روایت کرده است که در این آیه فرمود صاحب بینه از جانب پروردگار رسول خدا است و آنکه تالی او است بعد
از او که گواهی است از او امیرالمؤمنین است بعد از آن اوصیای آنحضرت اند یکی پس از دیگری نهم عیاشی از جابر بن عبدالله بن یحیی روایت کرده که گفت
از علی شنیدم که میفرمود احدی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه از کتاب خدا در حق او نازل شده مردی از انصار گفت چه نازل شده در حق شما یا امیرالمؤمنین
فرمود مگر نخوانده این آیه را که در سوره هود است افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه پس محمد صاحب بینه است از جانب پروردگار و من شاهدم
دهم علی بن عیسی در کشف الغمه از عباد بن عبدالله الاسدی روایت کرده است که گفت از علی شنیدم که بر بالای منبر میفرمود هیچ مردی از قریش نیست مگر آنکه
یک آیه یا دو آیه از قرآن در حق او نازل شده مردی از زیر منبر برخواست و گفت پس در حق تو چه نازل شده آنحضرت در غضب شد و فرمود اگر علی رؤس
الاشهاد از من نمی پرسیدی هر آینه جواب ترا نمی گفتم وای بر تو میخوانی سوره هود را پس خود فرمود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه در حق من
نازل شده است رسول خدا صاحب بینه است و من گواهم از او آنحضرت یازدهم ایضا در کشف الغمه از ابن عباس روایت کرده که معنی آیه گوید که علی است که
گواهی داد برای رسول خدا باب صد و سی ام در آیه شریفه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله و روایات عامه در این حدیث است اول ثعلبی در تفسیر خود گوید از حسن و شعبی و محمد بن کعب قرظی نقل کرده است که این آیه در باب
علی بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و طلحة بن شیبه نازل شده است در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه میگفت من صاحب خانه کعبه ام و کلید

باب صد و سی ام

ان بود دست ما است و اگر بخواهیم شب در میان کعبه می‌خوابیم و احدی مرا منع نمی‌تواند کرد و عباس میگفت با من است حاجیان و چاه زمزم را اول من آباد کردم اگر بخواهیم در مسجد الحرام میخوابیم و مرا مانع نمی‌توانند شد علی گفت مرا ای مؤمنین عبدالمطلب شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس نماز کردم و بعد از آن با رسول خدا جهاد کردم پس خدا این آیه را فرو فرستاد که مفاخرت اینست که آیا میکردید آب دادن حاجیان را و چاه زمزم و معمور کردن مسجد الحرام را مثل عمل کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا این دو کس نزد خدا یکسان نیستند **سوم** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند صحیح از اسمعیل بن جابر روایت کرده است که گفت آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام تا آخر در باب علی و عباس نازل شده است **چهارم** رزین بن العبدی در کتاب جمع بین الصحاح الستة در جزو دوم از صحیح نسائی بسند خود از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است که طلحه بن شیبه از بنی عبد الدار و عباس بن عبد المطلب و علی بن ابیطالب مفاخرت میکردند طلحه گفت کلید خانه کعبه در دست من است اگر بخواهیم در آنجا میتوانیم کنم و عباس گفت سقایت حاج با من است و اگر بخواهیم در مسجد الحرام بخوابیم علی گفت ای مؤمنین عبدالمطلب شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه مردم با رسول خدا نماز کردم و جهاد کردم پس خدا این آیه اجعلتم سقایة الحاج را تا آخر فرو فرستاد **فقیر گوید** که در کتاب جامع الاصول همین روایت را از صحیح نسائی از محمد بن کعب نقل کرده است **پنجم** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی عباس بن عبد المطلب و شیبه معلم مینمودند عباس گفت من از تو اشرفم زیرا که من عم رسول خدا و وصی پدر اویم و سقایت حاج با من است شیبه گفت من از تو اشرفم زیرا که امین خدایم بر خانه او و کلید خانه در دست من است هم چنانکه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس با یکدیگر مشاجره میکردند که علی حاضر شد عباس بشیبه گفت تو راضی هستی که علی در میان من و تو حکم کند شیبه گفت بلی راضی شدم چون علی سخن ایشان را بشنید فرمود عباس گفت ای برادرزاده من ندانستی که علی تو نیز فرمود عباس گفت شیبه با من مفاخرت کرده و گفت من از تو اشرفم علی فرمود ای عم تو در جواب وی چه گفتی عباس گفت با او گفتم من عم رسول خدا و وصی پدر اویم و سقایت حاج میکنم من از تو اشرفم پس علی بشیبه فرمود تو چه گفتی گفت گفتم بلکه من از تو اشرفم زیرا که امین خدا و خازن اویم و کلید خانه او در دست من است چنانکه مرا امین کرده است ترا نکرده است حضرت فرمود که من نیز چیزی برای خود یا شما قرار دهم گفتند بلی فرمود من از شما هر دو اشرفم زیرا که من اول کسی ام که ایمان آوردم و هجرت کردم و جهاد نمودم پس هر سه به محاکمه نزد رسول خدا رفتند و سخنان خود را عرض کردند رسول خدا بر ایشان جواب نفرمود و برگشتند تا آنکه بعد از چند روز وحی نازل شد حضرت ایشانرا طلبید و آیه اجعلتم سقایة الحاج را بر ایشان برخواند **ششم** ابو نعیم صفهانی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام تا آخر در شان علی نازل شد **هفتم** ایضا ابو نعیم باسناد خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که گفت این آیه در شان علی نازل شد **هشتم** ایضا ابو نعیم باسناد خود از شعبی روایت کرده است که گفت علی و عباس و شیبه در خصوص سقایت حاج و سدانت خانه سخن میگفتند خدا این آیه را فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج تا آنجا که میفرماید حتی یاتی الله بامره یعنی تا وقتیکه مکه فتح شود و هجرت منقطع گردد **نهم** مالکی در کتاب فصول المهمة گوید که احمد در کتاب اسباب النزول نقل کرده است که حسن و شعبی و قرظی گفته‌اند که علی و عباس و طلحه بن شیبه مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه ام و کلید آن نزد من است اگر بخواهیم در آنجا شوم و عباس میگفت من صاحب سقایتم و امر سقایت با من است و علی گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه نماز کردم و جهاد نمودم پس خدا این آیه اجعلتم سقایة الحاج را تا اولئک هم الفائزون فرو فرستاد و روایات در این باب بسیار است از طریق عامه و بهمین اکتفا نمودیم **باب صد و سی یکم** در آیه اجعلتم سقایة الحاج تا الحرام و روایات خاصه در این زمینه بسیار است **اول** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از ابو جعفر روایت کرده است که فرمود این آیه در خصوص علی و حمزه و عباس و شیبه نازل شد عباس میگفت من افضلم از شما زیرا که سقایت حاج بکف کفایت من است و شیبه میگفت من افضلم زیرا که کلیدهای خانه در دست من است و بغیر رخصت من احدی داخل خانه نمی‌تواند شد و حمزه میگفت من افضلم زیرا که عمارت مسجد الحرام بدست من است و علی میفرمود من از شما افضلم زیرا که پیش از شما ایمان آوردم و هجرت کردم و جهاد نمودم پس همه بحکم رسول خدا راضی شدند و در آن وقت آیه اجعلتم سقایة الحاج تا آنجا که میفرماید اجر عظیم نازل شد **دوم** ایضا ابن ابرهیم گفته است ابو الجارود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که فرمود آیه اجعلتم سقایة الحاج تا آخر در شان علی نازل شد بعد از آن علی را وصف کرده و فرموده الذین آمنوا و هاجروا تا آنجا که میفرماید هم الفائزون بعد از آن اجر و ثواب و مقام و منزلت علی را بیان فرموده که یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان لهم فیها نعیم مقیم و تفسیرا این آیه در ابواب آینده سمت ذکر یافت **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر از حضرت امام باقر یا امام صادق روایت کرده است که در آیه اجعلتم سقایة الحاج فرمودند این آیه در باب حمزه و علی و عباس و شیبه نازل شد

باب صد و سی ویکم

که بسقایت حاج و کلیدداری خانه مفاخرت مینمودند و این آیه نازل شد اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر تا آنجا که ایمان آورد بخدا و بروز قیامت علی و حمزه و جعفر بودند و فرمود لا یستوون عند الله یعنی این دو طایفه نزد خدا یکسان نیستند **چهارم** شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب بعلی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص امر کرد تا در خانه بنشینند و در را بر روی خود ببندند و در امر خلافت مشورت کنند و ایشانرا تا سه روز مهلت داد که اگر پنج نفر بر یکی اتفاق کنند و یکی از ایشان ابا نماید او را بکشند و اگر چهار نفر موافقت کنند و دو ابا کنند آن دو نفر را بقتل رسانند و چون همگی بر یکرای موافقت نمودند علی فرمود سخنانی چند میگویم و دوست میدارم که گوش فرا دهید اگر حق گویم قبول کنید و اگر بر باطل سخن رانم رد نمائید گفتند بگو حضرت مناقب خود را یک یک بیان میفرمود و ایشان همه را تصدیق میکردند تا آنکه حضرت فرمود آیا هست در میان شما کسیکه آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر تا باخر در شان او نازل شده باشد غیر از من همگی گفتند نه **پنجم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که بحضرت امیر المؤمنین عرض کردند یا امیر المؤمنین ما را از بهترین مناقب خود خبر ده حضرت ملتمس ایشانرا مبذول داشته فرمود روزی من و عباس و عثمان بن ابی شیبه در مسجد الحرام بودیم عثمان گفت رسول خدا کلیدهای خانه را بمن سپرده و عباس میگفت رسول خدا سقایت حاج یعنی چاه زمزم را بمن داده و بشما علی چیزی نداده گویند پس آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام تا باخر نازل شد **ششم** عیاشی باسناد خود از یکی از صادقین روایت کرده است که فرمودند این آیه در باب علی و حمزه و عباس و شیبه نازل شد و ایشان فخر مینمودند بسقایت حاج و کلیدداری خانه پس آیه اجعلتم سقایة الحاج تا و الیوم الآخر نازل شد و آنان که ایمان آورده‌اند بخدا و بروز قیامت و جهاد کرده‌اند در راه خدا علی و حمزه و جعفر بودند و این دو طایفه را یکسان نیستند نزد خدا تعالی **هفتم** شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان آورده است که حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد خود از ابو بریده از پدرش روایت کرده است که روزی شیبه و عباس مفاخرت میکردند علی بر ایشان گذشت پرسید بچه چیز فخر میکنید عباس گفت مرا فضلی است که احدی را نیست و آن سقایت حاج است شیبه گفت فضل من عمارة مسجد الحرام است علی فرمود خدا تعالی مرا در صغر سن فضلی کرامت فرموده است که شما را آن فضل نیست گفتند آن کدام است فرمود آنست که من بشمشیر طوری شما را چندان زدم تا بخدا و رسول ایمان آوردید عباس خشمناک از جا برخاست و دامن کشان نزد رسول خدا رفت و عرض کرد می‌بینی علی چه نوع سخنان بمن میگوید رسول خدا امیر المؤمنین را طلبید فرمود چرا با عم خود چنین سخنان میگوئی عرض کرد یا رسول الله من با وی سخن حق گفتم خود داند و را خوش آید یا او را بد آید که ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت حق ترا سلام میرساند و میفرماید بخوان بر ایشان اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام تا قوله اجر عظیم **باب صد و سی و دوم** در آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله از روایات عامه در آن سه حدیث است **اول** صدر الائمه عند العامه موفق بن احمد بسند خود از عبد الرحمن ابن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا در روز خیبر لوا را بدست علی بن ابیطالب داد و بر دست خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر خم او را بلند داشت و مردم را اعلام فرمود که علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو فرمود تو از منی و من از تو و باو فرمود قتال خواهی کرد بر تاویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیل آن و باو فرمود تو از من بمنزله هرونی از موسی و باو فرمود من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و باو فرمود توئی دست و بر محکم خدا و باو فرمود تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و باو فرمود توئی امام هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و باو فرمود تو آنکسی که آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر در شان تو نازل شده و معنیش اینست که این اعلامی است از خدا تعالی و از رسول او بسوی مردمان در روز حج اکبر که عید قربان است و مضمون اعلام اینست که خدا تعالی بیزار است از مشرکان و عهود ایشان و پیغمبر او نیز بیزار است **فقیر گوید** اذان بمعنی ایذان است مثل عطا بمعنی اعطا و بنابر این رسوله معطوف بر ضمیر مستکن در بریء میشود که داود رسوله بمعنی مع باشد یعنی ان الله بریء من المشرکین مع رسوله چون مراد از صدر آیه اخبار بوجوب اعلام است و در این مقام اخبار بوجوب اعلام و اخبار از مدلول نفس این آیه است پس دلیل این آیه تاسیس است نه تکرار و تاکید و باو فرمود که بسبب من خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی نمود و باو فرمود من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و باو فرمود من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند شد و باو فرمود خدا تعالی مرا امر فرموده است که با تو در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و باو فرمود بپرهیز از کینه‌ها که پنهانی کرده در سینه جماعتی هست از تو ظاهر نمیکنند مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان بعد از آن رسول خدا گریست

باب صد و سی و دوم

عرض کردند چرا گریه میکنی فرمود جبرئیل مرا خبر داد که اصحاب من پس از من بر علی ستم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و اولاد او را خواهند کشت جبرئیل از جانب حق جل جلاله مرا خبر داد که این ظلم وقتی زایل خواهد شد که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم شود و کسیکه ایشان را نخواهد ذلیل گردد و مدح کننده ایشان بسیار باشد و این در وقتی خواهد شد که پیش از آن شهرها متغیر شده باشند و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند در آنوقت قائم ظاهر شود نام او نام من است و نام پدرش نام پدر من و او از اولاد دختر من فاطمه است خدا تعالی حق را بدست ایشان ظاهر سازد و آثار باطل را بشمشیر ایشان فرو نشاند و مردم پیرو ایشان گردند بعضی از روی میل و بعضی از راه خوف گوید پس گریه آنحضرت ساکن شد بعد از آن فرمود ای گروه مردم بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا را خلفی نیست و قضای او رد نمی شود و او است خداوند حکیم و دانا و بدرستیکه فرج خدا نزدیک است بعد از آن گفت خداوندا ایشان اهل منند زایل گردان از ایشان رجس بدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستیکه بر آنچه خواهی قادری دویم جابر در کتاب خود باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت در جمله آیاتی که در شأن محمد و علی و اهل بیت او بخصوص نازل شده و احدی را در آنها با ایشان شرکتی نیست در سوره البقره آیه و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم و این آیه در شأن علی و حمزه و جعفر و عبیده بن الحارث بن عبد المطلب نازل شده و آیه و ارکعوا مع الراکعین در خصوص رسول خدا و علی بن ابیطالب نازل شده و ایشان اول کسی بودند که نماز گذاردند و رکوع کردند و آیه و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین گویند خاشعی که در نماز ذلیل باشد و دلش متوجه بخدا باشد و در نماز بعبادت و آن رسول خدا است و علی بن ابیطالب و آیه الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون در خصوص علی و عثمان بن مظعون و عمار بن یاسر و چند نفر دیگر از اصحاب ایشان نازل شده و آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته در خصوص ابوجهل نازل شده و آیه والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون در خصوص علی نازل شده و او اول کسی است که پس از رسول خدا نماز گذارد و آیه قل ا ؤنبئکم بخیر من ذلکم الآیات در خصوص علی و حمزه و عبیده بن الحارث نازل شده و آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر در خصوص علی نازل شده و مؤذن در آن روز از جانب خدا و رسول علی بن ابیطالب بود مسلم بخاری در نصف جزء پنجم از صحیح خود در آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر بسند خود از ابوهریره روایت است که ابوبکر مرا در آنسال در جمله مؤذنانی که در یوم النحر فرستاده بود فرستاد باینکه مردم را اعلام کنند که پس از این سال مشرکی حج نکند و عریانی در خانه کعبه طواف ننماید حماد گوید پس رسول خدا علی را از پی او فرستاد و امر فرمود که سوره برائت بر مردم بخواند و ایشان را از این سوره اعلام کند ابوهریره گوید علی در میان اهل منی در روز نحر سوره برائت و باینکه بعد از این سال حج نکند مشرکی و برهنه طواف ننماید اعلام نمود

باب صد و سی و سیم در آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله از روایات خاصه و در آن یازده حدیث است اول عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از علی بن الحسین روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند علی را در قرآن نامهائی است که مردم آنها را نمی شناسند عرض کردم فدایت شوم کدام است آن نام فرمود و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر فرمود رسول خدا امیر المؤمنین را فرستاد و بخدا سوگند که مؤذن علی بود و باذن خدا و رسول در روز حج اکبر در همه مواقف اعلام کرد و مضمون اعلام این بود که پس از این سال عریانی طواف نکند و مشرکی داخل مسجد الحرام نشود فقیر گوید بنا بر این تفسیر اذان بمعنی مؤذن است یعنی اعلام کننده و خبر دهنده نه بمعنی ایذان یعنی اعلام و معنی بر این خواهد بود که امیر المؤمنین خبر کننده است و رساننده برائت است از جانب خدا و رسول او بسوی مردم دوم عیاشی باسناد خود از جریر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که آنحضرت فرمود اذان نامی است از نامهای امیر المؤمنین در کتاب خدا که احدی غیر از من آن را نمی داند سیم عیاشی باسناد خود از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین در آیه و اذان من الله و رسوله روایت است که فرمود اذان حضرت امیر المؤمنین است چهارم عیاشی باسناد خود از جعفر بن محمد و ابوجعفر علیهما السلام در آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر روایت کرده است که فرمودند حج اکبر خروج قائم است و اذان دعوت کردن او مردم را است بسوی خود پنجم علی بن ابراهیم بسند خود از علی بن الحسین روایت کرده است که در آیه و اذان من الله و رسوله فرمود اذان امیر المؤمنین است و در حدیث دیگر است که حضرت امیر المؤمنین فرمود من اذان بودم در میان مردم ششم ابن بابویه بسند خود از علی بن الحسین در آیه و اذان من الله و رسوله روایت کرده است که فرمودند اذان علی است هفتم ابن بابویه بسند

خود از حریز بن المغیرة النصری روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله از تفسیر آیه و اذان من الله و رسوله پرسیدم فرمود نامی است که خدا تعالی از آسمان بعلی بخشید زیرا که آنحضرت سوره برائت را از جانب رسول خدا برده و بر مردم خواند و رسول خدا اول آن سوره را بابوبکر داده و او را فرستاده بود بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد نباید این آیات را برساند مگر تو یا شخصی که از تو باشد پس رسول خدا علی را از پی ابوبکر فرستاد چون باو رسید آیات را از او گرفت بمکه برده بر اهل موسم خواند پس خدا تعالی علی را اذان نامید که از جانب او اعلام کند و آن نامی است که خدا تعالی از آسمان او را بعلی عطا فرمود هشتم ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که در کوفه بعد از مراجعت از نهروان بحضرت امیر المؤمنین خبر دادند که معویه او را لعن میکند و سب مینماید و اصحاب او را میکشد آنحضرت خطبه خواند و حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی بجای آورده و خطبه را تا باخر نقل کرده تا آنکه فرمود و انا المؤذن فی الدنیا و الآخرة و خدا تعالی فرموده است فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین آن مؤذن منم و فرموده است و اذان من الله و رسوله آن اذان منم نهم ابن بابویه بسند خود از حفص بن غیاث روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله از آیه و اذان من الله و رسوله تا آخر سؤال کردم فرمودند که حضرت امیر المؤمنین فرمود کنت انا الاذان فی الناس عرض کردم پس معنی حج اکبر چیست فرمودند نزد ما حج اکبر میگویند زیرا که در آنسال مشرکان حج نکردند دهم ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود روزی من با رسول خدا در بعضی از کوچهای مدینه میرفتیم ناگاه شیخی بلند بالا بنورانیت پیش ما آمد رسید پس برسول خدا سلام کرد و مهربانی نمود پس بمن ملتفت شده و گفت السلام علیک ای خلیفه چهارم و رحمة الله و برکاته عرض کردم یا رسول الله این چه سخنی است که میگوید رسول خدا فرمود بلی چنین است آن شخص رفت عرض کردم یا رسول الله این مرد این چه گفت و شما تصدیق فرمودید فرمودند تو خلیفه چهارمی و حمد خدا را که خدا تعالی در کتاب خود فرموده است انی جاعل فی الارض خلیفة و خلیفه مجعول در روی زمین آدم بود و خدا تعالی فرموده یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و داود خلیفه دویم بود و خدا تعالی از قول موسی حکایت میکند که بهرون گفت یا هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و خلیفه سیم هرون بود که موسی او را در قوم خود خلیفه کرده بود و خدا تعالی فرموده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و توئی رساننده آن از جانب خدا و رسول و تو وصی و وزیر و ادا کننده دین منی و وفا کننده بوعده منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد پس تو چهارم خلفائی چنانکه آن شیخ بر تو سلام کرد مگر ندانستی این شیخ که بود عرض کردم نه فرمودند او برادرت خضر بود یازدهم ابن بابویه بسند خود از فضیل بن عیاض روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله از معنی حج اکبر سؤال کردم فرمودند تو خود هیچ معنی برای آن داری عرض کردم بلی ابن عباس میگفت حج اکبر روز عرفه است یعنی کسیکه ادراک کند وقوف عرفه را تا طلوع آفتاب روز قربان حج اکبر را ادراک کرده است و هر که از دست دهد حج اکبر را در نیافته است و شب عرفه را قرار داده است با روز پیش از آن و روز بعد از آن و دلیل بر این اینست که هر کس شب عید قربان را تا طلوع فجر ادراک کند حج را ادراک کرده است و مجزی است از او عرفه حضرت ابی عبد الله فرمود حضرت امیر المؤمنین فرموده است حج اکبر روز نحر است و آیه فسیحوا فی الارض اربعة اشهر را دلیل آورد و سیاحت یعنی سیر نمودن در زمین و آن بیست روز از ماه ذی الحجه و تمام محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الآخر و اگر حج اکبر روز عرفه باشد سیاحت چهار ماه و یکروز خواهد بود و دلیل دیگر فرموده خدا تعالی و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و فرمود و کنت انا الاذان فی الناس عرض کردم پس حج اکبر چه معنی دارد فرمود زیرا که آنسال مسلمانان و مشرکان همه حج کردند و بعد از آن سال دیگر مشرکان حج نکردند

باب صد و سی و چهارم در آیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین تا آخر از روایات عامه و در آن شش حدیث است اول محمد بن عباس در تفسیر خود از روایات عامه بسند خود از ابوصالح در آیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین روایت کرده است که گفت این آیه در شأن علی نازل شده است و معنی آن اینست که خدا یاور رسول خدا است و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایسته ترین و نیکوترین ایشان دویم ابن شهرآشوب در مناقب خود از روات آیات مخالفین از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان ثوری و کلبی و مجاهد و ابوصالح و معمر از ابن عباس روایت کرده اند که حفصه رسول خدا را در حجره عایشه با ماریه قبطیه دید آنحضرت بحفصه فرمود این را پنهان دار و بحفصه گفت چنین نباشد پس برای تسلی خاطر او فرمود ماریه را بر خود حرام کردم و اینکه حفصه این خبر را بعایشه رسانید و از تحریم ماریه او را خوشحال گردانید عایشه این سخن را بار رسول خدا گفت پس این آیه نازل شد و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا تا آنکه میفرماید و صالح المؤمنین یعنی چون راز گفت پیغمبر بسوی بعضی از زوجات خود سخنی را پس خبر کرد آن زن بآن را و خدا تعالی پیغمبر خود را از آن مطلع ساخت خبر داد پیغمبر از بعضی از آن سخنان که او خیانت کرده و اعراض کرد از بعضی دیگر که بروی نگفت پس چون خبر داد رسول خدا آن زن را بآن گفت که خبر داد ترا که من راز ترا افشا کرد

کرده‌ام رسول خدا در موضع خبر داد مرا خدای دانای علیم اگر توبه کنید ای زنان بسوی خدا از آنچه کردید به تحقیق که میل نموده دلهای شما از حق و اگر هم پشتی نمایید
در آزار رسول خدا پس بدرستی که خدا یار اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان ابن عباس گفت بخدا سوگند که صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است
و میگوید خدای تعالی او را کافی است و مجاهد موصلی گوید ابن عباس گفت از عمر بن خطاب پرسیدم که آن دو زن که این سر را آشکار کردند
کدامند عمر گفت حفصه و عایشه بودند سیم ... از ابن مالک از ابن عباس و نیز از ابو جعفر و ثعلبی باسناد خود از موسی بن جعفر و از اسماء بنت
عمیس از رسول خدا روایت کرده‌اند که صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است چهارم از طریق مخالفین از ابن عباس روایت است که این آیه ان تظاهرا
علیه در خصوص عایشه و حفصه نازل شد فان الله هو مولیه در حق رسول خدا نازل شده است و صالح المؤمنین در حق علی بخصوص نازل شده است
پنجم ابو نعیم صفهانی باسناد خود از عبدالله بن جعفر از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که رسول خدا در آیه وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه
و جبرئیل و صالح المؤمنین فرمود صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است ششم ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر این آیه باسناد خود از حضرت امام محمد
روایت کرده است که رسول خدا در آیه و صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است طبرسی که از معتبرین مورخان عامه است نقل کرده است که از عام
و خاص مرویست که چون این آیه نازل شد رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود ای مردم این صالح المؤمنین است و صاحب کشف الغمه از
الحافظ عبد الرزاق محدث حنبلی و از حافظ ابوبکر بن مردویه بلکه جمیع محدثان اهل سنت نقل کرده‌اند که مراد از صالح المؤمنین علی بن ابیطالب
است و مراد به صالح در این آیه اصلح است زیرا که عرف استعمال چنانکه می‌گویند فلان شجاع القوم و فلان عالمهم ای اشجع القوم و اعلمهم
و یقین است که در حالتی که خدای تعالی او را با خود و جبرئیل یاد کند و ثالث قرار دهد باید از همه کس اصلح باشد نه ضعیف یا متوسط الحال چنانچه
هرگاه کسی دشمن خود را بیکی از یاوران خود بترساند باید نکوترین و مشهورترین باشد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین معویه را به مالک اشتر تهدید
نمود و مالک چنان بود که چون وفات یافت امیرالمؤمنین فرمود مالک برای من چنان بود که من برای رسول خدا بودم و این دلالت تمام بر افضلیت آنحضرت
دارد و مجال مناقشه در آن نیست **باب صد و پنجم** در آیه ان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است
اول محمد بن عباس بن ماهیار الثقه در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت پنجاه و دو حدیث در باب این آیه از عامه و خاصه نقل کرده است از
انجمله باسناد خود از ابو رافع روایت است که گفت روزی که رسول خدا از دنیا رفت غشی بر آنحضرت عارض شده و چون بهوش آمد من گریه میکردم
و دست و پای او میبوسیدم عرض میکردم بعد از تو یا رسول الله پشت و پناه من و اولاد من که خواهد بود و که پرستاری ایشان خواهد کرد حضرت
فرمود پس از من پشت و پناه شما خداوند تعالی است و وصی من علی بن ابیطالب که صالح مؤمنان است **دوم** محمد بن عباس باسناد خود از عماد بن
یاسر رضی الله عنه روایت کرده است که از علی بن ابیطالب شنیدم که فرمود رسول خدا مرا نزد خود خوانده و فرمود میخواهی ترا بشارتی دهم عرض
کردم بلی یا رسول الله پیوسته بشارت خیر از تو دیده‌ام فرمود آیه در شان تو نازل شده است عرض کردم کدام است آن آیه فرمود که جبرئیل
فرود آمد بعد از آن این آیه خواند و جبرئیل و صالح المؤمنین و الملائکة بعد ذلک ظهیر و فرمود پس تو و مؤمنان از اهل بیت تو صالحان
سیم محمد بن عباس باسناد خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا دو نوبت حضرت امیرالمؤمنین را با اصحاب خود
شناسانید و با ایشان فرمود آیا میدانید که ولی شما پس از من کیست عرض کردند خدا و رسول او داناترند فرمود خدای تعالی فرموده
است فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین ولی شما است پس از من و نوبت دویم در روز غدیر خم و فرمود که
من کنت مولاه فعلی مولاه **چهارم** ابن بابویه باسناد خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود ای گروه مردم
کیست که در گفتار از خدای تعالی نیکوتر بوده است کوتاه باشد ای گروه مردم پروردگار شما مرا امر فرموده که علی را در میان شما علم و نشان
امام و خلیفه و وصی و وزیر خود گردانم ای گروه مردم علی باب هدایت است پس از من و علی دعوت کننده مردم است بسوی پروردگار
من و او است صالح مؤمنان و کیست نیکو گفتارتر از کسیکه مردم را بسوی خدا خواند و کردار او نیک باشد و گوید من از مسلمانانم ای گروه
مردم علی از من است و اولاد او اولاد منند و او شوهر حبیبه من است امر او امر من است و نهی او نهی من است ایها الناس بر شما است اطاعت او و باز
ایستادن از معصیت او بپرهیزید که طاعت او طاعت من است و معصیت او معصیت من است ای گروه مردم علی صدیق این امت است و فاروق
ایشان و هارون ایشان و یوشع ایشان و آصف ایشان و شمعون ایشان است و او باب حطه ایشان و سفینه نجات ایشان است و او
طالوت و ذوالقرنین ایشان است ای گروه مردم علی مایه آزمایش مردم و حجت بزرگ خدا و پیشوای هدایت و حلقه محکم خدا است
ای گروه مردم علی قسمت کننده جهنم است که داخل جهنم نشود دوست او و نجات نیابد از آن دشمن او و او است قسمت کننده بهشت داخل

نشود

نشود مگر دوست او و دشمن او و محروم نگردد از آن دوست او ای گروه مردم اصحاب شما را نصیحت کردم و رسالت خدای تعالی را بشما تبلیغ نمودم ولکن پند
دهندگان را دوست نمیدارید این را میگویم و طلب آمرزش میکنم از خدا برای خود و شما **پنجم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود باسناد خود
از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر شنیدم که در آیه ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل
و صالح المؤمنین فرمود صالح المؤمنین علی است **باب صد و ششم** در آیه و تعیها اذن واعیة از روایات عامه و در آن نه حدیث است
اول ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است در کتاب فضایل امیرالمؤمنین باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است
که فرمودند رسول خدا مرا به سینه خود چسبانید و گفت پروردگار من مرا امر فرموده است که خود را بتو نزدیک گردانم و ترا از خود دور نگردانم و
علوم خود را بتو تعلیم نمایم و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و تعیها اذن واعیة یعنی نگاه دارد سخن
و نصیحت را گوشی که نگاه دارنده و از آن نفع گیرد و فقیر گوید ایضا خوارزمی این حدیث را از حمید بن العاص باسناد دیگر نقل کرده است
دویم ایضا موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت بعد از نزول آیه فرمودند از پروردگار خود
درخواستم که بگرداند این گوش را گوش علی و علی گفت که بعد از آن هیچ نشنیدم از رسول خدا مگر آنکه آنرا حفظ کردم و در گوش نگاه داشتم
و هرگز فراموش ننمودم **سیم** ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر این آیه باسناد خود از عبدالله بن حسین روایت کرده است که چون این آیه نازل
شد رسول خدا فرمودند از خدای تعالی درخواستم که آنرا گوش تو گرداند یا علی و علی کرم الله وجهه فرمودند بعد از آن دیگر هیچ چیز را
فراموش نکردم و دیگر مرا فراموشی نبود **چهارم** ثعلبی در تفسیر خود باسناد دیگر از صالح بن هیثم روایت کرده است که از بریده
اسلمی شنیدم که گفت رسول خدا بعلی فرمود خدای تعالی مرا امر فرموده که بتو نزدیک شوم و از تو دور نگردم و علوم خود را بتو تعلیم
نمایم و تو یاد گیری و سزاوار است ترا که یاد گیری و حفظ کنی و فراموش ننمائی گوید پس آیه و تعیها اذن واعیة نازل شد **پنجم**
حافظ ابو نعیم صفهانی باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمودند خدای تعالی مرا امر فرموده است که بتو نزدیک
شوم و ترا تعلیم کنم تا یاد گیری و آیه و تعیها اذن واعیة بر من فرو فرستاده شد پس توئی اذن واعیه یعنی گوش شنونده و نگاه
دارنده **ششم** ایضا ابو نعیم باسناد خود از مکحول روایت است که علی گفت رسول خدا در این آیه فرمود ای علی والی علی یعنی گوش
شنونده و نگاه دارنده توئی من و تو ای علی **هفتم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که رسول
خدا آیه و تعیها اذن واعیة را بخواند عرض کرد اللهم اجعلها اذن علی فقیل له قد اجیبت دعوتک یعنی خداوندا بگردان آنرا گوش علی
و دعای او مستجاب شد **هشتم** مالکی در فصول المهمه از مکحول از علی بن ابیطالب روایت کرده است در آیه و تعیها اذن واعیة فرمودند
رسول خدا فرمود از خدای تعالی سوال کردم که آنرا گوش تو گرداند یا علی و خدای تعالی دعای مرا مستجاب گردانید و علی فرمود هیچ سخنی از
رسول خدا نشنیدم مگر آنکه آنرا نگاه داشتم و حفظ نمودم و فراموش نفرمودم و فقیر گوید طبری که این حدیث را از مکحول روایت
کرده است و هم چنین قاضی میبدی که از متاخرین علمای شافعیه است این حدیث را در فواتح از ثعلبی نقل کرده و هم ابو الحسن واحدی در
تفسیر خود روایت کرده است که علی فرمود رسول خدا مرا به سینه خود منضم ساخت و همان حدیث اول را نقل کرده **نهم** ابو نعیم اصفهانی
در کتاب حلیة الاولیاء در جزو اول باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی خدای تعالی مرا امر کرده است که
بتو نزدیک شوم و ترا تعلیم کنم و تو یاد گیری پس این آیه نازل شد پس رسول خدا فرمود یا علی تو اذن واعیه و فقیر گوید
که در این باب احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر معنوی رسیده و مجال مناقشه نیست **باب صد و هفتم** در آیه و تعیها اذن
واعیة از روایات خاصه و در آن هشت حدیث است **اول** محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که چون
آیه و تعیها اذن واعیة نازل شد رسول خدا فرمود اذن واعیه گوش تو است یا علی **دوم** ابن بابویه باسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین
روایت کرده است که آنحضرت فرمودند انا الاذن الواعیة یعنی منم گوش شنونده و نگاه دارنده که خدای تعالی میفرماید و تعیها اذن واعیة
سیم محمد بن عباس بن ماهیار الثقه در تفسیر خود سی حدیث از خاص و عام در خصوص این آیه نقل کرده است از انجمله باسناد خود از ابو
برده روایت کرده است که رسول خدا فرمودند از پروردگار خود درخواستم که گوشی شنونده و حفظ کننده عطا کند و خدا دعای
مرا مستجاب گردانید **چهارم** محمد بن عباس باسناد خود از مکحول در آیه و تعیها اذن واعیة گوید رسول خدا فرمود از خدای تعالی سوال
کردم که آنرا گوش علی گرداند گوید علی فرمود هیچ چیز از رسول خدا نشنیدم مگر آنکه آنرا حفظ کردم و فراموش ننمودم **پنجم** ابن عباس

باب صد و ششم

باب صد و هفتم

وقف عام

ببند خود از ابوجعفر روایت کرده است که مراد از وتعیها اذن واعیة گوش علی است که حفظ میکرد و نگاه
میداشت فرموده رسول خدا را و او است حجت خدا بر خلق هر که او را اطاعت کند اطاعت خدا کرده و هر که معصیت او کند معصیت
خدا کرده است ششم محمد بن عباس ببند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که روزی رسول خدا بخانه علی آمد و فرمود یا علی
امشب این آیه بر من نازل شده و آیه را بخواند و فرمود از خدا سؤال کردم که آنرا گوش تو گرداند و عرض کردم اللهم اجعلها اذن علی
و خدا تعالی دعای مرا مستجاب کرد هفتم عیاشی در تفسیر خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که امیر المؤمنین
میفرماید بخدا سوگند منم آنکسیکه در شأن او نازل شده است وتعیها اذن واعیة و ما در نزد رسول خدا بودیم و او ما را وحی خبر
میداد و من و دیگران که در خدمت او بودند گوش میدادند و نگاه میداشتند و چون بیرون می آمدیم ایشان فراموش میکردند و از من
می پرسیدند که الحال رسول خدا چه فرمود و آن وحی که نازل شد چه بود هشتم محمد بن الحسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود
از اصبغ بن نباته روایت کرده است که چون علی بکوفه تشریف آورد مدت چهل روز سوره سبح اسم ربک الاعلی را در نماز تلاوت فرمود
منافقان گفتند بخدا سوگند که علی نمی تواند قرآن را خوب بخواند و اگر میتوانست هر آینه بغیر از این سوره سوره دیگر در نماز میخواند
این سخن بگوش آنحضرت رسید فرمود وای بر ایشان بدرستیکه من میشناسم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و میدانم فصل آنرا از
فاصل آن و حروف آنرا از معانی آن و بخدا سوگند که هیچ حرفی از قرآن بر محمد نازل نشده است مگر آنکه میدانم در حق که نازل شده
و در چه روز و در چه موضع نازل شده وای بر ایشان مگر نخوانده اند ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم و موسی بخدا سوگند که صحف همه در نزد
من هست و من میراث آنها را از رسول خدا بمیراث رسیده و او از ابرهیم و موسی برسول خدا رسیده است وای بر ایشان بخدا سوگند که منم
آنکسیکه در شأن من نازل شده است وتعیها اذن واعیة و ما در نزد رسول خدا می بودیم و ما را از وحی خبر میداد من آنرا حفظ میکردم و
ایشان فراموش مینمودند و چون بیرون می آمدیم از من میپرسیدند که الحال رسول خدا چه فرمود باب صد و سی و هشتم در آیه
شریفه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا از روایات عامه در این چند حدیث است اول ابو المؤید موفق بن احمد
خطیب خوارزم در کتاب مناقب امیر المؤمنین بسند خود از مجاهد از ابن عباس و هم چنین گوید و ثعلبی نیز بسند خود از ابوصالح
از ابن عباس روایت کرده است که در آیه یوفون بالنذر گفت وقتی حسن و حسین مریض شدند و رسول خدا ایشان را عیادت کرد و
ابوبکر و عمر نیز در خدمت آنحضرت بودند و تمام عرب نیز بعیادت ایشان رفتند بعلی ابن ابیطالب گفتند یا ابا الحسن بجهت شفای دو
فرزند نذری بکن و آن نذری که در آن وفا نباشد آن نذر نخواهد بود آنحضرت نذر کرد که اگر دو فرزند
از این مرض شفا یابند بشکرانه آن سه روز روزه دارند و فاطمه نیز چنین نذر کرد و کنیزی که او را فضه میگفتند او نیز چنین نذر
کرد خدا تعالی بر ایشان لباس صحت و عافیت پوشانید و در خانه آنحضرت از کم و بیش هیچ چیز نبود علی نزد شمعون یهودی خیبری آمد
و مقدار سه صاع جو از او وام گرفت و در حدیث دیگر از ابن مهران باهلی روایت است که آنحضرت نزد یهودی آمد که پشم بافی بود
و او را شمعون میگفتند با او فرمود آیا برای خود مناسب میدانی که یک جزه یعنی پشم یک میش را بمن بدهی که دختر محمد صلی الله علیه و آله
برای تو بریسد و اجرت آن سه صاع جو بدهی یهودی گفت بلی و رحال پشم و سه صاع جو را تسلیم آنحضرت نمود آنحضرت جو و پشم را
بخانه آورد و بفاطمه داد فاطمه قبول کرد و اطاعت نمود و از او گرفت پس برخواست و یکصاع از آنرا دستاس کرد و پنج قرص نان از آن
ترتیب داد بهر یک یکقرص قسمت رسید پس آنحضرت نماز مغرب با رسول خدا بجا آورد بخانه خود مراجعت کرد و نان را در پیش
خود گذاشتند تا افطار نمایند چون خواستند دست بسوی آن دراز کنند مسکینی بر در آمد و گفت السلام علیکم یا
اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین مسلمانان از آنچه خدا تعالی بشما عطا فرموده است از طعام ما را اطعام کنید که خدا تعالی
عوض آن از موائد بهشت بشما ارزانی دارد علی این را شنید فرمود فاطم ذات المجد والیقین صاحب احسان و مجد ای فاطمه یا بنت
خیر الناس اجمعین دختر نیکوترین مردم همه اما ترین البائس المسکین خود می بینی فقیر بینوا قد قام بالباب له حنین بر در ما
با درد و صد رنج و نوا یشکو الی الله ویستکین در بدرگاه خدا او می نالد است یشکو الینا جائع حزین گرسنه خود را بما آورده
کل امری بکسبه رهین هر کسی پابند کردار آمده وفاعل الخیرات یستبین مرد نیکوکار ناچار آمده موعدنا جنة علیین
مرد نیکوکار شد باغ و نعیم حرمها الله علی الظنین کرده حق محروم ازو هر لئیم وللبخیل موقف مهین جایگاه مسکن او ...

باب صد و سی و هشتم

وقف عام

یهوی به النار الی سجین اشرار دوزخ جانب سجین کشد شرابه الحمیم والغسلین و نه در آنجا بدو از غسلین کشد پس فاطمه سلام الله علیها در
جواب گفت امرک سمع یا ابن عم وطاعة ابن عم گفتی آن کنم ای پسر عم مالی من لوم ولا ضراعة در ملامت گو بدم دشمن چه غم
بالخیر له صاعة نیک کشتم تا که نیکی بدروم اطعمه ولا ابالی الساعة زاد و نان اکنون بسائل بخشما ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة بادم
صد امید چون اندیشما ان الحق الاخیار والجماعة تا به پیوندم به نیکان در بهشت وادخل الخلد ولی شفاعة هم شفاعت بدهد
خوش در بهشت راوی گوید فاطمه آن طعام را بمسکین عطا فرمود و آن شب و روز را بگرسنگی بسر بردند و چیزی از طعام نخوردند بجز آب
افطار نمودند و آن شب را با شکم خالی بسر بردند و چون روز دوم شد فاطمه باز برخواست و یکصاع دیگر را جو آرد کرده و پنج قرص نان از
آن ترتیب داد بعد از آنکه مرتضی علی نماز مغرب با رسول خدا بجا آورده بخانه مراجعت کرد و طعام حاضر ساختند که سائلی یتیم بر در آمد
و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من یتیمی ام از اولاد مهاجرین پدرم را در روز عقبه شهید کرده اند مرا اطعام کنید که خدا تعالی
از موائد بهشت بشما عوض کرامت کند علی آواز آن یتیم را شنیده فرمود فاطم بنت السید الکریم فاطمه ای دختر شاه کریم بنت نبی لیس
بالزنیم قد جاءنا الله بذا الیتیم بر در ما آمده طفل یتیم من یرحم الیوم فهو رحیم هر که بر وی بخشد او باشد رحیم موعده فی جنة
النعیم جایگاه او است رضوان نعیم قد حرم الخلد علی اللئیم مسکن او باغ خلد آمد حرام یزل فی النار الی الجحیم جز بدار آتش نیست مسکن او
مقام شرابه الصدید والحمیم چرک و ریم آنجا همی نوشد بجام . فاطمه در جواب آنحضرت عرض کرد انی لاعطیه ولا ابالی بخشم اکنون نان
مال خویشتن واوثر الله علی عیالی حق گزینم بر عیال خویشتن امسوا جیاعا وهم اشبالی بچگان خود و مال خویشتن اصغرهما
یقتل فی القتال کشته گردد کهترین طفل حسین بکربلا یقتل باغتیال در زمین کربلا باشد و شین لقاتلیه الویل مع وبال
قاتلش را ویل شد جاوید هر تهوی به النار الی سفال میکشد نارش سوی قعر سقر مصفد الیدین بالاغلال با دو دست بسته در اغلال
و بند کبوله زادته علی الاکبال میدهد محکم زیادتی کوتن کنند راوی گوید طعام را به یتیم دادند و در آن روز و دو شب با
خالی گذرانیدند چون روز سیم شد فاطمه از جای برخاست و یکصاع جو که باقی بود دستاس کرده نان پخت و آن قرصه نماز مغرب با رسول
خدا بجای آورده بمنزل مراجعت کرد طعام حاضر و چون خواستند که دست دراز کنند و افطار نمایند اسیری بر در آمد و گفت السلام علیکم
یا اهل بیت محمد ما را اسیر میکنید و نگاه میدارید و ما را نمی گشائید و گرسنه نگاه میدارید من اسیر محمدم مرا طعام دهید که خدا تعالی از
طعامهای بهشت بشما کرامت فرماید علی آواز اسیر را شنیده فرمود فاطم یا بنت النبی احمد فاطمه ای دختر آنکو رهبر شد بنت نبی سید
مسدد دختر آنکو کردگارش یار بود هذا اسیر للنبی المهتد هان اسیر آن نبی رهبر مکبل فی غله مقید بسته با زنجیر و غل
امد به یشکو الینا الجوع قد تمدد با کنیز کاری باو دید من یطعم الیوم یجده فی غد سیر کن امروز در فردا بجو عند العلی الواحد
الموحد اجر خود در نزد داور واحد ما یزرع الزارع سوف یحصد هر که کشت امروز فردا بدرود فاطعمی من غیر من انکد خیر و نان ش
ده بر او منت مباد حتی یجازی الذی لا ینفد تا حقت بخشد نعیم بی زوال فاطمه عرض کرد لم یبق مما کان غیر صاع بود از آن جو مکر
صاعی بکر و بگر دست کمی در الذراع پر اکف ما نده زنگی بکر شبلای والله هما جیاع دو روزها بگذشت و طفلان گرسنه ابوهما للخیر
ذو اصطناع وان پدرشان مال بخشد با هنر یصطنع المعروف وابتداع بذل و بخشش گشت روی سرفراز عبل الذراعین طویل الباع
باسطین بازو و دست دراز و ما علی راسی من قناع نبود بر سر لباسی م درجها الا قناع نسجها بصاع جز لباس از فرو صلع در بهای
راوی گوید آن نان را باسیر داده سه روز و سه شب گرسنه بودند هیچ چیز نخوردند و آنچه داشتند بخشیدند مگر آب خالی چون
روز چهارم شد و نذرهای ایشان باتمام رسید علی حسن را بدست راست و حسین را بدست چپ گرفته و بنزد رسول خدا آورد و دو طفل مانند
جوجه از شدت گرسنگی می لرزیدند چون نظر رسول خدا بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن مشاهده
اطفال تو باین حالت بسیار محزون و غمگین شدم اکنون بنزد فاطمه برو ایشان بنزد فاطمه رفتند و در آن وقت فاطمه در محراب نماز بود و از
گرسنگی شکمش بر پشتش چسبیده و چشمانش در کاسه فرو رفته چون رسول خدا فاطمه را بدان حال مشاهده کرد گفت واغوثاه یا الله
خداوندا اهل بیت محمد از گرسنگی در شرف موت اند که ناگاه جبرئیل نازل شد و سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا
تا آیه انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا از این سوره برای آنحضرت آورد و در حدیث ابن مهران زیاده از این میگوید پس
رسول خدا بتعجیل از جا جسته بنزد علی و فاطمه و حسن و حسین آمد و چون ایشان را بدان حال مشاهده کرد برو در افتاد و گریه میکرد و

بعد از آنکه مرتضی علی

پس فرمود شما سه روز داشته که بدین حال هستید و من از شما غفلت کرده ام پس جبرئیل این آیات فرود آمد ان الابرار یشربون من کاس کان
مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا گفت آن چشمه در خانه رسول خداست در بهشت که از آنجا منفجر میشود در خانهای پیغمبران
و مؤمنان نهرها از آن جاری میشود و در بحار ایضا ابو المؤید موفق احمد بسند دیگر خود از ابن عباس در آیه و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا روایت کرده است که گفت این آیه در شان علی و فاطمه علیهما السلام نازل شده است در وقتیکه هر دو روزه داشته
بودند و چون آخر روز شد و هنگام افطار رسید فاطمه زهرا مقداری آرد داشت آنرا خمیر کرده و قرص نانی از آن ترتیب داد و قدری قلیل
از روغن گرم در میان خمیر داشته و آن کرده حاضر ساخت و منتظر افطار بودند که مسکینی بر در خانه آمده باواز بلند گفت المسکین
الجائع المحتاج علی بفاطمه فرمود چیزی از طعام در خانه داری که باین فقیر گرسنه محتاج دهی فاطمه عرض کرد یک قرص نان مهیا کرده ام و
مقداری روغن در میان خمیر بوده در آن نان کرده بودم تا با آن افطار کنیم حضرت فرمود آنها را باین مسکین گرسنه محتاج ده فاطمه برخواسته
و آن قرص نان را با خورش که مهیا کرده بود بمسکین داد مسکین از در خانه گذاشت و از آنجا بیرون آمده میرفت و از آن همیا میخورد
تا در کدری باو رسید با او طفلی یتیم بود و فریاد میکرد بیتیمی است مسکین که نه پدر دارد و نه مادر و نه رحمی که پرستاری او کند
و چون آن مسکین را دید که آن همیا میخورد چیزی بوی داد و میخورد دست آن یتیم را گرفته نزد آن مسکین آورد و گفت ای بنده خدا این مسکین
یتیم را از آنچه خود میخوری اطعام کن مسکین گفت بخدا سوگند که آنچه خدا تعالی ارزانی داشته بخواهم داد و لکن ترا رهنمائی میکنم
بانکسیکه مرا اطعام کرده گفت آنکس را بمن نشان ده مسکین خانه آنحضرت را نمود و نشان داد و گفت در اینجا مردی و زنی است
که چون سؤال کردم مرا طعام داد زن گفت الدال علی الخیر کفاعله پس دست آن یتیم را گرفته تا بدر خانه آنحضرت آمد و آن زن
آواز بر داشت که ای اهل خانه این یتیم مسکین گرسنه را که نه پدر دارد و نه مادر و نه کسیکه او را پرستاری کند از آنچه خدا تعالی بشما
کرامت فرموده عطا کنید علی بفاطمه فرمود از خود نه چیز داری عرض کرد مقداری آرد که باقی مانده بود از جو بود آنرا خمیر ساختم و غیر
از آن هیچ چیزی در خانه نداریم و وقت افطار نزدیک رسیده حضرت فرمود سیر کردن این یتیم را بر خود و ما الحیاکن و خمیر را باو بده
و اینچه در نزد خدا تعالی موجود و برای ما مقدر است بجهت ما و ارزانی خواهد داشت فاطمه همان یک چیز خمیر را بر داشته در ظرف یتیم خالی
کرد آن زن با آن طفل یتیم از آنجا بیرون آمدند و آن زن آن یتیم را از آن خمیر می خورانید چندان از آنجا دور نشده بودند که اسیری از
اسرای مشرکین فریاد میکرد الاسیر الغریب الجائع و چون چشم آن اسیر بر آن زن و آن یتیم و غذای ایشان افتاد گفت یا امة الله از اینچه باین طفل
میدهی مرا نیز بانککی از آن اطعام کن زن گفت نه قدر مقداری خود را بتو بخورانم ولکن ترا دلالت کنم بانکه مرا اطعام کرده چنانکه مسکین مرا دلالت
و رهنمائی کرد اسیر گفت ای زن اگر چنین کنی گو با خود مرا اطعام کرده الدال علی الخیر کفاعله پس آن زن خانه آنحضرت را بان اسیر نشان داده
و گفت در این خانه مردی و زنی است که پیش از این یتیم مسکینی را نیز اطعام کرده بودند اسیر بدر خانه آنحضرت از آنجا آمد و باواز بلند گفت
یا اهل المنزل اطعموا الاسیر الغریب المسکین من فضل ما رزقکم الله تعالی علی بفاطمه فرمود هیچ چیزی نداری فاطمه عرض کرد دیگر در خانه
آرد نداشتیم و لکن چند دانه خرما داشتیم بخمیر آنها داده بودم و خیلی روغن هم در آن نان کرده چند قطره روغن که بود در آن چکید
با قدری کشک مخلوط ساخته از آنجمله حیس کرده و جز این دیگر هیچ چیزی نداریم که با آن افطار نمائیم فقیر گوید حیس غذائی است که بدین
منوالکه مذکور شد از ترتیب دهند و سابقا در حدیث عایشه و ام سلمه گذشت و بالجمله علی فرمود ای فاطمه آنرا باین اسیر بده و او را بر ما
بکرین فاطمه برخواسته آن حیس را بان اسیر داد و آن شب افطار و شام و نه صبح و سحر بر کنند و از شدت گرسنگی بدنهای مبارک ایشان لیلو ید
و فردای آن نیز روزه داشتند و بر گرسنگی صبر کردند تا آنکه خدا تعالی در شب دیگر ایشان با ایشان میمانید پس این آیه در شان ایشان نازل
شد که و یطعمون الطعام علی حبه یعنی با وجود میل و محبتی که از شدت گرسنگی و تاب روزه بان طعام داشتند مسکینا بقرص نان
و روغنی و یتیما بخمیره و اسیرا بحیس چنانکه ذکر شد انما نطعمکم از ضمیر خود خبر میدهند لوجه الله یعنی برای اجر و مزید ثواب از خدا
تعالی لا نرید منکم جزاء یعنی ثوابی در دنیا و لا شکورا و نه مدح و ثنائی انا نخاف یاد ضمیر خود خبر میدهند من ربنا یوما عبوسا
قمطریرا عبوس پیچیده که ابرو و پیشانی است از شدت هول محشر و منظر یعنی شدید است فوقیهم الله شر ذلک الیوم یعنی خدا
تعالی ایشان را از خوف آن روز نگاه داشت و لقیهم نضرة یعنی برساند بایشان شادی و عیش و نعمتهای بهشت را و سرورا یعنی بخود ایشان را
مسرور کرد اند خرم و روشنی بهشت و جزاهم بما صبروا یعنی مزد و اجر داد بعوض صبر و شکیبائی ایشان بر جوع و دادن طعام بمسکین و

ایشان را جنة و حریرا متکئین فیها علی الارائک تکیه میکنند بر بالای تختها در حجله بد و یاقوت و زبرجد در بهشت علیین و بر آن
تختها کلها نهاده باشند لا یرون فیها شمسا یعنی نه آفتابی می بینند که گرمای آن ایشان را اذیت کند و لا زمهریرا و نه سرمائی که ایشان را
اذیت کند و دانیة یعنی شاخهای و غصنهای آن نزدیک میکند بیکدیگر علیهم ظلالها سایه گسترند بر ایشان و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی ثمرهای
است ثمرهای آنها با ایشان در غایت سهولت که تناول میکنند از آن ثمرات در حالت نشسته و قیام متکئین یعنی در حالتیکه بر پشت خوابیده
باشند که نه نشسته و ایستاده و خوابیده هم در خود درخت دست ایشان میرساند مانند دو نقاوتی در میان ایشان نیست و یطوف علیهم
ولدان مخلدون گو هستند یعنی غلمان و عدستین طلا و نقره دور ایشان است و گویند مخلدون زیرا که امر و فنائی نیست و آفریده
شده اند که برای اهل بهشت اذا رایتهم حسبتهم هر گاه ایشان را ببینی انشاء الله حسبی سفیدی لون و صفا گمان میکنی ایشان را لؤلؤا
منثورا یعنی مروارید ناسفته تشبیه کرده است بیاض و حسن ایشان را بمروارید ناسفته ایضا ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای
عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین بسند خود از لیث از مجاهد از ابن عباس در آیه یوفون بالنذر
و یخافون یوما کان شره مستطیرا روایت کرده است که حسن و حسین علیهما السلام مرضی عارض شده رسول خدا و عامه عرب بعیادت ایشان آمدند
و گفتند یا ابا الحسن بجهت شفای ایشان نذری کن آنحضرت نذر کرد که خدا ایشانرا صحت دهد بشکرانه آن سه روز روزه دارد و فاطمه نیز چنین
نذر کرد و کنیزکی که او را فضه می گفتند او نیز سه روز نذر کرد خداوند تعالی ایشانرا شفا بخشید و در نزد آل محمد کم و بیش چیزی نبود
که اگر روزه دارند بان افطار کنند علی آمد نزد شمعون بن حاجبری مرد شمعون یهودی بود سه صاع جو از او وام گرفت و آورد در گوشه خانه گذاشت
فاطمه مقدار یک صاع از آنرا آسیا کرده خمیر نمود نان پخت علی نماز مغرب با رسول خدا گذارد بخانه آمد چون خواست که افطار نماید مسکینی
بر در خانه آمد گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکین من اولاد المساکین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة علی بفاطمه فرمود
فاطم ذات المجد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین الی آخر الابیات که در حدیث سابق با ترجمه آنها گذشت الی آخر حدیث که محتاج بتکرار
نیست و ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه معتزلی است در شرح نهج البلاغه از استاد و شیخ خود ابو جعفر اسکافی که از اعیان
علمای ایشان است روایت کرده که جاحظ نقل کرده است که شما میگوئید چون آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة
نازل شد احدی با آن عمل نکرد مگر علی بن ابیطالب با آنکه خود اقرار میکنید بفقر و بی چیزی او و ابو بکر با آن همه مال و دولت از خود
صدقه دادن با رسول خدا مناجات نکرد و خدا تعالی باین سبب مؤمنان را عتاب فرمود که ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات
و خدا تعالی امساک نجوی را از خوف صدقه بر ایشان معصیت نوشته پس چگونه با این همه حسنت طمع می گوئید چهل هزار دینار یا درهم انفاق
کرد و حال آنکه صدقه مناجات با رسول زیاد از دو درهم نبود و علی بن ابیطالب با وجود میل بطعام در دو روزیکه روزه داشت مسکین و یتیم
و اسیر را اطعام کرد و یک سوره تمام از قرآن در شان او و زوجه اش فاطمه نازل شد و علی آنکسی است که مال او چهار درهم بود یکی را در
روز انفاق کرد و یکی را در شب و یکی را آشکار و یکی را پنهان که خدا تعالی در حق او فرموده الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار
سرا و علانیة و آنکسی است که پیش از نجوی با رسول خدا صدقه داد و احدی از مسلمین صدقه نداد و آنکسی است که در رکوع خاتم خود را
تصدق کرد و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون در شان او نازل شد
مؤلف گوید حضرت نزول هل اتی در شان علی و فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین در نزد عامه و خاصه متواتر است و احتیاج در آن خلافی
نیست و اخراج اسانید کثیره در آن از قبیل استدلال کردن است بوجود آفتاب لهذا بهمین قدر اکتفا نمودیم باب صد و سی و نهم در آیه
یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا از روایات خاصه در آن چهار حدیث است اول علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند
خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فاطمه مقداری جو داشت از آن عصیده کرد و عصیده غذائی است بعضی گویند حلوائی است و بعضی
گویند آرد با شیره خرما مخلوط می کنند و آنرا عصیده می گویند ظاهر آن است که در فارسی آنرا کاچی مینامند چون آنرا مهیا کرد
و حاضر ساخت که تناول کنند مسکینی بر در خانه آمد و گفت رحمکم الله اطعمونا مما رزقکم الله علی برخواسته و ثلث آن عصیده را بمسکین
داده باز چون خواستند تناول کنند یتیمی بر در خانه آمد و گفت یتیم من ایتام المسلمین رحمکم الله اطعمونا مما رزقکم الله اطعمکم الله من موائد
الجنة حضرت برخواسته و ثلث دیگر از آنرا بیتیم داد پس اسیری بر در خانه آمد و گفت رحمکم الله اطعمونا مما رزقکم الله حضرت برخواسته
و آن ثلث باقیمانده را باسیر عطا فرمود و خود گرسنگی بسر بردند و آنرا بخشیدند که این آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما

باب صد و سی و نهم

واسیرا و کان سعیکم مشکورا در شان ایشان نازل شد و این در حق هر مؤمنی که قرین شود باعقده کسی را باز کند و آن کنایه از
خوشحال کردن مؤمن است و متطیر یعنی شدید است متکئین فیها علی الارائک یعنی در حجلها که بر بالای تخت است عن شیخ
مفید در کتاب اختصاص بسند خود از رسول خدا روایت کرده است که بحضرت علی فرمود امشب چه نیکو عملی بجا آوردی عرض کرد چرا
می پرسی فرمود چهار فضیلت در شان تو نازل شده است عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چهار درهم از مال دنیا داشتم یکی را در
شب تصدق کردم و یکی را در روز و یکی را در پنهان و یکی را آشکار فرمود خدا تعالی در حق تو فرو فرستاد الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون رسول خدا فرمود هیچ کاری غیر از این کرده که
خدا تعالی هفده آیه در شان تو فرستاده است یکی بعد از دیگری قوله ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آنجا که
میفرماید ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا قوله و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا راوی گوید عالم فرمود
علی آنها مسکین و یتیم و اسیر نمیفرمودند انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا و لکن خدا تعالی از قلب آنحضرت آگاه بود و دانست
او خبر داد بی آنکه زبان او بآن منطوق کرده باشد شیخ ابن بابویه بسند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حسن و حسین را
مرضی عارض شد در وقتیکه طفل بودند رسول خدا بعیادت ایشان آمد و دو نفر دیگر در خدمت آنحضرت بودند یکی از ایشان بعلی گفت اگر نذر
کنی خدا ایشان را شفا بخشد علی گفت نذر کردم که اگر خدا ایشان را شفا بخشد سه روز روزه بدارم و فاطمه نیز سه روز روزه نذر کرد و حسن
و حسین خود نیز چنین نذر کردند و قصه کنیز ایشان آنحضرت نیز چنین نذر کرد خدا تعالی ایشان را لباس عافیت پوشانید صبح کردند روزه دار شدند
و طعامی نداشتند که بآن افطار نمایند علی بنزد همسایه خود که یهودی بود و او را شمعون میگفتند و پشمینه باف بود رفت با او گفت
میخواهی که پشمی بما دهی که دختر محمد از برای تو بریسد بمزد آن سه صاع جو بما بده شمعون پشم و جو را باو داد حضرت آورد بفاطمه داد
فاطمه قبول کرد و از روز ثلث آن پشم را رشته و یک صاع از آن جو برداشته و آرد کرد پنج قرص نان برای هر نفر یکی از آن ترتیب داد و علی
نماز مغرب را با رسول خدا بجای آورده بخانه مراجعت کرد سفره حاضر ساختند و همه ایشان حاضر شدند چون حضرت یک لقمه از
آن گرفت که در دهن گذارد مسکینی بر در خانه آمد گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی مما تاکلون
اطعمکم الله علی موائد الجنة حضرت آن لقمه را بر زمین گذاشت و فرمود فاطم ذات المجد والیقین یا بنت خیر الناس اجمعین اما ترین
البائس المسکین جاء الی الباب له حنین یشکو الی الله و یستکین یشکو الینا جائع حزین کل امرء بکسبه رهین من یفعل الخیر یکن له
حنین موعده فی جنة رهین حرمها الله علی الضنین و صاحب البخل یقف حزین تهوی به النار الی سجین شرابه الحمیم والغسلین
فاطمه عرض کرد امرک سمع یا ابن عم و طاعة ما بی من لوم ولا ضراعة غذیت باللب و بالبراعة ارجو اذا اشبعت فی مجاعة ان الحق
الخیار والجماعة و ادخل الجنة فی شفاعة و همان سفره را برداشته بمسکین دادند و آنشب را گرسنه بسر بردند و فردا را روزه داشتند
و جز آب خالص چیزی نخوردند فاطمه در روز دویم ثلث دیگر از آن پشم را رشته و ثلثی از آن جو برداشت و آرد کرد و خمیر نمود و پنج قرص
نان پخت علی نماز مغرب را با رسول خدا بجا آورده بخانه آمد چون سفره حاضر ساختند و همه ایشان بر بالای سفره نشستند یتیمی
از ایتام مسلمین بر در خانه آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد انا یتیم من ایتام المسلمین اطعمونی مما تاکلون اطعمکم الله علی موائد
الجنة علی لقمه را بر زمین گذاشت و فرمود فاطم بنت السید الکریم بنت نبی لیس بالزنیم قد جاءنا الله بذی الیتیم من یرحم الیوم
فهو رحیم موعده فی جنة النعیم حرمها الله علی اللئیم و صاحب البخل یقف ذمیم تهوی به النار الی الجحیم شرابه الصدید والحمیم
فاطمه عرض کرد فسوف اعطیه ولا ابالی واوثر الله علی عیالی امسوا جیاعا و هم اشبالی اصغرهما یقتل فی القتال بکربلا یقتل
باغتیال لقاتلیه الویل والوبال تهوی به النار الی سفال کبوله زادت علی الاکبال و آنچه در سفره بود همه را بآن یتیم دادند و آنشب
نیز گرسنه ماندند و بآب خالی افطار نمودند و فردا را نیز روزه داشتند و فاطمه در آن روز نیز ثلث آخر از آن پشم رشته و ثلث باقی مانده
جو را آرد کرده و خمیر نمود و پنج قرص نان از آن ترتیب داد و علی نماز مغرب را با رسول خدا ادا کرده بخانه مراجعت نمود و بر سر سفره حاضر
شدند لقمه اول را خواستند بر دهن گذارند که اسیری بر در خانه آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد تاسروننا و تشدوننا ولا تطعموننا
علی آن لقمه را بر روی سفره گذاشت و فرمود فاطم یا بنت النبی احمد بنت نبی سید مسود قد جاءک الاسیر لیس یهتدی ما یزرع الزاد
سوف یحصد فاطمه عرض کرد لم یبق مما کان غیر صاع قد دبرت کفی مع الذراع شبلای والله هما جیاع یا رب لا تترکهما ضیاع

ابوهما للخیر ذو اصطناع عبل الذراعین طویل الباع الا عبانتهما بصاع و آن سفره را برداشتند و باسیر دادند و آنشب را نیز
بگرسنگی بسر بردند و فردا را مفطر بودند و از خوردنی چیزی نداشتند شعیب در حدیث خود گوید علی از دو حسن و حسین را بنزد
رسول خدا آورد و ایشان مانند جوجه از بیضه بیرون آمده بر خود میلرزیدند از شدت گرسنگی چون حضرت رسول خدا دید
بر ایشان افتاد فرمود چه گران است بر من که شما را بدین حالت مشاهده کنم اکنون بنزد فاطمه رویم ایشان در خانه فاطمه آمدند دیدند
در نمازگاه خود ایستاده بعبادت مشغول است و شکمش بر پشتش چسبیده و حدقه چشمش فرو رفته چون رسول خدا او را بآن حالت
مشاهده کرد بسینه خود چسبانید و گفت واغوثاه شما سه روز است که چنین گرسنه اید پس جبرئیل نازل شد و گفت بگیر آنچه را که خدا
تعالی ترا بآن تهنیت کرده است در خصوص اهل بیت تو فرمود چه بگیرم یا جبرئیل جبرئیل گفت هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن
شیئا مذکورا تا آنجا که میفرماید و کان سعیکم مشکورا و ترجمه این ابیات در باب سابق باندک تفاوتی گذشت و دیگر محتاج بتکرار
و ذکر بنو حسن بن مهران در حدیث خود گوید رسول خدا با شتاب تمام از جای برخاست و بمنزل فاطمه رفت ایشان را بدان حالت دید ایشانرا
گرفت او را در بر گرفت و بر ایشان افتاد و گریه زیادی کرد و فرمود شما سه روز است که چنین گرسنه اید و من از شما غافل بوده ام پس جبرئیل
این آیات را آورد ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا فرمود آن چشمه ایست در خانه
رسول خدا که نهرها از آن جاری میشود در خانهای پیغمبران و مؤمنان یوفون بالنذر یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه کنیز ایشان
و یخافون یوما کان شره مستطیرا یعنی عبوس و کلوح که تفسیر گذشت و کلوح کسی است که لب زیرین او پائین آمده و لب بالائی او بالا رفته باشد که
تمام دندانهای پیشین او نمایان باشد چنانکه در صفت اهل جهنم گفته اند و یطعمون الطعام علی حبه یعنی با میل و محبت ایشان طعام را
ایثار کردند بمسکینی از مساکین مسلمین و یتیمی از ایتام مسلمین و اسیری از اسرای مشرکین و چون ایشان را اطعام میکنند میگویند انما
نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا بخدا سوگند که در وقت دادن طعام با ایشان این سخن را نگفتند و لکن در دل خود چنین گذرانیده بودند
که ما اینرا بجهت رضای خدا بشما میدهیم و از شما قیمتی و شکری و ثنائی نمیخواهیم خدا تعالی میفرماید فوقیهم الله شر ذلک الیوم و لقیهم
نضرة و سرورا یعنی طراوت در رویهای ایشان و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا و عوض داد با ایشان بسبب آن صبری که در گرسنگی کردند جنت و حریر
جنتی که در آن ساکن شوند و حریری که از او فرش کنند و پاکیزه نمایند از او متکئین فیها علی الارائک و ارائک جمع اریکه است و آن تختی است
که بر بالای آن حجلها یعنی خانهای زینت کرده و عروس داخل کنند لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا گرمی نخواهند دید و نه سرما ابن
عباس گوید اهل بهشت غیر روشنائی نبینند مانند روشنائی آفتاب که همه خانهای ایشان روشن شود عرض کنند خداوندا در قرآن خود فرمودی
که در بهشت آفتاب نبینند پس این روشنائی از کجا است خدا تعالی جبرئیل را نزد ایشان فرستد با ایشان گوید این روشنائی از آفتاب نیست بلکه
علی و فاطمه بخندیدند و این نور از دندانهای مبارک ایشان است که میدرخشد و سوره هل اتی الی قوله و کان سعیکم مشکورا در شان ایشان
فرود آمد شیخ محمد بن عباس بن ماهیار الثقة در تفسیر خود بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که حسن و حسین را مرضی عارض شد
علی و فاطمه و کنیزک او نذر کردند که اگر خدا تعالی ایشان را صحتی کرامت کند بشکرانه آن سه روز روزه بدارند خدا تعالی بکرم خود ایشان را
شفا بخشید ایشان بنذر خود وفا کردند و روزه داشتند در روز اول همان کنیزک مقداری جو آورده و پنج قرص نان از آن ترتیب داد و چون
وقت افطار شد و سفره را گستردند و خواستند که از آن نان تناول کنند مسکینی بر در خانه آمد و گفت یا اهل بیت محمد مسکین ابن فلان
بالباب علی فرمود از این نان مخورید و از آن بمسکین دهید چون روز دویم شد کنیزک نیز بر سم روز گذشته پنج قرص نان ترتیب داد و چون سفره
حاضر ساخت خواستند که بخورند یتیمی بر در خانه آمد و گفت یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة یتیم آل فلان بر در ایستاده است علی
فرمود مخورید این یتیم را اطعام کنید چنین کردند و آن نان را باو دادند و چون روز سوم شد کنیزک بقاعده دو روز گذشته باز پنج قرص
نان ترتیب داد و چون هنگام افطار شد سفره حاضر کرد و چون دست دراز کردند که از آن نان بخورند مرد پیری بر در خانه آمد و گفت یا اهل بیت
محمد ما را اسیر میکنید و ما را طعام نمیدهید علی گریه زیادی کرد و فرمود ای دختر محمد آنچه میخواهد که خدا تعالی از هر بنده که تو این مرد را از خود
و دو طفل خود بر او ترجیح دهی و نان خورش را باو ایثار کنی فاطمه عرض کرد سبحان الله چه بسیار عجیب است که زنان ما باین حالت تو هیچ رجوع
نمیکنی بخدا تعالی در خصوص این اطفال در اینجا با ایشان میکنی اینها اگر صبر کنند چگونه در گرسنگی تاب آورند علی فرمود خدا تعالی تو و ایشانرا
صبر کرامت میکند و ما را اجر عطا خواهد کرد ان شاء الله تعالی و باو استعانت میجوئیم و بر او توکل میکنیم و او ما را کافی است و نیکو وکیلی است خدا

خداوند لعوض هدایای ما داد ما را از طعام سا با بیچارگان بهتر و نیکوتر شد و صبر ما را از ما بپذیر که تویی خداوند کریم و رحیم پس طعام را
باو دادند و انشب نیز بروزه درآوردند و سه روز چنین کردند در روز چهارم نیز ایشان آمدند فرمود در این سه روز چه کردید در چه حالت بودید پس فاطمه
وقایع را بخدمت آنحضرت عرض کردند رسول خدا فرمود شکر الهی بجای آوردید و ثنا گفت و فرمود خدا مرا کرامت داده است علیکم بشفقت که جبرئیل
نازل شد و بر شما همه سلام میرساند و انعام و اطعام شما را قبول کرد و دعای فاطمه را مستجاب کرد و بر آیدها این آیه بر ایشان خواند انا الابرار
یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آنجا که میفرماید ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا گوید که رسول خدا متبسم شد و فرمود
خدا تعالی بشما عطا کرد که از فرزندان نعمت دیده شما را ابد الابد و بیرون کرد از برای تو کرم داد ... نخورد تفرج خدا و ندی حق
در خانه جلال و جمال شما را آشنا کرد از دنیا نیستند و ... شما مومن سند و اشرفی ... نخوردند و ... شما را ... ثابت شده کرم
خلق بخدا ایمید هنگامیکه همه خلق هراسان باشند و محزون باشند سعیده قیکه مردم همه شقی شوند
و شما در دروح و ریحان خواهید بود در جوار پروردگار در غرفه جنات و اراء امنیت آنها و ... عقاب الهی ... ثواب
از او سوال میکنید بشما عطا میفرماید و تحفه میدهید ... و شفاعت میکنید ... شفاعت شما مقبول ... خوشحال
باشما است و خوشحال کسیکه شما را عزیز کند هنگامیکه مردم شما را خوار کنند و بشما اعانت کنند وقتیکه مردم بر شما جفا نمایند
شما را پناه دهد هنگامیکه مردم شما را برانند و شما را یاری کنند وقتیکه مردم شما را بکشند وای بر شما از امتی ... برات من از
خدا بعد از آن دگر فاطمه را بوسید و گریه کرد و حسن ... علی را بوسید و گریه کرد و حسن و حسین را ببر گرفت و بچسبانید و گریه
کرد و فرمود خدا تعالی خلیفه من است بر شما در حیات من و بعد از مرگ من شما را بخدا میسپارم و او بهترین نگاه دارنده است که با و سپرده
شوید حفظ هر کس را که شما را حفظ میکند و بپیوند با هر کس که با شما بپیوندد و اعانت کند هر کس را که شما را اعانت کرده و ذلیل
کند هر کس را که شما را ذلیل کرده و شما را ... باشد من بیزارم از ... بمن خواهید رسید و بنزد من بازگشت
خدا است و در حضور خدا خواهید ایستاد و حساب اعمال همه را خدا خواهد رسید ... بنیکی ... جزای عمل و اجر عطا
خواهد کرد مر نیکوکاران را پاداش نیکی عمل او **باب صد و چهلم** در آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا از روایات
عامه در آن چهارده حدیث است **اول** ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر این آیه بسند خود از براء بن عازب روایت کرده است که رسول خدا بعلی
ابیطالب فرمود یا علی بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و قرار بده از برای من در دلهای مومنان محبتی پس خدا تعالی فرو فرستاد
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنانکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند زود باشد که قرار بدهد
از برای ایشان خداوند مهربان دوستی را **دوم** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه ان الذین
امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا گفت این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده و هیچ مسلمانی نیست مگر آنکه محبت علی
در دل او است **سیم** حموینی ایضا بسند خود از ابو اسحق از براء بن عازب روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی بگو اللهم
اجعل لی عندک عهدا واجعل لی فی صدور المومنین مودة پس خدا تعالی آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم
الرحمن ودا را فرو فرستاد و گوید این آیه در شان علی نازل شد **چهارم** ابونعیم اصفهانی بسند خود از ابو اسحق از حارث روایت
کرده است که علی فرمود ما اهل بیتی که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد هر که از این جابر خواست منبر عبدالله بن عباس و گفت ای پسر عم
بو سبیل استغراب و نقل کرد عبدالله گفت علی راست گفت مگر مثل پیغمبر نیست در اینکه او را با دیگری قیاس نتوان کرد
پس گفت آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه در شان علی نازل شده **فقیر گوید** این حدیث مدخلیتی با خاد
این باب ندارد اللهم الا انکه صدر آیه با ذیلی باشد که سهوا از قلم ناسخ افتاده باشد و من این خبر را نقص کردم صد نمود بلی که مناسبتی
و مدخلیتی با این باب و این آیه شریفه داشته باشد یا فتم هما ناطغیان قلمی از مولف شده است والله اعلم **پنجم** حافظ ابونعیم اصفهانی
بسند خود از براء بن عازب روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی بگو اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی
فی صدور المومنین ودا گوید پس از آن آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا بر رسول خدا نازل شد **ششم**
ایضا ابونعیم اصفهانی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی سر بلند کن و از پروردگار خود سوال
کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس دستهای خود را بلند کرد و عرض کرد خدایا بگردان برای من نزد خود دوستی پس این آیه نازل

شد بر قوم الدا نازل شد **هفتم** ابن شهر اشوب از طریق عامه روایت کرده است که ابو روق از ضحاک و شعبه از حکم از عکرمه و اعمش از
سعید بن جبیر و غیر ایشان روایت کرده اند که در غریب القرآن از ابن عمر و ایشان از ابن عباس روایت کرده اند که در وقتی از این آیه او سوال کردند
گفت این آیه در شان علی نازل شده است زیرا که هیچ مسلمانی نیست مگر آنکه محبت علی در دل او است **هشتم** ابراهیم بن اصفهانی
و ابو مفضل شیبانی و ابن بطه عکبری باسناد خود از محمد بن حنفیه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در آن حدیث گوید هیچ مومنی
نیست مگر آنکه محبت علی و اهل بیت علی در دل او هست **نهم** از زید بن علی روایت کرده اند که علی به رسول خدا عرض کرد یا رسول
الله مرا دوست میدارند و میداند دم بیچهره وصال خدا حضرت فرمود یا علی مکر با کرم کرده عرض کرد نه بخدا سوگند که با وجه چیزی
ندارد عطائی نکرده ام رسول خدا فرمود الحمد لله الذی جعل قلوب المومنین الیک بالمودة یعنی حمد مر خداوندی را سزاوار است که
دلهای مومنان را بسوی تو مشتاق گردانید بدوستی پس این آیات نازل شد **دهم** موفق بن احمد در کتاب فضایل امیر المومنین
از ابن عباس روایت کرده است که گفت آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا در شان علی نازل شد **یازدهم**
زید بن علی از پدرانش از علی بن ابیطالب روایت کرده است که مردی با من ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن من ترا بجهت رضای خدا دوست
میدارم علی بخدمت رسول خدا آمد و سخن آن مرد را بآنحضرت عرض کرد و حدیث سابق را تا باخر نقل کرده **دوازدهم** ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا دست من و دست علی را گرفت و چهار رکعت نماز کرد
بعد از آن دست بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا موسی بن عمران از تو سوال کرد و من نیز از تو سوال میکنم که دل او را وسعت دهی
و امر او را بر من آسان کنی و گره زبان مرا باز کنی که مردم قول مرا قبول کنند و از برای من وزیری قرار دهی از اهل و قبیله من علی را که پشت خود را
باو محکم کردانم و او را در امر خود شریک گردانم ابن عباس گفت شنیدم که منادی ندا میکرد یا احمد خدا تعالی بتو عطا فرمود آنچه را که از او
سوال کردی رسول خدا فرمود یا ابا الحسن دست بسوی آسمان بلند کن و خدا را بخوان و از او سوال کن پس علی دست بسوی آسمان بلند کرد و
میگفت اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی عندک ودا پس خدا تعالی آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
فرو فرستاد و آنحضرت این آیه را بر اصحاب خواند اصحاب از این بسیار تعجب میکردند رسول خدا فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی
در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربعی در باب حلال و حرام و ربعی در باب فرایض و احکام است
و بدرستیکه خدا تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است **سیزدهم** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب خود
بسند خود از براء بن عازب روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی بگو اللهم اجعل لی فی صدور المومنین مودة پس این آیه ان الذین امنوا
و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا در شان علی نازل شد **چهاردهم** حبری از ابن عباس روایت کرده است که گفت این آیه در شان علی
نازل شد **فقیر گوید** نزول این آیه در شان آنحضرت اکثر محدثین و مفسرین ایشان روایت کرده اند چنانچه مذکور شد و هم
فخر رازی و نیشابوری و بغوی در تفسیرهای خود و سجستانی در غریب القرآن و طبری در خصایص و بسیاری از اهل
سنت از ابن عباس نقل کرده اند که او گفت این آیه در شان امیر المومنین نازل شد و گفته است ود بمعنی محبت است در دلهای
مومنان و ابن حجر در صواعق همین نقل را بعینه نقل کرده است **باب صد و چهل و یکم** در آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا از روایات خاصه و در آن یازده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت
کرده است که از حضرت ابیعبدالله آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا را سوال کردم فرمود که
که خدا تعالی در این آیه فرموده است مراد ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است **فقیر گوید** محتمل است که مراد آنحضرت
از ولایت امیر المومنین دوستی دیگران باشد مر آنحضرت را و محتمل است که دوستی آنحضرت باشد مر دیگران را و مراد
ولایت مجموع ائمه معصومین است و ذکر امیر المومنین بر سبیل مثال است والله اعلم **دوم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود
بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که گفت آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا را بخدمت
حضرت ابیعبدالله عرض کردم فرمود مراد از لفظ ود در این آیه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است **سیم** محمد بن
عباس در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که آیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
در شان علی نازل شده و آن محبتی است که خدا تعالی در قلوب مومنان از آنحضرت انداخته است **چهارم** محمد بن عباس بسند

خود از حضرت ابی عبدالله ع در آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا روایت کرده است که فرمود این آیه در شان علی ع نازل شده و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه محبتی از علی ع در دل او هست پنجم علی بن ابراهیم بسند خود از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمودند سبب نزول این آیه این است که حضرت امیرالمؤمنین ع در نزد رسول خدا ص نشسته بود پس فرمودند یا علی بگو اللهم اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا پس آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا نازل شد ششم ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان از تفسیر ابوحمزه ثمالی نقل کرده است که گوید حضرت امام محمد باقر ع فرمودند رسول خدا ص بعلی ع فرمود یا علی بگو اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا پس این آیه نازل شد هفتم ایضا طبرسی گوید و مثل همین حدیث نیز از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده و شرف الدین نجفی گوید که شیخ ابن بابویه بسند خود از ابوحمزه ثمالی از ابوجعفر ع آورده است که در آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات فرمودند یعنی آمنوا بامیرالمؤمنین ع و عملوا الصالحات بعد المعرفة یعنی بامیرالمؤمنین ع ایمان آوردند و بولایت او اقرار نمودند بعد از معرفت محمد و رسول خدا ص هشتم سید رضی در کتاب خصائص بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا در شان امیرالمؤمنین ع نازل شده و آن محبتی است که در دلهای مؤمنان است از آن حضرت نهم ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین آورده است که حضرت امام محمد باقر ع در آیه من جاء بالحسنة فله خیر منها و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار فرمودند حسنه ولایت علی ع و محبت او است و سیئه عداوت علی ع و بغض او است و هیچ عملی با بغض و عداوت علی ع مقبول درگاه الهی نشود و رسول خدا ص در آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا فرمود مراد علی ع است و آیه فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین فرمود مراد علی ع است و تنذر به قوما لدا فرمودند قوم لد بنی امیه اند یعنی قوم ستمکار و معنی آیه این است که آسان کردانیدیم ما قرآن را بزبان تو تا بشارت دهی بان پرهیزکاران را و بترسانی بان جماعت شدید الخصومه را فقیر گوید بنابراین حدیث ضمیر یسرناه راجع بود است که مراد از آن ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام است و این قریب است زیرا که لفظ قرآن صریحا مذکور نشده است تا مرجع ضمیر باشد یعنی جز این نیست که آسان کردیم تقریر محبت و ولایت امیرالمؤمنین ع را وقتی که در غدیر خم ترا زبان گویا ساختیم تا پرهیزکاران را مژده دهی و منافقان را بیم کنی و احادیث سیم مؤید این مطلب اند دهم محمد بن یعقوب بسند خود از ابوبصیر روایت کرده است که آیه فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا را بخدمت حضرت ابی عبدالله ع عرض کردم فرمودند یعنی بزبان او آسان کردانیدیم در وقتی که امیرالمؤمنین ع را بخلافت نصب فرمود و متقین را باو بشارت داد و کافران را باو انذار کرد و ایشان کسانی اند که خدای تعالی ذکر کرده ایشان را در قرآن لدا یعنی کفار یازدهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از ابوبصیر از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده است که آیه فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا را از آن حضرت سؤال کردم فرمودند میسر کردانیدیم بر زبان پیغمبر خود تا آنکه امیرالمؤمنین ع را خلیفه و جانشین خود کرد و مؤمنان را باو بشارت داد و کافران را باو ترسانید و ایشان کسانی اند که خدای تعالی ایشان را قوم لد خوانده یعنی کفار باب صد و چهل و دوم در آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه از روایات عامه دو حدیث است اول ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر آیه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه گفته است آنکس علی بن ابیطالب علیه السلام است یعنی هر که از شما از دین برگردد و مرتد شود پس زود است که بیاورد خدای تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند او را مهربان باشند بر مؤمنان و سخت دل باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و از ملامت کسی نترسند دوم ثعلبی بسند خود از ابن مسیب آورده است که ابوهریره حدیث میکرد و میگفت رسول خدا فرمودند در روز قیامت جماعتی از اصحاب من بر سر حوض من می آیند پس ایشان را از سر حوض من برانند و دور گردانند من عرض میکنم پروردگارا ایشان اصحاب منند پس گفته شود که یا محمد ترا علمی بحال این جماعت نیست که پس از تو چه کردند اینها مرتد شدند و از دین خود برگشتند باب صد و چهل و سوم در آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف

یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه از روایات خاصه و در آن سه حدیث است اول ابوعلی طبرسی در تفسیر مجمع البیان در تفسیر این آیه گوید در شان امیرالمؤمنین ع و اصحاب او است که با ناکثین و قاسطین و مارقین در نهروان و جمل و صفین مقاتله کردند و گفته است این حدیث از عمار و حذیفه و ابن عباس مروی است و همچنین از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع نیز روایت شده است که حضرت امیرالمؤمنین ع در روز جنگ بصره فرمود بخدا سوگند که تا امروز با اهل این آیه قتال نشده بود یعنی قاسطین و مارقین و ناکثین دوم شیخ محمد بن حسن شیبانی در تفسیر نهج البیان در معنی آیه آورده است که از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع روایت شده است که فرمودند این آیه در شان علی بن ابیطالب ع نازل شده سیم علی بن ابراهیم در تفسیر خود در معنی این آیه گوید جماعتی از اصحاب رسول خدا ص که حق آل محمد ع غصب کردند و از دین برگشتند خدای تعالی ایشان را خطاب کرده و فرموده فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و این بخصوص علی ع نازل شده است باب صد و چهل و چهارم در آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا از روایات عامه پنج حدیث است اول ثعلبی در تفسیر ابن سیرین بسند خود از ابن سیرین آورده است که در آیه و هو الذی خلق بشرا فجعله نسبا و صهرا گفته این آیه در شان رسول خدا ص و علی بن ابیطالب ع که شوهر فاطمه است نازل شده و او است آنکسی که خدای تعالی او را از آب آفرید و او را خویش نسبی پیغمبر و داماد او گردانید و پروردگار تو بهر چیزی قادر و توانا است دوم ابراهیم بن محمد حموینی بسند متصل از حسین اشقر آورده است که از ابن سیرین در آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا شنیدم که گفت این آیه در شان رسول خدا ص و علی بن ابی طالب ع نازل شده و رسول خدا ص فاطمه دختر خود را بعلی ع تزویج کرد و علی پسر عم رسول خدا ص و شوهر دختر او است پس هم خویش نسبی رسول خدا ص است و هم داماد او است و پروردگار تو بهر چیزی توانا است سیم ابن شهرآشوب از طریق عامه و خاصه از ابن عباس و ابن مسعود و جابر و براء بن عازب و انس و ام سلمه و سدی و ابن سیرین و حضرت باقر ع در آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا روایت کرده است که از محمد و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و در روایت دیگر بشر و نسب فاطمه است و صهر علی است چهارم مالکی در کتاب فصول المهمه از محمد بن سیرین در آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا آورده است که گفت این آیه در شان نبی ص و علی ع نازل شده و علی بن ابیطالب پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او فاطمه است پس جامع خصلتین است نسب و صهر باب صد و چهل و پنجم در آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است اول ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر ع روایت کرده است که بعد از مراجعت حضرت امیرالمؤمنین ع از نهروان در کوفه او را خبر دادند که معویه آنحضرت را سب میکند و عیب او را میگیرد و اصحاب او را میکشد حضرت خطبه خواند و در آن خطبه نامهای خود را که در قرآن مذکور است ذکر میکند تا آنکه میفرماید و منم آن صهر که خدای تعالی در قرآن میفرماید و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا دوم شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا ص بر استر خود سوار شده و بجانب کوه آل فلان رفت و فرمود ای انس این استر را بگیر و بفلان جا برو در آنجا علی را می بینی نشسته و با سنگریزه ها ... تسبیح میکند و از من سلام بر ایشان و او را بر این استر سوار کن و نزد من بیاور انس گوید رفتم علی ع را دیدم نشسته چنانکه رسول خدا ص فرموده بود او را بر استر سوار کردم و نزد رسول خدا ص آوردم چون چشمش بر رسول خدا ص افتاد عرض کرد السلام علیک یا رسول الله فرمود و علیک السلام یا ابا الحسن بنشین که اینجا موضعی است که هفتاد پیغمبر مرسل در اینجا نشسته اند و احدی از انبیا در اینجا ننشسته است مگر آنکه من از او بهترم و برادر هر پیغمبری در اینجا نشسته است و ننشسته است در اینجا برادر هیچ پیغمبری مگر آنکه تو از او بهتری انس گوید دیدم ابری بر ایشان سایه افکنده و نزدیک بسر ایشان رسیده رسول خدا ص دست بسوی آن ابر دراز کرده خوشه انگوری از آن برگرفت و آنرا در میان خود و علی ع گذاشت و فرمود بخور ای برادر من عرض کردم یا رسول الله علی چگونه برادر تو است فرمود خدای تعالی پیش از خلق عرش و پیش از آفرینش آدم به هزار سال و از آن دیگر

سبز نهاد و در صندوق علم خود نگاه داشت تا وقتیکه آدم را آفرید پس آن آب را از آن مروارید نقل کرده در صلب آدم جاری
ساخت و همچنان بود تا وقتیکه آدم را روز بسر آمد بعد از آن از آدم در صلب شیث نقل کرد و همچنان آب از پشتی بپشتی
نقل میشد تا وقتیکه در صلب عبدالمطلب جا گرفت بعد از آن خداوند تعالی آنرا دو نیمه کرد نیمی از آن را در صلب پدر
عبدالله بن عبدالمطلب جای داد و نیمی در صلب ابوطالب و من نیمی از آن آبم و علی از نیمی دیگر از آن پس علی برادر من است
در دنیا و در آخرت بعد از آن رسول خدا فرمود و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا سیم
محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا گفت این آیه
در خصوص پیغمبر و علی نازل شد و رسول خدا فاطمه را باو تزویج کرد و علی پسر عم او بود پس هم نسب رسول خدا است
و هم صهر او است چهارم محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا و صهرا گفت چون خدا تعالی آدم را آفرید نطفه از آب خلق کرد و از آب نور خود ممزوج ساخت پس از آدم پیش آدم سپرد
بعد از آن بر پسر آدم سپرد بعد از آن بر انوش بعد از آن بقینان و هم چنین بر پدری پس از پدری سپرده تا آنکه با براهیم
رسید و از ابراهیم باسمعیل رسید بعد از آن بمادری از پس مادری و بر پدری از پس پدری از اصلاب طاهره بارحام مطهره
نقل می شد تا بعبدالمطلب رسید بعد از آن نطفه دو نیمه شد نیمی از آن در صلب عبدالله آمد و محمد از او متولد شد و
نیمی در صلب ابوطالب و علی از آن بوجود آمد بعد از آن خدا تعالی الفت نکاح در میان ایشان انداخته و خدا تعالی فاطمه را
بحباله علی در آورد و این است که خدا تعالی میفرماید و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا
فقیر گوید که در کتاب معانی الاخبار از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود آگاه باشید بدرستیکه من مخصوص
در قرآن بنامهائی چند هستم که بپرهیزید از اینکه غالب شوید بر این نامها و آنها را در غیر موضوع آن خود استعمال کنید پس اگر چنین کنید گمراه
خواهید شد در دین خود و از جمله نامهای من در قرآن صهر است یعنی داماد پیغمبر آخر الزمان و بنا بر این است قول خدا تعالی
و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا پس هر که غیر امیرالمؤمنین را داماد پیغمبر خواند و این اسم بر او کند مسلمان نخواهد بود
و این حدیث مؤید قول جماعتی است از اصحاب ما رضوان الله علیهم که گفته اند دختران آنحضرت بنو کند (?) باب صد و چهل
و ششم در آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی قوله لا یشرکون
بی شیئا از روایات عامه و در آن یک حدیث است ۞ ابن شهرآشوب از تفسیر ابوعبیده و علی بن حرب طائی روایت کرده است که عبدالله
ابن مسعود گفته است خلفا چهار تن اند آدم که خدا تعالی فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة و یکی داود است که خدا تعالی میفرماید یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض یعنی بیت المقدس و هرون که موسی فرمود اخلفنی فی قومی و علی که خدا تعالی میفرماید وعد الله الذین آمنوا یعنی
علی بن ابیطالب لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم یعنی آدم و داود و هرون و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
گفته است یعنی اسلام و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا گفته است یعنی اهل مکه یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک یعنی کافر
شدند بولایت علی فاولئک هم الفاسقون یعنی کسانیکه معصیت خدا و رسول او کرده اند و امیرالمؤمنین فرمود هر که مرا خلیفه چهارم
نگوید لعنت خدا بر او باشد بعد از آن فرموده است چهار تن اند مثل آدم که خدا تعالی فرموده است انی جاعل فی الارض خلیفة تا آخر حدیث
ذکر کرده است حاصل معنی این آیه این است که خدا تعالی بمؤمنان و صالحان وعده فرموده است که ایشان را خلیفه گرداند در روی زمین
چنانکه دیگران را پیش از ایشان خلیفه گردانیده بود و وعده فرموده است ایشان را دینی که برای ایشان پسندیده است متمکن
سازد و صاحب اختیار گرداند و بعد از آنکه ترسان و هراسان باشند خوف ایشان را بامنیت بدل فرماید فقیر گوید این
در وعده درکوا عاقبت لند است بر اینکه امیرالمؤمنین و ائمه اند علیهم السلام زیرا که خلفای ثلثه در زمان رسول خدا در نهایت تمکن
و کمال امنیت بودند پس از فوت آنسرور بی فاصله بر مسند خلافت و حکومت مستقر شدند و هر نحو تصرف که خواستند کردند
پس اینها را که خدا تعالی در قرآن در این آیه بایشان بشارت فرموده است نیست مگر خلفای مؤمنان صالحانی که خایف بودند مستقر
و متمکن در خلافت نبودند و خدا تعالی بعد از ایشان را بخلافت متمکن و خوف ایشان را بامنیت بدل گرداند و ایشانند که خدا کرد
و در هیچ وقت بخدا شرک نورزیده اند و بت نپرستیده اند بخلاف اینها که چندگاه عمر را در بت پرستی صرف کردند بعد از آن بکلمه طیبه لا اله الا الله قبل آنکه

باب صد و چهل و هفتم در آیه شریفه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم تا آخر آیه
از روایات خاصه و در آن ده حدیث است اول محمد بن یعقوب کلینی بسند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله را
از معنی این آیه سؤال کردم فرمود مراد از این آیه امامان اند دوم ایضا کلینی بسند خود از جعفر روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله
شنیدم که فرمود ائمه خلیفه های خدا اند در روی زمین سیم محمد بن ابراهیم بسند خود از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله در
آیه شریفه وعد الله الذین آمنوا تا آخر فرمود این آیه در شان قائم و اصحاب او نازل شد چهارم محمد بن ابراهیم نعمانی بسند خود از حضرت ابی
عبدالله روایت کرده است که آنحضرت فرمود چون شب جمعه شود پروردگار عالمیان باسمان دنیا توجه نماید و چون فجر طالع گردد بر عرش در بالای
بیت المعمور توجه نماید پس منبرها از نور برای محمد و علی و حسن و حسین نصب کنند و جمیع ملائکه و پیغمبران و تمامی مؤمنان بر آن منبرها جمع
شوند و درهای آسمان گشوده شوند و چون هنگام زوال شود رسول خدا عرض کند پروردگارا اجل است که وعده کرده در کتاب خود پس فرموده
و آن وعده است که در همین آیه است پس محمد و علی و حسن و حسین بسجده در افتند و عرض کنند پروردگارا بر این امت غضب کن بدرستیکه
بر ایشان غضب کن که هتک حرمت تو نمودند و بندگان برگزیده ترا کشتند و نیکو کاران بندگان ترا ذلیل گردانیدند پنجم
محمد بن عباس ماهیار بسند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از معنی آیه وعد الله الذین آمنوا الخ سؤال
کردم فرمود این آیه در شان علی و امامان از اولاد او نازل شده و فرموده است و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد
خوفهم امنا مراد از آن ظهور حضرت قائم است ششم ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که روزی
جندل بن جنادة بن جبیر بنزد رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله مرا خبر ده از آنچیزی که خدا را نیست و از آنچیزیکه در نزد خدا نیست
و از آنچه خدا آنرا نمیداند رسول خدا فرمود اما آنچه خدا را نیست پس شریکی است خدا را نیست زیرا که خدا را شریکی نیست و آنچه در نزد
خدا نیست پس ظلم است بر بندگان خود و آنچه خدا آنرا نمیداند گفتۀ شما جماعت یهود است که میگوئید عزیر پسر خداست و خدا را علمی
نیست بولدی از برای خود و او فرزندی نیست جندل گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله حقا بعد از آن گفت یا
رسول الله دیشب موسی بن عمران را بخواب دیدم بمن گفت ای جندل بر دست محمد مسلمان شو و بدامن اوصیای او چنگ در زن و من مسلمان
شدم و خدا تعالی مرا باین سرافراز گردانید اکنون مرا از اوصیای خود خبر ده که دست بدامن ایشان زنم رسول خدا فرمود ای جندل اوصیای من
بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل اند عرض کرد یا رسول الله در تورات خوانده ام که نقبا دوازده تن بودند فرمود امامان نیز بعد از من
دوازده اند عرض کرد همگی ایشان در زمین خواهند بود فرمود نه بلکه یکی بعد از دیگری و تو درک نخواهی کرد از ایشان مگر سه نفر را اول آنها
سید اوصیا پدر امامان علی بن ابیطالب است بعد از او دو فرزندش حسن و حسین و تو پس از من بدیشان متمسک شو و چون علی بن الحسین
متولد شود عمر تو بسر آید و روزی آخر تو در دنیا جرعه از شیر خواهد بود و بعد از آن زندگانی را وداع خواهی گفت عرض
کرد یا رسول الله در تورات خوانده ام الیا یقطو شبر و شبیر و نامهای ایشان را نمیدانم مرا خبر ده که ایشان چند نفرند و چه نام دارند فرمود
اینها نه نفر اند از صلب حسین و از ایشان است مهدی امام و چون مدت حسین بسر آید فرزندش علی بامر امامت قیام نماید و لقب او زین
العابدین است و چون زندگانی او تمام شود فرزندش محمد امام است و او را باقر خوانند و چون عمرش باخر رسد پسرش جعفر صادق
و چون مدت او در دنیا تمام شود پسرش موسی کاظم امام است و چون مدت موسی منقضی شد فرزندش علی که او را رضا گویند و چون
عمرش باخر رسد پسرش محمد تقی و چون او در زمان بسر آید فرزندش علی نقی و چون عمر او تمام شود فرزندش حسن امین امام است و بعد
از آن امام امت غایب شود عرض کردم یا رسول الله یعنی حسن امین غایب خواهد شد فرمود نه بلکه پسر حسن عرض کرد پسر حسن چه نام دارد
فرمود نام برده نشود تا آنزمان که ظهور کند عرض کرد یا رسول الله اینها را در تورات خوانده ام و موسی بن عمران ما را بتو و باوصیای
تو در تورات بشارت داده است پس رسول خدا این آیه را تلاوت کرد وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات تا آخر عرض کرد یا
رسول الله اینها را چه بیم است که خدا تعالی امنیت با ایشان وعده فرموده است فرمود در زمان هر یک از اینها سلطانی خواهد بود
که او را برنجاند و اهانت نماید و چون خدا تعالی در خروج قائم ما تعجیل فرمود و ظهور کرد زمین را پر میکند از عدل و داد چنانکه پر شده بود
از ستم و جور بعد از آن فرمود خوشا حال صبر کنندگان در زمان غیبت او و خوشا حال آنهائی که بر محبت او ثابت اند که خدا تعالی
ایشان را در کتاب خود ستوده و فرموده است الذین یؤمنون بالغیب بعد از آن فرمود اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون ابن اصقلی (?)

کویند که تا ایام حسین بن علی ع زنده بود و لیکن طایفه بنی نعیم بن ابی قیس کفت در طایفه عزیز بود و در شهر مریض بود و جرعه از شیر طلب کرد و کفت رسول خدا مرا خبر داد که آخر توشه تو از دنیا جرعه از شیر خواهد بود و در بعضی احادیث جرعه از دوغ است آشامید و برحمت ایزدی پیوست و او را در طایفه دفن کردند در موضعی که بکوواره معروفست **حدیث هفتم** ابن بابویه بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده است که روزی من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت حضرت امام جعفر الصادق ع رفتیم دیدیم که بر روی خاک نشسته و لباسی کوتاه آستین بیکریبان از پشم خشن که از امثال خیبری می نامند پوشیده در حالتیکه کریه میکرد مانند کریستن زن فرزند مرده و حزن و اندوه از وجنات احوالش ظاهر و اشک کاسه چشمهایش را پر کرده بود و این فقرات را میفرمود ای سید من غیبت تو خواب مرا از سر ربوده و آرام مرا بر طرف کردانیده و بستر خواب را بر من تنک نموده و راحت مرا از دل من برده ای سید من غیبت تو مصیبت مرا بابلای ابد پیوسته و فقدان یکی پس از دیکری جمعیت ما و عدد ما را از هم پاشیده و پریشان کردانیده و هیچ وقت از درد مصائب شدیده و بلاهای دلم نیاسوده زیرا که اشکی از دیده ام جاری نشده و از سینه ناله نکشیده مکر آنکه بلائی از آن عظیم تر و مصیبتی از آن شدید تر بر من وارد شده و نوایب بغضب نوازل اندوخته سدیر کوید بعد از استماع این کلمات عقلهای ما حیران و دلهای ما غمکین و هراسان شد که بر آنحضرت چه حادثه هایله روی داده و چه شدیده هایله واقع شده و چنان کمان کردیم که آنحضرت مکروهی عظیم رسیده و بلا از مردم ادب در بحق بیدا عرض کردیم ای فرزند بهترین آفریدکان خدا بدهای ترا اکر آید هرکز چه روی داده که دیدهای مبارکت چنین کریان و اشکت چون باران بهاری جاریست و چه حالتیست روی داده که ترا باین اندوه بازداشته کوید آنحضرت چنان ناله از دل بر کشید که دود از نهادش بر آمده و اضطرابش زیاده تر شد فرمود وای بر شما امروز صبح بکتاب جفر نظر کردم و آن کتابیست مشتمل بر علم مرکها و بلاها و علم چیزهائیکه شده است و چیزهائیکه خواهد شد تا روز قیامت که خدا تعالی آن علم را بمحمد و ائمه بعد از او مخصوص کردانیده و در مولد غائب ما یعنی حضرت قائم و غیبت او و درازی غیبت و طول عمر او و امتحان مؤمنان در آن زمان و شکوک و شبهای که در دل ایشان بهم میرسد از طول غیبت او و ارتداد اکثر ایشان از دین و خلع کردن ربقه اسلام از کردن خود و اینکه خدا تعالی میفرماید وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ یعنی ربقه ولایت ما که در کردن هر انسانی لازم کردانیده ایم نظر کردم و در آنها تامل مینمودم رقت عظیم در دل من فرو کرفت و اندوه بر من مستولی شد عرض کردم یابن رسول الله ما را نیز در پاره از آنچه میدانی با خود شریک کردان و از آن اعلام کن حضرت فرمود خدا تعالی سه چیز در خصوص قائم ما خواهد کرد که قرار داده است که از پیغمبران نیز از انبیا مولد او را مانند مولد موسی مقدر کرده و غیبت او را مانند غیبت عیسی و طول عمر او را مانند طول عمر نوح ع بعد از آن طول عمر بنده صالح خود خضر را دلیل کردانیده است بر طول عمر او عرض کردیم یابن رسول الله اینها را از برای ما بیان فرما فرمود اما مولد موسی چون فرعون معلوم شد که زوال ملک پادشاهی او بر دست موسی خواهد شد و هنوز متولد نشده است امر کرد تا کاهنان و ساحران را حاضر کردند و او را بر نسب موسی خبر دادند که موسی از بنی اسرائیل است فرعون پیوسته اصحاب خود را بشکافتن شکمهای زنان حامله بنی اسرائیل امر مینمود تا آنکه زیاده از بیست هزار و کفته اند چهل هزار زن و طفل کشته شد و با وجود این قتل موسی از برای ایشان مقدر نشد از اینکه در حفظ و حمایت خدا تعالی بود و بروایت صد هزار طفل سر بریده شد تا کلیم الله متولد شد همچنین بنی امیه و بنی العباس چون دانستند که زوال دولت و ملک و سلطنت ایشان بر دست قائم ما خواهد بود که عداوت ما را بر میان کشیدند و بقتل آل پیغمبر و قطع نسل او بطمع آنکه قائم ما را بقتل رسانند شمشیرها کشیدند از خوف زوال ملک و مملکت بیاسایند و خدا تعالی ابا دارد از اینکه امر خود را بر ظالمان کشف نماید تا وقتیکه نور خود را باتمام رساند هر چند مشرکان آنرا ناخوش دارند و اما غیبت عیسی ع آنست که یهود و نصاری اتفاق کردند بر اینکه عیسی کشته شد خدا تعالی ایشانرا تکذیب کرده فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ یعنی او را نکشتند و بر دارش نکشیدند و لیکن امر بر یهود و نصاری مشتبه کردید همچنین است غیبت قائم ما که امت نظر بطول مدت غیبت او انکار میکنند بعضی از روی نادانی میکویند هنوز متولد نشده و بعضی میکویند متولد شده و وفات نموده و بعضی بانکار بر آمده اند که امام یازدهم ما بی ولد بوده و بعضی از اندازه بدر رفته و عدد امامان ما را تا سیزده و بالاتر قایل شده اند و قومی دیکر بعصیان در آمده و میکویند روح قائم در جسد دیکری سخن میکوید و اما طول عمر نوح این است که چون نوح از خدا تعالی طلب کرد که از آسمان بلا و عقوبت بر قوم او فرو فرستد حق سبحانه و تعالی جبرئیل را با هفت تخم خرما بنزد او فرستاد و کفت یا نبی الله حق تعالی میفرماید ایشان خلایق و بندکان منند ایشانرا بصاعقه

از صاعقههای خود هلاک نکنم مکر بعد از تاکید دعوت و الزام حجت بر ایشان تو باز کرد و ایشانرا دعوت کن و سعی و کوشش نما که من ترا در عوض این دعوت اجر کرامت خواهم کرد و این تخمها را بکار چون روییدند و بحد کمال رسیدند و بار آوردند آنوقت ترا فرج رسید و از این قوم خلاص شوی بسر بران خود که بتو ایمان آورده اند بشارت ده و چون آن درختان سبز شدند و ساقه بستند و شاخه بیرون کردند و پس از زمانی دراز ثمر آمدند از خدا تعالی وعده فرج التماس کرد که وفا بوعده کند و عقوبت نازل کرداند خدا تعالی باو امر فرمود که تخم همین درختانرا بکارد و صبر و اندیشه کند و باز در دعوت قوم کوشش نماید نوح این را بجماعتی که باو ایمان آورده بودند خبر داد سیصد نفر از ایشان مرتد شدند و کفتند اکر سخن نوح راست بود هر اینه در وعده الهی خلف نمی شد بعد از آن خداوند رؤف و عطوف پیوسته نوح را در هر نوبتی امر میفرمود که تخم آن درختانرا دوباره بکارد تا آنکه هفت نوبت رسید پیوسته از طوایف که با او ایمان آورده بودند مرتد میشدند تا آنکه بقدر ما بین هفتاد و هشتاد نفر در سر ایمان باقی ماندند آنگاه خدا تعالی باو وحی فرستاد که الحال نقاب صبح نورانی که از شب ظلمانی بود از پیش دیدهات برداشته شد و حق آشکار کردید و از لوث کدورت در آمد بسبب آنکه هر که طینتش خبیث بود مرتد شد زیرا که اکر کفار را هلاک میکردم و آنکسانی را که بتو ایمان آورده بودند و بعد از آن مرتد شدند انها را باقی میکذاشتم هر اینه بوعده خود که در سابق بمؤمنانیکه از روی خلوص مرا بیکانکی پرستیده و بریسمان نبوت تو خود را بسته بودند وفا نکرده بودم و من وعده کرده بودم که ایشانرا در روی زمین خلیفه کردانم و ایشانرا در دین ایشان متمکن سازم و خوف ایشانرا بامنیت بدل کنم تا آنکه مرا از روی خلوص بندکی کنند و دلهای ایشان از زنک شرک پاک باشد خلافت و تمکین در دین و تبدیل خوف بامن چکونه صورت می بست با آنچه میدانستم من از ضعف یقین این مرتدان و ناپاکی طینت و بدی اسرار ایشان که همکی آنها نتایج نفاق و مایه ضلالت است و اکر خلافت بمؤمنانی که بعد از هلاک ایشان داده میشد نفاق باطن ایشان محکم میشد و فساد کهنه ایشان قوت میکرفت و کمر عداوت مؤمنان را بر میان می بستند در طلب ریاست و تفرد در امر و نهی جنکها می انکیختند تمکین مؤمنان در دین و انتشار امر در مؤمنین با بر همه فتنهای بر انکیخته و جنکهای در آمیخته چکونه صورت پذیر میشد حاشا که صورت بندد اکنون کشتی را بوحی و نظر ما بساز مهیا کن حضرت صادق ع فرمود مدت غیبت قائم ما نیز دراز کشد تا آنکه حق آشکار شود و خالص کردد ایمان از زنک کدورت پاک شود و هر که طینتش خبیث باشد از اهل آنها که اکر مشاهده خلافت و تمکین و انتشار امر در زمان ظهور قائم ع کنند بنفاق بپرهیزند مرتد کردند مفضل کوید عرض کردم یابن رسول الله ناصبیان میکویند این آیه در خصوص ابوبکر و عمر و عثمان و علی نازل شده حضرت فرمود خدا تعالی این نواصب را هدایت نکند همین دینی را که خدا و رسول پسندیده اند چه وقت متمکن شد با انتشار امر در میان امت و بر طرف شدن خوف و زوال شک از دلهای ایشان در زمان یکی از این سه نفر یا در زمان علی ع با وجود ارتداد مرتدین و فتنهای که از کفار و از ایشان بر انکیخته می شد بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت کرد حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا یعنی وقتیکه پیغمبران از هدایت امت مایوس کردیدند کمان نمودند که امت ایشان ایشانرا تکذیب کردند در آنوقت یاری ما بایشان رسید و اما بنده صالح خدا حضرت خضر ع پس خدا تعالی عمر او را دراز کرد نه از برای نبوتی که باو داده شود و نه از برای کتابی که بر او نازل کردد و نه بجهت شریعتی که شرایع انبیا را بآن نسخ نماید و نه برای امامتی که متابعت او را بر بندکان لازم کرداند و نه برای طاعتی که از برای او واجب کند بلکه از برای آنکه چون در علم ازلی عمر قائم ما در ایام غیبت او مقدر شده بود و خدا تعالی میدانست که بندکان طول عمر آنحضرت را انکار خواهند کرد از اینجهت عمر خضر را دراز کرد تا بر عمر قائم ما دلیل شود و هیچ سببی نبود برای طول عمر خضر مکر آنکه دلیل شود بر عمر قائم ما تا حجت معاندان را منقطع کرداند و مردم را بر خدا حجتی نماند مؤلف فقیر کوید شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت از جماعتی از ابو مفضل از محمد بن بحر شیبانی از علی بن الحرث مثل همین حدیث را روایت کرده **حدیث هشتم** سید معاصر در کتابی که در رجعت تالیف کرده است بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمودند خدا احد است یعنی مرکب نیست و واحد است یعنی شریک و نظیر در خدائی خود ندارد و متفرد است در بی همتائی پس بکلمه تکلم کرد و آن کلمه نوری شد و از آن نور محمد ص و ذریه مرا آفرید بعد از آن بکلمه دیکر تکلم فرمود و آن کلمه روحی شد خدا تعالی آن روح را در آن نور ساکن کردانید و در بدنهای ما جای داد پس ما روح خدا و کلمات اوییم بما حجت خود را بر بندکان تمام کرد و ما در میان سایه سبزی بودیم یعنی در سبزی بودیم در وقتیکه نه آفتابی بود و نه ماهی و نه شبی بود و نه روزی و نه دیده بیننده و ما در آنجا طواف میکردیم و عبادت و تسبیح و تقدیس خدا مشغول بودیم پیش از آنکه مخلوقی بیافریند و از انبیا عهد و پیمان کرفت که بما ایمان آورند

و ما را یاری کنند این است معنی قول خدا تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی یاد آورید وقتیکه عهد و پیمان گرفت خدا تعالی از پیغمبران خود که هرگاه کتاب و حکمت بشما عطا کنم بعد از آن بسوی شما آمده و شما را و آنچه با شما است از کتاب و حکمت تصدیق نماید باید باو ایمان آورید و او را یاری نمایید فرمودند یعنی ایمان آورید بمحمد صلوات و وصی او را یاری کنید همه پیغمبران مرا یاری خواهند کرد و خدا تعالی از من و محمد میثاق گرفت که یکدیگر را یاری کنیم و من بعهد خود وفا نمودم و او را یاری کردم و در پیش روی او جهاد نمودم و دشمنان او را بقتل آوردم و بعهدی که خدا تعالی در حضرت محمد از من گرفته بود بجای آوردم و احدی از انبیا و رسل مرا یاری ننمودند زیرا که قبل از زمان من خدا تعالی همه را قبض کرد پس یاری نمودن ایشان هنوز باقی است و ایشان مرا یاری خواهند کرد در وقتیکه تمام روی زمین از مشرق تا مغرب در تصرف من باشد در آن وقت خدا تعالی تمام انبیا را از آدم تا خاتم زنده کرداند و در پیش روی من بر فرق زنند و مرده تمام کفار از جن و انس بشمشیر زنند تعجب نکنم از مردگانی که خدا تعالی ایشان را زنده کرداند و جوق جوق و دسته دسته لبیک لبیک یا داعی الله یعنی ترا اجابت کردیم و در تحت اطاعت تو هستیم **شعر** تا چه گویی تا چه فرمایی و در میان کوچهای کوفه در افتند مردم را پراکنده کنند شمشیرها را حمایل کرده و بر دوش نگنند بر فرق کفار و ستمکاران و اتباع ایشان از اولین و آخرین فرود آورند همه را از پا در اندازند تا آنکه خدا تعالی وفا نموده باشد بآنچه وعده فرموده است در آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا فرمودند یعنی بندگی من کنند در حالت امن و امان و از احدی بیم نکنند تقیه ننمایند بعد از این کلمات دیگر فرمودند چون مضامین بلاغت بنیان آنها مطلوب عوام و خواص است لهذا بلفظها ایراد کردیم تا طالبان از حظی وافر حاصل آید و آنها اینست که فرمود وَلِيَ الْكَرَّةُ بَعْدَ الْكَرَّةِ وَالرَّجْعَةُ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجَعَاتِ وَالْكَرَّاتِ وَصَاحِبُ الصَّوْلَاتِ وَالنَّقِمَاتِ وَالدَّوْلَاتِ الْعَجِيبَاتِ وَأَنَا قَرْنٌ مِنْ حَدِيدٍ وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَأَنَا أَمِينُ اللَّهِ وَخَازِنُهُ وَعَيْبَةُ سِرِّهِ وَحِجَابُهُ وَوَجْهُهُ وَصِرَاطُهُ وَمِيزَانُهُ وَأَنَا الْحَاشِرُ إِلَى اللَّهِ وَأَنَا كَلِمَةُ اللَّهِ الَّتِي يَجْمَعُ بِهَا الْمُتَفَرِّقَ وَيُفَرِّقُ بِهَا الْمُجْتَمِعَ وَأَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى وَأَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَآيَتُهُ الْكُبْرَى وَأَنَا صَاحِبُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أُسْكِنُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلَ النَّارِ النَّارَ وَإِلَيَّ تَزْوِيجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِلَيَّ عَذَابُ أَهْلِ النَّارِ وَإِلَيَّ إِيَابُ الْخَلْقِ جَمِيعًا وَأَنَا الْمَآبُ الَّذِي يَؤُوبُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ بَعْدَ الْقَضَاءِ وَإِلَيَّ حِسَابُ الْخَلْقِ جَمِيعًا وَأَنَا صَاحِبُ الْهَنَاتِ وَأَنَا الْمُؤَذِّنُ عَلَى الْأَعْرَافِ وَأَنَا بَارِزُ الشَّمْسِ وَأَنَا دَابَّةُ الْأَرْضِ وَأَنَا قَسِيمُ النَّارِ وَأَنَا خَازِنُ الْجِنَانِ وَأَنَا صَاحِبُ الْأَعْرَافِ وَأَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَعْسُوبُ الْمُتَّقِينَ وَآيَةُ السَّابِقِينَ وَلِسَانُ النَّاطِقِينَ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَوَارِثُ النَّبِيِّينَ وَخَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصِرَاطُ رَبِّيَ الْمُسْتَقِيمُ وَقِسْطَاسُهُ وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا وَأَنَا الَّذِي احْتَجَّ بِي عَلَيْكُمْ فِي ابْتِدَاءِ خَلْقِهِ وَأَنَا الشَّاهِدُ يَوْمَ الدِّينِ وَأَنَا الَّذِي عُلِّمْتُ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالْقَضَايَا وَفَصْلَ الْخِطَابِ وَالْأَنْسَابَ وَاسْتُحْفِظْتُ آيَاتِ النَّبِيِّينَ الْمُسْتَخْفِينَ الْمُسْتَحْفِظِينَ وَأَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَالْمِيسَمِ وَأَنَا الَّذِي سُخِّرَتْ لِيَ السَّحَابُ وَالرَّعْدُ وَالْبَرْقُ وَالظُّلَمُ وَالْأَنْوَارُ وَالرِّيَاحُ وَالْجِبَالُ وَالْبِحَارُ وَالنُّجُومُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَأَنَا الَّذِي أَهْلَكْتُ عَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا وَأَنَا الَّذِي ذَلَّلْتُ الْجَبَابِرَةَ وَأَنَا صَاحِبُ مَدْيَنَ وَمُهْلِكُ فِرْعَوْنَ وَمُنْجِي مُوسَى وَأَنَا الْقَرْنُ الْحَدِيدُ أَنَا فَارُوقُ الْأُمَّةِ وَأَنَا الْهَادِي عَنِ الضَّلَالَةِ وَأَنَا الَّذِي أَحْصَيْتُ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا بِعِلْمِ اللَّهِ الَّذِي أَوْدَعَنِيهِ وَبِسِرِّهِ الَّذِي أَسَرَّهُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَأَسَرَّهُ النَّبِيُّ إِلَيَّ وَأَنَا الَّذِي أَنْحَلَنِي رَبِّي اسْمَهُ وَكَلِمَتَهُ وَحِكْمَتَهُ وَعِلْمَهُ وَفَهْمَهُ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَأَسْتَعْدِيكَ عَلَيْهِمْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ و مختصر ترجمه آنها اینست که مرا است و برای من است برگشتن بدنیا و برگشتنی بعد از برگشتنی یعنی بارها بدنیا بازگشت خواهم کرد و منم صاحب برگشتنها و دولتها و منم صاحب حملها و نقمتها و دولتهای عجیبه و منم حصار آهنین و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خزانه دار خدا و منم صندوق سر خدا و حجاب خدا و منم وجه خدا و منم صراط خدا و منم میزان خدا و منم جمع کننده خلق بسوی خدا و منم کلمه رحمان کلمه که پراکندها را با آن جمع کند و جمع شدها را با آن پراکنده کند و منم اسماء الحسنای خدا و منم مثلهای بلند خدا و منم آیه بزرگ خدا و منم صاحب بهشت و دوزخ اهل بهشت را در بهشت جای دهم و اهل جهنم را بجهنم در اندازم و تزویج اهل بهشت با من است و عذاب اهل جهنم در دست من است و بازگشت همه خلق بسوی من است و منم مرجع امورات که همه چیزها پس از قضا بسوی آن بازگردند و حساب همگی خلق با من است و منم صاحب تدبیرها و زیرکیها و منم ندا و دعوت کننده اعراف و منم که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم و منم دابة الارض و منم قسمت کننده جهنم و منم خازن بهشت و منم صاحب

اعراف و منم پادشاه مومنان و پیشوای پرهیزکاران و آیه سابقان بسوی بهشت و منم زبان سخن گویان و منم خاتم اوصیا و انبیا و منم خلیفه خدا و منم صراط المستقیم و منم میزان عدل خدا و منم حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و آنچه در آنها و آنچه در میان آنها است و منم آن کسیکه خدا تعالی در ابتداء آفرینش مرا حجت گردانید بر شما و منم شاهد روز قیامت و منم آنکسیکه در نزد من است علم مرگها و علم بلاها و علم قضایا و علم قرآن و علم نسبها و منم حافظ دین شریعت سید المرسلین و آیات انبیائی که کافران بایشان استخفاف نمودند و اهانت کردند همه را حفظ نمودم و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه در حکم من است ابرها و رعدها و برقها و نور و ظلمت و بادها و کوهها و دریاها و ستارگان و آفتاب و ماه و منم هلاک کننده قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و دولتهای بسیار که در ما بین عاد و ثمود بود و منم ذلیل کننده ستمکاران و منم صاحب مدین و منم هلاک کننده فرعون و نجات دهنده موسی و منم قلعه آهنین و منم فاروق این امت و منم راهنما و رهاننده گمراهان از ضلالت و منم آنکسیکه عدد هر موجودی را میدانم و همه را شمرده ام بعلمی که خدا بمن سپرده و سری که به پیغمبر خود محمد ص سپرده است و او بمن سپرده است و منم آنکسیکه پروردگار من بمن عطا فرمود نام خود را و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را و فهم خود را ای گروه مردم از من سؤال کنید آنچه را که بر شما مشکل است پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا ترا گواه میگیرم و از ظلم ایشان بتو استغاثه میکنم و از تو استمداد میطلبم و نیست حول و قوتی مگر با خدائی که بلند پایه و بزرگ است و حمد میکنیم خدا را در حالتیکه پیروی کننده ایم با مر او **فقیر گوید** این کلمات عالیة المضامین چنانکه مترجم حدیث در ترجمه بحار گفته است هر فقره از فقرات آنها بحریست پر از لآلی و درر اسرار و حقایق و خزانه ایست مملو از جواهر نکات و دقایق که عقول و اذهان ارباب دانش در گرداب تلاطم امواج آن و رقت سرگشته و اوهام اصحاب کیاست در بیشه تمییز و تشخیص جواهرش نقادی است از خود گم گشته و بسیاری از علمای اعلام و فضلای کرام در تفسیر این کلام اعجاز نظام متعرض شده اند بطرزی که نقاب اشکال و اعضال از روی شاهد آن برنداشته اند و بمحض ترجمه الفاظ و عبارات قناعت کرده اند لکن این بنده حقیر بشرح و بسط تمام ما لا کلام و بحسب وسع و طاقت خود بتفسیر بعضی از آن پرداخته و میگوید قوله ع انا وجه الله وجه در لغت عرب رو را گویند و مراد از آن در اینجا چیزی است که مردم بواسطه آن چیز بسوی خدا توجه نمایند و کشف نقاب اجمال از روی شاهد این مقال اینست که هر چیزی که خواهند بسوی آن توجه نمایند ناچارند از اینکه بنوعی از انواع و بنحوی از انحاء علم باین چیز داشته باشند زیرا که توجه نمودن بسوی چیزی که من جمیع الجهات مجهول باشد محال است و ذات باری تع جل شانه من جمیع الجهات مجهول الکنه است و لا اسم له و لا رسم و لا این و لا کیف و ما را بهیچ جهتی از جهات علم باین ذات نیست مگر از جهت آثار و افعال او و پر ظاهر است که ظاهرترین اثری که جهة توجه مخلوق بخالق گردد نور پاک حضرت امیر المؤمنین است پس معنی کلام اینست که منم جهة توجه مخلوقات بسوی خدا که هر که خواهد بعالم کبریائی توجه نماید باید مرا جهة خود سازد و از من بعالم کبریائی پردازد مؤید این معنی است قوله انا باب الله و حضرت امام علی نقی ع در زیارت جامعه باین مطلب تصریح فرموده است که وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ یعنی هر که خدا را قصد کند باید با شما توجه نماید و هم چنین حضرت صادق ع در دعای ندبه در مقام تحسر بغیبت قائم عجل الله ظهوره میفرماید این وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء یعنی در کجا است وجه خدا یعنی آن وجهی که دوستان خدا بسوی آن توجه میشوند و تمثالی که سبب توضیح این مقال میشود اینست که چون کسی از پس دیواری سخن گوید و تو او را بهیچ جهة نشناسی که در آن حال بخواهی و اراده کنی با وی سخن گفتن او را که آثار اوست منشا و جهت علم تست از اجهت خود قرار دهی و گوئی ای گوینده سخن زیرا که جز سخن گفتن او هیچ علمی برای تو حاصل نیست هم چنین است ذات باری تع زیرا که بهیچ وجه از وجوه بدان ذات معرفتی حاصل نیست سوای آثار و افعال او و اظهر آثار و ازهر افعال الهی نور ولایت آن بزرگوار است پس باید در مقام توجه بسوی واجب تعالی آن حضرت را جهة خود قرار دهی و این مثلی بود که برای توضیح مطلب ایراد کردیم **شعر** خالی بر فرق تمثیل من قوله انا صراط الله صراط بمعنی طریق است و مراد از طریق خدا شریعت و سنت است چون همه احوال و افعال و اقوال آن حضرت بر وفق شریعت بود لهذا او صراط الله بر خود فرمود چنانکه در دعای ندبه وارد شده است ولولاک انت یا علی لم یعرف المؤمنون بعدی و کان بعده هدی من الضلال و نورا من العمی و حبل الله المتین و صراطه المستقیم یعنی رسول خدا ص فرمود یا علی اگر تو نبودی هر آینه پس از من مومنان شناخته نمی شدند آنحضرت پس از رسول خدا هدایت کننده گمراهان بود و روشنی بخش دیدهای نابینایان و ریسمان محکم خدا بود و راه راست خدا بود و این معنی بمقتضای لفظ و بقاعده اهل ظاهر است و اما بحسب باطن آنحضرت هم طریق خدا است بسوی خلق و هم طریق خلق است بسوی خدا زیرا که حضرت واهب العطا جل شانه مفیض است و تمام خلق مستفیض و در میان مفیض و مستفیض

میسم چیزیست که حیوانات را با آن داغ زنند ١

تا چار است از مناسبتی و علاقه چه اگر فیض و مستفیض هیچ جهه از وجوه با یکدیگر مناسبت نداشته باشند صدور فیض از مفیض بسوی مستفیض محال و ممتنع
خواهد بود و چون ذات اقدس جل شانه در نهایت تجرد است و جمله مخلوق در نهایت تعلق اند با یکدیگر مناسبتی ندارند ما للتراب و رب الارباب پس
در وصول فیض از مفیض نا چار است از واسطه که او را دو جنبه باشد جنبه تجرد و جنبه تعلق تا بجنبه تجرد با مبدء فیاض اخذ فیض نماید و بجنبه
تعلق بمخلوقات رساند و این واسطه نیست مگر گوهر پاک حضرت امیر المؤمنین ع زیرا که آنحضرت ولی مطلق است و اول مخلوق است که از مشیت صادر
شده و رسول خدا ص فرموده اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد پس حضرت در طریق معاش و معاد طریق خداست بسوی خلق و اما
اینکه طریق خلق است بسوی خدا زیرا که توحید عباد و طاعت و عبادت ایشان بولایت آنحضرت و تبری از دشمنان او مقبول درگاه معبود
میشود چنانکه در زیارت جامعه بتصریح باین مدعا کرده که من اراد الله بدء بکم یعنی هر که خواهد که با اعمال صالحه بدرگاه احدیت تقرب جوید
باید بشما ابتدا نماید و طریق تولا از شما اخذ کند در مقام بندگی خود را بشما سپارد در ظاهر باقرار و در باطن باعتقاد و بعضی از علمای
اعلام گفته اند که در هیچ موضعی از قرآن لفظ صراط ذکر نشده است مگر آنکه با آنحضرت و اولاد امجادش تفسیر شده و مراد از آن ایشان اند و نصوص
در این خصوص بحد تواتر رسیده است چنانچه در آیه اهدنا الصراط المستقیم و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و غیر ذلک و هر که خواهد بتفاسیر
خاصه بلکه عامه رجوع نماید قوله و انا میزان القسط میزان در لغت بمعنی ترازو است و چون سبب بدء اعمال القبول و عدم قبول ولایت آنحضرت
و مربوطات بهذا میزان تعبیر فرموده اند و در بعضی زیارات معتبره آنحضرت وارد شده است السلام علی میزان الاعمال و بعضی از علمای اعلام
گفته اند میزانی که در روز قیامت نصب میکنند اعمال الخلق و ابدان می سنجند فی الحقیقة ترازو نیست بلکه مراد ولایت است و این استعمال شایع
است چنانکه می گویند فلان نکو فلان سخن را سنجید و جمعی از مفسران در آیه شریفه فلا تخسروا المیزان ذکر نموده اند که مراد از میزان حضرت امیر المؤمنین
است پس خدا تعالی کفر و ایمان و طاعت و معصیت بندگان خود را با آنحضرت می سنجد قوله و انا الحاشر الی الله ممکن است که مراد جمع نمودن
باشد در وقت جمع بردن و آیین خدا و ممکن است که مراد زنده کردانیدن ایشان باشد در روز قیامت پس معنی آن اینست که منم زنده کننده
خلایق و جمع کننده ایشان در روز قیامت چون زنده کردانیدن اثر مشیت الهی است آن بزرگوار محل مشیت بلکه بعضی گفته اند عین مشیت است
پس اسناد زنده کردانیدن باو شایسته صحیح است یا مانند اسناد ضلالت بسوی سبب صحیح قوله انا کلمة الله التی یجمع بها المتفرق و یفرق بها المجتمع
اطلاق لفظ کلمة الله بر امام شیوع تمام دارد و در خطبه مخزون لفظ کلمة الله بر امام تفسیر شده و همچنین لفظ کلمات در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات
و معنی این فقره اینست که منم آن کلمه خدا که پراکنده شده های توحید و طاعات را بهم فراهم آورد و فراهم آمده های کفر و نفاق را بهم پراکنده کردانید و تو
اسماء الحسنی اسم چیزی را گویند که بر معنای خود دلالت کند و این چهار قسم است اول لفظ است که در حین تلفظ آن بر معنی مقصود که ذات آن
شخص باشد دلالت کند چون لفظ زید دوم نقش است و شک نیست در اینکه چون زید نوشته شود آن نقش دلالت میکند بمعنی موضوع له
خود که لفظ زید باشد بلکه دلالت بر ذات آن شخص هم دارد هر چند بواسطه لفظ باشد باین معنی که ذهن از مشاهده نقش بلفظ منتقل میشود و از لفظ
و از لفظ زید منتقل میشود بذات آن شخص پس این نقش اولا و بالذات بر لفظ زید دلالت دارد و ثانیا و بالعرض بر ذات آن شخص سیم مفهوم و صورت
ذهنیه است که مطابق است با صورت خارجیه چون مفهوم لفظ زید زیرا که سوای ذات آن شخص زید برای وی صورتی در ذهن موجود است و آن
صورت از حیثیت عوارض و مشخصات با صورت خارجیه مطابق است و شک نیست در اینکه آن صورت ذهنیه دلالت دارد بر صورت خارجیه
باین معنی که ذهن بملاحظه صورت ذهنیه بصورت خارجیه که ذات آن شخص است منتقل میشود چهارم موجود خارجی است که مظهر موجود خارجی
دیگر باشد شک نیست در اینکه ذهن از ملاحظه موجود خارجی که اول مظهر است بموجود خارجی ثانی منتقل میشود چون این اقسام اربعه دانسته
اکنون میگوییم که حضرت امیر المؤمنین ع اسماء حسنای الهی است بقسم چهارم زیرا که ذهن نقاد بصیر از ملاحظه قدرت آنحضرت بقدرت خدا منتقل
میشود و از علم آنحضرت بعلم خدا و از حلم آنحضرت بحلم خدا و همچنین از ملاحظه سایر صفات حمیده و اخلاق پسندیده آن بزرگوار بسایر صفات
کمالیه حضرت آفریدگار منتقل توان شد مولوی معنوی در مثنوی اشاره باین معنی کرده است و گفته است · پادشاها مظهر شاهی او ·
عالمان مرآت کاهی او · خوبرویان آینه خوبی او · عشق ایشان عکس مطلوبی او · و آنحضرت که بوی تخلقوا باخلاق الله را در میدان بندگی رتبه
و همه اخلاق الهی حتی بقدرت او متخلق گردیده و اخلاق خود را در گفتار و کردار نمونه اخلاق حضرت آفریدگار نموده شعر فعلوا فعال الرب الا
انهم · فی ضاع علی العلات لفارق حتی اکابر الحدید که از اعیان علمای عامه معتزله است در قصیده با سبعه خود گفته است · تقبلت افعال
الربوبیة التی · عذرت بها من شک انک مربوب · یعنی فعالی که از تو سر زد همه فعال خدائی است و باین جهت تا به معذور داری کسانی که شک

کردانید که تو بی پروردگاری و شافعی باین اعتراف کرده و گفته است کفی فی فضل مولانا علی · وقوع الشک فیه انه الله · و بعضی از معاصرین در معنی
مقصود گفته است · و فیهم تجلی الله جل جلاله · و فیهم رآیناه بعین البصیرة · یعنی خدای عز و جل در ایشان تجلی و ظهور نموده و ما خدا را در ایشان
بدیده بصیرت دیده ایم یعنی ایشان مظاهر صفات جلال و جمال اند قوله انا امثال العلیا امثال جمع مثل است بفتحتین بمعنی حجت و برهان و
قصه و صفات و جمع مثل که بمعنی شبیه و نظیر است نیست زیرا که خدا را مثل و شبیه و نظیری نیست لیس کمثله شیء عشقی در دیباچه گفته است
چون شاید که گویم ای برتر از گفت · نه شبه داری نه مانند نه جفت · و حاصل معنی اینست که منم حجتها و برهانهای الهی و منم قصه های خدا که
از انبیاء و اوصیاء سابق اند یعنی هر که خواهد بر قصص و معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان آگاهی حاصل کند مرا ببیند مرا داند زیرا که همه در
منست و منم صفات بلند تر خدا چنانچه در شرح حال مذکور شد که آنحضرت مظهر صفات کمالیه الهی است و حمل صفات بر او از راه مبالغه و بعضی
از معاصرین نیز در این معنی گفته اند · فذات المخلوق و وصف الخالق · و قد حارت الالباب فیه حیرة · یعنی ذات ثمرات و اصل مخلوقات و صفت خالق
و عقلها در این حیران و سرگردان و حیرت ایشان بسر حد کمال است و بودن ایشان ذات و اصل مخلوقات از این جهت است که انوار مطهر ایشان اول
مخلوق بوده و سایر انوار فاضل و چکیده انوار ایشان اند و چون ظلمت ظل نور است و بتبعیت او مخلوق شد صادق است که گوییم اصل و ذات ظلمت
نور پاک ایشان است و بودن ایشان صفت خالق از این جهت است که صفات کمالیه خدا و ندیم مانند علم و حلم و قدرت و غیر از اینها در ایشان ظهور یافت
قوله و آیة الکبری یعنی منم علامتهای بزرگ خدا و معنی آن از فقرات کلمات سابقه معلوم و روشن گردید و بعضی از معاصرین این معنی را در طی عبارت
وارده و گفته اند · و ما آیة الله اکبر منهم · فهم آیة من دونه و مثال · یعنی خدای تعالی آیتی بزرگتر از ایشان نیست و ایشان آیتهایند که همه آیتها از ایشان است
قوله و الی ایاب الخلق جمیعا یعنی بازگشت همه خلایق در روز قیامت بسوی من است و در زیارت جامعه کبیره باین مضمون تصریح شده و فرموده است و
ایاب الخلق الیکم و اینکه خداوند عالم میفرماید ان الینا ایابهم با این منافات ندارد زیرا که رجوع خلایق بذات مقدس الهی محال است زیرا که خلق
همه حادث اند و ذات خدا قدیم و حادث بقدیم راهی ندارد پس ناچار باید رجوع خلایق بسوی امر خدا باشد اذا تعذر الحقیقة فاقرب المجازات متعین و امر خدا
بزرگوار امیر المؤمنین ع است پس منافاتی میان این دو کلام مرتفع شد قوله و انا المآب الذی یؤوب الیه بعد انقضاء مراد از انقضاء یا حشر خلایق و
زنده کردانیدن ایشان است در روز قیامت یا تمام آفرینش ایشان و بعد از عالم خلق چنانچه فرموده فقضیهن سبع سموات یعنی پس تقدیر اول معنی
اینست که امورات حشر و قیامت و بعد از آن همه تا من است و بازگشت همه بسوی من و این معنی تاکید فقره اولی خواهد بود تا سیس آنکه اولی است
پس حمل کلام بر افاده اولی است از حمل آن بر اعاده پس اولی آنست که معنی دویم را مراد داریم و ظهور این مدعا محتاج به بیان کیفیت آفرینش است بدانکه
آفرینش هر موجودی موقوف بچند چیز است اول علم دویم مشیت سیم اراده چهارم قدر پنجم قضا قال ع علم و شاء و اراد و قدر و قضا و فبعلمه کانت
المشیة و بمشیته کانت الاراده و بارادته کانت التقدیر و بتقدیره کان القضا یعنی خدا و ند آفریدگار قبل از آفرینش اشیاء اسباب اظهار آفرینش اول علم
بانها را است آفریده بعد از آن مشیت آفرینش بانها قرار گرفت بعد از آن اراده نمود یعنی مشیت را مؤکد کردانید پس اراده تاکید مشیت است بعد از آن اندازه
آنها را گرفت زیرا که در آفرینش هر موجودی ناچار است از اندازه آن چنانکه خدای تعالی میفرماید انا کل شیء خلقناه بقدر یعنی همه چیز را باندازه آفریدیم
بعد از آن قضا بانها جاری کردید یعنی صورت آنها را باتمام رسانید اجزای آنها را بهم پیوست پس بسبب علم خدا مشیتش واقع شد که اگر عالم
نمی بود مشیتش واقع نمی گشت و بسبب مشیت اراده اش واقع گردید و بسبب اراده اندازه گرفتن و بسبب اندازه گرفتن قضایش جاری گردید چنانچه
نجار در ساختن تخت نا چار است از اینکه او را لابد اندکه تخت چیست و چگونه است تا میل بساختن آن کند زیرا که صدور میل از وی بدون علم
بان متصور نمی شود و محال و ممتنع است که صورت بندد و مشیت خدای تعالی بمنزله میل نجار است بساختن سریر و چون این میل را تاکید نمود
و در آن جازم گردید باندازه طول و عرض آن توجه کرد و اراده در خدای تعالی بمنزله جزم نجار است در عزم و تقدیر بمنزله اندازه گرفتن طول
و عرض سریر و چون اندازه آن گرفت اجزای آن را با یکدیگر جفت کند و صورتش را باتمام رساند تا صورت تخت پذیرد و قضا در خدای تعالی
جفت نمودن اجزای سریر است با یکدیگر و تمام صورت آن در نجار اکنون که این را دانستی می گوییم که پیش از مقام قضا مکونات خلقت
تمام نگشته خواه در مقام مشیت و خواه در مقام اراده و خواه در مقام قدر و تا این مرتبه مقام محل بدا و مورد محو و اثبات است چنانکه خدای
تعالی میفرماید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی بر هم میزند خدای تعالی آنچه را که بخواهد و ثابت میکرداند و تمام میکند خلقت
آنچه را که میخواهد و گاه میشود که چیزی از مقام مشیت میگذرد و هنوز بمقام اراده نرسیده خدای تعالی آن را بر هم میزند و گاه میشود که از مقام اراده هم
میگذرد و بمقام قدر نرسیده آن را بر هم میزند و گاهی میشود که از مقام قدر گذشته و بمقام قضا نرسیده که بر هم میزند و این مرتبه مقام مقام غیب الغیوب

وعلم آن نزد خدا است و وقوع بداء در آنها نمی‌شود که حضرت علام الغیوب هر چیز که از این مقامات بیجا گذشت خلقت و آفرینش آن
تمام شده و محو و اثبات در آن راه ندارد و تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد لا راد لقضائه و لا مانع لحکمه و فی الاحتجاج من القضاء الذی لا یرد و لا یبدل
و چون از مقام قضا درگذشت علم امام تمام به آن تعلق می‌پذیرد و در تحت الآیات داخل گردید دلیل بر معنی کلام اعجاز نظام آنحضرت اینست که
منم آنکسی که همه چیز بعد از گذشتن از مقام قضا بسوی من بازگردد و در تحت الآیات من داخل شود و محتمل است که قضی بمعنی موت باشد
چنانکه در آیه فمنهم من قضی نحبه یعنی مرد پس معنی اینست که بازگشت همه چیزها بعد از موت بسوی من است قوله و الی حساب الخلق جمیعاً و این مضمون
در زیارت جامعه مذکور است که فرموده است و حسابهم علیکم و ابن ابی الحدید نیز این معنی را نظم کرده و گفته است و الیه فی یوم المعاد
حسابنا و هو الملاذ لنا غداً و المفزع یعنی حساب ما در روز قیامت با امیرالمؤمنین است و او است در فردای قیامت ملجأ و پناه ما قوله و انا
آیة السابقین آیه در اینجا بمعنی معجزه است یعنی منم معجزه انبیا و اوصیا گذشته چون آنحضرت امامت خود را به معجزات باهره اثبات کرد و
انبیاء و اوصیاء را تصدیق کرد لهذا آیات ایشان گردید زیرا که نبوت و وصایت را ثابت گردانید یا آنکه معنی اینست که تمام معجزات انبیاء
گذشته بر دست من ظاهر شد و از من صادر میگردد مانند تکلیم و احیای موتی و غیر ذلک چنانچه از آنحضرت بظهور رسید سایر فقرات از آنچه بیان
کردیم معلوم میشود دهم شیخ طبرسی حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که آنحضرت در احادیث خلفای ثلثه استیلای
و مهلت ایشان را ذکر میکند تا آنکه میفرماید همه اینها از برای این بود که مهلتی و فرصتی که حق تعالی بدشمن خود ابلیس لعین داده
بود تمام شود تا آنکه کتاب علیه خود را درباره حق بر کفار ثابت گرداند و وعده خدا تعالی که آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم فرموده بود نزدیک گردد و آن در وقتی خواهد بود که باقی نماند در روی زمین از اسلام مگر
اسمی و نماند از قرآن مگر رسمی و صاحب الامر غایب شود بسبب عذرها و مکرهای کفار و منافقان از نظرها غایب شود و پنهان شود مگر از جمعی که دلها
فتنه فرو گیرد بحدی که نزدیکترین مردم دشمن ترین مردم باشند با ایشان و چون چنین شود حق تعالی صاحب الامر را بفرماید و بلشکرهای پنهانی
خود یاری کند دین پیغمبر خود محمد را و تمام دین خدا را ابدی اظهار کند و بر همه غالب گرداند هر چند مشرکان کاره باشند دهم
ایضاً طبرسی در تفسیر آیه شریفه گوید علما در معنی این آیه اختلاف نموده اند و اقوال علمای تفسیر نقل کرده تا آنکه گفته است و از اهل بیت
عصمت صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است که فرموده اند این در شان مهدی ما عجل الله فرجه نازل شده است بعد از آن گفته است
و عیاشی باسناد خود از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که آنحضرت آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض تا آخر تلاوت نمود بعد از آن فرمود که بخدا سوگند که ایشان شیعیان ما اهل بیت اند که خدا ایشان را صاحب این جاه و مرتبه
گرداند بدست مردی از ما که او مهدی این امت است و او کسی است که رسول خدا فرموده اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز هر آینه خدا آن روز
را دراز کند تا آنکه بیرون آید مردی از عترت من که همنام من باشد پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد بعد از آن گفته
میگوید که مثل این حدیث از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق نیز روایت شده است **باب صد و چهل و ششم**
در آیه شریفه ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار از روایات عامه و در آن دو حدیث است
اول ابن شهر آشوب از تفسیر ابو یوسف نسوی نقل کرده است که او بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت ام نجعل الذین آمنوا و عملوا
الصالحات در خصوص علی و حمزه و عبیده نازل شده و کالمفسدین فی الارض مراد عتبه و شیبه و ولید است و معنی آیه اینست که آیا می
گردانیم آنها را که ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده اند مانند آنها که فساد کنندگان اند در روی زمین بکفر و نفاق یا میگردانیم پرهیزکاران را مانند فجور
کنندگان و بدکاران دوم ایضاً از روایات عامه از ابن عباس در آیه شریفه روایت کرده است که گفت ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات
علی و حمزه و عبیده است و کالمفسدین فی الارض عتبه و شیبه و ولید بن عتبه است و ام نجعل المتقین علی و اصحاب او است و کالفجار عتبه و اصحاب
او است **باب صد و چهل و هفتم** در آیه شریفه ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض از روایات خاصه و در آن دو
حدیث است اول علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است که از حضرت صادق از آیه مذکوره سؤال
کردم فرمود ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات امیرالمؤمنین است و اصحاب او و المفسدین فی الارض حبتر و زریق و اصحاب ایشان است ام نجعل
المتقین امیرالمؤمنین است کالفجار حبتر و دلام و اصحاب ایشان است **مؤلف گوید** حبتر و دلام و زریق چنانچه محدثین شیعه فهمیده اند کنایه
از دو خلیفه اند سید جزیری فرموده [illegible] محمد بن عباس

باب صد و چهل و ششم

باب صد و چهل و هفتم

و اصحاب او

خود از ابن عباس در آیه مذکوره روایت کرده است که گفت ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات علی و حمزه و عبیده است کالمفسدین فی الارض عتبه
و شیبه و ولید است ام نجعل المتقین علی است و اصحاب علی کالفجار فلان و اصحاب او است **باب صد و پنجاهم** در آیه شریفه ام حسب الذین
اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون از روایات عامه و در آن دو حدیث است
اول موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است در کتاب خود در آیه مذکوره گوید این آیه در جنگ بدر نازل شد در شان حمزه و علی و عبیدة الحرث هنگامی که
بر مبارزه عتبه و شیبه و ولید رفتند مراد از الذین آمنوا حمزه و علی و عبیده است و از الذین اجترحوا السیئات عتبه و شیبه و ولید و اجترحوا یعنی
اکتسبوا **دوم** ابن بطریق از روایات عامه از ابن عباس روایت کرده که در آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات الآیه گفت الذین آمنوا یعنی بنی هاشم و بنی عبد
المطلب و الذین اجترحوا السیئات یعنی بنی عبد شمس **باب صد و پنجاه و یکم** در آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا
و عملوا الصالحات الآیه از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** محمد بن عباس ماهیار در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس
در آیه مذکوره روایت کرده است که گفت الذین آمنوا و عملوا الصالحات بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب و الذین اجترحوا السیئات بنی عبد شمس
دوم محمد بن عباس ایضاً بسند دیگر از ابن عباس روایت کرده است که آیه شریفه گفت این آیه در خصوص علی بن ابیطالب و حمزة بن عبد المطلب
و عبیدة بن الحارث نازل شده و ایشانند آنکسانیکه ایمان آورده اند و در خصوص سه نفر از مشرکین و ایشان عتبه و شیبه پسران ربیعه
و ولید بن عتبه نازل شده اند که اجتراح سیئه کرده اند **باب صد و پنجاه و دوم** در آیه افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً
لا یستوون از روایات عامه و در آن هشت حدیث است **اول** ابوالمؤید موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی ولید بن عقبه بعلی
گفت زبان من از تو گشاده تر است و نیزه من از نیزه تو تندتر و در جنگ از تو شجاع تر علی فرمود ساکت شو ای فاسق پس خدا تعالی
این آیه را در تصدیق علی فرو فرستاد افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون یعنی آیا کسی که بخدا و رسول ایمان آورده باشد مانند کسی است
که فاسق است این دو کس نزد خدا مساوی نیستند و مراد علی است و ولید فاسق **دوم فقیه کوفی** ابن مغازلی ولید است که برادر عثمان بود
دوم ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه گوید که ابن فرج بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که ولید بن عقبه بعلی بن ابیطالب
گفت انا احد منک سنانا و ابسط منک لسانا و املأ للکتیبة و ترجمه اش گذشت علی در جواب فرمود ساکت شو ای فاسق پس آیه شریفه در
شان ایشان نازل شد **سیم** ابن ابی الحدید از ابو عمر نقل کرده است که گفت آیه افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون در شان علی و در حق ولید بن عقبه نازل شد
در هنگام مفاخرت ایشان که مشهور است **چهارم** ابن ابی الحدید گوید شیخ ما ابوالقاسم بلخی که مشهور و معروف است و احمد گفت در حق
شبهه نیست بجهة اشتهار بدی و نفاق در مردم بر خوبی که ولید بن عقبة بن ابی معیط پیوسته علی را دشمن میداشت
و او دشنام میداد در حیات رسول خدا و گفت انا اثبت منک جنانا و احد سنانا یعنی دل من از تو
قوی تر و نیزه من از نیزه تو تیزتر است علی فرمود ساکت شو ای فاسق پس خدا تعالی این آیه را در حق ایشان فرستاد و ولید را بسبب آن
در حیات رسول خدا فاسق میگفتند و این آیه از جمله آیاتی است که بموافقت و تصدیق قول علی نازل شد
پنجم ابن ابی الحدید گوید زبیر بن بکار در کتاب مفاخرات آورده است که عمرو بن العاص و ولید بن عقبة بن ابی معیط و عتبة بن ابی سفیان بن حرب
و مغیرة بن شعبه در مجلس معویه جمع شدند و بایشان خبر داده بودند که حسن علی در زیادتی شما سخنان بد میگوید حسن را نیز خبر داده بودند که ایشان
در حق او غیبت میکنند ایشان بمعویه گفتند یا امیرالمؤمنین حسن علی نام پدر خود را زنده کرده و آنچه گوید مردم او را تصدیق میکنند هرچه
امر کند مردم اطاعت مینمایند و مردم بعقب سر او افتند و روز بروز کار او بالا میگیرد و پیوسته آوازه او و بدکرداریها میرسد معویه گفت با او چه
کنم گفتند او را حاضر کن تا ما او و پدرش را سب کنیم و ناسزا گوئیم و سرزنش و توبیخ نمائیم و باو بگوئیم که پدرت عثمان را کشت
توبیخ و سرزنش ما نیست معویه گفت من اقدام باین امر نمیکنم و صلاح نمیدانم گفتند یا امیرالمؤمنین البته او را حاضر کن معویه گفت وای بر شما
بعین امر اقدام نکنید بخدا سوگند که هرگز ندیدم که در مجلس من نشیند مگر آنکه از او و سخنان او ترسیدم [illegible]
گفتند بطلب کن معویه گفتند و طلب میکنیم [illegible] عمرو بن العاص گفت [illegible] حسن
باطل خود [illegible] سخنان [illegible] معویه گفت اگر [illegible] خواهد باشما
تکلم کند [illegible] جواب او گویا
و در سخن گفتن [illegible] ملامت کنند و هیچ عیب [illegible] نتوانند

باب صد و پنجاه و یکم

باب صد و پنجاه و دوم

مؤمناً کمن کان

ولکن ورا بانکار خلفا متهم بزندیقی بگویند بدیهه خلافت عثمان را کشته و خلافت خلفا ثلثه را مکروه میدانسته پس معویه کس بطلب آنحضرت فرستاد
بمکر امده و عرض کرد امیر المؤمنین ترا خواسته است حضرت امام حسن فرمود در نزد او کر بوده رسول معویه گفت والله امام برد حسن فرمود ما لهم
خر علیهم السقف من فوقهم واتیهم العذاب من حیث لا یشعرون یعنی ایشان را چه رسیده است که خانه بر سر ایشان خراب شده و عذاب الهی
ایشانرا فرو گرفته و ایشان خبر ندارند پس بکنیز خود فرمود تا لباس او را حاضر کرد بعد از آن این دعا را برخواند اللهم انی اعوذ بك من شرورهم
وادرء بك فی نحورهم واستعین بك علیهم فاکفنیهم کیف شئت وانی شئت بحول منك وقوة یا ارحم الراحمین پس از آن بجانب پدر خواست که
بیامد چون داخل مجلس معویه شد معویه او را تعظیم کرد و اکرام نمود و در پهلوی خود نشانید بعد از آن راوی حدیث را ذکر کرده و آنچه
در میان حسن و ایشان گذشته بود و آنچه را با آنحضرت گفته و حضرت بر ایشان رد کرده ملزم ساخته همه را نقل کرده است تا آنکه میگوید
آنحضرت فرمود وای ولید بخدا سوگند که من ترا ملامت نمیکنم بر بغض و عداوت علی زیرا که در وقتیکه شراب خورده بودی ترا هشتاد تازیانه
زد و پدرت را در روز بدر بامر رسول خدا کشته بدرك واصل ساخت و تو چگونه که خدای تعالی ترا فاسق نامید و علی را مؤمن نامید و وقتیکه معاً
منکر دید و تو با او میگفتی یا علی اسکت انا اشجع منك جنانا واطول منك لسانا علی ع بتو فرمود ساکت باش ای ولید انا مؤمن وانت فاسق پس خدا
تعالی بتصدیق قول آنحضرت فرو فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون بعد از آن بتصدیق قول او فرو فرستاد ان جائکم
فاسق بنبأ فتبینوا وای بر تو ای ولید اگر این را فراموش کرده شعر شاعر را که در حق او و تو گفته است فراموش مکن انزل الله والکتاب
عزیز فی علی وفی الولید قرانا فتبوء الولید اذ ذاك فسقا وعلی مبوء ایمانا لیس من کان مؤمنا عبد الله کمن کان فاسقا خوانا
سوف یدعی الولید بعد قلیل وعلی الی الحساب عیانا فعلی یجزی بذاك جنانا وولید یجزی بذاك هوانا رب جد لعقبة بن
ابانا لابسی فی بلاده تبانا فرمود ترا با قریش چه نسبت است تو پسر یکی از کفار عجمی از اهل صفوریه بخدا سوگند یاد میکنم که سن تو بیشتر
و تولد تو پیشتر از انکس است که او را پدر تو میگویند ششم ابو نعیم اصفهانی در آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون باسناد خود
از حبیب ابن ابی ثابت است که این آیه در شان علی ع و در حق ولید بن عقبه نازل شده هفتم ایضا ابو نعیم باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است
که ولید بن عقبه بعلی بن ابیطالب ع گفت یا علی منبر من از منبر تو بلند تر است و زبان من از زبان تو تیز تر است و دلیر ترم و قوت من در جنك از تو زیادتر
علی ع فرمود خاموش باش بدرستیکه تو مگر فاسق نیستی پس این آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون نازل شد ابن عباس گوید مراد بمؤمن در این آیه
علی بن ابیطالب است و بفاسق ولید بن عقبه هشتم ثعلبی در تفسیر آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون آورده است که این آیه در خصوص
علی بن ابیطالب ع و ولید بن عقبة بن ابی معیط برادر مادری عثمان نازل شده هنگامیکه در میان ایشان نزاعی شد ولید بعلی ع گفت تو ساکت
باش که هنوز طفلی وانا والله ابسط منك لسانا واحد منك سنانا واشجع منك جنانا واملأ منك حشوا فی الکتیبة یعنی من دلیر ترم از
تو در برابر لشکر و خصم حضرت فرمود اسکت فانك فاسق پس این آیه نازل شد **باب صد و پنجاه و سیم** در آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا
لا یستوون از طریق خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب مجالس باسناد خود از ابوذر در حدیث شوری از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که آنحضرت فضایل و مناقب خود و آنچه رسول خدا در حق او فرموده بود بیان میکرد و اهل شوری
تصدیق میکردند تا آنکه فرموده هست در میان شما کسیکه خدای تعالی بشان او نازل کرده باشد تا آخر آنچه خدای تعالی در غیر مؤمنان
فرموده است غیر از من همگی گفتند نه **دویم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود از روایت ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده
که فرمود وقتیکه ولید بن عقبة بن ابی معیط با حضرت امیر المؤمنین در مقام مفاخرت بر آمده گفت من از تو زبان آورتر و سنان من از
سنان تو تیز تر است و در معرکه قتال از تو دلیر ترم علی ع فرمود اسکت فانما انت فاسق پس نازل شد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا
لا یستوون اما الذین امنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون فرمود مراد از آن علی بن ابیطالب است یعنی آنانکه
ایمان آورده و کردار نیکو کرده اند مر ایشان راست بهشتهای که جایگاه حقیقی ایشان است در حالتیکه آن بهشتها پیشکشی است ایشانرا
و این کرامت مزد و جزای عمل ایشان است اما الذین فسقوا فمأویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها وقیل لهم ذوقوا
عذاب النار الذی کنتم به تکذبون یعنی آنانکه از راه دین بیرون رفته و بطریق کفر راسخ گشتند پس بازگشت ایشان دوزخ است هرگاه
خواهند بیرون آیند میان آتش دوزخ باز گردانیده شوند و ملائکه عذاب بایشان گویند بچشید عذاب آتش دوزخ را **سیم** محمد
بن عباس باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که ولید بن عقبة بن ابی معیط بعلی ع گفت انا ابسط منك لسانا واحد منك سنانا

واملأ

واملأ منك حشوا فی الکتیبة علی ع فرمود اسکت یا فاسق پس این آیه نازل شد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون تا آنجا که میفرماید کنتم
به تکذبون **چهارم** ایضا محمد بن عباس باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت این آیه در خصوص دو نفر نازل شد یکی از آنها
از اصحاب رسول خدا و مؤمن است و دیگری فاسق و آن فاسق بان مؤمن گفت والله احد منك سنانا وابسط منك لسانا واملأ منك
حشوا فی الکتیبة پس آن مؤمن در جواب آن فاسق گفت اسکت یا فاسق پس این آیه نازل شد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون بعد از آن
بیان حال آن مؤمن را کرده فرمود اما الذین امنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون بعد از آن حال آن فاسق
را بیان کرده فرمود واما الذین فسقوا فمأویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها وقیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون
پنجم ابو مخنف روایت کرده است که روزی در میان حسن بن علی ع و ولید بن عقبه فاسق در مجلس معویه سخن شد و ولید زیاد در سب علی ع
ملامت نمیکنم ترا که هشتاد تازیانه بتو زده وقتیکه شراب خورده بودی و پدر ترا در روز بدر بامر رسول خدا بجهنم واصل کرد و خدای
تعالی او را در چند آیه مؤمن نامیده و ترا فاسق **ششم** طبرسی در کتاب احتجاج در حدیث مشاجره حسن بن علی ع با جماعتی از اصحاب معویه در
مجلس معویه روایت کرده است که حسن ع بولید فرمود واما تو ای ولید بن عقبه پس بخدا سوگند که ترا ملامت نمیکنم که دشمن علی ع باشی و
حال آنکه ترا در حال خمر هشتاد تازیانه زده و پدرت را در جنك بدر بدست خود بدرك فرستاد و تو چگونه او را سب میکنی و حال آنکه خدای
تعالی در ده آیه قرآن او را مؤمن نامیده و ترا فاسق خوانده است چنانچه خدای تعالی میفرماید افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون و میفرماید
ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و ترا با قریش چه نسبت است تو پسر علجی از اهل
صفوریه که او را ذکوان میگویند و چنین خواهی کرد هر گاه که عثمان را کشته باشیم بخدا سوگند که طلحه و زبیر و عایشه را قدرت و جرأت این
نبود که این سخن را بعلی گویند این بنت را ما بدعت نهند تو چگونه میکوئی و او کجا با پدرت برابری مادرت سؤال کنند که نزد ذکوان نمود و ترا
بعقبة بن ابی معیط نسبت داده بهانه آن که در پیش خود مایه جلال در رفعت میداند با این همه خاری و ننك خواری که خدای تعالی در دنیا و آخرت
برای تو و پدر تو و مادرت آماده و مهیا کرده است و ما انت الا ظلام للعبید تو ای ولید بخدا سوگند که تولد تو پیش از آنکس شده است
که او را پدر تو میگویند پس تو چگونه علی را سب میکنی و اگر بخود میپرداختی نسب خود را ثابت میکنی نه آنکه ترا با آنکه
میدهند حال آنکه مادرت ترا از این امر خبر داده و در روز تو گفته ای فرزند بخدا سوگند که پدرت لئیم تر و خبیث تر از عقبه است **هفتم**
ابن شهر آشوب در کتاب خود از روایات خاصه و عامه از کلبی و ابو صالح و از ابو الصیقه و عمر بن دینار و از ابو العالیه و عکرمه و ابو عبیده
و بو در از عمرو و از مجاهد همگی ایشان از ابن عباس روایت کرده است و صاحب اغانی و صاحب کتاب تراجم از ابن جبیر و ابن عباس و قتاده روایت کرده اند
و هم چنین از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است و لفظ این حدیث از امام محمد باقر ع است که ولید بن عقبه بعلی ع گفت انا احد منك سنانا
وابسط لسانا واملأ حشوا للکتیبة حضرت امیر المؤمنین فرمود ای فاسق چنین نیست که تو میگوئی و در دو آیات الباب رسیده است که
فرمود اسکت فانما انت فاسق پس آیه افمن کان مؤمنا یعنی علی کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی ولید فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات الایة
در شان علی نازل شد واما الذین فسقوا در حق ولید پس حسان بن ثابت آنرا بنظم در آورده گفت انزل الله والکتاب عزیز فی علی وفی الولید
قرانا فتبوء الولید من ذاك فسقا وعلی مبوء ایمانا لیس من کان مؤمنا عبد الله کمن کان فاسقا خوانا سوف یجزی الولید
خزیا ونارا وعلی لا شك یجزی جنانا **باب صد و پنجاه و چهارم** در آیه سلام علی آل یس از طریق عامه و در آن یك حدیث است ابو نعیم اصفهانی
باسناد خود از اعمش از مجاهد از ابن عباس آورده است که در آیه سلام علی آل یس گفت آل یس آل محمد علیهم السلام اند **باب صد و پنجاه و پنجم**
در آیه سلام علی آل یس از طریق خاصه و در آن شانزده حدیث است **اول** ابن بابویه باسناد خود از امام جعفر صادق ع از پدرش از
پدرانش از علی ع روایت کرده است که در آیه سلام علی آل یس فرمود یس محمد است و ما آل یس **دویم** ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس
آورده است که در آیه سلام علی آل یس گفت السلام من رب العالمین علی محمد وآله وعلیهم السلام لمن تولاهم فی القیامة **سیم** ابن بابویه باسناد
خود از ابو مالك در آیه سلام علی آل یس روایت کرده است که گفت یس نامیست از نامهای محمد ص **چهارم** ابن بابویه باسناد خود از ابن عباس
در آیه سلام علی آل یس روایت کرده است که گفت یعنی علی آل محمد ص **پنجم** ابن بابویه باسناد خود از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است
که عمر بن خطاب این آیه را میخواند ابو عبد الرحمن گفت آل یس آل محمد است **ششم** ابن بابویه باسناد خود از ریان بن الصلت در حدیث
مجلس مناظره با مامون و علما روایت کرده است که آنحضرت در آیات آل اصطفا فرمود آیه هفتم اینست که خدای تعالی میفرماید ان الله

حسن فرمود

ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و همه معاندین ایشان میدانند که مومنین بر این اشاره عرض کردند یا رسول الله
سلام را بر تو میدانیم صلوات بر تو چگونه است فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید آیا در این خلاف
هست گفتند نه مامون گفت اصلا در آن خلافی نیست اجماع امت بر این است آیا در قرآن واضح تر از این بیان هست در خصوص آل حضرت
رضا فرمود بلی خدا تعالی میفرماید یس و القرآن الحکیم ... علما گفتند یس محمد است ... فرمود خدا تعالی بمحمد و آل محمد
... چنانکه فرموده است سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابرهیم سلام علی موسی و هرون و نفرموده است سلام علی آل نوح و نه سلام
علی آل موسی و نه علی آل ابرهیم لکن فرموده است سلام علی آل یس یعنی آل محمد **هفتم** محمد بن عباس بسند خود از سلیم بن قیس از علی ع
روایت کرده است که آنحضرت فرمود نام رسول خدا یس است ... و فرموده است سلام علی

بسند خود از جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر ع در آیهٔ فاستمسک بالذی اوحی الیک فرمود یعنی در خصوص علی بن ابیطالب ع **دوازدهم** محمد بن
عباس بسند خود از حضرت باقر ع در آیه فاستمسک بالذی اوحی الیک فرمود فی علی بن ابیطالب ع **باب صد و پنجاه و هشتم** در آیه وانه لذکر لک
ولقومک و سوف تسألون از روایات عامه در آن یک حدیث است **ابن المغازلی** شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری
روایت کرده است که رسول خدا ص در حجة الوداع و حدیث را نقل کرده و در باب هشتادم گذشت در آخر آن میگوید بعد از آن نازل شد
فاستمسک بالذی اوحی الیک من امر علی انک علی صراط مستقیم وان علیا لعلم للساعة وانه لذکر لک ولقومک و سوف تسألون عن علی بن ابیطالب **باب**
صد و پنجاه و نهم در آیه وانه لذکر لک ولقومک و سوف تسألون روایت کرده است که فرمود ولقومک یعنی امیرالمؤمنین علی ع و سوف
تسألون یعنی زود است که سؤال کرده شوید از ولایت علی ع **دویم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از عبد الرحمن بن کثیر روایت

الاولون من المهاجرین والانصار وانها نقبا بیند ان سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار و هر کسیکه ایمان او در تصدیق کردن است و بود که
علی ع استوار ماند است سیم شیبانی در تفسیر نهج البیان از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمودند که این آیه در شان علی ع نازل شد
و کسانیکه پیروی او کردند از مهاجرین و انصار و انها کسانیکه بنیکی بدنبال ایشان افتادند خدا از ایشان راضی شد و ایشان از او راضی
شدند و مهیا کرد برای ایشان بهشتی که از زیر ان نهرها جاری میشود و مخلد بودند دران ذلک هو الفوز العظیم یعنی این است رستگاری بزرگ **باب صد و**
شصت و چهارم در ایه السابقون السابقون اولئک المقربون از روایات عامه و دران هشت حدیث است **اول** حموینی عبدالله الحاکم
بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول ص خدا فرمود خدا یتعالی مردم را بدو قسمت کرد و مرا در ان قسم نیک قرار داد و اینست
میفرماید اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین پس من بهترین اصحاب یمینم بعد از ان هر یک از ان قسم را بسه قسمت کرد و مرا در بهترین ان سه قسم
قرار داد و اشاره باین است قوله تعالی و اصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه والسابقون السابقون پس من از سابقانم و از بهترین سابقانم بعد از ان
ان سه قسمت را قبایل کردانید مرا در بهترین خانه داد انها قرار داد و اینست که خدایتعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا **دویم** ثعلبی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدایتعالی خلق را بدو قسمت کرد و مثل حدیث
سابق را نقل کرده **سیم** ثعلبی بسند خود از عباس بن عبد المطلب روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که خدا یتعالی خلق را بدو
قسمت کرد و مرا در بهترین قسم انها قرار داد و اینست که میفرماید اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین پس من از بهترین اصحاب یمینم بعد از ان دو قسم را بسه
قسمت کرد و مرا در بهترین قسم انها قرار داد و اینست که خدای تعالی میفرماید فاصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه و اصحاب المشأمه ما اصحاب
المشأمه والسابقون السابقون پس من از سابقانم و من از بهترین سابقانم بعد از ان سه قسم را خانه خانه و قبیله قبیله کردانید و مرا در بهترین
قبیله و خانه انها قرار داد و اینست که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **چهارم** ابن مغازلی شافعی
فقیه در کتاب مناقب در ایه والسابقون السابقون بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که سابقان سه نفرند یکی یوشع بن نون که از همه پیشتر
بموسی ایمان اورد و یکی صاحب یس که بعیسی قبل از همه ایمان اورد و یکی علی ع که بمحمد ص قبل از همه کس ایمان اورد و علی از همه انها افضل است **پنجم**
ابو نعیم حافظ بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که سابق این امت علی بن ابیطالب است **ششم** ابو الموید موفق بن احمد بسند خود از
ابن عباس روایت کرده است که از عمر بن خطاب شنیدم وقتیکه جمعی نزد او بودند و سابقان اسلام ذکر میکردند عمر گفت اما علی پس از رسول
خدا شنیدم که فرمود در علی سه خصلت است که من دوست میداشتم یکی از انها از من باشد و بهتر بود از انچه افتاب بر ان تابیده و من و
ابوبکر و ابو عبیده و جمعی از اصحاب بودیم که رسول خدا ص دست بر پشت علی زده فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما
وانت منی بمنزله هرون من موسی **هفتم** موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سابقان سه
نفرند سابق از همه بموسی یوشع بن نون و سابق بعیسی صاحب یس و سابق بمحمد علی است **هشتم** ابرهیم بن محمد حموینی باسناد
خود از سلیم بن قیس هلالی از علی ع در حدیث مناشده در فضایل خود در حضور جماعتی از مهاجرین و انصار که در ابواب سابقه گذشت
روایت کرده است که انحضرت فرمود فانشدکم الله ایا میدانید که خدای عز و جل در چند ایه سابق را بر مسبوق تفضیل داده و احدی از امت بر من
سبقت نگرفته است بخدا و رسول گفتند بلی فرمود انشدکم الله ایا میدانید که چون ایه السابقون الاولون من المهاجرین والانصار و هم چنین
ایه والسابقون السابقون اولئک المقربون نازل شد از رسول خدا سؤال کردند فرمود خدایتعالی انها را در شان انبیا و اوصیای ایشان نازل کرده و من
افضل انبیا و رسلم و علی ابن ابیطالب وصی من افضل اوصیا است گفتند بلی **باب صد و شصت و پنجم** در ایه والسابقون السابقون اولئک المقربون
از روایات خاصه و در ان یازده حدیث است **اول** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده است که رسول خدا
بطلب بلال فرستاده و او را امر فرمود که قبل از وقت بانگ نماز دهد این قضیه در سیزدهم ماه رجب واقع شد گوید چون بلال بانگ نماز داد
مردم مضطرب شدند ترسیدند و گفتند رسول خدا از نزد ما حاضر است و نماز دو رکعت و نرفته است پس انها جمع شدند بعد یکدیگر براید
و رسول خدا ص طی کرده باید بیاید در های مسجد بسته شد پس قطره در را گرفتند که در ان مسجد موضعی است که انرا اسطوانه میگویند پس انحضرت سلام
کرد و فرمود ای اهل بیت ایا میشنوید عرض کردند بلی میشنویم و اطاعت میکنیم فرمود ایا تبلیغ میکنید بدیگران عرض کردند بلی گردن گرفتیم که بدیگران
تبلیغ نمائیم پس رسول خدا ص فرمود که الان شما را خبر دهم بدانید که خدایتعالی مخلوق را بدو قسم افرید و مرا در بهترین قسم انها قرار داد و اینست که فرموده
است اصحاب الیمین و اصحاب الشمال پس من از اصحاب یمینم و من بهترین اصحاب یمینم بعد از ان دو قسم را بسه قسمت کرد و مرا در بهترین قسم انها قرار داد

باب صد و شصت و چهارم

باب صد و شصت و پنجم

و اینست که میفرماید و اصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه و اصحاب المشأمه ما اصحاب المشأمه والسابقون السابقون پس من از سابقانم و من از بهترین
سابقانم بعد از ان سه قسمت را قبیله قبیله کردانید و مرا در بهترین قبیله انها قرار داد و اینست که خدایتعالی فرموده است یا ایها الناس انا
خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی ای گروه مردمان بدرستیکه ما افریدیم شما را
از مرد و زن و کردانیدیم شما را شعبها و قبیلها تا انکه یکدیگر را بشناسید بسبب قبیله و معنای باشید از یکدیگر نه از برای افتخار زیرا که
افتخار بسبب نسب نیست بلکه افتخار بتقوی و پرهیزکاری است بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا یتعالی پرهیزکارترین شما است پس قبیله من بهترین
قبایل است و من سید اولاد ادم و گرامی ترین شما هم در نزد خدایتعالی و فخر نمیکنم بعد از ان قبایل را خانه خانه کردانید و مرا در بهترین خانه انها
قرار داد و اینست که فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بدانید که خدایتعالی مرا با سه نفر از اهل بیت
من اختیار کرد و من سرور و پرهیزکارترین ایشانم در نزد خدایتعالی و فخر نمیکنم برگزید من و علی و جعفر پسران ابوطالب و حمزه بن عبد
المطلب بودیم در ابطح هر یک عبای خود بر روی خود در کشیده و بجانب قبله خوابیده بودیم علی بن ابیطالب در جانب راست من بود و جعفر در جانب
چپ حمزه در پایین پای من بودند که ملائکه امدند و مرا از خواب بیدار نکردند مگر اواز بالهای ایشان که بر هم میخورد امدند سه نفر علی بن ابیطالب
در سینه من تا انکه بر دو دست علی ع را کرده و سینه خود یافتم از خواب بیدار شدم جبرئیل را با سه ملک دیگر دیدم و یکی از ایشان بجبرئیل میگفت
بسوی کدام یک از این چهار نفر فرستاده شده جبرئیل پای خود را بمن زده و گفت بسوی این مرد و بهترین ایشان است جبرئیل گفت این رسول خدا سید
انبیا است و این علی بن ابیطالب سید اوصیا است و این جعفر بن ابیطالب است که او دو بال سبز است که با انها پرواز میکند در بهشت و این حمزه بن عبد
المطلب سید الشهداء است **فقیر گوید** که لفظ حدیث را بعضی بر دو ذراع علی فی صدری خوانده و ترجمه کرده اند و بعضی بر دو ذراع علی و عضد
با ادغام خوانده و ترجمه کرده اند و چه ترجمه در ترجمه بیت ناملخص نماند **دوم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که از
رسول خدا ص از ایه والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم سؤال کردم فرمود جبرئیل گفت یعنی علی و شیعه علی که پیشی
گیرندگان اند بسوی بهشت تا نزد خدا بگرامی داشتن خدا مر ایشان را **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از جابر جعفی روایت کرده
که حضرت ابی عبدالله ع فرمود ای جابر خدایتعالی خلق را به سه صنف خلق کرده است که میفرماید و کنتم ازواجا ثلثه فاصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه
و اصحاب المشأمه ما اصحاب المشأمه والسابقون السابقون اولئک المقربون سابقون پیغمبرانند خدایتعالی پنج روح در ایشان قرار داده است ایشانرا
بروح القدس تایید کرده که بان روح چیزها را فهمیدند و بان روح ایمان تایید نمودند تا بان روح از خدا و بندگی بخا یف باشند و بروح
قوت قوی کردانید تا قدرت رساند بطاعت خدا و روح شهوت را در ایشان قرار داد تا میل کنند بطاعت خدا و مکروه دارند معصیت او را
و قرار داد در انها مدرج را که مردم بان میمیرند و زنده میشوند و مؤمنین که اصحاب میمنه اند که روح ایمان قرار داد که بان روح از خدا می ترسند
و همچنین روح قوت که بان قادر میشوند بر طاعت خدا داشته باشند و همچنین روح شهوت که بطاعت میل کنند و روح مدرج که بان میمیرند و زنده میشوند
چهارم محمد بن یعقوب بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع امده و عرض کرد یا امیر المؤمنین جماعتی
والاعتقاد این است که بنده هرگاه مؤمن باشد زنا نمیکند و دزدی نمیکند و شراب نمیخورد و خون مردم بناحق نمیریزد و ربا نمیخورد و این سخن
بر من بسیار گران امده و دلم از ان درد اورده است زیرا که می بینم بنده را که مثل من نماز میکند و مثل من دعا میکند و با من تزویج میکند و با او
تزویج میکنم و از من ارث میبرد و از او ارث میبرم و او را بان اندکی که بسبب گناهی رفته از ایمان خارج حضرت امیر المؤمنین ع فرمود راست گفتی من این را از رسول
خدا شنیدم و دلیل بر این کتاب خدا است خدایتعالی مردم را بسه طبقه قرار داد و ایشانرا سه منزلت عطا کرد و در کتاب خود فرموده و اصحاب
المیمنه و اصحاب المشأمه والسابقون و سابقون پیغمبرانند مرسل و غیر مرسل و در انها پنج روح قرار داده روح القدس و روح ایمان
و روح قوت و روح شهوت و روح بدن و بروح القدس انبیای مرسلین و غیر مرسلین مبعوث شدند و اشیا را بدان ادراک نمودند
و بروح ایمان بندگی خدا کردند و شرک نورزیدند و بروح قوت با دشمنان جهاد کردند و امر معیشت خود را درست نمودند و بروح شهوت
لذت طعامها را فهمیدند و زنان ابکار و حلال نکاح کردند و بروح بدن زنده شدند و بسر بردند ایشان امر زندگانی را بعد از ان فرموده است تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس بعد از ان در
خصوص جماعت انبیا فرموده است و ایدهم بروح منه یعنی خدایتعالی انها را باین روح گرامی داشته و بر غیر انبیا تفضیل داده و
همه امر زنده اند بعد از ان اصحاب میمنه را ذکر کرده است و انها مؤمنان حقیقی اند و خدایتعالی در انها چهار روح قرار داده روح ایمان و روح

قوة و روح شهوت و روح بدن و پیوسته بنده در صدد استکمال این چهار روح است تا وقتیکه وارد الان شده عرض کردم یا امیرالمؤمنین از حالات کدام اند فرمود حالات اول آنست که خدا تعالی میفرماید و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا این حالت جمیع ارواح را میکاهاند ولکن آنمرد از دین بیرون نمیرود زیرا که خدا تعالی او را چنین کرده است که وقت نماز را نداند و شب نماز نداند و روز نداند و ایستادن در صف جماعت نتواند و این نقصانیست که بروح ایمان رسیده ولکن باو زیانی نرسد و روح قوة را نیز که میکند چنانکه قدرت بر جماع و استطاعت بر طلب معیشت ندارد و هم چنین روح شهوت تحلیل برد که اگر بهترین دختران بنی آدم بر او بگذرد دل او هیچ میل نکند و در حرکت نباشد و روح بدن باقی است در آن که میبرد و میخورد تا وقتیکه ملک الموت وارد شود و این حالت نیز که خدا تعالی خود فاعل آنست و گاه میشود که این حالات در جوانی بهم میرسد که گاه در ابتدا اعمال میکند چنانکه روح قوت او را باز میکند و روح شهوت معصیت را در نظر او زینت میدهد و روح بدن او را بجانب گناه میبرد تا آنکه داخل عصیان شود و چون دست بعصیان دراز کرد ایمان او ناقص شود و اثر آن بگذرد و بعد از آن ندم در ایمان نکند مگر توبه هر گاه توبه کند خدا تعالی توبه او را قبول کند و اگر باز عود نماید داخل جهنم کند از جمله اصحاب مشئمه است یهود و نصاری خدا تعالی میفرماید الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم یعنی میدانند محمد و ولایت او در تورات و انجیل چنانچه میشناسند پسران خود را در منازل ایشان و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و چون انکار کردند آنچه را که دانسته بودند خدا تعالی ایشان را مبتلا کرد باینکه روح ایمان را از ایشان سلب کرد و سه روح در بدن ایشان بجا گذاشت روح قوة و روح شهوت و روح بدن بعد از آن ایشان را با انعام مانند کرده و فرمود ان هم الا کالانعام زیرا که حیوان بروح قوت بار میکشد و بروح شهوت علف میخورد و بروح بدن راه میرود سائل عرض کرد یا امیرالمؤمنین دل مرا زنده کردی بیاری خدا تعالی **سیم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی خلق را دو قسم قرار داد و بهترین آنها قرار داد و اینست که میفرماید و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و من بهترین اصحاب یمینم بعد از آن دو قسم را سه قسم کرد و این است که میفرماید فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون و من بهترین سابقانم بعد از آن سه قسمت را قبائل کرد و مرا در بهترین قبیله قرار داد و اینست که میفرماید و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم و من پرهیزکارترین اولاد آدم و گرامی ترین ایشانم در نزد خدا و فخر نمیکنم بعد از آن قبایل را بیوت کرد و مرا در بهترین بیت قرار داد و اینست که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **ششم** محمد بن ابراهیم نعمانی بسند خود از داود بن کثیر رقی روایت کرده است که بحضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد عرض کردم جعلت فداک از آیه السابقون السابقون اولئک المقربون مرا اعلام کن فرمود خدا تعالی این کلمه را تکلم کرد در عالم ذر در وقت اخذ میثاق پیش از آنکه خلق را بیافریند بدو هزار سال عرض کردم تفصیل این را بیان کن فرمود چون خدا تعالی اراده کرد که خلق را بیافریند ایشان را از خاک آفرید و آتشی برای ایشان روشن کرد و امر کرد که داخل آن آتش شوید و اول کسی که داخل آن شد محمد بود و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و نه نفر از امامان یکی بعد از دیگری بعد از آن شیعیان ایشان نیز از پس ایشان رفتند و داخل آتش شدند بخدا سوگند که ایشانند سابقان که خدا فرموده است **هفتم** شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از علی بن الحسین از عم خود امام حسن در حدیث صلح آنحضرت با معاویه روایت کرده است در خطبه آنحضرت فرمودند که در آن خطبه میفرماید که پدرم رسول خدا را پیش از همه تصدیق کرد و جان خود را در راه او فدا کرد و رسول خدا در هر مشکلی که روی میداد او را میفرستاد و در هر بلیه او را او را مقدم میکرد و نظر باعتماد دیگر با او داشت زیرا که میدانست او پاک اعتقاد و موحد است و السابقون السابقون اولئک المقربون پدرم اسبق سابقان بود بخدا و رسول و نزدیکتر بود از همه نزدیکان با ایشان و خطبه طولانیست **هشتم** محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس روایت کرده که سابقان که سبقت جستند بتصدیق انبیا سه نفرند یوشع صاحب موسی و مؤمن صاحب یسین بعیسی و علی بن ابی طالب برسول خدا و علی از ایشان افضل بود **نهم** محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که سابقان سه نفرند حزقیل مؤمن آل فرعون بجناب موسی سبقت جست و حبیب صاحب یسین بسوی عیسی و علی بن ابی طالب بجناب رسول خدا و علی از ایشان افضل است **دهم** محمد بن عباس بسند خود از سلمان بن قیس از امام حسن روایت کرده در آیه و السابقون السابقون اولئک المقربون روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که پدرم اسبق سابقان است بخدا و رسول و نزدیکترین نزدیکانست با ایشان **یازدهم** طبرسی باسناد خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که فرمود که سابقان چهار کسند یکی ابن مقتول آدم و یکی سابق امت موسی و مؤمن آل فرعون است و یکی سابق امت عیسی و حبیب نجار است و یکی سابق امت محمد و او علی است

باب صد و شصت و ششم

در آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم از روایات عامه و در این باب حدیث است **ثعلبی** بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که خدا تعالی خلق را دو قسم کرد و مرا در قسم نیکوتر قرار داد و اینست که خدا تعالی میفرماید اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین پس من بهترین اصحاب یمینم بعد از آن دو قسم را سه قسم کرد و مرا در بهترین قسم آنها قرار داد و این است که میفرماید فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون پس من از سابقانم و من بهترین سابقانم بعد از آن سه قسم را قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین قبیله آنها قرار داد و این است که میفرماید و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم **فقیه کوفی** از امام صادق روایت کرده است که فرمود الشعوب من العجم و القبائل من العرب و الاسباط من بنی اسرائیل و بالجمله فرمود پس من اتقی و اکرم اولاد آدم در نزد خدای عز و جل و فخر نمیکنم بعد از آن قبایل را خانه خانه کرد و مرا در بهترین خانه آنها قرار داد و اشاره باین است که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

باب صد و شصت و هفتم

در آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت بخدمت رسول خدا رفتم در مرض موت آنحضرت و نزد او نشستم و از حالش پرسیدم چون خواستم برخیزم آنحضرت فرمودند بنشین تا گواه باشی بر امری که در نزد خدا تعالی امری کرا از بهترین امور است من نشستم و چند نفری از اهل بیت محمد بودند و چند نفری از اصحاب نیز حاضر بودند در آن وقت فاطمه دختر آنحضرت نیز تشریف آورد و چون رسول خدا را بآن ضعف مشاهده کرد گریه گلوی او را گرفت و قطرات اشک از دیدهایش جاری شد رسول خدا فرمود ای فاطمه بدین حال دیدند فرمود ای دختر من چرا گریه میکنی خدا دیده ترا روشن کرداند و ترا نگریاند عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه ترا باین ضعف مشاهده مینمایم فرمود ای فاطمه بر خدا توکل کن و شکیبائی داشته باش چنانچه پدران تو از انبیا و مادران تو از زنان انبیا بودند میخواهی ترا بشارتی دهم ای فاطمه عرض کرد بلی یا نبی الله و یا ابت فرمود خدا تعالی پدرت را برگزید و او را پیغمبر خود کردانید بر جمیع خلق و برسالت فرستاد بعد از آن علی را خلق کرد و مرا امر فرمود تا او را تزویج کردم و با امر پروردگار او را وزیر و وصی خود کردانیدم ای فاطمه علی اعظم مسلمانانست بر مسلمانان پس من حقا و اقدم ایشانست در اسلام و علمش از همه ایشان زیادتر و حلمش از همه بیشتر و قدرش در میزان از همه سنگین تر است فاطمه خوشحال شد رسول خدا رو بجانب فاطمه کرد و فرمود ترا خوشحال کردم ای فاطمه عرض کرد بلی ای پدر فرمود میخواهی ترا زیاده از این خوشحال کنم در خوشنودی پسر عمت از فواضل و نیکیهای او عرض کرد یا نبی الله فرمود علی اول کسی است که بخدا و رسول خدا ایمان آورد از میان این امت با مادرت خدیجه و اول کسی است که مرا در امر نبوت من اعانت نمود و مدد کرد ای فاطمه علی برادر و صفی و پدر اولاد من است خدا تعالی علی را چند خصلت نیکو عطا کرده است که احدی پیش از او و بعد از او نداده و نخواهد داد اکنون عزای خود را نیکو بدار و صبر کن بدان که پدرت نزد خدا ماجور است پس فاطمه عرض کرد ای پدر مرا مسرور کردی و محزون نمودی فرمود بلی ای دختر امور دنیا همچنین است شادیش با اندوه و عیشش با ملال ممزوج است ای دختر میخواهی ترا زیاده از این خوشحال کردانم عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود خدا تعالی خلق را آفرید و ایشان را دو قسم کرد من و علی را در بهترین قسم قرار داد و اینست که میفرماید اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین بعد از آن دو قسم را قبیله قبیله کرد ما را در بهترین قبیله قرار داد و اینست که میفرماید جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم بعد از آن قبایل را خانه خانه کرد و ما را در بهترین خانه ها قرار داد و اینست که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از آن من و علی و حسن و حسین را ای فاطمه از میان اهل بیت برگزید پس من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است و تو سیده زنانی و حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشتند و مهدی از ذریه تو خواهد بود که پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد **دوم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که خدا تعالی خلق را دو قسم کرد و مرا در بهترین قسم آنها قرار داد و اینست که خدا تعالی ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال میفرماید من بهترین اصحاب یمینم بعد از آن دو قسم را سه قسم کرد و مرا در بهترین آنها قرار داد در قول عز و جل و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون و من بهترین سابقانم بعد از آن سه قسم را قبایل کرد و مرا در بهترین قبیله آنها قرار داد و این است که میفرماید جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس من اتقی و اکرم اولاد آدمم در نزد خدا تعالی و فخر نمیکنم بعد از آن قبایل را خانه خانه کرد و مرا در بهترین خانه آنها قرار داد و این است که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **سیم** ابن بابویه بسند خود از موسی بن نصر رازی

باب صد و شصت و ششم
باب صد و شصت و هفتم

روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت رضا عرض کرد بخدا قسم که امروز در روی زمین احدی نیست که پدر او شریفتر از پدر شما باشد حضرت فرمود
شرف ایشان بتقوی است و طاعت خدا ایشان را شریف کرده بود دیگری عرض کرد بخدا سوگند که تو خود بهترین مردمی فرمود ای مرد سوگند مخور
از من بهتر کسی است که پرهیزکارتر باشد و طاعت خدا بیشتر کند و زیاده تر باشد بخدا سوگند که این آیه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم نسخ نشده است **چهارم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است که رسول خدا صلعم کسی بطلب
بلال فرستاد و او را امر نمود که مردم را پیش از وقت هر نمازی بخواند و حدیث سابق که در باب نود و هشتم گذشت تا آخر نقل کرده

باب صد و هشتم در آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید از ذوات ابواب عامه و در آن شش حدیث است **اول** صاحب مناقب الفاخره
فی عترة الطاهرة بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا صلعم عرض کردم یا رسول الله حق را بمن بنما
تا نظر نمایم فرمود یا ابن مسعود هرگاه حق را خواهی ببینی بزرگ خانه داخل شو پس چون داخل آن خانه شدم حضرت امیر المؤمنین را در رکوع و
سجود دیدم و در آن نماز میگفت اللهم بحرمة محمد عبدک و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی یعنی خداوندا بحرمت محمد که بنده و فرستاده
تو است گناهکاران شیعه مرا بیامرز ابن مسعود گفت آنجا آمدم تا بر رسول خدا صلعم خبر دهم آنحضرت را در رکوع و سجود دیدم و میگفت اللهم بحرمة
عبدک و ولیک علی اغفر للعاصین من امتی ابن مسعود گوید من از بیم بیهوش شدم و رسول خدا صلعم سر بالا کرد و فرمود یا ابن مسعود آیا
کفر بعد از ایمان عرض کردم معاذ الله و لکن چون علی را دیدم که از خدا سؤال میکرد بحق تو و ترا دیدم از خدا سؤال میکنی
بحق علی و مرا اینمعنی [illegible] نمیدانستم که کدام یک از شما افضل است فرمود یا ابن مسعود حق تعالی من و علی و حسن و حسین
را از نور عظمت خود خلق فرمود پیش از آنکه خلق را بیافریند بدو هزار سال و هنوز نه تسبیحی بود و نه تقدیسی پس از آن نور مرا شکافت و آسمانها و
زمینها را از آن آفرید و من از آسمانها و زمینها افضلم و نور علی را شکافت و عرش و کرسی را از آن آفرید و علی از عرش و کرسی جلیلتر است
و نور حسن را شکافت لوح و قلم را از آن آفرید و حسن از لوح و قلم جلیلتر است و نور حسین را شکافت و بهشتها و حور العین را از آن آفرید و حسین
از آنها افضل است پس مغرب و مشرق تاریک شد ملائکه از تاریکی بخدا شکایت کردند و عرض کردند خداوندا بحق این اشباحی که آفریدی
ما را از این غم برهان و این ظلمت را [illegible] پس خدا تعالی روحی آفرید و از آن روح دیگر کرد و از آن نوری آفرید و آن نور را
[illegible] زهرا را از آن آفرید پس بجهة آن فاطمه زهرا نامیده شد زیرا که مشرق و مغرب از نور زهرا روشن شد پس ای ابن
مسعود چون روز قیامت شود خدای عز و جل بمن و علی فرماید که در جهنم در آرید هر که را بخواهید اینست تفسیر القیا فی جهنم کل کفار
عنید کفار کسی است که نبوت مرا انکار کند و عنید کسی است که با علی و اهل بیت و شیعه او دشمنی نماید **دوم** ابو الحسن محمد بن احمد بن
علی بن شاذان از روات عامه در مناقب مائة منقبه لعلی بن ابیطالب و الائمة من ولده گوید حدیث ثابت شده که حضرت امام محمد باقر از پدرش علی بن الحسین از
پدرش حسین از پدرش امیر المؤمنین روایت کرده است که آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید را از رسول خدا پرسیدند فرمود یا علی چون روز قیامت
شود و همه خلایق جمع شوند من و تو در آن روز در جانب راست عرش باشیم خدا تعالی فرماید یا محمد و یا علی برخیزید هر که شما را دشمن داشته
و با شما مخالفت کرده و شما را تکذیب نموده در آتش اندازید **سیم** صاحب اربعین از اربعین حدیث در حدیث چهارم است بسند خود از شریک
روایت کرده است که روزی بعیادت سلیمان بن اعمش رفتیم در مرضی که وفات کرد ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و ابو حنیفه داخل شدند ابو حنیفه با سلیمان
رو کرده گفت یا سلیمان از خدا بترس و بدان که این اول روز تو است از روزهای آخرت و آخر روز تو است از روزهای دنیا و احادیثی که در شان علی
روایت میکنی اگر ترک نمائی ترا بهتر خواهد بود سلیمان گفت آیا چه حدیث که این گونه سخنان را بمثل من میگوئی [illegible]
رو بجانب ابو حنیفه کرد و گفت ابو المتوکل ناجی از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود چون روز قیامت شود خدای عز و جل
بمن و علی بن ابی طالب فرماید داخل بهشت کنید دوستان خود را و در جهنم اندازید دشمنان خود را و این است که میفرماید القیا فی جهنم کل کفار
عنید ابو حنیفه گفت برخیزید بیرون رویم تا از این بدتر حدیثی نگوید پس فضل گوید من این حدیث را بحسن بن علی عرض کردم گفت کفار کسی است
که نبوت جدم رسول خدا را انکار کند عرض کردم عنید کدام است فرمود آنکه حق علی را انکار کند

باب صد و نهم در آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید از ذوات ابواب خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** علی بن ابراهیم بسند خود از علی بن ابی طالب در آیه مذکوره روایت کرده است
که رسول خدا فرمود چون مردم در صحرای قیامت جمع شوند من و تو در آن روز در جانب راست عرش باشیم خدا تعالی بمن و تو فرماید برخیزید بیندازید
در جهنم هر کرا که مبغض و مکذب شما است **دوم** شیخ طوسی در کتاب امالی آورده است که رسول خدا صلعم در آیه مذکوره فرمود این آیه در شان

باب صد و هشتم

باب صد و نهم

من و علی نازل شد چون روز قیامت شود خدا تعالی مرا شفیع گرداند و من ترا شفیع سازم بعد از آن بمن و تو فرماید القیا فی جهنم کل من ابغضکما
و ادخلا الجنة کل من احبکما فان ذلک هو المؤمن یعنی در اندازید در جهنم دشمنان خود را و داخل کنید در بهشت دوستان خود را که مؤمن کسی است که
دوست شما باشد **سیم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از اعمش از ابو المتوکل ناجی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلعم
فرمود چون روز قیامت شود حقتعالی بمن و علی فرماید داخل کنید در بهشت هر کرا که شما را دوست دارد و داخل نمائید در جهنم هر کرا که شما را
دشمن دارد و اینست معنی قول خدا تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید **چهارم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از شریک بن عبد الله قاضی
آورده است که نزد اعمش رفتیم در مرض موت او و من نشسته بودم که ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و ابو حنیفه داخل شدند و از حال او سؤال کردند و او
اظهار ضعف شدید میکرد و از گناهان خود یاد مینمود و او را رقت دست داد و گریه میکرد ابو حنیفه رو بجانب او کرد و گفت از خدا بترس و بخود
بیا که اول روز آخرت است و آخر روز دنیای تو و بعضی احادیث در فضل علی که میگفتی [illegible] اعمش گفت چه حدیثی گفت مثل حدیث
عبایة بن ربعی انا قسیم النار گفت یا مثل من چنین سخنان میگوئی ای یهودی مرا تکیه دهید پس گفت موسی بن طریف که رجوع من بسوی خدا است
و احدی از بنی اسد مثل او ندیده ام بمن گفت از عبایة بن ربعی امام حی شنیدم که گفت از امیر المؤمنین علی شنیدم که فرمود انا قسیم النار
من قسمت کننده دوزخم میگویم این را و چنین میگویم این دوست من است او را واگذار و این دشمن من است او را بگیر پس حدیث کرد ابو المتوکل
ناجی در امارت حجاج که پیوسته بعلی دشنامهای بد میگفت از ابو سعید خدری روایت میکند که رسول خدا صلعم فرمود چون روز قیامت
شود خدای عز و جل من و علی را امر فرماید که بر بالای صراط بنشینیم و بما فرماید داخل بهشت کنید هر کرا که بمن ایمان آورده و شما را دوست داشته و در جهنم در آرید
هر کرا که بمن کافر شده و شما را دشمن داشته ابو سعید گوید که رسول خدا فرمود یعنی کسیکه ایمان آورد بمن اقرار نکرد و علی را دوست نداشت
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود القیا فی جهنم کل کفار عنید گوید ابو حنیفه ازار بر سر کشید گفت برخیزید که ابو محمد از این زیادتر نگوید
حسن سعید گوید بشریک بن عبد الله گفت اعمش آن روز را بشب نرسانید که از دنیا رحلت نمود **پنجم** ابن بابویه قمی بسند خود از اسحق بن
محمد از ابان قاضی روایت کرده است که نزد اعمش بودیم در آن مرضی که وفات کرد ابو حنیفه و ابن ابی لیلی داخل شدند ابو حنیفه گفت یا ابا محمد تو
گفت یا ابا محمد از خدا بترس که این اول روز از روزهای آخرت تو و آخر روز دنیای تو است بعضی احادیث در فضل علی بن ابی طالب میگفتی ذکر مکن اعمش
گفت مثل من را چنین میگوئی مرا تکیه دهید چون او را تکیه دادند گفت ابو المتوکل ناجی از ابو سعید خدری که رسول خدا صلعم
فرمود چون روز قیامت شود خدای عز و جل بمن و علی بن ابی طالب فرماید داخل کنید در جهنم هر که دشمن شما است و داخل بهشت کنید
هر که دوست شما است این است که میفرماید القیا فی جهنم کل کفار عنید ابو حنیفه برخاست گفت برخیزید که زیادتر از این
نگوید بخدا سوگند که از خانه او نرفتیم تا وفات کرد رحمة الله تعالی علیه **ششم** شرف الدین نجفی بحذف اسناد از محمد بن حمران
روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله در آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید سؤال کردم فرمود چون روز قیامت شود محمد و علی بر بالای
صراط بایستند احدی از آن نگذرد مگر آنکه برات با او باشد عرض کردم برات کدام است فرمود ولایت علی بن ابیطالب و ائمه از اولاد
او و منادی ندا کند یا محمد و یا علی القیا فی جهنم کل کفار بنبوتک عنید لعلی بن ابی طالب و الائمة من ولده در اندازید در جهنم هر کسی را که
بنبوت تو کافر شده است و با علی و ائمه از اولاد او عناد داشته

باب صد و دهم در آیه تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا
یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین از ذوات ابواب عامه و در آن یک حدیث است **ابو الحسن** فقیه ابن مغازلی شافعی
در کتاب مناقب بسند خود از زاذان روایت کرده است که علی را دیدم که [illegible] بدست گرفته در بازارها میگردید [illegible]
شده بود [illegible] این آیه را میخواند تلک الدار الآخرة نجعلها
للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین یعنی این خانه آخرت را قرار داده ایم برای کسانیکه در روی زمین بلندی
نجویند و تکبر ننمایند و فساد نکنند و نیکی آخر مخصوص پرهیزکاران است

باب صد و یازدهم در آیه تلک الدار الآخرة الایه از ذوات ابواب
خاصه و در آن یک حدیث است **سعد بن عبد الله** قمی در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از محمد بن [illegible] از حضرت ابی جعفر روایت
کرده است که ما هشت نفر بودیم در خدمت آنحضرت که نام رمضان مذکور شد فرمود نگوئید این رمضان است و نگوئید رمضان آمد
و رمضان رفت که رمضان نام خدا است [illegible] ماه نازل شد [illegible]
حضرت [illegible]

روایت کرده

باب صد و دهم

باب صد و یازدهم

شود مختص کردد فرمود مراد از حصول امام است چون امام را رؤیت کرد تکبیر گوید در روز قیامت سنگی سخت در میزان عمل او کذارد و مذکور است
اسمان و هفت زمین و انچه بر آنهاست و انچه در میان انهاست و انچه در زیر انهاست سنگین تر باشد پرسیدم میزان کدام است فرمود ای
سعد تو زیاد دقت میکنی و نظر میکاری این سنگ سنگین رسول خداست ما ائمه میزان و این است معنی قول خدا تعالی در انام که میفرماید
لیقوم الناس بالقسط پس فرمود و کسیکه تکبیر گوید در پیش امام و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له خدا تعالی رضوان اکبر برای او نویسد و
کسیکه رضوان اکبر برای او نوشته شود ابراهیم و محمد و همه پیغمبران در دار جلال ایشان شود عرض کردم دار جلال کدام است فرمود
ما ائمه دار جلالیم و این است که خدا تعالی میفرماید تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین یعنی این
سرای که موصوف است برای خود قرار دادیم برای کسانیکه نمیخواهند سرکشی و فساد را بر روی زمین و سرانجام نیکو مر پرهیزکاران است
و میفرماید تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام یعنی بزرگست نام پروردگار تو که خداوند جلال و کرم است پس ما ائمه جلال خدائیم و ما ائمه کرامتی
که خدا تعالی بندگان خود را بطاعت ایشان گرامی داشته **باب صد و هشتاد و ششم** در آیه طوبی لهم و حسن مآب از طریق عامه و در آن پنج
حدیث است **اول** ثعلبی در تفسیر الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب بسند خود از معویة بن قره از پدرش روایت کرده است
که رسول خدا فرمود طوبی درختی است که خدا تعالی از بدست قدرت خود غرس کرد و از روح خود در آن دمیده و میوه های آن همه زیورها و جامه های
نیکوئیست و حلل میروید و شاخهای آن از پس دیوارهای بهشت مشاهده میشوند **دویم** ثعلبی گوید عبید بن عمیر گفته طوبی درختی
است در بهشت عدن اصل آن در خانه پیغمبر است و در هر خانه از خانهای بهشت و هر غرفه از آن شاخه از آن درخت است خدا تعالی هیچ رنگی و هیچ
کل و شکوفه نیافریده است مگر آنکه شاخه از آن است بغیر از سیاهی و هیچ کوری و آن نیست و خدا تعالی هیچ ثمری و میوه نیافریده است مگر آنکه از آن
میوه و ثمره در آن درخت است و چشمه در زیر آن بیرون می آید کافور و سلسبیل و مقاتل گفته است هر برکی از آن درخت سایه افکند بر
خلایق و بر این برک ملکی موکل است که خدا را بانواع تسبیح میکند **سیم** ثعلبی بسند خود از ابن عباس در آیه طوبی لهم و حسن مآب آورده است
که طوبی درختی است اصل آن در خانه علی است در بهشت و در هر خانه شاخه از آن درخت است که از طوبی میگوید و حسن مآب یعنی بازگشت
نیکو **چهارم** ثعلبی بسند خود از جابر از ابو جعفر روایت کرده است که آیه طوبی لهم و حسن مآب را از رسول خدا سؤال کردند فرمود
شجره ایست در بهشت اصل آن در خانه من است و شاخهای آن در خانهای مردم عرض کردند یا رسول الله وقتی از تو سؤال کردیم فرمودی
درختی است که اصل آن در خانه علی است و شاخهای آن در خانهای مردم است فرمود خانه من و خانه علی یکی است در بهشت **پنجم** محمد بن
سیرین در آیه طوبی لهم و حسن مآب گوید درختی است در بهشت اصل آن در خانه علی است و هیچ خانه در بهشت نیست مگر آنکه شاخه از آن
درخت در آن خانه هست **باب صد و هشتاد و هفتم** در آیه طوبی لهم و حسن مآب از روایات خاصه و در آن یازده حدیث است **اول**
علی بن ابراهیم بسند خود از حضرت ابی عبد الله در حدیث معراج روایت کرده است که از جمله چیزهائی که رسول خدا در معراج دید
این بود که فرمود درختی دیدم که اگر مرغی مدت هفتصد سال در دور ساق آن درخت پرواز میکرد دور آن را تمام نمیکرد و هیچ منزلی در بهشت
نیست مگر شاخه از آن در آن خانه است از جبرئیل پرسیدم این چه درخت است گفت این درخت طوبی است خدا تعالی فرموده است طوبی لهم
و حسن مآب **دویم** ابن بابویه بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود درخت طوبی کسیرا که زنا بکند در غیبت
قائم ما بولایت ما چنگ زند و دل خود را بعد از هدایت مشتبه نکند از عرض کردم جعلت فداک طوبی کدام است فرمود درختی است در بهشت
اصل آن در خانه علی بن ابیطالب است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخه از آن درخت در خانه او میباشد و این معنی است قول خدا تعالی
که میفرماید طوبی لهم و حسن مآب **سیم** محمد بن یعقوب بسندهای خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین فرمود اهل دین را علاماتی است که بان علامات شناخته میشوند راستی گفتار و ادای امانت و وفا بعهد و صله رحم
مهربانی با ضعفا و قلت مراقبت با زنان فرمود یا قلت مقاربت و کرم و دهش و حسن خلق و سعه خلق و پیروی علم و انچه بنده را بخدا نزدیک
کند بهشت و طوبی و بازگشت نیکو باد مر ایشان را و طوبی درختی است در بهشت اصل آن در خانه پیغمبر و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخه
از آن در خانه اوست و هیچ چیزی بخاطر او خطور نکند که بان میل نماید مگر آنکه آن شاخه مهیا کند و حاضر سازد و اگر سواری تند رو یکصد سال
یکصد سال در سایه آن شاخه بتازد از سایه آن بیرون نتواند رفت و اگر کلاغی از ساق آن پرواز کند باعلای آن نرسد تا آنکه از پیری بیفتد
ای مردم بابن نعمت لذت میل کنید دست از آن بار نکشید بدانید که مؤمن از نفس خود در عذاب است و مردم از او در راحتند چون

نیمه شب شود گونه خود را بر روی خاک گذارد و خدا را سجده کند بهترین اعضای بدن خود و با خالق خود مناجات کند که او را از عذاب
جهنم نجات بخشد ای مردم چنین باشید **چهارم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله و پدرانش از
که حضرت امیر المؤمنین مثل حدیث سابق را روایت کرده مگر لفظ و قلة مواتاة النساء و حدیث با اندک تفاوتی نقل کرده **پنجم**
عیاشی باسناد خود از ابو جعفر روایت کرده است که فرمود طوبی درختی است در بهشت که پروردگار ما از غرس کرده است **ششم**
عیاشی باسناد خود از ابن سیرین در آیه طوبی لهم و حسن مآب آورده است که طوبی درختی است در بهشت اصل آن در خانه علی است و هیچ خانه
در بهشت نیست مگر آنکه شاخه از آن در آن خانه میباشد **هفتم** عیاشی باسناد خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است
که فرمود چون مؤمن با برادر خود ملاقات کند و با یکدیگر مصافحه نمایند گناهان از ایشان ریخته شود مادامیکه با هم مصافحه اند
مانند ریختن برگها از درختان و چون از یکدیگر مفارقت کنند دو ملکی که بر ایشان موکلند بایشان گویند خدا شما را اجزای خیر دهاد
و هرگاه دست بکردن یکدیگر اندازند منادی کند طوبی لکما و حسن مآب و طوبی درختی است در بهشت اصل آن در خانه امیر المؤمنین است
و شاخهای آن در قصرهای اهل بهشت و چون از یکدیگر جدا شوند دو ملک که بر ایشانند ندا کنند بشارت باد شما را ای دوستان خدا و بهشت
هشتم عیاشی از ابو بصیر از ابو جعفر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود اهل تقوی را علاماتی است که بان شناخته
شوند راست گفتن و ادای امانت و وفا بعهد کردن و فخر نمودن و بخل نورزیدن و صله رحم بجای آوردن و بر ضعفا رحم کردن و قلة مواتاة
با زنان و بذل معروف و حسن خلق و حلم و رزیدن و پیروی نمودن بعلم در آنچه بخدا نزدیک کند طوبی لهم و حسن مآب و طوبی درختی است در
بهشت اصل آن در خانه رسول خداست و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخه از آن در خانه وی باشد و هیچ آرزو در دل خود نگذرد
مگر آنکه آن شاخه برای او حاضر سازد و اگر سواری تند رو صد سال در سایه آن تازد بیرون نشود و اگر کلاغ از ساق آن
پرواز کند باعلای آن نرسد تا آنکه از ضعف پیری بیفتد ای مردم در این رغبت کنید مؤمن از نفس خود در آزار است و مردم از او در
راحتند چون نیمه شب شود گونه خود را بر روی خاک گذارد و بگرامی ترین اعضای بدن خود خدا را سجده کند با خالق خود مناجات
نماید که او را آزاد نماید ای مردم چنین باشید **نهم** در کتاب صفة الجنة و النار باسناد خود از حضرت ابی جعفر از رسول خدا
در آیه طوبی لهم و حسن مآب روایت کرده است که فرمود یعنی حسن مرجع و طوبی درختی است در بهشت ساق آن در خانه محمد است و اگر مرغی
ساق آن پرواز کند بشاخهای آن نرسد تا پیر شود و از شدت پیری هلاک شود بر هر برگ از آن ملکی است که خدا را ذکر میکند و در بهشت
خانه نیست مگر آنکه شاخه از آن درخت در آن میباشد شاخهای آن از پس دیوارهای بهشت دیده میشود و هر چیز از حلی و حلل و ثمر بخواهند
از درخت برای ایشان می آورد و هیچ ثمری و میوه از آن درخت باز نمیگیرد مگر آنکه خدا تعالی بجای آن باز بجا میکند و این تفضل بجهة آنست
که در دنیا نیکی کردند و در راه خدا انفاق نمودند پیش فرستادند و رستگار شدند **دهم** ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که رسول خدا فرمود تفسیر حروف ابجد که ط است تا آنکه میفرماید و اما ط
طوبی لهم و حسن مآب شجره ایست که خدا تعالی آنرا غرس کرده و از روح خود در آن دمیده و شاخهای آن از پس حصار بهشت دیده میشود
میوه های آن حلی و حلل است که آویخته شده اند از آن درخت نزدیک دهنهای ایشان **یازدهم** ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین از
ابن عباس روایت کرده است که در آیه طوبی لهم و حسن مآب گفته است طوبی درختی است در بهشت در خانه علی و در هر خانه از خانهای
بهشت شاخه از آن میباشد خدا تعالی هیچ چیزی نیافریده است مگر آنکه در زیر آن درخت میباشد و در آنجا بجمیع اهل بهشت است که نعمتها
خدا را یاد میکنند و در زیر آن درخت تلهای مشک میباشد چنانکه در زیر درختان دنیا تل خاک **باب صد و هشتاد و هشتم**
در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم از طریق عامه و در آن سه حدیث است **اول** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب
بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا پرسید کلماتی را که خدا تعالی بر آدم القا فرمود و آدم گرفت بانها توبه کرد و خدا
توبه او را قبول نمود فرمود سؤال کرد از خدا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا قبول کن خدا او را بخشید و قبول کرد **دویم** نطنزی در
کتاب خصایص آورده است که ابن عباس گفت چون خدا تعالی آدم را آفرید و روح در آدم دمید آدم عطسه کرد و گفت الحمد لله پروردگار او فرمود
یرحمک ربک چون ملائکه بر او سجده کردند بعجب و تکبر افتاد عرض کرد خداوندا هیچ مخلوقی آفریدی که نزد تو محبوبتر باشد از من فرمود بلی
آفریده ام که اگر ایشان نبودند ترا نمی آفریدم عرض کرد خداوندا ایشانرا بمن نما پس خدا تعالی بملائکه حجابها امر کرد حجابها را برداشتند

آدم بر پنج هیکل افتاد در زیر عرش الهی عرض کرد خداوندا اینان کیستند فرمود ای آدم این محمد نبی من است و این علی امیرالمؤمنین ابن عم نبی من
و وصی اوست و این فاطمه دختر نبی من است و اینان حسن و حسین پسران علی و فرزندان نبی منند بعد از آن فرمود ای آدم اینها اولاد تواند آدم
از این خبر مسرور شد چون مرتکب گناه شد گفت پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو سؤال میکنم که مرا بیامرزی خدا تعالی
او را بیامرزید اینست که خدا تعالی فرموده فتلقی آدم من ربه کلمات و آن کلماتی که آدم از پروردگار خود فرا گرفت این بود اللهم بحق محمد و علی و فاطمة
والحسن والحسین الا تبت علی فتاب الله علیه **سیم** شیخ ابو عمرو عثمان بن احمد که یکی از مشایخ سنیانست بسند خود از ابن عباس از
رسول خدا روایت کرده است که چون گناه آدم را فرو گرفت نظر باطراف عرش کرد اشباحی دید که میدرخشیدند عرض کرد خداوندا
اشباحی چند می بینم که بمن شباهت دارند اینها کیستند فرمود این انوار اشباح دو نفر از اولاد تواند نام یکی از اینها محمد است که پیغمبری را
بتو ابتدا کردم و باو ختم مینمایم و دیگری برادر و پسر عم اوست نام او علی که محمد را باو تأیید نمودم و بدست او محمد را یاری کردم و این انواری که
بر دور آن انوار است انوار ذریات آن پیغمبر است از نسل این برادر او که پیغمبر دختر خود را باو تزویج کند با او و فضلت نماید او اول کسی است که باو
ایمان آورد و او را تصدیق کرد و دختر او را سیده زنان خواهم کرد و او و فرزندان او را از آتش جهنم دور گردانم و هر سببی و نسبی در روز
قیامت منقطع شود مگر سبب و نسب او آدم سجده شکر بجای آورد که خدای تعالی چنین پیغمبری و وصی در ذریه او قرار داده و خدای تعالی
در عوض آن سجده ملائکه را امر کرد تا او را سجده کنند و **باب صد و هفتاد** در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه الآیه ذکر شد
خاتمه و در آن نه حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حمران در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات روایت کرده است که فرمودند آدم
گفت لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی و انت خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی
وارحمنی و انت خیر الراحمین لا اله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم کلینی بطریق دیگر روایت کرده
در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات گفت که آدم از خدا تعالی سؤال کرد بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلی الله علیهم اجمعین **دویم**
ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا سؤال کردم از کلماتی که آدم از پروردگار خود فرا گرفت و قبول
کرد خدا توبه او را بسبب آنها قبول نمود فرمود سؤال کرد از خدا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول کن خدا توبه او را قبول
کرد **سیم** ابن بابویه بسند خود در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات آورده است که سأله بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین **چهارم**
عیاشی در تفسیر خود باسناد از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که خدا تعالی میثاق نبوت محمد و وصایت علی را
بر آدم و ذریه او عرض کرد آدم نظرش بر محمد افتاد دید بر علی تکیه کرده و فاطمه در عقب ایشان و حسن و حسین در عقب فاطمه خدا تعالی
فرمود ای آدم بپرهیز از اینکه بر ایشان حسد بری آدم خواست که حسد برد آدم قرار داد چون خدا تعالی او را در بهشت جای داد محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین در بهشت برای او ممثل شدند آدم با نظر بر ایشان حسد کرد بعد از آن ولایت ایشان را بر او عرض کردند انکار نمود بهشت او را با برگهای
خود بیرون انداخت چون از حسد توبه نمود و اقرار بولایت ایشان نمود خدا را بحق پنج تن خواند خدا تعالی او را آمرزید و اینست
معنی قول خدا تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات الآیه **پنجم** عیاشی باسناد خود از محمد بن علی بن عبید علوی از پدرش از جدش از علی
روایت کرده است که فرمود کلماتی که آدم از پروردگار خود فرا گرفت این بود که گفت پروردگارا از تو سؤال میکنم بحق محمد که توبه مرا قبول کن
فرمود نام محمد را از کجا میدانستی گفت نام او را در سرادق عرش اعظم نوشته دیدم وقتیکه در بهشت بودم **ششم** ابو محمد حسن عسکری
در تفسیر خود فرموده خدا تعالی فرموده است فتلقی آدم من ربه کلمات یعنی فرمود این کلمات را بگو تا توبه ترا قبول کنم آدم کلمات را گفت خدا
توبه او را بسبب آن کلمات قبول کرد انه هو التواب الرحیم فرمود یعنی قبول کننده توبه و مهربانست بتوبه کنندگان قلنا اهبطوا منها
جمیعا یعنی ما گفتیم فرود روید شما فرمود یعنی یکی از شما در فرود آمدن بر دیگری پیشی نگیرد و هبوط هبوط آدم و حوا است و هبوط حیه است
از بهشت و حیه از [illegible] بهشت بود و هبوط ابلیس است از حوالی بهشت زیرا که از دخول بهشت ممنوع بود فاما یأتینکم منی هدی یعنی پس
اگر بیاید شما را دلالت و بیانی از جانب من فرمود یعنی ای ابلیس و ای آدم فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی کسانیکه پیروی کنند
دلالت و بیان مرا پس هیچ ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند فرمود یعنی ایشان را خوفی نیست وقتیکه از مخالفان میترسند
و لا هم یحزنون و اندوهناک نگردند وقتیکه آدم معصیت کرد و بسوی پروردگار خود بازگشت عرض کرد خداوندا توبه و عذر مرا قبول فرما
و مرا بمرتبه و منزلت من باز گردان و درجه مرا در نزد خود بلند گردان که نقص گناه و لغزش من بر اعضا و جوارح من اثر کرده خدا تعالی

فرمود که آدم

فرمود ای آدم بتو بیان نکردم که محمد و آل طاهرینش در شدائد و بلیات مرا بخوانی آدم گفت پروردگارا بلی خدا تعالی فرمود بحق محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین مرا بخوان که قبول کنم و زیاده از آنچه بخواهی بتو بدهم آدم عرض کرد خداوندا مقام و مرتبه ایشان در نزد تو بجائی رسیده است
که چون بایشان متوسل شدم توبه مرا قبول کردی و گناه مرا آمرزیدی و من آنکسی ام که ملائکه را بسجده من امر کردی و در بهشت خود جای دادی
و حوا را بمن تزویج کردی و ملائکه مقربین را بخدمتم امر فرمودی خدا تعالی فرمود ای آدم ملائکه را امر کردم که بجهت تعظیم ایشان ترا سجده
کنند زیرا که تو وعاء این انوار بودی و این انوار در تو بودند **شعر** و آدم مشکوة المصباح نودهم فلما رأتهم الملائک خرت و انوارهم
لما استقر بصلبه له سجدت والقصد هم فی الحقیقة و بالجمله اگر از پیش از گناه بحق ایشان میخواندی ترا از گناه محافظت میکردم و از دشمنی
شیطان ترا آگاه میکردم که از وحدتکی بهراسی [illegible] ولکن آنچه در علم ازلی گذشته است چنان خواهد شد اکنون مرا بحق ایشان بخوان تا اجابت
کنم و قبول نمایم آدم عرض کرد خداوندا بجاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و طیبین از آل ایشان بر من تفضل کن و توبه مرا قبول کن و مرا بیامرز
و بکرم خود مرتبه مرا بمن باز ده خدای عز و جل فرمود توبه ترا قبول کردم و از تو راضی شدم و نعمتهای خود را بتو باز گردانیدم و ترا بمحل
و مرتبه خود و کرامات من باز گردانیدم و بهره ترا از رحمتهای بی منتهای خود زیاد گردانیدم و اینست که خدا تعالی میفرماید فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم بعد از آن حقتعالی آنانی که بهبوط امر کرده بود مانند آدم و حوا و ابلیس و حیه بایشان فرمود که لکم فی الارض
مستقر که از برای شما در زمین قرارگاهی است که در آنجا نشیمن کنید تعیش نمائید بدارد شبهای آن و روزهای شما را به سعی و جهد
کردن بجهت آخرت پس خوشا حال کسی که توشه بر دارد بجهت آخرت خود و متاع الی حین و از برای شما است در زمین منفعتی تا وقت
رسیدن مرگ شما بجهت اینکه خدا تعالی بیرون می آورد از زمین کشت و زرع شما را و میرویاند و بیرون می آورد از آن میوه ها از برای شما و عیش
و نعمت میدهد شما را در آن و مبتلا میسازد شما را در آن بمحنتها نعمتهای دنیا را تا یاد آورد شما را نعمتهای آخرت
را که خالص است از شکننده نعمتهای دنیا و باطل کننده آن و دور کننده از آن و کم چیز حقیری نماید آن که مرا است و مبتلا میسازد شما را
ببلای دنیا که در میان آنها رحمتهاست و در بیماری [illegible] دفع میسازد بسبب بیماری [illegible] از بیماری
اشخاصی که مبتلا بآن شده اند همه این کارها را میکند تا بترساند شما را از عذاب آخرت که دائمی است عافیت در آن نیست
و در بیماری از آن راحت و آسایش و بخشایش نیست بلکه در آنها تضاعف است **هفتم** ابو محمد حسن عسکری نیز در تفسیر
خود آورده است که حضرت علی بن الحسین از پدرش از جدش از رسول خدا روایت کرده است که چون آدم انوار ما را دید که از صلب
او می درخشید هنگامیکه خدا تعالی انوار ما را از بالای عرش بصلب او نقل کرده بود انوار را میدید و اشباح را نمیشناخت عرض کرد
پروردگارا این انوار کیست که چنین میدرخشند حقتعالی فرمود انوار اشباحیند که ایشان را از شریف ترین بقعه های عرش بپشت
تو نقل کرده ام و بسبب تعظیم این انوار بود که ملائکه را امر نمودم تا ترا سجده کردند زیرا که تو وعاء این اشباح بودی عرض کرد خداوندا
اینها را بمن بنما تا بشناسم فرمود ای آدم ببالای عرش نظر کن و خدا تعالی انوار اشباح ما را از پشت آدم بذروه عرش انداخته و در آنجا عکس
پذیرفته و منطبع شده بودند چون آدم نظر کرد صور انوار اشباح ما را دید عرض کرد پروردگارا اینها اشباح کیانند فرمود ای آدم اینها
اشباح بهترین مخلوقات و آفریدگان منند این محمد است و من محمودم در کردار خود نامی از نامهای خود برای او جدا کردم و این علی است
و من علی العظیم از نامهای خود نامی برای او جدا کردم و این فاطمه است و من فاطر السموات و الارض جدا کننده دشمنان من از رحمت من
در روز حکم محکم و جدا سازنده دوستان من از آنچه بر ایشان [illegible] از آن خوش نیاید از نامهای خود نامی برای او
جدا کردم و این حسن است و این حسین است و منم خدای محسن مجمل نام ایشان را از نام خود جدا کردم و اینان بهترین آفریدگان من و گرامی
ترین برگزیدگان منند بسبب ایشان نعمت را از خلق باز گیرم و بسبب ایشان بمردم عطا نمایم و بسبب ایشان [illegible] عقاب کنم و بسبب
ایشان مردم را ثواب بخشم ای آدم بایشان متوسل شو در هر بلیه که بر تو [illegible] ایشان را شفیع خود کن که من سوگند یاد کرده ام سوگند حقی
که هیچ آرزومندی را از ایشان نا امید نکنم و هیچ سؤال کننده را از ایشان رد ننمایم و این در هنگامی بود که آدم معصیت کرده بود و خدا را
بایشان نخواند خدا توبه او را قبول کرد و او را بیامرزید **هشتم** ابن بابویه بسند خود از معمر بن راشد روایت کرده است که از حضرت
ابی عبد الله صادق شنیدم که فرمود که یهودی بنزد رسول خدا آمد و در برابر آنحضرت ایستاد و پیوسته بآنحضرت نظر میکرد
فرمود ای یهودی چه حاجت داری یهودی گفت تو افضلی یا موسی بن عمران که خدا تعالی با او سخن گفت و تورات را بر او نازل کرد و عصا را باو

داد و دریا را برای او شکافت و برهای او سایر بنداخت رسول خدا فرمود بنده را نزیبد که خود را بستاید لکن میگویم که چون
آدم عصیان ورزید توبه او این بود اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد لما غفرت لی و خدا تعالی او را بیامرزید نوح چون بر کشتی
سوار شد از غرق اندیشید گفت اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد لما نجیتنی من الغرق خدا تعالی او را از غرق نجات داد و چون ابرهیم
در آتش افتاد گفت اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد لما نجیتنی منها خدا تعالی آتش را بر او برد و سلام گردانید موسی چون عصا
را انداخت و اژدها شد از آن بترسید گفت اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد لما نجیتنی خدا تعالی فرمود لا تخف انک انت الاعلی ای
یهودی اگر موسی در زمان من میبود و من مبعوث میشدم او ایمان نمی آورد ایمان او را فایده نبود و نبوتش او را نفع نمی بخشید ای یهودی از
ذریه من مهدی است که چون خروج کند عیسی برای نصرت او فرود آید و او را پیش باز دارد و در عقب سر او نماز گذارد **دهم** ابن شهر
آشوب در آیه فتلقی آدم من ربه کلمات روایت است که فرمود کلماتی که آدم آموخت از پروردگار خود این بود اللهم بحق محمد وعلی
وفاطمه والحسن والحسین الا تبت علی پس خدا توبه او را قبول کرد **باب صد و هفتاد و ششم** در آیه وارکعوا مع الراکعین از روایات عامه
و در آن چهار حدیث است **اول** ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است در کتاب فضائل باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است
که گفت آیه وارکعوا مع الراکعین در خصوص رسول خدا و امیرالمؤمنین علی نازل شد و ایشان اول کسی بودند که نماز گذاردند و رکوع کردند
دویم ابن شهر آشوب از روایات عامه و خاصه از کتاب ابو عبیده مرفوعا و کتاب ابو نعیم صفهانی فیما نزل من القرآن فی علی و از نطنزی در کتاب
خصایص و هم چنین اصحاب ما از حضرت باقر روایت کرده اند که آیه وارکعوا مع الراکعین در خصوص رسول خدا و امیرالمؤمنین نازل
شد و ایشان اول کسی بودند که نماز گذاردند و رکوع کردند **سیم** حبری از ابن عباس همین روایت را بعینها نقل کرده است **چهارم**
ابو نعیم صفهانی در کتاب خود موسوم بنزول القرآن فی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب باسناد خود از ابو صالح از ابن عباس در آیه وارکعوا
مع الراکعین روایت کرده است که این آیه در خصوص رسول خدا و علی نازل شده و ایشان اول کسی بودند که نماز گذاردند و رکوع کردند
باب صد و هفتاد و هفتم در آیه وارکعوا مع الراکعین از روایات خاصه و در آن یک حدیث است **امام ابو محمد الحسن العسکری**
در تفسیر خود در معنی آیه واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین فرموده است یعنی برپا بدارید نمازهای واجبی را که محمد از
جانب خدا آورده و هم چنین ثابت و مستقر باشید در خصوص نبوت محمد و آل طاهرین او که علی سید و افضل ایشان است و ادا نمائید زکوة اموال
و زکوة را هرگاه واجب گردد و از بدنهای خود هرگاه لازم شود و از اعانت در ماندگان هرگاه استعانت جویند از شما وارکعوا مع الراکعین
یعنی فروتنی کنید با متواضعان از جهت تعظیم خدا و اطاعت دوستان او و محمد که پیغمبر خدا است و علی که ولی خدا است و بعد از ایشان امامان که
آقایان بندگان خالص خدا اند **باب صد و هفتاد و هشتم** در آیه واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم
انما نحن مستهزؤن از روایات عامه و در آن یک حدیث است **موفق بن احمد** باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که عبد الله
ابی با اصحاب خود از خانه بیرون آمدند جمعی از اصحاب رسول خدا با ایشان ملاقات کردند عبد الله با اصحاب خود گفت به بینید چگونه پسر
عم رسول خدا و سید بنی هاشم را بعد از رسول خدا از خود بگردانم پس علی کرم الله وجهه گفت ای عبد الله از خدا بترس و منافق مباش که منافق
بدترین خلق خدا است عبد الله گفت یا ابا الحسن نسبت نفاق با من میدهی بخدا سوگند که ایمان ما مثل ایمان شما است این را گفتند و متفرق
شدند عبد الله با اصحاب خود گفت دیدید که علی و همراهان او را چگونه استهزا نمودم اصحاب او را ثنا گفتند پس خدا تعالی آیه واذا لقوا الذین آمنوا
قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم بجهت تکذیب ایشان بر رسول خدا نازل کرد و معنی آیه اینست که چون ملاقات کنند منافقان با مومنان
با ایشان گویند ایمان آورده ایم و چون خلوت کنند با مصاحبان خود گویند ما با شمائیم و بر دین شمائیم و آنچه با مسلمانان گفتیم استهزا و
سخریه بود موفق بن احمد بعد از نقل حدیث میگوید این آیه دلالت میکند بر امامت علی ظاهرا و باطنا و هم چنین دلالت دارد بر اینکه علی
منافقان را انکار کرد و عداوت با ایشان آشکار نمود و مراد از شیاطین سرکرده کفار اند **باب صد و هفتاد و نهم** در آیه واذا لقوا الذین
آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انما معکم انما نحن مستهزؤن از روایات خاصه و در آن یک حدیث است **امام ابو محمد
العسکری ع** در تفسیر خود در معنی آیه از موسی بن جعفر روایت میکند فرمود یعنی آنانکه بیعت را شکستند و بمخالفت علی و سلب
خلافت از او کمر بستند چون با مومنان ملاقات نمایند ادعای ایمان کنند و گویند ما نیز مثل شما مومنیم چون سلمان و مقداد و ابوذر و
عمار و گویند که چون شما بمحمد ایمان آورده ایم و بیعت علی و فضل او و قبول ولایت او را اقرار کرده ایم و اولی دوستی او در ستم نا نهی ایشان که

تخریج

در سر که او گوچه با مسلمانان و اصحاب او ملاقات کنند ایشان را به بینید مشمئز شود گویند اینان اصحاب ساحر و اعوج اند یعنی محمد و علی از ایشان
بپرهیزید مبادا بر سخنان ما که در کفر محمد میگوییم از جهت سخنانی که در شان علی گفته است واقف شوند که اگر واقف شوند ما را هلاک
کنند پس ولی گوید به بینید چگونه ایشان را مسخره میکنم و شر ایشان را از شما و از خود دفع مینمایم و چون بهم رسیدند ولی ایشان گوید مرحبا
از سلمان بن اسلام که حضرت سید الانام در حق او فرمود اگر دین را باسمان بیاویزند هر آینه خواهند رسید بآن مردمانی از اهل
فارس که این سلمان از ایشان افضل است و در حق او فرمود سلمان منا اهل البیت و او را با جبرئیل قرین کرد که در روز عبا بر رسول
خدا عرض کرد و انا منکم رسول خدا فرمود و انت منا و جبرئیل بملکوت علی رفته و بر ملائکه فخر میکرد و میگفت بخ بخ کیست که مثل
من باشد من از اهل بیت رسول خدایم بعد از آن بمقداد گوید مرحبا بتو ای مقداد تو آنکسی که رسول خدا در شان تو بعلی فرمود مقداد
برادر تو است در دین و از تو جدا شده چنانکه گوئی بمنزله تو است بسبب محبتی که با تو و عداوتی که با دشمنان تو و موالاتی که با اولیای تو
دارد لکن محبت ملائکه هفت آسمان و ملائکه هفت حجاب بتو زیاده از محبت تو است با او و بغض ایشان بر دشمنان تو از بغض تو بر دشمنان علی
بیشتر است پس خوشحال تو ای مقداد بعد از آن بابوذر گوید مرحبا بتو ای ابا ذر تو آنکسی که رسول خدا در حق تو میفرمود زمین بر پشت
خود برنداشته و آسمان سایه نیفکنده است بر صاحب لهجه که راستگوتر از ابوذر باشد عرض کردند یا رسول الله صلی خدا تعالی بچه
چرا ابوذر صاحب این فضل و شرف گردانیده رسول خدا فرمود از آنکه علی برادر رسول خدا او را بر دیگران تفضیل داده و در همه حال مداح
او بوده و با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست است و روایت است که خدا تعالی او را از بهترین ساکنان بهشت گردانیده و چندان
از حور و غلمان و ولدان بهشت بر خدمت او باز دارد که عدد آنها را بجز خدا نداند بعد از آن بعمار بن یاسر گوید اهلا و سهلا بتو ای آنکه جوانی
تو وفتح هیچ فریضه و سنتی را ضایع نکردی بسبب سعی بر کفر رسول خدا بمقامی رسید که برسد بآن کسیکه روز و شب بدن
خود را بمشقت عبادت باز دارد و شبها را بعبادت و روزها را بروزه داشتن بسر برد و هم چنین کسیکه مال خود را در راه خدا انفاق
کند هر چند جمیع دنیا از آن او باشد مرحبا بتو که رسول خدا از جهت برادرش پسندیده که تو دوست خالص او باشی و بفراق او مبتلا شوی
حتی آنکه خبر داد که تو در محبت او کشته میشوی و روز قیامت در زمره دوستان او محشور میگردی خدا تعالی ما را توفیق کرامت کند
بمثل عمل تو و عمل اصحاب تو که اوقات خود را در خدمت گذاری رسول خدا و برادرش علی صرف کرده اند و دشمنان ایشان را دشمن و دوستان
ایشان را دوست داشته اند و بعید از ین دلم فرو که با شما ملاقات کردیم ایشان را بسیار خوش و روشن میکنند سلمان و اصحاب او ظاهر سخنان
ایشان را چنانکه بایشان مامور بود قبول کنند از ایشان در گذرند لکن ولی با اصحاب خود گوید دیدید چگونه ایشان را استهزا کردم و شر ایشان را
از خود و شما دفع نمودم گویند پیوسته در خوشی باشی ما دامی که هستی گویند شما نیز باید با ایشان چنین سلوک نمائید تا هنگامیکه فرصت
یابید حزم مدارا با کسی است که او فرصت نیافته است خود را بمشقت غصه اندوه بیندازد بعد از آن بنزد رفقای منافق خود گیرد در
تکذیب رسول خدا که آنچه از جانب خدا بسوی ایشان آورده از تفضیل امیرالمؤمنین و نصب او بامامت بر کافه مکلفین با ایشان شریک
و رفیقند بیایند با ایشان گویند ما در آنچه سعی کاشته ایم از دفع علی از امر خلافت و امامت اگر محمد او را نصب کند با شمائیم و از شما جدا نشیم
و از اینکه ما ایشان را امی شناسیم و با ایشان مدارا میکنیم فریفته مشوید و مضطرب نگردید که ما با ایشان استهزا میکنیم پس خدا تعالی فرماید
یا محمد الله یستهزئ بهم خدا تعالی جزای استهزای ایشان را با ایشان میدهد در دنیا و آخرت و یمدهم فی طغیانهم و ایشان را مهلت میدهد تا با ایشان
مدارا میکند ایشان را بتوبه کردن دلالت میکند اگر توبه کنند وعده آمرزش بایشان میدهد و هم یعمهون و ایشان همان در کوری خود
باقی خواهند بود و دست از قبایح اعمال خود نخواهند کشید آنچه توانند از اذیت و آزار بر رسول خدا و علی ترک نخواهند کرد
باب صد و هشتادم در آیه واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین از روایات عامه و در آن یک حدیث است
و معنی آیه اینست ای آنکسانیکه ایمان آورده اید استعانت جوئید بصبر یعنی روزه و بنماز در مقاصد دنیوی و اخروی خود و بدرستیکه
نماز و روزه بزرگ و دشوار و گران اند مگر بر فروتنان **ابن عباس** در آیه مذکوره گوید مراد از خاشع رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما
و خاشع در نماز کسی است که فروتنی کند در نماز و مایل باشد بقیام نمودن بآن و آیه الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون
در خصوص علی و عثمان بن مظعون و عمار بن یاسر و اصحاب ایشان نازل شده یعنی این فروتنان کسانی اند که یقین میدانند که ایشان رسنده اند
بوعده پروردگار خود و اینکه ایشان بسوی پروردگار خود بر میگردند **باب صد و هشتاد و یکم** در آیه واستعینوا بالصبر والصلوة از روایات خاصه

خاصه و در آن باب حدیث است **ابو تهراشوب** در آیه مذکوره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و هم چنین از ابن عباس روایت کرده است که کفت والخاشع الذلیل فی صلوته المقبل علیها یعنی رسول الله و امیر المؤمنین **باب هشتاد و دوم** در آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابوبکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شأن علی علیه السلام باسناد خود از مقاتل از محمد حنفیه از حضرت امیر المؤمنین در آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض روایت کرده است که آنحضرت فرمود خدای تعالی امانت مرا بر هفت آسمان عرض کرد بثواب و عقاب عرض کرد پس کفتند پروردکارا ما حمل امانت بثواب و عقاب نمیکنیم ولکن از اهل بیت ادیم بدون ثواب و عقاب و خدای تعالی امانت و ولایت مرا بر مرغان عرض کرد اول مرغی که ایمان آورد بازها بودند و قنبره کرد قبری است از نجشک **فقیر کوید** از کعب الاحبار روایت است که ذکر باز اینست که میکوید سبحان ربی و بحمده و در حدیث است که قنبره بسیار تسبیح میکوید و تسبیح او اینست که میکوید لعن الله مبغضی آل محمد و در کتاب حیوة الحیوان دمیری که از علمای عامه است نیز این حدیث را نقل کرده و بالجمله فرمود و اول مرغی که انکار ولایت ما کرد بوم و عنقا بود خدای تعالی ایشان را از میان طیور لعن کرد و بوم قدرت ندارد که در روز پرواز کند نظر بکنید که مرغان از او در دل دارند که اکر او را ببینند هلاک کنند و عنقا پوشیده شد در دریاها و عنقا را کسی نمی بیند و خدای تعالی امانت مرا بر زمین عرض کرد هر بقعه که بامامت و ولایت من اقرار کرد خدای تعالی از طیب و مبارک و پاکیزه و کیاه و ثمرات را شیرین و کوارا و آبش را زلال کردانید و هر بقعه که جاحد امامت من و منکر ولایت ما شد او را شوره زار کرد که از آن نبات نروید و کیاه از آن شمر ثمرات آنرا عوسج که خاری است معروف و حنظل کردانید و آبش را تلخ و شور ساخت بعد از آن فرمود و حملها الانسان یعنی امت تو ای محمد حمل نمودند ولایت امیر المؤمنین و امامت او را با آنچه در آن بود از ثواب و عقاب یعنی قبول نکردند انکار آن انه کان ظلوما لنفسه جهولا لامر ربه هر که ادای حق آن نکند انکر ظلوم و غشوم است حضرت امیر المؤمنین فرمود دوست ندارد مکر مؤمن و دشمن نمیدارد مرا مکر منافق و حرامزاده **شعر** والاک من طابت ولادته ولم یتهم بحکم الحاکم الفارق وقالاک من حلت ام اتهم اوذات نوع من ضرائر **دویم** موفق بن احمد باسناد خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدای تعالی حمحی آسمانها و زمین را فرید او را عرض کرد و ایشان اجابت کردند بنبوت من و ولایت امیر المؤمنین علی ع بر ایشان عرض کرد هر دو را قبول کردند بعد از آن خلق را آفرید امر دین را با ما تفویض کرد پس سعادتمند کسی است که بخت سعادت با ما و شقی کسی است که بدشمنی و انکار ولایت ما شقی شده باشد ما حلال کنیم حلال خدا و ما حرام کنیم حرام خدا را **باب صد و هشتاد و** در آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض از روایات خاصه و در آن هشت حدیث است **اول** محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابی عبدالله ع در آیه مذکوره روایت کرده است که کفت امانت در این آیه ولایت امیر المؤمنین است **دویم** ابن بابویه باسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله ع فرمود که حق سبحانه و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید و ارواح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از ایشان را اعلا و اشرف همه کردانید انوار ایشان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرض کرد نور ایشان ارواح انوار را پوشانیده و تیره کردانید خدای تعالی بآسمانها و زمینها و کوهها فرمود اینان احباء و اولیاء و حجتهای منند بر خلق و امامان مرا فریدکان منند هیچ مخلوقی محبوبتر از ایشان نیافریده ام مخصوص ایشان و دوستان ایشان بهشت را آفریدم و از برای مخالفان و دشمنان ایشان جهنم را خلق کردم هر که ادعای محل و منزلت ایشان از من کند او را بعذابی معذب کردانم که احدی از عالمیان را معذب کرده باشم و او را با مشرکان در اسفل درک جهنم ساکن کردانم و هر که بولایت ایشان اقرار کند و ادعای مکان و منزلت ایشان نکند او را با ایشان در بهشت ساکن کردانم و ایشان را در بهشت هر چه از من بخواهند و کرامت خود را برای ایشان مباح کردانم و ایشان را در مکان قرب خود فرود آورم و شفاعت ایشان را در حق کناهکاران از بندکان و کنیزکان خود قبول کنم و ولایت ایشان امانتی است از من نزد بندکان من کدام یک از شما است بجز از نیکان و برکزیدکان که آن را با این کرانی متحمل شود و این امانت را قبول کند ما آنکه آسمانها و زمینها و کوهها از حمل آن ابا کردند و از ادعای منزلت ایشان و تمنای محل ایشان از عظمت پروردکار ترسیدند چون خدای تعالی آدم و حوا را در بهشت ساکن کردانید بایشان فرمود بخورید از نعمتهای بهشت بجز اینکه نزدیک این درخت نروید یعنی کندم که بخود ستم کرده خواهید بود پس آدم بمنزلت و مکان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد ایشان نظر کرد دید منزل ایشان اشرف منازل بهشت است عرض کردند پروردکارا این مکان کیست خدای عز و جل فرمود سر بالا کنید بساق عرش نظر نمائید چون سر بالا کردند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را بر ساق عرش نوشته دیدند بنوری از نور خدای جبار جل شانه عرض کردند پروردکارا چه کرامی و چه محبوب و چه شریفند اهل این

منزلت در نزد تو خداوند عز و جل فرمود اکر ایشان نبودند شما را نمی آفریدم اینان خزانهای علم من و امینهای سر من اند بپرهیزید از اینکه بر ایشان حسد برید و منزلت ایشان را تمنی بکنید و محل ایشان را بخواهید که بسبب تمنی از اهل عصیان و از جمله ستمکاران خواهید بود عرض کردند پروردکارا ستمکاران کدامند فرمود کسانی که بناحق ادعای مقام و منزلت ایشان میکنند عرض کردند خداوندا مکان و منزلت ستمکاران ایشان را در جهنم بما بنما چنانکه مکان و منزلت ایشان را در بهشت بما نمودی خدای تعالی بآتش امر فرمود تا آنچه از انواع عذاب و نکال داشت همه را ظاهر ساخت خدای عز و جل فرمود اینست مکان کسانیکه با ایشان ستم میکنند منزلت ایشان را برای خود ادعا مینمایند در درک اسفل که هر وقت بخواهند از آن بیرون بجهند باز سر نکون در آن در افتند و هر کاه پوست بدن ایشان پوسیده شود آنرا بپوست دیکر غیر خود ایشان تبدیل نمائیم تا عذاب الهی را بچشند ای آدم و ای حوا بچشم حسد بانوار و حجج من نظر مکنید که از جوار کرامت خود شما را فرو اندازم و شما را در محل ذلت فرود آرم فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سوآتهما وقال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین شیطان در دل ایشان وسوسه انداخت تا آنچه در دل پنهان داشتند آشکار نمایند با ایشان کفت خدای تعالی شما را از خوردن این درخت نهی نکرده است مکر از آن جهت که اکر میخورید ملک میشدید یا در بهشت مخلد باز میماندید آنها را بغرور باز داشت و محل ایشان را تمنی کردند و بدیده حسد بدایشان نکریستند و در این وسوسه بودند تا از آن کندم خوردند پس برکشته بر جای آن کندم که خوردند جو رست و اصل آن کندم را نخورده بودند و اصل آن جو بجای آن کندم آمد و چون از آن شجره خوردند لباس و زیور از ایشان بیفتاد و برهنه ماندند از برکهای درختان بهشت عورت خود را پوشانیدند پروردکار بایشان فرمود شما را از خوردن این درخت نهی فرمودم و شما را کفتم که شیطان دشمن شما است مبادا شما را فریب دهد عرض کردند پروردکارا بنفس خود ستم کردیم و اکر ما را نیامرزی و بر ما رحم نیاری از جمله زیانکاران خواهیم بود خدای تعالی بایشان فرمود اکنون از جوار من دور شوید و هبوط کنید که هر که مرا معصیت کند او را در بهشت در جوار خود نکذارم ایشان از بهشت فرود آمدند و بسبب نقصان در امعاء در طلب معاش افتادند و چون حق تعالی خواست که توبه ایشان را قبول کند جبرئیل نزد ایشان آمد و کفت شما بسبب تمنای مقام و منزلت آنها که خدای تعالی بر شما تفضیل داده بود بر خود ستم کردید جزای خود رسیدید جزای شما این بود که از جوار الهی دور افتاده بر زمین فرود آمدید اکنون توبه کنید از پروردکار خود مسئلت نمائید بحق آن نامها که بر ساق عرش دیدید توبه شما را قبول کند آدم و حوا عرض کردند اللهم انا نسئلک بحق الاکرمین علیک محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین والائمة تبت علینا و رحمتنا خدای تعالی توبه ایشان را قبول کرد و دوست پیوسته توبه و مهربان بر بندکان خود و بعد از آن انبیای کرام پیوسته با این امانت امید داشتند و محافظت مینمودند و باوصیا و نیکان و ماکاران امت خود خبر میدادند و ایشان از حمل آن ابا مینمودند و از ادعای آن حذر میکردند و آنمرد معروف از برای خود ادعا نمود و بار امانت را بدوش کشید پس اصل هر ظلم و ستمی از او است تا روز قیامت اینست که خدای تعالی میفرماید انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا **سیم** ابن بابویه باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله ع از آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض الایه سؤال کردم فرمودند امانت ولایت ما است و انسان که حمل امانت نمود ابو الشرور منافق است **چهارم** ابن بابویه باسناد خود از حسین بن خالد روایت کرده است که از حضرت امام رضا ع از آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض سؤال کردم فرمود امانت ولایت ما است هر که بناحق ادعای آن کند برای خود کافر است **پنجم** محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود از جابر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آنحضرت در آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فرمودند امانت ولایت ما است از حمل آن ابا نمودند و انسان که از آن حمل نمود ابو فلان بود **ششم** محمد بن عباس بن ماهیار باسناد خود از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبدالله ع در آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض روایت کرده است که فرمودند مراد از امانت در این آیه ولایت علی بن ابیطالب است **هفتم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود کوید امام میفرماید امانت در این آیه عبارت از امامت و امر و نهی است و دلیل بر این آنست که خدای تعالی میفرماید ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی امامت پس امانت همان امامت است که بر آسمانها و زمینها و کوهها عرض شد که از حمل آن ابا نمودند و ادعای آن ننمودند و غصب نکردند و آن انسان یعنی اول از حمل کرد انه کان ظلوما جهولا لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات و یتوب الله علی المؤمنین

والمؤمنات وکان الله غفورا رحیما هشتم عمر بن ابرهیم وسولی صاحب کتاب الثمین در آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
نقل کرده است که گفت امانت انکار ولایت علی بن ابی طالب است که بر آن مذکورات عرض شد و همه از حمل آن ابا نمودند و از آن ترسیدند
وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و انسان همان اولی است که حمل آن نمود تا اینکه خدا تعالی منافقین و منافقات را عذاب کند و
بخدا سوگند که اقرار آن کردند مؤمنین و مؤمنات فایز گردیدند **باب صد و هشتاد و چهارم** در آیه سأل سائل بعذاب واقع
للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان
علمای عامه است بسند خود از ابو اسحق ثعلبی روایت کرده است که در تفسیر خود گفته است شخصی از سفیان بن عیینه پرسید آیه
سأل سائل بعذاب واقع در حق که نازل شده سفیان گفت از مسئله سؤال کردی که احدی پیش از تو از من سؤال نکرده حضرت جعفر بن
محمد الصادق ع از پدرانش روایت کرده که چون رسول خدا ص در روز غدیر خم مردم را ندا در داد و همه گرد آمدند دست علی را گرفت
و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و این قضیه در اقطار و بلاد شایع شد تا اینکه بحرث بن نعمان فهری رسید ناقه خود سوار شد
بابطح آمد پیاده شده و اشتر خود را بر بست بنزد رسول خدا ص آمد و جماعت بسیار در خدمت آن بزرگوار بودند گفت یا محمد ما را از جانب
خدا امر کردی بگفتن اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله قبول کردیم بعد از آن بپنج نماز امر کردی ما قبول کردیم و ما را بزکوة امر نمودی
قبول کردیم ما را بروزه ماه رمضان امر کردی قبول کردیم ما را بحج بیت الله امر کردی قبول کردیم و باینها قناعت نکرده دست پسر عمت
علی گرفته و او را بر ما برتری دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه این از تو است یا از جانب خداست رسول خدا فرمود قسم بخدائی که جز
او خدائی نیست که این از جانب خداست حرث بن نعمان بازگشته بجانب ناقه خود میرفت و میگفت خداوندا آنچه محمد میگوید راست است
بر سر ما از آسمان سنگ ببار یا ما را بعذاب دردناک معذب گردان هنوز بناقه خود نرسیده سنگی از آسمان بسرش فرود آمد
و از سوراخ دبرش بیرون رفت و او را بجهنم واصل کرد این آیه سأل سائل بعذاب واقع نازل شد **دویم** ابو علی طبرسی در کتاب احتجاج از
روایات عامه بسند خود شان از سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد الصادق ع از پدرانش روایت کرده که رسول خدا چون علی را در روز غدیر
خم نصب کرد و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه این خبر در ولایات شایع شد نعمان بن حرث فهری بنزد رسول خدا ص آمد و گفت ما را
بشهادت لا اله الا الله و بنبوت خود از جانب خدا امر کردی قبول نمودیم و بجهاد و زکوة و صلوة و حج و روزه امر کردی تمکین نمودیم با اینها
اکتفا نکردی و اکنون این طفل را بولایت نصب کردی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا این از خود تو است یا از خدای تو رسول خدا
فرمود قسم بآنکسی که بجز خدائی نیست که این امر از جانب خداست نعمان بجانب ناقه خود بازگشته و میگفت اللهم ان کان هذا هو الحق من
عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم خدا تعالی سنگی بر سر او زده کار او را تمام کرد و از دبرش بیرون جست و او را بجهنم فرستاد
و آیه سأل سائل بعذاب واقع نازل شد **باب صد و هشتاد و پنجم** در آیه سأل سائل بعذاب واقع از روایات خاصه و در آن شش
حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسندهای خود از ابو بصیر روایت کرده است که روزی رسول خدا ص نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین
آمد رسول خدا باو فرمود یا علی ان فیک شبها من عیسی بن مریم در تو خصلتی است اگر نه آن بود که طوایفی از امت من در حق تو گویند آنچه نصاری
در حق عیسی گفتند هر آینه در فضل تو سخنانی میگفتم که بهیچ جماعتی نگذری مگر آنکه خاک قدم ترا بتبرک بر دارند راوی گوید دو اعرابی
و مغیرة بن شعبه و جمعی از قریش که با ایشان بودند در غضب شدند و گفتند پسر عمش را بهیچ کس شبیه نکرد مگر بعیسی بن مریم پس خدا تعالی فرو
فرستاد ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون و قالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون ان
هو الا عبد انعمنا علیه و جعلناه مثلا لبنی اسرائیل و لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة یخلفون یعنی چون رسول خدا علی را بعیسی تشبیه
کرد از آن اعراض کردند و گفتند خدایان ما بهترند یا علی بن ابیطالب و نگفتند این را مگر از روی عناد نیست علی مگر بنده از بندگان
ما که عطا کردیم باو خلافت و امامت را و او را از برای بنی اسرائیل مثل قرار دادیم و اگر میخواستیم هر آینه قرار میدادیم از بنی هاشم ملائکه
را که در روی زمین خلافت کنند حارث بن عمر غضب کرد و گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک یعنی از بنی هاشم فامطر علینا
حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس خدا تعالی کفر حارث را باو فرستاد و آیه ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله
معذبهم و هم یستغفرون نازل شد یعنی عذاب نمیکند خدا تعالی قوم را در حالتی که تو ای محمد میان ایشان باشی و اگر توبه کنند از کفر
ایشان را نیز عذاب نخواهد کرد رسول خدا ص بحارث فرمود ای ابو عمر یا توبه کن از آنچه گفتی یا از اینجا برو حارث گفت یا محمد از آنچه

داری از برای باقی قریش هم چیزی نگاه دار که بنی هاشم در میان عرب و عجم بزرگ شدند رسول خدا ص فرمود اختیار این امر با من نیست
بلکه با خدا تعالی است پس گفت یا محمد قلب من در توبه کردن با من همراهی نمیکند و لکن از نزد تو میروم پس براحله خود سوار شد
برفت چون بخارج مدینه رسید جندله بر سر رسید مغز او را در هم کوفت بعد از آن وحی بر رسول خدا ص نازل شد که سأل
سائل بعذاب واقع للکافرین بولایة علی لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سؤال کرد سؤال کننده از عذابیکه واقع
شونده و فرود آینده است از نزد خدا تعالی برای کافران و منکران ولایت علی که آن عذاب را دفع کننده نیست من عرض کردم جعلت
فداک ما این را چنین نمیخوانیم فرمود جبرئیل امین این را چنین فرود آورد و بخدا سوگند که در مصحف فاطمه چنین است پس رسول
خدا ص بمنافقان که در گرد آنحضرت بودند فرمود بنزد رفیق خود روید که فرود آمد بر او آنچه از خدا خواسته بود خدا تعالی
فرمود واستفتحوا و خاب کل جبار عنید یعنی طلب چیزی کردند که آن نصرت و ظفر باشد بر دشمنان خود و مأیوس گردید هر
کسیکه ستمکار و مخالف حق است **دویم** محمد بن عباس بسند خود از حسین بن محمد روایت کرده است که سفیان بن عیینه
را از آیه سأل سائل بعذاب واقع سؤال کردم که در حق که نازل شد جواب داد یا ابن اخی از چیزی سؤال کردی که پیش از تو احدی از من سؤال
نکرده از جعفر بن محمد سؤال کردم آنچه تو از من سؤال کردی فرمود پدرم از جدم از ابن عباس روایت کرده که چون روز غدیر
رسول خدا ص برخواست و خطبه خواند بعد از آن علی را خواسته بازوان او را گرفته دو دست او را بلند کرد بحدیکه سفیدی
زیر بغلش دیده شد بمردم فرمود آیا تبلیغ رسالت خود بشما کردم و آنچه شرط ابلاغ بود بشما گفتم عرض کردند بلی فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه این سخن در میان مردم منتشر شد تا آنکه بحارث بن نعمان فهری رسید بر راحله
خود نشسته و قصد رسول خدا کرد و آنحضرت در آن اوقات بابطح بودند حارث آمده زانوی شتر خود را بست و بنزد رسول خدا ص آمد
و گفت ای بنده خدا ما را بگفتن لا اله الا الله دعوت کردی قبول کردیم بعد از آن ما را برسالت خود از جانب خدا خواندی تمکین نمودیم
و حال آنکه در دل ما بود آنچه بود بعد از آن گفتی نماز بگذارید نماز گذاردیم گفتی روزه بدارید روزه داشتیم گفتی حج کنید حج کردیم
میگوئی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه این را از پیش خود میگوئی یا از جانب خدا این را گفته با کمال خشم از جا
برخواست و میگفت اللهم ان کان ما یقوله محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء تکون نقمة فی اولنا و آیة فی آخرنا و ان کان
ما یقوله محمد کذبا فانزل به نقمتک این را گفته و بر ناقه خود سوار شد چون بر پشت ناقه قرار گرفت سنگی از آسمان بر سر او فرود
آمد در همان ساعت بجهنم واصل شد پس خدا تعالی فرو فرستاد سأل سائل بعذاب واقع الایات **سیم** محمد بن عباس بسند
خود از ابو بصیر از حضرت ابیعبدالله ع روایت کرده است که آنحضرت این آیه را چنین خواندند سأل سائل بعذاب واقع للکافرین بولایة
علی لیس له دافع بعد از آن فرمود بخدا سوگند که جبرئیل امین این آیه را بر رسول خدا چنین آورد و در مصحف فاطمه نیز چنین است **چهارم**
محمد بن ابرهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از جابر از حضرت ابوجعفر ع روایت کرده است که فرمودند این سوره را چگونه می
خوانید عرض کردم کدام سوره فرمود سوره سأل سائل بعذاب واقع و آن آتشی است که در ثویه افتد **و فقیر گوید** ثویه نام
بلدی است از بلاد سودان و کوهی است در آنجا و گویا بلاد حبشه باشد فی الجمله بعد از آن فرمود که بکناسه افتد بعد از آن بجانب ثقیف افتد
و هیچ یک از دشمنان آل محمد را نگذارد الا آنکه همه را بسوزاند **پنجم** محمد بن عباس از حسن بن علی بن صالح بن سهل از حضرت ابی
عبدالله ع در این سأل سائل بعذاب واقع روایت کرده است که فرمودند مراد عذابی است که بعد از این واقع خواهد شد و آن آتشی است که
در ثویه افتد و بکناسه رسد و هیچ خانه از دشمنان آل محمد نیفتد مگر آنکه آنرا با اهلش بسوزاند و این واقعه قبل از خروج
قائم آل محمد خواهد بود **ششم** شرف الدین نجفی در تأویل الآیات الباهرة فی العترة الطاهرة بسند خود از ابو بصیر از حضرت
ابیعبدالله ع روایت کرده است که فرمودند سأل سائل بعذاب واقع للکافرین بولایة علی لیس له دافع بعد از آن فرمود که جبرئیل
این آیه را بر رسول خدا ص چنین آورد و در مصحف فاطمه نیز چنین است **باب صد و هشتاد و ششم** در آیه و نزعنا ما فی صدورهم
من غل اخوانا علی سرر متقابلین از روایات عامه و در آن پنج حدیث است **اول** در مسند احمد حنبل بسند خود از زید بن ابی اوفی
روایت کرده است که گفت بخدمت رسول خدا ص رفتم در مسجد آنحضرت پس قصه مواخاة رسول خدا در میان اصحاب مذکور نمود میگوید
علی عرض کرد یا رسول الله روح از بدن مفارقت کرد و پشتم درهم شکست از اینکه دیدم همه اصحاب را با یکدیگر برادر کردی مگر مرا که از ...

میان ... سر نوشت

... چنین است سأل سائل بعذاب واقع للکافرین بولایة علی لیس له دافع

تفضیلی نیست که بر من کرده تراست که عتاب کنی و کرم نمائی رسول فرمود قسم بانکسیکه مرا بپیغمبری فرستاده است که ترا نکاه نداشتم
مکر از برای انکه ترا با خود برادر کنم و تو از من بمنزله هرونی از موسی مکر انکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو برادر و وارث منی عرض
کرد من از تو چه میراث خواهم برد فرمود آنچه انبیا پیش از من برده اند عرض کرد از انها چه برده اند فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر خود را
و تو با من خواهی بود در قصر من در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق منی بعد از ان این ایه را تلاوت فرمود اخوانا علی سرر
متقابلین المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض یعنی **دوم** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از زید بن ارقم روایت
کرده است که روزی بخدمت رسول خدا رفتم فرمود در میان شما با یکدیگر برادری میکنم چنانکه خدا تعالی در میان ملائکه
برادری افکنده بعد از ان بعلی فرمود یا علی تو برادر و رفیق منی بعد از ان این ایه را تلاوت کرد اخوانا علی سرر متقابلین الاخلاء
فی الله ینظر بعضهم الی بعض **سیم** عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از حسن بن علی ع روایت کرده است که فرمود ایه ونزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین در شان ما نازل شده است یعنی بیرون کشیدیم ما انچه در سینه ایشان بود از
کینه که با هم داشتند در حالتیکه برادران باشند در برابر یکدیگر بر روی تختها و سریرها نشسته باشند **چهارم** حافظ ابو نعیم
بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که علی ع برسول خدا عرض کرد یا رسول الله من و فاطمه کدام یک نزد تو محبوب تریم فرمود
فاطمه از تو محبوبتر است نزد من و تو از فاطمه عزیزتری و گویا ترا با خود میبینم بر بالای حوض کوثر که دشمنان را از آن دور میکنی و بر دور
ان حوض ابریقها بعدد ستارگان اسمان و تو و حسن و حسین و حمزه و جعفر در بهشت برادر وار بر بالای تختها در مقابل یکدیگر نشسته اید
و تو و شیعه تو با من خواهید بود بعد از ان ایه ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین را تلاوت فرمود **پنجم**
ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که در مسجد مدینه بخدمت رسول خدا رفتم پیوسته انحضرت
میفرمود این فلان بن فلان و این فلان کجاست از اصحاب میپرسید بطلب ایشان میفرستاد تا جمعی از ایشان در خدمت انحضرت جمع شدند
بعد از ان حدیث مواخاة ذکر کرده تا انکه گوید پس علی ع عرض کرد یا رسول الله روح از بدنم مفارقت کرد و پشتم در هم شکست از انکه همه
اصحاب را با یکدیگر برادر کردی مکر مرا اگر از روی سخط است بر من تراست که عتاب کنی و کرم نمائی فرمود قسم بانکسیکه مرا براستی بپیغمبری فرستاده است
که ترا نکاه نداشتم مکر از برای خود تو از من بمنزله هرونی از موسی مکر انکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو برادر و وارث منی عرض کرد یا رسول
الله از تو چه میراث خواهم برد فرمود آنچه انبیای قبل از من برده اند عرض کردم انبیاء پیش از تو چه برده اند فرمود کتاب خدا و
سنت پیغمبر خود را و تو با من در قصر من خواهی بود در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق منی بعد از ان این ایه را تلاوت فرمود اخوانا
علی سرر متقابلین الاخلاء فی الله ینظر بعضهم الی بعض الحدیث علی روایة الحافظ ابی نعیم **باب صد و هشتاد و هفتم** در آیه
ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین از طریق خاصه و در ان شش حدیث است **اول** محمد بن یعقوب باسانید معتبره
از محمد بن سلیمان از پدرش روایت کرده است که در خدمت حضرت ابی عبد الله ع بودم ابو بصیر داخل شد و حدیثی ذکر کرد حضرت باو
فرمود یا ابا محمد خدا تعالی شما را در کتاب خود ذکر کرده اخوانا علی سرر متقابلین و بخدا سوگند که خدا تعالی از این اراده نکرده است مکر شما
شیعیان را و این حدیث را ابن بابویه نیز در کتاب بشارات الشیعه روایت کرده است **دویم** محمد بن یعقوب بسند خود از عمرو بن مقدام
روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع شنیدم که فرمود روزی من با پدرم در میان قبر و منبر رسول خدا امدیم و چند نفر از
شیعیان را در انجا دیدیم پدرم بر ایشان سلام کرد بعد از ان فرمود بخدا سوگند که من بوی خوش و نسیم دلکش شما را دوست میدارم
مرا بورع و اجتهاد خود اعانت نمائید و بدانید که بولایت ما نرسند احدی مکر بورع و اجتهاد در دین خود و هر که پیروی کند کسیرا
باید بعلم او عمل کند شمائید شیعه خدا و شمائید یاران خدا و شمائید سابقون اولون و شمائید سابقون اخرون و شمائید سابقون
در دنیا و شمائید سابقون در اخرت بسوی بهشت و ما بهشت را برای شما شیعیان ضامن شده ایم بضمانت خدای عز و جل و
ضمانت رسول خدا و بخدا سوگند که در درجات بهشت هیچ امتی زیاده تر از شما نیست میل کنید در تفضیل درجات خود و بلند کردن
مقام خود شمائید طیبون و زنان شما طیبات اند هر مومنه از شما حور العین و هر مومنی از شما صدیق است و امیر المومنین بقنبر
فرمود یا قنبر بشارت باد ترا و بشارت ده دیگران را و اگر مردم بشارت طلبند بخدا سوگند که رسول خدا از دنیا رفت بر همه امت خود
خشمناک بود مکر بر شیعه بدانید که هر چیزی را فضیلتی و شرفی است و شرف اسلام شیعه است و هر چیزی را عمودی و پایه ایست و عمود و پایه

اسلام

اسلام شیعه است و هر چیزی را علائی است و علای اسلام شیعه است و هر چیزی را سیدی است و سید مجالس مجالس شیعه است و هر چیزی را
امام و پیشوائی است و امام کل زمین زمینی است که شیعه در ان ساکن است و بخدا سوگند که اگر از شما در زمین نباشد هرگز گیاهی روئیده
نشود و بخدا سوگند اگر در روی زمین یکی از شما نباشد خدا تعالی بمخالفان شما نعمت خود را ارزانی ندارد و هرگز خوشی نبینند و نهادا
در دنیا و اخرت بهره و نصیبی نخواهند داشت هر ناصبی هر چند خود را به بندگی بازدارد و کوشش نماید بایشان عامله ناصبه تصلی نارا حامیه
منسوبست هر ناصبی که کوشش و جهد کند عمل او هبا و هدر است شیعه ما بامر خدا سخن میگویند و مخالفان ما بقلب و بخدا
سوگند که هیچ بنده از شیعیان ما نخواهد بود مکر انکه خدای عز و جل روح او را باسمان برد و بر او مبارکباد گوید اگر اجلش رسیده باشد
روح او را در گنجهای رحمت خود در باغهای بهشت در زیر سایه عرش خود نکاه دارد و اگر در اجلش تاخیری باشد ان روح را با امنای
خود فرشتگان بجسدش ملحق سازند و بخدا سوگند که حاجیان شما و اهل عمره کرده اند خاصگان خدایند و فقرای شما اغنیایند و
توانگران شما اهل قناعتند و همگی شما اهل دعا و اهل اجابت خدائید **سیم** ابن یعقوب بسندهای معتبر از عمر بن ابی مقدام از حضرت
ابی عبد الله ع مثل حدیث سابق را روایت کرده است با زیادتی و در ان این است که میفرماید که هر چیزیرا جوهری است جوهر اولاد آدم
محمد است و ما ائمه و شیعیان ما بسند چه نیکو مردمانید شیعیان ما چه نزدیک اند ایشان بعرش الهی و چه نیکوست معامله الهی با ایشان در روز
قیامت و بخدا سوگند که اگر مردم بخود نمی بالیدند و پاره خیالات در دل ایشان راه نمی یافت هر اینه ملائکه هفت اسمان سبقت می
میکرفتند بر ایشان بسلام کردن و بخدا سوگند که نیست احدی از شیعیان ما که نماز ایستاده و تلاوت قران کند مکر او راست بهر حرفی
که تلاوت کند صد حسنه و او راست بهر حرفی در نماز نشسته پنجاه حسنه و در غیر نماز هر حرفی ده حسنه و هر کسی که از شیعیان ما از ذکر و
تلاوت و نماز ماند اجر کسی را دارد که قرائت قران نماید از مخالفان ما بخدا سوگند که شما بر بستر خود خوابیده اید و شما را اجر جهاد کنندگان
است و بخدا سوگند که شما در نماز خود ایستاده اید و شما را اجر صافون یعنی مقربان عرش که تسبیح کنندگان نزد کرسی عرش اند و بخدا سوگند
که شمائید انکسانی که شنیدید که خدا تعالی فرموده است ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین و شیعه ما را چهار دیده است
دو دیده در سر و دو دیده در دل و بدانید که تمامی خلایق را چهار دیده است الا انکه خدا تعالی دیدهای شما را بینا و دیدهای دیگران کور
گردانیده است **چهارم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع در ایه اخوانا علی سرر متقابلین روایت
کرده است که فرمود بخدا سوگند که خدا از غیر شما قصد نکرده است **پنجم** عیاشی باسناد خود از عمرو بن ابی مقدام روایت کرده
که از حضرت ابی عبد الله ع شنید که فرمود بخدا سوگند که شمائید که خدا تعالی در حق شما فرموده است ونزعنا ما فی صدورهم من غل
اخوانا علی سرر متقابلین و شیعیان ما را چهار دیده است دو دیده در سر و دو دیده در دل و همه خلایق چنین اند و لکن خدا تعالی دیدهای
شما را بینا و دیدهای دیگران را کور گردانیده **ششم** عیاشی باسناد خود از محمد بن مروان از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است
که فرمود هیچ مرد و هیچ زن از شما شیعیان نیست مکر انکه ملائکه می ایند و بر او سلام میکنند شمائید انکه خدا تعالی در حق ایشان فرموده
است ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین **باب صد و هشتاد و هشتم** در ایه یثبت الله الذین امنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة از روایات عامه و در ان یک حدیث است **حبری** از ابن عباس در این ایه روایت کرده است که
بالقول الثابت یعنی بولایت علی بن ابیطالب ع **باب صد و هشتاد و نهم** در ایه یثبت الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة از روایات خاصه و در ان نه حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت
کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع شنیدم که فرمود چون میت را در قبر گذارند دو ملک نزد او ایند ملکی در جانب راست و ملکی در
جانب چپ و شیطان برابر او باز ایستد دیدهای او از مرگ لخته سرخ باشند پس میت گویند چه گوئی در حق انکه در برابرت
ایستاده گویا نمرده مضطرب میشود پس اگر مومن باشد گوید شما از محمد که رسول خدا است از من سوال میکنید دو ملک با او گویند بخواب
خواب نیکو خوابیدن نو عروس و قبر او را وسعت دهند و جای خود را در بهشت مشاهده نماید اینست که خدا تعالی میفرماید یثبت الله الذین امنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و تفسیر تمام این حدیث بعد مذکور خواهد شد و هر گاه کافر باشد با او گویند کیست اینکه
در برابرت نشسته گوید نمیدانم ایشان او را با ان شیطان گذارند این حدیث را حسین بن سعید نیز در کتاب زهد بسند خود از ابو بصیر
روایت کرده است **دویم** ابن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله ع فرمود که چون میت مومن را

باب صد و هشتاد و هشتم
باب صد و هشتاد و نهم

زمان آنش بر ونتا و وند ملائکه جنازه او را تا نزد قبر مشایعت کنند از دحام نمایند تا او را بقبر برند پس زمین باو گوید مرحبا بک و اهلا خوش آمدی
بخدا سوگند که دوست میداشتم کسی مانند تو بر پشت من بگذرد و اکنون خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس چندانکه چشم کار
کند قبر او را فراخ نماید در آنوقت دو ملک قبر بر او داخل شوند و ایشانرا قعید قبر گویند که منکر و نکیر باشند **فقیر گوید** قعید بمعنی مقاعد است
چون جلیس و ندیم و معنی قال الله تعالی عن الیمین و عن الشمال قعید ای عن الیمین قعید و عن الشمال قعید در حدیث است که هیچ دلی نیست مگر آنکه او را
دو گوش است بر یکی ملکی مرشد است و بر دیگری شیطانی مفتن این امر میکند بخشیا و آن نهی میفرماید از آن و اینست که حق تعالی میفرماید
عن الیمین و عن الشمال قعید در حدیث است که چون میت را در قبر گذارند این دو ملک او را بنشانند تا از او سوال کنند باین جهت ایشانرا
قعید گویند یا حمل بر سبیل حقیقت است کما هو الاصل یا بر سبیل مجاز بمعنی تنبیه بجهت سوال و بیدار نمودن از خواب مرگ بباز گردانیدن
روح در قالب او مانند آدمی که از خواب بیدار شود و غیر ذلک و بالجمله فرمودند پس آن دو ملک روح را تا نیمه کاه در جسد او داخل کنند و او را
بنشانند و سوال کنند گویند خدای تو کیست گوید خدا تعالی گویند این دین تو چیست گوید اسلام گویند پیغمبر تو کیست گوید محمد گویند
امام کیست گوید فلان پس منادی از آسمان ندا کند که راست گفت بنده من فرش بهشتی در قبر او بگسترانید و دری از بهشت در قبر او باز کنید و
از لباسهای بهشت بر او بپوشانید تا نزد ما آید و آنچه نزد ما هست از برای او بهتر است از نعمت بعد از آن گویند نم نومة العروس لا حلم
فیها بخواب مانند خواب کردن عروس که در آن شکنی و قلقی نباشد **فقیر گوید** عرب این کلام را در استراحت مثل میزنند بجهت آنکه نهایت
آمال عروس خوابیدن شب زفاف است و آن شب او را سلطنت و پادشاهی است چنانچه گفته اند کاد العروس ان یکون امیرا زیرا که سلطنت و حکم
و مطاعیت در آن شب از آن او است اگرچه در این زمان سلطنت ایشان بر رجال مستدام است و اختصاصی بشب زفاف ندارد و بالجمله و اگر
آن میت کافر باشد ملائکه مشایعت نمایند او را تا بر سر قبر او و بپیوسته او را لعن کنند تا چون بقبر رسد زمین باو گوید لا مرحبا بک و لا اهلا
چه دشمن میداشتم که چون تو کسی بر من گذرد اکنون ببین که با تو چه خواهم کرد پس چندان قبر را بر او تنگ کند که پهلوهای او درهم شکند
بعد از آن منکر و نکیر بر او داخل شوند ابو بصیر گوید عرض کردم جعلت فداک بر مومن و کافر بیک صورت داخل میشوند فرمودند نه فرمودند پس
او را بنشانند روح او را تا نیمه کاه در جسد او داخل کنند باو گویند من ربک در آنوقت زبان او بگیرد و گوید از مردم میشنیدم که میگفتند
خدا گویند ندانستی پس گویند من دینک زبانش بند شود گویند ندانستی باو گویند من نبیک گوید از مردم شنیدم که میگفتند محمد گویند
ندانستی بعد از آن از امام زمانش سوال کنند فرمودند پس منادی از آسمان ندا کند که بنده من دروغ گفت قبر او را پر از آتش کنید و دری از
جهنم در قبرش باز کنید و لباسهای آتشین بر او بپوشانید تا روز دیگر نزد ما آید و عذابی که در نزد ما آماده از اینها مهیاست پس گرزی
آتشین بر او زنند که از هر ضربتی شعله آتش از قبرش بجهد قبرش پر از آتش شود که اگر یکی از آن ضربتها را بر کوه تهامه زنند علی الفور تمام
آنکوه خاکستر شود حضرت فرمودند پس خدا تعالی مسلط کند بر او مارهائی در قبر او که پیوسته بر او زنند و شیطانی که پیوسته او را
محزون و غمگین کند و چون او را عذاب کنند از ناله او تمام خلایق بغیر از جن و انس بشنوند و آن میت صدای پاهای مردم و حرکت دستهای
ایشانرا میشنود و اینست که خدا تعالی میفرماید یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین
و معنی اینست که خدا تعالی ثابت و مستقر میدارد در زمان مومنرا در وقت جواب گفتن از لغزش نگاه میدارد بجهت اینکه در دل ایشان متمکن
شده اند عقیدها و بآنها راسخ گردیده در دنیا و در آخرت ما در دنیا از حضرت صادق روایتست که شیطان نزد مومن آید تا او را
از راه بدر برد و گمراه گرداند از آنوقت خدا تعالی در آنوقت نگاه دارد او را که شیطان را از خود دور گرداند و مذهب او را بخورد و اینست که
حق تعالی میفرماید یثبت الله الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة الآیه **سیم** ابن یعقوب بسند خود از سوید بن غفله روایت کرده
است که حضرت امیر المومنین فرمود چون روز عمر بسر آید در آخر روز از دنیا و اول روز از آخرت مال و اولاد و عمل آدمی در نظر او درآید و او رو بمال خود ملتفت
شود و باو گوید بخدا سوگند که من بجمع کردن تو حریص بودم و در صرف نمودن تو بخیل اکنون که کار بمن رسید تو مرا بچه کار خواهی
آمد مال گوید که کفن خود را از من بستان پس باولاد خود متوجه شود و گوید بخدا سوگند که من شما را دوست میداشتم و بر شما
حمایت میکردم از شما برای من چه آید گویند ما ترا بگودال گور رسانیم و در خاک بپوشانیم بعد از آن بعمل خود رو کند گوید بخدا سوگند
که من در حق تو خود داری میکردم و تو بر من بسیار گران بودی اکنون از تو بمن چه مدد رسد عمل گوید من در قبر با تو انیس
و جلیسم در روز نشانیدن نیز با تو خواهم بود تا هنگامیکه مرا بعرض حضرت داور رسانند حضرت فرمودند هر گاه آنمرد از دوستان

خدا است عملش با چیزی از دنیا و بوی خوش و لباسهای فاخر در برابر او آید و او را بروح و ریحان و نعیم بهشت بشارت دهد مرحبا گوید او را پس گوید
تو کیستی که چنین زیبا و خوش بوئی گوید من عمل صالح توام بجانب بهشت روکن که جایگاه تو در آنجاست و میت در آنوقت غسل دهنده
خود را بشناسد و بآنها که جنازه او را بر میدارند گوید تعجیل کنید در بردن من بجانب قبر که بزیارت قبر دوست خود میروم و چون داخل
قبر شود دو ملک در قبر در آیند با روی مهیب موئی عجیب که از شدت درازی موی خود را بر روی زمین کشند و چون قدم بردارند زمین
را با پاهای خود بشکافند و آوازشان مانند آواز رعد و دیدهای ایشان چون برق باو گویند خدای تو کیست و دین تو چیست و
پیغمبر تو که باشد در جواب گوید الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی باو گویند خدا تعالی ترا پایدار کند در آنچه دوست داری و خوشنود آن باشی چنانکه
که خدای عز و جل میفرماید یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة پس قبر او را وسیع کنند چندانکه دیده
کار کند و دری از بهشت در قبر او باز کنند باو گویند بخواب با دل خوش و دیده روشن مانند جوانی که بناز و آسایش بخوابد که خدای عز
و جل میفرماید اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا فرمودند و اگر آنکس از دشمنان خدا باشد عملش با روی زشت و بوی بد
در برابرش بیاید و او را بجحیم و سوختن جحیم بشارت دهد و غاسل خود را بشناسد بحاملان خود گوید از من دوری کنید مرا بجانب قبر برید و
چون داخل قبر شود آن دو ملک در آیند و کفنهای او را از او دور کنند و باو گویند من ربک و ما دینک و من نبیک گوید نمیدانم
باو گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی پس چنان عمودی بر فرقش زنند که تمام جنبندگان بغیر از جن و انس بترسند مگر جن و انس پس
دری از درهای جهنم بر روی او باز کنند باو گویند بخواب به بدترین حالی در قبر خود مانند سوسماری که ... گوید از شدت تنگی
و تنگی قبر چندان او را فشار دهد که مغز سرش از زیر ناخن بیرون جهد و خدا تعالی مار و عقرب و گزندگان دیگر را بر او مسلط گرداند تا از
قبر بیرون آید پیوسته تا روز قیامت و آرزو کند که چنان بیاید از که عذاب قیامت از عذاب قبرش آسانتر است جابر گوید حضرت
ابو جعفر گفت حضرت رسول فرمودند من پیش از نبوت خود گوسفندان و شتران را شبانی میکردم و هر پیغمبری شبانی کرده
و وقتی بآنها نظر میکردم در جائی که آرام ایستاده بودند و در حوالی آنها آدمی و جانوری مانند گرگ و غیره نبود که سبب میدان آنها شود
دیدم که میرمیدند بسیار و تعجب میکردم که سبب رمیدن اینها چیست تا هنگامیکه جبرئیل مرا خبر داد که کافر را چون عذاب کنند عمودی بر فرقش
زنند هر فریادی که کند میشنود هر چه هست مگر جن و انس آن آنوقت دانستم که رمیدن آنها از صیحه بوده نعوذ بالله من عذاب القبر و این حدیث را علی بن ابراهیم نیز بسند
خود از سوید بن غفله از حضرت امیر المومنین روایت کرده است الا آنکه در آخر روایت محمد بن یعقوب زیاده هست و شیخ در کتاب
امالی نیز این حدیث را بسند خود از سوید بن غفله روایت کرده است تا اینجا که علی بن ابیطالب و عبد الله بن عباس ذکر کرده اند ابن آدم
اذا کان فی آخر یوم و اول یوم من الآخرة الی آخر الحدیث **چهارم** شیخ در کتاب مذکور بسند خود از براء بن عازب از رسول خدا در آیه یثبت
الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة روایت کرده است که فرمود فی القبر اذا سئل بعد الموت **پنجم** عیاشی
در تفسیر خود باسناد خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فرمودند شیطان در هنگام موت نزد دوستان ما آید از
جانب راست و چپ تا او را از راه حق بدر برد و خدا تعالی او را از کید او محافظت کند اشاره باین است که میفرماید یثبت الله الذین
الآیه **ششم** عیاشی باسناد خود از زراره و حمران و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند
چون میت را در قبر گذارند ملکی از جانب راست در آید و شیطانی از جانب چپ در آید و در برابرش بایستد باو گویند در حق این مرد که
در برابرت ایستاده چه گوئی ... رسول خداست مضطرب شود پس اگر مومن باشد بگوید محمد است رسول خدا میدانم پس
باو گویند نم نومة لا حلم فیها و قبرش را مقدار نه ذراع وسعت دهند جای خود را در بهشت مشاهده کند اینست که خدا تعالی
میفرماید یثبت الله الذین آمنوا و اگر آن مرد کافر باشد باو گویند این مرد که در برابر تو ایستاده کیست گوید این مرد رسول خداست
گویند ندانستی و هرگز ندانی او را بهمان شیطان باز گذارند **هفتم** عیاشی باسناد خود از ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است
که چون میت را از خانه بیرون آورده و بجانب قبر برند ملائکه بتشییع جنازه او آیند و بر او سبقت گیرند تا چون او را بقبر رسانند زمین باو
گوید مرحبا و اهلا و سهلا بخدا سوگند که دوست میداشتم چون تو مومنی بر پشت من قدم گذارد اکنون ببین که با تو چه نیکیها
کنم پس قبر او را وسعت دهد چندانکه چشم کار کند و دو قعید قبر که منکر و نکیر باشند در قبر او داخل شوند و تا نیمه کاه روح در قالبش کنند
و بنشانند او را و سوال کنند من ربک گوید الله ربی گویند ما دینک گوید الاسلام دینی گویند من نبیک گوید محمد نبیی پرسند

و مرا بما ملک گویند علی امامی تعیین منادی از آسمان ندا کند که بنده من راست گفت از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و از لباسهای بهشت
در قبرش او را بپوشانید و دری از بهشت بر او بگشائید تا وقتیکه بر ما وارد شود و آنچه نزد ما دارد از برای او بهتر است پس او را بگویند نم نومة العروس نم نومة لا حلم فیها و
واگر کافر باشد ملائکه با جنازه اش بیرون آیند و او را مشایعت کنند تا بر سر قبر او و او را پیوسته لعن کنند پس چون نزدیک قبر او رسند گویند لا مرحبا بک
لا اهلا بخدا سوگند که بسیار دشمن میداشتم که چون تو کسی بر پشت من راه رود امروز خواهی دید که با تو چون کنم پس چنان فشاری بر او
دهد که استخوانهای پهلویش در هم شکند و ملک قبر بر او داخل شوند راوی عرض کرد جعلت فداک این دو ملک بر مؤمن و کافر بیک هیئت
در آیند فرمود نه پس فرمودند او را بنشانند و از او پرسند من ربک و جواب گوید لا ادری مردم میشنیدم میگفتند خدا او را با آتش ملحق
شود با و گویند لا دریت اکنون من بنیک گوید نمیدانم از مردم شنیدم که میگفتند محمد باز فنا آتش بند شو گویند با و لا دریت پس
منادی از آسمان ندا کند که بنده من دروغ گفت فرش از آتش در قبرش بگسترانید و لباس از آتش بر او بپوشانید و دری از جهنم در قبرش
بگشایند تا هنگامیکه قیامت قیام کند که عذاب او در آنجا شدیدتر است پس عمودی از آتش بر فرقش زنند که در هر ضربتی از قبرش آتش بر جهد و
مشتعل گردد و اگر یک ضربت از آنها بر کوههای تهامه زنند همه خاکستر شوند و خدا عقربها و ماران و مار را بر او مسلط گرداند و شیاطین او را
در قبر بپوستند محزون و مهموم نمایند و بغیر از جن و انس همه صدای عذاب او را بشنوند و او از کفش و حرکت دست مردم را بشنود و اینست که
خدا تعالی میفرماید یثبت الله الذین امنوا فی الحیوة الدنیا یعنی وقت عرض و فی الاخرة یعنی روز قیامت و یضل الله الظالمین
هشتم عیاشی باسناد خود از سوید بن غفله از علی بن ابیطالب ع روایت کرده است که فرمودند چون فرزند ادم را زمان وفات
در ایند روز موتش در نزد مال و اولاد و عمل او ظاهر شود او در آن ندا از حدیث در حدیث سیم گذشت **نهم** ایضا عیاشی باسناد
خود از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است که چون ادمی در قبر گذارند ملکی از جانب راست ملکی از جانب چپ و در آیند و
شیطان با چشمهائی از مس کداخته در مقابلش او را بنشانند و گویند که درباره پیغمبر چه میگوئی آن میت مضطرب شود اگر مؤمن است
گوید از نبوت محمد سؤال میکنید چون این را گوید ایشان گویند نم نومة لا حلم فیها و قبرش را مقدار هفت ذراع وسعت دهند و جای او را در
بهشت با و نشان دهند و اگر اعمی و کافر باشد با و گویند در حق این مرد چه گوئی گوید نمیدانم پس او را با ان شیطان باز گذارند و کرزی
از آهن بر او زنند که همه موجود آواز او را بشنود و اینست که خدا تعالی میفرماید یثبت الله الذین امنوا الایه **باب صد و نود و دوم**
در آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض از روایات عامه و در آن یک حدیث است
انس بن مالک در آیه امن جعل الارض قرارا و جعل خلالها انهارا الایات گوید چون این آیه در سوره نمل نازل شد علی ع
مانند گنجشک بر خود بلرزید رسول خدا ص با و فرمودند یا علی ع تر اچه شد عرض کرد یا رسول الله ص از کفر مردم و حلم خدا از ایشان
تعجب میکنم رسول خدا ص دست بر او مالیدند فرمودند بشارت باد تر اهیچ مؤمنی تر ا دشمن ندارد و هیچ منافقی تر ا دوست ندارد و اگر تو
نبودی گروه خدا پرستان شناخته نمیشدند **باب صد و نود و سیم** در آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و
یجعلکم خلفاء الارض از روایات خاصه و در آن شش حدیث است **اول** شیخ مفید در کتاب امالی باسناد خود از عمران بن حصین روایت
کرده است که من و عمر بن خطاب در خدمت رسول خدا بودیم و علی در پهلوی آنحضرت بود که این آیه را خواند علی ع مانند عصفور
بر خود بلرزید رسول خدا فرمودند یا علی چرا جزع میکنی عرض کرد چرا جزع نکنم و حال انکه خدا تعالی میفرماید شما را خلیفهای روی
زمین میکنم رسول خدا ص فرمودند جزع مکن بخدا سوگند که دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و شیخ
طوسی در کتاب امالی باسناد خود از ابوبکر محمد بن عمر جعابی بهمین متن و سند نیز روایت کرده است **دوم** محمد بن عباس باسناد خود
از ابن عباس روایت کرده است که قال رسول الله ص و علی الی جنبه امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض یعنی بعد
بهتر است کسیکه اجابت میکند بیچاره و درمانده را چون بخواند او را و دفع میکند از او بدی را و میگرداند شما را خلیفهای روی زمین
راوی گوید فانتفض علی ع انتفاض العصفور فقال له النبی لم تجزع یا علی ع فقال الم لا اجزع و انت تقول یجعلکم خلفاء الارض فقال
لا تجزع فوالله لا یبغضک مؤمن و لا یحبک کافر **سیم** ایضا محمد بن عباس باسناد خود از عمران بن حصین روایت کرده است که در
خدمت رسول خدا ص نشسته بودم و علی ع نیز در پهلوی آنحضرت بود و آنحضرت این آیه را خواند علی ع مضطرب شد رسول خدا ص
دست بر شانه او زده فرمودند یا علی ترا چه شد که چنین مضطرب شدی عرض کرد یا رسول الله ص این آیه را خواندی من ترسیدم

کربان مبتلا شویم و ما بر بند از مردم آنچه که از ایشان که بر تو در سید رسول خدا ص فرمودند یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر و منافق
الی یوم القیمه **چهارم** محمد بن عباس باسناد خود از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که چون حضرت قائم ع خروج کند بمسجد
الحرام در اید و رو بقبله باستد پشت بمقام دهد و دو رکعت نماز گذارد بعد از آن برخیزد و بگوید ایها الناس من اولی الناس من ادم
مردم بادم ع ایها الناس من اولی ترین مردم بابراهیم ایها الناس من اولی ترین مردم باسمعیل ایها الناس من اولی ترین مردم بمحمد ص
پس دستها بجانب آسمان بردارد و دعا کند و تضرع نماید تا آنکه بر رو در افتد و اینست که خدا تعالی میفرماید امن یجیب المضطر اذا دعاه فرمود
این آیه درشان قائم ع نازل شده چون بیرون آید عمامه پیغمبر ص در سر بسته در نزد مقام نماز گذارد و پیوسته بکار خود تضرع کند بعد از آن هیچ
رایتی از او باز نگردد **پنجم** علی بن ابرهیم باسناد خود از حضرت ابیعبد الله ع روایت کرده است که فرمودند این آیه درشان قائم ع نازل
شده و بخدا سوگند که مضطر او ست وقتیکه دو رکعت نماز در نزد مقام بجای آورد و بسوی خدا رو کند دعا کند و خدا تعالی دعای
او را مستجاب گرداند و بلا را از او برطرف کند و او را در روی زمین خلیفه گرداند و این است تاویل آیه بعد از تنزیل آن **ششم**
محمد بن ابرهیم نعمانی باسناد خود از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است که فرمودند صاحب این امر غایب خواهد شد در بعضی از شعبهای
این کوه و اشاره نمود بجانب ذی طوی و چون زمان خروج نزدیک شود غلامی که مولی او بوده است بخدمت آنحضرت می آید تا او را ببیند و
با بعضی از اصحاب آنحضرت ملاقات کند از ایشان میپرسد شما در اینجا چند نفر بید گویند قریب چهل نفر گوید هر گاه آقای خود را ببینید
چه میکنید گویند بخدا سوگند اگر او ما را بکوهها ماوا دهد ما خود را در آن بزنیم ببرد ما همراه او خواهیم بود پس بعد از آن در شب آینده نزد ایشان آید و
گوید ده نفر از بزرگان یا ارجمندان خود بمن نشان دهید ایشان ده نفر از بزرگان خود با و نشان دهند غلام ایشان را ببرد تا بخدمت آنحضرت ملاقات
کنند و شب آینده را بایشان وعده دهد حضرت ابو جعفر ع فرمودند بخدا سوگند که گویا من می بینم او را که پشت بحجر داده و مردم را بخدا سوگند
میدهد بحق خود میخواند و میگوید ایها الناس هر که با من محاجه کند در خدا من اولی ترین مردم بخدا ایها الناس هر کس با من محاجه کند در آدم من
اولی ترین مردم بادم ایها الناس هر کس با من محاجه کند با برهیم من اولی ترین مردم با براهیم ایها الناس با من محاجه کند در موسی من اولی ترین مردم بموسی
ایها الناس هر که محاجه کند در عیسی من اولی ترین مردم بعیسی ایها الناس هر کس با من محاجه کند بمحمد ص من اولی ترین مردم بمحمد ص ایها الناس
هر کس با من محاجه کند بکتاب خدا من اولی ترین مردم بکتاب خدا بعد از آن نزد مقام آید و دو رکعت نماز گذارد و مردم را بخدا سوگند دهد بحق
خود خواند حضرت ابو جعفر ع فرمودند بخدا سوگند که مضطر در این آیه قائم ع است که خدا تعالی میفرماید امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء
و یجعلکم خلفاء الارض و این آیه درشان او نازل شده **باب صد و نود و چهارم** در آیه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا
و هم لا یفتنون الایات از روایات عامه و در آن چهار حدیث است **اول** محمد بن عباس از روایات عامه باسناد خود درشان از سدی
روایت کرده است که در آیه الم احسب الناس ان یترکوا تا آنجا که میفرماید فلیعلمن الکاذبین گفت یعنی اعدا او و معنی این است که آیا پندا شتند درشان
کدایشان را نهبین که گفتند ایمان آورده ایم و ایشان را امتحان کرده نمیشوند محققا که امتحان کردیم آنها را که بودند پیش از ایشان پس هر آینه
بدانند خدا آنها را که راست گفتند و هر آینه بدانند دروغ گویان را **دوم** محمد بن عباس باسناد ایشان از ابن عباس در آیه ام حسب الذین
یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون در خصوص عتبه و شیبه و ولید بن عتبه نازل شده و اینها با علی و حمزه و عبیده مبارزه
کردند و آیه من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات و هو السمیع العلیم درشان ایشان نازل شده و گوید و من جاهد فانما یجاهد
لنفسه درشان علی و حمزه و عبیده نازل شده **سیم** ابن شهر اشوب از ابو طالب هروی باسناد خود از علقمه و از ابو ایوب روایت کرده است که چون
آیه الم احسب الناس تا آخر آیات نازل شد رسول خدا ص بعمار فرمودند ای عمار زود باشد که بعد از من فتنها واقع شود تا آنکه شمشیر بروی یکدیگر
کشند و یکدیگر را بکشند و از یکدیگر بیزاری جویند چون چنین ببینی بر تو باد باین اصلع که در جانب راست من است علی بن ابی طالب ع اگر
مردم بکسل ای عمار و علی ترا از راه راست باز نگرداند و در گمراهی نیندازد ای عمار طاعت علی طاعت من است و طاعت من طاعت خدا است
چهارم از روایات عامه در آیه الم احسب الناس تا آخر وارد است که علی عرض کرد یا رسول الله ص این فتنه کدام است فرمودند یا علی تو
خواهد شد با تو خصومت خواهند کرد مهیا خصومت باش و علی فرمودند ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ما ائمه الجماعت
باب صد و نود و پنجم در آیه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون الایات از روایات خاصه و در آن
پنج حدیث است **اول** علی بن ابرهیم در تفسیر خود باسناد خود از حضرت ابو الحسن ع روایت کرده است که عباس نزد حضرت امیر المؤمنین ع

آمد و عرض کرد یا علی تو خیر بریه‌ای تا مردم با تو بیعت کنند فرمود مردم را چنان میدانی که با من بیعت خواهند کرد عرض کرد بلی فرمود پس کجا رفته است آیه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فرمود یعنی امتحان کردیم ایشان را فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون یعنی یا می پندارند آنها که عمل بد میکنند از دست ما بدر میروند ما ایشان را عذاب میکنیم بد حکومتی که میکنند ایشان من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت یعنی هر که ملاقات خدا را خواهد اجل او در رسد و من جاهد فانما یجاهد لنفسه یعنی و کسی که با نفس خود جهاد کند و امتناع نماید از لذات و شهوتها و معاصی فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین **دویم** محمد بن عباس بسند خود از حسین بن علی ع از زید روایت کرده است که چون آیه الم احسب الناس الآیة نازل شد عرض کردم یا رسول الله این فتنه که خدا فرموده کدام است فرمود یا علی تو ئی که مردم را بامامت تو خدا مبتلا و امتحان کرده است و در قیامت در این باب خصمی خواهی کرد با آنها که غصب خلافت تو کنند پس مهیا کن حجت خود را برای خصومت با ایشان **سیم** محمد بن عباس بسند خود از عمرو بن ثابت روایت کرده است که او تفسیر آیه لیس لک من الامر شیء از حضرت ابی جعفر ع سؤال کردم فرمود رسول خدا ص حریص بود بر اینکه خلافت بعد از او بر علی قرار گیرد و در علم الهی چنان بود که مردم را برای امتحان بحال خود بگذارد و جبر بر امری نفرماید و میدانست که ایشان غصب خلافت خواهند کرد پس حضرت فرمود مراد خدا اینست که یا محمد ص در باب خلافت اختیاری نیست و مقصود خدا اینها از این آیه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین پس چون این آیه نازل شد رسول خدا ص خوشنود گردید و راضی شد **چهارم** محمد بن عباس بسند خود از سماعة بن مهران روایت کرده است که رسول خدا ص شبی در مسجد بود چون صبح نزدیک شد امیر المؤمنین ع بمسجد در آمد رسول خدا فرمود یا علی عرض کرد لبیک فرمود نزدیک من بیا چون نزد آنحضرت آمد فرمود امشب در مسجد بسر بردم چنانکه می بینی و از خدا تعالی حاجت خواستم و همه را برآورد و دعا کردم و مثل آنها از برای تو نیز سؤال کردم و باز همه را عطا فرمود از برای تو و از او سؤال کردم که همهٔ امت مرا بر تو جمع نماید که بولایت تو مجتمع گرداند قبول نکرد و این آیات را فرستاد الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون **پنجم** حسین بن علی ع از زید بن علی ع روایت کرده است که چون آیه الم احسب الناس نازل شد عرض کردم یا رسول الله ما هذه الفتنة فرمود یا علی تو ئی که مردم را خدا بامامت تو امتحان کرده و تو با ایشان خصومت خواهی کرد در قیامت و تو مهیای خصومت ایشان باش

باب صد و نود و چهارم در آیه و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی از روایات عامه و در این باب حدیثی است از **ابو صالح** از ابن عباس در آیه و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا آورده است که گفت یعنی کسیکه ترک نماید ولایت علی را خدا او را از طریق حق کور و از شنیدن کلمهٔ حق کر گرداند و معنی این است که هر که اعراض کند از ذکر من بدبختی که از برای او است از برای او معیشت در دنیا یا در قبر یا در جهنم زندگانی تنگی و محشور میگردانیم او را در قیامت کور

باب صد و نود و پنجم در آیه فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی از روایات خاصه و در آن شش حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از علی بن عبد الله روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع از آیه فمن تبع هدای فلا یضل و لا یشقی سؤال کردم فرمود یعنی کسیکه بامامت ائمه قایل شود و پیروی امر ایشان کند و از طاعت ایشان تجاوز ننماید **دویم** ابن یعقوب بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع در آیه و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا روایت کرده است که فرمود یعنی هر که اعراض کند یعنی از ولایت امیر المؤمنین ع عرض کردم و نحشره یوم القیمة اعمی فرمود یعنی در قیامت کور محشور گردد چنانکه در دنیا دلش کور بود است از ولایت علی حیران بوده در دین خود در آخرت کور و چشم و حیران خواهد بود در دنیا حضرت فرمود آنکس در روز قیامت متحیر و سرگردان باشد عرض کند پروردگارا چرا مرا کور محشور کردی و من در دنیا بینا بودم خدا تعالی فرماید کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی یعنی چنانکه از ولایت امیر المؤمنین اعراض کردی و آیات ما در آن نزد تو آمد فراموش نمودی حضرت فرمود یعنی ترا در جهنم خواهیم گذاشت چنانکه ائمه را ترک کردی و طاعت ایشان ننمودی و گفته ایشان را نشنیدی و کذلک نجزی من اسرف و لم یؤمن بآیات ربه یعنی و همچنین جزا میدهیم کسی را که از حد بیرون رود و ایمان نیاورد بآیات پروردگار خود حضرت فرمود یعنی چنین جزا میدهیم کسی را که با امیر المؤمنین شریک و ودیعه و بآیات خدا ایمان نیاورد و از روی عناد ترک امامان دین کند و پیروی آثار ایشان نکند با ایشان تولا نجوید **سیم** محمد بن عباس بسند خود از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده است که آنحضرت در تفسیر آیه فمن تبع هدای فلا یضل و لا یشقی فرمود

گفت رسول خدا ص فرمود ایها الناس پیروی راه خدا کنید تا هدایت یابید و برشد و صلاح فایز شوید هدایت خدا هدایت من است و هدایت من هدایت علی بن ابیطالب است پس کسیکه هدایت علی را پیروی کند در حیات من و بعد از ممات من پیروی هدایت من کرده و هر که پیروی هدایت من کند پیروی هدایت خدا کرده و هر که پیروی هدایت خدا کند نه گمراه شود و نه شقی گردد پس فرمود و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی و کذلک نجزی من اسرف و لم یؤمن بآیات ربه و لعذاب الآخرة اشد و ابقی **چهارم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از حسین بن سعید مکفوف روایت کرده است که بخدمت آنحضرت نوشت جعلت فداک تا بیان کنید از معنی آیه و من تبع هدای و معنی آیه و من اعرض عن ذکری مرا اعلام فرما حضرت فرمودند معنی این است که هر که اقرار نماید بامامان ما و پیروی کند امر ایشان را با طاعت نمودن ایشان نیکو مرا ایشان را از ه **پنجم** سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از ابراهیم تیمی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع از بیان فان له معیشة ضنکا را سؤال کردم فرمود بخدا سوگند که در حق ناصبیان است عرض کردم ایشان را در آن مدت طولانی از عمر صاحب خلافت دیدیم تا مردند فرمود بخدا سوگند که در عالم رجعت خوراک ایشان عذره خواهد بود **ششم** علی بن ابراهیم بسند خود از معویة بن عمار روایت کرده است که آیه فان له معیشة ضنکا را از حضرت ابی عبد الله ع سؤال کردم فرمود در حق ناصبیان نازل شده عرض کردم ما در مدت عمر ایشان راه و عیش و نعمت دیدیم تا مردند فرمودند بخدا سوگند که در رجعت خوراک ایشان عذره خواهد بود بجزای آن گنهها که در دنیا خوردند و سرگین میخورند

باب صد و نود و ششم در آیه فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی از روایات عامه و در این باب حدیثی است **اعمش** بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه فستعلمون من اصحاب الصراط السوی گفت بخدا سوگند که اصحاب صراط محمد است و اهل بیت او و هدایت یافتگان اصحاب محمد ص اند یعنی خواهید دانست که بخدا کیانند اهل راه راست و آنانکه هدایت یافتند کیانند

باب صد و نود و هفتم در آیه فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی از روایات خاصه و در آن شش حدیث است **اول** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از علی بن ابی روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله ع فرمود بخدا سوگند ما ائمه سبیل و راهی که خدا امر فرموده است شما را بمتابعت آن و بخدا سوگند که ما ائمه صراط مستقیم و بخدا سوگند ما ائمه آنکسانی هستیم که خدا بطاعت ما امر نموده هر که خواهد براه برود و هر که بخواهد از آن راه بخدا سوگند که چاره نمی باشد شما را از بازگشت بسوی ما **دویم** علی بن ابراهیم بسند خود از ابو جعفر ع در آیه قل کل متربص تا آنجا که میفرماید و من اهتدی روایت کرده است که فرمود یعنی بولایت ما اهل بیت و تربص یعنی انتظار است **سیم** محمد بن عباس ماهیار الثقة بسند خود از جابر روایت کرده است که از امام محمد باقر ع از آیه فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی سؤال کردم فرمودند یعنی من اهتدی الی ولایتنا **چهارم** ایضا محمد بن عباس بسند خود از حضرت ابی جعفر ع در آیه فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی روایت کرده است که فرمود علی ع صاحب صراط سوی است یعنی راه راست و من اهتدی یعنی بسوی ولایت ما اهل بیت هدایت یابد **پنجم** محمد بن عباس بسند خود از موسی بن جعفر ع روایت کرده است که از پدرم از آیه فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی سؤال کردم فرمود صراط قائم است و مهتدی کسی است که بطاعت او هدایت یابد بعضی معنی است آیه و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی بولایت ما **ششم** سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از زر بن جیش روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین ع شنیدم فرمود که چون میت داخل قبر گردد دو ملک قبر که نام آنها منکر و نکیر است بنزد او آیند از او سؤال کنند از پروردگار او و بعد از آن از پیغمبر او و بعد از آن از امام او پس اگر از عهده جواب برآید نجات یافت و اگر متحیر ماند بعذاب گرفتار شد مردی عرض کرد چگونه خواهد بود حال کسی که از خدا جواب گوید و از پیغمبر جواب گوید در جواب امام درماند فرمود مذبذب است نه از اینهاست و نه از آنها و هر که را خدا گمراه کند هرگز نیابی برای او راه نجاتی و آنکس را بجز راه نیست و از رسول خدا پرسیدند یا نبی الله ولی کیست فرمود در این زمان ولی شما علی است و بعد از علی ع کسی است که وصی علی است و امروز ما ئی علی است که خدا تعالی حجت را تمام کرده است بر مردم تا آنکه نگویند چنانچه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتیکه پیغمبران ایشان رفتند که گفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی تا متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه ذلیل و خوار شویم و بیان شد ضلالت ایشان آن بود که آیات اکثر اوصیا بودند نه دانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو ما همه انتظار میکشیم شما نیز منتظر باشید پس زود است خواهید دانست که کیست صاحب راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص یعنی در مثل ایشان این بود که میگفتند ما نشناختیم اوصیا را در وقتی تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا ایشان را سرزنش کرد و اوصیا اصحاب صراط اند که بر بالای صراط باشند داخل بهشت شود

مگر کسیکه ایشان را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه او را شیعه خود دانند و ایشان امامت شناسند که ایشان اعرافهای الهی اند که مردم را با ایشان راه شناسید گواه گرفت بر ایشان در وقتیکه پیمان از ذرّیه آدم گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود که فرموده است وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی در اعراف که میان بهشت و دوزخ مردان چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر دوستان خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و خدا تعالی از بندگان خود پیمان گرفته است که ایشان را اطاعت کنند و رسول خدا نیز پیمان طاعت گرفت پس نبوت رسول خدا بر ایشان جاری شد اینست که میفرماید فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض ولا یکتمون الله حدیثا یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول خدا کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی از خدا در دنیا و این حدیث سابقا گذشت **باب صد و نود و هشتم** در آیه افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم الآیه در روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب ع در زمان حیات رسول خدا ص میگفت خدا تعالی فرموده است افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود شما بر میگردید بپاشنهای پاهای خود یعنی کافر میشوید بعد حضرت فرمود بخدا سوگند که ما رجوع نمیکنیم باعقاب خود بعد از آنکه خدا تعالی ما را هدایت کرده است بخدا سوگند که اگر بمیرد یا کشته شود رسول خدا هر آینه قتال کنم بر سر آنچه او قتال کرد تا بمیرم و بخدا سوگند که من برادر و ولی و پسر عم و وارث اویم و کیست که از من اولی باشد برسول خدا **دویم** ابن شهرآشوب در روایات عامه بسند خود از سعد بن جبیر از ابن عباس در آیه افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین روایت کرده است که گفت مراد از شاکرین در آیه علی بن ابی طالب است و مرتدین که باعقاب خود باز گشتند کسانی اند که در علی بر گشتند و شک کردند یعنی با حق امیرالمؤمنین و کسیکه از دین برگردد و مرتد شود بخدا ضرری نمیرساند و زود است که جزا میدهد خدا تعالی شاکران را **باب صد و نود و نهم** در آیه افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم از روایات خاصه و در آن ده حدیث است **اول** علی بن ابرهیم در تفسیر خود روایت کرده است که روز احد بعد از آنکه لشکر منهزم شدند و گذشت بر ایشان آنچه گذشت از مردم هر کس میرسید میگفت رسول خدا را کشتند و ما خلاص شدیم و چون بمدینه مراجعت کردند این آیه نازل شد وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی نیست محمد مگر فرستاده از جانب خدا و پیش از او پیغمبران رسالت داده اند و مرگ بر محمد محال نیست و اگر محمد بمیرد یا کشته گردد شما بکفر اصلی خود باز گشت خواهید کرد **دویم** محمد بن یعقوب باسناد خود از ابوجعفر ع روایت کرده است که گفت همه مردم بعد از رسول خدا از دین برگشتند مگر سه نفر عرض کردم آن سه نفر که بودند فرمود مقداد و ابوذر و سلمان بعد از آن چند نفری نام برد و فرمود اینان کسانی بودند که آسیای خلاف با ایشان میگردید و از بیعت ابا نمودند تا وقتیکه حضرت امیرالمؤمنین را بقهر بردند و بیعت کرد و اینست که خدا تعالی میفرماید وما محمد الا رسول الآیه **سیم** محمد بن یعقوب باسناد خود از ابو مقدام روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی جعفر ع عرض کردم که مردم چنان میدانند که چون مردم به بیعت ابوبکر جمع آمدند آن اجماع خوشنودی خدا بود و خدا راضی نمیشد که امت محمد ص بعد از او مبتلا شوند و بگمراهی در افتند حضرت فرمودند مگر کتاب خدا را نخواندی که میفرماید وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین عرض کردم مردم این آیه را بابوبکر تفسیر میکنند فرمود مگر خدا خبر نداده است از حال امتهائی که پیش از ایشان بوده و مختلف شدند بعد از آنچه آمد ایشان را از بینات در آنجا که میفرماید و آتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید یعنی دادیم ما عیسی را معجزهای روشن و قوت دادیم او را بروح القدس و اگر خواستی خدا اختلاف نکردندی آنان که از پس ایشان بودند بعد از آنکه آمد بایشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ولکن اختلاف کردند بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدا خواستی اختلاف نکردندی ولکن خدا میکند آنچه را که میخواهد **چهارم** شیخ در امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی ع در زمان حیات رسول خدا ص میفرمود که خدای عز وجل فرموده است وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم

باب صد و نود و هشتم

باب صد و نود و نهم

و بخدا سوگند که ما از دین خود باز نگردیم بعد از آنکه خدا تعالی ما را هدایت کرده و اگر رسول خدا بمیرد یا کشته شود بر دین او قتال کنم تا بمیرم و بخدا سوگند که من برادر و وارث و پسر عم ویم و کیست که از من اولی و احق باشد برسول خدا **پنجم** عیاشی باسناد خود از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است که فرمود مردم همه بعد از رسول خدا ص کافر شدند مگر سه نفر عرض کردم آن سه نفر کدام اند فرمود مقداد و ابوذر و سلمان فارسی بعد از آن چند نفر را نام برد و فرمود اینان کسانی بودند که مردم بگرد ایشان میگردیدند و از بیعت ابا نمودند تا وقتیکه امیرالمؤمنین از روی اکراه با ابوبکر بیعت کرد و اینست که خدا تعالی میفرماید وما محمد الا رسول الآیه **ششم** عیاشی بسند خود از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است که چون رسول خدا ص از دنیا رفت مردم همه بکفر جاهلیت برگشتند مگر چهار نفر علی ع و مقداد و سلمان و ابوذر عرض کردم عمار فرمود کسیکه در دل ایشان شکی داخل نشد همین سه نفر بودند **هفتم** عیاشی بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از حضرت امیرالمؤمنین ع شنیدم که در خطبه گفت در روز جمل فرمود ایها الناس خدا تعالی هیچ پیغمبر را از دنیا نبرده است مگر آنکه در میان امت او کسی باشد که مردم را براه او هدایت کند و طریق حق را فرو نگذارد و مردم را بسوی معالم راه حق که خدا بر بندگان خود فرض گردانیده است دلالت کند بعد از آن این آیه را خواند وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل **هشتم** عیاشی باسناد خود از ابو مقدام روایت کرده است که بخدمت ابی جعفر ع عرض کردم که گمان عامه اینست که اجماع مردم در بیعت ابوبکر رضای خدا بود و خدا راضی نمیشود که بعد از محمد امت او گمراه شوند حضرت فرمود که کتاب خدا را نخوانده اند که میفرماید وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم عرض کردم این آیه را بابوبکر تفسیر میکنند فرمود مگر خدا تعالی از امم سابقین خبر نداده است که پس از همه بینات مختلف شدند چنانکه میفرماید و آتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس تا آنجا که میفرماید فمنهم من آمن ومنهم من کفر و این آیه دلیل است بر اینکه اصحاب رسول خدا ص بعد از آنحضرت مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند **نهم** عیاشی باسناد خود از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده است که فرمود آیا میدانید رسول خدا مرد یا او را کشتند خدا تعالی میفرماید افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم رسول خدا را آن دو زن زهر دادند و زهر چشانیدند ما گفتیم آنها و پدران ایشان بدترین خلق خدایند **دهم** عیاشی بسند خود از حسین بن منذر روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله ع از آیه افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم پرسیدم کشته شد یا مرد فرمود مراد از آن اصحاب رسول خدا اند که کردند آنچه کردند **باب دویستم** در آیه وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی فرمود مشتی از ریگ بمن ده چون داد حضرت آنها را در روی مردم انداخت احدی از مردم نماند مگر آنکه چشمش پر از ریگ شد پس این آیه نازل شد وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی

بیت گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست

دویم ثعلبی بسند خود از ابن عباس در آیه شریفه روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود یا علی مرا مشتی از ریگ ده چون داد حضرت آنها را بروی ایشان انداخت احدی از ایشان نماند مگر آنکه چشمهاش و دهان و بینی ایشان پر از ریگ شد پس حضرت سه بار انداخت یکی در میمنه و یکی در میسره و یکی در قلب و فرمود ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا یعنی و تا آنکه بیازماید مؤمنان را از نزد خود آزمودنی نیکو یا آنکه عطا دهد خدا تعالی ایشان را عطائی نیکوئی از نزد خود و کفار منهزم شدند تا آنکه شامل رسول خدا ص و وصی او شود **باب دویست و یکم** در آیه وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی از روایات خاصه و در آن سه حدیث است **اول** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از کلیب اسدی روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله ع از آیه وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی سؤال کردم فرمود آن مشت خاک را علی ع برسول خدا داد و آنحضرت آنها را انداخت **دویم** عیاشی بسند خود از علی بن الحسین ع روایت کرده است که علی قبضه خاک برسول خدا ص داد و آنحضرت بروی مشرکان انداخت و این آیه نازل شد وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی **سیم** طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین ع در آیه فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی روایت کرده است که فرمود نسبت داد خدا تعالی فعل رسول خدا را بفعل خود و تاویل این بغیر از تنزیل است **باب دویست و دویم** در آیه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابو علی طبرسی از طریق عامه از حاکم حسکانی بسند خود تا ابن عباس روایت کرده است که چون آیه واتقوا فتنة نازل شد رسول خدا ص فرمود هر که بعلی ستم کند در خلافت و بعد از وفات من گویا نبوت من و نبوت انبیاء پیش از من انکار کرده **دویم** ابو عبدالله محمد بن علی السراج بسند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که

باب دویستم

باب دویست و یکم

باب دویست و دویم

رسول خدا صلعم فرمود یا ابن مسعود آیه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة نازل شده و من تمام او را وداع میکنم و بتو تسلیم میکنم ستمکاران بر
اهلبیتم کو شرح و برهان هرکه بعلی ستم کند این جایگاه مرا از دست و بگیرد نبوت من و نبوت انبیای پیش از مرا انکار کرده بعد از آن حدیث ذکر کرده است
که خلاصه آن این است و در کتاب صراط المستقیم روایت کرده است که حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل گوید نقل کرده و ادعای اجماع
مسلمانان نموده است در روایت ابن عباس که چون آیه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة نازل شد رسول خدا صلعم فرمود هرکه بر علی
ظلم کند بر این جائی که من نشستم و جایگاه مرا از او بگیرد بعد از وفات من چنان است که نبوت من و نبوت انبیا را که پیش از من بوده اند انکار کرده
و گوید ابن سراج نیز در کتاب خود این حدیث را از ابن مسعود از رسول خدا صلعم حتی آنکه با و گفتند پس چگونه با ظالمان دوستی کردی و این را خود از
رسول خدا صلعم شنیده بودی گفت بعقوبت خود رسیدم زیرا که استیذان از امام خود نکردم مانند جندب و عمار و سلمان و اکنون توبه کنم **باب
دویست و سیم** در آیه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است **اول** عیاشی
باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام در آیه شریفه روایت کرده است که مردم بعد از وفات رسول خدا صلعم در فتنه افتادند تا آنکه علی را ترک کردند و
با دیگری بیعت نمودند این است آن فتنه که مردم در آن افتادند و رسول خدا صلعم ایشان را امر بپیروی علی و اوصیا او بعد از او امر فرموده بود و معنی
این آیت که بپرهیزید از فتنه که اگر عقوبت آن برسد بهمین ستمکاران تنها نمیرسد بلکه بغیر از ایشان نیز خواهد رسید **دوم** عیاشی از
اسمعیل سدی از آنحضرت روایت کرده است که در این آیه فرمود مراد اصحاب جمل اند **سیم** محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده است که حق تعالی در کتاب خود فرموده است واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و مراد از این فتنه اختلافی است که در سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر بهم رسید که بعد از پیغمبر ارتکاب آن کرده اند و انکار خلافت امیر المؤمنین کردند که داخل شب قدر است و در جای دیگر از
کتاب خود فرموده است و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فمن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین
در لیلة و اصحفه باید که چون محمد از دنیا رحلت میفرماید کسانیکه مخالفت امر الهی کردند میگفتند که شب قدر با پیغمبر رفع شد این فتنه که ایشان
را فرا گرفت بسبب آن مرتد شدند زیرا که اگر گویند لیلة القدر رفته است ناچار باید اقرار نمایند که خدا را در آن شب امری است چون آن را اقرار
کردند ناچار اند از اینکه بگویند که آن را صاحبی است و آن صاحب امیر المؤمنین است و اولاد آنحضرت **چهارم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود گوید
این آیه بخصوص طلحه و زبیر نازل شد که با امیر المؤمنین محاربه کردند و بآن حضرت ستم کردند **باب دویست و چهارم** در آیه الذین استجابوا
لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم از روایات عامه و در آن سه حدیث است **اول** ابن شهر آشوب از روایات عامه کرده
است که ثعلبی مفسر ایشان خود از ابن عباس و ابو رافع روایت کرده است که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آنحضرت روز دوم جنگ احد
مسلمانان را بدنبال کفار برد و اجابت کردند علی علیه السلام با نه نفر از مهاجرین تا بحمراء الاسد آمد که مشرکان را بترساند **فقیر گوید**
در بعضی نسخ مدینه و بعضی گفته اند تا مدینه هشت میل است و بالجمله علی به مدینه مراجعت کرد و ابو سفیان بروحا آمد **فقیر گوید** حمرا
موضعی بین الحرمین علی ثلثین او ثمانیة امیال من المدینة و بالجملة معبد خزاعی که دید احوال آنحضرت را و اول رسید معبد این دو بیت
برخواند کادت تهد من الاصوات راحلتی اذ سالت الارض بالجرد الابابیل تردی باسد کرام لا تنابلة عند اللقاء و لا خرق
معازیل که حاصل مضمون آنها این است که نزدیک بود که شتر من بزمین افتد از صدای لشکر بسیار که از هر طرف روان بودند و زمین پر شد از لشکر بسیار
ابو سفیان ترسید و چند نفری از سواران عبد قیس گفت بمحمد بگوئید من برگشتم و اراده دارم که برگردم و شما را مستاصل گردانم
رسول خدا صلعم فرمود حسبنا الله و نعم الوکیل و در روز جمعه بمدینه مراجعت کرد **دوم** ابن شهر آشوب ایضا از روایات عامه گوید ابو رافع
بطرق بسیار روایت کرده است که چون مشرکین در روز احد مراجعت کردند بروحا رسیدند گفتند نه محمد را کشتیم و نه دختران ایشان را
اسیر کردیم بد کردیم برگردیم و ایشان را مستاصل کنیم این خبر برسول خدا صلعم رسید علی را با چند نفر از خزرج بدنبال ایشان فرستاد
و در هر منزلی که مشرکان فرود می آمدند علی نیز فرود می آمد پس حق تعالی این آیه را فرستاد الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما
اصابهم القرح یعنی آنان که فرمان خدا و رسول خدا را در تعاقب مشرکان اجابت کردند بعد از آنکه ایشان را جراحت رسیده بود و در روایت
ابو رافع رسول خدا صلعم بهمان مبادرت خود با جراحات علی ما الیه و برای اعدا غارت کرد و او را در عقب مشرکین فرستاد پس این آیه نازل شد
سیم ایضا از روایات عامه است که رسول خدا صلعم علی را با چند نفر بدنبال ابو سفیان فرستاد پس مردی از خزاعه رسید بایشان گفت ان
الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم یعنی ابو سفیان و لشکر او در صدد شما هستند شما از ایشان در حذر باشید زیرا که ایشان اکثر اند طاقت

بمحاربه ایشان نداریم علی و اصحاب او گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل پس این آیه و فضل عظیم نازل شد **باب دویست و پنجم** در آیه الذین
استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح الی قوله اجر عظیم از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** عیاشی باسناد خود از سالم
ابی مریم روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود رسول خدا صلعم علی را با ده نفر که فرمان رسول خدا را شنیدند با آنکه جراحات بایشان
رسیده بود و این آیه و آیه بعد از آن در شأن امیر المؤمنین نازل شد لا غیر **دوم** عیاشی باسناد خود از جابر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون رسول
خدا صلعم امیر المؤمنین و عمار بن یاسر را بسوی اهل مکه فرستاد منافقان گفتند رسول خدا صلعم این طفل را روانه مکه کرد زیرا که صنادید قریش بر کار
ایشان همه در مکه اند بخدا سوگند که کفار این اسلام برای ظفر است و علی و عمار را تخویف میکردند و رای ایشان را از رفتن منحرف میکردند علی
سخنان ایشان را پروا نکرد و گفت حسبنا الله و نعم الوکیل و برفتند چون بمکه رسیدند حق تعالی پیغمبر خود را از آنچه ایشان بعلی گفته بودند
و علی با ایشان گفته بود خبر داد و نامهای ایشان فرو فرستاد الی الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا
حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم و این آیه چنین نازل شده
است الم تر الی فلان و فلان لقوا علیا و عمارا فقالا ان ابا سفیان و عبد الله بن عامر و اهل مکة قد جمعوا لکم الآیه و حاصل معنی آیت آنکه فلان
و فلان علی و عمار را ملاقات کردند با ایشان گفتند ابو سفیان و عبد الله بن عامر و اهل مکه برای کشتن شما اتفاق کرده اند از ایشان بترسید
این سخن بر ایمان ایشان افزود و گفتند کافیست ما را نصرت الهی و نیکو وکیلی است پس بازگشتند بنعمت الهی یعنی صحت و عافیت و فضل الهی یعنی مال و سالم برگشتند
هیچ مکروهی بایشان نرسید خوشنودی خدا را طلب نمودند و خدا صاحب فضل عظیم است **باب دویست و ششم**
یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون از روایات عامه و در آن یک حدیث است **سید فاضل** حسن بن علی
در کتاب خود از طریق مخالفین روایت کرده است که این آیه بخصوص رسول خدا صلعم و علی و حمزه نازل شد و معنی آیت آنکه ای مؤمنان صبر کنید
بر مشقت طاعات و شکیبائی ورزید در ستیزه جنگ با دشمنان و اسب خود را ببندید و اسباب جنگ مهیا کنید برای حفظ بیضه
اسلام و بپرهیزید از خدا تا رستگار شوید **باب دویست و هفتم** در آیه مذکوره از روایات خاصه و در آن ده حدیث است
اول محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آیه شریفه روایت کرده است که فرمود تحمل کنید بر فرایض و صبر نمائید بر مصائب
و بپیوندید با ائمه علیهم السلام محکم نگه دارید و اطاعت کنید **دوم** ابن بابویه باسناد خود از ابو بصیر
روایت کرده است که از حضرت ابی الحسن در آیه شریفه سؤال کردم فرمود صبر کنید بر مصائب و مردم را نیز شکیبائی دهید بر تقیه کردن و بپیوندید با امام
خود و از ایشان جدا نشوید و اتقوا الله لعلکم تفلحون و بپرهیزید از خدا شاید رستگار شوید **سیم** محمد بن ابرهیم نعمانی باسناد خود از
امام محمد باقر ع در آیه یا ایها الذین آمنوا اصبروا الآیه روایت کرده است که فرمود اصبروا علی اداء الفرائض و صابروا عدوکم و رابطوا
امامکم المنتظر **چهارم** ایضا محمد بن ابرهیم باسناد خود از علی بن الحسین روایت کرده است که ابن عباس شخصی بخدمت آنحضرت فرستاد
تا از این آیه سؤال کند حضرت غضب نمودند بر سائل فرمود میخواستم که آیا این را ابن عباس فرستاده است که از من سؤال کنی خود آنها سؤال کند
و با او میگفتم که در شان فرزندان ما و او نازل شده و مرابطه که بآن مامور شده ایم هنوز وقت آن نشده و از نسل ما کسی است که با این
مامور خواهد شد و در صلب او ذریه هستند که برای آتش جهنم خلق شده اند بزودی ظاهر خواهند شد و گروه بسیار فوج فوج از دین
خدا بیرون خواهند رفت باشد که زمین را رنگین کنند از خون جوجه های آل محمد که پیش از وقت از آشیانها خود پرواز کرده اند
و اگر ایشان نتوانند رسید مؤمنان در آن زمانها انتظار ظهور قائم را کشند و صبر کنند بجور مخالفان تا خدا در میان ایشان حکم کند و او
بهترین حکم کنندگان است **پنجم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود گفته که حضرت ابی عبد الله ع فرمود اصبروا علی المصائب و صابروا علی
الفرائض و رابطوا علی الائمه **ششم** سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود از یعقوب سراج روایت کرده است
که بخدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم آیا باقی میماند زمین بی امام که از خداوند تعالی باشد که مردم باو پناه برند در دین خود و از او اخذ کنند فرمود نه
اگر زمین بی امام باشد عبادت خدا کرده نخواهد شد ای یعقوب خالی نمیباشد زمین از عالمی از ما که امامت کند یا ظاهر باشد که مردم حلال
و حرام خود را از او اخذ کنند این معنی در کتاب خدا ظاهر و هویداست پس حضرت این آیه را خواند یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا
یعنی صبر کنید بر دین خود و شکیبائی ورزید بر آزار دشمنان خود که مخالفت دین شما دارند و بپیوندید با امام خود و آنچه شما را امر کند
و بر شما واجب کرده اند اطاعت نمایید **هفتم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبد الله در آیه اصبروا

روایت کرده است که فرمودند یعنی صبر کنید بر ترک معاصی و شکیبائی نمائید بر مشقت طاعات و مرابطه کنید یعنی دوام خدا و ما ائمه را متحمل گردید و یاد
خود و مخلوق قرار داده و هر که در کمین دولت ما باشد انتظار دولت ما کشد چنان است که در حمایت رسول خدا صلی الله علیه وآله جهاد کرده و پرهیزکاری کنید از آنچه
که مرتکب شدند مردم از ترک ما و فضل ما نماید از بدعتها و کلام منکر بدعت باشد از ظلمی که ایشان با ما کردند که ما را شهید نمودند لعلکم تفلحون یعنی
بعد از جنبش شما را رستگاری واجب میشود اگر چنین کنید مثل این است قول خدا تعالی در قرآن مجید و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال انّنی
من المسلمین یعنی و کیست نیکوتر از روی گفتار از آنکه میخواند مردم را بسوی خدا و عمل صالح کند و گوید من از مسلمانانم و اگر این آیه
حق مؤذنان بود چنانکه مفسران تفسیر کرده اند هر اینه طایفه قدریه هر اهل بدعت نیز رستگار بودند **فقیر گوید** که طایفه قدریه
اهل بدع نیز اذان میگویند مردم را بخدا میخوانند و میگویند ما از مسلمانانیم این تفسیر از عکرمه منقول است **هشتم** عیاشی باسناد خود
از ابن یعفور از حضرت ابی عبدالله علیه السلام در آیه یا ایها الذین امنوا اصبروا تا آخر روایت کرده است فرمود که اصبروا علی الفرایض و صابروا علی المصائب
و رابطوا علی الائمة **نهم** عیاشی باسناد خود از شخصی روایت کرده است که بخدمت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم هیچ زمانی میشود که زمین خالی
ماند از عالمی که مردم باو ملتجی شوند و باو پناه برند گوید حضرت فرمود هرگاه خالی ماند که نبیند خدا آنکه ای ابو یوسف خالی نمیماند زمین
از عالمی که آشکار باشد در میان مردم و مردم باو ملتجی شوند در حلال و حرام و این معنی در کتاب خدا ظاهر و هویدا است در آنجا که میفرماید
یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا یعنی صبر کنید بر دین خود و شکیبائی نمائید بر قتال با دشمنان و مخالفان خود و بپیوندید بامام خود
و اتقوا الله یعنی و بپرهیزید از آنچه شما را امر کرده و بر شما واجب ساخته است **دهم** عیاشی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
یعنی صبر کنید بر ترک معاصی که آنها راه محبت ما میکشند عرض کردم صابروا فرمود یعنی شکیبائی نمائید بر قتال کردن با دشمنان خود در نصرت دین
خود یعنی امام علیه السلام و رابطوا یعنی مصاحب و ملازم گردید با امام خود و اتقوا الله لعلکم تفلحون عرض کردم این آیه نازل شده است فرمود بلی **یازدهم**
عیاشی از ابو الطفیل از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود این آیه در شان ما نازل شده و هنوز وقت آن نیامده و وقت آن خواهد
آمد از نسل امام مرابطی میباید و از نسل ابن مرابطی **فقیر گوید** این نامل که آید از ابن عباس است چنانکه در حدیث سابق گذشت **دوازدهم**
عیاشی باسناد خود از برید از ابو جعفر علیه السلام در آیه اصبروا و صابروا و رابطوا روایت کرده است که صبر کنید بر ترک معاصی و مصابره کنید بتقیه با دشمنان و از
امام خود جدا مشوید بعد از آن فرمود میدانید معنی کلام است آنکه چون ما غضب نمائیم بر شما بغضب ما شما نیز حرکت کنید بپرهیزید از
خدا پس شما باید از جنان تقیه میکنید ما چنین فرموده ایم شما چنین بجا آورید ما چنین میخواهیم

باب بیست و هفتم

در آیه والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و روایات عامه در آن و در آن دو حدیث است **اول** ابن مغازلی شافعی
بسند خود از ثابت از انس روایت کرده است که گفت کوکبی از آسمان فرود میآید رسول خدا فرمود باین ستاره نظر کنید در خانه هر کس فرود آمد
آنکس خلیفه من است پس از من چون نظر کردند ستاره در خانه علی علیه السلام فرود آمد پس خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم
و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی سوگند بستاره چون فرود آید که پیغمبر گمراه نشده و براه باطل نیفتاده و از روی
هوای نفس سخن نگفته و نمیگوید و نگفته مگر از روی وحی الهی جل شانه **دوم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که با جماعتی
از جوانان بنی هاشم در خدمت رسول خدا نشسته بودیم که ستاره از آسمان جدا شد رسول خدا فرمود این ستاره در خانه هر کس فرود آمد آنکس
بعد از من وصی من است جماعتی از بنی هاشم برخاستند و این ستاره نظر میکردند که در خانه علی علیه السلام فرود آمد عرض کردند یا رسول الله
در محبت علی علیه السلام طغیان ورزیدی پس این آیه نازل شد تا آنجا که میفرماید بالافق الاعلی

باب بیست و هشتم

در آیه والنجم اذا هوی از روایات خاصه و در آن یازده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود سوگند
یاد کرده است بقبض محمد علیه السلام هرگاه از دنیا رود که گمراه نشده است محمد علیه السلام در تفضیل اهل بیت خود بر دیگران و طغیان ننموده و ما ینطق عن
الهوی یعنی در شان اهل بیت خود بهوای نفس و میل خود سخن نگفته و اینست که خدا تعالی میفرماید ان هو الا وحی یوحی یعنی نیست نطق او مگر
وحی که نازل میشود بر او **دوم** ابن بابویه بسند خود از امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود روایت کرده است که چون رسول خدا را
مرض موت رسید اهل بیت و اصحاب در نزد آنحضرت گرد آمدند عرض کردند یا رسول الله چون دنیا را وداع کنی خلیفه تو کی خواهد بود در
میان ما و که قیام خواهد کرد بامر تو حضرت سوال ایشان را جواب نفرمود روز دیگر نیز این سخن را اعاده کردند رسول خدا فرمود چون فردا
شود ستاره از آسمان در خانه یکی از اصحاب من فرود خواهد آمد آنکس خلیفه من است بر شما پس از من و قائم مقام است در میان شما بامر من و هر یک طمع

انبودند

باب بیست و هفتم

باب بیست و هشتم

ان بودند که ستاره در خانه او فرود آید رسول خدا او را گوید خلیفه و جانشین منی چون روز چهارم شد هر یک از ایشان در حجره خود نشسته
و انتظار آن ستاره میکشیدند که ناگاه ستاره از آسمان جدا شد و روشنائی آن بر روشنائی دنیا غالب آمد در حجره علی علیه السلام افتاد مردم هیجان
کردند گفتند ای مردم یعنی رسول خدا گمراه شد طغیان ورزید در باره پسر عم علی علیه السلام از روی میل نفس سخن راند پس خدا تعالی سوره والنجم را
تا آخر فرو فرستاد **سیم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که شبی نماز خفتن را با رسول خدا کرده ایم چون سلام نماز داد
رو بجانب ما کرد فرمود کوکبی از آسمان هنگام طلوع فجر فرود آید در خانه یکی از شما و هر کدام کوکب در خانه او فرود آید او وصی و خلیفه من است و
امام است پس از من چون نزدیک طلوع فجر شد هر یک از ما در خانه خود نشسته منتظر بودیم که در خانه ما فرود آید طمع پدرم عباس بن عبد المطلب
بفرود آمدن بخانه او از همه کس بیشتر بود و چون فجر طالع شد آن کوکب از آسمان فرود آمد در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد رسول خدا بعلی فرمود
یا علی قسم بآنکسی که مرا بنبوت فرستاده است که وصیت و خلافت و امامت پس از من از برای تو واجب شد عبد الله بن ابی و اصحاب او
گفتند محمد در محبت پسر عمش گمراه شده و طغیان ورزید و از روی هوای نفس در شان او سخن راند پس خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی **چهارم** ابن بابویه بسند دیگر خود از عبد الله بن عباس
مثل حدیث سابق را روایت کرده است الا آنکه در این حدیث میگوید رسول خدا فرمود هنگام طلوع آفتاب کوکبی از آسمان فرود آید
پنجم ابن بابویه بسند خود از ربیعه سعدی روایت کرده است که از ابن عباس از آیه شریفه سوال کردم گفت آن کوکبی بود که هنگام فجر
از آسمان جدا شد و در خانه علی افتاد و پدرم عباس را این طمع بود و پدرم عباس را این طمع بود که آن کوکب در خانه او فرود آید که وصی
و خلیفه رسول خدا و امام خلق باشد خدا تعالی نخواست از برای آن مگر علی بن ابی طالب علیه السلام را و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **ششم**
محمد بن عباس در تفسیر خود از جعفر بن محمد روایت کرده است که رسول خدا فرمود من سید مردمم و فخر نمیکنم و علی علیه السلام سید مؤمنان است
خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد مردی از قریش گفت بخدا سوگند که این مرد در مدح و منقبت پسر عم
هیچ چیز فرو نمی گذارد پس این آیه نازل شد فرمود و ما ینطق عن الهوی یعنی این سخنی که در حق پسر عمش گفته است از روی نفس نگفته ان هو
الا وحی یوحی نیست این سخن مگر وحی که باو رسیده است **هفتم** محمد بن عباس بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که
رسول خدا در روز غدیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت نصب کرد مردم سه گروه شدند گروهی گفتند محمد گمراه شد گروهی گفتند
اختیار باطل کرد و گروهی گفتند در حق اهل بیت و پسر عمش از روی هوای نفس سخن گفت پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد **هشتم** محمد بن
عباس بسند خود از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود والنجم اذا هوی فاقتلتم الا ببغض آل محمد اذا مضی ما ضل صاحبکم
بتفضیل اهل بیت الی قوله ان هو الا وحی یوحی **نهم** محمد بن عباس بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود بدرستی که
رسیدم جبرئیل گفت پیشتر رو من بمقام قرب بقدری که چشم کار کند در آنجا نوری ساطع مشاهده کردم و بسجده افتادم فرمود
یا محمد کرا در روی زمین خلیفه و جانشین خود کردی عرض کردم پروردگارا عادلتر و راستگوتر و امینتر ایشان علی بن ابی طالب که وصی و
وارث و خلیفه من است و اهل بیت من فرمود او را از من سلام برسان و باو بگو بتحقیق که غضب او عزت من است و رضا و خوشنودی
او حکم است یا محمد منم خدائی که نیست خدائی بغیر من و من آفریننده آسمانها و زمینم عطا کردم بدختر تو نامی از نامهای خود و او را فاطمه
نامیدم و منم فاطر هر چیزی یا محمد منم خدائی که بجز من خدائی نیست بالهای من میکوات عطا نمودم بدو فرزند تو نامی از نامهای خود و
ایشان را حسن و حسین نامیدم و منم الکلام گوید چون رسول خدا این حدیث را برای قریش نقل کرد بعضی از ایشان گفتند خدا تعالی هیچ چیز بمحمد نگرد
و از پیش خود این سخنان را گفت خدا تعالی گفته ایشان را از رسول خدا ظاهر ساخت این سوره را فرو فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم
و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی **دهم** شیخ رجب برسی باسناد خود از امام محمد تقی از امام زین العابدین
از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که در سال فتح مکه شبی اصحاب رسول خدا جمع شدند و عرض کردند یا رسول الله پیغمبران
را چون امر نبوت استقامت میپذیرفت یکی را وصی خود کرده اند و قائم مقام خود نموده اند که بعد از ایشان امر را کند بطریقه ایشان و امر و در نزد
خدا فرمود پروردگار من بمن وعده فرموده است که هر که را از امت من که میخواهد که خلیفه من باشد بر امت من بعد از من او را ظاهر
گرداند تا آشکار کند او را آیتی که از آسمان فرو فرستند تا مردم پس از من متصل باشند چون رسول خدا نماز عشا را با اصحاب
گذارد در آن ساعت مردم نظر میکردند و متوجه منتظر بودند که آن آیت آسمانی چه باشد آن شب شبی بود تیره و ظلمانی پس طلیت شبی چنین

وقف عام

که هوا تنگ دوی شسته بقیه همی مجره ره قطب کم کند محور دید ناگه نور شتا عظیمی بر خواست که مشرق و مغرب را روشن کرد دیدند ستاره از
آسمان بجانب مدینه فرود آمد و بدور خانهای مردم میکردید تا آنکه بر بالای خانه علی ع بایستاد و آن ستاره را شعاعی بود که هاله دور و بر بالای
خانه خیمه کشیده بود و شعاع همه خانها را فرو گرفته و مردم از شعاع آن مضطرب شدند پیوسته تهلیل و تکبیر میگفتند عرض کردند یا
رسول الله ستاره از آسمان فرود آمد بر بالای خانه علی ع باز ایستاده رسول خدا ص از جای برخواست و گفت بخدا سوگند که بعد از من او
امام و وصی من و قائم بامر من در میان شما او را اطاعت نمائید و با او مخالفت ننمائید و او را مقدم دارید و او را پیش بگیرید که او خلیفه خدا
در روی زمین بعد از من راوی گوید مردم از نزد رسول خدا ص بیرون آمدند یکی از منافقان گفت محمد در حق عم زاده خود هوای نفس میگوید
زاید و براه باطل رفت حتی آنکه اگر بتواند او را پیغمبر کند هر آینه میکرد پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد علی اعلی ترا سلام میرساند میفرماید
بخوان بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی باب نهم علی بن ابراهیم
بسند خود از حضرت ابی جعفر ع در آیه ما ضل صاحبکم وما غوی روایت کرده است که فرمودند یعنی گمراه نشده است محمد در حق علی و راه باطل پیش نگرفته
وما ینطق فیه بالهوی و در حق او از روی هوا سخن نگفته است مگر بوحی که از خدا باو رسیده است **باب دویست دهم** در آیه اما من اوتی
کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه قوله خالیه دو روایت از عامه و در آن یک حدیث است **ابن مردویه** از رجال خود از ابن عباس در آیه شریفه
روایت کرده است که گفت آنکس علی است یعنی آنکسیکه نامه عملش را بدست راستش داده اند میگوید بیائید نامه عمل مرا بخوانید **باب
دویست یازدهم** در آیه فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه تا آنجا که میفرماید خالیه از راه خاصه و در آن شش حدیث است
اول عیاشی باسناد خود از ابو حمزه از ابو جعفر در آیه شریفه روایت کرده است که فرمود آنکس علی بن ابی طالب است **دویم** محمد بن عباس بسند
خود از ابو الجارود از ابو جعفر ع در آیه فاما من اوتی کتابه بیمینه تا آخر روایت کرده است که فرمود این آیه در شان علی نازل شده و این در میان اهل
ایمان مثل شده **سیم** شرف الدین نجفی در کتاب تاویل الایات الباهرة فی العترة الطاهرة گوید علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است آنکس علی بن
ابیطالب است **پنجم** عیاشی باسناد خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود هر کسی را با امامش بخوانند
فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم نامه عمل هر کس را که بدست راستش داده اند نامه او را برخوانند مراد از یمین اثبات امام است و
کتاب را بر خوانند از آنجائیکه میفرماید فمن اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه الایه مراد از کتاب امام
پس هر که پشت بدان کتاب کند چنانست که خدا تعالی فرموده است نبذوه وراء ظهورهم و هر که انکار آن کند از اصحاب شمال خواهد بود خدا
تعالی میفرماید ما اصحاب الشمال فی سموم وحمیم وظل من یحموم الایه **ششم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود در آیه فاما من اوتی کتابه بیمینه از
حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمودند محاسبه هر امتی با امام زمان ایشانست و امامان دوستان و دشمنان خود را از سیماء
ایشان میشناسند اینست که خدا تعالی میفرماید وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم پس نامه عمل دوستان خود را بدست راست ایشان
دهند بجانب بهشت روند و نامه عمل دشمنان خود را بدست چپ ایشان دهند بجانب جهنم روند بجانب پس چون دوستان ایشان
در نامه عمل خود نظر کنند برادران خود گویند هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیة میفرماید یعنی مرضیه
فوضع الفاعل مکان المفعول **فقیر گوید** بودن فاعل بمعنی مفعول در قرآن مجید در دو موضع دیگر آمده و از انجمله قوله تعالی من ماء دافق
ای مدفوق و هم چنین قوله تعالی لا عاصم الیوم من امر الله ای لا معصوم **باب دویست دوازدهم** در آیه ان المتقین فی جنات و
نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر از راه عامه و در آن یک حدیث است **موفق بن احمد** در کتاب مناقب بسند خود از جابر بن
عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود هر که ترا دوست دارد و بتو تولا جوید خدا تعالی او را در بهشت با ما
ساکن گرداند بعد از آن این آیه را تلاوت کرد ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی جایگاه پرهیزکاران در بهشت
جاودان در میان باغها و طرف جویهاست در جایگاه پسندیده در مقام قرب پادشاه توانایی که قرب او از الذ لذات است **باب
دویست سیزدهم** در آیه ان المتقین فی جنات و نهر الایه از راه خاصه و در آن سه حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود
از محمد بن فضیل از ابو الحسن ماضی ع روایت کرده است که از آیه ان المتقین فی جنات و نهر سؤال کردم فرمود بخدا سوگند که ما هستیم شیعیان
ثابت و باقی مانند بر ملت ابراهیم حنیف غیر از ما و باقی مردم از ملت بیزارند **دویم** محمد بن عباس بسند خود از جابر بن عبد الله
روایت کرده است که ما در خدمت رسول خدا ص در مسجد بودیم و از اهل بهشت یاد میکردیم رسول خدا ص فرمودند اول کسیکه داخل بهشت

وقف عام

شود علی بن ابی طالب است ابو دجانه انصاری عرض کرد یا رسول الله نه تو گفتی فرمودید بر همه انبیا حرام است دخول بهشت تا وقتیکه من داخل شوم و بر همه
امتها حرام است تا امت من داخل شوند فرمود بلی ای ابو دجانه چنین است و لکن خدا تعالی را علمی است از نور و عمودی از نور بیافرید آنها
را پیش از خلقت آسمانها و زمینها بدو هزار سال و بر آن علم نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله خیر البریة آل محمد و دارنده آن علم علی
ابیطالب است او امام و پیشوای قوم است در دخول بهشت پس چون علی این را شنید گفت الحمد لله الذی هدانا بک یا رسول الله و شرفنا رسول
خدا فرمود بشارت باد ترا یا علی هیچ بنده دوستی تو نمیدارد تا خدا او را دعای محبت تو نکرده مگر آنکه خدا تعالی در روز قیامت او را با ما محشور
خواهد کرد و در روایت دیگر چنین است که فرمود یا علی هر که ما را دوست دارد و ادعای محبت ما کند بدوستی ما منت گذارد خدا تعالی
او را در بهشت با ما ساکن گرداند و این آیه را تلاوت کرد ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر **سیم** شرف الدین
نجفی از شیخ طوسی باسناد او از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود ای علی اگر تو نبودی اسکننا الله معنا
فی الجنة بعد از آن این آیه را تلاوت فرمودند ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر **باب دویست چهاردهم** در آیه و اذا را
تجارة او لهوا انفضوا الیها از روایات عامه و در آن یک حدیث است **مجاهد** و ابو یوسف یعقوب بن سفیان در دو تفسیر خود در آیه مذکوره
از ابن عباس روایت کرده اند که دحیه کلبی که تاجر شام بود و چون بمدینه می آمد مایحتاج مردم بهمراه می آورد و مردم از آمدن او شادی
مینمودند اتفاقا روز جمعه از سفر شام می آمد در وقتیکه رسول خدا ص بر بالای منبر خطبه میخواندند و چون بمدینه رسید در نزد احجار الزیت فرود
آمد طبل نواختند تا مردم بوی رو آورند و اعلام کنند رسول خدا ص بر بالای منبر خطبه میخواندند همگی مردم رسول خدا را گذاشتند بجانب او روان شدند
مگر علی و حسن و حسین و فاطمه و سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب رسول خدا ص فرمود خدای عز و جل در روز جمعه بمسجد من نگریست اگر
این هشت نفر در مسجد نبودند هر آینه شهر مدینه با اهلش باتش عذاب الهی میسوخت و مانند قوم لوط سنگ بر ایشان از آسمان میبارید
پس در شان این هشت نفر نازل شد رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله وعن الصلوة یعنی مردمانیکه تجارت و خرید و فروش ایشان را از ذکر خدا
و از نماز ها باز نمیدارد **باب دویست پانزدهم** در آیه و اذا راوا تجارة او لهوا الایه از روایات خاصه و در آن سه حدیث است **اول**
شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از جابر جعفی روایت کرده است که شبی از شبها در خدمت حضرت ابی جعفر بودم و این آیه را خواندم
یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله فرمود ای جابر این آیه را تغییر داده اند عرض کردم خدا جان مرا بفدا
تو کرداند پس چگونه است فرمود آن را چگونه میخواندی عرض کردم یا ایها الذین امنوا اذا نودی الی الصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله
و معنی این آیت ای مؤمنان چون مؤذن اذان نماز جمعه گوید بشتابید بسوی یاد کردن خدا فرمود ای جابر این آیه چنین نازل شده یا ایها
الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فامضوا الی ذکر الله یعنی بروید بسوی ذکر خدا نه بدوید زیرا که شتاب کردن و دویدن ناپسند است
ای جابر چرا روز جمعه را جمعه نامیدند عرض کردم جعلنی الله فداک بمن بگو فرمود با تو بگویم که امری عظیم را است تا خبر دهم عرض کردم جعلنی
فداک فرمود ای جابر خدا تعالی جمعه را جمعه نامید زیرا که جمع کرده در آن روز خلق اولین و آخرین و جمیع مخلوقات را از جن و انس و جمیع آنچه را
که افریده و زمینها و آسمانها و دریاها و کوهها و بهشت و دوزخ را و آنچه را در عالم میثاق افریده پس میثاق گرفت از ایشان بربوبیت خود
و نبوت محمد و ولایت علی ع و در آن روز خدا تعالی آسمانها و زمینها را بخواند فرمود ائتیا طوعا او کرها و قالتا اتینا طائعین پس
آن روز را جمعه نامید بجهت جمع آوردن اولین و آخرین در آن روز بعد از آن فرمود یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
یعنی آن روز که خدا تعالی شما را در آن روز جمع کرد و صلوة در این آیه امیر المؤمنین است مراد بصلوة ولایت است و ان ولایت کبری است و در
آن روز انبیا و رسل و ملائکه و هر چه افریده و جن و انس و آسمانها و زمینها و مؤمنان همه در جواب خدا لبیک گفتند فامضوا الی ذکر الله و ذکر الله
امیر المؤمنین است و ذروا البیع یعنی و اگذارید خرید و فروش را پس فرمودند مراد از بیع در این آیه مخصوص اول است ذلکم یعنی بیعت امیر المؤمنین
و ولایت او خیر لکم بهتر است از برای شما از بیعت مخصوص اول و ولایت او ان کنتم تعلمون اگر بدانید فاذا قضیت الصلوة یعنی بیعت امیر المؤمنین
تمام شد یا او خود از دنیا رفت فانتشروا فی الارض مراد مارض اوصیا اند که خدا تعالی مردم را بطاعت و ولایت ایشان امر کرده است چنانکه
بطاعت رسول ص و طاعت امیر المؤمنین امر کرده و خدا تعالی نامهای ایشان را مخفی داشته و ایشانرا از زمین نام کرد جابر خواند وابتغوا من فضل
حضرت فرمود این نیز چنین نیست بلکه چنین نازل شده است وابتغوا من فضل الله علی الاوصیاء واذکروا الله کثیرا لعلکم تعلمون یعنی چون
نماز گذارده پراکنده شوید در زمین و طلب کنید از فضل و احسان خدا او خداداد رهیاب و فات یاد کنید تا رستگار شوید بعد از آن خدا تعالی

در آن موقف محمد صلعم مخاطب ساخته فرمود یا محمد فاذا راوا الشکاک والجاحدون تجارة یعنی هرگاه شکاکان و منکران تجارتی ببینند یعنی شخص اول را
او لهوا یعنی لهوی ببینند یعنی شخص ثانی را انفضوا الیها بجانب آن رو کنند من عرض کردم انفضوا الیها یعنی متفرق شوند فرمود نه بلکه تحریف کرده اند
و ترکوک مع علی ع قائما و ترا بگذارند با علی ایستاده قل یا محمد ما عند الله من ولایة علی ع والاوصیاء خیر من اللهو والتجارة بگو ای محمد آنچه
در نزد خداست از ولایت علی و اوصیاء او بهتر است از لهو و تجارت یعنی از بیعت اول و ثانی از برای پرهیزکاران جابر گوید پس فرمود بلی این چنین
نازل شده و شما بیندازید پرهیزکاران والله خیر الرازقین و خدا بهترین روزی دهندگانست **دویم** محمد بن عباس بسند خود از جابر بن
عبدالله روایت کرده است که قافله از شام وارد مدینه شد که ما یحتاج اهل مدینه با آن قافله اهل مدینه دف زدند و شادی کردند و تحفه
نمودند و لهو و فتنه وارد شدند که رسول خدا بر بالای منبر خطبه جمعه ادا می نمودند مردم همه با او از مسجد بیرون رفتند و رسول خدا را
همچنان بر بالای منبر گذاشتند مگر دوازده نفر که یکی از ایشان علی بن ابیطالب ع بود که در مسجد ماند **سیم** محمد بن عباس بسند خود از
حضرت ابیعبدالله ع روایت کرده است که در آیه اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما فرمود انفضوا عنه الا علی بن ابیطالب ع
پس خدا تعالی فرو فرستاد قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین **باب صد و شانزدهم** در آیه ان الله یحب الذین
یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص از روایات عامه و در آنجا چهار حدیث است **اول** محمد بن عباس از طریق عامه بسند ایشان از
ابن عباس در آیه شریفه روایت کرده است که این آیه در شان علی ع و حمزه و عبیدة بن حرث و سهل بن حنیف و حارث بن صمه و ابو دجانه انصاری
نازل شده و معنی آیه اینست که خدا تعالی دوست میدارد آنها را که در راه خدا جهاد کنند در حالتیکه صف زده گان ثابت شده در معرکه جهاد که گویا
ایشان بناها میند قائم و مستحکم در عدم تزلزل و ثبات قدم **دویم** محمد بن عباس از روایات عامه بسند ایشان از ضحاک روایت کرده
که از ابن عباس پرسیدند در آیه کانهم بنیان مرصوص مراد کیانند گفت علی بن ابیطالب ع و حمزه که شیر خدا و شیر رسول خداست و عبیدة بن الحرث
و مقداد بن الاسود **سیم** محمد بن عباس از روایات عامه بسند ایشان از ابن عباس روایت کرده است که گفت چون علی در صف قتال می ایستاد مانند
ستونی بود محکم که از هیچ حمله از جا نجنبید و از هیچ شجاعی و نکردی پروی میشو بجز احتیاط در حق او فرموده بود پس خدا تعالی
او را مدح کرده و هیچ کس مانند علی از مشرکان بجهنم واصل نکرد **چهارم** حبری از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و حمزه و عبیدة
و سهل بن حنیف و حارث بن صمه ابو دجانه نازل شده **باب صد و هفدهم** در آیه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله الایه از روایات
خاصه و در آن یک حدیث است **صاحب تحفة الاخوان** از محمد بن عباس بحذف اسناد از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است که این آیه در
شان علی بن ابیطالب ع و حمزه و عبیدة بن حرث و سهل بن حنیف و حارث بن صمه و ابو دجانه انصاری و مقداد بن اسود کندی نازل شده **باب
صد و هجدهم** در آیه ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان تا آخر از روایات عامه و در آن یک حدیث است **محمد بن
عباس** از روایات عامه بسند ایشان از ابن عباس روایت کرده است که خدا تعالی در قرآن مجید استغفار از برای هر مسلمی از برای علی ع فرض کرده است
در اینجا که میفرماید ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان یعنی خدایا بیامرز ما را و برادران ما را که بما سبقت جستند با ایمان
آوردن برسول خدا و علی سبقت گرفت بر تمام امت در ایمان آوردن برسول خدا **باب صد و نوزدهم** در آیه ربنا اغفر لنا و
لاخواننا الایه از روایات خاصه و در آن یک حدیث است **شیخ طوسی** ره در کتاب مجالس بسند خود از حسن ع روایت کرده که در هنگام مصالحه با
معاویه در حضور او خواند روایت کرده است که آنحضرت فضائل علی را ذکر کرده تا آنکه فرمود پدرم رسول خدا را پیش از همه تصدیق کرد و با او بجان
او و جان خود را در راه او گذاشت بعد از آن پیوسته رسول خدا او را در هر موطنی مقدم داشت و بهر بلیه ... میفرستاد و نظر
باعتماد و وثوقی که باو داشت چرا که علم داشت باعتقاد او بوحدانیت خدا و نبوت رسول خدا والسابقون السابقون اولئک المقربون پس
پدرم سابق سابقان بود بسوی خدا و رسول خدا و نزدیکترین نزدیکان بود با ایشان و خدا تعالی میفرماید لا یستوی منکم من انفق من قبل
الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة یعنی اینست رتبه کسیکه انفاق کرده است پیش از فتح مکه و جهاد نموده است با کسیکه انفاق نکرده و جهاد
ننموده است درجه آنها اعظم است نزد خدا تعالی پس پدرم اول ایشان بود در اسلام و ایمان و اول ایشان بود در هجرت و پیوستن بسوی
خدا و رسول خدا و اول ایشان بود در انفاق نمودن و مال صرف کردن در راه خدا چندانکه او را قدرت و امکان و وسعت بود و خدای
تعالی میفرماید الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا
ربنا انک رؤف رحیم یعنی تا آنکه میرسد از پس مهاجر و انصار گویند پروردگارا بیامرز گناهان ما و گناهان برادران ما که سبقت گرفتند بر ما با ایمان

ومگذار

و مگذار در دلهای ما کینه و حسد نسبت بآنان که ایمان آورده اند پروردگارا تو مهربانی و بخشاینده پس مردم از هر امتی طلب آمرزش میکنند برای پدرم زیرا
که پیشی گرفت بر همه ایشان با ایمان آوردن برسول خدا و هیچ احدی بر او سبقت نگرفت در ایمان و خدا تعالی فرموده است السابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم یعنی سابقون اولون از مهاجران و از انصار و آنکسانی که پیروی ایشان
کردند در احسان نمودن خدا تعالی از همه ایشان خوشنود شد پس پدرم سابق همه سابقان است چنانکه خدا تعالی سابقان را بر بازماندگان
تفضیل داده است همچنین تفضیل داده است سابق سابقان را بر سابقان و خطبه طولانی است و در ابواب گذشته مکرر گذشته
باب صد و بیستم در آیه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان از روایات عامه و در آن هفت حدیث است **اول** ابن مردویه
الحافظ بسند خود از انس بن مالک در آیه مذکوره روایت کرده است که گفت مرج البحرین یلتقیان یعنی علی و فاطمه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
یعنی حسن و حسین ع صاحب کتاب ... نقل کرده است و معنی آیه اینست که مخلوط کرد آیند با هم دو دریا را اگر با هم تلاقی کنند هیچ
یک بدیگری ممزوج نشود بیرون می آید از این دو دریا مروارید بزرگ و مروارید کوچک **فقیر گوید** بعضی گویند مرجان برزخی است میان بحر
و شبیه شاخ درخت است ... گویند و این معنی با حسنین ع مناسبت تمام دارد و لیکن صحیح اول است در اخبار اکثر است و قاضی بیضاوی ... در تفسیر
سوره انعام گفته مرجان از دریای شور بیرون می آید نه دریای شیرین بخلاف مروارید بنابر این استعمال من باب تغلیب خواهد بود
دویم محمد بن عباس از طریق عامه بسند ایشان از ابن عباس روایت کرده است که مرج البحرین علی و فاطمه اند ع بینهما برزخ لا یبغیان یعنی
در میان این دو دریا مانع و حاجبی است که تعدی نکنند ... فرمود یخرج منهما
اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین اند ع **سیم** ابو علی طبرسی از روایات عامه و غیر ایشان و سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نیز
روایت کرده که بحرین علی و فاطمه اند ع بینهما برزخ محمد است ص یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین است **چهارم** ابن شهر آشوب
از روایات عامه غیر ایشان از خرکوشی در کتاب لوامع و کتاب شرف المصطفی و ابوبکر شیرازی در کتاب خود و ابو صالح و ابو اسحق ثعلبی و علی بن احمد
طائی و ابن علویه قطان در تفاسیر خود از سعید بن جبیر و سفیان ثوری و ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین از حماد بن سلمه
از ثابت از انس و از ابو مالک و از ابن عباس قاضی نطنزی از سفیان بن عیینه از امام جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده اند در آیه مرج البحرین
یلتقیان گفت علی و فاطمه اند ع ایشان دو دریای عمیقند که هیچ یک تعدی بر دیگری نمیکند و در روایتی بینهما برزخ رسول خداست یخرج منهما
اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین ع **پنجم** از ابو معویه ضریر از اعمش از ابو صالح از ابن عباس روایت کرده است که روزی فاطمه ع از تنگی و برهنگی گریه کرد
رسول خدا فرمود ای فاطمه بشوهر خود قناعت کن بخدا سوگند که او سید است در دنیا و سید است در آخرت و در میان ایشان اصلاح
کرد پس خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد مرج البحرین میفرماید یعنی فرستادم دو دریا را یکی علی بن ابیطالب ع را که دریای علم است و دیگری فاطمه
که دریای نبوت است یلتقیان یعنی متصلان میفرماید من که خدا هستم وصلت دادم میان این دو دریا از آن ختم بعد از آن فرمود بینهما
برزخ و برزخ یعنی مانع و مانع رسول خداست که منع میکند علی را از اندوه دنیا و منع میفرماید فاطمه را از مخاصمت با علی از جهة دنیا
پس کدام از نعمت پروردگار را تکذیب میکنید ای گروه جن و انس تکذیب بولایت امیر المؤمنین و حب فاطمة الزهراء فرمود لؤلؤ حسن است
و مرجان حسین است زیرا که لؤلؤ بزرگ است و مرجان کوچک و بعید نیست که علی و فاطمه دو دریا باشند بواسطه وسعت فضل و کثرت خیرات ایشان
و بحر را از جهة بحر گویند که وسیع است و رسول خدا ص اسبی را که ... فرمود وجدته بحرا یعنی این اسب را دریائی یافتم که گویا جامع محاسن
بوده است **ششم** صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة از ابن مردویه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که از ابن عباس
که از آیه مرج البحرین یلتقیان سؤال کردند گفت بحرین علی و فاطمه اند ع برزخ رسول خداست لؤلؤ و مرجان حسن و حسین اند **هفتم** ثعلبی در
تفسیر خود و تفسیر ابن ابی حاتم بسند خود از سفیان ثوری روایت کرده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فاطمه است و علی یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان حسن و حسین اند ثعلبی گوید این قول نیز از سعید بن جبیر روایت شده است و او گفته است بینهما برزخ لا یبغیان محمد است **باب صد و
بیست و یکم** در آیه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است **اول** علی بن ابرهیم بسند
خود از یحیی بن سعید عطار روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله ع شنیدم که در آیه مرج البحرین یلتقیان فرمود حضرت امیر المؤمنین و فاطمه اند ع
و یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان امام حسن و حسین ع **دویم** ابن بابویه بسند خود از یحیی بن سعید عطار روایت کرده است که از حضرت ابیعبدالله ع شنیدم که
فرمود مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان علی است ع و فاطمه ع که دو دریای عمیقند نعلم که یکی از ایشان بر دیگری فخر نمیکند یخرج منهما

اللؤلؤ و المرجان حسن و حسین اند سیم محمد بن عباس بسند خود از جابر جعفی از حضرت ابی عبد الله ع در آیه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان
روایت کرده است که فرمود علی و فاطمه بحرین عمیق اند که هیچ یک بر دیگری بغی نمیکند یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان یعنی حسن و حسین چهارم محمد بن عباس بسند
خود از ابو سعید در آیه مرج البحرین یلتقیان روایت کرده است که گفت علی و فاطمه لا یبغی هذا علی هذه و لا هذه علی هذا یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان
قال الحسن و الحسین ع پنجم محمد بن عباس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که در آیه مرج البحرین یلتقیان گفت مراد علی است و
فاطمه ع و یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان حسن و حسین پس کیست دیده است مانند این چهار نفر علی و فاطمه و حسن و حسین ع دوست نمیدارد ایشان را مگر
کسیکه مؤمن است و دشمن نمیدارد ایشان را مگر کسیکه کافر است پس باشید مؤمن بدوستی اهل بیت و کافر نشوید بدشمنی ایشان که در جهنم سرنگون
شوید **باب دویست و بیست و دوم** در آیه و الذی جاء بالصدق و صدق به از طریق عامه و در آن چهار حدیث است **اول** ابن مغازلی شافعی در کتاب
مناقب بسند خود از مجاهد در آیه شریفه روایت کرده است که الذی جاء بالصدق محمد است ص که براستی آمده و همه راست بود و صدق به مراد علی است
که او تصدیق کرد و ایمان آورد باو **دوم** از کتاب حبری بسند خود از ابن عباس مثل حدیث سابق نقل کرده **سیم** ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة
الاولیاء نیز مثل حدیث سابق روایت کرده **چهارم** ایضا ابو نعیم حافظ مصنف ما باسنا خود از لیث از مجاهد در آیه و الذی جاء بالصدق و صدق به
روایت کرده است که مراد علی بن ابیطالب است **باب دویست و بیست و سیم** در آیه و الذی جاء بالصدق و صدق به از طریق خاصه و در آن
چهار حدیث است **اول** محمد بن عباس بسند خود از اسمعیل بن همام از حضرت ابو الحسن ع در آیه و الذی جاء بالصدق و صدق به روایت کرده است که
فرمودند الذی جاء بالصدق رسول خدا است و صدق به علی بن ابیطالب است **دوم** ابن شهر آشوب که از علمای اهل بیت است از ائمه باقر و صادق و کاظم و رضا
علیهم السلام و حسین بن علی در آیه شریفه روایت کرده است که فرمودند هو علی ع **سیم** ابن فارسی در روضة الواعظین آورده است که ابن عباس گفته که
الذی جاء بالصدق محمد است و صدق به علی بن ابیطالب است **چهارم** طبرسی در کتاب مجمع البیان گوید و الذی جاء بالصدق و صدق به علی ابن ابیطالب
است و این منقول است از مجاهد و ضحاک از ابن عباس نیز روایت کرده و گفته است هو المروی عن ائمة الهدی من آل محمد علیهم السلام **فقیر گوید** در این
که حافظ ابو نعیم و ابن مغازلی شافعی هر دو از مجاهد نقل حدیث کرده و مقبول داشته اند که صدق به مراد علی بن ابیطالب است و فخر رازی در ... ابن عباس
از ادله مخالف سیده است **باب دویست و بیست و چهارم** در آیه ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون و رجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا
الآیة از طریق عامه و در آن یک حدیث است **ابو علی طبرسی** گوید که حافظ ابو القاسم حسکانی باسناد خود از علی روایت کرده است که آنحضرت
فرمود انا ذلک الرجل السلم لرسول الله ص و معنی آیه آنست که خدا تعالی از برای مشرک و موحد مثلی زده و مشرک را مثل بنده ای که در او شریکان باشند
که منازع یکدیگر باشند و موحد مثل بنده ایست که خالص باشد برای یک مرد و از تعلق شرکاء بری و عری باشد آیا این دو بنده مساوی اند و حضرت
امیر المؤمنین ع میفرماید من آن مردی که خالصم از برای رسول خدا و موحدم **باب دویست و بیست و پنجم** در آیه ضرب الله مثلا الآیة از طریق
خاصه و در آن هشت حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که در آیه مذکوره فرمود رجلا فیه شرکاء
متشاکسون آن اول است که شرکاء در او مختلف و متنازع یکدیگر باشند یکدیگر را لعن کنند و از یکدیگر برائت جویند اما مردی که سلم مردی یکی راست
او امیر المؤمنین است و شیعه او که همه ... بعد از آن فرمود یهود بعد از موسی هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه از آنها در بهشت است و هفتاد
فرقه دیگر در جهنم و نصاری بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یک فرقه از آنها در بهشت است و هفتاد و یک فرقه در جهنم و این امت بعد از رسول
خدا هفتاد و سه فرقه شدند هفتاد و دو فرقه در جهنم و یک فرقه در بهشت است و از هفتاد و سه فرقه سیزده فرقه مدعی محبت و منتسب بما
میباشند و از آن سیزده فرقه دوازده فرقه دیگر با باقی مردم در آتش اند و یک فرقه از آن سیزده فرقه در بهشت **دوم** ابن بابویه بسند خود از حضرت
امیر المؤمنین ع در خطبه که آنحضرت نامهای خود را که در قرآن ذکر میکند روایت کرده است که از آنجمله فرمودند انا السلم لرسول الله ص یقول الله
عز و جل رجلا سلما لرجل یعنی مردی خالص از برای مردی دیگر **سیم** محمد بن عباس بسند خود از حمران روایت کرده است که از حضرت ابی
جعفر ع در آیه شریفه ضرب الله مثلا شنیدم که فرمود و رجلا سلما علی بن ابیطالب است لرجل رسول خدا است ص و شرکاء متشاکسون یعنی
مختلفون و اصحاب علی مجتمعون علی ولایته **پنجم** محمد بن عباس بسند خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر ع از آیه رجلا
سلما لرجل سؤال کردم فرمود مراد الرجل السالم للرجل علی بن ابیطالب است و شیعه او **ششم** ابن شهر آشوب از طریق ... بسند خود از ابو خالد
از حضرت باقر ع روایت کرده است که فرمود رجلا سالما علی است حقا و شیعه علی است **هفتم** ... نیز روایت کرده است
که گفت و رجلا سالما الرجل این مثال اهل بیت است **هفتم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود در آیه ضرب الله مثلا گوید این مثالی است که خدا تعالی

از برای امیر المؤمنین ع زده و شرکاء او کسانیند که با او ستم کردند و حق او را غصب نمودند و متشاکسون یعنی متباغضون و رجلا سلما لرجل یعنی امیر المؤمنین
که خالص و موحد است برای طاعت رسول خدا ص **باب دویست و بیست و ششم** در آیه افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من
ربه از طریق عامه و در آن یک حدیث است **ابن شهر آشوب** از واحدی نقل کرده است که در کتاب اسباب نزول و وسیط گوید عطا گفته است
افمن شرح الله صدره فهو علی نور من ربه در خصوص علی و حمزه علیهما السلام نازل شده و قوله فویل للقاسیة قلوبهم در حق ابو جهل و اولادش فرود آمده و معنی
آیه اینست که آنکسیکه خدا تعالی گشاده کرده است سینه او را برای قبول اسلام مانند کسی است که سینه او مانند سنگ سخت باشد چیزی قبول نکند
و خبر محذوف است و دلیل بر آن فویل للقاسیة قلوبهم است پس آن منشرح الصدر بنور معرفت است ... جهنم برای
است که دلهای ایشان از ذکر خدا قساوت رسانیده و سخت شده است **فقیر گوید** محتمل است که از امر واحد نظر بقوابل مختلفه آثار متفاوته
بهم رسد چنانکه نور آفتاب وقتی قصار را سیاه میکند و جامه را سفید مینماید و یک گل را بار میآورد و گل دیگر را خزان میکند و همچنین ذکر خدا
تعالی در بعضی از نفوس خبیثه که شدید المیل باشند بطبایع بهیمیه و اخلاق ذمیمه قساوت و کدورت زیاد میکند مانند نفس ابو جهل و در بعضی نفوس
شریفه که با نورانیت و صفای قدس ... اینست که خدا تعالی فرموده است فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
باب دویست و بیست و هفتم در آیه افمن شرح الله صدره للاسلام الآیة از طریق خاصه و در آن یک حدیث است **علی بن ابراهیم** در تفسیر
خود که منسوب است بحضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود این آیه در شان امیر المؤمنین ع نازل شده **باب دویست و بیست و
هشتم** در آیه اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه تا آنجا که میفرماید انما یتذکر اولوا الالباب از طریق عامه و در آن یک حدیث است
ابن شهر آشوب آورده است ... در کتاب روضة الواعظین روایت کرده است که عروة بن زبیر گفت بعضی از تابعین از انس بن مالک شنیده
بودند که آیه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما الآیة در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده است گوید بخدمت علی ع رفتم در وقت مغرب آنحضرت
بنماز و قرائت مشغول دیدم تا فجر طالع شد پس تجدید وضو کرد و در محراب مسجد آمده نماز صبح را با مردم گذارد و بخواندن تعقیب مشغول شد
تا طلوع آفتاب مردم بجهة قضا با نزد او می‌آمدند و حضرت در میان ایشان حکم میکرد تا وقت ظهر شد پس برخواست و تجدید وضو کرد و نماز
ظهر را با اصحاب بجای آورد و بعد از آن مشغول تعقیب نماز بود تا آنکه نماز عصر را با ایشان بجای آورد و بعد از آن باز در میان مردم حکم میکرد
و فتوی میداد **باب دویست و بیست و نهم** در آیه اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه تا آنجا که میفرماید انما یتذکر اولوا الالباب از طریق
خاصه و در آن دوازده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از عمار ساباطی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع از قول خدا
شریف پرسیدم فرمود این آیه در حق ابو الفصیل نازل شده و او رسول خدا را ساحر میدانست و چون بیمار میشد پروردگار خود را میخواند و
توبه میکرد و انابه مینمود از آنچه گفته بود و اعتقاد نموده در حق رسول خدا باینکه ساحر است و چون از آن بیماری نجات می‌یافت خدا تعالی را نعمت
صحت یاد و کرامت میکرد و توبه را فراموش میکرد و باز باعتقاد اصلی خود باز میگشت خدا تعالی میفرماید قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب
النار یعنی بگو ای محمد باین ابو الفصیل بر خود در امارتی که خلاف باطل خود کرده ... که از جانب خدا نیست و نه از جانب رسول خدا در زمانی
اندک پس عنقریب از اهل دوزخ خواهی بود راوی گوید بعد از آن حضرت ابی عبد الله ع فرمود پس خدا تعالی در مقام اظهار فضل و شرف علی ع
بر آمده و فرمود امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ان محمدا ص
رسول الله ص انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آنکه کافر است گوید بهتر است یا آنکسیکه ایستاده است بوظایف عبادت در ساعات شب در سجده
و قیام و میترسد از عذاب آخرت و امید وار است برحمت پروردگار خود بگو ای محمد ص آیا برابر میباشند آنان که میدانند که محمد پیغمبر خدا است
و ساحر و دروغگو نیست با آنکسانیکه نمیدانند که محمد فرستاده خدا است بلکه اعتقاد دارند که او ساحر است پند نمیپذیرند مگر صاحبان
عقل و شعور بعد از آن حضرت ابی عبد الله ع فرمود ای عمار این است تاویل این آیه **فقیر گوید** ابو الفصیل که در حدیث ذکر شده همان فلان
است چنانچه مفسران شیعه ذکر کرده اند چون فصیل نام بچه شتر است و بکر بچه شتر جوان را گویند لهذا در مقام تقیه از او باین تعبیر کرده **دوم**
ابن یعقوب بسند خود از جابر از ابو جعفر در آیه هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون آورده است که آنحضرت فرمودند ما ائمه آنانکه میدانند و دشمن
ما آنانند که نمیدانند و شیعه ما اولوا الالباب اند **سیم** ابن یعقوب بسند خود از جابر از ابو جعفر ع روایت کرده است حدیثی که با حدیث
سابق متفق المعنی است **چهارم** ابن یعقوب بسند خود از محمد بن سلیمان از پدرش روایت کرده است که در خدمت حضرت ابی عبد الله ع بودم
ابو بصیر داخل شد آنحضرت حدیثی در فضایل شیعه ذکر کرد تا آنکه فرمود یا ابا محمد خدا تعالی ما و شیعیان ما را در این کتاب خود ذکر کرده و فرموده است

هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب فرمود ما اینکه میدانیم ما ایم و دشمنان ما آنانند که نمیدانند و شیعیان مایند اولوا الالباب **پنجم** محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصایر الدرجات بسند خود از حضرت ابی جعفر ع در آیه هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون روایت کرده است که آنحضرت فرمودند نحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون و اولوا الالباب شیعتنا **ششم** ایضا صفار بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر ع از آیه هل یستوی الذین سؤال کردم فرمود نحن الذین نعلم وعدونا الذین لا یعلمون واولوا الالباب شیعتنا **هفتم** ایضا صفار بسند خود از محمد بن مروان روایت کرده است که آیه هل یستوی الذین یعلمون را از حضرت ابیعبدالله ع سؤال کردم فرمود نحن الذین نعلم وعدونا الذین لا یعلمون شیعتنا اولوا الالباب **هشتم** احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن بسند خود از ابو حسان عجلی روایت کرده است که من در خدمت ابی عبدالله ع بودم مردی از آیه هل یستوی الذین یعلمون سؤال کرد فرمود نحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الالباب **نهم** ایضا احمد بن محمد از علی بن عقبة بن خالد روایت کرده است که من و معلی بن خنیس بخدمت حضرت ابیعبدالله ع رفتیم آنحضرت تشریف نداشت بعد از آن از کوشه خانه بیرون تشریف آوردند و فرمودند که خوشوقت شدم چون ما را دید و فرمود مرحبا بکما و اهلا بعد از آن نشست و فرمودند ما یئیم اولوا الالباب در کتاب خدا داد که پیغمبر ما ید انما یتذکر اولوا الالباب **دهم** محمد بن عباس بسند خود از جابر از ابو جعفر ع روایت کرده است که در آیه مذکوره فرمود ما یئیم آنکسانیکه میدانیم و دشمنان ما یند آنانکه نمیدانند و شیعه ما یند صاحبان عقل **یازدهم** محمد بن عباس از حضرت ابی جعفر ع در آیه هل یستوی الذین یعلمون الآیه روایت کرده است که فرمودند نحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الالباب **دوازدهم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود که بحضرت صادق ع منسوب است در آیه قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار گوید که حضرت فرمودند این آیه در حق ابو فلان نازل شده بعد از آن فرمودند امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه در شان امیر المؤمنین نازل شده

باب دویست و سیم در آیه وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما از روایات عامه و در آن یک حدیث است **موفق بن احمد** که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که قومی از رسول خدا سؤال کردند که این آیه در شان که نازل شده فرمود چون روز قیامت شود علمی از نور سفید بسته خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که برخیزد سید مؤمنان و برخیزند آنکسانیکه ایمان آورده اند بعد از مبعوث شدن محمد ص پس علی بن ابیطالب برخیزد و آن علم را بدست او دهند در زیر آن علم جمیع سابقان اولان از مهاجران اولین و انصار باشند مخلوط نمیشوند با ایشان غیر ایشان تا آنکه بنشیند بمنبری از نور رب العزة و جمیع ایشانرا یکی یکی بر آنحضرت عرض نمایند و نور هر یک را بوی عطا کند **شعر** الی آخره یا ایها الحاضرون هیهات تمام الی نار وعدنا لجنة پس چون تا آخر ایشان میرسد بایشان گوید که شناسید جهت خود و منازل خود را در بهشت بدرستیکه پروردگار شما میگوید بشما از نزد من امر زش و مزد عظیم است یعنی بهشت پس حضرت برخیزد و ایشان را در زیر علم او باشند تا ایشانرا داخل بهشت کند وعیرها را داخل آتش معنی قول خدایتعالی والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم یعنی آنانکه ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند صدیقون یعنی سبقت گیرندگان بتصدیق بوحدانیت خدا و رسالت رسول او و شهید شدگانند در راه رضای او که گواهی دهند بتوحید خدا و رسالت رسول او ایشانراست جزای صدیقان و شهیدان و نور ایشان که با آن نور داخل بهشت بر فند حضرت پیغمبر باید یعنی با یقین و لیعن مؤمنان و آنها که بولایت امیر المؤمنین والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم یعنی و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند بآیات ما حضرت فرمود یعنی دروغ پنداشتند ولایت علی و حق را ایشانرا اهل جهنم اند **فقیر گوید** که در کتاب شواهد التنزیل که از تصنیفات یکی از علمای عامه است این حدیث را نیز نقل کرده است بهمین متن

باب دویست و نود و یکم در آیه وعد الله الذین آمنوا الآیه از روایات خاصه و در آن یک حدیث است **شیخ طوسی** در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که این آیه را از رسول خدا سؤال کردند گفت قومی از رسول خدا پرسیدند که این آیه در شان کی نازل شده فرمود چون روز قیامت شود الی آخر الحدیث حدیث باب سابق را نقل کرده است الا آنکه در آخر آن بعد از اولئک اصحاب الجحیم بجای که کفروا و کذبوا بالولایة بحق علی پیغمبر ما یاد فرمود اینها کسانیند که سوگند یاد کرده است خدایتعالی بر آیات جهنم را پس مستحق جهنم شده اند **باب دویست و نود و دوم** در آیه والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم الآیه از روایات عامه و در آن سه حدیث است **اول** ابن شهر آشوب بسند عامه از ابن عباس روایت کرده است که در این آیه فرمود صدیق

امت علی بن ابیطالب است و او است صدیق اکبر و فاروق اعظم بعد از آن فرموده است والشهداء عند ربهم ابن عباس گوید شهدا علی و حمزه و جعفر است و ایشانند صدیقان و ایشانند گواهان بر پیغمبران بر آنها که ایشان که تبلیغ رسالت الهی کردند بعد از آن فرموده است لهم اجرهم یعنی مر ایشانراست اجر و ثواب بتصدیق بنبوت و نورهم یعنی ایشانراست نور که راهنمای ایشان است در گذشتن از صراط **دویم** حافظ محمد مؤمن شیرازی در کتاب خود که از دوازده تفسیر عامه استخراج کرده است در تفسیر آیه شریفه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه والذین آمنوا بالله ورسله گوید یعنی ایمان آورده باشند بوحدانیت خدا و رسالت رسول او و آن علی بن ابیطالب است و حمزة بن عبد المطلب و جعفر طیار و اولئک هم الصدیقون گفته و آن صدیق ابن امت است و صدیق اکبر است و فاروق اعظم **سیم** حلبث لواو نیز از که موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده بود نقل کرده است در هر دو باب گذشته **باب دویست و سی و سیم** در آیه والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون الآیه از روایات خاصه و در آن دوازده حدیث است **اول** شیخ در تهذیب بسند خود روایت کرده است که در خدمت علی بن الحسین ع ذکر شهدا رفت بعضی گفتند آنکه بمرض شکم بمیرد شهید است و بعضی گفتند آنرا که درنده کان بخورند شهید است و دیگری چیزی دیگر گفت و دیگری گفت شهید نمیدانم مگر کسی را که در راه کشته شده باشد حضرت فرمودند اگر چنین باشد شهدا انبیا اندک خواهند بود بعد از آن این آیه را تلاوت کردند الذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم بعد از آن فرمود این آیه در شان ما و شیعیان ما نازل شده **دویم** احمد بن محمد بن خالد برقی بسند خود از زید بن ارقم از حسین بن علی ع روایت کرده است که فرمودند هیچ کس از شیعه ما نیست مگر آنکه هم صدیق است و هم شهید عرض کردم چگونه میشود و حال آنکه بیشتر از ایشان در بستر خود میمیرند فرمود مگر این آیه را از سوره حدید نخوانده که میفرماید الذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم گوید من عرض کردم گویا هرگز این آیه از قرآن نخوانده بودم فرمودند اگر شهید منحصر باشد در آنکه بشمشیر کشته شود شهدا انبیا اندک خواهند بود **سیم** ایضا احمد بن محمد بسند خود از منهال قصاب روایت کرده است که بخدمت حضرت ابیعبدالله ع عرض کردم دعا کن که من شهید شوم فرمود مؤمن در هر حال که بمیرد شهید است مگر نشنیده که خدایتعالی فرموده است والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم **چهارم** طبرسی از عیاشی از منهال قصاب روایت کرده است که بخدمت حضرت ابیعبدالله ع عرض کردم دعا کن که خدا مرا شهادت روزی کند فرمودند مؤمن که بهر حال بمیرد شهید است و این آیه را تلاوت کردند **پنجم** حرث بن مغیره گوید بخدمت حضرت ابی جعفر ع بودم فرمودند هر که از شما عارف بدین تشیع و منتظر فرج ما یعنی قائم عجل الله فرجه باشد در اینحال کار ها خیر کند چنانست که در خدمت قائم محمد بشمشیر خود جهاد کند مثل کسی که با رسول خدا ص جهاد کرده باشد و از آن نیز ترقی کرده فرمود بلکه بخدا سوگند بلکه مثل کسیست که شهید شده باشد با رسول خدا ص در خیمه آنحضرت بعد از آن فرمود آیه از کلام خدا در شان شما هست عرض کردم جعلت فداک آن آیه کدام است فرمود والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم بعد از آن فرمود بخدا سوگند که شما صادقانید و شهیدان شد پید نزد پروردگار خود **ششم** شرف الدین نجفی از صاحب کتاب بشارات بسند او از حسن ابی حمزه از پدرش روایت کرده است که بحضرت ابیعبدالله ع عرض کردم جعلت فداک سن من زیاد شده و استخوانهایم پوسیده و اجلم نزدیک رسیده و میترسم از اینکه بمیرم و این امر یعنی ظهور قائم را نه بینم فرمود یا ابا حمزه کسیکه بما ایمان آورد و احادیث ما را تصدیق نمود و انتظار ما را کشید مثل کسیست که در زیر علم قائم شهید شده باشد بلکه بخدا سوگند مثل کسیست که در زیر علم رسول خدا ص شهید شده باشد **هفتم** ابو بصیر گوید بحضرت صادق ع فرمودند یا ابا محمد هر که بمیرد با ولایت ما او شهید است عرض کردم جعلت فداک هر چند در بستر خود بمیرد فرمود بلی بخدا سوگند هر چند در فراش خود بمیرد او مانند شهید است نزد پروردگار خود روزی داده شده **هشتم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که بحضرت ابیعبدالله ع عرض کردم جعلت فداک مراد از این امر یکذب یکنند یعنی در ولایت شما مثل کسیست که شما را تکذیب کرده باشد فرمود کسیکه شما را تکذیب کند رسول خدا را تکذیب کرده است و مانند کسیست که بر خدا دروغ گفته باشد یا ابا محمد هر که از شما بر ولایت ما بمیرد شهید مرده عرض کردم جعلت فداک هر چند در فراش خود بمیرد فرمود بلی بخدا سوگند هر چند در فراش خود بمیرد شهید است در نزد پروردگار خود زنده است روزی داده میشود **نهم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از مالک جهنی روایت کرده است که حضرت ابیعبدالله ع فرمود ای مالک آیا راضی نمیشوید که برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و دست نگاهدارید از زبان خود داخل بهشت شوید ای مالک هیچ قومی نیست که بامامی پیروی نکنند مگر آنکه در روز قیامت امام خود را لعن کنند و امام ایشان ایشانرا لعن کند مگر شما که پیروی میکنید کسی که خدا او دوست میدارد مانند شما

باشد ای مالك بخدا سوگند هر که از شما بمیرد با ولایت ما شهید مرده است بمنزلهٔ شهیدی که در شمشیر بود با ما باشد ... دعوات ابن بابویه بسند
خود از ابوبصیر و محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله ع فرمود پدرم از جدم از پدرانش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
در یکروز چهارصد باب از علم باصحاب خود تعلیم فرمود از سفلکان بترسید که سفلکان ... سفلکان
و ارذل بودند و دشمنان ما ... سفلکانند و خدا ایتعالی بر مین توجه فرموده ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری کنند
در شادی ما شاد باشند در اندوه ما محزون و غمگین شوند و از جان و مال خود در راه ما بگذرند و هیچ شیعه مرتکب امری نشود که ما
از آن نهی کرده باشیم و بعد از آن بمیرد مگر آنکه مبتلا شود ببلائی که کفارهٔ گناهان او باشد یا در مالش که تلف شود یا در فرزندش که بمیرد
یا به بیماری که او را عارض شود در جان و بدن خود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند هیچ گناه بر او نباشد و اگر گناهی بر او باقی ماند بجان
کندن بر او دشوار کند ...

[illegible]

[illegible]

بسینه خود جسبانید رکاب او و ابو سعد و عمار خود را بر سر او نهاد و چند قدم بجانب میدان او را مشایعت کرد مانند کسی که کسی را وداع کند و بر
مضطر رجال باشد و منتظر این بود که از کدامین جانب ظفر آید و عمر کدامین تیر ابدی پیوسته دست بسوی آسمان و روی بقبله مؤمنان داشت
برود و شما که تا زایستاده که تماشا کنند و بهم الظر گویا بر سر خود مرغ نگاه داشته بودند در مرتبه‌ای رسیدند که اگر حرکت کنند باعث تمید آن مرغ شود
فقیر گوید این مثلی است که عرب در حق کسی که از او تار یستلیت استعمال کنند با الجمله چون عمار بر طرف شد ما بانگ تکبیر از میان غبار
برخواست مردم دانستند که علی عمرو را کشت پس رسول خدا تکبیر گفت و مسلمانان تکبیر بحضرت او تکبیر بلند کردند و چندانکه لشکر
مشرکان از پس خندق شنیدند و هم چنین حذیفة الیمان گوید اگر فضل علی را در روز خندق بکشتن عمرو در میان تمام مسلمانان قسمت شود
هر اینه همه مسلمانان را کافی خواهد بود و ابن عباس در آیه و کفی الله المؤمنین القتال خوانده است و کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابیطالب
یعنی کفایت کرد خدا تعالی مؤمنان را در امر قتال بعلی بن ابیطالب **سیم** ابونعیم صفهانی در کتاب نزول القرآن فی علی باسناد خود روایت کرده
که مره بن عبد الله این آیه را چنین خواند و کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابیطالب **چهارم** ابونعیم صفهانی در ما نزل من القرآن باسناد خود از سفیان
ثوری از مره از عبد الله آورده است که گوید جماعتی از مفسران گفته اند این آیه اذکروا نعمة الله علیکم اذ جائتکم جنود در شان علی نازل شده
در روز احزاب **باب دویست و سی و هفتم** در آیه و کفی الله المؤمنین القتال از روایات خاصه و در آن سه حدیث است **اول** محمد
عباس باسناد خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که او چنین قرائت میکرد و کفی الله المؤمنین القتال بعلی و کان الله قویا عزیزا یعنی صاحب
توانا و غالب است بهر چه بخواهد **دوم** محمد بن عباس باسناد خود از ابو زیاد بن مطرف روایت کرده است که عبد الله بن مسعود خواند
و کفی الله المؤمنین القتال بعلی و سبب نزول این آیه اینست که مؤمنان بجناب علی کفایت کرد قتال احزاب را و مشرکان در غزوه خندق جمع آمدند و عمرو
عبدود سواری بود در میان قریش مشهور و او را با هزار سوار برابر میگرفتند و در جنگ بدر حاضر بود و در جنگ احد نبود و روز
خندق بسوی قدم در میدان مبارزت نهاد که مردم قدر و منزلت و زاد و شجاعت بدانند چون خندق را مشاهده کرد گفت این مکریست که
تا اکنون کسی ندیده بود اسب خود را بر انداخت و از آن در گذشت مقابل مسلمانان ایستاد و بانگ بر زد که هل من مبارز هست مبارز
کند با من جنگ و او بر احدی از لشکر اسلام جواب نداد علی از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله من بمیدان او بروم رسول خدا فرمود
یا علی این عمرو است بنشین عمرو باز ندای هل من مبارز در داد کسی جواب نداد و بجنگ او اقدام ننمود باز علی از جای برخواست و عرض کرد
یا رسول الله من بمیدان او بروم رسول خدا فرمود این عمرو است عمرو اگر چه باشد مرا رخصت ده تا با او مبارزت کنم رسول خدا چون اصرار
او را دید رخصت داد حذیفه گوید پس زره خود را که ذات الفضول میگفتند بر قامت علی پوشانید و ذو الفقار را با و عطا فرمود که
خود را که سحاب نام داشت بسر او بر بست و فرمود اکنون قدم در میدان بگذار و چون برفت رسول خدا فرمود تمام ایمان بجنگ تمام
شرک رفت و در حق او دعا کرد که اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوق راسه و من تحته چون عمرو او را دید
پرسید من انت تو کیستی فرمود منم علی عمرو گفت علی پسر عبد مناف علی فرمود علی پسر ابوطالب عمرو گفت تو پسر برادر منی و اعمام تو در سن از تو
بزرگترند چرا آنها بجنگ من نیامدند من مکروه میدارم که ترا بکشم علی فرمود و لکن من بخدا سوگند که هیچ مکروه نمیدارم که ترا بکشم
عمرو در غضب شد از اسب پیاده شد اسب خود را پی کرد و شمشیر خود را مانند شراره آتش کشید و بجانب علی آمد علی سپر بر سر کشید
عمرو چنان شمشیر خود را فرود آورد که سپر را بشکافت و سر آنحضرت را مجروح کرد و بعد از آن علی چنان شمشیری بزد که
بر زمین در افتاد و غبار برخواسته بود و ما آواز تکبیر علی را شنیدیم رسول خدا فرمود قسم بانکسی که جان من در دست او است که عمرو
را کشت گوید علی سر او را از بدن جدا ساخته و نزد رسول خدا آورد و رخسار رسول خدا درخشان شد فرمود بشارت باد ترا یا علی که اگر
عمل امروز ترا با عمل تمام امت مقابله نمایند هر آینه عمل تو بر همه فضل و زیادتی خواهد داشت زیرا که هیچ خانه از خانه های مشرکان مگر آنکه از
شیون قتل عمرو در آن داخل شده و هیچ خانه از مسلمانان مگر آنکه چون عمرو کشته شد احزاب مخذول گردیده خدا تعالی بادی
بر ایشان فرستاد با جنودی از ملائکه که ایشان را ندیدید منهزم گردیدند بسبب قتل عمرو و بود خدا تعالی فرو فرستاد و کفی الله المؤمنین القتال
بعلی **سیم** ابن شهر آشوب بحذف اسناد از حضرت صادق و هم چنین از ابن مسعود این شریفه روایت کرده است و کفی الله المؤمنین
القتال بعلی بن ابیطالب و قتله عمرو بن عبدود **باب دویست و سی و هشتم** در آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم الایه تا آیه انکم یوم القیمة
عند ربکم تختصمون از روایات عامه و در آن پنج حدیث است **اول** از صحیح بخاری در جزو پنجم در کتاب المغازی باسناد خود از قیس بن عباد از علی بن ابیطالب

روایت کرده است که آنحضرت فرمود من اول کسیم که در روز قیامت در حضور پروردگار خود بدو زانو از برای خصومت نشینم قیس گوید این آیه هذان خصمان
اختصموا فی ربهم در حق ایشان نازل شده و ایشان آنانند که در جنگ بدر مبارزت نمودند و ایشان علی است و حمزه و عبیده و شیبة بن ربیعه
عتبة بن ربیعة و ولید بن عتبه و معنی این آیه اینست که اینان دو خصمند که در خصوص پروردگار خود با یکدیگر مخاصمه کردند و مجادله نمودند **دوم**
ثعلبی در تفسیر خود در آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم گوید مفسران در این دو خصم خلاف کرده اند قیس بن عباد روایت کرده است که ابوذر
سوگند یاد کرد که این آیه در حق شش نفر از قریش نازل شد که در روز بدر با یکدیگر مبارزت نمودند علی بن ابیطالب و حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن
الحارث و عتبه و شیبه پسران ربیعه و ولید بن عتبه و گوید علی فرمود من اول کسی ام که در روز قیامت در حضور حضرت داور بدو زانو از برای خصومت
خواهم زد و ابن بشار و عطاء بن یسار نیز با این قول رفته است **سیم** در کشف الغمه از مسلم و بخاری در حدیثی در آیه هذان خصمان
اختصموا فی ربهم آورده که این آیه در خصوص علی و حمزه و عبیدة بن الحارث نازل شده که در روز بدر با مشرکان مبارزت نمودند و ایشان
عتبه و شیبه پسران ربیعه و ولید بن عتبه بودند **چهارم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید علی فرمود انا حجیج المارقین و خصیم المرتابین یوم
القیمة بعد از آن در شرح گفته روی عنه انه قال انا اول من یجثو للحکومة بین یدی الله و تفسیر آن گذشت و گوید از رسول خدا در آیه هذان
خصمان اختصموا فی ربهم مثل این حدیث روایت شده و از آن حضرت از این دو خصم سوال کردند فرمود علی و حمزه و عبیده و عتبه و شیبه و ولید
و وقعه ایشان اول وقعه بود که اتفاق افتاد در مبارزت اهل ایمان با اهل شرک و اول کسی که بمبارزت کشته شد ولید بن عتبه بود که علی بن ابیطالب
او را کشت و چنان بر فرقش زد که دو دیده اش آب شد و بر گونه اش جاری گردید رسول خدا در حق او و اصحابش فرمود و علی اشاره
میفرمود انا حجیج المارقین و باین معنی اشاره میکرد بعد از آن باین مطلب اشاره کرده و میفرمود نبی مثلها بکا بخدا نزد میشوم و مراد آنحضرت این
آیه هذان خصمان اختصموا بود **پنجم** در تفسیر ثعلبی در آیه ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون گوید خلف بن خلیفه از ابو هاشم از ابو سعید خدری
روایت کرده است که گفت ما گفتیم خدای ما یکی است و پیغمبر ما یکی و دین ما یکی است پس این خصومت چیست چون روز صفین شد بر روی
یکدیگر شمشیرها کشیدیم گفتیم اینست آن خصومت که ما می دانستیم **باب دویست و سی و نهم** در آیه هذان خصمان اختصموا
فی ربهم الایه از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است **اول** محمد بن یعقوب باسناد خود از ابوجعفر در آیه مذکوره چنین روایت کرده
که هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا بولایة علی قطعت لهم ثیاب من نار یعنی اینان دو خصمند که در خصوص پروردگار با یکدیگر
خصومت مینمایند پس آنکسانیکه بولایت علی کافر شدند از برای ایشان لباسهای آتشین مهیا شده **دوم** ابن بابویه باسناد خود از نضر بن
مالک روایت کرده است که از حضرت امام حسین از آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم سوال کردم فرمود ما و بنی امیه که در خصوص خدای
عز و جل با یکدیگر مخاصمه نمودیم ما میگفتیم صدق الله و ایشان میگفتند کذب الله و ما و ایشان در روز قیامت خصم یکدیگریم **سیم** محمد
بن عباس باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که فرمود انا اول من یجثو للخصومة بین یدی الرحمن من اول کسی ام که در روز قیامت
برای خصومت بزانو در میزنم قیس گوید در حق ایشان نازل شده آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم و ایشان کسانی اند که در جنگ بدر
با یکدیگر مبارزت کردند علی و حمزه و عبیده و عتبه و شیبه و ولید **چهارم** شیخ در کتاب امالی باسناد خود از قیس بن سعد بن عباده روایت
کرده است که از حضرت علی بن ابیطالب شنیدم که فرمود انا اول من یجثو بین یدی الله عز و جل للخصومة **پنجم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود
در آیه مذکوره آورده است که حضرت صادق فرمود ما و بنی امیه ما گفتیم خدا و رسول او راست گفته اند بنی امیه گفتند خدا و رسول
دروغ گفته اند فالذین کفروا یعنی بنی امیه قطعت لهم ثیاب من نار تا آنجا که میفرماید من حدید فرمود ایشان را چندان آتش جهنم فرا گیرد
که از حرارت و اشتعال آتش لبهای ایشان بشکند تا بسر ایشان رسد لبهای ایشان چندان فرا آید که تا بفرق سر ایشان پیوند و لهم مقامع
من حدید یعنی مر ایشان راست عمود آهنین که بسر ایشان کوبند **باب دویست و چهلم** در آیه ان المتقین فی جنات و عیون از روایات
عامه و در آن یک حدیث است **ابن شهر آشوب** از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان از مجاهد از ابن عباس در آیه مذکوره آورده است
که ان المتقین یعنی کسانیکه پرهیز از گناهان و آن علی بن ابیطالب است فی ظلال یعنی در سایه درختان و خیمها که از لؤلؤ اند
و هر خیمه مسیر یک فرسخ تا یکفرسخ بعد از آن حدیث را کشانیده است تا آنجا که میفرماید انا کذلک نجزی المحسنین میگوید یعنی کسانیکه
اطاعت خدا کنند و اینها اهل بیت محمدند در بهشت خواهند بود **باب دویست و چهل و یکم** در آیه ان المتقین فی جنات و عیون از روایات خاصه
و در آن یک حدیث است **علی بن ابرهیم** در تفسیر خود در آیه مذکوره آورده است که فرمود ایشانند که روشن تر از آفتاب است

رکوع بجا آورید و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون فرمود هرگاه با ایشان گویند پیروی کنید با امام خود و تولا جوئید باو پیروی نکنند و تولا بجویند
باب بیست و چهل و دوم در آنکه ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون از روایات عامه و در آن چهار حدیث است
اول طبرسی گوید که حاکم ابو القسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل بسند خود از ابو صالح از ابن عباس در این شریفه روایت کرده است که آنکسانیکه جرم کرده اند منافقان قریشند و آنکسانیکه ایمان آورده اند علی بن ابیطالب است و جمعی از یاران او که آنکسانی که جرم کرده اند با آنانی که ایمان آورده اند در دنیا استهزا و خنده میکردند **دوم** حبری در کتاب خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده در این شریفه و در داستان کان الذین امنوا علی بن ابیطالب است و الذین اجرموا منافقان قریش اند **سیم** محمد بن عباس از طریق عامه بسند ایشان از ابن عباس در این شریفه روایت کرده است که از حرث بن قیس است و جماعتی که با او بودند چون علی بر ایشان میگذشت میگفتند باین مرد نگاه کنید که محمد او را برگزیده و از میان اهل بیت خود اختیار کرده و باو استهزا میکردند و میخندیدند چون روز قیامت شود دری از بهشت بسوی جهنم باز کنند و علی در بهشت بر بالای تختی تکیه کرده بجانب ایشان نگرد و فرماید هلم یعنی بیائید بسوی من ایشان چون قصد کنند که بخدمت آنحضرت آیند آن در بسته شود و ایشان بمانند آنحضرت بایشان سخریه کند و استهزا نماید و بخندد و این است که حق تعالی میفرماید فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون و هل در اینجا بمعنی تحقیق است مانند هل در هل اتی یعنی بتحقیق جزا داده شد کفار بعملهای خود که کرده بودند یعنی استهزا **چهارم** موفق بن احمد گوید بدرستیکه علی بن ابیطالب با چند نفر از مسلمانان بخدمت رسول خدا آمد منافقان باو استهزا نمودند و بیکدیگر چشمک زدند بعد از آن با اصحاب خود گفتند امروز اصلع را دیدیم و ما از خنده درگذشتیم پس خدا این آیه را فرو فرستاد پیش از آنکه علی بخدمت رسول خدا برسد [illegible] روایت شده
باب بیست و چهل و سیم در آنکه ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون علی الارائک ینظرون از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است **اول** علی بن ابراهیم بسند خود از عبدالله بن یحیی روایت کرده است که روزی علی با چند نفر از قریش گذشت گفتند نظر کنید باینکه محمد او را برگزیده و از میان اهل بیت خود اختیار نموده و بیکدیگر چشمک میزدند پس آیه ان الذین اجرموا تا آخر سوره در شأن آنحضرت نازل شد **دوم** محمد بن عباس بسند خود از مجاهد در این شریفه روایت کرده است که جماعتی از قریش پیوسته نزدیک خانه کعبه می‌نشستند با اصحاب رسول خدا استهزا میکردند و چشمک میزدند روزی علی با چند نفر از اصحاب رسول خدا از آنجا گذشتند ایشان بخندیدند و تمسخر میکردند گفتند این برادر محمد است [illegible] چون روز قیامت شود علی را با اصحاب او ببهشت برند و در جائی [illegible] که در جهنم اند مشرف شوند [illegible] استهزا نمایند و بخندند و اینست که حق تعالی میفرماید فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون **سیم** محمد بن عباس بسند خود از حضرت ابی عبدالله در آیه فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون تا آخر سوره روایت کرده است که این آیات در شأن علی نازل شده اند در حق کسانیکه با آنحضرت در دنیا استهزا میکردند [illegible] منافقان و بنی امیه که با آنحضرت استهزا مینمودند **چهارم** محمد بن عباس بسند خود از علی بن الحسین روایت کرده است که فرمود چون روز قیامت شود [illegible] از بهشت بیاورند [illegible] بر لب جهنم نصب کنند علی [illegible] بر بالای آن نشیند چون [illegible] بخندد [illegible] آنحضرت آیند و گویند یا امیر المؤمنین یا وصی رسول الله الم ترحمنا الا تشفع لنا عند ربک [illegible] شفاعت کنی گویند حضرت [illegible] ایشان بخندد [illegible] اینست که حق تعالی میفرماید فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون تا آخر **فقیر گوید** [illegible] یا امیر المؤمنین یا وصی رسول الله [illegible] **پنجم** ابو محمد الحسن العسکری در تفسیر خود در تفسیر الله یستهزئ بهم [illegible]

[illegible] باشند که آنها را بکشند بعضی در زیر [illegible] باشند بعضی [illegible] و بعضی دیگر [illegible] با عمودهای آتشین باشند که بر آنها فرو کوبند پیوسته عذاب [illegible] و بعضی از ایشان در دریاهای آتش غرق شده و دست و پا میزنند بعضی در غسلین و غساق جهنم افتاده و زبانیه جهنم ایشانرا عذاب کنند و زنجیرها [illegible] بعضی را اقسام دیگر از عذاب باشند و کفار و منافقین نظر کنند آن مؤمنانی را که در دنیا با ایشان سخریه میکردند بدوستی و محبت محمد و علی سرزنش مینمودند مشاهده نمایند بعضی را که بر بالای تختها استبرق لطیف نرم تکیه زده اند و بعضی را در باغها که از درختان میوه بهشتی میچینند بعضی را در غرفها و قصرها و بستانها و تماشاگاهها بینند که [illegible] و حوریان و کنیزکان و ولدان و دختران و غلمان در حضور ایشان ایستاده در خدمت ایشان اند و پیوسته ملائکه رحمت را بینند که از نزد پروردگار عالمیان برای ایشان هدایا و تحفه میرسند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و مؤمنانی که بنظاره منافقان و کافران مشغولند آنها را ندا کنند که یا فلان و یا فلان و یا فلان و القاب و نامهای ایشان بخوانند با ایشان گویند شما را چه شده است که در جهنم مقام کرده اید و این مکانهای پر از آتش و عذاب بمانده اید نزد ما بیائید تا درهای بهشت بر روی شما باز کنیم تا از عذابهائی که [illegible] بنعمتهای بهشت متنعم شوید گویند ما کجا و این مقام کجا که ببهشت قدم گذاریم مؤمنان گویند بسوی درهای بهشت نظر کنید پس بسوی درهای بهشت نظر کنند که همه باز شده چنان گمان کنند که برای ایشان باز شده اند و ایشان را ممکن است که بسوی [illegible] از عذاب جهنم نجات یابند پس با امید [illegible] در دریاهای جهنم غوطه خورند و شنا کنند که شاید بان درهای بهشت برسند [illegible] مالکان دوزخ [illegible] چون ایشان را ببینند با عمودهای آتشین بر فرق ایشان کوبند [illegible] پیوسته چنین اند [illegible] که بان درها نزدیک رسند ببینند که همه از روی ایشان بسته شده [illegible] مالکان دوزخ ایشان را با عمودهای آتشین [illegible] بر بالای فرشهای بهشتی تکیه کنند بر ایشان خنده کنند و استهزا نمایند اینست که حق تعالی میفرماید الله یستهزئ بهم و میفرماید فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون
باب بیست و چهل و چهارم در آیه الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابن شهر آشوب** در تفسیر [illegible] از محمد حنفیه روایت کرده [illegible] بعلی بن ابیطالب استهزا کردند خدا تعالی فرمود الله یستهزئ بهم یعنی خداتعالی در روز قیامت با ایشان جزا میدهد جزای استهزائیکه ایشان در دنیا با امیر المؤمنین کردند ابن عباس گوید [illegible] چون روز قیامت شود خداتعالی خلق را امر فرماید که از صراط بگذرند مؤمنان همگی از صراط بگذرند و داخل بهشت شوند منافقان در جهنم در افتند حق تعالی بمالک خازن دوزخ فرماید در جهنم بمنافقان استهزا کن مالک دری از درهای جهنم بسوی بهشت باز کند منافقان را ندا کند که ای گروه منافقان بسوی این در بیائید از جهنم بالا رفته ببهشت روید منافقان در دریاهای جهنم غوطه ور شوند و شنا کنند تا مدت هفتاد خریف چون بان در برسند [illegible] که از آن در ببهشت در آیند آن در بروی ایشان بسته شود و از جای دیگر دری بجای بهشت باز شود مالک از آن جانب ندا کند که بیائید از این در بیرون شوید ببهشت شتابید باز شنا و غوطه در دریاهای آتش در افتند تا چون بان در رسند باز بسته شود و از جای دیگر دری باز کرده [illegible] کار ایشان این باشد ملائکه غضب بر ایشان استهزا نمایند
باب بیست و چهل و پنجم در آیه الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** ابن شهر آشوب از آنحضرت [illegible] روایت کرده است که این آیه در حق سه نفر نازل شد چون رسول خدا علی را بولایت نصب کرد آنها بحسب ظاهر ایمان آورده و بولایت امیر المؤمنین تسلیم کردن نهادند و از قبول کردند چون با دشمنان حضرت امیر المؤمنین خلوت کردند با ایشان گفتند انا معکم انما نحن مستهزئون یعنی ما با شمائیم و با اینها استهزا مینمائیم **دوم** امام محمد حسن العسکری در تفسیر خود در تفسیر آیه و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا از موسی بن جعفر روایت کرده است که کسانیکه بیعت شکستند بمخالفت علی و نکاح خلافت او کمر بستند چون با مؤمنان ملاقات میکردند دعای ایمان مینمودند چون بسلمان و مقداد و ابوذر و عمار میرسیدند میگفتند ما نیز مانند شما بمحمد ایمان آورده ایم و بیعت علی و فضل و ولایت او را قبول نموده ایم [illegible] چون باصحاب خود [illegible] میرسیدند [illegible] میگفتند [illegible] آن کلماتی که در حق علی گفته [illegible] هلاک خواهند کرد و اولی میگفت [illegible] اصحاب محمد [illegible] چگونه سخره میکنم [illegible] خود و شما دفع مینمائیم پس چون بهم میرسیدند اولی بسلمان گفت مرحبا بسلمان بن اسلام که حضرت سید الانام در حق تو فرموده [illegible]

بیاورند چنانکه دست بر سر ما کشد هر آینه خواهند شد بیابان مردم، اهل فارس گفت ابن سلمان از همه اینها افضل است در حق او فرمودند سلمان منا اهل البیت؛ فضل آنکه جبرئیل هر روز و شب بر رسول خدا عرض کرد و انا منکم رسول خدا فرمود و انت منا جبرئیل بملکوت اعلی رفت و بر ملائکه فخر میکرد و میگفت بخ بخ کیست مثل من از اهل بیت رسول خدا شدم بعد از آن بمقداد گفت مرحبا بک یا مقداد توئی که رسول خدا در شان تو بعلی فرمود مقداد برادر دینی تو است و از تو است چنانکه گوئی نبی است از تو بسبب محبتی که بتو و عداوتی که با دشمنان تو و موالاتی که با دوستان تو دارد لکن ای مقداد ملائکه هفت آسمان و هفت حجاب بیشتر مشتاق تواند از محبت تو بعلی و بغض تو بدشمنان او و بغض تو بدشمنان علی بشارت باد ترا ثم طوبی لک پس با بوذر گوید مرحبا بک یا اباذر توئی که رسول خدا در حق تو فرمود زمین برنداشته و آسمان سایه نیفکنده است صاحب لهجه که راستگوتر از ابوذر باشد عرض کردند یا رسول الله خدا تعالی بچه خدمت ابوذر را صاحب این مرتبه شرف کرد فرمود زیرا که علی را بر رسول خدا و برادر تفضیل داده و در هر حال مدح علی مینماید و با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست است و در [illegible] باشد که خدا تعالی او را از بهترین ساکنان بهشت گرداند و چندان از حور و غلمان و ولدان در خدمتش باو دهد که عدد آنها را بجز خدا نداند کس بعمار یاسر گوید اهلا و سهلا یا عمار که عمر تو رفت [illegible] و قوه نماید بجای آوردن فرایض و سنتها [illegible] بمحض محبت [illegible] برادر رسول خدا بمقامی رسید که با تمام [illegible] رسند کسیکه روز و شب بدن خود را برنج عبادت [illegible] کسیکه مال خود در راه خدا انفاق کند هر چند تمام نعمتهای دنیا از آن او باشد مرحبا بک که رسول خدا ترا [illegible] بفراق [illegible] و مبتلا شوی [illegible] روز قیامت در زمره دوستان [illegible] محشور میگردی [illegible] علی تو و اصحاب تو که اوقات خود را در خدمت [illegible] رسول خدا و برادرش صرف کردید و دشمنان ایشان را دشمن و دوستان ایشان را دوست داشتید بما کرامت فرمائید چون [illegible] شما ملاقات کردیم [illegible] سلمان و اصحاب طاهر [illegible] مامور بودند قبول میکردند [illegible] ایشان نمیکنند [illegible] ایشان را [illegible] کردم [illegible] ایشان را از خود دور دفع نمودم اصحاب گفتند [illegible] سلوک کنید [illegible] تا آنکه فرصت بدست [illegible] عاقل [illegible] در تکذیب رسول خدا و آنچه از جانب خدا تعالی آورده از تفضیل امیرالمؤمنین و نصب او بخلافت و امارت کافه مکلفین با ایشان شریک و [illegible] مدد و با ایشان گفتند آنچه بدفع علی از منصب خلافت [illegible] کوشیده و سعی خود را [illegible] خلیفه خود نماید ما با شما در آن شریک و رفیقیم [illegible] انا نحن مستهزئون ما با ایشان استهزاء میکنیم پس خدا تعالی فرمود الله یستهزئ بهم خدا تعالی جزای استهزای ایشان را با ایشان خواهد داد در دنیا و آخرت و یمدهم فی طغیانهم یعمهون و ایشان را مهلت میدهد [illegible] مدارا میکند [illegible] عفو با ایشان دهد هر گاه توبه کنند [illegible] با این همه [illegible] خواهند بود و دست از قبایح اعمال خود باز نخواهند کشید [illegible] اذیت و اهانت [illegible] برسول خدا و علی [illegible] خواهند کرد و تتمه این حدیث در باب دویست و چهل و پنجم و در حدیث پنجم مذکور شد

باب دویست و چهل و ششم در بیان ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم الی قوله اجرا عظیما از روایات عامه و در آن یک حدیث است موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که ما در جنگ حدیبیه یکهزار و چهار صد نفر بودیم رسول خدا [illegible] فرمود شما [illegible] در روی زمین [illegible] در زیر شجره با رسول خدا بیعت نمودیم [illegible] تا زمان مرگ ایشان [illegible] نقض بیعت [illegible] شد [illegible] منافق بود و اول کسی از مردم [illegible] علی بن ابیطالب است زیرا که خدا تعالی [illegible] در همین سوره و اثابهم فتحا قریبا یعنی [illegible] بدست علی بن ابیطالب [illegible] کسانیکه با تو بیعت میکنند در حقیقت با خدا بیعت میکنند دست خدا تعالی بالای دست ایشان است فقیر گوید [illegible] لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل الله السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا [illegible] درخت [illegible] و بعضی گفته اند درخت سدر است [illegible] فتح قریب فتح مکه [illegible] خدا تعالی فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة

باب دویست و چهل و هفتم در اثبات ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله الآیة از روایات خاصه و در آن دو حدیث

اول محمد بن عباس بسند خود از ابوجعفر روایت کرده است که از آنحضرت از آیه شریفه سؤال کردم چند نفر بودند فرمودند هزار و دویست نفر عرض کردم علی در ایشان بود فرمود بلی علی سید ایشان و شریف ایشان بود دوم علی بن ابراهیم بسند خود از حضرت ابیعبدالله از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمودند من آنکسم که خدا تعالی او را در تورات و انجیل و زبور رسول خدا نامیده من اول کسیم که در زیر شجره با رسول خدا بیعت کردم در انجا که میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة یعنی خدا تعالی از مؤمنان خوشنود شد وقتیکه در زیر درخت سمره با تو بیعت کردند فعلم ما فی قلوبهم و خدا تعالی دانست آنچه در دلهای ایشان بود از خلوص عقیده و حسن نیت فانزل الله سکینته علیهم پس فرو فرستاد سکون نفس و آرام دل را و اثابهم فتحا قریبا و پاداش داد ایشانرا فتحی نزدیک

باب دویست و چهل و هشتم در آیه و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون الآیه و اینکه علی شبیه عیسی است در میان این امت از روایات عامه و در آن سیزده حدیث است اول حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب موسوم بنزول القرآن فی علی روایت کرده از ربیعة ناجد آورده است که از علی شنید که فرمود این آیه در شان من نازل شده و معنی آیه اینست که چون زده شد یعنی بیان شد پسر مریم مثلا یعنی وقتیکه تو ای محمد علی را مثل گردانیدی قوم تو از آن مثل صدای مخاصمت بلند کردند فقیر گوید در معانی الاخبار آورده است که رسول خدا در تفسیر یصدون فرمودند یضجون [illegible] و در العرائس [illegible] و ابن شهر آشوب در مناقب ذکر کرده است که رسول خدا فرمودند یدخل من هذا الباب رجل اشبه الخلق بعیسی فدخل علی فضحکوا من هذا القول فنزلت الآیة و ازین معلوم میشود که صدد بمعنی خنده کردن [illegible] فخر الرازی در تفسیر گوید حضرت امیرالمؤمنین یصدون بضم صاد قرائت کرده است بمعنی یعرضون عن الحق دوم محمد بن عباس از روایات عامه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که ما نشسته بودیم چند نفر از اصحاب در خدمت رسول خدا بودیم فرمود الان بر شما داخل میشود کسیکه نظیر عیسی بن مریم است در میان امت من پس ابوبکر داخل شد عرض کردند اینست فرمودند نه پس عمر داخل شد عرض کردند فرمودند نه پس علی داخل شد عرض کردند اینست نظیر عیسی فرمودند بلی جمعی گفتند عبادت لات و عزی [illegible] بت پرستی بهتر از اینست که ما پیروی او بکنیم پس این آیه نازل شد و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون و قالوا ءآلهتنا خیر الآیات یعنی و چون زده شد پسر مریم مثلا آنگاه قوم تو از آن مثل آواز بلند برداشتند و گفتند آیا خدایان ما بهترند یا عیسی نزدند این مثل را مگر برای خصومت کردن و استهزا نمودن بلکه ایشان در جمیع احوال گروهی بودند شدید الخصومة سیم محمد بن عباس از ابن عباس روایت کرده است که قومی نزد رسول خدا آمدند و عرض کردند یا محمد عیسی مرده را زنده میکرد تو نیز از برای ما مرده زنده کن رسول خدا بایشان فرمود کرا میخواهید بگوئید تا زنده کنم گفتند فلان کس را که تازه مرده است حضرت رسول علی را نزد خود خوانده و در گوش او چیزی گفت که ما ندانستیم بعد از آن فرمود با ایشان برو تا نزد قبر آن مرده و او را بنام او و نام پدرش بخوان امیرالمؤمنین با ایشان رفت و بر بالای قبر آن مرده بایستاد و او را آواز کرد که یا فلان بن فلان پس میت از قبر بر آمد و همراهان از او سؤالها کردند و بعد از آن بجای خود [illegible] معاودت کرد و بحالت اول باز گشت و مردم باز گشتند میگفتند این کار از کارهای عجیبه اولاد عبدالمطلب بود پس خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد و میگوید یصدون ای یضجون یعنی آوازها بمخاصمت بلند میکنند چهارم عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از شعبی روایت کرده است که با علقمه ملاقات کردم گفت هیچ میدانی مثل علی را در میان این امت گفتم مثل او کدام است گفت مثل عیسی بن مریم قومی او را دوست داشتند چندانکه در دوستی او کافر شدند و قومی دیگر او را دشمن داشتند چندانکه در دشمنی او کافر شدند پنجم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از علی روایت کرده که رسول خدا فرمودند یا علی مشابهتی از عیسی در تو هست جماعت یهود او را دشمن داشتند چندانکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند چندانکه او را خدا گفتند گوید علی فرمود در من دو نفر هلاک شوند یکی که در محبت من افراط کند بمن نسبت خدائی دهد و یکی که مرا دشمن دارد چنانکه مرا از مقام من دور اندازد و بمن بهتان گوید این لفظ حدیث شریح بن یونس است که از علمای عامه است ششم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از ربیعة بن ناجد از علی روایت کرده است که آنحضرت فرمود رسول خدا مرا نزد خود خوانده فرمود در تو مثلی از عیسی بن مریم است که یهود چندان او را دشمن داشتند که مادرش را بهتان زدند و نصاری چندان او را دوست داشتند که او را بجائی رسانیدند که جای او نبود یعنی مقام خدائی و در من نیز دو نفر هلاک شوند محب مفرطی که افراط کند در من بچیزی که در من نیست و مبغضی که بغض و عداوت او را وادارد که بمن بهتان گوید ای مردم من پیغمبر نیستم و وحی هم بمن نازل نمیشود و لکن چندانکه بتوانم بکتاب خدا و سنت پیغمبر شما عمل میکنم پس آنچه شما را امر میکنم باطاعت خدا و رسول او واجب است بر شما اطاعت من در آن [illegible] هفتم عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از زاذان از علی روایت

وقف عام

کرده است که آنحضرت فرمود مثل من در میان این امت مثل عیسی بن مریم است که طایفه او را دوست داشتند چندان در محبت او افراط نمودند
تا هلاک شدند یعنی کافر گردیدند و طایفه او را دشمن داشتند چندان در دشمنی او افراط نمودند تا هلاک شدند و طایفه دیگر در محبت او میانه
روی نمودند و نجات یافتند **هشتم** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از علی روایت کرده است که فرمود هلاک شد در من دو کس محب
مفرط و مبغض مفرط **نهم** عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از ابو مریم روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود هلاک شد در من دو کس
محب مفرط غال و مبغض قال **بیت** شکر من قشری من نه الیم ازعلا ما ان علی عالیم **دهم** عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از ...
روایت کرده است علی فرمود ... اللهم العن کل محب لنا غال و کل مبغض لنا قال **یازدهم** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از ابو البختری از
عبدالله ... از ... که علی فرمود هلاک شد در من دو کس محب مفرط و مبغض مفتن **دوازدهم** عبدالله بن احمد حنبل بسند خود
از ابو السوار ... روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود قومی مرا دوست میدارند چندانکه عاقبت بسبب من داخل جهنم شوند و قومی مرا دشمن
میدارند چندانکه عاقبت بسبب بغض من بجهنم روند **سیزدهم** محمد بن قاسم بسند خود از ربیعة بن ناجد از علی روایت کرده است که رسول
خدا فرمود یا علی خدا تعالی ترا مثلی از عیسی قرار داده است یهود او را دشمن داشتند تا آنکه بمادر او بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند
که نسبت خدائی باو دادند پس بدرستیکه دو قوم که هلاک شوند در من دوستی که در محبت من افراط نماید و مرا زیاده از قدر من ستاید و دشمنی که
دشمنی من چندان مبالغه کند که مرا بهتان زند ... بدانید که من نه پیغمبرم و نه وحی بمن نازل میشود بلکه من عمل
میکنم بکتاب خدا چندانکه استطاعت من است پس آنچه شما را بآن امر مینمایم از طاعت خدا پس بر شما و دیگران واجب است که گفته مرا
اطاعت نمائید در آنچه شما را بآن امر کنم یا از آن نهی نمایم **باب دویست و چهل و نهم** در آیه ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومك منه
یصدون و در آن از طریق خاصه مروی است هفت حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که روزی رسول خدا
نشسته بود علی داخل شد حضرت رسول باو فرمود یا علی شباهتی از عیسی بن مریم در تو هست اگر نمی ترسیدم از اینکه طوایفی از امت در حق
تو بگویند آنچه نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند هرآینه امروز سخنی در حق تو میگفتم که بر هیچ جماعتی نمیگذشتی مگر آنکه خاک
پای ترا بر گرفتندی و برای طلب شفا بکار بردندی راوی گوید پس دو نفر و مغیرة بن شعبه و چند نفر از قریش خشمناک گفتند راضی نشد که پسر عمش
شبیه کند با حکمی مگر بعیسی بن مریم پس خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومك منه یصدون وقالوا أآلهتنا خیر ام
هو ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون یعنی گفتند خدایان ما بهترند یا عیسی بن مریم و این سخن را نگفتند مگر از روی جدل و عناد
ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم یعنی من بنی هاشم ملائکة فی الارض یخلفون یعنی نیست عیسی مگر
بنده از بندگان ما که عطا کردیم باو منصب رسالت پیغمبری را و گردانیدیم او را نشانه غریب عجیبی مثل ... از برای بنی اسرائیل و اگر بخواهیم
هر آینه قرار میدادیم از شما ای بنی هاشم ملائکه را که در روی زمین خلافت کنند راوی گوید حارث بن عمرو فهری در غضب شد و گفت خداوندا
اگر این حق است و محمد از نزد تو آورده است که بنو هاشم یکی پس از دیگری سلطنت نمایند پس بباران بر ما سنگی از آسمان چنانکه بر قوم
لوط باریدی یا عذابی دردناک بر ما فرست پس خدا تعالی گفته حارث را برسول خدا فرو فرستاد و این آیه را نازل کرد آیه وما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون یعنی خدا تعالی عذاب نکند ایشان را در حالتی که تو ای محمد در میان ایشان باشی و اگر استغفار
کنند از گناهان خود ایشان را نیز عذاب نخواهد کرد بعد از آن رسول خدا باو فرمود ای عمرو یا توبه کن و یا از فساد عقیده خود برگرد ...
پس عمرو گفت یا محمد اکنون از آنچه در دست داری برای باقی قریش قرار بده که بنی هاشم در میان عرب و عجم مکرم شدند رسول خدا فرمود این
در دست من نیست بلکه بدست خدا تعالی است گفت یا محمد دل من بتوبه با من همراهی نمیکند لکن از نزد تو میروم **فقیر گوید** که بدبختی
در میان تو بجز رحلت اشاره است بمضمون آیه ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم ما کان الله معذبهم وهم یستغفرون و بالجمله عمرو راحله خود را
خواسته بر پشت آن سوار شد پس چون بناحیه مدینه رسید ... فرود آمد ... شمشیر ... بر فرق او زد که مغزش شکافته و در
شک در اثنای حال وحی بر رسول خدا نازل شد که سال سائل بعذاب واقع للکافرین بولایة علی لیس له دافع من الله ذی المعارج
یعنی سؤال کرد سؤال کننده بعذابی که واقع شونده و فرود آینده است از نزد خدا تعالی برای کافران بولایت علی نیست مر آن عذاب را دفع کننده
من عرض کردم جعلت فداك ما این آیه را چنین نمیخوانیم فرمود خدا تعالی بر رسول خدا همچنین فرو فرستاده است و بخدا سوگند که در
مصحف فاطمه همچنین نوشته است پس رسول خدا بمنافقان که نزد او بودند فرمود بسوی رفیق خود روید که آنچه از عذاب الهی درخواست کرده بود رسید

خدای

وقف عام

خدا تعالی فرمود واستفتحوا وخاب کل جبار عنید یعنی مؤمنان طلب کردند از خدا نصرت و یاری او را و بامید خود رسیدند و نومید شد هر
جباری که معرض است از حق **دوم** علی بن ابراهیم بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده است که روزی رسول خدا در میان جمعی از اصحاب
نشسته بود فرمود اکنون داخل میشود بر شما کسیکه شبیه عیسی است بعضی از حضار که در خدمت آنحضرت بودند آرزو کردند که کسی از ...
... رسول خدا در حق ایشان آن را بگوید چون بیرون رفتند علی بن ابیطالب داخل شد پس بعضی از اصحاب گفتند
رسول خدا اکتفا ننمود در تفضیل علی بر ما تا آنکه او را شبیه و نظیر عیسی بن مریم کرد بخدا سوگند که خدایان ما که در جاهلیت آنها را بندگی
میکردیم بهترند از او پس خدا تعالی در همان مجلس این آیه را فرو فرستاد ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومك منه یضجون یعنی فریاد میکنند از
روی خصومت و عناد میفرماید بعد از آن این را تحریف کردند و گفتند یصدون وقالوا أآلهتنا خیر ام هو ما ضربوه لك الا جدلا
بل هم قوم خصمون ان علیا الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل پس نام علی محو شد از این آیه **سیم** محمد بن عباس بسند
خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که علی فرمود مثل من در میان این امت مثل عیسی بن مریم است قومی او را دوست داشتند
و در دوستی غلو نمودند و هلاک شدند و قومی او را دشمن داشتند و در دشمنی او افراط نمودند و هلاک شدند و قومی میانه روی کردند
و نجات یافتند **شعر** کفر به القشان لکن لیسنا شرعا فان النصب کفر حاذق لاعذب المنصاب بالغالی الی عذب بعض ذوی العقول
موافق **چهارم** محمد بن عباس بسند خود از حسن علی بن محمد بن جعفر از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا نشسته
اصحاب بر گردش حلقه بسته بودند علی وارد شد چون نظر آنحضرت بر علی افتاد فرمود ان فیك شبها من عیسی ولولا مخافة ان یقول فیك
طوایف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیك مقالا لا تمر بملأ من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمیك یبتغون فیه
البرکة و تفسیر این حدیث در اول باب گذشت راوی گوید اهل کفر در آنحضرت بودند در غضب شدند میگفتند محمد راضی نشد مگر آنکه
عم خود را مثل بنی اسرائیل کند پس خدا تعالی آیه ولما ضرب ابن مریم را تا آنجا که میفرماید ولو نشاء لجعلنا من بنی هاشم ملائکة فی الارض
یخلفون فرو فرستاد راوی گوید عرض کردم جعلت فداك لفظ بنی هاشم در قرآن نیست فرمود بخدا سوگند که آن را محو کردند و در میان آن
چیزهائیکه از قرآن محو نمودند و گوید عمرو بن العاص بر بالای منبر گفت هر حرفی از کتاب خدا محو شد و هر حرفی دیگر از آن تغییر یافت
دو بیست هزار درهم دادم که ... هو الابتر را از قرآن محو نمایم گفتند جایز نیست پس چگونه تحریف آن را برای ایشان روا بود و از برای
من روا نیست این سخن بگوش معویه رسید و نوشت که شنیدم تو بر منبر مصر چنین سخنی گفته و حکیم کرده بشام بیا والا انتقام این کلام
را از تو میکشیدم **پنجم** طبرسی گوید سادات اهل بیت علیهم السلام از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که روزی بخدمت رسول
خدا رفتم دیدم در میان جمعی نشسته بود چون مرا دید تبسمی نمود و فرمود یا علی مثل تو در میان این امت مثل
عیسی بن مریم است که قومی او را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند بالوهیت و هلاک شدند و قومی او را دشمن داشتند و در بغض او افراط
کردند و هلاک شدند و قومی در حق او میانه روی کردند و در طریق اعتقاد سلوک نمودند و نجات یافتند این سخن بر منافقان گران آمد
بخندیدند و گفتند محمد علی را با انبیا و رسل مانند نمود پس این آیه نازل شد **ششم** ابن بابویه بسند خود از علی بن عبدالله الهاشمی
از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا در آیه ولما ضرب ابن مریم مثلا فرمود صد در لغت عرب بمعنی خنده کردن است
هفتم شیخ در تهذیب بسند خود از حضرت امام جعفر صادق در دعای غدیر روایت کرده است که میفرماید فقد اجبنا داعیك
النذیر المنذر محمدا صلی الله علیه واله عبدك ورسولك الی علی بن ابیطالب الذی انعمت علیه وجعلته مثلا لبنی اسرائیل انه امیرالمؤمنین ومولاهم
وولیهم الی یوم القیمة فانك قلت ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل یعنی ما اجابت کردیم دعوت محمد را که ما را بسوی
علی بخواند آن علی که باو انعام فرمودی و او را مثل کردی از بنی اسرائیل که او امیر مؤمنان و مولا و ولی ایشان است تا روز قیامت و در کتاب
خود فرمودی نیست علی مگر بنده از بندگان ما که باو انعام کردیم و او را مثل نمودیم از برای بنی اسرائیل **باب دویست و پنجاهم**
در آیه ومن یطع الرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا از
روایات عامه و در آن یك حدیث است **ابن شهر آشوب** بسند عامه از ابن عباس در آیه من یطع الله والرسول الآیة روایت کرده است که
فرمود من النبیین یعنی محمد والصدیقین یعنی علی و علی اول کسی بود که رسول خدا را تصدیق کرد والشهداء یعنی علی و حمزه و جعفر
حسن و حسین یعنی هر که فرمان برد خدا را در اوامر و نواهی او پس ایشان در مراتب عالیه بهشت خواهند بود با جمعی که خدا تعالی بایشان نعمت داده است

پیغمبران وصدیقان وشهدا وصالحان ونیکو همنشینانند ایشان **باب دویست و پنجاه و یکم** در آیه من یطع الله والرسول الایه و
روایات خاصه و در آن هشت حدیث است **اول** محمد بن یعقوب از حضرت جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود ما را امداد و یاری کنید بورع
و پرهیزکاری زیراکه هرکه خدا را ملاقات کند از شما بورع نزد خدا فرجی خواهد بود بدرستیکه خدا میفرماید و من یطع الله والرسول
فاولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا پس از ما است نبی و صدیقان و شهیدان
وصالحان **دویم** ابن یعقوب بسند خود از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در حدیثی که بابی بصیر فرموده است روایت کرده که آنحضرت باو
فرمود که یا ابا محمد خدا یتعالی شما را در کتاب خود یاد کرده و فرموده است فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین وحسن اولئک رفیقا و مراد از نبیین در این آیه رسول خدا است و مائیم صدیقان و شهدا و شمائید صالحان پس صلاحیت
را پیشه کنید چنانکه خدا شما را صالح نامیده سید گوید حدیث طولانیست و در کتاب بحار که از تالیفات من است بتمامه مذکور است **سیم** ابن
بابویه بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که از رسول خدا از این آیه سؤال کردم فرمود الذین انعم الله علیهم من النبیین منم
والصدیقین علی بن ابیطالب است والشهدا حسن و حسین اند والصالحین حمزه وحسن اولئک رفیقا امامانند **چهارم** شیخ طوسی در کتاب
امالی بسند خود از حسن و حسین فرزندان علی بن ابیطالب علیهم السلام روایت کرده است که مردی از انصار بنزد رسول خدا آمد و عرض کرد یا
رسول الله مرا تاب مفارقت تو نیست چون بخانه خود میروم تو بخاطرم میگذری دست از کار خود کشیده می آیم تا ترا مشاهده کنم نظر بجبین تو کنم
بیادم آمد که چون قیامت شود و تو بهشت روی در اعلا علیین ساکن شوی من در فراق تو چه خواهم کرد پس این آیه نازل شد پس
رسول خدا آن مرد را طلبید و آیه را برو خواند و او را بمرافقت با خود و شهدا و صدیقان و صالحان بشارت داد **پنجم** ابن بابویه
در کتاب مصباح الانوار بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا نماز صبح را با ما بجای آورد بعد از آن رو بجانب
ما کرد من از تفسیر این آیه از آنحضرت سؤال کردم فرمود از نبیین منم و مراد از صدیقان برادرم علی بن ابیطالب است و شهداء عمم حمزه است
و صالحون دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین گوید عباس در آنجا حاضر بود از جای جست و بنزد رسول خدا آمد و عرض کرد یا امر ما
و علی و حسن و حسین از یک چشمه و یک سلسله نیستیم فرمود ای عم مگر چه شد که چنین بر آشفتی عرض کرد که چون علی و فاطمه و حسن و حسین
را یاد میکنی ما را نمی شمری حضرت متبسم شده فرمود اینکه گفتی مگر ما از یک سلسله نیستیم راست گفتی و لکن ای عم حقتعالی من و علی
و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پیش از آنکه آدم را بیافریند در وقتیکه نه آسمانی بود و نه زمینی و نه ظلمتی بود و نه نوری و نه بهشتی بود و نه دوزخی و نه
آفتابی بود و نه ماهی عباس عرض کرد یا رسول الله چگونه آفریده شدید فرمود ای عم چون اراده حق تعالی تعلق گرفت که ما را بیافریند
بکلمه تکلم فرمود و از آن نوری ایجاد کرد پس بکلمه دیگر تکلم کرد و از آن روحی موجود ساخت و آن نور را با آن روح درهم آمیخت پس من و علی و فاطمه
و حسن و حسین را از آن خلق نمود و ما او را تسبیح میکردیم در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس مینمودیم هنگامیکه تقدیسی نبود و چون تعالی خلق
آفریدگار شد اول نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من از عرش افضل است پس نور برادرم
علی را شکافت و از آن ملائکه را آفرید پس ملائکه از نور برادرم علی خلق شدند و نور علی از نور خدا است و علی افضل است از ملائکه پس نور دخترم فاطمه
را شکافت و از آن آسمانها و زمینها را آفرید پس آسمانها و زمینها از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم از نور خدا است و نور فاطمه افضل است
از آسمانها و زمینها پس نور فرزندم حسن را شکافت و آفتاب و ماه را از آن آفرید پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن است و نور فرزندم حسن
از نور خدا است و نور فرزندم حسن از آفتاب و ماه افضل است پس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حور العین را آفرید پس بهشت
و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خدا است و نور حسین از بهشت و حور العین افضل است پس حقتعالی
ظلمت را امر کرد تا ابرهای ظلمانی بگذرند و آسمانها بر ملائکه تاریک شد ملائکه بالتسبیح و تقدیس بلند کردند و عرض کردند خداوندا
از آن زمان که ما را آفریده و این انوار مقدسه را بما شناسانیده هیچ زحمتی ندیده ایم و الحال بکشیده ایم بحق این انوار از تو سؤال میکنیم
که این ظلمت را بنور مبدل کن حقتعالی دعای ایشان را مستجاب کرد و قندیلهائی از نور فاطمه در میان آسمان و زمین بیاویخت تا همه آسمانها
و زمینها بان قندیلها روشن شد از این جهت فاطمه علیها السلام بزهرا موسوم گردید ملائکه عرض کردند این نور که میدرخشد نور کیست
که از تابش آن همه آسمانها و زمینها روشن شد حق تعالی فرمود که این نوری است که آن را از نور خود ایجاد کرده ام برای کنیز خود که دختر حبیب من
و جفت ولی من است که برادر حبیب من [illegible] حجتهای من اند بر بندگان من ای ملائکه شما را گواه میگیرم که ثواب تسبیح و تقدیس شما

برای این زن و شیعیان و دوستان او قرار دادم تا روز قیامت پس چون عباس این سخنان را شنید برخواست و میان دو چشم علی را بوسید و
گفت یا علی بخدا سوگند که تو حجت بالغه خدائی بر هر کسی که بخدا و روز جزا ایمان آورده است **ششم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود
از عبد الله بن جندب از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمودند که بر خدا لازم است که دوستان ما را با انبیا و صدیقان و شهداء
وصالحان رفیق گرداند نیکو رفیقانند ایشان **هفتم** عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود
یا ابا محمد خدایتعالی شما را در قرآن خود یاد کرده و فرموده است اولئک مع الذین انعم الله علیهم الایه پس نبی رسول خدا است و مائیم صدیقان
و شهدا و شمائید صالحان پس صلاحیت را شعار کنید چنانکه خدا شما را صالح نامیده است **هشتم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود مرسلا
بحضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرموده نبیین رسول خدا است و صدیقان علی است و شهدا حسن و حسین است
و صالحان ائمه اند علیهم السلام و حسن اولئک رفیقا قائم آل محمد است **باب دویست و پنجاه و دویم** در آیه و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** صدر الائمه موفق بن احمد خطیب خوارزمی بسند خود از زادان از علی
علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد هفتاد و دو فرقه در آتش خواهند بود و یک فرقه در بهشت
و ایشان فرقه اند که خدایتعالی در شان ایشان فرموده است و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و ایشان من و شیعیان من اند یعنی
از فرزندان ما که رهنمای مردم را هدایت مینمایند بحق و عدالت میکنند **دویم** ابن شهر آشوب از روایات عامه از ابن عباس در این آیه
روایت کرده است که گفت و ممن خلقنا امة یعنی از امت محمد یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام یهدون بالحق یعنی میخوانند مردم را بعد از تو بسوی حق
و به یعدلون یعنی در امر خلافت بعد از تو و مراد از لفظ امت در این آیه عالم خیر است که نیکان و در سایر علم باشند تا مردم را براه خیر بخوانند
چنانکه در آیه ان ابرهیم کان امة قانتا ای عالما بالخیر **فقیر گوید** ابن مردویه که از محدثان عامه است هم چنین از زادان نیز همان حدیث
اول را بعینه روایت کرده اند و فخر رازی گوید مراد از امت در این آیه قوم محمد اند و از ابن عباس مرویست که در جواب سائلی که از این آیه سؤال کرده
بود گفت مراد امت محمد است از مهاجرین و انصار و غیر ایشان و از انس بن مالک روایت کرده است که گفت من حاضر بودم و شنیدم که رسول
خدا این آیه را تلاوت کرد بعد از آن فرمود از امت من قومی اند که از امروز تا آن روزی که عیسی از آسمان فرود آید بر حقند و در راه حق
ثابت قدمند تا آنروز هرگز دنیا از وجود ایشان خالی نخواهد ماند **باب دویست و پنجاه و سیم** در آیه و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون از روایات خاصه و در آن ده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده است
که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از آیه شریفه سؤال کردم فرمود ائمه اند علیهم السلام **دویم** عیاشی در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت
کرده است که در آیه شریفه فرمود هم الائمه علیهم السلام **سیم** عیاشی باسناد خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند ماییم **چهارم**
عیاشی باسناد خود از ابو الصهبا بکری روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود قسم بآنکسی که جان من در دست او است که این
امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد همگی در آتش اند مگر فرقه و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و از این امت همین فرقه اند که
نجات میابند **پنجم** عیاشی باسناد خود از یعقوب بن یزید روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آیه و ممن خلقنا الایه فرموده اند
یعنی امت محمد **ششم** طبرسی در کتاب مجمع البیان بسند خود از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام روایت کرده است در آیه شریفه
فرموده اند ماییم **هفتم** طبرسی ایضا از ربیع بن انس روایت کرده است که رسول خدا این آیه را خواند پس فرمود از امت من قومی بر حق
خواهند بود تا روزیکه عیسی بن مریم از آسمان نازل شود یعنی تا ظهور قائم عجل الله فرجه **فقیر گوید** واضح است که مراد آنحضرت از این قوم
نیست مگر ائمه علیهم السلام **هشتم** طبرسی از ابن جریح روایت کرده است که رسول خدا در آیه شریفه فرمودند این آیه در شان جماعتی از امت
من نازل شده است که از مردم بحق یاد کرده و مردم بحق عطا کنند و قوم انبیا را نیز چنین عطا فرموده است چنانکه امت موسی را که در حق ایشان
گفته میفرماید و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون **نهم** در کتاب کشف الغمه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول
خدا بمن فرمود یا علی در تو مثلی است از عیسی که قومی او را دوست داشتند بمحبت او کافر شدند و قومی او را دشمن داشتند بدشمنی او کافر
شدند منافقان گفتند راضی نشد که او را با عیسی نظیر کند مگر پس این آیه نازل شد و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون **دهم**
از زادان از علی علیه السلام روایت کرده است که این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد هفتاد و دو فرقه از ایشان در آتش است و یک فرقه در بهشت و آن
فرقه آنند که خدایتعالی در حق ایشان فرموده است و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و ایشان منم و شیعیان منند **باب دویم**

وقف عام

عیاشی باسناد خود از ابو الصهباء حدیثی از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که آنحضرت این آیه را تلاوت کرد و فرمود یعنی امت محمد ص **دوازدهم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت صادق ع سؤال کردم آل محمد کیانند فرمود ذریه او عرض کردم اهل بیت آنحضرت کیانند فرمود امامانی که اوصیای اویند عرض کردم عترت او چه کسانند فرمود اصحاب عبا عرض کردم امت او کیانند فرمود مؤمنانیکه تصدیق او کردند در آنچه از جانب خدا آورد و آنهائیکه چنگ زدند به ثقلین که خدا تعالی امر فرموده است بایشان از تمسک بآنها و آن کتاب خدا و عترت رسول خدا که خدا تعالی برطرف کرده است از ایشان رجس شک و شرک و کفر را و ایشان را پاکیزه کرده است از هر خطائی و آنهااند جانشینان رسول خدا بر امت و بعد از او **باب دویست و پنجاه و چهارم** در آیه یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم الآیه از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابن شهر آشوب** از رجال خود از امام محمد باقر ع روایت کرده است که در آیه شریفه فرمود نازل شده در خصوص ولایت علی بن ابیطالب ع نازل شده یعنی ای مؤمنان بپذیرید و اجابت کنید دعوت خدا و رسول خدا را هنگامی که شما را بخوانند بسوی چیزی که شما را زنده میکند و از جهالت میرهاند و باعث حیاة ابدی و دوام سرمدی شما باشد آن ولایت امیر المؤمنین است

باب دویست و پنجاه و پنجم در آیه یا ایها الذین امنوا استجیبوا الآیه از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابن الربیع شامی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع از آیه شریفه سؤال کردم فرمود در خصوص ولایت علی بن ابیطالب ع نازل شده **دوم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از ابی جعفر ع در آیه یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله روایت کرده است که خدا تعالی میفرماید یعنی ولایت علی بن ابیطالب ع که پیروی شما از او و قبول ولایت او کردن زنده کننده شما است و نگاه دارنده است عدالت در میان شما و اینکه میفرماید واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه یعنی خدا تعالی پرده انداز است در میان آدمی و قلب او یعنی در میان شخص و معصیتهای او که او را بجانب آتش جهنم بکشد پرده می اندازد در میان کافر و طاعات او تا اینکه ایمان شخص کافر بطاعات کامل شود و بدانید که هر کردار او عاقبتی است تا عاقبت کردار چه شود

باب دویست و پنجاه و ششم در آیه وان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین و آیه یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین از روایات عامه و در آن هفت حدیث است **اول** ابو نعیم حافظ اصفهانی در کتاب نزول القرآن فی علی بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته است لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابیطالب ع و معنی این آیت که اگر خواهند که فریب دهند ترا و بصلح خود را از جنگ باز دارند پس بدرستیکه بس است ترا خدا تعالی او است آنکه قوة داد ترا بیاری کردن بفرستادن فرشتگان و بمؤمنان که جهاد نمودند **دوم** ایضا ابو نعیم در کتاب حلیة الابرار بسند خود از ابو صالح و ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته است انا الله لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی پس خدا تعالی فرو فرستاد هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین و مراد از نصر علی است و در زمره مؤمنان نیز داخل است پس داخل است بدو وجه **سیم** ابن شهر آشوب از تاریخ بغداد نقل کرده است که علی بن محمد بغدادی بسند خود از انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان بردند دیدم در ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی ع و آیت که خدا تعالی میفرماید هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین یعنی بعلی بن ابیطالب ع **چهارم** سمعانی در کتاب فضائل الصحابه بسند خود از ابی الحمراء روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون مرا باسمان هفتم بردند بجانب راست ساق عرش نظر کردم دیدم نوشته است محمد رسول الله ص ایدته بعلی و نصرته به **پنجم** در رساله قوامیه و کتاب حلیة الاولیاء از سعید بن جبیر از ابو الحمراء روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود شبی که بمعراج بردند دیدم بر ساق عرش نوشته است من غرس کردم بهشت عدن را بید قدرت خود محمد بنده برگزیده من است از میان خلق من تایید نمودم او را بعلی و یاری کردم بعلی ع **ششم** شرف الدین نجفی در آیه یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین گوید ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء بطریق خود از ابو هریره روایت کرده است که این آیه در شان علی بن ابیطالب ع نازل شده و مقصود از لفظ مؤمنین آنحضرت است و معنی این آیت ای پیغمبر برگزیده بس است ترا خدا و آنکه پیروی تو کرده اند از مؤمنان **هفتم** ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود موسوم بنزول القرآن فی علی در آیه یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده است که این آیه در شان علی بن ابیطالب ع نازل شده

باب دویست و پنجاه و هفتم در آیه وان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین و آیه حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است انا الله لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی

فانزل الله

وقف عام

فانزل الله عز وجل هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین فکان النصر علیا ودخل مع المؤمنین فدخل فی الوجهین جمیعا و در باب سابق در حدیث دوم تفسیر آن گذشت **دوم** ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین از ابو هریره همین حدیث سابق را روایت کرده است

باب دویست و پنجاه و هشتم در آیه افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب از روایات عامه و در آن یک حدیث است **محمد بن مروان** باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که علی ع در آیه شریفه فرموده مراد از لفظ کمن هو اعمی همان اول است یعنی آیا کسی که میداند اینکه فرو فرستاده شده است بسوی تو از نزد خدا تعالی قرآن تا دین حق مانند کسی است که جاهل است و نمیداند این را نمیفهمند و تعقل نمیکنند مگر صاحبان عقول خالص از اغراض باطله

باب دویست و پنجاه و نهم در آیه افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** ابن شهر آشوب از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است که در آیه شریفه فرمود عالم در این آیه شریفه علی بن ابیطالب است **دوم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از عقبة بن خالد روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبد الله ع رفتم اذن خواستم داخل شدم آنحضرت در مجلس خود بود بعد از آن از پیش تاکو خود با لا پوش بیرون آمد چون مرا دید فرمود مشتاق ملاقات شما بودم و گذشت بعد از آن فرمود شمائید اولوا الالباب که کتاب خدا که میفرماید انما یتذکر اولوا الالباب

باب دویست و شصتم در آیه وبشر المخبتین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم والمقیمی الصلوة ومما رزقناهم ینفقون از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابو نعیم اصفهانی** در آیه وبشر المخبتین تا آنجا که میفرماید ومما رزقناهم ینفقون گوید مراد از آن علی است و سلمان رضی الله عنه و معنی آیه این است بشارت ده ای محمد مطیعان و متواضعان را بر قول علی بن ابرهیم تفسیر مخبتین کرده است بمطیعان آن مطیعان که نام خدا را نزد ایشان برند دلهای ایشان از نام خدا ترسد آن مطیعانیکه صبر کنند کاندر آنچه بر ایشان رسد و آن مطیعانیکه نماز گذارنده اند و آن مطیعانیکه از روزی خود در راه خدا انفاق میکنند

باب دویست و شصت و یکم در آیه مذکوره از روایات خاصه و در آن یک حدیث است **محمد بن عباس** باسناد خود از علی بن داود روایت کرده است که موسی بن جعفر ع فرمود از آیه وبشر المخبتین از پدرم سؤال کردم فرمود در شان ما بخصوص نازل شده است

باب دویست و شصت و دوم در آیه الا بذکر الله تطمئن القلوب از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابو نعیم اصفهانی** بسند خود از ابو داود و او از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ص در آیه الذین امنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب فرمود ای پسر ام سلیم میدانی اینها کیانند عرض کردم نمیدانم یا رسول الله ص فرمود اینها ما اهل بیت و شیعیان ما اند و معنی این آیت که آنانیکه ایمان آورده اند و دلهای ایشان بیاد خدا آرام است بدانید که دلهای مؤمنان بذکر خدا آرام میگیرد

باب دویست و شصت و سیم در آیه مذکوره از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از جعفر بن محمد ع در آیه شریفه روایت کرده است که فرمود بمحمد که ذکر خدا و حجاب خدا است دلهای مؤمنان بمحمد و آل محمد علیهم السلام مطمئن میشوند و آرام میگیرند **دوم** عیاشی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص بعد از خواندن آیه شریفه فرمود اتدری یا ابن ام سلیم من هم قلت من هم یا رسول الله ص قال نحن اهل البیت و شیعتنا

باب دویست و شصت و چهارم در آیه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض الآیه از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابن ابی الحدید** که از اعیان علمای عامه است بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده که مردی بخدمت علی ع آمد عرض کرد یا امیر المؤمنین این قوم چگونه قتال میکنی و حال آنکه دین ما و دین اینها یکی است و پیغمبر ما و اینها یکی است و نماز یکی و حج یکی است پس چه باید نامید اینها را قال بالبغی فرمود باین نامیکه خدا تعالی در کتاب خود نامیده عرض کردم ما علم همه کتاب خدا ندارم فرمود مگر نشنیدهٔ که گفته خدا تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله الی قوله ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر پس چون اختلاف در میان ایشان بهم رسید ما اولی ایم بخدا و بکتاب خدا و بپیغمبر و بحق پس ما ایم آنانیکه ایمان آورده ایم و اینها آنانند که کافر شده اند و خدا تعالی خواسته قتال ما ایشان را و قتال ما اینها بمشیت خدا و اراده او است و معنی آیه این است که ما این جماعت پیغمبران را تفضیل دادیم بعضی بر بعضی بعضی از ایشان با خدا سخن گفت مانند موسی بطور و محمد ص بعرش و فرق میان دو سخن گفتن از عرش است تا فرش و بلند کردانید بعضی از پیغمبران را بمرتبهای بلند فضیلتهای ارجمند یکی تا بعرش بود و فرمود ما زاغ البصر وما طغی ولقد رای من آیات ربه الکبری و دیگری بطور بود و فرمود فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و دادیم عیسی بن مریم را معجزات ظاهره مانند زنده نمودن مردگان و تایید نمودیم او را بروح القدس که مراد جبرئیل است یا ملکی است عظیم تر از جبرئیل که پیوسته با عیسی باشد و او را تایید نماید و اگر خدا تعالی خواسته بود قتال نمیکردند آنان که بعد از انبیا بودند بعد از آنکه حجتهای ظاهره بر حقیقت انبیا بایشان آمد لکن باختیار خود اختلاف نمودند بعضی از ایشان

ایمان آوردند و بعضی از ایشان کافر شدند **باب دویست و شصت و پنجم** در آیه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض الآیه از طریق خاصه و در آن سه حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب امالی باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که در روز جمل شخصی بخدمت علی آمده عرض کرد یا امیر المؤمنین تمام این قوم مقاتله میکنیم و حال آنکه دین ما یکی است و پیغمبر ما یکی است و نماز ما یکی و حج ما یکی فرمود بان دلیل که خدای تعالی در کتاب خود فرموده عرض کردم کدام است آن فرمود این تلک الرسل تا آنجا که میفرماید ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر چون اختلاف شد ما اولی بخدا و برسول و بحق بوده ایم تا آنکه ایمان آورده اند و ایشانند آنکه کافر شده اند و خواست قتال ایشان را بمشیت اراده فرمود و این حدیث را شیخ مفید در کتاب امالی نیز بعینه نقل کرده **دویم** از اصبغ بن نباته مرویست که من در روز جمل در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم مردی آمده عرض کرد یا امیر المؤمنین مردم کلمه شهادت بر زبان جاری میکنند ما هم میکنیم و نماز میکنند ما هم کذا از بهر چه دلیل با ایشان قتال میکنیم فرمود باین آیه که میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض الی قوله ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم وما انا نکر بعد النبی ان میباشیم من بعد ما جائتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید پس ما ئیم مؤمنان و ایشانند کافران اصبغ گوید که قسم بخدای کعبه که این مردم کافر شدند و بر ایشان حمله کرد و با ایشان جنگ کرد تا شهید شد بالیکن معر شهید **سیم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است که مردی در روز جمل بخدمت امیر المؤمنین آمده عرض کرد یا علی با چه دلیل قتال کنیم با اصحاب رسول خدا و با کسانیکه بوحدانیت خدا و بنبوت محمد صلی شهادت میدهند فرمود با آیه از کتاب خدا که این آیه قتال ایشان را برای ما مباح کردانیده عرض کرد این آیه کدام است فرمود تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض الآیه مرد گفت بخدا سوگند که این جماعت کافر شدند **باب دویست و شصت و ششم** در آیه قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابو بکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شأن امیر المؤمنین از قتاده از ابن مسیب از ابو هریره روایت کرده است که جابر بن عبد الله گفت ما با رسول خدا صلی داخل خانه کعبه شدیم و سیصد و شصت بت در آنجا بود رسول خدا امر کرد تا همه بتها را بر روی در انداختند و بتی بلند در آنجا بود که از هبل میگفتند رسول خدا بجانب علی نظر کرد و فرمود یا علی تو بر دوش من بالا برو یا من بر دوش تو تا این بت را سرنگون کنی یا من بدوش تو بالا روم حضرت امیر گوید عرض کردم تو بر دوش من بالا رو و چون برخاست من از ثقل رسالت نتوانستم بلند شوم عرض کردم یا رسول الله مرا فدایت بر حمل تو نیست من بر دوش تو بالا روم و آن را سرنگون کنم رسول خدا بخندید [illegible] من فرود آمد خود را خم کرد من بر دوش او بالا شدم و دست با ایشان ادم و قسم بآنکه که دانه را شکافت و خلق را آفرید اگر در آن وقت میخواستم آسمانها را با دست خود [illegible] ناکاه دارم توانا بودم **بیت** ای بعد نبی بر بهر تو تاج نبی [illegible] آنکه معراج تو بالا شد [illegible] مقام احمد که معراج نبی و با الجمله هبل را از بالای کعبه بر زمین انداختم پس خدای تعالی این آیه را فرو فرستاد وقل جاء الحق وزهق الباطل یعنی بگو ای محمد که حق آمد و باطل برطرف شد **دویم** ابو المؤید موفق بن احمد باسناد خود از ابو مریم از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده است که رسول خدا مرا بخانه کعبه برد و فرمود بنشین من نشستم رسول خدا بر دوش من بالا رفت پس فرمود برخیز و بلند شو من برخواستم و [illegible] نگاه داشتن او نبود چون ضعف و ناتوانی مرا در زیر خود مشاهده کرد فرمود بنشین من نشستم رسول خدا فرود آمد نشست و فرمود یا علی بر دوش من بالا رو من بر دوش آنحضرت بالا رفتم حضرت بپای خواست و چون بلند شد دیدم که اگر بخواهم با فوق آسمان بالا روم میتوانم **شعر** اقدامه مسحت ظهر [illegible] عمر من شان پس بالای بام کعبه شدم رسول خدا بکناری رفت فرمود بت بزرگ قریش را بینداز و آن بت از مس بود که بمسمارهای گران آهنین آن را بر زمین نصب کرده بودند حضرت فرمود قوت کن و آن را بکن و بینداز و میفرمود ابه ابه جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و من پیوسته کوشش میکردم تا آن را از زمین برکندم فرمود آن را بینداز انداختم و بر زمین خورده شکست پس از بام کعبه فرود آمدم و من و رسول خدا میرفتیم و در اندیشه بودیم که مبادا یکی از قریش یا غیر ایشان ما را ببیند علی فرمود تا امروز بر بام کعبه بالا رفته بودم تا آنکه تا این حال دیگر بالا نرفته ام **فقیر گوید** لفظ ابه یعنی امر است چون کسی حدیث کند تو خواهی که زیاده گوید یا گوئی ابه [illegible] بگوید هر گاه وصل کنی [illegible] لازم است چنانکه گوئی ابه حدیثا یعنی زیاده از این بفرما و در شرح ابیات گفته هر گاه مخاطب حدیث کند از آن باز ماند گوئی ابه بلا تنوین و [illegible] زیاده گفتن حدیث را شروع نمودن [illegible] وقال ذو الرمة وقفنا وقلنا ابه عن ام سالم وکیف بتکلیم الدیار البلاقع وبالجمله قصه شکستن بتها و [illegible] انها از بام خانه کعبه بالا رفتن علی بر دوش رسول خدا از وقایع متواتره است محتاج بذکر احادیث زیاده بر این از طریقین فریقین نیست

باب دویست و شصت و هفتم در آیه قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب امالی باسناد خود از ابو مریم ثقفی از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا مرا بهمراه خود بخانه کعبه برد و بر دوش من بالا رفت و بمن فرمود از جای خود برخیز و بلند شو و من بلند شدم چون ضعف مرا مشاهده کرد فرمود بنشین نشستم حضرت فرود آمد فرمود اکنون تو بر دوش من بلند شو چون بر دوش او بالا رفتم از جای برخواست و مرا بلند کرد و در آنحال چنان دانستم که با فوق آسمان توانم رسانید پس بالای بام کعبه رفتم رسول خدا خود را بکناری داشته فرمود بت بزرگ قریش را بینداز و آن بتی بود از مس که آن را با مسمارهای محکم از آهن بر زمین نصب کرده بودند رسول خدا فرمود قوت کن و آنرا از زمین برکن من کوشش مینمودم و جهد میکردم و رسول خدا میخواند جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و پیوسته کوشش میکردم تا از زمین برکندم فرمود بینداز چون انداختم شکست و من از بام کعبه فرود آمدم و من و رسول خدا میرفتیم و در این اندیشه بودیم که مبادا یکی از قریش یا دیگری از کفار ما را ببیند **دویم** ابن بابویه باسناد خود از محمد بن حرب هلالی امیر مدینه روایت کرده است که بخدمت جعفر بن محمد عرض کردم یابن رسول الله مسئله چند در خاطر دارم اگر مرا رخصت میدهی از آنها سؤال کنم فرمود اگر خواهی من ترا از مسائل تو خبر دهم پیش از آنکه از من سؤال کنی و اگر خواهی سؤال کن عرض کردم یابن رسول الله مسئله مرا از کجا میدانی پیش از آنکه تو سؤال کنی فرمود بفراست و مگر نشنیده که خدای تعالی میفرماید ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و رسول خدا میفرماید اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عز وجل عرض کردم یابن رسول الله پس مسائل مرا خبر ده فرمود میخواستی سؤال کنی که علی طاقت حمل رسول خدا را نداشت در وقت شکستن بتها از بام کعبه با آنهمه قوت و قدرت که او را بود و آنچه از او ظاهر شد در کندن در خیبر و چهل ذراع دور انداختن آن و حال آنکه چهل نفر قوت و قدرت بر داشتن آن نداشتند و رسول خدا پیوسته بر اسب و شتر و دراز گوش سوار میشد و در شب معراج بر براق سوار شد و قوت و قدرت علی از همه اینها بیشتر بود گوید عرض کردم بخدا سوگند که سؤال من این بود یابن رسول الله اکنون وجه این را برای من بیان کن فرمود وجهش اینست که شرف علی و رتبه او همه بسبب رسول خدا بود و بواسطه رسول خدا باین مقام رسید که آتش شرک را فرو نشاند و خدایان باطله را نابود کرد و اگر رسول خدا در شکستن بتها بر دوش علی بالا میشد هر آینه علی بسبب در شرافت رسول خدا و وصول بانداختن بتها از بام کعبه بآن وقت شرافت رسول خدا از علی بود نه شرافت علی از رسول خدا و چون در این مقام شرافت محمول از حامل است پس بالا رفتن علی بر دوش نبی لازم خواهد بود مگر نمیدانی که علی گفت چون بر دوش رسول خدا بالا رفتم مشرف شدم و بلند گردیدم چندانکه اگر میخواستم با آسمان برسم میرسیدم مگر نمیدانی که در تاریکی شب چراغ را روشنائی خود چراغ در پاینده روشنائی چراغ از خود چراغ است و آنحضرت فرموده انا من احمد کالضوء من الضوء یعنی از پیغمبر صلی مانند نورم که از نور درخشد فرمود ای ابن حرب مگر نمیدانی که محمد و علی نوری بودند در نزد حق تعالی پیش از آفرینش همه مخلوقات بدو هزار سال و چون ملائکه مشاهده آن نور کردند دیدند که اصل و منشأ آن نور نور دیگر است و این نور از آن نور جدا شده و میدرخشد عرض کردند الهی این چه نور است خطاب رسید که این نور از نور منست اصل آن نبوت است و فرع آن امامت و نبوت مخصوص محمد است که بنده و فرستاده من است و امامت مخصوص علی است که حجت و ولی من است و اگر ایشان نبودند هیچ آفریده نبود ای ابن حرب مگر ندانسته که رسول خدا دست علی را گرفت و چندان بلند کرد که سفیدی زیر بغلهای او نمایان شد در آن روز او را بر همه مردم ولی و پیشوا گردانید در روز غدیر و نبی صلی حسن و حسین را بدوش مبارک گرفته بود بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله یکی را بما ده تا بدوش گیریم فرمود نعم الحاملان ونعم الراکبان وابوهما خیر منهما و در حدیث دیگر است که رسول خدا حسین را بدوش گرفته بود و حسن را که حسین را وا بجهة فرمود نعم الحاملان و نوبتی با اصحاب خود نماز میگذارد سجده را بسیار طول داد چون از نماز فارغ شد عرض کردند یا رسول الله سبب طول دادن سجده چه بود فرمود فرزندم بر دوشم سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم صبر کردم تا خود فرود آمد و مراد رسول خدا از این نبود مگر اظهار شرف و فضل و منزلت ایشان پس پیغمبر هم رسول خدا و هم امام و علی امام است بر خلق و لکن رسول نیست پس علی را تاب توانائی حمل بار نبوت نبود محمد بن حرب گوید عرض کردم زیاده از این از سر این مرا آگاه کن تو اهلیت آن داری که زیاده گویم رسول خدا علی را بر دوش [illegible] تا بر اصحاب معلوم کند که علی پدر اولاد او و پیشوای امامانست که از صلب وی اند چنانکه در نماز باران ردای خود را بوی داد تا بر مردم معلوم کند که خشکسالی [illegible] مبدل شد عرض کردم مرا از سر این بیشتر آگاه کن فرمود علی را بر دوش مبارک خود برداشت تا بمردم اعلام کند که علی وفا کننده بوعدهای او و ادا کننده قرضهای اوست بعد از او عرض کردم زیاده از این بیان بفرما فرمود چون پیغمبر هر گاه بر دوش نمیگرفت و ذات مقدس

او از هر بد و خطائی منزه بود علی را بدوش مبارک خود برداشتم مردم بدانند که علی معصوم است از عصیان و خطا منزه از افعال او و لهم منه
دانند که گناهان خطا بر ندید این بود که فرمود یا علی حقتعالی همه گناهان شیعه ترا بر دوش من بار کرد بعد از آن همه را بمن بخشید که فرمود لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و چون حقتعالی آیه علیکم انفسکم را بر رسول خدا نازل کرد فرمود یا ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل
اذا اهتدیتم و علی نفسی و اخی فانه مطهر معصوم لا یضل و لا یشقی بعد از آن فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم
ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین محمد بن حرب گوید پس آنحضرت فرمود ایها الامیر اگر ترا بحکمتها و سرهائیکه در
این است ترا خبر دهم و از آنچه رسول خدا از برداشتن علی بدوش خود اراده کرده بود ترا اعلام کنم هر آینه خواهی گفت که جعفر بن محمد دیوانه است
و لکن کفایت کرد ترا آنچه من گفتم و تو شنیدی گوید پس من برخاستم و سر مبارک آنحضرت را بوسیدم و گفتم الله اعلم حیث یجعل رسالته فقیر
گوید همین حدیث بتغییر اندکی در حدیث اول از باب دویم گذشت **باب دویست و شصت و هشتم** در آیه افمن وعدناه وعدا حسنا فهو
لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیمة من المحضرین از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابرهیم بن محمد حموینی
که از اعیان علمای عامه است بسند خود از مجاهد در آیه مذکوره روایت کرده است که وعدناه وعدا حسنا در شان علی و حمزه نازل شده و
کمن متعناه در حق ابوجهل لعین و معنی آیه اینست که آیا کسی که ما او را وعده داده ایم وعده نیکو که آن بهشت و نعیم ابدیست و بی شک بآن خواهد رسید
این وعده است مانند کسی است که برخوردار گردانیدیم او را از زندگانی دنیا و چون روز قیامت شود از جمله حاضر شدگان خواهد بود برای عذاب
دویم محمد بن عباس از روایات عامه بسند ایشان از مجاهد روایت کرده است که این آیه در شان علی و حمزه نازل شده **باب دویست و**
شصت و نهم در آیه افمن وعدناه وعدا حسنا الایه از روایات خاصه و در آن یک حدیث است **حسن بن ابی الحسن** دیلمی باسناد
خود از حضرت ابی عبدالله در این آیه شریفه روایت کرده است که موعود علی بن ابیطالب است که حقتعالی او را وعده داده است که در دنیا از دشمنان
او انتقام کشد و در آخرت بهشت را باو و بدوستان او ارزانی دارد **باب دویست و هفتادم** در آیه من المؤمنین رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** علی بن یونس
نباطی عاملی در کتاب صراط المستقیم از طریق عامه و خاصه در این آیه شریفه گفته است مفسران از فریقین روایت کرده اند که این آیه در شان علی و حمزه
نازل شده و هیچ شبهه نیست در اینکه چون حمزه شهید گردید این آیه مذکوره اختصاص بعلی یافت و بحکم تنزیل از شائبه تبدیل بری گردید معنی
آیه اینست که از جمله مؤمنان مردانند که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد بسته بودند در ثبات قدم بمحاربه کفار و بعضی از ایشان بعهد خود
وفا کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند عهد خود را تغییر ندادند و گفته اند ابن عباس نیز اختصاص او را بعلی روایت کرده
و همچنین صادق و ابونعیم نیز اختصاص آنرا بعلی روایت کرده اند مؤلف گوید این ابونعیم همان ابونعیم است که از علمای عامه است **دویم**
همین علی بن یونس صاحب صراط المستقیم از روایات عامه و از کتاب شرف النبی از خرکوشی و از کشف البیان از ثعلبی نقل کرده است که حضرت
ابی جعفر در این آیه شریفه فرمود رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه مراد از رجال حمزه و علی و جعفرند گوید ابوبکر شیرازی نیز این را نقل
کرده و از روایات او است ان علیا هو الصدیق الاکبر **باب دویست و هفتاد و یکم** در آیه من المؤمنین رجال صدقوا الایه از روایات
خاصه و در آن پنج حدیث است **اول** محمد بن عباس ثقه در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت بسند صحیح از محمد بن حنفیه روایت کرده
که علی فرمود من و عمم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمم عبیدة بن الحارث با خدا و رسول او بکاری عهد کرده بودیم با آن من بعهد خود وفا کردم
و پیش شهید شدند و من بعد از ایشان برای امری چند که خدا خواسته بود بماندم پس خداتعالی این آیه در شان ما نازل کرد رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه پس ایشان قضای نحب کرده بودند حمزه و جعفر و عبیده بودند و منم و الله که انتظار شهادت را میکشم و بدل
نکرده ام هیچ امری از امور دین را بدل کردنی یا آنکه تغییر نداده ام عهد خود را که با خدا کرده بودم **دویم** ایضا محمد بن عباس بسند خود
از عبدالله بن حسن از پدرانش روایت کرده است که علی بن ابیطالب و حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن ابیطالب با خداتعالی عهد کرده بودند
که هرگز از جنگ فرار نکنند و همگی ایشان بعهد خود وفا نمودند خداتعالی این آیه فرو فرستاد رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نحبه آن حمزه است که در روز احد شهید شد و جعفر که در موته بدرجه شهادت رسید و منهم من ینتظر یعنی علی بن ابیطالب و ما بدلوا
تبدیلا یعنی آنانی که با خدا عهد کرده بودند تغییر نداده بودند عهد خود را **سیم** ابن بابویه بسند خود از جابر از ابوجعفر روایت کرده است
که بعد از وقعه نهروان راس الیهود بخدمت علی بن ابیطالب آمد آنحضرت در مسجد کوفه نشسته بودند عرض کرد یا امیرالمؤمنین میخواهم از تو سؤالی

چند بکنم که آنها را نمیداند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر اگر رخصت میدهی سؤال کنم و الا ترا از سؤال معاف دارم فرمود از هرچه خواهی سؤال کن یا اخا الیهود
عرض کرد ما در کتاب خود دیده ایم که خداتعالی هرگاه پیغمبری را مبعوث گردانیده است و بوحی فرستاده است او را امر کرده است که کسی از اهل
بیت خود را اختیار کند که بعد از او خلیفه گرداند و با او عهدی قرار دهد که آن عهد را استوار داشته و بعد از او در میان امت او بآن عهد عمل
نماید خداتعالی اوصیای پیغمبران را در زمان حیات ایشان و بعد از پیغمبران امتحان میکند بعد از پیغمبران نیز امتحان می فرماید اکنون بگو که خداتعالی
چه مقدار اوصیا را امتحان میکند در زمان حیات انبیاء و چه مقدار بعد از ممات آنها و چون ایشان را امتحان کرده در زمان امتحان کار
ایشان بچه خواهد بود علی فرمود بآن خدائی که جز او خدائی نیست آن خدائی که برای بنی اسرائیل دریا را شکافت و تورات را بموسی نازل کرد
اگر مسائل ترا جواب بگویم اعتراف خواهی کرد گفت بلی فرمود بآن خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بموسی فرو فرستاد
اگر جواب مسائل ترا گفتم مسلمان میشوی عرض کرد بلی فرمود خداتعالی اوصیا را در زمان حیات انبیا در هفت موضع بیازماید تا ایشان
را بطاعت امتحان نماید چون طاعت ایشان را امتحان فرمود انبیا را فرماید که ایشان را در حیوة خود اولیا و بعد از وفات اوصیای خود
قرار دهند تا طاعت اوصیا را برگردن کسانیکه طاعت انبیا نموده اند واجب گردانند بعد از آن اوصیا را بعد از وفات انبیا در هفت جا
امتحان کند تا صبر ایشان در محنتها چون ایشان را امتحان نمود انجام ایشان را بسعادت ختم نماید تا بانبیا ملحق فرماید در حالتیکه سعادت
برای ایشان کامل ساخته باشد راس الیهود عرض کرد راست گفتی یا امیرالمؤمنین اکنون مرا خبر ده که خداتعالی در زمان حیوة پیغمبر چند نوبت
ترا آزموده و بعد از وفات او چند نوبت ترا امتحان نموده است و آخر کار تو بچه خواهد بود علی دست او را گرفت و فرمود برخیز و با من بیا
تا بتو بازگویم جماعتی از اصحاب برخواستند عرض کردند یا امیرالمؤمنین ما را نیز با راس الیهود همراه ببر و آنچه خداتعالی ترا بآن آزموده
ما را اعلام فرما آنحضرت فرمود میترسم که دلهای شما تاب شنیدن آن نیاورد عرض کردند چرا یا امیرالمؤمنین فرمود نظر بامور چند که
از بسیاری از شما دیده ام مالک اشتر آنجا برخواست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما را نیز آگاه گردان بخدا سوگند که ما میدانیم که بر روی
زمین وصی پیغمبری جز تو نیست و میدانیم که خداتعالی بعد از پیغمبر ما پیغمبری مبعوث نخواهد کرد و اینکه اطاعت تو در گردنهای ما موصول است
با طاعت پیغمبر ما پس علی نشست و بجانب یهودی کرد و فرمود یا اخا الیهود خداتعالی مرا در زمان حیوة رسول خدا در هفت جا امتحان
فرمود الحمد لله که در همه آنها مرا مطیع یافت و تزکیه نفس خود نمیکنم راس الیهود گفت در چه چیز ترا آزمود یا امیرالمؤمنین فرمود اما اول پس اول قد
و دویم و سیم و چهارم را ذکر کرده است تا آنکه فرمود و اما پنجم پس آنست که قریش و عرب اجماع کردند در میان خود عهد و پیمان مؤکد
بستند که باز نگردند تا رسول خدا و ما اولاد عبدالمطلب را بقتل رسانند پس بجد و جهد تمام با سپاه گران و اسباب و اسلحه فراوان رو
بمدینه آوردند و وثوق تمام بخود داشتند در این اثنا جبرئیل نازل شد و رسول خدا را از توجه ایشان آگاه ساخت آنحضرت خود و
جماعت مهاجرین و انصار که همراه او بودند در دور خود خندق حفر نمودند قریش آمدند بر بالای خندق ایستاده ما را محاصره نمودند
و خود را قوی و ما را ضعیف میدانستند پیوسته مانند رعد میغریدند و چون برق میدرخشیدند و رسول خدا ایشان را بدین اسلام دعوت
میکرد و بخدا قسم و بقرابت و خویشی سوگند میداد با ایمان نمی آوردند و در آن روز سرکرده قریش و یکه تاز عرب همان عمرو بن عبدود بود که مانند
اشتر مست میخروشید و مردم را بمبارزت میطلبید و رجز میخواند گاهی نیزه خود را حرکت میداد و زمانی شمشیر خود را بجلوه در
آورد و احدی از مسلمانان قدم بمبارزت او پیش ننهاد و هیچکس بخیال مقاتلت او در نیامد مگر من حمیتی که هیجان آورد و نیز بصیرتی که تحریک
نماید مرا تا آنکه رسول خدا مرا بمبارزت او امر کرد و بدست خود عمامه بر سرم بست و همین ذوالفقار را بمن داد و دست بشانه ام
زد من بمبارزت او رفتم و شنیدم زنان اهل مدینه همگی برای من گریه میکردند که مبادا عمرو مرا بقتل رساند خداتعالی او را بدست من مقتول
ساخت و در میان عرب سواری غیر از او نبود که مانند او برای مبارزت و شجاعت نشان میدادند و مرا ضربتی بر سر زد و دست
مبارک بر فرق خود گذاشت پس خداتعالی قریش و عرب را بکشته شدن عمرو و مجروح شدن بسیاری را از آنها که از ضرب تیغ من مجروح شده
بودند منهزم گردانید بعد از آن بجانب اصحاب خود کرده فرمود آیا چنین نیست که میگویم عرض کردند بلی یا امیرالمؤمنین پس ششم و هفتم را
ذکر نمود بعد از آن شروع بذکر هفت امتحان بعد از وفات رسول خدا نمود و اول و ثانی و ثالث و رابع را ذکر کرده و در وقت چهارم منبر را
حاضران و غائبان از اصحاب محمد همه میدانستند که چنین است پس هر که در کلام من نظر کند شاید ببصیرت نور دوستان کرم برای کسیکه
لبیک گفته باشد من و عمم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمم عبیده با خدا و رسول خدا عهد کرده بودیم در امری وفا بعهد خود نمودیم بتحقیق

در شان ما فرو فرستاده رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا تا آنکه گذشتند به عهد خود وفا نمودند
حمزه بود و جعفر و عبیده که کشته شدند تا شهید شدند و بخدا سوگند که منم آنکه انتظار می کشم شهادت را **چهارم** ابن شهرآشوب
بسند خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که در آیه من المؤمنین رجال صدقوا فرموده مراد حمزه و علی و جعفر است فمنهم من قضی نحبه فرمود
یعنی بعهد خود وفا کردند آن حمزه و جعفر است و منهم من ینتظر فرمود آن علی بن ابیطالب است **پنجم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید در روایة ابی الجارود
عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه لا یغیروا ابدا فمنهم من قضی نحبه ای اجله وهو حمزة وجعفر بن ابی طالب ومنهم
من ینتظر اجله یعنی علیا یقول وما بدلوا تبدیلا لیجزی الله الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین ان شاء یعنی تا آنکه پاداش دهد خدای تعالی راست
گویان را بصدقهای و عذاب کند منافقان را اگر بخواهد **باب دویست و هفتاد و دوم** در آیه واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه
الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم از روایات عامه و در آن یک حدیث است **شعبی** از ابن عباس در تفسیر مجاهد آورده
است که این آیه در شان علی نازل شد هنگامی که در مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله او را خلیفه کرد و این در کتاب ابانة الفلکی گوید در شان علی نازل شد وقتی
که ابو بریده از علی نزد رسول خدا شکایت برد و معنی آیه آنست که چون بیاید منافقان را امری یعنی چیزی از آنچه موجب ایمنی باشد یا آنچه سبب ترس
و بیم از آن باشد ملاحظه صلاح در افشای آن ننمایند و اگر باز گذارند آن خبر را برای پیغمبر یا اشراف اصحاب پیغمبر و رؤسای لشکر تا اگر صلاح
دانند آشکار کنند هر آینه خواهند دانست آنانکه استخراج میکنند خبر را و تحقیق مینمایند از پیغمبر و اولی الامر یعنی از ایشان تحقیق خبر کنند **باب
دویست و هفتاد و سیم** در آیه ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم از روایات خاصه و در آن پنج حدیث
است **اول** علی بن ابراهیم در تفسیر خود که منسوب است بحضرت صادق علیه السلام در آیه شریفه گفته است اولی الامر یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دویم محمد بن یعقوب بسند خود از ابو عبد الله روایت کرده است که فرمود که خدای تعالی فرموده است اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم و فرموده است ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم پس خدای تعالی رد کرده است امر خلق
را بسوی اولی الامر از ایشان آنکسانیکه امر فرموده است بطاعت ایشان و رد نمودن امر بسوی ایشان **سیم** عیاشی در تفسیر خود بحذف
اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السلام در آیه ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم روایت کرده است که فرمود هم الائمة **چهارم** عیاشی بسند
خود از عبد الله بن جندب روایت کرده است که حضرت رضا علیه السلام بمن نوشت خدا رحمت کند ترا سؤال کرده بودی از جماعتی که ایشان را وصف
کرده بودی با کسانیکه پیش از این با شما برادر بودند و اکنون بباطل و خلاف حق میل کردند و گریز عداوت شما … از شما بیزاری جستند
و در اخبار آن کتاب نوشته بودید که شیطان با این طایفه تاخت و در دلهای ایشان شبهها انداخت و امر دین ایشان را بر ایشان مشتبه
ساخت و این وقتی شد که دروغ ایشان آشکار کرد … با یکدیگر متفق شدند … عالم خود را تکذیب نمودند … دروغ بستند خواستند
که خلق را از پیش خود هدایت نمایند و راهنمائی کنند و بر احکام الهی ایراد کردند که چرا این حکم چنین شده و از کجا است و چگونه شد پس … هلاک
شدند … خود کردند و خدای تعالی از ظلم نمودن به بندگان منزه است … ایشان را نه نفعی بود از آن و نه ضرری بلکه واجب بود
بر ایشان که در هنگام توقف و حیرت در آنچه نمیدانستند رجوع نمایند بکسی که عالم است بحکم و مستخرج حکم است زیرا که خدای تعالی در کتاب
خود میفرماید ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی آل محمد علیهم السلام که از قرآن استنباط میکنند حکم
را و حلال و حرام را میشناسند و ایشانند حجتهای خدا بر خلق **پنجم** شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
کرده است که مثل علی بن ابیطالب و مثل امامان بعد از علی در میان این امت مثل موسی و خضر است که با او ملاقات کرد و طالب مصاحبت
او شد و خدای تعالی حکایت ایشان را در قرآن ذکر کرده است که بموسی فرمود انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک
وکن من الشاکرین یعنی ای موسی ترا برگزیدم بر مردمان برسالتهای خودم و بسخن گفتن با خودم و آنچه بتو عطا کردم از آن بگیر و شکر کن بعد از آن فرمود وکتبنا له فی الالواح
من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء یعنی و نوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی در لوحها از هر چیزی که در باب دین بان محتاج باشند …
پندی بود و بیان کردنی هر چیزی را از اوامر و نواهی **فقیر گوید** الواح دوازده لوح بودند طول هر لوحی دوازده گز بود و لوحها یا از یاقوت سرخ
بود یا از سنگ سخت که خطها را در روی کنده بودند چون نقش نگین و از ربیع منقولست که تورات هفتاد شتر بود و یک جزو را در عرض
یکماه تمام میتوانستند که بخوانند با جمله حضرت فرمود یعنی نوشتیم در آن الواح از هر علمی موعظه و تفصیل هر چیزی برای موسی پس فرمود و نبود
خضر علی بود که … از برای موسی در الواح نوشته بود و موسی چنان دانست که همه علوم که در نبوت خود بان محتاج است در الواح نوشته

شده و میدانند ما … علما و فقهائیم و میگویند تمام علم دین و فقه که امت بان محتاج اند نزد ما است و از
رسول خدا صلی الله علیه وآله بما رسیده و ما آنرا دانسته و در سینه خود سپرده ایم و حال آنکه علم رسول خدا باینها نرسیده و تمام آنرا ندانسته و نفهمیده اند
و چون چیزی از حلال و حرام از ایشان سؤال کنند علی … از رسول خدا در نزد ایشان نیست تا جواب گویند شرم میدارند که مردم ایشان
را جاهل گویند و مکروه میدارند که از ایشان سؤال کنند و ایشان از جواب بازمانند در آن وقت مردم بروند و علم را از معدن آن که ما ائیم
طلب نمایند پس بسبب رای و قیاس دین خدا را انکار برند تا دین را ابطال نمایند و بدعت در دین خدا انداختند و حال آنکه رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمود کل بدعة ضلالة و اگر وقتیکه از ایشان سؤال کنند از چیزی جواب آن در … رسول خدا نباشد که بگویند …
و با اهل علم رد نمایند هر آینه خواهند دانست آنرا آنانکه استنباط علم میکنند از آل محمد علیهم السلام و چیزی که مانع این طایفه است از آنکه نزد ما آیند
و از ما علم را طلب کنند عداوت ایشان است با ما و حسد ایشان بما و بخدا سوگند که موسی بخضر حسد نبرد و موسی پیغمبر بود که خدای تعالی باو وحی
میفرستاد چون خضر را دید با او سخن گفت بعلم او اقرار آورد و بر او حسد نبرد چنانچه این امت بعد از رسول خدا بعلم ما که از رسول خدا بما
میراث مانده است حسد بردند و در علم ما بما رغبت نمودند چنانکه موسی بخضر رغبت نمود که با او یار و مصاحب شود و تحصیل علم از او نماید
و خضر او را ارشاد کند پس چون موسی این سؤال را از خضر کرد خضر دانست که موسی را صبر و توانائی بر علم او نیست و استطاعت صحبت و رفاقت
او ندارد و با او شکیبائی نمیتواند نمود باو گفت انک لن تستطیع معی صبرا بعد از آن باو گفت وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا یعنی چگونه صبر کنی
بچیزی که احاطه نکرده باشی … موسی از روی خضوع و تعظیم خضر … او برفاقت خود قبول نماید فروتنی کرد و گفت ستجدنی
ان شاء الله صابرا ولا اعصی لک امرا یعنی زود باشد که بیابی مرا اگر خدا خواهد صبر کننده با آنچه از تو مشاهده کنم و نافرمانی نکنم ترا در هیچ کاری و عالم میدانست
که موسی را صبر بعلم او نیست و بخدا سوگند ای اسحق که حال قاضیان و فقها و جماعت ایشان نیز چنین است بخدا سوگند که تحمل علم ما نمیشوند و
از قبول نمیکنند و طاقت آن … صبر نمینمایند چنانکه موسی بعلم خضر صبر ننمود و در وصول با او تنگی
کرده وقتیکه از علم خضر دید آنچه … پسند نبود و حال آنکه نزد خدای تعالی حق بود و همچنین اند این قوم جاهل که علم ما را … نمیدانند و از آنکه
میدارند و حال آنکه نزد خدای تعالی حق است **باب دویست و هفتاد و چهارم** در آیه ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک
بالعروة الوثقی از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابن شهرآشوب** از روایات عامه از انس بن مالک در این آیه شریفه روایت
کرده است که این آیه در شان علی نازل شد که او اول کسی بود که بخدا ایمان آورد وهو محسن یعنی مؤمن بود و مطیع فقد استمسک بالعروة
الوثقی مراد از عروة الوثقی گفتن لا اله الا الله والی الله عاقبة الامور است بخدا سوگند که علی بحد شهادت نرسید مگر بلا اله الا الله
باب دویست و هفتاد و پنجم در آیه ومن یسلم وجهه الی الله الآیه از روایات خاصه و در آن سه حدیث است **اول** علی بن ابراهیم
در تفسیر خود که بحضرت صادق منسوب است در معنی آیه گوید آن حضرت فرموده مراد ولایت است و معنی آیه اینست و کسیکه خالص گرداند
ذات خود را بجهة بندگی خدا علی قول آنکه کسیکه تفویض نماید امر خود را بسوی خدای تعالی علی قول الآخر پس بتحقیق که چنگ زده است بدر
او بر محکم است **دویم** محمد بن عباس بسند خود از موسی بن جعفر از پدرش از پدران خود روایت کرده است که در معنی فقد استمسک
بالعروة الوثقی فرمودند یعنی مودت ما اهل بیت **سیم** ایضا محمد بن عباس بسند خود از زید بن علی روایت کرده است
که عروة الوثقی مودت آل محمد است علیهم السلام **باب دویست و هفتاد و ششم** در آیه ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیه از روایات
عامه و در آن یک حدیث است **ابو بکر شیرازی** که از اعیان علمای عامه است بسند خود از قتاده از حسن بصری در آیه ان هذا
صراطی مستقیما گفته است خدای تعالی میفرماید این طریق علی بن ابیطالب و ذریه او و طریقه او است مستقیم و دینی است مستقیم پیروی
آن کنید و بان چنگ زنید که راهی است واضح و روشن و در آن هیچ کجی نیست **باب دویست و هفتاد و هفتم** در آیه وان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه الآیه از روایات خاصه و در آن ده حدیث است **اول** علی بن ابراهیم در تفسیر خود منسوب بحضرت صادق علیه السلام در معنی آیه آورده
که فرموده صراط مستقیم امام است ولا تتبعوا السبل یعنی پیروی مکنید غیر امام را فتفرق بکم عن سبیله فرمود تفرقوا واختلفوا فی الامام
دویم علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو بصیر از ابو جعفر علیه السلام در آیه شریفه روایت کرده است که فرمود ما ایم آن سبیل هر که اباکند هر راهی
که خواهد برود **سیم** محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده است که در آیه وان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه سؤال کردم فرمود بخدا سوگند که صراط علی است و میزان علی است **چهارم**

عیاشی در تفسیر خود بسند خود از برید عجلی از ابی عبدالله ع در این آیه شریفه روایت کرده است که فرمود یعنی صراطی مستقیما را امید عرض کردم نه
فرمود ولایت علی است و اوصیای او ع میدانی معنی فاتبعوه را عرض کردم نه فرمود یعنی علی بن ابیطالب ع میدانی معنی ولا تتبعوا السبل را عرض کردم
نه فرمود بخدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان میدانی معنی فتفرق بکم عن سبیله چیست عرض کردم نه فرمود یعنی از سبیل علی ع شما را پراکنده
خواهند کرد **پنجم** عیاشی باسناد خود از ابوجعفر ع در آیه ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه روایت کرده است که فرمود مراد آل محمد ند ع و صراط
آنجناب است که بیان ولایت کند **ششم** ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین آورده است که رسول خدا ص در آیه ان هذا صراطی مستقیما الایه فرمود
از خدا تعالی سؤال کردم که این آیه را در شان علی قرار دهد چنین کرد **هفتم** شرف الدین نجفی در کتاب تأویل الآیات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة گوید
تاویل این چنانچه علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از ابوجعفر روایت کرده است این است که فرمود مراد طریق امامت است از این پیروی کنید
و پیروی طریق دیگر غیر از آن مکنید ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون خدا تعالی شما را وصیت کرده باین اتباع شاید پرهیز کنید از گمراهی و دوری از
حق **هشتم** ایضا شرف الدین گوید از علی بن یوسف بن جبیر در کتاب نهج الایمان گفته است صراط المستقیم در این آیه علی بن ابیطالب است نیز
ابراهیم ثقفی در کتاب خود بسند خود از ابوبرزه اسلمی روایت کرده است که رسول خدا ص این آیه را فرمود سالت الله عز و جل ان یجعلها
لعلی ففعل مؤلف گوید ابن شهرآشوب همین حدیث را در کتاب مناقب از ابراهیم ثقفی از ابوبرزه اسلمی از رسول خدا ص روایت کرده است **نهم**
ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا ص حکم میکرد و علی ع در برابر آنحضرت بود و مردی در جانب راست و دیگری در جانب
چپ آنحضرت بودند رسول خدا ص فرمود جانب راست و جانب چپ آدمی را گمراه میکنند و راه راست جاده است و بدست
خود بجانب علی ع اشاره کرد و فرمود ان هذا صراط علی مستقیم فاتبعوه الایه **دهم** از جابر بن عبدالله الانصاری منقولست که روزی
اصحاب رسول خدا ص در نزد او بودند آنحضرت بجانب علی اشاره کرد و فرمود هذا صراط مستقیم فاتبعوه الایه **باب دویست و هفتاد و**
هشتم در آیه افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم از روایات عامه در این باب حدیثی است **از عبدالله بن**
عمر روایت است که گفت من پیروی میکنم این پیشانی سفید یعنی علی ع که او پیش از همه مومنان اسلام آورد و حق همیشه با او است و من خود از رسول خدا
شنیدم که در آیه افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم فرمود تمام مردم بر صورت افتاده کور خواهند بود در روز قیامت غیر از
علی ع و معنی این آیت که کسیکه میرود بر رو در افتاده و سرنگون و راه نیافته بمطلوب بیشتر هدایت یافته است یا آنکه براه راست میرود با قامت
راست ایستاده **باب دویست و هفتاد و نهم** در آیه افمن یمشی مکبا تا الخ و در آن از روایات خاصه دو حدیث است **اول** محمد بن یعقوب
بسند خود از محمد بن فضیل روایت کرده است که از حضرت امام موسی کاظم ع از آیه مذکوره سؤال کردم فرمود حقتعالی مثل زده است کسی را که
رو گردان باشد از ولایت علی ع بکسی که برود در افتاده و راه رود و راهی برای خود نیابد و آنکه پیروی علی نماید بکسی که درست براه راست
رود و بکسی که راه راست همان حضرت امیر است **دویم** ایضا ابن یعقوب بسند خود از فضیل روایت کرده است که با حضرت ابی جعفر ع
داخل مسجد الحرام شدیم و آنحضرت بر من تکیه کرده بود پس بمردم نظر کرد و ما در باب بنی شیبه بودیم فرمود ای فضیل اهل جاهلیت چنین طواف
میکردند نه حق را شناختند نه صاحب دین بودند ای فضیل باین مردم نظر کن که بر روهای خود در افتاده اند خدا لعنت کند ایشان را
که مخلوق مسخ شده و حقیقت ایشان برگشته بعد از آن فرمود افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم یعنی
والله علیا ع و الاوصیاء علیهم السلام **سیم** محمد بن عباس بسند خود از فضیل بن یسار از ابوجعفر ع روایت کرده است که آنحضرت
بمردم نظر میکرد و این آیه را تلاوت فرمود افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم و فرمود یعنی والله علیا و الائمه
علیهم السلام و در بعضی از نسخ والاوصیاء علیهم السلام **باب دویست و هشتادم** در آیه فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین
کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون از روایات عامه **ابو علی طبرسی** در کتاب مجمع البیان گوید حاکم ابو القاسم حسکانی باسانید صحیحه از اعمش
روایت کرده است که چون منافقان و کافران دیدند که علی ع در نزد خدا تعالی جاه و منزلتی است سیئت وجوه الذین کفروا یعنی زشت شد روی
آنانکه کافر شده بودند اعمش گفته است یعنی آنان که تکذیب نمودند فضل علی را **باب دویست و هشتاد و یکم** در آیه فلما راوه زلفة الایه از روایات
خاصه و در آن نه حدیث است **اول** محمد بن یعقوب از فضیل از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است این آیه را چنین خواند فلما راوه زلفة
سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون امیر المومنین یعنی گفته شود بایشان این است آنکه برای خود ادعا میکردید یعنی امارت
مومنان فرمود ای فضیل احدی غیر از علی باین نام نامیده نشود مگر کسیکه مفتری کذاب باشد بخدا سوگند ای فضیل خدا راحت کننده نیست غیر از

شما فخر آورد گناه احدی غیر از شما و قبول نمیکند عمل حسن را مگر از شما و شما اید اهل این آیه که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم
وندخلکم مدخلا کریما ای فضیل میخواهید که نماز کنید و زکوة دهید و زبان خود را نگاه دارید و داخل بهشت شوید بعد از آن این آیه را خواند الم تر
الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة فرمود بخدا سوگند که شما اید اهل این آیه و تفسیر آیات گذشت **دویم** ابن یعقوب
بسند خود از ابوولاد از ابوجعفر ع در آیه شریفه روایت کرده است که فرمود این آیه در شان امیرالمؤمنین ع و در حق مخالفان آنحضرت نازل شده که چون
امیرالمؤمنین ع را در قیامت در مکان بلند بینند روهای ایشان سیاه شود و بایشان گویند هذا الذی کنتم به تدعون یعنی این همانست که شما او را
برای خود ادعا مینمودید نام او را بر خود گذاشتید یعنی خود را امیرالمؤمنین نامیدید معنی این است که چون کافران علی را در مقام قرب الهی
بینند روهای ایشان زشت و قبیح شود و بایشان گویند این است آنکه برای خود ادعا مینمودید یعنی امارت مؤمنان **سیم** محمد بن یعقوب
بسند خود از یوسف بن ابو یوسف روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت ابی عبدالله ع بودم فرمود چون روز قیامت شود حقتعالی جمیع
خلایق را جمع کند اول کسیکه در پیشگاه حضور خود خواند نوح است باو گویند تبلیغ رسالت خود کردی گوید بلی گویند گواه تو کیست گوید
محمد است ص پس نوح بیرون آید مردم را برهم زند تا نزد محمد ص بیاید آنحضرت بر بالای تلی باشد از مشک و علی نیز در خدمت او باشد اینست که
خدا تعالی میفرماید فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون منافقان علی را در بالای تل مشک در خدمت رسول خدا بینند روهای
ایشان سیاه شود بالجمله نوح بمحمد ص گوید یا محمد خدا تعالی از من سؤال کرد آیا تبلیغ رسالت خود کردی عرض کردم بلی فرمود گواه تو کیست عرض
کردم محمد ص است شاهد من رسول خدا فرماید ای حمزه و ای جعفر بروید از برای نوح گواهی دهید که تبلیغ رسالت خود را کرده حضرت ابی عبدالله
فرمود پس در روز قیامت حمزه و جعفر گواهان پیغمبرانند باینچه تبلیغ کرده اند من عرض کردم جعلت فداک پس دران وقت علی ع در کجا است
فرمود منزلت و جاه او بزرگ تر است که گواهی برای انبیا دهد **چهارم** ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات بسند خود از ابی عبدالله ع
در حدیثی طولانی که حال فلان و فلان را در روز قیامت ذکر میکند روایت کرده است که فرمود آن دو نفر علی را میبینند پس بایشان گویند
فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون یعنی با امیرالمؤمنین بودن **پنجم** محمد بن عباس بن ماهیار
در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت بسند خود از داود بن سرحان روایت کرده است که از جعفر بن محمد ع از آیه مذکوره سؤال کردم فرمود
مراد علی است که چون مخالفان جاه و منزلت او را در نزد خدا تعالی مشاهده کنند دستهای خود را بدندان بگزند که چرا انکار ولایت او کردیم
و با او مخالفت ورزیدیم **ششم** محمد بن عباس بسند خود از اعمش در این آیه شریفه روایت کرده است که این آیه در شان علی ع نازل شد **هفتم**
محمد بن عباس بسند دیگر از اعمش در این آیه شریفه روایت کرده است که چون منافقان قرب منزلت علی را در نزد رسول خدا ص مشاهده نمودند
سیئت وجوه الذین کفروا **هشتم** ایضا محمد بن عباس بسند خود از فضیل از ابوجعفر ع روایت کرده است که آنحضرت این آیه را تلاوت
کرد بعد از آن فرمود میدانی چه دیدند بخدا سوگند که قرب منزلت علی را در خدمت رسول خدا دیدند قیل هذا الذی کنتم به تدعون
یعنی بنام امیرالمؤمنین ای فضیل نامیده نشود باین نام احدی غیر از امیرالمؤمنین مگر کسیکه مفتری کذاب باشد تا روز قیامت **نهم** ابن شهر
آشوب از حضرت باقر و صادق ع در این آیه شریفه روایت کرده است که فرمودند فلما راوه زلفة در شان علی نازل شده و چون مخالفان در روز قیامت
علی را ببینند روهای ایشان سیاه شود و وقتیکه مکان و منزلت او را در نزد حقتعالی مشاهده نمایند دستهای خود را بدندان گیرند و پشیمان
شوند و ندامت خورند بر اینکه ولایت علی را قبول ننمودند **باب دویست و هشتاد و دویم** در آیه و لتعرفنهم فی لحن القول از روایات عامه و در آن
دو حدیث است **اول** ابن مغازلی شافعی در مناقب بسند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که در آیه مذکوره گفته است یعنی ببغض
ایشان با علی بن ابیطالب ع **فقیر گوید** لام در لتعرفنهم لام قسم است یعنی بخدا سوگند که میشناسی منافقان را در کژ راندن سخن قیل اللحن المیل
من جهة الاستقامة یقال فلان لحن فی کلامه اذا مال عن صحیح النطق و بالجمله لحن در قول ایشان علامتی است در ایشان که ظاهر کننده نفاق ایشانست
و از کلمات عالیات حضرت امیرالمؤمنین است که فرمودند المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تکلم ظهر فان الله و لتعرفنهم فی لحن القول **بیت**
تا مرد سخن نگفته باشد — عیب و هنرش نهفته باشد — یعنی چون سخن بر آید ظاهر شود که مومن است یا منافق عبادة بن الصامت گوید
که گفت کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابیطالب فاذا رأینا احدهم لا یحبه علمنا انه لغیر رشدة و در مجمع این قول از عبادة بن الصامت نقل کرده و مراد اینست
که ما اولاد خود را بحب علی ع امتحان میکردیم هر یک از ایشان را که میدیدیم او را دوست نمیداشت میدانستیم که حرام زاده است این گفته قایل بنده ملعون
آن نابکار است **دویم** حافظ ابونعیم باسناد خود از ابوسعید خدری در معنی آیه آورده است که لحن قول بغض علی بن ابیطالب است **فقیر**

گوید در کتاب کشف الغمه از حافظ ابوبکر موسی بن مردویه نقل کرده است که او در کتاب مناقب ذکر کرده است که این آیه از جمله آیاتی است که در شأن امیر المؤمنین
نازل شده است **باب دویست و هشتاد و سیم** در آیه و لتعرفنهم فی لحن القول از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است **اول** محمد بن عباس به سند
خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که چون رسول خدا صلعم در غدیر خم علی را بخلافت نصب کرد قومی گفتند در حق او آنچه گفتند که پسر عم
خود را برما برتری داد و مرتبه او را بالا برد که خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد ام حسب الذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم و لو نشاء
لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول الایه **فقیر گوید** کلمهٔ ام در ام حسب منقطعه است بمعنی بل یعنی چنین نیست که خدا
تعالی اسرار اهل نفاق را نداند و خفایای ایشان را آشکار نگرداند بلکه دانا است بکدورتهای ایشان از مرض نفاق و جای گرفته کار بدانند که خدا تعالی هرگز
کینهای نهانی ایشان را بیرون نیاورد و ظاهر نسازد و اگر ما بخواهیم هر آینه ترا عارف گردانیم با ایشان پس بشناسی بسیمای ایشان و هر کدام را بتخصیص بدانی
و بجا آوری که بشناسی ایشان را بلحن قول الایه **دویم** محمد بن عباس به سند خود از ابو سعید خدری در این آیه شریفه روایت کرده است که مراد
عداوت ایشان است با علی بن ابیطالب **سیم** محمد بن عباس به سند خود از ابی بکیر روایت کرده است که حضرت ابی جعفر ع فرمود که
خدا تعالی اخذ نمود میثاق شیعه ما را بولایت ما و ما ایشان را میشناسیم در لحن قول **چهارم** احمد بن محمد بن خالد برقی به سند خود
روایت کرده است که راوی گفت روزی بحضرت ابی عبد الله ع عرض کردم حذیفة بن الیمان منافقان را میشناخت فرمود او دوازده نفر را میشناخت
و تو دوازده هزار از ایشان را میشناسی خدای تبارک و تعالی میفرماید و لتعرفنهم فی لحن القول هیچ میدانی لحن قول کدام است عرض کردم بخدا
سوگند نمیدانم فرمود قسم بخدای کعبه که لحن قول بغض علی بن ابیطالب است **باب دویست و هشتاد و چهارم** در آیه یوم لا یخزی الله النبی
و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم الایه از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابن شهر آشوب از تفسیر مقاتل از عطا
از ابن عباس در این آیه یوم لا یخزی الله النبی روایت کرده است که گفت یعنی عذاب نمیکند خدا تعالی در آن روز محمد را و الذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند
علی و فاطمه و حسن و حسین ع و جعفر و حمزه را نورهم یسعی بین ایدیهم یعنی روشنائی میدهد نور ایشان بر صراط علی و فاطمه هفتاد برابر دنیا …
شاید نور ایشان در پیش روی ایشان و در جانب راست ایشان و ایشان … نور شیعیان اهل بیت محمد … و گروهی باشند که بر صراط بگذرند
مانند برق جهنده پس گروهی بگذرند مانند باد … گروه دیگر مانند اسب … و گروه دیگر مانند … پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه
دیگر مانند اطفال که خود را بزمین کشند خدا تعالی صراط را بر مؤمنان عریض گرداند و بر گناهکاران باریک گوید خدا اتمم لنا نورنا تمام گردان
برای ما نور ما را تا آن نور از صراط بگذریم گوید پس حضرت امیر المؤمنین ع … بگذرد و فاطمه با او باشد … تا …
سرخ … **دویم** ابو نعیم از ابن عباس روایت کرده است که اول
کسی که حلهٔ بهشت پوشد ابراهیم خلیل است و محمد … بعد از آن علی در میان ایشان … بعد از آن این آیه را خواند یوم لا یخزی الله النبی و الذین
آمنوا معه **باب دویست و هشتاد و پنجم** در آیه یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه الایه از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است
اول محمد بن یعقوب به سند خود از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است در حدیثی طولانی در اوصاف مجاهدان و کسانیکه واجب است جهاد
کردن با ایشان در آن ذکر میکند تا آنکه وصف میکند کسانی را که واجب است جهاد کردن با ایشان بعد از آن ذکر میکند کسانی را که اذن داده
شده اند از جانب خدا در خواندن و ترغیب نمودن مردم بسوی جهاد پس از او و پیش از رسول صلعم در کتاب خود و فرموده است و لتکن منکم امة
یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون یعنی باید باشد از شما امتی و گروهی که مردم را بسوی نیکی دلالت کنند و نهی
از منکر کنند … ایشانند رستگاران **فقیر گوید** شیخ طبرسی در مجمع البیان از حضرت صادق ع روایت کرده است …
در این امت باشد … بعد از آن خبر داده است از آن امت که ایشان از چه کسانند که ایشان از ذریهٔ ابرهیم و
اسمعیل اند … از آنکسانیکه هرگز غیر از خدا را نپرستیده اند … واجب شده است برای ایشان دعوت ابرهیم و اسمعیل از
از اهل مسجد تا اینکه خدا تعالی در کتاب خود خبر داده است که اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا تا آنکه سابقا در وصف امت محمد ایشان را
ذکر کردیم تا اینکه خدا تعالی در آیه ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ایشان را قصد کرده و اراده نموده است یعنی اول کسیکه پیروی رسول خدا
نمود در ایمان آوردن باو و تصدیق نمودن باو و بآنچه از جانب خدا تعالی آورده از میان امت که در ایشان و از ایشان و بسوی ایشان مبعوث
شد از همه مردم تا اینکه هرگز بخدا شرک نبوده … ایمان خود را بشرک نیامیختند بعد از آن ذکر میکند تابعان پیغمبر و تابعان این امت را که
خدا تعالی در قرآن خود ایشانرا وصف نموده بامر بمعروف و نهی از منکر و گردانیده است … که مردم را بسوی خود … است

ایشان را بخواندن مردم بسوی او پس فرموده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر برگزیده بس است ترا خدا در یاری کردن
و کسانیکه پیروی تو کردند از مؤمنان بعد از آن اتباع رسول خود از مؤمنان وصف کرده و فرموده است محمد رسول الله ص و الذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم
فی الانجیل یعنی محمد فرستاده خداست و کسانیکه با او ایمان آورده اند سخت اند بر کفار و مهربانانند بر خود شان می بینی ایشانرا
رکوع کننده و سجود کننده که طلب میکنند بان رکوع و سجود زیادتی فضل و منزلت را از خدا و میخواهند خوشنودی خدا را علامت ایشان
در رویهای ایشان از اثر سجود است این است صفت ایشان در کتاب تورات و در کتاب انجیل بعد از آن فرموده است یوم لا یخزی الله النبی و الذین
آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یعنی این مؤمنان که ذکر کردیم و فرموده است قد افلح المؤمنون بعد از آن مؤمنان را زینت
داده و باوصاف جمیله وصف فرموده است که کسی طمع در رتبه ایشان نکند مگر آنکه از ایشان است پس فرموده است الذین هم فی صلوتهم خاشعون
و الذین هم عن اللغو معرضون تا آنجا که میفرماید اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی مؤمنان آنکسانیند که
در نماز خود خشوع میکنند و آنکسانیند که از لغو اعراض مینمایند تا آنجا که میفرماید ایشانند وارثان آنانی که ارث میبرند از اهل جهنم فردوس
را و در آن مخلد میمانند **فقیر گوید** یعنی منازل اهل جهنم را که در بهشت داشتند با ایشان میدهند همچنین در وصف و حلیه ایشان فرموده
است و الذین لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یعنی آنکسانیند که نخوانند یعنی پرستش
نکنند با خدا خدای دیگر را و نکشند نفسی را که حرام کرده خدا مگر بحق و زنا نکنند و کسیکه این کارها کند جزای گناه خود خواهد دید
یضاعف له العذاب و یخلد فیه مهانا یعنی دو برابر عذاب زیاده شود و مخلد شود در جهنم با ذلت و خواری **دویم** ابن بابویه به سند خود از جابر بن
عبد الله الانصاری روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا ص بودم علی ع داخل شد رسول خدا ص فرمود الا ابشرک یا علی عرض کرد بلی
یا رسول الله فرمود اینک جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر میدهد که خدای تعالی بشیعیان و دوستان تو هفت خصلت عطا کرده است آسانی جان کندن
و ایمنی در وحشت قبر و نور … و ایمنی از فزع و ترس قیامت و عدالت نزد ترازوی اعمال و گذشتن از صراط و داخل شدن در بهشت پیش از سایر
مردم بعد از آن این آیه را خواند نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم **سیم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود گوید در روایت ابو الجارود از حضرت ابی
جعفر ع مروی است که در این آیه شریفه فرموده … نوری است نجات میبابد هر مؤمنی … نوری است **چهارم** محمد بن عباس
به سند خود از صالح بن سهل روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع شنیدم که در این آیه شریفه فرمود امامان مؤمنان نور ایشانند که در روز
قیامت در پیش روی ایشان میروند بجانب راست ایشان میروند تا آنکه فرود آورد ایشانرا در منازل ایشان در بهشت **باب دویست و
هشتاد و ششم** در آیه و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی الایه از روایات عامه و در آن یک حدیث است
ابن مردویه در معنی این که گفته است من بعد ما تبین له الهدی فی امر علی ع و معنی این است که کسی که مخالفت کند با رسول خدا بعد از آنکه
ظاهر شده باشد از برای او راه حق یعنی راه علی ع را و پیروی کند غیر راه مؤمنان را بگردانیم او را بجانب آنچیزی که خواسته است یعنی بوی او را
بطرف باطل کنیم و توفیق حق را از او سلب نمائیم **باب دویست و هشتاد و هفتم** در آیه مذکوره از روایات خاصه و در آن دو حدیث است
اول عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از باقر ع یا صادق ع روایت کرده است هنگامیکه حضرت امیر المؤمنین در کوفه بود جماعتی نزد
او آمدند و عرض کردند برای ما امامی قرار بده که در ماه رمضان با ما امامت کند حضرت قبول نکرد و نهی فرمود ایشان را از اجتماع در آن و
چون شب شد میگفتند گریه کنید بر رمضان و ارمضانا پس حرث بن اعور با جماعتی نزد آنحضرت آمده عرض کرد یا امیر المؤمنین این جماعت
از فرموده شما فریاد میکنند فرمود بگذارید ایشان را بحال خود هر کرا بخواهند با ایشان نماز کند امامت ایشان نماید بعد از آن این آیه را خواند
و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا یعنی … **دویم**
عیاشی باسناد خود از عمرو بن ابی مقدام از پدرش از مردی از انصار روایت کرده است که روزی با اشعث کندی و جریر بجلی از کوفه بیرون
رفتیم و چون بخارج کوفه رسیدیم سوسماری پیدا شد اشعث و جریر بطریق استخفاف و اهانت بعلی بن ابیطالب ع بسوسمار گفتند السلام
علیک یا امیر المؤمنین و چون آن مرد انصاری از ایشان جدا شد این را بحضرت امیر المؤمنین عرض کرد فرمود بگذار ایشانرا … سوسمار امام ایشان
است در روز قیامت مگر نشنیده که خدا تعالی فرموده است نوله ما تولی الایه **باب دویست و هشتاد و هشتم** در آیه آمنوا
بالله و رسوله و النور الذی انزلنا و الله بما تعملون خبیر از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابو جعفر طبری** از ابن عباس روایت

وقف عام

کرده است که مراد از نور در این آیه شریفه ولایت علی بن ابیطالب ع و تفسیر به معلوم است **باب دویست و هشتاد و نهم** در آیه فآمنوا بالله ورسوله و
النور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر از روایات خاصه و در آن شش حدیث است **اول** علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید النور الذی انزلنا
حضرت امیر المؤمنین است **دویم** محمد بن یعقوب بسند معتبر خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر ع از این آیه مذکوره
سؤال کردم فرمود ای ابو خالد بخدا سوگند که نور همان امامانند از آل محمد ص تا روز قیامت و بخدا سوگند که ایشانند نور خدا تعالی در زمینها (آسمانها)
و زمینها و بخدا سوگند که نور امام در دلهای مؤمنان روشن‌تر است از آفتاب در روز و بخدا سوگند که ایشان منور میکنند دلهای مؤمنان
را و حق تعالی نور ایشان را محجوب گردانیده از هر که خواهد پس تاریک میشود دلهای ایشان پس قلوب ایشان تیره و ظلمانی شده و بخدا
سوگند ای ابو خالد که هیچ بنده ما را دوست نمیدارد و ولایت ما را اختیار نمیکند مگر آنکه حق تعالی دل او را پاک میگرداند و پاک نمیگرداند
دل هیچ بنده را تا آنکه منقاد ما گردد و از برای ما و با ما در مقام مسالمه شود و چون منقاد ما شود حق تعالی او را از هول حساب روز قیامت
ایمن گرداند و ایمن گرداند او را از فزع اکبر روز قیامت **سیم** ابن یعقوب ایضا بسند خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که از حضرت
ابی جعفر ع از آیه فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا سؤال کردم فرمود ای ابو خالد بخدا سوگند که آن نور نور امامان است ای ابو خالد
هر آینه نور امام در دلهای مؤمنان روشن‌تر است از آفتاب تابنده در روز و ایشانند که نورانی میکنند دلهای مؤمنان را و حق تعالی نور ایشان
محجوب ساخته است نور ایشان را از آنکه نمیخواهد پس دلهای ایشان تیره میشود و ترکی آنها را فرو میگیرد که راه حق را نیابند **چهارم**
ایضا ابن یعقوب بسند خود از محمد بن فضیل از ابو الحسن روایت کرده است که از آیه یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره از آن
حضرت سؤال کردم گفت خدا تعالی میفرماید والله متم الامامة و امامت همان نور است که این است مراد از فرموده خدا تعالی آمنوا بالله ورسوله
والنور الذی انزلنا و آن نور امام است **پنجم** علی بن ابراهیم بسند خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر ع پرسیدم
و همان حدیث دویم را تا آخر نقل کرده **ششم** سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از ابو خالد روایت کرده است که از حضرت
ابی جعفر ع از آیه شریفه سؤال کردم فرمود یا ابا خالد النور والله الائمة یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار
و همان حدیث دویم را تا آخر الا اندک تغییری نقل کرده **باب دویست و نودم** در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا
خطوات الشیطان از روایات عامه و در این باب یک حدیث است **اصفهانی اموی** در معنی این آیه بچند طریق از علی ع روایت کرده
که مراد از سلم ولایت ما اهل بیت است و معنی آیه این است که ای کسانیکه ایمان آورده اید داخل شوید در سلم یعنی در اطاعت و انقیاد
همگی شما و پیروی مکنید گامهای شیطان را که شیطان مر شما را دشمنی است آشکار کننده **فقیر گوید** سلم بمعنی اطاعت و انقیاد است
چنانچه در روایت مذکوره و در روایات امامیه صریح است در آن و این تأویل در نهایت ظهور است و بمعنی اسلام نیست چنانچه بعضی از مفسران
گفته اند زیرا که خطاب با مؤمنان است پس خطاب کردن ایشان که در اسلام داخل شوید معنی ندارد **باب دویست و نود و یکم** در آیه یا ایها
الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة از روایات خاصه و در آن ده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر ع
در این آیه شریفه روایت کرده است که فرمودند یعنی داخل شوید در ولایت ما اهل بیت **دویم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از محمد بن
ابراهیم روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق ع شنیدم که در معنی این آیه شریفه فرمود یعنی داخل شوید در ولایت علی بن ابیطالب ع
ولا تتبعوا خطوات الشیطان یعنی پیروی مکنید غیر از علی ع را **سیم** سعد بن عبد الله القمی بسند خود از فضیل بن یسار از حضرت
ابی جعفر ع در این آیه شریفه روایت کرده است که فرمود هی ولایتنا **چهارم** عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت
صادق ع شنیدم که در این آیه شریفه فرمود میدانی سلم کدام است عرض کردم تو بهتر میدانی فرمود ولایت علی ع و ائمه و اوصیای بعد از علی ع
فرمود و بخدا سوگند که خطوات شیطان ولایت فلان و فلان است **پنجم** عیاشی باسناد خود از حضرت ابی جعفر ع و ابی عبد الله علیهما السلام
روایت کرده است که از ایشان سؤال کردیم از آیه یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة فرمود مأمور شدند بمعرفت ما اهل بیت و بعضی
از مفسران گفته اند فرموده است امر کرده مردم را بمعرفت ما **ششم** عیاشی از جابر از ابو جعفر ع روایت کرده است که در آیه
شریفه فرمود سلم آل محمدند خدا تعالی امر کرده است مردم را بدخول در آن **هفتم** عیاشی باسناد خود از جعفر ع از پدرش در آیه ادخلوا
فی السلم کافة روایت کرده است که فرمود هو ولایتنا **هشتم** عیاشی ایضا از جابر از ابو جعفر ع روایت کرده است که پرسیدند که سلم
کدام است فرمودند آل محمدند که حق تعالی امر فرموده است بدخول در ولایت ایشان و ایشانند در سلم محکم خدا که امر فرموده است

باین در آیه

وقف عام

باین در آیه واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا **نهم** ایضا عیاشی از روایت ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع در آیه لا تتبعوا خطوات الشیطان
فرمود هی ولایة الاول والثانی **دهم** ایضا عیاشی بسند صحیح خود آورده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود بدانید که آنچه که آدم از نزد
پروردگار آورده با تمام آنچه تفضیل داده شده‌اند بآن انبیا از آدم تا خاتم آن علوم در نزد عترت خاتم انبیاست پس بکجا سرگردان شده اید و بکجا
میروید ای گروه بازماندگان از اصلاب اصحاب سفینه نوح و این بود مثل شما که گفتم پس همچنانکه نجات یافتند در سفینه نوح کسانیکه نجات یافتند
همچنین در سفینه آل محمد نجات مییابد در آن هر که نجات یابد سیابه من ضامن نجات اویم و وای بر کسی که از آل محمد باز پس ماند بتحقیق که آل محمد در میان
شما مثل اصحاب کهفند و مثل ایشان در میان شما مثل باب حطه است در بنی اسرائیل و ایشانند باب سلم پس داخل شوید در سلم همگی شما و پیروی نکنید
قدمهای شیطان را **یازدهم** ابن شهر آشوب بسند معتبر از امام زین العابدین و امام جعفر صادق ع روایت کرده است که در این آیه
شریفه فرمودند یعنی در ولایت علی ع و در آیه ولا تتبعوا خطوات الشیطان فرمودند یعنی لا تتبعوا غیره **دوازدهم** از حضرت ابی جعفر ع
مرویست که در آیه ادخلوا فی السلم کافة فرمودند یعنی فی ولایتنا **باب دویست و نود و دوم** در آیه ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
الآیه از روایات عامه و در آن یک حدیث است **ابو جعفر طبری** از ابن عباس روایت کرده است که بزرگان قریش جمع شدند و عهد نامه بر قتال علی
نوشتند و امر ابی عبیده جراح که امین ایشان بود نهادند پس نازل شد که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الآیه یعنی هیچ سه نفر از
نکنند مگر آنکه خدا تعالی چهارمی ایشان است و از نجوای ایشان آگاه است پس رسول خدا ایشان عهد نامه را طلب کرد ایشان ناچار شده بآن حضرت دادند
حضرت فرمود که آیا کافر شدید بعد از آنکه اسلام آوردید ایشان سوگند یاد کردند که ما بخیال آن نبودیم پس خدا تعالی فرو فرستاد یحلفون بالله
ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه را ایشان نسبت دادند و بتحقیق که
گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری که بآن نرسیدند **باب دویست و نود و سیم** در آیه ما یکون من نجوی
الآیه از روایات خاصه و در آن سه حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع در آیه ما یکون من نجوی ثلثة
الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم روایت
کرده است که فرمود این آیه در حق فلان و فلان و ابو عبیدة بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی حذیفه و مغیرة بن شعبه نازل شد هنگامی
که عهد کردند و عهد نامه نوشتند که بعد از رسول خدا نگذارند که خلافت و نبوت در میان بنی هاشم باز بماند پس این آیه نازل شد و حاصل این
است که واقع نمیشود راز گفتن سه کس مگر آنکه خدا تعالی چهارم ایشان است و نه راز گفتن پنج کس مگر آنکه ششم ایشان است و نه کمتر از این و نه زیاد
تر از این جمع مگر آنکه با ایشان است هر جا باشند پس در روز قیامت خبر میدهد ایشان را بآنچه کرده‌اند در دنیا بتحقیق که خدا بهمه چیز داناست
دویم ابن بابویه بسند خود از حضرت ابی عبد الله ع همین حدیث سابق را بعینه روایت کرده است **سیم** علی بن ابراهیم بسند خود از
سلیمان بن خالد روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر ع از آیه شریفه انما النجوی من الشیطان سؤال کردم فرمود مراد از شیطان ثانی است یعنی
نیست راز گفتن بگناه و ظلم و مخالفت رسول مگر از وسوسه شیطان و از آیه ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم سؤال کردم فرمود مراد
فلان و فلان است و پسر فلان که امین ایشان بود هنگامیکه جمع شدند بخانه کعبه و نوشتند در میان خود نامه و با هم عهد کردند که اگر
محمد از دنیا رود نگذارند که خلافت در میان ایشان باز بماند و امر بایشان باز گردد **باب دویست و نود و چهارم** در آیه شریفه یحلفون
بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر الآیه از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** ابو جعفر طبری
از ابن عباس روایت کرده است که بزرگان قریش جمع شدند و عهد نامه نوشتند همان حدیث اول باب دویست و نود و دویم را نقل کرده و معنی آیه نیز در همان
باب گذشت **دویم** زمخشری در کشاف در تفسیر آیه لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لک الامور گفته معنی آیه این است که خواستند بر منافقان
که فتنه برانگیزند پیش از این و حیله‌ها برانگیختند در ستون کارها و تضییع امور تو از ابن جریح روایت کرده است که دوازده کس در ثنیه عقبه در
بلندی کمین کرده و توقف نموده بودند بجهة غدر و مکری که با رسول خدا داشتند و ایضا زمخشری در تفسیر آیه وهموا بما لم ینالوا و ما نقموا
گوید آن خیال قتل رسول خدا بود که عمر ابو خود رسیدند این واقعه در عقب بازگشتن از غزوه تبوک واقع شد پانزده نفر از ایشان اتفاق
نمودند که در لیلة العقبة او را از شتر در اندازند عمار بن یاسر مهار شتر را میکشید و حذیفه شتر را میراند در این اثنا صدای حرکت اسلحه شنید چون
ملتفت شد جمعی را دید که روهای خود را پوشانیده‌اند پس بانگ بر ایشان زد پراکنده شدند **باب دویست و نود و پنجم** در آیه یحلفون
بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر الآیه از روایات خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** عیاشی باسناد خود از جابر بن ارقم روایت کرده است

که روزی که ما در خانه خود نشسته بودیم و برادرم زید بن ارقم برای ما حدیث میگفت ناگاه شخصی مسافر بر اسبی نشسته وارد شد و سلام کرد پس گفت
زید بن ارقم کدام است زید گفت منم چه حاجت داری گفت میدانی از کجا آمده ام گفت نه گفت از فسطاط مصر آمده ام و آمده ام تا از تو سؤال کنم از حدیثی که
از تو نقل میکنند که از رسول خدا شنیده زید گفت کدام است آن حدیث گفت حدیث غدیر خم در ولایت علی بن ابیطالب زید گفت ای پسر اخ
پیش از روز غدیر خم جبرئیل امین از جانب رب العالمین بر رسول خدا نازل شد گفت علی را بولایت و خلافت نصب کن پس رسول خدا جمعی را
طلبید که من نیز در میان ایشان بودم و با ایشان در این باب مشورت نمود که علی را در موسم حج بخلافت و امامت نصب کند و ما را نیز تسلیم کند در جواب آن
حضرت چه گوییم رسول خدا گریه کرد در آمد جبرئیل گفت ای محمد آیا از امر خدا جزع مینمائی رسول خدا فرمود حاشا که از فرمان
خدا اندیشه کنم ولکن پروردگار من میداند که من از قریش چه بلاها کشیدم و بنبوت من اقرار ننمودند تا خداوند عالم مرا امر کرد بجهاد کردن با ایشان
و لشکری از آسمان بمدد من فرستاد پس چگونه بولایت علی اقرار خواهند داد و قبول خواهند کرد خلافت او را پس جبرئیل از نزد رب
جلیل برگشت و این آیه را آورد فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک یعنی گویا ای محمد ترک کننده برخی از آنچه بسوی
تو وحی شده و گویا تنگ شده است بسبب اظهار آن سینه تو و چون در مراجعت بجحفه فرود آمدیم و خیمها خود را برپا کردیم جبرئیل این آیه را
آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس که مضمونش این است ای رسول پروردگار
تبلیغ کن آنچه بسوی تو نازل شده است از جانب پروردگار تو و اگر تبلیغ نکنی تمام یا بعض آنرا همانا هیچ وجه تبلیغ رسالت خود نکرده و اگر ترا اندیشه
و غصه از منافقان باشد خدا تعالی ترا از شر ایشان حفظ میفرماید فرود آمدگاه و رسول خدا شنیدیم که ندا میکرد یا ایها الناس اجابت
کنید رسول خدا را منم رسول خدا و شما را میخواهم نزد من بیائید ما شتابان هرچه تمامتر در شدت حرارت خود را بخدمت آنحضرت رسانیدیم
دیدیم آنحضرت نشسته که بعضی از شدت گرما لباسهای خود را بر سر و بعضی در زیر پای خود گذاشته و امر فرموده تا زیر درختان را از خاشاک
و سنگ و خار پاک کردند مردی در آنجا حاضر بود گفت محمد را چه چیز بر این داشته است که این مکان را پاک میکند حال آنکه در همین ساعت او را
کوچ از اینجا داده و همانا امر فرمود از برای شما در نظر او و چون فارغ شدند رسول خدا امر فرمود تا پالانهای شتران و خیمها
و جهازهای شتران آوردند و بر بالای هم گذاشته منبری بر پا کردند و جامه بروی آن کشیدند رسول خدا بر آن منبر بالا رفت حمد و ثنای الهی را بجای آورد
بعد از آن فرمود ایها الناس پروردگار عزیز امری از نزد پروردگار من بمن رسید که دلم از آن میخواست دستم از آن کوتاه بود از اندیشه تکذیب
اهل کذب تا آنکه جبرئیل در همین جا نازل شد که اگر از اینجا ناروم پروردگار مرا عذاب خواهد کرد و من از آنجهت بحو یعنی جماعتی از مردم و فراز
برای تکذیب خویشان و عشیره خود شما میگویم ایها الناس کیست که اولی باشد بشما از خود شما در امور دین و دنیای شما گفتند خدا و رسول او
و عرض کرد خداوندا گواه باش و تو ای جبرئیل گواه باش و این را سه نوبت گفت بعد از آن دست علی را گرفته بلند کرد و گفت اللهم من کنت مولاه
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله تا سه نوبت بعد از آن فرمود آیا شنیدید آنچه گفتم
همگی گفتند بلی فرمود اقرار کردید گفتند بلی عرض کرد خداوندا بر این قوم گواه باش و تو ای جبرئیل نیز گواه باش پس از منبر بزیر آمد ما بجایگاه خود
مراجعت کردیم و در پهلوی خیمه من خیمه بود که چند نفر از قریش در آن خیمه بودند و آنها سه نفر بودند و حذیفة بن الیمان در خیمه من بود شنید
یکی از آن سه نفر گفت بخدا سوگند که محمد احمق است که گویا چنان خیال کرده است که دنیا و خلافت برای علی سرانجام میگیرد آن دو نفر دیگر گفتند
همگی احمق اند تو عبدالله و دیوانه است که در پیش روی ابن ابی کبشه تصریح میکرد ... گفتار بخود دانند دیوانه باشد تا احمق
بخدا سوگند که این امر هرگز نخواهد شد حذیفه از سخنان ایشان در غضب شده دامن خیمه را بالا زد و سر خود را در خیمه ایشان فرو برد
و با ایشان گفت چنین میگوئید حال آنکه رسول خدا هنوز زنده است و وحی الهی بر او نازل میشود بخدا سوگند که من رسول خدا را از سخنان
زشت شما اعلام خواهم کرد گفتند یا اباعبدالله تو اینجا بودی و سخنان ما را شنیدی اکنون سر ما را فاش مکن که از برای هر همسایه امانتی است
گفت این از چیزهای امانت نیست و نه از مجالس امانت است من اعتقاد بوحدانیت خدا و نبوت محمد ندارم اگر این را فاش نکنم گفتند یا اباعبدالله
هرچه خواهی بکن بخدا سوگند که قسم یاد میکنیم که ما نگفته ایم و تو بر ما دروغ و افترا بستی چنان گمان میکنی که ترا تصدیق کنند و ما را تکذیب
نمایند حال آنکه ما سه نفریم گفت من باک ندارم هرگاه ادای نصیحت خود بخدا و رسول کنم هرچه میخواهید بگوئید پس بخدمت رسول خدا رفته
و علی در نزد آنحضرت بود و حمایل شمشیر خود را پاک میکرد چون رسید سخنان قوم را بخدمت آنحضرت عرض کرد رسول خدا بطلب ایشان
فرستاد چون حاضر شدند فرمود این چه سخنان بوده است که بر زبان رانده اید عرض کردند بخدا سوگند که ما هیچ سخن نگفته ایم و آنچه عرض کرده اند

همه دروغ

همه دروغ بوده است که در آن هنگام جبرئیل نازل شده و این آیه را آورد یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم علی چون
این را شنید گفت بخدا سوگند که دل من در میان بدن من است و شمشیر من در گردن من است اگر در صدد ما بر آیند و قصد ما کنند ما نیز در
صدد آنها بر آئیم جبرئیل به رسول خدا عرض کرد صبر کن بر آنچه ناچار بتو خواهد رسید از اهل نفاق رسول خدا نیز علی را بگفتار جبرئیل اعلام ساخت
علی عرض کرد پس صبر کنیم بر آنچه مقدر است برای من ابوعبدالله گوید پیرمردی از مکر و هم حاضر بود گفت اگر ما در میان قوم خود بودیم چنانکه
میگویند ما بدتر از طایفه حمیر بودیم جوانی در پهلوی او ایستاده بود گفت اگر راست میگوئی ما بهتر از حمیریم **دویم** عیاشی از جعفر بن
محمد از علی از پدرش روایت کرده است که آنحضرت ابیعبدالله شنیدیم که چون رسول خدا در روز غدیر خم در شان علی فرمود آنچه فرمود مقداد
با جماعتی از منافقان بخیمها آمدند و منافقان میگفتند چون موتش نزدیک شود و وقتش برسد از جا برخیزد و رسول داده که در لنگر از
خود علی را برپا دارد و والی کند بخدا سوگند که این کار هرگز نخواهد شد و از گوینده مقداد از ایشان در گذشت بخدمت رسول خدا آمد گفتهای ایشان را
بعرض رسول خدا رسانید حضرت مهموم شد و اندر داد منافقان گفتند مقداد گفتهای ما را برسول خدا عرض کرده بخبر یاید تا بنزد رسول خدا
رویم و سوگند یاد کنیم که ما نگفته ایم گوید آمدند و در خدمت رسول خدا ماندند تا شتر زانو بر زمین زدند عرض کردند بدان و ما در آن ما بفدای
تو باد یا رسول الله قسم بآنکسیکه ترا بحق مبعوث کرده و بآنکسیکه ترا بنبوت گرامی داشته و بآنکسی که ترا بر تمام بشر برگزیده است که آنچه بتو رسیده
است همه دروغ است ما نگفته ایم آنوقت رسول خدا دروغ ایشان را ظاهر کرد و این آیه را خواند بسم الله الرحمن الرحیم یحلفون بالله ما قالوا
ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا یا محمد شب لیلة العقبه وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله یعنی قصد هلاک
تو کردند در شب عقبه کشتند از منافقان مکر آنکه خدا و رسول از فضل خود ایشان را غنی ساخت **فقیر گوید** من فضله ما نعرفه
همانا اشاره باین است که فضل پیغمبر خدا همان فضل خدا است و حاصل آنکه این منافقان قبل از اظهار اسلام همه معدم و فقیر و محتاج بودند
چنانکه میفرماید یکی از ایشان سرگین فروشی میکرد و بعضی از نسخ کله فروشی میکرد و دیگری پاچه گاو و گوسفند میفروخت و قرمله میبافت
فقیر گوید قرمله چیزیست که زنان بموی خود بندند تا دراز شود و فی المثل ذلیل عاذ بقرمله یعنی ذلیلی است که بقرمله پناه برده و بعضی
لفظ قرمله را بدون خای بحوار معنی کرده اند چه طعیمی نیز آمده و نقل را در حدیث نقل خوانده اند بالجمله بعد از اظهار اسلام ببرکت آنحضرت
همه توانگر شدند و غنا هم بدست ایشان آمد چنانکه مثلی است در میان اعراب که میگویند اتق شر من احسنت الیه بپرهیز از شر کسیکه با او احسان
و در زید حضرت صادق فرمود ثم جعلوا لحدهم وحدیدهم علیه نصا فی کفتا است و المعنی انهم جعلوا موضع شکر النعمة کفرانها وکان الواجب
علیهم ان یقابلوها بالشکر یعنی کفران نعمت خدا و رسول خدا کردند **سیم** عیاشی باسناد خود از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کرده است
که چون رسول خدا در روز غدیر خم بخلافت نصب کرد و در حق او فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه دو نفر از رؤسای قریش گفتند بخدا سوگند
که ما هرگز اطاعت او در باب خلافت علی نخواهیم کرد رسول خدا از این سخن آگاه شد از ایشان سؤال کرد ایشان سوگند خوردند که چنین سوگندی
نخورده ایم در آنوقت جبرئیل بر رسول خدا نازل شده و آیه یحلفون بالله را آورد و حضرت ابیعبدالله فرمود آن دو نفر با حق خلاف کردند
و همان خلافت بمردند **چهارم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است که این آیه در شان کسانیکه در خانه کعبه هم قسم شدند که خلافت در بنی
هاشم نگذارند مراد از کلمة الکفر همین سخنی است که در باب خلافت بنی هاشم گفتند بعد از آن در لیلة العقبه خواستند که رسول خدا را بقتل رسانند
و این است که خدا تعالی میفرماید وهموا بما لم ینالوا **پنجم** ابن بابویه بسند خود از حذیفة الیمان روایت کرده است که آنجماعتی که قصد قتل رسول
خدا کردند در لیلة العقبه که ناقه او رمیده رسول خدا بر زمین بیفکنند چهارده نفر بودند ابو الشرور و ابو الدواهی و ابو المعازف و پدرش
و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده و ابوالاعور و سالم و مغیره مولی ابی حذیفه و خالد بن ولید و عمرو بن العاص و ابوموسی اشعری و عبدالرحمن
بن عوف و آیه وهموا بما لم ینالوا در حق اینها نازل شده **ششم** علامه حلی در کشکول بسند خود از مفضل بن عمر جعفی در قصه نظر بن حرث
فهری با جماعتی از منافقان که شب در نزد عمر بن الخطاب جمع شده بودند حدیث طولانی نقل کرده است تا آنجا که میگوید چون نظر فهری را در ظاهر
مدینه دیدند که بسیاره کلوخی هلاک شده بر بالین او نشستند صداها بلند کرده و گریه آغاز نمودند گفتند هر که علی را دشمن دارد و اظهار
عداوت با او کند او را بشمشیر خود هلاک کند هر که از مدینه بیرون آید یا بغض علی خدا تعالی عذاب بر او نازل کند چنانکه بر این مرد نازل کرد
و اگر چنین باشد کار بر ما تنگ خواهد بود پس قرار دادند که چون بمدینه مراجعت نمودند اعزه اهل مدینه از آل شیعیان علی مانند
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال ایشان را از ضعفای شیعه بیرون کنند خدا تعالی گفتار ایشان را برسول خود وحی کرد و چون

یعنی مراجعت کردند رسول خدا ایشان را بوحی اعلام نمود ایشان سوگند دروغ خوردند که ما نگفته ایم پس خدای تعالی فرستاد یحلفون بالله
ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم بظاهر قول خودشان که برسول خدا گفتند ما ایمان آورده ایم و اطاعت کردیم خدا و رسول
خدا را در آنچه ما را امر فرمودند از اطاعت علی علیه السلام و هموا بما لم ینالوا از کشتن محمد صلی الله علیه وآله در لیلة العقبة از خوف ضعفای شیعه از مدینه بجهة علاقه
و ما نقموا منهم الا ان اغناهم الله من فضله بشمشیر علی علیه السلام در جنگهای رسول خدا و فتوحات او فان یتوبوا یک خیرا لهم یعنی اگر منافقان
از نفاق خود توبه کنند در دنیا و آخرت از برای ایشان بهتر است و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الآخرة و اگر از توبه اعراض کنند
عذاب کند خدای تعالی ایشان را عذاب دردناک در دنیا بغم و الم و در آخرت بدخول جهنم و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر و ایشان را در روی زمین هیچ
دوستی و نصرت دهنده نخواهد بود و حدیث طولانیست در کتاب برهان نقل کرده ایم **هفتم** ابن شهر آشوب گوید مرویست که چون رسول
خدا از غدیر خم فارغ شد مردم متفرق شدند جمعی از قریش از ابن ماجه اسحق میرنند که ناگاه سوسماری پیدا شد بعضی گفتند کاش
محمد این سوسمار را بر ما والی میکرد بهتر از علی بود و ابوذر این را شنیده برسول خدا عرض کرد آنحضرت بطلب ایشان فرستاد گفتهای ایشان را در میان
آورد انکار کردند و سوگند خوردند که ما نگفته ایم که آیه یحلفون بالله نازل شد رسول خدا فرمود ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق
لهجة من ابی ذر رضی الله عنه **باب دویست و نود و ششم** در آیه یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة از روایات عامه در آن
سه حدیث است **اول** ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا فرمود هیچ آیه در قرآن نازل نشده که در آن یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی سید و امیر آن آیه است **دوم** ایضا موفق بن احمد بسند خود
از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که خدای تعالی هیچ آیه در قرآن نازل نکرده است که در آن آیه یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی بن ابیطالب
شریف و امیر آن آیه است **سیم** ابن جبیر بسند خود آورده است که جماعتی از ثقات از اعمش و لیث هم چنین از مجاهد از ابن ابی
لیلی از ابوداود بن جریح از عطا و عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که هیچ آیه در قرآن نازل نشده است که در آن یا ایها الذین آمنوا باشد مگر
آنکه علی امیر و شریف آن آیه است و مثل این حدیث در تفسیر وکیع و قطان روایت هم چنین ثقفی و عکبری نیز روایت کرده اند و هم چنین
در تفسیر مجاهد آورده است که ما فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا و علی سابقه ذلک زیرا که علی پیشتر مردم است باسلام و خدای تعالی آنحضرت را در
هشتاد و نه موضع امیر المؤمنین نامیده است **باب دویست و نود و هفتم** در آیه یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة از روایات
خاصه در آن یک حدیث است **در کتاب** صحیفة الرضا علیه السلام فرموده است هیچ آیه یا ایها الذین آمنوا در قرآن نیست مگر آنکه آن در
حق ما نازل شده است **فقیر گوید** در رساله صلوة الوسطی که حسب الامر قدر قدر اعلی حضرت شاهنشاهی مد الله ظله جمع و تالیف نموده ام
احادیث چند با تحقیقی [illegible] که اهل مقال را بهجت افزود و توضیحا لا طراد بکرات در شرح و تفسیر این شریفه استعینوا بالصبر
و الصلوة ذکر کرده ام فعلیک بها فانها من احسن الوسائل مشحونة بانواع الدلائل **باب دویست و نود و هشتم** در اقسام قرآن که بر رسول
خدا نازل شده از روایات عامه در آن یک حدیث است **ابن مغازلی** شافعی از ابن عباس از رسول خدا روایت کرده است که فرمود قرآن
چهار قسم است ربعی از آن خاصه در شان ما اهل بیت نازل شده و ربعی از آن حلال است و ربعی از آن حرام و ربعی دیگر فرایض و احکام و آنچه ما بیشتر نفیس
قرآن است در شان ما نازل شده **باب دویست و نود و نهم** فیما انزل علیه القرآن من الاقسام از روایات خاصه در آن شش حدیث است **اول**
محمد بن یعقوب بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمودند قرآن به سه قسم نازل شده ثلثی
از آن در شان ما و در حق دشمنان ما و ثلثی از آن در سنن و امثال و ثلثی از آن در فرایض و احکام **دوم** ایضا محمد بن یعقوب بسند خود از
ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که قرآن چهار ربع است ربعی حلال و ربعی حرام و ربعی سنن و احکام و ربعی اخبار گذشتگان و نبای امور
آینده کان بعد از شما و تفصیل ما بین شما **سیم** ایضا محمد بن یعقوب بسند خود از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است که قرآن چهار ربع نازل شده ربعی از آن
در شان ما است و ربعی از آن در حق دشمنان ما و ربعی از آن در سنن و امثال و ربعی دیگر در فرایض و احکام **چهارم** عیاشی بسند خود
از ابی الجارود روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود قرآن چهار ربع نازل شده است ربعی در مناقب و فضایل ما و ربعی در کفر
و شقاوت دشمنان ما و ربعی در فرایض و احکام الهی و ربعی در سنن و امثال و آنچه در شان ما است آیات نفیسه قرآن است **پنجم** عیاشی ایضا بسند
خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود نزل القرآن اثلاثا ثلث فینا و فی عدونا و ثلث سنن و
امثال و ثلث فرایض و احکام **ششم** ایضا عیاشی بسند خود از خثیمه روایت کرده است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود ای خثیمه قرآن به سه قسم نازل شده یک ثلث

در شان

در شان ما و شان دوستان ما و یک ثلث در حق دشمنان ما و دشمنان پیغمبران ما و یک ثلث سنت و مثل است و اگر این بود که هر آیه که در شان
قومی نازل شود و آن قوم بمیرند آن آیه نیز بمیرد و از میان رود هر آینه در قرآن هیچ آیه و کلمه باقی نخواهد ماند و لکن اول قرآن جاری میشود بر آخر آن مادام که
آسمانها و زمینها است و هر قومی و امتی است که قرآن را تلاوت میکنند از بد و نیک **باب سیصدم** در آیه ن و القلم و ما یسطرون
ما انت بنعمة ربک بمجنون الآیات از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** شیخ طبرسی بسند خود از ضحاک بن مزاحم که از اعیان مفسرین
عامه است روایت کرده است که چون قریش دیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را بر ایشان مقدم میدارد و تعظیم و تکریم او بسیار میکند زبان بعیب
علی گشودند و گفتند محمد صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام مفتون شده پس خدای تعالی شانه فرو فرستاد این ن و القلم و ما یسطرون و این سوگندی است که حقتعالی یاد
کرده ما انت بنعمة ربک بمجنون و انک لعلی خلق عظیم گوید یعنی قرآن تا آنجا که میفرماید بمن ضل عن سبیله گوید مراد جماعتی اند که گفتند در حق حضرت
آنچه گفتند و هو اعلم بالمهتدین گوید مراد از مهتدین علی بن ابیطالب است **فقیر گوید** نون نهریست در بهشت که حقتعالی امر نمود بان که مرکب
شو فی الحال منجمد شد آن نهر از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود پس بقلم که از اندرخت جنت مخلد آفریده بود امر فرمود که بنویس قلم گفت
چه بنویسم فرمود آنچه هست و آنچه خواهد شد تا روز قیامت و واضح آنکه نون اسم دوات است یعنی سوگند بدوات و بقلم اعلا که طول آن ما بین آسمان
و زمین است و قسم بآنچه مینویسند از احکام و وحی حضرت صادق علیه السلام فرمود قلم آن اخبار و لوح پوستی صافتر از یاقوت و سفیدتر از نقره نوشت
و پیچیده در رکنی از ارکان عرش گذاشت و ملائکه از آنجا نسخه اعمال خلایق را بر میدارند چنانکه میفرماید انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون و ظاهر است
که انتساخ بدون نسخه صورت نمی بندد بنا بر این معنی این است که قسم بمداد و قلم و آنچه حفظه نویسند نسخه بر میدارند از نسخه کاتبین تو ای
محمد دیوانه که نعمت نبوت باو داده شده باشد بتو از پروردگار تو و بعضی از مفسرین گفته اند نیستی تو بسبب انعام پروردگار خود دیوانه و تو
صاحب خلق بزرگی **دوم** ابن شهر آشوب از تفسیر یعقوب بن سفیان که از مفسرین عامه است بسند خود از ابن عباس در حدیثی که کیفیت بعثت
رسول خدا را نقل کرده آورده است که رسول خدا با خدیجه ایستاده بود و نماز میکرد و علی علیه السلام و او در دست گفت یا محمد این چه کار است که میکنی
فرمود این دین خداست با این ایمان بیاور و بیاور از تصدیق کن بعد از آن محمد و علی با هم نماز گذارند و رکوع و سجود میکردند اهل مکه ایشان را دیدند
و این قصه منتشر شد گفتند محمد صلی الله علیه وآله دیوانه شده است پس آیه ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون نازل شد **باب سیصد و
یکم** در آیه ن و القلم و ما یسطرون الآیه از روایات خاصه در آن هشت حدیث است **اول** حسن بن ابوالحسن دیلمی بسند خود از محمد بن
فضیل روایت کرده است که از ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام از آیه ن و القلم و ما یسطرون سؤال کردم فرمود ن نام نامی رسول خدا است و قلم اسم گرامی
حضرت امیر المؤمنین است **دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابوالعباس مکی روایت کرده است که آنحضرت فرمود روزی عمر با علی
ملاقات کرد و گفت توئی که این آیه فستبصر و یبصرون بایکم المفتون را میخوانی و بابوبکر تعریض میکنی فرمود بلی این آیه در باره بنی تیم و بنی عدی نازل شده
آنچه در شان بنی امیه نازل شده است میگویم پس آیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم را تلاوت کرد و معنی این آیه که
آیا متوقعید شما که هرگاه متولی امور مردم شوید بر ایشان حکمرانی کردید اینکه فساد نمائید در روی زمین و از خویشان خود ببرید استفهام
برای تقریر است یعنی یقین که این کار از شما می آید با لجمله عمر گفت دروغ گفتی زیرا که بنی امیه از تو بیشتر مراعات صله رحم میکنند لکن تو با این
تعریض میان خود و میان بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه عداوت افکندی **فقیر گوید** چون مؤمنان را ثابت و طاقت و حوصله این نیست که مجمل این
امر شوند که عمر نسبت دروغ بعلی داد لهذا [illegible] این سخن را مده و میگویم هیچ منصفی پوشیده نیست که بنی امیه خود را بر مال
و جان مسلمانان مسلط میکردند بعد از ایشان تمام و بیت المال را صرف شرب خمر و زنا و فسق و فجور میکردند این چه صله ارحام است بلکه
صله ارحام مراعات اقارب نیست بمال خود نه بمال الحرام خلق خدا چنانچه ثالث از این جهت باتفاق مهاجر و انصار کشته شد و آنچه بنی امیه
میکردند آتش جهنم را برای ارحام خود می افروختند **سیم** عباس بن عبدالعزیز بسند خود از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است که چون
قریش دیدند که رسول خدا علی را بر همه مقدم میدارد و اکرام و اعظام مینماید زبان بمذمت او گشودند و گفتند قد افتتن به محمد پس
خدای تعالی فرو فرستاد ن و القلم و ما یسطرون الآیات تا آنجا که میفرماید ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین گوید
مراد از سبیل خدا که گم شدند علی بن ابیطالب است **چهارم** ایضا محمد بن عباس بسند خود از ابوایوب انصاری روایت کرده است که چون
رسول خدا دست علی را گرفته بلند کرد فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه جمعی از منافقان گفتند رسول خدا بپسر عمش مفتون شده است پس
این آیه نازل شد فستبصر و یبصرون بایکم المفتون یعنی ای محمد زود باشد که ببینی و ببینند معاندان تو که ترا بجنون نسبت میدهند که کدام

کرازان

بک زشما دیوانه شده اید **پنجم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود که منسوب است بحضرت صادق ع در آیه فستبصر و یبصرون بایکم المفتون آورده
که فرمودند بایکم المفتون این آیه در حق بنی امیه حبتر و زفر نازل شده و حبتر و زفر نام هر دو ثانی و اول است و بعد از آنکه تعبیر نهاد در ابواب سابقه
گذشت گویم حضرت صادق ع فرمود روزی بحضرت امیر المؤمنین گفت شنیدم که تو این آیه فستبصر و یبصرون بایکم المفتون را در حق من و ابوبکر
تاویل میکنی حضرت فرمود بلی و اگر بخواهی خبر دهم از آیه که در شان بنی امیه و شجره ملعونه در قرآن نازل شده عمر گفت دروغ گفتی یا علی بنی امیه از تو بهتر
و رعایت صله رحم ایشان از تو بیشتر است **ششم** شرف الدین نجفی بسند خود در آیه و لا تطع کل حلاف مهین روایت کرده است که فرمود مراد
ثانی است یعنی اطاعت مکن هر بسوگند خورنده بدروغ و خوار است که مثال اول قسم نداشته باشد در آیه هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل
بعد ذلک زنیم فرمود عتل آنکافر است که عظیم الکفر باشد زنیم ولد الزنا است **بیان** هماز بسیار عیب کننده در عقب مردمان مشاء بنمیم
بسیار رونده در سخنهای مردم برای سخن چینی مناع للخیر بازدارنده خیر معتد اثیم تعدی کننده در ستمکاری و بسیار گناه کننده عتل بعد ذلک زنیم
جفا کار و درشت خوی که بعد از آنچه صفات بد که یاد کردیم موصوف بصفت حرام زادگی هم باشد **فقیر گوید** مخفی نماند که گاه میشود که
نفس استعمال لفظ بعد تم کند بلکه بعد اینکه مراد ایشان از افضل تر تیب یا تراخی باشد بلکه این الفاظ در معنی ترتیب بتنزل میباشد چنانکه منقضی
کافر نعمتی در مقام توبیخ گوید قد اعطیتک کذا ثم کسوتک کذا و بعد ذلک ملکتک ضیعه کذا و مراد او مجرد ذکر نعمت است نه ترتیب تملیک
ضیعه بر کسوت مقدم بوده است قبل است عتل بعد ذلک زنیم زیرا که صفت زنیم بر عتلیت مقدم است پس لفظ بعد ذلک در معنی ترتیب بتنزل
خواهد بود **هفتم** شرف الدین نجفی گوید محمد بن قیس از حضرت ابی عبد الله ع مثل حدیث سابق را روایت کرده و در این حدیث وارد
که حضرت امیر المؤمنین آیه فستبصر و یبصرون بایکم المفتون را بر خواند ثانی با او ملاقات کرد و با او گفت انت الذی تقول کذا و کذا تعرض بی و بصاحبی
امیر المؤمنین ع نزد وی اعتذار ایشان فرمود تورا خبر دهم بایه که در حق بنی امیه نازل شده و آن آیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
و تقطعوا ارحامکم عمر حضرت را تکذیب کرده و گفت بنی امیه از تو بهترند و رعایت صله ارحام از تو بیشتر میکنند **هشتم** احمد بن محمد بن خالد
برقی از ابو جعفر ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه مودت من در دل او خالص است و خالص نشده است
مودت من در دل احدی مگر آنکه مودت علی در دل او خالص شده باشد یا علی دروغ گوئیکه گمان میکند که دوست دار من است و با تو دشمن باشد و ای گویند و نفر
از منافقان گفتند رسول خدا با این فریفته و مفتون شده است پس خدای تعالی آیه فستبصر و یبصرون بایکم المفتون را فرستاد و فرمود آیه ودوا لو تدهن
فیدهنون و لا تطع کل حلاف مهین الی آخر آیات در شان آن دو نفر نازل شده و معنی آن آیات که دوست میدارند که با ایشان مداهنه و همواری کنی تا ایشان
نیز با تو نرمی کنند بر تو و در دین تو طعن نزنند و بسخن سوگند یاد کند که مثال آن قسم نداشته و فریفته مشو و اطاعت قول او مکن **باب**
سیصد و دویم در آیه کزرع اخرج شطاه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه در روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول**
ابو نعیم در آیه مذکوره روایت کرده است که اسلام بشمشیر علی بن ابیطالب شد و بهاء روی گرفت **بیت** کی عالم النفی منفی بعد ولا اثبات کرده
و حدیث دوم تیغ تو استقرار داده **دویم** ابن مردویه بسند خود از حسن علی ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود استوی الاسلام بسیف
علی بن ابیطالب ع و معنی این است که اسلام مانند کشتی بود که خوشه برآورده باشد در بدایت ضعیف باشد یا دیگر دانه سنبله خوشهها
و شاخهای خود و ساقه ضعیفه باز بکی خوشها و شاخهای قوی غلیظ و سطبر شوند پس بر ساقهای و اصلهای خود در عنایت قوت باز آیند
فقیر گوید این مثال در حق پیغمبر و اصحاب کرام او است که در بدایت حال ضعیف بودند و بتدریج قوی شدند تقویت نها یا تقویت اسلام آن
این که مثل مثل اسلام باشد علی قول متکی بیقوت بازو و شمشیر علی ع **باب سیصد و سیم** در آیه کزرع اخرج شطاه الی آخرها از روایات
خاصه و در آن یک حدیث است **محمد بن عباس** بسند خود از ابن عباس در آیه کزرع اخرج شطاه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب
الزراع لیغیظ بهم الکفار روایت کرده است که ساقه مزرع عبد المطلب است و خوشه آن محمد است و یعجب الزراع علی بن ابیطالب است و قول لیغیظ بهم الکفار
لیغیظ بهم الکفار یعنی بشکفت آورد و سطبری خوشه این مزرعه زارع را و خدای تعالی این مثل را زد و این شمشیر را تا کفار را بخشم آورد **باب**
سیصد و چهارم در آیه و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار از روایات عامه و در آن یک حدیث است
جبر کازرانی از علمای عامه است از ابن عباس روایت کرده است که در جمله آیاتی که در سوره بقره در شان رسول خدا و علی و اهل بیت و بخصوص
نازل شده است و دیگری بر ان شریک نیست این آیه است که بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات تا آخر و این در شان علی و حمزه و جعفر و عبیدة بن حرث
بن عبد المطلب نازل شده **باب سیصد و پنجم** در آیه فان لم تفعلوا و لن تفعلوا تا آنجا که میفرماید و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات

الی آخرها از روایات خاصه و در آن یک حدیث است **امام حسن عسکری ع** در تفسیر خود در آیه فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا
النار التی وقودها الناس و الحجارة اعدت للکافرین که معنی آن اینست که اگر معارضه نکردید شما با قرآن و حال آنکه هرگز معارضه نتوانید کرد پس
بپرهیزید از آتش دوزخی که هیمه آن کافران و سنگهای کبریت است و آن آتش برای کفار آماده شده است فرمودند خدای عز و جل فرموده است
فان لم تفعلوا یعنی پس اگر معارضه نکنید با این قرآن که از شما مثل آن را طلب نمودم و لن تفعلوا و حال آنکه این از شما بر عیسی است قدرت بر آن ندارید
پس بدانید که شما بر باطلید و اینکه محمد پیغمبر صادق و امین که مخصوص برسالت رب العالمین و موید است بتایید روح الامین و بیرادر
امیر المؤمنین و سید الوصیین با او ایمان آورید و بآنچه از نزد خدای تعالی آورده است از اوامر و نواهی و آنچه از فضل علی که وصی و برادر او است بگوید
او را تصدیق کنید فاتقوا بذلک عذاب النار التی وقودها یعنی نگاه دارید حفظ کنید خود را بسبب این تصدیق از عذاب دوزخی که هیمه آن
و حجارة حجاره کبریت که حرارتش از هر چیزی شدیدتر و آتش از هر آتشی سوزنده تر است اعدت للکافرین مهیا شده است این آتش
از برای کسانیکه بمحمد ایمان نیاورده و در نبوت او شک ورزیده اند و حق برادرش علی را غصب کرده و امامت او را انکار کرده اند **شعر**
تالله لا کفر الا کفر طائفة ... قد انکروا فضله من فرط خذلان بعد از آن فرمود و بشر الذین امنوا بالله و صدقوک فی نبوتک الخ و بشارت
ده ای نبی آنکه بخدا ایمان آورده اند و نبوت ترا تصدیق کرده و ترا پیغمبر خود دانسته و گفتار ترا راست و کردار ترا حق دانسته و برادر تو علی را بعد از
تو امام و وصی تو دانسته اند همچنان وصی که تو از او راضی و خوشنود باشی و آنچه ایشان را امر کند فرمان برند و بر قدم راه هدی که ایشان را
بآن رهبرده و او را چنان دانند که ترا دانسته مگر در نبوت که تو مخصوص گردانیدم و او را نبوت ندادم **شعر** و انه فی کل فضل لنا ولیا
و ما فاته فضل سوی اسم النبوة و اینکه بهشت روزی ایشان نشود مگر بمحبت او و محبت امامان از ذریه او و محبت سایر اهل ولایت و دوستی
مخالفان و دشمنان او و اینکه آتش جهنم از ایشان دفع نکند و از آنها را کاره نکنند مگر بیزاری جستن از محبت مخالفان ایشان و از معاونت
دشمنان ایشان و عملوا الصالحات یعنی ادای فرایض و اجتناب محارم و اینکه نباشند مانند آنکسانی که بتو کافر شدند بشارت ده با آنکسانی که ایمان
نیاوردند این مؤمنان و صالحان را ان لهم جنات یعنی بهشتها که مر ایشان راست در روز قیامت باغهای چند که درختها در بوستانهای آن بلند است
تا آخر تفسیر فرمود **باب سیصد و ششم** در آیه شریفه و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا الی قوله
و کان الشیطان للانسان خذولا از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** محمد بن ابراهیم نعمانی معروف بابن ابی زینب در کتاب غیبت از طریق
نصاب از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که جماعتی از اهل یمن بر رسول خدا وارد میشدند رسول خدا اصحاب خود را با بدایشان
خبر داد و فرمود بسوی شما می آیند اهل یمن با روی تازه خندان و چون بر آنحضرت داخل شدند فرمود اینها جماعتی اند که دلهای ایشان نرم و ایمان
ایشان ثابت است خروج میکند از ایشان منصور با هفتاد هزار مرد جنگی و یاری میکند فرزند من حتی و حمایل شمشیرهای ایشان از لیف
خرما است پس آنجماعت عرض کردند یا رسول الله وصی تو کیست فرمود آنکسی است که خدای تعالی امر فرموده است شما را باعتصام با او و فرموده است
و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ در زنید همگی شما با او و بپیوندید بریسمان محکم خدا و از او جدا مشوید عرض کردند یا رسول الله
بیان فرما از برای ما که آن ریسمان محکم خدا کیست فرمود آنکسی است که خدای تعالی فرموده است الا بحبل من الله و حبل من الناس ریسمان
خدا کتاب او است و ریسمان خلق وصی من است عرض کردند یا رسول الله وصی تو کیست فرمود کسی است که در شان او نازل شده است
ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله عرض کردند یا رسول الله جنب الله کدام است فرمود آنکسی است که خدای تعالی در حق او فرموده است
و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یعنی یاد کن روزی که ستمکار از فرط حسرت و دو نور ندامت بگزد
دستهای خود را و بگوید ای کاش راهی با رسول خدا برای خود فرا میگرفتم رسول خدا ص فرمودند آن راه بسوی من وصی من است بعد از من عرض
کردند یا رسول الله بحق آنکسی که ترا برسالت بحق مبعوث کرده است وصی خود را بما بنما که بآو مشتاق شده ایم فرمود آنکسی است که خدای تعالی
او را آیت و علامت از برای فراست قرار داده است پس اگر نظر کاملی بر او نظر من کان له قلب او القی السمع و هو شهید میشناسید او را که وصی
من است چنانکه میشناسید مرا اگر بنی شما ام پس در میان صفوف مردم بگردید بر روی هر یک از مردم نظر کنید دل شما هر یک از ایشان
میل کرد او وصی من است زیرا که خدای تعالی میفرماید فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی بگردان دلهای مردم را چنانکه میل کنند بسوی
او و بسوی ذریه او راوی گوید ابو عامر اشعری از اشعریین و ابو غره خولانی از خولانیین و ظبیان و عثمان بن قیس و عرنی بدو سیاه دوسیه
و لاحق بن علاقه از جای برخاستند در میان صفوف میگردیدند و در روی مردم نگاه میکردند و تفحص مینمودند تا آنکه بحضرت امیر المؤمنین

والاصلع البطین سید الوصیین است آنحضرت را گرفتند عرض کردند یا رسول الله این همه اموات که در نامهای ما بودند بن مرد میل کرد رسول خدا انتم فرمود
انتم بحمد الله شما باید بگوئید کان خدا کرو حتی رسول خدا را شناختید پیش از آنکه او را دیده باشید و او را چه خبر شناختید ایشان را و او را
بگریه بلند کردند و عرض کردند یا رسول الله بهر کسی نظر کردیم ما با حکمهای ایشان چون او را دیدیم دلها از دست ما داده بود و شد بعد
از آن آرام شدیم و مطمئن گردیدیم و دلها قرار یافت و دیدگان ما با بدین گرفت و سینه‌های ما روشن شد چنانکه گفتیم این پدر ما است و ما
فرزندان اوئیم رسول خدا فرمود و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم شما از علم بدان منزله اید که سبقت لکم منا الحسنی وانتم
عن النار مبعدون و از او پیش از این بیکبار دید آیی شما از آتش جهنم دور خواهید بود و او می‌گوید آن قوم همچنان بودند تا در جنگ جمل
صفین و در صفین بودند با رکاب آنحضرت بدرجه شهادت رسیدند النبی گفت همه شهید او و رسول خدا پیوسته ایشان را بهشت بشارت
میداد و ایشان را خبر داده بود که شهید خواهند شد در جنگ در رکاب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه **دوم** صاحب کتاب صراط المستقیم
بسند خود از حسین بن برکه از پدرش روایت کرده است سید گوید که از مرا بنت که این حدیث را از طریق عامه روایت کرده و با جمله گوید محمد
ابی بکر نزد پدرش رفت و شدت مرض او هنگامیکه حال الحال میشد از او پرسید حال چگونه است گفت بظلمه علی بن ابیطالب کرده‌ام اگر
از تقصیر من میگذرد مرا حلال میکرد آسوده میشد محمد بخدمت علی رفت و ماجرا را عرض کرد حضرت فرمود باو بگو آن زمان ترا حلال کنم که
بر بالای منبر روی و مردم را از حقیت من و بطلان خود آگاه کنی چون محمد بازگشت و این خبر را بابو بکر داد ابو بکر گفت علی میخواهد که دو نفر از مردم
بر جنازه پدرت نماز نکنند محمد گوید من و عمر و عایشه و برادرم نزد پدرم بودیم سه نوبت گفت الویل الویل بعد از آن گفت این رسول
خدا حاضر است و مرا بآتش جهنم بشارت میدهد همان صحیفه که میان خلافت را از ما گرفته رد است و بدست اوست محمد گوید همگی از نزد پدرم
برفتند مگر من و میگفتند هذیان میگوید من بپدرم گفتم هذیان میگوئی گفت بخدا سوگند که هذیان نمیگویم خدا لعنت کند پسر صهاک
که او مرا از حق باز داشت بعد از آنکه بر من آشکار شده بود پیوسته میگفت الثبور الثبور تا آنکه دیدگان بر بست بعد از آن عمر وصیت کرد که این سخنان
را فاش ننمائیم تا مردم بر او شماتت نکنند سید گوید صاحب کتاب صراط المستقیم پس از ذکر این حدیث گفته است فایر هذا من قول علی انی الی الله
اشتاق و لحسن ثوابه لمنتظر **فقیر گوید** این حدیث با آنچه از مضمون تواریخ و اخبار بر میآید مخالف است زیرا که محمد در هنگام مردن ابی
بکر بقول سه ساله و بقولی بچهار ساله بوده و طفل بچهار ساله چندان قوه تمیز و تشخیص حق و باطل ندارد تا باید نحو او را در مقام سؤال
و جواب و تصحیح و تبلیغ رسالت برابر بچه جای سه ساله و چهار ساله بعلاوه آنکه سند این حدیث را از روی ظن بعامه نسبت میدهد با آنکه
است که عامه چنین حدیثی که صریح باشد در لعن عمر و بطلان خلفا بر فرض صحت آن اصلا روایت نمیکنند بلکه کتمان مینمایند این بر هیچ خردمندی
مخفی نیست ای کاش مؤلف این کتاب نمیکرد **باب سیصد و هفتم** در آیه و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول
سبیلا الی قوله و کان الشیطان للانسان خذولا از روایات خاصه و در آن هشت حدیث است **اول** محمد بن عباس ثقه بسند خود از
حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که در آیه یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا فرمود مراد از سبیل علی بن ابیطالب است **دوم**
محمد بن عباس بسند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابو جعفر در آیه یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا روایت کرده است که فرمود یعنی علی بن ابی
طالب است **سیم** محمد بن اسمعیل بسند خود از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که حقتعالی در قرآن کنایه بعنوان
فلان نفرموده بلکه چنین است که یا لیتنی لم اتخذ الثانی خلیلا یعنی بجای فلان نام ثانی مذکور است و در مصحف علی چنین است که یا ویلتی
لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و روز باشد که این قرآن ظاهر شود و مردم بدان روش بخوانند یعنی لم اتخذ الثانی **چهارم** محمد بن جمهور بسند
خود از ابو جعفر در آیه و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا روایت کرده که فرمود
یعنی اول و ثانی میگوید **پنجم** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی جعفر در حدیثی طولانی خطبه الوسیله را از حضرت امیر المؤمنین نقل
کرده که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که آن دو شقی ترین مردم پیراهن خلافت را از بر من کندند و خود پوشیدند تا من منازعه کردند در امری
که او را نمیبایست پس مرتکب آن شدند از روی گمراهی و نادانی پس بد جائی وارد شدند و بد عذابی از برای خود مهیا کردند یکدیگر را لعنت خواهند
کرد در خانهای خود و بیزاری خواهند جست هر یک از ایشان از دیگری پس ثانی باول خواهد گفت در وقتیکه یکدیگر را ملاقات کنند یا لیت
بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین یعنی ای کاش میان من و تو دوری میان مشرق و مغرب بود پس بدهم نشینی بودی تو از برای من
پس شقی تر جواب میگوید در حالت بدحالی یا لیتنی لم اتخذک خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی و کان الشیطان للانسان خذولا

باب سیصد و هفتم

یعنی ای کاش نمیگرفتم ترا یار خود بدرستیکه گمراه کردی مرا از ذکر خدا بعد از آنکه آمده بود بسوی من و هست شیطان مر آدمی را فرو گذارنده پس حضرت
فرمود منم آن ذکری که از آن گمراه شدند منم آن سبیلی که از آن میل کردند منم ایمانیکه از آن انکار نمودند و منم آن قرآنی که از آن دوری گزیدند و از آن
و منم آن دینی که از آن تکذیب کردند و منم آن راه راست که از آن کردیدند در باب چهارصد و پنجاه و پنجم مذکور خواهد شد **فقیر گوید**
و فی الاحتجاج عنه فی احتجاجه علی بعض الزنادقه قال ان الله ذکر ... من اعز ... خلقه ... و کنی عن اسمائهم فی قوله و یوم یعض الظالم علی یدیه الایه
ششم محمد بن حسن شیبانی در تفسیر نهج البیان از حضرت باقر و حضرت صادق در معنی آیه علی بن ابیطالب است و مراد از فلان ابی علی است و از
حضرت باقر و صادق روایت کرده است که فرمودند این آیه در حق دو نفر از مشایخ قریش نازل شده است که بزبان اسلام آورده بودند و بدل باطن منافق
بودند و روزیکه رسول خدا اصحاب را برادر میکرد آن دو نفر را نیز با یکدیگر برادر کرد یکی از ایشان دیگری را از راه حق بدر برد و هر دو
هلاک شدند پس خداوند احوال ایشان را در آخرت و سخن ایشان را در وقت نزول عذاب در این آیه شریفه خبر داده است پس اینها محزون شوند و
تاسف خورند بر کردارهای خود و پشیمان گردند در وقتیکه پشیمانی هیچ ثمری نبخشد **هفتم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود ... بحضرت صادق
در معنی آیه روایت کرده است که فرمود ظالم یعنی اول یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا حضرت امام محمد باقر فرمود یقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول علیا و دو تن خود نکرد علیا ولیا فرمود یعنی الایه و کان الشیطان فرمود یعنی ثانی للانسان خذولا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا
خلیلا فرمود یعنی ثانی لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی فرمود مراد از ذکر امیر المؤمنین علی است **هشتم** امام ابو محمد حسن عسکری در تفسیر خود
گوید حضرت باقر فرمود پس ... رسول خدا روایت کرده است که هیچ بنده و کنیزی با امیر المؤمنین در ظاهر بیعت نکند و در باطن از آن شکند بر
نفاق خود تا ثابت باشد مگر آنکه چون ملک الموت برای قبض روح او آید متمثل شوند برای او شیطان و اعوان او و متمثل گردد برای او آتش جهنم و اصناف
عذابهای آن و متمثل گرداند ایضا از برای او بهشتها و منازلی که از برای او مقرر کرده بودند اگر وفا میکرد ببیعت خود و باقی میماند بر ایمان خود در
منازل ساکن میشد پس ملک الموت باو گوید نظر کن بسوی این بهشتها که قدر حسن و بهجت و سرور آن را نمیداند بغیر پروردگار عالمیان از برای تو مهیا بود
اگر بولایت علی که برادر رسول خدا است باقی میماندی بازگشت تو بسوی این منزلها بود در روز قیامت و لکن بسبب آن شکستی و مخالفت نمودی پس این
آتشها و اصناف عذابهای آن و زبانیها و افعیهای دهان گشاده و عقربهای دمها بلند کرده و درندهای بیشه‌ها و چنگالها و سایر اصناف عذابهای
آن همه از آن است که بازگشت تو بسوی آنها است پس گوید یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا فقبلت ما امرنی و التزمت ما الزمنی من موالاة علی بن ابیطالب
یعنی ای کاش اخذ کرده بودم با رسول خدا راهی و کاش قبول کرده بودم آنچه مرا امر کرده بود بآن و بخود لازم ساخته بودم از موالات علی آنچه بر من لازم
گردانیده بود **باب سیصد و هشتم** در آیه اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول**
ابن شهر آشوب از روایات عامه از تفسیر وکیع و سفیان و سدی و ابو صالح روایت کرده است که عبد الله بن عمر در روز وفات حضرت امیر المؤمنین این آیه
خواند و بعد از آن گفت یا امیر المؤمنین تو طرف اکبر علم بودی و امروز علم اسلام ناقص شد و رکنی بمانند ایمان از میان رفت و معنی این آیت که انا نأتی ... ننقصها
که میآئیم بسوی زمین نقصان میکنیم و میکاهانیم آن را با بردن ارکان های آن الایه **دوم** ثعلبی در تفسیر خود از شافعی از مالک از سمی از ابو صالح
روایت کرده است که روزی که علی بن ابیطالب از دنیا رفت ابن عباس گفت امروز علم از روی زمین ناقص شد بتحقیق که نقصان زمین همان نقصان
علما و میکاهان اهل زمین است حقتعالی علم را قبض نمیکند چنانکه از سینه علما بیرون ببرد بلکه قبض میکند علم را بقبض کردن علما یعنی علما
از میان میبرد تا آنکه باقی نماند در روی زمین عالمی و مردم رئیسان جاهل بگیرند و از ایشان سؤال کنند و ایشان از روی جهل جواب گویند خود گمراه
شوند و مردم را با خود گمراه کنند **باب سیصد و نهم** در آیه اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها از روایات خاصه
و در آن چهار حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو جعفر روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین میفرمود سخن میکرد
نفس را به مرگ خوش ... و در میان ما آیه شریفه انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها و مراد از نقص زمین بر طرف شدن علما است و معنی آیه
اینست که آیا نمی‌بینند اینکه میآئیم ما زمین را یعنی حکم ما بزمین که کم میکنیم ما آن زمین را از اطراف آن **فقیر گوید** ننقصها
نقص اهلها است علی الاقوی مثل و اسئل القریة بنا بر این تفاسیر اطراف جمع طرف یا جمع طرف است بسکون بمعنی علما و اشراف چنانچه در غریبین
ذکر کرده است **دوم** طبرسی از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که فرمود ننقصها بذهاب علمائها و فقهائها و خیار اهلها **سیم** ابو
نعیم بسند مرسل از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت در آیه شریفه فرمود یعنی فقد العلماء **چهارم** علی بن ابرهیم در تفسیر خود
در معنی آیه از آنحضرت روایت کرده است که فرمود یعنی موت علمای روی زمین **باب سیصد و دهم** در آیه و قال الذین کفروا ربنا ارنا اللذین

باب سیصد و هشتم

باب سیصد و نهم

باب سیصد و دهم

اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین از روایات عامه دو حدیث است **اول** صاحب کتاب صراط المستقیم
سید گوید که امام ابن است که او از طریق عامه روایت کرده است که مراد از اضلانا من الجن والانس اول و ثانی است و معنی این است که آنان که کافر شده اند
گویند پروردگارا بنما آن دو نفری که ما را گمراه کردند از جن و انس و از راه حق بدر بردند تا ما آنها را در زیر پای خود گذاریم و آنها را
پست کنیم و پامال کنیم تا باشند از اسفلین **دویم** عکرمه که از خوارج است بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی فرمود اول کسی که بجهنم
داخل میشود [illegible] و ابن خطاب و این آیه را خواند و گوید مرویست که چون این آیه نازل شد رسول خدا اول و ثانی را طلبید و با ایشان
فرمود این آیه در حق شما نازل شده است

باب سیصد و یازدهم

در آیه ربنا ارنا الذین اضلانا تا الخ از روایات خاصه و در آن
چهار حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که در آیه شریفه فرموده هما و کان فلان شیطانا
یعنی مراد آن دو نفرند و فلان [illegible] شیطانی بود **دویم** ابن یعقوب بهمین سند از سورة بن کلیب از حضرت ابیعبدالله روایت کرده
که در آیه شریفه فرمود ای سوره بخدا سوگند که انا الذین اضلانا [illegible] بخدا سوگند ای سوره که ما خزانه داران علم خدائیم در زمین و در آسمان
سیم ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات بسند خود از حضرت ابیعبدالله در حدیثی طولانی که حال اول و ثانی را در آن
نقل میکند روایت کرده است که فرمود آن دو نفر را میاورند و تازیانه های آتشین بر ایشان میزنند که اگر یک تازیانه از آنها بدریاها میزدند هر آینه
از مشرق تا مغرب بجوش میآمد و اگر بر کوهها میزدند همگی نابود شده خاکستر میشدند پس تازیانه ها بر آن دو نفر میزنند بعد از آن علی
در حضور حضرت [illegible] دو زانوی خصومت با ایشان بر زمین میزند آن دو نفر [illegible]
و بر ایشان [illegible] پس [illegible] بولایت ایشان بوده اند عرض کنند ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس
نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین خدای عزوجل در جواب ایشان فرماید لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون مشاهده
ایشان شما را نفعی نبخشد شما بر خود ظلم کردید شما با ایشان در عذاب شریک میباشید **چهارم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید عالم
فرموده است مراد از جن در آیه شریفه ابلیس است که مردم را در [illegible] بر قتل رسول خدا دلالت کرد [illegible] و مردم را بمعاصی گمراه
ساخت بعد از وفات رسول خدا [illegible] و مراد از انس در آیه شریفه فلان است

باب سیصد و دوازدهم

در آیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم تا آنجا که میفرماید ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی
از روایات عامه در آن سه حدیث است **اول** ثعلبی در تفسیر خود آورده است که این آیه در حق بنی امیه نازل شده است اولئک الذین
لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم [illegible] **دویم** محمد بن عباس از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که این آیه
در حق بنی امیه و بنی المغیره نازل شده اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم **سیم** صاحب کتاب صراط المستقیم از طریق عامه روایت کرده است
که سلیم گوید معاذ بن جبل در وقت مردن بر خود نفرین کرد [illegible]
[illegible] سوگند [illegible] خلافت رسول خدا را از علی [illegible]
[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]
[illegible] عباس [illegible] ان الذین ارتدوا علی ادبارهم
تا آخر و گوید این حدیث را ابو اسحق در کتاب خود ذکر کرده و همچنین ابن حنبل [illegible] بسند خود و حافظ [illegible] ذکر کرده اند
و گفته اند این آیه [illegible]

باب سیصد و سیزدهم

در آیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی
الارض وتقطعوا ارحامکم از روایات خاصه و در آن دوازده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو عباس [illegible] روایت
کرده است که از حضرت ابی جعفر شنیدم که فرمود [illegible] با علی ملاقات کرد و [illegible] بکم المفتون [illegible]
فرمود بلی میخواهی ترا خبر دهم بآیه که در شان بنی امیه نازل شده است این است فهل عسیتم ان تولیتم فی الارض ان تفسدوا وتقطعوا ارحامکم
[illegible] بنی امیه [illegible] و بنی تیم و بنی عدی

و بنی امیه مشتعل گردید **دویم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از ابو العباس مکی روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر شنیدم که
عمر با علی ملاقات کرد و همان حدیث سابق را نقل کرد **سیم** شرف الدین نجفی در تاویل الآیات الباهره گوید علی بن ابراهیم در تفسیر خود در تاویل
این سوره بسند خود از محمد بن فضیل از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که از آنحضرت سوال کردم از ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط
اعمالهم و اثیر ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما انزل الله سنطیعکم فی بعض الامر والله یعلم اسرارهم و معنی آنها این است که این تعرض و ضلال
در آیه سابق بسبب این است که کراهت داشتند آنچه را که فرستاده خدا بر پیغمبر خود پس باطل و ضایع کردانید خدا اعمال ایشان را و معنی این
دویم این تسویل و امهال بسبب این است که منافقان گفتند پنهانی [illegible] آنچه فرستاده است خدا تعالی بر پیغمبر خود
[illegible] خدا تعالی میداند اسرار پنهانی ایشان را آنحضرت در جواب فرمود چون رسول خدا عهد و پیمان خلافت
حضرت امیرالمؤمنین را از ایشان گرفت فرمود آیا میدانید که من ولی شما [illegible] عرض کردند خدا و رسول خدا بهتر میدانند فرمود خدا تعالی
میفرماید و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل و صالح المؤمنین و صالح المؤمنین علی است و مولای شما است پس این تاویل این اولی
و اما این دویم چون رسول خدا در روز غدیر خم ایشان را بنصب خلافت گواه گرفت ایشان گفتند چون محمد از دنیا برود ما نمیگذاریم که این امر بنود
و خلافت در آل محمد باز ماند [illegible] ایشان نمیدهیم حقتعالی پیغمبر خود را از این مطلع گردانید و ایام یحسبون انا لا نسمع سرهم و
نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون بر ایشان فرو فرستاد یعنی گمان میکنند این منافقان که ما نمیشنویم و نمیدانیم سخنی را که در دل نگاه میدارند
[illegible] آنچه را که کاتبان اعمال نزد ایشان مینویسند [illegible]
فرموده فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب
اقفالها ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی و مراد از هدی سبیل مؤمنان است الشیطان سول لهم واملی لهم یعنی آیا متوقعست از شما
ای اهل نفاق که اگر متولی امر رعیت گردید [illegible] فساد کنید در روی زمین و ببرید از خویشان خود آن گروه مفسدان کسانی اند که خدا تعالی ایشان
را از رحمت خود رانده و دور گردانیده است پس کر گردانیده است ایشان را از شنیدن کلام حق و کور گردانیده است دیده های ایشان را آیا چرا تفکر نمیکنند در
قرآن [illegible] ایشان [illegible] بسته اند [illegible] بر پشتهای خود و رو گردان شدند از پس آنکه روشن شده
بود مر ایشان را راه هدایت [illegible] شیطان برای ایشان کردار زشت و کفر ایشان را و دراز گردانید در دنیا [illegible]
طول عمر ایشان را [illegible] حضرت ابیعبدالله این آیه را چنین خوانده فهل عسیتم ان تولیتم وسلطتم وملکتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم
در حق بنی عم ما بنی امیه نازل شده و خدای تعالی در حق ایشان فرموده است اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم افلا یتدبرون القرآن
فیقضوا ما علیهم من الحق ام علی قلوب اقفالها حضرت ابیعبدالله گوید رسول خدا اصحاب خود را میخواند و میفرمود هر کرا که خدا برای او
نیکی خواسته میشنود و میداند [illegible] هر کرا که خدا تعالی برای او بدی خواسته مهر بر دل او زند که دیگر نشنود و تعقل نکند
و این است که خدا تعالی میفرماید حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ماذا قال آنفا اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم واتبعوا اهوائهم
یعنی تا چون بیرون میروند از نزد تو گویند مر آنها را که داده شده اند علم یعنی از ایشان میپرسند بر سبیل استهزاء که چه گفت پیغمبر در اول این وقت آن
گروه آنانند که مهر نهاده خدا بر دلهای ایشان و پیروی کرده اند هواهای خود را و آنحضرت فرمود احدی از شیعیان ما نیست [illegible] و ولایت ما مگر آنکه
خدا تعالی در عوض [illegible] و این است که خدا تعالی میفرماید وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم یعنی
و اگر روی بگردانید از ایمان بدل کند خدا گروهی دیگر غیر از شما باشد پس نباشند مانند شما بلکه بهتر باشند **چهارم** شرف الدین نجفی بسند
خود از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که آیه را چنین خوانده فهل عسیتم ان تولیتم وسلطتم وملکتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم
پس فرمود که این آیه در حق بنی عم ما بنی العباس و بنی امیه نازل شده است بعد از آن خواند اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم فرمود یعنی
کر و کور گردانید از وحی الهی بعد از آن فرمود ان الذین ارتدوا علی ادبارهم فرمود یعنی آنانکه باز پس رفتند بعد از ولایت علی من بعد ما تبین لهم
الهدی الشیطان سول لهم واملی لهم بعد از آن خواند والذین اهتدوا بولایة علی زادهم هدی حیث عرفهم الائمة من بعده والقائم و اتاهم تقویهم امانا
من النار و فرمود قوله عزوجل فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین مراد از مؤمنین علی است و اصحاب علی و مراد از مؤمنات خدیجه است
و صاحبان خدیجه فرمود و قوله عزوجل والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح
بالهم بعد از آن فرمود والذین کفروا بولایة علی یتمتعون بدنیاهم و یاکلون کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم بعد از آن فرمود مثل الجنة التی وعد

المغضوب را آل محمد اند شیعیان ایشان بعد از آن حضرت ابی جعفر فرمود خدا تعالی میفرماید فیها انهار من ماء غیر آسن مراد از آنها مردانند و تعبیر آب نموده ماء غیر
آسن مراد آن حضرت است در باطن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه مراد امام است و انهار من خمر لذة للشاربین مراد علم ایشان است که شیعیان ایشان از آن
لذت میبرند فرمود و لفظ انهار کنایه از رجال است بر سبیل مجاز یعنی صاحبان نهرها و اسل الفرید و ائمه صلوات علیهم اصحاب ما الکارهین شدند
بعد از آن فرمود و این است قول خدا تعالی و مغفرة من ربهم بعد از آن فرمود کمن هو خالد فی النار یعنی صاحبان تقوی مانند کسانی که
مخلد و داخلند در ولایت دشمنان آل محمد که آتش است و هر که داخل آن ولایت شود داخل جهنم شده بعد از آن حضرت عامه و تعالی از ایشان
خبر داده است و فرموده است و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم جابر گوید بعد از آن حضرت ابی جعفر ع فرمود جبرئیل این آیه بر محمد نازل
شد ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فی علی فاحبط اعمالهم جابر گوید که از حضرت ابی جعفر ع از آیه افلم یسیروا فی الارض سؤال کردم حضرت خواند
الذین کفروا انجا کم فرمود افلم یسیروا فی الارض بعد از آن فرمود هیچکس هست که ترا یک نوبت از مشرق بمغرب رسانند عرض کردم یا بن
رسول الله فدای تو گردم فرمود که از مشرق بمغرب رسانند فرمود امیر المؤمنین ع مگر نشنیده که رسول خدا است بعلی فرمود بخدا
سوگند که اسباب هر چیزی بدست تو است و ابرها را تو بر روی هم سوار میکنی و بخدا سوگند که عصای موسی بتو داده خواهد شد و بخدا سوگند
که خاتم سلیمان بتو خواهد رسید بعد از آن فرمود این سخنی که من میگویم فرموده رسول خدا است **نهم** محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت ابی
عبد الله ع در تاویل ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی فرمود مراد فلان و فلان و فلانند که از ایمان بر گشتند در ترک ولایت
امیر المؤمنین ع گفتم عرض کردم ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الامر فرمود این آیه نازل شده است در حق
نفر هود در حق اتباع ایشان و جبرئیل این آیه را چنین آورد ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله فی علی سنطیعکم فی بعض الامر بعد از آن فرمود
منافقان بنی امیه را در مجلس عهد خود خواندند که بعد از رسول خدا خلافت را در میان ما نگذارند و قرار چنین دادند که خمس هم بما ندهند و گفتند
اگر با ایشان خمس دهیم و از فقر بیرون آیند توانگر گردند خلافت را با وجود توانگری از ایشان نمیتوان گرفت بنی امیه گفتند ما اطاعت میکنیم
شما را در بعضی از آنچه ما را بسوی آن میخوانید بآنکه ندادن خمس است با ایشان و فرمود و کرهوا ما انزل الله یعنی مکروه داشتند چیزی که خدا
تعالی فرو فرستاد در این یوم که عرض کرده اید که خدا نکرده بود ولایت علی را و ابو عبیده دو از روی ایشان بود و او کاتب آن عهدنامه بود
پس خدا تعالی فرو فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم یعنی یا محکم کردند امر خود را ما نیز محکم میکنیم کار
خود را بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما که در نزد ایشان اند مینویسند گفتارها و کردارهای ایشان را **ششم**
علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که در آیه ان الذین ارتدوا علی ادبارهم فرمود یعنی مرتد شدند
از ایمان بترک ولایت امیر المؤمنین الشیطان سول لهم و املی لهم مراد از شیطان ثانی است ذلک بانهم کرهوا ما نزل الله و آنچه را که فرض کرد
است بر خلق خود از ولایت امیر المؤمنین ع سنطیعکم فی بعض الامر فرمود بنی امیه خود خواندند که امر بعد از رسول خدا است با آل محمد نگذاریم
و از خمس هم چیزی بما ندهند و گفتند اگر خمس با ایشان دهیم توانگر شوند بنی امیه گفتند سنطیعکم فی بعض الامر در خمس ندادن با ایشان شما را اطاعت
میکنیم از خمس چیزی با ایشان ندهید پس خدا تعالی به پیغمبر خود فرو فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا
لدیهم یکتبون و تفسیر این آیات گذشت **هفتم** محمد بن عباس بسند خود از حضرت ابی عبد الله ع در آیه ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد
ما تبین لهم الهدی روایت کرده است که فرمود از راه سبیل علی بن ابیطالب است **هشتم** محمد بن عباس بسند خود از جابر بن یزید روایت
کرده است که از حضرت ابی جعفر ع از آیه ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم سؤال کردم فرمود مکروه داشتند
ولایت علی را و علی رضای خدا بود و پسندیده خدا بود و پسندیده رسول او بود و خدا تعالی در روز بدر و در روز حنین و بطن نخله و یوم ترویه بولایت او امر فرموده و بیست
آیه در شان آن حضرت نازل شد در عرفه که منع کردند حضرت رسول را از داخل شدن مسجد الحرام و در جحفه و در غدیر خم **نهم** علی بن ابراهیم در
تفسیر خود در همین آیه ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی گفته است در حق کسانی که در خصوص امیر المؤمنین پیمان را شکستند الشیطان
سول لهم یعنی زینت داده است برای ایشان شیطان نقض عهد را برای ایشان آسان کرد و فلان است و املی لهم فرمود یعنی گشاد برای ایشان در مهلت داد
و تمام کرد مایه که گفته محمد در حق علی ع چیزی نیست ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله یعنی در خصوص ولایت امیر المؤمنین سنطیعکم فی
بعض الامر یعنی در ... و والله یعلم اسرارهم خدا تعالی فرموده است فکیف اذا توفتهم الملئکة یضربون وجوههم و ادبارهم
یعنی پس چگونه باشد حال ایشان در وقتیکه قبض میکنند ارواح ایشان را فرشتگان بزنند بر رویهای ایشان و پشتهای ایشان گرزهای آتشین فرمود

بسبب نقض عهد و ظلم که نگاه داشتن امر از اهل آن بعد از آنکه رسول خدا امر ایشان محکم گردانیده فرمود و چون میرند ملائکه ایشان را بسوی
جهنم میبرند و بر پشت و روی سر ایشان را میزنند ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله فرمود یعنی پیروی نمودند موالات فلان و فلان و ستمکاران بر
امیر المؤمنین ع فاحبط الله اعمالهم فرمود یعنی آنچه عمل نیکو کرده اند خدا تعالی همه را ضایع و باطل گردانید **دهم** طبرسی در کتاب مجمع البیان در
معنی این آیه گوید از حضرت ابی جعفر ع و ابی عبد الله ع مرویست که فرمود مراد بنی امیه اند که مکروه داشتند آنچه را که خدا تعالی فرو فرستاده است در
ولایت علی ع **یازدهم** ابن شهر آشوب از حضرت باقر ع در معنی آیه روایت کرده است که فرمود مکروه میداشتند علی را و خدا تعالی امر فرمود بولایت
او در روز بدر و در روز حنین و بطن نخله و روز ترویه و روز عرفه پانزده آیه فرو فرستاد در عرفه که منع کردند رسول خدا را از داخل شدن مسجد
الحرام و در جحفه و در غدیر خم و ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین از حضرت باقر ع نیز این حدیث را نقل کرده **دوازدهم**
علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده است که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد این آیه را چنین آورد ذلک بانهم
کرهوا ما انزل الله فی علی فاحبط اعمالهم **سیزدهم** محمد بن عباس بسند خود از جابر از ابی جعفر ع روایت کرده است که آنحضرت چنین خواند
ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فی علی فاحبط اعمالهم **باب سیصد و چهاردهم** در آیه فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین از روایات
عامه و در آن سه حدیث است **اول** ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارات از روایات عامه از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی
از ابو هشیم تمیمی روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع بیرون آمد در مجلس خود نشست و اصحاب بدور او نشسته بودند حسین ع از در آمد
و در برابر آنحضرت ایستاد پس دست بر سر او گذاشت فرمود ای فرزند خدا تعالی مذمت فرمود گروهی را در قرآن و فرمود که فما بکت علیهم السماء و الارض و ما
کانوا منظرین و بخدا سوگند که ترا البته خواهند کشت و آسمان و زمین بر تو گریه کنند **دوم** ایضا ابو القاسم بن قولویه از ابو عمار ابو الخطاب
مثل حدیث سابق روایت کرده است **سیم** ثعلبی در تفسیر خود آورده است که سدی گفت چون حسین بن علی ع بشهادت رسید
آسمان بر او گریه کرد و گریستن آسمان سرخی او است گوید ابن سیرین حکایت کرده است که پیش از قتل حسین ع این سرخی دیده نشده بود و از سلیم قاضی
آورده است که آسمان در ایام شهادت آنحضرت خون بارید **باب سیصد و پانزدهم** در آیه فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین
از روایات خاصه و در آن ده حدیث است **اول** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که مردی
از دشمنان خدا و رسول خدا بر آنحضرت گذشت این آیه را خواند فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین یعنی آسمان و زمین بر ایشان گریه
نکردند زیرا که مغضوب و مطرود درگاه الهی بودند و مهلت داده نشدگان یعنی چون محل نزول عذاب رسید توقف و امهالی در آن نشد
گوید بعد از آن حسین بن علی ع بر آنحضرت گذشت فرمود و لکن بر این فرزند من گریه کنند آسمانها و زمینها مگر بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن
علی **دوم** ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارات بسند خود از حسن بن حکم نخعی از مردی روایت کرده است که از حضرت
امیر المؤمنین ع در رحبه شنیدم که این آیه را تلاوت کرد فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین در آن هنگام حسین ع از بعضی
از درهای مسجد در آمد چون او را دید فرمود و لکن این پسر من کشته شود و آسمان و زمین بر او گریه کنند **سیم** ایضا ابو القاسم بسند
خود از حضرت ابی عبد الله ع در آیه شریفه روایت کرده است که فرمود وقتیکه یحیی بن زکریا را شهید کرده بودند دیگر آسمان بر احدی گریه نکرد
تا وقتیکه حسین بن علی را شهید کردند آسمان بر او گریه کرد **چهارم** ایضا ابو القاسم بن قولویه بسند خود از کثیر بن شهاب حارثی روایت کرده است
که ما در خدمت امیر المؤمنین در رحبه نشسته بودیم که حسین ع داخل شد علی ع چون او را دید بخندید چنانکه دندانهای مبارکش نمایان
شد بعد از آن فرمود خدا تعالی قومی را ذکر کرده و فرموده است فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین قسم بآنکه دانه را شکافت
و خلق را آفرید که البته این حسین من کشته شود و آسمان و زمین بر او گریه کنند **ششم** همین ابو القاسم بسند خود از داود بن فرقد
روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ع شنیدم که فرمود کشنده حسین ع ولد الزنا بود و آنکه یحیی بن زکریا را بقتل آورد
نیز ولد الزنا بود و چون حسین را بدرجه شهادت رسانیدند شهادت نزدیک آسمان سرخ رنگ بود بعد از آن فرمود آسمان و زمین
بر حسین بن علی گریه کرد و بر یحیی بن زکریا و حمره آسمان گریستن او است **هفتم** ابن عباس در تفسیر این آیه شریفه گوید که خدا تعالی پیغمبری
از پیغمبران خود را قبض روح کند آسمان تا چهل سال بر آن پیغمبر گریه کند و چون عالمی که عمل بعلم خود کرده باشد بمیرد چهل روز بر او گریه کند
و اما بر حسین مظلوم تا آسمان و زمین برپا است بر او گریه میکند و مصداق این سخن اینکه در روز شهادت حسین از آسمان قطرات
خون چکید و این حمره که در آسمان میبینند از روز شهادت حسین ظاهر شد پیش از آن نبود و در روز شهادت آنحضرت هیچ سنگی در هیچ

باب سیصد و چهاردهم
باب سیصد و پانزدهم

جانی بنا برداشته شد مگر آنکه خون تازه در زیر آن یافته شد **هشتم** ابن بابویه از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده است که فرمود آسمان
بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی ع تا چهل روز گریه کرده و بر احدی گریه نکرده مگر برای این دو شهید گریه نکرد عرض کردم که گریهٔ آسمان چه چیز است فرمود طلوع میکند
سرخ و غروب مینماید سرخ **نهم** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از ابی جعفر ع روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین ع فرمود هر مؤمنی
که اشکش بر حسین و بر شهدائی که با آنحضرت بدرجهٔ شهادت رسیدند چندانکه بر گونه‌اش جاری شود خدا تعالی او را در غرفهای بهشت ساکن
گرداند و هر مؤمنی که اشکش جاری شود تا بگونه‌اش برسد از آن اذیتی که از دشمنان ما بما رسید خدا تعالی او را در جائی شایسته و نیکو ساکن
گرداند و هر مؤمنی را که در محبت ما اذیتی رسد تا اشکش بر گونه‌اش جاری شود خدا تعالی اذیت را از او برطرف کند و در روز قیامت از سخط
خود و از عذاب جهنم ایمن گرداند **دهم** علی بن ابراهیم بسند خود از بکر بن محمد از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که فرمود هر که ما را
یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند بقدر بال پشه اشک از دیده‌اش جاری شود خدا تعالی همهٔ گناهان او را بیامرزد هر چند بقدر کف دریاها باشد
مؤلف گوید آیات نازله در شأن امیرالمؤمنین ع و اهل بیت طاهرین با اشارات باهرین ع قدر اکتفا کردیم اکنون در فضایل آنحضرت و اهل بیتش
از روایات عامه و خاصه احادیث ذکر میکنیم **باب سیصد و شانزدهم** در اینکه علی ع بهترین خلق خداست بعد از رسول خدا و بهترین
مردم است و مختار است بعد از رسول خدا و بهترین بشر و بهترین عرب و بهترین امت است از روایات عامه و در این باب سه حدیث است
اوّل ابوالمؤید صدر الائمه عند العامه موفق بن احمد خطیب خوارزم در کتاب مناقب بسند خود از ابوسعید خدری از رسول خدا ص روایت کرده
که آنحضرت فرمود علی خیر البریه **دوم** ایضاً موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که در خدمت رسول خدا بودیم علی بن ابی
طالب ع داخل شد رسول خدا ص فرمود آمد بسوی شما برادر من بعد از آن بخانهٔ کعبه زد فرمود سوگند بآنکسی که جان من بید قدرت اوست که
علی و شیعیانش رستگارانند در روز قیامت بعد از آن فرمود بخدا قسم که ایمان او بخدا پیش از همهٔ شماست و بر یاد دارنده‌تر است امر خدا
از شما و وفا کننده‌تر است بعهد خدا از شما و داناتر است بحکم خدا از شما و قسمت بالسویه دادنش بهتر از همه است میکند و عدالتش در میان رعیت
بیش از همه شماست و مرتبه و فضیلتش نزد خدا از همه بیشتر است جابر گفت پس این آیه نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه
و هرگاه آنحضرت پیدا میشد اصحاب رسول خدا ص میگفتند قد جاء خیر البریه **سیم** موفق بن احمد ایضاً بسند خود از مطر بن میمون روایت
کرده است که انس بن مالک گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود برادر و وزیر من و بهترین جانشین من بر امت من علی بن ابی طالب است **چهارم**
موفق بن احمد بسند خود از ابوایوب روایت کرده است که وقتی رسول خدا ص مریض شد فاطمه ع بعیادت آن سرور آمد چون ضعف آنحضرت
او را دید گریه گلوگیرش شد چندانکه اشکش جاری شد رسول خدا ص فرمود ای فاطمه خدا تعالی از گرامی داشت تو اینکه ترا تزویج کردم بکسی که
اسلامش از همه پیشتر است و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه بیشتر است و خدا تعالی بجانب زمین نظری کرد مرا از میان ایشان برگزید
و مرا پیغمبر مرسل گردانید بعد از آن نظر دیگر بر زمین انداخت شوهرت را اختیار کرد و بمن وحی فرستاد که ترا باو تزویج کنم و او را وصی خود گردانم
پنجم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از عبدالله بن علی ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هر که نگوید
علی بهترین بشر است انکار کافر است **ششم** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابوایوب انصاری روایت کرده است که چون
رسول خدا ص مریض شد فاطمه بعیادت آمد چون بآنحالت ضعف مشاهده کرد گریه گلوی او را گرفت تا آنکه اشکش جاری شد حضرت فرمود
ای فاطمه حق تعالی نظری بسوی زمین کرد پدرت را از میان اهل زمین برگزید او را به پیغمبری مبعوث گردانید بعد از آن نظر دیگر انداخت شوهر
تو علی را اختیار کرد و بسوی من وحی فرستاد که ترا باو تزویج کنم و او را وصی خود گردانم مگر نمیدانستی ای فاطمه که خدا تعالی ترا گرامی داشت
و تزویج کرد ترا بکسی که اعظم مردمانست در حلم و اقدم ایشانست در اسلام و داناترین مردمانست در علم فاطمه باین بشارت مسرور گردید
بعد از آن رسول خدا ص باو فرمود ای فاطمه و او هشت فضیلت است که خدا باین اعطا نمود بخدا و رسول حکمت در تزویج او بفاطمه و
اینکه حسن و حسین دو فرزند او یند و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر و حکم کردن بکتاب خدا ای فاطمه ما اهل بیتی که خدا تعالی
ما را هفت خصلت عطا کرده است که باحدی از گذشتگان نافرموده و از انبیا عطا نکرده و باحدی از آیندگان نیز نخواهد بخشید
از ماست بهترین انبیا و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهداست و او عم تو
حمزه است و از ماست کسیکه او را دو بال است که در بهشت پرواز میکند هر جا که بخواهد و جعفر عم تو است و از ماست دو سبط
این امت و ایشان دو فرزند تواند قسم بآنکسی که جان من در دست او است که از ماست مهدی این امت عجل الله فرجه **هفتم** موفق بن احمد باسناد خود

از زاذان از عبدالله روایت کرده است که گفت هفتاد سوره از قرآن بخدمت رسول خدا ص خواندم و ختم کردم قرآن را در خدمت بهترین
خلق خدا علی بن ابیطالب **هشتم** عبدالله بن احمد بن حنبل از ابوسلمه از عایشه روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل بمن گفت یا محمد
تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب منقلب کردم و ندیدم که بهتر از بنی هاشم باشد **نهم** ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از علی بن هلال
از پدرش روایت کرده است که در مرض موت رسول خدا ص بخدمتش رفتم فاطمه بر بالین او نشسته بود و گریه میکرد چندانکه ناله‌اش بلند
رسول خدا ص دیده باز کرد و فرمود حبیبهٔ من فاطمه چرا گریه میکنی عرض کرد میترسم که بعد از تو ضایع شویم فرمود ای فاطمه مگر نمیدانی
که خدا تعالی نظری بجانب زمین انداخت و پدرت را برگزید و او را به نبوت مبعوث گردانید بعد از آن نظر دیگر انداخت و شوهرت را اختیار کرد و بسوی
من وحی فرستاد که ترا باو تزویج کنم ای فاطمه ما اهل بیتی هستیم که خدا تعالی هفت خصلت بما عطا فرموده است که باحدی پیش از ما عطا نکرده
که من خاتم پیغمبران و گرامی‌ترین ایشانم در نزد خدای عز و جل و بهترین خلقم در نزد خدا و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب‌ترین
ایشانست در نزد خدا و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهداست و محبوب‌ترین خلق است نزد خدا و او حمزة بن عبدالمطلب عم پدر تو و عم
شوهر تو است و از ماست آنکه او را دو بال سبز است که با ملائکه پرواز میکند در بهشت هر جا که بخواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است و از
ماست دو سبط این امت و ایشان دو فرزند تو حسن و حسین اند و ایشانند سادات جوانان اهل بهشت قسم بآنکسی که مرا براستی مبعوث گردانید
که پدر ایشان بهتر است از ایشان ای فاطمه قسم بآنکسی که مرا بحق مبعوث گردانیده است که مهدی این امت از فرزندان تو خواهد بود هنگامی که دنیا هرج
و مرج شود و فتنه‌ها آشکار گردد و راهها بریده شود و مردم یکدیگر را غارت کنند نه بزرگ بکوچک رحم آورد و نه کوچک به بزرگ مهربانی نماید
در آن وقت مبعوث گرداند حق تعالی از ایشان کسی که قلعه‌های اهل ضلالت را فتح کند و دلهای بسته را بگشاید و قیام نماید بامر دین در آخر الزمان چنانکه من
قیام نمودم در اول زمان و زمین را از عدل پر کند چنانکه از جور و ستم پر شده باشد ای فاطمه غمگین مباش و گریه مکن که خدا تعالی
رحیم‌تر و رئوف‌تر است بتو از من نظر بمکان و موقعی که تو در قلب من داری و خدا تعالی ترا بکسی تزویج کرده که حسبش از همه بالاتر و منصبش از همه والاتر
و مهربانیش بر رعیت از همه بیشتر و عدالتش بالسویه از همه زیادتر و بصیرتش باحکام الهی از همه افزونتر است و من از خدا تعالی سؤال کردم که تو اول
کسی باشی که بمن ملحق شوی از اهل بیت من علی ع فرمود فاطمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه هفتاد و پنج روز بود و از دنیا برفت و بپدر خود ملحق شد
دهم ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه معتزله است در شرح نهج البلاغه گوید علی افضل بشر است بعد از رسول خدا ص و اولی و احق است بامر
رسول خدا ص از جمیع مسلمانان بعد از آن گوید در مسند احمد بن حنبل از مسروق روایت کرده است که عایشه بمن گفت تو فرزند منی و محبوب‌ترین مردم
نزد من هیچ خبر از مخدج علی داری گفتم بلی علی بن ابیطالب او را کشته بر نهری که اعلای آنرا تامرا و اسفل آنرا نهروان میگفتند عایشه گفت بر این مطلب احدی
را نزد من گواه بیاور گفتم بیچه صاحب این خبر یعنی رسول خدا ص از تو سؤال میکنم که مگر از رسول خدا در حق ایشان چیزی شنیدی عایشه گفت بلی شنیدم
از رسول خدا ص که فرمود که ایشان بدترین مخلوق‌اند میکشد ایشان را بهترین خلق و ابن ابی الحدید گوید از سلمة بن کهیل مرفوعا که گفت من
بازید بن زبیر در وجه مسروق بودم و ابن حدیث برای ما نقل کرد و میگفت مسروق و اسود بن یزید دشمن علی ع افراط میکردند و مسروق
تا آنکه او را شنیدم که بر آنحضرت صلوات میفرستاد و اسود از بیکاری خود دست کشیدم مگر چگونه شد گفت از عایشه چیزی شنیدم که او از رسول
خدا ص روایت کرد در حق کسیکه با خوارج جنگ کنند ایشان را قتل آورد **فقیر گوید** این نقل ما شاهد است بهمان حدیثیکه رسول خدا ص فرمود
این جماعت بدترین خلق خداوند میکشد ایشان را بهترین خلق خدا **یازدهم** ابن ابی الحدید در همان شرح گوید در خبر
مشهور روایت کلبی است که مردی بعمر بن عبدالعزیز گفت یا امیرالمؤمنین از تو سؤال میکنم بحق خدا آیا میدانی که رسول خدا ص روزی بعیادت
دخترش فاطمه زهرا ع رفته بود از فاطمه پرسید چه درد داری عرض کرد تب دارم و رسول خدا ص در آن وقت علی را بجائی فرستاده بود پس فرمود
ای فاطمه بچه چیز میل داری عرض کرد انگور میخواهم و میدانم که این وقت انگور در دنیا عزیز است و وقت آن نیست حضرت فرمود خدا را بم الخ
قادر است که بیاورد پس عرض کرد خداوندا انگور عطا کن بآنکسی که افضل امت من است در نزد تو که علی ع در این وقت در بازگردید علی داخل
شد و مسکه در دست داشت که ظاهر ردای خود را بر روی آن کشیده بود رسول خدا فرمود یا علی چه در دست داری عرض کرد قدری انگور است
که از برای فاطمه تحصیل کرده‌ام رسول خدا ص فرمود الله اکبر الله اکبر چنانکه مرا مسرور کردی که علی را بدعای من مخصوص گردانیدی شفای
دخترم را در این انگور قرار بده بعد از آن فرمود ای فاطمه از این انگور تناول کن بنام خدا فاطمه از آن انگور بخورد و رسول خدا ص از خانهٔ فاطمه
بیرون نرفت تا فاطمه شفا یافت و عمر چون بصحت این حدیث منقاد شد عمر بن عبدالعزیز گفت ای مرد راست گفتی و گواهی میدهم که این حدیث را شنیده‌ام و حفظ

کرده ام **دوازدهم** ابن بابویه از روایات عامه بسند ایشان از عطا روایت کرده است که از عایشه حال علی بن ابیطالب سؤال کردم
عایشه گفت علی بهترین بشر است و شک نمی ورزد در علی مگر کسیکه کافر باشد **سیزدهم** ابن بابویه ایضا از روایات عامه بسند
ایشان از حذیفه روایت کرده است که او را از علی سؤال کردند در جواب گفت علی بهترین بشر است و شک نمیکند در باره علی مگر
کسیکه منافق باشد **چهاردهم** ابوالحسن فقیه ابن شاذان در مناقب مائه از روایات عامه در مناقب امیر المؤمنین و ائمه گوید
اول منقبت که حسین بن مخزومیه در کوفه در سنه باسناد خود از جبرئیل از حضرت امیر المؤمنین برای من روایت کرد این است که رسول
خدا فرمود من سید اولین و آخرینم و تو یا علی سید خلایقی بعد از من **پانزدهم** ابن شاذان ایضا از روایات ایشان از ابومعویه روایت
کرده است که اعمش گفت ای ابومعویه میخواهی برای تو حدیثی گویم که دیگر حدیثی بزرگتر نیست گفتم بلی جانم بفدای تو گفت ابو وائل
غیر از من این حدیث را از او نشنیده از حضرت عبد الله روایت کرده شد که گفت این حدیث را از آنحضرت خبر من بگوش خود رسیده
که آنحضرت فرمود رسول خدا فرمود جبرئیل بمن گفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر **شانزدهم** ابن شاذان از طرق عامه باسناد
ایشان از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود بهترین اهل آسمانها و زمین علی بن ابیطالب است و فاطمه و حسن و حسین و هر که
جز این سخن گوید پس بغیر از این باید لعنت خدا بر او باد **هفدهم** ابن شاذان ایضا باسناد ایشان از حضرت رضا از پدرش از جدش
علی بن الحسین از پدرش حسین شهید روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی تو بهترین بشری شک نمی ورزد در
تو مگر کافر **هجدهم** ابن شاذان بحذف اسناد از سعید بن جناده ذکر میکند که از رسول خدا شنیده است که فرمود علی بن ابی
طالب سید عرب است عرض کردند یا رسول الله تو سید عربی فرمود من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است هر که او را دوست دارد و
قبول ولایت او کند خدا او را دوست دارد و هدایت کند او را و هر که او را دشمن دارد خدا تعالی او را کر و کور گرداند از شنیدن
و دیدن حق حق علی حق منست و طاعت او طاعت منست مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد هر که از او مفارقت جوید از من مفارقت کرده
و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است من شهر علمم و آن شهر بهشت است و علی در آن شهر است و چگونه کسی بهشت
راه یابد مگر از در آن علی بهترین بشر است هر که ابا کند این کافر است **نوزدهم** ابونعیم اصفهانی باسناد خود از قتاده از انس
ابن مالک روایت کرده است که مردی برسول خدا عرض کرد سید عرب کدام است فرمود من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است صلی
الله علیهما و علی آلهما **بیستم** در کتاب صراط المستقیم از جماعتی از عامه روایت کرده است که از عایشه مروی است و همچنین از قیس بن
حازم و اصفهانی و شیرازی و ابن مردویه و خوارزمی و ابن حنبل و بلاذری و ابن عبدوس و طبرانی روایت کرده اند که ان علیا خیر البشر
من ابی فقد کفر و خیر البریه و خیر الخلیفه و خیر من اخلف و خیر الناس **بیست و یکم** ابن ابی الحدید در همین شرح گفته است مدائنی
در کتاب صفین که از ثقات است از مسروق روایت کرده است که چون عایشه از قتل ذی الثدیه و دیدنش بهترین خبر دار شد گفت
خدا لعنت کند عمرو بن العاص را بمن نوشت که علی او را در اسکندریه کشته است بدانید که مرا مانعی نیست از اینکه بگویم آنچه را
که از رسول خدا شنیدم که آنحضرت فرمود میکشد ذی الثدیه را بهترین امت من بعد از من **فقیر گوید** که ذو الثدیه لقب مردی
است از خوارج که نام او حرقوص بود و دستهای او کوتاه بود بمقدار پستان و این همان مخدج است که عایشه از قاتل و مقتول او سؤال
کرد چه مخدج بمعنی ناقص است و او را مخدج میگفتند زیرا که مخدج الید بود یعنی ناقص الید **بیست و دوم** ابن ابی الحدید در همین
شرح گوید مالک بن اسمعیل از ابوغسان نهدی از ابن سیف روایت کرده است که روزی مروان خطبه میخواند و حسن در آن مجلس
نشسته بود مروان در حق علی سخنان ناشایسته گفت حسن فرمود ویلک یا مروان آیا این که دشنام میگوئی بدترین مردم بود
مروان گفت نه بلکه بهترین مردم بود **بیست و سوم** ابن ابی الحدید گوید شیخ من ابوجعفر اسکافی از محمد بن عبید الله بن ابی رافع
روایت کرده است که پدرم ابوذر در ربذه آمدم تا او را وداع کنم و چون خواستم مراجعت کنم احدی با من نبود بمن گفت فتنه عظیمی خواهد
شد از خدا بترسید بر شما باد بعلی بن ابیطالب و او را پیروی کنید و از او دست بر ندارید که من خود از رسول خدا شنیدم که باو فرمود
که تو اولکسی هستی که بمن ایمان آورده و اولکسی خواهی بود که با من مصافحه کنی در روز قیامت و توئی صدیق اکبر و توئی فاروق
که حق را از باطل جدا کنی و توئی یعسوب مؤمنان و مال یعسوب کافران است و توئی برادر و وزیر من و بهترین کسی هستی که من او را در جای خود
بگذارم پس از خود و قرض مرا ادا کنی و بوعدهای من وفا نمائی **فقیر گوید** احادیث معتبره از طرق عامه در این باب بسیار وارد

است از آنجمله حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون آیه اولئک هم خیر البریه بر رسول خدا نازل شد
فرمود یا علی مصداق این آیه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند آمد تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان نور و شیعیان
تو غضبناک و غل در گردن و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهلبیت نازل شده و
ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و امام فخر رازی و دیگران از علمای ایشان از ابن مسعود
روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود علی خیر البشر من ابی فقد کفر و همچنین فخر رازی و دیگران از علمای ایشان روایت کرده اند که رسول خدا
در باب ذی الثدیه فرمود میکشد او را بهترین خلق و در روایت دیگر آنکه میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابو البشر انصاری از پدرش
روایت کرده است که بنزد عایشه رفتم پرسیدم که ایشان را که کشت یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمی شود مرا عداوتی که از علی
در دل است از اینکه حق را بگویم از رسول خدا شنیدم که فرمود میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میفرمود حق با علی است
و علی با حق است ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه شنیدی در باب ایشان بگو گفت شنیدم که از رسول خدا
که فرمود ایشان بدترین خلقند و میکشد ایشان را بهترین خلق خدا و نزدیکترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و در بعضی از روایات
چنین است که میکشد ایشان را بهترین خلق و کسیکه در قیامت وسیله او نزد خدا از همه کس نزدیکتر است و در بعضی روایات میکشد ایشان را
بهترین این امت و ابن حنبل نیز روایت دیگر را نقل کرده است پس از این احادیث متفق علیه عامه و خاصه ظاهر میشود که آنحضرت بهترین خلق
است و حکم اجماعی شبهه تامل نیست **باب سیصد و هفدهم** در اینکه علی بهترین خلق است بعد از رسول خدا و بهترین آفریدگان است و مختار او
پس از رسول خدا و بهترین بشر و بهترین عرب و بهترین امت و بهترین اوصیاست و ائمه بهترین خلق اند بعد از علی و در آن دو آیا خاصه و در آن بیست حدیث است
اول ابن بابویه بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی نیافریده است هیچ آفریده را افضل از من و نه گرامی تر از
من نزد خود من عرض کردم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی خدا تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسل را بر ملائکه مقربین و مرا تفضیل داد
بر جمیع انبیا و مرسلین و فضل پس از من مخصوص تو و مخصوص امامان است بعد از تو بتحقیق که ملائکه خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستان مایند یا علی
حاملان عرش و ملائکه که بر دور عرش اند تسبیح میکنند حمد خدا را میکنند و طلب آمرزش میکنند برای کسانیکه بولایت ما ایمان آورده اند و اگر ما نبودیم
خدا تعالی خلق نمیکرد آدم و نه حوا را و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین را و چگونه ما از ملائکه افضل نباشیم و حال آنکه پیشی گرفتیم بر ایشان بمعرفت پروردگار
خود و در تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول چیزیکه خدا تعالی آفرید ارواح ما بود پس گویا کرد ما را بتوحید و تحمید خود بعد از آن ملائکه را آفرید
چون ارواح ما را یکنور دیدند امر ما را بزرگ دیدند پس تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند که ما خلقی هستیم آفریده و خدا تعالی از صفات ما منزه است
پس ملائکه بتسبیح ما تسبیح کردند و خدا را از صفات ما منزه دانستند و چون بزرگی شان ما را مشاهده نمودند تهلیل کردیم تا ملائکه
بدانند که نیست معبودی مگر معبود بحق و ما بندگانیم و خدا نیستیم تا ما را با او شریک نکردانند یا ما را ابتکی ننمایند پس گفتند لا اله الا الله و چون بزرگی
محل ما را مشاهده نمودند تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا تعالی از هر چیز بزرگتر است و محل کسی عظیم نشود مگر بامر او و چون مشاهده نمودند آنچه را که
خدا تعالی از عزت و قوت بما کرامت فرموده گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا ملائکه بدانند که هیچ حول و قوتی نیست مگر بخدا تعالی و چون مشاهده نمودند
آنچه را که خدا تعالی بما انعام کرامت و اطاعت ما را بر همه فرض گردانیده است گفتیم الحمد لله تا ملائکه بدانند که خدا تعالی مستوجب است که او را حمد کنند بازای نعمتهای
کرامت کرد پس ملائکه نیز گفتند الحمد لله پس ملائکه بما هدایت یافتند بشناختن توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و بعد از آن حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید
و ما را در صلب او سپرد و ملائکه را امر کرد که آدم را سجده کنند برای تعظیم و اکرام ما و سجده ایشان برای خدا از راه عبودیت بود و از برای آدم از جهت اکرام و اطاعت اینکه
ما در صلب او بودیم پس چگونه ما از ملائکه افضل نباشیم و حال آنکه همگی ایشان برای آدم سجده کردند و چون مرا باسمان بردند جبرئیل اذان و اقامه را دو بار گفت
بعد از آن بمن گفت ای محمد پیش بایست گفتم یا جبرئیل از تو پیشتر روم گفت بلی خدا تعالی تفضیل داد انبیا خود را بر همه ملائکه و ترا خاصه بر همه تفضیل داد پس پیش
ایستادم و نماز کردم و نمیکنم و چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت پیش برو یا محمد خود باز پس ماند گفتم ای جبرئیل در چنین جائی مرا میگذاری گفت یا محمد انتهای
حدی که خدا تعالی برای من قرار داده است اینجا است و اگر از اینجا قدمی پیشتر نهم همه پرو بالم بسوزد پس زود با انوار الهی غوطه ور شدم تا بجائی رسیدم که خدا خواست
بنا کرد ندا رسید یا محمد گفتم لبیک و سعدیک ای پروردگار من ندا آمد که یا محمد تو بنده منی
و من پروردگار توام مرا پرستش نما و بر من توکل کن و تو نور منی در میان بندگان من و فرستاده منی بسوی مخلوقات من و حجت منی بر آفریدگان من از برای تو و پیروان تو آفریدم بهشت
را و از برای مخالفان و منکران تو خلق کردم آتش خود را و برای اوصیای تو واجب کردم کرامت خود را و برای شیعیان تو واجب کردم ثواب خود را عرض کردم پروردگارا

اوصیای من کیانند ندا آمد یا محمد اوصیای تو کسانی اند که نام ایشان بر ساق عرش من نوشته است من نظر کردم و در حضور حق تعالی بودم بر ساق عرش نظر
کردم دوازده نور دیدم در هر نوری سطری از نور سبز نوشته بود نام وصیی از اوصیای من اول ایشان علی بن ابیطالب ع و آخر ایشان مهدی امت
من عرض کردم پروردگارا اینانند اوصیای من بعد از من ندا رسید یا محمد اینانند اولیای من و دوستان من و برگزیدگان من و حجتهای من اند
بعد از تو بر خلق و ایشانند اوصیای تو و خلفای تو و بهترین مخلوق من بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند که ظاهر گردانم بایشان دین خود
را و بلند گردانم بایشان کلمه خود را و پاک گردانم باخر ایشان روی زمین را از دشمنان خود و او را در مشرق و مغرب زمین سلطنت دهم و بادها را مسخر
او گردانم و ابرهای سخت را برای او ذلیل و منقاد گردانم و او را در اسباب یعنی در مراتب عالیه بهشت یا درهای آسمانها بلند کنم و بلشکر خود او را یاری کنم
و بملائکه خود مدد نمایم تا دعوت من بلند شود و خلق بر توحید من جمع شوند پس دوام دهم پادشاهی او را و بگردانم روزگار را بکام دوستان
خود تا روز قیامت و این حدیث در باب دوم گذشت **دوم** ابن بابویه بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که از سلمان فارسی
شنیدم که میگفت من در خدمت رسول خدا در مرض موت آنحضرت نشسته بودم فاطمه داخل شد و چون رسول خدا ص را بآن حال مشاهده
نمود گریه آغاز کرد و اشکش بر دیده جاری شد رسول خدا فرمود چرا گریه میکنی ای فاطمه عرض کرد یا رسول الله بر خود و بر اولاد خود بعد از تو
اندیشه دارم که ما را خوار و ذلیل کنند و حقهای ما را از دست ما بگیرند پس چشمهای رسول خدا ص پر آب گردید بعد از آن فرمود ای فاطمه مگر نمیدانی که
ما اهل بیتی هستیم که خدا تعالی آخرت را برای ما بر دنیا اختیار کرده و موت را بر تمام خلق حتم کرده و خدا تعالی نظری بر جانب زمین کرد و مرا از میان خلق
خود برگزید بعد از آن نظر دیگر افکند و شوهر تو علی را برگزید پس وحی فرستاد که ترا بعلی تزویج کنم و او را ولی و وزیر خود گردانم و خلیفه خود
گردانم او را در میان امت خود پس پدر تو بهترین پیغمبران و رسولان است و شوهر تو بهترین اوصیای ایشان است و تو اول کسی خواهی بود که بمن ملحق
شوی از اهل بیت من بعد از آن خدا تعالی نظر سیم بر جانب زمین کرد پس تو و دو فرزندت را از میان اهل زمین برگزید پس تو بهترین زنان اهل بهشتی و دو فرزند
تو حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشتند و من و شوهر تو و اوصیای من تا روز قیامت همگی هدایت کننده و هدایت شدگانیم اول اوصیا
بعد از من برادرم علی است بعد از آن حسن است بعد از آن حسین است بعد از آن نه نفر از اولاد حسین در درجه من اند در بهشت و هیچ درجه در بهشت
نزدیکتر بخدا از درجه من و درجه پدرم ابراهیم نیست ای دخترک من آیا نمیدانی که خدا تعالی ترا گرامی داشت بانکه ترا تزویج کرد با بهترین
امت من و بهترین اهل بیت من و کسیکه اسلامش از همه پیشتر و حلمش از همه بیشتر و علمش از همه بیشتر است پس فاطمه از این کلمات خوشحال شد
و شاد گردید رسول خدا ص فرمود بعد از آن رسول خدا فرمود ای دخترک من جهت تو مناقبی چند است که احدی را نیست ایمان بخدا و
رسول پیش از همه کس آورد و احدی در ایمان بر او سبقت نگرفت و علم او بکتاب خدا و سنت من احدی از امت من نیست که جمیع علم مرا بداند
مگر علی و اینکه خدای عزوجل علم اول و آخر را باو داده است که غیر او کسی را نداده و علم اول و آخر را علی آموخته است و آنچه بعلی تعلیم کرده و رسل
تعلیم کرده است مرا آموخته اند و خدا تعالی مرا امر کرد که آن علم را بعلی تعلیم کنم من چنین کردم و احدی از امت من نیست که جمیع علم و فهم و حکم مرا بداند
غیر از علی و تو ای دخترک من جفت اوئی و دو پسر تو حسن و حسین دو سبط منند و ایشانند دو سبط این امت و هم چنین امر بمعروف نمودن علی و نهی
کردن او از منکر و خدا تعالی عطا کرده او را حکمت و فصل الخطاب یعنی علم قرآن و ای دخترک من ما اهل بیتی هستیم که خدا تعالی بما عطا فرموده است
شش خصلت را که با احدی از اولین پیش از ما عطا نفرموده و باحدی از آخرین غیر از ما عطا نفرماید پیغمبر ما سید پیغمبران است و او پدر تو است و
وصی ما سید اوصیا است و او شوهر تو است و شهید ما سید شهیدان است و او حمزه عم پدر تو است فاطمه عرض کرد یا رسول الله حمزه سید آن شهیدانست
که در رکاب تو شهید شدند فرمود نه بلکه سید شهدای اولین و آخرین است بغیر از انبیا و اوصیا و جعفر بن ابیطالب ذو الجناحین که با ملائکه
پرواز میکند در بهشت برادر شوهر تست و دو فرزند تو حسن و حسین دو سبط امت من و سادات جوانان اهل بهشتند و از ما اهل بیت است قسم
بانکسیکه جان من در دست اوست که مهدی این امت که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور از ما است فاطمه عرض کرد
کدام یک از اینها که نام بردی افضل است فرمود علی بعد از من افضل امت من است و حمزه و جعفر افضل اهل بیت منند بعد از علی و بعد از
تو و بعد از دو پسر تو دو سبط من حسن و حسین و بعد از اوصیا از اولاد همین فرزند من و اشاره بسوی حسین نمود و فرمود و از ایشانست
مهدی و ما اهل بیتی که حق تعالی برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده بعد از آن رسول خدا ص بجانب او و بجانب شوهرش و دو فرزندش
نظر التفات کرده فرمود ای سلمان خدا را گواه میگیرم که من صلحم با کسی که با ایشان صلح است و جنگم با کسی که با ایشان جنگ است و ایشان در
بهشت با من خواهند بود بعد از آن رو بجانب علی کرد و فرمود ای برادر تو بعد از من بسیار ستمها خواهی دید از قریش تا آنکه بلاها

ازعداوت

از عداوت و ستم ایشان بر تو اگر یاوری بیابی که ترا یاری کند با ایشان جهاد کن و با مخالفان خود قتال نما و اگر یاوری نیابی صبر کن و دست از مقاتله ایشان
بدار و خود را و مردمان را بهلاکت میفکن که تو از من بمنزله هرونی از موسی و ترا باید که بهرون پیروی کنی که قبطیان او را ضعیف کردند و نزدیک بود او را بکشند
تو نیز بظلم قریش و اتفاق ایشان با یکدیگر بر آزار تو صبر کن که تو در نزد من بمنزله هرون و پیروان هرونی و ایشان بمنزله عجل و پیروان عجلند یا علی خدا تعالی
اختلاف و فرقه بر این امت نوشته است و اگر خدا خواهد ایشان را بر هدایت جمع کند چنانکه دو نفر از ایشان اختلاف نکنند و در امری نزاع
نکنند و هیچکس فضل صاحب فضل را انکار نکند و اگر خدا بخواهد در دنیا انتقام میکشد همه را تغییر دهد چنانکه ستمکار رسوا
شود و کذب ظاهر گردد و حق باهلش باز گردد و لکن خدا تعالی دنیا را خانه عمل قرار داده و آخرت را محل قرار نموده تا آنکه جزا دهد بدان را بدی
ایشان و نیکان را بنیکی ایشان بعد از آن رسول خدا ص فرمود الحمد لله شکرا علی نعمائه و صبرا علی بلائه **سیم** ابن بابویه بسند خود از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که گفت روزی رسول خدا ص در منزل ام ابراهیم بود و چند نفر از اصحاب
نیز در خدمت او بودند که علی ع داخل شد چون چشم رسول خدا ص بر علی افتاد فرمود ای گروه مردم بنزد شما آمد بهترین مردم بعد از من و او مولای
شما است طاعت او بر شما فرض است مثل طاعت من و معصیت او حرام است مثل معصیت من ای گروه مردم من خانه حکمتم و علی کلید آن خانه
است و هرگز بدرون خانه نتوان رسید مگر بکلید آن دروغ گفته است آنکه گمان کرده است که مرا دوست میدارد و حال آنکه علی را دشمن داشته
چهارم ابن بابویه بسند خود از حذیفة بن الیمان از رسول خدا ص روایت کرده است که فرمود علی بن ابیطالب ع خیر البشر من ابی فقد کفر
پنجم ابن بابویه بسند خود از ابو الزبیر مکی روایت کرده است که جابر را دیدم بر عصای خود تکیه داده و در کوچه ها و بازارها و مجالس مدینه میگردید
و میگفت علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یا معاشر الانصار ادبوا اولادکم بحب علی بن ابیطالب ع فمن ابی فلینظر فی شان امه یعنی علی بهترین کل بشر است و
کسی که ابا نماید از این معنی پس کافر است ای گروه انصار پرورش دهید اولاد و فرزندان خود را بمحبت علی ع و هر کدام از اولاد شما از محبت آنحضرت
سر باز زند از حال مادرش تحقیق کنید که البته قصوری از جانب او خواهد بود **ششم** ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین ع روایت
کرده است که رسول خدا ص بمن فرمود یا علی تو بهترین بشری شک نمیکند در این کسی مگر کسیکه کافر باشد **هفتم** ابن بابویه بسند خود
از سعید بن جبیر از عایشه روایت کرده است که در خدمت رسول خدا ص بودم علی ع داخل شد فرمود این مرد سید عرب است عرض کردم یا رسول الله ص آیا
تو سید عرب نیستی فرمود من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است عرض کردم سید کدام است فرمود کسی است که طاعت او بر مردم فرض است
چنانکه طاعت من فرض است **هشتم** شیخ در کتاب مجالس باسناد خود از حضرت ابیعبدالله ع روایت کرده است که روزی علی ع بخدمت
رسول خدا رفت و آنحضرت در خانه ام سلمه بود چون علی آمد فرمود یا علی چگونه خواهی بود هنگامیکه جمیع امتها را جمع کنند و میزان اعمال
را برپا نمایند و خلق را عرضه نمایند و مردم را بسوی حساب بخوانند **فقیر گوید** یعنی حساب کوید شک نیست که بدکاران علی جا دارند
خدا فرمود یا علی چرا گریه میکنی بخدا سوگند که در روز قیامت تو و شیعیانت را بخوانند و دشمنانت را با روهای سیاه ظاهر
کردن مگر نمیدانی که خدا تعالی فرموده است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه و ایشان تو و شیعه تواند و الذین
کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک هم شر البریه ایشان دشمنان تواند یا علی **نهم** شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از ابو الحسن اول ع روایت
کرده است که فرمود نیافریده است خدا آفریده افضل از محمد ص و افضل از علی ع **دهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ضحاک بن مزاحم روایت
کرده است که از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که فرمود ابوبکر و عمر نزد من آمدند گفتند نزد رسول خدا ص رو و فاطمه دختر او را برای خود خواستگاری کن
تا من بخدمت او آمدم چون مرا دید بخندید فرمود یا علی چه حاجت داری من قرابت و سبقت خود را در اسلام و نصرت خود و جهاد کردن
خود را عرض کردم فرمود راست گفتی و تو خود از همه اینها که یاد کردی افضلی عرض کردم یا رسول الله ص آمده ام که فاطمه دختر خود را بمن تزویج نمائی
داری فرمود یا علی پیش از تو چند کس از مردم او را خواستگاری کردند و من با او اظهار داشتم و از چهره او کراهت فهمیدم اکنون برای تو نیز اظهار کنم
رسول خدا ص در خانه فاطمه داخل شد فاطمه از جای برخواست ردای آنحضرت را گرفت و نعلین از پای مبارکش بیرون آورد و آب وضو حاضر کرد و پای آنحضرت
را شست بعد از آن نشست رسول خدا ص فرمود یا فاطمه عرض کرد لبیک لبیک ما حاجتک یا رسول الله فرمود علی بن ابیطالب کسی است که قرابت و فضل و اسلام او را
میدانی و من از پروردگار خود سؤال کردم که ترا با بهترین خلق و محبوبترین ایشان در نزد خود تزویج کند علی امروز خواستگاری ترا کرد تو چه
میگوئی فاطمه ساکت شد جواب نگفت و روی مبارک را از پیغمبر نگردانید و اعراض نفرمود و اظهار کراهت نکرد رسول خدا ص با کمال سرور از جای برخواست
و میفرمود الله اکبر سکوتها اقرارها پس جبرئیل نازل شد گفت یا محمد فاطمه را بعلی تزویج کن که خدای عزوجل فاطمه را برای وی تزویج کرده و علی را

برای او خواسته است که بدی رسول خدا صلعم فاطمه را بمن تزویج کرد بعد از آن نزد من آمده و دست مرا گرفت و فرمود برخیز بسم الله و بگو علی برکة الله
و ما شاء الله و لا قوة الا بالله توکلت علی الله بعد از آن مرا بهمراه خود آورد و مرا نزد فاطمه بنشانید و عرض کرد خداوندا ایشان محبوبترین خلق
تواند نزد من ایشان را محبوب دار و در فرزندان ایشان برکت بگذار و نگهبانی از خود بر ایشان بگمار و من ایشان را و ذریهٔ ایشان را پناه می برم فاطمه را بتو و ذریهٔ او را
از شر شیطانی که رانده شده درگاه تو است یازدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو نوفل روایت کرده است که از جعفر بن محمد ع شنیدم
که میفرمود نحن خیرة الله من خلقه و شیعتنا خیرة الله من امة نبیه دوازدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس
روایت کرده است که برسول خدا صلعم عرض کردم مرا وصیتی کن فرمود بر تو باد بمحبت علی بن ابیطالب ع قسم بانکسی که مرا بنبوت بحق مبعوث گردانیده
که قبول نمیکند حقتعالی از هیچ بنده هیچ حسنه را تا آنکه از محبت علی بن ابیطالب ع سؤال کند خدای تعالی از هر کسی بحال مردم داناتر است که
اقرار بولایت علی کرده کردار او را قبول کند با هر گناهی که کرده باشد و اگر بولایت او اقرار نکند و بکردار او سؤالی نکند امر کند که او را بسوی جهنم برند ای
عباس قسم بانکسی که مرا برسالت بحق فرستاده است که غضب آتش بر دشمنان علی شدیدتر است از غضبش بر کسانیکه خدا را صاحب فرزند
دانند یا ابن عباس دشمنی میدارند علی را جماعتی که خود را از امت من میدانند و خدای تعالی از برای ایشان هیچ بهره از اسلام نداده یا ابن عباس از
علامات بعض ایشان یکی اینست که دیگران را بر علی تفضیل میدهند قسم بانکسیکه مرا بنبوت بحق مبعوث گردانیده که مبعوث نکرده است هیچ پیغمبری
گرامی تر از من در نزد خود و نه وصیی گرامی تر از وصی من علی ابن عباس گوید از آن زمان تا که رسول خدا صلعم این وصیت با من فرموده پیوسته
محبت علی اکبر بوده و این را بهترین عمل خود میدانم در نزد خدا سیزدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابوذر غفاری روایت کرده است
که رسول خدا صلعم فرمود هر که با علی مقابله میکند کافر است و هر که بر او تفضیل مدهد که مرتد میشود چهاردهم شیخ در کتاب امالی بسند خود
از سعید اعرج روایت کرده است که من و سلیمان بن خالد خدمت حضرت ابیعبد الله ع رفتیم حضرت ابتدا کرده فرمود یا سلیمان آنچه از
امیر المؤمنین ع علی بن ابیطالب رسیده است آنرا اخذ کن و از آنچه نهی فرموده است کناره جوی فضل علی مانند فضل رسول خدا است و رسول
خدا از جمیع مخلوقات خدا افضل بود پانزدهم ابن بابویه بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که از رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود علی
بن ابیطالب و شیعهٔ او و اولاد او سادات اهل بهشت اند که پیشانی و دست و پا سفید اند روز قیامت شانزدهم ابن بابویه بسند
خود از عایشه روایت کرده است که از رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود من سید اولین و آخرینم و علی بن ابیطالب سید اوصیاست و او برادر من و
خلیفهٔ من است بر امت من ولایت او فریضه ایست مثل نبوت من و فضیلت است محبت او بسوی خدا وسیله است گروه او گروه خدا و شیعهٔ او
یاران خدا و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند او امام مسلمانان و ولی مؤمنان و امیر ایشان است بعد از
من هفدهم ابن بابویه بسند خود از عبد الرحمن بن مسعود روایت کرده است که علی فرمود رسول خدا صلعم فرمود محبوبترین اهل بیت
من نزد من و افضل کسی که او را بجای خود گذاردم پس از خودم علی بن ابیطالب است هیجدهم ابن بابویه بسند خود از سلمان رضی الله عنه روایت
کرده است که گفت که وقت موت حضرت رسول خدا صلعم فرمود علی بن ابیطالب بهترین کسی است که گذاشتم او را بجای خود پس از خودم نوزدهم
ابن بابویه بسند خود ایضا از سلمان فارسی رض روایت کرده است که از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود برادر و وزیر من و بهترین کسی که او را خلیفه
خود کردم بعد از خودم علی بن ابیطالب ع است بیستم ابن بابویه بسند خود از نافع بن عمر روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که هر که
از اصحاب من بر علی تفضیل دهد کافر است مؤلف گوید با نهایت [illegible] ابن عمر ناصبی است و روایات از طریق دین اهل بیت بسیار است
اگر همه را ذکر نمائیم کتاب طولانی میشود لهذا بهمین مقدار اکتفا نمودیم باب سیصد و هیجدهم در اینکه علی ع مثل نفس رسول خدا است
و بمنزلهٔ سر او است از بدن او از روایات عامه و در آن سیزده حدیث است اول از مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود
از عبد الله بن حنطب روایت کرده که چون طایفهٔ ثقیف آمدند رسول خدا صلعم فرمود یا اسلام قبول کنید یا آنکه بفرستم بسوی شما کسی را که از خودم
باشد یا فرمود مثل خودم باشد که گردنهای شما را با شمشیر بزند و زنان شما را اسیر کند اموال شما را از دست شما بگیرد عمر گوید بخدا سوگند که
هرگز میل بامارت و سرداری نکرده بودم مگر آن روز و پیوسته خود را از ایشان میدادم با امید آنکه شاید رسول خدا صلعم مرا باین خدمت مأمور نماید
و گوید این است پس بجانب علی ع ملتفت شده دست او را گرفت فرمود آنکس این مرد است تا دو نوبت دوم از صدر الائمه عند العامه موفق بن
احمد بسند خود از مطلب بن عبد الله بن حنطب روایت کرده است که بنو ثقیف هنگامیکه ایشان از وفد آمده بودند نزد رسول خدا صلعم فرمود یا اسلام
قبول کنید یا آنکه خدای تعالی میفرستد بسوی شما کسی را که از من باشد یا فرمود کسی را مثل خودم باشد که شما را بکشد و زنان شما را اسیر کند مال شما را بگیرد

باب سیصد و هیجدهم

عمر بن خطاب

عمر بن خطاب گوید والله ما تمنیت الامارة الا یومئذ جعلت انصب صدری له رجاء ان یقول هو هذا پس بجانب علی ملتفت شده دست او را گرفته دو
نوبت فرمود هو هذا سیم موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول الله صلعم فرمود علی منی مثل راسی من بدنی علی ع
از من بمنزلهٔ سر من است از بدن من چهارم فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم
فرمود علی ع منی مثل راسی من بدنی پنجم ابن مغازلی شافعی بسند دیگر خود از ابن عباس روایت کرده است که قال رسول الله صلعم علی منی کراسی من
بدنی ششم موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه او را نظیری در
امت او هست و علی در میان امت من نظیر من است هفتم احمد بن حنبل بسند خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است که رسول خدا صلعم
در میان مهاجران و انصار برادری میانداخت و هر کسی را با نظیرش برادر میکرد بعد از آن دست علی را گرفته فرمود هذا اخی یعنی علی برادر من است
حذیفه گوید پس رسول خدا صلعم سید مسلمانان و امام متقیان و رسول پروردگار عالمیان است و او را شبیه و نظیری نیست مگر علی و علی در
اوست شعر ومن بین کل الخلق و آخاه احمد   و امله هلا لسلک الاخر مصنف گوید علی برادر او است یعنی نظیر او است و آنچه رسول خدا صلعم
را افضل و اشرف است علی را نیز هست مگر نبوت شعر [illegible]   و ما فاته فضل سوی اسم النبوة هشتم موفق بن احمد
بسند خود از عمرو بن شعیب از جدش روایت کرده است که عایشه گفت رسول خدا صلعم فرمود علی خود من است هیچکس ندیده که در حق خود چیزی
گوید و خود را وصف کند نهم ایضا موفق بن احمد بسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود علی منی بمنزلة
راسی من بدنی دهم ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از رسول خدا صلعم روایت کرده است که با اهل ثقیف فرمود یا اسلام اختیار کنید
یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی از خودم یا فرمود کسیکه عدیل و نظیر خودم باشد که گردن شما را بزند و زنان شما را اسیر کند مال شما را از دست
شما بگیرد عمر گوید هرگز تمنای امارت و سرداری نکرده بودم مگر آن روز و پیوسته بخاطر میگذرانیدم با امید اینکه مرا سردار کند و بگوید آن مرد این است
که بجانب علی ملتفت شده فرمود آن مرد این است تا دو نوبت یازدهم ابن ابی الحدید در همین شرح گوید احمد بن حنبل در مسند خود و در کتاب
فضائل علی ع روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود ای بنی ولیعه دست باز دارید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را مثل خودم که امر مرا در میان
شما جاری نماید و با شما مقاتله کند و زنان شما را اسیر کند ابوذر گوید من در آنوقت در حجرهٔ خود بودم که عمر آمد دست بر پشت من گذاشت که
برود گفت و را یافتم از من پرسید که گر اکنون داری که اراده کرده باشد گفتم ترا نمیخواهد از آنکه نعل او را پینه کند در خانه و رسول
خدا بجانب علی ع اشاره کرده فرمود آنکس این مرد است دوازدهم ایضا ابن ابی الحدید گوید این خبری که مشهور است از رسول خدا صلعم که بنی
ولیعه فرمود لتنتهن یا بنی ولیعة او لابعثن الیکم رجلا عدیل نفسی یقتل مقاتلتکم و یسبی ذراریکم عمر بن خطاب گفت ما تمنیت الامارة
الا یومئذ جعلت انصب له صدری رجاء ان یقول هو هذا فاخذ بید علی و قال هو هذا سیزدهم سمعانی در کتاب فضائل الصحابه بسند
خود از بریده روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود علی منی بمنزلة راسی من جسدی باب سیصد و نوزدهم در اینکه علی مثل نفس
رسول خدا است از روایات خاصه و در آن سه حدیث است اول ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری
روایت کرده است که از رسول خدا صلعم خصلتهای چند در خصوص علی ع شنیدم که اگر یکی از آنها در جمیع مردم باشد همه را کافی است در حیث
فضل فرمود در حق او من کنت مولاه فعلی مولاه و فرمود علی منی کهرون من موسی و فرمود علی منی و انا منه و فرمود علی منی کنفسی طاعته طاعتی
و معصیته معصیتی و فرمود حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله و فرمود ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله و فرمود علی حجة الله و
خلیفته فی عباده و فرمود حب علی ایمان و بغضه کفر و فرمود حزب علی حزب الله و حزب عدوه حزب الشیطان و فرمود علی مع الحق و الحق
معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و فرمود علی قسیم الجنة و النار و فرمود من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله عز و جل
و فرمود شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة و ترجمهٔ آنها در طی ابواب گذشت دوم ابن بابویه در کتاب امالی بسند صحیح خود از حضرت
امام رضا ع از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که روزی رسول خدا صلعم خطبه میخواند فرمود ایها الناس بسوی شما رو آورده است
بسوی شما ماه خدا با برکت و آمرزش و رحمت و مغفرت و فضیلت آن بیان کرد و در آخر آن فرمود بعد از آن رسول خدا گریه کرد و امد عرض کردم
یا رسول الله چرا گریه میکنی فرمود یا علی گریه میکنم از اینکه قومی خون ترا در این ماه حلال میکنند گویا می بینم در حالت نماز و بر انگیخته
میشود بدترین اولین و آخرین جفت پی کنندهٔ ناقهٔ صالح و ضربتی بر فرق سرت زند که محاسنت از خون فرقت رنگین شود حضرت امیر المؤمنین
گوید عرض کردم یا رسول الله صلعم چون مرا بکشند دین من بسلامت است فرمود بلی دین تو بسلامت است بعد از آن فرمود یا علی هر که ترا بکشد مرا

باب سیصد و نوزدهم

کشته و هرکه ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته و هرکه بتو ناسزا گفته بمن ناسزا گفته زیرا تو از منی مثل نفس من روح تو از روح من است طینت تو
از طینت من است خدای تبارک و تعالی من و ترا آفرید و من و ترا برگزید مرا برای نبوت اختیار کرد و ترا برای امامت پس هرکه انکار امامت تو کند
انکار نبوت من کرده یا علی تو وصی منی و تو پدر اولاد منی و تو شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت من در حیات من و بعد از مردن من امر تو امر من است
و نهی تو نهی من است سوگند یاد میکنم بآنکسی که مرا بنبوت مبعوث گردانیده است و مرا بهترین خلقان قرار داده که تو حجت خدائی بر خلق
و امین خدائی بر سرهای او و خلیفه خدائی بر بندگان او **سیم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امام رضا در حدیثی طویل با مأمون
و علما در بیان فرق میان عترت و امت و فضل عترت بر امت و اصطفای عترت روایت کرده است حدیث را بطوله نقل کرده تا آنکه گوید
علما بحضرت عرض کردند یا خدا تعالی اصطفای عترت را در قرآن تفسیر کرده فرمود بلی خدا تعالی اصطفا را در معنی ظاهری بغیر از معانی باطنی
در دوازده موضع تفسیر کرده است و حضرت آن موضع را بیان میکند تا آنکه میفرماید اما موضع سیم که خدا تعالی تمیز میدهد مخلوق
طاهرین خود را و پیغمبر خود را امر میفرماید که با ایشان مباهله کند در آیه ابتهال پس میفرماید فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من
العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و تفسیر این مکرر گذشت علما عرض کردند مراد از نفس خود پیغمبر است حضرت
فرمود غلط گفتید مراد از انفسنا علی بن ابیطالب است و دلیل بر این قول رسول خداست که فرمود لینتهین بنو ولیعة او لابعثن الیهم رجلا کنفسی یعنی علی
بن ابیطالب و مراد بابناء حسن و حسین است و مراد بنساء فاطمه علیها السلام و این خصوصیتی است که احدی در آن تقدم نجسته و فضیلتی است که هیچ بشری
بآن نرسیده و شرفیست که هیچ مخلوقی بر ایشان در این شرف پیشی نگرفته زیرا که نفس علی را نفس خود خوانده این موضع سیم و اما موضع چهارم و دوازدهم
موضع را بالتمام نقل کرده است

باب سیصد و بیستم

در قول رسول خدا علی منی و انا منه از روایات عامه و در آن سی و پنج حدیث است
اول مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش بسند او از عبد الله بن حنطب روایت کرده است که چون فرستادگان طایف ثقیف نزد
رسول خدا آمدند فرمود اسلام را قبول کنید اگر نه میفرستم بجانب شما مردی را که از خودم یا فرمود مثل خودم که گردن شما را بزند و عیال شما را اسیر
کند و مال شما را از شما بگیرد عمر گوید بخدا سوگند که آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و پیوسته سینه خود را پیش میکردم بامید آنکه بفرماید این
کس این است پس بجانب علی ملتفت شده و دست او را بگرفت فرمود آن کس این است تا دو نوبت **فقیر گوید** سوگند عمر در این قصه دروغ است که من
هرگز آرزوی امارت نکرده بودم مگر در آن روز و حال آنکه روزها بسوگند مؤکد در خیبر بلکه در مواطن دیگر **دوم** عبد الله بن احمد حنبل بسند خود
از عبد الله بن بریده از پدرش روایت کرده است که وقتی رسول خدا دو لشکر بسوی یمن فرستاد و علی را بر یکی سردار کرد و خالد بن ولید را بر دیگری و فرمود
هرگاه بیکجا جمع شدید علی بر همه دو لشکر امیر است و هرگاه از یکدیگر جدا شدید هر یک از شما بر لشکر خود امیر باشد گوید با بنی زبید که از اهل یمن اند جنگ
کردیم و میان ما با ایشان جنگ در گرفت مسلمانان بر مشرکان غالب شدند مقاتلان ایشان را کشتند و عیال ایشان را اسیر کردند علی زنی از اسیران برای
خود برگزید بریده گوید خالد بن ولید نامه بخدمت رسول خدا نوشت مرا نیز نوشته را آوردم و بخدمت رسول خدا رفتم و نوشته خالد
با او دادم چون نوشته خالد را بر آنحضرت خواندند متغیر شد فرمود چه میبینید در باب مردی که خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا و
رسول او را دوست میدارند من عرض کردم یا رسول الله من پناه میبرم بخدا از غضب تو و من تقصیری ندارم مرا با مردی فرستادی و امر فرمودی
بمن که او را اطاعت کنم او را اطاعت کردم و مرا برسالتی فرستاد تبلیغ رسالت کردم رسول خدا فرمود در باره علی بد مگو که او از من است
و من از اویم **سیم** عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا لشکری را فرستاد و علی را
بر ایشان امیر گردانید علی در آن سفر چیزی از غنایم تصرف کرد و یا کاری کرد که ایشان معقول ندانستند و آن قصه خود را نپسندیدند و مرضی ایشان نبود
پس جمعی از ایشان اتفاق کردند که شکایت او را نزد رسول خدا برند عمران گوید عادت ما این بود که چون از سفر می‌آمدیم اول بخدمت رسول
خدا رفته بر آن حضرت سلام میکردیم گوید چون بخدمت رسول خدا رسیدند یکی از ایشان برخاست و عرض کرد علی در این سفر چنین و
چنان کرد رسول خدا روی مبارک از او بگردانید جواب نگفت بعد از آن دویمی برخاست و عرض کرد یا رسول الله ان علیا فعل کذا و کذا
فاعرض عنه بعد از آن سیمی از صحابه برخاست و عرض کرد علی چنین و چنان کرد باز آنحضرت روی بگردانید جواب نداد تا آنکه چهارمی برخاست
و عرض کرد یا رسول الله ان علیا فعل کذا و کذا رسول خدا روی بر او فرمود در حالتی که رنگ مبارکش متغیر شده رو بجانب آن مرد کرده فرمود دست از علی
بدارید که علی از من است و من از علیم و او است ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من **چهارم** عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از ابو اسحق از حبشی
بن جناده سلولی روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی از من است و من از علیم ادا نمیکند از من یعنی دین مرا مگر خودم

یا علی سر ابیک گوید با ابو اسحق گفتم تو خود این را از رسول خدا شنیدی ابو اسحق گفت بلی در فلان موضع شنیدم سر ابیک گوید نام آن موضع را من
فراموش کردم **پنجم** عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از ادم سلولی و او در خدمت رسول خدا در سفر حجة الوداع که آخرین سفر آنحضرت
بود روایت کرده است که فرمود علی منی و انا منه لا یقضی دینی الا انا او علی و ابن ادم گوید فرمود و لا یؤدی عنی الا انا او علی **ششم** عبد الله
احمد بن حنبل بسند خود از ابو معتمر از علی بن ابیطالب روایت کرده است که وقتی رسول خدا مرا طلب کرد و من در باغی از باغهای مدینه
در خواب بودم مرا بیدار کرد و فرمود برخیز بخدا سوگند که تو برادر منی و پدر اولاد منی بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که بر عهد من
بمیرد در گنج بهشت است و کسیکه بر عهد تو بمیرد یعنی ولایت تو بمیرد وفا بعهد خود کرده و شهید مرده است و هر که بعد از مرگ تو بمیرد بحب تو بمیرد خدا
تعالی خاتمه کار او را امن و ایمان فرماید مادامیکه آفتاب طلوع کند یا غروب نماید **هفتم** ایضا عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از عبد الله
بن ابی رافع از پدرش از جدش روایت کرده است که چون علی علمداران مشرکان را در روز احد بجهنم واصل کرد جبرئیل نازل شد گفت
یا رسول الله این مواسات است که علی امروز کرد رسول خدا فرمود او از من است و من از اویم جبرئیل عرض کرد و من از شما ام
فقیر گوید مواسات بمعنی یاری کردن و بذل جان و تن بکسی غمخواری نمودن است **هشتم** ایضا از عبد الله بن ابی رافع از پدرش از علی
ابن ابیطالب روایت کرده است که چون در روز احد مردم فرار را بر قرار اختیار کردند من در پیش خود گفتم رسول خدا فرار نمیکند البته در میان
ایشان نبوده است پس بر مشرکان حمله کردم دیدم رسول خدا ایستاده و فرار نکرده است پس جبرئیل بآنحضرت عرض کرد ان هذه لهی المواساة
رسول خدا فرمود انه منی و انا منه جبرئیل عرض کرد و انا منکما مباهات با ملائکه بشما است و کافیست او را مرتبه که مباهات کرد بعلی
و کافیست او را مرتبه خدا تعالی مرا بسوی شما فرستاده و من سخن میگویم و رعایت خویشان خود میکنم پس کسیکه سعادتمند کامل است
و خوش سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او **نهم** در ثلث آخر از جزو چهارم از صحیح بخاری از اجزای ثمانیه
در مناقب علی بن ابیطالب از عمر روایت کرده است که رسول خدا از دنیا رفت و از او راضی بود و رسول خدا بعلی فرمود تو از منی و من از توام
دهم در جزو پنجم از صحیح بخاری در اول کراس چهارم بسند خود از براء روایت کرده است که رسول خدا در ماه ذی القعده عمره کرد
و اهل مکه نمیگذاشتند که رسول خدا داخل مکه شود تا آنکه قرار بر این دادند که زیاده از سه روز در مکه اقامت نکند چون صلح نامه را
نوشتند در آن نوشتند هذا ما قاضا علیه محمد رسول الله چون اهل مکه خواندند گفتند ما اقرار باین نوشته نداریم چون رسول
خدا بودن ترا اگر ما اقرار داشتیم مانع نمیشدیم ولکن تو محمد بن عبد الله پس آنحضرت بعلی بن ابیطالب فرمود رسول
الله را محو کن علی عرض کرد بخدا سوگند که من هرگز نام ترا از نبوت محو نکنم رسول خدا خود صحیفه را گرفته در آن صحیفه نوشت هذا ما قاضی علیه
محمد بن عبد الله یعنی این عهد نامه ایست که محمد بن عبد الله با اهل مکه قرار داده و طرفین بآن راضی شدند نیست که بغیر از شمشیر هیچ سلاح
داخل مکه نکنند و شمشیرهای ایشان در مدت توقف در غلاف باشد هر کرا از اهل مکه بخواهد با اهل اسلام برود احدی او را مانع نشود
و هر کرا از اهل اسلام بخواهد در مکه بماند احدی از اهل اسلام او را مانع نباشد چون داخل مکه شدیم و زمان توقف تمام شد نزد علی آمدند
و گفتند بصاحب خود بگو از شهر بیرون رود که مدت توقف تمام شد رسول خدا از شهر بیرون آمد دختر حمزه بدنبال ایشان افتاد و فریاد
میکرد ای عم ای عم علی دست او را گرفته بفاطمه سپرد و فرمود دختر عمت را نگاه دار فاطمه او را برداشته بیاورد علی و زید و جعفر در آن دختر
نزاع کردند علی فرمود من او را گرفته‌ام و دختر عم من است جعفر گفت دختر عم من است و خاله او زوجه من است زید گفت دختر برادر من است
محاکمه را نزد رسول خدا بردند حضرت حکم فرمود تا او را بخاله اش دهند و فرمود خاله بمنزله مادر است و بعلی فرمود تو از منی و من
از توام و بجعفر فرمود تو در خلق و خلق شبیه منی و بزید فرمود تو برادر و مولای مائی پس بعلی فرمود یا علی دختر حمزه را تزویج نمیکنی عرض کرد
او دختر برادر من است از رضاع **دوازدهم** در مناقب فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از حبشی بن جناده روایت کرده است که از رسول
خدا شنیدم که میفرمود علی منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا او علی **سیزدهم** ایضا ابن مغازلی بسند مذکور از حبشی بن جناده روایت
کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی از من است و من از علیم **چهاردهم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از بنانة بن یزید از پدرش
روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو ختن منی و تو پدر اولاد منی و تو از منی و من از تو **فقیر گوید** قال فی مجمع البحرین الختن
کل من کان من قبل المرأة مثل الاب و الاخ و هم الاختان هکذا عند العرب و اما العامة فختن الرجل عندهم زوج ابنته کذا قاله الجوهری **پانزدهم**
ابن مغازلی شافعی بسند خود از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا فرمود از علی چه میخواهید که پیوسته شکایت او نزد

وقف عام

من مجی آوردیدان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی **شانزدهم** ایضاً ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن بریده از بریده روایت کرده است
که رسول خدا فرمود یا بریده لا تبغض علیا ان علیا منی وانا منه دشمن مدار علی را که علی از منست و من از علیم **هفدهم** ابن مغازلی شافعی
بسند صحیح دیگر حبشی بن جناده روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی منی وانا منه و گوید رسول خدا فرمود لا یؤدی عنی الا انا او علی
تبلیغ نمیکند از من احدی مگر خودم یا علی **هیجدهم** ابن مغازلی بسند خود از حبشی بن جناده روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی
منی وانا من علی لا یؤدی عنی الا علی **نوزدهم** ابن مغازلی بسند خود از حبشی بن جناده روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که
بعلی فرمود انت منی وانا منک لا یؤدی عنی الا انا او انت **بیستم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از براء بن عازب روایت کرده است که رسول خدا بعلی
فرمود انت منی وانا منک **بیست و یکم** ابن مغازلی بسند خود از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از من است
و او ولی هر مؤمن است پس از من **بیست و دویم** در کتاب جمع بین الصحاح الستة تألیف رزین عبدری در جزو دویم در مناقب علی بن ابیطالب
گوید عمر بن الخطاب گفت است رسول خدا وفات یافت و از علی راضی بود و رسول خدا باو فرموده است منی وانا منک **بیست و سیم** در کتاب
جمع بین الصحاح الستة در همین باب از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا لشکری بجانب مشرکان فرستاد
و علی را بر ایشان امیر کرد و غنایم بدست اهل اسلام افتاد علی کنیزکی از آن غنایم برداشت و این بر همراهان گران آمد با خود قرار دادند که از او شکایت
نزد رسول خدا برند چون باز بر رسول خدا عرض کردند اعراض فرمود بعد از آن با چهره خشمگین رو بجانب ایشان کرد و فرمود و ما تریدون من
علی ان علیا منی وانا منه **بیست و چهارم** در همین باب ایضاً از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از ابو جناده روایت کرده است که رسول خدا
فرمود علی منی وانا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی **بیست و پنجم** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از حبشی بن
جناده روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از من است و من از علیم هر که با علی بجنگد با من جنگیده است **بیست و ششم** موفق بن احمد
ایضاً باسناد خود از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا لشکری بجائی فرستاد و علی بن ابیطالب را بر آن لشکر سردار کرد و آنحضرت
از غنایم آن سفر دختری برداشت همراهان او از آن آزرده شدند چهار نفر از اصحاب رسول خدا با یکدیگر عهد کردند که در خدمت رسول خدا از او شکایت
برند عمران گوید عادت مسلمانان این بود که چون از سفری می‌آمدند اول نزد رسول خدا می‌آمدند جمال مبارک او را دیده بر او سلام میکردند
بعد از آن بخانهای خود می‌رفتند چون لشکر مراجعت کرد بخدمت آنحضرت آمدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر از جای برخواست و عرض کرد
یا رسول الله ان علیا صنع کذا و کذا رسول خدا رو برتافت و جواب نفرمود دیگری از جای برخواست و همان سخن را عرض کرد باز حضرت اعراض کرد
سیمی از جای برخواست و باز از او شکایت کرد باز حضرت گوش بعرض ایشان ندادند تا آنکه چهارمی برخواست و عرض کرد علی در این سفر چنین و
چنان کرد رسول خدا از روی غضب رو به او فرمود از علی چه میخواهید علی از من است و من از علیم و علی ولی هر مؤمن است بعد از من **بیست و**
هفتم ایضاً موفق بن احمد بسند خود از عبد خیر از علی بن ابیطالب روایت کرده است که روزی خوشه موزی بهدیه بخدمت رسول
خدا آوردند آنحضرت از آن موز میل میکرد و میفرمود من میخواهم که یکی عرض کند تو علی را دوست داری فرمود علی مکرر بدان که
علی از منست و من از علیم **فقیر گوید** موز میوه ایست معروف قال فی القاموس الموز ثمرة ثمر ملین مدر محرک للباه مزید فی النطفة و
البلغم والصفراء و اکثاره مثقل جداً و قوته یحمل من الثلثین الی الخمسة موزه **بیست و هشتم** ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای
عامه است بسند خود از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمن است
پس از من **بیست و نهم** ایضاً ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از هانی بن هانی از علی روایت کرده است که من و جعفر بن ابی طالب و زید بن
حارثه بخدمت رسول خدا آمدیم بآنحضرت بزید فرمود تو برادر و مولای مائی زید خجل شد بعد از آن بجعفر فرمود تو در خلق و خلق شبیه
منی جعفر خجل شد پس خجلت زید بعد از آن بمن فرمود انت منی وانا منک من شرمنده شدم پس از شرمندگی ایشان **سی ام** ابرهیم بن
محمد حموینی بسند خود از حبشی بن جناده روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از منست و من از علیم تبلیغ نمیکند از من احدی مگر
خودم یا علی و ابن حنبل و ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی در سنن که تمام کتاب او است بتفاوتی نقل کرده **سی و یکم**
حموینی باسناد خود از حبشی بن جناده روایت کرده است که از رسول الله شنیدم که میفرمود علی از منست و من از علیم ادا نمیکند از من
احدی مگر خودم یا علی و ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی حافظ در مسند خود جامع صحیح این حدیث را از حبشی بن جناده روایت کرده است
که رسول خدا فرمود علی منی وانا من علی فلا یؤدی عنی الا انا او علی **سی و دویم** حموینی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علی

روایت

وقف عام

روایت کرده است که خوشه موزه بهدیه نزد رسول خدا آوردند آنحضرت از آن موزه مقشر میکرد و در دهان من میگذاشت یکی عرض کرد
یا رسول الله علی را دوست میداری فرمود مگر نمیدانی که علی از منست و من از علیم **سی و سیم** ابرهیم بن محمد حموینی بسند
خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعبد الرحمن بن عوف فرمود ای عبد الرحمن شما اصحاب منید و علی بن ابیطالب از منست
و من از علیم هر که علی را قیاس کند بغیر من بر من جفا کرده و هر که بر من جفا کند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند بر او است لعنت خدا ای عبد الرحمن
خدا تعالی کتابی مبین بر من نازل کرده و مرا امر فرموده است که بیان کنم برای مردم آنچه را که بر ایشان نازل شده غیر از علی بن ابیطالب که او احتیاج
ببیان نیست زیرا که خدا تعالی فصاحت در زبان او و مانند فصاحت در زبان من گردانیده و اگر حکمت مردی بود هر آینه آن مرد علی بود
و اگر عقل مردی بود هر آینه امام علی بود و اگر سخا مردی بود هر آینه امام حسین بود و اگر حسن شخصی بود هر آینه آن شخص فاطمه بود بلکه فاطمه
از آن اعظم بود بدرستیکه فاطمه دختر من بهترین اهل زمین است در عنصر و شرافت و کرامت **سی و چهارم** حموینی ایضاً بسند خود از
محمد بن عبدالله بن ابی رافع از پدرش از جدش روایت کرده است که چون علی علمداران مشرکان را بجهنم واصل کرد رسول خدا جماعتی از مشرکان را
دید بعلی فرمود یا علی بر این جماعت حمله کن علی بر ایشان حمله کرده جمعیت ایشان را متفرق ساخت و هشام بن امیه مخزومی را بجهنم فرستاد بعد از آن
رسول خدا نیز جماعتی دیگر از مشرکان قریش را دید بعلی فرمود احمل علیهم علی بر ایشان حمله کرد و جمعیت ایشان را از هم پاشید و عمرو بن عبد جمحی را
بدرک واصل کرد بعد از آن رسول خدا باز جماعتی از مشرکان قریش را دید بعلی فرمود بر ایشان حمله کن فحمل علیهم ففرق جماعتهم و قتل شیبة بن مالک
احد بنی عامر بن لؤی پس جبرئیل آمد گفت یا رسول الله این کردار علی را میگویند مواسات بود با تو رسول خدا فرمود انه منی وانا منه جبرئیل عرض کرد
و من نیز از شما هستم پس راوی شنیدند که منادی ندا میکرد لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی **سی و پنجم** ابو الحسن فقیه بن شاذان در مناقب
مأته از روایات عامه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود که اگر اهل زمین محبت تو داشتند چنانکه اهل آسمان محبت تو دارند
هرآینه هیچ کدام از ایشان داخل جهنم نمیشدند یا علی تو از منی و من از توام و ذریه تو از من و از تواند و من و تو و ذریه ما و شیعیان ما
داخل میشوند در بهشت پیش از همه امتهای پیغمبران به پانصد سال **سی و ششم** در جزو ثانی از کتاب فردوس دیلمی از عمران بن حصین از رسول
خدا روایت کرده است که فرمود علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی و زیاده از این احادیث در این باب در باب سیصد و بیست و دویم خواهد
آمد ان شاء الله تعالی **باب سیصد و بیست و یکم** در بیان آنکه رسول خدا فرمود علی منی وانا من علی از روایات خاصه و در آن شش حدیث است
اول ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از سلمة بن قیس روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی در آسمان هفتم مانند آفتاب است در روز
و در زمین و در آسمان اول مانند ماهتاب است در شب و رسول خدا ... علی عطا فرموده است که اگر از آن تمام اهل زمین
قسمت کنند هر آینه همه را کافی خواهد بود و فضیلتی از فهم کرامت فرموده است که اگر از آن تمام اهل زمین قسمت نمایند همه فاضل خواهند گردید
نرمی او مانند نرمی لوط است و خلق او مانند خلق یحیی و زهد او چون زهد ایوب و سخای او چون سخای ابرهیم و بهجت او چون بهجت سلیمان
و قوت او چون قوت داود او را نامی است در هر باب از حجابهای بهشت نوشته و خدا کارم ... بشارت داده و او را است بشارتی نزد
من علی محمود است نزد حق تعالی و مزکی است نزد ملائکه و خاص من و خالص من و چراغ من و مصاحب من و حبیب من و رفیق من است خدا تعالی
او را انیس من گردانیده است از خدا تعالی سؤال کردم که او را پیش از من از دنیا نبرد و سؤال کردم که او را شهید شود چون بهشت را فتح دهم
حوریان علی را بکشتاند و حجتان و قصرهای او را بعکس جمیع افراد بنی نوع انسان علی از منست و من از علیم هر که علی را دوست دارد مرا دوست
داشته محبت علی نعمت است و پیروی او فضیلت است ملائکه هفت آسمان و حملة عرش و تواضع کاران و صالحان جن همه بر کرد حلقه زنان
هیچ ونده بر روی زمین راه نرود پس از من مگر آنکه علی از او گرامی تر است در عزت و فخر و طریقه هر گز بد امری نشتافته و با عث فنا
نکرد بدین زمین او زاویه خود بر داشت و او را گرامی داشت بیرون نیاید احدی از ملائکه عادم مگر آنکه علی گرامی تر است از او و در ولادت و حکم
مادر و در هیچ جائی فرود نیاید مگر آنکه آن منزل میمون است خدا تعالی حکمت را بر او فرستاد و ردای فهم بر او پوشانید ملائکه
پیوسته با او می‌نشینند و ملائکه را نمی‌بیند اگر پس از من وحی بکسی نازل شود هر آینه بر او نازل خواهد شد خدا تعالی همه مجلسها را بنام او
زینت بخشیده و لشکرها را بیاد شجاعت و کرامت او داشته و خرم گردانیده است به برکت و بلاد او عزیز کرده است بسبب او جاها را مثل او
مثل خانه خدا است که همه زیارت کنند و کسی زیارت نکند مثل او مثل ماهتاب است چون طلوع کند تیرگی شب را برطرف کند و مثل او مثل آفتاب
که چون بیرون آید عالم را پر نور کند خدا تعالی در کتاب خود او را وصف نموده و بآیات او را مدح کرده و آثار حسنه او را در قرآن ستوده

ومنازل او را فرموده و او کریم است در حال حیات و شهید است در حال موت دویم ابن بابویه بسند خود از ثابت بن سلیم روایت کرده است
که علی و فاطمه و حسن و حسین بخدمت رسول خدا آمدند و هر یک از ایشان میگفتند رسول خدا ایشانرا بشارت داد و دست میداد و پس نزد رسول خدا
آمدند فاطمه در پیش روی آنحضرت نشست و حسن در جانب راست و حسین در جانب چپ و علی در پشت سر آن حضرت نشستند رسول خدا با ایشان
فرمود شما همگی از منید و من از شمایم سیم ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که علی در جنگ خیبر بعد از فتح قلعه بخدمت
رسول خدا آمد خبر فتح را بآنحضرت داد فرمود یا علی اگر نه آن بود که طوایفی از امت من بگویند در حق تو آنچه نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند هر آینه
امروز در فضل تو سخنانی میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک پای ترا بردارند به تبرک و بقیه آب وضوی ترا طلب شفا نمایند استشفا نمایند لکن در حق
تو کافیست که تو از منی و من از توام تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد تو بری میکنی
ذمه مرا و قتال میکنی بر سنت من و فردای قیامت تو خلیفه منی در بالای حوض من و اول کسی که حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و از
امت من اول کسی که داخل بهشت شود تو خواهی بود و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید بر دور من و من ایشانرا شفاعت کنم و
در بهشت همسایگان من باشند یا علی حرب تو حرب من است و صلح تو صلح من است سر تو سر من است و آشکار تو آشکار من است و ضمیر تو ضمیر
من است و اولاد تو اولاد منند تو وفا میکنی بوعدهای من حق جاریست بر زبان تو و ثابت است در دل تو و پیوسته در نظر تو است ایمان مخلوط
است با گوشت و خون تو چنانچه با گوشت و خون من مخلوط است بتحقیق که وارد نشود بر حوض من دشمن تو و دور نشود از حوض من دوست تو بر حوض من وارد خواهند
شد راوی گوید علی بسجده افتاد و گفت حمد میکنم خدا را که بر من منت گذاشت با ایمان و قرآن را بمن تعلیم کرد و مرا محبوب ترین خلایق گردانید
نزد بهترین خلایق خاتم پیغمبران و سید مرسلان بمحض احسان و فضل خود گوید پس رسول خدا فرمود یا علی اگر تو نبودی شناخته نمیشدند
مؤمنان بعد از من چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابوسعید روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از من است و من از علیم و جبرئیل
گفت و من از شمایم پنجم شیخ در امالی بسند خود از عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب روایت کرده است که رسول خدا بام سلمه فرمود ای ام سلمه
علی از من است و من از علیم گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی ای ام سلمه بشنو و گواه باش که علی
سید مسلمانانست ششم شیخ در کتاب امالی بسند خود از مخدوج بن زید ذهلی روایت کرده است که او با جمعی از قوم خود برسالت بخدمت حضرت
رسالت پناه آمده بود حضرت امیر اصحاب النار و اصحاب الجنة را یاد کرد ما عرض کردیم یا رسول الله اصحاب جنت کدامند فرمود
آنکسانیکه اطاعت من کنند و علی بن ابیطالب را بعد از من اطاعت نمایند در آنوقت علی در پهلوی آنحضرت نشسته بود حضرت دست علی را
گرفت و او را بلند کرد و فرمود بتحقیق که علی از من است و من از علیم هر که مخالفت او کند مخالفت من کرده و هر که مخالفت من کند بغضب خدا
گرفتار شود بعد از آن فرمود یا علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است و توئی علم در میان من و امت من بعد از من طیه گوید من بنزد زید
ارقم رفتم و حدیث مخدوج بن زید را برای او نقل کردم زید گفت گمان ندارم که احدی باقی مانده باشد از کسانیکه این را از رسول خدا شنیده باشند
مگر من و من گواهی میدهم که رسول خدا این کلام را فرمود بعد از آن گفت جماعتی با علی مخالفت کردند که خود این حدیث را از رسول خدا
شنیده بودند و آن روایت را منکر شدند فقیر گوید بعضی محدثین راوی حدیث را مخدوج باهمال حاء و بعضی با جیم معجمه در آخر ضبط کرده اند
و بعضی گفته اند مخروج در کتب مشهوره اصحاب رجال ما مذکور نیست و لکن ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته است که او مجهول است
از جمله تابعین است هر که چنان گمان کرده است که مخروج از اصحاب رسول خدا بوده است خطا کرده و مخفی نماند که چون مخروج اخبار بسیار
از رسول خدا در فضایل و مناقب امیرالمؤمنین روایت کرده است لهذا ابن حجر که در دشمنی از حجر صلب تر است بمحض جهت جاهلیت گفته
وقد اخطاء من زعم انه صحب رسول الله و در این باب از روایات خاصه همین قدر اکتفا نمود چه خصم را کفایت خواهد کرد و زیاده از این
در باب سیصد و بیست و سیم که در تبلیغ سوره برائت است از احادیث مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی باب سیصد و بیست و یکم
در تبلیغ حضرت امیرالمؤمنین سوره برائت را و عزل نمودن ابوبکر از تبلیغ آن و در آیات عامه و در آن بیست و سه حدیث است اول
در مسند احمد بن حنبل عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از حبش از علی روایت کرده است که چون ده آیه از سوره برائت بر رسول خدا
نازل شد ابوبکر را طلبیده و آیات را باو داد و او را فرستاد تا آن آیات را بر اهل مکه بخواند پس از رفتن ابوبکر مرا بنزد خود خواند و فرمود
ابوبکر را دریاب هر جا که باو رسیدی آیات را از او گرفته ببر و بر اهل مکه بخوان فرمود من رفتم و در جحفه باو رسیدم و آیات را از او گرفتم و رفتم ابوبکر
مراجعت کرد و چون بنزد رسول خدا آمد عرض کرد مگر در شان من در حق من نازل شده که آیات را از من گرفتند فرمود نه ولکن جبرئیل

از جانب رب جلیل نازل شده و گفت حکم الهی این است که این آیات را احدی بسوی اهل مکه نبرد و برایشان نخواند مگر تو یا مردی که از تو باشد دویم
عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا سوره برائت را با ابوبکر بسوی اهل مکه فرستاد و چون بذی الحلیفه
رسید بعقب او فرستاد و او را برگردانید و فرمود لا یذهب بها الا رجل من اهل بیتی پس رسول خدا علی را فرستاد سیم عبدالله بن احمد بن حنبل
بسند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ابوبکر را با سوره برائت فرستاد که بر اهل موسم بخواند چهار کلمه تبرا و فرمود که تو
بگو بعد علی برفت و چون باو رسید سوره برائت و کلمات را از او باز گرفت و هر دو برفتند علی بر اهل موسم تبلیغ نمود و چون سوره را بر ایشان بخواند
ندا در داد که آگاه باشید حکم اینست که داخل بهشت نمیشود مگر نفس مؤمن و داخل مکه نشود مشرکی بعد از این سال و طواف خانه مکه عریانی نکند و هر که میان او و
رسول خدا عهدی باشد تا مدت عهد او باشد و بنی بکر عهدی بست مشرکان را پس از این سال طواف خانه نکنند عریانی و هر که را که با
خدا عهد است اجل او همان مدت است تا آنکه مردی از مشرکان گفت اگر نه بود که عهد ما با پسر عم تو شکسته میشود هر اینه اول بتو ابتدا مینمودیم
اول ترا میکشتیم علی در جواب ایشان فرمود که اگر نه این بود که رسول خدا در وقت آمدن نزد او امر فرموده که تا زمان مراجعت بکسی کار نداریم هر اینه ترا
میفرستادم چهارم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از حبشی روایت کرده است که چون رسول خدا علی را با سوره برائت بمکه فرستاد عرض کرد
یا نبی الله من نه زبان آورم و نه خطیب رسول خدا فرمود ناچار است از اینکه من خود این سوره را ببرم یا تو علی عرض کرد چون چنین است اطاعت
میکنم فرمود یا علی برو که خدا زبان ترا در سخن محکم میدارد و قلب ترا هدایت میکند راوی گوید پس دست مبارک بر دهان او نهاد پنجم
عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا سوره برائت را با ابوبکر داده بجانب اهل مکه فرستاد و چون
بذی الحلیفه رسید کس فرستاده او را برگردانید و از آن منصب معزول کرده و فرمود حکم الهی اینست که نبرد این سوره را مگر مردی از اهل بیت من پس
سوره را بعلی داده و او روانه مکه نمود ششم در صحیح بخاری در ثلث اول از جزو اول آن در باب ما یستر من العورة بسند خود از حمید بن
عبدالرحمن بن عوف از ابوهریره روایت کرده است که گفت ابوبکر در آن حج مرا فرستاد با مردم در روز نحر اعلام کنیم که بعد از امسال مشرکان
حج نکنند و برهنه طواف خانه ننمایند حمید بن عبدالرحمن گفت بعد از آن رسول خدا علی را از پی ابوبکر فرستاد و او را امر فرمود تا سوره برائت را بر مردم بخواند
ابوهریره گوید علی آمد و در میان اهل منی در روز نحر با ما ندا در داد که لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت عریان هفتم در جزو پنجم از صحیح
بخاری در باب و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله بسند خود از حمید بن عبدالرحمن روایت کرده است
که ابوهریره گفت در آن حج ابوبکر مرا در روز نحر با اعلام کنندگان فرستاد که در منی مردم را اعلام کنند که لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت عریان
حماد گوید بعد از آن رسول خدا علی را فرستاد و او را امر فرمود که برائت را بر مشرکان بخواند ابوهریره گوید علی آمد در روز نحر در میان اهل
منی سوره برائت را بخواند و گفت حکم خدا این است که بعد از این سال هیچ مشرکی حج نکند و هیچ برهنه طواف خانه ننماید هشتم در تفسیر ثعلبی
در تفسیر سوره برائت در تفسیر آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر از محمد بن اسحق و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده است که این آیه در حق اهل مکه نازل
شد که رسول خدا با جماعت قریش در روز حدیبیه عهد و پیمان بسته بود که تا ده سال جنگ در میان ایشان واقع نشود و در آن مدت ده سال مردم
در امن باشند و دست از کشتن یکدیگر بدارند و خزاعه در آن ماده با رسول خدا داخل شدند و بنو بکر در امان قریش و رسول خدا با قبایل عرب
عهدهای مخصوص بود و بنو بکر و قریش خلاف عهد کرده بر خزاعه تعدی نمودند بسیاری از ایشان را کشتند و قریش بنو بکر را مدد نمودند باسلحه جنگ اعانت
کردند و مدد نمودند چون قریش با هم یار شدند طایفه خزاعه چنین کردند عهد خود را شکستند عمرو بن سالم خزاعی نزد رسول خدا آمد با ایشان
این ابیات را خواند شعر

یا رب انی ناشد محمدا — حلف ابینا و ابیه الاتلدا
کنت لنا ابا و کنا ولدا — ثمت اسلمنا و لم تنزع یدا
فانصر هداک الله نصرا ابدا — وادع عباد الله یاتوا مددا
فیهم رسول الله قد تجردا — ابیض مثل البدر ینمو صعدا
ان سیم خسفا وجهه تربدا — فی فیلق کالبحر یجری مزبدا
ان قریشا اخلفوک الموعدا — ونقضوا میثاقک المؤکدا
وزعموا ان لست تدعو احدا — وهم اذل واقل عددا
هم بیتونا بالحطیم هجدا — وقتلونا رکعا و سجدا

حاصل ترجمه خداوندا سوال میکنم از محمد بهمان سوگندی که پدران ما با یکدیگر در قدیم
الایام کرده بودند ای محمد خدا ترا هدایت کند ما را یاری نما یاری کردنی تمام و بندگان خدا را طلب کن که بمدد ما بیایند و رسول خدا در میان آنها باشد مانند
شمشیر برهنه که سفید باشد تا چون نقصانی در ما مشاهده کند رنگش متغیر شود و بیاید با لشکری مانند دریای کف آورنده بتحقیق که قریش خلاف
عهد با تو نمودند و پیمان موکد را شکستند و گمان نمودند که تو هیچکس را بجنگ ایشان نخواهی آورد و حال آنکه ایشان از همه کس ذلیلتر و عددشان از
همه کس کمتر است بر ما شبیخون زدند در حطیم و حال آنکه ما بتحقیق عبادت مشغول بودیم ما را در رکوع و سجود کشتند و چون این ابیات را برخواند

رسول خدا ص فرمود خدا مرا یاری نکند اگر شما را یاری نکنم و انتقام شما را از ایشان نکشم پس آنحضرت تدارک سفر مکه دید و آن در سال هشتم از هجرت بود که مکه را فتح نمود و چون بغزوه تبوک رفت بعضی منافقان تخلف ورزیدند و اراجیف ایشان سخنان وحشت انگیز در میان خلق انداختند مشرکان عهد و پیمان خود را که با رسول خدا ص بسته بودند شکستند خدا تعالی امر کرد تا عهد ایشان را بایشان القا کنند تا از جنگ خبردار باشند و این است که خدا تعالی فرموده و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء **فقیر گوید** لا تخافن بتقدیر ان تخافن است و این کلمه ما جهت نون تاکید ثقیله است یعنی اگر بترسی ای محمد از جماعتی که با تو عهد بسته اند خیانت و نقض عهد را بسبب علاماتی که از ایشان ظاهر شده پس بینداز عهد ایشان را بسوی ایشان حال کونیکه ثابت باشی بر راه راست یا باین معنی که برایشان ظاهر و مکشوف کردانی که در میان ما و شما عهد نیست بنا بر آنکه قبل از اخبار ایشان بنقض عهد بایشان آغاز حرب کنی و ایشان از اعتقاد آن باشند که در عهد تو اند که این از جمله خیانت است و در اینجا میفرماید ان الله لا یحب الخائنین یعنی خدا تعالی خیانت کنندگان را دوست نمیدارد و بالجمله چون سال نهم شد رسول خدا اراده حج کرد و فرمود مشرکان حج خانه می آیند برهنه طواف میکنند من باین سبب نمی خواهم حج خانه روم تا چاره این نکنم پس رسول خدا ص ابوبکر را در آن سال بموسم فرستاد که امیر حاج باشد و چهل آیه از اول سوره برائة با او فرستاد که در موسم بر جمعیت مردم بخواند و چون ابوبکر با آن آیات از مدینه بیرون رفت رسول خدا ص علی را طلبیده و فرمود تا آیات اول سوره را در میان جمع مردم بخوان و ایشان را بنقض عهد آن جماعت اعلام کن علی ع بر ناقه رسول خدا ص که عضبا نام داشت سوار شده بجانب مکه روانه شد تا آنکه در ذی الحلیفه با ابوبکر رسیده و او را معزول کرده آیات را از او باز پس گرفت ابوبکر بمدینه باز گشت نزد رسول خدا ص آمد عرض کرد یا رسول الله آیا در شأن من نازل شده که مرا از بردن آیات معزول کردی فرمود نه و لکن حکم خدا این شد که این پیغام را تبلیغ نکند احدی غیر از من یا کسی که از من باشد **نهم** ثعلبی گوید شافعی گفته است محرز بن ابوهریره از پدرش روایت کرده است که گفت با علی بودم زمانی که رسول خدا ص او را فرستاد در میان مردم ندا میکرد و چون آوازش از بسیار ندا کردن و خشونت سینه و گرفتگی گلو آواز او گرفته میشد من بجای او ندا در میدادم گفتم چه میگفتید گفت چهار کلمه میگفتم عریانی بر خانه طواف نکند و هر که را با رسول خدا عهد و پیمانی است عهد او تا مدت او است و در خانه بغیر از نفس مؤمنه داخل نشود و بعد از امسال مشرک حج خانه نکند گوید مشرکان میگفتند ما از عهد تو و عهد پسر عم تو بیزاریم و بغیر از طعن نیزه و ضرب شمشیر در میان ما و شما عهدی نیست و بتو بیزاری میجستند چون سال دهم از هجرت شد رسول خدا ص بسفر حجة الوداع رفت و بمدینه مراجعت کرد و بقیه شهر ذی الحجه و محرم و صفر و چند شبی از ماه ربیع الاول در حیات بود و بعد از آن بجوار رحمت ایزدی پیوست صلی الله علیه و آله الطاهرین **دهم** در کتاب جمع بین الصحاح الستة تالیف رزین بن عبدالله در جزو دوم در تفسیر سوره برائة از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ابوبکر را بمکه فرستاد و امر فرمود که سوره برائة را در موسم بخواند بعد از آن علی را در پی ابوبکر فرستاد ابوبکر در راه بود و میرفت و آواز ناقه عضبا بگوشش رسید مضطرب شد که مبادا حادثه در حق من روی داده باشد علی ع مکتوب رسول خدا با او داد مضمون آنکه علی را فرستادیم تا آن کلمات را در میان مردم بگوید بیزاری که مراد از بیزاری تبلیغ این پیغام از من مگر کسیکه از اهل بیت من باشد علی آیات و کلمات را از او گرفته و رفت و در ایام تشریق در میان موسم ندا در داد که ذمه خدا و ذمه رسول بیزار است از هر مشرکی فسیحوا فی الارض اربعة اشهر پس سیر کنید ای مشرکان در زمین یعنی بیائید و بروید با ایمنی از تعرض مسلمانان تا چهار ماه که آن از عید قربان تا روز دهم ربیع الثانی است و بعد از این سال دیگر هیچ مشرک حج نکند و پس از این سال هیچ عریانی طواف خانه ننماید بجز نفس مسلمه داخل کعبه نشود راوی گوید علی میرفت ندا در میداد و چون عاجز میشد ابوبکر را امر کرده ندا در میداد **یازدهم** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص سوره برائة را با ابوبکر داده بمکه فرستاد تا آنرا بخواند بعد از آن علی را در پی او فرستاد ابوبکر در میان راه بود که آواز ناقه قصوی رسول خدا ص بگوشش رسید با نهایت اضطراب بیرون آمد چنان دانست که رسول خدا است علی بود نوشته رسول خدا را با او داد و ابوبکر را امیر حاج کرده و علی را امر کرده که این کلمات را ندا در دهد هر دو برفتند اعمال حج بجای آوردند علی در ایام تشریق ندا در داد و گفت خدا و رسول خدا از همه مشرکان بیزارند سیر کنید ای مشرکان در زمین مدت چهار ماه و بعد از این سال مشرکی حج نکند و برهنه طواف خانه ننماید بجز مؤمن داخل خانه نشود راوی گوید علی ندا میکرد و چون آواز او میگرفت ابوهریره آواز میداد **دوازدهم** موفق بن احمد ایضا بسند خود از زید بن تبیع روایت کرده است که رسول خدا سوره برائة را با ابوبکر داده بسوی اهل مکه فرستاد که با ایشان اعلام کند که از این عام هیچ مشرکی حج نکند و هیچ برهنه طواف ننماید بغیر نفس مسلمه احدی داخل خانه نشود و هر که را با رسول خدا ص عهدیست اجل او تا آخر مدت

اوان

اوست خدا تعالی و رسول او از مشرکان بیزارند ابوبکر رفته در پی او فرستاد علی را فرمود برو و هر جا که با ابوبکر رسیدی آیات و کلمات را از او بگیر و او را بسوی من باز گردان و خود تبلیغ آیات کن علی بفرموده عمل کرد و چون ابوبکر مراجعت کرد بخدمت رسول خدا آمد گریه کرد و عرض کرد یا رسول الله ص مگر حادثه در باره من روی داده فرمود لا ولکن امرت ان لا یبلغها الا انا او رجل منی **سیزدهم** موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا سوره برائة را با ابوبکر روانه مکه کرد بعد از آن از پی او فرستاد و آیات را از او باز پس گرفت بعلی سپرد و فرمود او را تمکین نیست که این پیغام را از جانب من رساند مگر خودم یا مردی که از خودم باشد از اهل بیت من **چهاردهم** ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از زید بن تبیع آورده است که رسول خدا ص ابوبکر را با سوره برائة بسوی اهل مکه فرستاد که با ایشان اعلام کند که حکم این است که پس از این عام هیچ مشرک حج نکند و هیچ برهنه طواف ننماید بغیر از نفس مسلمه داخل خانه نشود و هر که را با رسول خدا ص عهدیست اجل او تا مدت عهد او است و خدا تعالی و رسول او از مشرکان بیزار اند گوید ابوبکر رفت در پی سه روز علی را فرمود برو و چون با ابوبکر رسیدی او را معزول کن و آیات را از او بگیر و خود تبلیغ کن و ابوبکر را بسوی من باز فرست علی چنین کرد و چون ابوبکر بخدمت رسول خدا آمد گریه کرد و عرض کرد یا رسول الله حدث فی شیء فرمود ما حدث فیک الا خیر ولکن امرت ان لا یبلغه الا انا او رجل منی **پانزدهم** ایضا حموینی باسناد خود از ابو اسحق از زید بن ... روایت کرده است که روزی من با علی از خانه بیرون رفتیم و عبدالله بن عباس نیز با ما بود و چون ببعضی از کوچه باغات انصار رسیدیم دیدیم عمر نشسته و با چوبی که در دست داشت بر زمین خط می کشید علی با او فرمود یا امیرالمؤمنین چرا تنها در اینجا نشسته عمر گفت برای امری که مرا اندوهگین کرده علی فرمود میل داری که یکی از ما در نزد تو باز ماند گفت عبدالله بن عباس نزد من باشد ابو اسحق گوید عبدالله نزد عمر باز ماند و من در خدمت علی برفتیم دیری نشد که ابن عباس سر رسید و با علی ملحق شد گفت یا ابا الحسن ظریف خبری از عمر برای تو گویم و تو فاش مکن علی فرمود بگو ابن عباس گفت چون تو برفتی عمر بدنبال تو نگاه کرد و گفت آه آه من گفتم یا امیرالمؤمنین سبب آه کشیدن تو چه بود گفت بجهة پسر عم تو علی که خدا تعالی فضل و منقبتی با او عطا فرموده است که با حدی از آل محمد عطا نفرموده و اگر سه صفت در او نبودی احق بامر خلافت بود گفتم آن سه صفت کدام اند یا امیرالمؤمنین گفت بسیار بذله گو است و قریش را با او کینهای زیاد است و صغر سن دارد علی با او فرمود تو او را جواب نگفتی گفت بلی آمده در من غیظی که پسر عم او در حق پسر عم بدید آید با او گفتم بدان که کونی و او و اعب نیست چه رسول خدا مزاح میفرمود و نمیفرمود مگر سخن حق و تو کجا بودی روزی که رسول خدا در وقتیکه بزرگ و کوچک و پیر و جوان بر گرد او حاضر بودند با انحضرت با اطفالی که در آنجا حاضر بودند مزاح فرمود و فرمود سباقا سباقا یعنی سبقت جوئید بریکدیگر در دویدن یا در بازی کردن و حال آنکه دل مبارکش بر جمیع ما سوی الله محیط بود و هیچ تماشا پیشتر بر آنحضرت مخفی نبود و اما کینه قریش با او بخدا سوگند که علی بعد از آنکه بامر خدا با ایشان جهاد کرد و خدا تعالی دین خود را بدست و بازوی او آشکار گردانید و اقران ایشان را کشت و خدایان ایشان را شکست و مادران ایشان را بعزای ایشان نشانید و دیده های ایشان را گریانید او را هیچ اندیشه از ملامت ملامت گویان نیست و اما صغر سن او تو میدانی که چون آیه براءة من الله و رسوله بر رسول خدا نازل شد رسول خدا ابوبکر را بجانب اهل مکه روانه کرد که آیات را با ایشان تبلیغ نماید خدا تعالی او را امر کرد که این پیغام را از جانب تو نرسانند مگر کسیکه از اهل تو باشد پس آنحضرت علی را روانه کرد آیا خدا تعالی ملاحظه صغر سن او نکرد و نعم ما قیل و اذا اتتک مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل عمر با ابن عباس گفت این سخن را در دل خود نگاه دار و فاش مکن اگر این را اندکی بشنید دیگر در مدینه نمی توانم بمانم **فقیر گوید** لابتین دو کوهند که در دو جانب مدینه واقع شده اند و مدینه در میانه آنها است که لفظ حدیث این است که گفت لو سمعها من غیر اهله لواغم بین لابتیها و ابو کنایه از آن است **شانزدهم** ایضا از زید بن تبیع از علی بن ابیطالب روایت کرده است که چون آیه براءة بر رسول خدا نازل شد در مکه فرستاد با چهار کلمه برهنه طواف خانه نکند و پس از این سال داخل مسجد الحرام نشود و هر که را با رسول خدا عهدیست عهد او تا آخر مدت او است و داخل کعبه نشود مگر نفس مسلمه **هفدهم** باسناد از انس بن مالک آنکه رسول خدا ابوبکر را با سوره برائة بسوی اهل مکه فرستاد و چون رفت علی را فرستاد که آنرا از او باز گیرد و فرمود لا یبلغها الا رجل من اهلی **هجدهم** باسناد الزهری از انس بن مالک که رسول خدا سوره برائة را با ابوبکر داده که با اهل مکه بخواند جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد این سوره را از جانب خدا نرسانند مگر تو یا مردی که از تو باشد علی با او رسید و سوره را از او گرفت **نوزدهم** ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از جابر از علی روایت کرده است که چون ده آیه از سوره براءة بر رسول خدا نازل شد ابوبکر را طلبیده آیات را با او داد تا برده بر اهل مکه بخواند پس رسول خدا مرا طلبیده فرمود

ذکره العلامة ... عالم
انا ابا اسحق ... ابراهیم
ابن ابیطالب ... الاشجعی ... عن ...

روبهر جا کما ابو بکر بهشتیکه ایات را بکیرد و عکرمه بر ایشان بخوانم من رفتم و در جحفه باو رسیدم ایات را از او کرفتم و او عبد نیه مراجعت
کرده عرض کردم یا رسول الله مگر در حق من ایه نازل شده فرمود نه ولکن جبرئیل امده و گفت این پیغام از جانب تو نمی رساند مگر تو یا مردیکه
از تو باشد **بیستم** ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا سوره برائت را با ابو بکر داده که بر اهل مکه بخواند
پس جبرئیل نازل شده و گفت یا محمد این پیغام را از جانب خدا باهل مکه نرساند مگر تو یا مردیکه از تو باشد پس علی را از دنبال او فرستاد
و سوره را از او باز گرفت **بیست و یکم** در جزو دویم از اجزاء اربعین از کتاب مغازی تالیف محمد بن اسحق در وسطهای مجلد
روایت کرده است که علی بن ابیطالب بر ناقه غضبای رسول خدا بیرون امده و در راه بابو بکر رسید چون ابو بکر او را دید امیر او را با و
تسلیم کرد و هر دو بمکه رفتند چون یوم النحر شد علی در نزد جمره بایستاد و انچه رسول خدا باو فرموده بود بمردم اعلام کرد و گفت
ایها الناس کافری داخل کعبه نشود و پس از این سال مشرکی حج خانه نکند و برهنه طواف خانه ننماید و هر کرا با رسول خدا میثاقی است
اجلش همان مدت عهد او است و اجل مردم کبار رسول خدا عهدی ندارند چهار ماه است **بیست و دویم** در کتاب فضایل از انس بن
مالک روایت کرده است که رسول خدا سوره برائت را با ابو بکر فرستاد و چون بذی الحلیفه رسید کسی فرستاد و او را بر گردانید
و سوره را از او باز گرفت و بعلی بن ابیطالب سپرد و فرمود لا یبلغها الا انا او رجل منی **بیست و سیم** ابن شهر اشوب از جابر
از عامه نقل کرده است که نیابت و ولایت علی از جانب رسول خدا در ادای سوره برائت و عزل ابو بکر از ان اجماعی مفسران و نقله
اخبار است و طبری و بلاذری و ترمذی و واقدی و شعبی و سدی و ثعلبی و واحدی و قرطبی و قشیری و سمعانی و احمد بن حنبل و ابن بطه و محمد بن اسحق و ابو
یعلی موصلی و اعمش و سماک بن حرب در کتب خود از عروه بن زبیر و ابو هریره و انس و زید بن نفیع و ابن عمر و ابن عباس روایت کرده اند
و ابن رجب عبارت حدیث ابن عباس است که چون سوره برائت نازل شد رسول خدا ابو بکر را بجهت ادای ان ایات بمکه فرستاد
پس جبرئیل نازل شد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا مردیکه از تو باشد رسول خدا با امیر المؤمنین فرمود بر ناقه غضبا سوار
شو و با بو بکر ملحق شو و سوره برائت را از او باز گیر کویند چون ابو بکر نزد رسول خدا مراجعت کرد جزع نمود و گفت یا رسول الله مرا
بمن رجوع کردی که کویا بر ابی کشته شده چون رفتم مرا باز گردانیدی رسول خدا فرمود حضرت روح الامین از نزد رب العالمین بر من نازل
شد و گفت حکم الهی این است که ادای این رسالت نکند مگر تو یا مردیکه از تو باشد و علی از من است و ادا نکند از جانب من این را مگر علی
شعر بنی هو الله والنبی و مولای امام الهدی ابو الحسن ولا اولی حکم الکتاب الا من علی بوده بخوانم قعقر کوید باجماع امت از شیعه
و سنی چون این ایات نازل شد رسول خدا چهل ایه از این سوره را با ابو بکر داد و او را امیر حاج کردانید و فرمود که در موسم حج ایات را بر مشرکان
خواند چنانکه از امور عظیمه بجهت رسیدن بعضی صحابه بر بعضی اصحاب تفویض میفرمود و هیچ امری را با بو بکر تفویض نفرمود مگر خواندن این
ایات و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت خدا میفرماید که ادا نمی کند رسالت ترا مگر تو یا مردیکه از تو باشد پس حضرت امیر را فرستاد
و ایات را از او گرفت و او را بر گردانید و ایات را در موسم باهل مکه خواند و معلوم است که رسول خدا امری را بدون وحی الهی نکرد پس اول امر
کرد که با ابو بکر بدهد و بعد از ان از او بگیرد حکمتی در ان ظاهر نیست بغیر از انکه معلوم کند از حال ابو بکر انچه بر مردم مجهول است و بعضی
از علمای شیعه رضوان الله علیهم در کتاب خود نوشته اند و اینکه بعضی از متعصبین مخالفین نقل کرده اند که ابو بکر از امارت خلع معزول
نشد و همراه امیر المؤمنین بود در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلاف مرد روایات ایشان هست کرچه بودنش با انحضرت فایده برای
ایشان ندارد و اینکه جمعی دیگر از ایشان گفته اند عادت عرب این بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد و می خواست نقض کند یا بزرگان قبیله او و شکند
حرفی است بی اصل و سخنی است واهی و لا چنین چیزی در کتب معتبره قدمای ایشان نیست و ابن ابی الحدید باعتراف کرده است که این عادت
عرب معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان اهل سنت کرده اند و ثانیا هرگاه عادت معروفه مقرر بود بایست بر حضرت رسول مخفی
نباشد و در اول ابو بکر را نفرستد اگر بر انحضرت مخفی بود بایدکه ابو بکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ان
حضرت را متنبه سازند که فرستادن ابو بکر بمکه برای نقض عهد مخالف قاعده است و ثالثا هرگاه سبب این بود باید رسول خدا با این عذر
متعذر شود نه اینکه کوید جبرئیل نازل شده حکم الهی چنین اورده و کجای انصاف است که نیابت پیغمبر ابو بکر را در مرض موت انحضرت که ثابت
نیست دلیل خلافت ابو بکر میدانند و عزل او را در این مقام و نیابت امیر المؤمنین علیه السلام بامر خدا دلیل اثبات افضلیت او نمی دانند

باب پنصد و بیست و سیم در تبلیغ حضرت امیر المؤمنین سوره برائت را و معزول ساختن ابو بکر را از تبلیغ ان از روایات خاصه و در

ان شانزده حدیث است **اول** علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فرمود این ایه پس از مراجعت
از غزوه تبوک در سال نهم از هجرت نازل شد فرمود چون رسول خدا مکه را فتح کرد مشرکان را از حج مکه در ان سال منع نفرمود و در میان
عرب سنت بود که هر کس داخل مکه شود و در جامه خود طواف خانه کند ان جامه را تصدق نماید و پس از طواف دیگر ان را نپوشد و با این سبب
هر کس بمکه می امد لباس عاریت میکرفت با ان لباس طواف میکرد و بعد از طواف بصاحبش پس میکرد و هر کس را عاریت جامه میسر نشد
کرایه میکرد و هر کس را عاریت و کرایه ممکن نمی شد و بجز یک لباس نداشت برهنه طواف مینمود زنی جمیله از عرب بمکه امد و هر چه
عاریت و کرایه طلب کرد نیافت باو گفتند اگر در این لباس که داری طواف بکنی باید ان را تصدق کنی گفت چگونه تصدق کنم و حال انکه بجز این
لباسی نیست ناچار برهنه طواف کرد دستی بر فرج قبل و دست دیگر را بر فرج دبر خود گذاشت و شعری خواند الیوم یبدو بعضه او کله
فما بدا منه فلا احله یعنی امروز تمام عورت من یا بعضی از ان در طواف مکشوف شد پس انچه از ان ظاهر شد مردم نبینند من حلال نمی کنم و چون
از طواف فارغ شد جمعی او را خواستگاری کردند گفت مرا شوهری است و سیرت حضرت رسول خدا قبل از نزول سوره برائت این بود که قتال نکند
مگر با کسیکه با او قتال نماید و محاربه ننماید با کسی مگر انکه با او حرب نماید و این حکم از جانب خدا باو شده بود در اینجا که میفرماید فان
اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا یعنی اگر مشرکان از شما کناره جویند و با شما قتال ننمایند و از
شما خواهان صلح باشند خدا برای شما راهی قرار نداده است از برای شما در مقاتله با ایشان پس کسیکه از محاربه رسول خدا کناره میکرد
رسول خدا با او قتال نمینمود تا انکه سوره برائت نازل شد و خدا او را بقتال مشرکان امر فرمود چه از معترضین و چه از غیر ایشان مگر انکسانی را
که رسول خدا با ایشان عهد داده بود در روز فتح مکه تا مدت معین که از جمله ایشان صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو بود پس خدا فرمود
براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیحوا فی الارض اربعة اشهر یعنی بیزاری و رفع امان است از خدا و رسولش بسوی کسانیکه
که پیمان بسته اید با ایشان از مشرکان پس سیر کنید ای مشرکان در زمین و بیایید و بروید و از تعرض مسلمانان ایمن باشید چهار ماه که بعد
چهار ماه بکشید ایشان را در هر جا بیابید ایشان را و ان چهار ماه است از بیستم ذی الحجه و تمام ماه محرم و صفر و ربیع الاول و ده
روز از ربیع الثانی است و چون این ایات از سوره برائت نازل شد رسول خدا انها را با ابو بکر داد و بجانب مکه فرستاد تا در یوم النحر در منی
بخواند و چون ابو بکر بیرون رفت جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت یا محمد ادای این پیغام نکند مگر کسیکه از تو باشد پس رسول خدا
امیر المؤمنین را بطلب ابو بکر فرستاد و در روحا باو رسید ایات را از او باز گرفت ابو بکر بخدمت رسول خدا مراجعت کرد و عرض کرد یا رسول
الله مگر در شان من ایه از اسمان نازل شده فرمود نه بلکه خدا مرا امر کرده که ادا نکند این ایات را مگر من یا مردیکه از من باشد **دویم**
علی بن ابرهیم بسند خود از حضرت رضا روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود رسول خدا مرا از جانب خدا امر کرد که در موسم
حج ندا کنم و مردم را اعلام کنم که عریانی طواف خانه نکند و مشرکی پس از این سال داخل مسجد الحرام نشود و بر ایشان بخوانم براءة من الله
و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیحوا فی الارض اربعة اشهر پس مشرکان را که در ان سال حج کرده بودند تا چهار ماه مهلت داد که بمامن
خود مراجعت کنند بعد از چهار ماه ایشان را هر کجا یابند بکشند **سیم** عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از حضرت ابی عبد الله روایت
کرده است که رسول خدا ابو بکر را با سوره برائت بموسم فرستاد تا ان سوره را بر مردم بخواند پس جبرئیل نازل شد و گفت تبلیغ نکند این سوره را
بجز تو از جانب تو مگر علی پس رسول خدا علی را طلبید و امر کرد تا بر ناقه غضبا سوار شده و فرمود خود را با بو بکر برسان و ایات را از
او باز گیر و بمکه برو و بر مردم بخوان ابو بکر بعلی گفت این حکم را از روی غضب بر من کرد علی فرمود نه بلکه حکم الهی رسید که لا یبلغ الا
رجل منک و چون علی بمکه امد بعد از ظهر روز عید قربان که ان یوم حج اکبر بود پس در انجا برخواست و گفت من رسول رسول خدایم بسوی
شما پس بر ایشان خواند براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیحوا فی الارض اربعة اشهر عشرین من ذی الحجة و محرم و
صفر و شهر ربیع الاول و عشر من شهر ربیع الاخر و فرمود لا یطوف بالبیت عریان و لا عریانة و لا مشرک الا من کان له عهد عند رسول الله
فمدته الی هذه الاربعة الاشهر و از محمد بن مسلم مرویست که ابو بکر از علی پرسید پس از معارضت من اند رسول خدا ایه در حق من نازل شد
علی فرمود نه ولکن خدا راضی نشد که از جانب محمد تبلیغ کند مگر مردیکه از او باشد پس بموسم رسید و از جانب خدا و رسول در روز
عرفه و مزدلفه و یوم النحر در جمرات و در ایام التشریق ندا میکرد براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیحوا فی الارض اربعة
اشهر و لا یطوف بالبیت عریان **چهارم** عیاشی بسند خود از زراره روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنید که فرمود بجد سوگند

که بعد از آن سوره برائت را بابوبکر بدهد و اکرمه را دو میفرستاد از او باز پس میگرفت لکن او را امیر حاج کرد و آیات را بعلی داد و بعد از
آنکه ابوبکر از آن موسم برگشت چون علی را فرستاد باو فرمود ادا نمیکند از جانب من مگر خودم یا تو پنجم عیاشی باسناد خود از ابو بصیر
از ابو جعفر روایت کرده است که علی در آن روز خطبه خواند و شمشیر خود را کشید و فرمود لا یطوفن بالبیت عریان و لا یحجن بالبیت
مشرک و من کان له مدة فهو الی مدته و من لم یکن له مدة فمدته اربعة اشهر و خطبه خواندن آنحضرت در یوم النحر بود و چهار ماه همان بیست
روز باقی ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز اول ربیع الثانی است و در روز حج اکبر و در خبر ابو الصباح که از آنحضرت روایت
کرده است اینست که تبلیغ کرد از جانب خدا و رسول بعرفه و مزدلفه و رمی جمار در ایام موسم در همه اینها ندا در داد و اعلام فرمود که
برائة من الله و رسوله لا یطوفن عریان و لا یقربن المسجد الحرام بعد عامنا هذا مشرک ششم عیاشی باسناد خود از حسن از علی روایت
کرده است که چون رسول خدا آنحضرت را با سوره برائة فرستاد عرض کرد یا نبی الله من سخنور نیستم و زبان آور و خطیب نیستم رسول خدا فرمود ناچار است
از اینکه یا من برم یا تو عرض کرد اکنون که ناگزیر است من میبرم فرمود برو که خدا تعالی زبان ترا گویا و دل ترا هدایت میکند بعد از آن
دست مبارک بر دهان او نهاد و فرمود برو و آیات را بر مردم بخوان و فرمود یا علی مردم نزد تو می‌آیند که در میان ایشان حکم کنی چون دو خصم
نزد تو آیند برای یکی از ایشان حکم مکن تا آنکه دیگری حاضر شود و بشنوی که این بهتر است برای اینکه حق را معلوم کنی هفتم عیاشی باسناد
خود از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند علی را در قرآن نامی هست که مردم آن را نمیدانند عرض کردم
جعلت فداک کدام است آن نام فرمود و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر رسول خدا حضرت امیرالمؤمنین را فرستاد و بخدا سوگند
که مؤذن علی بود باذن خدا و رسول در روز حج اکبر در همه مواقف اذان داد و ندا کرد در میان مردم آنکه بعد از این سال عریانی
طواف نکند و بعد از این سال مشرکی داخل مسجد الحرام نشود هشتم عیاشی باسناد خود از جریر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است
که مؤذن آن فرمود آن نامی است در کتاب خدا که بغیر از من کسی آن را نمیداند نهم عیاشی باسناد خود از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین در
آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر روایت کرده است که فرمود مراد خروج قائم است و اذان همان دعوت مردم است بسوی
خود فقیر گوید اذان بمعنی ایذان است یعنی اعلام چون امان بمعنی ایمان و عطاء بمعنی اعطا و حج اکبر روز عید قربان است علی الاشهر
و سابقا دانستی که گذشت دهم علی بن ابراهیم بسند خود از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین در آیه و اذان من الله و رسوله روایت کرده است که
اذان امیرالمؤمنین است و در حدیث دیگر روایت کرده است که امیرالمؤمنین فرمود کنت انا الاذان فی الناس یعنی من اعلام کننده در میان
مردم من بودم یازدهم ابن بابویه بسند خود از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین در آیه و اذان من الله و رسوله روایت کرده است که اذان علی
ابن ابیطالب است دوازدهم ابن بابویه بسند خود از حرث بن مغیره نضری روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه و اذان من الله
و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر سؤال کردم فرمود این نامی است که خدا تعالی از اسمها بعلی عطا فرموده زیرا که علی سوره برائه را از جانب
خدا بمکه برد و رسول خدا اول آنرا بابوبکر داده و بمکه فرستاده و بعد از رفتن او جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حکم الهی اینست که
نرساند این سوره را بمکه مگر تو یا مردی که از تو باشد در آنوقت رسول خدا علی را فرستاد چون بابی بکر رسید سوره را از او گرفت و بمکه برد
خدا تعالی او را از نزد خود اذان نامید و آن نامی است که خدا تعالی از آسمان برای علی فرستاد سیزدهم ایضا ابن بابویه بسند خود
از فضیل بن عیاض روایت کرده است که حج اکبر را از حضرت ابی عبدالله سؤال کردم فرمود همانا علی اذان داد عرض کردم بلی ابن عباس
میگفت حج اکبر روز عرفه است یعنی هر که عرفه را ادراک کند تا طلوع آفتاب روز قربان حج را ادراک کرده و هر که از او دریابد ادراک
حج نکرده و شب عرفه را با روز پیش از آن و روز بعد از آن قرار داده و دلیل بر این اینست که هر که شب عید قربان را تا طلوع فجر ادراک
کند ادراک حج کرده و مجزی است او را از عرفه حضرت ابی عبدالله فرمود حضرت امیرالمؤمنین فرموده است حج اکبر روز نحر است بدلیل فسیحوا
فی الارض اربعة اشهر و آن عبارت است از بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر و اگر حج اکبر روز
عرفه باشد چهار ماه و یکروز میشود و دلیل او روز بعد فرموده خدا تعالی و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر
و فرمود انا الاذان فی الناس عرض کردم پس چرا حج اکبر میگویند فرمود زیرا که در آن سال مسلمانان و مشرکان همه حج کردند و بعد از
آن سال دیگر مشرکان حج نکردند چهاردهم ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین بعد از
مراجعت از نهروان در کوفه بود باو عرض کردند که معاویه دشنام میکند و لعن میکند و منتسبان او را در هر جا یابد میکشد حضرت خطبه

خواند

خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی تا آنکه فرمود و انا المؤذن فی الدنیا و الآخرة خدا تعالی فرموده
است فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین آن مؤذن منم و فرموده است و اذان من الله و رسوله آن اذان نیز منم پانزدهم ابن
بابویه بسند خود از حفص بن غیاث روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله از آیه و اذان من الله و رسوله سؤال کردم فرمود حضرت امیر
المؤمنین فرمود منم آن اذان در میان مردم عرض کردم معنی حج اکبر چه چیز است فرمود از آن جهت حج اکبر میگویند که در آن سال همه مسلمانان
و مشرکان حج کردند و پس از آن سال دیگر مشرکان حج نکردند شانزدهم ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است
که من با رسول خدا در بعضی از کوچه‌های مدینه میگذشتیم ناگاه شیخی بلند بالا انبوه ریش گشاده منکب رسید بر رسول خدا سلام کرد
و مهربانی نمود بعد از آن رو بمن کرد و گفت السلام علیک ای خلیفه چهارم و رحمة الله و برکاته بعد از آن رو بجانب رسول خدا کرد و
گفت یا رسول الله چنین نیست فرمود بلی و آنمرد رفت من عرض کردم یا رسول الله این مرد که بود و این سخن چه بود فرمود تو خلیفه چهارمی
و منکر چه میشوی خدا تعالی در کتاب خود فرموده است انی جاعل فی الارض خلیفة من در روی زمین خلیفه قرار میدهم و او خلیفه
آدم بود و فرموده یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ای داود ما ترا خلیفه خود گردانیدیم در روی زمین پس حکم
میان مردم بحق حکم و از قول موسی حکایت فرموده میفرماید یا هرون اخلفنی فی قومی و اصلح ای هرون تو خلیفه من باش در میان قوم
من و اصلاح کن و هرون خلیفه ثالث بود و فرموده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو از جانب خدا و رسول
تبلیغ سوره برائه کردی و تو وصی و وزیر و ادا کننده دین و وفا کننده وعدهای منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد
از من نباشد پس تو خلیفه چهارمی چنانکه آن شیخ بر تو سلام کرد آیا میدانی آن شیخ که بود عرض کردم نه فرمود برادرت خضر
بود باب بیست و چهارم در بیان آنکه رسول خدا فرموده لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله از روایات
عامه در آن سی و پنج حدیث است اول در مسند احمد بن حنبل عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از عمرو بن حبشی روایت کرده است که
حسن بن علی بعد از شهادت پدر خطبه خواند در آن خطبه فرمود بتحقیق که دیروز مفارقت کرد از شما مردی که احدی از گذشتگان
در علم بر او پیشی نگرفت و آیندگان نیز در علم باو نخواهند رسید رسول خدا او را بجنگ دشمن میفرستاد علم را بدست او میداد و او
فتح میکرد و از جنگ بر نمیگشت و چون از دنیا رفت از مال دنیا چیزی بجا نگذاشت مگر هفتصد درهم که از عطایای او مانده بود و می
خواست با آن خادمی بخرد دوم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که پدرم پیوسته شبها با علی
محادثه میکرد و علی لباس زمستان را در تابستان و لباس تابستان را در زمستان میپوشید پدرم گفتند چه شود اگر از او سؤال کنی پدرم از او سؤال کرد
فرمود که رسول الله در روز خیبر مرا طلبید و من درد چشم داشتم عرض کردم یا رسول الله درد چشم دارم پس رسول خدا آب دهان
مبارک در دیده من انداخت و گفت خداوندا الم گرما و سرما را از او ببر و بعد از آن نه گرما یافته‌ام و نه سرما و گفت رسول خدا فرمود هر آینه
بجنگ فرستم کسی را که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد و هرگز از جنگ فرار نکند مردم همه گردنها کشیدند
پس رسول خدا علی را فرستاد سیم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا رایت را بدست
گرفت و حرکت داد و فرمود کیست که این را از من بگیرد با حق آن پس زبیر آمد و گفت من یا رسول الله فرمود بگذار بعد از آن مرد دیگر آمد و گفت من
فرمود بگذار بعد از آن فرمود قسم بآنکه بکرامت محمد را عزیز و مکرم گردانیده است که بدهم آنرا بمردی که هرگز از جنگ فرار نکند
یا علی بگیر علی علم را گرفت و برفت و خدا تعالی فتح خیبر را بدست او جاری کرد و اموال ایشان را حتی آنکه گوشت و خرما که ذخیره کرده بودند
او آورد چهارم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از سعید بن مسیب روایت کرده است که رسول خدا در روز خیبر فرمود هر آینه رایت را بکسی میدهم
که خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول را دوست دارد پس علی را طلبید در حالتیکه چشمش درد میکرد و جای پای خود را نمیدید
رسول خدا آب دهان خود را در چشم او افکند و رایت را باو سپرد و خدا تعالی فتح خیبر را باو روزی کرد پنجم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود
از عبدالله بن بریده روایت کرده است که از پدرم شنیدم که گفت ما قلعه خیبر را محاصره کرده بودیم ابوبکر علم را گرفته و رفت و بازگشت و فتح
نکرد و چون فردا شد عمر علم را برداشت و برفت و بازگشت و فتح نکرد و مردم در آن روز کوشش زیاد کرده بودند و دیگر تاب و توانائی بر ایشان
نمانده بود رسول خدا فرمود چون فردا شود علم را بدست مردی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول را دوست دارد و بر نگردد
تا فتح نکند و ما از بابت او خاطر جمع باشیم که فردا ناچار فتح خواهیم کرد بعد از آن علی از جا برخاست و علم را گرفته برفت و فتح کرد بریده

باب بیست و چهارم

کو بعد از جمله کسانی بودم که ... دم که فردا علم را بمن خواهند داد ابن ابی الحدید گوید و للرایة العظمی وقد هبا بها ملا ابن ذل موقفها
وجلابیب و بعد از چند بیتی دیگر گفته است اخصها ام خضر اخرج خاضب و ذا نهما ام ناعم الخد مخضوب **ششم** عبد الله بن احمد
حنبل از پدر خود از بریده اسلمی روایت کرده است که چون رسول خدا در برابر خیبر فرود آمد فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله
الله و رسوله چون بامداد شد علی را طلبید و چشم علی درد میکرد آب دهان در چشم او انداخت و لوا را باو داد و مردم نیز با او حرکت کردند
و در برابر اهل خیبر رفتند دیدند مرحب پیشاپیش و رجز میخواند میگوید قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب
اقبلت تلهب اطعن احیانا و حینا اضرب و دو ضربت رد و بدل شد ... علی چنان بر فرق او زد که شمشیر تا بدندانهای او
فرود رفت ... لشکر ... صدای ضرب او را شنیدند ... کوید هنوز لشکر اسلام تمام جمع نشده بود که فتح کرد ابن جعفر گوید ...

[illegible]

[illegible]

ارکانا شتر بود بیرون آمده رجز خواند و گفت قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب کان حمای کالحمی لا یقرب
علی بر او حمله کرد و فرمود انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل السندره پس دو ضربت در میان
ایشان رد و بدل شد نوبت سیم علی پیش دستی کرده ضربتی بر او زده که کلاه خود و سنگ و سر او را دو نیم شکافت تا حلک که شمشیر بدندانهای
ان بدنها در رسید و او را بجهنم رسانید و قلعه را گرفته و فتح قلعه بدست او شد **هفدهم** در مناقب فقیه ابن مغازلی بسند خود از ایاس بن
سلمه از پدرش روایت کرده است که ما با رسول خدا بجنگ خیبر بودیم عامر عمم آمده رجز خواند و کذا دشمن عامر را نقل کرده تا آنکه گوید پس از قتل
عامر رسول خدا مرا بجهت علی ابن ابیطالب فرستاد و او را با دیده درد بسیار آوردم رسول خدا فرمود لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه
الله و رسوله من دست او را گرفته کشان کشان تا بخدمت آنحضرت بردیم پس آب دهان در دیده او افکند درد ساکن شد آنحضرت رایت با او داد علی
رایت گرفته بیرون آمد مرحب بمقابل آنحضرت آمده میگفت قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب
علی در جواب فرمود انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات کریه المنظره اوفیکم بالصاع کیل السندره **هجدهم** ایضا ابن مغازلی شافعی
در مناقب بسند خود از ابو موسی روایت کرده است که از علی شنید که فرمود از تو فتح کرد رسول خدا در روز خیبر دست مبارک در سر و روی من مالید
و آب دهان مبارک در چشم من افکند و لوا را بدست من داد دیگر درد چشم ندیدم و درد سر نکشیدم **نوزدهم** ابن مغازلی در مناقب بسند
خود از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا عمر را بجنگ اهل خیبر فرستاد منهزم شده بازگشت رسول خدا فرمود چون فردا شود علم
بمردی سپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و او ستیزنده و ناگریزنده است بازمیگردد تا فتح نکند گوید پس علی را بنزد خود خواند و رایت را
باو داد علی رایت گرفته برفت و فتح کرده بازگشت **بیستم** ابن مغازلی شافعی بسند دیگر از عمران بن حصین روایت کرده است
که رسول خدا فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله پس لوا را بعلی داد و خدای تعالی خیبر را بدست
علی مفتوح گردانید **بیست و یکم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا ابو بکر را بخیبر فرستاد
فتح نکرده بازگشت بعد از آن عمر را فرستاد او نیز فتح نکرده مراجعت نمود رسول خدا فرمود رایت بمردی دهم که ستیزنده و ناگریزنده است
خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند پس علی را طلب کرد و از درد چشم علی رمدی داشت رسول خدا آب
دهان در دیده او افکنده دیده اش از درد شد و دردش ساکن گردید چنانکه گفتی هیچ درد نداشته پس فرمود بگیر رایت را و برو تا
خدای تعالی فتح را بتو روزی کند علی هر و له کنان بیرون رفت من در پشت سر او بودم تا آنکه بدر قلعه رسید رایت بر زمین کوبید مردی از
بالای قلعه سر بیرون کرده پرسید تو کیستی فرمود علی بن ابیطالب پس مرد رو باصحاب خود کرده گفت قسم بآنکه بر موسی
نازل کرد که شما مغلوب شدید گوید علی مراجعت نکرد تا خدای تعالی فتح آن قلعه را بدست وی جاری گردانید **بیست و دوم** ابن مغازلی
شافعی بسند خود از ایاس بن سلمه روایت کرده است که پدرم گفت رسول خدا مرا بطلب علی فرستاد و فرمود امروز علم را بدست مردی دهم
که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او او را دوست دارند علی را دیدم که عارض شده بود من دست او را گرفته میکشیدم تا بخدمت
رسول خدا آوردم آنحضرت بر دیده او آب دهان افکند بعد از آن رایت باو داده و برفت مرحب بیرون آمده شمشیر خود را حرکت میداد
و میگفت قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب علی در جواب او فرمود انا الذی سمتنی امی
حیدره کلیث غابات کریه المنظره اکیلکم بالسیف کیل السندره پس ضربتی بر فرق مرحب زده که فرق او را دو نیم شکافت **بیست و سیم**
ابن مغازلی شافعی بسند خود از مصعب بن سعد از پدرش روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود فردا رایت بمردی دهم که
خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول او را دوست دارند بسیار حمله کننده و ناگریزنده است خدای تعالی قلعه را برای او مفتوح کرداند
بیست و چهارم ابن مغازلی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که چون رسول خدا عمر بن خطاب را با جمعی از لشکر بخیبر فرستاد
عمر شکست خورده بازگشت رسول خدا آن شب را تا بصبح با بی‌تابی گذرانید و چون صبح شد بیرون آمده و لوا را بدست گرفته فرمود امروز
لوا را بمردی سپارم که خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول او را دوست دارند و ناگریزنده است همگی مهاجر و انصار انتظار لوا
میکشیدند تا آنکه رسول خدا فرمود علی کجاست عرض کردند یا رسول الله علی را رمدی عارض شده بود و سلمان را بطلب او فرستاد
علی با چشم بسته آمد و دست او را میکشیدند و خود قدم در چشم باز کردن نداشت رسول خدا در چشم او دمید و دعا کرد که اللهم اذهب عنه الحر
والبرد وانصره علی عدوه وافتح علیه فانه عبدک ویحبک ویحب رسولک غیر فرار بعد از آن رایت باو داد و حسان بن ثابت از رسول خدا

رخصت خواست که مدحی در این باب چند بیتی انشا نموده عرض کند رسول خدا او را رخصت داد عرض کرد وکان علی ارمد العین یبتغی دواء
فلما لم یحس مداویا شفاه رسول الله منه بتفلة فبورک مرقیا و بورک راقیا وقال ساعطی الرایة الیوم صارما کمیا محبا للرسول محابیا
یحب الهی والاله یحبه به یفتح الله الحصون الاوابیا فاصفی بها دون البریة کلها علیا وسماه الوزیر المواخیا **بیست و پنجم** ابن مغازلی بسند
خود از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله تا آخر حدیث از رسول خدا
نمی‌دانم که بما خواهد داد تا آنکه بعلی عطا فرمود **بیست و ششم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن بریده از پدرش روایت
کرده است که رسول خدا در برابر خیبر فرود آمد و فرمود من فردا این علم را بمردی دهم که محب خدا و رسول و محبوب خدا و رسول باشد چون صبح
شد ابو بکر را طلبیده باو فرمود تا علی را بخواند و چشم علی را کوفتگی عارض شده بود پس لوا را باو داد و روانه میدان شد مرحب مبارز طلبید و
کشته شد او را ذکر کرده چنانکه در حدیث سابق گذشت **بیست و هفتم** ابن مغازلی بسند خود از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است
که از رسول خدا در روز خیبر شنید که فرمود لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله تا آخر حدیث مثل حدیث سابق **بیست و هشتم**
ابن مغازلی بسند خود از بریده روایت کرده است که در جنگ خیبر ابو بکر لوا را گرفت و فرار نمود و روز دیگر عمر گرفت و در آن روز محمد بن مسلمه مقتول
شد رسول خدا فرمود فردا رایت بمردی سپارم که باز نگردد تا خدای تعالی فتح را او روزی کند پس رسول خدا نماز بامداد کرد و لوا را خواست
علی را بخواندند و او از درد چشم شکایت میکرد آنحضرت دست بدیده او کشید و لوا را باو داد و فتح کرد و مرحب بجهنم فرستاد **بیست و نهم** در
کتاب جمع بین الصحاح الستة تالیف ابو الحسن رزین بن معویه عبدری در ذکر غزوه خیبر از صحیح ترمذی باسناد او از سلمه روایت کرده که رسول
خدا مرا بطلب علی فرستاد و به درد دیده مبتلا بود و فرمود لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله من دست علی را گرفته او را
میکشیدم تا بنزد رسول خدا آوردم حضرت آب دهان خود را در دیده او افکند و رایت باو داد پس مرحب از قلعه بیرون آمد و گفت قد علمت خیبر
انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب علی در جواب فرمود انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات کریه المنظره او
فیهم بالصاع کیل السندره گوید ضربتی بر فرق مرحب زد و او را بجهنم داخل کرد و فتح کرد و مراجعت نمود **سی‌ام** در کتاب جمع بین الصحاح الستة از
خود از سهل بن سعد از پدرش روایت کرده است که در غزوه خیبر علی بن ابیطالب از رسول خدا باز پس مانده و بعد از آن آمده با آنحضرت ملحق شد و
شبی که صبح آن فتح واقع شد رسول خدا فرمود همین رایت بمردی دهم که خدای تعالی او را فتح کرامت کند و خدا و رسول خدا او را دوست دارد و خدا و
رسول خدا او را دوست دارند گوید اصحاب همگی آن شب را بصبح رسانیدند و اندیشه اینکه لوا بکدام یک از ایشان خواهد داد و چون صبح
شد در خدمت آنحضرت حاضر شدند همه ایشان امید اعطای لوا بود پس فرمود علی بن ابیطالب کجاست عرض کردند یا رسول الله از درد
دیده می‌نالد فرمود کسی بطلب او بفرستید چون او را حاضر کردند رسول خدا آب دهان در دیده او افکند و دردش ساکن شد چنانکه گوئی
هیچ المی نداشت پس رایت باو عطا کرد و علی عرض کرد یا رسول الله با ایشان جنگ کنم تا مسلمان شوند فرمود در جنگ تعجیل مکن و برو تا باحت ایشان
فرود آئی و ایشان را باسلام دعوت کن و بحقوق واجبه الهی ایشان را آگاه کن زیرا بخدا سوگند که اگر خدای تعالی یک مرد از ایشان را بسبب
تو هدایت کند ترا بهتر خواهد بود از شتران سرخ موی که در راه خدا تصدق کنی **سی و یکم** در مسند احمد حنبل بسند خود از ابو هریره
روایت کرده است که عمر بن خطاب گفت خدای تعالی سه خصلت بعلی عطا فرموده است که اگر یکی از من بود نزد من بهتر بود از تمام نعمتهای دنیا
یکی همسایگی رسول خدا در مسجد الحرام و یکی اعطای رایت در روز خیبر و سیمی را راوی گوید فراموش کردم **سی و دوم** و عبد الله
احمد حنبل بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که مردم می‌گفتند بهترین مردم ابو بکر است بعد از آن عمر و لکن خدای تعالی بعلی بن ابو طالب سه خصلت
کرامت فرموده است که اگر یکی از آنها از آن من باشد محبوب‌تر است نزد من از شتران سرخ موی یکی آنکه رسول خدا دختر خود را باو تزویج کرد
و برای او فرزندان شد دیگر آنکه همه درها را از طرف مسجد سد کرده مگر در او و سیم آنکه رایت در روز خیبر باو عطا کرد **سی و سیم**
در مناقب فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که علی را مناقبی بود که احدی از اصحاب رسول خدا را نبود
یکی آنکه در مسجد جنب می‌شد و یکی آنکه در روز خیبر لوا را باو عطا کرد و سیوم آنکه همه ابواب را سد کرد بجز باب او **سی و چهارم** بدان
که این سیم از جزو چهارم از صحیح مسلم در باب فضائل علی بن ابیطالب بسند خود از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که معویة بن ابی
سفیان بسعد گفت ترا چه مانع است که ابو تراب را سب نمیکنی سعد گفت سه چیز از رسول خدا شنیدم که مادام که آنها را در خاطر دارم او را سب
نمیکنم و اگر یکی از آنها از آن من بود بهتر بود مرا از همه نعمتهای دنیا ولی رسول خدا او را در بعضی از غزوات خلیفه خود کرده و او را

چهار صد و هشتاد و [illegible] در هر [illegible]

بود و علی عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و اطفال باز گذاشتی رسول خدا فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و شنیدم که در روز خیبر فرمود لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله همه گردن‌ها کشیده بودند باین امید که با ایشان خواهد داد و فرمود علی را بنزد من بیاورید چون حاضر کردند دیده‌اش درد بود رسول خدا آب دهان در دیده او انداخت و رایت را باو عطا کرد و خدا قلعه را بدست او مفتوح گردانید و چون آیه فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را خوانده و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی سی و پنجم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که رسول خدا در جنگ خیبر مردی را فرستاد [illegible] بازگشت پس محمد بن مسلمه آمد عرض کرد یا رسول الله هرگز مثل این روز ندیده بودم برادرم محمود بن مسلمه کشته شد رسول خدا فرمود ملاقات دشمن را تمنی مکنید و از خدا التماس عافیت طلب کنید شما نمی‌دانید که از اینها با شما چه خواهد رسید و چون با ایشان روبرو شدید بگوئید اللهم انت ربنا و ربهم نواصینا و نواصیهم بیدک و انما تقتلهم انت بعد از آن بر روی زمین بنشینید و چون شما را فرو گیرند از جای برخیزید تکبیر گوئید و خدا را یاد کنید بعد از آن رسول خدا فرمودند فردا مردی را می‌فرستم که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و پشت بر دشمن نکند و چون فردا شد علی را فرستاد و دیده‌اش بیمار بود فرمود برو عرض کرد یا رسول الله جای پای خود را نمی‌بینم رسول خدا آب دهان در دیده او افکند و لوا را برای او بست و بدستش داد علی عرض کرد یا رسول الله چگونه با ایشان قتال کنم فرمود تا آنکه شهادت بیگانگی خدا و به نبوت من دهند و اگر چنین کنند مال و جان خود را ایمن کرده‌اند مگر بحق و حساب ایشان با خداست

باب سیصد و بیست و پنجم

در روز خیبر رسول خدا فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله از روایات خاصه و در آن [illegible] حدیث است اول ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردم بچه سبب امیر المؤمنین قاسم بهشت و دوزخ شد فرمود زیرا که حب او ایمان است و بغض او کفر و بهشت از برای مؤمنان آفریده شده و جهنم از برای کافران پس باین علت قاسم بهشت و دوزخ است و داخل بهشت نمی‌شود مگر محبان او و داخل جهنم نمی‌شود مگر دشمنان او مفضل گوید عرض کردم انبیا و اوصیا هم آنحضرت را دوست میداشتند و دشمنان او را دشمن میداشتند فرمود بلی عرض کردم بچه دلیل فرمود مگر نمی‌دانی که رسول خدا در روز خیبر فرمود فردا رایت را بمردی دهم که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و خدا و رسول خدا را دوست دارد و از جنگ باز نگردد پس رایت را بعلی داد و خدا تعالی فتح را بدست او جاری کرد عرض کردم بلی فرمود مگر نمی‌دانی که چون مرغ بریان در خدمت رسول خدا آوردند عرض کرد خداوندا بفرست برای من محبوبترین خلق را در نزد خود تا با من از این مرغ تناول کند و مقصودش علی بود عرض کردم بلی میدانم فرمود چگونه می‌شود که انبیا و رسل و اوصیا ایشان دوست ندارند کسی را که خدا و رسول او را دوست دارند پس فرمود آیا جایز است که مؤمنان از امت ایشان دوست ندارند دوست خدا و رسول و پیغمبر خود را عرض کردم نه فرمود پس ثابت شد که جمیع انبیا و رسل و اوصیا ایشان و مؤمنان از امت ایشان محب علی بن ابیطالبند و هم چنین بتحقیق پیوست که دشمنان و مخالفان ایشان همه دشمن او و دشمنان او بوده‌اند عرض کردم بلی فرمود پس داخل بهشت نشود مگر محب علی از خلق اولین و آخرین و داخل جهنم نشود مگر دشمن علی از خلق اولین و آخرین پس آنحضرت قسیم بهشت و دوزخ است مفضل گوید عرض کردم یابن رسول الله فرجت عنی فرج الله عنک یعنی غم را از دلم زدودی خدا از دلت غم بزداید زیاده از این بفرما فرمود سؤال کن عرض کردم یابن رسول الله آیا علی بن ابیطالب دوستان خود را به بهشت می‌برد و دشمنان خود را بجهنم داخل میکند یا رضوان بهشت و مالک دوزخ فرمود ای مفضل مگر نشنیده‌ای که خدا تعالی رسول خود را بسوی انبیا فرستاد و او روحی بود و ایشان روحها بودند پیش از خلق آفریدگان بدو هزار سال عرض کردم بلی فرمود مگر نمیدانی که رسول خدا انبیا را بتوحید خدا و طاعت و پیروی امر او دعوت کرد و بر این وعده بهشت داد و بر مخالفت وعده جهنم فرمود عرض کردم بلی فرمود آیا رسول خدا با آنچه از جانب پروردگار خود با ایشان وعده و وعید فرمود ضامن نیست عرض کردم بلی فرمود پس علی بن ابیطالب از جانب رسول خدا قسیم بهشت و دوزخ است و رضوان و مالک مطیع فرمان آنحضرتند بامر خدا تعالی ای مفضل این حدیث را نگاه دار که از علوم پنهانی ما است و آشکار مکن مگر برای اهلش دوم ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عمرو بن العاص روایت کرده است که رسول خدا در روز خیبر رایت را بمردی از اصحاب خود سپرد و او منهزم شکست خورده بازگشت رسول خدا فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و لا یرجع حتی یفتح الله علیه چون صبح شد فرمود علی را بنزد من

ما اعترف بذلک ابن ابی الحدید اذ کنت للنیران فی الحشر قاسما [illegible]

بیاورید

بیاورید عرض کردند یا رسول الله دیده علی بدرد آمده است فرمود او را حاضر کنید چون حاضر کردند آب دهان مبارک در دیده‌اش افکند و عرض کرد خداوندا سرما و گرما را از علی دفع کن پس رایت را باو سپرد و بمیدان رفت و بنزد رسول خدا مراجعت نکرد مگر با فتح و فیروزی بعد از آن عبد الله گفت چون نزدیک بقلعه قموص رسید یهودان از برابر او [illegible] کردند علی بر ایشان حمله برد تا بنزد در قلعه رسید پس [illegible] در قلعه را بگرفت و از بیخ برکند مقدار چهل ذراع از پشت سر بدور انداخت ابن عمر گوید ما از فتح خیبر که بدست علی شد تعجب نکردیم بلکه همه تعجب ما از کندن آن در و چهل ذراع دور انداختن آن بود چهل نفر خواستند آن را بردارند نتوانستند و نعم ما قیل و دحی بابها بقوة باس لو حمته الافلاک [illegible] رسول خدا از این خبر داده فرمود قسم بآنکسیکه جان محمد بدست او است که مدد کردند آن در را چهل ملک علی را اعانت میکردند سیم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از مکحول روایت کرده است که در روز خیبر مردی از یهود که او را مرحب میگفتند بیرون آمد و او مردی بلند بالا و سردار نامدار بود و یهود در شجاعت و توانگری او را بر خود مقدم داشتند گوید در مقابل اصحاب رسول خدا آمد و مبارز طلبید [illegible] و میگفت من مرحب خیبرم و بر او حمله میکرد [illegible] و از کاهنان بود و مرحب بسبب جوانی و تنومندی و عظمت خلقت او را دوست میداشت و مکرر با او میگفت هرکه با تو جنگ کند با او جنگ کن و هرکه بخواهد بر تو غالب شود بر او غالب شو مگر آنکسیکه گویند حیدر نام دارد که اگر با او قتال کنی ترا خواهد کشت [illegible] مردم در جای خود [illegible] بنزد رسول خدا آمده [illegible] و از او استدعا نمودند که علی را بمبارزت او فرمان دهد رسول خدا فرمود یا علی برو و مرحب را کفایت کن حضرت امیر المؤمنین بمبارزت او قدم نهاد چون مرحب او را دید که بسرعت تمام روی بسوی او می‌آید [illegible] پس برگشت و روبروی آنحضرت آمد و گفت منم آنکه مادرم مرا مرحب نامیده علی پیش آمده و فرمود انا الذی سمتنی امی حیدرة یعنی منم آنکه مرا مادرم حیدر نامیده مرحب چون این نام مبارک را از او شنید نصیحت دایه بخاطرش آمد [illegible] نام این مبارز حیدر است شیطان گفت حیدر کدام است گفت فلان بن فلان که دایه‌ات ترا از مبارزت مردی که نام او حیدر باشد ترسانیده [illegible] تو است شیطان گفت قبیح باد ترا [illegible] و ننگ فرار بر خود قرار دهی و بلحن زنان اعتماد کنی با آنکه خطای زنان بسیار و از صواب ایشان بیشتر است [illegible] حیدر نام در دنیا بسیار است برگرد برگرد شاید بر دست تو کشته شود و در دنیا بزرگ شوی و من از عقب تو جمعی از نامداران یهود را تحریص میکنم که بمدد تو بیایند پس مرحب فریب شیطان را خورده برگشت [illegible] تا آنکه علی ضربتی بر او زد که [illegible] و یهود منهزم شدند و یهود فریاد میکردند که مرحب کشته شد و این معنی را کمیت بن زید اسدی در مدح آنحضرت بنظم آورده و گفته است سقا جرع الموت ابن عثمان بعدما تعاورها مرحب و ولید [illegible] مرحب کشته حیدر بود و عثمان [illegible] ولید پسر عتبه است خال معویة بن ابی سفیان و طلحة بن عثمان بن طلحه از قریش است و مرحب از یهود مؤلف گوید در این باب از روایات خاصه بهمین قدر اکتفا نمودیم و در روایت خصم در این باب کافی است با آنکه همین قصه متواتر است نزد عامه و خاصه

باب سیصد و بیست و ششم

در حدیث طیر از روایات عامه در آن سی و شش حدیث است اول در مسند احمد حنبل بسند خود از سفینه آزاد کرده رسول خدا روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان در میان دو گرده نان گذاشته برسم هدیه بخدمت رسول خدا آورد آنحضرت بطریق مناجات از قاضی الحاجات درخواست کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک و الی رسولک یعنی خداوندا بیاور بسوی من کسی را که محبوبترین آفریدگان تو باشد نزد تو و نزد رسول تو چون دعای آنحضرت باتمام رسید علی بر در آمد و آواز برداشت رسول خدا فرمود کیست سفینه گوید عرض کردم علی است فرمود در را باز کن من در را باز کردم علی داخل شد و از آن دو مرغ بخوردند تا سیر شدند دوم در مناقب فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که مرغ بریانی برسم هدیه بخدمت رسول خدا آوردند گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک و الی نبیک یاکل معی من هذه المائدة گوید هنوز دعا تمام نشده علی آمد با انس گفت مرا رخصت حاصل کن تا بخدمت رسول خدا روم انس گفت رسول خدا بامری مشغول است امیر المؤمنین برگشت و درنگ ننمود باز آمد با انس گفت برو و از برای من رخصت دخول حاصل کن انس باز گفت رسول خدا بامری مشغول است علی دو مرتبه بازگشت نوبت سیم طاقتش طاق شده بر در آمد اذن خواست انس گوید باز خیال آن داشتم که او را راه ندهم علی آواز بلند کرد چنانکه رسول خدا آواز او را از درون خانه شنید فرمود یا ابا الحسن داخل شو چرا دیر آمدی عرض کرد یا رسول الله در نوبت آمدم

باب سیصد و بیست و پنجم

باب سیصد و بیست و ششم

وانس مرا باز کرد تا بیند و این نوبت سیم است که پیوسته میکنند و رسول خدا بکاری مشغول است و رسول خدا بانس فرمود از چه بر این داشت
که علی را دو نوبت باز کردی گفت عرض کرد چون دعای ترا شنیدم دوست داشتم که ان دعا در حق یکی از انصار باجابت رسد رسول
خدا فرمود هر کسی قوم خود را دوست دارد **فقیر گوید** مراد انحضرت اینست که چنانچه تو انصار را دوست میداری من نیز علی را دوست
میدارم مخفی نماند که کسی را که خدا تعالی بگواهی رسول خدا از همه کس محبوب تر دارد هیچگونه شبهه نیست که غیر او راضی خواهند شد با آنکه محبت
مرتبه ایست بلند در جلب رحمت چنانکه متکلمان آنرا ارادت خوانند و حکما عنایتش نامند و صوفیه میل و عشقش گویند و شعرا
نامش را محبت و شوق میگذارند بلکه حرکات افلاک و عبادات ملائکه و جنبش نفوس و ثناسانی عقول و ثبات متین و قیام مولید
و تحمل انسان و زندگی حیوان همه از روی محبت و میل است و از اینجا معلوم شد که پرانده رسول خدا مقام مرتبه تو نزد خدا تعالی
نبوده که علی را بود و نعم ما قیل و معنی لحب خلقک فانظر بجد الشمس تدل ولحب جاها **سیم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از انس
ابن مالک روایت کرده است که نزد محمد بن حجاج رفتم گفت یا ابا حمزه از رسول خدا برای من حدیثی نقل کن که در آن حدیث حکم
نور رسول خدا نبوده من گفتم شما سخن بگوئید که سخن سخن را می آورد پس انس حدیثی در فضل علی بن ابیطالب برای ایشان ذکر کرد
محمد بن حجاج برآشفت گفت از فضل ابو تراب چه گوئی انس در غضب شد گفت در حق علی چنین میگوئی بخدا سوگند که اکنون حدیثی
در فضل او بیان کنم که از رسول خدا شنیده ام روزی کبکی چند بهم هدیه برای رسول خدا آوردند حضرت از آنها تناول کرد و قدری از
انها باقی ماند چون صبح شد نزد رسول خدا آوردم انحضرت گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطایر
چون دعای حضرت تمام شد مردی در کوبید من امید اینکه یکی از انصار باشد در باز کردم دیدم علی بن ابیطالب است گفتم تو اکنون
اینجا بودی باز گرد علی مراجعت کرد باز رسول خدا گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطایر چون دعا تمام شد
مردی در زد دیدم علی بن ابیطالب است در این نوبت رسول خدا آواز او را شنیده فرمود اللهم الی اللهم والی ابن مغازلی گوید اسلم
گفته این حدیث را یوسف بن ابراهیم واسطی و اسمعیل بن سلیمان ازرق زهری و اسمعیل سدی و اسحق بن عبدالله بن ابی طلحه و ثمامه
ابن عبدالله انس و سعید زربی از انس بن مالک روایت کرده اند ابن سماک گوید سعید بن زربی این حدیث را از انس روایت نکرده ام
و جماعتی دیگر این حدیث را از انس روایت کرده اند سعید بن مسیب و عبدالله بن عمیر و مسلم ملائی و سلیمان بن حجاج طائفی و ابن ابی
رجا کوفی و ابو الهندی و اسمعیل بن عبدالله بن جعفر و نعیم بن سالم بن قنبر و غیر از ایشان است ابن سماک گوید سعید بن زربی از
انس روایت نکرده است و این قول اسلم است بلکه ابن زربی از ثابت بنانی روایت کرده و او از انس **چهارم** ابن مغازلی بسند خود
از انس روایت کرده است که مرغی چند بهم هدیه بخدمت رسول خدا آوردند حضرت آنها را در میان زوجات خود قسمت کرد بهر یکی
از انها سهم رسید چون صبح شد یکی از زوجات انحضرت بعد از ان مرغان را بریان کرده بخدمت رسول خدا فرستاد حضرت در
خواست کرد که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک والی رسولک یاکل معی من هذا الطایر انس گوید من گفتم خداوندا بگردان این مرد را یکی
از انصار پس علی آمد رسول خدا فرمود ببین کیست چون نظر کردم دیدم علی است در را باز کردم و گفتم رسول خدا بامری مشغول
است برگشتم و در برابر رسول خدا آمدم باز علی آمد فرمود یا انس ببین کیست دیدم علی است گفتم رسول خدا بکاری مشغول است برگشت
و من نیز نزد رسول خدا آمدم باز آمد رسول خدا فرمود برو ببین کیست مرا امید نبود دیدم علی است در را باز کردم داخل شد و من از پی
او میرفتم رسول خدا فرمود چرا دیر آمدی که من منتظر تو بودم عرض کرد این نوبت سیم است که می آیم و انس هر نوبت مرا بر میگرداند و میگفت
رسول خدا بامری مشغول است حضرت فرمود ما حملک علی ما صنعت عرض کرد یا رسول الله دعا ترا شنیدم دوست داشتم که آن مرد یکی
از انصار باشد رسول خدا فرمود ان الرجل قد یحب قومه **پنجم** ابن مغازلی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی مرغ
بریانی بخدمت رسول خدا آوردند حضرت را از ان خوش آمد گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل من هذا الطایر معی چون دعای
انحضرت تمام شد علی آمد و اندرون خواست گفتم رخصتی نیست و من دوست داشتم که یکی از انصار باید علی برگشت و باز مراجعت کرد
رخصت طلبید در این نوبت رسول خدا آواز او را شنیده فرمود ادخل یا علی بعد از ان فرمود بنزد من بیا **ششم** ابن مغازلی بسند
خود از انس روایت کرده است که روزی مرغ بریانی برسم هدیه بخدمت رسول خدا آوردند چون در پیش انحضرت گذاشتند گفت اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطیر انس گوید من در پیش خود گفتم اللهم اجعله رجلا من الانصار دیدم علی آمد انس گوید

گفتم

گفتم کیست فرمود علی است عرض کردم رسول خدا بکاری مشغول است علی مراجعت کرد من نزد رسول خدا آمدم انحضرت دیگر نوبت بازمی
گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطایر علی آمد و در را سخت بکوبید رسول خدا فرمود باز کن در را تا سه نوبت در
چون رسول خدا علی را دید فرمود اللهم والی علی با انحضرت نشست از ان مرغ بخوردند **هفتم** ابن مغازلی بسند خود از انس روایت کرده
است که مرغ بریانی بهدیه نزد رسول خدا آوردند حدیث سابق را بعینه نقل کرده **هشتم** ابن مغازلی بسند خود از ابن عباس روایت
کرده است که مرغی بخدمت رسول خدا آوردند عرض کرد خداوندا برای من بفرست مردی را که خدا و رسول او را دوست دارند علی آمد رسول
خدا فرمود اللهم والی **نهم** ابن مغازلی بسند خود از ابو الهندی از انس روایت کرده است که مرغی بخدمت رسول خدا آوردند انحضرت
عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطایر گوید در آنهنگام علی آمد رسول خدا فرمود بسوی من بیا بسوی من بیا
دهم ابن مغازلی شافعی بسند خود از نعیم بن سالم بن قنبر و نعیم را نوبتی یکصد و دو سال از عمر گذشته بود روایت کرده
است که انس بن مالک گفت مرغ بریانی بهدیه بخدمت رسول خدا آوردند انحضرت عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک عیسی بن شاکر گوید
که از نعیم روایت کرده است گوید من شک دارم که چنین روایت کرده یا دعای احب خلقک الیک بجنبه گوید پس علی آمد انس در را بر گردانید
تا سه نوبت یا چهار نوبت چون در نوبت آخر بخدمت رسول خدا آمد حضرت با وی فرمود ما حبسک عنی یا علی فرمود ما ابطاک عنی یا علی عرض کرد من آمدم
انس مرا برگردانید باز آمدم برگردانید فرمود یا انس چرا چنین کردی عرض کرد بامید اینکه شاید مردی از انصار بیاید فرمود آیا در میان انصار کسی
بهتر از علی هست یا در میان انصار افضل از علی کسی هست **یازدهم** ابن مغازلی بسند دیگر از انس بن مالک روایت کرده است که نزد رسول
خدا مرغی آوردند فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطایر گوید پس علی بن ابیطالب آمد و با انحضرت از ان مرغ تناول کرد
دوازدهم ابن مغازلی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که چند مرغ بریانی بخدمت رسول خدا آوردند چون در پیش انحضرت گذاشتند
عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک من گفتم خداوندا دعای رسول خدا را در حق یکی از انصار مستجاب کن و اگر بخواهی آنکس را از انصار مکرر دان
رسول خدا فرمود تو تنها قوم خود را دوست نمیداری گوید علی آمد در زد من بخدمت آمدم داخل شد رسول خدا فرمود بسوی من بیا **سیزدهم** ایضا
ابن مغازلی بسند دیگر از جعفر بن سلیمان از انس مثل حدیث سابق را نقل کرده است **چهاردهم** ایضا ابن مغازلی بسند دیگر از قتاده از انس
ابن مالک مثل حدیث سابق را روایت کرده است **پانزدهم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از نعیم از انس بن مالک مثل حدیث سابق را روایت کرده
است **شانزدهم** ایضا ابن مغازلی بسند دیگر از یونس بن کیسان از انس مثل حدیث سابق را روایت کرده است **هفدهم** ابن مغازلی بسند خود از عیسی
ابن محمد بن احمد بن جریج یعنی طوماری از سکر مثل حدیث سابق را روایت کرده است **هجدهم** ابن مغازلی از عیسی بن عمر از اسمعیل سدی همان
حدیث سابق را روایت کرده است **نوزدهم** ابن مغازلی بسند خود از عبدالله بن محمد بن عبدالله انس از انس همان حدیث را روایت کرده است
بیستم ابن مغازلی بسند خود از عبدالملک بن سلیمان از انس بن مالک همان حدیث را روایت کرده است **بیست و یکم** ابن مغازلی بسند خود از
احمد بن عیسی بن هیثم از انس بن مالک همان حدیث را روایت کرده است **بیست و دوم** ابن مغازلی بسند خود از مسلم بن عبدالله از انس بن
مالک همان حدیث را نقل کرده است **بیست و سیم** ابن مغازلی بسند خود از خالد بن عبید از انس بن مالک روایت کرده است که روزی بر در
خانه رسول خدا ایستاده بودم مردی طبقی سرپوشیده در دست داشت آمد و اندرون خواست من او را رخصت دادم اندرون داخل شد و طبق را نزد
رسول خدا گذاشت در ان مرغی بریان بود و عرض کرد یا رسول الله میخواهد که شکم خود را ازین مرغ بریان پر کنی فرمود سرپوش آن
پس سر آنرا باز کرد و عرض کرد خداوندا داخل کن بر من محبوبترین خلق را بنزد خود که با من ازین طعام تناول نماید انس گوید چون این
کلام را از انحضرت شنیدم عرض کردم خداوندا این دعا را در حق یکی از انصار مستجاب گردان بیرون آمدم که شاید در سر نفری از انصار را بیابم
دیدم علی آمد و فرمود مرا رخصت بخواه عرض کردم نه و مرا بر این داشت که او را بر گردانم مکر حسد علی مراجعت کرد پس باز برگشت چپ نگاه
کردم که شاید کسی از انصار بیابم احدی از ایشان را نیافتم باز علی آمد و فرمود هل من اذن عرض کردم نه علی برگشت باز بجانب یمین و شمال نظر
کردم کسی از انصار نبود باز علی آمد و فرمود هل من اذن در این نوبت رسول خدا آواز او را شنید گفت او را رخصت ده گوید علی داخل شد و با انحضرت
تناول کرد و امروز محبت علی در دل من قرار گرفت **بیست و چهارم** ابن مغازلی بسند خود از انس روایت کرده است که مرغ بریانی برسم هدیه بخدمت
رسول خدا آوردند و چون در پیش انحضرت گذاشتند عرض کرد اللهم ادخل علی من تحبه گوید علی آمد و حدیث را نقل کرده **بیست و پنجم** در کتاب
جمع بین الصحاح الستة تالیف رزین عبدری در جزو سوم در باب مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از صحیح ابو داود و صحیح ترمذی و از کتاب سنن

بابت آمدم از انس بن مالک روایت کرده است که مرغ بختری برای رسول خدا بود گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی پس علی آمد و با او
بخورد و **بیست و ششم** ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که مرغی برای رسول خدا آوردند عرض کرد خداوندا
بیاور نزد من کسی را که محبوب ترین خلق است نزد تو پس علی بن ابی طالب آمد و چون داخل شد رسول خدا فرمود اللهم والی **بیست و هفتم** موفق بن احمد
بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که مرغی هدیه برای رسول خدا آوردند عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی
هذا الطیر پس علی در آمد و با آنحضرت بخورد و گوید ابو عیسی ترمذی در کتاب جامع خود این حدیث را نقل کرده است **بیست و هشتم** موفق بن احمد
بسند خود از اسمعیل ازدی از انس بن مالک روایت کرده است که مرغی از برای رسول خدا هدیه آوردند عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یاکل معی من هذا الطیر من گفتم اللهم اجعله رجلا من الانصار که علی آمد با او گفتم رسول خدا بکاری مشغول است علی برگشت باز آمد
بعد از آن باز آمد با او گفتم رسول خدا بامری مشغول است علی برگشت و باز آمد رسول خدا در این نوبت فرمود افتح الباب انس گوید در باز کردم
علی داخل شد فرمود چگونه شد عرض کرد دو سه نوبت آمدم و انس مرا بر گردانید میگفت رسول خدا بامری مشغول است حضرت با انس فرمود
چرا چنین کردی عرض کرد شنیدم که دعا کردی و دوست داشتم که آن کس مردی از قوم من باشد رسول خدا فرمود هر کسی قوم خود را دوست میدارد
و کافی است که صاحب عباد گفته است یا امیر المؤمنین المرتضی ان قلبی عندکم قد وقفا کلما جدد مدحی فیکم قال ذو النصب
السلفا من کمولای علی زاهد طلق الدنیا ثلاثا و وفا من دعا بالطیر کی یاکله ولنا فی بعض هذا مکتفی من وصی المصطفی عندکم
و وصی المصطفی من یصطفی **بیست و نهم** موفق بن احمد بسند خود از ابو الطفیل عامر بن واثله روایت کرده است که در روز شوری بر در خانه
ایستاده بودم که صداها اهل شوری بلند شد چون گوش فرا داشتم شنیدم که علی فرمود مردم با ابوبکر بیعت کردند بخدا سوگند که من
اولی و احق بودم بخلافت از او شنیدم و هیچ نگفتم از خوف اینکه مبادا مردم بکفر اصلی خود بر گردند یکدیگر را گردن زنند بعد از آن
ابوبکر برای عمر بیعت گرفت باز شنیدم و صبر کردم و هیچ نگفتم از خوف اینکه مردم کافر شوند اکنون میخواهید که برای عثمان بیعت بگیرید
من این را قبول نمیکنم و اطاعت نمی نمایم و عمر مرا با پنج نفر دیگر قرار داده و قدر مرا در میان ایشان مجهول گذاشته ما همه را در مشورت مساوی کرده و تفضیل قرار
در صلاح امر برای من قرار نداده بخدا سوگند که اگر بخواهم حرف زنم باز بان گشایم و سخنانی گویم که عرب و عجم و معاهد و مشرک و انکار آن
نتوانند کرد هیچ کلمه را از جواب گوئید بعد از آن باین پنج نفر خطاب کرده فرمود سؤال از شما بحق خدا آیا هست از شما کسیکه رسول خدا او را برادر خود گرفته باشد میکنم
غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را عمی باشد مثل عم من حمزه شیر خدا و شیر رسول غیر از من گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه او را
برادری باشد مثل پسر عمم رسول خدا گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را برادری باشد مثل برادرم جعفر که خدا تعالی او را دو بال کرامت
فرموده و با ملائکه پرواز میکند در بهشت گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه او را جفتی باشد مانند زوجه من فاطمه دختر محمد سیده
زنان اهل بهشت گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه او را دو فرزند باشد مثل حسن و حسین که دو سبط امت و فرزندان اهل بیت رسول خدا
غیر از من گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه مشرکان قریش را کشته باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه خدا را به وحدانیت
پرستیده باشد پیش از من گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه بدو قبله نماز گذارده باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست از شما
کسیکه خدا تعالی بمودت او امر کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه رسول خدا را غسل داده باشد غیر از من گفتند نه
فرمود هست از شما کسیکه آفتاب برای او برگشته باشد پس از غروب تا نماز عصر را گذارد غیر از من گفتند نه فرمود هست از شما کسیکه چون
مرغ بریان بخدمت رسول خدا آوردند عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطایر من آمدم و از دعای آنحضرت آگاه نبودم
و چون داخل شدم رسول خدا فرمود والی یا رب والی یا رب غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه در هر شدتی پیش از شما کان
برسول خدا میرسید و در مقابل ایشان بایستد و جان خود را در راه رسول خدا گذارد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه در ینبع
کشته باشد و شبی که در بستر او بخوابیدم و جان خود را فدای او نمودم غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه خمس بکبر او داد غنائم
غیر از زن فاطمه گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه صاحب سهم باشد از غنائم سهمی خاص و سهمی از عام غیر از من گفتند نه فرمود
در میان شما کسیکه خدا تعالی او را در کتاب خود پاک و پاکیزه خوانده باشد غیر از من رسول خدا در همه درهای اصحاب را بست و در خانه مرا باز گذاشت
تا آنکه حمزه و عباس هر دو آمدند و عرض کردند یا رسول الله ابواب ما را مسدود کردی و باب علی را مفتوح گذاشتی رسول خدا فرمود من فتح باب او
نکرده و سد ابواب شما ننمودم بلکه خدا تعالی او را مفتوح و ابواب شما را مسدود کرده است گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه کامل

کردانیده

کردانیده باشد نور او را از آسمان فرموده باشد وانذر عشیرتک الاقربین غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه ده مرتبه با رسول
خدا نجوی کرده باشد و فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة بر رسول خدا نازل شد غیر از من گفتند
نه فرمود هست در میان شما کسیکه چشمان رسول خدا را در هنگام رحلت بسته باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه آخر
عهد او با رسول خدا من بودم که او را در قبر پنهان کردم غیر از من گفتند نه **سی ام** ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود
از عبد الملک بن عمیر از انس بن مالک روایت کرده است که مرغی بریان هدیه برای رسول خدا آوردند در نزد آنحضرت گذاشتند عرض کرد
اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل پس علی آمد در زد گوید گفتم کیست فرمود علی گفتم رسول خدا بامری مشغول است تا سه نوبت و در آن
کردانیدم تا آنکه نوبت آخر لگدی بر در زده داخل شد رسول خدا فرمود چه چیز ترا مانع شد عرض کرد سه نوبت آمدم در هر نوبت انس مرا
بر گردانید که رسول خدا بامری مشغول است حضرت با انس فرمود چرا چنین کردی عرض کرد دوست میداشتم که این مرد یکی از قوم من باشد که بر تو
وارد شود **سی و یکم** حموینی ایضا باسناد خود از زهیر بن عدی از انس بن مالک روایت کرده است که مرغی بریان بر سم هدیه بخدمت رسول خدا آوردند
چون از نزد آنحضرت گذاشتند عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر انس گوید پیش خود گفتم اللهم اجعله رجلا من الانصار
پس علی آمد در کوبید گفتم کیست گفت من علیم گفتم رسول خدا بامری مشغول است علی بازگشت من بخدمت رسول خدا آمدم آنحضرت دوباره
دعا میکرد که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر من در پیش خود گفتم اللهم اجعله رجلا من الانصار باز علی آمد در کوبید گفتم
نگفتم که رسول خدا بحاجتی مشغول است باز مراجعت کرد من باز بخدمت رسول خدا آمدم آنحضرت سه باره دعا کرد که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل
معی هذا الطیر علی باز آمد در زد آنحضرت بگوید رسول خدا فرمود ای انس در را باز کن در را باز کن چون نظر رسول خدا بر او افتاد فرمود اللهم والی اللهم
والی گوید پس آنحضرت با رسول خدا از آن مرغ تناول فرمودند **سی و دوم** ایضا حموینی باسناد خود از سفینه خادم رسول خدا روایت کرده است
که فرمود از انصار مرغ بریان در میان دو گرده نان گذاشته بسم هدیه بخدمت رسول خدا آوردند و غیر از من و انس احدی نبود پس رسول خدا آمد غذا طلبید
عرض کردم یا رسول الله زنی از انصار هدیه ای آورده پس آن دو مرغ بخدمت آنحضرت آوردم حضرت عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک والی رسولک
علی بن ابیطالب آمد و در را زد پس گوید گفتم کیست فرمود ابو الحسن بعد از آن باز در زد و آواز خود را بلند کرد رسول خدا فرمود در را باز کن من در را باز کردم
داخل شد و با رسول خدا از آن دو مرغ بخوردند تا تمام شد **سی و سوم** صاحب کتاب مناقب الصحابه تالیف ابو المظفر سمعانی از عمران طائی روایت کرده است که از
انس شنیدم که نوبتی مرغی هدیه برای رسول خدا آوردند آنحضرت دعا کرد که خداوندا بیاور نزد من محبوب ترین خلق را بسوی خود تا با من از این طعام بخورد
علی آمد و آن خواست انس گفت من دوست داشتم که یکی از انصار باشد علی تا سه نوبت آمد و من او را بر گردانید که گفتم رسول خدا بامری مشغول است
در نوبت چهارم که آمد من او را بر گردانیدم داخل شد رسول خدا او را نگریست و فرمود بسوی من بیا **سی و چهارم** سمعانی ایضا باسناد خود از انس بن
مالک روایت کرده است که در وقتی مرغی در خدمت رسول خدا بود دعا کرد که خداوندا بیاور نزد من کسی که محبوب ترین خلق باشد نزد تو تا از این مرغ
با من بخورد دعا آنحضرت تمام شد علی آمد با آنحضرت بخورد گوید که فاضل این حدیث را در کتاب جمع بین الصحاح الستة تالیف رزین عبدری از سنن ابو داود
سجستانی و هم چنین احمد حنبل باب مسند از سفینه خادم آنحضرت و همچنین ابن مغازلی شافعی واسطی از بیست طریق روایت کرده اند **سی و پنجم** بد کتاب
مناقب الفاخره فی العترة الطاهره بسند خود از ابو رضی سعید روایت کرده است که روزی با رسول خدا نشسته بودیم مرغ بریانی بسم هدیه بخدمت آنحضرت
آوردند رسول خدا با انس فرمود آن را بخانه ببر انس آن را بخانه برد و رسول خدا … انس برداشت و اثر آن را بنزد آنحضرت آورد رسول خدا دستهای مبارک بسوی آسمان
بلند کرد عرض کرد خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین مردمان را در نزد خود تا از دوستان تو و دوستان من او را کسیکه در زمین است هر کسی که
در آسمان است از این مرغ با من بخورد انس گوید عرض کردم بار خدایا … از قوم من و عایشه گفت خداوندا پدر من و حفصه گفت خداوندا
پدر من … انس گوید من گفتم رسول خدا بحاجتی مشغول است تا آنکه علی سه نوبت آمد و من او را بر گرداندم
پس رسول خدا دو دست خود را بر زمین زد و دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد چنانکه سفیدی زیر بغلش نمایان شد عرض کرد حاجتی یا رب …
همین ساعت در همین وقت حاجت مرا روا نمای که ناگاه علی آمد گوید انس گفت کیست در گفت منم علی و رسول خدا آواز او را شنید فرمود در
باز کن چون داخل شد چنان مشتی با انس زد که از درد آن … **سی و ششم** بعضی در شرح حدیث نوشته اند
که مشتی بر جانه انس زد و آواز او را دور کرد و با انحال چشم رسول خدا بر آنحضرت افتاد از جا حرکت فرمود و چشمان او را ببوسید و فرمود چه چیز سبب بر
آمدن تو شد ای نور دیده من عرض کرد یا رسول الله سه نوبت آمدم و در هر سه نوبت انس مرا بر گردانید رسول خدا دست پیش کرد و دعائی آنحضرت

اين بود كه چون خشمناك ميشد دست بر دست ميزد و ميفرمود يا انس حبيب مرا از مدت نزد من منع كردى عرض كردم يا رسول الله دوست ميداشتم كه مردى از قوم من بيايد رسول خدا فرمود يا انس مگر نميدانى كه هر كسى قوم خود را دوست ميدارد و على مرا دوست ميدارد و خدا و ملائكه او را دوست مى دارند و خدا او را دوست ميدارد اى انس من و على پيوسته در اصلاب مطهره نقل ميشديم تا آنكه بعبد المطلب رسيديم و از آنجا على در صلب ابو طالب جاى گرفت و من در صلب عبد الله عم على بن ابيطالب و در من نبوت قرار گرفته و در على ولايت و وصايت مگر نميدانى اى انس كه خداى عز و جل جدا كرد براى من نامى از نامهاى خود و از براى على نيز نامى از نامهاى خود را و مرا احمد ناميد تا امت من مرا حمد گويند و اما على پس خداوند على اعلى على ناميد اى انس چنانكه تو على را از من منع نمودى خدا تعالى ترا بپيس كند بعد از ان دعا انس داخل مسجد نميشد مگر آنكه برقع بر رو كشيدى آنكه تا پيسى او را نبينند **سى و هفتم** محمد بن على المالكى در كتاب فصول المهمه بسند خود از انس بن مالك روايت كرده است كه كبكى بريان برسم هديه نزد رسول خدا آورده بودند در وقتى رسول خدا فرمود اللهم ائتنى باحب خلقك اليك ياكل معى هذا الطاير انس گويد پس على آمد و من او را مانع شدم و گفتم رسول خدا با امرى مشغول است باميد آنكه اين دعا در حق يكى از انصار مستجاب شود بعد از ان على دوباره آمد من نيز او را مانع شدم پس از سويم بار آمد در را كوبيد رسول خدا فرمود در را باز كن تا بيايد كه من او را معين كرديم و دانستم كيست چون داخل شد رسول خدا با او فرمود چه چيز ترا نگاه داشت از آمدن نزد ما خدا ترا رحمت كند عرض كرد اين نوبت سويم است كه ميآيم و پيوسته انس مانع ميشد ميگفت رسول خدا بكارى مشغول است فرمود يا انس چه چيز ترا بر اين داشت عرض كردم دعاى ترا شنيدم خواستم كه يكى از قوم من باشد فرمود مرد را بمحبت قوم خود ملامت نتوان كرد **و غير گوينده** بعضى از علماء اعلام رضوان الله عليهم اجمعين غرض از نقل اين روايت و امثال آن كه ذكر گرديد آن است كه گاه باشد كه مراد احب خلق الله باشد در خوردن اين مرغ و هر بيان فهمى كه اندك ربطى بسخن داشته باشد ميداند كه اين خلاف ظاهر است و غير متبادر است از لفظ و در ميان اهل عربيت مقرر است كه حذف متعلقات و اطلاق از قيود دليل عموم است و اكل بعد كلام جواب لعل است و شيخ مفيد قدس الله روحه از اين اعتراض جواب متينى فرموده است كه اگر اين معنى مراد باشد متضمن فضيلتى نخواهد بود پس انس چرا اين فعل را سه مرتبه كرد و حضرت امير منكر آن ميشد و خود را مستحق غضب رسول خدا ميكرد و اين فضيلت را براى انصار تمنا مينمود و حضرت رسول نفرين او را [illegible] فهم كرد كه هر كس قوم خود را دوست ميدارد يا آنكه مگر در ميان انصار از او بهترى هست و اگر مراد اين بود بايست حضرت بفرمايد چه فضيلتى در اين سخن بود كه تو ميخواستى براى انصار باشد ايضا اگر اين احتمال صحيح بود چگونه حضرت امير [illegible] بر فضيلت خود حجت ميكرد [illegible] قبول اين منكر كنند **باب سيصد و بيست و هفتم** در حديث طاير [illegible] خاصه [illegible] حديث است **اول** شيخ در كتاب امالى بسند خود از عبد الملك بن عمير از انس بن مالك روايت كرده كه مرغ بريان برسم هديه براى رسول خدا آورده نزد آنحضرت گذاشتند حضرت گفت اللهم ائتنى باحب خلقك اليك ياكل معى پس على بن ابيطالب آمد در را كوبيد گفتم كيست گفت من عليم گفتم برو كه رسول خدا بكارى مشغول است على برگشت تا سه نوبت آمد هر مرتبه او را مانع شدم چون نوبت چهارم بيامد پاى بدر زد و در را بشكست و داخل شد رسول خدا فرمود چرا دير آمدى عرض كرد سه نوبت آمدم و انس مرا مانع شد رسول خدا بمن فرمود چرا چنين كردى عرض كردم دوست ميداشتم كه مرد از قوم من بيايد **دويم** شيخ در كتاب امالى بسند خود از ابو الطفيل روايت كرده است كه من در روز شورى در آن خانه بودم از على شنيدم كه با اهل شورى فرمود از همگى شما سؤال ميكنم بخدا آيا هست در ميان شما كسى كه با رسول خدا پيش از همه قبله نماز گذارده باشد غير از من گفتند نه فرمود شما را بخدا آيا هست در ميان شما كسى كه خدا تعالى او را بابلاغ سوره برائت [illegible] پيش از من گفته باشد فرمود شما را بخدا هست در ميان شما كسى كه برادر رسول خدا باشد غير از من گفتند نه فرمود شما را بخدا آيا هست در ميان شما كسى كه او را برادرى باشد مانند برادر من جعفر گفتند نه فرمود شما را بخدا هست در ميان شما كسى كه او را عمى باشد مانند [illegible] جفت من فاطمه سيدهٔ زنان اهل بهشت گفتند نه فرمود شما را بخدا آيا هست در ميان شما كسى كه او را دو فرزند باشد مانند دو فرزند من حسن و حسين فرزندان رسول خدا كه سادات جوانان اهل بهشتند گفتند نه فرمود شما را بخدا هست در ميان شما كسى كه با رسول خدا نجوى كرده باشد و در وقت نجوى صدقه داده باشد غير از من گفتند نه فرمود شما را بخدا هست در ميان شما كسى كه رسول خدا در حق او فرموده باشد من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه غير از من گفتند نه فرمود شما را بخدا آيا هست در ميان شما كسى كه رسول خدا با او فرموده باشد انت منى بمنزلة هرون من موسى غير از من گفتند نه فرمود شما را بخدا آيا هست در ميان شما كسى كه مرغى براى رسول خدا آورده عرض كرد الهى بياور بسوى من كسيرا كه محبوبترين خلق باشد نزد تو تا از اين مرغ با من بخورد من داخل شدم فرمود بسوى من بيا و [illegible] غير از من گفتند نه عرض كرد خداوندا گواه باش **سيم** شيخ در كتاب مجالس بسند

خود از ابوذر رضى الله عنه روايت كرده است كه عمر امر كرد تا على و عثمان و طلحه و زبير و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابى وقاص در خانه بنشينند و در را بر روى خود ببندند و در امر خلافت مشورت نمايند و ايشان را سه روز مهلت داد كه اگر پنج نفر بر قول يكى موافقت كنند و يك نفر ابا كند آن يك نفر را بكشند و اگر چهار نفر بر قولى اتفاق كنند و دو نفر مخالفت نمايند آن دو نفر را بكشند چون همگى ايشان بيك راى متفق شدند على با ايشان فرمود مرا سخنانى هست ميخواهم كه گوش فرا داريد اگر حق ميگويم قبول كنيد و اگر بباطل سخن رانم رد نماييد گفتند بگو على سوابق و فضايل خود را يك يك بيان كرد و ايشان تصديق مينمودند تا آنكه فرمود آيا هست در ميان شما كسى كه رسول خدا فرمود خداوندا بياور بسوى من كسيرا كه محبوبترين خلق باشد نزد تو و نزد من و محبوبترين مردم باشد بتو و بمن كه از اين مرغ با من تناول كند پس من آمدم و با آنحضرت تناول كردم غير از من گفتند نه **چهارم** شيخ در كتاب مجالس بسند خود از عمرو بن ميمون اودى روايت كرده است كه وقتى على را نزد او نام بردند گفت قومى در پى عيب جويى و بدگويى او بر آمده اند اينها هيزم جهنم اند من خود از اصحاب محمد از جمله از حذيفة بن اليمان و كعب بن عجره شنيدم كه هر يك از ايشان ميگفت خدا تعالى بعلى عطا فرموده است چيزهايى كه بهيچ بشرى عطا نفرموده است و جفت فاطمه سيدهٔ زنان عالميان است از اولين و آخرين و پدر حسن و حسين سادات جوانان اهل بهشت است از اولين و آخرين پس كراست اين فضيلتها اى گروه مردم و حال آنكه رسول خدا پدر زوجه او است و او وصى رسول خدا است در اهل و ازواج و همه ابواب اصحاب را از مسجد سد كردند مگر باب او را و او است كنندهٔ در خيبر و او است صاحب علم در روز خيبر و در آن روز رسول خدا آب دهان مبارك در ديدهٔ درد رسيدهٔ او انداخت و درد ساكن شد و پس از آن هرگز درد ديده نديد و او است صاحب روز غدير خم كه در آن روز رسول خدا نام او را بلند كرد و ولايت او را بر گردن امت لازم نمود و مقام و منزلت او را بمردم شناسانيد و فرمود ايها الناس كيست اولى بشما از شما بر نفسهاى شما عرض كردند خدا و رسول خدا فرمود هر كه را كه من اولى و صاحب اختيار او هستم پس على اولى و صاحب اختيار او است و اعلم بدين و دنياى او و او است صاحب عبا و او است كه خدا تعالى او را و زوجه او و اولاد او را پاكيزه گردانيد و او است صاحب طاير در وقتيكه رسول خدا دعا كرد كه اللهم ائتنى باحب خلقك اليك [illegible] پس على آمد و با او خورد و او است صاحب سوره برائت در وقتيكه جبرئيل اين سوره را از ابو بكر گرفت بعد از آن جبرئيل عرض كرد يا محمد تبليغ اين سوره نكند مگر تو يا على از تو است [illegible] رسول خدا از او بود چه در حيات خود و چه پس از ممات و او است صندوق علم رسول خدا و كليد علم رسول خدا در حق او فرمود من شهر علمم و على دروازهٔ آن شهر است پس هر كه علم خواهد بايد از دروازهٔ شهر داخل شود بعد از آن فرمود و اتوا البيوت من ابوابها و او است برطرف كنندهٔ هموم و غموم از رسول خدا در جنگها و او است اول كسيكه برسول خدا ايمان آورد و او را تصديق كرد و پيروى نمود و او است اول كسيكه نماز گذارد پس كيست كه تقرب و منزلت او برسول خدا از او زياده تر باشد و كيست كه احدى را با او قياس كند يا بشرى با او مانند گرداند **پنجم** ابن بابويه در كتاب امالى بسند خود از ابن هند مروى است كه انس بن مالك را ديدم عصابه بر روى پيچيده بود پس از او سؤال كردم گفت سبب نفرين على بن ابيطالب است گفتم چرا ترا نفرين كرد گفت من خادم رسول خدا بودم روزى مرغ بريانى هديه براى رسول خدا آورده بودند حضرت دعا كرد كه خداوندا برسان بنزد من مردى را كه محبوبترين خلق باشد نزد تو و نزد من تا از اين مرغ با من بخورد دعاى آنحضرت تمام شد على آمد من با او گفتم برو كه رسول خدا با امرى مشغول است و من دوست ميداشتم كه مردى از قوم من داخل شود پس رسول خدا دويم بار دستها بسوى آسمان برداشت و گفت اللهم ائتنى باحب خلقك اليك و الى ياكل معى من هذا الطاير على آمد من با او گفتم رسول خدا بكارى مشغول است و من دوست ميداشتم كه آمدن يكى از انصار باشد على برگشت رسول خدا سويم بار دست بسوى آسمان برداشت كه اللهم ائتنى باحب خلقك اليك و الى ياكل معى من هذا الطاير ديدم على باز آمد من گفتم رسول الله مشغول است و احببت ان يكون رجلا من قومى على صدا بلند كرد كه يا رسول الله چه امرى است كه مرا از فيض زيارت تو محروم كرده است رسول خدا شنيد فرمود يا انس كيست كه چنين فرياد ميكند عرض كردم على بن ابيطالب است فرمود او را رخصت ده چون على داخل شد رسول خدا فرمود من سه نوبت از خدا تعالى سؤال كردم كه محبوبترين خلق را بنزد خود و نزد من براى من برساند تا از اين مرغ بريان با من تناول كند و اگر در نوبت سيم اجابت نميكرد من از خدا بنام تو ميخواندم كه ترا بمن برساند على عرض كرد يا رسول الله سه نوبت آمدم و هر نوبت انس مرا بر ميگردانيد و در هر نوبت ميگفت رسول الله مشغول است رسول خدا بمن فرمود يا انس ترا چه باعث شد كه چنين كنى عرض كردم يا رسول الله دعاى ترا شنيدم دوست داشتم كه مردى از قوم من داخل شود و اين دعا در حق او مستجاب گردد گويد على دست بسوى آسمان بلند كرد و عرض كرد خداوندا انس را پيسى ده كه از مردم پنهان نتواند كرد راوى گويد پس انس عصابه از سر برداشت و گفت اينست نفرين على تا سه نوبت **ششم** ابن بابويه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از جدش روايت كرده كه امير المؤمنين با ابو بكر [illegible] روايت كرده است كه آنحضرت

فضایل خود را کسبب آنها مستحق امامت است و ابوبکر مستحق نبود ذکر میکند تا آنکه باو میفرماید بسؤال میکنم از تو بخدا آنکه رسول خدا
دعا کرد و مرغ بریانی در نزد او بود میخواست بخورد عرض کرد بخداوندا بیاور نزد من کسی را که محبوب‌ترین خلق تو است بسوی تو تا با من از این مرغ
تناول کند آنکس غیر من یا تو بود ابوبکر گفت تو بودی **هفتم** شیخ طبرسی در کتاب احتجاج گوید عمرو بن شمر از جابر از ابوجعفر محمد بن علی الباقر در
حدیث مناشده علی با اهل شوری در فضایل خود و تصدیق ایشان روایت کرده است که حضرت فضایل رسول خود را یک یک میشمرد تا آنکه
میفرماید شما را بخدا آیا هست در میان شما کسی که با رسول خدا از این مرغ بریانی که بهدیه آورده بودند تناول کرده باشد غیر از من گفتند نه
حدیث طولانی است در سابق در باب امامت منزلة هرون من موسی مذکور شد **هشتم** ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر روایت
کرده است که بخدمت حضرت صادق عرض کردم چرا امیرالمؤمنین قسیم بهشت و دوزخ است فرمود زیرا که حب او ایمان است و بغض او کفر و بهشت
خلق نشده است مگر از برای اهل ایمان و جهنم آفریده نشده است مگر برای اهل کفر و این حدیث تا آخر در اول باب سیصد و بیست و پنجم که در
باب پیش از این باب است مذکور شد و در آن حدیث میفرماید ای مفضل مگر نمیدانی که چون مرغ بریان را بخدمت رسول خدا آوردند عرض کرد
خداوندا برسان برای من کسی را که محبوب‌ترین خلق باشد نزد تو تا با من از این مرغ تناول کند مقصود رسول خدا علی بود ای مفضل گوید
عرض کردم بلی میدانم **باب سیصد و بیست و هشتم** در مواخاة رسول خدا با امیرالمؤمنین از طریق عامه و در آن بیست و یک حدیث است
اول ابوالمؤید موفق بن احمد بسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که چون رسول خدا اصحاب را با یکدیگر برادر کرد و برادری
در میان مهاجر و انصار انداخت علی را با احدی برادر نکرد و علی در غضب شد از آنجا بیرون آمد در کنار نهری رفت سر بر ساعد نهاد و خوابید
و باد غبار زمین را بر بدن مبارکش افکنده بود رسول خدا بتفحص او برآمد تا او را یافت پس پای مبارک بر او زد فرمود برخیز که تو صلاحیت
آن داری که ابوتراب باشی آیا بر من غضب کردی که در میان مهاجران و انصار برادری انداختم و ترا با کسی برادر نکردم آیا نمیخواهی که باشی
از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد آگاه باش هر که ترا دوست دارد محفوف است بامن و ایمان و هر که ترا دشمن
دارد بمیراند خدا تعالی او را بموت جاهلیت یعنی بکفر و حساب کرده شود بعملی که در اسلام کرده **دوم** در مسند احمد بن حنبل عبدالله
ابن احمد بن حنبل از سعید بن المسیب روایت کرده است که رسول خدا در میان اصحاب برادری انداخت و بخصوص خود و ابوبکر و عمر و علی باقی ماندند
پس رسول خدا ابوبکر و عمر را با یکدیگر برادر کرد و بعلی فرمود تو برادر منی **سیم** ایضا در مسند احمد حنبل عبدالله بن احمد حنبل
بسند خود از عمر بن عبدالله از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا مردم را با یکدیگر برادر کرد و علی را گذاشت و برای او برادری
تعیین نکرد عرض کرد یا رسول الله اصحاب را با یکدیگر برادر کردی و مرا گذاشتی فرمود ترا برای کسی نگذاشتم ترا برای خود گذاشتم تو برادر
منی و من برادر توام اگر کسی با تو مفاخرت کند بگو من بنده خدا و برادر رسول خدایم دعا نمیکند برای خود این را بعد از تو مگر کسیکه دروغ
گو باشد **شعر** لمن یشار کلائه صفاتک فانت غیر مرکبة نفسها والخاما **چهارم** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از زید بن ابی
اوفی روایت کرده است که در مسجد بخدمت رسول خدا رفتم پس حدیث مواخاة را در میان اصحاب ذکر کرد پس علی عرض کرد روحم از بدنم
مفارقت کرد و پشتم در هم شکست از اینکه همه اصحاب را با یکدیگر برادر کردی بغیر از من اگر از غضب است بر من ترا رسد که عتاب کنی و کرم
نمائی رسول خدا فرمود قسم بآنکه مرا بحق فرستاده است که ترا نگاه نداشتم مگر برای خود پس تو از من بمنزله هرونی از موسی
مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو برادر و وارث منی عرض کرد یا رسول الله از تو بمن چه میراث رسد فرمود آنچه انبیا پیش از من میراث
کردند از آنها چه میراث رسید عرض کرد کدام است آن فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر ایشان و تو با من خواهی بود در قصر من در بهشت با دختر فاطمه
و تو برادر و رفیق منی بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود اخوانا علی سرر متقابلین المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض **پنجم** ابوالحسن
فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از حمید طویل از انس روایت کرده است که در روز مباهله رسول خدا در میان مهاجران و انصار
برادری انداخت و علی ایستاده بود و او را میدید و مکان او را میدانست و او را با احدی برادر نکرد و علی با دیده گریان مراجعت کرد رسول
خدا چون او را ندید بتفقد احوالش برآمد پرسید علی چه کرد و کجا رفت عرض کردند با دیده گریان از اینجا بازگشت فرمود ای بلال برو
او را نزد من بیاور بلال نزد علی آمد و علی بخانه خود رفته بود با دیده گریان فاطمه باو گفت یا علی چرا دیده تو گریان است خدا تعالی هرگز
دیده ترا گریان نکند فرمود یا فاطمه رسول خدا در میان مهاجران و انصار برادری انداخت و من ایستاده بودم مرا میدید و مکان مرا میدانست
میان من و احدی برادری نینداخت فاطمه عرض کرد اندوهگین مباش شاید ترا برای خود نگاه داشته که بلال رسید و عرض کرد یا علی رسول

خدا ترا خواسته علی برخواست و بخدمت رسول خدا آمد رسول خدا فرمود یا علی چرا گریه میکنی عرض کرد در میان مهاجران و انصار برادری
انداختی و من ایستاده بودم مرا میدیدی و جای مرا میدانستی و با کسی برادرم نکردی فرمود من ترا نگاه نداشته بودم مگر برای خود آیا
مسرور نمیکند ترا اینکه برادر پیغمبر خود باشی عرض کرد بلی یا رسول الله و این مقام بلند و درجه ارجمند کجا مرا روزی شود رسول خدا
او را گرفت بالای منبر برد و عرض کرد خداوندا این مرد از من است و من از اویم مگر اینکه او از من بمنزله هرون است از موسی آگاه باشید هر
کرا من مولای اویم علی مولای او است گوید علی با دیده روشن بازگشت عمر بن الخطاب از عقب او رفت چون باو رسید عرض کرد بخ بخ یا
ابا الحسن صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه **ششم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که روزی بخدمت
رسول خدا رفتم فرمود من در میان شما برادری می‌اندازم چنانکه خدا تعالی در میان ملائکه برادری انداخت بعد از آن فرمود یا علی تو برادر و
رفیق منی بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود اخوانا علی سرر متقابلین الاخلاء فی الله ینظر بعضهم الی بعض **هفتم** ابن مغازلی شافعی
بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا در روز مواخات بعلی فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة **هشتم** ابن مغازلی شافعی بسند خود
از حذیفة بن الیمان روایت کرده است که رسول خدا در میان مهاجران و انصار برادری انداخت و هر کسی را با نظیرش برادر میکرد بعد از آن
دست علی را گرفت فرمود این برادر منست حذیفه گوید پس رسول خدا سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین است و او را شبیه
و نظیری نیست و علی برادر او است **فقیر گوید** مثل این حدیث در ابواب سابقه مذکور شد و تحقیقی در قول حذیفه که گفته است
و علی برادر او است در انجام دوم شد فعلیک بالمراجعة لتنکشف حقیقة ما قال **شعر** و من بین کل الخلق واخاه احمد فما غیره
اهلا لتلک الاخوة و انهما فی کل فضل تساویا و ما فاته فضل سوی انه النبوة **نهم** در کتاب جمع بین الصحاح الستة تالیف رزین عبدری
در جزو سیم در مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از سنن ابوداود و صحیح ترمذی روایت کرده است که ابن عمر گفت چون رسول خدا
در میان اصحاب برادری افکند علی با دو دیده گریان آمد عرض کرد یا رسول الله اصحاب را با یکدیگر برادر کردی و مرا با احدی برادر نکردی گوید
از رسول خدا شنیدم که باو فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة **دهم** در مسند احمد حنبل عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از محدوج بن
زید ذهلی روایت کرده است که رسول خدا در میان مسلمانان برادری افکند بعد از آن فرمود یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزله هرونی
از موسی جز آنکه پیغمبری پس از من نباشد مگر نمیدانی یا علی که اول کسیکه در روز قیامت بخوانند منم مرا بخوانند از جانب راست عرش
و حله سبزی از حله‌های بهشت بر من بپوشانند بعد از آن انبیا را یکی پس از دیگری بخوانند انبیا دو صف بر جانب راست عرش باز ایستند
و حله‌های سبز بهشتی بپوشند یا علی آگاه باش ترا خبر دهم که امت مرا قبل از همه امتها بموقف حساب برند بعد از آن اول کسیکه بخوانند
توئی بجهة قرابت و منزلتی که نزد من داری و لوای مرا بتو سپارند و آن لوای حمد است و در میان صفوف انبیا روانه شوی و آدم صفی الله و تمام مخلوقات
خدا در سایه علم من در آیند طول آن مسافت هزار ساله راه است چوبه آن از یاقوت سرخ است و سر آن از نقره سفید است از نور و شقه آن در مشرق
و شقه دوم در مغرب و شقه در وسط است و سه سطر بر آن نوشته اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سوم لا اله الا الله محمد
رسول الله طول هر سطری هزار ساله راه و عرض هر سطری مسافت هزار ساله راه و چون در آئی حسن در جانب راست و حسین در جانب
چپ تو باشند بیائی تا در میان من و ابرهیم در سایه عرش الهی باز ایستی بعد از آن حله سبزی از حله‌های بهشت بپوشی بعد از آن از زیر
عرش منادی ندا کند نیکو پدری داشتی که ابرهیم است و نیکو برادری داشتی که علی است بشارت باد ترا یا علی که ترا حله کرامت پوشانند وقتی
که مرا بپوشانند و ترا بخوانند هنگامی که مرا بخوانند و زنده شوی هنگامی که من زنده شوم **یازدهم** عبدالله بن احمد حنبل بسند خود
از ابن ابی اوفی روایت کرده است که روزی داخل مسجد رسول خدا شدم فرمود فلان کجاست و فلان کجاست و اصحاب میگریستند و احوال ایشان
می‌پرسید و طلب ایشان مینمود تا همگی در خدمت آنحضرت جمع شدند پس حمد و ثنای الهی را بجای آورد و در میان ایشان برادری
افکند و حدیث مواخاة را ذکر کرده است تا آنکه گوید پس علی عرض کرد یا رسول الله روحم از بدنم مفارقت کرد و پشتم در هم شکست
از اینکه همه را با یکدیگر برادر کردی مگر مرا اگر این از روی غضب است بر من ترا رسد که مرا عتاب کنی و کرم ورزی رسول خدا فرمود قسم
بآنکسیکه مرا بحق مبعوث گردانیده است که ترا باخر نینداختم مگر برای خودم و تو از من بمنزله هرونی از موسی غیر از اینکه پس
از من پیغمبری نباشد و تو برادر و وارث منی عرض کرد یا رسول الله از تو چه میراث بما ماند فرمود آنچه از انبیا پیش از من ماند عرض
کرد از آنها چه مانده است فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر ایشان و تو در قصر من در بهشت با من خواهی بود با دختر فاطمه و تو برادر و

ونیز منی بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اخوانا علی سرر متقابلین المتحابین فی الله ینظر بعضهم الی بعض **دوازدهم** ابو المؤید موفق بن احمد
بسند خود از زید بن ابی اوفی روایت کرده است که بود رسول خدا داخل شد در مسجد آنحضرت پس فرمود ابن فلان ابن فلان پیوسته میدید
اصحاب خود نظر میکرد و از حال ایشان میپرسید و طلب ایشان میفرستاد تا آنکه در خدمت آنحضرت جمع شدند پس حمد و ثنای الهی را بجای آورد
فرمود شما را حدیثی گویم آنرا حفظ کنید و نگاه دارید و حدیث کنید هر کس که بعد از شما می آید بعد از آن تلاوت فرمود ان الله یصطفی
من الملائکة رسلا ومن الناس یدخلهم الجنة خدا تعالی بر گزیده از ملائکه رسولی چند و از مردم مخلوقی چند که ایشانرا داخل بهشت گرداند
و من برگزیده شما میکنم از کسی که دوست دارم بکنم و برادری میافکنم در میان شما چنانکه خدا تعالی در میان ملائکه افکند حدیث مواخاة را نقل کرده
تا آنکه گوید پس علی عرض کرد یا رسول الله روحم رفت و پشتم درهم شکست از اینکه همگی اصحاب را با یکدیگر برادر کردی مگر مرا اگر از راه غضب است
بر من ترا رسد که بر من عتاب کنی و کرم و زندگی رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه مرا بحق مبعوث گردانیده است که ترا باخر نینداختم مگر آنکه ترا
باخود برادر باشی و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد و تو برادر و وارث منی عرض کرد و ما ارث منك یا رسول
الله فرمود آنچه را که انبیا قبل عرض کردند عرض کرد آن چیست فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبرشان و تو با من خواهی بود در قصر من در بهشت با فاطمه
دختر من و تو برادر و رفیق منی بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اخوانا علی سرر متقابلین المتحابین فی الله ینظر بعضهم الی بعض **سیزدهم** ابو المؤید
موفق بن احمد بسند خود از مخدوج بن زید الباهلی روایت کرده است که رسول خدا در میان مسلمانان برادری افکند بعد از آن فرمود یا علی تو برادر
منی و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی غیر از آنکه پیغمبری پس از من نباشد مگر نمیدانی یا علی که اول کسیکه در روز قیامت بخوانند منم و من از جا
راست عرش در حجر و حدیث هم را تا باخر نقل کرده **چهاردهم** محمد بن حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابو امامه روایت
کرده است که چون رسول خدا در میان مردم برادری افکند علی را بآنحضرت برادر کرد **پانزدهم** ایضا حموینی باسناد خود از زید بن ابی اوفی روایت کرده است که
من بخدمت رسول خدا در مسجد رفتم آنحضرت فرمود فلان و فلان کجا است و پیوسته در وجوه اصحاب نظر میکرد و تفقد ایشان مینمود
و طلب ایشان میفرستاد تا آنکه همه در خدمت آنحضرت جمع شدند پس حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد از آن فرمود برای شما حدیثی گویم آنرا
حفظ کنید و یاد گیرید خدا تعالی از فرزندان آدم جمعی را بر گزید بعد از آن فرمود الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس خلقا یدخلهم
الجنة و من برگزیده میکنم از شما هر کرا که دوست دارم و در میان شما برادری افکنم چنانکه خدا تعالی در میان ملائکه برادری افکند بعد از آن
مواخات را با اینکه در میان ابو بکر و عمر برادری افکند ذکر کرده و حدیث نقل کرده است تا آنکه علی عرض کرد لقد ذهب روحی و انقطع ظهری حین
رأیتك فعلت باصحابك ما فعلت غیری فان کان هذا من سخط علی فلك العتبی و الکرامة رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه مرا بحق بنبوت مبعوث
گردانیده که ترا در آخر نگذاشتم مگر برای خودم و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد تو با من خواهی بود در
قصر من در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق منی بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اخوانا علی سرر متقابلین المتحابین فی الله ینظر بعضهم
الی بعض **شانزدهم** حموینی باسناد خود از جمیع بن عمیر روایت کرده است که رسول خدا در میان اصحاب خود برادری افکند پس علی آمد با دیدهٔ
اشکبار و عرض کرد یا رسول الله آخیت بین اصحابك و لم تواخ بینی و بین احد پس حضرت با او فرمود انت اخی فی الدنیا و الاخرة **هفدهم**
ایضا حموینی باسناد خود از سماك بن حرب روایت کرده است که در نزد جابر گفتم مردم مرا می گویند بعلی دشنام و ناسزا بگو جابر گفت من
چنان میدانم که نام او را بیک و ناسزا بر زبان آوری و با او دشنام گوئی هر چند بکنیز آنحضرت باشد که او این کنیز را از نام خود بیشتر دوست
و من خود بودم که رسول خدا در میان اصحاب خود برادری افکند و علی را با کسی برادر نکرد علی خشمناك بیرون رفت تا به تلی آمد
رفته دست بزیر سر نهاده خوابید رسول خدا بر بالین او آمد و فرمود برخیز ای ابو تراب از روی ملاطفت خاك از پشت او برداشت و با او میگفت
و میفرمود قم یا ابا تراب غضب کردی از اینکه من در میان اصحاب برادری افکندم و ترا با کسی برادر نکردم عرض کرد بلی فرمود تو برادر منی و
من برادر توام **هجدهم** ایضا حموینی باسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده است که در مسجد مدینه بخدمت رسول خدا رفتم
پیوسته میفرمود ابن فلان ابن فلان و تفقد احوال اصحاب خود مینمود و طلب ایشان میفرستاد تا در خدمت آنحضرت جمع شدند
پس فرمود برای شما حدیثی میگویم حفظ کنید و نگاه دارید و حدیث کنید برای کسانیکه پس از شما می آیند خدا تعالی از فرزندان آدم
خلقی برگزید بعد از آن فرمود ان الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس خلقا یدخلهم الجنة و من اختیار میکنم از شما هر کسیرا
که دوست دارم و در میان شما برادری می افکنم چنانکه خدا تعالی در میان ملائکه برادری افکند بعد از آن در میان اصحاب برادری افکند و ابو بکر و

برادر

و عمر را برادر کرد تا آنکه میگوید پس علی عرض کرد یا رسول الله روحم از بدنم مفارقت کرد و پشتم شکست از اینکه دیدم اصحاب را با یکدیگر
برادر کردی و مرا با احدی برادر نکردی اگر از راه غضب است بر من ترا رسد که بمن عتاب کنی و ببخشایی رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه مرا بحق
مبعوث گردانیده است که ترا باخر نگذاشتم مگر از برای خودم و تو نزد من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد و
تو برادر و وارث منی عرض کرد آنچه ارث تو بمن میرسد چیست فرمود آنچه از انبیا پیش از من عرض کرد آن چه بود فرمود کتاب خدا و سنت
رسول و تو با من خواهی بود در قصر من در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق منی بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اخوانا علی سرر متقابلین
الاخلاء فی الله ینظر بعضهم الی بعض الخ حدیث را بر این حافظ ابو نصر **نوزدهم** در جزو اول از کتاب مغازلی از انس بن مالك روایت
کرده است که رسول خدا در میان مسلمانان برادری افکند و بعلی فرمود تو برادر منی و من برادر توام و میان ابو بکر و عمر برادری افکند و میان سایر
مسلمانان برادری افکند **بیستم** ایضا در کتاب مغازلی ابو اسحق بن یسار در جزو اول باسناد خود از انس بن مالك روایت کرده است
که رسول خدا در هنگامیکه مسلمانانرا با یکدیگر برادر کرد بعلی فرمود انت اخی و انا اخوك و مسلمانانرا با یکدیگر برادر کرد **بیست و یکم**
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که علی با اهل شوری فرمود انشدکم الله یا امت در میان شما کسیکه رسول خدا در میان او و
خود برادری افکنده باشد هنگامیکه مسلمانانرا با یکدیگر برادر میکرد غیر از من گفتند نه **بیست و دوم** در کتاب فردوس ابن
شیرویه بسند خود از جمیع بن عمیر روایت کرده است که چون رسول خدا در میان اصحاب خود اخوت افکند علی با دیدهٔ گریان آمد و عرض کرد
مالی لم تواخ بینی و بین احد جز اینکه من واحدا از اصحاب برادری میافکنی فرمود تو برادر منی در دنیا و آخرت **بیست و سوم** ایضا در
کتاب فردوس بسند خود از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که پشت کعبه ایستاده بود و میگفت ایها الناس بشنوید از پیغمبر شما برای
شما حدیثی که من خودم از رسول خدا شنیدم که در حق علی میگفت خداوندا بهاء مرا از او و بیامرز بسبب او مردم را و یاری کن او را و یاری کن
بسبب او مرا که او بنده تو و برادر رسول تو است **باب صد و بیست و نهم** در مواخات رسول خدا با امیر المؤمنین و آنرا از روایات
خاصه و در آن پنج حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از مخدوج بن زید هذلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
خدای عز و جل بمن وحی کرد برادری افکنده و دختر خود فاطمه را در بالای هفت آسمان با او تزویج کرد و ملائکه مقربین برآن گواه گرفت و او را
وصی و خلیفه من کرد پس علی از من است و من از او هر که دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و بتحقیق که ملائکه بجهت
او تقرب می جویند بخدا تعالی **دوم** ابن بابویه بسند دیگر خود از مخدوج بن زید هذلی روایت کرده است که رسول خدا در میان مسلمانان
برادری افکند بعد از آن فرمود یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی جز آنکه پیغمبری پس از من نباشد مگر نمیدانی یا علی که اول
کسیکه در روز قیامت بخوانند منم مرا از جانب راست عرش بخوانند و حله سبزی از حلهای بهشت بر من بپوشانند بعد از من انبیا
یك یك بخوانند و ایشان صف بسته بر جانب راست عرش بایستند و بهر یك حله سبزی از حلهای بهشت بپوشانند یا علی آگاه باش خبر دهم
ترا که حساب امت مرا پیش از همه امتها برسند بعد از آن اول کسیکه بخوانند تو خواهی بود بجهت قرابت و منزلتی که نزد من داری و لوای من
بتو سپارند و آن لوای حمد است آنرا بدست گیری و در میان صفوف انبیا در آئی و آدم و تمامی مخلوقات خدا در زیر سایهٔ علم من در آیند و طول
آن هزار ساله راه است و سنان آن از یاقوت سرخ است و چوب آن از نقرهٔ سفید پیکان آن از یك دُر سبز و آنرا سه شقه باشد از نور
شقه در مشرق و شقه در مغرب و شقه در وسط آسمان و سه سطر بر آن نوشته اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سیم
لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری هزار ساله راه و عرض هر سطری هزار ساله راه است و چون در آئی حسن در پهلوی راست و حسین
در پهلوی چپ تو باشند تا آنکه در میان من و ابرهیم در زیر سایهٔ عرش الهی بایستی و حله سبزی از حلهای بهشت بپوشی بعد از آن
از دامنهٔ عرش ندا رسد که نیکو پدری است پدر تو ابرهیم و نیکو برادری است برادر تو علی یا علی بشارت باد ترا که چون مرا حله بپوشانند ترا
بپوشانند و چون مرا بخوانند ترا بخوانند و چون مرا زنده کنند و مرا از خاك بر دارند ترا نیز زنده کنند و با من باشی **سیم** ابن بابویه
بسند خود از عبادة بن عبد الله بن ابی اوفی روایت کرده است که رسول خدا در میان اصحاب برادری افکند و علی را نگذاشت علی عرض کرد آخیت
بین اصحابك و ترکتنی فرمود قسم بآنکسیکه جان من در دست او است که ترا نگذاشتم مگر از برای خودم تو برادر منی و تو وصی و وارث
منی علی عرض کرد یا رسول الله من از تو چه ارث میبرم فرمود آنچه از انبیا پیش از من بردند و آن کتاب خدا است و سنت پیغمبر و فرزند
با من خواهند بود در قصر من در بهشت **چهارم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت ابو عبد الله روایت کرده است که چون

باب صد و بیست و نهم

رسول خدا در منابر نشد بعیر ولکعلی انمو یا علی من از خدا تعالی سؤال کردم که در میان من و تو دوستی افکند اجابت فرمود و سؤال کردم که میان من و تو برادری افکند قبول فرمود و سؤال کردم که ترا وصی من کرداند چنان کرد پس یکی از منافقان گفت بخدا سوگند که صاعی خرما در خیک کهنه نزد من محبوب تر است از آنچه محمد در بارهٔ علی از خدا مسئلت نمود چرا از خدا تعالی طلب نکرد که ملکی که او را یاری او بفرستد یا گنجی و مالی نخواست که فقر و فاقه خود را بان دفع نماید پس خدا تعالی این آیه فرو فرستاد فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل یعنی شاید تو ترک کننده بعض آنچه که بتو وحی شده و بسبب این سینه تو تنگ شده از بیم اینکه بگویند منافقان چرا فرو فرستاده نشد برای او گنجی و مالی یا چرا نیامد بنزد او فرشته نیستی ای محمد مگر بیم کننده و خدا تعالی بر هر چیزی تواناست پنجم صاحب کتاب صراط المستقیم گوید چون آیه انما المؤمنون اخوة و آیه اخوانا علی سرر متقابلین نازل شد جبرئیل عرض کرد یا محمد ایمان اصحاب تو اند خدا تعالی امر فرموده است که در میان ایشان برادری افکنی چنانکه خدا تعالی در آسمان ایشان را برادر کرده رسول خدا فرمود من ایشان را نمی شناسم جبرئیل گفت من در پهلوی تو می ایستم هر مؤمنی را باید بتو میگویم فلان را با او برادر کن که او نیز مثل این مؤمن است و هر کافری را بازداشتی بتو میگویم فلان را با او برادر کن که او نیز مثل این کافر است و ایشان را با یکدیگر برادر کن چون رسول خدا چنین کرد منافقان فریاد بر آوردند پس خدا تعالی فرو فرستاد وما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی و نیست خدا تعالی که واگذارد مؤمنان را بر آنچه شما بر آنید ای منافقان تا آنکه جدا کند و آشکارا نماید برای پیغمبر خود پلید آلوده به نفاق را از پاک محلی با ایمان تا نقد ایشان را بر محک امتحان زند ششم گوید که و از جملهٔ امتحانات محبت حضرت امیر المؤمنین است بلکه از اشد و اعظم آنها است و دلالت بر این مطلب واضح تر شود و بالجمله علی مجرب شد از اینکه رسول خدا با جبرئیل و داد و داخر کذاشت پس خدا تعالی بر پیغمبر خود وحی فرستاد که من علی را برای تو نگاه داشتم و برادر افکندم میان تو و او در آسمان و زمین پس رسول خدا بر خواست و فضایلی برای خود ذکر کرد و مثل آن فضایل را نیز برای علی گوش فرا دهید گوید نمود تا قدر و منزلت او را بر مردم معلوم کند پس او شیخی خلاف است بن حدیث محمد بن جعفر شهید در کتاب ما اتفق من الاخبار نقل کرده و ما بجهت اختصار ذکر نکردیم

باب صد و نود و سوم

در اینکه امیر المؤمنین برادر رسول خدا است و در آن سی و هشت حدیث است اول در مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از عبد الله بن حنطب از پدرش روایت کرده است که روز جمعه بود رسول خدا خطبه خواند و فرمود قریش را بر خود مقدم دارید و بر ایشان تقدم مجوئید و از ایشان تعلیم گیرید و بر ایشان تعلیم نکنید و قوه یکمرد از قریش برابر است با قوه دو مرد از غیر قریش و صد نفر از قریش برابر است با دو صد نفر از غیر قریش ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش خود و برادر و پسر عم خود علی بن ابیطالب که دوست نمی دارد او را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد او را مگر منافق هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا تعالی او را در آتش جهنم معذب گرداند دوم عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش بسند خود از ربیعه بن ماجد از علی روایت کرده است که رسول خدا اولاد عبد المطلب را طلبید و در میان ایشان جماعتی بود که یک گاو سر بزرگ طعام و یک کیل بزرگ شراب میخورد فرمود مقدار یک مد طعام برای ایشان مهیا کردیم پس از آن خوردند تا سیر شدند و همان طعام بحالت اول باقی بود که گویا از آن نخورده اند و آب طلبید ظرفی از آب حاضر کرده خوردند تا سیراب شدند و آب بحال خود باقی بود که گویا دست بدان نخورده بعد از آن فرمود ای بنی عبد المطلب خدا تعالی مرا بسوی شما مبعوث گردانیده است خاصه و بسوی کافهٔ خلق عامه و از این معجزه من دیدید آنچه دیدید کدام یک از شما با من بیعت میکند بر اینکه برادر و مصاحب من باشد کو بیعت احدی اقدام نکرد و چون نوبت بایشان رسید فرمود اقدام نکردند دست خود را بدست من بده و مرا با خود برادر کرد سیم عبد الله ابن احمد حنبل بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی در زمان حیات رسول خدا میفرمود اگر رسول خدا را اجل دریابد یا آنکه کشته شد من قتال خواهم کرد بدانچه او قتال کرد تا کشته شوم بخدا سوگند که من برادر و ولی و پسر عم و وارث اویم و کیست که از من اولی بر او باشد باو و هم چنین روایت کرده است عبد الله احمد بسند خود از ابو مغیره از علی ابن ابیطالب که رسول خدا مرا طلب کرد و در حصای خوابیده بودم مرا با پای خود حرکت داد فرمود بخدا سوگند که ترا از خود خشنود میکنم تو برادر من و پدر اولاد منی قتال خواهی کرد بر سنت من پس هر که بر عهد من بمیرد او در گنج رحمت خدا خواهد بود و هر که بر عهد تو از دنیا رود او بعهد خود وفا کرده و هر که بمیرد در حالی که دوست تو باشد پس از موت تو خدا تعالی سرانجام کار او را با امن و ایمان فرماید مادامیکه آفتاب طلوع کند یا غروب نماید چهارم

ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة پنجم ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خیر اخوانی علی یعنی بهترین برادران من علی است ششم ابن مغازلی فقیه بسند خود از ابو الحمراء روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود چون مرا بآسمان بردند دیدم بر ساق راست عرش نوشته بود انا وحدی لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی یعنی منم خداوند یکتا و یگانه و نیست خدائی جز من بهشت عدن را بدست خود غرس کردم محمد بندهٔ خالص من است و او را بعلی تایید نمودم هفتم عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود دیدم بر در بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی اخوه هشتم عبد الله بن احمد حنبل بسند دیگر خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود بر در بهشت نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله پیش از خلقت آسمانها بدو هزار سال نهم ابن مغازلی شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود دو هزار سال پیش از آنکه خدا تعالی آسمانها و زمین را خلق کند بر در بهشت نوشته اند محمد رسول الله علی اخوه دهم ابن مغازلی بسند خود از عبد الله بن بریده روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر پیغمبری را وصی و وارثی است و وصی و وارث من علی بن ابیطالب است شعر ابنی بلا وصی تعالی الله عما یقوله سفهاؤها یازدهم موفق بن احمد بسند خود از احمد عبد الله بن طاهر بن یحیی عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود این علی بن ابیطالب گوشت او گوشت من است و خون او خون من است و او از من بمنزلهٔ هارون است از موسی غیر از آنکه پس از من پیغمبری نیست و فرمود ای ام سلمه بشنو و گواه باش که این علی امیر مؤمنان و سید مسلمانان است و او است خزانهٔ علم من و باب من است که مردم از او بمن رسند و برادر من است در دنیا و مصاحب من است در آخرت و با من خواهد بود در اعلی مراتب بهشت دوازدهم موفق بن احمد بسند خود از کدیر الضبی روایت کرده است که ابو ذر پشت بکعبه داد و گفت ایها الناس نزد من بیائید تا برای شما حدیثی نقل کنم از پیغمبر شما خود از رسول خدا شنیدم که برای علی سه فضیلت فرمود که اگر یکی از آنها مرا بود محبوب تر بود نزد من از دنیا و ما فیها شنیدم از رسول خدا که در حق علی دعا کرده که خداوندا علی را اعانت کن و استعانت جو باو بر دشمنان خود و او را یاری نما و طلب یاری کن از او بر کافران بدرستی که او منافقان سیزدهم ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که خود از علی شنید که این ابیات را انشاد میکرد انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی معه ربیت و سبطاها ولدی جدی و جد رسول الله منفرد و فاطمة زوجتی لا قول ذی فند صدقته و جمیع الناس فی بهم من الضلالة والاشراک والنکد فالحمد لله شکرا لا شریک له البر بالعبد والباقی بلا امد یعنی من برادر مصطفی ام که هیچ شک نیست در نسب او و تربیت کرده شدم و دو نبیره او ایشان فرزندان منند جد من و جد رسول خدا یکی است فاطمه زهرا زوجه من است نی گویم کفش خداوند دروغ زن پس سپاس مر خدا را که یکتا است و او را هیچ انباز نیست نیکوکار به بنده و پاینده بی پایان است بیت

ای آنکه برادر خوانده با جان و دل خویش برابر خوانده مانند خلیل و فنش در آتش بر کرام ترا کسی برادر خوانده

چهاردهم موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که روزی ما در خدمت رسول خدا بودیم علی نمایان شد رسول خدا فرمود برادرم بسوی شما آمد پس دست خود بکعبه زده فرمود قسم بآنکسیکه جان من بدست او است که این مرد و شیعه او در روز قیامت رستگارانند بعد از آن فرمود او کسی است که پیش از همه ایمان آورد بخدا و بیش از همه وفا کننده است بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده است بامر خدا و عدالت کننده تر است از همه در میان رعیت و قسمت کننده تر است میان مردم بسویه و فضیلتش نزد خدا از همه فزونتر است پانزدهم موفق بن احمد بسند صحیح خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی سؤال کردم از پروردگار خود که چون زنده شوم و سر از قبر بر آرم و خاک از سر و صورت خود بیفشانم تو با من باشی قبول کرد و دویم سؤال کردم از پروردگار که چون مرا بازدارد نزد میزان اعمال تو با من باشی اجابت کرد و بمن عطا فرمود سوم سؤال کردم که ترا حامل لوای من کرداند و آن لوای اکبر خدا است که همه رستگاران و آنانکه بهشت فایز میشوند در زیر آن لوا خواهند بود قبول نمود و عطا فرمود چهارم سؤال کردم از پروردگار خود که تو سیراب کنی امت مرا از حوض من بمن بخشید پنجم سؤال کردم از پروردگار خود که تو قاید امت من باشی بسوی بهشت مستجاب کرداند بحمد میکنم خدا را که بر من منت نهاد در قبول کردن آنها و باسناد بوی روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو قسمت کننده دوزخ و تو گوینده در بهشت داخل میکنی دوستان خود را در بهشت بی حساب و باسناد بوی از رسول خدا روایت کرده است که فرمود چون روز قیامت شود

سوال

از میان عرش ندائی رسد که یا محمد نیکو پدری داشتی پدرت ابرهیم خلیل و نیکو برادری داشتی برادرت علی بن ابیطالب و باسناد ابوالبیضا از
رسول خدا روایت کرده است که فرمود حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و بهمان اسناد از رسول
خدا روایت کرده است که فرمود یا علی خدا تعالی آمرزید ترا و اهل ترا و شیعه ترا و دوستان شیعه ترا و دوستان دوستان شیعه ترا پس بشارت
باد ترا بتحقیق که تو انزع البطین منزوعی از شرک و بطینی از علم یعنی دوری از شرک و درون تو پر از علم است و بهمان اسناد از رسول خدا
روایت کرده است که فرمود یا علی خدا تعالی سه چیز بتو عطا فرموده است عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد آن سه چیز کدام است فرمود
عطا کرده است بتو صهری مثل من و عطا فرموده است بتو جفتی مثل فاطمه و عطا فرموده است بتو دو فرزند مثل حسن و حسین شانزدهم
موفق احمد بهمین اسناد از رسول خدا روایت کرده است که فرمود یا علی در روز قیامت احدی سواره نیست غیر از ما چهار نفر مردی از انصار بر
خواست و عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد تو و دیگر کیستند فرمود من که سوار میشوم بر براق که دابه خدا و برادرم صالح
سوار میشود بر ناقه خود که آنرا پی کردند و عمم حمزه سوار میشود بر ناقه غضبای من و برادرم علی سوار میشود بر ناقه از ناقهای بهشت و لوای حمد
در دست او است ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله اهل محشر گویند نیست این مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش الهی پس ملکی
از میان عرش در جواب ایشان گوید ای گروه آدمیان این نه ملک مقرب است نه نبی مرسل نه حامل عرش این علی بن ابیطالب است هفدهم
موفق احمد بهمین اسناد از رسول خدا روایت کرده است که فرمود یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب
الدین و اخو رسول رب العالمین هجدهم ایضا از رسول خدا روایت کرده است که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت
و مرا بر بالای نخلی از نخلهای بهشت نشانید و دانه بهی بمن داد و من آنرا در دست خود میگردانیدم که شکافته شد و از آن دختر حوری بیرون
آمد که از آن نیکوتر ندیده بودم و بمن سلام کرد و گفت السلام علیک یا محمد از او پرسیدم که تو کیستی گفت منم راضیه مرضیه حضرت
جبار مرا از سه صنف آفرید اسفل مرا از مشک آفرید و وسط مرا از کافور و اعلای مرا از عنبر و مرا با آب حیوان خمیر کرد پس بمن فرمود کونی پس
فکنت من شدم و مرا از برای برادر و پسر عمت علی بن ابیطالب آفرید نوزدهم موفق احمد بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت
کرده است که گفت روزی که مردم با عثمان بخلافت بیعت کردند جماعت مهاجر و انصار در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و عبد الرحمن بن
عوف جامه خود را پوشیده بود و مردم در امر او مختلف بودند که علی وارد مسجد شد چون او را دیدند مسرور شدند پس آنحضرت
ایشانرا خطبه خواند ان احسن ما ابتدئ به المبتدئون و نطق به الناطقون و تفوه به القائلون حمد الله و ثناؤه بما هو اهله و صلی الله علی
النبی محمد الحمد لله المتفرد بدوام البقاء المتوحد بالملک و خطبه که مشتمل است بحمد و ثنای خدا و رسول تا بآخر نقل کرده بعد از آن فرمود
ای گروه مهاجرین و انصار از شما سؤال میکنم بحق خدا آیا میدانید که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت یا محمد لا سیف الا ذو الفقار
و لا فتی الا علی آیا چنین بود یا نبود گفتند بلی همگی میدانیم چنین بود فرمود شما را بخدا آیا میدانید که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و
گفت یا محمد خدا تعالی ترا امر فرموده است که علی را دوست داری و دوستان او را دوست داری که خدا تعالی علی را دوست میدارد و دوستان
او را دوست میدارد گفتند بلی میدانیم فرمود شما را بخدا آیا میدانید که رسول خدا فرمود چون مرا باسمان هفتم بردند بر فرازها
از نور بالا رفتم بعد از آن مرا بردند بسوی حجابهای از نور و خداوند بآن حجابها مرا بچیزی چند الهام فرمود و چون از آنجا فرود آمدم
منادی از پس حجابها ندا در داد که نیکو پدری است پدرت ابرهیم و نیکو برادری است برادرت علی و بر تو باد که با او نیکی کنی ای
گروه مهاجرین و انصار آیا دانستید که چنین بود ابو محمد یعنی عبد الرحمن بن عوف از میان ایشان برخواست و گفت من خود
اینرا از رسول خدا شنیدم و اگر دروغ گویم این دو گوش من کر باد بعد از آن فرمود آیا هست کسیکه او را جایز باشد که در حال جنابت داخل
مسجد شود غیر از من گفتند نه فرمود آیا میدانید که چون در جنگها در جانب راست رسول خدا قتال میکردم میفرمود انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی گفتند بلی میدانیم فرمود آیا میدانید که رسول خدا حسن و حسین را بکشتی گرفتن انداخت و رسول خدا
بحسن میفرمود ایها یا حسن فاطمه عرض کرد ای پدر حسین بحسب سن از حسن کوچکتر و بدنش از او ضعیفتر و تو بحسن میفرمائی ایهی کن
میکنی فرمود یا فاطمه راضی و خوشنود نمیشوی که من بحسن میگویم و جبرئیل بحسین ایهی فضیلت و این منزلت احدی از شما دارد و ما هم
صبر کنید تا خدا کان لیقضی الله امرا کان مفعولا فی هذه البیعة یعنی تا آنکه حکم کند خدا کاری را که هست کرده شده در این بیعت یعنی بوده
اینها در علم او بیستم موفق احمد بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که روزی با رسول خدا در بعضی از کوچه‌های

مدینه میرفتیم بنخلستانی گذشتیم ناگاه درخت خرمائی بدرخت دیگر فریاد کرد که این نبی مصطفی است و این علی مرتضی از آنجا گذشتیم
درختی دیگر بدرخت دیگر گفت این موسی است و این برادر او هرون است از آنجا گذشتیم باز درختی دیگر بدرخت دیگر گفت این
نوح است و این ابرهیم است از آنجا گذشتیم باز درختی دیگر بدرخت دیگر فریاد زد که این محمد سید انبیا است و این علی سید اوصیا است
رسول خدا از مقالات درختان تبسم کرده فرمود یا علی خرمای مدینه را صیحانی نامیدند زیرا که صیحه زدند بفضل من و بفضل تو بیست و
یکم موفق احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا در خانه خود بود و علی در اول بامداد بخدمت او
رفت و پیوسته دوست میداشت که از همه کس پیشتر بخدمت آنحضرت مشرف شده باشد چون داخل شد رسول خدا در صحن خانه بود و سر مبارک
در دامن دحیه کلبی بود علی گفت السلام علیک کیف اصبح رسول الله دحیه گفت بخیر یا اخا رسول الله علی گفت جزاک الله عنا اهل البیت خیرا
دحیه گفت یا علی من ترا دوست میدارم و ترا نزد من مدحتی است بتو گویم تا خوشنود شوی یا علی تو امیر المؤمنین و قاید الغر المحجلین و سید
اولاد آدمی در روز قیامت مگر انبیا و مرسلین و لوای حمد در روز قیامت بدست تو خواهد بود و تو و شیعه تو همراه محمد بسوی بهشت
با محمد و گروه او مانند عروس که در حجله در آید بتحقیق که رستگار شد هر که ترا دوست داشت زیان دیده هر که از تو برید پس دوستان محمد دوستان
تواند و دشمنان تو در روز قیامت از شفاعت محمد بی نصیب خواهند بود ای بنده خاص خدا نزدیک من بیا پس سر رسول خدا را در
دامن او نهاد رسول خدا بیدار شده پرسید این همهمه چه بود علی ماجرا را عرض کرد رسول خدا فرمود این مرد دحیه نبود بلکه جبرئیل بود
و ترا امیر المؤمنین نامید که خدا تعالی ترا باین نام نامیده و او است آنکه محبت ترا در دل مؤمنان و هیبت ترا در دل کافران انداخته است
بیست و دوم ابرهیم محمد حموینی باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که چون رسول خدا را باسمان بردند فرمود مرا بر
از نور بالا بردند بعد از آن بحجابهای از نور بالا بردند بعد از آن خدا تعالی امری چند بمن فرمود و چون از آنجا مراجعت کردم منادی از پس
حجابها ندا کرد ای محمد نیکو پدری داشتی پدرت ابرهیم و نیکو برادری داشتی برادرت علی وصیت کن بیاری او و بر نیکی یعنی بمردم بگو که
با او نیکی کنند و حق او را ضایع ننمایند بیست و سیم ایضا حموینی باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا
فرمود چون مرا باسمان هفتم بردند جبرئیل بمن گفت ای محمد قدم پیشتر بگذار بخدا سوگند که نرسیده است باین کرامت نه ملک مقرب و
نه نبی مرسل پس امری چند بمن فرمود و چون باز گشتم منادی از پس حجابها ندا در داد که نیکو پدری است پدرت ابرهیم و نیکو برادری است برادرت
علی وصیت کن بحق او و بر نیکی بیست و چهارم ابن مغازلی شافعی بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود
چون روز قیامت شود از درون عرش مرا ندا کنند ای محمد نیکو پدری است پدرت ابرهیم و نیکو برادری است برادرت علی علیه السلام بیست
و پنجم در جزو اول از کتاب فردوس تالیف ابن شیرویه دیلمی باسناد خود در باب حا از جابر بن عبد الله روایت است که رسول خدا فرمود
دیدم بر در بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله بیست و ششم در کتاب فضایل الصحابه تالیف ابو
المظفر سمعانی بسند خود از جابر روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود مکتوب علی الجنة محمد رسول الله علی اخو رسول الله
قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی الف سنة یعنی برادر رسول خدا است پیش از خلقت آسمانها و زمینها بدو هزار هزار سال بیست
و هفتم در جزو دویم از کتاب فردوس تالیف ابن شیرویه باسناد خود در باب میم از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که از
رسول خدا شنیدم که میفرمود بر در بهشت نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب اخوه قبل ان یخلق السموات بالفی سنة
بیست و هشتم در کتاب فضایل الصحابه ابو المظفر سمعانی باسناد خود از جابر روایت کرده است که روزی رسول خدا علی را دید که می آید
فرمود این برادر و مصاحب من آمد و آنکسی است که خدا تعالی با او مباهات فرمود بملائکه خود و آنکسی است که داخل بهشت میشود
با سلامتی از هر آفتی و بلیتی بیست و نهم ابن عبد البر در کتاب استیعاب بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
بعلی گفت یا علی تو از من بمنزله هرونی از موسی و تو برادر و مصاحب منی و در همان کتاب گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده‌اند
که علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول خدایم و این سخن را بغیر از من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغ گو سی ام در کتاب فردوس
باسناد خود روایت کرده است که ابوذر پشت بخانه کعبه داده بود و میگفت ای مردمان بنزد من بیائید تا بگویم برای شما حدیثی
که از رسول خدا شنیده ام شنیدم از آنحضرت که در حق علی فرمود اللهم اغفر له و استغفر به اللهم انصره و انتصر به فانه عبدک و
اخو رسولک سی و یکم ابن ابی الحدید که از علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه بسند خود از حکیم بن جبیر روایت کرده است

کمر وزی علی در اثنای خطبه فرمود منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا نگفته است این سخن را احدی پیش از من و نگوید بعد از من مگر کسی که دروغ گو باشد منم وارث رسول خدا و من نجیب الله خود را و دوم سیدهٔ زنان را امت و منم خاتم اوصیا مردی از منافقان در انجا بود از دروغ گو است هر کفت هر کس این سخنان را می تواند گفت تم که بجای خود مراجعت نکرد تا آنکه او را صرع و جنون عارض شد از کسان او پرسیدند که پیش از این او را چنین حالتی بود گفتند نه و این حالت تازه او را عارض شده **سی دویم** ابن ابی الحدید گوید طبری در تاریخ خود باسناد خود از عباد بن عبد الله روایت کرده است که از علی ابن ابیطالب شنیدم که میفرمود منم بندهٔ خدا و منم برادر رسول خدا و منم صدیق اکبر و منم فاروق اول اسلام آوردم پیش از آنکه ابو بکر مسلمان شود و نماز کذاردم پیش از آنکه او نماز کذارد به هفت سال ابن ابی الحدید گوید گویا نخواست عمر را ذکر کند و او را قابل همسری و برابری با خود نمیدید زیرا که عمر در اواخر اسلام آورد **سی سیم** ابن ابی الحدید بسند خود از اشعث بن سوار روایت کرده است که علی بن ارطاة علی را بر بالای منبر سب کرد حسن بصری بگریه درآمد و گفت افسوس این مرد کسی را سب کرد که برادر رسول خدا است در دنیا و آخرت **سی و چهارم** ابن ابی الحدید بسند خود از جعفر بن محمد از پدرانش روایت کرده است که چون رسول خدا فاطمه را بعلی تزویج کرد زنان نزد فاطمه آمدند و باو گفتند ترا فلان و فلان خواستکاری نمودند پدرت قبول ننمود و ترا بفقیری داد که نه مالی دارد و نه ثروتی چون رسول خدا نزد فاطمه آمد حالت او را دگرگون دید سبب از او سؤال کرد فاطمه ماجرا را عرض نمود رسول خدا فرمود ای فاطمه حق تعالی عز و جل مرا امر کرد که ترا تزویج کنم بکسیکه اسلامش از همه پیشتر است و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه بزرگتر و من ترا تزویج نکردم مگر بامر خدا مگر نمیدانی که علی برادر من است در دنیا و آخرت **سی و پنجم** ابن ابی الحدید بسند خود از انس روایت کرده است که ابو بکر و عمر فاطمه را خواستکاری نمودند رسول خدا قبول نفرمود و فرمود خدای تعالی مرا امر نفرموده است که فاطمه را بشما تزویج کنم پس علی خطبه کرد رسول خدا قبول نمود و او را بعلی تزویج کرد و بفاطمه فرمود ای فاطمه ترا تزویج کردم بکسیکه اقدم امت است در اسلام و تمام حدیث را ذکر کرده ابن ابی الحدید بعد از نقل حدیث گفته این خبر را جماعتی از صحابه مثل اسما بنت عمیس و ام ایمن و ابن عباس و جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده اند **سی و ششم** ایضا ابن ابی الحدید از محمد بن عبید الله بن ابو رافع روایت کرده است که گفت بربذه رفتم که ابو ذر را وداع کنم چون خواستم مراجعت کنم بمن گفت ای ابو رافع زود است که فتنه برانگیخته شود شما از خدا بپرهیزید بر شما باد به بزرگ دین خدا علی بن ابیطالب و او را یاری نمائید که من از رسول خدا شنیدم که باو فرمود تو اول کسی هستی که بمن ایمان آوردی و تو اول کسی خواهی بود که در روز قیامت با من مصافحه کنی و توئی صدیق اکبر و توئی فاروق که حق را از باطل جدا میکنی و توئی پادشاه مؤمنان و مال پادشاه کافران است و توئی برادر و وزیر من و بهتر کسیکه میگذارم در جای خود و تو ادا میکنی قرض مرا و وفا مینمائی بوعدهای من **سی و هفتم** ابن ابی الحدید از عباد بن عبد الله الاسدی روایت کرده است که از علی بن ابیطالب شنید که فرمود من بندهٔ خدا و برادر رسول خدایم و منم صدیق اکبر نگوید این سخن را غیر از من مگر کسیکه دروغ گو باشد من هفت سال پیش از همه مردم نماز کذاردم **سی و هشتم** حموینی باسناد خود از ابو سلیمان زید بن وهب روایت کرده است که از علی شنیدم که بر بالای منبر میفرمود انا عبد الله واخو رسوله لم یقلها احد قبلی ولا یقولها احد بعدی الا کذاب و مفتر **لوی یک** مردی برخواست و گفت من نیز توانم گفت آنچه را که تو گفتی چون این سخن را گفت علی افتاد بر زمین افتاد قبیلهٔ او آمدند او را در جامه پیچیدند و از انجا بیرون بردند از ایشان پرسیدند که پیش از این این حالت در او بود گفتند نه

باب صد و سی و یکم در اینکه امیر المؤمنین برادر رسول خدا است از روایات خاصه و در آن سی و چهار حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش روایت کرده است که روزی رسول خدا بیرون آمد در حالتی که ردائی بر دوش مبارک افکنده بود عرض کردند یا رسول الله این ردا را که بتو پوشانید فرمود حبیب و صفی و خاصه و خالصهٔ من آنکه ادا کنندهٔ دین من و وصی من و وارث من و برادر من است و آنکه اول مؤمنان است در اسلام و اخلص ایشان است در ایمان و کریم ترین ایشان است در بخشندگی و سید مردم است بعد از من و کشانندهٔ پیشانی سفیدان و دست و پا سفیدان بسوی بهشت و امام اهل زمین علی بن ابیطالب این را بمن پوشانید از روی شوق و سرور و خوشحالی اشک از دیده میبارید که سنگریزه‌ها و زمین از اشکهایش تر شد **دویم** ابن بابویه بسند خود از حذیفة بن اسید غفاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود ای حذیفه حجت خدا بر تو پس از من علی بن ابیطالب است کفر بعلی کفر بخدا است و شرک باو شرک بخدا است و شک در او شک در خدا است و الحاد در او الحاد است در

خدا و انکار او انکار خدا است و ایمان باو ایمان بخدا است زیرا که او برادر رسول خدا و وصی او و امام امت و مولای ایشان است و او است ریسمان محکم خدا و او است حلقهٔ محکم خدا که هرگز انقطاع نپذیرد و دو طایفه در علی هلاک میشوند و بر ایشان گناهی نیست و سنی کرده محبت ایشان غلو نماید و مقصری که در معرفت ایشان تقصیر نماید **شعر** الناس فیك ثلاث فرقة دفعت و فرقة وصفت للجهل والقدر و فرقة وقفت لا الذی یرفعها ولا بصائرها عنها ذو عود ای حذیفه از علی مفارقت مکن که از من مفارقت کرده و مخالفت علی مکن که با من مخالفت کرده بتحقیق که علی از من است و من از علیم هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده و هر که او را خوشنود نماید مرا خوشنود کرده **سیم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا بیرون آمد دست علی را گرفته بود و میفرمود ای گروه بنی هاشم ای گروه عبد المطلب منم محمد فرستادهٔ خدا بدانید که من و علی و حمزه و جعفر از اهل بیت من از یک طینت خلق شده‌ایم از طینت مرحومه شخصی عرض کرد یا رسول الله ایشان در روز قیامت با تو سوار خواهند بود فرمود ما در روز قیامت کسی را نزد سوار نمی شود مگر چهار نفر من و علی و فاطمه و صالح پیغمبر من بر براق سوار میشوم و فاطمه بر ناقه غضبای من و صالح بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند و علی بر ناقه‌ای از نور که مهارش از یاقوت است سوار و دو حلهٔ سبز پوشیده در میان بهشت و دوزخ باز ایستد مردم در انروز از شدت هول و شدت تشنگی عرق ریزند پس از جانب عرش بادی وزیدن گیرد و عرق مردم خشک شود پس ملائکه مقربین گویند نیست این مگر ملک مقرب یا نبی مرسل پس منادی از جانب عرش ندا کند که ای گروه خلایق این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل بلکه او علی بن ابیطالب برادر رسول خدا است در دنیا و آخرت **چهارم** ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که اعرابی بخدمت رسول خدا آمد آنحضرت بیرون آمد ردای الوانی بر دوش افکنده بود اعرابی عرض کرد یا محمد مانند جوانی برون آمدی فرمود بلی منم جوانم پسر جوانم برادر جوانم عرض کرد یا رسول الله جوان را دانستم ولکن چگونه پسر جوان و برادر جوانی فرمود مگر نشنیده که خدا تعالی فرموده است قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم و برادر جوانم آنست که در روز احد منادی ندا کرد لا فتی الا علی و علی برادر من است و من برادر اویم **پنجم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق تعالی وحی فرستاد بمن که از امت من برادر و وارث و خلیفه و وصی برای من قرار ده عرض کردم پروردگارا اکر قرار میدهی وحی آمد یا محمد آنکسی که امام امت تو و حجت من است بر ایشان بعد از تو عرض کردم پروردگارا کیست آنکس فرمود آنکه من او را دوست میدارم و او مرا دوست میدارد آنکه جهاد میکند در راه من و قتال میکند با ناکثان عهد من و قاسطان حکم من و مارقان از دین من او است ولی من حقا و او جفت دختر تو و پدر فرزندان تو علی بن ابیطالب است **ششم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر و وارث و وصی و خلیفه منی بر اهل و امت من در حیات من و پس از مرگ من دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است و من و تو پدران این امتیم یا علی من و تو و امامان از فرزندان تو سادات ایم در دنیا و پادشاهانیم در آخرت هر که ما را شناخت خدا را شناخته و هر که ما را انکار کرد خدا تعالی را انکار کرده است **هفتم** ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود روزی جبرئیل نزد من آمد شاد و خندان و بشارت گویان گفتم ای دوست من جبرئیل سبب خوشحالی تو چیست گفت ای محمد مقام و منزلت برادر و پسر عم تو نزد خدا شاد نموده گفتم برادر و پسر عمم نزد خدا تعالی چه منزلت است گفت یا محمد قسم بآنکسیکه ترا به نبوت مبعوث کرد و ترا به رسالت برگزید که اکنون فرود نیامده ام مگر از برای این یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید محمد پیغمبر رحمت من است و علی بر پا دارندهٔ حجت من عذاب نمیکنم کسی را که علی را دوست دارد هرچند معصیت من کند و نمی بخشم بر کسیکه او را دشمن دارد هرچند اطاعت من کند **شعر** و ما ضرّ من والاه سوء فعاله وان کان سوء الفعل ملاء الصحیفة صغایر کانت ام کبایر کلها تصیر بامر الخلق الجنة ابن عباس گوید بعد از آن رسول خدا فرمود چون روز قیامت جبرئیل نزد من آید در دست او لوائی باشد هفتاد شقه هر شقه از آن وسیع تر از آفتاب و ماه از من دهد این لوا را گرفته بعلی سپارم مردی از منافقان گفت سبحان الله علی چگونه طاقت برداشتن چنین لوائی دارد و حال آنکه خود میگوئی هفتاد شقه دارد هر شقه وسیع تر از آفتاب و ماه رسول خدا از سخن آن مرد در غضب شد فرمود ای مرد چون روز قیامت شود خدا تعالی عطا فرماید بعلی از قوت مثل قوت جبرئیل و از جمال مثل جمال یوسف و از حلم مثل حلم رضوان خازن بهشت و از صوت مثل صوتی که نزدیک بصوت داود باشد و اگر داود در بهشت خطیب نبود هر آینه خدا تعالی بعلی صوتی کرامت میفرمود مثل صوت داود و علی اول کسی است که از چشمهٔ سلسبیل و زنجبیل بنوشد بتحقیق که علی و شیعیان او را در روز

قیامت مقام و منزلت آنست نزد خدا تعالی که خلق اولین و آخرین بدان رشک برند و آرزوی آن کنند **هشتم** ابن بابویه بسند خود از
اصبغ بن نباته روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود منم خلیفه رسول خدا و وزیر و وارث او و منم برادر رسول خدا و وصی او و منم بر
گزیده رسول خدا و صاحب او و منم پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او و پدر فرزندان او و منم سید اوصیا منم حجت بزرگ خدا منم آیه بزرگ
خدا و منم مثل بزرگ خدا و منم باب پیغمبر خدا برگزیده منم حلقه محکم خدا منم کلمه تقوی خدا منم امین خدای عز و جل بر اهل دنیا **نهم**
ابن بابویه بسند خود از امام جعفر صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل از نزد رب جلیل آمد و گفت یا محمد حق تعالی ترا
سلام میرساند و میفرماید برادر خود علی را بشارت ده که من عذاب نمیکنم هر که او را دوست دارد و رحم نمیکنم بر هر کسی که او را دشمن دارد
دهم ابن بابویه بسند خود از ابوذر جندب بن جناده روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که در حق علی سه کلمه فرمود که یکی از
آنها مرا بهتر بود از دنیا و آنچه در دنیا است شنیدم از آنحضرت که در حق علی فرمود اللهم اعنه واستعن به وانصره وانتصر به فانه
عبدک واخو رسولک بعد از آن ابوذر گفت گواهی میدهم در حق علی بولایت و اخوت و وصیت بعد از آن گواهی دادند بر این سلمان
فارسی و مقداد و عمار و جابر بن عبدالله الانصاری و ابوالهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابو ایوب صاحب منزل رسول
خدا و هاشم بن عتبه همگی ایشان که از افاضل اصحاب رسول خدا اند گواهی میدهند بآنچه ابوذر گواهی داد **یازدهم** ابن بابویه بسند
خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا بالای منبر رفت و مردم همه جمع شدند و آنحضرت خطبه خواند و فرمود ای گروه
مؤمنان خدا تعالی بسوی من وحی فرستاده که من از میان شما میروم و پسر عم علی را پس از من شهید خواهند کرد ایها الناس شما را بچیزی
خبر دهم که اگر بآن عمل کنید نجات خواهید یافت و اگر آنرا ترک کنید هلاک خواهید شد بدانید که پسر عم من علی برادر و وزیر و خلیفه
من است در میان شما و او تبلیغ کننده است از جانب من احکام دین را و اوست امام پرهیزکاران و اوست قاید دست و پا سفیدان بسوی
بهشت اگر از او طلب هدایت کنید هدایت می یابید و اگر او را پیروی کنید نجات می یابید و اگر او را مخالفت کنید گمراه میشوید و اگر او را اطاعت
کنید خدا را اطاعت کرده اید و اگر او را معصیت کنید خدا را معصیت کرده اید و اگر با او بیعت کردید با خدا بیعت کرده اید و اگر بیعت
او را شکستید بیعت خدا را شکسته اید خدای عز و جل قرآن را بر من نازل کرد و آن قرآنی است که هر که مخالفت آن کند گمراه شود و
هر که علم آنرا از غیر علی طلب کند هلاک گردد ایها الناس سخن مرا بشنوید و حق نصیحت مرا بدانید و پس از من با اهل بیت من بآنچه شما را
امر میکنم از رعایت حقوق ایشان که ایشان خاصگان منند و اقربای منند و اولاد منند و در روز قیامت شما را جمع میکنند و از ثقلین یعنی از
کتاب خدا و عترت من از شما سؤال خواهند کرد پس ببینید که چگونه جانشینی من خواهید کرد در حق ایشان که ایشان اهل بیت منند هر که
ایشانرا اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که با ایشان ستم کند بمن ستم کرده و هر که ایشانرا خوار گرداند مرا خوار گردانیده و هر که ایشانرا
عزیز دارند مرا عزیز داشته و هر که ایشانرا یاری کند مرا یاری کرده و هر که ایشانرا اکرام کند مرا گرامی داشته و هر که ایشانرا مخذول
گرداند مرا مخذول گردانیده و هر که طلب هدایت از غیر ایشان کند مرا تکذیب کرده ایها الناس از خدا بپرهیزید و تفکر نمائید که
چون با ایشان ملاقات کنید چه خواهید گفت که هر که ایشانرا اذیت کند من خصم اویم و هر که را که من خصم اویم با او خصومت خواهم
کرد این سخن را میگویم و طلب مغفرت میکنم از خدا از برای خود و شما **دوازدهم** ابن بابویه بسند خود از حضرت رضا از پدرش از
پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی انت اخی و وزیری و صاحب لوائی فی الدنیا والآخرة وانت صاحب حوضی من
احبک احبنی ومن ابغضک ابغضنی **سیزدهم** ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که از رسول خدا
شنیدم که فرمود یا علی تو برادر و وصی و وارث و خلیفه منی بر امت من در حیات من و پس از مرگ من محب تو محب من است و مبغض تو مبغض
من است عدو تو عدو من است و ولی تو ولی من است **چهاردهم** ابن بابویه بسند صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش موسی
بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب از رسول
خدا از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام از حق سبحانه و تعالی جل شانه روایت کرده است که فرمود منم خدائی که نیست خدائی
مگر من آفریدم خلق را بقدرت خود و برگزیدم از میان ایشان هر که را که خواستم از پیغمبران خود و برگزیدم از همه آنها محمد را که حبیب و
صفی و خلیل من باشد و او را برسالت بسوی خلق فرستادم و برگزیدم از برای او علی را و او را برادر و وصی و وزیر او گردانیدم و او را
مبلغ گردانیدم از جانب محمد بسوی خلق خود بعد از محمد و خلیفه خود گردانیدم او را بر بندگان خود تا بیان کند از برای ایشان کتاب

مرا بحکم من در میان ایشان رفتار نماید و او را علم کردم که مردم را از گمراهی هدایت کند بسوی راه راست و او را باب خود قرار دادم که مردم از آن
در درآیند بسوی خانه خود قرار دادم که هر که داخل آن شود ایمن باشد از آتش من و او را قلعه محکم خود گردانیدم که هر که بآن قلعه پناه برد ایمن گردد
از مکروهات دنیا و آخرت و او را وجه خود گردانیدم که هر که بسوی او توجه کند من از او رو گردان نشوم و او را حجت خود قرار دادم در جمیع
آسمانها و زمینها و هر که در آنها است از آفریدگان من قبول نکنم عمل هیچ عاملی را مگر باقرار بولایت او با نبوت احمد رسول من و اوست
دست گشاده من بر بندگان من و اوست نعمتی که انعام کرده ام بر دوستان خود از بندگان من پس هر که را از بندگان خود دوست
دارم ولایت و معرفت او را باو بشناسانم و هر که را دشمن دارم دشمنی من با او بجهت اعراض از ولایت و معرفت او است و بعزت خود سوگند
و بجلال خود قسم یاد کرده ام که هیچ بنده از بندگان من بولایت علی متمسک نشود مگر آنکه او را از آتش جهنم نجات دهم و داخل بهشت
گردانم و دشمن ندارد علی را هیچ بنده از بندگان من و از ولایت او عدول ننماید مگر آنکه او را دشمن دارم و داخل جهنم گردانم و بد باز
گشتی است جهنم **پانزدهم** ابن بابویه بسند خود از حبیب بن عمرو روایت کرده است که در هنگام مرض بخدمت حضرت امیر المؤمنین رفتم آن
حضرت زخم را از بالای جراحت خود برداشت عرض کردم یا امیر المؤمنین این جراحت چندان نیست و باکی از آن بر تو نخواهد بود فرمود یا حبیب
بخدا سوگند که من در همین ساعت از شما مفارقت خواهم کرد گوید چون این را فرمود من گریه آغاز کردم و ام کلثوم نیز نشسته بود سخت
بگریست حضرت فرمود ای دختر من چرا گریه میکنی عرض کرد ای پدر میفرمائی که از شما مفارقت میکنم در این ساعت پس من بسیار گریان
شدم فرمود ای دختر من گریه مکن بخدا سوگند اگر ببینی آنچه پدرت می بیند هرگز گریه نخواهی کرد من عرض کردم یا امیر المؤمنین
تو چه میبینی فرمود ای حبیب می بینم ملائکه هفت آسمان را و می بینم پیغمبران را یکی از پی دیگری ایستاده و انتظار مرا میکشند تا با ایشان
ملاقات کنم و اینک برادرم محمد نشسته میفرماید اقدم فان امامک خیر لک مما انت فیه یعنی بیا بسوی ما بیا که آنچه در پیش داری از
برای تو مهیا ساخته اند بهتر است از آنچه تو در آن هستی در دنیا حبیب گوید که از خدمت آنحضرت بیرون نیامدم تا وفات کرد صلی
الله علیه و آله و چون صبح شد حسن بن علی بر بالای منبر رفت خطبه خواند حمد و ثنای الهی را بجای آورد بعد از آن فرمود
ایها الناس امشب شبی بود که قرآن در آن نازل شد و شبی بود که عیسی بن مریم را باسمان بردند و در همین شب یوشع بن نون وصی موسی را
شهید کردند و در این شب پدرم امیر المؤمنین بدرجه شهادت رسید بخدا سوگند که اوصیای پیغمبران که پیش از او بوده اند
و اوصیائی که بعد از او خواهند بود احدی از ایشان پیش از او داخل بهشت نشود و چون رسول خدا او را با لشکر بجائی میفرستاد چون جنگ
میکرد جبرئیل در پهلوی راستش بود و میکائیل در پهلوی چپش و باقی نگذاشت از مال دنیا درهم و دیناری مگر هفتصد درهم
که از عطایای او باقی مانده بود و آنها را جمع کرده بود که خادمی برای اهلش بخرد **شانزدهم** ابن بابویه بسند خود از امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر منی و من برادر توام و من برگزیده شده ام برای نبوت و تو بر
گزیده شده برای امامت و منم صاحب تنزیل و تو صاحب تأویل و من و تو پدران این امتیم یا علی تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث منی
و تو پدر فرزندان منی شیعه تو شیعه منند و یاران تو یاران منند و دوستان تو دوستان منند و دشمنان تو دشمنان منند یا علی
تو صاحب منی بر حوض من و تو صاحب منی در مقام محمود و تو صاحب لوای منی در آخرت چنانچه صاحب لوای منی در دنیا سعید
است آنکه ترا دوست دارد و شقی است آنکه ترا دشمن دارد و ملائکه تقرب میجویند بسوی حق تعالی بمحبت و ولایت تو و دوستان تو در
آسمان بیشترند از دوستان تو در زمین یا علی تو امیر امت منی و حجت خدائی بر ایشان بعد از من قول تو قول من است و امر تو امر من است
و طاعت تو طاعت من است و زجر تو زجر من است و نهی تو نهی من است و معصیت تو معصیت من است و گروه تو گروه من است و گروه
من گروه خدا است و حق تعالی میفرماید ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی هر که دوست دارد خدا و رسول او را و آنانکه ایمان
آورده اند پس بدرستیکه گروه خدا ایشانند غالبان **هفدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت ابی عبدالله در حدیث
تزویج فاطمه علیها السلام روایت کرده است که رسول خدا عرض کرد خداوندا این دختر من است و محبوب ترین خلق است نزد من
خداوندا این برادر من است و محبوب ترین خلق است نزد من خداوندا او را دوست دار و او را گرامی دار و مبارک گردان بر او اهل او را
بعد از آن فرمود یا علی با اهل خویش داخل حجله شو که خدا تعالی مبارک گرداند بر شما و رحمة الله و برکاته علیکم انه حمید مجید **هجدهم**
شیخ در کتاب امالی بسند خود از عقبه هجری از محمش روایت کرده است که از علی شنیدم که بر بالای منبر میفرمود امروز سخنانی بگویم که احدی

پیش من نگفته واحدی بعد از من نخواهد گفت مگر دروغ گو منم بندهٔ خدا و منم برادر رسول خدا و منم که سیدهٔ زنان امت را نکاح
کردم نوزدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود مرا از رسول خدا ده فضیلت هست
که خدا تعالی پیش از من باحدی عطا نفرموده و باحدی بعد از من عطا نخواهد فرمود رسول خدا بمن فرمود یا علی تو برادر منی در دنیا و تو
برادر منی در آخرت و تو نزدیکترین مردمانی بمن در موقف قیامت و مکان من با مکان تو در بهشت روبروی هم است مانند منازل برادران
و تو وصی منی و تو ولی منی و تو وزیر منی دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است و دوست تو دوست من است و دوست
من دوست خدا است بیستم شیخ در کتاب امالی بسند صحیح از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرده است که فرمود برادرم رسول
خدا مرا خبر داد که حق عز و علا میفرماید ای پیغمبر من چرا اندر اعضا فتامی بر دنیائی پوشش ندر در دوستی با تو در می ایم بدان نعمت
و تو پوشش ندر در دشمنی با من در دنیائی بکجا هان پوشش خیر من بتو نازل شود و شر تو بسوی من متصاعد گردد و من پادشاهیم کریم که
مرا زوالی نیست و هر روز می آید از تو بسوی من کردار ناشایسته ای پیغمبرم اگر وصف خود را بشنوی از غیر خود ندانی که موصوف کیست هر
این یکیست او مباد دشمنی فقیر گوید استدلال سید باین حدیث همانا باین است که پیغمبرا بد برادرم رسول خدا مرا خبر داده الا
در متن حدیث دلالتی بر مقصود نیست لا انکه حدیث ذیلی باشد که از قلم ناسخ افتاده باشد والله اعلم بیست و یکم شیخ در
کتاب امالی بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی خدا تعالی مرا امر فرموده است که ترا برادر و
وصی خود گردانم پس تو برادر و وصی منی و خلیفه بر اهل من در حیات من و پس از مرگ من هر که ترا پیروی کند مرا پیروی کرده و هر که
از تو باز پس ماند از من باز پس مانده و هر که بتو کافر شود بمن کافر شده و هر که بتو ظلم کند بمن ظلم کرده یا علی تو از منی و من از توام و اگر
تو نباشی با اهل نهروان قتال نشود عرض کردم یا رسول الله اهل نهروان کیانند فرمود قومی اند که از اسلام بیرون میروند مانند تیر
که از کمان بیرون جهد بیست و دوم شیخ در کتاب امالی بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از جدش روایت کرده است که حضرت
امیرالمؤمنین بر منبر کوفه فرمود مرا از رسول خدا ده فضیلت است که محبوبتر نزد من از آنچه آفتاب بر آن تابید رسول خدا بمن فرمود یا علی
تو برادر منی در دنیا و در آخرت و تو از همه خلایق بمن نزدیکتری در روز قیامت در حضور پروردگار و منزل تو در بهشت برابر منزل من است چنانکه منازل
برادران حسبی و تو وارث منی و تو وصی منی پس از من در وعدهای من و در اهل بیت من و تو نگهبان اهل بیت منی در غیبت من و تو امام امت
من و تو که بر پا دارندهٔ قسط منی در رعیت من و تو ولی منی و ولی من ولی خدا است و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است بیست و
سیم شیخ در کتاب امالی بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود ای گروه مهاجران
و انصار میخواهید شما را دلالت کنم بچیزی که اگر بآن تمسک جوئید هرگز بعد از من گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود این علی
برادر و وزیر و وارث و خلیفه من و امام شما است او را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید بگرامی داشتن من که جبرئیل مرا امر کرد که این
سخن را بشما گویم بیست و چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود بتحقیق که برادر و وزیر
و وصی من علی بن ابیطالب است بیست و پنجم شیخ در کتاب امالی بسند دیگر خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا بر علی
تکیه داده بود و فرمود یا علی آیا نمیخواهی که تو برادر من باشی و من برادر تو و تو ولی و وصی و وارث من باشی و تو پیش از من داخل بهشت
باشی در بهشت و ذریهٔ ما در عقب ما و هر که پیروی ما میکند از اینها که ما را پیشوای خود دانسته اند در یمین و یسار ایشان باشند
عرض کرد بلی یا رسول الله بیست و ششم شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود برادر و وصی
و وزیر من در اهل بیت من علی بن ابیطالب است بیست و هفتم شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت
کرده است که رسول خدا فرمود هیچ راکبی نیست در روز قیامت مگر ما و ما چهار نفریم مردی از انصار عرض کرد پدر و مادرم فدای
تو باد یا رسول الله غیر از شما آن سه نفر دیگر کیانند فرمود من سوار میشوم بر براق که دابة الارض است و برادرم صالح بر ناقهٔ الله که
قومش او را پی کردند و عمم حمزه بر ناقهٔ عضباء من و برادرم علی بن ابیطالب بر ناقه از ناقه های بهشت لوای حمد در دست او باشد که
در حضور حضرت پروردگار بایستد و ندا کند لا اله الا الله محمد رسول الله پس خلق محشر گویند نیست این مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل
عرش الهی پس ملکی از زیر عرش گوید ای گروه مردم این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش این صدیق اکبر علی بن ابیطالب
است ابن عقده گوید عبدالله بن احمد بن عامر در کتاب خود از پدرش از علی بن موسی همین حدیث را روایت کرده است بیست و هشتم

شیخ در کتاب امالی بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا شبی آمده بود و مرا طلب میکرد و میفرمود ای ام ایمن برادرم کجا است ام ایمن
عرض کرد برادر کیست فرمود علی بن ابیطالب عرض کرد مگر او برادر تست دختر خود را چگونه باو تزویج کردی فرمود بلی ای ام ایمن بخدا سوگند
که تزویج کردم او را بمردی که کریم است و کفو او است و شریف است در دنیا و آخرت و از مقربان درگاه الهی است بیست و
نهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی در زمان حیات رسول خدا میفرمود که حق عز و جل فرموده است
وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی و نیست محمد مگر فرستاده که بتحقیق که
گذشته اند پیش از او فرستاده چند پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود باز میگردید بر پاشنه های خود فقیر گوید این کلام کنایه از باز گشتن از
دین است بالجمله فرمود بخدا سوگند که ما مرتد نخواهیم شد و از دین باز نمیگردیم بعد از آنکه حق تعالی ما را هدایت کرد و اگر محمد بمیرد یا
کشته شود قتال خواهم کرد بر آنچه رسول خدا قتال کرد تا بمیرم و چگونه چنین نکنم و حال آنکه من برادر و پسر عم و وارث اویم و کیست که
اولی و احق باشد باو از من سی ام شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که روزی رسول
خدا نماز صبح را با ما کرد بعد از آن رو بجانب ما کرده فرمود ایها الناس هر که آفتاب را نیابد باید بماه تمسک جوید و هر که ماه را نجوید
باید بفرقدین چنگ زند گوید من و ابو ایوب انصاری و انس بن مالک نیز با ما بود برخاستیم و عرض کردیم یا رسول الله آفتاب کیست فرمود
آفتاب منم و از برای ما مثلی زده فرمود خدا تعالی ما و اهل بیت ما را بمنزلهٔ ستارگان آسمان قرار داد که هر وقت یکی از آنها غروب کند دیگری
بجای آن طلوع نماید و من آفتابم چون از دنیا روم بماه تمسک جوئید عرض کردیم ماه کیست فرمود برادر و وصی و وزیر و ادا کنندهٔ دین
من و پدر فرزندان من و خلیفه من بر اهل من علی بن ابیطالب است عرض کردیم فرقدان کدام اند فرمود حسن و حسین بعد از آن زمانی
مکث کرده فرمود ایشان و فاطمه زهرا همگی عترت و اهل بیت منند ایشان با قرآن اند و قرآن با ایشان است از یکدیگر مفارقت نکنند تا بر
حوض بر من وارد شوند سی و یکم شیخ در کتاب امالی بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین از عمر بن سلمه و ابو سلمه ربیبهای رسول خدا
روایت کرده است که گفتند شنیدیم از رسول خدا که میفرمود علی یعسوب مؤمنان است و مال یعسوب ظالمان است علی برادر من و مولای
مؤمنان است بعد از من و او از من بمنزلهٔ هرون است از موسی الا آنکه خدا تعالی ختم کرده است بمن نبوت را و دیگر بعد از من پیغمبری نیست
و او خلیفه خدا و رسول است بعد از من بر اهل من و در مؤمنان سی و دوم شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از عمار
یاسر روایت کرده است که از جندب بن جناده ابوذر غفاری شنیدم که گفت رسول خدا را دیدم دست علی بن ابیطالب را گرفته بود
و میفرمود یا علی تو برادر و صفی و وصی و وزیر و امین منی منزلت تو نزد من در حیات من و پس از مرگ من منزلت هرون است از موسی
مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست هر که با محبت تو بمیرد ختم کند خدا تعالی امر او را بامن و ایمان و هر که بمیرد با دشمنی تو او را از اسلام
نصیبی نخواهد بود سی و سیم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از حسین بن علی روایت کرده است که چون ابوبکر و عمر در خانهٔ
امیرالمؤمنین آمدند با او در خصوص بیعت خطاب کردند بیرون رفت حضرت امیرالمؤمنین بمسجد شریف و حمد و ثنای
الهی را بجای آورده و نعمتها که با اهل بیت عطا کرده بود که پیغمبر را از ایشان مبعوث گردانیده و رجس را از ایشان بر طرف کرده و ایشان را
پاک و پاکیزه گردانیده یک یک ذکر کرد بعد از آن فرمود بدانید که فلان و فلان نزد من آمدند که از من بیعت بگیرند برای کسیکه
باید او با من بیعت کند منم پسر عم رسول خدا و منم پدر فرزندان او و منم صدیق اکبر و منم برادر رسول خدا و هیچکس دعوی این را
ادعا نمی نماید این مقام را احدی غیر از من مگر دروغ گو و من اول اسلام آوردم و نماز گذاردم و من وصی او و جفت سیدهٔ زنان عالمیان
فاطمه دختر اویم و من پدر حسن و حسین دو سبط اویم و ما اهل بیت رحمتیم خدا تعالی شما را بسبب ما هدایت کرد و از گمراهی برهانید
و منم صاحب یوم الفتح فقیر گوید یوم الفتح کنایه از قصهٔ روز غدیر است یعنی منم صاحب آن فضیلت که در روز غدیر در خمّ
ظاهر آمد و در شان من نازل شده سوره از قرآن فقیر گوید اطلاق سوره در اینجا بر آیه شده است مراد در اینجا آیهٔ روز غدیر است
الیوم اکملت لکم دینکم الی آخرها و منم وصی رسول خدا بر اموات از اهل بیت او و منم میر او بر احیا از امت او پس از خدا بپرهیزید
تا قدمهای شما را از لغزیدن نگاه دارد و نعمت خود را بر شما کامل گرداند پس آنگاه بخانهٔ خود مراجعت کرد سی و چهارم شیخ
در کتاب امالی بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که من در خدمت رسول خدا بودم در مرض موت آنحضرت و سر مبارک
آنحضرت در دامن من بود و عباس از روی آنحضرت مگس میراند پس آنحضرت بیهوش شد چون بهوش آمد دیده باز کرد و فرمود ای عباس

وقف عام

ای عم رسول خدا وصیت مرا قبول کن و قرض و وعدهای مرا ضامن شو عباس عرض کرد یا رسول الله کرم تو از باد بهاری افزون تر بوده و مرا چندان
مالی نیست که بقرض و وعدهای تو وفا کند رسول خدا تا سه نوبت این را اعاده کرد و در هر نوبت عباس همین جواب گفت پس رسول خدا
فرمود این تکلیف را بکسی کنم که قبول کند و نگوید در جواب من آنچه تو گفتی پس فرمود یا علی وصیت مرا قبول کن و قرضهای من و وعدهای
مرا ضامن شو علی فرمود چون این را گفت گریه گلوی مرا تنگ گرفته بود و بدنم مانند بید بر خود میلرزید و سر مبارک رسول خدا را دیدم که از
شدت ضعف بر دامن من گاه بطرفی میل میکند و اشک دیدهای من بر چهره مبارکش ریخت و قدرت بر جواب او نداشتم رسول خدا
دوباره فرمود یا علی وصیت مرا قبول کن و ضامن دین من و وعدهای من شو عرض کردم بلی پدر و مادرم بفدای تو یا
رسول الله قبول کردم فرمود اکنون مرا بنشان و من او را نشاندم و بر من تکیه کرده فرمود یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة و وصیی و
خلیفتی فی اهلی بعد از آن فرمود یا بلال شمشیر مرا بیاور و زره و اشتر مرا با زین و لجام و کمربندی که بر زره می بستم بیاور پس بلال آنها را حاضر
کرد و اشتر را در برابر رسول خدا نگاه داشت پس فرمود یا علی برخیز و اینها را قبض کن که ... برخاستم و عباس در جای من نشست و اشتر را
نگاه داشتم و من رفتم آنها را قبض کردم فرمود ببر و همه را در منزل خود بگذار من بردم و در خانه خود گذاشتم و مراجعت کردم در حضور
آنحضرت ایستادم چون مرا دید خاتم مبارک را از انگشت بیرون کرد و بمن بخشید و فرمود بگیر یا علی این از تو است در دنیا و آخرت
و از فرزندان از بنی هاشم و سایر مسلمانان پر بود فرمود ای بنی هاشم ای گروه مسلمانان مخالفت نکنید علی را که گمراه خواهید شد
و بر او حسد نبرید که کافر میشوید پس بجانب عباس ملتفت شد و فرمود ای عباس از جای علی برخیز عباس عرض کرد پیر قوم را بر میخیزانی
و طفل بجای او مینشانی حضرت تا سه نوبت اعاده کرد عباس خشم آلود از جای برخاست برود و من در جای خود نشستم پس رسول خدا
فرمود ای عم من ای عباس ای عم رسول خدا کاری مکن که از دنیا بروم و از تو دلگیر باشم که غضب من ترا بجهنم ببرد پس عباس برگشت و
نشست فقیر گوید که شیخ طوسی روایت کرده است که ابو بجیله گفت من با سلمان فارسی متوجه شدیم چون بربذه رسیدیم بمجلس
ابوذر رفتیم پس ابوذر گفت که پس از من فتنها خواهد شد چون آن فتنها حادث شود بر شما باد بکتاب خدا و بزرگ دین خدا علی بن ابی
طالب که من از رسول خدا شنیدم که فرمود علی اول کسی است که بمن ایمان آورد و پیش از دیگران تصدیق
من نمود و در قیامت پیش از همه کس با من مصافحه خواهد کرد و او است صدیق اکبر و او است فاروق این امت که جدا میکند حق را از باطل
و او است پادشاه مؤمنان و مال پادشاه منافقان است و مثل این حدیث در باب سابق از طریق عامه از ابوذر نقل کردیم و لکن ذکر
سلمان در این حدیث بسیار غریب است زیرا که بحسب ظاهر چه بر کسی که از تواریخ آگاه و با اخبار خبیر باشد مخفی نیست و الله اعلم

باب صد و سی و پنجم در اینکه خدا تعالی امر دین را برسول خدا و علی تفویض فرموده است از روایات عامه و در آن یک
حدیث است ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون خدا تعالی آسمانها و زمین را
خلق کرد بوحدانیت خود دعوت نمود اجابت کردند بعد از آن نبوت من و ولایت علی بن ابیطالب را بر آنها عرض کرد قبول کردند بعد
از آن فرزندان را خلق کرد و امر دین را بما تفویض نمود پس سعید آنکسی است که بما سعید شد و شقی آنکسی است که بما شقی شد
و مائیم حلال کنندگان حلال خدا و مائیم حرام کنندگان حرام خدا و ابو الحسن فقیه احمد بن شاذان در کتاب مناقب ما از طریق
عامه از جابر بن عبد الله الانصاری همین حدیث را الخ روایت کرده است **باب صد و سی و ششم** در اینکه حق سبحانه و تعالی امر دین را
برسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از اولاد او تفویض فرموده است از روایات خاصه و در آن سیزده حدیث است اول محمد
ابن یعقوب بسند خود از ابو اسحق نحوی روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبد الله رفتم آنحضرت فرمود حق سبحانه و تعالی ادب کرد
پیغمبر خود را موافق خواهش و محبت خود **فقیر گوید** یعنی ریاضت نفس و محاسن اخلاق را به پیغمبر خود تعلیم کرد **تا ثابت** تعلیم داد
او را چنانچه خواست که خود را آغاز آمد مؤدب و بالجمله فرمود و انک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستیکه تو بر خلق عظیمی هستی در جمیع
اخلاق حسنه کامل گردید بعد از آن تفویض کرد بسوی او دین مردم را خطاب کرد که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
یعنی رسول هر چه بشما عطا کند و شما را بآن امر فرماید پس بگیرید از او و شما را از هر چه نهی فرماید از آن دست بکشید پس فرمود من یطع الرسول
فقد اطاع الله یعنی هر که اطاعت رسول میکند پس بتحقیق که خدا را اطاعت کرده است پس حضرت فرمود که رسول خدا تفویض فرمود
امر را بسوی علی و او را امین خود قرار داد بر دین خدا پس شما تسلیم کردید و مردم انکار نمودند بخدا سوگند که ما دوست میداریم شما

وقف عام

که سخن گوئید هرگاه ما سخن گوئیم و خاموش باشید هرگاه ما خاموش باشیم و مائیم واسطه میان خدا و خلق و بخدا سوگند که خدا خیری
نداده است احدی را در مخالفت امر ما **دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از موسی بن اشیم روایت کرده است که در خدمت حضرت ابی عبد الله
بودم مردی آیه از قرآن سؤال کرد حضرت جوابی باو گفت بعد از آن دیگری بر آنحضرت داخل شد و همان آیه را سؤال کرد حضرت جوابی فرمود
بخلاف جوابی که باو فرموده بود مرا از مشاهده این وسوسه در دل افتاد و نزدیک بود که دلم پاره پاره شود در دل خود گفتم من ابو قتاده را
بشام گذاشتم که هرگز یک حرف خطائی نگفت بنزد این مرد آمدم که چنین خطاها از او صادر میشود در این خیال بودم که مرد دیگر بخدمت
آنحضرت آمد و همان آیه را از او سؤال کرد حضرت جوابی گفت بخلاف آن دو جواب سابق در این نوبت دلم آرام گرفت و ملتفت شدم که بسبب
این مکر از جهت تقیه گوید بعد از آن بمن ملتفت شد و فرمود یا ابن اشیم حق سبحانه و تعالی تفویض کرد بسلیمان بن داود و فرمود هذا عطاؤنا فامنن
او امسک بغیر حساب یعنی این سلطنت و شوکت که جن و انس و مکونات عالم سفلی همه بفرمان تو اند بخشش ما است بتو و چنین سلطنتی بهر
... عطا کن از آن بهر که خواهی یا باز دار از هر که خواهی بی حساب و تفویض نمود بر پیغمبر خود و فرمود ما آتیکم الرسول
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه رسول خدا بشما عطا کرد اخذ کنید و از آنچه شما را نهی فرمود منتهی شوید و آنچه خدا تعالی برسول خود
تفویض کرد رسول خدا آنرا بما تفویض فرمود **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از زراره روایت کرده است که از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما
السلام شنیدم که میفرمودند حق سبحانه و تعالی امر خلایق را به پیغمبر خود تفویض کرد تا ببیند چگونه اطاعت میکنند بعد از آن این آیه را خواند ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و الا **چهارم** محمد بن یعقوب بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده است که از حضرت ابی
عبد الله شنید که به بعضی از اصحاب قیس ماصر میفرمود حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را ادب کرد و نیکو کرد ادب او را و چون در جمیع اخلاق حسنه
کامل گردید فرمود انک لعلی خلق عظیم بعد از آن امر دین و امت را باو تفویض فرمود تا بندگان او را سیاست کند پس فرمود ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا و رسول خدا مسدد بروح القدس و موفق و مؤید بود و در هیچ چیز از سیاست خلق خطا نمیکرد پس بآداب
الهی متأدب شد بعد از آن خدا تعالی پنج نماز دو رکعتی فرض کرد پس رسول خدا بهر دو رکعتی دو رکعت اضافه کرد و بنماز مغرب یک رکعت
و سایر فریضه شد که ترک آنها جایز نیست مگر در سفر و همان یک رکعت در مغرب باقی گذاشت بحال خود در سفر و در حضر و خدا تعالی
همه اینها را اجازه کرد بعد از آن رسول خدا سی و چهار رکعت نافله سنت قرار داد دو مثل فریضه و خدا تعالی اجازه فرمود و نافله و فریضه
پنجاه و یک رکعت است و از جمله آنها است دو رکعت نشسته بعد از عشا که بیک رکعت شمرده میشود در عوض نماز وتر و خدا تعالی فرض کرد در
سالی روزه ماه رمضان را و رسول خدا سنت کرد روزه ماه شعبان را و سه روز از هر ماهی دو مثل فریضه و خدا تعالی این را اجازه
فرمود و خدا تعالی خمر را بعینه حرام کرد و رسول خدا مسکر را از هر شرابی حرام کرد و خدا تعالی اجازه کرد و رسول خدا چیزی چند را معاف
کرد و مکروه کرد اینها را نهی کرد نهی تنزیهی که حرام باشد که معاف و مکروه بعد از آن رخصت فرمود در آنها و پس اخذ برخصت واجب است
مرتبه مثل وجوب آنچه اخذ میکنند بنهی و عزم و رسول خدا رخصت نداد ایشان را در آنچه ایشان را نهی فرموده بود از آن بنهی تحریمی و نه در
آنچه امر فرموده بود ایشان را بامر واجبی پس از هر شرابی بسیار آنرا که مسکر است نهی فرمود بنهی تحریمی واحدی را در آن رخصت نداد و همچنین
رخصت نداد احدی را در قصر کردن دو رکعتی که بدل دو رکعت فریضه خدا ضم کرده بود بلکه لازم گردانید آنها را لازم واجبی که احدی را
در کوتاه کردن آن رخصت نیست مگر برای مسافر و غیر مسافر احدی را رخصت نداده است که مخالفت کند رسول خدا را ... پس امر رسول خدا با امر خدا
و نهی او با نهی خدا موافق شد پس بندگان خدا را واجب شد که امر و نهی او را قبول کنند و اطاعت نمایند و گردن نهند مثل امر و نهی خدا **پنجم** محمد بن
یعقوب بسند خود از زراره روایت کرده است که از حضرت ابو جعفر و ابو عبد الله شنید که فرمودند حق سبحانه و تعالی امر خلق را تفویض کرد به پیغمبر خود
تا ببیند که چگونه بندگی او میکنند بعد از آن این آیه را تلاوت کرد ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا **ششم** محمد بن یعقوب
بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را ادب کرد و چون بحد کمال رسید چنانکه خدا خواسته بود باو فرمود
انک لعلی خلق عظیم پس امر دین را باو تفویض کرد و فرمود ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و خدا تعالی فرایض میراث را فرض کرد و اینها را
از برای جد حصه ای قرار نداد و رسول خدا سدسی برای او قرار داد و خدا تعالی اجازه فرمود و قبول کرد و این است که میفرماید هذا عطاؤنا فامنن
او امسک بغیر حساب **هفتم** محمد بن یعقوب بسند خود از محمد بن حسن میثمی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنید که حق سبحانه و تعالی رسول خود را
ادب نمود تا آنکه تکمیل کرد او را چنانکه خواست بعد از آن امر دین را باو تفویض کرد پس فرمود ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و آنچه خدا

تعالی برسول خود تفویض کرد و رسول خدا از ایشان تفویض نمود **هشتم** محمد بن یعقوب بسند خود از زید شحام روایت کرده است که از حضرت
ابی عبد الله تفسیر هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب را پرسید فرمود خدا تعالی ملکی عظیم بسلیمان عطا کرد بعد از آن معنی این
در رسول خدا جاری شد عطا میکرد بانچه میخواست و منع مینمود از انکه میخواست و برسول خدا عطا کرد افضل از انچه بسلیمان عطا کرده بود
زیرا که خدا تعالی میفرماید ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا **نهم** محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حضرت
ابی عبد الله روایت کرده است که خدا تعالی محمد را افرید و او را ادب کرد تا انکه بحد کمال رسید بعد از آن بسوی او وحی فرستاد و فرمود
ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا **دهم** ایضا محمد بن حسن صفار بسند خود از زراره روایت کرده است که از حضرت ابو عبد الله
و ابو جعفر شنیدم که میفرمودند خدا تعالی امر خلق را برسول خود تفویض کرد تا بعبادت ایشان نظر نماید بعد از آن این ایه را تلاوت کرد ما اتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا **یازدهم** محمد بن حسن صفار بسند خود از قاسم بن محمد روایت کرده است که خدا تعالی ادب کرد
پیغمبر خود را نیکو کرد تا ادب او درست شد پس فرمود خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین یعنی عفو را پیشه کن و امر کن بمعروف و از جاهلان اعراض
نما چون پیغمبر این ادب را فرا گرفت فرمود انک لعلی خلق عظیم بعد از آن امر دین را باو تفویض کرد پس فرمود ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم
عنه فانتهوا پس خدا تعالی خمر را بعینه حرام کرد و رسول خدا هر مسکر را حرام کرد اینه خدا تعالی حکم رسول خدا را اجازه کرد و بهیچیک از انبیا
تفویض ننموده بود **دوازدهم** ابن بابویه بسند خود از یاسر خادم روایت کرده است که از حضرت رضا سؤال کردیم که شما در تفویض
چه میگوئید فرمود خدا تعالی تفویض کرد امر دین را به پیغمبر خود و فرمود ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اما خلق کردن و روزی
دادن را باو تفویض نکرد و افریننده جمیع اشیا خداست و خدا تعالی میفرماید الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل
من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون **سیزدهم** محمد بن عباس بن ماهیار ثقه بسند خود از سلیم بن قیس هلالی
از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله عن ظلم آل محمد ان الله شدید العقاب
لمن ظلمهم یعنی بپرهیزید از خدا از ظلم کردن بر آل محمد که خدا تعالی سخت عقاب کننده است کسی را که بایشان ستم کرده باشد

باب سیصد و سی و چهارم

در وسعت فضایل امیر المؤمنین از روایات عامه و در آن شش حدیث است **اول** در کتاب مناقب تالیف موفق بن احمد
خطیب خوارزمی که از اجله و اعیان علمای عامه است چنین گفته است قال الامام الاجل الصدر ضیاء الدین شمس الاسلام تاج الخطبا
مفخر الائمه معتمد الفریقین صدر الائمه اخطب الخطباء ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی رضی الله عنه در ذکر فضایل امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب بلکه ذکر اندکی از انها زیرا که از ذکر جمیع انها دست احصا قاصر و لسان عاجز است بلکه از ذکر اکثر انها نطاق طاقت استقصا
باهر و تنگ است دلیل بر صدق این سخن حدیثی است که سید امام اجل مرتضی شرف الدین عز الاسلام علم الهدی نقیب نقباء الشرق و
الغرب ابو الفضل محمد بن علی بن المطهر بن المرتضی الحسینی در مکتوبی از شهر ری بمن نوشته بود جزاه الله خیرا و بسند صحیح خود از
مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود اگر همه بیشه ها قلم شوند و دریاها مرکب گردند و جنیان حساب و آدمیان کاتب
فضایل علی بن ابیطالب را احصا نتوانند کرد **بیت** کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری **دوم**
ایضا موفق بن احمد بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی از برای برادرم فضایلی قرار داده
است که از بسیاری بشماره در نمی اید پس کسیکه یک فضیلت از فضایل برادرم علی را ذکر کند و بان اقرار داشته باشد بیامرزد خدا تعالی
گناهان گذشته و اینده او را و کسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل برادرم علی را پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامیکه از آن کتاب
اثری باقی باشد و کسیکه گوش دهد بفضیلتی از فضایل او بیامرزد خدا تعالی گناهانی را که بشنیدن از او صادر شده و کسیکه نظر
کند بکتابی از فضایل او بیامرزد خدا تعالی برای او گناهانی را که بدیدن از او صادر شده بعد از آن فرمود نظر کردن بعلی عبادت است
و ذکر او عبادت است و قبول نمیکند خدا تعالی ایمان هیچ بنده را مگر بولایت او و بیزاری جستن از دشمنان او **شعر** و بغض الذی
عاداه شرط نجحه کما الطهر شرط فی صلوة الفریضه **سیم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش
روایت کرده است که مردی در مقام تعجب با ابن عباس گفت سبحان الله چه بسیار است فضایل و مناقب علی بن ابیطالب من گمان میکنم سه هزار
فضیلت برای او شمرده ام ابن عباس گفت چرا نمیگوئی که نزدیک بسی هزار است موفق بن احمد پس از نقل این حدیث گوید و همچنین دلیل
دیگر بر صدق این سخن حدیثی است که از امام حافظ احمد بن حنبل روایت شده چنانکه اصحاب حدیث او را تعریف کرده اند در علم حدیث

سرامد امثال و اقران و پیشوای اهل زمان خود بود در علم حدیث مقتدای ثقات معروف و مشهور و یگانه زمانیست که دلیران خطه حفظ
حدیث در میدان جولانش منکوب و مقهورند روایتش در حق علی مقبول و قبول قولش بر دوش تقی محمول است زیرا که معلوم است که
امام احمد بن حنبل و اتباع او بتعصب مشهورند و بر منوال او یافتند و جبل او و در پوستین او در محفل او و در نشستند همگی بتفضیل شیخین
بر امیر المؤمنین میل نموده اند پس روایات او در فضل امیر المؤمنین مانند عمود صبح است که از ظلمت شبهه نهان نتوان کرد و آن حدیث
است که شیخ امام زاهد فخر الائمه ابو الفضل بن عبد الرحمن بن حفص بکحوار رحمه الله خبر السند صحیح خود از محمد بن منصور طوسی روایت
کرده است که از احمد حنبل شنیدم که میگفت از اصحاب خود منکفت در حق هیچیک از اصحاب رسول خدا از فضایل انچه رسیده است چندانکه
در حق علی بن ابیطالب رسیده است مؤلف گوید انچه موفق بن احمد در اینجا ذکر نموده از کتب خاصه و عامه مکرر رسید ذکر یافته
چهارم حدیثی است که صاحب کتاب ثاقب المناقب بطریق مخالفین از محمد بن عمر واقدی روایت کرده است که هرون الرشید روزی
جمعی از علما ترتیب داد و روی نشسته بود و شافعی حضور داشت و چون هاشمی بود در پهلوی رشید نشسته و محمد بن حسن و ابو یوسف
نیز در پیش او نشسته بودند و مجلس از مردم پر بود و هفتاد نفر از اهل علم که هر یک قابل امامت یک مملکت بودند در انمجلس بودند واقدی
گوید من بعد از همه مردم داخل شدم و رشید چون مرا دید پرسید چرا دیر امدی گفتم دیر امدن من نه از برای تضییع حق تو بود بلکه مرا کاری
پیش امد که امدن مرا باز پس انداخت رشید مرا نزدیک خود نشانید و اهل مجلس در فنون علمیه فرو رفته بودند رشید متوجه شافعی
شده پرسید یا ابن عم چند حدیث در فضایل علی بن ابیطالب روایت میکنی شافعی گفت چهار صد بلکه بیشتر رشید گفت انچه داری بگو و
اندیشه مکن گفت پانصد بلکه زیاده بعد از آن از محمد بن الحسن پرسید ای کوفی تو در فضایل انحضرت چند حدیث داری گفت زیاده از
هزار حدیث پس بجانب ابو یوسف کرد و پرسید ای کوفی تو را چند حدیث در فضایل انحضرت است باز گو و از من اندیشه مدار گفت
یا امیر المؤمنین اگر خوف نبود هر اینه روایات ما در فضایل زیاده از ان بود که بشماره در اید رشید گفت از چه میترسید گفت از تو
و از عمال و اصحاب تو رشید گفت تو در امانی بگو خبر ده که چند فضیلت در حق او روایت میکنی گفت پانزده هزار خبر مسند و پانزده
هزار حدیث مرسل واقدی گوید پس رو بجانب من کرد و گفت تو چند داری من گفتم بقدریکه ابو یوسف گفت چون رشید از سؤال و جواب فارغ
شد گفت و لکن من فضیلتی از او یاد دارم که بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیده ام و از هر فضیلت و منقبتی که شما روایت کنید برتر است من تو به
کردم و از خدا تعالی طلب مغفرت میکنم از انچه بر آل ابو طالب روا داشتم و با نسل ایشان کردم گفتیم وفقک الله یا امیر المؤمنین و اصلحک اگر رای شما
باشد ما را از ان فضیلت خبر ده رشید گفت یوسف بن حجاج را والی دمشق کردم و امر کردم او را که در حق رعیت عدالت پیشه کند و
در قضایای ایشان انصاف را روا دارد و او با کمال عدل و انصاف رفتار میکرد و در دنیا او را گفتند خطیبی است که هر روز بر منبر دمشق علی را
دشنام و ناسزا میگوید یوسف او را احضار کرد و از او سؤال کرد و اقرار نمود یوسف گفت چرا سب میکنی خطیب گفت او را سب میکنم که پدران
مرا کشته و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده و باین سبب کینه او در دل من جا کرده و دست از سب و شتم او نخواهم کشید یوسف او را مقید
و مغلول محبوس کرد و خبر او را بمن عرضه داشت امر کردم تا او را با غل و زنجیر بنزد من بفرستند چون او را حاضر کردند با او درشتی کردم و
گفتم توئی که علی بن ابیطالب را دشنام میگفتی گفت بلی منم گفتم وای بر تو انچه علی بن ابیطالب کشته و انچه را اسیر کرده همه بامر خدا و رسول
بوده چرا او را دشنام میگوئی گفت من دست از سب او باز ندارم و بغیر از انکه او را دشنام گویم علاجی نیست چون این را گفت حکم کردم
تا تازیانه و عقابین اوردند و او را در حضور من بعقابین کشیدند و پشت او را بطرف من داشتند پس جلاد را امر کردم تا صد تازیانه باو
زد ملعون بسیار فریاد میکرد و استغاثه مینمود و از صدمه تازیانه در جای خود بول کرد پس از عقابین بیرون اورده در همین حجره که
می بینید حبس نمودند و اشاره نمود بحجره که در ایوان او بود و امر کردم تا در بروی او ببستند و از وی گذشت چون شب شد در همین جا
خوابیدم نخواستم تا نماز عتمه را بجای اوردم بعد از آن بیدار ماندم و متفکر بودم در کشتن و عذاب کردن او که او را چگونه بکشم و بچه
عذابش گرفتار سازم گاهی میگفتم او را بدار بکشم و گاهی خیال کردم که شکم او را پاره کنم گاهی مردد میشدم در اینکه او را غرق کنم یا با تازیانه
بکشم و در این فکر بودم تا شب باخر رسید در انوقت مرا خواب در ربود در عالم خواب دیدم درهای اسمان گشوده شد و رسول خدا فرود
امد و پنج حله پوشیده بود بعد از ان علی فرود امد و چهار حله پوشیده بود بعد از ان حسن فرود امد و سه حله پوشیده بود بعد از
ان حسین فرود امد و دو حله بر دوش خود افکنده بعد از ان جبرئیل فرود امد و یک حله پوشیده بود و او از نیکوترین حله ها بود

در نهایت وصف و در دست او جامی بود پر از آب صاف سلسال بهتر از آنچه در دنیا رسول خدا آن جام را از دست جبرئیل گرفت و نوشید و داد که ای شیعه
محمد و آل محمد بیا شید و آب بنوشید پس دیدم چهل نفر از خواص و خدم و اهل خانه من بودند که من همگی ایشان را می شناسم و در
خانه من زیاده از پنجاه کس است پس رسول خدا با ایشان دو همگی به او آشامیدند و باز گشتند پس رسول خدا فرمود این الدمشقی یعنی این مرد
دمشقی کجاست پس دیدم اندرها باز شد و آن دمشقی بیرون آمد چون علی او را بدید سر اندلخته کرد و زبان او را بگرفت و عرض کرد یا رسول الله
این مرد بر من ظلم کرده و بی سببی دشنام داده فرمود یا ابا الحسن او را رها کن پس رسول خدا باز دو ایمن را بگرفت و فرمود تو ئی که علی را دشنام
کوئی گفت بلی رسول خدا در حق او نفرین کرده و عرض کرد اللهم امسخه وامحقه و انتقم منه یعنی خدا وندا این مرد را مسخ کن و هلاک گردان
و انتقام علی را از او بکش و شنیدم که می گویند دیدم صورت این مرد برگشت بصورت سگ شده بهمان خانه که بود باز گشت و رسول خدا با جبرئیل و علی و همراهان
ایشان باسمان صعود کردند من با شدت بیم و اضطراب از خواب بیدار شدم بغلام خود گفتم برو و این مرد دمشقی را بیاور چون او در دیگ همان
سگ است باو گفتم عقوبت الهی را چگونه یافتی آن سگ مانند کسیکه اعتذار جوید با سر خود اشاره میکرد و من امر کردم تا او را بهمان خانه
بردند و اکنون در همان جاست بعد از آن نذر کردم تا غلامان او را بیرون ورند و غلامی گوش او را گرفته بود و کشان کشان می آورد و گوش
او گوش آدمی بود و باقی بدنش بدن سگ بود و در پیش ما باز داشته بودند و پوست زبان خود را حرکت داد و لبهای خود را می جنبانید
مانند کسیکه از کرده پشیمان باشد و عذر خواهد شافعی برشید گفت این مرد مسخ شده و من ایمن نیستم از اینکه عذاب الهی بر او نازل شود
امر کن تا او را از نزد ما بیرون برند پس امر کرد تا او را بهمان خانه بردند زمانی نکشید که صدائی هولناک شنیدیم چون تفحص کردند صاعقه
از آسمان بر بام خانه افتاده خانه را با آن مرد بسوخت و او را خاکستر کرد و خدا تعالی روح نحس او را بر عذاب ابدی آتش جهنم فرستاد و آنکه
کوید من برشید گفتم یا امیر المؤمنین این معجزه بود که ما را بان وعظ کرد و متنبه نمود پس خود نیز از خدا تعالی بترس و در ذریه این مرد
گفت من توبه کردم از آنچه با ایشان از من صادر شده مبالغه نمودم در توبه خود **پنجم** عز الدین ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله
است در شرح نهج البلاغه گوید اگر حضرت امیر المؤمنین در مقام مفاخرت برآید و در نقل فضایل و مناقب علی ابن فضاحتی که حق تعالی باو
کرامت کرده و او را بان مخصوص کردانیده مبالغه نماید جمیع فصحای عرب نیز با او در آن مساعدت کنند و معاونت نمایند نتوانند بسیده
عشری از آنچه رسول خدا در شان وی تصریح فرموده است حرا و من اخبار مشهوره نیست کرامیه بر امامت او استدلال کرده اند مانند
خبر غدیر خم و حدیث منزلت و قصه برائت و خبر رازی کفش و خبر تبلیغ و مانند آن هنگامیکه عشیره خود را در مکه جمع کرد و ایشان را ضیافت نمود و فرمود
هر کس با من بیعت کند او برادر و وصی و خلیفه من است و علی ولی ایمان او شد و مانند آنها بلکه مراد من اخبار خاصه ایست که اهل حدیث و پیشوایان حدیث
در شان او روایت کرده اند که اقل قلیل از آنها در حق دیگری از صحابه نقل نکرده اند و من از آنچه علمای محدثین ما که در حق علی متهم
نیستند و دیگران را در خلافت بر او تفضیل میدهند نقل کرده اند قلیلی از آنها را نقل میکنم زیرا که فضایلی را که این جماعت روایت
میکنند نفس با بعضی ش میکردد و مثل روایت دیگران نیست **خبر اول** رسول خدا فرمود یا علی خدا تعالی ترا زینت ساخته است بزینتی
که هیچ بنده را بزینتی که محبوبتر باشد نزد او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران نزد خدا است و آن زهد در دنیا است و زهد در دنیا گردانیده
است ترا که چیزی از دنیا کم میکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و عطا فرموده است بتو حب مساکین را که تو راضی باشی باینکه ایشان اتباع تو
باشند و ایشان راضی اند که تو امام ایشان باشی این حدیث را ابو نعیم حافظ در کتاب خود معروف بحلیة الاولیاء ذکر کرده است و احمد بن حنبل
در مسند خود این را یاد کرده است پس خوشا حال کسیکه ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب
تو کند **خبر دوم** بکروه ثقیف فرمود مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی که از من است یا آنکه فرمود عدیل من است تا گردن شما
بزند و مال شما را از دست شما بگیرد عمر گفت که والله هرگز تمنای امارت نکرده بودم مگر در آن روز و سینه سر خود را پیش میکردم با امید آنکه
بگوید اینست پس ملتفت شده و دست علی را بگرفت دو نوبت فرمود اینست آنکه گفتم این حدیث را احمد در مسند خود نقل کرده و در
کتاب فضایل علی او بوده است که آنحضرت فرمود ای بنی ولیعه یا بسیت کوتاه کنید و کرنه میفرستم بسوی شما مردی از امثال خود که او میراند در میان
شما جاری سازد و با شما قتال کند و زنان شما را اسیر نماید ابو ذر گوید من متوجه نشدم مگر به جبرئیل که دست بر پشت من
گذاشته بود و گفت و او را یافتم و از من پرسید که گرا کان را دیگر اراده کرده باشد گفتم ترا نمیخواهد لیکن آنکه تعلل را میپیچد
کنند یعنی علی پس آنحضرت فرمود هو هذا یعنی مراد این است **خبر سیم** فرمود خدا تعالی در باب علی عهدی کرد با من عهدی کرد گفتم عرض کردم

خداوندا

خداوندا آن عهد را برای من بیان کن فرمود بشنو که علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نور مطیعان من است و کلمه ایست که
لازم گردانیده ام متقیان را **فقیر گوید** اشاره است بایه و الزمهم کلمة التقوی و بالجمله فرمود هر کرا او را دوست دارد مرا دوست داشته
و هر کرا او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده ای محمد او را بشارت ده گفتم پروردگارا او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت
اوام اگر مرا عذاب کند بگناهان من است بر من ستم نکرده و اگر تمام کند آنچه مرا بان وعده داده است و عد او بر ترست تا من پس عرض کردم خداوندا
دل او را روشن گردان و بهار او را ایمان بخود کن فرمود کردم ولکن او را ببلائی مخصوص کردانیدم که احدی از دوستان خود را بان امتحان
نکرده ام عرض کردم پروردگارا برادر و صاحب من است فرمود در علم سابق من گذشته و محتوم است مردم را با او امتحان خواهم کرد این
حدیث را ابو نعیم حافظ در حلیة الاولیاء از ابو بریده اسلمی روایت کرده است بعد از آن باسناد دیگر و با لفاظ دیگر از انس بن مالك
روایت کرده است که فرمود ان رب العالمین عهد الی عهدا فی علی انه رایة الهدی و منار الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من اطاعنی ان علیا
امینی غدا فی القیمة و صاحب رایتی و بید علی خزائن رحمة ربی **خبر چهارم** فرمود هر که بخواهد بعزم نوح و علم آدم و حلم ابراهیم و فطانت
موسی و زهد عیسی مشاهده کند علی را مشاهده کند که همه اینها در او جمع است **شعر** جمع الله فیه ما فی الرسل واتاه فوق ما اتیها
این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود و احمد بیهقی در صحیح خود روایت کرده اند **فقیر گوید** فخر رازی این حدیث را در اربعین خود
باین نحو روایت کرده است که هر که بخواهد نظر کند بسوی آدم در علم و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت و بسوی موسی در
هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابیطالب بعد از آن گفته است ظاهر حدیث دلالت میکند بر اینکه علی با پیغمبران
مساوی است در اوصاف **خبر پنجم** هر که دوست دارد که زندگانی کند بر روش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ
زند در شاخی از یاقوت سرخ که خدا تعالی از اید کرده است تعالی خود آفریده و گفته باش پس باید که متمسک شود بولایت علی ابن ابیطالب این حدیث را
ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء ذکر کرده است و همچنین احمد بن حنبل در مسند خود و همچنین در کتاب مناقب روایت کرده است و لکن
لفظ حدیث احمد این است که من احب ان یتمسک بالقضیب الاحمر الذی غرسه فی جنة عدن فلیتمسک بحب علی بن ابیطالب **خبر ششم**
فرمود قسم بانکسیکه جان من در دست قدرت او است اگر نه این بود که میترسیدم طایفه از امت من در باره تو بگویند آنچه نصاری در حق
پسر مریم گفتند هر آینه در حق تو سخنی میگفتم که گذر نمیکردی بر هیچ جماعتی از مسلمانان مگر اینکه خاک قدم ترا بتبرك بر میداشتند این
حدیث را ابو عبد الله احمد بن محمد در مسند خود آورده است **خبر هفتم** رسول خدا در روز عرفه بیرون آمد فرمود خدا تعالی مباهات
کرد با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات نمود بعلی خصوصا و من حق میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم
بدرستیکه سعادتمند کامل سعادتمند حقیقی کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او این حدیث را ابو عبد الله
احمد بن حنبل در کتاب فضایل امیر المؤمنین و همچنین در مسند خود روایت کرده است **خبر هشتم** ابو عبد الله احمد بن حنبل در هر دو
کتاب خود روایت کرده است که رسول خدا فرمود او کسی را که در روز قیامت طلبند منم پس می ایستم در دست راست عرش و حله
بمن بپوشانند بعد از آن پیغمبران را بخوانند یکی پس از دیگری در جانب راست عرش باز ایستند و حله ها بایشان بپوشانند پس علی
ابن ابیطالب را بخوانند بجهت قرابت و منزلتیکه نزد من دارد پس لوای حمد را بدست او سپارند و آدم و سایر انبیا و خلق همه در سایه
آن لوا در آیند بعد از آن بعلی فرمود تو آنرا گرفته و بیائی تا آنکه در میان من و ابراهیم خلیل باز ایستی بعد از آن حله در تو پوشانند
و منادی از میان عرش ندا کند نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند هنگامیکه
مرا میخوانند و ترا خلعت پوشانند هرگاه مرا خلعت پوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند **خبر نهم** فرمود ای
انس آب برای وضو حاضر کن پس برخواست دو رکعت نماز گذارد بعد از آن فرمود اول کسیکه از این در داخل شود امام متقیان
و سید مسلمانان و یعسوب مومنان و خاتم اوصیا پیغمبران و قاید دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گوید من گفتم خداوندا
مردی از انصار را داخل گردان و دعا خود را پنهان داشتم دیدم علی در آمد رسول خدا فرمود کیست یا انس عرض کردم علی است پس
آنحضرت با کمال خرمی برخواست او را در بر گرفت و عرق روی او را پاك میکرد علی عرض کرد یا رسول الله امروز نوعی با من رفتار
میفرمائید که پیش از این نفرموده بودید فرمود چرا چنین نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و ندای مرا
بایشان خواهی شنوانید و بیان میکنی از برای ایشان آنچه را که در آن اختلاف کنند این حدیث را ابو نعیم حافظ در حلیة الاولیاء

نقل کرده است **دهم** آنکه طلبید برای من سید عرب که علی است عایشه عرض کرد مگر تو سید عرب نیستی فرمود من سید اولاد آدمم و علی
سید عرب است و چون علی آمد آنحضرت انصار را طلبید و فرمود ای گروه انصار شما را دلالت کنم بچیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه
نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود آن علی است او را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید او را بکرامت من بعد از آن فرمود
جبرئیل از جانب خدای عز و جل مرا امر کرد که این را بشما بگویم ابن حجر حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء از عایشه روایت کرده
است **یازدهم** آنکه فرمود مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان بعلی گفتند چگونه است شکر تو بر این نعمت فرمود حمد میکنم خدا را بر آنچه
بمن عطا کرده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آن نعمتها و زیاده کند بر آن و ابن حجر نیز صاحب حلیه
نقل کرده است **دوازدهم** هر که خواهد زندگانی کند بر روش زندگی من و بمیرد بر روش مردن من و ساکن شود در بهشت عدن که خدای
تعالی غرس کرده است باید پس از من بولایت علی متمسک شود و اهل ولایت او را دوست دارد و با امامان پس از من پیروی نماید که ایشان عترت
منند از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم مرا بایشان کرامت فرموده پس وای برآنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من و قطع کنند
در حق ایشان صله مرا و خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و این را نیز صاحب حلیه روایت کرده است **سیزدهم** رسول خدا دو لشکر بسوی
یمن فرستاد بر یکی علی را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و بایشان فرمود هرگاه در یکجا جمع شوید علی بر مردم امیر است و اگر از یکدیگر
جدا شدید هر یک بر لشکر خود امیر باشید اتفاق چنان شد که در یکجا جمع شدند یک قلعه را فتح کردند و غنایمی بدست ایشان افتاد
در میان [illegible] علی جاریه از آن غنایم برای خود برداشت خالد بن ولید چهار نفر از مسلمانان را که یکی از آنها ابو بریده اسلمی بود گفت
شما پیش از همه نزد رسول خدا روید و [illegible] علی را مذمت کنید و شکایتی چند از علی شمرده بایشان سپرد که برسول خدا بطریق شکایت عرض
کنند آن چهار نفر پیشتر بخدمت آمدند و آمدند یکی از ایشان از یکجانب در آمده عرض کرد که علی چنین و چنان کرد رسول خدا از او اعراض
فرمود و روی از او بگردانید دیگری از آنها از جانب دیگر در آمده عرض کرد که علی چنین فعل کرد و کذا و کذا رسول خدا از او نیز اعراض کرد بعد از آن
بریده اسلمی که چهارمی ایشان بود آمد عرض کرد یا رسول الله علی در فلان جا چنین کرد و در فلان قضیه چنان رفتار نمود و جاریه را از
غنایم برای خود برداشت رسول خدا در غضب شد چنانکه گونهای صورتش سرخ شد و دو سه نوبت فرمود دست از علی بردارید
و علی را برای من بگذارید که علی از من است و من از علیم و حصه او زیاده از آنست که برداشته است و او ولی هر مؤمن است بعد از
من ابن حجر ابو عبد الله احمد بن حنبل در مسند خود در چند جا نقل کرده و در کتاب فضایل علی نیز نقل کرده و اکثر محدثین نیز او روایت
کرده اند **چهاردهم** فرمود من و علی نوری بودیم نزد حق تعالی پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال و چون آدم را آفرید آن نور را قسمت
کرد بدو جزو یکجزو آن من بودم و یکجزو علی ابن حجر احمد در مسند و در کتاب فضایل علی روایت کرده و همچنین در کتاب فردوس
الاخبار روایت کرده و زیاد کرده است که فرمود بعد از آن ما منتقل بصلبها شدیم تا در صلب عبد المطلب قرار گرفتیم پس از برای من نبوت
شد و از برای علی وصیت **پانزدهم** بعلی خطاب کرد و فرمود یا علی نظر کردن بروی تو عبادت است و تو سیدی در دنیا و سیدی در آخرت
هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست خدا است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته و دشمن من دشمن
خدا است و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد ابن حجر احمد در مسند روایت کرده است گفته است ابن عباس ابن حجر تفسیر کرده است
گفت کسیکه [illegible] سبحان الله ما اعلم هذا الفتی سبحان الله ما اشجع هذا الفتی سبحان الله ما افصح هذا الفتی **شانزدهم** رسول
خدا در لیلة البدر فرمود کیست که آبی بمن برساند مردم همه بجای خود بجز بدند احدی اقدام نکرد علی برخواست و مشکی بر دوش گرفته بر
چاهی که بسیار عمیق بود آمد و آنشب بسیار تاریک بود و در آنجا [illegible] حق سبحانه و تعالی بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل وحی فرستاد
که مهیا شوید از برای یاری کردن محمد و برادرش علی پاکرده ملائکه پس از آسمان فرود آمدند و ایشان را بانگ و خروش و غلغله بود که هر
کس می شنید هراسان میگردید و از خود میرفت چون نزد او آمدند همگی برو سلام کردند بجهت اکرام و تعظیم او ابن حجر احمد در کتاب
فضایل او و از طریق دیگر از [illegible] روایت کرده و زیاد کرده است که فرمود یا علی چون روز قیامت شود ناقه از ناقهای بهشت برای تو بیاورند
و تو بر آن سوار شوی و [illegible] نور باشد تا داخل بهشت شویم **هفدهم** رسول خدا در روز جمعه خطبه خواند و فرمود ایها الناس
قریش را بر خود مقدم دارید و بر ایشان تقدم مجوئید و از ایشان بیاموزید بایشان یاد ندهید قوت یکمرد از قریش برابر است با قوت دو
مرد از دیگران ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت ذوی القربی برادر و پسر عمم علی بن ابیطالب که دوست ندارد او را مگر مؤمن و دشمن نمی

دارد او را مگر منافق هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدای تعالی او را
در آتش جهنم عذاب خواهد کرد ابن حجر احمد در کتاب فضایل علی روایت کرده **هجدهم** فرمود صدیقان سه نفرند حبیب نجار که از اقصای
مدینه بسوی کسان آمد و مؤمن آل فرعون که ایمان خود را پنهان میداشت و علی بن ابیطالب که علی از آنها افضل است ابن حجر احمد در کتاب
فضایل علی روایت کرده **نوزدهم** فرمود حق تعالی مرا در خصوص علی پنج چیز عطا فرموده است که محبوبتر است نزد من از دنیا و ما فیها یکی آنکه
من باو تکیه کنم در روز قیامت و او متکای من است [illegible] مجلسی علیه الرحمه و لکن کونا طغیانا قلم است از مرحوم بلکه لفظ حدیث
این است که هو متکائی بین یدی الله عز و جل پس ظاهر مراد این باشد که او قائم مقام من است در حضور حق تعالی تا از حساب خلایق بپردازند اگر
چه قرینه بعضی را که مرحوم مجلسی نقل کرده است در بعضی از اخبار رسیده است و الله اعلم دویم آنکه لوای حمد در دست او است سوم آنکه او ساقی
است بر حوض من و سیراب میکند هر کرا که بشناسد از امت من چهارم آنکه پوشاننده عورت من است در وقت تسلیم کننده من بسوی پروردگار من پنجم آنکه
خاطر جمع دارم از او و اندیشه ندارم از اینکه کافر شود بعد از ایمان و نادان شود پس از دانائی و ابن حجر احمد در کتاب
فضایل روایت کرده **بیستم** روزی که جماعتی از اصحاب رسول خدا از مسجد بود و همه از آنجا میگذشتند روزی فرمود همه این درها را
ببندند مگر در خانه علی را مردم در حق آنحضرت سخن راندند تا بگوش آنحضرت رسید فرمود مردم در بستن ابواب مسجد و گذاشتن باب
علی در حق من سخن میگوئید بدانید که من از پیش خود نبستم و نگشوده‌ام و لکن خدای تعالی امر فرمود و من اطاعت امر خدا کردم
ابن حجر احمد در چند موضع در مسند نقل کرده و همچنین در کتاب فضایل او **بیست و یکم** رسول خدا در غزوه
طائف علی را نزد خود خوانده و با او نجوی کرد و نجوای او طول کشید جمعی از اصحاب را خوش نیامد یکی از ایشان گفت امروز نجوای پسر عمش
طول داد این سخن بسمع رسول خدا رسید جمعی از ایشان را بحضور خود خواسته و فرمود یکی از شما گفته است امروز نجوای پسر عمش طول داد
شما بدانید که من با او راز نگفتم بلکه خدای تعالی با او راز گفت ابن حجر احمد در مسند روایت کرده است **بیست و دوم** [illegible]
فرمود من بر تو فخر دارم بنبوت و نبوتی پس از من نیست و تو با مردم مخاصمه میکنی و زیادتی داری بهفت فضیلت که احدی از
قریش انکار یکی از آنها را نتواند کرد انت اولهم ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و
ابصرهم بالقضیة و اعظمهم عند الله مزیة یعنی تو پیش از همه ایمان آوردی بخدا و بیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام
نماینده تری بامر خدا و قسمت کننده تری به برابری در میان مردم و عدالت کننده تری از همه مردم در میان رعیت و داناتری از همه بقضا و
حکم و مرتبه و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است ابن حجر ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیاء ذکر کرده **بیست و سیم** فاطمه
عرض کرد مرا تزویج کردی بمردی که فقیر است و از مال دنیا چیزی ندارد فرمود زوجتک اقدمهم سلما و اعظمهم حلما و اکثرهم علما ای فاطمه
فاطمه مگر نمیدانی که خدای تعالی بسوی زمین نظر فرمود و پدرت را از دنیا برگزید بعد از آن نظر دیگر فرمود و شوهرت را برگزید این
روایت را احمد در مسند نقل کرده **بیست و چهارم** چون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح بعد از مراجعت از غزوه حنین بر رسول خدا
نازل شد آنحضرت ذکر سبحان الله و استغفر الله بسیار میکرد بعد از آن فرمود یا علی آمد آنچه حق تعالی بمن وعده داده بود و هنگام فتح رسید
و مردم فوج فوج در دین خدا داخل شدند و نیست احدی که از تو احق باشد بمقام من نظر بقدم تو در اسلام و قرب تو از من و
قرابت تو بمن و اینکه سیده زنان عالم در خانه تو است و بلاهائی که ابو طالب پیش از این در حق من کشیده و وقتیکه قرآن بر من نازل شده
من حریصم باینکه رعایت او را در حق پسرش رعایت کرده باشم و ابن حجر ابو اسحق ثعلبی در تفسیر القرآن روایت کرده ابن ابی الحدید بعد
از نقل این اخبار گفته است من این اخبار را در این موضع از کتاب ذکر نکردم مگر از جهت آنکه بنمایم که آنچه [illegible]
بکلام او در نهج البلاغه و غیر آن که متضمن شکر گذاری نعمتهای خدا است بانحضرت از اختصاص رسول خدا و تمیز او از دیگران [illegible]
حضرت را بکبر و فخر و عجب نسبت میدهند پیش از این قومی از صحابه نیز در حق او چنین میگفتند چنانکه عمر گفت علی را امیر لشکر و امیر جانب
کن گفت کبر علی از این زیاده است که امیر جانب و امیر لشکر شود و زید بن ثابت گفت ما ندیدیم احدی را که از علی و اسامه متکبرتر باشد و من
خواستم که در شرح قول آنحضرت که میفرماید نحن الشعار و الاصحاب و الخزنة و الابواب این اخبار را ذکر کرده باشم تا مردم بر منزلت
مقام او در نزد رسول خدا آگاه شوند و بدانند که چنین کسیکه رسول خدا در حق او این گونه فضایل گوید اگر بانواع عروج کند و باسمان
بر شود و بر ملائکه و انبیا فخر نماید جای آن نیست که کسی او را ملامت کند بلکه همه اینها شایان و لایق بلکه ذات مقدس او از آن بالاتر است

شعر لو قلت انک رب کل فضیلة ما کنت فیما قلته متغللا او جئت بالنظر الذی اعطاک رب العرش کادوا ان یقولوا قد غلا
وچگونه چنین نباشد و حال آنکه آنحضرت هرگز بمسلک اهل تعظیم و تکبر نه بگفتار و چه در کردار و سلوک نفرموده بلکه خلق شریفش از
همه لطیفتر و طبعش از همه کریمتر و تواضعش از همه بیشتر و تحملش از همه بیشتر و شکفتگی او از همه بیشتر و روی او از همه گشاده تر بود
چنانکه بعضی او را بخوش طبعی و شوخی نسبت داده اند و حال آنکه این وصف منافی تکبر و مخالف سطوت و تفاخر است و کلامی از او که
از اینگونه کلمات بر زبان میراند نبود مگر از باب نفثة مصدور و شکوی مکروب و تنفس مهموم **فقیر گوید** نفثة مصدور
یعنی نفسی که آدم تنگ سینه بیرون میکشد و این از باب جوششی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میزد بعضی گویند اظهار
میفرمود و آه سردی بود که از دل پر درد کشیده و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار میفرمود با آنکه مقصود آنحضرت از ذکر اینها شکر
نعمت خدا و آگاه نمودن کسانی بود که از فضایل آنحضرت که خدا تعالی او را مخصوص گردانیده بود غافل بودند و این از باب امر بمعروف و نهی از منکر
نمودن است بر اعتقاد حق و صواب و امر و نهی از منکری که عادت است از تقدیم غیر او در فضل و خدا تعالی نیز از آن نهی کرده و فرموده
است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسیکه هدایت میکند مردم را براه حق احق و اولی است
باینکه او را پیروی کنند یا آنکسی که خود هدایت نیابد مگر آنکه دیگری او را هدایت کند **فقیر گوید** خدا تعالی چشم مخالفان را کور و گوش
ایشان را کر کرده و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا شیعیان را حجتی باشد ظاهر بر ایشان که این گونه احادیث نقل کنند و حکم بصحت اینها
نمایند و خود گویند که این فضایل یکی از هزار است و حق آنحضرت و آیه شریفه شاهد اند که صریح است بر مطلب شیعه و دال است بر خلافت
و نیست این مکر از باب ضلالت پس از هدایت و ابن ابی الحدید در موضع دیگر از این شرح گفته فضایل آنحضرت از بسکه عظیم و مشهور بجائی
رسیده اند که متعرض اینها نتوان شد و متصدی تفصیل نتوان گردید چنانکه ابو العینا بعبید الله بن یحیی بن خاقان وزیر متوکل و معتمد
گفت همانا من در ستودن فضل تو مانند کسی ام که از روشنائی روز و تابش ماهتاب که هیچیک از آنها بر هیچ بیننده مخفی نیست خبر دهد پر
ظاهر است که هر چه مبالغه در گفتن کنم باز بعجز منسوب و از بلوغ بغایت آن مقصر خواهم بود پس عنان بیان از ثنای تو باز پس کشیده بدعا
تو مشغولم و خبر دادن از فضایل ترا بعلم مردم بحال تو واگذاشتم ابن ابی الحدید گوید که چه گویم در حق مردیکه دشمنان و بدخواهان او بفضل
او معترف بودند و قدرت بر انکار مناقب و کتمان فضایل او نداشتند و تو میدانی که بنی امیه بر سلطنت اسلام استیلا یافتند و از مشرق تا
مغرب منبرها بر زمین را در تحت تصرف در آوردند و بهر حیله که داشتند سعیها گماشتند که نور علی را اطفا کنند و مردم را از او منحرف گردانند و چه
معایب و مثالب از برای آنحضرت وضع نمودند و بر بالای همه منبرها او را لعن کردند و کسانیکه مدح آنحضرت میکردند تهدید مینمودند
بلکه حبس میکردند و میکشتند و از روایت حدیثی که متضمن فضیلت و یا موجب شهرت آنحضرت بود منع می نمودند حتی آنکه مردم را منع میکردند
از اینکه فرزند را علی نام کنند و آنکه علی نام بود نام خود را از ایشان مخفی مینمود و غیر از اینها با وجود اینها همه نام آنحضرت بلند تر و درجه
او در نظرها رفیعتر شد مانند مشک که هر چند او را بپوشانند عطرش منتشر شود و هر قدر پنهانش دارند بوی خوشش زیادتر گردد و مثل
آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و مثل روشنائی روز که اگر یک چشم از نظر نبیند چشمهای بینا او را مشاهده کنند **شعر** و کم
اشاد ذکره ابیدوا و کم ستروا والفضل یظهر من بادو منتشر و چگویم در حق مردیکه هر فضیلتی باو منسوب است و هر فرقه و طایفه خود را
بجذوب باو میبندند پس او منشأ فضایل است و سر چشمه همه محامد و خصایل و شرف و فضل او برده و در میدان فضیلت از همه پیشتر رانده و پیشتاز
فضل او دوشیده و مکیده است هر کرا در فضل کمالی ظاهر شده باو اقتدا و باو ذکر نمود و باو پیروی کرده و بدنبال او دوانیده **شعر**
من جاء بالقول البلیغ فقائل عنهم والا فهو منهم سارق و تو میدانی که اشرف علوم علم الهی است زیرا که شرف علم بشرف معلوم است
و معلوم علم الهی اشرف موجودات است پس علم الهی اشرف علوم خواهد بود و این علم با این شرافت که دارد مقتبس است از کلام آنحضرت و از
او نقل شده و باو منتهی شده و ابتدای آن از او است و طایفه معتزله که اهل توحید و عدلند و ارباب نظرند و مردم این علم را از ایشان
تعلیم میگیرند همه شاگردان و اصحاب آنحضرت اند زیرا که بزرگ ایشان واصل بن عطا شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه است و ابو
هاشم شاگرد پدر خود بود و پدرش شاگرد آنحضرت بود بعد از آن سخن را دراز کشیده است و اینکه بازگشت همه علما و فقهای اهل
اسلام بحضرت امیر المؤمنین است علیه السلام تا آنکه میگوید محمد بن ادریس شافعی از فضائل او است هنگامیکه از او پرسیدند تو در
حق علی چه میگوئی گفت چه گویم در حق کسیکه اخفت اولیائه فضائله خوفا واخفت اعدائه فضائله حسدا وشاع من بین ذین ما ملأ

الخافقین

الخافقین یعنی دوستان او از جهت خوف و بیم فضایل او را پنهان داشتند و دشمنان او از راه کینه و حسد مناقبش را مخفی کردند و از
میان این دو دسته چندان شایع شد که خافقین را پر کرد ابن عمرو هر دو در کتاب خود گوید نافع بن ازرق بعبد الله بن عمر گفت من علی را دشمن
میدارم گفت خدا ترا دشمن دارد دشمن میداری مردی را که یک سابقه از سوابق او در اسلام بهتر است از دنیا و مافیها مؤلف گوید نافع بن ازرق
مولای عمر بن الخطاب است و خارجی است و عبد الله بن عمر مخالف است با امیر المؤمنین و ناصبی است و الفضل ما شهدت به الاعداء
ششم از احادیث باب ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از سلیمان بن مهران اعمش روایت کرده است و حدیث اعمش را با ابو جعفر
منصور عیاشی نقل کرده و این حدیث در کتب خاصه و عامه مذکور است تا آنکه گوید منصور گفت ای سلیمان بگو چند حدیث در فضائل
علی بن ابیطالب پسر عم رسول خدا و صهر او و حجت خدا بر او روایت نمودی گفتم بسیار اندک گفت چه مقدار گفتم قلیلی یا امیر المؤمنین گفت بگو
بمن بگو چه مقدار حفظ داری گفتم ده هزار حدیث حفظ دارم گفتم با هزار حدیث چون گفتم با هزار حدیث بر خود بلرزید [illegible]
شمرده گفت بیا سلیمان بلکه ده هزار حدیث بیاد دارم چنانکه در اول گفتم و حدیث را تا باخر نقل کرده **باب سی و پنجم**
در دو سه فضایل امیر المؤمنین از روایات خاصه و در آن شش حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از سلمة بن قیس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی در آسمان هفتم مانند آفتاب است در میان روز و در آسمان دنیا مانند ماهتاب شب
است و در زمین خدا تعالی علی را چندان از فضل عطا فرموده است که اگر آن را بر همه اهل زمین قسمت کنند هر آینه کافی خواهد بود ایشان را
نرمی و مهربانی علی را مانند کرده ام بلوط و خلق او را بخلق یحیی و زهد او را بزهد ایوب و سخای او را بسخای ابراهیم و بهجت او را ببهجت
سلیمان بن داود و قوت او را بقوت داود و او را نامی است که بر هر حجابی از حجابهای بهشت نوشته است بشارت داد مرا پروردگار من باین بشارت داد
مرا علی را بشارتی است نزد من علی محمود است نزد حق تعالی و مرکزی است نزد ملائکه و خاص من است و خالص من است و چراغ من است
و مصباح من است و بهشت من است و رفیق من است پروردگار من او را انیس من گردانیده از پروردگار خود سؤال کردم که او را پیش از
من از دنیا نبرد و سؤال کردم که شهادت را باو روزی کند چون داخل بهشت شدم حوریان علی را دیدم در شماره بیشتر از درختان
و قصرهای او بعدد جمیع فرزندان انسان علی از من است و من از علیم هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته محبت علی نعمت است و متابعت
او فضیلت است ملائکه هفت آسمان او را تواضع کنند کان صلحا و جن همه بر گردش حلقه زنان و هیچ رونده پس از من بر گردون نرفته
راه نرود مگر آنکه علی از او گرامی تر است و عزت و فخر و طریقه هرگز در امری شتاب نکرده و در هیچ فسادی قدم ننهاده زمین
او را بر پشت خود بر داشته و او را گرامی داشته هیچ کسی از شکم مادر زائیده نشود پس از من مگر آنکه زاینده علی از او بهتر است و در
هیچ جائی فرود نیاید مگر آنکه آن منزل میمون است حق تعالی حکمت را باو [illegible] فهم بر دوش او افکنده ملائکه پیوسته او را می ستایند
و او ملائکه را می بیند و اگر پس از من بکسی وحی نازل میشد هر آینه بر او نازل میشد خدا تعالی مجلسها را بذکر او زینت بخشیده و لشکرها
بیاد او شجاعت و گرامی داشته بلاد را ببرکت او خرم گردانیده و لجاد را بسبب او عزیز کرده مثل او مثل خانه خدا است که همه کس
او را زیارت کنند و او کسی را زیارت نکند و مثل او مثل ماهتاب است که چون طلوع نماید تیرگی را برطرف کند و مثل او مثل آفتاب است
که چون طلوع کند عالم را پر نور گرداند خدا تعالی او را در کتاب خود وصف کرده و بآیات قرآن مدح فرموده و آثار حسن او را در قرآن
ستوده و منازل او را فرموده و او کریم است در حیات خود و شهید است در ممات خود **دوم** ابن بابویه بسند خود از سعید بن جبیر
روایت کرده است که روزی نزد عبد الله بن عباس رفتم باو گفتم یا ابن عم رسول الله آمده ام تا از تو سؤال کنم از علی بن ابیطالب و اختلاف
مردم در حق او ابن عباس گفت یا ابن جبیر آمدهٔ تا سؤال کنی مرا از بهترین خلق خدا از امت بعد از رسول خدا بیرون من آمدهٔ تا از من
سؤال کنی از مردی که در یک شب صاحب سه هزار منقبت شد و آن شب لیلة القربه است یا ابن جبیر آمدی تا از من سؤال کنی از وصی رسول
خدا و وزیر او و خلیفه او و صاحب حوض او و صاحب لوای او و صاحب شفاعت او و قسم بآنکسیکه جان پسر عباس در دست او است
که اگر همه دریاهای دنیا مرکب شوند و درختان دنیا قلم گردند و اهل دنیا نویسنده شوند و بنویسند مناقب و فضایل علی را از روزی
که خدا تعالی دنیا را آفریده تا روزی که دنیا فانی شود هر آینه بصد یک آنچه خدا تعالی باو عطا فرموده است نخواهند رسید **بیت**
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری **سیم** ابن بابویه بسند صحیح از جعفر بن محمد از پدرش از
پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق تعالی فضائل چند برای برادرم علی قرار داده که عدد آنها را جز خدا تعالی

کسی احصا نتواند نمود پس کسیکه فضیلتی از فضایل علی ذکر کند و بان اقرار داشته باشد خدا تعالی گناهان گذشته و اینده او را بیامرزد
هرچند گناهان او در روز قیامت بقدر گناهان تمام جن و انس باشد و هرکه بنویسد فضیلتی از فضایل آنحضرت پیوسته ملائکه از
برای او استغفار کنند مادامیکه رسمی از ان نوشته باقی باشد و هرکه گوش دهد بفضیلتی از فضایل آنحضرت خدا تعالی بیامرزد
از او هر گناهی را که بشنیدن گوش از او صادر شده و هرکه نظر کند بکتابی از فضایل آنحضرت خدا تعالی بیامرزد از برای او گناهانی را
که بنظر از او سرزده باشد بعد از ان رسول خدا فرمود نظر بعلی بن ابیطالب عبادتست و ذکر علی بن ابیطالب عبادتست و قبول نمیشود
ایمان هیچ بنده مگر بولایت و بیزاری از دشمنان او چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو الطفیل روایت کرده است
که بعضی از اصحاب رسول خدا گفتند علی بن ابیطالب در اسلام سوابقی است که اگر یکی از انها را بهمه خلایق قسمت کنند همه را بهره دهد و خوبی
همه انها کافی خواهد بود پنجم شیخ رجب برسی در کتاب خود فقیر گوید ظاهرا کتاب مشارق الانوار است گوید رسول خدا
فرمود اگر دریاها مداد شوند و درختان قلم گردند و اسمانها کاغذ شوند و جن و انس نویسنده و حساب کننده شوند همه تمام شوند و جن و انس
از نوشتن عاجز شوند و نتوانند نوشت هزار یک فضایل امام روز غدیر علی بن ابیطالب و کیف یکتبون و انی یهتدون ششم
ایضا برسی در کتاب خود در حدیث مفاخره امیر المؤمنین با فرزندش حسین در حضور رسول خدا روایت کرده است در ان
حدیث حضرت امیر المؤمنین بسیاری از فضایل خود را ذکر میکند و ما از جهة اختصار اقتصار نمودیم تا انکه در اخر حدیث رسول خدا
بحسین فرمود یا اباعبدالله یا اشیکه انچه پدرت از فضایل خود ذکر کرد یک جزء از ده جزء عشر عشر معشاری است از هزار هزار فضیلت
از فضایل او و انچه پدرت فوق انها و اعلی از انها است مؤلف گوید فائده برسی در کتاب خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا فرمود عذاب میکند خدا تعالی این خلق را مگر بگناه علمائی که کتمان میکنند حق را از فضل علی و عترت و اگاه باشید که بر روی زمین
راه نمیرود احدی پس از انبیا و مرسلین که افضل باشد از شیعه علی و محبان او که ظاهر میکنند ولایت او را و منتشر میکنند فضل او
اینانند که رحمت الهی ایشان را فرو گرفته و ملائکه برای ایشان استغفار میکنند و وای کل وای مر کسی را است که کتمان میکند فضایل او را
و انکار میکند امر او را فما اصبرهم علی النار یعنی بر چه قدر صبر شکیبائی باید ایشان نمود بر اتش در نجم محمد بن یعقوب بسند خود از
حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که ملائکه اسمان دنیا نظر میکنند بسوی ادمیانیکه نشسته اند و بذکر فضایل ال محمد مشغولند
گویند ببینید این جماعت را با وجود قلت خود ایشان و کثرت دشمنان ایشان وصف میکنند فضل ال محمد را طایفه دیگر میگویند ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم از ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که از رسول
خدا شنیدم که فرمود هیچ قومی نیست که جمع شوند و از فضل محمد و علی بن ابیطالب و اهل بیت او ذکر کنند مگر انکه ملائکه از اسمان
هبوط نمایند و بر دور ایشان حلقه زنند و چون انجماعت متفرق شوند ملائکه باسمان عروج نمایند ملائکه اسمان بایشان گویند ما از شما
بوی خوشی میشنویم که تا اکنون چنین بوئی نشنیده و بهتر از ان بمشام ما نرسیده گویند ما نزد جماعتی نشسته بودیم که از فضل
محمد و ال محمد ذکر میکردند و از بوی خوش ایشان ما خوشبو شدیم گویند با ما فرود اید شما را با ایشان ببرید گویند انجماعت
متفرق شدند ایضا برسی از میسر از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که فرمود میسر چه گوئی در حق کسیکه یک طرفة العین را او امر
نواهی الهی معصیت نکرده و لکن از تا نیست و دیگری را ولی و امام خود میداند میسر گوید عرض کردم من در حضور تو چه گویم ای
سید من فرمود انکس در اتش است فرمود چه گوئی در حق کسیکه مسلمان باشد و بما اقرار اورده و لکن گناهان او بقدر گناه همه مردم
است مگر انکه از کبایر اجتناب نموده عرض کردم در حضور تو چه گویم فرمود انکس در بهشت است خدا تعالی اینرا بیان فرموده از کتاب خود
ذکر کرده و فرموده است ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه یعنی اگر اجتناب نمائید از کبایری که از ان نهی کرده شده اید حضرت فرمود مراد از
کبایر محبت فرعون و هامان است نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما یعنی بر طرف میکنیم از شما سیئات شما را و داخل میکنیم شما را
بجایگاه و منزلهای نیکو یعنی در بهشت برین فقیر گوید فرعون و هامان کنایه از اول و ثانی است باب سیصد و سی و ششم
در اینکه حضرت امیر المؤمنین اول کسی است که اسلام اورد و با رسول خدا نماز کرد از روایات عامه در ان چهل و هفت حدیث است
اول در مسند احمد حنبل عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت ان علیا اول من اسلم دوم
عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از قتاده از حسن و غیره روایت کرده است که گفت ان علیا اول من اسلم بعد خدیجه یعنی علی اول

کسی است که بعد از خدیجه کبری اسلام اورد سیم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از سلمه بن کهیل روایت کرده است که از
حبه العرنی شنیدم که گفت از علی شنیدم که فرمود من اول کسی ام که با رسول خدا نماز کردم چهارم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند
خود از زید بن ارقم روایت کرده است که اول کسیکه با رسول خدا نماز کرد علی بود پنجم عبدالله بن احمد بن حنبل از حبه العرنی
روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود انا اول رجل صلی مع رسول الله ششم عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از زید بن ارقم روایت
کرده است که گفت اول من صلی مع رسول الله علی هفتم عبدالله احمد حنبل بسند خود از ابو حمزه روایت کرده است که از زید بن ارقم
شنیدم که گفت اول کسیکه با رسول خدا نماز کرد علی بن ابیطالب بود هشتم عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از علی روایت کرده
است که گفت مدت سه سال با رسول خدا نماز کردم پیش از انکه احدی با انحضرت نماز کند نهم عبدالله بن احمد حنبل بسند خود
از عبدالله بن یحیی روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود لقد صلیت مع رسول الله ثلث سنین قبل ان یصلی معه احد من الناس دهم
عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از حبه عرنی روایت کرده است که روزی علی را دیدم میخندید که هرگز ندیده بودم بخندد بحدی که دندانهای
نواجد او نمایان شد از سبب خنده او پرسیدند فرمود که یاد رسول خدا و حدیثی ذکر کرد تا انکه گوید بعد از ان گفت خداوندا غیر از پیغمبر
تو هیچ بنده از بندگان تو از من پیشتر ترا بندگی نکرده و این سخن را سه نوبت گفت بعد از ان فرمود بتحقیق که نماز کردم پیش از انکه احدی
نماز کند یازدهم ابن مغازلی شافعی فقیه واسطی در کتاب مناقب در ایه والسابقون السابقون بسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده
است که یوشع بن نون سبقت گرفت در ایمان بموسی و سبقت گرفت صاحب یس بعیسی و سبقت گرفت علی در ایمان بمحمد دوازدهم ابن
مغازلی شافعی بسند خود از عبدالرحمن بن سعد مولای ابو ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود ملائکه هفت سال بر من و بر علی
صلوات فرستادند بر انکه احدی غیر از او با من نماز نکرد سیزدهم ایضا ابن مغازلی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که
رسول خدا فرمود ملائکه هفت سال بر من و بر علی صلوات فرستادند زیرا که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله بسوی اسمان بالا نرفت
مگر از من و از او چهاردهم ایضا ابن مغازلی بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده است که رسول خدا فرمود اول کسیکه از مردم بر
حوض بر من وارد شود او اول کسی است که از ایشان اسلام اورد و او علی بن ابیطالب است پانزدهم ثعلبی در تفسیر خود گوید اسمعیل بن ایاس
ابن عفیف از پدرش از جدش عفیف روایت کرده است که من تاجری بودم و در موسم حج بمکه امدم و در خانه عباس بن عبدالمطلب
بجهت رفاقتی که با من داشت منزل نمودم و عباس غالبا از یمن امده عطر میخرید در موسم حج میفروخت و من با عباس بمنی بودیم دیدیم
مرد جوانی امد و بود تا وقتیکه افتاب بلند شد پس نظر بسوی اسمان کرد و در برابر کعبه ایستاد زمانی نگذشت که دیدم پسری امد و در جانب
راست او ایستاد باز زمانی نگذشت زنی امد و در عقب سر او ایستاد انجوان رکوع کرد ان پسر و ان زن نیز با او رکوع کردند بعد از ان انجوان
بسجده افتاد ایشان نیز با او بسجده در افتادند چون سر از سجده برداشت ایشان نیز سر برداشتند من بعباس گفتم این امری است عظیم
گفت بلی امری است عظیم گفتم وای بر تو این چه کار است که میکند گفت این جوان برادر زاده من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است میگوید
خدا تعالی مرا برسالت مبعوث گردانیده و گنجهای کسری و قیصر همه بدست من مفتوح خواهد شد و این پسر برادر زاده من علی بن ابیطالب است
و این زن خدیجه دختر خویلد زوجه محمد است و این هر دو تابع او شده اند در دین او و بخدا سوگند که بر روی زمین احدی بر این دین نیست مگر
این سه نفر عفیف گفت که کاش مسلمان میشدم کسیکه اسلام در دل او رسوخ کرده باشد غیر از ان سه نفر ای کاش من چهارمی ایشان بودم
و روایت میکنند که ابوطالب بعلی گفت ای پسرک من این چه دینی است که تو بان رفته گفت ای پدر ایمان اورده ام بخدا و رسول و تصدیق نموده
کرده ام رسول او را در انچه از جانب خدا اورده و نماز کرده ام با او از برای خدا ابوطالب گفت ای فرزند محمد ترا نمی خواند مگر بسوی کاری که نیکو
باشد ملازم او باش شانزدهم ثعلبی بسند خود از عباده بن عبدالله روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود من بنده خدا و
برادر رسول خدایم و منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را پس از من مگر کذاب و من هفت سال پیش از همه مردم نماز کردم هفدهم موفق
ابن احمد بسند خود از محمد بن اسحق روایت کرده است که اول کسیکه از مردان برسول خدا ایمان اورد و او را تصدیق نمود در انچه از جانب خدا
اورد علی بن ابیطالب بود و در ان وقت علی ده ساله بود و از جمله نعمتها که خدا تعالی بعلی عطا کرده بود این بود که علی پیش از اسلام در
دامن رسول خدا بزرگ شد ابن اسحق گوید عبدالله بن ابی نجیح از مجاهد بن جبر از ابو الحجاج روایت کرده که گفت از جمله نعمتهای الهی جل شانه
بعلی بن ابیطالب این بود که قحطی در میان قریش افتاده بود و ابوطالب صاحب عیال بسیار بود رسول خدا بعباس عم خود گفت تو انکه در از همه بنی هاشم

مال دنیا و ثروتش بیشتر بود گفت برادرت ابوطالب عیال بسیار دارد و می‌بینی که از این قحطی بمردم چه رسیده بیا که برویم و از عیال او تخفیف دهیم پس رسول خدا علی را گرفت و عباس جعفر را و پیوسته با رسول خدا بود تا روزی که خدا تعالی او را برسالت مبعوث گردانید و علی او را پیروی کرد و با او ایمان آورد و او را تصدیق نمود **هجدهم** موفق بن احمد باسناد خود از سلمان روایت کرده است که رسول خدا فرمود که اول کسی که در روز قیامت بر حوض من وارد شود اول کسی است که بمن اسلام آورد و او علی بن ابیطالب است کرم الله وجهه **نوزدهم** موفق بن احمد باسناد خود از محمد بن اسحق روایت کرده است که علی بن ابیطالب آمد بعد از آنکه رسول خدا نماز کرده بود دید او را نماز می کند از محمد پرسید این چه کار است که میکنی محمد گفت مرا دینی است که خدا تعالی برای خود اختیار کرده و پیغمبران را بآن مبعوث گردانیده و من ترا دعوت میکنم بسوی خدائی که یگانه است و او را شریکی نیست دعوت میکنم ترا بعبادت او و بکفر و بیزاری و انکار نمودن لات و عزی علی گفت این امری است که پیش از امروز نشنیده ام و من حکمی در آن نمی‌کنم مگر آنکه با ابوطالب اقدام نمایم رسول خدا نمیخواست که سر او فاش شود پیش از آنکه امر نبوتش آشکار کرده شود و روز دیگر فرمود یا علی اکنون که قبول اسلام نمیکنی پس امر مرا پنهان دار علی اطاعت نمود و بهمان حالت باز ماند و خدا تعالی دولت اسلام را در دل او انداخت چون صبح شد بخدمت رسول خدا شتافت و عرض کرد دیروز که بمن چه عرض می داشتی گفت گواهی بدهی بوحدانیت خدا و اینکه او را شریکی نیست و کافر شوی بلات و عزی و بیزاری جوئی از آنچه او را شریک از برای خدا کنند علی اسلام آورد و بدین منوال از خوف ابوطالب پنهانی نزد رسول خدا می آمد و اسلام خود را کتمان میکرد **بیستم** موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هفت سال ملائکه بر من و بر علی بن ابیطالب صلوات فرستادند عرض کردند بچه سبب یا رسول الله فرمود زیرا که از مردان با من احدی غیر از او نبود **بیست و یکم** موفق بن احمد باسناد خود از ابو معمر روایت کرده است که از انس بن مالک شنیدم که میگفت رسول خدا فرمود صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین و ذلک انه لم ترفع شهادة ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من علی **بیست و دوم** موفق بن احمد باسناد خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که روزی جماعتی نزد عمر بن الخطاب بودند و از سابقان باسلام گفتگو میکردند عمر گفت اما علی من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود علی را سه فضیلت است که من دوست میداشتم که یکی از آنها مرا باشد و محبوب تر بود نزد من از آنچه آفتاب بر او تابد من و ابو عبیده و ابوبکر و جماعتی از اصحاب حاضر بودیم که رسول خدا دست بر دوش علی زده فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی **بیست و سیم** موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود سابقان سه نفرند سابق بسوی موسی یوشع بن نون و سابق بسوی عیسی صاحب یس و سابق بسوی محمد علی بن ابیطالب **بیست و چهارم** موفق بن احمد باسناد خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که اول چیزی که از امر رسول خدا فهمیدم این بود که من با اعمام خود بمکه آمدم ما را بعباس بن عبدالمطلب رهنمائی کردند چون نزد او رفتیم دیدیم در سایه زمزم نشسته است نزد او نشستیم دیدیم مردی از باب الصفا داخل شد بسیار خوشرو و سفید رنگ مایل بسرخی گیسوانی مجعد تا نرمه گوش داشت و بینی باریک بلند سیاه چشم موهای نرم در سینه اش رسته و انگشتانش غلیظ و سطبر بود و طفلی ده ساله و یا چهارده ساله با او بود و در عقب او زنی بود که محاسن خود را پوشیده بود آمد و بجانب حجر رفت استلام حجر نمود بعد از آن طفل استلام کرد بعد از ایشان آن زن استلام نمود بعد از آن هفت نوبت بر دور خانه طواف کرد و آن پسر و آن زن نیز با او طواف کردند من گفتم یا ابا الفضل من این دین را در میان شما ندیده بودم یا آنکه دینی است تازه گفت بلی این مرد پسر برادر من محمد بن عبدالله است و آن پسر علی پسر ابوطالب است و آن زن خدیجه دختر خویلد زوجه او است و در روی زمین احدی نیست که خدا را باین دین بندگی کند مگر این سه نفر **بیست و پنجم** موفق بن احمد باسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده است که اول کسی که با رسول خدا نماز کرد علی بن ابیطالب بوده **بیست و ششم** موفق بن احمد باسناد خود از حبه عرنی روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود انا اول من اسلم **بیست و هفتم** موفق بن احمد باسناد خود از ابو رافع روایت کرده است که رسول خدا اول روز دوشنبه نماز کرد و خدیجه در آخر روز و علی در صبح روز سه شنبه مدت هفت سال و چند ماه پنهانی با رسول خدا نماز میکرد پیش از آنکه احدی نماز کند و گوید اگر این حدیث صحیح باشد تاویلش این است که هفت سال با رسول خدا نماز کرد قبل از جماعتی که بعد از او مسلمان شدند غیر خدیجه زیرا که علی هفت سال پیش از عبدالرحمن بن عوف و عثمان و سعد بن ابی وقاص و دیگران مثل طلحه و زبیر نماز کرد و در مدتی که دعوت اسلام پنهان بود اسلام علی کشید نزد همه اصحاب تواریخ چندان نبوده است **بیست و هشتم** موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت

علی را چهار خصلت است که احدی را نیست اول عرب و عجمی است که با رسول خدا نماز کرد دوم آنکه کسی است که در هر غزوه از غزوات لوای آنحضرت بدست او بود سیم در روز احد همه گریختند غیر از او و او ثابت قدم باز ماند چهارم آنکه کسی است که رسول خدا را غسل داد و بخاک سپرد **سی ام** موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که اول کسی که اسلام آورد از مردم بعد از خدیجه علی بن ابیطالب بود و گوید این اشعار از بعضی از اهل کوفه است که در مدح امیر المؤمنین در ایام صفین انشا کرده انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النشور من الرحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان مشتبها جزاک ربک عنا فیه احسانا نفسی الفداء لخیر الناس کلهم بعد النبی علی الخیر مولانا اخی النبی و مولی المؤمنین معا و اول الناس تصدیقا و ایمانا **سی و یکم** موفق بن احمد باسناد خود از معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود من تفضیل دارم بر تو بنبوت و نیست نبوتی بعد از من و تو تفضیل داری بر مردم و غالبی بر ایشان بهفت خصلت که احدی از قریش در آنها با تو برابری نتواند کرد انت اولهم ایمانا بالله و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم بالقضیة و اعظمهم عند الله یوم القیمة مزیة و تفسیرش گذشت **سی و دوم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعاظم علمای عامه است باسناد خود از ابن سخیله روایت کرده است که من و سلمان حج کردیم و بنزد ابوذر فرود آمدیم و چندانکه خدا خواست در نزد او بودیم چون وقت مفارقت شد گفتیم یا اباذر میبینیم امور را که حادث شده اند و من از این اختلاف که بهم رسیده است بر مردم میترسم مرا چه میفرمائی اگر این اختلاف بهم رسد گفت چون چنین شود متمسک شو بکتاب خدا و بعلی بن ابیطالب که من گواهی میدهم که خود از رسول خدا شنیدم که فرمود علی اول کسی است که بمن ایمان آورد و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد در روز قیامت و او است صدیق اکبر و او است فاروق که فرق میکند میان حق و باطل **سی و سیم** ایضا حموینی باسناد خود از ابو رافع از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود تو اول کسی هستی که بمن ایمان آوردی و مرا تصدیق کردی و تو اول کسی خواهی بود که در روز قیامت با من مصافحه کنی و توئی صدیق اکبر و توئی فاروق که فرق میکنی در میان حق و باطل و توئی یعسوب مؤمنان و مال یعسوب ستمکاران است و در روایت سفیان بن بشر کوفی از ابوذر که گفت از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود انت اول من آمن بی و انت اول من یصافحنی یوم القیمة و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المسلمین و المال یعسوب الکفار **سی و چهارم** ابراهیم حموینی باسناد خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود صلوات فرستادند ملائکه بر من و بر علی هفت سال زیرا که ما نماز میکردیم و احدی غیر از ما نماز نمی کرد با ما **سی و پنجم** ایضا حموینی بهمین اسناد از ابو رافع روایت کرده است که رسول خدا در اول روز دوشنبه نماز کرد و خدیجه رضی الله عنها در آخر روز دوشنبه و علی در اول روز سه شنبه و علی با رسول خدا مدت هفت سال و چند ماه پنهانی نماز کرد پیش از آنکه احدی با آنحضرت نماز کند **سی و ششم** ایضا حموینی باسناد خود از انس روایت کرده است که رسول خدا در روز دوشنبه اظهار نبوت خود کرد و علی در روز سه شنبه اسلام آورد **سی و هفتم** ایضا حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابیطالب بود صلوات الله علیه **سی و هشتم** ایضا حموینی باسناد خود از یحیی بن سلمه یعنی ابن کهیل روایت کرده است که از پدرم شنیدم که از حبه عرنی نقل میکرد که گفت دیدم علی را بر بالای منبر که خندید چنانکه دندانهای نواجذش نمایان شد و هرگز چنان خنده از او مشاهده نکرده بودم بعد از آن فرمود بخاطرم آمد سخن ابوطالب رضی الله عنه در وقتی که من با رسول خدا در بطن نخله نماز میکردیم ابوطالب آمد و گفت چه می کنید ای پسر برادر رسول خدا او را دعوت کرد ابوطالب گفت آنچه میکنید باکی نیست یا بخوبی می کنید یا بخوبی می گوئید هیچ باکی نیست و لکن اسافل اعضای من با من همراهی نمی کنند و خنده آنحضرت از روی تعجب بود بگفته ابوطالب پس بعد از آن گفت خداوندا از این امت هیچ بنده را نمی دانم که پیش از من ترا بندگی کرده باشد غیر از پیغمبر تو تا سه نوبت و نماز کردم پیش از آنکه مردم نماز کنند **سی و نهم** ایضا حموینی باسناد خود از عباد بن عبدالله روایت کرده است که علی فرمود منم بنده خدا و منم برادر رسول خدا و منم صدیق اکبر نگوید این سخن را پس از من مگر دروغگو نماز کردم پیش از آنکه مردم نماز کنند هفت سال **چهلم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه باسناد معتبر از نافع بن ابی نافع از معقل بن یسار روایت کرده است که من بخدمت رسول خدا مشغول بودم بمن فرمود آیا میتوانی بعیادت فاطمه برویم عرض کردم بلی یا رسول الله پس برخاست و راه میرفت و بر من تکیه کرده بود و فرمود سنگینی بدن مرا دیگری بر میدارد و اجرش از آن تو است گوید بخدا سوگند که گویا هیچ سنگینی نداشت تا بنزد فاطمه رفتیم حضرت با او فرمود ای فاطمه چگونه است حال تو عرض کرد مرضم بطول انجامیده و اندوهم شدت یافته و زنان بمن میگویند پدرت ترا بکسی تزویج کرد که فقیر است و مالی ندارد رسول خدا با او فرمود

راضی نمیشوی از من که ترا تزویج کردم بکسیکه اسلامش از همه پیشتر و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه افزونتر است عرض کرد بلی راضی شدم
یا رسول الله بعد از آن گفته است و ابن جبر و ابن جنی عبد الحمید و عبد السلام بن صالح از قیس بن ربیع از ابو ایوب انصاری بهمین الفاظ یا
مثل آن روایت کرده اند **چهل و یکم** ایضا ابن ابی الحدید در شرح گوید عبد السلام صالح از اسحق بن ارزق از جعفر بن محمد از
پدرانش روایت کرده است که چون رسول خدا فاطمه را بعلی تزویج کرد زنان قریش نزد فاطمه آمدند و با او گفتند ای دختر رسول خدا فلان و
فلان ترا خواستگاری نمودند ایشانرا رد کرد و ترا تزویج کرد بفقیری که مال دنیا ندارد چون رسول خدا بدیدن فاطمه آمد آثار حزن را در
سیمای او فهمید سبب اندوه را از او پرسید عرض کرد زنان مدینه چنین میگویند فرمود خدا تعالی امر کرد و ترا بکسی دادم که اسلامش
از همه پیشتر و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه زیادتر است و ترا تزویج نکردم مگر بامر خدا مگر نمیدانی که علی برادر من است در دنیا و آخرت
بیت بهر و عالم از کونین بخشش و یک حبیب کرچه مال او نشد هرگز بدنیای غناب **چهل و دوم** ابن ابی الحدید و هم در شرح بسند
خود از سلک روایت کرده است که ابوبکر و عمر فاطمه را خطبه کردند رسول خدا قبول نکرد و فرمود مامورم بامر تیسم و علی خطبه کرد آنحضرت قبول
کرد و با او فرمود ای فاطمه ترا تزویج کردم بکسیکه اسلامش بر همه امت مقدم است تا تمام حدیث ذکر کرده بعد از آن گفته است
و ابن جبر جماعتی از اصحاب از جمله اسماء بنت عمیس و ام ایمن و ابن عباس و جابر بن عبد الله روایت کرده اند و خود ابن ابی الحدید و هم در شرح
روایات بسیار از این باب نقل کرده **چهل و سیم** در جزو اول مغازی تالیف محمد بن اسحق بن یسار مدنی روایت کرده است که رسول خدا
پنج سال بعد از بنیان خانه کعبه مبعوث شد و در آن وقت آنحضرت چهل ساله بود و بنای کعبه پانزده سال بعد از فجار شده و رسول
خدا در آن وقت سی و پنج ساله بود و پیش از آنکه قریش بنای آن کنند تلی بود از سنگ بلندی قامت قریش اراده کردند که آنرا باکنند و سرانرا
بپوشانند گوید و علی بعد از دو روز از بعثت اسلام آورد و دو روز پس از بعثت او آمد رسول خدا و خدیجه نماز میکردند با ایشان
نماز کرد و از جمله نعمتهائی که خدا تعالی بعلی عطا فرمود این بود که در دامن رسول خدا بزرگ شد بعد از آن خبر عفیف کندی که سابقا ذکر شد
ذکر کرده است **چهل و چهارم** صاحب کتاب مغازی ایضا بسند خود از عبد الله بن بریده روایت کرده است که اول کسیکه از مردان اسلام
آورد علی بن ابیطالب بود بعد از آن ابوذر و بریده و پسرعم ابوذر **چهل و پنجم** در جزو دوم از کتاب فردوس تالیف ابن شیرویه دیلمی
در باب لام با سند خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود ملائکه هفت سال بر من و بر علی صلوات فرستادند پیش
از آنکه بشری اسلام آورد **چهل و ششم** در جزو اول از کتاب فردوس در باب الف با سند خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است
که رسول خدا فرمود اول کسیکه با من نماز کرد علی بن ابیطالب بود **چهل و هفتم** در کتاب فضایل الصحابه تالیف سمعانی با سند خود از سلمان
انجیع از علی روایت کرده است که رسول خدا در روز دوشنبه مبعوث شد و من در روز سه شنبه قبول اسلام کردم **باب سیصد و سی**
و هفتم در اینکه امیر المؤمنین اول کسی بود که اسلام آورد و با رسول خدا نماز کرد و روایات خاصه در این مجمله حدیثهاست **اول**
ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود اسلام علی بن ابیطالب از همه امت
من پیشتر است و علمش از همه بیشتر است و دینش از همه صحیح تر و یقینش از همه افزونتر و حلمش از همه زیادتر و دستش از همه گشاده تر و دلش
از همه شجاعتر و او است امام و خلیفه من پس از من **دوم** ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که رسول
خدا فرمود که حقتعالی مرا برگزید و اختیار کرد و مرا رسول خود گردانید و نازل گردانید بر من سید کتابها را عرض کردم الهی سید تو موسی را
بنزد فرعون فرستادی او از تو سؤال کرد که هرون برادرش را وزیر او گردانی که پشتش را قوی شود و سخنش را تصدیق کند و من ای سید
پروردگار من از تو سؤال میکنم که قرار دهی از برای من از اهل من وزیری که پشتم را قوی گرداند پس بگردان علی را از برای من وزیر و برادر
و شجاعت را در دلش قرار ده و لباس هیبت در چشم دشمنان بر او بپوشان و او اول کسی است که بمن ایمان آورد و مرا تصدیق کرد و اول کسی
است که خدا را یکتا دانست با من پرستش نمود و من از پروردگار خود این سؤال نمودم و او بمن عطا فرمود پس علی سید اوصیا است ملحق شدن باو
سعادت است و مردن در اطاعت او شهادت است و نام او در تورات مقرون بنام من است و جفت او صدیقه کبری دختر من است و دو فرزندش
سادات جوانان اهل بهشت فرزندان منند و علی و حسن و حسین و امامان از اولاد ایشان حجتهای خدایند بر خلق بعد از پیغمبران و ایشان
بابهای علم اند در امت من هر که پیروی ایشان کند از آتش جهنم نجات یابد و هر که بایشان اقتدا نماید براه راست هدایت شود خدا تعالی محبت
ایشان را به هیچ بنده عطا نفرموده است مگر آنکه او را داخل بهشت گرداند **سیم** ابن بابویه بسند خود از امام جعفر صادق از پدرش

باب سیصد و سی و هفتم

از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود تو از من بمنزله هبة الله از آدمی و بمنزله سام از نوح و بمنزله اسحق از ابراهیم و بمنزله
هرون از موسی و بمنزله شمعون از عیسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست یا علی تو وصی و خلیفه منی هر که وصیت و خلافت ترا انکار کند
او از من نیست و من از او نیستم و من خصم او خواهم بود در روز قیامت یا علی تو افضل امت منی در فضل و اقدم ایشانی در اسلام و علم تو
از ایشان بیشتر و حلم تو از ایشان افزونتر و دل تو از ایشان شجاعتر و کف تو از ایشان بخشنده تر است یا علی تو امامی پس از من و تو امیری
منی و تو وزیر منی در میان امت نظیری نیست یا علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخی بمحبت تو نیکان شناخته میشوند از بدان و تمیز داده میشود
میان اخیار و اشرار در میان مؤمنین و کفار **چهارم** ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش روایت کرده است که روزی
رسول خدا بیرون آمد و چیزی بر دوش مبارکش انداخته بود عرض کردند یا رسول الله این چیست که بر خود پوشانیده فرمود پوشانیده است
بن حبیب صفی و خاص و خالص مرا که ادا کننده دین منست و وصی منست و وارث منست و برادر منست و اول مؤمنین است در اسلام و اخلص ایشان در ایمان
و بخشنده تر ایشان در عطا سید مردم بعد از من و قاید ناتوانان امام اهل زمین علی بن ابیطالب پیوسته از شدت شوق و سرور
گریه میکرد چندانکه ریش مبارکش تر شد **پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو یحیی روایت کرده است که من و سلمان فارسی
بحج رفتیم و چون بربذه رسیدیم بنزد ابوذر رفتیم و نشستیم ابوذر گفت ناچار است از اینکه بعد از من فتنه بر پا شود پس در آنوقت بر شما باد
بکتاب خدا و این شیخ که علی بن ابیطالب است و انصار او ملازم باشید من گواهی میدهم که از رسول خدا شنیدم که فرمود علی اول کسی است
که بمن ایمان آورد و مرا تصدیق کرد و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد در روز قیامت و او است صدیق اکبر و او است فاروق
این امت که فرق میکند میان حق و باطل و او است یعسوب مؤمنان و مال یعسوب منافقان است **ششم** شیخ در کتاب امالی بسند خود
از عمار یاسر از پدرش روایت کرده است که چون فاطمه دختر رسول خدا بمرض موت مبتلا شد عباس بن عبد المطلب بعیادت او آمد و گفتند
مرضش سنگین است و کسی نزد او نیست و عباس بخانه خود برگشت و کسی نزد علی فرستاد و گفت بگو ای پسر برادر عمویت ترا سلام میرساند
و میگوید مرا از این مرض حبیبه رسول خدا و نور دیده او و دیده من فاطمه اندوهی بهم رسیده است که حرکت نداده و گمان من
اینست که او اول کسی است از ما که برسول خدا ملحق شود و رسول خدا او را برگزیده است و او را بخود نزدیک گردانیده
خود میبرد و هرگاه این قضیه روی دهد من و فرزندان مهاجرین و انصار را جمع میکنم تا ثواب مصیبت او را دریابند و جنازه او را بردارند و بر او نماز کنند
و این باعث شکوه دین پیغمبر است علی بفرستاده او فرمود که من خاص بودم عم را از من سلام برسان و بگو شفقت و مهربانی تو کم نشود
اینچه مصلحت بوده است دانستم و لکن فاطمه دختر رسول خدا همیشه مظلوم و از حق خود ممنوع بوده و از میراث خود ممنوع و وصیت رسول خدا را
در حق او بجا نیاوردند و رعایت حق در حق خدا نکردند و خدا تعالی کافی است که حکم کند و از ستمکاران انتقام کشد و من از تو خواهش
میکنم که مرا از اینکار معذور داری که فاطمه خود بمن وصیت کرده است که امر او را پنهان دارم چون فرستاده بازگشت
و فرمایش علی را بعباس رسانید عباس گفت خدا بیامرزد پسر برادرم را که امر زنده است و اینچه رای او قرار گرفته است چنان کنید
در امت نیست و خصال فضل هرگز بهیچ مولودی از اولاد عبد المطلب برکت از علی متولد نشده و بدنیا نیامده است
مگر ایشان اسبق است بهر فضیلتی از ایشان اعلم و در هر جنگی از ایشان اشجع و در جهاد کردن با دشمنان دین از همه شدید تر و اول
کسی است که بخدا و رسول خدا ایمان آورد از ایشان **هفتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابوذر و سلمان رضی الله عنهما روایت
کرده است که رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود این اول کسی است که بمن ایمان آورد و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد در روز
قیامت و او است صدیق اکبر و فاروق این امت و یعسوب مؤمنان **هشتم** ابن بابویه بسند خود از اسید بن صفوان صاحب رسول خدا
روایت کرده است که روزی که حضرت امیر المؤمنین وفات فرمود فریاد اهل کوفه بگریه بلند شد و مردم را مانند روزی که رسول خدا رحلت
کرد دهشت و اضطراب فرو گرفته بود در آنوقت مردی گریه کنان با سرعت تمام آمد و میگفت انا لله و انا الیه راجعون و میگفت امروز
خانه که حضرت امیر المؤمنین در آن بود بایستاد و گفت رحمک الله یا ابا الحسن تو اول قوم از حیثیت اسلام و اخلص ایشان در ایمان
و اشد ایشان از راه یقین و خوف تو از خدا تعالی از همه ایشان بزرگتر و رنج تو در راه خدا از همه زیادتر بود و حیاطت تو برسول خدا از همه
افزونتر بود و امنیت اصحاب او بتو از همه بیشتر بود و مناقب تو از همه زیادتر بود و سوابق تو از همه بالاتر بود و درجه تو از همه رفیع تر
بود و قرب منزلت تو نزد رسول خدا از همه بیشتر بود و تو شبیه تر بودی از ایشان برسول خدا در خلق و سیرت و رفتار و کردار و منزلت

تو نزد رسول خدا از همه ایشان شریف تر بود و اکرام تو نزد او از همه بیشتر خدا تعالی ترا از رسول خدا و از اسلام جزای خیر دهاد تا باد
در وقتیکه زمانیکه اصحاب آنحضرت ضعیف و ناتوان شده بودند قدم بمیدان جهاد نهادی هنگامیکه ایشان کردن سستی دیدند حرکت کردی
زمانیکه ایشان سست شدند طریقه رسول خدا را استوار داشتی وقتیکه ایشان از دست دادند تو خلیفه رسول خدا بودی بحق و
خلافت آنحضرت بدون نزاع و ذلک برغم منافقان و غلیظ کافران و کره حاسدان و حقد فاسقان حق جنیفی بود قیام نمودی بخلافت
وقتیکه ایشان ترسیدند سخن گفتی وقتیکه زبان در کام درکشیدند از قیام بامر عاجز و ناتوان ماندند هدایت جستی وقتیکه ایشان باز ایستادند
و مردم ترا پیروی کردند هدایت یافتند و از همه تو از همه ایشان پست تر و طاعت و عبادت از همه بالاتر و سخنت از همه ایشان صواب تر
رای صوابت از همه ایشان پسندیده تر و دلت از همه شجاع تر و یقینت از همه بیشتر و عملت از همه نیکوتر و بامور مردم از همه ایشان
عارف تر بخدا سوگند که تو یعسوب دین بودی در اول و آخر در اول هنگامیکه متفرق شدند در آخر زمانی که جبن ورزیدند تو مر مومنان را
پدری بودی مهربان و ایشان عیال تو بودند و متحمل شدی از ایشان آنچه را نتوانستند کشید حفظ نمودی برای ایشان آنچه را که ضایع کردند
و نگاه داشتی آنچه را که مهمل گذاشتند و دامن بکمر زدی و کوشش نمودی زمانی که بجزع و توجع شدند در کوشش خود مبالغه کردی وقتیکه
حریص شدند صبر کردی زمانی که شتاب نمودند و ادراک کردی آنچه را که از آن باز پس ماندند بدست آوردند بسبب تو آنچه را که گریخته
آنان باز کرده بودند بودی تو مر کافران را عذابی ریخته و مومنان را بارانی بودی پر از منفعت و عیشی برانگیخته و بخدا سوگند که تعالی قدر
پرواز کردی با شداید نترسیدی بعطاهای او که کناره کردی از سوابق و فضایل او از او بخوبی بردی شمشیر حجت تو کند نشده و اینت دل تو زایغ
نگردیده دیده بصیرت ضعیف نگردید و نفس بر تو تنگ نشد از هیچ چیز نترسید کوهی بودی که هیچ باد او را بجنباند و هیچ رعدی بر تو
بر طرف نگردانند چنان بودی که رسول خدا فرمود ضعیف در بدن قوی و ستبر در امر خدا ذوالمنن متواضع در پیش خود و عظیم القدر
در نزد خدا و بزرگ در زمین و جلیل در نزد مومنین نه کسی را در عیب جوئی تو کنایتی و نه گوینده را در بدگوئی تو ایماء و اشارتی
نه کسی را در تو طمعی است نه کسی را نزد تو رعایت محبتی هر ناتوانی در پیش تو توانا و عزیز است تا داد او را بستانی و هر توانای عزیزی
نزد تو ناتوان و خوار است تا داد مظلوم از او بخواهی و دور و نزدیک در نزد تو یکسان اند شان تو حق است و رفق و راستی
در گفتار و در رفتار سخنت همه حکم است و حتم و امرت همه حلم است و حزم و رایت همه علم است و عزم کفایت کردی امر دین را
خوب واضح شد و مشکل دین آسان گردید و آتش کفر خاموش شد و دین خدا آشکار گردید و اسلام و مومنان نیرو و قوت گرفت بر ما سبقت گرفتی و ما را
در رنج و محنت شدید انداختی در دنیا تو برتری از گریه که بر کسی کنند کان عظیم است مصیبت تو در هفت آسمان مصیبتی است
که دلهای ما سوخته و آتش افکنده در دل دوستان و دشمن افروخته فانا لله وانا الیه راجعون راضی شدیم بقضای خدا و تسلیم شدیم با
او بخدا سوگند که هرگز مسلمانان چنین مصیبتی ندیده اند زیرا که مومنان را پناهی بودی حصین و مر کافران را چون شیری خشمگین
خدای تعالی ترا به پیغمبر خود ملحق گرداند و ما را از اجر تو محروم نگرداند و بعد از تو ما را گمراه نسازد و مردم همه ساکت بودند تا کلامش
تمام شد و خود گریه میکرد و اصحاب رسول خدا را بگریه در آورد و چون او را طلب کردند دیگر نیافتند **نهم** شیخ در کتاب امالی بسند
خود از ابن عباس روایت کرده وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها او روایت کرده که ملائکه در آسمان و مومنان در زمین از روی میل
اسلام آوردند اول و سابق ترین امت در اسلام علی بن ابیطالب بود و هر امتی را سابقی است و منافقون از روی اکراه اسلام آوردند و
علی بن ابیطالب ولایت تو در اسلام و اول کسی بود که در رکاب رسول خدا با مشرکان قتال کرد و بعد از رسول خدا با منافقان و با
کسانیکه از روی اکراه اسلام آورده بودند قتال نمود **دهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده
است که از علی بن ابیطالب شنیدم که این ابیات را برای رسول خدا میخواند و آنحضرت استماع میکرد انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی
ربیت معه وسبطاه هما ولدی جدی وجد رسول الله منفرد وفاطم زوجتی لا قول ذی فند فالحمد لله شکرا لا شریک له البر بالعبد
الباقی بالامد یعنی من برادر مصطفی ام که هیچ شک نیست در نسب من با او تربیت کرده شده ام و دو نبیره او دو فرزند من اند جد من
و جد رسول الله یکی است و فاطمه زهرا زوجه من است نمیگویم گفتن خداوند دروغ پس سپاس مر خداوند را که یگانه است کرده و هیچ
انباز نیست نیکوکار به بنده است و پاینده بی پایان گوید پس رسول خدا تبسم کرد و فرمود راست گفتی یا علی **یازدهم** شیخ در کتاب امالی
بسند خود از ابو یحیی روایت کرده است که من و سلمان بحج رفتیم و در منزل ابوذر فرود آمدیم و چندانکه خدا خواست در آنجا بودیم

بیرون

و چون آمدن ما نزدیک شد گفتم ای ابوذر می بینم امور را که حادث شده اند میترسم از اینکه در میان مردم اختلاف بهم رسد مرا بچه امر
میفرمائی گفت ملازمت کتاب خدا و علی بن ابیطالب را و گواهی میدهم که خود از رسول خدا شنیدم که فرمود علی اول کسی است که بمن ایمان آورد و
اول کسی است که با من مصافحه می کند در روز قیامت و اوست صدیق اکبر و اوست فاروق که فرق میکند در میان حق و باطل **دوازدهم**
شیخ در کتاب امالی بسند خود از سلمان روایت کرده است که اول کسیکه از این امت بر رسول خدا وارد شود اول کسی است که با او اسلام
آورد و آن کس علی بن ابیطالب است **سیزدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت علی روایت کرده است که فاطمه برسول خدا شکایت
کرد رسول خدا فرمود آیا خوشنود نیستی از اینکه تزویج کردم ترا بکسیکه اسلامش از همه امت من پیشتر و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه
افزونتر است آیا راضی نمیشوی که سیده زنان اهل بهشت باشی مگر آنچه را که خدا تعالی از برای مریم دختر عمران قرار داده و اینکه دو فرزندت
سادات جوانان اهل بهشت باشند **چهاردهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که ما در خدمت رسول
خدا بودیم علی بن ابیطالب آمد رسول خدا فرمود برادرم رو بسوی شما آمد بعد از آن رو بجانب کعبه کرد و دست خود را بر آن زد و فرمود بآن کسیکه
جان من بدست اوست که این علی و شیعه او فائز و رستگارند در روز قیامت بعد از آن فرمود او اول کسی است از شما که بمن ایمان آورد و وفا کننده
تر است از شما بعهد خدا و برپا دارنده تر است امر خدا را و عادلتر است از شما در رعیت و قسمت کننده تر است در میان شما بتسویه و عظیم
تر است از شما در نزد خدا تعالی بفضل گوید پس این آیه نازل شد ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه گوید بعد از این هر وقت
که اصحاب محمد علی را میدیدند میگفتند خیر البریه آمد و تعبیر به رحل خود کنندست **پانزدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از سلمان روایت
کرده است که گفت اول کسیکه از این امت بر رسول خدا وارد شود اول کسی است که با او اسلام آورد و آن کس علی بن ابیطالب است و بدرستیکه
خراب شد تا بر خانه بر دست عمری از آل فلان است **هفدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از جعفر بن محمد از پدرانش روایت کرده است که
فرمود ان علیا اول من اسلم **هجدهم** ابن بابویه بسند خود از ابو سخیله روایت کرده است که گفت من نیز با ابوذر رفتم و با او گفتم ای ابوذر
در میان مردم اختلاف می بینیم مرا بچه امر میکنی گفت بر تو باد باین دو خصلت کتاب خدا و شیخ ما علی بن ابیطالب که من خود از رسول خدا شنیدم که
فرمود علی اول کسی بود که بمن ایمان آورد و اول کسی خواهد بود که با من مصافحه کند در روز قیامت و اوست صدیق اکبر و اوست فاروق که فرق
میکند میان حق و باطل **باب صد و سی و هشتم** در وصف ایمان امیرالمؤمنین و قوت و شدت یقین آنحضرت و در بیان غایب در آن
چهارده حدیث است **اول** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از منصور بن خراش روایت کرده است که علی بن ابیطالب در
رحبه بود فرمود قریش نزد رسول خدا آمدند و سهیل بن عمرو نیز در میان ایشان بود و گفتند یا محمد جمعی از غلامان و خدمتکاران ما گریخته و نزد
شما آمده اند آنها را بما باز ده رسول خدا در غضب شد چنانکه از چهره مبارکش نمایان بود و فرمود ای گروه قریش دست از این کار بردارید یا خدا باز
دارید و گرنه خدا تعالی امیر میفرستد بسوی شما مردی را از شما که خدا تعالی قلب او را بایمان امتحان کرده است که بزند گردن شما را از برای دین
عرض کردند یا رسول الله آنکس ابوبکر است فرمود نه عرض کردند عمر است فرمود نه بلکه آنکسی است که در حجره نشسته و کفش مرا پینه میکند مرد
این فضیلت را بر علی نیافته بود بر ایشان گران آمد بعد از آن فرمود من از رسول خدا شنیدم که فرمود علی را تکذیب مکنید که هر کس از روی عمد
علی را تکذیب کند داخل جهنم خواهد شد **فقیر گوید** که در بعضی روایات چنین است که من کذب علی متعمدا مراد آنکه علیا متعمدا لیکن آنکه
در این روایت است معنی ماند که جمیع این فضائل بوجود مبارک آنحضرت بود در سفرها علی بن ابیطالب متوجه آنها بود و ما ندیدیم لباس و
پینه کفش و شستن لباس و غیر اینها **دوم** موفق بن احمد بسند صحیح خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا در روز فتح خیبر
فرمود اگر اندیشه نمیکردم از اینکه بگویند طوایفی از امت من در حق تو آنچه نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند هر آینه امروز در فضل تو سخنی
میگفتم که بهیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه خاک کفش ترا تبرک کنند و بفاضل آب وضوی تو استشفا نمایند **بیت** گر نبودی
خوف بدها سفتمی آنچه در دل بود دیگر گفتمی لیک با این قوم کر کور وند گر چون توانم گفت وصافی لکن کافیست در فضل تو که
تو از من باشی و من از تو وارث شوی از من و من وارث تو و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد یا علی تو ادا کننده
دین منی و قتال کننده بر سنت منی و تو در آخرت نزدیکترین مردمی بمن فردای قیامت و خلیفه منی بر حوض من منافقان را از آن دور میکنی
و تو اول کسی هستی که وارد شوی بر حوض من و اول کسی هستی که داخل بهشت شوی از امت من و شیعه تو بر منبرها از نور باشند همه سیراب
و خوشوقت با روهای سفید بر دور من ایشان را شفاعت کنم در بهشت همسایگان من خواهند بود و دشمنان تو فردای محشر همگی تشنه کام

وا فسرده در دنیا و پیوسته از پاهای ایشان را بر بندد رخها ایشان که سرهای خود را از شدت سنگینی غل و زنجیر بالا کرده و دیده‌ها را
ببند باشند یا علی حرب تو حرب من است و صلح تو صلح من است سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است ضمیر تو ضمیر من است و تو باب
علم منی و اولاد تو اولاد من اند و گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من است و حق با تو است و بر زبان تو است و در دل تو است و در نظر
است و ایمان با خون و گوشت تو مخلوط است چنانکه با خون و گوشت من و خدای عز و جل مرا امر فرموده است که ترا بشارت دهم باینکه تو و عترت
تو در بهشت خواهید بود و دشمن تو در جهنم وارد نشود بر حوض من دشمن تو و غایب نشود از حوض من دوست تو یا علی گریه من بسبب امداد
که خدا او احمد کرده بایشان بعثت تو فرموده و بود از اسلام و قرآن و مرا مبعوث خاتم النبیین و سید المرسلین گردانید سیم موفق بن احمد
بسند خود از ابو عبیده صاحب سلیمان بن عبد الملک روایت کرده است که بعمر بن عبد العزیز خبر دادند که قومی علی بن ابیطالب را هجو می‌کنند
و در باره او سخنان ناشایسته می‌گویند عمر بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی بجای آورد و بر رسول خدا صلوات فرستاد و علی و فضل و ثنا
او را ذکر کرد بعد از آن گفت غزال بن مالک غفاری از ام سلمه روایت کرده که روزی رسول خدا در خانه من بود که جبرئیل نازل شد و او را
کرد پس رسول خدا متبسم شد و لب بخنده گشود چون جبرئیل برفت عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله سبب خنده تو چه بود
فرمود جبرئیل مرا خبر داد که علی گذشت و گوسفندان خود را شبانی میکرد و من بر او گذشتم محجوب بود و بعضی از جسد مبارکش نمایان بود
من جامه بر روی آن کشیدم که بر و دست لذت ایمان او را فهمید و دل او بجای گرم چهارم موفق بن احمد بسند خود از ابن صبح از نعلبه
از حمش روایت کرده است که دو نفر نزد عمر آمدند عمر برخواست نزد جماعتی از مردم رفت که حلقه زده بودند و مردی پیشانی سفید در میان
ایشان بود عمر از او پرسید که تو در طلاق مملوکه چه میگوئی آنکس بدست خود اشاره کرد و گفت اثنتان یعنی امه دو طلاق است عمر باین
دو نفر گردید گفت اثنتان یکی از ایشان گفت ما نزد تو آمدیم و تو امیر المؤمنینی و ما از تو سؤال کردیم از طلاق مملوکه و تو نزد دیگری رفتی
و از او سؤال میکنی و بخدا سوگند که هیچ با تو متکلم نشد عمر گفت وای بر تو میدانی این مرد کیست این مرد علی بن ابیطالب است من خود از
رسول خدا شنیدم که میفرمود اگر همه آسمانها و زمینها را در یک کفه ترازو گذارند و ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی بر آنها
همه زیادتی خواهد کرد **فقیر گوید** امه را دو طلاق است و پس از دو طلاق محتاج است بمحلل چنانکه حره را سه طلاق است و این
حکم در امه ثابت است بنص و باجماع والله العالم **پنجم** موفق بن احمد بسند خود از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت من گواهی میدهم
بر رسول خدا و از او شنیدم که میفرمود اگر هفت آسمان و هفت زمین را در کفه میزان گذارند و ایمان علی بن ابیطالب را در کفه دیگر هر
آینه ایمان علی بر آنها زیادتی خواهد کرد **ششم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از محمد بن کعب روایت کرده است که چون ابو طالب دید
که رسول خدا لب دهان خود را در دهان علی انداخت پرسید که محمد این چیست گفت ای عم من این ایمان و حکمت است بود ابو طالب بعلی فرمود ای
فرزند پسر عم خود را یاری کن و او را معین باش **هفتم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از ربعی بن خراش روایت کرده است که از علی بن
ابیطالب کرم الله وجهه در مداین شنیدم که فرمود سهیل بن عمرو نزد رسول خدا آمد و گفت جماعتی از غلامان و خادمان ما گریخته
نزد شما آمده اند و کسانی نیستند که تو ایشان را در پناه خود نگاه داری ابو بکر و عمر گفتند راست میگوید رسول خدا فرمود ای گروه
قریش دست از این گونه سخنان باز دارید و الا خدا تعالی میفرستد بسوی شما کسی را که دل او را با ایمان امتحان فرموده است که گردنهای
شما را بزند و شما از او گریزان باشید مانند گوسفند که از شیر گریزد ابو بکر گفت آنکس منم فرمود نه عمر عرض کرد یا رسول الله آنکس
منم فرمود نه ولکن کسی است که اکنون کفش مرا پینه میکند راوی گوید که دیدیم نعلین رسول خدا در دست علی بود و پینه میکرد
هشتم ابو الحسن فقیه محمد بن علی بن احمد بن شاذان در کتاب مناقب ماثر از روایات عامه از جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین
روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود که اگر در روز قیامت ایمان و اعمال تمام خلایق را در یک کفه ترازو گذارند
و عمل ترا که در روز احد کردی در کفه دیگر هر آینه عمل روز تو بر اعمال همه خلایق زیادتی خواهد کرد و خدا تعالی در روز احد
بتو مباهات کرد بر ملائکه مقربین و رفع حجاب از هفت آسمان نمود و بهشت و آنچه در بهشت است بر تو مشرف شد پروردگار
عالمیان بکردار تو مسرور گردید و خدا تعالی عطا فرمود بتو در عوض آن روز چندانکه هر نبی و رسول و هر صدیق و شهیدی را دوست
دارند **نهم** ابن مغازلی شافعی از فضل الله بن عبد الله از پدرش روایت کرده است که دو نفر نزد عمر آمدند و از طلاق عبد از او
سؤال کردند عمر بسوی جماعتی از مردم که حلقه زده بودند و در میان ایشان مردی کشاده پیشانی نشسته بود از او پرسید ای مرد کشاده

پیشانی طلاق عبد چند است اشاره بانگشت سبابه و انگشتی که پس از آنست اشاره کرد که دو طلاق عمر باین دو نفر رو کرده بایشان گفت
دو طلاق یکی از آن دو نفر گفت سبحان الله ما نزد تو آمدیم و ترا امیر المؤمنین میدانستیم و از تو سؤال کردیم و تو نزد دیگری آمدی
از او سؤال میکنی و بخدا سوگند که حکم از او تعلیم نکردی عمر گفت وای بر تو میدانی این کیست این مرد علی بن ابیطالب است خود از رسول
خدا شنیدم که میفرمود اگر همه آسمانها و زمینها در یک کفه ترازو گذارند و ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی بر آنها زیاد
آید **دهم** احمد حنبل در مسند خود بسند خود از ربعی بن خراش روایت کرده است که علی بن ابیطالب در رحبه فرمود قریش نزد
رسول خدا آمدند و سهیل بن عمرو در ایشان بود گفتند یا محمد قوم ما بشما ملحق شده اند آنها را بدست ما بده رسول خدا در غضب شد
چنانکه از روی مبارکش آثار آن هویدا گردید بعد از آن فرمود ای گروه قریش دست از مخالفت خدا باز کشید و الا میفرستد خدا تعالی
بسوی شما مردی را از شما که قلب او را با ایمان امتحان فرموده میزند گردنهای شما را در راه دین عرض کردند یا رسول الله آنکس ابو بکر است فرمود
نه عرض کردند عمر است فرمود نه ولکن آنکسی است که در حجره نعل را پینه میکند علی فرمود من خود شنیدم از رسول خدا که میفرمود دروغ بر من
نبندید پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد داخل جهنم شود **یازدهم** در کتاب جمع بین الصحاح الستة تالیف عبدری از سنن ابو داود
و صحیح ترمذی بسند خودشان از علی روایت کرده اند که در روز حدیبیه جمعی از رؤسای مشرکان قریش نزد ما آمدند و گفتند جمعی از اولاد
و ارقاء ما از خدمت ما فرار کرده و نزد شما آمده اند رسول خدا فرمود ای گروه قریش دست از مخالفت الهی باز کشید و الا مبعوث میکرداند
بسوی شما مردی را که خدا تعالی دل او را بتقوی امتحان فرموده با شمشیر گردنهای شما را بزند بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله آنها
کیانند فرمود از جمله آنها است خاصف النعل و آن روز رسول خدا کفش خود را بعلی داده بود و آنحضرت پینه میکرد **دوازدهم** ترمذی
ایضا در صحیح دیگر از ربعی بن خراش روایت کرده است که رسول خدا در حدیبیه بسهیل بن عمرو فرمود در وقتی که رد جماعتی را
از او خواهش کرد ای گروه قریش دست از این گونه سخنان باز دارید و الا مبعوث میکند بسوی شما خدا تعالی کسی را که گردن شما را در
راه خدا بزند و خدا تعالی قلب آنکس را با ایمان امتحان کرده است عرض کردند یا رسول الله آنکس کیست فرمود آنکس خاصف النعل است و نعل
خود را بعلی داده بود پینه میکرد **سیزدهم** خطیب در تاریخ خود و همچنین سمعانی در کتاب فضائل روایت کرده اند که رسول
خدا فرمود ای گروه قریش دست از مخالفت باز نمی دارید تا آنکه خدا تعالی بفرستد مردی را که قلب او را با ایمان امتحان فرموده تا آخر
حدیث که مذکور شد **چهاردهم** ابو الحسن فقیه ابن شاذان در مناقب ماثر از طریق عامه از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
است که رسول خدا فرمود اقدم امت من در اسلام و اکثر ایشان در علم و اصح ایشان در دین و افضل ایشان از حیث یقین و اکمل
ایشان در حلم و اسمح ایشان در جود و اشجع ایشان از حیث قلب علی بن ابیطالب است و او است امام بعد از من و خلیفه پس از من

باب سیصد و سی و نهم در رسوخ و ثبوت ایمان امیر المؤمنین و شدت یقین آنحضرت از روایات خاصه و در آن دوازده

حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از فضیل بن مصقله بن حوبعه روایت کرده است که ما فرستادگان عبد
القیس در ایام امارت عمر بن الخطاب نزد او آمدیم دو نفر از طلاق امه از او سؤال کردند عمر آن دو نفر را برداشته بسوی جمعی آمد
که حلقه زده بودند و مردی کشاده پیشانی در میان آن حلقه بود عمر از او پرسید یا اصلع کم طلاق الامة یعنی ای مرد کشاده پیشانی
طلاق امه چند است آن مرد بدو انگشت خود اشاره کرد دو طلاق است عمر بآن دو نفر گفت دو طلاق است یکی از ایشان گفت
سبحان الله ترا امیر مؤمنان پنداشته نزد تو آمدیم و از تو سؤال کردیم و تو از دیگری سؤال میکنی و بخدا سوگند که با تو
سخن نگفت عمر گفت وای بر تو میدانی این مرد کیست این علی بن ابیطالب است من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود اگر آسمانها
و زمینها را در کفه ترازو گذارند و ایمان علی را در کفه هر آینه ایمان علی بر آنها زیاد خواهد آمد **دوم** محمد بن عباس بسند
خود از ربعی بن خراش روایت کرده است که علی در رحبه خطبه خواند بعد از آن فرمود در روز حدیبیه جماعتی از اشراف قریش اهل
مکه که از جمله ایشان سهیل بن عبد الله بود نزد رسول خدا آمدند و گفتند یا محمد تو پناه مائی و با ما قسم خورده و پسر عمی با ما
جمعی از اولاد و اخوان و ارقاء ما از خدمت گریخته اند و دین را نفهمیده اند میلی با اسلام ندارند آنها را بما رد کن رسول خدا
ابو بکر را طلبیده فرمود ببین چه میگویند عرض کرد یا رسول الله راست میگویند تو با ایشان هم قسم شده و ایشان را در پناه خود
گرفته این جماعت را بایشان رد کن بعد از آن عمر را طلبیده عمر نیز همان گفت و قریش را تصدیق کرد رسول خدا در آنوقت فرمود ای

کرده قریش ترک مخالفت نمی‌کنید تا خدا ایشان را بفرستد بسوی شما مردی را که قلب او را بایمان امتحان کرده که گردنهای شما را در راه دین بزند
ابو بکر گفت آیا منم فرمود نه عمر عرض کرد منم فرمود نه بلکه آن مرد خاصف النعل است علی فرمود من نعل رسول خدا را پینه میکردم راوی
گوید بعد از آن علی رو بجانب ما کرد و فرمود از رسول خدا شنیدم که میفرمود من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده فی النار یعنی هر که بر من
دروغ ببندد از روی عمد جایگاه خود را در آتش جهنم آماده کرده سیم محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابی عبد الله روایت
کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین در زیر دیوار خرابی شکسته نشسته بود و در میان مردم حکم میکرد بعضی عرض کردند یا
امیر المؤمنین در زیر این دیوار منشین که خراب میشود حضرت امیر المؤمنین فرمود نگذر کفی بالمرء اجله یعنی هر کسی را اجلش پاسبانی
میکند و محافظت مینماید تا بهمان اجل خویش عمر کند و چون آنحضرت برخواست دیوار خراب شد گوید این کار را از حضرت امیر
المؤمنین صد مرتبه یافت و این از جمله یقین آنحضرت بود چهارم محمد بن یعقوب باسناد خود از سعید بن قیس همدانی روایت
کرده است که روزی در جنگ چشم بمردی افتاد که دو جامه پوشیده بود من اسب خود را بسوی او حرکت دادم دیدم حضرت امیر المؤمنین
است عرض کردم یا امیر المؤمنین در چنین موضعی بیجا ما کنفا میفرمائید فرمود بلی ای سعید بن قیس هیچ بنده نیست مگر
آنکه او را از جانب خدا حافظ و نگهبانی است و دو ملک پیوسته او را محافظت کنند که از بالای کوه نغلطد و در چاه
نیفتد و چون قضا آمد آن دو ملک از محافظت کناره جویند و دست باز کشند بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جا نبرد رگی تا
نخواهد خدا پنجم محمد بن یعقوب باسناد خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که قنبر غلام علی آنحضرت را بسیار دوست
میداشت و چون علی بیرون میرفت قنبر در عقب آنحضرت شمشیر برداشته میرفت آنحضرت شبی قنبر را بدین حال دید فرمود چرا آمده
این چه چیز است که با خود داری عرض کرد آمدم که در عقب سر تو باشم یا امیر المؤمنین فرمود وای بر تو ای قنبر مرا از اهل آسمان پاسبانی
میکنی یا از اهل زمین نگاه میداری اهل زمین را استطاعت و قدرت نیست که بمن زیانی رسانند مگر باذن خدا از آسمان ای قنبر باز
گرد قنبر بفرموده آنحضرت بازگشت و بمنزل خود آمد ششم حدیثی است مشهور که از آنحضرت مرویست که فرمود لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا یعنی اگر پرده از میان برداشته شود یقین من زیاده از اینچه هست نخواهد شد هفتم ابن شهر آشوب روایت
کرده است که آنحضرت در روز صفین غلاله پوشیده بود و در میان دو صف سیر میکرد فقیر گوید غلاله پیراهنی است که
در زیر زره می پوشند و بالجمله حسن عرض کرد ما هذا زی الحرب ای پدر این طریقه جنگ است که با یک پیراهن در میان صفوف
جولان کنی با این همه شمشیرها که دشمنان کشیده‌اند فرمود یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه ای فرزند پدر تو
باک ندارد از اینکه او بر موت واقع شود یا موت بر او و چون ابن ملجم او را ضربت زد فرمود فزت و رب الکعبة یعنی فتح بخدای کعبه
که بار دیگر رستگار شدم هشتم سید رضی در کتاب خصایص از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود از زمانی که
که حق را دیده و مشاهده کرده‌ام دیگر در حق شک نیفتاده‌ام و فرمودند تعجب دارم از کسیکه شک کند در خدا و حال آنکه می
بیند خلق خدا را و تعجب دارم از کسیکه نشأه آخرت را انکار کند و حال آنکه نشأه اولی را که عبارت از عالم دنیا است مشاهده
مینماید نهم ابن بابویه باسناد خود از اسید بن صفوان مصاحب رسول خدا روایت کرده است که روزیکه حضرت امیر المؤمنین از دنیا
رحلت کرد مردم همه گریه میکردند و زمین از گریه ایشان بر خود میلرزید و مضطرب شده بودند مانند روزیکه رسول خدا از
دنیا رحلت کرد مردی گریه کنان انا لله و انا الیه راجعون گویان شتابان آمد و میگفت امروز رشته خلافت و پیوند نبوت گسیخته
شد تا آنکه ایستاد بر در خانه که حضرت امیر المؤمنین در آن بود و گفت رحمک الله یا ابا الحسن کنت اول القوم اسلاما و اخلصهم
ایمانا و اشدهم یقینا و اخوفهم لله عز و جل و اعظمهم عناء و حدیث طولانی است در باب صد و سی و هفتم گذشت دهم
ابن بابویه باسناد خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود اسلام علی بن ابیطالب از همه امت من
پیشتر است و علمش از همه ایشان بیشتر و یقینش از همه زیادتر و حلمش از همه سنگین‌تر و دستش از همه بخشنده‌تر و دلش از همه
شجاعتر و او است امام و خلیفه شما پس از من یازدهم ابن بابویه باسناد خود از سلمة بن قیس روایت کرده است که رسول خدا فرمود
علی در آسمان هفتم مانند آفتاب است در روز و در آسمان دنیا مانند ماهتاب شب است در زمین خدا تعالی علی را نصیبی
از فضل عطا فرموده است که اگر بر تمام اهل زمین قسمت کنند هر آینه همه را کافی خواهد بود و بهره از فهم باو عطا کرده که اگر بر تمام

اهل زمین بخش کنند همه را کفایت خواهد نمود و حدیث باقی مانده در باب سعت فضایل امیر المؤمنین در حدیث اول از طرق خاصه
گذشت دوازدهم سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود گوید ابن قیس گفت ای پسر ابو طالب چه چیز مانع بود هنگامیکه دیدی
مردم با اول و ثانی و ثالث بیعت کردند از اینکه جنگ کنی با ایشان در راه دین شمشیر بزنی و تو از روزیکه بعراق قدم نهادی هیچ
خطبه نخواندی مگر آنکه در آن فرمودی بخدا سوگند که من اولی ترین مردم بمردم و از روزیکه رسول خدا رحلت فرموده است من پیوسته
مظلومم هر گاه چنین است پس چرا شمشیر نزدی و حق خود را از ستمکاران نخواستی حضرت فرمود یا ابن الحماره سخن خود را گفتی اکنون جواب
بشنو یا ابن قیس مرا از قتال ایشان نه جبن مانع بود و نه بیم هلاک داشتم و نه مکروه میداشتم ملاقات خدای خود را و غافل و جاهل
نبودم باینکه آنچه نزد پروردگار من است بهتر است مرا از دنیا و آنچه در دنیا است و لکن امر رسول خدا و وصیت آنحضرت مرا مانع بود
رسول خدا مرا خبر داد بآنچه امت با من خواهند کرد بعد از او و آنچه را که ایشان پس از او خواهند کرد و چون خود معاینه ایشان را دیدم و کردار ایشان را مشاهده نمودم بر یقین
من افزوده نشد بلکه یقین من بگفته رسول خدا در هر چیزی زیاده است از یقین من بمشاهده و عیان خودم و من برسول خدا عرض
کردم چون کار چنین شود مرا چه امر میکنی فرمود اگر یاوری بیابی بسوی ایشان جهاد کن و الا دست نگاه دار و خون خود را از هلاکت برهان
تا آنکه باقامت کتاب خدا و سنت من ترا یاوری چند که یاری کنم برسد و بمن خبر داد که امت من بعد از من ترا ذلیل گردانند و پیروی دیگران
کنند و بمن خبر داد که من از او بمنزله هرونم از موسی و امت و پس از او بمنزله هرون و شیعه او و گوساله و پیروان عجل خواهند بود که
موسی بهرون فرمود یا هرون ما منعک اذ رأیتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری هرون گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و گفت
یا ابن ام لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب قولی و مراد این است که چون موسی هرون را بر قوم
خود خلیفه کردانید او را امر فرمود که اگر قوم گمراه شوند و ترا معینی و ناصری بهم رسد با ایشان جهاد کن و الا دست نگاه دار و خون و
شیعیان خود را بهلاکت میندازد و از قتل و هلاکت برهان و چون رسول خدا از دنیا رحلت کرد ابو بکر بخلافت برخواست مردم با او
بیعت کردند و من بتجهیز و غسل و تکفین رسول خدا مشغول بودم و سوگند خورده بودم که ردا بر دوش خود نیفکنم مگر در هنگام
نماز تا قرآن را جمع کنم و از تفرقه برهانم و چون از قرآن فارغ شدم فاطمه دختر رسول خدا را با خود برداشتم و دست دو فرزندش
حسن و حسین را گرفتم و احدی از اهل بدر و سابقین و انصار و مهاجرین را نگذاشتم مگر آنکه او را بحق خدا سوگند دادم در حق
خودم و ایشان را بیاری خود خواندم احدی مرا یاری نکرد مگر چهار نفر زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و احدی با من بغیر از اهل
بیت من نماند که بید قوت کنم و استحکام پذیرم باب صد و چهلم در بیان علم امیر المؤمنین و وسعت آن زیاده
از حد بیان است و در این مدعی دو حدیث است اول خطیب فقیه ابو الحسن مغازلی شافعی در کتاب مناقب باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا فرمود جبرئیل مرا دو نوکی از بهشت آورد فقیر گوید نوله بر وزن تنبول فرشی است که بگسترانند نه جامه است که
بپوشند چنانکه بعضی از مترجمان گفته‌اند و بالجمله من بر بالای آن نشستم و چون در حضور پروردگار خود بایستادم با من تکلم کرد و
مناجات فرمود و در آن روز هیچ چیز یاد نگرفتم مگر آنکه بعلی یاد دادم پس علی باب علم من است بعد از آن علی را بنزد خود خوانده فرمود
یا علی صلح تو صلح من است و جنگ تو جنگ من است و تو نشانه علم در میان من و امت منی پس از من دوم موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه
است باسناد خود از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا فرمود اعلم امت من بعد از من علی بن ابیطالب است سیم موفق
ابن احمد باسناد خود از ابو الحمراء روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که بخواهد نظر کند بآدم در علم او و بنوح در فهم او و بیحیی در
زهد او و بموسی در بطش او بعلی بن ابیطالب نظر کند که همه در آنحضرت جمعند چهارم موفق بن احمد باسناد خود از ابو صالح حنفی
از علی بن ابیطالب روایت کرده است که عرض کردم یا رسول الله مرا وصیتی کن فرمود قل ربی الله ثم استقم یعنی بگو پروردگار من خدا است
بعد از آن مستقیم باش در امر خود من ابراهیم گفتم ربی الله و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب یعنی نیست توفیق من مگر
بخدا بر او توکل کرده‌ام و بسوی او بازگشت من است رسول خدا فرمود یا ابا الحسن گوارا باد بر تو علم که علم را آشامیدی و بسیر
کشیدی از آن آبیاری نیکو کشیدنی پنجم موفق بن احمد باسناد خود از حرث بن اعور علمدار حضرت علی بن ابیطالب روایت کرده است که گفت
بما رسیده است که روزی رسول خدا در میان جماعتی از اصحاب نشسته بود فرمود بنمایم بشما کسی را که آدم است در علم و نوح است در
فهم و ابراهیم است در حکمت نگذشت زمانی که علی داخل شد ابو بکر گفت یا رسول الله قیاس کردی مردی را به سه نفر از پیغمبران

بخ بخ لهذا الرجل گوارا باد این مرد و مبارک باد بر او یا رسول الله این مرد کیست رسول خدا فرمود او را نمی شناسی ای ابو بکر عرض کرد خدا و رسول داناترند رسول خدا فرمود آنکس ابو الحسن علی بن ابیطالب است ابو بکر گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن **ششم** موفق الحق بسند خود از علی روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده است مگر اینکه من دانم در حق که نازل شده و در کجا نازل شده و خدای تعالی عطا فرموده است بمن دلی دانا و زبانی گویا **هفتم** موفق الحق بسند خود از سلیمان احمسی از پدرش روایت کرده است که علی کرم الله وجهه فرمود هیچ آیه نازل نشده است مگر اینکه میدانم در حق که نازل شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شده خدای تعالی بمن عطا فرموده است زبانی شیرین و فصیح و قلبی عقول **هشتم** موفق الحق بسند خود از جمیع روایت کرده است که عایشه رضی الله عنها گفت شما را بروزه داشتن روز عاشورا که فتوی داد گفتیم علی بن ابیطالب عایشه گفت علی اعلم مردم است بسنت رسول خدا **نهم** موفق الحق بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت علم شش دانگ است پنج دانگ آن از آن علی است و یک دانگ آن از سایر مردم و علی شریک در آن یک دانگ با ما هم است و بآن یک دانگ اعلم است از ما **دهم** موفق الحق بسند دیگر خود از ابن عباس روایت کرده است که العلم ستة اسداس فلعلی بن ابیطالب من ذلک خمسة اسداس وللناس سدس واحد ولقد شرکنا فی سدسنا حتی هو اعلم منا **یازدهم** موفق الحق بسند خود از ابو الطفیل روایت کرده است که علی بن ابیطالب فرمود سؤال کنید مرا از کتاب خدا که هیچ آیه نیست مگر اینکه میدانم آن آیه در شب نازل شده است یا در روز در دشت نازل شده است یا در کوه **دوازدهم** موفق الحق بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر کس بخواهد نظر کند بعلم آدم و فقه نوح بعلی بن ابیطالب نظر کند **سیزدهم** موفق الحق از ابو الدرداء نقل کرده است که می گفت علما سه نفرند یکی در شام و مراد خود او است و یکی بکوفه و مراد او عبد الله بن مسعود است و یکی بمدینه و مراد علی است و آنکه در شام است از عالم کوفه سؤال میکند و آنکه در کوفه است از مدینه سؤال میکند و آنکه در مدینه است از احدی سؤال نمیکند **چهاردهم** موفق الحق بسند خود از عبد الله رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا از منزل زینب بنت جحش بیرون آمد که بمنزل ام سلمه تشریف آورد و آن روز نوبت ام سلمه بود و زمانی نکشید که علی آمد و در را آهسته زد رسول خدا از آن کوبیدن در دانست که علی است و ام سلمه را از آمدن او خوش نیامد رسول خدا فرمود ای ام سلمه برخیز و در را باز کن عرض کرد یا رسول الله من برخیزم و با این بیخضاب دست خود با او ملاقات کنم و حال آنکه دیروز گذشته در حق من بکتاب خدا آیه نازل شد رسول خدا مانند آدم خشمناک باو فرمود طاعت رسول خدا طاعت خدا است و هر که معصیت رسول خدا کند معصیت خدا کرده مرد بر در ایستاده است که نه سبک کردار است و نه ترشرو کمین و نه عجول خدا و رسول او را دوست میدارند و خدا و رسول او را دوست میدارد ام سلمه برخاست و در را باز کرد کوبید علی در را نه و نگاه داشت چندانکه آواز پای من نشنید و از نظرش مستور شدم بعد از آن اذن خواست و داخل شد رسول خدا فرمود ای ام سلمه او را شناختی عرض کرد بلی علی بن ابیطالب بود فرمود راست گفتی شیر او از شیر من است و گوشت او از گوشت من است و خزانه علم من است بشنو و گواه باش که او قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است پس از من بشنو و گواه باش بخدا سوگند که او احیا کننده سنت من است بشنو و گواه باش که اگر بنده خدا را بندگی کند هزار سال بعد از هزار سال در میان رکن و مقام بعد از آن خدا را ملاقات کند با بغض علی خدای تعالی در روز قیامت او را سرنگون در آتش جهنم در اندازد **پانزدهم** حموینی باسناد خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت قرآن نازل شده است بر هفت حرف و از آنها ظاهری و باطنی است و علم ظاهر و باطن قرآن در نزد علی بن ابیطالب است و این احادیث که در این باب نقل کردیم همین محمد بن ابرهیم حموینی که از اعیان علمای عامه است همه آنها را باسانید خود روایت کرده **شانزدهم** ابن شاذان از طریق مخالفین از ابو هریره روایت کرده است که در خدمت رسول خدا بودیم علی بن ابیطالب آمد رسول خدا فرمود میدانی این کیست عرض کردیم علی بن ابیطالب است فرمود این دریایی است موج زننده و این آفتابی است نور دهنده دست او از فرات بخشنده تر و قلب او از دنیا وسیع تر است لعنت خدا بر کسی باد که او را دشمن بدارد **هفدهم** ابن شاذان از طریق عامه از جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود اقدم امتی سلما و اکثرهم علما و احسنهم دینا و افضلهم یقینا و اکملهم حلما واسمحهم کفا واشجعهم قلبا علی بن ابیطالب وهو الامام والخلیفة بعدی **هجدهم** ابن شاذان از طریق مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود بپایید که خدا را بابی است هر که در آن داخل شود از آتش جهنم و از هول

محشر ایمن است ابو سعید خدری گفت خواست عرض کرد یا رسول الله اسما و ابواب هدایت کن تا بشناسیم فرمود ان باب علی بن ابیطالب سید اوصیا و امیر مؤمنان و برادر رسول پروردگار عالمیان است خلیفه خدا است بر جمیع ادیان ای گروه مردم هر که بخواهد تمسک جوید بحلقه محکمی که هرگز منقطع نشود باید بولای علی چنگ زند که ولایت او ولایت من است و طاعت او طاعت من است ای گروه مردم هر که بخواهد که حجت خدا را پس از من بشناسد باید علی بن ابیطالب را بشناسد ای گروه مردم هر که مسرور شود که بمن اقتدا نماید باید علی بن ابیطالب و امامان از فرزندان او را پس از من دوست بدارد و ایشان را اولیای خود داند که ایشان خزانه های علم منند جابر بن عبد الله برخاست عرض کرد یا رسول الله عده ایشان چند است فرمود ای جابر خدا ترا رحمت کند سؤال کردی از تمام اسلام عده ایشان عده ماهها است و آنها دوازده ماه اند در کتاب خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید و عده ایشان عده چشمه هائی است که از برای موسی بن عمران منفجر شد وقتی که عصا خود زد دوازده چشمه بیرون آمد و عده ایشان عده نقباء بنی اسرائیل است که خدای تعالی میفرماید ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا پس ای جابر امامان دوازده اند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم مهدی عجل الله فرجه **نوزدهم** ابن شاذان از روایات عامه از ابو الصلت هروی که خادم حضرت امام رضا بود روایت کرده است که از حضرت امام رضا شنیدم که فرمود از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود از پدرم جعفر شنیدم که فرمود از پدرم محمد شنیدم که فرمود از پدرم علی شنیدم که فرمود از پدرم حسین شنیدم که فرمود از پدرم علی شنیدم که فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود از خدای تعالی جل جلاله شنیدم که فرمود علی بن ابیطالب حجت من است بر خلق من و نور من است در بلاد من و امین است بر علم من داخل جهنم نمی شود هر که او را بشناسد هر چند معصیت من کند و داخل بهشت نمی کنم هر که او را نشناسد هر چند اطاعت من کند **بیت** مؤمن صدق بی مهرت ننالد از عمل کافر زندیق با مهرت ننالد از عقاب **بیستم** ابن شاذان از طریق مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعبد الرحمن بن عوف فرمود یا عبد الرحمن شما اصحاب منید و علی بن ابیطالب از من است و من از اویم هر که علی را با دیگری قیاس کند بمن جفا کرده و هر که بر من جفا کند مرا رنجانیده است و هر که مرا رنجاند مرا اذیت کرده است لعنت خدا ای عبد الرحمن خدای تعالی بر من کتاب مبینی نازل کرد و مرا امر کرده که بیان کنم برای مردم آنچه را که بسوی ایشان نازل شده است مگر علی بن ابیطالب که او محتاج ببیان نیست زیرا که خدای تعالی فصاحت او را مثل فصاحت من کرده و درایت او را مانند درایت من نموده و اگر صفت علم مردی بود هر آینه آن مرد علی بود و اگر عقل مردی بود هر آینه آن مرد حسن بود و اگر سخاوت مردی بود هر آینه آن مرد حسین بود و اگر حسن شخصی بود هر آینه آن شخص فاطمه بود بلکه فاطمه از آن نیکوتر بود بدرستیکه فاطمه دختر من از جهت عنصر و شرف و کرامت بهترین اهل زمین است **بیست و یکم** ابن شاذان از طریق مخالفین از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود علم پنج جزو است چهار جزو از آن بعلی بن ابیطالب است و یک جزو از آن سایر مردم و قسم بآنکسیکه مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده که علی بهیچ و کوکب طالع مردم داناتر است از خود مردم بآنها **بیست و دوم** در کتاب فردوس از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود من میزان علمم و علی کفه آن میزان است و حسن و حسین بندهای آن اند و فاطمه علاقه یعنی بند شاهین آن میزان است و امامان پس از من عمود آن میزانند می سنجند در آن میزان اعمال دوستان ما و اعمال دشمنان ما را **بیست و سیم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله عامه است در شرح نهج البلاغه گوید و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است و تمام آن از او ماخوذ است و اگر بکتب تفسیر رجوع نمائی صحت این قول بر تو معلوم گردد زیرا که اکثر آن از او است و از عبد الله بن عباس و مردم همه میدانند که عبد الله بن عباس که استاد این علم است شاگرد آنحضرت و از او پرسیدند که علم تو با علم پسر عم علی چون است گفت مانند نسبت قطره باران بدریای محیط **بیست و چهارم** ابن ابی الحدید ایضا در همین شرح در شرح قول امیر المؤمنین ع در خطبه که میفرماید نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها ومن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا که معنی آن این است مائیم شعار و مائیم اصحاب و مائیم خزانه ها و مائیم بابها و داخل خانه ها نمی شوند مگر از درهای آنها و هر که از غیر در داخل خانه شود او را دزد گویند ابن ابی الحدید در شرح گفته است میفرماید نحن الشعار والاصحاب مراد خود آنحضرت است و حضرات اشاره بنفس خود فرموده و این همه بلفظ جمع می آید و مراد او واحد است و شعار لباسی است که بدن را میپوشاند مراد اختصاص ایشان است برسول خدا **فقیر گوید** همانا این لفظ مستعمل است در معنی که در این زمان در مقام اختصاص و قرب منزلت میگویند ما پیراهن تن فلانیم و بالجمله والخزنة والابواب ممکن است بگوئیم مراد آنحضرت این است که ما خزنه و ابواب علیم

بقول رسول خدا انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب دیگر آنکه در دعوا و فرمود خزینه علی دو نوبت دیگر فرمود
عیبه علم من است که اراده کرده باشد بآن خزینه بهشت و ابواب بهشت یعنی داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ولایت ما را داشته
باشد و در خبر شایع مستفیض رسیده که علی قسیم بهشت و دوزخ است و ابو عبید هروی در کتاب جمع الغریبین ذکر کرده است
که جمعی از پیشوایان اهل عربیت این حدیث را تفسیر کرده و گفته‌اند از آنجا که دوستان علی اهل بهشت و دشمنان او اهل جهنم اند
باین اعتبار آنحضرت قسیم بهشت و دوزخ خواهد بود و ابو عبید گوید و غیر از این جماعت نیز گفته‌اند بلکه آنحضرت خود بنفس
نفیس از روی حقیقت قسیم بهشت و دوزخ است باین جهت قومی را داخل بهشت میکند و قومی را داخل جهنم و ابن ابی الحدید گوید
و آنچه ابو عبید ذکر کرده است بهتر از قول دیگر است و مطابق اخباری است که در حق آنحضرت وارد شده که آنحضرت بجهنم
میفرماید هذا لی فذریه و هذا لک فخذیه یعنی ای آتش این از من است واگذار و این از تو است او را بگیر و نگاه دار تا اینجا کلام
ابن ابی الحدید است **شعر** وکان ثیاب والخلائق کلها خرس و ما فی الخلق غیرک ناطق فقام رضوان لدیک و مالک
والحال فی تفضیل طرف رامق من قلت فیه حذره عجل الخدم لو فیظرما اذا یقول الخالق **بلیست پنجم** در کتاب مناقب فقیه ابن
مغازلی شافعی بسند خود از قیس روایت کرده است که مردی از معویه مسئله سؤال کرد معویه گفت برو و این مسئله را از علی سؤال
کن که او از من اعلم است مرد بمعویه گفت یا امیر المؤمنین آنچه تو گوئی مرا محبوبتر است از آنچه علی گوید معویه گفت بسیار بد سخنی
گفتی و خود را مورد ملامت و سرزنش نمودی از اینکه مکروه داشتی مردی را که رسول خدا علم او را باو خوراند و با او فرمود انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و پیوسته عمر بن خطاب مشکلات را از او سؤال میکرد و جواب میگرفت و خود عمر را دیدم
چیزی بر او مشکل میشد میگفت چه اندیشه دارم که علی در اینجا است پس گفت برخیز برو و از نزد من برو که خدا پاهای ترا
بشکند و نوشت بر خواستن نبوند هد معویه نام او را از دیوان محو کرد **شعر** ومناقب شهد العدو بفضلها و
الفضل ما شهدت به الاعداء و این حدیث را ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای ایشان است بسند خود از قیس بن ابو
حازم نیز بهمین متن روایت کرده **بلیست و ششم** سید اجل علی بن طاوس رضی الله عنه در کتاب سعد السعود از طریق
عامه از ابو حامد غزالی روایت کرده است که وقتی علی حکایت عهد موسی را میکرد فرمود شرح کتاب موسی چهل بار بود
پس فرمود اگر خدا و رسول مرا رخصت دهند اینهم شروع کنم در شرح معنای الف فاتحه تا آنکه بقدر آن شود یعنی چهل بار
و این کثرت در این وسعت باین افتتاح در علم نمی باشد مگر علم لدنی است تا اینجا کلام محمد بن محمد غزالی است
در کتاب بیان العلم اللدنی فی وصف مولینا علی بن ابیطالب **بلیست و هفتم** ایضا ابن طاوس گوید ابو عمر زاهد که نامش
محمد بن عبد الواحد است در کتاب خود باسناد خود آورده است که علی بن ابیطالب با ابن عباس فرمود یا ابن عباس چون نماز خفتن را
بجا آوری در صحرا با من ملحق شو ابن عباس گوید من نماز خود را کرده رفتم و با آنحضرت رسیدم و آن شب ماهتاب بسیار
روشن بود ابن عباس گوید آنحضرت از من پرسید تفسیر الف الحمد چه چیز است من یک حرف ندانستم تا در جواب عرض کنم و آن
حضرت یک ساعت تمام در تفسیر الف الحمد تکلم فرمود بعد از آن فرمود تفسیر دال الحمد چه چیز است عرض کردم نمی دانم آنحضرت
در تفسیر دال سخن گفت تا وقتیکه صبح طلوع کرد پس بمن فرمود ای ابن عباس برخیز و بمنزل خود برو و نماز خود را بکن ابن عباس
گوید من برخواستم و آنچه فرموده بود همه را حفظ کردم و با خود اندیشیدم دیدم علم من بقرآن در برابر علم علی مانند غدیر
است در جنب دریا **بلیست و هشتم** ابو عمر زاهد گوید که عبد الله بن مسعود گفت اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود می
دانستم هر اینه شتر خود را بدر خانه او می خوابانیدم و نزد او میرفتم علقمه گوید مردی از میان جمع با او گفت علی را ملاقات کرده
گفت بلی او را ملاقات کردم و از او اخذ نمودم و نزد او خواندم و او نیکوترین مردم و عالمترین مردم است بعد از رسول خدا و او را
دیدم مانند دریای موج زن که نهرها و شعبه‌ها از او جاری میشود **فقیر گوید** که و مثل این حدیث را ابو عبد الرحمن از ابن
مسعود روایت کرده است **بلیست و نهم** ایضا ابن طاوس گوید محمد بن حسن نیاد که بنقاش معروف است در جلد اول از تفسیر
قرآن که موسوم بشفاء الصدور است گفته است و این لفظ او است که ابن عباس گفته است آنچه از تفسیر قرآن میدانم همه
را از علی بن ابیطالب یاد گرفته‌ام ایضا نقاش در تعظیم و توقیر ابن عباس برای حضرت امیر المؤمنین گفته است ابو بکر بسند خود

از کلبی

از کلبی روایت کرده است که ابن عباس گفت الحدیث و من در اصل حدیث چنین دیده‌ام و وهب بن ابن عباس من کثرت بکا علی علی بن ابیطالب
و نقاش نیز ذکر کرده است باین لفظ که ابن عباس گفت تعلیم نمود بمن علی و علی را رسول خدا تعلیم فرموده بود و رسول خدا را
خدا تعلیم فرمود پس علم رسول خدا از علم خدا است و علم علی از علم رسول خدا است و علم من از علم علی است و نیست علم من و علم تمام صحابه
محمد در جنب علم علی مگر مانند یک قطره در مقابل هفت دریا **سی ام** ایضا ابن طاوس گوید ایضا نقاش بعد از تفسیر لفظ
الحمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی فرمود یا ابن عباس چون نماز خفتن کردی بجبان بیا و بمن ملحق شو **فقیر گوید**
جبان نام موضعی است و مقبره و صحرا را نیز گویند و بهر معنی مناسب است و بالجمله گوید نماز کردم و با او پیوستم و آن شب شب
ماهتابی بود گوید بمن فرمود تفسیر الف الحمد چه چیز تفسیر تمام الحمد چه چیز است گوید من یک حرف ندانستم تا جواب گویم و آنحضرت
یک ساعت تمام از تفسیر الف الحمد تکلم کرد بعد از آن فرمود تفسیر لام الحمد چه چیز است عرض کردم نمیدانم آنحضرت در تفسیر آن
نیز یک ساعت تمام سخن گفت بعد از آن از تفسیر دال الحمد سؤال فرمود عرض کردم نمیدانم آنحضرت در تفسیر دال سخن گفت تا وقتیکه
صبح طالع شد پس فرمود یا ابن عباس بمنزل خود برو و فریضه خود را بجای آور و من برخواستم و آنچه فرموده بود همه را در خاطر
گرفته بودم و بعد از آن در پیش خود فکر کردم دیدم علم من بقرآن در جنب علم علی مانند قراره است در جنب بحر **فقیر گوید**
قراره غدیر را گویند و بحر و دریا را چنانچه در احادیث سابقه گذشت **سی و یکم** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب
بسند خود از عبد الله روایت کرده است که من در خدمت رسول خدا بودم از آنحضرت از حال علی سؤال کردند فرمود خدای تعالی
حکمت را ده جزو کرده نه جزو از آن را بعلی عطا فرمود و یکجزو را بسایر مردم **سی و دوم** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است
بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا فرمود حکمت ده جزو است نه جزو از آن بعلی عطا شده و یکجزو
بهمه مردم **سی و سیم** محمد بن علی حکیم ترمذی که از اکابر علمای عامه است گوید ابن عباس که امام مفسران است گفته است علم
شش جزو است پنج جزو از آن علی است و یکجزو از آن باقی مردم و علی نیز در آن جزو با ما شریک است حتی آنکه علی در آن جزو نیز
از ما اعلم است و گوید ایضا ابن عباس گفت علی بن ابیطالب شبی از شرح نقطه بای بسم الله الرحمن الرحیم تا صبح برای ما فرمود
و هنوز تمام نکرده بود و من خود را در جنب او مانند فواره دیدم در جنب دریای متموج **فقیر گوید** مؤلف این حدیث را در
چند جا بلفظ فواره روایت کرده است و لکن ظاهرا غلط است بلکه همان قراره است و العلم عند الله و بالجمله گوید رسول خدا فرمود
مرا حکمت در دنیا نداده‌اند بهمان حقیقتی که خدای تعالی مرا داده با حقیقتا فرزند است مگر علی بن ابیطالب **باب صد و چهل و یکم**
در کثرت علم ائمه علیهم السلام و وسعت آن از روایات خاصه در این باب هفت حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود
از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنید که میفرمود ما ائمه والیان امر و ما ائمه خزانه داران علم خدا و
ما ائمه صندوقهای وحی او **دوم** وکیل محمد بن یعقوب بسند خود از سوره بن کلیب روایت کرده است که حضرت ابو جعفر فرمود
بخدا سوگند که ما ائمه خزان علم خدا در آسمان و در زمین نه بر طلا و نقره بلکه بر علم خدا **سیم** محمد بن حسن صفار بسند خود از
سوره بن کلیب همین حدیث را بهمین متن روایت کرده است مگر آنکه بجای لخزان علم الله می گوید لخزان الله **چهارم** محمد بن
یعقوب بسند بر روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی جعفر عرض کردم جعلت فداک ما انتم یعنی شما چه چیز هستید فرمود ما خزان علم خدا
و ما ترجمان وحی خدا ائیم و ما ائیم حجة بالغه خدا بر آنچه در زیر آسمان و در روی زمین است **پنجم** محمد بن یعقوب بسند خود از
ابو حمزه روایت کرده است که از حضرت ابو جعفر شنید که میفرمود رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی میفرماید تو حجت کامل منی
بر اشقیا از امت خود هر کسیکه ترک نماید ولایت علی و اوصیا او را بعد از تو که سنت تو و سنت پیغمبران که پیش از تو بوده‌اند
در نزد ایشان است جبرئیل مرا خبر داد بنامهای ایشان و نامهای پدر ایشان **ششم** محمد بن یعقوب بسند خود از عبد الله بن
ابی یعفور روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله فرمود یا ابن ابی یعفور حق سبحانه و تعالی واحد است و متوحد است بوحدانیت خود
و منفرد است بامر خود خلقی را آفرید و ایشان را برای این امر مقدر کرد آفرید ما ائمه آن خلق یا ابن ابی یعفور پس ما حجتهای خدائیم در میان
بندگان او و خزانه داران او ئیم بر علم او و وفا ئیم باین امر از جانب او **هفتم** محمد بن یعقوب بسند صحیح خود از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده است که فرمود خدای تعالی ما را آفرید و نیکو کرد آفریدن ما را و ما را مصور کرد و نیکو کرد آفریدن صورت ما را

باب صد و چهل و یکم

محمد بن الحسن الصفار بسند خود از زید روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله ... جعلت فداک ... چه چیز هستید فرمود ما خزان علم خدا و ترجمان وحی خدا ائیم حجة بالغه بر آنچه در زیر آسمان و روی زمین است

وما را خزان خود کردانیده در آسمان و زمین و از برای ما درخت سخن آمد و خلق بعبادت ما خدا را عبادت کردند و اگر ما نبودیم
کسی نمیدانست که خدا را چگونه عبادت کند شعر لولاه ما عبد الرحمن فی ملاء لولاه لم یک فرغیر بخاتم سیم محمد بن یعقوب بسند خود از ابو
حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت ابی جعفر فرمود که رسول خدا فرمود خدای تعالی میفرماید تو حجت کامل منی بر اشقیا امت خود
آنانی که ترک نموده اند ولایت علی را و بولایت شقیا او پیوسته اند و فضل علی و فضل اوصیا او را که بعد از او بید انکار نموده اند
بتحقیق که فضل تو فضل ایشان است و طاعت تو طاعت ایشان است و حق تو حق ایشان است و معصیت تو معصیت ایشان
است و ایشانند امامان راهنما بعد از تو جاری شده است در ایشان روح و روح تو بانچه جاری شده است در تو از
پروردگار تو و ایشان عترت تواند از طینت تو و گوشت تو و خون تو و بتحقیق که جاری کرده است خدای تعالی در ایشان سنت
تو و سنت پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند و ایشانند خزانه داران علم من بعد از تو حق است بر من که ایشان را برگزیدم و اختیار کردم
و خالص نمودم و از ایشان خوشنود شدم و خدای تعالی بجانب دهر کرا ایشان را دوست داشته باشد ایشان تولا نمود و بفضل ایشان
کردن نهاد و بتحقیق که جبرئیل امین نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و نامهای دوستان ایشان و نامهای کسانی که بفضل ایشان
اقرار کرده اند همه را برای من گفت دهم محمد بن حسن صفار بسند خود از ابو حمزه از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که گفت
بخدا سوگند ماییم خزانه داران خدا در آسمان و خزانه داران خدا در زمین نه بر طلا و نقره و ماییم در روز قیامت حاملان عرش
خداییم یازدهم محمد بن حسن صفار بسند خود از سکی روایت کرده است که حضرت ابی جعفر فرمود ما خزان خداییم در دنیا و
و آخرت و شیعیان ما خزان ماییند دوازدهم علی بن ابرهیم در تفسیر خود بسند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت
ابی جعفر در آیه ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا فرمود یعنی علیا و ان نور علی است نهدی به من نشاء من عبادنا
یعنی بعلی هدایت کنیم هر کرا که بخواهیم از بندگان خود و به پیغمبر خود فرموده است و انک لتهدی الی صراط مستقیم یعنی تو امر
کنی مردم را بولایت امیر المؤمنین و مردم را بسوی آن دعوت میکنی و علی همان صراط المستقیم است صراط الله فرمود یعنی علیا الذی
له ما فی السموات و ما فی الارض فرمود یعنی علیا یا بیکرا و او را خازن خود کردانیده است بر آنچه در آسمانها و در زمین است و او را بر آنها امین
کردانیده است الا الی الله تصیر الامور یعنی بازگشت امور بسوی خداست سیزدهم ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو بصیر
روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود ای ابو بصیر ماییم شجره علم و ماییم اهل بیت پیغمبر و در خانه ما جبرئیل فرود آمد
و ماییم خزان علم خدا و ماییم معدنهای وحی خدا هر که پیروی ما کرد نجات یافت و هر که از ما تخلف ورزید هلاک شد و لازم است بر خدا
تعالی که او را نجات دهد و آنها را هلاک کرداند چهاردهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از سعید بن مسیب روایت کرده است که
مردی از ابن عباس سؤال کرد علی بن ابیطالب را ابن عباس گفت علی بن ابیطالب بدو قبله نماز کرده و بدو بیعت با پیغمبر بیعت کرده و هرگز بتی
نپرستیده و بطریق جاهلیت مرتکب قمار و ازلام نشده و دائم بر فطرت اسلام بود و یک طرفة العین بخدا شرک نمود آن مرد گفت من از
این نمی پرسم بلکه سؤال میکنم از اینکه شمشیر خود را بکردن انداخته بیرون آمد و چهل هزار سوار را بقتل رسانید بعد از آن به شام رفت
و بزرگان و رؤسای عرب را بیکدیگر انداخت تا آنکه یکدیگر را کشتند تا مردم بی حد و قیاس بقتل آمدند ابن عباس گفت تو علی را
اعلم میدانی یا مرا گفت که علی را از تو اعلم میدانم حال او را از تو سؤال میکنم راوی گوید ابن عباس بغایت در غضب شد و گفت
مادرت بعزایت بنشیند علم من از علی است و علم علی از علم رسول خدا است و رسول خدا را خدا علم آموخت از بالای عرش خود پس علم پیغمبر
از خدا است و علم علی از پیغمبر است و علم من از علم علی است و علم همه اصحاب محمد پیش علم علی مانند یک قطره است در پیش هفت دریا این
حدیث را شیخ مفید در کتاب امالی خود بهمین سند و متن روایت کرده است پانزدهم ابن بابویه بسند خود از محمد بن منکدر
روایت کرده است که میگفت هر گاه علی چیزی میفرمود ما در آن شک نمیکردیم زیرا که از رسول خدا شنیدیم که فرمود خازن سر من
پس از من علی بن ابیطالب است شانزدهم سعد بن عبد الله القمی در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از عبد الله بن سیار روایت
کرده است که حضرت ابی عبد الله فرمود رسول خدا فرمود خدای تعالی مرا بمعراج برد و وحی فرستاد بمن آنچه فرستاد از پس حجابها و متکلم شد
با من بچیزی متکلم شد از جمله آنها این بود که فرمود یا محمد انی انا الله لا اله الا انا عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم انی انا الله لا
اله الا انا الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون انی انا الله لا اله الا انا الخالق

البارئ المصور یسبح له ما فی السموات و ما فی الارض و انا العزیز الحکیم انی انا الله لا اله الا انا الاول فلا شیء قبلی و انا الآخر فلا شیء
بعدی و انا الظاهر فلا شیء فوقی و انا الباطن فلا شیء دونی و انا الله لا اله الا انا بکل شیء علیم ای محمد علی اول کسی است از ائمه که پیمان
ولایت و کرفته شد یا محمد علی آخر کسی است از ائمه که روح او را قبض کنم و او است دابة الارض که با مردم سخن گوید یا محمد علی را آگاه
کردان بر آنچه بسوی تو وحی میفرستم و هیچ چیز را از او پنهان مدار یا محمد او را آگاه کردان بر آنچه در پنهانی بتو وحی میفرستم و میان
من و تو هیچ سری نماند که او را بدان مطلع نکردانی آنچه از حلال و حرام بوجود آوردم علی با آن عالم است هفدهم
شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود خدای تعالی عطا فرمود بمن
پنج چیز و بعلی پنج چیز بمن عطا فرمود جوامع کلم را و مرا پیغمبر کرد و عطا کرد بعلی جوامع علم را و او را وصی من کردانید و عطا کرد بمن
کوثر را و بار سلسبیل را و عطا کرد بمن وحی را و بعلی الهام را و مرا بمعراج برد و درهای آسمانها را برای او مفتوح کردانید و حجابها را
از پیش نظر او برداشت چنانکه من دیدم و نظر میکردم و او بمن راوی گوید بعد از آن رسول خدا گریه کرد عرض کردم پدر و مادرم
فدای تو باد چرا گریه میکنی فرمود یا ابن عباس اول کلامی که خدای تعالی با من تکلم کرد این بود که فرمود نظر بزیر پای خود کن من نگاه
نظر کردم دیدم همه برداشته شد و بدرهای آسمان نظر کردم دیدم همه کشوده شد و نظر کردم علی را دیدم سر بسوی من بلند کرده
و با من متکلم است و من با او متکلم و پروردگار من با من متکلم شد عرض کردم یا رسول الله پروردگار با تو چه سخن گفت گفت فرمود یا
محمد من علی را وصی و وزیر و خلیفه تو کردانیدم بعد از تو او را اعلام کن که او اکنون کلام ترا میشنود من علی را خبر دادم و خود در
حضور پروردگار بودم علی بمن گفت قبول کردم و اطاعت نمودم خدای تعالی ملائکه را فرمود که بر علی سلام کنید همگی بر او سلام کردند
و علی جواب ایشان را باز داد و دیدم ملائکه را که یکدیگر را بعلی بشارت میدادند و بهیچ جماعت از ملائکه آسمان نگذشتم مگر آنکه
مرا تهنیت میدادند و میگفتند یا محمد قسم بانکسیکه ترا بحق نبوت مبعوث کردانیده است که جمیع ملائکه مسرور و شادند باینکه خدای
تعالی پسر عم ترا خلیفه تو کردانید و دیدم حاملان عرش را که سرهای خود را افکنده بسوی زمین نگاه میکردند از جبرئیل سؤال کردم چرا حاملان
عرش بزمین نگاه میکنند گفت یا محمد هیچ ملکی از ملائکه نیست مگر آنکه بروی علی نگاه کرد از جهت بشارت باو و غیر از حاملان عرش و ایشان
نیز در همین ساعت از خدای تعالی رخصت طلبیدند که بروی علی نظر کنند خدای تعالی ایشان را رخصت داد و بروی او نظر کردند چون
فرود آمدم پیوسته من او را خبر میدادم از آسمان و او نیز مرا از آسمان خبر میداد و من یافتم که در هیچ مکانی و هیچ موضعی قدم
ننهاده ام مگر آنکه برای علی منکشف بوده چنانکه بانجا نظر کرده و دیده است ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله مرا وصیتی کن فرمود
بر تو باد بمودت علی بن ابیطالب قسم بانکسیکه مرا بحق نبوت مبعوث کردانیده است که قبول نمی کند خدای تعالی از هیچ بنده حسنه را تا آنکه
از حب علی سؤال نکند و خدای تعالی دانا تر است بعضی هم را اگر ولایت علی را دارد عملش را قبول میکند با هر معصیتی که کرده باشد و اگر
ولایت علی را ندارد نمیپرسد از او چیزی دیگر و امر میکند که او را بجهنم برند یا ابن عباس قسم بانکسیکه مرا بحق نبوت مبعوث کردانیده
است که غضب آتش شدید تر است بر دشمنان علی از انکسانیکه صاحب فرزند و زن اند یا ابن عباس اگر جمیع ملائکه مقربین و انبیا
مرسلین بر دشمنی علی جمع شوند و حال آنکه نخواهند شد خدای تعالی همه ایشان را بآتش جهنم معذب کرداند عرض کردم یا رسول الله
آیا احدی هست که او را دشمن دارد فرمود بلی یا ابن عباس جماعتی او را دشمن میدارند و خود را از امت من میدانند خدای تعالی هیچ بهره
از اسلام بایشان نصیب نکرده یا ابن عباس علامت بغض ایشان این است که تفضیل میدهند بر او کسی را که دون او است قسم بان
کسیکه مرا بحق نبوت مبعوث کردانیده است که خدای تعالی نه پیغمبری از من کرامی تر مبعوث کردانیده و نه وصیی کرامی تر از وصی
من زهری ابن عباس گوید من پیوسته از آن روز که رسول خدا امر کرد و بمودت او وصیت نمود بمودت او ثابتم و این بزرگترین عمل خود میدانم
دانم ابن عباس گوید بعد از زمانی چند بگذشت و رسول خدا در هنگام رحلت میبود عرض کردم پدر و مادرم بفدای تو
باد یا رسول الله اجلت نزدیک شده مرا بچه امر میکنی فرمود یا ابن عباس مخالفت کن با کسیکه مخالفت علی کند و انکس را پشت و پناه مباش
و او را دوست مدار عرض کردم یا رسول الله پس چرا امر مردم را بترک مخالفت علی امر نمیکنی گوید حضرت گریه کرد تا بیهوش شد چون
بهوش آمد فرمود یا ابن عباس علم الهی بر این قرار گرفته قسم بانکسیکه مرا بحق مبعوث کردانیده که بیرون نرود از دنیا کسیکه مخالفت
علی کرده باشد مگر آنکه خدای تعالی او را متغیر کند یا ابن عباس اگر بخواهی که چون با خدا ملاقات کنی از تو خوشنود باشد طریقه علی

پیش گیر و از خاندان او بیرون نرو و میل کن با او به هر جا که میل کند و راضی باش که او امام تو باشد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد
دوست دار هر که او را دوست دارد یا ابن عباس بترس از اینکه در علی شک کنی که شک کردن در علی کفر است بخدای عز و جل
هجدهم ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر از پدرش از جدش روایت کرده است که چون آیه و کل شیء احصیناه
فی امام مبین بر رسول خدا نازل شد ابو بکر و عمر از جای خود برخواستند و عرض کردند یا رسول الله امام مبین تورات است فرمود
نه عرض کردند انجیل است فرمود نه عرض کردند قران است فرمود نه که علی پیش آمد رسول خدا فرمود امام مبین این است و
امامی است که خدا تعالی احصا کرده است در او علم هر چیز را **نوزدهم** محمد بن عباس بن ماهیار ثقه در تفسیر خود فیما نزل فی
اهل البیت بسند خود از صالح بن سهل روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله که در ایه و کل شیء احصیناه فی امام مبین فرمود
یعنی در حضرت امیر المؤمنین **بیستم** شیخ طوسی در کتاب مصابیح الانوار بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است
که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم فرمود یا مفضل عرفت محمدا و علیا و فاطمة و الحسن و الحسین کنه معرفتهم یعنی ایشان را
چنانکه باید و شاید شناختی عرض کردم ای سید من کنه معرفت ایشان چه چیز است فرمود ای مفضل این است که بدانی اینکه
مقام ایشان بلند است جایگاه ایشان از جمیع اشیاء ایشان از مخلوقات برکنار اند جایگاه ایشان در جنب عرش الحضرت پس هر
که ایشان را بکنه معرفت شناخت در اعلی مراتب بهشت با ما خواهد بود گوید عرض کردم ای سید من اینها را بفهمان و بشناسان
فرمود ای مفضل بدانی و اعتقاد داشته باشی اینکه ایشان عالم اند بانچه که خدا تعالی افریده و بوجود اورده است و اینکه ایشان
کلمه تقوی خدا و خزانه داران اسمانها و زمینها و کوهها و صحراها و دریاها اند و عدد ستارگان اسمانها و عدد ریگها و وزن
کوهها و کیل اب دریاها و نهرها و چشمها و هر برگی که از درختان بیفتد همه را میدانند و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا
یابس الا فی کتاب مبین و اینها همه در علم ایشان است و اینها را میدانند عرض کردم اینها را میدانم و باینها اقرار دارم و ایمان اورده ام
باینها فرمود بلی ای مفضل ای مکرم بلی ای طیب بلی ای محبوب پاکیزه و نیکو شدی و شایسته و پاکیزه شد بهشت از برای تو و
از برای هر مؤمنی که باین اعتقاد کرده است **فقیر گوید** ابو ربیع شامی گوید تفسیر این کریمه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و
یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین را از حضرت صادق
سؤال کردم فرمود سقوط ورق افتادن بچه است نا تمام است از شکم مادر و حبه تمام خلقت است مراد از ظلمات الارض رحم مادران
است که محل ولادت است مراد از رطب کسی است که در قید حیات باشد و یابس انکسی است که از دنیا رفته باشد و امام مبین امام عصر
است انتهی و در تفسیر این کلمات عالیات احادیث مختلفه دیگر بسیار است و عجایبات مصنف که در طی اخبار و روایات چند [illegible]
این است که با عقل کرده و یا از قلت اعتقاد است و الله اعلم **بیست و یکم** در کتاب مناقب ایضا از ابو ذر غفاری رضی الله
عنه روایت کرده است که با حضرت امیر المؤمنین در سفری همراه بودم ناگاه بوادی رسیدیم که مورچه مانند سیل بود تا میرفت من حیران
شدم و گفتم الله اکبر جل محصیه یعنی جلیل است احصا کننده این مورچه کان امیر المؤمنین فرمود چنین مگوی ابو ذر بلکه بگو جلیل
است که ایشان را افریده قسم بانکسیکه ترا مصور کردانیده که من عدد این مورچه کان را احصا میکنم و میدانم که نر این مورچه چند است
و ماده ان چند **بیست و دوم** عمار بن یاسر رضی الله عنه گوید من با حضرت امیر المؤمنین در بعضی از غزوات بودم بوادی
رسیدیم که پر از مورچه بود عرض کردم یا امیر المؤمنین از مخلوقات خدا کسی هست که عدد این مورچه کان را بداند فرمود بلی ای
عمار ایا در سوره یس نخوانده و کل شیء احصیناه فی امام مبین عرض کردم بلی ای مولای من فرمود ان امام مبین منم **بیست و سیم**
شیخ رجب برسی از ابن عباس روایت کرده است که چون ایه و کل شیء احصیناه فی امام مبین نازل شد دو نفر از جای برخواستند و عرض
کردند یا رسول الله امام مبین تورات است فرمود نه عرض کردند انجیل است فرمود نه عرض کردند قران است فرمود نه ناگاه علی امد
فرمود این است انکسیکه خدا تعالی احصا کرده است در او علم هر چیز را و بتحقیق سعید تمام سعید کسی است که دوست دارد علی را در
زمان حیات او و بعد از وفات او و شقی کامل الشقاوة کسی است که دشمن دارد او را در حیات او و پس از وفات او **بیست و چهارم**
سعد بن عبد الله قمی در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود
خدا تعالی علم را شش قسمت کرد پنج از ان را نصیب و بهره علی کردانید و با خلق را از ان یک سهم دیگر نصیب داد **بیست و پنجم**

ایضا

ایضا سعد از عبد الملک بن عطا روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر شنیدم که فرمود ما ائیم صاحبان ذکر و ما ائیم صاحبان علم و نزد
ما است علم حلال و حرام خدا **بیست و ششم** ایضا سعد بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده است که از حضرت ابی جعفر شنید
که فرمود هر چیزی که بیرون نیاید از این خانه باطل است **فقیر گوید** مراد آنحضرت علوم و احکام است **شعر** مرحبا بالقول
البلیغ قائل عنهم و الا فهو منهم ساقط **بیست و هفتم** ابن بابویه در عیون اخبار الرضا بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری
روایت کرده است که رسول خدا فرمود من خزانه علم و علی مفتاح ان خزینه است هر که اراده خزانه کند باید مفتاح را اخذ کند **باب**

باب سیصد و چهل و دوم

سیصد و چهل و دوم در ابواب علمی که رسول خدا برای امیر المؤمنین گشود و ان هزار باب است که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود
از دو طایفه عامه و اهل خاص چهار حدیث است **اول** ابرهیم محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابو صالح حنفی روایت
کرده است که علی فرمود عرض کردم یا رسول الله مرا وصیت کن فرمود بگو ربی الله و در کار خود مستقیم باش من ایضا گفتم و زیاد کردم
و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب **فقیر گوید** مما اشاره باین شریفه الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا یعنی استقاموا
علی ولایة علی و در کافی مروی است که حضرت صادق فرمود استقاموا علی الائمة واحدا بعد واحد حاصل حدیث این است که استقم
علی ولایتک و بالجمله پس فرمود علم ترا گوارا باد ای ابا الحسن که علم را بیاشامیدی و سیراب شدی از ان و بعد از ان ابرهیم بن محمد حموینی بسند
خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که فرمود رسول خدا تعلیم کرد بمن هزار باب که از هر بابی هزار باب مفتوح شد **دوم**
محمد بن علی حکیم ترمذی که از اکابر علمای عامه است در شرح رساله فتح المبین در کشف حق الیقین روایت کرده است که رسول خدا فرمود اعلم النبیین
اسم من اهل بیتی علی بن ابیطالب است و علی کرم الله وجهه اکر مسند حکومت برای من بکسترانند [illegible] از ایشان تمام اصحاب رسول خدا در
احکام کتاب بان جناب رجوع میکردند فتاوی او را اخذ مینمودند و خطاهای ایشان را با ایشان میفهمود چنانکه عمر بن الخطاب در
چند قضیه گفت لولا علی لهلک عمر و گوید صاحب کتاب ینابیع که گفته جمعی از یهود مسائلی چند از عمر سؤال کردند در ایام خلافت او و
شرط کردند که اکر عمر یا یکی دیگر از اصحاب رسول خدا مسائل ایشان را جواب گوید مسلمان شوند از او پرسیدند قفل اسمانها چه چیز است
و کلید ان قفل کدام و قبر جاری کدام و پیغمبری که قوم خود را وعظ میکرد و نه از انس بود و نه از جن کیست و ان پنج نفری که در زمین
سیر میکنند در ارحام مادران مخلوق نشده اند کیانند و خروس در صوت خود چه میگوید و دراج در صدای خود و قمری در هنگام
خود و اسب در صهیل خود و خر در نهیق خود و ضفدع که از وزغ و غوک گویند در نقیق خود چه میگویند **فقیر گوید** صوت
و صدا و هدیر و صهیل و نهیق و نقیق اسم و از اینها است چه عرب اواز هر چیزی را بنامی میخوانند چنانکه اواز اسب را صهیل
نامند و اواز خر را نهیق و اواز دراج را صدا و هر یک مناسبتی است که ذکر اینها در اینجا مناسب نیست و از محال ان توان اخذ
کرد و بالجمله عمر ساعتی سر بزیر افکند بعد از ان سر برداشت و گفت نمیدانم یهود گفتند معلوم شد که دین شما باطل است سلمان
چون چنین دید با شتاب تمام بخدمت امیر مؤمنان امده ماجرا را عرض کرد علی تشریف اورد چون عمر او را دید پیش رفت و او را در بغل
کرفت و قصه را باو عرض کرد علی کرم الله وجهه فرمود اندیشه مکن روا مدد که رسول خدا مرا هزار باب از علم تعلیم کرد که هر بابی
دیگر از ان منشعب میکردد او وقت عمر یهود گفت اکنون مسائل خود را سؤال کن پس انحضرت شروع بجواب کرده فرمود قفل
اسمانها شرک است بخدا و کلید ان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله یهود گفتند این جواب درست گفت بعد از ان فرمود قبر جاری
همان ماهی است که یونس در شکم او بود و او را بهفت دریا بگردانید و ان رسولی که نه از جن بود و نه از انس مورچه سلیمان
است خدا تعالی میفرماید قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون یعنی مورچه که مهتر
مورچکان بود گفت ای مورچکان در سوراخهای خود درایید تا در هم نشکند شما را سلیمان و لشکر او و حال انکه ندانند که شما را
در هم می شکنند **فقیر گوید** بعضی از لفظ قالت استنباط کرده اند که ان نمله مؤنث بود و چنان معلوم میشود که این قضیه پیش
از تسخیر باد بوده و الا امر نمله بمورچکان لغو بوده زیرا که بعد از تسخیر باد سلیمان و لشکر او در هوا میرفتند دیگر چگونه مورچکان
پامال میشدند راوی گوید باد این سخن نمله را بسلیمان رسانید سلیمان نمله را احضار کرد و از او پرسید تو نمی
دانستی که من پیغمبرم و از من ظلم صادر نمیشود نمله گفت میدانستم گفت پس چرا قوم خود را از ظلم من ترسانیدی گفت از ظلم تو نترسیدم
بلکه از ان اندیشه کردم که چون جلال ترا ببینند مفتون شده از ذکر خدا غافل شوند و بالجمله فرمود و اما ان پنج نفری که در ارحام

خلق نشده اند آدم است و حوا و ناقه صالح و کبش ابرهیم و ثعبان موسی و ذکر خروس این است که میگوید اذکروا الله ایها الغافلون و
دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی و قمری میگوید اللهم العن مبغضی محمد و آل محمد و اسب میگوید اللهم انصر عبادک المؤمنین علی عبادک
الکافرین یعنی خداوندا یاری کن بندگان مومن خود را بر بندگان کافر خود و خرچنگ لعن میکند عشار را یعنی ده یک ستان را و فقیر کو میگوید
ظاهر اکسی است که لعن باد و هم کندم وجو و غیر آنها چیزی میگیرد و کرکی نیز را خلق عشار است و بالجمله خر فریاد می کند مگر در دوی
شیطان و صفدع میگوید سبحان ربی المعبود فی لجج البحار و مراد است که هم و سه نفر بوده اند و نفر از ایشان ایمان آورد و یکی
بکفر باقی ماند بر خواست و از اصحاب کهف نامهای ایشان و نام کهف و نام سلطان ایشان سوال کرد علی رضی الله عنه نامهای ایشانرا
فرمود و آنها هم که نیز ایمان آوردند و ایراد صاحب کشاف در تفسیر سوره کهف روایت کرده است و گوید رسول خدا فرمود حکمت را ذکر فتنه
کردند فتنه زنان را بعلی دادند و یک عشر باقی مردم سیم ابوحامد غزالی که از اعیان علمای عامه است در کتاب بیان
العلم اللدنی در وصف مولانا علی بن ابیطالب گوید که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم فرمود رسول خدا زبان خود را در دهان من فرو برد
مفتوح شد در قلب من هزار باب از علم با هر بابی هزار باب دیگر و فرمود اگر یک بستر انداز برای من نشیند حکومت کنم هر اینه حکم کنم
در میان اهل توریت بتوریت ایشان و اهل انجیل بانجیل ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان و این مرتبه از علم بمجرد تعلم حاصل نمیشود
بلکه ممکن نخواهد شد این رتبه مگر بعلم لدنی چهارم عبدالله بن عمرو بن العاص روایت کرده است که رسول خدا در مرض
موت فرمود بخوانید نزد من برادرم اصحاب علی بن ابیطالب را نزد آنحضرت آوردند رسول خدا او را در زیر جامه خود برده و با او بود
در افتادند چون علی بیرون آمد از او سوال کردند که رسول خدا بتو چه گفت گفت هزار باب از علم بمن تعلیم کرد که مفتوح میشود
برای من از هر بابی هزار باب دیگر **باب سیصد چهل و سیم** در ابواب کلماتی که رسول خدا برای حضرت امیرالمومنین مفتوح
کرد اند از روایات خاصه بدان که درین باب شانزده حدیث است **اول** محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از حضرت ابی عبدالله
روایت کرده است که رسول خدا علی را هزار باب تعلیم کرد که مفتوح میشود از هر بابی هزار باب دیگر **دوم** شیخ مفید در
کتاب اختصاص بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا تعلیم کرد بعلی هزار باب که مفتوح میشود از هر بابی هزار
سیم محمد بن حسن صفار بسند خود از بشیر روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت فرمود بخوانید بسوی من خلیل مرا عایشه
و حفصه هر یک طلب پدر خود نمودند چون چشم رسول خدا برایشان افتاد روی از ایشان برتافت باز فرمود بخوانید بسوی من
خلیل مرا عایشه و حفصه طلب علی فرستادند چون آمد بر روی او در افتاد و پوشید بر او یکدیگر را زمی گفتند چون از نزد آنحضرت بیرون آمد
عایشه و حفصه او را پرسیدند رسول خدا بتو چه گفت فرمود حدیث کرد مرا هزار باب که مفتوح میشود از آن هزار باب که از هر بابی مفتوح
میشود هزار باب **چهارم** ایضا صفار بسند خود از ابواسحق سبیعی روایت کرده است که از بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین که با ثقات
و ثوق دارند شنیدم که میگفت از حضرت امیرالمومنین شنیدم که میفرمود در سینه من علوم بسیاری هست که رسول خدا آنها را
بمن تعلیم کرد و اگر بیابم کسانی را که حفظ آنها کنند چنانچه شاید و باید و رعایت آنها بعمل آورند چنانچه از من شنوند از من
روایت نمایند هر اینه بعضی از آن علوم را بآنها می سپردم که بسیاری از علوم را بآن بدانند و یاد گیرند که مفتاح هر بابی باشد و از هر
بابی مفتوح میشود هزار باب **ششم** ایضا صفار بسند خود از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که آنحضرت مردم را لعنت
میکرد و فرمود بیرون بیامد و بدست مردم از آن ابواب که رسول خدا بعلی تعلیم کرد مگر یک باب یا دو باب و می گویند که آن کلی من
این است که فرمود بکتاب **هفتم** ایضا صفار بسند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله فرمود در قبضه شمشیر
رسول خدا صحیفه کوچکی بود و علی فرزندش حسن را خوانده و آن را باو داد و کارد را باو داد که از آن بگشاید حسن گشاد آن را باز ماند چیزی
خود از آن بگشود بعد از آن فرمود بخوان حسن خواند الف باء سین لام و حرفی بعد از حرفی بخواند گوید بعد از آن آن را پیچید و بفرزندش
حسین داد و فرمود بگشا حسین نیز نتوانست بگشاید حضرت خود بگشود فرمود بخوان حسین بخواند چنانکه حسن خوانده بود بعد از آن
بمحمد بن حنفیه داد و نیز قدرت نداشت تا باز بگشود را زانداخت حضرت خود از آن بگشود و فرمود بخوان محمد چیزی از آن نتوانست خواند حضرت آنرا
گرفته و پیچید و باز بقبضه شمشیر بست من با ابی عبدالله عرض کردم در آن صحیفه چه بود فرمود حروفی بود که از هر یک از آنها هزار
حرف مفتوح میشد ابو بصیر گوید حضرت ابی عبدالله فرمود بیرون نیامد از آن جز دو حرف مگر دو حرف تا روز قیامت **هشتم**

پنجم ایضا شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از ابوحمزه ثمالی از ابو اسحق سبیعی از بعضی از ثقات اصحاب حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود ان فی صدری هذا العلم لجما جما علمنیه رسول الله لو اجد من یحفظه و یرعاه کما ینبغی لحدثته بعضه یعلم به کثیرا من العلم مفتاح کل باب الف باب

شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که در قبضه شمشیر علی صحیفه بود علی حسن را خوانده باو داد
و کارد را باو داد تا بگشاید نتوانست حضرت خود از آن بگشود فرمود بخوان حسن خواند الف باء سین لام و الحرف بعد الحرف الی آخر الحدیث **نهم**
محمد بن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبدالله رفتم و عرض کردم جعلت فداک مسئله از تو سوال می
کنم در اینجا هست کسی که سخن مرا بشنود گوید آنحضرت پرده را بلند کرد که در میان او و خانه دیگر بود و بان خانه نظر کرد و فرمود یا
ابا محمد سوال کن از آنچه میخواهی عرض کردم جعلت فداک شیعیان تو میگویند رسول خدا علی را بابی از علم تعلیم کرد که از آن باب هزار باب
از برای او مفتوح می شد فرمود ای ابو محمد رسول خدا علی را هزار باب تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح می شد **دهم** محمد بن
حسن صفار نیز همین حدیث را بعینه از ابو بصیر روایت کرده **یازدهم** ابن یعقوب بسند خود از ابو عبدالله روایت کرده است که رسول
خدا هزار کلمه و هزار باب بعلی وصیت کرد که از هر کلمه و هر بابی هزار کلمه و هزار باب مفتوح میشد **دوازدهم** ابن یعقوب بسند
خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت فرمود خلیل مرا بسوی من بخوانید آن دو جفت رسول خدا پدران
خود را حاضر کردند چون رسول خدا را نظر بایشان افتاد اعراض کرد و رخ برتافت و فرمود بخوانید نزد من خلیل مرا پس کس بطلب
علی فرستادند چون نظر رسول خدا برا و افتاد بر رو در افتاد و با او راز گفت چون بیرون آمد ابو بکر و عمر او را دیدند از او پرسیدند
که خلیل تو بتو چه راز گفت گفت هزار باب علم تعلیم کرد که هر بابی از آن هزار باب است **سیزدهم** ابن یعقوب بسند خود از
ابی جعفر روایت کرده است که رسول خدا علی را هزار حرف تعلیم کرد که از هر حرفی از آن هزار حرف مفتوح میشد **چهاردهم**
شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از ابی جعفر روایت کرده است که رسول خدا هزار حرف بعلی تعلیم کرد که از هر حرفی هزار حرف
مفتوح میشد **پانزدهم** ابن یعقوب بسند خود از ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که در قبضه شمشیر رسول خدا
صحیفه بود کوچک عرض کردم در آن صحیفه چه بود فرمود حروفی بود که از هر حرفی هزار حرف مفتوح میشد ابو بصیر گوید حضرت ابی
عبدالله فرمود دو حرف از آن بیرون نیامد تا روز قیامت **شانزدهم** ابن یعقوب بسند خود از یونس بن رباط روایت کرده است
که من و کامل تمار بخدمت حضرت ابی عبدالله رفتیم کامل عرض کرد جعلت فداک فلان کس حدیثی روایت کرد فرمود بگو عرض کرد رسول
خدا در روز وفات هزار باب از برای علی فرمود که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و این هزار هزار باب میشود فرمود بلی چنین است
عرض کرد جعلت فداک این همه ابواب بدست شیعه و دوستان شما افتاده فرمود ای کامل یک باب از آن یا دو باب عرض کردم جعلت فداک
پس مردم از فضل شما از این هزار هزار باب روایت نمی کنند مگر یک باب یا دو باب فرمود متوقع نیست از شما که از فضل ما روایت کنید مگر هزار
باب غیر زیاده از آن **هفدهم** ایضا شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از عبدالله بن ملال الدنی روایت کرده است که حضرت
ابی عبدالله فرمود علم رسول الله علیا بابا یفتح منه الف باب لکل باب یفتح له الف باب **هجدهم** شیخ مفید بسند خود از عبدالرحمن
ابی عبدالله روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله شنیدم که فرمود ان رسول الله علم علیا بابا یفتح له الف باب **نوزدهم** ایضا شیخ
مفید بسند خود از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت ابی جعفر فرمود قال علی علم رسول الله الف باب لکل باب یفتح له الف باب
بیستم ایضا شیخ مفید بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین فرمود رسول خدا مرا هزار باب
تعلیم کرد از حلال و حرام از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود تا روز قیامت که از هر بابی از آنها مفتوح میشود هزار باب که این هزار هزار باب
است حتی آنکه علم منایا و بلایا و فصل الخطاب را معلوم کردم **بیست و یکم** ایضا شیخ مفید بسند خود از حضرت ابی عبدالله
روایت کرده است که فرمود علم رسول الله علیا حرفا یفتح الف حرف فکل حرف منها یفتح الف حرف **بیست و دوم** ایضا شیخ مفید از
ابوحمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که فرمود علم رسول الله علیا کلمة تفتح الف کلمة والف کلمة یفتح کل
کلمة الف کلمة یعنی رسول خدا تعلیم کرد علی را کلمه که مفتوح میشد از آن هزار کلمه و هزار کلمه دیگر مفتوح میشد از هر کلمه هزار
کلمه دیگر **بیست و سیم** ایضا شیخ مفید از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که فرمود اوصی رسول الله الی علی بالف کلمة تفتح
کل کلمة الف کلمة **بیست و چهارم** شیخ مفید ایضا بسند خود از علی بن الحسین روایت کرده است که فرمود علم رسول الله علیا کلمة
تفتح الف کلمة والف کلمة تفتح کل کلمة الف کلمة **بیست و پنجم** شیخ مفید بسند خود از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است
که رسول خدا در مرض موت فرمود دوست مرا نزد من بیاورید عایشه طلب ابو بکر فرستاد چون ابو بکر آمد رسول خدا سر زیر بر لحاف

فرو برد و فرمود دو دوست مرا بنزد من بخوانید حفصه بطلب پدر خود رفت و چون آمد بچشم رسول خدا بر او افتاد و بخود داد و پوشانید و فرمود ادعوا لی خلیلی فاطمه بطلب علی رفت و چون علی آمد رسول خدا برخواست و علی داخل شد و او را در زیر لحاف برد فاطمه فرمود علی فرمود هزار حدیث برای من فرمود تا آنکه من عرق کردم و رسول خدا عرق کرد و عرق رسول خدا بر تن من و عرق من بر بدن آنحضرت جاری شد **بیست و ششم** محمد بن جعفر بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که من با حضرت امیر المؤمنین بودم مردی آمد و بر آنحضرت سلام کرد و عرض کرد یا امیر المؤمنین من ترا دوست می دارم در راه خدا و ترا دوست می دارم در نهان چنانکه ترا دوست میدارم در آشکار و اطاعت میکنم بقبول ولایت تو در نهان چنانکه مطیع توام در آشکار و بدست آنحضرت چوب عودی بود سر خود را بزیر انداخت بعد از آن ساعتی با آن عود زمین را میخراشید پس سر برداشت و فرمود رسول خدا هزار حدیث مرا تعلیم کرد از هر حدیثی هزار باب مفتوح میشود و بتحقیقی که ارواح مؤمنان ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند با یکدیگر معانقه میکنند پس هر کدام تعارف کردند الفت بیکدیگر میگیرند و هر که تناکر کردند دوری میکنند بخدا که تو دروغ گفتی و من ترا در میان دوستان خود نمی بینم و نام ترا در میان نام ایشان نیست بعد از آن دیگری بخدمت آنحضرت آمد و چنانچه آن مرد عرض کرده بود او نیز عرض کرد حضرت با آن عود زمین میزد و میخراشید بعد از آن سر برداشت و فرمود تو راست گفتی ای مرد تو از دوستان مائی و بتحقیق که طینت ما طینتی است مخزون حق تعالی میثاق آنرا از صلب آدم اخذ کرده و آنرا از نطفه خبیث پراکنده و متفرق شده نه نطفه دیگر در آن داخل شده پس برو و لباس فقر را تدارک کن برای خود مهیا کن که من خود از رسول خدا شنیدم که میفرمود بخدا سوگند که فقر شتابنده تر است بسوی شیعیان ما از سیل کوهستان بسوی صحراها و هموارها **بیت** ... عشق ... همه شب ... کردیبا ... الصلاة **بیست و هفتم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون رسول خدا مریض شد اصحاب نزد آنحضرت بودند کیفیت وفات رسول خدا را نقل کرده است تا آنکه در آخر حدیث میگوید بعد از آن متوجه جانب علی گردید و او را بسوی خود کشید و بلحاف خود در زیر لحاف برد و لبها بر لبهای او گذاشت و دهان بر دهان او داد و راز گفت تا آنکه روح شریفش از بدن مطهرش مفارقت کرد علی از زیر لحاف بیرون آمد و فرمود عظم الله اجورکم فی نبیکم فقد قبضه الله الیه خدای تعالی اجر عظیم شما را کرامت کند در مصیبت پیغمبر شما که از دنیا رفت چون خبر گفتار علی بن ابیطالب رسول خدا را با صحابه دادند ... پرسیدند رسول خدا در زیر لحاف با تو چه بجوی کرد فرمود هزار باب از علم بمن تعلیم کرد که هر بابی از آنها مفتاح هزار باب است هر بابی از این هزار باب مفتاح هزار باب دیگر است **بیست و هشتم** شیخ مفید بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود رسول خدا مرا هزار باب از حلال و حرام تعلیم کرد که مفتوح میشود از هر بابی هزار باب تا آنکه عالم شدم بمنایا و وصایا و فصل الخطاب و عالم شدم بر زمانی که مردم ... مرد ... **بیست و نهم** سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از علی روایت کرده است که فرمود رسول خدا در مرض موت خود کلید هزار باب از علم مکنون بمن سپرد که از هر بابی از آنها هزار باب مفتوح میشود

باب سیصد و چهل و چهارم

در قول رسول خدا انا مدینة العلم و علی بابها و انا مدینة الحکمة و علی بابها از روایات عامه و در آن شانزده حدیث است **اول** در مناقب ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا بازوی علی را گرفته فرمود هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی این مرد پیشوای نیکان است و کشنده کافران است خدا یاری میکند هر که او را یاری کند و خوار میگرداند هر که او را خوار کند بعد از آن آواز خود را بلند کشیده فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **بیت** که من شهر علمم علیم در است معتقد این سخن قول پیغمبر است **دوم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود من شهر علمم و علی در آن شهر است و کسیکه علم را بجوید باید از باب آن در آید **شعر** انما المصطفی مدینة علم و هو الباب من اتاه اتاها **سیم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از صنابحی از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها **چهارم** ایضا ابن مغازلی بسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **پنجم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند دیگر خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **ششم** ابن مغازلی ایضا بسند دیگر از جابر بن عبدالله

الانصاری روایت کرده است که در روز حدیبیه رسول خدا دست علی را گرفته و فرمود هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله بعد از آن صوت را کشیده فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **هفتم** ابن مغازلی ایضا بسند صحیح خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و تو یا علی باب منی دروغ گفته است آنکه گمان کند که داخل شهر میشود از غیر دروازه آن شهر **هشتم** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب **نهم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد بابها فلیأت علیا **دهم** در جزو اول از کتاب فردوس دیلمی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که قال رسول الله انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **یازدهم** صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسند خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب بعد از آن فرمود یا علی انا مدینة العلم و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب **دوازدهم** ابن شاذان از روایات عامه از سعید بن جنادة روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی بن ابیطالب سید عرب است پس فرمود من سید اولاد آدم و علی سید عرب است هر که او را دوست دارد و بولایت او اقرار دارد خدا او را دوست دارد و هدایت میکند هر که مبغض و دشمن او باشد خدا او را گمراه و کور گرداند حق علی بر مردم مثل حق من است بر ایشان و طاعت او مثل طاعت من است مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد هر که از او مفارقت جوید از من مفارقت کرده و هر که از من مفارقت کند از خدا دور شده من شهر حکمتم و آن شهر بهشت است و علی دروازه آن شهر است چگونه راه یابد بسوی بهشت راه یابد مگر از در او علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است **سیزدهم** ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از تمیمی از ابن عباس روایت کرده است که ما اصحاب رسول خدا پیوسته با یکدیگر میگفتیم که رسول خدا عهد و وصیت بعلی کرده که باحدی از اصحاب نکرده **چهاردهم** ایضا حموینی باسناد دیگر خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که ما اصحاب رسول خدا پیوسته سخن در میان بود که رسول خدا هشتاد وصیت بعلی کرده که باحدی غیر از علی نکرده **پانزدهم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید قال رسول الله انا مدینة العلم و علی بابها **شانزدهم** موفق بن احمد بسند خود از عمرو بن العاص روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها

باب سیصد و چهل و پنجم

در قول رسول خدا انا مدینة العلم و علی بابها و انا مدینة الحکمة و علی بابها از روایات خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی علی ... فرمود یا حسن برخیز و بر منبر برو و کلامی بگو که قریش بعد از من ترا جاهل ندانند و نگویند حسن گفتار را نیکو نمیداند حسن عرض کرد ای پدر چگونه بر منبر روم و سخن گویم و حال آنکه تو در میان مردم نشسته و میشنوی و می بینی حضرت فرمود پدر و مادرم بفدایت تو باد من خود را از تو پنهان میدارم و میشنوم و می بینم و تو مرا نمی بینی پس حسن بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و درود موجزی بر رسول خدا فرستاد بعد از آن فرمود ایها الناس من خود از جدم رسول خدا شنیدم که فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و هل تدخل المدینة الا من بابها بعد از آن از منبر فرود آمد حضرت امیر المؤمنین از جا جست و او را برداشت و بسینه خود چسبانید بعد از آن بحسین فرمود ای فرزند برخیز و بر بالای منبر برو و کلامی بگو که قریش ترا بدانند و بعد از من ترا جاهل ندانند و نگویند حسین چیزی نمیداند و کلام تو تابع کلام برادرت باشد حسین بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و درود مختصری بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرستاد بعد از آن فرمود معاشر الناس سمعت جدی رسول الله یقول ان علیا مدینة هدی فمن دخلها نجی و من تخلف عنها هلک یعنی علی شهر هدایت است هر که داخل آن شهر شود نجات یابد و هر که از آن تخلف کند هلاک گردد پس علی برجست و او را بسینه خود گرفته و بوسید و فرمود ای گروه مردم حسن و حسین هر دو فرزند رسول خدا اند **فقیر گوید** ... بیرون آمده و هنوز ... باشد و بالجمله فرمود و ایشان امانت رسول خدا اند که ایشان را بمن سپرده و من ایشان را بشما می سپارم و رسول خدا در روز قیامت سؤال خواهد کرد که امانت مرا چگونه نگاهداری کردید **دوم** ابن بابویه بسند صحیح خود از امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی من شهر علمم و تو دروازه آن شهری و کسی داخل شهر نشود مگر از در آن و این حدیث را شیخ مفید باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است و حدیث طولانی است و عنقریب مذکور خواهد شد

ششم شیخ در کتاب امالی بسند صحیح از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و هی الجنة و علی بابها فکیف یهتدی الی الجنة و لا یهتدی الیها الا من بابها **چهارم** شیخ در کتاب مجالس بسند صحیح خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی انا مدینة العلم و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من قبل الباب **پنجم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت خدای تعالی امر کرده است که خطبه خوانی و علی را بر سایر اصحاب خود تفضیل دهی که اینها از تو تبلیغ کنند بکسانی که بعد از ایشان خواهند آمد و امر فرموده است جمیع ملائکه را که بشنوند آنچه را که در حق او گوئی و خدای تعالی وحی فرستاد بسوی تو ای محمد که هر که ترا در این امر مخالفت کند مستوجب جهنم است و هر که ترا در این امر اطاعت نماید مستوجب بهشت پس رسول خدا منادی را امر فرمود تا ندا در داد و مردم بجماعت حاضر شدند رسول خدا بیرون آمده بر فراز منبر بر آمد و اول کلامیکه بآن تکلم کرد این بود که گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ایها الناس منم پیغمبر بشارت دهنده و از عذاب الهی ترساننده و منم پیغمبر امی و من از جانب خدای عز و جل تبلیغ میکنم بشما امری را که گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من است و صندوق علم من است و آنکسی است که حق تعالی او را از میان همه امت من برگزیده و اختیار کرده و هدایت نموده و دوست خود گرفته و من و او را با فرستادن رسالت تفضیل داده و علی را بتبلیغ از جانب من و من را شهر علم گردانیده و علی را دروازه آن شهر و مرا خازن علم گردانیده و علی را آنکسیکه از او احکام اقتباس نمایند و او را بوصیت مخصوص کردانیده و امر ولایت او را آشکار کردانیده و مردم را از دشمنی نمودن با او ترسانیده و مقرر کردانیده هر که را که او را دوست دارد و بیامرزید شیعه او را و همه مردم را باطاعت او امر کرده و خدای عز و جل میفرماید هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که با او ستیزه کند با من کرده و هر که او را مخالفت کند مخالفت من نموده و هر که معصیت او کند معصیت من کرده و هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که مبغض او است مبغض من است و هر که محب او است محب من است و هر که اراده او کند بمکر اراده کرده و هر که با او کید کند با من کید کرده و هر که او را یاری کند مرا یاری کرده ایها الناس بشنوید آنچه که شما را بآن امر میکنم و اطاعت نمائید که من شما را از عقاب الهی میترسانم در روزیکه بیابد هر کسی آنچه را که کرده باشد از عمل خیر حاضر شده و بیند مثال آنچه کرده باشد از عمل بد خیر یا حاضر و زنده دوست میدارد که میان او و عمل او راهی دور و دراز باشد و خدای تعالی میترساند شما را از عذاب خود بعد از آن دست حضرت امیر المؤمنین را گرفته فرمود ای گروه مردم این مولای مؤمنانست و حجت خداست بر تمام خلق و مجاهد مشرکانست در راه خدا خداوندا من تبلیغ کردم و اینها بندگان تواند و تو بر اصلاح ایشان قادری ایشانرا بصلاح آور و برحمت خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و طلب مغفرت میکنم از خدا برای خود و برای شما بعد از آن از منبر فرود آمد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق را اسلام میرساند و میفرماید جزای خیر بتو دادیم از این تبلیغ تو که تو تبلیغ رسالت خود کردی و امت خود را نصیحت فرمودی و مؤمنان را خوشنود نمودی و بینی کفار را بخاک مالیدی ای محمد پسر عمت مبتلا خواهند شد و قومی بسبب محبت او نیز مبتلا خواهند شد در همه اوقات خود بگو الحمد لله رب العالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **هشتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو اسحق روایت کرده است که در نزد عمرو بن میمون اودی نام علی بن ابیطالب را بیک بردند عمرو گفت قومی نام علی را بناسزائی بر زبان می آورند هیزمهای جهنم اند من از جمعی از اصحاب رسول خدا که از آنجمله حذیفة بن الیمان و کعب بن عمرو بود شنیدم می گفتند خدای تعالی بعلی عطا فرموده است آنچه را که بهیچ بشری عطا نفرموده است و اوست جفت فاطمه که سیده زنان اولین و آخرین است و مانند فاطمه که دیده و که شنیده و رسول خدا پسر عم او و او وصی رسول خدا است و راهها و از دلجو و همه درها را از جانب مسجد سد کردند مگر باب علی که او است کشنده در خیبر و او است صاحب بیرق در روز خیبر که در آن روز چشمش درد میکرد و رسول خدا آب دهان مبارک بچشم او زد دمعش بر طرف شد و دیگر هرگز درد چشم نیافت پس از آن روز دیگر چشمش را درد عارض نشد و او است صاحب غدیر خم که رسول خدا نام او را در آن روز بلند کردانیده و ولایت او را بر امت خود لازم کردانید و ایشانرا بمقام و منزلت او عارف ساخت و مکان او را برای ایشان آشکار کرد و فرمود ایها الناس کیست اولی بشما از شما بشما از خود شما گفتند خدا و رسول او فرمود هر که من مولای اویم این علی مولای او است و او است صاحب عبا و او است آنکسیکه خدای تعالی بر طرف کردانید از او رجس و شک را و پاک و پاکیزه کردانیده و او است صاحب مرغ بریانی هنگامیکه رسول خدا دعا کرد که خداوندا برسان برای من محبوب

ترین خلق را نزد خود و من بهم غذا ای آنحضرت مستجاب شده علی داخل شد و از آن مرغ بریان با آنحضرت تناول کرد و او است صاحب سوره برائه زمانیکه جبرئیل آن سوره را فرود آورد رسول خدا آن سوره را با بوبکر داده و او را بسوی مشرکان فرستاد بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد امر خدا این است که این سوره را تبلیغ نکند مگر خود تو یا علی زیرا که علی از تو است و تو از او پس رسول خدا از علی بود در حیات و پس از مرگ و او است صندوق علم رسول خدا و آنکسی است که رسول خدا باو فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت المدینة من بابها چنانکه خدای تعالی امر فرموده است که وأتوا البیوت من ابوابها و آنکسی است که غلب رسول خدا را در غزوات زنگ هموم و غموم زدود و او اول کسی است که برسول خدا ایمان آورد و او را تصدیق کرده و پیروی نمود و او اول کسی است که با آنحضرت نماز کرد پس کیست باین زندگی نزد خدا و رسول خدا از کسیکه قیاس کنند بعلی احدیرا یا شبیه کردانند باو بشری را **هفتم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی انا مدینة الحکمة و انت بابها و لن تؤتی المدینة الا من قبل الباب و دروغ گفته است کسیکه گمان کرده است مرا دوست دارد و حال آنکه ترا دشمن داشته باشد زیرا که تو از منی و من از توام گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من است و روح تو از روح من است باطن تو از باطن من است ظاهر تو از ظاهر من و توئی امام امت من و خلیفه من بر ایشان بعد از من سعید است آنکه ترا اطاعت کرده و شقی است آنکه ترا معصیت کرده و سودمند است آنکه ترا دوست و تولا جسته و زیانکار است آنکه ترا دشمن داشته و رستگار است آنکه بتو پیوسته و هالک است آنکه از تو مفارقت کرده مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر که بر آن کشتی نشست نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند هلاک شد و مثل شما مثل ستارگانست که چون یکی از آنها غایب شود دیگری بجای آن طلوع کند تا روز قیامت **باب صد و چهل و ششم** در اینکه رسول خدا فرمود انا مدینة الجنة و علی بابها از روایات عامه و در آن یک حدیث است **بر** مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة الجنة و علی بابها یعنی من شهر بهشتم و علی دروازه آن شهر است فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها پس هر که بهشت بخواهد باید از در آن داخل شود **باب صد و چهل و هفتم** در اینکه رسول خدا فرمود انا مدینة الجنة و علی بابها از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از عبد الله بن عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة الجنة و علی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها **دوم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از اصبغ بن نباته از علی روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود انا مدینة الجنة و انت بابها یا علی کذب من زعم انه یدخلها من غیر بابها **باب صد و چهل و هشتم** در اینکه رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها از روایات عامه و در آن چهار حدیث است **اول** ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب یعنی من خانه حکمتم و علی در آن خانه است پس هر که حکمت خواهد باید از در آن در آید **دوم** موفق بن احمد در کتاب مناقب العترة تألیف سمعانی از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها **سیم** ابن هشام محمد بن حمویه بسند خود از سلمة بن کهیل صنابحی روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها **چهارم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأتها من بابها **باب صد و چهل و نهم** در اینکه رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها و اینکه فرمود انا دار الحکمة و علی مفتاحها از روایات خاصه و در آن پنج حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی انا مدینة الحکمة و انت بابها و لن تؤتی المدینة الا من قبل الباب **دوم** ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر از پدرش از جدش از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا مدینة الحکمة و هی الجنة و انت یا علی بابها فکیف یهتدی المهتدی الی الجنة و لا یهتدی الیها الا من بابها یعنی چگونه هدایت یابد کسیکه طلب هدایت کند بسوی بهشت و حال آنکه راه نیابد بسوی آن مگر از در آن **سیم** ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود روز غدیر خم بهترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خدای تعالی امر فرمود که علی بن ابیطالب را علم کردانم در میان امت خود که بآن هدایت یابند بعد از من و آن روزی است که خدای تعالی کامل کردانید دین را و تمام کرد بر امت من نعمت خود را و راضی شد از برای ایشان اسلام را دین بعد از آن فرمود ای گروه مردم علی از من است و طینت من از طینت او است و او است امام خلق بعد از من بیان میکند برای ایشان آنچه را که در آن اختلاف کرده اند از سنت من و او است امیر مؤمنان و قاید دست و پا سفیدان و سید

و بزرگ مؤمنان و بهترین اوصیاء پیغمبران و حجت ... سیده زنان عالمیان و پدر امامان هدایت یافتگان ای گروه مردم هر که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که بعلی پیوندد من با او پیوندم و هر که از او قطع کند من از او
قطع کنم و هر که بر او جفا کند من بر او جفا کنم و هر که او را دوست دارد من او را دوست دارم و هر که او را دشمن دارد من او را دشمن
دارم ای گروه مردم من شهر حکمتم و علی در آن شهر است و داخل مدینه نشوند مگر از در آن دروغ گفته است کسیکه گمان
کند که مرا دوست دارد و حال آنکه علی را دشمن دارد ای گروه مردم قسم بآن کسیکه مرا به نبوت مبعوث گردانیده و مرا بر جمیع خویشان
برگزیده علی را در میان امت خود علم نکردم تا در روی زمین تا وقتیکه خدا نام او را بلند کرد در میان آسمانها و ولایت او را بر جمیع ملائکه
خود واجب گردانید **چهارم** ابن بابویه بسند معتبر از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که روزی رسول خدا در منزل
ام ابراهیم بود و چند نفر از اصحاب در خدمت آنحضرت بودند که علی آمد چون چشم رسول خدا بر او افتاد فرمود ای گروه مردم
بسوی شما آمد کسیکه بهترین مردم است بعد از من او مولای شما است اطاعت او بر شما واجب است مثل اطاعت من و معصیت او
حرام است مثل معصیت من ای گروه مردم من خانه حکمتم و علی کلید آن خانه است و بآن خانه راه نتوان یافت مگر بکلید آن دروغ گفته
است کسیکه گمان کند مرا دوست داشته و حال آنکه علی را دشمن دارد **پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند معتبر از جابر بن عبدالله الانصاری
روایت کرده است که دیدم رسول خدا دست علی را گرفته بود و میفرمود هذا امیر البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله
بعد از آن بآواز بلند فرمود انا مدینة الحکمة و علی بابها من اراد الحکمة فلیأت الباب **باب سیصد و پنجاهم** در اینکه حضرت امیر
المؤمنین فرمود سلونی قبل ان تفقدونی یعنی ای مردم از من سؤال کنید آنچه بخواهید پیش از آنکه مرا نیابید از روایات عامه
و در آن هفت حدیث است **اول** احمد حنبل در مسند خود گوید بعضی از رواة اخبار از ابن عباس روایت کرده اند که علی
هزار در علم را میدانست و من چنان میدانم که در آن حدیث ذکر کرده است که آنحضرت میدانست و آگاه بود از هر جماعتی که در روی
زمین بودند یا در روی زمین خواهند بود و از هر مرده که در زیر زمین بوده یا خواهد بود و گوید از علی مرویست که آنحضرت
بر بالای منبر فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید سؤال کنید مرا از کتاب خدا و هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم
کجا نازل شده در حضیض کوه نازل شده یا در زمین هموار سؤال کنید مرا از فتنه‌ها که واقع شده و هیچ فتنه نیست مگر آنکه بزرگ و رهبران فتنه را
میشناسم و میدانم که در آن فتنه که کشته خواهد شد [illegible] روایت شده است **دوم** ایضا در مسند احمد حنبل
از یحیی بن سعید روایت کرده است که میگفت هیچکس از اصحاب رسول خدا سلونی بر زبان نراند مگر علی بن ابیطالب **سیم** موفق بن
احمد بسند خود از سعید بن مسیب روایت کرده است که گفت احدی در میان اصحاب رسول خدا نبود که بگوید سلونی
مگر علی بن ابیطالب **چهارم** موفق بن احمد بسند خود از ابوسعید بختری روایت کرده است که علی کرم الله وجهه دیدم بر بالای منبر
کوفه و دراعه رسول خدا را بر دوش افکنده و شمشیر آنحضرت را حمایل نموده و عمامه او را بر سر گذاشته و خاتم او را در انگشت کرده و نشسته و شکم
مبارک خود را پیش داده فرمود از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید که در میان سینه من علمهای بسیار است و سینه من مخزن علم است
هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقا زقا **فقیر گوید** لعاب بدهان انداختن و زق چینه دادن مرغ است بچه خود را یعنی این آب دهان
است که رسول خدا بمن داده بی آنکه وحی بمن نازل شده باشد فرمود بخدا سوگند اگر مسند حکومت برای من بگسترانند و بر بالای آن بنشینم
مرا هر آینه فتوی دهم و حکم کنم در میان اهل تورات بتوراتشان و اهل انجیل بانجیل ایشان تا آنکه تورات و انجیل بسخن درآیند و گویند علی
راست گفت و حکم کرد در میان شما بآنچه در ما نازل شده و شما تلاوت میکنید کتاب را و تعقل نمیکنید
در کتاب فرائد السمطین بچندین سند معتبر روایت کرده است **پنجم** ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از زاذان روایت کرده است که از علی
شنیدم که میفرمود قسم بآنکسیکه دانه را شکافته و نفوس را آفریده که نیست مردی از قریش که تیغ بر او کشیده شده باشد مگر آنکه میدانم
ایشان او را بسوی بهشت میکشاند یا بجانب جهنم کشاند مردی از جا برخاست و از روی عناد و استهزا گفت پس در حق تو چه نازل
شده حضرت فرمود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه پس رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود که آن قرآن است
و تالی او منم که شاهدم از خود آنحضرت یا آنکه تلاوت کننده بینه او منم بنا بر تفسیری که سابقا ذکر شد **ششم** از طریق عامه ایضا
از صحیح مسلم از علی بن ابیطالب مرویست که آنحضرت بر بالای منبر فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب الله و ما من آیة الا و

علم

اعلم حیث نزلت ... و حدیث قدر در حدیث اول باب گذشت **هفتم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همگی مردم اجماع کرده اند بر
اینکه احدی از صحابه و احدی از علما نگفت سلونی قبل ان تفقدونی بغیر از علی بن ابیطالب **باب سیصد و پنجاه و یکم** در اینکه امیر المؤمنین
فرمود سلونی قبل ان تفقدونی از روایات خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از اصبغ بن نباته
روایت کرده است که چون علی بر مسند خلافت ظاهری نشست مردم با او بیعت کردند بمسجد آمد عمامه رسول خدا بر سر و برد
رسول خدا بر دوش و موزه رسول خدا در پای و شمشیر رسول خدا در کمر حمایل کرده و بر بالای منبر رفت و نشست بعد از آن انگشتان
خود را مشبک کرده و بر زیر شکم خود گذاشت و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی این سینه من مخزن علم است و این آب دهان رسول خدا است
این دانه‌هائی است که رسول خدا بمن داده است مانند مرغ که بچه خود را دانه دهد از من سؤال کنید که علوم اولین و آخرین در نزد من است بخدا
سوگند اگر مسند حکومت بگسترانند مرا هر آینه اهل تورات را بتوراتشان فتوی دهم تا آنکه تورات بسخن درآید و گوید راست گفت علی و دروغ
نگفت و فتوی داد بآنچه خدا تعالی در من نازل گردانیده است بر موسی و فتوی دهم اهل انجیل را بانجیل ایشان تا آنکه انجیل بزبان آید
و گوید راست گفت علی و فتوی داد بآنچه در من نازل شده است بر عیسی و اهل قرآن را بقرآن ایشان چنانکه قرآن بزبان آید و گوید صدق علی
ما کذب لقد افتاکم بما انزل الله فی و شما شب و روز تلاوت قرآن میکنید آیا در میان شما کسی هست که بداند در قرآن چه نازل شده و اگر آیه یمحوا الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب نبود هر آینه خبر میدادم شما را بآنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت بعد از آن فرمود سلونی قبل ان
تفقدونی قسم بآنکسیکه شکافت دانه را و آفرید نفوس را اگر یک یک آیه قرآن را از من سؤال کنید که در شب نازل شده است یا در روز
در مکه نازل شده است یا در مدینه در سفر نازل شده است یا در حضر ناسخ است یا منسوخ تاویل آنها و از تنزیل آنها هر آینه خبر
میدهم شما را پس مردی که او را ذعلب میگفتند و زبان تمام داشت و در انشای خطبه بلیغ و پر دل بود از جای برخاست و گفت امروز پسر
ابوطالب خود را بنردبانی بالا برده و من امروز او را در یک مسئله خجل گردانم پس گفت یا امیر المؤمنین هیچ پروردگار خود را دیده
فرمود وای بر تو ای ذعلب من بنده‌ای نیستم که خدائی را که او را ندیده باشم عبادت کنم ذعلب گفت صفت کن از برای ما که او را چگونه دیدی فرمود ویلک لم تره
بمشاهده حسی او را نمیبینند بلکه دلها بحقیقت ایمان او را دیده‌اند وای بر تو ذعلب پروردگار من به بعد موصوف نمیشود و بحرکت و نه
بسکون و نه بپا ایستادن بمعنی آنکه خدا تعالی قائم است بذات خود و بخدائی خود زیرا که قیام بانتصاب صفت اجسام است بالجمله فرمود و موصوف
نمیشود بآمدن و نه برفتن لطیف است لطافت او ولکن او را بلطف نستایند عظیم است عظمت او ولکن بعظیم موصوف نکنند کبیر است کبریای او
ولکن کبیرش نگویند جلیل است جلالت او ولکن بغلظت نستایند رؤف است رحمت او و موصوف نمیشود برقت مؤمن است نه بعبادتی مدرک
است نه بمجسه (؟) در همه چیزها است نه بطریق ممزوج خارج است از چیزها نه بطریق جدائی ذات او فوق همه اشیا است و
او را فوق نتوان گفت پیش از همه چیزها است و او را نتوان گفت پیش داخل است در اشیا نه مانند چیزیکه داخل چیزی باشد و خارج است
از آنها نه مانند چیزیکه از چیزی خارج باشد ذعلب از استماع این کلمات بیهوش شد چون بهوش آمد گفت بخدا سوگند که تا اکنون چنین
جوابی نشنیده بودم و بخدا سوگند که دیگر هرگز بچنین امری عود نکنم بعد از آن باز آنحضرت فرمود سلونی قبل ان تفقدونی پس مردی از
اقصای مسجد برخاست و عکاز یعنی عصای خود بر زمین زده تا آنکه از مردم بگذشت و نزدیک آنحضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا بعملی
دلالت کن که اگر آن عمل را بکنم خدا تعالی مرا از آتش جهنم نجات دهد فرمود ای مرد بشنو بعد از آن فهم کن بعد از آن یقین حاصل کن
که دنیا بسه چیز بپا است بعالمی که گوینده باشد بعلم خود و عمل کند و بمالداری که از اهل دین خدا مال خود را دریغ نکند و بخل نورزد
و فقیری که بفقر خود صبر کند و هرگاه عالم علم خود را کتمان کند و توانگر بمال خود بخل ورزد و باهل دین ندهد و فقیر صبر ننماید
و دنیا را بشکایت گشاید آنوقت وقت هلاکت است و اهل معرفت آن وقت بدانند که اهل عالم بکفر برگشتند بعد از آنکه ایمان آورده بودند
ای سائل به بسیاری مساجد مغرور مشو و بجماعت مردمیکه جسمهاشان جمع و دلهاشان پراکنده است ایها الناس مردم سه
قسم اند زاهد و راغب و صابر زاهد آنکسی است که بنعمت دنیا خوشحال نشود و بفوت آن اندوهگین نگردد و صابر آنکسی است که
در دل خود تمنای نعمت دنیا کند و چون او را میسر شد از آن اعراض کند و دل از آن برکند نظر بآنچه از بدی عاقبت آن میداند و راغب آنکسی است
که باک نداشته باشد از اینکه از حلال بدست آید یا از حرام آن مرد پرسید یا امیر المؤمنین علامت مؤمن در این زمان چه چیز است فرمود نظر
میکند بآنچه خدا تعالی از حقوق برای او واجب کرده است برای بنده اش ... نظر نماید بآنچه مخالف او است از آن بیزاری جوید هر چند

باب سیصد و پنجاه و یکم

چه بود نزد او محبوب و متقرب باشد گفت بخدا سوگند که راست گفتی یا امیر المؤمنین اینرا گفت و غایب شد کسی او را ندید و مردم بطلب او رفتند
دیگر نیافتند آنحضرت بر بالای منبر تبسم کرد و فرمود شما را چه شده است این مرد برادرم خضر بود بعد از آن فرمود سلونی قبل ان تفقدونی
دیگر احدی بسؤال بر نخواست پس حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالتپناه بجای آورد بعد از آن بحسن فرمود ای فرزند برخیز و
بر بالای منبر بیا و سخنی گوی که قریش بعد از من ترا مجهول نشمارند و گویند حسن سخن نمیداند حسن عرض کرد ای پدر چگونه بالای
منبر بیایم و تکلم کنم و حال آنکه تو نشسته باشی و بر بینی و بشنوی فرمود پدر و مادرم فدای تو باد من خود را از تو پنهان میدارم و می
شنوم و می بینم و تو مرا نمی بینی پس حسن بالای منبر شد تا آخر حدیث که در اول باب سیصد و چهل و پنجم گذشت نقل کرده است **دویم**
ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین خطبه میخواندند میفرمودند از من سؤال کنید
پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند سؤال نکنید از من از آنچه گذشته است و از آنچه خواهد آمد مگر آنکه شما را بآن خبر دهم که سعد
ابی وقاص از جای برخواست و گفت یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از موی سر و ریش من که عدد آنها چند است حضرت فرمود بخدا سوگند که از
مسئله سؤال کردی که خلیل من رسول خدا مرا خبر داده از اینکه تو اینرا از من سؤال خواهی کرد و هیچ موئی در سر و ریش تو نیست مگر آنکه
در زیر هر یک از آن موها شیطانی نشسته است و ترا اکنون در خانه بزغاله ایست که فرزندم حسین را او خواهد کشت و در آن روزها
عمر سعد طفل بود و تازه براه افتاده بود و اندک اندک قدم بر میداشت **سیم** محمد بن عباس بسند خود از عامر بن واثله روایت
کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین بر منبر کوفه خطبه میخواندند و از روی بلاغت کرم بود پس حمد و ثنای الهی چنانکه باید بجای آورد
و بر رسول خدا درود فرستاد بعد از آن فرمود سلونی قبل ان تفقدونی بخدا سوگند که سؤال نمیکنید مرا از آیه از کتاب خدا مگر آنکه
شما را خبر میدهم از آن که در شب نازل شده است یا در روز و در منزل نازل شده است یا در راه در صحرا نازل شده است یا در کوه و بحق
که نازل شده در حق مؤمن نازل شده یا در حق منافق و مقصود از آن عام است یا خاص و اگر من از میان شما بروم و مرا نیابید احدی
بیان نخواهد کرد برای شما چنانچه من بیان میکنم پس ابن الکوا برخواست و چون او را دید که از روی تعنت و عیبجوئی از
جای خود شد فرمود سؤال میکنی که یاد بگیری یا بخواهی سؤال کنی چون سؤال کردی از آنچه من بیان کنم نگاه دار ابن الکوا گفت یا امیر المؤمنین از معنی الذین
آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه مرا خبر ده امیر المؤمنین ساکت ماند و جواب نگفت ابن الکوا اعاده کرد باز حضرت ساکت ماند جواب
نفرمود تا آنکه در مرتبه سویم اعاده کرد حضرت او را طلبید فرمود ویحک یا ابن الکوا آنها مائیم و پیروان ما ایشانند در روز قیامت همه پیشانی سفیدان
و دست و پا سفیدان و همه سیراب و نورانی باشند اهل محشر ایشان را بسیمای نیکوی ایشان میشناسند **چهارم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبایه ربعی روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین بسیار میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی بخدا سوگند نیست سرزمینی که سبز و خرم باشد یا سرزمینی که
خشک و بیحاصل باشد و نیست طایفه که صد نفر را اکرام کرده یا صد نفر را هدایت کرده باشند مگر آنکه میدانم قاید آنها کیست و سایق آنها
کدام و در بار کننده آنها چه کس است تا روز قیامت **پنجم** محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از اصبغ روایت کرده است
که از علی شنیدم که بر بالای منبر میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی بخدا سوگند که هیچ زمین خرم و با برکت و هیچ زمین خشک و بیحاصل
هیچ گروهی که صد نفر را گمراه کنند یا صد نفر را هدایت نمایند نیست مگر آنکه میشناسم قاید و سایق آنها را و مرکز آنها را از اهل بیت خود با آن
خبر داده و اعلام کرده ام که از کبیر و صغیر آنها خبر میدهند تا روز قیامت **ششم** ایضا صفار بسند خود از معلی بن سالم روایت کرده است
که بخدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردیم ما پاره از احادیث شما را روایت میکنیم و چیزی از آنها در نزد احدی از اهل بیت شما نمی بینیم فرمود
آنها کدامند عرض کردیم روایت میکنند که علی خطبه میخواندند و میفرمود از من سؤال کنید و سؤال نمی کنید از من از آنچه در میان من و میان
روز قیامت است از زمینی که خشک و بیحاصل باشد و نه از زمینی که خرم و با برکت باشد و نه از فرقه که صد نفس را گمراه کنند و نه از طایفه که صد
نفر را هدایت نمایند مگر آنکه اگر بخواهم خبر میدهم شما را بناعق آنها و سایق آنها و قاید آنها تا روز قیامت حضرت فرمود حق است آنچه روایت
کرده اند **هفتم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از یحیی بن ام الطویل روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که
فرمود هیچ آیه در میان دو لوح مصحف نیست مگر آنکه میدانم در حق که نازل شده در کوه یا در صحرا و اینکه در میان دو پهلوی من علم زیادی
هست پس فرصت را غنیمت شمارید از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید که چون من از میان شما بروم نخواهید یافت کسی را که مثل من شما را
حدیث کند

باب سیصد و پنجاه و دویم

باب سیصد و پنجاه و دوم

در مناجات یوم الطایف از روایات عامه و در آن هشت حدیث است **اول** ابن مغازلی

شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابو الزبیر از جابر روایت کرده است که رسول خدا در روز طایف با علی راز گفت و نجوای ایشان طول کشید برسول
خدا عرض کردند امروز مناجات تو با علی دراز کشید حضرت رسول فرمود ما انا انتجیته و لکن الله انتجاه من با علی نجوی نکردم بلکه خدا با او نجوی
میکرد **دویم** ابن مغازلی بسند دیگر از جابر روایت کرده است که رسول خدا در روز طایف با علی نجوی کرد و طول کشید مردی از
منافقان گفت امروز نجوای او با پسر عمش دراز کشید این سخن را برسول خدا عرض کردند فرمود ما انا انتجیته و لکن الله انتجاه **سیم**
ابن مغازلی ایضا بسند دیگر از جابر روایت کرده است که رسول خدا در روز محاصره طایف جمعی از اصحاب عرض کردند امروز مناجات
تو با علی دراز کشید حضرت فرمود ما انا انتجیته و لکن الله انتجاه **چهارم** ابن مغازلی بسند دیگر از جابر روایت کرده است که در روز
غزوه طایف رسول خدا با علی نجوی کرد مردم گفتند لقد طالت مناجاتک علیا الیوم رسول خدا فرمود من با او مناجات نکردم بلکه
خدا با او مناجات میکرد **پنجم** ابن مغازلی شافعی ایضا بسند دیگر از جابر روایت کرده است که رسول خدا در غزوه طایف
با علی نجوی کرد و نجوای ایشان طول کشید مردی گفت لقد طال نجواه لابن عمه این سخن بعرض رسول خدا رسید فرمود من با علی نجوی
نکردم بلکه خدا با او نجوی کرد **ششم** موفق احمد بسند خود از ابو الزبیر روایت کرده است که رسول خدا در روز طایف
علی را طلبید و با او نجوی کرد مردم گفتند لقد طال نجواه مع ابن عمه رسول خدا فرمود ما انا انتجیته و لکن الله انتجاه **هفتم** در
کتاب فضایل الخمسه از صحاح سته است از ابو الزبیر از جابر روایت کرده است که در روز طایف رسول خدا علی را خواند و زمانی دراز با
او راز گفت بعضی از اصحاب گفتند لقد طال مناجاته ابن عمه رسول خدا فرمود ما انتجیته و لکن الله انتجاه **هشتم** ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه گوید احمد بن حنبل در مسند خود گفته است رسول خدا در غزوه طایف علی را نزد خود خواند و با او راز گفت و زمانی دراز کشید
تا آنکه قومی از اصحاب آنرا نپسندیدند پس جمعی از اصحاب با خودشان گفتند با ایشان فرمود گوینده از شما در حق من گفت امروز نجوای او
با پسر عمش طول کشیده بدانید که من با علی نجوی نکرده ام بلکه خدا با او راز میگفت

باب سیصد و پنجاه و سیم

باب سیصد و پنجاه و سیم

در مناجات یوم الطایف از روایات خاصه و در آن هجده حدیث است **اول** محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از حمران روایت
کرده است که بخدمت حضرت ابی جعفر عرض کردم جعلت فداک بمن رسیده است که خدا با علی مناجات کرده است فرمود بلی میان خدا
و علی مناجات واقع شده در روز طایف و جبرئیل در میان ایشان بود **دویم** ایضا صفار بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که
بخدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم سلمه بن کهیل در حق علی احادیثی نقل میکند فرمود کدامند آنها عرض کردم روایت کرده که رسول
خدا اهل طایف را محاصره کرده بود و آن روز با علی خلوت کرده مردی از منافقان اصحاب گفت ما بطرفه بلائی گرفتار شده ایم در او
از اول روز نشسته و با این پسر خلوت کرده و با او راز میگوید رسول خدا اینرا شنیده فرمود من با او مناجات نکردم بلکه خدا با او
مناجات میکرد حضرت ابی عبد الله فرمود اینها امور اند که بعضی از آنها ببعضی دیگر عارض میشود و در نسخه دیگر بعضی از آنها ببعض منکر شناختند
نجوی **سیم** ایضا صفار بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که در روز طایف رسول خدا با علی مناجات کرد ابو بکر گفت یا
رسول الله با علی نجوی کردی و با ما نجوی نکردی رسول خدا فرمود من با علی نجوی نکردم بلکه خدا با او نجوی کرد **چهارم** ایضا
صفار بسند خود از ابو رافع روایت کرده است که چون رسول خدا در غزوه خیبر علی را نزد خود خواند و آب دهان مبارک در دیده او
کرد فرمود دیده ها را باز کن و در میان مردم باز ایست که خدا ترا امر باین امر فرموده ابو رافع گوید علی رفت و من نیز با او بودم و چون
صبح شد در میان مردم باز ایستاد و ایستادن او زمانی دراز کشید مردم گفتند علی با خدا خود راز میگوید و چون ساعتی مکث کرد فرمود
تا آن قلعه که فتح کرده بودند غارت کنند ابو رافع گوید من بخدمت رسول خدا آمدم و عرض کردم علی حسب الامر زمانی در میان مردم
ایستاده جمعی گفتند علی با خدا خود مناجات میکند رسول خدا فرمود بلی ای ابو رافع خدا با علی در سه موضع مناجات کرده در روز
طایف و در روز عقبه تبوک و در روز خیبر **پنجم** ایضا صفار بسند خود از علی بن اعین روایت کرده است که رسول خدا با اهل طایف
فرمود میفرستم بسوی شما مردی را که مثل خودم باشد خدا بدست او قلعه را مفتوح گرداند بضرب شمشیر او مردم همه گردنها دراز
کرده و خود را آشکار نمودند که شاید من یکی از ایشان باشد چون صبح شد علی را طلب کرد و فرمود یا علی بجانب اهل طایف برو بعد
از آن خدا رسول خود را امر کرد که بعد از آنکه علی رفت خود نیز برود و چون رسول خدا رفت علی بر بالای کوه بود رسول خدا فرمود
بجای خود باش علی پا ایستاد ما او را از دور شنیدیم مانند آواز آسیا در وقت گردیدن عرض کردند یا رسول الله این چه آوازی است

فرمود خدای تعالی با علی راز میگوید ششم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا در روز طایف با علی مناجات کرد و بطول انجامید آثار کراهت در چهره جمعی از اصحاب بهم رسید چنانکه گفتند امروز راز او با علی بدراز کشید رسول خدا فرمود ما انتجیته لکن الله عز و جل انتجاه هفتم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند دیگر از جابر روایت کرده است که رسول خدا علی را بخواند در روز طایف با او خلوت کرده بود با او بجز اکرم مردم همه سر دور بودند و عرض کردند لقد طال نجواک منذ الیوم فرمود ما انتجیته ولکن الله انتجاه هشتم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو … در حدیث مناشده امیر المؤمنین با اهل شوری روایت کرده است که فرمود آیا می دانید که رسول خدا در روز طایف با من نجوی کرد و زمانی دراز کشید با دیگری راز در میان نیاورد بعضی از شما عرض کردند یا رسول الله امروز با علی راز کردی و با ما نکردی رسول خدا فرمود من با او راز نکردم بلکه خدای تعالی با او راز کرد گفتند بلی نهم شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از حمران بن اعین روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبدالله عرض کردم بمن رسیده است که خدای تعالی با علی مناجات کرد فرمود بلی در روز طایف میان خدای تعالی و علی راز بود و جبرئیل نازل شد او نیز در میان ایشان بود دهم شیخ مفید بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبدالله عرض کردم که سلمة بن کهیل در مناقب علی احادیثی نقل کرده است فرمود کدام است آنها عرض کردم روایت کرده که رسول خدا اهل طایف را محاصره کرده بود و روزی تمام با علی خلوت کرد یکی از منافقان اصحاب گفت ما بعجب بلائی مبتلا شده ایم و این مرد با این غلام خود از اول روز راز میگوید رسول خدا فرمود من نیستم که با او مناجات میکنم بلکه خداست که با او مناجات میکند حضرت ابی عبدالله فرمود بلی اینها امور بیند که بعضی از آنها ببعضی معارض میشوند در شرح دیگر بعضی از آنها ببعضی دیگر شناخته میشوند یازدهم شیخ مفید بسند خود از ابو رافع روایت کرده است که چون رسول خدا علی را در روز خیبر خواند و علم بر … او داد فرمود دیده را باز کن و چون دیده کشود در میان مردم باز ایستاد که خدای تعالی امر بآن فرموده ابو رافع گوید علی برفت و من نیز با او بودم و چون فرود آمد بخیبر وارد گردید دیده باز کرد و در میان مردم باز ایستاد و زیاده درنگ کرد مردم گفتند علی با خدای خود مناجات میکند و چون دیده کشود در میان مردم باز ایستاد که خدای تعالی امر فرموده ابو رافع گوید علی برفت و من نیز با او بودم و چون فرود آمد بخیبر وارد گردید دیده باز کرد و در میان مردم باز ایستاد و زیاده درنگ کرد مردم گفتند علی با خدای خود مناجات میکند و چون ساعتی مکث کرد امر فرمود تا آن قلعه را که فتح کرده بود غارت کنند من بخدمت رسول خدا آمدم و عرض کردم یا رسول الله علی چنان امر نمانی بدر از در میان مردم باز ایستاد و من از جماعتی از ایشان شنیدم که میگفتند خدای تعالی با علی مناجات میکند فرمود بلی خدای تعالی با او راز گفته در روز طایف و در روز عقبه تبوک دوازدهم شیخ مفید بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که جابر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا در غزوه طایف علی را خواند با او راز کرد ابوبکر و عمر و بعضی از مردم گفتند با علی راز کرد و با ما نکرد رسول خدا در میان مردم آمد و خطبه خواند حمد و ثنای الهی بجای آورده بعد از آن فرمود ایها الناس شما چنان میدانید که من با علی مناجات کردم و بخدا سوگند که من با او مناجات نکردم بلکه خدای تعالی با او مناجات کرد معویة بن ابی حذیفه (?) بخدمت ابی عبدالله عرض کردم حضرت فرمود مردم چنین می گویند سیزدهم شیخ مفید بسند خود از ابو رافع روایت کرده است که چون رسول خدا سوره برائت را با ابوبکر داده او را بجانب مکه فرستاد خدای تعالی باو وحی فرستاد که ای محمد … کسی را که من چند نوبت با او راز کرده ام و میفرستی کسی را که با او راز نکرده ام پس رسول خدا فرستاد سوره برائت را از ابوبکر گرفت بعلی داد پس علی عرض کرد یا رسول الله عهد خود را بمن بگو رسول خدا فرمود خدا با تو عهد می کند با تو راز میگوید پس رسول خدا در روز برائت هنگام نماز ظهر تا نماز عصر با علی راز میگفت چهاردهم شیخ مفید بهمین اسناد روایت کرده است که خدای تعالی با علی راز گفت در وقتی که رسول خدا را غسل میداد پانزدهم شیخ مفید بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که چون در غزوه طائف شد رسول خدا با علی نجوی کرد ابوبکر و عمر عرض کردند با علی نجوی کردی و با ما راز در میان نیاوردی رسول خدا فرمود ما انا انتجیته بل الله انتجاه شانزدهم شیخ مفید بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا با اهل طایف فرمود میفرستم بسوی شما مردی را مثل خودم که خدای تعالی بدست او فتح کند مردم با این امید … چون صبح شد علی را بخواند فرمود بسوی اهل طایف برو بعد از آن خدای تعالی بر پیغمبر خود امر فرمود که بعد از رفتن علی بسوی طایف داخل شو و چون رفتند علی بر بالای کوه بود رسول خدا باو فرمود بجای خود باز ایست پس ما صدائی شنیدیم مانند صدای آسیا در وقتی که … عرض کردیم

یا رسول الله این چه صدائی است که میشنویم فرمود خدای تعالی با علی مناجات میکند هفدهم شیخ مفید بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا در روز طایف با علی مناجات کرد اصحاب گفتند یا رسول الله با علی مناجات کردی و او را زمان درازی نگاه داشتی فرمود من با او مناجات نکردم بلکه خدا با او مناجات میکرد هجدهم شیخ مفید بسند خود از حمران بن اعین روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبدالله عرض کردم بمن رسیده است که خدای تعالی با علی مناجات کرد فرمود بلی مناجاتی در میان خدا و علی در روز طایف شد و جبرئیل در میان ایشان فرود آمد و فرمود خدای تعالی حلال و حرام و تاویل را بر رسول خود تعلیم کرد و رسول خدا همه آنها را بعلی تعلیم فرمود

باب صد و پنجاه و چهارم

در اینکه علی بنص رسول خدا تفضیل دارد بر تمام امت در حکم و اینکه رسول خدا امر قضا و حکومت را باو گذاشته و در حق او دعا کرده که خطا نکند از ذریات عامه در این مقدمه حدیث است اول موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود اقضی امتی علی بن ابیطالب است دوم ایضا موفق بن احمد بسند خود از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا فرمود اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب است سیم در مسند احمد حنبل عبدالله بن احمد بسند خود از … عبدالله بن بریده روایت کرده است که در خدمت حضرت رسول … ذکر داشتند حکمی را که علی کرده بود رسول خدا در تعجب شد فرمود حمد میکنم خدائی را که حکمت را در میان ما اهل بیت گذاشت چهارم عبدالله احمد حنبل بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که در یمن سه نفر را نزد علی آوردند که هر سه در یک طهر با دختری مواقعه کرده بودند و از آن دختر پسری بهم رسیده بود و هریک از آنها ادعا میکردند علی فرمود شما با هم شریکانی بدخلق هستید و من در میان شما قرعه می اندازم بنام هر یک از شما بیرون آمد پسر از آن او باشد و دو ثلث قیمت آنرا بدو شریک خود بدهد چون این حکم را بخدمت رسول خدا عرض کردند فرمود غیر از آنچه علی در میان ایشان حکم کرده است حکم دیگری برای این نمی یابم پنجم عبدالله بن احمد حنبل بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا مرا بیمن فرستاد بقومی رسیدم که گودالی کنده بودند برای گرفتن شیر و چون شیر را در میان گودال انداختند خلقی بنظاره جمع شدند … ناگاه یکی از تماشائیان را پای بلغزید نزدیک شد که در آن گودال بیفتد ناچار دست زد دامن دیگری را بگرفت تا خود را برهاند و آنکس نیز چنین … بدیگری چسبید تا آنکه چهار نفر از ایشان بیکدیگر چسبیدند و همگی بگودال در افتادند و شیر همگی را مجروح کرد پس مردی آمده و آن شیر را بکشت و آن چهار نفر از جراحت و زخم شیر مردند و اولیای ایشان قصد مطالبه خون او و آن مرد دویم میکردند و کار بشمشیر و قتال کشید علی از قضیه آگاه شد ایشان را از مقاتله منع نمود و فرمود شما قتال میکنید و حال آنکه رسول خدا در حیات است من در میان شما حکمی میکنم اگر بآن راضی شدید آن حکم خداست در میان شما و الا از یکدیگر دست باز دارید تا بخدمت رسول خدا رفته او در میان شما حکم کند و بعد از آن هر که … شما حکم رسول خدا را بپذیرد دیگر او را حقی نخواهد بود و حکم این است که از قبایلی که بر کنار چاه حاضر بودند یک ربع دیه و یک ثلث دیه و یک نصف دیه و یک دیه تمام جمع کنید و اولیای مقتول اول را ربع دیه بدهید زیرا که او هلاک کرده است آنکس را که بر بالای او بوده و دویمی را ثلث دیه و سویمی را نصف دیه … آنها از حکم ابا کردند و راضی نشدند نزد رسول خدا در مقام ابراهیم بود نزد او آمدند و ماجرا را معروض داشتند فرمود من در میان شما حکم می کنم یکی از ایشان عرض کرد که علی در میان ما حکمی کرده و حکمی که کرده بود عرض کردند رسول خدا حکم علی را اجازه کرد ششم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از حبشی بن جناده روایت کرده است که علی فرمود … فقیر گوید اظهر در نظر این است که این فقره جزو روایت سابق باشد و مؤلف آنرا بخصوص در میان احادیث شمرده و احتمال حدیث دیگر است … ذکر نکرده و یا از قلم او افتاده است و الا فلا وجه لذکر هذا المقدار من الحدیث والله العالم بالحق هفتم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از سماک بن حرب از علی روایت کرده است که رسول خدا مرا بسوی قبیله فرستاد که در میان ایشان حکمی کنم من عرض کردم مرا بسوی مردمی میفرستی که همگی خداوندان عمر و پیرمرد اند و من بحسب سن از همگی ایشان کوچکترم و علم بقضاوت ندارم رسول خدا دست بر سینه من گذاشت و فرمود خدایا ثابت بدار زبان او را و هدایت کن دل او را … فرمود ای علی هرگاه دو خصم نزد تو آیند تو برای اول حکم مکن تا از آن دیگر سخن او را بشنوی که حکم بر آن برای تو ظاهر میشود علی فرمود و بعد از آن پیوسته در میان مردم حکم میکردم سید گوید که … داود بن عمر بود و کلام بعضی از این اخبار … از بعضی دیگر هشتم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از حنش بن معتمر از علی روایت کرده است که رسول خدا مرا بیمن فرستاد تا در میان ایشان حکم کنم عرض کردم یا رسول الله من جوانم و مرا بسوی جماعتی

باب صد و پنجاه و چهارم

میفرستی که همگی کهول و خداوندان عمرند پس دعا کرد چند خواند این لفظ حدیث ابو الربیع است و داود در حدیث خود زیاد کرده و گوید
پس رسول خدا دست خود بر سینه من نهاد و فرمود ثبتک الله و سددک و در حدیث ابو الربیع است که فما اختلف علیّ بعد ذلک القضاء
نهم عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از حارثة بن مضرب از علی روایت کرده است که رسول خدا مرا بقضا و بسوی یمن فرستاد من
عرض کردم مرا بسوی قومی صغیر سنی تا در میان ایشان حکومت کنم و همگی انها در سن از من بزرگترند رسول خدا فرمود برو که خدا ثبات
قلب ترا هدایت خواهد کرد و زبان ترا در حکم ثابت خواهد کرد **دهم** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از سماک از حنش از علی روایت
کرده است که رسول خدا مرا بسوی یمن فرستاد من عرض کردم یا رسول الله تبعثنی الی قوم اسن منی و انا حدث لا ابصر القضاء علی گوید پس
رسول خدا دست بر سینه من نهاد و گفت خداوندا زبان او را ثابت بدار بگفتن حق و دل او را هدایت کن بحکم حق و فرمود چون هر دو
خصم نزد تو نشینند در میان ایشان حکم مکن تا وقتیکه از آن دیگر بشنوی انچه را از این خصم شنیدی که چون چنین کنی حکم خدا از برای تو
ظاهر میشود راوی گوید بعد از آن نزد علی در هیچ حکمی خطا نکرد و هیچ حکمی بر او مشکل نشد **یازدهم** عبدالله بن احمد بن حنبل
بسند خود از ابو البختری از علی روایت کرده است که رسول خدا مرا بیمن فرستاد و من خورد سال بودم عرض کردم یا رسول الله مرا بسوی قومی
میفرستی تا در میان ایشان حکم کنم و مرا علمی بحکومت نیست رسول خدا فرمود نزدیک من بیا چون رفتم دست خود را بر سینه من نهاد و فرمود
اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه و بعد از آن دیگر در حکم کردن میان دو نفر مرا شکی عارض نشد **دوازدهم** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از
جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که علی حکم فرمود بیک شاهد با قسم در حجاز و همچنین بیک شاهد با قسم در کوفه
حکم فرمود **سیزدهم** موفق بن احمد بسند خود از ابو البختری از علی روایت کرده است که رسول خدا مرا بیمن فرستاد تا حکم کنم و من خورد
سال بودم و مرا علمی بحکومت نبود پس دست بر سینه من نهاد و عرض کرد اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه قسم بانکسیکه دانه را شکافته که
بعد از آن در حکومت میان دو نفر مرا شکی عارض نشد **چهاردهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده
است که رسول خدا فرمود اقضی الامة علی یعنی علی داناترین همه امت من است در حکم **پانزدهم** در کتاب فضایل الصحابة تالیف ابو المظفر
سمعانی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی اقضی امتی است هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته
و هیچ بنده بولایت من نرسد مگر بمحبت علی بن ابیطالب ابن بطریق در کتاب مستدرک گفته است این حدیث را احمد بن حنبل در سه طریق
روایت کرده است و مسلم در صحیح خود بیک طریق **شانزدهم** ایضا در کتاب فضایل الصحابة بسند خود از ابن عباس روایت
کرده است که عمر گفت علی اقضانا و ابی اقرانا یعنی علی در حکومت از ما داناتر است و ابی بن کعب در قرائت قرآن و این خبر را از هر دو صحیح
نقل کرده صحیح مسلم و صحیح بخاری **هفدهم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از ابو نعیم حافظ که هر دو از علمای عامه اند
روایت کرده است که رسول خدا فرمود من غلبه میکنم بر تو بنبوت که نیست نبوتی پس از من و تو غالبی بر سایر مردم بهفت خصلت که
احدی از قریش انکار انها نتواند کرد ایمان تو از همه پیشتر و وفای تو بعهد خدا از همه بیشتر و پایداری تو بامر خدا از همه ثابت تر
و تسویه کردن تو در قسمت از همه زیادتر و عدل تو در رعیت از همه بیشتر و بصیرت تو در حکم خدا از همه فزونتر و فضل تو نزد
خدای تعالی از همه عظیم تر است **باب سیصد و پنجاه و پنجم** در اینکه حضرت امیرالمؤمنین اقضی امت است بعد از رسول خدا و از
حضرت او را متولی احکام فرمود از روایات خاصه و در آن هفت حدیث است **اول** شیخ در کتاب تهذیب بسند خود از حضرت ابی عبدالله
روایت کرده است که فرمود در عهد رسول خدا گاوی خری را کشت او را نزد رسول خدا بردند و حضرت نشسته و اصحاب
نیز از جمله ابو بکر و عمر نیز در حضور بودند فرمود ای ابو بکر در میان ایشان حکم کن عرض کرد یا رسول الله بهیمه ای بهیمه ای را کشته چیزی
بر او نیست پس فرمود ای عمر در میان ایشان حکم کن او نیز مثل گفته ابو بکر گفت پس فرمود یا علی در میان این دو خصم حکم کن عرض
کرد بلی یا رسول الله اگر گاو بجایگاه خر داخل شده صاحب گاو ضامن است و اگر خر بجای خود بجایگاه گاو رفته ضمانی بر صاحب گاو نیست
راوی گوید رسول خدا دست بسوی اسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوندی را که گردانید از خود من کسی را که حکم کند در میان مردم
بحکمی که پیغمبران کرده اند **دوم** شیخ در تهذیب بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا مرا بجانب یمن فرستاد
تا در میان ایشان اصلاح کنم عرض کردم یا رسول الله اهل یمن مردمانی اند بسیار و همگی صاحب سن و من جوان و خورد سال فرمود یا علی چون
بعقبه فیق رسیدی باواز بلند ندا کن ای درختان و سنگها و ریگها بانیای تو ذات خاک رسول خدا شما را سلام میرساند گوید

نغم و چون ببالای آن عقبه رسیدم بر اهل یمن مشرف شدم دیدم همگی ایشان رو بجانب من میایند با نیزه و سنانها و با شمشیرها کشیده
و تیرها با پرو پیکان و چون ایشان را دیدم باواز بلند ندا کردم یا شجر و یا مدر و یا ثری محمد رسول الله یقرئکم السلام پس هیچ درخت
و هیچ سنگ و خاکی نماند مگر انکه بحرکت امدند و بیکبار گفتند و علی محمد رسول الله و علیک السلام چون این جماعت این صدا را شنیدند
مضطرب شدند و اسلحه از دست ایشان بیفتاد و شتابان بسوی من امدند و من ایشان را صلح داده مراجعت نمودم **سیم** شیخ در تهذیب
باسناد خود از ابو عبدالله روایت کرده است که سه نفر در یک طهر با زنی مواقعه کردند و از آن زن پسری شد و این امر در زمان جاهلیت قبل از
ظهور اسلام اتفاق افتاد حضرت علی در میان ایشان حکم کرد و قرعه زده قرعه بنام انکه در امد پسر را باو داد و دو ثلث دیه از برای آن دو شریک
قرار داد این حکم را بحضرت رسول عرض کردند حضرت بخندید بطوریکه دندانهای او نمایان شد و فرمود نمیدانم در این قضیه حکمی را غیر
از انچه علی گفته **چهارم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابی عبدالله روایت کرده است که رسول خدا علی را بیمن فرستاد چون مراجعت کرد فرمود برای
من حدیث کن از ظرایف امری که برخورد در این سفر گفت عرض کردم یا رسول الله قومی نزد من امدند که جاریه خریده بودند و همگی ایشان در
یک طهر با او مواقعه کرده بودند از آن جاریه پسری شده بود و همه در آن نزاع میکردند هر یک ادعا میکرد پس در میان ایشان قرعه زدند
و پسر را برای کسی قرار دادم که قرعه بنام او بیرون امد و ضامن سهم آن دو دیگر شد رسول خدا فرمود هیچ قومی در امری نزاع نکنند که امر
خود را بخدای تعالی تفویض نمایند مگر انکه سهم صاحب حق بیرون اید **پنجم** شیخ در کتاب تهذیب بسند خود از ابی جعفر روایت
کرده است که رسول خدا علی را بیمن فرستاد و چون مراجعت کرد رسول خدا فرمود حدثنی باعجب ما ورد علیک و همان حدیث بعینه نقل کرده
ششم شیخ در تهذیب بسند خود از ابی جعفر روایت کرده است که رسول خدا علی را بیمن فرستاده بود و در انجا اسبی از مردی گریخته
بود و مردی را با پای خود زده بکشت اولیای مقتول صاحب اسب را گرفته نزد علی اوردند صاحب اسب اقامه شهود کرد
که اسب او از خانه گریخته است و او را لگد زده فرمود دیه مقتول بر صاحب اسب نیست و اولیای مقتول از یمن بیرون امده و نزد رسول خدا
امدند عرض کردند یا رسول الله علی بما ستم کرده و خون کشته ما را باطل ساخته است رسول خدا فرمود علی ستمکار نیست و برای ظلم
کردن افریده نشده زیرا که ولایت مخصوص علی است پس از من و حکم حکم او است و قول قول او و رد نمیکند ولایت و حکم و قول او را مگر
کسیکه کافر باشد و راضی نمیشود بحکم او و خوشنودی نمیکند بولایت و قول و حکم او مگر کسیکه مؤمن باشد و چون اهل یمن فرمایش رسول
خدا را در حق علی شنیدند عرض کردند یا رسول الله بحکم علی راضی شدیم و قول او را پسندیدیم رسول خدا فرمود و این راضی شدن شما
بحکم او توبه شما است از انچه گفتید **هفتم** شیخ در تهذیب بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که قومی در یمن گودالی
برای شکار کردن شیر کنده بودند شیری در آن گودال افتاد مردم از دحام کردند بتماشای شیر مردی بلغزید در آن گودال بیفتاد در
اثنای افتادن دیگری را بگرفت و آن دیگر دیگری را گرفت و آن دیگر نیز دیگری را چسبید همگی در افتادند بعضی از ایشان از جراحت شیر مردند
و بعضی از جا بیرون امده و مردند اولیای مقتولین شمشیر کشیده کار بخصومت کشید امیرالمؤمنین فرمود بیائید تا در میان شما حکم
کنم پس از اولی ربع دیه و بدومی ثلث دیه و بسومی نصف دیه و چهارمی را دیه کامله قرار داد و دیه را بر قبایل عرب که در انجا از دحام کرده
بودند گذاشت بعضی راضی شدند و بعضی نشدند و داوری نزد رسول خدا اوردند و حکم امیرالمؤمنین را با حضرت عرض کردند
و حکم امیرالمؤمنین را با حضرت عرض کردند رسول خدا حکم او را اجازه کرد و امضا فرمود **باب سیصد و پنجاه و ششم** در
اینکه ابو بکر و عمر و عثمان و دیگران از اصحاب رسول خدا در علم و حکم بحضرت امیرالمؤمنین رجوع میکردند از روایات عامه و در آن
سی و سه حدیث است **اول** از مسند احمد حنبل عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از یحیی از سعید بن مسیب روایت کرده است که
گفت عمر بخدا پناه میبرد از هر مشکلی که او را وارد می نمود و حضرت امیرالمؤمنین حل مشکل او نمیکرد و سخنش این بود که می گفت اعوذ بالله
من معضلة لیس لها ابو الحسن **دوم** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از قتاده از حسن روایت کرده است که عمر بن خطاب حکم برجم مجنونه
کرد علی باو فرمود ما لک و للمجنونة این زن بوده را رجم میکنی من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود قلم تکلیف از سه کس برداشته شده
است از دیوانه تا عاقل شود و از انکه در خواب باشد تا بیدار شود و از طفل تا بالغ گردد عمر رجم او را برداشت **فقیر گوید** ابن قتیبه
قاضی القضاة و همچنین ابن ابی الحدید المعتزلی نقل کرده اند **سیم** عبدالله بن احمد بن حنبل بسند خود از ابو حازم روایت کرده است که
مردی نزد معویه امده مسئله ای از او سؤال کرد معویه گفت برو و این مسئله را از علی بن ابیطالب سؤال کن که او از من اعلم است سؤال

تواند کفت یا امیر المؤمنین جواب از بهتر از جواب علی میدانم معویه کفت بد سخنی کفتی و ناخوش باشی مردی را که رسول او را غز نزد و کرامی داشت بسبب علم او و در سول خدا با او فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و چون امری بر عمر مشکل میشد از او سؤال میکرد و من خود دیدم عمر را که امری بر او مشکل شده بود کفت علی اینجا است و از پیش امده مشکل چه غم است برخیز ایمرد و از نزد من دور شو که خدا پایهای تو را قوی نکند هد و ابراهیم محمد حموینی که از علمای عامه است این حدیث را در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین نقل کرده **چهارم** در اخر دویم کتاب جزو پنجم از صحیح مسلم در تفسیر سوره احقاف کوید مردی با زن خود مواقعه کرد و چون شش ماه از ان کذشت ان زن پسری زائید شد بمرد این را بعثمان بن عفان کفت عثمان حکم کرد که ان زن را سنکسار کنند علی این را شنید منع فرمود و بعثمان کفت خدا تعالی میفرماید حمله و فصاله ثلثون شهرا و فصاله فی عامین یعنی مدت حمل طفل و شیر دادن ان سی ماه است مدت شیر دو سال و چون دو سال که مدت شیر خوردن باشد از ان بیرون کنی شش ماه برای حمل میماند پس هر کاه مدت حمل شش ماه کفته باشد تو چرا بنده خدا را رجم مینمائی چون عثمان از حضرت امیر المؤمنین این دلیل شنید کفت بخدا سوکند که عثمان را عار نیاید از اینکه جاهل باشد و در حکم خطا کند **فقیر کوید** بسید کفته است راوی عبارت حدیث را بلفظ عبد بعض است بنکاف نقل کرده است و استنکاف بمعنی ننک داشتن و شعر ابن قتیبه را شاهد و ورده است و العبد ان بمعنی تمیم بدان ام ای انف و بعضی از فضلا در صلوات الله علیهم حدیث را باین عبارت نقل کرده که ما عند عثمان الا ان بعث الیها فرجمت یعنی چیزی که پیش عثمان بهم میرسید اینست که حکم کند و الله العالم **ششم** موفق احمد بسند خود از عبد الوارث بن سعید بن حسن روایت کرده است که زنی بنوانه زنا کرد و از زنا حمل برداشته بود او را نزد عمر بن خطاب اوردند عمر حکم کرد تا او را سنکسار کنند علی فرمود ای عمر مکر نشنیده که رسول خدا فرمود رفع القلم عن ثلثة عن المجنون حتی یبرء و عن الغلام حتی یحتلم و عن النائم حتی یستیقظ عمر چون این را شنید او را رها کرد و تفسیر حدیث در حدیث دویم باب کذشت **فقیر کوید** این حدیث دلالت میکند بر قلت اطلاع عمر بلکه بر عدم علم او باحکام شریعت و ملاعلی توشجی عذر خلیفه را نخواسته و کفته است شاید عمر از حال جنون او خبر نداشته **هفتم** موفق احمد بسند خود از زید بن علی از پدرش از جدش از علی روایت کرده است که در زمان خلافت عمر زنی حامله نزد او اوردند عمر از او سؤال کرد ان زن اعتراف بزنا نمود عمر حکم برجم او کرد علی بر ایشان بکذشت پرسید این زن چه کرده است کفتند امیر المؤمنین عمر حکم کرده است که او را سنکسار کنیم علی ان زن را بر کردانید بعمر کفت تو امر کرده که او را رجم کنند کفت بلی چون خود اعتراف بزنا نمود کفت ترا بر این زن تسلط است که حکم کنی و لکن بر این طفل که در شکم او است چه تسلط داری و شاید او را ترسانیده و تهدید کرده و از شدت بیم اعتراف نموده است عمر کفت بلی چنین است علی فرمود مکر نشنیده که رسول خدا فرمود نیست حد بر کسیکه اعتراف کند پس از کرفتاری و بعد از قید و حبس و تهدید اعتراف باختیاری نباشد عمر او را دست کوتاه کرد و کفت عجز النساء ان تلد مثل علی بن ابی طالب یعنی زنان عالم عاجزند از اینکه فرزندی چون علی بزایند و لولا علی لهلک عمر اکر علی نبود عمر هلاک میشد **هشتم** موفق احمد بسند خود از ابو حرب بن ابی الاسود روایت کرده است که زنی را نزد عمر اوردند که شش ماهه زائیده بود عمر برجم او فرمان داد علی شنید و فرمود باین زن حدی نیست عمر بخدمت انسرور فرستاد و از او سؤال کرد که چرا او را حدی نیست علی فرمود حق تعالی فرموده است و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و فرموده است و حمله و فصاله ثلثون شهرا پس شش ماه حمل او است و دو سال تمام رضاع او و حدی بر او نیست پس عمر او را رها کرد و پس از ان شنیدم که دیکر نیز ان زن بزائید **نهم** ایضا موفق احمد بسند خود از مسروق روایت کرده است که زنی در ایام عده شوهر کرده بود او را نزد عمر اوردند عمر ان زن را از ان شوهر جدا کرد و مهر او را کرفته در بیت المال کذاشت و کفت لا اجیز مهرا لا نکاحه و کفت این مرد و زن بیکدیکر حرام موبدند شعیب در روایت خود کفته است که این قضیه را علی شنید و فرمود اکر جاهل بوده اند بحکم مهر او را باید هند بجهت انکه فرج خود را تحلیل کرده و در میان ایشان تفریق کنند و چون عده او تمام شود اکر خواهد او را خطبه کند با مردان دیکر پس عمر خطبه خواند و کفت بر کردانید جهالات را بسنت پس بقول علی رجوع نمود از قول خود **فقیر کوید** مراد عمر این است که هر کس نزد کسی نادانی حکمی کرده است از ان زدی قاعده که رسول خدا قرار داده است اصلاح نماید چنانکه من بد حکم خطا کردم بعد از انکه علی حکم از فرموده بر کشتم و حکم او را قبول نمودم **دهم** ایضا موفق احمد بسند

برخواستن

خود از ابن سیرین روایت کرده است که عمر از جماعتی از مردم که در ان جا بودند پرسید مملوک را چند زن میرسد که بعقد خود در اورد و بعلی کفت ای صاحب معافری مقصود من از این سؤال تو بودی که جواب او بکوئی و معافری ردائی بود که انحضرت بر دوش مبارک افکنده بود حضرت فرمود او را دو زن میرسد **فقیر کوید** معافر نام بلدی است و نام بزرک قبیله از همدان جامها معافریه بکی از انها منسوب است کاله فی ق **یازدهم** ایضا موفق احمد بسند خود در کتاب مناقب خوارزمی بالفعل بدو نقل موجود است بسند خود از ابن عباس روایت نقل کرده است در مدح عباس قال ابن عباس کنا فی جنازة فقال علی بن ابی طالب لزوج ام الغلام امسک عن امرأتک لعمر و لعمیک عن امرائه اخی عمر حسنا فقال نعم یا امیر المؤمنین زید بان تشبر ترحمها لا یبغی فیه شی فیشتری المیراث من اخیه ولا میراث له فقال **دوازدهم** موفق احمد بسند خود از یحیی بن سعید بن مسیب روایت کرده است که کفت از عمر شنیدم که می کفت اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابی طالب حیا یعنی خداوندا مرا زنده نکذار که مرا مشکلی رو دهد و علی زنده نباشد تا حل ان نماید **سیزدهم** موفق احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که مردی بر علی ادعائی نمود در انوقت در مجلس عمر نشسته بود عمر کفت یا ابا الحسن و در روایت دیکر کفت قم یا ابا الحسن فاجلس مع خصمک یعنی ای ابو الحسن برخیز و با خصم خود بنشین تا میان شما حکم کنم علی برخواست و با خصم خود نشسته مناظره کردند چون سخن ان مرد باطل شد برخواسته و علی نیز برخواسته بجای خود نشست عمر اثار تغییر در کونه مبارک علی مشاهده کرد با او کفت یا ابا الحسن سبب تغییر تو چیست عکر مکروه داشتی انچه واقع شد از من کفت بلی کفت چه کفتم کفت مرا در حضور خصم نام بردی و بمن احترام نمودی و مرا بکنیه من خواندی و کفتی یا ابا الحسن و بایست بکوئی یا علی برخیز و با خصم خود بنشین عمر از جای برخواست و دست او ببوسید و سر او را بکرفت و میان دو چشم او را بوسید و کفت پدر بفدای شما باد که خدا تعالی ما را بشما هدایت کرد و بسبب شما ما را از ظلمت کفر بیرون اورده و بنور ایمان منور کردانید **چهاردهم** موفق احمد بسند خود از خالد منتهی روایت کرده است که روزی عمر بن خطاب خطبه میخواند کفت اکر ما شما را برکردانیم از انچه می دانید بسوی انچه انرا نمی دانید شما چه خواهید کرد راوی کوید همه ساکت ماندند و جواب نکفتند تا انکه عمر سه نوبت این سخن کفت پس علی از جای برخواسته کفت یا امیر المؤمنین ترا توبه تکلیف میکنیم اکر توبه کردی قبول میکنیم و الا ترا کردن میزنیم عمر کفت حمد میکنیم خدا را که قرار داده در میان امت ما کسی را که ما را از راه راست بیرون میرویم ما را براه راست می اورد و کجی ما را راست میکند **پانزدهم** موفق احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که عمر کفت اصحاب رسول خدا را هجده سابقه و فضیلت است هیجده از ان مخصوص علی است و در ان پنج فضیلت دیکر نیز با ما شریک است **شانزدهم** موفق احمد بسند خود از عطا از ابو عبد الرحمن روایت کرده است که جماعتی در شام شراب خمر کردند و در زمان خلافت عمر بود و در انوقت یزید بن ابی سفیان والی ایشان بود پس ایشان را فرستاد کفتند ما شرب خمر کرده ایم و بر ما حلال است یزید کفت مکر نمی دانید که خدا تعالی فرموده است انما الخمر و المیسر الی اخر ایه کفتند ایه بعد از این ایه است که میفرماید لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا تا انجا که میفرماید و الله یحب المحسنین و ما اهل ایمان و احسانیم پس یزید این قضیه را بعمر نوشت عمر در جواب نوشت اکر نوشته من در شب بتو رسد صبح نکنی تا ایشان را نزد من فرستی و اکر بروز بتو رسد شب نکنی مکر انکه انها را روانه کنی راوی کوید پس یزید ایشان را نزد عمر فرستاد و چون حاضر شدند عمر از ایشان سؤال کرد ایشان همان جواب کفتند عمر با اصحاب رسول خدا در باب انها مشورت کرد کفتند ای امیر المؤمنین ایشان بر خدا دروغ بستند و حلال کردند در دین خدا انچه را خدا حرام کرده پس کردن ایشان را بزن و علی نشسته و ساکت بود عمر کفت یا ابا الحسن تو چه میکوئی کفت یا امیر المؤمنین این جماعت بخدا افترا بسته اند و حرام خدا را حلال کرده اند ایشان را توبه تکلیف کن اکر بهمان اعتقاد خود باقی ماندند و خمر را حلال کفتند ایشان را کردن بزن و اکر از اعتقاد خود برکشتند هشتاد تازیانه حد ایشان است بسبب افترائی که بخدا بستند عمر ایشان را طلبید و فرموده علی را بایشان باز کفت بعد از ان کفت اکنون چه میکوئید کفتند ما توبه میکنیم و کواهی میدهیم که خمر حرام است و ما دانسته و چنین کاری کرده ایم عمر حد زده و رها نمود **هفدهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از سماک از حنش روایت کرده است که دو نفر مبلغ یکصد دینار و دیعه نزد زنی از قریش امانت کذاردند و با او قرار دادند که تا هر دو حاضر نشوند این وجه را رد نکند و قتی یکی از ایشان نزد ان زن امد کفت فلان مرده است انمال را بمن رد کن ان زن ابا کرد و امتناع نمود ان مرد پیوسته نزد ان زن واسطه میکماشت و تا مدت سه سال الحاح او زن رد میکرد تا انکه ان زن مال را باو داد بعد از ان شریک دیکر امده مطالبه انمال نمود زن در جواب کفت فلانی مال را از من بکرفت نزد او برو از نزد عمر بردند عمر از ان زن بینه خواست

از زنها از بستر علی را آمد عمر گفت یا ایها الامیر ... گفت از تو سؤال میکنم که مرا به نزد علی فرستی تا چاره کار من کند

عمر ایشان را به نزد علی فرستاد ...

... **مجد همم** ...

احمد بسند خود از یحیی بن عقیل روایت کرده است که چون علی حل مشکلات عمر میکرد عمر میگفت یا علی خدا ...

نوزدهم ... از ابو علی بن عبد الله ...

... **فقیر گوید** ...

دو میل حصا خوب یافتند تبانی پوشیده **فقیر گوید** که تبان شلوار کوتاه مخود داشته که از ابعا رسی تبان میگویند بالجمله و بر بیل تکیه زده و این ابیات تلاوت میکرد ایحسب الانسان ان یترک سدی تا آخر سوره واشک از دیدگانش جاری بود مردم را از گریه او دهشتی عارض شده بگریه در آمدند بعد از آن ساکت شد مردم نیز ساکت شدند عمر از نواقعه سؤال کرد حضرت جواب او را باز داد در حل مشکل او نمود عمر گفت بخدا سوگند که حق را اراده کرده بود برای خلافت ولکن قوم تو از آن ابا نمودند حضرت فرمود یا ابا حفص مرخل افتند نظر تو سبات ما سان شده و وعده گاه من و تو و این مردمان روز قیامت است عمر دست بر هم زد کنان شد و زمانی بر زمین افکنده و بهم زد فرود رفت **بلیست و ششم** ابن ابی الحدید در همین شرح از عمر سعید ... صالح روایت کرده است که گفت من با شعبی مانی در غزوه صحبت بودم او گفت وقتی علی سخنی بمن رسید که بعمرو بن العاص گویم فرمود چون عمر را ملاقات کنی با او بگوی که علی میگوید بهترین مخاوف ... خدا تعالی کسی است که کردار حق نزد او محبوب تر باشد از هر چیزی هر چند آن کردار سبب نقص او باشد در نظر مردم و دور افتاده ترین خلق از خدا کسی است که کردار باطل محبوب ترین چیزها باشد نزد او هر چند آن کردار باطل سبب یادتی او شود در نظر مردم و بخدا سوگند ای عمر که تو میدانی موضع حق کجاست بجز سببی از آن تجاهل در دیده باندازه عمال الحاجی که تو در شده است از دنیا بخدا سوگند که دشمن خدا و دشمن دوستان خدا هلاک و چنان بدان که اینچه تو رسیده است ز دست تو در نخصم خاشان بعهد و پیمان باش و نه پشت و پناه ستمکاران من میل نم که بودی از در زنادم خواهی بود از زهد و روز مرک است و پیوسته زود خواهی کرد و حسرت خواهی برد کرای کاش با علی عداوت نمیکردیم و بر حکم خدا رشوت نمیکرفتیم شعبی گوید چون با او ملاقات کردم پیغام آنحضرت را باو رسانیدم چنگ در ریش خود زد و فرود رفت بعد از آن گفت تو قابل مشورت علی بودی و با برای او صلوت نداکار کردند و بار دا امیر او امین بود گفتیم با ابن الناسبقه تراچه مانع است که از مولای خود و سید مسلمانان بعد از رسول خدا مشورت قبول نمائی و او از تو بهتر است و ابو بکر و عمر نزد او می آمدند با او مشورت میکردند و برای و عمل مینمودند گفتم ما نند من کسی با چون تو ادمی متکلم نمیشود گفتم بید و شیطو و ما در ما بعضی خود میدانی که از گفتن من اغراض میکنی چون این را گفتم از جلو خود جواب من بر خواستم **فقیر گوید** وشیط اتباع خدم و اجلاف گویند و جمعی که یکدیگر پیوند نداشته باشند و ایشان را اصلی نباشد که اکنون باصطلاح فارسیان چر باک گویند بر مفرد و جمع هر دو اطلاق میشود و ابن النابغه گویند زیرا که مادرش بکر را در زشت شهرتی و ظهوری داشت ... و او را نابغه میگفتند و نبوغ بمعنی ظهور است **بلیست و هفتم** ایضا ابن ابی الحدید گوید مروی است که در دیگر کتابی نیز در عراق بود که تاریخ از شهر شعبان بود **فقیر گوید** چون تا آن روز هنوز تاریخی در عرب تاریخی مقرر نشده بود و بالجمله پرسید کدام شعبان شعبان گذشته یا شعبانی که در آن هستیم عمر از این متنبه شده اصحاب رسول خدا را جمع کرد و گفت تاریخی برای مردم قرار باید داد که بان رجوع نمایند یکی گفت تاریخ اهل روم گفتند تاریخ روم بسیار طولانی میشود زیرا که از عهد ذو القرنین است دیگری گفت تاریخ فرس که چون یکی از ایشان بر تخت سلطنت نشیند تاریخ پادشاه سابق را از دست بنهادند نزد او تاریخ قرار دهند تا آنکه علی فرمود تاریخ خود تان را هجرت قرار دهید از روزی که رسول خدا از دار شرک بیرون آمده و بدار النصرت تشریف آورد و آن هجرت است عمر رای آنحضرت پسندیده و تاریخ هجرت رسول خدا را بعد از دو سال و ... از مدت خلافت عمر قرار داد **بلیست و هشتم** ایضا ابن ابی الحدید گوید در نزد عمر بن خطاب سخن از زیور های خانه کعبه و بسیاری آنها مذکور داشتند جمعی گفتند آنها را بیرون بیاور و بلشکر اسلام ده که اجر آن زیادتر است خانه کعبه را چه حاجت بزیور است عمر در این خیال افتاد و از امیر المؤمنین سؤال کرد که تو چه میگوئی حضرت فرمود قرآن بر رسول خدا نازل شد و اموال بر چهار قسمت کردند یکی اموال مسلمانان است از بود پنج قسمت کردند یکی فیء است و از ابهم سهام ان قسمت نمودند یکی خمس است خدا تعالی آن را قرار داد در دجا که قرار داد و یکی صدقات است آن را قرار داد و برای آنها که خدا در دنیا بود کعبه نیز بود خدا تعالی آن را بحال خود گذاشت از روی فراموشی زیرا که ان نفرمود و هیچ جائی بر او پوشیده نبود تو نیز ما نند خدا و رسول کن و آنها را در از مکان و جا بجائی که گذاشته اند تو نیز بگذار عمر بعد ما یش علی ترک زیورها کرده و گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم **سی ام** ابن ابی الحدید گوید قال امیر المؤمنین لو قد استوت قدماى من هذه المداحض لغيرت اشياء **فقیر گوید** مداحض جمع مدحض و مدحض بمعنی لغزشگاه است یعنی اگر ثابت و مستقیم مانند قدمهای من از این لغزشگاهها هر اینه چیزهائی را تغییر میدادم **فقیر گوید** مراد از این چیزها احکامی اند که خلفای سلف در میان مردم جاری نموده بودند ابن ابی الحدید در شرح گفته است ما شک

و شبهه نداریم در اینکه احکام و قضایا حضرت امیر المؤمنین با اقوال صحابه مخالف بود مانند بریدن دست زدن از سر انگشتان و فروختن امهات اولاد و غیر ذلک و او مانع نداشت از تغییر آن احکام که در او از تغییر آن احکام خلفای ماضیین مکر اشتغال و بجز اعادی بمعاونت طایفه خوارج بعض ... و مراد آنحضرت واشاره او بمداحض خلفای سلف همین است چنانچه و بس گوید الالمعی الذی یظن بک الظن کان قد رای و قد سمعا و ابو الطیب گوید ذکی تظنیه طلیعه عینه یری قلبه فی یومه ما یری غدا **سی و یکم** ابن ابی الحدید گوید ابن سعد روایت کرده است که عمر مدتی از مال مسلمانان نمیخورد تا آنکه مفلس و فقیر و محتاج شد و از ابو بکر اصحاب رسول خدا مشورت کرد و با ایشان گفت من اوقات خود را با امور شما مصروف میدارم کفاف معیشت لازم است چه مقدار بهره او را است که از مال المسلمین تصرف کند عثمان گفت بخور و اطعام کن هر اینچه بخواهی و هر مقدار که بتوانی و هم چنین سعید بن زید بن نفیل گفت اینچه بخواهی بخور و بیاشام و اطعام کن عمر قبول نکرد و نزد علی آمد و گفت یا علی تو درین باب چه میگوئی حضرت فرمود غداء و عشاء یعنی نهار و شامی عمر گفت حق گفتی و سخن آنحضرت را پذیرفته بکفتار و عمل نمود **سی و دوم** ابن ابی الحدید گوید ابو الفرج بن جوزی در کتاب سیره عمر از نافع از ابن عمر روایت کرده است که چون خبر فتح قادسیه و دمشق رسید مردم را جمع کرد و گفت من تجارت میکردم و خدا تعالی عیال مرا بتجارت من بی نیاز میکرد و شما امر مرا از تجارت باز داشتید و بامر خلافت مشغول کردانیدید اکنون از بیت المال مرا چه مقدار حلال است که صرف عیال کنم مردم رای دادند و علی ساکت بود عمر گفت یا ابا الحسن تو درین باب چه میگوئی فرمود آنچه تو و عیال تو را کفایت کند و زیاده از آن تو را نیست که اخذ کنی عمر گفت آنچه علی فرمود از خلاصت بعمل آورد آنحضرت عمل نمود **سی و سیم** موفق احمد بسند خود از یعقوب بن اسحق بن ابی اسرائیل روایت کرده است که مردی با عمر بن خطاب در مسئله نزاع کرد عمر گفت بین مرد که نشسته است میان من و تو حکم باشد اشاره بجانب علی کرد آن مرد دست بر دو چشم و بر بحتم ناشایسته بر زبان راند عمر از جا جست و دو گوش او را گرفت و از جای بکند و گفت وای بر تو میدانی که را بحقارت خواندی و ناسزا بر زبان راندی این مرد مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه است **باب ششصد و پنجاه و هفتم** در رجوع نمودن ابو بکر و عمر و عثمان و دیگران از صحابه رسول خدا در علوم و احکام بحضرت امیر المؤمنین از روایات خاصه در آن بیست و از ده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب در کتاب کافی بسند خود از عبد الرحمن عزرمی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که فرمود در زمان امارت عمر مردی را دیدند که غیر یکی دخول کرده بود یکی از اینها اقرار کرده و دیگری را اکراه نموده بر عمر آوردند عمر از مردم پرسید که شما در حق او چه میگوئید هر یکی چیزی گفتند تا آنکه از آنحضرت سؤال کردند که یا ابا الحسن تو چه میفرمائی فرمود او را اکراه بزنند عمر حکم کرد تا او را گردن زنند و چون خواستند بعش او را بر دارند حضرت فرمود بر ندارید که در حد او چیزی باقی است بعمر فرمود بگو تا فکر هیزم بیاورند عمر امر کرد تا فکر هیزم حاضر کردند حضرت فرمود تا او را در آتش انداختند و سوزانیدند **دوم** شیخ در کتاب تهذیب بسند خود از زراره از ابو جعفر روایت کرده است که عمر بن خطاب اصحاب رسول خدا را جمع کرد و از ایشان پرسید شما چه میگوئید در حق کسیکه دخول کند با اهل خود و انزال نکند و نشود انصار گفتند الماء من الماء یعنی غسل بر او نیست مهاجران گفتند اذا التقی الختانان وجب علیه الغسل یعنی چون ختنه گاه زن و مرد بیکدیگر رسیدند غسل بر او واجب است پس عمر بعلی عرض کرد تو چه میفرمائی حضرت فرمود شما حد رجم بر دخول بی انزال واجب میکنید و صاع ... بر او واجب نمیکنید اذا التقی الختانان فقد وجب علیه الغسل عمر گفت قول قول مهاجران است و قول انصار را از دست باید داد **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از زراره روایت کرده است که حضرت ابی جعفر فرمود هنگامیکه مردم گواهی دادند که ولید بن عتبه شراب خمر کرده است عثمان بعلی گفت حکم کن در میان او و این کسانیکه گواهی بر او میدهند حضرت امر فرمود تا او را چهل تازیانه زدند بتازیانه که دو شعبه داشت **چهارم** محمد بن یعقوب بسند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده است که قدامه بن مظعون شراب خورده بود او را نزد عمر آوردند جمعی بر آن گواهی دادند عمر خواست او را حد زند قدامه گفت بر من حد نیست زیرا که من از کسانی ام که این آیه در شان ایشان نازل شده است لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا یعنی حرجی نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند در آنچه که خورده اند چون عمر این را شنید از علی سؤال کرد علی فرمود تو از اهل این آیه نیستی طعام اهل این آیه بر ایشان حلال است نمیخورند و نمی آشامند مگر آنچه را که خدا تعالی بر ایشان حلال کردانیده است بعد از آن گفت است علی فرمود چون کسی شرب خمر کند عقل او چه میخورد و چه می آشامد و اهشتاد تازیانه بزنید **پنجم** محمد بن یعقوب بسند خود از ابن بکیر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فرمود مردی در عهد ابو بکر شراب خورد

بود و او را نزد ابوبکر آوردند چون از او سؤال کرد اقرار نمود ابوبکر گفت حرام است چرا خوردی گفت من مسلمان شده ام و مسلمانان در پیش چشم من شراب میخورند و میگفتند حلال است و اگر من شراب حرام میدانستم نمی‌خوردم ابوبکر رو بجانب عمر کرد و پرسید تو در حق این مرد چه میگوئی عمر گفت امر این مرد مشکل است و حل این مشکل نمیکند مگر ابوالحسن ابوبکر گفت ابوالحسن را بمن برسانید عمر گفت ما خود باید بخانه او رویم تا حکم کند پس هر دو برخواستند و آن مرد با هر که در آنجا بود بهمراه ایشان بخانه علی رفتند و ماجرا را عرض کردند و آن مرد سخن خود را باز گفت امیرالمؤمنین فرمود کسی با او روانه کنید تا در خانهای مهاجران و انصار او را بگردانند و از ایشان سؤال کنند که هیچکس از ایشان آیه تحریم خمر را بر او خوانده است یا نه هر که بر او خوانده است گواهی دهد چون چنین کردند احدی در حق او گواهی نداد که آیه تحریم را بر او خوانده باشد پس او را رها کردند و باز داشتند و با او فرمودند اگر بعد از این شراب بخوری بر تو حد جاری خواهیم کرد **ششم** ابن بابویه بسندهای صحیح خود از ابوبصیر از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین حکمی کرد که پیش از او نکرده بود و آن اول حکمی بود که بعد از رسول خدا از او جاری شد و آن این است که چون رسول خدا از دنیا رفت و امر خلافت با ابوبکر قرار گرفت مردی را نزد او آوردند ابوبکر از او پرسید شراب خورده گفت بلی گفت چرا خوردی و حال آنکه شرب خمر حرام است گفت من اسلام آورده ام و جماعتی در نزد من میخوردند و حلالش میگفتند و اگر میدانستم حرام است نمی‌خوردم ابوبکر بعمر گفت یا اباحفص تو در خصوص این مرد چه میگوئی گفت امر این مرد مشکل است و چاره آن بدست علی است ابوبکر بغلام خود گفت علی را نزد من بیاور عمر گفت بلکه نزد او رفت باید پس هر دو برخواستند و آن مرد و هر که در آنجا حاضر بود نزد آنحضرت آمدند و او را از این قضیه آگاه کردند و ماجرا را عرض کردند علی با ابوبکر فرمود کسی با او بفرست که او را بمجالس مهاجران و انصار بگرداند تا هر کس آیه تحریم خمر را بر او خوانده است گواهی دهد و اگر بر او نخوانده باشند حدی بر او نیست ابوبکر چنین کرد **هفتم** شیخ در کتاب تهذیب بسند خود روایت کرده است که زنی نزد عمر آمده گفت یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام بر من حد جاری کن که خدا او را بر من جاری کرد عمر امر کرد که او را سنگسار کنند و فرمان داد و علی حاضر بود بعمر فرمود از او سؤال کن که چگونه مجبور کردید او را گفت من در بیابان میرفتم تشنگی بر من غلبه کرد خیمه دیدم در آنجا رفتم مرد اعرابی در آن خیمه بود از او آب خواستم گفت آب نمیدهم مگر آنکه بزنا تن در دهی و راضی شوی من چون چنین دیدم از او گریختم تشنگی بر من بحدی غالب شد که چشمم تار شد و زبانم از کام افتاد چون خود را در معرض تلف دیدم باز نزد او آمدم و او مرا آب داد آنگاه بعد از آن بر سوی من در افتاد علی فرمود ای عمر این است آنکه خدای تعالی در حق او فرموده است فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی هر که مضطر شود و ملجا سازد او را ضرورت بخوردن و انتفاع بردن از محرمات سابق الذکر در حالتیکه ساعی نباشد بر غیر طاعت و زیاده روی بر مردم نکند بر او هیچ گناهی نخواهد بود **فقیر گوید** معنی باغی و عادی را از تفسیر علی بن ابراهیم اخذ کرده ام و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده است که باغی آنکسی است که بر امام زمان خروج کند و عادی کسیکه راهزنی کند و معانی دیگر نیز گفته اند و بالجمله فرمود این زن نه باغیه است و نه عادیه و گناهی بر او نیست و حدی بر او لازم نیست عمر دست از او باز کشید و گفت لولا علی لهلک عمر **هشتم** شیخ باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت پنج نفر را نزد عمر آوردند که زنا کرده بودند امر کرد تا بهر یک از ایشان اقامه حد کنند امیرالمؤمنین حاضر بود فرمود ای عمر حکم خدا در حق اینها این نیست گفتی عمر گفت پس تو اقامت حد بر ایشان کن حضرت یکی را گردن زد و یکی را رجم کرد و یکی را حد تمام زد و یکی را نصف حد جاری کرد و یکی را تعزیر نمود عمر متحیر ماند و مردم در تعجب شدند عمر پرسید یا اباالحسن پنج نفر در یک قضیه بودند به هر یک از ایشان حکمی جاری کردی حضرت فرمود اول ذمی بود از ذمت خود بیرون آمد و واجب القتل شد و دویم مردی بود محصن حدش رجم بود سیم غیر محصن بود حدش جلد بود و چهارم بنده بود بر او نصف حد باید زد پنجم مجنون بود و بر او حدی نیست **نهم** شیخ باسناد خود از سعید بن مسیب روایت کرده است که معویه با بوموسی اشعری نوشت که ابن خیبری مردی را با زن خود دیده و آن مرد را کشته است و حکم او بر قضاة مشکل آمده این امر را از علی سؤال کن ابوموسی گفت من با علی ملاقات کردم و از او سؤال کردم فرمود بخدا سوگند که این امر در بلاد ما اتفاق نیفتاده و این رسیده است این در کجا واقع شده و در کجا بوده است بالجمله فرمود این خیبری چهار شاهد اقامه کند که دیده باشند آنچه دیده است والا از عهده دیت او برآید **دهم** شیخ باسناد خود از ابوروح روایت کرده است که شخصی زن خود را بکنیزکی شبیه

کرده بود

کرده بود نزد مرد دیگر رفته و آن مرد با او مواقعه کرده و چنان دانسته که کنیزک او است و او را نزد عمر آوردند عمر در حکم آن عاجز ماند بخدمت امیرالمؤمنین فرستاد و از آنحضرت سؤال کرد حضرت فرمود که بر مرد اقامت حد کن در پنهانی و بر زن اقامت حد نما در آشکار **یازدهم** شیخ باسناد خود از حضرت ابی عبدالله از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که قدامة بن مظعون شراب خورده بود نزد عمر بن خطاب آوردند دو نفر گواهی دادند یکی دیده بود که شراب میخورد و دیگری دیده بود که قی میکرد عمر جماعتی از اصحاب را جمع کرد و امیرالمؤمنین نیز در میان ایشان بود عمر با آنحضرت عرض کرد یا اباالحسن چه میفرمائی تو آنکه رسول خدا فرمود انت اعلم هذه الامة و اقضاها بالحق و این دو گواه بالخلاف گواهی میدهند حضرت فرمود اختلافی نیست زیرا که قی نکرده است شراب را مگر بعد از آنکه خورده باشد بعد از آن از آنحضرت سؤال کرد شهادت خصی مسموع است فرمود ما ذهاب لحیته الا کذهاب بعض اعضائه یعنی شهادتش مسموع است و در ریش و مثل سایر اعضا او است چنانکه اگر دستش یا پایش بریده شود **دوازدهم** شیخ باسناد خود از عبدالله بن معاویه بن میسره روایت کرده است که زنی نزد پدرم شریح آمد گفت بجائی که آمده ام گفت خصم تو کجا است گفت تو خصم منی شریح با او خلوت کرد و گفت اکنون سخن خود را بگو آن زن گفت مرا احلیلی و فرجی است شریح گفت نزد حضرت امیرالمؤمنین چنین قضیه واقع شده حکم فرمود از هر کجا بول میاید او را میراث میدهند آن زن گفت از هر دو بیرون میاید گفت از کدام بیشتر بیرون میاید گفت از هر دو باهم میاید و باهم قطع میشود و هیچیک بر دیگری سبقت نمی‌گیرد گفت عجب خبری میدهی گفت از این عجیب‌تر اینست که پسر عم من مرا تزویج کرد و از برای من خادمی داد و من با آن خادم مواقعه کردم و او از من ولدی بهم رسانید و من نیز بنزد تو آمده ام مگر بعد از آنکه آن خادم از من فرزند بهم رسانید آمدم تا در میان من و شوهر من تفریق کنی شریح از مجلس قضا برخواست و نزد علی آمد و آنچه از زن گفته بود بعرض رسانید حضرت امر فرمود تا آن زن و شوهرش را حاضر کردند حضرت از آن زن سؤال نمود آن زن آنچه گفته بود عرض نمود راوی گوید بعد از آن با آن مرد فرمود این زن تو و دختر عم تو است عرض کرد بلی فرمود از حال او آگاهی عرض کرد بلی من خود از برای او خادمه گرفتم با او مواقعه کرد و از او فرزند شد فرمود بعد از آن تو دختر عم خود را وطی کردی عرض کرد بلی حضرت فرمود انت اجری من خاصی الاسد بعد از آن فرمود دینار خصی را با دو زن بیاورید **فقیر گوید** خصی مردی است که از آلت تناسلش عاری باشد و بالجمله دینار معدل بود او را با دو زن حاضر کردند فرمود این زن را داخل خانه کنید اگر زن باشد نقاب بر او بپوشانید و لباس از بدنش برکنید و استخوان دو پهلوی او را بشمارید ایشان حسب الامر چنین کردند عرض کردند طرف راست دوازده استخوان است و طرف چپ یازده حضرت فرمود الله اکبر پس فرمود حجام حاضر کردند موی سر او را گرفتند و ردا و نعلین و عبا عطا فرمود و او را برجال ملحق ساخت شوهر شروع کرد یا امیرالمؤمنین این زن من و دختر عم من بود او را برجال ملحق فرمودی این حکم را از کجا اخذ کردی فرمود بوارث از پدرم آدم و حوا از پهلوی آدم آفریده شد و استخوانهای مردان از زنان یکی کمتر است و عدد اضلاع این عدد اضلاع مرد بود پس حضرت امر فرمود تا ایشان را بیرون بردند

باب صد و پنجاه و هشتم

در اینکه علم رسول خدا تمام نزد حضرت امیرالمؤمنین است و اینکه امیرالمؤمنین فرمود اگر بر مسند خلافت تکیه کنم هر آینه حکم میکنم میان اهل تورات بتوریتشان الی آخر الحدیث از روایات عامه و در آن چهار حدیث است **اول** موفق احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از سلمان از رسول خدا روایت کرده است که فرمود اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب است **دویم** ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل با طاقی از بساط بهشت برای من آورد من بر آن نشستم بحضور پروردگار رفتم پروردگار با من تکلم کرد و راز گفت پس یاد نگرفتم چیزی را مگر آنکه از بعد آن علی را تعلیم کردم پس علی دروازه شهر علم من است بعد از آن علی را بنزد خود خوانده فرمود یا علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است و تو علم در میان امت منی **سیم** موفق احمد ایضا بسند خود از ابوالبختری روایت کرده است که گفت دیدم علی را در کوفه دیدم بر بالای منبر رفت و دراعه رسول خدا را بر دوش افکنده و شمشیر رسول خدا را حمایل کرده و عمامه رسول خدا را بر سر بسته و خاتم رسول خدا را در انگشت کرده بود چون بر بالای منبر نشست شکم مبارک خود را نمایان کرد و فرمود سؤال کنید از من آنچه را بخواهید قبل از آنکه مرا نیابید بدرستیکه در میان دو پهلوی من علم بسیار است این موضع علم است این لعاب رسول خدا است این است دانهائی که رسول خدا بمن خورانیده است از وجیهایکه بمن بعد رسید بخدا سوگند اگر مسند حکم و خلافت را برای من بگسترانند و بر آن تکیه کنم هر آینه حکم کنم در میان اهل تورات بتوراتشان و اهل انجیل بانجیلشان تا آنکه تورات

باب صد و پنجاه و هشتم

وانجیل بسخن در آیند و گویند علی راست گفت حکم کرد در میان ما با آنچه خدا تعالی در ما فرو فرستاده است و شما قرآن را تلاوت میکنید و تعقل نمی‌نمائید **چهارم** ابن شهر آشوب و محمد حموینی در فراید السمطین بسند خود از زاذان روایت کرده‌اند که از علی شنیدم که میفرمود قسم بآنکسیکه دانه را شکافت و مخلوق را آفرید که اگر مسند حکومت و خلافت برای من بگسترانند و بر آن بنشینم هر آینه حکم کنم در میان اهل توریت بتوریت ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان و در میان اهل زبور بزبور ایشان و در میان اهل قرآن بقرآن ایشان و قسم بآنکسیکه دانه را شکافت و بنده را آفرید که هیچ مردی از قریش نیست که تیغ بر او گذشته باشد مگر آنکه من میدانم آیه را که میراند او را بسوی بهشت یا میکشاند او را بسوی جهنم مردی از حضار گفت پس در حق تو کدام آیه نازل شده است فرمود آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و احادیث در این باب بسیار است و جمله از آن در باب سیصد و پنجاهم و همچنین جمله از آنها در باب غزارت علم امیر المؤمنین و سایر ابواب کتاب باب سیصد و چهلم است مذکور شد هر که طالب باشد بآن دو باب رجوع نماید **باب سیصد و پنجاه و نهم** در اینکه تمام علم رسول خدا نزد امیر المؤمنین و ائمه است علیهم السلام و اینکه حضرت امیر المؤمنین فرمود لو ثنیت لی الوسادة الی آخر الحدیث از روایات خاصه و در آن نوزده حدیث است

اول محمد بن یعقوب بسند خود از حماد از ابراهیم بن یزید [?] از ابو الحسن اول روایت کرده است که عرض کردم جعلت فداک پیغمبر ما وارث همه انبیا بود فرمود بلی عرض کردم از آدم تا بخود آن حضرت فرمود بلی خدا تعالی هیچ پیغمبر را مبعوث نکرد مگر آنکه پیغمبر ما از او اعلم بود عرض کردم عیسی مرده را زنده میکرد باذن خدا تعالی فرمود راست گفتی و سلیمان بن داود زبان مرغان را می‌فهمید و رسول خدا نیز بر همه اینها قادر بود پس فرمود چون سلیمان هدهد را ندید در امر او شک افتاد گفت ما لی لا ارى الهدهد ام کان من الغائبین چون بر او خشم گرفت گفت لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیأتینی بسلطان مبین و غضب او بهدهد از این جهت بود که هدهد آب را بسلیمان نشان میداد و این مرغی بود که خدا تعالی این علم را باو داده بود و بسلیمان نداده بود و حال آنکه باد و مورچه و جن و شیاطین و دیوها همه مطیع امر او بودند و با این سلطنت آب در زیر هوا نمیدانست که در کجا است و هدهد میدانست و خدا تعالی میفرماید ولو ان قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی و ما همین قرآن را داریم که کوهها بدان براه می‌افتند و سیر میکنند و بلاد بدان شکافته میشود و مردگان بدان زنده میشوند یا بندان بما رسیده است و ما آب در زیر هوا در هر کجا باشد می‌بینیم و میدانیم و در کتاب خدا تعالی آیاتی چند است که بآن آیات هیچ چیزی از خدا خواسته نشود مگر آنکه خدا تعالی آنرا عطا فرماید و بدان حکم کند و آنچه خدا تعالی بگذشتگان از انبیا عطا کرده است آنها در کتب نوشته اند خدا تعالی آنها را در ام الکتاب بما عطا فرموده در اینجا که میفرماید و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین و بعد از آن فرموده است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و مائیم آنکسانیکه خدا تعالی ما را برگزیده و این کتاب را که تبیان هر چیزی در آن است بما عطا فرموده **فقیر گوید** این حدیث در باب یکصد و نوزدهم نیز بسمت دیگر [?] گذشت **دوم** ابن یعقوب بسند خود از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله فرمود یا ابا محمد خدا عزوجل هیچ چیزی بهیچ پیغمبری عطا نفرمود مگر آنکه آنرا بمحمد عطا فرموده و کرامت فرموده باو آنچه را که بانها کرامت کرده بود و نزد ما است صحفی که خدا تعالی میفرماید صحف ابراهیم و موسی **سیم** ابن یعقوب بسند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از آیه و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر حضرت ابی عبد الله را سؤال کردم و عرض کردم زبور کدام است و ذکر چه چیز است فرمود ذکر در نزد خدا است و زبور آن کتابی است که بر داود فرود آمد و هر کتابی که از آسمان نازل شده در نزد اهل علم است و اهل علم مائیم **چهارم** شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از حمران بن اعین روایت کرده است که بحضرت ابی عبد الله عرض کردم بمن رسیده است که خدا تعالی با علی راز گفت فرمود بلی در میان خدا تعالی و علی در روز طایف مناجات شد و جبرئیل نیز نازل شده بود در آن میان حضرت ابی عبد الله فرمود خدا تعالی حلال و حرام و تاویل را برسول خود تعلیم کرد و رسول خدا آنرا بعلی تعلیم کرد **پنجم** محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند خود از زید بن علی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود هرگز در عهد رسول خدا خواب بر سر من فرود نرفت [?] تا آنکه علم [?] شد و دانستم من آنچه را که جبرئیل در هر روز بر رسول خدا فرود می‌آورد از حلال و حرام و سنت و امر و نهی همه را دانستم که در کدام روز و در چه امر و در حق که نازل شده است حمران گوید ما بیرون آمدیم و با معتزله ملاقات کردیم و این را برای ایشان ذکر کردیم

باب سیصد و پنجاه و نهم

گفتند این سخنی است بزرگ و این چگونه صورت می‌بندد و حال آنکه رسول خدا و علی گاهی از یکدیگر غایب میشدند پس چگونه علی همه را میدانست پس بخدمت حضرت ابی عبد الله رجعت کردیم و سخن معتزله را باو باز گفتیم فرمود چون علی از رسول خدا دور میشد حساب روزها را نگاه میداشت و چون بخدمت آن حضرت میرسید رسول خدا باو میفرمود در فلان روز و فلان روز فلان چیز و فلان آیه بر من نازل شد و در فلان روز فلان آیه و فلان حکم و تمام روزها را برای او میشمرد و آنچه نازل شده بود میفرمود تا آن روزی که بهم رسیده بودند ما باز گشته معتزله را جواب گفتیم و ایشان را خبر دادیم از آنچه فرموده بود **ششم** محمد بن حسن صفار بسند خود از عبد الاعلی بن اعین روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که میفرمود من متولد شدم از رسول خدا و دانایم بکتاب خدا و در آن است ابتدای آفرینش و آنچه تا روز قیامت موجود شود و در آن است خبر آسمانها و خبر زمینها و خبر بهشت و خبر دوزخ و خبر آنچه بوده و خبر آنچه خواهد بود همه آنها را میدانم گویا در کف دست خود نگاه میکنم خدا تعالی میفرماید فیه تبیان کل شیء **فقیر گوید** و بسند معتبر از حرث بن المغیره و عبد الاعلی و عبیدة بن بشر روایت کرده که قال ابو عبد الله ابتداء منه و الله انی لاعلم ما فی السموات و ما فی الارض الی قوله تقوم الساعة ثم سکت ثم قال اعلمه من کتاب الله انظر الیه هکذا ثم بسط کفیه ثم قال ان الله یقول انا انزلنا الکتاب فیه تبیان کل شیء **هفتم** ایضا صفار بسند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که علی فرمود اگر مسند حکومت برای من بگسترانند هر آینه حکم کنم در میان اهل قرآن بقرآن چنانکه روشن شود و حکم کنم در میان اهل انجیل چنانکه حسن و طراوت آن ارتفاع پذیرد و حکم کنم در میان اهل توریت بتوریت ایشان چنانکه درخشنده گردد آن بالاکثر و حکم کنم در میان اهل زبور بزبور چنانکه صفا و روشنی آن بالاکثر گردد و در قرآن آیتی است اگر آن آیه نبود هر آینه خبر میدادم شما را بآنچه خواهید دید تا روز قیامت **فقیر گوید** ظاهرا مراد آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت است چنانکه در احادیث ابواب سابقه مذکور شد **هشتم** صفار ایضا بسند خود از اصبغ روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود لو کسرت لی الوسادة فقعدت علیها لقضیت بین اهل التوریة بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم حتی یصعد الی الله و بزبورهم و بخدا سوگند که هیچ آیه از کتاب خدا نازل نشده است در شب و نه در روز مگر آنکه میدانم که در شان که نازل شده و نیست کسیکه تیغ بر سر او گذشته باشد مگر آنکه در حق او نازل شده است آیه که او را بسوی بهشت میکشاند یا بسوی جهنم میراند پس مردی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین آن آیه که در شان خود تو نازل شده است کدام است فرمود مگر نشنیده که خدا تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و رسول خدا بر بینه است از پروردگار خود و من شاهدم از برای او و گواه اویم و تلاوت میکنم آنرا بعینه اگر قرآن باشد یا او یا آنکه من تالی اویم **نهم** صفار بسند خود از داود بن فرقد از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود اگر برای من مسند حکومت بگسترانند چنانکه ابن صوحان سؤال کرد هر آینه حکم میکردم در میان اهل توریت بتوریت ایشان تا آنکه درخشان شود توریت در میان آسمان و زمین و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان تا آنکه درخشنده شود در میان آسمان و زمین و اهل زبور بزبور ایشان که متلالو گردد در میان آسمان و زمین و در میان اهل فرقان بفرقان ایشان تا آنکه منور گردد در میان آسمان و زمین **فقیر گوید** ابن صوحان بضم صاد و سکون واو زید است و او از اصحاب حضرت امیر المؤمنین بود و در روز جمل بدرجه شهادت رسید و چون او را ضربتی رسید از پا در افتاد حضرت امیر المؤمنین بر بالین او آمد باو فرمود رحمک الله یا زید که من ترا یافتم و شناختم که مؤونت تو خفیف بود و معونت تو کثیر پس او سر برداشت عرض کرد و ترا رحمت کند خدا بخدا سوگند که ترا چنان دانستم که مجمع اوصاف الهی عالم بآیات و عارف بالله که من با تو بمقاتله دشمنان نکردم از روی جهل و نادانی بلکه از حدیث پیغمبر شنیدم که گفت پیغمبر فرمود علی امیر برره و قاتل فجره است منصور است کسیکه او را نصرت دهد و مخذول است کسیکه او را واگذارد و بدانکه حق با او است و علم او متبع است پس میل کنید بسوی او و چون بدرجه شهادت رسید نعش طاهر او را در میان دو کوه انداختند که آنها را صوحان میگفتند یا آنکه صوحان بمعنی دو کوه است که کفن کان [?] نعش او همچنان بود تا طعمه درندگان صحرا شد رحمة الله علیه **دهم** ایضا صفار بسند صحیح از زاذان روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که میفرمود نیست مردی از قریش که تیغ بر او گذشته باشد مگر آنکه آیه یا دو آیه در حق او نازل شده است که می‌کشد او را بسوی بهشت یا بسوی دوزخ و نیست آیه که نازل شده باشد در بیابان یا بحر یا در کوه یا در دشت مگر آنکه میدانم که آن آیه در کجا نازل شده و در حق که نازل شده و اگر مسند حکومت را برای من بگسترانند و بر آن تکیه کنم هر آینه حکم کنم در میان اهل توریت بتوریت ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان و در میان اهل زبور بزبور

ایشان و در میان اهل فرقان بفرقان ایشان تا آنکه نور آن بالا کبرد و بجانب خدا رود یازدهم ایضا صفار بسند خود از حضرت
امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود اگر وساده حکومت برای من بگسترانید و بر آن تکیه میکردم هر آینه حکم میکردم
در میان اهل زبور بزبور ایشان تا شعاع آن بجانب پروردگار بالا میرفت و اگر مسند را برای من بگسترانید و بر آن تکیه میکردم
هر آینه حکم میکردم در میان اهل فرقان بفرقان ایشان تا روشنائی آن بجانب پروردگار صعود مینمود دوازدهم ایضا
صفار بسند خود از سلمة بن کهیل روایت کرده است که علی فرمود هرگاه امت من برای من مستقیم میشدند و حکومت را بر
من پهن میکردند هر آینه حکم میکردم در میان ایشان بتوریة ایشان چنانکه در آن نازل شده بود و اهل انجیل را بانجیل ایشان
چنانچه خدا تعالی در آن نازل کرده و هر آینه حکم میکردم در اهل زبور بزبور ایشان بانچه در آن نازل شده چنانکه نور آن بسوی
آسمان بالا میرفت و من حکم کردیم در میان اهل قرآن بانچه خدا تعالی در آن نازل کرده است سیزدهم بسند خود از عمر بن
ابی مقدام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود لو ثنیت لی وسادة لحکمت بین اهل القرآن بالقرآن حتی یزهر الی الله و لحکمت
بین اهل التوریة بالتوریة حتی تزهر الی الله و لحکمت بین اهل الزبور بالزبور حتی یزهر الی الله و لولا آیة فی کتاب الله لانبأتکم بما یکون
حتی تقوم الساعة چهاردهم صفار بسند خود از ابو جعفر روایت کرده است که علی فرمود بخدا سوگند سؤال نکند از من
اهل توریة و نه اهل انجیل و نه اهل زبور و نه اهل فرقان مگر آنکه حکم کنم در میان هر یکی اهل کتاب بحکمی که در کتاب ایشان نازل شده
پانزدهم صفار بسند خود از علی روایت کرده است که فرمود من اعلم بتوریة از اهل توریة و اعلم بانجیل از اهل انجیل
شانزدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از علی روایت کرده است که فرمود سؤال کنید مرا از کتاب خدا بخدا سوگند که هیچ
آیه در کتاب خدا نازل نشده است در شب یا در روز یا در سفر یا در حضر مگر آنکه رسول خدا آن آیه را بر من خوانده و تاویل آن را
بمن تعلیم فرموده ابن الکوا برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین آنچه بر او نازل میشد و تو حاضر نبودی از هم میدانی فرمود بلی رسول
خدا آنچه میدانست آنچه را که بر او نازل میشد هنگامیکه من غایب بودم تا چون نزد او میرسیدم همه را بر من میخواند و میفرمود
ای علی این آیه بر من نازل شد بعد از تو و تاویل آنها اینست و آن آیه را با تاویل و تنزیل آن بمن تعلیم میکرد هفدهم شیخ
در کتاب امالی بسند خود روایت کرده است که راوی گفت از حضرت امیرالمؤمنین شنیدم که از راس الیهود پرسید شما چند فرقه شدید
راس الیهود گفت فلان مقدار و عدد بیان کرد حضرت فرمود دروغ گفتی بعد از آن رو بجانب او کرده فرمود بخدا سوگند اگر
مسند حکومت را برای من بگسترانند حکم میکنم در میان اهل توریه بتوریه ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان و در میان
اهل فرقان بفرقان ایشان یهود هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد فرقه از ایشان در آتش است و یک فرقه از آنها ناجی است و در
بهشت است و آن فرقه ایست که پیروی کردند یوشع بن نون وصی موسی را و نصاری هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک فرقه از
ایشان در آتش است و یکی در بهشت و آن فرقه کسانی اند که پیروی شمعون وصی عیسی کردند و این امت هفتاد و سه فرقه شده اند
هفتاد و دو فرقه در جهنم است و یک فرقه در بهشت و آن فرقه کسانی اند که وصی محمد را پیروی کرده اند و دست بر سینه خود زد
بعد از آن فرمود سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه ادعای محبت و مودت من میکنند و دم از ولایت من میزنند یک فرقه از آنها در
بهشت است و آنها یند نمط اوسط و دوازده فرقه دیگر در جهنم اند فقیر گوید که مراد از سیزده فرقه فرق شیعه اند اگر چه
در بعضی از کتب معتبره شیعه بیست و یک فرقه ضبط کرده اند و لکن اصح سیزده فرقه اند و بعضی از همین سیزده فرقه منشعب
شده اند و بعضی نیز غلات در عداد شیعه شمرده اند والله اعلم هجدهم شیخ در کتاب اختصاص بسند خود از
ابو جعفر روایت کرده است در آیه الله نور السموات والارض که فرمود مثل نوره آن نور محمد است فیها مصباح علم است
فی زجاجة زجاجه حضرت امیرالمؤمنین است و علم رسول خدا در نزد او است نوزدهم شیخ مفید بسند خود از اصبغ
بن نباته روایت کرده است که از علی شنیدم که بر بالای منبر فرمود از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند که نیست نه
سبزه و نه زمین خشک و دیمی و نه جماعتی که صد نفر را گمراه کنند یا صد نفر را هدایت نمایند مگر آنکه من شناسای آنها و سائق
آنها و خبر داده ام بآن هر که را از اهل بیت خود که خبر میدهد بآن کبیر و صغیر ایشان را تا روز قیامت باب سی و ششم در قول
رسول خدا علی مع الحق والحق مع علی و قول آنحضرت که در حق علی فرمود اللهم ادر الحق معه حیث دار و امر فرمودن رسول خدا امت را بسلوک

بطریقه علی از روایات عامه و در آن پانزده حدیث است اول ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از شهر بن حوشب روایت کرده است که من در
نزد ام سلمه بودم که مردی اذن خواست ام سلمه گفت تو کیستی گفت من ابو ثابت مولای علی بن ابیطالبم ام سلمه فرمود مرحبا بک یا ابا
ثابت پس رخصت داده داخل خانه شد ام سلمه با او مهربانی کرد بعد از آن او را پرسید دل تو بکجا پرواز کرد وقتیکه دلها هر یک بجائی
پرواز کردند گفت با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بودم گفت نیک رفتی و صواب کردی و توفیق یافتی قسم بآنکسیکه جانم در دست
او است که من خود از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی مع الحق والقرآن والقرآن والحق مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی
علی با حق و با قرآن است و حق و قرآن با علی اند و از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض بر من وارد شوند دویم ایضا ابراهیم حموینی
بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار یعنی خدا تعالی بخشاید
علی را خداوندا بگردان حق را با علی هر جا که علی بگردد سیم ایضا حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که
رسول خدا فرمود حق با علی بن ابیطالب است هر جا که بگردد چهارم در جزو سوم از کتاب جمع بین الصحاح الستة تالیف
رزین امام الحرمین در مناقب امیرالمؤمنین از صحیح بخاری از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود رحم الله
علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار ششم در کتاب فضایل الصحابه بسند خود از اصبغ بن نباته از محمد بن ابی بکر از عایشه روایت
کرده است که از رسول خدا شنید که فرمود علی مع الحق والحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض هفتم موفق بن احمد
بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار و گوید ابو عیسی ترمذی نیز در جامع
خود این حدیث را روایت کرده است هشتم در جزو اول از کتاب فردوس تالیف ابن شیرویه در باب تا باسناد خود از ابو سعید
خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود امت من دو فرقه میشوند پس بیرون میاید از میان این دو فرقه فرقه خارجه و
قتال میکند با آن فرقه خارجه فرقه که اولی است بحق از آن دو فرقه نهم موفق بن احمد بسند صحیح خود از علقمه و اسود
روایت کرده است که ما هر دو از ابو ایوب انصاری شنیدیم که گفت از رسول خدا شنیدیم که بعمار بن یاسر فرمود میکشند ترا جماعت
که از اطاعت امام معصوم خارج شده باشند و تو با حق باشی و حق با تو ای عمار هرگاه دیدی علی را براه دیگر میرفت تو بوادی علی سلوک
کن و مردم را بگذار که علی ترا بگمراهی نزدیک نمی کند و از هدایت بیرون نمی برد هر که شمشیر بر خود قلاده سازد باعانت علی بر دشمنان
او خدا تعالی در روز قیامت حمایلی از در بگردن او قلاده سازد و هر که شمشیر بگردن در آورد باعانت دشمنان علی خدا تعالی
در روز قیامت بگردن او بند از آتش بگردن او در آورد گوید عرض کردم دیگر مرا کافی است یازدهم ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود
از علقمه و اسود روایت کرده است که ما هر دو نزد ابو ایوب انصاری آمدیم و با او گفتیم خدا تعالی گرامی داشت ترا پیغمبر خود که الهام کرد براحله
وی که بدر خانه تو بخوابد و آمد آنحضرت مهمان تو بود باین فضیلتی که شد بود ترا داشتی است اخبار کن ما را از بیرون رفتن تو با علی
ابن ابیطالب و قتال او با اهل لا اله الا الله گفت سوگند یاد میکنم که رسول خدا در همین خانه که اکنون با من نشسته اید نشسته
بود و در خانه کسی نبود مگر رسول خدا و علی در جانب راست و من در جانب چپ و انس در پیش روی ایستاده بود که ناگاه در
حرکت کرد با انس فرمود ببین چه کس است انس بیرون رفت آمد که عمار است فرمود در را باز کن برای عمار که پاک و پاکیزه است انس
در را باز کرد عمار داخل شد و بر رسول خدا سلام کرد حضرت با او مهربانی فرمود بعد از آن بعمار فرمود ای عمار پس از من در میان امت
من اختلاف افتد تا آنکه شمشیرها بروی یکدیگر کشند و یکدیگر را کشند چون چنین بینی دست از دامن علی بر مدار و اگر همگی
مردم براهی روند و علی براه دیگر تو از آن راه برو که علی رفته و دست از مردم باز کش ای عمار علی ترا باز نخواهد داشت از هدایت
و دلالت نخواهد کرد بضلالت ای عمار طاعت علی طاعت من است و طاعت من طاعت خدا است عز و جل دوازدهم موفق بن احمد بسند
خود از شهر بن حوشب روایت کرده است که گفت من نزد ام سلمه بودم مردی سلام کرد ام سلمه گفت تو کیستی گفت من ابو ثابت مولای
ابوذرم ام سلمه گفت مرحبا یا ابا ثابت داخل شو ابو ثابت داخل شد ام سلمه با او مهربانی کرد و با او گفت بکدام جانب میل نمود دلت وقتیکه
مردم مختلف شدند هر که بطرفی میل کرد گفت من با علی بن ابیطالب بودم ام سلمه گفت توفیق یافتی از جانب خدا قسم بآنکسیکه
جان ام سلمه در ید قدرت او است که تو با حقی من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر
جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد شوند و من به پسر خود عمر و پسر برادر خود عبدالله بن ابی امیه امر فرمودم و ایشان را امر کردم که با علی باشند

و با دشمنان او دشمنی کنند و اگر رسول خدا ما را امر نمیفرمود که در خانه‌ها خود و در پس پرده‌ها باشیم هرآینه بیرون میرفتیم در دو صف
علی را یاری می‌نمودیم **سیزدهم** ایضاً حموینی باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که رسول خدا فرمود طاعت علی طاعت من است
و معصیت او معصیت من است **چهاردهم** در کتاب ربیع الابرار گوید ابو ثابت مولای علی نزد ام سلمه رفت ام سلمه با او
مهربانی کرد و با او گفت ای ابا ثابت این طار قلبک حین طارت القلوب مطایرها یعنی تو با که بودی وقتیکه مردم مختلف شدند گفت همراه
برادر رفتند گفت من عبا بعث علی ام سلمه گفت توفیق یافتی قسم بآنکسیکه جان من بدست او است که خود از رسول خدا شنیدم
که فرمود علی با حق است و حق با علی است و از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد گردند **پانزدهم** عامر شعبی که از نواصب
و از منحرفین از امیر المؤمنین است از عروة بن زبیر بن العوام روایت کرده است که ابوبکر گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود الحق مع علی
و علی مع الحق **باب سیصد و شصت و یکم** در اینکه رسول خدا فرمود علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار
و اینکه فرمود علی مع القرآن و القرآن معه و اینکه آیة الحق و رایة الهدی از روایات خاصه در آن یازده حدیث است **اول** شیخ
در کتاب امالی بسند خود از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که دست علی را گرفته بود و میفرمود
الحق بعدی مع علی یدور معه حیثما دار **دوم** شیخ در کتاب امالی از موسی بن عبد الله بن یزید یعنی الخطمی روایت کرده است که چون
حذیفه را هنگام رحلت رسید جماعتی بر او داخل شدند صلة بن زفر و ربعی بن حراش و جماعت دیگر بودند بحذیفه گفتند فتنه که گفتی
اکنون برپا شده است اکنون بچه امر میکنی حذیفه گفت چون از دفن من فارغ شوید بر شتران خود سوار شوید و خود را بعلی برسانید که او
بر حق است و حق از او جدا نمیشود **سیم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از زید بن وهب روایت کرده است که برای مردم از
بصره حکایت میکرد از حذیفة بن الیمان که مردم را امیر نمایید و میگفت فتنه برپا میشود که مردمان از شبهه در حیرت می‌افتند در آن
فتنه جماعتی از دین حق برگردند شما از آن فتنه غافل نباشید گفتیم یا ابا عبد الله چگونه از آن فتنه نجات توان یافت گفت بر شما باد
که علی را بجا است بآنها ملحق شوید هر چند شکست خورده باشید که من از رسول خدا شنیدم که فرمود علی امیر البررة و قاتل
الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله الی یوم القیمة **فقیر گوید** و همین حدیث در طی حدیث تمام از باب سیصد و پنجاه
و نهم بروایت دیگر مذکور شد **چهارم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم
در روز دیگر از دنیا میرفت و خانه از اصحاب آنحضرت مملو بود فرمود ایها الناس نزدیک است که من از میان شما بروم و من پیش از وفات
با شما گفتم و عذر برای شما نگذاشتم من میگذارم در میان شما کتاب خدا و اهل بیت خود را که عترت من اند بعد از آن دست علی را
گرفته بلند کرد و فرمود این علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر
حوض من وارد شوند و از ایشان سؤال خواهم کرد که چگونه با ایشان رفتار کردند بعد از من **پنجم** ابن بابویه بسند خود از
عطا روایت کرده است که ما در طایف نزد عبد الله بن عباس رفتیم و او علیل بود و بسیار ضعیف شده بود بر او سلام کردیم و
نشستیم بمن گفت ای عطا این جماعت کیستند که همراه تو آمده اند گفتم رئیس سعیدان طایف اند که برای دیدن تو آمده اند از جمله
عبد الله بن سلمة بن حرم طایفی و عمارة بن اجلح و ثابت بن مالک است و یک یک ایشان را برای او نام بردم پس نزد او آمدند و با او
گفتند ای پسر عم رسول خدا تو رسول خدا را دیدی و از او شنیدی آنچه شنیدی ما را از اختلاف این امت خبر ده بعضی از ایشان علی را بر
دیگران مقدم میدارند و بعضی او را چهارمی میشمارند گوید ابن عباس آه سرد از دل پر درد بر کشید گفت ای قوم از رسول
خدا شنیدم که میفرمود علی با حق است و حق با علی است و امام و خلیفه من است پس از من هر که با و تمسک جوید فایز شود و نجات
یابد و هر که از او تخلف ورزد گمراه شود و هلاک گردد علی مرا کفن میکند و مرا غسل میدهد و قرض مرا ادا میکند و او است
پدر دو سبط من حسن و حسین و از صلب حسین بیرون می آیند نه امام و از ما است مهدی این امت پس عبد الله بن سلمه حضرمی
گفت ای پسر عم رسول الله چرا ما را پیش از این اعلام نکردی و مرتبه علی را برای ما آشکار ننمودی ابن عباس گفت بخدا سوگند که من آنچه
شنیده بودم گفتم و شما را نصیحت کردم ولکن شما نصیحت کنندگان را دوست نمیدارید بعد از آن گفت از خدا بترسید ای بندگان خدا
ترسیدن کسیکه پند گیرد و قبول نصیحت کند که پیوسته ترسان باشد مبادا دنیا شما را فریب دهد ایام زندگانی خود را بطاعت بکوشید و مایل
شود بطلب خیرات برای حسنات و پرهیز از گناهان و تکالیف قرار نماید **فقیر گوید** یعنی ثابت شد بقبول ایشان

ابن عباس از کلام حضرت امیر المؤمنین علی گرفته است در آن خطبه که میفرماید قد عبر معبر العاجلة حمیداً و قدم زاد الآجلة سعیداً
بادر من وجل و اکمش فی مهل و رغب فی طلب و ذهب عن هرب و راقب فی یومه غده و نظر قدماً امامه فکفی بالجنة ثوابا و نوالا و کفی
بالنار عقابا و وبالا و کفی بالله منتقما و نصیرا و کفی بالکتاب حجیجا و خصیما الخطبة و با جمله ابن عباس گفت کار آخرت خود را درست
کنید پیش از آنکه اجل شما را در یابد تمسک جوئید بعروة الوثقی که عبارت است از عترت رسول خدا که من خود از رسول خدا شنیدم
که میفرمود هر که تمسک جوید بعترت من بعد از من از رستگاران است بعد از آن ابن عباس سخت بگریست مردم با او گفتند چرا گریه
میکنی و حال آنکه تو از نزد رسول خدا مکان و منزلت داشتی گفت ای عطا از برای دو چیز گریه میکنم برای هول قیامت و فراق دوستان
بعد از آن جماعت متفرق شدند بمن گفت ای عطا دست مرا بگیر و مرا بصحن خانه ببر و سعید و را گرفته بصحن خانه بردیم پس دستهای
خود را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا تقرب میجویم بسوی تو بمحمد و آل محمد خداوندا تقرب میجویم نزد تو بولایت شیخ خود علی
ابن ابیطالب و پیوسته این دو عبارت را مکرر میکرد تا آنکه بر زمین افتاد ما اندکی صبر کردیم او را برداشتیم دیدیم جان را بجان آفرین تسلیم
کرده بود رحمة الله علیه **ششم** ابن بابویه بسند خود از شداد بن اوس روایت کرده است که من در روز جمل تا نیمه روز از
قتال دست نگاه داشتم و گفتم نه علی را اعانت میکنم و نه دشمنان او را امداد مینمایم چون شب نزدیک شد خدا تعالی در دل من انداخت
که علی را یاری کنم پس در رکاب آنحضرت جهاد میکردیم تا آنکه شد آنچه شد بعد از آن بمدینه آمدم و نزد ام سلمه رفتم پرسید
کجا می آئی گفتم از بصره گفت با کدام فرقه بودی گفتم ای ام المؤمنین تا نیمه روز از هر دو فرقه بر کنار بودم و چون شب نزدیک شد خدا تعالی عز
و جل در دل من انداخت که علی را یاری کنم و با دشمنان او جهاد نمایم ام سلمه گفت نیکو کاری کردی که من خود از رسول خدا شنیدم که می
فرمود من حارب علیا فقد حاربنی و من حاربنی فقد حارب الله یعنی هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند
با خدا جنگ کرده گفتم تو میدانی که حق با علی است گفت بلی بخدا سوگند که علی با حق است و حق با علی است بخدا سوگند که امت
محمد با پیغمبر خود انصاف نکردند از اینکه مقدم داشتند کسی را که خدا و رسول او را مؤخر داشتند و مؤخر داشتند کسی را که خدا
و رسول او را مقدم داشته بودند و زنان خود را در خانه‌های خود حفظ نمودند و حلیله رسول خدا را سوار شتر کرده بجنگ بردند
بخدا سوگند که از رسول خدا شنیدم که فرمود امت مرا فرقه‌ها و مخالفتی در پیش است ایشان را بیک جا جمع کنید اگر قبول کنند و اگر قبول
نکنند و از راه راست بیرون روند اهل بیت مرا مراقب باشید و دست ایشان برمدارید اگر جنگ کنند جنگ کنید و اگر صلح نمایند
صلح نمائید و اگر برگردند شما نیز همراه ایشان بروید که حق با ایشان است در هر جا که باشند گفتم اهل بیت کیانند گفت آنکسانی
که خدا تعالی ما را امر کرده است بتمسک بایشان و ایشان ائمه‌اند بعد از رسول خدا چنانکه خود فرمود بعدد نقبای بنی اسرائیل علی و دو
پسرش حسن و حسین و نه نفر از صلب حسین اهل بیت آنحضرت اند ایشانند پاکان و پاکیزگان و ایشانند امامان معصوم از گناهان من
گفتم انا لله و انا الیه راجعون مردم هلاک شدند گفت کل حزب بما لدیهم فرحون **هفتم** ابن بابویه بسند
خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود علی مع الحق و الحق معه لا یفترقان حتی یردا
علی الحوض و فرمود من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله عز و جل و تمام حدیث در باب سیصد و شصت و سیوم مذکور
خواهد شد **هشتم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که عمر در وقت وفات علی و عثمان و
طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را امر کرد تا در خانه بنشینند و در خانه بر روی خود ببندند و در امر خلافت
مشورت نمایند و سه روز ایشان را مهلت داد و قرار براین داد که اگر پنج نفر از ایشان بیک قول اتفاق کنند و یکی مخالف باشد آن یک
نفر را بکشند و اگر چهار نفر بقولی موافقت کنند و دو نفر ابا نمایند آن دو نفر را بکشند و چون همگی برای یک رای موافق شدند علی
بایشان فرمود من از شما میخواهم که بمن گوش فرا دارید تا سخنانی چند بگویم اگر حق گویم قبول نمائید و اگر باطل گویم انکار نمائید
پس آنحضرت فضایل خود را و آنچه رسول خدا در حق او فرموده بود یک یک ذکر میکرد و ایشان تصدیق مینمودند تا آنکه فرمود آیا میدانید
که رسول خدا فرمود الحق بعدی مع علی و علی مع الحق یزول الحق معه حیث زال گفتند بلی **نهم** شیخ طوسی در کتاب امالی
بسند خود از زید بن علی بن الحسین از پدرش از جدش روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که در خطبه خود میفرمود
بخدا سوگند که مردم با ابوبکر بیعت کردند و من اولی بودم بمردم از ایشان از این جامه که در تن من است و من شکیبائی را پیشه

کردم وغیظ خود را فرو نشانیدم وانتظار امر پروردگار خود را کشیدم ودر خانه خود نشستم وسینه خود را بزمین الصق گردانیدم فقیر گوید این فقره کنایه از گوشه گیری ودست از کار کشیدن است وبالجمله بعد از آن ابو بکر را زمان نوبت رسید وعمر را خلیفه خود کرد وامید وخدا تعالی میداند که من اولیترین مردم بودم بخلافت باز کظم غیظ خود نمودم ومنتظر الهی میبودم تا آنکه عمر از زمان هلاکت رسید وطمع خلافت را بشوری انداخت ومرا ششمی شش نفر قرار داده ما انداشتهم جده از مراث که فقل را بکشید مرا ونبود مگر کشتن من باز کظم غیظ نمودم وانتظار امر الهی را کشیدم ودست نگاه داشتم تا آنکه کار قوم بجائی رسید که رسید بعد از بیعت ایشان با من و بعد از این نمی بینم مگر آنکه با ایشان قتال کنم یا کافر گردم دهم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو ثابت مولای ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که در روز جمل با علی بودم چون عایشه را دیدم که در معرکه قتال ایستاده است شکی در دل من افتاد وچون هنگام ظهر شد خدا تعالی آن شک را از دل من برداشت جنگ عظیمی کردم وبعد از جنگ که بمدینه آمدیم نزد ام سلمه زوجه رسول خدا رفتم سلام کردم ورخصت دخول خواستم پرسید که کیست گفتم سایل است فرمود سایل را طعام دهید گفتم بخدا سوگند که من سایل طعام وشراب نیستم بلکه ابو ثابت مولای ابو ذرم گفت مرحبا بتو ای ابو ثابت خوش آمدی من سر گشته شدم با وباز گفتم پرسید چون دل مردم در اختلاف بهم رسید تو کجا بودی وبکه میل نمودی گفتم بجانب ابو الحسن علی خدا تعالی در وقت زوال آفتاب شک را از دل من زایل گردانید و در رکاب حضرت امیر المؤمنین جنگ عظیم وشدید کردم تا وقتیکه از جنگ فارغ شد ام سلمه گفت نیکو کردی من خود از رسول خدا شنیدم که میفرمود علی با قرآن است وقرآن با علی است از یکدیگر جدا نگردند تا بر سر حوض بر من وارد شوند یازدهم شیخ در کتاب امالی بسند معتبر خود از یزید بن اصم روایت کرده است که سفر بن نجره عامری وارد مدینه شد ورخصت طلبید که نزد خاله من میمونه دختر حارث زوجه رسول خدا آید من نزد خاله خود بودم گفت بگذار این مرد را تا بیاید چون داخل شد پرسید از کجا آمدی این مرد گفت از کوفه آمدم پرسید از کدام قبیله گفت از بنی عامر گفت خوش آمدی وبارز دیک شد فقیر گوید چون جده میمونه از طرف مادر عامری بود وبالجمله پرسید برای چه کار آمدی گفت برای آنکه این فتنه که برپا شده که در میان مردم بهم رسیده است مرا در دین بر گردانید پس بنزد تو آمدم میمونه با او گفت با علی بیعت کردی گفت بلی گفت برگرد بسوی او ودور مشو ودست از او بر مدار بخدا سوگند که علی گمراه نشده واحدی با او گمراه نشود گفت ام المؤمنین هرگاه حدیثی در حق علی از رسول خدا شنیده باشی برای من بگو گفت بلی از رسول خدا شنیدم که فرمود علی آیت حق است ورایت هدایت است وشمشیر خدا است بر کفار ومنافقان هرکه علی را دوست دارد مرا دوست داشته ومرا دوست دارد خدا را دوست داشته هرکه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته ومرا دشمن دارد وهرکه مرا دشمن دارد یا علی را دشمن دارد چون خدا را ملاقات کند او را حجتی نزد خدا نباشد

باب صد وشصت ودوم

در آنکه رسول خدا بعلی فرمود من فارقک فقد فارقنی از روایات عامه ودر آن هفت حدیث است اول از مسند احمد حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی هرکه از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده وهرکه از تو مفارقت کند از من مفارقت کرده است دوم موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از مجاهد از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فارق الله عز وجل یعنی هرکه از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است سیم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین بسند خود از ابن ادریس از مجاهد از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فارق الله عز وجل چهارم ایضا حموینی باسناد خود از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی کسیکه از من مفارقت کند از خدا دور گشته وکسیکه از تو مفارقت جوید از من مفارقت جسته است پنجم ایضا حموینی باسناد خود از عامر بن سمط همین حدیث سابق را روایت کرده است ششم ابو الحسن محمد بن شاذان در کتاب فضائل مائه از طریق عامه بحذف اسناد از سعید بن جناده روایت کرده است که از رسول خدا شنید که میفرمود علی بن ابیطالب سید عرب است عرض کردند مگر تو سید عرب نیستی فرمود من سید اولاد آدمم وعلی سید عرب است هرکه علی را دوست دارد وبولایت او چنگ در زند خدا تعالی او را دوست دارد واو را هدایت کند هرکه مبغض او باشد واو را دشمن دارد خدا تعالی او را کر وکور گرداند حق علی مثل حق من است طاعتش مثل طاعت من است مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد هرکه از او مفارقت کند از من مفارقت کرده وهرکه از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده

من شهر حکمتم وآن بهشت است وعلی دروازه آن شهر است وچگونه راه یابد راه یابنده بسوی بهشت مگر از دروازه آن علی بهترین بشر است هرکه ابا کند کافر است هفتم ابن شاذان از طریق عامه بحذف اسناد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی انا مدینة الحکمة وانت یا علی بابها ولن تؤتی المدینة الا من قبل الباب دروغ گو است کسیکه گمان کند مرا دوست میدارد وحال آنکه ترا دشمن دارد زیرا که تو از منی ومن از توام گوشت تو گوشت من است خون تو خون من است روح تو روح من است باطن تو باطن من است وظاهر تو ظاهر من است تو امام امت منی وخلیفه منی بر ایشان بعد از من سعادت یافت هرکه ترا اطاعت نمود وشقی شد هرکه ترا معصیت کرد وسود برد هرکه بتو تولا جست وزیان کرد هرکه ترا دشمن داشت ورستگار شد هرکه بتو پیوست وهلاک شد هرکه از تو دوری جست مثل تو ومثل ائمه از اولاد تو پس از من مثل کشتی نوح است هرکه بر آن نشست نجات یافت وهرکه از آن باز پس ماند هلاک گردید ومثل شما مثل نجوم است که چون یکی از آنها غروب کند دیگری بجای آن طلوع نماید تا روز قیامت

باب صد وشصت وسیم

در فرموده رسول خدا من فارقک فقد فارقنی از روایات خاصه ودر آن چهار حدیث است اول ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از مجاهد از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود من فارقک فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله عز وجل دوم ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنید که فرمود در علی خصلتهائی است که اگر یکی از آنها در تمام مردم باشد همه را کافی خواهد بود در فضیلت من کنت مولاه فعلی مولاه وعلی منی کهرون من موسی وعلی منی وانا منه وعلی منی کنفسی طاعته طاعتی ومعصیته معصیتی وحرب علی حرب الله وسلم علی سلم الله وولی علی ولی الله وعدو علی عدو الله وعلی حجة الله وخلیفته علی عباده وحب علی ایمان وبغضه کفر وحزب علی حزب الله وحزب اعدائه حزب الشیطان وعلی مع الحق والحق معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض وعلی قسیم الجنة والنار ومن فارق علیا فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله وشیعة علی هم الفائزون یوم القیمة وترجمه این فقرات مکرر ذکر شده سیم ابن بابویه بسند خود از علی بن موسی الرضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی از من است ومن از علیم خدا بکشد کسی را که علی را بکشد ولعنت کند خدا کسی را که با علی مخالفت نماید علی امام خلق است بعد از من کسیکه بر علی تقدم جوید بر من تقدم جسته وکسیکه از او مفارقت کند از من مفارقت کرده وهرکه او را بر خود برگزیند مرا بر خود برگزیده من صلحم با کسیکه با علی صلح است وجنگم با کسیکه با علی جنگ است ودوستم با کسیکه با علی دوست است ودشمنم با کسیکه با علی دشمن است چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از مجاهد از رسول خدا روایت کرده است که فرمود من فارقنی فقد فارق الله ومن فارق علیا فقد فارقنی

باب صد وشصت وچهارم

در آنکه رسول خدا فرمود حق علی بر گردن این امت مثل حق پدر است بر پسر از روایات عامه ودر آن شش حدیث است اول موفق بن احمد بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی بن ابیطالب علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده یعنی حق علی بر گردن این امت مثل حق پدر است بر پسر خود دوم ایضا موفق بن احمد بسند خود از عمار بن یاسر وابو ایوب روایت کرده است که گفتند رسول خدا فرمود حق علی علی المسلمین حق الوالد علی ولده یعنی حق علی بر مسلمانان همان حق پدر است بر فرزند سیم ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی علی المسلمین کحق الوالد علی ولده چهارم در جزو اول از کتاب فردوس بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی بن ابیطالب علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده پنجم ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از عمار یاسر وابو ایوب روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی علی کل مسلم کحق الوالد علی ولده ششم ایضا حموینی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی بن ابیطالب علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده

باب صد وشصت وپنجم

در قول رسول خدا حق علی علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده از روایات خاصه ودر آن سه حدیث است اول شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی علی هذه الامة کحق الوالد علی الولد دوم ایضا شیخ در کتاب امالی بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی علی المسلمین کحق الوالد علی ولده سیم شیخ در کتاب امالی بسند دیگر خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود حق علی علی الناس حق الوالد علی ولده

باب صد وشصت وششم

در آنکه رسول خدا وعلی پدران این امتند از روایات عامه ودر آن یک حدیث است شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد بن شاذان در کتاب مناقب مائه از طریق عامه بحذف اسناد از علی بن الحسین از پدرش از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی فرض گردانیده است بر شما طاعت مرا ونهی فرموده است شما را از معصیت من وواجب

باب ششصد و شصت و هفتم

کرده است بر شما پیغمبر امر او را و فرض کرده بر شما اطاعت علی بن ابیطالب را چنانکه فرض کرده است طاعت مرا و نهی فرموده است شما را
از معصیت او چنانچه نهی کرده است شما را از معصیت من و او را برادر و وزیر و وصی و وارث من کرده است و او از من است و من از اویم حب
علی ایمان است و بغض علی کفر است دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و او است مولای هر کسی که من مولای اویم و من
مولای هر مسلم و مسلمه‌ام و من و او پدران این امتیم **باب ششصد و شصت و هفتم** در آنکه رسول الله و علیا والدا هذه الامة
و ابوهما من طرق عامه و خاصه در آن سیزده حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که از حضرت امیر
المؤمنین ع پرسیدند از ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر فرمود که مراد از والدین که خدا تعالی واجب کرده است برای ایشان شکر را
در این آیه والدان علم و وارثان حکم اند که خدا تعالی مردم را باطاعت ایشان امر کرده **فقیر گوید** یعنی آنانکه علم از ایشان متولد
شده و حکمت از ایشان بمیراث مانده است و مامور شده اند مردم باطاعت ایشان و بالجمله گوید بعد از آن خدا تعالی فرمود الی المصیر
یعنی بازگشت تمام بندگان بسوی خدا تعالی است و دلیل بر این تاویل لفظ والدان است **فقیر گوید** بعضی گفته اند دلیل در آن تمام عباد
بسوی خدا تعالی این والدانند بالجمله بعد از آن صرف کلام به ابن حنتمه و رفیق او کرده فرمود اگر ابن حنتمه و رفیق او و پیروان
ایشان نزاع کنند با تو در باب شرک او و دین بعضی منازعت کنند در باب وصیتی که در حق امیر المؤمنین بحکم من کرده ام اگر این منازعت
بحسب حقیقت منازعت در شرکست شما اطاعت ایشان مکنید و قول ایشان را بسمع قبول تلقی منمائید بعد از آن در مقام مدح والدان
علم و وارثان حکم فرموده است و صاحبهما فی الدنیا معروفا یعنی بشناسانید فضل این والدین را و تابع راه ایشان شوید و این است که می
فرماید و اتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم یعنی بازگشت شما بسوی خدا است بعد از آن بسوی ما پس از خدا بترسید و معصیت والدین مکنید
که رضای ایشان رضای خدا است و سخط ایشان سخط خدا است **فقیر گوید** ابن حنتمه بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح تای فوقانی
مادر خلیفه ثانی است و حنتمه نام مادر او است و بعضی گویند حنتمه خواهر ابوجهل و دختر هشام است و بعضی دختر ابوجهل را گویند
و حق قول اول است و مراد از رفیق او اولی است **دوم** محمد بن یعقوب بسند خود از عبدالله بن سلیمان روایت کرده است که جابر جعفی را
شنیدم که از حضرت ابی جعفر روایت میکرد که آنحضرت حدیث میکرد که مراد از والدین رسول خدا و علی است عبدالله بن سلیمان گوید و من
خود از حضرت ابی جعفر شنیدم که میفرمود ما آن کسانیم که خمس حلال کرده و ما آن کسانیم که با صدقات مسمی در کتاب خدا از
برای ما مخصوص ما است و والدان رسول خدا و علی است و خدا تعالی در حق ایشان امر فرموده بشکر گذاری از برای ایشان **سیم** محمد
عباس بسند خود از عبدالواحد مختار روایت کرده است که ما بخدمت حضرت ابی جعفر رفتیم فرمود مگر نمیدانی که علی یکی از آن
والدین است که خدا تعالی در قرآن فرموده ان اشکر لی و لوالدیک زراره گوید من گفتم که مراد آن آیه است که در سوره بنی اسرائیل است
یا آن آیه است که در سوره لقمان است و فینکبیح رفتم و بخدمت حضرت ابی جعفر ع مشرف شدم با آنحضرت خلوت کردم عرض کردم جعلت فداک
عبدالواحد حدیثی از شما نقل کرد فرمود بلی عرض کردم کدام آیه است آنکه در سوره لقمان است یا آن آیه که در سوره بنی اسرائیل است فرمود
آن آیه است که در سوره لقمان است **چهارم** محمد بن عباس بسند خود از جابر از ابوجعفر روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که در آیه و وصینا
الانسان بوالدیه فرمود والدین رسول خدا است و علی **پنجم** محمد عباس بسند خود از بشیر دهان روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله
شنیده بود که فرمود رسول خدا یکی از والدین است عرض کردم والد دیگر کیست فرمود علی بن ابیطالب است **ششم** ابن شهر آشوب از ابان
تغلب از حضرت صادق ع در آیه و بالوالدین احسانا روایت کرده است که فرمود والدان رسول خدا است و علی **هفتم** از سلام جعفی از
ابی جعفر ع و ابان بن تغلب از حضرت ابی عبدالله روایت کرده اند که این آیه در حق رسول خدا و علی نازل شده و در حدیث ابن جبله نیز مثل این حدیث
روایت شده و از بعضی از ائمه در آیه ان اشکر لی و لوالدیک روایت شده است که فرمود بلی این آیه در شان رسول خدا و علی نازل شده **هشتم**
سید مرتضی در کتاب خصایص بسند خود از سهل بن کهیل از پدرش در آیه و وصینا الانسان بوالدیه حسنا روایت کرده است که گفت احد
الوالدین علی بن ابیطالب است **نهم** از رسول خدا مروی است که فرمود من و علی پدران این امتیم **دهم** از رسول خدا مروی است که فرمود من
و علی پدران این امتیم من و علی مولای این امتیم **یازدهم** ایضا از آنحضرت مروی است انا و علی ابوا هذه الامة فعلی عاق والدیه لعنة الله
لعنت خدا بر کسیکه عاق والدین خود شود **دوازدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از اصبغ بن نباته عبسی روایت کرده است که چون ابن
ملجم ملعون حضرت امیر المؤمنین ع را ضربت زد ... و جماعتی از اصحاب در خانه آنحضرت نشسته بودیم و او را ذکر کرده اهل حرم

شنیدیم

میشنیدیم و میگریستیم پس حسن ع بیرون آمد و خبر فوت حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید عزای خود برپا بخانه‌ها بازگشتند مگر
من و از کسی بیرون نرفتند خانه شدیم و من بیقرار بودیم باز حسن علی بیرون آمد فرمود بشما نگفتم بازگردید من عرض کردم یا ابن رسول الله بخدا
سوگند دل من یاری نمیکند که بروم تا خدمت امیر المؤمنین ع مشرف شوم و گریه زیاد کردم حسن ع داخل خانه
شد و بازگشت و فرمود داخل شو من بخدمت امیر المؤمنین مشرف شدم دیدم تکیه کرده و بر سر مبارک خود عمامه زرد رنگی
بسته و خون بسیار از سر مبارک آنحضرت رفته و رنگ آنحضرت زرد شده بود چنانکه ندانستم رنگ مبارکش زردتر بود یا رنگ عمامه من
خود را بر روی او انداختم و او را بوسیدم و گریستم حضرت فرمود گریه مکن ای اصبغ بخدا سوگند که جزای شهادت بهشت است عرض کردم
جعلت فداک من میدانم که بازگشت تو بسوی بهشت است لکن گریه من از برای این است که ترا دیگر نمی‌بینم جعلت فداک یا امیر المؤمنین برای
من حدیثی از رسول خدا روایت کن که پس از امروز دیگر هرگز از تو حدیثی نخواهم شنید فرمود روزی رسول خدا مرا طلبید
و فرمود بمسجد من برو و بر فراز منبر من برو و مردم را بخوان پس حمد و ثنای الهی را بجای آور و صلوات بر انبیا و بر من بفرست بعد از آن بگو
ایها الناس من فرستاده رسول خدایم بسوی شما رسول خدا میفرماید لعنت خدا و لعنت ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و لعنت من بر کسیکه
کسی را بپدری خود بخواند بغیر از پدرش یا منسوب نماید خود را بسوی غیر موالی خود و یا بر اجیر ستم کند پس من بمسجد رسول خدا آمدم و بر
بالای منبر رفتم چون قریش و کسانی که در مسجد بودند مرا دیدند بجانب من آمدند من حمد الهی کردم و ثنا خواندم و صلوات بر انبیا و
بر رسول خدا فرستادم بعد از آن گفتم ایها الناس من فرستاده رسول خدایم بسوی شما و پیغام او بشما این است که میفرماید لعنت خدا و لعنت
ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و لعنت من بر کسی است که بکسی غیر از پدرش منسوب شود یا منسوب شود بسوی غیر از موالی خود یا ستم کند
با جیر در اجرت او پس احدی از جماعت تکلم نکرد مگر عمر بن خطاب که گفت یا ابا الحسن تبلیغ رسالت خود کردی ولکن کلامی گفتی که معنی آن را
نفهمیدیم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود من بخدمت رسول خدا عرض میکنم پس بخدمت رسول خدا آمدم و گفته عمر را عرض کردم فرمود
باز بمسجد من برو و بر بالای منبر برو حمد و ثنای الهی بجای آور و صلوات بر من بفرست بعد از آن بگو ایها الناس هیچ کلامی برای شما نگفتیم
مگر آنکه تاویل و تفسیر آن را میدانیم و معنی این سخن آن است و بدانید که من پدر شمایم و بدانید که من مولای شمایم و بدانید که من
اجیر شمایم **سیزدهم** حضرت امام حسن عسکری در تفسیر خود در آیه و بالوالدین احسانا میفرماید رسول خدا فرمود بهترین والدین
شما و سزاوارترین ایشان محمد است و علی و علی بن ابیطالب ع فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود من و علی دو پدر این امتیم و حق ما بر ایشان عظیم تر
است از حق پدر و مادر ولادت ایشان زیرا که ما نجات میدهیم ایشان را از عذاب الهی اگر اطاعت ما کنند و میرسانیم ایشان را بسوی بهشت که دار
قرار است و ملحق میگردانیم ایشان را از بندگان شهوات به بهترین آزادان و فاطمه ع فرمود که دو پدر این امت که راست میکنند کجیهای ایشان
و نجات میدهند ایشان را از عذاب الیم اگر اطاعت ایشان نمایند و بهشت دایمی برای ایشان مباح میگردانند اگر با ایشان موافقت کنند
و حسن علی ع فرمود محمد و علی پدران این امتند پس خوشا حال کسیکه بحق ایشان عارف باشد و ایشان را در هر حال اطاعت کند که خدا تعالی
او را از بهترین ساکنان بهشت گرداند و سعادتمند گرداند و اکرام نماید و خوشنود گرداند و حسین بن علی ع فرمود هر کس بشناسد حق دو پدر افضل
محمد و علی علیهما السلام و چنانکه حق اطاعت است ایشان را اطاعت کند باو گویند در قیامت ساکن شو و مقام کن در هر بهشت که خواهی
در رفاقت علی بن الحسین ع فرمود اگر حق پدران و اولاد عظیم است بنظر ایشان اگر نسبت با ایشان نیکی کنند پس حق احسان محمد و علی بر این امت
اجل و اعظم است از آنها پس ایشان سزاوار بودند در رعایت حق ایشان سزاوارترند و امام محمد باقر ع فرمود هر که قدر و منزلت خود را
در نزد خدا داند نظر کند بقدر و منزلت پدران افضل خود محمد و علی که در نزد خود چگونه است **فقیر گوید** یعنی هر چند قدر ایشان
نزد او عظیم تر است قدر او نزد خدا بزرگتر است و بالجمله فرمود هر که رعایت کند حق پدران افضل خود محمد و علی را راضی نمیشوند
او را آنچه ضایع کرده اند از حق پدر و مادر خود و از حقوق سایر عباد الله زیرا که آن دو پدر بزرگوار ایشان را راضی میگردانند از او و در قیامت
و موسی بن جعفر ع فرمود بزرگ میشود ثواب نماز بقدر آنکه نماز گذار تعظیم کند صلوات بر دو پدر افضل خود محمد و علی ع علی بن
موسی ع فرمود آیا مکروه نمیدارد احدی از شما که از پدر و مادر خود نفی کرده شود عرض کردند بلی و الله فرمود پس جهد کند که او را نفی نکنند
از دو پدری که افضل اند از پدر و مادر او و محمد بن علی ع فرمود شخصی در حضور آنحضرت گفت من محمد و علی را چنان دوست میدارم که اگر اعضای
مرا از یکدیگر جدا کنند باید ... نمیخواهم ... فرمود که محمد و علی جزای ترا بقدر محبت تو خواهند داد در روز قیامت

از برای تو مسند علم خواهند کرد بازگرد ایشان و در جای عظیمه نشد که بچه تو و محبت ایشان بعمل آورده و وفا بکن و از صد هزار جزو آن نتوانند کرد و علی بر محبت مرموز کسیکه بدان بنی و محمد و علی گرامی تر باشند در نزد او از پدر و مادر نسبی او و او نزد خدا هیچ منزلتی و کرامتی نخواهد بود و حسن با علی در مرموز کسیکه مقدم دارد اطاعت پدران دینی خود محمد و علی را بر پدران نسبی خود حق سبحانه و تعالی باو فرماید البته ترا اختیار کنم چنانکه مرا اختیار کردی و ترا تشریف بزرگ کردانم در حضور پدران دینی تو چنانچه تو خود را شرف دادی باختیار محبت ایشان بر محبت پدران نسبی خود

باب سیصد و شصت و هشتم در اینکه مهاجرین و انصار اشک و شبهه نبود در اینکه علی علیه السلام بعد از رسول خدا صاحب امر است و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه خود این امید نداشتند و ابوبکر و عمر پس از رحلت رسول خدا اراده آن داشتند که با علی بیعت نمایند و اینکه ابوبکر گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم از روایات عامه و در آن پانزده حدیث است **اول** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه آورده است که زبیر بن بکار از محمد بن اسحق روایت کرده است که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند بنی تیم افتخار میکردند و عامه مهاجرین و تمام انصار اشک و شبهه نداشتند در اینکه صاحب امر خلافت بعد از رسول خدا علی بن ابیطالب است و فضل بن عباس گفت ای گروه قریش و بخصوص ای بنی تیم شما صاحب خلافت شدید و از دست دیگران گرفتید به نبوت ما شما اهل نبوت نه شما و اگر ما این امر را که اهل آنیم طلب نمائیم هر آینه عدم رضای مردم در آن از برای ما بیشتر بود از غیر ما نظر بحسدی که بما میبرند و کینه که از ما در دل ایشان بود و ما خود میدانیم که در نزد صاحب ما عهدی است که امر خلافت بخود او باز میگردد و در آن روز بعضی از اولاد عبد المطلب بن هاشم این حدیث را انشا کرده ما کنت احسب هذا الامر منصرفا یعنی من گمان نداشتم که این امر خلافت منتقل شود عن هاشم ثم منها عن ابی حسن از قبیله بنی هاشم پس از آن از ابو الحسن یعنی علی الیس اول من صلی بقبلتکم آیا نیست ابو الحسن اول کسیکه نماز کرد بقبله شما و اعلم الناس بالقرآن و السنن و آیا نیست دانا ترین مردم بآیات قرآن و سنن پیغمبر و اقرب الناس عهدا بالنبی و من آیا نیست عهد شما ملاقات و ما بپیغمبر آخر عهد ملاقات سایر مردم و آیا نیست الکسی جبرئیل عون له بالغسل والکفن که جبرئیل مدد و یاری میکرد در غسل و کفن رسول خدا من فیه ما فیهم لا تمترون به ابو الحسن کسیکه در او هست از فضایل و صفات و جلائل سمات آنچه در همه ایشان است و ایشان هم انکار ندارند و لیس فی القوم ما فیه من الحسن و نیست در قوم آنچه در او هست از محاسن و محامد ماذا الذی ردهم عنه فنعلمه چیست آنچه بر گردانیده است شما را از متابعت آن حضرت تا ما هم بدانیم و بدان عمل نمائیم و ان ذا غبنا من اعظم الغبن و بتحقیق که بیعت شما با غیر علی و بر گردیدن شما از او غبنی است از اعظم غبنها **فقیر گوید** و در بعضی از نسخ دیده شده است ها ان بیعتکم من اول الفتن یعنی اینک بتحقیق که این بیعت شما از اول فتنها است که رو بمردم آورده است و در بعضی از نسخ معتبره است ها ان بیعتکم من اغبن الغبن و همگی صحیح و نیکو است و بالجمله زبیر گوید علی نزد آنکس فرستاده و او را از گفتن این ابیات و این گونه کلمات نهی فرمود و فرمود سلامة الدین احب الینا من غیرها **فقیر گوید** شیخ مفید در کتاب ارشاد این ابیات را از خزیمة بن ثابت انصاری ذو الشهادتین نقل کرده است **دویم** ابن ابی الحدید در همین شرح گوید ابوبکر احمد بن عبد العزیز در کتاب سقیفه از سعید بن کثیر بن عفیر انصاری روایت کرده است که عمر با جماعتی که از جمله آنها اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم بودند بخانه فاطمه رفتند و بآنکسانیکه در خانه فاطمه بودند گفتند بیائید و با ابوبکر بیعت کنید آنها بیعت ابا نمودند و زبیر با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد عمر بهمراهان خود گفت این سگ را بگیرید سلمة بن اسلم برجست و شمشیر را از دست زبیر گرفت و او را بدیوار خانه زد بعد از آن زبیر و علی و از بنی هاشم آنچه در آنخانه بودند همه را گرفته و کشان کشان بردند و علی میفرمود انا عبد الله و اخو رسول الله تا آنکه ایشان را نزد ابوبکر بردند و بعلی گفتند با ابوبکر بیعت کن فرمود با او بیعت نمیکنم و من سزاوارترم بخلافت از شما و باید شما با من بیعت کنید و شما خلافت را از انصار گرفتید بآنکه حجت شما این بود که خلافت حق اقارب رسول خدا است و ایشان بهمین حجت تمام امارت بشما دادند و امارت را بشما تسلیم کردند من نیز بر شما حجت آوردم بهمانا حجتی که شما بر انصار آوردید و اگر شما از خدا میترسید انصاف دهید چنانکه انصار بحق شما اعتراف کردند شما نیز بحق ما اعتراف کنید و بر ما ستم نکنید حال آنکه خود میدانید که خلافت حق ما است و شما دادن بما نمیخواهید عمر گفت ترا دست باز نداریم تا با ابوبکر بیعت نکنی علی فرمود ای عمر شتری بدوش که نیمی از آن ترا باشد امروز تو برای او خلافت را مهیا می کنی که فردا برای تو باز گذارد و بخدا سوگند که بیعت نکنم و سخن ترا قبول ننمایم ابوبکر گفت هر گاه با من بیعت نکنی ترا اکراه نمی کنم ابو عبیده گفت یا ابا الحسن تو جوانی و ایشان پیران قوم تو اند

علّ

دو تجربه

و تو تجربه ایشان را نداری و قوت ابوبکر بر این امر بیش از تو است و تاب و توانائی کشیدن این بار بیش از تو دارد تو بدیشان تسلیم باو در ذکر بخلافت و راضی شو که اگر تو را عمر باقی باشد و زنده بمانی امر خلافت بتو خواهد رسید و تو باین امر احق و اولائی نظر بفضل و قرابت تو با رسول خدا و جهاد تو در راه خدا پس علی فرمود ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت و پادشاهی محمد را از خانه اش بیرون نبرید و بخانهای خود میبرید و اهلبیت او را از مقام و حق او دفع منمائید بخدا سوگند ای گروه مهاجران که ما اهلبیت اولائیم از شما باین امر و شما خود میدانید که امر در میان ما و از ما است تا کسیکه کتاب خدا را خواند و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و توانا و دانا باشد بامر رعیت بخدا سوگند که آنکس در میان ما و از ما است و شما پیروی هوای نفس مکنید که از حق دور خواهید افتاد پس بشیر بن سعد گفت یا علی بخدا سوگند که اگر انصار قبل از بیعت با ابوبکر این کلام را از تو می شنیدند هر آینه دو نفر در حق تو اختلاف نمی نمودند و لکن بیعت کردند و امر گذشت پس علی بخانه خود مراجعت فرمود و بیعت نکرد و در خانه خود نشست تا روزیکه فاطمه از دنیا رحلت فرمود و بعد از وفات فاطمه با ابوبکر بیعت فرمود **سیم** ابن ابی الحدید از ابوبکر و او از ابن لهیعه روایت کرده است که چون رسول خدا از دنیا رحلت کرد ابوذر حاضر نبود و چون آمد مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند ابوذر گفت اصبتم قناعة و ترکتم قرابة لو جعلتم هذا الامر فی اهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان **فقیر گوید** قناعة چوب را گویند و قرابة سر پوشی که بر روی طبق گذارند حاصل مراد این است که نصب کردن خلیفه بعد از رسول خدا حق و واجب بود و لکن آنرا باهلش نسپردید و اگر این امر را در خانه پیغمبر قرار میدادید دو نفر اختلاف نمی کردند ابوبکر راوی گوید ابوزید عمر بن شبه بسند خود از ابو محمد بن حرب روایت کرده است که چون رسول خدا از دنیا رحلت کرد و در سقیفه شد آنچه شد علی این بیت را مثل آورد واصبح اقوام یقولون ما اشتهوا و یطغون لما غال زیدا غوائله و گفته است زبیر بن بکار در موفقیات روایت کرده است که چون بشیر بن سعد با ابوبکر بیعت کرد و مردم ازدحام کردند و با ابوبکر بیعت نمودند ابوسفیان بن حرب بر در خانه علی آمد و ایستاد و این چند بیت را خواند بنی هاشم لا تطمع الناس فیکم و لا سیما تیم بن مرة او عدی فما الامر الا فیکم و الیکم و لیس لها الا ابو حسن علی ابا حسن فاشدد بها کف حازم فانک بالامر الذی یرتجی ملی و ان امرء یرمی قصی وراءه منیع الحمی والناس من غالب قصی یعنی ای بنی هاشم طمع نکنند مردم در حق شما خصوص تیم بن مره یا عدی پس نیست امر خلافت مگر در میان شما و متعلق بشما و نیست سزاوار از برای آن مگر ابو الحسن علی ای ابو الحسن پس ببند بامر خلافت کف ضبط کننده خود را و دست از آن بر مدار بدرستیکه تو بامری که دیگران امید دارند قیام مینمائی و از عهده وظایف آن توانی بر آمد کدام مرد ایا آن هست که قصی او را در عقب ببیند از ذکر صاحبها و منزلت بلند و شان رفیع از آن صاحب قصی **چهارم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح گوید زبیر گفته است چون مردم با ابوبکر بیعت کردند جماعتی که با او بیعت کرده بودند او را با قوت و سرور بمسجد رسول خدا آوردند و پس از آن بخانهای خود مراجعت کردند جماعتی از انصار و طایفه از مهاجران یکدیگر سرزنش می نمودند عبد الرحمن بن عوف گفت ای گروه انصار شما هر چند اولی اید از ما بفضل و نصرت و سابقه و لکن نیست در میان شما کسیکه مثل ابوبکر و عمر و علی و ابو عبیده باشد زید بن ارقم گفت ما انکار فضل ایشان نمیکنیم و لکن هست در میان ما کسیکه سید انصار است سعد بن عباده و آنکسیکه خدا و رسول امر کردند که بر او سلام کنند و قرآن را از او اخذ نمایند ابی بن کعب و آنکسیکه در روز قیامت می آید و امام علما است معاذ بن جبل و کسیکه رسول خدا شهادت او را بجای شهادت دو نفر قبول کرد خزیمة بن ثابت و ما خود میدانیم که هست از قریش کسیکه اگر طلب این امر کند احدی از مهاجران و انصار با او منازعه نمی کند و او علی بن ابیطالب است زبیر گوید چون فردای آن روز شد ابوبکر بالای منبر رفت و خطبه خواند و گفت ایها الناس من بر شما والی شدم و از هیچیک شما بهتر نیستم اگر نیکو کاری کنم مرا اعانت نمائید و اگر بد کرداری کنم مرا بر سر راه بیاورید مرا شیطانی است که پیوسته مرا اغوا می کند و از راه بدر میبرد پس چون مرا خشمناک ببینید از من دوری کنید که بشما خشم نرانم و بر شما ضرر نرسانم با آنکه مرا بر ظاهر و باطن خود مقدم مدارید و امام خود مشمارید که غضب من غضب شیطانی است **فقیر گوید** بل الانسان علی نفسه بصیرة که هر کس خویش را بهتر میشناسد و بالجمله راستی امانت است و کذب خیانت و ناتوان نزد من قوی است تا حق او را برآورد کنم و قوی ضعیف است تا داد مظلوم را از او بستانم هیچ قومی ترک جهاد نکنند مگر آنکه خدای تعالی ایشان را ذلیل کند و هیچ قومی نابکار نشوند مگر آنکه بلا ایشان را فرا گیرد اطاعت کنید مادامیکه خدا را اطاعت کنم و چون معصیت خدا کنم مرا اطاعت مکنید قوموا الی صلوتکم رحمکم الله **پنجم** ایضا ابن ابی الحدید

بر منبر نشستند خواند ابو هیثم سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف زهری روایت کرده است که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند خلافتش استقرار پذیرفت جمعی کثیر از انصار از بیعت پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت مینمودند و نام او را بلند مینمودند و علی در خانه خود بود و بیرون نمی آمد و مهاجران نیز از بیرون نیامدن او می نالیدند و جزع مینمودند و از این مقوله سخنان بسیار گفته است **ششم** ابن ابی الحدید گوید زبیر گفته است ابو سفیان بن حرب آمد و گفت ای گروه قریش انصار را فضلی بر سایر مردم نیست مگر آنکه بفضل ما اقرار کنند اگر بفضل ما اعتراف نمایند ما را کافی است ان مقامی که بان میرسیم از فضل و عزت و اگر اعتراف نمایند بفضل ما انها را کافی است انچه با ایشان میرسد از ذلت و خواری و بخدا سوگند که اگر مغرور شوند و بیعت کنند و کفران نعمت نمایند هر اینه انها را بقهر باسلام باز داریم چنانکه در اول بقهر مسلمان شدند و اما علی بن ابی طالب بخدا سوگند که او قابل و لایق سیادت و سروری بر کل قریش است و سزاوار است که همگی انصار مطیع و فرمان بردار او باشند **هفتم** ابن ابی الحدید گوید که ابوبکر جوهری از شعبی روایت کرده است که روزی ابوبکر بالای منبر بود و خطبه میخواند حسن علی بر خواست و گفت ای ابوبکر از منبر پدرم فرود ای ابوبکر گفت راست گفتی این منبر پدر تست نه پدر من چون علی این را شنید گفت بخدا ای ابوبکر قسم که حسن طفل است و ما او را باین سخن امر نفرموده بودیم و او از پیش خود گفته ابوبکر گفت راست گفتی و ما ترا باین کار متهم نساخته بودیم **هشتم** ابن ابی الحدید از ابوبکر از عطا بن عبد الحمید روایت کرده است که چون مردم از تخلف امیر المؤمنین از بیعت با ابوبکر بسیار سخن گفتند و این بر ابوبکر و عمر بسیار گران امده و امر بر ایشان شدید شد ام مسطح بن اثاثه بیرون امده و نزد قبر رسول خدا رفت و نزد قبر او این ابیات را خواند قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها فاختل قومک فاشهدهم ولا تغب یعنی بدرستیکه روی نمود بعد از تو اخبار بی موقع بسیار و اختلاط قول و امور شداید بسیار و اگر تو حاضر می بودی بسیار نمی شد خطب و کارها بانجا نمی رسید بدرستیکه ما یافتیم بار امانت نایافتن زمین آب باران بود از قطرهای خود را و اختلال نمودند قوم تو در امور بعد خود پس بنگر ایشان را و از ایشان غایب مشو **فقیر گوید** در بعضی از نسخ بجای فاشهدهم و لا تغب لما غبت و انقلبوا یعنی اختلال نمودند قوم تو چون غایب شدی و باز گشتند بطریق اصلی خود **نهم** ابن ابی الحدید از ابوبکر از ابو زید بن عمر بن شبه روایت کرده است که مرا خبر داد کسیکه از حدیث میکرد بمجلسی که استاد او را یاد نکرده گفت مغیره بن شعبه در روز وفات رسول خدا با ابوبکر و عمر گذشت و ایشان را بر در خانه رسول خدا نشسته دید پرسید چرا در اینجا نشسته اید گفتند انتظار علی را می کشیم که بیرون اید تا با او بیعت کنیم مغیره گفت ما انتظار یکی از اهل این خانه را میکشید که او مردمی خلافت است و اگر صاحب این امر شود نزد شما اونی عقا و منیا و است و نه طاقت مضایقه این امر را در تمام قریش پهن سازید که قابل وسعت است گویند ابوبکر و عمر از انجا بر خواستند و بسقیفه بنی ساعده رفتند و تدارک اما و فته بیعت خلافت برای خود فراهم کردند مؤلف گوید رجوع ابوبکر و عمر را از راه حق ملاحظه کن که بسخن مغیره بن شعبه زانی که معتزله بکفر و شهادت میدهند چنانکه ابن ابی الحدید تصریح کرده از راه بدر رفتند با انکه او زانی و فاسق است چنانکه ابن ابی الحدید خود ذکر کرده و روایات بسیاری در این باب در شرح آورده و از ابن ابی الحدید امثال او بسیار تعجب است که چگونه معتقد امامت کسانی اند که باین صفت موصوف اند **دهم** ابن ابی الحدید در شرح گوید نصر بن مزاحم روایت کرده است که محمد بن ابی بکر بسوی کافر فاسق معویه بن صخر نوشت سلام علی اهل طاعة الله ممن هو سلم لاهل ولایة الله اما بعد خدای تعالی بجلال و عظمت و سلطنت و قدرت خود خلق را افرید نه بعبث و نه از جهت ضعفی در قوت خود و نه از راه احتیاج بافرینش ایشان بلکه ایشان را افرید که او را بندگی کنند و بعضی از ایشان را شقی کردانید و بعضی را سعید و بعضی را غوی و بعضی را رشید بعد از ان ایشان را بعلم خود اختیار کرد پس برگزید از ایشان محمد را و او را برسالت خود مخصوص کردانید و برای وحی خود اختیار کرد و بامر خود امین فرمود و برسالت مبعوث گردانید تا تصدیق کند کتب منزله را و دلیل شود بر شرایع و پس مردم را براه او خواند بحکمت و موعظه حسنه و اول کسیکه او را اجابت کرد و تصدیق نمود و اسلام آورد و تسلیم شد برادر و پسر عمش علی بن ابی طالب بود و او را بغیب مکتوم تصدیق کرد و بر همه اقارب خود مقدم داشت و در شداید حفظ نمود و جان خود را در راه او گذاشت و با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست شد و در هر بلیه و نازله جان خود را در راه او نثار کرد چنانکه در مبارزت او را نظیری نبود و در کردار او همتائی و تو را چنان می بینم که با او خیال همسری داری و حال انکه تو توئی و او او پیشتر است اشکار در هر خیری و اول مردم است در اسلام و اصدق مردم است در نیت و اطیب مردم است در ذریت و افضل مردم است در ضرت و بهترین مردم است در حسب و پسر عم رسول خدا است و تو ملعون پسر ملعون

پیوسته تو و پدرت با دین خدا دشمنی نمودید و سعی و کوشش در اطفاء نور خدا می نمودید مردم را جمع میکردید و مالها در این خیال صرف می نمودید و با قبایل عرب هم قسم می شدید تا انکه پدرت در این کردار مرد و بجانب دوزخ سپرده شد و تو نیز پی او در کردار او جانشین او شدی و شاهد براین کسانی اند که بتو پناه برده و بتو ملتجی شده اند از باقی ماندگان احزاب و روس اهل شقاوت و نفاق و شاهد بر فضل و سابقه قدیمه علی یاران اویند که خدای تعالی ایشان را در کتاب خود یاد کرده و تفضیل داده و بر ایشان ثنا خوانده است از مهاجران و انصار و ایشان لشکر و گروه انحضرتند که بر دور او شمشیر میزنند و خونهای خود در راه او میریزند و میبینند فضل را در پیروی او و شقاوت و عصیان را در مخالفت او وای بر تو چگونه خود را با علی برابر میکنی و حال انکه او وارث رسول خدا و وصی و پدر اولاد او است و اول مردم در پیروی او و اخر مردم است در عهد با او و او اگاه میکرد رسول خدا او را باسرار خود و شریک میکردانید او را در امر خود و تو دشمن و پسر دشمن رسول خدا پس تمتع ببر با انچه بدست اورده ای از باطل خود و مدد می نماید ترا ابن عاص در کفر تو و گویا اجلت گذشته و مکر تو باطل شده و زود است که اشکار شود بر تو عذاب بزرگ خدا و بدان که تو با خدا خود کار زدی و ایمن شده ای از مکر و مایوس گردیده ای از خیر و او مراقب اعمال تو است و تو در اعمال خود مغروری و از او بیگانه بوده ای و مردم بخدا و با هلبیت رسول او از تو بی نیاز والسلام علی من اتبع الهدی معویه در جواب نوشت من معویة بن ابی سفیان الی الزاری علی ابیه محمد بن ابی بکر سلام الله علی اهل طاعة الله اما بعد کتاب تو بمن رسید در ان نوشته بودی انچه را که شایسته خدای تعالی از قدرت و سلطنت و اینکه پیغمبر خود را برگزید سخنان را که برای خود بهم بافته بودی و دلیل بر ضعف رای تو و عیب جوئی تو بر پدرت بود و ذکر کردی پسر ابو طالب قدیم سابقه و قرابت او را با رسول خدا و نصرت و مواسات در شداید و مخاوف و احتجاج نمودی بر فخر تو بفضل دیگران نه بفضل خود پس سپاس من خدایرا که این فضل را از تو صرف کرد و بدیگری عطا نمود ما و پدرت در زمان رسول خدا همه بودیم و حق پسر ابو طالب بر خود لازم میدانستیم و او را بر خود فایق میدیدیم چون حق تعالی اختیار کرد برای رسول خدا انچه را که شایسته او بود و تمام کردانید برای او انچه را که با او وعده فرموده بود و دعوت او را ظاهر ساخت و حجت او را روشن کردانید او را بسوی خود خواند پس بعد از وفات او پدرت ابوبکر و عمر اول کسی بودند که از علی اعراض کردند و با او طریق مخالفت پیمودند و با یکدیگر اتفاق کردند و در رای متحد شدند و علی را بسوی خود دعوت کردند و علی با ایشان همراهی نکرد و قبول ننمود پس قصد او کردند و در صدد ازار او بر آمدند تا چنین دید ناچار شده با ایشان بیعت کرد و دست تسلیم با ایشان داد و ایشان او را با خود در امر خلافت شریک ننمودند و بسر خود اگاه نمیکردند تا وقتیکه از دنیا رفتند بعد از ان عثمان بن عفان بخلافت قرار گرفت و بطریقه ایشان راه میرفت و تو و صاحب تو چندان معایب او را بستید که اقاصی مردم از اهل معصیت در او طمع نمودند و در ظاهر و باطن با او کینها کردید و دشمنی خود را اشکار نمودید تا انکه باو رسید انچه رسید اکنون ای پسر ابوبکر احتیاط در امر خود نگاه دار که و بال امر خود را خواهی دید و جزای خود را خواهی کشید و اندازه خود را بگیر میانه سباع و ابهام خود را با وجب خود خواهی زد که اینها با یکدیگر مساوی نیستند یا همسری کسیکه حلم او با کوه برابر است و نیزه او در صلب اقتنا مغاز است هرگز نرم نمی شود و کج نمیگردد و احدی بادم مرتبه حلم او نتواند رسید پدرت کارها برای او تمهید کرد و بنای خلافت را استوار نمود پس اگر ما در این خلافت هستیم حق است و لیکن پدرت این کار کرد و اگر ظلم است پدرت این بنا نهاد و ما در ان با او شریکیم و براهنمائی او اخذ نمودیم و بفعل او پیروی کردیم و ما دیدیم پدرت را که چه کرد ما نیز بدنبال او شتافتیم و بکردار او اقتدا نمودیم اگر عیبی کنی پس عیب کن بر پدرت را که انچه ظاهر بیشود و الا زبان از این سخنان کوتاه دار و سلام بر کسیکه رجوع کند بخدا و از گمراهی خود بر گردد **یازدهم** علم شعبی که از جمله نواصب و منحرفان از حضرت امیر المؤمنین است از عروة بن زبیر بن عوام روایت کرده است که چون مردمان گفتند ابوبکر در خلافت بر علی سبقت جست میگوید من احق و اولی ام از علی بخلافت و ابوبکر این را شنید بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و گفت ایها الناس مرا گمان بر سخنانی که نه بدینی پیوسته اند و نه در حق منطقی کرده اند و نه ولایت و حکومتی طلب رغایت کرده اند ایمان را از دل اشکار کرده اند و نفاق را از راه مکر پنهان داشته اند اینان مرد شیطان و مکر و فجور و طغیان چنان پنداشته اند که من میگویم از علی افضلم و من چگونه چنین گویم و حال انکه مرا سابقه نیست چون سابقه او و نه در بار رسول خدا قرابت و خصوصیتی است چون قرابت و خصوصیت او و بندگی خدا کرد در حالتیکه من کافر بودم و او خدا را پیش از من پرستید و او دوست رسول خدا بود در وقتیکه من دشمن رسول خدا بودم و پیشی گرفت بساعاتی که اگر من خود را میکشتم بگرد او نمیرسیدم پسر ابو طالب مجتبی از خدا و مقرب نزد رسول خدا و پرهیزکار از ایمان فایز شد که اگر تمام خلق اولین و اخرین سعی و کوشش نمایند بدرجه او نرسند و براهی که او رفته نروند جان خود را در راه رضای خدا داد و محبت خود را در دل پسر عمش صرف

کرده است بر طرف کننده محنتها و دفع کننده شکها و شبهها و او است طی کننده رامها بسوی راه حق و او است کننده ریشه شرک و او است اشکار
کننده نفاقی که بعد از ما مکنون است و او است مایه امتحان اهل این عالم که هر کس با او زمایش شود و سعید بجو پیش از انکه کسی بدان رسد و قدم
ندمیل الجنه بها پیش از انکه کسی برا و سبقت کیرد جمع نموده علم و فهم را پس همه خیرات در دل خود مخمر کرده و هیچ مثقال ذره را از خیر نکرده
مکر انکه از اهد بجا پیش انفاق نموده پس کیست که از دیکر مقام و درجه او کند و حال انکه پروردکار عالمیان او را ولی تو مثنا و وصی پیغمبر اخر الزمان
و حافظ خلافت و قائم بامر امامت کردانیده ایا مغرور توانم شد بمقامی که در او هستم اکر او مرا باز دارد و اطاعت او میکنم اکر مرا امر فرماید
من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود الحق مع علی و علی مع الحق من اطاع علیا رشد و من عصی علیا فسد و من احبه سعد و من ابغضه شقی
و بخدا سوکند اکر مردم دوست ندارند علی را مکر از جهت انکه هرکز مرتکب حرام نشده و بت پرستی نکرده است واجب است انکه مردم بعد از رسول
خدا باو محتاجند در اینجا اراده و حال انکه محبت او را اسبابی است که اقل و اهون انها این بود که پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او و علم
بدنیا و جلیل و راضی بصبر جمیل و صاحب مواسات در کثیر و قلیل بود و در اهل الاسلام کسی که بشماره نیاید و بکنه انها کسی نرسد بسیار است و منتها
که از دیکران می کند که خدا ... صاحب لوای حمد و ساقی حوض کوثر و جامع تمام علوم و وسیله رسول
خدا و رسول **دوازدهم** ابن ابی الحدید در شرح از ابن عباس روایت کرده حدیث طولانی که عثمان از علی شکایت می کند و در ان حدیث کوید
عثمان کفت یا ابن عباس تو نمیدانی که شکایت من از علی از چه جهت است ابن عباس کفت من نمیدانم از او مکر انکه میکویند در حق تو بخدا اکر مردم
میکویند مکروه می دارند از تو بخدا اکر مردم مکروه می دارند اکنون کدام کس را متهم بدین کار کرده و بشکایت او و دیکران اعرا
زعم و اند عثمان کفت مصیبت سنکین من اینست که او خود را باین کار منسوب می داند و علی پسر عم تست و منهم از بد کرداری و شومی او
ابن عباس کفت ارام باش و بکو انشاء الله بعد از ان عثمان کفت یا ابن عباس از تو سؤال میکنیم بحق اسلام و قرابت بخدا سوکند من مغلوب شدم
و بشما مبتلا کردیده ام و بخدا سوکند می خواستیم امر با شما باشد نه با من شما این بار را از دوش من بردارید و من یکی از اعوان شما باشم و بخدا
سوکند که من شما را در این امر اعانت کنم و مدد نمایم بهتر از انچه شما مرا معین شده اید و مدد نموده اید و من میدانم که خلافت حق شما است و لکن
قوم شما در میان شما و خلافت بر او افکنده اند و خود صاحب ان شدند و بخدا سوکند نمی دانم که خلافت را از شما برداشتند یا شما را از خلافت
انداختند ابن عباس کفت ارام بکیر یا امیر المؤمنین ما نیز سؤال میکنیم از تو بخدا و باسلام و خویشی و پیوند چنانکه تو از ما سؤال کردی که طمع
مینداز در خود و در ما و دشمنی را و بشماتت میاور بخود و با خود برای بد بستی این کار را بانت ما را میکر محض کفتار ما باشد و اکر بدی کرداد
بما باید توقف با تو و دوستی تو نیست تو دارای ان نیستی و بخدا سوکند که ما مخالفت میکنیم هرکاه با ما مخالفت کنند و نزاع میکنیم
هرکاه با ما نزاع کنند و ترا بخاطر چه میرسد هرکاه در بدست ما باید حق تو مکر انکه بکوئید از ما انچه مردم کفتند و عیب جوئی کنند چنانکه
کردند اما اینکه کفتی قوم ما امر را از دست ما کرفتند ان از راه حسد بود و بخدا سوکند که تو می دانی فیما بیننا ستم کردند بخدا سوکند که تو با
عالمی فالله بیننا و بین قومنا و اما اینکه کفتی نمیدانم خلافت را از شما دفع کردند یا شما را از خلافت سوکند میخورم که تو میدانی که اکر امر
بدست ما اید نه فضلی از ان بر فضل ما افزوده می شود و نه قدر ما زیاده میکردد ما خود اهل فضل و اهل قدیم و هیچ فاضلی صاحب
فضل نشده مکر بسبب فضل ما و هیچ سابقی صاحب سبقت نشده مکر بسبب سبقت ما و اکر اهتمام ما نبود بر احکام هدایت یافتی و نه کور بینا شدی
و نه کجی براستی در امدی عثمان کفت تا کی ای پسر عباس از شما بمن می رسد انچه می رسد تا بکی صبر کنم که مردمان شما دو رو سیکانه نیز قوم مرا چندان
حق بر شما نبود که قرابت با شما و نظیر شما بلی قسم بخدای کعبه که این حق بر شما دارم و لکن فرقه هلاک نمود برای شما سخن کفتن را زیاده من
و شما را بر من چیره کرد و من از خدا مدد میطلبم ابن عباس کفت مرا مهلت بده تا با علی ملاقات کنم و انچه کوید بتو باز رسانم عثمان کفت چنین
کن و من خود کفتم و طلب جواب کردم نه چون شنیدم نزد صالح ... طوری دیدم ابن عباس کوید من از انجا بیرون امدم و علی را ملاقات کردم خشمنا
و مانند اتش مشتعل بود زیاده از انچه عثمان را دیده بودم خواستم او را فرو دارم قبول ننمود من بمنزل خود باز امدم و در را بر روی خود بستم
و بیرون نیامدم تا هر دو کار را بخشم بی خبر بعثمان رسید تا بر من فرستاد و مرا طلب کرد چون نزد او امدم غضبش ساکن شده بود بسوی من نظر
کرد و بخندید و کفت یا ابن عباس چه باز ماندی از ما این ترک معاودت نزد من بسبب انست که انچه در صاحب خود دیدی و از حال او فهمیدی که خدا میان من و
او حکم کند اکنون سخنان دیکر بکو ابن عباس کوید بعد از ان هر وقت علی سخنی در حق عثمان میکفت بکوش او میرسید و من میخواستم ان سخن را تکذیب
کنم میکفت ... ان روز جمعه ... رفتی و دیکری نزد من نیامدی و من دیکر نمیدانستم چکونه سخن او را رد کنم **سیزدهم** ابن

ابی الحدید کوید که واقدی در کتاب شوری از ابن عباس روایت کرده است که روزی در عتاب بودن عثمان بعلی حاضر بودم از انجمله با او کفت بخدا
سوکند نمیدانم که باب فرقت باز مکن و من یاد دارم که تو ابوبکر و عمر را اطاعت نمودی چنانکه رسول خدا را اطاعت میکردی و من از هیچ یک
از ایشان کمتر نیستم بلکه قرابت و خویشی من بتو از ایشان نزدیکتر و زیاده تر است اکر کمان تو اینست که رسول خدا این امر را از برای تو قرار داده
است من ندیدم بعد از رسول خدا که با ایشان منازعه کرده بعد از ان قرار بخلافت ایشان نمودی و اکر ایشان خلیفه نبودند پس چرا اذعان
نمودی و با ایشان بیعت کردی و اطاعت ایشان را بر خود کوارا نمودی اکر ایشان در امر ولایت خود نیکو بودند من که از ایشان در دین و حسب و قرابت کمتر
نیستم پس با من باش چنانچه با ایشان بودی علی فرمود معاذ الله که من فتح باب فرقت نمایم و لا از اسلام نمایم و لکن نهی میکنم ترا از انچه خدا و رسول
ترا از ان نهی فرموده اند و راهنمائی میکنم براه حق و اما ابوبکر و عمر اکر اخذ نمودند حقی را که خدا و رسول برای من قرار داده بودند تو و همه مسلمانان
می دانید مرا بان چه کار است و حال انکه مدتها است که از دست کشیده ام یا انکه این امر اختصاص نداشت و من و همه مسلمانان در ان
مساوی بودیم و با ایشان قرار کرفته نصیب ایشان شد یا انکه حق من بود و من اختصاص داشتم و ایشان را در ان حقی نبود و من بطیب نفس از ان
دست کشیدم و ترک ان کردم بجهت مصلحت امر و اما انچه نمودی میان تو و ایشان پس بدانکه تو مثل هیچیک از انها نیستی ایشان طالب شدند بر
خلافت و لکن تو خویش و اهل و پیوند ان خود را از ان بر و در کردن مردم کرد اینکه لکن تو خود و قوم خود را در ان سر داری ساختی و دیدی
در یا شنا پس بخدا رجوع کن و ببین که از عمر تو باقی نمانده است مکر اندکی پس تا کی و تا چند سفیهان بنی امیه را از عرض و ناموس و جان و مال
مسلمانان منع نمی کنی و بخدا سوکند اکر عاملی از عمال تو ظلمی در مغرب زمین نماید هر اینه تو در ان شریک او خواهی بود ابن عباس کوید
عثمان کفت یا علی من ... انرا میخواهم و معزول میکنم از عمال خود انکه را که تو و مسلمانان نمی خواهید و انها را مکروه می دارید بعد از ان از
یکدیکر جدا شدند مروان بن حکم مانند شیطان راه عثمان را زده و رای او را از قبول این امر منحرف ساخت و کفت هرکاه چنین شود مردم بر
تو چیره میشوند دیکر احدی را معزول نکرد **چهاردهم** ابن ابی الحدید در شرح کوید که روزی عثمان علی و طلحه و زبیر را و معویه نیز در انجا
بود مخاطب ساخت و کفت شما را از خود و از خلافت خود اکاه کردانم ابوبکر و عمر در هنکام خلافت بر خود و بر کسان خود ظلم کردند و انها را از
هر خیری منع نمودند و رسول خدا بخویشان خود عطا میکرد و ایشان را بی نیاز می کردانید و من در میان جماعتی افتاده ام که همکی فقیر و صاحب عیال
و من این وسعت مختص دست را در ایام ایالت بکسان ایشان ... اکر این کار من خطا است مرا از ان منع نمائید که امر من تابع امر شما است انچه
بکوئید چنان کنم کفتند نیکو کرده و نیکو کفتی اکنون بعبدالله بن خالد بن اسید پنجاه هزار درهم بده و بمروان پانزده هزار داده انها را از
ایشان باز پس کیر عثمان انها را باز کرفت و ایشان خوشنود شده از انجا بیرون رفتند **پانزدهم** محمد بن علی الحکیم الترمذی که از اکابر علمای عامه
است در کتاب خود ... از فضایل امیر المؤمنین نقل کرده است کوید چون این مقدمات بتحقیق پیوست معلوم شد که خلافت حقیقیه
غیبیه اصلیه معنویه مخصوص علی بن ابیطالب است و از این جهت پس از انچه در بخلافت ابوبکر ... بقیا الجماعه ... در حقیقت غیر او
می امد و از اینجهت ابوبکر کفت اقیلونی اقیلونی فان علیا احق منی بهذا الامر کویند در روایتی دیکر امده است که ابوبکر صدیق بر سر منبر کفت اقیلونی اقیلونی
اقیلونی فانی لست بخیر منکم و علی فیکم و این سخن را نکفت مکر از جهت انکه بحال علی کرم الله وجهه و بمرتبه او در خلافت حقیقیه اصلیه یقینیه
علما و عقلا و فضلا و نبلاء عالم ... **باب یکصد و شصت و نهم** در قول امیر المؤمنین که فرمود ابوبکر و انکسانیکه

باب یکصد و شصت و نهم

بر کرد او بودند همکی میدانستند که خدا و رسول احدی را خلیفه نکردند غیر از من از طریق خاصه در ان یک حدیث است سلیم بن قیس در
کتاب خود که مشهور و معتمد است و در باب ضعیف در کتب خود از او نقل میکنند و از تابعین است و خود علی و سلمان و ابوذر را دیده و مجلد
ایشان رسیده و در اول کتاب خود میکوید این نسخه کتاب سلیم بن قیس هلالی است و سند او را ابان بن ابی عیاش میرساند و علی را خوانده
و ابان ذکر کرده است که ان نسخه را بحضرت علی بن الحسین خواند انحضرت فرمود سلیم راست کفته است این حدیث ما است و ما میدانیم و میشناسیم
از سلیم کوید از سلمان فارسی شنیدم که کفت من نزد رسول خدا بودم در مرضی که انحضرت فاطمه داخل شد چون رسول خدا را بدان حالت
ضعف مشاهده کرد کریه کلوی او را کرفته و اشک از دیده مبارکش جاری شد رسول خدا فرمود ای فاطمه چرا کریه میکنی عرض کرد پس از تو بر خود و
بر اولاد خود میترسم اینکه ما را خوار کنند و هتک حرمت ما کوشند چون این کفت دیده رسول خدا پر از اشک شده فرمود ای فاطمه مکر نمیدانی که ما
اهل بیتی هستیم که خدای تعالی برای ما اخرت را بر دنیا اختیار کرده و خدای تعالی امر کرده است بر جمیع مخلوقات خود ختم کردانیده خدای تعالی نظری بسوی اهل زمین
کرد پس مرا از میان ایشان برکزید و مرا پیغمبر خود کردانید بعد از ان نظر دیکر بسوی اهل زمین کرد شوهر ترا از میان انها اختیار نمود و مرا امر کرد که ترا باو

تزویج کنم و او را برادر و وزیر و وصی خود گردانم و او را در میان امت خلیفه خود سازم پس پدر تو بهترین پیغمبرانست و شوهر تو بهترین اوصیا ایشان
و تو از اهل بیت منی اول کسی هستی که بمن ملحق خواهی شد بعد از آن نظر ثالثی بسوی اهل زمین کرد و تو و یازده نفر از اولاد تو و برادرم علی را که
شوهر تست اختیار کرد پس تو سیده زنان اهل بهشتی و دو فرزند تو حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشتند و من و برادرم و اوصیای من تا روز
قیامت همگی هدایت کنندگان هدایت یافتگانند اول اوصیا پس از برادرم علی حسن است بعد از آن حسین بعد از آن نه نفر از اولاد حسین همگی در بهشت
در یکجا خواهند بود و منزلی نزدیکتر بخدا از منزل من بعد از آن منزل ابراهیم نیست و آل ابراهیم یا فاطمه آیا نمیدانی ای دختر من که از کرامت خدا تعالی
بتو اینست که ترا تزویج کردم بهترین امت من و بهترین اهل بیت من آنکسیکه اسلامش از همه پیشتر و حلمش از همه عظیمتر و علمش از همه بیشتر و نفسش
از همه کریمتر و زبانش از همه راستگوتر و دلش از همه شجاعتر و دستش از همه بخشنده‌تر و زهدش در دنیا از همه زیادتر و کوشش او در راه خدا از
همه فزونتر است پس فاطمه بفرموده رسول خدا مسرور شد رسول خدا باو فرمود ای دختر من علی را فضایلی است اول آنکه او ایمان آورده است بخدا و
رسول پیش از هر کسی و احدی از امت من باو سبقت نگرفته در ایمان و علمش بکتاب خدا و سنت من و نیست احدی از امت من که عالم باشد و از او اعلم
باشد خدا تعالی بمن علم اول و آخر که احدی غیر از من و علی آنرا نمیداند حتی ملائکه مقربین و انبیای مرسلین مگر آنچه را شنیده‌اند و مرا امر فرمود که آنرا بعلی
تعلیم کنم و من چنین کردم و نیست احدی از امت من که عالم باشد بجمیع علم و فهم و حکمت من غیر او ای دختر من او زوج تو و حسن و حسین فرزندان
او دو سبط تواند و امر بمعروف و نهی از منکر و اینکه خدا تعالی عطا فرموده باو حکمت و فصل الخطاب را ای دختر من ما اهل بیتی هستیم که
خدا تعالی عطا کرده است بما هفت خصلت را که عطا نفرموده است باحدی از خلق اولین و عطا نخواهد کرد باحدی از خلق آخرین غیر از ما پیغمبر ما سید
و بهترین انبیا و مرسلین است و وصی من بهترین اوصیا است و وزیر من بعد از من بهترین وزراست و شهید ما حمزه بهترین شهداست فاطمه عرض
کرد یا رسول الله حمزه سید الشهدای امت که در رکاب تو شهید شده اند فرمود سید شهدای اولین و آخرین است غیر از انبیا و اوصیا و جعفر
ابن ابیطالب صاحب دو بال گشاده است که در بهشت با آن دو بال پرواز میکند با ملائکه و اینکه دو فرزند تو حسن و حسین دو سبط امت منند و قسم بخدائیکه
جان من بدست اوست که مهدی این امت که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور فاطمه عرض کرد یا رسول الله کدام
یک از اینها افضلست فرمود برادرم علی افضل امت منست و حمزه و جعفر نیز افضل امت منند بعد از علی و پس از تو و فرزندانم حسن و حسین
و پس از اوصیای من از اولاد این فرزندم و بجانب حسین اشاره کرد از ایشانست مهدی و ما اهل بیتی که خدا تعالی آخرت را برای ما بر دنیا
اختیار کرد پس رسول خدا نظری بفاطمه و شوهرش علی و دو فرزندش حسن و حسین کرد و فرمود ای سلمان گواه باش بخدا سوگند که من جنگم
با کسیکه با ایشان جنگ است و صلحم با کسیکه با ایشان صلح است و ایشان با من خواهند بود در بهشت بعد از آن رسول خدا رو بجانب علی کرد و
فرمود ای برادر خواهی دید بلاها از قریش که بعد از تو اتفاق کنند و بر تو ستم نمایند اگر یاری کنند ترا ای برادر یاری کنند با ایشان جهاد کن و با مخالفان
دین خود بیاری موافقان قتال نما و اگر یاور نیابی صبر کن و دست باز دار و خود را در هلاکت میفکن زیرا که تو بمنزله هرونی از موسی و ترا بهره‌ای
پیرویست نیکو که بموسی گفت ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی سلمان گوید چون رسول خدا از دنیا رفت مردم کردند بعد از آن
آنچه کردند ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح آمدند با انصار خصومت نمودند و حجتی که علی را بود ایشان بیاوردند و گفتند ای گروه انصار قریش سزاوار
ترند بخلافت از شما زیرا که رسول خدا از قریش بود و مهاجران بهترند از شما زیرا که خدا تعالی در کتاب خود ایشان را پیش از انصار ذکر کرده و
ایشانرا تفضیل داده است و رسول خدا فرمود ائمه از قریش اند سلمان گوید من نزد علی رفتم و او بغسل دادن رسول خدا مشغول بود زیرا که
آنحضرت بعلی وصیت کرده که احدی غیر از او او را غسل ندهد علی عرض کرد یا رسول الله مرا که مدد خواهد کرد فرمود جبرئیل ترا مدد میکند و
هر عضو را که میخواستی غسل دهد جبرئیل آن عضو را بر میگرداند چون از غسل و کفن فارغ شد من و ابوذر و فاطمه و مقداد و حسن و حسین را
طلبید و خود در پیش ایستاد و ما در عقب او صف کشیدیم و بر جنازه آنحضرت نماز کرد و عایشه در حجره بود و مطلع نشد پس اصحاب را فرمود
ده ده داخل میشدند و بر او نماز میکردند و میرفتند تا آنکه مهاجران و انصار همه بر او نماز گذاردند فقیر گوید که نماز حقیقی همین بود
که بر آنحضرت گذارده شد و بالجمله سلمان گوید من حضرت امیرالمؤمنین را بانچه منافقان کرده بودند خبر دادم و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته
و مردم راضی نمیشوند که بیکدست با او بیعت نمایند با دو دست با او بیعت میکنند فرمود اول کسیکه بر بالای منبر با او بیعت کرد دانستی
که بود گفتم نه ولکن در ظلل بنی ساعده بودم اول کسیکه با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود بعد از آن ابو عبیده بعد از آن عمر بعد از آن سالم مولی
حذیفه بعد از آن معاذ بن جبل فرمود ایشانرا نمی‌گویم بلکه اول کسیکه بالای منبر با او بیعت کرد که بود سلمان گفت ندانستم ولکن دیدم مردی

تعلیم

پیری تکیه بر عصای خود کرده و در میان دو چشمش علامت داغی بود که گویا از اثر سجده پیدا شده بود و بسیار چست و چابک و تند قدمی بود چون ابوبکر
بر منبر نشست اول با او بیعت کرد و گریست و گفت الحمد لله که مرا نمیرانید تا ترا بالای این منبر دیدم اکنون دست دراز کن تا با تو بیعت کنم او دست فرا داده
آنمرد با او بیعت کرد پس از منبر فرود آمده و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود ای سلمان دانستی آنمرد که بود عرض کردم نه ولکن سخن او مرا بد آمد
و چنان می‌نمود که بوفات رسول خدا خوشحالی و شماتت میکرد حضرت فرمود آنکس شیطان بود و رسول خدا مرا خبر داد که در روز غدیر که رسول
خدا مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و مردم را خبر داد که من اولی بایشانم از خود ایشان امر فرمود که حاضران بغایبان برسانند در آن وقت ابلیس
و سرکردگان با او حاضر شدند و با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ما و ترا بر ایشان دستی نخواهد بود زیرا که امام خود را بعد از
پیغمبر شناختند شیطان غمگین شد و برگشت و حضرت امیرالمؤمنین فرمود پس رسول خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در سقیفه بنی
ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد و بمسجد خواهند آمد و اول کسیکه بر بالای منبر من با او بیعت میکند شیطان خواهد بود بصورت پیری متعبد
و چنین خواهد گفت و از مسجد بیرون خواهد رفت پس اتباع خود را جمع خواهد کرد و ایشان او را سجده کنند و گویند ای سید ما توئی که آدم را
از بهشت بیرون کردی او در جواب گوید کدام امت است که بعد از پیغمبر خود گمراه نشد شما میگفتید ما را بر این امت دستی نخواهد بود دیدید چگونه
ایشان را بر مخالفت پیغمبرشان باز داشتم و اینست که خدا تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی
شیطان گمان خود را بر ایشان راست کرد پس پیروی او نمودند مگر گروهی از مؤمنان سلمان گوید چون شب شد علی فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرده
و دست حسن و حسین را گرفته بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار میبرد و حق ما امت و خلافت خود را بیاد ایشان می آورد و از ایشان یاری
می‌طلبید و ایشان اجابت نکردند مگر چهل و چهار کس پس با ایشان فرمود چون صبح شد سرهای خود را بتراشید و سلاح خود را بردارید بنزد من
بیائید با من بیعت کنید بموت فقیر گوید یعنی تا کشته شوید دست از من بر ندارید بالجمله چون صبح شد بغیر از من و ابوذر و مقداد
و زبیر بن عوام هیچکس نیامد باز چون شب شد نزد ایشان آمده طلب یاری کرد و چون صبح شد بغیر از ما چهار نفر کسی نیامد و چون دید که در مقام
غدر و مکرند و یاری او نخواهند کرد بخانه خود نشست و بیرون نیامد بجمع کردن قرآن که در قطعه‌های پوست و پارچه‌ها و چوب و استخوان متفرق
بود مشغول شد تا آنکه آنرا جمع نمود پس ابوبکر نیز او را فرستاد که بیرون بیا و با من بیعت کن حضرت فرمود من بجمع قرآن مشغولم و عهد کرده ام که ردا
بر دوش خود نیفکنم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت مجموع قرآن را جمع کرده و در میان جامه پیچیده و سر آنرا مهر
کرده و بمسجد برد در وقتیکه همه مهاجرین و انصار با ابوبکر در مسجد رسول خدا جمع بودند پس باواز بلند ندا در داد ایها الناس چون رسول
خدا از دنیا رفت من مشغول غسل او بودم بعد از آن بجمع کردن قرآن مشغول شدم تا آنکه از هر سوره این کتاب را جمع کردم و هیچ آیه از آن نازل نشده
است مگر آنکه رسول خدا بر من خوانده و تاویل آنرا بمن گفته تا در روز قیامت نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم
و شما را بکتاب خدا از اول تا آخر دعوت نکردم عمر گفت ما را آنچه از قرآن نزد ما است بس است بقرآن تو احتیاجی نداریم حضرت فرمود دیگر این
قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من آنرا ظاهر گرداند و بخانه خود رجعت فرمود پس عمر با ابوبکر گفت علی را طلب کن تا با تو بیعت کند و تا او بیعت نکند
ما را در این امر استقراری نیست ابوبکر نیز او را فرستاد که اجب خلیفه رسول الله خلیفه رسول خدا را اجابت کن حضرت فرمود چه زود دروغ
بر رسول خدا بستید ابوبکر و آنانکه بر گرد او بودند همه می‌دانند که خدا و رسول او غیر از من کسی را خلیفه نکرده اند باز دیگر فرستاد که امیرالمؤمنین
ابوبکر را اجابت کن حضرت از روی تعجب فرمود سبحان الله بخدا سوگند دیری نگذشته است تا فراموش شود و خود میداند که این نام از برای غیر
من صلاحیت ندارد و او خود هفتمین این جماعت بود که رسول خدا ایشان را امر فرمود که بلفظ امیرالمؤمنین بر من سلام کنند پس از میان آن
هفت نفر او و رفیقش از رسول خدا سؤال کردند که خدا این امر کرده است رسول خدا فرمود بلی از جانب خدا و رسول است و امیرالمؤمنان
و سید مسلمانان و صاحب علم دست و پا سفید است خدا او را در روز قیامت بر صراط نشاند تا دوستان خود را به بهشت فرستد
و دشمنان خود را بجهنم براند چون این خبر را رسانیدند ساکت شدند و چون شب شد باز آنحضرت فاطمه و حسنین را برداشته بخانه
یکایک مهاجران و انصار رفته و از ایشان یاری طلبید بغیر از ان چهار نفر اجابت نکردند و گفتند ما سرهای خود را تراشیده و جانهای خود در یاری تو نهاده ایم
و زبیر از همه بیشتر یاری بر میان بسته بود چون حضرت مردم را بدان منوال دید که با ابوبکر جمع شده او را تعظیم می‌نمایند برفته در خانه
خود نشست باز عمر با ابوبکر گفت چرا نمیفرستی تا علی و این چند نفر را بر بیعت تو بیاورند همه با تو بیعت کرده اند مگر علی و این چند نفر ابوبکر
خود از این یکنفر مهربانتر و [illegible] ابوبکر گفت کرا بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که مردیست غلیظ و بی حیا

وبشیر و یکی از طلقای بنی عدی بن کعب ابن نفیل و زاید با جمعی از اعوان فرستادند چون برفتند و رخصت خواستند فاطمه ایشان را سوگند داد
که بی رخصت داخل خانه من شوید قنفذ برگشت و ماجرا را بگفت عمر در غضب شد و گفت ما را بگفته زنان چه کار است پس مردمی را که با
او بودند امر کرد تا هیزم بیاورند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانه علی گذاشتند و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خانه
بودند فریاد زد چنانکه علی و فاطمه شنیدند و گفت یا علی بیرون بیا و با خلیفه رسول خدا بیعت کن و الا آتش بر خانه‌ات می‌افکنم و خانه‌ات را
می‌سوزانم پس قنفذ نزد ابوبکر رفت از خوف اینکه مبادا علی با شمشیر کشیده بیرون آید و او را بکشد ابوبکر گفت ای قنفذ برگرد اگر علی بیرون
آمد او را بیاور و اگر امتناع نمود خانه را بر اهل آن آتش بزن قنفذ ملعون رجعت کرد و او و اصحاب او بدون رخصت داخل شدند
علی خواست شمشیر بردارد جمعی کثیر از اصحاب قنفذ پیش دستی کرده شمشیر از دست آنحضرت بگرفتند و بر او هجوم آوردند و بند بگردن
او انداختند فاطمه بر در آمد تا مانع شود و نگذارد او را ببرند قنفذ با تازیانه که در دست داشت او را بزد و فاطمه از ضربت همان تازیانه
وفات کرد و در وقت وفات که هنوز اثر آن ضربت آن ملعون در بازوی او بود بعد از آن علی را کشان کشان نزد ابوبکر آوردند و عمر با شمشیر
برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاده بود و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر
و بشیر بن سعد و سایر مردم مکمل و مسلح بودند و آنحضرت ایستاده بودند سلیم بن قیس گوید من بسلمان گفتم آیا بی رخصت داخل خانه
فاطمه شدند سلمان گفت بلی بخدا سوگند که مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله دیدی بعد از تو ما را چه رسید از ابوبکر
و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من میدیدم که ابوبکر و آنها که بر دور او بودند همه گریستند مگر عمر و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه و عمر می
گفت ما را با زنان و رای ایشان کاری نیست پس علی را نزد ابوبکر آوردند فرمود بخدا سوگند که اگر شمشیر من بدستم می‌آمد شما بر من دست نمی
یافتید و بخدا سوگند که من ملامت خود نمی‌کنم در اینکه با شما جهاد نکردم چه اگر آن چهل نفر که با من بیعت کرده بودند بیعت را نمی‌شکستند جمع
شما را پراکنده میکردم ولکن خدا لعنت کند قومی را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون قنفذ فاطمه را بضرب تازیانه مجروح ساخت
هنگامی که از بردن علی او را مانع شد عمر بقنفذ فرستاد که اگر فاطمه ترا مانع شود او را بزن و او را از علی دور کن پس چون علی را کشان
کشان بدر خانه رسانیدند فاطمه نیز در عقب او آمد قنفذ ملعون لعین در را بعنف کشوده و بر پهلوی فاطمه زد و از زدن در پهلوی
مبارکش را شکست و حملی که در شکم داشت سقط شد و بعد از آن پیوسته بیمار و بستری بود تا بدرجه شهادت رسید و چون علی را نزد
ابوبکر بردند عمر با او گفت با ابوبکر بیعت کن علی فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند ترا بذلت و خواری خواهیم کشت حضرت فرمود اگر مرا بکشید
بنده خالص خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید ابوبکر گفت اینکه میگوئی بنده خدائی این سخن راست است ما تصدیق داریم و اما اینکه برادر رسول خدائی
غیر مسلم است علی فرمود انکار میکنید که رسول خدا مرا با خود برادر گردانید ابوبکر گفت بلی و علی تا سه نوبت مکرر کرد پس رو با جماعت کرده فرمود
ای گروه مسلمانان و ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که از رسول خدا نشنیدید که در روز غدیر خم چه گفت و در غزوه
تبوک چه گفت و بخدا که رسول خدا آشکارا در حق او فرموده بود همه را یاد کرد همه گفتند ما این کلمات را از رسول خدا در حق تو شنیده‌ایم و
چون ابوبکر چنین دید ترسید که مردم او را یاری کنند و او را از بیعت منع نمایند پیش دستی کرده و گفت یا ابا الحسن هرچه گفتی همه حق بود و ما
بگوش خود همه را از رسول خدا شنیده‌ایم و در خاطر داریم ولکن من از رسول خدا شنیدم که بعد از این سخنان فرمود خدا ما اهل بیت را بر
گزیده و کرامت داده و آخرت را بر دنیا از برای ما اختیار کرده و نبوت و خلافت را هرگز در ما جمع ننموده و قرار نداده علی فرمود آیا از اصحاب رسول خدا غیر از تو
هست کسی که با تو این گواهی دهد عمر نطق نمود گواهی داد و گفت خلیفه رسول خدا راست گفت من نیز از او شنیدم پس ابوبکر گفت پس ابو عبیده
و سالم مولی حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند و گفتند ما نیز از رسول خدا شنیدیم علی فرمود شما پنج نفر وفا نمودید بصحیفه که در
میان خانه کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد ابوبکر گفت تو این را از کجا میگوئی و اگر راست
باشد کدام یک از ما این را بتو خبر داد علی فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای مقداد و ای ابوذر از شما سؤال میکنم بحق خدا و بحق اسلام
آیا از رسول خدا شنیدید که از این صحیفه خبر داد و این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشتند و چنین پیمانی با یکدیگر بستند
و عهد کردند که اگر من کشته شوم یا بمیرم یکدیگر را مدد نمایند و این امر را از تو بگردانند و من عرض کردم پدر و مادرم بفدای تو باد چون چنین
کنند مرا چه کار میفرمائی فرمود اگر یار و معین یابی با ایشان جهاد کن و اگر نیابی خون خود را محافظت کن و زهاد کن و با ایشان بیعت کن پس
فرمود بخدا سوگند که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می‌نمودند هر آینه در راه رضای خدا با شما جهاد میکردم و بخدا سوگند که این خلافت تا

از من غصب کردید با جگر از اولاد شما نخواهد رسید تا روز قیامت پس علی پیش از آنکه بیعت نماید در حالتیکه ریسمان در گردن او بود با آواز
بلند ندا در داد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستیکه قوم من مرا ضعیف کردند و نزدیک شدند که
مرا بکشند و با ابوبکر رفته او را گرفتند و با او بیعت نمودی بعد از آن زبیر را به بیعت خواندند زبیر ابا کرد پس عمر و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه
و جماعتی دیگر از جای جستند و شمشیر از دست زبیر گرفتند و بر زمین زده بشکستند و زبیر گفت ای پسر صهاک که اگر شمشیر من در دستم بود
هر آینه ترا این جرأت بر من نبود و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گوید پس مرا گرفتند و گردن مرا چنان فشردند تا سلعه من بهم رسید
و خون ریزی که مانند گره بسته شد پس دست مرا گرفتند و مجبورا بیعت کردم بعد از آن ابوذر و مقداد نیز بجبر بیعت کردند و امیر المؤمنین و
ما چهار نفر بجبر بیعت کردیم و امتناع و سختی زبیر از ما بیشتر بود و چون از بیعت گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این ستمکاران نبودند که ترا
اعانت میکنند تو نمی‌توانستی بر من جبر کنی در وقتیکه شمشیر در دستم باشد زیرا که من جبن ترا و بدکاری ترا نیکو میدانم ولکن ستمکاران چند ترا
اعانت میکنند که تو بقوت ایشان بر من حمله میکنی عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت که صهاک کیست که من او را نام نبرم
کنیز حبشی بود از جد عبد المطلب که بکار زنا کار بود و جد تو نفیل با او زنا کرد و خطاب پدر تو از او بهم رسید پس عبد المطلب چنین دید صهاک را
با او بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر در میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر باز داشتند سلیم گوید من بسلمان گفتم تو با
ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک شدید تا قیامت ملعون گردیدید آیا می‌دانید که چه کردید طریقه کفار
و طریقه خود اختیار نمودید و خلاف و افتراق در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدن آن بیرون
کردید عمر گفت اکنون که تو و امام تو بیعت نمودید دیگر هر چه خواهید بگوئید من گفتم از رسول خدا شنیدم که فرمود بر تو و بر رفیق تو ابوبکر
که با او بیعت کردی بمثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان است عمر گفت هر چه خواهی بگو اما بیعت کردی و دیده ات روشن
شد با اینکه خلافت او و ستم من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده‌ام که یکی از درهای جهنم بنام تو و صفت تو است گفت
آنچه خواهی بگو که خدا دور کرد اینها خلافت را از اهل بیتی که شما آنها را خدایان خود گرفته‌اید من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول
شنیدم در تفسیر آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این آیه در شان تو و عذاب بند و غل و زنجیر تو ای عمر است که از همه کفار
در جهنم شدیدتر است عمر گفت ساکت شو ای پسر زن کنده خدا آواز ترا ببرد پس حضرت امیر المؤمنین فرمود ای سلمان ساکت شو بخدا
سوگند که اگر آنحضرت مرا امر نفرموده بود هر آینه می‌گفتم هر آیه که در حق او نازل شده و هر حدیثی را که از رسول خدا در حق او شنیده بودم
عمر چون سکوت مرا دید از روی تهدید گفت تو علی را مطیع و منقادی چون ابوذر و مقداد بیعت کردند هیچ نگفتند ای سلمان چرا ساکت نمی
شوی چنانکه دو رفیق تو بیعت کردند و هیچ نگفتند نه محبت تو نسبت باین اهل بیت و نه تعظیم تو با ایشان زیاده از اینها است ابوذر در
آمد و گفت ای عمر آیا ما را سرزنش میکنی بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و لعنت کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و بر ایشان
افترا کند و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را باز بر کفر اصلی برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند
هر کس را که بر ایشان ظلم کرده و حق ایشان را غصب نموده و بخدا سوگند که ایشان را در خلافت حقی نیست و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی
بودند ابوذر گفت پس چرا با انصار بحق ایشان مخاصمه کردید پس علی بعمر خطاب کرده فرمود ای پسر صهاک ما را در این حقی نیست و خلافت مخصوص
تو و ابوبکر است ای پسر زن حوره مکلف است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بخلافت ابوبکر راضی شدند
و بتو راضی نشدند مرا چه گناه است علی فرمود ولکن خدا و رسول راضی نشدند مگر بمن پس بشارت باد ترا و رفیق ترا و پیروان شما و کسانیکه شما
را در امر اعانت میکنند بعذاب و غضب خدا و خواری او و وای بر تو ای پسر خطاب اگر بدانی که چه کردی و چه عذاب از برای خود و رفیق خود
مهیا ساختی ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار تا هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر از یک چیز
نمی‌گویم شما را بیاد شما می‌آورم ای چهار نفر سلمان و زبیر و ابوذر و مقداد آیا از رسول خدا شنیدید که فرمود در جهنم تابوتی است از آتش که
دوازده نفر در آن تابوت شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر آن چاه سنگی است که چون حق تعالی
خواهد که جهنم را مشتعل گرداند امر میفرماید تا آن سنگ را از بالای آن چاه بر میدارند تمام جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل
میگردد پس علی فرمود من در حضور شما از رسول خدا سؤال کردم که آنها کیانند فرمود اما پیشینیان پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود
و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را که کتاب ایشان را تحریف کردند و سنت ایشان را تغییر دادند و پی کننده ناقه صالح

بخدا سوگند

او مثل یحیی بن زکریا و دجّال در این امت و این چهار نفر که اتفاق بر نوشتن این صحیفه ملعونه کنند و بر عداوت تو کمر بندند و معاونت یکدیگر کنند
در غصب حق تو بوده تا آنکه این پنج نفر را یک یک نام برد و شمرد پس این چهار نفر گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم
پس عمار گفت یا ابا الحسن همه حدیثی از رسول خدا در حق من شنیده علی فرمود بلی از رسول خدا شنیدم که ترا لعنت کرد و بعد از آن لعنت کسی
که استعفا کرده باشد عثمان در غضب شد گفت عمر را به توجه کار است … هیچ حال … من بر نمیدارید … در زمان رسول خدا و نه بعد از او
زبیر گفت خدا بینی تو را بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که می گفت زبیر کشته خواهد شد بر حالیکه مرتد شده
و از اسلام خود برگشته باشد سلمان گفت حضرت امیر راست گفتند … عثمان … را داست کوید پس زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد
کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گوید سلمان گفت مردم همه بعد از رسول خدا مرتد شدند بغیر از چهار نفر و مردم
بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هرون و عتیق بمنزله عجل و ثانی بمنزله سامری است
و از رسول خدا شنیدم که میفرمود که جمعی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من قرب منزلت داشتند که بر صراط بگذرند چون ایشان را
ببینم و ایشان مرا ببینند و ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را امان ندهند و از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان اصحاب منند
گویند نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی بقهقری برگشتند و از دین اسلام برگشتند من گویم ایشان را از من دور
کنید و شنیدم از رسول خدا که امت من بعد از من همه مرتکب خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت … و لکن گفتن با یکدیگر مانند بر …
کان با یکدیگر ذراع بذراع و باع بباع زیرا که تورات و قرآن بیک دست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده و مثلها و سنتها این امت
مشابه باب بیست و هفتم در بیرون آوردن امیرالمؤمنین برای بیعت و عذر با ابوبکر بجبر و قهر و کردن و آزار فاطمه و را
کشیدن و اراده آتش زدن بخانه و خانه فاطمه هرگاه نیاید و اراده قتل او هرگاه او و آنکه اینکه یکدیگر خدمت … نکند از بیعت امتناع نماید
از روایات عامه و در آن سی و یک حدیث است اول ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه معتزله است در شرح نهج البلاغه گوید حضرت
امیرالمؤمنین در خطبه فرموده که حاصلش این است پس نظر کردم دیدم مرا یاوری نیست از اهل بیت من فضننت بهم عن الموت و اغضیت
علی القذی و شربت علی الشجی و صبرت علی اخذ الکظم و علی امر من طعم العلقم ابن ابی الحدید در شرح گفته است کظم بفتح ظاء مخرج نفس است و
جمعش اکظام است و ظننت بکسر بمعنی بخلت است و اغضیت علی کذا اغضضت عنه طرفی یعنی چشم را بستم و شجا آنچیزی است که در حلق را
میگیرد بعد از آن ابن ابی الحدید گفته روایات در خصوص قصه سقیفه مختلف است پس شیعه میگویند و جماعتی از محدثین ما بعضی از آن را
روایت کرده اند بسیاری از آنها این است که علی بیعت نکرد تا آنکه او را بجبر و قهر بیرون آوردند و زبیر بن عوام بیعت نکرد و گفت من بیعت
نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان بن حرب و خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس و عباس بن عبد المطلب و جمیع بنی هاشم و گویند زبیر
شمشیر خود را کشید پس عمر و جماعتی از انصار و غیر انصار آمدند او بو… شدند از انجمله گفت شمشیر این را از دستش بگیرید بر سنگ زنید بشکنید
و گویند عمر شمشیر از دست زبیر گرفته و بر سنگ زد و بشکست و همگی ایشان را در پیش انداخته بجبر و عنف نزد ابی بکر آوردند و ایشان را به
بیعت اکراه نمود همگی بیعت کردند مگر علی او بخانه فاطمه پناه برد ایشان خواستند علی را از آنجا بجبر بیرون آورند فاطمه بدر خانه ایستاد
مردم که طلب علی آمده بودند چون چنان دیدند متفرق شدند و دانستند که علی بکفایت دیگر کسی با او نیست … مخالف …
بست … او کشیدند بعضی گویند … و با دیگران بیرون … و زدند … برای ابی بکر بردند و گویند ابو جعفر محمد بن جریر طبری بسیاری
از این روایت کرده و اما آتش زدن بخانه آنحضرت و امثال آن و اینکه گفتند که عمامه بگردن علی انداختند و او را میکشیدند و مردم بر
دور او جمع شده بودند این امری است بعید و شیعه در نقل آن منفرد بوده اند با آنکه بسیاری از اهل حدیث مثل این روایت کرده اند و ما ذکر
خواهیم کرد و ابو جعفر گفته است که چون انصار خلافت را طلب کردند و با ایشان نرسید ایشان یا بعضی از ایشان گفتند ما بیعت نمیکنیم
مگر با علی و مثل این را علی بن عبد الکریم معروف به ابن موصلی در تاریخ خود نقل کرده و اما اینکه آنحضرت فرمود لم یکن لی معین الا اهل
بیتی فضننت بهم عن الموت گوید … آنحضرت این کلام را مکرر فرمود و از انجمله این کلام را پس از وفات رسول خدا نیز فرمود و فرمود اگر چهل
نفر صاحب عزم میداشتم تا آخر حدیث و این حدیث را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و همچنین بسیاری از اهل سیر در کتب خود آورده اند و آنچه
جمهور محدثان و اعیان ایشان گفته اند این است که آنحضرت مدت شش ماه از بیعت امتناع فرمود و در خانه خود نشست تا آنکه فاطمه از دنیا رفت
و بعد از آن طایعا بیعت نمود و در صحیح مسلم و بخاری روایت کرده است که میل مردم بجانب علی بود و بعد از آنکه فاطمه رحلت کرد میل مردم

از او منحرف شد تا بوقت ناچار شد و با ابوبکر بیعت کرد و مدت بقای فاطمه بعد از رسول خدا شش ماه بود دوم ابن ابی الحدید روایت
احمد بن عبد العزیز روایت کرده است که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد و جماعتی از مردم نزد علی می آمدند و در خانه فاطمه می بودند و با
یکدیگر مشورت مینمودند پس عمر بدر خانه فاطمه آمد و گفت ای دختر رسول خدا احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و پس از پدر تو احدی
از خلق محبوب تر نیست نزد ما از تو و بخدا سوگند هرگاه این جماعت دیگر بخانه تو جمع شوند هیچ باک نمی کنم از اینکه امر کنم خانه ترا با ایشان آتش
زنند و بسوزانند چون عمر بیرون رفت فاطمه با ایشان فرمود که میدانید عمر نزد من آمد و چنین سوگند خورد که اگر باز بخانه من بیائید خانه را بر
شما آتش زند و بخدا سوگند که عمر به آنچه سوگند خورده وفا خواهد کرد بهتر آنست که از اینجا بروید و دیگر آن جماعت ترک خانه
فاطمه نمودند و با ابوبکر بیعت کردند سیم ابن ابی الحدید گوید که مبرد در کامل خود روایت کرده و صحیح این خبر از عبد الرحمن بن عوف است
گوید در مرض موت ابوبکر بعیادت او رفتم و بر او سلام کردیم و از حالش پرسیدم گفت بهترین حالتم که تو می بینی و لکن شما ای گروه مهاجران
درد مرا از خاطرم برده اید قرار دادم برای شما کسی را بعد از خود و لکن … نمودم از برای شما بهترین شما را در نفس خود و هر یک از شما بینی خود را
پر باد کرده اید با امید اینکه او صاحب امر خلافت باشد و دنیا را دو … دیدم … و بخدا سوگند که پرده ها و حریر میکشید و لباسهای دیباج
میپوشید و از بسترهای پشمین متألم میشوید و سخن را کشیده است تا آنکه می گوید ابوبکر گفت من تأسفی ندارم مگر بسه کار که کرده ام و دلم می
خواست که آنها را نکرده باشم و سه کار که نکردم و دوست میداشتم که آنها را کرده باشم و سه چیز که دوست میداشتم آنها را از رسول خدا سؤال
کرده باشم و سؤال نکردم دوست میداشتم که هتک حرمت خانه فاطمه نکنم و آنرا بحال خود بگذارم هر چند جماعتی در آنجا باشند و دوست
میداشتم که در سقیفه بنی ساعده امر خلافت را بگردن عمر یا ابو عبیده گذاشته باشم و او امیر باشد و من وزیر او باشم و دوست میداشتم که چون
فجاءه سلمی را نزد من آوردند او را نمی سوزانیدم بلکه او را با شمشیر گردن میزدم و یا آنکه او را مهلت میدادم فقیر گوید ابن ابی الحدید در
اول جزو آخر از جزو هفدهم شرح نهج البلاغه در دفع مطاعن مرتضی در جواب طعن یازدهم گوید اصحاب تواریخ نقل کرده اند که فجاءه نزد ابوبکر
آمد و سلاح جنگ از او طلب نمود که با اینها جهاد نماید ابوبکر با و سلاح داد چون بیرون رفت راه زنی کرد و هر کرا میدید میکشت چون ابوبکر با
دست یافت او را بسوزانید با آنکه رسول خدا از سوزانیدن با آتش نهی فرموده که لا یعذب بالنار الا رب النار و بعد از آن ابن ابی الحدید با وجود آنکه
ابوبکر خود تأسف بر آن خورده است که دوست میداشتم که این کار را نکرده باشم جواب … گفته است یجوز للامام ان یخص العام بالقیاس
الجلی عندنا و … هذا الجواب ظاهر عندنا و بالجمله ابوبکر گفت آن سه چیز را که نکردم و دوست میداشتم که کرده باشم این است که دوست میداشتم
که روزی که اشعث بن قیس را نزد من آوردند او را گردن میزدم من چنان میدانم که هیچ شری نمی بیند مگر آنکه اعانت میکند و دوست میداشتم که چون
که خالد را بجانب اهل رده فرستادم خود در فلان موضع میماندم و انتظار میکشیدم هرگاه مسلمانان فتح میکردند فبها و الا خود بسوی
ایشان میرفتم و دوست میداشتم که چون خالد را بسوی شام فرستادم عمر را نیز بجانب عراق میفرستادم و در آنوقت دو دست خود را در راه
خدا پهن کرده بودم یعنی یک دستی بسوی شام و دستی بجانب عراق و آن سه چیز را که دوست میداشتم از رسول خدا سؤال کنم این بود که از او سؤال میکردم
از خلیفه بعد از او و دیگر پس از او ما در آن نزاع نمیکردیم با اهل آن و میخواستم از او سؤال کنم از میراث عمه و دختر خواهر که در دل من از این
سؤال غرضی بود و سوم را نقل نکرده است چهارم ابن ابی الحدید گوید ابوبکر احمد بن عبد العزیز بسند خود از ابو الاسود روایت کرده است
که جماعتی از مهاجران که بیعت ابوبکر بدون مشورت ایشان شده بود در غضب شدند و علی و زبیر نیز از قضیه بیعت خشمگین بودند پس هر
دو بخانه فاطمه رفتند و سلاح بر خود راست کردند عمر با جماعتی مسلح و مکمل که از انجمله اسید بن حضیر و سلمة بن سلامة بن وقش که هر دو
از بنی عبد الاشهل بودند بدر خانه فاطمه آمدند فاطمه فریاد کرد و ایشان را بحق خدا سوگند داد فایده نکرد و عمر و همراهان شمشیر از
دست علی و زبیر گرفتند و بدیوار خانه زده بشکستند بعد از آن عمر ایشان را از خانه بیرون آورد و کشان کشان نزد ابوبکر برد تا آنکه بیعت
کردند بعد از آن ابوبکر برخواست و خطبه خواند و اعتذار نمود و گفت ان بیعتی کانت فلتة وقی الله شرها و خشیت الفتنة و ایم الله ما کنت
… و حالی … پیر شده و خدا تعالی … را از شر آن نگاه داشت و من از فتنه و آشوب ترسیدم و بخدا سوگند که من هیچ روزی بخلافت حریص
نشدم و امر عظیمی بگردن من انداختند که مرا تاب و توانائی آن نبود و دوست میداشتم که از من قوی تر کسی بجای من نشیند و پیوسته از مردم
اعتذار می جست و مهاجران عذرش را قبول نمودند پنجم ابن ابی الحدید گوید ابوبکر از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون
ابوبکر بر منبر خلافت نشست علی و زبیر و جماعتی از بنی هاشم در خانه فاطمه بودند عمر نزد ایشان آمد و گفت قسم بآنکسی که جانم در دست

هجوم ورد

اواست که اگر بیرون نیاید و با ابوبکر بیعت نکند خانه را بر شما آتش میزنم زبیر با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد عمر گفت از انصار او را در بر گرفتند
با زیاد بن لبید و شمشیر از دستش بیفتاد و ابوبکر بر منبر فریاد کرد که شمشیر او را بر سنگ زنید و بشکنید پس شمشیر او را بر سنگ زدند
و بشکستند ابو عمرو بن حماس گوید دیدم آن سنگ را که اثر ضربت شمشیر بر آن بود گفتند این اثر ضرب شمشیر زبیر است پس ابوبکر گفت بگذارید
ایشان را که خدا ایشان را خواهد آورد گوید بعد از آن آمدند بیعت کردند **ششم** ابن ابی الحدید گوید ابوبکر گفته است و نزد دو
دیگر است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه
زند این زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و حضرت فاطمه گریه کنان بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و مردم را نهی میفرمود **هفتم** ایضا ابن
ابی الحدید گوید ابوبکر بسند خود از شعبی روایت کرده است که ابوبکر پرسید زبیر کجاست گفتند نزد علی است و شمشیر را خود بر
داشته پس ابوبکر بعمر و خالد گفت بروید علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و علی بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت این
شمشیر چیست گفت برای بیعت علی آنرا خود برداشتم پس عمر شمشیر از دستش گرفته و بر سنگی زده شکست بعد از آن دست زبیر را
گرفته از جای برداشت و بخالد بن ولید و جماعتی که با خالد بودند که ابوبکر بمدد او فرستاده بود پس عمر داخل خانه شد و با امیرالمؤمنین
گفت بیا و با ابوبکر بیعت کن حضرت امتناع نمود پس عمر دست او را گرفته و گفت برخیز از برخواستن ابا کرد عمر او را برداشته و کشید و بدست
خالد بن ولید و سایر منافقان که مجتمع بودند داد حضرت را بعنف میکشیدند فاطمه چون چنین دید بر در حجره آمد و صدا بلند کرد و گفت ای ابوبکر
چه زود بر در خانه اهل بیت رسول خدا ریختید هتک حرمت ایشان نمودید بخدا سوگند که با عمر سخن نخواهم گفت تا خدا را ملاقات کنم و چون
علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد عمر را نزد فاطمه شفاعت کرد و فاطمه از عمر راضی شد **فقیر گوید** محقق مجلسی
علیه الرحمة گوید بعد از آنکه ابن ابی الحدید این روایات را نقل کرده گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابوبکر
و عمر و وصیت کرد که ایشان بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما معتزله از جمله گناهان صغیره بوده اند و امر زیده شده اند و اولی آن بود که فاطمه را
گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب این حدیث را میخواندم که هبار بن اسود نیزه
حواله هودج زینب دختر رسول خدا کرد و او ترسید و فرزندی از او ساقط شد و باین سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون
این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد بجهت ترسیدن زینب ظاهر است که اگر در زمان حیات می بود مباح میکرد خون
کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گوید به نقیب گفتم من بیاری از تو روایت کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند
محسن نام ساقط شد نقیب تقیه کرد و گفت صحت و بطلان این حدیث را از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم **هشتم** ابن ابی
الحدید بروایت ابوبکر از عاصم بن عمر بن قتاده روایت کرده است که علی عمر را ملاقات کرد با و گفت انشدک الله آیا رسول خدا خلیفه خود کرد ایشان
عمر گفت نه گفت پس چه خواهید کرد تو و رفیق تو ابوبکر عمر گفت اما رفیق من که از پی کار خود رفت اما من از گردن خود بر میدارم و بگردن
تو می اندازم علی فرمود خدا مهر بنهد بر بینی کسی که از تو خلع کند و لکن خدا این امر را علم کردانیده است که چون برپا شوم هر کس مخالفت من
کند گمراه شود **نهم** ابن ابی الحدید بروایت ابوبکر از ابوبکر صدیق روایت کرده است که گفت ای کاش هتک حرمت خانه فاطمه نمی
کردم هر چند با من محاربه مینمودند کاش میکرد و اغلاق کرده بودند **دهم** ابن ابی الحدید از ابوبکر نقل کرده است که عبدالرحمن بن عوف بود از آنها که
با عمر بودند و محمد بن مسلمه نیز با ایشان بود و او شمشیر زبیر را شکست **یازدهم** ابن ابی الحدید بسند ابوبکر از عمر بن شبه از رجال او روایت
کرده است که عمر با جماعتی بسیار از انصار و طایفه از مهاجرین بخانه فاطمه آمد و گفت والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعة او لاحرقن علیکم
اهل البیت پس زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد زیاد بن لبید با مردی دیگر او را در بغل گرفتند شمشیر از دستش افتاد عمر شمشیر او را بر
سنگ زده شکست بعد از آن ایشان را بیرون آورد بحالتی که لباسهای ایشان را از هم دریده بودند و گریبانهای ایشان را گرفته بودند و ایشان را می کشیدند
بکشیدند بعنف تا با ابوبکر بیعت کردند **دوازدهم** ابن ابی الحدید گوید نضر بن سهل روایت کرده است که چون شمشیر زبیر از
دستش بیفتاد و او را بزور نزد ابوبکر بردند ابوبکر بر بالای منبر بود گفت آنرا بر سنگ بزنید و بشکنید ابو عمرو بن حماس گفت من آن سنگ را دیدم
و اثر آن ضربت را در آن مشاهده نمودم و گفتند این اثر ضربت شمشیر زبیر است **سیزدهم** ابن ابی الحدید بروایت ابوبکر از شعبی روایت
کرده است که ابوبکر از عمر پرسید خالد بن ولید کجاست عمر گفت حاضر است گفت بروید علی و زبیر را نزد من بیاورید پس هر دو آمدند
و عمر داخل خانه شد و خالد بر در ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چه چیز است گفت آنرا مهیا کرده ام تا با علی بیعت کنم و در خانه فاطمه هر که

بسیاری بودند از آنجمله مقداد بن عمرو و همه بنی هاشم بودند عمر شمشیر زبیر را گرفت بسنگی که در خانه بود زده و شکست و دست زبیر را گرفته از جا
برداشت و بیرون آورد و بخالد سپرد و گفت او را نگاهدار و خالد در بیرون خانه بود با او جماعت بسیاری بودند که ابوبکر بمدد او فرستاده
بود پس عمر داخل خانه شد و بعلی گفت برخیز و بیعت کن علی امتناع کرد و خودداری نمود عمر دست او را گرفته و گفت برخیز حضرت از برخواستن
ابا نمود عمر او را گرفته بلند نمود و او را بدست خالد سپرد و عمر خود کشان کشان ایشان را میبرد و مردم جمع شده نظر میکردند و کوچه های مدینه
از مردم پر شد فاطمه کردار عمر را مشاهده کرده بانگ و خروش برداشت و زنان بنی هاشم و دیگران جمع شدند پس فاطمه بدر حجره آمد و
ابوبکر را ندا کرد و گفت چه زود بیت غارت بر اهل رسول خدا آوردید بخدا سوگند که با عمر متکلم نمیشوم تا خدا را ملاقات کنم گوید چون
علی و زبیر بیعت کردند و این فتنها خاموش شد ابوبکر بخدمت فاطمه رفت و عمر را شفاعت کرد و فاطمه از تقصیر عمر در گذشت **چهاردهم**
ابن ابی الحدید گوید اما بخاری و مسلم در دو صحیح خود از کیفیت مبایعه با ابوبکر روایت نموده اند و این لفظ حدیث است و اسناد آن بعائشه است
که فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و طلب میراث خود از رسول خدا میکردند و مطالبه ارض فدک و سهم خیبر مینمودند ابوبکر گفت من از
رسول خدا شنیدم که میفرمود ما را میراثی نیست و آنچه از ما باز ماند صدقه است و میخورند از آن مال آل محمد و من امری که دیده ام که رسول
خدا آنرا کرده است ترک نمیکنم و آنچه رسول خدا کرده است من بجا میآورم فاطمه در غضب شد دیگر نزد او نیامد و از او اعراض نمود و پیوسته چنین
بود و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و علی او را در شب دفن نمود و ابوبکر را مطلع نگردانید و مردم در ایام حیات فاطمه بجانب علی بودند و
چون فاطمه از دنیا رفت مردم از او رو برتافتند و فاطمه بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی کرد بعد از آن وفات یافت شعبی از زهری که این حدیث را
از عایشه روایت میکند پرسید آیا علی تا مدت شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه و احدی از بنی هاشم هم با او بیعت نکردند تا آنکه علی بیعت
کرد و چون علی امر را چنین دید بصلح ابی بکر گردن نهاد و بنزد او فرستاد که تو بنزد ما بیا و احدی با خود میاور و عمر ابوبکر را منع نمود از اینکه
تنها بخانه علی برود ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم آیا بمن چه خواهند کرد پس تنها نزد علی آمد و همه بنی هاشم در خدمت
آنحضرت بودند پس علی برخواست و حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد از آن فرمود ای ابوبکر بیعت نکردن ما با تو از جهت انکار فضل تو و از راه
حسد بر نعمتی که خدا بسوی تو رانده نبود و لیکن ما را در این امر حقی بود و شما بر ما پیشی گرفتید و مال ما را از ما غصب کردید بعد از آن قرابت خود را با رسول خدا ذکر کرده و حق
خود را که در اسلام داشت بیان فرمود و پیوسته از این مقوله سخنان میگفت تا آنکه ابوبکر بگریه افتاد و چون علی از سخن باز ایستاد ابوبکر از جا برخواست
و حمد و ثنای الهی را بجای آورد بعد از آن گفت بخدا سوگند که صله اقارب رسول خدا را دوست تر میدارم از صله اقارب خود و بخدا سوگند
که در خلال این اموالی که میان من و شما بود بجز نیکی در حق شما نکردم ولیکن از رسول خدا شنیده ام که فرمود لا نورث ما ترکناه صدقة
و انما یاکل آل محمد من هذا المال و من بخدا سوگند یاد میکنم امری که رسول خدا کرده باشد مگر آنکه من هم آنکار را بکنم انشاء الله تعالی علی فرمود موعد
من و تو برای بیعت فردا عصر است چون ابوبکر نماز ظهر را بجای آورد و بجانب مردم کرد عذر علی را بیان کرد بعد از آن علی خود از جا برخواست و خطبه
خواند و حقوق ابوبکر و فضایل و سوابق او را ذکر کرد پس بسوی ابوبکر رفته با او بیعت نمود همگی بعلی گفتند نیکو کردی **پانزدهم** ابن ابی
الحدید باسناد ابوبکر از ثابت بن سعد روایت کرده است که علی از بیعت ابوبکر تخلف نمود او را بعنف از خانه بیرون آوردند و گریبان او را گرفته کشان
کشان میبردند و میفرمود ای گروه مسلمانان چرا گردن مرا میزنید گناه مسلمانان را که از راه خلاف تخلف نمودم نبوده است بلکه از جهة امری که در
پیش او داشتند باز پس مانده **شانزدهم** ابن ابی الحدید گوید ابوبکر از یعقوب از رجال خود روایت کرده است که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند علی
تخلف و زبیر بیعت نکرد پس ابوبکر گفت علی خلافت تو را نمی پسندید و مدد کردن نمیخواهد ابوبکر نزد او فرستاد که تو امارت مرا مکروه میداری
گفت نه ولیکن قسم خورده ام که بر قرآن یاد کنم یا آنکه فرمود از آنچه ادعا می کردند من سوگند خورده ام که بجز برای نماز جمعه ردا بر دوش نیفکنم تا آنرا
جمع کنم ابوبکر گفت علی نیکو کرده گوید علی قرآن را چنانکه نازل شده بود با ناسخ و منسوخ جمع کرد و بنوشت **هفدهم** ابن ابی الحدید گوید
و من کتاب له الی معاویة جوابا و هو من محاسن الکتب اما بعد نوشته تو بمن رسید مشتمل بر اینکه حق تعالی محمد را برای دین خود برگزید و او را ببعضی
از اصحاب او تایید فرمود عجب سخنی و طرفه روایتی است که تو ما را با محامات حق تعالی که نزد ما است اعلام میکنی و نعمتهای او را نسبت به پیغمبر ما خبر میدهی
و تو در این اعلام و اخبار کناقل التمر الی هجر و داعی مسدده الی النضال **فقیر گوید** این مثل و مثل دیگر هر دو نهایت استعمال میکنند در حق
کسیکه چیزی را نزد او ببرد که خودش بسیار دارد و بعد مثل در چنانکه در امثال فارسی گویند زیره بکرمان بردن قال الشاعر فانک والکلام کما بمهدی لوانی
البصرة التمر و هجر نام شهری است در بحرین که خرما بسیار دارد و نضال تیر اندازی است و مسدده معلم استاد را گویند و معنی و عبارت این است

کر تو مانند کسی هستی که حزما بسوی مجر برد و یا است لحوز اکدا زاو تیراندازی یاد کرد فلان سبب تیراندازی دعوی کند که بیا بر بینیم کدام یک از
ما تیرانداز بهتر می کند و بالجمله فرموده و کمان کرده که افضل مردم در اسلام فلان و فلان است و ذکر کرده فضلی را که اگر تعلم شود و تحقق
پذیرد از تو بر کنار است و اگر نقص شود همچنان که آنها در ذات تو موجود نخواهد شد زیرا که ترا با ایشان نسبتی نیست و ترا تفاضل و
مفضول و عیب و نقص ترا موردی نیست چه کار است ترا با سیر و اسیر زادگان را بتمیز میان مهاجران اولین و ترتیب درجات و تعریف طبقات ایشان چه نسبت
است هیهات القدح حن قدح لیس منها فقیر گوید حن یعنی صدا کرد و قدح تیر را گویند و این مثل از برای کسی آورند که افتخار کند
بقومی که خود از ایشان نیست یعنی تیری صدا کرد که از جمله آن تیرها نیست و طفق یحکم فیها من علیه الحکم لها یعنی حکم میکند در میان جماعتی
که محکوم ایشان است خواه معهود باین لنگی خود بجای خود نمی نشینی و کوتاه دستی خود را نمی بینی و بجای پستی که برای تو معین شده است
نمی مانی فما علیک غلبة المغلوب و لا لک ظفر الظافر پس نه از مغلوبیت مغلوب ترا زیانی است و نه از ظفر یافتن ظافر ترا سودی فقیر گوید
مراد این است که ترا چه کار است که میان من و ابوبکر و عمر خود را می اندازی و مداخله میکنی و تو از اولاد امیه نه هاشمی و نه تیمی و نه عدی
و نه مهاجری و نه صاحب سوابق اسلامی از غلبه مغلوب چه می اندیشی و بظفر ظافر چه خورسند میشوی و بالجمله میفرماید و انک لذهاب فی
التیه رواغ عن القصد حاصل آنکه تو دیدیکه اضلال سرگردان مانده و از جاده حق بیرون رفته و من ترا قابل اخبار نمی دانم ثم اثر الخبرهم
و اعلام کنم و لکن بنعمة الله احدث یعنی بارها یکشایم آیا نمی بینی تو قومی را از مهاجران که شهید شدند در راه خدا جان دادند هر یک را فضلی است چنانکه حمزه را
بدرجه شهادت رسید او را سید الشهداء گفتند و رسول خدا در نماز بر او هفتاد تکبیر گفت فقیر گوید این تکبیرات در چهارده نماز
شد که هر نوبتی پنج تکبیر میگفت جماعت دیگر او را ملائکه حاضر میشدند و بر او نماز میکردند و این فضلی است که بحمزه اختصاص دارد و بالجمله
فرموده آیا نمی بینی تو قومی را که دستهای ایشان را در راه خدا قطع کردند چنانکه دستهای یکنفر از ما قطع شد او را طیار در بهشت گفتند
و او را ذو الجناحین خواندند و اگر خدا تعالی از ستایش نفس نهی نفرموده بود هر آینه بیان میکردم فضائل بسیاری را که قلوب اهل ایمان آنها را
میداند و هر که شنود تکذیب نکند فدع عنک من مالت به الرمیة فقیر گوید این نهی مثلی است سایر در میان عرب رمیه صید را گویند و
اصل آن این است که هر که چیزی را قصد کرده بود ناگاه صیدی پیش آمده او متوجه صید شد و از مقصد باز ماند و بالجمله ابن ابی الحدید گوید
معنای آن این است که ترک کن ذکر کسی را که دنیا بسوی دنیا میل کرده و دنیا تیر او را مایل شده هما نا مراد آنحضرت تعریض با صحاب الغرض است یعنی یکدیگر را
ای معویه اصحاب اغراض را با نچه ایشان در حق ما میگویند و متوجه مشو فانا صنایع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا یعنی ما بندگان خدائیم و
مردمان بندگان ما یند شعر ان صنع لاله و الخلق لنا صنع من کان یکون الها مانع لشد ما دعوی برتری ما در سابقه و فضیلت
ما از اینکه با شما مخلوط شدیم و زنان شما را انکاح کردیم و زنان خود را بنکاح شما دادیم چنانکه همسران با همسران کنند و لکن شما هستا
و همسر و کفو ما نیستید و شما چگونه کفو ما باشید و حال آنکه از ما است رسول خدا و از شما است مکذب یعنی ابوجهل و از ما است
شیر خدا و مراد آنحضرت حمزه است و از شما است شیر احلاف یعنی ابوسفیان زیرا که با احزاب هم قسم شد در قتل رسول خدا و از ما اند دو سید
جوانان اهل بهشت و از شما اند کودکان دوزخ و مراد اولاد عقبة بن ابی معیط که رسول خدا با او فرمود لک و لهم النار و از ما است بهترین زنان
عالم و از شما است حمالة الحطب با فضایل بسیاری که ما راست و شما و اسلام ما و همه میدانند و اخلاق و شرف و بزرگی ما را در جاهلیت
انکار نتوانند و کتاب خدا جمع کامل میکرد اند برای نفس ما را در انجا که میفرماید و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و میفرماید
ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین پس ما هم اولی ایم بقرابت و هم اولی ایم بطاعت چون روز
سقیفه مهاجران بر انصار حجت آوردند بقرابت رسول خدا از جهت خود ساختند و گفتند ما شجره رسول خدائیم و بهمین سخن بر انصار غالب
آمدند پس هرگاه غلبه بسبب قرابت رسول خدا است پس خلافت حق ما است و شما را در آن حقی نیست زیرا که ما ثمره شجره رسول خدائیم
نه شما و اگر حجت آنها بغیر رسول خدا باشد پس انصار بر حجت خود باقی اند که گفتند منا امیر و منکم امیر و تو چنان گمان کرده که من بر خلفا حسد بردم
و بر همه ایشان ستم کرده ام اگر چنین است پس بر تو جنایتی نیست پس عذر ترا باید خواست و تلک شکاة ظاهر عنک
عارها و این بیتی کنایه است که عار آن بر تو نیست فقیر گوید این بیت از ابو ذویب است و این مثل از برای کسی است که انکار کند
امری را که بر او نیست انکار آن و اول آن نیست و عیرها الواشون انی احبها و بالجمله تو شتر بودی که مرا می کشیدند مانند شتر مهار کرده تا بیعت
کنم و قسم بخدا که خواستی با این سخن مرا مذمت کنی مدح کردی و اینکه مرا رسوا نمائی خود رسوا شدی هیچ عیب و عاری نیست بر مسلمانی که مظلوم

باشد ما را امیکه در دین خود شاعقد شد و بیقین او در بیعت آه نیافتاد باشد و این عجب من است که دعوا ان بکو غیر تست لکن بیان نمودم از آن مقدار
که ذکر آن را مقدر بود الحدیث فهذا هم ابن ابی الحدید گوید که مسعودی در تاریخ خود آورده است که عروة بن زبیر از جانب برادر خود عبدالله
عذر میخواست در حصر بنی هاشم در جمع نمودن هیزم در شعب برای اینکه آنها را بسوزانند و میگفت این کار فقط از برای آنکه کلمه خود متفرق
نشود و مسلمانان اختلاف نکنند و همه مطیع گردند و متحد شوند چنانکه عمر بن الخطاب با بنی هاشم کرد هنگامیکه از بیعت ابوبکر تخلف نمودند
و عمر هیزم حاضر کرد که خانه را بر ایشان بسوزاند نوادر هم ابن ابی الحدید گوید که جعفر بن محمد و دیگران روایت کرده اند که عمر فاطمه را با تازیانه
زد و شمشیر زبیر را حواله کرد و قصد خانه فاطمه نمود و علی و زبیر و مقداد و جماعتی که از بیعت ابوبکر تخلف نموده بودند همه در آنجا بودند و فاطمه
گفت احدی بعد از رسول خدا از تو محبوب تر نیست نزد ما و بخدا سوگند که اگر این جماعت بخانه تو اجتماع کنند هر آینه خانه را بر ایشان
خواهم سوخت آنجماعت از آنجا پراکنده شدند بلیتهم ابن ابی الحدید بعد از نقل این اخبار گفته است که آثار و اخبار در این باب بسیار وارد
شده است و هر که در آنها تامل کند و انصاف دهد میداند که نص صریحی نیست که مقطوع به باشد و شک و احتمال در آن راه نیابد چنانچه
امامیه قائل شده اند که رسول خدا نص صریح جلی کرد بخلافت امیر المؤمنین غیر نص غدیر و غیر خبر منزلت و غیر از اینها شبیه بآنها است از اخبار وارده
از طرق عامه و غیر آنها بلکه نص صریح کرد بخلافت علی و باینکه او است امیر مؤمنان و مسلمانان را امر کرد که بلفظ امیر المؤمنین بر او سلام کنند
و بر او سلام کردند و در بسیاری از مقامات تصریح کرد باینکه علی خلیفه است بر ایشان بعد از او و ایشان را امر کرد که سخن او را بشنوند و او را
اطاعت نمایند و شکی نیست در اینکه منصف هرگاه ماجرای بعد از وفات رسول خدا را بشنود قطع می کند باینکه این نص نبوده و لکن نفوس
علو سبقت میکرد باینکه رسول خدا بطریق تلویح و کنایه و قول غیر صریح و حکم غیر صریح خلافت علی را گوشزد مردم کرده و ایشان را اعلام
فرموده و شاید تصریح نکردن او بجهة امری بوده که رسول خدا را ان است و مصلحتی بود که آنحضرت رعایت آن مینموده و یا بدین خدا
نمودن توقفی فرموده باشد و اما امتناع علی از بیعت بر وجهی که معروف است تا حدیث ذکر کرده اند و اهل سیر روایت نموده اند ما ذکر کردیم
آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث خود نقل کرده و او خود از ثقات محدثین و مامونین است و از این نحو اخبار چندان ذکر کرده است که بشماره
نمی آید و اما امور شنیعه مستهجنه که شیعه ذکر کرده اند از فرستادن قنفذ بخانه فاطمه و تازیانه زدن بر بازوی آنحضرت فاطمه و کره پیدا شدن
در بازوی او و بقای اثر آن ضرب تا زمان وفات او و اینکه عمر فاطمه را در میان در و دیوار نگاه داشت و نفس زد و فاطمه فریاد ابتاه و ارسول
الله برآورد و طفل خود را که در شکم داشت سقط کرد و بگردن علی ریسمان انداختند و می کشیدند و از دفن امتناع می نمود و فاطمه در عقب
او فریاد میکرد و بویل و ثبور ندا در میداد و حسن و حسین با او می آمدند و گریه میکردند و اینکه چون علی را حاضر ساختند و بیعت تکلیف
کردند قبول نکرد او را بقتل تهدید نمودند و گفت پس شما بنده خدا و برادر رسول خدا را میکشید گفتند اما بنده خدا آری و لکن
برادر رسول خدا نیستی و ما این را قبول نمیکنیم و اینکه علی با المواجهه ایشان را طعن زد و ایشان را منافق خواند و گفت شما صحیفه معاهده نوشتید
بر نفاق و اتفاق کردید که اگر رسول خدا بمیرد یا کشته شود نگذارید که خلافت بر اهل بیت وارد شود و اینکه اراده آن داشتید که شتر
عقبه را بر رسول خدا در وقت رم دهید اینها همه بی اصل است نزد اصحاب ما و در نزد ما کسی از ایشان ثابت نیست و محدثان آنها را روایت نکرده و شیعه
در روایت آن منفرد اند فقیر گوید بر هیچ عاقل فطن مخفی نیست که کلمات ابن ابی الحدید در اینجا متناقض است زیرا که در اول خود گوید
روایات در این باب بسیار است با آنکه همه آنها متضمن نص جلی است انکار کرده و گفته که نص نیست بلکه همگی تعریض و تلویح و کنایه اند اما حکم
عقل این است که مراد آنحضرت رسول خدا خلافت امیر المؤمنین بوده و بمقتضای مصلحتی تصریح نکرده است و بعد از آن گفته است آنچه شیعه ذکر کرده اند
از اینکه رسول خدا بخلافت و امامت او تصریح کرده است از نص نیست و دلیل او ماجرای بعد از وفات رسول خدا است اگر همه انواع شیعه
بدان است که این برهان معلوم و واضح است که شیعه میگویند بعد از رسول خدا خلافت فرموده او کردند و حق او را از دست او بیرون کردند و
غصب نمودند و ما جمیع آنها را در ابواب همین کتاب بکلمات از کتب عامه و خاصه از کتاب خودش نقل کرده ایم و انکار نمی تواند کرد و مولف گوید بسیار
تعجب دارم از ابن ابی الحدید که نص صریحی را که قابل تاویل نیست از نصوصی که خود و غیر خود از رسول خدا روایت کرده اند باینکه علی امیر المؤمنین
و امام و خلیفه و وصی و وزیر است انکار کرده بلکه اگر انصاف دهد و با خدا خدعه نکند خود را گول نزند و تقلید مردم نکند و پیروی
براهین روشن و حق واضح و راه راست کند جان خود را از آتش جهنم نجات خواهد داد علاوه بر اینکه خود ابن ابی الحدید در جای دیگر از این
کتاب میگوید ظاهر فرد من صحیح البخاری است که سید مرتضی در شافی و هم چنین شیعه روایت کرده اند نه آنچه گمان کرده اند بلکه بعضی

ای و سزاوار بود که ابو بکر نادم و پشیمان شود بر این یعنی بر هتک حرمت خانهٔ فاطمه و من ذکر میکنم بعضی از اخبار را که سید مرتضی در شافی نقل کرده
و ابن ابی الحدید تصحیح نموده و سزاوار است که ابن ابی الحدید تصحیح روایاتی که سید ذکر کرده است از روایات و اخبار مکر آنچه را
که برایشان حجت است و نزد ایشان مسلم و انها از طریق عامه مانند بلاذری و غیره روایت کرده است **بیست و یکم** سید مرتضی در کتاب
شافی بسند عامه از ابراهیم بن سعید ثقفی از جعفر صادق روایت کرده است که عمر بخدا سوگند که علی بیعت نکرد تا وقتیکه دود آتش را
مشاهده نمود که از خانه او بلند شد **بیست و دوم** ایضا سید مرتضی گوید بلاذری در مسلم از مدائنی از مسلمه بن محارب از سلیمان تیمی از ابن
عون روایت کرده است که ابو بکر نزد علی فرستاد علی بیعت نکرد عمر آمد و آتش در دست گرفته بود که خانه را بر فاطمه بسوزاند فاطمه بر در او را
ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب آیا خانه مرا میخواهی بسوزانی عمر گفت بلی و این اقوی است از آنچه پدرت آورده پس علی ناچار آمده بیعت کرد
سید بعد از ذکر حدیث گوید شیعه این حدیث را از طرق بسیار روایت کرده اند لکن طریقه این است که شیوخ محدثین عامه روایت کرده اند
لکن ایشان روایت میکنند آنچه را که شنیده اند بسلامت و کاهی متنبه شده اند بر آنچه در روایت و از روایت داشته اند و چه قبیح است کسیرا
که خانه او را بسوزانند تا بیعت کند تا اینجا کلام سید است **بیست و سیم** ایضا سید گوید ابراهیم بسند خود از عدی بن حاتم روایت کرده
است که گفت بر هیچکس دلم نسوخت چنانکه بر علی سوخت وقتیکه او را از خانه بیرون کردند و گریبان او را گرفته بودند و او را میکشیدند بابو بکر گفتند بیعت
کن فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد گفتند اگر بیعت نکنی ترا خواهیم کشت فرمود بنده خدا و برادر رسول خدا را میکشید پس دست را باز
نکشود و بلند نکرد و بر این بیعت راضی شدند **بیست و چهارم** سید گوید ابو الحسن احمد بن جابر بلاذری که جمهور عامه او را ثقه میدانند
و ادعای مذهب شیعه و در ضبط روایات معروف است بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که ابو بکر عمر بن خطاب را بنزد
علی فرستاد و با او گفت علی را با کشان کشان بعنف نزد من بیاور و چون عمر نزد او آمد سخنی در میان ایشان گذشت پس علی فرمود
خلافت برای او مهیا میکنی که فردا بتو رد کند و ما بخلافت او نیز رغبتی نداریم لکن انکار ما از اینجهت است که با ما مشورت نکردید و ما را
در این حقی بود که شما نشناختید بعد از آن آمد و بیعت کرد سید بعد از نقل حدیث فرموده این حدیث متضمن است آنچه ذکر شد از حضرت
گذشته و آنچه اکثر شیعه میگویند بعینه روایت ایشان است **بیست و پنجم** سید گوید بلاذری از مدائنی از ابو جرول
از معمر از زهری از عروه از عائشه روایت کرده است که گفت علی با ابو بکر بیعت نکرد تا آنزمان که فاطمه وفات کرد پس از شش ماه و بعد
از آن بصلح با ابو بکر نزد او و ابو بکر را بخانه خود طلبید عمر بابو بکر گفت تنها مباش از اینکه تنها بخانه علی بروی ابو بکر نشنید و بخانه
علی آمد علی فرمود ما حسد نبرده ایم بتو بانچه خدا بتو کرامت فرموده است از خیر و فضل و لکن ما چنان میدانیم که در این امر بهره و
نصیبی داریم و شما بر ما پیشدستی کردید از ما گرفتید ابو بکر گفت بخدا سوگند که ارحام رسول خدا محبوب تر نزد من است از اقارب خودم و
پیوسته علی حقوق و قرابت خود را ذکر میکرد تا انکه ابو بکر بگریه آمد پس حضرت با ابو بکر فرمود میعاد العشیه و چون ابو بکر نماز ظهر را
بجای آورد خطبه خواند و از علی و بیعت او ذکر میکرد علی فرمود مرا باز نداشته بود از بیعت ابو بکر جهل معرفت بحق او و لکن میدانیم
که ما را در این امر بهره و نصیبی است و بر ما پیشدستی کرده و ما را از آن بی بهره نمود بعد از آن بیعت کرد و مسلمانان او را گفتند اصبت
و احسنت سید مرتضی بعد از ذکر حدیث گوید هرکس که در این خبر و امثال آن تأمل نماید خواهد دانست که این بیعت چه کیفیت و نوع با
وجه واقع شده و اگر حال با او و فیما تصافی میبود منع نمیکرد ابو بکر را از تنها رفتن بخانه امیر المؤمنین منع نمیکرد **بیست و ششم**
ایضا سید مرتضی گوید ابراهیم ثقفی بسند خود از زهری روایت کرده است که علی بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرات ننمودند که او
بر بیعت وا دارند مگر بعد از وفات فاطمه **بیست و هفتم** ایضا سید گوید ابراهیم ابی شیبه بسند خود از عدی بن حاتم روایت
کرده است که نزد ابو بکر نشسته بودم که علی را بجبر و عنف آوردند ابو بکر با او گفت بیعت کن علی فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد ابو بکر گفت ترا گردن
میزنم پس بحضرت رسول سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت اللهم اشهد بعد از آن دست دراز کرده بیعت نمود و این از طرق کثیره مختلفه بالفاظ متفاوت
المعنی روایت شده و در آن روز که آنحضرت را به بیعت اکراه میکردند و از تقاعد از بیعت تهدید مینمودند بقبر پیوسته میگفت یا ابن ام ان القوم
استضعفونی و کادوا یقتلونی فلا تشمت بی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین چه این سخن را میخواند و مکرر میکرد **بیست و هشتم**
ایضا سید رضی الله عنه بروایت ثقفی از سفیان بن فروه از پدرش روایت کرده است که چون بریده آمد و گفتند بیعت کن گفت من بیعت نمیکنم تا علی
بیعت نکند علی فرمود ای بریده داخل شو در انچه مردم داخل شده اند زیرا که اجتماع مردمان در چنین وقتی بهتر میدانم از اختلاف ایشان

بیست و نهم ایضا سید گوید ابراهیم از موسی بن عبد الله بن حسن روایت کرده است که بفلان گفتند با ابو بکر بیعت کن که تو از دیگران برای
نزی بقبول بیعت انکار و امتناع او کرد و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نخواهیم کرد که حضرت رسول ببریده گفت علی ولی شما است بعد از من پس حضرت
امیر فرمود ایشان مرا خبر کردند که اگر بر من ظلم کنند و حق مرا بگیرند هرگاه ایشان بیعت کنم یا کار بجا آرم که مردم مرتد شوند و مرا بخیال
کریم که بر من بیم کنند راضی نشدم که مردم از دین برگردند **سی ام** سید بعد از ذکر این اخبار با انکه ذکر بسیاری از آنچه در این باب
روایت شده بطول می انجامد چه جای ذکر همه انها میفرماید آنچه ذکر کردیم در این باب کافی است و دلیل است بر اینکه بیعت آنحضرت با ابو بکر از
روی میل و رضا نبود اگر گویند آنچه روایت کردید همه اخبار آحادند و موجب علم نمی شوند جواب میگوئیم اگرچه یک یک انها از طریق آحاد است
و لکن معنای مقصود را اگر متضمن اند متواتر است و مقصود همان معنی است نه الفاظ و هر کس تتبع اخبار کند میفهمد معنی اکراه آنحضرت را بر بیعت
و اینکه بجهت دفع شر و فتنه داخل بیعت شد و از خوف تفرقه مسلمانان تن در داد و در این باب اخبار بسیار از طرق مختلفه وارد شده است که از
حد اخبار بیرون رفته و بتواتر رسیده اند گوید چگونه بر منصف مخفی میماند که بیعت آنحضرت از روی رضا نبود و حال آنکه اخبار منتشر شده
از هر کس که خبر کرده است با آنچه اقتضا این معنی میکند حتی آنکه هر کس روایات وارده در این باب را تامل کند از برای او شکی نمی ماند در اینکه
آنحضرت بر بیعت ناچار شد و پس از ضعف و مهاجره بملاحظه اموری که اقتضای بیعت میکرد بیعت کرد نه از رضا از آن امور بیرون بیعت رضا داد تا اینجا
کلام سید مرتضی قدس الله روحه در شافی و شافی کتابی است در مسئله امامت کافی در کتاب صراط المستقیم از طرق عامه روایت
کرده است که چون امیر المؤمنین و جماعتی از بیعت امتناع نمودند ابو بکر و عمر قصد کردند که خانه او را آتش زنند و این را واقدی در کتاب خود و
طبری در تاریخ خود و عبد الله که از اعیان ایشان است در کتاب خود و همچنین مصنف کتاب انفاس الجواهر الی کلام صاحب کتاب صراط المستقیم
حکی نقل کرده اند **سی و یکم** صاحب کتاب صراط المستقیم روایت کرده است که عمر و اصحاب او علی را اسیر نموده و برای بیعت بردند و همچنین غالی
از شیعه انکار این نکرده و گوید ابن قتیبه که بزرگ مشایخ قدریه است در مجلد اول از کتاب سیاسه نقل کرده که هنگامیکه با آنحضرت گفتند
اگر بیعت نکنی ترا گردن میزنیم آنحضرت نزد قبر رسول خدا آمد با دیده گریان میگفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی

باب سیصد و هفتاد و یکم

در بیرون آوردن امیر المؤمنین به بیعت ابو بکر بجبر و قهر و اراده نمودن اهل خانهٔ فاطمه را آتش بزنند و قتل
آنحضرت را اگر بیعت ننماید و روایات خاصه در این زیاده از حد است **اول** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از
مروان بن عثمان روایت کرده است که چون مردم با ابو بکر بیعت کردند علی و زبیر و مقداد بخانه فاطمه رفتند و بیرون نمی آمدند عمر بن خطاب
گفت خانه را بر ایشان آتش زنید زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد ابو بکر گفت این سگ را بگیرید مردم قصد او کردند پای او لغزید و بر رو در افتاد
و شمشیر از دستش بیفتاد ابو بکر گفت تا شمشیر او را بر سنگ زدند و بشکستند و علی از بیت الاحزان بیرون آمده بجانب عالیه رفت ثابت بن
قیس بن شماس او را دید عرض کرد یا ابا الحسن ترا چه میشود فرمود میخواستند بخانه من آتش زنند و خراب کنند و ابو بکر بالای منبر بود ایشان را
دفع کرد و منع نمود ثابت گفت بخدا سوگند که دست من از دست تو جدا نشود تا در پیش روی تو کشته شوم پس هر دو بمدینه برگشتند
بر در ایستاده و خانه او از مردم خالی است و احدی در اینجا نیست میگوید ای جماعت هیچ توقع ندارید شما یاد ندارید در جنازه رسول خدا را
بیشتر گذاشتید و در میان خود خلافت کردید و حقی حاصل نکردید و بما کردید آنچه خواستید و حق ما را منظور
نداشتید **دوم** سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود گوید عمر با ابو بکر گفت چرا بطلب علی نمیفرستی تا بیاید و با تو بیعت کند زیرا که احدی باقی نماند
مگر آنکه با تو بیعت کرد غیر از آنحضرت و چهار نفر که در خانه اویند ابو بکر خوش طبع تر و عاقل تر از عمر بود و عمر از ابو بکر درشت تر و ظالم تر بود ابو بکر
گفت کرا بطلب او فرستیم عمر گفت قنفذ را بفرست که او مرد غلیظ و بی شرم و حیا و از طلقای بنی عدی بن کعب است پس قنفذ را با
جمعی از اعوان بطلب او فرستاد چون رفتند از علی اذن و رخصت خواستند برگشتند و گفتند علی ما را رخصت نمیدهد عمر گفت اگر رخصت ندهند
بی رخصت داخل شوید حدیث تا آخر نقل کرده و تمام آنرا در باب سیصد و شصت و ... ذکر کردیم **سیم** ابان از سلیم روایت کرده است
که گفت پس علی را ملاقات کردم و از او سؤال کردم از آنچه عمر کرده بود فرمود دانستی چرا عمر منع نمیکند قنفذ را و دست از او بازکشیده گفتم نه فرمود
زیرا که ملعون فاطمه را با تازیانه مجروح ساخت و اکنون اثر ضرب در بازوی فاطمه است ابان از سلیم روایت کرده است که من بمسجد
رسول خدا رفتم بجماعتی رسیدم که از بنی هاشم در آنجا بودند و سلمان و ابوذر و مقداد و ابو بکر و عمر و ابن ابی سلمه و قیس بن سعد در میان ایشان بودند
و اشک در دیده ها ... میکردند گفت چه شد بعضی بنی فاطمه رسید که از آن ضرب وفات کرده بود در بازوی او معضو اثر آن ضرب

بشر بود **چهارم** در تفسیر عیاشی از باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود پیغمبر خدا از دنیا رحلت نکرد تا مردم را بامر علی آگاه و اعلام نفرمود و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و فرمود انه منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و علی قضاء دین رسول خدا بود و چون آن حضرت بعد از رسول خدا مردم را دید که با ابوبکر بیعت کردند از نفس نرسید و بکتاب خدا پناه برد و بجمع نمودن در یک مصحف مشغول شد ابوبکر نزد او فرستاد که بیا و با من بیعت کن علی در جواب فرمود از خانه بیرون نمی آیم تا قرآن را جمع کنم ابوبکر نوبت دیگر فرستاد باز حضرت همان جواب را فرمودند ابوبکر بار سیم مردی که قنفذ نام داشت فرستاد که علی را بیاورد و فاطمه در میان او و علی حایل گردید بدینسو زد تا آنکه قنفذ لعنه الله فاطمه را بزد و بازگشت و علی را نبرد و اندیشه کرد از اینکه علی جمعیتی گرد او درآیند امر کرد هیزم بدر خانه آن حضرت جمع کردند بعد از آن عمر خود آتش بر داشت و بدر خانه فاطمه شد تا خانه را بر ایشان بسوزانند علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند و چون علی چنان دید ناچار شد که از روی اکراه بیرون آمده بیعت کرد **پنجم** شیخ مفید در کتاب اختصاص گوید ابو محمد از عمرو بن ابی المقدام از پدرش از جدش روایت کرده است که گفت هرگز بدتر از آن دو روز از برای علی اتفاق نیفتاد یکی روز وفات رسول خدا و یکی آن روز که مردم در سقیفه بنی ساعده در جانب راست ابوبکر نشسته بودم مردم با او بیعت میکردند عمر با ابوبکر گفت اگر علی با تو بیعت نکند خلافت تو مستقر نشود و امر تو منتظم نگردد گویا هیچ کار نکرده کسی بطلب وی بفرست تا بیاید و با تو بیعت کند راوی گوید ابوبکر قنفذ را فرستاد و گفت با علی خلیفه رسول خدا را اجابت کن علی فرمود چه زود بر رسول خدا دروغ بستید رسول خدا احدی را غیر از من خلیفه خود نکرد قنفذ برگشت و آنچه علی فرموده بود بابوبکر گفت ابوبکر بقنفذ گفت نزد او برو و بگو ابوبکر ترا میطلبد و میگوید بیا و با من بیعت کن تو نیستی مگر یکی از مسلمانان علی فرمود رسول خدا امر کرده است که از خانه بیرون نروم تا کتاب خدا را جمع نکنم زیرا که تمامی آن در چوب خرما و پوست شتر نوشته و متفرق است قنفذ آمده و گفته او را با ابوبکر باز گفت عمر با ابوبکر گفت برخیز تا برویم و در صدد او برآئیم با تو بیعت نخواهد کرد پس ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه و ابو عبیده جراح و سالم مولای حذیفه همگی برخاستند و من نیز با ایشان برخاستم و فاطمه گمان نبرد که بدون رخصت او بداخل خانه او خواهند شد از این جهت در را نبسته بود چون بدر خانه رسیدند عمر لگدی بر در زده و در را بشکست و اندر آن چوب خرما بود و بر سر علی ریختند و گریبان او را گرفته سخت بکشیدند تا او را نزد ابوبکر برند فاطمه چون چنین دید بیرون آمده گفت یا ابابکر میخواهید شوهر مرا از دست من بگیرید بخدا اگر دست از او برندارید موی خود را پریشان کنم و پیراهن خود را چاک زنم و بر سر قبر رسول خدا روم و بپدرم شکایت کنم راوی گوید حضرت فاطمه بیرون آمد دست حسن و حسین را گرفته متوجه قبر رسول خدا شد علی بسلمان فرمود ای سلمان خود را بدختر محمد برسان و او را آگاه دار که من اطراف و جوانب شهر را می بینم که بلرزه در آمده اند و اگر فاطمه موی سر پریشان کند و گریبان را چاک کند نزد قبر پدر پیش رود و فریاد بدرگاه خدا برآورد این جماعت هلاک خواهند شد مدینه با اهلش بزمین فرو رود سلمان خود را باو معصومه رسانید و عرض کرد ای دختر رسول خدا حق تعالی پدرت را برحمت مبعوث گردانید باز گرد فرمود ای سلمان طاقتم طاق شد صبر نتوانم بگذار تا بنزد قبر پدرم روم بخدای خود بنالم سلمان عرض کرد علی مرا فرستاده و ترا امر فرموده است که باز گردی و نفرین نکنی فاطمه فرمود اکنون که او مرا امر کرده شنیدم و اطاعت میکنم پس مراجعت کرد در حالتیکه گریبان علی در دست ایشان بود و می کشیدند تا نزد ابوبکر کشیده زبیر پیش آمد گفت یا اولاد عبد المطلب علی را چنین میکشند و شما زنده اید پس بر عمر حمله کرد شمشیر حواله او نمود که او را بزند خالد سنگی بزرگ حواله او کرد آن سنگ بر قفای زبیر خورده شمشیر از دستش بیفتاد عمر شمشیر او را گرفته بر سنگی زده بشکست و در اثنای که آن حضرت را میبردند نظرش بر قبر رسول خدا افتاد عرض کرد یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی و آن حضرت را بسقیفه حاضر کردند و بمجلس ابوبکر بردند عمر باو گفت با ابوبکر بیعت کن فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد عمر گفت بخدا سوگند که ترا گردن میزنیم فرمود اگر چنین کنید بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید عمر گفت بنده خدا را قبول میکنیم ولکن برادر رسول خدا را قبول نمی کنیم و آن حضرت تا سه نوبت این را فرمود پس عباس آمد و گفت ای ابوبکر با این برادرم مدارا کن و من عهد میکنم که او با تو بیعت کند پس عباس دست علی را گرفته و بر دست ابوبکر مالید و بهمین مسح اکتفا نمودند و دست از گریبان علی کشیدند با نهایت خشم و غضب پس آن حضرت سر بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا انت تعلم ان النبی قال لی ... تا سه نوبت بعد از آن بخانه خود مراجعت کرد **ششم** طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین را برای بیعت از خانه بیرون آوردند فاطمه بیرون آمد و جمع زنان بنی هاشم با آن حضرت بیرون آمدند و چون نزدیک قبر حضرت رسول رسید فرمود دست از پسر عمم بدارید قسم بخدا که محمد را بحق مبعوث گردانیده که اگر دست از او برندارید موی خود را

پریشان کنم

پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر کنم و بدرگاه خدا بنالم صالح نزد خدا از پدر من گرامی تر نبود و ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه آن از فرزندان من گرامی تر نبود سلمان گوید من نزدیک فاطمه بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد رسول خدا از بیخ کنده شد و چندان بلند شد که اگر کسی میخواست از زیر آنها بگذرد ممکن بود چون چنین دیدم نزدیک فاطمه رفتم و عرض کردم ای سیده من و ای خاتون من خدای تعالی پدرت را رحمة للعالمین مبعوث گردانید تو سبب نزول عذاب بر این قوم مشو فاطمه از مسجد بیرون آمد دیوارها بجای خود باز آمد بطوریکه غبار از زیر آنها برخاست و در بینیهای ما فرو رفت

باب ششصد و هفتاد و دوم

در قول ابوبکر و عمر که گفتند بیعت ابوبکر ناگهان و بی تدبیر و مشورت روی داد و واقع شد و خدای تعالی مردم را از شر آن نگاه داشت و هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و قول علی که فرمود بیعت من ناگهان و بی تدبیر نشد از روایات عامه و در آن هشت حدیث است **اول** ابن ابی الحدید که از فضلای معتزله است در شرح نهج البلاغه ذکر نموده است که جوهری بسند خود از ابو الاسود روایت کرده است که مردانی چند از مهاجران هم با علی و زبیر از بیعت نمودن مردم با ابوبکر در غضب شدند و بخانه فاطمه زهرا آمدند و سلاح برخود راست کردند پس عمر با گروهی که از جمله آنها اسید بن حضیر و سلمة بن سلامة بن وقش که از بنی عبد الاشهل بودند آمدند و در خانه آن حضرت رفتند فاطمه فریاد برآورد و ایشان را بخدا سوگند داد پس شمشیر علی و زبیر را از دست ایشان گرفتند بر دیوار زدند و بشکستند بعد از آن عمر علی و زبیر را بعنف از خانه بیرون آورده و ایشان را می کشیدند تا با ابوبکر بیعت کردند پس ابوبکر با ایشان خطبه خواند و از مردم عذر خواست که بیعت من بی تامل واقع شد و خدا از شر آن نگاه داشت و از فتنه آن ترسیدم و بخدا سوگند که هیچ حرصی بخلافت نداشتم و شما امر بزرگی بر من انداختید که قوه آن ندارم و دست من بر آن نیست و دوست داشتم که از من قوی تر در این امر بجای من باشد و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران می پذیرفتند **دوم** ابن ابی الحدید در شرح آورده است که ابو جعفر طبری در تاریخ خود از ابن عباس روایت کرده است که عبد الرحمن بن عوف گفت با عمر بحج رفته بودیم و در موسم امیر المؤمنین یعنی عمر را دیدم مردی باو گفت من از فلان شنیدم که میگفت اگر عمر بمیرد با فلان بیعت میکنم عمر گفت امروز وقت عصر در میان مردم می ایستم و این جماعتی را که میخواهند مردم را باضطراب اندازند بخدا بترسانم عبد الرحمن گوید با او گفتم یا امیر المؤمنین در موسم اراذل و جهال قوم جمع میشوند و هرگز گوش بسخن کسی نمیکنند و گفته ترا نمی پذیرند و نگاه نمیدارند و گفته ترا از میان میبرند صبر کن تا بمدینه برگردی در مجلسی که اصحاب رسول خدا جمع باشند بگوئی و آنها گوش فرا دهند و نگاه دارند عمر گفت بخدا سوگند چون بمدینه رفتم در اول مقامی که اقامه کنم این سخنان را خواهم گفت ابن عباس گوید چون بمدینه آمدیم من این حدیث را از عبد الرحمن شنیده بودم چون روز جمعه شد قبل از ظهر بمسجد آمدم چون عمر بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی بجای آورد و بعد از آنکه کیفیت رجم و حد زنا را بیان کرد گفت شنیدم یکی از شما گفته است اگر امیر المؤمنین یعنی عمر بمیرد من با فلان بیعت خواهم کرد شما مغرور نشوید باینکه بیعت ابوبکر فلته و بی خبر و ناگهان شد بلی چنین بود ولکن خدا شر آن را از مسلمانان دفع کرد و نیست در میان شما کسیکه مردم مانند ابوبکر باو فروتنی کنند و بهترین ما بود بعد از وفات رسول خدا و علی و زبیر از ما تخلف ورزیدند و آنها و آنکسانیکه با ایشان بودند بخانه فاطمه رفتند و انصار نیز از ما تخلف کردند و مهاجران بر سر ابوبکر جمع شدند و حدیث ابوبکر را کشیده است تا آنکه گوید شیخ ما ابو القاسم بلخی از شیخ خود ابو عثمان جاحظ روایت کرده است که آنکسیکه گفت اگر عمر بمیرد من با فلان بیعت خواهم کرد آنکس عمار یاسر بود و گفته بود اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد بعد از آن باز ابن ابی الحدید گفته است حدیث فلته سابقا از عمر صادر شد و او گفت بیعت ابوبکر فلته بود و خدا شر آن را دفع کرد و هر که عود نماید بچنین امری قتل او واجب است و اما در این خبری که از ابن عباس و عبد الرحمن بن عوف ذکر کرده ایم لفظ فلته هست و لکن راجع است بانچه در اول گفته بود یا غیر معنی او ذکر میکند مغرور نشوید باینکه بگوید بیعت ابوبکر فلته بود بلی چنان بود و این کلام مشعر است باینکه پیش از این گفته است بیعت ابوبکر فلته بود و مردم در خصوص فلته بسیار سخن گفته اند و متکلمین از مشایخ ما نیز آنرا ذکر کرده اند **سیم** ابن ابی الحدید گوید هیثم بن عدی از عبد الله بن عیاش همدانی از سعید بن جبیر روایت کرده است که روزی ابوبکر و عمر را نزد عبد الله بن عمر نام بردند مردی گفت بخدا سوگند که ابوبکر و عمر آفتاب و نور این امت بودند ابن عمر گفت از کجا میگوئی گفت از اینکه با هم سازگار آمدند با یکدیگر خوی گرفتند و لغزش ننمودند ابن عمر گفت بلکه با یکدیگر مخالف بودند و هیچ یک دیگری را نمی پسندید و من گواهی میدهم که روزی نزد پدرم بودم و مرا امر کرده بود که احدی را نگذارم نزد او درآید تا آنکه عبد الرحمن ابی بکر آمده و اذن خواست عمر گفت عبد الرحمن جانوری است نیک و از پدرش بهتر است عبد الله گوید این سخن مرا بوحشت انداخت گفتم ای پدر عبد الرحمن از ابوبکر بهتر است گفت کیست که از پدرش بهتر نیست مادر دختر عبد الرحمن را رخصت ده تا داخل شود چون عبد الرحمن داخل شد در باب شفاعت حطیئه شاعر

کشتی والتماس کردم که عمر از او راضی شود و از تقصیر او درگذرد و عمر او را حبس کرده بود بوخامت شعری چند که گفته بود گفت در خطیه عمر جاجی است مکذا رنا بطون حبلی وراء است گفتم عبدالرحمن الحاج بنیا کرد و عمر از رها نمودن او ابا می نمود پس عبدالرحمن از انجا برخاست بردن مدینه در ذکره کرد و گفت تو غافل بوده که زنا اکنون بر من از تو قدم این مرد بی خرد لحق بنی تمیم چه گذشته و چه ظلمها بر من نموده است گفتم نمی دانم گفت العید ندارم که بعد از این هم بدانی گفتم بخدا سوگند که مردم او را از دوستان دیده خود محجوب تر می داشتند گفت چنین است بر غم پدرت گفتم هرگاه مرگاه چنین بوجه اکراه او را در معرض ظهور و جلوه نیاورد تا مردم بدانند گفت چگونه ترا توانائی این بود و حال آنکه خود میگوئی مردم او را از ضیا بصر محجوب تر میداشتند و مردم سر در پیش او با سنگ و کلوخ می شکستند اگر برادر عیب گرفتی ابن عمر گوید بخدا سوگند که بعد از آن ابر شد تحیات کرد و در آن جمعه خطبه خواند و گفت ایها الناس ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه **چهارم** ابن ابی الحدید در شرح گوید هیثم بن عدی از مجالد بن سعید روایت کرده است که روزی نزد شعبی رفتم تا سخنی از ابن مسعود بن سیده بود از او بپرسم من نزد او آمدم در مسجد حیه و قومی منتظر او بودند چون بیرون آمد من خود را باو نمودم و باو گفتم ابن مسعود گفته است هرگز برای قومی حدیثی نقل نکردم مگر آنکه بجهت بعضی از آن قوم سبب فتنه بود گفت بلی ابن مسعود اینرا می گفت و ابن عباس هم اینرا می گفت و در نزد ابن عباس دفینها علمی است که با هلش میرسانید و از غیر اهلش نگاه میداشت و ما در این سخن بودیم که مردی از ازد داخل شد و نزد ما نشست و ما از ابوبکر و عمر سخن گفتیم و در این وقت شعبی بخندید گفت بخدا سوگند که سینه عمر از خشم و کینه ابوبکر پر بود گفت بخدا سوگند که ما هرگز ندیدیم و نشنیدیم مردی را که مطیع تر و منقاد تر باشد از برای عمر و قتی در حق او میگوئی مگر نه آنکه عمر در حق ابوبکر پس شعبی بجانب مرد ازدی و گفت این سخن از جمله اسراری است که از من سؤال کردی پس و بازمرد کرد و گفت ای ازدی بحدیث فلته که خدا تعالی شرش را از سر مسلمانان دفع نمود چه خواهی کرد هیچ دشمنی در حق دشمن خود که بخواهد بنا او را خراب کند و ابری خود بنا نهد میگوید چنانکه عمر در حق ابوبکر گفت انمرد گفت سبحان الله این سخن را تو میگوئی شعبی گفت من میگویم عمر بن خطاب علی رؤس الاشهاد گفته او را ملامت کن یا دست از او بکش انمرد با خشم و غضب از جای برخاست و برفت و همه در کلام میکرد که من نفهمیدم مجالد گوید بشعبی گفتم این مرد در پیش مردم این سخن را از تو نقل خواهد کرد گفت بخدا سوگند که من هم این سخن را پنهان نمی دارم و این سخنی است که عمر از منبر پرده نداشت و در میان مهاجرین و انصار اشکارا گفت و شما هم از من اشکارا بگوئید **پنجم** ابن ابی الحدید در شرح در حدیثی طولانی از بعضی روات کرده است که قائلی گفت شایع و مشهور شده است که عمر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه و این کلام صریح است در طعن بامر خلافت و قدح در بیعت اصلی و هم چنین اینجا از نقل کرده اند که در خلوت از ابوبکر گفت و در حق عبدالرحمن پسر ابوبکر گفت دویبة سوء و هو خیر من ابیه و نقض هم در حدیث ابو کندث **ششم** ابن ابی الحدید در شرح گوید شیخ ما ابوجعفر اسکافی در رد کلام جاحظ گفته است و اما دلیل جاحظ بامامت ابوبکر باینکه ابوبکر اول مردم بود در اسلام اگر این حجت صحیح بود البته ابوبکر در روز سقیفه از برای خود حجت می ساخت و دلیل می آورد و نیاورد بلکه دست عمر و ابو عبیده جراح را گرفته برمردم گفت من راضیم بخلافت یکی از این دو نفر و اگر این احتجاج صحیح بود عمر نمی گفت بیعت ابوبکر فلته بود خدا تعالی از شرش حفظ نمود **هفتم** ابن ابی الحدید در شرح گوید ابو جعفر طبری در کتاب خود ذکر کرده است که روزی عمر کلام مشهور در خطبه خود آورد و آن این بود که گفت جماعتی میگویند که بیعت ابوبکر فلته بود و اگر عمر مرد ما میکنیم بلی بیعت ابوبکر فلته بود و لکن خدا تعالی شرش را از مردم دفع کرد و نیست در میان شما کسی که گردنها بسوی او کج باشد چنانچه برای ابوبکر بود پس هر کس با یکی از مسلمانان بدون تدبیر بیعت کند موجب قتل است **هشتم** ابن ابی الحدید در شرح گوید علی فرمود بیعت من فلته واقع نشد ابن ابی الحدید در شرح گفته است معنی فلته آنست که بدون تدبیر و فکر واقع شود و کلام حضرت تعریض است بر بیعت ابوبکر و ما سابقا یعنی قول عمر را بیان کردیم که گفته بود کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها

باب سیصد و هفتاد و سیم در اینکه عمر گفت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها و من عاد الی مثلها فاقتلوه از روایات خاصه و در آن دو حدیث است **اول** سید مرتضی ره در کتاب شافی در حدیث هیثم بن عدی ذکر کرده از عبدالله بن عباس همدانی از سعید بن جبیر روایت کرده است که ابوبکر و عمر را نزد عبدالله بن عمر ذکر کردند مردی در آنجا بود و گفت کانا والله شمسی هذه الامة و نوریها و حدیث سوم باب سابق را حرفا بحرف نقل کرده **دوم** سید مرتضی در کتاب شافی از روایت مجالد بن سعید نقل کرده است که روزی نزد شعبی رفتم که سؤال کنم از او حدیثی را که از ابن مسعود بن سیده بود و همان حدیث چهارم باب سابق را بتمامه نقل کرده

باب سیصد و هفتاد و چهارم در اینکه ابوبکر خالد را بقتل امیرالمؤمنین امر نمود از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** صاحب کتاب صراط المستقیم از جماعتی از عامه نقل کرده است که چون کوسالهٔ پرستان با هرون و پیروان او دشمن شدند او را رافضی نامیدند و این نام بر شیعیان علی نهاده شد

باب سیصد و هفتاد و سیم

باب سیصد و هفتاد و چهارم

نظیر مشابهتی که با هرون و شیعه او داشتند و آنها در صدد قتل هرون بر آمدند چنانکه ابوبکر و عمر خالد را بر قتل علی باز داشتند اشتباهند عملی که بعد از وفات نوح و جبر ابوبکر بود و ما بقا از وجه جعفر طیار در از شیعیان حیدر کرار بود این معنی را شنیده و کمی توانست انکار ابا حضرت بهانه خادم خود او ترسانیده که بخدمت حضرت برو و این آیه را بخوان ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک یعنی اشراف قوم مشورت میکنند ترا بکشند تو لکشتن چون آمد و آیه را خواند حضرت فرمود خدا تعالی ایشان را از آن بازدارد اگرچه امر کنند با ناکثان و قاسطان و مارقان که جنگ خواهد کرد ابوبکر را این اراده پشیمان شد و جلوگیری طول دادن پس خالد را از آن عمل نهی کرد علی شمشیر خالد را دید بخالد گفت ترا میکشتی خالد گفت بلی بخدا سوگند می کشتم علی فرمود دروغ گفتی از اینکه تو از همه مخلوقات جبان تری بخدا سوگند که اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه بر تو معلوم میکردیم که یاور کدام یک از ما دو کمتر و دشمن کدام یک قلیل تر است بعد از آن باو فرمود با انکه رسول خدا در حق من فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی قوم را میکشتی خالد گفت بلی حضرت بر ده کمربند خالد دست برده او را بکرفت و بر زمین زد خالد مانند شتر نالید و از هول خود مسجد را پر نمود بحیثیکه لشکر عمر و مردم جمع شدند که او را از چنگ حضرت خلاص کنند عمر گفت بخدا سوگند اگر تمام اهل دنیا جمع شوند او را خلاص نتوانند کرد و او را بخواهید صاحب قبر یعنی رسول خدا قسم دهید که تا شاید از او دست بکشد چون او را قسم دادند حضرت دست از کمربند او برداشت و فرمود اگر عزم میکردم بر انچه اراده نموده بودم هر آینه بیرون او را شقه شقه میکردم و در نسخه دیگر فرمود مانند پیراهن پاره پاره میکردم و این را حسن بن صالح و وکیع و عباد از ابو مقدام و سفیان و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند گفته است سفیان و ابن وکیع گفته اند ابوبکر کرد و لکن تمام نکرد و عوفی نیز این را از حضرت صادق روایت کرده است و هم چنین عوف از خالد بن عبدالله شریک روایت کرده است که بر بالای منبر گفت اگر نهذا بوتراب خبر میشد ابوبکر بقتل و فرمان میداد و این را الاسنی کند برانکه این خبر مستفیض است اگر چه صعود رسول خدا ابو علی سر دشمنان خود اگر خبر چنانچه بر یکدیگر منبر که معتز ذبیح است از قدماء علمای بیرون ما اهل و روایت بود حضرت حلوق خالد گرفته با انگشت سبابه و وسطی چنان فشار داد که فریاد کرد و در روایت بلاذری وارد گردیده و بر زمین زد و چنانکه بر کفل او زد که جامه خود را ملوث کرد و بعضی از مترجمان حدیث گفته اند که ضرطه زد و پیوسته گفت بخدا سوگند که ابوبکر و عمر را این امر کردند پس ابوبکر بعمر گفت این از مشورت شوم تو بود و این حماد این معنی گفته است لم یعقلها الزمخشری و هم علیه بان یفعلوه لهذا امثل خالد عنهم علی ابی ما حظروا و فقوا و قال الذی قال قبل السلام حدیثا رووه فلم ینکروه حدیثا رواه ثقات الحدیث فما ضعفوه و ما عللوه الی ابن معونه فی الصحیح و ذکر الرواة الذین اسندوه **دوم** ابن ابی الحدید در شرح گوید تا بینائی از اهل حدیث روایت کرده اند که علی بعد از روز سقیفه و تفتیش او و انبیا ابوبکر می برخاستند که با او بیعت کند تظلم می نمود تا او منکرش و عوانا میشد از مردم یاری می جست لیکن در بقیه بود خدا کرده می گفت یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و میفرمود واجعفراه و لا جعفر لی الیوم و احمزتاه و لا حمزة لی الیوم ابن ابی الحدید در شرح گوید که در کتابی که ابو حیان توحیدی در تفضیل جاحظ تصنیف کرده است می خواندم در آنجا از نصاطوی نقل کرده بود که جاحظ گفت عباس بن عبدالمطلب در مرض موت نبی با ابو طالب و حمیت کرد و حدیث را بطوله نقل کرده تا آنکه گوید گفت بدانکه حق هرکس اگر رسول خدا امر علی و ابوبکر این بخشد بود و عمر بعد از رسول خدا از ابوبکر بر علی پیش نمیدارد که در میان اصحاب رسول خدا بنوکه بیکدیگر در شرع سنت و عادت ایشان مستحق این باشد که این خونها از او بیه بندند مگر علی و عادت عرب این است که اگر یکی از ایشان کشته شود خونها او را از قاتل و مطالبه کنند و اگر قاتل بهم رسد باشند از مطالبه خونها او از امثال ناس باز اهل و مطالبه میکشند هر کس در ایام عرب وقایع و مقاتل ایشان نظر کند صدق این امر معلوم خواهد شد بعد از آن ابن ابی الحدید گفته است از ابو جعفر نقیب سؤال کردم که من از علی تعجب دارم که در این مدت بعد از رسول خدا چگونه زنده ماند و چگونه او را مکر نزدند و برادر فرصت یافتند با انهمه حکرها سوخته که مردم از او داشتند نقیب گفت اگر فروتنی را پیش نمی کرد و خضوع نمی نمود او را می کشتند و لکن خود را بعبادت باز داشت و بنماز کردن و تلاوت قران خود را مشغول کرد و از زی قدیم و طریقه سابق خود بیرون آمد و شمشیر را فراموش نمود و بوسیده مانند کسی بود که از انتظار و فرصت کشیدن شکیبائی را پیشه کند در میان ابها اکر شق عماید بکوهها فرار کند و چون مردم با اطاعت خلفا در آمدند و مطیع ایشان شدند و دست از علی برداشتند و از او ساکت شدند و عرب طی فدیت دو بود که اقدام بر قتل او کنند مگر به رخصتی از جانب خلیفه عصر یا رضا باطنی از ایشان و چون خلفا را باعثی و داعی بر قتل او نبود از او دست کشیدند و اگر این نبود او را میکشتند علاوه بر انکه اجل را هر حصن حصین است محکم و استوار و صاحب خود را از هر بلا نگاه میدارد من از حدیث خالد سؤال کردم که آیا صحیح است امر نمودن ابوبکر خالد را بقتل علی گفت جماعتی از علویین این حدیث را روایت می کنند و روایت کرده‌اند که مردی

بنزد زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه آمده از او سؤال کردم از اینکه ابو حنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن
و فعل کثیر و حدث و غیر آن زفر گفت جایز است چنانکه ابو بکر در تشهد گفت گفتم پرسیدم ابو بکر در تشهد چه گفت زفر گفت بر تو نیست که از
این سؤال کنی و مکرر پرسیدم زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از اصحاب ابو الخطاب است ابن ابی الحدید گوید من از نقیب پرسیدم که تو در
این باب چه میگوئی گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند بعد از آن گفت من این امر را از خالد بعید نمیدانم نظر بشجاعتی که داشت
و کینه که از علی در دل او بود و لکن از ابو بکر بعید میدانم زیرا که ابو بکر صاحب ورع و زهد بود و نمی شد که هم خلافت را بگیرد و هم منع فدک
نماید و هم فاطمه را از خود برنجاند و هم بقتل علی فرمان دهد حاشا لله من ذلک گفتم آیا خالد قادر بر قتل علی بود گفت بلی چرا قدرت نداشته
باشد و حال آنکه شمشیر در زیر دامن داشت و علی بی سلاح و بی خبر بود و ابن ملجم بی خبر او را شهید کرد و خالد از ابن ملجم شجاعتر بود
پس سؤال کردم از آنچه امامیه روایت می کنند گفتم امامیه چه لفظی میگویند نقیب بمن عرض [illegible] که عالم بالنحو [illegible] خود هم
داند هم پرسیدم بعد از آن گفت الحال از این سخنان دست بکشیم و مطلب خود را گیریم و من در آن وقت جمهرة النسب ابن کلبی را نزد او میخواندم
بآن بعد در آن شروع نمودیم و دست از این مطلب باز کشیدیم **باب سیصد و هفتاد و پنجم** در اینکه ابو بکر خالد را بقتل امیر
المؤمنین ع امر نمود اند و روایات خاصه در این باب و حدیث است **اول** علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است
که چون مردم با ابو بکر بیعت نمودند و کار او محکم شد و از مهاجران و انصار بیعت گرفت کس فرستاد تا وکیل فاطمه دختر رسول خدا را از فدک بیرون
کردند چون این را فاطمه شنید نزد ابو بکر آمد و گفت بچه سبب میراث پدر مرا از من منع نمودی و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون میکنی و حال آنکه
رسول خدا آنرا بامر خدا بمن داده ابو بکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور فاطمه ام ایمن را آورد ام ایمن گفت ای ابو بکر گواهی نمیدهم تا
حجت تمام کنم بر تو بحجت خود را با آنچه رسول خدا در حق من گفته است بعد از آن گواهی میدهم ترا بخدا قسم میدهم آیا نمیدانی که رسول خدا
فرمود ام ایمن زنی است از زنان بهشت ابو بکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت من گواهی میدهم که خدا وحی کرد برسول خود و فرمود و آت ذا القربی
حقه رسول خدا فدک را بامر خدا بفاطمه داد و حضرت امیر نیز آمده بهمین نحو گواهی داد پس ابو بکر نامه در باب فدک نوشت و بفاطمه داد
عمر آن نامه را دیده پرسید این چه نامه ایست ابو بکر گفت فاطمه دعوای فدک نمود و ام ایمن و علی هر دو بر صدق دعوی او گواهی دادند و من بفاطمه
نامه دادم که فدک از آن او باشد عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره پاره کرد و گفت فدک فیء همه مسلمانان است و اوس بن حدثان گفت
و عایشه و حفصه گواهی میدهند که رسول خدا فرمود ما گروه انبیا میراث نمی گذاریم آنچه از ما باز ماند صدقه است و علی جفت فاطمه است
شهادت او در حق او مقبول نیست و ام ایمن زنی است صالحه اگر با او گواه دیگر باشد تا گواهی دهد فاطمه با دیده گریان [illegible] از نزد
او بیرون آمد روز دیگر حضرت امیر المؤمنین ع نزد ابو بکر آمد در وقتیکه مهاجران و انصار نزد او جمع بودند و گفت ای ابو بکر چرا فاطمه را از
میراث پدرش رسول خدا منع کردی و حال آنکه در حیات رسول خدا مالک آن بود ابو بکر گفت فدک فیء مسلمانان است اگر فاطمه گواه بیاورد که
رسول خدا فدک را باو داده است من هم میدهم و الا حکم میکنم که او را حقی در فدک نیست امیر المؤمنین ع فرمود حکم میکنی در حق ما بخلاف
حکم خدا در حق مسلمانان ابو بکر گفت نه فرمود اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک آن و متصرف آن باشند و من از آن ادعا نمایم از
که طلب بینه میکنی گفت از تو گفت پس چرا مطالبه بینه از فاطمه میکنی در چیزیکه در تصرف او بود در حیات رسول خدا و در آن تصرف مالکانه می
نمود و بعد از رسول خدا نیز در آن متصرف بود و از مسلمانان طلب بینه نمی کنی بر آنچه ادعا میکنند چنانچه از من طلب کردی ابو بکر ساکت شد
عمر گفت این سخنان بگذار که ما را قوت احتجاج با تو نیست اگر گواهان عادل داری بیاور میدهیم و الا نمیدهیم فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود
ای ابو بکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود مرا خبر ده از قول خدا تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که در حق
که نازل شده است در حق ما نازل شده است یا در حق غیر ما ابو بکر گفت بلکه در حق شما نازل شده فرمود پس اگر دو نفر نزد تو گواهی دهند
که فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابو بکر گفت او را حد میزنم مانند سایر مردم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا تعالی از جمله کافران
خواهی بود گفت چرا فرمود زیرا که شهادت خدا را در حق فاطمه رد کرده و شهادت مردم را قبول نموده و این مثل آن است که حکم خدا و حکم رسول
خدا را که فدک را برای فاطمه قرار داده اند در حیات رسول خدا و از تصرف کرده رد کرده و شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند ما
اوس بن الحدثان که گواهی داد که پیغمبر را میراث نمی باشد قبول کرده و فدک را از فاطمه گرفته و گفته غنیمت مسلمانان است و حال آنکه رسول
خدا فرمود البینة علی من ادعی والیمین علی من ادعی علیه یعنی گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه و تو قول رسول خدا را رد کرده و حکم بخلاف

باب سیصد و هفتاد و پنجم

بیان

این نمودی چون سخن باینجا رسید مردم همهمه و نزاع کردند و گفتند بخدا سوگند که علی راست میگوید و صداها بلند شد و حضرت بخانه برگشت و
بعد از آن فاطمه بمسجد آمد و بعد از قبر پدر بزرگوار خود طواف می نمود و می گریست شعری چند میخواند از آنها این است انا فقدناک فقد
الارض وابلها واختل قومک فاشهدهم ولا تغب قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم یکثر الخطب قد کان جبریل بالآیات یؤنسنا
فغاب عنا فکل الخیر محتجب فقمصتنا رجال واستخف بنا اذ غبت عنا فنحن الیوم نغتصب فکل اهل له قربی و منزلة عند الاله علی الادنین
مقترب ابدت رجال لنا نجوی صدورهم لما مضیت و حالت دونک الحجب فقد رزینا بما لم یرزه احد من البریة لا عجم و لا عرب فقد رزینا
بمحضا خلیقته صافی الضرائب و الاعراق و النسب فانت خیر عباد الله کلهم و اصدق الناس حین الصدق و الکذب فسوف نبکیک ما
عشنا و ما بقیت منا العیون بهمال لها سکب سیعلم المتولی ظلم حامتنا یوم القیمة انی کیف ینقلب **و فقیر گوید** و در بعضی
از نسخ این بیت هم دیده شده است یا لیت قبلک کان الموت حل بنا اما اناس فازوا بالذی طلبوا و معنی ابیات در ابواب سابقه گذشت
گوید پس ابو بکر عمر را طلبید و گفت دیدی که علی امروز با ما چه کرد بخدا سوگند اگر باز مجلس دیگر با ما چنین معارضه کند کار ما را
فاسد خواهد کرد اکنون تدبیر این امر چیست عمر گفت تدبیر این است که امر بقتل او کنیم ابو بکر گفت این کار را کی خواهد کرد عمر گفت
خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامری عظیم مأمور کنیم گفت بهر چه امر کنید اطاعت کنم اگر چه بقتل علی باشد گفتند ما
نیز همین را از تو میخواهیم خالد گفت وقت آن کی است ابو بکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست و چون من سلام
نماز گویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین کنم اسماء بنت عمیس این سخنان را شنیده و در آن وقت زن ابو بکر بود بکنیز خود گفت بخانه علی و فاطمه
برو و سلام مرا بایشان برسان و بگو ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی این گروه در قتل تو تدبیر می کنند
پس بیرون رو که من برای تو از خیر خواهانم پس علی فرمود بگو بخانم خود که خدا نمی گذارد که اراده ایشان بعمل آید بعد از آن حضرت برخاسته
و مهیای نماز شده بمسجد آمد و در پشت سر ابو بکر ایستاد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی آنحضرت جا گرفت چون ابو بکر بتشهد نشست از اراده
خود پشیمان شد و از فتنه بترسید که شدت سطوت و شجاعت علی را می دانست پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و سلام نماز را
از خوف صدور این امر نمی گفت و چندان تأخیر انداخت که مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده است پس رو بخالد کرد و گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک
بعد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی ای خالد آنچه ترا بآن امر کردم مکن پس سلام داد حضرت امیر المؤمنین ع فرمود ای خالد ترا بچه امر کرده
بود گفت مرا امر کرده بود که گردن ترا بزنم فرمود آیا میکردی گفت آری بخدا سوگند اگر پیش از سلام مرا نهی نمیکرد هر اینه ترا می کشتم حضرت
خالد را بلند کرده بر زمین زد و مردم بدور او جمع شدند عمر گفت قسم بخدای کعبه که خالد را می کشد مردم گفتند یا ابا الحسن ترا بصاحب
قبر قسم میدهیم که از او دست بردار حضرت دست از او برداشت و بگریبان عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر وصیت رسول خدا و تقدیر الهی
نبود میدانستی که کدام یک از ما یاور کمتر و عدد کمتر داریم پس داخل خانه خود شد **دوم** سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود
از حضرت روایت کرده است که فرمود بسیار تعجب دارم از دلهای این امت که شیفته و فریفته محبت ابو بکر و عمر شده اند و اینها با ایشان میگویند
سر تسلیم و رضا پیش میدارند حدیث را بذکر بدعتهای ایشان کشیده تا آنکه میفرماید عمر و ابو بکر فدک را گرفتند و حال آنکه فدک در تصرف
فاطمه بود در عهد رسول خدا و وکیل بر فدک گذاشته بود که غلات آنرا میگرفت و از فاطمه بینه خواستند بر آنچه در دست او بود و تصدیق
فاطمه ننمودند و ام ایمن شهادت داد و او را نیز تصدیق نکردند و ابو بکر خود یقین میدانست که فدک در تصرف فاطمه است و نمیرسید او را که
مطالبه بینه و گواه از او نماید بر آنچه در دست او و در تصرف او است یا او را متهم سازد و مردم دیدند و دانستند این عمل شنیع را از ابو بکر
پسندیدند و گفتند ابو بکر را ورع و تقوی بر این باز داشت که فدک را از دست دختر رسول خدا بگیرد بعد از آن عدول کرده و گفتند
فاطمه و علی حق میگویند و ام ایمن نیز بحق گواهی میدهد اگر با ام ایمن شاهد دیگر میبود ما فدک را باو میدادیم و این در نظر جهال جلوه داده اند
و اینها و امرای اینها کجا و حکومت در میان مردم کجا که بدعتها بگیرند و لکن امت بایشان و نفر مبتلا شده اند و خود را داخل کردند در چیزی که از برای
ایشان حقی در آن نداشتند و عالم بآن نبودند چون فدک را از دست فاطمه گرفتند فاطمه بایشان گفت من در حیات رسول خدا وکیل
بر فدک قرار دادم گفتند بلی گفتم پس با آنکه خود اقرار میکنید چرا از فاطمه بینه طلب میکنید بر آنچه در دست او است گفتند زیرا که فدک غنیمت
مسلمانان است اگر فاطمه بینه کند باو میدهیم و الا او را بگیریم من بایشان گفتم در وقتیکه مردم بدور ایشان جمع بودند و همگی میشنیدند آیا
بر فاطمه میخواهید رد کنید آنچه رسول خدا بخصوص در حق ما حکم فرموده است بخلاف آنچه در حق سایر مردم حکم می کنید آیا گروه مردم نشنیدند

وقف عام

کنا فما لهن قوم را یا شما چه میگوئید در اینکه اگر من ادعا نمایم چیزی را که در دست مردم است آیا از من بینه می طلبید یا از ایشان عمر در غضب شد و گفت این غنیمت مسلمانان است و در دست فاطمه است علت را می جوید اگر فاطمه بینه کند یا اینکه رسول خدا او را بخشیده است و الا میدهیم و الا او را به مسلمانان حق ایشان است فقط درین باب احتجاجها کرده ایم فاطمه فرمود گواهی خدا در حق من کافی است ای گروه مردم آیا شنیدید از رسول خدا که فرمود دختر من فاطمه سیده زنان بهشت است گفتند بلی ما شنیدیم از رسول خدا فرمود پس سیده زنان بهشت چگونه ادعای باطل کند و اخذ حقی کند که از او نیست آیا اگر چهار شاهد شهادت دهند بر فاطمه بزنا یا دو شاهد گواهی دهند بر او بعد در شما قصد چه خواهید میکنید ابو بکر جواب نگفت و ساکت شد عمر گفت ما الغسا می کنیم شهادت شهود را و حد بر او جاری میکنیم فاطمه فرمود بخدا سوگند که دروغ گفتی و معصیت کردی مگر اینکه اقرار کنی که من بر دین محمد نیستم بکسیکه بر سیده زنان اهل بهشت قبول شهادت کند و اقامه حد بر او نماید انکس ملعون است و بما بجهت بر محمد نازل شده است که فرموده است جایز نیست شهادت دادن بر کسانی که خدا ایشان را بر طرف کرده است از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه کرده است زیرا که ایشان معصومند از همه گناهی و مطهرند از هر فاحشه ای عمر مرا از اهل این آیه جدا کرد که بر ایشان ما بر کی ای ایشان شهادت دهد بشرک و کفر آیا تا یا غیر از مسلمانان قبول میکنند و ایشان را بشرک و کافر خوانند گفت بلی ایشان با سایر مردم مساوی اند علی فرمود دروغ گفتی ایشان با سایر مردم مساوی نیستند زیرا که خدا ایشان را عصمت و طهارت داده ایشان را فرو فرستاد و ایشان را پاک و پاکیزه کرد و رجس را از ایشان بر طرف کرده است هر که قصد نقض کند مخصوص شهود را در حق ایشان خدا و رسول خدا را تکذیب کرده است پس ابو بکر گفت یا ابا الحسن ترا بخدا قسم میدهم ساکت شو و خاموش شد خالد بن ولید را بنزد خود خواندند و گفتند میخواهیم ترا با مر بزرگی باز داریم و این امر را پنهانی با تو در میان آوردیم نظر به توثیقی که بتو داریم خالد گفت بهر چه باز دارید اطاعت میکنم گفتند ما را اینکه علی زنده است این خلافت بکار ما نمی آید مردم شبیک گفت ما از او ایمن نیستیم که مردم را در پنهانی بخواند و مردم او را اجابت کنند و کار ما بحرب بانجامد که او از اشجع عرب است ما قدر او را ذکرت او کرده ایم و در سلطنت پیر عش بر او غالب آمده از نجات و داوری دیم و حال آنکه ما او را از دان حقی نبوده چون من نماز صبح کنادم تو در پهلوی علی جا گیر و چون من سلام دهم تو برخیز و او را بزن علی فرمود خالد در پهلوی من نماز کرد و شمشیر بگردن بسته بود و ابو بکر در نماز از اراده خود پشیمان شده بود و مضطرب شده بود و بسیار مرتبه در فکر میکرد تا قریب طلوع آفتاب پس قبل از سلام نماز گفت ای خالد مکن آنچه ترا که بتو گفتم بعد از آن سلام نماز رد داد من بخالد گفتم این چه بود که خالد گفت مرا امر کرده بود که چون سلام نماز رد داد من ترا گردن زنم گفتم تو چنین کاری را میکردی خالد گفت بخدا سوگند که میکردم پس علی رو بجانب مردم کرده فرمود تعجب میکنید

باب صد و هفتاد و ششم

در اینکه امیر المؤمنین فرمود من اولایم بامر خلافت از ابو بکر و عمر و عثمان و احتجاج آنحضرت بر ایشان و اینکه فرمود ما احق است بان چیزی که شما تسلیم کردید و اینکه امامت و خلافت از آنحضرت است نه از ایشان و اینکه آنحضرت بیعت نکرد مگر بعد از آنکه قصد قتل او نمودند از روایات عامه و در آن هشت حدیث است **اول** موفق بن احمد بسند خود از عامر بن واثله روایت کرده است که من در روز شوری بر در ایستاده بودم صداها از میان ایشان بلند شد و از علی شنیدم که میفرمود مردم با ابو بکر بیعت کردند بخدا سوگند که من اولی و احق بودم از او و با وجود این شنیدم و اطاعت نمودم از خوف اینکه مبادا مردم بکفر اصلی خود باز گردند و یکدیگر را گردن زنند بعد از آن ابو بکر برای عمر بیعت گرفت من بخدا سوگند که اولی و احق بودم بخلافت از او و با وجود این اطاعت کردم از خوف اینکه مبادا مردم کافر شوند اکنون باز شما میخواهید که با عثمان بیعت کنید حالا من بیعت کنم پس بدیگر اینها می شنوم و اطاعت میکنم عمر مرا در میان پنج نفر گذاشت و مرا قرار داد که ششمی ایشان باشم و فضلی برای من در میان ایشان قرار نداد بلکه همه در امر مساوی قرار نهاد و بخدا سوگند که اگر بخواهم هر آینه سخن برانم در چیزها که نه عرب و نه عجم و نه مشرک و نه معاهد ایشان قدرت آن نداشته باشد که یکی از آنها را رد نمایند بعد از آن گفت ای پنج نفر اصحاب شوری آیا شما را بخدا سوگند هست در میان شما کسیکه برادر رسول خدا باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را عمی باشد مثل عم من حمزه اسد الله و اسد رسوله گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را برادری مثل پسر عم من رسول خدا باشد گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را برادری باشد مثل برادرم که خدا تعالی او را دو بال زینت داده و پرواز میکند با ملائکه در بهشت گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را زوجه باشد مثل زوجه من فاطمه دختر محمد سیده زنان اهل بهشت گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را دو سبط باشد مانند حسن و حسین دو سبط این امت فرزندان رسول خدا غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه قاتل مشرکان قریش باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه اقرار بوحدانیت خدا کرده باشد قبل

وقف عام

از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه بدو قبله نماز گذارده باشد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه خدا تعالی امر کرده باشد بمودت او غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه غسل داده باشد رسول خدا را غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه آفتاب برای او برگشته باشد پس از غروب تا آنکه نماز عصر را بجای آورد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه چون مرغ بریان در خدمت رسول خدا آوردند عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل من هذا الطیر معی پس من آمدم و مرا از دعای آنحضرت خبری نبود چون داخل شدم فرمود بنزد من یا بنزد من یا غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه مشرکان را کفایت کرده باشد بروز شدائد و نوازل وارد شد بر رسول خدا غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه حسن بکر غیر از من و غیر از فاطمه گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه او را سهمی در خاص باشد و سهمی در عام غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه کتاب خدا او را تطهیر کرده باشد غیر از من حتی آنکه رسول خدا تمام مهاجران را سد درها کرد بیند از جانب مسجد و در خانه مرا مفتوح کرد حتی آنکه حمزه و عباس اعمام آنحضرت برخواستند و گفتند یا رسول الله سد کردی ابواب ما را و گشودی باب علی را رسول خدا فرمود ما فتحت بابه و لا سددت ابوابکم بل الله فتح بابه و سد ابوابکم گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه تمام کرده باشد خدا نور و فضل او را در آنجا که فرمود و آت ذا القربی حقه گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه شانزده نوبت با رسول خدا راز گفته باشد هنگامیکه آیه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة نازل شد غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه چشمان رسول خدا را آب برده باشد در روز وفات غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه آخر العهد باشد برسول خدا در دنیا که او را در قبر گذاشته غیر از من گفتند نه **دوم** ابن ابی الحدید که از علمای سنت است در شرح نهج البلاغه گوید آنچه حضرت امیر المؤمنین در روز شوری فرموده ابو جعفر روایت کرده است و آن این است که فرمود حمد خدا ونکه راست که محمد را از میان مخلوقات خود بنبوت اختیار کرد و او را برسالت بسوی ما فرستاد پس مائیم اهل بیت نبوت و معدن حکمت و امان از برای اهل زمین و نجاة از برای کسیکه طلب نجات کند بتحقیق که ما را حقی است که اگر آن را بما دهند بگیریم و اگر ما را از آن منع کنند ما خود را سوار کنیم اگر رسول خدا بما وصیتی فرموده بود بوصیت او عمل کردیم و اگر بما سخنی گفته بود بر سر آن سخن بجنگ میآمدیم و از آن در نگذشتیم و نکذاریم تا بمیریم احدی پیش از من بدعوت حق و اجابت نکرد و صله رحم نکرد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم کلام مرا بشنوید و سخنم را قبول کنید شاید ببینید این امر را که پس از این روز اجتماع شمشیرها در سر آن کشیده شود و عهدها در آن شکسته گردد تا آنکه جماعتی مانند و بعضی از شما پیشوایان ضلالت گردند و بعضی پیرو ارباب جهالت **سیم** ابن ابی الحدید گوید عوانة از یزید بن جریر از شعبی از شفیق بن مسلمه روایت کرده است که چون علی بن ابیطالب از شوری باز گشت نزد یاران خود آمد بنی هاشم را فرمود ای اولاد عبد المطلب قوم شما با شما عداوت کردند بعد از رسول خدا چنانچه با رسول خدا عداوت کردند در ایام حیات او و طمع ایشان این است که شما امیر گز امارت نباشد و بخدا سوگند که این جماعت بخیر نمیشتابند ابدا و قبول حق نمیکنند آنحضرت در این سخن بود که عبد الرحمن بن عمر بن الخطاب از در در آمد و پیش از آنکه داخل شود تمام سخنان ایشان را شنیده بود چون داخل شد گفت یا ابا الحسن آیا میخواهی مردم یکدیگر را بکشند حضرت فرمود ساکت شو بخدا سوگند که اگر پدر تو و کردارهای او که بر من وارد است نبود عثمان بن عفان و عبد الله بن عوف با من در امر خلافت نزاع نمی نمودند پس عبد الله برخواست و بیرون رفت **چهارم** ابن ابی الحدید گوید حضرت امیر المؤمنین فرمود واعجبا ان تکون الخلافة بالصحابة و لا تکون بالصحابة و القرابة رضی رحمه الله گوید و شعری فرموده که بعضی از آنحضرت روایت شده است و آن این است فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب ابن ابی الحدید در شرح گوید کلام آنحضرت در نظم و نثر که مذکور شد هر دو متوجه ابو بکر و عمر است کلام نثر آنحضرت متوجه بعمر است زیرا که ابو بکر بعمر گفته است دست دراز کن تا با تو بیعت کنم عمر با ابو بکر گفت تو صاحب رسول خدا در همه مواطن چه در شدت و چه در رخا بوده ای دست دراز کن تا با تو بیعت نمایم علی فرموده هر گاه احتجاج کردی بصحابت رسول خدا با او در مواطن برای استحقاق خلافت پس چرا تسلیم ننمودی امر خلافت را بکسی که با او در همه شریک بود و زیاده از آن با رسول خدا قرابت نیز داشت و نظم آنحضرت متوجه با ابو بکر است زیرا که ابو بکر در روز سقیفه با انصار احتجاج نمود و گفت ما عترت رسول خدا و بیضه او ایم و چون با او بیعت واقع شد بر مردم به بیعت حجت ورزید و این صحت نیافت مگر از اهل حل و عقد علی فرمود اما اینکه حجت ورزیدی بر انصار باینکه تو از بیضه رسول خدا و از قوم و قبیله اوئی پس غیر از تو از حیثیت نسب اقرب است از تو برسول خدا و اما اینکه حجت ورزیدی باینکه قوم ترا اختیار کردند و بخلافت تو راضی شدند صحیح نیست زیرا که جماعتی از اجلای صحابه در بیعت غایب بودند

داد تو بیعت نموده‌اند و با وجود این چگونه خلافت تو ثابت خواهد شد **پنجم** ابن ابی الحدید گوید که علی فرموده پیوسته مرا از حق من محروم و دیگری را بر من مقدم میداشته‌اند از روزی که رسول خدا از دنیا رفته تا روزی که خلافت بدست این مردم افتاده است **ششم** ابن ابی الحدید گوید که علی فرموده من پیوسته مظلوم بوده‌ام از روزی که خدا تعالی پیغمبر خود را از دنیا برده تا روزی که خلافت باین مردم رسید و من قبل از ظهور اسلام نیز مظلوم بوده‌ام که هر وقت برادرم جعفر تقصیری نموده و کاری کردی عقیل مرا بعوض او بزدی و تادیب کردی **هفتم** ابن ابی الحدید در شرح گوید هرچه ما ذکر میکنیم از روایات مکرر بحد استفاضه است نزد ما در مناشده آنحضرت با اصحاب شوری و تعداد فضایل و مناقب و خصایص خود که با آنها از سایر صحابه و غیر ایشان متمایز است و آنها در فضایل با او شریک نیستند و مردم ما در این باب روایت بسیار کرده‌اند و آنچه نزد ما مجموع پیوسته است این است که آنچه روایت کرده‌اند چندان نبوده و لکن بعد از آنکه عبد الرحمن و حاضران با عثمان بیعت کردند و آنحضرت از ان دو بیعت باز ایستاد فرمود در جمله کلامیکه در این باب بسیار نقل کرده‌اند و ما بعضی از آنها را سابقا ذکر کردیم اینکه ما را حقی است اگر آنرا بما عطا نمایند بگیریم و اگر ما را از آن منع کنند براه خود رویم بعد از آن فرمود شما را بخدا هست در میان شما کسیکه رسول خدا میان او و میان خود برادری انداخته باشد هنگامیکه در میان بعضی مسلمانان با بعضی دیگر برادری می‌انداخت غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه رسول خدا در حق او فرموده باشد من کنت مولاه فهذا مولاه غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه رسول خدا با او فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی غیر از من گفتند نه فرمود هست در میان شما کسیکه رسول خدا او را امین کرده باشد در بردن سوره برائة و با او فرموده باشد تبلیغ نمیکند این سوره را از جانب من مگر من یا مردی که از من باشد غیر از من گفتند نه فرمود آیا نمیدانید که اصحاب رسول خدا در بسیاری از جنگها آنحضرت را بگذاشتند و فرار کردند و من هرگز فرار نکردم گفتند بلی گفت آیا نمیدانید که من اول کسی‌ام که اسلام آورده گفتند بلی گفت پس کدام یک از ما نزدیکتریم برسول خدا از روی نسب گفتند تو پس عبد الرحمن بن عوف کلام آنحضرت را قطع کرد و گفت یا علی مردم نمیخواهند مگر عثمان را فلا تجعلن علی نفسک سبیلا بعد از آن گفت ای طلحه عمر ترا بچه امر کرد طلحه گفت مرا امر کرد که هرکه با این جماعت مخالفت کند او را بقتل رسانم عبد الرحمن بعلی گفت اکنون که چنین است بیعت کن والا تابع مؤمنان مخالف خواهی بود و آنچه عمر امر کرده است از بابت تو جاری خواهیم نمود حضرت فرمود شما دانسته‌اید که من احق و اولی‌ام بخلافت از عثمان بخدا سوگند که تسلیم می‌کنم فضل را بکسیکه اهل آن نیست پس دست دراز کرد و بیعت نمود **هشتم** بلاذری که از اعیان علمای عامه و ثقات ایشان است در کتاب خود از کلبی از پدرش از ابو مخنف باسناد او روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در روزیکه عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد ایستاده بود پس عبد الرحمن با او گفت یا علی بیعت کن والا گردنت را میزنیم و در آن روز غیر از او احدی با او شمشیر نداشت گویند در آن روز علی خشمناک بیرون آمد و اصحاب شوری بدنبال او دویدند تا بدو رسیدند باو گفتند بیعت کن والا با تو جهاد میکنیم پس حضرت با ایشان آمد و با عثمان بیعت کرد سید مرتضی در کتاب شافی بعد از ذکر این حدیث فرموده که چنین صورتی چه رضا و چه اجماع و چه اختیاری است مرکسی را که تهدید بقتل و جهاد نمایند و اگر بیعت نکرد یعنی حدیث کرده‌اند در بعض روایت منکر شده مخالفان از آن می‌خندند و بسیار تکبر چشم‌شان در حیرت و می‌گفتند این حدیث از جمله ادعاهای محال و باطل ایشان است که از جعل کرده‌اند و نام آن را حدیث نهاده‌اند خدا تعالی دروغ ایشان را بنطق او ظاهر کرده و این سخنان بر دهان ثقات ایشان جاری کردانیده است تا اینجا کلام سید مرتضی است مؤلف گوید که بعد از اینجا اهل سنت و جماعت در باب ششصد هفتاد و یکم و همچنین در این باب بیاورید بصحت پیوسته که حضرت امیر المؤمنین با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمود و طریق صلح نه پیمود مگر بعد از آنکه او را بقتل تهدید کردند و گفتند اگر بیعت نمائی ترا می‌کشیم و هر گاه امر چنین باشد با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمود و با آنها صلح کرد و صلح نکرد با ایشان مگر پس از آنکه او را تهدید نمودند که اگر بیعت نکنی ترا می‌کشیم پس صلح آنحضرت با آنها از خوف قتل بوده و بیعت او بسبب تهدید بر تو واقع شده پس برای عامه حجت نخواهد بود و معلوم است که کسی را که بقتل تهدید کنند و با مری مکروه بدارند و او را در آن امر اختیاری نیست و امر بکسی در اختیار کسی صادر شود انکس را در آن فعل مختار نمی‌گویند و آن فعل را برای او اختیار او و موافقت حجت نخواهد بود و از اینجا معلوم میشود که مذهب عامه را بنای محکم نیست و عنقریب بر آن و منهدم خواهد شد و ذلک هو الخسران المبین

باب ششصد و هفتاد و هفتم

در فرموده امیر المؤمنین انا اولی بالامر ممن تقدم و احتجاج آنحضرت بر ایشان در اینکه خلافت و امامت حق آنحضرت است و از ایشان روایات خاصه در این پنج حدیث است **اول** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابو علی همدانی روایت کرده است که عبد الرحمن بن ابی لیلی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد من میخواهم از تو سؤالی کنم و مدتی انتظار کشیدم که در امر خودت چیزی بگوئی نگفتی آیا بمن نمیگوئی که عاید این امر که از رسول خدا عهد کرد یا چیزی دیده کنما

باب ششصد و هفتاد و هفتم

ندیده‌ایم که از او بدان امر تو بیانی است و صدای تو از ثقات بسیار شنیده‌ایم و ما میگفتیم که اگر تو بعد از رسول خدا شروع کنی و بان رجوع نمائی احدی در آن امر با تو منازعه نخواهد کرد و بخدا سوگند که اگر از من سؤال نمایند در جواب چه گویم اگر فرمود تو اولی بوده‌ای بخلافت پس چرا رسول خدا در حجة الوداع ترا بخلافت نصب کرده و فرموده ایها الناس من کنت مولاه فعلی مولاه و اگر تو از ایشان اولی بخلافت پس چرا همه با ایشان تولا کرده و پیرو ایشان مینماید حضرت فرمود ای عبد الرحمن دریافت که خدا تعالی پیغمبر خود را از دنیا برد و هیچکس از مردم از من اولی نبود باین امر مثل پیراهنی که مرا است و لکن پیغمبر امر عظیمی کرده بود که بغیر از من لائق نبود تا طریق اختیار نکنم و اگر طایفه شر را بها کنند بکرد انند از آن بر نکردیم و از آن بر کنار بودم تا مفر موعود خدا و رسول را اطاعت نمایم و او را چیزی نگویم پس رسول خدا از خود ما را باطل کرد و مقدم داشت رسول بود و چون آنحضرت از میان رفت و لم برهانیک فتنه‌ها نوازن شد کوسفند چرانان قریش طمع کردند و مرا بر مردم حقی است که اگر از من بدعا نمایند آن را عفو کنم و بدان فتیا نمایم تا اجلی است معلوم و وقتی است معین و من بقوم مانند مردی که او را بر مردم حقی لازم باشد که مهلت داده باشد ایشان را بموعد پس اگر بزودی حق او را بیش از انقضای مدت مهلت بدهند بستانند شکر گویند و اگر ندهند خود تا مدت مهلت منقضی شود آن مرد حق خود را بجبر از ایشان بستاند بجهت شکری بیمن چون مردی بودم که بر من مردم نیکوئی نما کنند و مرا در دوراسنی و شوابند آن دو مردم طریق هدایت را می دانند زیرا که کمتر کسی که ز مردم در صدد اخذ مطلب این برمی آید پس اگر من خاموش مانده‌ام مرا معاف بدارید و اگر امری پیش آید که دران امر من محتاج شوید جواب شما را باز گویم پس منع کنید از من آنچه را که من منع میکنم از شما عبد الرحمن عرض کرد یا امیر المؤمنین بعمر تو سوگند که اینچنان است که اول گفته است لعمری لقد ایقظت من کان نائما واسمعت من کانت له اذنان یعنی سوگند میخورم بجان خود که بیدار کردی هر کسی را که در خواب بود و شنوانیدی هر کسی را که گوش شنوا داشت **دوم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو عاصم قیس بن مسلم روایت کرده است که از طارق بن شهاب شنیدم که گفت چون علی بن ابیطالب بربذه آمد در نسب ابصد نماز و پرسید بمن گفتند که طلحه و زبیر و عایشه با آنحضرت راه مخالفت پیمودند و بصره رفتند و علی بطلب ایشان بیرون آمد من نیز با او رفتم و در آنجا نشستم تا نماز ظهر و عصر را بجا آورد چون از نماز فارغ شد فرزندش حسن برخاست و در حضرت او نشست و بگریست و عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا قدرت آن نیست که با تو تکلم کنم و باز بگریست امیر المؤمنین فرمود ای فرزند گریه مکن و سخن خود را باز گوی و مانند دختران منال عرض کرد یا امیر المؤمنین مردمان عثمان را محاصره کردند و او را طلب نمودند که بکشند آنها یا ظالم بودند یا مظلوم اکنون من از تو استدعا میکنم که از مردم کناره جوئی و خود را بمکه برسانی تا عرب بایند و عقل و هوش ایشان برسر ایشان باز آید و فرستادگان ایشان نزد تو باز آیند بخدا سوگند که اگر در سوراخ سوسماری پنهان گردی عرب از تو دست نکشند و بطلب تو آیند تا ترا از آن سوراخ بیرون آورند و طلحه و زبیر که با تو مخالفت کردند از تو سؤال میکنم که بیعت ایشان مر تو و ایشان را دلالت عکن و همت که ایشان بر ترا اگر اهل اجتماع نمودند قبول کن و اگر اختلاف نمودند خوشنودی باش بآنچه خدا داده است و از تو سؤال میکنم که سفر عراق را موقوف کنی و خود را بکشتن مده حضرت امیر المؤمنین در جواب حسن فرمود اما اینکه گفتی عثمان را در میان گرفتند مرا با آن چه کار من از محصور کردن عثمان برکنار بودم و اما اینکه گفتی خود را بمکه برسانم بخدا سوگند که مثل کفتاری نیستم که در جای خود نشسته انتظار دشمن را بکشم تا وقتیکه بطلب او بیایند و بر او وارد شوند و بر پای او ریسمانی ببندند او را بکشند تا آنکه بیرون آورند و از یکدیگر جدا و پاره پاره کنند و لکن پدر تو می‌کشد با آنهائی که رو بجانب حق کرده‌اند آنهائی را که از حق رو گردانیده‌اند و با آنانی که حق را شنیده و اطاعت نموده‌اند آنهائی که عاصی و مخالف حقند تا روزی که مرگ در رسد و بخدا سوگند که از روزی که رسول خدا از دنیا رفته است حق بدست دیگری داده و باز گرفته‌اند و دیگری را که شایسته آن نبوده بر او مقدم داشته‌اند تا این روز که امروز است طارق بن شهاب هر وقت که این حدیث را نقل میکرد میگریست **سیم** ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده است که چون ابو بکر خلافت را متصرف شد و مردم با او بیعت کردند و مکر کردند بعلی بن ابیطالب پس بیعت کردند پیوسته ابو بکر با آنحضرت اظهار انبساط میکرد و آنحضرت منقبض میبود و این بر ابو بکر گران آمد طالب ملاقات آنحضرت شد که شاید این ملالت را از دل او بیرون کند و از او معذرت خواهد باینکه مردم اجماع کردند و امر امت را بگردن من انداختند و مرا میلی بخلافت نبود و از آن کناره میجستم تا آنکه روزی تنها بر آنحضرت داخل شد و با او خلوت کرد و گفت یا ابا الحسن بخدا سوگند که من در این امر سعی و کوششی نداشتم و با مردمان موافقتی نکرده بودم و مرا رغبتی بدان نبود و حرصی بر آن نداشتم و در خود نمی‌دیدم آنچه را که امت بدان محتاج باشند و نه مرا مالی است و نه عشیره و قبیله بسیاری و نه دیگری غیر از من اقدام بان میکند و نه کسی را بجبر مرا اختیار می‌نمایند پس چرا در دل خود نگاه میداری از من آنچه را که من مستوجب آن نیستم و اظهار کراهت میکنی از خلافت من بجهة

بغضب من نگاه می کنی دوای کو بدین پس علی فرمود پس هرگاه رغبت باین نداشتی و برای چه حریص نبودی و در قیام باین امر بکیر امت بدان مجاجد
از نور و ثوق و اعتمادی بخود نداشتی تراچه براین داشت که بکردن نگرفتی ابو بکر گفت بجهة حدیثی که از رسول خدا شنیدم که ان الله لا یجمع امتی
علی ضلال بجهة من اجتماع مردم را دیدم پیروی حدیث نمودم و اجماع ایشان را بر خلاف هدایت محال میداشتم و ایشان را اجابت نمودم اگر
می دانستم که احدی از مردم مخالفت اقدام نمی نمود حضرت امیر المؤمنین فرمودند اما اینکه گفتی از حدیث رسول خدا که فرمود ان الله لا یجمع
امتی علی ضلال آیا من از امت بودم یا نبودم ابو بکر گفت بلی از امت بودی فرمود و همچنین جماعتی که با تو بیعت ننمودند مانند سلمان و عمار و ابوذر
و مقداد و کسانیکه با او بودند از انصار ابو بکر گفت همگی ایشان از امت بودند علی فرمود پس چگونه بحدیث پیغمبر احتجاج میکنی و حال آنکه امثال
این مردمان از بیعت تو تخلف نمودند و حال آنکه نه امت در حق ایشان را طعنی است و نه ایشان را در صحبت رسول خدا و نصیحت او از ایشان تقصیر
ابو بکر گفت من نمیدانستم که ایشان از بیعت من تخلف کرده اند مگر بعد از ابرام و اصرار امت در امر خلافت و ترسیدم که اگر این امر را ترک کردن نخواهم برد و ام
و از خود دفع نمایم اسلام از میان برود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و دیدم مماطلت با ایشان و اجابت نمودن ایشان برای نگاه داشتن دین
خود اسهل و با فایده تر است و در نظر دیگر بدین دارنده تر است مر ایشان را از آنکه یکدیگر را بزنند و بکشند و بکفر اصلی خود باز گردند و من میدانستم
که تو دین نگاه داری انها و دین ایشان با من مخالفت نمیکنی علی فرمود چنین بود و لکن ای ابو بکر بمن بگو که آنکسیکه مستحق این امر است بچه چیز استحقاق
میرساند گفت بنصیحت و وفا و رفع مداهنه و محاباة و حسن سیرة و اظهار عدل و علم بکتاب و سنت و فصل الخطاب با زهد در دنیا و قلة رغبت
او در آن و داد مظلوم خواستن از ظالم دور و چه نزدیک بعد از آن ساکت شد علی فرمود و سابقه و قرابت ابو بکر گفت بلی و سابقه
و قرابت علی فرمود ای ابو بکر ترا بخدا سوگند میدهم که تو این صفات که شمردی در خود می یابی یا در من گفت بلکه در تو ای ابا الحسن انشدک
بالله من اجابت کردم رسول خدا را پیش از همه مردم یا تو ابو بکر گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله من سوره برائت را بر حاجیان خواندم و تبلیغ کردم
در موسم یا تو گفت بلکه تو گفت انشدک بالله من جان خود را در روز غار نثار رسول خدا کردم یا تو گفت بلکه تو گفت انشدک بالله ایا از آن من
است ولایت خدا با ولایت رسول خدا در بخشیدن خاتم بسائل در رکوع یا از آن تو گفت بلکه از آن تو گفت انشدک بالله من مولای تو و مولای
هر مسلم بحدیث رسول خدا در روز غدیر خم یا تو گفت بلکه تو گفت انشدک بالله ایا مراست وزارت رسول خدا و مقام همچو منزلت هرون از موسی
یا ترا گفت بلکه ترا گفت انشدک بالله یا رسول خدا من و اهل بیت و فرزندان مرا در روز مباهله با مشرکان نصاری برای مباهله بیرون برد یا تو
و اهل و اولاد ترا گفت بلکه ترا فرمود انشدک بالله ایا در حق من و اهل و اولاد من آیة تطهیر نازل شده یا در حق تو و اهل و اولاد تو گفت بلکه در
حق تو و اهل بیت تو گفت انشدک بالله من و اهل بیت و اولاد مرا رسول خدا در روز کسا دعا کرد و گفت اللهم هولاء اهلی الیک لا الی النار یا ترا
ابو بکر گفت بلکه تو و اهل و اولاد ترا فرمود انشدک بالله منم صاحب آیه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا یا تو ابو بکر گفت
بلکه تو فرمود انشدک بالله تو ای آنجوانمردی که از آسمان ندا رسید لا فتی الا علی و لا سیف الا ذو الفقار یا من گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله تو
آنکه آفتاب برای او برگشت و نماز کرد بعد از آن غروب نمود یا من گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله تو ئی آنکه رسول خدا در روز خیبر لوای خود را
بدست او داد و خدا تعالی در آن روز برای او مفتوح کرد یا من گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله توئی که در روز خندق غم را از قلب
رسول خدا و از جمیع مسلمانان بکشتن عمرو بن عبدود زدودی یا من گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله توئی آنکه رسول خدا او را امین خود کرد در
برسالت خود بسوی طایفه جن و انها اجابت کردند یا من گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله توئی آنکه رسول خدا او را منع کرد از آنکه از زنا او را
ناپدید و فرمود انا و انت من نکاح لا من سفاح من آدم الی عبد المطلب یا من گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله منم آنکسیکه رسول خدا امر او کرد
و دختر خود فاطمه را بمن تزویج نمود و فرمود خدا تعالی ترا تزویج کرد یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله منم پدر حسن و حسین و دو ریحانه رسول
خدا که فرمود ایشان سادات جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر است از ایشان یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک الله ایا برادرت آنکسیکه
در بهشت بابال ملائکه پرواز میکند بدو بال خود یا برادر من گفت بلکه برادر تو فرمود انشدک بالله من ضامن شدم قرض رسول خدا را و در موسم
حج ندا در دادم بوفا نمودن بوعدهای آنحضرت یا تو گفت بلکه تو فرمود منم آنکسیکه رسول خدا مرا خواند در وقتیکه مرغ بریان در نزد او
بود تا از آن بخورد با او و گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله در سول خدا مرا بقتال ناکثین
و قاسطین و مارقین بشارت داد بر تاویل قرآن یا ترا گفت بلکه ترا فرمود انشدک بالله من حاضر بودم و شنیدم آخر کلام رسول خدا را و متولی
غسل و دفن او شدم یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله من آنکسی ام که رسول خدا مردم را بر او دلالت نمود بعلم قضا در آنوقت که فرمود علی

علی گفت

اقضاکم یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله من آنکسم که رسول خدا امر فرمود اصحاب خود را که بلفظ امیر المؤمنین بر او سلام کنند در ایام حیات
خود یا تو گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله یا قرابت تو برسول خدا بیشتر است یا قرابت من گفت بلکه تو فرمود انشدک بالله تو آنکسی که خدا
عز و جل در وقت احتیاج شما دیناری عطا فرمود و جبرئیل بتو طعام فروخت و تو محمد را ضیافت نمودی و اولاد او را اطعام کردی یا من راوی گوید
پس ابو بکر بگریه در آمد و گفت بلکه تو گفت انشدک بالله رسول خدا ترا بر دوش خود بر داشت در وقت انداختن بتها از بام کعبه و شکستن
آنها حتی آنکه اگر میخواستی با سمان برسی میرسیدی یا مرا گفت بلکه ترا گفت انشدک بالله رسول خدا بتو فرمود تو صاحب لوای منی در دنیا و آخرت
یا مرا گفت بلکه ترا فرمود انشدک بالله توئی آنکسی که رسول خدا امر کرد بفتح باب او در مسجد هنگامیکه امر فرمود ببستن جمیع ابواب اصحاب و اهل
بیت خود و حلال نمود برای او و آنچه خدا برای خود حلال کرده بود یا من گفت بلکه تو گفت انشدک بالله تو صدقه دادی در وقت راز گفتن
با رسول خدا و او از گفتی یا من زمانی که خدا تعالی از روی عتاب فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات الایه گفت بلکه تو فرمود
انشدک بالله توئی آنکسیکه رسول خدا در حق او بفاطمه فرمود تزویج کردم ترا بکسیکه ایمانش از همه بیشتر و اسلامش از همه پیشتر است
یا من گفت بلکه تو راوی گوید پس آنحضرت پیوسته مناقب و فضایل خود را که خدا تعالی برای او قرار داده بود و او را بدانها مخصوص کردانیده
بود انها را یک یک می شمرد و ابو بکر میگفت بلکه تو پس حضرت فرمود ای ابو بکر باین گونه مناقب و فضایل باید امت محمد قیام توان نمود و تو
ای ابو بکر را ای این فضایل نیستی پس چه چیز ترا مغرور کرده است از جانب خدا و رسول خدا و از دین او که این امر را اکر بدین کرفته و حال آنکه
تو خود کفتی من چاره بر آنچه اهل دین بان محتاجند راوی گوید ابو بکر بگریست و گفت راست گفتی یا ابا الحسن مرا امروز مهلتی بده تا در آنچه من
گفتم و آنچه از تو شنیدم تدبیری کنم علی فرمود ترا مهلت دادم ابو بکر از خدمت آنحضرت مراجعت کرد و آن روز را در خلوت نشست و تا شب احدی را
رخصت بخود نداد چون عمر شنید که ابو بکر با علی در خلوت نشسته است پیوسته بر در خانه او تردد می نمود و در آن شب ابو بکر در خواب دید
که رسول خدا بمنزل او وارد شد ابو بکر از جا بر خواست تا بر آنحضرت سلام کند رسول خدا روی از او بگردانید ابو بکر عرض کرد یا رسول
الله مگر بمن امری کرده که مخالفت فرمان تو نموده ام چرا از من روی میگردانی فرمود چگونه جواب سلام تو گویم و حال آنکه دشمنی کردی باکسی
که خدا و رسول او را دوست میدارند حق را باهلش واگذار عرض کردم اهلش کیست فرمود آنکه ترا بر او عتاب نمود و او علی بن ابیطالب است
ابو بکر گفت یا رسول الله من با امر تو خلافت را باو واگذاشتم و دیگر آنحضرت را ندید گوید چون صبح شد نزد علی آمد و عرض کرد یا ابا الحسن دست
خود را فراز دار تا با تو بیعت کنم و خواب خود را برای او نقل کرد علی دست دراز کرد ابو بکر با او بیعت کرد و امر را باو تسلیم نمود و باو گفت بمسجد
رسول خدا میرویم و آنچه در این شب دیده ام و آنچه در میان من و تو گذشته همه را برای مردم نقل میکنم و خود را خلع میکنم و امر خلافت را
بتو تسلیم می نمایم علی قبول کرد ابو بکر از خدمت آنحضرت بیرون آمد با چهره افروخته و عمر که پیوسته در طلب او بود بسوی او شتافت و باو گفت
ای خلیفه رسول خدا ترا چه شده است که چنین متغیری ابو بکر خواب خود را و آنچه در میان او و علی گذشته بود برای او نقل کرد عمر گفت
ترا بخدا سوگند میدهم ای خلیفه رسول خدا که بسحر بنی هاشم فریفته مشو و این اول سحری نیست که از ایشان سر زده است و پیوسته او را
از راه بدر برد تا رای او را متغیر کرد و او را از عزم خود منصرف شد و او را بثبات و بر زیدن بامر خلافت و قیام نمودن باین ترغیب و تحریص نمود
گوید علی بوعده خود وفا نموده بمسجد آمد احدی از ایشان را در مسجد ندید تا آنکه ابو بکر بگفته عمل نکرد را از آنجا آمد و نزد قبر رسول خدا
نشست تا گاه عمر از آنجا بگذشت و علی او را دید گفت یا ابا الحسن آنچه خواستی نشد حضرت امیر المؤمنین دانست که قضیه منعکس شده برخواست
بجانب خود مراجعت فرمود **فقیر گوید** این حدیث را بازیاده بر روایت طبرسی در باب بیست و سیم در حدیث شصت و نهم نیز نقل کردیم چهارم
شیخ در کتاب امالی بسند خود از هاشم بن مساحق روایت کرده است که پدرش که در غزوه جمل حاضر بود روایت کرده است که چون لشکر جمل منهزم شد او
با جماعتی از قریش که مروان نیز با ایشان بود با یکدیگر گفتند بخدا سوگند که ما با این مرد یعنی علی ستم کردیم و بیجهتی بیعت او را شکستیم
و اکنون نیز ما را شکست داد و ما را متفرق ساخت و بر ما فوقیت گرفت ما فکر نداریم پس از رسول خدا مردی را اکر در سیرت او کریم تر بود
عفو او نیکوتر باشد اکنون نیز برویم و کرداد خود را عذر بخواهیم گوید چون نیز برویم سخنان خود را گفتیم فرمود ساکت باشید شما
سخنانی گوئیم اگر حق باشد قبول کنید و تصدیق نمائید اگر خلاف حق باشد رد کنید خدا را بیاد شما می آورم آیا میدانید که رسول خدا
در حق من فرمود علی ولی است بر رسول خدا و بخلق گفتند بلی فرمود شما با ابو بکر بیعت کردید و از من دست کشیدید و من چون چنین دیدم با او
بیعت کردم و نپسندیدم که با مسلمانان مخالف باشم و جماعت ایشان را پراکنده کنم بعد از آن ابو بکر امر خلافت را پس از خود برای عمر قرار داد

داد و شما همگی می دانستید که من اولی ترین مردم بودم برسول خدا و بخلق باز با عمر بیعت کردم و به بیعت خود ثابت ماندم تا وقتیکه او را کشتند در هنگام مردن امر خلافت را در شش نفر قرار داد در شوری و من اطاعت نمودم و مخالفت روا نداشتم و شما با عثمان بیعت کردید من نیز با او بیعت کردم بعد از آن بر او طغیان کردید و او را کشتید و من در خانه خود نشسته بودم و بی آنکه احدی از شما را بخوانم و به بیعت تکلیف نمایم و با احدی بان اکراه نمایم نزد من آمدید و با من بیعت کردید چنانکه با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمودید پس شما را چه باعث شد که بر بیعت آنها وفا نمودید و ثابت بودید بیعت مرا شکستید و با من طریق مخالفت پیمودید عرض کردند یا امیرالمؤمنین از ما عفو کن و با ما چنان کن که یوسف صلی الله علیه گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین حضرت فرمود من نیز میگویم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین با آنکه هستند در میان شما کسیکه اگر بدست خود با من بیعت کند با سایر اعضای خود بیعت را می شکند مراد آنحضرت مروان بود **پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابوالطفیل روایت کرده است که گفت من در روز شوری در میان آنها بودم از علی شنیدم که با اهل شوری فرمود انشدکم بالله جمیعاً هست در میان شما کسیکه بدو قبله نماز کرده باشد با رسول خدا غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه خدا او را بکتاب خود یاد کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله جمیعاً هست در میان شما کسیکه برادر رسول خدا باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه او را برادری باشد مثل برادر من جعفر گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه او را عمی باشد مثل عم من حمزه گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه او را جفتی باشد مثل جفت من فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه او را دو سبط باشد مانند حسن و حسین فرزندان رسول خدا سادات جوانان اهل بهشت گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا با او راز کرده باشد در هنگام راز گفتن صدقه داده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا در حق او فرموده باشد من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما کسیکه رسول خدا با او فرموده باشد انت منی بمنزلة هرون من موسی غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم بالله هست در میان شما غیر از من کسیکه چون برای رسول خدا مرغ بریان آوردند عرض کرد خداوندا بفرست برای من محبوب ترین خلق را بسوی من که با من بخورد و در آن هنگام من داخل شدم رسول خدا فرمود بگو من با و احدی غیر از من با او نخورد گفتند نه عرض کرد خداوندا گواه باش

باب ششصد و هفتاد و هشتم در اینکه علی ترک جهاد نمود با کسانیکه

بر او تقدم جستند در امر امامت از خوف اینکه مبادا الفتنه کافر شوند زیرا که معینی برای خود نیافت و اینکه رسول خدا با او وصیت فرموده که ترک جهاد کن و در خانه خود بنشین و اینکه رسول خدا فرمود علی مثل خانه کعبه است الحدیث و غیر از آن در اینکه علی از آنها تظلم می نمود از روز وفات تا وقت رحلت و از حدیث **اول** ابن ابی الحدید که از افاضل علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه روایت کرده است که از علی مردی پرسید که فاطمه را حریص میکرد و می گفت چرا برای خلافت کوشش و سعی نمی نمائی که ناگاه صدای بانک مؤذن آمد که گفت اشهد ان محمدا رسول الله علی بفاطمه فرمود آیا دوست میداری که این ندا از روی زمین برافتد گفت نه گفت همین است آنچه من با آن گفته ام و هیچ نمی گویم ابن ابی الحدید پس از نقل این حدیث گفته است این قول اصح اقوال است در متاخرین اصحاب ما همین قول را قائل شده اند و من نیز این را قبول کرده ام و بدانکه تقاعد علی از جهاد و ترک ادعا نمودن خلافت با بین جهت اشهر است از اینکه محتاج بطول کلام و اقامهٔ برهان برای اثبات مرام باشد و تو میدانی که چون مردم با و بیعت نمودند چگونه بیعت خود را شکستند و با او طریق خلافت پیمودند و حال آنکه از وفات رسول خدا مدت بیست و پنج سال گذشته بود و معلوم است که دراین مدت کینه ها همه فراموش شده بود و آنانکه پدران و عشیره ایشان بدست آنحضرت کشته شده بود مرده بودند و فرج در میان نمانده بود و فرزندان تازه بجای آن آمده بودند و از آنهائیکه با آنحضرت عداوت داشتند و یا کینهٔ او را در دل نگاه داشته بودند بغیر از اندکی نمانده بود و حال آنکه و بعد از انقضای این مدت دراز باجماعت قریش در اظهار کینه و عداوت با او مثل ابن بوکر که با او در روز وفات رسول خدا بمسند خلافت نشسته است حتی اینکه باز ماندگان قریش و جوانان و نوباوگان آنها که صدمه جنگها او را ندیده و ضربتها و شمشیرهای که بکشتگان آنها زده و آنها را بجهنم فرستاده بود مشاهده ننموده بودند کار را با آنحضرت گرفتند و عداوت با او نمودند که اگر کشتگان ایشان زنده بودند نمی توانستند کرد پس چگونه این امر مستقیم میشد اگر در روز اول بر منبر خلافت بالا میرفت و بر مسند امامت می نشست و حال آنکه هنوز خون کشتگان عرب از دم تیغ و شمشیر او میچکید خصوصاً جماعت قریش که هرگاه علی را خلاف در تربیه و بیلیه مبتلا می شد شاید اینها ابن بوکر را از آنها استمداد کند و یاری طلبد و بر ایشان تکیه نماید و اگر در آن روز بچنین امری قیام و اقدام می نمود اعلام ملت مندرس میشد و رسوم شریعت از میان میرفت و مردم بکفر جاهلیت خود بر میگشتند و اینچه را که رسول خدا در مدت بیست و سه سال با صلاح آورده در مدت کمی فاسد میکرد

و عنایت الهی شامل این دین شد که اصحاب را ملهم کردانید باینکه با ابوبکر بیعت کردند و با او بیعت نمودند و الله متم نوره و لو کره المشرکون تا اینجا کلام ابن ابی الحدید بود **فقیر گوید** بلی اقوای اسباب و عذر واضح و علت لائح در تقاعد آنحضرت از دعوی خلافت و ترک جهاد نمودن با آنها چنانکه ابن ابی الحدید از خود و از دیگران از علمای خودشان نقل کرده که اگر آنحضرت حق خود را طلب می نمود ملت محمد از میان میرفت و مردم بکفر جاهلیت برمی گشتند و با این جهت ترک جهاد نمود و شمشیر نکشید تا از فتنه و فساد در دین نرسید هرگاه قبول کنیم که عذر است صحیح و مسموع برای آنحضرت و لکن مردم را از چه عذر است در اینکه بر آنها واجب بود که حق واجب را که خدا و رسول برای او قرار داده بود با او تسلیم کنند و نص رسول خدا را که در حق او با امامت و خلافت فرموده و در نزد علمای خاصه مبرهن و معلوم است رعایت نمایند و عذر دیگر آنحضرت ترا است واضح است و لکن بیعت مردم با ابوبکر و عمر و عثمان فاضح است زیرا که مردم بکفر اصلی خود باز گشتند و مرتد شدند چنانکه خدا تعالی فرموده است و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین و ترجمهٔ این در باب خود گذشت **دوم** ابن ابی الحدید بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که علی بنیه شبی فاطمه را همراه خود بر داشته بخانهٔ انصار برده و از آنها طلب یاری نمود و فاطمه نیز از ایشان از برای یاری آنحضرت خواند در جواب گفتند که ما با ابوبکر بیعت کردیم و امر گذشت و اگر قبل از این بیعت ما را به بیعت خود میخواندید با او بیعت نمی نمودیم و از او نمی گذشتیم علی فرمود رسول خدا را چگونه در خانه می گذاشتم و غسل و کفن او نمی پرداختم و بیرون می آمدم و در امر خلافت با مردم منازعه می کردم و فاطمه فرمود علی نکرد مگر آنچه را که شایستهٔ او بود و کرد ایشان آنچه را که خدا تعالی پاداش آنها را خواهد داد **سیم** ابن ابی الحدید گوید در کتابی مکتوب دیدم که معویه بعلی نوشته بود نوشته است که در روز بود که هنگام بیعت مردم با ابوبکر جفت خود فاطمه را شب بر حمار از گوش سوار کرده و دست حسن و حسین را بدست گرفته بود و بدر خانه مردم میرفتی و احدی را از اهل بدر و سابقین باقی نگذاشتی مگر آنکه به بیعت خود خواندی و بیرون فاطمه بخانه‌ها بخانه آنها میرفتی و بیاری و فرزندان خود را بایشان می نمودی و حقوق ایشان را بیاد آنها می آوردی و از ایشان طلب یاری می نمودی بغیر از چهار نفر یا پنج نفر احدی ترا اجابت ننمود و بجان خودم که اگر تو را حق بود همگی ترا اجابت می نمودند و لکن تو ادعای باطلی کردی و سخن دروغ گفتی و زیاده از اندازه گذشتی و اگر ترا فراموش شده باشد من فراموش نمی کنم و نمی روم سخن ابو سفیان را که ترا تحریک و تهییج نمود برای خلافت با و گفتی اگر چهل مرد صاحب عزم می یافتم طلب خلافت میکردم و در این کارها که میکنی روز اول تا بیست و ستمکاری تو بخلفای سلف آشکار میگردد **چهارم** ابن ابی الحدید گوید ابوجعفر طبری از شعبی روایت کرده است که چون علی بعد از روز سقیفه مسلمانان را به یاری خود میخواندند و فاطمه را در نیم شب در از گوش سوار کرده و دست فرزندان خود را گرفته و از گوش را میراندند و در خانه های انصار و غیر انصار را می کوبیدند و از ایشان طلب یاری میکرد چهل نفر او را اجابت نمودند و با او بر موت بیعت کردند ایشان را امر کرد که صبح سرهای خود را بتراشند و اسلحه خود را برداشته بیایند چون صبح شد بغیر از زبیر و مقداد و ابوذر و سلمان احدی با او همراهی نکرد چون شب شد باز بر ایشان آمد و حقوق خود را بیاد ایشان آورد باز گفتند علی الصباح بیاری تو کمر می بندیم و نزد تو حاضر شویم و چون صبح شد بغیر از آن چهار نفر احدی موافقت ننمود و همچنین در شب سوم و زبیر از میان آن چهار مرد در یاری آنحضرت شدید تر و در ظاهر آنحضرت ثابت تر بود علی الصباح سر خود را تراشیده و شمشیر خود را حمایل نموده و مکرر نزد آنحضرت می آمد و از سه نفر دیگر نیز چنین بودند لکن زبیر در یاری و از همه سخت تر و ثابت قدم تر بود و در روایات اخبار ثابت و وارد در نصرت آنحضرت و حکایت در بردن شمشیر او و بر سنگ زدن و شکستن شمشیر او و دو گر در در خانهٔ فاطمه ریختند و همچنین اختصاص تعلق علی را با و مفصلا در شرح بیان کشیده اند **پنجم** ابن ابی الحدید گوید بسیاری از محدثان روایت کرده اند که علی را بعد از روز سقیفه برای بیعت بمجلس ابوبکر می بردند پیوسته تظلم و نالهٔ میکرد و مردم بیاری خود میخواندند و رو بجانب قبر رسول خدا کرده این آیه را میخواند که یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و پیوسته میگفت وا جعفراه و لا جعفر لی الیوم و وا حمزتاه و لا حمزة لی الیوم **ششم** ابن ابی الحدید گوید بسیاری از محدثین از حضرت امیرالمؤمنین علی روایت کرده اند که رسول خدا با و فرمود خدا تعالی فرض کرده است بر تو جهاد اهل فتنه را چنانکه فرض کرده است بر من جهاد مشرکان را آنحضرت گوید عرض کردم یا رسول الله این فتنه که خدا تعالی واجب کرده است که در آن جهاد کنم کدام است فرمود قومی اند که گواهی میدهند بر وحدانیت خدا و رسالت من و حال آنکه مخالف سنت من کنند عرض کردم یا رسول الله پس بر چه چیز با ایشان جهاد کنم و حال آنکه شهادت میدهند بر آنچه من شهادت میدهم فرمود بر بدعتهائیکه در دین نهاده و مخالفت امر خدا کرده اند عرض کردم یا رسول الله تو مرا وعدهٔ شهادت داده ای از خدا سؤال کن که شهادت را در ایام حیات تو برمن روزی کند فرمود پس کی قتال خواهد کرد با طایفهٔ ناکثین و قاسطین و مارقین و من بتو وعدهٔ شهادت داده ام و

و روایت کرده است که بعد از من شهید شوی و شمشیر بر فرق تو زنند و محاسنت از خون سرت خضاب شود و در آن وقت چگونه صبر خواهی کرد بر شهادت عرض
کردم یا رسول الله آن مقام مقام شکر است نه مقام صبر رسول خدا تصدیق کرد و فرمود پس مهیا خصومت باش که با تو خصومت خواهند کرد
عرض کردم یا رسول الله نهج آن برای من بیان فرما فرمود که امت من بعد از من مفتون شوند و قرآن خدا را تاویل کنند و برای خود عمل نمایند و
خمر را نبیذ نام کنند و از راه حلال کنند و رشوه را هدیه گویند و ربا را بیع نام کنند و کتاب را از مواضع آن تحریف نمایند و اهل ضلالت غالب شوند
و تو در خانه خود بنشینی تا وقتیکه امر خلافت بتو رسد چون متقلد خلافت شوی سینه ها بر کینه تو برخیزند و امور منقلب کردند و در آن هنگام
قتال میکنی بر تاویل قرآن چنانکه قتال کردم بر تنزیل آن و آنها در هر حالت بغضبند عرض کردم یا رسول الله در آنجا ایشان را بعد از تو نازل
منزله اهل فتنه اند یا اهل رده فرمود نازل منزله اهل فتنه اند و در آن فتنه حیران سرگردانند تا وقتیکه ایشان را عدل دریابد عرض کردم یا
رسول الله عدل که ایشان را دریابد از ما خواهد بود یا از غیر ما فرمود بلکه از ما بما فتح کرده خدا امر دین را و بما ختم می کند آن را و بما الفت اندا
خدا تعالی در میان دلهای مردم پس از شرک و بما الفت اندازد در میان دلها بعد از این فتنه گفتم الحمد لله علی ما وهب لنا من فضله ابن ابی الحدید
گوید امیر المؤمنین فرموده این مقام مقام شکر است نه صبر این کلام کلامیست عالی که در نهایت علو و غایت رفعت دلالت میکند بر عظمت یقین
و معرفت تام آنحضرت و هم چنین کلام آنحضرت در وقتیکه ابن ملجم مرادی او را ضربت زد که فرمود فزت برب الکعبه و قول رسول خدا که
با امیر المؤمنین فرمود اهل ضلالت غلبه کنند و تو در خانه خود بنشینی تا وقتیکه خلافت بتو رسد این سخن نص صریح است در اینکه زمان خلافت
خلفا هنگام غلبه اهل ضلالت و فرمود در خانه خود باش تا وقتیکه امر خلافت بتو رسد هرگاه اندک تاملی نماید در این کلام می داند که مراد
مقصود رسول خدا از امر بنشستن علی در این مدت چه بوده است **هفتم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح فی ما حدیث چهارم این باب بدون
زیاده و نقصان در موضع دیگر از آن نقل کرده است **هشتم** ایضا ابن ابی الحدید گوید ابو جعفر گفته است که چون دست انصار از خلافت
کوتاه شد همگی آنها یا بعضی از آنها گفتند ما با احدی بیعت نمی کنیم مگر با علی و گفته است مثل این حدیث را علی بن عبید الله معروف بابن ابی ثور مولی
در تاریخ خود نقل کرده و گفته است آنکه فرمود لم یکن لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت این سخن را پیوسته میفرمود و بعد از وفات
رسول خدا فرمود اگر چهل نفر صاحب عزم می یافتم هر آینه دعای حق خود مینمودم این کلام را نصر بن مزاحم در کتاب صفین نقل کرده است
نهم ایضا ابن ابی الحدید گوید یونس بن خباب از انس بن مالک روایت کرده است که روزی با رسول خدا بودیم و علی نیز با من بود تا کا بباغی
رسیدیم علی عرض کرد یا رسول الله چه نیکو باغی است این باغ رسول خدا فرمود باغ تو در بهشت از این باغ نیکوتر است تا آنکه در از نزد
هفت باغ گذشتیم و پیوسته علی چنین گفت و رسول خدا همان جواب فرمود بعد از آن رسول خدا بایستاد و ما نیز بایستادیم پس سر خود را بر سر علی
علیه السلام گذاشته و بگریست علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود کینه هائی از تو در سینه های قومی است که اشکار
نمی کنند آنها را با تو مگر پس از مرگ من عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت میدهی که شمشیر حمایل کرده دمار از روزگار آن قوم بر آورم فرمود نه
بلکه تو را صبر باید عرض کرد اگر صبر کنم چه خواهد شد فرمود در نتیجه آن است واجر تو فور و سعادت عرض کرد یا دین من بسلامت خواهد
بود فرمود بلی عرض کرد پس دیگر مرا چه باک است **دهم** ابو مخنف از عبد الرحمن بن جندب از پدرش روایت کرده است که روزی در مدینه
بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم دیدم آنحضرت بسیار محزون و اندوهگین است من عرض کردم نیکو نکردند قومی که امر خلافت را از شما بر گردانیدند
و بدیگران واگذاشتند آنحضرت فرمود صبر کردم بر کرده ایشان من عرض کردم سبحان الله بسیار صبر کرده فرمود اگر صبر نکنم چه کنم عرض
کردم برمیخیزی و در میان مردم ندا در میدهی و ایشان را بسوی خود دعوت میکنی و خبر میدهی با ایشان که تو اولی تری از مردم بر رسول خدا باعمال
و سوابق خود در اسلام و سؤال میکنی از ایشان که تو را یاری کنند بر دشمنان تو و بر آنانیکه پشت بر یکدیگر داده و کمر عداوت تو را بر
میان بسته اند پس اگر اجابت کرد تو را ده نفر از صد نفر از این مردم بهمان ده نفر سر کوبی خواهی کرد و اگر غیر از آن ده نفر تو را اجابت نمودند با نچه
خواسته و بسند اگر ابا نمودند با ایشان قتال میکنی اگر بر ایشان غالب شدی آن سلطنتی است که خدا تعالی به پیغمبر خود ارزانی داشته و تو اولی بوده
بآن سلطنت از آنها زیرا که این امر از آن تو بوده و خدا تعالی از برای تو باز داد و اگر ترا در ابتلاء خود بکشند شهید شده و تو را نزد خدا تعالی عذر پذیرفته
خواهد بود در دنیا و آخرت فرمود یا جندب میدانی که از هر صد نفر از ایشان ده نفر مرا یاری کنند عرض کردم امید دارم فرمود لکن امید ندارم
که از هر صد نفر دو نفر مرا یاری کنند و یاری نماید و خبر میدهم تو را از سبب این بدرستیکه مردم نظر نمی کنند مگر بسوی قریش و میگویند قریش
قوم و قبیله محمد اند و قریش نظر می کنند بسوی ما و میگویند پیغمبر از ایشان است نه از سایر قریش و ایشانند اولیای این امر نه دیگران از قریش

و مردم چنان میدانند که اگر ایشان صاحب امر شوند سلطنت از خانواده ایشان هرگز بیرون نرود و بدیگری نرسد و اگر این امر بدیگران
رسد از ادو میان خود بگردانند پس بخدا سوگند که طایفه قریش هرگز امر خلافت را از روی میل بما نگذارند من عرض کردم مرا رخصت
ده تا بجانب مصر برگردم و مردم را باین سخنان تو خبر دهم و بسوی تو دعوت کنم فرمود ای جندب این زمان زمان گفتن این سخنان نیست
پس از آنجا برگشتم و هر وقت از فضل علی بن ابیطالب علیه السلام در هر جائی برای مردم ذکر کردم مرا زجر کردند و طعنه زده منع نمودند تا
اینکه این سخنان از من منتشر شد و بولید بن عقبه رسید او بطلب من فرستاد چون نزد او رفتم مرا گرفته محبوس ساخت **یازدهم**
از ابو مخنف روایت کرده است که در آن روز که مردم با عثمان بیعت کردند عمار رضی الله عنه این بیت بگفت قد مات عرف و اتی منکر
حاصل معنی این است که ای منادی که خبر مرگ اسلام را بمردم میرسانی بمردمان خبر بده که معروف مرد و منکر بجای او نشست و گفت
بخدا سوگند اگر یاور و معینی می یافتم هر آینه شمشیر می کشیدم و با ایشان قتال میکردم و با امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد اگر با یک
نفر این قوم قتال کنی هر آینه من دوم تو خواهم بود امیر المؤمنین علیه السلام در جواب فرمود بخدا سوگند که معینی نمی یابم
که با ایشان جهاد کنم و دوست نمیدارم که شما را بمعرض امری در آورم که طاقت آنرا نداشته باشید **دوازدهم** محمد بن
علی حکیم ترمذی که از اکابر علمای عامه است در کتاب خود آورده است که از رسول خدا مرویست که بعلی فرمود یا علی تو بمنزله
خانه کعبه که حاجیان از هر طرف بسوی او ایند و او بسوی کسی نرود پس اگر این قوم بسوی تو امدند و امر خلافت را بتو تسلیم کردند
قبول کن و اگر بسوی تو نیامدند تو نیز بسوی ایشان مرو بعد از آن از پس این روایت گفته است که بصحت پیوسته که تقاعد علی بن ابی
طالب علیه السلام از امر خلافت باشاره رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده نه از جهت خوف بود و نه از راه عجز و ناتوانی **باب**
پانصد هفتاد و هشتم در بیان سبب ترک نمودن امیر المؤمنین علیه السلام جهاد را با کسانیکه بر او تقدم
جستند در امامت و خلافت از روایات خاصه و در آن ده حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود از ابراهیم کرخی روایت
کرده است که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال کردم بچه سبب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با فلان و فلان
قتال نکرد فرمود بجهة آیه که خدا تعالی در قرآن خود فرموده است لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما عرض کردم
مراد از تزایل آنها چه چیز است فرمود ودایع مؤمنان که در اصلاب کافران ند و هم چنین قائم ما ظاهر نشود تا وقتیکه آن ودایع
از اصلاب کفار بیرون نایند و چون بیرون امدند ظهور کند و دشمنان خدا را بقتل اورد **دویم** ابن بابویه بسند خود از ابراهیم
کرخی روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام بودم مردی عرض کرد اصلحک الله آیا علی بن ابیطالب
علیه السلام در دین خدا قوی نبود فرمود بلی عرض کرد پس چه چیز او را مانع بود از اینکه قوم را که بر او تسلط یافتند و خلافت را
از او گرفتند دفع نماید چگونه ایشان را دفع نمود فرمود آیه در کتاب خدا او را مانع شد من عرض کردم کدام آیه است فرمود آیه لو تزیلوا
لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما و مر خدا را است ودایعی از مؤمنان در اصلاب قومی از کفار و منافقان و علی علیه السلام
قتل نمی کرد پدران را که مومنان در اصلاب ایشان ودیعت باشند تا وقتیکه آن ودایع بیرون بیایند و چون بیرون امدند ظاهر شد
و آنها را بقتل رسانید و هم چنین قائم ما ظاهر نشود تا بیرون بیایند ودایعی که از مؤمنان در اصلاب کفار و منافقان است و
چون بیرون امدند ظاهر شود و دشمنان خدا را بقتل اورد **سیم** علی بن ابراهیم بسند خود از فلان کرخی روایت کرده
است که مردی بحضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کرد آیا علی علیه السلام قوی نبود در بدن و در دین خود فرمود بلی عرض
کرد پس چه چیز او را مانع شد از اینکه آنها را دفع و منع نماید از حق خود فرمود سؤال کردی اکنون جواب خود را بشنو علی علیه
السلام را آیه از کتاب خدا مانع شد از اینکه آنها مانع نشد عرض کرد کدام آیه است فرمود لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم
عذابا الیما بدرستیکه خدا تعالی را ودیعه هائی بود از مؤمنان در اصلاب کفار و منافقان و علی علیه السلام نمی کشت
پدران را تا آنکه آن ودایع بیرون ایند و چون بیرون امدند آنحضرت بیرون امد و دشمنان خدا را بکشت و هم چنین قائم ما
اهل بیت ظاهر نشود تا ودایع خدا از اصلاب کفار و منافقان بیرون ایند بعد از آن ظاهر شود و دشمنان خدا را بجهنم واصل
کند **پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از محمد بن عمر بن علی علیه السلام از پدرش از جدش روایت کرده است که چون آیه اذا جاء
نصر الله والفتح بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد بمن فرمود یا علی هر آینه نصرت و فتح خدا آمد پس هرگاه دیدی

مردمان را که داخل میشوند فوج فوج در دین خدا پس تسبیح کن بحمد پروردگار خود و طلب مغفرت کن از او که او پذیرنده است توبه بر
کاران را یا علی خدا تعالی مقدر کرده و فرض گردانیده است بر مؤمنان جهاد را در فتنه که پس از من واقع شود چنانکه فرض گردانیده
است بر ایشان جهاد مشرکان را با من عرض کردم یا رسول الله آن چه فتنه است که خدا تعالی جهاد را بر مؤمنان فرض گردانیده
در آن فرمود فتنه قومی که شهادت می دهند بوحدانیت خدا و نبوت من و مخالفت می کنند سنت مرا و طعن میزنند بر دین من
عرض کردم پس برچه چیز با آنها قتال کنیم و حال آنکه شهادت می دهند بوحدانیت خدا و رسالت تو فرمود بر بدعتهائی که در
دین خود نهاده اند و از امر من دور گردیده اند و خون عترت مرا مباح کرده اند عرض کردم یا رسول الله وعده شهادت
دادی از خدا سؤال کن که آن را بزودی بمن روزی کند فرمود بلی بتو وعده شهادت دادم چگونه صبر خواهی کرد هرگاه این از این
رنگین شود و اشاره بجانب سر و ریش من کرد عرض کردم یا رسول الله هرگاه چنین شهادتی مرا روزی شود آن وقت وقت
بشارت و شکر من است نه هنگام شکیبائی و صبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تصدیق کرده فرمود پس مهیای خصومت باش
که امت من با تو عداوت خواهند کرد عرض کردم یا رسول الله مرا رهنمائی فرما که با آنها چه کنم فرمود هرگاه دیدی مردمان را که از تو
راست برتافته و بگمراهی در آمده اند با ایشان مخاصمه کن که هدایت از خدا است و ضلالت از شیطان است یا علی بدرستیکه هدایت
پیروی امر خدا است نه پیروی هوا و گویا آنها را می بینم با قومی که بقرآن پیوسته اند و شبهات آن را اخذ نموده اند و خمر را بنام نبیذ و رشوه را
بنام هدیه حلال کرده اند عرض کردم یا رسول الله چون این کار را چنین کنند اهل فتنه خواهند بود یا اهل رده فرمود اهل فتنه اند
و حیران شوند در آن فتنه تا زمانی که عدل آنها را دریابد عرض کردم یا رسول الله عدل از ما آنها را در می یابد یا از غیر ما فرمود
بلکه از ما خدا تعالی بما فتح کرده امر دین را و بما ختم می کند آن را و بما الفت انداخت در میان دلهای مردم پس از شرک و بما تألیف
می کند در میان دلهای مردم پس از فتنه پس من گفتم الحمد لله علی ما وهب لنا من فضله **ششم** سلیم بن قیس در کتاب
خود آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی علیه السلام برادر من افضل امت من است و حمزه و جعفر افضل امت
منند بعد از علی علیه السلام و بعد از دو پسر و دو سبط من حسن و حسین علیهما السلام و بعد از اوصیای من از اولاد حسین علیه السلام
که مهدی علیه السلام از ایشان است ما اهل بیتی که خدا تعالی اختیار کرده برای ما آخرت را بر دنیا بعد از آن نگاهی بفاطمه و علی
و حسن و حسین علیهم السلام کرده فرمود ای سلمان خدا را گواه میگیرم که من صلحم با کسیکه با اینها صلح است و جنگم با کسیکه با
اینها جنگ است بدان که اینها با من خواهند بود در بهشت بعد از آن رو بجانب علی علیه السلام کرده فرمود ای برادر من پس
از من شاید چندی از قریش بتو ستم رسد از اتفاق آنها بر عداوت تو و ظلم آنها بتو اگر یاری کنندگانی یافتی با آنها جهاد کن و هر که با تو
مخالفت نماید با یاران خود با او قتال نما و اگر معینی نیافتی صبر کن و دست نگاه دار و خود را بهلاکت میانداز که تو بمنزله هرون
از موسی و ترا است پیروی نمودن بهرون پیروی نیکو در آنجا که گفت یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی
هفتم سلیم بن قیس هلالی گوید اشعث بن قیس بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد چه میشد اگر میکردی
با مردم آنچه عثمان میکرد علی علیه السلام فرمود چه میگوئی آیا من بکنم آنچه او کرد پناه می برم بخدا از آنچه تو میگوئی بخدا سوگند
آنچه عثمان کرد باز داشت و آبان کسیکه او را دینی نبود **فیض کاشی** مراد آنحضرت همان دو چیز است بالجمله فرمود پس من
چگونه کردار او را پیش گیرم و حال آنکه من بر بینه ام از پروردگار خود و حجت خدا در دست من است و حق با من است بخدا سوگند
که مردی که تمکین دهد دشمن را که گوشت بدن او را بخورد و پوست بدن او را پاره پاره کند و استخوانهای بدن او را
درهم شکند و خون او را بریزد و حال آنکه قادر باشد بر منع او بعظیم قدر بخود آنکس ضعیف العقل و ضعیف القلب است و تو ای
پسر قیس چنین باش و من چنین نباشم و اگر شمشیر بمن بدهند مرا تمکین سازند از آنها آن هر آینه می پرانم کاسه سر و دسته بازوی آنها را
و خدا تعالی میکند بعد از آن آنچه بخواهد وای بر تو ای پسر قیس بدرستیکه مؤمن می میرد بهر نوع مردنی غیر از اینکه خود را بدست
خود می کشد پس کسیکه قادر باشد بر حفظ جان خود و با وجود این از دشمن تغافل کند او را بخورد کذارد آنکس قاتل نفس خویش
خواهد بود ای پسر قیس بدرستیکه این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک فرقه از آنها در بهشت است و هفتاد و دو فرقه
دیگر در جهنم و بدترین و مبغوض ترین آنها نزد خدا تعالی جل شانه و دورترین آنها از خدا تعالی طایفه گوساله پرستان

این امتند که میگویند قتالی نیست دروغ گفته اند بتحقیق که خدا تعالی امر کرده است بقتال اهل بغی در کتاب خود و در سنت پیغمبر
خود صلی الله علیه و آله پس بعد از سؤال و جواب چند ابن قیس از گفتار آنحضرت بخود فرو رفت و عرض کرد ای پسر ابو طالب
چه چیز ترا مانع شد در وقتیکه مردم با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند از اینکه قتال کنی و شمشیر بزنی و تو از آن وقتی که قدم بعراق
گذاشته هیچ خطبه برای ما نخوانده مگر آنکه گفتی بخدا سوگند که من اولی ترین مردم بمردم و از روزیکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله از دنیا رفته است همیشه مظلوم بوده ام پس چه چیز مانع شد ترا از اینکه ستمکاران خود را با شمشیر بزنی فرمود سخن
خود را گفتی اکنون جواب بشنو نه ترس مرا مانع شد و نه ملاقات پروردگار خود را مکروه داشتم و نه اینکه نمیدانستم آنچه
در نزد خدا تعالی است بهتر است برای من از دنیا و ما فیها و لیکن امر کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیت نمودن
او بمن مرا از آن مانع شد خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بانچه امت بعد از او می کنند پس بر علم من افزوده نشده
آنچه کردند دیدم و بیک کردار آنها را مشاهده کردم و نه یقین من بیشتر شد از یقینی که در سابق داشتم بلکه یقین من بگفته رسول
خدا صلی الله علیه و آله بیشتر است از آنچه خود معاینه بینم و مشاهده کنم و من برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم که
چون چنین شود مرا بچه امر میکنی فرمود اگر معینی یافتی با ایشان جهاد کن و اگر معینی نیافتی دست نگاه دار و خون خود را محافظت
کن و بمعرض هلاکت میانداز تا آن زمان که بر اقامه کتاب خدا تو را معینی بهم رسد و باز مرا خبر داد که امت من تو را مخذول
کنند و پیروی دیگران نمایند و باز خبر داد که من از او بمنزله هارونم از موسی و اینکه امت میکردند بعد از او بمنزله هرون و
پیروان او و بمنزله گوساله و پیروان او موسی گفت ای هارون ما منعک اذ رأیتهم ضلوا ألا تتبعن أفعصیت امری هرون
گفت یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی و گفت یا بن ام لا تأخذ بلحیتی ولا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت
بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی و بدرستیکه موسی هنگامیکه هارون را خلیفه خود گردانید او را امر کرد که چون امت
بعد از او گمراه شوند هرگاه معینی یابد با آنها جهاد کند و اگر معینی نیابد دست از آنها باز دارد و خود را بهلاکت نیندازد و امت را
پراکنده نکند و من میترسیدم از اینکه برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گوید تفرقه انداختی در میان امت من و وصیت مرا
نگاه نداشتی و من بتو وصیت نمودم که اگر معینی نیابی دست نگاه دار و خون خود و اهل بیت و شیعه خود را بکشتن مده و چون
رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا برفت مردم همه بر خواستند و با ابو بکر بیعت کردند و من در آن وقت بغسل و دفن و کفن
رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول بودم بعد از آن بجمع کردن قرآن مشغول شدم و سوگند یاد کردم که ردا بر دوش
نیفکنم مگر از برای نماز تا وقتیکه قرآن را جمع کنم و چنین بودم تا وقتیکه آن را جمع کردم بعد از آن فاطمه علیها السلام را با خود
برداشتم و دست حسن و حسین علیهما السلام بدست گرفتم و احدی از اهل بدر و اهل سابقه در مهاجران و انصار نماند
مگر آنکه بدر خانه او رفتم و خدا را در حقوق خود بیاد او آوردم و ایشان را بیاری خود خواندم بغیر از چهار نفر احدی مرا
اجابت نکرد زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد و باقی نماند و نبود با من از اهل بیت من احدی که بقوت من و ما یه دلیری
و شجاعت من باشد حمزه در غزوه احد شهید شد و جعفر در غزوه موته بسوی بهشت پرواز نمود و باقی مانده بودم من در
میان دو نفر جلف و ترسوی حقیر و ذلیل عباس و عقیل که تازه بشرف اسلام مشرف شده بودند و قریب العهد بودند باسلام
و مرا اکراه نمودند و مقهور کردند چنانکه هرون ببرادر خود گفت یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس
مرا نسبت بهارون پیروی کردن نیکو و مرا است بوصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله حجتی ثابت گوید پس اشعث گفت
عثمان نیز چنین کرد استغاثه کرد بمردم و ایشان را بیاری خود خواند و معینی برای خود نیافت پس دست باز کشید تا آنکه
او را بظلم کشتند حضرت فرمود وای بر تو ای پسر قیس زمانی که قوم مرا ضعیف یافتند و مرا ضعیف و ناتوان نمودند
و نزدیک بود که مرا بکشند اگر من می گفتم البته ترا خواهیم کشت استغاثه میکردم و پناه میبردم بایشان که مرا نکشند و اگر
چند غیر از خود کسی را نیافتم و نباید ایشان بمن گفتند اگر بیعت کنی دست از تو برداریم و ترا اکرامی داریم و مقرب گردانیم
و با تو می پیوندیم و اگر بیعت نکنی ترا بکشیم و من معینی نیافتم و ناچار با او بیعت کردم و بیعت من نه باطلی را برای ایشان حق
کرد و نه حقی را برای ایشان واجب گردانید پس عثمان هنگامیکه مردم باو گفتند خلافت را از خود خلع کن و دست از جلال

بکشی اگر قبول میکرد و خلع می نمود او را نمی کشتند بلکه گفت من خود را خلع نمی کنم مردمان گفتند پس ما ترا می کشیم پس دست از ایشان باز داشت و ایشان را بخود گذاشت تا او را کشتند و سوگند یاد میکنم که اگر خلع میکرد از برای او بهتر بود زیرا که خلافت را بدون حق صاحب شده بود و او را نصیبی در خلافت نبود و مدعی امری شد که شایسته آن نبود و طلب مقامی کرد که حقی در آن نداشت **هشتم** سلیم بن قیس هلالی در حدیث مبایعه ابوبکر و عدول مردم از امیر المؤمنین علیه السلام از سلمان روایت کرده است که چون آنحضرت پس از بیعت مردم با ابوبکر فاطمه علیها السلام را بر دراز گوشی سوار کرده و دست حسن و حسین علیهما السلام را بدست گرفت و احدی از اهل بدر را از مهاجران و انصار باقی نگذاشت مگر آنکه بدر خانه او آمده و حقوق خود را و سوابق اسلام یاد کرده و مردم را بنصرت خود دعوت نمود احدی او را اجابت ننمود مگر چهل و چهار نفر حضرت ایشان را امر فرمود که بامداد سر خود را تراشیده و اسلحه جنگ با خود برداشته و برای بیعت بیایند و با او بر موت بیعت کنند و چون صبح شد بغیر از چهار نفر نزد او نیامدند من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام پس چون شب شد باز آنحضرت علیه السلام نزد ایشان آمده دعوت کرد گفتند فردا بنزد تو آئیم و چون فردا نیامدند و آنحضرت بیوفائی ایشان را مشاهده کرد در خانه خود نشسته و بتالیف و جمع قرآن مشغول شد و از خانه خود بیرون نیامد تا قرآن را جمع نمود **نهم** سلیم بن قیس گوید که مرا حدیث کردند ابوذر و سلمان و مقداد بعد از آن از علی علیه السلام شنیدم که مردی با علی علیه السلام مفاخرت کرد علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود ای برادر فخر کن بر تمام عرب که تو گرامی ترین ایشانی از جهت برادر و گرامی ترین ایشانی از جهت اولاد و گرامی ترین ایشانی از جهت عم و گرامی ترین ایشانی از جهت طرف پدر و گرامی ترین ایشانی از جهت نفس خود و گرامی ترین ایشانی از جهت نسب و پاکیزه ترین ایشانی از جهت زوجه و اعظم ایشانی در حلم و اقدم ایشانی در اسلام و اکثر ایشانی در علم و اعظم ایشانی در تعب و رنج کشیدن در بندگی خدا بنفس و بمال خود و اقرب ایشانی بکتاب خدا و اعلم ایشانی بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و قلب تو از همه شجاعتر و کف تو از همه دهنده تر و زهد تو در دنیا از همه بیشتر و اجتهاد تو از همه شدیدتر و خلق تو از همه نیکوتر و زبان تو از همه راستگوتر و محبوب ترین ایشانی نزد خدای عز و جل و نزد من و تو پس از من سی سال باقی خواهی بود و آن مدت را ببندگی خدا و صبر نمودن بر ظلم قریش خواهی صرف کرد بعد از آن جهاد خواهی کرد در راه خدا هرگاه معینی یافتی قتال خواهی کرد بر تاویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیل آن بعد از آن ترا شهید خواهند کرد و محاسنت را از خون سرت خضاب خواهند نمود و کشنده تو معادل است با پی کننده ناقه صالح علیه السلام در بغض و بعد از خدای عز و جل و از من و معادل است با قاتل یحیی بن زکریا و با فرعون ذی الاوتاد ابان بن عیاش گوید راوی این حدیث سلیم بن قیس همین حدیث را برای حسن بصری از ابوذر نقل کرد حسن گفت مر علی علیه السلام راست سابقه در دین و در علم و در فقه و در رای و در زهد و صحبت و فضل و امتحان نیکو و در اسلام علی علیه السلام در هر فنی از فنون عالم بود خدا رحم کند علی را و صلی الله علیه گوید بحسن گفتم یا ابا سعید آیا از برای غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله توان گفت حسن گفت چون مسلمانان را یاد میکنی بر ایشان ترحم مینمائی و صلوات بر پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام و علی علیه السلام بهترین آل محمد است علیهم السلام و بدانکه احادیث باین معنی در کتاب سلیم بسیار است و ما بجهت اختصار بعضی از آنها را ترک کردیم و هر که طالب زیاده باشد باصل کتاب سلیم رجوع نماید **دهم** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از زراره روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله علیه الصلوة و السلام سؤال کردم که چه چیز مانع شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از اینکه مردم را بسوی خود دعوت کند و شمشیر بروی دشمن کشد و با ایشان در سر حق خود جهاد نماید فرمود از خوف اینکه مبادا مرتد شوند و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نمایند **هشتم** ایضا ابن ابی الحدید گوید ابو جعفر گفته است که چون وفات رسول خدا نزدیک شد هنگامی که بعضی از آنها با بعضی گفتند با احدی بیعت نمی کنیم مگر با علی علیه السلام و گفته است مثل این حدیث را علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ خود نقل کرده و گفته است اینکه

باب ششصد و هشتادم در اینکه رسول خدا صلعم بعلی فرموده بود که امت من با تو غدر کنند بعد از من و کینه‌های پنهانی خود را که در دل دارند آشکار نمایند و در اینکه فرمود بعلی که در دوران بعد از من فتنه‌ها مانند پاره‌های شب ظلمانی از روایات عامه و در آن یازده حدیث است

اول ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه است بسند خود از عثمان بن سعید از عبدالله غنوی روایت کرده است که علی علیه السلام در کوفه خطبه خواند و فرمود ایها الناس مرا ناچار کرد باینکه بگویم سوگند بخدای آسمان و زمین که از عهدهای پیغمبر امی است بمن که فرمود امت من بعد از من با تو مکر و غدر خواهند کرد **دوم** ایضا ابن ابی الحدید گوید هیثم از اسمعیل بن سالم مثل همین حدیث را نقل کرده است و هم چنین بسیاری از ناقلین اخبار مثل این خبر را با این لفظ یا قریب بآن روایت نموده اند **سوم** ابن ابی الحدید ایضا نقل کرده است که ابوبکر گفته است که علی بن حرب طائی بسند خود از ثعلبه بن یزید روایت کرده است که از علی علیه السلام شنیدم که فرمود قسم بخدای آسمان و زمین که عهد پیغمبر امی است بمن که فرمود امت من با تو غدر خواهند کرد پس از من **چهارم** ایضا ابن ابی الحدید گوید یونس بن حباب از انس بن مالک روایت کرده است که گفت روزی من و علی علیه السلام با رسول خدا بودیم ناگاه بباغی رسیدیم علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله نظر کن که چه نیکو باغی است این باغ فرمود یا علی باغ تو در بهشت از این باغ نیکوتر است تا آنکه بهفت باغ گذشتیم و علی علیه السلام در هر باغ چنین عرض میکرد و رسول خدا همان جواب میفرمود بعد از آن آنحضرت بایستاد و ما نیز بایستادیم آنحضرت سر بر سر علی گذاشته و بگریست علی عرض کرد یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود کینه‌ها از تو در دل قومی هست که آشکار نمی کنند آنها را مگر بعد از من عرض کرد یا رسول الله آیا رخصت میدهی که در آنوقت شمشیر برکشم و بنیاد زندگانی این قوم را با آتش شمشیر آبدار نابود نمایم فرمود نه بلکه صبر را پیشه کن عرض کرد اگر صبر کنم چه خواهد شد فرمود با تلخی صبر بسختی و محنت اندر خواهی بود عرض کرد آیا دین من بسلامت خواهد بود فرمود بلی عرض کرد پس دیگر مرا چه باک **پنجم** ایضا ابن ابی الحدید از ابو جعفر محمد بن جریر طبری از ابو مویهبه آزاد کرده رسول خدا صلعم روایت کرده است که نیمه شبی رسول خدا بطلب من فرستاد و فرمود خدای تعالی امر کرده که برای اهل بقیع طلب مغفرت نمایم تو با من بیا چون بر بقیع رفتیم آنحضرت ایستاد و فرمود السلام علیکم یا اهل المقابر نیکو و آسان است حالت شما از حالتی که مردمان در آن هستند بدرستیکه روی نموده فتنه‌ها در پی مانند پاره‌های شب تار آخر آنها در پی اول آنها بعد از آن روی بمن کرده فرمود ای ابو مویهبه کلید خزانه‌های دنیا و خلود در دنیا را بمن عرض کردند و مرا در میان آنها و بهشت مخیر نمودند و من بهشت را اختیار کردم من عرض کردم پدر و مادرم بفدای تو باد کلید خزائن دنیا و خلود در آن و بهشت را همگی را از خدا بخواه فرمود ای ابو مویهبه الآن اختیار پروردگار خود را اختیار نمودم بعد از آن برای اهل بقیع و باز گشت با آن مرضی که بآن رحلت فرمود فقیر گوید ابن ابی الحدید بعد از نقل حدیث بروایت عایشه نقل کرده است که گفت مرض آنحضرت صداع بود **ششم** ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از ابو عثمان هندی از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که روزی با رسول خدا از بعضی از باغات مدینه میگذشتیم ناگاه بباغی رسیدیم من عرض کردم یا رسول الله نیکو باغی است این باغ فرمود ترا در بهشت باغی است نیکوتر از این باغ بعد از آن بباغ دیگر گذشتیم عرض کردم یا رسول الله نیکو باغی است این باغ فرمود لک فی الجنة احسن منها تا آنکه بر هفت باغ گذشتیم و من در هر یک از آنها عرض میکردم ما احسنها و آنحضرت میفرمود لک فی الجنة احسن منها و چون بکوچه خلوت رسیدیم آنحضرت مرا در بغل گرفت و شروع بگریه و زاری نمود عرض کردم یا رسول الله چرا گریه میکنی فرمود بجهت کینه‌های پنهانی که در دل قومی است از امت من و آشکار نمی نمایند آنها را مگر بعد از من عرض کردم در آنوقت دین من بسلامت خواهد بود فرمود بلی دین تو بسلامت خواهد بود **هفتم** ابراهیم بن محمد حموینی که از علمای عامه است بسند خود از ابو عثمان هندی از امیر المؤمنین علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است **هشتم** ابن ابی الحدید بسند خود از عبدالرحمن سلمی از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است که گفت من بیرون آمدم دیدم پدرم را که در مصلای خود ایستاده بنماز مشغول است پس فرمود ای فرزند امشب را بیتوته کردم و بمسجد نرفتم تا اهل خانه خود را بیدار کنم زیرا که شب جمعه است و شبی بود که در صبح آنشب بدر کبری واقع شد و آن شب هفدهم شهر رمضان بود فرمود پس دیدم مرا خواب ربود پس رسول خدا را بخواب دیدم و از کینه و عداوت امت با او شکایت کردم فرمود بر ایشان نفرین کن من گفتم اللهم ابدلنی بهم من هو خیر لی منهم و ابدلهم بی من هو شر لهم منی حضرت امام حسن فرمود پس ابن ابی النباح آمد و اذان نماز در داد پدرم بجانب مسجد روان شد و من در عقب او میرفتم و آن دو مرد که قصد آنحضرت کرده بودند دست یافته شمشیر حواله او نمودند ضربت اول بطاق مسجد رسید و ضربت دوم بر فرق همایون آنحضرت **نهم** ابن ابی الحدید بسند خود از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده است که نوبتی علی علیه السلام بیمار شد ابوبکر و عمر بعیادت او آمدند و چون بیرون رفتند نزد رسول خدا آمدند آنحضرت

پرسید از کجا می آیید گفتند علی بیمار بود بعیادت او رفته بودیم پرسید او را چگونه دیدید گفتند بیدن حالا از شدت مرض فرمود حاشا علی نمیرد تا غدر و بغی مردم را مشاهده نکند و تا در میان امت من عبرتی نشود که مردمان بعد از او بدو عبرت گیرند **دهم** ابن ابی الحدید بروایت ابوجعفر اسکافی نقل کرده است که روزی رسول خدا ص بخانه فاطمه آمد علی ع در خواب بود فاطمه خواست او را بیدار کند رسول خدا فرمود بگذار او را که پس از من بسی بیدار بماند خواهد کشید و جفاهای بسیار بجهت او بر اهل بیت من خواهد رسید گفت فاطمه بگریه در آمد رسول خدا فرمود گریه مکن که تو و علی با من خواهید بود در بهشت و گرامی خواهید بود بعد از من **یازدهم** ابن ابی الحدید گوید جابر جعفی از محمد بن علی ع روایت کرده است که علی ع فرمود از آن روزی که خدای تعالی محمد را بنبوت مبعوث گردانید هرگز آسوده ندیدم و بسختی مبتلا بودم و در کوچکی از دست قریش مخافت و در بزرگی محنت افتاده بودم تا زمانی که خدای تعالی پیغمبر خود را قبض روح کرد و محنت بزرگ و بلای سترگ من وفات آنحضرت شد والله المستعان علی ما تصفون **دوازدهم** ابن ابی الحدید گوید جعفر بن سلیمان ضبعی از ابوهرون عبدی از ابوسعید خدری روایت کرده است که وقتی رسول خدا ص بعلی خبر داد از آنچه باو خواهد رسید از خوارج و ذلک سخن را در این باب بسیار طول داد علی عرض کرد یا رسول الله سوگند میدهم ترا بحق خدا و بحق قرابتی که با تو دارم از خدای تعالی طلب کن که مرا پیش از تو قبض روح نماید فرمود چگونه طلب نمایم از خدای تعالی اجلی را که موجل و محتوم است عرض کرد پس برچه چیز قتال کنم با آنانی که مرا امر نموده ای فرمود بر سر بدعتهائی که در دین نهاده اند **سیزدهم** ابن ابی الحدید بسند خود از اعمش از عمار دهنی از ابو صالح حنفی روایت کرده است که روزی علی ع فرمود امشب رسول خدا را بخواب دیدم و از محنتهائی که از این امت بمن وارد شده بود شکایت کردم چندانکه گریه مرا در گرفت رسول خدا فرمود نظر کن چون نظر کردم سنگهای سخت دیدم و چون نیک نظر کردم دو نفر را دیدم که بزنجیر گران سخت بسته بودند اعمش گوید آن دو نفر را که آنحضرت در زنجیر دید معویه و عمرو بن العاص بود **چهاردهم** ابن ابی الحدید گوید عمرو بن مره از عبدالله بن سلمه از علی صلوات الله علیه روایت کرده است فرمود امشب رسول خدا را در خواب دیدم و بسوی او شکایت کردم فرمود اینست جهنم نظر کن بکسانیکه بدرآه هستند چون نظر کردم معویه و عمرو بن عاص را دیدم که ایشان را بپا در آویخته بودند و سر ایشان را با سنگ میکوبیدند **پانزدهم** صدر الائمه عند المخالفین بسند خود از عبدالرحمن ابن ابی لیلا روایت کرده است که پدرم گفت رسول خدا در روز خیبر رایت را بعلی ع داد و حدیث را نقل کرد تا آنکه گوید رسول خدا ص باو فرمود بپرهیز از کینهای پنهانی که از تو در دل کسانی که آشکار نمیکنند آنها را مگر پس از من لعنت میکند خدای تعالی بر ایشان و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان بعد از آن رسول خدا بگریست عرض کردم یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داد که منافقان بعلی ظلم میکنند و حق او را از او منع میکنند و با او قتال میکنند و اولاد او را میکشند و بر ایشان بعد از علی ستم میکنند و جبرئیل مرا از جانب خدای تعالی خبر داد که این ظلم برطرف شود هنگامی که قائم ایشان قیام کند و نام ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان مجتمع شوند و دشمن ایشان کم شود و بدخواه ایشان ذلیل گردد و حدیث را تا باخر نقل کرده است و تمام آن در باب ۴۰ امیم فی انه حامل اللواء یوم القیمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

باب سیصد و هشتاد و یکم در اینکه رسول خدا فرمود یا علی ستغدر بک الامة من بعدی و ما یلقیه من الشدة من بعده و امره له بالصبر و امره لقتال الناکثین والقاسطین والمارقین از روایات خاصه در این باب پنج حدیث است **اول** سید مرتضی در کتاب شافی بسند خود از ثعلبة بن یزید حمانی روایت کرده است که از علی ع شنیدم که فرمود از جمله عهدهای پیغمبر امی بمن این بود که فرمود ان الامة ستغدر بک من بعدی **دویم** ایضا سید در شافی بسند خود از ابوادریس اودی روایت کرده است که گفت علی ع فرمود که اگر از آسمان بر من رسید و ذره ذره شوم چنانکه مرغ مرا بمنقار خود چون دانه برچیند مرا بهتر است از اینکه بگویم از رسول خدا شنیدم و حال آنکه نشنیده باشم از آنحضرت شنیدم که فرمود یا علی ستغدر بک الامة بعدی **سیم** سید در شافی از زید بن علی بن الحسین روایت کرده است که علی ع میفرمود مردم با ابوبکر بیعت کردند و من بهمین جامه خود که پوشیده ام از او اولی بودم بعلم خلافت و خشم خود را فرو نشانیدم و انتظار کار خود را میکشیدم و فروتنی و خاکساری برابر گزیدم تا آنکه ابوبکر بمرد و عمر را خلیفه خود کرد باشد و بخدا سوگند که ابوبکر خود میدانست که من اولی ترین مردم بخلافت همچنین بپیراهن خود که پوشیده ام باز خشم خود را فرو نشانیدم دم درکشیدم و منتظر کار خود بودم تا آنکه عمر نیز جان را وداع گفت و خلافت را شوری انداخت در میان من و پنج دیگر و مرا در میان ششم این جماعت قرار داد مانند سهم جده و گفت قتل را بکشید پس از آن متحمل شدم و تن در دادم و دم در کشیدم تا آنزمان که شما مرا برای خود تکلیف مکر قتال با کار

بخدای تعالی **چهارم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت صادق ع از پدرش از جدش روایت کرده است که ام سلمه زوجه رسول خدا ص کنیزی آزاد کرده بود در باره علی ناسزا میگوید ام سلمه او را طلب کرد و باو گفت بمن رسیده است که در حق علی چنین و چنان میگوئی گفت بلی ای مادر ام سلمه گفت مادرت بعزایت بنشیند بنشین تا برای تو حدیثی بگویم که خود از رسول خدا ص شنیده ام بعد از آن خود دانی ما شش زن بودیم مانند زن در نزد رسول خدا ص و آنشب نوبت من بود من بحجره آمدم و عرض کردم یا رسول الله مرا اذن دخول است فرمود نه من برگشتم افتادم از ترس اینکه مبادا از راه غضب مرا رانده باشد و یا امری از آسمان در حق من نازل شده باشد دیری نگذشت که باز برگشتم و اذن دخول خواستم باز فرمود نه من شدیدتر از بار اول برگشتم افتادم تا زمانی نگذشت برگشتم آمدم و عرض کردم ادخل یا رسول الله فرمود ادخل یا ام سلمه من داخل شدم دیدم علی ع در پیش روی آنحضرت نشسته و میگوید پدر و مادرم بفدای تو باد یا رسول الله چون چنین و چنان شد مرا بچه امر میکنی فرمود بصبر کردن علی ع در باره این سخن را اعاده کرد باز فرمود بصبر علی ع بار سیم باز همان سخن را اعاده کرد رسول خدا فرمود ای برادر چون چنان شد بدر کش شمشیر خود را بگردن حمایل کرده و از غلاف بیرون میکشی و از ایشان میکشی تا وقتیکه مرا ملاقات کنی و از دم شمشیرت خون بچکد بعد از آن آنحضرت رو بمن کرد فرمود ای ام سلمه سبب برگشتن و افتادن تو چه بود عرض کردم از اذن ندادن من یا رسول الله فرمود بخدا سوگند که من ترا نراندم بجهت امری و تو بر نیکی خواهی بود از خدا و رسول و لکن وقتی آمدی که جبرئیل مرا خبر داد از حوادث و فتنه‌ای که پس از من خواهد شد و مرا امر کرد که آنها را بعلی بگویم و او را آگاه کردم ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابی طالب است برادر من در دنیا و برادر من است در آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابی طالب حامل لوای منست در دنیا و حامل لوای منست در آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابی طالب وصی و خلیفه منست بعد از من و ادا کننده وعدهای من و دور کننده دشمنان منست از حوض من ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابی طالب سید مسلمانان و امام پرهیزکاران و کشاننده پیشانی سفیدانست بسوی بهشت و قاتل ناکثان و قاسطان و مارقانست عرض کردم یا رسول الله ناکثان کیانند فرمود آنانکه با او در مدینه بیعت میکنند و در بصره بیعت را میشکنند عرض کردم قاسطان کدامند فرمود معویه و اصحاب او از اهل شام عرض کردم یا رسول الله مارقان کدامند فرمود اصحاب نهروان مولای ام سلمه چون این حدیث را شنید گفت فرجت عنی فرج الله عنک بخدا سوگند که دیگر هرگز علی را سب نمیکنم و موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است این حدیث را بسند خود از محمد بن المنکدر روایت کرده است که ام سلمه زوجه رسول خدا از الطف زوجات آنحضرت بود و آنحضرت او را از همه ایشان بیشتر دوست میداشت الی آخر و حدیث در باب بیست و نهم در حدیث هم ذکر شد **پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص خبر داد علی را با آنچه پس از آنحضرت باو میرسید از منافقان علی ع بگریه در آمد و عرض کرد یا رسول الله سؤال میکنم از تو بحق خودت و بحق قرابت و حق صحبتی که با تو دارم از خدای تعالی مسئلت کن که مرا بسوی خود قبض کند رسول خدا فرمود آیا سؤال میکنی مرا که خدا از اجل موجل خواهم علی ع عرض کرد پس بر چه چیز با ایشان جهاد کنم فرمود بر بدعتهائی که در دین میگذارند و این حدیث را موفق بن احمد نیز از طریق عامه بسند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است کما مر

باب ۳۸۲ در ردة که واقع شده است پس از رسول خدا و حدیث والحق مع علی از روایات عامه و در آن پانزده حدیث است **اول** در مسند احمد بن حنبل بسند خود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که علی ع در زمان حیات رسول خدا میفرمود خدای تعالی در قرآن خود فرموده است افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم بخدا که رسول خدا بمیرد یا کشته گردد شما از دین برمیگردید و بخدا سوگند که من برادر رسول و ولی و وارث اویم و کیست که اولی و احق باشد از من برسول خدا **دویم** در صحیح بخاری در ثلث آخر از جزو پنجم در تفسیر اینکه و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص خطبه خواند و فرمود ایها الناس در روز قیامت محشور خواهید شد بسوی خدا با پای برهنه و دست خالی بعد از آن فرمود کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الی آخر الایه بعد از آن فرمود آگاه باشید اول کسیکه از خلایق در روز قیامت پوشانیده شود ابراهیم خواهد بود و آگاه باشید که چون روز قیامت شود مردمانی از امت مرا بیاورند و ملائکه جهنم ایشان را گرفته بسوی آتش برند من عرض کنم پروردگارا اصحاب منند جواب آید خدای تعالی فرماید نمیدانی که اینها پس از تو چکردند پس من عرض کنم چنانکه عیسی ع عرض کرد که گفت و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید پس فرماید از وقتی که تو از ایشان مفارقت کردی این جماعت پیوسته بازدین خواهند رفت یعنی مرتد خواهند شد **سیم** در صحیح بخاری در جزو هشتم در باب قول رسول خدا لتتبعن سنن من قبلکم باسناد خود از ابوهریره از رسول

خدا صلعم روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود قیامت برپا نشود تا آنکه اخذ کنند امت من مأخذ قرنهای گذشته را شبر بشبر و ذراع بذراع
عرض کردند یا رسول الله اهل فارس و روم را میفرمایید فرمود این مردمان را نمیگویم نه اهل فارس و روم را چهارم در صحیح مسلم در ثلث آخر
جزو سیم از اجزاء ثلثه بسند صحیح خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلعم خطبه موعظت انگیز فرمود پس فرمود بتحقیق
که خدا تعالی شما را محشور خواهد کرد در روز قیامت با بدن برهنه و پای برهنه و دست خالی کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا
کنا فاعلین و بدانید که در روز قیامت اول کسی که از خلایق جامه پوشاند ابراهیم است و مردمانی از امت مرا در صحرای محشر در او برند
پس مالک جهنم ایشانرا گرفته بجانب آتش کشد من عرض کنم پروردگارا اینان اصحاب منند من گویند ای محمد تو نمیدانی که ایشان پس
از تو چه کردند پس میگویم آنچه بنده صالح خدا عیسی ع گفت و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم تا
آنجا که میفرماید ان تعذبهم فانهم عبادک پس خطاب رسد بمن که این جماعت پیوسته مرتد شدند و از دین بدر رفتند از وقتیکه از ایشان
مفارقت کردی و در حدیث وکیع و ... فقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک پنجم در جمع بین الصحیحین تالیف حمیدی در جزو
سیم از اجزای ثلثه در حدیث بیست و سیم از مسند ابوهریره از جمله احادیث متفق علیه در صحیح مسلم و بخاری از محمد بن زیاد از
ابوهریره از رسول خدا صلعم روایت کرده است که فرمود قسم بآنکسی که جانم در دست اوست که دور گردانم از حوض خود مردمانرا مانند
شتر غریب که از شتر بیگانه دور کنند ششم بخاری از حدیث زهری از سعید بن مسیب از ابوهریره آورده است که از بعضی از اصحاب
رسول خدا روایت میکرد که آنحضرت فرمود وارد میشود در روز قیامت بر من مردمانی از امت من پس ایشانرا از آنجا برانند و دور کنند
من عرض کنم پروردگارا اینان اصحاب منند فرماید ای محمد تو نمیدانی که پس از تو چه کردند ایشان بعد از تو مرتد شدند و از دین برگشتند
بکفر اصلی خود رفتند هفتم بخاری ایضا بر روایت بکر همین حدیث سابق را آورده است از حدیث ابن سهل از سعید بن مسیب بر وجه
و تعلیقا نقل کرده است هشتم ایضا بخاری گوید از زهری از محمد بن علی از ابوهریره روایت کرده است که او این حدیث را از رسول
خدا صلعم نقل میکرد و گوید ابن مسعود گفته است حدیث عقیل مرسل هو عن الزهری عن ابی هریره ولم یبینه نهم ایضا بخاری بر وفق
آورده است از حدیث عطا بن یسار از ابوهریره از رسول خدا صلعم که فرمود من ایستاده باشم و جماعتی بیایند و چون من ایشانرا شناختم
ملکی آمده و گوید بیایید من گویم ایشانرا بکجا میبری گوید بخدا سوگند که بسوی آتش گویم ایشان چکرده اند گوید پس از تو مرتد شدند دیگر
نبینم از آنکه از ایشان خلاص گردد مگر قلیلی از ایشانرا که مانند شتران بی شبان باشند که ایشانرا از بی شبانی بچراگاه سر دهند دهم در جمع بین الصحاح
الستة تالیف رزین عبدری در اواخر جزو دوم از اجزای اربعه از موطأ مالک آورده است که ابوهریره گفت رسول خدا صلعم فرمود هلاک
میکنند امت مرا این طایفه از قریش عرض کردند ما را چه امر میکنی یا رسول الله فرمود بکناره جستن از ایشان یازدهم موفق بن احمد که از
اعیان علمای عامه است گوید سید ابوطالب باسناد خود از علقمه و اسود روایت کرده است که ما نزد ابو ایوب انصاری آمدیم و گفتیم خدا تعالی
گرامی داشت ترا به پیغمبر خود ... تا قدم آنحضرت که در خانه تو خوابید و رسول خدا صلعم مهمان تو شد و این فضیلتی است که خدا تعالی
ترا بآن تفضیل داد بر سایر مردم ما را خبر ده از بیرون رفتن خود با علی بن ابی طالب پس ابو ایوب گفت من برای شما سوگند میخورم که
رسول خدا صلعم در همین خانه که نشسته اید نشسته بود و در خانه بجز آنحضرت و علی در جانب راست او نشسته بود و من در جانب چپ او و انس
در برابر او ایستاده بود که در حرکت آمد فرمود نظر کن کیست بر در انس بیرون رفت دید عمار یاسر است فرمود در باز کن عمار پاک و پاکیزه
است انس در باز نمود عمار داخل شد و سلام کرد رسول خدا صلعم بعمار مهربانی کرد پس فرمود ای عمار بعد از من فساد و ظلم ابتدا در میان امت
من خواهد شد چنانکه شمشیر در میان ایشان کشیده شود و بعضی بعضی را بکشند و از بعضی بیزاری جویند چون دیدی چنین شد از این مرد
اصلع که در جانب راست من نشسته کناره مکن و آن مرد علی بن ابی طالب است و هر گاه همه مردم بیک طرف روند و علی بیک طرف تو با علی باش
علی همراه است ... مردم ... که علی ترا از راه هدایت بیرون نبرد و بهلاکت دلالت نکند ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت
من اطاعت خدا است دوازدهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید در اخبار صحیح آمده است که رسول خدا صلعم فرمود لترکبن
سنن من قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه فقیل یا رسول الله الیهود و النصاری قال فمن اذا و گوید
و از اخبار صحیحه است منهم ... انتم کاموکب الیهود و النصاری سیزدهم ابن ابی الحدید گوید در صحیح المسلم و البخاری رحمهما الله که
می آورند در روز قیامت مردمانی از امت مرا پس ایشانرا از طرف شمال بسوی آتش برند و چون من ایشانرا ببینم که میبرند عرض کنم خدایا

اینان اصحاب منند من گویند نمیدانی بعد از تو چه کارها کردند پس بگویم آنچه بنده صالح خدا گفت و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم
فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید استاد در این حدیث از ابن عباس است چهاردهم ابن ابی الحدید
گوید ایضا در کتاب صحیحین از زینب بنت جحش روایت کرده است که روزی رسول خدا صلعم از خواب بیدار شد با چهره گلگون و میفرمود لا اله
الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب یعنی وای بر عرب از شری که زمان آن نزدیک شده عرض کردم یا رسول الله چون چنین شود ما را بچه امر
میکنی فرمود باید مردم از ایشان کناره بجویند این حدیث را ابوهریره از رسول خدا صلعم روایت کرده محتمل است که رسول خدا صلعم در جواب زینب
ابن عباس را فرمود لو ان الناس اعتزلوهم و تحت اللفظ عبارت همان است که مر قوم شد ولی گویا حاصل معنی این باشد که باید مردم از کسانیکه سبب
این شر میشوند کناره جویند و ایشان یکی است رسول ما یکی است نماز ما و ایشان یکی است حج ما و ایشان یکی است ... این واجبه نام نهیم
فرمود نام همین همان نامی که خدا تعالی بایشان نهاده است در کتاب خود ... کتاب خدا ... نام کدام است فرمود مگر
نشنیده قول خدای تعالی را تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله تا آنجا که میفرماید ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم
البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و تفسیر آیات در باب خود گذشت بالجمله فرمود چون اختلاف در میان مردم افتاد ما اولی بودیم بکتاب خدا و
برسول خدا و بدین حق پس ما آنیم مومنان و ایشان کافران و خدای تعالی خواست قتال نمودن با ایشانرا بسبب قتال با ایشان هدایت نمود خدا و خواسته او
از باب سیصد و هشتاد و سیم در اینکه دیدی که واقع شد بعد از رسول خدا صلعم و در حدیث الحق مع علی و اینکه در این باب خاصه و در آن
یازده حدیث است اول محمد بن یعقوب باسناد خود از حنان از پدرش از ابوجعفر ع روایت کرده است که فرمود پس از رسول خدا مردم مرتد
شدند مگر سه نفر عرض کردم آن سه نفر کیانند فرمود مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی رحمهم الله بعد از آن اندکی از مردم فهمیدند
ایشان که مدار امر در گردش آسیا بودند و نقطه ما شدند برکار در عرب بکردار ایشان منکر شدند و از بیعت ابا نمودند تا آنکه امیر المومنین را باکراه و بزور
واظهارا بیعت نمود و این است که خدا تعالی میفرماید و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من
ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین دویم ابن یعقوب بسند خود از عمرو بن ... از ابن ابی مقدام از پدرش روایت
کرده است که بخدمت حضرت ابی جعفر ع عرض کردم عامه میگویند که اجتماع مردم بر بیعت ابی بکر برضای الهی بود و چنین نیست که خدا تعالی امت
نکرده است محمد صلعم را بعد از آن حضرت ابوجعفر فرمود مگر نخوانده اند کتاب خدا را مگر نخوانده اند قول خدا را و ما محمد الا رسول الایه عرض
کردم عامه این را بمعنی دیگر تفسیر میکنند فرمود مگر خدا تعالی خبر نداده است از امم سابقه که فرموده است ایشان پس از مدتی که ... مختلف
شدند در آنجا که میفرماید و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم
البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و لو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید سوم در کتاب امالی بسند خود از
عکرمه از ابن عباس روایت کرده که علی ع در حیات رسول خدا صلعم این آیه را میخواند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم بعد از آن فرمود بخدا سوگند که ما مرتد نشویم بعد از آنکه خدا ما را هدایت فرموده و اگر بمیرد یا کشته شود قتال خواهم کرد
بر آنچه آنحضرت قتال کرد تا بمیرم و بخدا سوگند که من برادر و پسر عم و وارث او هستم و کیست که اولی باشد از من چهارم عیاشی در تفسیر خود
بسند خود از حنان بن سدیر از پدرش از ابوجعفر ع همان حدیث اول را تا باخر نقل کرده پنجم ایضا عیاشی باسناد خود از فضیل بن یسار از
ابوجعفر ع روایت کرده است که فرمود چون رسول خدا صلعم از دنیا رفت مردم همگی اهل جاهلیت شدند مگر چهار نفر علی و مقداد و سلمان
و ابوذر عرض کردم در عمار چه میفرمایید فرمود اگر بخواهی کسانی را که شایبه و ریبی در قلوب ایشان داخل نشد همین سه نفر بودند ششم
عیاشی باسناد خود از اصبغ ابن نباته روایت کرده است که در روز جمل از حضرت امیرالمؤمنین ع در ضمن سخنان آنحضرت که فرمود اینکه مردم
خدا تعالی هیچ پیغمبر را قبض نکرده مگر تا آنکه قرار داد در میان امت او کسی را برای او که مردم را براه او هدایت نماید و سنت او را طلب کند
و معالم دین حق که خدا تعالی بر بندگان خود فرض کرده بنده است مردم را دلالت نماید بعد از آن فرمود و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم الایه هفتم عیاشی باسناد خود از عمرو بن ابی المقدام از پدرش روایت کرده است که بخدمت
حضرت ابی جعفر ع عرض کردم عامه را گمان این است که اجتماع مردم بر بیعت ابوبکر حق بود و همان حدیث دویم باب را نقل کرده است تا آنجا که
میفرماید و زیاد کرده است این را و گفته است این دلیل است بر اینکه اصحاب محمد اختلاف کردند پس از آنحضرت فمنهم من آمن و منهم من کفر
هشتم عیاشی باسناد خود از عبد الصمد بن بشیر از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فرمود آیا میدانید که رسول خدا صلعم مرد یا کشته

پانزدهم [illegible]

مکر

شا لعند اشتعا منبر ما بل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم آنحضرت را مسموم کردند قبل از وفات و آن دو نفر او را سم دادند ما کفینم انهما وابوهما شر من خلق الله نهم عیاشی باسناد خود از حسین بن منذر روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله سؤال کردم از این آیه افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم از قتل و موت فرمود یعنی اصحاب آنحضرت آنانی که کردند آنچه کردند دهم ابن شهر آشوب از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در این آیه افان مات او قتل الآیه که گفت مراد بالشاکرین علی بن ابی طالب است و مرتدین بر پاشنه های پای خود کسانیند که از او رو گردانیدند یازدهم کشی رحمه الله از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود مردم بعد از رسول خدا مرتد شدند مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد عرض کردم عمار فرمود جاض جیضة ثم رجع یعنی عدول نمود و اعراض کرد بعد از آن برگشت فقیر گوید در نهایه گوید جاض یجوض بالجاء المهمله والضاد یعنی جال جولة یطلب الفرار و بالجمله فرمود میخواهی آنکه را که شک نکرد و زیبی بر دل او داخل نشد مقداد بود

باب سیصد و هشتاد و چهارم

در افتراق امت در از رسول خدا بر هفتاد و سه فرقه بکفر تمام از آنها ناجی است و آن فرقه شیعه علی است در بهشت و حدیث سه فرقه از روایات عامه و در آن سه حدیث است اول موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش است و یکی در بهشت و آنها کسانیند که حق تعالی در حق ایشان فرموده است و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و آنها من و شیعه منند دوم ایضا موفق بن احمد بسند صحیح از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود یا علی مثل تو در میان امت من مثل عیسی بن مریم است که قوم او سه فرقه شدند فرقه مؤمنان و ایشان حواریون بودند و فرقه دشمنان او و ایشان یهود و فرقه در عیسی غلو کردند و از ایمان بیرون رفتند و امت من در تو نیز سه فرقه خواهند شد یک فرقه شیعیان تواند و ایشان مؤمنانند و یک فرقه دشمنان تواند و آنها ناکثانند و فرقه دیگر غالیانند و ایشانند جاحدان خدا و ایشانند که اکراه کنند کافرانند پس تو یا علی و شیعیان تو در بهشت خواهید بود و دشمنان تو و غلو کنندگان در تو جایگاه جهنم است شعر الناس فیک ثلاث فرق فرقة رفعت و فرقة وضعت للجهل والعند و فرقة وقفت لا تدری بعقلها و لا بضاعة و هما عنها ذو دعو سیم ابن مردویه که از ثقات علمای سنت است بسند خود از ابان بن تغلب از مسلم روایت کرده است که از ابوذر و مقداد و سلمان شنیدم که میگفتند روزی ما در خدمت رسول خدا بودیم که سه نفر از مهاجران داخل شدند رسول خدا فرمود امت من پس از من سه فرقه خواهند شد فرقه اهل حق که باطل با ایشان آمیخته نشود مثل ایشان مثل طلا است که هر چه در آتش گذارد جلوه او زیاده شود و امام ایشان این مرد حاضر است و بجانب یکی از آن سه نفر که داخل شده بودند اشاره فرمود و فرمود و او است آنکه حق تعالی در کتاب خود فرموده است اماما و رحمة و فرقه اهل باطل که حق با ایشان آمیخته نگردد مثل ایشان مثل آهن است که هر چه در آتش گذارند خباثتش زیاده گردد امام ایشان این دیگر مرد است راوی میگوید پس من از اهل حق و امام ایشان سؤال کردم گفتند علی بن ابی طالب است و باقی را کتمان کردند تا من جهد کردم تا شاید نام ایشان را بگویند نگفتند این روایت اهل مذهب است فقیر گوید میتواند بود که مراد از خباثت آهن همان نجاست آن باشد چنانچه مذهب بعضی از اخباریین است و این احتمال را در این خبر از بعضی نقل کرده اند و یکی از ظرفای علمای ما زاد الله فضله نقل کرد که یکی از علمای اصول بقریه از قرای بحرین وارد شد اتفاقا عالم آن قریه اخباری بود و نوبتی از نجاست آهن در میان ایشان گفتگو شد و رندان شیخ اخباری همه در آن محفل جمع بودند تا آنکه کار بمشاجره انجامید و از طرفین صداها بلند شد شیخ اصولی به رندان شیخ اخباری گفت هیچ میدانید که شیخ شما چه میگوید گفتند نه گفت میگوید ضریح حضرت ابی الفضل العباس ابن علی بن ابی طالب علیه السلام نجس است و در آن وقت ضریح آنحضرت از پولاد بود و اکنون که نوبت سلطنت حضرت ناصر الدین شاه دولت خلد الله ملکه ضریح مطهر آنحضرت را از نقره کرده و در گرد آن کشیده اند و بالجمله رندان این سخن را از شیخ خود سؤال کردند و او تصدیق نمود که چون آن ضریح از آهن است مذهب من اینست که نجس است رندان پس از استماع این سخنان با آن شیخ که اهل بحرین را جهت اینان بحرکت آمده بر سر شیخ ریختند و او را چندان زدند که جان بداد و آن عالم اصولی را نگاه داشتند و مسند حکومت و قضاء مسلم ساختند و بفتاوی او عمل نمودند و ترک مذهب اخباریین کردند

باب سیصد و هشتاد و پنجم

در اینکه امت رسول خدا بعد از آنحضرت هفتاد و سه فرقه اند بکفر تمام از آنها ناجی است و آن فرقه شیعیان و پیروان علی اند از روایات خاصه و در آن یک حدیث است شیخ در کتاب امالی بسند خود از جعفر بن محمد از پدرانش از علی روایت کرده است که آنحضرت از راس الیهود پرسید شما چند فرقه شده اید راس الیهود عددی گفت حضرت فرمود دروغ گفتی بعد از آن رو بجانب مردم کرد فرمود بخدا سوگند اگر تکیه بر مسند خلافت کنم هر آینه حکم کنم در میان اهل تورات بتوراة ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان

و در میان اهل قرآن بقرآن ایشان یهود هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد فرقه ایشان در آتش است و یک فرقه در بهشت و آن فرقه کسانیند که پیروی نمودند یوشع بن نون وصی موسی را و نصاری هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک فرقه ایشان در جهنم است و یک فرقه ایشان در بهشت است و آنها کسانیند که پیروی شمعون وصی عیسی نموده اند و این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد هفتاد و دو فرقه ایشان در جهنم اند و یک فرقه ایشان در بهشت و آنها کسانیند که وصی محمد را پیروی کردند و دست مبارک بر سینه خود زد بعد از آن فرمود سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه ادعای محبت و پیروی من میکنند و یک فرقه از آن سیزده فرقه در بهشت است و ایشان شیعه نمط اوسط یعنی روندگان راه راست و دوازده فرقه دیگر در آتش جهنم خواهند بود

باب سیصد و هشتاد و ششم

در فضل دوستان و شیعیان و موالیان علی و موالیان ائمه از اولاد آنحضرت است از روایات عامه و در آن نود و پنج حدیث است اول در مسند احمد بن حنبل که یکی از علمای ایشان است عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از ابو المغیره از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود روزی رسول خدا مرا طلب کرد و مرا در حصار یافت که خوابیده بودم با پای مبارک مرا از خواب بیدار کرد و فرمود برخیز بخدا سوگند که ترا خوشنود گردانم تو برادر منی و پدر اولاد منی قتال میکنی بر سنت من هر که بمیرد بر عهد من او در کنز خدا است و هر که بمیرد بر عهد تو بتحقیق که وفا کرده و هر که بمیرد در محبت تو بعد از مرگ تو خدا ختم کند کار او را بایمنی و سلامت ختم کند مادامی که آفتاب طلوع کند یا غروب نماید دوم ایضا از مسند احمد حنبل بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین از فاطمه صغری از حسین بن علی علیه السلام از فاطمه دختر رسول خدا روایت کرده است که رسول خدا در حق شیعه فرمود بیرون آمد بر ما و فرمود خدا تعالی بشما مباهات کرد و آمرزید شما را عموما و علی را خصوصا و من فرستاده شدم بسوی شما جمیعا و با شما میگویم و با اقربای خود محاباه و فروگذار نمیکنم اینک جبرئیل خبر میدهد مرا که نیک بختی که کامل نیک بختی و حقیقت نیک بختی است آنست که علی را در حیات او و پس از موت او دوست دارد سیم مسند احمد بن حنبل عبد الله ابن احمد بن حنبل بسند خود از پدر از ابو صالح روایت کرده است که چون عبد الله بن عباس را زمان رحلت رسید گفت اللهم انی اتقرب الیک بولایة علی بن ابی طالب یعنی خداوندا تقرب می جویم بدرگاه تو بولایت علی چهارم مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که دوست دارد که متمسک شود بقضیب احمر که حق تعالی بید قدرت خود در بهشت عدن غرس کرده باید تمسک جوید بمحبت علی بن ابی طالب پنجم عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از علی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که پدرم مرا از جدش روایت کرده است که رسول خدا دست حسن و حسین را گرفت و فرمود هر که مرا و این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در بهشت در روز قیامت ششم عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش بسند خود از ابن بریده از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی چهار نفر از اصحاب مرا دوست میدارد و خبر داد مرا که خود ایشان را دوست میدارد و امر کرده مرا بدوستی ایشان عرض کردند ایشان کیانند فرمود علی از ایشان است فقیر گوید همانا مراد از آن سه نفر سلمان و مقداد و ابوذر است هفتم عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از شریک از رسول خدا روایت کرده است که فرمود خدا تعالی مرا بمحبت چهار نفر از اصحاب خود امر کرده و خبر داد مرا که خود ایشان را دوست میدارد تو یا علی از آن چهار نفری و تو یا علی از آن چهار نفری هشتم عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش از اسود بن عامر از شریک از رسول خدا روایت کرده است که خدا تعالی مرا امر کرده بمحبت چهار نفر از اصحاب من شریک گوید رسول خدا فرمود خدا تعالی مرا خبر داد که خود آن چهار نفر را دوست میدارد علی از آن چهار نفر است و سه نفر دیگر ابوذر است و سلمان و مقداد نهم از صحیح بخاری در وسط جزو هفتم همین حدیث سابق را بعینه نقل کرده است دهم ایضا صحیح بخاری در باب علامت حب فی الله لقوله عز و جل قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بسند خود از ابو وائل از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود المرء مع من احب یعنی مرد با کسی است که او را دوست میدارد نعم ما قیل حشر غلامان علی با علی است حشر غلامان عمر با عمر یازدهم ایضا بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله چه میفرمائی در حق مردی که قومی را دوست دارد و لکن با ایشان ملحق نشود رسول خدا فرمود المرء مع من احب پیروی کرده است او را در این حدیث جریر بن حازم و سلیمان بن قرم و ابو عوانه از اعمش از ابو وائل از عبد الله از رسول خدا دوازدهم ایضا بسند خود از ابو موسی روایت کرده است که از رسول خدا پرسیدند الرجل یحب القوم و لما یلحق بهم فرمود المرء مع من احب و پیروی کرده است او را در این حدیث ابو معاویه و محمد بن عبید سیزدهم بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که مردی بخدمت رسول خدا آمد و از قیامت سؤال کرد رسول خدا با او فرمود

قیامت چه مهیا کرده و چه توشه برداشته انس در گفت من نماز و روزه بسیاری نکرده ام و صدقه بسیاری نداده ام و لیکن خدا و رسول
خدا را دوست میدارم رسول خدا فرمود انت مع من احببت چهاردهم در کتاب جمع بین الصحیحین تالیف حمیدی حدیث پنجاه و نهم از
متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عبد الله ابن مسعود از عبد الله ابن مسعود روایت کرده است که مردی بخدمت رسول خدا آمد عرض
کرد چه فرمائی در خصوص مردی که قومی را دوست دارد و با ایشان ملحق نگردد رسول خدا صلعم فرمود المرء مع من احب پانزدهم در کتاب جمع
بین الصحاح الستة تالیف رزین عبدری در جزو سیم در باب مناقب حسن و حسین از سنن ابو داود از علی ع روایت کرده است که فرمود
هرگاه من از رسول خدا سؤال میکردم بمن عطا می کرد و اگر ساکت میماندم خود ابتداء میفرمود و روزی دست حسن و حسین را گرفته
فرمود هر که این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را دوست دارد و بمیرد در حالتی که متابعت کننده باشد سنت مرا با من خواهد بود در
بهشت شانزدهم ابن مغازلی شافعی بسند خود از زهری روایت کرده است که از انس ابن مالک شنیدم که گفت قسم بان خدائی که
جز او خدائی نیست که از رسول خدا صلعم بگوش خود شنیدم که فرمود عنوان صحیفه مؤمن محبت علی ابن ابی طالب است هفدهم ابن مغازلی
شافعی بسند خود از انس ابن مالک روایت کرده است که گفت رسول خدا صلعم فرمود داخل بهشت میشوند از امت من هفتاد هزار بی
حسابی پس ایشان بعد از آن بجانب علی ع ملتفت شده و فرمود ایشان از شیعیان تو اند و تو امام ایشانی هجدهم ابن مغازلی فقیه
بسند خود از امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود یا علی شیعیان ما با امر عیسی و هرگاهی که زنده اند چون روز قیامت
شود از قبرهای خود بیرون آیند و روهای ایشان مانند ماه شب چهارده درخشنده و نورانی است در حالتیکه الام موت از ایشان برطرف
شده باشد و موارد محشر بر ایشان آسان کردیده و برات امن و ایمان بایشان عطا نموده و اندوه از ایشان زایل ساخته باشند مردم ترسند
و ایشان از بی نصیب و مردم اند و همچنین باشند و ایشان را اندوهی نرسد نعلین ایشان از نور درخشنده باشد بر بالای ناقهائی که صاحب
پر و بال اند سوار شوند بی آنکه ایشان را ذلیل کرده باشند و صیحه زننده اند بی آنکه کسی ایشان را باز داشته باشد که دهنهای ایشان از طلای سرخ
و بدنهای ایشان نرم تر از حریر چه کرامتی که در نزد خدا تعالی دارند نوزدهم موفق ابن احمد که از فضلای علمای است بسند خود از ابو بریده
از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود خدا تعالی مرا امر کرده بمحبت چهار نفر از اصحاب من و مرا خبر داده که خود نیز ایشان را دوست
میدارد ما عرض کردیم یا رسول الله آن چهار نفر کدام اند و همگی ما دوست داریم که از آن چهار نفر باشیم رسول خدا فرمود آگاه باشید که
علی از آن چهار نفر است بعد از آن ساکت شد بعد از آن باز فرمود بدانید که علی از ایشان است باز ساکت شد بیستم موفق ابن احمد فقیه
بسند خود از معویة ابن ثعلبه روایت کرده است که مردی نزد ابوذر آمد و او در مسجد نشسته بود و علی ع در پیش روی او نماز می کرد گفت ای ابوذر
مرا خبر ده از آنکه محبوب ترین مردم در نزد تو کیست و بخدا سوگند که من میدانم محبوب ترین مردم نزد تو محبوب ترین مردم است نزد رسول
خدا صلعم ابوذر گفت بلی قسم بآنکسی که جان من در دست او است که محبوب ترین مردم نزد من محبوب ترین ایشان نزد رسول خدا صلعم و آنکس همین شیخ
است و بدست خود اشاره بجانب علی رضی الله عنه کرد بیست و یکم موفق ابن احمد همین سند از عوف ابن ابی عثمان نهدی روایت کرده
که مردی بسلمان گفت که بسیار سخت است محبت تو بعلی ع سلمان گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود کسی که دوست دارد
علی را پس تحقیق که مرا دوست داشته و کسی که دشمن دارد علی را پس تحقیق که مرا دشمن داشته بیست و دویم موفق ابن احمد بسند خود از علی
فرمود و روایت کرده است که از رسول خدا صلعم شنیدم که بعلی ع فرمود یا علی طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک
بیست و سیم موفق ابن احمد بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش علی ع از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود جبرئیل از نزد رب جلیل
بنزد من آمده و ورقی از آس سبز آورده که بخط سفید در آن نوشته بود من فرض کرده ام محبت علی ابن ابی طالب را بر مخلوق خود پس آنرا از جانب
ما برسان که آن من تبلیغ کن بیست و چهارم موفق ابن احمد بسند خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود
لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله النار ابدا یعنی اگر مردم بر محبت علی ع بودند خدا تعالی هرگز جهنم را نیافریدی بیست و پنجم
موفق ابن احمد بسند خود از حسن بصری از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود چون روز قیامت شود علی ابن ابی طالب بر بالای
فردوس نشیند و فردوس کوهی است که واقع است در اعلای بهشت و عرش رب العالمین بر بالای آن کوه واقع است و از پایین آن کوه نهرهای
بهشت جاری میشوند و در میان باغستانها و قصرهای بهشت متفرق میگردند و علی بر کرسی از نور نشسته و تسنیم از پیش روی او میگذرد کسی نگذرد احدی
از پل صراط مگر آنکه او را برات ولایت علی و ولایت اهل بیت علی باشد و آنحضرت مشرف میشود بر بهشت و دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان

آورد

خود را داخل جهنم بیت آنکه با مهرش ثواب است آنچه در عالم گناه، و آنکه با مهرش گناه است آنچه در عالم ثواب، مؤمن صدیق با مهرش بنالد از عمل
کافر زندیق با مهرش بنالد از عقاب بیست و ششم موفق ابن احمد بسند خود از عبد الله ابن مسعود روایت کرده است که رسول خدا
فرمود اول کسیکه علی را برادر خود گرفت از اهل آسمان اسرافیل بود بعد از آن میکائیل بعد از آن جبرئیل و اول کسیکه علی را دوست داشت
از اهل آسمان حاملان عرش بود بعد از آن رضوان خازن بهشت بعد از آن ملک الموت و آنکه ملک الموت رحم میکند بر دوستان علی بدرستی
قبض روح چنانکه بر انبیای سلف رحم میکرد بیست و هفتم موفق ابن احمد بسند خود از انس روایت کرده است که رسول خدا را در خشم
دیدم فرمود ای انس ترا چه چیز مانع شد از اینکه اذا نکردی و نگفتی آنچه را که از من شنیده بودی در حق علی ابن ابی طالب تا آنکه عقوبت الهی ترا بگرفت
و اگر نه این بود که علی از برای تو طلب مغفرت نمود هر آینه بوی بهشت بمشام تو نمیرسید و لکن بشارت باد ترا در باقیمانده عمر تو که دوستان
علی و دوستان ذریه او و دوستان ایشان پیش رونده و اول رونده گانند ببهشت و ایشانند همسایگان اولیای خدا و اولیای خدا
حمزه است و جعفر است و حسن است و حسین و اما علی ابن ابی طالب و صدیق اکبر است و بیم نرسد در روز قیامت از فزع اکبر کسی که او را دوست
دارد و فقیر گوید مراد از عقوبت در حدیث همان اکر بیکی بود که در پیشانی او پیدا شد بسبب نفرین حضرت امیر المؤمنین ع چنانکه از واقعه روز
غدیر سؤال کردند و او کتمان نمود و گفت فراموش کرده ام حضرت امیر المؤمنین ع فرمود خدا تعالی ترا بوضحی مبتلا کند که هر چه بخواهی آنرا بپوشانی
ظاهر گردد و احادیث آن در طی ابواب سابقه گذشت بیست و هشتم موفق ابن احمد بسند خود از مالک ابن انس از نافع از ابن عمر روایت
کرده است که رسول خدا صلعم فرمود هر که علی را دوست دارد خدا تعالی قبول کند نماز و روزه و عبادت او و مستجاب گرداند دعای او را آگاه
باشید هر که علی را دوست دارد در روز قیامت از هول حساب و صراط و میزان ایمن است آگاه باشید هر که بمیرد در دوستی آل محمد صلی الله علیه
من ضامن بهشت او میباشم با پیغمبران آگاه باشید هر که آل محمد را صلعم دشمن دارد در روز قیامت بیاید در میان دو چشم او نوشته باشد ایس من رحمة الله
یعنی نا امید از رحمت خدا مؤلف گوید موفق ابن احمد مردی است شافعی المذهب و مالک ابن انس آنکسی است که مذهب مالکی با و منسوب و یکی
از ائمه اربعه ایشان است و نافع همان است که مولای عمر ابن الخطاب است و از خوارج است و ابن عمر او عبد الله ابن عمر است و او از روسای نواصب
است که با علی بیعت نکرد و این حدیث از غرایب روایات ایشان است برا که همه ایشان از دشمنان آنحضرت اند و من ذکر منکم این حدیث را با زیاده
از روایات عامه بیست و نهم محمد ابن احمد ابن علی ابن شاذان در صد حدیث خود از طریق عامه در مناقب امیر المؤمنین ع از عبد الله ابن عمر
روایت کرده است که ما از رسول خدا صلعم از حال علی ابن ابی طالب سؤال کردیم آنحضرت در غضب شد و فرمود چه شده است گروهی را که
ذکر میکنند کسیرا که او را نزد خدا تعالی منزلتی است مثل منزلت من و مقامی است مانند مقام من مگر نبوة و بدانید که هر که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا از وی راضی شده مکافات او بهشت است و هر که علی را دوست دارد ملائکه برای او استغفار میکنند و درهای
بهشت بروی او باز شوند از هر دری که خواهند داخل شود بی حساب و هر که علی را دوست دارد خدا تعالی نامه عملش را بدست راستش دهد و حساب
او را کند مانند حساب پیغمبران و هر که علی را دوست دارد نمیرود از دنیا تا از حوض کوثر بیاشامد و از میوه درخت طوبی بخورد و مکان
خود را در بهشت ببیند و هر که علی را دوست دارد خدا تعالی سکرات موت را بر او آسان کند و قبر او را روضه از روضهای بهشت گرداند و هر که
علی را دوست دارد حق تعالی عطا کند باو بعدد هر رگی که در بدن او است حوری در بهشت و قبول کند شفاعت او را در حق هشتاد
نفر از عاصیان اهل بیت او و از برای او است بعدد هر موئی که در بدن او است شهری در بهشت و هر که علی را بشناسد و او را دوست دارد
خدا تعالی ملک الموت را در وقت مردن بنزد او فرستد با روی نیکو و خوب چنانکه بنزد انبیاء میفرستاد و هول نکیر و منکر را از او
بر دارد و قبر او را روشن گرداند و او را وسیع گرداند بمسافت هفتاد ساله راه و در روز قیامت روی او را سفید گرداند و هر که علی را دارد خدا تعالی دوست
او را در سایه عرش خود نگاه دارد با صدیقان و شهدا و صالحان و از هول محشر و فزع اکبر او را ایمن گرداند و هر که علی را دوست دارد خدا تعالی
حسنات او را قبول کند و از سیئات او در گذرد و او در بهشت رفیق حمزه سید الشهداء خواهد بود و هر که علی را دوست دارد خدا تعالی
حکمت در دل او ثابت گرداند و حق را بر زبان او جاری سازد و درهای رحمت بر روی او بگشاید و هر که علی را دارد او را امیر خدا نامند دوست
در دو زمین و خدا تعالی باو مباهات نماید بملائکه و حمله عرش خود و هر که علی را دوست دارد ملکی از زیر عرش او را ندا کند و گوید ای بنده
خاص خدا عمل را از سر گیر که خدا تعالی همه گناهان ترا آمرزید و هر که علی را دوست دارد در روز قیامت بیاید و روی او مانند ماه شب چهارده
باشد و هر که علی را دوست دارد خدا تعالی تاج کرامت بر سر او گذارد و لباس عزت بر او بپوشاند و هر که علی را دوست دارد بگذرد بر پل صراط مانند

زن جهنده و صعوبت گذشتن نه بینند و هر که علی را دوست دارد خدا تعالی برات آزادی از جهنم و برات آزادی از نفاق و گذشتن از صراط و ایمن بودن
از عذاب قبر او بنویسد و هر که علی را دوست دارد نامه عمل او را باز نکنند و میزانی برای او نصب ننمایند و با او گویند بی حساب داخل بهشت
شو و هر که بمیرد و دوستی آل محمد بمیرد ملائکه با او مصافحه کنند و ارواح انبیا او را زیارت نمایند و هر حاجتی که از خدا دارد خدا تعالی او را برآورد
کند و هر که بمیرد بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بمیرد با ایمان مرده است و من ضامن بهشت اویم حدیث سی ام
موفق بن احمد روایت کرده از بکر بن احمد از محمد بن علی از فاطمه دختر سید الشهدا علیه السلام از آن حضرت و عم بزرگوارش حضرت امام حسن که
ایشان فرموده اند حدیث کرد ما را آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلعم فرمود چون داخل بهشت شدم درختی در آنجا دیدم که میوه آن
حلی و حلل بود ساق آن اسبان ابلق بود و وسط آن حور العین بود و اعلای آن رضوان بود از جبرئیل پرسیدم این درخت از آن کیست گفت از آن
پسر عمت علی ابن ابی طالب علیه السلام چون خدا تعالی مخلوقات خود را امر کند که داخل بهشت شوند شیعه علی را بیاورند تا بپای این درخت رسانند
پس ایشان همه از این زیورها بپوشند و بر این اسبان ابلق سوار شوند پس منادی ندا کند که اینان شیعیان علی اند صبر کردند در دنیا بر اذیت
و اکنون باین گونه عطاهای الهی فایز گردیدند سی و یکم موفق بن احمد باسناد خود از علقمه مولای بنی هاشم روایت کرده است که رسول خدا
نماز صبح را با ما گذارده بعد از آن رو بجانب ما کرده فرمود ای گروه اصحاب امشب عمم حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را بخواب دیدم که
در پیش روی ایشان طبقی بود از کنار و فقیر گوید کنار میوه ایست معطر و شیرین و در رنگ و هیئت شبیه بعناب است و طبیعت آن را
بعضی گرم و تر دانسته اند و بعضی سرد و تر و عرب آن را نبق گویند و آن درخت را سدر گویند و در بلاد گرمسیر روید و هر که در زمستان خوران شود
دیدم و در روایات بسمره طبقی از انجیر در پیش روی ایشان گذاشته بود میخوردند ناگاه دیدم که بدل رطب گردید الحدیث و بالجمله فرمود چون ساعتی
از آن خوردند آن کنار بر گشته و انگور شد چون ساعتی از آن بخوردند آن انگور رطب شد پس ساعتی نیز از آن رطب خوردند من نزدیک ایشان رفتم
و گفتم پدر و مادرم بفدای شما باد کدام عمل را افضل یافتید گفتند پدران و مادران ما بفدای تو باد یافتیم بهترین اعمال الصلوات را و آب دادن
بر تو و آب دادن بر تشنگان و محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام و در روایات بسمره گفتند نماز و محبت علی بن ابی طالب و پنهان دادن صدقه سی و دوم
موفق بن احمد بسند خود از ابو بریده از پدرش روایت کرده است که روزی رسول خدا صلعم فرمود خدا تعالی امر کرده مرا که چهار نفر از اصحاب
خود را دوست دارم و مرا خبر داده که خود نیز ایشان را دوست میدارد عرض کردیم یا رسول الله آن چهار نفر کدامند فرمود علی از ایشان
است بعد از آن همین کلام را در روز دوم فرمود عرض کردیم یا رسول الله آن چهار نفر کدامند فرمود علی از ایشان است بعد از آن در روز سیم
نیز چنین فرمود عرض کردیم یا رسول الله آن چهار نفر کدامند فرمود علی از ایشان است و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و سلمان فارسی
رضی الله عنه سی و سیم موفق بن احمد بسند صحیح خود از حضرت امام حسین شهید علیه السلام روایت کرده است که از جدم رسول خدا
شنیدم که فرمود که هر که دوست دارد که زنده شود بحیات من و بمیرد بموت من و داخل شود بهشتی را که پروردگار من بمن وعده کرده است باید
که علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه طاهرین او را که امامان هدایت و چراغهای ظلمتند بعد از او دوست دارد که ایشان شما را از باب هدایت بیرون
نبرند و بباب ضلالت داخل ننمایند سی و چهارم موفق بن احمد بسند صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول
خدا صلعم فرمود حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة ع از آنکه حب دل است چه باک از محشر است سی و پنجم
موفق بن احمد از زید بن ارقم روایت میکند که رسول خدا صلعم فرمود کسیکه دوست دارد که متمسک باشد بقضیب احمری که خدا تعالی غرس
فرموده است آن را در بهشت عدن پس متمسک شود بمحبت علی بن ابی طالب علیه السلام شعر از آنکه شد سایه آن سرو ... در سایه او پرورش شد
طوبی سی و ششم موفق بن احمد از معجم طبرانی باسناد او از فاطمه زهرا صلوات الله علیها روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود خدا تعالی
مباهات کرد بشما و شما را آمرزید عامه و علی را خاصه و من فرستاده خدایم بسوی شما نه قوم را بی پروایی ام و نه خویشان را و امین و دانم اینک جبرئیل
امین او خبر میدهد و میگوید سعید کامل السعاده کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و پس از مرگ او و شقی کامل الشقاوه کسی است
که دشمن دارد علی را در حیات او و پس از مرگ او سی و هفتم موفق بن احمد بسند خود از ابوذر از جابر روایت کرده است که ما در خدمت
رسول خدا صلعم بودیم که علی علیه السلام در آمد رسول خدا صلعم فرمود برادرم آمد بعد از آن بجانب کعبه ملتفت شد و دست بر آن زد و فرمود قسم بآنکسی
که جان من بید قدرت اوست که این مرد و شیعیان او فایزانند در روز قیامت بعد از آن فرمود او اول شما است در ایمان آوردن با من و وفا
کننده ترین بعهد خدا از شما و ثابت تر است از شما در امر خدا و عادل تر است از شما در امر رعیت و تسویه کننده تر است از شما در قسمت و عظیم

تر

تر است در اجر از شما نزد خدا تعالی بعد فرمود که در شأن او این آیه نازل شده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نازل شد جابر
گوید بعد از آن هر وقت که علی علیه السلام بما بیامد اصحاب رسول خدا میگفتند خیر البریه آمد سی و هشتم موفق بن احمد گوید ناصر للحق باسناد
خود در حدیثی طولانی روایت کرده است که چون علی علیه السلام پس از فتح قلعه خیبر بخدمت رسول خدا آمد آنحضرت باو فرمود یا علی اگر نمی ترسیدم
از آنکه طایفه از امت من بگویند در حق تو آنچه نصاری در حق مسیح گفتند هر آینه امروز میگفتم در حق تو سخنانی که نمی گذشتی بر هیچ گروهی مگر
آنکه خاک قدم ترا برداشته تبرک می کردند و بفاضل آب وضوی تو استشفاء می نمودند شعر گر نبودی خلق را مسلک ضعیف ... ور نبودی
خلق محجوب کثیف ... غیر ازین منطق لبی بگشادمی ... در مدیحش داد معنی دادمی ... و لکن در فضل تو کافی است که با شی از من بمنزله هارون
از موسی و تو از منی و من از تو ام ارث میبری از من و وارث میبرم از تو مگر آنکه پیغمبری پس از من نمیباشد و تو ادا میکنی قرض مرا و قتال میکنی
بر سنت من و تو در فردای قیامت نزدیک ترین مردمی از من و تو اول کسی هستی که بر حوض من وارد شوی و اول کسی هستی که پوشانیده شوی
با من و اول کسی هستی که داخل بهشت شوی از امت من و آنکه شیعه تو بر بالای منبرهایی از نور خواهند بود و آنکه حق جاری است بر زبان
تو و ثابت است در دل تو و پیوسته در پیش چشم تست سی و نهم موفق بن احمد بسند صحیح خود از حضرت پیغمبر روایت کرده است که بعلی
فرمود یا علی با آفتاب سخن گوی که با تو سخن گوید علی علیه السلام گفت السلام علیک ایها العبد المطیع لله آفتاب در جواب عرض کرد و علیک السلام یا امیر
المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین یا علی تو و شیعه تو در بهشت خواهند بود یا علی اول کسیکه زمین شکافته شود و او بیرون آید
محمد است بعد از آن تو و اول کسیکه زنده میشود محمد است بعد از آن تو و اول کسیکه بدن او پوشانیده شود محمد است صلعم بعد از آن تو
گوید پس علی علیه السلام بسجده در افتاد و اشک از دیده اش جاری شد رسول خدا صلعم خود را در بالای او انداخت و گفت ای برادر و حبیب من سر بردار
که خدا تعالی بتو مباهات کرد بر اهل هفت آسمان چهلم موفق بن احمد بسند خود از ابو مریم روایت کرده است که از عمار بن یاسر شنیدم
که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود یا علی خدا تعالی ترا زینت کرده بزینتی که هیچ بنده از بندگان خود را بآن زینت نکرده باشد بزینتی
که از آن محبوب تر باشد نزد خدا ترا زاهد کرده در دنیا و ترا مبغوض نکرده باشد و محبت فقرا را در دل تو انداخته و راضی شده که فقرا پیروان
تو باشند و راضی شده اند که تو پیشوای ایشان باشی یا علی خوشا حال کسیکه ترا دوست دارد و ترا تصدیق کند و وای بر کسیکه ترا دشمن
دارد و تکذیب نماید و واجب است بر خدا تعالی که در روز قیامت ایشان را در جایگاه کذابان باز دارد چهل و یکم موفق بن احمد ... بسند
خود از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلعم در روز فتح خیبر فرمود لولا ان تقول طوائف من امتی و همان حدیث سی و هشتم
را تا آنکه میفرماید و تو در روز قیامت نزدیکترین مردمی از من بعد از آن فرمود یا علی تو در فردای قیامت بر بالای حوض کوثر خلیفه من
خواهی بود و دور میکنی و میرانی از حوض من منافقان امت مرا و تو اول کسی خواهی بود که بر حوض من وارد شوی و تو از میان امت من
اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی و شیعیان تو بر منبرهایی از نور نشسته همه سیراب و مسرور و با روهای سفید بر دور من ایشان را
شفاعت کنم پس در فردای قیامت در بهشت همسایگان من خواهند بود و آنکه دشمنان تو در فردای قیامت همگی تشنه و زبانها از شدت
عطش بیرون کشیده با روهای سیاه و گردنها از شدت ثقل غل و زنجیر کشیده و بدنهای با تازیانه های آتش کوبیده باشند یا علی جنگ
تو جنگ من است و صلح تو صلح من است و سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است و باطن تو باطن من است و تو باب علم منی و اولاد تو
اولاد منند و گوشت تو گوشت من است و آنکه حق با تو و بر زبان تو و در دل تو و در پیش چشم تو است و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است
چنانکه با خون و گوشت من و حق تعالی عز و جل مرا امر کرده است که ترا بشارت دهم بآنکه تو و عترت تو در بهشت خواهند بود و دشمن تو در جهنم
وارد نشود بر حوض دشمن تو و دور نکرده از آن دوست تو گوید علی علیه السلام بسجده در افتادم و خدا را حمد کردم بر آنچه انعام کرده بمن از اسلام و قرآن
و محبت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله چهل و دوم موفق بن احمد بسند خود از علی بن ابی طالب روایت کرده است
که روزی رسول خدا صلعم دست حسن و حسین را گرفت و فرمود هر که من و این دو فرزند من و پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود
در درجه من در روز قیامت و گویند این حدیث را ابو عیسی در جامع خود نقل کرده چهل و سیم موفق بن احمد بسند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلعم فرمود یا علی خدا تعالی بیامرزد گناهان تو و اهل تو و شیعه تو و دوستان شیعه تو و دوستان دوستان شیعه
ترا پس بشارت باد ترا ای انزع البطین که منزهی از شرک و مملوی از علم چهل و چهارم موفق بن احمد باسناد خود از رسول خدا صلعم
روایت کرده است که فرمود یا علی چون روز قیامت شود من بحبل خدا تعالی متمسک شوم و تو دامن مرا بگیری و اولاد تو دامن ترا بگیرند و شیعه ایشان دست بدامن

ایشان کرده و بر نبیهم ما را ایجاب زد **چهل و نهم** موفق بن احمد باسند خود از زید بن تبیع روایت کرده است که از ابو بکر رضی الله عنه شنیدم
که گفت دیدم رسول خدا را خیمه زده و تکیه بر کمان عربی کرده و در آن خیمه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند پس فرمود ای گروه
مسلمانان من صلحم با کسیکه صلح است با اهل این خیمه و جنگم با کسیکه جنگ است با ایشان و دوستم با کسیکه دوست ایشان است و دشمنم
با کسیکه دشمن ایشان است دوست نمیدارد ایشان را مگر حلال زاده و دشمن نمیدارد ایشان را مگر کسیکه حرام زاده باشد مردی از زید پرسید
ترا بخدا سوگند میدهم تو خود این را از زبان ابو بکر شنیدی گفت بلی قسم بخدای کعبه که بگوش خود شنیدم **چهل و ششم** موفق بن احمد
باسناد خود از ابو ذر رضی الله عنه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که جبرئیل نزد رسول خدا ص نازل شد و گفت یا محمد خدا ترا
امر کرده است که علی را دوست داری و دوستان او را نیز دوست داری که خدا تعالی علی را دوست میدارد و دوستان علی را دوست میدارد
چهل و هفتم موفق بن احمد باسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص امر فرمود هر که با علی مصافحه کند گویا که عرش را
مصافحه کرده و کسیکه با علی معانقه کند با من معانقه کرده و هر که با من معانقه کند با تمام انبیاء معانقه کرده و هر که یا دوستی از دوستان
علی مصافحه کند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و او را داخل بهشت گرداند بی حساب **چهل و هشتم** موفق بن احمد باسند خود از
عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون خدا تعالی آدم را آفرید و روح در او دمید آدم عطسه کرد و گفت الحمد لله
پس خدا تعالی باو وحی فرستاد که ای بنده من مرا حمد کردی بعزت و جلال خودم سوگند که اگر مقصودم آفریدن دو بنده از بندگان
خودم نبود هر آینه ترا نمی آفریدم عرض کرد الهی دو بنده تو از اولاد من خواهند بود فرمود بلی ای آدم سر خود را بالا کن و نظر نما آدم سر بالا کرد و نظر نمود
دید بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول نبی الرحمة علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر حقه لعن و خاب اقسمت بعزتی
و جلالی ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و اقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی **چهل و نهم** موفق بن احمد باسند خود
از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب را بهفت نام ندا کنند یا صدیق یا دال یا عابد
یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی برو تو با شیعیانت خود بسوی بهشت بی حساب شعر انما ثلث السبع مثل النیران کما صفات السبع کالافلاک
فی الکبرة و ولذا لها المرکز الابراج فی فلک المعنی طلعت مثل الشمس والقمر **پنجاهم** ایضا موفق بن احمد باسند خود از ابن عباس روایت کرده
است که رسول خدا ص فرمود چون روز قیامت شود خدا تعالی محمد و جبرئیل را بر صراط باز دارد و نمیگذرد احدی از آن مگر آنکه برات
از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه با او باشد **پنجاه و یکم** موفق بن احمد باسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا ص را از
شنیدم که چون داخل شد بر رسول خدا ص در صحن خانه اش و سر مبارکش در دامن دحیه کلبی است علی ع گفت السلام علیک کیف
اصبح رسول الله دحیه گفت بخیر یا اخا رسول الله علی گفت خدا تعالی از ما اهل بیت جزای نیکو بتو کرامت کناد دحیه گفت یا علی من ترا
دوست میدارم و ترا نزد من منقبتی است ای ابو تو امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و تو سید ولد آدمی در روز قیامت بغیر از
انبیاء و مرسلین و لوای حمد در روز قیامت بدست تو خواهد بود و تو و شیعیانت با تو بسوی بهشت میروید با محمد و گروه او مانند عروس
که بحجله در آید رستگار شد هر که بتو دوستی ورزید و زیان کرد هر که از تو دوری کرد تا آخر الحدیث و تمام این در حدیث دوم از باب هشتم
گذشت **پنجاه و دوم** ایضا موفق بن احمد باسناد خود از ابن مسعود روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود علی بن ابی طالب ع
حلقه ایست که بر در بهشت آویخته شده هر که با آن حلقه دست زد او بخنه داخل بهشت شد **پنجاه و سیم** موفق بن احمد باسناد خود
از عبد الله بن نعیم روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود محبت علی بن ابی طالب ع درختی است هر که بشاخه از شاخهای آن چنگ زد
داخل بهشت میشود **پنجاه و چهارم** موفق بن احمد باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی
فرمود یا علی انگشتری در دست راست کن تا از مقربان شوی عرض کرد یا رسول الله مقربان کدامند فرمود جبرئیل و میکائیل عرض کرد
بکدام انگشتری تختم کنم فرمود بعقیق سرخ که آن کوهی است که اقرار نمود بوحدانیت خدا و بنبوت من و بوصایت تو و بامامت اولاد تو و فرا
نمود از برای دوستانت بهشت را و از برای اولاد تو بفردوس برین **پنجاه و پنجم** موفق بن احمد باسند خود از علی بن ابی طالب ع روایت
کرده است که رسول خدا ص فرمود لا یحبک الا کل مؤمن تقی و لا یبغضک الا کل فاجر ردی **پنجاه و ششم** موفق بن احمد باسند خود از
عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابی طالب ع نظر کرد و فرمود یا علی تو سیدی در دنیا و سیدی در آخرت هر که ترا
دوست دارد مرا دوست داشته و دوست تو دوست خداست و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته و دشمن تو دشمن خداست وای بر کسیکه

ترا دشمن دارد بعد از من **پنجاه و هفتم** موفق بن احمد باسند خود از علی ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود آسمانها را با
اسم و اهل آنها ملائکه اند و زمین را نیز با ساکنانش آراسته و ایشان شیعیان تواند یا علی **پنجاه و هشتم** موفق بن احمد گوید الناصر للحق باسنا
سند خود از رسول خدا ص روایت کرده است که فرمودند داخل بهشت میشوند از امت من هفتاد هزار نفر بغیر حساب علی عرض کرد
آنها کیانند فرمود آنها شیعیان تواند و تو امام ایشانی **پنجاه و نهم** موفق بن احمد باسند خود از زینب دختر علی ع از فاطمه دختر رسول
خدا ص روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی بن ابی طالب ع فرمود اما تو ای پسر ابو طالب و شیعیان تو در بهشت خواهید بود و خواهند
[illegible] در صحرای محشر خود را محب تو مینامند بعد از آن بیرون میجهند از اسلام مانند جستن تیر از کمان ایشان را لقبی است
و ایشان را خارجی میگویند اگر ایشان را دیدی ایشان را بکش که مشرکند **شصتم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است
بسند صحیح خود از علی بن ابی طالب ع روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل از نزد رب جلیل نزد من آمد و گفت یا محمد پروردگار
من ترا سلام میرساند و میفرماید بشارت ده مؤمنانی را که عمل صالح میکنند و بتو و باهل بیت تو ایمان میآورند بهشت و ایشان
نزد من جزاهای نیکو است و داخل بهشت خواهند شد **شصت و یکم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه معتزله است در شرح نهج
البلاغه گوید صاحب کتاب مغارات بسند خود از ابو فاخته مولای ام هانی روایت کرده است که من در خدمت علی ع بودم که مردی حبشی
و لباس سفر داخل شد و عرض کرد یا امیر المؤمنین من نزد تو آمده ام از بلدی که در آنجا هیچ دوستی از دوستان تو نبود فرمود از کجا آمدی
عرض کرد از بصره حضرت فرمود اگر استطاعت این میداشتند که مرا دوست دارند هر آینه دوست میداشتند مرا و شیعیان من [illegible]
خدا بهم بسته در روز [illegible] و نمیرد از ما کسیکه منکر بود تا روز قیامت **شصت و دوم** ابن ابی الحدید از ابو غسان نهدی روایت کرده است
که قومی از شیعیان در رحبه مجلس امیر مؤمنان آمدند و آنحضرت بر روی حصیر [illegible] نشسته بود فرمود برای چه آمده اید عرض کردند محبت
تو ما را آورده است یا امیر المؤمنین فرمود هر که مرا دوست دارد می بیند مرا در جائی که دوست میدارد دیدن مرا و هر که مرا دشمن دارد می بیند
مرا در جائی که مکروه میدارد دیدن مرا بعد از آن فرمود بنده ئی شکر خدا از احدی بیش از من مگر پیغمبر او و در آن وقت ابو طالب [illegible]
زاده بود و من و رسول خدا ص در مسجد بودیم گفت بکشید کار خود را بعد از آن بمن گفت و من طفل بودم [illegible] پسر عمت خود را
[illegible] از نصرت او و بر ملا [illegible] و مکافات او [illegible] رسول خدا ص باز
فرمود ای عم تو نماز میکنی [illegible] و لکن [illegible] **شصت و سیم**
ابن ابی الحدید گوید جعفر احمر از مسلم ابن اعور از حبه عرنی روایت کرده است که علی ع فرمود هر که مرا دوست دارد با من خواهد بود اما تو
اگر تمام عمر خود را روزه داری و تمام شب را بعبادت گذرانی و در میان صفا و مروه با آنکه فرمود در میان رکن و مقام کشته شوی خدا
ترا مبعوث نکند مگر با آنکسی که او را دوست میداری و با او خواهی بود هر کجا باشد اگر در بهشت است در بهشت و اگر در جهنم است در جهنم
شصت و چهارم ابن ابی الحدید گوید حماد بن صالح از ایوب از ابو کهمس از علی ع روایت کرده است که علی ع فرمود سه طائفه در من
هلاک شدند یکی عاشق که مرا لعن کند دیگری مستمع که بشنود و اقرار نماید دیگری حامل دروغ و سلطان [illegible] است که مردم مبلغ کردند
من نزد او نفرت جویند و بیزاری جویند نزد او از من و حب مرا [illegible] و مذمت کنند و بر آن عیب نهند و حال آنکه حب من حب رسول
خداست و دین من دین رسول خداست و سه طایفه در من نجات یابند یکی آنکه مرا دوست دارد و دوستان مرا دوست دارد و یکی آنکه دشمن مرا دشمن
دارد و آنکه کینه مرا در دل گرفته است و بخصومت من برخاسته [illegible] من باشد بدانکه خدا و جبرئیل دشمن اویند و الله عدو
للکافرین **شصت و پنجم** ابن ابی الحدید از احمد حنبل در مسند او ورده است که رسول خدا ص فرمود یا علی نظر کردن بروی تو عبادت است و تو
سیدی در دنیا و سیدی در آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن
من دشمن خداست و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد **شصت و ششم** ایضا ابن ابی الحدید از احمد حنبل روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
شما را وصیت میکنم بمحبت برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب ع دوست نمیدارد او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق هر که او را
دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و خدا تعالی او را باتش جهنم عذاب خواهد کرد **شصت و هفتم**
ابن ابی الحدید بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که فرمود اگر شمشیر زنم بر بینی مؤمن که مرا دشمن دارد مرا دشمن نخواهد
داشت و اگر همه دنیا را بمنافق انفاق کنم که مرا دوست دارد مرا دوست نخواهد داشت و این چنین است که از جانب خدا محتوم شده بر زبان

پیغمبر امی که هیچ مؤمنی ترا دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی ترا دوست نخواهد داشت **شصت و هشتم** ابو نعیم در حلیة
الاولیاء در جزو سیم باسناد خود از عدی بن ثابت از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است از علی بن ابی طالب ع شنیدم که
فرمود قسم بآنکسی که دانه را شکافت و مخلوق را آفرید و ردای کبریاء و عظمت بر خود پوشانید که از جمله وصیتهای رسول خدا است
بمن که فرمود لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق ابو نعیم گوید هذا حدیث صحیح متفق علیه رواه جماعة **شصت و نهم**
ابو نعیم در کتاب حلیه پس از حدیث اول بدون فاصله از ابن حبیش از علی بن ابی طالب ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
و بدیهه در محبت دختر من فاطمه شریک کند و بمن نوشت یا فرمود بمن وصیت کرد که دوست ندارد ترا مگر مؤمن و دشمن ندارد ترا مگر منافق
حافظ ابو نعیم گوید این حدیث را جماعتی از اهل کوفه و غیر ایشان روایت کرده اند **هفتادم** در جزو دویم از کتاب فردوس باسناد خود
از سلمان فارسی روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است **هفتاد و یکم**
در کتاب جمع بین الصحیحین در جلد اول از مسند علی بن ابی طالب از رسول خدا ص روایت کرده است که فرمود یا علی دوست نمیدارد ترا
مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق **هفتاد و دویم** ابو نعیم در جزو اول از کتاب حلیة الاولیاء باسناد خود از حذیفه
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هر که خوشنود میشود باینکه زنده شود بحیات من و بمیرد بموت من و چنگ در زند بقضیب
یاقوتی که خدا تعالی او را بید قدرت خود آفریده و بان فرموده بشو پس شد باید که بعلی بن ابی طالب ع تولا کند و او را دوست دارد **هفتاد و
سیم** در کتاب حلیة الاولیاء در جزو مذکور پس از حدیث سابق باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود هر که مسرور و منبسط میشود باینکه زنده شود بزندگی من و بمیرد بمردن من و جای گیرد در بهشت عدن که خدا تعالی او را بید قدرت
خود غرس کرده است باید که پس از من دوست دارد علی را و دوست دارد دوستان علی را و پیروی کند با امامان پس از من که اهل
عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و علم و فهم بایشان عطا شده وای بر حال کسانیکه تکذیب میکنند فضل ایشان را از امت
من و قطع میکنند در ایشان پیوند مرا خدا تعالی شفاعت مرا نصیب ایشان نکرداند **هفتاد و چهارم** در جزو رابع از کتاب
حلیة الاولیاء تالیف ابو نعیم باسناد خود از زیاد بن مطرف از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود من احب ان
یحیی حیاتی و یموت میتتی و یسکن جنة الخلد التی وعدنی ربی التی غرس قضبانها بیده فلیتول علی بن ابی طالب ع فانه لن یخرجهم من هدی
و لن یدخلهم فی ضلالة یعنی علی مردم را از راه هدایت بیرون نبرد و در گمراهی داخل نکرداند **هفتاد و پنجم** ابو الحسن فقیه محمد بن احمد بن
شاذان در کتاب مناقب مائه از طرق عامه باسناد او از ابن عباس از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود خدا تعالی
از نور روی علی بن ابی طالب ع هفتاد هزار ملک آفرید که طلب مغفرت میکنند برای دوستان او تا روز قیامت **هفتاد و ششم**
ابن شاذان باسناد ایشان از ابن عباس روایت کرده است که مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله آیا محبت علی بن ابی طالب ع مرا
نفعی می بخشد فرمود نمیدانم تا از جبرئیل سؤال کنم پس جبرئیل با سرعت تمام آمد رسول خدا ص از او پرسید آیا محبت علی بن ابی طالب ع
بان مرد نفعی می بخشد جبرئیل گفت نمیدانم تا از اسرافیل سؤال کنم پس بالا رفت و از اسرافیل سؤال کرد اسرافیل گفت نمیدانم تا از رب العزة
مناجات کنم پس خدا تعالی باسرافیل وحی فرستاد که ای اسرافیل بجبرئیل بگو بمحمد سلام رساند و بگوید تو از من بمنزلتی هستی که خود
بخواهی و من و علی نزد من چنانیم که تو نزد مائی و دوستان علی نزد من چنانند که علی نزد تو و مخفی نماند که این اخبار را ابن شاذان
در این کتاب خبر در این باب و پنجم بر سایر ابواب از راههای عامه ذکر میشود همه اینها از روایات عامه است **هفتاد و هفتم** ابن شاذان
از علی بن الحسین از پدرش از امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود خدا تعالی فرض کرده است بر شما اطاعت مرا و نهی
فرموده شما را از معصیت من و واجب کرده است بر شما پیروی او را و فرض کرده است بر شما اطاعت من و نهی کرده است شما را از معصیت او و نهی کرده
نهی فرموده شما را از معصیت من و او را برادر و وزیر و وصی و وارث من کرده است و او از من است و من از اویم حب او ایمان است و بغض او
کفر است و محبت او محبت من است و او مولای هر کسی است که من مولای اویم و من مولای هر مسلم و مسلمه ام و من و او پدران این امتیم
هفتاد و هشتم ابن شاذان از طرق عامه باسناد خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که در خدمت رسول خدا نشسته
بودم ناگاه علی از در درآمد رسول خدا او را نزد خود خواند و روی او را با برد خود پاک میکرد و فرمود یا ابا الحسن ترا بشارت دهم
با خبری که مرا جبرئیل بان بشارت داد عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود در بهشت چشمه ایست که آنرا تسنیم گویند و دو نهر از ان چشمه میاید که اگر

همه کشتیهای دنیا را در ان دو نهر اندازند هر اینه جاری شوند و در کنار ان دو نهر از مروارید و مرجان است و گیاه انها همه از زعفران
بر کنار ان دو نهر کرسیهائی است از نور و بر بالای ان کرسیها مردمانی نشسته اند بر پیشانی ایشان با خطی از نور نوشته است ایشان
دوستان علی بن ابی طالب اند ع **هفتاد و نهم** ابن شاذان باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابی طالب ع
فرمود یا علی جبرئیل مرا خبر داد در حق تو بامری که دیده ام روشن شد و دلم شاد گردید گفت یا محمد خدا تعالی بمن فرموده محمد را از من
سلام برسان و او را آگاه گردان که علی امام هدایت است و چراغ ظلمت است بر همه اهل دنیا حجت خدا و است صدیق اکبر و فاروق اعظم و من
بعزت خود سوگند یاد کرده ام که داخل جهنم نکنم احدی را از انها که با او تولا جویند و تسلیم نمایند بامر او و باوصیای او پس از او و داخل بهشت
نکنم کسی را که ترک کند ولایت و تسلیم او و اوصیای او را پس از او و حق است این سخن من هر اینه پر خواهم کرد جهنم و طبقات انرا از دشمنان او و
پر خواهم کرد بهشت را از دوستان و شیعیان او **هشتادم** بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
در شب معراج نگذشتم بر هیچ ملائی از ملکوت آسمان و بر هیچ حجابی از حجابها بالای انها مگر اینکه دیدم انها را که همه از ملائکه خدا پر بود
و همه میگفتند که ای محمد بشارت باد بر تو که خدا تعالی عطا فرموده است بتو چیزی را که عطا نکرده است باحدی پیش از تو و عطا نمیکند باحدی
بعد از تو عطا کرده بتو علی بن ابی طالب را که برادر تو باشد و فاطمه را که زوجه او باشد و حسن و حسین را که اولاد تو باشند و دوستان
ایشان را که شیعه تو باشند یا محمد تو افضل انبیائی و علی افضل اوصیا است و فاطمه سیده زنان عالمیان است و حسن و حسین مکرم
ترین کسانیکه داخل بهشت میشوند از اولاد انبیاء و شیعه او افضل کسانیکه در عرصات قیامت قدم گذارند می باشند غرفها
و قصرهای بهشت را تفرج میکنند و بنوشیدن و رفتن در گشتن مرا امیر میکنند و اگر خدا تعالی در کوشش جن و انس پرده میکشید هر اینه
باقی نمیماند احدی از ایشان مگر اینکه این سخن را می شنید **هشتاد و یکم** ابن شاذان از اصبغ بن نباته روایت کرده است که سلمان فارسی
رضی الله عنه از علی بن ابی طالب ع و فاطمه سؤال کرد گفت از رسول خدا ص شنیدم که بر منبر فرمود بر شما باد بعلی بن ابی طالب ع که او مولای
شما است او را دوست دارید و بزرگ دارید و امر کنند اطاعت او نمائید و احوال او بجوئید و اگر موه بکرامت الامام الرضی بر ربی **هشتاد و دویم** ابن شاذان
باسناد خود از موسی بن جعفر از پدرش از جدش از حسین بن علی ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود داخل بهشت شدم دیدم
بر در بهشت با خط طلا نوشته است لا اله الا الله محمد حبیب الله علی بن ابی طالب ولی الله فاطمة امة الله الحسن و الحسین صفوة الله علی
محبیهم رحمة الله علی مبغضیهم لعنة الله **هشتاد و سیم** ابن شاذان از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود هر که خواهد
بر خدا توکل کند باید اهل بیت مرا دوست دارد و هر که خواهد از عذاب قبر نجات یابد اهل بیت مرا دوست دارد و بخدا سوگند احدی
ایشان را دوست نداشته مگر اینکه در دنیا و آخرت سود برده باشد **هشتاد و چهارم** ابن شاذان باسناد خود از حذیفة بن الیمان روایت
کرده است که روزی رسول خدا ص از جای برخواست و میان دو چشم علی را بوسید و فرمود یا ابا الحسن تو عضوی هستی از اعضای من
فرود می آئی در هر جا که بخواهی و جای تو در بهشت در درجه وسیله است پس خوشا حال تو و شیعیان تو بعد از تو **هشتاد و پنجم** ابن شاذان
باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود علم پنج جزو است خدا تعالی چهار جزو انرا بعلی عطا کرده
و یک جزو انرا به همه مردم و قسم بانکسی که مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده است که علی با آن یک جزو از مردم اعلم است از خود ایشان بان جزو
گوید قنبر بن احمد باسناد خود از هلال بن حامد روایت کرده است که روزی رسول خدا ص بر ما وارد شد و روی او مانند قرص قمر
میدرخشید عبد الرحمن بن عوف از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله این نور روی تو از چه چیز است فرمود از بشارتی که از جانب
پروردگار من در خصوص برادر و پسر عم و دختر من بمن رسید خدا تعالی فاطمه را بعلی تزویج کرد و رضوان خازن بهشت را امر
فرمود که درخت طوبی را حرکت داد و رقعهائی یعنی براتهائی بعدد دوستان اهل بیت من بجای میوه از ان بارید و در زیر ان
ملائکه از نور آفرید و هر فرشته موکل نوشته کرده باشد پس چون قیامت بر پا شود اهل محشر همه جمع شوند ملائکه در میان خلائق ندا
کنند و نباشد دوستی از دوستان اهل بیت مگر اینکه یکی از ان رقعها را بدست او دهند که برات آزادی او باشد از آتش جهنم برکت
برادر و پسر عم و دختر من که زوجه اوست مردان و زنان از محبان ایشان از آتش جهنم ازاد می کنند **هشتاد و ششم** ابن شاذان باسناد
خود از ابو ایوب سجستانی روایت کرده است که گفت من طواف میکردم در اثنای طواف انس بن مالک بمن رسید و گفت ترا بچیزی بشارت
دهم که خوشنود شوی گفتم بلی گفت در مسجد مدینه در برابر رسول خدا ص ایستاده بودم و او در روضه نشسته بود پس فرمود بشتاب و برو

کنند که

و علی بن ابی طالب را نزد من بیاورید رفتم و علی و فاطمه را دیدم بعلی عرض کردم رسول خدا ترا می‌طلبد علی با من نزد رسول خدا
آمد رسول خدا فرمود یا علی جبرئیل سلام کرد علی گفت السلام علیک یا جبرئیل جبرئیل جواب سلام باز داد رسول خدا فرمود
یا علی اینک جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شده و میگوید خوشا حال تو و حال شیعیان تو و وای بعد از آن وای بر حال دشمنان
تو چون روز قیامت شود منادی از میان عرش ندا کند محمد و علی کجایند پس شما را در آسمان برند تا در حضور خدا بایستانند
پس خدا تعالی به پیغمبر خود گوید علی را در بالای حوض خود بدار این کاسه را بدست او بده تا دوستان و شیعیان خود را سیراب کند و احدی
از دشمنان خود را نچشاند و امر نماید که محاسبه دوستان خود را آسان نمایند و آسان کنند و امر فرماید که ایشان را به بهشت برند
هشتاد و هفتم ابن شاذان باسناد خود از عمر بن خطاب روایت کرده است که از ابوبکر بن ابی قحافه شنیدم که گفت از رسول
خدا شنیدم که فرمود خدا تعالی آفرید از نور روی علی بن ابیطالب ملکی چند را که تسبیح و تقدیس میکنند و ثواب میکنند این را
از برای محب و محبت فرزندان او **هشتاد و هشتم** ابن شاذان بسند خود از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز
قیامت شود منادی علی بن ابی طالب را بهفت نام ندا کند که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی مر انت و شیعتک
الی الجنة بغیر حساب یعنی تو با شیعیان تو بی حساب داخل بهشت شوید **هشتاد و نهم** ابن شاذان بسند خود از ابوهریره روایت
کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی در آسمان چهارم یکصد هزار ملک آفریده و در آسمان پنجم سیصد هزار ملک و در آسمان
هفتم ملکی آفریده است که سرش در زیر عرش است و دو پایش در زیر زمین و در آنجا ملائکه آفریده است زیاده از طایفه ربیعه و مضر و ایشانرا
طعام و شرابی نیست مگر صلوات فرستادن بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و دوستان او و استغفار از برای شیعیان و دوستان
گناهکار او **نودم** ابن شاذان باسناد خود از موسی بن جعفر از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون
حق تعالی بهشت عدن را آفرید با او فرمود زینت شو بهشت عدن زینت شد و زینت در آمد و بر خود بالید خدا تعالی فرمود شاد باش
بعزت و جلال خود سوگند که ترا نیافریدم مگر از برای مؤمنان خوشا حال تو و کسانیکه در تو ساکن خواهند شد بعد از آن فرمود
یا علی خدا تعالی بهشت عدن را نیافرید مگر از برای تو و شیعیان تو **نود و یکم** ابن شاذان باسناد خود از سعید بن جباره(?)
از کسی که میگفت از رسول خدا شنیدم که فرمود علی سید عرب است عرض کردند یا رسول الله تو سید عرب نیستی فرمود من سید
اولاد آدمم و علی سید عرب است هر که او را دوست دارد و با او تولا جوید خدا تعالی او را دوست دارد و او را هدایت کند و هر که او را
دشمن دارد و کینه او را در دل نگاه دارد خدا تعالی او را کور گرداند حق علی بر گردن مردم مثل حق من است و اطاعت او اطاعت من است
غیر آنکه پس از من پیغمبری نباشد هر که از او مفارقت کند از من مفارقت کرده و هر که از من مفارقت کند از خدا تعالی مفارقت کرده من شهر
حکمتم و آن شهر بهشت است و علی دروازه آن شهر است چگونه راه یابد راه یابنده بسوی بهشت مگر از دروازه آن علی بهترین بشر است هر که ابا کند
کافر است **نود و دوم** ابن شاذان باسناد خود از محمد تقی از پدرش از جدش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن
علی از فاطمه دختر حسین از پدرش و از عمش حسن از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون داخل بهشت شدم در آنجا درختی
دیدم که بارش همه زینت و زیور است و در اسفل آن درخت اسبان ابلق و در وسط آن حور العین و در اعلای آن رضوان بجبرئیل گفتم این
درخت از آن کیست گفت از آن پسر عمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب چون خدا تعالی امر کند مخلوقات خود را که به بهشت روند شیعه علی
ابن ابیطالب را بیاورند تا بپای این درخت پس از زیور این درخت بهره خود را برداشت کنند و بر اسبان ابلق سوار شوند و منادی ندا کند ایشان
شیعه علی بن ابی طالب‌اند صبر کردند در دنیا بر اذیت منافقان و امروز باین عطاها فایز گردیدند و این حدیث در همین باب سابق از طریق
اخطب خوارزمی موفق بن احمد نیز بهمین ذکر یافت و اعاده آن بملاحظه تغییر سند بود **نود و سیم** ابن شاذان از طریق عامه باسناد
ایشان از جعفر صادق از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داد که هر که
بداند که خدائی نیست جز من و اینکه محمد بنده و رسول من است و اینکه علی بن ابی طالب خلیفه من است و اینکه امامان از اولاد او حجتهای
منند او را داخل بهشت گردانم برحمت خود و او را از آتش جهنم نجات بخشم بعفو خود و مباح گردانم برای او قرب خود را و واجب گردانم برای
او کرامت خود را و تمام گردانم برای او نعمت خود را و او را از بندگان خاص خالص خود گردانم اگر مرا ندا کند لبیک گویم و اگر مرا بخواند اجابتش
کنم و اگر از من سؤال کند باو عطا کنم و اگر ساکت ماند سبقت جویم و اگر بد کند بر او ببخشم و اگر از من گریزان شود او را بسوی خود خوانم و اگر

بازگشت بسوی من کند او را قبول کنم و اگر در مرا کوبد باز کنم و هر که گواهی ندهد بیکانگی من یا آنکه بان گواهی دهد و گواهی ندهد بآنکه
محمد بنده و فرستاده من است یا آنکه بان نیز گواهی دهد و لکن گواهی ندهد بآنکه علی بن ابی طالب خلیفه من است یا آنکه بان گواهی دهد
و لکن گواهی ندهد بآنکه امامان از اولاد او حجتهای منند بتحقیق که چنین کسی نعمت مرا انکار کرده است و عظمت مرا خوار شمرده و بآیات
و کتب و رسل من کافر شده است اگر مرا طلبد محجوب کنم و اگر از من سؤال کند محروم گردانم و اگر ندا کند نشنوم و اگر مرا خواند مستجاب
نگردانم و اگر بمن امیدوار گردد مأیوس گردانم و ما انا بظلام للعبید و من بر بندگان خود ستمکار نیستم جابر بن عبد الله از جای خود برخاست
و عرض کرد یا رسول الله امامان از اولاد علی بن ابی طالب کیانند فرمود حسن و حسین که جوانان اهل بهشتند بعد از آن سید عابدان
زمان خود علی بن الحسین بعد از آن باقر محمد بن علی و ای جابر تو او را خواهی دید و بخدمتش خواهی رسید چون بخدمتش رسیدی او را
از من سلام برسان بعد از آن صادق جعفر بن محمد بعد از آن کاظم موسی بن جعفر بعد از آن رضا علی بن موسی بعد از آن تقی محمد بن
علی بعد از آن نقی علی بن محمد بعد از آن زکی حسن بن علی بعد از آن فرزندش قائم بحق مهدی امت من که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد
از ظلم و جور ایشان خلفاء و اوصیا و اولاد و عترت منند هر که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را
اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت کرده و هر که همه ایشان یا یکی از ایشان را انکار کند مرا انکار کرده
و بایشان نگاه میدارد خدا تعالی آسمانها را که بر زمین نیفتند و بایشان حفظ میکند خدا تعالی زمین را که اهلش را فرو نبرد **نود و چهارم**
ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از علی بن عبد الله البلخی روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که
بمیرد بر حب آل محمد شهید مرده و هر که بمیرد بر حب آل محمد مغفور مرده و هر که بمیرد بر حب آل محمد تائب مرده و هر که بمیرد بر حب آل محمد مؤمن
کامل الایمان مرده است و هر که بمیرد بر حب آل محمد ملک الموت او را بشارت بهشت دهد بعد از آن منکر و نکیر او را بشارت بهشت
دهند و هر که بمیرد بر حب آل محمد او را بسوی بهشت در کشند مانند عروسی که در شب زفاف بخانه شوهر برند و هر که بمیرد بر حب آل محمد خدا تعالی
ملائکه رحمت را زوار قبر او کند و هر که بمیرد بر حب آل محمد بر سنت و جماعت مرده و هر که بمیرد بر بغض آل محمد کافر مرده و هر که بمیرد بر بغض
آل محمد بوی بهشت بمشامش نرسد **نود و پنجم** ایضا حموینی باسناد خود از مقداد بن اسود روایت کرده است که رسول خدا فرمود
معرفت آل محمد نجات است از آتش جهنم و محبت آل محمد گذشتن است بر صراط و ولایت آل محمد امان است از عذاب **باب ششصد و هشتاد و
هفتم** در فضل دوستان و شیعیان و موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه از روایات خاصه و در آن پنجاه و دو حدیث است
اول شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که دیدم رسول خدا دست بر کتف
علی زده فرمود یا علی هر که ما را دوست دارد او عربی است و هر که ما را دشمن دارد علج است شیعیان ما اهل بیوتات و معادن و شرفند
و کسانیکه تولد ایشان صحیح است و نیست بر ملت ابرهیم مگر ما و شیعیان ما و باقی مردم از آن ملت بیزارند و خدا و ملائکه او بیزاری
میکنند از دشمنان شیعیان ما همچنانکه بیزاری میکنند مردم بیتیان خانه زاد(?) **دوم** ایضا شیخ در کتاب امالی بسند متصل از جابر
روایت کرده است که از ابن مسعود شنیدم که میگفت رسول خدا فرمود که خدا تعالی آتش را حرام کرده بر کسیکه بمن ایمان آورد و علی را
دوست داشته و با او تولا جسته و لعن کرده خدا هر کسی را که حق علی را انکار کرده یا در او شک نموده یا با او دشمنی کرده علی از من بمنزله پوست ما بین
چشم و ابروی من است **سیم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم
که فرمود هر که دوست دارد که مجاور پروردگار جلیل را در خانه او و ایمن باشد از حرارت آتش سوزنده او باید که بعلی بن ابی طالب تولا جوید
چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود آورده است که سماعة بن مهران بخدمت حضرت صادق آمد حضرت باو فرمود بدترین مردم کیست عرض
کردم ماییم یابن رسول الله آنحضرت از این سخن در غضب شد بمثابه که گونهای صورتش سرخ گردید و در آنوقت تکیه کرده بود چون این کلام را
از سماعه شنید راست نشست و فرمود ای سماعه من شر الناس بدترین مردم کیست عرض کردم بخدا سوگند که با تو دروغ نگفتم یابن رسول
الله مائیم بدترین مردم نزد مردم از اینکه ما را کافر و رافضی میگویند آنحضرت بمن نظر کرد و فرمود چون است وقتیکه شما را بسوی بهشت برند
و دشمنان شما را بجانب جهنم برند و ایشان بسوی شما نظر کنند و بر بعضی از شما انتظار شما را کشند و گویند ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من
الاشرار چیست ما را که نمی‌بینیم در دوزخ مردانی را که ما ایشانرا در دنیا از بدان و بدکاران میشمردیم ای سماعه پسر مهران هر یک از شما کار
ناشایسته کند چون روز قیامت شود میرویم ما در روز قیامت بسوی خدا تعالی و شفاعت او کنیم و خدا تعالی قبول شفاعت ما کند بخدا

قسم که داخل نمی‌شوند در آتش از شما که شیعیان ما باید ده کس و بخدا قسم که داخل آتش دوزخ نمی‌شود از شما پنج کس و بخدا قسم که داخل نمی‌شود از شما سه کس و بخدا قسم که داخل آتش نمی‌شود از شما یک کس پس مسابقت نمائید در درجات و اکیدوا عدوکم بالورع پس بدرستیکه داخل شدن در درجات بهشت و از بسبب عبادات و اعمال نیکو است و هیچکس نمی‌سازید شما خود را بورع و پرهیزکاری فقیر گوید مراد از مسابقت در درجات اینست که اصل دخول در بهشت برای شما بشفاعت ما مهیا و آماده است اما اگر خواهید بدرجات عالیه بهشت فایز گردید باید بازای آن اعمال نیکو بجا آورید و این از بشارات عظیمه است جعلنا الله من شیعتهم وحشرنا الله فی زمرتهم ورزقنا الله شفاعتهم امین ثم امین برحمتک یا ارحم الراحمین **پنجم** شیخ در کتاب المجالس بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده است که گفت مدت هیجده سال مولای و امام خود ابو جعفر محمد بن علی را خدمت کردم و چون خواستم از خدمتش مرخص شوم او را وداع کردم و عرض کردم مرا پندی گوی فرمود پس از هیجده سال خدمت ای جابر بشنو و بپند گوی عرض کردم بلی شما دریای هستید بی کران که هرگز تمام نشود و احدی بقعرش نرسد فرمود ای جابر شیعیان مرا از من سلام برسان و ایشان را اعلام کن باینکه میان ما و خدا قرابت و خویشی نیست و بخدا تقرب نتوان جست مگر بطاعت و عبادت ای جابر هر که خدا را اطاعت کند ما را دوست دارد و او ولی ماست و هر که خدا را معصیت کند ما را با او نفعی ندهد ای جابر کیست آنکسی که از خدا سؤال کند و خدا با و عطا نفرماید یا بر او توکل کند و او کفایت نفرماید و باو اعتماد کند و او نجات ندهد ای جابر دنیا را در نزد خود بمنزله منزلی قرارده که میخواهی از آن کوچ کنی و بنیت دنیا مگر مانند چارپائی که بر او سوار شده باشی در حالت خواب و چون بیدار شوی خود را بینی که سوار نیستی و در فرش خود افتاده یا آنکه مانند جامه ایست که آنرا پوشیده باشی یا دختری که با او مواقعه کرده باشی ای جابر دنیا در نظر صاحبان عقل مثل سایه دیوار است لا اله الا الله اعزاز لاهل دعوته بدانکه ما را خاندان اخلاص و رافع یاد کرد نیکو است و زکوة موجب زیادتی رزق است و روزه آرام کننده دلهاست و قصاص و حدود و اسباب حفظ جان مردم است و محبت ما اهل بیت نظام دین است وجعلنا و ایاکم من الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون **ششم** شیخ در امالی باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود چون مردم در روز قیامت محشور شوند منادی ندا کند که یا رسول الله خدای عز و جل باز گذاشته است بتو جزای دوستان تو و دوستان اهل تو که دوست داشتند ایشان را در تو و اظهار دشمنی میکنند با دشمنان ایشان در تو انها را جزا ده و اجر عطا کن هر چه بخواهی من عرض کنم پروردگارا بهشت جزای ایشان است نزد ما بدایشان را جای ده در آن هر جا که بخواهی و اینست آن مقام محمودی که بتو وعده کرده‌ایم **هفتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود شیعه ما حرم ما باید از فاضل طینت ما آفریده شده اند اندوه میکند ایشان را انچه ما را اندوه میکند و مسرور میکند ایشان را انچه ما را مسرور میکند و اگر کسی ما را اراده کند ایشان را طلب نماید که ایشان بما منسوب باشند **هشتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از یحیی بن عبد الله بن حسن از پدرش و از جعفر بن محمد از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرموده است در بهشت چشمه ایست از عسل شیرین تر و از مسکه لطیف تر و نرم تر و از یخ سرد تر و از مشک خوشبوتر و در آن چشمه گلی است که خدای تعالی ما و شیعیان ما را از آن آفریده و هر که از آن طینت آفریده نشده از ما نیست و از شیعیان ما محسوب نیست و آن میثاقی است که خدای عز و جل بر ولایت علی بن ابی طالب گرفته است عبید گوید من این حدیث را برای محمد بن علی بن حسین بن علی ذکر کردم گفت یحیی بن عبد الله بتو راست گفته است پدرم از جدم از رسول خدا همچنین حدیث را روایت کرد **نهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از عمر بن هیثم از پدرش روایت کرده است که دیدم علی بن ابی طالب را در هنگام جان دادن شنیدم از آن حضرت که فرمود یا حسن عرض کرد لبیک ای پدر بزرگوار فرمود خدای تعالی اخذ نمود میثاق مرا و پاک فرموده داده شد میثاق هر مؤمن ببغض هر منافق و فاسق و اخذ شد میثاق هر فاسق و هر منافق ببغض من **دهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو سید در دنیا و سید در آخرت هر که ترا دوست داشته مرا دوست داشته و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته و دشمن مرا دشمن خدا داشته **یازدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از زهری از انس بن مالک روایت کرده است که مردی از رسول خدا از قیام قیامت سؤال نمود حضرت فرمود برای قیامت چه مهیا کرده عرض کرد محبت خدا و رسول او را رسول خدا فرمود انت مع من احببت تو خواهی بود با آنکه او را دوست داری **دوازدهم** شیخ در کتاب امالی باسناد خود از ابوحماده از حضرت ابی عبد الله روایت کرده است که فرمود حقوق شیعیان ما بر ما واجب تر است از حقوق ما بر ایشان عرض کرد یابن رسول الله چگونه میشود این فرمود زیرا که ایشان مبتلا میشوند در محبت ما و ما بسبب ایشان مبتلا نمیشویم **سیزدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابراهیم

محاربی روایت کرده است که گفت من بر خود داخل شدم بر حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد و عرضه داشتم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا رسول الله وان علیا امام عدل بعده ثم الحسن والحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی الباقر ثم انت حضرت فرمود خدا ترا رحمت کند بعد از آن فرمود از خدا بترسید بر شما باد بورع و صدق حدیث و اداء امانت و عفت بطن و فرج چون چنین باشید با ما خواهید بود در رفیق اعلی **چهاردهم** شیخ در امالی بسند خود از کلیب بن معویه اسدی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود آگاه باشید بخدا سوگند که شما بر دین خدا و ملائکه او هستید پس اعانت کنید ما را برای دین بورع و کوشش بر شما باد بنماز گذاردن و بندگی نمودن بر شما باد بپرهیزکاری **پانزدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت روزی بخانه صعصعة بن صوحان داخل شدیم در خانه او شخصی مهمان بود که ما او را نمیشناختیم و هر دو با یکدیگر طعام میخوردند انمرد مهمان گفت من در جنگ خیبر با رسول خدا بودم چون چنین گفت دانستیم که او از اصحاب رسول خدا بود گفت صفیه دختر حیی ابن اخطب بخدمت رسول خدا آمد و عرض کرد من مثل دیگر زنان تو نیستم تو پدر و برادر و عم مرا کشتی هرگاه ترا حادثه روی دهد بکه پناه برم و مرا که پرستاری خواهد کرد بعد از تو فرمود این مرد و بجانب علی اشاره کرد بعد از آن فرمود برای شما حدیثی گویم که حدیث اعور را برای من نقل کرد گفتیم بگو گفت اعور گفت بخدمت علی بن ابی طالب رفتم فرمود ای اعور بچه حاجت نزد من آمده عرض کردم محبت تو مرا کشانیده است تا سه نوبت مرا سوگند داد بعد از آن فرمود نیست بنده از بندگان خدا که خدا قلب او را بایمان امتحان کرده باشد مگر آنکه می‌یابد محبت ما را در دل خود و ما را دوست میدارد و نیست بنده از بندگان خدا که خدا بر او غضب کرده باشد مگر آنکه می‌یابد بغض ما را در دل خود و دوست ما چون صبح کند منتظر رحمت الهی است و ابواب رحمت بروی او باز است و مبغض ما چون صبح کند بر لب جهنم نشسته با اینکه قدم بیرون راه اقلند پس گوارا باد بر اهل رحمت رحمتی که برایشان نازل میشود و هلاکت و ناگواری باد برای دشمنان جای ایشان در جهنم **شانزدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس بن عبد المطلب روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود ای گروه مردم ما چهار نفر در قیامت سوار خواهیم بود و دیگری جز ما چهار نفر سوار نیست شخصی عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله آن چهار نفر کیانند فرمود من که بر براق سوار میشوم و برادرم صالح که بر ناقه خدا که قوم او پی کردند سوار است و دخترم فاطمه که بر ناقه عضبا سوار است و علی بن ابی طالب که بر ناقه از ناقه‌های بهشت سوار است مهارش از مروارید تر و دو چشمش از یاقوت احمر و شکمش از زبرجد سبز بر پشت آن ناقه قبه ایست از مروارید سفید درخشنده که از غایت لطافت درون آن قبه از بیرون و بیرون آن از درونش هویدا است ظاهر این قبه از رحمت خداست و باطن آن قبه از عفو خدا چون آن ناقه را برانند بشتاب بدو و چون رها کنند باز ایستد فقیر گوید مراد اینست که هم شدید السیر است و هم مطیع چنانکه شاعر میگوید مکر مفر مقبل مدبر معا و بالجمله فرمود و در پیشاپیش من بر سر او تاجی است از نور که تمام اهل محشر را روشن میکند و آن تاج را هفتاد رکن است هر رکنی از آن روشنائی میدهد مانند کوکب درخشنده در افق آسمان و لوای حمد بدست او است و ندا میکند در قیامت لا اله الا الله محمد رسول الله پس هیچ جماعتی و هیچ گروهی از ملائکه نگذرد مگر آنکه گویند این پیغمبر مرسل است و بر هیچ پیغمبری نگذرد مگر آنکه گویند این ملک مقرب است پس منادی از میان عرش ندا کند ای گروه مردم این نه ملک مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش الهی است این علی بن ابی طالب است پس می‌آیند شیعه او بعد از او پس منادی ایشان را ندا کند که شما کیستید گویند ما علویون پس ندا رسد که ای علویون شما ایمن شده‌اید از آتش جهنم و از عذاب محشر داخل بهشت شوید با آنکسی که او را دوست داشتید در دنیا **هفدهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از بشیر دهان روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی جعفر عرض کردم جعلت فداک چه نگینی انگشتر خود سوار کنم فرمود ای بشیر عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید که اینها سه کوه اند در بهشت کوه عقیق سرخ سایه بان خانه رسول خداست و کوه عقیق زرد سایه بان خانه فاطمه است و عقیق سفید سایه بان خانه امیر المؤمنین است و خانه‌ها همه یکی است بیرون میاید از آن سه کوه سه نهر از زیر هر کوهی نهری سردتر از آب برف و شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از شیر نمی‌آشامد از آن نهرها مگر محمد و آل محمد و شیعیان ایشان و همه آن سه نهر بیک جا جمع شوند و همه از کوثر جاری میشوند و این سه کوه تسبیح و تقدیس و تمجید میکنند خدا را و استغفار می‌کنند برای دوستان آل محمد پس هر کس از شیعیان آل محمد باشد انگشتر عقیق بدست کند نه بیند مگر خیر و برکت و روزی او زیاد شود و از جمیع بلاها محفوظ شود و از پادشاه ظالم و از هر چیزی که آدمی میترسد ایمن گردد **هیجدهم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که مسرور میشود باینکه زنده شود بحیات آن

و بمنبر نور من و داخل بهشت عدن شود در منزل من و چنین درختی که خدا تعالی آن را غرس کرده و با او فرمود بشو پس شد و غیر و جوانند
باید بولایت علی و ولایت اوصیای من از اولاد او اقرار آورد که ایشان عترت منند از طینت من آفریده شده اند بسوی خدا شکایت میبرم از دشمنان
ایشان از امت من که منکر فضل ایشانند و قاطع رحم ایشانند بخدا سوگند که پسر از من شهید میکنند فرزندم حسین را خدا بیتعالی ایشان را
از شفاعت من بی نصیب گرداند **نوزدهم** ابن بابویه در امالی بسند خود از علی بن موسی الرضا از پدران بزرگوارش روایت کرده است
که رسول خدا فرمود یا علی انت اخی و وزیری وصاحب حوضی من احبک احبنی ومن ابغضک ابغضنی **بیستم** ابن بابویه در کتاب
امالی بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که چون علی خیبر را فتح کرد بخدمت پیغمبر آمد آنحضرت فرمود اگر نه این بود که میگفتند
طوایفی از امت من آنچه نصاری در حق مسیح ابن مریم گفتند هر آینه میگفتم در حق تو سخنانی که بهیچ گروهی نگذشتی مگر آنکه خاک قدم
تو را برمیداشتند و بفاضل طهور تو استشفا میکردند ولکن تو را کافی است در فضل که تو از منی و من از تو مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد
و تو برمیگردانی قرض مرا و قتال میکنی بر سنت من و تو فردای قیامت بر بالای حوض من خلیفه من خواهی بود و تو اول کسی باشی که بر من وارد
شوی و اول کسی که داخل بهشت شوی از امت من و شیعیان بر بالای منبرها از نور با رویهای سفید بر دور من باشند
و ایشان را شفاعت کنم و فردای قیامت در بهشت همسایگان من باشند یا علی حرب تو حرب من است و صلح تو صلح من است و سر تو سر من
است و علانیه تو علانیه من است و ضمیر تو ضمیر من است و اولاد تو اولاد منند و تو وفا میکنی بوعدهای من و حق با تو است و بر زبان تو
و در دل تو و در پیش نظر تو است و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است چنانکه با گوشت و خون من و فردا بر حوض من دشمن تو وارد
نمیشود و از دوست تو نا امید نمیشود از حوض من تا بر او وارد گردد علی بسجده افتاد و گفت الحمد لله الذی هدانی للاسلام وعلمنی القرآن
وحببنی الی خیر البریة خاتم النبیین وسید المرسلین احسانا منه علی راوی گوید رسول خدا فرمود اگر تو نبودی مومنان بعد از من شناخته
نمیشدند **فقیر گوید** مراد این است که ولایت و محبت تو محک فارق است میان مومن و منافق **بیست و یکم** ابن بابویه در کتاب امالی
بسند خود از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود علی را فضایلی چند است که اگر یکی از
آنها در جمیع مردم باشد همه را کافی خواهد بود یکی حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و یکی علی منی کهارون من موسی و یکی علی
وانا منه و یکی علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی و یکی حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله و یکی علی ولی الله و عدوه
عدو الله و یکی علی حجة الله وخلیفته علی عباده و یکی حب علی ایمان و بغضه کفر و یکی حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان و یکی
علی مع الحق والحق معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و یکی علی قسیم الجنة والنار و یکی من فارق علیا فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله
عز وجل و یکی شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة و بر جمیع آنها مفردا و مجتمعا در طی احادیث ثواب گذشت **بیست و دویم** ابن
بابویه در کتاب امالی بسند خود از محمد قبطی روایت کرده است که حضرت صادق فرمود مردم فراموش کردند قول رسول خدا را که در
ام ابراهیم در حق علی فرمود چنانکه قول آنحضرت در حق علی در روز غدیر خم فراموش کردند رسول خدا در مشربه ام ابراهیم بود در
اصحاب بخدمت آنحضرت بودند که علی داخل شد و اصحاب آن حضرت جای ندادند که بنشیند چون رسول خدا این را از اصحاب مشاهده
کرد در غضب شد و فرمود ای گروه مردم ایشان اهل بیت منند شما با ایشان استخفاف میکنید و حال آنکه من هنوز زنده ام بخدا سوگند
که اگر من از میان شما بروم خدای من از میان شما نیست تحقیق که بشر و بشارت و روح و راحت مر کسی راست که علی را دوست دارد و با او
جوید و با امر او و اوصیا از اولاد او گردن نهد واجب است بر من که ایشان را در شفاعت خود داخل گردانم زیرا که ایشان پیروان منند و هر که
مرا پیروی کند او از من است و این سنت ابراهیم جد من است که از من جاری شده و ابراهیم از من است و من از ابراهیم و فضل من فضل او
و فضل او فضل من است و من از او افضلم تصدیق قول پروردگار من که میفرماید ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و رسول خدا
در مشربه ام ابراهیم بدرد پا مبتلا شده بود تا آنکه مردم بعیادت او آمدند **فقیر گوید** همانا این درد ابتدای مرض آخر موت حضرت بود چنانکه
از بعضی احادیث معلوم میشود خبر پنجم از باب هشتادم این کتاب که روایت محمد حسن صفار است در کتاب بصائر الدرجات مستقصی مذکور شد
والله العالم **بیست و سیم** ابن بابویه در کتاب امالی گوید حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبدالرحمن بن محمد الحسینی قال
حدثنی محمد بن ابراهیم بن محمد الفزاری قال حدثنی عبدالله بن یحیی الاهوازی قال حدثنی ابوالحسن علی بن عمرو قال حدثنا
الحسن بن محمد بن جمهور قال حدثنی علی بن بلال عن علی بن موسی الرضا عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن

الحسین عن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب عن رسول الله صلی الله علیه وآله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال یقول الله عز وجل
ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من ناری **فقیر گوید** در بعضی از نسخ صحیح چنین است که فمن دخل حصنی امن من عذابی و در بعضی
دیگر از نسخ معتبره امن من عذابی و معنی همه یکی است و این حدیث را جمعی از علمای عامه و خاصه صحیح دانسته اند و رجال آن همه ثقه و امامی اثنی عشری اند و ذکر اهلبیت
ما در این کتاب بذکر رجال احادیث و رواة اخبار نمی پردازیم این است که عالم نبیل و محدث جلیل السید الجزری سیدنا نعمة الله الجزائری الشوشتری در کتاب
مقامات النجاة ذکر کرده است که گفته که منقول است که این حدیث را با این سند بر مصروعی خواندند مگر آنکه صرع او زایل گردید و بر هیچ
مریضی خوانده نشد مگر آنکه شفا یافت و بعضی از سلاطین مردم را امر میکردند که این حدیث را به همین سند برای مریضها نویسند و آن را استشفا
نمایند و هر که تجربه نماید صحت این سخن بر او معلوم خواهد شد زیرا که اینها نامهائی است که بر ساق عرش نوشته شده و کلماتی است که آدم از خدا
اخذ نمود و به آن کلمات دعا کرد و خدا توبه او را به سبب آنها قبول نمود بعد از آنکه چندان گریسته بود که از یک چشم او اشک مانند دجله و از چشم دیگر او
مانند فرات جاری شده بود و هرگاه این کلمات آتش عذاب الهی را فرو نشاند چگونه مشهور که از بیماریها شفا ندهد شیخ ابواسحق گفته است که عبد
الرحمن الجامی شیخ کلمه گفت که شبی در خواب پیدا شدم در شام بودم مردی دیدم که با خوشی صرع داشت پس همین سند بخاطرم آمد گفتم این خبر را تجربه کنم
پس این سند را بر او خواندم مصروع برخاست و خاک از بدن خود پاک میکرد و رفت و استاد ابوالقاسم قشیری گفته است که این حدیث به همین سند
بدست بعضی از امرای سامانیه رسید آن را با آب طلا نوشت و وصیت کرد که آن را با او دفن کنند بعد از آنکه مرد او را در خواب دیدند گفتند خدا با تو
چه کرد گفت خدا مرا بخشید بجهت آنکه این حدیث را نوشتم و آن را با تعظیم و توقیر با خود بردم **فقیر گوید** خود از بعضی دوستان شنیدم که
مرحوم عبدالله میرزا دارا در هنگام مردن این کلمات تلقین کردند و در همان تلقین رحلت کرد پس از وفات او شبی یکی از دوستان او را بخواب
دید در بالای قلعه که جمعی در دور قلعه او گرد آمده بجانب او تیر می انداختند ولکن تیر ایشان بر او کارگر نبود و پس آن شخص از او پرسید که چه
کرده که این تیرها بر او کارگر نمیشود گفت جان من در هنگام مردن کو کلمات را **فقیر گوید** همانا مراد از کوک [illegible]
بکار بردم و از عذاب جهنم و شواب جهنم [illegible] بازدیگری او را بخواب دید از او پرسید گفت در قلعه محبوس بودم و اکنون از حبس خلاص
شدم پرسید به چه خلاص کردند گفت بجهت تعزیه داری حضرت ابی عبدالله الحسین که در خانه من برپا میکنند **بیست و چهارم** ابن بابویه در
کتاب امالی بسند خود از ابوبصیر روایت کرده است که از حضرت صادق سوال کردم از آل محمد کیانند فرمود ذریه آنحضرت عرض کردم اهل بیت آنحضرت
کیانند فرمود امامان که اوصیای آنحضرتند عرض کردم عترت آنحضرت کیانند فرمود اصحاب عبا عرض کردم امت آنحضرت کیانند فرمود مومنانی
که تصدیق نموده اند آنحضرت را با آنچه از جانب خدا آورده و تمسک جسته اند بثقلین که خدا تعالی امر فرموده است به تمسک بآنها یکی کتاب خدا است
و یکی عترت که اهل بیت اند تا آنکه خدا تعالی برطرف کرده است از ایشان رجس را و پاکیزه کرده است ایشان را و این دو ثقل
دو خلیفه رسول خدایند بر امت **بیست و پنجم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که
رسول خدا فرمود یا علی تو برادر منی و من برادر توام یا علی تو از منی و من از توام یا علی تو وصی و خلیفه منی و تو حجت خدائی بر امت من بعد از من
سعادتمند است کسیکه تو را دوست دارد و شقی است هر که با تو دشمنی کند **بیست و ششم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از حضرت
امام رضا از پدران بزرگوارش روایت کرده است که رسول خدا فرمود شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة **بیست و هفتم** ابن بابویه
بسند خود از نافع غلام عمر از عبدالله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابی طالب فرمود یا علی چون روز قیامت شود ترا بیاورند
بر بالای اسبی از نور و بر سر تو تاجی باشد که نور آن تاج صحرای محشر را روشن کرده باشد و دیده اهل محشر از تابش آن نور خیره شود پس ندا
از جانب خدا در رسد که کجا است خلیفه محمد رسول الله تو در جواب گوئی من در اینجا حاضرم پس منادی ندا کند که یا علی هر که ترا دوست
داشته او را داخل بهشت کن و هر که ترا دشمن داشته داخل جهنم کن که تو قسمت کننده بهشت و قسمت کننده دوزخی **بیست و هشتم** ابن بابویه
در کتاب امالی بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا بودم علی داخل شد رسول خدا فرمود
ترا بشارت ندهم عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود اینک حبیب من جبرئیل مرا خبر میدهد از جانب خدا عز وجل که بمحبان و شیعیان تو هفت خصلت
کرامت فرموده آسانی جان کندن و انس در وحشت و روشنائی در تاریکی قبر و ایمنی در فزع اکبر و قسط در میزان اعمال و گذشتن بر صراط و
دخول بهشت پیش از سایر مردم بهشتاد سال **بیست و نهم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین در بعضی از خطب خود فرمود ایها الناس بشنوید سخن مرا و آن را تعقل کنید که فراق من از شما نزدیک شده است منم امام البریة و وصی

خیر الخلیقه و زوج سیدة نساء هذه الامة و ابو العترة الطاهرة الهادیة انا اخو رسول الله و وصیه و ولیه و وزیره و صاحبه و صفیه و حبیبه
و خلیله انا امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و سید الوصیین حربی حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتی طاعة الله و ولایتی ولایة الله و
شیعتی اولیاء الله و انصاری انصار الله و فرمود قسم بآن کسی که مرا آفرید و از کتم عدم بوجود آورد که بتحقیق که دانسته اند کسانی که از اصحاب رسول
خدا همه میدانند که ناکثان و قاسطان و مارقان ملعونند بر زبان پیغمبر امی صلی الله علیه و آله و از درگاه الهی ناامید است کسیکه افترا
گوید سی ام ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر فرمود که آیا بس است هر
کسی را که نام خود را شیعه گذارد بسبب محبت ما اهل بیت بخدا سوگند که شیعه ما نیست مگر کسیکه از خدا بترسد و شناخته نمیشوند
شیعیان ما مگر بتواضع و خشوع و فروتنی و بسیار نمودن ذکر خدا و روزه و نماز و تعهد همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران
و یتیمان و راستی زبان و تلاوت قرآن و باز داشتن زبان از مردم مگر بخوبی و ایشان امین هر کار چیزی باشند امین قبایل و
عشایر خود در همه چیز خواهند بود جابر عرض کرد یا بن رسول الله من کسی را باین صفات که فرمودی نمی شناسم فرمود ای جابر از راه بیرون
مرو و خیال محال مکن آیا کافی است مرد را که گوید من علی را دوست میدارم و با او تولا میجویم پس اگر بنده دعوی محبت رسول خدا نماید
و حال آنکه رسول خدا از علی بهتر است و عمل بسنت آن حضرت نکند آیا نفع میبخشد او را محبت پیغمبر با هیچ نفعی نمی بخشد فقیر گوید ظاهرا
این فقره اشاره است بطایفه عامه یا خوارج پس بالجمله فرمود پس بترسید از خدا و عمل کنید از برای تحصیل ثوابهای خدا و بدانید که نیست
میان خدا و خلق خویشی و پیوندی نیست محبوب ترین خلق خدا و گرامی ترین ایشان نزد او کسانی اند که پرهیزکاری ایشان بیشتر و عمل
ایشان بطاعت زیاده تر باشد والله که نزدیکی نمیجوید بخدا مگر بطاعت و عبادت و برائت از جهنم با ما نیست و احدی را بر خدا حجتی
نه و هر کسیکه مطیع خدا است او دوست حقیقی ما است و هر کسیکه عاصی خدا است او دشمن واقعی ما است و بولایت ما نتوان رسید
مگر بورع بسیار و عمل شدید سی و یکم ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو بصیر از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود
من با پدرم رفتیم تا در میان قبر مطهر رسول خدا و منبر آن حضرت چند نفر از شیعیان را دیدیم پدرم بر ایشان سلام کرد و ایشان جواب
سلام پدرم را باز دادند پدرم با ایشان فرمود من دوست میدارم بوی و روح شما را اعانت کنید ما را بورع و کوشش در بندگی خدا و
بدانید که بولایت ما نتوان رسید مگر بعمل صالح و سعی نمودن در طاعت و عبادت و هر که از شما پیروی کند بنده را از بندگان خدا باید
که در اعمال او را بجای آورد شمائید شیعه خدا و شمائید انصار خدا و شمائید سابقون اولون و شمائید سابقون آخرون پیش روندگانید
در دنیا بسوی ولایت ما و پیش روندگانید در آخرت بسوی بهشت ما ضامن بهشتم از برای شما بضمان خدا و ضمان رسول خدا و نیست
بر درجات بهشت کسیکه از واج و از شما بیشتر باشد پس رغبت کنید در زیادتی درجات شمائید پاکیزگان و زنان شمائید طیبات هر زن مؤمنه
از شما حور العین است و هر مرد مؤمنی از شما صدیق است و حضرت امیر المؤمنین بقنبر فرمود ای قنبر بشارت ده و بشارت ده که رسول خدا از دنیا رفت و بر
همه امت خود خشمناک بود مگر بر شیعیان ما و آگاه باش که هر چیزی را عروه یعنی حلقه محکمی است و عروه اسلام شیعه است و از برای هر
چیزی ستونی است و ستون اسلام شیعه است و بدانکه از برای هر چیزی شرفی است و شرف اسلام شیعه است و بدانکه از برای هر چیزی
سیدی است و سید اسلام مجالس شیعه است و بدانکه از برای هر چیزی امامی است و امام زمین زمینی است که مسکن شیعه است و بخدا
سوگند که اگر یکی از شما در روی زمین نباشد هر آینه خدا نعمت خود را با اهل خلاف عطا نمیفرماید و طیبات نمیدهد با ایشان که آنها نکنند
نه ایشان را در دنیا بهره و نه در آخرت نصیبی خواهد بود و هر که نصب عداوت ما کرده و ناصبیت را شعار خود ساخته هر چند خود را بر بندگی
باز دارد و سعی و کوشش نماید از اهل این آیه خواهد بود که خدا تعالی میفرماید عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة تسقی من عین آنیة لیس لهم
طعام الا من ضریع لا یسمن ولا یغنی من جوع یعنی عمل کننده اند و در آن عمل تعب و رنج کشنده یعنی در دنیا بعمل مشغول باشند که بر ایشان
آن تعب بسیار با ایشان برسد از کشیدن زنجیرها و اشتر و فرو رفتن در میان آتش مانند شتری که در گل افتد و در میان آتش بر
افروخته شده اند آب داده شوند از چشمه بغایت گرم نیست طعام ایشان را طعامی مگر از ضریع فقیر گوید ضریع چیزی است مانند خار از
صبر تلخ تر و از مردار بدبو تر و از آتش گرم تر است که نه فربه کند و نه ضریع و نه گرسنگی را دفع نماید و فرمود هر ناصب مجتهد یعنی هر
رنج برنده یا کسیکه نصب عداوت ما کرده هر چند سعی کند عمل او هباء خواهد بود شیعه ما نظر میکنند بنور خدا پس هر که بخالفت ایشان
کند منقلب شود و بخدا سوگند که نیست بنده از شیعیان ما که بخوابد مگر آنکه خدا تعالی روح او را با آسمان برد و اگر اجلش رسیده است

روح او را

روح او را در گنج رحمت در باغهای بهشت در سایه عرش خود نگاه دارد و اگر در موتش تأخیری باشد آن روح را بدست امینی از
ملائکه سپرده و او را بفرستد تا آن روح را بقالب بدنش بسپارد و بخدا سوگند که حاج و عمره کنندگان شما خاصگان خدایند و فقرای
شما توانگرانند و توانگران شما اهل قناعتند و همگی شما اهل دعوت و اهل اجابتید سی و دوم ابن بابویه در کتاب امالی بسند
خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که روزی رسول خدا بر بالای منبر من فرمود یا علی خدا تعالی عطا کرده است بتو محبت مسکینان و
ناتوانان روی زمین را و تو راضی شدی که ایشان برادران تو باشند و ایشان راضی شده اند که تو امام ایشان باشی خوشا حال کسیکه
ترا دوست دارد و ترا تصدیق کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب نماید یا علی تو عالم این امتی هر که ترا دوست دارد فایز شد
و هر که ترا دشمن داشت هلاک گردید یا علی من شهر علمم و تو دروازه آن شهری و داخل نتوان شد شهر را مگر از دروازه آن یا علی اهل مودت
تو هر شخص رجوع کننده بخدا تعالی و نگاه دارنده حدود شرع است و هر صاحب خرقه کهنه که بخدا سوگند دهد خدا او را ببخشد و
احسان نماید و خود بر منبر آمد و ماند یا علی برادران تو کسانی اند که پاک و زکی و مجتهد باشند در دوستی تو دوستی ورزند و دشمنان ترا دشمن
انگارند حقیر باشند در نزد خلق عظیم القدر باشند در نزد خدا یا علی دوستان تو همسایگان خدایند در بهشت فردوس تأسف نخورند بر مال دنیا
یا علی من دوست کسی ام که ترا دوست دارد و دشمن کسی ام که ترا دشمن دارد هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ترا
دشمن دارد مرا دشمن داشته یا علی برادران تو کسانی اند که لبهای ایشان پژمرده باشد و رهبانیت در روی ایشان هویدا یا علی برادران تو
در سه جا خوشحال اند در وقت جان کندن و من نزد ایشان حاضر باشم و در هنگام سؤال قبر و نزد عرض اکبر وقتی که
اگر از ایمان ایشان سؤال کند جواب نکو گویند یا علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است هر که با تو صلح است با من صلح است و هر که با من
صلح است با خدا عز و جل صلح است یا علی بشارت ده برادران خود را که خدای عز و جل از ایشان راضی شده و راضی شد که تو رئیس ایشان باشی
و راضی شدند که تو ولی ایشان باشی یا علی تو امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین یا علی شیعه تو برگزیدگانند و اگر تو و شیعه تو نبودید
هر آینه دین خدا بر پا نمیشد و اگر از شما کسی در روی زمین نبود هر آینه آسمان باران نمی ریخت یا علی از برای تو گنجی است در بهشت و تو ذو القرنین
بهشتی شیعه ترا حزب خدا گویند یا علی تو و شیعیان تو که قائمید بعدل و در قسمت برگزیدگان خدائید از میان خلق یا علی من اول کسی ام
که سر از خاک بر آرم و تو با من باشی بعد از آن سایر مردم یا علی تو و شیعیان تو بر سر حوض من خواهید بود می آشامید از آن هر کرا که دوست
دارید منع نمائید از آن هر کرا که دشمن دارید شمائید ایمن شدگان از عذاب در روز فزع اکبر در زیر سایه عرش الهی مردم همه بترسند
و شما نترسید مردم همه محزون باشند و شما را حزن و ملالی نباشد و در شأن شما نازل شده است این آیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
اولئک عنها مبعدون و در شأن شما نازل شده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و تتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون
یا علی تو و شیعیان تو در موقف طلب کنند و حال آنکه شما در آن وقت در بهشت متنعم باشید یا علی ملائکه و خازنان بهشت مشتاق اند
بسوی شما و حملۀ عرش و ملائکه مقربین شما را بدعا مخصوص گردانند و از خدا مسألت کنند برای دوستان شما و مسرور شوند بیک یکی
بر ایشان وارد شود از شما چنانکه اهل و عیال مرد مسافر غائب بورود او از سفر بعد از هجران و فراق شاد شوند یا علی شیعه تو کسانی اند
که از خدا میترسند در پنهان و او را ... یا علی شیعه تو آنانند که راغب اند بتحصیل درجات که خدا را ملاقات
ملاقات کنند و بر ایشان گناهی نباشد یا علی اعمال شیعه ترا در هر روز جمعه بر من عرض کنند و من خوشحالی کنم با نیکیهای ایشان
و طلب مغفرت کنم از خدا بر گناهان ایشان یا علی خدا تعالی ذکر تو در تورات ذکر کرده و شیعه ترا پیش از آنکه آفریده شوند و هم
چنین در انجیل پس از اهل انجیل و اهل کتاب را از الیا سؤال کن تا خبر دهند یا علم تو و شیعه تو در انجیل با آنکه بزرگ شمارند الیا را فقیر
گوید مراد از الیا همان ایلیا است که در تورات نام حضرت امیر المؤمنین است و الیا همان علی است چو لسان تورات بلسان عربی ترجمه
است چنانکه نام محمد در تورات میدمید است بالجمله فرمود دیگری شناسند شیعیان ترا بتجنص بلکه میشناسند ایشان را باوصافی
اوصافی که در کتابهای خود یافته اند یا علی ذکر اصحاب تو در آسمان اکبر و اعظم است از ذکر نمودن اهل زمین ایشان را بر نیکی پس باید
شادی کنند باین و کوشش خود را در بندگی و نام نیک زیاد نمایند یا علی ارواح شیعیان تو با آسمان بالا میروند چه در وقت خواب
و چه در هنگام مردن و ملائکه بایشان نظر میکنند چنانکه مردم از روی شوق بماه نو نظر مینمایند بسبب شوقی که بایشان دارند و منزلت
ایشان در نزد خدا تعالی مشاهده نمایند یا علی با اصحاب خود بگو که بجز تو عارف ندیکوکه از ناشایسته اعمالی که دشمنان ایشان آنها را

یا آنکه اگر سوگند خورد این سوگند ما را فعالند

از صراط

مکتسب و مرتکب نشوند خود را باز دارند و مرتکب نشوند که هیچ شب و روزی نیست مگر آنکه خدا تعالی رحمت خود را فرو فرستد و آن رحمت ایشان را فرا گیرد پس باید از دلالت اجتناب نمایند یا علی غضب خدا تعالی شدید است بر کسیکه ایشان را دشمن دارند و از تو و از ایشان بیزاری جویند و بجای تو و ایشان دیگری را اختیار نمایند و بدشمنان تو میل کنند و دست از تو و شیعه تو بردارند و گمراهی را بر هدایت اختیار نمایند با تو و شیعیان تو جنگ نمایند و در دوستی و یاری کنندگان تو و کسانیکه ترا برگزیده اند جفا و مال خود را در راه تو گذاشته اند آنها را دشمن دارند یا علی از من بایشان سلام برسان آنها که من ایشان را ندیده ام و ایشان مرا ندیده اند و ایشان را اعلام کن باینکه ایشان مرا برادرانند که من بایشان مشتاقم پس باید بپیوندند بعلم من بسوی کسیکه متعهد بقربهاست بعد از من و باید چنگ زنند بریسمان محکم خدا و خود را باو محکم کنند و حفظ نمایند و در اعمال صالحه کوشش کنند که ما ایشان را از هدایت بیرون نبریم و بضلالت نیندازیم خدای عز و جل از ایشان راضی است و مباهات میکند بایشان ملائکه خود را و نظر میکند بایشان در هر جمعه بنظر رحمت خود و امر میکند ملائکه را که برای ایشان طلب مغفرت نمایند یا علی دوری مباش از یاری نمودن قومی که بایشان رسیده باشد که من ایشان را دوست میدارم و به جهت محبت من ترا دوست دارند و بان تقرب بخدا جویند و ترا از صمیم قلب دوست دارند و ترا بر پدران و مادران و اولاد خود مقدم دارند و برگزیده اند راه و طریقه ترا و در محبت ما متحمل مکاره شوند و هیچ چیز را بر یاری ما اختیار نکنند و جان خود را در راه ما گذارند با آنکه اذیت و آزار و ناسزا ببینند و آنچه سخنان بد که از ایشان شنوند و آنچه المها که بایشان رسانند تو با ایشان مهربان باش و قناعت کن بایشان که خدا تعالی ایشان را از میان خلق بعلم خود از برای ما برگزیده و ایشان را از طینت ما آفریده و اسرار ما را بایشان سپرده و دلهای ایشان را بشناختن حق ما ملزم گردانیده و دلهای ایشان را وسعت عطا فرموده و ایشان را چنگ زنندگان بحبل ما قرار داده و اختیار نمیکنند بر ما مخالفان ما را با آنچه ضرر و قحطی که بایشان میرسد زینهار الدنیا خدا تعالی ایشان را تایید کرده و ایشان را براه راست برده و اعتصام جسته اند بان و مردم همه در بیدای گمراهی کور زده در هواهای خود حیران و سرگردان و کور زده اند دیدن حجت خدا و آنچه از جانب خدا آورده است این جماعت روز و شب در غضب و سخط الهی اند و شیعه تو بر منهاج حق و استقامت و با مخالفان خود انس نمیگیرند نه دنیا از ایشان است و نه ایشان از دنیا ایشانند چراغهای شب ظلمانی **سی و سیم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از صالح بن میثم تمار روایت کرده است که گفت در کتاب میثم رحمه الله دیدم نوشته بود شبی در خدمت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بودیم فرمود هیچ بنده نیست که خدا تعالی دل او را بایمان امتحان فرموده باشد مگر آنکه چون صبح میکند محبت ما را در دل خود می یابد و نیست هیچ بنده که خدا تعالی بر او غضب کرده باشد مگر آنکه چون صبح کند می یابد عداوت ما را در دل خود و ما چون صبح کنیم مسرور میشویم بمحبت کسی که در دل او دوستی ما است و میدانیم عداوت دشمنان خود را و دوستان ما صبح کنند و حال آنکه رستگاران اند در روز و یافتگان اند بسبب محبت ما بر رحمتی از جانب خدا که هر روزه انتظار آن را میکشند تا بایشان برسد و صبح میکنند دشمنان ما که می چینند بنیان خود را بر کنار دره که درو ریزنده کنار آن دره بمردم و سیل جهنم شده و ظاهر بصورت خود باقی مانده پس آن کنار دره بیفتد با ایشان و با آن بانی او را در آتش جهنم در اندازد **فقیر گوید** مراد این است که عمل مؤمن و عمل منافق یکسان نیست زیرا که عمل مؤمن منتهی مبنی بر اصل ثابت مستقیم است و عمل منافق بر اصل شکسته غیر ثابت سریع الزوال و بالجمله فرمود درهای رحمت برای اهل رحمت باز است گوارا باد بر اصحاب رحمت رحمت خدا بر ایشان و ناگوار باد برای اهل جهنم جایگاه ایشان بد است هیچ بنده که در محبت ما تقصیر نکند که خدا تعالی از او دل او را نهاده و دوستی ما نیست کسیکه دشمن ما را دوست دارد و محبت دو ریک جا جمع نمی شود خدا تعالی برای احدی دو دل قرار نداده است که بیکدل قومی را دوست دارد و بدل دیگر دشمن قوم را و آنکه دوست ما است محبت ما در دل و خالص است مانند طلای خالص که در او غش نباشد مائیم نجبا و انبیا افراط مائیم **فقیر گوید** افراط پیش مقدم را گویند چنانچه دوستان کرده پیش پای نعش روند آنها را افراط گویند و فرطان لقطا پیش روندگان مرغان سنگخوار را گویند که بجانب آب روند **بلیت** انبیا اگرچه محتشم بوده هر یکی صفوا ابن عم بودند فرمود من وصی اوصیا هم و من حزب خدا ایم گروه ستمکاران حزب شیطانند پس هر که بخواهد حال خود را در محبت ما بداند قلب خود را بمحک امتحان بزند و اگر محبت دشمنان ما را با نیکه بعد از تو قسمت بداند و در دل خود یافته بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن او میند فان الله عدو للکافرین **سی و چهارم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از امام

محمد باقر

محمد باقر روایت کرده است که فرمود ما و شیعیان ما از طینت علیین آفریده شدیم و دشمنان ما از طینت خبیثه آفریده شده از گل بدبو فرمانند **سی و پنجم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حسین بن مصعب روایت کرده است که از حضرت صادق شنیدم که فرمود هر که ما را دوست دارد از برای خدا و دوست دارد دوستان ما را نه از برای غرض دنیوی و دشمن دارد دشمنان ما را نه از راه کینه و عداوتی که با آنها داشته باشد روز قیامت بیاید با او باشد از گناهان بعدد ریگ عالج **فقیر گوید** عالج نام بیابانی است که ریگ بسیار دارد که همه آن ریگ است بالجمله فرمود و بعدد کف دریاها خدا تعالی همه گناهان او را بیامرزد **سی و ششم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت رضا از علی بن موسی از پدرش از پدرانش از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرمود محبت ما اهل بیت برطرف میکند سیئات را و مضاعف میگرداند حسنات را و خدا تعالی متحمل میشود از جانب محبان ما اهل بیت آنچه بر گردن ایشان باشد از مظالم بندگان مگر آنچه ضرر رسانیده یا ظلم نموده باشند به مؤمنان پس بسیئات امر میفرماید بحسنات شوید سیئات همه حسنات گردند **سی و هفتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم که میفرمود بخدا سوگند که هیچ هلاک شونده در سر محبت علی بن ابیطالب هلاک نشود مگر آنکه اثر و ثمر آن محبت در بهشت جاودانی از برای خود مشاهده کند و ثمر این محبت باو عاید گردد **سی و هشتم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو سالم مولای قیس روایت کرده است که گفت من با مولای خود بمداین بودم گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود هیچ بنده و هیچ کنیزی نمیرد و در دل او بقدر دانه خردلی از محبت علی باشد مگر آنکه خدا تعالی او را داخل بهشت گرداند **سی و نهم** شیخ در کتاب امالی بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدای عز و جل میفرماید هر که بمن و به پیغمبر من ایمان آورد و بعلی ولایت جوید او را داخل بهشت کنم با هر گناهی که کرده باشد **چهلم** شیخ در کتاب امالی بهمان اسناد روایت کرده است که رسول خدا فرمود چهار طایفه اند که در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد کسانی که ذریه مرا گرامی دارند پس از من و کسانیکه حوائج ایشان را بر آورند و کسانیکه سعی خود را در امور ایشان هنگامیکه مضطر بوده باشند مبذول دارند و کسانیکه بدل و زبان ایشان را دوست دارند **چهل و یکم** شیخ در کتاب امالی بهمان اسناد از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود و خدا تعالی از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن عطا فرماید من آنها را بتو میسپارم و بتو میگویم حکم کن که حکم ترا است ای علی فرمود بخدا سوگند که بهشت را هفتاد و یک باب است شیعه و اهل بیت خود را از هفتاد باب داخل کنم و سایر مردمان را از یک باب **چهل و دوم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از نوف بن عبد الله بکالی روایت کرده است که علی فرمود ای نوف ما از طینت پاکی آفریده شدیم و شیعیان ما از طینت ما آفریده شده اند چون روز قیامت شود بما ملحق گردند نوف گوید عرض کردم یا امیر المؤمنین صفت شیعیان خود را برای من بیان فرما چون من نام شیعیان را بردم آنحضرت بیاد ایشان بگریست پس فرمود بخدا سوگند که شیعیان من همه حکیمند همه عالمند بخدا و بدین خدا و عمل کننده اند بطاعت خدا و امر خدا و هدایت یافته اند بمحبت خدا همه از کثرت عبادت کاهیده و از شدت زهد دست از غنایم دنیا تهی کرده و میل از آن بریده و چهرهای ایشان از بیداری تهجد زعفرانی گردیده و از دیدهای ایشان از بسیاری گریه از خوف الهی خون چکیده و لبهای ایشان از بسیاری ذکر خدا پژمرده گردیده و شکمهای ایشان از شدت جوع بر پشت ایشان چسبیده رهبانیت از چهرهای ایشان پیدا و از طریقه و حالت ایشان هویدا ایشانند چراغهای شب ظلمانی و ایشانند ریحانهای قبیله از قبایل نیز ایشان را ذکر کنند شکر کار نمانند و نظیری ندارند شیعه علی است و ایشان مکنون است دلهای ایشان محزون نفسهای ایشان عفیف است و حاجتهای ایشان خفیف پوشیده نفسهای ایشان از ایشان در رنج و تعب است و مردم از ایشان در راحت و ایشانند خردمندان با هوش و ایشانند خاصگان نجبا و ایشانند پنهان روندگان که دین خود را نگاه میدارند از خلق بگریزند که ایشان را بر بینند و نشناسند و اگر بیایند از ایشان نپرسند ایشانند شیعیان پاک و برادران گرامی من بعد از آن آنحضرت اظهار اشتیاق بایشان فرموده و آه شوقا و صبری از دل بر کشید **فقیر گوید** نوف پسر فضاله بکالی تابعی پیشوای اهل شام است و بنو بکال بطنی از کتاب بطن و طایفه اند از قبیله حمیر که نوف پسر فضاله از جمله ایشان است تابعی است و اسم نوف در کتب رجال شیعه مذکور نیست مگر در رجال کبیر مرحوم میرزا محمد و او گفته است نوف بکالی بفتح باء و تخفیف کاف مصاحب علی بن ابیطالب بوده و از تغلب منقول است که نوف منسوب است به بکال که قریه است در همدان و بکیل نیز گفته میشود و آن اکثر است **چهل و سیم** ابن بابویه در امالی بسند خود از جابر از ابو جعفر محمد بن علی از علی بن الحسین از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود محبت من و محبت اهل بیت من نفع می بخشد در هفت جا

کرا موال ایشان اعظم اند تمنّا می‌کنند که در قبر در وقف نشوند و هنگام نامهٔ اعمال و نزد حساب و نزد میزان و نزد صراط **چهل و چهارم**
ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی شیعهٔ تو رستگارانند در روز قیامت هر که
یکی از ایشان را اهانت کند ترا اهانت کرده و هر که ترا اهانت کرده مرا اهانت کرده و هر که مرا اهانت کند حق تعالی او را در آتش جهنم
مخلّد گرداند و بد بازگشتی است جهنم یا علی تو از منی و من از تو روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من و شیعیان تو از فاضل
طینت ما آفریده شده‌اند هر که ایشان را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد ما را دشمن داشته و هر که ایشان را
رد کند ما را رد کرده یا علی شیعهٔ تو آمرزیده شده‌اند با هر گناهی که کرده باشند و هر عیبی که داشته باشند یا علی فردای قیامت
چون در مقام محمود باز ایستم شیعیان ترا نزد خدا تعالی شفاعت کنم ایشان را بشارت ده یا علی شیعهٔ تو شیعهٔ خدااند و یاری کنندگان
تو یاری کنندگان خدااند و دوستان تو دوستان خدااند و گروه تو گروه خدااند یا علی سعید است کسی که ترا دوست دارد و شقی است
کسی که با تو دشمنی کند یا علی ترا در بهشت گنجی است و تو ذو القرنین بهشتی **چهل و پنجم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از امام
محمد باقر روایت کرده است که از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که گفت رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود دخترم فاطمه داخل صحرای
محشر شود بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت و پهلوهای آن ناقه دیباج باشد و مهارش از مروارید تر و دستهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک اذفر و
چشمهای آن از دو یاقوت سرخ بر پشتش قبه‌ای باشد از نور که از غایت لطافت باطنش از ظاهرش پیدا باشد و ظاهرش از باطنش هویدا
داخل آن همه عفو خدا و خارج آن همه رحمت خدا بر سر فاطمه تاجی باشد از نور و آن تاج را هفتاد رکن است هر رکنی مرصع بدر و جواهر و
یاقوت درخشنده باهل محشر چنانکه کواکب درخشنده در افق آسمان و در جانب راست آن هفتاد هزار ملک و در جانب چپ و هفتاد
هزار ملک باشد جبرئیل امین مهار شتر را گرفته باواز بلند ندا کند که ای اهل محشر دیده‌های خود را بپوشانید تا فاطمه دختر محمد
بگذرد پس باقی نماند در آن روز پیغمبری و نه رسولی و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آنکه دیده‌های خود را بپوشانند تا فاطمه بگذرد پس
بیاید تا برابر عرش پروردگار خود از ناقه فرود آید و خود را از بالای ناقه بر زمین بر اندازد و عرض کند الهی و سیدی حکم کن میان من و کسانیکه
بر من ستم کردند خداوندا حکم کن میان من و میان کسانیکه اولاد مرا کشتند پس ندا از جانب رب العزه بدو رسد که ای حبیبه من و دختر حبیب من
از من سؤال کن آنچه خواهی تا بتو عطا کنم و هر که را خواهی شفاعت کن تا قبول نمایم بعزت و جلال خود سوگند که از آن کسانیکه بر تو و
بر اولاد تو ظلم کرده‌اند نگذرم پس گوید الهی و سیدی ذریه من و شیعیان من و شیعیان ذریه من و دوستان من و دوستان ذریه من پس ندا
از جانب خدا در رسد که کجایند ذریه فاطمه و شیعیان او و دوستان فاطمه و دوستان ذریه او پس همگی پیش آیند و ملائکه رحمت بدور
ایشان حلقه زده باشند پس فاطمه پیش افتد تا ایشان را داخل بهشت کند **چهل و ششم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از
علی بن موسی الرضا از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که دوست دارد که بر کشتی نجات نشیند و بعروة الوثقی
چنگ در زند و بریسمان محکم خدا اعتصام جوید باید علی را پس از من دوست دارد و دشمنان او را دشمن دارد و بامامان هدایت کننده
از اولاد او پیروی نماید که ایشان خلفای من و اوصیای منند و حجتهای خدایند بر خلق پس از من و سادات امت منند و سرکردگان پرهیزکاران
بسوی بهشت حزب ایشان حزب من است و حزب من حزب خدا است و حزب دشمنان ایشان حزب شیطان است مؤلف فقیر گوید فان احبائهم جند
الله و ان اعدائهم حزب الشیطان **چهل و هفتم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
فرمود خدا عز و جل فرموده است لو اجتمع الناس کلهم علی ولایة علی لما خلقت النار و ترجمه آن سابقا معلوم شده **چهل و هشتم**
در کتاب تحفة الاخوان از کتاب بشارة المصطفی لشیعة علی المرتضی بحذف سند نقل کرده است که روزی رسول خدا خرم و شادان بر امیر
المؤمنین داخل شد بر او سلام کرد علی جواب سلام باز داد و عرض کرد یا رسول الله تا اکنون ترا مانند امروز ندیده بودم فرمود
ای دوست من آمده‌ام تا ترا بشارتی دهم بدانکه در همین ساعت جبرئیل از جانب رب جلیل بر من نازل شد و گفت حق جل
و علا ترا سلام میرساند و میفرماید بشارت ده علی را که مطیعان و عاصیان شیعهٔ او از اهل بهشتند چون علی این بشارت را شنید بسجده
در افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان کرد و گفت گواه باشید که من نصف حسنات خود را بشیعیان خود بخشیدم فاطمه
زهرا سلام الله علیها عرض کرد خداوندا گواه باش که من نیز نصف حسنات خود را بشیعیان علی بن ابیطالب بخشیدم حسن عرض کرد خداوندا
گواه باش که من نیز نصف حسنات خود را بشیعیان علی بخشیدم حسین نیز عرض کرد خداوندا گواه باش که من نصف حسنات خود را بشیعیان

علی بخشیدم رسول خدا فرمود شما از من کریمتر نیستید من نیز گواه باش که من نصف حسنات خود را بشیعیان علی بخشیدم پس جبرئیل فرود
آمد و عرض کرد یا محمد حق تعالی میفرماید که شما از من کریمتر نیستید من از برای ایشان آمرزیدم تمام گناهان شیعیان و دوستان علی بن ابیطالب را
هر چند بعدد کف دریاها و ریگ بیابانها و برگ درختان باشد **شعر** و ما ضر من والاه سوء فعاله و لو کان سوء الفعل ملأ
الصحیفة صغائرها تنمحی بکبائرها تصیر هباء مع خلوص المحبة **چهل و نهم** ایضا در تحفة الاخوان روایت است که رسول خدا
بعلی بن ابیطالب فرمود چون روز قیامت شود ترا بر پشت اسبی از نور وارد محشر کنند و تاجی بر سر تو باشد که از روشنی آن چشم اهل محشر
همه خیره شود پس ندا از جانب علی اعلی در رسد که خلیفه محمد مصطفی کجا است تو در جواب گوئی اینک حاضرم پس منادی از جانب رب
العزه ندا در دهد که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم گردان یا علی تو قسیم بهشت و دوزخی **پنجاهم**
ابن بابویه بسند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر از امامان حق سؤال کردم فرمود بخدا سوگند این عهدی است که
رسول خدا بما وصیت فرموده است که ائمه بعد از آنحضرت دوازده تن‌اند نه امام از ایشان از صلب حسین‌اند و مائیم امامان امت که بر پا میکنند و انکار نمایند
دین را در آخر الزمان هر که ما را دوست دارد از قبر خود محشور شود با ما و هر که ما را دشمن دارد یا ما را یا یکی از ما را رد کند از قبر خود محشور
شود و بسوی جهنم شتابد **پنجاه و یکم** ابن بابویه بسند خود از واثلة بن اسقع روایت کرده است که رسول خدا فرمود حب من و حب
اهل بیت من در هفت جا که هول آنها بسیار شدید است نفع میدهد در وقت وفات و در قبر و وقت نشور و نزد کتاب و نزد حساب و نزد میزان و
نزد صراط هر که ما را و اهل بیت ما را دوست دارد و با ایشان متمسک شود بعد از من ما شفیعان اوئیم در روز قیامت عرض کردند یا رسول
الله تمسک بایشان چگونه است فرمود ائمه بعد از من دوازده نفرند هر که ایشان را دوست دارد و پیروی ایشان نماید هر آینه نجات یابد
و هر که از ایشان تخلف ورزد گمراه شود و غوی گردد **پنجاه و دوم** امام حسن عسکری در تفسیر خود در تفسیر قول خدا تعالی الرحمن
الرحیم فرموده است که امیر المؤمنین فرمود خدا تعالی فرموده است الرحیم یعنی رحیم است به بندگان خود و از رحمت او این است که آفریده
صد نوع رحمت را و یک رحمت را در میان همه خلق قرار داده است و از آن مردم رحم میکنند و رحم کردن مادر بفرزند خود و امهات حیوانات
بر اولاد خود رحم نمایند چون روز قیامت شود آن یک رحمت را اضافه کند با نود و نه رحمت پس رحم کند بآن رحمت امت محمد را پس شفیع گرداند
ایشان را در حق کسانیکه دوست میدارند شفاعت ایشان را از اهل ملت حتی آنکه یکی از ایشان نزد مؤمنی از شیعه می‌آید میگوید مرا شفاعت کن
گوید ترا بر من چه حقی است که ترا شفاعت کنم گوید روزی ترا آب دادم و تو تشنه بودی پس او را شفاعت کند و شفاعت
او را قبول نمایند و پیوسته شفاعت کنند تا آنکه همسایگان و کسانیکه با او آمیزش داشتند و آنانی که با او شناسائی داشتند همه را
شفاعت کنند و بتحقیق که مؤمن گرامی تر است نزد حق تعالی از آنکه شما گمان دارید سید گوید آنچه در این باب از روایات صحاح ذکر کردم
کافی است هر که طالب زیاده از این باشد بکتاب فضائل الشیعه که از جمله مؤلفات من است و کتاب بشارات الشیعه که تالیف ابن بابویه است
رجوع نماید که از این گونه اخبار نیز چندان است که محتاج بزیاده باشد **باب هفتصد و هشتاد و هشتم** در اینکه عمر بن خطاب جرات
نمود بر رسول خدا در وقتیکه دوات خواست که مراد آنحضرت اینست که تصریح نماید بر اینکه صاحب امر خلافت بعد از من علی بن ابیطالب است در
مرض موت خود و گفت رسول خدا هذیان میگوید از روایات عامه و در آن هفت حدیث است **اول** ابن ابی الحدید که از علمای معتزله
است در شرح نهج البلاغه از ابن عباس روایت کرده است که روزی در اول خلافت عمر نزد او رفتم مقداری صاع از خرما برد که جلد بود و میخورد
و مرا تکلیف نمود یکدانه از آن بخورم خود همه را بخورد و سبوی آبی نزد او بود برداشت بالای آن و بر فراشی که بر آن نشسته بود بر پشت
بخوابید و دو سه نوبت الحمد لله گفت پس گفت ای عبد الله از کجا می‌آئی گفتم از مسجد گفت پسر عم تو بچه حال گذاشتی من گمان کردم عبد الله
جعفر را میگوید گفتم با هم سالان خود بازی میکند گفت او را نمیگویم مراد من بزرگ شما اهل بیت است گفتم در نخلستان آب کشیده مشغول
بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم اگر کتمان کنی بر تو باشد قربانی کردن شتری آیا در نفس او از امر خلافت چیزی مانده
است گفتم بلی گفت آیا گمان دارد این را که رسول خدا برای او وصیت فرمود گفتم بلی زیاده از تو و من از پدر خود پرسیدم از آنچه علی ادعا
کند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت بود از رسول خدا در خواهش سخنی چند که اثبات نمیکرد حجتی را و قطع نمی‌نمود عذری را و بود رسول خدا که میل
میداشت در امر او وقتی از اوقات و خواست که در حین مرض موت تصریح بنام وی کند من رسول خدا را از آن منع کردم و نگذاشتم از جهت
شفقت بر امت و محافظت اسلام و قسم بخانه کعبه که قریش هرگز بر او اتفاق نمیکردند و اگر او والی امر میشد عرب از اقطار زمین متفرق

باب هفتصد و هشتاد و هشتم

میشد نقل در راه خلاف پیش میکرفتند رسول خدا دانست کویی یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح بنام علی نکرد و حکم
خدا تعالی جاری ساز دانچه را که مقدر کرده است و این حدیث را ابی طاهر صاحب تاریخ بغداد در کتاب خود با اسناد ذکر کرده است تا اینجا کلام
ابن ابی الحدید است دوییم ابن ابی الحدید در همین شرح از ابن عباس نیز روایت کرده است که کفت من در راه شام با عمر بودم روزی
دیدم بر شتر خود سوار است و تنها میرود از پی او رفتم بمن کفت یا ابن عباس شکایت میکنم بتو از پسر عمت سؤال کردم از او که با من بیاید بنا مد
و او را همیشه با خود بخشم و غضب می بینم تو چه کمان داری که خشم و غضب او از چه رهکذر میباشد کفتم یا امیرالمؤمنین تو خود هم سبب
آن را میدانی کفت کمان دارم که حزن دارد و او را جهت خلافت است کفتم بلی سببش همین است چنین میداند که رسول خدا خلافت را برای او
میخواست عمر کفت خدا نخواست که خلافت با او برسد خواست پیغمبر چه فایده دارد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آن را خواست ممکن است
پیغمبر میخواست که عمش مسلمان شود چون خدا نخواست بر او نشد پس ابن ابی الحدید کفته است و در روایت دیکر چنین
است که عمر کفت رسول خدا میخواست در مرض موت خود خلافت را برای او و علم بر هم او را مانع شدم و از فتنه ترسیدم که مبادا اسلام پراکنده
شود و رسول خدا دانست آنچه را در خاطر کذشت داشت از کفتن نکاه داشت و نام نبرد و آنچه خدا تعالی مقدر کرده بود شد تا اینجا
کلام ابن ابی الحدید است مؤلف کوید آنچه ابن ابی الحدید بروایت خود با آنچه از دیکران نقل کرده است همکی دلیل است بر کفر عمر زیرا که عمر
خدا را غیر مراد رسول و مراد رسول را غیر مراد خدا دانسته زیرا که آنچه خدا اراده کند رسول خدا نیز اراده میکند امر خدا و امر رسول خدا یکی
است و اطاعت ایشان نیز یکی است خدا تعالی میفرماید من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرموده است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و فرموده است ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و عمر با اینها آیات چکونه تفریق میکند میان خدا و رسول خدا و این عین کفر است
خدا تعالی میفرماید ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون
ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا سیم ابن ابی الحدید در همین شرح بعد از ذکر
احادیثی که نص اند بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین کفته است نقیب ابو جعفر یحیی بن محمد بن ابی زید سؤال کردم و این اخبار را بر او خواندم
و کفتم این اخبار دلیل اند بر نص بر خلافت امیرالمؤمنین و لکن مستبعد میدانم که صحابه اجماع کنند بر رد نص رسول خدا بر شخصی معین چنانکه
استبعاد میکنیم از اینکه اجماع کنند بر رد نص آنحضرت بر بنای کعبه و روزه ماه رمضان و غیر اینها از معالم دین نقیب کفت نیست میل و مکر
بمذهب معتزله بعد از آن ابن ابی الحدید از ابو جعفر نقل کرده است که این احادیثی است که عمر بن خطاب بر رسول خدا رد کرده است و آن احادیث
بسیار اند تا آنکه ابو جعفر بر احادیثی که عمر آنها را بر رسول خدا انکار کرده کفته است و انکار نمود عمر امر کردن رسول خدا را بندا کردن
اینکه هر کس بکوید لا اله الا الله داخل بهشت میشود و غیر از این از امور چند که در کتب احادیث مذکور است و کویند اکر عمر انکار نمیکرد
و رد نمی نمود مکر همین قول رسول خدا را که در مرض موت خود فرمود دوات و کتفی بیاورید تا برای شما بنویسم که هرکز بعد از آن کمراه نشوید
و کفتن عمر آنچه را که کفت و سکوت رسول خدا از او هر آینه کافی بود و عجب آن است که عمر در آن روز کفت کتاب خدا ما را کافی است پس مردم اختلاف
کردند بعضی کفتند قول قول رسول خدا است دوات و کتف حاضر کنید و بعضی کفتند قول قول عمر است نیاورید و در نزاع بسیار شد و صداها
بلند کردند رسول خدا فرمود از نزد من برخیزید و بیرون روید که سزاوار نیست نزد من نزاع کردن یا باقی ماندند برای نبوت عزتی و فضلی
و چون اختلاف در میان مسلمانان واقع شد بعضی قول رسول را ترجیح دادند و بعضی دیکر را و این دلیل است بر اینکه مردم رسول خدا و عمر را
مساوی دانستند در مسئله ای که در میان رسول خدا و عمر خلاف کردند و هر فرقه از ایشان قولی از این دو قول را ترجیح دادند چنانکه دو نفر
از مسلمانان در حکمی از احکام اختلاف کنند جمعی نصرت این قول کنند جمعی دیکر نصرت آن قول را نمایند پس هر کس نبوت و همت او باینجا
رسیده باشد چکونه از او انکار توان نمود که با ابو بکر بیعت کرده با ملاحظه مصلحتی که خود فهمیده و ابو بکر و عمر هر دو از نص رسول خدا
عدول کردند و تجاوز نمودند و کیست آنکه انکار این مطلب تواند کرد و حال آنکه چنین سخنی در دیکر رسول خدا کفت و باک نکردند و از انصار
اندیشه نمودند و احدی او را انکار بر او پیش نکرفته رسول خدا و نه غیر از او و این از مخالفت نص رسول خدا بخلافت علی شدیدتر بلکه
فضیع تر و شدیدتر است ابن ابی الحدید بعد از این کوید من ذکر کردیم نزد این فصل آنچه را که از کفتهای نقیب ابو جعفر حفظ
کرده بودم و بخاطر داشتم و نقیب امامی المذهب بود و نمیکذاشت کان بنزد او مجلس سخن مسرفین شیعه را نمی پسندید و لکن این سخنی
بود که بحث و جدل در میان من و او در کلام او بر زبان او جاری کردانید علاوه بر آنکه اکر علوی کرامی المذهب باشد ناچار است از اینکه در

عداوت با صحابه نه ورزد میل با آنها متعصب بود و خود مردی بود غزیر العلم و صحیح العقل و در جدال و بحث صاحب انصاف بود و در مذهب تعصب
نبود و هر چند علوی بود لکن بفضل صحابه معترف بود و شیخین را مدح مینمود مؤلف کوید آنچه از ابن ابی الحدید نقل کردیم و آنچه او خود
از شیخ خود ابو جعفر نقل کرده ملاحظه نما تا فساد مذهب عامه بر تو معلوم شود از اینکه انکار داشتند رسول خدا را بر خلافت امیرالمؤمنین
با آنکه علم داشتند باینکه رسول خدا نص بر خلافت و امامت آنحضرت کرده و پیروی هواهای خود نموده اند فبعدا للقوم الظالمین فقیر کوید
چه شبیه است قول ابی جعفر بر اختلاف در میان رسول خدا و عمر بحکایت مردی که در مسجدی از مساجد بغداد وضو میکرد و در آخر هم
مسح پا نمود چنانکه مذهب شیعه است و هم غسل کرد چنانکه مذهب عامه است مردی متوجه غسل و مسح او بود پرسید این چه کار است که میکنی
کفت چون مسئله خلافی است در میان خدا و ابو حنیفه خدا مسح را کفته است و ابو حنیفه غسل را قائل شده لهذا جمع میان دو قول کردم و
احتیاط را از دست ندادم تا خود را از دست نداده باشم چهارم ابن ابی الحدید در همین شرح بسند خود از علی بن عبد الله بن عباس روایت
کرده است که چون رسول خدا را هنکام وفات رسید در خانه آنحضرت جماعتی از مردم بودند از آنجمله عمر بن خطاب بود رسول خدا فرمود
دوات و کاغذی برای من بیاورید تا نامه ای برای شما بنویسم که بعد از آن هرکز کمراه نشوید پس عمر کلامی کفت که معنایش آن بود که مرض بر رسول خدا
مستولی شده بعد از آن عمر کفت قرآن نزد ما است و ما را کتاب خدا کافی است عمر کفته هاکر که آنجا بودند اختلاف کردند بعضی کفتند کفته
رسول خدا است دوات و کاغذ بیاورید و بعضی کفتند عمر درست میکوید نیاورید چون خصومت و نزاع و کلمات لغو و اختلاف
بلند شد رسول خدا در غضب شد فرمود از نزد من برخیزید سزاوار نیست پیغمبر خدا را که در نزد او این کونه خلافها کنید و اختلاف
نمایید مردم از خدمت آنحضرت برخواستند بیرون رفتند و رسول خدا در همان روز وفات فرمود و پیوسته ابن عباس میکفت مصیبت تمام
مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند ابن
ابی الحدید کوید این حدیث را محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری در دو صحیح خود نقل کرده اند و کافه محدثان اتفاق کرده اند بر
روایت آن تا اینجا کلام ابن ابی الحدید است فقیر کوید بخاری در هفت موضع از صحیح خود با اندک تفاوتی این حدیث را نقل کرده و هم چنین
مسلم بطریق بسیار نقل کرده است که ظاهر آن است که بیست طریق و بعضی از ایشان کفته اند در جمله متواترات است و در این مقام کافی است در
رد ایشان آنچه خود ایشان روایت کرده اند که ابو بکر در وقت مردن دوات و کاغذ طلبید و عمر را خلیفه خود کردانید و این هذیان نبود و در
آن وقت نیز کتاب خدا در میان ایشان بود چرا کافی نبود پس معلوم میشود که عمر نیز ابو بکر را عصمت شان از مرتبه رسول خدا بالاتر است زیرا که ایشان
و اکر غلو نمایند این خود کفر است و جای انکار و مکابره نیست یکی از شعرا این معنی را بنظم در آورده و کفته است وصی النبی فقال قائلهم قد
ضل یهجر سید البشر و رووا ابا بکر اصاب ولم یهجر وقد اوصی الی عمر پنجم ابن ابی الحدید در شرح کوید بخاری و مسلم در دو صحیح خود از ابن عباس
روایت کرده اند که کفت روز پنجشنبه چه پنجشنبه را نقد کریست که آب دیده اش سنکریزه ها را تر کرد کفتیم یا ابن عباس پنجشنبه کدام است
کفت روزی که شدید شد مرض رسول خدا و فرمود کاغذی بیاورید تا برای شما نامه بنویسم که پس از من هرکز کمراه نکردید پس نزاع کردند در
حالیکه سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس کویند که کفت چه میشود این مرد را آیا هذیان میکوید از او استفهام کنید پس برکفتند و او را
بر او اعاده نمودند رسول خدا فرمود مرا بکذارید که من در آن حالتی که هستم بهتر است از آن حالتی که شما در آن هستید بعد از آن به سه چیز
امر فرمود یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب بیرون کنید دیکر آنکه بوافدین بدهید آنچه من سابقا بایشان میدادم و از ابن عباس از سومی سؤال
کردند ابن عباس کفت آنحضرت متوجه نفرمود و یا آنکه فرمود من فراموش کردم فقیر کوید پس چرا در آن دو چیز دیکر اطاعت آنحضرت
کردند و از اهجر و هذیان نسبت ندادند پس معلوم شد که هذیان همان نص خلافت بود و حسبنا کتاب الله عدم احتیاج بخلیفه خود با آنکه خود
مکرر کفته است که کلکم افقه من عمر حتی المخدرات و بر جهل خود اقرار نموده قطب الدین شیرازی شافعی که از عرفا و علمای ایشان است در
رساله کشف الغیوب کوید راه را بی راه نمائی نمیتوان رفت و کفتن اینکه چون کتاب الله در میان است بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض کوید چون
کتب طب در دست است رجوع بطبیب لازم نیست چه هر کس را فهم طبع میسر نیست و استنباط از آن نتوان نمود پس مراجعه باهل استنباط لازم است
و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و کتاب حقیقی سینه اهل علم است که بل هو آیات بینات فی صدور
الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر و این است که حضرت امیرالمؤمنین فرموده است انا کلام الله الناطق و هذا هو الصامت و نعم ما قیل
ساووا کتاب الله الا انه هو صامت و هم الکتاب الناطق ششم ابن ابی الحدید در همین شرح کوید ایضا در دو صحیح مسلم و بخاری

مروی از ابن عباس کرده اند که چون رسول خدا را زمان وفات رسید و در خانه مردم چند بودند از آنجمله عمر بن خطاب بود رسول خدا فرمود اکتب
لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا عمر گفت وجع بر رسول خدا مستولی شده و قرآن نزد ما است و ما را کتاب خدا کافی است و مردم خصومت
برخواستند بعضی گفتند دوات و کاغذ بیاورید تا نامه بنویسد که پس از او گمراه نشوید و بعضی گفتند که قول قول عمر است چون لغط
بکتاب و نیست و چون سخنان لغو و اختلاف در این باب زیاد شد رسول خدا فرمود برخیزید از نزد من بیرون روید ابن ابی الحدید گوید ابن
عباس چون این شکایت نمودی زار زار بگریستی و گفتی مصیبت تمام مصیبت آن بود که مانع و حائل شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه
فقیر گوید محمد غزالی که از اعیان علمای ایشان است و اینحدیث صحیح را از این روایات ذکر کرده است که رسول خدا فرمود دوات و کاغذ بیاورید
تا بنویسم چیزی که رفع مشکل شما شود و بدانید که مستحق خلافت بعد از من کیست عمر گفت دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله و بعد از آن اختلاف
مردم و بیرون کردن رسول خدا ایشان را تا باخر بنحو ما تقدم ذکر کرده است **هفتم** ابن ابی الحدید در همین شرح از ابو جعفر
طبری و او از سعید بن جبیر روایت کرده است که ابن عباس گفت یوم الخمیس و ما یوم الخمیس و گریه میکرد چندانکه سنگ ریزها از اشک چشم
تر میشد ما گفتیم و ما یوم الخمیس گفت روزیکه مرض رسول خدا شدید شد همان حدیث پنجم را تا باخر نقل کرده است **هشتم** ابن ابی الحدید
عذر عمر را خواسته و گفته است که الفاظ و اخلاق عمر خشونت و جفا زیاد و تکبر شعار بود و خود را از آن نتوانست بازداشت چنانچه چون متکلم
میشد سامع چنان گمان میکرد که اراده کرده است از این لفظ معنائی را که عمر آن معنی را اراده نکرده بود و چون او را برای کسی نقل میکردند
توهم میکردند که او قصد نموده است باین چیزی که عمر قصد نموده بود از جمله اینها کلامی است که عمر در مرض رسول خدا گفت و معاذ الله
که عمر ظاهر آن اراده کرده باشد از اینکه ظاهر معنی آن کفر است بلکه سخنی بود که مقتضای خشونت عمر بود و سرزد و بهتر این بود که بگوید رسول
خدا مغمور است یا بگوید مرض بر او مستولی شده است و حاشا که عمر از این معانی را از آن لفظ اراده کرده باشد که بگوید آنچه روایت شده
است که عمر گفت بیعت ابوبکر فلته بود خدا تعالی از شر آن محافظت نمود و هر که بچنین بیعتی عود نماید او را بکشید بدانکه این لفظ که از عمر
صادر شده مناسب این الفاظ بیانی را که بمقتضای آنچه خدا او را مجبول کرده از غلظت طینت و جفای طبیعت میگفت و او حیله نمود
و چاره نداشت زیرا که بر گفتن آنها مجبول بود و استطاعت تغییر و تبدیل آنها نداشت و شکی نیست که او میخواست با مردم تلطف کند و حرفها
نماید و سخنان خود را بالفاظ نیکو و لطیف ادا نماید و لکن طبع خشن و غلظت غریزی او را بگفتن این کلمات باز میداشت و قصد مکروه
خیال فحش یا مخاطبه از آنها نداشت چنانکه ما سابقا در باب سخنی که در مرض رسول خدا و الفاظی که در حاج حدیبیه گفته بود و غیر آنها بیان
کردیم و خدا تعالی اجر نمیدهد مکلف را مگر به نیت و نیت عمر از پاک ترین نیتها و صاف ترین آنها بود برای خدا مؤلف گوید ابن ابی الحدید
در حق عمر غلو کرده و تعصب نموده و از مذهب اعتزال بیرون رفته از اینکه میگویند افعال عباد از خود ایشان است نه از خدا و داخل در مذهب
مجبره شده از اینکه گفته بنده را دخلی نیست و او قدرت بر فعل نه و مذهب ایشان این است که مکلف را اختیاری در افعال خود نیست
مانند سنگی که اگر او را حرکت دهی حرکت کند و ما این سخن را در حق ابن ابی الحدید گفتیم از اینجهت که اعتذار از جانب عمر میکند در اینکه
گفت رسول خدا هذیان میگوید و میگوید این سخن را بمقتضای آنچه خدا او را مجبول کرده است از غلظت طینت و جفای طبیعت گفته
و او را حیله در آن نبود و چاره نداشت و قدرت بر تغییر و تبدیل آن نداشت و این سخن بعینه قول مجبره است و کاش میدانستم که چه
امر باعث بر این شد که او از مذهب خود خارج شود بلی نبود خروج او از مذهب معتزله مگر برای تعصب عمر اعوذ بالله من الحمیة الجاهلیة و عجب
است تعصب ابن ابی الحدید در اینجا و در آنجا که عمر را ذم کرده و گفته است خلافت را در میان شش نفر بشوری انداخت ابن ابی الحدید در
شرح بعد از طعن زدن ابو لؤلؤ او را از امر شوری گوید این امر شوری سبب ظهور هر فتنه که واقع شده و هر فتنه که واقع خواهد شد
تا روز قیامت و ما شرح کرده ایم از امر شوری آنچه را که گشته است با آن در دنیا آنچه حاصل شده است در خون این شش نفر از خلیفه
تراشی و در همین شوری تا اینجا کلام ابن ابی الحدید است **نهم** در کتاب سیر الصحابه که تالیف بعضی از رجال معتبر عامه است در مطلع
آن کتاب گفته بسم الله الرحمن الرحیم ما جاء فی مناقب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب من اخبار النبی صلوات الله علیهما و علی عترتهما از رسول خدا
مروی است که فرمود بزودی خواهد شد در اسلام فرقهای مختلف چند مثل آنچه ظاهر شد در ادیان سابق یهود و یکفرقه شدند نصاری هفتاد و دو
فرقه شدند و امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه خواهند شد همگی آنها در جهنم اند مگر یکفرقه از آنها تا جائی است عرض کردند یا رسول
الله آن فرقه ناجیه کدام است فرمود آنست که ثابت باشد بر آنچه من و اهل بیت من بر آن بوده اند که یکی بر عهد من بر او وفات من

قیام کند بر این باش حذیفه بن الیمان عرض کرد یا رسول الله یا مردم پیروی میکنند کسی را بغیر از تو فرمود ای حذیفه ظاهر میشوند پس از
من سه طایفه و آنها ناکثون و قاسطون و مارقون بخدا سوگند یاد میکنم که این سه طایفه پیرو را با ایشان همه از اهل جهنم اند و آنها
هفتاد و دو فرقه اند و بزودی مختلف میشوند صحابه من از طرق انبیا بعد از آن مصنف کتاب اختلاف صحابه را ذکر کرده تا آنکه گوید
و خلاف دویم در خانه رسول خدا اتفاق افتاد دربارة حدیثیکه محمد بن ابی عمر باسند خود از عکرمه روایت کرده است که او از عبد الله بن
عباس شنیدم که گفت روز دوشنبه و چه روز دوشنبه و قطرات اشک از دیده میبارید گفتند یا ابن عباس کدام روز دوشنبه گفت
ان روز دوشنبه که رسول خدا در غمرات موت بود و فرمود کاغذ و دوات بیاورید تا برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید
پس نزاع و جدال در حضور رسول خدا در میان اصحاب بلند شد و حال آنکه جایز نبود که در حضور او اینگونه نزاع شود **فقیر گوید**
بلکه جایز نبود که صدا بلند کنند و حال آنکه کردند و خدا تعالی میفرماید لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر
بعضکم لبعض و بالجمله گوید پس مردی از قوم گفت ان الرجل لیهجر این مرد هذیان میگوید رسول خدا این سخن را شنید در غضب
شد و امر کرد تا اینمردی و همراهان او را بیرون کردند بعد از آن دوات و کاغذ حاضر کردند دیگر رسید بعد از آنکه امر دید این شخص را گفت
رسول خدا چه گفت ابن عباس گفت رسول خدا فرمود آنچه من در آن هستم بهتر است از آنچه مرا بان میخوانید **یازدهم** صاحب سیر الصحابه
ایضا باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده است که ابن عباس گفت یوم الخمیس و ما یوم الخمیس پس گفت مرض بر رسول خدا مستولی
شد فرمود دوات و کاغذ حاضر کنید تا نامه برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید مردم نزاع کردند و حال آنکه نزاع در نزد
انحضرت سزاوار نبود پس مردی از ایشان گفت چه میشود این مرد را اگر پریشان و هذیان میگوید بروید ببینید چه میگوید پس از آنحضرت
سؤال کردند فرمود دعونی فالذی انا فیه خیر **دوازدهم** ایضا صاحب سیر الصحابه باسناد دیگر روایت کرده است که رسول خدا فرمود
ائتونی بصحیفة و دواة اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا زوجات و سایر زنان که حاضر بودند گفتند بیاورید برای او آنچه میطلبد پس
مردی برخواست که بیاورد رسول خدا بیهوش شد و چون بهوش آمد فرمود [illegible] خالفتموه فی حیوتی و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون و زنانیکه در آنجا حاضر بودند فاطمه و ام سلمه و عایشه و حفصه بودند **فقیر گوید** چون عبارت حدیث
خالی از غلط نبود و نسخه صحیحی بدست نیامد تا تصحیح شود لهذا از ترجمه آنها نکوشیده و عبارت حدیث را بعینها نقل نمودیم
صاحب سیر الصحابه باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده است که چون ابن عباس شب پنجشنبه را یاد میکرد گریه را آغاز مینمود پرسیدند یا ابن
عباس چرا گریه میکنی گفت رسول خدا فرمود ای اولاد عبد المطلب مرا بنشانید و مرا بچیزی تکیه دهید که تا برای شما بنویسم که بعد از من
هرگز گمراه نشوید بعضی از اصحاب گفتند هذیان میگوید یا دیگری گوید ابن عباس از بردن نام آنکس ابا نمود و ما پس از آن آمدیم و دیگر
رسول خدا ننوشت بعد از آن ما از ابن عباس شنیدیم که گفت عمر العدوی و سیکت البکری **سیزدهم** صاحب سیر الصحابه
باسناد خود از عبد الله بن محمد از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود ائتونی بکتف و دواة اکتب لکم کتابا لا تضلون
بعده مردی از اصحاب او را از نوشتن نامه مانع شد و نگذاشت که بنویسد من از عکرمه پرسیدم که کی بود آن مرد عکرمه گفت
بخدا سوگند که او مثل من مردی است ملوم است **فقیر گوید** مراد ثانی است و عقلای فریقین فطانت او را ملوم میخوانند نظر
بسخنی که گفت و منعی که نمود از نوشتن این نامه که اختلاف از میان امت برطرف شود و اینکه رسول خدا را در چنین حالتی از خود رنجاند
چهاردهم صاحب سیر الصحابه باسناد خود از حکم بن ابان از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت خود
فرمود ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا ملوم گفت ان النبی لیهجر کما یهجر المریض رسول خدا از این سخن در غضب شد بعد از
آن فرمود شما را خرد و عقل در سر نیست ملوم گفت من این سخن را از روی غضب گفتم فرمود شما گروهی هستید که بمن ظلم بیند خواهید
خواهر او در جبرئیل امین از نزد رب العالمین مرا بامر قضیه خبر داده بود اینمرد را از نزد من بیرون کنید ملوم را از آنجا بیرون کردند
و بخدا سوگند که در همان حالت و همان وقت بیرون رفت و نزد ابوبکر شتافت و او را بسقیفه بنی ساعده برد و گروهی را جمع کرد و
بتدارک امر بیعت با ابوبکر مشغول شد و کرد آنچه کرد **پانزدهم** صاحب سیر الصحابه باسناد خود از ابان بن ابی عیاش و او
گفت شنیدم از حسن ابی الحسن و او گفت شنیدم از علی ابن ابیطالب بعد از آن بعینه شنیدم از عبد الله بن عباس در بصره و در آن
وقت عبد الله عامل بصره بود که گویا علی و عباس هر دو نزد یکدیگر من بحث میکنند و گویا هر دو از یک نسخه خوانده بودند و انچه را

که نقل کرده و حفظ نموده‌ام قول ابن عباس است و معنی یکی است و لکن من حدیث ابن عباس را حفظ کرده‌ام که گفت از رسول خدا شنیدم
که در مرض موت فرمود ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لا تضلون بعدی ابدا بعضی از حضار برخواستند تا دوات و کتف حاضر کنند مردی از
قریش مانع شد و گفت رسول خدا هذیان میگوید آنحضرت این سخن را از او شنیده در غضب شد و فرمود شما اختلاف میکنید در حیات
من و من اهل بیت خود را خبر دادم با آنچه جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان مرا خبر داد که شما بعد از من چه خواهید کرد و ایشان را وصیت
کردم آنچه پروردگار من مرا وصیت فرموده بود که فاصبر صبرا جمیلا پس ابن عباس گریه کرد چندانکه محاسنش تر شد بعد از آن گفت اگر
این سخن را امر نمی‌گفت رسول خدا برای ما نامه می‌نوشت که امت بعد از او دیگر اختلاف نکنند و گمراه نشوند **شانزدهم**
صاحب کتاب سیر الصحابه بسند خود از ابان بن عثمان از بعضی از اصحاب خود روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت فرمود ائتونی بصحیفة
و دوات لاکتب لکم کتابا لا تضلون بعدی پس عباس صحیفه و دوات طلب نمود یکی از حاضران گفت رسول خدا هذیان میگوید بعد از آن
آنحضرت بهوش آمد عباس عرض کرد یا رسول الله اینک صحیفه و دوات حاضر است آنحضرت فرمود بعد از آنکه این شخص چنین سخن بگوید
چه بنویسم پس در حق ایشان کرد و فرمود رعایت کنید حق مرا در خصوص اهل بیت من و با اهل ذمه نیکی نمائید و اطعام کنید مساکین را
و عمار و آزاد کنید ممالیک خود و نیکی کنید و پیوسته این کلمه را میفرمود که مرا از شما کسانی اند که عهد مرا میشکنند و بر اهل بیت من
ستم می‌نمایند **هفدهم** صاحب سیر الصحابه بسند خود از ابو سعید خدری که در حدیث مراسله ابوبکر با اسامة بن زید بعد از آنکه
ابوبکر خود را بخلافت نشانید روایت کرده است و حدیث طولانی است و اسامه نیز جواب طولانی با بوبکر نوشته و در آن جواب نوشته بود
و تو ای ابوبکر تو با رسول خدا در مقام مخالفت یا از راه مکر در رسول خدا که با من بیرون نائی یا از راه بفرستاد که در حمله لشکر من باشی تا با تو
عمر بعیادت آنسرور نرفتید چون شما را دید تخلف نمودن شما از خروج بجانب لشکر او را ملول و خوش نیامد تا آنکه شما عذر آوردید که بجهت تدارک
سفر آمده ایم و از من خواهش نمودید که شما را دو سه روز مهلت دهم بعد از آن فرمود شما فرستادم کسی را که شما را حرکت دهد شما نیز همان جواب را
گفتید و هر وقت بخدمت رسول خدا رفتید شما میفرمود لشکر اسامه روانه کنید و از آن باز نمانید هر ساعتی چند نوبت این امر را مکرر می
فرمود تا آنکه یکی از شما بیرون آمده و گفت محمد هذیان میگوید پس با وجود این چگونه میگوئی من مخالفت رسول خدا میکنم و حال
آنکه او امر و اطاعت نموده که مخالفت کرده و عصیان ورزیده آیا حیا نمیکنی از پیشی گرفتن خود بر اهل بیت آنحضرت و ایشان را بر تو
مقدم داشته و ترا از ایشان مؤخر کرده بسبب فضل ایشان بر تو و ایشان را بر تو امیر گردانیده و ترا بر ایشان امیر نکرده و حدیث تا باخر
و آن حدیثی است نیکو و مشتمل است بر فضائل علی و اهل بیت و اظهار نقص ابی بکر **باب سیصد و هشتاد و نهم** در ذکر
عمر که گفت رسول خدا هذیان میگوید و اینکه رسول خدا علی را خبر داد با آنچه اراده نوشتن آن را داشت و گواه چند بران گرفت از کبار
خاصه و در آن دو حدیث است **اول** سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود روایت کرده است و من این حدیث را از همان کتاب نقل کرده‌ام که گوید علی
ابن ابیطالب را در ایام خلافت عثمان در مسجد رسول خدا دیدم و جماعت مهاجران و انصار برای یکدیگر حدیث میگفتند و از فقه و علم
گفتگو مینمودند و قریش فضل و سوابق و هجرت خود را و آنچه رسول خدا در فضل ایشان فرموده بود مثل الائمة من قریش و الناس
تبع لقریش و قریش ائمة العرب و لا تسبوا قریشا و للقرشی قوة رجلین من غیرهم و ابغض الله من ابغض قریشا و من اراد قریشا بهوان اهانه
الله و غیر ذلک ذکر میکردند همچنین انصار فخر و سوابق و فضل و نصرت خود را بر رسول خدا و آنچه خدا تعالی در قرآن ایشان را ثنا کرده
و آنچه رسول خدا در فضل ایشان فرموده و هر یک مناقب و مفاخر خود را میگویند و حدیث طولانی است و مکرر در این کتاب سمت
ذکر یافته و از عامه و خاصه هر دو نقل شده از آنجمله از عامه در باب دوازدهم در حدیث سی و چهارم و همچنین از خاصه در باب
بیست و یکم در حدیث چهل و یکم و چهل و دوم بتقریب مذکور است و چون موضع حاجت در آن مقدار از حدیث بود و رعایة للاختصار
بموضع حاجت از آن اقتصار رفت و در باب بیست و یکم همین حدیث را بجزئی کرده صدر از او در حدیث چهل و یکم نقل کرده و بلا فاصله
ذیل آن را در چهل و دوم آورده است تا اینجا که میگوید یا ابا الحسن خدا ترا از امت جزای نیکو کرامت کناد و باقی حدیث این است بعد از
آن طلحه گفت یا ابا الحسن چون بیرون آمدی مکتوبی را مهر کرده بهمراه خود داشتی و گفتی ایها الناس من بتجهیز و تکفین و دفن رسول خدا
مشغول بودم و چون از آن فارغ شدم بکتاب خدا مشغول شدم تا آن را جمع کردم و اینک کتاب خدا در نزد من است و بر آن مهر کرده‌ام که یک
حرف از آن نیفتاده و من آنچه را که تو جمع نموده و تالیف کرده ندیده‌ام و همچنین دیدم که عمر هنگام خلافت خود بنزد تو فرستاد و آن

باب سیصد و هشتاد و نهم

قرآنی که جمع کرده بودی از تو طلب نمود و تو ابا کردی و نفرستادی پس عمر مردم را بخواند و هر گاه دو نفر شهادت میدادند که این آیه از قرآن است
آن را مینوشت و اگر گواهی نمیداد مگر یکنفر آن را می‌انداخت و نمی‌نوشت و من خود شنیدم که عمر در روز یمامه گفت قومی بودند که آیاتی
از قرآن میخواندند که غیر از ایشان قوم کسی آن را نمیخواندند و آن از میان رفت و روزی که عمر قرآن را می‌نوشتند گوسفندی در آنجا بود و آمد
کتابی را از آنجمله بخورد و آنچه در آن کتاب بود از قرآن بر افتاد و در آن روز کاتب عثمان بود و شنیدم عمر و اصحاب او را که می‌نوشتند آنچه را
که جمع مینمودند از قرآن در عهد عمر و همچنین در عهد عثمان میگفتند سوره احزاب برابر سوره بقره بود و سوره نور یکصد و شصت
آیه بود و سوره حجرات شصت آیه بود پس قرآن چگونه خواهد شد و ترا چه مانع شد از اینکه بیرون بیاوری قرآن خود را از برای
مردم و عثمان وقتیکه قرآنی را که عمر جمع کرده بود گرفت و خود جمع نمود و عهد کرد و مردم را بیک قرائت باز داشت و مصحف ابی بن کعب
و مصحف ابن مسعود را پاره پاره کرد و بسوزانید پس امر قرآن چگونه خواهد شد علی فرمود ای طلحه هر آیه که خدا تعالی فرستاده است
بر محمد آن را باملای رسول خدا و بخط خودم در نزد من است و تاویل هر آیه که بر رسول خدا نازل شده و هر حلالی و هر حرامی و هر حدی و هر
حکمی و هر چیزی که امت بآن محتاجند حتی ارش خدش همه در نزد من ثبت و ضبط است طلحه پرسید هر چیزی از بزرگ و کوچک و خاص و
عام و آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت همه در نزد تو مکتوب است علی فرمود بلی و در نزد امامان بعد از من مکتوب است تا روز قیامت
باملای رسول خدا و بخط خودم نیز در آن است بعلاوه این رسول خدا در مرض موت خود با من راز گفت و در پنهانی کلید هزار باب از
علم را بمن سپرد که مفتوح میشود از هر بابی از آن هزار باب دیگر و اگر امت بعد از وفات رسول خدا پیروی و اطاعت من مینمودند هر آینه روزی میخوردند از
با ایشان میرسید ای طلحه مگر ندیدی که رسول خدا کتف طلبید که نامه در آن نویسد از برای اینکه امت بعد از او گمراه نشوند و اختلاف ننمایند تو
و گفت رسول خدا هذیان میگوید و رسول خدا از این سخن در غضب شد و دیگر آن نامه را ننوشت طلحه گفت بلی بودم و دیدم علی فرمود چون
شما بیرون رفتید رسول خدا مرا خبر داد با آنچه اراده داشت که بنویسد و عامه مردم را بران گواه گیرد پس جبرئیل آمد و او را خبر داد که خدا
عز و جل عالم است باینکه این امت مختلف خواهند شد و متفرق خواهند گردید بعد از آن صحیفه طلب کرد و آنچه خواسته بود که بنویسد
بمن املا نمود و من نوشتم و سلمان و ابوذر و مقداد را بران گواه گرفت و نام هدایت کنندگان را که خدا تعالی مؤمنان را امر فرموده است باطاعت ایشان
تا روز قیامت همه را نام برد و مرا اول ایشان نام برد و همچنین دو فرزندم حسن و حسین را نیز نام برد پس فرمود ای ابوذر و ای مقداد
چنین بود که گفتم هر دو بیان گواهی دادند طلحه گفت بخدا سوگند که از رسول خدا شنیدم که فرمود ما اقلت الغبراء و لا اظلت الخضراء علی
ذی لهجة اصدق و ابر من ابی ذر یعنی آسمان سبز رنگ سایه نیفکنده و زمین غبار آلود بر نداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد
من شهادت میدهم که این دو نفر شهادت نمیدهند مگر بحق و تو در نزد من از ایشان راستگوتر و نیکوتری پس بعد از آن آنحضرت رو بجانب طلحه
کرد و فرمود از خدا بترس ای طلحه و تو ای زبیر و تو ای سعد و تو ای ابن عوف از خدا بترسید و رضای او را برگزینید و بکنید آنچه را که نزد
او است و اندیشه نکنید در ملامت کسی که شما را در سخن حق ملامت کند بعد از آن طلحه گفت یا ابا الحسن از تو سوال کردم در باب قرآنی که در نزد
تست چرا آن را آشکار نمیکنی سبب آن را بمن باز گوی علی فرمود ای طلحه از روی عمد جواب نگفتم و خود را از تو و از جواب تو باز داشتم اکنون بمن بگو آنچه
عثمان و عمر نوشته اند آن قرآن است یا آنکه هست در آن آیاتی که از قرآن نباشد گفت همه آن قرآن است علی فرمود هر گاه بدان عمل کنید از آتش جهنم
نجات می‌یابید و داخل بهشت میشوید زیرا که حجت ما و بیان حق ما و وجوب اطاعت ما در آن است طلحه گفت اگر همان در آن قرآن باشد مرا کافی است بعد
از آن طلحه گفت اکنون مرا خبر ده از آنچه در دست تست از قرآن و تاویل آن و علم حلال و حرام آیا از برای که خواهی سپرد و صاحب آن قرآن و صاحب
تاویل و علم بعد از تو که خواهد بود فرمود از برای کسی خواهم سپرد که رسول خدا مرا امر فرموده است که باو بسپارم طلحه پرسید که را فرموده است
رسول خدا فرمود وصی من و اولی‌تر بمردم بمردم همین فرزندم حسن است بعد از آن حسن در هنگام فوت خود بفرزندم حسین می‌سپارد
بعد از آن بیکی پس از دیگری از اولاد حسین تا آنکه وارد شوند بر حوض رسول خدا ایشان با قرآنند و از قرآن جدا نمیشوند و قرآن با
ایشان است و از ایشان جدا نمی‌گردد **فقیر گوید** این حدیث طولانی است و مؤلف بهمین قدر اکتفا نموده **دوم** صاحب کتاب صراط
المستقیم گوید علی با طلحه نقل کرد که چون عمر از نزد رسول خدا بیرون آمد رسول خدا بعلی فرمود آنچه را که اراده نوشتن آن داشت و از
جمله آنها این بود که دوازده نفر ائمه ضلال خلافت را غصب خواهند کرد و گناه تمام امت بگردن ایشان است تا روز قیامت و وصیت نمود
علی را بامامت و باینکه از او و اولاد خود بسپارد تا دوازده امام و همگی اینها امامان هدایت کننده **باب سیصد و نودم** در جلیس ما

باب سیصد و نودم

وانیکه ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیدهٔ جراح و عبدالرحمن عوف و طلحه و زبیر و غیر ایشان در جیش بودند و رسول خدا لعنت کرد بر کسیکه از جیش اسامه بازمانده باشد و اینکه رسول خدا فرمود هرگاه مردم با دو نفر بیعت کنند بخلافت خلیفهٔ دوم را بکشید و این در حق ابوبکر وارد شده است از روایات عامه و دروان و از حدیث است **قول** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامهٔ معتزله است در شرح نهج البلاغه از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که ابن ابی الحدید او را در میان محدثان عامه بنیکوحدیثی مدح کرده و توثیق نموده است و جوهری مؤلف کتاب سقیفه است و او بسند خود از عبدالله بن عبدالرحمن روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت اسامة بن زید بن حارثه را بر لشکری که جمعی از مهاجران و انصار از آنجمله عمر و ابوبکر و ابوعبیدهٔ جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر در آن لشکر بودند امیر کرده بود و او را امر فرمود که برسر موته لشکر برد همان موضعی که پدرش در آنجا شهید شده بود و در وادی فلسطین محاربه کند و اسامه و لشکر او در رفتن تأمل مینمودند و مرض رسول خدا گاهی سنگین میشد و گاهی تخفیف می یافت و در هر حال بر روانه شدن لشکر تأکید مینمود تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم بفدای تو باد رخصت میدهی چند روزی تأخیر کنیم تا خدا شما را شفا بخشد فرمود بیرون رو و برو ببرکت خدا عرض کرد یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو بنصرت و عافیت عرض کرد یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و حال ترا از سوار ان این سؤال کنم فرمود برو و اطاعت کن پس مرض بر آنحضرت غالب شد و اسامه از آنجا برخواست که مهیای بیرون رفتن شود چون آنحضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند مهیای رفتن میکنند باز فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کنی را که از او تخلف نماید و با او بیرون نرود و مکرر این امر فرمود اسامه چون از حضور رسول خدا دید علم را بر سر خود بلند کرده و در دو انه و صحابه نیز میرفتند تا آنکه در جرف که خارج مدینه است فرود آمد و ابوبکر و عمر و اکثر مهاجران و وجوه و سرکردگان انصار با او بودند در اینحال ام ایمن کنیز آنحضرت اسامه فرستاد که بمدینه بیا که رسول خدا در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید برمیان ساعت برخواست و علم را بر داشت و داخل مدینه شد و علم را بر در خانهٔ آنحضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال فرمود و ابوبکر و عمر در تمام عمر خود تا در دنیا بودند اسامه را امیر خطاب میکردند **دوم** ایضا ابن ابی الحدید در همین شرح روایت کرده است که رسول خدا در مرض موت اسامة بن زید بن حارثه را طلبید و او را فرمود که برو بجائی که پدرت را کشتند و بر ایشان بتاز و من ترا بر این لشکر امیر کردانیدم اگر حقتعالی ترا بر دشمن ظفر بخشید دیر درنگ مکن و لشکر را متفرق نما و طلیعها پیش فرست دران روز احدی از سرکردگان مهاجر و انصار نبود مگر آنکه داخل در آن لشکر بود و ابوبکر و عمر نیز داخل بودند و این امر بر ایشان گران آمد بعضی گفتند رسول خدا میخواهد این پسر را بر تمام مهاجران و انصار امیر گرداند رسول خدا چون این سخن را شنید بر عضب شد و بیرون آمد و سر مبارک خود را با عصابه بسته بود و بالای منبر رفت و قطیفهٔ بر دوش مبارک انداخته بود و فرمود ایها الناس این چه سخنی است که بعضی از شما در حق من گفته اند در اینکه من اسامه را بر لشکر امیر گردانیده ام اگر در امارت اسامه بر من طعن میزنید پدرش طعن زده اید هنگامیکه او را بر مردم امیر کردانیدم و بخدا سوگند که پدرش لایق بود و قابل و مستحق امارت بود و پسرش اسامه نیز بعد از پدر لایق امارت است و پدر و پسر هر دو محبوب نزد من بودند و میرسند نزد من و شما و صیت میکنیم که با او نیکی کنید که او از نیکان شما است بعد از آن از منبر فرود آمد و بخانه رفت و مسلمانان می آمدند و آنحضرت را وداع میکردند بجهت که لشکرگاه اسامه بودند میرفتند و مرض رسول خدا سنگین شد بعضی از زنان آنحضرت نزد اسامه و آنانیکه با او بودند فرستادند و ایشان را از شدت مرض آنحضرت اعلام کردند اسامه بمدینه باز آمد بخدمت آنحضرت رسید بروقتیکه آنحضرت در کار رحلت بود و از هوش رفته بود و از زبان آنحضرت ازکار رفته بود و کار با شارت میشد بوجهیکه اسامه وارد شد باشارهٔ سر خضوع نمود و تعظیم بجای آورد و آنحضرت را بوسید آنحضرت همچنان ساکت بود و توفیق تکلم نداشت و پیوسته دست بسوی آسمان بلند میکرد بعد از آن فرود آورد و بر اسامه میگذاشت مانند کسیکه برای کسی دعا کند بعد از آن با اعلال که آنحضرت داشت با دست مبارک اشاره برجوع بلشکرگاه و برفتن بمقصد فرمود اسامه بیرون آمده بجانب لشکر خود رفت باز زنان رسول خدا نیز باسامه فرستادند و او را امر کردند که بمدینه باز گردد و باو میگفتند مرض آنحضرت رفع شده است اسامه در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول به مدینه آمد آنحضرت را دید که بهوش آمده آنحضرت باز او را به بیرون رفتن و تعجیل نمودن امر کرد و فرمود برو ببرکت خدا و پیوسته میفرمود اسامه را بیرون کنید و او را با لشکر او و لشکر او روانه نمائید و این امر مکرر میفرمود اسامه رسول خدا را وداع کرد و بیرون رفت و ابوبکر و عمر نیز با او بیرون رفتند چون سوار شد فرستاد ام ایمن آمد که رسول خدا در کار رفتن است اسامه مراجعت کرده و ابوبکر و ابوعبیده نیز با او آمدند بخدمت آنحضرت رسیدند تا وقت زوال و آنروز روز دو

شنبه بود و در آن وقت وفات فرمود و علم را بریده بن حصیب بود بریده نیز بمدینه علم را برد و در خانهٔ رسول خدا در خانه نصب نمود و علی و بعضی از بنی هاشم در خانه بودند و مشغول بتجهیز و غسل رسول خدا بودند و عباس نیز بود عباس بعلی عرض کرد دست فراده تا با تو بیعت کنم و مردم کویند عم رسول خدا با پسر عم رسول خدا بیعت کرد و دیگر دو نفر در خلافت تو اختلاف نکنند علی فرمود مگر کسی غیر از من هست که طمع در خلافت داشته باشد عباس گفت بزودی معلوم خواهد شد و زمانی نکشید که انصار نزد ایشان آمدند خبر دادند که انصار سعد را در مسجد برده اند تا با او بیعت کنند عمر ابوبکر را آورد و با او بیعت کرد و انصار بر بیعت نمودن با سعد سبقت نمودند علی بر رفع ظلم خود در امر بیعت و تقاعد از آن پشیمان شد عباس بشعر و بنده انست بهما کرد که گفته است امرتهم امری بمنعرج اللوی فلم یستبینوا النصح الا ضحی الغد که حاصل مضمون او آن بود که نصیحت فرمودم نشنیدی مکر هنگامیکه فرصت از دست رفت و اکنون از پشیمانی چه سود **سیم** ابن ابی الحدید در همین شرح گوید شیعه را گمان این است که رسول خدا بموت خود عالم بود و عمر و ابوبکر را با جیش اسامه از برای این میفرستاد که در مدینه نباشند و امر خلافت را برای علی خالص و محکم گردانند و از مسلمانان هر کسیکه در مدینه بماند با او اختلاف بخلافت او بیعت نمایند چون خبر وفات آنحضرت و بیعت مردم با علی یکوش ابوبکر و عمر رسد از نزاع و جدال و مخالفت او و در امر خلافت دور باشند زیرا که عرب را لازم تمام این بیعت بودند و نقض این بیعت بسیار مشکل میشد و محتاج بجنکهای شدید بود و دیگر برای او کاری پیش نمیشد اسامه چند روزی با لشکر توقف کرد با وجود شدت میل رسول خدا بر رفتن ایشان و اهتمام آنحضرت به بیرون کردن او با لشکر تا آنکه وفات کرد حرکت نمودند عمر و ابوبکر هر دو در مدینه و به بیعت پیش دستی کردند و شد آنچه شد **چهارم** عبدالجبار قاضی القضاة از متعصبان عامه است در کتاب مغنی آورده است که سبب اینکه رسول خدا عمر را از جملهٔ لشکر اسامه فرمود این بود که عبدالله بن ابی بیعت بحر در هنگام ولایت اسامه گفت رسول خدا جوانی خورد سال را بر ما امیر میکرداند حال آنکه ما همه مشایخ قریشیم عمر گفت یا رسول الله مرا امر فرما تا گردن او را بزنم از اینکه در امارت اسامه طعن زده و قدح نموده بعد از آن گفت من در لشکر اسامه میروم **پنجم** بلاذری که در ثقه بودن و ضبط اخبار معروف است از جماعت شیعه نیز از در تاریخ خود گفته است عمر و ابوبکر در جیش اسامه بودند **ششم** ابن ابی الحدید بعد از ذکر این احادیث در شرح گفته است این اخبار دلالت میکند بر نص بخلافت و امامت امیرالمؤمنین بعد از آن گفته است این اخبار را برای نقیب ابوجعفر یحیی بن محمد ابی زید خواندم و باو گفتم این اخبار همه دلالت دارد بر نص بخلافت و امامت امیرالمؤمنین ولکن من بعید میدانم که صحابه اجماع کنند بر دفع نصی که رسول خدا کرده باشد بتخصیص یعنی چنانکه بعید است از صحابه که دفع نص رسول خدا نمایند برحج کعبه و روزه شهر رمضان و غیر اینها از معالم دین نقیب فرمود نیست میل من بمذهب معتزله بعد از آن اصحاب چنانچه میدانند که امر خلافت از معالم دین است بجای مجرای عبادات شرعیه است مانند نماز و روزه بلکه این از امور دنیوی میدانستند مانند امارت امراء و تدبیر جنگ و سیاست رعیت پروا نداشتند و در این امر و امثال آن هرگاه مصلحتی میدیدند بمخالفت نصوص رسول خدا هیچ پروا نمی نمودند و اندیشه نمیکردند نمی بینی چگونه تصریح فرمود به بیرون رفتن ابوبکر و عمر در جیش اسامه بیرون نرفتند چون دیدند مصلحت دولت را حفظ بیضهٔ اسلام و دفع فتنه در بیرون نرفتن و بودن در مدینه است و بار رسول خدا در امثال این امور مخالفت نمودند و زنده بود و فعل ایشان را انکار ننمود و نسبت خطا بایشان نداد مؤلف گوید ابن ابی الحدید گفته و اینکه ابوبکر و عمر مخالفت نص رسول خدا کردند صحیح است هیچ شک و شبهه در آن نیست و اما اعتذار او از جانب ایشان و اینکه چون مصلحت چنین دیدند بیرون نرفتند اعتذار باطل است زیرا که رسول خدا پاس ملت و حفظ بیضهٔ اسلام از همه کس بیشتر میکرد و چگونه میتوان گفت که ایشان مصلحت اسلام را در امری دیدند که رسول خدا از آن نهی نمود و ایشان بتقاعد در رفتن حفظ بیضهٔ اسلام نمایند و رسول خدا ایشان را به بیرون رفتن امر فرماید و مخرب آن نماید زیرا که خدا و رسول خدا اعلمند بمصالح اسلام و فاطمهٔ زهرا نام نبرد ابوبکر و عمر و غیر از ایشان از جهال و فرومایکان که از تاوانی خود نزد خدا و رسول بر دیگران مقدم داشتند و پیشی جویند **فقیر گوید** خود ابن ابی الحدید در قصیدهٔ مشهوره خود در مدح امیرالمؤمنین در مقام تعرض بابوبکر گفته است ولا کان فی بعث ابن زید مؤمرا علیه فاضحی لابن زید مؤمرا یعنی حضرت امیرالمؤمنین در رفتن با اسامة بن زید مامور نبود که بعد از آن بحکم خود و بخلاف قول رسول خدا بر اسامة بن زید امیر شده باشد مانند ابوبکر و اظهر آنست که این قصیده را در مدح آنحضرت گفته و ناچار باید این بیت قدح ابوبکر باشد تا مدح آنحضرت شود و همین کافی است در اعتراف ابن ابی الحدید بخلاف آنچه از نقیب نقل کرده و از جانب ابوبکر و عمر عذر خواسته است و محمد بن کریم شهرستانی که از اکابر اشاعره است در کتاب ملل و نحل در ذکر اختلافات گفته است خلاف دوم در مرض آنحضرت واقع شد که فرمود تدارک کنید جیش اسامه را

وبا اسامه روید لعنت خدا بر کسی که نرود و تخلف کند بعضی گفتند فرمان اسامه واجب است و بعضی گفتند مرض رسول خدا صعب است صبر میکنیم
تا ببینیم حالش چگونه منتهی میشود و اگر کسی را در این باب عذری باشد چنان گمان کند که خاصه از پیش خود اینها گفته‌اند یا چیزی بر آن افزوده‌اند
یا چیزی از آن کم کرده‌اند بهمان کتاب رجوع نماید **هفتم** صاحب کتاب سیر الصحابه گوید و اختلاف کرده‌اند در فرمودهٔ رسول خدا که کردند و از آن یاران
نظیر بود سید خبر ابو عمر محمد بن عمر است که بسند خود از عکرمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا اسامة بن زید بن حارثة
شراحیل کلبی را بجانب موته فرستاد و موته موضعی است که جعفر طیار را در آنجا شهید کرده بودند و او را بکشتن و سوزانیدن فرمان داده بود و
خبر طولانی است در آنچه رسول خدا با اسامه وصیت کرد و آنحضرت اسامه را بر اهل سوابق از مهاجران و غیر ایشان از سرکردگان امیر کرده بود
و آنحضرت بدست مبارک خود لوا را بست و عمر و ابو بکر و عثمان را امر کرد که با او بروند و ایشان را اختیاری نبود بلکه در تحت امارت اسامه بودند
و چون دانستند که مرض رسول خدا سنگین است از اسامه جدا شدند و از او باز پس ماندند و تخلف نمودند و بمدینه برگشتند و اسامه
حسب الامر برفت و ایشان نرفتند و این بر مسلمانان گران آمد که گفتند رسول خدا هنوز زنده است و ایشان با او مخالفت می‌نمایند و خلاف
امر او می‌نمایند پس چه خواهند کرد بعد از وفات او **هشتم** صاحب کتاب سیر الصحابه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است
که چون ابو بکر بر مسند خلافت نشست عمر نیز با او آمد و گفت الحال البته [illegible] نامه نویسی و او را بارض موته با اسامة بن زید بن شراحیل کلبی
نامه نویسی و رسول خدا اسامه را در مرض موت بر اهل سوابق از سرکردگان اصحاب امیر کردانیده بود و ابو بکر و عمر نیز از جملهٔ لشکر او بودند
و امر فرموده بود او را که بموته برود و آن موضعی است که جعفر بن ابو طالب در آنجا شهید شده او را بکشتن و سوزانیدن اهل موته فرمان داد
و حدیث طولانی است و عمر بن شبیه حدیث روایت کرده است که ابن [illegible] و رسالت اسامه را از طرق زیاد شنیده‌ایم گفتند چون ابو بکر
و عمر دانستند که رسول خدا در کار رفتن است بیکدیگر مشورت کردند و تخلف نمودند از رفتن با اسامه و از اسامه رخصت خواستند که برگردند
بمدینه بیایند و تدارک و تهیهٔ اسباب سفر نمایند و بعضی گفتند مهلت خواستند که سر برود و بعد از آن بروند و باو ملحق شوند اسامه
ایشان را رخصت داده و خود امتثال رسول خدا کرده بمقصد روانه شد و این اول خلافی است که از ابو بکر و عمر سر زد و چون علی از نزد ابو بکر
بیرون آمد ابو بکر نامه باسامه نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم من خلیفة رسول الله ابی بکر الی اسامه بدان که مسلمانان بر من جمع شدند و امر خود را
تفویض نمودند و مرا برای امامت و نظر در امور و حراست نظم خود اختیار نمودند پس اگر مرا بخود مهربان دانستی نیکیهای مرا [illegible]
بودند و پیوسته احسان با ایشان رسیده و [illegible] و ضعیف [illegible] بوده‌اند و من [illegible] از اجابت رسول خدا [illegible]
این یاد و فرمان دادن آنحضرت و تحریص نمودن و بقتال و غارت و احراق همه را از اسلام و اگر این نبود که رسول خدا ترا امر کرده و ترغیب فرموده و تحریص
کرده روانه نمودی مرا بمنبر نمیکردانیدم ترا از آنچه رسول خدا ترا بآن حکومت داده تا آنکه [illegible] مسلمانان آمده داخل در زمرهٔ
مهاجران و انصار که در تحت امر من اند شده باشید از اینکه اکثر عرب مرتد شده‌اند و از آنچه با خدا و رسول خدا عهد بسته‌اند برگشته‌اند پس
داخل شو در آنچه مسلمانان داخل شده‌اند و بمن بنویس **و نیز گوید** یعنی بیعت کن با من و بیعت خود را بنویس تا سند من باشد و بالجمله و برو
بجائی که رسول خدا ترا امر کرده است و چه بسیار بد است که ما کردار رسول خدا را پس از وفات او وا گذاریم بچیزی که مخالف باشد با امر آنحضرت
و نهی او و بدان که رای که برای خود اختیار کنیم و رای او را بر هم زنیم زیرا که توفیق الهی معین رای او است و رای ما اندک و هم و مشوب نظر
و با همه اینها از تو خواهش دارم که عمر را رخصت دهی که در نزد من بماند و در امر خود و آنچه بآن محتاجم بدان قیام نماید من پشت خود را باو قوی
کردانم پس کسی ترا مانع نشود و از آنچه مسلمانان در آن داخل شده‌اند ترا بیرون برد و شیطان ترا مغرور نکرداند تا آنکه بگوئی آنچه اهل
عقل گفته‌اند اللهم تحرق قدح لیس منها والظن باب للبعید عنها و ترجمهٔ آن در احادیث ابواب سابقه گذشت و حاصل مراد او از این ابیات آنست
که تو نگوئی ابو بکر نه لایق خلافت است نه قابل امامت است بلکه خلافت را بدیگری داده‌اند و امامت را بآنکه قابل و لایق است سپرده‌اند و آنکه
ابو بکر باطل است و بالجمله امور را بمقتضای ظاهر آنها جاری کن و آنچه در دل تو است آشکار منما که بجانب ما خصومت است و رای من از
برای تو بهتر است از ظن تو و خدا ولی همه چیزها است بعد از آنکه چنین کردی بسوی مقصد برو و با برکت خدا و بنویس بسوی من آنچه را که از
جانب من لازم است برای تقویت تو از تدبیر کارها و مدد لشکر و رکاب و زاد و پیوسته طالب مرضیات خدا تو هستی حفظک الله و نصرک
واحسن العون لمن معک اسامه در جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحیم من اسامة بن زید مولا رسول الله الی ابی بکر بن ابی قحافه اما بعد نوشتهٔ تو بمن
رسید و اول آن نامه را با آخرش تناقض یافتم و قول ترا با اصل مخالف دیدم و [illegible] نکر بستم و نظری کردم [illegible] نظر کردن معجب که در همهٔ امور

بخواست خدا تسلیم شده باشد و امور را با او بازگذاشته باشد فسبحان الله من عجب العجب و امر خدا تعالی را عجبی نیست بلکه از تو عجب دارم که در
صدر نامهٔ خود می‌نویسی من خلیفة رسول الله و خود گواهی میدهی و اعتراف می‌نمائی که مردم ترا خلیفه کرده‌اند و ترا نمیرسد که خلیفهٔ رسول الله
باشی پس اگر امر خلافت را بمسلمانان بازگذاشته‌اند که هر گاه که بخواهند خلیفه خود کردانند بلکه موقوفست بنص و رضا اهل مشورت از
اهل عقل چنانکه هر گاه اجتماع کنند بر یک نفر خدا را در آن اجتماع رضا باشد و چون در خود کسی بعینه نصی واقع شود مشورت ساقط گردد
و دیگر اعتباری این نخواهد بود و اگر تو نص رسول خدا را بخلافت غیر خود فراموش کرده بودی پس بر تو واجب بود که آنکسانی را که با تو در
این امر شریک کردانیدی جمع کنی و با ایشان مشورت نمائی تا آنکه امر تو و ایشان مستقر گردد و استحکام پذیرد و اگر این کار را نکرده باشی
با خود خلاف کرده و با امانت و دین خود خیانت ورزیده و چگونه رسول خدا ترا خلیفهٔ خود کند و حال آنکه ترا در زمرهٔ لشکر من بجانب موته
امر فرموده و مرا بر تو امیر کردانیده و ترا بشنیدن و اطاعت نمودن امر من امر کرده تو چنان میدانی که رسول خدا از مردن خبر نداشت چنین نیست
که تو میدانی بلکه میدانست و خبر مرگ خود میداد برای شما نامه‌ئی که پس از من در امر خلافت اختلاف نکنید و خلافت را بنام علی تصریح کرده در
او برقرار فرموده و بر تو امیر است ترا روا نیست که کردن برای خلافت فراز کنی و بر خود ببالی و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تو در تحت
امر من میباشی و منتهی رغبت انقیاد و اطاعت من در کردن تو است و همان نامهٔ تو که عمر نوشته بود این مطلب گواهی میدهد و از من خواهش
کرده بود که عمر را مرخص کرده تا در نزد تو باشد و با امور تو قیام و اقدام نماید و یا سبحان الله چه عجیب است سخن تو که میگوئی دوست می
دارم که چشم خود را باز کنم و نظر نمایم بچیزی که مخالفت رسول خدا است این امر میگوئی پیدر همه امور با مخالفت نمائی مکر رسول خدا ترا امر
نکرد که با من بیرون آئی و ترا نفرستاد که در لشکر من باشی و تو و عمر مخالفت کرده بعیادت رسول خدا رفتید چون شما را دید که بیرون نرفته‌اید
و تخلف نموده‌اید او را ناخوش آمده تا آنکه اعتذار نمودید بتدارک سفر و از من التماس نمودید که دو سه روز شما را مهلت دهم بعد از آن
فرستادم بطلب شما که بیائید که شما را بر آنکه آید و حرکت دهد و روانه نماید شما جواب گفتید که ما بتهیهٔ تدارک سفر مشغولیم هر وقت نزد
رسول خدا رفتید و آنحضرت شما را دید در هر ساعتی چند نوبت مکرر میفرمود روانه کنید لشکر اسامه را تا آنکه یکی از شما گفت یا رسول
خدا هذیان میگوید پس چگونه دعا میکنی که من مخالفت امر رسول خدا نمیکنم و حال آنکه مخالفت میکنی آنچه را که ترا بآن امر کرده یا شرم
کنی از اینکه بر اهل او تقدم جوئی و حال آنکه رسول خدا ایشان را مقدم میداشت و ترا موخر بسبب فضل ایشان و تقصیر تو و ایشان را بر
تو امیر کردانیده و ترا بر ایشان امر و حکمی نداده مگر ندیدی که در خانه‌ها را از طرف مسجد سد کرد و در خانهٔ ایشان را مسدود نکرد و باز نداشت
که خطبه خواند و فرمود حلال نیست مسجد برای هیچ جنبی و هیچ حائضی مگر برای محمد و ازواج و علی و فاطمه و حسن و حسین آیا رسول خدا
بیرون نیامد شما در مسجد خوابیده بودید پس آنحضرت با چوبی که در دست داشت شما را زد و فرمود در مسجد من نخوابید آیا دید این حکم علی را
با شما شریک کردانید آیا بعلی نفرمود یا علی تو را از ایشان نیست آنچه از برای تو حلال است در این مسجد آنچه از برای من حلال است آیا مواخات نمود
میان شما و میان انصار یکی با دیگری و بعلی فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة و خود با احدی غیر از علی برادری نکرد آیا در خطبه چه در غدیر
خطبه نفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و در اسباب نکرد علی را منفرد
کردانید بفضایلی که احدی در آن فضایل با او شریک نبود و تو محروم [illegible] جرات کردی بر مخالفت حکم خدا و رسول در تخلف نمودن از آمدن با من
در این سفر و بخدا سوگند که شما را از آن باز نکردانید مگر هوای خلافت هیچ عجیب از این نیست که اهل سوابق و فضل از اصحاب رسول خدا را
[illegible] با مری که [illegible] بخانهٔ رسول خدا هجوم آوردی و هتک حرمت آن می‌نمائی از برای بیرون کشیدن کسیکه این خانه بنا
بر او است انا نکسانیکه از قوه مقام و منزلت ایشان بعیث حرمت خانه و حرمت دختر و حرمت فرزندان او و اهل بیت او نکنی آیا نمیدانی که این خانه
مهبط وحی و روح الامین و محل نزول کتاب مبین و لنگرگاه رسول خدا است و خانه‌ایست که رسول خدا در آنجا در حال [illegible] و قواعد [illegible]
در آنخانه استحکام و استقرار پذیرفت و گویا اهل این خانه کسی از تو بقتل رسانیده‌اند و تو میخواهی مطالبهٔ خون او از ایشان نمائی یا با او
رسول خدا عنادی داری یا بخاطر نمی‌آوری آنهمه سعیها و کوششها خود را که در طاعت رسول خدا و مصاحبت وی مینمودی نفس تو را مفتون
ساخت و ترا از طاعت رسول خدا دور کردانید و [illegible] است بطلب ریاستی که سبب هلاکت تست و نمیدانی که تو [illegible] کسی هستی که بکر را خوش
مرصد و راضی باشی چون وقت را دریابد [illegible] بدختر رسول خدا گوید شنیدم که در خانهٔ خود بعضی از مخالفان مرا جای داده اگر انها را بیرون نکردی
خانه‌ات را آتش میزنم و بر سر تو و انها خراب میکنم دختر رسول خدا در جواب گفت ای عمر این کار را خواهی کرد و خانهٔ مرا خواهی سوزانید عمر در جواب گفت

بلی البته خواهم سوزانید و این همه از خدعه و مکر تو است و از این بدتر این است که تقدم جستی بر کسیکه او از تو بهتر است و نیست از برای تو در این
امری که برای آن کوشش مینمائی مگر خلافتی که دشمن انبیا و دنیا است و تغلبش پشیمانی است نخوردن و آشامیدن تعجیل خواطر و نه خوابیدن و دوام
ملالت و بالاتر از همه رنج بنیاد و محرومی از راحت شدن بیم قتل توام احکام مسلمانان در این امر بلکه در هیچیک از افعال تو از تو خوشنود
و راضی نخواهند بود و بدتر از اینها عاقبت کار تو و مال تو است که ترا ندید اند در نزد رسول خدا باز میدارد و از دیدار او شرمنده می نماید تو در دنیا
کند عذر نپذیرد و نه باشد دیده ای رحم از ید و حال آنکه تو از آن بی نیاز و بیزار بود اکنون تا از امکن و مقدور است شتاب نظاهر و حقا
باطن از خود دور کن تا در نزد آنکه خواهید انی فردای قیامت شرمنده نمانی بخدا سوگند که تو عهد رسول خدا را شکستی بیکی بغصب خلافتی
که مخصوص علی ابن ابیطالب بود و حال آنکه او آقای تست و یکی بعصیان و زنید و مخالفت نمودن امر رسول خدا که امر نمود امیر کرد اینند و بخدا
سوگند که نخواهی مرد مگر پس از پشیمانی و تاسف بر آنچه از تو سرزد نمودی و آنده بر دل بر آنچه از ید بدست خود ضایع کردی و تقصیر در آن نمودی و این
سخنان را شنیدی نمی گویم برای آنکه ترا بخود مهربان کنم و یا دفع ضرر تو از خود نمایم بلکه برای آنکه مسلمانان را لازم است که ترا آنکاه دارند هرگاه
بلغزی و ارشاد نمایند هرگاه کمراه شوی و اینکه مانند اشترماده او از بر داشتند و ناله را بلند کرده بود این کردار تا ابو منصب را سست نمی ابکند
البته این خالت را ترک کن و با مردم بمهر و سلامت باش پیغمبر خدا از میان رفته است و تو مسلمانان را بر هم مریز و چون من از جعب کنم با برادران مسلم
خود اتفاق کرده و میکنیم آنچه را که ایشان کرده اند و ترک مینمائیم آنچه را که ترک کرده اند نه بر دیگر تو خدا را باشیم و نه در حق خود با تو خالص
کردانیم و از دیگر یقین تو میگوئیم که کردار ما سابق خود را بار تکاب آنکار ضایع کردی و اکر شیطان ترا فریب نداد و هر آینه رسول خدا را زدها
حیف او مخالفت نمی نمودی و عهد و را پس از وفات و نمی شکستی و اینکه از من التماس نموده بودی که عمر را مرخص کرده و رخصت هم کرده بود که
تو باشد و خود رخصت خود داده و حاجت بر رخصت دادن من نیست و فردای قیامت در حضور یادشاه حکیم با تو و او خواهم کرد و از اینکه عمر را
بدون رخصت دادن من از سفر باز میدادی و او را بنفاعد از آن امر میکنی و تو را عقلی نیست که ترا منع نماید از اینکه این سئوال را در حق او از
من بکنی پس چگونه مسلمانان با این امر راضی شوند و چرا حکم نمی کنی بعمر و حال آنکه او بنده ایست مامور امر من مثل تو و حکم امیر اچی بر آقای او و
حال آنکه امروز آقای کوچک تو است باینکه اذن حاصل کنی از من برای او و نه اکر اذن حاصل نمی کنی که هیچ بنده مگر از آقا و صاحب اختیار
خود و تو برای عمر از من طلب رخصت میکنی و حال آنکه حضرت امیرالمؤمنین آقای بزرگ من و شما است بعد از رسول خدا و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون و در هنگام اجتماع خواهید دید که چه خواهد شد و خدا ایشان الفت کرده است بنده را که مولای خود را اذیت کند و با و
عصیان ورزد وصلی الله علی سیدنا محمد النبی و علی علی ابن ابیطالب و لعنهما الجعبین پس نامه را مهر کرده و نزد ابوبکر و عمر فرستاد چون خواندند گفتند
باید ما دو امر بکر از تدبیر ما باشیم تا اسامه مقصد خود را بداند صاحب حبیب کوید چون امر خلافت ایشان تمام شد و مستقر گردید و از آن
شنیدند اینجور شنیدند ابوبکر در غصب فدک و عوالی شروع نمود و انها دو باغند که فاطمه دو سال و چهار ماه قبل از وفات رسول خدا ا نها را
بحوزه خود در آورده بر داشته بود و ابوبکر فاطمه را چنان ناچار کرد تا دید که تا در خانه بردن آمده و در مسجد با او محاجه نمود و حدیث طلب کردن فدک
و عوالی کشیده تا باخر نقل کرده است تا اینجا احادیث مخالف رجلش اساس بر تو و از اینجا تا اخر باب احادیث قول رسول خدا است که فرمود هرگاه
با دو خلیفه بیعت واقع شود خلیفه دویمی را بکشید مراد از آن ابوبکر است که خلیفه دویمی واست **نهم** در کتاب دویم از جزو جهادم
از صحیح مسلم بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود اذا بویع الخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما و ترجمه اش معلوم شد
دهم صاحب کتاب سیر الصحابه کوید خلافت پنجم در تقدم و امامت است پس کسانیکه پنهانی خود را کمتر در ملاء مشتند در وفات رسول
خدا آشکار نمودند و وصیت پیغمبر خود را که در روز غدیر خم و غیر آن کرده بود ترک نمودند از جمله آنها قول آنحضرت است در غزوه تبوک
که فرمود هذا علی خیر البشر من شک فیه فقد کفر و از انجمله قول آنحضرت است در احزاب و خیبر که فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله و از انجمله در روز ابطح و سلام کردن امت بر او و خطاب نمودن با و بلفظ امیرالمؤمنین و امر کردن ایشان
او بر لشکرها یکه بجانب یمن فرستاد در روز مباهله و روز بئرالعلم و در روزی که اول ابوبکر را فرستاد و برگشته باز پس آمد
و همچنین عمر و عثمان و پانزده نفر از اصحاب را فرستاد و همکی از پس آمدند و ثابت نورزیدند مکر علی و در روز بساط و آن قطیفه
بود سرخ رنگ و ابوبکر و جماعتی دیگر نیز با آنحضرت بودند و یوم ابرهه که در خانه ابوبکر واقع شد و قول ابوبکر و عایشه است بر اکه
در خانه ایشان واقع شد و روز سلام کردن جن بر آنحضرت و در شب خالد بن ولید خطاب نمودن علی بجان خشک که علی الفور رطب تازه

یاد آورد و همچنین آیاتی چند که در کلام خدا بود و آنها را از قرآن بر انداختند و آیاتی چند که باقی ماندند و در روز ترویج و آیاتی که در
روز تزویج فاطمه آشکار و در مواضع بسیار که من انرا شماره نکردم انها عاجزم مثل آنکه فرمود کسانیکه ستم می کنند بر اهل بیت من بر آتش شد
و صدقه دادن در وقت مناجات با رسول خدا و احکام از اصحاب غیر از علی موقوف شد که صدقه بدهد تا آنکه فتح شد و انگشتر دادن در رکوع و
تولیت حکومت و فرمود رسول خدا من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار و اینکه فرمود
علی سید الاوصیا و انا سید الانبیا پس خدا و رسول خدا را ترک نمودند و بهوای نفس خود بر شده و تقدیم و تاخیر نزاعها نمودند تا
آنکه انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و چون انصار سعد را برگزیدند سعد نیز در امیرالمؤمنین فرستاد و گفت بخدا سوگند که من متحمل شد
و بر من بار شده لکن احکام از تو اخذ و ولی بخلافت نیست امام در جواب فرمود مرا کاری در پیش است که بان مشغولم بر داخت تو دانی و
قوم تو سیقضی الله امرا کان مفعولا و اراده امام از این کلام اعلام بمراد تو بود پس مهاجران انصار با اوس و خزرج فرزند زدند تا سر نوبت
بر اوس و خزرج واقع شد و ابوبکر نزد سعد آمده و سر نوبت فرعون زدند بنام سعد بیرون آمد و او کسیکه با سعد بیعت کرد ابوبکر
بود بعد از آن عمر و عثمان و مهاجران انصار و سعد سر نماز بر مردم کرد و نماز صبح و نماز ظهر و نماز عصر و پس از نماز مردم برگشتند و سعد
هفتاد نامه نوشته بمواضعی که رسول خدا سپرده بود و عامل بر آنها تعیین کرده بود و نیز از آنها می نوشت بر آنچه رسول خدا از ولایت داده
باقی باش که آنحضرت رحلت کرد و من خلیفه شدم و آنچه در بیت المال بود سعد بیرون آورد و خمس از آنجدا کرد بخدمت علی فرستاد
و گفت رسول خدا ما را بدین طریقه امر فرموده بعد از آن باقی را بر مسلمانان قسمت نمود چنانچه رسول خدا قسمت مینمود بعد از آن از زمان
خود مبلغ دویست هزار دینار از خانه کوسفند حاضر کرده باز خمس آنرا بخدمت علی فرستاد و باقی را بر سایر مهاجر قسمت نمود چنانکه رسول
خدا قسمت میکرد و این امر بر جماعتی از مردم کران آمد هنگامیکه اصحاب و بنی اعمام او در مسجد نشسته بودند بر او داخل شدند و او را دشنام
دادند و بر او ریختند و او را پامال کردند تا آنکه در میان بجاده نفس او تنک شد گلو گیر شد بهم رد و در حدیث دیگر چنین است که چند روز دیگر
پس از آن بماند و دو نفر از اصحاب شتر و لکد بسیار بر شکم و سینه او زدند و بعد از آن قلمان و نفر را از خارج مدینه بقصد او کمین کردند
و دو تیر بجانب او انداختند و او را بکشتند و تهمت قتل او را بجن بستند که طایفه جنیان او را کشتند و این بیت را از جنیان نقل کردند قد قتلنا
ملک الخزرج سعد بن عباده و رمیناه بسهمین فلم یخطئوا فواده و حدیث او نزد همه اهل تواریخ از اهل سنت و اصحاب سقیفه ثابت است پس
فتنه شدند که هر کس مخالفت ابوبکر نماید او را بکشند بعد از آن ابوبکر بجانب مسجد آمده در از دیگر کرد که با سعد بن عباده بیعت کرده و مردم
از برای بیعت جمع آمدند ممیل و قال در میان مردم زیاد شد و شش نفر از مهاجران و شش نفر از انصار در خلافت او راه انکار پیش گرفتند
و با او بیعت ننمودند **یازدهم** صاحب کتاب سیر الصحابه بسند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت بجعفر بن محمد الصادق عرض
کردم جعلت فداک آیا بود از اصحاب رسول خدا کسیکه بیعت نکند گفت بلی ای ابان شش نفر از مهاجران شش نفر از انصار منکر خلافت
ابوبکر شدند از مهاجران خالد بن سعید عاصی اموی و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کندی و بریده اسلمی بود و
از انصار قیس بن سعد بن عباده و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابوالهیثم ابن تیهان و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری اینها همگی جمع
شدند با یکدیگر مشورت نمودند و عزم کردند که هرگاه ابوبکر بر فراز منبر رسول خدا رفت او را فرود آورند حدیث طولانی است و اینجا
موضع ذکر آن نیست زیرا که هر یک از این دوازده نفر از نصوص رسول خدا بر خلافت و امامت علی حجت آورده اند که انکار هیچیک از اینها
ممکن نیست **دوازدهم** صاحب کتاب سیر الصحابه کوید و اما احوال محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عمر ایشان با یکدیگر دوست و صدیق بودند
و عبدالله بن عمر مردی بود فقیه و از کلمات که از رسول خدا شنیده بود معرفتی تام بشرع داشت و چون دیدند که اکثر مردم ابوبکر و عمر را در امر
خلافت تقویت نمودند ندیدند از خود دو که برکزیدند و کناره کرفتند ابوبکر و عمر ایشان را طلب نمودند چون حاضر شدند عمر با ایشان گفت چرا
از ما کناره کرده اید عبدالله بمحمد گفت تو دست بقائمه شمشیر خود زده مهیا باش اگر کسی از ایشان در کلام بر من ستم کند من خود کفایت و کنم
و اگر خواهند بر ما دستی بلند کنند تو با شمشیر خود ایشان را کفایت کن محمد گفت سمعا و طاعة پس عبدالله رو بجانب عمر کرده گفت از ما چه
میخواهی عمر گفت چرا در عقب ابوبکر نماز نمی گذارید عبدالله گفت از شما سئوالی میکنم بشرط آنکه حق را در خلوت خود کتمان ننمائید گفتند
از هر چه خواهی سئوال کن که کتمان نمی کنیم عبدالله گفت ای عمر من از تو خود شنیدم که بعلی گفتی بخ بخ لک یا ابن ابیطالب بخ مولای
مولا کل مومن و مومنة عمر گفت ای عبدالله از خدا اندیشه نمی کنی در حق پدر خود من بتو میگویم و تو بمن خطاب میکنی ای عمر عبدالله گفت

ای عمر تو شرح این بجوی و خود جگر این نعمان بگذار تا وقت دیگر اکنون سوال مرا جواب بگوی جابر بن نعمان هشام خجل شد نیست عمر گفت
بلی من این سخن را بعجلی گفتم عبد الله گفت پس چرا این بنده که از خدا و مولای خود را برنجاند عاق و شوم و مخالف امر خدا باید چه چیز است تو
مرا بعقوبت عاق خود میترسانی و از عقوبت بجا نیستی آقای خود بغیر سبب هر گاه بنده آقای خود را برنجاند برنجانید فرزند پدر خود را تو
نخواهد بود و ملوم نیست و حال انکه عجب است بر ای مل بنشست ر انجا که خدای تعالی در کتاب خود فرموده است و ان جاهداک علی ان تشرک بی
ما لیس لک به علم فلا تطعهما ای عمر مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود لعنت خدا بر بنده باد که مولای خود را برنجاند و با او مخالفت نماید و تو
بگو شیدا امین اصحاب همه امین گفتند عمر گفت ای فرزند مگر نشنیدی که رسول خدا عاق والدین را لعن میکرد عبد الله گفت کدام یک از ما
و شما بعقوبت سابق تر هم من و محمد باز بود و ابو بکر دست از عقوبت باز کش تا ما نیز دست از آن باز کشیم ای عمر تو میدانی حالت دیدم خود را
کدا کر یکی را ساکن کردانی دیگری متغیر خواهد بود حکم مرتبه از عجب خود پوشیده بعجب ما نظر میکنی این داغ عقوبت را بر ما مزن و ما را
بعقوبت رسوا مکن بلکه این داغ را بخود بگذار و مرا عقوبت منما و بروی خود چیره و گستاخ مگردان ای عمر اگر بهوای نفس خود بیرون روی
نمائی زا راندی بدید میبرای عمر خدای تعالی فرموده است فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون تا ای عمر هم چنانکه خدای تعالی نوح را از
فرزندش بری کرد باید که مرا نیز از تو بری کردانیده ای عمر ایمان ابو بکر از ایمان تو وافی تر است یا نه عمر گفت بلی عبد الله گفت پس بنا بر
این اطاعت ابو بکر را بعلی بیشتر از اطاعت خود میخواهی اگر چنانچه میدانی که رسول خدا شما هر دو را در زمره مومنان اراده کرده است
در انجا که فرموده است من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس مردم با امر باطلی که عبارت از خلافت ابو بکر باشد اتفاق نموده اند شما هر
دو در خود بنیاد این خلق معصیت کرده اید که ایشان را بر بیعت باطل خوانده اید بتحقیق که علی مولای من و مولای هر مومن و مومنه است
بعد از ان رو بجانب ابو بکر کرده و گفت مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود اذا بویع الخلیفتان فی یوم واحد فاقتلوا الاخیر منهما گفت بلی عبد
الله گفت پس چرا با سعد بن عباده بیعت کردند و بیعت او را شکستند با ابو بکر بیعت نمودند آیا جایز است نماز کردن در عقب امامی که واجب القتل
باشد ای ابو بکر و ای عمر بعد از این بیعت با بعد از این نماز ما از برای هیچ نمازی در مسجد رسول خدا حاضر نخواهیم شد پس احکام شما ما را
پیش این نماز با این نماز تکلیف نکند که ما نماز نکرده بیرون خواهیم رفت از مسجد هنگام و جو نماز و این تا شنید محمد بن ابو بکر گفت عبد
الله را است میگوید بعد از ان هر دو از انجا بیرون رفتند و بر این بودند تا پدران ایشان مردند محمد بن ابی بکر در ایام خلافت ... و
در ایام امیر المومنین ع شهید شد معاویه او را در مصر شهید کرد و عمرو بن العاص را بجای او عامل مصر نمود **فقیر گوید** عبد الله بن عمر
حالی از تشویش نیست و صحت روایت نیز معلوم نشد و با نفاق موصوف بلکه از کلمات نقله اخبار نیز خلاف مفاد این مقام مشهود اکثری
از انها نقل کرده اند که محمد بن ابی بکر هنگام وفات پدر سه ساله بود و بنا بر این در اول خلافت ابو بکر هنوز متولد نشده
تا چه رسد باول زمان خلافت او و بر فرض بودن او در اول خلافت کجا قابل برداشتن شمشیر و لایق معارضه با چنین مرد خطیر بود بلکه
و هم چنین حدیثی بیکر نقل کرده است که در بعد مدتی کوچک خواهد شد که محمد در وفات ابو بکر چند نوبت بخدمت امیر المومنین ع رفت
و سوال و جواب و پیغام ابو بکر را می برد و جواب می آورد و این حدیث نیز مرحوم محقق اردبیلی علیه الرحمه نقل کرده و این هر دو حدیث
محل کلام اند کیف کان بجمله از قطر این دو حدیث هم از قاعده بحث و بیان جدل و رد دلیل دور است بلکه جمله از ان شایسته ذکر نیست
والله العالم بحقایق الامور **باب سی صد و نود و یکم** در تاخیر و تخلف ابو بکر و عمر از لشکر اسامه در روایات خاصه
و در ان یک حدیث است سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود در بیان امور چند که ابو بکر و عمر با رسول خدا مخالفت کردند از حضرت امیر
المومنین ع روایت کرده است حدیث طولانی است و در ان حدیث گفته است حضرت امیر المومنین ع فرمود بعد از ان حی علی خیر العمل را
از اذان انداختند و این را سنت خود نمودند و مردم پیروی او کردند و حکم کرد که هر گاه مرد مفقود کردد زن وجه او ناچار سال الصبر کند بعد
از ان شوهر اختیار نماید اگر شوهر بعد از ان پیدا شد مختار است میان زوجه و صداق گرفتن و مردم این حکم را پسندیده و سنت خود
نمودند و از او فهو که کردند از راه نادانی و قلت علم بکتاب خدا و سنت پیغمبر و اینکه حکم کرد تا هر چه عاجز و نابینا در شهر مدینه بود همه را
بیرون کردند و اینکه و پیمانی که طول ان پنج شبر بود نیز بعمال خود در بصره فرستاد و با ایشان حکم کرد که هر کسی از اهل عجم در انجا باشد
و قامت او بقدر این پیمان باشد او را بیرون کنند و عجب تر از این اینکه دروغ گوئی و از بدروغ خود فریب داد و فریب داد
خود را که ما گمان کردند که زبان او با او سخن میگوید و اینکه اسیران یمن را سبایای اهل نجران آزاد کرد و او بار فرمایش از جیش اسامه بن زید تخلف

باب سی صد و نود و یکم

نمودند بعد از انکه ما رفت و او را تسلیم کردند و عجب تر از این اینکه همه مردم دانستند که او رسول خدا را مانع شد از کتف که خواست بر ان نامه
نویسد و این عمل بنزد مردم برای او زیانی نداشت و باعث نقص و عیب او در پیش مردم نشد و حدیث را تماما نقل کرده است چه ما قبل
این را که ما در اینجا نقل کردیم و چه ما بعد انرا **باب سی صد و نود و دوم** در عقاب کسی که شک کند در حق امیر المومنین ع
از روایات عامه و در ان یک حدیث است موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که شک کند در حق علی
محشور شود از قبر خود در روز قیامت و طوقی باشد از اتش و ان طوق سیصد شعبه باشد در هر شعبه شیطانی باشد که بصورت او روی او
ملوث کرداند بچیزهای زشت مانند چرک و ریم و فضلات متعفن تا او را بموقف حساب برند و در روایت دیگر بصورت او خود را بر او زشتی
دندانهای خود را گشاده و لبهای او نیش و فراز باز دارد **باب سی صد و نود و سیم** در عقاب کسیکه شک کند در امیر المومنین
و برای او شریک قرار دهد یا شک کند در یکی از امامان بعد از او از روایات خاصه و در ان هفت حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی
بسند خود از حذیفة بن اسید غفاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود ای حذیفه حجت خدا بر تو بعد از من علی بن ابیطالب است کفر بعلی کفر
بخدا است و شرک با او شرک بخدا است و شک در او شک در خدا است و الحاد در او الحاد در خدا است و انکار او انکار خدا است و ایمان باو ایمان
بخدا است زیرا که او برادر رسول خدا و وصی او و امام امت او و مولای ایشان است و او است ریسمان محکم و حلقه استوار خدا که هرگز گسیخته
و شکسته نشود و دو طایفه در حق او هلاک شوند و برای گناهی نیست و سنی که در محبت او غلو نماید و کسیکه در دوستی او تقصیر کند ای
حذیفه از علی مفارقت مکن که از من مفارقت کرده و با علی مخالفت مکن که با من مخالفت کرده علی از من است و من از او یم هر که علی را بغضب آورد مرا
بغضب آورده و هر که او را خوشنود کرد مرا خوشنود کرده **دوم** ابن بابویه بسند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که کسیکه با علی مخالفت کند بعد از من کافر است و مشرک بعلی مشرک است و دوست او مومن است و دشمن او منافق است
و کسیکه پیروی او کند لاحق است و محارب با او مارق است و کسیکه بر او رد کند زاهق است علی نور خدا است در بلاد او و حجت خدا است
بر عباد او و شمشیر خدا است بر دشمنان او و وارث علم انبیا است علی کلمه علیای خدا است و کلمه دشمنان او پست است علی سید اوصیا
و وصی سید انبیا است علی امیر المومنین است و قائد الغر المحجلین و امام المسلمین است قبول نمیکند خدا ایمان را مگر بولایت و طاعت او **سیم**
شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابن عطیه روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود خدای تعالی مرا پنج چیز عطا کرد و علی را
پنج چیز عطا کرد بمن جوامع الکلم را و بعلی جوامع علم را و مرا پیغمبر کردانید و علی را وصی من و مرا کوثر و علی را سلسبیل و بمن وحی عطا فرمود و
بعلی الهام و مرا بمعراج برد و درهای آسمان را برای علی باز کرد چنانکه می دید انچه من میدیدم و نظر میکرد بسوی انچه من نظر میکردم بعد از ان
فرمود ای ابن عطیه مخالفت کن با هر که با علی مخالفت کند و مخالف علی را پشت و پناه و دوست مباش قسم بانکسیکه مرا بحق مبعوث کردانیده است
که مخالفت نکند علی را احدی مگر انکه خدا تغییر دهد انچه را از او است از نعمت و او را زشت کند در هر رتبه پیش از انکه او را داخل جهنم
کرداند ای ابن عطیه در علی شک مکن که شک در علی کفر است و بیرون میبرد از ایمان و سبب مخلد شدن در جهنم است **چهارم** شرف الدین نجفی در
تاویل الایات الباهره بسند خود از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع روایت کرده است که گفت سوال کردم از انحضرت که بعضی از دشمنان
شما را می بینم که بندگی خدا می کنند و در بندگی خود کوشش می نمایند و خضوع و خشوع بعمل می اورند ایا این عبادات برای ایشان ثمری دارد
یا نه فرمود ای محمد مثل اینها مثل اهل بیتی از بنی اسرائیل است که یکی از ایشان چهل شب عبادت کرد و خدا را خواند خدا دعای او را مستجاب کرد
و دیگری از ایشان نیز چهل شب کوشش نمود و عبادت کرد و خدا را خواند خدا دعای او را مستجاب نکرد رفت بنزد عیسی ع و شکایت کرد و
استدعا نمود که برای او دعا کند عیسی خود را پاکیزه کرد و نماز کرد و خدا را خواند وحی امد که یا عیسی این بنده بسوی من امد لکن از دری که من در
نیامد و مرا خواند و از من در دل و شکی بود و اگر با این حالت مرا بخواند تا گردن او از بدنش جدا شود و انگشتانش بیفتد دعای او را مستجاب
نکردانم عیسی بسوی او ملتفت شد و گفت ایا خدا را میخوانی و در دل تو شک است از پیغمبر او عرض کرد یا روح الله و کلمته چنین بود که گفتی
اکنون از خدا مسئلت کن که این شک را از دل من زایل کند عیسی برای او دعا کرد و خدای تعالی قبول نمود و او نیز از جمله اهل بیت او شد و ما
اهل بیت نیز چنینیم **پنجم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود همان حدیث سابق را روایت کرده است و مولف عفی عنه خواستم از انکه تطویل
بتغایر سند مکرر شد **ششم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از سالم بن ابی الجعد روایت کرده است که از جابر بن عبد الله الانصاری
هنگامیکه از شدت پیری ابروهایش بر روی چشمانش افتاده بود سوال کردند که ما را از علی بن ابیطالب خبر ده جابر ابروهای خود را بدست خود

باب سی صد و نود و یکم

با الابرار و گفت علی ابن ابیطالب بهترین خلق خدا است دشمن ندارد او را مکر کسیکه منافق است و شک ندارد او را مکر کسیکه کافر باشد
هفتم ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو مسلم روایت کرده است که گفت بیرون آمدیم با حسن بصری و انس بن مالک بخانه ام سلمه رضی
الله عنها رفتیم و انس بر در خانه نشست و من با حسن داخل شدم شنیدم که حسن گفت السلام علیک یا اماه و رحمة الله و برکاته ام سلمه
گفت و علیک السلام من انت یا بنی تو کیستی ای فرزند گفت من حسن بصری ام گفت چه حاجت داری گفت آمده ام تا برای من حدیثی نقل کنی در
حق علی ابن ابیطالب که خود از زبان رسول خدا شنیده باشی ام سلمه گفت بخدا سوگند که برای تو نقل کنم حدیثی را که خود شنیده باشم بگوش
خود از رسول خدا و اگر دروغ گویم گوش من کر باد و خود بچشم خود دیدم و اگر دروغ گویم دو چشم من کور باد و در سینه نگاه داشتم و الا
خدا تعالی بر آن مهر گذارد که دیگر توفیق نیابد و زبانم لال باد اگر خود نشنیده باشم از رسول خدا که بعلی ابن ابیطالب فرمود یا علی هیچ بنده خدا
ملاقات نکند با انکار ولایت تو مکر اینکه ملاقات کند خدا را به بت پرستی ابو مسلم گوید از حسن بصری شنیدم که گفت الله اکبر اشهد ان
علیا مولای و مولی المؤمنین و چون بیرون آمد انس بن مالک باو گفت ترا چه شد که چنین تکبیر گفتی گفت از ام سلمه سؤال کردم که برای من
حدیثی در حق علی ابن ابیطالب نقل کند که از رسول خدا خود شنیده باشد ام سلمه چنین و چنان گفت و من چون این حدیث را شنیدم گفتم الله اکبر اشهد
ان علیا مولای و مولی کل مؤمن ابو مسلم گوید در آن وقت از انس بن مالک شنیدم که گفت گواهی میدهم که خود از رسول خدا شنیدم که سه
نوبت یا چهار نوبت این کلام را فرمود **هشتم** ابو الحسن علی بن محمد جمهور بسند خود از ابوذر غفاری روایت کرده است که گفت روزی نزد
ام سلمه زن رسول خدا نشسته بودم و رسول خدا حدیث میگفت و من گوش میدادم که ناگاه علی ابن ابیطالب داخل شد چون نظر آنحضرت
بر او افتاد نوری از روی مبارکش درخشیدن گرفت از بسیاری سرور و خوشحالی برادر و پسر عمش پس او را در بغل گرفت و میان دو چشمش را بوسید
بعد از آن رو بمن کرده فرمود ای ابوذر آیا می شناسی این را چنانچه شایسته شناسائی است عرض کردم یا رسول الله این برادر و پسر عم تو و زوج فاطمه
بتول دختر تو و پدر حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشت است رسول خدا فرمود ای ابوذر این امام ازهد و ورع اطول و علم اکبر خدا است هر
که خدا را اراده کند باید از باب او داخل شود ای ابوذر این قائم است بقسط خدا و دور کننده دشمنان است از حرم خدا و یاری کننده دین خدا
و دین خدا است و حجت خدا است بر بندگان او خدای عز و جل پیوسته حجت میکرد بر خلق خود در امتها در هر امتی مبعوث میکرد پیغمبری را ای
ابوذر خدای عز و جل بر هر رکنی از ارکان عرش خود هفتاد هزار ملک قرار داده است که تسبیح و عبادت ایشان نیست مکر دعا کردن برای علی بن
ابیطالب و شیعیان او و نفرین کردن بر دشمنان او ای ابوذر اگر علی نبود ظاهر نمیشد حق از باطل و نه مؤمن از کافر و نه خدا را کسی بندگی میکرد
زیرا که علی مشرکان را بچندین شمشیر زد تا اسلام ورزیدند و بندگی خدا نمودند و اگر علی نبود نه ثوابی بود و نه عقابی و نه مستور میکرد او را از خدا
ساتری و نه محجوب میگردانید او را از خدا حجابی و او است حجاب خدا بعد از آن رسول خدا این آیه را تلاوت فرمود که شرع لکم من الدین
ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابرهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب ای ابوذر حق تعالی منفرد گردید بملک و وحدانیت خود و فردانیت خود در وحدانیت
خود و خود را بر بندگان مخلص خود شناسانید و بهشت را برای ایشان مباح گردانید هر کرا بخواهد هدایت کند ولایت او را بشناساند و هر کرا نخواهد
کور دل او را کور گرداند معرفت خود را از او بازدارد ای ابوذر علی رایت هدایت است و کلمه تقوی و عروة الوثقی و امام دوستان من و نور مطیعان من
است و او است کلمه که پرهیزکاران بآن پیوسته اند هر که او را دوست دارد مؤمن است و هر که ترک ولایت او کند گمراه و گمراه کننده است و هر که ولایت
او را انکار نماید مشرک است ای ابوذر منکر ولایت علی را در روز قیامت باورند لال و کور و کر پس در ظلمات جهنم برو در افکنند و در گردن او
طوقی باشد از آتش و آن طوق سیصد شعبه باشد بر هر یک از آن شعبها شیطانی باشد که پیوسته در روی او تف کند و آتش جهنم را در قبر
او مشتعل نماید ابوذر گفت عرض کردم یا رسول الله پدر و مادرم بفدای تو باد زیاده از این بگو فرمود ای ابوذر چون مرا باسمان
بردند نظر کردم باسمان دنیا ملکی را دیدم اذان داد و اقامه نماز گفت و جبرئیل دست مرا گرفت در پیش صفوف ملائکه بازداشت و گفت یا محمد
امامت کن پس هفتاد صف از ملائکه که طول هر صفی از مشرق تا مغرب و عدد آن ملائکه را نمیداند مکر آنکه ایشانرا آفریده و چون نماز گذاردم
جماعتی از ملائکه نزد من آمدند و بر من سلام کردند و گفتند ما را بتو حاجتی است من گمان کردم که از من شفاعت را سؤال میکنند زیرا که خدای
عز و جل مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است گفتم چه حاجت دارید گفتند چون بزمین باز گردی علی را از ما سلام برسان و باو بگو که دیری است
ما باو مشتاقیم گفتم ای ملائکه پروردگار شما ما را می شناسید چنانکه حق شناسائی است گفتند یا رسول الله چرا نمی شناسیم شما اول

مخلوقی که خدا تعالی شما را از نور خود آفرید بود شما را اشباح نوری از نور در نوری از نور خدا و از برای شما جایگاهی در عالم ملکوت قرار داد
و شما بتسبیح و تقدیس و تکبیر مشغول بودید پس ملائکه را از آنچه خواسته بود آفرید از نورهای بسیار و ما ملائکه بر شما میگذشتیم و شما
تسبیح خدا و تقدیس و تکبیر و تحمید و تهلیل میکردید پس ما تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر میکردیم خدا را بتسبیح و تقدیس و
تکبیر و تحمید و تهلیل شما پس چون از نزد خدا نازل شود بسوی شما نازل شود و آنچه بالا می آید بسوی خدا از نزد شما بالا می آید پس با اینهمه معرفت شما را
چگونه نشناسیم بعد از آن مرا باسمان دوم بردند ملائکه آسمان دوم نیز گفتند بمن آنچه ملائکه آسمان اول گفتند از ایشان سؤال کردم
آیا ما را می شناسید چنانچه شناسائی است گفتند چرا نمی شناسیم شما برگزیدگان خدائید از میان خلق او و خزینه‌های علم خدائید و شما عروة الوثقی
و شمائید حجت بزرگ خدا و شمائید جنب و جانب خدا و شمائید کرسیها و درهای علم علی را از ما سلام برسان بعد از آن مرا باسمان سیم بردند
ملائکه نیز بمن گفتند آنچه ملائکه آسمانهای دیگر گفته بودند از ایشان سؤال کردم هل تعرفوننا حق معرفتنا گفتند چرا نمی شناسیم شما
باب مقام و شمائید حجت خدا و علی است دابة الارض و فصل الخطاب را او است صاحب عصا و او است قسیم بهشت و دوزخ و او است سفینه
نجات هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن باز پس ماند در آتش جهنم در افتد در روز قیامت شمائید ستونهای بلند زمین و جانبهای
شمائید عمودها و شمائید خیمه‌ها و سرادقهای بلند و انوار کامله شما پرده و حجابهای ما نیند چگونه شما را نمی شناسیم ای محمد علی را
از ما سلام برسان بعد از آن مرا باسمان چهارم بردند فقالت لی الملائکة مثل مقالة اصحابهم من با ایشان گفتم هل تعرفوننا حق معرفتنا گفتند
چرا نمی شناسیم شمائید شجره نبوت و شمائید خانه رحمت و معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه و بر شما نازل میشود جبرئیل با وحی از
آسمان علی را از ما سلام برسان بعد از آن مرا باسمان پنجم بردند ملائکه نیز مانند ملائکه آسمانهای دیگر گفتند و اظهار اشتیاق بعلی کردند
با ایشان گفتم آیا ما را می شناسید چنانچه شناسائی است گفتند چرا نمی شناسیم ما هر صبح و شام بر شما میگذریم بعرش و بر آن نوشته است لا اله
الا الله محمد رسول الله و ایده بعلی ابن ابیطالب و ما از آن دانستیم که علی دوستی است از دوستان خدا او را از ما سلام برسان بعد از آن مرا
باسمان ششم بردند ملائکه آسمان ششم نیز مانند ملائکه آسمانهای دیگر بمن گفتند و اظهار اشتیاق نمودند گفتم ای ملائکه پروردگار من ما را می شناسید
چنانچه شناسائی است گفتند چرا نمی شناسیم و خدا تعالی بهشت فردوس را آفرید بر در آن بهشت درختی است هیچ برگی بر آن درخت نیست مکر مخطط
بنوری بر آن نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب عروة الوثقی و حبل الله المتین و عین علی الخلائق اجمعین ای محمد او را از ما
سلام برسان بعد از آن مرا باسمان هفتم بردند در آنجا شنیدم از ملائکه که میگفتند حمد خدا را و نیکوئی که وعده خود را بما راست کرد از
ایشان سؤال کردم شما را بچه چیز وعده داده بود گفتند یا رسول الله وقتیکه شما آفریده شدید باشباح نوری از نور خدا ولایت شما را بر ما
عرض کردند و ما قبول ولایت شما کردیم و محبت شما را بخدا شکایت نمودیم و اما تو یا محمد خدا تعالی ما را وعده داده بود که ترا در آسمان بما
بنماید و کرد و اما علی را ما از محبت او بخدا شکایت نمودیم خدا تعالی ملکی بصورت او آفرید و او را در جانب راست عرش نشانید بر بالای تختی
از طلا مرصع بدر و جواهر و بر آن تخت قبه از مروارید سفید نصب کرد که درون آن از بیرون و بیرون آن از درون آن پیدا است نه در زیر آن
ستونی است که بر بالای آن باشد نه بندی که بالا بکشد و چون آفریده شد صاحب عرش باو گفت راست شو بقدرت من راست
شد و چون ما بدیدار علی مشتاق شویم بآن صورت که در آسمان است نظر میکنیم پس علی را از ما سلام برسان **باب پانصد و نود و چهارم**
در قول رسول خدا که فرمود مثل علی ابن ابیطالب در این امت مثل قل هو الله احد است و در این باب از روایات عامه دو حدیث است **اول** ابو الحسن
فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از نعمان بن بشیر روایت کرده است که رسول خدا فرمود مثل علی در این امت مثل قل هو الله احد
است **دوم** موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی مثل تو در میان مردم مثل قل هو الله احد
است در قرآن هر کس آنرا یکنوبت بخواند ثواب او بقدر ثواب کسی است که ثلث قرآن را خوانده باشد و هر که دو نوبت بخواند معادل کسی است که
دو ثلث قرآن را خوانده باشد و هر که سه نوبت بخواند مثل کسی است که تمام قرآن را ختم کرده است و همچنین تو یا علی هر که بدل تنها ترا
دوست دارد ثلث ایمان او درست شده و هر که بدل و زبان ترا دوست دارد دو ثلث ایمان او درست شده و هر که بدل و زبان و دست
ترا دوست دارد تمام ایمان او درست شده است قسم بآنکسیکه مرا براستی بپیغمبری مبعوث گردانیده است که اگر اهل زمین ترا دوست میداشتند
چنانکه اهل آسمان ترا دوست میدارند هر آینه خدا تعالی احدی را باتش جهنم معذب نمیگردانید **باب پانصد و نود و پنجم** در
اینکه رسول خدا فرمود مثل علی مثل قل هو الله احد است و مراتب محبت او و از روایات خاصه و در آن شش حدیث است **اول** محمد بن عباس

باب پانصد و نود و چهارم

باب پانصد و نود و پنجم

ابن ماهیار از ثقات در تفسیر خود فیما نزل فی اهل البیت فی القرآن بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود
انما مثلک مثل قل هو الله احد فانه من قراها مرة فکانما قرا ثلث القرآن و من قراها مرتین فکانما قرء ثلثی القرآن و من قراها ثلث مرات
فکمن قرء القرآن کله و کذلک انت من احبک بقلبه کان له ثلث ثواب العباد یعنی هر که ترا بدل دوست دارد او را ثلث ثواب بندگان خدا
است و من احبک بقلبه و لسانه کان له ثلثا ثواب العباد هر که ترا بدل و زبان دوست دارد مر او راست ثواب دو ثلث بندگان خدا و من
احبک بقلبه و لسانه و یده کان له ثواب العباد اجمع هر که ترا بدل و زبان و دست دوست دارد بود او راست از برای او ثواب جمیع بندگان خدا
دویم محمد بن عباس بسند خود از نعمان بن بشیر روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که قل هو الله احد را یکنوبت بخواند گویا
ثلث قرآن را خوانده و هر که دو نوبت بخواند گویا دو ثلث قرآن را خوانده و هر که سه نوبت بخواند مثل کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد
چنین است هر که علی را دوست دارد بدل تنها خدا تعالی ثلث ثواب این امت باو عطا کند و هر که بدل و زبان او را دوست دارد خدا
دو ثلث ثواب این امت باو عطا فرماید و هر که بدل و زبان و دست او را دوست دارد خدا تعالی ثواب تمام این امت باو عطا فرماید **سیم**
محمد بن عباس ایضا بسند خود از ابو جعفر روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی در تو مثلی است از قل هو الله احد هر که یکنوبت
آنرا بخواند ثلث قرآن را خوانده و هر که دو نوبت بخواند دو ثلث قرآن را خوانده و هر که سه نوبت بخواند تمام قرآن را خوانده است یا علی هر که ترا
بدل دوست دارد از برای او است ثواب ثلث این امت و هر که ترا بدل دوست دارد و بزبان اعانت تو کند از برای او است اجر دو ثلث این
امت و هر که دوست دارد ترا بدل و اعانت نماید بزبان و یاری کند ترا بشمشیر خود از برای او است اجر همه این امت **چهارم** ابن بابویه در کتاب
امالی بسند خود از ابو بصیر از حضرت صادق از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا روزی باصحاب خود فرمود کدام یک از شما همه
اوقات روزه میدارد سلمان عرض کرد یا رسول الله من رسول خدا فرمود کدام یک از شما شبها را زنده میدارد بعبادت سلمان عرض کرد من
یا رسول الله فرمود کدام یک از شما هر روز قرآن را ختم می کند سلمان عرض کرد من یا رسول الله بعضی از اصحاب در غضب شدند و گفتند یا رسول
الله سلمان مردی است از اهل فارس و میخواهد که بر ما گروه قریش افتخار نماید تو میگوئی اینکه یصوم الدهر سلمان میگوید من و حال
آنکه ما می بینیم او را که در اکثر ایام چیز میخورد و ما شاهدیم و میفرمائی اینکه یحیی اللیل سلمان میگوید من و حال آنکه اکثر شبها می خوابد
و میفرمائی اینکه یختم القرآن فی کل یوم سلمان میگوید من و حال آنکه اکثر روزها ساکت است چیزی نمی خواند رسول خدا فرمود ای فلان
تو کجا دانی و چه شناسی مثل سلمان را که مانند لقمان حکیم است اکنون از او سؤال کن تا ترا از حقیقت حال اعلام نماید مرد بسلمان گفت یا
عبد الله تو میگوئی من تمام اوقات روزه میدارم سلمان گفت بلی گفت من ترا در اکثر روزها دیده ام که میخوری گفت خیال باطل تو از
نجا بود لکن من سه روز از هر ماه روزه میدارم و خدا تعالی فرموده است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و روزه ماه شعبان را بروزه ماه رمضان
متصل میکنم و از اینجهة من تمام اوقات را روزه میدارم آنمرد گفت تو میگوئی من همه شبها را بعبادت احیا میدارم گفت بلی گفت تو بسیاری
از شبها را می خوابی گفت چنین نیست که تو گمان کرده من از حبیب خود رسول خدا شنیدم که فرمود کسیکه شب را بر وضو بخوابد گویا تمام شب را
زنده داشته و من شب را بر وضو میخوابم آنمرد گفت تو میگوئی من هر روز قرآن را ختم می کنم گفت بلی گفت تو اکثر ایام ساکتی گفت همچنین
است که تو فهمیده من از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود یا ابا الحسن مثل تو در امت من مثل قل هو الله احد است در قرآن هر که آنرا یکنوبت
بخواند یک ثلث قرآن را خوانده و هر که آنرا دو نوبت بخواند دو ثلث قرآن را خوانده و هر که آنرا سه نوبت بخواند قرآن را ختم کرده پس هر که ترا یا علی
بزبان خود دوست دارد ثلث ایمان خود را کامل گردانیده و هر که بزبان و دل دوست دارد دو ثلث ایمان خود را و هر که ترا بزبان و دل دوست
دارد و بدست خود ترا یاری نماید تمام ایمان خود را کامل گردانیده است یا علی قسم بآنکسیکه مرا بحق مبعوث گردانیده که اگر اهل زمین ترا دوست
میداشتند چنانکه اهل آسمان ترا دوست میدارند هر آینه خدا تعالی احدی را بآتش عذاب نمیکرد و من قل هو الله احد را هر روز سه نوبت
میخوانم پس سلمان از جا برخواست و آنها مانند مستی سخن بجای خود بودند قدرت بر جواب و ندا نداشتند **پنجم** شیخ مفید در کتاب
امالی بسند خود از حسین بن علی روایت کرده است که فرمود هر که ما را دوست دارد بدل خود و ما را یاری نماید بدست و زبان خود با ما خواهد
بود در علیین آن گروهی که ما در آنها ایم و هر که ما را دوست دارد بقلب خود و یاری نماید ما را بزبان تنها در درجه آنکس یکدرجه از آن پایین تر
پست تر است و هر که ما را دوست دارد و بدست و زبان خود ما را اعانت نماید بجای او در بهشت است **ششم** شیخ مفید در
کتاب امالی بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده است که فرمود هر که ما را اعانت نماید بزبان خود بر دشمنان ما خدا تعالی در

باب نهصد و نود و ششم

موفق نماید در حوض خود آنها را و او گویا کرده اند **باب نهصد و نود و ششم** در اینکه رسول خدا بعلی فرمود دوست نمیدارد
ترا مگر مؤمن و دشمن نمی دارد ترا مگر منافق از طریق عامه و در آن شانزده حدیث است **اول** مسند احمد حنبل عبد الله بن
احمد بن حنبل از پدرش از زر بن جیش از علی روایت کرده است که رسول خدا با من عهد کرده و فرمود لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک
الا منافق **دویم** ایضا عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که ما منافقان انصار را نمی شناختیم مگر
ببغض علی **فقیر گوید** یعنی هر کرا دیدیم که او مبغض علی است دانستیم که او منافق است و مخفی نماند که راوی حدیث لفظ مهاجرین را هم
بملاحظه غرضی که خود داشته از حدیث انداخته است و در کتاب سبل الهدی همین حدیث بعینه نقل کرده کما منافقان مهاجر و انصار را نمی
شناختیم مگر ببغض علی بن ابیطالب **سیم** عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که گفت ما اگر وقتی منافقان
انصار را نمی شناختیم مگر ببغض علی بن ابیطالب **چهارم** ایضا عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از مساور حمیری از پدرش روایت کرده است
که گفت شنیدم از ام سلمه که میگفت رسول خدا بعلی فرمود لا یبغضک مؤمن و لا یحبک منافق **پنجم** عبد الله بن احمد حنبل بسند
خود از ابو الزبیر روایت کرده است که گفت از جابر پرسیدم که علی در میان شما اصحاب رسول خدا چگونه بود گفت از بهترین بشر بود و ما منافقان را
نمی شناختیم مگر ببغض ایشان با علی **ششم** عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از مساور حمیری از پدرش روایت کرده است که ام سلمه
گفت از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود لا یبغضک مؤمن و لا یحبک منافق **هفتم** عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از عمار یاسر روایت
کرده است که از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود یا علی خوشا حال کسیکه ترا دوست دارد و تصدیق تو نماید و بدا حال کسیکه ترا دشمن
دارد و تکذیب تو نماید **هشتم** عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که ما اهل
بیت را دشمن دارد منافق است **نهم** عبد الله بن احمد حنبل از ابا الاسود از مردی که پسر زبیر است روایت کرده است که مردی در حضور عمر در
حق علی کلمات ناشایسته گفت عمر گفت صاحب این قبر را می شناسی صاحب این قبر محمد پسر عبد الله بن عبد المطلب است و علی پسر ابوطالب بن
عبد المطلب است علی را نام مبر مگر به نیکی و اگر او را آزرده کنی این مرد را در قبر او آزرده کرده **دهم** عبد الله بن احمد حنبل بسند
خود از زر بن جیش روایت کرده است که علی فرمود بخدا سوگند که پیغمبر امی با من عهد کرده که مرا دوست ندارد مگر کسیکه مؤمن باشد
و مرا دشمن ندارد مگر کسیکه منافق باشد **یازدهم** در کتاب جمع بین الصحیحین تالیف حمیدی حدیث پنجم از مسند امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب از افراد مسلم از زر بن جیش روایت کرده است که علی فرمود قسم بآنکسیکه دانه را شکافته و خلق را آفریده که عهد پیغمبر امی است
بمن آنکه لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق **دوازدهم** از کتاب جمع بین الصحاح الستة تالیف رزین عبدری در جزو ثالث در باب
دویم در مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از سنن ابو داود سجستانی از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت ما منافقان را ببغض علی
بن ابیطالب می شناختیم **سیزدهم** از کتاب جمع بین الصحاح الستة از همان باب بانقل از صحیح بخاری از ام سلمه روایت کرده است که رسول
خدا فرمود دوست نمیدارد علی را منافق و دشمن نمیدارد او را هیچ مؤمنی **چهاردهم** در کتاب صحاح الستة در همان باب از سنن ابو
داود از زر بن جیش روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود والذی فلق الحبة و برء النسمة لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا
مؤمن و لا یبغضنی الا منافق **پانزدهم** عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از عبد الله بن حنطب از پدرش روایت کرده است که رسول خدا
در روز جمعه خطبه خواند و فرمود قریش را مقدم دارید و بر ایشان پیشی نگیرید و از ایشان تعلیم گیرید و بایشان تعلیم نکنید و بدانید که
قوة یکمرد از قریش برابر است با قوة دو مرد از غیر قریش و صدق مرد از ایشان برابر است با دو امین مرد از غیر ایشان ای گروه مردم وصیت میکنم
شما را بمحبت خویش نزدیکتر من از قریش و آن برادر و پسر عمم علی بن ابیطالب است و بحقیقت که دوست ندارد او را مگر کسیکه مؤمن باشد و دشمن
ندارد او را مگر کسیکه منافق باشد هر کس او را دوست داشته مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن
دارد خدا تعالی او را معذب گرداند بعذاب جهنم **شانزدهم** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از عبد الله بن مسعود
روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود هر که گمان کند که ایمان آورده است بمن و بآنچه از نزد خدا آورده ام و او دشمن دارد علی را
دروغ گفته است و مؤمن نیست و احادیث در این باب زیاد و روایات عامه بسیار است و در ابواب سابقه از طرق ایشان بسیار ذکر کرده ایم و همین
مقدار از اخبار در اثبات مدعا کافی است **باب نهصد و نود و هفتم** در اینکه رسول خدا فرمود محب علی مؤمن است و مبغض
علی منافق است از روایات خاصه و در آن شش حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول

باب نهصد و نود و هفتم

خدا فرموده کسیکه مخالفت کند با علی پسر ابیطالب کافر است و هرکه شریک او دیگری را قرار دهد مشرک است و دوست او مؤمن است و دشمن او منافق است و هرکه
اقتدا باو نماید لاحق است و هرکه با او محارب باشد مارق است و هرکه برو رد کند زاهق است علی نور خداست در بلاد او و حجت خداست
بر عباد او و شمشیر خداست بر دشمنان او و وارث علم پیغمبران است علی کلمهٔ بلند خداست و کلمهٔ دشمنان او پست است علی سید اوصیا است
و وصی سید انبیا است علی امیر مؤمنان و سرکردهٔ دست و پا سفیدان و امام مسلمانان است قبول نمیکند خدا ایمان را مگر بولایت و اطاعت
او **دوم** ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین بر منبر کوفه فرمود منم سید اوصیا و
وصی سید انبیا منم امام مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران و ولی مؤمنان و شوهر سیدهٔ زنان عالمیان منم انکه انکشتری بسائل بخشیدم در رکوع
و منم انکه جبین بخاک بندگی مالیده‌ام منم که با رسول خدا دو هجرت کرده‌ام و منم که با انحضرت دو بیعت نموده‌ام منم صاحب بدر و حنین و
منم انکه با دو شمشیر جهاد کرده‌ام و منم انکه بر دو اسب سوار شده‌ام منم وارث علم گذشتگان و منم حجت خدا بعد از انبیا و محمد بن عبد الله
همهٔ عالمیان دوستان من همه مرحوم‌اند و دشمنان من همه ملعون‌اند حبیب من رسول خدا بسیار مرا میفرمود یا علی حب تو تقوی و ایمان است و
بغض تو کفر و نفاق و من خانهٔ حکمتم و تو کلید ان خانه‌ای دروغ گفته است کسیکه گمان کرده است که مرا دوست میدارد و حال انکه ترا دشمن
داشته **سیم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل از جانب
رب جلیل بنزد من امد و گفت یا محمد خدای عز و جل ترا سلام میرساند و میگوید بشارت ده برادر خود علی را باینکه عذاب نمیکنم کسیرا که او را
دوست دارد و رحم نمیکنم بر کسیکه او را دشمن دارد **چهارم** ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که
گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود علی را صفاتی چند است که اگر یکی از انها را در تمام مردم قسمت نمایند همه را کافی خواهد بود در فضل
رسول خدا فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و فرموده علی منی کهرون من موسی و فرموده علی منی و انا منه و فرموده علی منی کنفسی طاعته طاعتی
و معصیته معصیتی و فرموده حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله و فرموده ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله و فرموده علی حجة الله و
خلیفته علی عباده و فرموده حب علی ایمان و بغضه کفر و فرموده حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان و فرموده علی مع الحق و الحق معه
لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و فرموده علی قسیم الجنة و النار و فرموده من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله عز و جل و فرموده
شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة و ترجمهٔ هر یک معلوم شده در باب خود مذکور شد **پنجم** ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق از پدرش از
پدرانش روایت کرده است که رسول خدا روزی با اصحاب خود فرمود ای گروه اصحاب خدای عز و جل شما را بولایت علی بن ابیطالب امر فرموده
فرموده است او ولی و امام شما است بعد از من و با او مخالفت مکنید که کافر میشوید و از او جدا نشوید که گمراه میشوید خدای عز و جل
علی را علم قرار داده است در میان ایمان و نفاق هرکه او را دوست دارد مؤمن است و هرکه او را دشمن دارد منافق است خدای عز و جل
گردانیده است علی را وصی من و منار هدایت بعد از من و او موضع سر من است و صندوق علم من است و خلیفهٔ من است در اهل من و بسوی
خدا شکوه میبرم از کسانیکه بر او ظلم کنند از امت من **ششم** ابن بابویه بسند خود از سالم بن ابی جعد روایت کرده است که جابر بن
عبد الله انصاری را از علی بن ابیطالب سؤال کردند جابر گفت علی بهترین خلق است از اولین و اخرین غیر از انبیا و مرسلین خدای
عز و جل بعد از انبیا و مرسلین هیچ افریده خلق نکرده است که گرامی تر باشد نزد او از علی و امامان از اولاد او و بعد از او پرسیدند چه
میگوئی در حق کسیکه او را دشمن دارد گفت دشمن نمیدارد او را مگر کافر و دشمن نمیدارد او را مگر منافق گفتم چه میگوئی
در حق کسیکه او را دوست دارد و دوست دارد امامان از اولاد او را گفت شیعهٔ علی و شیعهٔ امامان از اولاد او رستگاران و ایمن شدگان
در روز قیامت‌اند بعد از ان گفت من بگوئید هرگاه کسی بر شما بیاید و مردم را بنام خود دعوت کند نزدیکترین مردم از او کیست گفتند
شیعهٔ او گفت علی نیز چنین است لوای حمد در روز قیامت در دست او است و نزدیکترین مردم از او شیعهٔ او و یاران او است و روایات در
این باب بسیار است و در ابواب سابقه نیز ذکر نمودیم و همین مقدار از اخبار در این باب کافی است

باب صد و نود و هشتم

در اینکه علی وزیر رسول خدا و وارث او است از روایات عامه و در ان یازده حدیث است **اول** از مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد
حنبل بسند خود از زید بن ابی اوفی روایت کرده است که گفت بخدمت رسول خدا رفتم در مسجد و مواخات رسول خدا در میان اصحاب
گویا انکه میگوید پس علی عرض کرد یا رسول الله جانم برفت و پشتم در هم شکست از اینکه دیدم همهٔ اصحاب را با یکدیگر برادر کردی
مگر مرا اگر این از روی سخط است بر من از برای تو است که مرا عتاب کنی و ببخشائی رسول خدا فرمود قسم بانکسیکه مرا بحق بنبوت مبعوث گردانید

است که اختیار نکردم ترا مگر برای انکه برادر من باشی پس تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر انکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو برادر و وارث
منی عرض کرد یا رسول الله چه چیز میراث میبرم از تو فرمود انچه انبیا قبل از من برده‌اند عرض کرد انبیا پیش از تو چه میراث بردند فرمود کتاب خدا
و سنت پیغمبران را و تو با من خواهی بود در قصر من در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق منی بعد از ان این ایه را خواند اخوانا علی سرر متقابلین
المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض **دوم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن بریده روایت کرده است که رسول خدا فرموده هر پیغمبری را
وصی و وارثی است و وصی و وارث من علی بن ابیطالب است **چهارم** از مسند احمد بن حنبل عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از انس روایت کرده
است که از مردی از قبیلهٔ خثعم شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود خداوندا من عرض میکنم چنانکه موسی برادرم عرض کرد خداوندا
بگردان برای من وزیری از اهل من علی برادرم را و پشت مرا باو محکم گردان و او را در کار من که نبوت است شریک گردان تا ترا بسیار یاد کنیم
و بسیار ثنا گوئیم بدرستیکه تو بما بینا و بحال ما دانائی **پنجم** علی بن احمد مالکی در کتاب فصول المهمه از ابو اسحق
احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که عبد الله بن عباس در کنار زمزم نشسته بود و میگفت رسول خدا از جابر خواست و از
برای مردم حدیث میگفت که مردی عمامه بر سر داشت و روی خود را پوشانیده بود و با ابن عباس هرچه ابن عباس میگفت رسول خدا چنین فرمود او نیز
میگفت رسول خدا چنین فرمود ابن عباس گفت ترا بخدا سوگند میدهم تو کیستی مرد گفت ایها الناس هرکه مرا شناخته است شناخته و هرکه
نشناخته من خود را باو میشناسانم من ابوذر غفاریم از رسول خدا با این دو گوش خود شنیدم و الا کر شوند و بدو چشم خود دیدم و الا کور گردند
که میفرمود علی پیشوای نیکان و کشندهٔ کافران است منصور است کسیکه او را نصرت کند مخذول است کسیکه او را ذلیل گرداند روزی از روزها نماز ظهر را با رسول
خدا بجا اوردم سائلی در مسجد سؤال کرد کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من در مسجد
پیغمبر تو سؤال کردم احدی از ایشان بمن عطائی نکرد و علی در رکوع بود با انگشت خنصر یمنی خود و در ان انگشت خاتمی بود سائل پیش امد
و ان خاتم را از انگشت خنصر انحضرت بیرون اورد و رسول خدا مشاهده میفرمود چون رسول خدا از نماز فارغ شد رو بسوی اسمان کرد و گفت خداوندا
برادرم موسی از تو سؤال کرد که رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی
اشدد به ازری و اشرکه فی امری پس فرو فرستادی بر او ایهٔ ناطقه که سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما یعنی
زود باشد که محکم کنیم بازوی ترا ببرادرت و شما را تسلطی بر اعدا دهیم که ضرر ایشان بشما نرسد خداوندا و من محمد پیغمبر و برگزیدهٔ توام
خداوندا گشاده گردان برای من سینهٔ مرا و اسان گردان امر نبوت مرا و قرار ده برای من وزیری از اهل من علی را قوی گردان باو پشت مرا ابوذر
گفت هنوز دعای انحضرت تمام نشده بود که جبرئیل امد و گفت یا محمد انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
و هم راکعون و ترجمهٔ ان در ابواب سابقه گذشت شعر هلا جاد یوما ابو بکر بخاتمه منها جابن مخزم وارکان **ششم** حافظ ابو نعیم
باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا در مکه دست من و دست علی را گرفته و چهار رکعت نماز گذارد و پس دست بسوی اسمان
بلند کرد و گفت خداوندا پیغمبر تو موسی بن عمران از تو سؤال کرد که رب اشرح لی صدری و یسر لی امری تا اخر خداوندا و من نیز محمد پیغمبر توام از تو
سؤال میکنم که گشاده گردانی برای من سینهٔ مرا و اسان گردانی برای من امر مرا و بگشائی گره و بستگی زبان مرا تا فهم کنند سخن مرا و بگردانی برای
من وزیری از اهل من علی برادر مرا و محکم گردانی باو پشت مرا و شریک گردانی او را در امر نبوت من ابن عباس گوید شنیدم که منادی ندا میکرد
قد اوتیت ما سألت یعنی عطا شد بتو انچه خواستی و دعای تو مستجاب گردید **هفتم** ابو الحسن فضل بن شاذان از طریق عامه از حضرت امیر
المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی بن ابیطالب خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ من است و حجت خدا و حجت من است و باب خدا و باب
من است و صفی خدا و صفی من است و حبیب خدا و حبیب من است و خلیل خدا و خلیل من است و سیف خدا و سیف من است و او برادر و صاحب و
وزیر من است و محب او محب من است و مبغض او مبغض من است و ولی او ولی من است و عدو او عدو من است و زوجهٔ او دختر من است و اولاد
او اولاد من است و گروه او گروه من است و قول او قول من است و امر او امر من است و او سید اوصیا و بهترین امت من است **هشتم** ابن شاذان از
طریق عامه بسند خود از حضرت علی بن الحسین از پدرش از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدای تعالی فرض
گردانیده است بر شما اطاعت مرا و نهی کرده است شما را از معصیت من و واجب گردانیده است بر شما متابعت امر مرا و فرض گردانیده است
بر شما اطاعت علی بن ابیطالب را پس از من چنانکه فرض گردانیده است بر شما اطاعت مرا و نهی کرده است شما را از معصیت علی چنانکه نهی کرده
است از معصیت من و او را برادر و وزیر و وارث من گردانیده است و او از من است و من از اویم حب او ایمان است و بغض او کفر است

دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و او مولای هر کسی است که من مولای اویم و من مولای هر مسلم و مسلمه‌ام و من
و او پدران این امتیم **نهم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه بحذف اسناد از سعید بن مسیب روایت کرده است که رسول خدا گفت خداوند
بگردان برای من وزیری از اهل آسمان و وزیری از اهل زمین پس خدا تعالی بسوی او وحی فرستاد که من از اهل آسمان جبرئیل را وزیر تو کردم
و از اهل زمین علی را **دهم** ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب سمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین بسند
خود از اسحق از براء روایت کرده است که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول خدا اولاد عبد المطلب را جمع کرد و ایشان در آن روز
چهل نفر بودند و بود در میان ایشان کسی که یک کوسفند میخورد و یک مشک می آشامید پس آنحضرت علی را امر فرمود تا ران کوسفندی برای
ایشان طبخ کرد بعد از آن فرمود بسم الله بخورید پس ده نفر ده نفر آمدند و همگی از آن بخوردند تا سیر شدند بعد از آن کاسه از دوغ خواست
و خود جرعه از آن تناول فرمود و فرمود بسم الله بیاشامید همگی از آن بیاشامیدند ابولهب مبادرت بسخن کرده و گفت اینمرد بشما
سحر کرد رسول خدا در آن روز ساکت ماند و روز دیگر سخن نگفت و فردای آن روز نیز ایشان را بخواند و خوردنی و آشامیدنی مانند روز
گذشته برای ایشان مهیا کرده بخوردند بعد از آن رسول خدا فرمود ای اولاد عبد المطلب منم از جانب خدا نذیر بسوی شما و بشارت دهنده
شما را بچیزی که هیچ یک از شما آورده است از برای شما خیر دنیا و آخرت را ای قوم سلام بیاورید و اطاعت من کنید هدایت میشوید و ایا
کدام یک از شما برادر و وزیر و ولی و وصی و خلیفه من میشود در اهل من و ادای کند دین مرا قوم همه ساکت شدند رسول خدا تا سه نوبت
مکرر کرد در هر سه نوبت همه ساکت ماندند و علی میگفت من یا رسول الله پس قوم برخواستند و با ابوطالب گفتند پسر خود را اطاعت
کن که محمد او را بر تو امیر کرد **یازدهم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای معتزله است در شرح نهج البلاغه از شیخ ابوجعفر اسکافی
نقل کرده است که گفت در حدیث صحیح وارد شده است که رسول خدا در ابتدای دعوت اسلام و انتشار آن در مکه علی را امر فرمود تا طعامی
مهیا کرده اولاد عبد المطلب را دعوت کند علی طعامی آماده کرد و ایشان را دعوت نمود و از نزد پیغمبر بیرون رفتند قبل از آنکه رسول خدا ایشان را
انذار کند دیگر بجهت سخنی که عمش ابولهب گفت و روز دیگر نیز او را گفت تا مثل روز گذشته طعامی آماده کرده و ایشان را بخواند علی فرموده عمل
کرده و ایشان را دعوت نمود چون از خوردن فارغ شدند رسول خدا با ایشان سخن گفت و بدین اسلام دعوت کرد و علی را نیز با ایشان دعوت
نمود زیرا که او نیز از اولاد عبد المطلب بود بعد از آن ضامن شد هر که را که او را موازرت کند از ایشان و او را یاری نماید بر گفتار او باینکه
او برادر او باشد و وصی او گردد پس از موت خود و او را خلیفه خود نماید بعد از خود همگی ابا کردند و علی تنها اجابت کرد و عرض کرد
من یاری میکنم ترا بر آنچه از جانب خدا آورده و ترا اعانت می نمایم رسول خدا چون خذلان ایشان و نصرت علی را دید و معصیت ایشان و طاعت
علی را مشاهده نمود و اباء ایشان و اجابت علی را فهمید فرمود هذا اخی و وصیی و خلیفتی پس آن جماعت مسخره کنان برخواستند و خنده می
کردند و با ابوطالب میگفتند اطع ابنک فقد امره علیک فرزند خود را اطاعت کن که او را بر تو امیر گردانید بعد از آن ابن ابی الحدید گفته است
و دلیل بر اینکه علی وزیر رسول خدا است از نص کتاب و سنت قول خدا تعالی که واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی
امری و رسول خدا در خبری که روایت آن نزد همگی اهل اسلام مجمع علیه است فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس رسول
خدا ثابت گردانید از برای علی جمیع مراتب منازل هرون را از موسی پس او وزیر رسول خدا و محکم کننده پشت مبارک او است و اگر رسول خدا
خاتم انبیا نبود هر آینه علی بعد از او شریک در نبوت او بود و احادیث بسیاری در اینکه علی وزیر آنحضرت است در باب چهارم مذکور شد **باب سیصد**
و نود و نهم در اینکه علی وزیر رسول خدا و وارث آنحضرت است و روایات خاصه در این باب بیست و یک حدیث است **اول** محمد بن عباس
ماهیار الثقه در تفسیر خود در ما نزل فی اهل البیت بسند خود از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که رسول خدا را دیدم در برابر ثبیر بود و میفرمود
اشرق ثبیر اشرق ثبیر یعنی ثبیر روشن شد **فقیر گوید** که ثبیر بثاء مثلثه و بای موحده بر وزن فعیل نام کوهی است در ظاهر مکه و نام
موضعی است از ضبعه لکن در اینجا مراد همان کوه است و دلیل بر این اینست که رسول خدا در حدیث موقف میفرماید ثم افض حتی یشرق لک ثبیر
و بالجمله گوید میگفت اللهم انی اسالک ما سالک اخی موسی ان تشرح لی صدری و ان تیسر لی امری و ان تحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا و ترجمه آن در باب سابق گذشت
دوم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا روزی نماز صبح را بجای آورد و
بعد از آن رو بجانب ما کرده و حدیث میفرمود تا آنکه فرمود ایها الناس هر که آفتاب را نیابد بماه تمسک جوید و هر که ماه را نیابد بفرقدین

باب سیصد و نود و نهم

تمسک جوید گوید من و ابو ایوب انصاری و انس در جابر خواستیم عرض کردیم یا رسول الله آفتاب کدام است فرمود آفتاب منم بعد از آن آنحضرت برای
ما مثلی زده فرمود خدا تعالی ما را آفریده بمنزله ستارگان آسمان گردانیده که چون یکی غروب کند دیگری بجای او طلوع نماید پس چون
من از میان شما بروم شما بماه چنگ در زنید عرض کردیم ماه کدام است فرمود برادر و وصی و وزیر و ادا کننده قرض و پدر اولاد و خلیفه من
در اهل من عرض کردیم فرقدان کدامند فرمود حسن و حسین بعد از آن زمانی مکث کرده فرمود ایشان و فاطمه که دختر من است عترت و اهل
بیت منند ایشان پیوسته با قرآنند و از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند **سیم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از علی بن ابی
طالب روایت کرده است که چون مرض رسول خدا سنگین شد سر مبارک آنحضرت در دامن من بود و خانه از اصحاب از مهاجران و انصار پر بود و
عباس در پیش روی آنحضرت نشسته بود و بدامن ردای خود مگس از روی آنحضرت دور میکرد و رسول خدا گاهی بیهوش میشد و گاهی بهوش
آمد چون چشم خود را گشود عباس را دید و بجانب عباس ملتفت گردید و فرمود ای عباس ای عم رسول خدا وصیت مرا قبول کن در اهل من و ازواج من و دین مرا ادا کن
و وعدهای مرا وفا نما و ذمه مرا بری گردان عباس عرض کرد یا نبی الله من مردیم پیر و سالخورده و صاحب عیال بسیار و مرا مال هم نیست
و تو از ابر بارنده و باد وزنده بخشنده‌تر بودی این تکلیف را از من بردار و کسی را وصی خود کن که توانائی او از من بیشتر باشد رسول خدا فرمود
زود است که عطا کنم این منصب جلیل را بکسیکه اخذ کند آنرا چنانچه باید و شاید و نگوید آنچه تو میگفتی و خواهش مرا رد نکند پس فرمود
یا علی وصیت مرا قبول کن و احدی را از قبول آن نرساند یا علی قبول کن وصیت مرا و وفا نما بوعدهای من و قرض مرا ادا کن یا علی خلیفه من
باش در اهل من و تبلیغ کن از من بکسیکه پس از من باشد علی گوید چون خبر مرگ خود را داد دل من بلرزید و سینه‌ام طپیدن گرفت و گریه مرا
احاطه نمود و قدرت بر جواب ندا نداشتم تا آنکه دوباره فرمود یا علی آیا قبول میکنی وصیت مرا گویا آنکه گریه گلوی مرا گرفته بود و میخواستم
آشکار شود عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود ای بلال سواره و ذوالفقار و درع ذات الفضول و مغفر ذی الجبین و رایت عقاب و عنزه
مرا حاضر کن بلال همه را حاضر گردانید مگر درع آنحضرت را که در آن روز در رهن گذاشته بود بعد از آن فرمود مرتجز و غضبا و یعفور و دلدل
مرا بیاور و بلال آورد و برد و خانه نگاهداشت پس فرمود عصابه مرا بیاور و بلال آنها را آورد و پیوسته یک یک طلب مینمود تا آنکه از
مال دنیا نماند مگر عصائیکه در دست داشت و حربه که شکم مبارک خود را بان می بست از اینها بعد رسول خدا از اینها طلب نمود تا آنکه از اینها حاضر کردند و خانه
آنحضرت از مهاجران و انصار پر بود پس فرمود یا علی برخیز و اینها را قبض کن و بانگشت مبارک اشاره بسوی اینها کرد و فرمود تا ندا کنم و
کسانیکه در اینجا حاضرند گواه باشند اینها را بگیر و قبض کن که احدی پس از من با تو نزاع نکند امیر المؤمنین فرمود من برخواستم و قوت راه رفتن
نداشتم و اینها را برده در منزل خود گذاشتم و مراجعت کردم فرمود یا علی مرا بنشان او را نشانیدم و بسینه خود تکیه دادم علی فرمود دیدم رسول
خدا را که سر مبارکش سنگینی میکند و قوه نگاه داشتن آن ندارد و با این حال باوازی که دور و نزدیک همه می شنیدند فرمود
که برادر و وصی و خلیفه من در اهل بیت من علی بن ابیطالب است که ادای کند دین مرا و وفا نماید بوعدهای من ای بنی هاشم ای بنی عبد المطلب علی را
بغضب در میاورید و مخالفت امر او منمائید که گمراه شوید و بر او حسد نکنید و از او اعراض منمائید که کافر میشوید یا علی مرا بخوابان پس فرمود
ای بلال فرزندانم حسن و حسین را نزد من بیاور بلال برفت و هر دو را بیاورد رسول خدا ایشان را بسینه خود چسبانید و پیوسته ایشانرا
می بوسید علی فرمود من چنان گمان کردم که آنحضرت را می رنجانند گوید آنکه او را محزون می کنند رفتم تا ایشانرا از آنحضرت بگیرم
فرمود یا علی بگذار ایشان را تا مرا ببویند و از من توشه بردارند و من هم از ایشان توشه بردارم که زود باشد که اینها مضطرب شوند و
بشداید مبتلا گردند خداوند لعنت کند کسانی را که ایشانرا بترسانند خداوندا ایشان را بتو میسپارم و صالح المؤمنین را یعنی علی بن ابیطالب را **چهارم** ابن بابویه در کتاب امالی از
خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود منم خلیفه رسول خدا و وزیر و وارث و منم برادر رسول خدا و وصی
او و منم صفی رسول خدا و صاحب او و منم پسر عم رسول خدا و جفت دختر او و پدر اولاد او و منم سید وصیا و منم حجت عظمی و آیه بزرگ
خدا و مثل اعلی و باب نبی مصطفی منم حلقه محکم خدا و منم کلمه تقوی و امین خدا بر اهل دنیا **پنجم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امام
جعفر صادق از پدر بزرگوارش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود تو از من بمنزله هبة الله از آدم و بمنزله سام از نوح و بمنزله اسمعیل
از ابراهیم و بمنزله هرون از موسی و بمنزله شمعون از عیسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد یا علی تو وصی و خلیفه منی هر که انکار کند وصایت
و خلافت ترا او از من نیست و من از او نیستم و من خصم ویم در روز قیامت یا علی تو افضل امت منی در فضل و اسلام از همه پیشتر است و علمت
از همه بیشتر و حلمت از همه زیادتر و قلبت از همه شجاع‌تر و دستت از همه دهنده‌تر است یا علی تو امامی بعد از من و امیر و وزیری پس از من و ترا در میان

امت من نظیری نیست تو دشمن کننده بهشت و دوزخی بمحبت تو شناخته میشوند نیکان از بدان و ممتاز میشوند اخیار و اشرار و مؤمنان و کفار **ششم** ابن بابویه بسند خود از علی بن موسی الرضا از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود تو برادر و وزیر و صاحب لوای منی در دنیا و آخرت و تو صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته **هفتم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا بر بالای منبر رفت و خطبه میخواند و مردم جمع شدند فرمود ای گروه مؤمنان خدای تعالی بسوی من وحی فرستاد و من میمیرم و پسر عمم علی کشته میشود و من ای گروه مردم شما را خبر میدهم بچیزی که اگر آنرا بدانید سلامت یابید و اگر ترک آن نمائید هلاک شوید بدانید که پسر عم علی برادر و وزیر من است و وارث و خلیفه من و تبلیغ کننده از جانب من و او است امام پرهیزکاران و قاید دست و پا سفیدان اگر از او طلب ارشاد نمائید شما را ارشاد کند و اگر پیروی او کنید نجات یابید و اگر مخالفت او کنید گمراه شوید و اگر اطاعت او نمائید خدا را اطاعت نموده اید و اگر معصیت او کنید خدا را معصیت کرده اید و اگر با او بیعت کنید با خدا بیعت کرده اید و اگر نقض بیعت او نمائید بیعت خدا را شکسته اید خدای عز و جل فرو فرستاده بر من قرآن را و آن قرآنی است که هر که مخالفت آن کند گمراه شود و هر که علم آنرا از کسی غیر از علی طلب نماید هلاک گردد ایها الناس بشنوید سخن مرا و بدانید حق نصیحت مرا و جانشینی من بکنید در اهل بیت من مگر با آنچه مأمور شده اید بآن از محافظت ایشان که ایشان خاصگان من و خویشان من و برادران من و اولاد منند و بدانید که شما را در روز قیامت جمع خواهند کرد و سؤال خواهند نمود از ثقلین پس ببینید چگونه جانشینی من خواهید کرد در باره ایشان ایشان اهل بیت منند هر که ایشان را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که بر ایشان ظلم کند بر من ظلم کرده و هر که ایشان را ذلیل کرداند مرا ذلیل کردانیده و هر که ایشان را عزیز دارد مرا عزیز داشته و هر که ایشان را گرامی دارد مرا گرامی داشته و هر که ایشان را یاری کند مرا یاری کرده و هر که ایشان را مخذول کرداند مرا مخذول کردانیده و هر که طلب هدایت از غیر ایشان کند مرا تکذیب کرده ایها الناس از خدا بترسید و ببینید چه خواهید گفت وقتی که با او ملاقات کنید که من خصم کسی که ایشان را اذیت کرده و هر که را که من خصم او باشم با او مخاصمه خواهم کرد این سخن را میگویم و طلب مغفرت میکنم از خدای تعالی برای خود و برای شما **هشتم** ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی انت اخی و وصیی و وارثی و خلیفتی علی امتی فی حیوتی و بعد موتی محبک محبی و مبغضک مبغضی و عدوک عدوی و ولیک ولیی **نهم** ابن بابویه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی که مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و مرا بر بساطی از بساطهای بهشت نشانید و ناربهی بمن داد و آن به در دست من شکافته شد و از میان آن حوری بیرون آمد که از او نیکوتر چشم کسی ندیده بود و گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد باو گفتم من کیستی خدا رحمت کند گفت انا الراضیة المرضیة خداوند جبار مرا از سه نوع آفرید اسفل مرا از مشک و اعلای مرا از کافور و وسط مرا از عنبر و مرا با آب حیوان خمیر کرد پس خداوند جلیل بمن فرمود که بشو پس شدم و مرا از برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابیطالب آفرید **دهم** ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد صادق از پدرانش روایت کرده است که روزی رسول خدا بیرون آمد پوستینی از خز بر دوش مبارک افکنده بود عرض کردند یا رسول الله این پوستین را که بتو داده گفت حبیب من و صفی من و خاص من و خالص من و اداکننده دین من و وارث من و برادر من و والی مؤمنان در اسلام و اخلص ایشان در ایمان و اسخای ایشان در بخشش که سید مردم است پس از من و سرکرده دست و پا سفیدان و امام اهل زمین علی بن ابیطالب و پوستش از شادی و فرح شادی از دیده می تابید چنانکه سیل بزرها از آب دیده مبارکش روان شد **یازدهم** ابن بابویه بسند خود از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب از رسول خدا از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خدای عز و جل روایت کرده است که فرمود من خدائی ام که نیست خدائی جز من آفریدم خلق را بقدرت خود و برگزیدم از ایشان هر که را خواستم از انبیا خود و اختیار کردم از جمیع پیغمبران محمد را که حبیب و خلیل و صفی من باشد و او را برسالت بسوی خلق خود مبعوث کردانیدم و علی را برای او اختیار کردم و او را برادر و وزیر او و رساننده احکام او بسوی خلق و خلیفه خود بر بندگان خود کردانیدم که بیان نماید برای ایشان کتاب مرا و سیر نماید در میان ایشان بحکم من و کردانیدم او را علمی که هدایت کننده باشد مردم را از گمراهی و او را باب خود کردانیدم که مردم از آن باب بسوی من در آیند و او را خانه خود قرار دادم که هر که در آن خانه داخل شود از آتش من ایمن باشد و او را حصن خود قرار دادم که هر که باو پناه برد از مکروه های دنیا و آخرت او را محافظت کند و او را وجه خود کردانیدم که هر که باو توجه کند رخ از او نپیچانم و او را حجت خود کردانیدم در آسمانها و زمینها بر تمام آنکسانیکه در میان آنهاست از خلق خود قبول نمی کنم

عمل هیچ بنده را مگر باقرار بولایت او با نبوت احمد رسول خود و او است دست فراخ و گشاده من بر بندگان من و او است نعمت من که بر محبوب بندگان خود عطا نموده ام پس هر که را که محبوب دارم از بندگان خود ولایت و معرفت او را باو میشناسانم و هر که را مبغوض دارم از بندگان خود او را دشمن او کردانم بسبب بغض او از محبت و ولایت علی و بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که دوست ندارد علی را بنده از بندگان من مگر اینکه او را از جهنم دور کردانم و داخل کنم او را در بهشت و دشمن ندارد او را بنده از بندگان من و عدول ننماید از ولایت او مگر اینکه او را دشمن دارم و داخل جهنم کردانم او را و بد جایگاهی است جهنم **دوازدهم** ابن بابویه بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لوای منی و تو وفا کننده بوعدهای منی و حبیب قلب منی و وارث علم منی و میراث انبیا همه بسوی تو سپرده شده و تو امین خدائی در زمین و تو حجت خدائی بر آفریدگان او و تو رکن ایمانی و تو چراغ ظلمتی و تو منار هدایتی و تو علم بلند شده برای اهل دنیا هر که ترا پیروی کند نجات یابد هر که از تو باز پس ماند هلاک شود و تو راه روشنی و تو راه راستی و تو قائد دست و پا سفیدانی بسوی بهشت و تو سید مؤمنانی و تو مولای هر کسی که من مولای اویم و من مولای هر مؤمن و مؤمنه ام دوست ندارد ترا مگر حلال زاده و دشمن ندارد ترا مگر حرام زاده و خداوند عز و جل هرگز مرا باسمان نبرد و با من سخن نگفت مگر آنکه گفت یا محمد علی را از من سلام برسان و او را اعلام کن که او امام دوستان من و نور اهل طاعت من است پس گوارا باد ترا این کرامت **سیزدهم** ابن بابویه بسند خود از عبدالله بن الحارث روایت کرده است که رسول خدا اصحاب را با یکدیگر برادر کرد و علی را با کسی برادر نکردانید علی عرض کرد یا رسول الله اصحاب خود را با یکدیگر برادر ساختی و مرا گذاشتی رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه جان من بدست او است که ترا نگذاشتم مگر از برای خودم تو برادر و وصی منی و در روایت دیگر عرض کرد ما از تو میراث یا رسول الله فرمود ما ورث النبیون قبلی یعنی آنچه پیغمبران پیش از من بمیراث گذاشته اند عرض کرد پیغمبران چه میراث مانده اند حضرت فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر ایشان و تو و دو فرزندت با من خواهید بود در قصر بهشت **چهاردهم** ابن بابویه بسند صحیح از سلمان فارسی روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود برادر من و وزیر من و بهترین کسیکه او را خلیفه خود میکنم پس از خودم علی بن ابیطالب است **پانزدهم** ابن بابویه بسند خود از مأمون از پدرش هرون الرشید از پدرش مهدی از جدش از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود انت وارثی **شانزدهم** ابن بابویه بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو خلیفه منی بر امت من در حیات من و پس از مرگ من و تو از من بمثل شیث از آدم مانند سام از نوح و چون اسمعیل از ابرهیم و چون یوشع از موسی و چون شمعون از عیسی یا علی تو وصی و وارث منی و تو غسل دهنده منی و تو مرا در قبر خواهی گذاشت و قرض مرا ادا خواهی نمود و بوعدهای من وفا خواهی کرد یا علی انت امیر المؤمنین و امام المسلمین و قائد الغر المحجلین و یعسوب المتقین یا علی انت زوج سیدة النساء و ابو الحسن و الحسین یا علی خدای تعالی ذریه هر پیغمبر را از صلب او قرار داده و ذریه مرا از صلب تو یا علی من احبک و والاک احببته و من ابغضک و عاداک ابغضته و عاداته لانک منی و انا منک یا علی خدای تعالی ما و ترا پاک کردانیده و ما را برگزید و پدران و مادران ما از آدم تا اکنون هرگز بزنا ملاقات نکرده اند پس دوست ندارد ما را مگر حلال زاده یا علی بشارت باد ترا بشهادت که تو مظلوم پس از من و ترا خواهند کشت علی عرض کرد یا رسول الله چون مرا بکشند دین من بسلامت است فرمود بلی دین تو بسلامت است یا علی هرگز گمراه نخواهی شد و نخواهی لغزید اگر تو نبودی گروه حزب خدا پس از من شناخته نشدند **هفدهم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون رسول خدا باسمان بردند بنهری رسید که آنرا نور میگفتند و این است که حق تعالی میفرماید خلق الظلمات و النور و چون بآن نهر رسید جبرئیل باو گفت یا محمد از این نهر عبور کن با برکت خدا که خدای تعالی دیده ترا نورانی کرد و نظرگاه ترا فهمند کردانید و بدانکه این نهری است که احدی از آن عبور نکرده است نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر من که هر روز یک نوبت در آن فرو میروم و بیرون می آیم بالهای خود را می افشانم و هیچ قطره از بال من نمی چکد مگر آنکه خدای تعالی ملکی مقرب از آن بیافریند که بیست هزار رو داشته باشد و چهل هزار زبان هر زبانی از آنها بلغتی تکلم کند که زبان دیگر آنرا نفهمد پس رسول خدا از آن نهر عبور کرد تا آنکه بحجابها رسید و آنها پانصد حجاب است از هر حجابی بحجاب دیگر پانصد ساله راه بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد پیش برو رسول خدا بجبرئیل گفت در چه سبب تو با من نمیائی جبرئیل گفت مرا قدرت تجاوز از این مکان نیست **بلیت** گفت جبرئیل را سپردند بیم گفت رفت دوم من جز تو نیم رسول خدا پیش رفت چندانکه خدا خواست تا آنکه بگوش خود شنید که پروردگار عالم میفرماید من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم هر که بتو پیوست باو پیوندم و هر که از تو برید از او ببرم و چون نزد بندگان من برگردی ایشان را بکرامت من با تو خبر ده و من هیچ پیغمبری مبعوث نکردانیده ام مگر آنکه برای او وزیری قرار داده ام و تو رسول منی و علی وزیر تو است پس رسول خدا فرود آمد و این راز را در میان مردم فاش نکرد که مبادا بدو تهمت بندند و او را تکذیب کنند زیرا که بایام جاهلیت قریب العهد بودند تا آنکه مدت شش روز بگذشت پس خدای تعالی فرو فرستاد

فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک واظهار کلمه منکران رسول خدا نمود در تأخیر امر که در آن تأکید فرموده بود یعنی انکه باز آواز
وحی که پیغمبرشان ترک نمیتمائی و نمی رسانی و سینه ات بر تحمل آن تنگ شده که این منظم میبود در آن جای که رسول خدا صبر کرد تا روز هشتم شد خدا تعالی آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس را بر رسول خدا فرو فرستاد یعنی ای رسول برسان
بر بندگان من آنچه بسوی تو نازل شده است و اگر نرسانی تمام تبلیغ رسالت خود نکرده و اگر در این امر مسامحه کنی چون رسانیده بعض حکم و بار رسانیده
تمام آن هر آینه بهیچ وجه تبلیغ رسالت خود نکرده باشی و اگر ترا از هم ایشان در غم باشد اندیشه مدار که خدا تعالی حافظ و نگهبان تست از شر ایشان
چون این آیه نازل شد رسول خدا فرمود این تهدیدیک بود بر این وعید بعد از وعده من از خدا شکر میکنم و تبلیغ مینمایم اگر مرا تهمت زنند یا تکذیب نمایند که او
ترا است بر من از اینکه خدا تعالی مرا در دنیا و آخرت بعقوبتی سخت مبتلا گرداند گویند جبرئیل بلفظ امیرالمؤمنین بر علی بن ابیطالب سلام کرد علی عرض
کرد یا رسول الله کلام را میشنوم و گوینده را نمی بینم فرمود یا علی سلام کننده جبرئیل است از جانب رب جلیل بر من نازل شده است برای تصدیق وعده
خدا تعالی بمن وعده داده است بعد از آن رسول خدا اصحاب را یک یک امر فرمود با لفظ امیرالمؤمنین بر علی سلام کنند بعد از آن فرمود ای بلال بگو مردم
ندا کن که فردا حاضر شوند تعجیل مگر کسیکه علیل و مریض باشد چون فردا شد رسول خدا با جماعت اصحاب بمسجد آمد و حمد و ثنای الهی
بجای آورد بعد از آن فرمود ایها الناس خدا تعالی مرا بسوی شما برسالتی فرستاده و من خود را در امر آن تنگ کردم و اظهار ننمودم از خوف اینکه شما مرا تهمت بزنید و تکذیب
نمائید تا آنکه خدا تعالی وعید نمود مرا بوعیدی و فرستاد پی در پی تکذیب نمودن شما آسانتر است بر من از عقوبت خدا بدانید که خدا تعالی مرا باسمان برد و
گوش زد من کرد و فرمود ای محمد من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم هر که بتو پیوندد با او پیوندم و هر که از تو ببرد از او ببرم فرود آ بسوی بندگان
من و برو و ایشان را باکرام من یاد آور و اعلام نما و من هیچ پیغمبری را مبعوث نکردم مگر آنکه وزیری برای او قرار دادم و تو رسول منی و علی وزیر تست
بعد از آن دست علی را گرفت چندان بلند کرد که مردم سفیدی زیر بغل او را مشاهده کردند بعد از آن فرمود خدا تعالی جل شانه مولای من است
و من مولای مؤمنانم و هر که را که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن
دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار کن هر که علی را خوار کند پس منافقان و شکاکان و آنانکه در دل ایشان مرض بود و زنگ نفاق
دل ایشان را منکر کرده بود گفتند بهرزه میگوئیم بخدا از سخنان این مرد این مرحمتی نیست مالاضی غنیمتیکه علی وزیر او باشد و سلمان
و مقداد و ابوذر و عمار بن یاسر گفتند بخدا سوگند که ما از آن جا بر نخواستیم تا آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا بر رسول خدا نازل شد و رسول خدا سه نوبت این کلمه را مکرر فرمود بعد از آن فرمود بتحقیق که کمال دین و تمام نعمت و خوشنودی پروردگار برسالت من
است بسوی شما و بولایت علی بن ابیطالب بعد از من **هجدهم** ابن بابویه بسند معتبر از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین در
بعضی از خطبهای خود فرمود ایها الناس بشنوید سخن مرا و در سینه خود نگاه دارید که من از شما نزدیک شده مفارقت ام منم امام و برگزیده خدا و منم وصی بهترین
خلقان و منم شوهر سیده زنان این امت و منم پدر عترت طاهره و منم برادر رسول خدا و منم وصی و ولی و وزیر و صاحب و صفی و حبیب و خلیل
او و منم امیر مؤمنان و قاید دست و پا سفیدان و منم سید اوصیا جنگ من جنگ خداست و صلح من صلح خداست و طاعت من طاعت خداست و ولایت
من ولایت خداست و شیعه من دوستان خدایند و انصار من انصار خدایند بخدا سوگند که آنکسیکه مرا از کتم عدم آفریده و بوجود آورد که مستحفظان
از اصحاب رسول خدا میدانند که ناکثان و قاسطان و مارقان همگی بلسان پیغمبر خدا ملعون شده و نومید است از رحمت خدا کسیکه افترا گوید **نوزدهم**
ابن بابویه بسند معتبر از جعفر بن محمد صادق از پدرانش از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر و وارث و خلیفه منی
در اهل من و امین منی در حیات من و بعد از مرگ من دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است یا علی من و تو پدران این امتیم یا علی من
و تو و امامان از اولاد تو سادات تیم در دنیا و پادشاهانیم در آخرت هر که ما را شناخت خدا را شناخته و هر که ما را انکار کرد خدا را انکار
کرده است **بیستم** شیخ در کتاب مجالس بسند معتبر از عبدالله بن عباس از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود یا علی خدا
تعالی امر فرموده که خویشان نزدیک خود را انذار کنم و من اقدام ننمودم و از تبلیغ تقاعد نمودم و دانستم که اگر این امر را با ایشان اظهار کنم بعد
مکروهی از ایشان مشاهده خواهم کرد تا آنکه جبرئیل نازل شد و گفت اگر این کار را نکنی خدا تعالی ترا عذاب خواهد کرد اکنون مقدار یک صاع طعام
برای ما مهیا کن و ران گوسفندی بر روی آن بگذار و کاسه دوغ یا شیر برای ما آماده نما و اولاد عبدالمطلب را بطعام دعوت کن تا با ایشان سخن
گویم و تبلیغ امر خدا نمایم من بفرموده عمل نمودم و ایشان را دعوت کردم و ایشان در آن روز چهل نفر بودند یا یکی کمتر یا یکی زیادتر و اعمام آنحضرت
ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب در میان ایشان بجمع بودند و چون نشستند طعام طلب کردند طعام حاضر کردم اول رسول خدا دست دراز کرده قدری

از گوشت گرفت بدندان مبارک قطعه قطعه کرد و در اطراف طعام گذاشت بعد از آن فرمود بسم الله بخورید آن چهل نفر همگی از آن طعام خوردند
تا سیر شدند و طعام بحال خود باقی بود و تغییر در جای دستهای ایشان چیزی معلوم نبود و قسم بخدائیکه جان علی در دست قدرت او است که بود در
میان ایشان کسیکه یکتنه همه آنرا میخورد بعد از آن کاسه دوغ حاضر کردم و همگی از آن آشامیدند تا سیر شدند بخدا سوگند که یکنفر
از ایشان همه آنرا آشامید و چون رسول خدا خواست که سخن گوید ابولهب پیش دستی کرده گفت عجب محمد شما را سحری عظیم کرد از هم متفرق
شدند و رسول خدا دیگر سخن نگفت فردای آن روز بمن فرمود که دیروز این مرد پیش دستی کرد و گفت آنچه تو شنیدی و پیش از آنکه با ایشان
سخن گویم متفرق شدند اکنون طعامی مانند دیروز که نشسته برای ایشان مهیا کن و ایشان را دعوت نما من طعام مهیا کردم و ایشان را دعوت نمودم
چون جمع شدند رسول خدا طعام خواست حاضر کردم آنحضرت مانند روز گذشته کرد و همگی طعام بخوردند تا سیر شدند بعد از آن آشامیدنی طلب
کرده کاسه دوغ برای ایشان آوردم و همه آشامیدند تا سیر شدند بعد از آن فرمود ای اولاد عبدالمطلب بخدا سوگند که نمیدانم جوانی در عرب
که آورده باشد از برای قوم خود بهتر از آنچه من برای شما آورده ام من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام و خدا تعالی امر فرموده است که شما را بان
بخوانم هر یک از شما مرا یاری و مددکاری کند در این امر من اعانت نماید آنکس برادر و وصی و وزیر من و خلیفه من است در اهل من بعد از من گوید که
همگی ساکت شدند جواب نگفتند و اعراض نمودند و من با آنکه سال عمرم از همه کمتر و چشمم چنانکه لازمه حال الطفولیت است از همه آلوده تر
و شکمم از همه بزرگتر و ساقهایم از همه ایشان باریکتر بود عرض کردم من یا رسول الله معین تو میشوم بر آنچه خدا تعالی ترا بان مبعوث گردانیده است
گوید رسول خدا دست مرا گرفت و فرمود هذا اخی و وصیی و وزیری و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا گوید قوم خندیدند و بر خواستند و با ابو
طالب گفتند محمد ترا امر کرد که سخن پسرت را بشنوی و فرمایش او را اطاعت کنی که او را بر تو امیر کرد **بیست و یکم** ابن بابویه بسند معتبر از سید
الشهدا امام حسین از علی از سید اوصیا علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو برادر منی و من برادر توام خدا تعالی مرا برای
نبوت برگزید و ترا برای امامت انتخاب نمود و من صاحب تنزیلم و تو صاحب تأویل و من و تو پدران این امتیم یا علی تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث
من و پدر اولاد منی و شیعیان تو شیعیان منند و انصار تو انصار منند و دوستان تو دوستان منند و دشمنان تو دشمنان منند یا علی تو در فردای
قیامت رفیق منی بر حوض من و تو رفیق منی در مقام محمود و تو صاحب لوای منی در دنیا سعادتمند کسیکه ترا دوست دارد و شقی است آنکه ترا دشمن
دارد بعمل آنکه تقرب میجویند نزد خدا بمحبت و ولایت تو و دوستان تو در آسمان بیشترند از دوستان تو در زمین یا علی تو امین امت منی و تو حجت
خدائی بر ایشان بعد از من قول تو قول من است و امر تو امر من است و طاعت تو طاعت من است و زجر تو زجر من است و نهی تو نهی من است و معصیت تو
معصیت من است و گروه تو گروه منند و گروه من گروه خدا و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون **باب چهارصدم**
در اینکه رسول خدا فرمود علی سید مسلمین و سید عرب است و سید است در دنیا و آخرت و سید اوصیا است و سید خلایق است بعد از رسول
خدا از روایات عامه و در این باب شصت حدیث است **اول** فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند معتبر از رسول خدا روایت کرده است که
فرمود یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین گوید ابوالقاسم طائی گفت از احمد بن یحیی ثعلبی از لفظ یعسوب
سؤال کردم گفت هو الذکر من النحل الذی یقدمها و ابن مغازلی این خبر را از ابو اسحق ابراهیم بن غسان بصری بسند معتبر از علی بن ابیطالب روایت کرده
است که رسول خدا فرمود انت سید المسلمین الی آخر الحدیث **دوم** در مسند احمد حنبل عبدالله بن احمد بن حنبل بسند معتبر از عبدالله بن عباس
روایت کرده است که رسول خدا نظر بجانب علی بن ابیطالب فرمود و فرمود انت سید فی الدنیا سید فی الآخرة من احبک فقد احبنی و حبیبی حبیب
الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن ابغضک بعدی **سیم** ابن مغازلی شافعی بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده است
که رسول خدا بعلی نظر کرد و فرمود انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة من احبک فقد احبنی و حبیبی حبیب الله الی آخر الحدیث **چهارم** ابن
مغازلی شافعی بسند معتبر از محمد بن عبدالرحمن بن سعد بن زراره انصاری از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی که مرا باسمان
بردند قصری دیدم از یک دانه مروارید سرخ که نورانی میدرخشید پس خدا تعالی بسوی من وحی فرستاد که علی سید مسلمانان و امام پرهیزکاران
و قاید دست و پا سفیدان است **پنجم** ابن مغازلی شافعی بسند دیگر از عبدالرحمن بن سعد بن زراره نقل کرده است که رسول خدا فرمود در شب
معراج بسدرة المنتهی رسیدم خدا تعالی سه چیز در حق علی بسوی من وحی فرستاد انه امام المتقین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین الی جنات النعیم
ششم ابن مغازلی شافعی بسند معتبر از عایشه روایت کرده است که در نزد علی بن ابیطالب نمایان شد رسول خدا فرمود هر که از نظر نمودن بسید
جوانان عرب مسرور و خوشحال میشود باید نظر کند بعلی بن ابیطالب گفتم یا رسول الله تو سید جوانان عرب نیستی فرمود من سید اولاد آدم و

وعلی سید عرب است **هفتم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از سعید بن جبیر از عایشه روایت کرده است که رسول خدا فرمود من سید ولد
آدم و علی سید عرب است **هشتم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین از ابو عبدالله محمد بن یعقوب
ابن ابی الفرج بغدادی و شمس الدین یوسف محمد بن علی بن سرور وکیل بغدادی بسند ایشان از شعبی روایت کرده است که علی فرمود رسول
خدا بمن فرمود مرحبا بسید مسلمانان و امام پرهیزکاران شخصی بعلی گفت شکر این را چگونه کردی فرمود حمد کردم خدا را بر آنچه بمن انعام فرمود
و سؤال نمودم از او شکر را برآنچه عطا کرد و برآنکه زیاد نماید عطای خود را بر من **نهم** ایضا حموینی از عبدالحافظ بن بدران و جماعتی
دیگر بسند ایشان از شعبی همان حدیث سابق را روایت کرده است **دهم** ایضا حموینی بسند خود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است
که از رسول خدا شنیدم که بعلی فرمود تو اول کسی هستی که بمن ایمان آوردی و مرا تصدیق کردی و تو اول کسی خواهی بود که با من مصافحه کند
روز قیامت و توئی صدیق اکبر و توئی فاروق که فرق میکند در میان حق و باطل و توئی یعسوب مسلمانان و مال یعسوب کافران است **یازدهم**
ایضا حموینی بسند دیگر خود از ابوذر رضی الله عنه همان حدیث سابق را روایت کرده است **دوازدهم** ایضا حموینی بسند خود از جابر بن
عبدالله الانصاری روایت کرده است که روزی با رسول خدا در بعضی از باغات مدینه بودیم و دست علی در دست آنحضرت بود پس بنخلی
گذشتیم نخل صیحه زد که اینک محمد سید انبیا است و اینک علی سید اوصیا و پدر ائمه طاهرین است بعد از آن بنخل دیگر رسیدیم
صیحه زد که این مهدی است و این هادی بعد از آن بنخل دیگر گذشتیم صیحه زد که هذا محمد رسول الله و هذا علی سیف الله رسول خدا رو
بجانب علی کرده فرمود یا علی این نخل را صیحانی نام بگذار و از آن روز آن خرما را صیحانی گویند **سیزدهم** حموینی باسناد خود از عبدالله بن حکیم جهنی
روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی که مرا بمعراج بردند خدا تعالی وحی فرستاد بسوی من در حق علی بسه چیز آنکه سید المؤمنین و امام
المتقین و قائد الغر المحجلین است **چهاردهم** حموینی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا بمن فرمود ای انس آب وضو
برای من حاضر کن بعد از آن برخواست و دو رکعت نماز بجا آورد پس فرمود ای انس اول کسیکه از این در داخل شود امیر المؤمنین
و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین است انس گوید من در پیش خود دعا کردم که خدایا این مرد را یکی از انصار گردان
که ناگاه علی داخل شد رسول خدا فرمود کیست ای انس گوید عرض کردم علی است آنحضرت خرم و شادان از جا برخواست و او را در بغل گرفت
و عرق از روی او پاک کرده بر روی خود می مالید علی عرض کرد یا رسول الله امروز از شما میبینم نوعی با من مهربانی میفرمائی که پیش از این ندیده بودم
فرمود چگونه چنان نکنم و حال آنکه تو رسالت مرا از جانب من میرسانی و صدای مرا میشنوانی و ظاهر میکنی از برای مردم آنچه را که در آن اختلاف کنند پس از من گوید
احمد عبدالله بروایت خود از جابر جعفی از ابوالطفیل از انس بن مالک همین حدیث را نقل کرده است **پانزدهم** ایضا حموینی بسند خود از سعید بن
جبیر از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا بام سلمه فرمود گوشت علی بن ابیطالب گوشت من است و خون او خون من است و او از من
بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد ای ام سلمه علی امیر المؤمنین و سید المسلمین است و او وصی من و صندوق
علم من است و او باب من است که از آن بنزد من در آیند و او برادر من است در دنیا و آخرت و با من است در اعلی مراتب بهشت میکشد
قاسطین و ناکثین و مارقین را **شانزدهم** در جزو اول از کتاب حلیة الاولیاء تالیف ابو نعیم احمد بن عبدالله حافظ اصفهانی باسناد خود
از ابن ابی لیلی از حسن بن علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود بخوانید نزد من سید عرب یعنی علی را عایشه عرض کرد یا رسول الله مگر تو
عرب نیستی فرمود من سید ولد آدمم و علی سید عرب است چون علی آمد بطلب انصار فرستاد چون انصار آمدند فرمود ای گروه انصار میخواهم
شما را بچیزی راهنمائی کنم که اگر چنگ بدان زنید هرگز گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود آن چیز علی است او را دوست
دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامی داشتن من که جبرئیل مرا بگفتن این امر کرده است ابو نعیم گوید ایضا ابو بشر از سعید بن جبیر
این حدیث را روایت کرده است **هفدهم** ابن شاذان در کتاب فضائل علی بن ابیطالب و ائمه از اولاد او از طریق عامه روایت کرده است
و آن کتاب مشتمل بر یکصد منقبت است ابن شاذان گوید منقبت اول حدیثی است که حسین بن احمد سنحوی باسناد خود از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا سید الاولین و الآخرین و انت یا علی سید الخلائق بعدی اولنا کآخرنا و آخرنا کاولنا
هیجدهم ایضا ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود قسم بآنکسیکه مرا بحق به بشارت مبعوث گردانید
که کرسی و عرش قرار نگرفت و فلک بگردش نیامد و آسمانها و زمین برپا نشدند مگر آنکه بر آنها نوشتند لا اله الا الله محمد
رسول الله علی امیر المؤمنین و خدا تعالی مرا بآسمان برد و مرا بلطیف ندای خود مخصوص گردانید و فرمود یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک

چون بکنم

فرمود من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم و ترا بر جمیع مخلوقات خود تفضیل دادم پس نصب کن برادر خود علی را علم که هدایت یابند مردم
بدان من ای محمد من علی را امیر مؤمنان گردانیدم و هر کس بر او امارت کند او را لعن کنم و هر که مخالفت کند او را معذب گردانم و هر که اطاعتش کند
او را مقرب گردانم ای محمد من علی را بر مسلمانان امام گردانیدم هر که بر او تقدم جوید او را سیاست کنم و هر که معصیت او کند او را غضب
کنم علی سید الوصیین و قائد الغر المحجلین است و حجت من است بر جمیع خلق من **نوزدهم** ابن شاذان از روایات عامه بحذف اسناد از ابن عباس
روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود ای گروه مردم بدانید که خدا تعالی را بابی است هر کس از آن داخل شود از آتش جهنم و از هول
محشر ایمن خواهد بود ابو سعید خدری گوید عرض کردم یا رسول الله آن باب کدام است بفرما تا آنرا بشناسیم فرمود آن باب علی بن ابیطالب است
که سید اوصیا و امیر مؤمنان و برادر رسول پروردگار عالمیان و خلیفه خدا است بر جمیع آفریدگان ای گروه مردم هر که دوست دارد که متمسک
شود بعلاقه محکمی که هرگز شکسته نگردد پس باید که تمسک جوید بولایت علی بن ابیطالب پس بتحقیق که ولایت او ولایت من است و طاعت او طاعت من
ای گروه مردم هر که خدا تعالی را مسرور گرداند است بپیروی من پس بر او باد که بولایت علی بن ابیطالب تولا کند که ولایت او ولایت من است و طاعت
او طاعت من است هر که دوست دارد که حجت خدا را بشناسد پس از من باید علی را بشناسد بعد از من و ائمه را از ذریه من که ایشان خزینه های علم منند ای گروه مردم
جابر بن عبدالله الانصاری از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله ائمه چند نفرند فرمود ای جابر خدا ترا رحمت کناد سؤال کردی از تمام اسلام عدد
امامان بعد از من بعدد ماههای سال است و آن در کتاب خدا در روزی است که آسمانها و زمین را خلق کرد و عدد ایشان عدد چشمهها است که برای موسی بن عمران
منفجر گردید هنگامیکه عصای خود را بر زمین زد و دوازده چشمه از آن جاری شد و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است خدا تعالی میفرماید
و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا پس ای جابر ائمه دوازده امامند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم آل محمد
عجل الله فرجه **بیستم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه بحذف اسناد از ام علاء از عایشه روایت کرده است که گفت بودم در نزد یکی
عایشه بودم که مرا خدمت منتظر امر او باشم روزی رسول خدا در خانه او بود که یکی در را کوبید چون بیرون رفتم دیدم دختری است و طبقی سر
پوشیده همراه دارد من نزد عایشه آمدم و او را اعلام نمودم گفت او را رخصت ده تا بیاید دختر آمد و طبق را نزد عایشه گذاشت عایشه آنرا
در خدمت رسول خدا بر زمین نهاد رسول خدا از آن تناول فرمود و آن دختر بیرون رفت پس رسول خدا فرمود ای کاش امیر المؤمنین
و سید المسلمین و امام المتقین حاضر بود و با من تناول کرد عایشه پرسید امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین کیست رسول خدا ساکت
شد جواب باز نگفت بعد از آن سخن را اعاده کرد باز عایشه پرسید کدام است آنحضرت رسول باز ساکت ماند جوانی بفرمود که مرا کوزد من بیرون
رفتم دیدم علی بن ابیطالب است گوید من باز گشتم و گفتم علی بن ابیطالب است رسول خدا فرمود مرحبا و اهلا یا علی من دو نوبت تمنی کردم و چون دیر
آمدی از خدا تعالی مسئلت کردم که ترا بمن باز رساند اکنون بنشین و بخور علی بنشست و از آن طعام بخورد بعد از آن رسول خدا فرمود خدا بکشد
کشنده ترا و دشمن ترا عایشه پرسید کشنده علی و دشمن او کیست فرمود تو ای عایشه و کسیکه با تو است **بیست و یکم** ابن شاذان از
طریق عامه بحذف اسناد از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا بعلی نظر کرد و فرمود این مرد بهترین اولین است از اهل آسمانها و زمین
این مرد سید صدیقان است این مرد سید اوصیا پیغمبران است و امام متقیان است و قائد دست و پا سفیدان است چون روز قیامت شود بیاید علی بر
ناقه از ناقه های بهشت که صحرای محشر از نور او روشن شود و بر سر او تاجی باشد مرصع بزبرجد و یاقوت ملائکه گویند این ملک مقرب است انبیا
گویند این نبی مرسل است پس منادی از میان عرش ندا کند این صدیق اکبر است این وصی حبیب خدا است این علی بن ابیطالب است پس علی بر متن
جهنم بایستد و بیرون آورد از جهنم هر کرا که دوست دارد و داخل نماید هر کرا که دشمن دارد بعد از آن بدر بهشت بیاید و دوستان
خود را بی حساب داخل بهشت گرداند **بیست و دوم** ابن شاذان از طریق عامه بحذف اسناد از سلمان محمدی روایت کرده است که داخل شدم بر
رسول خدا دیدم حسین بن علی بر دامن آنحضرت نشسته است و آنحضرت چشمهای او را میبوسید و دهان او را میبوسید و میفرمود که انت السید
ابن السید و ابو السادات انت امام بن امام ابو الائمة انت حجة بن حجة ابو الحجج تسعة من صلبک تاسعهم قائمهم معنای حدیث معلوم است و ترجمه آن
مکرر مذکور شده **بیست و سیم** ایضا ابن شاذان از طریق عامه بحذف اسناد از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود
اینکه فتنه عظیمی بر پا شود پس از من نجات نیابد از آن فتنه مگر کسیکه بعروة الوثقی تمسک جوید عرض کردند یا رسول الله عروة الوثقی
کدام است فرمود ولایت سید الوصیا عرض کردند یا رسول الله سید الوصیا کدام است فرمود امیر المؤمنین عرض کردند یا رسول الله امیر المؤمنین
کیست فرمود آنکسی است که مولای مسلمانان و امام ایشان است بعد از من عرض کردند یا رسول الله مولای مسلمانان و امام ایشان کیست پس از تو

کیست فرمود برادر من علی بن ابی طالب **باب چهارصد و بیست و یکم** در اینکه علی سید اوصیا و سید عرب است از روایات خاصه و در آن هشت حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود منم خلیفه رسول خدا و وزیر و وارث او و منم برادر رسول خدا و وصی او و منم دوست حقیقی رسول خدا و دوست او و منم پسر عم رسول خدا و شوهر دختر و پدر اولاد او و منم سید اوصیا و منم حجت بزرگ خدا و منم نبأ الکبری و منم مثل الاعلی و منم باب پیغمبر برگزیده خدا و منم حلقه محکم خدا و منم کلمه تقوی و منم امین خدا بر اهل دنیا **دوم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود سید عرب کیست گفتند تویی یا رسول الله فرمود من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است **سیم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که گفت من بخدمت رسول خدا مشغول بودم که علی داخل شد رسول خدا پوشش از آب وضوی خود را بر علی پاشید بعد از آن فرمود یا علی تو سید عربی علی عرض کرد یا رسول الله تو رسول خدا و سید عربی فرمود یا علی من رسول خدا و سید اولاد آدمم و تو امیر المؤمنین و سید عربی **چهارم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از حسین بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که رسول خدا با انس فرمود ای انس سید عرب را بخوان یعنی علی را انس عرض کرد یا رسول الله مگر تو سید عرب نیستی فرمود من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است پس انس رفت و علی را بخواند چون علی آمد رسول خدا فرمود یا انس جماعت انصار را نزد من بخوان انصار بخدمت آنحضرت آمدند فرمود ای گروه انصار این علی سید عرب است او را دوست بدارید بمحبت من و او را گرامی بدارید بجهت کرامت من که جبرئیل مرا از جانب رب جلیل باین که بشما گفتم خبر داده است **پنجم** احمد بن علی بن منصور طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از ابو جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده است که چون عمر بن خطاب را زمان وفات رسید و امر خلافت را بشوری انداخت شش نفر از قریش را خواست و آنها علی بن ابی طالب بود و عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و طلحة بن عبد الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان را امر کرد تا در خانه نشینند و از آنجا بیرون نیایند تا با یکی بیعت کنند و اگر از این چهار نفر از ایشان بیک نفر قرار گیرند و یکنفر ابا نماید ان یکنفر را بکشند و اگر سه نفر اجماع کنند بر یکی و دو نفر ابا نمایند آن دو نفر را بقتل رسانند تا آنکه رای همه بعثمان بن عفان قرار گرفت چون حضرت امیر المؤمنین دید که رایها همه بعثمان قرار یافت در میان جمع ایستاد بر خواست که حجت بر ایشان تمام کند پس فرمود بشنوید از من چه میگویم اگر حق گویم قبول کنید و اگر باطل سخن رانم رد نمائید بعد از آن فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا کسی که هست در میان شما اگر راست گوید تصدیق کنید و اگر دروغ گوید تکذیب کنید آیا هست در میان شما کسیکه با رسول خدا بر دو قبله نماز کرده باشد غیر از من گفتند نه فرمود آیا هست در میان شما کسیکه با رسول خدا دو بیعت کرده باشد بیعت فتح و بیعت رضوان غیر از من گفتند نه و سخن را بذکر مناقب و فضایل خود کشید و ایشان نیز تصدیق میکردند تا آنکه فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا هست در میان شما کسیکه رسول خدا فرموده باشد در حق او اول کسیکه بر شما وارد میشود از این در امیر المؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی بمردم از مردم است و انس گفت من دعا میکردم که خداوند این مرد را از انصار گرداند ناگاه من وارد شدم و رسول خدا با انس فرمود تو اول کسی نیستی که قوم و عشیره خود را دوست داری بلکه هر کسی قوم و عشیره خود را دوست دارد آیا این در حق غیر من بود گفتند نه **ششم** طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از جعفر بن محمد الصادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که سلمان فارسی رضی الله عنه بعد از دفن رسول خدا خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس گوش بر من فرا دارید و سخن مرا بشنوید و نگاه دارید بدانید که خدا تعالی علم بسیار بمن عطا فرموده است اگر بگویم برای شما آنچه را که از فضایل علی میدانم هر آینه طایفه از شما خواهند گفت سلمان دیوانه شده است و طایفه دیگر از شما میگویند خداوند قاتل سلمان را بیامرزد بدانید که شما را اموری است و از پس مرگ بلاها اتفاق افتد بدانید که در نزد علی بن ابی طالب است علم منایا و علم بلایا و میراث وصایا و فصل الخطاب و اصل انساب بر منهاج هارون بن عمران از برادرش موسی زیرا که رسول خدا با او فرمود انت وصیی فی اهل بیتی و خلیفتی فی امتی و انت منی بمنزلة هارون من موسی ولکن شما طریقه بنی اسرائیل را گرفتید و خطا از دست دادید میدانید و لکن نمیدانید که بخدا سوگند مرتکب شوید ای امت محمد طریقه و حالی که بعد از آنها بر بنی اسرائیل جاری شده بود نعل بنعل **هفتم** گوید یعنی مانند ولیکن گفتیم با هم موافقند در بودن که با هم راه برند یعنی همچنانکه بنی اسرائیل مختلف شدند بعد از پیغمبر خود طریقه بعد از طریقه و همچنین مختلف شدند این امت پس از رسول خدا و مرتکب شدند حال را پس از حال **هشتم** در احتجاج از حضرت امیر المؤمنین روایت شده است در روایه لترکبن طبقا عن طبق ای لتسلکن سبل من کان قبلکم من الامم الغدر بالاوصیاء بعد الانبیاء و فی الکافی عن زراره عن ابی جعفر فی قول الله تعالی لترکبن طبقا عن طبق قال یا زراره او لم ترکب هذه الامة طبقا عن طبق فی امر فلان و فلان

و فی مجمع البیان ای لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین و احوالهم و عن بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما هم خواهید شد بالجمله سلمان گفت قسم بآنکسیکه جان سلمان در دست او است که اگر خلافت را بعلی وا میگذاشتید و اطاعت او را می نمودید هر آینه از بالای سر و زیر پاهای شما برکت نازل میشد و اگر مرغ هوا و ماهی دریا را بسوی خود میخواندید شما را اجابت میکردند و هیچ درویشی و عیالی در دست خدا در رویش نمیگشت و هیچ سهمی از سهام خدا ضایع نمیشد و خدا تعالی هر حقی را برای هر کسی قرار داد بر نحو شایسته میکرد بلکه در حکم خدا اختلاف نمیکردید و لکن شما از خلافت اعراض کردید با غیر او دیگری را خلیفه خود ساختید اکنون بشارت باد شما را بلا و از خیر و رحمت خدا نومید باشید و من دشمنی خود را با شما آشکار نمودم بر سر دین خود و دوستی من با شما بریده شد بر شما باد بآل محمد که کشانندگان بسوی بهشت اند در روز قیامت و بر شما باد بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب بخدا سوگند که من خود مکرر دیدم که مردم را بر رسول خدا بولایت او امر میکرد و رسول خدا ما را بآنها امر کرد و تاکید فرمود که ما بامر او سلام کردیم و رسول خدا ما را بآنها امر کرد و تاکید فرمود که این قوم چه ندیده است که فضل علی را منکر شدند و بر او حسد بردند و تحقیق که قابیل بر هابیل حسد برد و او را کشت و امت موسی برگشتند و کافر شدند و این امت پس از رسول خدا مانند بنی اسرائیل شدند ای گروه مردم بدنبال شیطان افتادید چه میدانید شما از اینکه پیغمبر و ائمه شما را ای ابو فلان چه کار است بشما میگویم شما خود جاهلید و یا خود را جاهل میدانید محمد پیغمبر است بخدا سوگند که شما بر میگردید بکفر اصلی خود و گردن یکدیگر را با شمشیر میزنید چنانکه گواه گواهی میدهد در میان شما بهلاکت ناجی و بنجات کافر و بدانید که من دین و عقیده خود را آشکار نمودم و مطیع پیغمبر خود شدم و مولای خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه علی بن ابی طالب که امیر المؤمنین و سید الوصیین و قاید الغر المحجلین و امام الصدیقین و الشهداء و الصالحین است پیروی نمودم **باب چهارصد و بیست و دوم** در اینکه ولایت علی بن ابی طالب از اصول اسلام است و ائمه اثنی عشر ارکان ایمانند هر که ایشان را دوست دارد ایمان خود را کامل کرده است از روایات عامه و در آن پنج حدیث است **اول** ابراهیم بن محمد حموینی که از فضلای عامه است بسند خود از ابو صادق روایت کرده است که علی فرمود اصول اسلام سه چیز است هیچیک از آنها بدون دیگری نفع ندهد نماز و زکوة و ولایت و احمد گوید این سخن ما خواسته از قول خدا تعالی که میفرماید انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و این است که خدا تعالی مولات را در میان مؤمنان قرار داد و ایشان را بان باز داشت و بعد از آن مؤمنان را وصف نمود مگر بکثرت نماز و دادن زکوة پس فرمود الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة پس هر که بعلی تولا کند و او را دوست دارد خدا و رسول دوست داشته و با ایشان تولا کرده و در آیه دیگر از ابتدای کلام مؤمن خود تحبیب کرده فرموده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا **دوم** واحدی بسند خود از ابن عباس در آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا روایت کرده است که گفت این آیه در شان علی بن ابی طالب نازل شده است و هیچ مسلمانی نیست مگر آنکه محبت علی در دل او است و احمد گوید اسمعیل بن ابراهیم حموینی بسند خود از ابو اسحق از براء روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی بگو اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی صدور المؤمنین مودة یعنی خداوندا قرار بده از برای من در نزد خود عهدی و قرار بده از برای من در دلهای مؤمنان محبتی پس خدا تعالی فرو فرستاد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا گوید این آیه در شان علی بن ابی طالب نازل شد **سیم** حموینی بسند خود از ابو سعید روایت کرده است که رسول خدا در آیه و قفوهم انهم مسئولون فرمود یعنی مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب و معنی آیه آنست که سئوال کرده میشوند از اینکه آیا علی را دوست داشتند چنانچه باید و شاید بنحویکه رسول خدا بایشان وصیت فرموده بود و از علی مروی است که آنحضرت مولاه را اصلی از اصول دین قرار داد **چهارم** ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابو بصیر از خیثمه روایت کرده است که از حضرت ابو جعفر شنیدم که میفرمود ما ائمه امنای خدای عز و جل و ما ائمه حجت خدا و ما ائمه ارکان ایمان و ما ائمه ستونهای اسلامیم **پنجم** ایضا حموینی بسند خود از جریر بن عبد الله البجلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود کسیکه بمیرد بر حب آل محمد شهید مرده و کسیکه بمیرد بر حب آل محمد آمرزیده مرده و کسیکه بمیرد بر حب آل محمد تائب مرده است و کسیکه بمیرد بر حب آل محمد کامل الایمان مرده و کسیکه بمیرد بر حب آل محمد ملک الموت او را بهشت بشارت دهد بعد از آن نکیر و منکر او را بشارت دهند و کسیکه بمیرد بر حب آل محمد مزین شود بسوی بهشت مانند عروسی که بخانه شوهر خود رود و کسیکه بمیرد بر حب آل محمد خدا تعالی ملائکه رحمت را زوار قبر او گرداند و کسیکه بمیرد بر حب آل محمد بر سنت و جماعت مرده و هر که بمیرد بر بغض آل محمد در روز قیامت بیاید در حالتی که میان دو چشم او نوشته باشد ناامید است از رحمت خدا **باب چهارصد و بیست و سیم** در اینکه بنای اسلام و عمارت آن بر ولایت ائمه علیهم السلام شده است از روایات خاصه و در آن بیست و چهار حدیث است **اول** محمد بن یعقوب بسند خود از ابو حمزه از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که فرمود بنای اسلام

برپنج چیز گذارده شد نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت ما اهل بیت و هیچیک را مانند ولایت کوشش در مردم نکردند **دوم** ایضا ابن یعقوب
بسند خود از عجلان از ابو صالح روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم مرا بحدود ایمان آگاه کن فرمود شهادة ان لا اله الا
الله و ان محمدا رسول الله و اقرار نمودن بانچه از جانب خدا آورده است و نمازهای پنجگانه و ادای زکوة و روزه ماه رمضان و حج خانه کعبه
و ولایت ولی ما اهل بیت و عداوت دشمنان ما اهل بیت و دخول با صادقان **سیم** ابن یعقوب بسند خود از فضیل بن یسار از حضرت ابی جعفر
روایت کرده است که آنحضرت فرمود بنا اسلام بر پنج چیز گذارده شد نماز و زکوة و حج و صوم و ولایت و مردم را بهیچیک از آنها دعوت نکردند چنانکه
بولایت دعوت کردند و مردم آن چهار چیز را اخذ نمودند و ولایت را ترک کردند **چهارم** ابن یعقوب بسند خود از حضرت صادق روایت کرده است
که فرمود اثافی اسلام سه چیز است نماز و زکوة و ولایت هیچیک از آنها فائده ندارد مگر با آن دو چیز دیگر **فقیر گوید** اثافی جمع اثفیه است یا اثفا
بود نعوذ و بعضی بدین را دعام نیز گفته اند و آن پایها ئی است که دیگ طبخ را بر روی آن گذارند **پنجم** ابن یعقوب بسند خود از زراره از ابو
جعفر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بنی الاسلام علی خمس الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولایة زراره گوید عرض کردم کدام از اینها افضل
است فرمود ولایت افضل از آنها است زیرا که مفتاح آنها است و کسیکه والی است دلیل و راهنما است بسوی آنها فرمود زکوة زیرا که خدا تعالی
زکوة را بنماز مقرون ساخته اول نماز را فرمود بعد از آن زکوة را و رسول خدا فرمود زکوة محو میکند گناهان را عرض کردم بعد از زکوة کدام
افضل است فرمود حج خدا تعالی میفرماید ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین و رسول خدا
فرمود یک حج مقبول بهتر است از بیست نماز نافله و هر که طواف نماید بخانه کعبه هفت طواف و دو رکعت نماز آنرا نیکو بجای آورد خدا تعالی او را
بیامرزد و در روز عرفه و مزدلفه گفت آنچه گفت **فقیر گوید** این سخن اشاره است بکلماتی که در آن روز در فضیلت حج فرموده
است یا در فضیلت اعمال موظفه و مخصوصه آنها والله اعلم و بالجمله گوید عرض کردم بعد از حج چه چیز است فرمود روزه عرض کردم پس چرا روزه
در آخر همه اینها است فرمود رسول خدا فرمود الصوم جنة من النار روزه سپری است که محافظت میکند روزه دار را از آتش جهنم راوی گوید بعد
از آن فرمود افضل اشیا چیزی است که هرگاه از تو فوت شود توبه از آن نتوان کرد مگر آنکه بعینه همان را بجای آوری و نماز و زکوة و حج و ولایت چنین اند
که اگر فوت شوند هیچ چیزی بجای آنها نفعی نبخشد مگر ادای آنها ولکن روزه چنین نیست بلکه هرگاه از تو فوت شود یا در آن تقصیر نمودی یا سفر
کردی روزهای دیگر بجای آن روزها بجا آوری و کفاره آن را بدادن تصدق یا بجبر میتمامی و هیچ چیزی بجای آن چهار دیگر مجزی نمیشود راوی گوید بعد از آن
فرمود اعلا مرتبه اسلام و بلندی درجات و مفتاح و باب همه اشیا و خشنودی پروردگار اطاعت امام است پس از شناختن او خدا عز و جل میفرماید
من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و بدانکه اگر مردی شبها عبادت کند و روزها را روزه دارد و تمام مال خود را
در راه خدا تصدق کند و تمام عمر خود زیارت کعبه نماید و نشناسد ولایت ولی خدا را که با او تولا کند و جمیع اعمال خود را بدلالت او بجای آورد
بر خدا حقی نیست در ثواب و از اهل ایمان نخواهد بود بعد از آن فرمود ایشان نیکان از ایشان خدا تعالی نیکان ایشان را داخل بهشت میکند
بفضل و رحمت خود **ششم** ابن یعقوب بسند خود از ابو الیسع روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم مرا خبر ده از ستونهای
اسلام که در شناختن هیچیک از آنها نباید تقصیر کرد و هر که تقصیر کند در معرفت یکی از آنها دینش فاسد شود و عملش در درجه قبول نرسد
و هر که آنها را بداند دینش صحیح و عملش مقبول درگاه الهی شود بعد از آن نداشتن باشد بدین و ندانستن چیزهای دیگر حضرت فرمود گواهی
بوحدانیت خدا و ایمان آوردن باینکه محمد رسول خدا است و اقرار نمودن بانچه از جانب خدا آورده و دادن زکوة مال خود و ولایتی که خدا تعالی با
امر فرموده است و آن ولایت آل محمد است عرض کردم آیا در مراتب ولایت تفاوتی هست فرمود بلی خدا تعالی میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و رسول خدا فرموده است من مات و لم یعرف امامه مات میتة جاهلیة و رسول خدا امام بود بعد از آن علی امام بود و دیگران
گفتند معویه بعد از آن حسن بود بعد از آن حسین و دیگران گفتند یزید بن معویه و حسین بن علی و اینها با یکدیگر مساوی نیستند **فقیر گوید**
کار بجائی رسید که امامی را که نصیر و چند طایفه دیگر غلو کنند خدائی را با و داشتند و گاهی بجای خدائی معبود شان میانگاشتند و او را با معویه
شقی میسنجیدند و فرزند او حسین را با یزید بن معویه برابر میدیدند چنانکه خود بزبان الهام بیان فرموده است الدهر انزلنی الدهر انزلنی حتی یقال
معویه و علی و بالجمله گوید بعد از آن آنحضرت ساکت شد بعد از آن فرمود برای تو زیاده از این گویم حکم بن اعور عرض کرد جعلت فداک زیاده
از این بفرما فرمود بعد از آن علی بن الحسین امام بود بعد از آن ابو جعفر محمد بن علی و شیعه قبل از حضرت ابو جعفر مناسک حج و حلال و حرام
خود را نمیدانستند و آنحضرت در علم را برای ایشان بگشود و مناسک حج و حلال و حرام را بایشان شناسانید تا آنکه مردم بایشان محتاج شدند

بعد از آنکه

بعد از آنکه ایشان بمردم محتاج شده بودند و امر دین منوال است و گاه زمین از امام خالی نمیباشد و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد بموت جاهلیت
مرده و چیزیکه بیشتر از همه چیز باو احتیاج داری در وقتیکه نفس تو باینجا رسد و اشاره بحلق خود کرد و دست از دنیا کوتاه کردی این است
که بگوئی من بر نیکو امری ثابت بودم **فقیر گوید** مراد این است که سعی کن در امر دین خود و ولایت ائمه را محکم گردان تا در وقت مردن چنین گوئی و در آن وقت
ترک کار را بکند **هفتم** ابن یعقوب بسند دیگر خود از ابو الیسع از حضرت ابی عبد الله مثل این حدیث را روایت کرده است **هشتم** ابن یعقوب بسند
خود از ابو جعفر روایت کرده است که فرمود بنی الاسلام علی خمس علی الولایة و الصلوة و الزکوة و صوم شهر رمضان و الحج **نهم** ابن یعقوب بسند خود از
ابان بن فضیل از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بنا اسلام بر پنج چیز گذاشته شد بر ولایت و نماز و زکوة و صوم و حج و هیچ
یک باندازه ولایت در میان مردم ندا داده نشد چنانکه ولایت باندازه ندا داده شد در روز غدیر خم و مردم را بدان خواندند **دهم** ابن یعقوب بسند خود از
عیسی بن سری روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم خبر ده مرا از آنچه دعائم اسلام بر آن بنا شده است که هرگاه بآنها اخذ نمایم
عملم صحیح باشد و اگر چیزی دیگر ندانم بمن زیان نداشته باشد فرمود شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و الاقرار بما جاء من عند الله و
حق فی الاموال من الزکوة و الولایة التی امر الله بها و لایة آل محمد علیهم السلام قال رسول الله من مات و لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة قال
الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس علی امام بود بعد از آن حسن و بعد از آن حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از
او محمد بن علی و پیوسته امر چنین است و زمین بصلاح نمی آید مگر بوجود امام و کسیکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بموت جاهلیت مرده
است و چیزیکه بیشتر از همه چیز بان محتاجید وقتیکه نفس شما باینجا رسد اشاره بسینه خود کرد این است که در آنهنگام بگوئید ما بر امری
ثابت بودیم **یازدهم** ابن یعقوب بسند خود از ابو الجارود روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی جعفر عرض کردم یا ابن رسول الله آیا از
دوستی من شما و انقطاع من از خلق بسوی شما و موالات من با شما آگاهید فرمود بلی گفتم مسئلۀ از شما سؤال میکنم جواب مرا باز گوئی که
چشم نابینا است و قوه حرکت و استطاعت زیارت شما را در هر وقت ندارم فرمود حاجت خود را بگو عرض کردم مرا خبر ده بدینی که تو و اهل بیت
تو بان دین کردن نهاده و اطاعت کرده اید تا من خدا را بان دین اطاعت نمایم حضرت فرمود اگر چه سخن را کوچک گفتی اما مسئله را بزرگ نمودی بخدا
سوگند که تعلیم کنم بتو دین خود و دین پدران خود که همه بدان متدینیم و آن شهادت است بیگانگی خدا و باینکه محمد رسول خدا است و اقرار او بدین بانچه
از نزد خدا آورده است و ولایت ولی ما و بیزاری از عدو ما و گردن نهادن بامر ما و انتظار کشیدن قائم ما و اجتهاد و ورع **دوازدهم** ابن
یعقوب بسند خود از علی بن حمزه روایت کرده است که از ابو بصیر شنیدم که از حضرت ابی عبد الله سؤال کرد و عرض کرد جعلت فداک مرا خبر ده از
دینی که خدا تعالی بر بندگان خود فرض کردانیده که نادان باشند و از ایشان چیزی دیگر قبول نمیشود مگر آن دین فرمود سؤال خود را اعاده کن ابو بصیر اعاده
کرد فرمود شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و صوم شهر رمضان بعد
از آن زمانی ساکت شد پس فرمود و الولایة دو نوبت بعد از آن فرمود این است آن دینیکه خدا تعالی بر بندگان خود فرض کرده است
و سؤال نمیکند خدا تعالی از بندگان خود در روز قیامت غیر از آنچه بر ایشان فرض کردانیده و لکن هر کسی که زیاد کند طاعت خود را زیاد
میکند خدا تعالی اجر و مزد او را بتحقیق که رسول خدا سنت نیکو و طریقه جمیله نیکو قرار داده است و سزاوار است مردم را که آن سنت خدا نیک
و عمل نمایند **سیزدهم** ابن یعقوب از عبد الحمید بن ابی العلاء ازدی روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که میفرمود خدای عز و جل بر
بندگان خود فرض کردانیده است چهار چیز را سهل و آسان کرده است و یکی را مشکل کرده است **چهاردهم** ابن یعقوب بسند خود از اسمعیل جعفی روایت
کرده است که گفت مردی بخدمت حضرت ابو جعفر آمد و صحیفه با او بود حضرت فرمود این صحیفه مردی است مخاصم که سؤال کرده است دینی را که
عمل در آن قبول میشود گفت بلی چنین است رحمک الله من همین را اراده کرده ام حضرت فرمود شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمدا عبده و رسوله و اقرار نمودن بانچه از نزد خدا تعالی آورده است و ولایت ما اهل بیت و برائت از دشمنان ما و تسلیم نمودن بامر ما و ورع
و تواضع و انتظار کشیدن برای قائم ما بتحقیق که ما را دولتی و سلطنتی هست هر وقت خدا خواسته باشد آن دولت و سلطنت را آشکار خواهد کرد **پانزدهم**
ابن یعقوب بسند خود از عمرو بن حریث روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت ابی عبد الله رفتم و آنحضرت در خانه برادرش عبد الله بن محمد تشریف
داشت عرض کردم جعلت فداک چه چیز باعث تشریف آوردن شما باینجا شد فرمود تفرج عرض کردم جعلت فداک رخصت میدهی که دین خود را
بشما عرض کنم فرمود بلی بگو عرض کردم شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و اینکه قیامت حق است و شکی در آن
نیست و اینکه خدا تعالی زنده میکند مردگان را از قبرها و برپا داشتن نماز و ادا نمودن زکوة و روزه ماه رمضان و زیارت کعبه و ولایت

امیرالمؤمنین علی بعد از رسول خدا و ولایت حسن و حسین و ولایت علی بن الحسین و ولایت محمد بن علی و پس از آنحضرت ولایت تو صلوات الله علیهم
اجمعین و اینکه شما امامان منید بدین اعتقاد دارم و میشوم و بدان مینمایم خدا را باین دین اطاعت مینمایم حضرت فرمود ای عمرو این است دین
خدا و دین پدران من که خدا را باین اعتقاد پرستیده و بندگی کرده اند در آشکار و نهانها پس تو تقوی را پیشه خود کن و زبان خود را نگاه دار مگر
بنیکی و مگو من خود را هدایت کردم بلکه بگو خدا تعالی مرا هدایت کرده و شکر خدا را بجای آور بدان نعمتی که بتو انعام فرموده است
و مباش از آنکسانیکه چون پیش ایشان پیدا میشود ایشان با ایشان طعن زنند و چون پشت ایشان پیدا شود پشت سر ایشان طعن نمایند و مردم را بر دوش
خود سوار مکن که اگر مردم را بر خود سوار کنی کاهنست که شانه ترا از هم بپاشند شانزدهم ابن بابویه بسند خود از سلیمان بن خالد روایت
کرده است که حضرت ابی جعفر فرمود میخواهی ترا خبر دهم باصل اسلام و فرع آن و ذروه و سنام آن عرض کردم بلی جعلت فداک فرمود اصل آن
نماز است و فرع آن زکوه است و ذروه و سنام آن جهاد است بعد از آن فرمود میخواهی ترا خبر دهم بابواب خیر عرض کردم بلی جعلت فداک فرمود
روزه سپریست از آتش جهنم و صدقه دادن دفع میکند گناهان را و برخواستن مرد در دل شب بذکر خدا تعالی اینها ابواب خیر بر کشند بعد از آن
خواند تتجافی جنوبهم عن المضاجع یعنی پهلوهای میکشند از خوابگاه خود برای بندگی خدا هفدهم ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از
جعفر بن محمد روایت کرده است که فرمود بنی الاسلام علی خمس دعائم علی الصلوة والزکوة والصوم والحج وولایة امیرالمؤمنین والائمة من ولده
صلوات الله علیهم اجمعین هیجدهم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از محمد بن جعفر محمد از پدرش ابو عبدالله و هم چنین مجاشعی
بسند صحیح خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود بنی الاسلام علی خمس خصال علی الشهادتین
والقرینتین عرض کردند شهادتین را دانستیم قرینتین کدامست فرمود نماز و زکوه [illegible] هیچیک از این دو چیز مگر بدیگری و روزه و حج
بیت الله کسی را که استطاعت داشته باشد و ختم کرد خدا تعالی ارکان اسلام را بولایت ما پس آیه را فرو فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نوزدهم شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از ابو هرون عبدی روایت کرده است که گفت اعتقاد
من این بود که مذهب حق مذهب خوارج است مذهبی جز آن حق نمیدانستم تا روزی نزد ابو سعید خدری نشستم از او شنیدم که میگفت مردم
به پنج چیز مامور شدند چهار چیز را بعمل آوردند و یکی را ترک کردند مردی از او پرسید آن چهار چیز را که عمل آوردند کدامند ابو سعید گفت نماز و
زکوه و حج و روزه ماه رمضان پرسید آن یکی را که مردم ترک کردند کدامست گفت ولایت علی بن ابیطالب آنمرد پرسید ولایت هم واجبست مانند
آن چهار چیز ابو سعید گفت بلی قسم بخدا گفت [illegible] پس مردم همه کافر شده اند ابو سعید گفت گناه من چیست بیستم
ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از حضرت صادق از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود اسلام عریانست و لباس اسلام حیا است
و زینت اسلام وفا است و مروت آن عمل صالح است و عماد آن ورع است و هر چیزی را اساسی است و اساس اسلام محبت ما اهلبیت است بیست
و یکم شیخ در کتاب امالی بسند خود از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود بنا نهاده شده اسلام بر پنج ستون نماز و زکوه و روزه ماه رمضان و حج
بیت الحرام و ولایت ما اهلبیت و شیخ مفید بسند خود از [illegible] عبدالله بسند او از امام محمد باقر این حدیث را بهمین مضمون روایت کرده است
بیست و دوم شیخ در کتاب تهذیب بسند خود از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که مردی بنزد رسول خدا آمد عرض کرد یا رسول الله مرا
از اصل اسلام و فرع و ذروه و سنام آن اعلام فرما فرمود اصل اسلام نماز است و فرع آن زکوه است و ذروه و سنام آن جهاد کردن است در راه
خدا عرض کرد یا رسول الله مرا از ابواب خیر آگاه گردان فرمود روزه سپریست و صدقه برطرف میکند گناهان را و قیام مرد در دل شبها که با پروردگار خود
مناجات کند بعد از آن فرمود تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون یعنی پهلوهای میکشند از خوابگاه خود و
خدا را می خوانند از خوف خدا و از جهت طمع که بخدا دارند و از آنچه خدا تعالی بایشان روزی کرده انفاق مینمایند در راه خدا بیست و سیم
شیخ در تهذیب بسند خود از زراره از ابو جعفر روایت کرده است که فرمود بنا اسلام بر پنج چیز شده نماز و زکوه و صوم و حج و ولایت رسول خدا
فرمود الصوم جنة من النار یعنی روزه داشتن سپریست که حفظ مینماید روزه دار را از آتش جهنم بیست و چهارم شیخ در کتاب تهذیب بسند
خود از علی بن عبدالعزیز روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله بمن فرمود میخواهی ترا خبر دهم باصل اسلام و فرع آن و ذروه و سنام آن عرض کردم بلی فرمود
اصل اسلام نماز است و فرع آن زکوه است و ذروه و سنام آن جهاد است در راه خدا بعد از آن فرمود آگاه باش ترا خبر دهم بابواب خیر الصوم جنة من النار
فقیر گوید این حدیث آخر باب هم چنین حدیث شانزدهم و حدیث بیست و دوم [illegible] دخلی بمقصود ندارند گویا طغیان قلمی از
مؤلف شده و این حدیث [illegible] سهو [illegible] یا دلیل آنها از قلم ناسخ افتاده است والله اعلم باب چهار صد و چهارم

در اینکه نظر کردن بعلی عبادتست و [illegible] عبادتست از طریق عامه و در آن بیست و سه حدیث است اول ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو
هریره از معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا فرمود نظر کردن بروی علی بن ابیطالب عبادتست دویم ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود
از عایشه روایت کرده است که رسول خدا فرمود النظر الی علی عبادة سیم ابن مغازلی شافعی بسند خود از طلیق از عمران بن حصین روایت کرده
است که رسول خدا فرمود نظر کردن بسوی علی عبادتست چهارم ایضا ابن مغازلی شافعی بسند دیگر خود از ابو سعید خدری از عمران بن حصین
روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود النظر الی علی عبادة پنجم ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو هریره از معاذ بن جبل
از رسول خدا مثل حدیث سابق را روایت کرده است ششم ابن مغازلی شافعی بسند خود از محمد بن موسی الحرشی از عمران بن حصین روایت کرده
است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود النظر الی وجه علی عبادة هفتم ابن مغازلی ایضا بسند خود از واثلة بن اصقع از رسول خدا از
رسول خدا مثل حدیث سابق را روایت کرده است هشتم ابن مغازلی بسند خود از عایشه روایت کرده است که گفت ابو بکر را دیدم که زیاد
بروی علی نگاه میکرد من گفتم ای پدر ترا می بینم که بسیار بروی علی نظر میکنی گفت ای دختر از رسول خدا شنیدم که میفرمود نظر کردن بروی
علی عبادتست نهم ابن مغازلی بسند خود از عروه از عایشه روایت کرده است مثل همین حدیث سابق را دهم ابن مغازلی ایضا بسند
دیگر خود از عمران مثل همان حدیث را روایت کرده است یازدهم ابن مغازلی بسند خود از جعفر [illegible] روایت کرده است که بمن رسید که عایشه
پیوسته میگفت زینت دهید مجالس خود را بذکر علی بن ابیطالب دوازدهم ابن مغازلی شافعی بسند خود از عایشه روایت کرده است که رسول خدا فرمود
ذکر علی عبادتست سیزدهم ابن مغازلی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که بخواهد نظر کند بعلم آدم
و فهم نوح [illegible] بعلی بن ابیطالب نظر کند چهاردهم موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده
است که رسول خدا فرمود النظر الی وجه علی عبادة پانزدهم موفق بن احمد بسند خود از عمرو بن خالد [illegible] عمران بن حصین ابو نجید
از پدرش از جدش روایت کرده است که عمران بن حصین بمرضی مزمن مبتلا شده بود رسول خدا نزد او آمد چون او را بدان حالت مشاهده کرد
بر او رحم کرد و فرمود [illegible] در طلب شفای تو از خدا تعالی [illegible] بعد از آن
[illegible] آنحضرت دست مبارک بر سر او گذاشت فرمود ای عمران شفا یافتی و دیگر ترا باکی
نیست عمران [illegible] ساعت شفا یافت [illegible] رسول خدا [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] نزد عمران آمد عمران نظر
بر او دوخت و دیده را از او بر نمیداشت تا آنکه برخاست و نشست و بطرف دیگر میل کرد بعد از آن برخواست و برفت عمران باز نظر بعقب او دوخت
تا از نظر غایب شد [illegible] باو گفتند سبب چه بود که دیده بر علی دوخته بودی و چشم از او بر نمیداشتی گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود النظر الی
وجه علی عبادة شانزدهم ایضا موفق بن احمد بسند خود از عایشه روایت کرده است که نظر کردن بعلی بن ابیطالب را ابو بکر طول میداد سبب آنرا از
او پرسیدند گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود النظر الی علی عبادة هفدهم موفق بن احمد بسند خود از عایشه روایت کرده است که
گفت رسول خدا فرمود ذکر علی عبادتست هیجدهم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابو سعید روایت کرده است
که رسول خدا فرمود النظر الی علی بن ابیطالب عبادة نوزدهم ایضا حموینی باسناد خود از ثوبان روایت کرده است که رسول خدا فرمود نظر کردن
بجانب کعبه عبادتست و نظر کردن بروی علی بن ابیطالب عبادتست بیستم [illegible] در کتاب فردوس در باب نون باسناد خود از معاذ بن
جبل روایت کرده است که رسول خدا فرمود النظر الی وجه علی عبادة بیست و یکم ابوالحسن فقیه ابن شاذان از طریق عامه از عایشه روایت
کرده است که علی بعیادت ابو بکر آمد در مرض موت ابو بکر و ابو بکر نظر برو دوخته بود و دیده از او بر نمیداشت چون علی بیرون رفت گفتم ای پدر
ترا دیدم که بعلی نظر را دوخته بودی و دیده از او باز نمیگرفتی گفت بلی ای دختر چنین بود من از رسول خدا شنیدم که فرمود النظر الی وجه
علی عبادة بیست و دویم صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسند خود از عایشه روایت کرده است که گفت ابو بکر را دیدم که نظر
کردن بروی علی را طول میداد گفتم ای پدر نظر کردن بعلی بن ابیطالب را طول میدهی گفت ای دختر من چگونه طول ندهم و حال آنکه از رسول خدا شنیدم
که فرمود النظر الی وجه علی بن ابیطالب عبادة بیست و سیم ابن طلحه شافعی در کتاب [illegible] بیهقی که از اکابر اهل سنت است از آنحضرت رسول روایت
کرده است که فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی بن ابیطالب فقیر گوید مراد این است که هر یک از انبیاء مذکوره بیکی از این صفات مخصوص شده اند و علی جامع جمیع صفات مذکوره

است ولیت دلو ان کل الرسل لم تحصل له لما فاز منهم واحد بالنبوة ولو ان بعض الال فی الغیر مضت لکان جمیع الرسل بعض رعیته
باب چهارصد و پنجم در اینکه نظر کردن بسوی علی عبادتست از روایات خاصه و در ان ده حدیث است اول ابن بابویه در
کتاب امالی بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد فلان مرد با قلیل سرمایه سفر دریا نمود و زود
مراجعت کرد و غنیمت بسیار بدست آورده است چندانکه دوستان او بر او حسد بردند و همسایگان خود را انفاق کرده است رسول خدا
فرمود مال دنیا هر چند زیاد گردد صاحبش ذلیل تر شود بیشک میزید صاحب اعمال العمر یکیست کمال نمی گذرد راه خدا انفاق کند
ولکن شما را خبر دهم بکسیکه مالش از این مرد کمتر و بازگشتش از این مرد زودتر و غنیمتش از او بیشتر است و مهیا از خیرات برای او آماده
شده در خزانه الهی نه مال او محفوظ تر است عرض کردند بفرما فرمود نظر کنید باینمرد که در و لیشان می آید چون نظر کردند دیدند مردی است از
انصار با هیئتی کهنه پوسیده رسول خدا فرمود بتحقیق که امروز طاعات و خیرات برای اینمرد بالا رفت که اگر برابر اهل آسمان
و زمین قسمت کنند کمتر نصیب مردم از آن آمرزش گناهان و دخول بهشت است عرض کردند یا رسول الله بچه چیز مستحق این اجر شده فرمود از وجود
سؤال کنید تا برای شما بگوید که در این روز چه کرده است اصحاب نزد او آمدند و گفتند گوارا باد ترا بشارتی که رسول خدا ترا بان خوشنود کرده
بگو امروز چه کار کرده که چندان اجر از برای تو نوشته شده است آنمرد گفت امروز کاری نکرده ام مگر اینکه برای حاجتی از خانه بیرون آمدم
و وقت آن حاجت از من فوت شده بود و چون دانستم که آن کار از من فوت شده در پیش خود گفتم این حاجت بنظر کردن بر روی علی ابن ابیطالب معاوضه
می کنم از رسول خدا شنیدم که میفرمود النظر الی وجه علی عبادة رسول خدا فرمود نظر کردن بر وجه علی عبادتست چگونه عبادتی است بنده خدا رفته بود
که در بیابانی برای قوت عیالش تحصیل نماید بدست نیامد معاوضه کرد آنرا بنظر کردن بر وجه علی و تو محب او بودی و بفضل او اعتقاد داشتی
و این بهتر است از برای تو از اینکه دنیا تمام طلای احمر باشد همه را در راه خدا انفاق کرده باشی و شفاعت تو خواهی کرد بعدد هر نفسی که
کشیده در روز رفتن بسوی او و هر دینفر را که شفاعت کنی آنها را از آتش جهنم آزاد می کند دوم ابن بابویه بسند خود از ابوالحسن
علی بن موسی الرضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود نظر کردن بر ذریه ما عبادتست عرض کردند یا رسول الله نظر کردن بسوی امامان از شما
عبادتست یا نظر کردن بجمیع ذریه پیغمبر فرمود بلکه نظر کردن بجمیع ذریه پیغمبر عبادتست سیم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابوسعید خدری
از عمران بن حصین روایت کرده است که رسول خدا فرمود النظر الی وجه علی ابن ابیطالب عبادة چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبدالله بن
مسعود روایت کرده است که رسول خدا در میان جماعتی از اصحاب نشسته بود که ناگاه علی ابن ابیطالب نمایان شد رسول خدا فرمود هر که خواهد نظر
کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در حکم او و بسوی ابرهیم در حلم او بسوی علی ابن ابیطالب نظر کند پنجم شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد
الوهاب بن همام از پدرش همام بن نافع بن همام از جبر یعنی مددی روایت کرده است که گفت بمکه رفتم و ابوذر که نامش جندب بن جناده است
آنجا بود و عمر بن خطاب نیز در آنجا آمده بود و جمعی از مهاجرین و انصار که از آنجمله علی ابن ابیطالب بود نیز آنجا بودند و با ابوذر در مسجد
الحرام نشسته بودم که علی بر ما گذشت و در برابر ما ایستاد مشغول نماز شد ابوذر را دیدم دیده بسوی او انداخته و پیوسته باو نظر میکرد گفتم
ای ابوذر خدا ترا رحمت کند نظر میکنی بسوی علی ابن ابیطالب و دیده از او باز نمی گیری گفت بلی چنین است زیرا از رسول خدا شنیدم که میفرمود نظر کردن
بسوی علی ابن ابیطالب عبادتست و نظر کردن به پدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادتست و نظر کردن در قرآن عبادتست و نظر کردن بسوی کعبه عبادت
است ششم شیخ در کتاب امالی بسند خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود نظر کردن بسوی عالم عبادتست و نظر کردن بسوی امام
عادل عبادتست و نظر کردن بسوی والدین برافت و رحمت عبادتست و نظر کردن بسوی برادر دینی عبادتست هفتم محمد بن حسن صفار در کتاب
بصائر الدرجات روایت کرده است که چون ابوبکر علی را می دید بسیار باو نظر میکرد ازو پرسیدند چرا بسیار نظر میکنی بعلی گفت از رسول خدا
شنیدم که فرمود النظر الی وجه علی عبادة هشتم شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود
ذکر الله عز و جل عبادة و ذکری عبادة و ذکر علی عبادة و ذکر ائمه از اولاد علی عبادتست قسم بانکسیکه مرا به پیغمبری مبعوث کرد و مرا بهترین مردم گردانید که وصی
من افضل اوصیا است و حجت خدا است بر بندگان او و خلیفه خدا است بر خلق او و از اولاد اویند امامان هدایت کننده بعد از من بخدا تعالی
نگاه می دارد بایشان عذاب را از اهل زمین و بایشان نگاه می دارد آسمان را که بر زمین نیفتد مگر باذن او و بایشان نگاه می دارد کوهها را که حرکت
نکنند و منزل نکنند و بایشان باران بر خلق می بارد و بایشان گیاه را میرویاند ایشانند دوستان خدا بحق و خلیفهای خدا از روی صدق عدد
ایشان عدد ماهها است و ایشان دوازده ماهند و عدد ایشان عدد نقبای موسی بن عمران است بعد از ان فرمود و السماء ذات البروج بعد از ان فرمود ای

باب چهارصد و پنجم

پسر عباس چنان میپنداری که خدا تعالی قسم یاد کرده است باسمان که خداوند بروج است و اراده السماء ذات البروج مراد او همین آسمان و بروج است
عرض کردم پس کدام است فرمود آسمان منم و بروج من دوازده امامند اول ایشان علی است و آخر ایشان مهدی است صلوات الله علیهم اجمعین
نهم ابن بابویه در امالی بسند خود از علی ابن الحسین از پدرش روایت کرده است که روزی رسول خدا بعلی نظر کرد و او می آمد با جمعی از اصحاب
بر گرد رسول خدا بودند فرمود هر که خواهد نظر کند بسوی یوسف در جمال او و بسوی ابرهیم در سخای او و بسوی سلیمان در بهجت و نشاط او و بسوی داود در قوت او
بعلی ابن ابیطالب نظر نماید دهم شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از ابو اسحق از پدرش روایت کرده است که روزی رسول خدا نشسته بود
با جماعتی از اصحاب بر گرد او بودند که علی از جانب او آمد رسول خدا فرمود هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در خلق او و بسوی نوح در حکمت او و بسوی ابرهیم
در حلم او نظر کند بعلی ابن ابیطالب باب چهارصد و ششم در برگشتن آفتاب برای علی ابن ابیطالب از روایات عامه و در آن هشت
حدیث است اول ابن مغازلی فقیه شافعی بسند خود از اسما بنت عمیس روایت کرده است که روزی بر رسول خدا وحی نازل میشد و سر مبارک
او در دامن علی بود و علی نماز عصر را بجای نیاورده تا انکه آفتاب غروب کرد رسول خدا عرض کرد خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده
پس آفتاب را برای او برگردان که دیدم آفتاب را که بعد از غروب طلوع نمود دوم ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابورافع روایت کرده است
که رسول خدا سر مبارک در دامن علی گذاشته بود و بخواب رفته بود و وقت نماز عصر رسید و علی نماز عصر را بجا نیاورد و نخواست که رسول خدا را از
خواب بیدار کند تا انکه آفتاب غروب کرد و چون بیدار شد فرمود یا ابا الحسن نماز عصر را نکرده ای عرض کرد نه یا رسول الله رسول خدا دعا کرد و
آفتاب برگشت بموضع وقت نماز عصر رسید و علی نماز عصر را بجای آورد و چون نمازش تمام شد آفتاب غروب کرد و ستارگان آسمان نمودار
گردیدند سیم موفق بن احمد که از فضلای علمای سنت است بسند خود از عامر بن واثله روایت کرده است در حدیث احتجاج امیرالمؤمنین بر
اهل شوری که از مناقب و فضایل خود بیان میکرد و ایشان او را تصدیق مینمودند و از جمله مناقب و فضایل خود فرمود آیا هست از شما کسیکه
آفتاب برای او برگشته باشد بعد از غروب تا انکه نماز عصر را در وقت آن بجای آورد غیر از من گفتند نه چهارم ایضا موفق بن احمد بسند دیگر
همین حدیث را با ابوذر روایت کرده است پنجم ایضا موفق بن احمد بسند خود از فاطمه دختر حسین از اسما بنت عمیس روایت کرده است که
روزی بر رسول خدا وحی آمد و سر مبارکش در دامن علی بود و نماز عصر را نگذارده تا وقتیکه آفتاب غروب کرد رسول خدا فرمود یا علی نماز گذارده
عرض کرد نه رسول خدا دعا کرد و عرض کرد اللهم انه کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس اسما گوید دیدم آفتاب را که غروب کرده بود
بعد از ان دیدم که طلوع کرد بعد از غروب ششم موفق بن احمد بسند خود از عروه بن محمد از پدرش از جعفر از اسما بنت عمیس روایت کرده
است که روزی رسول خدا نماز ظهر را بصهبا گذارد بعد از ان علی را از پی امری فرستاد چون علی مراجعت کرد رسول خدا نماز عصر را گذارده بود
رسول خدا سر مبارک در دامن علی گذاشت و علی حرکت نکرد تا آفتاب غروب نمود رسول خدا فرمود یا علی نماز عصر بجا آوردی عرض کرد نه رسول خدا
گفت اللهم ان عبدک علیا احتبس بنفسه علی نبیک فرد علیه شرقها اسما گوید دیدم آفتاب طلوع کرد تا انکه بر بالای کوهها و در دشت افتاد بعد
از ان علی از جای برخواست و تجدید وضو کرده نماز عصر را با شرایط بجا آورد بعد از ان آفتاب غروب کرد و این واقعه بصهبا در غزوه خیبر شد
هفتم موفق بن احمد بسند خود از مجاهد روایت کرده است که شخصی با ابن عباس گفت یا ابن عباس در خصوص علی چه میگوئی ابن عباس گفت
بخدا سوگند که ذکر کردی یکی از دو ثقل را که البته هر دو سبقت گرفته بدو قبله نماز کرده و دو بار با رسول خدا دو بیعت کرد و او است پدر سبطین
حسن و حسین و اوست انکسیکه آفتاب دو نوبت برای او برگشت بعد از انکه غروب کرده بود و دو نوبت شمشیر خود را آبحر کرد و اوست صاحب دو
بازگشت مثل او در میان امت مثل ذوالقرنین است انکس که او را دید بن صفا است و مولای من علی ابن ابیطالب است هشتم ابرهیم بن محمد حموینی
که از اعیان علمای عامه است بسند خود از فاطمه دختر امیرالمؤمنین از اسما بنت عمیس روایت کرده است که سر مبارک رسول خدا در دامن علی ابن ابیطالب
بود و علی کراهت می داشت که سر انحضرت را حرکت بدهد تا انکه آفتاب غروب کرد و نماز عصر را بجا نیاورد رسول خدا دعا کرد که خدا تعالی آفتاب را برای
او بر گرداند آفتاب برگشت و صدا میکرد تا بجائی آمد که وقت نماز عصر بود گوید علی نماز عصر را بجا آورد بعد از ان بازگشت و غروب نمود باب
چهارصد و هفتم در برگشتن آفتاب برای امیرالمؤمنین از روایات خاصه و در ان هفده حدیث است اول شیخ مفید در کتاب
امالی بسند خود از عروه عبد الله بن یشر جعفی روایت کرده است که گفت بخدمت فاطمه دختر علی ابن ابیطالب رسیدم و در انوقت پیر و سالخورده بود و
کر بیان او کردن بند بر دست او بود و گفت مکروه است از انکه خود را برادران شبیه کنند بعد از ان گفت اسما بنت عمیس گفت که روزی وحی
بر رسول خدا نازل میشد بجواب وحی سر علی ... تا انکه آفتاب غایب شد و چون بیدار شد گفت

باب چهارصد و هفتم

یا علی نماز عصر را بجا آوردی عرض کرد نه یا رسول الله مشغول بودم و از نماز باز ماندم رسول خدا عرض کرد اللهم رد الشمس الی علی بن ابیطالب و آفتاب غروب کرده بود چون رسول خدا دعا کرد آفتاب برگشت تا آنکه حجره من و نصف مسجد را بگرفت **دویم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه در حدیث شوری و مناشده علی در مناقب خود و احتجاج و با اهل شوری و اعتراف کردن ایشان بصحت آنها روایت کرده است و از جمله احتجاجات آنحضرت این بود که فرمود هل منکم احد ردت علیه الشمس بعد ما غربت وکادت صلی العصر و تنها غیری گفتند نه **سیم** محمد بن یعقوب بسند خود از عمار بن موسی روایت کرده است که گفت من در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بمسجد فضیخ رفتیم فرمود ای عمار این وقت را می بینی عرض کردم بلی فرمود زوجه جعفر که امیرالمؤمنین علیه السلام او را در آخر امر تزویج نمود در این موضع نشسته بود و دو پسر که از جعفر بودند همراه او بودند این بگریه در آمد فرزندانش گفتند چرا گریه کنی گفت برای امیرالمؤمنین گریه میکنم گفتند برای امیرالمؤمنین گریه میکنی و برای پدر ما گریه نمیکنی گفت این چنین نیست ولکن یاد آمد حدیثی که امیرالمؤمنین علیه السلام در این موضع برای من نقل کرد و آن مرا بگریه در آورد پرسیدند آن حدیث چه بود گفت من و امیرالمؤمنین علیه السلام در این مسجد بودیم فرمود این زمین پست را می بینی گفتم بلی فرمود من با رسول خدا در این موضع بودیم رسول خدا سر خود را در دامن من گذاشت و وحی نازل شد چنانکه سینه اش صدا در میداد و هنگام نماز عصر رسید من مکروه داشتم که سر مبارک او را از بالای ران خود دور کنم و او رنج کشد خود را نگاه داشتم تا آنکه وقت بگذشت و نماز عصر از من فوت شد رسول خدا بیدار شد فرمود یا علی نماز گذاردی عرض کردم نه فرمود چرا عرض کردم مکروه داشتم که ترا آزار دهم گوید آنحضرت برخواست و رو بقبله بایستاد و هر دو دست را بلند کرد و گفت خداوندا برگردان آفتاب را بجای عصرش تا علی نماز خود را بگذارد آفتاب برگشت تا بجای نماز عصر و علی نماز خود را بگذارد بعد از آن فرو رفت مانند فرو رفتن ستاره که از جای خود کنده شود و بجای دیگر فرود آید **چهارم** سید مرتضی علیه الرحمه در کتاب عیون المعجزات گوید مرویست که آفتاب برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت در زمان حیات رسول خدا بمکه معظمه و رسول خدا خوابیده بود و سرش را در دامن حضرت امیرالمؤمنین گذاشته بود و هنگام نماز عصر و امیرالمؤمنین از جای خود نجنبید تا آنحضرت بیدار شد و عرض کرد خداوندا علی بطاعت تو مشغول بود آفتاب را برای او برگردان تا نماز عصر گذارد خدا تعالی آفتاب را برگردانید و شفق درخشنده تا آنکه آنحضرت نماز خود را بگذارد بعد از آن غروب کرد **پنجم** صاحب ثاقب المناقب روایت کرده است که آفتاب برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در عهد رسول خدا برگشت و رسول خدا در وقت عصر خوابیده و سر مبارک در دامن علی گذاشت و علی نماز عصر را نگذارده بود بعد از آن رسول خدا از خواب بیدار شد و مغرب نزدیک شده بود فرمود نماز عصر را بجا آوردی عرض کرد نه رسول خدا عرض کرد خداوندا علی در طاعت تو و رسول تو بود آفتاب را براو برگردان آفتاب تا بموضع نماز عصر برگشت **ششم** ابن شهرآشوب در کتاب مناقب گوید که ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر انصاری و ابوذر و ابن عباس و ابوسعید خدری و ابوهریره و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا بکراع الغمیم نماز بگذارد و چون سلام نماز داد وحی بر او نازل شد که ناگاه علی بیامد و رسول خدا از ابتدای آن حالت تکیه آنحضرت را بسینه خود گرفت و بدان حالت بود تا آفتاب غروب کرد و پیوسته قرآن بر آنحضرت نازل میشد چون وحی تمام شد فرمود یا علی نماز گذاردی عرض کرد نه و ماجرا را عرض کرد فرمود دعا کن که خدا آفتاب را برای تو برگرداند علی دعا کرد و آفتاب برگشت **فقیر گوید** کراع الغمیم موضعی است بقرب عسفان و در سر میلی از آن واقع است **هفتم** ابن شهرآشوب گوید در روایت طحاوی است که رسول خدا گفت خداوندا اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است آفتاب را براو برگردان پس آفتاب برگشت و علی نماز خود را بجای آورد و چون از نماز فارغ شد آفتاب غروب نمود **هشتم** ابن شهرآشوب از ابوبکر بن مهر روایت کرده است که اسماء بنت عمیس گفت بخدا سوگند که در وقت غروب آفتاب صدائی شنیدیم مانند آواز اره که در چوب کشند و گوید ابن قتیبه ضبطها در غزوه خیبر شد و مرویست که آنحضرت شکیبائی ورزید و نمازی نشسته با رکوع و سجود با ایما و اشاره بتقدیم رسانید و چون وحی منجلی گردید و آفتاب برگردید نماز را اعاده فرمود و رسول خدا حسان بن ثابت را امر کرد که این قصه را بنظم در آورد و حسان این چند بیت انشا نمود و عرض کرد لا یقبل التوبة من تائب * الا بحب ابن ابیطالب * اخی رسول الله بل صهره * والصهر لا یعدل بالصاحب * یا قوم من مثل علی وقد * ردت علیه الشمس من غائب **نهم** ابو علی طبرسی در کتاب اعلام الوری و شیخ مفید در کتاب ارشاد از ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و جمعی از اصحاب رسول خدا روایت کرده اند که روزی رسول خدا در منزل خود نشسته بود و علی در خدمت آنحضرت بود که جبرئیل نازل شد و چون سنگینی وحی بر او مستولی شد بعلی تکیه

نمود و سر خود را بر ران او گذاشت تا آفتاب غروب نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام شکیبائی ورزید و نمازی نشسته با رکوع و سجود از ایما و اشاره بجای آورد و چون وحی منجلی شد با امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود دعا کن که خدا آفتاب را برای تو برگرداند تا نماز خود را ایستاده با شرایط بجای آوری که امیرالمؤمنین علیه السلام از رب العالمین رد شمس را طلبید و آفتاب برگشت تا بموضع وقت نماز عصر رسید پس جناب نماز را بجای آورد و آفتاب تا مغرب کرد اسما گوید بخدا سوگند که در وقت غروب آوازی از آن شنیدم مانند آواز اره که در چوب کشند **دهم** ابن بابویه در کتاب خصال بسند خود از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش در حدیث مناشده علی با ابوبکر بعد از بیعت مردم با او بیعت کرده بود روایت کرده است که آنحضرت در آن حدیث فضایل خود را ذکر میکند و بمناقب خود احتجاج بر او میکرد و پیوسته ابوبکر تصدیق میکند تا آنکه آنحضرت میفرماید انشدک بالله تو بودی آنکسی که آفتاب برای او برگشت از برای نماز عصر تا آنکه نماز خود را بجای آورد بعد از آن غروب نمود یا من بودم ابوبکر گفت بلکه تو بودی **یازدهم** سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب عیون المعجزات بسند صحیح از حضرت حسین بن علی روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ نهروان مراجعت فرمود و نهروانات و اعمال عراق را تسخیر کرده بود از روز هیچ نمانده بود بعد از آنکه بسواحل براثا رسید **فقیر گوید** براثا محله ایست قدیم بجانب بغداد و مسجد براثا معروف است و در مسجدیست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از مراجعت از نهروان در آنجا نماز کرد و با جمله نماز ظهر را در آنجا با مردم بجای آورد و از آنجا کوچ کردند و داخل زمین بابل شدند و هنگام نماز عصر در رسید مردمان بانگ برآوردند که یا امیرالمؤمنین وقت نماز عصر داخل شد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این زمینی است که بسی مردم را در آن فرو کشیده و خدا ایشان را سه نوبت مردم را در این زمین فرو برده است و باید چهار نوبت بشود و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این سرزمین نماز گذارد هر که خواهد از شما نماز بگذارد منافقان گفتند خود نماز نمیگذارد و نماز گذاران را می کشد مراد ایشان اهل نهروان بودند جویریه بن مسهر عبدی گوید من با دویست نفر سوار بعقب او رفتیم و گفتیم بخدا سوگند که نماز نمیگذاریم تا او نماز گذارد و نماز خود را امروز بگردن او میگذاریم گوید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میرفت تا آنکه از زمین بابل بگذشت و آفتاب میل بغروب نمود و غایب شد و افق سرخ گردید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجانب من ملتفت شده فرمود یا جویریه آب وضو بیاور من آب وضو حاضر کردم وضو تازه کرده بعد از آن فرمود اذان بگوی جویریه عرض کردم هنگام نماز عشا شده است فرمود اذان عصر بگو من در پیش خود گفتم چگونه اذان عصر گویم و حال آنکه آفتاب غروب کرده است ولکن بر سبیل اطاعت اذان میگویم برخواستم اذان گفتم فرمود اقامه بگو من اقامه نیز گفتم و چون اقامه تمام شد لبهای آنحضرت بحرکت در آمد و کلامی گفت که شبیه بود باواز خطاف من نفهمیدم که چه گفت دیدم آفتاب صدای عظیمی کرد و برگشت و آمد تا بموضع نماز عصر بازایستاد حضرت برخواست و تکبیر گفته نماز کرد و ما نیز نماز بجای آوردیم و چون نماز تمام شد دیدم آفتاب مانند چراغی که در طشت بگذارند فرو رفت و ستاره ها نمایان شد حضرت بجانب من ملتفت شد و فرمود اذان نماز شام بگوی ای ضعیف الیقین **دوازدهم** ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه بسند خود از عبدالله بن خالد انصاری از ابومقدام از جویریه بن مسهر روایت کرده است که گفت ما از جنگ خوارج برگشتیم تا آنکه ارض بابل را پیمودیم وقت نماز عصر شد امیرالمؤمنین در آنجا فرود آمد و مردم نیز فرود آمدند آنحضرت فرمود ایها الناس این سرزمین ملعون است سه نوبت بر آن عذاب نازل شده و در خبر دیگر فرمود دو نوبت و نوبت دیگر هم عذاب بر آن واقع خواهد شد و این زمین یکی از مؤتفکات است که سرنگون شده اند و در نخو فرو رفته اند و این اول زمینی است که در آن بت پرستی شده و جایز نیست پیغمبر و وصی پیغمبر را که در این سرزمین نماز گذارد هر کس خواهد از شما نماز گذارد بعضی از مردم خود را بکناره راه کشیده مشغول نماز شدند و آنحضرت بر استر رسول خدا سوار شده و از آنجا بگذشت جویریه گوید من در پیش خود گفتم بخدا سوگند من متابعت امیرالمؤمنین مینمایم و نماز خود را امروز بگردن او میگذارم پس بعقب آنحضرت رفتم بخدا سوگند که از جسر سوراء نگذشته بودیم که آفتاب غروب کرد و مرا شکی در دل افتاد حضرت امیرالمؤمنین بجانب من ملتفت شد فرمود ای جویریه شک کردی عرض کردم بلی یا امیرالمؤمنین پس آنحضرت در کناری فرود آمده وضو تازه کرد بعد از آن بکلامی تکلم فرمود که من ندانستم که چه گفت و گویا زبان عبرانی بود بعد از آن بانگ نماز بداد و بخدا سوگند که من نظر کردم بآفتاب که بیرون آمده در میان دو کوه و صدا میکرد آنحضرت نماز عصر را بجای آورد و من نیز با او نماز گذاردم و چون از نماز فارغ شدیم باز شب شد چنانکه بود پس روی بمن کرد فرمود ای جویریه ابن مسهر خدای تعالی میفرماید فسبح باسم ربک العظیم و من خدای تعالی را باسم عظیم خواندم و آفتاب را برای من برگردانید و مروی است که چون جویریه این را مشاهده کرد گفت قسم بخدای کعبه که این مرد وصی پیغمبر است **سیزدهم** سید مرتضی در کتاب خصایص بسند خود از ابو

مقداد ثقفی روایت کرده است که جویریة بن مسهر گفت ما از جسر صراة با حضرت امیر المؤمنین ع در وقت عصر گذشتیم پس فرمود این سرزمین
عذاب نازل شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را سزاوار نیست که در این سرزمین نماز گذارند هر کس از شما که خواهد نماز گذارد گوید بعضی از
مردم متفرق شدند و در طرف جسر ایستاده مشغول نماز شدند من گفتم من پیروی تقلید میکنم و در این خصوص و نماز نمیگذارم تا او نماز
گذارد گوید پس رفتیم و آفتاب میل بغروب نمود و مرا شکی عظیم در دل افتاد تا آنکه آفتاب غروب کرد فرمود ای جویریه اذان نماز بگو من در
پیش خود گفتم چگونه اذان گویم و آفتاب غروب کرده تا چار اذان گفتم فرمود اقامه بگو من برخواستم و اقامه گفتم و چون گفتم قد قامت الصلوة
دیدم لبهای مبارکش حرکت میدهد و کلامی را شنیدم که گویا کلام عبرانی بود و آفتاب تا بموضع نماز عصر برگشت و آنحضرت نماز عصر را بجا
آورد و چون آنحضرت فارغ شد مراجعت نمود آفتاب بنحو غروب کرد و ستارگان نمایان شدند و در حدیث دیگر از جویریة بن مسهر مرویست
که گفت چون نماز ما تمام شد و آفتاب میل بغروب کرد آوازی از آفتاب شنیدم مانند آواز آسیا در وقت گردش تا آنکه غروب کرد
و ستارگان روشن شدند گوید چون این را دیدم گفتم اشهد انک وصی رسول الله فرمود ای جویریه مگر نشنیده که خدا میفرماید فسبح
باسم ربک العظیم عرض کردم بلی فرمود من پروردگار خود را باسم عظیم خواندم و آفتاب را برای من برگردانید **چهاردهم** محمد بن عباس بن
ماهیار ثقه در تفسیر قرآن مما نزل فی اهل البیت علیهم السلام بسند خود از ابو مقدام از جویریة بن مسهر روایت کرده است که گفت ما در خدمت
امیر المؤمنین ع چون از قتال خوارج آمدیم تا بسرزمین بابل رسیدیم وقت نماز عصر شد آنحضرت فرود آمد و مردم نیز فرود آمدند حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود ایها الناس این سرزمین ملعونست و سه نوبت عذاب را بر این زمین نازل شده و این یکی از مؤتفکات است یعنی زمینهائیکه منقلب و
سرنگون شده اند و اول زمینی است که در آن بت پرستی کرده اند و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این سرزمین نماز گذارد
پس مردم را امر کرد تا از راه بکنار رفتند و مشغول نماز شدند و خود آنحضرت بر استر رسول خدا ص سوار شده و روانه شد جویریه گوید من گفتم
بخدا سوگند که بعقب امیر المؤمنین ع میروم و نماز امروز را بگردن او میگذارم پس بعقب او رفتم و بخدا سوگند که هنوز از جسر سورا نگذشته
بودیم که آفتاب غروب کرد گوید من حضرت را تعقیب کردم چندانکه خواست آنحضرت بجانب من ملتفت شد فرمود ای جویریه عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین
پس بجانبی فرود آمد و وضو تازه کرد بعد از آن برخواست و بکلامی تکلم کرد و چنان دانستم که لغت عبرانی بود بعد از آن باذان نماز ندا داد پس بخدا
سوگند که نظر کردم بآفتاب دیدم صدائی کرد و از میان دو کوه بیرون آمد و آنحضرت نماز عصر را ادا فرمود و من نیز با آنحضرت نماز کردم و
چون فارغ شدیم شب شد چنانکه بود پس آنحضرت رو بمن کرد و فرمود ای جویریه خدا میفرماید فسبح باسم ربک العظیم و من سؤال کردم
خدا را باسم عظیم و آفتاب را برای من برگردانید **پانزدهم** در کتاب مناقب المناقب از داود بن کثیر رقی از جویریة بن مسهر روایت کرده
که چون از قتال نهروان مراجعت کردیم بسرزمین بابل گذشتیم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود این سرزمینی خراب است و دو نوبت در اینجا عذاب
نازل شده و صد هزار بعد دویست هزار در اینجا هلاک شده اند نماز نمی گذارد در اینجا پیغمبری نه وصی پیغمبری هر که خواهد از شما
نماز عصر را بجا آورد جویریه گوید من گفتم بخدا سوگند که امشب دین و امانت خود را بگردن امیر المؤمنین ع میگذارم گوید پس رفتیم
تا آنکه آفتاب غروب کرد و ستارگان آسمان از هم در رفتند و وقت نماز خفتن شد چون از ارض بابل بیرون آمدیم آنحضرت از استر فرود آمد و عبا
از عمامه باز کرد و بمن نیز امر کرد که عبا از سر کوب خود باز کردم بعد از آن فرمود ای جویریه اذان نماز عصر بگو گوید من با خود گفتم ای
جویریه روز در گذشت و اینک شب شده بهر حال اذان عصر را دادم دیدم آفتاب آوازی میداد مانند آواز گرگره که در دولاب چاه است صدا میکند
و برگشت تا بموضع نماز آمد و امیر المؤمنین ع نماز عصر را بجا آورد بعد از آن فرمود ای جویریه اذان نماز مغرب را بگو من اذان گفتم دیدم آفتاب را
که مانند اسب بتندی در برگشت بعد از آن نماز مغرب را بجای آورد بعد از آن فرمود اذان نماز عشا را بگو و در آن وقت من گفتم بخدای کعبه که تو وصی
رسول خدا ص تا سه نوبت بحقیقت که گمراه شد و هلاک و کافر گردید کسیکه مخالفت تو نمود **شانزدهم** شیخ ابو علی طبرسی در کتاب
اعلام الوری و شیخ مفید در کتاب ارشاد روایت کرده اند که آنحضرت اراده عبور از فرات بزمین بابل نمود اول خود با فوجی از اصحاب
عبور فرمود و نماز عصر را بجماعت در وقت ادا کرد و بسیاری از مردم بگذرانیدن چارپایان و احمال و اثقال خود مشغول بودند تا آفتاب غروب
کرد و نماز عصر از ایشان فوت شد و چون از امور خود فارغ گشتند با یکدیگر گفتند و از نماز خود یاد کردند و چون این سخن بسمع مبارک
امیر مؤمنان رسید از پروردگار منان رد شمس را برای ایشان طلبید تا نماز را در وقت خود گذارند و دست از این گفتگو بردارند خداوند
اکرم سؤال او را اجابت داشته و آفتاب را بجای وقت عصر در گردانید تا آنکه بر بالای کوهی که هنگام نماز عصر بود رسید و چون سلام نماز دادند

آفتاب بحال مظهر غروب کشید و آوازهای عجیب و غریب از آن بگوش مردم رسید که از آن ترسیدند و آوازها بتسبیح و تهلیل و استغفار
و حمد خدا بر نعمتهائیکه آشکار گردانیده بود میان ایشان بلند کردند و این خبر بهر جا عالم برفت و در میان مردم منتشر شد **هفدهم**
مسجد شمس که تا این زمان آباد و همه کس دیده و شنیده است پس از آن روز بنا شد و در همان موضع و بنا کردند و بنام آفتاب بنا
نمودند و در تاریخ عرب بقصه آنرا شرح نقل کرده است **هجدهم** ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود از کتاب ابن بابویه و کتاب
ابو القاسم بستی و کتاب قاضی ابو عمرو احمد از جابر و انس روایت کرده اند که جماعتی از عمر عیب جوئی از علی کردند سلمان ره بایشان
گفت که یاد ندارید آنروز که تو و ابو بکر و من و ابوذر در خدمت رسول خدا ص بودیم رسول خدا شمله بر ما پهن کرد و هر یک
از ما را بطرفی از آن شمله جا داد بعد از آن دست علی را گرفت و در وسط آن شمله نشانید بعد از آن فرمود ای ابو بکر ای ابو بکر بر
خیز و سلام کن بر علی بامامت و خلافت مسلمانان و همچنین هر یک از ما را چنین امر کرد بعد از آن بعلی فرمود برخیز و بر این نور یعنی
آفتاب سلام کن امیر المؤمنین ع فرمود ای نیر روشن خدا بر تو سلام آفتاب بسخن آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله و وصی
رسول و حدیث تمام میر باب سخن گفتن آفتاب که باب چهار صد و یازدهم است در حدیث چهارم مذکور خواهد شد **فقیر گوید**
تکلم نمودن آفتاب برگشتن او برای آنجناب بمرتبه الا از باب معجزات مشهوره آن بزرگوار است که عامه و خاصه بطرق بسیار نقل
کرده اند از آنجمله قریب بسی روایت از علمای سنی الی الآن بنظر این فقیر رسیده و اکنون آنچه در این مقام ضبط این است که در کتاب
بحر الفوائد از کتاب شرح آثار طحاوی که از اعاظم علمای ابو حنیفه است نقل کرده است که جمیع روات حدیث رد شمس را توثیق نموده و از
کتاب شفای قاضی عیاض مالکی نیز نقل کرده است و از کتاب مناقب شیخ ابو سعید کازرونی شافعی نیز روایت نموده و از کتاب میزان
الاعتدال ذهبی نیز خبر داده است و همچنین محقق مجلسی در کتاب بحار الانوار از مناقب ابن مردویه و تفسیر ثعلبی و خصایص نطنزی
و از بعضی خطیب و تاریخ جرجانی و کتاب رازی و کتاب حسکانی و کتاب حسن بن شاذان از سلمان فارسی و کتاب ابو بکر شیرازی از حسن
بصری و ام هانی روایت نموده و حسن در کتاب خود گفته است که چند مرتبه آفتاب برای آنجناب برگشت یکی بروایت سلمان دوم روز
بساط سوم روز خندق چهارم روز حنین پنجم روز قرقیسیا ششم روز براثا هفتم روز غاضریه هشتم روز نهروان نهم روز
بیعت رضوان دهم روز صفین یازدهم در نجف اشرف دوازدهم در بنی مازن سیزدهم در وادی عقیق چهاردهم بعد از احد
فقیر گوید ابن بابویه در امالی رد شمس را در صهبا نقل کرده و کلینی در کتاب کافی مسجد فضیخ مدینه را روایت نموده پس بنابر
این شانزده نوبت رد شمس برای آنجناب شده باشد زیرا که جمیع راویان یا مکان رد شمس را در روایت خود معین کرده اند و این روشن
دلیلی است بر تعدد و وقوع و صدور این معجزه از آنجناب و انکار و تعدد این عین حماقت و بیخردی بلکه ضلالت و عناد و گمراهی است
و از این روشنتر این است که علامه حلی در کشف الیقین رد شمس را برای واعظی که بمدح علی ع مشغول بود دعوی تواتر نموده است و ابن حجر
عسقلانی که از متعصبان عامه است در کتاب صواعق محرقه بعد از قبول روایت رد شمس همان حکایت واعظ را از جمعی از مشایخ عراقین از
برای تایید صحت روایت خود نقل می نماید که ایشان خود بچشم دیدند که واعظ ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ بعد از عصر حاضر بوده و الله
و خود برای العین دیده اند که آن واعظ حدیث رد شمس را بگوش هوش سامعان رسانید و سخن بمدح علی ع و فضایل و مناقب اهل بیت
رسول خدا ص منتهی گردید تا وقتیکه آفتاب بحوالی مغرب رسید و افق تاریک گردید بحدیکه حضار گمان نمودند که آفتاب غروب نمود و چون
نقل واعظ تمام و سخنان او ناگفته ماند همه بالای منبر ایستاد و با آفتاب اشاره نموده و این بیت بدیهه برخواند لا تغربی یا شمس حتی ینتهی
مدحی لآل المصطفی و لنجله و اثنی عنانک ان اردت ثنائهم انسیت یومک اذ رددت لاجله ان کان للمولی وقوفک فلیکن هذا الوقوف
لخیله و لرجله ای آنکه تو خود شنیدی چنانکه ادای ظاهر تو هم صحیح شد بی شک این عصر که مدح و ولاء رسول بر دامن جمال سکون
گر یافتی و آفتاب مدتی در افق توقف نمود تا واعظ بطول خود وعظ را تمام نمود **باب چهار صد و هشتم** در سخن گفتن آفتاب با حضرت
امیر المؤمنین ع از روایات عامه و در آن سه حدیث است **اول** صدر الائمه عند المخالفین موفق بن احمد الخوارزمی الخطیب در کتاب فضایل
بسند صحیح روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی بن ابیطالب ع فرمود یا علی با آفتاب سخن گوی که با تو سخن میگوید علی ع فرمود السلام علیک
ایها العبد المطیع لله تعالی آفتاب در جواب آنجناب گفت و علیک السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین یا علی جایگاه تو
و شیعیان تو در بهشت است یا علی اول کسیکه سر از خاک بر آرد محمد است بعد از آن تو و اول کسیکه زنده شود محمد است بعد از آن تو

لو بیت و معمر یعنی تو لحق تو لعلی است و حق بدست او و با او است و همه قریش و فریه حاضر بودند همگی شنیدند تشتم چون برای انحضرت از غیب
سطل امد انحضرت وضو کرد فرمود تو کیستی گفت منم افتاب تابنده هفتم چون وفات انحضرت رسید افتاب بر امد و بر انحضرت سلام کرد و با ان
حضرت عهدها کرد و حضرت نیز با او عهدها فرمود **باب چهارصد و دهم** در سخن گفتن اصحاب کهف با علی از روایات عامه
و در ان پنج حدیث است **اول** ابو الحسن فقیه بن مغازلی شافعی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که گفت بساطی از خندف برای رسول
خدا هدیه اوردند پس فرمود ای انس این بساط را بگستران من از راهم کردم بعد از ان فرمود ده نفر را بخوان ایشان را بخواندم چون امدند امر
فرمود که بر ان بساط نشستند بعد از ان علی را بخواند و زمانی دراز با او راز گفت پس علی برگشت و بر بساط نشست بعد از ان فرمود ای باد ما را
بردار باد ما را برداشت گوید ان بساط ما را با داعی میبرد بعد از ان فرمود ای باد ما را بر زمین بگذار بعد از ان فرمود میدانید اکنون شما
در کجا هستید گفتیم نه فرمود این موضع اصحاب کهف و رقیم است برخیزید برادران خود سلام کنید ما یکیک برخواستیم و بر ایشان سلام
کردیم ایشان جواب نگفتند علی خود برخواست و گفت السلام علیکم معاشر الصدیقین و الشهدا گوید پس جواب گفتند و علیک السلام
و رحمة الله و برکاته از او پرسیدیم چه جواب سلام ترا باز دادند و جواب سلام ما را ندادند گوید علی از اصحاب کهف پرسید چرا جواب سلام
برادران مرا باز نگفتید گفتند ما گروه صدیقان و شهدائیم و بعد از مردن با کسی سخن نگوئیم مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر بعد از ان باد را
امر کرد و ایشان را برداشت و پوست بر ما انکه فرمود ضعینا ای باد ما را بر زمین بگذار د چون ما را بر زمین گذاشت دیدیم ما در حره هستیم
گوید علی فرمود ما باخر رکعت نماز رسول خدا خواهیم رسید چون امدیم دیدیم رسول خدا در اخر رکعت است و این ایه را میخواند ام حسبت ان اصحاب
الکهف و الرقیم کانوا من ایاتنا عجبا **دوم** ثعلبی در تفسیر خود همین حدیث بساط را ذکر نموده و زیاد کرده است در ان که بعد از ان
باز بخواب رفتند و بیدار نشوند تا اخر الزمان هنگام خروج مهدی قائم و انحضرت بر ایشان سلام میکند و خدای تعالی ایشان را بجواب سلام
انحضرت گویا گرداند و جواب انحضرت را گویند و باز بخواب روند و در خواب باشند تا روز قیامت **سیم** مجاهد از ابن عباس روایت کرده است
که روزی رسول خدا علی را طلبید و فرمود بساطی بر زمین بیار و انحضرت بساطی حاضر کرد رسول خدا ابو بکر را طلبید و او را بر گوشه اول ان
بساط نشانید بعد از ان عمر را بخواند و او را بر گوشه دویمی نشانید بعد از ان عمار را بخواند و بر گوشه سیمی نشانید بعد از ان سلمان را طلبید
و بر گوشه چهارم نشانید بعد از ان علی را خواست و در وسط ان بساط نشانید بعد از ان دست بسوی اسمان بلند کرد و عرض کرد بخداوندا
امر فرما که باد را که در اطاعت سلیمان بن داود باشد اطاعت کند را اکنون رخصت ده که این بساط را از زمین بر دارد و بلند کند پس باد
ملایم و بی بیم وازادروزیدن گرفت و بساط را بهوا برداشت و در بلاد روم در نزد اصحاب کهف که بخدای خود ایمان اورده بودند بر زمین گذاشت
اصحاب بیکدیگر نگاه منکر کردند علی فرمود چه شده است شما را که بیکدیگر نگاه میکنید گفتند یا ابا الحسن ما در کجائیم فرمود ما در ولایت
روم در نزد اصحاب کهف که بپروردگار خود ایمان اوردند پس ابو بکر برخواست و بنزدیکی در غار امد و زمانی دراز گوش فرا داشت همه شنیدند که
از اهل کهف شنید گفت السلام علیکم یا اصحاب الکهف ای جوانان که بپروردگار خود ایمان اوردید احدی از ایشان جواب نداد ابو بکر باز
گشت و بجای خود بنشست پس عمر و همچنین عمار و سلمان بدستور برخواستند و رفتند و بر گشتند و جوابی نشنیدند بعد از ان علی مرتضی
برخواست و بنزدیکی غار رفت و گوش فرا داشت و همه شنیدند که از انها شنید و فرمود السلام علیکم یا اصحاب الکهف فتیة امنوا بربهم
گفتند و علیک السلام یا وصی رسول الله ما مامور نیستیم که احدی را جواب بگوئیم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر را پس بر تو از ما سلام باد و محمد را از ما سلام
پس علی برگشت و بجای خود بنشست بعد از ان دست بسوی اسمان بلند کرد و گفت خداوندا دعای پیغمبر خود را مستجاب کن و دعائی بخواند پس
بادی ملایم وزیدن گرفت و بساط را برداشت بجانب مدینه اورد و در نزد رسول خدا بر زمین گذاشت علی عرض کرد یا رسول الله اصحاب کهف
ترا سلام میرسانند میگفتند ما مامور نیستیم که جواب بگوئیم احدی را مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر را رسول خدا فرمود بشارت باد ترا یا علی قسم بانکسیکه
مرا بحق بنبوت مبعوث گردانیده است که خدای تعالی ترا تفضیل داده و گرامی داشته است بر جمیع امت من **چهارم** ابو القاسم علی بن موسی بن طاوس در
کتاب سعد السعود از جزو چهارم از تفسیری که تالیف ابو اسحق ابرهیم احمد قزوینی است در تفسیر سوره کهف باسناد خود از محمد بن ابو یعقوب حوال
بسند و بسوی از انس بن مالک روایت کرده است که بساطی از قریه که از اهل هند به نکو بند برای رسول خدا هدیه اورده بودند و علی و ابو بکر و عمر و عثمان
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد برابالای ان نشستند رسول خدا بعلی فرمود بگو ای باد ما را بردار علی حسب الفرموده گفت ای باد ما را بردار
باد ایشان را با ان بساط برداشت تا نزد اصحاب کهف اورد و ابو بکر و عمر بر ایشان سلام کردند جواب ندادند بعد از ان علی برخواست و بر ایشان

سلام کرد جواب وی را باز دادند ابو بکر گفت یا علی چرا جواب ترا باز دادند و جواب ما را نگفتند علی از ایشان پرسید که چرا جواب ایشان را باز ندادید
گفتند ما جواب احدی را بعد از مرگ نگوئیم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر بعد از ان علی فرمود ای باد ما را بردار باد ما را برداشت بعد از ان فرمود
ای باد ما را بر زمین بگذار ما را بر زمین گذاشت علی پای خود بر زمین زد کنده ای بهم رسید و اب امد علی از ان اب وضو کرد و ما نیز وضو کردیم بعد
از ان باز باد فرمود احملینا باد ما را برداشت و بمدینه رسانید و رسول خدا در نماز بود و این ایه را میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم
کانوا من ایاتنا عجبا و چون رسول خدا از نماز فارغ شد فرمود یا علی مرا از سیر خود خبر میدهید یا میخواهید من شما را خبر دهم عرض کردند یا رسول
الله تو ما را خبر ده انس گوید رسول خدا انچه بر ما گذشته بود همه را باز گفت چنانکه گویا همه جا با ما بود **پنجم** صاحب ثاقب المناقب از
راویان عامه از معمر از زهری از قتاده از انس روایت کرده است که گفت روزی در خدمت رسول خدا در مسجد بودم و از برای انحضرت بساطی هدیه
اورده بودند رسول خدا فرمود علی بن ابی طالب را بنزد من حاضر کن من علی را بخواندم بعد از ان فرمود ابو بکر و عمر و جمیع صحابه را حاضر کن من بفرموده
عمل کردم همه را حاضر کردم پس مرا فرمود تا ان بساط را بگسترانیدم بعد از ان علی را خواست و فرمود برو روی این بساط بنشین و ابو بکر و عمر و
عثمان را نیز امر کرد تا با علی بر روی ان بساط نشستند و من نیز نشستم و چون هر یک بجای خود قرار گرفتند فرمود یا ابا الحسن بصبا بگو مرا بردارد
خدای تعالی خلیفه من است بر شما و او کافی است و نیکو وکیلی است انس گوید انحضرت امیر المومنین بفرموده رسول رب العالمین باد گفت
مرا بردار و میا بانکسیکه محمد را بحق بنبوت فرستاده اگر زمانی نگذشت که ما در هوا بودیم بعد از ان علی ندا کرد ای باد ما را بر زمین
بگذار دیدیم که در زمینیم پس علی رو بجانب ما کرد و فرمود میدانید که اکنون در کجا هستید در نزد که فرود امده اید گفتند نه یا امیر المومنین
فرمود اکنون شما در نزد اصحاب کهف و رقیمید که از ایات عجیبه الهی اند هر که میخواهد بر ایشان سلام کند برخیزد اول ابو بکر برخواست و بر
ایشان سلام کرد جواب ندادند بعد از ان عمر برخواست و بر ایشان سلام کرد باز جواب ندادند و همچنین یکیک از اصحاب برخواستند
و سلام کردند جوابی نشنیدند تا انکه حضرت امیر المومنین برخواست و ندا کرد السلام علیکم ایها الفتیة فتیة اهل الکهف و الرقیم الذین
کانوا من ایاتنا عجبا گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته ایها الامام و خاتم سید الانام محمد و چون قوم کلام ایشان را با حضرت امیر
المومنین شنیدند گفتند یا ابا الحسن بحق پسر عم محمد از ایشان سوال کن که چرا جواب سلام ما را باز ندادند پس فرمود ای جوانان چرا جواب
سلام اصحاب رسول خدا را باز ندادید گفتند یا ابا الحسن ما ماموریم که سلام نکنیم مگر بر پیغمبر یا وصی پیغمبر و تو بهترین اوصیا و پسر عم
بهترین انبیائی و نوید امامان هدایت یافته و شوهر فاطمه سیده زنان عالمیان از اولین و اخرین و تو کشاینده دست و پا سفیدان
بسوی بهشت برین و چون سخن ایشان تمام شد علی ما را امر کرده تا بر بساط نشستیم بعد از ان با صبا ندا کرد که احملنی مرا بردار و خود را در
هوا دیدیم چندانکه خدا خواست بعد از ان فرمود ما را بر زمین بگذار و دیدیم که در زمینیم پس انحضرت زمین را با پای خود کود کرد و چشمه
اب از انجا بیرون امد فرمود وضو کنید از برای نماز که ما بنماز عصر رسول خدا خواهیم رسید گوید از ان چشمه وضو کردیم بعد از ان باد را امر
کرد ما را برداشت بعد از ان امر کرد ما را بر زمین گذاشت خود را در مسجد رسول خدا دیدیم و انحضرت یک رکعت از نماز بجا اورده بود ما تمام
خود را با انحضرت بجای اوردیم و بر رسول خدا سلام کردیم انحضرت رو بجانب ما کرد و فرمود ای انس تو برای من نقل میکنی یا من برای تو عرض
کنیم یا رسول حدیث تو بهتر است از حدیث من پس انحضرت انچه گذشته بود همه را نقل کرد چنانکه گویا با ما بود بعد از ان در عقب ذکر این
حدیث گفته است علی بن موسی طاوس گوید این حدیث را از طرق متکثره بسیار روایت کرده اند و ما اینها در اینجا ذکر کردیم بسبب انکه از رجال
عامه بوده و ایشان متهم نیستند در انچه ما از ایشان نقل میکنیم در حق مولای خود علی از ذکر امامت انحضرت **باب چهارصد و یازدهم**
در سخن گفتن اصحاب کهف با علی از روایات خاصه و در ان پنج حدیث است **اول** ابن طاوس پس از ذکر حدیث سابق فرموده است ابن فضل
است در انچه ما ذکر میکنیم را از مجلد دیگر از ترجمه کتابی که مشتمل است بر ایاتی که در شان امیر المومنین علی بن ابی طالب نازل شده اند با تفسیر معانی
ان ایات از قران عظیم و اول ان مجلد خطبه ایست و اول ان خطبه این است الحمد لله المستحق للحمد و نام مصنف را ذکر نکرده است و ما ذکر میکنیم
از ان حدیث بساط را بروایتی که در این کتاب یافته ایم و محتمل است که ان یکی از روایات باشد و انس بن مالک مختصرا روایت کرده است و جابر بن عبد الله
الانصاری مفصلا و مشروحا و محتمل است که حمل بساط دو نوبت شده باشد و هر یک انچه دیده اند روایت کرده اند و این حدیث در وجهه تام
از فاطمه سلام و ذکر این ششم از ان کتاب مذکور است که احمد بن محمد بسند خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که روزی رسول
خدا بر ورود احمد و ما در مسجد انحضرت بودیم فرمود کیست در اینجا عرض کردم من یا رسول الله و سلمان فارسی فرمود ای سلمان برو و مولای

باب چهارصد و یازدهم

بگو علی را حاضر کن جابر گوید سلمان برفت و او را با شتاب از منزل بیرون آورد و چون بخدمت آن سرور آمد بخواست تا علی را خلوت کرد و بجوی ایشان
بطول انجامید و پوست عرق از روی رسولخدا میریخت مانند مروارید و از نیکوئی میدرخشید بعد از آن رسولخدا از مجلس برخاست و بنشست
و فرمود یا علی شنیدی آنچه بتو گفتم و نگاهداشتی عرض کرد بلی یا رسول الله جابر گوید بعد از آن بمن التفات کرد و فرمود ای جابر ابوبکر و عمر و
عبدالرحمن عوف را نزد من حاضر کن پس برخاستم و رفتم و همه را حاضر کردم پس فرمود ای سلمان نزد مادر خود ام سلمه برو و بساط خیبری که نزد او
باشد نزد من بیاور جابر گوید سلمان رفت پس از لحظه آن بساط را حاضر کرد پس رسولخدا بسلمان فرمود تا آن بساط را بگسترانید بعد
از آن بابوبکر و عمر و عبدالرحمن فرمود هر یک از شما بر گوشه از آن بساط بنشینید ایشان بفرموده رسولخدا نشستند بعد از آن رسولخدا با
سلمان خلوت کرد و با او رازی گفت و سخنی در گوشش بگفت و باو فرمود در گوشه چهارمی بساط بنشین سلمان آمد و بنشست بعد
از آن علی را امر فرمود تا در وسط آن بساط نشست پس باو فرمود یا علی بخیر ترا بان امر کردم بگو قسم بآنکسیکه مرا بنبوت بحق فرستاده است که اگر بگوئی
نگوئی مگر آنکه راه دور است پس علی لبهای خود را حرکت داد دیدیم بساط بحرکت آمد و ایشان را ببرد جابر گوید از سلمان پرسیدم آن بساط شما را بکجا
برد گفت بخدا سوگند که ما هیچ نفهمیدیم مگر آنکه خود را در بالای کوه بلندی دیدیم و بر در غار اصحاب کهف فهمیدیم سلمان گوید من برخواستم
و بابوبکر گفتم رسولخدا امر کرده است که تو در این غار اصحاب کهف که خدا تعالی در قرآن مجید ذکر فرموده است بخوانی ابوبکر برخواست و باواز
بلند ایشان را فریاد کرد کسی جواب نداد بعد از آن بعمر گفتم برخیز و فریاد کن ایشان را چنانکه ابوبکر فریاد کرد عمر نیز برخواست و فریاد زد احدی از
آنها جواب نگفت بعد از آن من خود برخواستم و باندای دلکش ایشان را صدا زدم جواب ندادند بعد از آن بعلی ابن ابیطالب عرض کردیم یا اباالحسن برخیز و در این غار ایشان را صدا
بزن و ایشان را بخوان که رسولخدا امر کرده است که ترا باین امر کنیم چنانکه ایشان را امر کردیم علی برخواست و باواز خفی ایشان را صدا زد دیدیم
در غار باز شد و میان غار نظر کردیم دیدیم نوری از آن غار مشتعل است و از روشنی دیده را خیره میکند و از آنجا عجیب و غریب را شنیدیم
و قوم بگریه نزدیک من بر ایشان ثابت بر ثوم که بکجا میروند باز کردند ایشان باز گشتند و گفتند ای سلمان این چه جا و چه مکان و چه راز است که بیش از
گفتیم این همان کهفی است که خدا تعالی در قرآن فرموده است و آنها را که در یک اصحاب کهف میدانند که خدا تعالی ایشان را جوانان مؤمن خوانده است
و مداومت علی آیات او بود و با ایشان سخن میگفت پس بجای خود برگشتند سلمان گوید علی سلام را اعاده کرد ایشان همگی گفتند و علیک
السلام و رحمة الله و برکاته و علی محمد رسول الله خاتم النبیین منا السلام ابلغه منا یعنی یا علی سلام را بر محمد خاتم انبیا برسان و باو بگو گواهی دادیم
از برای تو بنبوتی که خدا تعالی در سالهای انبیا قبل از بعثت تو ما را بان امر فرموده و گواهی دادیم برای تو بوصیت علی نیز سلام را اعاده کرد
همگی گفتند و علیک و علی محمد منا السلام گواهی میدهیم باینکه تو مولای ما و مولای هر کسی که بمحمد ایمان آورده است پس چون قوم این سخنان را
شنیدند و این فضیلت را دیدند شروع بگریه و زاری نمودند و طاقت ایشان طاق شد و از آنحضرت اعتذار جستند همگی نزد او آمدند و سر
مبارک او را میبوسیدند و میگفتند اکنون ما دانستیم که غرض رسولخدا از این بساط چه بوده و دست او را بآنحضرت دادند و مؤمنان بیعت
کردند بولایت او پس از محمد گواهی دادند و هر یک بجای خود بر بساط بنشستند و علی در وسط آن نشست و لبهای مبارک را حرکت داده بساط
خود بجنبید ما دانستیم که ما از بساط بر زمین بر آمدیم الا آنکه ما را بر در مسجد رسولخدا بر زمین گذاشت گوید پس رسولخدا بیرون آمد و فرمود
چگونه دیدید ای ابوبکر و عمر و شما آنچه علی گفت ما نیز گواهی میدهیم چنانچه اصحاب کهف گواهی دادند و ما ایمان میآوریم چنانچه ایشان ایمان آوردند
رسولخدا فرمود مگر سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون تا روز قیامت میگوئید انا کنا عن هذا غافلین و بخدا سوگند
اگر گردید بهدایت یافتید ما علی الرسول الا البلاغ المبین و اگر نکردید مختلف خواهید شد و کیست که خدا تعالی او را از شر اختلاف نجات دهد
نگاه دارد و هر که کتمان نماید آنچه را که شنیده باشد یا بشنود پای خود بر میگردد یعنی کافر میشود و بخدا ضرر نرساند و چگونه خلاف
صورت بندد پس از حجت و بینه و معرفت قسم بآنکسیکه مرا بحق فرستاده است که من مأمورم که شما را به بیعت علی امر نمایم با او بیعت کنید و او را اطاعت
نمائید بعد از من بعد از آن این آیه را تلاوت کرد یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی علی ابن ابیطالب عرض کردند
یا رسول الله ما با علی بیعت کردیم و اصحاب کهف بر او گواه شدند رسولخدا فرمود اگر درست کنید ابواب رحمت و نعمت خدا بر روی شما گشوده آید
و در دنیا و آخرت شما از آن بهره مند شوید و اگر شما از هواها و غرضها مختلف شوید اختلاف نمائید خیال فساد و عداوت در زمینه آید بود است که مانند بنی اسرائیل
عجل و سامری را ستایش کنید هر که بولایت علی چنگ در زند در روز قیامت مرا ملاقات کند و من از او خوشنود باشم سلمان گوید قوم بیکدیگر
نظر میکردند خدا تعالی در این آیه فرو فرستاد الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجواهم و ان الله علام الغیوب سلمان گوید دیدم رویهای

ایشان

ایشان زرد شد و بیکدیگر نگاه میکردند و خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و خدا تعالی بحق حکم میکند
و مؤلف فقیر از نهایت بغاوت برگشتن ایشان از آن دو حدیث دوال بود تا هنگام عصر در بیستم سید مرتضی در کتاب عیون المعجزات بسند خود از حضرت
صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که قصه سلیمان بن داود و بساط و حدیث اصحاب کهف و اینکه ایشان مرده اند یا
زنده در خدمت رسولخدا مذکور شد رسولخدا فرمود کدام یک از شما میخواهد که باب کهف را مشاهده نماید و بر ایشان سلام کند ابوبکر
و عمر و عثمان عرض کردند ما یا رسول الله پس آنحضرت فریاد زد که ای انس بن مالک دیدیم جوانی داخل شد با لباسهای معطر رسولخدا باو
فرمود برو و بساط سلیمان را برای من بیاور و آنجوان رفت پس از لحظه باز گشت و بساطی آورد چهل ذراع در چهل ذراع از موی سفید در صحن مسجد
بینداخت و غائب شد رسولخدا و لای خود بلال و ثوبان را امر کرد که این بساط را بمسجد برده بگسترانید ایشان چنین کردند پس آنحضرت
ایشان چنین کردند پس آنحضرت برخواست با ابوبکر و عمر و عثمان و سلمان فرمود هر یک از شما در گوشه از بساط بنشینید امیرالمؤمنین را امر فرمود
تا در وسط بساط نشست پس ندا در داد که یا منشیه ببر ایشان را تا آمد در زیر بساط و ما را بلند کرد تا آنکه بدر غاری که اصحاب کهف در آن بودند
بر زمین نهاد حضرت امیرالمؤمنین با بوبکر فرمود اول تو برخیز و بر ایشان سلام کن که تو شیخ قریشی ابوبکر عرض کرد یا علی چه بگویم فرمود بگو
السلام علیکم ایها الفتیة الذین آمنوا بربهم السلام علیکم یا نجباء الله فی ارضه ابوبکر بدر غار رفت و ندا درداد جواب نیامد امیرالمؤمنین
باو تعلیم کرده بود پس بر سر نوبت بگفت احدی او را جواب نداد بر گشت و بنشست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین جواب مرا باز ندادند حضرت امیرالمؤمنین
بعمر فرمود برخیز و بگو آنچه ابوبکر گفت عمر برخواست و سه نوبت باین نحو سلام کرد جوابی نشنید برگشت و بنشست امیرالمؤمنین بعثمان فرمود
برخیز و آنچه ابوبکر و عمر گفتند تو نیز بگو عثمان نیز سه نوبت بگفت و احدی با او متکلم نشد بیامد و بنشست امیرالمؤمنین بسلمان فرمود برخیز
و بر ایشان سلام کن سلمان برخواست و بنحو آنها گفتم و تو نیز بگفت و از میان غار ندا آمد که گفت و انت عبد امتحن الله قلبک بالایمان و انت من
خیر و الخیر و لکنا امرنا ان لا نرد الا علی الانبیاء و الاوصیاء یعنی تو ای سلمان بنده هستی که خدا تعالی قلب ترا بحلیت ایمان امتحان کرده است
و تو شکی … و لکن ما مأموریم که رد سلام نکنیم مگر بر پیغمبران و وصی پیغمبران سلمان آمد و بنشست پس حضرت امیرالمؤمنین
و مولای متقیان از جای برخواست و فرمود السلام علیکم یا نجباء الله فی ارضه الموفین بعهده نعم الفتیة انتم چون کلام حضرت را بشنیدند آواز
جماعتی از میان غار بر آمد که و علیک السلام یا امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین فاز والله من والاک و خاب من عاداک حضرت
امیرالمؤمنین با ایشان فرمود چرا اصحاب مرا جواب باز ندادند عرض کردند یا امیرالمؤمنین ما زنده گانی هستیم که از تکلم ممنوعیم و جواب نمیگوئیم مگر
پیغمبر را یا وصی پیغمبر را و سلام بر تو و بر اوصیا بعد از تو تا قیامت باد ظاهر کرد رحمت خدا بر دست ایشان بعد از آن همه گفتند امیرالمؤمنین
منشیه را امر کرد و بساط را از زمین برداشت و بمدینه برگردانید ایشان را الا اینکه بودند بهمان نحوی که نشسته بودند و رسولخدا آنچه بر ایشان
گذشته بود همه را برای ایشان نقل کرد قال الله تعالی اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا فقیر
گوید مراد از فتیه در آیه شریفه و در فقرات تسلیم و تحیت آنچه مذکور شد همه بمعنی جوانمرد و مؤمن هست نه جوان بمعنی ظاهر چنانچه در روضه
کافی از حضرت ابیعبدالله روایت کرده است که بشخصی فرمود فتی در این آیه چه معنی دارد آنشخص عرض کرد فتی در اینجا بمعنی جوان است فرمود چنین
نیست که تو میگوئی بلکه فتی بمعنی مؤمن است زیرا که اصحاب کهف همه پیر بودند نه جوان و خدا تعالی بجهت ایمان ایشان را فتیه نام نهاد و همچنین در تفسیر
عیاشی از سلیمان بن جعفر نقل است که حضرت جعفر بن محمد فرمود یا سلیمان من الفتی قلت جعلت فداک الفتی عندنا الشاب قال اما علمت ان اصحاب الکهف کانوا
کلهم کهولا فسماهم الله تعالی فتیة بایمانهم یا سلیمان من امن بالله و اتقی هو الفتی محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر خود بسند خود از عمر بن
سمر روایت کرده است که حضرت ابیعبدالله فرمود رسولخدا ابوبکر و عمر و علی را امر کرد که بجانب کهف و رقیم روند و فرمود تا ابوبکر وضو کند
و پاهای خود را پاکیزه نماید دو رکعت نماز بجای آورد و سه نوبت ایشان را ندا کند اگر جواب دادند و الا عمر چنین کند اگر او را جواب دادند و الا
علی چنین کند پس هر سه برفتند و آنچه آنحضرت ایشان را امر کرده بود بجا آوردند ابوبکر و عمر را جواب ندادند پس علی برخواست و آنچه مأمور بود بجا
آورد و ایشان را ندا درداد جواب او را باز دادند و گفتند لبیک لبیک تا سه نوبت علی با ایشان فرمود چرا آواز اول و دوم را جواب نگفتید و آواز
سوم را جواب گفتید گفتند ما مأموریم که جواب نگوئیم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر را بعد از آن بخدمت رسولخدا مراجعت کردند رسولخدا از
ایشان سؤال کرد ایشان آنچه گذشته بود عرض کردند رسولخدا صحیفه سرخ رنگی بیرون آورد و فرمود شهادت خود تان را بخط خودتان در این نامه
مرقوم دارید پس آنچه دیده و شنیده بودند … پس خدا تعالی این آیه را فرو فرستاد ستکتب شهادتهم و یسئلون یوم القیمة الآیة چهارم … ابن شهرآشوب

در کتاب مناقب از کتاب ابن بابویه و ابوالقاسم بستی و قاضی ابو عمر احمد بن ... زجاج روایت کرده اند که جماعتی در حضور عمر در حق علی سخنان ناروا
میگفتند سلمان در آنجا بود گفت ای عمر آیا یاد داری روزی که تو و ابوبکر و من و ابوذر در نزد رسول خدا بودیم و از برای ما فرشی یک بساط
و هر یک از ما را امر کرد تا بر گوشه از آن بنشینیم و دست علی را گرفته بر وسط آن فرش بنشاند و گفت ای ابوبکر برخیز و بر علی بن ابیطالب
با امامت و خلافت مسلمانان سلام کن و همچنین هر یک از ما را امر کرد که بر او بخلافت و امامت سلام کردیم بعد از آن گفت تو برادر آفتاب
سلام کن امیرالمؤمنین عم فرمود ایتها الآیة المشرقة السلام علیک آفتاب بزبان فصیح گفت و علیک السلام یا ولی الله و وصی رسوله بعد از آن
رسول خدا دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا عطا کردی برادرم سلیمان بنده خالص خود پادشاهی و مسخر کردی از برای او باد را که
در یک شب یکماه راه و در یک روز یکماه راه طی میکرد خداوندا این باد را بفرست که این اصحاب مرا بنزد اصحاب کهف ببرد و ما را امر فرمود که بر اصحاب
کهف سلام کنیم پس علی عم فرمود ای باد ما را بردار پس ما را بهوا در آورد و دیدیم و رفتیم چندانکه خدا خواست بعد از آن فرمود ای باد ما را بر زمین بگذار
ما را بنزد کهف بر زمین نهاد پس هر یک از ما برخواست و بر ایشان سلام کرد جواب ندادند پس علی برخواست و گفت السلام علیکم یا اصحاب الکهف
پس شنیدیم که گفتند و علیک السلام یا وصی محمد ما جماعتی هستیم که از زمان دقیانوس در اینجا محبوسیم علی از ایشان پرسید چرا جواب
سلام اصحاب مرا باز ندادید گفتند ما جوانانی هستیم که رد نمی کنیم و جواب نمی گوئیم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر را و تو وصی خاتم پیغمبران و خلیفه
رسول پروردگار عالمیانی بعد از آن فرمود هر یک بجای خود بنشینید ما هر یک بجای خود نشستیم و قرار گرفتیم بعد از آن فرمود ای باد ما را
بردار ما را برداشت و در هوا دیدیم و رفتیم بجائیکه خدا خواست بعد از آن فرمود ای باد ما را بر زمین بگذار ما را بر زمین گذاشت ما خود را در مسجد
رسول خدا دیدیم و آنحضرت یکرکعت از نماز صبح کرده بود و آن بساط را اهل ... اوده بودند که کهف ... بلاد ... موضعی که
[illegible] ... واقع شده است ... مشهور است و در خبری رسیده است که ...
... چون معجزات علی را ... اسلام ... فوق بساط ... ام حسبت ان اصحاب الکهف
پنجم ابن شهر آشوب از سالم بن ابی جعده روایت کرده است که گفت در بصره در مجلسی که انس بن مالک در آنجا بود نشستم و انس برای مردم
حدیث میکرد دیدم مردی برخواست و گفت ای صاحب رسول خدا این برص که در تو مشاهده میکنم از چیست حال آنکه پدر من از رسول خدا نقل
کرد که مؤمنان به برص و جذام مبتلا نمیشوند انس سر در پیش افکند و اشک از دیدهایش روان شد پس از لحظه سر برآورد و گفت دعای بنده صالح
حق بر من مستجاب گردید چون این سخن بگفت مردم از هر جانب برخواستند و بگرد وی در آمدند و گفتند بچه گفتی برای ما بیان کن انس گفت از این
سخن درگذرید ... هر چند التماس نمودند فائده نبخشید مردم ابرام زیاده کردند چون از تحاشی فائده ندید ناچار گفت ... و گفت
بجای خود بنشینید تا بگویم و حدیثی که سبب این برص است برای شما بیان کنم پس گفت بشنوید و بدانید که بساطی ... برای رسول خدا ... هدیه
از جانب مشرق ... رسول خدا امر فرمود تا ... نفر را حاضر کنم چون حاضر شدند علی را امر کرد که ایشان
بر آن بساط بنشاند و ... اصحاب کهف ... و مرا فرمود که تو نیز با ایشان برو تا هر چه ببینی مرا از آن خبر دهی بعد از آن
بعلی گفت یا علی باد را امر کن تا شما را بردارد علی با باد خطاب کرد که یا ریح احملینا ای باد ما را بردار چون باد بساط را برداشت بهوا برد علی گفت
بسم الله علی برکة الله ... ما خود را در هوا میدیدیم و از جائی بجائی میرفتیم تا آنکه ... فرمود یا ریح ضعینا ای باد ما را بر زمین بگذار
چون بر زمین قرار گرفتیم فرمود هیچ میدانید که در کدام زمین نشسته اید گفتیم خدا و رسول و وصی او بهتر میدانند گفت این مکان اصحاب
کهف است برخیزید تا بر ایشان سلام کنیم پس با او برفتیم تا بنزدیک ایشان رسیدیم اول ابوبکر و عمر سلام کردند احدی از ایشان جواب نگفت بعد
از آن طلحه و زبیر سلام کردند و هر کدام از ایشان گفتند السلام علیکم یا اصحاب الکهف و الرقیم باز جوابی ندادند پس من پیش رفته گفتم السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته من انس خدمتکار رسول خدایم ای اصحاب کهف هیچ جوابی نشنیدم بعد از آن علی بن ابیطالب برخاست و گفت
السلام علیکم یا اصحاب الکهف و الرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا همه یکبار گفتند علیک السلام یا وصی رسول الله و رحمة الله و برکاته علی
از ایشان پرسید چرا جواب سلام اصحاب رسول خدا نگفتید و رد سلام ایشان نکردید گفتند ای خلیفه رسول خدا ما جوانانی هستیم که بپروردگار
خود ایمان در آورده ایم و خدا تعالی اسباب هدایت برای ما زیاد کرده است و ما را رخصت رد سلام نیست مگر بر پیغمبر یا وصی پیغمبر و تو
خاتم انبیا و سید اوصیائی پس فرمود ای اصحاب رسول خدا آیا شنیدید همه گفتند بلی یا امیرالمؤمنین فرمود اکنون بجای خود قرار گیرید پس ما
آمدیم و هر کسی بجائی که داشت بنشست پس فرمود یا ریح احملینا و باد بهمان روش ما را بهوا برد و سیر میکرد تا آنکه آفتاب غروب نمود پس امر کرد که

یا ریح ضعینا پس باد ما را فرود آورد بزمینی که بغیر از زعفران و گیاهی که از آن شجره کوئید دیگر چیزی نداشت و آب در آن سر زمین نبود گفتیم یا امیر
المؤمنین وقت نماز رسید و آبی نیست که بدان وضو کنیم پس آنحضرت برخاست و نگاهی کرد پس پای بر زمین زد دیدیم چشمه آبی پیدا شد
فرمود اینک آنچه میخواستید چون بر سر آن چشمه رفتیم آبی دیدیم در نهایت شیرینی و صفا از آن آب خوردیم و وضو کردیم فرمود اگر این آب نمی بود
جبرئیل از برای شما از بهشت آب حاضر میکرد پس نماز کردیم و او تا نصف شب بنماز و عبادت مشغول بود پس فرمود هر یک بجای خود قرار گیرید که نماز
صبح را یکرکعت از آن با رسول خدا خواهید دریافت پس بباد فرمود احملینا باد ما را برداشته بهوا برد و سیر میکرد تا آنکه وقت نماز صبح بمسجد رسول
خدا رسیدیم و در رکعت دویم نماز را دریافتیم و یکرکعت اول گذشته بود نماز را تمام کردیم و چون از تعقیب نماز فارغ شدیم رسول خدا رو بمن کرده فرمود یا انس
تو میگوئی یا من بگویم آنچه دیدی و شنیدی عرض کردم یا رسول الله حدیث از دهان شما شیرین تر است پس آنحضرت ابتدا بسخن نمود آنچه از اول
تا باخر بما گذشته بود بنحوی بیان فرمود که گویا با ما بوده و چون حکایت را تمام کرد فرمود ای انس چون بپیری علم ازین گواهی ... خواهی داد گفتم بلی
یا رسول الله و چون آنحضرت رحلت فرمود و ابوبکر متولی امر خلافت شد امیرالمؤمنین در حضور جمعی کثیر از من پرسید ای انس حکایت روز
بساط و چشمه آب را نقل کن و گواهی ده آنچه را که رسول خدا با من فرموده بود گفتم یا علی پیر شده ام و آن همه چیزها را فراموش کرده ام فرمود
اگر از روی عمد پنهان نمائی و بخاطر داشته باشی و بعد از آنکه رسول خدا فرموده باشد کتمان نمائی خدا تعالی سفیدی در روی تو و آتشی در جوف تو و کوری
در چشم تو پدید آورد که هیچ ... از پنهان نتوانی داشت ... از آن مجلس برنخاستم مگر آنکه به مرض گرفتار شدم والحال قادر بر روزه ماه
مبارک رمضان نیستم طعام در معده من قرار نمی گیرد و با این حال بود تا در بصره بمرد کشی روایت کرده است که چون دعای امیرالمؤمنین در حق او
مستجاب شد و بمرض مبتلا گردید سوگند یاد کرد که بعد از این هیچ منقبتی و هیچ فضیلتی از آنحضرت کتمان ننماید فقیر گوید که در کتب
معتبره دیدم که اولاد انس همه مبروص میباشند والله اعلم **باب چهار صد و دوازدهم** در سطل و مندیل و قدس از
روایات عامه در این باب چهار حدیث است **اول** ابن مغازلی شافعی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا با ابوبکر و عمر فرمود
بنزد علی بروید تا آنچه شب گذشته بر او گذشته برای شما نقل کند و من نیز از عقب شما می آیم انس گوید ابوبکر و عمر رفتند و من نیز با ایشان رفتم چون
بدر خانه آمدند رخصت طلبیدند داخل شدند علی بیرون آمد ابوبکر گفت مگر امر تازه روی داده است ابوبکر گفت نه نیست مگر خیر رسول
خدا بمن و عمر فرمود بنزد علی بروید تا آنچه در این شب بر او گذشته باشد برای شما نقل کند رسول خدا نیز وارد شد و فرمود یا علی برای ایشان حدیث
کن آنچه امشب بر تو گذشته است عرض کرد شرم میکنم فرمود بگو ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستیکه خدا تعالی شرم نمی کند از سخن حق علی عرض
کرد مرا حاجت بغسل افتاد و صبح شده بود دیدم که نماز از من فوت شود حسن را بطرفی و حسین را بطرف دیگر بطلب آب فرستادم دیری شد و
نیامدند من اندوهگین و محزون شدم که ناگاه دیدم سقف خانه شکافته شد و سطلی از سقف خانه فرود آمد و بر آن مندیلی کشیده بود و چون
بر زمین نهاده شد پیش رفتم و مندیل را دور کردم و آن سطل را برداشتم دیدم آب است من تطهیر کردم و غسل نمودم و نماز گذاردم بعد از آن سطل
و مندیل بالا رفتند و سقف خانه بهم آمد رسول خدا فرمود آن سطل از بهشت بود و آب از نهر کوثر بود و آن مندیل از استبرق بهشت بود
کیست مثل تو یا علی که جبرئیل در این شب خدمت او کرد **دوم** صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسند خود از انس بن مالک روایت کرده
است که روزی رسول خدا با ابوبکر و عمر فرمود بنزد علی بروید و ماجرای شب گذشته را از او سؤال کنید تا برای شما نقل کند و من نیز از دنبال
شما می آیم گوید ابوبکر و عمر بنزد علی آمدند و رخصت خواستند علی بیرون آمد و گفت امر تازه روی داده است گفتند نه بلکه رسول خدا
ما را فرستاده است که برای ما نقل کنی آنچه امشب بر تو گذشته است پس رسول خدا آمد و فرمود یا علی برای ایشان نقل کن عرض کرد یا رسول
الله شرم میکنم از اینکه برای ایشان نقل کنم فرمود بگو که ان الله لا یستحیی من الحق علی گفت شب گذشته با مجامعت شدم حسن را از یکراه و حسین را
از راه دیگر بطلب آب فرستادم نیامدند تا وقت صبح مرا دریافت ترسیدم که نماز من فوت شود و باین سبب محزون بودم که ناگاه سقف شکافته شد
و سطلی و مندیلی بر روی آن کشیده فرود آمد و بر زمین نهاده شد من پیش رفتم و مندیل از سر آن برداشتم دیدم سطل پر از آب است پس خود را
تطهیر نمودم و غسل کردم و نماز گذاردم بعد از آن سطل و مندیل بالا رفتند و سقف خانه بهم آمد رسول خدا با علی و ابوبکر و عمر فرمود
آن سطل از بهشت بود و آب از آب کوثر بود و آن مندیل از استبرق بهشت بود و کیست مثل تو یا علی و حال آنکه جبرئیل در این شب خدمت تو
میکرد **سیوم** موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که روزی رسول خدا نماز عصر میکرد در رکوع رکعت اول طول
۱۹ چنانکه ما گمان کردیم که آنحضرت سهو کرده و غفلت نموده است بعد از آن سر برداشت و فرمود سمع الله لمن حمده بعد از آن نماز را مختصر کرد

باب چهار صد و دوازدهم
در این بعض ...

وسلام داد پس بجانب ما کرده و دو کاو مانند قماش بجا دیده بود که در میان آن کان باشد بعد از آن بر سر آن نوشته شد قامت خود را کشیده
چار پنجاه نور در روی مبارکش مسجد روشن شد بعد از آن بصف پیشین نگاه کرده و یکیک مردم را تفقد نمود بعد از آن بصف دوم نظر
انداخت بعد از آن بصف سیم را نگاه کرد و یکیک مردم را تفقد نمود بعد از آن صفوف برابر آنحضرت زیاد شده فرمود چرا پسر عم علی را نمی
بینم و او را ندا کرد که یا ابن عمی ای پسر عم من در کجائی علی کرم الله وجهه از آخر صفوف جواب داد که لبیک لبیک یا رسول الله پس رسول خدا باواز
بلند فرمود یا علی نزد من بیا راوی گوید که دیدم علی را که صفها را از هم درید و میامد و مهاجران و انصار همه گردنها کشیده بودند تا آنکه
مصطفی بمرتضی نزدیک شد رسول خدا فرمود چه چیز ترا از صف اول دور انداخت عرض کرد محتاج باب طهور بودم بمنزل فاطمه آمدم فریاد
کردم ای حسن ای حسین ای فضه هیچکس جواب ندا نداد دیدم هاتفی از پشت سر ندا در داد که یا ابا الحسن یا ابن عم النبی ملتفت شو چون ملتفت
شدم دیدم سطلی از طلای سرخ پر از آب و بر آن مندیلی کشیده مر آن مندیل را از روی سطل برگرفتم و بر دوش راست افکندم
و متوجه شدم تا آب برگیرم دیدم آب خود بدست من میریزد و مثل آن بی تطهیر کردم و وضو ساختم و آبی بود مانند کره نرم و شیرین و عسل و خوشبو
مشک بعد از آن ملتفت شدم ندانستم آن سطل و آن مندیل را که بر زمین گذاشت و کی از زمین برداشت رسول خدا در روی علی متبسم شد
و او را بسینه مبارک خود چسبانید و میان دو چشمش را بوسید بعد از آن فرمود یا ابا الحسن ترا بشارت کنم آن سطل از بهشت بود و آن آب و آن بل
که بر روی آن کشیده بود از فردوس اعلی بود و آنکه ترا مهیا نماز کرد جبرئیل بود و آنکه مندیل داد میکائیل بود و بانکسیکه جان محمد در دست
او است که پیوسته بر قبای تو بود تا تو بنماز من ملحق شدی آیا مردم تو را ملامت میکنند بر محبت تو و حال آنکه خدا
تعالی و ملائکه او دوست میدارند ترا از بالای عرش چهارم فقیه ابو الحسن شاذان در کتاب مائة منقبت از طریق عامه از ابن عباس روایت
کرده است که روزی رسول خدا نماز عصر را با ما بجا آورد بعد از آن از جای برخاست و فرمود هر که من و اهل بیتم را دوست میدارد در عقب من بیاید
ما همه بعقب آنحضرت رفتیم تا آنکه بمنزل فاطمه آمد در را آهسته بکوبید علی بیرون آمد و شمله پوشیده و دستش بگل آلوده بود رسول خدا
فرمود یا علی مردم را خبر ده از آنچه دیروز بر تو گذشت علی عرض کرد دیروز چاشت ما در نماز بهشت آب بود وقت نماز ظهر اراده طهارت نمودم
و آب حاضر نبود حسن و حسین را از پی آب طلب فرستادم دیر کردند نیامدند که ناگاه هاتفی ندا در داد که یا ابا الحسن بجانب راست
خود نظر کن چون نظر کردم سطلی معلق دیدم از طلا و در آن آبی بود از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر و بوی خوشی چون بوی گل از آن
بمشامم رسید من از آن آب طهارت کردم و چند جرعه از آن آشامیدم بعد از آن قطره از آن بر سرم چکید که برودت آن بقلبم اثر کرد رسول
خدا فرمود هیچ دانستی که این سطل از کجا بود عرض کرد خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود آن سطل از سطلهای بهشت بود و آن آب از نهر
طوبی بود یا آنکه فرمود از نهر کوثر بود و آن قطره که بر سرت چکید از زیر عرش خدا بود بعد از آن آنحضرت علی را بسینه خود چسبانید
و میان دو دیده او را بوسید و فرمود دوست من آنکسی است که دیروز جبرئیل خادم او بود **باب چهارصد و سیزدهم**
در سطل و ابریق از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است **اول** ابن بابویه بسند خود از ابو سفیان از انس روایت کرده است که گفت
در شبی ظلمانی که ابرها سیاه آسمان را فرو گرفته بود با دو نفر از اصحاب در خدمت رسول خدا بودیم بما فرمود بخانه علی بروید ما بدر خانه
او آمدیم یکی از ما آهسته در کوبید علی بیرون آمد و ازاری از ابریشم پوشیده و شمشیر رسول خدا را در دست گرفته فرمود مگر حادثه
روی داده است گفتیم خیر است رسول خدا ما را امر فرمود که نزد تو بیائیم و خود از عقب ما می آید که ناگاه رسول خدا تشریف آورد و فرمود یا علی
عرض کرد لبیک فرمود بچه در شب گذشته بر تو روی داد با اصحاب خبر بده علی عرض کرد یا رسول الله شرم میدارم که عرض کنم رسول خدا فرمود
ان الله لا یستحیی من الحق علی عرض کرد یا رسول الله شب از دختر رسول خدا جنابتی روی داد و آب در خانه نیافتم حسن و حسین را از هر طرف
بطلب آب فرستادم هر دو برفتند و دیر آمدند و من بر پشت خوابیده بودم دیدم هاتفی از سوی خانه ندا در داد که یا علی برخیز و این سطل را
بگیر و غسل کن دیدم سطلی پر از آب و مندیلی از سندس بر روی آن کشیده آن را گرفتم و غسل کردم و بدن خود را بمندیل خشک نمودم و باز
آن هر دو را گذاشتم دیدم آن سطل از زمین برکنده شد و بهوا بالا رفت و قدری از آن آب بر سر من بچکید که برودت آن را در دل خود
احساس کردم رسول خدا فرمود بخ بخ یا امیر المؤمنین صبح کردی در حالیکه جبرئیل خدمتکار تو بوده است آن آب از کوثر بود و آن سطل و مندیل
از بهشت بود جبرئیل چنین مرا خبر داد جبرئیل مرا چنین خبر داد تا سه نوبت **دوم** شیخ رجب برسی در کتاب خود
آورده است که علی بن ابیطالب در بعضی از غزوات بود و وقت نماز رسید و آبی که بدان وضو کند نیافت پس باسمان اشاره کرد و مردم همگی اینها

باب چهارصد و سیزدهم

نگاه میکردند جبرئیل و میکائیل هر دو نازل شدند و در دست جبرئیل سطلی از آب بود و در دست میکائیل مندیلی و آن سطل و مندیل را
در نزد امیر المؤمنین بر زمین نهادند حضرت از آن آب وضو کرد و با مندیل دست و روی خود را مسح نمود بعد از آن باسمان بالا رفتند و مردم همگی نگاه
میکردند **سیم** ثاقب المناقب بسند خود از ابو البختری از حضرت صادق از زید از انس روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین بمنزل
عایشه آمد و فریاد کرد ای فضه قدری آب بیاور تا وضو کنم احدی او را جواب نداد از آنجا بر خواست تا بخانه برود که هاتفی ندا در داد یا
ابا الحسن اینک آب حاضر است بگیر و وضو کن چون آنحضرت نظر کرد در جانب راست خود ابریقی پر از آب دید از طلای احمر وضو کرد بعد
آن ابریق بجای خود معاودت نمود و چون نظر رسول خدا بر آنحضرت افتاد فرمود یا علی این چه آبی است که قطرهای آن مانند مروارید از تو میچکد
عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد بمنزل عایشه آمدم و فضه را خواندم که برای من آب بیاورد تا وضو کنم احدی جواب نداد از آنجا باز گشتم
شنیدم هاتفی ندا کرد که یا علی اینک آب است بگیر و وضو کن من متوجه او شدم ابریقی از طلا پر از آب دیدم فرمود یا علی میدانی آن هاتف
که بود و این ابریق از کجا آورده بود گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود آن هاتف حبیب من جبرئیل بود و آن ابریق از بهشت بود و آن آب ثلثی
از مشرق بود و ثلثی از مغرب بود و ثلثی از بهشت پس جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله خدا ترا سلام میرساند و میگوید علی را از من سلام
برسان و بگو که فضه حایض بود رسول خدا گفت از خدا است سلام و بسوی او باز میگردد سلام و پاکیزه ترین کلام بعد از آن بجانب علی
کرده و فرمود ای حبیب من اینک جبرئیل از جانب رب جلیل آمد که خدا تعالی بر تو سلام میرساند و میفرماید که فضه حایض بود علی گفت اللهم بارک
لنا فی فضتنا یعنی خداوندا فضه ما را مبارک گردان **چهارم** ابن شهر آشوب در کتاب مناقب بسند خود از ابن عباس و حمید طویل از انس
مالک روایت کرده اند که روزی رسول خدا نماز میکرد و رکوع را بسیار طول داد چندانکه ما گمان کردیم که وحی بر او نازل شده چون سلام
نماز داد و تکیه بر محراب داده ندا کرد که علی بن ابیطالب کجا است علی در صف آخر نماز میکرد چون بخدمت رسول خدا آمد فرمود یا علی
بجماعت نرسیدی عرض کرد یا نبی الله بلال در گفتن اقامه نماز تعجیل کرد من حسن را فریاد کردم که آب وضو برای من حاضر کند کسی جواب نداد
دیدم هاتفی ندا در داد که یا ابا الحسن بجانب راست ملتفت شو چون نگاه کردم دیدم قدحی از طلا پر از آب و مندیلی بر بالای آن در آن است
و آن آب سفیدتر از برف و شیرین تر از عسل و نرم تر از کره و خوشبوتر از مشک است از آن آب وضو کردم و قدری از آن آشامیدم و قطره از
آن بر سرم چکید که خنکی آن در دلم اثر کرد و روی خود را بآن مندیل مسح نمودم بعد از آنکه آن آب خوب بجوی من در دست بجنت میشد و کسی را
ندیدم بعد از آن بخدمت رسول خدا آمدم و بنماز جماعت رسیدم ملحق گردیدم رسول خدا فرمود آن قدح از قدحهای بهشت بود و آن آب از
نهر کوثر بود و آن قطره از زیر عرش بود و آن مندیل از وسیله بود و آنکه بیاورد جبرئیل بود و آنکه بپوشانید میکائیل بود ای علی پس
جبرئیل دست بر روی زانوی من گذاشته بود و میگفت یا محمد اندکی توقف کن تا علی بیاید و جماعت ترا دریابد و احادیث در انواع معجزات
بسیار است که احصای آن نتوان نمود از طریق عامه و خاصه و همچنین معجزات یازده امام از اولاد آنحضرت هر کس زیاده از این میل داشته باشد رجوع
بکتاب مدینة المعاجز نماید که احادیث آن طالبان را کافی و مبین است ایشان را شافی و مقصود ایشان را وافی است و نظر بکثرت آنها زیاده از این
در این کتاب نقل نکردیم که باعث طول میشد **باب چهارصد و چهاردهم** در سد کردن درهای مسجد بغیر در خانه
علی از روایات عامه و در آن بیست و نه حدیث است **اول** مسند احمد حنبل عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است
که جمعی از اصحاب رسول خدا را درهای بود که از طرف مسجد باز بود روزی رسول خدا فرمود سد کنید این ابواب را مگر باب علی را گوید جماعتی در این
باب بعضی سخنان راندند این بگوش رسول خدا رسید بر خواست حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد از آن گفت اما بعد بدانید که من مامور
شدم به بستن این ابواب مگر باب علی و شنیدم که بعضی از شما در این باب سخن میگوئید بخدا سوگند که من سد بابی نکرده ام و نه فتح بابی
بلکه مامور شدم بامری از جانب خدا و پیروی امر خدا کردم **دوم** عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از یعقوب بن سهیل از ابو صالح از
پدرش روایت کرده است که عمر خطاب گفت خدا تعالی سه چیز بعلی عطا کرده است که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر بود از شتران سرخ موی همسایگی رسول
رسول خدا در مسجد و رایت در روز خیبر و سیومی را ابن سهیل که راوی حدیث است فراموش کرده **سیم** عبد الله بن احمد حنبل بسند
خود از ابن عمر روایت کرده است که گفت ما پیوسته میگفتیم بهترین مردم ابو بکر است و خدا تعالی سه خصلت بعلی عطا کرده است که اگر یکی از
آنها از آن من باشد بهتر است مرا از همه نعمتهای دنیا رسول خدا دختر خود را باو تزویج کرد و او را دو فرزند شد و همه درها را از طرف مسجد
سد نمود مگر در خانه او و او را روز خیبر علم عطا کرد **چهارم** ابن مغازلی فقیه شافعی در کتاب مناقب بسند خود از عکرمه ثابت

باب چهارصد و چهاردهم

روایت کرده است که دیگر رسول خدا بمسجد تشریف آورد و فرمود خدا تعالی به پیغمبر خود موسی وحی فرستاد که مسجدی پاکیزه بنا کن که ساکن نشود
در آن مگر موسی و هرون و دو پسر هرون و خدا تعالی وحی فرستاد بمن که مسجدی نیکو بنا کنم و ساکن نشود در آن مگر من و علی و دو پسر ش
پنجم ابن مغازلی بسند خود از حذیفة بن اسید غفاری روایت کرده است که چون اصحاب رسول خدا آمدند در خانه‌ها نشستند که در آن ساکن
شوند و شبها در آنجا بخوابند بعد از آن خانه‌هائی بدور مسجد بنا کردند و در خانه‌ها را از طرف مسجد قرار دادند رسول خدا معاذ بن جبل را بسوی
ایشان فرستاد معاذ ابوبکر را ندا کرد و گفت خدا تعالی ترا امر فرموده است که از مسجد بیرون روی ابوبکر گفت سمعا و طاعة پس ابوبکر اطاعت کرد
و در خانه خود را از جانب مسجد مسدود کرد و آیند بیرون آمد بعد از آن نزد عمر فرستاد که رسول خدا ترا امر کرد که باب خود را از مسجد مسدود کنی
عمر گفت سمعا و طاعة لله و لرسوله مگر اینکه التماس دارم که مرا رخصت دهند که از خانه خود روزنه بمسجد باز کنم معاذ گفته عمر را بعرض
اقدس نبوی رسانید بعد از آن نزد عثمان فرستاد و رقیه در خانه او بود عثمان گفت سمعا و طاعة لله و لرسوله و باب خود را مسدود کرد بعد از آن
نزد حمزه فرستاد حمزه گفت سمعا و طاعة و باب خود را مسدود کرد و علی بدین امور متردد بود که نمیدانست آیا باید بیرون رود و رسول خدا خانه
در میان خانه‌های خود برای علی بنا کرده بود و فرمود یا علی در خانه خود باش و بیرون مرو این سخن بگوش حمزه رسید گفت یا محمد ما را از مسجد
بیرون میکنی و اطفال علی را نگاه میداری رسول خدا فرمود اگر امر با من بود بغیر شما احدی را نگذاشتم بخدا سوگند که عطا نکرده این را
باو مگر خدا و تو بر نیکوئی بودی از جانب خدا و رسول خدا بشارت باد ترا و رسول خدا او را بشارت داد و در روز احد شهید شد
و جماعتی دیگر نیز باو بودند که در خصوص علی سخن میگفتند و از اینکه علی را بر ایشان و دیگران تفضیل میداد کینه ورزیدند بر او حسد
بردند چون رسول خدا از کینه و حسد ایشان آگاه شد برخاست و خطبه خواند و فرمود جمعی هستند که بر خود کینه میدارند که من علی را در مسجد
جا داده‌ام بخدا سوگند که من ایشان را بیرون نکرده‌ام و من او را جای نداده‌ام بلکه خدا تعالی بموسی و برادرش وحی فرستاد ان تبوّءا لقومکما
بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة یعنی از برای قوم خود در مصر خانه‌هائی بنا کنید و خانه‌های خود را قبله کنید و نماز را
بپا دارید و موسی را امر فرمود که در مسجد او ساکن نشود و نکاح در آن نکند و داخل نشود مگر هرون و ذریه هرون و علی از من بمنزله هرون
است از موسی و او برادر من است و حلال نیست مسجد من برای احدی که با زنان در آن نکاح کند مگر علی و ذریه او و هر کس این
را نمی پسندد آنجا رود و اشاره بجانب شام کرد **ششم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از سعد ابی وقاص روایت کرده است که
گفت علی را مناقبی است که احدی از اصحاب رسول خدا را نیست خوابیدن او در مسجد رسول خدا و دادن رایت باو در روز خیبر و سد کردن
ابواب اصحاب مگر باب آنجناب **هفتم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از براء بن عازب همان حدیث اول را روایت کرده است **هشتم** ابن
مغازلی شافعی بسند خود از سعد روایت کرده است که رسول خدا بستن ابواب امر فرمود همه مسدود کردند مگر باب علی را آنجناب خود گشاد
عباس بخدمت رسول خدا آمد عرض کرد یا رسول الله ابواب ما را سد کردی و باب علی را گذاشتی فرمود من ابواب شما را سد نکردم و باب علی را
من نگذاشتم **نهم** ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ابواب را از جانب مسجد سد کرد مگر باب علی را
دهم ابن مغازلی بسند دیگر خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت ان النبی امر بسد الابواب کلها الا باب علی **یازدهم** ابن مغازلی
بسند خود از نافع غلام عمر روایت کرده است که گفت از ابن عمر پرسیدم بهترین مردم پس از رسول خدا کیست گفت ترا چه کار که این سؤال میکنی
گفتم مگر ابوبکر بهترین مردم نیست پس از رسول خدا گفت استغفر الله بهترین مردم پس از رسول خدا کسی است که حلال باشد او را آنچه
رسول خدا را حلال بود و حرام باشد بر او آنچه بر رسول خدا حرام بود گفتم آنکس کیست گفت علی ابن ابیطالب ابواب مسجد را سد کردند مگر باب
علی را و رسول خدا باو فرمود از برای تو است در این مسجد آنچه از برای من است و بر تو است در این مسجد آنچه بر من است و تو وارث و وصی
منی ادا میکنی دین مرا و وفا مینمائی بوعده‌های من و قتال میکنی بر سنت من دروغ گو است آنکه گمان کرده است که محب من است حال آنکه عدو
تو باشد **دوازدهم** از کتاب مناقب علی رضی الله عنه تالیف حافظ ابوزکریا بن منده الاصفهانی بروایت ابن فهیم سعید جوهر از امیر
المؤمنین مأمون از مهدی عباسی از امیر المؤمنین منصور از پدرش از پدرش عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود
تو وارث منی و فرمود موسی از خدا تعالی سؤال کرد که مسجد او را تطهیر کند من از خدا تعالی سؤال کردم که مسجد مرا برای تو تطهیر نماید
و برای ذریه من بعد از من بعد از آن نزد ابوبکر فرستاد که باب خود را از جانب مسجد مسدود کن ابوبکر گفت انا لله و انا الیه راجعون و گفت
آیا این حکم در خود دیگران هم شده است گفتند نه ابوبکر گفت سمعا و طاعة و باب خود را مسدود کرد بعد از آن نزد عمر فرستاد که باب خود را

سد کن او نیز استرجاع کرد و گفت نقل شده بغیری گفتند بلی ابوبکر نیز این حکم شد گفت پیروی ابوبکر میکنم و باب خود را مسدود کرد
بعد از آن نزد عباس فرستاد که باب خود را مسدود کن چون فاطمه این حکم را شنید آمد بر در خانه خود نشست و حسن و حسین را نشانید و شبیر
نزد خود نگاه داشت و منتظر حکم رسول خدا بود و مردم در این باب سخن میگفتند پس رسول خدا بر بالای منبر شد و فرمود من سد نکردم و
من باب علی را مفتوح نکرده‌ام بلکه خدا تعالی ابواب شما را مسدود و باب علی را مفتوح کرده است **سیزدهم** محمد بن اسحق
در جزو ثانی از کتاب مغازی باسناد خود از سعد ابی وقاص روایت کرده است که رسول خدا امر فرمود بسد ابواب از طرف مسجد مگر باب علی
و اهل بیتش همه از طرف مسجد باز بود **چهاردهم** ایضا محمد بن اسحق بسند خود از عامر شعبی روایت کرده است که عباس نزد رسول خدا آمد
و عرض کرد چه باعث شده است که در خانه یکی را از طرف مسجد مسدود میکنی و در خانه یکی را باز میکنی رسول خدا فرمود ای عم من باب
کسی را مسدود نکرده‌ام و باب کسی را مفتوح ننموده‌ام گوید از عامر شنیدم که گفت همه ابواب مسدود شد مگر باب علی **پانزدهم** ابن شیرویه
در جزو اول از کتاب فردوس در باب سین از ابن عباس روایت کرده است گفت همه ابواب مسدود شدند مگر باب علی **شانزدهم** ابو
المظفر سمعانی در کتاب فضایل الصحابه بسند خود از ابو صالح عمر بن میمون از عمر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا امر کرد ببند
همه ابواب مگر باب علی **هفدهم** ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از ابو الطفیل عامر بن واثله در حدیث شوری و احتجاج امیر المؤمنین
بفضایل و سوابق خود و تصدیق ایشان آنحضرت را در همه آنها روایت کرده است که در آن حدیث فرموده آیا هست در میان شما کسیکه
خدا تعالی او را پاک و پاکیزه کرده باشد غیر از من تا آنکه رسول خدا ابواب مهاجرین را مسدود کرد و باب مرا مفتوح کرد تا آنکه اعمام آن
حضرت مانند حمزه و عباس برخاستند و چیزی شدند و گفتند یا رسول الله ابواب ما را مسدود کردی و باب علی را مفتوح گذاشتی رسول خدا فرمود
ما فتحت بابه و لا سددت ابوابکم بل الله فتح بابه و سد ابوابکم گفتند بلی **هجدهم** ایضا موفق بن احمد بسند خود از جابر بن عبدالله روایت
کرده است که ما نزد در مسجد رسول خدا خوابیده بودیم ناگاه داخل مسجد شد و چوبی که در دست آنحضرت بود ما را در مسجد
خوابیده ما را بیدار کرد و فرمود برخیزید ما از مسجد بیرون آمدیم و عرض کردیم یا رسول الله ما از مسجد بیرون رفتیم فرمود علی تیز را بیرون آمد رسول خدا فرمود
یا علی تو باز گرد که خدا تعالی حلال کرده است برای تو در مسجد آنچه برای من حلال کرده است آیا نمیخواهی که باشی از من بمنزله هرون
از موسی مگر نبوت قسم بکسیکه جان محمد در دست قدرت او است که منع کننده خواهی بود روز قیامت مردم را از سر حوض من چنانکه شتر غریب را از شتر
رمه‌ها با عصائی از چوب عوسجه که دو زرد و در دست تو باشد گویا می بینم جای ترا در کنار حوض **نوزدهم** بنقل احمد
از ام سلمه روایت کرده است که رسول خدا بهمین مسجد آمد و باواز بلند فرمود آگاه باشید که این مسجد حلال نیست از برای هیچ جنبی
و هیچ حایضی مگر از برای پیغمبر و از واج او و فاطمه دختر محمد و علی شما را اعلام کردم که گمراه نشوید **بیستم** موفق بن احمد بسند
خود از زید بن ارقم روایت کرده است که گفت در خانه‌های جماعتی از اصحاب رسول خدا بجانب مسجد آنحضرت باز بود و تردد میکردند روزی
رسول خدا فرمود سدوا هذه الابواب الا باب علی گوید مردم در این باب سخنها میگفتند رسول خدا حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بعد از آن
فرمود اما بعد باینکه من مامور شدم به بستن ابواب مگر باب علی و بخدا سوگند که من مسدود نکردم دری را و مفتوح نکردم دری را
و لکن خدا تعالی امر را بری مامور کرد و پیروی امر خدا نمودم **بیست و یکم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعاظم علمای عامه و افاضل ایشان است
در کتاب فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین بسند خود از بریده اسلمی روایت کرده است که رسول خدا بستن ابواب
جمعی از اصحاب خود امر فرمود و این بر اصحاب رسول خدا گران آمد چون این خبر بگوش رسول خدا رسید ندای الصلوة جامعه در داد چون مردم
جمع شدند حضرت بر بالای منبر رفت و خطبه خواند که هیچکس نشنیده بود از آنحضرت که مثل آن روز تعظیم و تمجید خدا کرده باشد
بعد از آن فرمود ایها الناس من مسدود نکردم در خانه‌ها را و من نگشودم در خانه علی را بلکه خدا تعالی مسدود کرد و مفتوح کردانید
بعد از آن فرمود والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یکنفر از اصحاب عرض کرد مرا بگذار
تا روزنه از خانه خود در مسجد بگذارم آنحضرت راضی نشد و نگذاشت و در خانه علی را باز گذاشت و علی در حالت جنابت داخل میشد و بیرون
میرفت **بیست و دویم** حموینی بسند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که شبی جمعی از اصحاب در مسجد رسول خدا بودیم و رسول
خدا پس از نماز خفتن داخل شد فرمود چرا این جماعت در اینجا مانده‌اند عرض کردند قصد ما این بود که در مسجد سخن گوئیم بلکه بعضی
از ما اراده نماز داشتیم و بعضی خیال خواب فرمود کسی در مسجد من نخوابد خبر بده که نماز خود را بخواند هر که نخواهد نماز بگذارد

وقف عام

بدو فرمان خود کذارد و فرمود کرد تو نماز کذاردن نیست بخوابید که نماز پنهانی ثوابش مضاعف است از نماز آشکار کویند ما برخواستیم و رفتیم
شدیم و علی نیز در میان ما بود رسول خدا دست علی را گرفته فرمود یا علی از برای تو حلال است در مسجد من آنچه برای من حلال است
و حرام است بر تو آنچه بر من حرام است حمزه عرض کرد یا رسول الله من عم توام و من نزدیکترم بتو از علی فرمود ای عم راست گفتی ولکن این
حکم از من نیست بلکه این حکمی است که از جانب خدا تعالی شانه صادر شده **بیست و سیم** ایضا جوینی باسناد خود از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا امر کرد ببستن همه ابواب مکر باب علی **بیست و چهارم** ایضا جوینی باسناد خود از ابن عمر روایت کرده است
که گفت خدا تعالی سه فضیلت بعلی ابن ابیطالب عطا فرموده است که یکی از آنها مرا بهتر بود از همه نعمتهای دنیا مرا بهتر بود تزویج نمودن فاطمه
باو و از او فرزند شدن و عطا کردن رایت در روز خیبر و سد نمودن بابها مکر باب علی **بیست و پنجم** جوینی باسناد خود از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود سد کنید ابواب همه را از طرف مسجد مکر باب علی را **بیست و ششم** جوینی باسناد خود از ام سلمه
رضی الله عنها روایت کرده است که گفت رسول خدا فرمود مسجد من حرام است بر هر حایضی از زنان و هر جنبی از مردان مکر بر محمد و اهل بیت
او علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام **بیست و هفتم** صاحب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسند خود از شرحبیل بن عبد الله روایت
کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین در میان ایشان ایستاده بود و اصحاب رسول خدا نشسته بودند فرمود شما را سوگند میدهم بخدای عظیم
آیا هست در میان شما برادری از برای رسول خدا غیر از من گفتند نه فرمود خدا را شما را سوگند میدهم آیا هست در میان شما کسیکه ایمان بخدا
و رسول خدا آورده باشد پیش از من گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه بدو قبله نماز کذارده باشد با رسول خدا و
بیعت کرده باشد گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه او را عمی باشد مانند عم من حمزه که شیر خدا و شیر رسول خدا و سید
شهدا بود و ملائکه او را غسل دادند گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه او را جعفری باشد مانند جعفر من که سلیله
مصطفی و مریم کبری فاطمه زهرا و سیده زنان عالمین بود گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه او را فرزندانی باشد مانند
دو فرزند من حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشت گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه چشمان رسول خدا را بسته
باشد در هنگام وفات غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه اصل او نزدیکتر باشد برسول خدا از من گفتند نه
فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه جان خود را برسول خدا فدا کرده و در فراش او خوابیده باشد غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم
الله هست در میان شما کسیکه خدا تعالی او را در کتاب خود بطهارت ستوده باشد در آنجا که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم الله آیا هست در میان شما کسیکه رسول خدا در روز غدیر دست او را گرفته در
میان جمع گوید من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه
از غنایم سه سهم گرفته باشد سهم قرابت و سهم خاصه و سهم هجرت غیر از من گفتند نه فرمود انشدکم الله هست در میان شما کسیکه امر
نموده باشند خدا و رسول خدا بفتح باب او وقتیکه همه درها را از مسجد سد کردند عم از آنجا برخواست و عرض کرد یا رسول الله امر کردی ببستن
ابواب ما و فتح باب علی رسول خدا فرمود بخدا سوگند که من علی را ساکن نکردم و من شما را بیرون نکردم غیر از من گفتند نه راست گفتی علی
گفت اللهم اشهد و کفی بک شهیدا **بیست و هشتم** موفق احمد باسناد خود از ابوذر در حدیث مناشده اهل شوری روایت کرده
است که فرمود آیا یکی از شما هست که داخل مسجد شده باشد در حالت جنابت غیر از من گفتند نه **بیست و نهم** ایضا موفق احمد در حدیث
مناشده بسند خود از ابوذر روایت کرده است که فرمود انشدکم الله آیا میدانید که همه ابواب مسجد را سد کردند و باب مرا گذاشتند
گفتند بلی **باب چهار صد و پانزدهم** در سد ابواب از مسجد رسول خدا مکر باب علی را از روایات خاصه و در آن
پانزده حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که گفت درگاه چند نفر از اصحاب رسول خدا
از طرف مسجد بود روزی رسول خدا فرمود این درها را سد کنید مکر در خانه علی را مردم در این باب گفتگوها کردند رسول خدا بر
خواست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد بعد از آن فرمود اما بعد من از جانب خدا تعالی مامور شدم ببستن این ابواب مکر باب علی و شنیدم که
در این قضیه بعضی از شما کلمات مدح و سخنها بر زبان رانده اند بخدا سوگند که من سد نکردم دری را و نکشودم دری را بلکه مامور شدم بامری
و پیروی آن نمودم **دوم** ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود جایز نیست از برای احدی که در
این مسجد جنب شود مکر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که از اهل بیت من که از من باشد **سیم** ابن بابویه بسند خود از علی روایت کرده است

وقف عام

که رسول خدا فرمود سد نمایید ابواب شارع را مکر باب علی را **چهارم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
امر فرمود ببستن ابواب همه را سد کردند مکر باب علی **پنجم** ابن بابویه بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که گفت رسول خدا فرمود
سد کنید ابواب را از طرف مسجد مکر باب علی را **ششم** شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابن عمر روایت کرده است که عمر بن خطاب
از من پرسید ای فرزند کیست بهترین مردم بعد از رسول خدا من گفتم آنکسیکه خدا حلال کرده است برای او آنچه را که بر مردم حرام کرده
است و حرام کرده است برای او آنچه را که بر مردم حلال کرده عمر گفت بخدا سوگند که نیکو گفتی و راست گفتی خدا تعالی حرام کرده است بر علی
ابن ابیطالب صدقه را و حلال کرده است برای مردم و حرام کرده است بر مردم که در حال جنابت داخل مسجد شوند و برای او حلال
کرده است و همه ابواب را بستند و سد کردند و در خانه او را نبستند و سد نکردند **هفتم** ابن بابویه بسند خود از ریان بن الصلت روایت
کرده است که حضرت رضا در مجلس مامون بهم رسید و حاضر شدند در آن مجلس جماعتی از علمای عراق و خراسان حضور داشتند مامون از معنی آیه
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الآیه سؤال کرد و حدیث طولانی است و در حدیث ختم از باب بیست و نهم من المبدأ الی الختم مذکور
شد و حضرت در آن حدیث بر تفسیر میفرماید با علما سخن میکوید تا آنکه علما از آنحضرت سؤال میکنند که خدا تعالی اصطفا را در کتاب
خود تفسیر کرده است حضرت رضا میفرماید خدا تعالی تفسیر کرده است اصطفا را در ظاهر سوای باطن در دوازده موضع از قرآن و
موضع یکی از آنها میفرماید تا آنکه میکوید و اما چهارم بیرون کردن مردم است از مسجد سوای عترت خود تا آنکه مردم در این باب سخن گفتند
و عباس بسخن در آمد و گفت یا رسول الله علی را گذاشتی و ما را بیرون کردی رسول خدا فرمود من او را نگذاشتم و شما را بیرون نکردم
بلکه خدا تعالی او را گذاشته و شما را بیرون کرده و در این حکم تبیانی است بکفته رسول خدا انت منی بمنزلة هرون من موسی علما گفتند
این در کجای قرآن است فرمود بشما نشان میدهم در این باب ایضا و از بر شما میخوانم کفتند بکو فرمود قال الله تعالی و اوحینا الی موسی و
اخیه ان تبوآ لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و منزلت هرون از موسی در این آیه است و منزلت علی از رسول خدا نیز از این معلوم
میشود و پس از آن است این دلیلی است ظاهر در قول رسول خدا که فرمود الا ان هذا المسجد لا یحل الا لمحمد و آله علما گفتند یا ابا الحسن این
بیان یافت نمیشود مکر در نزد شما اهل بیت رسول خدا حضرت رضا فرمود مکر کیست که انکار نماید حال آنکه رسول خدا فرمود انا مدینة
العلم و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیاتها من بابها پس در آنچه واضح نمودیم و شرح دادیم از فضل و شرف و تقدم و اصطفا و طهارت براهینی است
که انکار آنها نکند مکر کسیکه معاند باشد و لله الحمد علی ذلک **هشتم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از حرث بن ثعلبه روایت
کرده است که دو نفر اهل مدینه اراده زیارت مکه و مدینه داشتند در هلال یا قبل از آن چون دیدیم اراده سفر حج دارند ما نیز با ایشان
برفتیم پس بجمعی سواره رسیدیم مردی در میان ایشان بود که کویا بزرگ ایشان بود خود را بکناری کشید و از این دو نفر جویا شد گفت کویا
شما از اهل عراقید گفتند بلی ما از اهل عراقیم گفت کویا از اهل کوفه اید گفتند بلی ما از اهل کوفه ایم پرسید از کدام طایفه اید گفتند
از بنی کنانه پرسید از کدام قبیله گفتند از بنی مالک بن کنانه گفت در حب علی و قرب علی در نزد شما سؤال میکنم بحق هر کتاب منزل و هر پیغمبر
مرسل که شما هیچ از علی ابن ابیطالب شنیده اید که مرا دشنام کوید یا کوید با من دشمنی است یا با من سر جنگ دارد از او پرسیدند تو کیستی گفت
من سعد ابی وقاصم گفتند او دشنام و غیر از آن را نشنیدیم ولکن شنیدیم که میکفت اتقوا فتنة الاخنیس فقیر کوید اخنیس کسی است
که دلها وسوسه انداز و خود از کناره جوید و مردم را مبتلا سازد پس گفت هیچ شنیده اید که مرا نام برده و دشنام کوید گفتیم نه گفت الله
اکبر الله اکبر کرام لبشوم من هدایت نیابیم بر او چون بردم اکر من با علی مقاتله کنم بعد از آنکه خود از رسول خدا شنیدم چهار چیز در حق او فرمود
که اکر یکی از آنها مرا بود محبوبتر بود مرا از دنیا و ما فیها هر چند عمر من در دنیا بقدر عمر نوح باشد گفتیم آن چهار چیز را برای ما نقل کن گفت
این آنکه تیم مکر از برای اینکه آنها را نقل کنم رسول خدا ابو بکر را با سوره برائت بسوی مشرکین فرستاد تا سوره برائت را بر ایشان خواند چون مقداری یکشب یا بعضی
از آن راه را پیمود رسول خدا علی را از پی او فرستاده و او را فرمود ابو بکر را دریاب و سوره را از او بکیر و نیز حضرت امیر المؤمنین رفته
و سوره را از او گرفت و برگشت نزد رسول خدا و چون ابو بکر نزد رسول خدا آمد گریه آغاز کرد و عرض کرد یا رسول الله از من گناهی و نقصی صادر شده
و آیه در حق من نازل گردیده است که حکم کردی سوره را از من گرفتند رسول خدا فرمود در حق تو آیه نازل نشده ولکن جبرئیل امین از
نزد رب العالمین بر من نازل شد که این سوره را نبرد مکر تو یا محمد یا کسیکه از تو باشد و علی از من است و من از علی تبلیغ نمیکند پس از من سیمان مرا مکر
علی او گفتیم دومی را بیان کن گفت ما در مسجد رسول خدا بودیم و آل علی و آل ابو بکر و آل عمر و اعمام رسول خدا همه در آنجا بودند شبی ایشانها

ما داناکردند که همه شما از مسجد رسول خدا بیرون روید مگر آل رسول خدا گفت ما همه را امر کرد که از مسجد بیرون شدیم مگر علی چون فرزند
شد حمزه عم رسول خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله ما را از مسجد بیرون کردی و این پسر را جا دادی و حال آنکه ما اعمام تو و مشایخ قبیله تو
هستیم رسول خدا فرمود من شما را از اینجا بیرون نکردم و علی را من در اینجا جا نداده‌ام بلکه خدا تعالی مرا این امر کرد باو گفتیم سوی بیان
کن گفت رسول خدا رایت در روز خیبر به ابوبکر داد شکست خورده بازگشت بعد از آن بعمر داد او نیز شکست خورده بازگشت رسول خدا در غضب
شد فرمود فردا لوا را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول را دوست دارد انکسی که ستیزنده و ناگریزنده است چون
فردا شد ما همه در میان نشسته گردنها دراز کرده بودیم و منتظر بودیم رسول خدا همه ما را نخواند تا آنکه علی را بخواند علی طلبیده
درد و ناک نزد آنحضرت آوردند چون او را بدان حال بدید آب دهان مبارک در چشم او کرد شفا یافت و علم را باو سپرده روانه میدان نمود علی باز
نگشت تا آنکه خیبر را فتح کرد و مراجعت نمود گفتیم چهارمی کدام است گفت در غزوه تبوک میرفت و علی را بر مردم خلیفه کرد
قریش بر او حسد بردند گفتند رسول خدا او را نگذاشت مگر بجهت آنکه صحبت او را مکروه میداشت چون علی این را شنید بعقب آنحضرت روانه
شد چون بانحضرت رسید بگردن ناقه آنحضرت چسبید عرض کرد یا رسول الله من رخدمت تو بجا میآیم فرمود که چه شده است علی گریه
آغاز کرد و عرض کرد قریش میگویند مرا از صحبت من کراهتی بوده است که مرا در مدینه گذاشته رسول خدا منادی را امر فرمود ندا در داد مردم
جمع کند پس فرمود ایها الناس آیا هست در میان شما کسیکه او را اهلی و خاصه باشد عرض کردند بلی فرمود علی خاصه اهل بیت من و محبوب
دل من است پس رو بجانب علی کرده فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی علی عرض کرد راضی شدم از خدا و رسول
او پس سعد گفت این چهار فضیلت بود و اگر بخواهید شما را بفضیلت پنجم خبر دهم با و گفتیم البته میخواهیم بگو گفت ما با رسول خدا بودیم در حجة
الوداع چون مراجعت فرمود در منزل غدیر خم فرود آمد منادی را امر کرده ندا در داد مردم همه جمع شدند رسول خدا فرمود الا من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله **نهم** شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله
عنه روایت کرده است که چون عمر محتضر شد علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را امر کرد تا در خانه نشینند و در
بر روی خود ببندند و در امر خلافت مشورت نمایند و تا سه روز ایشان را مهلت داد و قرار بر این داد که اگر پنج نفر ایشان بر تولی موافقت کنند و یک
نفر ابا نماید آن یک نفر را بکشند و اگر چهار نفر از ایشان بر تولی یک نفر متفق شوند و دو نفر دیگر با ایشان نباشند دو نفر را بکشند چون برای موافقت کردند
علی فرمود دوست میدارم که آنچه بگویم گوش دهید اگر حق گویم قبول کنید و اگر باطل گویم رد و انکار نمائید گفتند بگو و حدیث بذکر فضائل
و سوابق آنحضرت و نصوصی که از رسول خدا در حق او رسیده و ایشان در هر باب تصدیق آنحضرت میکردند نقل کرده تا آنکه گوید آنحضرت
فرمود آیا میدانید که رسول خدا بست ابواب شما و گشاد باب مرا فرمود و شما در این باب سخن گفتید رسول خدا فرمود ما انا سددت ابوابکم
ولا انا فتحت بابه بل الله سد ابوابکم وفتح بابه گفتند بلی **دهم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو الطفیل عامر بن واثله کنانی روایت
کرده است که چون عمر بن خطاب محتضر شد امر خلافت را بشوری انداخت در میان شش نفر علی بن ابیطالب و عثمان و طلحه و زبیر و سعد ابی وقاص
و عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمر نیز در ایشان بود ولکن از اهل شوری نبود ابو الطفیل گوید چون جمع شدند مرا بر در خانه نشانیدند که مردم
از در نیایند داخل مجلس شوند علی فرمود شما جمع شده اید برای امر خلافت شما ساکت باشید تا من سخنی چند بگویم اگر حق گفتم مرا تصدیق
کنید اگر باطل گفتم رد نمائید و از من حجت نکنید من هم مردیم مثل شما بعد از آن ایشان را بحق خدا سوگند میداد در فضایل خود و نصوص
که از رسول خدا در حق او ظاهر شده بود و ایشان تصدیق او میکردند تا آنکه فرمود شما را سوگند میدهم بالله آیا هست در میان شما کسیکه
رسول خدا باب او را مفتوح گذاشته باشد و حلال شده باشد بر او آنچه بر پیغمبر حلال شده و حرام شده باشد بر او آنچه بر پیغمبر حرام
شده غیر از من گفتند نه **یازدهم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ابو عمر زاذان روایت کرده است که چون حسن علی با معویه بیعت کرد
معویه بالای منبر رفت و مردم را جمع کرد و خطبه خواند گفت ای مردم حسن بن علی مرا قابل خلافت دیده و خود را قابل ندیده پس چون
پایه پائین‌تر از معویه ایستاده بود چون معویه از کلام خود فارغ شد آنحضرت برخواست حمد خدا را چنانکه باید و شاید بجا آورد بعد از آن
حدیث مباهله را ذکر کرده فرمود پس رسول خدا از انفس پدرم را و از ابنا من و برادرم را و از نسا مادرم را اعیان اهل دین و اهل مباهله
ما بودیم و ما از رسول خدائیم و رسول خدا از ما است و چون آیه تطهیر نازل شد رسول خدا ما را در کسای خیبری ام سلمه جمع کرد و گفت
خداوندا ایشان اهل بیت و عترت منند بر طرف کن از ایشان رجس را و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان و حلال نبود احدی را که در مسجد بود

خدا از این کنید یا داخل شوید یا فرزندی تولد کنند در آنجا مگر رسول خدا و پدرم را نظر بکرامت قدم و فرزندانم و از خدا تعالی و تفضیل ما بر
دیگران و شما مکان و منزلت ما را در نزد رسول خدا دیدید و رسول خدا بستن ابواب را فرمود و همه را سد کرد و باب ما را باز گذاشته این
بر رسول خدا عرض کردند فرمود من ابواب را سد نکرده‌ام و در ما را باز نگذاشته‌ام بلکه خدا تعالی امر کرد که ابواب را سد کنم و در ما را باز بگذارم پس
معویه چنان نمود که من او را اهل خلافت میدانم و خود را اهل خلافت نمیدانم دروغ گفته است ما اولی تریم از مردم
بخود ایشان در کتاب خدا و بزبان پیغمبر او و پیوسته ما اهل بیت مظلوم بوده‌ایم از روزی که رسول خدا رحلت فرمود و خدا تعالی حکم کننده است
در میان ما و میان کسانیکه حق ما را از دست ما گرفتند و بر ما مسلط شدند و مردم را بر ما مسلط کردند و سهم ما را از غنیمت و مال
مسلمین منع کردند از ما آنچه را که رسول خدا برای ما قرار داده بود و قسم بخدا تعالی که اگر مردم بعد از رسول خدا با پدرم بیعت میکردند هر آینه
آسمان برکت خود را بایشان میبارید و زمین برکت خود را بایشان مینمود و تو ای معویه طمع در خلافت نمیکردی و چون خلافت از معدن خود بیرون رفت قریش
در آن نزاع کردند طلقا و ابناء طلقا که تو و اصحاب تو باشند در آن طمع نمودند و حال آنکه رسول خدا فرمود والی نشود امر امتی را هیچ مردی
و حال آنکه در میان ایشان اعلمی باشد مگر آنکه پیوسته امر ایشان پست شود تا آنکه برگردند بسوی آنچه از او اعراض کرده بودند یعنی کفر و
بتحقیق که بنی اسرائیل هرون را ترک کردند با آنکه میدانستند که او خلیفه موسی است در میان ایشان و پیروی سامری کردند و این امت نیز
پدرم را ترک کردند و با دیگران بیعت نمودند و حال آنکه از رسول خدا شنیده بودند که پدرم فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
النبوة و خود دیدند رسول خدا را که در روز غدیر خم پدرم را بخلافت و امارت و ولایت نصب کرد و امر کرد که حاضران بغائبان تبلیغ نمایند
و رسول خدا از دست قوم خود گریخت و حال آنکه ایشان را بسوی خدا دعوت میکرد و بغاری پناه برد و اگر معینی مییافت نمیگریخت و فرار
نمیکرد و پدرم دست نگاه داشت وقتی که با ایشان مناشده کرد و استغاثه کرد کسی او را یاری نکرد و خدا تعالی هرون را رخصت داد
او را اسوه کرد در وقتی که قوم او را ضعیف و ناتوان کردند و خواستند او را بکشند و رسول خدا را نیز توسعه داد و امر را بر او آسان نمود
وقتی که داخل غار شد و از برای خود معینی و یاوری نیافت و هم چنین پدرم و من و سعد هستیم از جانب خدا از اینکه این امت ما را یاری
نکردند و مرا با تو ای معویه بیعت کردند و اینها سنن و امثالی بود که بعضی از پی دیگری جاری شد ایها الناس اگر از مشرق تا بمغرب بیابان را
بگردید برای اینکه مردی را بیابید که فرزند پیغمبر باشد نخواهید یافت مگر من و برادرم و من با این مرد بیعت کردم وان ادری لعله فتنة
دوازدهم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از جدش علی بن الحسین روایت کرده است که چون مردم بر صلح حسن
ابن علی با معویه اجماع کردند آنحضرت و معویه ملاقات کردند پس معویه بالای منبر رفت که خطبه خواند حسن را امر کرد که چند پله از او
پائین‌تر بایستد بعد از آن گفت ایها الناس این حسن بن علی پسر فاطمه است مرا اهل خلافت دید و خود را اهل آن ندید و آمده
است تا از روی میل با من بیعت کند پس گفت ای حسن برخیز حضرت امام حسن برخواست خطبه خواند و گفت الحمد لله المستحمد بالآلاء
الی آخر و بعد از آن مناقب و فضایل امیر المؤمنین را بیان میکند تمام این حدیث در حدیث یکم از باب بیست و یکم سمت ذکر یافت تا آنکه میفرماید
و رسول خدا امر کرد بستن ابواب شارعه در مسجد خود مگر باب ما و مردم در این باب با آنحضرت سخن گفتند آنحضرت فرمود بدانید که من ابواب
شما را سد نکرده‌ام و من باب علی را باز نگذاشته‌ام از پیش خود بلکه خدا تعالی بمن وحی فرستاد که سد کنم و پیروی وحی و امر الهی کردم و حق
تعالی بستن آنها و گشودن این امر فرمود و بعد از آن نبود احدی که در مسجد رسول خدا جنب شود و یا از او فرزند متولد گردد غیر رسول خدا و پدرم
علی بن ابیطالب و خدا تعالی ما را باین منزلت گرامی داشت و مخصوص گردانید ما را و تفضیل داد ما را باین بر جمیع مردم و اینک باب پدرم
امیر المؤمنین در باب رسول خدا است در مسجد آنحضرت و منزل ما در میان منازل رسول خدا است و خدا تعالی پیغمبر خود را امر کرد تا مسجدی
برای خود بنا کند پس ده خانه در میان مسجد بنا کرد نه خانه از آنها برای زنان خود و دهمی از آنها که در وسط آنها است برای پدرم و اینک معویه
بر پا است و بیت پدرم باقی است آن مسجد مطهر است و این است که خدا تعالی میفرماید اهل البیت و ما اهل بیتی که خدا تعالی بر طرف کرده است
از ما رجس را و ما را پاک و پاکیزه گردانیده الحدیث **سیزدهم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از ... روایت کرده است که گفت معویه
نزدیکی طوی فرستاده آمده بود و من نزد او بودم که سعد ابی وقاص آمد بر او سلام کرد معویه گفت ای اهل شام این سعد است و از دوستان
علی است که بد نمیدیدیم مردم سرها را بزیر افکندند و علی را سب میکردند سعد که این را دید بگریه در آمد معویه گفت چرا گریه میکنی گفت چگونه
گریه نکنم از برای مردی از اصحاب رسول خدا که او را در مجلس تو سب کنند و مرا قدرت منع نباشد او را فضایلی است که اگر یکی از آنها مرا

منع کردند

تو محبوب تر بودی نزد من از دنیا و ما فیها یکی انکه مرا دختری بود زیرا که علی با دختر رسول خدا بر سر خانه او امد عمر گفت شکایت تا نزد رسول خدا می
برم پس امدیم بخدمت رسول خدا امدم از علی شکایت کردم رسول خدا فرمود از تو سوال میکنم بحق خدائیکه قران را بر من نازل کرده و
برسالت مخصوص کرده ایا این سخن را از روی غضب در حق علی میگوئی عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود مگر نمیدانی که من اولایم بمؤمنین
از خویشان ایشان عمر گفت بلی یا رسول الله فرمود هر که من مولای اویم علی مولای او است و دیگر انکه در روز خیبر رسول خدا عمر را بجنگ فرستاد
عمر با همراهان شکست خورده برگشت رسول خدا فرمود فردا علم را بکسی سپارم که خدا و رسول او را دوست دارند و خدا و رسول را دوست
دارد مسلمانان همه بجای خود نشستند دیده علی درد ناک بود رسول خدا او را طلبید فرمود علم را بگیر عرض کرد یا رسول الله چشم درد ناک
است رسول خدا اب دهان مبارک در دیده او افکند دیده اش شفا یافت پس برخاست و رایت را گرفت برفت و خدا تعالی فتح خیبر بدست او
جاری کرد و سیم انکه رسول خدا ببعضی از غزوات میرفت علی را خلیفه خود کرد اینبود علی عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و اطفال میگذاری
رسول خدا فرمود اما راضی نیستی که بمنزله هرون از موسی باشی الا انه لا نبی بعدی و چهارم انکه همه ابواب را از جانب مسجد سد کرد الا
باب علی را و فضیلت پنجم انکه چون ایه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل شد رسول خدا علی و حسن و حسین
و فاطمه را جمع کرد و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا چهاردهم شیخ در کتاب مجالس بسند خود از عمرو بن
میمون روایت کرده است که علی ابن ابیطالب در نزد او نام برده شد گفت قومی در حق علی بد میگویند انها هیزم جهنم اند من از
اصحاب محمد شنیدم از انجمله حذیفة بن الیمان و کعب بن عجره که هر یک از ایشان میگفتند خدا تعالی عطا کرد بعلی چیزها که بهیچ بشری عطا نکرده
است او زوج فاطمه سیده زنان اولین و اخرین است پس کیست که مثل او دیده یا شنیده باشد که احدی در خلق اولین و اخرین مانند فاطمه
زنی را تزویج کرده باشد و او پدر حسن و حسین است که سادات جوانان اهل بهشت اند از اولین و اخرین پس ای ایها الناس کیست که او را مثل این دو فرزند
باشد و رسول خدا پسر عم او است و او وصی رسول خدا است و از اهل و از اولیاء رسول خدا همه درهای از طرف مسجد سد کرد مگر در خانه
علی را و او است صاحب در روز خیبر و رسول خدا نداء زد و اب دهان مبارک در دیده او کرد و دیده او درد ناک بود و بعد از ان هرگز
از درد دیده شکایت نکرد و از هیچ گرم و سرما نالید و او است صاحب روز غدیر خم وقتیکه رسول خدا نام او را بلند کرد و ولایت او را
بر مردم لازم نمود و قدر او را بمردم شناسانید و مکان و منزلت او را اشکار کردانید و فرمود ایها الناس من اولی بکم منکم بانفسکم گفتند
خدا و رسول او اعلم است فرمود هر که من مولای اویم علی مولای او است و او است صاحب عبا و انکسی که خدا تعالی بر طرف
کردانیده است از او رجس را و پاک و پاکیزه کردانیده است و او است صاحب مرغ بریان وقتیکه رسول خدا گفت اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک و الی پس علی امد با او تناول کرد و او است صاحب سوره برائة وقتیکه جبرئیل نازل بر رسول خدا شد و رسول خدا ان سوره را بابوبکر
داده و روانه مکه نمود جبرئیل گفت یا محمد حکم خدا این است که این سوره را تبلیغ نکند مگر تو یا علی زیرا که تو از علی و علی از تو است پس
رسول خدا از علی بود و بحیات خود و پس از فوت خود و او است صندوق علم رسول خدا و انکسی است که رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها
فمن اراد العلم فلیات المدینة من بابها کما امر الله تعالی و اتوا البیوت من ابوابها و او است برطرف کننده هم و غم از رسول خدا در جنگها و او است
اول کسیکه برسول خدا ایمان اورد و تصدیق او کرد و پیروی او نمود و او است اول کسیکه نماز کرد پس کیست که قرب و نجد او و رسول او از عظیم
باشد کیست که قیاس کند احدی را باو شبیه باو یا بیشتر پانزدهم ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از حضرت
مناشده امیر المؤمنین با ابوبکر و احتجاج حضرت بر او بنصوص وارده در فضایل و سوابق او از رسول خدا در حق او که همه بر امامت او دلیل
قاطع بودند با ابوبکر در همه انها او را تصدیق میکرد و از انجمله در ان مناشده فرمود انشدک بالله تو انکسیکه رسول خدا امر کرد بقطع
باب او در مسجد خود وقتیکه بستن جمیع ابواب اصحاب و اهل بیت خود امر کرد و حلال شد برای او انچه خدا تعالی بر رسول خدا حلال کرد یا من
ابوبکر گفت بلکه تو باب چهارصد و شانزدهم در انکه صدیقان سه نفرند و افضل ایشان علی است و صدیق اکبر است
اند و ایات علماء در ان شانزده حدیث است اول از مسند احمد حنبل عبد الله بن احمد حنبل بسند خود از عباد بن عبد الله روایت کرده
است که از علی شنیدم که فرمود منم بنده خدا و منم برادر رسول خدا و این حرف را بعد از من کسی نگوید و فرمود منم صدیق اکبر نگوید این را بعد
از من مگر دروغ گو و ابو احمد گوید فرمود نگوید این را بعد از من مگر کسیکه دروغ گو و مفتری باشد من نماز کردم پیش از همه مردم بهفت
سال دوم عبد الله بن احمد بن حنبل بسند خود از عبد الرحمن ابی لیلی از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود صدیقون سه نفرند

حبیب موسی نجار و او مؤمن آل یس بود و حزقیل و او مؤمن آل فرعون بود و علی ابن ابیطالب و او افضل ایشان است سیم عبد الله
ابن احمد حنبل بسند دیگر خود از ابن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود صدیقون سه نفرند حبیب مؤمن آل یس که گفت ای قوم پیروی
کنید پیغمبران را و حزقیل مؤمن آل فرعون که گفت ایا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خدا است و علی ابن ابیطالب و علی افضل ایشان
است چهارم در جزو دویم از دو جزو کتاب فردوس در نصف کتاب است از تصنیف ابن شیرویه دیلمی در باب صاد از داود بن بلال روایت
کرده است که رسول خدا فرمود صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس بود و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی ابن ابیطالب و او افضل ایشان است
پنجم ثعلبی در تفسیر خود و السابقون السابقون بسند خود از عباد بن عبد الله روایت کرده است که از علی شنیدم که فرمود انا عبد الله
و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا مفتر صلیت قبل الناس سبع سنین ششم در مناقب مغازلی فقیه شافعی
بسند خود از عبد الرحمن ابی لیلی از پدرش روایت کرده است که رسول خدا فرمود الصدیقون ثلثة حبیب موسی النجار مؤمن آل یس و
حزقیل مؤمن آل فرعون و علی ابن ابیطالب و هو افضلهم هفتم ایضا ابن مغازلی بسند خود از عبد الرحمن از پدرش از رسول خدا
روایت کرده است که فرمود صدیقون سه نفرند حبیب نجار و او مؤمن آل یس است که گفت یا قوم اتبعوا المرسلین و حزقیل و او مؤمن آل فرعون
است که گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی ابن ابیطالب و افضل است از انها هشتم موفق بن احمد که از علمای عامه است
بسند خود از عبد الرحمن ابی لیلی از پدرش ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود صدیقون سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یس و حزقیل
مؤمن آل فرعون و علی ابن ابیطالب سیم ایشان است و او افضل است از ایشان نهم ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن ابی لیلی روایت کرده است
که رسول خدا فرمود الصدیقون ثلثة حبیب النجار مؤمن آل یس و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی ابن ابیطالب الثالث و هو افضلهم حزقیل نجار
مهما و زای معجمه است و بعضی بجای معجمه راء مهمله روایت کرده اند دهم ابو نعیم باسناد خود از عباد بن عبد الله روایت کرده است
که از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که فرمود انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذاب صلیت قبل الناس سبع سنین یازدهم موفق بن
احمد بسند خود از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود سابقون سه نفرند سابق بسوی موسی یوشع بن نون بود و سابق بسوی
عیسی صاحب یس بود و سابق بسوی محمد علی ابن ابیطالب دوازدهم موفق بن احمد بسند خود از ثابت از انس روایت کرده است که روزی رسول
خدا از دور خواب بیدار شد فرمود تو را چه مانع شد که پیش از من در حق علی ابن ابیطالب شنیده بود که گفته تا بعضی از کرفتار شک و اگر علی برای تو
طلب مغفرت میکرد هر گز بوی بهشت بمشام تو نمیرسید لکن بشارت باد ترا که دوستان علی و ذریه او و دوستان ایشان پیش از همه داخل
بهشت خواهند شد ایشان همسایگان و دوستان خدا اند و دوستان خدا حمزه است و جعفر و حسن و حسین و اما علی صدیق اکبر است
و دوستان او در روز قیامت خوفی نیست سیزدهم ثعلبی در تفسیر خود بسند خود از عبد الرحمن ابی لیلی از پدرش روایت کرده است
که رسول خدا فرمود پیشروان امتها سه نفرند که بقدر چشم بر هم زدن بخدا کافر نشده اند علی ابن ابیطالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون
و ایشانند صدیقان و علی افضل ایشان است چهاردهم صاحب یعین باسناد خود از مجاهد از ابن عباس در ایه و الذین امنوا بالله و
رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم روایت کرده است که گفت صدیق این امت علی ابن ابیطالب است و او صدیق اکبر و فاروق
اعظم است بعد از ان ابن عباس در قول خدا تعالی و الشهداء عند ربهم گفت مراد از شهدا علی و حمزه و جعفر است و ایشانند صدیقان و ایشان
گواهانند بر پیغمبران بر امتهای ایشان بحقیقت که ایشان تبلیغ کردند رسالتهای خود را بعد از ان فرمود لهم اجرهم یعنی بر تصدیق نبوت و نورهم یعنی
بر صراط پانزدهم ابن شهر اشوب از علی و جعفر و حسن از ابن عباس در تفسیر مذکور همان حدیث سابق را روایت کرده است شانزدهم
حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب مستخرج خود از دوازده تفسیر در تفسیر ایه و الذین امنوا بالله و رسله تا اخر بسند خود از ابن عباس روایت
کرده است که مراد و الذین امنوا بالله و رسله مرادیکی است و ان علی ابن ابیطالب و حمزة بن عبد المطلب و جعفر طیار است اولئک هم الصدیقون انها
صدیقانند و گفت علی ابن ابیطالب صدیق این امت است و علی صدیق اکبر و فاروق اعظم است باب چهارصد و هفدهم
در صدیقان و انکه افضل انها علی است و او است صدیق اکبر از روایات خاصه در ان هشت حدیث است اول ابن بابویه بسند خود از
عبد الرحمن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود الصدیقون ثلثة مؤمن آل یس الذی یقول یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا
یسئلکم اجرا و هم مهتدون و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی ابن ابیطالب و هو افضلهم دویم ابن بابویه بسند دیگر خود از محمد بن ابی لیلی
روایت کرده است که رسول خدا فرمود الصدیقون ثلثة علی ابن ابیطالب و حبیب النجار و مؤمن آل فرعون سیم ابن بابویه بسند خود از جابر

باب چهارصد و هفدهم

وقف عام

عبد الله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود سه نفرند که بقدر یک چشم بر هم زدن کافر نشدند مؤمن آل یس و علی بن ابیطالب
و آسیه زن فرعون **چهارم** محمد بن عباس بن ماهیار ثقه در تفسیر خود بسند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا
فرمود صدیقون سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یس و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابیطالب **پنجم** محمد بن عباس بسند خود
از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرمود الصدیقون ثلثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب صاحب آل یس و علی بن ابیطالب
و او افضل است از ایشان **ششم** محمد بن عباس بسند خود از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش روایت کرده است که ملکی بر رسول خدا
نازل شد که بیست هزار سر داشت رسول خدا از جلالت که داشت برخاست و سر او را بوسید آن ملک نگذاشت و گفت یا محمد تو گرامی تری نزد خدا تعالی از
تمام اهل آسمانها و زمینها و نام آن ملک محمود بود چون نیک نظر کرد رسول خدا دید که در میان دو شانه او نوشته است لا اله الا الله محمد رسول
الله علی صدیق الاکبر رسول خدا فرمود ای حبیب من محمود این را کدام وقت در میان دو کتف تو نوشته شده است محمود گفت دوازده هزار
سال پیش از خلقت آدم **هفتم** ابن بابویه بسند خود از امام محمد باقر از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود بگیرید حجزه
این اصلع را یعنی علی را و دست از دامن او بر مدارید که او صدیق اکبر است و او است فاروق که فرق میکند میان حق و باطل هر که او را دوست
دارد خدا او را هدایت کرده و هر که او را دشمن دارد خدا او را دشمن داشته و هر که از او باز پس ماند خدا تعالی او را نگون کند و از
او است دو سبط امت من حسن و حسین و ایشان پسران منند و از صلب حسین امامان هدی خدا تعالی علم و فهم مرا بایشان عطا کرده
پس ولایت ایشان را بپیوندید بغیر از ایشان اختیار ننمائید که حلول میکند بر شما غضب پروردگار شما و کسیکه حلول
کرد بر او غضب پروردگار او هلاک شده است نیست زندگانی دنیا مگر متاع غرور **هشتم** ابن بابویه بسند معتبر از عبد الله بن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود ای گروه مردم کیست که از خدا نیکوتر سخن گوید و راستگوتر باشد در سخن ای گروه مردم پروردگار
شما امر فرموده است که علی را بخلافت و امامت و وصایت نصب کنم و او را برادر و وزیر خود گردانم ای گروه مردم علی باب هدایت است
بعد از من و دعوت کننده مردم است بسوی پروردگار من و او است صالح مؤمنان و کیست که نیکو گفتارتر باشد از کسیکه مردم را بسوی خدا بخواند
و عمل نیکو کند و گوید من از مسلمانانم ای گروه مردم علی از من است و فرزندان او فرزندان منند و او زوج حبیبه من است امر او امر من است و نهی
او نهی من است ای گروه مردم بر شما باد باطاعت او و اجتناب از معصیت او و بدانید که اطاعت او طاعت من است و معصیت او معصیت من است
ای گروه مردم علی صدیق این امت است و فاروق ایشان است و محدث ایشان است او هرون و یوشع و آصف و شمعون این امت است و او است باب حطه
و سفینه نجات ایشان او است طالوت و ذو القرنین ایشان ای گروه مردم علی محنة الوری و الحجة العظمی و الآیة الکبری و امام الهدی و العروة
الوثقی ای گروه مردم علی قسیم النار است داخل جهنم نمیشود دوست او و نجات نمی یابد از آن دشمن او و قسیم جنت است داخل نمیشود در آن دشمن
او و دور نمیشود از آن دوست او ای گروه مردم شما را نصیحت کردم و رسالت پروردگار خود را بشما تبلیغ نمودم ولیکن نصیحت کنندگان را دوست
نمیدارید این سخن را میگویم و طلب آمرزش میکنم خدا را از برای خود و از برای شما **باب چهارصد و هجدهم** در اثبات شکستن علی
بتها را در خانه کعبه در روایات عامه و در آن پنج حدیث است **اول** ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا
در روز فتح مکه بعلی بن ابیطالب فرمود ای پسر ابیطالب مشاهده میکنی در بالای کعبه عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود ترا بر دوش گرفته بلند میکنم
تا آنرا از جای بکنی علی عرض کرد یا رسول الله من ترا بر دوش بلند میکنم فرمود اگر طایفه ربیعه و مضر جهد کنند که یک عضو از اعضای مرا
در وقتی که من در حیات باشم بلند کنند نتوانند ولکن یا علی تو بایست پس رسول خدا دست برد و دو ساق پای مرا از بالای موزه گرفت و از زمین
برکند و بلند کرد چنانکه سفیدی زیر بغلش نمایان شد فرمود یا علی چه می بینی عرض کردم می بینم که خدا تعالی تو را مشرف کرد بمن که اگر
بخواهم دست باسمان برسانم میتوانم فرمود آن بت را بینداز علی آن بت را از جا کند و بینداخت بعد از آن رسول خدا دو پای علی را از دست
داده و از زیر او بیرون رفت علی بر زمین افتاد و بخندید فرمود یا علی سبب خنده تو چیست عرض کرد از بام کعبه بر زمین افتادم و زیانی بمن نرسید
رسول خدا فرمود چگونه زیان یابی و حال آنکه محمد ترا برداشت و جبرئیل امین بر زمین گذاشت **دوم** احمد بسند خود از ابو مریم
از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده است که رسول خدا مرا همراه خود برد تا بخانه کعبه پس مرا فرمود پهلوی دیوار کعبه بنشین چون
نشستم رسول خدا بر دوش من بالا رفت و فرمود برخیز من از جا برخاستم چون دید که مرا قدرت و توانائی حمل آنحضرت نیست فرمود بنشین
من نشستم و آنحضرت از دوش من فرود آمد بمن فرمود اکنون تو بر دوش من بالا رو من بر دوش آنحضرت بالا رفتم و رسول خدا از جا برخاست

وقف عام

و مرا بلند کرد و چون بلند شد خود را بجائی دیدم که اگر بخواهم دست بافق آسمان دراز کنم میتوانم پس بر بام کعبه برآمدم و رسول خدا خود را بکنار
کشیده فرمود بت بزرگ را که بت قریش است بینداز و آن بت از روی بود و با میخهای آهنین آنرا بر زمین استوار کرده بودند فرمود آنرا از زمین
بکن من در برکندن بت و کشیدن میخهای آهنین سعی میکردم و رسول خدا میفرمود ایها ایها جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و
من پیوسته تلاش میکردم تا آنکه آنرا از زمین برکندم فرمود آنرا بینداز چون انداختم شکست و من از بام کعبه فرود آمدم و من و رسول خدا
میرفتیم و اندیشه داشتیم که کسی از قریش یا غیر قریش ما را ببیند علی فرمود تا اکنون بر آن بالا نرفته بودم **سیم** ابن شهرآشوب از روایات
عامه گوید ابو بکر شیرازی در نزول القرآن در شان امیرالمؤمنین از قتاده از ابن مسیب از ابو هریره روایت کرده است که جابر بن عبد الله
الانصاری گفت ما با رسول خدا داخل مکه شدیم و در خانه مکه و حوالی آن سیصد و شصت بت بود رسول خدا امر کرد تا همه آنها را برو
انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی بود که آنرا هبل میگفتند رسول خدا بعلی فرمود تو بر دوش من بالا رو یا امر کن من بر دوش تو بالا روم
تا این بت را بیندازیم عرض کرد یا رسول الله بلکه تو بر دوش من بالا برو و چون رسول خدا بر دوش من بالا رفت بجهة گرانی و سنگینی بار
رسالت مرا قدرت و استطاعت و توانائی حمل آنحضرت نبود عرض کردم یا رسول الله من بر دوش تو بالا روم رسول خدا بخندید و از دوش
من فرود آمد و پشت مبارک خود را خم کرد و من بر دوش مبارک او برشدم قسم بآنکسیکه دانه را شکافت و خلق را آفرید که اگر میخواستم آسمان را
بدست خود نگاه دارم میتوانستم پس هبل را از بام کعبه بر انداختم که خدا تعالی این آیه را فرستاد قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا **بیت** زهی نقش پائی که بر دوش احمد * ز مهر نبوت مقدم نشیند **چهارم** ایضا ابن شهرآشوب از روایات عامه نقل
کرده است که رسول خدا در روز فتح که از جانب خود بالا بزرگی داشت این بود که خود ایستاد و علی بر کتفش بالا رفت و بتها که بر بام کعبه معلق
شده بود بالا رفت و بتها را از بام کعبه برکنده و بر انداخت بقوتیکه دیوارهای خانه کعبه همه بلرزه درآمد بعد از آن آنها را بینداخت و
بشکست و ابن ابی احمد حنبل و ابو یحیی موصلی در مسند خود و ابو بکر خطیب در تاریخ خود و خطیب خوارزمی در اربعین خود و محمد بن صباغ
زعفرانی در کتاب فضایل خود و ابو عبد الله سطیری در خصائص روایت کرده اند **پنجم** در کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة
باسناد از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا نمیگذشت که بخانه کعبه داخل میشد و در آنجا مشربها و مطهرها دید که ابن مسعود
آنها را نیک کرده بود علی را امر کرد تا یکی از آنها را بیاورد چون حاضر کرد رسول خدا از آن بیاشامید و وضو کرد پس فرمود یا ابن مسعود این جاکو
و مطهرها تو آنجا بود عرض کرد یا رسول الله حجاج مکه بر آنها چند دانه خرما انداختند تا شیرین شود رسول خدا فرمود حلال و پاک است
بعد از آن برخاست و کلید خانه را از دست شیبه گرفت و در خانه را بگشود عباس بن عبد المطلب عرض کرد ای پسر عم تو صنو پدر تو
نیستم فرمود بلی چه حاجت داری عرض کرد مفتاح خانه را بمن بسپار رسول خدا فرمود از آن تو باشد پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی
ترا سلام میرساند و میفرماید امانات را باهلش باز ده رسول خدا کلید را از عباس باز گرفت و بشیبه داد و رسول خدا داخل خانه کعبه شد
صورتهای چند در خانه دید فرمود بندگی که مشاهده صورت و تماثیل را که خدا تعالی دشمن میدارد آنها را و دشمن میدارد صانع آنها را و بدا
ردای خود از احتال کرد و چون بیرون آمد بشیبه فرمود چشمش بر بتی که بر بالای خانه کعبه بود افتاد بعلی فرمود این بت را چگونه
باید انداخت عرض کرد تو بر پشت من بالا رو و آنرا بینداز رسول خدا فرمود اگر تمام امت من از اول آنها تا آخر آنها جهد کنند که عضوی از
اعضاء مرا از زمین بلند کنند نمی توانند ولکن نزدیک من بیا گوید من نزدیک آنحضرت رفتم آنحضرت دست بساق پای من زده و مرا از زمین
برکنده و بلند کرد و من خود را بر بالای کتف آنحضرت دیدم فرمود یا علی نام خدا را بر زبان بران و بت را بگیر من گرفتم و بر انداختم چون بر
زمین افتاد پاره پاره شد رسول خدا فرمود یا علی بر بالای دوش من چه می بینی عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد یا رسول الله اگر بخواهم
دست خود را باسمان برسانم میتوانم **بیت** آنی تو که معراج تو بالای شد * یک قامت احمد ز معراج نبی رسول خدا فرمود یا علی
زادک الله شرفا الی شرفک خدا تعالی بر شرف و منزلت تو بیفزاید بعد از آن آنحضرت از زیر پای من بکناری رفت و من بر زمین افتادم
و خندیدم فرمود چه خندیدی عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از بالای خانه کعبه بر زمین افتادم و متالم نشدم فرمود
چگونه ترا المی رسد و حال آنکه محمد ترا بلند کرد و جبرئیل فرود آورد و رسول خدا برفت عباس از در افتخار در آمده گفت من سید
قریشم حسب من از ایشان کریمتر و سواس من از ایشان بهتر است و با طرز حاجیان بدست من است شیبه گفت بلکه من سیدم و در نزد من کلید
خانه کعبه و خدمت خانه را من و بدست من است علی فرمود مرا از سخنان خود بخشم و رنج و تفاخر جستید من سید شما و سید تمام اهل زمینم

وقف عام

بعد از رسول خدا و من اینک بیم کرده شمشیر بر روی شما زدم تا ایمان آوردید برسالت محمد و اقرار کردید بعد عباس و شیبه از سخنان علی در غضب
شدند و بنزد رسول خدا آمدند و عرض شکایت نمودند که جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق ترا سلام میرساند و میگوید بشیبه و عباس بگو
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون یا محمد علی از عباس و شیبه بهتر است

باب چهارصد و نود و دوم در بیان آنکه آنحضرت بتها را از خانه کعبه زدود و آیات خاصه در آن و در آن دو حدیث است **اول** ابن بابویه
بسند خود از محمد بن حرب هلالی روایت کرده است که بخدمت حضرت امام جعفر صادق رفتم و عرض کردم مرا مسئله ایست در خاطر
میخواهم از تو سؤال کنم فرمود اگر خواهی ترا از مسئله تو خبر دهم قبل از آنکه از من سؤال کنی و اگر خواهی سؤال کن گوید عرض کردم
یا ابن رسول الله مکنون ضمیر مرا قبل از سؤال من بچه چیز میدانی فرمود بتوسم و فراست مگر نشنیده قول خدا تعالی را که میفرماید ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین و فرموده اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله گوید عرض کردم یا ابن رسول الله مرا از مسئله من خبر ده فرمود خواستی مرا
سؤال کنی از اینکه چرا علی ابن ابیطالب در وقت انداختن بتها از بالای بام کعبه طاقت برداشتن رسول خدا نداشت با این همه قوت و توانائی
و آنچه از آنحضرت ظاهر شد که در خیبر را کند و چهل ذراع بدور انداخت آن در را از عقب سر خود و حال آنکه چهل نفر تاب و توانائی حمل آنرا
نداشتند و رسول خدا بر شتر و اشتر و اسب و درازگوش سوار می شد و در شب معراج بر براق سوار شد و قوت همه اینها از قوت و توانائی
علی کمتر بود عرض کردم بلی بخدا سوگند که مسئله من همین بود اکنون مرا از آن خبر ده فرمود بدانکه علی بسبب رسول خدا مشرف شد و مرتبه علی
بسبب او بالا رفت و بواسطه او بجائی رسید که اطفای نائره شرک و ابطال هر باطل کرد و اگر رسول خدا بر پشت او بالا میرفت از
برای انداختن بتها امر این قضیه بر عکس میشد و علی از رسول خدا افضل میبود مگر نمی بینی که چون علی گفت چون بر پشت پیغمبر سوار شدم
مشرف گردیدم و بالا رفتم چندانکه اگر میخواستم بر آسمان دست بمالم میتوانستم مگر نمیدانی که چراغ چیزیست که مردم در تاریکی شب
بروشنائی و هدایت آن راه مییابند و رسول خدا چراغ هدایت است و علی فرموده انا من احمد کالضوء من الضوء یعنی من از رسول خدا مانند نور
که از نور جدا شده و منبعث گردیده مگر نمیدانی که محمد و علی نوری بودند در نزد حق تعالی پیش از آنکه خلق را بیافریند بدو هزار سال و چون
ملائکه آن نور را دیدند که اصلی است که منشعب میشود از او شعاعهای درخشنده عرض کردند ای خداوند ما و ای سید ما این چه نور است
خدا تعالی وحی فرستاد بسوی ایشان که این نوریست از نور من اصل آن نبوت است و فرع آن امامت و نبوت مخصوص محمد بنده و رسول من است
و امامت مخصوص علی حجت و ولی من است و اگر ایشان نبودند من خلق خود را نمی آفریدم مگر نمیدانی که رسول خدا در روز غدیر
خم دست علی را بلند کرد چنانکه مردم سفیدی زیر بغل ایشان را نظر میکردند و او را مولای مسلمانان و امام ایشان گردانید و حسن و حسین را
در روز حظیره بنی النجار بر دوش خود گرفت بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله یکی از ایشان را بمن ده تا بر دوش گیرم فرمود نعم الراکبان
و ابوهما خیر منهما یعنی نیکو سوارانند بر دوش من و پدر ایشان بهتر است از ایشان **فقیر گوید** همانا اشاره باین است که وقتی علی بدوش
من سوار خواهد شد بدانید که سواری او بهتر است از سواری ایشان با آنکه آن سواری بهتر است از بر دوش سوار شدن چنانکه بعضی از شراح
حدیث ذکر کرده اند و بالجمله فرمود و روز دیگر رسول خدا با اصحاب خود نماز میکرد در یکی از مسجدهای خود و طول داد و چون سلام نماز را داد
عرض کردند یا رسول الله سجده نماز را بسیار طول دادی فرمود فرزندم بر پشت من سوار شده بود نمیخواستم که تعجیل نمایم و برداشتن او را از سجده
تا آنکه خود فرود آمد و مقصود رسول خدا نبود مگر اظهار و رفعت مقام و شرافت قدر ایشان پس رسول خدا هم امام بود و هم پیغمبر و علی امام بود
بس پیغمبر نبود پس علی را طاقت حمل بار نبوت نبود محمد بن حرب هلالی گوید عرض کردم زیاده کن یا ابن رسول الله فرمود ترا اهلیت زیاده از این هست رسول
خدا علی را بر دوش خود برداشت و مقصودش این بود که مردم بدانند که علی پدر اولاد او و امام ائمه است از صلب او چنانچه پدر و آبای خود بود
نماز استسقا بر گزارند مراد آنحضرت اعلام نمودن اصحاب بود بآنکه سال خشک و قحط برگشت و بفراخی و خوشی مبدل شد عرض کردم
یا ابن رسول الله زیاده کن فرمود رسول خدا علی را بر دوش خود برداشت که قوم خود را اعلام کند بآنکه علی آنکسی است که آنچه از دین و وعده بر
دوش رسول خداست از مال و دوش آنحضرت سبک خواهد کرد و بعد از او ادا خواهد نمود عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده کن فرمود او را بر
دوش مبارک برداشت تا آنکه مردم را اعلام کند که علی معصوم است و وزر و وبالی بر او نیست تا آنکه مردم همه افعال او را بر وفق حکمت
صواب و از خطا منزه دانند دیگر آنکه رسول خدا معصوم است و از او گناه بر دوش خود نمیکشد و رسول خدا بعلی فرموده بود یا علی خدا تبارک
و تعالی گناهان شیعه ترا بر من بار کرد بعد از آن همه را برای من آمرزید و این است که خدا تعالی میفرماید لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

وما تأخر

وقف عام

وما تأخر و چون خدا تعالی آیه علیکم انفسکم را فرو فرستاد رسول خدا فرمود ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم
و علی نفس من و برادر من است علی را اطاعت کنید که او مطهر و معصوم است نه گمراه میشود و نه شقی میگردد بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود
قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین محمد بن حرب
گوید بعد از آن حضرت فرمود ایها الامیر اگر ترا خبر دهم بهمه معانی که رسول خدا را منظور بود در برداشتن علی بدوش خود و انداختن بتها
از خانه کعبه هر آینه خواهی گفت که جعفر بن محمد مجنون است پس ترا کافی است در این مقام آنچه شنیدی گوید من برخواستم و سر مبارک او را بوسه
دادم و عرض کردم الله اعلم حیث یجعل رسالته **دوم** شرف الدین نجفی گوید شیخ طوسی باسناد خود از رجال خود از نعیم حکیم از ابو مریم
ثقفی از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسول خدا مرا بخانه کعبه برد اول خود بر دوش من بالا رفت بعد از آن فرمود بلند شو
من از جای خود برخواستم و چون بلند شدم خود را در زیر پای آنحضرت ناتوان دیدم و طاقت بلند کردن او نبود چون آنحضرت چنین دید فرمود بنشین
رسول خدا از دوش من فرود آمد فرمود یا علی بر دوش من بر شو من بر دوش آنحضرت بالا رفتم و رسول خدا برخواست و مرا بلند کرد و خود
چنان دیدم که اگر بخواهم دست بآسمان رسانم توانم رسانید پس بر بام کعبه بر شدم و رسول خدا از آنجا دور کشید و فرمود بت بزرگ ایشان را بیفکن
و آن بت از روی بود و بمیخهای آهنین بر زمین استوار کرده بودند رسول خدا فرمود در برکندن آن جهد کن من کوشش بسیار نمودم و
از زمین بر کندم و رسول خدا میفرمود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و پیوسته بر کندن آن در او بجنبانم تا از زمین بر
کندم پس فرمود آنرا از بام بیفکن من آنرا از بام کعبه بر زمین انداختم و بشکست و از بام بزیر آمدم و من و رسول خدا برفتیم و در حذر بودیم که مبادا از
قریش و دیگران کسی ما را ببیند **باب چهارصد و بیستم** در حدیث خاصف النعل و آیات عامه و در این باب دو حدیث است

اول از مسند احمد حنبل عبدالله احمد حنبل بسند خود از ربعی بن خراش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین در رحبه فرمود قریش بنزد
رسول خدا آمدند و سهیل بن عمرو در میان ایشان بود و گفتند یا محمد قوم ما بتو پیوسته اند ایشانرا بما رد کن رسول خدا در غضب شد چنانکه
رنگ شریفش متغیر گردید پس فرمود ای گروه قریش دست از مخالفت بر ندارید و الا میفرستم بسوی شما مردی را از شما که خدا تعالی قلب او را
بایمان امتحان فرموده میزند گردنهای شما را بر ایمان عرض کردند یا رسول الله آنکس ابوبکر است فرمود نه عرض کردند عمر است فرمود نه و لکن آنکسی
است که در میان حجره کفش مرا پینه میکند بعد از آن علی فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود لا تکذبوا علی فمن کذب علی متعمدا فلیلج النار
دوم عبدالله احمد حنبل بسند خود از زید بن یثیع روایت کرده است که رسول خدا فرمود بنی ولیعه ترک مخالفت کنند و الا میفرستم بجانب
ایشان مردی که او مثل من است در میان ایشان بجای من است و با ایشان مقاتله نماید و ذریه ایشان را اسیر کند ابوذر گوید عمر دست بر پشت من نهاد و من
برودت کف او را از پشت خود یافتم و گفت کرا اراده کرده است گفتم ترا نمیخواهد بلکه خاصف النعل را یعنی علی را اراده کرده **سیم** عبدالله
ابن احمد حنبل بسند خود از اسمعیل رجا از پدرش از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت ما در مسجد نشسته بودیم که رسول خدا
بیرون آمد و علی در خانه فاطمه بود و بند نعلین رسول خدا پاره شده بود آنرا بعلی داده اصلاح نماید چون بیامد رسول خدا برخاست و
فرمود بتحقیق که از شما است کسیکه مقاتله میکند بر تأویل قرآن چنانکه من مقاتله کردم بر تنزیل آن ابوبکر عرض کرد یا رسول الله منم فرمود
نه عمر گفت یا رسول الله منم فرمود نه بلکه پینه کننده نعل من است اسمعیل گوید علی در حجره پینه میکرد پس کسی آمد و گفت هیچ از حدیث
پینه نعل در میان آمد و وقت آن رسیده است فرمود مگر تو این حدیث را شنیده و میدانی گفت بلی گفت خداوند ترا توفیق دهد اگر این حدیث
از آنها است که دلیل و مآثر سرافرازی و فخر من اند نزد رسول خدا **چهارم** عبدالله احمد حنبل بسند خود از عبدالله بن حنطب روایت
کرده است که رسول خدا بفرستادگان اهل ثقیف فرمود هر آینه مسلمان میشوید یا آنکه بر انگیزانم بسوی شما مردی را از خود یا آنکه فرمود مثل
نفس خود که گردنهای شما را بزند و اهل و عیال شما را اسیر کند و مال شما را از شما بگیرد عمر گفت بخدا سوگند که هرگز تمنای امارت و سروری
سرداری ننمودم مگر آن روز و پیوسته سینه خود را پیش می آوردم که رسول خدا بگوید این است پس بجانب علی ملتفت شد و دست او را گرفت
و دو مرتبه فرمود هو هذا این است آنکس که گفتم **پنجم** در کتاب جمع بین الصحاح الستة تألیف رزین بن عبدری امام الحرمین در الجزء سیم در
ذکر غزوه حدیبیه از سنن ابوداود و صحیح ترمذی بسند خود ایشان از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب روایت کرده است که در جنگ حدیبیه
جمعی از رؤسای مشرکان بنزد ما آمدند و گفتند جماعتی از خدمتکاران و غلامان ما از نزد ما گریخته و بنزد شما آمده اند ایشانرا بما
رد کنید رسول خدا غضبناک شد و فرمود ای گروه قریش ترک کنید مخالفت امر خدا را و اگر نه خواهد فرستاد خدا بسوی شما کسی را

کم کردید بما شما را بشمشیر بزنند و اینها گروهی اند که حق تعالی امتحان کرده است دلهای ایشان را برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب رسول خدا
گفتند این جماعت کیستند فرمود از جملهٔ ایشان است آنکسی که کفش مرا پینه می کند و در آن وقت نعل خود را با امیرالمؤمنین داده بود که پینه
کند و مشغول بود **ششم** زمخشری در ربیع الابرار و بعضی خوارزم در جزء روایت کرده است که سهیل بن عمرو در جنگ حدیبیه
از رسول خدا سؤال کرد که جماعتی را که از ایشان فرار کرده و بنزد مسلمانان آمده بودند رسول خدا فرمود ای گروه قریش دست از این سخن
بدارید والا میفرستد خدا بر شما کسی را که میزند گردنهای شما را در راه دین خدا بتیغ و او کسی است که خدا قلب او را بایمان امتحان کرده است عرض کردند
یا رسول الله آنکس کیست فرمود آنکس خاصف النعل است و در آن وقت نعل خود را بعلی داده بود که آنرا پینه کند و بآن مشغول بود **هفتم**
خطیب در تاریخ خود و سمعانی در فضایل روایت کرده اند که رسول خدا فرمود ای گروه قریش دست از گفتار و کردار خود بر نخواهید داشت تا
آنکه خدا مردی را مبعوث کند بسوی شما که قلب او را بایمان امتحان کرده است الخ حدیث بمطابق حدیث سابق **هشتم** ابونعیم اصفهانی بسند
خود از ربعی بن خراش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در مداین خطبه خواند و فرمود سهیل بن عمرو بنزد رسول خدا
آمد و گفت برگردان بما موالی و غلامان ما را که از ما فرار کرده اند و بمسلمانان گرویده اند رسول خدا فرمود دست از این مقال بکشید
ای گروه قریش تا آنکه بر انگیزاند خدا تعالی بسوی شما مردی را که قلب او را از برای ایمان امتحان فرموده میزند گردنهای شما را در راه دین خدا
نهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابومخنف روایت کرده است که عایشه بنزد ام سلمه آمد تا او را فریب دهد در رفتن بصره
برای مطالبه خون عثمان و باو گفت ای دختر ابی امیه تو اول زنی بودی از زنان رسول خدا که هجرت کردی و تو بزرگترین مادران مؤمنانی
و رسول خدا از خانهٔ تو برای ما قسمت میداد و جبرئیل بیشتر در منزل تو فرود می آمد ام سلمه گفت ای عایشه این سخنان را برای چه میگوئی
عایشه گفت عبدالله مرا خبر داد که مردم عثمان را توبه دادند و چون توبه کرد در شهر حرام او را با زبان روزه او را کشتند و من عزم کرده ام
که بجانب بصره خروج کنم و زبیر و طلحه نیز با من همراهند تو نیز با ما خروج کن شاید خدا تعالی این امر را بدست ما اصلاح کند ام سلمه گفت
تو ای عایشه دیروز مردم را بکشتن او تحریص میکردی و سخنان بد در حق او میگفتی و نام او را جز نعثل بر زبان نمی بردی و تو مقام و منزلت
علی بن ابیطالب را نزد رسول خدا میدانی آیا میخواهی بعضی از آنها را بیاد تو آورم گفت بگو گفت یاد داری روزی که رسول خدا آمد و ما با او بودیم
و تکیه کرد از فدک بدان از شمال و نزد او آمد در آنجا با علی خلوت کرد و دراز میگفت و زمانی دراز کشید و تو خواستی که بر سر ایشان هجوم
آوری من ترا نهی کردم و تو گوش نکردی و بر سر ایشان رفتی و بعد گریه کنان مراجعت کردی گفتم ترا چه شد گفتی بر سر ایشان رفتم و ایشان را
یکدیگر نجوی میکردند من بعلی بن ابیطالب گفتم نیست مرا از رسول خدا مگر یک روز از نه روز دست ای پسر ابوطالب دست از من و از آن
روز من بکشی رسول خدا در غضب شد چنانکه رنگش متغیر شد و بجانب من گردید و از روی خشم گفت باز گرد و بخدا سوگند که دشمن
ندارد علی را احدی از اهل بیت من و نه از غیر اهل بیت من مگر آنکه او از ایمان خارج است من گریان و خجلت زده باز گشتم عایشه گفت بلی یاد
دارم ام سلمه گفت دیگری یاد تو آورم که روزی من و تو در خدمت رسول خدا بودیم و تو سر مبارک آنحضرت را پاکیزه میکردی و من برای او
حیس میساختم **فقیر گوید** حیس خرمائی است که با روغن و کشک بلیمو زده (?) ... پس رسول خدا را از آن
حیس خوش آمد سر برداشت و فرمود کاش میدانستم که کدام یک از شما صاحب اشتر ادبب است که سگان حوئب بر او فریاد کشند **فقیر گوید**
حوئب منزلیست مابین مکه و بصره که عایشه هنگامیکه بسوی بصره میرفت در آنجا فرود آمد و آن غزوه را غزوه جمل گویند و بالجمله ام سلمه
گفت بعد از آن رسول خدا بمن فرمود ای دختر ابوامیه حذر کن از اینکه تو صاحب آن اشتر باشی که از بالای صراط در جهنم سرنگون خواهی
شد من از حیس سر برداشتم و گفتم اعوذ بالله و برسوله من ذلک پس رسول خدا دست بر پشت تو زد و گفت ایاک ان تکونیها یا حمیرا یعنی ای عایشه
بترس از اینکه تو صاحب آن اشتر باشی و من ترا انذار نمودم و از عذاب الهی ترسانیدم بعد از آن گفت یاد تو آورم زمانی را که من و تو با رسول
خدا در سفری بودیم و علی پیوسته نعلین رسول خدا را در سفر پینه میکرد و لباسهای او را می شست تا روزی یکی از نعل آنحضرت ماند و بر
پینه کردن آن مشغول بود در سایهٔ درخت سمره نشسته بود که پدر تو ابوبکر و عمر آمدند و رخصت خواستند من و تو در پس پرده رفتیم
و آنها سخنان خود را گفتند و جواب خود را شنیدند بعد از آن عرض کردند یا رسول الله ما مدت بقای ترا نمیدانیم دوست میداریم که ما را خبر
دهی از اینکه پس از تو که را خلیفه خواهی کرد تا او ما را پناه باشد حضرت فرمود من میدانم که را خلیفه خواهم کرد ولکن شما از او دوری
خواهید کرد و پراکنده خواهید شد چنانچه بنی اسرائیل از هرون بن عمران چون این را شنیدند ساکت شدند و برخاستند و بیرون رفتند پس بخدمت

رسول خدا رفتیم و چون ایشان رفته بودند ما همه بیشتر از تو عرض کردیم یا رسول الله کرا بر مردم خلیفه خواهی کرد فرمود آنکه نعل مرا پینه میکند چون ما
نظر کردیم جز علی احدی را ندیدیم و او مشغول بپینه کردن بود پس تو عرض کردی یا رسول الله جز علی کسی را نمی بینیم فرمود همان است عایشه
گفت بلی یاد دارم ام سلمه گفت پس با وجود این همه که یاد داری و مقام و منزلت علی را در نزد رسول خدا میدانی پس این چه خروج و چه
مقاتله است با علی عایشه گفت من برای اصلاح در میان ایشان میروم و امید اجر و ثواب از خدا دارم در این فتنه ام سلمه گفت اکنون که
سخن مرا نمی شنوی و از من پند نمی گیری خود بدان و آنچه در رای تو است بران قرار کرده عایشه باز گشت و ام سلمه آنچه در میان او و عایشه گذشته بود
همه را بامیرالمؤمنین نوشت ابن ابی الحدید بعد از نقل حدیث گفته است هذا نص صریح فی امامة علی **باب چهار صد و بیست و یکم**
در حدیث خاصف النعل از طریق خاصه و در آن دو حدیث است **اول** محمد بن عباس بسند خود از ربعی بن خراش روایت کرده است که علی
در رحبه خطبه خواند و فرمود که روز حدیبیه جماعتی از قریش از اشراف اهل مکه که سهیل بن عمرو در میان ایشان بود بخدمت رسول خدا آمدند
و گفتند یا محمد تو با ما همسایه و با ما سوگند خورده و خویش و عمی ما جماعتی از اولاد و غلامان ما از ما فرار کرده و لاحق اند بتو ملحق شده اند
و نه ایشان را بتو میلی و نه باسلام تو رغبتی است بلکه از مشقت گریخته اند کار و خدمت ما را و بنزد تو آمده اند اینها را بما رد کن رسول خدا
ابوبکر را طلبید و باو فرمود ببین این جماعت چه میگویند ابوبکر گفت یا رسول الله راست میگویند تو همسایه ایشانی این جماعت را
با ایشان باز پس ده پس عمر را طلبید او نیز گفته ابوبکر را باز گفت رسول خدا در غضب شد و فرمود ترک کرد او و گفت در خود نمیکنید ای گروه
قریش تا آنکه بر انگیزاند خدا بر شما مردی را که دل او را برای پرهیزکاری امتحان کرده میزند گردنهای شما را در راه دین خدا ابوبکر گفت
آنکس منم یا رسول الله فرمود نه بلکه آنکسی است که کفش مرا پینه میکند عمر گوید بعد از آن علی بجانب طلحه ملتفت شده فرمود از رسول
خدا شنیدم که فرمود کسیکه از روی عمد بر من دروغ ببندد جایگاه او در آتش است **دوم** شیخ مفید در کتاب اختصاص بسند خود
از ابوکعب ... زید بن وهب (?) روایت کرده است که چون عایشه مصمم شد که بسوی بصره خروج نماید بنزد ام سلمه آمد و ام سلمه در مکه بود گفت
ای دختر ابوامیه تو بزرگترین امهات مؤمنانی و رسول خدا در خانهٔ تو اقامه میکرد و در خانهٔ تو برای ما قسمت میداد و وحی در خانهٔ تو نازل
میشد ام سلمه گفت ای دختر ابوبکر بدیدن من آمدی ولکن قصد تو دیدن من نیست بلکه امری عظیم در نظر است که برای آن آمده
و این سخنان برای آن بر زبان تو جاری است گفت پسر من و برادر زاده من مرا خبر دادند که عثمان را بظلم کشتند و اکنون در بصره صد هزار شمشیر
کشیده است که همه آنها مطاع اند و بعضی از شیعیان مطیع اند آیا نمیخواهی بیائی که من و تو خروج کنیم بجانب بصره شاید در میان دو فرقه اگر با
یکدیگر نزاع میکنند اصلاح آوریم ام سلمه گفت ای دختر ابی بکر اگر مطالبه خون عثمان میکنی تو اعداء او بودی تو کسی بودی که شدیدتر بود و اگر ادعا
خون عثمان را در دل تو قهر و تعنت میکنی و میخواهی که امر علی بن ابیطالب را بشکنی و برو شک آوری پس تحقیق که مهاجر و انصار متابعت
او نموده اند و رای آن در این معنی نیست بد است ... در میان پیغمبر و ... در میان امت او ... احترام مینمایند چو
محو نمیکن آن سری که پرده حرمت پیغمبر بر توست و دامن تو قرآن مجید آنرا جمع کرده و تو را ... قرار ده پس بامداد حرمت خود را و در منزل خود
سکنی کن و بیرون مرو و خود را رسوا مکن خداوند خود حافظ امر این امت است و پیغمبر مقام ترا میداند و اگر خواست که تو مرتکب امر قبیح
شوی هر آینه تو را امر میفرمود بلکه رسول خدا ترا نهی فرمود از اینکه در بلاد گردش نمائی بدرستیکه ستون اسلام را بر پا نمیدارند
طایفه زنان ... اگر رخنه در آن افتد جبران نمیکنند اگر شکستی یابد درست نمیکنند چشم از این کردار بپوش و در منزل خود بنشین چه خواهی گفت
هرگاه رسول خدا با تو ملاقات کند در منزلی از منازل و صحراها در حالتی که تو شتر سواری خود را از سرچشمه بسر چشمه دیگر میرانی و از منزلی بمنزلی
برند در حالتیکه خدا تعالی همه را مشاهده میکند و بر رسول خدا وارد میشوی در حالتیکه پرده خود را دریده و ترک حرمت نموده و بگمراهی
داده باشی و عهد آنجناب را که با تو کرده است مخالفت نموده باشی قسم بخدا اگر باین راهی که میروی من بروم پس از آن مرا امر کنند که داخل فردوس برین شو
اعمال شوم هر آینه شرم میکنم از اینکه ملاقات کنم خدا و رسول را در حالتیکه دریده باشم پرده حرمتی را که خدا برای من زده است پس قرار ده
خانهٔ خود را قلعهٔ محکم خود و در پرده حجاب خود بنشین تا رسول خدا را ملاقات نمائی و اگر چنین کنی پروردگار خود را اطاعت کرده و شنوا ترین
و بینا ترین خواهی بود در امور دین خود ما دامی که از این امر شنیع تقاعد ورزیده باشی پس فرمود اگر یاد آورم از رسول خدا پنج قضیه را در خصوص
علی هر آینه بگزند ترا این پنج قضیه مانند گزیدن مارهای الوانی که بر دور گردن می پیچند یاد داری ای عایشه که رسول خدا اراده سفر
میفرمود در میان زوجات خود قرعه میزد پس وقتی قرعه باسم من و تو بیرون آمد پس در حالتیکه ما با آنجناب بودیم و او در منزل قدید بود

درباره علی گفتگو میفرمود تو میخواستی بخدمت آنجناب بروی پس من تو گفتم که رسول خدا با پسر عمش نشسته شاید حاجتی با او داشته باشد مرو تو
سخن مرا نشنیدی و رفتی و گریان بازگشتی من از تو سؤال کردم گفتی رفتم بخدمت ایشان و گفتم یا علی مرا از رسول خدا از نه روز یک روز است
و تو امروز را از من باز گرفتی و آنحضرت ترا از من منع نمودی و تو خواهی عایشه مرا خبر دادی که پیغمبر فرمود که ای عایشه با تو علی را دشمن مدار که
دشمن نمیدارد علی را احدی از اهل من و از امت من مگر آنکه از ایمان بیرون میرود ندای عایشه این قضیه را بیاد داری عایشه گفت بلی ام سلمه
گفت بیاد داری روزی را که رسول خدا حیسی خواهش کرده بود و من بجهت آنجناب ترتیب میدادم پس فرمود کاش میدانستم کدام یک از
شما صاحب آن شتر عظیم الذنب خواهید بود که سگهای حوئب بر او حمله میکنند پس من دست از خمیر کردن حیس برداشتم و عرض کردم یا
پیغمبر بخدا از اینکه من باشم پس فرمود که ناچار یکی از شما دو نفر خواهد بود از خدا بپرهیز که تو باشی ای حمیرا اما این واقعه را بیاد داری عایشه
گفت بلی ام سلمه گفت یا بخاطر داری روزی که آنجناب رسول خدا از در درآمد و من و تو هر دو لباسهای خود را پوشیدیم پس آنحضرت آمد
پهلوی تو نشست و فرمود که آیا گمان میکنی ای حمیرا که من ترا نمیشناسم از جانب تو بجهت امت من روز تلخی و روز سرخی خواهد بود آیا بیاد
داری ای عایشه گفت بلی ام سلمه گفت یا بخاطر داری روزی که من و تو در خدمت رسول خدا بودیم پدر تو با عمر آمدند و اذن
خواستند من و تو در پس پرده شدیم ایشان عرض کردند یا رسول الله ما نمیدانیم که مدت حیوة تو چه قدر خواهد بود اگر کسی را از برای ما خلیفه
قرار میدادی که بعد از تو ما بخدمت او میرسیدیم مناسب بود رسول خدا فرمود که اما من میشناسم مکان آنکس را و میدانم موضع
او را و اگر شما را خبر دهم که او کیست هر اینه شما از سر او متفرق میشوید همچنانکه بنی اسرائیل در امر عیسی بن مریم پاشیدند پس چون ابو بکر و
عمر رفتند من و تو نیز بر رسول خدا آمدیم و تو غمناک بودی و تو گفتی یا آنجناب که را قرار خواهی داد برای امت پس آنحضرت فرمود ببین کیست
کفش را و علی بن ابیطالب کفش آنحضرت را اصلاح میکرد هر وقت که میدرید و جامه آنجناب را میشست هر وقت که چرک میشد پس تو گفتی
آنکس را بجز علی نمیبینم پس آنجناب فرمود که او است آیا بیاد داری این واقعه را ای عایشه عایشه گفت بلی ام سلمه گفت آیا بخاطر داری روزی را
که رسول خدا ما را جمع نمود در خانه میمونه پس فرمود ای زنان من از خدا بترسید و کسی شما را بسفر نبرد آیا بیاد داری ای عایشه عایشه
گفت بلی و هیچکس موعظه ترا بهتر از من قبول نخواهد کرد و نصیحت ترا نخواهد شنید پس اگر بجنگ علی بروم از کرده خود پشیمان خواهم بود
و اگر بنشینم در خانه خود دوری یاس و ناامیدی از اصلاح این امر نیست یعنی در رفتن و نرفتن مخیرم پس منادی عایشه از جانب او ندا
در داد که هر که خواهد بیرون رود بجنگ علی برود که ام المؤمنین نخواهد رفت پس عبدالله بن زبیر نزد عایشه رفت و در گوش او سخنی گفت
و او را بهوای ریاست طلب کردن و خود و رفتن بجانب بصره باز داشت پس منادی از جانب عایشه ندا در داد که هر که با ما سفر میکند بیاید
که ام المؤمنین میرود پس چون فردا شد ام سلمه این واقعه را دید که عایشه عزم رفتن نمود اشعاری چند انشا فرمود که حاصل مضمون آنها
این است که اگر مردم از لغزش خود داری مینمودند هر اینه نیامدی بجهت عایشه تا کوران تو چه شنیدی سنت پیغمبر را ترک کردی و چه شنیدی آیات قرآن که
کردی و بی اعتنائی نمودی گاه باشد که خداوند از روی خذلان عقلهای جمعی را سلب کند حتی مردمان را اینکه حاکم فاضل کند در میان مردم پس خدا
رحم کند ام المؤمنین را که تبدیل مینمودی و حسنات را

باب چهارصد و بیست و سیم

در حدیث اعمش با منصور از
طریق عامه و آن یکحدیث است ابوالمؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در کتاب فضایل بسند خود از سلیمان بن مهران اعمش روایت کرده
است که گفت شبی خوابیده بودم ناگاه آواز کسی را شنیدم که بر در خانه من آمده از غلام خود پرسیدم کیست گفت مردی است از ابو جعفر
منصور آمده و ترا میطلبد پس با وحشت تمام از بستر خود برخاستم و از رسول منصور پرسیدم که مرا در این وقت شب برای چه میطلبد گفت نمیدانم
گوید از جا برخاستم و متحیر بودم که مرا برای چه خواسته است و در این اندیشه بودم که امر من بکجا انجامد و بر سر من چه آید و این مرد در این نیمه شب
مرا برای چه میخواهد و حال آنکه مردم همه در خواب و ستارگان در شرف غروب بودند و فی الجمله پس در این خیال افتادم که مرا از فضایل علی سؤال
خواهد کرد و اگر بگویم مرا بقتل میرساند و با این خیال از زندگی خود مایوس شدم پس وصیت خود را نوشتم و فرستادگان خلیفه پیوسته
تاکید مینمودند و مرا بر جا داشتند که ببرند کفن خود را پوشیدم و حنوط کردم و اهل و اطفال خود را وداع نمودم و رفتم و هوش در
سرم نبود چون داخل شدم با نهایت بیم سلام کردم چون مرا دید رخصت جلوس داد من بخوفی که داشتم نشستم و عمرو بن عبید وزیر که
او هم نزد او نشسته بود پس خدا را حمد کردم از اینکه این سه نفر را در نزد او نشسته دیدم و هوش من بجای خود آمد و دلم بیک
الحال آرام گرفت و همه ایستاده بودیم که باره سلام کردیم و گفتم السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته و بنشستم و دانست

که خوف مرا گرفته زمانی با من متکلم نشد بعد از آن بسخن در آمد و اول سخنی که گفت این بود که گفت ای سلیمان گفتم لبیک یا امیر المؤمنین
گفت بیا ای پسر مهران نزدیک من بیا چون نزدیک او رفتم بوی حنوط بمشامش رسید گفت ای اعمش راست بگو و الا امر میکنم تا زنده بر دار
کشند عرض کردم یا امیر المؤمنین بخدا سوگند از هر چه سؤال کنی راست گویم و بخدا سوگند که اگر دروغ سبب نجات باشد راستی با تو بیان
مرا نجات خواهد داد گفت بگو ای سلیمان این بوی حنوط از تو بمشام میرسد بگو که بخاطر چه رسیده و چرا چنین کردی گفتم سبب
آنرا عرض میکنم و راست میگویم چون فرستاده تو در نیمه شب آمد گفت امیر المؤمنین ترا میطلبد من برخاستم و متفکر بودم و در وحشت
و اضطراب خود فرو رفتم و در پیش خود گفتم امیر المؤمنین در این نیمه شب که کواکب غروب کرده و مردم همه خوابیده اند طلب من نفرستاده
است مگر آنکه از فضایل حضرت امیر المؤمنین علی از من سؤال کند و اگر بحق جواب گویم مرا خواهد کشت یا بدار خواهد کشید پس دو رکعت
نماز کردم و وصیت خود را نوشتم و فرستادگان تو مرا مهلت نمیدادند حنوط کردم و کفن خود را پوشیدم و اهل و اطفال خود را وداع کردم
و اطاعت تو کردم و بخدمت تو آمدم با تو میگویم از حیات خود و با کمال الخوف امیدوارم که عفو تو شامل حال من شود چون این سخن را شنید دانست
که راست گفتم و در آن وقت تکیه کرده بود چون این سخن را شنید برخاست و بنشست و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون چنین دید
دل مرا آرام گرفت و خوف من کمتر شد پس دوباره گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای سلیمان بحق خدا از تو سؤال میکنم ای سلیمان
بگو چند فضایل علی بن ابیطالب پسر عم رسول خدا و صهر او و شوهر حبیبه او و وارث امیر المؤمنین بر سید چند است گفتم قلیل یا امیر المؤمنین
گفت وای بر تو چند حدیث در خاطر داری گفتم ده هزار حدیث یا یک هزار حدیث چون گفتم یک هزار حدیث نظر او قلیل آمد گفت بلکه ده
هزار حدیث چنانکه در اول گفتی گوید بعد از آن ابو جعفر بدو زانو نشست و با کمال سرور و انبساط گفت ای سلیمان من دو حدیث برای
تو میگویم در فضایل علی بن ابیطالب که از آن احادیثی نیست که شنیده و ضبط کرده بمن بازگو و اگر نشنیده بشنو و فهم کن گفتم بگو یا امیر المؤمنین
گفت من مدتی مانند ذنبی مروان گریزان بودم در جائی راحت نداشتم و قراری نمیگرفتم و در ولایتها میگردیدم و چون بهر بلد داخل میشدم
با ایشان امیر شام مینمودم و بفضایل علی بن ابیطالب با ایشان تقرب میجستم و ایشان مرا طعام میکردند و لباس میپوشانیدند و چون از آنجا
بجای دیگر میرفتم برای من توشه راه مهیا میکردند پیوسته از بلدی به بلدی میرفتم تا به بلاد شام رسیدم و از لباس عبائی داشتم کهنه و پوسیده
که بدن مرا نمیپوشانید در این اثنا آواز اذانی بگوشم رسید داخل مسجد شدم در آنجا سجاده و متوضائی یافتم وضو کردم و بمسجد رفتم و دو
رکعت نماز کردم و اقامه نماز در دادند من نیز با ایشان ظهر و عصر را ادا کردم و در پیش خود گفتم چون شب برآید غذائی از ایشان طلب میکنم
و آن شب را در منزل بسر میبرم چون امام مسجد سلام نماز عصر را داد و بنشست و عقب نماز مشغول دعا و تعقیبات شد ناگاه دیدم دو طفل
سفید پوست که بسیار با هوش و صاحب جمال بودند داخل مسجد شدند و نور از روی ایشان میدرخشید چون چشم امام مسجد بر ایشان افتاد
گفت مرحبا بشما و بکسانی که شما بنام ایشان نامیده شده اید گوید که من نشسته بودم و در پهلوی من جوانی نشسته بود از او سؤال کردم این دو طفل
کیانند و این شیخ کیست گفت این شیخ جد این دو طفل است و در این شهر کسی نیست که دوست علی بن ابیطالب باشد مگر این شیخ من گفتم الله
اکبر از کجا دانستی گفت از آن دانستم که فرزندان خود را بنام فرزندان علی نام کرده است یکی را حسن نام کرده است و دیگری را حسین گوید من
از جای برخاستم با کمال سرور و انبساط نزد شیخ آمدم و گفتم ایها الشیخ میخواهم از برای تو حدیثی گویم که دیده ترا بآن روشن کنم گفت بگو که بی
دارم بگو خدا ترا رحمت کند اگر دیده مرا بآن روشن کردی دیده ترا روشن میکنم گفتم پدرم از پدرش از جدش روایت کرد که روزی در خدمت رسول خدا
بودیم فاطمه زهرا بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد ای پدر بدان و آگاه باش که حسن و حسین از نزد من بیرون رفتند و نمیدانم که در کجا اند و هوش از سرم
رفته و دلم آرام نمیگیرد و صبرم تمام شده است و گریه و ناله میکرد بحدی که از گریه او ملائکه گریستند پس رسول خدا او را دلداری داد و رحم او کرد
و مهربانی فرمود و گفت ای فاطمه گریه مکن قسم بآن کسی که جان من در دست او است که آنکسی که ایشان را آفریده است از تو مهربانتر است بایشان
و رحم او بیشتر است بایشان از تو و از پدر ایشان پس رسول خدا برخاست و دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت اللهم ان کانا
اخذا برا و بحرا فاحفظهما و سلمهما حیثما کانا و حیثما توجها گوید هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل از آسمان نازل شد و بر زبان
ملائکه یا محمد و برد عای رسول خدا آمین میگفتند جبرئیل گفت ای حبیب من ای محمد اندوهگین مباش و غم مخور بشارت باد ترا که
فرزندان تو فاضل اند در دنیا و فاضل اند در آخرت و پدر ایشان بهتر است از ایشان و ایشان در حظیره بنی النجار خوابیده اند و خدا عزو جل
ملکی را موکل کرده است که ایشان را محافظت نماید و چون جبرئیل این سخنان را گفت از نزد رسول خدا رفت رسول خدا با اصحاب از جای

در حدیث

برخواستند و آنحضرت مسرور و شادان بود و بخاطر رسید که ایشان را بیابد آمدند و دیدند حسن و حسین دست بگردن یکدیگر انداخته بخواب رفته اند و
ابر ملکی که موکل بر حفظ و پاسبانی ایشان بود یکبال خود را در زیر ایشان پهن کرده که از گرمی زمین محافظت کند و بال دیگر را بر روی ایشان
گسترانیده است که از حرارت آفتاب نگاه دارد و راوی گوید آنحضرت خود را بر روی ایشان انداخت و هر دو را میبوسید و دست مبارک بر بدن
ایشان میکشید تا از خواب بیدار شدند رسول خدا حسن را بر دوش خود گرفت و جبرئیل حسین را بر بالای پر و بال راست خود نگاهداشت
تا ایشان را از حظیره بیرون آوردند و آنحضرت میفرمود والله لاشرفنکما کما شرفکما الله سبحانه و آنحضرت و جبرئیل میرفتند در این اثنا جبرئیل
صوت بسیجه کلبی در آمد و هر دو حسن و حسین بر دوش گرفته بودند ابوبکر گفت یا رسول الله یکی از این دو طفل را بمن بده تا از تو و از ایشان
سبک گردانم و او را محافظت میکنم تا وقتیکه بتو برسانم رسول خدا فرمود خدا ترا جزای خیر دهد ای ابوبکر ایشان را بگذار که ما نیکو
هستیم برای ایشان و ایشان نیکو سوارانند برای ما و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس ایشان را بر دوش گرفتند و آمدند و ابوبکر نیز با
ایشان بود تا آنکه بمسجد رسول خدا آمدند پس بلال حاضر شد رسول خدا فرمود ای بلال مردم را آواز کن که همگی در اینجا جمع شوند پس رسول
خدا برخواست و خطبه با نهایت بلاغت خواند و حمد و ثنای الهی را چنانچه اهل و مستحق آنست بجا آورد بعد از آن فرمود ای گروه مسلمانان
میخواهید شما را دلالت کنم بر بهترین مردم پس از من از طرف جد و جده عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود بر شما باد بحسن و حسین که جد ایشان
محمد مصطفی است و جده ایشان خدیجه کبری دختر خویلد سیده زنان اهل بهشت و اول زنی که تصدیق نمود آنچه انزل الله و پیشی گرفت
و بایمان آوردن بخدا و رسول خدا سبقت گرفت بعد از آن فرمود ای گروه مسلمانان آیا شما را دلالت کنم بر بهترین مردم از جهت پدر و
و مادر گفتند بلی یا رسول الله فرمود بر شما باد بحسن و حسین که پدر ایشان علی بن ابیطالب است که محب خدا و رسول و محبوب ایشانست
و مادر ایشان فاطمه دختر رسول خداست و خدا تعالی مشرف گردانید ایشان را در آسمان و زمین بعد از آن فرمود ای گروه مسلمانان میخواهید شما را
دلالت کنم بر بهترین مردم از جهت عم و عمه عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود بر شما باد بحسن و حسین که عم ایشان جعفر ذوالجناحین است که با ملائکه
در بهشت پرواز میکند و عمه ایشان ام هانی است دختر ابوطالب بعد از آن فرمود ای گروه مسلمانان میخواهید شما را دلالت کنم بر بهترین مردم از
جهت خال و خاله عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود علیکم بالحسن و الحسین فان خالهما القاسم بن رسول الله و خالتهما زینب بنت رسول الله بعد از آن
گفت خداوندا تو میدانی که حسن و حسین در بهشتند و جد و جده ایشان در بهشتند و مادر و پدر ایشان در بهشتند و عم و عمه ایشان در بهشتند
و کسیکه دوست دارد ایشان را در بهشت است با ما و کسیکه دشمن دارد ایشان را در جهنم است گوید چون من این حدیث را برای شیخ گفتم و گفتم مرا فهم کرد
بمن گفت بدلیل الله تو کیستی گفتم از اهل کوفه ام گفت تو عربی یا مولائی گفتم عربی ام در شهر یوسف گفت چنین حدیثی برای من نقل کنی و عبای تو چنین
کهنه پوشیده باشد گفتم بلی مرا قصه ایست که نمیخواهم آنرا برای احدی فاش کنم گفت قصه خود را برای من بگو گفتم من از دست خروان بدین
حالت که مشاهده میکنی افتاده ام که کسی مرا نشناسد و اگر صورت و حالت خود را تغییر دهم مرا میشناسند و اگر بخواهید من خود را بشما میشناسانم
و لکن میترسم که مرا بکشند شیخ گفت هیچ خوفی بر تو نیست تو در نزد من باش و دو حله برای من پوشانید و مرا خلعت ساخت و مرا بر استری که قیمت
آن در آن بلد صد دینار بود سوار کرده و گفت ای جوان دیده مرا بانچه حدیث روشن کردی بیک بخدا سوگند که ترا بنزد جوانی فرستم که خدا تعالی
دیده ترا باو روشن کند گفتم مرا باو دلالت کن شیخ خانه او را بمن نشان داد من بدر خانه او آمدم و در زدم و غلامی بیرون آمد بر من بود
دو اگر بنده خادم ندا کرد مرا رخصت دخول داد چون داخل شدم جوانی دیدم بر بالای تختی عالی نشسته و بسیار صبیح الوجه و خوش جسم بود
بر او سلام کردم جواب مرا به نیکوئی داد بعد از آن دست مرا گرفته اکرام کرد و مرا در پهلوی خود نشانید و گفت ای جوان بخدا سوگند که من این
کسوتی را که پوشیده میشناسم و این استر را که سوار شده میدانم و بخدا سوگند که ابو محمد نام او حسن این کسوت را خلعت نکرده و بر این استر
خود را سوار نکرده است مگر اینکه تو محب خدا و رسول و ذریه و عترت اوئی اکنون بخدا ترا قسم میدهم که حدیثی از فضایل علی بن ابی
طالب برای من نقل کنی گفتم حبا و کرامة پدرم از پدرش از جدش روایت کرده است که گفت روزی در خدمت رسول خدا نشسته بودیم که فاطمه
آمد و حسن را بر دوش گرفته بود و سخت میگریست چنانکه آواز او بلند شد رسول خدا فرمود ای فاطمه سبب گریه تو چیست خدا دیده ترا
گریان نکند عرض کرد ای پدر چگونه گریه نکنم و حال آنکه زنان قریش مرا سرزنش میکنند و میگویند پدرت ترا بکسی تزویج کرده که فقیر و بی مال است
رسول خدا فرمود ای فاطمه گریه مکن بخدا سوگند که من ترا تزویج نکرده ام بلکه خدا تعالی ترا از بالای هفت آسمان بعلی تزویج کرده است و من
او را وصی خود گردانیده ام و علی از من است و من از علیم علی از همه مردم بیشتر است علمش و از همه بیشتر حلمش و از همه زیادتر و اسلامش از همه پیشتر ا

و حسن و حسین دو فرزند او و سادات جوانان اهل بهشتند از اولین و آخرین مردم خدا تعالی ایشان را در توریة بزبان موسی شبر و شبیر نام کرد و نظر
بکرامتی که در نزد خدا تعالی داشتند ای فاطمه گریه مکن که چون روز قیامت مرا بنزد پروردگار عالمیان بخوانند علی با من خواهد بود و چون روز
قیامت شود علم مرا علی بر خواهد داشت ای فاطمه گریه مکن که علی و شیعیان علی رستگارانند در روز قیامت داخل بهشت میشوند گوید چون این
حدیث را برای آن جوان نقل کردم بمن گفت بخدا از تو سؤال میکنم و ترا بخدا سوگند میدهم که تو کیستی گفتم از اهل کوفه ام گفت عربی یا مولی
گفتم بلکه عربیم و شریف گوید سی پارچه لباس بمن داد و ده هزار درهم در میان کیسه گذاشته بمن داد و گفت ای جوانمرد دیده مرا روشن
کردی خدا دیده ترا روشن گرداند و دیگر از من سؤالی نمود بعد از آن گفت مرا بتو حاجتی است گفتم بگو انشاء الله بر آورده خواهد شد گفت
فردا صبح بمسجد بنی فلان بیا و برادر شقاوت اثر مرا مشاهده نما ابو جعفر گفت بخدا سوگند که آن شب بر من دراز کشید و ترسیدم که بمیرم و
فردا آنرا نبینم تا چون صبح شد بهمان مسجدیکه وصف کرده بود آمدم بنماز حاضر شدم در صف اول بازایستادم در پهلوی جوانی ایستاده بود
معمم چون رکوع کرد عمامه از سرش افتاد دیدم سر او مانند سر خوک است و گوید و چون سر خوک ابو جعفر گوید قسم بخدا که چون آنرا دیدم با این حال
نمیدانستم در چه حالتم آیا نماز میگذاردم یا نه از تعجبی که کرده بودم و دهشتی که داشتم چنانکه نمیدانستم که در نماز چه میگویم تا چون امام از
تشهد فارغ شده و سلام داد من سلام دادم باو نزدیک رفتم گفتم این چه هیئت است که در تو مشاهده میکنم گفت تو آیا آن برادر منی او را اینجا
آورده است تا مرا مشاهده کنی گفتم بلی دست مرا گرفته از آنجای برداشت و سخت گریه میکرد و مرا با آنجا چنانکه کشید که نزدیک بود جانش بیرون رود
و مرا بمنزل خود برد و گفت بان دکان نظر کن من بدکان نظر کردم گفت اینجا بر در دکانیکه مرا اذان میگفتم و بر در امامت میکردم و عادت من این بود که
میان اذان و اقامه هزار مرتبه علی را لعن میکردم و در روز جمعه چهار هزار مرتبه میان اذان و اقامه آنحضرت را لعن میکردم روزی از مسجد بیرون آمدم و بخانه
آمدم و در همین موضعی که بتو نشان دادم تکیه کرده بخواب رفتم در عالم خواب دیدم که گویا در بهشت آمده ام در آنجا قبه از زمرد سبز بود که بانواع زینتها
زینت بود و بر درها مشبکها و فرشها استبرق در آنجا و تخت کشیده بودند و بر منبری نشسته بودند آن قبه که بعینها از مروارید و زبرجد بود و علی بن ابیطالب آنها
تکیه داده بود و ابوبکر و عمر و عثمان نشسته بودند با یکدیگر سخن میگفتند بیکدیگر التفات میکردند بعد از آن ملتفت شدم دیدم رسول
خدا آمد با امام حسن در جانب راست آنحضرت جای نموده بود و امام حسین در جانب چپ آنحضرت جای نموده و دست او در دست رسول خدا
بحسین فرمود آب بیاور حسین جامی پر آب کرده برسول خدا داد آنحضرت بیاشامید بعد از آن فرمود یا حسین بر جماعت آب ده حسین آب بابوبکر و عمر
و عثمان و علی آب داد و گویا رسول خدا بحسین فرمود این مرد را که بدکان تکیه کرده است آب ده حسین عرض کرد ای جد بزرگوار مرا امر میکنی که
او را آب دهم و حال آنکه هر روز و شب علی را هزار مرتبه لعن میکند و در روز جمعه چهار هزار مرتبه لعن کرده است رسول خدا فرمود ای پسر
او در غضب آمده فرمود چرا علی را لعن میکنی خدا تعالی ترا لعنت کند تا سه نوبت وای بر تو دشنام میدهی علی را و حال آنکه او از من است و من از او بعد
خدا گرفتار شوی بغضب خدا گرفتار شوی تا سه نوبت بعد از آن سه نوبت رو در من تف کرد و سه نوبت مرا با پای خود زد و فرمود خدا تعالی نعمت
ده آنعمت خود را که بتو عطا کرده و در تو آزمایش کند و ترا بگذارد که عبرت دیگران باشی گوید من از خواب بیدار شدم دیدم سر من سر خوک شده
و روی من دگرگون چنانکه می بینی سلیمان بن مهران گوید ابو جعفر گفت ای سلیمان حب علی ایمان است و بغض او نفاق است من گفتم الامان
الامان یا امیر المؤمنین ابو جعفر گفت ترا امان دادم ای سلیمان بگو آنچه میگوئی گفتم پس در حق قاتل حسین بن علی بن ابیطالب چه میگوئی
گفت خدا او را در گردانید و در جهنم است گفتم چنین است کسیکه یکی از اولاد رسول خدا را بقتل آورد او در آتش جهنم خواهد بود گوید
پس سر خود را زمانی دراز حرکت داد و گفت و یحک یا سلیمان الملک عقیم تا سه نوبت بعد از آن گفت ای سلیمان بیرون برو و مردم را بفضایل
علی بن ابیطالب حدیث کن هر چه بخواهی و هیچ کتمان مکن والسلام مؤلف گوید ابن جمهور صاحب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسند خود
از اعمش روایت کرده است که نیمه شبی منصور بطلب من فرستاد من ترسیدم در پیش خود گفتم در چنین ساعتی مرا برای امر خیری نخواسته
است و شکی نیست که از فضایل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از من سؤال خواهد کرد اگر برای او بگویم مرا میکشد پس برخواستم و لباسهای
پاکیزه خود را که کفن من باشند پوشیدم و حنوط کردم و وصیت نامه خود را نوشتم و بجانب او رفتم دیدم عمرو بن عبید را که بنزد او نشسته است خدا را حمد
کردم و گفتم مرا در اینجا یاوری کرد در سخن اگر خیر است مرا اعانت کند و اگر شری باشد مرا دفع کند گفت نزدیک بیا ای سلیمان من نزدیک رفتم و
چون نشستم بجانب عمر کرده و از او سؤالی کرده و از من بوی حنوط آمد گفت ای سلیمان این بوی از تو میآید چه چیز است
بخدا سوگند اگر راست نگوئی ترا میکشم گفتم یا امیر المؤمنین چون فرستاده تو بنیمه شب بطلب آمد گفتم مرا نخوانده است مگر آنکه سؤال

کندم از فضایل اهل بیت اکر برای او کویم مرا هلاک کند پس وصیت خود را نوشتم و لباسهای خود را بجای کفن پوشیدم و حنوط کردم منصور
تکیه کرده بود چون ایزا کفتم برخواست و درست بنشست و کفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از ان کفت ای سلیمان مرا چه نام دادم کفتم امیر
المؤمنین عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس کفت راست کفتی از تو سؤال میکنم بحق قرابت من برسول خدا برای من بکو چند حدیث در فضایل
اهل بیت روایت میکنی کفتم اندک کفت تا چه مقدار کفتم ده هزار حدیث یا زیاده کفت ای سلیمان برای تو دو حدیث بکویم در فضایل ایشان که
کل این احادیث را فراموش کنی اکر سوکند یاد کنی که انها را برای احدی از شیعیان ایشان نقل نکنی کفتم بخدا سوکند که از برای احدی از ایشان نقل نخواهم کرد
و بنعمت و سوکند خوردم کفت بشنو ای سلیمان من از خوف مروان کریزان بودم و در بلاد میکردیدم و بفضایل علی بن ابیطالب بنزد مردم تقرب میجستم
و مردم بنزد من می امدند مرا زیارت میکردند و طعام میخورانیدند تا انکه ببلاد شام رسیدم و لباسهای من کهنه بود و لباسی جز انها نداشتم پس اذان
اذان کفتند شنیدم بمسجد رفتم تا نماز کذارم در دل خود کفتم از مردم غذائی طلب میکنم و امشب ایشان میهمان ایشان پس در پشت سر امام نماز کذاردم و
چون سلام داد بر دیوار مسجد تکیه کرد و اهل مسجد همکی نشسته بودند و هیچ توقیر و تعظیم امام احدی از ایشان نمیکرد و من نشسته بودم
دو طفل داخل مسجد شدند چون نظر امام بر ایشان افتاد کفت مرحبا بشما و بکسیکه بنام او نامیده شده اید در پیش خود کفتم مقصود خود را یافتم
در پهلوی من جوانی بود او را سؤال کردم که این دو طفل با این شیخ چه نسبت است کفت شیخ جد ایشان است و در این شهر نیست کسیکه
محب علی باشد مکر او و باین جهت ایشان را حسن و حسین نامیده پس بجانب الشیخ رفتم و کفتم ای شیخ میل ان داری که حدیثی برای تو نقل
کنم که دیده ات روشن شود کفت چه بسیار میل دارم و اکر دیده مرا روشن کنی دیده ترا روشن کردانم کفتم حدیث کرد مرا پدرم از پدرش روایت کرد که
در خدمت رسول خدا نشسته بودیم فاطمه داخل شد با دیده کریان رسول خدا فرمود ای نور دیده من چرا کریه میکنی عرض کرد ای پدر حسن و
حسین امشب بیرون رفتند نمیدانم شب را بکجا بردند و علی مدت پنج روز است که هر شب سر النخل را آب میدهد و باز نیامده است رسول
خدا فرمود ای فاطمه کریه مکن بخدائیکه ایشان را افریده است از من و تو بر ایشان مهربانتر است و دست بسوی اسمان بلند کرد و کفت اللهم ان کانا
اخذا برا و بحرا فاحفظهما و سلمهما پس جبرئیل نازل شد و کفت یا محمد غمکین مباش که دو فرزند تو فاضلانند در دنیا و اخرت
و ایشان در حدیقه بنی النجار خوابیده اند و خدای تعالی ملکی را موکل کردانیده است که ایشان را نکهبانی کند پس رسول خدا برخاست و جبرئیل
از جانب راست و جماعتی از اصحاب با انحضرت بودند تا انکه بحدیقه بنی النجار امدند دیدند که حسن دست بکردن حسین انداخته است و هر دو
بخواب رفته اند و ان ملکی که برای ایشان موکل است یک بال خود را فرش زیر ایشان کرده و بال دیکر خود را بر ایشان کسترانیده است رسول
خدا خود را بر روی ایشان انداخت و ایشان را می بوسید تا از خواب بیدار شدند رسول خدا حسن را برداشت و جبرئیل حسین را تا از حدیقه
بیرون امدند رسول خدا فرمود مردم را بشناسانم ایشان را در این روز مشرف کردانم چنانکه خدای تعالی ایشان را کرامی داشت پس ابو بکر پیش امد و کفت
یا رسول الله یکی از ایشان را بمن ده تا بر دوش کیرم فرمود نعم الحمولة و نعم المطیة نیکو بارند و نیکو بارکشی دارند و پدر ایشان از ایشان
بهتر است تا انکه بمسجد رسول خدا امدند فرمود ای بلال مردم را حاضر کن چون مردم جمع شدند رسول خدا در جای برخواست و فرمود ای کروه مسلمانان
شما را دلالت کنم بر بهترین مردم از جهت جد و جده عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین که پدر ایشان علی بن ابیطالب است و مادر ایشان فاطمه
دختر محمد سیده زنان عالمیان است فرمود شما را دلالت کنم بر بهترین مردم از جهت خال و خاله عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین
خال ایشان قاسم پسر رسول الله و خاله ایشان زینب دختر رسول الله فرمود شما را دلالت کنم بر بهترین مردم از جهت عم و عمه عرض کردند بلی یا رسول الله
فرمود حسن و حسین عم ایشان جعفر طیار است و عمه ایشان ام هانی دختر ابو طالب بعد از ان کفت اللهم انک تعلم ان الحسن و الحسین فی الجنة و جدهما
و جدتهما فی الجنة و ابوهما و امهما فی الجنة و خالهما و خالتهما فی الجنة و عمهما و عمتهما فی الجنة اللهم و انت تعلم من یحبهما فی الجنة و من یبغضهما
فی النار منصور کوید چون این حدیث را برای ان شیخ روایت کردم بمن کفت از اهل کجائی کفتم از کوفه کفت عربی یا مولی کفتم بلکه عربم کفت تو حدیث
روایت کنی و لباس تو کهنه باشد پس شیخ مرا خلعت فاخر پوشانید و بر استر خود سوار کرد و کفت دیده مرا روشن کردی نیکی من هم ترا بجائی
دلالت کنم که دیده تو بان روشن شود پس مرا بخانه در نزدیکی خانه خود دلالت کرد من بدر ان خانه امدم جوانی نیکو روی در انجا دیدم چون
چشمش بر من افتاد کفت بخدا سوکند که این خلعت و این استر را میشناسم ابو فلان این کسوت را با تو خلعت داده و ترا بر استر خود سوار نکرده
است مکر انکه ترا بجهت خدا و رسول خدا دوست داشته است پس مرا فرود اورد و کفت برای من حدیثی در فضایل حضرت امیر المؤمنین نقل کن کفتم
پدرم از جدم از پدرش روایت کرد که کفت روزی در خدمت رسول خدا بودیم که فاطمه داخل شد و حسن و حسین را بر دوش خود

نشانده بود و کریه میکرد رسول خدا فرمود ما یبکیک یا فاطمه عرض کرد یا رسول الله زنان قریش مرا سرزنش میکنند و میکویند پدرت ترا
بمردی تزویج کرد که فقیر و بی مال است رسول خدا فرمود من ترا بعلی تزویج نکردم بلکه خدای عز و جل ترا تزویج کرد در بالای هفت اسمان
و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ان کواه کرفت و بمن وحی فرستاد که من هم در زمین ترا باو تزویج کنم و خدای تعالی نظری بجانب زمین کرد
و علی را از میان مردم بر کزید که جفت تو باشد ترا باو تزویج کرد و علی اشجع الناس قلبا و اعظم الناس حلما و اعلم الناس علما و اقدم الناس
سلما و اسمح الناس کفا ای فاطمه در روز قیامت کلیدهای بهشت و لوای حمد بدست منست و بعلی میسپارم لیکن ادم و همه بنی ادم در زیر لوای
من خواهند بود ای فاطمه من در روز قیامت علی را در بالای حوض کوثر باز دارم سیراب کند هر که را که میشناسد از امت من ای فاطمه
پدر تو حله از حلهای بهشت در پوشد و علی را حله و لوای حمد در دست من است و امت من در زیر ان باشند و من لوا را بعلی
میسپارم نظر بکرامتی که در نزد الله تعالی دارد و منادی ندا کند یا محمد نعم الجد جدک ابراهیم و نعم الاخ اخوک علی و چون خدای تعالی مرا بخواند علی را نیز با من
بخواند و چون مرا بپا دارند علی را نیز با من بپا دارند و چون من شفاعت کنم علی نیز شفاعت کند و چون شفاعت مرا قبول کنند شفاعت او را نیز قبول
کنند با من و در روز قیامت علی در مواطن معین من است در برداشتن کلیدهای بهشت بخیز ای فاطمه که علی و شیعه علی رستکارانند در روز
قیامت و سومند اند در بهشت منصور کوید چون این حدیث را برای ان جوان نقل کردم کفت از اهل کجائی کفتم از کوفه کفت عربی یا مولی کفتم عربم
بیست جامه خلعت داد و بیست هزار درهم بمن عطا کرد و کفت دیده مرا باین حدیث روشن کردی یک حاجت دیکر با تو دارم کفتم انشاء الله برآورده
است کفت چون صبح فردا شود بمسجد بنی فلان بیا تا برادر شقی مرا مشاهده کنی پس از انجوان جدا شدم و ان شب بر من دراز کشید
چون صبح شد بان مسجد که کفته بود امدم در صف اول ایستادم با ایشان نماز کذاردم بپهلوی خود جوانی دیدم که عمامه بر سر دارد چون بسجده رفت و چون
برکوع رفت عمامه از سرش افتاد دیدم سر او سر خوک است و روی او روی خوک است دیکر ندانستم که در نماز چه کفتم تا انکه امام سلام نماز داد و من باو
ملتفت شدم و کفتم ای بیچاره این چه هیئت است که در تو مشاهده میکنم کفت شاید تو همان رفیق شب برادر من باشی کفتم بلی پس دست مرا کرفت و از زمین
بلند کرد و میکریست تا انکه بمنزل او امدیم کفت داخل شو من داخل شدم کفت باین صفه نظر کن من نظر کردم دکانی دیدم کفت من در این دکان
اطفال را مشغول بودم و هر روز در میان هزار مرتبه علی را هزار مرتبه لعنت میکردم روزی از مسجد بخانه امدم و بر این دکان افتادم خواب
مرا برد بود در عالم خواب دیدم که کویا من در میان بهشتم و بر این دکان تکیه کرده ام و جماعتی با شعف و خوشحالی نشسته اند و با هم سخن میکویند
در این اثنا رسول خدا وارد شد و حسن در جانب راست و حسین در جانب چپ او بودند و جامی در دست داشت
پس حسن فرمود ای حسین تعالی را ایشان سیراب کن بعد از ان فرمود این جماعت را نیز بده ایشان بیاشامیدند
بعد از ان فرمود ای امیر در کشتی و بر این دکان تکیه کرده است عرض کرد یا جدا مرا امر میکنی که او را اب دهم و حال انکه در هر روز
اذانی پدرم را هزار مرتبه لعنت میکند و امروز او را چهار هزار مرتبه لعنت کرده دیدم رسول خدا بسوی من امد و کفت چرا پدر مرا لعن میکنی
حال انکه او از من است و من از اویم بغضب خدا کرفتار شوی بعد از ان مرا با پای خود زد و فرمود تغییر دهد خدای تعالی انچه بتو داده است نعمت
خود را من از خواب بیدار شدم دیدم سر و روی من سر و روی خوک است بعد از ان منصور کفت ای سلیمان ترا بخدا سوکند میدهم که این دو حدیث
در نزد تو بود کفتم نه کفت ای سلیمان حب علی ایمان است و بغض او نفاق اعمش کوید کفتم یا امیر المؤمنین پس در قاتل حسین علی چه میکوئی
منصور کفت در اتش است کفتم و همچنین کسیکه اولاد او را بقتل رساند پس سر بزیر انداخت بعد از ان سر برداشت و کفت ای سلیمان الملک عقیم
ای سلیمان حدیث کن مردم را در فضایل علی بن ابیطالب بهر چه بخواهی مؤلف کوید در این روایت ذکر نکرده است که ابو بکر و عمر و عثمان با
رسول خدا در بهشت بودند بلکه کفته است جماعتی در انجا بودند و این دلیل است بر اینکه ذکر ان سه نفر در روایت موفق احمد از موضوعات
بعض عامه است چنانچه در همین روایت تیلر از طریق ابن بابویه نیز ذکر کرده و ذکر جماعتی هم نیست و ابن بابویه این حدیث منصور و اعمش را از طریق دیکر
نقل کرده است

باب چهار صد و بیست و یکم

در حدیث اعمش با منصور در روایات خاصه و در این حدیث است ابن بابویه در کتاب
خوارزمی حسن قطان باسناد خود از اعمش روایت کرده است و همچنین باسناد حسین ابن ابراهیم احمد المکتب از اعمش روایت کرده است و همچنین
بروایت محمد بن ابراهیم اسحق طالقانی بسند او از اعمش روایت کرده است که ابو جعفر دوانیقی در نیمه شب مرا طلبید من در خود کشتم در
پیش خود متفکر بودم و کفتم مرا در این نیمه شب نطلبیده است مکر انکه سؤال کند مرا از فضایل علی و شاید اکر برای او کویم مرا بکشد پس وصیت
خود را نوشتم و کفن خود را پوشیدم و بنزد او رفتم و حدیث را تا باخر نقل کرده است **فقیر کوید** این حدیث از طریق خاصه اندک تفاوتی دارد

وقف عما

باحدیث سابق موافق است ولفظ ابو بکر و عمر و بالجماعتی بعد ازیشان دو مثل او نیست حاصل او از معاد و خبر مستفاد میشود و در تکرار این حدیث
فایده نیست بلکه در عبارات در خبر چندان تفاوتی نیست بنا بر این بهمین مقدار از این خبر اقتصار کرد والله هو الولی **باب چهارصد**
و بیست و چهارم در حدیث لوز از روایات عامه و در آن یک حدیث است ابو الحسن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابن
عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا گرسنه شد بجانب کعبه آمد و پرده آنرا گرفت و گفت خداوندا محمد را بیش از این گرسنه
مگذار که جبرئیل نازل شد و با او لوزی بود و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید این لوز را از هم جدا کن چون رسول خدا آنرا شکافت
در میان آن ورقه سبزی دید که بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به ما انصف الله من نفسه من اتهم الله في
قضائه واستبطاه في رزقه **باب چهارصد و بیست و پنجم** در حدیث لوز از طریق خاصه ابن بابویه بسند خود از
ابن عباس روایت کرده است که گفت جاع النبي جوعا شديدا فاتى الكعبة وتعلق باستارها وقال رب محمد لا تجع محمدا اكثر مما اجعته فهبط جبرئيل
ومعه لوزة فقال يا محمد ان الله جل جلاله يقرء عليك السلام فقال يا جبرئيل الله السلام ومنه السلام واليه يعود السلام فقال ان الله يامرك ان تفك
هذه اللوزة ففكها فاذا فيها ورقة خضراء نضرة مكتوب عليها لا اله الا الله محمد رسول الله ايدت محمدا بعلي ونصرته به ما انصف الله من نفسه
من اتهم الله في قضائه واستبطاه في رزقه و تفسیر این گذشت **باب چهارصد و بیست و ششم** در حدیث تفاحه از روایات
عامه و در آن یک حدیث است ابن شاذان در کتاب مناقب از طریق عامه باسناد ایشان از ابن عباس روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا
نشسته بودیم و علی و فاطمه و حسن و حسین در خدمت آنحضرت بودند ناگاه جبرئیل نازل شد و سیبی با خود داشت از برای رسول خدا آنحضرت
گرفت و بدست علی داد علی گرفت باز بدست رسول خدا داد و رسول خدا گرفت و بحسن داد حسن گرفت باز برسول خدا داد و رسول خدا گرفت بحسین
داد حسین گرفت باز برسول خدا داد و رسول خدا گرفت بفاطمه داد فاطمه گرفت باز برسول خدا داد و رسول خدا گرفت دیگر باره بعلی داد چون
علی خواست که باز برسول خدا رد کند از دست مبارکش بیفتاد و بدو نیمه شد و نوری از آن ساطع شد که باسمان پیوست و در وسط آن نوشته
بود بسم الله الرحمن الرحيم تحية من الله الى محمد المصطفى وعلي المرتضى وفاطمة الزهراء والحسن والحسين سبطي رسوله امان لمحبيهما يوم القيمة
من النار یعنی این تحیتی است از خدا بسوی این پنج نفر و امانی است برای دوستان ایشان در روز قیامت از آتش جهنم **باب چهارصد و**
بیست و هفتم در حدیث تفاحه از روایات خاصه ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا
نشسته بودیم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین در خدمت آنحضرت بودند که جبرئیل نازل شد و سیبی با خود آورده برسول خدا داد و رسول خدا
آنرا گرفت بعلی داد علی گرفت و برسول خدا رد کرد و رسول خدا آنرا بفاطمه عطا فرمود فاطمه گرفت و باز برسول خدا داد و رسول خدا گرفت
دیگر باره بعلی داد و چون علی خواست که باز برسول خدا رد کند از دست او بیفتاد و بدو نیم شد و نوری از آن ساطع شد و باسمان پیوست
و در وسط آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم تحية من الله عز وجل الى محمد المصطفى وعلي المرتضى وفاطمة الزهراء والحسن والحسين سبطي
رسول الله وامان لمحبيهم يوم القيمة من النار **باب چهارصد و بیست و هشتم** در حدیث ترنج از روایات عامه و در آن
سه حدیث است **اول** ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که چون علی بن ابی طالب عمرو بن عبدود
عامری را بقتل رسانید با شمشیر خون چکان نزد رسول خدا آمد چون رسول خدا او را دید عرض کرد خداوندا علی را فضیلتی عطا کن که
باحدی پیش از او عطا نکرده باشی و باحدی بعد از او عطا نکنی که جبرئیل نازل شد با ترنجی از ترنجهای بهشت و گفت خدای عز وجل ترا سلام
میرساند و میفرماید این ترنج را بعلی بن ابی طالب بده رسول خدا آنرا بعلی داد و آن ترنج در دست او شکافته شد و در میان آن پارچه از
حریر سبزی بود و بر آن دو سطر نوشته بود تحفة من الطالب الغالب الى علي بن ابي طالب **دوم** ابن شهر آشوب از طریق عامه از کتاب خطیب
خوارزمی روایت کرده است که جبرئیل نازل شد و ترنجی از بهشت آورد و گفت خدای عز وجل ترا سلام میرساند و میفرماید این ترنج
هدیه ایست از من برای علی بن ابی طالب رسول خدا علی را طلبید و آن ترنج را باو داد و چون بدست علی رسید شکافته شد و از میان آن پارچه
از حریر سبزی بیرون آمد و دو سطر بخط سبز بر آن نوشته بود هذه هدية من الطالب الغالب الى علي بن ابي طالب و گویند این در هنگامی شد
که علی عمرو را بجهنم واصل کرد **سیم** صاحب کتاب فضل الفضایل گوید در روز جمعه هفدهم شهر ذی القعدة الحرام سال ششصد و
پنجاه و یک بجامع واسط حاضر شدم تاج الدین نقیب هاشمیین بر منبر خطبه میخواند بعد از حمد و ثنای الهی و ذکر خلفا گفت
جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و در دستش ترنجی بود و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید هذه تحفة الى ابن

وقف عما

عمک بهذه التحفة رسول خدا آنرا بعلی داد علی از دست رسول خدا گرفت و دو نیمه شد از میان آن پارچه حریر سبزی که در آن دو سطر
بیرون آمد که بر آن نوشته بود تحفة الطالب الغالب الى علي بن ابي طالب **باب چهارصد و بیست و نهم** در حدیث ترنج از
طریق خاصه صاحب ثاقب المناقب از سالم بن جعد از جابر بن عبد الله روایت کرده است که میوه چند از بهشت برای رسول خدا آوردند در
میان آنها ترنجی بود جبرئیل گفت یا محمد این ترنج را بعلی بده رسول خدا آن ترنج را باو داد و علی آنرا بو میکرد که ناگاه در دستش شکافته
شد و از میان آن رقعه بیرون آمد که در آن نوشته بود من الطالب الغالب الى علي بن ابي طالب **باب چهارصد و سی ام** در حدیث
سفرجل از روایات عامه و در آن دو حدیث است **اول** موفق بن احمد بسند صحیح خود از حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا روایت کرده است
که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و مرا بر بالای فرشی از فرشهای بهشت نشانید و دانه بهی بدست من داد و من آنرا در دست خود
میگردانیدم که ناگاه شکافته شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که از آن نیکوتر ندیده بودم آن حوریه گفت السلام علیک یا محمد گفتم تو
کیستی گفت منم راضیه مرضیه حضرت جبار مرا از سه صنف آفرید اسفل مرا از مشک و وسط مرا از کافور و اعلای مرا از عنبر و مرا با آب حیوان خمیر
کرد بعد از آن حضرت جبار بمن فرمود که موجود شو من شدم و مرا برای برادر و پسر عمت علی بن ابی طالب آفرید **دوم** زمخشری در
کتاب ربیع الابرار مثل این حدیث را نیز نقل کرده است **باب چهارصد و سی و یکم** در حدیث سفرجل از روایات خاصه و در
آن دو حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود شبی که مرا باسمان
بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانید و مرا بر بالای فرشی از فرشهای بهشت نشانید و دانه بهی بمن داد و آن بهی شکافته
و دو نیمه شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که پلکهای چشمش در سیاهی و تیزی مانند گوشه های چشم کرکس بود و گفت السلام علیک
یا احمد السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد گفتم من انت رحمک الله قالت انا الراضية المرضية خلقني الجبار من ثلثة انواع اسفلي
من المسك واعلاي من الكافور ووسطي من العنبر وعجنت بماء الحيوان فقال الجليل كوني فكنت خلقت لابن عمك ووصيك ووزيرك علي بن ابي
طالب **دوم** ابن بابویه در عیون اخبار الرضا بسند خود از داود بن سلیمان الغازی از حضرت رضا مثل همان روایت موفق بن احمد را که سابقا
مذکور شد نقل کرده است **باب چهارصد و سی و دوم** در حدیث انار از روایات عامه در کتاب مناقب الفاخرة
في العترة الطاهرة از عبد الله بن عمر و از علی بن ابی طالب روایت میکند که روزی با تنی چند از مدینه بیرون رفتیم رسول خدا بمن فرمود یا ابا الحسن
خیز تا برویم و آثار رحمت الهی را مشاهده کنیم عرض کردم یا رسول الله طعامی مهیا کنیم و همراه خود برداریم فرمود ما مهمان کسی هستیم که
او کریم است از اینکه ما محتاج به برداشتن طعام باشیم بعد از آن بر خواستیم و من نیز با او بودم تا آنکه بوادی عقیق آمدیم و بر بالای تپه
بلندی نشسته بودیم که ابر سفیدی بر سر ما سایه انداخت که بوی آن چون بوی کافور و اشهب بود و دیدم طبقی آمد و در نزد رسول
خدا گذاشته شد و آن طبق پر از انار بود و رسول خدا دانه از آنها برداشت و من نیز دانه برداشتم و بدهان گذاشتیم و از آن اکتفا کردیم
حسن و حسین و فاطمه را یاد کردم و بخاطر آوردم رسول خدا فرمود چه چیز در خاطر داری گفتم که از برای فرزندان و زوجه خود از اینها میخواهم
از آنها بردارم پس از آن انارها برداشتم و طبق بالا رفت چون بمدینه برگشتیم در راه ابو بکر را دیدیم پرسید کجا بودید رسول خدا فرمود
بوادی عقیق بودیم و آثار رحمت الهی را مشاهده مینمودیم عرض کرد مرا اعلام میکردید برای شما طعامی آماده میکردم
رسول خدا فرمود آنکسیکه ما مهمان او بودیم از آن کریمتر است که محتاج بطعام دیگری باشیم امیر المؤمنین فرمود من در آستین خود نظر
کردم شرم کردم و دست در آستین خود بجانب او دراز کردم که از آنها بردارد دیدم چیزی در آستین نمانده پس آستین خود بیفشاندم
تا بدانند که در آستین من چیزی نیست بعد از آن از هم جدا شدیم و من از آن متعجب بودم و چون بدر خانه فاطمه رسیدم دیدم آستین من سنگینی
میکند چون نظر کردم دیدم انارها همه در آستین من است چون داخل خانه شدم انارها را باو دادم و خود نزد رسول خدا آمدم چون نظرش
بر من افتاد تبسمی کرد و فرمود گویا تمام از حکایت خبر دهی یا علی چون خواستی که انار را با ابو بکر دهی چیزی نیافتی جبرئیل آنرا گرفته بود و چون بدر
خانه رسیدی باز در آستین تو گذاشت یا علی مثل تو در بهشت در دنیا احدی نیست مگر پیغمبران و اوصیا و اولاد ایشان **باب چهارصد**
و سی و سیم در حدیث انار از طریق خاصه ثاقب المناقب بسند خود از سعید بن مسیب روایت کرده است که شبی در عهد رسول خدا
باران بسیار بارید و چون صبح شد بعلی فرمود برخیز بوادی عقیق برویم تا طراوت آنها و غدیرها و گودالهای زمین را تماشا کنیم گوید که
رسول خدا دست مرا گرفت و برفتیم و چون بعقیق رسیدیم بصفای آبی که در گودالهای زمین و غدیرها جمع شده بود تماشا میکردیم علی گوید

من عرض کردم اگر از شب مرا اعلام میکردی هر آینه طعامی مهیا میکردم و سفرهٔ از طعام بهمراه می آوردم فرمود یا علی آنکسیکه ما را از مدینه بیرون آورد و باینجا رسانید ما را گرسنه نمی گذارد ما ایستاده بودیم که ابری با رعد و برق بر ما سایه افکند تا آنکه بما نزدیک شد و سفرهٔ در پیش رسول خدا بر زمین نهاده در آن سفره انارها بود که هیچ چشمی مثل آن ندیده بود هر اناری دارای سه پوست بود پوستی از مروارید پوستی از نقره و پوستی از طلا رسول خدا فرمود یا علی بسم الله بگو و بخور که این بهتر است از سفرهٔ تو ما از آن انارها شکستیم دانه های آن بسه لون بود بعضی بلون یاقوت و بعضی برنگ مروارید سفید و بعضی برنگ زمرد سبز و هر نوع لذت و طعم در آنها بود و چون فاطمه و حسن و حسین بیاد من آمدند دست دراز کرده سه دانه از آن انارها برداشته در آستین خود گذاشتم بعد از آن سفره بالا رفت بعد از آن ما از آنجا باز گشته و بجانب منزلهای خود می آمدیم دو نفر از اصحاب رسول خدا در راه ملاقات کردیم یکی از ایشان پرسید از کجا می آئید رسول خدا فرمود از وادی عقیق عرض کرد اگر ما را اعلام میکردید از برای شما سفرهٔ طعامی مهیا میکردیم فرمود آنکسیکه ما را بیرون آورد ما را گرسنه نگذاشت دیگری گفت یا ابا الحسن بوی خوشی از تو بمشام میرسد مگر شما را طعامی همراه بود من دست در آستین خود بردم که از آن انارها بایشان بدهم در آستین خود چیزی نیافتم چنان دانستم که در راه افتاده اند و اندوهگین بودم چون از ایشان جدا شده و آمدیم و بخانهٔ فاطمه رسیدیم از غصهٔ از آستین خود بگوشم رسید نگاه کردم انارها در آستین من بود بخانه داخل شدم و یکی از آنها را بفاطمه دادم و دو دانهٔ دیگر را بحسن و حسین بعد از آن برگردیده بخدمت رسول خدا آمدم چون مرا دید فرمود یا ابا الحسن تو میگوئی یا من بگویم عرض کردم یا رسول الله تو بفرما که فرمایش تو شفای هر علت است رسول خدا چنان بمن خبر داد که گویا با من بوده است

باب چهار صد و سی و چهارم

در معجزهٔ پیراهن هرون که از برای علی بهدیه آمد از روایات عامه ابو الحسن فقیه ابن شاذان در کتاب مناقب مائة در روایات بحذف اسناد از قنبر مولای حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در کنار نهر فرات آمده پیراهن مبارک خود را در آورده و در کنار نهر گذاشت و خود داخل نهر شد موجی آمده و پیراهن حضرت را برد حضرت امیر المؤمنین ع بیرون آمده و پیراهن خود را نیافت بسیار محزون شد که ناگاه آواز هاتفی بگوشش رسید که یا ابا الحسن بجانب راست خود نظر کن و آنچه میبینی بردار چون نظر کرد مندیلی دید در آن مندیل پیراهنی بود تا کرده علی آنرا برداشت که بپوشد از جیب پیراهن رقعهٔ بیفتاد در آن رقعه نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابیطالب ع هذا قمیص هرون بن عمران کذلک و اورثناها قوما آخرین یعنی این هدیه ایست از خدای عزیز حکیم بسوی علی بن ابیطالب ع این پیراهن هرون بن عمران است همچنان این پیراهن را بدیگران بوراثت دادیم

باب چهار صد و سی و پنجم

در حدیث قمیص هرون که از برای علی بهدیه آمد از روایات خاصه و در آن سه حدیث است اول سید مرتضی علیه الرحمه در کتاب خصایص بسند صحیح خود از قنبر مولای حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که من با حضرت امیر المؤمنین ع در کنار نهر فرات بودم آنحضرت پیراهن خود را از تن بدر آورده بر کنار نهر گذاشت و در نهر فرو شد موجی آمد آن پیراهن را بگرفت امیر المؤمنین ع بیرون آمد پیراهن خود را نیافت و باین سبب غبار ملالت بر دامن خاطر مبارکش رسید که ناگاه هاتفی آواز داد که یا ابا الحسن انظر عن یمینک و خذ ما تری فاذا مندیل عن یمینه و فیه قمیص مطوی فاخذه و لبسه فسقط من جیبه رقعة مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابیطالب ع هذا قمیص هرون بن عمران کذلک و اورثناها قوما آخرین حدیث دوم شیخ طوسی در کتاب امالی بسند خود از ابو محمد عسکری از پدرانش از حسین ع از قنبر مثل همان حدیث را روایت کرده است حدیث سیم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب بسند خود از قنبر روایت کرده است که گفت من در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع بودم در کنار نهر فرات آنحضرت پیراهن خود را در آورد و بر کنار نهر گذاشت و خود در آب فرو رفت موجی آمد پیراهن را برد چون آنحضرت بیرون آمد و پیراهن را نیافت محزون شد ناگاه هاتفی آواز داد که یا ابا الحسن انظر عن یمینک و خذ ما تری حضرت نظر کرد مندیلی دید و در آن پیراهنی پیچیده یافت آنرا گرفت که بپوشد ناگاه از جیب آن رقعهٔ بیفتاد و در آن رقعه نوشته بود هذه هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابیطالب ع و هذا قمیص هرون بن عمران کذلک و اورثناها قوما آخرین

باب چهار صد و سی و ششم

در سلام ملائکه که در شب بدر بر حضرت امیر المؤمنین ع سلام کردند از روایات عامه و در آن دو حدیث است اول از مسند احمد حنبل عبد الله بن سلیمان بن اشعث بسند خود از حارث از علی ع روایت کرده است که آنحضرت گفت در شب بدر رسول خدا فرمود کیست که در این شب برای ما آب برساند احدی اقدام نکرد و همه باز پس ماندند علی برخاست و مشکی بدوش گرفته و بجانب چاه رفت و آن شب شبی بود بسیار ظلمانی و آن صحرا صحرائی بود خشک و دیدم و آن چاه چاهی بود بسیار عمیق علی در آنچاه فرو رفت خدا یتعالی بجبرائیل و میکائیل و اسرافیل فرمود که آماده و مهیا شوید از برای نصرت محمد و گروه او پس ملائکه

از آسمان فرود آمدند و با آواز عالی تکلم مینمودند که هر کس میشنید میترسید و چون بر سر چاه آمدند از جانب خدا یتعالی بر علی سلام کردند و اظهار تعظیم و توقیر نمودند حدیث دوم ابن شهر آشوب از ابن مسعود و فلکی در تفسیر باسناد خود از محمد بن الحنفیه روایت کرده است که رسول خدا در غزوهٔ بدر علی بن ابیطالب را فرستاد بعد از آنکه همهٔ اصحاب او تکلف و بهانه نمودند و اقدام نکردند و چون بر سر چاه آمد مشکها را پر کرده و بیرون آورد و باد تند وزید و آب مشکها بریخت علی دیگر باره بچاه رفته مشکها را پر کرد و بیرون آورد و باز بادی تند وزیده و مشکها را بریخت و همچنین بار سیم و در نوبت چهارم مشکها را پر کرده و بخدمت رسول خدا آورد و آنحضرت را بقضیه آگاه کرد رسول خدا فرمود آن باد اول جبرائیل بود با هزار نفر از ملائکه و بر تو سلام کردند و باد دوم میکائیل بود با هزار نفر دیگر از ملائکه بر تو سلام کردند و باد سیم اسرافیل بود با هزار نفر از ملائکه و بر تو سلام کردند و در روایت دیگر فرمود نمیآمدند بر تو مگر از برای اینکه ترا محافظت نمایند و ابو صالح باسناد خود از لیث روایت کرده است که آنحضرت منبر فرمود مر علی را است در یک شب سه هزار و سه منقبت و ابن جبر الحمیری روایت کرده و گفته است وسلم جبرئیل و میکائیل لیلة علیه و حیا اسرافیل معربا لیحفظوه فی وقعة حاسن و کان علی الف قد تجزأ ثلثة الاف ملک سلموا علیه فادناهم و حیا و رحبا

باب چهار صد و سی و هفتم

در سلام کردن ملائکه بر حضرت امیر المؤمنین ع در شب بدر از روایات خاصه و در آن چهار حدیث است اول عبد الله بن جعفر حمیری در کتاب قرب الاسناد از جعفر صادق ع از پدرش از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا در شب بدر فرمود که آب برای ما بیاورد اصحاب نخوابیدند احدی اقدام نکرد علی نامزد گردید برای آب برفت و آن شب شبی بود تیره و ظلمانی و بسیار سرد و بادها تند میوزید علی مشکی با خود برداشته بر سر چاه آمد و در آنجا دلوی نیافت که در چاه فرو کند خود بنفس نفیس در چاه فرو رفت و مشکها را پر کرده بیرون آمد در اثنای راه بادی بسیار تند وزید علی بنشست تا آن باد بگذشت بعد از آن برخاست دیگر باره بادی تند آمد باز بنشست تا بگذشت و چون نزد رسول خدا آمد فرمود یا ابا الحسن ترا چه باعث شد که دیر آمدی عرض کرد یا رسول الله بادی تند آمد بعد از آن بادی تند آمد بعد از آن نیز بادی تند آمد و مرا قشعریره عارض شد فرمود دانستی این بادها چه بود عرض کرد نه فرمود جبرئیل بود با هزار نفر از ملائکه بگذشت و سلام کرد بر تو و ملائکه نیز بر تو سلام کردند و میکائیل بود با هزار ملک بگذشت و بر تو سلام کرد و ملائکه نیز بر تو سلام کردند و اسرافیل با هزار ملک بگذشت و بر تو سلام کرد و ملائکه نیز بر تو سلام کردند حدیث دوم شیخ طوسی در کتاب مجالس بسند خود از ابوذر رضی الله عنه در قضیهٔ شوری روایت کرده است که عمر علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را امر کرد تا در خانهٔ بنشینند و در امر خلافت گفتگو نمایند و سه روز ایشانرا مهلت داد و قرار بر این داد که هر گاه پنج نفر از ایشان اتفاق کنند و یکی مخالفت ایشان نماید آن یک نفر را بکشند و اگر چهار نفر اتفاق کنند و دو نفر مخالفت نمایند آن دو نفر را بکشند و چون همه بر یک رای موافقت کردند علی فرمود دوست میدارم که گوش بمن فرا دهید تا چند کلمه سخن گویم اگر حق گویم قبول کنید و اگر باطل گویم رد نمائید گفتند بگو و حدیث طولانی بذکر فضایل و سوابق آنحضرت و تصدیق ایشان در هر یک از آنها کشیده تا آنکه گوید آنحضرت در جمله از آنها فرمود آیا هست در میان شما کسیکه در یک ساعت سه هزار نفر از ملائکه که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل با ملائکه که با ایشان بودند در لیلة القلیب هنگامیکه بطلب آب رفته و آب برای رسول خدا و اصحاب او آورد بر او سلام کنند غیر از من گفتند نه حدیث سیم ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از سعید بن جبیر روایت کرده است که روزی نزد ابن عباس آمدم و گفتم یا عم رسول الله آمده ام تا سؤال کنم ترا از حال علی بن ابیطالب و اختلاف مردم در حق او ابن عباس گفت یا ابن جبیر آمدهٔ تا سؤال کنی مرا از حال بهترین خلق خدا بعد از پیغمبر خدا آمدهٔ تا سؤال کنی از وصی رسول خدا و وزیر و خلیفه و صاحب حوض و صاحب لوا و صاحب شفاعت او قسم بآنکسیکه جان من بدست اوست اگر همه دریاها مداد شوند و درختان قلم گردند و اهل دنیا همه نویسنده شوند و بنویسند مناقب علی و فضایل او را از روزیکه خدا یتعالی دنیا را آفریده است تا روزیکه دنیا فانی شود هر آینه بهزار یک آنچه خدا باو عطا فرموده است نتوانند رسید حدیث چهارم شیخ مفید در کتاب اختصاص در حدیثی طویل که فضایل علی و خصایص آنحضرت در آن حدیث مذکور است تا آنکه و آنچه یافت میشود در آن از مغازی رسول خدا و آنچه در آن نازل شده است از فضایل آنحضرت و آنچه مردم از قول رسول خدا در مناقب آنحضرت نقل کرده اند که از شماره بیرون است همه را نقل کرده بعد از آن گفته است اجماع کرده اند بر اینکه علی هرگز کلمهٔ بر رسول خدا رد نکرد و بهر جا که رسول خدا او را فرستاد خودداری ننمود و عذر نیاورد و در سفرها بخدمات رسول خدا قیام مینمود و پیوسته در جنگها مشکهای رسول خدا را پر آب میکرد و خیمهٔ آنحضرت را بر پا مینمود و بر بالای سر او با شمشیر برهنه حراست مینمود تا رخصت

تشین بر باز کشتن عید امی نشست و باز می‌کشت و نوبتی چند نظر برای آب زلال فرشتها و آبی که برای آنحضرت مهیا بود ناگوار بود همچنین
بیاورد و همه باز کشتند بعد از ان علی را فرشتها با چند دلو پر از آب همه انها را از آب صاف زلال پر کرده بیاوردند و در اثنای راه چند نوبت بادها
تند از پیش رو و بر خاست و نحو داری نمود و رسول خدا او را خبر داد که ان بادها جبرئیل بود با هزار ملک و میکائیل بود با هزار ملک و اسرافیل
بود با هزار ملک و سید حمیری گفته است ذاک الذی سلم فی لیلة علیه میکال و جبریل و میکال فی الف و جبریل فی الف و یتلوهم سرافیل
لیلة بدر بدوا انزلوا کانهم طیر ابابیل یعنی علی آن عالی نژادی است که در شب جنگ بدر سلام کردند بر او میکائیل و جبرئیل و میکائیل در میان
هزار و سه ملک و جبرائیل در میان هزار و سه ملک دیگر و اسرافیل با هزار ملک دیگر و اسرافیل می‌خواندند ایشان را در شب بدر چنانچه مرغ
شکار فرود آیند که گویا ایشان مانند مرغان ابابیل بودند که اصحاب فیل را هلاک کردند **باب سیصد و سی و هشتم**
در منادی که در روز بدر ندا کرد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی در روایات عامه در ان سه حدیث است **اول** ثعلبی و مغازلی
شافعی بسند خود از ابو جعفر محمد بن علی روایت کرده است که فرمود ملکی که او را رضوان میگویند در روز بدر ندا کرد که لا سیف الا ذو
الفقار و لا فتی الا علی **دوم** ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود از محمد بن عبدالله بن ابی رافع روایت کرده است که منادی روز احد ملک
یقال له رضوان لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی **سیم** بهمین مضمون در کتاب فضایل الصحابه بسند خود از ابو جعفر محمد بن علی روایت
کرده است که منادی ملکی من السماء یقال له رضوان لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی **باب سیصد و سی و نهم**
در منادی که روز بدر ندا کرد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی در روایات خاصه در ان دو حدیث است **اول** ابن بابویه بسند
خود از جعفر بن محمد الصادق روایت کرده است که روزی اعرابی نزد رسول خدا آمد آنحضرت از خانه بیرون آمد و ردائی الوان بر دوش
مبارک داشت اعرابی عرض کرد یا محمد امروز مانند جوانی بیرون آمدی رسول خدا فرمود بلی ای اعرابی من جوان و پسر جوان و برادر جوانم
اعرابی عرض کرد اما اینکه جوانی امری است معلوم و اما پسر جوان و برادر جوان برای من بیان فرما فرمود مگر نشنیده که خدا تعالی
فرماید قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابرهیم و اما اینکه برادر جوانم از انجا که منادی در روز احد ندا کرد لا فتی الا علی و لا سیف
الا ذو الفقار و علی برادر من است و من برادر اویم **دوم** ابن فارسی در کتاب روضة الواعظین از جعفر بن محمد روایت کرده است که ملکی
که او را رضوان میگفتند در روز بدر از آسمان ندا کرد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی **باب سیصد و چهلم** در اینکه
ملائکه اسمانها حضرت امیرالمؤمنین را می‌شناختند و حق او را میدانستند در اسمانها از روایات عامه در ان پنج حدیث است **اول**
ابن شهر آشوب از طریق عامه از اعمش از ابو صالح از ابن عباس در تفسیر و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون که تفسیر ان ذکر یافت
نقل کرده است روایت کرده است که روزی جبرئیل نزد رسول خدا و در پهلوی آنحضرت نشسته بود ناگاه علی داخل شد جبرئیل چون علی را
دید بخندید و گفت یا محمد اینک علی بن ابی طالب آمد رسول خدا پرسید ای جبرئیل مگر اهل اسمانها علی را می‌شناسند گفت یا محمد قسم
بانکسی که ترا بحق به نبوت مبعوث گردانیده است که معرفت اهل اسمانها بعلی بیشتر است از معرفت اهل زمین باو و هیچ آواز تکبیری
در هیچ معرکه جنگی از او بلند نشده است مگر آنکه ما با او تکبیر گفته‌ایم و در هیچ غزوه حمله نکرده است مگر آنکه ما با او حمله کرده‌ایم
و هیچ شمشیری بکافری نزده است مگر آنکه ما با او شمشیر زده‌ایم ای محمد هر گاه بروی عیسی و عبادت و زهد یحیی و طاعت و ملک
سلیمان و سخاوت و مشتاق شوی بروی علی بن ابی طالب نظر نما پس خدا تعالی در فرستاد و لما ضرب ابن مریم مثلا یعنی شبیها بعلی بن
ابی طالب و علی بن ابی طالب شبیها بعیسی بن مریم اذا قومک منه یصدون یعنی یضجون و یعجبون **دوم** مسند احمد حنبل عبد
الله احمد حنبل بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی علی را در مجلس او بیک نام بردند ابن عباس گفت کسی را بیک نام میبرید
که صدای جبرئیل را از بام خانه خود می‌شنید **فقیر گوید** در بعضی از روایات می‌شناخت **سیم** یحیی بن عبدالحمید باسناد
خود از ابن عباس روایت کرده است که او را از حال علی بن ابی طالب سؤال کردند در جواب گفت چه میپرسید از حال کسیکه گوش او
جبرئیل است از بام خانه خود و احمد در فضایل خود این حدیث را روایت کرده است و گفته است که جبرئیل در چند موضع بخدمت علی
قیام نموده است **چهارم** در کتاب فتح المبین فی کشف الیقین در شرح و ختم المعارف تصنیف ابو عبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی که از
رجال عامه است از صاحب بحر المعارف نقل کرده است که رسول خدا فرمود اول کسیکه از اهل اسمانها با علی برادر شد اسرافیل بود بعد
از ان میکائیل بعد از ان جبرائیل و اول کسیکه از اهل اسمانها علی را دوست داشت حاملان عرش بودند بعد از ان رضوان خازن بهشت

باب سیصد و سی و هشتم

باب سیصد و سی و نهم

باب سیصد و چهلم

بعد از ان

بعد از ان ملک الموت رحم میکند بر دوستان علی بن ابی طالب چنانچه بر انبیاء علیهم السلام رحم مینماید **پنجم** ایضا ترمذی در همین
کتاب از تفسیر عسکری روایت کرده است که نوبتی رسول خدا لشکری را بغزوه از غزوات میفرستاد و علی را بر ایشان امیر کرد و نبود در
آنحضرت هیچ لشکری بجائی بفرستد که علی در میان انها باشد مگر آنکه علی را بر انها امیر کرد و چون ان لشکر فتح کرده و غنایم را اخذ
نمودند علی بنفس خود کنیزی از غنایم میل کرده از قیمت کرده ثمن او را در جمله غنایم گذارد و خاطب بن ابی بلتعه و بریده اسلمی در باب ان جاریه
با حضرت امیرالمؤمنین مکر کرده و حیله برانگیختند و چون آنحضرت دید که ایشان را با او مرخبث طینت و هوای شرارت است بر قیمت
ان افزوده خرید نمود و چون بخدمت رسول خدا مراجعت کردند بریده در برابر رسول خدا ایستاد و گفت یا رسول الله پسر ابو طالب کنیزی
از غنایم برداشت و بمسلمانان نداد رسول خدا روی از او برتافت بریده بجانب دیگر آنحضرت آمده باز همان سخن را بعرض رسانید
باز رسول خدا روی گردانید بریده بجانب چپ آمده باز این شکایت را کرد در این نوبت رسول خدا سخت در غضب شد چنانکه هرگز چنین
غضبی نکرده بود و رنگ مبارکش متغیر گردید و رگهای گردنش راست شد بدنش میلرزید و گفت ای بریده ترا چه رسیده است که رسول خدا را
اذیت میکنی مگر نشنیده که خدا عز و جل میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا
بریده گفت یا رسول الله من از این سخن قصد اذیت تو نداشتم رسول خدا فرمود ای بریده چنان دانسته که مرا اذیت نمی‌کند مگر کسیکه مرا
خودم قصد نماید ندانسته که علی از من است و من از اویم و هر که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت
کند و واجب است بر خدا که او را بعذاب دردناک در آتش جهنم معذب گرداند ای بریده تو بهتر میدانی یا خدا تو بهتر میدانی یا قاریان
لوح محفوظ تو بهتر میدانی یا ملائک رحام بریده گفت بلکه خدا بهتر میداند و قاریان لوح محفوظ و ملائک رحام بهتر میدانند رسول خدا
فرمود تو بهتر میدانی ای بریده یا حفظه علی بن ابی طالب **فقیر گوید** حفظه ملائکه نویسنده اعمال اند قال الله تعالی و ان علیکم
لحافظین کراما کاتبین و بالجمله رسول خدا فرمود پس تو چگونه او را نسبت بخطا میدهی و او را ملامت میکنی و توبیخ مینمائی و تشنیع
میکنی اینک جبرئیل مرا خبر میدهد از حفظه علی که هرگز گناهی بر او ننوشته‌اند از روزی که متولد شده است و اینک ملائک رحام
مرا خبر دادند که قبل از تولد او و هنگامیکه در شکم مادر خود قرار گرفته گناهی بر او ننوشته‌اند و هرگز او را گناهی نبوده است و شبی
که مرا بمعراج بردند قاریان لوح محفوظ مرا خبر دادند که در لوح محفوظ خوانده‌اند علی المعصوم من کل خطاء و زلل پس تو ای بریده چگونه
او را بخطا نسبت میدهی و حال آنکه پروردگار عالمیان و ملائکه مقربین او را تصویب مینمایند ای بریده پیرامون علی مگرد و متعرض
او مشو و با او دشمنی مکن که او امیر مومنان و فارس مسلمانان و سید اوصیا و قاید الغر المحجلین است و حدیث طولانی است تا آنکه
میفرماید همانا بتحقیق که قدر و منزلت علی نزد خدا تعالی بیشتر و بزرگتر است از قدر او نزد شما **باب سیصد و چهل و**
یکم در اینکه ملائکه در اسمانها حضرت امیرالمؤمنین را می‌شناختند از روایات خاصه در ان یک حدیث است **فقیر گوید**
مصنف همین حدیث را بروایت کلینی از کافی نقل کرده است بعد از نقل حدیث گفته است و این حدیث را ابن بابویه در کتاب علل الشرایع
بسند خود از صباح مزنی و سدیر صیرفی و مومن الطاق و عمر بن اذینه از حضرت ابی عبدالله نقل کرده و محمد بن حسن بن احمد بن ولید نیز از
محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله قمی بسند هر دو از صباح مزنی و سدیر صیرفی و محمد بن نعمان احول و عمر بن اذینه از حضرت امام محمد باقر نقل
کرده‌اند که ایشان در خدمت آنحضرت حاضر بودند و حدیث را با اندک تفاوتی تا باخر نقل کرده است و چون روایت علل از روایت کافی
جامع تر و طالبان را با فایده‌تر بود لهذا روایت علل را ایراد نمود ابن بابویه همچنین محمد بن یعقوب کلینی بسند های صحیح خود از حضرت ابی عبدالله
روایت کرده‌اند و عبارت حدیث بروایت ابن بابویه در علل الشرایع الا انکه در صدر روایت کلینی چنین است که آنحضرت پرسید تو
چه میگویند ابن اذینه عرض کرد جعلت فداک در چه چیز فرمود در باب اذان و رکوع و سجود نماز عرض کرد میگویند ابی بن کعب نماز را
باین کیفیت در خواب دید فرمود دروغ گفته‌اند دین خدا از ان برتر است که کسی او را در خواب ببیند سدیر صیرفی عرض کرد جعلت فداک
پس خود از برای ما بیان فرما فرمود چون حق تعالی حضرت رسول را باسمانهای هفتگانه بالا برد در اسمان اول برای او برکت فرستاد و در اسمان دوم
فرایض خود را باو تعلیم نمود و در اسمان سیم محملی از نور برای او فرستاد که چهل نوع از نور در آن بود از ان نورها که بر دور عرش الهی
باشد که دیده‌های بیننده‌ها تاب مشاهده انها را ندارد یکی از انها نور زردی بود که جمیع زردیهای عالم از ان زرد شده و یکی از انها نور
سرخی بود که تمام سرخیها از ان سرخ گردیده و یکی از انها نور سفیدی بود که سفیدیها همه از ان سفید شده است و همچنین باقی

باب سیصد و چهل و یکم

وقف عام

این نورها بعد رنگها بود و در آن محمل حلقها و سلسلها و زنجیرها بود از نقره پس آنحضرت را در آن محمل نشاندند و باسمان اول بردند
چون ملائکه را نظر بر آن انوار افتاد تاب مشاهده آنها نیاوردند باطراف و جوانب آسمان دویدند و گفتند سبوح قدوس رب الملائکة و
الروح چه بسیار شبیه است این نورها بانوار جلال عرش پروردگار ما پس جبرئیل گفت الله اکبر الله اکبر پس ملائکه ساکن شدند
و درهای آسمان گشوده شد و ملائکه نزد آنحضرت جمع شدند و بر او سلام کردند و گفتند یا محمد چگونه است حال برادر تو علی آن
حضرت فرمود نیکوست حال او و عرض کردند چون بدو رسیدی او را از ما سلام برسان فرمود مگر شما او را می شناسید گفتند چگونه
او را نشناسیم و حال آنکه حقتعالی در روز الست میثاق نبوت تو و ولایت او را از ما گرفته و ما پیوسته بر تو و بر او صلوات
میفرستیم پس حقتعالی در آنجا چهل نوع از انواع نور بر محمل آنحضرت افزود که هیچیک شباهتی بنورهای اول نداشت و حلقها
و زنجیرها بر آن محمل افزود و آنحضرت را باسمان دویم بالا بردند چون نزدیک در آسمان دویم رسید ملائکه باطراف آسمان گریختند و بسجده
در افتادند و گفتند سبوح قدوس رب الملائکة والروح چه بسیار شبیه است این نور بنور پروردگار ما پس جبرئیل گفت اشهد ان لا
اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله چون ملائکه این صدا را شنیدند نزد آنحضرت جمع شدند و درهای آسمان گشوده شد و گفتند ای
جبرئیل این کیست با تو گفت این محمد است گفتند مبعوث شده است گفت بلی رسول خدا فرمود پس ملائکه بسرعت هرچه تمامتر بسوی من
دویدند و بر من سلام کردند و گفتند برادر خود را از ما سلام برسان گفتم مگر شما او را می شناسید گفتند چگونه او را نشناسیم
و حال آنکه حقتعالی پیمان ولایت و اطاعت و محبت تو و او و شیعیان او را تا روز قیامت از ما گرفته و ما هر روز پنج نوبت شیعیان او را
تفحص مینمائیم و برروی ایشان نظر میکنیم **مؤلف گوید** یعنی در اوقات فرائض خمسه بالجمله پس حقتعالی چهل نوع دیگر از انواع نور
برای من زیاد کرد که هیچ شباهتی بانوار سابقه نداشت و حلقها و زنجیرهای دیگر بر آن محمل افزود و چون مرا باسمان سیم بالا
بردند ملائکه نیز باطراف آسمان گریختند و گفتند سبوح قدوس رب الملائکة والروح چه شبیه است این نورها بنورهای پروردگار
ما پس در آن وقت جبرئیل ندا کرد که اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ملائکه چون این شهادت را شنیدند بسوی من
دویدند و درهای آسمان را گشودند و گفتند مرحبا بر پیغمبر اول که پیش از همه فرزندان آفریده شده و از همه افضل است و مرحبا بر پیغمبر
آخر که بعد از همه پیغمبران مبعوث گردید و مرحبا بر پیغمبر حاشر که در ایام نبوت او قیامت برپا خواهد شد و مرحبا بر پیغمبر ناشر که
کتاب و جلوه دهنده علوم و خیرات کما لا انتهاء است در میان خلق یعنی محمد که خاتم پیغمبران است و مرحبا بعلی که بهترین اوصیا است پس ملائکه
بر من سلام کردند و از حال علی سؤال نمودند گفتم او را خلیفه خود کرده ام در روی زمین و بجای خود گذاشته ام شما او را می شناسید
گفتند بلی چگونه او را نشناسیم و حال آنکه در هر سال یکنوبت به بیت المعمور می رویم و در آنجا نامه ایست سفید که نام محمد و علی
و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین و شیعیان ایشان تا روز قیامت همه در آن نامه نوشته است و ما پیوسته برای تبرک دست
خود را بر آن نامها می کشیم پس حقتعالی چهل نوع دیگر از انواع نور که بنورهای سابق شبیه نبودند افزود و حلقها و زنجیرهای دیگر
بر محمل من اضافه نمود و مرا باسمان چهارم بالا بردند ملائکه در آنجا سخنی نگفتند و صدائی از ایشان نشنیدیم که گویا در
سینههای ایشان پیچیده است و ملائکه بسرعت تمام بسوی من آمدند و نزد من جمع شدند و درهای آسمان را گشودند پس جبرئیل گفت حی
علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح ملائکه گفتند دو صدا است که بیکدیگر نزدیکند بمحمد بر پا میشود
نماز و بعلی امر میشود بر رستگاری پس جبرئیل گفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة ملائکه گفتند این برای شیعیان علی است که نماز را
چنانچه باید بپا دارند تا روز قیامت پس ملائکه پرسیدند برادر خود علی را در کجا گذاشتی و چه حال دارد گفتم شما او را
می شناسید گفتند بلی میشناسیم او را و شیعیان او را و او و شیعیان او نورها اند بر دور عرش الهی و در بیت المعمور نامه ایست
از نور که نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین و نامهای شیعیان ایشان همه بخط نور در آن نامه نوشته است و برکت
برایشان زیاد میشود و نیز یکی کم میگردد و آن نامه پیمانی است که از ما گرفته اند و در هر جمعه از برای ما میخوانند رسول خدا فرمود پس
سجده شکر بجای آوردم و در حال سجده ندائی از حقتعالی بمن رسید که سر از سجده بردار چون سر برداشتم دیدم آسمانها را که همه
دریده شده اند و حجابها را که از فراز و نشیب برداشته اند پس ندا رسید که بزیر پای خود نظر کن چون نظر کردم خانه کعبه را دیدم
که در برابر بیت المعمور است چنانکه اگر از دست خود از آنجا چیزی بیندازم بر بام خانه کعبه می افتاد پس ندا رسید ای محمد این حرم است و

وقف عام

تو پیغمبر مکرمی و حرم محترم از تست و اینجا در زمین است در آسمان امثال و شبیهی دارد پس پروردگار من مرا ندا کرد که یا محمد دست خود را
بگشا تا بگیری آبی که از ساق راست عرش من جاری است پس دست خود را پیش داشتم و آب عرش بر دست راست من ریخت و از آن آب گرفتم و بدین سبب
سنت شد که آب وضو با دست راست گیرند پس ندا رسید که روی خود را با این آب بشوی تا پاک و پاکیزه و مطهر باشی و انوار عظمت و
جلال مرا مشاهده کنی پس دستها را بشوی پس دست خود را تا مرفق بشوی که میخواهی کلام مرا بدست بگیری و بآن تری که در دست
تو باقی مانده سر و پاهای خود را مسح کن اما مسح سر برای آنکه میخواهم ترا بمکانی چند بالا برم که احدی قبل از تو قدم در آنجا نگذاشته
است و پس از تو احدی در آنجا قدم نخواهد گذاشت این بود علت اذان و وضو و نماز که برای امت پیغمبر مقرر گردید پس حقتعالی
ندا کرد که یا محمد رو بجانب حجر الاسود کن که در برابر تست و بعدد حجابهای من مرا بزرگی یاد نما و بگو الله اکبر و باین سبب مقرر
شد که افتتاح نماز به هفت مرتبه گفتن الله اکبر کنند زیرا که حجابها هفت بود و هر مرتبه که آنحضرت میگفت الله اکبر میگفت یک حجاب را
طی میکرد و چون سه حجاب را طی کرد بدریائی رسید از دریاهای نور رب غفور و چون دو تکبیر دیگر گفت دو حجاب دیگر را طی کرد
بدریای دیگر از دریاهای نور رسید و چون دو تکبیر دیگر گفت و حجاب ششم و هفتم را طی کرد بدریای دیگر از دریاهای نور رسید
و باین سبب مقرر شد که سه تکبیر را از هفت تکبیر افتتاح پی در پی بگویند و دعا بخوانند پس دو تکبیر دیگر را پی در پی بگویند و باز
دعا بخوانند پس دو تکبیر دیگر را نیز پیاپی بگویند و شروع بدعای توجه نمایند چنانچه آنحضرت باذان و اقامه و هفت تکبیر افتتاح
هفت آسمان و هفت حجاب عظمت و جلال را طی کرده و بمقام قرب و خطاب کریم ذو الجلال رسید و نماز معراج مؤمن است
و چون مؤمن کامل چنین کند و تکبیرات هفتگانه را بگوید حجب ظلمانیه را که بسبب خطاها و علائق دنیویه میان او و حقتعالی
بهم رسیده مرتفع میگردد و بمقام قرب و خطاب جناب رب الارباب میرسد پس حقتعالی با آنحضرت خطاب کرد که اکنون بمقام قرب و وصال
من رسیدی پس نام مرا ببر رسول خدا گفت بسم الله الرحمن الرحیم و باین سبب در اول سوره گفتن بسم الله الرحمن الرحیم مقرر شد پس آنحضرت را
ندا کرد که مرا حمد کن رسول خدا گفت الحمد لله رب العالمین و در خاطر خود گفت شکرا لله حقتعالی فرمود چون این چیزی بخاطر گذرانیدی باز
دیگر نام مرا ببر پس بار دیگر گفت الرحمن الرحیم آنگاه بالهام غیبی الهی سوره حمد را تا آخر بخواند و تمام کرد و چون گفت و لا الضالین در خاطر خود
گفت الحمد لله رب العالمین شکرا پس حقتعالی خطاب فرمود که یا محمد چون قرائت را قطع کردی بحمد من بار دیگر نام مرا یاد کن پس بار دیگر گفت بسم
الله الرحمن الرحیم و باین سبب بعد از اول سوره بسم الله الرحمن الرحیم مقرر شد پس ندا رسید که سوره قل هو الله احد را بخوان چنانکه بر تو فرو
فرستاده ام که آن مشتمل است بر نعت و صفت من و نسبت با خلق من چون سوره توحید را برخواندم ندا رسید که برای عظمت من خم شو و دست
بر زانوها گذار پس رکوع کن و بسوی عرش من نظر کن چون چنین کردم نوری از انوار عظمت و جلال الهی مشاهده نمودم که از هوش رفتم و بالهام الهی
گفتم سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی پاکی یاد میکنم پروردگار عظیم خود را و بحمد و شکر او مشغولم چون این را گفتم اندکی بحال خود آمدم و اضطراب
نفس من تسکین یافت تا آنکه بالهام خدا هفت مرتبه این ذکر را گفتم و بحال خود باز آمدم و بدین سبب مقرر شد که این ذکر در رکوع مکرر گفته
شود پس ندا آمد که سر بردار چون سر از رکوع برداشتم صدای ملائکه را شنیدم که تسبیح و تهلیل حقتعالی میکردند پس گفتم سمع الله لمن حمده
و چون نظر بجانب بالا کردم نوری عظیم تر از نور اول مشاهده نمودم که مرغ عقلم پرواز کرد و اضطرابم از اول زیاده شد از آن دهشت
بسجده در افتادم و رو بر زمین تذلل نهادم برای علو آنچه مشاهده کرده بودم بالهام خداوند اعلا هفت مرتبه گفتم سبحان ربی الاعلی
و بحمده و هر مرتبه که این ذکر را میگفتم اندکی از حیرت و دهشت من کم میشد تا آنکه از آن حالت بحالت خود باز آمدم و بکمال معرفت حق باز
گردیدم پس سر از سجده برداشتم و نشستم تا مرا از آن دهشت و حیرت و گرانی انوار عظمت استراحتی حاصل شود پس بالهام حق بار دیگر
بجانب بالا نظر کردم و نوری از انوار دیگر را بیننده تر مشاهده نمودم بار دیگر بی اختیار نزد خداوند قهار بسجده در افتادم باز هفت
مرتبه همان ذکر را گفتم و چون قابلیت من بانوار افزون شد بار دیگر سر برداشتم و اندکی نشستم تا بتوان انوار عظمت و جلال را نگریستم و
باین سبب دو سجده مقرر شد و نشستن پس از سجده سنت گردید پس برخاستم بار دیگر تمجید پروردگار خود بر بندگی ایستادم حقتعالی
مرا ندا کرد که بار دیگر سوره حمد را بخوان پس سوره حمد را خواندم ندا رسید که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخوان که مشتمل است بر
بزرگواری تو و اهل بیت تو تا روز قیامت پس بار دیگر رکوع و سجود کردم چنانکه در رکعت اول بجای آورده بودم و چون خواستم بر
خیزم حقتعالی مرا ندا کرد که یا محمد نعمتهائی را که بتو داده ام یاد کن و نام مرا ببر پس بالهام الهی گفتم بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی

کلمها شیعیان خود شهادتین گفتیم حق تعالی فرمود صلوات بفرست بر خود و بر اهل بیت خود گفتیم صلی الله علی و علی اهل بیتی پس خدای تعالی
من و بر اهل بیت من صلوات فرستاد و چون نظر کردم صفها ملائکه و ارواح پیغمبران را دیدم که در عقب من صف کشیده اند حق تعالی امر ابدا
کرد که بر ایشان سلام کن گفتم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته وحی آمد که سلام و تحیت و رحمت و برکات تو و ذریه تو پس وحی آمد که یا
محمد بجانب چپ خود نظر مکن و اول سوره که من بعد از قل هو الله احد شنیدم سوره انا انزلناه بود و چون نماز معراج دو رکعت بود این سبب
دو رکعت اول شک و سهو نمی باشد و این نماز ظهر بود و اول نمازی بود که بر آنحضرت واجب شد **فقیر گوید** و در آخر روایت کلینی و در
است که وحی آمد یا محمد بجانب چپ خود التفات مکن و اول آیه که در سوره خدا بعد از قل هو الله و انا انزلناه شنید آیه اصحاب الیمین و اصحاب
الشمال بود و او دید است که سمع الله لمن حمده زیرا که رسول خدا و از ملائکه ذکر تسبیح و تحمید و تهلیل میکردند شنید و گفت سمع الله
لمن حمده و بدین سبب مقرر شد که هرگاه در دو رکعت اول احداث حدثی کنند اعاده آن واجب است و این است اول فرض در صلوة زوال
یعنی نماز ظهر **باب چهارصد و چهل و دوم** در ادا نمودن علی بن ابی طالب وعدهای رسول خدا را بعد از ابوبکر از اداء وفای
آنها از روایات عامه دو حدیث است **اول** محمد بن علی حکیم ترمذی که از اعاظم علمای عامه است در کتاب فتح المبین فی کشف حق
الیقین در شرح ختم العارف از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت فرمود هر پیغمبری را وصی و وارثی است و علی وصی و وارث
من است و این حدیث را صاحب فردوس روایت کرده است و از انس بن مالک مروی است که ما سلمان گفتیم از رسول خدا سوال کن که
وصی و کیست سلمان از او سوال کرد فرمود ای سلمان وصی و وارث من کسی است که ادا میکند دین مرا و وفا میکند بوعدهای من
انکس علی بن ابی طالب است و این حدیث را احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است و گوید رسول خدا فرمود علی از من است و من از علیم
و تبلیغ نمیکند از من امر دین را بغیر من مگر خودم یا علی و این حدیث را صاحب مجمع المعارف قدس سره روایت کرده است و مروی است که جعفر
امیر المؤمنین کرم الله وجهه دین رسول خدا را هشتاد هزار درهم یا زیاده ادا نمود و اکثر وعدهای آنحضرت را و این حدیث را در کتاب
انصاف روایت کرده است و بعضی که متصدی جمع مناقب آنحضرت شده اند از حضرت صادق روایت کرده است که علی منادی را امر کرد تا در مسجد
رسول خدا ندا در داد که آگاه باشید هر کرا بر رسول خدا دینی یا وعده است نزد علی بیاید که علی بن ابی طالب آنحضرت را ادا میکند و بوعدهای
آنحضرت وفا مینماید مردم از هر جانب بخدمت علی می آمدند و ادعا میکردند بدون گواه و سوگند ادا مینمود و بوعدهای آنحضرت
وفا میفرمود ابوبکر بعمر گفت ببینیم مردم را که دوج دوج نزد علی می آیند و علی بدون شاهد و قسم دین رسول خدا میدهد و بوعدهای
او وفا مینماید و کاش میدانستیم که علی این قدر مال را از کجا می آورد و حال آنکه ما فدک را از دست او گرفتیم و خمس و فیء را از او منع
نمودیم عمر گفت مال تو که از مال علی زیادتر است تو نیز منادی را امر کن تا ندا کند که هر کرا نزد رسول خدا چنانچه نزد جانب علی تا آخر ابوبکر منادی را
امر کرد تا ندا کرد که الا من کان له عند رسول الله دین او عدة فلیأت ابابکر خلیفة رسول الله لیقضی دینه و عدته چون منادی این ندا کرد
جابر بن عبد الله الانصاری و جریر بن عبد الله البجلی نزد ابوبکر آمدند و وعده و قرضی اظهار نمودند ابوبکر بایشان داد و همین ادا کرد و وفا
نمود پس اعرابی داخل مدینه شد و ندای منادی ابوبکر را شنید نزد او آمد و بر او سلام کرد و گفت رسول خدا دویست شتر سرخ موی
سیاه چشم با مهارها و اسبابهای من وعده فرموده است ابوبکر بعمر و اصحاب خود نگاه میکرد عمر گفت ای اعرابی این ناقهائی که تو میگوئی باین صفت در تمام
دنیا یافت نمیشود اعرابی گفت یا عجبا رسول خدا چگونه وعده میکند بچیزی که یافت نمیشود گفتند اینک علی بن ابی طالب برادر رسول خدا است
او نیز مردم را ندا در داده و بقضای دین آنحضرت و عدهای آنحضرت میکند نزد او برو اعرابی بخدمت علی آمد و مطلب خود را اظهار نمود علی
فرمود چون ابتدا شد نزد من بیا که اگر خدا خواهد آنچه رسول خدا بتو وعده فرموده است بتو تسلیم خواهم کرد اعرابی برفت و میگفت هذا
الله خود رسول الله حقا هذا والله قاضی دین رسول الله حقا و المنجز لعداته حقا چون این خبر بگوش ابوبکر و عمر و مهاجران و انصار رسید
تعجب بسیار کردند و چون صبح شد اعرابی بخدمت امیر المؤمنین آمد آنحضرت فرزند خود حسن را فرمود یا ابن اعرابی بوادی صخره که وادی جن است
برو و ندا کن ای گروه جن منم حسن علی بن ابی طالب وصی رسول خدا و آنحضرت شما را امر میکند که وفا کنید بآنچه رسول خدا با این اعرابی
وعده کرده است و آن دویست ناقه سرخ موی سیاه چشم است با مهارها و اسبابها حسن حسب الامر برفت و هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود
که قطار ها ناقه از وادی بر درآوردند همه با زمام و سایر ما یحتاج درآوردند ابن عباس معاذ و عبد الرحمن عوف و مقداد بن اسود
و ابوذر غفاری و جمعی از مهاجران و انصار با حسن بر در وادی بودند چون مراجعت کردند آنچه مشاهده کرده بودند همه را برای مردم

باب چهارصد و چهل و دوم

نقل میکردند و این از عجایب کرامات آنحضرت است و الله اعلم **دوم** سوق بن احمد در کتاب مناقب خود از انس از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی بن ابی طالب منجز عداتی و یقضی دینی **سیم** ابن عباس گوید رسول خدا فرمود یا علی حق
عز و جل فاطمه را بتو تزویج کرد و زمین را صداق او کرد پس بهشت حرام است بر کسی که دشمن تو باشد بر روی زمین راه رود و ابو سعید
خدری و انس بن مالک روایت کرده اند که رسول خدا فرمود یا علی تو بیان میکنی از برای امت من آنچه را که اختلاف نمایند در آن پس از من یا علی
تو غسل میدهی جسد مرا و ادا میکنی قرض مرا و تو مرا در زیر خاک پنهان میکنی و تو بری میکنی ذمه مرا و توئی صاحب لوای من در دنیا
و آخرت مؤلف گوید احادیث در این باب بسیار است و از طرق عامه و خاصه در ابواب ما تقدم بسیاری از آنها مذکور شد **باب چهارصد**
و چهل و سیم در ادا نمودن دین رسول خدا و وعدهای او از روایات خاصه و در آن سه حدیث است **اول** ابن حمزه از علی بن الحکم
از پدرش روایت کرده است که علی آنحضرت ندا میکرد که هر کرا نزد رسول خدا وعده یا قرضی است نزد من بیاید و هر کس بخدمت آنحضرت
می آمد و ادعای دینی یا وعده مینمود آنحضرت گوشه مصلای خود را بلند میکرد و اگر ادعا او حق بود در زیر مصلای خود می یافت و برون
می آورد و بانکس میداد عمر با ابوبکر گفت علی گوی شرافت از ما ربوده و قدر و منزلت خود را نزد مردم افزود و برای ما مقداری باقی نگذاشت
و نام ما را از میان مردم برداشت ابوبکر گفت دور این امر تدبیر لازم است عمر گفت اگر تو نیز مثل علی در میان مردم ندا در دهی شاید حقوق
مردم را در زیر مصلای خود بیابی چنانکه او می یابد زیرا که دین رسول خدا است و دین آنحضرت را ادا می کند ابوبکر این تغییر را قبول
نمود و امر کرد تا ندا کردند که هر که را بر رسول خدا دینی است نزد ابوبکر بیاید علی این ندا شنید و فرمود دانست که از این کار پشیمان شود
چون فردا شد اعرابی نزد ابوبکر آمد و قتیکه در میان جماعتی از مهاجران و انصار نشسته بود و گفت کدام یک از شما وصی رسول خدا است
حاضران بجانب ابوبکر اشاره کردند اعرابی گفت توئی وصی رسول خدا و خلیفه او گفت بلی چه میخواهی گفت هشتاد ناقه که رسول
خدا برای من ضامن شده است بمن بازده ابوبکر گفت چه ناقهائی است این ناقها اعرابی گفت رسول خدا ضامن شده است برای من هشتاد
ناقه سرخ موی سیاه چشم ابوبکر بعمر گفت اکنون چه خواهیم کرد **فقیر گوید** گویا بزبان حال میگفت اکنون چگونه هشتاد ناقه
از زیر مصلای خود بیرون آوریم و بالجمله عمر گفت اعرابی چه حال الندا را او سوال کن که آنچه میگوید شاهد بر آن دارد ابوبکر از او گواه
خواست اعرابی گفت از مثل من کسی طلب گواه میکند بر رسول خدا بچیزی که آنحضرت برای من ضامن شده باشد بخدا سوگند که تو وصی
و خلیفه او نیستی پس سلمان از جا برخواست و گفت ای اعرابی بهمراه من بیا تا ترا نزد وصی رسول خدا دلالت کنم اعرابی با او برفت تا بخدمت
علی آمدند اعرابی از او پرسید انت وصی رسول الله آنحضرت فرمود نعم فما تشاء اعرابی گفت رسول خدا هشتاد ناقه سرخ موی سیاه چشم
برای من ضامن شده است آنها را بمن بازده علی فرمود بود و اهل بیت تو مسلمان شده اید اعرابی خود را بر روی دست و پای علی انداخت و بوسه
میداد و میگفت اشهد انک وصی رسول الله و خلیفته زیرا که شرطی میان من و رسول خدا همین بود که هرگاه من و اهل بیت من اسلام قبول کنیم
مستحق این ناقها باشیم و من و اهل بیت من همگی اسلام آورده ایم علی فرمود ای حسن تو و سلمان با این مرد اعرابی بفلان وادی بروید و تو
ندا کن یا صالح چون جواب دهد بگو حضرت امیر المؤمنین ترا سلام میرساند و میگوید هشتاد ناقه که اعرابی را که رسول خدا برای او ضامن شده
است بده و تسلیم کن سلمان گوید من و اعرابی در خدمت حسن بآن وادی رفتیم حسن ندا کرد یا صالح صالح در جواب گفت لبیک یا ابن رسول
الله حسن پیغام آنحضرت را باو رسانید گفت سمعا و طاعة دیری نشد که زمام ناقه از زمین بیرون آمد حسن آن را گرفت بدست اعرابی
داد و فرمود بگیر اینها را و بکش اعرابی میکشید تا ناقها پیوسته بیرون می آمدند تا آنکه هشتاد ناقه بیرون آمد بهمان صفتی که گفته بود **دوم**
صاحب کتاب ثاقب المناقب بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که ابو صمصام عبسی نزد رسول خدا آمد و شتر خود را بر در مسجد خوابانید
داخل مسجد شد و سلام کرد و گفت کدام یک از شما است جوان مغروری که خود را پیغمبر خدا میداند سلمان از جا جست و گفت ای اعرابی
نمی بینی او را که خداوند دو نورانی پیشانی درخشنده و صاحب حوض و شفاعت و صاحب تواضع و سکینه و صاحب منزلت و
القاب و سیف و قضیب و تکبیر و تهلیل و اقسام و قضیه و احکام خفیه و نور و شرف و علو و رفعت و سخا و شجاعت و نجدت و صلوة
مفروضه و زکوة مکتوبه و حج و الحرام و زمزم و مقام و مشعر الحرام و یوم مشهود و مقام محمود و حوض مورود و شفاعت کبری و اما
ما انت ایشان رسول خدا اعرابی گفت اگر تو رسول خدائی بگو قیامت کی و وقت قیام میکند و باران چه وقت می بارد و در شکم ناقه من
چه چیز است و من فردا چه میکنم و کدام وقت میمیرم رسول خدا ساکت ماند و سخن نگفت پس جبرئیل امین نازل شد و گفت یا محمد این اعرابی را

باب چهارصد و چهل و سوم

بخواند ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما فى الارحام وما تدرى نفس ماذا تكسب غدا وما تدرى نفس باى ارض تموت ان الله
عليم خبير پس چون رسول خدا اين آيه را بخواند اعرابى گفت سخن خود را ذكر كن چون رسول خدا دست دراز كرد اعرابى گفت اشهد ان لا اله الا
الله وانك رسول الله يا رسول الله هر كه اهل و عيال و بنى اعمال خود را مسلمان كنم و بخدمت تو بيايم هر چه خواهى ده رسول خدا
فرمود هشتاد ناقه سرخ موى شكم سفيد چشم سياه با طرايف يمن و مهارهاى حجازى تو خواهم داد پس و بجانب على كرده فرمود يا ابا الحسن بنويس
بسم الله الرحمن الرحيم اقرار و اعتراف محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و كمال صحت عقل و بدن و نفاذ امر اينكه هشتاد
ناقه سرخ موى سفيد شكم سياه چشم با طرايف يمن و نقطهاى حجازى و جميع اصحاب خود را بر آن گواه كرد ابو القمقام از آنكه خبر برد با اهل
خود مراجعت كرد و چون رسول خدا از دنيا رحلت كرد ابو القمقام آمد با بنى عبس همگى مسلمان شده بودند ابو القمقام از حال آنحضرت
خبر گرفت گفتند چه خبر برى پيغمبر رحلت كرد و كيست گفتند حكم در دنيا مانده است كه وصى او باشد گفت پس جانشين او بعد
از او كيست گفتند ابو بكر است ابو القمقام بمسجد آمد گفت يا خليفه رسول الله مرا امر كردن رسول خدا دينى است و آن هشتاد ناقه است با اين
صفات و صفات را ذكر كرد ابو بكر گفت يا اخا العرب سؤال كردى چيزى كه فوق عقل است بخدا سوگند كه رسول خدا درهم و دينار بجا
نگذاشته مگر استر و دلدل و عمامه و فاضل آن را از آنها نيز على بن ابى طالب برده و فدك بجا گذاشته بود ما از او گرفتيم و پيغمبر ما را ميراث
نيست سلمان فارسى فرياد كرد و بزبان فارسى گفت كردى و نكردى و حق امير را بر كه عمل با اهلش كن بعد از آن سلمان ابو القمقام را
گرفته و بخانه على بن ابى طالب برد و آنحضرت مشغول وضو بود سلمان در را بكوبيد على ندا كرد اى سلمان بيا و ابو القمقام داخل شو
ابو القمقام گفت بخداى كعبه سوگند كه اين بسيار عجيب است كه مرا بنام خواند و نشناخته نام برد سلمان گفت اين مرد وصى رسول خدا است
اينست آنكسيكه رسول خدا فرمود انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب و اين است آنكسيكه رسول خدا فرمود على خير البشر
من رضى فقد شكر و من ابى فقد كفر و اينست آنكسيكه خداى تعالى در حق او فرموده و جعلنا لهم لسان صدق عليا و اينست آنكسيكه خداى تعالى
در حق او فرموده امن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون و اينست آنكسيكه خداى تعالى فرموده اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام
كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد فى سبيل الله لا يستوون و اينست آنكسيكه خداى تعالى فرموده يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و اينست
آنكسيكه خداى تعالى فرموده فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم الآية و اينست آنكسيكه خداى تعالى در حق او فرموده است انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا و اينست آنكسيكه خداى تعالى در حق او فرموده است انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين
يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راكعون داخل شو اى ابو القمقام و بر او سلام كن ابو القمقام داخل شد و بر آنحضرت سلام كرد و
عرض كرد مرا بر گردن رسول خدا هشتاد ناقه سرخ موى سفيد شكم سياه چشم است با جهازها يمنى و زمامهاى حجازى آنحضرت فرمود هيچ
با خود دارى گفت بلى و آن نوشته را تسليم كرد آنحضرت فرمود اى سلمان در ميان مردم ندا كن و بگو هر كس بخواهد كه نظر كند بادا نمودن دين
رسول خدا بامداد ان بجانب شهر مدينه بيايد چون بامداد شد مردم بيرون رفتند و منافقان گفتند چگونه دين رسول خدا را ادا ميكند
و حال آنكه چيزى ندارد و فردا رسول خدا هم كرد شد و هشتاد ناقه با اين صفات كه شمرده شد از كجا خواهد آورد چون مردم جمع شدند على با
اهل بيت خود و جماعتى از اصحاب رسول خدا بيرون آمد چند كلمه بگوش حضرت امام حسن گفت و فرمود اى ابا القمقام برخيز بعد از آن فرمود
يا ابا القمقام با فرزندم حسن بان پشته ريك برو و ناقه رسول خدا را مشاهده كن حسن بيرون رفت ابو القمقام نيز در خدمت آنحضرت روانه
شد چون حسن بدانجا رسيد دو ركعت نماز در زير آن پشته گذارد بود و آن سه بين كلماتى گفت كه كسى نداند چه گفت و چوب دست رسول
خدا را در دست داشت بر زمين زد كه ناگاه آن ريگ شكافته شد سنگى سخت و مدور بيرون آمد و دو سطر بر آن نوشته بود در
سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دويم لا اله الا الله على ولى الله و حسن چوب را بدان سنگ زد آن سنگ شكافته شد
و زمام ناقه بيرون آمد حسن فرمود يا ابا القمقام بكش ابو القمقام زمام ناقه را گرفته مى كشيد تا آنكه هشتاد ناقه با اين صفات بيرون آمد
و نزد على بازگشت حضرت از او سؤال كرد كه يا ابا القمقام بحق خود رسيدى عرض كرد بلى فرمود اكنون نوشته رسول خدا را بمن تسليم كن
ابو القمقام نوشته را بآنحضرت تسليم كرد حضرت گرفته پاره نمود و فرمود مرا پسر عمم رسول خدا چنين خبر داده كه خداى عز و جل اين ناقها
در ميان اين سنگ آفريده است قبل از آنكه ناقه صالح را بيافريند بدو هزار سال بعد از آن منافقان گفتند اين كار از مو على اندك
است سيصد و سى و سيم صاحب كتاب ثاقب المناقب گويد اين خبر را ابو محمد امد بسند خود از ابن عباس بوجه ديگر روايت كرده است كه چون رسول

خدا رحلت كرد و ابو بكر بجاى آنحضرت نشست در ميان مردم ندا در داد كه هر كه بر رسول خدا وعده يا قرضى است نزد ابو بكر بيايد و دو
گواه نيز بياورد كه على خود اقامه كند تا من ادا نمايم و على نيز اين ندا را بر سبيل اطلاق در ميان مردم در داد و طلب شهود نكرد در حلال اين
احوال اعرابى بالشام وارد شد و شمشير حمايل كرده و بر تيرهاى خود تكيه نموده و بر اسب خود بر گستوان پوشيده چنانكه جريسل ابن سينا ابن بود
و حديث را نقل كرده است و نام آن اعرابى و نام قبيله او را ذكر كرده كه رسول خدا صد ناقه سرخ موى با مهارها كه بارهاى آنها همه از طلا و نقره باشد
با عبيد و خدم آنها با او وعده فرموده بود و چون سلمان آن اعرابى را بخدمت امير المؤمنين برد فرمود مرحبا بطلب كننده وعده پدر خود از رسول
خدا اعرابى سؤال كرد يا ابا الحسن رسول خدا پدرم را چه وعده داده است فرمود پدر تو نزد رسول خدا آمد و گفت من مردم در ميان قوم خود
مطاع اگر ايشان را دعوت كنم اجابت كنند و من ضعيف الحالم اگر ايشان را باسلام دعوت كنم و مسلمان شوند مرا چه خواهى داد رسول
خدا فرمود دنيا يا آخرت اعرابى گفت يا رسول الله چه ميشود كه در ميان دنيا و آخرت جمع كنى كه خداى تعالى از براى بسيارى از مردم جمع
كرده است رسول خدا متبسم شد و فرمود جمع ميكنم از براى تو خير دنيا و آخرت را در آخرت تو رفيق منى در بهشت و در دنيا آنچه ميخواهى
بگو اعرابى گفت صد ناقه سرخ موى با زمام و عبيد كه بارهاى آنها همه از طلا و نقره باشد بعد از آن گفت اگر ايشان را دعوت كنم و اجابت كنند
و من بميرم و ترا ملاقات نكنم از براى پسرم ميدهى فرمود ميدهم و بدانكه پس از امروز ديگر من ترا نمى بينم و تو نيز مرا نخواهى ديد و زود است
كه قوم تو نيز ترا وا بيند چون وفات تو در رسد پسر خود را نزد ولى من و وصى من بعد از من باز فرست پدر تو از دنيا رفت و قوم خود را
باسلام دعوت كرد و همگى او را اجابت نمودند و او را امر كرد كه نزد وصى رسول خدا بيا و بوصى او برگو واينك من وصى او و وفا كننده بوعده ام
اينم اعرابى گفت يا ابا الحسن راست گفتى بعد از آن بر خرقه سفيد نامه نوشته بحسن داد و فرمود يا ابا محمد با اين مرد بوادى عقيق برو و بر
اهل آن وادى سلام برسان و اين خرقه را در آنجا بيانداز و در آنجا منتظر باش تا قدرت خدا را مشاهده كنى و آنچه بتو دهند با اين مرد بده پس امام
برخاسته و برفتند و آن نامه را بردند ابن عباس گويد من نيز بعقب ايشان رفتم تا ببينم كه مرا نه ببينند چون حسن بدان وادى رسيد با آواز
بلند ندا كرد كه السلام عليكم ايها السكان البررة الاتقياء انا ابن وصى رسول الله انا الحسن بن على سبط رسول الله و ابن بنت رسول الله و
رسول اليكم و نامه را در آن وادى بينداخت ابن عباس گويد آوازى از آن وادى شنيدم كه گفت لبيك لبيك يا سبط رسول الله و ابن البتول و
ابن سيد الاوصياء سمعنا و اطعنا و در آنجا منتظر باش تا الطاعة عانيم كه ناگاه غلامى ظاهر شد و ندانستم كه از كجا در آمد و در دستش
زمام ناقه سرخى بود و شش ناقه ديگر بدنبال آن ناقه مى كشيد پيوسته غلامى از پى غلامى بيرون مى آمد و در دست هر يك قطارى از ناقه
بود تا آنكه صد ناقه سرخ با بارها و با غلام شد حسن با اين مرد فرمود خذ زمام نوقك و عبيدك و اموالك و لعمرى رحمك الله يعنى زمام ناقهاى
خود را بگير با خدم و عبيد و اموالى كه صاحب تو بخدا فرموده است و از پى كار خود برو خدا ترا بيخشايد

باب چهارصد و چهل

و چهارم در ذكر مدح حضرت امير المؤمنين از روايات عامه و در آن بيست و شش حديث است اول موفق بن احمد بسند خود از ابو مريم
روايت كرده است كه عمار بن ياسر شنيدم كه گفت از رسول خدا شنيدم كه ميفرمود يا على خداى تعالى ترا بزينتى آراسته كه هيچ بنده را
بچنين زينتى مزين نساخته است كه محبوبتر باشد در نزد او از آن و آن زهد در زهد نمودن است در دنيا اگر ترا دشمن بدارى و قاصد
نظر التفات بجانب او نمى كارى و دوست ميدارى فقرا را و راضى ميشوى كه ايشان پيروان تو باشند و ايشان راضى ميشوند كه تو
پيشواى ايشان باشى يا على خوشا حال كسيكه ترا دوست دارد و تصديق تو نمايد و واى بر كسيكه ترا دشمن دارد و تكذيب تو كند
هر كه ترا دوست دارد و ترا تصديق كند آنكس برادر تست در دين و شريك تست در بهشت و كسيكه ترا دشمن دارد و تكذيب تو كند سزاوار
است كه خداى تعالى در روز قيامت و را در مقام كذابين بدارد و بعذاب اطايفه معذب گرداند دويم موفق بن احمد بسند خود از عبد
الله بن هذيل روايت كرده است كه على را ديدم پيراهنى وارى پوشيده بود استين كوتاه كه چون آن را ميكشيد تا سر انگشتان او ميرسيد
و چون فرو ميگذاشت بر نيمه دست او بود سيم ايضا ابو المؤيد بسند خود از حرث بن حصين روايت كرده است كه عمر بن عبد
العزيز گفت ما احد از دنيا ابن امت ازهد از على بن ابى طالب نديديم چهارم ايضا ابو المؤيد بسند خود از حنبل بن اسحق روايت
كرده است كه ابو نعيم گفت از شفيان شنيدم كه گفت هرگاه از على خبرى بتو رسد بر سبيل تحقيق آن را اخذ كن و قبول نما كه در مدت
عمر خشتى بر بالاى خشتى نگذاشت و چوبى بر چوبى سوار نكرد و در ميان سرايى و بهانها ز اخرها مدينه عمرى نبرد پنجم
ايضا موفق بن احمد بسند خود از سويد بن غفله روايت كرده است كه گفت بخدمت حضرت امير رفتم ديدم كاسه از دوغ در پيش روى

نهاده و از شدت حموضت طعم و بوی او متغیر شده بود و قرصی از نان جو خشک که پوست نخاله جو بر روی آن پیدا بود در دست آن حضرت علم
آنرا می شکست با زانوی خود می شکست و در سویق می کوبید از تکلیف خوردن کرد گفتم روزه دارم فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود اگر کسی
طعامی میل کند و ترک او را از خوردن آن طعام مانع باشد واجب است بر خدا که او را از طعام و شراب بهشت بخوراند و بیاشاماند
فضه کنیزک آن حضرت در آنجا حاضر بود با او گفتم ای فضه مگر از خدا نمی ترسی که این آرد را پاک نکرده و نخاله از آن نگرفته نان می پزی فضه
گفت و خود مرا امر کرده که نخاله از آن نگیرم و از پاک کردن نهی کرده حضرت از من پرسید که با فضه چه گفتی من آنچه گفته بودم عرض کردم
حضرت فرمود پدر و مادرم فدای کسی باد که هرگز نخاله از نان او نگرفتند و سه روز از نان گندم سیر نخورد تا از دنیا رحلت کرد **ششم**
موثق کالصحیح بسند معتبر از عدی بن ثابت روایت کرده است که پالوده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آوردند حضرت از خوردن آن ابا نمود
و فرمود چیزی که رسول خدا از آن نخورده من دوست ندارم که از آن خورده باشم **هفتم** موثق کالصحیح بسند معتبر از علی بن ربیعه روایت
کرده است که گفت علی ابن ابی طالب را دیدم تبانی در پا کرده بود **فقیر گوید** تبان زیر جامه ایست تنگ و کوتاه که ملاحان در کشتی و
فلاحان در کشت زار می پوشند و در تنگی و کوتاهی شبیه است بتنکه که کشتی گیران هنگام کشتی گرفتن در پا می کشند **هشتم**
موثق کالصحیح بسند معتبر از مردی از بنی کاهل روایت کرده است که علی را دیدم تبانی پوشیده بود و فرمود بهترین جامه ها آنست که عورت را
بپوشاند و از گرما و سرما نگاه دارد **نهم** ایضا موثق کالصحیح بسند معتبر از ابو زین روایت کرده است که گفت در جامع کبیر کوفه
علی را دیدم پیراهن قهری و دو برد قطری بود ابن عباس گوید مرا خبر کرد مرا آن مایل بسیاهی است از قطری گویند که گفته است قهر بفتح
قاف نوعی است از لباس که از زرد صوف باشد و ابن اثیر در دیوان الادب المهذب ذکر کرده است و جوهری گفته است قهر بکسر قاف نوعی است
از جامه های سفید و قطری نوعی است از بردها یمنی یا بحرینی منسوب است و از گفته ابو النجم ظاهر گردیده است **دهم** موثق کالصحیح
بسند معتبر از مجمع تیمی روایت کرده است که علی شمشیر خود را به بازار آورد و فرمود کیست که این شمشیر را از من بخرد اگر چهار درهم بود که
ازاری بیان بخرم نمیفروختم هر اینه شمشیر خود را **یازدهم** موثق کالصحیح بسند معتبر از ابو مسطر روایت کرده است که روزی
از مسجد بیرون آمدم مردی مرا از عقب ندا کرد که دامن جامه خود را بالا بکش و بچپ در رای تو که باید از هر که لباس تو پاکیزه ماند و هرگز
تو زیاد کرد و دو طرفیات پاکی است سالکر مسلمانی پس در عقب او رفتم و او ازاری پوشیده و ردائی بر دوش افکنده بود و تازیانه
با خود داشت مانند اعرابی بدنگر پرسیدم این مرد کیست گفتند مگر تو در این شهر غریبی گفتم بلی من از اهل بصره ام گفتند این مرد علی
امیرالمؤمنین است آن حضرت میرفت تا بدار بنی معیط که بازار شتر فروشان است رسید فرمود بفروشید و سوگند مخورید که سوگند
بازار سلعه را کاسد و منافع را می ستاند و برکت را زایل میبرد بعد از آن بیازار خرما فروشان آمد خادمه را دید که می گریست فرمود چرا گریه میکنی
عرض کرد این مرد یکدرهم خرما بمن فروخته مولای من از آن نپسندید رد کرد اکنون این مرد از قبول خرما ابا می کند حضرت با آن مرد فرمود که خرما را
خود بگیر و درهم را باز ده که او خدمتکار است و در اختیار خود نیست مرد ابا نمود گفتم میدانی این کیست گفت نه گفتم این علی بن ابی طالب است
این مرد خرما را گرفت و درهم خادمه را باز داد حضرت فرمود دوست میدارم که از من راضی باشی گفت چرا راضی نباشم که تو نگاه داشت
حقوق مردم میکنی بعد از آن حضرت از آنجا گذشت بیازار خرما فروشان آمد و میفرمود اطعموا المساکین التمر ای طعام کنید مساکین را تا از این کسب
شما افزاید باشد بعد از آن میرفت و مسلمانان با او بودند تا آنکه بماهی فروشان رسید فرمود در بازار ما مسلمانان ماهی طافی نفروشید
فقیر گوید طافی ماهی است که در آب بمیرد و بشکم درود در روی آب رو افتد و بالجمله گوید بعد از آن بدار فرات که بازار کرباس فروشان است
آمد بیکی گفت ای شیخ پیراهنی بمن بفروش که بسه درهم ارزد او یکی او را شناخت و تعریف کرد چون او را شناخت از او نخرید بنزد دیگری
آمد چون او را نشناخت از او پیراهنی خرید که بیست که پیراهنی دید که بسه درهم خریده و پوشید و بر دکش تا استر
آمد چون او را پوشید این دعا بخواند الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی یعنی حمد میکنم خدا
که روزی کرد بمن از قسم پوشیدنیها چیزی که بآن تجمل کنم در میان مردم و عورت خود را بآن مستور گردانم عرض کردند یا امیرالمؤمنین این دعا
از پیش خود میگوئی یا آنکه از رسول خدا شنیده فرمود از رسول خدا شنیدم که لباسی می پوشید این دعا بخواند بعد از آن پدر
آن غلام که جامه فروخته بود بیامد با او گفتند ای فلان امروز پسر تو پیراهنی بحضرت امیرالمؤمنین فروخت بسه درهم آمد بر پسر خود گفت چرا
دو درهم نگرفتی پس از پسر یکدرهم را از او گرفته و بخدمت آن حضرت آمد در باب حسن تشسته بود و مسلمانان هم در خدمت آن حضرت

بودند عرض کرد یا امیرالمؤمنین این درهم را نگاه بدار فرمود این درهم چیست در همی است عرض کرد پیراهن جامه ای فروخت است بسه درهم
و قیمت آن دو درهم است فرمود او برضا فروخت و من هم برضا خریدم **دوازدهم** موثق کالصحیح بسند معتبر از قبیصة بن جابر روایت
کرده است که گفت ما رایت فی الدنیا ازهد من علی بن ابی طالب **سیزدهم** موثق کالصحیح بسند معتبر از ابو الحمراء مولای رسول خدا روایت
کرده است که رسول خدا فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی موسی فی شدة بطشه و الی عیسی فی زهده فلینظر الی هذا المقبل
فاقبل علی بن ابی طالب **چهاردهم** صاحب کتاب الصفوة فی فضایل العترة از علمای عامه است بسند معتبر از هرون بن عنتره از پدرش
روایت کرده است که در خورنق بخدمت علی رفتم دیدم آن حضرت را در زیر قطیفه کهنه میلرزید عرض کردم یا امیرالمؤمنین خدای تعالی
از برای تو و اهل بیت تو حقی در این اموال قرار داده است و تو دست از آن کشیده در زیر قطیفه کهنه میلرزی فرمود عیب بر مال شما
نیست و این قطیفه ایست که من از خانه خود با خود از مدینه بهمراه خود آورده ام **پانزدهم** صاحب کتاب صفوة بسند معتبر از ابو مطر
روایت کرده است که گفت دیدم علی را ازاری پوشیده و ردائی بر دوش خود انداخته بود و با خود دره برداشته بود مانند اعرابی
بود تا آنکه ببازار کرباس فروشان آمد و گفت یا شیخ پیراهنی بمن بفروش که بسه درهم بیرزد او را شناخت او را نخرید
نزد دیگری آمد او نیز شناخت او را و نخرید تا آنکه نزد پسری جوان پیراهنی دید از او بسه درهم خرید بعد از آن پدر آن جوان آمد خبر
دار شد یکدرهم را بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آورد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین این درهم را بگیر فرمود این چه درهم است که بمن میدهی
عرض کرد قیمت این پیراهن که خریدی دو درهم است و این درهم زیاد است فرمود او برضا فروخت و من برضا خریدم و نگرفت اکنون درهم حق
او است **شانزدهم** صاحب صفوة ایضا بسند معتبر از عمر بن قیس روایت کرده است که علی را دیدند ازاری پینه دار پوشیده بود
آن حضرت را سرزنش کردند فرمود مؤمن در این لباس بمن پیروی میکند و قلب از جهت آن ذلیل میگردد **هفدهم** ایضا صاحب صفوة
بسند معتبر از ابو النوار روایت کرده است که گفت علی را دیدم دو جامه خشن غلیظ خرید و بهتر را بقنبر غلام خود داد **هجدهم**
ایضا صاحب صفوة بسند معتبر از فضیل بن مسلم از پدرش روایت کرده است که علی پیراهنی خرید بعد از آن فرمود تا آنچه زیادتی دارد از آستین
و مرا زیادتی بود از آن بردند و روایت دیگر آنحضرت پوشید آستین آن از سر انگشتان زیاد آمده فرمود تا آن زیادتی را با مقراض بریدند **نوزدهم**
ایضا صاحب صفوة بسند معتبر از علی بن اقمر از پدرش روایت کرده است که علی را دیدم در بازار شمشیر خود را میفروخت و میفرمود کیست
که این شمشیر را از من بخرد قسم بآنکسیکه دانه را شکافت و گیاه را رویانید که چه بسیار زنگهای هم و غم را از دل رسول خدا باین شمشیر
زدوده ام و اگر مرا از مال دنیا بقدر قیمت ازاری بود هر اینه این شمشیر را نمیفروختم **بیستم** ایضا صاحب صفوة بسند معتبر از
عبد الملک بن عمیر روایت کرده است که مردی از ثقیف که علی او را بر عکبری عامل کرده بود بمن گفت که علی بمن فرمود چون هنگام ظهر شود
نزد من بیا من بخدمت او رفتم دیدم حاجبی نیست که مرا از شرفیابی مانع شود یا از برای من اذن حاصل کند داخل شدم دیدم آنحضرت
نشسته است و قدحی و کوزه آبی در نزد او گذاشته بود آنحضرت کیسه را طلب کرد من در پیش خود گفتم مرا امین دانسته که در پیش من جواهر
قیمتی بیرون میآورد دیدم آن کیسه سر بمهر است آنحضرت مهر کیسه را بشکست و در آن کیسه مقداری از آرد جو بود قدری از آن بیرون آورد و در
قدح ریخت و قدری آب بر بالای آن ریخت و بیاشامید و مرا نیز بیاشامانید دیگر مرا صبر نماند عرض کردم یا امیرالمؤمنین تو در
عراق چنین میکنی و طعام اهل عراق زیاده از این است فرمود بخدا سوگند که مهر نمیکنم این را از جهت بخل بلکه بقدر کفایت خود از آن
خریداری میکنم اندیشه این دارم که وقتی تمام شود و از غیر این برای من ترتیب دهند و محافظت من از این جهت است و نمیخواهم که بغیر از حلال
در شکم خود داخل کنم **بیست و یکم** ایضا بسند معتبر از مجاهد روایت کرده است که علی فرمود روزی در مدینه گرسنگی شدیدی بمن
روی داد و از شهر بیرون آمدم بعوالی مدینه رفتم که در آنجا شغلی پیدا کرده شاید چیزی بدست آورم **فقیر گوید** عوالی قریه ایست
در خارج شهر مدینه و در آنجا ما کشت میکنند و بستانها دارند بعضی از مترجمین حدیث بلفظ حوالی المدینه نقل کرده اند و الله اعلم
و بالجمله گوید در آنجا زنی دیدم که کلوخی چند جمع کرده است میخواهد آنها را گل کند من نزد او رفتم و با او مقاطعه کردم که بنزد هر دلو
آب یکدانه خرما بمن دهد من شانزده دلو آب کشیدم تا دستم آبله کرد و بر آن کلوخها ریختم و شانزده خرما بمن داد و من نزد رسول خدا آمدم
و صورت حال را با او عرض کردم و آن خرما را بایکدیگر خوردیم **فقیر گوید** و این حدیث را بعینه از اشناعشریه در کتاب کشف الغمه نقل کرده
است **بیست و دوم** ابن ابی الحدید که از اعیان علمای عامه و اکابر ایشان است در شرح نهج البلاغه در مدح امیرالمؤمنین گوید آنحضرت

بدنه صد سیدنه بما بود در دنیا و همه زهاد روی اخلاص بسوی او دارند و رحل اقامت بدر خانه او می کنند هرگز از طعامی سیر نمی شود و پوشش

ماکول و ملبوس او از همه کس خشن تر بود عبد الله ابو رافع گوید روز عیدی بخدمت آنحضرت رفتم دیدم انبانی مهر کرده پیش او در حجره

مهر از آن برداشت نان جو خشکی از آن بیرون آورد ... عرض کردم یا امیرالمؤمنین چرا بر این انبان مهر می نهی فرمود برای

اینکه فرزندان من آن را بروغن یا دنبه نیالایند ... گاهی پاره ای پوست و گاهی با لیف خرما پینه میکرد و نعلین

[illegible]

[illegible]

یکدست عمر گفت این مرد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بود من بعقب او رفتم تا بدکان خیاطی آمد و پیراهنی به سه درهم خرید و در بر
کرد و گفت الحمد لله الذی سترعورتی و کسانی الریاش بعد از آن فرمود که اینچنین پیراهن نو بپوش یکی ابن بغار بجو کهنه **دوازدهم**
محمد بن یعقوب بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت ابی جعفر رفتم دیدم آنحضرت بچیزی تکیه داده و غذا
خورد و من شنیده بودم که باین نحو غذا خوردن مکروه است و بدو نظر میکردم و مرا بان طعام دعوت کرد چون فارغ شد فرمود یا محمد
چنان میدانید که هیچکس ندیده رسول خدا را که تکیه کرده و غذا خورده باشد بعد از آن سخن را بجو بر کرد ندیده فرمود نه بخدا سوگند که
هیچ چشمی او را ندید که تکیه داده باشد و غذا بخورد از روزی که مبعوث شد تا روزی که از دنیا رفت ای محمد گویا چنان دانسته که محمد
روزی مثل این زنان گندم سیر بخورد نه بخدا سوگند که سیر نشد میگویم آنحضرت را فدای تو گردم کی پیش که صد شتر بیکنفر می بخشید
واگر میخواست بخورد میخورد جبرئیل کلید گنجهای زمین را سه نوبت نزد او آورد و او را مخیر گردانید که اگر قبول کند از ثوابهائی که
خدا تعالی در قیامت باو وعده داده و مهیا کرده است چیزی از آن کم نشود رسول خدا قبول نکرد و برای پروردگار خود بخضوع کرد
تنها و فروتنی را پیشه کرد و هرگز چیزی از آنحضرت سؤال نکردند که بگوید لا اگر بود میداد و اگر نبود میگفت میشود و هیچ عطائی بکسی
وعده نکرد که خدا تعالی باو نرساند حتی اگر بهشت را بکسی عطا میکرد خدا تعالی میداد بعد از آن دست دراز کرد مرا بگرفت فرمود
علی بن ابیطالب مانند غلامان می نشست و مانند غلامان میخورد و مردم را نان گندم و گوشت طعام میکرد و خود نان جو و روغن
قناعت میکرد و پیراهن میخرید بهتر را بغلام خود میداد و پست تر را خود میپوشید و اگر آستین آن از سر انگشتان می
گذشت آنرا بمقراض میبرید و اگر از کعب پا بلندتر بود قطع مینمود و برانحضرت دو امر که هر دو برای رضای خدا باشند وارد نشد مگر
آنکه هر یک که مشقتش بر بدن او بیشتر بود آنرا اختیار کرد و مدت پنجسال صاحب اختیار و خلیفه بود آجری بر روی آجری نگذاشت و خشتی بر
خشتی سوار نکرد و هرگز گاو و گوسفندی جمع ننمود و هیچ درهم و دیناری بجا نگذاشت مگر هفتصد درهم که از فاضل عطایای او مانده
بود و میخواست خادمه برای اهلش از آن بخرد و هیچکس طاقت کردار او نداشت و حضرت علی بن الحسین در کتابی از کتابهای علی نظر میکرد
آنرا بر زمین زد و گفت کیست که طاقت کردار این مرد داشته باشد **یازدهم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود از محمد بن مسلم روایت
کرده است که روزی بخدمت حضرت ابی جعفر رسیدم که دیدم آنحضرت را تکیه کرده و طعام میخورد و من شنیده بودم که تکیه کرده طعام خوردن
مکروه است و حدیث را تا آخر نقل کرده است الا آنکه فرموده [illegible] **دوازدهم** محمد بن یعقوب
بسند خود از حسن صیقل روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که میفرمود دوست علی نخورد مگر از حلال زیرا که علی چنین
بود و دوست عثمان باک ندارد از اینکه حلال بخورد یا حرام زیرا که عثمان باکی نداشت بعد از آن باز علی را یاد کرد فرمود قسم بانکسی که جان
او را قبض کرد که در دنیا حرام نخورد تا از دنیا رفت و هرگز برای او دو امر که هر دو طاعت پروردگار باشند
مگر آنکه سختتر را بر خود اختیار کرد و هیچ سختی برسول خدا نرسید مگر آنکه علی را متوجه آن گردانید بنظر بوثوقی که باو
داشت و احدی از این امت بکردار او طاقت نیاورد مگر آنحضرت و عمل او بعمل کسی میماند که گویا پیوسته بجانب بهشت و دوزخ چشم دوخته
و نظر میکند و علی هزار مملوک از خیر مال خود که بکد دست و عرق جبین پیدا کرده بود خرید و برای رضای خدا و خوشنودی او آزاد
از عذاب جهنم آزاد کرد و قوت او نبود مگر سرکه و زیتون و حلوای او خرما بود اگر مییافت و لباسش کرباس بود و هرگاه از لباسش زیاده
آمد جلم خواسته آنرا میبرید و می انداخت فقیر گوید الجلم بالتحریک کارد است که مو و پشم را از بدن گوسفند بآن میچینند **سیزدهم**
ابن یعقوب بسند خود از عبد الاعلی غلام آل سام روایت کرده است که بخدمت حضرت ابی عبد الله عرض کردم مردم میگویند که اموال
فراوانی است فرمود این سخن مرا خوش نمی آید روزی حضرت امیر المؤمنین بجماعتی از قریش گذشت پیراهن کهنه و وصله
و پینه دار پوشیده بود گفتند علی از مال دنیا بی بهره شده و او را مالی نیست حضرت این را شنید متولی صدقات خود را امر کرد که خرمای
صدقه را جمع کن و برای کسی مفرست بعد از آن فرمود آنها را بعدد درهم نقد کن بعد از آن آنها را در ظرفهای خرما بگذار و کیسه
بکن چنانکه کسی نداند بعد از آنکه بایشان مقیم بود فرمود چون من خرما خواستم تو بالا برو و آن وصف کن که مال را بپای خود زن
ببینند از چنانکه گویا عمری دارد که این نقد است و چنان ببینند که پراکنده شوند بعد از آن آنحضرت بطلب قریش فرستاد و چون آنها نزد آمدند
آنحضرت خرما خواست از بالا رفت که خرما فرود بریزد حسب الفرموده با پای خود بقوصره زد درهمها ریخت و ببینند چنانکه درهمها

صحن خانه پر آکنده شد پس گفتند یا ابا الحسن این چه مال بود که از چنین کرد فرمود این مال کسی است که او را مالی نیست بعد از آن
فرمود تا اهل هر خانه هر چند که از خرمای صدقه چه مقدار با ایشان میرسد قیمت آن از آن مال برای آنها بفرستند **چهاردهم** ابن
یعقوب بسند خود از ربعی بن عبد الله روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که فرمود علی کتاب خود را نوشته مکتوب بر
با برگ خرما از ... سبک کرده اند **پانزدهم** شیخ مفید در کتاب ارشاد بسند خود از سعید بن کلثوم روایت
کرده است که در خدمت حضرت صادق بودم علی بن ابیطالب را یاد نمود و بکمال ستایش او کرده و مدح و ثنای او چنانکه باید و شاید
بر زبان راندند بعد از آن فرمودند بخدا سوگند که هرگز علی بن ابیطالب از مال دنیا حرام نخورد تا از دنیا برفت و برای او دو امر که
هر دو رضای الهی در آن بود نرسید مگر آنکه سختترین آنها را اختیار نمود و هیچ سختی برسول خدا روی نداد مگر آنکه علی را متوجه آن
گردانید بنظر بوثوق و اعتمادی که برا و داشت و احدی از این امت طاقت نیاورد بعمل رسول خدا بعد از او مگر علی و کردار او مانند
کردار کسی بود که پیوسته توجه او بسوی بهشت و دوزخ باشد امیدوار بثواب این و خائف از عقاب آن و هزار بنده از مال خود
در راه رضای خدا و نجات از آتش جهنم آزاد کرد که همه آنها را بکد یمین و عرق جبین تحصیل کرده بود و قوت اهل و عیال او سرکه و عجوه در زیتون
بود **فقیر گوید** عجوه خرمائیست در مدینه حضرت رسول خدا فرمود هر که هفت دانه خرمای عجوه در هر صباح بخورد از کرم ... و آسیب
زهر ایمن گردد و بالجمله فرمود و لباس آنحضرت نبود مگر کرباس و چون چیزی از آستینش زیاده می آمد با جلم آنرا میبرید و از اولاد و اهل بیت
او احدی در لباس و خوراک مانند علی بن الحسین با آنحضرت شبیه تر نبود روزی پسرش ابو جعفر نزد او رفت و عبادت او بجائی رسانیده
بود که احدی قدرت آن مقام و آن توانائی در عبادت نداشت دید رنگ مبارکش از بیداری زرد شده و چشمانش از بسیاری گریه سرخ گردیده
و دیده و سجده گاه مبارکش آبله کرده و پرهای بینی او از سجده شکافته شده و ساق و قدمش از کثرت قیام در نماز ورم کرده است ابو
جعفر فرمود چون او را باین حال دیدم که میگریستم بر او و بر خود گریه مرا در گرفت آنگاه نشسته داشت و آنحضرت بخود مشغول
بود بعد از زمانی بامدن من ملتفت شده فرمود ای فرزند بعضی از آن صحیفه ها که عبادات علی بن ابیطالب در آن نوشته است بمن ده پس آوردم
دادم اندکی از آن بخواند دلتنگ شده دامن را بر زمین گذاشت و فرمود کیست که قوت بر عبادت علی داشته باشد کسی که او را تاب و توانائی عبادت علی بن ابیطالب باشد
شانزدهم ابن بابویه بسند خود از انس روایت کرده است که من در خدمت رسول خدا بودم و دو نفر از اصحاب نیز در خدمت آنحضرت
بودند در شبی که ابر سیاه و هوا تیره و تار بود رسول خدا فرمود بخانه علی بیائید چون بدانجا آمدیم یکی از ما در را زد و گفت یا علی
ازاری از ابریشم پوشیده بود و ردائی از ابریشم بدوش انداخته و شمشیر رسول خدا را در دست گرفته با نهایت اضطراب بیرون آمد
در آن وقت رسول خدا نیز از عقب رسیده فرمود یا علی عرض کرد لبیک فرمود اصحاب را خبر ده از انچه بر تو واقع شد علی عرض کرد یا
رسول الله حیا میکنم رسول خدا فرمود که خدا از کلمه حق شرم ندارد ناخوش نمی آید عرض کرد یا رسول الله بغسل محتاج شدم و
حاضر نبود حسن را در آنجا با آب فرستادم حسین را براه دیگر و هیچیک نیامدند من دلگیر شدم از اینکه مبادا نماز از من فوت شود که
فقط خوابیده بودم ناگاه دیدم سقف خانه شکافته شد و سطلی و مندیلی بر روی آن سطل از سقف فرود آمد مندیل را بر داشتم سطل
پر از آب بود از آن آب غسل نمودم و رطوبت بدن خود را بان مندیل خشک کردم و باز بر سر سطل گذاشتم بعد از آن دیدم آن سطل بالا رفت
و اندکی از آن سطل بر سر من ریخت که برودت آن در دلم اثر کرد رسول خدا فرمود به به ای پسر ابوطالب صبح کردی که خادم تو جبرئیل
بود مرا جبرئیل چنین خبر داد بخبر جبرئیل مرا چنین خبر داد **هفدهم** محمد بن یعقوب بسند خود از زید بن حسن روایت کرده است که از حضرت
ابی عبد الله شنیدم که فرمود حضرت امیر المؤمنین شبیه ترین مردم بود برسول خدا در غذا و غذای او نان و سرکه و زیتون بود و لکن مردم
نان و گوشت میداد **هجدهم** ابن یعقوب بسند خود از یعقوب بن سالم روایت کرده است که از حضرت ابی عبد الله شنیدم که میفرمود
حضرت امیر المؤمنین سرکه و زیتون میخورد و نفقه خود را در زیر جل و پالان شتر میگذاشت **نوزدهم** ابن یعقوب بسند خود از
مردی روایت کرده است که گفت آنحضرت را دیدم نان با انگور میخورد **بیستم** شیخ مفید در کتاب امالی بسند خود از امام محمد باقر
از پدرش روایت کرده است که روزی مقداری از خبیص نزد حضرت امیر المؤمنین آوردند آنحضرت از خوردن آن ابا فرمود عرض کردند
که حرام است فرمود نه ولکن میترسم که نفس میل کند و من از انجا هم بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا
واستمتعتم بها یعنی صرف کردید چیزهای لذیذ خود را در زندگانی دنیای شما و بآنها تمتع بردید یعنی استیفای جمیع مستلذات [illegible]

و شهوتهای نفسانی گردید و مستلذات فانیه در طلبیان باد آئیمه اختیار نموده فقیر گوید خبیص و خبیصه طعامی است که از خرما و روغن
و روغن ترتیب میدهند و فعیل است بمعنی مفعول ای مخلوط و جمع آن اخبصه است حدیث بیست و یکم ابن بابویه در کتاب امالی بسند معتبر از ابو
جعفر باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که علی ع مانند غلامان طعام میخورد و مانند غلامان می نشست و دو جامه سنبلانی
میخرید بهترین آنها را بغلام خود میداد و دیگری را خود می پوشید و اگر آستین آن از سر دستش بلندتر بود آن زیادتی را میبرید و اگر طولش از کعب
زیادتر بود آن زیادتی را قطع مینمود و پانصد هزار بنده از مال خود آزاد کرد و دستهای خود را در زیر زمین گذاشت و خشتی بالای خشتی ننهاد و صاحب
دنیا گاو و گوسفند و شتری نشد و سفید سرخی از او باقی نماند و مردم را نان گندم و گوشت طعام میداد و خود بخانه مراجعت کرده
نان جو و زیت و سرکه قناعت میکرد و هیچ امری رو نداد که دو امر برای رضای خدا باشد مگر آنکه هر کدام که بر بدن
شریفش سخت تر و صعب تر بود آن را اختیار میکرد و هزار بنده از دست رنج و عرق جبین خود آزاد کرد و احدی از مردم طاقت عمل او
نداشت و هر شب و روز هزار رکعت نماز میکرد و اشبه مردم با آنحضرت علی بن الحسین ع بود و احدی غیر از او طاقت عمل او نداشت حدیث بیست و دوم
ابن شهرآشوب در کتاب مناقب بسند معتبر از اصبغ و ابو سعید و حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آنحضرت بازار آمد و برای
فرمود دو جامه بفروش آمد گفت یا امیر المؤمنین آنچه میخواهی نزد من هست حضرت امیر المؤمنین ع چون دانست که او آنحضرت را شناخته
از او درگذشت و بنزد کودکی آمد و دو جامه از او خرید یکی را بسه درهم و یکی را بدو درهم و فرمود ای قنبر این جامه را که بسه درهم
خریده ام از آن تو باشد بپوش قنبر عرض کرد تو بآن اولی تری برای آنکه تو بالای منبر میروی و برای مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که
تو جوانی و بهترین لباس ترا زینت است و من از پروردگار خود شرم میکنم که بر تو تفضیل جویم و از رسول خدا ص شنیدم که فرمود پوشانید
غلامان خود را از آنچه خود میپوشید و بخورانید بایشان از آنچه خود میخورید و جامه را پوشید و آستین را کشید و از سر انگشتان او در
گذشت امر کرد تا آن زیادتی را بریدند و جدا کردند و بند و پیوند آن را نبرید پس عرض کرد بمن ده تا آن را بپوشانم آستین را پس فرمود که آن را بگذار به همان
صفت که هست که عمر از این زیادتی شتابنده تر است بعد از آن پدر آن پسر آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین پسر من ترا نشناخت این دو درهم را که
زیاد کرده است بستان فرمود که من با آن گول نزده ام و او مرا گول نزده است و برضای یکدیگر معامله کرده ایم حدیث بیست و سیم
از اصبغ بن نباته مرویست که علی ع فرمود داخل شدم بر بلاد شما با همین لباسهای کهنه و شتر سواری خود و اگر از بلاد شما بیرون روم
و با خود بیرون ببرم زیاده از آنچه داشته ام بدانید که در مال خدا و مال مسلمانان خیانت کرده ام و در روایت دیگر فرمود ای اهل بصره چه عیب
من میگیرید بهمین جامه که پوشیده ام ازو جعفر من فاطمه ع برای من تابیده است بدست خود حدیث بیست و چهارم سوید بن غفله گفت حضرت امیر
المؤمنین ع را دیدم که نان خشک را بر زانوی مبارک خود میشکست و در میان دوغ ترشی که از بوی ترشی آن بسیار تنفر میبود میانداخت و میخورد
بفضه گفتم وای بر تو ای فضه آیا از خدا نمیترسی که آرد را پاک نکرده و سبوس آن را جدا نکرده و باین شیخ میدهی حضرت فرمود بدرستیکه
بغذای کسی یاد که نخاله طعام او را نگرفته و هرگز از نان جو سیر نخورد تا وقتی که خدا روح شریفش را قبض کرد و تعقیب علقمه
فرمود یا ابا الجنوب رسول خدا ص از این خشک تر میخورد و از این خشن تر میپوشید اگر من بطریقه او راه نروم میترسم که باو ملحق نشوم
و عمرو بن حریث نقل کرده است که روزی حضرت بود گفتم روزی در خدمت آن حضرت بودم دیدم فضه انبانی سر به مهر آورد و دستهای پاک کرده نان جو خشک در میان انبان
ببرد و نان و نمک گفت ای فضه چرا نخاله این را نگرفتی و از آنها پاک نکردی گفت چگونه چنین کنم و حال آنکه امیر المؤمنین مرا از این منع
نموده و من نان نیکو در انبان او میگذاردم لکن چون که دیدم سرانبان را مهر میکند بعد از آن دیدم آنحضرت را که آن نان را در کاسه
چوبین گذاشته و قدری آب بر آن ریخت و اندکی نمک بر آن پاشید و آستین را بالا زد و از آن تناول فرمود و چون فارغ شد دست بمحاسن خود کشید
و فرمود ای عمرو خائب و خاسر شد این ریش من اگر از جهت طعام او را داخل آتش جهنم بسازم و این مرا کافی است اگر خواهم که تجاوز کنم یا بآن قناعت نمیتوانم
نمود حدیث بیست و پنجم ابو الحسن علی بن احمد محمد بسند معتبر از علقمه روایت کرده است که بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع رفتیم طبقی
از پوست خرما در پیش او گذاشته و پاک کرده یا دو گرده نان جو که نخاله آن را ندیده بود در آن نهاده بود امیر المؤمنین ع آن نان را بر زانوی
خود زده میشکست و با نمک میخورد من بکنیزک سیاهی که فضه نام داشت گفتم چرا نخاله این آرد را برای امیر المؤمنین نگرفتی گفت و
این نان را با نهایت میل میخورد و گناه بگردن من باشد حضرت تبسم فرمود و فرمود من او را امر کرده ام که نخاله آن را نگیرد عرض کردم چرا
یا امیر المؤمنین فرمود این بهتر است نزد من برای اینکه نفس را ذلیل تر و برای اینکه مؤمنان بمن پیروی کنند و من بر رفقای خود ملحق شوم و از اینها

بازنمانم

بازنمانم حدیث بیست و ششم عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت روزی دیدم آنحضرت را در پیش او مشکی که در آن آب بود و قرص جو بود
و بر آن نان خشک جوین و نمک بود بخدمت گفتم یا امیر المؤمنین روزها را تا شب روزه میداری و شب را بعبادت بیداری و به این خوردن مشقت کشیدن در بندگی خدا
میکشی و شب بر بیداری و نیز چنین خوردن مشقت کشیدن در بندگی خدا بروز میگذرانی و افطار تو همین است فرمود نفس را
بقناعت مشغول کن و بازدار والا سرکشی خواهد کرد و فوق کفایت از تو طلب خواهد نمود حدیث احنف بن قیس گوید نزد معویه
رفتم از شیرینی و ترشی چندان نزد او آوردند که تعجب کردم بعد از آن طعامها آوردند که در سفره او چیدند که نام آنها را ندانستم
و بکیا ما از او پرسیدم و او میگفت این صحناه بط است که با نمک پرورده اند و بر روغن عسل بر هم زده اند و طرزی
بر آن پاشیده اند فقیر گوید صحناه و صحناه نان خوشی است که از ماهی و قضیوه گویند و آن غذاهائی است که در مصر
سازند و بیشتر آنست که از ماهی کوچک ترتیب میدهند و آن را ماهی برکو گویند و چنان سازند که ماهی فربه را پارچه پارچه کنند و مدتی
در شب و روز در نمک نگاه دارند و بعد از آن نمک سود کرده در ظرفی کذارند و در آفتاب نگاه دارند و روغن داغ شده بر آن ریزند
و چند بار با چوب بر هم زنند که نمک و ماهی و روغن با هم آمیخته شود بعد از آن استخوان آن را بیرون کنند و بخورند بالجمله گوید چون آن
طعام را وصف نمود مرا گریه دست گرفت معویه گفت چرا گریه میکنی گفت علی بیادم آمد که شبی در خدمت او بودم وقت افطار شد آن
حضرت مرا تکلیف بماندن کرد پس انبانی سر به مهر طلبید و نان جو خاضر کردند گفتم این چه چیز است فرمود این دو حبوبات گفتم تنبیه که
از آن بر دارند یا بخل نمود که چنین سر آن را مهر کرده فرمود برای این نبود بلکه میترسیدم که حسن و حسین آن را بروغن و یا زیتون بیالایند
گفتم مگر حرام است فرمود نه ولکن واجب است بر امامان عادل که قیمت خود را بقدر ضعیف ترین مردم تا فقیر را فقر او از جاده
بیرون نبرد معویه گفت ذکر کردی کسی را که احدی فضل او را انکار نمیتواند کرد حدیث بیست و هفتم عدی گوید پالوده در خدمت حضرت
امیر المؤمنین ع آوردند حضرت انگشت در آن فرو کرد و از آن چیزی برنگرفت و فرمود نیکو است نیکو و حرام نیست ولکن من مکروه
دارم که نفس خود را عادت دهم بچیزی که عادت بآن نکرده است و در خبر دیگر از حضرت صادق ع که آنحضرت دست بجانب پالوده دراز کرد و
دست خود را نگاه داشت عرض کردند چرا دست نگاه داشتی فرمود یاد آوردم رسول خدا را که هرگز پالوده تناول نفرمود و من مکروه
داشتم که از آن بخورم و در خبر دیگر از حضرت صادق ع مرویست که بامیر المؤمنین ع عرض کردند پالوده حرام است فرمود نه ولکن نمیخواهم
دارم که نفس من او را دریابد کند بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و در خبری از حضرت باقر ع که فرمود
حضرت امیر المؤمنین ع مردم را نان و گوشت طعام میکرد و خود بمنزل مراجعت کرده نان جو و زیت و سرکه میخورد حدیث بیست و هشتم
عمر زاهد از ابن اعرابی نقل کرده است که حضرت در ایام خلافت ببازار آمد و پیراهنی بسه درهم و نصف فلوس سیاهی خرید آستین
آن از سر انگشتان دراز آمد بخیاط فرمود آن را کوتاه کن خیاط آن زیادتی را برید و عرض کرد یا امیر المؤمنین حاشیه بر بریده آن را بدوزم
فرمود نه و آن را بهمان حال ترک کرده و برفت و میفرمود شرعت ما بلغت المحل و شرعت ای حبلک یعنی کفاک مما بلغت المحل ابیت
حدیث نهم سید مرتضی گوید از مولای بنی الاشتر نخعی مرویست که من در طفولیت خود حضرت امیر المؤمنین ع را در بازار کوفه دیدم
بعضی از جامه فروشان گفت مرا بشناسی عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین از او در گذشت بدیگری رسید از او نیز پرسید عرض کرد
بلی و به یک یک میرسید و میپرسید تا آنکه بیکی رسید که از او پرسید گفت نه حضرت جامه از او خرید و پوشید و در وقت پوشیدن گفت
الحمد لله الذی کسی علی بن ابیطالب و آن برای این بود که مبادا آشنا ساز او و باعث در آن قیمت آن شود و کودک آنحضرت بر منبر فرمود کیست
که این شمشیر مرا بخرد و اگر مرا قوت یکشب بودی نمی فروختم و حال آنکه علامت صدقات آنحضرت بچهار هزار دینار رسیده بود حدیث سی ام
ابن بابویه در کتاب امالی بسند معتبر از ابو حمزه ثمالی از اصبغ بن نباته روایت کرده است که چون از جانب ما الی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع
آوردند داخل بیت المال المسلمین شد و مستحقان را جمع میکرد بعد از آن دست عالیه در جانب بیت المال متفرق میکرد و میفرمود
یا صفراء یا بیضاء یعنی ای دینار و ای درهم لاتغرینی غری غیری مرا فریب مدهید غیر مرا فریب دهید هذا جنای و خیاره فیه اذ کل جان یده الی
فیه و توجیه این در احادیث سابقه گذشت بعد از آن از آنجا بیرون نمی آمد تا جمیع آن اموال را متفرق میکرد و حق هر کسی را باو میرسانید
بعد از آن امر میفرمود که بیت المال را جاروب کنند و آب بر آن بپاشند بعد از آن دو رکعت نماز در آنجا میگذارد و بعد از سلام نماز
فرمود ای دنیا خود را بر من منما و مرا بخود مشتاق مکن و مرا فریب خود مده که من ترا سه طلاق گفته ام طلاقی که در آن رجوعی نباشد با

باب چهارصد و چهل و ششم

چهارصد و چهل و ششم در خوف از خشم خدا و گریه او از خوف خدا و خبر از روز جزا و طلاق دادن دنیا را
بطلاق از روایات عامه و در آن ده حدیث است اول ابن شهرآشوب در کتاب مناقب از روایات عامه از سفیان بن عیینه از مجاهد از
ابن عباس روایت کرده است که در آیه فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا گفت آن مرد که طغیان ورزید و دنیا را بر آخرت اختیار نمود علقمة بن
حارث بن عبد الدار بود و در آیه واما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی گفت و علی بن ابیطالب است که خوف کرد و از معصیت
اعراض نمود و نفس خود را از هوا باز داشت و در آیه فان الجنة هی المأوی گفت ابن عباس آن مخصوص علی و عام است در حق کسیکه بر طریقه
و رفتار علی باشد دوم ابن شهرآشوب ایضا از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که در آیه
ان المتقین فی ظلال و عیون گفت کسیکه پرهیز کرد از گناهان علی بن ابیطالب بود و حسن و حسین جایگاه ایشان در سایه درختان و خیمهای
است از لؤلؤ که هر خیمه یک فرسنگ در یک فرسنگ بعد از آن حدیث کشیده است تا آنجا که میفرماید کذلک نجزی المحسنین یعنی
چنین جزا میدهیم نیکوکاران را گوید یعنی اطاعت کنندگان از برای خدا و اینها اهل بیت محمد اند در بهشت سیم ابن شهرآشوب
از طریق عامه از ابن بطه روایت کرده از ابو بکر بن عیاش از ابو داود سبیعی از عمران بن حصین روایت کرده است که من در خدمت رسول خدا
بودم و علی در پهلوی او نشسته بود رسول خدا آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض را خواند گوید علی را دیدم که بر
خود لرزید و بنالید رسول خدا دست بر شانه او زد و فرمود ترا چه میشود عرض کرد یا رسول الله این آیه را خواندی و من ترسیدم که باین
مبتلی گردم و برسد از منافقان بمن اگر چه یعنی رسول خدا فرمود لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق الی یوم القیمة چهارم
ابن شهرآشوب از انس بن مالک روایت کرده است که چون آیه امن جعل الارض قرارا الی آخر آیه بر رسول خدا نازل شد علی مانند گنجشک بر خود
بلرزید رسول خدا فرمود ترا چه شد عرض کرد یا رسول الله تعجب کردم از کفر ایشان و حلم خدا رسول خدا از روی مهربانی دست براو
مالید و فرمود بشارت باد ترا اگر دشمن ندارد ترا هیچ مؤمن و دوست ندارد ترا هیچ منافق و اگر تو نبودی گروه خدا پرستان را کسی
نمی‌شناخت پنجم صاحب کتاب صفوة در فضایل العترة باسناد خود از ابو صالح روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان بضرار بن حمزه
گفت علی را برای من صفت کن گفت مرا از این معاف دار معویه قبول ننمود و گفت از تو دست بر ندارم تا او را وصف نکنی ضرار گفت اکنون
که علاجی نیست پس بدان ای معویه بخدا سوگند که علی غایت مقاصد بلند مرتبه بود و فنون ظاهر و باطن او در حد کمال منتهی و همه فضل
بود در قضایا و حکم او همه عدل جاری میگردید علم از جوانب او و بر زبان می‌آمد حکمت از نواحی او و وحشت داشت از دنیا و زینت آن
کراهیت داشت و در طاعت در شبها با وحشت بطاعت حق الفت داشت و بخدا سوگند که اشک بسیار از دیدهٔ مبارک میریخت و فکر بسیار داشت و
کف دست را بر میگردانید و نفس خود را مخاطب ساختی از لباس آنچه درشت تر بود میپوشید و از طعام آنچه غلیظ
تر بود مینوشید و بخدا سوگند که او در میان ما مثل یکی از ما بود هرچه میپرسیدیم میگفت و هر جا میطلبیدیم می‌آمد بخدا سوگند
که ما با آن همه تقرب او با ما و قرب ما با او نظر بهیبت او با او سخن نمی‌گفتیم و بجهت عظم قدر او که در نظر ما داشت ابتدا بسخن نمیکردیم
تا چون تبسم میکرد دندانهای مبارکش مانند مروارید منظوم بود اهل دین را تعظیم کردی و مساکین را دوست داشتی نه قوی
در طمع باطل گذاشتی و نه ضعیف از عدل او نومید بودی و خدا را گواه میگیرم که آنحضرت را دیدم در بعضی مواقف هنگامیکه
شب نقاب حجاب را فرو گذاشته بود و نجوم بر دور افلاک ظاهر گردیده بود در محراب خود ایستاده و محاسن مبارک خود را بدست گرفته
و سر تسلیم در پیش انداخته و مانند مار گزیده بخود می‌پیچید و چون مرد سقیم میجنبید و مانند مصیبت زدگان گریه میکرد و
دامن خود را از اشک دیده تر ساخته بود و میگفت ای دنیا ای دنیا الیک عنی بمن نشان میدهی یا بر خود مشتاق میکنی عرض بود
من و تشویق و آمیزش تو بجانب من بی حاصل است هیهات هیهات غیر مرا فریب ده که مرا علاقه خود را از تو بریده ام و ترا سه طلاق
بائن گفته‌ام که بازگشتی در آن نیست ای دنیا عمر تو قصیر است و عیش تو حقیر و خطر تو کبیر آه از قلت زاد و توشه و سفر دور و دراز
و راه پر وحشت گوید چون ضرار این کلمات گفت و امیرالمؤمنین را باین صفات ستود دیدم اشک از دیدهٔ بی شرم معویه بر ریش نحسش
جاری شد و خود را از گریه نتوانست نگاه داشت و اشک دیده را باستین خود خشک میکرد و گریه در گلوی حضار مجلس پیچیده بود
و گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را بخدا سوگند که چنین بود که گفتی ای ضرار اندوه تو در مصیبت او تا چه مقدار است گفت بقدر
کسیکه پسر محبوبش را در کنار او سر ببرند و اشکش باز نایستد و اندوهش کم نگردد و این خبر از مشهورترین اخبار است و در کتب

و اشکال مکرر مذکور شده ششم در شرح نهج البلاغه خبر ضرارة بن ضمرة ضبابی است هنگامیکه بر معویه وارد شد و معویه از حضرت
امیرالمؤمنین پرسید ضرار گفت اشهد لقد رأیته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و حدیث سابق را با اندک تفاوتی باخر
نقل کرده است هفتم ابن ابی الحدید ایضا گوید که ابو عمر بن عبد البر در کتاب استیعاب از ابو بکر بسند عبد الله بن محمد بن یوسف از
مردی از همدان روایت کرده است که معویه بضرار صدائی گفت صف لی علیا ضرار گفت اعفنی یا امیرالمؤمنین معویه اصرار و ابرام کرد
ضرار تحاشی نمود معویه گفت ناچار باید او را وصف کنی ضرار گفت کان والله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا ینفجر
العلم من جوانبه و تنطق الحکمة من نواحیه یستوحش من الدنیا و زهرتها و یأنس باللیل و وحشته غزیر العبرة طویل الفکرة یعجبه من
اللباس ما قصر و من الطعام ما خشن و کان فینا کاحدنا یجیبنا اذا سألناه و یأتینا اذا استنبأناه و نحن والله مع تقریبه ایانا و قربه منا
لا نکاد نکلمه هیبة له یعظم اهل الدین و یقرب المساکین لا یطمع القوی فی باطله و لا ییأس الضعیف من عدله و اشهد لقد رأیته
فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و یقول یا دنیا غری غیری
ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات لقد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی فیها فعمرک قصیر و خطرک حقیر آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة
الطریق فبکی معویة و قال رحم الله ابا الحسن کان والله کذلک فکیف حزنک علیه یا ضرار قال حزن من ذبح ولدها فی حجرها فقیر
گوید این حدیث را بعبارته نقل کردیم و اندک تفاوتی با حدیث پنجم دارد و ترجمه این از آن معلوم میشود هشتم ابن شهرآشوب
از عروة بن زبیر نقل کرده است که از اعمال صالحه سخن میراندیم ابو الدرداء گفت اعبد مردم علی بن ابیطالب است وقتی از او شنیدم که
با آواز حزین و نالهٔ سوزناک در خلوتی ایستاده بود و میگفت خداوندا چه بسیار گناهانی را که سبب هلاک من بود
از من حلم ورزیدی و مرا عقوبت ننمودی و نعمتهای گوناگون مقابله فرمودی و چه بسیار بدکرداریهای مرا بکرم خود پنهان داشتی و آشکار
ننمودی خداوندا اگر عمرم در معصیت تو صرف شده و گناهانم در نامهٔ عمل عظیم گردیده پس مرا امیدی نیست غیر از آمرزش تو
و نه امیدی غیر خوشنودی تو بعد از آن چند رکعت نماز کرده گریه و زاری نمود و از جملهٔ مناجات او این بود که میگفت خدایا چون
در عفو تو فکر میکنم گناهان خود را در جنب آن سهل می‌انگارم و چون عقوبت ترا یاد می‌آورم بلیت خود را عظیم میشمارم بعد از آن
آهی سوزناک از جگر بر کشید و گفت اگر نامهٔ گناهان خود را که من فراموش کرده‌ام و تو احصا نموده‌ای بر خوانم خواهی گفت او را بگیرید
پس بدا بحال گرفته‌ای که نجات ندهد او را عشیره او و نفع نبخشد باو قوم و قبیلهٔ او و چون او را برای حساب بخوانند اهل محشر او را
رحم نکنند و آه از آتشی که سوزاننده جگرها و دلها است و آه از آتشی که بر کننده اعضا و جوارح و پوستها است آه از آن [illegible]
که از حرارت شعلها است بعد از آن بخروش در گریه فرو رفت و دیگر آوازی و حرکتی از او نشنیدم گفتم او را خواب برده است
بر فرق او آمدم تا او را برای نماز صبح بیدار کنم دیدم مانند چوب خشک افتاده و او را هیچ حسی و حرکتی نیست گفتم انا لله و انا الیه
راجعون بخدا سوگند که علی بن ابیطالب از دنیا رفت بتعجیل تمام دویدم بخانهٔ او و آمدم تا خبر مرگ او را برسانم فاطمه پرسید مگر علی را
چه رسیده من آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود بخدا سوگند که او نمرده است و این غشی است که غالب اوقات از خوف الهی او را عارض
میشود بعد از آن آب آوردند بر روی او پاشیدند تا بهوش آمد نظرش بر من افتاد دید که گریه میکنم فرمود گریه میکنی ای ابو الدرداء
پس چگونه خواهی بود هنگامیکه مرا ببینی برای حساب خوانند و گناهکاران بعذاب الهی یقین داشته باشند و ملائکه غلاظ و شداد
مرا بوحشت عذاب برانند و مرا در حضور ملک جبار باز دارند و دوستان همه دست از من کشیده باشند و اهل
دنیا بر حال من رحم کنند در حضور او که هیچ چیزی بر او مخفی نمیماند نهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از زراره روایت
کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض کرد که جماعتی هستند که در حق علی بن ابیطالب بد میگویند و برای او عیب میجویند
فرمود لعنت خدا بر ایشان باد بی کس و بی یار و کننده مکر در علی جای نقص و عیبی نیست بخدا سوگند که او را هیچ امری پیش نیامد که هر دو طاعت
خدا باشند مگر آنکه شدیدترین آنها را بجای آورد و عمل او عمل کسی بود که در میان بهشت و دوزخ ایستاده باشد
و در برابر او دو خبر ثواب این را ببیند و عقاب آن را مشاهده نماید و بعبادت پروردگار خود مشغول گردد و چون برای نماز میایستاد رنگ
وجهی گفتی رنگش متغیر گردیدی بحیثیتی که همه مشاهده کردندی و از خالص مال خود هزار بنده آزاد کرد بسعی خود که همه را بعرق جبین و
جگر یمین خود پیدا کرده و تحصیل نموده بود و نمی او را گفتند که در فلان ملک تو چشمه پیدا شده است که آب آن مانند فواره

و شروع بدعا

دهن میخورد شد فرمود این بشارتی است بوارث من که میدید بعد از آنکه از برای فقرا و مساکین و ابناء السبیل تصدق کردی و وقف نمودی تا آتش جهنم
از تو دور و روی ترا از آتش جهنم محجوب گرداند دوم ابن ابی الحدید گوید که علی در خصوص برادرش عقیل فرمود بخدا سوگند اگر
بر بالای خار سعدان شب به بیداری بروز آورم و یا کشیده شوم در غلها و زنجیرها در حالتیکه دست و گردن مرا بسته باشند محبوبتر
است نزد من از اینکه خدا و رسول خدا را در روز قیامت ملاقات کنم و بر بعضی از بندگان خدا ظلمی کرده باشم و یا چیزی از متاع دنیا
برده گرفته باشم و چگونه ظلم کنم بر مردم از برای نفسی که می‌شتابد بسوی پوسیدگی و باز گشتن آن و دراز می‌کشد در زیر خاک
... بخدا سوگند که عقیل برادر خود را دیدم که معدوم فقیر شده بود بحدیکه مطالبه صاعی گندم از مال شما از من طلب نمود
و اطفال او را دیدم که غبار فقر بر روهای ایشان نشسته بود که گویا با نیل روهای ایشانرا سیاه کرده بودند و مکرر این سخن را بمن باز گفت و تمنا
خود را بمن اظهار نمود من گوش بسخن او فرا دادم چنان گمان نمود که من دین خود را باو میفروشم و بسخن او متابعت میکنم و طریقه خود را کار خدا و
رسول خدا پیش گرفته از دست میدهم پس قطعه آهنی را در میان آتش گداخته و نزدیک بدن او بردم که او از آن عبرت گیرد پس از ...
ان آهن مانند شتر بیمار ناله کشید و نزدیک بود که بمیرد از شدت حرارت آن آهن داغ کننده پس گفتم ای عقیل زنان بر عزای تو بنشینند
آیا تو ناله میکنی از آهنی که آدمی آنرا از برای بازی خود گرم کرده است و تو مرا بسوی آتشی میکشی که برافروخته است آنرا خداوند قهار از برای
نمایش غضب خود آیا تو می‌نالی از اذیت این آهن سوزان و من ناله نکنم از آتش سوزنده عجب‌تر از حال عقیل این است که شبی یکی
در کوبید و هدیه در ظرف سر پوشیده و معجونی که از آن دشمن میداشتم آورد فقیر گوید یعنی فالوده که از حلوای عسل و روغن ...
... معلوم بود که مقصود او مهمکاری بود که مستلزم ظلم بود چنین فرمود و بالجمله فرمود که گویا با لعاب افعی یا قی آنرا سرشته
بودند گفتم این صله است یا زکوة یا صدقه اینها بر ما اهل بیت حرام است
گفت نه این است و نه آن بلکه هدیه است که برای تو آورده‌ام گفتم مادرت بعزایت بنشیند آیا از راه دین خدا آمده که مرا فریب دهی
آیا مصروع شده یا اینکه ترا جن گرفته یا هذیان میگوئی بخدا سوگند که اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان است بمن بدهند
بخدا عصیان ورزم در حق مورچه باینکه پوست جوی را از دست او بربایم نخواهم کرد و دنیای شما در نظر من ذلیل‌تر
است از برگی که در دهن ملخی باشد که آن را بخاید علی را چکار با نعمتی که فنا یابد و لذتی که پا بر جا نماند نعوذ بالله
من سبات العقل و قبح الزلل فقیر گوید سبات مرضی است یعنی که خواب بیهوشی آورد و زلل لغزش را گویند باب چهارصد و
چهل هفتم در خوف آنحضرت از خدا و گریه آنحضرت از خوف خدا و خروج او از تصور دنیا و طلاق دادن آن و نظر نقیب خانه و در آن
شش حدیث است اول در سالار واقعه حضرت صادق از پدرش از جدش علی بن الحسین روایت کرده است که گفت نزد حضرت
ابی عبدالله الحسین شنیدم که گفت حضرت امیرالمؤمنین فرمود که در بعضی از باغات فدک بودم هنگامیکه در تصرف فاطمه بود
دیدم زنی ناگهان در برابر من حاضر شد و در دستش بیلی بود که بدان بیاری میکردم چون نظرم بر او افتاد از حسن و جمال او
مرغ دلم پرواز کرد چنان داشتم که بثینه دختر عامر جمحی است که از جمله نیکو زنان قریش بود گفت ای پسر ابوطالب میل داری که مرا
بحباله خود درآوری تا ترا از زحمت دنیا خلاص کنم و خزانه‌های زمین را بتو نشان دهم و تمام مال دنیا از آن تو باشد هم او اینکه
و پس از تو از آن اولاد تو باشد گفتم تو چه کسی تا ترا از اهلت خطبه کنم گفت من دنیایم گفتم برگرد و شوهری دیگر طلب کن و رخ
از او تافته بکار بیل خود مشغول شدم و این ابیات گفتم لقد خاب من غرته دنیا دنیة و ما هی ان غرت قرونا بطائل اتتنا علی زی
العزیز بثینة و زینتها فی مثل تلک الشمائل فقلت لها غری سوای فاننی عزوف عن الدنیا و لست بجاهل و ما انا و الدنیا فان محمدا
احل صریعا بین تلک الجنادل و هبها اتتنا بالکنوز و درها و اموال قارون و ملک القبائل الیس جمیعا بالفناء مصیرها
و تطلب من خزانها بالطوائل فغری سوائی اننی غیر راغب بما فیک من ملک و عز و نائل فقد قنعت نفسی بما قد رزقته فشأنک یا دنیا
و اهل الغوائل فانی اخاف الله یوم لقائه و اخشی عذابا دائما غیر زائل و ترجمه ابیات معلوم شد در ابواب سابقه مکرر گذشت
و آنحضرت از دنیا رفت و هیچ خشتی بر خشت دیگر نگذاشت تا خدا را ملاقات کرد در حالتیکه پسندیده خدا و خلق بود و احدی از
او ملامتی نبود و مذمتی ... بعد از ان امامان دین بسیار از او پیروی نمودند ... ان را من
... صلی الله علیهم اجمعین و اکرم مثوبهم دوم ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده‌اند که معاویه ضرار بن ضمره را گفت صف

لنا علیا ضرار گفت بخدا سوگند که علی کثیر الصلوة بود در روزها و کثیر القیام بود در شبها دوست میداشت از لباس خشن را و از
طعام نان خالی را و پیوسته در میان ما مانند یکی از ما می‌نشست و اگر ما ساکت بودیم خود سخن ابتدا نمود و اگر از او سؤال میکردیم جواب فرموده داد
میان مردم بالسویه قسمت کردی و با رعیت عدالت ورزیدی نه ضعیف از جورش اندیشه بود و نه قوی را در میلش طمع بخدا سوگند که شبی
از شبها او را دیدم در وقتیکه ظلمت عالم را فرو گرفته بود و کواکب رو به افول ظاهر گردیده بودند که مانند مار گزیده بر خود می‌پیچید و
چون مستمندان اندوهناک میگریست محاسن مبارک خود را بدست گرفته و دنیا را مخاطب ساخته بود و میفرمود یا دنیا ابی تشوقت ام الی
تعرضت لاحان حینک فقد بتلتک ثلاثا لا رجعة لی فیک فعیشک قصیر و خطرک یسیر آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق ترجمه
ان در باب سابق گذشت سیم ابن بابویه بسند خود از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است که روزی پس از وفات حضرت امیر
المؤمنین در نزد ابن عباس او را نام بردند ابن عباس گفت وا اسفا علی ابی الحسن بخدا سوگند که از دنیا رفت نه تغییری داد و نه تبدیل
نمود و نه تقصیری کرد و نه جمع نمود و نه منع فرمود و نه کسی بغیر از خدا بر خود اختیار کرد و بخدا سوگند که دنیا در نظر او از بند نعلش
خوارتر بود و شیری بود در روز جنگ و دریائی بود در مجالس حکمت بود در میان حکما هیهات از دنیا گذشت و بدرجات عالیه بهشت پیوست
چهارم ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت چون مال فقرا را بخدمت حضرت امیرالمؤمنین می‌آوردند خود
بر بیت المال میرفت و مستحقانرا جمع میکرد بعد از آن دست برانها زده و بمیان ایشان متفرق میکرد و آنگاه میگفت یا صفرا یا بیضا
لا تغرینی غری غیری هذا جنای و خیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه و از انجا بیرون نمی‌آمد تا آنچه در بیت المال بود همه را بمسلمانان میداد
و امر میفرمود که جاروب کرده و آب بپاشند بعد از آن در آن موضع دو رکعت نماز میکرد و
بعد از سلام میگفت ای دنیا خود را بمن منما و بمن نزدیک مشو که من ترا سه طلاق گفته‌ام و مرا با تو کاری نیست پنجم
روایت کرده است ... علم که چون ابوبکر مرد زیاده از چهل هزار درهم از بیت المال مسلمین برگردن او بود و چون عمر مرد زیاده از
هشتاد هزار درهم از بیت المال برو بود و چون عثمان مرد چندان برگردن او بود که بحساب در نمی‌آمد و چون علی از دنیا برفت از او غلام
... درهم که از عطایای او باقی مانده بود و میخواست خادمی برای خانه خود بخرد ششم ابن بابویه بسند خود از جعفر بن
محمد از پدرش از جدش از پدرانش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود بخدا سوگند که نیست دنیای شما در نظر من مگر
مانند جمعی که بر سر نهری فرود آیند برای آب دادن شتران خود و چون وارد شوند ساربان برایشان فریاد زند و ایشانرا واپس گردانند
و از انجا بکوچند و نیست لذات آن در نظر من مگر مانند آب جوشانی که از آن بیاشامم در حالتیکه در غایت عفونت و بد بوئی باشد
و مانند حنظلی که بخوردن آن در حلق شربت ناگوار مرگ بنوشم و مانند زهری که قاتل‌ترین زهرها باشد و ... از آن زهر ...
کنند و عمامه از آهن بپوشانند و مانند قلاده از آتش که بگردن من اندازند خبردار شوید بنوعیکه راه نفسم را گرفته و مسدود کرده
باشد و بتحقیق که پینه نمودم این پیراهنی را که در بر دارم چندانکه حیا کردم از تبیان پینه او و از کسیکه او را پینه میکرد
بمن گفت این جامه را بدور بینداز مانند دراز گوشی که پالان کهنه ... خود را دور اندازد و صاحب چنین پالان را پینه بکند
با او گفتم از من دور شو و ... متمثل شد که حاصل مضمونش این است که راه پیمایان شب چون صبح شود راه پیمودن خود را ستایند
و از رسیدن بمقصد خوشوقت و شادان گردند در حالتیکه برطرف شده باشد از ایشان کسالتهای شب از بیخوابی و راه پیمائی
پس فرمود و اگر بخواهم هر آینه بر خود بر کنم و بر قامت خود بیارایم جامه‌های قیمتی منقوش را که از جنس دیبای شما باشد و میخورم مغزهای
گندم را با سینه‌های مرغ شما و میآشامم آبهای صاف خوشگوار را در جامهای بلورین صاف شما ولکن از لذایذ دنیا دور گردانیدم و خدا
عز و جل را تصدیق کردم در انجا که فرموده است من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون
اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار و حاصل مضمون بلاغت مشحونش این است که ... خواهان و طالب ... دنیا و
زینت آن باشد میرسانیم بایشان جزای کردار ایشانرا در دنیا از صحت و ریاست و سعه روزی و ... در دنیا کم نمی‌شود
و ... جزای ایشان است در دنیا با ایشان میرسد و آنگروه کسانی‌اند که نیست برای ایشان در آخرت مگر آتش جهنم زیرا که رسید بایشان
در دنیا اجر جزای ایشان بود و باقی نماند برای ایشان مگر رنج و وبال کردار زشت ایشان و این جزای ایشان است پس فرمودند چگونه
صبر توان کرد بر آتشی که اگر شراره از آن بر زمین رسد همه گیاه سبز را بسوزاند و اگر کسی بقله کوهی پناه برد هر آینه حرارت آن او را قلق

اورا ببکذارد و یا کدام یک از برای علی بهتر است اینکه در خدمت خداوند عرش مقرب باشد یا در زبانه آتش نا امیدی دور و مغضوب
بگناه خود و معذب و مکذب بخدا سوگند اگر شب بیدار باشم بر روی خار و در دم با سنگهای بزرگ در زیر پهلوی من گذاشته و در روی
انها بکشند با مرا بر سر بندها و زنجیرها و غلهای گران به بند بند محبوب تر است نزد من از اینکه در روز قیامت محمد را ملاقات کنم
در حالتیکه خیانت کرده باشم و در حق یتیمی که ظلم کرده باشم و او را بغلبه ای در کار حق و ظلم نکرده ام یتیم و غیر یتیم را از برای خواهش
نفسی که بزودی کهنه و پوسیده میشود و زمانها در زیر خاک میماند و اگر زنده بود در دنیا در زمان کند و لحظه کار در خداوند
عرش نزول میکند ای گروه شیعیان من بپندید ببینید که دنیا شما را با نیش خود گزیده و بیکیک شما را مانند گرگان میان یکدیگر در
برچیده است و اینک بار دیگر با سفر بسته ند اوک کوچ بیده و شترها سواری برای راکبان خوابانیده اند و بدانید که سخن خداوند تعالی
و داهیها است بعضی از آن در بعضی داخل میشود پس گوینده از شما تعویل نکند و تکیه نماید و نگوید بسخنان علی بایکدیگر تناقض
اند و برابر است نیستند زیرا که سخن در میان سخن می آید و هر اینه بتحقیق شنیدید که حرکی ازشما دهد این بعد از قبول اسلام و لخت
دین حق پیر و کفر اصلی خود نمود و از بچه دهقان و با فنده در خودش و روزها بنا نهای مشک خود را خوشبو میکرد و شبها بعود
هندی بخور میخواید و بر ودخورکلها ی دنگارنگ چیده است که پیوسته متنعم در دواج انهامیکند و فرشها دو می بر ویخت خود
گسترانیده خدا و را هلاک کند که این اسباب عیش را برای خود فراهم آورده است بعد از انکه هشتاد سال از عمرش در قدامت و خاک انکه
با او مرد پیری بود که از شدت پیری طاقت برخواستن نداشت و بادست پا بر روی زمین راه میرفت و هم چنین یتیمی کمان از شدت گرسنگی
و میل بطعام بر خود می پیچیدند این مرد با انها موسات نمود و از باقی مانده طعام و غذای خود چیزی بانها نرسانید و اگر خدا تعالی او را از
او متمکن کرده است و بر او مسلط شوم هر اینه اورا لخود دیکو بهم مانند کوبیدن کنم که در زیر نعل ستوران پایمال شده و بر او حد کافر زنم
و هشتاد تازیانه بعد از حد بر او بزنم و او را از جهل او باز دارم و از نادانی منع نمایم وای بر او خدا و را هلاک کند یا اجابه از
مو با پشم یا کرک به غیر سید که بپوشد و بان فلعت نماید یا فرض نان و خوشی بخک نمی آورد و در شبانگاه بان افطار نماید و ایا
در دیده او اشکی نیست که در ظلمت شب در رخسار خود جاری نماید و اگر او را ایمانی بود بحقیقت خود را واقف میکردیم زیرا که صانع کو
چیز را که مالک آن بود بلکه ما الکان فقرا و ضعفا مسلمانان بود بخدا سوگند که من عقیل برادر خود را دیدم که فقیر و معدم
شده بود بجهتی که یکصاع از گندم بیت المال را از من طلب کرد و نوبتی دیگر یکصاع از گندم بیت المال را از من خواست که در فع جوع خود بان
نماید و در روز سوم از شدت گرسنگی شکمش بر پشتش چسبیده بود و نزدیک بود که بیفتد با و ندادم اطفال او را دیدم که از شدت
گرسنگی رنگهای ایشان را متغیر گردانیده و رنگ از رخسار ایشان بریده بود و چون عقیل این سخن را مکرر در کرد گوش فرا داشتم چنانکه گمان کرد
که من دین خود را باو میدهم و پیروی خواهش او میکنم پس پاره آهنی را بر آتش سرخ کردم تا از آن منزجر شود و دست از خواهش خود بر
دارد زیرا که تاب حرارت آن ندارد و صبر از آن ننمود بعد از آن نزدیک بدن او بردم و فریاد برآمد از الم آن بنالید مانند گاو بعضی که مرض
مزمن شده و از شدت مرض بنالد نزدیک شد که مراد شنام دهد نظر به بطاقتی در حرارت آن و سوزشی که از ان بی تابی کرد و گرسنگی اطفال
خود در سینه داشت پس باو گفتم ای عقیل مادر هایت بعزایت بنشیند ایا بناله و فریاد میآئی از پاره آهنی که گرم کرده است از اصحاب
انان در کوشوخی برای نمودن کار خود و مرا میکشی بسوی آتشی که برافروخته است انرا خدا وند جبار از روی غضب خود تو میالی از اذیت
جان و من بناله در نیایم از شعله آتش نیران بخدا سوگند اگر عذاب از همه مردم برداشته شود و بکذارند که مردم در دنیا قبرها خود
بمانند و استخوانهای ایشان بپوسیده و خاک شود هر اینه من شرم میکنم از تلخوشی را شتن خداوند در قیامتکه کشف میفرماید کارها
زشت پنهانی را که سبب سوائی من شود پس صبر نماید کرد بر دنیائی که میکذرد دنکیهای عیش او مانند شبی که بخوابی بسر رود چه بسیار
قرنها گذشته در میان نعیمیکه در بستر بر روی خود اسوده خاطر و خرم و شادان باشد و گناه کارانی که در جهنم فریاد و فغان نمایند و تعجب
مکنید از بن منادی که من با عقیل کردم بلکه تعجب کنید بکاری که یکی از کسانیها کرد شبانگاه بدرا کوسیده و بی انکه عطیه او را با
رسیده باشد در بیه شب اندر رد آمد با سر پوشیده ها ییکه از عشر تو انهاها د و ظرفهای انها و طعامهائی خیر کرده که کسرده بود
انهاراند راوانی انها **فقیر گوید** کویا مقصود انحضرت حلوائی بود که اشعث قیس برای انحضرت اورده بود برای استمالت قلب
او و الله اعلم و با لجمله باو کفتم این صدقه است یا نذر است یا زکوة و همه اینها بر ما اهل بیت پیغمبر حرام است و حق تعالی در عوض این

این بار آخر من ذوی القربی عطا فرموده است بحکم کتاب خدا و سنت رسول و گفت نه این است و نه آن بلکه هدیه است که برای تو آورده ام
گفتم زنان تو بعزایت گریه کنند میخواهی مرا از دین خدا دور کنی و مرا بعجیب که از آن بقیه خود آمیخته مرا فریب دهی و حلوای خبیصه زردی
که با شیره خرما خوش ساخته مرا بان گول زنی **فقیر گوید** خبیصه حلوائی است که با شیره و روغن ترتیب دهند چنانچه سابقا
مذکور شد و بالجمله فرمود مگر تو مصروع شده یا از جن گرفته یا هذیان میگوئی مگر عید ای که خدا تعالی از مثقال ذره از این نفوس
سؤال خواهد کرد پس من چه جواب گویم در خصوص معجونی که تو ساخته و آورده اگر از انجو بهم بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با انچه
بر بالای انها است از زیر آسمانها بمن دهند و همه سکان انها مرا هدیه کنند مطیع من باشند با همه املاک انها برای انکه معصیت خدا کنم
در مورچه که پوست جوی از دهان او بربایم پس نخواهم کرد و هر اینه دنیای شما در نزد من خوار تر و ذلیلتر است در نظر من از برگ
درختی که در دهان ملخی باشد و او را بجود و هر اینه خبیث تر و بی قدرتر است نزد من از دغ و خنزیری که بر زرد ان عرق آجدم خنزیرها
یعنی خنزیری که مرض جذام داشته باشد همه خنزیرها بیشتر باشد و هر اینه تلخ تر و ناگوارتر است بر دل من از حنظلی که از او مریضی بخاید و آن
مریض بخوردن آن واو حنظال از کلولش بر زند پس چگونه قبول کنم هدایائی را که در ظرف پیچیده و محکم بسته انها را در سا دغ انها وحلوا
که گویا با اب دهان مار با فتی آن را خمیر کرده خداوند لعنت کرد بر و در میدهم از دنیا مانند در میکه بچه شتر از عیب داغ میدهم من با و
ستاره سها را که خورد ترین ستاره ها است و ملاحظه امور دقیقه میکنم و او را بمن نشان میدهد هم ماه را آیا میشود که من مضایقه کنم از قبول
کردن یک تار دکمه از شتر قوی هیکلی بیفتد و بلع کنم شتری را که در سفر لاشش لشکر باشد آیا میشود که من جای پای عقرب از جستجو کنم
و از جلال نعمتهای کشنده در خواب گاه غفلت خود بکاه دارم پس و اگذار دید عمر که اکتفا نمایم از دنیای شما به نمک خود و چند کرده نان خود
و تقوی پروردگار خود امیدوار باشم و خدا اصحی خود را اعلی داچه کار است با نعمتی که فانی میشود و لذتی که معصیتها از آن فراهم می آید و تجلو
میدهند و چه باشد که من در شیعیانم ملاقات کنم پروردگار خود را با دیدهای بیدار و شکمهای خالی با پاک و پاکیزه و خالص میکرد انید
خداوند کسانی را که ایمان او درایند و هلاک میکرداند کافران را چنانکه اثری از ایشان نماند و پناه میبریم بخدا از کردارهای زشت
و بدیها و رحمت پروردگار بر محمد و آل کرام او باد **باب چهارصد و چهل و هشتم** در اینکه چون روز قیامت شود حضرت امیر
المؤمنین را ندا کنند از روایات عامه در آن دو حدیث است **اول** ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب فضایل بسند خود از انس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابیطالب را بهفت نام ندا کنند یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی
یا علی تو با شیعیانت بی حساب به بهشت بروید **دوم** ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از زهری از انس روایت کرده است که رسول خدا
فرمود چون روز قیامت شود منبری از برای من نصب کنند که نه بند به منبر بالا رو من بر اعلای منبر روم بعد از آن منادی ندا کند کجاست علی
نزدیک من بایستد و یک درجه از من پست تر بایستد پس جمیع خلایق بدانند که محمد سید مرسلین و علی سید وصیین است انس گوید مردی
او را یعنی از انصار برخواست و عرض کرد یا رسول الله بعد از چنین فضیلتی دیگر کیست که علی را دشمن بدارد فرمود دشمن نمیدارد او را از
قریش مگر ولد الزنا و نه از انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر دعی و نه از سایر مردم مگر شقی **باب چهارصد و چهل و نهم**
در اینکه علی در روز قیامت ندا کرده میشود از روایات خاصه در آن یک حدیث است شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد روایت کرده است که فرمود چون روز قیامت شود منادی از میان عرش ندا در دهد که کجاست خلیفه خدا در روی زمین پس
داود برخیزد از حضرت رب العزة ندا در رسد که ای داود ما ترا نخوانده و نخواستیم اگر چه تو خلیفه خدا بودی پس دیگر باره ندا در
رسد که کجاست خلیفه خدا در روی زمین پس حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از جای برخیزد پس ندا از نزد رب العزة در رسد که ای
گروه خلایق این علی بن ابیطالب خلیفه خدا بود در روی زمین و حجت خدا بود بر بندگان او و هر که در دنیا بریسمان حکم او پیوسته بود امروز
او چنگ در زند امروز نیز با و بپیوندد تا بنور او روشن گردد و از پی او با علای درجات بهشت در آید پس کسانیکه در دنیا بحبل او تعلق
جسته بودند برخیزند و بهمراه او به بهشت روند بعد از آن ندا از جانب خدا رسد که هر کس در دنیا پیروی امامی کرده است
امروز نیز پیروی همان امام نماید هر کجا رود پس در آن وقت تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب یعنی
بیزاری جویند پیشوایان از پیروان خود و عذاب را مشاهده کنند و چاره از ایشان قطع شده باشد و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ
منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار و متابعان انها گویند اگر ما را بدنیا بازگشتی بود

باب چهارصد و چهل و هشتم

باب چهارصد و چهل و نهم

از ایشان برادری بچشیم چنانکه امروز از ایشان از ما برادری جستند خدا تعالی اعمال ایشان را همچنین با ایشان نشان دهد تا حسرت
خورند و از برای ایشان بیرون آمدنی نیست از جهنم و شیخ مفید در کتاب امالی همین حدیث را باسند متین روایت کرده است باب
چهارصد و پنجاهم در اینکه چون روز قیامت شود چهار نفر در آن روز سوار باشند و از جمله ایشان علی ابن ابیطالب است از طریق
عامه و در آن سه حدیث است **اول** موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند صحیح خود از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب روایت
کرده است که رسول خدا فرمود یا علی در روز قیامت کسی بغیر از ما سوار نیست و ما چهار نفریم مردی از انصار برخواست و گفت پدر
و مادرم بفدای تو باد آن چهار نفر کیانند فرمود من بر براق سوارم و برادرم صالح پیغمبر بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند و عمم
حمزه بر ناقه غضبا و برادرم علی بر ناقه از ناقه‌های بهشت و لوای حمد بدست او است ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله اهل محشر
گویند نیست این مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش خدا پس ملکی از میان عرش گوید ای گروه آدمیان این نه ملک مقرب است
و نه نبی مرسل و نه حامل عرش این علی ابن ابیطالب است **دویم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اکابر علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین
بسند صحیح خود از علی ابن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود لیس فی القیمة راکب غیرنا و نحن اربعة فقام الیه رجل من الانصار
وقال فداک ابی و امی من هم فقال انا علی دابة الله البراق و اخی صالح علی ناقة الله التی عقرت و عمی حمزة علی ناقتی العضباء و اخی علی علی
ناقة من نوق الجنة و بیده لواء الحمد ینادی لا اله الا الله محمد رسول الله فیقول الآدمیون ما هذا الا ملک مقرب او نبی مرسل او حامل
عرش فیجیبهم ملک من بطنان العرش یا معشر الآدمیین لیس هذا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا حامل عرش هذا علی ابن ابیطالب و تفسیر آن
همان حدیث اول است **سیم** حموینی بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون انبیا در روز قیامت محشور
شوند و سر از خاک بردارند ایشان را بر چهارپایان سوار کنند تا از قبرهای خود سواره بعرصه محشر درآیند صالح بر ناقه خود و دو فرزند
حسن و حسین بر ناقه غضبا و من بر براق که گامش را بلند بردارد و بلال بر ناقه از ناقه‌های بهشت پس ندا در دهد باذان گفتن
و چون گوید اشهد ان محمدا رسول الله همگی اهل محشر از اولین و آخرین بر آن گواهی دهند خدا تعالی از بعضی قبول کند و بر بعضی رد نماید
باب چهارصد و پنجاه و یکم در اینکه سواران در روز قیامت چهار نفرند و علی از ایشان است از طریق خاصه و در آن پنج (باب چهارصد و پنجاه و یکم)
حدیث است **اول** شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود ای
گروه مردم ما چهار نفر در روز قیامت سواریم و غیر از ما کسی سوار نیست پس یکی برخاست و گفت پدر و مادرم بفدای تو باد ایشان کدامند فرمود
من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قومش پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبا و علی ابن ابیطالب بر ناقه از ناقه‌های بهشت مهارش
از مروارید تر و دو چشمش از یاقوت سرخ و شکمش از زبرجد سبز و بر پشتش قبه باشد از مروارید سفید ظاهرش از باطنش پیدا و
باطنش از ظاهرش هویدا ظاهرش از رحمت خدا و باطنش از عفو خدا چون پیش آید بدرخشد و چون پشت نماید بدرخشد و او در پیش روی
من باشد و بر سر او تاجی است از نور که روشن میکند اهل محشر را و آن تاج هفتاد رکن است و هر رکنی از آن روشنائی دهد مانند ستاره
درخشنده که در افق آسمان باشد و لوای حمد بدست او باشد و ندا کند در قیامت لا اله الا الله محمد رسول الله و نمیگذرد بگروهی از ملائکه
مگر آنکه گویند پیغمبر مرسل است و نمیگذرد بر پیغمبری مگر آنکه گویند ملک مقرب است پس منادی از میان عرش ندا میکند ای گروه
مردم این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش این علی ابن ابیطالب است و بعد از آن شیعه او بیایند و منادی ایشان را ندا
کند شما کیستید گویند ما علویانیم ندا در رسد که ای علویان شما ایمنید از عذاب خدا داخل شوید بهشت را با آنها که بولایت
ایشان اقرار نمودید و بدامن ایشان چنگ در زدید **دویم** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول
خدا دست علی را گرفته بیرون آمد و میفرمود ای گروه بنی هاشم ای گروه بنی عبدالمطلب من محمد رسول خدایم از طینت مرحومه آفریده
شده‌ام با سه نفر از اهل بیتم من و علی و حمزه و جعفر یکی گفت یا رسول الله ایشان در روز قیامت با تو سوار میشوند فرمود ثکلتک امک ای مرد
سوار نمیشود مگر چهار نفر من و علی و فاطمه و صالح پیغمبر من بر براق و فاطمه بر ناقه غضبا و صالح بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند و علی بر
ناقه از نور زمامش از یاقوت سرخ و دو حله سبز از حله‌های بهشت پوشیده در میان بهشت و دوزخ باز ایستد و در آن وقت لجام کند
مردم را عرق ایشان یعنی عرق بدنهای ایشان تا بدنهای ایشان بسر حد عرق خود فرو روند پس بادی از جانب عرش وزیدن گیرد و عرق
مردم را خشک کند پس ملائکه مقربین و انبیا و صدیقین گویند این نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل پس منادی از جانب عرش ندا کند

ای گروه خلایق این نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و لکن علی ابن ابیطالب برادر رسول خدا است در دنیا و آخرت **سیم** ابن بابویه در کتاب
نصوص بر ائمه اثنی عشر بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که بعلی میفرمود تو امامی و حسن و حسین
هر دو امامند و نه امام از فرزندان حسین امامان نیکان معصومند و از ایشان است قائم ما اهل بیت بعد
از آن فرمود یا علی نیست در روز قیامت سواری مگر ما و ما چهار نفر سواریم مردی از انصار برخواست و گفت پدر و مادرم بفدای تو
باد یا رسول الله ایشان کیانند فرمود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که او را پی کردند و عمم حمزه بر ناقه غضبا و برادرم علی بر ناقه
از ناقه‌های بهشت و لوای حمد در دست او باشد ندا کند که لا اله الا الله محمد رسول الله آدمیان گویند نیست این مگر ملک مقرب و نبی مرسل
و حامل عرش پس ملکی از میان عرش گوید لیس هذا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا حامل عرش هذا الصدیق علی ابن ابیطالب **چهارم**
شیخ در کتاب امالی بسند خود از سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یاتی علی الناس یوم القیمة وقت ما فیه راکب
الا نحن اربعة عباس بن عبدالمطلب که عم آنحضرت بود عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد یا رسول الله آن چهار نفر کیانند فرمود من که بر براق
سوارم و برادرم علی ابن ابیطالب بر ناقه از ناقه‌های بهشت و دو حله سبز از کسوتهای بهشت پوشیده و تاجی از نور بر سر او باشد و آن تاج
هفتاد رکن باشد بر هر رکنی یاقوتی سرخ که مانند ستاره درخشنده برای سوار سه روزه راه را و لوای حمد در دست او است
و ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله خلایق گویند این کیست این ملک مقرب است یا پیغمبر مرسل یا حامل عرش پس منادی از میان
عرش ندا کند لیس هذا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا حامل عرش هذا علی ابن ابیطالب وصی رسول رب العالمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین
فی جنات النعیم **پنجم** ابن بابویه در کتاب خصال بسند خود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود ما فی یوم القیمة راکب
غیرنا و نحن اربعة عباس بن عبدالمطلب عرض کرد من هم یا رسول الله فرمود من بر براق سوارم که روی او مانند روی انسان است و خد او
مانند خد اسب و یال او از مروارید بهم پیوسته و گوشهای او از زبرجد سبز و چشمهای او مانند ستاره زهره که چون دو ستاره روشن میدرخشند
و انوار شعاعش مانند شعاع آفتاب پیوسته عرق از گردنش میچکد خلقت اعضایش باندازه یکدیگر جمع و پیچیده و دستهایش از اندام
بدنش اندکی دراز و کشیده نفسش مانند نفس آدمیان است کلام را میشنود و فهم میکند و دو گوش بزرگ دارد و از استر کوچکتر است
عرض کرد دیگر کیست یا رسول الله فرمود عم من حمزة بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا سید شهدا بر ناقه غضبا عباس عرض کرد
دیگر کیست یا رسول الله فرمود برادرم علی بر ناقه از ناقه‌های بهشت زمامش از مروارید تر بر پشت آن محملی است از یاقوت سرخ چوبهای
آن از در سفید و بر سر علی تاجی است از نور و دو حله سبز پوشیده و لوای حمد بدست گرفته ندا میکند اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله خلایق گویند نیست این مگر پیغمبر مرسل یا ملک مقرب پس منادی از میان عرش ندا کند که این
نه ملک مقرب است نه پیغمبر مرسل این علی ابن ابیطالب است وصی رسول پروردگار عالمیان و امام پرهیزکاران و قائد دست و پا سفیدان
ابن بابویه بعد از نقل حدیث گفته است این حدیثی است غریب مشتمل است بر ذکر براق و صفت او و ذکر حمزة بن عبدالمطلب **باب**
چهارصد و پنجاه و دوم در اینکه امیر المؤمنین در روز قیامت حامل لوای حمد و ولی حوض و ساقی حوض است از طریق (باب چهارصد و پنجاه و دوم)
عامه و در آن یازده حدیث است **اول** موفق بن احمد که از عظمای علمای عامه است از جابر بن سمره روایت کرده است که از رسول خدا پرسیدند
حامل لوای تو در روز قیامت کی خواهد بود فرمود کیست که شایسته حمل آن باشد مگر کسی که در دنیا حامل آن بوده و آن علی ابن ابی
طالب است **دویم** موفق بن احمد باسناد خود از مالک بن دینار روایت کرده است که از سعید جبیر پرسیدم یا ابا عبدالله حامل رایت رسول خدا که
بود گوید سعید بسوی من نظری کرد و گویا تو دیوانه شده‌ای من در غضب شدم از نزد برادران او و قمی و از او شکوه نمودم گفتند تو از او
سؤال کرده‌ای و او از حجاج خایف است بخانه کعبه پناه برده است اکنون از او سؤال کن من از او سؤال کردم گفت از ابن عباس شنیدم که
حامل لوای آنحضرت علی بود **سیم** موفق بن احمد باسناد خود از علی ابن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود اول کسیکه
در روز قیامت سر از خاک بر دارد منم و تو با من خواهی بود و با ما است لوای حمد و آن بدست تو است که از دو جانب پیش من میروی
و خلق اولین و آخرین در زیر آن لوا خواهند بود **چهارم** موفق بن احمد بسند خود از سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا فرمود در روز قیامت هنگامی شود که همگی مردم پیاده باشند و کسی سوار نباشد مگر ما چهار نفر عباس بن عبدالمطلب عم آن
حضرت عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد آن چهار نفر کیانند فرمود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند

دعم حمزه شیر خدا بر ناقه غضبا و علی ابن ابیطالب بر ناقه از ناقهای بهشت که در جنبش دنیا را فرا گرفته باشد و بر تن علی دو حله سبز باشد
از کسوتهای بهشت و بر سر او تاجی از نور که آن تاج هفتاد هزار رکن است بر هر رکنی یاقوتی سرخ که بتلألؤ آن مسافت سه روزه راه را
روشن گرداند و در دست او است لوای حمد و ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله خلایق گویند این کیست این ملک مقربست
یا نبی مرسل یا حامل عرش پس منادی از میان عرش ندا کند لیس هذا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا حامل عرش هذا علی ابن ابیطالب وصی
رسول الله و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات النعیم **پنجم** موفق احمد از محمد بن زید الهانی روایت کرده است که رسول
خدا مسلمانان را بایکدیگر برادر کرد بعد از آن فرمود یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی جز آنکه پیغمبری بعد از من نباشد
یا علی مگر نمیدانستی که اول کسی که در روز قیامت میخوانند منم از جانب راست عرش در سایه آن بر خیزم و حله سبزی از حلهای بهشت
بپوشم بعد از آن پیغمبران را خوانند یکی پس از دیگری از جانب راست عرش بر خیزند و دو طرف صف بر بندند و حلهای سبز از حلهای
بهشتی بر پوشند آگاه باش یا علی تو را خبر دهم که در روز قیامت پیش از همه امتها حساب امت مرا بر رسند بعد از آن تو اول کسی باشی که
ترا بخوانند نظر بقرابت تو با من و منزلت تو در نزد من و لوای مرا بتو سپارند و آن لوای حمد است از میان صفها پیغمبران بری و آدم
و جمیع خلق خدا در زیر سایه آن در آیند و طول آن لوا مسافت هزار ساله راه است سنان آن از یاقوت سرخ و چوب آن از نقره سفید
و نیزه آن از در سبز و آن را سه شقه است از نور شقه از آن در مشرق و شقه از آن در مغرب و شقه در وسط آسمان دنیا و سه
سطر بر آن نوشته اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سوم لا اله الا الله محمد رسول الله طول هر سطری هزار
ساله و عرض هر سطری هزار ساله و تو لوای مرا میبری و حسن و حسین از جانب راست و چپ تو باشند تا آنکه در میان من و ابرهیم در
سایه عرش خدا بایستی پس ندا بمن رسد که نعم الاب ابوک ابرهیم و نعم الاخ اخوک علی بشارت باد ترا یا علی که تو پوشانیده شوی
چون مرا پوشانند و خوانده شوی چون مرا خوانند و زنده کرده شوی چون مرا زنده کنند **ششم** موفق احمد بسند خود
از علی ابن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی پنج چیز از خدا سؤال کردم بمن عطا فرمود اول آنکه سؤال کردم
که چون من سر از خاک بردارم تو با من باشی بمن عطا فرمود دوم آنکه چون مرا از دمیدن بازدارند تو با من باشی بمن عطا فرمود سیم
آنکه سؤال کردم از او که ترا حامل لوای من کرداند و آن لوای بزرگ خدا است که همه رستگاران در زیر آن باشند کان در زیر آن
لوا بجانب بهشت میروند بمن عطا فرمود چهارم آنکه سؤال کردم که تو امت مرا از حوض من سیراب کرداری بمن عطا فرمود پنجم
آنکه سؤال کردم که ترا قائد امت من کرداند بسوی بهشت بمن عطا فرمود پس حمد میکنم خدا را که این عطاها بر من منت
نهاد **هفتم** موفق احمد بسند خود از رسول خدا روایت کرده است که فرمود یا علی در قیامت راکبی نیست غیر از ما و ما چهار
نفریم مرکب او ناقه برخواست عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد تو کیستی فرمود من بر دابه خدا که براق است
و برادرم صالح بر ناقه خدا که آنرا پی کردند و عمم حمزه بر ناقه غضبا و برادرم علی بر ناقه از ناقهای بهشت و بدست او لوای
حمد است و ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله آدمیان گویند ما هذا الا ملک مقرب و نبی مرسل و حامل عرش پس منادی
از میان عرش ندا در دهد که یا معاشر الآدمیین لیس هذا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا حامل عرش هذا علی ابن ابیطالب **هشتم**
موفق احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پروردگار خدای تعالی عهد کرد بسوی من عهدی در
خصوص علی ابن ابیطالب پس فرمود علی رایت هدایت است و منار ایمان است و امام اولیای من است و نور جمیع مطیعان من است
ای برادر علی ابن ابیطالب در فردای قیامت امین من است و صاحب رایت من است در قیامت و او است معین من بر کلیدهای خزاین
رحمت پروردگار من **نهم** موفق احمد بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود
اول کسیکه داخل بهشت میشود از انبیا و صدیقان علی ابن ابیطالب است ابو دجانه برخواست عرض کرد مگر تو از جانب خدا بما
خبر ندادی که او را خبر داده بود که بهشت حرام است بر انبیا تا وقتیکه تو داخل بهشت شوی و حرام است بر امتها پیغمبران تا وقتیکه
امت تو داخل شوند فرمود بلی و لکن مگر نمیدانی که حامل لوای حمد در پیشاپیش ایشان است و آن علی ابن ابیطالب است که حامل
لوای حمد است در روز قیامت در پیش روی من با آن لوا داخل بهشت میشود و من بعد از او داخل میشوم علی از جای برخواست و گفت
مبادک کنی از خدا است سرورش روی درخشید همی گفت الحمد لله الذی شرفنا بک یا رسول الله **دهم** موفق احمد بسند خود از سعید

جبرا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا در خانه خود تشریف داشت علی صبحگاهی بخدمت او رفت و دوست میداشت که هر روز
پیش از همه کس بخدمت آنحضرت رفته باشد پس چون داخل شد پیغمبر در صحن خانه بود و سر مبارکش در دامن دحیه کلبی بود پس علی گفت
السلام علیک کیف اصبح رسول الله دحیه گفت بخیر یا اخا رسول الله علی فرمود جزاک الله عنا اهل البیت خیرا دحیه گفت من ترا دوست
میدارم و نزد من منقبتی است مر ترا بگویم انت امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین انت سید ولد آدم یوم القیمة ما خلا النبیین و المرسلین
در روز قیامت لوای حمد بدست تو است و تو و شیعه تو با محمد و یاران او بسوی بهشت میروید مانند عروسی که بحجله در آید رستگار
شد کسیکه تو را دوست دارد و زیان دید کسیکه ترا بازپس ماند پس دوستان محمد دوستان تو اند و دشمنان را شفاعت محمد نصیب
نخواهد شد نزدیک من بیا ای بنده خالص خدا پس سر مبارک آنحضرت را گرفت و در دامن او گذاشت رسول خدا سر برداشت فرمود این
همهمه چه بود علی ماجرا را عرض کرد فرمود ای علی او دحیه نبود بلکه جبرئیل بود تا میده ترا بنامی که خدای تعالی ترا بدان نام نامیده است
و او است آنکسیکه محبت ترا در دلهای مؤمنان انداخته و سطوت و خوف ترا در سینهای کافران گذاشته است **یازدهم** ابرهیم محمد حموینی
که از علمای عامه است بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدای عز و جل عطا یا چند در آخرت در خصوص
علی بمن عطا فرمود عطا فرمود در دنیا بمن اینکه او در دنیا صاحب لوای من باشد در هر سختی و مکروهی که واقع شود و عطا فرمود
بمن که او در وقت مردن چشم مرا بر بندد و مرا غسل بدهد و کفن کرده دفن نماید و عطا فرمود بمن در دنیا که او پس از مرگ فرزند مرا
و عطا فرمود مرا بعلی در آخرت که او صاحب لوای حمد باشد که در پیش روی من آن را نگاه دارد و او تکیه گاه من باشد در طول محشر
و عطا فرمود در آخرت بعلی که در برداشتن کلیدهای بهشت معین من باشد بعد از آن گفت این حدیثی است که ما نقل کردیم
مگر از اصل کتاب حاکم ابو القاسم حسکانی و ذکر کرده است که امام ابو بکر محمد بن اسحق جریح بسند خود گفت یا کسانیکه بغیر از جد خود
که او لا دعلی اند کسی را نمی یابید گفت نه گفت پس این حدیث را برای مردم نقل کن و این باب وسیع الذیل است و روایات عامه
و خاصه از طریق عامه و خاصه متواتر است در اینکه حضرت امیر المؤمنین حامل لوا و ساقی حوض است در روز قیامت و چون ابواب سابقه
لواء و حوض انبیا در این باب ذکر شد **باب چهارصد پنجاه و سیم** در اینکه حضرت امیر المؤمنین در روز قیامت لوای حمد و ولی
حوض و ساقی حوض است این روایات خاصه و در آن نوزده حدیث است **اول** ابن بابویه در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود من سید انبیا و مرسلینم و افضلم از ملائکه مقربین و اوصیای من سادات اوصیای انبیا و مرسلین اند
و ذریه من افضل ذریات انبیا و مرسلین اند و اصحاب من که براه حق رفته اند افضل اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده
زنان عالمیان است و پاکان از زنان من مادران مؤمنان اند **فقیر گوید** شاید اصحاب اینکه براه حق رفته اند همچنین زنان پیامبر که
از ایشان خالی از نکته نخواهد بود و بالجمله فرمود و امت من بهترین امتی است و بهترین کروهی است که بیرون آورده است خدای تعالی از برای
انتفاع مردم و در روز قیامت بر فراز من از همه انبیا بیشتر ند و مرا حوضی است که عرض آن بقدر ما بین بصری شام و صنعای یمن است
و بر دور آن حوض ابریقها است بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر آن حوض در روز قیامت همان خلیفه من است در دنیا عرض کردند
یا رسول الله خلیفه تو کیست در دنیا فرمود امام المسلمین و امیر المؤمنین و مولاهم بعد علی ابن ابیطالب و او بشما اند از آن حوض دوستان
خود را و دور میکرداند از آن دشمنان خود را همچنانکه دور میکنید شما شتر غریب را از سر آب بعد از آن فرمود هر که علی را دوست دارد و او
در دنیا اطاعت کند فردای قیامت بر حوض من وارد شود و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که علی را در دنیا دشمن دارد و او
معصیت کند او مرا نه بیند و من او را نه بینم در روز قیامت و او از پیش من بر گردانیده از جانب چپ بسوی جهنم برند **دوم** ابن بابویه بسند
خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا بعلی ابن ابیطالب فرمود یا علی تو صاحب حوض منی و تو صاحب لوای منی و تو وفا کنند
بوعدهای منی و تو حبیب قلب منی و وارث علم منی و میراث انبیا همه در نزد تو است و تو امین خدائی در روی زمین و تو حجت خدائی بر بندگان او
و تو رکن ایمانی و چراغ ظلمتی و تو منار هدایتی و تو علم بلند شده از برای اهل دنیا هر که پیروی تو کند نجات یابد و هر که از تو تخلف جوید
هلاک شود و تو طریق واضح و تو صراط مستقیمی و تو قائد الغر المحجلین و تو یعسوب المؤمنین و تو ولی هر کسیکه من مولای اویم
و من مولای هر مؤمن و مؤمنه ام دوست نمیدارد ترا مگر حلال زاده و دشمن نمیدارد ترا مگر حرام زاده و حق تعالی پروردگار من هیچ شبی مرا
باسمان نبرد و با من تکلم نشد مگر آنکه فرمود ای محمد علی را از من سلام برسان و باو اعلام کن که او امام دوستان و نور مطیعان من است و این

کرامت بتو کرامت داد یا علی سیم ابن بابویه بسند خود از محمد بن جریر بن یزید الهلالی روایت کرده است که رسول خدا اسلام آن را با یکدیگر برادر
کرد بعد از آن فرمود یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد مگر عید ای یا علی کرا اول
کسی که در روز قیامت خوانده شوم در سایه جانب راست عرش بر خیزم و همان حدیث بیغمبر را با بیعت نقل کرده است فعلیک
بالمرجع چهارم شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد الله بن عباس بن عبد المطلب روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود
ایها الناس نحن فی القیمة رکبان اربعة لیس غیرنا فقال له قائل بابی انت و امی یا رسول الله من الرکبان قال انا علی البراق واخی صالح علی ناقة الله
التی عقرها قومه وابنتی فاطمة علی ناقتی العضباء وعلی بن ابی طالب علی ناقة من نوق الجنة الی اخر الحدیث تا آخر و همان حدیث اول از باب
چهار صد و پنجاه و یکم نقل کرده است پنجم شیخ در کتاب امالی بسند خود از حارث همدانی روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین رفتم فرمود ای حارث مرا دوست داری عرض کردم بلی بخدا سوگند که ترا دوست دارم یا امیر المؤمنین فرمود آگاه باش که
چون نفس بحلق رسد مرا می بینی که بفریاد تو برسم چنانچه دلت میخواهد و چون مرا به بینی که دور میکردانم دشمنان خود را از حوض کوثر
مانند دور کردن شتر غریب از سر آبها مرا خواهی دید و مرا دور کرد ابجا چنانچه دوست صدای دلت میخواهد و چون بر بینی مرا که بر صراط
میگذرم با لوای حمد در پیش روی رسول خدا مرا خواهی دید چنانچه دوست میداری ششم شیخ در کتاب امالی بسند خود از جابر بن
عبد الله انصاری روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا آمدم و عرض کردم یا رسول الله وصی تو کیست رسول خدا تا مدتی
دو مرا جواب نداد بعد از آن فرمود ای جابر میخواهی ترا خبر دهم از آنچه سابقا از من سؤال کردی عرض کردم بلی پدر و مادرم بفدای
تو باد بخدا سوگند که از جواب من ساکت ماندی تا آنکه گمان کردم که در من چیزی یافته و فرمود ای جابر در تو چیزی نیافتم و لکن انتظار
این را میکشیدم که از آسمان خبری بر من نازل شود تا آنکه جبرئیل آمد و گفت یا محمد پروردگار تو ترا سلام میرساند و میفرماید علی بن
ابی طالب وصی و خلیفه تست بر اهل و امت تو و دور کننده دشمنان تست از حوض تو و او است صاحب لوای تو که در پیش روی
تو نگاه دارد تا داخل بهشت شوی عرض کردم مرا خبر ده که هر کس بآن حدیث اقرار دارد و او را اکثم فرمود بلی این را وضع
نکرده اند مگر برای آنکه مردم از فوق تمایند و بپذیرند پس هر کس بپذیرد در روز قیامت با من خواهد بود و هر کس مخالفت نماید
هرگز بر حوض من وارد نشود هفتم شیخ در کتاب امالی بسند خود از عبد الرحمن نصاری از پدرش روایت کرده است که رسول خدا
فرمود خدا تعالی پنج چیز در حق علی بن ابیطالب عطا کرده سه چیز در دنیا و سه چیز در آخرت و چیز برای او امیدوارم و برای خبر از او میترسم
اما سه چیز دنیا این است که علی بنا زعورت من است و قائم است با امر اهل من و وصی من است در ایشان و اما سه چیز آخرت این است که در روز قیامت
لوای حمد را بمن دهند و من از آن بعلی بن ابیطالب بسپارم و او از دو ش من بردارد و من در مقام شفاعت برا و تکیه کنم و او مرا اعانت نماید در
برداشتن کلید های بهشت و دو چیز را که برای او امیدوارم این است که پس از من گمراه نشود و کافر نگردد و آن را که برای او میترسم غدر نمودن
قریش است بعد از من با او هشتم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که روزی رسول خدا را از حوض
کوثر سؤال کردند فرمود از حوض سؤال کردید شما را خبر دهم خدا تعالی مرا این حوض کرامت فرموده است و مرا بان تفضیل داده بر انبیای پیش از من
و آن حوض بقدر مسافت ما بین ایله و صنعا است و جامهای بعدد کواکب آسمان در آن حوض است و دو خلیج از آن حوض جاریست آب آنها
از شیر سفیدتر است و از عسل شیرین تر و سنگهای آن همه در و مروارید و یاقوت و خاک بسیطش مشک اذفر خدا تعالی شرطی است از
بشرط است که وارد نشود بر این حوض از امت من مگر کسی که دلهای ایشان پاک و نیتهای ایشان صحیح باشد و آنکه بوصی من پس از من تسلیم
شده و مطیع منقاد گردیده اند آنها اگر چه باید شاد باشند امید هست و اینچه باید تا اکرمت به شوادی عیک بده بگو در روز قیامت
بر اندازد از حوض هر کس را که از شیعیان او نیست چنانکه بر اند شتر اجرب از میان شتران به سر ابها هر که از آن بیاشامد هیچگاه تشنگی نه
بیند نهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود می آید بر مردم زمانی که در روز قیامت
کسی سواره نیست مگر ما چهار نفر عباس بن عبد المطلب عم حضرت عرض کرد پدر و مادرم بفدای تو باد آن چهار نفر کیانند فرمود من
بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند و عمم حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا بر ناقه عضبا و برادرم علی بن ابیطالب
بر ناقه از ناقهای بهشت و جانبش از دیباج سبز و کرفته باشد و دو حله سبز پوشیده باشد از کسوتهای خدا بر سر او تاجی باشد
از نور و آن تاج را هفتاد رکن باشد بر هر رکنی یاقوتی سرخ که مسه روز از راه دو راکب روشنائی دهد و بدست او باشد لوای حمد

ندا کند لا اله الا الله محمد رسول الله خلایق گویند این کیست این ملک مقرب است یا پیغمبر مرسل یا حامل عرش پس منادی از میان عرش ندا
کند که نه ملک مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش است این علی بن ابیطالب وصی رسول رب العالمین و قائد الغر المحجلین فی جنات
النعیم است دهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو سعید خدری از پدرش از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت فرمود آیا
چنان گمان کرده اید که ارحام و خویشان رسول خدا در روز قیامت منفعت نمیدهند و فیر گویند و در نسخه شفاعت کننده بالجمله
فرمود بلی بخدا سوگند که منفعت و شفاعت رحم من بشما میرسد در دنیا و آخرت بعد از آن فرمود ای مردم من پیش از شما بر حوض وارد
میشوم چون شما بیائید مردمی از جای بر خیزند یکی گوید یا نبی الله من فلان بن فلانم دیگری گوید یا نبی الله من فلان بن فلانم ثالثی گوید
یا نبی الله من فلان بن فلانم گوید آنحضرت فرمود پس من گویم نسب شما را دانستم و لکن بعد از من شما چند کردید و امور چند از شما ظاهر
شد که بکفر اصلی خود باز گشتید یازدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از سعید بن جبیر روایت کرده است که آیه وعد الله الذین امنوا
وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما از ابن عباس سؤال کردند گفت از رسول خدا سؤال کردند که در حق که نازل شده رسول
خدا فرمود چون روز قیامت شود لوائی از نور سفید بسته کردند و منادی ندا کند که ای سید مؤمنان بر خیز پس علی بن ابیطالب بر خیزد پس حق
تعالی آن لوا را باو عطا کند و بدست او دهد و جمیع سابقین اولین از مهاجران و انصار در زیر آن لوا باشند و دیگری غیر از ایشان نباشد
تا آنکه علی بر منبری از نور عزت الهی بنشیند و یک یک مردمان را بر او عرض کنند پس اجر و نور خود را بایشان عطا کند و چون باخری ایشان رسد
گوید موضع و مکان خود را در بهشت شناسید بدرستیکه میفرماید پروردگار شما است نزد من اجر و مغفرت بزرگ یعنی بهشت پس علی بن ابی
طالب بر خیزد و همان لوا را بایشان بر خیزد تا داخل بهشت شوند بعد از آن بمنبر باز کردد و برو همه مؤمنان بنشیند و جمیع مؤمنان را بر او
عرض کنند و نصیب خود را از بهشت بایشان کرفته بسوی بهشت فرستد و جمعی را کذاشته بجانب جهنم برند این است که خدا تعالی میفرماید و
الذین امنوا وعملوا الصالحات لهم اجرهم و نورهم گوید یعنی سابقون اولون و مؤمنان و اهل ولایت خدا تعالی میفرماید والذین کفروا وکذبوا
بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم و ایشان کسانی اند که از ایشان بهره داده اند و مستحق جهنم شده اند دوازدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود
از حضرت صادق از پدرش از جدش روایت کرده است که ام سلمه زوجه رسول خدا گفت مولای تو در حق علی ناسزا میگوید و ظلم
او میکند بزبان مبارک ام سلمه او را خواست گفت ای فرزند شنیدم که در باره علی چنین و چنان میگوئی گفت بلی میگویم گفت مادرت بعزایت
بنشیند بنشین تا برای تو حدیثی گویم که از رسول خدا شنیده ام بعد از آن خود مادر زنان رسول خدا نه نفر بودیم و روزی از دو
که نوبت من بود از رسول خدا بنزد یک در آمدم و عرض کردم یا رسول الله مرا رخصت میدهی که داخل شوم فرمود نه من برد و افتادم از خوف
اینکه مبادا مرا از رد و غضب باشد یا آنکه آیه از آسمان در حق من نازل شده باشد بعد از آن دیری نرفته باز بنزدیک در آمدم و عرض کردم
یا رسول الله رخصت خود دادم فرمود داخل شو من داخل شدم و علی بر دو زانو در خدمت آنحضرت نشسته بود و میگفت پدر و مادرم
بفدای تو باد یا رسول الله چون چنین و چنان شود مرا بچه امر میکنی و فرمود صبر بعد از آن دو باره اعاده کرد باز فرمود صبر بار سوم باز اعاده
کرد فرمود یا علی یا اخی چون از ایشان چنین فعلی سر زند شمشیر از نیام کشیده بکردن حایل کن و هر کسی از آنها پیش آید کردن او را بزن تا
بمن ملحق شوی و از نوک شمشیر تو خون بچکد بعد از آن بجانب من ملتفت شده فرمود چرا العزه عرض کردم از اینکه مرا بر کرداند یا رسول
الله فرمود از جهة امری که حادث شده باشد بر نگردانیدم و تو بر نیکی خواهی بود از جانب خدا و رسول او و لکن وقتی آمدی که جبرئیل
مرا خبر میداد از آنچه پس از من واقع خواهد شد و امر میکرد که آنها را بعلی بگویم و بابو وصیت نمایم ای ام سلمه بشنو و گواه باش
این علی بن ابیطالب وصی و خلیفه من است بعد از من و وزیر من است در دنیا و وزیر من است در آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش
این علی بن ابیطالب حامل لوای من است در دنیا و حامل لوای من است در آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش این علی بن ابیطالب وصی
و خلیفه من است بعد از من و ادا کننده وعدهای من است و دور کننده دشمنان من است از حوض من ای ام سلمه بشنو و گواه باش این
علی بن ابیطالب سید مسلمانان و امام متقیان و قاید دست و رو سفیدان و قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان است عرض کردم یا
رسول الله ناکثان کدامند فرمود آنکسانی اند که در مدینه بیعت میکنند و در بصره نقض مینمایند عرض کردم قاسطون کدامند
فرمود معویه و اصحاب او از اهل شام عرض کردم مارقان کدام اند فرمود اهل نهروان چون مولای ام سلمه این حدیث بشنید گفت
شاد نمودی مرا برطرف کردی شبهه را از دل من بیرون بود بخدا اندوه را از دل تو زایل کردانید بخدا سوگند که بعد از این بکسی هرگز علی را

سب بکنم سیزدهم شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو ثابت مولای ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که در روز جمل در
لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم و چون عایشه را در پیش صف مخالفان دیدم شکی در دل من افتاد چنانکه اکثر مردم بدان سبب در
شک افتاده بودند تا چون هنگام زوال رسید آن شک زایل گردید و خدا پرده شک را از دیده دل من برداشت و با لشکر امیر المؤمنین
مشغول جنگ مخالفان شدم و جنگی سخت کردیم و بعد از آن بمدینه آمدم و بخدمت ام سلمه رفتم و چون بخانه او رفتم رخصت خواستم
و سلام کردم و اذن خواستم گفتند کیست گفتم سائلی است گفت سائل را طعام دهید گفتم سائل طعام و شراب نیستم بلکه من
ابو ثابت مولای ابوذرم ام سلمه فرمود خوش آمدی و با من مهربانی کرد پس من قصه خود را باز گفتم پرسید چه کردی وقتیکه دلها هر
یکی بجائی میل کردند گفتم من نیز در دل خود شکی یافتم و شکر میکنم خدا را که در وقت زوال آن شک از قلب من بیرون شد و زوال
شد یک کرتم دو رکعت با امیر المؤمنین نماز وقتیکه از جنگ فارغ شد ام سلمه گفت نیکو کردی من از رسول خدا شنیدم که میفرمود
ان علیا مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و روایات در این باب بسیار اند هر که طالب زیاده از این باشد بکتاب
معالم الزلفی رجوع نماید که در آن کتاب از طرق عامه و خاصه چندان که بحد تواتر رسد نقل کرده ام **فقیر گوید** در اول این
باب گفته است احادیث این باب نوزده است و زیاده از سیزده حدیث نقل نکرده است و معلوم نیست که سهو از ایشان از مؤلف شده
است یا از ناسخ لهذا فقیر شش حدیث دیگر از کتاب معالم الزلفی نقل کرده و اضافه نمود تا احادیث باب مطابق فهرست کتاب باشد
چهاردهم ابن بابویه باسناد خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود تو فردای قیامت بر حوض خلیفه منی
و تو اول کسی هستی که با من پوشانیده شوی و تو اول کسی هستی از امت من که داخل بهشت شوی و شیعه تو بر منبرها از نور با
رویهای سفید در میان ایشان شفاعت کنم و جایگاه ایشان فردای قیامت در بهشت است و وارد شوند بر حوض من دشمن تو و غایب نکردند
از دوستان تو و حوض با تو و در دوستان خواهد بود **پانزدهم** ابن بابویه بسند خود از زید بن علی از پدرش از جدش روایت کرده
است که حضرت امیر المؤمنین فرمود مرا از رسول خدا ده خصلت است که هر یک از آنها محبوبتر است نزد من از آنچه آفتاب بر آن تابید فرمود
یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین خلایقی بمن در موقف حساب و تو وزیر و وصی و خلیفه منی در اهل من و تو دارنده لوای
منی در دنیا و در آخرت و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن
خدا است **شانزدهم** ابن بابویه باسناد خود از جابر بن یزید از امام محمد باقر از پدرش از جدش روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
فرمود مرا از رسول خدا ده خصلت است که مسرور نمیکرد مرا یکی از آنها بآنچه آفتاب بر آن تابیده و غروب کرده است بعضی از اصحاب
عرض کردند آنها را برای ما بیان فرما فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود یا علی انت الوصی و انت الوزیر و انت الخلیفة فی الاهل
والمال و ولیک ولیی و عدوک عدوی و انت سید المسلمین من بعدی و انت اخی و انت اقرب الخلایق منی فی الموقف و انت صاحب لوائی
فی الدنیا والآخرة **هفدهم** ایضا ابن بابویه بسند خود از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش روایت
کرده است که رسول خدا فرمود یا علی انت اخی و وزیری و صاحب لوائی فی الدنیا والآخرة و انت صاحب حوضی من احبک احبنی و من ابغضک
ابغضنی **هجدهم** شیخ طبرسی در کتاب خود بسند خود از رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت فرمود سه چیز بمن عطا کرده شد
و علی در آنها با من شریک است و سه چیز بعلی عطا کرده شده من در آنها با او شریک نیستم عرض کردند یا رسول الله آن سه چیز که علی در
آنها با تو شریک است کدام است فرمود لوای حمد بمن عطا کرده شد و علی حامل آن است و کوثر از برای من است و علی ساقی آن است و بهشت
و دوزخ از برای من است و علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است و آن سه چیز که بعلی عطا شده و من در آنها با او شریک نیستم این است
که او داماد رسول خدا است و خدا مرا چنین چیزی عطا نکرد و حسن و حسین باو عطا شد و بمن نشد **نوزدهم** ایضا برسی از ابن
عباس از رسول خدا در حدیث فاطمه روایت کرده است که رسول خدا بفاطمه فرمود ای فاطمه من لوای حمد را میگیرم و کلیدهای بهشت
بدست من است و همه آنها را بعلی بن ابیطالب میسپارم پس آدم و هر که از اولاد آدم است تا روز قیامت همه در زیر لوای او خواهند بود و من علی را
در روز قیامت بر حوض خود باز دارم سیراب کند هر که ذکر برا و وارد شود از امت من **باب چهارصد و پنجاه و چهارم** در بیان
اینکه حضرت امیر المؤمنین در روز قیامت حامل لوا و ساقی حوض کوثر و قسیم بهشت و دوزخ است از روایات عامه زیاده بر اینجا نقل
ذکر کردیم و در آن بیست و هشت حدیث است **اول** صدر الائمه عند المخالفین اخطب خوارزم ابو المؤید موفق بن احمد مکی خوارزمی

باب چهارصد و پنجاه و چهارم

بسند

بسند متصل از سلمان روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود اول کسیکه در روز قیامت بر حوض من وارد میشود
اول کسی است که بمن اسلام آورد و او علی بن ابیطالب است **دوم** موفق بن احمد ایضا بسند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است
که گفت رسول خدا در روز خیبر لوا را بعلی بن ابیطالب سپرد و خدا تعالی فتح خیبر را بدست وی جاری نمود و در روز غدیر آنحضرت را باز
داشت و مردم را اعلام کرد باینکه او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو فرمود تو از منی و من از توام و باو فرمود تو قتال میکنی بر تاویل
قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیل آن و باو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی و باو فرمود من صلحم با کسیکه با تو صلح است و جنگم
با کسیکه با تو جنگ است و باو فرمود تو حلقه محکم خدائی و باو فرمود تو بیان میکنی و واضح میگردانی برای مردم آنچه را که بر
ایشان مشتبه شده است بعد از من و باو فرمود تو امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از منی و باو فرمود توئی آنکه
خدا تعالی در شان او نازل گردانیده است و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و باو فرمود توئی که سنت مرا اخذ میکنی
و دشمنان مرا از ملت من دور میگردانی و باو فرمود من اول کسی ام که سر از خاک بر آرم و تو با من باشی و باو فرمود من که در روز قیامت
در نزد حوض کوثرم تو با من خواهی بود و باو فرمود من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو و فاطمه و حسن و حسین با من داخل خواهند
شد و باو فرمود خدا تعالی بمن وحی فرستاد که فضل ترا اشکار کنم و من ترا اشکار کردم در میان مردم و تبلیغ نمودم آنچه را که مامور بتبلیغ
آن بودم و باو فرمود یا علی بپرهیز از کینه‌هائی که در سینه‌های منافقان است و تو اشکار نمی‌کنند آن کینه‌ها را مگر بعد از مرگ من اولئک
یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بعد از آن گریه آغاز کرد عرض کردند یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داد که منافقان
بر علی ستم خواهند کرد و حق او را از دست او خواهند گرفت و با او قتال خواهند کرد و اولاد او را خواهند کشت و بعد از او بر ایشان ظلم
خواهند کرد و جبرئیل مرا از جانب پروردگار من خبر داد که این ظلم برطرف گردد وقتیکه قائم ایشان قیام نماید و نام ایشان بلند گردد و
امت بر محبت ایشان جمع آیند و دشمن ایشان کم شوند و مدح گوی ایشان بسیار گردد و این در وقتی خواهد شد که بلاد متغیر گردند
و عباد ضعیف شوند و از فرج مایوس گردند در آن وقت قائم در میان ایشان ظاهر شود و نام او نام من است و نام پدر او نام پدر من است و
او از اولاد فاطمه دختر من است ظاهر میگرداند حق تعالی حق را بایشان و فرو می نشاند باطل را بشمشیر ایشان و مردم بر پیروی ایشان در آیند
از روی رغبت بایشان و خوف از ایشان گویند پس آنحضرت از گریه باز ایستاد بعد از آن فرمود ای گروه مسلمانان بشارت باد شما را بفرج بجهت
که وعده خدا را خلفی نیست و قضای الهی را ردی نه و او است خداوند حکیم آگاه و فتح خدا نزدیک است خداوندا ایشان اهل بیت من اند
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خداوندا ایشان را در پناه خود بگیر و ایشان را نگاه باش و باش از برای ایشان و ایشان را یاری کن و ایشان را
عزیز گردان و ذلیل مگردان و خلیفه من باش در ایشان که تو بر هر چیزیکه بخواهی توانائی **سیم** موفق بن احمد باسناد خود از جابر بن
عبدالله الانصاری روایت کرده است که رسول خدا وقتی آمد که ما همه در مسجد خوابیده بودیم و در دست آنحضرت شاخه درختی
بود فرمود در مسجد من میخوابید ما عرض کردیم یا رسول الله ما بیرون شکیم و علی با ما بیرون آمد رسول خدا فرمود ای علی بیا که حلال
است برای تو در مسجد آنچه برای من حلال است آیا نمیخواهی که باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر نبوت قسم بآنکسیکه جان من
در دست او است که تو در روز قیامت دور کننده از حوض منی مردمان را از حوض من چنانکه شتر گم شده را از میان شتران با عصای
عوسج و گویا نظر میکنم و می بینم مقام ترا از حوض من که در روز قیامت در آنجا می ایستی **چهارم** موفق بن احمد بسند خود از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا در روز فتح خیبر فرمود اگر نه این بود که می گفتند طایفه از امت من آنچه نصاری در حق
عیسی بن مریم گفتند هر آینه میگفتم امروز در حق تو سخنانی را که گذر نمیکردی بر هیچ جماعتی از مسلمانان مگر آنکه خاک از زیر
قدم تو بر میداشتند و بفاضل طهور تو استشفا میکردند ولکن ترا در فضل کافی است اینکه تو از من باشی و من از تو و تو وارث
من باشی و من وارث تو و تو از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه پس از من پیغمبری نباشد یا علی تو ادا میکنی دین مرا و قتال میکنی
بر سنت من و تو در قیامت نزدیکترین مردمانی بمن و فردای قیامت خلیفه منی بر حوض من و دور میکنی از آن منافقان را و تو اول
کسی هستی که وارد میشوی بر حوض من و تو اول کسی هستی که داخل بهشت شوی از امت من و شیعه تو بر منبرها از نور باشند سیراب
با رویهای سفید بر دور من و من ایشان را شفاعت کنم و در بهشت همسایگان من خواهند بود و دشمنان تو در فردای قیامت همگی لب
تشنه و جگر سوخته با رویهای سیاه و گردنهای از ثقل زنجیرها کشیده و منزل ایشان با گردنهای آتشین یا علی جنگ تو جنگ من است

وصلح تو صلح من است و حرب تو حرب من است و علانیه تو علانیه من و سریره سینه تو سریره سینه من است و تو باب علم منی و اولاد تو
اولاد من اند و گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من است و حق پیوسته با تو است و بر زبان تست و در دل تست و در میان
دو دیده تو و ایمان مخالطست با گوشت و خون تو چنانکه مخلوطست با گوشت و خون من و حق تعالی عز و جل مرا امر کرده است که ترا بشارت
دهم باینکه تو و عترت تو در بهشت خواهید بود و دشمن تو در آتش و وارد نمیشود بر حوض من دشمن تو و غایب نمیشود از آن دوست تو
علی فرمود من بسجده در افتادم و خدا را حمد کردم بر نعمتی که بمن انعام فرموده است از اسلام و قرآن و مرا محبوب خاتم النبیین و سید
المرسلین کرده است **پنجم** موثق کالصحیح باسناد خود از محمد بن زید باهلی روایت کرده است که رسول خدا در میان مسلمانان
برادری انداخت بعد از آن فرمود یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد مگر نمیدانی
یا علی که اول کسی که در روز قیامت خوانده میشود منم پس بر میخیزم بجانب راست عرش در سایه آن و حله سبزی از حله‌های بهشت میپوشم
بعد از آن یک یک انبیا بترتیب خوانده میشوند و ایستاده صف میزنند بجانب راست عرش و حله‌های سبز از حله‌های بهشت در پوشند
آگاه باش ترا خبر دهم یا علی که امت من در روز قیامت پیش از همه امتها بموقف حساب در آیند بعد از آن اول کسی که خوانده شود تو باشی
نظر بقرابتی که تو از من و منزلتی که نزد من داری و لوای مرا بتو میسپارند و آن لوای حمد است آنرا در میان صفوف ملائکه میبری و تمام خلق
در زیر آن باشند در روز قیامت و طول آن هزار ساله راه است سنان آن از یاقوت سرخ و چوب آن از نقره سفید و سر تیزی آن از
در سبز و آن لوا سه شقه است شقه در مشرق و شقه در مغرب و شقه در وسط آسمان دنیا و سه سطر بر آن نوشته است اول
بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سیم لا اله الا الله محمد رسول الله طول هر سطری هزار ساله و عرض هر سطری هزار
ساله و تو لوای مرا میبری و حسن از جانب راست و حسین از جانب چپ تو باشند تا آنکه در میان من و ابرهیم در سایه عرش بایستی پس
منادی از زیر عرش ندا کند نیکو پدری است پدر تو ابرهیم و نیکو برادری است برادر تو علی یا علی بشارت باد ترا که تو پوشانیده
شوی وقتیکه من پوشانیده شوم و خوانده شوی وقتیکه من خوانده شوم و زنده کرده شوی وقتیکه من زنده کرده شوم **ششم** موثق
کالصحیح باسناد خود در حدیثی طولانی روایت کرده است که چون علی از فتح خیبر و کشتن یهود برگشت رسول خدا بآنحضرت فرمود لولا ان
تقول فیک طائفة من امتی ما قالت النصاری فی المسیح لقلت فیک مقالا لا تمر بملأ الا اخذوا التراب من تحت قدمیک و من فضل
طهورک یستشفون به و لکن حسبک ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی و انا منک و انت منی ترثنی و ارثک الا انه لا نبی بعدی و انک
تبرئ ذمتی و تقاتل علی سنتی و انت غدا فی الآخرة اقرب الناس منی و انت اول من یرد علی الحوض و اول من یکسی معی و اول داخل فی الجنة
من امتی و شیعتک علی منابر من نور و ان الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و ترجمه‌اش در حدیث چهارم همین باب گذشت
هفتم موثق کالصحیح بسند خود معتبر روایت کرده است که از رسول خدا پرسیدند که در روز قیامت رایت ترا که خواهد برداشت
فرمود کیست که شایسته حمل آن باشد مگر آنکسیکه در دنیا حامل لوای من است یعنی علی بن ابیطالب **هشتم** موثق کالصحیح بسند
خود از عبد الله بن یسار روایت کرده است که گفت بسعید بن جبیر گفتم یا ابا عبد الله حامل لوای رسول خدا که بود سعید نگاهی بمن کرد و گفت
گویا دیوانه شده راوی گوید که عبد الله در غضب شد و شکایت او را نزد قراء برد و گفتند چون سعید از حجاج خایف است بجانب پناه
آورده است اکنون از او سؤال کن چون سؤال کردم گفت از ابن عباس چنین شنیدم که حامل لوای رسول خدا علی بن ابیطالب بود
نهم موثق کالصحیح بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود اول کسی ام که سر از خاک برآرم در روز
قیامت و تو با من خواهی بود و لوای حمد با من است و آن بدست تو خواهد بود و از در پیش روی من میبری و پیشی میگیری با آن بر خلق
اولین و آخرین **دهم** موثق کالصحیح بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود می‌آیم در روز قیامت وقتیکه
سوار باشم در روز قیامت و کسی غیر از ما چهار نفر سوار نباشد عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد آن چهار نفر کیانند فرمود
من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند و عمم حمزه شیر خدا بر ناقه عضبا و علی بن ابیطالب بر ناقه از ناقه‌های بهشت
دو پهلوی آن از دیباج و زر گرفته باشد و دو حله سبز از حله‌های رحمن پوشیده باشد و بر سر او تاجی باشد از نور و آن تاج را هفتاد
رکن و بر هر رکنی یاقوتی سرخ که روشنائی دهد از برای سواره سه روزه راه و بدست او باشد لوای حمد ندا کند لا اله الا الله
محمد رسول الله مردم گویند این ملک مقربیست یا نبی مرسل یا حامل عرش پس منادی از میان عرش ندا کند این نه ملک مقربیست و نه

نبی مرسل

نبی مرسل و نه حامل عرش این علی بن ابیطالب است وصی رسول خدا و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات النعیم **یازدهم**
موثق کالصحیح باسناد خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود اول کسیکه داخل بهشت
شود از انبیا و صدیقان علی بن ابیطالب است ابو دجانه برخواست و عرض کرد یا رسول الله و نه مارا خبر دادی که بهشت حرام است
بر انبیا تا آن وقت که تو داخل شوی و حرام است بر امتها تا وقتیکه امت تو داخل شوند فرمود بلی ولکن ندانسته که لوای حمد پیش از همه
داخل بهشت میشود و حامل آن لوا در روز قیامت علی بن ابیطالب است در پیش روی من آنرا میبرد تا داخل بهشت میشود و من در دنبال او
علی از جای برخواست و روی مبارکش از غایت خوشحالی میدرخشید و میگفت الحمد لله الذی شرفنا بک یا رسول الله **دوازدهم**
موثق کالصحیح باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود از پروردگار خود پنج چیز در حق تو سؤال کردم بمن
عطا فرمود اول سؤال کردم که چون در روز قیامت سر از خاک بردارم تو با من باشی بمن عطا کرد دوم سؤال کردم که چون در نزد میزان
بایستم تو با من باشی بمن عطا کرد سیم سؤال کردم که تو حامل لوای من باشی لوای حمد اکبر که تمام رستگاران و فیروزی یافتگان بهشت
در زیر آن لوا باشند بمن عطا فرمود چهارم سؤال کردم که تو ساقی امت من باشی از حوض من بمن عطا فرمود پنجم سؤال کردم که تو قاید
امت من باشی بسوی بهشت بمن عطا فرمود فالحمد لله الذی من علی بذلک **سیزدهم** موثق کالصحیح ایضا باسناد خود از رسول خدا
روایت کرده است که فرمود یا علی در روز قیامت نیست سواره بغیر از ما و ما چهار نفریم مردی از انصار برخواست و عرض کرد فداک ابی
و امی تو و دیگر کیستند فرمود من بر دابه خدا که براق است و برادرم صالح بر ناقه خدا که قومش او را پی کردند و عمم حمزه بر ناقه عضبا و
برادرم علی بر ناقه از ناقه‌های بهشت سوار است و بدست او است لوای حمد ندا میکند لا اله الا الله محمد رسول الله پس آدمیان گویند
نیست این مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا حامل عرش پس مردی از میان عرش ندا در دهد که ای گروه آدمیان این نه ملک مقرب است
و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش این علی بن ابیطالب است **چهاردهم** موثق کالصحیح باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که
رسول خدا فرمود ای برزه پروردگار عالمیان عهد کرد بسوی من عهدی در حق علی بن ابیطالب پس فرمود علی رایت هدایت و منار ایمان است
و امام دوستان من و نور مطیعان من است ای برزه علی بن ابیطالب امین من است در فردای قیامت و صاحب رایت من است و معین من است
در فردای قیامت بر کلیدهای خزاین رحمت پروردگار من **پانزدهم** موثق کالصحیح باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی
رسول خدا در خانه خود بود صبحگاهی حضرت امیر المؤمنین بخدمت و مشرف شد و دوست میداشت که احدی در زیارت آنحضرت بر او
سبقت نگیرد پس داخل شد دید رسول خدا در صحن خانه است و سر مبارکش در دامن دحیه کلبی است گفت السلام علیک کیف اصبح رسول
الله دحیه گفت بخیر یا اخا رسول الله علی گفت جزاک الله عنا اهل البیت خیرا دحیه گفت یا علی من ترا دوست میدارم و ترا در نزد من
مدحی است از برای تو گویم تو امیر مؤمنانی و قاید سفید رویانی و سید اولاد آدمی در روز قیامت بغیر از انبیا و مرسلین لوای
حمد در روز قیامت بدست تو است و میروی تو و شیعه تو در روز قیامت بسوی بهشت مانند عروسی که بحجله رود با محمد و گروه او
رستگار شد هر که ترا دوست دارد و زیان کرد هر که از تو دوری جست دوستان محمد دوستان تواند و دشمنان محمد دشمنان تو و شفاعت
محمد ایشان را نصیب نخواهد شد نزدیک من بیا ای بنده خالص خدا پس سر مبارک آنحضرت را گرفت و در دامن نهاد رسول خدا فرمود این
همهمه چه بود علی ماجرا را عرض کرد رسول خدا فرمود یا علی این دحیه نبود بلکه این جبرئیل بود نامید ترا بنامی که خدا ترا باین نام نامیده
است و او است که محبت ترا در سینه مؤمنان و هیبت ترا در دل کافران انداخته است **شانزدهم** موثق کالصحیح باسناد خود از زید بن
شراحیل کاتب علی روایت کرده است که گفت از علی کرم الله وجهه شنیدم که فرمود من رسول خدا را بسینه خود تکیه داده بودم بمن فرمود یا
علی مگر نشنیدهٔ قول خدا تعالی را که میفرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة ایشان تو و شیعیان تو اند و وعده گاه
من و شما حوض کوثر است هنگامیکه امتها را برای حساب جمع کنند و شما را بخوانند با پیشانیها و دستها و پاهای سفید نورانی **هفدهم**
موثق کالصحیح بسند خود از ابو برزه و جابر روایت کرده است که گفت رسول خدا فرمود علی بن ابیطالب صاحب حوض من است در روز قیامت
در دور آن حوض است جامها بعدد ستارگان آسمان و وسعت آن حوض بقدر آنچه میان ایله است تا صنعای یمن **هیجدهم** موثق کالصحیح باسناد خود
از ابن عباس روایت کرده است که قومی از رسول خدا سؤال کردند که این آیه در حق که نازل شده است فرمود چون روز قیامت شود لوای
حمد را از نور ابیض ببندند منادی ندا کند سید اوصیا و کسانیکه ایمان آورده اند بعد از بعثت محمد برخیزند پس علی بن ابیطالب

وقف عام

ارتکاب برخیزد و آن لوا که از نور بهشت بند بسته باشد و جمیع سابقین و اولین از انصار و مهاجرین در زیر آن باشند و دیگری با ایشان
مخلوط نیست الا آنکه بر بالای منبری از نور در بلند نشیند و تمام مردم را یک یک بر او عرض کنند و اجر و نور هر یک را باو عطا کنند
و چون باجر ایشان رسد با ایشان گویند صفت خود را شناختید و منازل خود را در بهشت دانستید پروردگار شما میفرماید شما را در نزد
من آمرزش و اجر بزرگ است یعنی بهشت پس علی از جا برخیزد و مردم همه در زیر لوای او با او باشند و ایشان را داخل بهشت گرداند
بعد از آن باز بسوی منبر باید و پیوسته مؤمنان را بر او عرض نمایند و نصیب خود را از ایشان گرفته بسوی بهشت برد و اقوامی را بسوی
آتش فرستد و این است که حق تعالی میفرماید والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و
نورهم یعنی السابقین الاولین و اهل الولایة له والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم یعنی کفروا و کذبوا بالولایة و حق
علی **حدیث نوزدهم** موفق بن احمد بسند خود از ام سلمه روایت کرده است که در حدیثی گفت علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض **حدیث بیستم** باسناد خود از نافع از عبدالله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود چون
روز قیامت شود ناقه از نور برای تو آورند و بر سر تو تاجی باشد که نور آن چنان روشنی دهد که چشم اهل محشر از روشنی آن خیره
شود پس ندا از جانب رب العزة در رسد که کجاست خلیفه محمد رسول خدا پس علی گوید اینک حاضرم پس منادی ندا کند یا علی
دوستان خود را داخل بهشت گردان و دشمنان خود را داخل جهنم پس تو قسیم بهشت و قسیم دوزخی **حدیث بیست و یکم** در کتاب فایق
روایت کرده است که رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو را شده دشمنان مرا از حوض من دور میکنی از آن چنانچه دور میکنند
شتر جرب یعنی شتری که صید او را عارض شده باشد و آن مرضی است که شتر را عارض میشود **حدیث بیست و دوم** نافع از ابن عمر روایت کرده
است که از رسول خدا شنیدم که فرمود علی صاحب لوای من است و امین من است بر حوض من و معین من است بر مفاتیح خزانهای بهشت
حدیث بیست و سوم موفق بن احمد باسناد خود از ابوسعید خدری و انس بن مالک روایت کرده است که گفتند رسول خدا فرمود یا علی تو را
میگردانی برای لقمه من اگر اخلاق غایبند بعد از من یا علی تو غسل میدهی بدن مرا و تو ادا میکنی دین مرا و تو مرا
میسپاری و وفا میکنی عهد مرا و تو صاحب لوای منی در دنیا و در آخرت **حدیث بیست و چهارم** ابن مغازلی شافعی در کتاب خود باسناد خود روایت کرده
است که رسول خدا بعلی فرمود انک قسیم الجنة والنار وانک تقرع باب الجنة و تدخلها بغیر حساب **حدیث بیست و پنجم** ابن مغازلی شافعی در کتاب
مناقب بسند خود روایت کرده است که ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابوحنیفه در مرض موت اعمش بعیادت او رفتند و باو گفتند یا ابا محمد امروز
روز آخر تو است از دنیا و اول روز تو است از روزهای آخرت و بعضی احادیث در حق علی روایت میکنی و بنی امیه را بهتر است که
و دور نیست که بسبب آنها از بهشت باز مانی اگر از آنها دست برداری و ترک روایت آنها کنی بهتر است اعمش گفت مثل شما این سخنان را بمثل
من میگویید مرا تکیه دهید پس او را نشاندند و تکیه دادند اعمش گفت متوکل ناجی از ابوسعید خدری برای من روایت کرد که رسول خدا
فرمود چون روز قیامت شود خدای تعالی بمن و علی فرماید داخل کنید در بهشت هر که را که شما را دوست دارد و داخل کنید در جهنم هر که را
که شما را دشمن دارد پس علی بر لب جهنم نشیند و گوید ای جهنم این را بگیر از آن تو و این را بگذار یاران من **حدیث بیست و ششم** ابراهیم بن محمد حموینی که از
فضلای عامه است بسند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود هرگاه از خدا سؤال کنید برای من وسیله را
سؤال کنید عرض کردیم وسیله کدام است فرمود وسیله درجه من است در بهشت و آن هزار پله است مابین هر پله تا پله دیگر مسافت
یکماهه راه رفتن اسب تندرو یک پله از جوهر و یکی از زبرجد و دیگری از یاقوت و رابعی از طلا و خامسی از نقره و هکذا الی آخر و
روز قیامت بیاورند با درجه انبیا نصب کنند و آن در میان درجات انبیا مانند ماه است در میان ستارگان پس در آنروز باقی نماند پیغمبری و
نه صدیقی و نه شهیدی الا آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجه از او است پس ندا از جانب رب العزة در رسد که جمیع انبیا و خلایق
بشنوند که این درجه محمد است پس من در آنروز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابیطالب
در پیش روی من باشد و لوای حمد بدست او و بر آن نوشته باشد لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون بالله و چون بر انبیا بگذریم گویند این
دو ملک مقربند که ما ایشان را نمی شناسیم و ندیده ایم و چون بملائکه بگذریم گویند دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من
آید تا آنکه بر اعلا درجات منبر در آیم و علی یک پله از من پست تر باشد و علم من بدست او باشد پس جمیع پیغمبران سرها بلند کنند و بسوی ما
نظر نمایند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس از خدای تعالی ندا در رسد که تمام انبیا

وقف عام

و صدیقان و شهدا بشنوند که این حبیب من محمد است و این ولی من علی است خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و وای بحال کسیکه او را
دشمن دارد و دروغ باو ببندد بعد از آن رسول خدا بعلی فرمود پس در آنروز احدی از دوستان تو نماند مگر آنکه از شنیدن این کلام در
نجات راحتی یابد و روی او سفید شود و دل او مسرور گردد و باقی نماند احدی از دشمنان تو و آنانی که کینه تو بسینه دارند و انکار حق تو
نموده اند مگر آنکه روی ایشان سیاه شود و پاهای ایشان بلرزد و در آن هنگام دو ملک نزد من بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری
مالک خازن جهنم پس رضوان نزد من آید و گوید السلام علیک یا احمد من گویم السلام علیک ایها الملک تو کیستی که چنین
خوشرو و خوشبوئی گوید من رضوان خازن بهشتم و این کلیدهای بهشت است رب العزة مرا امر کرده است که اینها را برای تو بیاورم
ای احمد اینها را بگیر من گویم قبول کردم اینها را از پروردگار خود فله الحمد علی ما فضلنی به اینها را بعلی برادرم میسپارم بعد از آن رضوان
کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد پس مالک خازن جهنم بیاید و گوید السلام علیک یا احمد من گویم السلام علیک ایها الملک
چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو تو کیستی گوید من مالک خازن جهنمم و اینک کلیدهای جهنم است رب العزة اینها را
برای تو فرستاده است و امر کرده است که اینها را بتو دهم یا احمد اینها را بگیر من گویم قبول کردم از پروردگار خود فله الحمد علی ما فضلنی
به ادفعها الی اخی علی بن ابیطالب اینها را ببرادرم علی بده پس اینها را بعلی دهد بعد از آن برگردد و علی بیاید و مفاتیح بهشت و مقالید
جهنم با او باشد تا آنکه بایستد بر لب جهنم و وقتیکه شرارهای آن بالا گرفته و نائره آن بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد
و علی زمام آنرا گرفته جهنم گوید یا علی از من بگذر که نور تو شعله مرا فرو نشانید علی گوید قرار بگیر ای جهنم کلام مرا و زود اطاعت
من باید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن من است و در آنروز جهنم
مطیع تر است مر علی را از غلام یکی از شما نسبت بصاحب خود اگر خواهد بجانب راست برد و اگر خواهد بجانب چپ برد در آنروز مطیع
تر است علی را در آنچه او را امر کند از جمیع مخلوقات **حدیث بیست و هفتم** صاحب کتاب اربعین از چهل نفر از اصحاب روایت کرده است
و آن حدیث چهلم است بسند خود از حمانی از شریک روایت کرده است که من نزد سلیمان اعمش بودم در آن مرضی که وفات یافت
و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و ابوحنیفه داخل شدند ابوحنیفه بسلیمان گفت ای سلیمان بترس از خدا و بدانکه در اول روزهای آخرت و بدانکه
تو در آخر روزهای هستی از روزهای دنیا و اول روزهای از روزهای آخرتی و تو در حق علی احادیثی روایت میکنی اگر از آنها امساک نمائی
و دست نگاهداری بهتر است سلیمان اعمش گفت بمثل من کسی این سخنان میگوئید مرا بنشانید مرا تکیه دهید مرا بنشانید و مکرر می
گفت تا او را نشاندند بعد از آن رو بجانب ابوحنیفه کرد و گفت ای ابوحنیفه ابو المتوکل ناجی از ابوسعید خدری مرا خبر داد که رسول
خدا فرمود چون روز قیامت شود خدای عز و جل بمن و علی فرماید داخل بهشت کنید هر که را که شما را دوست دارد و داخل جهنم کنید
هر که را که شما را دشمن دارد و این است که خدای تعالی بلفظ تثنیه میفرماید القیا فی جهنم کل کفار عنید ابوحنیفه گفت برخیزید از نزد این مرد
برخیزید که از این عظیمتری نیاورد و فضل گوید از حسن بن علی سؤال کردم کفار کیست فرمود کسیکه برسول خدا کافر شده عرض کردم
عنید کیست فرمود کسیکه حق علی بن ابیطالب را انکار کرده است **حدیث بیست و هشتم** ابوالحسن محمد بن شاذان قمی در کتاب مناقب
ما نزل لعلی و بنیه از طریق عامه روایت کرده است و گفته است حدیث بیست و ششم از باقر از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید را از رسول خدا سؤال کردند فرمود یا علی چون مردم در صحرای
قیامت جمع شوند من و تو در آنروز در جانب راست عرش باشیم پس خدای تعالی بمن و تو امر کند که برخیزید و بیندازید در جهنم هر که را
که دشمنی کرده است با شما و مخالفت کرده است امر شما را و شما را تکذیب کرده است و در خصوص این آیه از این احادیث در باب امامت
بسیار مذکور شد و اینکه علی قسیم بهشت و دوزخ است از طرق عامه روایات بسیار است **باب چهارصد و پنجاه و پنجم**
در اینکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب قسیم بهشت و دوزخ است از روایات خاصه و در آن هجده حدیث است **اول** علی بن ابراهیم در
تفسیر خود بسند خود از علی بن ابیطالب در آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید روایت کرده است که رسول خدا بمن فرمود چون خدای تعالی
مردم را در روز قیامت در یکجا جمع کرد من و تو در آنروز در جانب راست عرش باشیم خدای تعالی بمن و تو فرماید برخیزید و بیندازید
در جهنم هر که را که شما را دشمن داشته و تکذیب شما کرده است **دوم** علی بن ابراهیم بسند خود از ابن سنان از ابی عبدالله روایت
کرده است که رسول خدا فرمود هرگاه از خدا سؤال کنید برای من وسیله را سؤال کنید پس از آنحضرت پرسیدیم وسیله کدام

است فرمود آن درجه من است در بهشت هزار پایه دارد فقیر گوید در بعضی از نسخ از هر پایه تا پایه دیگر مسیر یکماه راه بدو د
اسب عربی نجیب و پایه‌های آن بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره
فقیر گوید در بعضی از نسخ و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس آن را در روز قیامت بیاورند و
نصب کنند با درجه انبیا و آن در میان آن درجات مانند ماه باشد در میان ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی
مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه این درجه او است پس منادی ندا کند که تمام پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان همه بشنوند
که این درجه محمد است پس حضرت رسول فرمود که من در آن روز پیراهنی از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر
سر داشته باشم و علی بن ابیطالب در پیش روی من بوده و لوای من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن نوشته باشد لا اله
الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بر پیغمبران بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم و
علی از پی من بیاید چون بالای درجه منبر برآیم علی یک پایه از من پست‌تر باشد و علم من در دست او باشد و در آن روز هیچ پیغمبری و هیچ
مؤمنی نیست مگر آنکه سر بسوی من بالا کند و گوید خوشا حال این دو بنده که در دنیا گرامی اند نزد خدا پس منادی ندا کند که
جمیع انبیا و تمامی خلایق بشنوند این محمد است حبیب من و این علی بن ابیطالب است ولی من خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و وای
بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس رسول خدا فرمود یا علی نماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست داشته باشد
مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام جنگ
تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزند پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب
خدا یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند و گوید السلام علیک یا
نبی الله من جواب سلام او گویم و گویم ای ملک خوشروی خوشبوی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید منم رضوان خازن بهشت مرا پروردگار
مامور کرده است که کلیدهای بهشت را برای تو بیاورم بگیر ای محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم خدا را
بر آنچه انعام کرده است بر من اینها را بده به علی پس رضوان کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس مالک خازن جهنم نزدیک من آید و
گوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است صورت تو و قبیح است روی تو تو کیستی گوید
من مالک خازن آتشم پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم من گویم قبول کردم از پروردگار خود و مر او راست
حمد و ستایش بر آنچه انعام کرده است بر من و مرا به آن تفضیل داده است اینها را بده به علی بن ابیطالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد
و برگردد پس علی با کلیدهای بهشت و جهنم بیاید بر لب جهنم بنشیند و مهار جهنم را بدست گیرد در هنگامی که صدای زبانه‌اش بلند
شده و حرارتش بنهایت رسیده و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس جهنم ندا کند یا علی از من درگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشاند
علی گوید بجای خود قرار گیر که تو در اطاعت منی پس مردم فوج فوج بیایند و حضرت فرماید این را بگذار که دوست من است و این را
بگیر که دشمن من است پس جهنم در آن روز مطیع‌تر است برای علی از غلام یکی از شما بصاحب خود اگر خواهد بجانب راست برود
و اگر خواهد بجانب چپ در آن روز مطیع‌تر است برای علی از جمیع خلایق در آنچه او را امر فرماید زیرا که علی قسمت کننده
بهشت و دوزخ است **فقیر گوید** کلینی و ابن بابویه و دیگران از محدثین ثقات همین حدیث را باسانید معتبره روایت کرده اند
سیم شیخ در کتاب امالی روایت کرده است که رسول خدا در آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید فرمود این آیه در شأن من و شأن
علی بن ابیطالب نازل شده زیرا که چون روز قیامت شود پروردگار من مرا و ترا یا علی شفیع امت گرداند و من و ترا یا علی بپوشانند بعد از آن
من و تو فرماید بیندازید در جهنم هر کسی را که دشمن شما است و داخل کنید در بهشت هر کسی را که دوست شما است که دوست
شما مؤمن است **چهارم** محمد بن یعقوب بسند خود از مفضل از ابی عبدالله روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین بسیار میفرمود
انا قسیم الله بین الجنة والنار و انا الفاروق الاکبر و انا صاحب العصا والمیسم **فقیر گوید** میسم داغی است که بر اسب و شتر و امثال
آنها میزنند تا از دیگران بشناسند **پنجم** ایضا محمد بن یعقوب بسند دیگر از مفضل از حضرت ابی عبدالله همین حدیث
را با زیادتی روایت کرده است **ششم** محمد بن یعقوب بسند خود از سعید اعرج روایت کرده است که گفت من و سلیمان بن خالد بخدمت حضرت
ابی عبدالله رفتیم و همان حدیث سابق را با آخر روایت کرده است **هفتم** ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده

ملکنا لکنا اینها را
[illegible]
[illegible]

است که گفت بخدمت حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عرض کردم چرا حضرت امیرالمؤمنین قسیم بهشت و دوزخ شد فرمود
زیرا که حب او ایمان است و بغض او کفر و بهشت برای مؤمنان آفریده شده است و جهنم برای کفار و بدین سبب آنحضرت قسیم بهشت و
دوزخ است عرض کردم یا ابن رسول الله پس انبیا و اوصیای ایشان آنحضرت را دوست میداشتند و دشمنان ایشان او را دشمن میداشتند
فرمود بلی عرض کردم چگونه فرمود مگر نمیدانی که رسول خدا در روز خیبر فرمود رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول او را دوست دارند بر نمیگردد تا خدا تعالی فتح را بدست او جاری کند پس رایت را بعلی سپرد و خدا تعالی فتح را بدست او جاری
کرد عرض کردم بلی میدانم فرمود مگر نمیدانی که چون مرغ بریان برای رسول خدا بهدیه آوردند عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک و الی یاکل معی من هذا الطائر و مقصود آنحضرت علی بود عرض کردم بلی فرمود آیا جایز است که انبیا و رسل و اوصیای ایشان
دوست ندارند مردی را که خدا و رسول او دوست دارند عرض کردم نه فرمود آیا جایز است که مؤمنان از امت ایشان دوست
ندارند دوست خدا و رسول و پیغمبر او را گفتم نه فرمود پس ثابت شد که تمام انبیای خدا و رسل او و تمام مؤمنان محبان علی بن ابی
طالبند و ثابت شد که دشمنان و مخالفان ایشان و جمیع دوستان ایشان را دشمن اند عرض کردم بلی فرمود پس داخل بهشت نمیشود
مگر کسیکه او را دوست دارد از اولین و آخرین و بجهنم نمیرود مگر کسیکه او را دشمن دارد از اولین و آخرین پس علی بن ابیطالب قسیم
بهشت و دوزخ است مفضل بن عمر گوید عرض کردم یا ابن رسول الله فرجت عنی فرج الله عنک از آنچه خدا تعالی از علم ترا عطا فرموده
است زیاده بفرما فرمود سؤال کن ای مفضل عرض کردم یا ابن رسول الله آیا علی بن ابیطالب دوستان خود را بهشت و دشمنان خود را
بجهنم میبرد یا رضوان خازن بهشت و مالک خازن دوزخ فرمود ای مفضل مگر نمیدانی که خدا تعالی مبعوث گردانید رسول خدا را در وقتی که روح
بود بسوی انبیا در وقتی که ایشان نیز همه ارواح بودند پیش از خلقت عالم بدو هزار سال عرض کردم بلی فرمود مگر نمیدانی که رسول
خدا ایشان را بتوحید خدا و اطاعت و پیروی امر او دعوت فرمود و مطیعان خدا را وعده بهشت داد و مخالفان و منکران را وعید
جهنم فرمود عرض کردم بلی فرمود آیا رسول خدا ضامن وعده و وعید خود نیست از جانب خدا عرض کردم بلی فرمود آیا علی بن ابیطالب خلیفه
و امام امت او نیست عرض کردم بلی فرمود آیا رضوان و مالک از جمله ملائکه نیستند که طلب آمرزش میکنند از برای شیعیان او که
بسبب او نجات یافته اند عرض کردم بلی فرمود پس علی قسیم بهشت و دوزخ است از جانب رسول خدا و رضوان و مالک مطیع و مباشر امر
او یند بامر خدا ای مفضل این کلمات را اخذ کن که از مخزون و مکنون علم ما است و بیرون نیاور آنها را مگر از برای کسیکه اهل آن باشد
هشتم ابن بابویه بسند خود از ابوذر روایت کرده است که من و جعفر بن ابیطالب بملک حبشه رفتیم کنیزکی که چهار هزار درهم قیمت داشت
برای جعفر بهدیه آوردند چون بمدینه آمدیم آنرا برای برادر خود علی بن ابیطالب بهدیه فرستاد که بخدمات آنحضرت قیام نماید علی آن
کنیزک را در منزل فاطمه گذاشت که خدمت او کند روزی فاطمه داخل خانه شد دید علی را که سر در دامن آن کنیزک نهاده است عرض
کرد یا ابا الحسن کردی آنچه کردی با این کنیزک فرمود بخدا سوگند ای دختر محمد که من کاری با او نکرده ام اکنون چه خیال داری فاطمه
عرض کرد مرا رخصت دهی که بخانه پدرم رسول خدا بروم فرمود ترا رخصت دادم پس حضرت فاطمه چادر عصمت بر سر کرده و برقع در
افکنده و اراده خدمت رسول خدا کرد که جبرئیل فرود آمد و گفت یا محمد خدا تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید اینک فاطمه نزد
تو می آید که از علی شکایت کند تو هیچ چیز از او در حق علی قبول مکن پس فاطمه داخل شد رسول خدا با او فرمود ای فاطمه آمده تا از علی شکایت
کنی عرض کرد بلی قسم بخدای کعبه فرمود برگرد و باو بگو رسول خدا میگوید خوشنودی تو بینی مرا بخاک مالید و مرا نیز بر تو بر
گردانید پس فاطمه بخدمت علی آمد و عرض کرد یا ابا الحسن رغم انفی لرضاک تا سه نوبت این را گفت علی فرمود ای فاطمه
شکایت میکنی از من نزد خلیل و حبیب من رسول خدا وای بر من از رسول خدا گواه میگیرم ای فاطمه که این کنیزک را
برای رضای خدا آزاد کردم و آن چهارصد درهم که از عطایای من باقی مانده است آنرا بفقرای مدینه تصدق نمودم بعد از آن
حضرت لباس خود را در بر کرده و نعلین در پوشیده و قصد خدمت رسول خدا کرد که جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خدا تعالی ترا سلام
میرساند و میفرماید بعلی بگو بهشت را بتو دادم بعوض آزاد کردن آن کنیزک برای رضای فاطمه و اختیار جهنم را بسبب چهارصد درهم
که تصدق نمودی نیز بدست تو دادم پس داخل بهشت کن هر که را که بخواهی برحمت من پس در آن وقت علی فرمود انا قسیم الله بین الجنة
والنار **نهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت پیغمبر رفتم و ابوبکر

و عمر در خدمت آنسرور بودند من در میان آنحضرت و عایشه بنشستم عایشه گفت هیچ موضعی جز بالای ران من و ران رسول خدا برای
نشستن خود نیافتی رسول خدا فرمود ای عایشه مرا در کش و مرا در خصوص برادرم علی اذیت مکن که او برادر من است در دنیا و برادر
من است در آخرت و او است امیر مؤمنان خدای تعالی در روز قیامت او را بر بالای صراط نشاند پس داخل میکند دوستان خود را در
بهشت و دشمنان خود را بجهنم **دهم** شیخ در کتاب امالی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود
چون روز قیامت شود خدای تعالی بمن و علی فرماید داخل بهشت کنید هر که را که شما را دوست دارد و داخل جهنم کنید هر که را که شما را
دشمن دارد و این است معنی قول خدای تعالی که میفرماید القیا فی جهنم کل کفار عنید **یازدهم** شیخ در کتاب مجالس بسند خود
از شریک بن عبد الله القاضی روایت کرده است که نزد اعمش رفتم در مرض موت او و چون نشستم ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابو حنیفه
داخل شدند و از حال او سؤال کردند و او اظهار ضعف کرد و از گناهان خود یاد مینمود و او را نوبتی ناله دست داد و بگریه در آمد
ابو حنیفه باو گفت یا ابا محمد از خدا بپرهیز و نظری بحال خود کن که آخر روز تست از دنیا و اول روز تست از آخرت و احادیثی که در شأن
علی بن ابیطالب روایت میکردی از آنها باز گرد اعمش گفت چه میگوئی یا ابا نعمان کدام احادیث را میگوئی گفت از آنجمله حدیث عبایه
که علی گفت انا قسیم النار اعمش چون این سخن شنید با آن ضعف و ناتوانی در غضب شد و از روی غیرت گفت ای یهود بمثل من کسی چنین
میگوئی پس فریاد کرد که مرا بنشانید و مرا تکیه دهید و مکرر گفت مرا بنشانید تا او را بنشانیدند پس گفت قسم بآنکه بازگشت
من بسوی او است که موسی طریف که من هیچ سیدی بهتر از او ندیده ام برای من نقل کرد که از عبایه ربعی امام الحی شنید
که گفت از علی شنیدم که فرمود من قسمت کننده دوزخم با آتش میگویم این دوست من است وا بگذار و این دشمن من است او را بگیر
و هم چنین ابو المتوکل ناجی در ایام امارت حجاج که بر منبر علی را دشنام بد ناسزای صریح گفتی از ابو سعید خدری برای من
روایت کرد که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود خدای تعالی امر فرماید تا من و علی بن ابیطالب بر بالای صراط نشینیم و ما گوئیم
داخل کنید در بهشت هر کرا که بمن ایمان آورده و شما را دوست داشته و داخل کنید در جهنم هر کرا که بمن کافر شده و شما را دشمن
داشته ابو سعید گوید رسول خدا فرمود ایمان نیاورده است بخدا کسیکه بمن ایمان نیاورد و بعلی تولا نجسته باشد یا آنکه فرمود او را
دوست نداشته باشد پس آنحضرت این آیه را تلاوت کرد القیا فی جهنم کل کفار عنید ابو حنیفه عبا بسر کشیده و گفت برخیزید که ابو محمد
از این عجیبتر و غریبتر برای ما حدیثی نیاورد حسن بن سعید راوی حدیث گوید شریک بن عبد الله گفت اعمش آن روز را بشب نرسانیده
از دنیا مفارقت کرد و نعم ما قیل وکانت ابواب الخلائق کلها حرس وما فی الخلق غیرک ناطق فقام رضوان لدیک و مالک ولهم
الی فضلک طرف وامق من قال فیه خدعة عجل الخدعة لم ینتظر ما ذا یقول الخالق **دوازدهم** ابو عبد الله در چهل حدیث
خود که از چهل نفر از اصحاب روایت کرده است بسند خود از اسحق بن محمد ابان نخعی قاضی روایت کرده است که ما در مرض موت اعمش نزد
او بودیم که ابو حنیفه و ابن ابی لیلی بعیادت او آمدند ابو حنیفه که بزرگتر ایشان بود بجانب اعمش رو کرده و گفت یا ابا محمد اتق الله فانک
فی اول یوم من ایام الآخرة و آخر یوم من ایام الدنیا وقد کنت تحدث فی علی بن ابیطالب باحادیث لو امسکت عنها لکان خیرا لک فقال
الاعمش المثلی یقال هذا اسندونی اسندونی حدثنی المتوکل الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم اذا کان یوم القیمة قال الله عز وجل لی ولعلی بن ابی طالب ادخلا النار من ابغضکما وادخلا الجنة من احبکما وذلک قوله تعالی القیا
فی جهنم کل کفار عنید قال فقام ابو حنیفة وقال قوموا بنا لا یأتی بما هو اطم من هذا فو الله ما اخرنا ما برحنا حتی مات الاعمش رحمة الله علیه
و رحمتی حدیث ثانی ما بود حدیث... **سیزدهم** محمد بن عباس بسند خود از عبد الله بن حماد از شریک روایت کرده است که چون
مرض اعمش شدید شد بطلب ما فرستاد چون نزد او حاضر شدیم ابو حنیفه و ابن قیس ماصر در میان جمع بودند پس بپسر خود گفت مرا
بنشان او را بنشانید پس گفت ای اهل کوفه ابو حنیفه و ابن قیس ماصر نزد من آمدند بمن گفتند تو احادیثی در حق علی روایت کرده
از آنها رجوع کن که توبه قبول میشود ما دامیکه روح از بدن تو مفارقت نکرده است من با ایشان گفتم یا مثل شما کسی بمثل من چنین
این سخن را میگوید ای اهل کوفه شما را گواه میگیرم که من اکنون در آخر روزیم از روزهای دنیا و اول روز از روزهای آخرت من خود
بگوش خود از عطا بن رباح شنیدم که گفت از رسول خدا از آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید سؤال کردم فرمود من و علی می اندازیم در
جهنم هر کسی را که با ما دشمنی کرده است ابو حنیفه با ابن قیس گفت برخیزیم تا اعمش چیزی که از این عظیمتر باشد نگوید پس بر

خواستند و برفتند **چهاردهم** سید مرتضی در کتاب مناقب الفاخره فی العترة الطاهره بسند خود از عبد الله بن مسعود از پدرش روایت
کرده است که گفت روزی بخدمت رسول خدا رفتم و عرض کردم یا رسول الله حق را بمن بنما تا پیروی آن نمایم فرمود یا ابن مسعود در آن نماز
خانه برو چون داخل شدم حضرت امیر المؤمنین را در رکوع و سجود دیدم و آنحضرت در عقب نماز خود میگفت اللهم بحرمة محمد عبدک
و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی یعنی خداوندا بحق محمد که بنده و فرستاده تست گناه کاران شیعه مرا بیامرز ابن مسعود گوید
از آنجا بیرون آمدم که اینرا برسول خدا خبر دهم دیدم آنحضرت که در رکوع و سجود است و میگوید اللهم بحرمة عبدک علی اغفر للخاطئین
من امتی ابن مسعود گوید من از مشاهده این احوال بیتاب شدم و صبر برفت چنانکه گویا مرا غشی عارض شد پس رسول خدا سر برداشت
و فرمود یا ابن مسعود من بحال خود آمده عرض کردم بلی فرمود اکفر بعد ایمان یا کافر میشوی بعد از آنکه ایمان آورده عرض کردم معاذ
الله که من کافر شوم لکن علی را دیدم که خدا را بحق تو میخواند و ترا دیدم که خدا را بحق علی میخوانی فرمود یا ابن مسعود خدا مرا و
علی و حسن و حسین را از نور عظمت خود آفرید پیش از خلقت آفریدگان بدو هزار سال در وقتیکه نه تسبیحی بود و نه تقدیسی و نور مرا شکافت
و آسمانها و زمین را از آن آفرید و من افضلم از آسمانها و زمینها پس نور علی را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید و علی از عرش و کرسی
جلیلتر است و نور حسن را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید و حسن از لوح و قلم جلیلتر است و نور حسین را شکافت و از آن
بهشت و حور العین را آفرید و حسین از بهشت و حور العین افضل است پس مشرق و مغرب تاریک ماندند و ملائکه از ظلمت و تیرگی
شکایت بردند و گفتند اللهم بحق هذه الاشباح التی خلقت الا ما فرجت عنا هذه الظلمة یعنی خداوندا بحق این اشباح که
آفریدی این ظلمت را از ما دفع کن پس خدای تعالی روحی را آفرید با روح دیگر قرین کرد پس از آن روح و روح نوری آفرید و آن نور را
با روح خود منضم نمود پس زهرا را از آن روح بنا آفرید و از این جهت بزهرا نامیده شد پس مشرق و مغرب از نور فاطمه ضیا پذیرفت
و روشن شد یا ابن مسعود چون روز قیامت شود خدای تعالی بمن و علی فرماید داخل بهشت کنید هر کرا که بخواهید و اینست معنی قول
خدای تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید و کفار کسی است که بنبوت مرا انکار کند و عنید کسی است که معاند علی و اهل بیت و شیعه
او باشد **پانزدهم** شرف الدین نجفی بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که رسول خدا فرمود آیه القیا فی جهنم
کل کفار عنید در شان من و علی بن ابیطالب نازل شد چون روز قیامت شود خدای تعالی مرا و ترا یا علی شفیع گرداند و من و ترا خلعت کرامت
در پوشاند بعد از آن بمن و تو فرماید بیندازید در جهنم هر کفار عنیدی را یعنی کسیکه شما را دشمن داشته است و داخل بهشت
کنید هر کرا که شما را دوست داشته که دوست شما مؤمن است **شانزدهم** شرف الدین گوید و مؤید این حدیث است حدیثی که شیخ ابو جعفر
از محمد بن حمران مرویست که از حضرت ابی عبد الله از آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید سؤال کردم فرمود چون روز قیامت شود محمد
و علی بر بالای صراط باز ایستند پس نگذرد در صراط مگر کسیکه با او برائتی باشد عرض کردم برائت کدام است فرمود ولایت علی
بن ابیطالب و امامان از اولاد او و منادی ندا کند یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار بنبوتک عنید لعلی بن ابی طالب و الائمة من
ولده علیهم السلام **هفدهم** ابن بابویه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر گاه از خدا
سؤال کنید سؤال کنید از برای من وسیله را عرض کردیم وسیله کدام است فرمود آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد
از هر پایه تا پایه دیگر مسیر یکماه راه است با اسب عربی نجیب و پایهای آن بعضی از زبرجد و بعضی از گوهر و بعضی از مروارید
و بعضی از یاقوت و بعضی از طلا و بعضی از نقره اند پس آنرا بیاورند و با درجه انبیا نصب کنند و درجه من در میان درجات
مانند ماه باشد در میان ستارگان پس نماند دیگر از نبی و پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسیکه
این درجه او است پس منادی ندا کند که تمام پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان همه بشنوند که گوید این درجه محمد است
پس حضرت رسول فرمود من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر نهاده باشم و علی بن
ابیطالب در پیش روی من باشد و لوای من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بر پیغمبران بگذریم گویند این دو ملک اند که ما ایشانرا نمیشناسیم و چون بملائکه بگذریم
گویند این دو پیغمبر مرسل اند تا آنکه بیایم بر بالای منبر روم و علی از پی من بیاید چون باعلا درجات منبر برآیم علی یک درجه از من پست
تر باشد و علم من در دست او باشد و در آن روز هیچ پیغمبری و هیچ مؤمنی و هیچ صدیقی و هیچ شهیدی نیست مگر آنکه گوید خوشا

خال او و بنده چه بسیار که امیدوار نزد خدا تعالی منادی ندا کند که جمیع انبیا و تمامی خلایق بشنوند و گوید این محمد حبیب
من است و این علی بن ابیطالب ولی من است خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ
بر او بندد پس رسول خدا فرمود یا علی نمی ماند در آنروز احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه از این ندا راحت یابد و رویش سفید
شود و دلش خرم گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده اند یا محاربه کرده اند یا حق ترا انکار نموده اند مگر آنکه
رویش سیاه و تیره شود و پاهای ایشان بلرزد پس در این وقت دو ملک از جانب خدا بنزد من آیند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری
مالک خازن جهنم پس رضوان بنزدیک من آید و سلام کند و گوید السلام علیک یا احمد من جواب سلام او گویم و گویم ای ملک
خوشرو و خوشبو که گرامی نزد پروردگار منی تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم پروردگار من مرا امر فرموده است که کلیدهای
بهشت را بتو بسپارم ای محمد کلیدها را بگیر من گویم قبول کردم از جانب پروردگار خود اینها را برادرم علی بسپار و مر او را است حمد
و ستایش بر آنچه انعام کرده است بر من و مرا بآن تفضیل داده است پس رضوان کلیدها را بعلی سپرده و برگردد پس مالک
خازن جهنم نزدیک من آید و گوید السلام علیک یا احمد من جواب سلام او باز گویم و گویم ای ملک چه بسیار منکر است روی
تو و قبیح است خلق تو تو کیستی گوید من مالک خازن جهنم پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم من
گویم قبول کردم از پروردگار خود و مر او را است حمد و ستایش بر آنچه انعام کرده است بر من و مرا بآن تفضیل داده است اینها را بعلی
بن ابیطالب بسپار پس مالک کلیدها را بعلی داده برگردد پس علی با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم بیاید و بر لب جهنم بنشیند
و مهار جهنم را بدست گیرد در وقتیکه زبانه اش بلند شده و حرارتش بنهایت رسیده و شرارهایش بسیار گردیده پس جهنم ندا
کند که یا علی از من بگذر که نور تو شعله و زبانه مرا فرو نشانیده علی گوید بجای خود قرار گیر که تو در فرمان منی پس مردم فوج
فوج بیایند و امیر المؤمنین فرماید که این را بگذار که دوست من است و آنرا بگیر که دشمن من است پس جهنم در آنروز مطیع تر خواهد بود
بفرمان علی از اطاعت غلام یکی از شما و صاحب خود اگر خواهد بجانب راست برود و اگر خواهد بجانب چپ در آنروز مطیع تر
است مر او را از جمیع خلایق در آنچه و را بآن امر فرماید پس از این جهت علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است **الحدیث** محمد بن یعقوب
بسند خود از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت ابی جعفر رفتم و عرض کردم یا ابن رسول الله اختلاف شیعه رنجه
خواطر و آتش بر جگرم زده و مرا از پا در انداخته است فرمود ای جابر ترا واقف گردانم که از کجا این اختلاف بهم رسیده است ای جابر کسیکه
منکر شود صاحب الزمان را مثل کسی است که انکار رسول خدا کرده باشد در ایام آنحضرت ای جابر بشنو و نگاه دار عرض کردم اگر
بخواهم بمردم بگویم فرمود بشنو نگاه دار و برسان بمردم بهر جا که برسی بدانکه حضرت امیر المؤمنین بعد از هفت روز از وفات رسول
خدا در مدینه خطبه خواند و این خطبه پس از فراغ از جمع و تألیف قرآن بود و فرمود الحمد لله الذی منع الاوهام ان تنال الا وجوده
و حجب العقول ان تتخیل ذاته لامتناعها عن التشبیه و التشاکل بل هو الذی لا یتفاوت فی ذاته و لا یتبعض بتجزیة العدد فی کماله فارق الاشیاء
علی اختلاف الاماکن و یکون فیها لا علی وجه الممازجة و علمها لا باداة لا یکون العلم الا بها و لیس بینه و بین معلومه علم غیره کان عالما
بمعلومه ان قیل کان فعلی تأویل ازلیة الوجود و ان قیل لم یزل فعلی تأویل نفی العدم فسبحانه و تعالی عن قول من عبد سواه و اتخذ الها غیره
علوا کبیرا نحمده بالحمد الذی ارتضاه من خلقه و اوجب قبوله علی نفسه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله شهادتان ترفعان القول و تضاعفان العمل خف میزان ترفعان منه و ثقل میزان توضعان فیه و بهما الفوز بالجنة و النجاة
من النار و الجواز علی الصراط و بالشهادة تدخلون الجنة و بالصلوة تنالون الرحمة اکثروا من الصلوة علی نبیکم ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی حمد مر خدا را سزاوار است که ممنوع گردانیده وهمها را از اینکه دریابند
بجز هستی او را و محجوب گردانیده عقلها را از اینکه خیال نمایند ذات اقدس او را زیرا که ذات او مقدس است از مشابهت و مشاکلت با اشیاء
بلکه تغیر در صفات ممکنات است در ذات او راه ندارد و تبعض و تجزیه عدد در کمال او گنجایش ندارد و جدا است از اشیاء از
روی اختلاف مکان و نزدیک با آنها است نه بر روش امتزاج میداند آنها را نه از روی آلات و ادوات و الا بایستی که محتاج بوده باشد با آلتی که بآن
دریابد آنها را و نیست در میان او و معلومات او علمی که غیر او و زائد بر ذات او باشد که بواسطه آن علم عالم بمعلومات شود مانند ممکنات بلکه
علم او عین ذات او است اگر گفته شود که خداوند بود پس مراد کینونت حادثه نیست بلکه مراد ازلیت وجود است و اگر گفته شود لم یزل

پس مراد نفی عدم و نیستی است در ذات او پس او منزه و مبرا است از سخنان کسانیکه میپرستند غیر او را و کسانیکه بجز او خدائی میپرستند تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا ستایش میکنیم او را بستایشی که پسندیده باشد او را از خلقش و واجب و لازم فرموده بر ذات اقدس خود قبول
ستایش را و گواهی میدهم که بجز او خدائی نیست و یکتا و بی شریک است و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول او است و این دو شهادت
هر سخنی را در نزد او رفیع می نماید و هر عمل را مضاعف میکنند خفیف و سبک شد میزانیکه این دو گواهی را از او بر دارند و سنگین
شد میزانیکه این دو گواهی را در او بگذارند و باین دو گواهی حاصل میشود فوز ببهشت و نجات از جهنم و گذشتن بر صراط و
بشهادت بوحدانیت داخل میشوند بندگان خدا ببهشت و بدرود و بر رسول خدا میرسید فایز میگردید برحمت واسعه او بسیار
صلوات بفرستید بر پیغمبر خود بدرستیکه خدا و ملائکه او صلوات میفرستند به پیغمبر ای گروهیکه ایمان آورده اید صلوات بر او
بفرستید و تسلیم کنید تسلیم کردنی صلی الله علیه و آله و سلم تسلیما بعد از آن فرمود ایها الناس بدانید که نیست شرفی برتر از اسلام
و نه کرمی عزیزتر از تقوی و نه حرزی نگاه دارنده تر از ورع و نه شفیعی بهتر از توبه و نه لباسی نیکوتر از عافیت و نه نگهبانی مانع
تر از سلامتی و نه مالی برطرف کننده تر فقر و فاقه بهتر از رضا بقناعت و نه گنجی بی نیاز کننده تر از قنوع و کسیکه اکتفا کند
بآنچه بدو رسد راحت برای خود منتظم ساخته و خود را در وسعت عیش انداخته است و رغبت بدنیا کلید رنج است و جمع مال
سرمایه مشقت و تعب و حسد آفت دین است و حرص سبب فرو رفتن در گناهان و آن خود مایه حرمان است و ظلم باعث هلاکت است
و حرص بدنیا جامع عیبها بدان است چه بسیار طمعی که مایه خسران است و دروغگو باعث کذب و حرمان و چه بسیار امیدیکه عاقبت آن
نومیدی است و تجارتیکه مآل آن زیان کاری است بدانید که هر که خود را در امور داخل سازد و ملاحظه مآل آن نکند خود را در بلاها
گرفتار انداخته و بد فلاکتی است برای مؤمن قلاده گناه ایها الناس نیست گنجی با منفعت تر از علم و نه عزی بلند تر از حلم و نه حسبی
بلیغ تر از ادب و نه تعبی خوار کننده تر از غضب و نه جمالی زینت دهنده تر از عقل و نه نگهبانی نگاه دارنده تر از سکوت و نه غائبی نزدیکتر
از مرگ ایها الناس هر که در عیوب خود نظر کند از عیب دیگران باز ماند و هر که بروزی که خدا باو داده است خوشنود باشد بآنچه
دیگران دارند حسرت نبرد و هر که شمشیر ستمکاری و ستم از نیام کشد خود بدان کشته گردد و هر که در راه برادر دینی خود چاهی
کند خود در آن چاه در افتد و هر که پرده دیگری پاره کند پرده عورت خودش دریده شود و هر که گناه خود را فراموش کند گناه دیگران را
بزرگ شمارد و هر که رأی خود پسندیده آید از راه بدر افتد و هر که بعقل خود استغنا جوید بلغزد و هر که بر مردم تکبر نماید
خوار گردد و هر که مردم را سخنان سفیهانه گوید از ایشان ناسزا شنود و هر که با اراذل مردم آمیزش کند حقیر گردد و هر که بگردن
گیرد امری که طاقت آن ندارد در بماند ایها الناس هیچ مالی از عقل پناه دهنده تر نیست و نه هیچ فقری از جهل شدید تر و نه هیچ
واعظی از نصیحت بلیغ تر و هیچ عقلی مانند تدبیر نیست و هیچ عبادتی مثل تفکر نه و هیچ پشتی قوی تر از مشورت نیست و هیچ وحشتی
شدیدتر از عجب نیست و نه ورعی مانند نگاهداری نفس از محارم و نه حلمی مانند سکوت و شکیبائی ایها الناس آدمی را ده خصلت
در زبان است شاهدیست که خبر از ضمیر و حاکی است فارق در خطاب و ناطقی است گوینده جواب و شافعی است برآورنده حاجات و واضع
است شناساننده چیزها و امیری است امر کننده نیکیها و واعظی است نهی نماینده زشتیها عزیز کننده ایست که دلها میشوند بآن برابر
و حاضری است برطرف کننده حسدها و کینها و روح افزائی است خرم کننده گوشها شنوا ایها الناس نیست خیری در سکوت
نمودن از سخن حکمت آمیز همچنانکه نیست خیری در سخن گفتن از روی جهل و نادانی بدانید ای گروه مردمان اگر هر که مالک نشد
زبان خود را پشیمان گردید و هر که حلم نورزید بغضب دیگران مبتلا گردید و هر که خود را از کردار زشت باز نداشت و تعقل نکرد
و کسیکه تعقل نکرد خوار شد و هر که خوار شد خوار گردید و در فرشد و هر که بی وقر شد مستوجب ملامت و سرزنش گردید و هر که مالی از غیر
خود بدست آورد ناچار در غیر آن صرف خواهد کرد و هر که ترک قبیح نکرد در حالتیکه محو است یعنی با حیا خود ترک آن خواهد
کرد در حالتیکه مذموم است و کسیکه محروم نمود نیاز عطا و باز ماند در حالتیکه نشسته و محروم است ممنوع خواهد شد
از آن در حالتیکه ایستاده و ذلیل است و هر که طلب عزت بتکبر و نافرمانی کرد و نشاید ان بود ذلیل شد و هر که از روی ظلم غلبه کند مغلوب گردد
و هر که با حق عناد ورزید و اعمال خود ضعیف گردید و هر که دانشمند شد در امور فرهیخته شد و هر که تکبر ورزید حقیر گردید و هر که
نیکی نکرد ستوده نشد ایها الناس مرگ مقدم است بر خصال و صبر و تحمل مقدم است بر بی تابی و حساب پیشتر است از عقاب

تر بهتر است از فقر و پوشانیدن چشم بهتر است از نظرهای بی جا و نماند دوستی بکام نشد و دوستی بغیر کام نبود و دیگر بکام نرسد چندان مسرور شود و شادی مکن و دوری کن بنا کام نشد شکیبائی را پیشه کن که مطرب و نوحه میشود ایها الناس طرف ترجیح که در ادعیه ست دلداوانست و او را ما دهم ها است از حکمت و خصلتها است زحلال فحکمت چون او را حاجات حاصل آید طمع ذلیل کرداند و چون طمعش بحرکت آید حرص او را هلاک کرداند و چون حرصش هلاک شد نا امید شد شود و چون نومید کردد مستولی شد تا سفش بکشد و چون آدمی را غضبی عارض شد غیظش شدید تر شود و اگر خوشنود شود یافت جهان را بکام دید از خود فراموش کند و بیم بهم رسد در افتد و غفلت پیشه کند و چون او را بیمی عارض شود حذر او را از هر کاری باز دارد و چون او را ایمنی حاصل شود مبتلا شود و اگر نعمتی تازه بدست آورد قوت غلبه او را فرا گیرد و چون مالی بدست آرد غنی و ثروت او را از راه بدر برد و از حد خود در گذرد و چون بکریبان فقر مبتلا شود بلا او را مشغول کند و بتعب اندازد و چون مصیبتی برسد جزع و بیتابی او را رسوا کرداند و چون کرسنگی بر او غالب شد ضعف او را زمین گیر کند و چون سیر کردد بدهد معده او ممتلی شود و حالش کرکون کردد و هر کجی بد زیان رساند و هر زیادی در او فساد کند ایها الناس هر که مالش کم شود خوار کردد و هر که مالش بسیار کردد رئیس شود و هر که حلمش زیاد شود بزرگ کردد و هر که در ذات خدا تفکر کند زندیق شود و هر که بهر کاری اصل اعتنا ید بان معروف کردد و هر که شوخی بسیار کند خفیف شود و هر که بسیار خندد هیبتش کم شود فاسد است حسب هر که او را ادب نیست بهترین کارها حفظ ناموس است عالم عاقل نیست کسیکه با جاهل نشیند و هر که با جاهل نشست مهیای قیل و قال شود از جای گرد رها نشود توانکر عالم نه فقیر بی حرمت ضعف حال ای گروه مردم اکر درخت فروشی نبود هر اینه هیچ یک از اهل دنیا کریم بخشنده که بکرم معروف باشد و لئیمی که بنیت بخل جمع مال العوض ای گروه مردم بدرستیکه دلها را شواهد و حد که است که جاری میکند نفوس را و کردش و تو امید هد دلها را از مرتبه اهل تفریط و وظائف فهم بسوی مواعظ و نصایح از انها یکه میخوانند نفس را بسوی حذر نمودن از خطا و قلوب را بمعالکی است برای هوا و هوس و عقلها زجر میکنند ولی متفرقه ما و در تجربه نمودن کارها علمهای تازه میرسد و عبرت کرفتن ادمی را بسوی رشد و صلاح میکشاند و کافی است برا دمقام تاد نفس خود اینکه از اکر ناخوش میداری برای غیر خود و برنیست برای برادر مومن تو مثل اینکه برای نیست برادر بتحقیق که بخطر افتاد هر که خود را بی نیاز دید و تدبر قبل از عمل است بدرستیکه تدبر قبل از عمل جمع میکند خاطر پریشان تر از ندامت پشیمانی و کسیکه پیشه کند بسوی رأیها نیک موانع خطا را معلوم شود و کسیکه زبان خود را از زیاد کوئی در کلام نکاه دارد رای او بیابد عقلا برابری کنند و کسیکه شهوت خود را نکاه دارد قدر خود را نکاه داشته و کسیکه زبان خود را نکاه دارد قوم مثل او را ایمن کرداند و بمقصود خود رسد و کسیکه ملاحظه تغیر و تقلب احوال نماید جوهر مردم و قابلیت و استعداد انها برا و معلوم شود و روزگار اسرار خفیه را برای او واضح و اشکار کرداند و کسیکه در ظلمت فرو رفت است از جای که دوست نا دیده را بر آید تمتعی نبرد و نفعی نیابد و کسیکه بحکمت معروف شد موصوف شد مردمها بنظر وقار و تمکین و هیبت بدو نکرند و بهترین و بلند ترین مراتب غنا ترک ارزواست و صبر نمودن سپر است از فقر و فاقه و حرص و دنیا داری علامت فقر است و بخل نمو لباس مسکنت است زیرا که بخیل بمال خود منتفع نمیشود چنانکه مسکین منتفع نمیشود و دوستی نمودن با مردم خویشی نیست ثانیه و با ذیا فقیر پیوند با فقیر معدم بهتر است از جفا کیش مالدار و موعظه محکم فلعمری تست برای انکه از ان نکاه دارد و کسیکه دیده خود را سر داد و هر جا نکرد اند فقر زیاد شود و تا سعیش افزون کردد و بتحقیق که واجب شد شکر کذاری بر تمام روزکار بر کسیکه بمقصود خود رسید و کم است که زبان تو با تو انصاف کند در انتشار قبایح مردمان و احسان خود زیرا که قبایح مردمان را افشا میکند و عقوبت بان کسب و تحصیل مینماید و احسانهای خود را اظهار میکند و اجر خود را بدان ضایع و ناچیز میکرداند و کسیکه خلق او تنک شود اهل او و ابستکان او او را ملول کنند زیرا که تحمل خلق تنک او نکنند و سلوک بد با او سلوک دارند و کسیکه بمقصود خود رسید در مرتبه و مقام خود را بلند دید و کم است که از روزها نو را تصدیق کنند که بانها بر سعی و فروتنی میپوشاند بهترین تو لباس هیبت و عزت و اخلاق کجها از ذی داشت بنام تا اخر عمر نکاه مداومت نماید و کسیکه جامه حیا بر خود بپوشانید عیبهای خود را از مردم مخفی کرداند و در کفتار میانه روی را پیشه کن بدرستیکه کسیکه ملاحظه کند میانه روی را مؤنث او کم شود و وارد است در ... او

اسان کرده و شادی و سداد نبود در مخالفت هواها و خواهشهای نفس نیست کسیکه قدری بی اعتباری دنیا را فهمید از تهیه تدارک سفر اخرت غافل نکردید اکاه باشید با مرجعه کردی ان شامید کلو کر فتنی است تمام لقمه که میخورید غصه و صدمه و هیچ نعمتی نمیرسد مکر بزوال نعمت دیکر و هر صاحب نعمتی را توانی است هر خبر و داثر را خواهنده و بو قوت مرکی و بدانید ای کروه مردم که هر که بر روی زمین راه رود البته باز کشت و عاقبت زیر زمین خواهد بود و شب و روز پیوسته در منهدم ساختن عمرها مساعی می کنند و مساعیت نماید ای کروه مردم کفران نعمت بد بختی است و مصاحبت با نادانان شومی است و بتحقیق که نرمی و رامی سخن کرم سعادت است و اشکار کردن و افشای سلام عبادت و بندکی است بپرهیزید از کینه و مکر و خدعه و فریب که از اخلاق لئیمان است چنین نیست که هر طالبی بمطلب خود رسد و هر غایبی بجای خود باز اید کسیکه از تو کناره کرد با او میل مکن باد و ردکه نزدیکتر است بتو از نزدیکان تو از رفیق سوال کن پیش از انکه قدم در طریق کذاری و از حال همسایه سوال کن قبل از انکه در خانه او نزول نمائی اکاه باشید هر که در راه رفتن بشتابد ناچار خواهش در راه بد عورات و عیوب برادر خود را بپوشان چنانکه کار خود هم دانی و از لغزش صدیق خود چشم بپوش برای روزیکه بر تو مسلط کرد دشمن تو هر که غضب کند بر کسیکه قادر بر ضرر رسانیدن باو نباشد حزنش دراز کشد و خود را بعذاب و صدمه در اندازد و هر کرا از پروردکار خود بترسد نفس خود را از ظلم منع نماید صدمه در اندازد و هر کرا زپروردکار خود بترسد نفس خود را از ظلم منع نماید و صدمه عذاب خود را کفایت فرماید و هر که بفصاحت سخن راند فخر و دنیه خود را اظهار ساخته و هر که بد را از نیکی تمیز ندهد بمنزلت بهائم است بدرستیکه ضایع نمودن توشه و زاد فساد است و چه اندک و خوار است مصیبت دنیا در جنب بزرکی و ثمری دستی از عبادت و بندکی در روز قیامت هیهات هیهات و شما یکدیکر را ناخوش نمیدارید با یکدیکر مصاحبت کاری نمیکنید مکر بجهت کناهها کار از شما سر میزند پس چه قدر نزدیک است راحت دنیا بتعب اخرت و چه قدر نزدیک است بد کذرانی در دنیا بنعیم جنت و هر شر که بهشت در پی انست شر نیست و خیری که جهنم در دنبال انست خیر نیست و هر نعمتی جز بهشت حقیر است و هر بلائی جز اتش جهنم عافیت است و چون ضمایر اصلاح پذیرند عیبها برای اشکار شود و خالص کردانید عمل و شوایب را زیت از خود عمل و خالص کردانیدن نیت عمل از فساد شود و زیست بر عاملان عمل از طول کشیدن معرکه جهاد هیهات اکر چه بهر کاری را مانع بنمود من از دیر کننده عرب بود ایها الناس خدای عز و جل وعده داده است پیغمبر خود محمد وسیله را و وعده خدا حق است و او را خلف نیست و بدانید که وسیله بلند ترین درجات بهشت و اعلا ترین مقامات قرب و نهایت غایت مرادات و ارزوهاست بر پله آن از هر پله تا پله مسافت صد ساله راه رفتن اسب نجیب و در نسخه دیکر هزار ساله راه یک پله از در و یک پله از جوهر و یکی از زبرجد و یکی از مروارید و یکی از یاقوت و دیکری از مرجان و دیکری از کافور و دیکری از عنبر و دیکری از عود و دیکری از طلا و دیکری از نقره و یکی از ابر و یکی از نمو و یکی از نور و از همه بهشتها بلند تر است و رسول خدا در روز قیامت بر بالای ان نشیند و رداء پوشیده باشد جامه از رحمت خدا و جامه از نور خدا با تاج نبوت و اکلیل رسالت و نور تمام محشر را روشن کرداند و من از برای تو بر بالای درجه بلندیکه نشسته باشیم پایین تر از درجه رسول خدا و دو جامه پوشیده باشیم جامه از نور سرخ و جامه از کافور سفید و انبیا و رسل و ائمه دین و حجتهای رب العالمین که در از منه ... بر ان پله ها نشینند و در جانب راست در حالتیکه حلهای نور و کرامت ایشان را مجلل کردانیده و نه بلند مانند ملک مقرب و نه پیغمبر مرسلی مکر انکه از مشاهده انوار ما مبهوت شود و از ضیا و روشنائی و جلال ما پنهان کردد و در بعضی از نسخ تعجب نماید و از جانب راست وسیله از زمین رسول خدا ابری است چندانکه چشم کار کند و از ان غمامه ندائی میرسد که ای اهل محشر خوشا حال کسیکه دوست دارد وصی او و ایمان اورده باشد به پیغمبر امی عربی و کسیکه کافر شده است بار و وعده کاه او جهنم است و از جانب چپ وسیله از زمین رسول خدا ظلمتی است و در بعضی از نسخ سایه ایست و در میان ان ندا رسد ای اهل محشر خوشا حال کسیکه دوست داشته است وصی او و ایمان اورده است به پیغمبر امی هستم با نکسیکه سلطنت اعلا مخصوص او است فایز نکردد و بروح بهشت نرسد مکر انکسیکه خالق خود را ملاقات نماید با اخلاص بمحمد و علی و پیروی و وظایف ایشان بیقین بدانید ای اهل ولایت خدا که رویهای شما سفید و مقام شما بلند و جایکاه شما دلپسند است و میرسید ... بیکدیکر باشید و ای انانیکه منحرف شده و اعراض نموده اید از خدا و رسول و راه راست و ائمه دین و بیقین بدانید که رویهای شما سیاه میشود و بجزای

رفتار و کردار خود نصب نموده و کار خود کرده اند خواهید آمد و پیش از این هیچ رسولی از جانب خدا نیامده و هیچ پیغمبری از دنیا نرفته
است مگر آنکه امت خود را خبر کرده و بشارت داده است بآمدن رسول خدا و قوم خود را به پیروی او وصیت نموده و او را نزد قوم
خود ستوده و در نظر ایشان قدرش را بلند کردانیده است که او را بصفت و بشناسند و او را بر شریعت و پیروی نمایند و پس از او
در آن گمراه نشوند تا آنکه هر که هلاک شود و گمراه گردد پس از وقوع اعذار و انذار از بینه و حجت هلاک شده و گمراه گردیده
باشد پس همه امتها امیدوار بودند بآمدن پیغمبران و رسیدن ایشان و اگر مبتلا می شدند بفقد پیغمبری بعد از پیغمبری آنکه
مصیبت ایشان در فقدان پیغمبر سنگین بود از دوری ایشان وسعتی بود و امید داشتند بآمدن پیغمبر دیگر بودند لکن هیچ
مصیبتی بزرگتر و سنگین تر از فقدان رسول خدا نیست زیرا که اعذار و انذار خدائی با او ختم شد و پیغمبری با و تمام گردید
و حجتها و عذرها که در میان خدا و خلق بود تمام و قطع شد و او را باب خود کردانیده بود در میان خود و میان بندگان خود و او را
گواه و رقیب بر ایشان خود قرار داده بود که اقبال نکنند بسوی حکمت مگر بتوسط او و تقرب نجویند بسوی او مگر بطاعت او و در کتاب محکم خود
فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و طاعت او را بطاعت خود و معصیت او را بمعصیت
خود مقرون ساخته و این دلیل است بر آنکه تفویض کرده با او امر دین و شاهد است بر آنکه پیروی او نموده و معصیت او کرده
و آنرا در چند موضع از کتاب خود آشکار کردانیده است و در تحریص بر پیروی او و ترغیب بتصدیق او و قبول طاعت و دعوت
او فرموده است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم پس پیروی محمد محبت خدا است و رضای آنحضرت
آمرزش گناهان و کمال فوز و دخول بهشت است و انحراف از آنحضرت و اعراض از او و محاربه با خدا و غضب و سخط و دوری او سبب
سکنی در جهنم است و این است که خدا تعالی میفرماید و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده یعنی کسیکه در رسالت رسول
خدا انکار کند و بر عصیان او و وعدگاه او در جهنم است پس خدا تعالی امتحان فرمود بندگان خود را و کشت بدست من
دشمنان خود را و فانی کردانید بشمشیر من منکران خود را و مرا سبب قرب و منزلت مؤمنان و سیلاب مرگ جباران و شمشیر خود بر گناه
کاران کردانید و پشت رسول خود را بمن محکم ساخت و مرا بنصرت او گرامی داشت و بعلم او مشرف کردانید و احکام او را بمن سپرد
و مرا بوصیت او مخصوص ساخت و بخلافت در میان امت او برگزید در وقتیکه مهاجران و انصار ابد و را او گرد آمده و گرد حضرت
بر … ایشان و مجالس … بر … ایها الناس علی از من بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من
نباشد پس مؤمنان فهمیدند و تعقل کردند آنچه را که آنحضرت از جانب خدا بدان تکلم فرمود و نطق نمود و دانستند که من برای او
ابی و امی و نیستم چنانکه هرون برادر ابی و امی موسی بود و نیز پیغمبر نبودم تا سخن آنحضرت اقتضای نبوت من کند بلکه مراد آن
حضرت از این بود که مرا خلیفه خود کردانید چنانکه موسی هرون را خلیفه خود کردانید و گفت اخلفنی فی قومی و اصلح
ولا تتبع سبیل المفسدین و هنگامیکه جمعی اعتراض کردند ما موالی رسول خدائیم بسفر حجة الوداع برگشت آمد و بغدیر خم
تشریف آورد و امر فرمود تا شبیه منبری برای او بر پا نمودند و آنحضرت بر بالای منبر رفت و بازوی مرا گرفت و چنان بلند کرد که سفیدی
زیر بغلش نمایان شد و در میان جماعت مردم آواز بلند کرد و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و ولایت خدا را بولایت من پیوست و عداوت خدا را بعداوت من و در این روز خدا تعالی فرستاد الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس ولایت من کمال دین است و تمام نعمت است و سبب خوشنودی پروردگار
است و همچنین خدای تبارک و تعالی از راه اختصاص و تکرمی که بمن عطا کرد و اعظام و تفضیلی که از جهت رسول خدا بمن
ارزانی داشت فرمود ثم ردوا الی الله مولیهم الحق الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین هر اینها مناقبی است که اگر آنها را ذکر کنم
عظیم شود در نظر کوتاه بینان امر من و استماع مستمعین بطول انجامد و اگر رسول خدا است کرد کندان … و شقی ترین اهل خلاف
مرا و با من مخاصمه کردند در امری که ایشان را در آن حقی نبود و مسلط شدند بر خلافت من از روی گمراهی و از روی نادانی …
خود بستند پس بد جایگاهی فرود آمدند و بد منزلگاهی بجهت خود مهیا نمودند و نفرین کنند یکدیگر را در خانهای خود لعن میکنند
و از یکدیگر بیزاری جویند چون بیکدیگر رسند گویند یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین پس آن شقی تر دیگر
در نهایت بدحالی جواب گوید یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی و کان الشیطان للانسان

خذولا پس منم این ذکر که از آن گمراه شدند و آن راهی که از آن بر کنار افتادند و آن ایمانی که بآن کافر شدند و آن قرآنی که از آن دوری
جستند و آن دینی که آنرا تکذیب نمودند و آن راه راستی که از آن برگردیدند و اگر چند روزی در نعمتهای دنیا چریدند و در
دار غرور و فانی در میگذرند پس بودند بر کنار گودال جهنمی که مخصوص ایشان است و بدترین ورود و بدترین منزل و ماوی
ترین مکانی پیوستند لعن یکدیگر و فریاد کنند بحسرت و ندامت از زیر زندانهای ایشان را هرگز … و نه از آن عذاب نجات
و استراحتی بتحقیق که پیوسته بر بت پرستی مشغول بودند و آن شان … بتها میکردند و آتشها کرد و برای آنها کوسفند
ذبح نمودند و قربانی کردند که برای آنها بحیره و سائبه و وصیله و حام برای آنها قرار دادند و به تیرها قمار آنها را قسمت کردند و در
حالیکه از مشاهده حق کور بودند و از راه حق مهجور بودند و در پیش بندگان خدا سرافکنده بودند و شیطان بر ایشان غالب شده و
جاهلیت ایشان را فرو گرفته تا آنچه را از جهالت بیرون آمدند بضلالت افتادند خداوند محمد را بسوی ایشان فرستاد برای رحمت
بر ایشان و طالع کردانید ماه را بر ایشان برای رأفت خود بایشان و بر کشاد بواسطه ما از جهت خود برای آنها که اقتباس کنند
و فضل که از او بهره مند نمایند و … تا بیکبار برای آنکسی که او را تصدیق کند پس عزیز گردیدند بعد از ذلت … شدند پس
قلت و هیبت ایشان در دلها و عینها مردم افتاد و جبابره و طواغیت ایشان را مطیع شدند تا خداوند نعمت بدو کرامت
میسور کردانیدند و صاحب امنی پس از خوف و جمعیت پس از تفرقه شدند و … معد بن عدنان … روشن کردانیدید و ایشان را باب
هدایت داخل کردانیدیم و بدار سلامت ایشان را جای دادیم و جامه ایمان بر تن ایشان پوشانیدیم و در میان عالمیان بما فیروزی
یافتند و در ایام رسول خدا آثار صالحان برای ایشان فراهم آمد بعضی از ایشان حامی و مجاهد شدند و برخی نماز گذار و قانت
و گروهی معتکف و زاهد … را امانت میکردند تا بسلامت آمدند و بامور دین میکوشیدند و چون خدا تعالی پیغمبر خود را
قبض کرد و بسوی خود خواند نگذشت مگر بقدر چشم بهم زدنی یا جستن برقی مگر آنکه همگی از دین برگشتند و بکفر اصلی خود
… نمودند و بعقاب خود … و لشکرها کشیدند و باب اسلام را مسدود و خانه خدا را ترک نمودند و آثار رسول خدا
تغییر دادند و احکام او را بیکار انداختند و از انوار او دوری کردند و آنکسی را که خلیفه کرده بود تبدیل نمودند و خلافت او را بظلم
گرفتند و گمان فاسد ایشان این بود که آنکسی را که ایشان از آل ابو قحافه اختیار میکنند اولی است بمقام رسول خدا از آنکه رسول
خدا خود اختیار کرده است برای مقام خود و اینکه مهاجر از آل ابو قحافه بهتر است از مهاجر انصاری ربانی که ناموس هاشم عبد مناف
است و بدانید که اول شهادت دروغی که در اسلام واقع شد شهادت ایشان بود که گفتند صاحب ایشان یعنی ابو بکر خلیفه رسول
خدا است و چون قضیه خلافت سعد بن عباده در میان آمد از آن شهادت رجوع کردند و گفتند رسول خدا از دنیا رفت و احدی را
خود خلیفه نکردانید و رسول خدا اول کسی بود که در اسلام گواهی دروغ داده شد و بزودی عاقبت کردار خود را خواهند
دید و زود باشد که پسینیان عاقبت مقصود پیشینیان را بیابند و اگر ایشان را در دور کار مهلتی و از ادراک اجل فرصتی بود و از
انقلاب و سعی حاصل و از غرور … و اصل و ایشان را سکون حالی و ادراک آرزوئی بود خدا تعالی شداد بن عاد
و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور را نیز مهلت داده و فرصت عطا میکرد و نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بایشان ارزانی میداشت و اموال
ایشان را بسیار و عمرهای ایشان را دراز کردی و زمین برکات خود را بایشان رسانید تا نعمتهای الهی را یاد کنند و بحبل الله بخاکساری
تمسک نمایند و بسوی او رجوع نمایند و ترک استکبار کنند و چون مدت ایشان سر آمد و عیش ایشان تمام شد خدا تعالی ایشان را گرفت و
بیخ و بن کند بعضی را صیحه گرفت و هلاک کرد و بر بعضی سنگ عذاب بارید و بعضی را ظلمت سوخت و بعضی را زلزله هلاک کردانید و
بعضی را زمین فرو کشید و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و بدانید که هر اجلی را کتابی است و چون اجل شما در رسد
و آنجائیکه ظالمان و آن سرنگون شدند و دیگران بدانجا باز رفتند برای تو منکشف کردد هر آینه می گریند بسوی خدا از آنکه
که بآن مقیمند و بسوی آن باز گشت کردند و بدانید ای گروه مردم که من در میان شما مانند هرونم در میان قوم فرعون و مانند باب
حطه ام در میان بنی اسرائیل و مانند سفینه نوحم در میان قوم نوح و منم نبأ عظیم که خدا تعالی در قرآن فرموده و منم صدیق اکبر
و بزودی خواهید دانست آنچه را که بآن وعده داده شده اید و نیست … مگر مانند … را و شادی
تجرعه خود را و چشم بر هم نهادن خداوند … بعد از آن که … ایشان فرو گیرد ایشان را لهم خزی فی الدنیا و یوم القیمة یردون

الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون پس نیست جزای کسیکه از راه راست کج رود و حجت خود را انکار نماید و هادیان و پیشوایان
خود را مخالفت کند و از نور بگذرد و بظلمت رود و ابرار را بعذاب و نور را بشقاوت و مسرت را بحسرت و فراخی را
بتنگی مبدل نماید مگر خواری و فراق و اکتساب و سوء الخلاق و پس یقین کنید بحقیقت وعده و لیستمعوا بما یوعدون یوم یسمعون
الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر یوم تشقق الارض عنهم سراعا الی آخر السورة **باب چهارصد و**
پنجاه و ششم در امامت امام ثانی عشر از ائمه اثنی عشر و انه المهدی که اول ایشان امیر المؤمنین است و یازده فرزند او که آخر ایشان قائم منتظر
مهدی صاحب عصر و زمان است در زمانی که پیوسته و وفات یافته است تا روزیکه خدا تعالی او را ظاهر گرداند پس از غیبت در آخر
الزمان و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور بنص همگی ایشان بعد از خود بامامت و خلافت و وصایت از
طریق عامه و خاصه چنانچه در ابواب این کتاب معلوم گردید و این باب مخصوص اثبات امامت امام دوازدهم است از روایات عامه و آن
مشتمل است بر یک فصل و یکصد و شصت و پنج حدیث است فصل در نسب آنحضرت و آنحضرت عند العامه و الخاصه امام
محمد بن امام حسن عسکری بن امام علی الهادی بن امام محمد الجواد بن امام علی الرضا بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد
الباقر بن امام علی زین العابدین بن امام حسین الشهید بن امام علی بن ابیطالب علیه و علیهم السلام و اما الاحادیث **اول** صدر
الائمه و اخطب الخطباء خطیب خوارزم ابو المؤید موفق بن احمد مکی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابو سلیمان راعی رسول
خدا روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که فرمود شبی که مرا باسمان بردند حضرت جلیل جل جلاله فرمود آمن الرسول بما انزل
الیه من ربه عرض کردم و المؤمنون فرمود راست گفتی ای محمد بعد از آن فرمود که خلیفه خود که را بر امت خود گذاشتی عرض کردم بهترین
ایشان را فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود ای محمد بدرستیکه بزمین نظری کاشتم و تو را جستم و ترا اختیار
نمودم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم پس مرا در هیچ جائی یاد نکنند مگر آنکه ترا با من یاد کنند پس من محمودم و تو محمدی بعد از
آن نظر دیگر فرمودم و اختیار کردم از آنها علی را و جدا کردم از برای او نامی از نامهای خود پس من اعلایم و او علی است ای محمد تو و علی
و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر تمامی اهل آسمانها و زمین عرض کردم هر که ولایت
شما را قبول کرد نزد من از مؤمنان شد و هر که آنرا انکار نمود نزد من از کافران گردید ای محمد اگر بنده از بندگان من مرا بندگی کند تا
آنکه رگهای گردنش پاره پاره شود یا مانند مشک پوسیده گردد و بعد از آن بسوی من آید منکر ولایت شما باشد او را نیامرزم تا
آنکه بولایت شما اقرار نماید ای محمد میخواهی آنها را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار فرمود بجانب راست عرش نظر کن چون نظر
کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی
ابن محمد و حسن بن علی و مهدی علیهم السلام را در دریای نوری مانند ایستاده بنماز مشغول و مهدی در وسط ایشان مانند ستاره
درخشنده بود حقتعالی فرمود یا محمد اینانند حجتهای من و این است مهدی که خونخواه عترت تست بعزت و جلال خودم سوگند که مهدی حجت
واجب الاطاعت است مر اولیای مرا و انتقام کشنده است از اعدای من **دویم** موفق بن احمد از حریث بن سعید بن بشیر از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که رسول خدا فرمود من پیش از شما بر حوض وارد میشوم و تو یا علی ساقی آنی و حسن دور کننده دشمنان است از
آن و حسین امر کننده است و علی بن الحسین قسمت کننده است و محمد بن علی پراکنده کننده آن قسمتها است قسمت هر یک را جدا کننده جعفر
ابن محمد گرداننده مردم است بسوی بهشت و موسی بن جعفر شمارنده دوستان و دشمنان و قامع منافقان است فقیر گوید و در بعضی از
نسخ حدیث اینچنین است میکند حصه هر یک را و بالجمله فرمود و علی بن موسی زینت کننده مؤمنان است و محمد بن علی فرود آورنده مؤمنان
است در بهشت در منازل ایشان و علی بن محمد خطیب شیعیان است و حور العین را با ایشان تزویج میکند و حسن بن علی چراغ اهل بهشت
است که بآن روشن شوند و مهدی شفیع ایشان است در روز قیامت در وقتیکه خدا تعالی اذن شفاعت نمیدهد مگر برای کسی
که بخواهد و راضی شود **سیم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین در فضل المرتضی و البتول و
السبطین بسند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که انکار کند خروج مهدی را پس بتحقیق که کافر
شده است بانچه خدا تعالی بر محمد نازل گردانیده و کسیکه انکار نماید نزول عیسی را از آسمان پس بتحقیق که کافر شده است بخدا
و هر که منکر شود خروج دجال را پس بتحقیق که کفر ورزیده و کسیکه ایمان نیاورد باینکه خیر و شر قدر از جانب خدا است پس

بتحقیق

باب چهارصد و پنجاه و ششم

بتحقیق که کافر شده است جبرئیل مرا خبر داد باینکه خدای عز و جل میفرماید من لم یؤمن بالقدر خیره و شره فلیتخذ ربا غیری **چهارم**
ابو الحسن محمد بن احمد بن شاذان فقیه از روایات عامه بحذف اسناد از جعفر بن محمد صادق از پدرش از آباء آنحضرت روایت کرده است
که رسول خدا فرمود جبرئیل مرا از جانب رب جلیل خبر داد که حقتعالی فرموده هر که بداند اینکه نیست خدائی مگر من و اینکه محمد بنده
و رسول من است و اینکه علی بن ابیطالب خلیفه من است و اینکه ائمه از اولاد او حجتهای منند او را داخل بهشت گردانم برحمت خود و نجات
بخشم او را از آتش جهنم بعفو خود و مباح گردانم برای او جوار خود را و واجب گردانم برای او کرامت خود را و تمام گردانم بر او نعمت
خود را و او را از بندگان خاص و خالص خود گردانم اگر مرا ندا کند لبیک گویم و اگر مرا بخواند اجابت کنم و اگر از من سؤال کند عطا
نمایم و اگر از سؤال ساکت ماند ابتدا کنم و اگر بدی کند برو مهربانی کنم و اگر از من فرار نماید او را بخوانم و اگر بسوی من باز
گردد او را قبول کنم و اگر در رحمت مرا بکوبد بگشایم و کسیکه گواهی بوحدانیت من ندهد یا بان گواهی دهد و برسالت بنده من
محمد گواهی ندهد یا بان گواهی دهد و بخلافت علی بن ابیطالب گواهی ندهد یا بان گواهی دهد و گواهی ندهد باینکه ائمه از اولاد او
حجتهای منند پس بتحقیق که انکار کرده است نعمت مرا و حقیر شمرده است عظمت مرا و کافر شده است بایات و کتب و رسل من اگر قصد
من کند مانع شوم و اگر از من سؤال کند محروم گردانم و اگر ندا کند نشنوم و اگر دعا کند مستجاب نگردانم و اگر امید وار شود ناامید
گردانم و من بر بندگان خود ظلم کننده نیستم جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد یا رسول الله امامان از اولاد علی بن ابیطالب
کیانند فرمود حسن و حسین که سادات جوانان اهل بهشتند بعد از آن سید عابدان زمان علی بن الحسین بعد از آن باقر محمد بن علی
و ای جابر تو بخدمت او خواهی رسید او را از من سلام برسان بعد از آن صادق جعفر بن محمد بعد از آن کاظم موسی بن جعفر بعد از آن
رضا علی بن موسی بعد از آن تقی محمد بن علی بعد از آن نقی علی بن محمد بعد از آن زکی حسن بن علی بعد از آن فرزندش قائم بحق که مهدی
امت من است پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ستم ای جابر اینانند خلفای من و اوصیای من و اولاد من
و عترت من هر که ایشانرا اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشانرا معصیت کند معصیت من کرده و هر که همه ایشان یا یکی
از ایشان را انکار کند مرا انکار کرده و خدا تعالی بایشان آسمان را نگاه داشته است که بر زمین نیفتد و بایشان زمین را نگاه داشته
است که باهل خود فرو نبرد **پنجم** ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود بشارت
دهم شما را بمهدی که مبعوث میشود در امت من هنگامیکه مردم مختلف شوند و متزلزل و مضطرب گردند پس پر میکند زمین را از عدل
و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم راضی شوند از او ساکنان آسمان و ساکنان زمین قسمت میکند در میان مردم اموال را قسمت
صحیح مردی عرض کرد یا رسول الله قسمت صحیح چگونه است فرمود قسمت بالسویه در میان مردم **ششم** ایضا حموینی بسند خود از
عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود بتحقیق که خلفا و اوصیای من و حجتهای خدا بر خلق پس از من دوازده نفرند
اول ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من عرض کردند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابیطالب عرض کردند فرزند
تو کیست فرمود مهدی که پر میکند روی زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم قسم بانکسیکه مرا بحق بشیر و
نذیر مبعوث گردانیده است که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا تعالی آن روز را چندان دراز کند تا آنکه پسر من مهدی در آن روز خروج
کند و روح الله عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و در عقب او نماز گذارد و زمین را بنور پروردگار روشن گرداند و سلطنت او بمشرق و
تا مغرب برسد **هفتم** حموینی ایضا در همان کتاب بسند خود از اصبغ بن نباته از عبدالله بن عباس روایت کرده است که از رسول
خدا شنیدم که فرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین مطهرین و معصومون مؤلف گوید همین حموینی از اعیان علمای
عامه است و چنین حدیثی را روایت کرده است و این عین مذهب شیعه اثنی عشریه است پس با وجود نقل این روایت چرا پیرو قول رسول
خدا نشد و از قول دیگران پیروی کرد ان هذا هو الخسران المبین و طرز روایت و دیگران بیاید بسیاری سابقا مذکور شده و بعد از این نیز مذکور
خواهد شد از نصوص رسول خدا بر امامت ائمه اثنی عشر که اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان مهدی **هشتم** حموینی در همان
کتاب باسناد خود از عبایة بن ربعی از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود من سید انبیایم و علی بن ابیطالب سید
اوصیا است و اوصیای من بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان مهدی است **نهم** ایضا حموینی باسناد
خود از سلیمان بن ابی حبیب روایت کرده است که گفت از ابو امامه باهلی شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود این همان

وما بین دو چشم چهار فتر و چهار اصلح خواهد بود و چهار میانش بر دست مردی از اهل مرکه باشد هفت سال مدت سلطنت و بیشتر
انکاه مردی از طایفه عبد القیس که نام او مسعود بن عیلان بود عرض کرد یا رسول الله در آن روز امام مردم که خواهد بود فرمود که مهدی
از اولاد من بجهت عمر چهل ساله در آید و مانند ستاره درخشنده و در گونه راست او خال سیاهی است و دو عبا قطوانی پوشیده
باشد چون او اهبنی گویی یکی از مردم بنی اسرائیل است بیرون می آورد گنجها را و مفتوح می نماید بلاد شرک را فقیر گوید عبای
قطوانیه بتجربه عبائی است سفید که رشته های کوتاه دارد و قطوان موضعی است بکوفه که عبا و کسا با آن موضع نسبت دهند حدیث هم
حموینی بسند خود از ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده است که رسول خدا فرمود می باشد در میان امت من مهدی اگر
عمرش کوتاه باشد مدت هفت سال و الا هشت سال و الا نه سال متنعم میشوند امت من در زمان او بنعمتی که هرگز مثل آن ندیده
باشند نیکان و بدان ایشان و آسمان پیوسته هنگام حاجت ایشان بارد و زمین برکات نباتات خود را نگاه ندارد و بیرون دهد
یازدهم حموینی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود خروج میکند مهدی در میان امت من و
خدا تعالی او را برانگیزاند آشکار از برای مردم امت من در ایام او متنعم باشند و مواشی عیش کنند و زمین نباتات خود را بیرون
اندازد و اموال بالسویه دهند میان مردم قسمت شود دوازدهم حموینی باسناد خود از عبد الله بن عمر بن خطاب روایت کرده است
که رسول خدا فرمود مهدی خروج میکند و بر بالای سر او ملکی است که ندا میکند این مهدی خلیفه خدا است و او را پیروی کنید سیزدهم
حموینی ایضا باسناد دیگر از عبد الله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود یخرج المهدی علی راسه ملک ینادی ان هذا المهدی
فاتبعوه یعنی خروج کند مهدی در حالتیکه بر بالای سر او ملکی باشد که ندا کند این مهدی است و او را پیروی نمایید چهاردهم حموینی
باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود انا واردکم علی الحوض و انت یا علی الساقی و الحسن الذائد و
الحسین الامر و الحدیث ... تمامه در حدیث ... باب از طریق موفق احمد گذشت پانزدهم ایضا حموینی
بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود پر میشود زمین از ظلم و جور پس بیرون آید مردی از عترت
من که مالک میشود زمین را مدت هفت سال یا نه سال پس پر کند زمین را از عدل و داد شانزدهم ایضا حموینی بسند خود
از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود قیامت قیام نکند تا آنکه مالک شود از اهل بیت من مردی که گشاده
پیشانی و کشیده بینی باشد پر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد پیش از او از جور و سلطنت و مدتش هفت سال
خواهد بود هفدهم ایضا حموینی باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که رسول خدا خطبه خواند و در آن خطبه ذکر میکرد
از آنچه بعد از این خواهد شد پس فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا تعالی آن روز را چندان دراز کند تا آنکه برانگیزاند مردی
را از اولاد من که نام او نام من است سلمان برخاست و عرض کرد یا رسول الله از کدام فرزند تو خواهد بود فرمود از این فرزند
و دست مبارک بر حسین زد هجدهم حموینی بسند خود از عبد الله بن عمر از رسول خدا روایت کرده است که فرمود قیامت بر پا نشود
تا آنکه بیاید از اهل بیت من مردیکه نام او مطابق نام من است نوزدهم حموینی ایضا بسند خود از عبد الله از رسول خدا روایت
کرده است که فرمود دنیا تمام نشود و منقضی نگردد تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من که همنام من باشد بیستم
ایضا حموینی بسند خود از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود دنیا منقضی نشود و باخر نرسد تا آنکه والی شود امت
مرا مردی از اهل بیت من که همنام من است بیست و یکم حموینی از کتاب اعلام الوری تالیف ابو علی الفضل بن علی الفضل الطبرسی
قدس الله روحه بسند او از سلیمان بن اسحق بن سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت نزد رشید بودم که
از مهدی یاد کرد و از عدل و داد او سخن گفت پس گفت چنان میپندارم که شما را گمان این است که من مهدی عباسی هستم نه چنین است و میگویم پدرم
از پدرش از جدش از ابن عباس از عباس بن عبد المطلب روایت کرده که رسول خدا فرمود ای عم مالک میشوند از اولاد من دوازده خلیفه
بعد از آن امور کثیره شدیده عظیمه رو میدهد بعد از آن خروج میکند مهدی از اولاد من خدا تعالی در یک شب امر او را اصلاح فرماید
پس پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و بماند در زمین چندانکه خدا خواهد بعد از آن دجال خروج نماید
حموینی پس از ذکر حدیث گوید طبرسی گفته است این بعضی از اخبار و روایات مخالفان بود در نص بر عدد ائمه اثنی عشر و هرگاه
فرقه مخالفان این اخبار را نقل میکنند چنانکه شیعه امامیه نقل کرده اند انکار مضمون خبر نمایند این اقدام دلیل است بر اینکه

خدا تعالی ایشان را مسخر کرده است بر روایت کردن این اخبار از برای اقامه حجت و اعلای کلمه حق و نیست این مگر مثل خارق عادت
و بیرون از امور معتاده و احدی بر آن قادر نیست مگر خدا تعالی و آنکه ذلیل میکرداند صعب و بر میکردانند قلب ها را و آسان مینماید
مشکل را و هو علی کل شیئ قدیر بیست و دوم حموینی باسناد خود از ابو سعید از رسول خدا روایت کرده است که فرمود مهدی
از ما اهل بیت مردی است از امت من کشیده بینی پر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور بیست و سوم حموینی
باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود المهدی منا اجلی الجبین اقنی الانف ... سابقا گذشت
بیست و چهارم حموینی باسناد خود از عبد الرحمن عوف روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر اینه خدا تعالی برانگیزاند از عترت
من مردی را که ... دندانهای ثنایای گشاده است و موی جبینش کم است پر میکند زمین را از عدل و مال را بذل میکند ... بیست
و هر کسی را چندانکه محتاج است بدهد توانگر گرداند بیست و پنجم حموینی بسند خود از محمد حنفیه از پدرش علی بن ابیطالب روایت
کرده است که رسول خدا فرمود المهدی منا اهل البیت یصلحه الله فی لیلة بیست و ششم حموینی باسناد خود از ابو هریره روایت کرده
است که رسول خدا فرمود قیامت قیام نکند تا آنکه پادشاه شود مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه و جبل دیلم را فتح کند و اگر از دنیا باقی نماند
مگر یک روز خدا آن روز را دراز کند تا آن دو موضع را فتح نماید بیست و هفتم حموینی باسناد خود از ابو سلمی راعی رسول خدا روایت
کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود شبی که مرا باسمان بردند پروردگار جلیل جل شانه بمن فرمود امن الرسول بما انزل الیه من
ربه من عرض کردم والمؤمنون فرمود راست گفتی ای محمد بعد از آن فرمود که آیا خلیفه خود کردی در امت خود عرض کردم بهترین ایشان
فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود یا محمد مطلع شدم بر زمین پس اختیار نمودم ترا و نامی از نامهای خود برای
تو جدا کردم پس ذکر نشوم در موضعی مگر آنکه با من ذکر شوی نام من محمود است و نام تو محمد است بعد از آن دیگر باره مطلع شدم بر
زمین و اختیار نمودم از آنها علی را و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم و نام من اعلی است و نام او علی ای محمد تو و علی و فاطمه و حسن و
حسین و ائمه از اولاد حسین را از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر همه اهل آسمان و زمین عرض کردم هر که قبول نمود نزد من از مؤمنان
شد و هر که انکار نمود نزد من از کافران گردید یا محمد اگر بنده از بندگان من مرا چندان بندگی کند چندانکه منقطع شود یا مانند خیک
پوسیده گردد بعد از آن بیاید با انکار ولایت شما او را نیامرزم تا بولایت شما اقرار کند ای محمد میخواهی ایشان را به بینی عرض
کردم بلی ای پروردگار فرمود بجانب راست عرش نظر کن چون نظر کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و
جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را در نورها مانند ... ایستاده اند نماز
میکذارند و مهدی در وسط ایشان مانند ستاره درخشنده بود خدا تعالی فرمود یا محمد اینان حجتهای من و مهدی خونخواه عترت تو است
قسم بعزت و جلال خود که مهدی حجت واجبه دوستان من است و انتقام کشنده از دشمنان من بیست و هشتم حموینی باسناد خود از شیخ
تاج الدین علی بن انجب الخازن المعروف بابن الساعی ... روایت کرده است که رسول خدا فرمود بیرون نیاید مردم تا پیروی کنند
مهدی را و مطیع منقاد او باشند و حکم او را گردن نهند بیست و نهم حموینی باسناد خود از جابر بن عبد الله الانصاری روایت
کرده است که رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من است نام او نام من است و کنیه او کنیه من است شبیه ترین مردم است بمن در خلق و خلق و مر او را غیبت
و حیرتی است که گمراه شوند در آن غیبت امتها بعد از آن بیاید مانند شهاب ثاقب پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
سی ام حموینی باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من است
او را غیبتی و حیرتی است که امتها در آن غیبت گمراه شوند و متحیر باشند پس ذخیره ... بیرون می آید ... پر
کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور سی و یکم حموینی باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده
است که رسول خدا فرمود بهترین عبادات انتظار فرج است سی و دوم ایضا حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا ... علی بن ابیطالب امام امت من است و خلیفه من است بر آنها پس از من و از اولاد او است قائم منتظر که خدا تعالی باو پر
کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور قسم بآنکسیکه مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده است که کسانیکه ثابت
باشند بر قول با مامت او در زمان غیبت او از کبریت احمر عزیزترند جابر بن عبد الله برخاست و عرض کرد یا رسول الله قائم از اولاد
تو را غیبتی خواهد بود فرمود بلی قسم به پروردگارم لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین هر اینه خدا تعالی در آن وقت مؤمنان را

دو او وقت در بوته امتحان خالص سازد و کافر از او زایل و باطل میگرداند ای جابر این امر از امور الهی است و سری است از اسرار
خدا و علت آن از بندگان او مخفی و مکتوم است ای جابر شک مکن که شک در امر خدا کفر است **سی و سیم** حموینی باسناد
خود از حسن بن خالد روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا فرمود هر که ورع ندارد دین ندارد و هر که تقیه ندارد
ایمان ندارد و گرامی ترین شما نزد خدا اتقای شما است یعنی کسیکه بیشتر از همه کس تقیه کند عرض کردند تا چه زمان باید تقیه
کرد فرمود تا روز وقت معلوم و آن روز خروج قائم ما است پس کسیکه ترک نماید تقیه را پیش از خروج قائم ما از ما نیست
عرض کردند یا بن رسول الله قائم شما کیست فرمود چهارمین از اولاد من فرزند سیده کنیزکان پاک میگرداند خدا بیتعالی باو
روی زمین را از هر جوری و منزه میگرداند آنرا از هر ظلمی و او است آنکسیکه مردم در ولادت او شک میکنند و او است
صاحب غیبت قبل از خروج و چون خروج کند زمین بنور خود روشن گرداند و میزان عدل در میان مردم بر پا کند و احدی باحدی
ظلم ننماید و آنکسی است که زمین برای او پیچیده شود و او را سایه نباشد و آنکسی است که منادی از آسمان ندا کند که جمیع اهل
زمین بشنوند و مردم را بسوی او خوانند و گوید حجت خدا نزد خانه خدا ظاهر شد او را پیروی کنید که حق با او و با او
است و این است که خدا بیتعالی میفرماید ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین **سی و چهارم** از دعبل بن
علی خزاعی روایت کرده است که گفت قصیده خود را که اولش این است مدارس آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات
بخدمت امام رضا خواندم چون باین بیت رسیدم که خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات یمیز فینا کل حق و
باطل ویجزی علی النعماء والنقمات حضرت رضا گریه بسیاری کرد بعد از آن سر بالا کرد و فرمود ای خزاعی روح القدس این دو
بیت را بر زبان تو جاری کرده آیا میدانی که این امام کیست و چه وقت قیام میکند عرض کردم نه ای مولای من مگر آنکه شنیدم که امامی
از شما خروج خواهد کرد که زمین را از فساد پاک و از عدل و داد پر کند فرمود ای دعبل امام بعد از من محمد پسر من است و بعد
از محمد علی پسر او است و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن فرزندش حجة قائم که در غیبت او انتظار او کشند و چون ظاهر
شود او را اطاعت نمایند و اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدا بیتعالی آنروز را طولانی کند تا آنکه قائم خروج نماید و پر کند زمین را
از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و وقت ظهور او را معین کردن چنان است که پدرم از جدم از پدرش از پدرانش
از علی روایت کرده است که از رسول خدا پرسیدند که قائم از ذریه تو چه وقت خروج میکند فرمود مثل او مثل روز قیامت است که
نکشف آنرا در وقت آن مگر خدا بیتعالی سنگین است احوال آن بر اهل آسمانها و زمینها نمی آید بشما مگر ناگهان
سی و پنجم حموینی باسناد خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چگونه هلاک شود امتی که من در اول
آنها باشم و عیسی در آخر آنها و مهدی در وسط آنها **سی و ششم** حموینی باسناد دیگر خود از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا فرمود چگونه هلاک شود امتی که من در اول آنها باشم و عیسی در آخر آنها و مهدی از اهل بیت من در وسط آنها **سی
و هفتم** ثعلبی در کتاب کشف و بیان در تفسیر قرآن بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود ما اولاد
عبد المطلب سادات اهل بهشتیم من و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی **سی و هشتم** ایضا ثعلبی در تفسیر آیه و انه
لعلم للساعة گفته است مراد از آن عیسی بن مریم است و اینرا از جماعتی نقل کرده و گفته است ابن عباس و ابو هریره و قتاده و
مالک بن دینار و ضحاک خوانده اند و انه لعلم للساعة بفتح عین و لام یعنی اماره و علامت و در حدیث آمده است که عیسی نزول
میکند و دو جامه زعفرانی پوشیده باشد و در حدیث است که فرود می آید عیسی بن مریم بر عقبه ای از ارض مقدسه که آنرا افیق
گویند و دو جامه مصری پوشیده و موی سر خود را روغن زده باشد و در دست او حربه باشد و او حربه ایست که دجال را بان
می کشد پس به بیت المقدس بیاید و مردم مشغول نماز عصر باشند در عقب سر امام و با امام اقتدا کرده باشند پس امام باز
آید و عیسی او را مقدم دارد و در عقب سر او نماز را بشریعت محمد بجای آورد بعد از آن خوکها را بکشد و صلیب را بشکند و معبد
و کلیسای نصاری را خراب کند و نصارای را غیر از آنکسانیکه باو ایمان آورده باشند بکشد و عمر بن ابرهیم اوسی در کتاب خود از رسول
خدا روایت کرده است که فرمود عیسی بن مریم در هنگام طلوع صبح نازل شود و دو جامه زعفرانی پوشیده باشد با چهره سفید
و موی سرش سرخ رنگ و موی سرش از فرق گشاده باشد و از سر او روغن بچکد و در دست او حربه باشد که صلیبها را بشکند

وخوکها را بکشد و دجال را هلاک کند و اموال قائم را ضبط نماید و اهل کهف بدنبال او روند و او وزیر امین قائم و حاجب
نایب او است و امن میکند در مشرق و مغرب عالم الامر کرامة الحجة بن الحسن **سی و نهم** ایضا ثعلبی در تفسیر آیه اذ اوی الفتیة
الی الکهف حدیث بسیار طولانی در وصف ایشان و رفتن ایشان بنزد اصحاب کهف بعد از نقل کرده بعد از آن گفته است و بسند سابق
بمکان خود خوابیدند تا آخر الزمان وقت خروج مهدی و گویند مهدی بر ایشان سلام کند و ایشان جواب سلام او را باز گویند بعد
از آن باز بخواب روند و بیدار نشوند تا روز قیامت **چهلم** ابو عبدالله محمد بن ابی نصر حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در حدیث
نهم از متفق علیه بخاری و مسلم در دو صحیح ایشان از مسند ابو هریره روایت کرده اند و گفته اند اینرا از حدیث ابن شهاب از
نافع مولای ابو قتاده انصاری تخریج کرده اند که گفت رسول خدا فرمود چگونه خواهید بود هرگاه نازل شود پسر مریم در میان شما
و امام شما از شما باشد و از نافع مولای ابو قتاده بغیر از این حدیث از ابو هریره در صحیحین نیست **چهل و یکم** ایضا حمیدی
از جمع بین الصحیحین در حدیث نهم از متفق علیه در صحیح از مسلم و بخاری از مسند ثوبان مولای رسول خدا همین حدیث را روایت کرده
است و در هر دو صحیح بغیر از ده حدیث که ابوبکر برقانی از حدیث ابو الربیع زهرانی و قتیبه از حدیث ابو موسی و بندار از
شهاب تخریج کرده اند چنانکه مسلم از حدیث ایشان تخریج کرده است **چهل و دوم** ابو الحسن رزین بن معاویه عبدری از کتاب صحاح
السته در اول کراس سیم از جزو دوم از اجزای ثلثه از بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود کیف
انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم و تفسیر این گذشت **چهل و سیم** ایضا در بعد از جزو سیوم در آخر باب جامع ما جاء فی
العرب والعجم از صحیح ترمذی از مصعدة جعفر از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرمود بشارت باد شما را و باز
بشارت باد شما را که مثل امت من مثل باران است که معلوم نیست آخر آن بهتر است یا اول آن و مانند بوستانی است که فوجی در مدت
یکسال از آن بخورند بعد از آن فوج دیگر در مدت یکسال دیگر از آن تناول کنند شاید فوج آخر از آنها بیشتر و نیکوتر باشند
چگونه هلاک شود امتی که من در اول آنها باشم و مهدی در وسط آنها و مسیح در آخر آنها و لکن در این میان مردمانی اند کج و کار
کنند ایشان از من نیستند و من از ایشان نیستم **چهل و چهارم** در آخر کتاب جمع بین الصحاح الستة در باب ذکر اشراط از صحیح ابو داود
سجستانی و آن کتاب سنن است و همچنین از صحیح ترمذی از زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدا بیتعالی آن روز را چندان طولانی گرداند تا آنکه مبعوث شود مردی و در روایت ابو هریره
تا آنکه والی شود مردی و در روایت دیگر تا آنکه مالک عرب شود مردی از من یا از اهل بیت من که موافق است نام او با نام من و نام پدر
او با نام پدر من پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور **چهل و پنجم** در کتاب جمع بین الصحاح الستة
باسناد از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود لو لم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملأ الارض عدلا کما
ملئت جورا **چهل و ششم** ایضا در کتاب جمع باسناد از ام سلمه روایت است که از رسول خدا شنیدم که فرمود مهدی از عترت
من از اولاد فاطمه است **چهل و هفتم** ایضا در کتاب جمع باسناد از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود
مهدی از من است و گشاده پیشانی و کشیده بینی است پر میکند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و
مدت هفت سال در روی زمین مالک میشود **چهل و هشتم** ایضا در کتاب جمع باسناد از ام سلمه ایضا روایت کرده است
که رسول خدا فرمود اختلاف خواهد شد در وقت موت خلیفه از خلفا پس بیرون رود مردی از اهل مدینه بعزم
فرار و بجانب مکه رود پس جمعی از اهل مکه او را باکراه بیرون آورند و در میان رکن و مقام با او بیعت کنند و او کاره باشد پس
شامیان لشکری از شام بجنگ او فرستند در بیدا در میان مکه و مدینه زمین ایشان را فرو برد و چون مردم چنان بینند ابدال شام
با جماعت اهل عراق بیایند و با او بیعت نمایند بعد از آن خروج کند مردی از قریش که خالوهای او از قبیله کلب باشند آنگاه مرد مهدی
لشکری بسوی ایشان فرستد و بر ایشان ظفر یابند و محروم کسی است که بر غنیمت کلب حاضر نشود پس قسمت کند غنیمت را و بسنت عمل
یا فرمود بسنت پیغمبر ایشان را و اسلام قرار و دوام میگیرد و مدت هفت سال سلطنت کند بعد از آن وفات کند و مسلمانان بر او نماز
گذارند ابو داود گفته و بعضی از روات از هشام مدت نه سال گفته اند مؤلف گوید قبیله کلب اخوال سفیانی اند و حضرت
قائم سفیانی را طلب میکند و چون سفیانی چنین بیند میل آن دارد که امر را بحضرت قائم تسلیم کند بنو کلب مانع شوند سفیانی

چون ببینند که بنی کلب راضی می شوند از آزاد شدن و خوب پرکرده پس حضرت قائم او را بقتل رساند چنانکه در حدیث طولانی مذکور است
چهل و نهم ایضا در کتاب جمع بین الصحاح الستة ایضا از ابو الحسن هلال بن عمیر روایت کرده است که از علی شنیدم که گفت
رسول خدا فرمود بیرون می آید مردی از ماوراء النهر که او را حارث گویند و در مقدمه لشکر او مردی است که او را منصور گویند تمکین
می کند از برای آل محمد چنانکه قریش از برای رسول خدا تمکین کردند بر هر مؤمنی واجب است که او را یاری کند یا آنکه فرمود دعوت
او را اجابت نماید پنجاهم ایضا در همان کتاب در ذکر اشراط بعد از آنکه از صحیح مسلم روایت کرده است که انس بن مالک گفت از
رسول خدا شنیدم که فرمود لن یهلک امة انا اولها و مهدیها وسطها و المسیح بن مریم آخرها و رحمها ان مکر زکدش پنجاه و یکم
صاحب کتاب غریب الحدیث در جزو اول در حدیث پیغمبر تألیف ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری که در باب تا تقص بسند خود
از یحیی بن عروة بن رویم روایت کرده است که رسول خدا فرمود نیکان امت من در اول امت اند و در آخر امت و بین ذلک ثبج اعوج لیس
منک و لست منهم و گوید ابن قتیبه گفته است الثبج الوسط قال ابو زید یقال الضرب بالسیف ثبج الرجل ای وسطه و الجمع اثباج و
مثل جو و اجوز و در آثار آمده است که رسول خدا ذکر آخر الزمان کرده فرمود هر که از ایشان در آن زمان بدین خود متمسک شود مانند
کسی است که آتش بر مشت خود گرفته و نگاه داشته است و در حدیث دیگر است که شهید در آن روز از ایشان مثل شهید بدر است
و مانند این کلمات انبیا فرموده اند و در حدیث دیگر مروی است که از حضرت رسول سؤال کردند غریب کیست فرمود آنکسانی اند که زنده
کنند آنچه را که مردم از سنت من میرانده اند از آنجمله حدیثی که لا نبی بعدک و لا کتاب بعد کتابی و لا امة بعد امتی فالحلال ما احله الله
علی لسانی الی یوم القیمة و الحرام ما حرمه الله علی لسانی الی یوم القیمة یعنی پیغمبری پس از من نیست و ملتی بعد از امت من نیست و حلال
آنچیزیست که خدای تعالی حلال کرده است از زبان من تا روز قیامت و حرام آنچیزیست که خدای تعالی حرام کرده است از زبان
من تا روز قیامت گوید اینها منافی و مخالف نیستند با حدیثی که در آن مذکور است که مسیح فرود می آید و خوکها را می کشد و
صلیب را می شکند و حلال الهی را زیادی می کند زیرا که مسیح پیغمبری است که گذشته و سابق و خدای تعالی او را باسمان برد بعد از آن نازل
میشود در آخر زمان تا علم باعلامت ساعت شود قال الله تعالی و انه لعلم للساعة پس چون فرود آید چیزی از دین رسول خدا را نسخ نکند
و تقدیم نجوید بر امام امت و بلکه او را مقدم داشته و در عقب سر او نماز گذارد پنجاه و دوم ابو محمد حسین بن مسعود فرا
در کتاب مصابیح در اخبار مهدی بعد از چهار کراس مانده از آخر کتاب بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا
فرمود مهدی از اهل بیت من کشاده پیشانی و کشیده بینی است پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و
جور مالک میشود زمین را مدت هفت سال پنجاه و سیم ایضا ابو محمد باسناد خود از ابو سعید خدری از رسول خدا در قصه
مهدی روایت کرده است که فرمود پس مردی نزد او آید و گوید ای مهدی بمن عطا کن دامن پر کرده و با ایشان چندان عطا کند
که قوه برداشتن آن داشته باشند پنجاه و چهارم ایضا ابو محمد باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا
یاد کرد بلائی را که این امت بآن مبتلا میشوند حتی آنکه فرمود ملجائی نمی یابند که از شدت ظلم بدان پناه برند پس برانگیزاند خدا
از عترت من یکی را پس پر کند باو زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور راضی باشند از او سکنه آسمان و زمین و آسمان
قطره از باران خود را نگاه ندارد و بیرون نیارد زمین هیچ نباتی را نگذارد مگر آنکه بیرون آورد تا آنکه زندگان
تمنی مردگان خود کنند که کاش در این زمان زنده بودند و نعمت الهی را مشاهده میکردند مدت هفت سال یا نه سال سلطنت میکند
پنجاه و پنجم ایضا ابو محمد باسناد خود از عبد الله مسعود روایت کرده است که رسول خدا فرمود تمام نمیشود دنیا تا آنکه
مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من که نام او موافق نام من است و نام پدر او نام پدر من است پر میکند زمین را از عدل و داد
چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم پنجاه و ششم ابو محمد باسناد خود از ام سلمه روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم
که فرمود مهدی از عترت من از اولاد فاطمه است پنجاه و هفتم ابو محمد ایضا از ابو هریره و پدر دیلمی از کتاب فردوس و کتابی
است معروف نزد عامه در باب الف و لام باسناد خود از ابن عباس از رسول خدا روایت کرده است که فرمود مهدی طاوس
اهل بهشت است پنجاه و هشتم ایضا ابو محمد از حذیفة بن الیمان از رسول خدا روایت کرده است که فرمود مهدی از اولاد من
روی او مانند ماه درخشنده و رنگ او رنگ عربی است و جسم او جسم بنی اسرائیلی است پر میکند زمین را از عدل چنانکه پر

شده باشد از جور راضی می باشند بخلافت او اهل آسمان و زمین و مرغان در هوا و مدت بیست سال سلطنت میکند پنجاه و نهم
ابو محمد از علی از رسول خدا روایت کرده است که فرمود مهدی از ما اهل بیت است خدای تعالی امر او را در یک شب باصلاح می آورد
شصتم ابو محمد از ام سلمه روایت کرده است که رسول خدا فرمود المهدی من ولد فاطمه شصت و یکم ابو نعیم احمد بن
عبد الله حافظ اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء در جزو چهارم از زر بن حبیش از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود دنیا
تمام نمیشود تا آنکه مالک شود امر آنرا مردی از اهل بیت من که نام او با نام من موافق است شصت و دوم ابو نعیم در جزو سیم
از حلیة الاولیاء از محمد حنفیه از پدرش علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی از ما اهل بیت است خدای
تعالی اصلاح می کند امر او را در یک شب یا فرمود در دو روز شصت و سیم ایضا ابو نعیم در اول همان جزو بسند خود
از معویة بن سعید جعفی از جابر از حضرت باقر روایت کرده است که خدای تعالی رعب در دلهای شیعیان ما می اندازد و چون قائم ما قیام
کند و مهدی ما ظهور نماید هر مردی از آنها جری تر از شیر و بران تر از نیزه و سنان میشود شصت و چهارم ابو نعیم در جزو
اول از کتاب فردوس تالیف ابن شیرویه در باب الف از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود ما اولاد عبد المطلب سادات
اهل بهشتیم بعد از آن این مجمل را بیان کرد و فرمود من و علی است و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی است شصت و پنجم
ابو نعیم در جزو دویم از کتاب فردوس در باب کاف از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود چگونه خواهید بود شما وقتی
که فرود آید پسر مریم در میان شما و امام شما از شما باشد شصت و ششم ابو نعیم در همان جزو دویم از همان کتاب در باب ها گوید
جابر گفته است رسول خدا فرمود پس از من خلفا می آیند و پس از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک و بعد از ملوک جباران و بعد
از جباران خروج می کند مردی از اهل بیت من پر میکند زمین را از عدل شصت و هفتم ایضا ابو نعیم در همان جزو در همان
باب از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود از امت من بیرون آید مهدی اگر مدت ملکش کوتاه باشد
هفت سال و الا هشت سال یا نه سال فقیر گوید بعضی از مترجمین حدیث گفته اند مدت عمرش و هر دو احتمال میرود و با
فرمود امت من در زمان او متنعم شوند بطوری که مثل آن متنعم نشده اند بدان ایشان و نیکان ایشان و آسمان باران خود را در وقت حاجت
پیاپی بر ایشان بیارد و زمین نباتات خود را نگاه ندارد و اموال در آن وقت مانند آنها که در زیر پا بیفتند بی قدر باشند خلیفه
مردی برخیزد و بحضرت آید و از او سؤال کند چندان باو عطا فرماید که قوت و استطاعت حمل آن داشته باشد شصت و هشتم
ابو نعیم در کتاب فردوس در همان باب از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود خروج می کند در آخر الزمان که نبی شما و کمال
بمردم عطا می کند شصت و نهم ایضا ابو نعیم در همان جزو و همان باب از عبد الله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود خروج
می کند مهدی و بر بالای سر او ملکی است که ندا می کند این است مهدی او را پیروی کنید و اطاعت نمائید هفتادم ایضا ابو
نعیم در جزو ثانی از کتاب فردوس در باب لا از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود قیامت قیام نکند تا آنکه مالک شود
مردی از اهل بیت من و قسطنطنیه و جبل دیلم را فتح نماید و اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خدای تعالی آن روز را طولانی کند تا آن
فتح را بکند فقیر گوید این حدیث از جمله چهل حدیثی است که محمد بن محمد شافعی در اول کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی
ابن ابیطالب ذکر کرده است و گفته است در این کتاب از روایات شیعه نقل نکردم و همه احادیث را از طریق عامه نقل کردم تا احتجاج
بآن محکم تر گردد و بعد از نقل این حدیث گفته است این است سیاق حافظ ابو نعیم در این حدیث و او گفته است که این است مهدی
بدون شک و ریب هفتاد و یکم در کتاب فضایل الصحابه تألیف ابو المظفر سمعانی باسناد از ابو هریره و غیره از ابو سعید
خدری روایت کرده است که فاطمه بخدمت رسول خدا آمد و در مرضی که آنحضرت در آن بود ضعف او را مشاهده کرد گریه در گلوی او پیچید
و اشکش بر رخسارش جاری شد رسول خدا فرمود ای فاطمه سبب گریه تو چیست عرض کرد که میترسم پس از تو ما را خوار و ذلیل
نمایند فرمود مگر ندانسته که خدای تعالی نظری بجانب زمین کرد و پدر تو را اختیار نمود بعد از آن نظر دیگر کرد و شوهر تو را
برگزید و بمن وحی نمود که ترا باو تزویج نمایم و من ترا باو تزویج کردم حلمش از همه مسلمانان و علمش از همه بیشتر و اسلامش از
همه پیشتر است و من ترا تزویج نکردم بلکه خدای تعالی ترا باو تزویج فرمود گوید فاطمه بخندید و خوشحال شد بعد از آن حضرت
فرمود ای فاطمه خدای تعالی بما اهل بیت هفت منقبت عطا فرموده است که باحدی از اولین عطا نفرموده و احدی از آخرین نیز بآنها نمیرسد

پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و پدر تست و وصی ما بهترین اوصیا است و شوهر تست و شهید ما بهترین شهدا است و او عم پدر
تو حمزه است و از ما است کسیکه او را دو بال است که با آنها پرواز میکند در بهشت هر جا که بخواهد و او جعفر است و از ما است
دو سبط این امت و آنها دو فرزند تو اند و از ما است مهدی این امت ابو هرون عبدی گوید که وهب منبه را در ایام حج ملاقات کردم
و این حدیث را برای او نقل کردم وهب گفت ای ابو هرون بعد از آنکه قوم موسی گمراه شدند و گوساله پرستیدند این امر بر موسی گران آمد
عرض کرد خداوندا چون از قوم خود دور شدم از راه بدر رفتند فرمود ای موسی امت هر یک از انبیا که پیش از تو آمده اند مخالفت
پیغمبر خود کرده و راه باطل پیش گرفته اند و همچنین پیغمبرانی که بعد از تو خواهند آمد چون از میان ایشان قرار گیرند گمراه خواهند
شد موسی عرض کرد امت محمد نیز گمراه خواهند شد با اینهمه فضل و نیکی که با ایشان عطا فرموده و با احدی پیش از ایشان عطا نکردی
و در تورات باین خبر داده خدای تعالی بموسی وحی فرمود که امت محمد را بعد از او فتنه عظیمی در پیش است هدایت انکه بعضی بعضی را بندگی
کنند و بعضی از بعضی بیزاری جویند تا انکه انکار نمایند بجز آنکه پیغمبر ایشان با ایشان امر فرموده بعد از آن خدای تعالی امر ایشان را
اصلاح فرماید بمردی از ذریه احمد موسی عرض کرد خداوندا ایمرد را از ذریه من قرار بده فرمود ایمرد از ذریه احمد و عترت او خواهد
بود و من در کتاب سابق تو قرار داده ام که او از ذریه احمد و عترت او باشد و خدای تعالی امر مردمان را باو اصلاح فرماید و او مهدی
است **هفتاد و دوم** در اربعین حدیثی که حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله در خصوص مهدی جمع کرده است از ابو سعید خدری
روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی از امت من است اگر مدت سلطنت او کوتاه باشد مدت هفت سال و الا هشت
سال و الا نه سال و امت من در زمان او متنعم شوند نیکان و بدان ایشان بنعمتی که هرگز ندیده باشند و آسمان باران پیاپی بر ایشان
بارد و زمین گیاه و برکات خود را ذخیره نماید بیرون اندازد **هفتاد و سیم** ایضا در اربعین از ابو سعید خدری از رسول
خدا روایت کرده است که فرمود پر می شود زمین از ظلم و جور پس قیام می کند مردی از عترت من و پر می کند زمین را از عدل و داد چنانکه
پر شده باشد از ظلم و جور و مدت ملکش هفت سال یا نه سال باشد **هفتاد و چهارم** ایضا در اربعین از ابو سعید خدری
روایت کرده است که رسول خدا فرمود دنیا تمام نشود تا آنکه مالک شود زمین را مردی از اهلبیت من پر می کند زمین را از عدل
چنانکه پر شده باشد قبل از او از جور و مدت ملک او هفت سال است **هفتاد و پنجم** ایضا در اربعین گوید رسول خدا
بفاطمه فرمود مهدی از اولاد تست **هفتاد و ششم** ایضا در اربعین آورده است که رسول خدا فرمود از اولاد حسن و
حسین است مهدی این امت **فقیر گوید** اینست مهدی بحسن و حسین در این حدیث شاید از جهت آن باشد که از طرف مادر بحسن منتهی
میشود زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر حضرت امام حسن بود و الله العالم **هفتاد و هفتم** ایضا در اربعین از علی بن
بلال از پدرش روایت کرده است که گفت بخدمت رسول خدا رفتم در حالت احتضار و دیدم فاطمه در بالین آنحضرت نشسته
و میگریست چنانکه آواز گریه او بلند شد رسول خدا سر خود را بجانب وی داشت فرمود ای حبیبه دل من چرا گریه میکنی گفت می
ترسم که پس از تو ضایع شویم فرمود ای حبیبه من آیا ندانسته که خدای تعالی بر زمین نگاهی کرد و پدرت را از میان ایشان برگزید بعد
از آن دیگر نظری فرموده شوهر ترا اختیار کرد و بمن وحی کرد که ترا باو تزویج کنم خدای تعالی ما اهلبیت را هفت خصلت عطا کرده
که با احدی پیش از ما نداده و با احدی پس از ما نیز نخواهد داد من خاتم انبیا و اکرم ایشانم و محبوب ترین مخلوقاتم در نزد خدا و پدر
توام و وصی من بهترین اوصیا است و محبوب ترین ایشان است در نزد خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهدا و محبوب ترین
ایشان است در نزد خدا و او پسر عم تو و برادر شوهر تست و از ما است دو سبط این امت و آنها دو پسر تو حسن و حسین اند و ایشان
سادات جوانان اهل بهشتند سوگند بخدائیکه مرا براستی مبعوث کردانیده است که پدر ایشان از ایشان افضل است سوگند
بخدائیکه مرا براستی مبعوث کردانیده است که مهدی این امت از ایشان است در وقتیکه دنیا هرج و مرج کردیده و فتنها پشت بهم
دیگر کرده و راهها و هدایت قطع شده و مردم اموال یکدیگر را غارت میکنند بزرگان بر کوچکان رحم نکنند و کوچکان بر
بزرگان تعظیم ننمایند پس در آنوقت خدای تعالی بر انگیزاند کسیرا که قلعهای ضلالت و دلهای قفل شده را بگشاید و دین را در
آخر الزمان برپا کند چنانکه من در اول زمان اقامه نمودم و زمین را پر از عدل و قسط کرداند چنانکه پر از جور کردیده فرمود ای
فاطمه غمگین مشو و گریه مکن بدرستیکه خدا مهربانتر است بر تو از من زیرا که ترا در دل من محبتی است بدرستیکه خدای

تعالی بشوهرت تزویج نمود و او بزرگترین مردمان است از حیثیت حسب و کریمترین ایشان است از جهت نسب و مهربان ترین ایشان است برعیت
و عادل ترین و بیناترین ایشان است باحکام از خدای تعالی مسألت نموده ام که ترا بعد از من پیش از همه اهلبیت من بمن ملحق سازد
علی فرمود که فاطمه پس از رسول خدا زیاده از هفتاد و پنج روز در دنیا نبود و خدای تعالی او را برسول ملحق ساخت **هفتاد
و هشتم** ایضا در اربعین باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که روزی رسول خطبه میخواندند و از آنچه خواهد شد خبر
میداد پس فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدای تعالی آنروز را طولانی کند تا آنکه بر انگیزاند مردی را از اولاد من که نامش
نام من است سلمان عرض کرد یا رسول الله از کدام یک از فرزندان تست فرمود از این فرزند من و اشاره بجانب حسین کرد **هفتاد و
نهم** از اربعین باسناد خود از عبد الله عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی خروج می کند از قریه که آنرا
کرعه میگویند **هشتادم** در اربعین باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که فرمود مهدی مردی است از اولاد من و
رنگ او مانند ستاره درخشنده است **هشتاد و یکم** در اربعین باسناد خود آورده است که رسول خدا فرمود مهدی مردی
است از اولاد من رنگش رنگ عربها است و جسمش جسم اسرائیلی در خد راست او خالی است مانند ستاره درخشان زمین را
پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم کردیده بخلافت او اهل زمین و آسمان و مرغان هوا خوشنود و راضی باشند **هشتاد و دوم**
ایضا در اربعین باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که فرمود مهدی گشاده پیشانی و کشیده بینی است **هشتاد
و سیم** ایضا در اربعین باسناد خود از ابو سعید روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی مردی است از اهلبیت من کشیده
بینی پر میکند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور **هشتاد و چهارم** ایضا در اربعین باسناد خود از ابو امامه
باهلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود میان شما و روم چهار مصالحه میشود و چهارمی بدست مردی از اولاد هرقل خواهد
بود هفت سال مدت سلطنت او میشود مردی از عبد قیس که او را ستورد بن عجلان میگفتند عرض کرد یا رسول الله در آن روز امام
مردم کیست فرمود مهدی از اولاد من بعمر چهل ساله رنگ او مانند ستاره درخشان و در خد راست او خال سیاهی است و در او عبای
قطوانی پوشیده که گویا او از مردمان بنی اسرائیل است بیرون میآورد گنجها را و فتح می نماید بلاد شرک را **هشتاد و
پنجم** در اربعین باسناد خود از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر آینه خدای تعالی بر انگیزاند از عترت من
مردی را که پیش دندانهای او گشاده است و موی پیشانی او اندک است پر میکند زمین را از عدل و بمردم عطاهای زیاد کند **هشتاد و
ششم** در اربعین باسناد خود از ابو امامه روایت کرده است که روزی رسول خدا خطبه خواندند از دجال ذکر نمود و فرمود در آن
وقت مدینه از خباثت پاک کردد چنانچه کوره زنگ آهن را منادی ندا کند که امروز روز خلاص است ام شریک از جای برخواست
و عرض کرد یا رسول الله عرب در آن روز در کجایند فرمود در آن روز عرب قلیل اند و اکثر ایشان در بیت المقدس خواهند بود
و امام ایشان مردی است صالح که نام او مهدی است **هشتاد و هفتم** در اربعین باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است
که خروج می کند مهدی در میان امت من خدای تعالی بر انگیزاند او را از برای فریادرسی مردمان که امت در زمان او متنعم شوند و زمین نباتات
و کنوز خود را بیرون اندازد **هشتاد و هشتم** در اربعین باسناد خود از عبد الله عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود بیرون آید
مهدی و بر بالای سر او ابری باشد و منادی در آن ندا کند این است مهدی خلیفه خدا او را پیروی نمائید **هشتاد و نهم** در
اربعین باسناد خود از ابو سعید روایت کرده است که رسول خدا فرمود بشارت میدهم شما را بمهدی که مبعوث میشود در میان امت من
در وقتیکه مردم مختلف باشند پس پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور راضی باشند بامامت او
ساکنان آسمان و ساکنان زمین و اموال را در میان مردم بالسویه قسمت نماید **نودم** در اربعین باسناد خود از عبد الله عمر روایت
کرده است که رسول خدا فرمود قیامت برپا نشود تا آنکه مالک شود زمین را مردی از اهلبیت من که همنام من باشد پر می کند زمین را
از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم **نود و یکم** در اربعین باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که رسول
خدا فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدای تعالی بر انگیزاند در آن روز مردی را که نام او نام من است و خلقش خلق من است
و کنیه او ابو عبد الله است **نود و دوم** در اربعین باسناد خود از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود تمام نشود دنیا
تا آنکه بر انگیزاند مردی را از اهلبیت من که نام او موافق نام من است و نام پدرش نام پدر من است پر می کند زمین را از عدل و داد

چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور **نوع سیم** در اربعین باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر
آینه پر شود زمین از ظلم و عدوان بعد از آن خروج کند مردی از اهل بیت من تا آنکه پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده
باشد از جور و ظلم **نوع چهارم** در اربعین باسناد خود از زر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود خروج می کند
مردی از اهل بیت من که همنام من است و خلقش خلق من است پر می کند زمین را از عدل و داد **نوع پنجم** در اربعین باسناد
خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود در آخر زمان و ظهور فتنه ها مردی مبعوث میشود که او را مهدی میگویند
و بخششهای او گوارا باشد بر مردم **نوع ششم** در اربعین باسناد خود از ابو سعید روایت کرده است که رسول خدا فرمود
خروج کند مردی از اهل بیت من که عمل میکند بسنت من و برکت از آسمان برای او نازل شود و زمین برکات خود برای او بیرون
آورد و پر کند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و حکم راند او بر این امت مدت هفت سال و نازل شود در
بیت المقدس و زود آید **نوع هفتم** در اربعین باسناد خود از ثوبان روایت کرده است که رسول خدا فرمود هرگاه
ببینید رایات سیاه را که از طرف خراسان آمده اند بسوی آنها بشتابید اگرچه با دست و پا بر روی برف باشد که مهدی خلیفه خدا
در آن رایات است **نوع هشتم** در اربعین باسناد خود از علقمة بن عبد الله روایت کرده است که در وقتی که در خدمت رسول
خدا بودیم جماعتی از جوانان بنی هاشم آمدند چون رسول خدا ایشان را دید دیده هایش پر از اشک شد و رنگش متغیر گردید
عرض کردند یا رسول الله پیوسته در روی شما چیزی میبینیم که ما آن را مکروه می داریم و از مشاهده آن ملول میشویم فرمود
که ما اهل بیتی هستیم که خدا تعالی برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده و زود باشد که اهل بیت من پس از من مبتلا شوند و ایشان را
از وطن خود آواره کنند تا وقتیکه از جانب مشرق جماعتی بیایند با علمهای سیاه و مطالبه حق خود نمایند یعنی خلافت و با ایشان رد
نمیشود تا آنکه با آنها قتال کنند و نصرت یابند و در آن وقت میخواهند که حق را با ایشان دهند ایشان قبول نمی کنند تا آنکه آن را بمردی
از اهل بیت من رد کنند پس پر کند روی زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور پس هر که از شما آن را درک نماید باید که
ایشان برود هرچند براه رفتن بر روی برف باشد با دستها و پاها **نوع نهم** در اربعین باسناد خود از حذیفه روایت کرده
است که از رسول خدا شنیدم که فرمود وای بر این امت از پادشاهان ظالم و جابر که ایشان را خواهند کشت و مطیعین ایشان را
خواهند ترسانید پس مؤمنانی که تقیه می کنند با ایشان بزبان داخل شوند و دوستی کنند و بدل از ایشان بگریزند چون خدا تعالی
خواهد که بعد رد کند عزت کامله اسلام را و بازگرداند عزت را بشکند هر جبار عنید را که آن را هلاک میسازد و خدا تعالی قادر است بر هر چه
اراده کند و اصلاح می کند امت را پس از فسادشان بعد از آن فرمود ای حذیفه اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا تعالی آن
روز را طولانی گرداند تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که خدا تعالی دعوتها را بر دست او جاری میکند و اسلام را آشکار
نماید و وعده خدا را خلفی نیست و هو سریع الحساب **صدم** ایضا در اربعین باسناد خود از رسول خدا روایت کرده است
که امت من در زمان مهدی متنعم میشوند بنعمتی که هرگز بمثل آن متنعم نشده باشند پیوسته آسمان بر ایشان ببارد
و زمین نباتات خود را بیرون آورد و هیچ چیز از آن باقی نگذارد **صد و یکم** در اربعین باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است
که رسول خدا فرمود ما اولاد عبد المطلب سادات بهشتیم و آن منم و برادرم علی و عمم حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی **صد و دوم**
در اربعین باسناد خود از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب هر آینه خدا تعالی
پادشاه گرداند در آن یک شب مردی را از اهل بیت من **صد و سیم** در اربعین باسناد خود از ثوبان روایت کرده است که
رسول خدا فرمود در آخر الزمان فتنه بسیار شود تا آنکه سه نفر کشته شوند که همگی فرزندان یک خلیفه باشند بر سر خلافت و هیچ
یک از ایشان نرسد بعد از آن رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان قتال کنند چنانچه هیچ قومی نکرده باشد در آن وقت مهدی
خلیفه خدا ظاهر شود چون بشنوید که خروج کرده بشتابید و با او بیعت کنید که خلیفة الله مهدی است **فقیر گوید** صاحب
ترجمه کشف الغمه و همچنین مترجم کتاب جعفر تبعا له در ترجمه این حدیث بغلط رفته اند و لفظ کنز کنکم را کنز خوانده اند و
گفته اند سه نفر بر سر گنج شما کشته گردند و حال آنکه مراد رجعت در آخر الزمان است چنانکه تقریرش معلوم است و محقق و مدلل
علیه الرحمة در سنن ترجمه فرموده است والله اعلم **صد و چهارم** ایضا در اربعین باسناد خود از ثوبان روایت کرده است که

رسول خدا فرمود صاحبان رایات سیاه از جانب مشرق پیدا شوند باید که بشتابید و متابعت ایشان کنید اگرچه براه رفتن بازانو
بر روی برف باشد **صد و پنجم** در اربعین بسند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که گفت عرض کردم یا رسول
الله آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما است فرمود بلکه از ما خواهد بود و ختم میکند حق تعالی دین را باو چنانچه بما فتح کرد و بما
نجات میدهد مردم را از فتنه ها چنانچه بما نجات داد از شرک و بما دلهای ایشان را بهم مهربان گرداند پس از عداوت ایشان
با یکدیگر چنانچه پس از عداوت شرک دلهای ایشان را با یکدیگر مهربان گردانید و ایشان را با یکدیگر برادر دینی کرد **صد و
ششم** در اربعین باسناد خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود اگر باقی نماند از دنیا
مگر یکشب هر آینه خدا تعالی آن شب را طولانی کند تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و نام پدر
او با نام پدر من پر می کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و مال را در میان مردم بالسویه قسمت میکند و
خدا تعالی دلهای مردم را غنی میگرداند پس هفت سال یا نه سال سلطنت نماید و خیری در عیش و زندگانی دنیا پس از مهدی
نخواهد بود **صد و هفتم** در اربعین باسناد خود از ابو هریره از رسول خدا روایت کرده است که فرمود قیامت برپا نشود تا مالک
شود جهان را مردی از اهل بیت من که خدا تعالی قسطنطنیه و جبل دیلم را بدست او مفتوح گرداند و اگر باقی نماند از دنیا مگر
یک روز خدا تعالی آن یک روز را طولانی گرداند تا آن فتحها واقع شوند **صد و هشتم** در اربعین باسناد خود از قیس بن جابر
از پدرش از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرمود زود باشد که پس از من خلفائی و بعد از خلفا امرائی و بعد از امرا ملوک جبابره
بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من پر می کند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور **صد و نهم** در اربعین باسناد
خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود از ما است آنکسی که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز میگذارد
صد و دهم ایضا در اربعین باسناد خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود نازل میشود عیسی بن مریم
پس امیر ایشان که مهدی است باو گوید بیا و برای ما نماز بگذار گوید بعضی از شما بر بعضی دیگر امیرند جهت کرامت از قبل خدا تعالی بر این
امت **صد و یازدهم** در اربعین بسندیکه از ابو محمد ابراهیم میرسانند از ابو جعفر منصور مشهور بدوانیقی و او از پدرش
از جدش از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود هلاک نخواهد شد امتی که من در اول و عیسی در آخر و مهدی
در وسط ایشان باشد **صد و دوازدهم** اخطب بسند خود از حضرت رضا روایت کرده است که آنحضرت فرمود خلف صالح
از اولاد حسن بن علی عسکری صاحب زمان است و او است مهدی این امت **صد و سیزدهم** اخطب بسند خود از طاهر بن هرون
ابن موسی علوی از پدرش هرون از پدرش موسی روایت کرده است که آقای من جعفر بن محمد گفت خلف صالح از اولاد من است
و او است مهدی نام او محمد است و کنیت او ابو القاسم خروج کند در آخر الزمان مادر او صیقل نام دارد ابو بکر زارع گفته است
و در روایت دیگر مادر او حکیمه است و در روایت دیگر نرجس و بعضی گویند سوسن نام دارد والله اعلم بذلک و کنیت او
ابو القاسم است و او دو نام است خلف و محمد ظاهر میشود در آخر الزمان و بر بالای سر او ابری است که بر او سایه افکند و از حرارت
آفتاب محافظت می نماید و با او میگردد و آن ابر باواز فصیح ندا میکند این است مهدی موعود **صد و چهاردهم** اخطب بسند
خود از قاسم بن علی روایت کرده است که گفته است کنیه خلف صالح را ابو القاسم گویند و صاحب نام است **صد و پانزدهم**
ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی صاحب کتاب کفایة الطالب و کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان گوید من این کتاب را جمع
کردم و از اخبار شیعه خالی و عاری نمودم تا احتجاج بآن بیشتر شود و در چند باب است و یکی در ذکر خروج آنحضرت در آخر الزمان از زر
ابن عبد الله مروی است که رسول خدا فرمود تمام نشود دنیا تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من که نام او مطابق نام من است
و ابو داود سجستانی در سنن خود آورده است **صد و شانزدهم** ایضا گنجی شافعی از علی از رسول خدا روایت کرده است
که فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه خدا تعالی برانگیزاند مردی از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدل چنانکه پر شده
باشد از جور و گفته است و این نیز ابو داود در سنن خود نقل کرده **صد و هفدهم** ایضا گنجی گوید حافظ ابراهیم بن محمد ازهری
صیرفی در دمشق و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدسی بجامع جبل قاسیون بسند خودشان از حافظ ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن عاصم بری
روایت کرده اند که در کتاب مناقب شافعی این حدیث را ذکر کرده است و گفته است و زیاد نموده در روایت خود و آن این است

دا سلم بیرا سم ابی و حدیث و این است لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث الله فیه رجلا منی یواطی
اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا یعنی گوید مهدی نیز این حدیث در جامع خود نقل
کرده است و این زیادتی و اسم ابیه اسم ابی را در آن نقل نکرده و ابو داود این حدیث را در میان اکثر روایات حافظین حدیث و ثقات
از نقلة اخبار ذکر کرده است و کفته است نام پدرش نام من است شاید است اگر صحیح باشد پس مراد حسین خواهد بود و حسین نام
پدر است چه کنیت حسین ابو عبد الله است و کنیه را بجای نام ذکر کرده و این کنایه است از اینکه مهدی از اولاد حسین است نه حسن و
محتمل است که راوی توهم کرده و ابنی را تصحیف به ابی نموده و این احتمال اولی است برای جمع نمودن در میان روایات زیاده مؤلف گوید علی بن
عیسی در کتاب کشف الغمه بعد از ذکر این مذکورات کفته است اصحاب ما این حدیث را با این زیادتی نقل نکرده اند
واما علمای جمهور فقد نقلوا ان زیادة هذه زیدت فی الاحادیث توجب الحمل الی من یذاد ترجیحا بین الاقوال والروایات
فقیر گوید محتمل است که این زیادتی از تغییرات و ملحقات نواصب باشد بهر تقدیر این فقره در احادیث شیعه نیست
حدیث صد و هشتم کنجی باسناد خود از سعید بن مسیب روایت کرده است که ما در نزد ام سلمه بودیم و از مهدی سخن میگفتیم ام سلمه گفت
از رسول خدا شنیدم که میفرمود مهدی از اولاد فاطمه است و این حدیث را ابن ماجه در سنن خود نقل کرده است صد و نهم
کنجی باسناد خود از سعید بن مسیب روایت کرده است و از ام سلمه نیز که گفت رسول خدا فرمود مهدی از عترت من از اولاد فاطمه است
و نیز حافظ ابو داود در سنن خود نقل کرده است صد و بیستم کنجی باسناد خود از علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود
مهدی از ما اهل بیت است خدا تعالی امر او را در یک شب اصلاح می کند صد و بیست و یکم کنجی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده
است که از رسول خدا شنیدم که میفرمود ما اولاد عبد المطلب سادات اهل بهشتیم من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی
و این حدیث را حافظ ابن ماجه در صحیح خود نقل کرده است صد و بیست و دوم کنجی از ثوبان روایت کرده است که رسول خدا فرمود
یقتل عند کنزکم ثلثة کلهم ابن خلیفة ثم لا یصیر الی واحد منهم ثم تطلع الرایات السود من قبل المشرق فیقتلونهم قتلا لم یقتله
قوم ثم ذکر شیئا لا احفظه ثم قال فاذا رایتموه فبایعوه ولو حبوا علی الثلج فانه خلیفة الله المهدی و این حدیث را حافظ ابن ماجه
نیز نقل کرده است و تفسیر این حدیث در صد و سیم گذشت صد و بیست و سیم کنجی از عبد الله بن حرث بن جزء زبیدی روایت کرده است
که رسول خدا فرمود بیرون می آیند قومی از مشرق و مهیا می کنند سلطنت را از برای مهدی و این حدیثی است حسن صحیح و ثقات و نقله
اخبار روایت کرده اند و حافظ ابو عبد الله ماجه قزوینی در سنن خود نقل کرده صد و بیست و چهارم ابو اعثم کوفی در کتاب
فتوح از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود خدا تعالی را در طالقان گنجهائی است نه از طلا و نقره بلکه در آن گنجها مردانی
معروف خدا را چنانکه باید بشناسند شناختند و ایشان یاران مهدی اند در آخر الزمان صد و بیست و پنجم از ابو سعید خدری
روایت کرده است که گفت ترسیدیم که بعد از رسول خدا بدعتها بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد
بود بیرون خواهد آمد و پنجسال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردمانی نزد او ایند و گویند ای مهدی عطا
کن بما حضرت چندان زر در دامن ایشان بریزد که قوت و توانائی بر داشتن آن داشته باشند صد و بیست و ششم از ابو سعید
خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود می باشد در امت من مهدی اگر مدتش کوتاه باشد هفت سال و الا نه سال متنعم
میشوند امت من در ایام او بنعمتی که هرگز مثل آن ندیده باشند بیرون آید زمین برای ایشان برکات خود را و هیچ چیز نگاه ندارد
و در آن زمان مال فراوان باشد مردم بخدمت او ایند و گویند بده و او گوید بگیر صد و بیست و هفتم از ام سلمه زوجه رسول
خدا روایت کرده است که رسول خدا فرمود اختلاف میشود در موت خلیفه از خلفا پس مردی از اهل مدینه بیرون اید و بسوی
مکه فرار نماید پس جماعتی از اهل مکه او را با کراه بیرون اورده و در میان رکن و مقام با او بیعت کنند خدا تعالی ملکی را بفرستد
و ایشان را در میان مکه و مدینه در زمین فرو برد و چون چنین ببینند ابدال شام و جماعت اهل عراق نزد او ایند با او بیعت
نمایند بعد از آن خروج کند مردی از قریش که خالو هایش از بنی کلب است پس خدا تعالی لشکری بر سر ایشان فرستد بر ایشان ظفر
یابند نومید مر کسی است که بهره غنیمت کلب حاضر نشده باشد پس اموال ایشان را قسمت نماید و بسنت رسول خدا عمل کند و
اسلام قرار و آرام یابد در میان خلایق و هفت سال درنگ کند بعد از آن وفات کند و مسلمانان بر او نماز کنند ابو داود گفته

امن

است که بعضی از روات از هشام مدت نه سال روایت کرده اند و گویند این است بیان حافظان حدیث مثل ترمذی و ابن ماجه قزوینی و ابو
داود صد و بیست و هشتم از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود در چه حال خواهید بود وقتیکه عیسی بن مریم در میان شما فرود
اید در حالتیکه امام شما از شما است گوید این حدیثی است حسن صحیح است و صحت آن اتفاقی است و از جمله احادیث محمد بن شهاب زهری
است که بخاری و مسلم در دو صحیح خود نقل کرده اند صد و بیست و نهم از جابر بن عبد الله روایت کرده است که از رسول خدا
شنیدم که فرمود پیوسته طایفه از امت من بر حق قتال میکنند و غالب میشوند تا روز قیامت پس عیسی بن مریم نازل میشود امیر
ایشان او را گوید بیا و نماز بکذار عیسی گوید بعضی از شما امیر بعضی دیگر امیر است و این اکرامی است از خدا تعالی برای این امت گوید
این حدیث حسن است و مسلم در صحیح خود نقل کرده است هر چند تاویل حدیث اول ممکن است لکن تاویل این حدیث ممکن نیست
زیرا که صریح است در اینکه عیسی نزد امیر مسلمانان می اید و او را مقدم میدارد در نماز و امیر مسلمانان در آن روز مهدی است
و این باطل میکند تاویل کسی را که کفته است و امام شما از شما است یعنی امامت میکند بکتاب شما یعنی عیسی فقیر گوید چه معنی
کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم بحسب ظاهر این است که چون مهدی ظهور کند و عیسی از آسمان نزول نماید شما بکدام یک
از ایشان اقتدا خواهید نمود بعیسی که از آسمان امده یا با امام خود که از فرزندان پیغمبر شما است نه آنکه بعضی تاویل کرده و کفته اند یعنی
امام شما از شما است یعنی امامت میکند شما را بکتاب شما پس بموجب این حدیث و حدیث جابر و حدیثی که از ابو سعید خدری
روایت شده باید که مهدی امام باشد و عیسی ماموم و بالجمله بعد از آن کفته است اگر کسی گوید از این اخبار صحیح بهم میرسد که
عیسی در عقب مهدی نماز میکذارد و هم چنین در پیشتر و جهاد معاونت او میکند و دجال را در پیش روی او بجهنم واصل میکند
معلوم است که رتبه مقدم در نماز مقدم است بر تالی هم چنین در جهاد و هم چنین اخبار دیگر که نزد علمای سنت ثابت اند
و علمای شیعه هم انها را روایت کرده اند پس این قول اجماعی کافه اهل اسلام است زیرا که فرق اسلام سنی و شیعه از سنت و فرق
قولی است ساقط و مطرود و محکوم مطروح مردود پس ثابت شد که افضلیت مهدی از عیسی و تقدم او بر عیسی در مقام و رتبه
باجماع کافه اهل اسلام است و اجماع بر صحت اخبار مذکوره نیز محقق است جواب کوئیم که پیغمبر و امام هر دو قدوه و مقتدا
میشوند پس اگر در حال اجماع هر دو یکی از ایشان مقتدای دیگری باشد واجب این است که امام پیشوای پیغمبر باشد زیرا که این
هنگام نظر باینچه در شریعت محمد وارد شده است که رسول خدا فرمود باید امام قوم اقرء ایشان باشد بکتاب خدا و اگر امام و ماموم
مساوی باشند در آن اعلم را مقدم دارند در نماز و اگر در علم با هم مساوی باشند افقه را مقدم دارند و بعد از آن اقدم را
در هجرت و بعد از آن هر یک که نیکوتر و زیباتر است و مهدی از عیسی اعلم و افقه است بکتاب خدا و بسنت رسول خدا احکام
او و هیچ یک از امور دین خود داری نیست و هر دو از جمیع قبایح و مداهنه در امر دین و ریا و نفاق منزهند پس اگر مهدی
عیسی را از خود اعلم داند بر او مقدم میشود و اگر عیسی مهدی را از خود اعلم نداند در نماز با او اقتدا نمی کند و چون عیسی را اعلمیت
مهدی محقق شد باو اقتدا می نماید و اگر این نبود جایز نبود او را اقتدا نمودن با امام این درجه فضل او در نماز و اما جهاد که
عبارت است از بذل نفس در راه خدا مر کسی را که بذل ان تقرب جوید بسوی خدا و اگر تقرب مقصود نبود صحیح نبود احکام در
پیش پیغمبر خدا یا غیر او جهاد کند بدلیل قوله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة الایة و امام نایب
رسول خدا است و جانشین او است در امت و نیز جایز نیست از برای عیسی که بر نایب رسول خدا تقدم جوید چنانکه بر منوب
و مؤید قول ما است حدیثی که بعد مذکور شد اینکه عیسی نماز میکند در عقب مهدی پس ثابت شد که مهدی مقدم است بر عیسی
و افضل است از او صد و سی ام حافظ ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی در حدیث صحیح طولانی در نزول
عیسی روایت کرده است که ام شریک دختر ابی العکر عرض کرد یا رسول الله عرب در آن روز در کجا خواهند بود فرمود در بیت
المقدس و امام ایشان مردی پیش می ایستد که با ایشان نماز صبح بگذارد و چون عیسی از آسمان نازل میشود امام باز پس اید که عیسی
پیش رفته بر مردم نماز کذارد و عیسی دست در میان دو شانه او زند و گوید ای مهدی پیش بایست و بما نماز کذار گوید این
حدیثی است ثابت صحیح ابن ماجه قزوینی در کتاب خود از ابو امامه باهلی از او روایت کرده است که گفت خطبه خواند رسول الله و این
مختصر است صد و سی و یکم ابن ماجه قزوینی باسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی

... افضل از عیسی
و اعلم از او
خواهد بود

از من کشاده پیشانی کشیده بینی است پر می کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم مدت پادشاهی او
مدت هفت سال است گوید این حدیث ثابت و صحیح است حافظ ابو داود سجستانی در صحیح خود از او نقل کرده اند و همچنین
غیر او از حفاظ اخبار مانند طبرانی و غیر او و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف باسناد خود از ابن عباس روایت کرده
است که رسول خدا فرمود مهدی طاوس اهل بهشت است صد و سی و دوم ابن ماجه قزوینی باسناد خود از حذیفة بن
الیمان روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی مانند ستاره درخشنده است و رنگ او رنگ عربی و جسم جسم اسرائیلی است
پر می کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور خوشنود می باشند بخلافت او اهل آسمان و زمین و مرغان در هوا
و مدت پادشاهی او بیست سال است صد و سی و سیم از ابو هرون عبدی روایت کرده است که گفت نزد ابو سعید خدری
رفتم گفتم تو در بدر حاضر بودی گفت بلی گفتم حدیث کن مرا بچیزی که از رسول خدا در حق علی شنیده گفت وقتی رسول خدا را مرضی
سنگین عارض شد فاطمه بعیادت او آمد و من در جانب راست آنحضرت نشسته بودم و چون ضعف آنحضرت را دید گریه در گلوی
او پیچید تا آخر حدیث که میگوید دست بشانه حسین زده و فرمود مهدی این امت از این فرزند من خواهد بود و این حدیث را از کتاب
کفایة الطالب منقولا ذکر کردیم و از دار قطنی صاحب کتاب جرح و تعدیل نیز نقل کرده است صد و سی و چهارم از ابو نضره روایت
کرده است که ما در نزد جابر بودیم گفت دور نیست که از برای اهل عراق یکدینار برنیاید گفتیم از کجا گفت از طرف عجم گفتیم سبب
چیست گفت اهل عجم منع می نمایند بعد از آن گفت دور نیست که در پیش اهل شام یکدینار جمع نشود گفتیم از کجا گفت از قبل
اهل روم بعد از آن اندکی ساکت ماند بعد از آن گفت رسول خدا فرمود می آید در آخر الزمان خلیفه که مال را می بخشد و شماره
نمی کند گوید من به ابو نضره و ابو العلا گفتم آن خلیفه عمر بن عبد العزیز است گفتند نه گوید این حدیث صحیح است و مسلم از او در صحیح
خود نقل کرده است صد و سی و پنجم باسناد از ابو نضره از ابو سعید روایت کرده است که رسول خدا فرمود از جمله خلفای
شما است خلیفه که میدهد مال را و نمی شمارد گوید این حدیث ثابت است و مسلم در صحیح خود نقل کرده صد و سی و
ششم از ابو سعید و جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود می باشد در آخر الزمان خلیفه که مال را قسمت
می کند و شماره نمی کند آنرا صد و سی و هفتم از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود بشارت میدهم شما را
بمهدی برانگیخته شود در امت من وقتیکه مردم مختلف و مضطرب باشند پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم راضی میباشند از او ساکنان آسمان و ساکنان زمین قسمت میکند مال را بالسویه در میان مردم و خدای تعالی دلهای
امت محمد را پر از غنا کند و عدل او شامل ایشان گردد بحدیکه منادی را امر کند که ندا کند کیست که بمال محتاج است ناگاه اظهار حاجت
نمی کند مگر یکمرد پس باو گوید برو نزد خزانه دار و بگو مهدی امر میکند که بمن مالی دهی خزینه دار گوید بردار و برمیدارد لکن
در وقت بیرون آمدن نادم و پشیمان گردد و میگوید که من حریص ترین امت محمد بودم از حیثیت نفس حالا عاجز شدم از تحصیل
چیزی که ایشان را کفایت میدهد قبول نمی کند آنحضرت میگوید ما اهل بیت از چیزیکه بخشیدیم بر نمیگردیم پس مدت سلطنتش
هفت سال یا هشت سال یا نه سال میشود و بعد از آنحضرت در زندگانی خیری نمی باشد گوید این حدیث حسن است و ثابت شیخ اهل
حدیث امام احمد در مسند خود آورده و این حدیث دلیل است بر اینکه این معنی که در حدیث مسلم است این مبین و است در مسند احمد
حنبل از جهت دور زمان میان روایات صد و سی و هشتم از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود در آخر زمان
و ظهور فتنه ها مردی آید که او را مهدی گویند عطاهای او گوارا باشد گفته است این حدیث حسن است ابو نعیم حافظ او را آورده
صد و سی و نهم باسناد خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که گفت عرض کردم یا رسول الله آیا مهدی از ما آل محمد است یا از
غیر ما است آنحضرت فرمود بلکه از ما است خدای تعالی باو دین اسلام را ختم می کند چنانکه بما فتح نموده و بما از فتنه نجات می یابند چنانکه
از شرک نجات یافتند و بما دلهای ایشان را بعد از عداوت فتنه بیکدیگر مهربان گرداند و باهم برادر میشوند چنانکه پس از عداوت
شرک بایکدیگر برادر دینی گردیدند گوید این حدیث حسن است حافظان احادیث این حدیث در کتب خودشان روایت کرده اند
طبرانی در معجم اوسط و ابو نعیم در حلیه و عبد الرحمن حماد در عوالی صد و چهلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود
عیسی بن مریم فرود آید پس امیر ایشان او را گوید بیا و بما نماز بگذار عیسی گوید بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است و این اکرامی است

از خدای تعالی بر این امت گفته است این حدیث حسن است حارث بن ابی اسامه در مسند خود و همچنین ابو نعیم در عوالی خود روایت
کرده اند و این اخبار دلیلند بر اینکه مهدی غیر از عیسی است گوید اخبار در خصوص مهدی از رسول خدا بحد تواتر و استفاضه رسیده
است که او هفت سال سلطنت میکند و زمین را پر از عدل گرداند و با عیسی در هم خروج می کنند و در قتل دجال در زمین فلسطین
او را یاری مینماید و او امام این امت خواهد بود و عیسی در عقب سر او نماز میگذارد تا آخر قصه طولانی و شافعی این حدیث را
در کتاب مآثر الابرار نمود و اگر ذکر مسندش موجب تطویل نمیشد ما از ابرار میکردیم صد و چهل و یکم از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا فرمود هرگز هلاک نشود قومی که من در اول آنها باشم و عیسی در آخر آنها و مهدی در وسط آنها گوید این
حدیث حسن است حافظ ابو نعیم در کتاب عوالی خود و همچنین احمد حنبل در مسند خود روایت کرده اند و معنی قول آنحضرت
که عیسی در آخر آنها است این نیست که عیسی بن مریم بعد از مهدی میماند زیرا که این از چند وجه جایز نیست وجه اول قول آنحضرت است
که فرمود بعد از مهدی در زندگانی دنیا خیری نیست چنانکه گذشت دویم آنکه مهدی امام آخر الزمان است امامی بعد از او در هیچ روایت
مذکور نشده وجه سیم اینست که ممکن نیست که مردم بی امام باشند اگر گویند عیسی بعد از او امام امت میشود گوئیم بقای عیسی بعد
از مهدی جایز نیست زیرا که در حدیث تصریح شده باینکه در دنیا زندگی بعد از مهدی خیر نیست چگونه میشود که عیسی در میان
قومی باشد و در آنقوم خیر نباشد و نیز جایز نیست که گفته شود عیسی نائب مهدی است زیرا که نیابت بشأن او سزاوار نیست
و جایز نیست که اصالة بامور امت مشغول شود زیرا که باعث توهم عوام میشود که ملت محمدیه بملت عیسویه انتقال یافته و این هم کفر است
پس لابد است که حدیث را بمعنی صحیح تاویل نمائیم و آن این است که من اول داعی هستم بملت اسلام و مهدی داعی وسط است و مسیح
آخر داعی و محتمل است که معنی حدیث این باشد که مهدی وسط این امت است یعنی بهترین ایشان و امام ایشان است و بعد از او
عیسی نازل میشود و تصدیق مهدی میکند و باو اقتدا می نماید و او را یاری میکند و آنچه را که او ادعا میکند او صحت آنرا بر
امت بیان مینماید پس بنا بر این مسیح آخر مصدقین است بمقتضای نص صد و چهل و دوم باسناد از حذیفه روایت کرده
است که رسول خدا فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه بر انگیزاند خدای تعالی مردی را که نام او نام من باشد و خلق
او خلق من باشد و کنیه او ابو عبد الله باشد گفته است این حدیث حسن است و خدای تعالی از اظهار او خبر داده است و معنی قول
آنحضرت که فرموده است خلق او خلق من است کنایه است از انتقام کشیدن مهدی از کفار برای دین خدا چنانچه پیغمبر میکرد و چنانکه
خدای تعالی فرموده است انک لعلی خلق عظیم علی بن عیسی در کشف الغمه بعد از ذکر این تحقیق گفته است تعجب دارم از این
ایراد که خلق را مخصوص نموده بانتقام کشیدن از کفار و این معنی نیست زیرا که آنحضرت در جمیع اخلاق پیغمبر یا رسول خدا
شریک بود در کرم و شرف و علم و حلم و شجاعت و غیر اینها از اخلاقی که در صدر کتاب تعداد نمودیم و از این عجب تر این است که ایراد
بر حدیث خود دلیل آورده است صد و چهل و سیم باسناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود خروج
کند مهدی از قریه که او را کرعه گویند گوید این حدیث حسن است کما اینکه روایت شده و امام ابو الشیخ اصفهانی در عوالی خود
ایراد نموده است صد و چهل و چهارم باسناد خود از عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی خروج کند و بر
بالای سر او ابری است و در آن ابر منادی است که ندا میکند این مهدی خلیفه خدا است گوید این حدیث حسن است
از او روایت نموده اند مگر این صد و چهل و پنجم باسناد خود از عبد الله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود
مهدی خروج کند و بر بالای سر او ملکی است که ندا می کند این مهدی است او را پیروی کنید گوید این حدیث حسن است
حافظان اخبار مانند ابو نعیم و طبرانی و غیر ایشان از او روایت کرده اند صد و چهل و ششم باسناد از حذیفه روایت کرده
است که رسول خدا فرمود مهدی مردی است از اولاد من رنگش رنگ عربی است و جسمش اسرائیلی و در رخسار راستش خالی است مانند
ستاره درخشان زمین را پر از عدل گرداند چنانکه پر از ظلم گردیده بخلافتش اهل زمین و اهل آسمان و مرغان هوا راضی باشند
گفته است این حدیث حسن است و بحمد الله جمعی کثیر از اصحاب ثقفی از او روایت کرده اند و سندش نزد ما معروف است صد
چهل و هفتم باسناد از ابو امامه باهلی روایت کرده است و حدیثشان گذشت و گفته است این حدیث را طبرانی در معجم اکبر
خود صد و چهل و هشتم ایضا از ابو امامه و حدیث کشاده دندان و کشاده پیشانی را نقل کرده است و از روایت عبد الرحمن

عود گذشت گوید این حدیث را ابو نعیم حافظ در عوالی خود نقل کرده است **صد و چهل و نهم** باسناد خود از ابو هریره از رسول
خدا روایت کرده است در حدیثی که خدا تعالی قسطنطنیه را بدست او مفتوح کند و این حدیث از طریق ابو نعیم گذشت گفته است
این حدیث را ابو نعیم حافظ در فواید خود و طبرانی در معجم اکبر نقل کرده اند **صد و پنجاه** لمّا از قیس جابر از پدرش از جدش از
رسول خدا روایت کرده است حدیث ملوک جابره را بعد از آن خروج نماید حدیث گذشت گوید این حدیثی است حسن و حافظ
ابو نعیم در فواید و طبرانی در معجم اکبر روایت کرده اند **صد و پنجاه و یکم** از ابو امامه گوید خطبه خواند بما رسول خدا و حدیث
گذشت گوید این حدیثی حسن المتن است حافظ ابو نعیم روایت کرده است و هم چنین طبرانی در معجم اکبر **صد و پنجاه و دوم** از
ابو امامه ایضا قال خطبنا رسول الله و ذکر قال هذا حدیث حسن هکذا رواه ابو نعیم الاصفهانی **صد و پنجاه و سیم** از ابو سعید
خدری از رسول خدا حدیث نعم امتی است و گذشت گوید حدیثی است حسن المتن رواه الحافظ ابو القاسم الطبرانی فی معجم الاکبر
صد و پنجاه و چهارم از ثوبان روایت کرده است که رسول خدا فرمود کشته میشود در آخر الزمان سه نفر بر سر خلافت
و حدیث گذشت گوید این حدیثی است حسن المتن و بسند نیکو که از طریق راوی بهتر شمار رسیده است از ثوبان و دلیل
است بر شرافت مهدی که می باشد خلیفه خدا در روی زمین بر زبان راستگوترین اولاد آدم محمد و خدا تعالی فرموده است یا ایها
الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک الآیه **صد و پنجاه و پنجم** شعبی که از جمله منحرفان از حضرت امیر المؤمنین است و از
علمای عامه است گوید روایات ما و روایات اکثر اهل اسلام نیز این است که پیغمبر ما فرموده است لابد است از خروج مهدی از
اولاد فاطمه و ظاهر میشود و پر می کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از غیر مهدی از ظلم و جور و سیک طاوس
گوید و این حدیث را جماعتی از رجال چهار مذهب علما در کتب خود نقل کرده اند و اهل اسلام بر صحت آن اجماع نموده اند بعد از آن
بنیای این روایات علمای عامه را ذکر کرده است که ما در اینجا ذکر کردیم آنها و غیر از آنها را **صد و پنجاه و ششم** در کتاب عقد
الدرر از طریق مخالفان بسند ایشان از حسن بن علی روایت کرده است که فرمود مهدی قیام کند در حالی که مردم او را انکار کنند زیرا که
ظهور می کند بهیئت مرد جوان و از اعظم بلایا این است که صاحب الشأن خروج می کند جوان و مردم او را پیر می پندارند **صد و
پنجاه و هفتم** در کتاب مستدرک بر صحیحین تالیف ابو عبد الله حاکم باسناد او از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول
خدا فرمود نازل میشود بر امت من در آخر الزمان بلای شدید از سلطان ایشان که هرگز از آن شدیدتر بلائی شنیده نشده است
تا آنکه جهان فراخ بر ایشان تنگ شود و زمین پر از ظلم و جور گردد و هیچ مؤمن از ظلم ظالمان ملجای نیابد که بآن پناه برد
پس برانگیزاند خدا تعالی مردی را از عترت من پس پر می کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم راضی میباشند
از خلافت او ساکنان زمین و زمین نگاه نمی دارد دانهای خود را و همه را بیرون می آورد و نگاه نمی دارد آسمان بارانهای خود را
و پی در پی میبارد تعیش نمایند در آن نعمتها هفت سال یا نه سال عطاهای که در حیات تمنی اموات خود نمایند در آن ایام بآنچه
خدا تعالی با ایشان کرامت فرموده است از نعمت خود **صد و پنجاه و هشتم** در معجم طبرانی و مناقب مهدی تالیف حافظ ابو نعیم
بسند هر دو از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود نظر می کنند مسلمانان میشود مهدی بعیسی
در حالتیکه نزول می کند مانند قطرهای که از موی بچکد و حدیث را کشاینده است و در آخر آن گفته است با یستد عیسی تا آنکه
مهدی در جایگاه خود قرار گیرد و بنشیند پس عیسی با او بیعت کند الحدیث **صد و پنجاه و نهم** در کتاب فتن تالیف
حافظ ابو عبد الله نعیم بن حماد بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود از ما است آنکسیکه عیسی بن
مریم در عقب سر او نماز میکند **صد و شصتم** در کتاب فتن بسند خود از هشام بن محمد روایت کرده است که مهدی از این امت
است که امامت می کند بر عیسی در نماز **صد و شصت و یکم** در کتاب حلیة الاولیاء در حدیثی طویل گوید در آن مروی است
که چون مسلمانان بجانب بیت المقدس امام ایشان مهدی است و مردی صالح است و چون امام ایشان بنماز صبح بازایستد عیسی
ابن مریم در آن وقت نازل شود و امام تکبیر نماز صبح در داده باشد پس امام باز پس آید که عیسی در نماز مقدم دارد دست خود را در
عقب او باز ایستد عیسی دست در میان کتف او زند و گوید پیش برو و نماز صبح را بجای آر که از برای تو برپا شده است پس
امام پیش صف با ایستد و با ایشان نماز کذارد **صد و شصت و دوم** در کتاب عرائس تالیف ابو اسحق ثعلبی باسناد خود از

تمیم داری روایت کرده است که عرض کردم یا رسول الله من شهری دیدم که نشنیدم که صفت و چنین و چنان بود نزدیک بساحل دریا رسول خدا فرمود
آن شهر انطاکیه است و او را غاری است از غارهای دنیا و در آن است عصای موسی و الواح موسی و هیچ ابری از طرف مشرق یا مغرب بر آن
شهر نگذرد مگر آنکه بر آن بارد و روز و شب دنیا تمام نشود تا آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من پر کند زمین را از عدل
و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم **صد و شصت و سیم** در کتاب فضل الکوفه تالیف ابو عبد الله محمد بن علی العلوی بسند
خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی سلطنت می کند بر مردم هفت سال یا ده سال سعادتمندترین مردمان
در آن وقت اهل کوفه خواهند بود **صد و شصت و چهارم** در کتاب در بدیهیه تالیف شیخ عبد الله جعفر بن محمد بن احمد دوریستی
از طریق مخالفین بسند ایشان از سلیمان بن اسحق بن علی بن عبد الله بن عباس روایت کرده است که پدرم گفت روزی نزد هارون بود
از مهدی ذکر کرد و از عدل و داد او زیاد سخن راند بعد از آن گفت چنان میدانم که شما گمان کرده اید که من مهدی پدر خود را میگویم
او را نمیگویم بلکه پدرم از پدرش از جدش از ابن عباس از پدرش عباس بن عبد المطلب روایت کرده که رسول خدا فرمود ای عم
دوازده خلیفه از اولاد من پادشاهی میکنند بعد از آن امور کریهه شدید عظیمه روی میدهد بعد از آن مهدی از اولاد من خروج می
کند و خدا تعالی در یک شب امر او را باصلاح می آورد پس پر می کند روی زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور و درنگ میکند
در روی زمین چندانکه خدا خواهد بعد از آن دجال خروج میکند **صد و شصت و پنجم** موفق بن احمد خوارزمی که از اعیان
علمای جمهور است در کتاب مناقب خود بسند خود از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی روایت کرده است که روزی بر رسول خدا
داخل شدم و حسین بر بالای ران آنحضرت نشسته بود و آنحضرت میان دو چشم او را بوسه داد و دهان مبارک خود را بر دهان او می نهاد
و میفرمود تو سیدی و پسر سیدی و پدر ساداتی و تو امامی پسر امامی برادر امامی پدر امامانی و تو حجتی پسر حجتی برادر حجتی پدر نه حجتی
که همه از صلب تو اند نهمی ایشان قائم ایشان است مصنف گوید این روایات همه از طریق عامه بود و روایات در این باب زیاده از
این است اما بهمین قدر اکتفا نمودیم زیرا که زیاده از این باعث طول کتاب میشد و طول سخن موجب ملال و موحش اندوه و کلال
است و اینجا ذکر کردیم برای کسیکه انصاف دهد کافیست اگر کسی گوید بعضی از روایات صد گوره مکرر شده بود سبب تکرار چه بود
میگویم اگرچه بعضی از آنها مکرر شده بود لکن چون ناقلان اخبار و اهل تصنیف مختلف بودند و روایات را بزیاده و نقیصه نقل
کرده بودند و بعضی حکم بصحت روایت نموده بودند و بعضی روایت را حسن و عالی گفته بودند با آنکه این روایت مقبول است چنانکه
باب چهار صد و پنجاه و هفتم از ائمه اثنا عشر در کتب اصول مقرر است قلیلی از این روایات را باین سبب مکرر کردیم والله سبحانه و تعالی الموفق **باب چهار صد و پنجاه
و هفتم** در امامت ائمه اثنی عشر و ایشان حضرت امیر المؤمنین و یازده فرزند او است که آخر ایشان حضرت قائم منتظر مهدی امام
ابن الحسن صاحب الزمان است و از موت پدرش تا آنکه خدا تعالی ظاهر گرداند بعد از غیبت او در آخر الزمان پس پر کند جهان را از عدل و داد
چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور بنص رسول خدا بر ایشان بعد از خود بامامت و خلافت و وصایت از طریق خاصه و عامه چنانچه مذکور
شد و این باب در خصوص اثبات امامت امام ثانی عشر است که مهدی قائم منتظر و امام معصوم است از روایات خاصه و در آن بیست
و هفت حدیث است **اول** ابو جعفر بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در غیبت امام بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علی
ابن ابیطالب روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی نیافریده است هیچ مخلوقی را که افضل از من باشد و نه گرامی تر نزد
خدا تعالی از من عرض کردم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی خدا تعالی تفضیل داده انبیا مرسلین را بر ملائکه مقربین و
تفضیل داده مرا بر جمیع انبیا و مرسلین و تفضیل بعد از من ترا یا علی و ائمه را بعد از تو بدرستیکه ملائکه خدام ما و خدام
دوستان ما اند یا علی حاملان عرش و آنانیکه بر گرد عرش اند تسبیح میکنند بحمد پروردگار خود و طلب مغفرت میکنند برای کسیکه
ایمان آورده باشند بولایت ما یا علی اگر ما نبودیم خدا تعالی نمی آفرید آدم و نه حوا و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین و
چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم بر ایشان بتوحید و معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل خدا زیرا
که اول چیزیکه خدا تعالی آفرید ارواح ما بود پس ما را بتوحید و تمجید خود گویا گردانید بعد از آن ملائکه را آفرید چون ارواح
ما را یک نور واحد مشاهده کردند ما را عظیم شمردند پس ما خدا را تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقیم و خدا تعالی از صفات
ما منزه است پس ملائکه بتسبیح ما خدا را تسبیح کردند و او را از صفات ما منزه گردانیدند و چون مشاهده نمودند بزرگی

عظمت شأن ما را ما تهلیل کردیم تا آنکه ملائکه بدانند باینکه نیست خدائی مگر ذات یکانه و چون بزرکی مقام ما را مشاهده
نمودند خدا را تکبیر گفتیم تا آنکه ملائکه بدانند که خدا تعالی اکبر از آنست که کسی بمرتبه او رسد و از او بزرگتر باشد و اینکه عظیم المحل است و چون
مشاهده کردند قدرت و قوت ما را که خدا تعالی برای ما قرار داده است گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا ملائکه بدانند
که حول و قوتی نیست مگر بخدای عزوجل پس ملائکه گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون مشاهده کردند نعمتی را که خدا تعالی
بما عطا فرموده و طاعت ما را بر مردم فرض کردانیده است گفتیم الحمد لله تا ملائکه بدانند چیزی که بر ما است از حمد خدا تعالی بر
نعمتهای او پس ملائکه گفتند الحمد لله پس ملائکه بما هدایت یافتند بمعرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او و بعد از آن خدا
تعالی آدم را آفرید و ما را در صلب او جا داد و ملائکه را امر کرد که برای او سجده کنند بجهت تعظیم و اکرام ما که در صلب او بودیم و سجده
ملائکه برای خدا بعبودیت بود و برای آدم باکرام و طاعت از جهت بودن ما در صلب او پس ما چگونه از ملائکه افضل نباشیم و حال
آنکه همه ملائکه برای آدم سجده کردند و چون مرا بآسمان بردند جبرئیل نوبت نوبت و نوبت نوبت اذان میگفت بعد از آن گفت ای محمد پیش برو گفتم
ای جبرئیل من بر تو تقدم جویم گفت بلی زیرا که خدا تعالی تفضیل داده است انبیا را بر تمام ملائکه خود و ترا بخصوص تفضیل
داده است پس من پیش رفتم و بایشان نماز گذاردم و فخر نمیکنم و چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت ای محمد پیش برو که این نهایت
حد من است که خدا تعالی در اینجا برای من قرار داده است و اگر قدمی پیشتر گذارم بالهای من میسوزد بجهت تعدی کردن از حدود پروردگار
پس مرا از نور بنور برد و مرا بجائی برد که خدا خواست در عالم ملکوت خود پس ندا رسید یا محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار توام
مرا بندگی کن و بر من اعتماد نما که تو نور منی در میان بندگان من و فرستادهٔ منی بسوی آفریدگان من و حجت منی بر مخلوق من برای تو و
پیروان تو آفریدم بهشت را و برای مخالفان تو ایجاد نمودم جهنم را و برای اوصیای تو واجب گردانیدم کرامت خود را و برای شیعهٔ
اوصیای تو فرض گردانیدم اجر و ثواب خود را عرض کردم پروردگارا اوصیای من کیانند ندا رسید نام ایشان بر ساق
عرش مکتوب است پس بساق عرش نظر کردم چنانکه در حضور پروردگار خود ایستاده بودم دوازده نور دیدم که در هر نوری سطری
از خط سبز دیدم در هر سطری نام یکی از اوصیای خود را دیدم که اول ایشان علی بن ابیطالب بود و آخر ایشان مهدی عرض کردم پروردگارا
اینانند اوصیای من بعد از من ندا رسید یا محمد اینان اولیای منند و دوستان منند و اصفیای من و حجتهای منند و اوصیای تو و
خلفای تو اند و بهترین مردم اند بعد از تو و سوگند یاد میکنم بعزت و جلال خود که آشکار نمایم بایشان دین خود را و بلند گردانم
بایشان کلمهٔ خود را و زمین را پاک گردانم بآخر ایشان از لوث دشمنان خود و او را پادشاهی دهم و مالک گردانم بر جمیع مشرق و
مغرب و بادها را مسخر او گردانم و هر صعبی را ذلیل او گردانم و بلند کنم مقام او را در اسباب و او را بلشکر خود یاری کنم و بملائکه
خود مدد نمایم تا آشکار گرداند دعوت مرا و همه مردم را بتوحید من جمع نماید پس دوام دهم پادشاهی او را و بگردانم روزگار را بکام
دوستان خود تا روز قیامت ح ق ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون مرا بمعراج بردند
ندا رسید یا محمد عرض کردم لبیک یا رب العظمة لبیک وحی رسید که در خصوص کدام امر اهل آسمانها با هم دیگر مخاصمه میکنند عرض
کردم مرا بدان علمی نیست فرمود وزیر و وصی و برادری پس از خود از آدمیان برای خود قرار داده عرض کردم خداوندا اگر قرار دهم
تو برای من قرار بده وحی آمد یا محمد من از بنی آدم علی بن ابیطالب را اختیار کردم عرض کردم خداوندا علی پسر عم مرا وحی آمد یا محمد علی
وارث تست و وارث علم تست بعد از تو و صاحب لوای تو لوای حمد است در روز قیامت و صاحب حوض تست سیراب میکند
از آن هر کس را که از دوستان او باشد از مؤمنان امت تو بعد از آن وحی آمد که یا محمد سوگند خود یاد کرده ام بر ذات خود که دشمن تو و دشمن
اهل بیت تو از این حوض نیاشامد حقا حقا یا محمد جمیع امت ترا داخل بهشت گردانم مگر کسی را که از داخل شدن ابا کند عرض کردم
خداوندا آیا هست کسی که از دخول بهشت ابا کند وحی آمد بلی عرض کردم چگونه ابا میکند وحی آمد یا محمد ترا برگزیدم از میان
مخلوق خود و برگزیدم برای تو وصیی پس از تو و گردانیدم او را از تو بمنزلهٔ هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از تو نیست و محبت
او را در دل تو جا دادم و گردانیدم او را پدر اولاد تو و حق علی بر گردن امت تو بعد از تو چون حق تست بر گردن ایشان در ایام
حیات تو هر که حق او را انکار کند حق ترا انکار کرده و هر که از دوستی او ابا نماید از دوستی تو ابا کرده و هر که از دوستی تو ابا
کند از دخول بهشت ابا کرده پس بسجده در افتادم و خدا را شکر کردم بازای نعمتهائی که بر من عطا کرده است که در آن هنگام منادی

ندا کرد یا محمد سر از سجده بردار و آنچه میخواهی بخواه که بتو عطا کنم عرض کردم الهی امت مرا بولایت علی جمع کن تا همگی در روز قیامت
از حوض من سیراب شوند وحی آمد که یا محمد در بارهٔ بندگان خود قضای من جاری شده است پیش از آنکه ایشان را بیافرینم که هر کرا
بخواهم هدایت کنم و هر کرا بخواهم هلاک گردانم بدرستیکه علم ترا پس از تو بعلی دادم و او را خلیفه تو گردانیدم پس از تو بر اهل
بیت تو و امت تو داخل بهشت نکنم هر کرا که علی را دشمن دارد و با او عداوت نماید و انکار ولایت او کند بعد از تو و هر که با او دشمنی
کند با تو دشمنی کرده است و هر که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و هر که با او عداوت ورزد با تو ورزیده و هر که با تو عداوت
ورزد با من ورزیده و هر کرا او را دوست دارد ترا دوست داشته و هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد این
فضیلت از آن او است و عطا فرموده ام بتو که از صلب علی یازده نفر مهدی بیرون آورم همهٔ اینها از نسل تو اند و آخر ایشان مردی است که
عیسی بن مریم در پشت سر او نماز خواهد کرد و زمین را از عدل پر کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و مردم را باو نجات دهم از هلاکت
و هدایت نمایم مردم را باو از ضلالت و هر کوری را بدست او بینا گردانم و هر مریضی را باو شفا بخشم عرض کردم خداوندا این در چه
وقت خواهد شد وحی آمد این در وقتی خواهد شد که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد و قراء بسیار شوند و عمل اندک گردد
و قتل نفس بسیار شود و فقیهای هدایت کننده کم شوند و فقیهان ضلالت و خیانت زیاد شوند و شعرا زیاد شوند و قبور را امت تو مسجد
کنند و مصحفها را زینت کنند و مساجد را بطلا یا غیر آن نقش کنند و جور و فساد در میان مردم بسیار شود و منکر آشکار گردد و امت
تو بمنکر امر کنند و از معروف نهی نمایند و زنان بزنان و مردان بمردان اکتفا نمایند و امرای امت تو کافر شوند و اولیای ایشان فاجر شوند
و اعوان ایشان طریقهٔ ظلم پیش گیرند و صاحبان رای و اجتهاد از ایشان فسق کنند و در آن وقت سه خسف واقع شود خسفی در مشرق
و خسفی در مغرب و خسفی در جزیرة العرب و خرابی بصره بدست مردی از ذریهٔ تو که زنگیان اتباع او باشند و یکی از اولاد حسین بن
علی خروج نماید و دجال از جانب مشرق از سیستان بیرون آید و سفیانی خروج نماید عرض کردم الهی پس از من چه فتنها خواهد شد پس
خدا وحی نمود بمن اخبار بنی امیه و فتنه پسر عم علی را و آنچه خواهد شد تا روز قیامت راوی گوید پس آنحضرت فرمود بعد از آنکه از آسمان
باز گشتم بزمین فرود آمدم پسر عم علی را از آنچه گذشته بود خبر دادم و ادای رسالت خود کردم و خدا را حمد میکنم بر این نعمت چنانکه
انبیا او را حمد کرده اند چنانکه حمد کرده است او را هر چیزی که بوده پیش از من و هر آنچه خواهد بود بعد از من تا روز قیامت **فقیر**
گوید محقق مجلسی علیه الرحمة بعد از نقل حدیث گفته است خدا تعالی به پیغمبر خود فرمود اهل آسمانها در خصوص کدام امر با هم دیگر
مخاصمه کردند اشاره است بقول خدا تعالی ما کان لی من علم بالملاء الاعلی اذ یختصمون **سیم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون مرا بآسمان بردند پروردگار جل جلاله بسوی من وحی فرستاد و گفت یا محمد نظر کردم بسوی زمین
و ترا اختیار کردم و پیغمبر خود نمودم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم پس من محمودم و تو محمدی بعد از آن نظر دیگر کردم و اختیار
کردم علی را و او را وصی و خلیفه و جفت دختر تو و پدر ذریهٔ تو گردانیدم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم پس من علی اعلایم
و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم بعد از آن ولایت شما را بر ملائکه عرض کردم هر که قبول کرد از مقربان
شد ای محمد اگر بندهٔ بندگی من کند تا آنکه منقطع گردد و مانند خیک پوسیده شود بعد از آن بیاید بسوی من و منکر ولایت
ایشان باشد او را در بهشت خود جا ندهم و در زیر عرش خود سایه نیفکنم ای محمد دوست داری که ایشان را ببینی عرض کردم پروردگارا
بلی فرمود سر بالا کن پس سر بالا کردم دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن
جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را و دیدم محمد بن الحسن قائم را در وسط ایشان مانند ستارهٔ درخشنده
عرض کردم پروردگارا اینان کیانند فرمود اینان امامانند و این قائم است که حلال میکند حلال مرا و حرام میکند حرام مرا و
انتقام میکشد از دشمنان من و او است راحت دوستان من و او کسی است که شفا میبخشد دلهای شیعیان ترا از ستمکاران و منکران
و کافران و لات و عزی را تر و تازه و پوسیده نشده از قبر بیرون آورد و بسوزاند پس در آن روز فتنهٔ مردم بایشان سخت تر گردد و بسبب آن دو
ملاقات کنند که بدتر باشد از فتنهٔ عجل و سامری بسبب سوزانیدن آن دو بت ملعون **چهارم** ابن بابویه بسند خود از جابر بن
یزید جعفی روایت کرده است که از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که گفت چون خدا تعالی آیهٔ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را بر رسول خدا نازل کرد عرض کردم یا رسول الله ما خدا و رسول خدا را شناختیم پس اولو الامر

وقف عام

که خدا تعالی اطاعت ایشان را بر امت تو مفروض گردانیده است کیانند فرمود ای جابر ایشان خلفای من‌اند و امامان مسلمانان‌اند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است بعد از آن حسن بعد از آن حسین بعد از آن علی بن الحسین بعد از آن محمد بن علی که معروف است در تورات بباقر و ای جابر زود است که تو او را دریابی و چون او را ملاقات کنی او را از من سلام برسان بعد از آن صادق جعفر بن محمد بعد از آن موسی بن جعفر بعد از آن علی بن موسی بعد از آن محمد بن علی بعد از آن علی بن محمد بعد از آن حسن بن علی بعد از آن همنام و هم کنیه من حجة الله در زمین و بقیة الله در میان بندگان او پسر حسن بن علی است آنکه خدا تعالی مفتوح میگرداند بدست او مشارق و مغارب زمین را و این است آنکه غایب میشود از شیعیان و دوستان خود و معتقد بامامت او نمیشوند و باقی بر اعتقاد بامامت او نمیمانند مگر کسیکه خدا تعالی قلب او را بمحک ایمان امتحان کرده باشد جابر گوید عرض کردم یا رسول الله آیا شیعیان او از او منتفع میشوند در ایام غیبت فرمود بلی بحق آنکسیکه مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده است که مردم بنور هدایت او روشن میشوند و بولایت او در غیبت او منتفع میگردند چنانچه از آفتاب که در زیر ابر باشد ای جابر این از مکنونات سر خدا و مخزونات علم خدا است پس پنهان دار مگر از اهلش جابر بن یزید گوید که جابر بن عبدالله انصاری بخدمت علی بن الحسین آمد و با حضرت برای او حدیث میکرد که محمد بن علی الباقر از نزد زنان خود بیرون آمد و در پهلوی او نشست چون جابر او را دید لرزه بر اندامش افتاد و موهای بدنش راست شد و مدتی بر او نظر کرد بعد از آن گفت یا غلام رو کن طفل رو بجانب او کرد بعد از آن گفت پشت کن طفل پشت کرد جابر گفت بخدا سوگند که شمایل رسول خدا در این طفل است پس از جای برخاست و نزدیک آن طفل رفت و گفت ای پسر چه نام داری گفت محمد گفت پسر کیستی گفت پسر علی بن الحسین گفت جانم بفدای تو ای فرزند پس تو باقری گفت بلی بعد از آن گفت پیغام رسول خدا بتو سپرده است پس تبلیغ کن جابر عرض کرد ای مولای من رسول خدا مرا بشارت داد که در دنیا بمانی که ترا ملاقات کنم و فرمود چون او را دریابی او را از من سلام برسان پس ای مولای من رسول خدا ترا سلام رسانید ابو جعفر فرمود ای جابر بر رسول خدا سلام باد مادام که آسمانها و زمینها بر پاست و بر تو ای جابر بسبب تبلیغ این سلام پس جابر بعد از آن بخدمت آن سرور میرفت و تحصیل علوم مینمود پس محمد بن علی از او چیزی سؤال کرد جابر گفت بخدا سوگند که من در نهی رسول خدا داخل نشده‌ام که رسول خدا مرا خبر داد که شما امامان راهنما خواهید بود از اهل بیت او بعد از او و احکم مردم در کوچکی و اعلم ایشان در بزرگی و فرمود که ایشان را یاد ندهید که ایشان اعلمند از شما پس گوید این نهی رسول خدا که جابر گفت بالجمله ابو جعفر فرمود صدق جدی رسول الله بخدا سوگند که من خود داناترم بآن مسئله که از تو سؤال کردم و در طفولیت خدا تعالی حکمت بمن عطا کرده است و تمام این بفضل و رحمت خدا تعالی است بر ما اهل بیت

پنجم ابن بابویه بسند خود از عبدالرحمن بن سمره روایت کرده است که رسول خدا فرمود ملعونند کسانیکه مجادله کنند در دین خدا بر زبان هفتاد پیغمبر و هر که در آیات خدا مجادله کند کافر است خدا تعالی فرموده است ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد و هر که قرآن را برای خود تفسیر کند افترا و دروغ بر خدا بسته و هر که فتوی دهد مردم را بی علم ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت کنند و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار عبدالرحمن بن سمره گوید عرض کردم یا رسول الله مرا براه نجات دلالت فرما فرمود یا ابن سمره چون ببینی که هواها مختلف و رایها متفرق گردد پس بر تو باد بعلی بن ابی طالب که او امام امت من و خلیفه من است بر ایشان بعد از من و او است فاروق که تمیز میدهد میان حق و باطل هر که از او سؤال کند جواب گوید و هر که طلب هدایت نماید هدایت فرماید و هر که حق را از نزد او طلب کند بجوید و هر که از او التماس هدایت نماید بیابد و هر که باو پناه برد ایمن گردد و هر که بدو چنگ در زند نجات دهد و هر که او را پیروی نماید هدایت کند یا ابن سمره سلم منکم من سلم له و والاه و هلک من رد علیه و عاداه یا ابن سمره علی از من است روح او از روح من است و طینت او از طینت من است و برادر من است و من برادر اویم و او همسر دختر من فاطمه سیدهٔ زنان عالمیان است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت و امام امت من و دو سید جوانان اهل بهشت و نه نفر از اولاد حسین که نهمی ایشان قائم امت من است پر میکند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از جور

ششم ابن بابویه بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خدا تعالی نظری بجانب زمین کرد و مرا از آن اختیار نمود و پیغمبر خود گردانید بعد از آن نظری دیگر فرمود و علی را برگزید و او را امام گردانید بعد از آن مرا امر فرمود که او را برادر و ولی و وصی و خلیفه و وزیر خود گردانم پس علی از من است و من از علیم و او همسر دختر من و پدر دو فرزند من حسن و حسین امامانیکه برپا کنند امر مرا و بدانید که خدای تبارک و تعالی من و ایشان را حجتهای خود

گردانید

وقف عام

گردانید بر بندگان خود و قرار داده از صلب حسین امامانی که برپا دارند امر مرا و وصیت مرا حفظ نمایند نهمی ایشان قائم اهل بیت من و مهدی امت من است شبیه‌ترین مردم است بمن در شمایل و اقوال و افعال خود ظاهر میکند پس از غیبت طولانی و حیرت ظلمانی پس آشکار کند امر خدا را و ظاهر سازد دین خدا را و مؤید گردد بنصرت خدا و یاری کرده شود بملائکه خدا و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور ظالمان

هفتم ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داد که هر که بداند اینکه نیست خدائی مگر من تنها و اینکه محمد بنده و رسول من است و اینکه علی بن ابی طالب خلیفه من است و اینکه ائمه از اولاد او حجتهای منند او را داخل بهشت کنم برحمت خود و نجات بخشم او را از آتش جهنم بعفو خود و قرب خود را برای او مباح گردانم و کرامت خود را برای او واجب سازم و نعمت خود را بر او تمام گردانم و او را از خاصان و خالصان خود گردانم اگر مرا ندا کند لبیک گویم و اگر از من سؤال نماید عطا کنم و اگر با من ندا نکند ابتدا کنم و اگر بدی کند او را ببخشم و اگر از من فرار کند او را بسوی خود بخوانم و اگر رجوع کند قبول کنم و اگر در رحمت مرا بکوبد باز کنم و کسیکه بوحدانیت من گواهی ندهد یا بآن گواهی دهد و برسالت رسول من گواهی ندهد یا بآن نیز گواهی دهد و بخلافت علی بن ابی طالب گواهی ندهد یا بآن نیز گواهی دهد و گواهی ندهد باینکه ائمه از اولاد او حجتهای منند انکار نعمت مرا کرده است و کوچک شمرده است بزرگی مرا و کافر شده است بآیات و کتب من اگر مرا قصد کند خود را از او محجوب سازم و اگر سؤال کند محرومش گردانم و اگر ندا کند نشنوم و اگر دعا کند مستجاب نگردانم و اگر امید دارد بمن او را مأیوس سازم این است جزای او نزد من و ظلم نمیکنم بر بندگان خود جابر بن عبدالله عرض کرد یا رسول الله ائمه از اولاد علی بن ابی طالب کیانند فرمود حسن و حسین که سید جوانان اهل بهشتند بعد از آن سید عابدان در زمان خود علی بن الحسین بعد از آن باقر محمد بن علی و تو ای جابر او را خواهی دید چون دیدی او را از من سلام برسان بعد از او صادق جعفر بن محمد بعد از آن کاظم موسی بن جعفر بعد از آن رضا علی بن موسی بعد از آن تقی محمد بن علی بعد از آن نقی علی بن محمد بعد از آن زکی حسن بن علی بعد از آن فرزندش قائم بحق مهدی امت من که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای جابر اینانند خلفای من و اوصیای من و اولاد من و عترت من هر که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت کرده و هر که همگی ایشان یا یکی از ایشان را انکار کند مرا انکار کرده است خدا تعالی بایشان نگاه میدارد آسمان را که بر زمین نیفتد مگر باذن او و بایشان حفظ میکند زمین را که اهل خود را فرو نبرد

هشتم ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرانش از حضرت امیر روایت کرده است که رسول خدا فرمود الائمة بعدی اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی و اولیائی و حجج الله علی امتی بعدی المقر بهم مؤمن و المنکر لهم کافر

نهم ابن بابویه بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین بیرون آمد و دست در دست حسن بود و میفرمود روزی رسول خدا بیرون آمد و دست مرا در دست داشت و میفرمود بهترین خلق بعد از من و سید ایشان همین برادر من است و او است امام هر مسلم و مولای هر مؤمن بعد از وفات من آگاه باشید که من نیز میگویم بهترین خلق بعد از من و سید ایشان همین فرزند من است و بعد از او برادر مظلوم او است که در صحرای کربلا شهید خواهد شد بدانید که او و اصحاب او از سادات شهدایند در روز قیامت و بعد از حسین نه نفر از صلب او خلفای خدایند در زمین و حجتهای خدایند بر بندگان و امنای خدایند بر وحی او و ائمه مسلمانان و سرکردگان مؤمنان و سادات متقیان و نهمی ایشان است قائم موعود که خدا تعالی زمین را پر از نور گرداند باو بعد از ظلمت و پر از عدل گرداند بعد از جور و پر از علم گرداند بعد از جهل قسم بآنکسیکه برادرم محمد را به پیغمبری مبعوث گردانید و مرا بامامت مخصوص ساخت که با این وحی نازل شد از آسمان بر لسان روح الامین جبرئیل و من در خدمت رسول خدا بودم و از او سؤال کردند از امامان بعد از حضرت در جواب سائل فرمود والسماء ذات البروج یعنی قسم باسمانی که خداوند برجها است که عدد ایشان عدد البروج یعنی عدد امامان عدد برجها است و فرمود قسم بشبها و روزها و ماهها که عدد آنها عدد ماهها است سائل عرض کرد ایشان کیانند یا رسول الله رسول خدا دست بر سر من نهاد و فرمود اول ایشان این مرد است و آخر ایشان مهدی است هر که با ایشان تولا کند بمن تولا کرده و هر که با ایشان دشمنی کند با من دشمنی کرده و هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که ایشان را انکار کند مرا انکار کرده و هر که ایشان را بشناسد مرا شناخته خدا تعالی بایشان نگاه میدارد دین خود را و بایشان معمور میگرداند بلاد خود را و بایشان روزی میدهد بندگان خود را و بایشان فرو میفرستد از آسمان باران خود را و

دشمن

با ایشان پرورش میدهم ببرکت دعای ایشان مثل اصفیای من و خلفای منند و ایشانند امامان مسلمانان و قائدان مؤمنان و ایضا ابن بابویه
بسند معتبر از علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود هر که خواهد چنگ زند بدین من
و بر نشیند بر کشتی نجات من بعد از من باید بعلی بن ابیطالب اقتدا نماید و دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد که
او وصی و خلیفه من است بر امت من در حیات من و پس از وفات من و او است امیر هر مسلم و امیر هر مؤمن بعد از من قول او قول من
است و امر او امر من است و نهی او نهی من است و تابع او تابع من است و ناصر او ناصر من است و خوار کننده او خوار کننده من است بعد
از آن هر که پس از من از علی مفارقت کند در روز قیامت مرا نبیند و من هم او را نخواهم دید و هر که با علی مخالفت نماید خدا بهشت
را بر او حرام و جایگاه او را در جهنم کرده است و هر که علی را خوار کند خدا او را خوار گرداند روز عرض اکبر و هر که
علی را یاری کند خدا یاری کند او را در روز ملاقات او و حجت او را هنگام سؤال تلقین فرماید بعد از آن فرمود حسن و
حسین دو امام امتند بعد از پدر ایشان و دو سید جوانان اهل بهشتند و مادر ایشان سیده زنان عالمیان است و پدر
ایشان سید اوصیا است و از فرزندان حسین نه امام بهم رسد نهمی ایشان قائم است اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت
ایشان معصیت من است بسوی خدا شکایت میبرم از منکران فضل ایشان و ضایع کنندگان حق ایشان بعد از من و کافی است
خدا که ولی و ناصر عترت من و ائمه امت من و انتقام کشنده باشد از منکران حقوق ایشان و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و ایضا ابن بابویه بسند معتبر از علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا فرمود من افضل
کسی هستم که خدا او را آفریده است و من بهترم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و جمیع ملائکه مقربین و
جمیع پیغمبران مرسلین و منم صاحب شفاعت و حوض شریف و من و علی پدران این امتیم هر که ما را شناخت خدا را شناخته و هر که ما را
انکار کرد خدا را انکار کرده و از علی اند دو سبط این امت و سادات جوانان اهل بهشت حسن و حسین و از اولاد حسین اند
نه امام که طاعت ایشان طاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است نهمی ایشان قائم و مهدی ایشان است و ایضا
ابن بابویه بسند معتبر از علی بن حسن سایح روایت کرده است که از امام حسن عسکری شنیدم که فرمود پدرم از پدرانش از جدش
روایت کرده است که رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود یا علی دوست ندارد ترا مگر مؤمن حلال زاده و دشمن ندارد ترا مگر
حرامزاده و تولا نکند بتو مگر مؤمن و عداوت نورزد با تو مگر کافر پس عبدالله بن مسعود برخاست و عرض کرد یا رسول الله دانستیم
که علامت حرامزادگی و کفر در حیات تو بغض و عداوت علی است پس علامت حرامزادگی و کفر بعد از تو چه چیز است هرگاه شخص
بزبان اظهار اسلام کند و اسرار مکنون بپوشد فرمود یا ابن مسعود علی بن ابیطالب امام شما است بعد از من و خلیفه من است
بر شما پس چون علی از دنیا رود حسن فرزند من امام شما است بعد از او و خلیفه من است بر شما و چون او از دنیا رحلت کند فرزندم
حسین امام شما است بعد از حسن و خلیفه من است بر شما بعد از آن نه نفر از اولاد حسین یکی پس از دیگری امامان شمایند
و خلفای منند بر شما نهمی ایشان قائم امت من است پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و
ظلم لا یحبهم الا من طابت ولادته و لا یبغضهم الا من خبثت ولادته و لا یتولاهم الا مؤمن و لا یعادیهم الا کافر و من انکر واحدا منهم
فقد انکرنی و من انکرنی فقد انکر الله عز و جل و من جحد واحدا منهم فقد جحدنی و من جحدنی فقد جحد الله عز و جل لان طاعتهم
طاعتی و طاعتی طاعة الله و معصیتهم معصیتی و معصیتی معصیة الله عز و جل یا ابن مسعود حذر کن از اینکه در دل خود
چیزی یابی از قضای الهی که ما فرموده است که اگر چنین چیزی در دل تو راه یابد بعزت پروردگار من کافر شده که من میل بنفس و
هوای دل سخن نمیگویم در حق علی و ائمه از اولاد او و بعد از آن دست خود را بسوی آسمان بلند کرده و عرض کرد اللهم وال من والی خلفائی
و ائمة امتی بعدی و عاد من عاداهم و انصر من نصرهم و اخذل من خذلهم و لا تخل الارض من قائم منهم بحجتک ظاهرا مشهورا او
خائفا مغمورا لئلا یبطل دینک و حجتک و براهینک ترجمه این فقره و فقره سابق از این حدیث معلوم است و سابقا نیز گذشت
پس فرمود یا ابن مسعود در همین موضع که نشسته‌ام جمع کردم برای تو چیزی را که اگر از آن مفارقت کنید هلاک شوید و اگر بدان
چنگ در زنید نجات یابید و السلام علی من اتبع الهدی و ایضا ابن بابویه بسند معتبر از سلمان فارسی روایت کرده است
که روزی بر رسول خدا داخل شدم و حسین بر بالای ران آنحضرت نشسته بود و آنحضرت میبوسید دیده او و دهان او را

مبارک او را و میبوسید و میفرمود توئی سید پسر سید توئی امام پسر امام برادر امام پدر ائمه توئی حجت الله پسر حجت الله و پدر نه حجت که از صلب تواند
تاسعهم قائمهم و از این حدیث معلوم است چهارم ابن بابویه بسند معتبر از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که از سلمان
فارسی شنیدم که گفت در نزد رسول خدا در مرض موت آنحضرت نشسته بودم فاطمه داخل شد چون آنحضرت را بدان ضعف مشاهده
کرد بگریست چندانکه آب دیده بر رخساره اش جاری شد رسول خدا فرمود ای فاطمه چرا گریه میکنی عرض کرد یا رسول الله از آن میترسم
که بعد از تو حق من و اولاد من ضایع کنند و پاس ما را ندارند و اندیشناک شد رسول خدا بگریست بعد از آن فرمود ای فاطمه مگر
ندانسته که خدا برای ما اهل بیت آخرت را بر دنیا اختیار کرده و فنا را بر جمیع خلق خود محتوم ساخته خدا نظری بسوی
زمین کرده و مرا از خلق خود برگزید بعد از آن نظری دیگر فرموده و شوهر ترا برگزید و وحی فرستاد بسوی من که ترا با او تزویج و او را
برای خود ولی و وزیر و خلیفه خود در امت خود گردانم پس پدر تو بهترین رسل و انبیا است و شوهر تو بهترین اوصیا و تو اول کسی خواهی
بود از اهل بیت من که بمن ملحق شوی بعد از آن نظری دیگر فرموده و ترا و یازده فرزند ترا اختیار کرد پس تو سیده زنان اهل بهشتی و دو فرزندت
حسن و حسین سادات جوانان اهل بهشتند و من و شوهرت و اوصیای من تا روز قیامت همگی هدایت کنندگان هدایت یافتگان
اول اوصیای من بعد از من برادرم علی است بعد از آن حسن بعد از آن حسین بعد از آن نه نفر از اولاد حسین اند در درجه من در بهشت
خواهند بود و نیست در بهشت درجه که نزدیکتر باشد بخدا از درجه من و درجه برادرم علی مگر ندانستی ای دختر من که از جمله
کرامتهای خدا یکی با تو اینست که ترا تزویج کرده بهترین امت من و بهترین اهل بیت من و پیشتر ایشان در اسلام و بزرگتر ایشان در حلم
فاطمه بشنیدن این کلمات از آنحضرت شاد شد بعد از آن رسول خدا فرمود ای دختر من شوهر ترا مناقبی چند است اول آنها ایمان و در
او است بخدا و رسول خدا پیش از همه مردم و احدی از امت من در این منقبت بر او سبقت نگرفته و علم و کتاب خدا و سنت من نیست
احدی از امت من که جمیع علم مرا بداند غیر از علی و خدای عز و جل تعلیم کرده است علی را علمی که بر احدی غیر او تعلیم کرده است
بملائکه و رسل خود علی را و هر چه بملائکه و رسل تعلیم کرده است من از آن اخبار دارم و خدا مرا امر فرموده است که آنرا بعلی تعلیم
نمایم من او را تعلیم کردم پس نیست احدی از امت من که عالم باشد بجمیع علم و فهم و حکم من غیر از علی و تو ای دختر من زوجه اوئی و
دو فرزند او حسن و حسین فرزندان منند و ایشان دو سبط امت منند و امر میکنند بمعروف و نهی میکنند از منکر و خدای عز و جل
حکمت و فصل الخطاب باو عطا فرموده ای دختر من ما اهل بیتی هستیم که خدا شش خصلت بما عطا فرموده است که با احدی از
اولین عطا نفرموده و با احدی از آخرین بغیر از ما عطا نخواهد فرمود پیغمبر ما سید انبیا و رسل است و او پدر تست و وصی ما سید اوصیا
است و او شوهر تست و شهید ما سید شهدا است و او حمزه بن عبدالمطلب عم پدر تست عرض کرد یا رسول الله حمزه سید شهدا است
که با تو جهاد کرده اند یا تمام شهدا فرمود بلکه سید شهدای اولین و آخرین است بغیر از انبیا و اوصیا و جعفر بن ابیطالب ذو الجناحین که
در بهشت با ملائکه پرواز میکند برادر شوهر تست و دو فرزندت حسن و حسین دو سبط امت من و دو سید جوانان اهل بهشتند
از ما اند قسم بآنکه جان من بدست او است که مهدی این امت که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم فاطمه عرض کرد کدام یک از اینها که گفتی افضل اند فرمود علی افضل امت من است بعد از من و حمزه و جعفر افضل اهل بیت
منند بعد از علی و بعد از تو و بعد از دو فرزندم حسن و حسین و بعد از اوصیا از اولاد این فرزندم و اشاره بحسین کرد که مهدی
از ایشان است و ما اهل بیتی که خدا آخرت را اختیار کرده از برای ما بر دنیا بعد از آن رسول خدا بسوی او و بسوی شوهرش و دو
فرزندش نظر کرده فرمود ای سلمان خدا را گواه میگیرم که من جنگم با کسی که با ایشان جنگ است و صلحم با کسی که با ایشان صلح است
و ایشان با من خواهند بود در بهشت بعد از آن رو بجانب علی کرد فرمود ای برادر تو بعد از من زود است که از قریش و از
دشمنی ایشان با تو و ستم کردن ایشان بر تو مصیبتها ببینی اگر یاوری یافتی با ایشان جهاد کن و هر که با تو مخالفت کند با او قتال نما با هر
کسی که با تو موافقت نماید و اگر اعوانی نیابی صبر نما و دست باز دار و خود را بهلاکت میفکن اگر تو از من بمنزله هارونی از موسی ترا است
بهارون پیروی نیکو نمائی که قوم او او را ضعیف کردند و قصد قتل او نمودند پس تو نیز بظلم قریش و عداوت ایشان صبر کن که تو بمنزله
هارونی و تابعان هارون و ایشان بمنزله عجل اند و پیروان عجل با خدای تعالی در علم سابق خود فرموده اختلاف را بر این امت نوشته و اگر
خدای تعالی میخواست همگی ایشان را بر هدایت میداشت چنانکه هیچ دو نفر ایشان اختلاف نکنند و در امری نزاع ننمایند و باید مفضول

انکار کنند فضیلت صاحب فضل را و اگر خواستی در انتقام تعجیل نمودی و بزودی انتقام کشیدی و مؤاخذه نمودی از ستمکار معاند
نفرین با کسی که ظلم کرده بود و بدانند صاحب حق که باز گشت و بجا خواهد بود و لکن خدا ایشانرا قرار داده است دنیا را خانهٔ کردار و
آخرت را خانهٔ اقامت و ثواب گردانید و قرار داد که جزا دهد بدکاران را بجهت کردار ایشان و جزا دهد نیکوکاران را بنیکی بفضل خود پس بعد از آن
فرمود الحمد لله شکرا علی نعمائه و صبرا علی بلائه **پانزدهم** ابن بابویه بسند خود از حسین بن علی روایت کرده است که من و برادرم
بخدمت جدم رسولخدا رفتیم آنحضرت مرا بر یک ران خود نشانید و برادرم را بر ران دیگر و ما را میبوسید و فرمود پدر و مادرم فدای
شما باد ای دو امام صالح خدا ایشانرا اختیار کرد شما را از من و از پدر و مادر شما و اختیار کرد از صلب تو ای حسین نه امام نهمی ایشان
قائم ایشان است و همگی ایشان در فضل و منزلت نزد خدا یکسانند **شانزدهم** ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله
الانصاری روایت کرده است که روزی رفتم نزد فاطمه و در خدمت آنحضرت لوحی بود که نام اوصیا از اولاد او در آن لوح نوشته بود
شمردم دوازده بود و آخر ایشان قائم بود سه نام از ایشان محمد بود و چهار نام از ایشان علی بود **هفدهم** ابن بابویه بسند خود از حسین بن زید از
علی بن جعفر از جعفر بن محمد از پدرانش روایت کرده است که رسولخدا فرمود ابشروا ثم ابشروا ثم ابشروا انما مثل امتی کمثل غیث لا یدری اوله خیر
ام آخره انما مثل امتی کمثل حدیقة اطعم منها فوج عاما ثم اطعم منها فوج عاما لعل آخرها فوجا یکون اعرضها بحرا و اعمقها طولا
و فرعا بعد از آن فرمود اینست مثل امت من مانند بارانی که کسی نمیداند اول آن بهتر است یا آخر آن و مثل امت من مثل باغی است
که مدتی یکسال جماعتی از میوه آن بخورند بعد از آن جماعت دیگر یکسال دیگر از آن بخورند و شاید آن جماعت آخر باعتبار
نیکوتر باشند از جماعت اول بحسب حال و چگونه هلاک شود امتی که من در اول آنها باشم و دوازده نفر از سعدا و اولوالالباب بعد
از من در وسط آنها باشند و مسیح و مهدی در آخر آنها و لکن هلاک میشوند در میان اینها جماعتی گمراه و کج رفتار که از من نیستند و من از
ایشان نیستم **هجدهم** ابن بابویه بسند خود از علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسولخدا فرمود امامان بعد از من دوازده
نفرند اول ایشان تو یا علی و آخر ایشان قائم است که حق تعالی مفتوح میکند بر دست او مشارق و مغارب زمین را **نوزدهم**
ابن بابویه بسند خود از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده است که رسولخدا فرمود مهدی از اولاد من است نام او نام من است و
کنیت او کنیت من است شبیه ترین مردم است بمن در خلق و خلق او را غیبتی و حیرتی هست که امتها در آن غیبت و حیرت گمراه شوند بعد
از آن بیاید مانند شهاب ثاقب پس پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم **بیستم** ابن بابویه بسند خود از
ابو جعفر روایت کرده است که رسولخدا فرمود خوشا حال کسی که دریابد قائم اهل بیت مرا و اقتدا کند در ایام غیبت امام خود
داند پیش از قیام او و دوست دارد دوستان او را و دشمن دارد دشمنان او را چنین کسی از رفقا و دوستان من و گرامی
ترین امت من است نزد من در روز قیامت **بیست و یکم** ابن بابویه بسند خود از ابی عبدالله روایت کرده است که رسولخدا
فرمود خوشا حال کسیکه دریابد قائم اهل بیت مرا که با او اقتدا کرده باشد و از پیش از قیام او و دوستان او و امامان هدایت کننده پیش
از او بوده اند امام خود داند و از دشمنان ایشان بیزاری جوید آنها رفقای من اند و گرامی ترین امت من اند نزد من **بیست و دوم**
ابن بابویه بسند خود از جعفر بن محمد از پدرانش روایت کرده است که رسولخدا فرمود مهدی از اولاد من است نام او نام من است و کنیت
او کنیت من است شبیه ترین مردم است بمن در خلق و خلق و او را غیبتی و حیرتی هست که خلق در آن ایام از دین خود بیرون میروند در
آن هنگام ظاهر میگردد مانند شهاب ثاقب پس پر میکند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم **بیست و سیم**
ابن بابویه بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب روایت کرده است که رسولخدا فرمود مهدی از اولاد من است غیبتی و حیرتی است
که امتها در آن غیبت گمراه شوند و آنحضرت ذخیرهٔ انبیا را خواهد آورد پس پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم **بیست و چهارم** ابن بابویه بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که رسولخدا فرمود افضل عبادات
انتظار فرج است **بیست و پنجم** ابن بابویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسولخدا فرمود علی بن ابیطالب امام
امت من است و خلیفه من است بر آنها بعد از من و از اولاد او است قائم منتظر که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده
باشد از ظلم و جور قسم بانکسی که مرا بشیر و نذیر مبعوث گردانیده است که آنانیکه در زمان غیبت او اعتقاد باو دارند کم یابتر اند
از کبریت احمر جابر بن عبدالله الانصاری برخاست عرض کرد یا رسول الله قائم از اولاد تو غیبتی هست فرمود بلی بخدا

لیمحص الله

لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین یعنی هر آینه خدا ایشانرا در وقت مؤمنانرا در غیبت امتحان خالص و کافران زایل و باطل می
گرداند ای جابر این امری است از امرهای خدا و سری است از اسرار او و امر او پوشانیده است از بندگان خود ای جابر حذر کن از شک در
امر الهی که کفر است **بیست و ششم** ابن بابویه بسند خود از علی بن ابیطالب در حدیثی طولانی در وصایای رسولخدا روایت کرده
است که رسولخدا فرمود یا علی بدرستیکه عجیب ترین مردم در ایمان و عظیم ترین مردم در یقین قومی اند که در آخر الزمان میباشند که رسولخدا را
ندیده اند و حجتهای خدا از ایشان محجوب بوده اند و ایمان آورده اند بسوادی بر بیاضی یعنی ندیده ایمان آورده اند **بیست و هفتم**
ابن بابویه بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده است که من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت حضرت ابی عبدالله جعفر
بن محمد الصادق رفتیم و حدیث دور در ذکر قائم کشیده و در آخر حدیث ذکر کرده است که آنحضرت عمر بندهٔ صالح یعنی خضر را دلیل بر
عمر قائم گردانیده و در آخر حدیث فرموده و اما عبد صالح یعنی خضر پس خدا طول داده عمر او را نه بجهت نبوتی که برای
او مقدر کرده باشد و نه کتابی که بر او فرستاده باشد و نه شریعتی که او را نسخ کند و ناسخ شریعت پیغمبرانی که پیش از
او بوده اند و نه برای امامتی که پیروی او را بر بندگان خود لازم گردانیده باشد و نه برای طاعتی که برای او فرض گردانیده باشد بلکه
چون در علم سابق او گذشته بود مقدر گردانیده بود برای قائم از عمر آنچه مقدر کرده بود برای خضر از عمر و مقدر کرده بود در ایام
غیبت او آنچه مقدر کرده بود و میدانست انکار بندگان خود را مقدار این عمر مقدر گردانید عمر بندهٔ صالح را از غیر سبب
پس موجب ساخت آنرا برای استدلال نمودن بآن بر عمر قائم تا قطع نماید بعمر خضر حجت معاندان را و مردمان را بر خدا حجتی نباشد
مؤلف گوید که روایات در امامت امام منتظر حجت قائم عجل الله فرجه و او امام دوازدهم از ائمه و آخر ایشان محمد بن حسن عسکری
است از طریق خاصه بسی کتابها در آن تصنیف شده از آنجمله کتاب کمال الدین و تمام النعمه تالیف ابن بابویه است و کتاب محمد بن ابراهیم
نعمانی مشهور بکتاب غیبت و کتاب غیبت شیخ ابو جعفر طوسی و کتب عامه و خاصه بروایات کثیره مشحون و مملو اند در اثبات امامت
و غیبت آنحضرت بلکه علما تصریح نموده اند بتواتر روایات نزد خودشان بامامت و غیبت و چنانچه سابقا در این کتاب مذکور
شد و اما در نزد خاصه امامت آنحضرت و غیبت او اظهر و روایات در بین مبین است صلوات الله علیه و علی آبائه اجمعین و معاد و این
کتاب بقلیلی از طریق خاصه اکتفا نمودیم لانه لا یلیق بهذا الا ذکر القلیل لان ذکر کثیر من ذلک یؤدی الی الاطناب و الاسهاب و الله
سبحانه و تعالی هو الموفق **باب چهارصد و پنجاه و هشتم** در ذکر آنچه شیخ فاضل قاضی علامه کمال الدین ابو عبدالله
محمد بن طلحة بن محمد الحسن النصیبی الشافعی در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول و آنچه دلیل آورده است بر امامت قائم حجت و
جواب از اعتراضات مخالف در غیبت و مثل محمد بن طلحه عالمی از ایشان نیست در مثل این روایات در حجت و جواب در مسئله غیبت
زیرا که او از افاضل علمای ایشان است و مطلقا میلی بمذهب شیعه نداشته است بلکه در مذهب خود متعصب بوده است و جواب
او جوابی است نیکو محمد بن طلحه در آخر کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول گفته است باب دوازدهم فی ابی القاسم محمد الحجة بن الحسن
الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا و هذا الخلف الحجة قد ایده الله هداه منهج الحق و آتاه سجایاه و رفع علی
ذری العلیاء بالتایید مرقاه و آتاه حلی فضل عظیم فتحلاه و قد قال رسول الله قولا قد رویناه و ذو العلم بما قد قال اذ
ادرک معناه یری الاخبار بالمهدی جاءت بالمسماه و قد ابداه بالنسبة و الوصف و سماه و یکفی قوله منی باشراق محیاه و من
بضعة الزهراء مرساه و مثواه و لن یبلغ ما اوتیه امثال و اشباه فان قالوا هو المهدی ما مانوا بما فاه قد رتع من النبوة فی اکناف
عناصرها و رضع من الرسالة اخلاف اواصرها و نزع من القرابة بسجال معاصرها و برع فی صفات الشرف و عقدت
علیه بخناصرها و اقتنی من الانساب شرف نصابها و اعتلی عند الانتساب علی شرف احسابها و اجتنی جنی الهدایة من معادنها
و اسبابها فهو من ولد الطهر البتول المجزوم بکونها بضعة من الرسول فالرسالة اصلها و انها لاشرف العناصر و الاصول
مولد آنحضرت در سر من رای بیست و سیم شهر رمضان سال دویست و پنجاه و دو هجری شده نسب او از طرف پدر ابو محمد الحسن الخالص
ابن علی المتوکل ابن محمد القانع بن علی الرضا ابن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین
الزکی بن علی المرتضی امیرالمؤمنین و ذکر این مفصلا گذشته و مادرش ام ولد نام او صیقل و گفته اند حلیمه چون بعضی
او فقدکو ذات در طی اخبار بر خلف صالح منطبق نمیشد دیگر آنکه نام پدر آنحضرت نام پدر رسولخدا نیست از ابعد وجه جواب

باب چهارصد و پنجاه و هشتم

کفته است و الانکه هم در لسان عرب لفظ اب بر جد اعلا اطلاق میکنند و قران بدان ناطق است و کواه صادق قوله تعالی ملة ابیکم
ابرهیم و حکایت از یوسف کرده فرموده است و اتبعت ملة اباءی ابرهیم و اسحق و رسول خدا با این کلام نطق کرده و از جبرئیل
در حدیث معراج حکایت کرده است که از او سوال کردم این کیست جبرئیل کفت این پدر تو ابرهیم است پس معلوم شد که لفظ
اب اطلاق میشود بر جد هر چند بالا رود و وجه ثانی این است که لفظ اسم اطلاق میشود بر کنیه و بر صفت و فصحای عرب استعمال کرده اند
و لسان ایشان بان جاری است و در اخبار نیز وارد شده است حتی انکه بخاری و مسلم ذکر کرده اند و هر دو باسناد خود از سهل
سعد ساعدی روایت کرده اند که کفت بخدا سوکند که رسول خدا علی را ابو تراب نامید و هیچ اسمی از ان محبوب تر نبود نزد وی
پس اطلاق کرد لفظ اسم را بر کنیه و مثل این است قول شاعر فقیر کوید که مقصود از شاعر ابو الطیب متنبی است اجل قدرک
ان تسمی مؤنبة ومن کناک فقد سماک للعرب و بعضی روایت کرده اند شعر را و من یصفک فقد سماک للعرب پس اطلاق
میشود اسم بر کنایه و بر صفت فقیر کوید مراد از روایت و من یصفک شاهد بر صحت این اطلاق دیکر است و بالجمله کویند
این اطلاق در کلام عرب شایع مثل است و چون این امر واضح شد پس بدان ایدک الله تعالی بتوفیقه که رسول خدا از دو سبط
بود یا ابو محمد الحسن یا ابو عبد الله الحسین و چون حضرت حجت خلف صالح پسر ابی عبد الله الحسین بود از او کنیه ابو محمد الحسن بود
و کنیه حسین ابو عبد الله است و رسول خدا لفظ اسم را بر کنیه اطلاق کرد برای مقابله با اسم خود و پدرش و اطلاق کرد بر جد
لفظ پدر را پس کویا فرموده موافق است اسم وی با اسم من پس وی محمد است و من محمدم و کنیه جدش و نام پدر من است یعنی اکر او
ابو عبد الله است و پدر من عبد الله است تا اینکه این الفاظ مختصر جامع باشند تعریف صفات وی را و اعلام باشد باینکه از
اولاد ابی عبد الله الحسین است نه ابو محمد الحسن تا انکه هم جامع باشد و هم موجز پس صفات مذکوره همه شامل مخصوص
شوند بحجت خلف صالح محمد و این بیانی شافی کافی در دفع این اشکال فانهم مؤلف کوید شیخ علی محمد مالکی ایضا در کتاب
فصول المهمه استدلال کرده است بر امامت حجت قائم مهدی محمد بن الحسن العسکری بروایات بسیار که ذکر انها باعث طول کتاب میشود
و او از علمای عامه و مالکی المذهب است بالجمله امامت ائمه اثنی عشر که اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد از او
یازده فرزند انحضرت که اخر ایشان قائم مهدی است متفق علیه عامه و خاصه است و اخبار از طرق فریقین در ان متواتر و هم دلیل
عامه از ان خارج است مبین **باب چهارصد پنجاه و نهم** در جواب شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف محمد کنجی شافعی
در کتاب بیان در اخبار صاحب الزمان در جواب از اعتراضات در غیبت و شیخ علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه این جوابها را نیز
پسندیده و هر دو کلام را نقل کرده است شیخ فاضل علی بن عیسی که در کتاب کشف الغمه کوید شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف
محمد الکنجی الشافعی در کتاب بیان در اخبار صاحب الزمان که سابقا احادیثی از کتاب او نقل نمودیم در اخر باب بیست و پنجم که اخر
ابواب است و کواه است که مهدی زنده و باقی است از زمان غیبت و تا این زمان و امتناعی نیست در بقای او و بدلیل بقای عیسی
و خضر و الیاس از اولیاء الله و بقای دجال و ابلیس لعین از اعداء الله و بقای ایشان بکتاب و سنت ثابت است و متفق اند بر بقای
ایشان و منکرند بقای مهدی را از دو وجه اول طول زمان دوم بودن انحضرت در سرداب بدون انکه کسی بطعام و شراب او قیام
نماید و این ممتنع است نزد عادت مؤلف کتاب کفایة الطالب محمد بن یوسف محمد کنجی میکوید اما دلیل بر بقای عیسی از کتاب
قول خدا تعالی است و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی و نیست هیچ کس از اهل کتاب مکر انکه ایمان بیاورد بعیسی
قبل از موت او و ایمان نیاورده اند بوی از زمان نزول این ایه تا این زمان پس لا بد است که این در اخر الزمان باشد و اما دلیل
سنت انست که مسلم در صحیح خود از نواس بن سمعان حدیثی طولانی در قصه دجال روایت کرده در انجا عیسی ذکر کرده و کفته است که
عیسی فرود اید در سمت شرقی دمشق نزد مناره بیضا در میان مهرودین در حالتیکه نهاده باشد هر دو کف خود را بر بالهای
دو فرشته و نیز حضرت رسول فرموده چکونه خواهید بود شما هرکاه در میان شما نزول کند پسر مریم و امام شما از شما باشد و اما
دلیل بر حیات خضر و الیاس ابن جریر طبری کفته که خضر و الیاس هر دو باقی اند و سیر میکنند در زمین و نیز مسلم در صحیح خود از ابی سعید
خدری روایت کرده است که رسول خدا در خروج دجال حدیثی طولانی ذکر نموده و فرموده که دجال می اید و لیکن بر او داخل مدینه طیبه
نمیتواند شد و بعضی از نسبتها که فرود اید بر نهرها شهر مدینه و بسوی او مردی که بهترین مردم باشد یا بسوی وی بیرون اید و کوید

باب چهارصد و پنجاه و نهم

کواهی میدهم که تو دجالی چنانچه حضرت رسول با خبر داده است پس دجال کوید هرکاه این مرد را بکشم و باز زنده کردانم و پس از
زنده کردن در امر من شک خواهید کرد کویند نه پس او را بکشد و زنده کند و چون انمرد زنده شد کوید بخدا سوکند که تو
در این وقت بینا تر نبودی بحال خود از من پس دجال خواهد که وی را دوباره بکشد بر او تسلط نیابد ابو اسحق ثعلبی کوید که
چنین میدانم که این مرد حضرت خضر بوده باشد و اما دلیل بر بقای دجال پس ایراد کرده است حدیث تمیم داری و جساسه را با انها سخن
میکوید فقیر کوید که قال فی القاموس و الجساسة دابة تکون فی الجزائر تتجسس الاخبار فیاتی بها الدجال و بالجمله کویند و اما
دلیل بر بقای ابلیس پس ایات کتاب عزیز است چنانچه خدای جل شانه در قران مجید میفرماید که قال انظرنی الی یوم یبعثون قال فانک
من المنظرین و دلیل بقای مهدی هم در کتاب و هم در سنت امده چنانچه سعید بن جبیر در کتاب خود در تفسیر ایه شریفه لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون کفته است که او مهدی است از عترت فاطمه و منافاتی نیست در میان این قول و قول انکسانیکه
کفته اند مراد عیسی است زیرا که او مساعد امام خواهد بود چنانچه مذکور شد و مقاتل بن سلیمان و بعضی از مفسرین در تفسیر
ایه کریمه و انه لعلم للساعة اتفاق نموده اند که او مهدی است که اخر الزمان خواهد بود و پس از ظهور او قیام قیامت و علامات ان بوقوع
می اید و اما جواب از طول زمان غیبت انحضرت از دو وجه است یکی نص و معنی نص را ذکر کردیم چنانچه در اخبار کذشت از
اینکه لابد است از وجود ثلثه در اخر الزمان و ایشان در ان میان متبوع نیستند مکر مهدی علیه السلام بدلیل اینکه او در اخر
الزمان امام است و عیسی در پشت سر او نماز خواهد کرد چنانکه در صحاح و مصنفات در ان دعوی و ثالث از این ثلاثه دجال
لعین است که ثابت شده که او حی موجود است و اما معنی در بقای ایشان خالی از دو قسم نیست یا ان است که بقای ایشان در
مقدور الهی است یا نیست و این محال است که از مقدور الهی بیرون رود زیرا که انکس که ابتدا کرد افرینش را نه از ماده و باز ان را
اعاده می کند از بعد از فنا پس لابد است که بقا در مقدور او باشد و اینهم از دو قسم خالی نیست یا این است که راجع است
باختیار الهی یا باختیار امت و جایز نیست که راجع باشد باختیار امت و اکر جایز بود هر اینه جایز میشد برای یکی از ما که از برای
نفس خود برای اولاد خود اختیار کند و این امر بالبدیهه برای ما حاصل نیست و در تحت قدرت ما داخل نه پس لابد است که
راجع باختیار الهی باشد و اینهم خالی از دو قسم نیست یا بجهت سببی است یا بدون سبب است اکر بدون سبب است تا از وجه
حکمت خارج است و چیزیکه از وجه حکمت خارج شد داخل در افعال خدا نیست پس لابد است که بجهت سببی باشد که حکمت
الهی اقتضا ان کرده کوید ما ذکر میکنیم سبب بقای هر یک از این ثلثه را علیحده اما بقای عیسی پس خدای تعالی در کتاب مجید خود میفرماید و
ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و احدی از اهل کتاب بوی ایمان نیاورده از زمان نزول این ایه تا امروز پس لابد است
که در اخر الزمان باشد و اما دجال لعین از ان زمان باز که رسول خدا خبر داد که دجال اعور خروج خواهد کرد و در میان
شما خواهد امد با او کوهی است از نان که سیر میکند با او و غیر ذلک ایات و علاماتی که فرموده است ان ملعون بیرون نیامده
احد اثری از ان امور که خبر داده است ننموده پس لابد است که در اخر الزمان خروج کند و اما امام م ح م د مهدی از ان زمانی که
از نظرها غایب شده تا این زمان ظهور نکرده و زمین را از عدل و داد چنانچه سمت ذکر یافته پر نکشته پس لابد است از اینکه
این مشروط باشد باخر الزمان پس این اسباب برای استیفای اجل معلوم و وقت معین است پس اتفاق اسباب بقای ثلثه برای
صحت امر معلوم است در وقت معلوم و دو صالح از ایشان نبی و امام است و یک طالح عدو الله دجال ملعون است و بقا
اخبار در صحت بقای عیسی و صحت بقای دجال از صحاح نقل شد پس چه مانع است در بقای مهدی علیه السلام با انکه بقای
او باختیار الهی است و داخل در مقدور و بر هر دو کار است و این کرامت و معجزه ایست از حضرت رسول و بنابر این امام اهل تبعیت
است برانه و دیکر در بقای انحضرت تا اخر الزمان موجب انست که زمین از عدل و داد پر شود چنانکه مکرر مذکور شد
پس بقای انحضرت از جهت مکلفین و لطف کردن با ایشان و از جهت قتال کردن با دجال است زیرا که دجال مفسده ایست
عظیم از برای عالمیان از جهت اینکه ادعای ربوبیت خواهد کرد و لکن در بقای او ازمایش و امتحانی است از جانب پروردکار تا
اینکه مطیع از عاصی و محسن از مسیء و مصلح از مفسد امتیاز یابد و شناخته شود و اما سبب بقای عیسی ایمان اوردن
اهل کتاب است با او و تصدیق نبوت سید انبیا است و از جهت بیان دعوت امام زمان اهل ایمان و تصدیق نمودن او

ولقا ... علیه ...

امام زاد را بچه میخوانند بسوی ان اهل جور و طغیان را بدلیل عناد کذاردن وی در عقب سر امام و نصرت او با امام و دعوت نمودن
مردم بملت محمدیه کامام برای ان ظاهر شده است پس بقای مهدی اصل بر بقای اندو نفر است و بقای ایشان فرع بقای ان
حضرت است چکونه متواند شد بقای فرعین با عدم بقای اصل صحیح بوده باشد و اگر این امر صحیح باشد هر اینه می باید که
در وجود سبب بدن و وجود مسبب صحیح بوده باشد و این محال است عند العقل و اینکه کفتیم بقای مهدی اصل است از برای بقاء
این دو دیگر از این جهت است که صحیح نیست عیسی با نفراده که ناصر ملت اسلام باشد و مصدق امام نباشد و اگر این صحیح
بود هر اینه منفرد بود عیسی بسلطنت و دعوت مردم و این مبطل دعوت اسلام است از اینکه خواست عیسی تابع شود متبوع
شد و خواست فرع شود اصل کردید حضرت رسول در حدیث فرموده که لا نبی من بعدی و دیگر آنحضرت فرموده که حلال است
کمخداوند عالم بر زبان من حلال کرده است تا روز قیامت و حرام آنست که خداوند جل شانه حرام کردانیده است از برای تا
من تا روز قیامت پس لابد است از اینکه عیسی آنحضرت را یار و ناصر و مصدق باشد پس هرگاه این وجود نکیرد آنحضرت را تاثیری نخواهد
بود پس ثابت شد که وجود مهدی اصل است و وجود عیسی فرع وجود آنحضرت است و همچنین است حال العینین و صحیح نیست وجود
او در آخر الزمان و صحیح نیست که در آخر الزمان امامی نباشد که امت را هدایت کند و از ورطه جهالت برهاند و امت هم بوی رجوع
کنند و اگر اینچنین باشد چنین مینماید که اسلام مقهور شده باشد و وجود امام در تصحیح نمودن بعضی از امور لابد و لازم است
بطریقی که سابقا مذکور شد و اما جواب از انکار نمودن ایشان بقای آنحضرت را در سرداب از اینکه کسی نیست که او را طعام
و شراب بدهد و بخدمتش قیام نماید از دو وجه است اول بقای عیسی است در آسمان بی آنکه کسی بطعام و شراب وی اقامه کند
و او هم مثل مهدی بشر است همچنانکه بقای او در آسمان روا است همچنین بقای مهدی در سرداب جایز است و اگر کوئی که حضرت رب
العالمین عیسی را از خزانه غیب خود غذا میدهد میکوئیم خزاین خدا فانی و تمام نمیشود هرگاه مهدی را در سرداب غذا دهد
و اگر کوئی که حضرت عیسی از طبیعت بشریت بیرون آمده کوئیم که این دعوی باطل است زیرا که حق جل و علا در قران مجید بسید
انبیا فرموده که قل انما انا بشر مثلکم و اگر کوئی که از عالم علوی کسب کرده کوئیم که این محتاج است بتوقیف و راهی نیست
بسوی آن و وجه دیکر بقای دجال است که او را در چاهی بسخت ترین وجهی دست و پایش را بزنجیر بسته اند در روایت دیکر بجاهی
در بند است در صورتیکه بقای دجال بر وجه مذکور ممکن باشد پس بقای مهدی چه مانع خواهد بود و حال آنکه آنحضرت
نه در بند است و نه در قید با تکریم و تعظیم است و این همه از مقدور الهی وقوع دارد پس ثابت شد که این امر شرعا و عادتا ممتنع
نیست مولف کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله کوید که این بحثها اثبات میکند از برای ما حجت را و قطع نمی نماید خصومت را و ضرر
هم ندارد اینجا وارد میشود بر آن از ایرادات تطویل و در اثبات بقای عیسی و ابلیس و دجال کی اینها امثال ضروریات است
در اسلام و احتیاج باین تکلفات نیست از برای تقریر آن و جواب مختصر آنست که سابقا ذکر کردیم که از طرفین مؤالف و مخالف
اخبار در این باب وارد شده و عقل از محال نمیداند پس قطع بان واجب است فاما آن قول که مهدی در سرداب است و چکونه
بقای او ممکن باشد بی آنکه کسی بطعام و شراب وی قیام نماید این قولی است غریب و تصوری است عجیب زیرا که وجود او را منکرند
این ایراد نکرده اند و آنانکه قائلند بوجود او نمیکویند که در سرداب است بلکه میکویند که او حی و موجود است و فرود می آید
در مکانی و سیر میکند از مکانی بمکانی و کردش میکند در زمین با خیمه و خرکاه و خدم و حشم و اشتر و اسب و غیر اینها و
قصهها و احادیث در این باب نقل کرده اند که ذکر اینها بطول می انجامد و من دو قصه از آنها را ذکر میکنم که قریب العهد اند بزمان
من و نقل کرده اند آنها را برای من جماعتی از ثقات اخوان من قصه اول این است که در بلاد حله مردی بود که او را اسمعیل بن
حسن هرقلی میکفتند و در زمان من وفات کرد و من او را ندیده بودم اما پسر او شمس الدین نام برای من حکایت کرد
که در ران پدرم زخمی پیدا شد بقدر یک کف دست آدمی و در هر بهاری از او چرک و خون می آمد و بسبب آن زخم دستش از
هر کاری قطع شده بود و از کار بازمانده بود روزی از هرقل بحله آمد و بمجلس سعید سید رضی الدین داخل شد و از الم خود
شکایت نمود و کفت میخواهم که علاج کنم سید رحمه الله جمیع اطبای حله را جمع کرد چون جراحت او را دیدند کفتند این فرونی کوشت
و ورمی است که در رک اکحل و علاج آن بسیار مشکل و خطرناک است و اگر عضو بریده شود رک هم بریده میشود و بیم آن است که

پس از بریدن عضو بمیرد سید رضی الدین قدس الله روحه باو فرمود که با من بیا تا بشهر بغداد رویم شاید اطبای آنجا اعرف و حاذق تر
باشند از اینها پس با سید رحمه الله روانه بغداد شد و سید اطبای بغداد را جمع نمود و ایشان نیز مثل اطبای سابق کفتند
سید از این معنی دلتنک شده باو فرمود شرع اقدس ترا معذور داشته است در نماز کردن و توسعی و جهد کن از برای نکاه
داری خود و بخود را بپایتنک مکن که خدا تعالی و رسول از ان نهی فرموده اند نمیدی عرض کرد چون امر چنین است و من ببغداد آمده ام
بزیارت مشهد شریف مشرف میشوم که بعد از ان بسوی اهل و عیال خود بر کردم سید این را پسندید پس لباس
و خرجی که همراه داشتم بسید کذاشتم متوجه زیارت شدم و کفت که چون داخل شدم مشهد مقدس ائمه علیهم السلام را
زیارت کردم پس بسرداب رفتم و بخدا تعالی استغاثه کردم و از حضرت صاحب شفا طلبیدم و بعضی از شبها در مشهد مقدس در
سرداب مبارک بسر بردم و چون از اول هفته بیرون آمده بودم تا روز پنجشنبه در آنجا ماندم پس بکنار دجله رفتم و غسل کردم
و جامه پاک پوشیدم و ابریق را پر کرده بیرون آمدم و عزم رفتن مشهد داشتم ناکاه چهار سوار را دیدم که در خارج باب
بودند و در حوالی مشهد قومی از شرفا که کوسفند خود را میچرانیدند من پنداشتم که از ایشانند چون با ایشان ملاقات کردم دو
جوان را دیدم که خط ایشان نو دمیده بود و هر یک شمشیر حمایل کرده بودند و یکی از ایشان پیر بود و نیزه داشت و یکی دیگر
شمشیر حمایل کرده بود و فرجی رنکین بر بالای شمشیر و تحت الحنک بسته پس آن شیخ نیزه دار بر یمین راه ایستاد و نیزه خود را بر
زمین زد و دو جوان دیکر بسمت چپ راه ایستادند و صاحب فرجی جانب چپ بود در برابر من در میان راه ایشان سلام کردند و
من جواب سلام ایشان را کفتم صاحب فرجی کفت که تو فردا بسوی اهل خود میروی کفتم بلی فرمود که پیش بیا تا جراحت ترا ببینم و کفتم
و مرا مکروه می آمد ملامسه و دست رسیدن ایشان بجراحت من و با خود کفتم که اهل بادیه از نجاست احتراز نمی کنند و من از آب بیرون
آمده ام و پیراهن من تر است پس پیش رفتم و او دست مرا کرفته بنزد خود کشید و دست خود را از جانب شانه من تا آنجائی که جراحت
بود فرو کشید و جراحت را بدست بفشرد تا بدرد آمد پس راست شده و بر بالای اسب چنانکه نشسته بود نشست شیخ کفت
افلحت یا اسمعیل من کفتم افلحتم و افلحتم و من تعجب کردم از آنکه ایشان اسم مرا چکونه دانستند پس شیخ کفت که این امام علیه
السلام است من پیش رفتم ران و رکاب ویرا بوسیدم و آنحضرت روان شد و من هم از عقب وی میرفتم حضرت بمن نکاه کرده و فرمود
باز کرد عرض کردم من هرکز از تو جدا نخواهم شد فرمود که مصلحت در باز کشتن تو است من تعلل مینمودم ناکاه شیخ کفت
ای اسمعیل شرم نداری که امام دو بار فرمود بر کرد باز مخالفت میکنی من ایستادم چون آنحضرت چند قدمی دور شد بسوی
من التفاتی کرد و فرمود که چون تو ببغداد برسی ابوجعفر خلیفه ترا طلب کند یعنی مستنصر خلیفه و بتو چیزی عطا می کند
باید قبول نکنی و فرزندم رضی را بکو که از برای تو بعلی بن عوض بنویسد که من او را کفته ام که آنچه بخواهی بتو بدهد پس
آنحضرت روان شد و اصحاب او از عقب وی میرفتند و من ایستاده و نکاه میکردم تا از چشم غایب شدند و مرا از مفارقت
ایشان تاسف بسیار دست داد پس ساعتی بر زمین نشستم و پس از ان برخواستم عازم مشهد شدم و مردم بسیار بدور من
جمع شدند و کفتند ما ترا متغیر می بینیم مکر وجعی داری کفتم نه کفتند یا کسی با تو مخاصمت کرده کفتم نه اینها که میکوئید
نزد من نیست لیکن با من بازکوئید که شما آن چهار سوار را شناختید کفتند که ایشان شرفا و صاحبان کله بودند کفتم ایشان
شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان امام بود کفتند آن شیخ امام بود یا صاحب فرجی کفتم صاحب فرجی کفتند که زخم خود را
بوی نمودی و مرض خود را بوی کفتی کفتم بلی زخم خود را بوی عرض کردم آنحضرت دست مبارک بر زخم من سائید و آن را فشرد
بدرد آورد پس پای خود را کشودم و از آن جراحت اثری ندیدم پس از دهشت بشک افتادم و آن پای دیکر را کشودم بکمان اینکه
زخم در آن پا بوده باشد پس آن پا را کشودم صحیح و سالم یافتم چون مردم این سخن را از من شنیدند بر من افتادند و جامه های مرا
پاره پاره کردند و بردند پس خزینه داران آمدند و مرا از مردم دور کردند پس هرکه ناظر بین النهرین بود بمشهد این خبر را
شنیده آمد و خبر پرسید صورت قصه را باو کفتند که او بجانب آمد و نام من پرسید و کفت چند وقت است که از بغداد بیرون آمده
کفتم از اول هفته بیرون آمده ام امروز برفت و من آن شب را در مشهد بسر بردم و چون صبح شد نماز کذاردم و بیرون آمدم و مردم
نیز با من بیرون آمدند و مشایعت من کردند چون مقداری از مشهد دور شدیم مردم بر کشتند و من بموضعی رسیدم و شب را

در اغا کند رانیدم و صباح در وازه بغداد شدم ناگاه دیدم که مردم بسیار ازدحام کرده اند بر قنطره عتیقه و هر کس می آمد از
او سؤال می کنند که از کجا می آئی و نام و نسبش را می پرسیدند چون از من پرسیدند گفتم از مشهد مقدس چون این را شنیدند
بر سر من ریختند و جامه های مرا پاره پاره کردند و از تنگی و شورش خلق مرا در روح خود حکمی نماند ناگاه ناظر بین النهرین
ببغداد نوشت و ایشان را از این حال واقف کرد آمدند مرا برداشتند و ببغداد آوردند مردم آنجا نیز بر من هجوم کردند و
نزدیک بود که از کثرت و ازدحام خلق هلاک شوم و وزیر خلیفه شخصی بود از اهل قم سید رضی الدین را خواست و از کیفیت
این ماجرا از وی خبر گرفت سید رحمه الله با جماعتی بیرون آمده در باب النوبا با من ملاقات کرد و اصحاب او مردم را از دور من
کردند چون مرا دید گفت آنکه میگویند توئی گفتم بلی پس از مرکب فرود آمده رانهای مرا گشود اثری از جراحت در من ندید
او را غشی طاری شد که تا مقدار یک ساعت کشید دست مرا گرفته بنزد وزیر برد و میگریست و بوزیر میگفت یا مولای این
برادر من است و نزدیکترین مردمان است بمن پس وزیر کیفیت را از من باز پرسید من قصه خود را برای او نقل کردم و وزیر امر
کرد که اطبائی که جراحت را دیده بودند جمع کردند و ایشان را بمداوای او و معالجه او امر کرد گفتند بجز بریدن این زخم را علاجی
نیست و هرگاه ببرند میمیرد وزیر گفت بالفرض و التقدیر اگر ببرند و نمیرد چند گاه خوب میشود گفتند کم دو ماه طول میکشد
و جای آن گود و سفید میشود و موی از آن نمیروید وزیر پرسید که چند وقت است که شما زخم او را دیده اید گفتند ده روز
است پس وزیر ران مرا گشود و در ران اثر جراحتی نبود یکی از اطبای نصاری باواز بلند گفت که البته این عمل مسیح است وزیر
گفت چون عمل شما نیست ما میدانیم عمل کیست پس وزیر مرا نزد خلیفه مستنصر فرستاد خلیفه احوال از من پرسید من
حکایت خود را برای او نقل کردم خلیفه امر کرد دو هزار دینار او می دادند بمن گفت اینها را بستان و نفقه عیال خود کن گفتم
من از این مال حبه قبول نخواهم کرد خلیفه گفت که از که میترسی گفتم از آنکسی که مرا شفا داده فرموده که از ابو جعفر چیزی نگیر
آنگاه خلیفه گریست و مکدر شد و من از نزد او بیرون آمدم مؤلف رحمه الله گوید که وقتی این قصه را برای حضار مجلس
خود نقل میکردم از قضا شمس الدین پسر او در آن مجلس بود چون این قصه را شنید گفت که من پسر صلبی اویم من از این
اتفاق تعجب کردم و بوی گفتم که آیا تو جراحت ران پدر خود را دیده بودی گفت نه زیرا که من در آن وقت طفل بودم ولیکن بعد
از بزرگ شدن دیده ام و بر آن موضع موئی روئیده بود و من این قصه را از سید صفی الدین و جمعی از مشاهیر و اعیان و بزرگان
مردم که با من صداقتی داشتند و در نزد من عزیز بودند گفتم ایشان نیز تصدیق کردند و ایشان جراحت او را دیده بودند
و صحت او را مشاهده کرده بودند و پسر او گفت که پدرم از مفارقت آنحضرت بسیار غمگین و محزون بود تا آنکه ببغداد رفت
تمام زمستان را در آنجا بسر برد و پیوسته بزیارت سامره میرفت و زیارت میکرد باز ببغداد مراجعت مینمود و در آن سال
چهل مرتبه بزیارت آنجا مشرف شد بطمع آنکه بار دیگر چشمش بجمال آنحضرت منور شود و مجددا دیده اش بکحل
رخسار آن نور دیگر بار روشن گردد و عمرش در این خیال صرف شد و در این حسرت طایر روحش بگلستان جنان پرواز کرد
والله یتولاه و ایانا برحمته بمنه و جوده قصه دوم سید باقی بن عطوه علوی حسنی گوید که عطوه پدر او را آزاری بود و فتق
بود و او مذهب زیدی داشت و منکر پسران خود بود از جهت اینکه ایشان مذهب امامیه داشتند و میگفت که من شما را تصدیق
نمیکنم و مذهب شما را قایل نیستم تا اینکه صاحب شما مهدی بیاید و مرا شفا دهد و این سخن را مکرر میگفت تا اینکه وقتی ما همه
در یکجا جمع بودیم هنگام نماز خفتن ناگاه پدرم آمد و فریاد کنان بما استغاثه میکرد ما بسرعت تمام نزد وی رفتیم
گفت صاحب خود را دریابید که الحال از نزد من بیرون شد ما بیرون دویدیم و کسی را ندیدیم و برگشتیم و از وی احوال
پرسیدیم گفت شخصی بنزد ما داخل شد و گفت یا عطوه گفتم تو کیستی گفت که من صاحب پسران توام و آمده ام که ترا از
این مرض برهانم پس دست دراز کرد و موضع فتق مرا فشرد و رفت من دست بر آنجا مالیدم و اثری از آن ندیدم و پسر او
میگفت اصلا اثری از آن درد بر او نمانده بود و این قصه را شهرتی تمام بود و جمعی هم باین قصه اقرار داشتند و اخبار آنحضرت
در این باب بسیار است و نیز آنحضرت جماعتی را در راه حجاز و غیر آن خلاص کرده و بجائی که مطلوب ایشان بوده رسانیده و
اگر این حکایات باعث طول کلام نمیشد بعضی از آنها را ذکر میکردیم ولیکن چون این دو قصه قریب العهد بودند ذکر

کردیم نصیحت لطیفه و هدایت شریفه چون این اخبار و روایات را که از طریق عامه در ابواب این کتاب نقل کردیم مطالعه نمائی و از مضمون
آنها اطلاع کلی حاصل کنی شک و ریبی در دل خود راه مده در آنچه از ایشان نقل نمودیم در خصوص امامت حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب و اینکه آنحضرت خلیفه و وصی رسول خدا است پس از آنحضرت و همچنین نصوص رسول خدا در فضل او و
فضل اهل بیت او علیهم السلام و امامت امامان اثنی عشر زیرا که آنچه ما در این کتاب نقل کرده ایم همه آنها را در صحاح و کتب
معتمده و معتبره خود نقل کرده اند و اخبار آنها همگی مستند است از موثقین رجال ایشان چنانچه مدح و ثنائی که خود ایشان در
حق مشایخ خود کرده اند در حق اسانید اخبار وارده از ایشان معلوم آمد و هیچ در این کتاب نقل نکردم از ایشان حدیثی را مگر
آنکه در کتب معتمده خود ذکر نموده اند و در تصانیف معتمده خود نقل کرده اند و خداوند تعالی بر این دعوی گواه من است و کفی
بالله شهیدا و الحمد لله رب العالمین اگر کسی بگوید چگونه عامه روایت میکنند این اخبار صحیحه و روایات واضحه را که همگی آنها
دلیلند بر امامت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و یازده فرزند او و اینکه ایشانند ائمه اثنی عشر بنص رسول خدا و حال اینکه ایشان
بامامت و خلافت و وصایت بدون معارضی از روایات مخالف و موافق و احدی از عامه ادعا نکرده است باینکه امامت
ابوبکر و عمر و عثمان بنص رسول خدا شده باشد بلکه بر سبیل تحقیق امامت و خلافت آنها از بعضی از مردمان شده است
چنانچه اجماع خاصه و عامه بر آنست پس نصوصی که از رسول خدا در حق ائمه اثنی عشر رسیده است سالم اند از روایاتی که
معارض باشند با این روایاتی که مخالف و موافق اجماع نموده اند بر نقل آنها از رسول خدا بر امامت ائمه اثنی عشر که مذهب فرقه
محقه اثنی عشری است که شیعه آل محمد اند صلی الله علیهم اجمعین و این از عجیب عجائب است که عامه چگونه روایت میکنند این
اخبار را که از صحاح اخبار خود میدانند در اثبات امامت ائمه اثنی عشر و لکن بآنها عمل نمیکنند بلکه دیگران را بر امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب مقدم میدارند و در امامت هیچ نصی از رسول خدا در این باب ندارند بلکه عامه و خاصه از رسول خدا روایت
کرده اند نهی را از تقدیم بر آنحضرت و هذا من اعجب العجائب و الخسران المبین و الضلال البعید پس چه باعث شد و چه داعی گردید
ایشان را که مقدم داشتند کسی را که خدا تعالی او را مؤخر ساخته بود و مؤخر گردانیدند کسی را که خدا تعالی او را مقدم
گردانیده بود جواب میگوئیم بچند سبب از جمله آنها میل بدنیا و طلب جاه و مال دنیا است و محبت دنیا سر آمد همه گناهان
است چنانچه رسول خدا فرموده حب الدنیا راس کل خطیئة و مؤید این است آنچه ابو المؤید موفق احمد که اخطب الخطباء خوارزم
و صدر الائمه است نزد عامه و از اعیان علمای عامه و ارکان ایشان است در کتاب فضایل امیر المؤمنین در فضل آنحضرت گفته است
شعبی گفت نمیدانم با علی چکنیم اگر او را دوست داریم فقیر میشویم و اگر او را دشمن داریم کافر میشویم و از جمله آنها که
علت کبری و مصیبت عظمی است تقلید پدران و پیروی گذشتگان ایشان است از علمائی که بهمین درد مبتلا بوده اند
که هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند و از جمله آنها حسد بردن ایشان است بر ائمه دین و اهل بیت سید المرسلین
صلوات الله علیهم اجمعین در این منصب شریف و مقام و منزلت منیف که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است خلق را که ایشان را
پیروی نمایند و اطاعت ایشان را بر جمیع بندگان خود فرض گردانیده بمفاد آیه شریفه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله الایة و مخالف و موالف در تفسیر این آیه از آنحضرت ابو جعفر محمد بن الباقر روایت کرده اند که فرمود ناسی که محسود شدند
در آیه شریفه همان ائمه اند و از جمله آن اسباب پیروی هوا و هوس است و ما تهوی الانفس و لقد جاءهم من ربهم الهدی
و انکار کردن حق و ترک عمل بآن چنانچه خدا تعالی در کتاب خود از حال اهل کتاب خبر داده و فرموده است و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین
کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به و فرموده است الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم یعنی اهل کتاب میشناسند
پیغمبر را که محمد است بنعت خدای عز و جل و توصیف و مجد او در توریة و انجیل و فرموده است و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم
ظلما و علوا و فرموده است و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و فرموده است و عادا و ثمود تا آنجا که میفرماید و کانوا مستبصرین
و فرموده است و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و فرموده
است و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و فرموده است و لو فتحنا علیهم
بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون و فرموده است و ما کان الله لیضل قوما بعد

ازهدیهم حتی یتبین لهم ما یتقون وغیر از اینها از آیات و در خصوص تبکه مرجعان چنین باشند که حق سبحانه و تعالی خبر داده است از حال
ایشان مستبعد نمی باشد از این بالقلیل فرقه علما بکر این احادیث صحیحه و روایات واضحه را از رسول خدا در نص آنحضرت بر امامت امیر
المؤمنین و اولاد و فرزندان آنحضرت که از آنها است مهدی که امامت ایشان خلافت و وصایت ایشان نقل کنند و بدان عمل ننمایند و از آن
منحرف شوند بملاحظه یکی از اسبابی که ذکر کردیم دیگر آنکه این ناقلان اخبار از جمله کسانی اند که ممکن است برای ایشان که راه بشوند
و با هدایت یابند و پیروی حق کنند و یا ترک آن نمایند مثل سایر مردم زیرا که در دنیا علم و عمل نمودن بآن لازم کلی نیست بلکه
هر یک از دیگری جایز است پس بسا عالمی که بعلم خود عمل نمی کند و بسا عمل کننده که علم ندارد و این مطلب واضح و آشکار است و الحمد لله
رب العالمین و العاقبة للمتقین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین **فصل** در ذکر رسالهٔ عمرو بن بحر الجاحظ که مؤلف
مروانی در خاتمه کتاب خود نقل کرده است و همچنین رساله دیگر او که اول این رساله بر شتر تحریر کشیده ملتشو و جاحظ خود از اعیان
علمای عامه است و در این رساله استدلال کرده است بر اینکه امام و پیشوا بعد از رسول خدا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است
نه ابوبکر بادله قطعیه و براهین یقینیه و جاحظ در این باب محل تهمت نیست زیرا که او عثمانی بلکه مروانی است و از جمله متعصبین و منحرفین
از آنحضرت امیر المؤمنین بلکه این کلماتی که گفته است همگی حجت است بر او و بر جمیع کسانیکه قایل اند بامامت ابوبکر و در این رساله
تفضیل داده است بنی هاشم را بر دیگران و این رساله را شیخ فاضل ثقه متورع شیخ علی بن عیسی تغمده الله برحمته در اول کتاب
کشف الغمه نقل کرده و گفته است وقعت الی رسالة من کلام ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ فی التفضیل اثبتها مختصر الفاظها و ترجمتها
رسالة ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ فی الترجیح و التفضیل نسختها من مجموع للامیر ابی محمد الحسن بن عیسی المقتدی بالله گفته است هرکسیکه
شک و ظن و دعوی باطل و اهواء بیحاصل را بیکسو نهد و دیده بصیرت بگشاید و تعصب را بگذارد و چنگ بحبل متین وثوق و اعتماد و یقین
بطاعت خدا و رسول بزند و اجماع امت که کتاب و سنت متضمن آنست اخذ کند و بدیده تحقیق و تمیز بآنها نظر نماید و بر آنها بی اختلاف
عمل نماید دیگر آنکه رأیها گاهی خطا می کند و گاهی صواب چنانچه رسول خدا با اصحاب خود در باب اسرای بدر مشورت نمود همگی اتفاق
کردند که رسول خدا از ایشان فدیه قبول کند و رأیهای ایشان بر قبول فدا از آنها متفق شد پس خدای تعالی فرو فرستاد ما کان لنبی ان یکون
له اسری الآیة و از این آیه و این قضیه معلوم شد صدق آنچه گفتیم از اینکه گاهی رأی صواب می بود و گاهی خطا و یقینی از آن حاصل نمی شود
پس حجت حق همان طاعت خدا و رسول است و آنچه را که امت بر آن اجماع کنند از کتاب خدا و سنت رسول و ما که در این زمان هستیم نه پیغمبر را
دیده ایم و نه احدی را از اصحاب او که مردم در حق ایشان اختلاف کرده اند ادراک نموده ایم تا اولویت و عدم اولویت ایشان بر ما معلوم
شود و اولی و احق را بدانیم و اولی را پیروی کنیم و بمقتدای شریفه و کونوا مع الصادقین در زمره صادقان باشیم و غیر او را باطل بدانیم تا از او حذر
و اجتناب نمائیم و چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده است و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا بیرون آورد ما را از شکمهای مادران
ما در حالتیکه هیچ چیز نمی دانستیم تا چون حق تعالی بالطاف خود ما را بنور علم و معرفت کرامت فرمود و ما را اعلم و دانش بخصوص
پیوست بطلب معرفت دین مبین و اهل حق و صدق و یقین بر سر شناختیم مردمان را در طریقه مختلف یافتیم چنانچه هر دو
فرقه را دیدیم که بر یکدیگر برتری می جستند و یکدیگر را نفی می نمودند و بنظر دقیق چنان فهمیدیم که اصل عمده این دو فرقه است فرقه برآنند که
چون حضرت رسول را زمان رحلت رسید و داعی حق را لبیک گفت خلیفه و قایم مقامی در میان امت خود قرار نداد و این امر را بعلمای امت
گذاشت تا هر کرا بخواهند قرار دهند و اختیار نمایند و مسلمانان باختیار خود ابوبکر را قرار دادند و فرقه دیگر برآنند که رسول خدا علی را
خلیفه و جانشین خود کرد و او را امام و پیشوای مسلمانان قرار داد و هر یک از این دو فرقه خود را حق و مخالف خود را باطل میدانند
چون چنین دیدیم و امر را بدین گونه مشاهده نمودیم هر دو فرقه را نگاه داشتیم تا با ایشان بحث کنیم و حق را از باطل تشخیص نموده
از ظلمت تمیز دهیم پس اول از همگی ایشان سؤال کردیم که آیا لابد و ناچار است خلایق را از حاکم و والی که امور کلیه و جزئیه ایشان
را سبک نماید و اعدای ایشان را برطرف کند و زکوة مال ایشان را جمع و بر مستحقین برساند و در میان ایشان بحق حکم کند و داد مظلوم
از ظالم بستاند و دین خدا را حفظ نماید و اقامه حدود نماید پس همگی گفتند بلی ناگزیر است از این باز از ایشان پرسیدیم که جایز
است مردمان را که برای حکومت و ولایت هر کرا اختیار نمایند بی آنکه در احکام الهی و سنن حضرت رسالت پناهی نظری کنند همگی گفتند
جایز نیست مگر آنکه در احکام خدا و سنن رسول نظر نمایند و آنکه را اکثر شایسته یابند اختیار کنند بعد از آن از ایشان سؤال کردیم که

را سلامی که خدا تعالی با آن امر فرموده است کدام است گفتند اسلام و کلمه شهادت است و اقرار نمودن بآنچه رسول خدا از جانب خدا آورده
و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل نمودن بقرآن و حلال را حلال و حرام را حرام دانستن باز پرسیدیم که آیا خدا را امر بد
که بهتر و نیکوتری از میان افرادی که از خود برگزینند و اختیار نمایند گفتند بلی گفتیم بچه دلیل گفتند بدلیل قوله تعالی و ربک یخلق ما یشاء
و یختار پرسیدیم خیر و نیک کسانند گفتند اهل تقوی گفتیم بچه دلیل گفتند بدلیل قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم پرسیدیم آیا
میپسندد خدا که بهتری از میان متقیان برگزینند گفتند بلی گفتیم بچه دلیل گفتند بدلیل قوله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة
باز پرسیدیم که آیا میپسندد خدا تعالی که اختیار نمایند از مجاهدین کسی را که نیکوتر ایشان باشد همگی گفتند بلی سابقین مهاجرین بسوی جهاد
بدلیل قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل الآیه این سخنان را از ایشان قبول نمودیم زیرا که اجماع هر دو فرقه بران بود
و دانستیم که بهترین خلق خدا جهاد کنندگانی اند که سابقند بعد از آن پرسیدیم از ایشان که آیا جمعی طایفه بهتر از ایشان هست
گفتند بلی آنانی که در جهاد رنج و تعب ایشان در جهاد زیادتر و طعن و ضرب بدشمنان زیاده رسانده نزد خدا بیشتر است بدلیل قوله تعالی فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و قوله تعالی و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ما این را از ایشان پذیرفتیم و دانستیم و شناختیم
که نیکوترین نیکوان از همه مخلوق خدا کسی است که رنج او در جهاد بیشتر و عنای او زیادتر و ضرب بسنان و شمشیر او افزون تر
و سخت تر باشد و مال و جان خود را در طاعت خدا بذل کرده و در کوبیدن دشمن دین او را ببعض شمشیر از آنها انتقام کشیده باشد چون
سخن بدینجا رسید پرسیدیم که کدام یک از این دو نفر یعنی علی و ابوبکر عنای ایشان در حرب بیشتر بود و بلای ایشان در راه خدا افزون
تر هر دو فرقه اتفاق نمودند که حضرت امیر المؤمنین علی که ضرب حسام او بیشتر و طعن سنان او زیادتر و پیوسته بضرب ذو الفقار
آتش بار دفع شر کفار از پیغمبر می نمود و شراره نیران جان اشرار را اطفا می کرد و استحکام دین مبین از کوشش او شد پس از اجماع هر
دو فرقه و دلالت کتاب و سنت ثابت شد که علی بن ابیطالب افضل است بعد از آن سؤال کردیم که از متقیان کدام بهتر است گفتند آنکه از
کردگار خویش بترسد بدلیل قوله تعالی و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید تا آنجا که میفرماید من خشی الرحمن بالغیب و فرموده است اعدت
للمتقین الذین یخشون ربهم بعد از آن پرسیدیم خاشعون کدام اند گفتند علما بدلیل قوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء پرسیدیم
که اعلم مردم کیست گفتند آنکه اعلم باشد بعدل و اهدی باشد بسوی حق و احق و اولی باشد باینکه متبوع باشد نه تابع بدلیل قوله
تعالی یحکم به ذوا عدل منکم و حکومت را برای اهل عدل تعیین فرموده پرسیدیم که اعلم امت بعدل کیست گفتند آنکه دلالت ایشان بر
بعدل گفتیم دلیل آنها کیست گفتند آنکه اهدی ایشان باشد بسوی حق و متبوع باشد نه تابع بدلیل قوله تعالی افمن یهدی الی الحق احق
ان یتبع پس کتاب خدا و سنت رسول و همچنین اجماع فریقین دلالت کردند بر اینکه حضرت امیر المؤمنین بعد از رسول خدا افضل
امت است زیرا که باتفاق فریقین او اکثر ایشان است در جهاد و چون اکثر ایشان است در جهاد پس اتقی ایشان است و چون اتقی است اخشی است
و چون اخشی است اعلم است و چون اعلم است اول است بعدل و چون اول است بعدل اهدی امت است بحق و چون اهدی است اولی است
باینکه متبوع و حاکم باشد نه تابع و محکوم و اجماعی امت است پس از رسول خدا باینکه رسول خدا کتاب خدا را اینجا گذاشت و امت را امر
فرمود که بآن رجوع نمایند و بسنت او هرگاه ایشان را امری روی دهد تا در آنها تدبر نمایند و احکام را از این هر دو استنباط کنند تا رفع
اشتباه ایشان شود و چون در آیات نظر کردیم بطریقی که بر ترتیب مذکور شد دیدیم تمام آنها دلالت دارند بر افضلیت آنحضرت تا آنکه
قاری آیات بآیه یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات رسید گفته شد این آیه دلالت دارد بر اینکه حق سبحانه و تعالی
اختیار فرموده علما را و ایشان را بر دیگران تفضیل داده برفع درجات و امت اجماع نموده اند بر اینکه علما از اصحاب رسول خدا که مردمان
از آنها علم را اخذ نموده اند چهار کسند علی بن ابیطالب و عبد الله بن عباس و ابن مسعود و زید بن ثابت و جماعتی گفته اند که عمر بن الخطاب
نیز بوده است باز از امت پرسیدیم که هرگاه وقت نماز در رسد اولی بتقدیم و امامت کیست گفتند رسول خدا فرموده یؤم القوم اقرأهم
یعنی امامت کند در نماز کسیکه اقرأ ایشان باشد بکتاب خدا پس اجماع کردند بر اینکه این چهار کس اقرأند بکتاب خدا از عمر و عمر خارج
شد باز از ایشان سؤال کردیم که از این چهار کس کدام یک اقرأند بکتاب خدا و افقه اند بدین خدا ایشان اختلاف کردند ما ایشان را
باز داشتیم تا بر ما معلوم شود پس سؤال کردیم از ایشان که کدام یک از این چهار نفر اولی است بامامت همگی باتفاق گفتند رسول خدا
فرموده ائمه از قریش اند پس ابن مسعود و زید بن ثابت از این حکم ساقط شدند و باقی نماندند مگر علی بن ابیطالب و ابن عباس باز پرسیدیم

از ایشان که کدام از این دو نفر او لایق بامامت کفتند رسول خدا فرمود هرگاه دو نفر عالم و فقیه قرشی باشند هر کدام از انها که
بزرگتر است در سن مقدم تر است در هجرت او اولی است بامامت پس عبد الله عباس نیز ساقط شد و باقی نماند مگر حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام پس او احق است بامامت باجماع جمیع امت بدلالت کتاب و سنت و این اخر رساله ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ
است **فصل** اخر سید رحمه الله کوید رسالة اخری لابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ نقلها علی بن عیسی فی کتاب کشف الغمة قال رسالة
وقعت الی من کلام ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ اذکرها مختصرا لها بدان حفظک الله تعالی که اصول خصومات معروف اند و ابواب مبانی
مشهور ماند خصومت شعوبیه و عرب و کوفی و بصری و عدنانی و قحطانی و این ابواب ثلثه بیدا کننده تر اند مر عقول سلیمه را و کاوید بخشند
تر اند مر اخلاق حسنه را و منازعه کردن در فقه و تشبیه در وعد و وعید و در اسما و احکام و در اراء و تصحیح اخبار با یکدیگر در میان
دارند بیدار کننده تر از اطلاع بر این امور عقول سلیمه را تمیز رجال و ترتیب طبقات ایشان و ذکر تقدیم مثل امیر المؤمنین علی و پس
ابو … پس … و انتساب … دور و ترک کردن هوا و هوس و تعصب و مشتهیات نفس است جستجوی با نصاری در باب عیسی منازعه
میکردند و لجاج می ورزیدند و اغماض عین از خوشی نمودند می کفتند نعوذ بالله عیسی پسر یوسف نجار است و تولد او از نکاح صحیح
نشده است و تیر بخ باز و مکار و جلد باز و ناصب شرک و صیاد … خدا وند شعر شبک تو فقیر کوید یعنی کار …
دام نهید … بود و ماهی شکار کردن با الجمله کفتند چنین کسی چکونه دعوی نبوت کند نصاری بخلاف ایشان عیسی را پروردکار عالمیان
و افریننده زمین و اسمان و خدای ازلی و اخرین می دانستند و اکر یهود نقصی و عیبی بدتر از این می یافتند هر اینه در باره عیسی میکفتند
و همچنین نصاری اکر … الوهیت … حق عیسی بظهور می اوردند و مبنا بر این حضرت امیر المؤمنین فرمود
دو طایفه خود را در باب من بوادی هلاکت انداختند محب مفرط که زیاده از اندازه ما در حق ما اعتقاد کنند و مبغض مفرط
که بغض و عداوت ما را در سینه خود جای دهند و ما را از حد ما پست نمایند و طریق محبت ان نیست که دوستی صحابه را بر دوستی عترت
رسول ترجیح دهند و حقوق و حظوظ ایشان را بیکسو نهند و از جمله مناقبی که برای عمر نوشته اند اینست که چون نویسندکان او خطی
بجانی بنکاشتند و نام او را بر نام بنی هاشم مقدم داشتند او را خوش نیامد و کفتی نام مرا بر نام بنی هاشم مقدم مدارید
اکر در میان بنی هاشم و دیکران از مردم مساواتی بود خدای تعالی ایشان را به ذی القربی مخصوص نمیکرد و صدقه را بر ایشان حرام نمیکرد
و در ایة و انذر عشیرتک الاقربین ذکر او را بغیر قوم و عشیره و انه لذکر لک و لقومک یعنی این قران ذکری است برای شرف تو و شرف
قوم تو پس هرگاه از ان قوم تو باشد … که دیکران را نیست پس هر کسیکه با او اقربیت مقدم او از همه رفیع خواهد بود و اکر ایشان
با دیکران مساوی بودند صدقه را بر ایشان حرام نفرمودی و این تحریم صدقه و امثال ان بجهت مکرم ایشان شرافت و اکرام ایشان و ازینجهة
بود که چون عباس ولایت صدقات از انحضرت طلب نمود در جواب فرمود من شما را اوساخ و اوزار اموال و لایت نمیدهم و اینرا بشما واکذار
نمیکنم زیراکه این نوع چیزها بر مال حلال است بلکه ترا ولایت میدهم بر سقایت حاج و انفاق نمودن بر زوار خانه خدا و این منصب
بنوا در زانی داشتم و از اینجهة اول ربائی که نهاده شد ربای او بود و اول دمی که هدر شد دم ربیعة بن الحارث بود زیراکه اینها مقتدا
بودند در جاه و مال و از اینجهة علی بر منبر فرمود ای جماعت حاضرین ما اهل بیتی هستیم که احدی را بما قیاس نمیتوان کرد و راست
درست فرمود چکونه قیاس توان نمود بقومی که رسول خدا از ایشان باشد و همچنین دو اطیب علی و فاطمه از ایشان باشند و دو سبط
حسن و حسین و دو شهید حمزه شیر خدا و جعفر ذو الجناحین و سید وادی عبد المطلب سقای حاجیان عباس و سرور و مهتر بطحا و بزرگی
و خیر در میان ایشان باشد و انصار انانی اند که ایشان را نصرت کردند و مهاجر کسانی اند که بسوی ایشان و با ایشان هجرت نمودند نیست
خیری مکر در ایشان و برای ایشان و از ایشان با ایشان و رسول خدا در اظهار فضل اهل بیت خود فرمود من میکذارم در میان شما دو
چیز را یکی از انها بزرکتر از دیکری و ان کتاب خدا است و ان ریسمانی است کشیده از اسمان تا بزمین و دیکری عترت من که اهل بیت منند همانا
تعالی خبر داد که اینها از یکدیکر جدا نشوند تا بر کنار حوض کوثر بمن رسند و اکر اهل بیت پیغمبر مانند مردم دیکر بودند عمر هنکامی
که داعیه مصاهرت پیغمبر را داشت نمی کفت از انحضرت شنیدم که میفرمود هر سبب و نسبی منقطع کردد مکر سبب و نسب من که منقطع نشود
و منقرض نکردد و کاهی مردم با یکدیکر نزاع می کنند در اموری که … جلد را برابر فرات ترجیح میدهد و کار بجائی میرسد که
اکر خود داری نکند در دل خود می یابد … بجلد که بیش از ان اثر نداشت و هم چنین می بینند در دل خود کینی …

ذاتی که پیش … اکر بحمد الله … بتصدیق میکنیم جمیع سلسله و در میان اولاد پیغمبر کرم منصب امامت دارند هیچ نفر …
و لایت هیچکدام از ایشان نیست بنی هاشم را بجهت خصوص میکردانیم و … و نصیب … از مراتب … اما علی اسباط
پس اکر ما منفرد سازیم … از برای ذکر و بیان ایام شریف و مقامات کریمه و مناقب فخیمه او هر اینه طومارها در ان فانی کردد و بجا
نرسد عرق صحیح و منشا کریم و شان عظیم و … جسیم و علمش بعید و بیانش فصیح و عجیب و لسانش بلیغ و غریب و
صدرش رحیب اخلاقش حمیده … پسندیده او است و حدیث و کواهی میدهد بر قدیم او و وجز ذکر اند که از قدر او
در ادای تمام حق او و در وصف و چاره و تدبیری نیست مکر به … قدرش نتوانند رسید و ذکر وصف جبلتش را در سمط
نظم و نثر نتوانند کشید لمؤلفه … جلالش خنک فکرت لنک و سر کردان بدریای کمالش فلک … سر سامان تو ان … شد
از کنه ذات پاک تا و حاشا … بر کنه ذات خالق … و اذا کان کتابنا لا یحتمل تفسیر جمیع امره ففی هذه الجملة بلاغ لمن اراد
معرفة فضله و اما الحسن و الحسین … و کوهر تابان و منافع عامه و نعم شاملة تامه … اقتاب و ماهند بلکه از انها انفع و اتم و
اکرند … که ایشان دو در کدام بحر اند و دو درج کدام … و … نسب … نشوند تا از ایشان … هیچیک از اولاد
مهاجرین و صحابه و … انصاف … و قول نبی المصطفی … که و فرموده است که ایشان بهترین
جوانان اهل بهشت اند پس ایشان جمیع بهشتیان را سید و سرور اند و تمام مخلدین بنعیم جنان را اقا و مهتر …
بصدق و صبر و حکمت و علم و حلم و طهارت و زهد و کثرت طاعت و عبادت و اعمال پسندیده و کوشش در رسیدن بخدا و در مراحل
دیکران را بر خود مقدم داشتن و اخلاص در نیت با انکه حظ ایشان در اعمال المرضیه مذاهب زکیه فوق هر حظ است و اما محمد بن
حنفیه همه کس انصاف و داد … و فرید دهر و وحید عصر و از همه مردمان روزکار اتم و اکمل
بوده است و اما علی بن الحسین جمیع مردمان باختلاف مذاهب باتفاق رای دارند بر اینکه انحضرت بهتر و … اهل زمان بود و من جمیع
الجهات بر همه کس مقدم و اهل حجاز میکفتند … ندیدیم … باشند که میان ایشان قرابت قریبه
باشد که هر سه علی نام داشته باشند و هر یکی از انها بنظر استکمال الخصال حمیده کرد ایشان بود و صلاحیت خلافت داشته باشند و مراد
ایشان علی بن الحسین و علی بن عبد الله بن جعفر و علی بن عبد الله عباس بود و اکر رجال اولاد صلبی علی و اولاد حسین و علی بن الحسین و محمد
عبد الله بن جعفر و محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را بترتیب … ذکر کنیم کنجایش ندارد لهذا باندک از ان اقتصار رفت اما شجاعت
و نجدت اصحاب اخبار و حملة اثار میدانند که مثل شجاعت و نجدت علی بن ابیطالب و حمزه رضی الله عنه و صبر جعفر طیار رضوان
الله شنیده نشده است که دلیری از ایشان بر صفحه روزکار … باشد که … قدم مردانکی در معارک استوار بود در تحت
ظلال سیوف سینه را سپر … ساخته و … لشکرها که از پیش … ایشان … بفرار نهادند تا نام شجاعت مردم را از صفحه روزکار
برانداختند و … از … حالات ایشان با خبر اند دلیران روزکار از صولت و سطوت ایشان در حیرت
فرو شدند چنانکه کفته اند … الکمی … للوی و لا تاکل الحرب الا سمینا و دعبل در وصف ایشان کفته هم انجاد …
السنة حداد خصوصا حضرت امیر المؤمنین که کرار و غیر فرار بود و … دیکران قرار بر فرار میدادند نهایت نجدت و شجاعت
از انحضرت بظهور میرسید چنانکه بر احدی مخفی نیست بعضی از حضرت امیر المؤمنین سوال کردند که میان بنی هاشم و بنی امیه چه فرق است
فرمود ما نحن انجد و امجد و اجود و هم انکر و امکر و اغدر یعنی ما که بنی هاشمیم خداوند شجاعت و بزرکی و سخا … و اما انها که بنی امیه اند
شیوه انکار و غدر و مکر را … و باز فرمود اطعام ما بنی هاشم بمحتاجان و یتیمان و اسیران و ضرب شمشیر و سنان ما بر فرق
دشمنان دین زیاده است طریق ایشان وفا است و کار ایشان جفا است … و … از قحط خالی و جفای اهل مکه و
طیش اهل مدینه بر همه کس معلوم است و اعراق بنی هاشم مکی است و اخلاقشان مدنی و نیست بر صفحه روزکار کسیکه اخلاقش
از ایشان پسندیده تر باشد و بشره و بشاشتش از ایشان نیکوتر و نرمی و ارامیش از ایشان افزونتر و حسن خلقش از ایشان نیکو
تر و عیشش از ایشان نیکوتر و احدی از کبر و نخوت از ایشان دورتر باشد و هیچیک از مردم حجاز و تهامه خالی از … و شدت
و درشتی و تند خوئی نیست مکر انکه حلم ایشان چنانست که در صفت حلم بکرد او نتوان رسید و در بعضی از نسخ چنین
است که کرم و میل ایشان نتوان فرو نشانید و این صفات در خواص … و سایر مردم دارای انها نیستند و اما …

ما ثم لیس این صفات در جمهور ایشان است در کافه مردم یافت نشود ایشان اتم خلایق‌اند از روی فضل و اقل الخلایق‌اند از روی نقص و حسد
خلق و دوم در تجمل شناختن آنکه زینت در ذلیل یافت تر و طرایشان را مرتب و وجود فرط جود و ظهور عزت از حسن خلق و تجمل و کرم و تفاضل
انعقد آنکه یافت نمی‌شود در تجمل موسر تر و در ذلیل مکرمی که کشاده روئی و خوش طبعی و حسن خلق را سپر حال خود ساخته تا آنچه از مردم
خود را بر هاند و نیست در ایشان خصلتی که موجب طغیان باشد و نه صفتی که موجب عصیان الا آنکه ایشان را کاهی عارض شود بخلاف
دیگران که پیوسته بدان گرفتارند ایشان مجمع فضایل متین‌اند و منبع عزت و تمکین و با این احوال مردم پیوسته از ایشان در تمکین‌اند
و هیبت از ایشان در خوف و خطر نظر بهیبت و صلابت ایشان در کل اوقات در جمیع اعضا نوعی همه طوایف‌اند بعلاوه آنکه در هیات
حسنه و مروت ظاهره و اخلاق مرضیه و اغراض خیره متولد شده‌اند همه کس میداند که جوان بی تجربه تا از موده شد از ایشان اگر یکی
افراکوید احدی را یارای این نیست که بدو افرا کوید و اگر کسی را بزند احدی را قدرت آن نیست که برا و دست یازد و نمی‌یابی جوان
ایشان را در حالت تهی دستی و بی مالی و عدم تمکن از احسان مکرخدا و ندشهوتی و همتی بلند تحت ابیشمار و نمی‌یابی ید
ایشان جبیر از منکر مکر آنکه می‌یابی در پیران قبایل و بزرگان عشایر اکثر از اهیبت بدایشان ... منکشان از فرشته

[illegible]

[illegible]

من ذلک و همین مقدار از مطلوب که این فرد گواهی داد و ما از زیادت کرده و ضبط نموده‌ایم ما ذا کافی است تا اینجا کلام علی بن عیسی بود

خاتمهٔ کتاب — بسم الله الرحمن الرحیم — ذکر مجملی از احوال مترجم است

الحمد لله الذی اوقد مصابیح انوار الولایة فی مشکوة قلوب الخاصة واودع مفاتیح الهدایة فی صدور اولیائه والصلوة والسلام علی خاتم انبیائه محمد المصطفی الهادی الامین و من قد اعرب الحق بین العجم والعرب وعلی الغر الاماجد من صحبه و اطائب اهله هداة الامة والسادات الائمة لاسیما علی اخیه و ابن عمه و زوج ابنته و وارث علمه ولی الرحمن و شریک القرآن قاتل الکفرة و قامع الفجرة نفس الرسول امیر المؤمنین ومن فی مدحه نزلت آیات فرقان وعلی اولاده المعصومین صلوة لا تنفد و تبقی ببقاء الازل السرمد و بعد فیقول الداعی لظهور الدولة المهدویة والخادم للشریعة النبویة المرتضویة العبد الخمولی اقل المشایخ محمد تقی الدزفولی

لقاه الله ما يتمناه ووقاه مما يتوقاه انى بعد ما ضحك ليل الآمال عن صبح الحصول وافتر ثغر الاقبال عن افق الوصول بشريعتجانتها من بحر
المغانم ويودي المعادم الذي طلع في افق الجلال بدرا وسما في سماء الكمال قدرا الجناب الاشرف ذي الشوكة الباهرة والصولة الظاهرة
الشامخة واحتشام الدولة القاهرة لا زال ظل ظلال الله مؤيدا فيما يوليه من بؤس ومن نعم دام الله وجوده بحر مضنى على اغترافي وفود
المعارف يشوقني الى اكتساب الفضايل والمناقب فلم يبرح ثابت الجاش كالطود الراسخ في استجلاب اهم المطالب واستطلاب اسنى المآرب
الى ان من الله سبحانه وتعالى بالارتقاء الى مدارج الكمال وحصل لي ما حصل من الخوض في الاستدلال وقد سقاني من رحيق فيضه
ما قرت لنضارته عين الانسان واتم على نعمته واكمل الي من فضله كمال الاحسان فلم ازل مستبهجا بذلك برهة من الزمان متمتعا من مجالسة
الاخوان الى ان رماني زماني واصابني عين عداوته واستهدف قلبي واخطأ حين اصاب في رمايته فقلب الدهر على ظهر المجن و
ابتلاني بالاحن والمحن حتى اذاقني من كل جحيم في كل آن من حميم وقوست الحركات لنوني من نصب نضر الحبيب لدي ايران شراره اصبح
الدهر على ساعده وبخ في ذاتي كما هو من عادته وتبين حقده اثر عداوته وقلت اذ اولعتنا بلدنا ناعما ولم نخضنا اوطاننا بهوانا
ودعانا نسيم شمالها الغض وشميم شمولها المحض وطيب ثيق موائها وصفاء نومائها فتاسيت قول من قال واذا الديار تنكرت
سافرت في طلب منازل ماجد لا يأتي وتذكرت قول من قال اذا الرزايا بن بلدة ما اديه فما شئت ان البلاد رحاب فلم ازل ازاما حريق
نار الفكر وغريق بحر الغيرة الى ان ساقني الالتجاء الى المسافرة عن الاهل والاخوان وحداني الى الاغتراب عن الاوطان توهيت وابا
البيت لعناكبها وذهبت الى قوله سبحانه فامشوا في مناكبها والتجأت الى الله سبحانه ان يرزقني بفضله عاقبته وعده ومن يخرج من بيته مهاجرا
الى الله ورسوله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة فشددت الرحال وتهيأت للترحال متوكلا على الله وتلوت بسم الله وبالله فلم نزل
نلتقط ارض الى ارض وجرى رفع الى خفض يوما بجزوى ويوما بالعقيق وبالعذيب ويوما بالخليصا الى ان شرفني الله تعالى
بتقبيل تراب عتبة ابي الائمة وسراج الامة الذي يباهي بزيارتها الامم معتكفين حولها كما يرى الحجيج معتكفا بالحرم ثم المشاهد المشرفة
من الائمة عليهم السلام الذين وجب فرض مودتهم بجوامع الكلم ولا يقصر سيما في نشر مودتهم الامن على قلب ختم من حج بيتي قلبه الى
مراقدهم وقف على نعيم مقيم ومن بكر الى مشاهدهم تولى بركة حظيم ترددت نحو الزيارة وربحت من تلك التجارة ثم سجدت شكرا لله
وقلت الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله ثم اتخذت مجانبي في المشاهد العظيمة ووقفت كاثوح تلك المشاهد الكريمة
ونزلنا عن الاكوار ولثمنا رسومها اكراما لسكانها وحللنا بتلك الديار نقيم طلولها اعظاما لقطانها الذين تراب اعتابهم لعيوننا كحل
ولا وضوء لنا من فيض حبهم وابل وطل فكانا نجاذب هداب داء الانس ونعانق اسباب شغاف النفس فالعيون ناظرة الى ربها ناظرة و
القلوب مطمئنة ونحن في رغد واطمئنان نقضي حديثا يضاهي وصل الشباب حسنا ويحاكي وصل الاحباب عنا كلام لو ان للمنية التي عينها
لاصبح حيا بعدما ضمنه القبر هو فذنا الخيام واطلنا المقام عالما بان التبعيد من اصبح واسي فاطلنا بالبلد الامين الذي من دخله كان امنا
وستبقنا الى الزيارة عن كان لزواره بالجنة ضامنا بل جعلنا لجده من البيت العتيق بان يأتي على كل ضامر من كل فج عميق بنيتيهو
المكرمات بروضها فغدا عديم مشابه ونظير فبينما نحن في عيش وسرور وابتهاج وحبور غافلا عما قيل البشارد الى الليل والليل ذي
الى ان تردي لي مستشب اذ التقى العطر من قطان الاوطان وصحايف كرائم الاخوان فرايتها فاذا هي مصداق ما قيل واي نعيم لا يكدره
الدهر مشحونة بالشكوى عن اذى ذوي الشحناء والاحن محشوة من قوارد الالام وتواتر المحن فاوهنت خلتي فيا ليتني ادفن غربتهم
واصبحت فانتي غريب كانا شاقينا والحصفنا وهادينا اقداح الوفا وسرحنا الاخدان في نضارة العيش وغرار الحدث والحدث
ضرنا كاغصان الجزيه بهزها لدى الصبح نيساشمال وجنوب فضاق نوعي وسال دمعي وهام بالاضطراب فؤادي وطال في الليالي
سهادي وجعلنا قاسي لوعة واذى واخذت لصبري في الحلق شجي وفي العين قذى ولم ازل الى ان ادركت ليلة الجمعة فلما انقضى طرف
من الليل شمرت الذيل وقصدت كعبة من لا يلوذ لاخذ بابه الا ويدعه ملائى من بركات حبائه فبكيت ما شاء الله ثم استخرت الله تعالى
في الظعن والاقامة وتفألت بكتاب الله العزيز فرايت قوله سبحانه وتعالى ولقد كرمنا بني ادم وحملناهم في البر والبحر الاية فشددت الرحال و
شرعت في الارتحال هنالك انتقلت من بلدة الى اخرى كاني لا اسري ولكنني اسري الى ان حللت دار الخلافة صانها الله عن كل بلية واقم
فرايتها بحمد الله تعالى موطدة الاركان مشيدة البنيان قد قامت قوائمها واستقامت دعائمها والجنود قد خيمت في اطرافها والعساكر
قد لقت الاعنة باكنافها شجعان حصدوا بسيوفهم اشواك الاشرار وفرسان قلعوا اصول كل شجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض

مالها من قرار فمالهم من نبال النرسيو فهم ادنوي كل قلب من العكصاتي ومشهاهم لا يشبهها شيء بيدان بعضهم الجمر كليلة الظلمات
من قراع الاعادي فكانهم المراد بقول من انشد واجاد شعر ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن فلول من قراع الكتائب وقد كان
عهدي بها في سوالف السنين واوان الخلفاء الثابتين قدس الله ارواحهم ونور ضرايحهم وقد ضجت عليها ايادينا وارتجت
جوانب ناديها فقد صار الاحرار فيها اخدما ويبكي الاخيار بدل الدموع دما ولم تزل كذلك شعر حتى اتى الدنيا ابن بجدتها
فشكى اليه السهل والجبل شكوى العليل الى الكفيل له الانبر يحسم العلل ملك قمع العدى جمع الباس والندى ايامه مواسم وثغور
بره بواسم فتدارك منها الرمق الباقي وتلافى منها نفسا بلغت التراقي فعمر اركانها وشيد بنيانها فاصبحت وقد تحلت ترايبها
بعقود اليمن والاقبال وترقت مناكبها ببرود الحسن والجمال فانما اراد الله سبحانه اعلاء اسمها واحياء رسمها فالبسها جلالا و
جمالا لا مثيل لها اماني ذا امالا فاعلى سورها واجلى قصورها ورفع غرفها ووضع شرفها حتى علت كواكب السما وامتلت مناكب
الجوزاء ودار لها دور اتخ الجبال وشواغ القلال انهارها مترعة وحياضها مترعة قد تضمنت فيها ديم الكرم للطوافين حول
ذلك الحرم وافصح فيها لسان السيف لمن تعدى بالجور والحيف فيا حبذا تلك المرابع فهي مراتع الخصب والوفاء لكل شريف ووضيع
وحبذا تلك الاراضي المخضرة الارجاء وكيفيات وصفوها الاربعة كلها ربيع يعيش في ظلال اشجارها كل قبيلة وحي ويجري من
انهارها كل قلب منيب ومن الماء كل شيء حي شعر تزهو بخضر ونضر من جوانبها فالخضر من طرف والنضر من طرف وما زال الان نسيم
من نفحاتها كانه من نسيم فاح من يخف وقد صار وطن الطايف في تلك المملكة العادل والخليفة الباذل مجمع العلماء ومربي الفضلاء
الابرار الاولياء الاخيار الذين هم زبدة الناس في الدنيا وحجتهم والشاهد لهم الخبر والخبر فاقوا الورى بخصال كلها غرر
وبالفيوض التي منها المطر لا منتهى الاربعة المناسبة لانهم امنا الدين واركان الاسلام والمسلمين منهم السيد السند
النقي التقي الفاضل الفاصل الحبر الاغر الاعز نخبة الانام وزهرة الايام قدسي الذات قدوسي الصفات حميد النسب
مجيد الحسب الفائق على الكل في المعارف والحقايق سيدنا السيد محمد صادق الحسيني الطباطبائي فتى كان خير الناس جدا و
والدا وفتنت في السريرة والجهر بفضل الله رياض فضله بسحائب رحمته وتظل اليه بعين عنايته ومنهم الحبر الجليل و
البحر النبيل حاوي جواهر الفضايل المزينة بعقود جواهر الكلام الشارب من اعذب المناهل الراهية على شرايع الاحكام علامة
دهره وفريد عصره نقاد المحدثين بل قدوتهم وزبدة المفسرين بل نخبتهم حائز الفضايل بلا غرتها وكوكب الفواضل بل
بدر هالتها المتشح بزينة فطنته المبين سراج الملة والدين والمتلالئ بحكمته المتين مصباح الحق واليقين علامة العلماء
والبحر الذي كنهه لا ينتهي ولكل لجة ساحل عين النور ونور العين شيخنا الاجل الشيخ عبد الحسين ادام الله افضاله واحسن اقباله
ومنهم العالم الفاضل ذي العز والمعالي وخطير العلوم عالي جامع شمل العلوم العقلية ومقتطف ثمرات المسائل الفرعية من
الاصلية الكلي من الفنون اثوابها واتى بيوت الفضل من ابوابها كنز الافادة وكعبة الوفادة منبع المعروف ومعدن
المعارف ذو الفهم القويم الوقاد والذهن المستقيم النقاد محيي سنن سيد المرسلين المتمسك بحبل السلاطين علامة عقد
الفضل واسطته من بريه ضرب الامثال والشين الاورع الاتقى والاصلح الاسنى الذي هو من العلوم ملي قدوة الحاج ملا
علي عامله الله بلطفه الخفي والجلي ومنهم المولى الافضل والاعلم الاكمل البحر الزخار الذي لا يدرك غايته ويتقدم عند
ازدحام الركاب ذويه سباق الغايات عند التفاضل في مضمار السبق للاحراز كشاف الحقايق بالحقيقة لا بالمجاز امام محراب
علوم الشريعة افادته للسعادات ذريعة المبين لقواعد شرايع الاسلام والمولع بتهذيب الاحاديث وتحرير ايات الاحكام
الاورع الاوحد الحاج ملا ميرزا محمد غدت تشرق الدنيا بغرة وجهه اذا قيل بحر هو فذا البحر شرح الله صدره وابان
للعالمين قدره غير ذلك من العلماء الراسخين والفضلاء المتورعين متع الله طلاب الحقيقة بطول مدتهم ومن على المسلمين
باعلام سنتهم من ال الذين تشاوف الشهود بعد نعم صلوات الله عليهم وعلى محبيهم وشيعتهم ثم الامراء الامجاد و
الوزراء الانجاد التي ينتهي سبل الامليين الى ابوابهم وازهرت رياض الراجين بوابل عطاياهم شعر تحيي بهم كل ارض
ينزلون بها كانهم لبقاع الارض امطار وانما ذلك كله من تربية السلطان الاعظم والخاقان الافخم الذي خلقه الله خليفته
ليخلفه في خليقته بعلمه سنادا ليقيم بارود بلاده ويمن على عباده من بذل المواهب تامين الخائف الراهب ونفريق

وقف عام

النوال وكشعث لاموال هيا الله لداعتلاء المعالی وامتطاء مطايا المساعی وافتناء عقايل الحمد وابتناء معاقل المجد
واستثمار دوح الرياسة واستدرار ضرع الكياسة وذاك اولى الانام بالتردی ببرود اليمن والاقبال والتحلی بعقود العقد
والجمال لا يزيد الفوارس عن العرائس ولا يبدل المنافس عن النفائس جعله الله عيشا هنا طلا يرجع خيره ولينا باسلا يخشى
ضيره فالحمد لله الذی من علينا بوجوده لما يمن به علينا من نعمه فانه ما رفعت للمجد راية الا تلقاها باليمين وما مد للفضل غاية
الا سعى اليها العنان الخاسرين ورغم بها انوف المعاندين فان المجد ليس حبلا يقلع ولا رايا يرتفع ولا زرعا يزرع ولا ربعا
فيربع ولا طيرا يصاد ولا فضلا يشاد ولا ثوبا يلبس ولا شجرا يغرس وانما المجد طريقه شموس سالكها وخليقة هو مالكها
فداس لمخائل الفخر وارعد دعائمها عزما مآثر الاسلاف وبنى للسلطنة بيتا سعد قوائمها وهم مفاخر الاخلاف وقواعدها الفضل
الجميل والنوال الجزيل والعلا المشيد والسنا الموطد والعز القعسا والرتبة الشماء مدت سلاطنا بها على قمة الجوزاء و
شد اسبابها الى افاق السما تظللها شبا الذوابل وظبا المناصل ليوث المعارك وغيوث المهالك الذين ان سمطروا فوا صل
الصفاح واستثمروا عوامل الرماح شعر لله تم للمحل الاعظم واليه سيب المعلا المتقدم فالنفع والاضرار وطوع لنا
لمن اشاء عافيا ويضعضع مجرم ولعمری لقد جنى المولى من دوحة منا هم وعاين الاعادی من باس منايا هم واضحى لغبطة
ترتع ببطون نعمه ولجبر بنفحات لغمه وهو على بيضة الاسلام سنو يحضنها وفی معصم الايام سوارين بها اعنى حضرة ظل
الله فی الارضين غياث الاسلام ومغيث المسلمين المتطاول سرادقات ولكثر رقاب السلاطين نور حدقة المرتبة
العليا نور حديقة السلطنة العظمى الخالص النية فی اعلاء كلمة الله الصادق الطوية فی احياء دين رسول الله الملك الغازی
المجاهد فی سبيل الله باسط بساط السلطنة فی الافاق المتوسد بوسادة الخلافة بالاستحقاق السلطان ابن السلطان ابن
السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان ناصر الدين شاه قاجار لا زالت اعلام دولته محفوفة بالنصر و
التاييد وخيام عظمته موثقة بالعز والتاييد ولم تزل نلهج بحبال الدعاء ونرفع اكف الاستعطاء لا سيما فی اوان الحی لتعطلهم
الذيل اسهم الليل ان وفقنا لذلك وسعدنا بما هنالك لان ذلك وقت تفتح فيه من السما الابواب ونامل ان نضيف به على
اعدائه الذين هم اعداء الدين بخراقة الاثواب فانه المصلد الذی تنشق منه المشتقات واليه تؤول الحادثات يحمل الثقل المعهود
ويجری ما بكتاب المحكوم الرق المنشور اقام شعائر الدين بعد ما كرت فدائره وكثرت افاته وتجمعت الفتوحات وتجزم ربط
بالامور فلا تضطرب وعزم ضبط الجمهور فبالخيرات فلا يضطرب وبصيرة هذبتها التجارب وبديهة دای خلفتها النوائب
شعر ويلحظ احوال الزمان بمقلة بها الصدق تصدق والكذاب كاذب نسئل الله تعالى ان يجعلنا ثابتا محفوظا عن كل نائبة
ولازالت سهام احكامه لهدف الحق صائبة وكذا المتفقون من وزرائه والمشفقون من امرائه الذين هم يلتجی الملتجی ويلوذ
اللائذون ابوابهم مقصد الزوار وجنابهم ملجا العبيد والاحرار نجائب الامال لديهم موقوفة وحسن الثناء
اليهم معطوفة وايم الله ما قرع بابهم فقير الا وفاز بما قصد ولا اناخ بحجا بتهم مستجير الا ويختف عنه ما يكد شعر قوم
اذا قحموا العجاج رايتهم شمسا وخلت وجوههم اقمارا لا يعدلون برفدهم عن سائل عدل الزمان عليهم او جارا واذا الضرر
دعاهم لملمة بذلوا النفوس وفارقوا الاعمارا واذا زناد الحرب كنت نارها قدحوا باطراف الاسنة نارا والعبد ما قربت
على عدة من الايام ولم افز بقضاء حاجة وانجاح مرام وكانت مجاری الاحوال والاوقات حسب ما انشد الجرائم بعض الفضلاء
شعر يحرضنی طول الزمانی فاردجی فلا نا ولخرى البحی بفلان فذلك يطوی الكشح عنی عداوة وذا خير ذی مد ابتيتذ
بشانی تجملت والرحمن ما لا يطيقها الجبال الرواسی من اذى وهوان فلم ارد اشكو الضيق ام بعد موطنی طول بعادی
الحطوب بنمانی ومن باحت صفری وفقدان راحتی وعدم اماتی وفقد لماتی لقد شاب فودی فی الشب من الاسی
وما فات بعد القرب غير ثمان فلم ازل الجوب على تلك الحالة اذ هبت على نسيم عناية من طارصيت لحسانة الواقی وانفقد
الوثاق على انه مفيض على الاطلاق ذو همة يخجل البحار وخلق يفوق نسائم الاسحار شعر اقامت فی نهاب لما يادهی
الاطوائی والناس الحمام امرخی الا فاق بحسن الخلائق موصوف ولدى الانام بصنيع المعروف معروف المحسن الى عامة
المسلمين والله لا يضيع اجر المحسنين نخبة الامراء العظام الجناب الاشرف الارفع الشاهزاده محمد تقد جعفت فيه

وقف عام

المحاسن كلها فنعمی تلو بحالذلك محسنا لا زال ملاذا للانام وملجأ للخواص والعوام من عوائق الليالی وبوائق الايام فلما
علم بحالی وتشتت بالی دعانی فی معسكر السلطان اليه واحضرنی لديه فلما وفدت عليه وزرنا اليه نفق من سوقی ما كسد وجبر من
كسری ما البر لمجبر الرفد فنسيت الاهل والوطن وطول الشجن وقلت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن فاشار الى بخدمة السلطان
الاعظم والخاقان الافخم مد الله ظلال دولته فقلت هل هذه الا غاية المامول ونهاية المبتغى والمسئول فامرنی فی اول ليلة الغدير
بانشاء قصيدة فی مدح امير المؤمنين وامام المتقين صلوات الله عليه وعلى اولاده اجمعين فاعتذرت بقول القائل شعر
محى الله دهرا علم النظم عالما له اليوم فی جل العلوم يدان وانی امیل الى نظم القريض وانه لمزری بقدری لا يليق بشانی اليه دعانی
بث شكوى بينما دهانی الذی مد كل فيه لسانی ثم اطعت امره واقتصرت بجنودی طول الله عمره بعد اداء الفريضة على ما يسمح
به الخاطر الفاتر والنظر القاصر وارتجلت بتلك القصيدة التی كانها حديقة ناظرة يكاد يخطف نضا الجاحدين نورها ام خدود
ناضرة صدحت بخرغ انوف المعاندين طيورها مما يزری قومها التوى منفج الخطوط على موردالخدود وقدته هل يجد ود
الهيفا معان كانها عذاری تشفعها الشنوف كانها لسطور حور مقصورات فی القصور شعر تجانست معناها مما زج لفظها
كما شرجت بنت الغمامة بالخمر حتى وفقنی الله تعالى فی تلك الليلة المباركة باتمامها وخدمت بها تلك السدة الشريفة وقدمتها بين
يدی حاجبانی من تلك الحضرة المنيفة فلما اصبح عرض بقصيدتی وقدم هديتی فاخذها وكرر النظر فيها مرة بعد اخرى وكرة بعد اولى
واخذنی مدح القصيدة حتى بلغ الغاية البعيدة من التحسين والتوصيف على الفور بالمسئول والرجا وما هب على هديتی نسيم القبول
والرضا وهی هذه

بسم الله الرحمن الرحيم

ومنها تضمينات عجيبة

عيد آته قد امليت فی ثوبها القانی … كانها لؤلؤ فی قشر مرجان … مياسة فی رداء السكر نعترها … رايتها خلتها من ال عدنان
فی ليلة صدحت بالبشر فانجلت … من العيون تجلت بعد هجران … بطرة كسواد الليل مرسلة … وقامة سجدت لها غصنة البان
فسلمت وخلت من ثوبها فبدت … من تحت اثوابها كالكرمان … وهنائنی بعيد الخم انكشف … لنا همومی واشجانی واحزان
عيد الوصی علی الذی برعت … بنو وطلعته مشكوة ايمانی … اخو الرسول امير المؤمنين ومن … فی مدحه نزلت ايات فرقان
هو الامام بلا فصل وحجتنا … نص الرسول لهو النص برهانی … اذ قال منتصبا يوم الغدير لهم … هذا علی من والاه والانی
وكرمته واكرم اخفوا وكم كتموا … وفضله ملا ما بصائر واذان … نور تلالا لاصبح لعيض من افق … الجلال ثم ذكا من شارق دان
حتى استضا بها كل العوالم من … معادن ونبات ثم حيوان … نفس الشريعة مرآة لحا الغد … وعلة الكون من انس ومن جان
الله اوجد كل الكائنات به … ومنه انفر جراخالق لاكوان … وحبه الا له على ما بفيا ابدا … وغيره فی البرايا ما لك فان
قطب الوجود واصل الفيض من ازل … ومظهر الحق فی ذرات امكان … ومنه كل نبی جاء مشتهرا … عيسى بن مريم او موسى بن عمران
لولم يقل ابلعی يا ارض ماء لو ما … نجت سفينة نوح يوم طوفان … به قد اختص حكم المذنبين غدا … ويغفر الذنب من عاص ومن جان
فی كنهه حارت الالباب واعترفت … بالعجز اجل عن حد وبرهان … وكيف يدرك بالاوهام ابهرت … مصانع العرب فی حقه شعبان
عموا وصموا وقد جاؤا بما علموا … يا للاله الذی ذل وخسران … تفرق الناس فی معناه اختلفوا … لذاك سيقوا برضوان ونيران
والله لا كفر الا كفر طائفة … قد انكروا فضله من كيد خذلان … قد انكروا فضله من بعد ما عرفوا … من حقه سيما من ال سفيان
فان احبابه جند الاله غدا … وان اعدائه حزب لشيطان … والنار قد خلقت للناكبين له … والعابدين لاصنام واوثان
يا من اليه اياب الخلق فاطبه … ومن له الحكم من اخذ وغفران … طوبى لمن قد حشرت لكم معه … بجنة الخلد فی روح وريحان
مخلدا فی نعيم الله منتكئا … على الارائك مع حور وغلمان … تالله لو دخل الفردوس مبغضكم … ورزقه منه رضوانی ميزان
كذا اذا دخل النيران شيعتكم … افتت فيها ولم اجعل بر جعانی … ليس اتكالی غدا الا بحبكم … وبغض اعدائكم وهذان ميزانی
فلست مفتخرا يوما على عمل … ولا مؤملا الا محض ايمانی … وانما الاسلام دينی والوصی اما … مى ثم ناصر دين الله سلطانی
خليفة الله رب العرش ما ولدت … ام الزمان له شبها الى الان … ظل الاله الذی خرت لعزته … كل الملوك فيا ذا العز والشان
نفس المروة بل شخص الفتوة بل … عين العدل الذی بل ينبوع احسان … شمس على فلك العليا سائرة … قد دنت قدره هام الثماكان
يستد الامر فی رای لشدته … عناية الله فی سر واعلان … يا حبذا عينه للخلق ساهرة … سهر الراعين من اسد وذئبان

تراه يوم الوغى اذ سل صارمه يفر الخصم من رجل وركبان وزعد الاسد في الغابات خشيته وهز في كفه رمح كثعبان
يضيء من وجهه نور كشمس ضحى يفيض من كفه بحر كعمان فاسعد دم بالعلى والمجد ما سجعت بلابل الروض في اوراق اغصان

ثم انه لما كان مد الله ظلاله على مفارق العباد مولعا في محبة اهل البيت ومعتقدا بان ضياء ملكه ودولته من هذا الرتب اشتاق نفسه الى مصنف جامع لفضائلهم ومؤلف كامل في بيان فواضلهم فامر في بحسب ما يقتضيه طينته الزكية وفطرته البهية ان اترجم الاخبار الواردة في تعيين الامام واثبات الخلافة من الفريقين الخاص والعام المنقولة في كتاب غاية المرام تاليف المحدث النبيل والعالم الجليل الذي اعترف بفضله الاقاصي والاداني سيدنا السيد هاشم البحراني قدس الله روحه فشمرت امتثالا لامره الاقدس عن ساعد الجد تشميرا واجلت قداح نظري في ترجمته حديثا وتفسيرا وضممت ما وقفت عليه في الاسفار والدفاتر الى ما سنح بالفكر الفاتر في حل معضلاته وبيان مشكلاته الى ان وفقني الله سبحانه وتعالى لاتمامه في الحادي عشر شهر ذي الحجة الحرام من شهور سنة خمس وسبعين بعد المائتين والالف من الهجرة الطاهرة النبوية على هاجرها الف سلام وتحية وسميته بكفاية الخصام في تعيين الامام واتفق ان اسم الكتاب يتضمن تاريخ الشروع في تاليفه فقلت مرتجزا شعر

لذت بحبل الله باعتصام عروة الوثقى بلا انفصام سالت تاريخ الكتاب باسمه فقيل قل كفاية الخصام واسئل الله تعالى بذلك علو المراتب وسمو الدرجات قائلا يا ايها العزيز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة والله هو الولي للثواب انه كريم وهاب والصلوة والسلام على محمد وآله الاطياب الانجاب

ناصر الدين شاه
السلطان قاجار

در ايام نصفت فرجام اعليحضرت ظل الله في الارضين قهرمان الماء والطين غوث الاسلام والمسلمين السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان لا زال ظلال رأفته على مفارق اهل الايمان بمحمد خاتم النبيين صلى الله عليه وعلى آله واولاده اجمعين بدستياري سركار شوكت مدار نواب كامكار شاهزاده والاتبار محمد محسن ميرزاي امير اخور ادام الله عزته وطول الله عمره وشوكته بسعي واهتمام عاليجناب قدسي القاب ميرزا محمد شفيع خوانساري بقلم ارشكسته رقم اقل الطلاب والمشتغلين وتراب اقدام المؤمنين والمحصلين العبد الاثيم الجاني والمحتاج الى عفو ربه الباري محمد رضا الخوانساري غفر الله له ولوالديه كارخانه كربلائي محمد قلي كربلائي محمد حسين مطبوع كرديد اميد كه مطبوع طبع اقاصي واداني كردد وقد تم طبع في يوم الجمعة الرابع ... شهر رجب ...

كتابخانه مجلس شوراى ملى
١٣٣